



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سالنامه مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

بدانشجویان و محققان

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۴۳ | سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) |
| ۴۴ | مشخصات کتاب |
| ۴۵ | جلد ۱ |
| ۴۶ | اشاره |
| ۵۰ | فهرست مطالب |
| ۸۱ | موضوع و دامنه این تحقیق |
| ۸۴ | ویژگی های این تحقیق |
| ۸۶ | برخی از مشکلات این تحقیق |
| ۹۱ | گفتار نخست: مروری بر گذشته و زمینه ها |
| ۹۱ | اشاره |
| ۹۳ | فصل نخست: عدالت خواهی تا دیکتاتوری |
| ۹۳ | دنیای اسلام در آستانه خیزش |
| ۹۵ | عصر «ترقی» و «استعمار» |
| ۹۷ | افتراق آزادی خواهی در ایران و اروپا |
| ۹۷ | اشاره |
| ۱۰۱ | فریاد بیداری: هشدار به نخبگان |
| ۱۰۴ | از جنبش تنباکو تا نهضت مشروطیت |
| ۱۱۱ | سرنوشت شیخ فضل الله و سایر علما |
| ۱۱۷ | نتایج و پیامدهای نهضت مشروطیت |
| ۱۱۸ | دوران فترت: عصر رضاخان |
| ۱۱۸ | اشاره |
| ۱۱۹ | حربه مذهب |
| ۱۲۱ | مقاومت ها: دفاع و رویارویی |

- ۱۲۴ تصویری از حوزه علمیه قم
- ۱۲۷ آیه الله مدرس: مقاومت فعال
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۸ مدرّس و نهضت جنگل
- ۱۲۹ نبرد با «غوغای جمهوری»
- ۱۳۰ مخالفت با سلطنت پهلوی
- ۱۳۲ آیه الله شاه آبادی: نوعی دیگر از مقاومت
- ۱۳۴ جریان های فکری و فضای روشنفکری عصر رضاخان
- ۱۳۷ فصل دوم: از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۱۳۷ ایران در بند: هجوم متفقین
- ۱۳۸ کابینه های پس از اشغال
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۴۲ آیه الله طالقانی در آذربایجان
- ۱۴۳ «نشعب» در حزب توده
- ۱۴۳ دولت های ضعیف: بستر ساز «حزب توده»
- ۱۴۴ ۱۵ بهمن؛ بهانه شاه برای اختیارات و سرکوب
- ۱۴۵ تشکیل «جبهه ملی»، مجلس شانزدهم
- ۱۵۲ نهضت ملی شدن نفت، به رهبری مصدق و کاشانی
- ۱۵۶ اجرای قانون ملی شدن نفت
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۹ استعفای مصدق، انتصاب قوام، قیام سی تیر
- ۱۶۲ دوره دوم دولت ملی
- ۱۶۵ کودتای ۲۸ مرداد؛ توطئه مشترک انگلیس و آمریکا
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ تحلیل کودتا، از زوایای گوناگون
- ۱۷۱ فصل سوم: از کودتا تا نهضت امام

- ۱۷۱ دولت های کودتا در برابر مقاومت ها
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۴ «نهضت مقاومت ملی»
- ۱۸۱ سرکوب «حزب توده»؛ کشف سازمان نظامی
- ۱۸۲ دولت زاهدی، مسئله نفت
- ۱۸۴ انتخابات فرمایشی
- ۱۸۵ قرارداد کنسرسیونم؛ دستاورد کودتا
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۹ شانزدهم آذر؛ یک سرآغاز
- ۱۹۰ دستگیری و اعدام دکتر فاطمی
- ۱۹۳ عزل زاهدی و نصب علاء
- ۱۹۵ ماجرای حمله به مراکز بهائیان
- ۱۹۸ آغاز دوره ای جدید از وابستگی نظامی
- ۱۹۸ سرکوب «فداییان اسلام»
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۲ «دکترین آیزنهاور»
- ۲۰۴ تأسیس س.ا.و.ا.ک
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۷ «حزب بازی» شاه و بازداشت ملیون
- ۲۰۹ سیاست خارجی به سود اسرائیل و تنش با اعراب
- ۲۱۰ زنگ خطر کودتا در عراق
- ۲۱۲ «جبهه ملی دوم»، انتخابات بیستم
- ۲۱۹ درگذشت آیه الله بروجردی، انتقال مرجعیت
- ۲۲۳ تأسیس «نهضت آزادی ایران»
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۳۶ میتینگ جبهه ملی و نمایش اصلاحات ارضی

- ۲۳۸ یورش کماندوها به دانشگاه تهران
- ۲۴۰ عَلم در پی سازش با جبهه ملی
- ۲۴۱ فصل چهارم: قیام ۱۵ خرداد
- ۲۴۱ سرآغاز نهضت امام خمینی
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۶ رفراندوم ششم بهمن؛ «انقلاب سفید»
- ۲۴۹ فاجعه حمله به فیضیه
- ۲۵۳ محرم و قیام خونین خرداد
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۹ انحلال «جبهه ملی دوم» و تعطیل «نهضت آزادی»
- ۲۶۳ آزادی امام خمینی؛ و ترندهای دولت جدید
- ۲۶۶ احیای کاپیتولاسیون؛ تبعید امام خمینی
- ۲۷۳ فصل پنجم: تشکل های دینی، پس از سقوط رضاشاه
- ۲۷۳ اولین «تحدیه»ها و «نجمن»ها
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ تشکل های مذهبی - سیاسی
- ۲۷۵ «تحدیه مسلمین ایران»
- ۲۷۶ اصحاب مجله «آیین اسلام»
- ۲۷۷ «جامعه تعلیمات اسلامی»
- ۲۷۹ «نجمن تبلیغات اسلامی»
- ۲۸۰ «کانون اسلام» و «کانون نشر حقایق اسلامی»
- ۲۸۲ «فدایان اسلام» و نواب صفوی
- ۲۸۵ گفتار دوم: مبارزه نوین مسلحانه
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۷ فصل اول: بن بست ها و الگوها
- ۲۸۷ زمینه های مقبولیت مثنی مسلحانه

- ۲۸۷ اشاره
- ۲۹۰ مبانی عاطفی - سیاسی
- ۲۹۱ شرایط جهانی گرایش به مبارزه قهرآمیز
- ۲۹۳ نظریه های جنگ چریکی در ایران
- ۲۹۵ فصل دوم: دو سازمان مسلمان
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۶ جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی
- ۳۰۹ حزب ملل اسلامی
- ۳۲۲ فصل سوم: گروه های مارکسیست
- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۲ پیشینه
- ۳۲۶ گروه پرویز نیکخواه / واقعه کاخ مرمر
- ۳۲۹ شورش بهمن قشقایی
- ۳۳۱ گروه خَرنی
- ۳۳۲ سازمان چریک های فدایی خلق ایران
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۳ گروه احمدزاده - پویان
- ۳۳۴ گروه جنگل
- ۳۳۹ ادغام دو گروه
- ۳۳۹ گروه فلسطین
- ۳۴۰ سازمان رهایی بخش خلق های ایران
- ۳۴۴ گروه «آرمان خلق»
- ۳۴۶ فصل چهارم: گروه های دانشجویی خارج از کشور
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۶ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
- ۳۴۹ سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران

- ۳۵۰ جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا -
- ۳۵۰ سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
- ۳۵۱ نهضت آزادی خارج از کشور
- ۳۵۳ انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا
- ۳۵۴ گفتار سوم: سازمان مجاهدین خلق ایران (۵۰ - ۱۳۴۴)
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۸ فصل اول: تأسیس و شکل گیری
- ۳۵۸ بنیانگذاران
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۹ محمد حنیف نژاد
- ۳۶۶ سعید محسن
- ۳۷۰ عبدالرضا (عبدی) نیک بین رودسری
- ۳۷۵ بحث های اولیه، در آستانه تشکیل
- ۳۷۷ تأسیس سازمان و عضوگیری ها
- ۳۷۹ برنامه های آموزشی
- ۳۷۹ آموزش های نظری
- ۳۸۷ آموزش های عملی
- ۳۸۹ اولین بحران تشکیلاتی: جدایی عبدی نیک بین
- ۳۹۲ فصل دوم: ایدئولوژی سازمان و نخستین چالش ها
- ۳۹۲ تشکیل «گروه ایدئولوژی»
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۶ شناخت / کتاب اول ایدئولوژی
- ۴۰۵ تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی
- ۴۰۸ راه اتیبا - راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی
- ۴۱۰ مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی
- ۴۱۲ سیمای یک مسلمان (راه حسین)

- ۴۱۴ تفسیر سوره های انفال، توبه و محمد(ص).
- ۴۱۶ تداوم بحران ایدئولوژیک
- ۴۱۹ مارکسیسم زدگی دهه چهل
- ۴۲۶ تشکیل «گروه سیاسی»
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۷ تحلیل شرایط ایران
- ۴۲۸ اوضاع بین المللی
- ۴۳۰ تشکیل «گروه کارگری»
- ۴۳۰ تشکیل «گروه روحانیت»
- ۴۳۱ تشکیل «گروه مطالعات روستایی»
- ۴۳۲ جمع بندی دیدگاه های اقتصادی
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۵ طبقه حاکم
- ۴۳۵ دهقانان
- ۴۳۶ خرده بورژوازی
- ۴۳۶ کارگران
- ۴۳۷ فصل سوم: «مجاهدین خلق» و «نهضت آزادی»
- ۴۳۷ پیشینه ها و تماس ها
- ۴۴۹ فصل چهارم: در مسیر ترسیم خط مشی
- ۴۴۹ تدوین استراتژی و تاکتیک
- ۴۵۲ تحلیل ها و مواضع سیاسی
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ مرحله انقلاب
- ۴۵۲ امپریالیسم
- ۴۵۵ شوروی و چین
- ۴۵۷ انقلاب ها و نهضت های آزادی بخش

| | |
|-----|--|
| ۴۶۳ | فصل پنجم: تشکیلات و سازماندهی |
| ۴۶۳ | الزامات آوانگارد؛ «علم مبارزه» |
| ۴۶۳ | اشاره |
| ۴۶۴ | اصول تشکیلات |
| ۴۶۷ | سازماندهی جدید |
| ۴۶۸ | گسترش کتی: عضوگیری های جدید |
| ۴۷۲ | معیار تصفیه و ارتقاء |
| ۴۷۲ | عضوگیری زنان |
| ۴۷۷ | آموزش ها و تمرین های عملی |
| ۴۷۹ | فصل ششم: اعزام به فلسطین و پیامدها |
| ۴۷۹ | طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین |
| ۴۷۹ | اشاره |
| ۴۸۰ | مذاکره در پاریس |
| ۴۸۱ | مذاکره در قطر |
| ۴۸۳ | ماجرای هواپیماربایی |
| ۴۸۸ | تماس با امام خمینی |
| ۴۹۱ | اعضای سازمان در اردوگاه های فلسطینی |
| ۴۹۱ | اشاره |
| ۴۹۳ | فهرست اعزام شدگان سازمان به اردوگاه های آموزشی «الفتح» |
| ۵۰۰ | فصل هفتم: سازماندهی گروه های عملیاتی |
| ۵۰۰ | تشکیل «گروه اطلاعات» |
| ۵۰۱ | تشکیل «گروه تدارکات» |
| ۵۰۲ | تشکیل «گروه شیمی و مواد انفجاری» |
| ۵۰۲ | تشکیل «گروه آموزش نظامی» |
| ۵۰۳ | تربیت کادرهای همه جانبه |
| ۵۰۴ | فصل هشتم: بازنگری در مشی و تشکیلات |

- تکمیل خط مشی و تصحیح تاکتیک ۵۰۴
- تماس ناتمام با چریک های فدایی ۵۰۶
- فصل نهم: ضربه شهریور ۱۳۵۰ ۵۰۸
- اشاره ۵۰۸
- زمینه های ضربه ۵۰۸
- اشاره ۵۰۸
- ارتباط با «شاهمراد دلفانی» عامل نفوذی ساواک ۵۰۹
- تعقیب و مراقبت گسترده ۵۱۴
- انعکاس دستگیری ها: واکنش های داخلی و خارجی ۵۱۷
- بخش الحاقی ۵۲۰
- مروری بر زندگی برخی از کادرهای سازمان ۵۲۰
- حسین احمدی روحانی ۵۲۰
- نصرالله اسماعیل زاده ۵۲۱
- بهمن بازرگانی ۵۲۲
- محمد بازرگانی ۵۲۲
- علی (بهروز) باکری ۵۲۳
- علی اصغر بدیع زادگان ۵۲۴
- کریم تسلیمی ۵۲۷
- سید مرتضی (تراب) حق شناس ۵۲۷
- مسعود رجوی ۵۲۸
- رضا رضایی ۵۳۰
- ناصر سماواتی ۵۳۱
- ناصر صادق ۵۳۱
- محمد (محمود) عسکری زاده ۵۳۲
- سید شمس الدین مجابی ۵۳۳
- عبدالرسول مشکین فام ۵۳۴

- ۵۳۵ علی میهن دوست
- ۵۴۰ تحلیل کلی رژیم، پس از ضربه ۵۰
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۱ وضعیت تشکیلاتی این گروه
- ۵۵۲ سری اول دستگیری ها
- ۵۵۷ سری دوم دستگیری ها
- ۵۶۴ سری سوم دستگیری ها
- ۵۶۵ سری چهارم دستگیری ها
- ۵۶۶ سری پنجم دستگیری ها
- ۵۶۹ سری ششم دستگیری ها: گزارش کامل
- ۵۷۳ سری هفتم دستگیری ها: متن کامل گزارش
- ۵۷۷ سری هشتم دستگیری ها
- ۵۷۹ سری نهم دستگیری ها
- ۵۸۴ عناصر متواری و مخفی: متن گزارش
- ۵۹۲ گفتار چهارم: روند تجدید حیات سازمان
- ۵۹۲ اشاره
- ۵۹۴ نخستین حرکت ها
- ۵۹۴ اعلام موجودیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»
- ۵۹۴ نامگذاری و مرزبندی
- ۵۹۷ گروه «حزب الله» و پیوستن آن به مجاهدین خلق
- ۵۹۷ شکل گیری
- ۵۹۸ ادغام در سازمان مجاهدین خلق
- ۵۹۹ محمد مفیدی
- ۵۹۹ علیرضا سپاسی آشتیانی
- ۶۰۰ عباس آقازمانی (ابوشریف)
- ۶۰۲ محمدباقر عباسی

- ۶۰۵ عملیات ناکام گروگان گیری پسر اشرف پهلوی
- ۶۰۶ دستگیری حنیف نژاد و ...
- ۶۰۷ «احمد رضایی» در کار احیای سازمان
- ۶۱۲ حمایت ها و همراهی ها
- ۶۱۸ فرار «رضا رضایی»
- ۶۱۸ ناهمخوانی اسناد و اعترافات با روایت رسمی سازمان
- ۶۲۶ پیام سران زندانی سازمان به بازماندگان تشکیلات
- ۶۲۸ ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف
- ۶۳۴ گفتار پنجم: نشیب و فراز سازمان جدید
- ۶۳۴ اشاره
- ۶۳۶ فصل اول: ضربه ها و ترورها
- ۶۳۶ دستگیری، محاکمه و اعدام مهدی رضایی
- ۶۳۹ عملیات انفجاری مقارن سفر «نیکسون»
- ۶۴۴ ترور سرتیپ طاهری؛ ناهمخوانی عمل و نتیجه
- ۶۴۴ اشاره
- ۶۴۹ ضربه های پی در پی، پس از ترور
- ۶۵۲ انفجارهای بهمن ۱۳۵۱
- ۶۵۸ فصل دوم: پایانی بر یک آغاز
- ۶۵۸ فرار «تقی شهرام» از زندان ساری
- ۶۶۶ ترور سرهنگ لوئیس هاوکینز
- ۶۶۹ خودکشی رضا رضایی
- ۶۶۹ مهلک ترین ضربه، پس از شهریور ۵۰
- ۶۷۰ مصطفی شعاعیان کیست؟
- ۶۷۰ اشاره
- ۶۷۴ شعاعیان و مجاهدین خلق
- ۶۷۸ فصل سوم: یک جریان مهم حاشیه ای

| | |
|-----|--|
| ۶۷۸ | «گروه ابودر» |
| ۶۸۶ | گفتار ششم: تحکیم استالینیسیم |
| ۶۸۶ | اشاره |
| ۶۸۸ | فصل اول: تجدید سازماندهی، برای سلطه تشکیلاتی |
| ۶۸۸ | مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری |
| ۶۹۱ | اولین تصفیه فیزیکی در سازمان |
| ۶۹۱ | ترور جواد سعیدی |
| ۷۰۰ | فصل دوم: روند تغییر ایدئولوژی |
| ۷۰۰ | مراحل مارکسیست کردن اعضا |
| ۷۰۰ | مغالطه «مبارزه ایدئولوژیک» |
| ۷۰۱ | تخلیه روانی |
| ۷۰۲ | قطع آموزش های مذهبی و مطالعات اسلامی |
| ۷۰۲ | جایگزینی متون مارکسیستی |
| ۷۰۲ | طرح شبهات به وسیله «جزوه سبز» |
| ۷۰۴ | اعلام مارکسیسم |
| ۷۰۷ | مارکسیست شدن کادرها و اعضای مسئول |
| ۷۱۰ | فصل سوم: بازنگری تشکیلات |
| ۷۱۰ | حضور پررنگ تر زنان و تحکیم سلطه شهرام |
| ۷۲۰ | اعزام چند تن از کادرها به خارج |
| ۷۲۰ | تمهید رهبری بلامنازع تقی شهرام |
| ۷۲۴ | فصل چهارم: تسریع در خشونت |
| ۷۲۴ | دومین تصفیه فیزیکی سازمان |
| ۷۲۴ | قتل و شکنجه «مرتضی هودشتیان» |
| ۷۲۹ | حادثه ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ و تبعات آن |
| ۷۲۹ | ناهماهنگی توان و اجرا، در فرایندی از تکرار |
| ۷۳۵ | دستگیری محمدعلی رجایی در آذر ۵۳ |

- ۷۳۷ خانه گردی های وسیع ساواک در آذر ۵۳
- ۷۳۷ اشاره
- ۷۳۹ قتل اتفاقی یک پلیس توسط یک عضو سازمان
- ۷۴۱ چند انفجار، مقارن دیدار «کی سینجر» از ایران
- ۷۴۲ تصفیه «شاه کرمیها»: تشکیل «گروه مهدویون»
- ۷۴۵ انتشار مقاله «پرچم» در سطح سازمان
- ۷۴۶ فصل پنجم: انفعال مرکزیت در برابر چریک های فدایی
- ۷۴۶ چرخه عمل زدگی و تکرار خطاها
- ۷۴۸ ملاقات با روحانیون حامی سازمان
- ۷۴۸ اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایت های مردمی
- ۷۴۸ ملاقات با آیه الله طالقانی
- ۷۵۰ ملاقات با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی
- ۷۵۱ ترورهای سازمان (اسفند ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۴)
- ۷۵۱ رفع موقت بحران های درونی و بیرونی
- ۷۵۱ ترور سرتیپ زندی پور / تشدید جو فشار در زندان ها
- ۷۵۴ توطئه هولناک ساواک
- ۷۵۴ قتل ۹ زندانی در تپه های اوین
- ۷۵۹ ترور دو مستشار آمریکایی
- ۷۶۷ ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا
- ۷۷۰ ضمام: چند بازجویی، نامه ای از زندان
- ۷۷۰ اشاره
- ۷۷۲ بازجویی ها
- ۷۷۲ بازجویی از محمد حنیف نژاد
- ۷۸۴ بازجویی از سعید محسن
- ۷۹۷ گزارش بازجویی از عبدالرضا نیک بین رودسری
- ۸۰۱ بازجویی از رضا رضایی

| | |
|-----|------------------------------------|
| ۸۰۶ | نامه ای از زندان |
| ۸۰۶ | نامه علی اصغر بدیع زادگان از زندان |
| ۸۰۶ | اشاره |
| ۸۰۸ | عملیات ماجراجویانه سم مهلک جنبش |
| ۸۱۴ | فهرست اعلام |
| ۸۴۹ | جلد ۲ |
| ۸۵۰ | اشاره |
| ۸۵۴ | فهرست مطالب |
| ۸۸۲ | فصل اول: تصفیه های خونین و پیامدها |
| ۸۸۲ | ترور شریف واقفی و صمدیه لتاف |
| ۸۸۲ | مخالفت ها و تصمیم به انشعاب |
| ۸۸۳ | عناد مرکزیت با صمدیه |
| ۸۸۶ | ترور شریف واقفی |
| ۸۸۷ | قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی |
| ۸۸۹ | ترور صمدیه لتاف |
| ۸۹۳ | دفاعیه مکتوب صمدیه لتاف |
| ۸۹۵ | قسمتی از بازجویی صمدیه لباف |
| ۸۹۸ | توضیح افراخته |
| ۹۰۳ | فصل دوم: زنجیره ضربه های پی در پی |
| ۹۰۳ | دستگیری خلیل دزفولی |
| ۹۰۷ | دستگیری افراخته و خاموشی |
| ۹۰۷ | اشاره |
| ۹۱۰ | اولین طرح ترور آیه الله بهشتی |
| ۹۱۴ | همکاری افراخته با ساواک |
| ۹۱۹ | اعدام افراخته و لورفتگان |
| ۹۲۳ | مروری بر چند وصیت نامه |

- پیامدهای دستگیری افراخته ۹۳۰
- همکاری گسترده توکلی خواه ۹۳۰
- شناسایی شریف زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها ۹۳۳
- کشته شدن بهرام آرام ۹۳۶
- ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک ۹۳۸
- چند زندگی نامه ۹۵۳
- اشاره ۹۵۳
- حسن آلاپوش ۹۵۳
- محمدحسن ابراری جهرمی ۹۵۶
- محمدرضا احمدآخوندی ۹۵۷
- محمدحسین اکبری آهنگر ۹۵۸
- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ۹۵۹
- مجید شریف واقفی ۹۶۱
- فرهاد صفا ۹۶۳
- مرتضی صمدیه لباف ۹۶۶
- محمد طاهر رحیمی ۹۶۸
- مرتضی لبافی نژاد ۹۷۰
- لطف الله میثمی ۹۷۱
- محمد یزدانیان ۹۷۳
- فصل سوم: مرکزیت و تناقض ایدئولوژیک ۹۷۸
- نوع دیگر تصفیه مذهبی ها ۹۷۸
- اشاره ۹۷۸
- زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل ۹۸۰
- زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری ۹۸۲
- «شاخه مذهبی» مرکزیت مارکسیست ۹۸۳
- آفات یک تشکیلات استالینیستی ۹۸۹

- گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی ۹۹۵
- اشاره ۹۹۵
- فصل اول: بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع ۹۹۷
- علنی ساختن «ارتداد» ۹۹۷
- جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم ۹۹۹
- شرح واقعه ۹۹۹
- تحریر رژیم و واکنش امام و مراجع ۱۰۰۶
- مروری بر «بیانیه» ۱۰۰۷
- اشاره ۱۰۰۷
- تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان ۱۰۱۲
- فصل دوم: بازتاب های انتشار بیانیه ۱۰۲۱
- دو رویکرد در آغاز ۱۰۲۱
- اشاره ۱۰۲۱
- رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال) ۱۰۲۴
- رویکرد دوم: دفاع و تهاجم ۱۰۳۱
- تحلیلی پس از ده سال ۱۰۴۴
- اشاره ۱۰۴۴
- «سازمان» و تحلیل های اولیه ۱۰۵۲
- بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی ۱۰۶۰
- گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها ۱۰۶۲
- اشاره ۱۰۶۲
- فصل اول: در سایه حذف و ارباب ۱۰۶۴
- ترور علی میرزا جعفر علّاف ۱۰۶۴
- کنترل و تصفیه دو کادر خارج ۱۰۷۶
- اشاره ۱۰۷۶
- حضور روحانی و یقینی در داخل ۱۰۷۶

- ۱۰۷۹ ترور محمد یقینی
- ۱۰۸۳ ماجرای سرگرد محبی
- ۱۰۹۲ فصل دوم: قربانیان خاموش
- ۱۰۹۲ مرگ های مشکوک و خودکشی ها
- ۱۰۹۲ مرگ مشکوک رفعت افراز
- ۱۰۹۷ خودکشی اجباری محبوبه افراز
- ۱۱۰۵ فصلی از رنج های «زن مجاهد»
- ۱۱۱۷ سرنوشت مبهم یک دختر دیگر
- ۱۱۲۰ فصل سوم: عملیات پلیسی در سازمان
- ۱۱۲۰ «نمونه» دستگیری و بازجویی خدایی صفت
- ۱۱۲۰ اشاره
- ۱۱۲۳ اظهارات خدایی صفت، پس از انقلاب
- ۱۱۲۹ شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت
- ۱۱۳۲ شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی
- ۱۱۳۵ فصل چهارم: ناکامی ها و فاصله ها
- ۱۱۳۵ ارتباطات سازمان با چریک های فدایی
- ۱۱۳۵ پیشینه ارتباط
- ۱۱۳۶ اختلاف اول: لو رفتن شنود
- ۱۱۳۹ اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد
- ۱۱۵۳ دست یابی ساواک به نوار مذاکرات رهبری دو گروه
- ۱۱۵۷ گفتار دهم: بازتاب تغییر ایدئولوژی در زندان
- ۱۱۵۷ اشاره
- ۱۱۵۹ جمع های زندان و تغییر ایدئولوژی
- ۱۱۵۹ زندان پس از حرکت های مسلحانه
- ۱۱۶۳ تحلیل جمع رجوی از تغییر ایدئولوژی
- ۱۱۶۳ اشاره

- ۱۱۶۷ ----- دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی
- ۱۱۷۰ ----- تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون
- ۱۱۹۰ ----- تحلیل جمع حزب ملل
- ۱۲۰۱ ----- تحلیل جمع امت واحده
- ۱۲۰۱ ----- اشاره
- ۱۲۱۲ ----- پیام سازمان به روحانیون
- ۱۲۱۳ ----- فتوای علما علیه مارکسیست ها
- ۱۲۱۵ ----- گفتار یازدهم: نفی مشی مسلحانه
- ۱۲۱۵ ----- اشاره
- ۱۲۱۷ ----- فصل اول: آخرین عمل نظامی
- ۱۲۱۷ ----- ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا
- ۱۲۱۷ ----- شناسایی کارشناسان طرح سزی
- ۱۲۱۹ ----- اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها
- ۱۲۲۲ ----- چگونگی انجام ترور
- ۱۲۲۴ ----- در حاشیه این عملیات
- ۱۲۲۷ ----- نتایج بررسی های ساواک
- ۱۲۳۴ ----- فصل دوم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت
- ۱۲۳۴ ----- مجاهدین خلق (م.ل)
- ۱۲۳۴ ----- اشاره
- ۱۲۳۷ ----- سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع
- ۱۲۴۴ ----- تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی
- ۱۲۴۷ ----- قربانی کردن چریک های فدایی
- ۱۲۵۲ ----- تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی
- ۱۲۵۹ ----- سرانجام جریان تقی شهرام
- ۱۲۵۹ ----- مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ - ۵۲)
- ۱۲۵۹ ----- اشاره

- سال ۱۳۵۲ ۱۲۶۱
- سال ۱۳۵۳ ۱۲۶۱
- سال ۱۳۵۴ ۱۲۶۲
- سال ۱۳۵۵ ۱۲۶۳
- سال ۱۳۵۶ ۱۲۶۴
- سال ۱۳۵۷ ۱۲۶۶
- فصل سوم: نقد و تحلیل مشی مسلحانه ۱۲۷۱
- اشاره ۱۲۷۱
- جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه ۱۲۷۱
- نقد کلی عملکرد و مشی چریکی ۱۲۷۸
- نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی ۱۲۷۸
- نقد درونی: منظر استراتژی ۱۲۸۲
- روشنفکران و جنگ چریکی ۱۲۸۵
- عامل ذهنی گرابی در گروه های مسلح ۱۲۹۳
- ناهمسازی اهداف و عملیات ۱۲۹۴
- نقش سرکوب در شکست و بحران مشی ۱۲۹۸
- تشکیلات و شکست مشی مسلحانه ۱۳۰۴
- عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه ۱۳۱۰
- گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید» ۱۳۱۶
- اشاره ۱۳۱۶
- فصل اول: حضور در قالب «فاز سیاسی» ۱۳۱۸
- تداوم نظری و عملی اشکالات ۱۳۱۸
- سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم ۱۳۱۸
- آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل ۱۳۲۴
- فصل دوم: سازماندهی در شرایط نوین ۱۳۳۰
- «تشکیلات» و «تبلیغات» ۱۳۳۰

- ۱۳۳۰ اشاره
- ۱۳۳۱ شبکه زیرزمینی مسلح
- ۱۳۳۳ کادر مرکزی
- ۱۳۳۵ سازمان جوانان مجاهد
- ۱۳۳۶ جنبش کارگران مسلمان
- ۱۳۳۶ کانون توحیدی اصناف
- ۱۳۳۶ سازمان زنان مسلمان
- ۱۳۳۸ ساختار تشکیلات در فاز سیاسی
- ۱۳۳۸ رده بندی تشکیلاتی افراد
- ۱۳۳۸ اشاره
- ۱۳۴۰ عوامل مختلف پیوند با سازمان
- ۱۳۴۱ «بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان
- ۱۳۴۱ اشاره
- ۱۳۴۳ شرح وظایف «نهاد دانش آموزی»
- ۱۳۴۳ شرح وظایف «نهاد محلات»
- ۱۳۴۵ شرح وظایف «نهاد دانشجویی»
- ۱۳۴۶ شرح وظایف «نهاد کارگری»
- ۱۳۴۷ مروری بر عملکرد «نهاد کارگری»
- ۱۳۵۲ فصل سوم: جذب، آموزش و تبلیغات
- ۱۳۵۲ روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۳۵۴ شیوه های جذب و تبلیغ
- ۱۳۷۴ ابعاد فعالیت های تبلیغی
- ۱۳۷۴ اشاره
- ۱۳۷۴ طرح و تثبیت سازمان
- ۱۳۷۸ بسترها و انگیزه های متغیر
- ۱۳۸۱ سیر مطالعاتی در فاز سیاسی

- ۱۳۸۱ اشاره
- ۱۳۸۱ مطالعات ایدئولوژیک
- ۱۳۸۳ مطالعات سیاسی - اجتماعی
- ۱۳۸۳ مطالعات تشکیلاتی
- ۱۳۸۴ مطالعات سازمانی
- ۱۳۸۵ گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت»
- ۱۳۸۵ اشاره
- ۱۳۸۷ فصل اول: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی
- ۱۳۸۷ نفوذ در مراکز حساس
- ۱۳۸۷ اشاره
- ۱۳۸۸ جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان
- ۱۳۹۰ تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها
- ۱۳۹۳ نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان
- ۱۳۹۳ اشاره
- ۱۳۹۵ اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی
- ۱۳۹۶ دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب
- ۱۳۹۸ سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب
- ۱۴۰۴ ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی
- ۱۴۱۸ فصل دوم: ماجرای سعادت
- ۱۴۱۸ چگونگی کشف موضوع و دستگیری
- ۱۴۱۸ اشاره
- ۱۴۱۹ کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»
- ۱۴۲۰ گزارش گروه دستگیری سعادت
- ۱۴۲۶ بازجویی های سعادت
- ۱۴۲۶ اشاره
- ۱۴۲۶ بازجویی مقدماتی: ۶/۲/۱۳۵۸

- جلسه اول: ۶/۲/۱۳۵۸ ۱۴۴۰
- جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸ ۱۴۴۶
- نامه سعادت‌ی به دادستان کل انقلاب ۱۴۵۰
- واکنش‌های سازمان ۱۴۵۰
- واکنش‌های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی ۱۴۶۲
- گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش» ۱۴۷۰
- اشاره ۱۴۷۰
- فصل اول: روند بحران‌سازی ۱۴۷۲
- بحران‌سازی با الگوی شورشگری اجتماعی ۱۴۷۲
- اشاره ۱۴۷۲
- آغاز مرحله شورشگری اجتماعی ۱۴۷۴
- تهاجم‌های جدید بعد از خرداد ۵۸ ۱۴۸۳
- تهاجم‌های بعد از تسخیر سفارت آمریکا ۱۴۸۹
- انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۹۳
- انتخابات مجلس ۱۴۹۶
- تشدید بحث‌ها و درگیری‌های خیابانی، از اوایل سال ۵۹ ۱۵۱۱
- کودتای نوژه و سازمان ۱۵۲۲
- آماده‌سازی برای خیز مجدد ۱۵۲۹
- طرح گسترده مسئله شکنجه ۱۵۳۰
- تشدید بحران‌ها از بهمن ماه ۵۹ ۱۵۳۳
- مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان ۱۵۳۵
- آمادگی برای عملیات مسلحانه ۱۵۴۰
- گروه‌ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی ۱۵۴۲
- فصل دوم: روند جدایی ۱۵۵۲
- نخستین انشعاب سازمان پس از انقلاب ۱۵۵۲
- اشاره ۱۵۵۲

- ۱۵۵۳ - اعتراض به مسئله سعادت
- ۱۵۵۵ - اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه الله طالقانی
- ۱۵۵۶ - توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی
- ۱۵۵۹ - یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله
- ۱۵۶۵ - فصل سوم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان
- ۱۵۶۵ - حوادث چهاردهم اسفند ۵۹
- ۱۵۶۵ - عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر
- ۱۵۶۹ - شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند
- ۱۵۷۴ - موضع میانه «بازرگان» پس از همراهی قبلی
- ۱۵۸۲ - اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی؛ سرفصلی جدید
- ۱۵۸۸ - هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح
- ۱۵۹۵ - بن بست و فراندوم
- ۱۶۰۰ - آخرین هماهنگی ها با بنی صدر
- ۱۶۰۰ - اشاره
- ۱۶۰۴ - حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا
- ۱۶۱۲ - تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری
- ۱۶۱۲ - بیانات تاریخی امامدر ۲۵ خرداد ۶۰
- ۱۶۱۹ - یأس بنی صدر و متحدانش
- ۱۶۲۱ - تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر
- ۱۶۲۸ - گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت
- ۱۶۲۸ - اشاره
- ۱۶۳۰ - فصل اول: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی
- ۱۶۳۰ - آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی»
- ۱۶۴۰ - شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی»
- ۱۶۴۰ - آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد
- ۱۶۴۲ - مهلکه شکست تز «شورشگری»

| | |
|--|------|
| اولین «بریدن»ها و تردیدها | ۱۶۵۰ |
| تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی | ۱۶۵۵ |
| فصل دوم: کشتار و گریز | ۱۶۶۱ |
| انفجار ششم تیر | ۱۶۶۱ |
| فاجعه هفتم تیر | ۱۶۶۹ |
| اشاره | ۱۶۶۹ |
| هویت عامل انفجار | ۱۶۸۰ |
| اعتراف فوق سزی «رجوی» | ۱۶۸۳ |
| ابعاد و آثار فاجعه | ۱۶۸۴ |
| فرار بنی صدر و رجوی | ۱۶۹۵ |
| گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست | ۱۷۰۵ |
| اشاره | ۱۷۰۵ |
| فصل اول: تغییرات سازماندهی در فاز ترور | ۱۷۰۷ |
| تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد | ۱۷۰۷ |
| اشاره | ۱۷۰۷ |
| بخش اجتماعی | ۱۷۰۷ |
| بخش نظامی - بخش شهرستان | ۱۷۰۸ |
| بخش نشریه - بخش روابط | ۱۷۰۸ |
| فصل دوم: ترور مسئولان و تداوم شورش | ۱۷۱۱ |
| شهادت رجایی و باهنر | ۱۷۱۱ |
| اشاره | ۱۷۱۱ |
| تحقیقی درباره عامل ترور | ۱۷۱۸ |
| اعتراف رجوی | ۱۷۳۴ |
| تظاهرات شورشی و مسلحانه | ۱۷۴۲ |
| اشاره | ۱۷۴۲ |
| بیان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰ | ۱۷۴۵ |

| | |
|---|------|
| تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰ | ۱۷۵۰ |
| اشاره | ۱۷۵۰ |
| بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر | ۱۷۶۱ |
| مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان» | ۱۷۶۳ |
| تشکیل «هسته های مقاومت» | ۱۷۸۶ |
| شکست مرحله نخست استراتژی سازمان | ۱۷۸۶ |
| تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام | ۱۷۸۸ |
| انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها | ۱۷۸۹ |
| مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰ | ۱۷۹۱ |
| گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی» | ۱۷۹۶ |
| اشاره | ۱۷۹۶ |
| فصل اول: انهدام ستاد داخلی ترور | ۱۷۹۸ |
| کارنامه کیفی تشکیلات | ۱۷۹۸ |
| اشاره | ۱۷۹۸ |
| نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور | ۱۸۰۱ |
| ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی | ۱۸۰۲ |
| فصل دوم: فروپاشی تشکیلات ترور | ۱۸۰۵ |
| انسجام انقلابیون ضدتروریسم | ۱۸۰۵ |
| اشاره | ۱۸۰۵ |
| ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور | ۱۸۰۶ |
| ضربات تکمیلی سنگین | ۱۸۰۹ |
| فصل سوم: عملیات «مهندسی» | ۱۸۱۲ |
| تروریسم نوظهور | ۱۸۱۲ |
| اشاره | ۱۸۱۲ |
| مقدمه کیفرخواست اصدقی | ۱۸۱۳ |
| مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی» | ۱۸۱۴ |

- ۱۸۱۸ شرح شش فقره عملیات مهندسی
- ۱۸۱۸ اشاره
- ۱۸۱۹ جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری
- ۱۸۲۱ جزئیات ربودن و شکنجه روستا
- ۱۸۲۵ جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی
- ۱۸۲۶ جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی
- ۱۸۳۴ گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور»/آغاز «خط خروج»
- ۱۸۳۴ اشاره
- ۱۸۳۶ فصل اول: ترور، بر ضد «مردم»
- ۱۸۳۶ خط ترور «سرانگشتان رژیم»
- ۱۸۳۶ اشاره
- ۱۸۳۹ اصرار در افزونی عملیات
- ۱۸۴۱ نمونه هایی از ترورها
- ۱۸۴۹ فصل دوم: «خط منطقه»؛ طبل مائوئیسم
- ۱۸۴۹ تلاش برای گریز از چرخه شکست
- ۱۸۴۹ اشاره
- ۱۸۵۰ منطقه شمال، «جنگل»
- ۱۸۵۲ منطقه کوهستانی فارس
- ۱۸۵۳ منطقه کردستان
- ۱۸۵۴ شکست «خط منطقه»
- ۱۸۵۴ اشاره
- ۱۸۵۶ تشکیلات جنگل: توهم یا واقعیت
- ۱۸۵۹ فصل سوم: «خط خروج»؛ فرار از مردم
- ۱۸۵۹ «طرح مالک و مستأجر»
- ۱۸۵۹ اشاره
- ۱۸۶۰ خط خروج از کشور

| | |
|------|--|
| ۱۸۶۱ | ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج |
| ۱۸۶۳ | گفتار نوزدهم: سازمان و شورای مقاومت |
| ۱۸۶۳ | اشاره |
| ۱۸۶۵ | فصل اول: آغاز و انجام یک وحدت صوری |
| ۱۸۶۵ | نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا |
| ۱۸۶۹ | تاکتیک وحدت گروه رجوی |
| ۱۸۷۴ | تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی |
| ۱۸۷۷ | فصل دوم: ترکیب «شورا» |
| ۱۸۷۷ | گروه ها و افراد |
| ۱۸۷۸ | سازمان مجاهدین خلق ایران |
| ۱۸۷۸ | جبهه دموکراتیک ملی ایران |
| ۱۸۷۹ | حزب دموکرات کردستان |
| ۱۸۸۴ | حزب کار ایران (جناح چپ) |
| ۱۸۸۶ | اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) |
| ۱۸۸۹ | شورای متحد چپ |
| ۱۸۹۰ | سایر گروه های عضو شورا |
| ۱۸۹۴ | فصل سوم: بحران عملیات و آشفتگی |
| ۱۸۹۴ | حضور در کردستان عراق |
| ۱۸۹۵ | کشف تیم های عملیاتی |
| ۱۸۹۵ | اشاره |
| ۱۸۹۶ | آغاز بحران های روحی اعضا |
| ۱۸۹۷ | جدایی «یعقوبی» |
| ۱۸۹۷ | اشاره |
| ۱۹۰۱ | انتقاد از سلطه فاشیسم در سازمان |
| ۱۹۰۶ | فهرست اعلام |
| ۱۹۶۸ | جلد ۳ |

- ۱۹۶۹ - اشاره
- ۱۹۷۳ - فهرست مطالب
- ۱۹۹۵ - فصل اول: بیلان سال های ترور در استان تهران
- ۱۹۹۵ - اشاره
- ۱۹۹۵ - ویژگی های آماری ترورشدگان
- ۱۹۹۵ - اشاره
- ۱۹۹۶ - ویژگی های عاملان و سوژه ها
- ۲۰۰۰ - اوراقی از کارنامه تروریسم کور سازمان
- ۲۰۱۴ - فصل دوم: «انقلاب های ایدئولوژیک»
- ۲۰۱۴ - مرحله اول: رهبری نوین
- ۲۰۱۴ - اشاره
- ۲۰۱۶ - پیشینه این پیوند
- ۲۰۱۹ - روایت خواهرزن اول از ازدواج سوم
- ۲۰۲۳ - درباره مهدی ابریشمچی
- ۲۰۲۷ - «ترکیب مسعود و مریم»
- ۲۰۲۹ - سابقه رسمی ماجرا
- ۲۰۳۱ - درباره مریم قجر عضدانلو
- ۲۰۳۶ - «نفجار رهایی، تولید رهبری»
- ۲۰۴۴ - جلوگیری از انشعاب و جناح بندی
- ۲۰۵۲ - ساختار تشکیلاتی ۱۳۶۴
- ۲۰۵۳ - اعضای دفتر سیاسی
- ۲۰۶۲ - اعضای مرکزیت
- ۲۰۷۳ - مرحله دوم: استثمار رده
- ۲۰۷۳ - اشاره
- ۲۰۸۰ - قربانی کردن نفر دوم سازمان
- ۲۰۸۷ - صلاحیت، وحدت فرد و مسئولیت

- مرحله سوم: عبور از تنگه ۲۰۸۹
- مرحله چهارم: فردیت و جنسیت ۲۱۰۰
- تحلیل «انقلاب ایدئولوژیک» ۲۱۰۳
- اشاره ۲۱۰۳
- «رهبری نوین سازمان» و «ولایت فقیه» ۲۱۱۱
- گفتار بیست و یکم: «فرقه»، «ترور» و «تصفیه» ۲۱۱۹
- اشاره ۲۱۱۹
- فصل اول: رجوی کیست؟ ۲۱۲۱
- مرور بیوگرافیک خانواده رجوی ۲۱۲۱
- مسعود رجوی ۲۱۲۲
- اشاره ۲۱۲۲
- عضویت در سازمان ۲۱۲۴
- دستگیری و محاکمه ۲۱۲۵
- تغییر حکم اعدام ۲۱۲۵
- ماهیت دفاعیه رجوی در دادگاه ۲۱۳۱
- رجوی و آیه الله طالقانی در زندان ۲۱۳۱
- خاطره ای از روابط جزنی و رجوی ۲۱۳۲
- اپورتونیسیم رجوی ۲۱۳۳
- علت زنده ماندن رجوی در ماجرای ۹ نفر ۲۱۳۵
- ازدواج با اشرف ربیعی ۲۱۴۴
- ازدواج با فیروزه بنی صدر ۲۱۴۸
- اشاره ۲۱۴۸
- ازدواج تاکتیکی یا فشار خانوادگی ۲۱۵۱
- رجوی از زبان دو متحد سابق ۲۱۵۴
- «تماز» با عکس رجوی ۲۱۵۶
- فصل دوم گذار به سوی «فرقه» ۲۱۵۷

- ۲۱۵۷سانترالیسم و دموکراسی
- ۲۱۵۷ اشاره
- ۲۱۵۸ دوران کوتاه دموکراسی
- ۲۱۵۹ آغاز مرکزیت گرایی
- ۲۱۶۰ نقش رجوی در مرکزیت گرایی
- ۲۱۶۱ دوره انتقال
- ۲۱۶۶ تئوریزه کردن بحران ها
- ۲۱۶۷ اولین پیش بینی درباره تبدیل «سازمان» به «فرقه»
- ۲۱۶۹ عزم رجوی بر «فرقه سازی»
- ۲۱۶۹ اشاره
- ۲۱۷۵ برخورد فرقه ای با خانواده و ازدواج
- ۲۱۷۹ جداسازی فرزندان از خانواده ها و اعزام به خارج
- ۲۱۸۶ نقش انقلاب ایدئولوژیک در تثبیت فرقه
- ۲۱۸۶ اشاره
- ۲۱۸۸ جمع بندی ویژگی های فرقه
- ۲۱۹۳ فصل سوم: کارنامه ای خونین
- ۲۱۹۳ زندان های درون سازمانی
- ۲۲۰۲ اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور
- ۲۲۰۷ حذف ها و تصفیه های درونی
- ۲۲۰۷ تصفیه علی زرکنش
- ۲۲۱۸ تداوم انواع تصفیه ها
- ۲۲۲۷ گفتار بیست و دوم: همکاری یا مزدوری؟ تاکتیک یا استراتژی؟
- ۲۲۲۷ اشاره
- ۲۲۲۹ فصل اول: سازمان و حمایت خارجی
- ۲۲۲۹ تئوری پردازی وابستگی
- ۲۲۳۰ بیگانه گرایی در رسیدن به قدرت

- ۲۲۳۰ فاز نخست: اردوگاه شرق
- ۲۲۳۱ فاز دوم: اردوگاه غرب
- ۲۲۳۵ سفر مخفیانه رجوی به فرانسه در اسفند ۵۹
- ۲۲۳۸ اتکاء به غرب، برآیند شکست در داخل
- ۲۲۴۰ فصل دوم: روابط سازمان با دولت بعثی عراق
- ۲۲۴۰ اشاره
- ۲۲۴۰ پایگاه سازمان در عراق از سال ۱۳۵۰
- ۲۲۴۱ یک «رابط» عراقی الاصل
- ۲۲۴۴ همسایگی دیوار به دیوار
- ۲۲۴۴ هم پیمان و متحد یا «همکار» و «مأمور»
- ۲۲۴۸ حضور علنی نیروهای عراقی در پایگاه سازمان
- ۲۲۴۸ اشاره
- ۲۲۵۰ ترورها، بهای اخذ امکانات از عراق
- ۲۲۵۳ تحلیل قدرت استبدادی حزب بعث و صدام حسین
- ۲۲۵۷ فصل سوم: پیوندهای اطلاعاتی - امنیتی با عراق
- ۲۲۵۷ اشاره
- ۲۲۵۹ اولین افشاگری رابطه اطلاعاتی بعثی ها و رجوی
- ۲۲۶۲ فصل چهارم: از همکاری تا جاسوسی و مزدوری
- ۲۲۶۲ «برای قضاوت تاریخ»
- ۲۲۶۲ سازمان و «حفاظت از عراق»
- ۲۲۹۰ «دستورالعمل عراق» و عملیات سازمان
- ۲۳۰۱ «سازمان»، اولین امید رژیم صدام
- ۲۳۰۷ امنیت رژیم بعث، امنیت سازمان
- ۲۳۲۱ عصبانیت از عملیات بی حاصل سازمان
- ۲۳۳۸ گفتار بیست و سوم: «ارتش آزادیبخش» یا لژیون خارجی عراق
- ۲۳۳۸ اشاره

| | |
|------|---|
| ۲۳۴۰ | فصل اول: پیشینه ارتباطات سازمان و عراق |
| ۲۳۴۰ | مواضع علنی سازمان در قبال عراق |
| ۲۳۴۳ | سازمان و جنگ تحمیلی |
| ۲۳۶۰ | همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق |
| ۲۳۶۵ | جاسوسی سازمان با امکانات صدام |
| ۲۳۷۱ | طرح فریب سازمان |
| ۲۳۷۴ | نقش سازمان در کشتار مکه |
| ۲۳۷۴ | اشاره |
| ۲۳۸۲ | سفر محرمانه رجوی به عربستان |
| ۲۳۸۸ | فصل دوم: ارتش «سازمان» در استراتژی عراق |
| ۲۳۸۸ | استراتژی جنگ جبهه ای سازمان |
| ۲۳۹۸ | عملیات های سال ۱۳۶۶ |
| ۲۴۰۷ | عملیات های بهار ۶۷ |
| ۲۴۱۳ | اسنادی از روابط نظامی سازمان با عراق |
| ۲۴۱۳ | اشاره |
| ۲۴۲۹ | دستور ویژه صدام در تأمین نیازهای سازمان |
| ۲۴۳۲ | فصل سوم: از «فروغ جاویدان» تا «مرصاد» |
| ۲۴۳۲ | «فروغ جاویدان»: چند گام به تهران |
| ۲۴۸۰ | فصل چهارم: سازمان و کردهای عراق |
| ۲۴۸۰ | ماهیت عملیات موسوم به «مروراید» |
| ۲۴۹۱ | فصل پنجم: سراب ارتش آزادیبخش |
| ۲۴۹۱ | نمونه ای از نقدهای درونی در مورد ارتش آزادی بخش |
| ۲۴۹۶ | نمایشی بودن ارتش آزادی بخش |
| ۲۴۹۶ | اشاره |
| ۲۴۹۸ | ماجرای مرضیه |
| ۲۵۰۱ | روایتی آمریکایی و دست اول از مجاهدین خلق |

- گفتار بیست و چهارم: در سراسیمه ۲۵۰۵
- اشاره ۲۵۰۵
- فصل اول: آخرین چرخش ها و دگردیسی ها ۲۵۰۷
- تلاش برای تثبیت الگوی «رهبری - ریاست جمهوری» ۲۵۰۷
- رفت و برگشت مریم رجوی ۲۵۰۹
- بازی های رهایی از بحران ۲۵۰۹
- رسوایی ها و ناکامی ها ۲۵۱۶
- در فضای انتظارات و رؤیاهای ۲۵۱۸
- فصل دوم: ۲۵۲۰
- سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون ۲۵۲۰
- دستپاچگی و بحران ۲۵۲۱
- اشاره ۲۵۲۱
- پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم ۲۵۲۲
- پس از اعلام آرای انتخابات ۲۵۲۳
- ادامه بحران؛ گسست های جدید ۲۵۲۳
- خروج متین دفتری از شورا ۲۵۲۳
- جدایی معترضانه شهره بدیعی ۲۵۲۸
- فصل سوم: بن بست استراتژیک و بحران موجودیت ۲۵۳۹
- زمینه بازگشت به تروریسم شهری ۲۵۳۹
- فاز جدید تخریب و ترور ۲۵۴۳
- اشاره ۲۵۴۳
- بازتاب ها و واکنش های رسمی سیاسی ۲۵۴۶
- نمونه ای از تحلیل های رسانه ای ۲۵۴۸
- تحلیل ها و مواضع نیروهای سیاسی ۲۵۵۰
- ترور لاجوردی ۲۵۵۴
- اشاره ۲۵۵۴

- ۲۵۵۸ شرح حادثه توسط تروریست
- ۲۵۶۰ حمله خمپاره ای به یکی از مراکز بسیج
- ۲۵۶۰ ترور سرلشکر صیاد شیرازی
- ۲۵۷۲ آخرین موارد از خمپاره زنی های زنجیره ای
- ۲۵۷۲ تحلیل نهایی بازگشت سازمان به تروریسم
- ۲۵۷۴ «عقب نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی
- ۲۵۷۶ گفتار بیست و پنجم: دیپلماسی سازمان؛ منفعل فعال
- ۲۵۷۶ اشاره
- ۲۵۷۸ فصل اول: مانورهای اولیه
- ۲۵۷۸ سیاهی لشکر تبلیغاتی و نمایشی خارجی
- ۲۵۷۹ جلب حمایت شخصیت ها و نهادهای غربی
- ۲۵۸۵ فصل دوم: شورای مقاومت، وابستگی و هژمونی
- ۲۵۸۵ دوره های فعالیت خارجی
- ۲۵۸۵ اشاره
- ۲۵۸۶ دوره اول (۶۴-۱۳۶۰)
- ۲۵۸۹ دوره دوم: (۶۶-۱۳۶۴)
- ۲۵۹۰ دوره سوم (۶۸ - ۱۳۶۶)
- ۲۵۹۲ پیشینه همکاری با ایادی روس ها در افغانستان
- ۲۵۹۲ دوره چهارم (از ۱۳۶۸ به بعد)
- ۲۵۹۸ توافق نامه طالبان و رجوی
- ۲۵۹۸ سیطره رجوی بر «شورا» و جدایی ها
- ۲۵۹۸ اشاره
- ۲۵۹۹ خروج بنی صدر
- ۲۶۲۱ خروج حزب دموکرات
- ۲۶۲۵ تأثیر «انقلاب ایدئولوژیک» بر «شورا»
- ۲۶۳۱ تحلیل عناصر چپ از «شورا»

- ۲۶۳۱ - اشاره
- ۲۶۴۱ - تحلیلی دیگر از شکست «شورا»
- ۲۶۴۴ - فصل سوم: تغییرات مواضع در قبال آمریکا
- ۲۶۴۴ - مواضع متلون
- ۲۶۴۴ - اشاره
- ۲۶۴۵ - تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی
- ۲۶۵۶ - نمونه تکذیب «افتخارات»
- ۲۶۵۶ - عرض توبه و عذر تقصیر
- ۲۶۶۳ - رسوایی دلارهای تبلیغاتی سازمان
- ۲۶۷۲ - ادعای بمب گذاری در انتخابات
- ۲۶۷۶ - وساطت حسنی مبارک
- ۲۶۹۸ - گفتار بیست و ششم: پارادوکس مجاهدی خلق و آمریکا
- ۲۶۹۸ - اشاره
- ۲۷۰۰ - فصل اول: ظهور مشکلات سازمان در آمریکا
- ۲۷۰۰ - اطلاعیه آمریکا درباره سازمان های تروریستی
- ۲۷۰۲ - بررسی موردی فعالیت های یک انجمن خیریه وابسته به سازمان
- ۲۷۰۴ - فصل دوم ضعف آمریکا در تحلیل سازمان
- ۲۷۰۴ - ناتوانی یا تجاهل در شناخت سازمان
- ۲۷۰۶ - چند نمونه:
- ۲۷۰۶ - خاطرات «سولیوان»
- ۲۷۰۹ - گزارشی از «جان. دی. استمپل»
- ۲۷۱۳ - گزارش «میکلوس»
- ۲۷۱۵ - تحلیل سفارت درباره سازمان
- ۲۷۳۰ - فصل سوم: سیاست ها و ترندها
- ۲۷۳۰ - پراگماتیسم توسعه نیافته
- ۲۷۳۱ - رفت و آمدهای قضایی

- گفتار بیست و هفتم: گفتمان دروغ و خشونت فرقه نوین ۲۷۳۴
- اشاره ۲۷۳۴
- فصل اول: تعمیق استبداد فرقه ای ۲۷۳۶
- قدرت طلبی ۲۷۳۶
- اشاره ۲۷۳۶
- اطاعت طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان ۲۷۳۶
- گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد ۲۷۳۷
- سلب استقلال فردی ۲۷۳۹
- تسری استبداد به همه سطوح تشکیلات ۲۷۴۰
- جلوه های الیناسیون ۲۷۴۱
- اشاره ۲۷۴۱
- مهدی ابریشمچی ۲۷۴۳
- مریم فجر عضدانلو ۲۷۴۵
- مهدی خدایی صفت ۲۷۴۵
- مسعود رجوی ۲۷۴۷
- دفتر سیاسی و کمیته مرکزی ۲۷۴۹
- شورای مرکزی سازمان ۲۷۴۹
- فهیمة اروانی ۲۷۴۹
- فصل دوم: استبداد همه جانبه ۲۷۵۳
- گام به گام تا برکشیدن زنان ۲۷۵۳
- اسماعیلیان و سازمان ۲۷۵۷
- «خشونت» پایه ای و ذاتی یک فرقه ۲۷۶۰
- اشاره ۲۷۶۰
- سرود اصلی مجاهدین خلق ۲۷۶۰
- سرودی در ضدیت و تقابل با سرود «ای ایران» ۲۷۶۳
- شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان های عراق ۲۷۶۴

- ۲۷۶۸ نامه افشاگرانه درباره محاکمات سازمانی
- ۲۷۷۵ اسناد ضمیمه نامه سرگشاده مسعود طیبی
- ۲۷۹۴ فصل سوم: سازمان و «دروغ»
- ۲۷۹۴ تکمله ای درباره جداشدگان و منتقدان
- ۲۷۹۹ بررسی موردی
- ۲۷۹۹ استفاده ابرازی از استعداد فحاشی
- ۲۸۰۰ استعفا از شورا
- ۲۸۰۰ پس دادن فحش های گیلانی به وی
- ۲۸۰۰ پاسخ به فحاشی های شورا
- ۲۸۰۲ منشأ فرقه ای متهم ساختن مخالفان و منتقدان
- ۲۸۰۵ اعزام برای مردن
- ۲۸۱۳ تراژدی کودکان سازمان
- ۲۸۱۵ تشکل های پوششی سازمان در خارج
- ۲۸۱۸ فصل چهارم: سنخ شناسی نیروهای سازمان
- ۲۸۱۸ آخرین ترکیب ها و مناسبات
- ۲۸۱۸ اشاره
- ۲۸۱۸ اعضا و هواداران قدیم
- ۲۸۱۹ اعضا و هواداران جدید
- ۲۸۲۱ پشتیبانان و سمپات ها
- ۲۸۲۶ جداشدگان سازمان
- ۲۸۲۸ غیرمطالعین سازمان
- ۲۸۳۲ گفتار بیست و هشتم: سرنوشت مشترک صدام و سازمان
- ۲۸۳۲ اشاره
- ۲۸۳۴ فصل اول: فرجام سقوط و از هم پاشیدگی
- ۲۸۳۴ سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق
- ۲۸۳۴ اشاره

- ۲۸۳۷ ----- تخلیه و ترک قرارگاه ها و تمرکز در مقر اشرف -
- ۲۸۴۱ ----- آخرین جلسه رجوی با مسئولان عراقی -
- ۲۸۴۳ ----- نشست عاشورا -
- ۲۸۴۳ ----- جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها -
- ۲۸۴۴ ----- گزارش درگیری ها -
- ۲۸۴۵ ----- دستگیری و استرداد دو مجاهد خلق توسط دولت سوریه و کمک های مالی صدام -
- ۲۸۴۶ ----- پیام ۱۲ ماده ای رجوی پس از سقوط صدام -
- ۲۸۴۹ ----- دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه -
- ۲۸۵۲ ----- دستور تشکیلاتی خودسوزی -
- ۲۸۵۵ ----- «پراکندگی» و تسلیم -
- ۲۸۵۵ ----- اشاره -
- ۲۸۵۶ ----- فاز اول: تسلیم -
- ۲۸۶۲ ----- فاز دوم: همزیستی -
- ۲۸۶۴ ----- فاز سوم: کج دار و مریز -
- ۲۸۶۶ ----- فاز چهارم: هویت جدید -
- ۲۸۶۷ ----- فاز پنجم: آخرین تلاش ها در رؤیای بعث -
- ۲۸۷۲ ----- جمع بندی وضعیت تحت اشغال -
- ۲۸۷۸ ----- اعضای سازمان در میان «عراقی ها» و «آمریکایی ها» -
- ۲۸۸۴ ----- اعلام تحت الحمایگی -
- ۲۸۸۴ ----- اشاره -
- ۲۸۸۸ ----- واکنش متناقض وزارت امور خارجه آمریکا -
- ۲۸۸۹ ----- ماهیت حقوقی «تحت الحمایگی» -
- ۲۸۹۱ ----- فهرست اعلام -
- ۲۹۳۵ ----- فهرست منابع و مأخذ -
- ۲۹۹۲ ----- درباره مرکز -

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)/ به کوشش جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۴-۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۳ ج. مصور، جدول، عکس، نمونه.

شابک: ۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۵-۵۹-X (ج. ۱)؛ ۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۵-۶۸ (ج. ۲)؛ ۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۵-۷۱ (ج. ۳)؛ ۹۶۴-۵۶۴۵-۵۸ (دوره):

یادداشت: فیبا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: (۱۹۶۵-۲۰۰۵) Mojahedin-e Khalq Organization Arising the end

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت: ج. ۱، ۲، ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۵)؛ ۵۰۰۰۰ ریال (هر جلد) (فیبا)

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: سازمان مجاهدین خلق ایران

موضوع: حزبهای سیاسی -- ایران -- تحقیق

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره: DSR۱۵۴۲ س ۱۷ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۰۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۴۱۲۷۱

سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد اول

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

پاییز ۱۳۸۵

ص: ۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران □ خیابان ولی عصر (عج) □ بالاتر از بزرگراه شهید چمران □ شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

(سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد اول

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۶۴ ۵۶۴۵ ۵۸ ۱

شابک جلد اول: X ۹۶۴ ۵۶۴۵ ۵۹

کلیه حقوق ناشر محفوظ است.

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵ ۷۵۸۸

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

ص: ۴

انواع منابع و مآخذ تحقیق ۱

موضوع و دامنه این تحقیق ۷

ویژگی های این تحقیق ۱۰

برخی از مشکلات این تحقیق ۱۲

گفتار نخست: مروری بر گذشته و زمینه ها ۱۷

فصل اول: عدالت خواهی تا دیکتاتوری ۱۹

دنیای اسلام در آستانه خیزش ۱۹

عصر "ترقی" و "استعمار" ۲۱

افتراق آزادی خواهی در ایران و اروپا ۲۳

فریاد بیداری: هشدار به نخبگان ۲۷

از جنبش تنباکو تا نهضت مشروطیت ۳۰

سرنوشت شیخ فضل الله و سایر علما ۳۷

نتایج و پیامدهای نهضت مشروطیت ۴۳

دوران فترت: عصر رضاخان ۴۴

مقاومت ها: دفاع و رویارویی ۴۷

تصویری از حوزه علمیه قم ۵۰

آیه الله مدرس: مقاومت فعال ۵۳

مدرس و نهضت جنگل ۵۴

نبرد با "غوغای جمهوری" ۵۵

مخالفت با سلطنت پهلوی ۵۶

آیه الله شاه آبادی: نوعی دیگر از مقاومت ۵۸

جریان های فکری و فضای روشنفکری عصر رضاخان ۶۰

۶۳ فصل دوم: از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ایران در بند: هجوم متفقین ۶۳

کابینه های پس از اشغال ۶۴

آیه الله طالقانی در آذربایجان ۶۸

"انشعاب" در حزب توده ۶۹

دولت های ضعیف: بستر ساز "حزب توده" ۶۹

۱۵ بهمن؛ بهانه شاه برای اختیارات و سرکوب ۷۰

تشکیل "جبهه ملی" □ مجلس شانزدهم ۷۱

نهضت ملی شدن نفت □ به رهبری مصدق و کاشانی ۷۸

اجرای قانون ملی شدن نفت ۸۲

استعفای مصدق □ انتصاب قوام □ قیام سی تیر ۸۵

کودتای ۲۸ مرداد؛ توطئه مشترک انگلیس و آمریکا ۹۱

تحلیل کودتا □ از زوایای گوناگون ۹۲

فصل سوم: از کودتا تا نهضت امام ۹۷

دولت های کودتا در برابر مقاومت ها ۹۷

ص: ۶

”نهضت مقاومت ملی“ ۱۰۰

سرکوب ”حزب توده“؛ کشف سازمان نظامی ۱۰۷

دولت زاهدی □ مسئله نفت ۱۰۸

انتخابات فرمایشی ۱۱۰

قرارداد کنسرسیوم؛ دستاورد کودتا ۱۱۱

شانزدهم آذر؛ یک سرآغاز ۱۱۵

دستگیری و اعدام دکتر فاطمی ۱۱۶

عزل زاهدی و نصب علاء ۱۱۹

ماجرای حمله به مراکز بهائیان ۱۲۱

آغاز دوره ای جدید از وابستگی نظامی ۱۲۴

سرکوب ”فداییان اسلام“ ۱۲۴

دکترین آیزنهاور ۱۲۸

تأسیس س.ا.و.ا.ک ۱۳۰

”حزب بازی“ شاه و بازداشت ملیون ۱۳۳

سیاست خارجی به سود اسرائیل و تنش با اعراب ۱۳۵

زنگ خطر کودتا در عراق ۱۳۶

”جبهه ملی دوم“ □ انتخابات بیستم ۱۳۸

درگذشت آیه الله بروجردی □ انتقال مرجعیت ۱۴۵

تأسیس ”نهضت آزادی ایران“ ۱۴۹

میتینگ جبهه ملی و نمایش اصلاحات ارضی ۱۶۲

یورش کماندوها به دانشگاه تهران ۱۶۴

عَلَم در پی سازش با جبهه ملی ۱۶۶

فصل چهارم: قیام ۱۵ خرداد ۱۶۷

سرآغاز نهضت امام خمینی ۱۶۷

رفراندوم ششم بهمن؛ "انقلاب سفید" ۱۷۲

فاجعه حمله به فیضیه ۱۷۵

محرم و قیام خونین خرداد ۱۷۹

ص: ۷

انحلال "جبهه ملی دوم" و تعطیل "نهضت آزادی" ۱۸۵

آزادی امام خمینی؛ و ترفندهای دولت جدید ۱۸۹

احیای کاپیتولاسیون؛ تبعید امام خمینی ۱۹۲

فصل پنجم: تشکل های دینی □ پس از سقوط رضاشاه ۱۹۹

اولین "اتحادیه" ها و "انجمن" ها ۱۹۹

تشکل های مذهبی سیاسی ۱۹۹

"اتحادیه مسلمین ایران" ۲۰۱

اصحاب مجله "آیین اسلام" ۲۰۲

"جامعه تعلیمات اسلامی" ۲۰۳

"انجمن تبلیغات اسلامی" ۲۰۵

"کانون اسلام" و "کانون نشر حقایق اسلامی" ۲۰۶

"فداییان اسلام" و نواب صفوی ۲۰۸

گفتار دوم: مبارزه نوین مسلحانه ۲۱۱

فصل اول: بن بست ها و الگوها ۲۱۳

زمینه های مقبولیت مشی مسلحانه ۲۱۳

مبانی عاطفی سیاسی ۲۱۶

شرایط جهانی گرایش به مبارزه قهرآمیز ۲۱۷

نظریه های جنگ چریکی در ایران ۲۱۹

فصل دوم: دو سازمان مسلمان ۲۲۱

جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی ۲۲۲

فصل سوم: گروه های مارکسیست ۲۳۹

پیشینه ۲۳۹

گروه پرویز نیکخواه / واقعه کاخ مرمر ۲۴۳

شورش بهمن قشقایی ۲۴۶

گروه جزنی ۲۴۸

سازمان چریک های فدایی خلق ایران ۲۴۹

گروه احمدزاده پویان ۲۵۰

گروه جنگل ۲۵۱

ادغام دو گروه ۲۵۶

گروه فلسطین ۲۵۶

سازمان رهایی بخش خلق های ایران ۲۵۷

گروه "آرمان خلق" ۲۶۱

فصل چهارم: گروه های دانشجویی خارج از کشور ۲۶۳

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ۲۶۳

سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران ۲۶۶

جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا ۲۶۷

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا ۲۶۷

نهضت آزادی خارج از کشور ۲۶۸

انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا ۲۷۰

۲۷۱ (گفتار سوم: سازمان مجاهدین خلق ایران) ۱۳۴۴۵۰

فصل اول: تأسيس و شكل گیری ۲۷۵

بنیانگذاران ۲۷۵

محمد حنیف نژاد ۲۷۶

ص: ۹

عبدالرضا (عبدی) نیک بین رودسری ۲۸۷

بحث های اولیه □ در آستانه تشکیل ۲۹۲

تأسیس سازمان و عضوگیری ها ۲۹۴

برنامه های آموزشی ۲۹۶

آموزش های نظری ۲۹۶

آموزش های عملی ۳۰۴

اولین بحران تشکیلاتی: جدایی عبدی نیک بین ۳۰۶

فصل دوم: ایدئولوژی سازمان و نخستین چالش ها ۳۰۹

تشکیل "گروه ایدئولوژی" ۳۰۹

شناخت / کتاب اول ایدئولوژی ۳۱۳

تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی ۳۲۲

راه انبیا راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی ۳۲۵

مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی ۳۲۷

سیمای یک مسلمان (راه حسین) ۳۲۹

تفسیر سوره های انفال □ توبه و محمد(ص) ۳۳۱

تداوم بحران ایدئولوژیک ۳۳۳

مارکسیسم زدگی دهه چهل ۳۳۶

تشکیل "گروه سیاسی" ۳۴۳

تحلیل شرایط ایران ۳۴۴

اوضاع بین المللی ۳۴۵

تشکیل "گروه کارگری" ۳۴۷

تشکیل "گروه روحانیت" ۳۴۷

تشکیل "گروه مطالعات روستایی" ۳۴۸

جمع بندی دیدگاه های اقتصادی ۳۴۹

طبقه حاکم ۳۵۱

دهقانان ۳۵۱

ص: ۱۰

خرده بورژوازی ۳۵۲

کارگران ۳۵۲

فصل سوم: "مجاهدین خلق" و "نهضت آزادی" ۳۵۳

پیشینه ها و تماس ها ۳۵۳

فصل چهارم: در مسیر ترسیم خط مشی ۳۶۵

تدوین استراتژی و تاکتیک ۳۶۵

تحلیل ها و مواضع سیاسی ۳۶۸

مرحله انقلاب ۳۶۸

امپریالیسم ۳۶۹

شوروی و چین ۳۷۱

انقلاب ها و نهضت های آزادی بخش ۳۷۳

فصل پنجم: تشکیلات و سازماندهی ۳۷۹

الزامات آوانگارد؛ "علم مبارزه" ۳۷۹

اصول تشکیلات ۳۸۰

سازماندهی جدید ۳۸۳

گسترش کمی: عضوگیری های جدید ۳۸۴

معیار تصفیه و ارتقاء ۳۸۸

عضوگیری زنان ۳۸۸

آموزش ها و تمرین های عملی ۳۹۳

فصل ششم: اعزام به فلسطین و پیامدها ۳۹۵

طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین ۳۹۵

ص: ۱۱

مذاکره در پاریس ۳۹۶

مذاکره در قطر ۳۹۷

ماجرای هواپیماربایی ۳۹۹

تماس با امام خمینی ۴۰۴

اعضای سازمان در اردوگاه های فلسطینی ۴۰۷

فهرست اعزام شدگان سازمان به اردوگاه های آموزشی "الفتح" ۴۰۹

فصل هفتم: سازماندهی گروه های عملیاتی ۴۱۱

تشکیل "گروه اطلاعات" ۴۱۱

تشکیل "گروه تدارکات" ۴۱۲

تشکیل "گروه شیمی و مواد انفجاری" ۴۱۳

تشکیل "گروه آموزش نظامی" ۴۱۳

تربیت کادرهای همه جانبه ۴۱۴

فصل هشتم: بازنگری در مشی و تشکیلات ۴۱۵

تکمیل خط مشی و تصحیح تاکتیک ۴۱۵

تماس ناتمام با چریک های فدایی ۴۱۷

۴۱۹ فصل نهم: ضربه شهریور ۱۳۵۰

زمینه های ضربه ۴۱۹

ارتباط با "شاهمراد دلفانی" عامل نفوذی ساواک ۴۲۰

تعقیب و مراقبت گسترده ۴۲۵

انعکاس دستگیری ها: واکنش های داخلی و خارجی ۴۲۸

بخش الحاقی ۴۳۱

ص: ۱۲

مروری بر زندگی برخی از کادرهای سازمان ۴۳۱

حسین احمدی روحانی ۴۳۱

نصرالله اسماعیل زاده ۴۳۲

بهمن بازرگانی ۴۳۳

محمد بازرگانی ۴۳۳

علی (بهروز) باکری ۴۳۴

علی اصغر بدیع زادگان ۴۳۵

کریم تسلیمی ۴۳۸

سید مرتضی (تراب) حق شناس ۴۳۸

مسعود رجوی ۴۳۹

رضا رضایی ۴۴۱

ناصر سماواتی ۴۴۲

ناصر صادق ۴۴۲

محمد (محمود) عسکری زاده ۴۴۳

سید شمس الدین مُجابی ۴۴۴

عبدالرسول مشکین فام ۴۴۵

علی میهن دوست ۴۴۶

۴۵۱ تحلیل کلی رژیم □ پس از ضربه ۵۰

وضعیت تشکیلاتی این گروه ۴۵۲

سری اول دستگیری ها ۴۶۳

سری دوم دستگیری ها ۴۶۶

سری سوم دستگیری ها ۴۷۰

سری چهارم دستگیری ها ۴۷۰

سری پنجم دستگیری ها ۴۷۱

سری ششم دستگیری ها: گزارش کامل ۴۷۲

سری هفتم دستگیری ها: متن کامل گزارش ۴۷۵

سری هشتم دستگیری ها ۴۷۸

سری نهم دستگیری ها ۴۷۹

عناصر متواری و مخفی: متن گزارش ۴۸۱

ص: ۱۳

گفتار چهارم: روند تجدید حیات سازمان ۴۸۳

نخستین حرکت ها ۴۸۷

اعلام موجودیت "سازمان مجاهدین خلق ایران" ۴۸۷

نامگذاری و مرزبندی ۴۸۷

گروه "حزب الله" و پیوستن آن به مجاهدین خلق ۴۹۰

شکل گیری ۴۹۰

ادغام در سازمان مجاهدین خلق ۴۹۱

محمد مفیدی ۴۹۲

علیرضا سپاسی آشتیانی ۴۹۲

عباس آقازمانی (ابوشریف) ۴۹۳

محمد باقر عباسی ۴۹۵

عملیات ناکام گروگان گیری پسر اشرف پهلوی ۴۹۸

دستگیری حنیف نژاد و... ۴۹۹

"احمد رضایی" در کار احیای سازمان ۵۰۰

حمایت ها و همراهی ها ۵۰۵

فرار "رضا رضایی" ۵۱۱

ناهمخوانی اسناد و اعترافات با روایت رسمی سازمان ۵۱۱

پیام سران زندانی سازمان به بازماندگان تشکیلات ۵۱۹

ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف ۵۲۱

گفتار پنجم: نشیب و فراز سازمان جدید ۵۲۵

فصل اول: ضربه ها و ترورها ۵۲۹

دستگیری □ محاکمه و اعدام مهدی رضایی ۵۲۹

عملیات انفجاری مقارن سفر "نیکسون" ۵۳۲

ترور سرتیپ طاهری؛ ناهمخوانی عمل و نتیجه ۵۳۷

ص: ۱۴

ضربه های پی در پی □ پس از ترور ۵۴۲

۵۴۵ انفجارهای بهمن ۱۳۵۱

فصل دوم: پایانی بر یک آغاز ۵۵۱

فرار "تقی شهرام" از زندان ساری ۵۵۱

ترور سرهنگ لوئیس هاو کینز ۵۵۹

خودکشی رضا رضایی ۵۶۲

۵۶۲ مهلک ترین ضربه □ پس از شهریور ۵۰

مصطفی شعاعیان کیست؟ ۵۶۳

شعاعیان و مجاهدین خلق ۵۶۷

فصل سوم: یک جریان مهم حاشیه ای ۵۷۱

"گروه ابوذر" ۵۷۱

گفتار ششم: تحکیم استالینسم ۵۷۵

فصل اول: تجدید سازماندهی □ برای سلطه تشکیلاتی ۵۸۱

مرگ رضا رضایی □ تسریع دگردیسی فکری ۵۸۱

اولین تصفیه فیزیکی در سازمان ۵۸۴

ترور جواد سعیدی ۵۸۴

فصل دوم: روند تغییر ایدئولوژی ۵۹۳

مراحل مارکسیست کردن اعضا ۵۹۳

مغالطه "مبارزه ایدئولوژیک" ۵۹۳

تخلیه روانی ۵۹۴

قطع آموزش های مذهبی و مطالعات اسلامی ۵۹۵

جایگزینی متون مارکسیستی ۵۹۵

طرح شبهات به وسیله "جزوه سبز" ۵۹۵

اعلام مارکسیسم ۵۹۷

مارکسیست شدن کادرها و اعضای مسئول ۶۰۰

فصل سوم: بازنگری تشکیلات ۶۰۳

حضور پررنگ تر زنان و تحکیم سلطه شهرام ۶۰۳

اعزام چند تن از کادرها به خارج ۶۱۳

تمهید رهبری بلامنازع تقی شهرام ۶۱۳

فصل چهارم: تسریع در خشونت ۶۱۷

دومین تصفیه فیزیکی سازمان ۶۱۷

قتل و شکنجه "مرتضی هودشتیان" ۶۱۷

حادثه ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ و تبعات آن ۶۲۲

ناهماهنگی توان و اجرا □ در فرایندی از تکرار ۶۲۲

۶۲۸ دستگیری محمدعلی رجایی در آذر ۵۳

۶۳۰ خانهدردی های وسیع ساواک در آذر ۵۳

قتل اتفاقی یک پلیس توسط یک عضو سازمان ۶۳۲

چند انفجار □ مقارن دیدار "کی سینجر" از ایران ۶۳۴

تصفیه "شاهکرمی ها": تشکیل "گروه مهدویون" ۶۳۵

انتشار مقاله "پرچم" در سطح سازمان ۶۳۸

فصل پنجم: انفعال مرکزیت در برابر چریک های فدایی ۶۳۹

چرخه عمل زدگی و تکرار خطاها ۶۳۹

ملاقات با روحانیون حامی سازمان ۶۴۱

ص: ۱۶

اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایت‌های مردمی ۶۴۱

ملاقات با آیه الله طالقانی ۶۴۱

ملاقات با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی ۶۴۳

۶۴۴ (ترورهای سازمان (اسفند ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۴

رفع موقت بحران‌های درونی و بیرونی ۶۴۴

ترور سرتیپ زندی پور / تشدید جو فشار در زندان‌ها ۶۴۴

توطئه هولناک ساواک ۶۴۷

قتل ۹ زندانی در تپه‌های اوین ۶۴۷

ترور دو مستشار آمریکایی ۶۵۲

ترور حسن حسنان □ مترجم سفارت آمریکا ۶۶۰

ضمائم: چند بازجویی □ نامه‌ای از زندان ۶۶۳

بازجویی‌ها ۶۶۵

بازجویی از محمد حنیف نژاد ۶۶۵

بازجویی از سعید محسن ۶۷۷

گزارش بازجویی از عبدالرضا نیک بین رودسری ۶۹۰

بازجویی از رضا رضایی ۶۹۴

نامه‌ای از زندان ۶۹۹

نامه علی اصغر بدیع زادگان از زندان ۶۹۹

عملیات ماجراجویانه سم مهلک جنبش ۷۰۱

فهرست اعلام ۷۰۷

شده باشند، از اهمیت بیشتری برخوردارند و گاه مانند فهرست راهنمای مفیدی به کار می آیند. نشریات، کتب و بیانیه هایی که نشان مشخص گروه یا سازمان معینی را بر خود ندارند ولی از سوی افراد منتسب به آنها تدارک شده اند نیز از این دسته اند و از منابع مهم مطالعاتی جریان های سیاسی - از نوع بی واسطه و دست اول - محسوب می شوند. ۲- آثار نویسندگان مستقلی که خود زمانی در متن وقایع و ماجراها بوده اند و سال ها درون گود زیسته اند ولی - اغلب - علقه ها را گسسته اند. در سده اخیر، به دلیل حضور طیف ها و گرایش های گونه گون سیاسی - اجتماعی و بروز آرا و نظرات متنوع، کمتر محقق و مؤلفی از تأثیرپذیری این طیف ها و گرایش ها مصون مانده است. اغلب آنانی که از این طیف دست به قلم برده اند، مدتی کم و بیش یا «با» جریان ها بوده اند یا «بر» آنها و در بیشتر موارد با پدیده مورد بحث - به نحوی - ارتباطی مستقیم داشته اند؛ این است که آثارشان سمت گیرانه و جهت دار می نمایند ولی به عنوان یک گرایش یا نقد درونی یک جریان سندیت دارند و به میزان وقوف، اطلاع، انصاف و صداقت ایشان معتبرند. ۳- خاطرات اشخاصی که در مقاطع حساس تاریخ معاصر نقشی به عهده داشته اند. میزان و مناط اعتماد به این آثار، بسته به کارنامه سیاسی نویسندگان یا راویانش، یکسان نیست؛ بی تردید زمان، مکان و شرایط اجتماعی و روانی ویژه ای که نویسنده به هنگام بیان یا نگارش خاطرات خود در آن قرار داشته نیز باید هنگام بررسی آنها ملحوظ گردد. برخی از خاطره نگاری ها واکنش هایی هستند در برابر پدیده ها و وقایعی که پیرامون اشخاص یا بر آنها گذشته اند و یا خود بخش هایی از تداوم فعالیت سیاسی فرد و تلاش وی در جهت افزایش محبوبیت، نفوذ و تأثیر اجتماعی و سیاسی از طریق بازسازی تاریخی هویت و عملکرد خویش، نیز می توانند محسوب گردند. البته میزان قابل توجهی از خاطرات منتشر شده مبارزان و رجال سیاسی به ویژه به دلیل اتقان و صحت آنها در تطبیق با سایر اسناد، مدارک، شواهد و قرائن معتبر موجود، نقش بی بدیلی در رفع بسیاری از ابهامات و سؤالات تاریخی ایفا می کنند. ۴- تاریخ های عمومی معاصر ایران. تکلیف برخی از این تألیفات، به قلم کسانی که تاریخ را عرصه کتاب سازی سودجویانه و شهرت طلبی یافته اند، از پیش روشن است؛ این گونه تألیفات، یا از فرط عمومیت و کلی گویی یکسره ابترند و ثمری بر آنها مترتب نیست و یا مستندات معتبری ندارند، متکی به مسموعات و حافظه اند و غالباً مخاطبان غیرمتخصص را گمراه ساخته و تاریخ مصرف دارند.

کارهای مفید و قابل اعتمادی که در این گستره عرضه شده متأسفانه جامعیت و شمول لازم را ندارند، همه سونگری در آنها کمتر به نظر می آید و اغلب جزیی از یک جریان و پدیده را - با برش زمانی دلخواه - پی گرفته اند. ضعف و فقر منابع و گاه یکسویه بودن آنها، از جمله نقایص این گونه تألیفات هستند. ضمن آنکه برخی از نویسندگان به روشنی گرایش ها و دیدگاه های سیاسی و عقیدتی خود را در گزینش رویدادها و تبیین و تحلیل آنها دخالت داده اند. معدودی از اینگونه آثار ابتدا در پاسخ به نیازهای مقطع و یا مخاطبان خاص نگارش یافته اند و پس از کاربرد موفق آنها در محدوده خاص آموزشی یا پژوهشی، انتشار عمومی نیز یافته اند که به دلیل کمبود آثار مشابه با اقبال عمومی مناسب و گاه گسترده مواجه شده اند. بدیهی است که نمی توان از این دسته تاریخ های عمومی انتظار داشت که نیاز پژوهشگران و متخصصان را برآورده سازند. در مجموع بخش زیادی از چنین تاریخنگاری هایی را نمی توان غیرمفید و یا نامعتبر دانست؛ بر پژوهشگر نکته یاب و تیزبین است که انواع زوایای دید و گرایش ها را در این گونه تألیفات موردنظر قرار دهد و برآیندی جامع و همه سویه را - تا حد مقدور - جستجو کند و دریابد. ۵ - تألیفاتی که مجاری پژوهش و انتشار آنها رسمی یا نیمه رسمی اند. به این آثار نیز نمی توان با نگاهی واحد نگریست؛ چراکه انگیزه های پدیدآوردن آنها متفاوت است و امکانات یکسانی، از نظر مدارک و اسناد، در اختیار همه نبوده است. به رغم بدبینی شایع در برخی محافل علمی نسبت به اینگونه آثار - که عمدتاً توسط جریان های اپوزیسیون داخل و خارج کشور و مراکز علمی وابسته به دولت های مخالف و درگیر با سیاست های رسمی کشور، دامن زده می شود - نمی توان ارزش علمی روشن و قابل ارزیابی بسیاری از پژوهش هایی که برچسب «رسمی» بر آنها زده شده را انکار نمود. در شرایطی که معمولاً اغلب و یا همه آثار و تحقیقات منتشره توسط مجاری «رسمی» خارجی و به ویژه غربی در زمینه تاریخ معاصر ایران، توسط برخی نویسندگان و محافل علمی داخلی با استقبال مواجه می شوند و بدون کمترین تردید به عنوان آثار علمی و معتبر محسوب می گردند، در مورد آثار داخلی به صرف حمایت مستقیم یا غیرمستقیم یک مرکز رسمی و بدون اتکا به نقد و داوری علمی، بی اعتنایی و بایکوت و فضا سازی در مورد عدم اعتبار پژوهشی و علمی آنها صورت می پذیرد. گشاده دستی و گشاده رویی در قبال آثار غربی نه تنها شامل محافل آکادمیک و پژوهشی - مورد حمایت و پشتیبانی مالی دولتی و یا مجتمع ها و بنیادهای قدرتمند اقتصادی همبسته با مراکز سیاسی -

می‌گردد بلکه انستیتوها و مراکز تحقیقاتی شناخته شده‌ای که رسماً مجری پروژه‌های پژوهشی دولتی و رسمی قدرت‌های غربی نیز هستند مشمول این پذیرش و معتبر محسوب شدن می‌گردند. در حالیکه ساز و کار مدیریت و یا حمایت‌های رسمی از مراکز پژوهشی و آکادمیک در ایران برخلاف پیچیدگی و وابستگی مستحکم اعمال شده در مؤسسات غربی، آنچنان بسیط و آشکار است که همواره تفاوت و تمایز بین کتب و منشورات «تبلیغی» آنها و آثار «پژوهشی و تحقیقی» این مراکز کاملاً روشن و قابل تشخیص است.

در این موارد کیفیت تحقیقات و میزان اتقان علمی و استناد به منابع و اسناد معتبر می‌بایست ملاک تشخیص اعتبار و اصالت آثار قرار گیرند نه اینکه صرفاً به خاطر رسمی بودن و یا برخورداری از پشتوانه مالی رسمی یک مؤسسه پژوهشی یا ناشر، جامعه علمی کشور را به ناحق از حاصل زحمات گروهی از پژوهشگران و محققان کشور محروم ساخت. طی سال‌های اخیر بسیاری از اشخاصی که در کارهای قلمی و در حیات علمی خویش بارها و بارها از امکانات و حمایت‌های مالی مراکز رسمی و دولتی پیش و پس از پیروزی انقلاب برخوردار بوده‌اند و به دلیل برخی ملاحظات و یا گرایش‌های سیاسی مرهون محبت‌های فراوان مراکز رسمی و نیمه رسمی غربی قرار گرفته‌اند، به گونه‌ای درباره آثار پژوهشی منتشره توسط برخی مؤسسات علمی و پژوهشی رسمی یا نیمه رسمی داخل کشور سخن گفته و داوری کرده‌اند که حمایت رسمی از یک پژوهش را پدیده‌ای نامشروع و مخالف استقلال و بی‌طرفی علمی و مطلقاً مذموم معرفی کرده‌اند. بدیهی است که نمی‌توان استاندارد و معیار دوگانه یا به تعبیر شیوای زبان فارسی «یک بام و دو هوا» در این زمینه را دید و بر آن چشم فرو بست. از سوی دیگر بررسی‌های کارشناسی نشان می‌دهد پژوهش‌هایی که در زمینه تاریخ معاصر ایران توسط مراکز و مؤسسات پژوهشی رسمی یا مورد حمایت دولت، پشتیبانی شده و انتشار یافته‌اند در بسیاری موارد از نمونه‌های مشابه که توسط مؤسسات غربی رسمی یا نیمه رسمی منتشر شده و ترجمه آنها در ایران نیز عرضه شده‌اند، اعتبار علمی و درستی و انصاف بیشتری دارند. البته اگرچه آثار منتشره غربی از حیث روش تحقیق (متدولوژی) و ویژگی‌های شکلی و تنوع منابع ظاهراً بر برخی موارد مشابه داخلی برتری‌هایی دارند اما غالباً فاقد استقلال در بینش و نگرش تاریخی هستند و واقع‌بینی و درستی آنها با تردیدهای جدی مواجه‌اند.

همچنین زمانی که هزینه های بعضا هنگفت تحقیقات تاریخ معاصر ایران در خارج از کشور توسط مراکز و بنیادهایی که مورد حمایت مالی گروه های اپوزیسیون، مقامات رژیم پهلوی و یا دولت های غربی هستند تأمین می شوند نمی توان انتظار داشت که اهداف و جهت گیری های سیاسی خاص بر این آثار سایه سنگینی نیفکنده باشند. لیکن نمی توان انکار نمود که بعضی مقامات رژیم پهلوی ساکن در ایران یا گردانندگان و فعالان سیاسی احزاب و گروه های اپوزیسیون که از موضع ندامت یا تئبه نسبت به حقایق در عرصه تاریخ معاصر ایران قلم زده اند و آثار خود را در ایران منتشر ساخته اند، نسبت به فضای سیاسی و شرایط فرهنگی موجود در داخل کشور ملاحظات و یا محظورات خودخواسته یا ناخواسته ای داشته اند. اما نمی توان فضای حاکم بر این آثار را که گاهی وجوه تبلیغی و جهت دار آشکار یافته اند، بر کلیه آثاری که بر آنها برچسب «رسمی» زده شده اند تعمیم و تسری داد. اگر بتوان فارغ از فشار فضا سازی و برچسب زنی بر آثار مؤسسات پژوهشی دولتی یا نیمه رسمی داوری نمود، اتفاقاً به دلیل ویژگی اختصاصی امکان دسترسی به اسناد و مدارک آرشیوهای غنی داخل کشور، بسیاری از این آثار در نوع خود بی نظیر و برخوردار از اعتبار بالای پژوهشی و علمی ارزیابی می شوند.

روشن است که مواضع و تحلیل های اینگونه آثار مانند سایر آثار داخل و خارج کشور صرفنظر از آنکه از مجاری رسمی انتشار یافته اند یا خیر، بازتاب دیدگاه ها و بینش محققان آنها محسوب می شوند و با منطق و شیوه مناسب خود در معرض نقد و داوری قرار می گیرند. در این زمینه دیگر بین آثاری که برچسب «مستقل» خورده اند با آثاری که با صفت «رسمی» توصیف شده اند، تفاوتی وجود ندارد و در تمامی آنها می توان جهت گیری ها و مواضع خاص پدید آورنده و ناشر را مشاهده نمود. به نظر می رسد در هر پژوهشی درباره تاریخ معاصر، نمی توان از رجوع و استناد روش مند و علمی به انبوه آثار تحقیقی منتشره توسط مراکز علمی و پژوهشی برخوردار از حمایت های رسمی داخل کشور، بی نیاز و مستغنی بود. ۶ - آثار شرق شناسان فرنگی و شاگردهای ایرانی آنها نیز با همه وسواس علمی که در شیوه تألیف و تدوین آثارشان به خرج می دهند، در مجموعه کار، زیر تأثیر فرض هایی «مقدّر» قرار دارند؛ و خواننده ایرانی - و شرقی - همواره احساس می کند که یک «پیشداوری» بر «اثر» سنگینی می کند و به او

تحلیل می شود. در اینجا سمت گیری و جهت داری، به مفهوم متداول سیاسی، مطرح نیست؛ محقق، در چرخه کار خویش به صراحت و آشکارا له یا علیه بخش ها و عناصری از پدیده مورد بحث موضع صریح نگرفته است که بتوان به راحتی و در نظر اول اثرش را از بی طرفی علمی ساقط دانست بلکه اشکال در نوع نگاه او به پدیده مفروض است. اینگونه آثار به دلیل پیچیدگی و ظرافت در تبیین و توصیف جهت دار وقایع تاریخی و ارباب غیرمستقیم مخاطبان در پناه عناوین و القاب آکادمیک مؤلفان و ناشران آنها، از حساسیت و ویژگی های خاصی برخوردارند. زنجیره به هم پیوسته بسیاری از مراکز و مؤسسات شرق شناسی وابسته به محافل علمی غربی و قدرت تبلیغی و جریان ساز نشریات و مطبوعات آکادمیک اروپا و آمریکا، در بسیاری از مواقع شبیه ساز و کار پروپاگاندا سیاسی (تبلیغ فریبکارانه) عمل می کند و به ویژه مخاطبان شرقی را به نوعی تبعیت و تقلید فرا می خواند. گویی این آثار به مثابه رفرنس های مقدس بایستی بدون نقد و داوری علمی پذیرفته شوند و پژوهشگران شرقی تحقیقات خود را مبتنی بر ایمان به آنها استوار سازند. در دو دهه اخیر با رشد و گسترش مطالعات تاریخ معاصر ایران در بستر سنت دیرپای شرق شناسی، موج وسیع و قابل توجهی از آثار غربی پدید آمده که هسته بنیادین گفتمان آن را نفی اصالت انقلاب اسلامی، برجسته سازی احزاب و گروه های اپوزیسیون و توجیه و تبرئه رویه استعماری تمدن غربی در مواجهه با ایران طی دو قرن گذشته و به ویژه دوران پهلوی تاکنون، تشکیل می دهد. هشیاری و دقت علمی کافی در استفاده از این نوع آثار شرق شناسانه درباره تاریخ معاصر ایران، در بین برخی از پژوهشگران کمتر به چشم می خورد. ۷ - آثار تخصصی حول مقاطعی از تاریخ معاصر، که به حوزه اندیشه یا نهادی خاص ناظر است. هم پژوهشگران ایرانی و هم غیر آنها در این مقوله ها قلم زده اند؛ و میزان سندیت و اعتبار کارشان، باز بسته به مواردی که گفته شد، متفاوت است. به هر حال انتخاب موضوعات و مداخل های اخص برای پژوهش، مجالی به محقق می دهد که از درگیر شدن با حواشی پرهیزد و اثر خود را ویراسته تر عرضه دارد.

۸ - اسناد و مدارک رسمی؛ ایرانی و خارجی. این مدارک از یک نوع نیستند و به انواعی تقسیم می شوند: اسناد خام که مواد اولیه تحلیل ها به شمار می روند، گزارش ها، تحلیل های مبتنی بر دو گونه نخست و اقسام دیگر. قضاوت درباره برخی از این اسناد، نظر به نحوه انتشار و دسترسی و بهره ای که از آنها

گرفته شده و می شود، آسان نیست؛ مقررات و سیاست هایی که دولت های غربی در مورد انتشار اسناد تاریخی و طبقه بندی شده خود اعمال می کنند و احتمال بهره برداری سیاسی و حتی حقوقی علیه مداخلات گذشته آنان به ویژه انگلستان و آمریکا در امور داخلی ایران، موجب شده است که بسیاری از اسناد مهم به دلایل و بهانه های گوناگون هرگز انتشار نیابند و یا آنکه اسناد منتشره و در دسترس آنان به صورت گزینش شده و محدود ارائه گشته اند. مع الوصف در کنار سایر منابع، اسناد آرشیوهای خارجی با توجه به مجموع ملاحظات موجود و محتمل قابل بهره گیری در تحقیقات تاریخی هستند. انتشار اسناد موجود در آرشیوهای مراکز دولتی جمهوری اسلامی ایران طی سال های اخیر از سرعت و گسترش زیادی برخوردار شده است. بدیهی است که ملاحظات اندکی در حوزه اسناد تاریخی موجود در وزارت خارجه یا ریاست جمهوری و نیز ضوابط معقول و قابل درکی در دسترسی به اسناد طبقه بندی شده شهربانی، ساواک و ارتش وجود دارند. اما به استناد بررسی علمی و تطبیقی دقیق می توان پذیرفت که انتشار اسناد تاریخ معاصر در داخل کشور از کیفیت و روند مناسب و رو به رشدی برخوردار است. کاستی های موجود در شیوه های علمی ترتیب و تدوین مجموعه اسناد منتشره و انتقاداتی که به نحوه ارجاع و استناد به این اسناد در برخی آثار منتشره به چشم می خورد، چیزی از اهمیت و ارزش این اقدام سترگ نمی کاهد. هم اکنون غنا و گستره انتشار اسناد گوناگون در کشور به جایی رسیده است که تقریباً هیچ تحقیق و تألیفی در زمینه تاریخ معاصر ایران بدون در نظر گرفتن این اسناد امکان پذیر نیست. بررسی برخی از مورد توجه ترین کتاب های تاریخی چند ساله اخیر که در خارج و داخل کشور انتشار یافته نشانگر این واقعیت است که مجموعه اسناد منتشره در ایران به یک منبع معتبر، مهم و غیرقابل چشم پوشی در عرصه پژوهش تاریخی تبدیل شده است.

موضوع و دامنه این تحقیق

موضوع این پژوهش، بررسی و تبیین مستند تاریخیچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی - نظامی موسوم به «مجاهدین خلق ایران» است که طی بیش از دو دهه گذشته تاکنون در ایران عموماً با نام سازمان «منافقین» شهرت یافته و شناخته می شود. این سازمان به دلایل متنوع و مختلفی از دهه پنجاه شمسی به بعد در بین گروه ها و احزاب ایران یکی از مطرح ترین و فعال ترین گروه ها محسوب شده است که افکار عمومی نسبت به آن توجه و حساسیت

خاصی نشان می دهد. به نظر می رسد چگونگی داوری موجود درباره این سازمان به شرح ذیل قابل توصیف و دسته بندی است: ۱- در فضای نیروهای روشنفکری و نخبگان با تأکید بر وجه خشونت ورزی و شورشگری مسلحانه در هویت و استراتژی این سازمان، غالباً نسبت به آن از موضع نفی و مخالفت سخن می گویند و آن را مانع تعمیق و گسترش مردم سالاری و اعتلای فرهنگ مدارا و گفتگو در فضای سیاسی کشور برمی شمردند.

۲- افکار عمومی اقشار مختلف مردم ضمن تقييد به تسمیه این گروه به نام «منافقین» و قرار دادن آن در کنار صدام، عامل تجاوز خونین به کشور و تحمیل جنگ، اعلام برائت از این گروه در شعارهای خود را نوعی وظیفه دینی و انقلابی می دانند. بسیاری از نظرسنجی ها به شیوه علمی نیز آشکار ساخته که در نظر اغلب مردم، «منافقین» به عنوان گروهی که برای دستیابی به قدرت، خون بیگناهان بسیاری را بر زمین ریخته اند، شناخته می شوند. ۳- در فضای بین المللی، به ویژه پس از اعلام مواضع رسمی دولت آمریکا در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) و مواضع مشابه چند کشور غرب اروپا و سپس اتحادیه اروپا مبنی بر شناسایی این سازمان به عنوان «یک گروه تروریستی که رسماً فقط مورد حمایت دولت بعثی صدام قرار داشته است»، بخش های اصلی نخبگان سیاسی و افکار عمومی اغلب کشورهای غربی و خاورمیانه، متأثر از موفقیت های دیپلماتیک و بین المللی جمهوری اسلامی ایران و هماهنگ با گسترش فضای جهانی ضد تروریسم در سال های اخیر، آن را مطرود و محکوم ساخته اند. حتی اکثر گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج کشور نیز سازمان مجاهدین را یک «فرقه تروریستی» با ایدئولوژی خون و خشونت توصیف می کنند. در چنین فضایی، انجام یک پژوهش علمی با تأکید بر رعایت عدالت، انصاف، اعتدال، اتقان، سعه صدر، استناد به منابع و اسناد معتبر، اجتناب از پیش داوری و یکسونگری، حفظ بی طرفی علمی و نگرش تحقیقی و عدم دخالت رویکردهای احساسی موجود درباره این سازمان - همراه با احترام به عواطف و افکار عمومی مردم - به منظور واکاوی ابعاد گوناگون و ناگفته موضوع و پاسخ به نیاز پژوهشگران و علاقمندان اینگونه مباحث سیاسی تاریخی، ضرورتی بیش از پیش یافته است. چنانکه دگرگونی های شگرف ارتباطی و رسانه ای نوین و گردش انبوه و روزافزون داده ها و اطلاعات

در مسیرهای یکسویه و متقابل فن آوری های پیشرفته درباره تمامی موضوعات دانش و آگاهی بشری، اقتضائات و نیازهای جدیدی نیز در جامعه جوان ایرانی پدید آورده اند. افزایش علاقمندی و اشتیاق نسل جوان و نخبگان کشور به آگاهی های دقیق و عمیق تر از رویدادهای تاریخ معاصر ایران، یکی از آثار این تغییرات و تحولات در سپهر فرهنگی این مرز و بوم بوده است. چرایی و انگیزه های انجام این پژوهش بر مبنای چنین بازتابی از اهمیت موضوع و نیاز مخاطبان در شرایط کنونی، شکل گرفته است. کلیات تبویب و ترتیب بخش ها و فصول این تحقیق در قالب کتاب حاضر، مبتنی بر سیر تاریخی و پیوند مفهومی موضوعات خاص به شرح زیر سامان یافته است: ۱- در ابتدای این تحقیق بسترها و شرایط فرهنگی سیاسی تاریخ معاصر که زمینه شکل گیری گروه های سیاسی با مشی مسلحانه در اواسط دهه چهل شمسی را موجب گردید، برای تمهید بحث چگونگی تأسیس سازمان مجاهدین خلق مرور خواهند شد. ۲- بررسی هویت سیاسی، خاستگاه فکری و اجتماعی و ترکیب بنیانگذاران اولیه سازمان، سرآغاز تاریخچه سازمان است که ضمن آن در مورد یکی از بنیانگذاران که نام وی در اغلب منابع موجود محذوف است و در ساخت تشکیلاتی و ایدئولوژیک سازمان به هنگام تأسیس، نقش مؤثری داشته است، اطلاعات و نکات قابل توجه و بعضا ناگفته ای ارائه می شود. ۳- چرایی و چگونگی انتخاب مشی مسلحانه و نحوه تدوین ایدئولوژی و منابع معرفتی آن و بررسی اجمالی و گذرای متون ایدئولوژیک سازمان از سؤالات دیگری است که تصویر تأسیس سازمان را تکمیل خواهد نمود. ۴- وضعیت درون تشکیلاتی و نحوه سازماندهی اعضاء و ارتباطات و تعامل های ایدئولوژیک و مناسبات سیاسی و سازمانی با دیگر گروه ها و نیروهای فعال مخالف رژیم شاه و تأثیر آن در کیفیت نضج و رشد سازمان در سال های اولیه تأسیس، پاسخ بخش دیگری از سؤالات موجود و مقدر در مورد وضعیت سازمان در مقطع قبل از کشف موجودیت سازمان را در بر خواهد داشت. ۵- شناخت علل و عوامل و نحوه ضربه امنیتی ساواک و دستگیری های گسترده اعضای سازمان در سال ۱۳۵۰ و آثار آن بر موجودیت سازمان و تغییرات درون تشکیلاتی و رابطه تشکیلات داخل زندان با تشکیلات بیرون و رویدادهای منجر به اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۵۴،

به روشن ساختن ابهامات و زوایای ناگفته بسیار، یاری خواهد رساند. ۶ - مباحث و پرسش های موجود در زمینه وضعیت سازمان و کادرهای اصلی آن پس از تغییر ایدئولوژی تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تغییرات در سازماندهی و مشی سازمان طی دو سال پس از انقلاب و رویدادهای منجر به آغاز درگیری مسلحانه علنی و گسترده علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در خرداد ۱۳۶۰ و ابعاد و ویژگی های اقدامات مسلحانه سازمان در داخل ایران، در ادامه این تحقیق واکاوی و تبیین می شوند. ۷- آنچه که در بیش از دو دهه خروج تشکیلات اصلی سازمان از ایران و سکونت در کشورهای غربی و عراق تاکنون بر سازمان رفته است و رویدادها و مقاطعی که سرنوشت و فرجام سیاسی و ایدئولوژیک پرحادثه و شکفت انگیزی برای آن رقم زده اند، و ارائه انبوهی از اطلاعات و آمار و اسناد و شواهد گفته و ناگفته در این موارد، بخش عمده ای از تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است. ۸- دامنه بررسی و مرور سرنوشت سازمان با تبیین وضعیت فرجامین کنونی و شرایط تشکیلاتی و درونی و بیرونی مرتبط با آن، خاتمه می یابد و امکان ترسیم چشم انداز آینده برای مخاطب فرهیخته فراهم می گردد.

ویژگی های این تحقیق

این تحقیق حاصل کار گروهی جمعی از محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران است که در دو مرحله به انجام رسیده است. در سازماندهی مرحله اول پژوهش حاضر، کمیته های پنجگانه ای به شرح زیر تشکیل شد: (۱) «کمیته مطالعات پایه ای و زمینه ای»؛ از آنجا که شناخت زمینه ها و بسترهای تاریخی - اندیشگی این تحقیق مستلزم بررسی اجمالی و ملخصی از زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور در یکصد سال اخیر است، جمعی از پژوهشگران در قالب این کمیته مطالعات لازم را انجام داده و بخش آغازین و فیش های مورد استفاده در سایر فصل ها را تدوین نمودند. (۲) «کمیته ایدئولوژی»؛ تبیین هویت ایدئولوژیک بنیانگذاران سازمان و چگونگی شکل گیری و تدوین ایدئولوژی، بررسی منابع و متون آموزشی ایدئولوژی سازمان از ابتدا و پیگیری روند تغییرات

ایدئولوژیک آن تاکنون توسط محققان این کمیته به انجام رسید. ۳) «کمیته خطی - تشکیلاتی»؛ بررسی «تشکیلات» و نحوه ساز و کار آن در ارتباط با عناصر و نیروهای درونی بر اساس اسناد و تجربه های شهودی بی واسطه مبنای تحقیق این بخش قرار گرفته است. مطالعه تطبیقی تغییرات تشکیلاتی مقاطع مختلف حیات سازمان و الگوهای سازماندهی تشکیلاتی آن در این کمیته صورت پذیرفت و نتایج آن در بسیاری از فصول تحقیق استفاده شد. ۴) «کمیته اجتماعی - فرهنگی»؛ منظر و خاستگاه اجتماعی نیروهای تشکیل دهنده و نقاط اشتراک و افتراق آن با دیگر جریان ها و گروه ها و نیز خاستگاه های فرهنگی متنوعی که برآیند آن در سازمان تبلور یافت، با توجه به مبانی فرهنگی روابط درون سازمان، از اهم موضوعاتی است که برای تکمیل پژوهش حاضر توسط این کمیته انجام شد. ۵) «کمیته روانشناسی»؛ از آنجا که کنش ها و واکنش های واحد یا متنوع عناصر درون یک مجموعه، زمانی قابل تفسیر و تبیین هستند که سائق ها، انگیزه ها و انگیزش ها، ایستارها و روابط عاطفی و شناختی آن عناصر شناخته شده باشند، این کمیته به منظور بررسی جوانب مزبور، در چارچوب مطالعات روانشناختی، فعال شد. تعداد قابل توجهی از محورهای تحقیق میدانی پژوهش حاضر، مورد بهره گیری این کمیته و «کمیته اجتماعی - فرهنگی» بوده اند. برای تنظیم و تنسيق فعاليت های کمیته های پنجگانه مزبور و انسجام و یکدست شدن تحقیق حاضر، نشست های موضوعی متنوع بین رشته ای، میان مسئولان کمیته ها و کارشناسان مدعو صورت گرفت و بالغ بر ۵۵۰۰ نفر - ساعت جلسه طی چهار سال زمان انجام مرحله اول تحقیق برگزار گردید. در طول اجرای این پژوهش، اقدام به جمع آوری اطلاعات مکتوب و شفاهی - از طریق بررسی کتابخانه ای، اسنادی و میدانی - به عمل آمد. بیش از دوازده هزار فیش تخصصی فراهم شد؛ و بالغ بر یکهزار و دویست عنوان کتاب و چهار هزار برگ سند مورد مطالعه قرار گرفتند. در طول این مدت، چهار پژوهش مستقل میدانی (سه مورد در داخل ایران و یک مورد در اروپا) با استفاده از تکنیک پرسشنامه و مصاحبه انجام شد. همچنین چندین گفتگوی پژوهشی با صاحب نظران و کارشناسان تاریخ معاصر ایران صورت پذیرفت و پنج میزگرد پژوهشی در مورد موضوعات تحقیق برگزار گردید که از نتایج آنها در مراحل مختلف استفاده

شد. پس از پایان مرحله اول و آماده شدن نسخه مقدماتی پژوهش در چهار جلد، مرحله دوم به منظور تلخیص، تکمیل و آماده سازی نهایی و انتشار اثر آغاز شد: شورای علمی ویژه این تحقیق در مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی متشکل از چند نویسنده و پژوهشگر صاحب نظر تاریخ معاصر ایران ضمن انجام مطالعات و بررسی های تکمیلی و ویراستاری محتوایی و نگارشی اثر، طی یک فرایند فشرده و متراکم با دقت و امعان نظر، حاصل زحمات پژوهشگران مرحله اول را در مدت یک سال به شکل کتاب حاضر در ۳ جلد آماده عرضه ساخت. جلد اول - مشتمل بر مرور تاریخ معاصر و تاریخچه سازمان از ۴۴ تا ۵۴، جلد دوم - از ۵۴ تا ۶۴ و جلد سوم - از ۶۴ تا ۸۴ می باشد. میزان توفیق مجموعه همکاران این پژوهش در ارائه اثری محققانه و جامع با رعایت دقیق اصول و موازین علمی، بسته به نظر و داوری مخاطبان فرهیخته و نکته سنج خواهد بود. اما لازم به تأکید است که نهایت تلاش ممکن مبذول گردید تا کاری درخور جامعه پژوهشی فراهم آید و گامی در راه اعتلای فرهنگ تحقیق و آگاهی عمومی به بخشی از واقعیات و حقایق تاریخ معاصر ایران برداشته شود. انتظار می رود خوانندگان گرامی این اثر با ارائه انتقادات، نظرات و دیدگاه های محققانه خویش همکاران این پژوهش را رهین منت خویش سازند تا در چاپ های بعدی از آنها استفاده شود و ره توشه مطالعات و تحقیقات دیگر نیز گردد.

برخی از مشکلات این تحقیق

علاوه بر نکاتی که در مورد منابع پژوهش در تاریخ معاصر احزاب و گروه های سیاسی ایران ذکر شدند، تذکر این نکته نیز ضروری است که آفات و موانع درونی و بیرونی بر سر راه تحقیق در موضوعات مختلف تاریخ معاصر ایران کم نیستند که - پیش از هر چیز - شناخت و وقوف بدان ها و آگاهی به میزان شدت و ضعف تأثیرشان در امر پژوهش، لازم است. در اینجا به خاطر جلوگیری از اطاله کلام، به آنچه که به تحقیق حاضر مربوط می شود، اشاره می گردد: الف - «تاریخی» نشدن: معمولاً بحث و کنکاش پیرامون آن بخش از تاریخ که هنوز ابعاد، آثار و وجوهی از آن ادامه دارد و «معاصرین» - به نحوی - ذی سهم و مدعی موافقت یا مخالفت آن اند، چندان بی دغدغه نیست.

این امر علاوه بر امکان اصطکاک و ارتباط مثبت یا منفی با عقیده‌ها و علقه‌های برخی اشخاص و جریان‌های سیاسی داخل و خارج کشور و وجود نگرانی‌های منطقی در مورد کیفیت تأثیر بر مخاطبان، موجب می‌شود جمع‌بندی، توصیف و تبیین کامل از موضوع، دشوار و تا حدی غیرممکن گردد و دامنه بحث همچنان باز بماند. ب - «جریان داشتن»: یک جریان هر چند در حقیقت به فرجام خویش رسیده و «مصدق» متغیر و متبدل شده باشد، ادامه‌جویی آن - حتی صرفاً با نام و عنوان پیشین و مغایر با اهداف نخستین - مخالفان و موافقان فعالی دارد. در مورد سازمان مجاهدین خلق، دیدگاه‌های موجود و رایج در بین پژوهشگران و فعالان سیاسی دوران مبارزه علیه رژیم پهلوی، متفاوت و حتی متعارض است: یک دیدگاه بر آنست که این سازمان از بدو تأسیس، «منافق» بوده است، بنیانگذاران آن مشکلات شخصیتی و اعتقادی فراوانی داشتند و با نگاهی ابزاری به دین و مذهب و مبتنی بر ضرورت‌های پراگماتیستی، موفقیت در جامعه مذهبی ایران را مستلزم تظاهر و تمسک به مذهب می‌دانستند و با بهره‌گیری از تجربه شکست حزب توده و عدم امکان تصریح به اعتقادات ماتریالیستی، هسته تعالیم مارکسیستی را در پوسته مذهب قرار دادند. دیدگاه دیگری وجود دارد که بر ایمان و اعتقاد خالص اسلامی بنیانگذاران سازمان تأکید دارد، آثار ناشی از ضربات رژیم شاه و مشکلات اجتناب‌ناپذیر تدوین ایدئولوژی در درون سازمان، عمل زدگی و جذب عناصر کم‌صلاحیت و مستعد انحراف را به عنوان علل اصلی توقف روند تکاملی سازمان برمی‌شمرد، خیانت و ارتداد گروهی از کادرهای درجه دو در غیاب بنیانگذاران و کادرهای اصلی را زمینه‌ساز سقوط و انحطاط بعدی و کنونی محسوب می‌کند. دیدگاه سوم هم ضمن اقتباس بخش‌هایی از واقعیات موجود در دو تحلیل مذکور و تفکیک بین صداقت و انگیزه‌های متعالی شخصی بنیانگذاران، با فقدان توان و صلاحیت ایدئولوژیک آنان در پی ریزی یک سازمان توحیدی، بر این تحلیل استوار است که زمینه‌ها و ضعف‌های موجود ناشی از خودکفایی کاذب ایدئولوژیک، بستر اصلی رشد انحراف و ارتداد و نفاق را فراهم ساخت و سرنوشت سازمان در دست ماجراجویان ماکیاولیستی قرار گرفت که در تباین و تضاد با شخصیت و آرمان‌های بنیانگذاران و شماری از کادرهای اولیه بودند، اما نمی‌توان و نمی‌بایست وضعیت کنونی سازمان را کاملاً

منتزع و منفک از واقعیات تاریخ تاسیس و چگونگی شکل گیری آن ارزیابی و تحلیل نمود. وجود کنش ها و واکنش های جاری و داوری های گوناگون روزآمد شده، نه تنها اذهان عموم را در مواجهه با موضوع تحت تأثیر قرار می دهند، بلکه پژوهشگران نیز نمی توانند از احکام و مفروضات متفاوت و حتی متعارض مطرح، خود را یکسره برکنار بینند و در مسیر تحقیق خویش اشتراکات یا اختلافات دیدگاه خود با آنها را نادیده بیانگارند. لاجرم نوعی داد و ستد فعال با فضای موجود معرفتی و سیاسی مرتبط با موضوع، در طول تحقیق شکل می گیرد که ممکن است زمینه سوء تفاهم در داوری های بعدی نسبت به نتیجه تحقیق را پدید آورد. بنابراین لازم است توجه داشت که هرگونه مشابهت یا اشتراک و یا اختلاف با دیدگاه های جاری، مستقل از شیوه تحقیق و اعتبار علمی استنادات و تبیین های حاصل از این پژوهش نیستند و در مقوله پیش داوری نمی گنجد. البته در مورد موضوعات تاریخی شده نیز این مشکل بروز می کند ولی در مواردی که موضوع همچنان جریان دارد، شدت و شتاب و وسعت این مشکل بیشتر می شود و مخالفان این فرصت را خواهند داشت که سهل تر اتهام و برچسب پیش داوری را وارد سازند... و داوری نهایی با مخاطبان فرهیخته خواهد بود. ج - برخلاف احزاب و گروه هایی که صرفاً فعالیت علنی دارند و کارنامه آنها با سهولت بیشتری قابل بررسی است، مجموعه کامل عملکردها و مواضع و اسناد سازمان ها و گروه های مخفی در دسترس نیست؛ و دستیابی به بسیاری از آنها نیازمند جست و جو و کاوشی فوق العاده زمان بر و وقت گیر است. ضمناً روند تولید اسناد و مدارک توسط این سازمان های فعال و موافقان و مخالفان آنها نیز کماکان تداوم دارد و همواره در هر مرحله ای از تحقیق، اسناد جدیدی به دست می آیند که مآلاً پژوهش از آنها بی نیاز نخواهد بود. اما در خاتمه کار به ناگزیر بسیاری از اسناد تازه بلااستفاده می مانند و نمی توان ناتمام ماندن ناگزیر این فرایند را نادیده انگاشت. از سوی دیگر خصلت غیرعلنی بودن یک سازمان به دلیل ملاحظات و نگرانی های بسیاری از افرادی که مشاهدات یا اطلاعات آنان قابلیت استناد معتبر را دارا هستند ولی به لحاظ تهدیدگری و انتقام جویی سازمان مایل به تصریح نام خویش نیستند، نیز مشکل مضاعف پدید می آورد. د - ماهیت تروریستی و شورشگرانه یک سازمان که بیش از دو دهه به اقدام نافرجام با هدف براندازی مسلحانه نظام سیاسی کشور دست یازیده است، جبهه مقابل را نیز - ضرورتاً - به پنهان کاری و

طبقه بندی بخش عمده یافته های پژوهشی خویش ناگزیر می سازد. از این رو دسترسی به اسناد، مدارک و شواهد دولتی نیز برای هر گروه پژوهشی بسیار دشوار و طبیعتاً محدود است. به رغم مشکلات مزبور، علاوه بر حجم گسترده ای از اسناد و مدارک منتشره مختلف در داخل و خارج، بسیاری از اسناد و اطلاعاتی که تاکنون انتشار عمومی نیافته اند در این پژوهش برای اولین بار منتشر می گردند. این اسناد معتبر و دست اول، مکمل سایر منابع و استنادات معتبر موجود و موجب غنای این پژوهش گشته اند. لازم به ذکر است که مشخصات کامل کتاب شناختی منابع و مآخذ در فهرست الفبایی منابع، مندرج در پایان جلد سوم، ارائه شده و در پانوشته های هر صفحه فقط به نام فامیل نویسنده و نام کتاب اکتفا شده است. ضمناً در پانوشته ها دو یا سه کلمه ابتدای اسامی طولانی کتاب ها درج شده که عنوان کامل آنها را در فهرست مذکور می توان یافت. در خاتمه لازم است امتنان خود را نسبت به تمامی یاران و همراهان این تحقیق ابراز داشته از برخی به تصریح، صمیمانه تشکر گردد: - نهاد ریاست جمهوری، به خاطر اهتمام و همراهی بی دریغ مشاوران نهاد؛ - مرکز مطالعات راهبردی، به خاطر فراهم نمودن شرایط بهره برداری از اسناد مکتوب فارسی و لاتین؛ و نیز تدارک انجام چند گفت و گوی پژوهشی درباره موضوع تحقیق؛ - مرکز بررسی اسناد تاریخی، که ضمن در اختیار گذاردن حجم زیادی از اسناد قبل و پس از انقلاب، امکان همکاری مؤثر هیئت علمی و کارشناسان خود با پژوهشگران این تحقیق را فراهم ساخت؛ - مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جهت استفاده از برخی منابع و اسناد مهم مربوط به زندانیان دوره پهلوی؛

- هیئت علمی و محققان مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که فرصت های گرانبهایی را برای مشاوره و مصاحبه پژوهشی فراهم نمودند؛ - و همه کسانی که با سخاوت و سماحت به انحاء مختلف با مساعدت ها و همکاری ها و گفت و گو با پژوهشگران، تجربیات و خاطرات و دیدگاه های خود را بیان نمودند. پاییز ۱۳۸۴ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

گفتار نخست: مروری بر گذشته و زمینه ها

اشاره

ص: ۱۷

دنیای اسلام در آستانه خیزش

در طول قرن دوازدهم تا اوایل قرن چهاردهم هجری (سده های ۱۸ و ۱۹ میلادی) شوکت و مجد کشورهای اسلامی رو به افول گذارده بود؛ سرزمین های اسلامی دستخوش تشّت بود و همراه با اوج گیری تکاپوهای استعماری قدرت های اروپایی و افزایش مشکلات اقتصادی و اجتماعی، نخبگان فرهیخته سیاسی و فرهنگی نیز از توانایی و امکان تأثیرگذاری محدودی بر شرایط و اوضاع برخوردار بودند.

در مرزهای شرقی امپراتوری عثمانی، حکومت سلسله صفوی داعیه بلند پروازانه سلاطین آل عثمان را که مدعی «خلافت اسلامی» بودند برنتافت. در آن سو مفتیان و شیخ الاسلام های رسمی، مقام «خلیفه مسلمین» را برای سلاطین عثمانی تسجیل و تأیید کردند و با صدور فتواها و احکام متعدد علیه شیعیان، «مقام خلافت» را یاری رساندند؛ در این سو نیز مدّ احساسات ضد تسنّن در جامعه و حکومت شیعی ایران اوج گرفت؛ و بدین ترتیب این تقابل دهشت بار در بستری از فتنه و دسیسه استعمارگران اروپایی آن قدر تداوم یافت تا هر دو کشور به ورطه ضعف و سقوط درافتادند.^(۱)

ص: ۱۹

۱- جهت آگاهی بیشتر آباربر، فرمانروایان شاخ زرین؛ باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی. ضمنا برای آگاهی یافتن از هجوم متقابل و مکرر صفویان و عثمانیان به بغداد و عتبات و کشتار متناوب سنّیان و شیعیان آلعلوی، شیعه و حکومت... .

قدرت های استعماری اروپا، که با سقوط امپراتوری بیزانس (روم شرقی) ظرف یک قرن بخش عظیمی از اروپای جنوبی را از دست دادند و با ابرقدرتی مقتدر مواجه شدند که آنها را محاصره دریایی کرده بود، در صدد برآمدند از طریق راه های دریایی جدید امکان تصرف و غارت ممالک شرق را فراهم نمایند و همزمان ترفندهای تضعیف و تجزیه امپراتوری جدید مسلمان را جست و جو کنند؛ تقویت رابطه با ایران از آن جمله بود. علاوه بر ایجاد زمینه های نفوذ اقتصادی و کسب شناخت دقیق استراتژیک از ویژگی های اقلیمی ایران، حضور اروپاییان و نفوذ در دربارهای سلاطین صفوی و مجامع شهری ایران اثر مهم دیگری نیز داشت و آن تشدید تضادهای پیشینه دار میان ایران و عثمانی و تحریک به جنگ بود. (۱) نتیجه این شد که در پایان دو سده مذکور، دنیای اسلام حکایتی دیگرگون یافت. «امپراتوری عثمانی در حال فروپاشی و تجزیه بود و همچنان که ضعیف تر می شد، غرب مسیحی نیز به قلب آناتولی نزدیک تر می گشت. ایران در گردباد فساد و پوسیدگی ای دست و پا می زد که به نظر می آمد آینده اش به سلطه کامل خارجی منتهی شود. آسیای میانه در برابر توسعه طلبی روسیه، برای از قوه به فعل درآوردن هدف تاریخی اش، سرتسلیم فرود آورده بود. و در نواحی دورتر، در شرق و خاور دور، مسلمانان هند و اندونزی و فیلیپین از مدت ها قبل زیر سلطه قدرت های مسیحی قرار گرفته بودند.» (۲) نخبگان فکری و فرهنگی جوامع بزرگ اسلامی آن زمان - یعنی ایران و عثمانی - را علمای دینی آنها تشکیل می دادند؛ و هر دو طیف این نخبگان در برخورد با مقوله حکومت و سیاست، متناسب با فضای فرهنگی و میزان نفوذ و اقتدار خویش گاه در مسیر اصلاح امور از امکان و فرصتی برخوردار می شدند و گاه شرایط به گونه ای برای آنان سخت و دشوار می گشت که آنها را از دخالت و شرکت مؤثر در سرنوشت سیاسی باز می داشت؛ و زمانی نیز ایشان را به همکاری و همراهی منفعلانه با حاکم می کشاند. اهل سنت به مستندات متکی بودند که «حاکم» و «والی» را صاحب حق می دانست و خروج و عصیان بر او را - هر چند ظالم و فاسق می بود - حرام می شمرد؛ شیعه امامیه اثنی عشریه، که در درازنای تاریخ اسلام همواره رودرروی «ساختار قدرت غاصب» قرار داشت، در ایران سرگذشتی شگفت پیدا کرده

ص: ۲۰

۱- دهخدا، لغتنامه و مصاحب، دایره المعارف فارسی: ذیل عنوان های «صفویه» و «عثمانی». نیز منابع پیشین؛ و شوستر والسر، ایران صفوی...؛ فلسفی، زندگانی شاه عباس اول.

۲- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۰۴.

بود؛ از آن رو شکفت، که به رغم نامشروع دانستن هرگونه رهبری و حکومت غیر مأذون از جانب امام معصوم (ع)؛ در پی قرن ها سرکوب و آزار شیعیان، به علت ایجاد یک فرصت تاریخی برای کاهش فشارها و افزایش آزادی ترویج تشیع، مشروعیت محدود و مشروط سلاطین و حکام شیعی مذهب را در دو حوزه نظر و عمل کردن نهاد و بدان وجهت بخشید. از نظر برخی عالمان دینی آن زمان وظیفه عامه مردم نسبت به سلطان، تمکین و دعای خیر بود و برخی دیگر از علما در واکنش به فساد و ظلم، بی پروا «قرب به سلاطین و حکام» را مذمت می کردند. از مجموع شواهد تاریخی و گزارش های برخی از سیاحان فرنگی جز این نمی توان استنباط کرد که علمای برجسته مرتبط با دربار و مؤیدین «شرعی» سلطنت صفویه، لایه ای از نهاد علمی و دینی کشور بودند که با تمسک و اتصال به قدرت رسمی توانستند بخشی از اهداف فرهنگی و اصلاح طلبانه خویش را محقق سازند و به فراهم آمدن زمینه های بالندگی علمی و اجتماعی شیعیان مدد رسانند. هر چند که گروهی قابل توجه در سلك علمای دین به بخشی از نخبگان وابسته به دربار بدل شده بودند که فقط در پی منافع و آمال شخصی خود بودند و موجب بدنامی علمای راستین می گشتند. البته در مقاطعی نیز حتی روحانیون و علمایی که در محلات و شهرهای کوچک به اقامه جمعه و جماعت اشتغال داشتند، مخالف سلطنت و مشروعیت سلاطین صفوی بودند؛ و در مواردی وظیفه سلطان را پیروی صرف از علمای دینی و نیابت از ایشان می دانستند.^(۱) در دوران قاجاریه با افزایش وجه عرفی حکومت و کاهش نفوذ علمای راستین همزمان با گسترش نفوذ بیگانگان در تار و پود حکومت، نوعی رکود و کناره گزینی از سیاست بر بخش زیادی از روحانیت تحمیل گردید و تا آستانه مشروطیت غالب علمای دینی ایران و عراق در چنین فضایی به سر می بردند.

عصر «ترقی» و «استعمار»

در همان دوران، در آن سوی جهان اسلام، اروپا تجربه ای جدید را از سر می گذراند. درخواست دموکراسی و قانون در اروپا با تکامل انقلاب صنعتی و رشد بورژوازی ارتباطی مستقیم داشت؛ حفظ

ص: ۲۱

۱- ژ. شاردن، جهانگرد فرانسوی که در اواخر قرن هفدهم یعنی اوج شکوه و اقتدار صفویان و شیخ الاسلام های رسمی از ایران دیدار داشته است، مواردی از این مخالفت ها را منعکس کرده است. کدی، ریشه های انقلاب اسلامی، صص ۵۲-۵۳، (پی نوشت ها)؛ به نقل از سفرنامه شاردن، ج ۲: ص ۳۳۷.

حقوق و امنیت تولیدکنندگان و بنگاه های اقتصادی مبرم ترین نیاز جامعه جدید اروپا بود. «سلطنت مطلقه» و «کلیسا»، که بر حفظ ساختار کهن اصرار داشتند، آماج حمله قرار گرفتند. و همراه با قداست زدایی از «زمین»، که نتیجه قطعی مبارزه با فئودالیسم بود، اروپا چند پاره شد و «ملّی گرایی» (nationalism) ظهور کرد.^(۱) در این دوران، همان طور که علوم تجربی و فنون دستخوش دگرگونی شد، «علوم انسانی» نیز در مسیری هماهنگ با تحولات تغییر نمود و دگرگونی پذیرفت. «گروتیوس» (H. Grotius)، «هابز» (T.Habbs)، «لاک» (J.Locke) و دیگران از «حق» مردم سخن به میان آوردند؛ مردمی که الزاما «نجیب زاده» و وابسته به «اشراف سالاری» (aristocracy) سلطنتی و فئودالی نبودند ولی چرخ اقتصاد را در دست داشتند. اندیشمندان جدید استدلال می کردند که دیگر سلطنت موهبتی الهی نیست بلکه از طرف مردم به پادشاه واگذار می شود و او را موظف می کند که حافظ منافع ملت باشد. مردم باید جانشان در امان باشد و آزاد باشند تا هر فعالیت اقتصادی را، در هر کجا که نفعشان اقتضا کند، انجام دهند.^(۲) وجه «انسان دوستانه» و «حقوق بشر»ی غرب، که در شعارهای «آزادی، برابری، برادری» تبلور داشت، در مواجهه اروپای نوین با سرزمین های غیراروپایی، نه تنها کارکرد و مصرف نداشت که حتی با رشد نظام سرمایه داری، که جز با ماهیت استعمارگرانه نمی توانست تحقق یابد، در تعارض بود. «سخنگویان عصر روشنگری و نمایندگان بحق اندیشه های بورژوازی غرب، میان آزادی و قانون که بدان می بالیدند و رویه دیگر تمدن غرب که استعمار و استثمار جهان واپس مانده باشد، خط و مرزی روشن کشیدند؛ آنچه را که ضد فئودالیت و ضد کلیسا بود، آزادی و قانون و پیشرفت نام نهادند و آن را در چارچوب سودگرایی (utilitarianism) بورژوازی غرب پسندیدند ولی به گاه سخن پیرامون خاورزمین و مردم سرزمین های واپس مانده، به روشنی، بر استعمار و بردگی کشیدن انسان های ستمکش مهر تأیید

ص: ۲۲

- ۱- رشد «ملت باوری» از ویژگی های یک دوره تاریخی است که در آن ملت ها به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمدند و اصل «حاکمیت ملی» شناخته شد. این دوره برای اروپا، از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم به طول انجامید. در نیمه اول قرن نوزدهم، در اروپا ناسیونالیسم با دموکراسی و لیبرالیسم و قانون خواهی همراه بود اما در اواخر قرن، صورت های تجاوزگر به خود گرفت و با رقابت های نظامی و تجاری و همچنین با گسترشگری ملی و امپریالیسم، به زیان دیگر ملت ها، آمیخته شد. آشوری، فرهنگ علوم انسانی: ص ۳۲۰، ذیل ناسیونالیسم؛ با تلخیص و اندکی تصرف.
- ۲- خاتمی، از دنیای شهر...: فصل نهم، به ویژه صص ۲۲۴ - ۲۲۵.

گذاشتند»^(۱) پادشاهی بریتانیا، که در سرزمین اصلی خود (متروپل) مدافع حقوق مردم و نهادهای جامعه مدنی بود، فرایند رابطه ای استعماری و استثمارگرانه را، همراه با حمایت از نظام استبدادی و قبایلی قاجاریه، در ایران به سرعت دنبال می کرد و این حقیقت، ابزار و محمل های مناسب را برای «گسترش» و «تعمیق» یک مبارزه ریشه ای ضد استعماری به دست روحانی اندیشمند و هوشیاری چون سیدجمال الدین اسدآبادی داد. او، که اطلاعاتی وسیع و بی واسطه از ساز و کار استعمار داشت و با جریان آزادی خواهی و قانون طلبی در اروپا نیز به خوبی آشنا بود، با درک درست تاریخی و آگاهی دقیق به ساختار فکری و پشتوانه گرانبار نظری روحانیت شیعه، در تداوم اقدامات گرانسنگ علمای راستین سلف و معاصر بر مبنای قاعده فقهی «نفی سیل» و مبارزه آنان علیه سلطه خارجی در جنگ های ایران و روس و تهاجم نظامی انگلستان به جنوب ایران و تجزیه هرات، تلاش وسیعی برای سازماندهی و بسیج نیروی نهفته در این نهاد در مسیر استعمارزدایی و استقلال طلبی و استبداد ستیزی، آغاز نمود.

افتراق آزادی خواهی در ایران و اروپا

اشاره

برای درک عظمت و اهمیت نقش علمای دین در این دوره، بدوا نیازمند درک اهم تفاوت هایی هستیم که در نهضت های آزادی خواهی اروپا و ایران وجود داشت. نهضت قانون خواهی و مبارزه با استبداد در غرب الزاماً «سکولار» بود؛ چرا که کلیسا مشروعیت استبداد را امضا می کرد و پشتوانه سلطنت ها و حکومت های خودکامه بود. «مشروطه» (constitutional) یا «جمهوری» (republic)، «قانون» (law) و «جامعه مدنی» (civil society)، زمانی توانست در اروپا تحقق یابد که دین تحریف شده حامی استبداد رنگ باخت و از زندگی سیاسی جامعه حذف شد؛ و نهایتاً رویه دنیاگريزانه و کاملاً انتزاعی آن، در قالب «آزادی ادیان» یا «آزادی وجدان» - در عین تأکید بر جدایی نهاد کلیسا از نهاد حکومت - مورد تأیید قرار گرفت. قانون خواهی و مبارزه با استبداد در ایران ابتدائاً و لزوماً «سکولار» نبود؛ چرا که وجه غالب روایت شیعه از اسلام، از یک سو پشتوانه تاریخی حکومت امام علی (ع) و قیام عاشورا را با خود داشت و از

ص: ۲۳

۱- حائری، نخستین رویارویی های...: ص ۱۰۲. نیز برای آگاهی از مصادیق و اقوال: صص ۹۵ - ۱۰۲.

سوی دیگر تفسیر «اولی الامر» نزد شیعیان، با آنچه اهل تسنن می گفتند و باور داشتند، در تعارض بود. دین و مذهب شایع نه تنها جوهر استبداد را توجیه نمی کرد بلکه به نصوص و روایاتی اتکا داشت که بر حقوق مردم و نفی قدرت مطلق ظلمه تأکید می نمود. از این روست که می بینیم روند آزادی خواهی در ایران به کتاب و سنت متکی می شود و در وجود رهبران مذهبی تبلور می یابد. انسداد باب بهره وری از دین محرف مسیحیت که از پاسخگویی به نیازهای فطری انسان ها در عرصه اجتماع و سیاست ناتوان بود، موجب شد تا در غرب، برای دفاع از آزادی و قانون، «خردورزی» (rationality) مستقل از اندیشه دینی رونق گیرد و لیبرالیسم و دموکراسی، بر بنیاد «عرفی گرایی» یا «سکولاریسم» قرار گیرد. در ایران باب بهره وری از دین نه تنها مسدود نبود که حتی مؤثرترین راه ورود به میدان بود؛ کلیات شعارها و مستندات آن، از میان متون منصوص (قرآن و حدیث) و سیره و تاریخ صدر اسلام به خصوص زندگی معصومین (ع) استخراج می شد و به «علوم انسانی» (humanities) غربی نیازی نبود؛ بنابراین استفاده از ابزار و مفاهیم غیردینی، برای آزادی خواهی و قانون گرایی، با اقبال عمومی مواجه نگردید. و از مشروطه بدین سو سخن گفتن در مقوله های یاد شده، بیرون از حوزه دین و مذهب، همواره مناقشه ایجاد کرده است. از سیدجمال تا مشروطه و حتی تا سه دهه پس از آن، موضوعاتی که انطباق آنها با مذهب ممکن به نظر می رسید و با جوهر دین مانع الجمع نبود، تنها صورتی از دموکراسی در قالب نفی استبداد و تلاش در نهادینه کردن قانون بود. جنبش تنباکو و تداوم آن در روند نهضت مشروطیت، نقطه عطف رویکرد نوین و نهادین تشیع به سیاست در قالب مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی بود؛ و - چنانکه خواهد آمد - در این رویکرد، حرکت و اندیشه سیدجمال از جایگاه ویژه ای برخوردار است. سید جمال الدین اسدآبادی را بحق می توان از مؤسسين حرکت جدید مبارزه با استعمار در میان مسلمین دانست. در میان اندیشه گران مشرق زمین سید جمال الدین از معدود کسانی است که نفوذ کلامش از جبل الطارق تا جاوه گسترده شد و به اعتقاد برخی از محققان تاریخ معاصر در آن عصر او تنها مرد آسیا بود که به نشر فکر مبارزه دسته جمعی مشرقیان استعمار شده علیه مغربیان استعمارگر پرداخت؛

جنبه بین‌المللی سید جمال در میان اندیشه‌گران خاورزمین کم‌نظیر بود.^(۱) در پیشینه تحصیلی اسدآبادی دو نقطه روشن و زمینه‌ساز وجود دارد که در ترسیم آینده او نقش بسزایی داشته است: ۱- پس از یک قرن تسلط «اخباریون» بر حوزه‌های علمی و تضعیف جریان سیال «اجتهاد»، با تلاش و جهاد وحید بهبهانی، «اصولیون» سیطره پیدا کردند و «اجتهاد» مبتنی بر کتاب و سنت و عقل، حیاتی دوباره یافت. شیخ مرتضی انصاری در تدوین علمی و متقن «اصول» و تثبیت آن نقش مهمی داشت؛ و این رشته، که کلید اجتهاد بود، در سراسر حوزه‌ها به نحوی جدی پا گرفت. سید جمال الدین در مدت چهار سال اقامت در نجف اشرف، بیشتر در درس فقه و اصول شیخ انصاری حاضر می‌شد و سرانجام از خود شیخ «اجازه اجتهاد» گرفت.^(۲) این مطلب از آن جهت حایز اهمیت است که سید جمال با آگاهی از «اجتهاد» و نقشی که در پاسخگویی به ضرورت‌های زمان و مقولات جدید با معیارهای مذهبی و شرعی دارد، توانست روحانیت شیعه را مخاطب قرار دهد و از آنها راهبری نهضت نوین اسلامی را انتظار داشته باشد. ۲- استاد عرفان سید جمال نیز از جمله بزرگانی بوده است که تأثیر مثبت تربیتی اش در کارنامه شاگردانش مشهود است. آخوند ملاحسینقلی همدانی حوزه‌ای محدود برای پرورش شاگردان گزیده خویش در عرفان و اخلاق داشت. سه تن از شاگردان وی در عرصه سیاست و مبارزه وجهی شاخص یافتند: سید جمال الدین اسدآبادی، سید سعید حنّوبی و سید عبدالحسین موسوی لاری. نقشی که سید جمال به طور غیر مستقیم و سید سعید حنّوبی به طور مستقیم، در انقلاب عراق و نبرد با نیروهای انگلیس داشته‌اند، می‌تواند به میزان زیادی متأثر از آموزش‌های آخوند همدانی محسوب گردد.

«حنّوبی از همکلاسان و [نیز] شاگردان سید جمال الدین افغانی حسینی بود».^(۳) وی، که در میدان شعر

ص: ۲۵

۱- آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان: ص ۱۲ (مقدمه).

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۲۰. این نکته را شیخ آقابزرگ طهرانی نیز در طبقات اعلام الشیعه، ج ۱ (نقباءالبشر)، ص ۳۱۲ یادآور شده و در اغلب مصادر و مآخذ دیگر هم آمده است.

۳- العلوی، شیعه و حکومت...: ص ۶۷. در خصوص شاگردی سید جمال در محضر آخوند ملاحسینقلی همدانی، ا. مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی...، چ دوازدهم: ص ۳۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: صص ۲۳ - ۲۸.

و شاعری یکه تاز بود، پس از آشنایی با سید جمال دگرگون شد. «علاقه وافر او به سیدجمال الدین، که در حوزه اسلام و تمدن تلاش می کرد، او را به گرفتاری های مردم نزدیک تر کرد»؛ تا آنجا که در هفتاد سالگی رهبری دفاع از عراق و مردم آن را در مقابل ارتش اشغالگر انگلستان به عهده گرفت. (۱) سید عبدالحسین موسوی لاری، دیگر شاگرد آخوند همدانی، در آثار خود از سید جمال با عنوان «سید المجاهدین» یاد نموده و برخی از تقریرات او را مجدداً تحریر کرده است. (۲) مجتهد لاری، در جریان نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت، در جبهه ضد استعمار و استبداد قرار داشت و حکمی که در شعبان ۱۳۳۶ ق. / اردیبهشت ۱۲۹۷ ش. علیه انگلیسی های مستقر در جنوب ایران صادر کرد و به «اعلان جهاد» معروف شد، مورد اقبال عشایر قرار گرفت؛ خود نیز در جبهه بود و به علت مخالفتش با نمایندگان حکومت و دست نشاندهگان انگلیس، تشکیل حکومت داد، دست به انتشار تمبر زد و پرچم ملی مخصوص مقرر کرد. (۳) سید جمال، در جریان مبارزه فرهنگی خویش، بر بازگشت به «قواعد اصلی دین» تأکید کرد. (۴) وی معتقد بود که «غالب ادیان موجوده گرفتار اوهام و خرافات هستند» ولی اسلام یگانه دینی است که اعتقاد بدون دلیل و پیروی از گمان ها را نفی می کند. (۵) سید، که در مکتب شیخ انصاری پرورش یافته بود، تلاشی سنگین و ابتکاری را در احیای اصل اجتهاد در حوزه های دینی اهل تسنن به کار برد و تقلید صرف از صاحبان مذاهب چهارگانه را تقبیح نمود. (۶)

ص: ۲۶

-
- ۱- العلوی، شیعه و حکومت...: صص ۶۸ - ۶۹.
 - ۲- آیت اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری...: صص ۲۰ و ۱۲۰.
 - ۳- همان: صص ۱۴۷ - ۱۴۸.
 - ۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۹ - ۲۰: ص ۸۴. نقل از عروه الوثقی، چاپ ۱۹۵۷ قاهره: ص ۹۵.
 - ۵- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ص ۲۱۸؛ نقل از رد نیچریه، چاپ بمبئی: صص ۷۵ - ۷۶ و ۷۹.
 - ۶- حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله: صص ۸۳ - ۸۴؛ به نقل از احمد امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث: ص ۱۱۳.

مراتب و مراحل که سید جمال الدین برای تجدید حیات تمدن اسلامی قایل بود و بر آن پای می فشرد، حلقه مفقوده ای داشت که سید آن را یافت: آگاه سازی و بسیج رهبران دینی. سید چون در طول زندگی پرفراز و نشیبش، خود را به چند زبان زنده جهان عصر خویش مسلح کرد و در پهنه های مختلف علوم انسانی، به خصوص تاریخ و سیاست، تبخّر یافت، بر ضرورت مطالعه تاریخ و اطلاع از وقایع و تحولات زمانه و توجه به علل ترقی و تنزل ملت ها، که «موجب تصحیح حرکت ها و تحریک همت ها» ست، به ویژه برای رهبران فکری و اداره کنندگان جوامع تأکید فراوان داشت. (۱) کارنامه عملی سید جمال الدین مرحله ای حیّاس در قوس زندگی اوست؛ آشنایی وی با استعمار، حیّی و شهودی بود؛ مدت ها در کشورهای انگلیس، فرانسه و روسیه به سر برد و در خلال آشنایی با تمدن جدید، تضاد آشکار بین دموکراسی موجود در سرزمین اصلی استعمارگران با برده پروری و استثمار در سرزمین های استعمار شده را دریافت. او در هر سرزمین از مشرق که پا نهاد، اندیشه ضد استعماری را تأسیس کرد. شاگردان و اندیشه های او در مبارزات ضد استعماری هند، مصر، ترکیه و شمال آفریقا تأثیرات بسزایی داشتند. در ایران نیز، پس از جنبش تنباکو - که به دنبال نامه سید جمال به میرزای شیرازی، با صدور فتوای معروف، فصلی جدید گشوده شد - «سید جمال الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه سازی کرد و شالوده اصلی حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد». (۲) در نتیجه پیروزی سید جمال و میرزای شیرازی، در کنار سایر علمای بزرگ تهران و شهرستان ها و توده های وسیع مردم، استعمار و استبداد - هر دو - عقب نشینی کردند و روحانیون و مردم به قدرت لایزال خود بیش از پیش پی بردند. همین امر، نطفه نهضت مشروطیت را منعقد ساخت. «حملات بی پروای سید جمال الدین، به سرعت در حلقه روشنفکران مذهبی، پیروان از جان گذشته و پروپا قرصی را جلب کرد. معتبرترین افراد که به وسیله او به عقاید جدید گرویدند، سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی بودند که در سال های مشروطیت، متنفذترین رهبران مذهبی ایران به شمار

ص: ۲۷

-
- ۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹ - ۲۰: ص ۱۷۲؛ به نقل از مدرسی چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه های او: ص ۳۷۷. و نیز همان: صص ۱۷۲ - ۱۷۳ و ۱۷۶؛ به نقل از عروه الوثقی: صص ۲۲۹ - ۲۳۰.
 - ۲- مطهری، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی...: ص ۱۸.

می آمدند»^(۱) زمانی هم که علمای ایرانی مقیم نجف، پس از تعطیل مجلس شورای ملی دوره اول به وسیله محمدعلی شاه، فتوا صادر کردند که «به عموم ملت حکم خدا را اعلام می داریم: آلیوم همت در دفع این سفاک جبار (محمدعلی شاه) و دفاع از نفوس و اعضاء و اموال مسلمین از اہم واجبات است و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات و بذل جُهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت - صلوات اللہ و سلامه علیہ - است»^(۲) در حافظه تاریخی مردم فتوای میرزای شیرازی را تداعی می کرد. اهتمام و ابتکار سید جمال الدین اسدآبادی در جهت «اتحاد اسلام» و «وحدت مسلمین»، با اینکه تصور می شود ناکام ماند، سه ثمره ناگزیر و انقلابی داشت: نخست - آغاز تلاش در جهت به فراموشی سپردن مایه های اختلاف افکن و موضوعات مورد نزاع سنیان و شیعیان. وی با طرح مبارزه با استعمار و استبداد و تلاش در احیای اسلام و عزت مسلمین، سعی داشت اختلافات مذهبی را تحت الشعاع قرار دهد. دوم - انتقال برخی از نظرات کلیدی تشیع به برخی از علمای اهل تسنن و تسری آن به حوزه های بزرگی چون «الازهر». چاپ و انتشار نهج البلاغه توسط شیخ محمد عبده، شاگرد و یار مصری سید جمال و شکستن ممنوعیت و انسداد «اصل اجتهاد» در بین اهل سنت، نتیجه همین اهتمام است.

سوم - ترویج نوعی «ناسیونالیسم مثبت»؛ سید جمال، در عین تکیه بر شعار «وحدت مسلمانان»، بر حفظ «استقلال ملی» در سرزمین های مختلف اسلامی (در برابر استعمار) تکیه می کرد. تعبیرات و نظراتی چون «دفاع از وطن را عین دفاع از دین دانستن»^(۳) «دفاع از میهن قانون طبیعت و فریضه حیات است»، «خائن حقیقی کسی است که مسئول اجازه پا نهادن دشمن در سرزمین خودش است و اجازه می دهد که دشمن در خاک کشورش مستقر شود؛ در حالی که می تواند از

ص: ۲۸

-
- ۱- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، چ سوم: ص ۲۰۸.
 - ۲- صاحبی، اندیشه اصلاحی در...: ص ۱۹۴؛ به نقل از کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۷۳۰. در خصوص زندگی و سوابق مراجع ثلاثه نجف اہمان: ص ۱۸۹.
 - ۳- اسدآبادی، مقالات جمالیه: ص ۱۳۱.

استقرار او جلوگیری کند»^(۱) نمونه های روشنی از اندیشه های وی در این زمینه است. برای خوانندگان امروز، بسیاری از مطالب سید جمال الدین، در نامه های تاریخی اش به میرزای شیرازی و روحانیون مقیم ایران و عراق، توضیح و اصحات به نظر می رسد؛ ولی دقت در موانع سیاسی و فرهنگی شناخت استعمار و درک سازوکار عمل آن در کشورهای مشرق زمین، به خصوص ایران و عراق، شکی باقی نمی گذارد که نگارش آن نامه ها اقدامی ارزنده و مؤثر بوده است.^(۲) البته بر برخی از مواضع و اقدامات سیدجمال چه از حیث مضامین آراء و چه از جنبه تاکتیک ها و روش ها، انتقاداتی جدی وارد است که در منابع مختلف و از دیدگاه های متفاوت طرح و بحث شده اند. از جمله نقاط ضعف سیدجمال این بود که در جریان مبارزه با استبداد قاجار و تلاش در جایگزینی اندیشه قانون گرایی با کسانی همکاری داشت که ماهیت و گاه مذهب آنان محل نزاع است. همچنین به اعتقاد گروهی از صاحب نظران، مشی اتحاد تاکتیکی با تقدم بخشیدن و اصالت دادن به نفس مبارزه سیاسی صرف نظر از مبانی و مواضع نیروها و جریان ها، بی توجهی به جایگاه و نقش توده های مردم در مبارزه و تمرکز بر روابط با سران حکومت ها و نخبگان سیاسی در بسیاری مقاطع، از ضعف هایی بود که موجب ابرماندن و ناکامی بخش زیادی از تلاش ها و مجاهدت های وی گردید. سید جمال خود درباره سرانجام تلاش هایش چنین می نویسد: «... افسوس می خورم از اینکه کشته های خود را ندرویدم... ای کاش من تمام افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم. آنچه در آن مزرعه [مردم] کاشتم به ثمر رسید و هر چه در این کویر [سلاطین و نخبگان حکومتی] غرس نمودم فاسد گردید.»^(۳) آنچه سید جمال بر جای نهاد، تأثیری ژرف در تاریخ، سیاست، اندیشه و سرنوشت کشورهای اسلامی گذاشت. در مجموع میراث سید را می توان - به اجمال - چنین فهرست کرد: ۱- اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام، برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان؛ ۲- مبارزه با روحیه تسلیم، گوشه نشینی و بی حرکتی؛

ص: ۲۹

- ۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹ - ۲۰: صص ۴۶ - ۴۷؛ به نقل از عروه الوثقی.
- ۲- برای آگاهی از مضمون نامه ها محیط طباطبایی، نقش سید جمال الدین...: ضمایم.
- ۳- صدر واثقی، سید جمال الدین...: ص ۳۴۸.

۳- بازگشت به منابع اصلی اندیشه اسلامی؛ ۴- تبیین تعالیم اسلام به زبان روز و فراخواندن مسلمانان به یادگیری علوم جدید؛ ۵- مبارزه با استعمار و استبداد، به مثابه نخستین گام در راه نوزایی اجتماعی و فکری مسلمانان؛ ۶- و مهم تر از همه: تلاش در راه گسترش حضور روحانیت در مبارزات سیاسی و برداشتن مرزهای موهوم بین دینت و سیاست بویژه در جوامع اهل سنت.

از جنبش تنباکو تا نهضت مشروطیت

جنبش تنباکو گرچه اولین نهضت مرجعیت شیعه برضد استبداد و بیگانه نبود ولی اولین تجربه مبارزه همزمان با استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. در جنگ روس و ایران مرجعیت شیعه با تکیه به حکومت بر ضد سلطه بیگانه قیام کرد، اما حکومت همراهی نکرد و مبارزه شکست خورد. در جریان قتل گریبایدوف شورش انفرادی بود و همه علما به صحنه نیامده بودند، اما نهضت تنباکو چند ویژگی داشت: ۱- قیام بر ضد استبداد و استعمار، همزمان بود. ۲- وحدت علمای بزرگ با مرجعیت شیعه هماهنگی لازم را موجب شد. ۳- استقامت علما و هوشیاری آنها تا پیروزی نهایی ادامه داشت. این پیروزی برای عالمان شیعه تجربه ای بسیار مثبت بود که در جریان نهضت مشروطه به کار گرفته شد. از طرف دیگر برای انگلیس نیز درس عبرت بود که در برخورد با کشورهای اسلامی بویژه ایران، پیچیده تر عمل کند. همچنین دربار قاجار نیز بیشتر پی به قدرت علما برد و از آن به بعد درصدد کاستن نفوذ روحانیون برآمد و اولین پیشنهاد برای تضعیف قدرت روحانیون ایجاد محکمه به سبک جدید و محدود کردن قدرت قضایی علما بود. چند روز بعد ناصرالدین شاه با حضور وزرا جلسه ای تشکیل داد؛ به نقل از خاطرات امین الدوله شاه در این جلسه «به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و قوت و استیلاي ملاها شکایت فرمود.» امین الدوله برای کاستن از نفوذ قدرت علما طرحی را ارائه کرد و گفت: «هر روز که دولت یک محکمه منظم و دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند که عرض و مال آنها به میزان حق و عدل محفوظ است برای علمای اعلام جز مسائل حلال و حرام و

فتاوی صلوه و صیام نخواهد ماند.»^(۱) سرانجام این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و شاه مشیرالدوله را مأمور تشکیل وزارت عدلیه کرد. مشیرالدوله وزارت عدلیه را تشکیل داد، اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. بنجامین، اولین سفیر آمریکا در خاطرات خود می نویسد: «چرا اصولاً وزارت عدلیه را به وجود آورده اند؟ جواب این سؤال این است که مقامات دولتی بدین وسیله به تدریج می خواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جانشین شرع کنند.»^(۲) با همه پشتیبانی شاه، کار عدالتخانه حکومت نه تنها رونق نگرفت بلکه با افزایش دخالت و ظلم مأموران حکومت، بعدها درخواست تأسیس عدالتخانه مستقل و حقیقی به نهضت مشروطیت انجامید. استبداد شاهنشاهی، ناکارآمدی حکومت، رهبری روحانیت و مراجع تقلید و طرح مسئله مشروطیت موجب تحولی در ارکان نظام سیاسی ایران شد. استبداد قجری در واپسین سال های خویش با ناهشیاری، ناتوانی و ناکارآمدی فزاینده قاجاریان و گسترش مداخلات بیگانگان توأم شده بود. شکست های پی در پی از روسیه و واگذار کردن قسمت بزرگی از شمال ایران، شکست از انگلیس و واگذاری هرات در شرق ایران، قراردادهای پیاپی استعماری رویترو و رژی، خوشگذرانی شاهان قاجار و کیسه تهی خزانه و ناامنی و ستم حکمرانان محلی جان مردم را به لب آورد. عالمان دین برای نجات مردم و گسترش عدالت حرکت هایی را آغاز کردند. مراجع نجف برای محو استبداد وارد صحنه سیاسی شدند ولی ایدئولوژی وارداتی مشروطه غربی، ماهیتی دیگر برای نهضت ضداستبدادی و ضداستعماری بومی مردم پدید آورد و سرانجام رژیم استبدادی ایران را از دل ماجراهایی پیچیده و چند وجهی و با تنزل در محتوای اصیل ضداستبدادی و ضداستعماری آن به رژیم در ظاهر مشروطه تبدیل کرد. مروری بر وقایع منتهی به نهضت مشروطیت به روشنی نشان می دهد که علما و روحانیون در بسیج و رهبری مردم نقش و جایگاه بی بدیلی داشتند. دکتر عبدالهادی حائری می نویسد: «باور عمومی آگاهان به تاریخ ایران به درستی آن است که مهم ترین نیروی پشتیبان انقلاب

ص: ۳۱

۱- امین الدوله، خاطرات سیاسی: ص ۱۵۶.

۲- بنجامین، سفرنامه بنجامین: ص ۱۷۳.

مشروطیت همانا علماء بودند. اگر آنان انقلاب را تأیید نمی کردند مسلماً در نطفه خفه می شد.»^(۱)

به رغم فعالیت فراوان گروه های متعددی از نخبگان دارای تحصیلات جدید یا تبعید شده به فرنگ در قالب انجمن های مخفی و یا انتشار مطبوعات، دامنه و سطح نفوذشان بسیار محدود بود و - به جز مواردی از اصناف و اقشار جامعه - عمدتاً در همان دایره نخبگان و گروهی از مقامات و افراد تحصیل کرده حکومت خلاصه می شد. برخی از مورخان برآنند که مشروطیت در دو مرحله شکل گرفت. یک مرحله از اعتراضات اولیه تا مهاجرت صغرا و سپس مهاجرت کبرا که مهمترین درخواست های علمای مهاجر و متحصن و مردم را «بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران» و «اجرای قانون اسلام برای همگی مردم کشور» تشکیل می داد^(۲) که در پایان به جای مجلس عدالت، مجلس مشاورت یا دارالشورا درخواست گردید. مرحله دوم به گونه یک جریان موازی همزمان با مهاجرت علما به قم از تحصن عده ای از تجار در سفارت انگلیس آغاز شد^(۳) تا آنجا که گروه زیادی از مردم و حتی برخی طلبه ها نیز با تصور تأیید و توصیه سیدعبدالله بهبهانی به بست نشینان سفارت پیوستند.^(۴) درخواست متحصنین سفارت در ابتدا بازگشت علما و تشکیل مجلس عدالت و تأمین امنیت معترضین بود^(۵) اما بنا به شواهد مستند تاریخی با فعالیت اعضای انجمن های مخفی و وابستگان و مأموران سفارت انگلستان و با حمایت تدارکاتی و سیاسی علنی مقامات انگلیسی، لفظ مشروطه در بین مردم به عنوان درخواست جدید طرح و شایع گشت. ضیاءالدین درّی در این باره تصریح می کند که «لفظ مشروطه را به مردم تهران اهل سفارت القا کردند».^(۶) هاشم محیط مافی نیز می نویسد که سفیر انگلستان در تنظیم نامه درخواست های متحصنین مشارکت کرده و در سفارت «به حاضرین گفته می شود که... بعد از زحماتی که کشیده اید [سعی کنید] دارای حقی گردید که هیچ قوه نتواند

ص: ۳۲

۱- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۲.

۲- کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۲۹۸.

۳- همان: ص ۴۳۳.

۴- همان: ص ۴۳۱. دولت آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۲: ص ۷۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۰۹.

۵- دولت آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۱: ص ۷۲. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: صص ۴۳۳ - ۴۳۴.

۶- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۲: ص ۳۲۲.

از شما آن حق را سلب نماید. آن لفظ کنستیتوسیون است. حکومت مشروطه»^(۱). بدینسان و با حمایت تبلیغاتی نخبگان غیرمذهبی در انجمن ها و اعلامیه ها و مطبوعات، تحصن سفارت جریان مهاجرت علما را تحت الشعاع قرار داد و عملاً رهبری نهضت از دست روحانیت خارج شد و واژه پرابهام و ابهام مشروطه به مضمون و هدف اصلی قیام تبدیل گردید. حال آنکه اکثریت مردم و حتی شمار زیادی از نخبگان درک و تعریف روشنی از این موضوع نداشتند و به قدری ابهام فراوان بود که هر کس مراد و مقصود متفاوت خویش را در آن می جست^(۲). با تسلیم مظفرالدین شاه به درخواست متحصنین و صدور دستور تشکیل مجلس شورای اسلامی^(۳) اختلافات موجود و مکتوم به مرور آشکار گردید و افزایش یافت. به هنگام تهیه نظامنامه و بعد تدوین قانون اساسی اختلاف نظر بین گروهی از روحانیون و متدینان با مشروطه خواهان و نخبگان شیفته آراء و فرهنگ غرب بیشتر نمایان شد. از بین چهار مرجع مقیم نجف، سه تن از مراجع - آیه الله محمد کاظم آخوند خراسانی، آیه الله ملاعبده الله مازندرانی و آیه الله میرزا حسین تهرانی - معمولاً به طور مشترک اطلاعیه هایی را در حمایت از مشروطیت صادر می کردند که همین امر موجب می گشت بسیاری از علما و مردم متدین ایران با نهضت مشروطه خواهی همراه و همگام شوند. مجموعه اعلامیه ها، پاسخ ها و فتاوی مراجع ثلاث مذکور نشان دهنده این واقعیت است که آنان نیز مانند سایر علما مشروطیت را به عنوان ابزاری برای کاستن از ظلم و استبداد و زمینه سازی اجرای قوانین اسلامی تلقی می کردند^(۴). آنان در اولین تلگراف خود به هنگام تأسیس مجلس شورای ملی نسبت به اجرای «قوانین محکمه دین مبین» تصریح کردند^(۵). همانگونه که در فتوایی که متن آن به طور کامل در صفحات پیشین ذکر شد، تلاش در راه استحکام و استقرار مشروطیت را به منزله جهاد در رکاب امام زمان (عج) توصیف کرده اند که مشخصاً مضمون تلقی تماماً دینی مراجع ثلاث از مشروطیت را اثبات می کند. ضمناً جهت گیری ضداستعماری نهضت مشروطیت نیز مدنظر ایشان بوده و یکی از نتایج آن را «قطع

ص: ۳۳

-
- ۱- محیط مافی، مقدمات مشروطیت: ص ۹۹.
 - ۲- کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۲۵۹. مجتهدی، روشنگری ها در مشروطیت...: ص ۳۱ - ۳۲.
 - ۳- کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۲۰. در فرمان دوم مشروطیت که مورد قبول مردم واقع شد بر عنوان «مجلس شورای اسلامی» تصریح می شود آ انصاری، شیخ فضل الله ...: صص ۹۸ - ۱۰۲.
 - ۴- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۳۱۴ - ۳۱۶.
 - ۵- طباطبایی، روزنامه مجلس: ص ۸۲. آقاجفی قوچانی، حیات الاسلام...: ص ۲۴.

ایادی خارجه» برشمردند.^(۱) حتی آخوند خراسانی در پاسخ به نامه مردم همدان، مشروطیت را نیز یکی از دو قسم حکومت «غیرمشروع» برمی شمرد که به دلیل وجود عدل در مشروطه، در قبال حکومت مطلق العنان ظالمه، «دفع افسد به فاسد» است.^(۲) اما آیه الله سید محمد کاظم یزدی دیگر مرجع نامدار مقیم نجف - همانند شیخ فضل الله نوری - از موضع انتقادی نسبت به مشروطیت برخوردار نمود و در صدد شرعی ساختن مشروطیت از طریق وضع ضوابط روشن دینی در تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی مطابق شرع اسلام بود. از این رو از جانب وی تأکید شد که در تشکیل مجلس «جلوگیری از کفر و الحاد و زندقه» گردد و «موافق رضای خدا و رسول و مطابق شریعت مطهره اقامه شود و منافی با شرع نباشد.»^(۳) وی همچنین از سوءاستفاده بیگانگان در شرایط آشفتگی ناشی از غلبه مشروطیت غیردینی نگرانی صریح ابراز نموده و از آن بیم داشت که با نفوذ استعمار انگلستان، ایران نیز مانند «مملکت هندوستان» تحت سیطره آنان قرار گیرد.^(۴) وی در نهضت ضد استعماری شیعیان عراق علیه انگلستان فتوای جهاد صادر کرد و از مخالفان سرسخت استعمار انگلستان بود.^(۵) در این میان وضعیت، جایگاه و اقدامات شیخ فضل الله نوری که خود در بدو نهضت عدالتخانه از رهبران قیام محسوب می گشت، مناقشات و بحث های بسیاری در کتب تاریخ مشروطیت برانگیخته است و داوری های متفاوت و متعارض متعدد درباره وی ارائه شده است تا آنجا که بسیاری از اشخاص تحت تأثیر حجم و میزان نوشته ها و گفته های علیه وی، او را در اردوگاه استبداد و طرفداران سلطنت محمدعلی شاه قرار داده اند. شیخ فضل الله نوری که حتی به شهادت مخالفانش مجتهد طراز اول و مورد وثوق مردم تهران بود و شرکت او در مهاجرت کبرا موجب تقویت نهضت مشروطیت گردید،^(۶) در برابر فضای غالب بر نخبگان آن

ص: ۳۴

-
- ۱- آقانجفی قوچانی، حیات الاسلام...: ص ۲۵.
 - ۲- همان: ص ۵۲.
 - ۳- رضوانی، لوایح شیخ فضل الله...: ص ۳۸.
 - ۴- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱: ص ۱۷۰.
 - ۵- رجبی، علمای مجاهد: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.
 - ۶- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۶۹. انصاری، شیخ فضل الله...: صص ۳۱ - ۳۶ و صص ۴۷، ۹۵ - ۹۷. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۴۲۸.

زمان، عقاید و آراء خود را در مورد تقویت وجوه دینی و شرعی مشروطیت با سرسختی فراوان ابراز نمود که همین امر خشم بسیاری از سران مشروطیت را به شدت علیه وی برانگیخت. شیخ فضل الله پس از تدوین قانون اساسی ایرادهای اصولی به آن گرفت و آن را ضامن عدم مخالفت با شرع و تأمین کننده مطالبات اصیل جامعه ندید. (۱) در اثر اتهام ها و تهدیدهای مشروطه خواهان مجبور شد به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شود (۲) و در آن جا نشریاتی را به نام لوایح در توضیح خواست های خود منتشر کند. «طبق این لوایح که مستندی است بر آرا و اندیشه های وی، شیخ هرگز با اصل مشروطه و مجلس مخالف نبود، هر چند مخالفینش وی را با این اتهام منزوی کردند. مخالفت شیخ با اساسنامه غیرشرعی و گفتار غربگرایان و نوشته های توهین آمیز مطبوعات به اسلام بود و تصمیم داشت اصولی را به قانون اساسی اضافه کند که حرمت اسلام حفظ شود.» (۳) در اولین لایحه که در شرح مقاصد شیخ منتشر شد در مورد اجماعی بودن پذیرش مشروطیت می نویسد: «سلسله علمای عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و آن ترتیب استحضار تام به هم رسانیدند... همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت، تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آن که به حمدالله تعالی... مجلس دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد.» (۴) شیخ در یکی از لوایح دیگر تصریح می کند که: «از سلسله جلیله رؤسای ملت احدی منکر مجلس شورای ملی اسلامی نیست.» (۵) و در پایان برای مشروعیت آن مجلس استدلال می کند و می گوید «مجلس به مساعی مشکوره حجج اسلام و نواب عامه امام (ع) قائم شده است.» (۶) همو در جای دیگر می گوید:

ص: ۳۵

۱- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: ص ۲۶۷. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۷.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۰.

۳- همان: ص ۲۹۷.

۴- رضوانی، لوایح شیخ فضل الله...: ص ۲۷.

۵- همان: ص ۴۲.

۶- همان: ص ۴۳.

«ایهاالناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را با اقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می توانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم؛ تغییری در مقصد و تجدیدی در رأی به هم نرسیده است.»^(۱) به نظر شیخ، مشکل اصلی مجلس در دو جهت بود: ۱- حیطة و محدوده قانون گذاری ۲- منبع تدوین قانون اساسی. او در این باره به روشنی استدلال کرد که: «امروز می بینیم در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون، توسعه قائل شده اند. غافل از این که ملل اروپا شریعت مدونه نداشته اند. لهذا برای هر عنوان نظامنامه ای نگاشته اند و در موقع اجرا گذاشته اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی دارد. شارع آن شریعت در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی فرموده است.»^(۲) وی معتقد بود مجلس باید در امور سیاسی و کشورداری قانون وضع کند: «پس حاجت ما مردم ایران به وضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی.»^(۳) و در جای دیگر: «حاجت ما مردم ایران هم به وضع اصول و قوانین در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت.»^(۴) شیخ همچنین برای جلوگیری از وضع قوانین خلاف شریعت، اصل «نظارت هیئتی از مجتهدین منتخب مراجع تقلید» را پیشنهاد کرد و اصرار داشت این هیئت بدون دخالت مجلس از طرف مراجع تقلید انتخاب بشوند. اما مجلس تصویب کرد مراجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علما که مطلع به مقتضیات زمان باشند را به مجلس معرفی و مجلس ۵ نفر یا بیشتر را انتخاب تا موافقت یا مخالفت مصوبات را با شرع تطبیق دهند. علت اساسی مهاجرت شیخ، اصرار بر استقلال هیئت نظارت بود. یکی دیگر از خواست های جدی شیخ این بود که مشروطه متصف به مشروعه شود و اصرار می کرد که «تلو کلمه

ص: ۳۶

۱- همان: ص ۴۴.

۲- همان: ص ۳۱.

۳- همان: ص ۳۲.

۴- همان: ص ۲۸.

سرنوشت شیخ فضل الله و سایر علما

مخالفان شیخ از طریق مطبوعات و تحریک اقشار مختلف مردم حملات وسیعی علیه وی صورت دادند. در روزنامه ها به او توهین و هتک حرمت روا داشته، مجلس سخنرانی اش را بر هم زدند. (۲) درخواست تبعید وی را طرح نمودند (۳) و برای حمله به منزل و کشتنش نیز اقدام کردند. با دسیسه و حمایت سفارت انگلستان طرح ترور شیخ فضل الله نوری اجرا شد و موجب مجروح شدن وی گردید. (۴) بعد از فتح تهران و پیروزی مشروطه خواهان دشمنان اصلی مشروطیت مورد عفو و حمایت قرار گرفتند، برای محمدعلی شاه حقوق و مقرری مادام العمر تعیین گردید، فرزند نابالغ وی به پادشاهی برگزیده شد، لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق که مجلس را به توپ بسته بود عفو شد و «سردار اسعد مجددا شمشیر را به کمر لیاخوف بست و گفت: او به وظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی به وی نخواهد بود.» (۵) اما در مورد شیخ فضل الله نوری با شدت و خشونت تمام برخورد شد و در روز میلاد امیرالمؤمنین امام علی (ع) در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد و از آن پس «شیخ شهید» لقب گرفت. (۶) قبل از دستگیری شبانه توسط پیرم خان ارمنی، شیخ فضل الله نوری دعوت پناهنده شدن در سفارت روسیه و یا نصب پرچم بیگانه برای مصونیت را به شدت رد نمود و به پیشنهاددهندگان گفت که از کشته شدن نمی ترسد و به هیچ کس غیر از خداوند پناهنده نخواهد شد. (۷) در تحلیل و بررسی فعالیت ها و مواضع شیخ فضل الله نوری در جریان نهضت مشروطیت از دیدگاه های متفاوت می توان به نکات قابل انتقادی نیز اشاره نمود. برخی از شیوه های عملی وی در ابراز مخالفت ها به گونه ای که در مقطعی شبهه همکاری و همراهی با محمدعلی شاه و مستبدین را ایجاد

ص: ۳۷

۱- همان: ص ۴۸.

۲- انصاری، شیخ فضل الله...: صص ۳۱۱ - ۳۱۲.

۳- همان: ص ۳۰۷.

۴- همان: صص ۳۲۶ - ۳۲۹.

۵- دانشور علوی، تاریخ مشروطه...: ص ۶۷.

۶- انصاری، شیخ فضل الله...: صص ۳۶۴ - ۳۷۰.

۷- همان: صص ۳۴۹ - ۳۵۴.

نمود، تنیدی و خشونت کلامی مشابه طرفداران مشروطیت در نفی مشروطه خواهان، بعضی دیدگاه های خاص قابل نقد در زمینه حکومت و قانون اساسی و مجلس شورا و... از نکاتی هستند که در بسیاری از نوشته ها با برجسته سازی و تعمیم آنها، کلیت شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله نوری نفی و طرد شده و طی دهه های گذشته از او سیمای یک فرد ضد روشنفکری و مخالف آزادی و طرفدار استبداد ترسیم گشته است. محمد ترکمان، گردآورنده مجموعه دو جلدی «رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری» در مقدمه خود تأکید می کند: «با اعتقاد به این سخن صحیح که: «هر کس عمل می کند، اشتباه نیز می کند»، شیخ شهید را در حرکت اجتماعی اش میری از «اشتباه» نمی داند. آنچه مورد تأیید راقم است، خط کلی حرکت سیاسی و روح شریعت خواهی شهید فضل الله نوری می باشد.»^(۱) مع الوصف هیچ مورخ و صاحب نظر منصفی انتقادات وارد یا ناوارد بر اندیشه ها و آراء شیخ فضل الله نوری را نمی تواند توجیه کننده اعدام وی بداند. پیر آوری در کتاب تاریخ معاصر ایران می نویسد: «اعدام شیخ فضل الله نوری یکی از کارهای زشت و تندروانه مشروطه خواهان بود.»^(۲) این زشتی و تندرروی غیرانسانی در اغلب کتب و حتی به قلم مخالفان شیخ نیز بارها اذعان و نکوهش شده است ولی سفیر بریتانیا در پیامی به وزیر خارجه متبوع خود اینگونه داوری می کند: «شیخ فضل الله یکی از دشمنان بزرگ مشروطیت بود و برای مملکت خود خطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت.»^(۳) تعبیر معروف جلال آل احمد در مورد شهادت شیخ فضل الله نوری را می توان معرف تلقی گروهی از روشنفکران استعمارستیز و مستقل محسوب کرد. آل احمد در کتاب غریبزدگی می نویسد: «و من، نعش آن بزرگوار [شیخ فضل الله نوری] را بر سر دار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غریبزدگی، پس از دویست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد. و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه ایم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان. و خطرناکتر از همه در فرهنگمان. فرنگی مآبی می پروریم و

ص: ۳۸

- ۱- ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: صص ۴ و ۵.
- ۲- آوری، تاریخ معاصر ایران از...: ص ۲۵۱.
- ۳- کتاب آبی، اسناد وزارت خارجه انگلیس، ج ۲: ص ۲۹۶.

فرنگی مآبی راه حل هر مشکلی را می‌جوییم»^(۱) وی همچنین در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» این موضوع را چنین تحلیل می‌کند: «گرچه ظاهراً اعدام آن بزرگوار [شیخ فضل‌الله نوری] علامت پیروزی مشروطیت به حساب آمد، اما به علت قضایای بعدی و کودتای ۱۲۹۹ و دیگر اتفاقات چهل و چند ساله اخیر، آن واقعه، بزرگترین نشانه شکست مشروطیت هم از آب درآمد و در عین حال بزرگترین علامت شکست روشنفکران...»^(۲) عبدالهادی حائری می‌نویسد: «چون رهبری آنها [مشروطه خواهان] به دست دو فئودال پشتیبان بیگانه یعنی حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی افتاد انقلاب را از جاده خود منحرف ساختند و تبهکاران ضد مشروطه را به کیفر نرساندند. آنان شیخ فضل‌الله نوری را محاکمه و اعدام کردند... نوری که به دانش و پرهیزکاری شناخته شده بود از «مشروطه مشروع» هواخواهی کرده مشروطه ایران را غیراسلامی یافته بود... این رویداد ناگهانی و از نظر بسیاری باورنکردنی سبب بیم فراوانی در میان علما شد... و بسیاری از مردم عادی را که احترام ویژه‌ای نسبت به مقام روحانیت قائل بودند سخت به مشروطیت و پشتیبانان آن کینه ور گردانید.»^(۳) وی به نقل از برادر میرزای نائینی می‌نویسد: «نائینی با نگرانی به [آخوند] خراسانی گفت: «خبرهای ناگواری که درباره نوری می‌رسد نشانه آنست که زندگی او در خطر است. اگر مشروطه خواهان او را بکشند آبروی علماء خواهد رفت.» خراسانی تلگرافی به تهران فرستاد تا جان نوری را از مرگ برهاند ولی دیگر دیر بود و نوری به دار آویخته شده بود.»^(۴) آخوند خراسانی پس از خبر شهادت شیخ، مجلس بزرگداشتی در منزل خود ترتیب داد^(۵) و در برخی شهرهای بزرگ ایران روحانیون و مردم برای او به برگزاری مجالس بزرگداشت و یادبود اقدام نمودند.^(۶)

ص: ۳۹

- ۱- آل احمد، غریب‌دگی: ص ۷۸.
- ۲- آل احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۴۰۲.
- ۳- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۵۸.
- ۴- همان: ص ۲۰۰.
- ۵- کفایی، مرگی در نور...: ص ۳۹۶.
- ۶- محیط طباطبایی، راهنمای کتاب: ص ۳۷۹. براون، نامه‌هایی از تبریز: ص ۱۳۰. الوردی، مشروطه ایران...: ص ۴۹.

متعاقب اعدام شیخ فضل الله نوری تعداد دیگری از علمای طرفدار «مشروطه مشروعه» در گیلان، تبریز، زنجان و تهران ترور یا زندانی و یا تبعید شدند. (۱) و یک سال بعد سید عبدالله بهبهانی که مؤسس مشروطیت خوانده می شد در تهران با گلوله تروریت های «کمیته دهشت» به گردانندگی تقی زاده و حیدر عمواغلی به قتل رسید. (۲) سید محمد طباطبایی رهبر دیگر مشروطیت نیز با تهدید و ارباب به خانه نشینی و سکوت وادار گردید و شرایط به گونه ای شد که بسیاری از علمای مشروطه خواه در اعتراض به آنچه که به نام مشروطیت انجام می گرفت، بنای انتقاد و مقابله را گذاردند. «آخوند [خراسانی] از عملکرد سران سیاسی مشروطیت به شدت انتقاد کرد اما همچنان به دفاع از اصل مشروطیت ادامه داد. سرانجام به منظور کسب آگاهی از نزدیک و جلوگیری از کج روی ها تصمیم گرفت به همراه جمعی دیگر از علما به ایران سفر کند، اما ناگهان در نجف درگذشت. مرگ او طبیعی تلقی نشد و اینکه عمال انگلستان او را مسموم ساخته اند محتمل می نماید. ۱۴ ماه پیش از آن، شیخ عبدالله مازندرانی به مناسبتی اعلام داشته بود که زندگی او و آخوند آماج تهدید گشته است.» (۳) عبدالهادی حائری می نویسد: «[میرزای] نائینی باور داشت که [آخوند] خراسانی همراه دیگران از جمله خود نائینی به ایران می رفت تا مشروطیت ایران را که سخت به استبداد گراییده بود به راه درست رهبری کند.» (۴) سید محمد طباطبایی که کاملاً از مشروطیت کناره گرفت ماجرای مشروطیت را اینگونه تعبیر کرده بود که «سرکه ریختیم، شراب شد» (۵) وی در یکی از آخرین یادداشت های خود ضمن اظهار یأس و نکوهش سیاسیون و مردم می نویسد: «از همه چیز گذشتیم که خدمتی به این مردم کرده باشیم، از قید رقیت آزاد

ص: ۴۰

-
- ۱- کسروی، تاریخ هجده ساله...: ص ۱۰. مستشارالدوله، اسناد مشروطیت: صص ۳۰۶ و ۳۳۱. علوی، رجال عصر مشروطیت: صص ۱۲۹ و ۶۸ و ۸۲ و ۸۳. احتشام السلطنه، خاطرات: ص ۱۳۸.
 - ۲- احتشام السلطنه، خاطرات: ص ۶۵۰. ملک زاده، تاریخ انقلاب...، ج ۶ - ۷: ص ۱۳۳۵. راین، انجمن های سرّی...: ص ۱۱۰.
 - ۳- دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱: ص ۱۵۲.
 - ۴- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۶۰.
 - ۵- صفائی، رهبران مشروطه، دوره اول: ص ۲۱۸.

شوند افسوس قدر ندانستند و نتیجه اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شد و خواهد شد.»^(۱) میرزای نائینی که در تأیید مشروطیت کتاب پرآوازه «تنبیه الامه و تنزیه المله» را برای تبیین مشروطیت و نقد آراء علمای مخالف مشروطیت نگاشته بود، فرمان داد تا نسخه های کتاب مزبور را جمع آوری و نابود کنند: «حتی روزهای آخر، جهت به دست آوردن هر نسخه یک لیره نقره یا لیره عثمانی می بخشید. و آنگاه که برخی در مورد مشروطیت و کتاب تنبیه از او سؤال کردند، در برابر آنان نسبت به آنچه صورت گرفته بود، به درگاه الهی استغفار نمود.»^(۲) عبدالهادی حائری روایت دیگری از این موضوع به دست می دهد: «[نائینی] زمانی دراز از چاپ و نشر کتابش نگذشته بود که وی نسخه های آن را تا آنجا که در امکان وی بود از دسترس خارج ساخت و آنها را در رود دجله افکند. در حدود پانزده سال پس از انقلاب مشروطه، پس از یک رشته مبارزات ناکام و بی سرانجامی که وی به سود جنبش استقلال خواهی عراق و بر ضد حکومت تحت الحمایگی انگلیس رهبری کرد، در رده پشتیبانان رژیم رضاشاهی درآمد. این تغییر مسیر بارز در فعالیت های سیاسی را می توان زاییده ناامیدی و سرخوردگی او از رویدادهای ناگوار از یکسو و پیچیدگی و درهم و برهمی سیاست گمراه کننده و حاکم آن روز ایران، از سوی دیگر دانست. باید بیفزاییم که تا آنجا که نویسنده حاضر آگاه است پشتیبانی نائینی از رژیم رضاشاهی - به هر دلیلی که بود - تا پایان زندگی اش همچنان ادامه یافت.»^(۳) به اعتقاد یکی از صاحب نظران تاریخ مشروطیت: «در میان عالمان عصر مشروطه، نه هوادار استبداد و خودکامگی وجود داشت و نه مشروطه خواه به مفهوم غربی... علمای ایران و عراق چه آنان که در راه برقراری مشروطه تا آخرین نفس ایستادند و چه آنان که... شعار «مشروطه مشروعه» را گفتند و چه آنان که از آغاز نسبت به این حرکت روی خوش نشان ندادند، همگی هدف یکتایی را دنبال می کردند و آن برقراری عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود.»^(۴) البته در بسیاری از کتب تاریخ مشروطیت موضوع به گونه ای دیگر ترسیم و تبیین شده است.

ص: ۴۱

۱- انصاری، شیخ فضل الله...: ص ۴۲۳.

۲- همان: ص ۳۹۹.

۳- حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۳۳۴.

۴- انصاری، شیخ فضل الله...: ص ۳۹۹.

نویسندگان سکولار با تأکید بر ماهیت غیردینی مشروطیت، «مشروطه اسلامی» یا «مشروطه مشروعه» را نادرست و گزاف دانسته‌اند و ضمن حملات شدید به علمای دوران مشروطیت به ویژه کسانی که مانند شیخ فضل‌الله نوری می‌اندیشیدند، اساس مشروطیت را مأخوذ از مدنیت غربی خوانده‌اند و تأکید می‌کنند که علمای مشروطه خواه نیز «تحت تأثیر و تلقین افکار ترقیخواهان دل به مشروطیت بستند»^(۱) فریدون آدمیت «نبرد قدرت طلبی روحانی» را جوهره رویکرد علما در مشروطیت برمی‌شمرد و می‌نویسد: «در جدالی که بر سر مشروطیت اسلامی در گرفت، مهم‌تر از جنبه نظری و مسلکی اش، قضیه نبرد قدرت طلبی روحانی مطرح بود، خواه ملای مشروطه طلب باشد خواه شریعت پرور. متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل‌الله نوری بود از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته‌اند. روزگاری هر سه در حرکت مشروطه خواهی مشارکت داشتند»^(۲) ماشاءالله آجودانی که ساکن لندن است و کتاب وی درباره مشروطه، سال ۱۳۸۲ در داخل کشور انتشار یافته، در هر مجالی که امکان داشته حملات و اتهامات فراوانی به روحانیت و بویژه شیخ فضل‌الله نوری وارد ساخته و از جمله ضمن «مجرم سیاسی» خواندن وی و ایراد اتهاماتی نادرست در همکاری وی با استبداد محمدعلی شاه،^(۳) می‌نویسد: «[شیخ فضل‌الله نوری] به عنوان عالم متشرعی که حفظ و حراست شریعت را در وظیفه خود داشت، مجتهدی بود که از قضا در تحلیل‌ها و سخنانش آنچه که درباره تناقض این تجدد ایرانی و مشروطه جدید با شرع می‌گفت، صادق بود و راستگو. روشنفکری ایران و بدتر از آن روحانیون مشروطه خواه، با خشم و تهمت و افترا و حتی تکفیر و توییح، یعنی همان حربه شناخته شده‌ای که به بدترین شیوه‌ها مورد استفاده یا سوءاستفاده خود نوری قرار گرفته بود، با او به مقابله پرداختند و ساده لوحانه اندیشیدند که با اعدام مجتهدی، می‌توانند سرپوشی بر اصل تناقض «تجدد ایرانی» و «مشروطه ایرانی» نهند. نوری به بدترین شیوه‌ها اعدام گردید... وقتی مشروطه در اساس، امری اسلامی دانسته شد و همه اصول و قوانین آن تماماً مأخوذ از قوانین اسلامی تلقی گردید، ناگزیر سخن در چند و چون و کم و کیف این پدیده اسلامی شده یا اسلامی بوده، فقط در صلاحیت مجتهدین و علمای شرع است که

ص: ۴۲

۱- آدمیت، ایدئولوژی نهضت...: ص ۲۲۶.

۲- همان: صص ۴۲۹.

۳- آجودانی، مشروطه ایرانی: ص ۳۶۵.

شریعت اسلامی را مثل کف دستشان، خوب می شناسند. یعنی به روشنفکر عرف گرا، دیگر این فضولی نمی رسد که درباره «مشروطه ایرانی» یا «اسلامی» اظهار نظر کند. و درست همین جا بود که روشنفکران عرف گرا و نمایندگان آنها دریافتند که چه کلاه گشادی به سرشان رفت و چه دسته گلی به آب دادند. پس شروع به نق نق کردن و به اصطلاح امروزی تر و خودمانی تر «دبّه در آوردن»، کردند.^(۱) شناخت ایدئولوژی واقعی نهضت مشروطیت از دل مباحثی مانند آنچه که نقل شد، به سهولت بیشتری امکان می یابد. کسانی که به پیوند دین و سیاست و لزوم ابتدای نظام سیاسی بر دین در یک جامعه متدین اعتقادی ندارند، مشروطیت را مطابق ذائقه و سلیقه خویش تبیین و تفسیر می کنند و به گزینش یا حذف رویدادهایی از آن می پردازند. کما آنکه کسانی دیگر نیز برای اثبات اصالت دینی و مذهبی نهضت مشروطیت از ابتدا تا انتها و پذیرش درست آن، همانگونه به انتخاب و دست چین کردن وقایع پرداخته اند. حال آنکه واقعیات نهضت مشروطیت هیچکدام از دو نگره مزبور را بر نمی تابند و مطلق انگاری و سیاه و سپید کردن قالب ریزی شده را مدد نمی رسانند.

نتایج و پیامدهای نهضت مشروطیت

نهضت ناتمام مشروطیت دارای نتایج و پیامدهای زیر بود: ۱- استبداد قاجاری در برابر اراده عمومی در هم شکست. ۲- نهضت مشروطه بنیاد مشارکت مردم در اداره کشور و تأسیس مجلس را موجب گشت. ۳- قاعده نفی سییل یا دکترین عدم سلطه، تحت الشعاع آرمان سرنگونی استبداد قرار گرفت و نفوذ و سلطه بیگانگان با صورت موجه و به اشکال پیچیده تری برقرار گردید. ۴- به دلیل انحراف و ضعف مدیریت وارثان مشروطیت، پس از پیروزی نه تنها مشکلی از کشور حل نشد، بلکه بر مشکلات آن افزوده شد. ناامنی، عدم اقتدار حکومت و ناکارآمدی، چنان بر جامعه مستولی شد که زمینه ظهور دیکتاتوری نوین فراهم آمد. ۵- برخلاف نهضت ضداستعماری و ضداستبدادی تنباکو که مرجعیت و روحانیت رهبری آنرا به عهده داشت، در مشروطیت ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما به سرعت رهبری از دست آنان ربوده شد و

ص: ۴۳

روحانیت به شکل حامی و دنباله رو نهضت و یا منتقد و مخالف آن درآمد و در مواردی برخی علما ابزار دست روشنفکران سکولار و غرب گرا قرار گرفتند. ۶- روحانیت به دلیل فقدان رهبری واحد دچار اختلاف شد و پایگاه اجتماعی آن تضعیف گردید. عدم استقرار یک حکومت مشروطه واقعی مردمی و ناکارآمدی و بحران های پی در پی در عرصه سیاسی کشور و قدرت یابی مجدد مستبدین قدیمی در لباس مشروطه خواهان، آخرین رمق های سلسله رو به اضمحلال قاجار را در خود مستحیل کرد. هر چند تجارب ارزنده ای در اولین گام های برقراری دوره های اولیه مجلس شورا فراهم آمد اما تداوم مداخلات روس و انگلیس و خیانت و بی کفایتی اغلب رجال سیاسی، کشور را به سراشیبی سقوط و انحطاط کشانده بود. آثار جنگ جهانی اول مقارن با سومین دوره مجلس مشروطه و وقوع انقلاب اکتبر روسیه، انگلستان را در ایران به یک قدرت بی رقیب مبدل ساخت که به تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ منجر گشت و استقلال ایران عملاً محو گردید. مخالفت سیدحسن مدرس و گروهی از رجال وطنخواه با اتکاء به حمایت افکار عمومی در کنار تحولاتی که در درون هیئت حاکمه انگلستان رخ داده بود، بریتانیا را وادار به تغییر استراتژی نمود و در بستر از هم پاشیدگی دستگاه های حکومتی و ناامنی و بحران های فزاینده اقتصادی و اجتماعی، زمینه ها و مقدمات کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و ظهور دیکتاتوری رضاخان میرپنج پدید آمد.

دوران فترت: عصر رضاخان

اشاره

بررسی صورت مذاکرات و فعل و انفعالات مجالس چهارم تا ششم، معمای به قدرت رسیدن رضاخان را، تا آنجا که به مجلس و نهاد قانونگذاری کشور مربوط می شود، حل می کند. مخالفت ها از حدود اشخاص فراتر نمی رود و جامعه نیز سردرگم است. قدرت یافتن رضاخان میرپنج یک شبه صورت نگرفت؛ از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سوم آبان ۱۳۰۲ این فرد در یک کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی، سه کابینه قوام السلطنه، دو کابینه مشیرالدوله و یک کابینه مستوفی، وزیر جنگ بود. دوران صدارتش، با حکم احمدشاه، از آبان ماه ۱۳۰۲ آغاز شد و در بهمن ۱۳۰۳ «ریاست عالی کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی با اختیارات تامه» از سوی مجلس شورای ملی به او تفویض شد. (۱)

ص: ۴۴

۱- مکی، تاریخ بیست ساله...، مجلدات ۱ و ۲ و ۳: (برگرفته از همه کتاب).

رضاخان، در دوران اقتدار چندساله اش بر نیروهای مسلح، «نظمیه» را نیز بدان ضمیمه ساخت و آن را، جهت سرکوب مخالفان خویش، به یک سازمان تروریستی تبدیل کرد.

حربه مذهب

در کنار حمایت گسترده انگلستان و رجال وابسته و نیز همراهی و همفکری مؤثر برخی روشنفکران عرفی و غربگرا و پشتیبانی محافل ماسونی و گروه کثیری از مطبوعات، یکی از مهم ترین حربه های رضاخان در رسیدن به قدرت، سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم و تظاهر به ظواهر مذهب بود. او در ابتدا چنان رفتار می کرد که حتی برخی علما نیز نسبت به وی حسن ظن پیدا کرده بودند. پس از کودتا به دستور رضاخان در تمام قزاقخانه ها مراسم عزاداری محرم برپا می شد. احمدشاه در یکی از همین مجالس در کنار رضاخان حضور یافت.^(۱) وی در دوران نخست وزیری نیز همین رویه را ادامه داد و حتی دستور داد از نمایش ها و برنامه هایی که خلاف موازین شرعی است جلوگیری شود.^(۲) رضاخان پس از انقراض قاجاریه و انتخاب به عنوان حاکم موقت توسط مجلس شورای ملی دستور تعطیلی مشروب فروشی ها و قمارخانه ها را نیز صادر نمود.^(۳) این ظاهرسازی را حتی تا اوایل سلطنت نیز حفظ کرد. در مراسم تاجگذاری اش در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ اظهار داشت: توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود.^(۴)

در سی ام آذر ماه ۱۳۰۶، در پاسخ به تلگراف اعتراض جمعی از علما از جمله حاج آقا نورالله اصفهانی و آیه الله فشارکی اصفهانی، می نویسد: هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه مند به این مقصود بوده و هستم.^(۵) البته وی پس از استحکام سلطنت و قدرت خویش، در مرحله اول تضعیف دین در جامعه، پرچمدار

ص: ۴۵

۱- مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۱: ص ۴۳۳.

۲- همان، ج ۳: ص ۳۱.

۳- اعظام قدسی، کتاب خاطرات من، ج ۲: ص ۴۴.

۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۵۶.

۵- همان: ص ۶۱؛ به نقل از اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۲۹، ص ۲۷.

تجددطلبی و ترقی خواهی در اسلام شد و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های متجددین مشروطه و مشاوران سکولار خود را به عنوان «اسلام مترقی» برای تغییر و تبدیل فرهنگ اسلامی پی‌گیری می‌نمود. تا آنجا که رضاخان آشکارا می‌کوشید سیاست اسلام ستیزی خود را در پوشش اسلام حقیقی مترقی پنهان سازد.^(۱) در سلام عید غدیر ۱۳۱۷ ش. رضاخان بی‌سواد و قلدرمآب ردای روشنفکری بر تن می‌کند و در پاسخ این جمله رییس وقت مجلس شورای ملی، محترم السلطنه اسفندیاری، که «عید غدیر از اعیاد بزرگ اسلامی است»، می‌گوید: بلی، صحیح است؛ از اعیاد بزرگ اسلامی است و به واقع مملکت و ملتی که پایبند حقایق مذهب نباشد دارای هیچ نیست؛ اما نه این اسلام امروزه، که از جاده حقیقت خارج شده بلکه ما باید سعی کنیم حقیقت مذهب را به مردم تعلیم دهیم.^(۲) بی‌جهت نیست که سیاحی اروپایی، پس از مشاهدات خود در ایران، می‌نویسد که «در ایران پدیده عجیب اسلام دولتی دیده می‌شود؛ به طوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تباه ساختن دین - از درون - است».^(۳) رضاشاه مطابق برنامه‌ای محاسبه شده، به تدریج، سیاست‌های اسلام زدایی خویش را با طراحی و مشاوره متجددین و روشنفکران عرفی (سکولار) به اجرا گذارد. مقابله خشونت‌بار با روحانیون مخالف دیکتاتوری □ قانون تغییر لباس و برنامه کشف حجاب اجباری □

ممنوعیت مراسم عزاداری □ تصرف اوقاف مذهبی و حذف روحانیون و علمای مستقل از مراکز قضایی و آموزشی و تضعیف کامل حوزه‌های علمیه در کنار ترویج لادینی و فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی از مهمترین اقدامات رضاخان برای مقابله با بنیادهای دینی در فرهنگ و اجتماع ایران بود.^(۴) از سال ۱۳۰۷ به بعد چهره‌های عریان اسلام ستیزی رضا پهلوی آشکار گردیده بود و به قول مخبرالسلطنه هدایت «گوشه پرده پروگرام ده ساله بالا رفت».^(۵) تنها روحانیونی که دارای اجازه و تصدیق دولتی بودند حق استفاده از لباس روحانیت و انجام امور دینی را داشتند و البته به شدت با علما و روحانیونی که در مخالفت با

ص: ۴۶

۱- جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی...: صص ۲۸ و ۲۹.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۸۴؛ به نقل از یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، صص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۳- هاکس □ ایران □ افسانه و واقعیت: ص ۷.

۴- حسینیان □ چهارده قرن تلاش...: صص ۳۸۰ و ۳۸۹ و ۳۹۶ و ۴۱۵ و ۴۱۷.

۵- هدایت، خاطرات و خطرات: ص ۴۰۷.

دیکتاتوری سخنی بر زبان رانده یا اقدامی می کردند، مقابله می گردید. در اوج ممنوعیت هرگونه تبلیغ آزاد دینی، شریعت سنگلجی، بدون مخالفت شهربانی و در مجامع عمومی و بالای منابر، عقاید خاص خود را - که بر خلاف اجماع علمای شیعه بود - تبلیغ می کرد و مسجدی که در آن مسند داشت، از آزادترین و ضمناً مدرن ترین مساجد پایتخت بود.^(۱) جوهر افکار و آموزش های سنگلجی، با تظاهر به نواندیشی و خرافه ستیزی و ارائه اسلام مترقی با الهام از وهابیت، این نتیجه را می داد که «دین» و «سیاست» مقوله هایی جدا از یکدیگرند. بیشتر کسانی که در جلسات او حاضر می شدند، تحصیل کرده های جدید بودند که علاقه به مخالفت های او با مظاهر مذهبی و تمایل به غربی کردن دین داشتند. به اعتقاد حسن یوسفی اشکوری وی از جریان سلفی گرایی در تداوم مکتب فکری شیخ هادی نجم آبادی محسوب شده و در کنار احمد کسروی و نظایر آن قرار داده می شود.^(۲)

مقاومت ها: دفاع و رویارویی

در اعتراض به حرکت های ضد مذهبی رضاشاه که تخریب هویت ملی و افزایش نفوذ استعمار را در پی داشت، مقاومت هایی از سوی بخش هایی از روحانیت انجام شد؛ که شرح و تفصیل آنها ضروری نیست، لیکن به دو مورد نمادین پرداخته می شود. از آنجا که مهاجرت علمای اصفهان به پیشتازی آقا نورالله اصفهانی در صدر این مخالفت ها قرار دارد، ابتدا به آن اشاره می گردد و سپس حرکت اعتراضی شیخ محمد تقی یزدی (بافقی) و تأثیرات آن مرور می شود. آقا نورالله اصفهانی کسی است که از دیرباز با استبداد قاجار در ستیز بوده است. وی در جریان «استبداد صغیر» محمد علی شاه، به اتفاق سید حسن مدرس و جمعی از آزادیخواهان یک «انجمن سّری» تشکیل داد؛ با اعتقادی که تعداد زیادی از عشایر به وی داشتند از سران ایشان نیز کمک گرفت، به خصوص از همراهی مجاهدین بختیاری برخوردار شد؛ و در برابر نیروهای استبداد مبارزه کرد.^(۳) وی از

ص: ۴۷

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۶؛ به نقل از ایران در دو سده واپسین: ص ۲۴۶. و صاحب الزمانی، دیباچه ای بر رهبری: ص ۱۳۷.

۲- روزنامه شرق، ش ۳۵۴، ۱۰ آذر ۸۳: ص ۱۹.

۳- باستانی پاریزی، تلاش آزادی...: صص ۱۵۷ - ۱۵۹.

رهبران مشروطیت محسوب می شد ولی پس از پیروزی نسبت به عملکرد سران مشروطه خواه انتقاد داشت و به مخالفت پرداخت. پس از بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ ش. / ۱۳۴۵ ق. دولت مخبرالسلطنه، که به بهانه مخالفت علما با سربازگیری اجباری، در بردارنده ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغات دینی روحانیون و تهدید شدید متخلفین به سرکوبی با عنوان مفسدین فی الارض بود، آقا نورالله و جمعی از روحانیون اصفهان به همراهی گروهی از مردم، در اعتراض به این بیانیه، به قم مهاجرت کردند. تعدادی از علمای بزرگ سایر شهرستان ها نیز در قم به مهاجرین پیوستند. اهم درخواست های مهاجرین عبارت بود از: ۱- الغای نظام وظیفه اجباری (که موجب اختلال زندگی و نظام اقتصادی خانواده ها در آن دوران بود)؛ ۲- انتخاب پنج نفر از علما، مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی، برای نظارت بر قوانین مجلس؛ ۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛ ۴- ابقا و تثبیت محاضر شرع؛ ۵- تعیین ناظر شرعیات در ولایات؛ رژیم پهلوی در برابر این حرکت، ابتدا تصمیم به اتخاذ اقدامات شدید علیه مهاجرین و حتی به توپ بستن قم گرفت اما با تقویت موقعیت مهاجرین «سعی کرد اولاً با تحکیم روابط با علمای عتبات، از صدور فتاوی آنان جلوگیری به عمل آورد؛ ثانياً با استفاده از برخی روحانیون مرتبط با دربار، در میان مخالفان تفرقه ایجاد کند؛ ثالثاً با پذیرش تقاضای روحانیون مهاجر، به دفع الوقت پردازد»؛^(۱) البته در مذاکره نخست وزیر با علمای مهاجر، دولت پذیرفت که ۵ نفر از علمای طراز اول در مجلس پذیرفته شوند که یکی از آنها مدرس بود. سایر درخواست ها نیز ظاهراً پس از موافقت رضاشاه پذیرفته شد و تلگرافی در دلجویی از مهاجرین صادر گردید. قرار بود که تحقق این درخواست ها از طریق پیشنهاد لایحه به مجلس پی گیری شود که قبل از طرح لایحه در مجلس آقا نورالله به نحو مشکوکی درگذشت و حرکت علما عقیم ماند. در آن زمان شایع شد که پزشکانی که از طرف شاه برای معالجه رفته بودند با آمپول، وی را مقتول ساختند.^(۲) تلگراف ۳۰ آذر رضاشاه به علما، که قبلاً به آن اشاره شد، هشدارهای تلویحی نیز داشت و به تعبیر یکی از صاحب نظران، «در واقع رضاشاه پس از رسیدن به اریکه قدرت، این امکان را یافت که

ص: ۴۸

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۵۹ - ۶۰.

۲- مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۳۹۷ و ۴۱۱.

برای ابراز علاقه مندی خود به اسلام و علما شروطنی را قایل شود» (۱). شیخ محمدتقی بافقی که از شاگردان آیه الله سیدمحمدکاظم یزدی و آخوند خراسانی بود یکی از علمایی بود که برای ساماندهی حوزه علمیه قم و مهاجرت آیه الله حائری تلاش کرد. وی که علاوه بر جایگاه علمی و فقهی از زاهدترین روحانیون زمان بود و به شدت در بین طلبه ها محبوب و مورد اعتماد بود، پس از ورود آیه الله عبدالکریم حائری یزدی، مسئول پرداخت شهریه طلاب شد. از ویژگی های وی شجاعت و حساسیت شدید نسبت به نهی از منکر، نقل شده است. سال ۱۳۰۷ در اولین روز سال نو همسر رضاشاه و زنان همراه وی بدون رعایت حجاب به حرم حضرت معصومه (س) آمدند که موجب اعتراض گروهی از مردم و طلبه ها به رهبری حاج شیخ محمدتقی بافقی شد. آیه الله خلیل کمره ای، در خاطرات خود، می گوید: «حاج شیخ محمدتقی بی پروا حمله کرد که اینها را از حرم بیرون کنید؛ داد و فریاد کرد، به طوری که زن ها ترسیدند. موضوع که به اطلاع رضاشاه می رسد، خود را به سرعت به قم می رساند و شیخ محمدتقی را با عصای خود مضروب کرده دستور جلب و دستگیری اش را می دهد» (۲). آیه الله اراکی نقل می کند که وقتی رضاشاه برای بردن آیه الله بافقی به قم آمد «توی پله های مدرسه فیضیه... ایستاد و یک نعره ای زد که تا آخر مدرسه نعره اش رفت. می گفت: ذزیاتتان را برمی اندازم. خیلی نعره کشید و رفت. پس از آن شیخ محمدتقی را گرفتند و آن ملعون با دست خویش شلاق زد و او [بافقی] هم بر لب می گفت: یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان... او را به حبس انفرادی کم نور و تنگ و تاریک بردند. برای شام شبش چیزی نیاوردند. دست در کیسه اش کرد و یک ریال پول همراه داشته، بیرون آورده و به زندانبان می دهد تا برای او نخودچی کشمش بخرند. دو سه شب با آنها تحمل می کند» (۳). وقتی که خدام حرم خبر آوردند که شیخ توسط رضاخان مضروب و دستگیر شده، گروهی از طلبه ها در اعتراض به این اقدام، تظاهراتی به راه انداختند که با مقابله مأموران حکومت سرکوب شد (۴). رضاشاه همراه خودش نیروهای نظامی موتوریزه از تهران به قم برده بود و آنها را به حالت

ص: ۴۹

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۶۰ - ۶۱.

۲- فصلنامه یاد، ش ۵: ص ۳۱.

۳- استادی، شرح احوال حضرت...: ص ۳۱۳.

۴- بُدلا، هفتاد سال خاطره: ص ۱۲۵.

آماده باش در شهر و اطراف آن مستقر ساخته بود.^(۱) در مقابل این بسیج نیروی نظامی که نشانه آمادگی برای سرکوب خونین بود آیه الله حائری یزدی با درایت و تدبیر از اوج گرفتن موضوع و کشتار خونین قم جلوگیری کرد.^(۲) آیه الله اراکی سلوک صبورانه و مدبرانه مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را چنین توضیح می دهد که ایشان «به جهت اینکه حوزه از هم نپاشد، صلاح نمی دید که با رضا خان به طور خصمانه برخورد کند بلکه با ملایمت و حلم و بردباری با او معامله می کرد؛ و رفتار حاج شیخ عبدالکریم باعث گردید که اصل حوزه محفوظ بماند».^(۳)

تصویری از حوزه علمیه قم

روحانیت شیعه ایران پس از مشروطه، ضربات سختی را متحمل شد و امید و زمینه ای برای احیای حوزه علمیه قم و استقرار مرجعیت، وجود نداشت. اگر شرایط به همان منوال مطلوب سیاست استعماری انگلستان و رضاخان که در پی کودتا در صدد تحکیم و گسترش دیکتاتوری بود، ادامه می یافت روحانیت کاملاً پایگاه و نفوذ اجتماعی خویش را از دست می داد و مهم ترین مانع تخریب هویت ملی و دین زدایی از سر راه برداشته می شد. تا آنکه در سال ۱۳۰۱ با مهاجرت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و تنی چند از علما و فقهای سایر نقاط به شهر قم، حوزه علمیه قم تأسیس مجدد یافت. ایشان که از شاگردان برجسته علمایی چون میرزای شیرازی و آخوند خراسانی بود با اقامت در قم منشأ تحولی عظیم در تاریخ تشیع گشت و حوزه علمی معتبر و فراگیری برای آموزش و تربیت علما و روحانیون بنا نهاد که در تحولات آینده فرهنگی و سیاسی ایران و جهان تشیع نقش اساسی و بی بدیلی بر عهده گرفت. در شرایطی که حوزه علمیه نجف تحت فشار شدید انگلیس و ملوک فیصل قرار گرفته بود و روحانیت ایران نیز در وضعیت بسامانی به سر نمی برد، آیه الله حائری با اقدامات وسیع خود در ساماندهی و نظام بخشی به مدارس علمیه و بهبود امور اجتماعی و رفاهی مردم شهر قم، با تربیت علما و فقهای برجسته حرکت بالنده و امیدبخشی را آغاز نمود

ص: ۵۰

۱- مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۲۶۳ و ۲۶۵.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۳۸۸.

۳- فصلنامه یاد، ش ۵: صص ۲۶ - ۲۷.

و در زمان کوتاهی به عنوان بزرگترین مرجع بعد از مراجع نجف شناخته شد. در دوران زعامت ایشان، ظاهراً روش و سلوک اجتماعی وی عمدتاً و صرفاً علمی و آکادمیک محسوب می‌گشته و به عنوان یک شخصیت سیاسی شهرت نیافته بود. مواردی نقل شده است که نشان می‌دهد که وی با استراتژی تقویت و تحکیم بنیادهای حوزه علمیه قم، از برخوردهای آشکار سیاسی اجتناب می‌نمود. در جریان نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی با آن که از ورود مهاجرین به قم استقبال کرد و آنها را مورد تفقد قرار داد، مداخله‌ای در این جریان نمود و در قضیه ضرب و شتم آیه الله بافقی با وجود وساطت برای آزادی وی از زندان، مانع گسترش ابعاد و دامنه موضوع گردید. از دیدگاه مرحوم آیه الله حائری در آن زمان شرایط و مقتضیات و امکانات مناسب برای یک اقدام گسترده و مؤثر علیه رضاخان فراهم نبود و بیم آن می‌رفت که در صورت تقابل آشکار حوزه علمیه با استبداد خونریز پهلوی، اساس حوزه علمیه قم نابود و متلاشی گردد. از این رو وی معتقد بود تا پیش از استوار شدن پایه‌های حوزه قم نمی‌توان و نباید اقدامی صورت داد. آیه الله سیدرضا زنجانی که زمانی در قم تصدی کارهای آیه الله حائری را بر عهده داشته است می‌گوید: «در جریان کشف حجاب یک روز حاج شیخ [عبدالکریم حائری] به خانه ما آمد. این زمانی بود که حاج آقا حسین قمی قصد داشت تا از روی اعتراض به کشف حجاب از مشهد به تهران بیاید. وقتی مرحوم حائری به خانه ما آمد، گفت: «آقا، من خیلی فکر کردم. این مردک [رضاخان] چادرها را بر می‌دارد، عمامه‌ها را هم برمی‌دارد، این ریش‌ها را هم می‌زند... همه اینها واقعیت دارد و باید در حدود توان کاری کرد... ولی اینجا [حوزه علمیه قم] هنوز ثابت و استوار نشده است. ما کوشش کردیم که پایگاه را از نجف به اینجا بیاوریم. شما آقا، اعتقاد ندارید به این که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به تشکی و تظلم خانم فاطمه زهرا علیهاالسلام، وقتی که صدای اذان را از مأذنه شنید که شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر می‌داد، گفت: فاطمه جان، اگر می‌خواهی این صدا باقی بماند، باید یک مقدار صبر کنی.» حاج شیخ [عبدالکریم حائری] اینها را می‌گفت و همین طور گریه می‌کرد و از محاسنش اشک می‌ریخت.» (۱) برخی از صاحب‌نظران معتقدند از آنجا که حوزه قم و مکتب علمی آیه الله حائری یزدی پایگاه پرورش رهبر آینده انقلاب اسلامی و نظریه پردازان و علمای مجاهدی بود که بخش مهمی از تحولات فرهنگی و سیاسی زمینه ساز انقلاب را رهبری و هدایت نمودند، تلاش‌ها و مجاهدات آن مرحوم برای تأسیس و

ص: ۵۱

گسترش حوزه در شکل گیری ریشه ها و بنیادهای انقلاب ثمرات خود را نشان داده است. (۱) ضمناً یکی از آثار استقرار و توسعه حوزه علمیه قم بسترسازی انتقال مرجعیت عامه تشیع به حوزه علمیه قم محسوب می شود که تداوم آن در شخصیت امام خمینی (ره)، جایگاه، اعتبار و نفوذی را که رهبری انقلاب اسلامی از آن بهره مند شد، فراهم آورد و این امر در سایه تدبیر و تلاش بنیادگذارانه آیه الله حائری یزدی حاصل گردید. نمونه دیگری از اقدامات سرکوبگرانه رضا پهلوی در مقابل علمای معترض، نحوه برخورد با حاج آقا حسین قمی بود. آیه الله حاج آقا حسین قمی از مراجع مقیم ایران که در مشهد اقامت داشت و از شاگردان علمایی همچون میرزای شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی و میرزا حسن آشتیانی بود، برای مقابله با کشف حجاب اقدام به مهاجرت به تهران نمود تا از اقدامات دولت رضا پهلوی جلوگیری نماید. در شهر ری محاصره و محبوس گردید که منجر به قیام خونین مسجد گوهرشاد و شهادت تعداد زیادی از مردم و طلبه ها شد که نهایتاً رضاخان وی را به عراق تبعید کرد. (۲) مروری بر ویژگی ها، مواضع و رفتار اجتماعی و سیاسی علما و روحانیت در دوره رضاخان نشان می دهد که به موازات مقاومت های سیاسی علمایی نظیر حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ محمدتقی بافقی، حاج آقا حسین قمی و شهید سیدحسن مدرس که در اوج قله مبارزات سیاسی روحانیت در آن دوره قرار می گیرد، علما و مراجع بزرگ تشیع بویژه در حوزه علمیه قم تلاش های گسترده و مجاهدات دشواری را به انجام رسانیدند تا در برابر دیکتاتوری سرکوبگر و خشن رضاخان، بنیان فرهنگی و دینی جامعه اسلامی ایران را حفظ و تقویت نمایند و از فروپاشی و متلاشی شدن کامل هویت ملی ایرانیان ممانعت کنند. البته در شرایط اختناق و سرکوب خشن دیکتاتوری رضاخان که بسیاری از روشنفکران عرفی و نهادهای اجتماعی و فرهنگی رسمی به همراهی و یا سکوت و انفعال کشانده شده بودند، بدنه روحانیت هنوز از آن وسعت، استقرار و رشدی که امکان بسیج اجتماعی و رهبری مبارزه عمومی علیه استبداد و وابستگی را دارا باشد، برخوردار نگشته بود و ذهنیت بخش زیادی از طلبه ها و روحانیون معطوف به وظایف محدود تبلیغی و مذهبی بود و رسالت اجتماعی و سیاسی تحول گرا برای خویش قائل نبودند.

ص: ۵۲

۱- حسینیان، چهارده قرن تلاش... ص ۴۳۰. نجفی - حقانی، تاریخ تحولات... ص ۴۵۲.

۲- حسینیان، چهارده قرن تلاش... صص ۴۰۴ - ۴۱۴.

بویژه آنکه عوامل حکومت رضاخان هر نوع زمزمه مداخلات سیاسی روحانیون را با شدت تمام سرکوب می کردند. تزییقات و محدودیت های سیستماتیک برای آموزش علوم دینی، استفاده از لباس روحانیت و برگزاری مراسم و شعائر مذهبی و جلسات وعظ و تبلیغ دینی، به گونه ای بود که عملاً فضای اندکی برای اقدامات اجتماعی روحانیون وجود داشت. اما برخی از علمای روشن بین و شجاع با بهره گیری از موقعیت های خاص خویش از این فرصت ها و فضاهای اندک بهره جستند و نقش سیاسی روحانیت را به منصفه ظهور می رساندند. علاوه بر علمایی که نام آنان در صفحات پیش ذکر گردید، برجسته ترین و شناخته شده ترین روحانی سیاسی دوران رضاخان، سیدحسن مدرس بود که در کسوت نمایندگی مجلس به صورت رسمی و فعال واجد نقش و هویت سیاسی بود.

آیه الله مدرس: مقاومت فعال

اشاره

از زندگی آیه الله سیدحسن مدرس بسیار نوشته و گفته اند؛ آنچه در اینجا به اشاره می آید، بخشی از کارنامه سیاسی و اعتقادی اوست. وی که در نجف نزد مراجعی مانند آیه الله آخوند خراسانی، آیه الله سید محمدکاظم یزدی و آیه الله میرزا محمدتقی شیرازی تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده بود، در دوره دوم مجلس شورای ملی به عنوان یکی از ۵ مجتهد طراز اول از طرف مراجع انتخاب و معرفی شد. مدرس، در یکی از سخنرانی های مجلس چهارم، ورود خود را به عرصه سیاست چنین بیان می کند: یک وقتی در نجف آب قطع شد؛ بنده مسافرت کردم بروم اراضی بابل را تماشا کنم. ده پانزده روز رفتم دیدم اروپایی ها عتیقه جات و آثار باستانی آنجا را استخراج می کردند. فکر می کردم چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته اند و ممالک غیراسلامی رو به ترقی؛ چندین روز فکر می کردم و بالاخره چنین فهمیدم که ممالک اسلامی سیاست و دیانت را از هم جدا کرده اند [...] [با خود گفتم باید فکری کرد. آمدم با دو نفر از اساتید بزرگ، (۱) که هر دو به رحمت ایزدی پیوسته اند، این مسئله را مذاکره کردم و بالاخره با «مشروطه» منطبق شد که به واسطه آن، این اختلاف [بین دین و سیاست] از میان برداشته شود و هر کس هم امین تر است بیشتر به سیاست مملکت خدمت بکند. من و امثال من و بزرگتر از من، که مشروطه را تصدیق کردیم، برای این بود که اختلافی [بین دین و سیاست] از میان برداشته شود. (۲)

ص: ۵۳

۱- آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی.

۲- [مجموعه مقالات] مدرس، تاریخ و سیاست: صص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ مقاله محمد ترکمان.

مدرس، در طول دوران نمایندگی اش در مجلس شورا، «مخالفت»هایی تاریخی ابراز کرد که در برخی موفق بود و در بعضی ناکام ماند: مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ و اختیارات وزیر جنگ (رضاخان)، مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت با التیماتوم روسیه تزاری، مخالفت با سرکوب نهضت جنگل و تأیید کوچک خان و یارانش، مخالفت با غوغای جمهوریت رضاخان و مخالفت قاطع با طرح سلطنت رضاخان. وی یکبار در ۱۳۰۵ از سوی عوامل رضاخان هدف ترور ناموفق واقع گردید و در سال ۱۳۰۷ پس از مداخله آشکار شاه در انتخابات مجلس هفتم و حذف آرای وی، بازداشت و به شهر دورافتاده و کویری خواف تبعید گردید. و بالاخره در دهم آذر ۱۳۱۶ آیه الله سیدحسن مدرس توسط مأموران رضاخان، در کاشمر به شهادت رسید. برای تبیین بیشتر مبارزات مدرس در خصوص سه مورد آنها مطالبی عنوان می شود.

مدرس و نهضت جنگل

شاید «نهضت جنگل» به رهبری طلبه ای به نام میرزا کوچک خان نخستین جریان مقاومت مسلحانه در دوران معاصر باشد که با استراتژی بهره گیری از تحولات بیرون از مرزها (فرصت فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری) در بستر ضعف حکومت مرکزی و با هویت اسلامی شکل گرفت. این جریان، که در پی نابسامانی های پس از مشروطه و در زمان جنگ جهانی اول آغاز شد، در دوران پس از کودتای ۱۲۹۹ نیز ادامه یافت و سرانجام توسط رضاخان سرکوب شد. از جمله مواضع روشن و صریح سید حسن مدرس، جواب به استفتایی است در مورد قیام جنگل؛ که بخشی از سؤال و متن کامل جواب مدرس به قرار زیر است:

سؤال: آیا محاربه با جمعیتی که پنج سال است به نام «اتحاد اسلام» و «جنگلی ها» در حدود گیلان قیام کرده [چه صورت دارد؟ آیا محاربه با این جمعیت در حکم محاربت و محاربه با امام زمان (ع) خواهد بود؟ حکم الله را بیان نمایید. جواب: بسم الله الرحمن الرحیم. حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با وی هم آواز بودند، نیت سویی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم [است]. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نمایند. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچه جمعیتی، مساعدت با

کفر و معاندت با اسلام است. جمادی الثانی سال ۱۳۳۸ [ق.]. سید حسن مدرس (۱) به نظر می رسد - چنانکه سابقه داشته است - اصل استفتا به اشاره خود مدرس صورت گرفته باشد. بر خوانندگان پوشیده نیست که امیدواری های اولیه دولت جدید روسیه - به رهبری لنین - به رضاخان و تحلیل بلشویک ها از تغییر ساختار قدرت در ایران (مترقی دانستن رضاخان و او را نماینده بورژوازی ملی در برابر فئودالیسم تلقی کردن) و اقدامات عوامل دولت کمونیستی شوروی که موجب بروز تفرقه در بین یاران میرزا کوچک خان و خیانت کمونیست ها و وابستگان بلشویک ها گردید، از مهم ترین علل شکست قیام جنگل بود. (۲)

نبرد با «غوغای جمهوری»

تمهید مشاوران و گردانندگان رضاخان برای ساختار شکنی کامل نظام سیاسی، اجتماعی و تسریع سکولاریزاسیون و روند وابستگی به غرب، به تأسی از آنچه در ترکیه اتفاق افتاد، این بود که مجلس پنجم لایحه جمهوری را به تصویب برساند و با برکنار شدن سلسله قاجاریه، رضاخان قدرت را کاملاً قبضه کند. اقلیت مجلس، که رهبری آن با مدرس بود، مخالف جمهوری خواهی دروغین بودند و ترفند رضاخان را دریافته بودند. در آخرین جلسه سال ۱۳۰۲، مدرس و همفکرانش برای اینکه مجلس از اکثریت بیفتد، تدارک یک ابستراکسیون دیدند و جمعی از نمایندگان را به مسافرت فرستادند؛ در نتیجه رأی گیری در مسئله جمهوری منتفی شد. پیشتر، در پایان جلسه ۲۷ اسفند مجلس، به تحریک سید محمد تدین - نایب رییس مجلس و طرفدار سرسخت رضاخان - یکی از نمایندگان وابسته به رضاخان سیلی محکمی به گوش مدرس زد که واکنش اجتماعی وسیعی را علیه رضاخان سبب شد؛ هر چند عنوان ظاهر فریب «جمهوری» عده ای را اغوا کرده بود و جماعتی از روشنفکران عرفی و اصحاب مطبوعات چنان جوی را در سراسر ایران به وجود آورده بودند تا وانمود کنند جمهوری خواهی به یک خواست عمومی تبدیل شده است، اما واکنش مردم به اهانت به مرحوم مدرس، ماهیت بی بنیاد و غیرمردمی آن واقعه را برملا ساخت. ملک الشعرا بهار می نویسد: این سیلی به قدری پر سر و صدا بود که به ناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس در پیچید و

ص: ۵۵

۱- همان: ص ۸۹.

۲- برای تفصیل بیشتر آفخرایی، سردار جنگل. شعاعیان، نگاهی به شوروی و نهضت جنگل.

احساسات خفته را بیدار کرد؛ دکان‌ها بسته شد و انقلاب بزرگی نمودار گردید. (۱) بعداً در جلسه ۲ فروردین ۱۳۰۳ در درگیری خونینی که بین موافقان و مخالفان جمهوری خواهی رخ داد و رضاخان به همراهی گروهی از نظامیان وارد مجلس شده بود، یکی از مردم سنگی برداشت و بر پشت رضاخان کوبید. این ماجرا و ناکامی رضاخان در غوغای جمهوری به شدت بر ابهت و شوکت دروغین وی لطمه زد و موجب عقب نشینی موقت رضاخان گردید. (۲) در جریان مخالفت مدرس با جمهوری، عده‌ای به وی خرده گرفتند که چرا با «رژیم جمهوری» مخالفت می‌کند؛ مدرس، که با سخت کوشی توانست این اقدام را خنثی کند، در پاسخ به این اعتراضات گفته بود: من با جمهوری واقعی مخالف نیستم؛ و حکومت صدر اسلام هم - تقریباً و بلکه تحقیقاً - حکومت جمهوری بوده است؛ ولی این جمهوری که می‌خواهند به ما تحمیل کنند، بنا بر اراده ملت ایران نیست بلکه انگلیسی‌ها می‌خواهند به ملت ایران تحمیل نمایند؛ و حکومتی را که صددرصد دست‌نشانده و تحت اراده آنها باشد در ایران برقرار سازند؛ و از همه مهم‌تر، به واسطه مخالفت احمد شاه با قرارداد [۱۹۱۹] آنها می‌خواهند از او انتقام بگیرند. اگر واقعا نامزد و کاندیدای جمهوری، فردی آزادیخواه و ملی بود حتماً با او موافقت می‌کردم و از هیچ نوع کمک و مساعده با او دریغ نمی‌نمودم. (۳)

مخالفت با سلطنت پهلوی

در جلسه تاریخی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورا، به رغم مخالفت قاطع سید حسن مدرس و خروج از جلسه و خلاف قانون اساسی خواندن ماده پیشنهادی و نطق‌های مخالف تقی‌زاده، حسین‌علاء [علائی]، مصدق و یحیی دولت‌آبادی، ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و تفویض حکومت موقت به رضاخان، با اکثریت ۸۰ رأی از میان ۸۵ رأی به تصویب رسید؛ و تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان شد. به نوشته «تاریخ بیست ساله» طبق صورت جلسه مذاکرات مجلس تعداد مخالفین اصلی ده نفر و با توجه به غایبین بی‌اجازه و آنانکه رأی مخالف دادند، در مجموع مخالفان ۲۲

ص: ۵۶

۱- بهار، تاریخ مختصر...، ج ۲: ص ۳۸.

۲- مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۲: صص ۴۹۷ - ۴۹۸.

۳- همان: ص ۴۹۵.

نفر بوده اند. از این میان به غیر از سلیمان میرزا اسکندری، کلیه نمایندگان تهران جزو مخالفین یا غایبین بودند. اسکندری از هم پیمانان پنهان رضاخان و از عوامل جلب حمایت سوسیالیست ها و کمونیست های ایران از صعود رضاپهلوی به قدرت بود و به همین علت هم بعدا در انتخابات مجلس مؤسسان از تهران برگزیده شد. در شروع جلسه مجلس شورا، مدرس اخطار قانونی داد و در جواب به اشکال سیدمحمد تدین نایب رییس مجلس اظهار داشت: «اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی شود در اینجا مطرح کرد» و در حال خروج از مجلس گفت: «صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است».^(۱) سرانجام، به دور از مزاحمت سید حسن مدرس، مجلس مؤسسان با برگزاری انتخابات - زیر نظر حکومت موقت رضاخان - از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ تشکیل شد و در جلسه نهایی آن در ۲۱ آذر ماه، رضاخان با ۲۵۷ رأی مثبت در برابر سه رأی ممتنع، به «اعلیحضرت رضا شاه پهلوی» تبدیل شد. بنا بر یک تحقیق منتشره، سه نفری که رأی ممتنع دادند و در برخی مقالات از آنان به عنوان مخالف نام برده شده است، عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، (از گردانندگان حزب سوسیالیست اجتماعیون دوران مشروطه و بعدها اولین دبیرکل حزب توده) میرزا شهاب الدین کرمانی، (پدر مظفر بقایی کرمانی و از همفکران سلیمان میرزا) و میرزا محمود مجتهد امام جمعه زنجان.^(۲) امام خمینی (ره) درباره تنهایی و انفراد سید حسن مدرس در مقابله قاطع با رضاخان معتقد است عدم پشتیبانی وی از سوی سایر علمای معاصر و مردم یکی از اشتباهات بود: «یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از مدرس نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او [رضاخان] مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد... در آن وقت باز یک جناح هایی می توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند... ممکن بود که در همان وقت شر این خانواده [پهلوی] کنده بشود و نشد».^(۳)

ص: ۵۷

۱- همان، ج ۳: ص ۴۳۱.

۲- مجله آینده، سال شانزدهم، ش ۹ - ۱۲: صص ۷۶۶ - ۷۷۰.

۳- صحیفه امام، ج ۴: ص ۳۶۹.

آیه الله محمدعلی شاه آبادی، پس از تحصیلات مقدماتی و سطح و فراگیری عرفان نظری و فلسفه نزد آقا میرزاهاشم اشکوری، به نجف اشرف رفت و مدت هشت سال از شاگردان برجسته آخوند خراسانی و میرزای دوم بود؛ و از ایشان و سه تن دیگر از مراجع اجازه اجتهاد یافت.^(۱) در بازگشت از عراق، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۷ ق. ۱۲۹۱/ تا ۱۳۰۸ ش. به مدت ۱۷ سال در تهران اقامت کرد و به تدریس و امامت جماعت مشغول شد. شاه آبادی با آیه الله مدرس نیز، در این دوران، ارتباطی نزدیک داشت.^(۲) در یازده ماه آخر اقامت در تهران، شاه آبادی در اعتراض به حرکت های رضاشاه (که تازه به سلطنت رسیده بود) به قصد تحصن عازم حرم حضرت عبدالعظیم (ع) شد. حدود ۷۰ نفر از علمای تهران قول پیوستن به ایشان را داده بودند ولی همه عقب نشینی کردند و تنها دو تن شاه آبادی را همراهی نمودند. این تحصن و اقامت معترضان ۱۱ ماه به طول انجامید. اما به دلیل عدم گسترش حمایت های لازم توسط سایرین و مردم عملاً بازتاب و تأثیر چندانی نیافت. البته عدم شهرت فراگیر و محدودیت جایگاه اجتماعی ایشان خود عامل مضاعف دیگری برای بی نتیجه ماندن این حرکت محسوب می شود. شاه آبادی در پاسخ به سؤال یکی از علمای نجف، در خصوص این تحصن، نوشت: ما وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم (ص) تاکنون، گذشته از شهادت ائمه اطهار و اصحاب و یارانمان، هزاران شهید از علما و بزرگان در به ثمر رساندن آن داشته ایم؛ و اکنون ما هستیم که ثمره آن همه فداکاری و جان نثاری را در اختیار داریم ... و اینک می بینیم که این امانت الهی در معرض دستبرد و نابودی از ناحیه این حکومت جبار است.^(۳) پس از پایان تحصن، به خواهش آیه الله حائری یزدی، از سال ۱۳۴۷ ق. ۱۳۰۸/ ش. به قم عزیمت نمود و به تدریس فقه و اصول و عرفان پرداخت. شاخص ترین شاگرد وی در این دوران، امام خمینی (ره) است که مدت هفت سال متون عرفان نظری از قبیل فصوص الحکم محی الدین و مفتاح الغیب صدرالدین قونوی را نزد ایشان تلمذ نمود.^(۴) آیه الله شاه آبادی در ۱۳۵۴ ق. ۱۳۱۵/ ش. مجدداً به تهران بازگشت و تدریس و اقامه جماعت را از

ص: ۵۸

۱- محمدی، شاه آبادی بزرگ...: صص ۴۶ - ۵۱.

۲- همان: ص ۵۵.

۳- همان: صص ۶۲ - ۶۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

۴- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

سرگرفت. تلاش های شاه آبادی در تهران، زمینه فعالیت ها و حرکت هایی شد که توسط روشنفکران مذهبی پس از شهریور ۱۳۲۰ ش، ادامه یافت. ویژگی هایی - اختصاصا - در شاه آبادی بود که جاذبه او را افزون می ساخت: به زبان انگلیسی تسلط داشت، استفاده از وسایل جدید مثل رادیو و بلندگو را نه تنها منع نکرد که حتی در استفاده مشروع از آنها تأکید داشت، به استقلال اقتصادی مسلمانان و ایرانیان معتقد بود^(۱) و تلقی اش - حتی - از عبادات اسلامی نیز سیاسی بود؛ چنانکه خود در شذرات المعارف نوشته است: «اغلب احکام واقعیّه چون روزه، نماز، زکات، حج و جهاد مشتمل بر سیاست است.»^(۲) فعالیت های ابتکاری و متشکل آیه الله شاه آبادی را می توان نوعی «تأسیس» به شمار آورد: ۱- محدود شدن فعالیت های مذهبی در مساجد و تکایا سبب شد تا شاه آبادی افراد موثق و مورد اعتمادی را از میان پیروان خود، به تشکیل هیئت های خانگی تشویق کند. در واقع وی بنیانگذار هیئت های سیّار مذهبی بود که در منازل تشکیل می شد و تاکنون ادامه دارد.^(۳) ۲- شاه آبادی جلسات مخصوص تفسیر قرآن داشت که در «مسجد جامع» تهران برگزار می شد و ضمن آن برخی از مباحث عرفانی و فلسفی را، که اظهار آنها متداول نبود، بیان می کرد. امام خمینی (ره) در این باره می گوید: من به مرحوم شاه آبادی - رحمه الله - که برای عده ای از کاسب ها که آنجا می آمدند نزد ایشان و ایشان هم مسائل را همان طوری که برای همه می گفت برای آنها می گفت، عرض کردم که آخر اینها و این مسائل؟! گفت: «بگذار این کفریات به گوش اینها هم بخورد!»^(۴) بعضی از تجّار متدین بازار تهران، از جمله حاج مصطفی ایروانی و حاج عباسقلی بازرگان، از شرکت کنندگان جلسات و بحث های شاه آبادی در «مسجد جامع» بودند که هفته ای چهار شب برقرار می شد.^(۵) این شیوه را بعدها آیه الله طالقانی در مسجد «هدایت» دنبال کرد. ۳- شاه آبادی مؤسس نوعی شرکت تعاونی بود که علت و بنای تشکیل آن، تلاش در جهت استقلال

ص: ۵۹

-
- ۱- همان: ص ۱۸۸. محمدی، شاه آبادی بزرگ...: ص ۸۶.
 - ۲- شاه آبادی، شذرات المعارف: ص ۱۴.
 - ۳- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۵ و ص ۱۸۹.
 - ۴- امام خمینی، تفسیر سوره حمد: ص ۱۲۴.
 - ۵- شاه آبادی، شذرات المعارف: صص ۱۰۲ - ۱۰۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: صص ۱۸۵ و ۱۸۹.

از واردات و تشویق تولیدات داخلی بود. اولین شرکتی که به پیشنهاد وی توسط برخی از متدینین تأسیس شد، «شرکت مخمس» نام داشت. (۱) ۴- شاه آبادی پایه گذار صندوق های قرض الحسنه در ایران بود؛ و اولین صندوق را برای مبارزه متشکل با رباخواری، با همکاری جمعی از بازاری های متدین به راه انداخت و خود سرپرستی آن را بر عهده گرفت. (۲) اهداف و اصول فعالیت های اقتصادی، که با پشتوانه اقتدار روحانی و نفوذ مردمی شاه آبادی در دوران رضاشاه صورت می گرفت، در شذرات المعارف آمده است؛ که به اجمال می توان در سه محور برشمرد: نخست: استقلال از بیگانگان و خودکفایی ملی؛ دوم: استقلال از حکومت و عدم رجوع به طاغوت؛ سوم: ایجاد الفت و وحدت بین مسلمانان و هموطنان و برآوردن نیازهای اقتصادی یکدیگر. (۳)

جریان های فکری و فضای روشنفکری عصر رضاخان

در این قسمت تلاش می شود تصویری از فضای فرهنگی و اجتماعی دوران رضاخان که به تخریب پایه های هویت ملی و باورهای دینی مردم انجامید، ترسیم گردد. در جریان ظهور و تحکیم قدرت استبدادی رضاخان مقاومت های پراکنده و غیرمنسجم علما و روحانیت به شدت سرکوب گردید و فضای غالب فرهنگی اجتماع تحت سیطره روشنفکری عرفی غربگرا و وابسته به دولت قرار گرفت. جلال آل احمد وضعیت و موقعیت نخبگان غیرروحانی زمان رضاخان را اینگونه توصیف می کند: می مانند «مکلاً»ها، که بر سه دسته اند: سوسیالیست ها، متدینین، لیبرال های مسحور تمدن [غرب]. آن جمع روشنفکران که به گفته آل احمد همساز رضاشاه شدند، شامل گروه اول و سوم است؛ که از میان اولی ها نیز جمعی در میانه راه به مخالفتی نامستقل و بی سرانجام برخاستند. «روشنفکران آن دوره بیست ساله به هرچه در آن مدت گذشته بود رضایت داده بودند؛ و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند». در توجیهی شاید بتوان گفت «حق داشتند که سکوت کرده بودند؛ چون می دیدند که قلدری در کار

ص: ۶۰

۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۸.

۲- همان: همان صفحه.

۳- شاه آبادی، شذرات المعارف: صص ۱۰ - ۱۱.

است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده اند و عشقی و فرّخی را به آن صورت و بهار را به آن صورت دیگری». «به هر صورت و به هر دلیل که باشد، اغلب ایشان - در آن دوره - به محض اینکه بوی قلدری می شنوند می گریزند و اگر نه به شرکت در ظلم حکومت رضایت می دهند، به گوشه ای می تپند و به انتظار می مانند؛ به این امید که نظم فرنگی به دست فوج قزاق مستقر خواهد شد و بساط آخوند بازی برچیده خواهد شد و مردم «سواد» یاد خواهند گرفت!»^(۱) «و من، به صراحت و دور از آداب دانی، در اینجا تمام رجال مشروطه دوم و تمام روشنفکرانی را که به تغییر رژیم رضایت دادند و به آن دوره بیست ساله پیش از شهریور ساختند - یا به سکوت یا به پذیرش تلویحی یا به شرکت در امر - همه ایشان را در این بی رمقی بعدی روشنفکری مقصّر می دانم؛ چراکه پیش روی ایشان بود و در حضور ایشان و با سکوت و یا شرکت ایشان بود.»^(۲) در تصویری که آل احمد از نقش روشنفکران (به معنی اخصّ آن یعنی تحصیلکردگان جدید) در دوران بیست ساله ارائه می دهد، این گروه را در «بازی»های متعددی که «پهلوی» به راه انداخته بود مقصّر می شمارد. مطالعه آن «بازی»ها بدان جهت مهم است که بخش بزرگی از واکنش های پس از سقوط رضاخان، در عرصه فرهنگ و اندیشه، محصول یا جواب آنها است. ۱- زردشتی بازی: در سیاست ضد مذهبی حکومت رضاخان به بهانه بازگشت به دوران ایران کهن و افتخارات پیش از اسلام این «بازی» آنقدر اوج می گیرد که «از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زردشتی بازی و هخامنشی بازی» می شوند.^(۳) ۲- فردوسی بازی: فردوسی را که برای هر ایرانی محترم است و جایگاه والای او در ادبیات و فرهنگ فارسی زبانان مناقشه بردار نبود وسیله قرار می دهند تا به اتکای شاهنامه - که به قولی «ضد شاهنامه» است - ایران اساطیری شاهنشاهی وصل به «فرّه ایزدی» را زنده سازند؛ و حتی به دنبال سند بگردند تا اصل و نسبی ماقبل اسلامی برای پهلوی درست کنند!^(۴) ۳- کسروی بازی: تعبیر «فرقه سازی» توسط دولتیان، که آل احمد به این «بازی» نسبت می دهد، از

ص: ۶۱

۱- آل احمد، در خدمت و خیانت...: صص ۳۹۲ - ۳۹۴.

۲- همان: ص ۳۹۴.

۳- همان، ص ۳۹۶. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۷۴ - ۷۶.

۴- آل احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۳۹۸.

آن روست که کسروی در تمام دوره رضاخان آزادانه فعالیت می کرد و با سیاست های دین ستیزانه پهلوی کاملاً هماهنگ بود. البته نمایش روشنفکرانه رفتار حکومت رضاخان با وی اینگونه ترسیم و توجیه می شد که «در آن دوره با پر و بال دادن به کسروی و آزاد گذاشتن مجله پیمان - مثلاً - می خواستند زمینه ای برای رفرم در مذهب بسازند؛» و این هم واقعیت دارد که «از هر صد نفر توده ای، ۷۰-۸۰ نفرشان قبلاً در کتاب های کسروی تمرین عناد با مذهب را کرده اند.» (۱) ۴- وهابی بازی: و به تعبیر دیگر «اسلام دولتی سازی!» در همین دوران که هرگونه تحرک مذهبی ممنوع بود، شریعت سنگلجی اندیشه هایش را انتشار می داد و همفکران وی در قالب کتب و مقالات مطبوعات با الهام از جریان وهابیت به نام مبارزه با خرافات و ارائه اسلام مترقی، به باز نشر آراء وهابیان پرداخته و به اصول و شعائر تشیع می تاختند. (۲) ۵- ماتریالیسم بازی: دکتر تقی ارانی، پیش از آنکه اسمی از کمونیسم و مارکسیسم بیاورد، با عناوینی چون «علم الزوج» کتاب منتشر می کرد یا مطالب ماتریالیستی را در مجله دنیا نشر می داد؛ و این امر تا آنجا که به تضعیف باورهای دینی می انجامید و «خطر سیاسی» برای رژیم نداشت، نه تنها قابل تحمل بود که حتی بی هیچ مانعی فرصت انتشار پیدا می کرد. این جریانات، که آل احمد برای چند قلم از آنها، عنوان «بازی» را وضع کرده، حتی اگر برخی از آنها کاملاً ساخته رژیم هم نبودند، دور از خواسته های آن نیز نبودند. «به هر طریق با مجموعه این بازی هاست که نه حزبی بود نه اجتماعی نه مطبوعات آزادی نه وسیله تربیتی و نه شوری و نه ایمانی؛» و «با همین حرف ها [و بازی ها] رابطه جوانان را حتی با وقایع صدر مشروطه و تغییر رژیم بریدند و نیز با دوره قاجار؛ و از آن راه با تمام دوره اسلامی.» (۳)

ص: ۶۲

۱- همان: ص ۳۹۹. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۷.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۶.

۳- آل احمد، در خدمت و خیانت...: صص ۳۹۹ - ۴۰۰.

ایران در بند: هجوم متفقین

در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ / ۱۵ اوت ۱۹۴۱ متفقین، که روابط نزدیک رضا شاه با آلمان نازی را بهانه کرده بودند، از شمال و جنوب، ایران را اشغال کردند. رضاشاه مجبور به ترک کشور شد و به صورت یک زندانی، در وضعی ذلت بار، از طریق کشتی به آفریقای جنوبی و جزیره موریس تبعید شد. با توافق اشغالگران و رجال سیاسی و در رأس آنها محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، در متن استعفای رضاشاه انتقال سلطنت به پسر ارشد او «محمد رضا» پیش بینی شد. (۱) علت اشغال واقعا «بهانه» بود؛ چرا که آلمان نازی نیروی واقعی در ایران نداشت و حضور مادی آن به تعدادی مستشار نظامی و صنعتی و عده ای جاسوس و کادر سیاسی محدود می شد. در واقع، اشغال ایران برای بی خطر ساختن خط تدارکاتی متفقین - از نظر آنها - ضروری بود؛ (۲) و متفقین توانستند تدارکات جنگی خود را از طریق راه آهن ایران به اتحاد شوروی برسانند. دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه در برابر تهاجم خارجی از پای درآمد. قوای مسلح ایران

ص: ۶۳

۱- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۲۱۲. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۳ و ۴۸.

۲- جزئی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۳۴.

ژاندارمری و پلیس) که «تحت فرمان دار و دسته رضاخان هر مقاومت داخلی را سرکوب کرده بود، در برابر ارتش های خارجی از بدترین سپاهیان فتحعلی شاه قاجار نیز نالایق تر و ضعیف تر بود. ارتش شوروی شمال ایران (خراسان، گیلان، مازندران، آذربایجان و بخش شمالی کردستان) را اشغال کرد. صفحات جنوب توسط ارتش مستعمراتی انگلیس و سپس ارتش آمریکا اشغال شد»^(۱). در ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ / ۹ سپتامبر ۱۹۴۱ دولت های شوروی و انگلیس قراردادی را بین خود و دولت ایران - کابینه فروغی - منعقد نمودند؛ و در واقع برای تضمین و تحکیم سلطه خود در دوران اشغال، به ایران تحمیل کردند^(۲). بر اساس این توافق نامه تحمیلی، «ارتش ایران در مناطق اشغالی خلع سلاح شد ولی بعدها به ژاندارمری و شهربانی اجازه فعالیت انتظامی داده شد. تمام امور کشور زیر نظر اشغالگران قرار داشت. تهران، به مثابه مرکز حکومت، ظاهراً تحت اشغال نبود ولی واحدهای نظامی سه دولت در اطراف شهر پادگان هایی داشتند. به این ترتیب دولت مرکزی فاقد قدرت لازم برای اعمال حاکمیت بود»^(۳).

کابینه های پس از اشغال

اشاره

در طول ۱۲ سال (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) هفده دولت در ایران بر سر کار آمد. کشور به دنبال استبداد بیست ساله، دورانی طولانی از نابسامانی، خلاء قدرت و «رهاشدگی معلول اشغال» و عدم ثبات را در پیش رو داشت. با تأیید انگلستان، محمدعلی فروغی اولین کابینه دوران اشغال را تشکیل داد. نخستین اقدام دولت او این بود که اعلام کرد ارتش ایران نباید در برابر سربازان متفقین مقاومت کند. فروغی، در برابر آمادگی اشغالگران و احساس عمومی دایر بر تأسیس جمهوری، با موافقت انگلستان سلطنت پهلوی را حفظ کرد. آزادی کلیه زندانیان سیاسی و انجام انتخابات دوره سیزدهم از اقدامات کابینه فروغی بود^(۴). پس از استعفای فروغی، علی سهیلی از هواداران پروپا قرص شاه که با انگلیسی ها هم روابط

ص: ۶۴

۱- همان: ص ۳۵.

۲- ضرغام بروجنی، دولت های عصر مشروطیت: ص ۲۲۷.

۳- جزنی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۳۴.

۴- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۵۷ - ۵۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

دوستانه ای داشت؛ نخست وزیر شد. در زمان سهیلی «حزب توده» علنا تشکیل شد و دیگر احزاب سیاسی نیز، یکی پس از دیگری، با اعلام موجودیت شروع به فعالیت کردند.^(۱) سومین نخست وزیر قوام السلطنه، که ضمن دارا بودن پیوندهای دیرین با انگلستان تمایلات آشکاری به تقویت نفوذ آمریکا و افزایش اقتدار خود داشت، پس از شش ماه مجبور به استعفا گردید. استخدام «دکتر آرتور میلسپو»ی آمریکایی در رأس امور مالی کشور در این دوره صورت گرفت.^(۲) در کابینه دوم سهیلی انتخابات دوره چهاردهم مهمترین مسئله ای بود که مطرح بود. قدرت های اشغالگر در صدد بودند نیروهای سیاسی وابسته یا متمایل به آنها تعداد بیشتری از کرسی های مجلس را اشغال کنند؛ «حزب توده» با حمایت آشکار شوروی از آن جمله بود. سفارت انگلیس، به منظور مقابله با افزایش نفوذ «حزب توده»، تدابیری را جهت «حمایت از کارگران صنعتی»، «افزایش سهم کشاورزان از محصول» و «محدودیت زمین تا حد معقول» به سهیلی پیشنهاد کرد. «کنفرانس سران متفقین در تهران»، تصویب قانون تعلیمات اجباری و انجام انتخابات دوره چهاردهم از جمله حوادثی بود که در دوران کابینه دوم سهیلی پیش آمد.^(۳) نیروهای سیاسی که در مجلس چهاردهم حضور یافتند، ترکیبی ناهمگن ایجاد کردند. بیشتر نمایندگان به نخست وزیری ساعد اظهار تمایل کردند. دولت ساعد ماه ها - مخفیانه - مشغول بررسی پیشنهادهای شرکت های آمریکایی بود که می کوشیدند امتیاز استخراج نفت در ایران را به دست آورند. در اواخر شهریور ۱۳۲۳ «کافتارادزه» معاون وزیر امور خارجه شوروی به ایران آمد و تقاضای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و سایر معادن را در تمام استان های شمالی ایران کرد. دولت تصمیم گرفت کلیه مذاکرات نفت را تا پایان جنگ به تعویق اندازد. شوروی ها و «حزب توده» شخص ساعد را زیر رگبار حمله های تبلیغاتی گرفتند. پس از استعفای وی و پیش از رأی اعتماد به کابینه جدید، مجلس چهاردهم طرح ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز نفت را به تصویب رساند.

سهام السلطان بیات، نخست وزیر کابینه ششم از مالکان بزرگ و سیاستمداری پرنفوذ بود.

ص: ۶۵

۱- ایرانی، بحران دمکراسی...: صص ۵۹ - ۶۰. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۶۱ - ۶۳.

۳- همان: صص ۶۳ - ۶۵. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۷.

در طول کابینه بیات، آلمان، بی قید و شرط، تسلیم متفقین شد و جنگ در اروپا پایان یافت. (۱) ولی ایران همچنان در اشغال ماند. سپس، ابراهیم حکیمی، معروف به «حکیم الملک» مأمور تشکیل کابینه شد. مجلس به او رأی اعتماد نداد. (۲) فشار شوروی‌ها و «حزب توده» رو به افزایش بود و اخباری نگران‌کننده از کردستان، درباره رشد جریان‌های جدایی‌طلبانه، می‌رسید. (۳) کابینه حکیمی نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد؛ و اکثریت مجلس، محسن صدر معروف به «صدرالاشراف» را به نخست‌وزیری برگزیدند. در این مدت اوضاع در آذربایجان، کردستان، گیلان و مازندران متشنج و وخیم بود. تحریکات «حزب توده» و دیگر طرفداران شوروی، زمینه آشوب را در همه جا فراهم می‌کرد. در مرداد ۱۳۲۴ بیست و پنج افسر و سرباز توده‌ای در خراسان، که در آن زمان تحت اشغال شوروی بود، دست به شورش زدند؛ که به «قیام افسران خراسان» معروف شد. این عده، با اطلاع بخش نظامی حزب ولی بدون توافق کمیته مرکزی و شوروی‌ها، دست به این حرکت زدند. حزب و شوروی‌ها از شورش افسران خراسان حمایت نکردند و دولت نیم بند صدر موفق شد آن را در نطفه خفه کند. (۴) اما نگرانی عمده، حرکت جدایی‌خواهانه در کردستان و تشکیل «فرقه دموکرات آذربایجان» بود. در شهریور ۱۳۲۴ «فرقه» با حمایت شوروی اعلامیه‌ای صادر کرد و ضمن آن خواستار خودمختاری آذربایجان شد. صدر تلاش نمود فعالیت «حزب توده» را محدود کند. طبق پیمان سه‌جانبه ۱۳۲۱، شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم یعنی در مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴، نیروهای اشغالگر باید ایران را ترک می‌کردند. بیشتر نیروهای انگلیسی و آمریکایی ایران را ترک کرده بودند اما شوروی‌ها چندان تمایلی به خروج نشان نمی‌دادند. صدر بالاخره توانست با توافق اقلیت رأی اعتماد به دست آورد ولی ظرف کمتر از

ص: ۶۶

۱- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۹. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۶۸ - ۶۹.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۶۹. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۹.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۷۰.

۴- تفرشیان، قیام افسران خراسان: صص ۷۲ - ۷۴؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

یک ماه پس از گرفتن رأی اعتماد، در اثر مخالفت سازمان یافته اقلیت مجلس، سقوط کرد.^(۱) حکیمی، با اکثریت قاطعی، از مجلس رأی اعتماد گرفت. مهمترین نگرانی در این زمان این بود که شوروی، به تلافی نگرفتن امتیاز نفت، در تخلیه خاک ایران تعلق ورزد و از حرکت های تجزیه طلبانه حمایت کند. سرانجام در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ «دولت ملی آذربایجان» رسماً در تبریز تأسیس شد، «مجلس ملی» در حضور وابسته نظامی روسیه تشکیل جلسه داد و جعفر پیشه وری رهبر «فرقه» کابینه اش را به این مجلس معرفی کرد. معدود نیرویی که از تهران به آذربایجان گسیل شده بود، نرسیده به قزوین، توسط ارتش سرخ متوقف شد و شوروی رسماً اعلام کرد که نمی گذارد نیروهای دولت مرکزی وارد آذربایجان شوند. در همین زمان قاضی محمد نیز در کردستان اعلام خودمختاری کرد؛ و چندی بعد، «جمهوری کردستان» را اعلام نمود. بالاخره دولت ناتوان حکیم الملک بیش از ۶۷ روز نتوانست مقاومت کند و استعفا داد.^(۲) قوام السیاطنه از همان روز استعفا در بهمن ۱۳۲۱ در صدد دوباره زمام قدرت را به دست گیرد. در طول این سال ها موفق شد، در کنار حمایت آمریکا، علاقه و حمایت شوروی و در نتیجه «حزب توده» را نیز جلب کند. در مجلس هم طرفداران خود را افزایش داد و نخست وزیری او این بار بیش از ۲۲ ماه به طول انجامید. قوام پس از تشکیل کابینه، در رأس هیئتی، به مسکو رفت ولی با دست خالی برگشت. «سادچیکف» سفیر شوروی مذاکرات را دنبال کرد که به عقد «موافقت نامه قوام - سادچیکف» منجر گردید. قرار شد «ارتش سرخ» تا اواخر اردیبهشت ۱۳۲۵ ایران را تخلیه کند و دولتین ایران و شوروی یک شرکت نفت مشترک در شمال ایران تشکیل دهند؛ مسئله آذربایجان هم موضوعی داخلی تلقی گردد. قوام تا آنجا پیش رفت که سه تن از رهبران «حزب توده» را وارد کابینه خود کرد. وی با این قصد با «حزب توده» ائتلاف کرد که به کمک آن از پس شوروی ها و «فرقه دموکرات آذربایجان» و آشوب های کارگری در جنوب و اصفهان برآید. به رغم همکاری قوام و توده ای ها، در سطح وزیران، روابط حزب توده و «حزب دموکرات» قوام - که در تابستان ۱۳۲۵ تشکیل شد - خصمانه بود؛ تا آنجا که به زد و خورد های خیابانی خونین نیز منجر گشت. سرانجام قوام وزیران توده ای را از کابینه بیرون راند.

ص: ۶۷

۱- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۰ - ۱۱. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۰ - ۷۲.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۲ - ۷۳. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۱.

فردای ترمیم کابینه و اخراج وزیران توده ای، هیئت نمایندگی «فرقه دموکرات» نیز پس از دو ماه مذاکره بی نتیجه تهران را ترک کرد. ارتش ایران در ۱۹ آذر ۱۳۲۵، به همراه عشایر شاهسون و ذوالفقاری وارد آذربایجان شد و دو روز بعد تبریز را فتح کرد. این پیروزی، «جمهوری کردستان» را هم خود به خود ساقط کرد. شوروی، پس از انعقاد «موافقت نامه قوام - سادچیکف» و در پی اولتیماتوم آمریکا فرقه دمکرات را رها کرد.

آیه الله طالقانی در آذربایجان

بعد از فتنه فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ - همزمان با حرکت و پیشروی ارتش به سوی آذربایجان - آیه الله سید محمود طالقانی از طرف «اتحادیه مسلمین» و جامعه روحانیت آن زمان، جهت بررسی حوادث آذربایجان، راهی این نقطه از خاک کشور گردید. (۱) وی در شرح این مأموریت سیاسی - مذهبی می گوید: در سال ۱۳۲۵، روز بعد از ورود ارتش به زنجان، [...] اینجانب از طرف عده ای از علما و مجامع دینی انتخاب شدم که به زنجان بروم... در آنجا به چشم می دیدم که بیشتر افسران غیوری که مأمور رفتن به سوی آذربایجان بودند، با چه روحیه پرشور از ایمان و غیرت، آماده حرکت و منتظر دستور بودند؛ و عده ای از آنان، افسرانی بودند که در جلسات تعلیم دینی و قرآن شرکت می کردند... شب آن روزی که ارتش می خواست به سوی آذربایجان پیشروی نماید، مصادف با ایام محرم بود و در آن روزها وضع مبهم بود و تجزیه طلبان رَجَزخوانی هایی می کردند. در آن شب، در سالن مرکزی ستاد، با حضور فرماندهان و افسران و خبرنگاران، سخنرانی مفصلی کردم و وظیفه اسلامی و ملی همه - به خصوص سربازان را شرح دادم؛ و افتخار بزرگ فداکاری را برای نجات کشور و شهادت در این باره بیان کردم. [...] صبح آن روز، که ارتش و قوای چریک حرکت می کردند، آنها را از زیر قرآن رد کردم و به گوش یکایک آنها دعا خواندم و سر و روی آنها را بوسیدم. (۲) آیه الله طالقانی از مجموعه مشاهدات و تجربیات خود، از این سفر، نتایجی همگون بانحوه تفکر و

ص: ۶۸

۱- افراسیابی، طالقانی و تاریخ: ص ۷۲.

۲- همان: ص ۷۳؛ بخشی از مدافعات آیه الله طالقانی در دادگاه نظامی شاه (۱۳۵۴).

اندیشه خود گرفت. او متوجه شد که «انحراف های فکری عده ای از مردم و جوانان و عواقب آن، خطری بزرگ برای تمامیت و استقلال کشور دارد - که ممکن است به نابودی و تجزیه آن بکشد»؛ از این رو تکلیف شرعی خود دانست که در «تشکیل جلسات مرتب و مفصل و منظم» و بحث و انتقاد بر اساس و «محول اصول برهانی خداپرستی و رد و انتقاد بر اصول ماتریالیستی و کمونیستی»، اهتمام بیشتری بنماید. (۱)

«انشعاب» در حزب توده

عملکرد شوروی و سرسپردگی آشکار «حزب توده» و «فرقه دموکرات» به آن، اعتراض ها و تردیدهای پنهانی درون رهبری حزب را آشکار کرد. رهبری «حزب توده» تلاش کرد با اعتراف به «اشتباهات» معدود، بر این بحران فایق شود ولی ناراضیان قانع نشدند و «انشعاب» معروف پیش آمد. خلیل ملکی و یارانش، پیش از آنکه حزب اخراجشان کند، از آن کناره گرفتند. از جمله اشخاصی که در کنار ملکی از «حزب توده» انشعاب کردند، عبارت بودند از: انور خامه ای، نویسنده و از اعضای گروه ۵۳ نفر؛ جلال آل احمد، نویسنده و داستان نویس؛ ابراهیم گلستان، نویسنده و داستان نویس؛ احمد آرام، نویسنده و مترجم. (۲)

دولت های ضعیف: بستر ساز «حزب توده»

قوام موفق شد مسئله خروج ارتش سرخ از ایران و حرکت های خودمختاری طلب در آذربایجان و کردستان را حل کند. مجلس در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ «موافقت نامه قوام - سادچیکف» را مردود اعلام کرد؛ و در کمتر از دو ماه بعد قوام السلطنه، که سرسختانه از استعفا خودداری می کرد، از نخست وزیری برکنار شد. (۳) وجود دولت های ضعیف مطلوب شاه بود؛ چرا که امکان می یافت زمینه را برای افزایش قدرت خود مهیا کند. حکیم الملک این بار هم دولتی ضعیف تشکیل داد

ص: ۶۹

۱- همان: ص ۷۵؛ نیز از مدافعات وی.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۸۳.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۳ - ۷۸.

ترور محمد مسعود، روزنامه نگار معروف که دربار و وابستگان شاه را در روزنامه اش، مرد امروز، به باد حمله می گرفت، از حوادث مهم این دوره بود. «در آن زمان قتل او به گردن دربار، به ویژه اشرف پهلوی، افتاد ولی بعدها فاش شد که برخی از رهبران حزب توده به دست عوامل خود محمد مسعود را به قتل رساندند و قصدشان - احتمالاً - همین بود که خانواده شاه را در معرض سوءظن قرار دهند».^(۱) مجلس به حکیمی رأی نداد؛ و کابینه او پس از ۲۳ هفته سقوط کرد. «ابراهیم حکیمی در این کابینه با تظاهرات پیاپی مخالفان، که از سوی حزب توده رهبری می شد و ناآرامی هایی در سراسر مملکت روبه رو بود و در هیچ امر قابل ذکری توفیق به دست نیاورد.»^(۲) کابینه دوازدهم به ریاست هژیر تشکیل شد. از ویژگی های وی تکیه به دربار و انگلیس و ترس شدید از مخالفان بود. شاه همچنان در فکر افزایش قدرت بود و در این میان، رضایت آمریکا و انگلیس را طلب می کرد. اعتراضات گسترده مردم به رهبری آیه الله کاشانی و ناآرامی های شهرهای مختلف علیه انتصاب هژیر به نخست وزیری، آشوبی در صحنه سیاسی ایران به وجود آورد و شاه مجبور به عقب نشینی شد. آیه الله کاشانی در نماز عیدفطر مرداد ۱۳۲۷ با حمله شدید به استعمار انگلیس خواستار استیفای حقوق ملت ایران از شرکت غاصب نفت جنوب شد. هژیر هم پس از ناکامی در پی گیری طرح تشکیل مجلس مؤسسان و حل مسئله نفت، تحت فشار شدید افکار عمومی سرانجام در ۱۳ آبان ۱۳۲۷ استعفا داد.^(۳) شاه، بدون رأی تمایل قبلی مجلس که تا آن زمان متداول بود، محمد ساعد را مأمور تشکیل کابینه کرد. وی کماکان در فکر تغییر قانون اساسی بود، پس از سفر به لندن و جلب موافقت انگلیس مترصد زمان مناسب بود. سرانجام حادثه ای مرموز، فرصت موردنیاز شاه را پدید آورد.

۱۵ بهمن؛ بهانه شاه برای اختیارات و سرکوب

روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، فردی به نام ناصر فخرآرایی به شاه تیراندازی کرد. این اقدام به حزب توده

ص: ۷۰

۱- همان: ص ۵۵. دکتر مظفر بقایی عقیده داشت که محمد مسعود از ارتباط پنهانی «حزب توده» و رزم آرا مطلع بوده و به همین سبب ترور شده است. دکتر فریدون کشاورز، از سران سابق حزب توده، در کتاب من متهم می کنم چنین بیان کرد که محمد مسعود به وسیله گروه ترور حزب به سردستگی کامبخش و کیانوری کشته شد. اعترافات سران حزب، معما را در جهت تأیید ادعای کشاورز حل کرد. همان: ص ۷۸.

۲- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۳.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۰۶. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ - ۷: صص ۵۱ - ۵۲.

نسبت داده شد و بهانه برای سرکوب و اختناق فراهم گردید؛ از این رو دولت ساعد حکومت نظامی اعلام کرد، «حزب توده» را منحل ساخت، روزنامه نگاران حمله کننده به دربار را دستگیر کرد، عده ای از سران «حزب توده» و جمعی دیگر از سیاستمداران را زندانی ساخت. آیه الله کاشانی چهره محبوب و ضدانگلیسی به دستور فرماندار نظامی تهران با خشونت و ضرب و شتم بازداشت شد و در بدترین شرایط، در حالی که در سن ۷۰ سالگی به سر می برد ابتدا به قلعه فلک الافلاک خرم آباد و سپس به لبنان تبعید گشت. وی که از زمان دولت هژیر مبارزه عمومی علیه شرکت نفت انگلیس را آغاز کرده بود در اوایل بهمن ماه ۱۳۲۷ طی اعلامیه شدیدالحنی درخواست «لغو امتیاز» نفت را مطرح نمود و همین امر علت واقعی بازداشت و تبعید او بود. آیه الله کاشانی خود نیز در بیانیه ای از تبعیدگاه به این موضوع اشاره کرد.^(۱) مجلس مؤسسان نیز در همین بحبوحه تشکیل شد و شاه اختیارات بیشتری گرفت. زمینه برای حل مشکل نفت در چارچوب قرارداد الحاقی گس - گلشائیان نیز فراهم شده بود و دولت در آخرین روزهای دوره مجلس پانزدهم، لایحه آن را به مجلس برد. چند تن از نمایندگان مخالف، حسین مکی و دکتر بقایی و حائری زاده و عبدالقادر آزاد، دولت را به دلیل دستگیری و تبعید آیه الله کاشانی و توقیف جراید و مدیران آنها، استیضاح کردند و آن قدر مباحث استیضاح را طولانی کردند تا عمر مجلس پایان یافت. آیه الله کاشانی از تبعیدگاه لبنان با صدور بیانیه محکمی درباره مجلس مؤسسان و تصمیم شاه به تغییر قانون اساسی، ضمن یادآوری جنایات دوران دیکتاتوری رضاپهلوی و هشدار به شاه در مورد دیکتاتوری و اتکاء به سرنیزه، از نمایندگان مجلس می خواست که «قد مردانگی را علم» کنند و از قانون اساسی که «خون بهای جمع کثیری از مردمان غیور و وطنخواه دین دار است» دفاع کنند.^(۲) انتخابات دوره شانزدهم مجلس در راه بود. عبدالحسین هژیر در منصب وزارت دربار که یکی از موانع اصلی برگزاری انتخابات آزاد بود نیز در همین زمان به دست یک عضو «فداییان اسلام» کشته شد.^(۳)

تشکیل «جبهه ملی»، مجلس شانزدهم

مهمترین اقدام مخالفان دولت در این دوره تشکیل «جبهه ملی» به رهبری و توسط دکتر محمد

ص: ۷۱

۱- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۸۸.

۲- دهنوی، مجموعه ای از مکتوبات...، ج ۱: ص ۵۷. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۵۸ - ۶۰.

۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۲۹۷ - ۲۹۸. امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۱۷۲.

مصدق بود. در مورد چگونگی تشکیل جبهه ملی چند قول مختلف وجود دارد. یک قول که تقریباً روایت رسمی محسوب می شود و با اندک تفاوت هایی در اغلب کتب منتشره به قلم یاران و دوستان و هواداران دکتر مصدق تکرار شده به این شرح است: در اعتراض به مداخلات دولت در انتخابات دوره شانزدهم مجلس، نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم همراه با عده ای از روزنامه نگاران و رجال ملی به رهبری دکتر مصدق تصمیم می گیرند که در کاخ سلطنتی تجمع و تحصن کنند. در پی انتشار پیام دکتر مصدق در روزنامه ها مبنی بر دعوت از مردم برای حضور در تجمع ۲۲ مهر ۱۳۲۸ مقابل کاخ مرمر «مردم تهران استقبال گرمی از دعوت دکتر مصدق به عمل آوردند و چون تحصن هزاران تن حاضران در آن محل مقدور نبود، بیست نفر از میان جمعیت انتخاب شدند و در دربار تحصن اختیار کردند... چون پس از چهار روز به تقاضا و شکایت آنها ترتیب اثر داده نشد، به تحصن خود پایان دادند و طی بیانیه ای خطاب به مردم، انتخابات را غیرقانونی اعلام کردند. روز اول آبان ۱۳۲۸ نوزده نفر از متحصنین دربار، در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند.»^(۱) اسامی بیست نفر متحصنین عبارت بودند از: ۱- دکتر محمد مصدق ۲- احمد ملکی ۳- یوسف مشار ۴- شمس الدین امیرعلایی ۵- دکتر علی شایگان ۶- محمود نریمان ۷- دکتر سنجابی ۸- دکتر رضا کابویانی ۹- دکتر مظفر بقایی ۱۰- حسین مکی ۱۱- عبدالقدیر آزاد ۱۲- حائری زاده ۱۳- عباس خلیلی ۱۴- عمیدی نوری ۱۵- دکتر حسین فاطمی ۱۶- جلالی نائینی ۱۷- ارسلان خلعتبری ۱۸- مهندس زیرک زاده ۱۹- حجه الاسلام سیدجعفر غروی ۲۰- حسن صدر. در برخی کتب تعداد متحصنین هیئت مؤسس جبهه ملی به نادرست دوازده نفر ذکر شده و تحصن چهار روزه به تجمع اعتراض آمیز در محوطه کاخ شاه و مذاکره با وزیر دربار تبدیل و تقلیل یافته است.^(۲) در مورد انتخاب مکان تحصن در برخی منابع و از جمله توسط دکتر سنجابی تصریح شده است: «بعضی ها معتقد بودند که در یکی از مساجد باشد ولی مصدق تصمیم گرفت که این بار نیز در دربار تحصن صورت بگیرد.»^(۳)

ص: ۷۲

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۸۴.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۱۰ و ۳۱۱. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۸.

۳- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۶. مکی، خلع ید...، ج ۱: ص ۴۳.

یک بار هم قبلاً در جریان انتخابات مجلس پانزدهم مصدق به همراه جمعی از سیاسیون در دربار تحصن کرده بود. بعضی از اشخاص حاضر در این تحصن که در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۲۵ صورت گرفت و آن هم به مدت چهار روز طول کشید، عبارت بودند از: دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران)، سیدرضا فیروزآبادی، دکتر احمد متین دفتری، سیدمهدی فرخ، سید محمدصادق طباطبایی، امان‌الله اردلان، مهندس فریور، جمال امامی خویی، سیدحسن زعیم، جلالی نائینی، عباس خلیلی. (۱) دکتر مصدق در پیامی که روز قبل از تحصن ۱۳۲۸ در مطبوعات منتشر شد در مورد انتخاب دربار به عنوان محل تحصن چنین می نویسد: «اینجانب صلاح نمی دانم که برای شکایت از دولت به غیر از دربار جای دیگر برویم و بین شاه و ملت جدایی بیندازیم. آنهم چنین پادشاه رثوف و مهربانی که نمی خواهد خود را از مردم جدا کند.» (۲) در اطلاعیه دوم دکتر مصدق برای توضیح بیشتر هدف تحصن، وی ضمن اشاره به اینکه فساد در انتخابات «حتی مورد اعتراض شاه نیز قرار گرفته است» و کسانی «به طرز مغرضانه ای سعی می نمایند از بیان حقایق به شاه کشور» جلوگیری کنند، تأکید کرده است که «اگر ملت ایران در روزهای فترت برای عرض شکایت از سوءجریان انتخابات سرتاسر کشور به دربار شاه پناهنده نشود از مغرضین باید پرسید پس به کجا روی آورد.» (۳) در مورد همکاری فداییان اسلام، شهید حاج مهدی عراقی در خاطرات خود تصریح می کند که برای تحصن در دربار، دکتر مصدق «یک نامه ای هم برای مرحوم نواب [صفوی] می نویسد که شما دوستانتان را بفرستید اینجا، من با آنها کاری دارم. صبح جمعه بود، تعدادی از بچه ها رفتند خانه مصدق... [هنگام حرکت از منزل، دکتر مصدق] از پله ها آمد پایین و یک دستش عصا بود، یک دستش هم توی دست مرحوم امامی [از رهبران فداییان اسلام]. حرکت کردند جلو، جمعیت هم به دنبال ایشان آمدند تا دم دربار.» (۴)

در مورد وقایع تحصن در اغلب منابع به تحویل عریضه ای خطاب به شاه و پاسخ کتبی وزیر دربار از از

ص: ۷۳

۱- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۲۰۱.

۲- روزنامه های شاهد و ستاره، ۲۱/۷/۱۳۲۸.

۳- روزنامه شاهد، ۲۳/۷/۱۳۲۸.

۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۳۸ - ۳۹.

طرف شاه اشاره شده است اما دکتر سنجابی که خود از متحصنین بود در خاطرات خود اشاره می کند که «مصدق مذاکراتی گویا با شاه کرد»،^(۱) و در مقابل سؤال مجدد و تأکید مصاحبه گر مجدداً می گوید: «درست یادم نیست آیا مصدق ۱ ه، ۲ شاه را دید یا خیر».^(۲) حاج مهدی عراقی نیز که در روز تحسن همراه گروهی از اعضای فداییان اسلام در تجمع قبل از تحسن شرکت داشته و از طریق رفیعی مدیر انتظامات فداییان اسلام که یکی از رابط های تعیین شده بین متحصنین و بیرون بود، از وقایع تحسن اطلاع داشته، در خاطرات خود به ملاقات و مذاکره شاه با مصدق اشاره می کند.^(۳) دکتر سنجابی در مورد تشکیل جبهه ملی در تحسن دربار می گوید «جبهه ملی در همین تحسن تشکیل شد. یعنی موقعی که ما در کاخ متحصن بودیم آنجا پیشنهاد شد که این هیئت و این تشکیلات بنام جبهه ملی نامیده بشود و آقای دکتر مصدق هم موافقت کردند. بنابراین پایه و اساس و نام جبهه ملی در همین روزهای تحسن نهاده شد».^(۴) مهدی عراقی در کتاب «ناگفته ها» توضیح می دهد که پیش نویس اطلاعیه تأسیس جبهه ملی از داخل کاخ توسط متحصنین به فداییان اسلام داده شد تا آنها نسبت به چاپ و انتشار آن اقدام کنند. «قرار شد یک چند نفری هم رابط باشند بین متحصنین و بیرون... حاج ابوالقاسم رفیعی مدیر انتظامات فداییان اسلام... می آید، مینوت تأسیس جبهه ملی را از آن تو [دربار محل تحسن] می آیند می دهند به دست حاج ابوالقاسم رفیعی که با موافقت شاه جبهه ملی در ایران به وجود می آید».^(۵) در کتاب مذکور مضمون مذاکرات مصدق و شاه درباره تأسیس جبهه ملی اینگونه شرح داده شده است:

«مصدق به شاه می گوید که دستور بدهید انتخابات آزاد باشد. شاه می گوید اگر انتخابات آزاد شود کمونیست ها برنده می شوند، آراء را آنها می برند. اینها می گویند که نه، شما خاطر جمع باشید که کمونیست ها برنده نمی شوند، ما رأی را خواهیم آورد. بعد، شاه می گوید آخر شما نه تشکیلاتی دارید، نه حزبی هستید، نه چیزی هستید، چه جوری، روی

ص: ۷۴

۱- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۷.

۲- همان: ص ۱۰۸.

۳- عراقی، ناگفته ها: ص ۴۰.

۴- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۱۰۸.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۴۰.

چه حسابی، چه ملاکی؟ خلاصه اش توافق می کنند که تا آن موقع که به طور کلی، حزبی جز حزب ایران وجود نداشت، جبهه ملی را به وجود بیاورند.»^(۱) علاوه بر قول مشهور در مورد تأسیس جبهه ملی در اول آبان ۱۳۲۸ و اعلام موجودیت آن در دهم آبان همان سال،^(۲) قول دیگر نیز مدعی است که در مدت ۳۴ روز تبعید دکتر مصدق، پس از اعلام حکومت نظامی متعاقب ترور هژیر (۱۳ آبان ۱۳۲۸)، «در همین زمان هسته مرکزی و شالوده گروهی سیاسی به نام جبهه ملی نیز ریخته شد.»^(۳) مهدی عراقی در مورد واکنش نواب صفوی در مورد درخواست چاپ اطلاعیه تأسیس جبهه ملی توسط فداییان اسلام می گوید: «وقتی این مینوت [پیش نویس اعلام تأسیس جبهه ملی] را که آوردند و دادند دست نواب که ببرند و چاپش بکنند، ایشان ناراحت شد و منع کرد بچه ها را از این کار و گفت تشکیلات و حزب و جبهه ای که با موافقت پسر رضاخان به وجود آمده باشد، برای ما ارزش ندارد. هر چه بدبختی است از اینجاست، کانون فساد اینجاست. ما با کاشانی صحبت کردیم که این کانون فساد را برداریم. اگر این [شاه] بماند مرتب این میکروب سرطان و میکروب مالاریا رشد می کند و می آید بیرون. تازه اینکه با دست خود بیاید برای ما یک حزب هم بر ایمان به وجود بیاورد... ولی با اصراری که به حساب بچه ها داشتند به خصوص که، الآن می خواهد یک حرکتی به وجود بیاید، اگر از همین جا این حرکت پاره بشود ممکن است ضررهایش بعد متوجه ما بشود، اینکه حالا شما نظارت داشته باش بر اینها و اگر خواست کار خلافی انجام بشود، آن موقع مخالفت بکنی. تا ساعت یک و دو نیمه شب این موضوع مورد بحث بود. یک عده موافق، یک عده مخالف، نهایت امر نتیجه به اینجا رسید که مرحوم نواب گفت که من دستور چاپ آن را نمی دهم خودتان هر کاری که می خواهید بکنید... بچه ها آن را چاپ و منتشر کردند.»^(۴) یرواند آبراهامیان هسته اولیه جبهه ملی را به سه گروه طبقه بندی می کند و می نویسد:

ص: ۷۵

- ۱- همان: همان صفحه.
- ۲- غلامرضا نجاتی در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، یک بار تاریخ اول آبان و یک بار ۱۹ آبان را به عنوان تاریخ اعلام جبهه ملی ذکر می کند. صص ۸۴ و ۸۶.
- ۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۲۹۹.
- ۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۴۰ - ۴۱.

«اعضای گروه اول عبارت بودند از سیاستمداران ضد دربار برجسته ای مانند امیرعلایی، حقوقدان و اشراف زاده ای که در دولت قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، کارمند عالی رتبه مستقلى که او هم در دوره قوام خدمت کرده بود؛ و مشارعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمدار کهنه کاری که توسط رضاشاه از کشور اخراج شده بود. گروه دوم را این گونه سیاستمداران مرتبط با بازار تشکیل می دادند: سید ابوالحسن حائری زاده، متحد نزدیک کاشانی از زمان مبارزات ضد جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۴؛ مظفر بقایی، حقوقدان تحصیل کرده اروپا، که هواداران زیادی در بین محافظه کاران بازار کرمان داشت؛ و حسین مکی، کارمند جوانی از یک خانواده بازاری یزدی و نویسنده کتاب معروف تاریخ بیست ساله ایران که نگاه مثبتی به روحانیون و نظر خصمانه ای به سلطنت پهلوی داشت. مکی، بقایی و حائری زاده - به منزله طرفداران قوام - به مجلس پانزدهم راه یافته بودند اما از حزب دموکرات کناره گیری کرده بودند تا اعتراضات بازاریان علیه دولت را سازمان دهند. سومین و مهمترین گروه این کمیته را شماری از تندروهای جوان و تحصیل کرده غرب تشکیل می دادند؛ مانند دکتر کریم سنجابی و زیرک زاده، دو تن از رهبران حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رییس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی، روزنامه نگار تحصیل کرده فرانسه که بعدها «شهید» اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیل کرده فرانسه که هر چند از خانواده ثروتمندی بود - پدر وی رییس جامعه شیخی کرمان بود - از حزب توده و جناح تندرو و حزب دمکرات پشتیبانی می کرد. اعتراض و تظاهرات در باغ کاخ سلطنتی آنچنان مؤثر بود که دربار وعده داد به بی نظمی های انتخاباتی پایان دهد [...] جبهه ملی در نخستین بیانیه عمومی خود سه خواسته مشخص را مطرح کرد: برگزاری درست انتخابات، لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات. یکی از شرکت کنندگان در همان نشست، بعدها می نویسد که مسئله نفت در آن جلسه مطرح نشد، زیرا در آن هنگام رهبران جبهه متوجه انتخابات بودند نه شرکت نفت ایران و انگلیس [...] [مصدق، هم پیش از شکل گیری جبهه و هم پس از آن، پافشاری می کرد که ائتلافی آزاد و باز از سازمان ها با یک هدف عمومی برای ایران مناسب تر است تا یک حزب سیاسی سازمان یافته با اعضای منضبط و برنامه های مدون. همچنین پافشاری می کرد که می خواهد نه از زبان یک حزب بلکه از زبان همه ملت سخن بگوید. در ماه های بعدی چهار سازمان حزب ایران، حزب زحمتکش، حزب ملت ایران و مجمع مسلمانان مجاهد به

جبهه ملی پیوستند و پشتیبانان اصلی و سازمان یافته مصدق را تشکیل دادند.»^(۱) نجاتی در توضیح ترکیب جبهه ملی از «حزب ایران»، «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات»، «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست»، «جمعیت آزادی مردم ایران»، «جمعیت فداییان اسلام» و «مجمع مسلمانان مجاهد» نام می برد^(۲) و در مورد فداییان اسلام تأکید می کند که این جمعیت «در تمام مبارزات سیاسی - ملی سال های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شرکت فعال نمود و نیروی عامل و متحرک جبهه ملی را تشکیل داد.»^(۳) محاکمه سران «حزب توده» از دیگر حوادث مهم این دوره بود که پیش از افتتاح مجلس جدید صورت گرفت. توده ای ها در دو گروه محاکمه شدند و عده ای از سرانشان نیز مخفی شدند و بعدا فرار کردند.^(۴)

مجلس شانزدهم در ۹ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد. آیه الله کاشانی (که در تبعید بود) و دکتر مصدق و هفت تن از اعضای جبهه ملی در تجدید انتخابات تهران به مجلس راه یافتند.^(۵) ساعد به گرفتن رأی اعتماد امیدوار نبود؛ و هیچ نماینده ای هم حاضر نمی شد از «قرارداد الحاقی گس - گلشایان» دفاع کند و امید تصویب آن نمی رفت. کابینه ساعد، پس از ۱۶ ماه، سرانجام سقوط کرد.^(۶) انگلیسی ها شاه را راضی کردند که علی منصور (منصورالملک) را مأمور تشکیل کابینه کند تا بتواند «قرارداد الحاقی گس - گلشایان» را به تصویب

ص: ۷۷

-
- ۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۱۰. در ترجمه به جای «مجمع مسلمانان مجاهد»، «جامعه مجاهدین اسلام» آمده بود که تصحیح شد.
 - ۲- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۸۶ - ۹۱.
 - ۳- همان: ص ۹۰.
 - ۴- دو گروه محکومین «حزب توده» عبارت بودند از: دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، اکبر شهابی، غفور رحیمی، امیر عبدالملک پور، عبدالحسین نوشین، ضیاءالدین الموتی، محمد علی جواهری، محمدعلی شریفی، محمود بقراطی، احمد قاسمی، محمد شورشیان، صمد حکیمی و نورالدین کیانوری؛ بانو اختر کیانوری (خواهر نورالدین و همسر عبدالصمد کامبخش)، محمد شهریاری، جواد معینی، کولیا خاچاطور، آرزومانیانس، محمود هرمز، ابراهیم محضری، نوروز علی غنچه، علی اکبر شاندرمنی، احمد میراحمدی، مهندس علی علوی. از جمله فراریان نیز عبارت بودند از: غلامعلی بابازاده، رضا رادمنش، فریدون کشاورز و احسان طبری. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۱. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۵۶ - ۵۷؛ هر دو با تصرف و اصلاح.
 - ۵- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۱: ص ۴۳۱.
 - ۶- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۴ - ۱۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۷۹ - ۸۰.

برساند. منصور قرارداد را به مجلس فرستاد ولی توفیقی نیافت. انگلیسی ها، که از منصور ناامید شده بودند، با شاه و آمریکایی ها اتفاق نظر پیدا کردند که رزم آرا، رییس ستاد ارتش، نخست وزیر شود. (۱) بازگشت آیه الله کاشانی از تبعید در میان استقبال مردم، در این دوره پیش آمد و - با ورود وی - مبارزات ملت ایران، شور دیگری پیدا کرد. (۲) رزم آرا در بدو معرفی کابینه و برنامه اش به مجلس، با مخالفت شدید آیه الله کاشانی و «جبهه ملی» مواجه شد. (۳) اکثریت مجلس هم چندان به حمایت او مایل نبودند؛ آنها می دانستند که شاه و رزم آرا در صدد انحلال مجلس اند. خطر انحلال که رفع شد، مجلس در مقابل رزم آرا ایستاد. فرار ده تن از رهبران «حزب توده» از زندان قصر، که «گویا» با اطلاع رزم آرا صورت گرفته بود، به حیثیت وی بیش از پیش لطمه زد. (۴) او روابط ایران و شوروی را بهبود بخشید و قراردادی بازرگانی نیز با آن دولت منعقد کرد؛ لیکن تکیه او بر انگلیسی ها بود که به وی اعتماد داشتند و حمایتش می کردند. (۵)

نهضت ملی شدن نفت، به رهبری مصدق و کاشانی

آیه الله کاشانی و «جبهه ملی» به رهبری دکتر مصدق خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند و این خواسته مورد حمایت گروه های کثیر مردم و تنی چند از علمای برجسته نظیر آیه الله العظمی خوانساری (از مراجع ثلاث قم)، آیه الله بهاءالدین محلاتی، آیه الله عباسعلی شاهرودی، آیه الله سیدحسن چهارسوقی، آیه الله شیخ باقر رسولی، آیه الله سیدمحمود روحانی قمی، آیه الله شیخ محمدرضا کلباسی، آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی، آیه الله فقیه سبزواری و گروه کثیری از روحانیون فعال و مبارز مانند حاج سیدحسین خادمی و حاج شیخ مرتضی مدرسی اردکانی، حاج سیدمصطفی سیدالعراقین و... قرار گرفت (۶) و شوری

ص: ۷۶

- ۱- ایرانی، بحران دمکراسی...: ص ۸۱.
- ۲- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۱۶. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر...، ش ۶ - ۷: صص ۵۳ - ۵۴.
- ۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۹۳ - ۹۴.
- ۴- فراریان: خسرو روزبه، دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر نورالدین کیانوری، مهندس علی علوی، عبدالحسین نوشین، احمد قاسمی، صمد حکیمی، محمود بقراطی و علی اکبر شاندرمنی. نقل از آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۲؛ با تصرف. نام خسرو روزبه در این مأخذ از قلم افتاده است. ستوان چنگیز قبادی عامل فرار و عضو سازمان افسران در سال ۳۹ یا ۴۰ به ایران بازگشت و اعدام شد.
- ۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۲۴ - ۳۲۵.
- ۶- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۰ - ۱۰۴ به نقل از مطبوعات سال ۱۳۲۹ و کتاب «روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت». همچنین؛ ترکمان، نقدی بر مصدق و...: صص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵ - ۶۵.

عجیب در سراسر ایران پدیدار شد. آیه الله العظمی بروجردی نیز از نهضت نفت «ضمنی ولی آشکارا» حمایت می کرد و به علمای تهران نامه نوشت که نباید با این حرکت مخالفت کنند. (۱) ۱ م آرا، ۲ رزم آرا این کار را غیرعملی خوانده مردم را از خطرات آن ترساند؛ و در ۱۳ اسفند ۱۳۲۹ مخالفتش را با ملی شدن صنعت نفت، در جلسه کمیسیون نفت مجلس، تکرار کرد، تا آنجا که به دلیل اقتدار و موقعیت ویژه اش به بزرگترین مانع تحقق خواست ملی مبدل گردید. وی سرانجام سه روز بعد، در مسجد شاه، به ضرب گلوله یک عضو «فداییان اسلام» به قتل رسید. (۲) پس از دستگیری خلیل طهماسبی به اتهام قتل رزم آرا، «یک اعلامیه از طرف نواب صفوی [رهبر فداییان اسلام] صادر شد که در بالای آن «هوالعزیز» نوشته شده بود. این اعلامیه خطاب به شاه صادر شده بود» و «قاطعانه به شاه دستور می داد که باید فرمان آزادی قاتل رزم آرا را صادر کند و برای هرگونه آزاری که وی در زمان بازجویی توسط پلیس دیده است، از او عذرخواهی نماید». (۳) آیه الله کاشانی در مصاحبه ای نظرش را چنین ابراز داشت: «این عمل به نفع ملت ایران بود و این گلوله و ضربه عالی ترین و مفیدترین ضربه ای بود که به پیکر استعمار و دشمنان ملت ایران وارد آمد. قاتل رزم آرا باید آزاد شود؛ زیرا این اقدام او در راه خدمت به ملت ایران و برادران مسلمانش بوده است». (۴) بنا به خاطرات سیدمحمد واحدی از اعضای برجسته فداییان اسلام و حاج مهدی عراقی، رهبران جبهه ملی برای جلوگیری از اقدامات رزم آرا و حتی احتمال کودتا توسط وی، از فداییان اسلام درخواست می کنند که رزم آرا از سر راه نهضت ملی برداشته شود. (۵) در جلسه با نواب صفوی؛ بقایی، فاطمی، نریمان، آزاد، حائری زاده، سنجابی، شایگان و مکی از طرف جبهه ملی حضور پیدا می کنند و دکتر فاطمی تأکید می کند که من اصالتاً از طرف خودم هستم و کالتاً از طرف مصدق (چون کسالت داشت) و ایشان گفته اند هر تصمیمی

ص: ۷۹

-
- ۱- ترکمان، نقدی بر مصدق و...: ص ۲۸. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۰ و ۱۰۱.
 - ۲- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۱۷ - ۱۸. ایران، بحران دموکراسی...: صص ۸۲ - ۸۳.
 - ۳- هیکل، ایران، روایتی که...: ص ۱۱۲.
 - ۴- هیکل، ایران، کوه آتشفشان: ص ۱۸۴.
 - ۵- عراقی، ناگفته ها: صص ۷۲ - ۷۷. خاطرات واحدی در مجله خواندنی ها ش ۱۷ سال ۱۶ مورخ ۹/۸/۱۳۳۴ انتشار یافته است و با توجه به زمان انتشار، برخی مطالب با ابهام و کنایه ذکر شده است. همچنین؛ خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۵۱.

که در این جلسه گرفته شود «برای خود من هم لازم الاجراء است.»^(۱) نواب صفوی طی دو جلسه طولانی به شرط اجرای احکام اسلام در صورت به قدرت رسیدن جبهه ملی، پیشنهاد اعدام انقلابی رزم آرا را پذیرفت و جبهه ملی نیز متعهد شد که در صورت موفقیت، خواسته های فداییان اسلام را عملی نماید.^(۲) همچنین نواب صفوی در این مورد با آیه الله کاشانی نیز ملاقات و گفتگو کرد و آیه الله کاشانی هم قول داد که «بگذار مرحله اول رزم آرا برود، بقیه کارها درست می شود.»^(۳) در سندی که متن بازجویی از خلیل طهماسبی در سال ۱۳۳۴ را نشان می دهد و به تازگی انتشار یافته، وی صریحاً به جلسات مزبور با رهبران جبهه ملی و آیه الله کاشانی اعتراف کرده است ولی از اشخاص فقط نام بقایی و مکی و کاشانی و فاطمی را ذکر کرده است و نسبت به بقیه با عنوان و کلاء اقلیت که نامشان در خاطر من نیست، پاسخ داده است.^(۴) در دادنامه دادستان ارتش مورخ ۱۸/۱۰/۳۴ علیه فداییان اسلام پس از بازداشت گسترده به دلیل سوء قصد ناموفق به حسین علاء، به سابقه ترور رزم آرا با معاونت «بعضی از نمایندگان اقلیت در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی» اشاره شده است.^(۵) و پای آیه الله کاشانی، بقایی، حائری زاده، مصدق و شایگان نیز به میان کشیده شد ولی با اعدام نواب صفوی، خلیل طهماسبی و چند تن از فداییان اسلام پرونده بسته شد و در مورد دیگران هم موضوع پیگیری نشد.^(۶) هیکل روزنامه نگار شهیر مصری می نویسد: بعداً شوهر اشرف [پهلوی] به من گفت وقتی که خبر ترور رزم آرا را به شاه دادند، گیج شد. او نمی توانست باور کند که نخست وزیرش بدین طریق از صحنه محو شده باشد. شاه بعد از شنیدن خبر گفت: «نمی توانم باور کنم، نمی توانم باور کنم، نمی دانم چه کار بکنم!»؛ و سپس ادامه داد: «من کاملاً تنها هستم؛ هیچ کس مشکلات مرا درک نمی کند. هر کسی علیه من در حال توطئه چینی است؛ بعضی از آنها سنجیده این کار را می کنند و بعضی ناآگاهانه. اما این

ص: ۸۰

-
- ۱- عراقی، ناگفته ها: ص ۷۲. در خاطرات واحدی آمده است که «حائری زاده گفت من به نمایندگی از دکتر مصدق آمده ام.»
 - ۲- همان: صص ۷۲ - ۷۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ص ۳۰۴.
 - ۳- عراقی، ناگفته ها: صص ۷۵ - ۷۷.
 - ۴- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۳۰۵ - ۳۰۷. گل محمدی، جمعیت فداییان اسلام...، ج ۲: صص ۶۶۶ - ۶۶۹.
 - ۵- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: صص ۴۲۱ - ۴۲۲.
 - ۶- همان: ص ۴۲۲.

من هستم که ناچارم تاوان پس بدهم.»^(۱) فردای قتل رزم آرا، روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۸ کمیسیون نفت پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را تصویب و اعلام کرد.^(۲) «در همان روزی که رزم آرا به قتل رسید، امیر اسدالله علم شتابزده به سفارت انگلیس رفت و از جانب شاه با مقامات سفارت راجع به دولت آینده مشورت کرد: دولت آینده آیا باید قوی باشد یا بی آزار؟!»^(۳) انگلیسی ها، به رغم میلشان به سید ضیاءالدین طباطبایی، رضایت دادند که دولتی روی کار بیاید که نقش بینابینی بازی کند. شاه و مشاورانش، حسین علاء را که به گفته آبراهامیان، «مورد قبول جبهه ملی بود»،^(۴) و «وزیرانش را به توصیه مصدق انتخاب می کرد»،^(۵) به عنوان محلل برگزیدند^(۶) تا مخالفت کمتری برانگیخته باشند. سرانجام در روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، در پی تظاهرات عظیم مردم در خیابان ها، مجلس شورای ملی به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد. مجلس سنا نیز در ۲۹ اسفند - به اتفاق آراء - اصل مذکور را تأیید نمود. در روز ۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ کمیسیون نفت قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد و مجلسین نیز در روزهای بعد آن را تأیید نمودند؛ حسین علاء هم از نخست وزیری استعفا داد و سمت سابقش، وزارت دربار را مجدداً بر عهده گرفت. در محافل سیاسی آن زمان شایع شده بود که سید ضیاء به نخست وزیری خواهد رسید؛ که ناگهان جمال امامی، از نمایندگان مخالف مصدق و واسطه دربار پیشنهاد کرد مصدق نخست وزیر شود. «از ۹۰ نفر عده حاضر در جلسه خصوصی [مجلس شورا] ۷۹ نفر به دکترا مصدق رأی تمایل دادند.»^(۷) مصدق خود در مورد پذیرش پیشنهاد نخست وزیری، در تقریرات زندانش، چنین می گوید:

ص: ۸۱

-
- ۱- هیکل، ایران، روایتی که...: صص ۱۱۲ - ۱۱۳.
 - ۲- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۱۲۶.
 - ۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۲.
 - ۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۲۷.
 - ۵- همان: همان صفحه.
 - ۶- بزرگمهر، تقریرات مصدق...: ص ۱۲۱، تعبیر «محلل» برای کابینه علاء توسط مصدق نیز به کار رفته است اما وی آن را مقدمه نخست وزیری سیدضیاء توصیف می کند در حالیکه برخی دیگر با توجه به ارتباطات جبهه ملی با وی، آن را زمینه ساز حکومت مصدق می دانند. عراقی، ناگفته ها: صص ۸۷ و ۹۵.
 - ۷- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۴۴۵.

... کابینه [علاء] جنبه محلل داشت و زمینه را برای نخست وزیری سید ضیاءالدین طباطبایی مهیا می کرد تا بیاید و مسئله ملی شدن نفت را به سبک خود منتفی سازد. به همین دلیل متولیان مجلس به این امید که من - نظیر دوره چهاردهم - نخست وزیری را نخواهم پذیرفت، در جلسه خصوصی، به زمامداری من ابراز تمایل کردند؛ در حالی که در همان موقع سید ضیاءالدین در دربار منتظر بود تا فرمان به نامش صادر شود. اما من که نهضت را در خطر می دیدم، رأی تمایل را بلافاصله با شرط تصویب قانون طرح اجرای ملی شدن صنعت نفت پذیرفتم. (۱) سفارت انگلیس پیش بینی می کرد که مصدق «در زمان کوتاهی شکست خواهد خورد و لاجرم، نیست خواهد شد». (۲)

اجرای قانون ملی شدن نفت

اشاره

مسلم بود که دیگر نمی توان دولت ایران را از تحقق ملی شدن نفت باز داشت. در آغاز نخست وزیری دکتر مصدق، هیئتی از جانب شرکت نفت به ریاست «بازیل جکسون» به ایران آمد؛ مذاکرات به نتیجه ای نرسید و هیئت انگلیسی باز گشت. «انگلیسی ها در خرداد ۱۳۳۰ فرمول «نوعی ملی شدن» را تصدیق کرده بودند. یک ماه بعد نیز هیئت نمایندگی شرکت نفت به ریاست استوکس، اصل ملی شدن را از جانب دولت انگلستان و شرکت نفت به رسمیت شناخت. در مذاکرات بعدی که آمریکایی ها نیز مداخله داشتند اصل ملی شدن تأیید شده بود... [دکتر مصدق و همکارانش] فرمول و پیشنهادهای انگلیسی ها و آمریکایی ها را زیر پوشش «نوعی ملی شدن» مغایر با قانون ملی کردن می دانستند و معتقد بودند که باید ایستادگی کرد و حتی برای مدتی از صدور و فروش نفت به خارج و تحصیل عواید آن چشم پوشید». (۳) «اورل هریمن» نماینده تام الاختیار آمریکا نیز با موافقت دکتر مصدق برای میانجی گری به ایران آمد. «حزب توده» که در این زمان جنبش ملی را رقیب خود می دانست، تظاهرات بزرگی به راه انداخت و دکتر مصدق را به عنوان «عامل امپریالیسم آمریکا» مورد حمله قرار داد. نتیجه تظاهرات ۲۵ کشته و ۲۵۰

ص: ۸۲

۱- بزرگمهر، تقریرات مصدق...: ص ۱۲۱.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۴.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۱۶۰ - ۱۶۱.

زخمی بود. (۱) نشریات وابسته به «حزب توده» حملات خود را به دکتر مصدق تشدید کردند. پس از «هریمن» یک هیئت انگلیسی به ریاست «ریچارد استوکس» در مرداد ۱۳۳۰ به تهران آمد؛ که با دست خالی به انگلستان بازگشت. انگلیسی ها، که در تلاش های دیپلماتیک ناکام شده بودند دست به تحریک های مختلف در داخل می زدند. رهبر نمایندگان مخالف مصدق، جمال امامی، که با سفارت انگلیس رابطه داشت، «ضد کمونیستی دو آتشفشان و محافظه کاری طرفدار غرب بود و مؤثرترین شیوه مبارزه با کمونیسم را توسل به سرکوب و اختناق می دانست». (۲) «در شهریور ماه، که شرکت نفت تکنیسین های خود را خارج و تأسیسات نفتی را تعطیل کرد، دولت انگلیس هم نیروی دریایی خود را در خلیج فارس تقویت و علیه ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد.» شکایت انگلیس به شورای امنیت، فرصت مغتنمی بود تا از ایران در یک مجمع جهانی دفاع شود و تبلیغات انگلیسی ها خنثی گردد. «مصدق، در مهر ماه، برای اقامه دعوا در شورای امنیت به نیویورک رفت، برای دستیابی به کمک مالی بانک جهانی به تلاش ناموفقی دست زد و با متهم کردن انگلیس به مداخله در سیاست داخلی ایران، همه کنسولگری های این کشور را تعطیل کرد. بدین ترتیب، در اواخر پاییز ۱۳۳۰، مصدق در یک انقلاب بزرگ دیپلماتیک درگیر شده بود.» (۳) کاتم در مورد موضع آمریکا در قبال دولت مصدق چنین می نویسد: «از دیپلماسی ایالات متحده در نخستین سال زمامداری مصدق و نیمه اول دوره حکومت وی چنین برمی آید که بسیاری از مقام های آمریکایی موافق ناسیونالیست ها بوده اند. گفته می شد که آمریکا با اعمال فشار فراوان بر بریتانیا مانع از مداخله نظامی آن کشور در ایران شده و انگلستان را به مذاکره با مصدق تشویق کرده است. از دیگر نشانه های سیاست مساعد آمریکا نسبت به ایران، تمدید مهلت اقامت هیئت نظامی آمریکایی در ایران و اجرای برنامه اصل چهار با کمک ۲۳ میلیون دلار سالانه بود.» (۴) انتخابات مجلس هفدهم در راه بود و همه نیروهای سیاسی غنیمت می طلیدند. به رغم همه محدودیت ها و زمینه ها و ریشه های تقلب و اعمال نفوذ، انتخابات به نحوی برگزار شد که همه نیروها در

ص: ۸۳

۱- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۴. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۹۳.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۵.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۰.

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران (چ ۳، کویر): ص ۲۶۷.

مجلس نماینده داشتند. آبراهامیان می نویسد: «در شهرهای بزرگ، جبهه ملی بیشتر کرسی ها را صاحب شد. در تهران که مجموع آراء دو برابر انتخابات پیشین بود، جبهه ملی همه دوازده کرسی را به دست آورد. ولی در اکثر حوزه های دیگر استان ها به ویژه نواحی روستایی، مخالفان موفق تر بودند... مصدق با پی بردن به اینکه جناح مخالف، اکثریت قابل توجه کرسی های استانی را به دست خواهند آورد، پس از اینکه انتخاب شوندگان به حدنصاب لازم رسیدند (هفتاد و نه نماینده)، انتخابات را متوقف کرد... از ۷۹ نماینده، ۳۰ نفر، یا وابسته به «جبهه ملی» بودند و یا موضعی بسیار نزدیک با آن داشتند... ۴۹ نماینده دیگر، که بیشتر از زمین داران بودند، (۱) به دو فراکسیون سلطنت طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می شدند.» (۲) نجاتی می نویسد: «نتیجه انتخابات دوره هفدهم برخلاف انتظار دکتر مصدق بود. همه مخالفان دولت در مجلس شانزدهم که با دربار بستگی داشتند، از شهرستان ها انتخاب شده بودند.» (۳) دکتر مصدق طی پیامی رادیویی گفت: «مداخلات بعضی از مأمورین دولتی و ثروتمندان متنفذ محلی در شهرستان ها و آزادی بی سابقه انتخابات موجب گردید بعضی از انجمن های نظارت سوءاستفاده کنند.» (۴) مع الوصف «وی در عین حال اظهار اطمینان کرد که هشتاد درصد نمایندگان که به مجلس می روند، نماینده حقیقی ملت خواهند بود.» (۵) پس از دو ماه کشمکش ها و درگیری های فراوان در مجلس بر سر تصویب اعتبارنامه های نمایندگان و رسمیت یافتن مجلس هفدهم، ۵۳ نفر از ۶۶ نماینده حاضر رأی تمایل به ادامه نخست وزیری دکتر مصدق دادند. (۶)

ص: ۸۴

- ۱- روزنامه دنیا در ۴ خرداد ۱۳۳۱ مشاغل نمایندگان دوره هفدهم را ذکر کرده است که طبق آن ۱۵ نفر از آنان مالک و زمین دار بوده اند. سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۵۸۵.
- ۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: صص ۳۳۱ - ۳۳۲.
- ۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۱۹.
- ۴- همان: همان صفحه، به نقل از روزنامه کیهان مورخ ۱ فروردین ۱۳۳۱.
- ۵- همان: همان صفحه.
- ۶- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۶۰۶.

مصدق از مجلس تقاضای ۶ ماه اختیارات تام کرد و از شاه خواست که «وزارت جنگ» را - با همه اختیارات - به وی بسپارد؛ شاه پذیرفت و مصدق «روز ۲۵ تیر [۱۳۳۱] بدون اطلاع دوستان، همکاران، مشاوران یا وزیران کابینه استعفا کرد...» (۱) و حتی «برای مردم یک پیام رادیویی نفرستاد.» (۲) همایون کاتوزیان اضافه می کند: «ظاهراً می خواسته است نفس راحتی بکشد. روز بعد خبر کناره گیری مصدق و انتصاب قوام به نخست وزیری اعلام گردید. همه حیرت زده شدند.» (۳) ۱ تر مصدق، ۲ دکترا مصدق بعدها در «خاطرات و تألمات» می نویسد: «اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد و قبل از اینکه دادگاه [لاهی] اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوای خود را از دیوان لاهی پس می گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می شد و زحمات هیئت نمایندگی ایران به هدر می رفت.» (۴) فرایند این مخالفت و استعفا، عامل تازه ای را در جریان مبارزات ملت ایران وارد کرد: وارد شدن شاه به میدان جنگ. آبراهامیان در تحلیل خود از این مسئله می نویسد: پس از پنج ماه کشمکش های پارلمانی، در ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ مصدق به ناگاه با استفاده از حق قانونی نخست وزیر در تعیین وزیر جنگ، کشمکش را به یک بحران مهم ملی تبدیل کرد. هنگامی که شاه فرد مورد نظر مصدق را پذیرفت، (۵) وی بدون توجه به نمایندگان و با نوشتن استعفانامه ای، مستقیماً به مردم متوسل شد. مصدق در استعفانامه خود به این موضوع اشاره کرده بود که چون به وزیر جنگ مورد اعتمادی نیازمند بود و شاه هم فرد مورد نظر را پذیرفت، استعفا می دهد تا اعلیحضرت فرد مورد اعتماد و مجری سیاست هایش را به نخست وزیری تعیین کند. برای نخستین بار یک نخست وزیر آشکارا از شاه به دلیل نقض

ص: ۸۵

-
- ۱- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۳۳.
 - ۲- همان، همان صفحه.
 - ۳- همان، همان صفحه.
 - ۴- افشار، خاطرات و تألمات...: ص ۲۵۹.
 - ۵- دکترا مصدق در استعفای خود خطاب به شاه تصریح می کند که درخواست وی آن بوده که «پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده دار شود.» نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۲۲.

قانون اساسی انتقاد می کرد،^(۱) دربار را به دلیل مقاومت در برابر مبارزه ملی محکوم می نمود و جسارت می کرد تا مشکل قانون اساسی را مستقیماً برای ملت مطرح سازد.^(۲) شاه و نمایندگان هوادارش در مجلس، در برآورد میزان جدی بودن نهضت ملی و نفوذ رهبران آن، دچار اشتباهی بزرگ شدند. در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ مجلس در غیاب نمایندگان عضو «جبهه ملی»، به نخست وزیری احمد قوام (قوام السلطنه) رأی تمایل داد و شاه نیز فرمان نخست وزیری او را صادر کرد. شاه، در این فرمان، قوام را با لقب «جناب اشرف» مخاطب ساخته بود که به دنبال حوادث آذربایجان - عملاً - پس گرفته شده بود. قوام پس از دریافت فرمان، اعلامیه شدیدالحن و تندی صادر کرد. «دو تن از زيردستان قوام به سفارت انگلیس اطلاع داده بودند که او خیال دارد مثل یک دیکتاتور عمل کند و بسیاری از مخالفانش را به زندان بیندازد و مجلس را منحل سازد.» اعلامیه قوام حاکی از قصد او بود ولی به جای ترساندن مخالفان، آنها را تحریک کرد.^(۳) تعبیراتی چون «وای بر حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلاص نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم زنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس العمل از طرف من روبه رو خواهند شد» و یا «به عموم اخطار می کنم که دوره عصیان سپری شده است و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت رسیده است»،^(۴) مردم را خشمگین تر ساخت. خبر انتصاب قوام و مخالفت قاطع آیه الله کاشانی و فراکسیون جبهه ملی در مجلس شورا با وی، تهران را در ناآرامی و تظاهرات اعتراض آمیز فرو برد و از همان روز ۲۶ تیر بین مردم و قوای نظامی برخوردهای پراکنده ای رخ داد. وحدت و هماهنگی مردم در برابر دربار، که بازتابی از اتحاد رهبران مذهبی و سیاسی بود، برگ دیگری بر قهرمانی های مردم ایران افزود. روز ۲۶ تیر یک روز پس از استعفای

ص: ۸۶

-
- ۱- در استعفانامه مصدق هیچ اشاره و یا استدلالی به نقض قانون اساسی نشده است.
 - ۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۳. «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این مواقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی - شخصاً - عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده است، پیروزمندانه خاتمه دهد. ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ - فدوی دکتر محمد مصدق.» سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶۰.
 - ۳- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۵. ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷؛ مطلب داخل گیومه از مأخذ اخیر نقل شد.
 - ۴- سمیعی، سی و هفت سال: صص ۲۵ - ۲۶. این اعلامیه در اکثر مطبوعات آن روز درج شد.

مصدق، اعلامیه شدیدالحن و قاطع آیه الله کاشانی خطاب به ملت در مخالفت با قوام و حمایت از دولت دکتر مصدق انتشار یافت. در این اعلامیه که صلابت انقلابی و عزم ملی در آن بارز بود، چنین آمده بود: احمد قوام باید بداند: در سرزمینی که مردم رنج دیده آن، پس از سال ها رنج و تعب، شانه از زیر دیکتاتوری بیرون کشیده اند نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته جمعی تهدید نماید. من صراحتاً می گویم: بر عموم برادران مسلمان لازم است که در این جهاد اکبر کمر همت بربندند و برای آخرین مرتبه، به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است. (۱) همایون کاتوزیان می نویسد: کاشانی ضمن نشر و توزیع پاسخی به قوام، از او با جملات تحقیرآمیز یاد کرد و از مردم خواست در برابر او پایداری به خرج دهند. قوام پیشنهاد سازش داد و به کاشانی پیغام داد نیمی از پست های کابینه را در اختیار او قرار می دهد به شرطی که با دولت وی همکاری کند. اما پیام رسانان او - دکتر علی امینی و حسن ارسنجانی - از نزد آیه الله دست خالی بازگشتند. شاه وزیر دربار را با همان مأموریت نزد کاشانی فرستاد، اما او هم نتیجه ای نگرفت و اوضاع را بدتر کرد، چون کاشانی از طریق علاء به شاه پیغام داد «اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایند دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد.» (۲) در روز ۲۸ تیر قوام «برای اعاده امنیت» از شاه تقاضای اختیارات فوق العاده کرد؛ ولی در واقع اشرف و علیرضا - خواهر و برادر شاه - «عملاً زمام قدرت نظامی و انتظامی کشور را در اختیار گرفته بودند و با فرامینی که صادر می کردند، سرکوبی مردم را از نیروهای انتظامی خواستار بودند.» (۳) از اولین ساعات بامداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تهران در محاصره نیروهای نظامی و انتظامی و تانک ها و زرهپوش ها قرار گرفت ولی مردم بی محابا به حرکت درآمدند. اصناف و بازاریان، کارگاه ها، مغازه ها و حجره های خود را از روز پیش بستند و از صبح ۳۰ تیر به همراه دیگر مردم، از بازار به سوی مجلس به راه افتادند. کارمندان دولت، کارکنان راه آهن و رانندگان وسایل نقلیه عمومی دست از کار کشیده به

ص: ۸۷

-
- ۱- مطبوعات ۲۶ تیر ۱۳۳۱. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۶۱. نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۲۲۵ - ۲۲۶.
 - ۲- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۳۴.
 - ۳- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۶.

تظاهرکنندگان پیوستند. دانشجویان دانشگاه تهران و دانش آموزان کلیه مدارس نیز به صف مردم درآمدند و مقاومت هر زمان بیشتر اوج می گرفت. همه نیروها به قیام پیوسته بودند؛ پس از آیه الله کاشانی و «جبهه ملی» که از همه مردم خواسته بودند تا در روز ۳۰ تیر به اعتصاب دست زنند، «حزب توده» نیز - هرچند دیر و در صبح همان روز - مردم را به اعتصاب عمومی و راهپیمایی سراسری فراخواند. مطابق نوشته نجاتی به نقل از مطبوعات آن زمان بسیاری از هواداران حزب توده نیز پیش از فراخوانی حزب و «به ابتکار خود به صفوف مردم پیوسته بودند و با تجارب و آزمودگی که در زد و خورد های خیابانی داشتند، در نبرد با نیروهای انتظامی شرکت کردند.» (۱) حقیقت این است که مردم در پیشاپیش گروه های سیاسی قرار داشتند و آنها را به دنبال خویش می کشیدند. ۳۰ تیر تبلور وحدت و هماهنگی مردم و نیروهای عمده سیاسی بود. (۲) نبرد نیروهای شاه با مردم، در نیمه راه مجلس، قریب پنج ساعت به طول انجامید. «پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان نظامی که از میزان وفاداری نیروهایشان نگران بودند دستور دادند تا افراد به پادگان ها باز گردند و شهر را در اختیار تظاهرکنندگان قرار دهند. یک کمیته پارلمانی بررسی کننده حوادث سی تیر، در آن هنگام، اعلام کرد که خونین ترین برخوردها در چهار محله شهر روی داده است: بازار به ویژه بازار فرش فروشان، عطاران و آهنگران - که مردم با فریاد «یا حسین» به شدت با ارتش درگیر شده بودند؛ مناطق کارگر نشین [جنوب] شرق تهران به ویژه اطراف تأسیسات راه آهن و کارخانه ها؛ مسیر دانشگاه تا مجلس؛ و میدان بهارستان که از قدیم محل گردهم آیی تظاهرکنندگان بود.» (۳) اعلام شد که ۲۹ تظاهر کننده در تهران کشته شدند که از جمله آنها ۴ کارگر، ۳ راننده، ۲ صنعتگر، ۲ شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانش آموز و یک آرایشگر بودند. (۴)

دوره دوم دولت ملی

قوام استعفا کرد و گریخت. شاه هم، زیر فشار قیام مردم مجدداً فرمان نخست وزیری دکتر مصدق را

ص: ۸۸

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۲۲۷.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۴.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۳۵.

۴- همان: همان صفحه؛ به نقل از مجله تهران مصور، ۲۴ تیر ۱۳۳۲.

صادر کرد. طرفداران قوام خانه نشین شدند و مردم پیروزی قیام ۳۰ تیر را جشن گرفتند. «در شب سی و یکم تیر ماه خیر اعلام رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به شکایت دولت بریتانیا راجع به مسئله نفت به تهران رسید و این رأی، که حقانیت مردم ایران را در مبارزه با استعمار به ثبوت می رساند، پیروزی مردم را تکمیل کرد.» (۱) از ۶۳ نماینده حاضر در جلسه مجلس شورای ملی پس از ۳۰ تیر، ۶۱ نفر به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل دادند. در مجلس سنا نیز از ۴۱ سناتور حاضر در جلسه، ۳۳ نفر رأی تمایل دادند و حکم نخست وزیری توسط شاه صادر گردید. (۲) وی، کابینه جدید و برنامه ۹ ماده ای اصلاحاتش را به مجلس معرفی کرد. برنامه او شامل: اصلاح قوانین انتخاباتی، مالی و اقتصادی و پولی، اصلاحات اداری، قضایی، اصلاح قوانین مطبوعاتی و اصلاح خدمات آموزشی و بهداشت و ارتباطات بود. (۳) لایحه اختیارات قانونگذاری شش ماهه - که همان زمان و بعدها موضوع مناقشات و اختلافاتی در درون نهضت ملی گردید - در فضای بعد از ۳۰ تیر و افزایش اقتدار دولت دکتر مصدق در جلسه ۱۲ مرداد همراه با طرح اعلام مفسد فی الارض بودن قوام و مصادره اموال وی، تصویب گردید. (۴) همایون کاتوزیان می نویسد: «به فاصله یک ماه لایحه تفویض اختیارات از مجلس سنا و شورا گذشت و به توشیح شاه رسید. قدرت به «جناب دکتر محمد مصدق نخست وزیر» تفویض شده بود. دولت اجازه یافت در قوانین انتخاباتی مجلس و انتخابات شهرداری تجدیدنظر نموده، نظام مالی و پولی را اصلاح کند، در دستگاه اداری و نظامی اصلاحاتی صورت دهد و دامنه اصلاحات به دستگاه قضایی، بهداشت و آموزش و پرورش همگانی کشانیده شود. در دی ماه ۱۳۳۱ بار دیگر مجلس، تفویض اختیارات را برای یک سال دیگر (و به دنبال بحثی داغ در مجلس و خارج از آن) تمدید نمود.» (۵)

ص: ۸۹

۱- سمیعی، سی و هفت سال: ص ۲۷.

۲- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: صص ۶۴۲ و ۶۴۶.

۳- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۷.

۴- سفری، قلم و سیاست، ج ۱: ص ۶۵۱.

۵- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۲۴۴.

آبراهامیان تأکید می کند که بعد از سی تیر «مصدق پیروزی خود را با حمله های شدید علیه شاه، ارتش، اشراف زمین دار و مجالس سنا و شورای ملی دنبال کرد... از هر اقدامی علیه روزنامه های توده ای که دربار را «مرکز فساد، خیانت و جاسوسی» معرفی می کردند خودداری کرد. در واقع، سرانجام، خود مصدق هم دربار را به دخالت در سیاست متهم کرد و یک کمیته ویژه پارلمانی را مأمور نمود تا مسائل قانونی میان کابینه و شاه را بررسی کند. در گزارش این کمیته آمده بود که قانون اساسی سرپرستی و اداره نیروهای مسلح را در صلاحیت دولت قرار داده است نه شاه. بدین ترتیب، شاه در اردیبهشت ۱۳۳۲ همه قدرت و اختیاراتی را که از شهریور ۱۳۲۰ به خاطر آن جنگیده بود و دوباره به دست آورده بود، از دست داد.» (۱)

همچنین وی در مورد اقدامات بعدی مصدق چنین می نویسد: «مصدق با افسران ارتش هم به شدت برخورد کرد... پانزده درصد از بودجه نظامی را کاهش داد... صد و سی و شش نفر از افسران ارتش، از جمله ۱۵ ژنرال را از ارتش بیرون کرد و با گماردن تنی چند از افسران مورد اعتماد به پست های مهم، حکومت نظامی را علیه مخالفان سیاسی خود به کار برد... حمله علیه مخالفان غیرنظامی نیز شدید بود... با گذراندن قانونی از مجلس شورای ملی مبنی بر کاهش دوره مجلس سنا از چهار سال به دو سال، آن را منحل کرد. همچنین، هنگامی که نمایندگان مخالف در مجلس شورای ملی جرأت مقاومت پیدا کردند، همه نمایندگان وابسته به جبهه ملی یکباره استعفا دادند... در واقع، مجلس هفدهم را منحل کردند. مصدق در مرداد ۱۳۳۲، برای مشروع ساختن این انحلال - با پشتیبانی حزب توده - خواستار برگزاری همه پرسی ملی شد. زیرا به نظر او در چنین مواردی تنها مردم حق قضاوت داشتند... چون قوانین برای مردم است و نه برعکس، آنها می توانند در مورد قانون اظهار نظر کنند و در صورت تمایل آن را تغییر دهند. مصدق، حقوقدان کاملاً آشنا به قانون اساسی که آن را با دقت و ظرافت بسیاری علیه شاه به کار برده بود، اکنون بدون توجه به همان قانون، به نظریه عمومی متوسل می شد. اشرافی آزادی خواهی که در گذشته روی سخنش اغلب با طبقه متوسط بود، اکنون به طبقات پایین متوسل می شد. اصلاح طلب میانه رویی که سلب حق رأی از بی سوادان را توصیه کرده بود اکنون برای جلب رضایت و تحریک توده ها تلاش می کرد. برای اطمینان از پیروزی در همه پرسی، صندوق های رأی مثبت و منفی در مکان های [جداگانه] آگونگونگی قرار داده

ص: ۹۰

کودنای ۲۸ مرداد؛ توطئه مشترک انگلیس و آمریکا

اشاره

انگلیسی‌ها، تلاش داشتند آمریکایی‌ها را هم متقاعد کنند که وجود مصدق باعث سلطه و استیلای کمونیست‌ها بر ایران خواهد شد. آمریکا نیز هماهنگی‌هایی نشان می‌داد که از نمونه‌های آن، پیام مشترک «چرچیل» - «ترومن» به مصدق بود که پیشنهاد می‌کردند موضوع پرداخت و میزان غرامت به شرکت نفت، به حکمیت بین‌المللی واگذار شود؛ که با مخالفت ایران و پافشاری انگلیس بر ادامه اقداماتش علیه ایران، دولت ایران روابط خود را - در همه زمینه‌ها - با انگلیس قطع کرد. «قطع رابطه با انگلیس، به روابط ایران و آمریکا هم لطمه زد و پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۵۲ زمینه را برای همکاری نزدیک تر انگلیس و آمریکا آماده تر ساخت و اندیشه توسل به کودتای نظامی را قوت بیشتری بخشید.» (۲) دربار و ایادی استعمار در به هم زدن جبهه متحد ملت موفق شدند و در این میان نقش کسانی چون دکتر مظفر بقایی کرمانی و برخی اطرافیان مشکوک دکتر مصدق و همچنین برخی از اطرافیان آیه‌الله کاشانی بارزتر بود. با تمهیدات دشمنان نهضت ملی و زمینه‌سازی مطبوعاتی همچون فرمان به مدیریت شاهنده، شاهد به مدیریت بقایی، آتش به مدیریت میراشرفی و مانند آن، که همگی در دشمنی با مردم و نهضت ملی هم پیمان شده بودند، متحدان سابق، رودرروی همدگر قرار گرفتند؛ روزنامه‌های طرفدار دولت مانند باختر امروز به مدیریت دکتر فاطمی، نیروی سوم، به مدیریت خلیل ملکی، شورش به مدیریت کریم پورشیرازی، توفیق، جبهه آزادی و مطبوعات وابسته به حزب توده نیز از موضع حمایت از دولت دکتر مصدق به حملات شدید و تحریک‌کننده علیه آیه‌الله کاشانی و سایر منتقدان و مخالفان دولت دست می‌زدند و آنان را همدست دربار و عامل انگلستان توصیف می‌کردند. (۳) تا آنجا که از ابتدای بهار ۱۳۳۲

ص: ۹۱

۱- همان: صص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۲- ایرانی، بحران دموکراسی...: ص ۸۸.

۳- بررسی نقش مطبوعات...: صص ۱۸ - ۱۹، ۴۴، ۹۹ - ۱۰۲، ۱۱۱ - ۱۱۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: صص ۲۰۳ - ۲۰۴.

مطبوعات طرفدار دولت، هماهنگ و در کنار مطبوعات چپگرا و توده‌ای (۱) بر شدت حملات خود به مخالفان می‌افزودند و چنین بود که بخش‌های مهم و تعیین‌کننده‌ای از بدنه جامعه، سردرگم و مأیوس شدند تا کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد به ثمر رسد. داستان کودتا معروف تر از آن است که در اینجا نیاز به شرح داشته باشد. کودتا، پس از فرار شاه از ایران، در دو مرحله (۲۵ و ۲۸ مرداد) - که در پی هم «پیشامد» کرد و مرحله نخستین آن شکست خورد - روی داد و فضل‌الله زاهدی با فرمانی که از پیش نوشته شده بود، به نخست‌وزیری رسید.

تحلیل کودتا، از زوایای گوناگون

تحلیل زمینه‌های وقوع کودتا و ارزیابی نقش و میزان تأثیر برخی اشخاص و جریان‌ها در این واقعه، از دیدگاه‌های متفاوت صورت پذیرفته است و معمولاً با جانبداری از یک جناح و مطلق‌انگاری مواضع و عملکرد آن تلاش می‌شود تا همه تقصیرها متوجه جناح دیگر شود. برخی با نگاه مصدق‌محوری، همه اشتباهات و خیانت‌ها را به پای آیه‌الله کاشانی و جدانشدگان جبهه ملی گذارده و کسانی نیز با نگاه کاشانی‌محوری، از ابتدا ماهیت، نقش و عملکرد دکتر مصدق و همفکران وی را زیر سؤال برده و آنان را مسئول زمینه‌سازی و موفقیت کودتا بر می‌شمارند. البته در هر دو نگاه، انگلیس و آمریکا طراح و برنده ماجرا برشمرده می‌شوند و مقصران را نیز در اردوگاه آنان قرار می‌دهند. بدیهی است که تحلیل یکسونگرانه و افراطی آنان که وقایع و اشخاص را سیاه و سفید ترسیم می‌کنند و با اغماض، از قصورها و تقصیرهای بارز و آشکار جناح مطلوب خویش عبور می‌کنند، نمی‌تواند بیانگر همه ابعاد واقعه باشد و باب مناقشات و اختلافات را با حدت و شدت بیشتری باز می‌گذارد. به ویژه آنکه اهداف و اغراض سیاسی و مسلکی و حزبی باقیمانده از دوران نهضت ملی در نسبت با شرایط روز، کماکان با تعصب و حرارت احیاء شده و تداوم یافته‌اند. در این مقال نمی‌توان و بایسته نیست که نسبت به نگرش‌های متعارض موجود در باب کودتای ۲۸ مرداد به داوری نشست. پیچیدگی‌ها و ابهامات ناشی از تاریخ‌نگاری‌های مرامی و مسلکی و حزبی چنان دامنه مباحث را گسترده می‌سازند که شاید نتوان در آینده‌ای نزدیک به خاتمه این اختلافات و جدل‌ها امید داشت. حتی تحقیقات و تحلیل‌های مدعی نگرش

ص: ۹۲

۱- در مورد تغییر موضع مطبوعات توده‌ای در قبال نخست‌وزیر، ریچارد کاتم می‌نویسد: «بعد از ۳۰ تیر حمله به مصدق در نشریه‌های حزب توده متوقف گردید.» کاتم، ناسیونالیسم در ایران (چ ۳، کویر): ص ۲۸۰.

صرفاً علمی و آکادمیک نیز نتوانسته اند خود را از دایره علائق و دلبستگی های پیشینی خارج سازند. تا آنجا که پژوهشگران خارجی نیز بسته به موضع و وابستگی های سیاسی آشکار و نهان خویش در این وادی قدم نهاده اند. از این رو تنها می توان کلیاتی تقریباً مورد توافق را در زمینه کودتا به عنوان مخرج مشترک دیدگاه های موجود ارائه نمود. و البته کماکان این حق برای هر کس محفوظ است که مطابق عقاید و آراء و سلايق فکری و سیاسی خویش، به گونه ای، یا ترکیبی از گونه های مشابه، در تحلیل موضوع، گرایش داشته باشد. مضافاً اینکه صرف نظر از چگونگی توصیف و تبیین وقایع، طبیعی است که «داوری ارزشی» درباره نقش آفرینان نهضت ملی شدن نفت، امری است غیرقابل اجتناب و متناسب با «نظام عقیدتی و ارزشی» داوری کننده، اساساً خارج از محل چون و چرا و مجادله است. در این مورد، اختلاف در جزئیات امور و وقایع اهمیتی ندارند و عمدتاً مبادی و غایات مواضع و عملکردها در معرض سنجش قرار می گیرند تا به حکمی کلی منتهی گردد؛ سپس مهم آنست که بنیادهای نظری و بینشی اینگونه سنجش ها تا چه میزان نزد مخاطب، مقبول باشند. لیک از حیث پدیده شناسی، جمع بندی مشترکی از رویدادها و تحولات منجر به کودتا بدون اشاره به موارد مناقشه انگیزی چون لوایح اختیارات و انحلال مجلس هفدهم، می توان به این شرح ارائه داد: ۱- در اکتبر ۱۹۵۱/آبان ۱۳۳۰ دولت «کلمنت اتلی» رهبر حزب کارگر، سقوط کرد و «وینستون چرچیل» به نخست وزیری رسید. سران دولت «حزب کارگر با دخالت مستقیم در ایران مخالف بودند و میل داشتند مشکل را از راه های آشتی جویانه حل نمایند.»^(۱) طرح کودتا در دولت «حزب محافظه کار» به طور جدی پی گیری شد. ۲- بخشی از نخبگان حاکم در ایران، که منافع و موقعیت خود را در خطر می دیدند و از ترس مردم ساکت بودند، به تشویق عوامل انگلیس و آمریکا تدریجاً امیدوار شدند و به میدان آمدند. ۳- در صفوف نهضت ملی تفرقه و تشتت روی داد و برخی از مهمترین رهبران درجه دوم نهضت (مکی، بقایی، حائری زاده و...) از دولت جدا شدند. در این میان، اختلافات بین دکتر مصدق و

ص: ۹۳

۱- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۱۰۳.

آیه الله کاشانی - رهبران نهضت ملی - لطمه زیادی وارد کرد. ۴ - شکست «حزب دموکرات» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و روی کار آمدن «حزب جمهوریخواه»، که به طور سنتی بیش از «حزب دموکرات» در دفاع از منافع سرمایه داران و کمپانی های بزرگ به شیوه مداخله آشکار و خشونت بار عمل می کرد، در نزدیکی و هماهنگی انگلیس و آمریکا فوق العاده مؤثر بود. (۱) ۵ - استفاده از حربه خطر کمونیزم با بهره گیری از تبلیغات سیاه و جنگ روانی شبکه بدامن در بستر اشتباهات تاکتیکی دولت در قبال نیروهای چپ و اقدامات خائنانه و دسیسه گرانه حزب توده. (۲) در اینکه «حزب توده» یکی از عوامل مؤثر در شکست جنبش ملی ایران بود تردیدی نیست؛ چرچیل و ایدن، نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس، برای نگران ساختن افکار عمومی در آمریکا این نظریه را تبلیغ می کردند که ادامه زمامداری مصدق، موجب نیرومندتر شدن حزب توده و توسعه نفوذ کمونیست ها در ایران خواهد شد. دکتر مصدق نیز از حزب توده به عنوان «مترسک کمونیسم» استفاده می کرد؛ با این تفاوت که دخالت های شرکت نفت و بریتانیا را در ایران موجب فقر و فساد و عامل پیشرفت حزب توده و گسترش نفوذ کمونیست ها می دانست. (۳) در همان زمان با اقدامات کمیته رسیدگی به عملیات عناصر ضد آمریکایی به ریاست سناتور مک کارتی، فضای ضد کمونیستی شدید و گسترده ای در افکار عمومی و نخبگان آمریکا ایجاد شده بود. در واقع تقارن «مک کارتیس» با ماه های آخر نهضت ملی فرصت مناسبی برای کارآمدی تبلیغات انگلیسی ها در مورد خطر کمونیزم در ایران، فراهم آورده بود. (۴) سپهر ذبیح در مورد سیاست دولت دکتر مصدق در قبال حزب توده چنین می نویسد: «موضوع دیگری که در سقوط رژیم دکتر مصدق مؤثر افتاد عبارت بود از طرز برخورد وی با حزب توده... ابهام و تردید زیادی در سیاست مصدق نسبت به حزب توده و دولت شوروی (حامی حزب توده) وجود داشت. دکتر مصدق یک سیاستمدار بورژوا - لیبرال بود، شخصا هیچ گونه علاقه ای به توده ای ها نداشت، حتی در چند مورد در گذشته، به مبارزه با توده ایها پرداخت. از جمله، هنگامی که توده ای ها از قرارداد نفت شمال، جانبداری

ص: ۹۴

۱- ایرانی، بحران دموکراسی...: صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۲- ظهور و سقوط...، ج ۲: صص ۱۷۸ - ۱۸۶.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۴- همان: ص ۲۸۲.

می کردند. با این حال، به نظر برخی از سیاستمداران ایرانی چنین می رسید که حکومت مصدق به هیچ اقدام قاطعی برای پاسخ گویی به مبارزه طلبی حزب توده دست نزد. پرواضح است که قدرت حزب توده در دوران دکتر مصدق به اوج خود رسید، در حالی که این حزب هنوز غیرقانونی به شمار می رفت. حزب توده در کارمندان دولت، ارتش و قشر بزرگی از قضات دادگستری رخنه کرد، به طوری که وقتی یک سال بعد، شبکه نظامیان حزب توده کشف شد، حتی رهبران بسیار دیرباور جبهه ملی نیز، به راستی، از فعالیت حزب توده به وحشت افتادند.^(۱) انگلیسی ها، در جلب پشتیبانی دولت آمریکا، کوشش های موفقیت آمیزی برای قدرتمند نشان دادن حزب توده به عمل آوردند. عوامل آنها، در شورای رهبری حزب توده و دیگر نهادهای آن، نفوذ کردند؛ حتی موفق به سازماندهی گروه های «بدلی» به نام حزب توده شدند و برای ترساندن آمریکایی ها و نگران ساختن مردم ایران، به خصوص روحانیون و قشرهای مذهبی، آنها را به تظاهرات ضد ملی و ضد مذهبی واداشتند. شبکه وسیع گروه ها و تشکل های اجتماعی و کارگری حزب توده در کنار مطبوعات متعدد و تأثیرگذار وابسته به آن با کارآیی و موفقیت، طرح های تشنج آفرین و بحران ساز علیه نهضت ملی را به اجرا در می آوردند. البته حزب توده با ایفای نقش دوگانه، تا قبل از قیام سی تیر در موضع کاملاً مخالف دولت دکتر مصدق و پس از آن به مرور به عنوان مدافع و در ماه های آخر در قالب مؤتلف و متحد دولت دکتر مصدق، ظاهر شد. دقیقاً برعکس نقش آفرینی افرادی مانند بقایی، زاهدی، شمس قنات آبادی، مکی و... که در دولت اول دکتر مصدق از حامیان و متحدان وی و جبهه ملی بودند، اما از سی تیر به بعد در صف مخالفین قرار گرفتند و در کودتا مشارکت و یا سکوت کردند. ۶- تندروی ها و تشنج آفرینی های احزاب و مطبوعات موافق و مخالف دولت در کنار سایر زمینه ها و عوامل موجود، در تضعیف توان جنبش ملی نقش بارز و آشکاری داشت. ادبیات تحریک آمیز مطبوعات و اقدامات خشونت بار گروه هایی مانند حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان، سپس نیروی سوم و حتی حزب ایران که در اغلب مواقع در واکنش های نسنجیده و گاه مشکوک علیه اقدامات مخالفین به ویژه حزب توده، صورت می گرفت، بهانه های فراوانی جهت تداوم تنش آفرینی و ایجاد انفعال در بخش های وسیعی از مردم برای دسیسه گران فراهم می ساخت.

ص: ۹۵

۷- به نتیجه نرسیدن مذاکرات مربوط به نفت و لاینحل ماندن آن و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از عدم صدور نفت و مسدودسازی ذخایر ایران در انگلیس و خودداری شوروی از پرداخت مطالبات ایران نیز از عوامل مؤثر در تضعیف نهضت ملی و زمینه سازی کودتا محسوب می شوند. ۸- برخی خطاهای بارز در انتصاب های سیاسی و اداری و نظامی توسط دولت، اشتباهات تاکتیکی و عدم قاطعیت در عملیات ضدکودتای دولت در خلال ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ نیز از اهمیت برخوردارند. به تعبیر نجاتی «در آن سه روز سرنوشت ساز که آینده سیاسی ایران تعیین می شد، مسئولین مملکت و رهبران احزاب سیاسی در انجام وظایف خطیری که به عهده داشتند غفلت کردند... فرصت های گرانبهایی از دست رفت.»^(۱) همو درباره روز ۲۸ مرداد چنین می نویسد: «مردم شهر تهران، که چند بار توطئه های علیه نهضت ملی را با قیام خود و پشتیبانی از دولت مصدق خنثی کرده بودند، صبح روز ۲۸ مرداد، بدون رهبر و فرمانده، شاهد تردید و تزلزل رهبران نهضت ملی و خیانت و سهل انگاری چند تن از فرماندهان نظامی و رؤسای سازمان های انتظامی بودند. پیروزی سریع کودتاچیان در روز ۲۸ مرداد نه تنها برای ملت ایران بلکه برای کرمیت روزولت و سردمداران کودتا، باور کردنی نبود.»^(۲)

ص: ۹۶

۱- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۴۱۵.

۲- همان: ص ۴۳۹.

اشاره

در طول ۱۱ سال و اندی پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا تبعید امام خمینی (ره) در ۱۳ آبان ۱۳۴۳، هفت کابینه بر سر کار آمد. شاه، از شهریور ماه ۱۳۲۰ به بعد، با فراز و نشیب ها و زیر و بم هایی متغیر، قدم به قدم به دیکتاتوری تمام عیار، که محصول کودتای ۲۸ مرداد بود، نزدیک تر شد. شاه، پیش از فرار از ایران، دو فرمان را امضا کرد؛ اولین فرمان همان بود که توسط سرهنگ نصیری (ارتشبد بعدی و از رؤسای ساواک) در ۲۵ مرداد به دکتر مصدق ارائه شد که در واقع مرحله نخست کودتا بود؛ و شکست خورد. حکم یا فرمان دوم، همان است که پس از ۲۸ مرداد مستند نخست وزیری زاهدی قرار گرفت. زاهدی در سال ۱۳۲۲، همراه با عده دیگری، به اتهام طرفداری از آلمان نازی - و در واقع با ترفند چهره پردازانه سرویس های اطلاعاتی بریتانیا - توسط نیروهای انگلیسی دستگیر شد (۱) و مدت ها در اراک و فلسطین تبعید بود. بازداشت و تبعید او از طرف انگلیسی ها و سابقه نقش او در فرماندهی سرکوب شیخ خزعل در خوزستان به هنگام حکومت رضاخان و نیز بازداشت و تنزل درجه وی از سوی رضاخان

ص: ۹۷

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: صص ۲۵۱ - ۲۵۵. مشتمل بر اطلاعات بیشتر درباره زاهدی.

در سال ۱۳۰۸، مقدمه ای شد تا زاهدی «ضد انگلیسی» شناخته شود. «عده ای هم - متأسفانه - باور کرده بودند که زاهدی واقعا ضد انگلیسی یعنی ملی است!». (۱) «در ۱۳۲۸ زاهدی توسط دکتر اقبال [وزیر کشور] از بازنشستگی خارج و به ریاست شهربانی منصوب گردید. در حقیقت او را ظاهراً قدرتی در مقابل سپهبد رزم آرا قرار دادند. انتخابات دوره شانزدهم در این موقع انجام گرفت. زاهدی به جبهه ملی کمک کرد و در نتیجه دکتر مصدق و چند نفر از افراد جبهه ملی از تهران به وکالت مجلس رسیدند و زاهدی هم سناتور انتصابی همدان شد... دکتر محمد مصدق نیز در معرفی اولین هیئت وزیران خود، زاهدی را در [پست] وزارت کشور تثبیت نمود. در مرداد ۱۳۳۰ از عضویت کابینه مصدق کنار رفت و خود تدریجاً داعیه نخست وزیری پیدا کرد و از ۱۳۳۱ در مقام مبارزه با دولت برآمد.» (۲) اسناد و مدارک حاکی از آن است که زاهدی از چند سال قبل از نهضت ملی ایران (احتمالاً از ۱۳۲۵) با انگلیس و آمریکا رابطه مخصوص داشته و «با سازمان های جاسوسی انگلیس، آلمان و سپس آمریکایی ها ارتباط داشت.» (۳) «در سال ۱۳۲۵ نیز چونان آلت دستی برای سرنگون کردن دولت ائتلافی قوام فعالیت می کرد.» از جمله سوابق وی اینکه در جوانی «ستوانی بود که در بریگاد قزاق رضا شاه با جنگلی ها جنگیده و به درجه سرتیپی رسیده بود.» (۴) شاه، با فرار خود، نزد کارگردانان استعمار بی اعتبار شد؛ از این رو زاهدی و کابینه اش اختیارات مطلق پیدا کردند. وزارت خارجه انگلیس در تلگرامی که در همان روز ۲۸ مرداد به سفارت خود در تهران مخابره کرد، نظرش را در مورد شاه چنین بیان کرد: ... شاه بدون کمترین توجه به شأن و مقامش فرار کرد. در چنین وضعی، پیام او به مردم ایران تأثیر مثبت نخواهد داشت؛ و امیدی به آینده او به عنوان یک رهبر مورد اعتماد از سوی مردم وجود ندارد. (۵) کابینه کودتا، که بیشتر از آنکه انگلیسی یا آمریکایی باشد محصول اتفاق نظر قدرت های استعمارگر بود، دو وظیفه اساسی داشت: اول سرکوبی جنبش ملی ضد استعماری و تحکیم موقعیت سیاسی رژیم؛ دوم حل مسئله نفت، که راهگشای مسائل اقتصادی ایران پس از کودتا بود. سپهبد زاهدی شخصا وظیفه

ص: ۹۸

- ۱- برهان، بیراهه...: ص ۱۶۴. برای سوابق گذشته زاهدی، همان: صص ۱۶۳ - ۱۶۵.
- ۲- عاقلی، شرح حال رجال... ج ۲: ص ۷۵۶. همچنین؛ کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: صص ۱۵۲ - ۱۵۳.
- ۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: ص ۳۵۱.
- ۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۴۲.
- ۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۳.

اول را رهبری می کرد و دکترعلی امینی مسئول حل مسئله نفت بود. (۱) در تحقق وظیفه اول، از روز ۲۹ مرداد، فرمانداری نظامی تهران به فرماندهی سرتیپ تیمور بختیار و سرتیپ فرهاد دادستان جوّ وحشت و اختناق را حاکم کرد. (۲) فرمانداری نظامی، با همکاری رکن دوم ارتش و اداره کل شهربانی، ضمن دستگیری دکتر مصدق به بازداشت عده کثیری از مقامات دولت ملی، اعضای جبهه ملی، نمایندگان مستعفی مجلس، روزنامه نگاران مستقل و اعضای «حزب توده» دست زد؛ مطبوعات آزاد توقیف شدند؛ در تمام شهرهای ایران حکومت نظامی اعلام شد؛ در فردای آن روز، فرمانداری نظامی اعلام کرد که ۲۰۰ نفر از عوامل حکومت سابق را بازداشت کرده در زندان های شهربانی، فرمانداری نظامی و دژبان انداخته است. (۳) به نوشته آبراهامیان «به جز فاطمی که اعدام شد و لطفی وزیر دادگستری که [پس از زندان در هجوم به منزلش] کشته شد، با سایر رهبران جبهه ملی به مدارا رفتار کردند و بیشتر آنها به زندان های کمتر از پنج سال محکوم شدند. اما رفتار با توده ای ها خشن و شدیدتر بود. طی چهار سال بعدی که مخفیگاه های حزب توده به تدریج کشف می شد، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند، چهارده نفر دیگر را زیر شکنجه کشتند، دویست نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از سه هزار تن از اعضای عادی حزب را دستگیر کردند.» (۴) نجاتی در این باره چنین می نویسد: «سرکوب کادرها و افراد حزب توده ایران با شدت و خشونت بیشتری انجام گرفت. رهبران حزب توده، بی آنکه مقاومت از خود نشان دهند یا تسلیم شدند و یا به خارج از کشور گریختند. هزاران تن از افراد حزب، در کارخانجات، ادارات دولتی و مدارس دستگیر گشتند و جمعی به محاکمه کشیده شدند. اکثریت قریب به اتفاق زندانیان، که در رأس آنها سران حزب بودند، با اعلام تنفر و ندامت از اعمال گذشته و ابراز وفاداری به شاهنشاه آزاد گردیدند، گروهی که به ایدئولوژی خود وفادار ماندند، سالیان دراز شکنجه و زندان را تحمل کردند و تسلیم نشدند. جمعی نیز به خدمت دستگاه های انتظامی و حتی سازمان امنیت درآمدند و به مقامات بالا رسیدند.» (۵)

ص: ۹۹

۱- جزئی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۵۳.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۴.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۹ - ۱۱؛ ذیل ۲۹ و ۳۰ مرداد ۱۳۳۲.

۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۳۴۵.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۷۴ - ۷۵.

شاه، در ۳۱ مرداد پس از توقف کوتاهی در بغداد، از رُم به تهران رسید. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محاکمه شد ولی دادگاه را تبدیل به صحنه افشاگری و اثبات «کودتا» بودن روند برکناری دولت ملی کرد. جریان دادگاه در سراسر جهان انعکاس یافت و برای رژیم کودتا رسوایی به بار آورد.^(۱) در ۳۰ آذر ۱۳۳۲ دادگاه، رأی خود را اعلام داشت. بر اساس این رأی، دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد محکوم گردید.^(۲) پس از پایان محکومیت به مصدق اجازه ندادند در تهران ساکن شود؛ او به «احمدآباد»، که ملک شخصی اش بود، رفت و تا پایان زندگی اش - سال ۱۳۴۵ - در آنجا ساکن بود و نمی توانست با افرادی جز بستگان نزدیک خود تماس بگیرد. «احمدآباد» قریه ای در «آبیک» قزوین است که ملک آن در دوره حیات مصدق بین ورثه او تقسیم شده بود.^(۳)

«نهضت مقاومت ملی»

گروهی از اعضا و حامیان جبهه ملی، که برخی از آنان صبغه مذهبی داشتند، با اجتماع حول آیه الله حاج سیدرضا زنجانی، «نهضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند. نخستین افراد شاخص این حرکت عبارت بودند از: عباس رادنی، ناصر صدرالحفاظی و رحیم عطایی که دو روز بعد از کودتا در منزل زنجانی گردهم آمدند. در برخی منابع، دکتر مرجائی، مهندس حسین راضی و اصغر گیتی بین نیز جزو هسته اولیه این حرکت که ابتدا «هیئت عامله» نامیده می شد، برشمرده شده اند.^(۴) بعد از «چند نشست مخفی در منزل آیه الله زنجانی، برای دعوت از شخصیت های حائز شرایط و نیز نمایندگان مورد اعتماد احزاب و گروه های سیاسی، مذاکره و تبادل نظر کردند.»^(۵) مهندس بازرگان [که تا یازدهم بهمن ۳۲ به عنوان رییس سازمان آب تهران به کار خود ادامه داد] در خاطرات خود نحوه پیوستن به نهضت مقاومت ملی را اینگونه شرح می دهد: «چند روز بعد، اینجانب و

ص: ۱۰۰

۱- متن دفاعیات مصدق ابتدا به صورت ناقص در مطبوعات روز به چاپ رسید و سپس توسط هواداران جبهه ملی در خارج از کشور، به صورت کاملتری، تکثیر شد. شرکت سهامی انتشار، در سال های پس از پیروزی انقلاب، متن کامل دفاعیات و جریان دادگاه را در دو جلد منتشر کرد.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۷.

۳- جزنی، تاریخ سی ساله، ج ۲: ص ۲۵.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۹. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۰۶.

۵- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۹، به نقل از خاطرات فتح الله بنی صدر.

چند تن از دوستانمان از جمله دکتر یدالله سحابی، دکتر شاپور بختیار، فتح‌الله بنی‌صدر و حسین شاه‌حسینی را به عضویت و همکاری دعوت نمودند.^(۱) از جمله افراد دیگری که به این جمع پیوستند عبارت بودند از: محمد نخشب، ابراهیم کریم آبادی، احمد توانگر، داریوش فروهر، آیه‌الله حاج سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی، علی اردلان، عباس سمیعی، آیه‌الله سید محمود طالقانی، دکتر مسعود حجازی، دانشپور، محمد پورسرتیب، آیه‌الله سیدجعفر غروی، حسین فولادی، حاج حسن شمشیری، حاج حسن قاسمیه، حاج محمود مانیان، محمدعلی خنجی، حسن نزیه، نصرالله روافیان [امیرانتظام].^(۲) نام «نهضت مقاومت ملی» را - به روایت شاه‌حسینی - ناصر صدرالحفاظی پیشنهاد کرد؛^(۳) ولی مهندس بازرگان و دیگران، دکتر شاپور بختیار را مبتکر این نامگذاری عنوان کرده‌اند؛^(۴) این نامگذاری به تأسی از «نهضت مقاومت» (Résistance) فرانسه در جنگ بین‌الملل دوم و تداعی‌کننده مبارزه با غاصبان؛ آن‌هم با شرکت همه سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های مبارز بود. در مورد چگونگی تأسیس، «روایات دست‌اندرکاران نهضت مقاومت ملی در برخی موارد با هم سازگار نیستند و گاه متعارض هم می‌باشند.»^(۵) حسین راضی تأسیس نهضت مقاومت ملی را محصول جلسه هیئت اجرائیه جمعیت آزادی مردم ایران به دبیرکلی محمد نخشب می‌داند که با چند تن دیگر به منزل آیه‌الله سیدرضا زنجانی می‌روند و آن را پیشنهاد می‌کنند.^(۶) «به روایت مهندس بازرگان فکر تشکیل نهضت مقاومت ملی از یکی از فعالان جبهه ملی و از بازاریان تهران به نام عباس رادنیا بوده است.»^(۷) و آقای راضی برخلاف تصریح مهندس بازرگان مبنی بر پیوستن به این حرکت چند روز پس از کودتا معتقد است که «مهندس بازرگان در جریان انتخابات مجلس هجدهم (اواخر سال ۱۳۳۲) به نهضت [مقاومت

ص: ۱۰۱

- ۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۰۶.
- ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۹۹ - ۱۰۹. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۱۹۶ - ۱۹۹.
- ۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۹۷.
- ۴- از جمله، در مجله ایران فردا، ش ۲۰: ص ۳۰. نجاتی، ج ۱: صص ۹۹ - ۱۰۰.
- ۵- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۹۹.
- ۶- همان: صص ۱۹۹ - ۲۰۰.
- ۷- همان: ص ۲۰۰.

ملی] پیوست. (۱) اشکوری اشاره می کند که «مهندس بازرگان به رغم فعالیت سیاسی و پیوستن به نهضت مقاومت ملی، پس از کودتا همچنان در مقام سابق خود یعنی مدیریت سازمان آب تهران بود.» (۲) بازرگان خود در خاطرات خویش چنین می نویسد: «... به واسطه اعتمادی که شخص زاهدی و شهردارها داشتند و حسن شهرتی که وجود داشت، با آنکه یکی دو مورد سرشاخ هم شدم، ادامه خدمت من در لوله کشی [سازمان آب تهران] تثبیت شد.» (۳) «نهضت مقاومت ملی» در موقعیتی استثنایی و شرایطی ویژه توسط افرادی با شخصیت ها و گرایش های متفاوت و حتی متعارض پایه گذاری شد. «نهضت مقاومت ملی»، با توجه به حضور افرادی نظیر بختیار و عوامل نفوذی حکومت کودتا (۴) و چند تن از مسئولان و مقامات دولتی، عملاً فاقد قدرت و امکانات لازم برای مبارزه با دشمن قدرتمند - رژیم وابسته - بود؛ همان گونه که برخی بر این باورند که «بنیانگذاران نهضت ارزیابی واقعی از توان سیاسی خود نداشتند.» (۵) پیش از آنکه نهضت مقاومت به صورتی تشکیلاتی انسجام بیابد، در وهله نخست، مؤسس و دو تن از پیوستگان روحانی نهضت با شکستن توطئه تعطیلی بازار (۶) حضور خود را نشان دادند. دومین اقدام، پس از تشکل، پخش اعلامیه ای بود زیر عنوان «نهضت ادامه دارد»؛ که در واقع نخستین حرکت امضادار «نهضت مقاومت ملی» به شمار می رود. (۷) در این اعلامیه، که در هفتم شهریور ماه ۱۳۳۲ در دو هزار

ص: ۱۰۲

۱- همان: ص ۲۰۳.

۲- همان: همان صفحه.

۳- بازرگان، یادداشت های روزانه: ص ۳۹.

۴- مطالعات سیاسی، ک: ۱: صص ۱۷۹ - ۱۸۳.

۵- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۰.

۶- پس از کودتا، دولت زاهدی در اعلامیه ای «تا اطلاع ثانوی» تعطیل عمومی اعلام کرد؛ و در روز ۳۰ مرداد دستور باز کردن ادارات و بازار را از رادیو صادر کرد؛ ولی بازاریان همچنان تعطیل را ادامه دادند. عمال کودتا به این شایعه متوسل شدند که بازاریان حاضر نیستند تا پیش از مراجعت شاه به ایران دکان های خود را باز کنند. این بار سه تن از روحانیون دستور به بازگشایی بازار و دکان ها صادر کردند و بدین ترتیب توطئه رژیم کودتا عقیم ماند. اعلامیه با امضای سه نفر (آیه الله زنجانی، آیه الله رسولی و آیه الله رضوی قمی) در یکصد نسخه پخش شده بود و بعدها به عنوان یکی از اقدامات نهضت مقاومت ملی محسوب گردید که البته با توجه به نقش بعدی سه روحانی مزبور در نهضت مقاومت، عملاً این موضوع پذیرفته شد. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ با تلخیص.

۷- همان: صص ۹۹ - ۱۰۲؛ با تلخیص و تصرف. اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

نسخه انتشار یافت، برنامه آینده نهضت مقاومت در این سه اصل عنوان شده بود: ۱- ادامه نهضت و اعاده استقلال و حکومت ملی؛ ۲- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی، اعم از سرخ و سیاه؛ ۳- مبارزه علیه حکومت های دست نشانده خارجی و عمال فساد. (۱) ترکیب سازمانی نهضت مقاومت مرکب بود از کمیته مرکزی، کمیته اجرایی (به منزله ستاد عملیاتی کمیته های دانشگاه - بازار - ادارات - روحانیون - بین الاحزاب - انتشارات و تبلیغات) و کمیسیون های چهارگانه مربوط به تشکیلات تهران، تشکیلات شهرستان ها، کمیسیون مالی و تبلیغات. نهضت مقاومت در شهرستان ها نیز فعال بود؛ و از جمله در مشهد با مدیریت استاد محمدتقی شریعتی و در شیراز با نظارت آیه الله شیخ بهاءالدین محلاتی فعالیت می کرد. بازرگان تأکید می کند که «نهضت مقاومت ملی تعلق به هیچ شخصیت و یا گروه خاصی حتی پایتخت کشور یعنی تهران نداشته و به طور طبیعی و خود به خود از شهرهایی چون مشهد، تبریز، کرمانشاه و تهران و حتی خارج از کشور در آمریکا و اروپا جوشید.» (۲) نشریات نیمه مخفی نهضت عبارت بودند از: خبرنگار راه مصدق - که ارگان نهضت مقاومت شمرده می شد؛ نشریه های نهضت مصدق و مکتب مصدق؛ و نشریه های شهرستان ها از جمله خوزستان مصدق. (۳) «مشخص نیست [که] بیانیه های عمده ایدئولوژیکی و سیاسی را چه کسانی نوشته اند. به گفته بازرگان، اکثر اسناد رسمی کار محمد رحیم عطایی و عباس رادنی بود. میرمحمد صادقی و محمدعلی خنجی هم در نوشتن مقالات نهضت مقاومت سهیم بودند.» (۴) در ترکیب مؤسسان و گردانندگان نهضت، افرادی مانند: شاپور بختیار عضو سابق کمیته بختیاری های حامی شاه، که از زمان نهضت ملی شدن نفت اسناد ارتباط وی با شرکت نفت ایران و انگلیس افشا شده بود و مشکوک بود، (۵) اصغر گیتی بین که با سپهد تیمور بختیار ارتباط داشت (۶) و عباس امیرانتظام با سابقه

ص: ۱۰۳

-
- ۱- اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: ص ۲۵۷.
 - ۲- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۷.
 - ۳- برای آگاهی بیشتر آنجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۰۳ - ۱۰۹.
 - ۴- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۲.
 - ۵- مطالعات سیاسی، ک ۱: صص ۱۵۱ و ۱۷۷. هفته نامه نیمروز، چ لندن، ش ۳۳۹، ۱۳/۸/۷۴، مقاله بازیگران سیاسی از آغاز مشروطیت. راین، اسناد خانه سدان: ص ۳۹۷.
 - ۶- مهربان، بررسی مختصر احزاب...: ص ۱۳۰.

یهودی بودن نیاکانش، نیز حضور داشتند. (۱) نجاتی از فردی با نام «نصرالله لوفیان (بعدا امیرانتظام)» به عنوان یکی از اعضای کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی نام می برد. (۲) احتمالاً منظور وی نصرالله لوفیان است که فرزند یعقوب روفیان یهودی الاصل بود و چند سال بعد نام عباس امیرانتظام را انتخاب می کند و مدعی می شود که پدرش مسلمان بوده است. (۳) اسناد منتشره بعدی و از جمله مدارک موجود در لانه جاسوسی نشان داد که بختیار و امیرانتظام از طرف نهضت مقاومت ملی با سفارت آمریکا در ارتباط بوده اند. (۴) مهندس بازرگان در مصاحبه ای، امیرانتظام را «عضو فعال و رابط سیاسی نهضت مقاومت با خارجی ها» معرفی می کند. (۵) بازرگان طی مقاله ای همچنین تصریح می کند که «پایه گذاران و اعضاء و علاقمندان» نهضت مقاومت ملی «نه تنها با آمریکا بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت، ارتباط های کم و بیش پنهانی داشته اند». (۶) وی اضافه می کند: «در دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی به خاطر آنکه کنترل روی خارجی های مقیم یا مأمور به ایران زیاد بود، ارتباط به طور غیرمستقیم و با تدابیر احتیاطی صورت می گرفت». (۷) مهندس بازرگان در ادامه مقاله خود که پس از تسخیر لانه جاسوسی و اوج گیری انتقادات علیه وی و همفکرانش نگاشته و منتشر ساخته است (بهمن ۱۳۵۸) می نویسد: «نهضت مقاومت ملی ایران به وسیله دو نفر از اعضای خود، آقای امیرانتظام و مرحوم رحیم عطایی با یک جوان دانشجوی آمریکایی [ریچارد کاتم] ارتباط منظم داشت». (۸) وی در این مقاله نامی از شاپور بختیار نمی برد. در مورد ریچارد کاتم که «از کارکنان ارشد سفارت آمریکا بود» (۹) و هم به عنوان پژوهش مدتی در دانشگاه تهران

ص: ۱۰۴

- ۱- مجله پر، چ آمریکا، ش ۱۴۴، دی ماه ۱۳۷۵.
- ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۰۹.
- ۳- روزنامه میزان، ۶ خرداد ۱۳۶۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷/۲/۶۰، مقاله جلال الدین فارسی درباره امیرانتظام.
- ۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی...، ج ۲: صص ۸۸ - ۸۹ و ۹۰ - ۹۲. روزنامه کیهان، ۱۸/۱۱/۵۸، دفاعیه امیرانتظام در مورد ارتباط با سفارت آمریکا از طرف نهضت مقاومت ملی.
- ۵- روزنامه بامداد، ۳/۱۰/۵۸، مصاحبه بازرگان.
- ۶- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸، ص ۱۰، مقاله بازرگان.
- ۷- همان.
- ۸- همان.
- ۹- کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت: ص ۳۸۹.

اشتغال داشته است، براین لپینگ در کتاب سقوط امپراتوری تصریح می کند که وی «برای آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) کار می کرد.»^(۱) جیمز بیل نیز ریچارد کاتم را «واسطه میان دولت آمریکا و میانه روهای ایران» می نامد.^(۲) برخی معتقدند تفکر و اندیشه حاکم بر «نهیضت مقاومت ملی»، «در بسیاری موارد شبیه ایدئولوژی های ملی جهان سوم است که به خصوص پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای استعمارزده رایج شدند.»^(۳) و «نهیضت مقاومت ملی موقعیت خود را همپراز جنبش های ملی اعراب در مراکش، عراق، مصر (به رهبری جمال عبدالناصر) و الجزایر (به رهبری جبهه رهایی بخش ملی) می شناخت.»^(۴) «اختلاف درباره سیاست و تشکیلات به زودی بروز کرد؛» «اعضای شورای مرکزی به ۸ نفر تقلیل یافت و کارها به سختی افتاد. صفوف پایین تر «نهیضت مقاومت ملی» اراده سیاسی بیشتری نشان دادند و نقش شان در سازماندهی و پیشبرد اهداف چشمگیرتر بود؛ اما شرایط فعالیت سخت شد و روحیه مبارزه طلبی و همکاری سیر قهقرایی داشت.»^(۵) در سطح کلی، جدایی «حزب ایران» که گرایش محتاطانه داشت و مواضع جناح تندرو نهیضت مقاومت را بر نمی تابید، اولین جرعه اختلاف بود؛ اختلاف دیگر در مورد ترکیب سازمانی نهیضت و اختلاف بعدی مخالفت عده ای (همچون خنجی و مسعود حجازی که از خلیل ملکی جدا شده بودند) با حضور ملکی در نهیضت مقاومت بود.^(۶) به نوشته نجاتی، عملیات «نهیضت مقاومت ملی» سه دوره داشت: مرداد ۳۲ تا پایان ۳۳؛ فروردین ۳۴ تا شهریور ۳۶؛ و شهریور ۳۶ تا تشکیل جبهه ملی دوم در تیر ۳۹.^(۷) از نقطه نظر اندیشه دینی، «دین نقش مهمی در ساختار فکری «نهیضت مقاومت ملی» نداشت و در

ص: ۱۰۵

- ۱- لپینگ، سقوط امپراتوری...: ص ۶۱.
- ۲- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۳۷۷.
- ۳- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۱۴.
- ۴- همان: همان صفحه؛ با استناد به اسناد نهیضت آزادی...، ج ۵: ص ۱۵۷.
- ۵- همان: صص ۱۱۰ - ۱۱۱.
- ۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۲۲ - ۱۲۳؛ با تلخیص و تصرف.
- ۷- همان: صص ۱۲۷ - ۱۲۸.

نوشته های ایدئولوگک های نهضت توجه کمی به آن شده» بود. (۱) مهندس بازرگان دوران فعالیت «گسترده و مؤثر» نهضت مقاومت ملی را سه سال بر می شمرد (۲) و در مقاله ای نیز می نویسد: «این جمعیت [نهضت مقاومت ملی] تا سال های ۳۵ و ۳۶ به حیات خود ادامه داد و فعالیت هایی از نوع تجمع و تشکل و تظاهرات، پخش اعلامیه و نامه، انتشار روزنامه مخفی «راه مصدق»، صدور نامه سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت داشت. با زندان افتادن اینجانب و آقای مهندس سحابی و گیتی بین در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیه الله حاجی سیدرضا زنجانی، مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطایی و آقایان عباس سمیعی، عباس رادنی، استاد محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده و عده ای از تجار مشهد و مرحوم آیه الله میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با کنار رفتن حزب ایران و حزب مردم ایران، نهضت مقاومت ملی عملاً تعطیل گردید.» (۳) در تحلیلی از نهضت آزادی، ضمن برجسته توصیف شدن انگیزه تشکیل و مبارزات نهضت مقاومت ملی، مع الوصف تأکید می شود که بجز چند اقدام معدود و انتشار محدود بعضی نشریات و وجود برخی ارتباطات، فعالیت های نهضت مقاومت ملی «تا حد فعالیت های محفلی محدود می گشت» (۴) رسول مهربان از اعضای قدیمی حزب ایران نیز می نویسد: «عمده ترین فعالیت مستمر نهضت مقاومت ملی ترتیب جلسات هفتگی بود.» (۵) غلامرضا نجاتی عملیات نهضت مقاومت ملی را تحت عنوان: مقاومت بازار (شعار دادن به نفع مصدق در مسجد شاه و حمله نظامیان به تظاهر کنندگان)، تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲، تظاهرات ۲۱ آبان که نهضت مقاومت ملی در این تظاهرات (با پیشنهاد سازمان رهبری حزب توده مبنی بر شرکت افراد آن حزب توافق به عمل آورد.) (۶) تظاهرات ۱۴ آذر که به واقعه ۱۶ آذر منجر شد، انتخابات دوره هجدهم (شرکت در مبارزات انتخاباتی و افشاگری در مورد عدم آزادی و تقلب در انتخابات) و اعتراض به قرارداد کنسرسیوم در پاییز ۱۳۳۳، برشمرده و توضیح داده است. (۷) و پس از شرح

ص: ۱۰۶

۱- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۱۲۵.

۲- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۲۰۱.

۳- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸، ص ۱۰، پانوش شماره ۴، مقاله بازرگان.

۴- روزنامه میزان، ۳۱/۲/۱۳۶۰، ضمیمه «یادنامه بیستین سالگرد نهضت آزادی»، ص ۲.

۵- مهربان، بررسی مختصر احزاب...: ص ۱۳۰.

۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۱۱.

۷- همان: صص ۱۱۰ - ۱۲۱.

اختلافات درونی رهبران و گردانندگان نهضت مقاومت ملی، به اقداماتی مانند انتشار بیانیه و نامه و پیام به جنبش های خارجی و بالاخره جزوه نفت در سال ۱۳۳۶ نیز اشاره نموده است.^(۱)

سرکوب «حزب توده»؛ کشف سازمان نظامی

سرکوب افراد «حزب توده» بعد از کودتا آغاز شد و اوج آن در شهریور ماه ۱۳۳۳ بود که با کشف شبکه سازمان نظامی «حزب توده» در ارتش و نیروهای انتظامی، قریب ۶۰۰ تن از نظامیان - از درجه ستوانی تا سرهنگی - دستگیر و در دادگاه های نظامی محاکمه و محکوم شدند. از میان محاکمه شوندگان ۶۹ تن به اعدام محکوم شدند؛ که درباره ۲۷ تن حکم اجرا گردید. ۹۲ تن به زندان دائم، ۱۱۹ تن به ۱۵ سال، ۷۹ تن به ۱۰ سال، ۷ تن به ۸ سال، ۵ تن به ۷ سال، ۳۸ تن به ۵ سال و ۳۶ تن به ۳ سال زندان مجرد محکوم گردیدند. برای ۳ تن دیگر نیز ۱۸ ماه زندان تأدیبی صادر شد.^(۲) بجز جمعی از همین افسران، افراد دیگر به خصوص چند تن از سران حزب تسلیم رژیم شدند. «اکثریت قریب به اتفاق زندانیان، که در رأس آنها سران حزب مانند دکتر مرتضی یزدی و دکتر حسین بهرامی بودند، با اعلام تنفر و ندامت از اعمال گذشته و ابراز وفاداری به «شاهنشاه» آزاد گردیدند.»^(۳) بعضی بر آنند که ضعف اساسی «حزب توده» در این بود که از یک سال پیش از کودتا، یعنی بعد از قیام ۳۰ تیر، نیروی آماده و از نظر عده و عُمده فراوان را برای تدارک مبارزه با دربار به کار نگرفت؛ پس از پیروزی کودتا اهمیت واقعه را درک نکرد و به این تصور دل خوش کرده بود که مانند سال ۱۳۲۷ اوضاع خود به خود مساعد گردیده و شرایط مناسب برای حزب فراهم شود. دیگر اینکه ضعف و اشتباه نبود کننده «حزب توده» در این بود که پس از کودتا تجدید سازمان نکرد. فرمانداری نظامی توانست از سیاست دفع الوقت و مشی فرصت طلبانه رهبری «حزب توده» به خوبی بهره برداری کرده و طی یک مصاف طولانی متشکل ترین نیروی مخالف را از پا درآورد. و بالاخره ضعف نهایی «حزب توده» این بود که پس از شکست سیاسی و آسیب جدی سازمانی، رهبران حزب اغلب تسلیم دشمن شدند و این ضعف نهایی،

ص: ۱۰۷

۱- همان: صص ۱۲۲ - ۱۲۶.

۲- همان: ص ۷۵.

۳- همان: همان صفحه.

حزب را با شکست ایدئولوژیک نیز روبه رو ساخت. (۱) اما واقعیت این است که «حزب توده» جریان مستقلی نبود که بتوان با تحلیل اشتباهاتش، دوران فعالیتش را نقد کرد. آنچه حزب می کرد و سران حزب نیز بدان آگاه بودند، این بود که قدم به قدم با «فرمان» و «دستور» و «موافقت» یا «مخالفت» حزب مادر یعنی «حزب کمونیست شوروی» و دستگاه های اطلاعاتی آن، در حرکت یا سکون بود. بدین جهت بود که «در جریان مبارزه ضد استعماری ملت ایران، برای ملی کردن نفت و در دوره حکومت دکتر مصدق، سازمان نظامی، با فرمانبرداری از رهبری حزب توده، علیه منافع ایران و در جهت پیشبرد مقاصد امپریالیست های انگلیس و آمریکا عمل کرد»؛ و «بدین ترتیب گروهی از افسران جوان و تحصیل کرده، وطن دوست و شجاع، که شور و عشق خدمت به ایران را در سر داشتند و از مشاهده فساد و تباهی در ارتش و کشورشان به تنگ آمده بودند، به امید همکاری با یک سازمان سیاسی مدعی مبارزه با فساد و هواخواه استقرار آزادی و دموکراسی، قربانی آرمان های خود شدند». (۲)

دولت زاهدی، مسئله نفت

وظیفه دوم کابینه کودتا، یعنی حل مسئله نفت به سود استعمارگران، پس از یک سال سرکوبی عملی شد. سپهبد زاهدی که در ابتدای کار هنوز خود را ملی و وفادار به نهضت ملی شدن نفت نشان می داد برای تظاهر و فریب، سه روز بعد از کودتا به دیدار آیه الله کاشانی رفت و گفت «به هیچ وجه نفت به انگلستان نخواهم داد و غرامت را هم چون انگلستان هیچ حقی ندارد، نخواهم پرداخت». (۳) در مرحله اول، چند روز پس از کودتا، «ژنرال آیزنهاور» رئیس جمهوری آمریکا در پاسخ به تقاضای کمک مالی دولت زاهدی، لزوم کمک فوری را تأیید کرد و مدتی بعد، اداره کمک های خارجی آمریکا مبلغ ۰۰۰/۴۰۰/۲۳ دلار کمک فنی در اختیار ایران گذاشت. البته معادل همین مقدار در سال ۱۳۳۱ نیز توسط

ص: ۱۰۸

۱- جزئی، تحلیل مختصری از تحولات...: صص ۵۴ - ۵۵. این تحلیل از بیژن جزئی است که با تلخیص و اندکی تصرف نقل شد.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۵۳.

۳- دهنوی، مجموعه ای از مکتوبات...، ج ۴: ص ۹.

دولت آمریکا کمک های فنی به دولت دکتر مصدق ارائه شده بود. (۱) عبدالرضا هوشنگ مهدوی می نویسد: «چون هنوز دولت آمریکا درصدد یافتن یک راه حل آشتی جویانه با مصدق بود در آذرماه ۱۳۳۰ مبلغ ۰۰۰/۷۵۰/۸ دلار به عنوان کمک اضطراری از طریق بانک بین المللی ترمیم و توسعه در اختیار وی قرار داد. همچنین در اسفند همان سال که مذاکرات ایران با بانک بین المللی برای حل مسئله نفت با شکست روبرو شد و ایران در مضیقه شدید مالی قرار داشت، خزانه داری آمریکا همزمان با امضای موافقتنامه کمک نظامی، یک وام [کمک] ۰۰۰/۴۵۰/۲۳ میلیون دلاری به ایران داد.» (۲) عظیمی نیز می نویسد که کمک آمریکا «از آبان ۱۳۳۰ مبلغ ۲۳ میلیون دلار آن بر اساس برنامه اصل چهار پرداخت شده بود» و پس از موافقت مصدق «با ادامه کمک آمریکا بدون پذیرفتن هیچ گونه شرایط خاصی» در اردیبهشت ۱۳۳۱ تعلیق کمک آمریکا برطرف شد. (۳) اما بعد از کودتا سیر صعودی و افزایش این کمک ها چشمگیر است. دو روز بعد از موافقت با کمک فنی، «آیزنهاور» اعلام کرد که مبلغ ۴۵ میلیون دلار «کمک فوری بلا-عوض» برای دولت کودتا در نظر گرفته است. (۴) در مرحله بعد و موازی مرحله پیش، روابط قطع شده دولتین ایران و انگلیس، پس از ۱۴ ماه، از سر گرفته شد و هر دو دولت تصمیم گرفتند «دوستی دیرینه خود را تحکیم سازند.» (۵) آیه الله کاشانی که در اعلامیه اوایل آذر (۶) و مصاحبه با منچستر گاردین و مصاحبه ۲۰ آذرماه اظهار تنفر از انگلیسی ها را وظیفه مردم دانسته و روز اعلام تجدید رابطه را «عزای ملی» نامیده بود، (۷) تجدید رابطه با انگلستان را محکوم کرد و برقراری روابط مجدد را به اعتراف دولت انگلستان به «مبارزات ضداستعماری و حق طلبانه» ملت و پذیرش «حق حاکمیت و استقلال» کشور و «رأی نمایندگان ملت» مشروط نمود و تأکید کرد که: «عموم ملت غیر از معدودی عمال انگلیسی ها از تجدید روابط متنفر است.» (۸)

ص: ۱۰۹

- ۱- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۱۷۵.
- ۲- هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در...: ص ۲۱۰.
- ۳- عظیمی، بحران دموکراسی...: ص ۳۸۳.
- ۴- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۲۷۸ - ۲۷۹.
- ۵- روزنامه کیهان، ۱۴/۹/۳۲. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۵.
- ۶- روزنامه کیهان، ۱۴/۹/۱۳۳۲.
- ۷- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۱.
- ۸- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۵۴۱.

برای یکسره شدن مسئله نفت، به مجلسی نیاز بود که «کودتا» پسند باشد؛ این بود که در اسفند ۱۳۳۲ انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی «زیر سرنیزه نظامیان و تهدید چاقو کشان» برگزار شد ولی «رسوایی آن در سراسر جهان انتشار یافت» (۱).

انتخابات فرمایشی

«نهضت مقاومت ملی» تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند و از این رو با شعار «یا پیروز می شویم یا رسوا می کنیم» وارد میدان شد؛ تشکیلاتی را برای نظارت بر آزادی انتخابات مهیا ساخت و ۱۲ نفر کاندیدا معرفی کرد. وزارت کشور اجازه میتینگ نداد ولی چند تن از شخصیت های ملی در نامه ای سرگشاده و افشاگرانه به وزیر کشور، مردم تهران را دعوت کردند که به کاندیداهای نهضت مقاومت ملی رأی دهند. این شخصیت ها عبارت بودند از: علامه علی اکبر دهخدا، دکتر عبدالله معظمی، اللهیار صالح، آیه الله حاج سید رضا زنجانی، آیه الله فیروزآبادی، آیه الله انگجی، آیه الله جلالی موسوی، دکتر کریم جناب، دکتر محمد قریب، دکتر اسد بیژن، مهندس ابوطالب گوهریان (۲). آیه الله کاشانی در نامه ۱۵ دی به زاهدی هشدار داد که «دولت مشغول تهیه مقدماتی است که انتخابات دوره هجدهم را به طور فرمایشی و لیستی انجام دهد» (۳) وی پس از اطلاعیه شدیدالحن ۱۴ بهمن علیه دولت و انتخابات ننگین (۴) در ۲۰ بهمن طی تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد ضمن توصیف وضعیت «اسف انگیز و دلخراش» مملکت و «وجود آزادی برای خائنین و عمال اجانب»، دولت زاهدی را ناقض «قانون اساسی و منشور ملل متفق و اعلامیه جهانی حقوق بشر» و مجلسین ناشی از انتخابات «توأم با قلب و تزویر و تهدید» را «فاقد ارزش قانونی» خواند (۵). همچنین آیه الله کاشانی طی تلگرافی به مردم هشتر طوالش رسماً اعلام نمود که به دلیل عدم

ص: ۱۱۰

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۷۶. در این مأخذ تاریخ برگزاری انتخابات، به سهو، فروردین ۳۳ آمده که اشتباه است؛ مجلس در فروردین ماه افتتاح شد.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱، صص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ به نقل از اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۱۳۱. دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۴۱ - ۵۴۲. روحانیت و اسرار...: ص ۱۹۱.

۴- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۴۲ - ۵۴۳.

۵- همان: صص ۵۴۴ - ۵۴۷. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۱۳۱.

آزادی انتخابات از انتخاب فرزندش مصطفی کاشانی «به هیچ وجه راضی نیست.»^(۱) در نتیجه این مخالفت ها و سایر مصاحبه ها و اقدامات دیگر وی، سرتیپ فرزندگان سخنگوی دولت کودتا در ۱۸ بهمن ۱۳۳۲ با تعابیری موهن، اعلام کرد: «... اخیرا شخصی به نام سیدابوالقاسم کاشی برای خودنمایی و کسب شهرت طلبی مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجیان در کار ایران گفته...»^(۲) از این پس تزییقات و محدودیت ها علیه آیه الله کاشانی همانند برخی نیروهای نهضت مقاومت ملی تشدید گردید. مروری بر اسامی چند تن از انتخاب شدگان دوره هیجدهم ماهیت آن را نشان می دهد: ابوالحسن حائری زاده، رهبر اقلیت دوره هفدهم مجلس - سیدمهدی میراشرفی، مدیر روزنامه آتش و از نقش بازان اصلی کودتا - سید جعفر بهبهانی، سید مصطفی کاشانی، سرتیپ محمد علی صفّاری، رییس اسبق پلیس تهران و یکی از ضاربین «فخرآرایی» در دانشگاه تهران - ابوالحسن عمیدی نوری، روزنامه نگار وابسته - رضا حکمت (سردار فاخر)، از جمله رؤسای «حرفه ای» مجلس و از نزدیکان دربار و سفارت انگلیس - دکتر شمس الدین جزایری، دکتر موسی عمید، محمد درخشش، دکتر حسن افشار، شمس قنات آبادی، مهندس کاظم جفرودی، ارسلان خلعتبری.^(۳) فصاحت انتخابات فرمایشی، که چاقوکشان و اوباشی چون «شعبان بی مخ» و «حسن عرب» بر حسن انجام آن نظارت داشتند به حدی روشن بود که حتی خبرنگاران خارجی نیز با تفصیل همراه با شگفتی آن را گزارش کردند.^(۴) «نهضت مقاومت ملی» نیز با ارائه اسناد و شواهد تخلفات و تقلبات، علاوه بر مجاری - ظاهرا - قانونی داخلی، به سازمان ملل نیز شکایت کرد.^(۵)

قرارداد کنسرسیوم؛ دستاورد کودتا

اشاره

در نتیجه مذاکره دکتر علی امینی وزیر دارایی کابینه کودتا که در کابینه اول دکتر مصدق سمت وزیر

ص: ۱۱۱

۱- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۱۳۲.

۲- همان: همان صفحه. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۰.

۳- همان: ص ۷۹؛ با اندکی اضافات و تصرف. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۲.

۴- از جمله، در مجله نیویورک تایمز، ۱۱ مارس ۱۹۵۴.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۱۶ - ۱۱۷.

اقتصاد ملی را داشت و «هوارد پیج» Howard Page سرپرست هیئت نمایندگی کنسرسیومی از شرکت های بزرگ نفت، طبق قراردادی، «کنسرسیوم» مزبور نفت ایران را تصاحب کرد. در این کنسرسیوم ۵ شرکت بزرگ آمریکایی و ۹ شرکت مستقل (اعضای غیر عضو کارتل بین المللی) جمعاً با ۴۰ درصد، شرکت نفت انگلیس با ۴۰ درصد، شرکت داچ - شل با ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه با ۶ درصد سهم حضور داشتند و طرف قرارداد با ایران بودند. (۱) آیه الله کاشانی مقارن با مذاکرات کنسرسیوم طی اطلاعیه ای به مناسبت سومین سالگرد خلع ید از شرکت نفت انگلیس بر ایستادگی مردم در برابر استعمار انگلیس تأکید نمود. (۲) ۱ تر امینی، ۲۰ دکترا امینی، در مهرماه ۱۳۳۳، لایحه قرارداد را به مجلس برد. در مقدمه نطق خود تلویحاً به ذلت بار بودن قرارداد اعتراف کرد؛ وی گفت: «ما موفق شدیم قرارداد را به این شکل تنظیم کنیم ولی در این شرایط، امکانی جز آنچه تقدیم می شود نبود!» (۳) لایحه قرارداد کنسرسیوم یا «امینی - پیج» در روزهای ۲۹ مهر و ۶ آبان ۱۳۳۳، «بی آنکه یک کلمه آن حذف شود»، به تصویب مجلسین رسید. (۴) «چرچیل»، نخست وزیر انگلیس و «آیزنهاور»، رئیس جمهور آمریکا در پیام هایی حلّ مسئله نفت را به شاه تبریک گفتند. (۵) آیه الله کاشانی در اعلامیه ۱۵ دی ۳۲ تأکید کرده بود: «اگر انتخابات فرمایشی انجام بگیرد هر قراردادی که در مجلس هیجدهم به تصویب برسد از نظر ملت ایران دارای ارزش و اعتبار نمی باشد و سرنوشت آن مانند قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ خواهد بود.» (۶) وی در اعلامیه ۱۴ بهمن ۳۲ نیز مجدداً همین هشدار را داده بود، (۷) در نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد، مورخ ۲۰ بهمن، یکی از اهداف انتخابات تقلبی و غیرقانونی مجلس هیجدهم را تصویب «قراردادهایی برای فروش نفت» در «مباین با حیثیت و استقلال و آزادی کشور» بر شمرد. (۸) بعد از طرح کنسرسیوم مجدداً اعلامیه قاطع و شدیدالحنی علیه انگلیس و

ص: ۱۱۲

- ۱- جزئی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۵۵. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۸۳.
- ۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۷.
- ۳- کاتوزیان، مصدق و...: ص ۲۶۱.
- ۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۹۱ - ۹۲.
- ۵- همان: ص ۹۲؛ به نقل از روزنامه کیهان، ۱۸ آبان ۱۳۳۳.
- ۶- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۵۴۲. روحانیت و اسرار...: ص ۱۲۱.
- ۷- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۵۴۳.
- ۸- همان: ص ۵۴۶.

آمریکا و قرارداد استعماری کنسرسیوم توسط آیه الله کاشانی در آبان ۳۳ انتشار یافت که در آن با اشاره به «فجایع و مظالم محصول یک قرن سیاست استعماری» انگلیس و حمله شدید به همکاری دولت آمریکا «در این معامله بیشرمانه و انتقام جویی وقیحانه با انگلستان مکار و حيله گر»، قرارداد کنسرسیوم «خیانتی نابخشودنی» و «به مراتب بدتر» از قرارداد ۱۹۳۳ رضاخان توصیف گردید. (۱) در این اطلاعیه آیه الله کاشانی پس از حملات شدید به دولت کودتا نوشت: «ملت ایران در اولین فرصت به هر قیمتی که باشد یک بار دیگر از انگلیس و همدستانش خلع ید خواهد نمود... تا خون در شراین ملت ما جاری است دیگر اجنبی نمی تواند بساط یغماگری و چپاول را در سرزمین ایران بگستراند و عوامل استعمار با تبلیغات سویی که علیه من برای نیل به هدف ها و مقاصد پلید خویش در ایران و دنیا می نمایند نخواهند توانست مرا از ادامه مبارزه سرسختانه خویش علیه بیدادگری هایشان منصرف سازند، زیرا جان ناقابل من همیشه برای عظمت و استقلال ملت کف دست بوده و تا واپسین لحظات زندگی نیز خواهد بود و با آتشی که از پرتو جانبازی جد فداکارم حضرت حسین بن علی علیه السلام در کانون قلبم مشتعل است مرگ شرافتمندانه را به حیات ننگین و نکبت بار ترجیح می دهم». (۲) در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم، دو حرکت سیاسی مهم دیگر نیز صورت پذیرفت که هر دو از یک خاستگاه، یعنی «نهضت مقاومت ملی» نشأت می گرفت. نهضت مقاومت با انتشار سه نشریه و «اعلامیه تفصیلی نهضت مقاومت ملی درباره قرارداد کنسرسیوم»، «مقاصد استعماری انگلیس و آمریکا و نیز عدم انطباق مفاد قرارداد کنسرسیوم را با قانون ملی کردن صنعت نفت، به طور مشروح، روشن ساخت»؛ و نیز «متن فرجام خواهی دکتر مصدق: نظریات راجع به اعلامیه مشترک هیئت نمایندگی ایران و کنسرسیوم» را انتشار داد. دکتر مصدق که نظرات خود را در قالب لایحه ای از زندان لشکر ۲ زرهی به دیوان عالی کشور ارسال کرده بود، «قرارداد کنسرسیوم را مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت و مخالف با اصل ۲۴ قانون اساسی و قانون مصوب ۱۱ آذر ۱۳۳۲ و تصمیم قانونی ۳۰ مهر ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی و نیز،

ص: ۱۱۳

-
- ۱- همان: صص ۵۴۷ - ۵۵۱: ص ۱۹۸. تاریخ این اعلامیه بر اساس سند ستاد ارتش، ۱۴/۷/۳۳ می باشد، مندرج در روحانی مبارز...، ج ۲: ص ۷۰۴.
 - ۲- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: صص ۵۵۰ - ۵۵۱.

در جهت اعاده سلطه استعمارگران برای از میان بردن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران دانست.»^(۱) همچنین «نهضت مقاومت ملی نامه‌هایی به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و فارسی تهیه و برای اعضای هیئت نمایندگی کنسرسیوم که به ایران آمده بودند و نیز آمریکایی‌های مقیم تهران فرستاد.»^(۲) حرکت دوم، نامه سرگشاده‌ای بود در اعتراض به طرح لایحه قرارداد کنسرسیوم به امضای شخصیت‌های مختلف ملی، از جمله ۱۲ تن از استادان دانشگاه تهران. آیه‌الله سیدرضا فیروزآبادی، آیه‌الله سیدرضا زنجانی، آیه‌الله سیدجعفر غروی، آیه‌الله سید محمود طالقانی، علامه علی‌اکبر دهخدا، اللهیار صالح، دکتر شاپور بختیار، خلیل ملکی، حسن صدر، دکتر خنجی و محمد نخشب از جمله امضاکنندگان نامه مزبور بودند که در تاریخ ۱۸ مرداد ۳۳ خطاب به مجلسین شورا و سنا ارسال گردید.^(۳) برخلاف اصول و مقررات استقلال دانشگاه، توسط کفیل وزارت فرهنگ کابینه زاهدی، استادان امضاکننده نامه به انتظار خدمت یا اخراج موقت از دانشگاه محکوم شدند.^(۴) این ۱۲ نفر عبارت بودند از: دکتر عبدالله معظمی، استاد دانشکده حقوق - مهندس مهدی بازرگان، استاد دانشکده فنی - دکتر اسد بیژن، رییس و استاد دانشکده علوم - مهندس منصور عطایی، رییس و استاد دانشکده کشاورزی - دکتر محمد قریب، استاد دانشکده پزشکی - دکتر کمال جناب، استاد دانشکده علوم - دکتر یدالله سحابی، استاد دانشکده علوم - دکتر نعمت‌اللهی، استاد دانشکده پزشکی - دکتر میربابایی، استاد دانشکده فنی - مهندس انتظام، استاد دانشکده کشاورزی - دکتر رحیم عابدی، استاد دانشکده علوم - مهندس خلیلی، رییس و استاد دانشکده فنی.^(۵) به گفته بازرگان، در تاریخ ۲۰/۶/۳۳ مجله سپید و سیاه خبر موافقت شاه با بازگشت استادان مزبور به دانشگاه و ادامه خدمت آنان را منتشر ساخت.^(۶) مخالفت‌ها با قرارداد کنسرسیوم از سوی گروه‌های مختلف صورت می‌گرفت. در همان روز انتشار اطلاعیه جمعی از رجال ملی، «از طرف حزب زحمتکشان اعلامیه بسیار شدیدالحنی در مخالفت با

ص: ۱۱۴

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۹۰ و ۱۱۸.

۲- همان: ص ۱۱۸.

۳- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۶۱۹ - ۶۲۰.

۴- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۲۵.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۱۸ - ۱۱۹. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۸.

۶- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۲۷.

قرارداد» صادر شد. (۱) حزب ایران نیز در خرداد ۳۳ با انتشار کتابچه ای تحت عنوان «تاریخچه نفت و راه حل این مشکل» معایب قرارداد کنسرسیوم را برشمرده و به آن اعتراض کرد. همچنین در مهر ۳۳ اطلاعیه ای درباره «قرارداد ننگین امتیازی امینی - پیچ» از سوی همین حزب منتشر شد که آن را بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ توصیف می کرد. (۲) در مجلس شورا نیز نمایندگانمانند درخشش، سیدمصطفی کاشانی، شمس قنات آبادی و حائری زاده با لایحه مخالفت کردند. در مجلس سنا دیوان بیگی، شریف امامی، دکتر محمود حسابی و ابوالفضل لسانی از مخالفین بودند. (۳)

شانزدهم آذر؛ یک سر آغاز

کشتار دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ از جمله حوادث مهمی است که در طول زمامداری اولین کابینه کودتا رخ داد. دانشجویان دانشگاه تهران، در اعتراض به ورود «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلیس - پس از برقراری روابط مجدد - و سفر قریب الوقوع «ریچارد نیکسون» معاون رییس جمهوری آمریکا، از روز ۱۴ آذر کلاس ها را تعطیل کرده دست به تظاهرات زدند. در روز ۱۵ آذر تظاهرات به بیرون دانشگاه کشیده شد و مأموران انتظامی به زد و خورد با دانشجویان پرداختند، که به مجروح و دستگیر شدن عده ای انجامید. نیروهای انتظامی و نظامی، از جمله مأموران و سربازان فرمانداری نظامی تهران، در دانشگاه استقرار پیدا کردند. پیش از ظهر روز دوشنبه ۱۶ آذر بین دانشجویان و مأموران زد و خورد شد که در دانشکده فنی به تیراندازی و قتل سه دانشجو انجامید. ماجرا بدین قرار بود که دانشجویان با مشاهده یک گروهبان فرمانداری نظامی در کلاس درس - به منظور دستگیری یکی از تظاهرکنندگان - و مشاجره با استادشان، «از کلاس بیرون می آیند و علیه حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض می کنند. در همین اوان، نظامیان دانشجویان را تعقیب می کنند و در سراسر و سالن دانشکده فنی آنها را با مسلسل به گلوله می بندند که در نتیجه سه تن از دانشجویان به نام های مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی کشته

ص: ۱۱۵

- ۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۰.
- ۲- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۱۸۰ - ۱۸۲.
- ۳- همان: صص ۱۹۰ و ۱۹۸. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۴.

می شوند؛ عده ای نیز مجروح می گردند»^(۱). در روز ۱۸ آذر تظاهرات بسیار وسیعی علیه ورود «ریچارد نیکسون» به تهران برگزار شد و سوم «شهادت دانشگاه تهران» مبدل به اعتراض عمومی و در نتیجه برخوردهای شدید میان پلیس و دانشجویان گردید و صدها نفر نیز دستگیر شدند.^(۲) «دانشجویان مراسم وداع با یاران شهید خود را شکوهمندانه برگزار کردند و به عنوان اعتراض به جنایت های دولت کودتا، مدت ۱۵ روز از شرکت در کلاس های درس خودداری نمودند. حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به عنوان یک روز «مقاومت تاریخی» در تاریخ دانشگاه تهران ثبت شد. از آن پس، همه ساله، به رغم کوشش رژیم و ساواک، دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه های ایران مراسم و تظاهراتی به یاد شهیدان آن روز برپا کردند. ۱۶ آذر نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران در مقابله با رژیم کودتا نیز محسوب می شود.»^(۳)

دستگیری و اعدام دکتر فاطمی

از دیگر اتفاقات دوران زاهدی، دستگیری و اعدام دکتر سید حسین فاطمی (۱۲۹۶-۱۳۳۳) بود. دکتر فاطمی از فرانسه فارغ التحصیل شده بود و آخرین سمت او، وزارت امور خارجه در کابینه دکتر مصدق بود. دکتر مصدق تأکید داشت که پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت ایران در بین اعضای جبهه ملی، نخستین بار توسط دکتر فاطمی عنوان شد. فاطمی یک بار هم توسط جوان ۱۷ ساله ای از اعضای «فداییان اسلام» مورد اصابت گلوله قرار گرفت، که تا آخر عمر از عوارض جسمی آن در رنج بود. دلیل این اقدام از دیدگاه مجریان آن این بود: پس از دستگیری نواب صفوی در خردادماه ۱۳۳۰ توسط دولت دکتر مصدق که در نظر فداییان اسلام «پیمان شکنی» تلقی گردید و اقدامات گسترده و بی نتیجه اعضای این گروه برای آزادی رهبر خود، پنجاه و یک تن از فداییان اسلام در ۲۱ دی ۱۳۳۰ هنگام ملاقات در زندان تحصن کردند.^(۴) به دستور دولت مصدق پلیس به متحصنین حمله ور گردید و آنها را به شدت مورد ضرب و شتم

ص: ۱۱۶

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۵. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ به نقل از اسناد نهضت آزادی...، ج ۵: ص ۲۷۴.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۶.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۱۵.

۴- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۰۸ - ۱۱۴، شرح ماجرای تحصن.

قرار داد و در «زندان های انفرادی در حالی که از شدت خونریزی و ضربات وارده در حال مرگ بوده اند، زندانی کردند» (۱). در غیاب رهبر و بسیاری از اعضای اصلی گروه، افراد باقیمانده در بیرون زندان به رهبری سیدعبدالحسین واحدی به این نتیجه رسیدند که عامل اصلی تشدید خشونت علیه آنان، دکتر فاطمی (معاون نخست وزیر) است. (۲) مهندس عزت الله سحابی با اشاره به نقش دکتر فاطمی در بد رفتاری با فداییان اسلام نقل می کند که در این مورد «مرحوم طالقانی به مهندس حسینی اعتراض کردند که چرا با فداییان اسلام در زندان اینگونه رفتار می شود؟ سپس کار بالا گرفت و به داد و بیداد رسید. در این هنگام مهندس بازرگان واسطه شد و خطاب به مهندس حسینی گفتند: دکتر فاطمی کار درستی نمی کند، آخر چرا دستور می دهد که این قدر آنها را اذیت کنند» (۳) مهدی عراقی نیز از قول آیه الله طالقانی مخالفت سخت دکتر فاطمی با فداییان اسلام را نقل کرده است. (۴) وی تأکید می کند که اقدام به ترور دکتر فاطمی در غیاب نواب صفوی و «بدون اینکه از خود مرحوم نواب هم در این باره مشورت بکنند و از ایشان اجازه ای گرفته باشند، این کار تنها و تنها به دست مرحوم واحدی انجام شده بود» (۵) «بنا به اذعان نواب صفوی چنانچه دولت [مصدق] ملاقات وی را با فداییان اسلام خارج از زندان قطع نمی کرد، با آنان تماس داشته و نمی گذاشته است که قضیه ترور دکتر فاطمی اتفاق بیفتد» (۶) و نواب بعدها هم به واحدی گفته بود که «شما اشتباه کردید، نایستی این کار را می کردید» (۷) در زمان وقوع این حادثه نیز محکومیت ها و مخالفت هایی از موضع نیروهای مذهبی و حتی برخی اعضای فداییان اسلام، ابراز گردید. (۸) البته مهدی عراقی واقعه ای از ملاقات واحدی با دکتر فاطمی پس از ترور را نقل می کند که با یکدیگر مذاکره می کنند و واحدی آن اقدام را نتیجه تندروی های خود فاطمی برمی شمرد که در پاسخ دکتر فاطمی گفته بود «امیدوارم توی حکومت خودم تلافی بکنم، یعنی تلافی آن اذیت هایی که کرده ام،

ص: ۱۱۷

۱- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۸۴.

۲- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۱۶. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۳۲۷.

۳- فصلنامه گفتگو، ش ۲۹، پاییز ۱۳۷۹: ص ۲۱۲، مقاله فداییان اسلام، به قلم سید محمدحسین منظورالاجداد.

۴- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۱۶.

۵- همان: ص ۱۲۰.

۶- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۲۷۴. همچنین آ نامه نواب صفوی به دکتر فاطمی با خطاب «پسر عموی عزیز» پس از

سی تیر ۱۳۳۱، مندرج در همین کتاب، ص ۲۷۷.

۷- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۲۳.

۸- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۲۷۴.

من اشتباه کردم» (۱) محمد جواد حجتی کرمانی نیز نقل کرده است که فداییان اسلام پس از بهبود دکتر فاطمی با وی ملاقات کرده و درباره «رفع سوء تفاهات صحبت کرده اند.» (۲) دکتر فاطمی بیش و پیش از آنکه یک سیاستمدار صاحب مسند باشد، یک روزنامه نگار بود؛ و روزنامه او، باختر امروز، نقش بزرگی در جریان نهضت ملی داشت و اهمّ مواضع آن، علاوه بر وجهه کلی ضد استعماری و ضد استبدادی، «ضد درباری» بود و در این مورد بی پروایی و تهوّر چشمگیری داشت. پس از فرار شاه، در ۲۶ مرداد ۳۲، تیر سرمقاله روزنامه باختر امروز چنین بود: «خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد، فرار کرد.» (۳) دکتر سید حسین فاطمی، پس از چند ماه که به صورت مخفی در پناهگاه های حزب توده می زیست، (۴) در ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ در مخفیگاهش، منزل یک افسر توده ای واقع در تجریش، دستگیر شد. وی بیمار بود و خواهرش در مخفیگاه از او پرستاری می کرد. به هنگام انتقال به شهربانی، او و خواهرش مورد حمله دار و دسته «شعبان بی مخ» قرار گرفتند و هر دو به شدت مجروح شدند. (۵) زخم های ناشی از چاقو و دشنه و مشت و لگد اراذل رژیم و نیز شکنجه های دوران زندان، وضعی پدید آورد که ظرف چند ماه بیش از ۳۰ کیلو از وزن بدنش کم شده بود. (۶) در جریان دادگاه و سپس مراسم اعدام، هنوز بیمار بود و تب شدید داشت. کینه توزی رژیم کودتا، به خصوص شخص شاه و خواهرش اشرف - که بارها، به نام، در باختر امروز مورد حمله قرار گرفته بودند - نسبت به دکتر فاطمی به حدی بود که حتی وساطت علما و مراجع بزرگ کشور نیز مؤثر واقع نشد و نیز درخواست تعویق اعدام وی را - به دلیل بیماری - نپذیرفتند. محمدرضا جلالی نائینی سردبیر روزنامه باختر امروز که پسرخاله دکتر فاطمی بود، در مورد تلاشش برای نجات جان وی - پس از آنکه شبی از تصمیم شاه بر اعدام فاطمی مطلع می شود - گفته است: فردای آن شب، هراسان به اصفهان رفتم و با «مصباح فاطمی» برادر بزرگ دکتر فاطمی

ص: ۱۱۸

- ۱- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۴۳. امینی، جمعیت فداییان اسلام...: صص ۲۷۷ - ۲۷۹.
- ۲- روزنامه اطلاعات، ۲۲ بهمن ۱۳۷۲، ص ۶، مقاله «آموزگار من نواب»، به قلم محمدجواد حجتی کرمانی.
- ۳- روزنامه باختر امروز، دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲، شماره ۱۱۷۳.
- ۴- خاطرات نورالدین کیانوری: صص ۲۹۵ - ۲۹۶. خلعت بری، کیانوری و ادعاهایش: صص ۲۶۷ - ۲۷۸.
- ۵- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۳۱. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۲۸.
- ۶- برهان، بیراهه...: ص ۳۱۸.

تماس گرفته او را در جریان امر قرار دادم و بالاتفاق خدمت حضرت آیه الله «حاج آقا رحیم ارباب» شرف حضور یافتیم و پس از بیان ماوقع، از آن وجود نازنین، حکیم ربّانی، تقاضای مساعدت کردیم. همان لحظه «حجه الاسلام خادمی» را احضار کردند] و دستور دادند تمام روحانیون و حجج اسلام مقیم اصفهان شب در منزل ایشان جمع شوند. پس از اجتماع آقایان علما و روحانیون، متن تلگرافی را آماده نمودند تا به امضای کلیه حاضران در جلسه برسد. در آن تلگراف که خطاب به شاه تنظیم شده بود، علمای اصفهان خواستار عفو دکتر فاطمی شده بودند و در آخر تلگراف آمده بود: «اعلیحضرت بدانند که قتل بضعه حضرت فاطمه - سلام الله علیها - برای مقام سلطنت یمن ندارد». این تلگراف توسط حجه الاسلام خادمی به تهران مخابره شد. ضمناً مرحوم حاج آقا رحیم ارباب شرحی به عنوان «آیه الله العظمی بروجردی» مرقوم و از ایشان خواستند که در این مورد از هیچ مساعدتی دریغ نفرمایند. این نامه نیز توسط مرحوم خادمی به قم فرستاده شد.^(۱) شگفت آن که در فاصله دستگیری دکتر فاطمی (اسفند ۱۳۳۲) تا اعدام وی (آبان ۱۳۳۳)، از سوی گروه‌ها و رجال سیاسی طرفدار نهضت ملی و نهضت مقاومت ملی به جز اقدامات شخصی آیه الله زنجانی^(۲) هیچ اقدامی از قبیل اطلاعیه، مصاحبه یا نامه سرگشاده به مقامات داخلی و خارجی برای تخفیف محکومیت و نجات وی صورت نپذیرفت. نهضت مقاومت ملی به مناسبت چهلمین روز اعدام دکتر فاطمی شماره فوق العاده نشریه تک برگی راه مصدق را در ۲۸ آذر ۳۳ منتشر ساخت که طی آن اطلاعیه تسلیت و مطالبی در بزرگداشت وی درج شده بود.^(۳)

عزل زاهدی و نصب علاء

شاه، سپهبد زاهدی را که نخست وزیر مطیع و سربه راهی نبود، «برای تثبیت قدرت خود»، کنار زد و حسین علاء، درباری کهنه کار را به نخست وزیری منصوب کرد.^(۴) از جمله دلایلی که برای برکنار کردن زاهدی عنوان شده، فساد مالی «انفرادی» وی و دیگر مسائل مالی فی مابین او و شاه بوده است. شنیده می شد که درباره کمک آمریکا (اوایل ۱۳۳۴) زاهدی مبلغ آن را خیلی کمتر از رقم واقعی به شاه گزارش

ص: ۱۱۹

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۴۶.

۲- نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت...: صص ۵۵۷ و ۵۷۶.

۳- اسناد نهضت آزادی...، ج ۲: صص ۴۹۱ - ۵۰۴.

۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳.

کرد. شاه، که قبلاً از رقم درست مطلع شده بود، می گوید بقیه چه شد؟ زاهدی فورا جواب می دهد: قربان! خرج برگرداندن تخت و تاج شد. شاه به زاهدی تکلیف استعفا می کند؛ زاهدی نمی پذیرد و پیش اشرف می رود ولی اشرف نیز تکلیف برادر خود را تأیید می کند. (۱) ثریا اسفندیاری همسر شاه در آن هنگام، می نویسد: «شاه از نفوذ زیاد زاهدی در ارتش بیم داشت چرا که می ترسید مثل کاری که جمال عبدالناصر در مصر انجام داد، زاهدی هم تاج و تخت او را سرنگون سازد و این چیزی نبود جز یک بیماری دائم ترس از آسیب دیگران.» (۲) شاه برای تحقق و اعمال استراتژی درازمدت کودتا نیاز به تمرکز قدرت بیشتری داشت. این استراتژی یا اهداف درازمدت، «سرکوب جنبش ملی ایران و ریشه کن ساختن آن و یا مخدوش کردن آن بود؛ به نحوی که تجربه ایران در هیچ یک از کشورهای صادر کننده نفت تکرار نشود و منافع اقتصادی و استراتژیکی غرب، در آینده، در معرض مخاطره قرار نگیرد.» (۳) از سوی «نهضت مقاومت ملی»، طیعه سال ۱۳۳۴، اعلامیه ای زیر عنوان «در مقابل این توطئه بیدار باشیم»، در برابر ترفند تظاهر به صلح و سازش از سوی شاه، انتشار یافت. شاه از طریق واسطه هایی برای آشتی و سازش با نهضت مقاومت ملی در قبال بیانیه ۸ ماده ای اردیبهشت ۳۳ پیغام داده بود که «اینها، ماده اول آن را که حمایت از دکتر مصدق است کنار بگذارند و اجرای بقیه موادش را از من بخواهند.» (۴) بیانیه مذکور رد پیشنهاد صلح و آشتی با دولت وقت محسوب گردید و به دنبال پخش آن، در فروردین ۱۳۳۴ فرمانداری نظامی، بازداشت اعضای نهضت مقاومت را آغاز کرد. آیه الله حاج سیدرضا زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس سبحانی، محمدتقی شریعتی، احمدزاده، آسایش و عده ای دیگر در تهران و مشهد دستگیر و زندانی شدند. دستگیرشدگان تا اواخر شهریور ماه در زندان بودند و سپس آزاد گشتند. (۵) در اردیبهشت ماه نیز ۵ تن از اعضای جبهه ملی، باقر کاظمی، اللهیار صالح، دکتر معظمی، شمس الدین امیرعلائی و محمود نریمان دستگیر و به جنوب تبعید

ص: ۱۲۰

- ۱- برهان، بیراهه...: ص ۱۶۶؛ به نقل از مهدی نیا، زندگی سیاسی رزم آرا: ص ۹۰.
- ۲- اسفندیاری، کاخ تنهایی: ص ۳۰۳.
- ۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۰۱.
- ۴- همان: ص ۱۲۵.
- ۵- همان: صص ۱۲۳ - ۱۲۵؛ با تلخیص. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۲۹ و ۳۳۰.

ماجرای حمله به مراکز بهائیان

حادثه قابل توجه دیگر در آغاز دولت علاء، که خود متهم به عضویت در فرقه بابی ازلی بود، (۲) مبارزه با بهائیان و تصرف مرکز آنان در اردیبهشت ۱۳۳۴ بود. سابقه موضوع به آنجا باز می‌گشت که طی دو دهه ۲۰ و ۳۰ فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی و نفوذ بهائیان در مراکز قدرت که به دلیل حمایت عوامل انگلستان با گستاخی و خشونت نیز همراه بود، روند رو به افزایشی یافته بود. در موارد مختلفی، حتی حمله به مسلمانان و قتل مردم بی‌گناه توسط بهائیان رخ می‌داد که برخی از آن موارد به دستگاه قضایی نیز کشانده می‌شد. (۳) بهائیان با حمایت پنهانی و گاه آشکار مقامات رژیم شاه در سراسر کشور مراکزی را به نام محفل تبلیغ و جذب مسلمانان برپا کرده بودند و به شیوه‌های گوناگون - حتی استفاده از زنان زیباروی و ضعف اخلاقی قربانیان خود - جمعی از افراد ساده لوح را به عضویت این فرقه مورد حمایت انگلستان و اسرائیل درآورده بودند. به مرور زمان برخی مقامات بالا- و میانی رژیم شاه از بهائیان انتحاب می‌شدند و دامنه نفوذ آنان در مراکز قدرت روزافزون گردید. فردوست در مورد سپهد دکتر ایادی که با عنوان ظاهری پزشکی مخصوص، پشت پرده حکومت شاه از قدرت فراوانی برخوردار شد می‌نویسد: «می‌توان کتابی نوشت که آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت می‌کرد یا محمدرضا پهلوی؟ تمام ایرانیان رده بالا چه در ایران باشند و چه در خارج، خواهند پذیرفت که سلطان واقعی ایران ایادی بود... در زمان حاکمیت ایادی بود که بهائی‌ها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهائی بیکار وجود نداشت. در دوران قدرت ایادی تعداد بهائیهای ایران به ۳ برابر رسید... ایادی جاسوس بزرگ غرب و مطلع ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود و نفوذ او با نفوذ محمدرضا مساوی بود.» (۴)

ص: ۱۲۱

-
- ۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۵۲.
 - ۲- کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب...: ص ۱۵۷.
 - ۳- خراسانی، فجایع بهائیت: شرح کشتار شش تن از یک خانواده (مادر ۵۰ ساله و فرزندان کودک و نوجوان وی) در ابرقو در دی ماه ۱۳۲۸ و تشکیل پرونده قضایی آن در ۲۱/۱۱/۳۲.
 - ۴- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۲۰۲ - ۲۰۴.

رفتار گستاخانه بهائیان، گسترش تبلیغ و ترویج آشکار بهائیت، افزایش نفوذ آنان در مقامات دولتی و اقدامات اسلام ستیزانه و ضد اخلاقی آنان موجب توسعه حساسیت و اعتراض های مردم می گردید و از جمله «طومارهای مفصل و بسیار» از شهرهای مختلف ایران برای آیه الله بروجردی ارسال می گشت. (۱) «آیه الله بروجردی در یک فشار شدید افکار عمومی واقع شده بود. مرتباً از ولایات نامه می آمد که مثلاً فرماندار اینجا بهائیت است و یا رییس فلان اداره بهائی است و چه ها که نمی کند.» (۲) این تقاضاهای روزافزون مردمی، اقدامات آیه الله بروجردی را در مبارزه علیه بهائیت پشتیبانی می کرد. ایشان ابتدا برای خنثی سازی تبلیغات بهائیت به اعزام روحانیون برای تبلیغ و روشننگری در مناطق مورد نیاز اقدام کرد و برای مقابله با اقدامات خشونت آمیز و سوءاستفاده آنان از امکانات و مقامات دولتی، به نخست وزیران وقت فشار وارد می آورد. در زمان رزم آرا، حجه الاسلام فلسفی را به عنوان نماینده خود به ملاقات وی مأمور ساخت که مانع اقدامات بهائیان شده و از «نزاع و مقابله و خونریزی» جلوگیری گردد. (۳) پس از بی توجهی و عدم اقدام رزم آرا، در زمان نخست وزیری دکتر مصدق، بار دیگر آیه الله بروجردی به آقای فلسفی مأموریت داد که نزد وی رفته و نسبت به رفع مشکلاتی که بهائیان در شهرستان ها برای مسلمانان ایجاد می کردند و موجب شکایات وسیع مردم شده بود، مذاکره و درخواست اقدام نماید. در پاسخ به آقای فلسفی به عنوان نماینده آیه الله بروجردی، دکتر مصدق «به گونه ای تمسخرآمیز، قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهائی فرقی ندارند، همه از یک ملت و ایرانی هستند.» (۴) حتی دکتر مصدق، سپهبد اسدالله صنیعی بهائی از یاران رزم آرا و دوستان حسین علاء را در اسفند ۱۳۳۱ به عنوان معاون وزارت دفاع (مسئولیت وزارت دفاع بر عهده خود نخست وزیر بود) برگزید. (۵)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز پیام های آیه الله بروجردی به مقامات بی نتیجه بود تا آنکه به پیشنهاد آقای فلسفی، آیه الله بروجردی موافقت کرد که در سخنرانی های ماه رمضان ۱۳۳۴ وی که مستقیم از

ص: ۱۲۲

۱- دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱۲: ص ۳۶۷.

۲- فلسفی، خاطرات و مبارزات: ص ۱۸۵.

۳- همان: ص ۱۸۸.

۴- همان: ص ۱۳۳.

۵- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: ص ۴۶۶.

رادیو پخش می شد، تبلیغ علیه بهائیت آغاز شود. آیه الله بروجردی برای جلوگیری از کارشکنی شاه و در نتیجه تجزی بیشتر بهائی ها از آقای فلسفی خواست که موضوع را با شاه نیز در میان بگذارد و موافقت وی نیز جلب شود. (۱) در اثر هماهنگی کلیه وعاظ و سخنرانان در مورد مبارزه با بهائیت در سراسر کشور و تأثیر سخنرانی های آقای فلسفی، موجی از مقابله مردم با بهائیان آغاز گردید (۲) و در بسیاری از شهرستان ها محافل بهائیان توسط مردم تخریب شد و در تهران نیز مرکز اصلی آنان به نام «حظیره القدس» تصرف گردید. شاه و دولت که عکس العمل گسترده مردم را پیش بینی نمی کردند و از سوی دیگر مایل بودند از این موج بهره برداری کرده و اقدامات دولت های پس از کودتا را با عوام فریبی مشروع بنمایانند و افکار عمومی را نیز مشغول سازند، برای کنترل اوضاع ترتیبی دادند که در مواردی توسط مقامات دولتی نیز نسبت به مقابله با بهائیان اقدام شود. از جمله در تهران فرمانداری نظامی خود در تصرف مرکز بهائیان تهران دخالت کرد و با صدور اطلاعیه ای از همه مردم درخواست کرد که از هرگونه اقدام و تظاهرات در این زمینه خودداری نمایند. (۳) البته برای کاستن از فشار افکار عمومی، به گفته فردوست «در اثر این حرکت تعدادی از بهائیان از ایران رفتند و ایادی نیز به دستور محمدرضا ۹ ماه به ایتالیا رفت، ولی این حرکت دنبال نشد.» (۴) به رغم حمایت های مختلف علما و مردم از این حرکت، به ظاهر در پی فشار کنگره آمریکا در حمایت از بهائیان، فرمانداری نظامی از طرف شاه مانع تداوم اقدامات روحانیون شده و حمایت پشت پرده از آنان مجدداً از سر گرفته شد. همین موضوع نقطه آغاز درگیری آشکار آیه الله بروجردی و محمدرضا شاه نیز گردید. (۵)

ص: ۱۲۳

۱- فلسفی، خاطرات و مبارزات: صص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۲- مجله ترقی، ش ۶۴۴، س ۱۳۳۴.

۳- روزنامه اطلاعات، ۱۶/۲/۱۳۳۴.

۴- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۲۰۳.

۵- کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب...: ص ۱۵۷. آیه الله بروجردی به شاه پیغام می دهد «کار باید یک طرفه شود چرا گفتید و حالا- جلوگیری می کنید؟» از اینجا دیگر رابطه آیه الله بروجردی و شاه به هم خورد. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۴۰۴.

الحاق ایران به «پیمان بغداد» از مهمترین وقایع سیاسی دوران کابینه دوم کودتاست. این پیمان که کشورهای انگلستان، ترکیه، عراق و پاکستان عضو آن بودند و از همکاری و حمایت مستقیم و همه جانبه آمریکا - اگر چه عضو رسمی آن نبود - نیز برخوردار بود، عبارت از یک خط دفاعی در برابر تهدید شوروی بود که در واقع غرب آن را «حلقه شمالی» دفاع از خاورمیانه و بخش هایی از آسیا در قبال شوروی می دانست. ورود ایران به این پیمان، آغاز درهم شکستن «بیطرفی ایران» و وابستگی بیشتر بود. این پیمان بعدها، با خروج عراق از آن - در پی کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۳۳۷ شمسی - به «سنتو» تبدیل شد و در پی انقلاب اسلامی و خروج ایران از آن، از سال ۱۳۵۷ عملاً از هم پاشیده شد. (۱) در تحقق بیشتر این وابستگی، از شهریور ۱۳۳۴، ستاد ارتش با سازمان جدیدی که اقتباس از سازمان نظامی آمریکا بود آغاز به کار کرد و در مرحله ای دیگر، قرار شد سفرای ایران در کشورهای عضو پیمان، از افراد نظامی باشند. (۲) آیه الله کاشانی مخالف خود را با پیوستن ایران به پیمان بغداد اعلام کرد. (۳) نواب صفوی نیز در جلسه ای با حضور تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران، ضمن هشدار و تهدید شاه تصریح کرد که با ورود ایران به این پیمان و وابستگی به غرب مخالف است. (۴) همچنین اطلاعیه ای علیه پیوستن ایران به پیمان بغداد از سوی فداییان اسلام منتشر گردید. (۵) در نشریه راه مصدق ارگان نیمه مخفی نهضت مقاومت ملی نیز ضمن بی ارزش خواندن «مصوبات مجلس» و «اقدامات حکومت های بعد از ۲۸ مرداد»، ماهیت پیمان بغداد انگلیسی توصیف شده و تأکید گردید که الحاق ایران به این پیمان نتایج موردنظر «دستگاه کودتا» را به بار نخواهد آورد. (۶)

سرکوب «فداییان اسلام»

اشاره

از مهمترین حوادث داخلی این دوره و همزمان با الحاق ایران به پیمان بغداد، سرکوب «فداییان

ص: ۱۲۴

۱- آشوری، دانشنامه سیاسی: ص ۲۰۲؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۵۶ و ص ۶۰.

۳- حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۲۸۰.

۴- عبد خدایی، خاطرات...: ص ۲۰۵.

۵- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۱۵۴.

۶- اسناد نهضت آزادی...، ج ۲: صص ۲۸۳ - ۲۸۶.

اسلام» است. در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی(۱) در مسجد سلطانی بازار، که از طرف آیه الله کاشانی و سایر بازماندگان از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۳۴ منعقد شده بود، پس از ورود حسین علاء نخست وزیر به مسجد و حضور وی در شبستان، فردی با اسلحه کمری به سمت وی شلیک کرد ولی پس از مؤثر نیفتادن گلوله اول، گلوله دوم در لوله گیر کرد؛ در نتیجه ضارب با خود اسلحه به شدت بر سر علاء کوبید که باعث جراحی مختصر و خونریزی گردید. ضارب دستگیر شد و روز بعد، در روز ۲۶ آبان، فرماندار نظامی اعلام کرد که ضارب نخست وزیر مظفر علی ذوالقدر عضو «فداییان اسلام» است و به دستور نواب صفوی رهبر آن گروه دست به ترور زده است.(۲) ذوالقدر در زیر لباس خود کفنی به تن داشت که بر روی آن جملاتی نوشته شده بود مانند: «پیمان نظامی، قرارداد نفت و هر پیمان خارجی باید ملغی شود»، «قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام و ایران: انگلیس - آمریکا - روس»، «برقرار باد حکومت قرآن، واژگون باد حکومت کفر و معصیت»، «احکام اسلام باید اجرا شود».(۳) جمعیت فداییان اسلام به رهبری سیدمجتبی نواب صفوی با خط مشی انقلابی در سال ۱۳۲۴ تأسیس شده بود و اقدامات فرهنگی، سیاسی و قهرآمیز زیادی با حمایت برخی علما و مراجع صورت داد. در جریان نهضت ملی شدن نفت، اعدام انقلابی هژیر و رزم آرا توسط این جمعیت از علل اصلی عقب نشینی عوامل انگلستان و تصویب قانون ملی شدن نفت محسوب گردید.(۴) به فاصله چند روز، در نتیجه بازجویی ها و تحقیقات مأموران فرمانداری نظامی و شهربانی، نواب صفوی و سایر افراد مؤثر «فداییان اسلام» دستگیر شدند. نواب صفوی و تعدادی از یارانش قبل از بازداشت «مدتی در منزل آیه الله طالقانی پنهان شدند و ایشان در منزل خویش از آنها پذیرایی می کرد.» «حفاظت از نواب به وسیله او سابقه داشت و آقای طالقانی در سال ۲۴ و ۲۵ نیز شهید نواب را در اطراف

ص: ۱۲۵

- ۱- وی فرزند بزرگ آیه الله کاشانی و در زمان مرگ، نماینده مجلس شورای ملی بود. مرگ وی مشکوک اعلام شد و چون دولت متهم به مسموم کردن او بود حضور نخست وزیر در مراسم ختم بیشتر به خاطر رفع اتهام تلقی می شد. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۲۲۵. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۳۴۲.
- ۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۵۹ - ۶۰. سمیعی، سی و هفت سال: صص ۶۷ - ۶۸.
- ۳- روزنامه اطلاعات، ۲۶/۸/۱۳۳۴.
- ۴- در مورد تاریخ و اقدامات فداییان اسلام آخوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی... و امینی، جمعیت فداییان اسلام... . جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۱۷۰ - ۲۱۵.

دهات طالقان مخفی می کنند.»^(۱) از جمله اتفاقات مهم در همان روزهای نخست سرکوب، قتل سید عبدالحسین واحدی فرد دوم جمعیت مذکور به دست تیمور بختیار بود. در جلسه مواجهه بین بختیار و واحدی، سخنان تندی بین طرفین رد و بدل شد؛ که واحدی «پاسخ های صریح و شجاعانه» به بختیار می داد. در همانجا سرتیپ بختیار از شدت عصبانیت، با اسلحه کمری خود، پنج گلوله به واحدی شلیک کرد و او را به قتل رساند. در اعلام رسمی رژیم، عنوان شد که چون واحدی قصد فرار داشته است توسط مأموران به قتل رسیده است.^(۲) پس از دستگیری رهبران و اعضای اصلی فداییان اسلام، پرونده قتل رزم آرا از بایگانی خارج شد و گروهی از اعضای سابق جبهه ملی در ارتباط با این پرونده احضار شدند و نواب صفوی با مصدق در بازداشتگاه مواجهه داده شد. همچنین «در مواجهه با نواب صفوی، بین دکتر بقایی و وی مشاجره شدید لفظی در گرفت.»^(۳) بازجوییهای اعضای «فداییان اسلام»، با خشونت شدید و شکنجه های قرون وسطایی همراه بود. نواب صفوی در بازجویی در مورد علت اقدام به قتل حسین علاء می گوید: «با مخاطراتی که بعد از تسلط بیشتر از پیش کفار به مناسبت پیمان نظامی غربی برای اسلام و مسلمین پیش بینی می شد، حکومت او [علاء] هم یکی از مصادیق مهاجمین به اسلام بوده، عملی هم که آقای مظفر ذوالقدر انجام داد، یکی از مصادیق دفاع بوده... از نظر دینی هم که موظف به حکم دفاع بودیم... حکم کلی را باید فقیه جامع الشرایط بیان کند... ولکن تشخیص مصداق و موضوع به عهده مکلف است.»^(۴) وی همچنین در دفاعیات خود تأکید کرد که حکومت هیئت حاکمه ایران نامشروع و غیرقانونی است و فداییان اسلام به منظور دفاع در برابر هجوم به اسلام، مسلح شده اند.^(۵) نواب صفوی ضمن تأکید بر هدف برقراری نظام اسلامی در ایران، در دادگاه تشریح کرد که وی و یارانش هرگز تروریست نبوده اند، بلکه بر طبق موازین شرعی و با دستور از مجتهدین جامع الشرایط، هرکس را که مهاجم به اسلام و منافع و نوامیس مسلمین تشخیص داده اند، از میان برداشته اند و آنان که کشته شده اند یا در فهرست اقدامات بعدی این گروه قرار

ص: ۱۲۶

- ۱- یادنامه ابوذر زمان: صص دوازده و سیزده.
- ۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۶۰؛ ذیل ۷ آذر ۱۳۳۴.
- ۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۲۲۷.
- ۴- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۳۳۳.
- ۵- خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی...: ص ۱۸۱.

داشته اند، همگی خائنین به دین و ملت و مملکت بوده اند. (۱) پس از شروع محاکمات نواب صفوی و یارانش، که در دادگاه نظامی به طور سری و بدون حضور تماشاچی تشکیل شد و در مدت زمان کوتاهی به سرعت خاتمه یافت، اعلام گردید که دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، سید محمود نریمان، علی زهری، عبدالقدیر آزاد، دکتر علی شایگان، کرباسچیان و چند نفر دیگر به اتهام معاونت در قتل رزم آرا دستگیر شده اند؛ این عده پس از مدتی آزاد شدند. سرانجام پس از تأیید حکم اعدام سید مجتبی نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر توسط دادگاه تجدیدنظر نظامی و توشیح فوری آن توسط شاه، حکم مزبور در سحرگاه روز ۲۷ دی ۱۳۳۴ در لشکر دو زرهی به اجرا درآمد و نامبردگان تیرباران شدند. (۲) اتهام فداییان اسلام رسماً «توطئه به منظور بر هم زدن اساس حکومت و تجری مردم به مسلح شدن بر ضد سلطنت» اعلام گردید. (۳) تلاش برخی از علمای ایران و نجف و از جمله آیه الله روح الله خمینی برای جلوگیری از اجرای حکم به نتیجه ای نرسید. (۴) از دیگر حوادث قابل توجه دوران صدارت حسین علاء در رژیم کودتا، دستگیری آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی در سن هشتاد سالگی بود. از سوی دولت رسماً اعلام شد که وی جهت ادای توضیحات به دادستانی ارتش احضار شده است. آیه الله کاشانی، پس از حضور در دادستانی ارتش و چهار ساعت بازجویی به اتهام «تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد سلطنت» (۵) بازداشت شد و به زندان لشکر دو زرهی انتقال یافت. کاشانی در تحقیقات صریحاً گفت: «من فتوای قتل رزم آرا را صادر کردم؛ چون مجتهد جامع الشرائط بودم.» قرائن و شواهد آشکار ساخت که شدت عمل در مورد آیه الله کاشانی مقدمه محکومیت و اعدام وی است. (۶) برای جلوگیری از اعدام، فعالیت های وسیعی از سوی آیه الله بروجردی و علمای نجف و ایران صورت گرفت که با توجه به کهولت سن وی، موجب عقب نشینی شاه گردید. (۷) گرچه

ص: ۱۲۷

-
- ۱- همان: صص ۱۷۴ - ۱۷۵.
 - ۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۶۱ - ۶۲. سمیعی، سی و هفت سال: ص ۳۵.
 - ۳- امینی، جمعیت فداییان اسلام...: ص ۳۳۶، نامه وزارت جنگ به شاه.
 - ۴- همان: ص ۳۲۷. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۸۸.
 - ۵- روحانی مبارز...: ج ۲: ص ۷۴۴، نامه وزارت جنگ در مورد قرار بازداشت.
 - ۶- دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲: ص ۴۵۸. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ و ۷: صص ۲۹۴ - ۲۹۷.
 - ۷- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۲۲۷ - ۲۲۸. حسینیان، بیست سال تکاپوی...: ص ۲۸۰. فلسفی، خاطرات و مبارزات: ص ۱۳۷.

این بازداشت تا ۲۳ اسفند بیشتر طول نکشید، لیکن نشانگر این حقیقت بود که رژیم کودتا به تحکیم خود اطمینان پیدا کرده است و نگران برخی از مصلحت اندیشی های مقطعی نیست. دکترین آیزنهاور اعلام

«دکترین آیزنهاور»

«دکترین آیزنهاور»^(۱) و حمایت یکی از احزاب ملی گرای ایران از این دکترین، از حوادث و مقاطع سیاسی مهم اواخر دوران نخست وزیری حسین علاء به شمار می رود. بر اساس این سیاست، آمریکا اعلام کرد که حمایت نظامی را از کشورهایی که مورد تهدید کمونیسم اند به عهده می گیرد. مانور آمریکا در مورد ایران، با عضویت رسمی آن در «پیمان بغداد» و سپس انعقاد قرارداد نظامی دوجانبه با ایران شروع شد.^(۲) کمیته مرکزی «حزب ایران» در اول بهمن ۱۳۳۵، با انتشار اعلامیه ای به امضای اللهیار صالح، «دکترین آیزنهاور» را تأیید کرد.^(۳) «حزب ایران» که در آن زمان بعضی رهبران شناخته شده آن صالح، کریم سنجابی، شاپور بختیار و مهندس حسینی بودند، در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ توسط گروهی از اعضای کانون مهندسين مانند مهندس فریور، دکتر معظمی، مهندس حق شناس، مهندس بیانی، مهندس زیرک زاده و دکتر صفی اصفیا تشکیل شد. در تمام دوره حیاتش، به نظر بعضی نویسندگان یک «باشگاه سیاسی» بود و نتوانست توده های وسیعی را به خود جلب کند.^(۴) پس از وحدت دو حزب ایران و

ص: ۱۲۸

۱- لایحه پیشنهادی ژنرال دوايت آیزنهاور، رییس جمهور ایالات متحده آمریکا، از حزب جمهوری خواه و تصویب کننده طرح کودتای ۲۸ مرداد، که درباره سیاست آمریکا در خاورمیانه و مناطق پیوسته به آن - با نگاه به نفوذ شوروی و خطرات آن برای غرب - در ژانویه ۱۹۵۷ به کنگره ارائه شد، سه اصل مهم داشت: استفاده از نیروهای مسلح خود به درخواست کشورها در قبال نفوذ و خطر کمونیسم، کمک به توسعه اقتصادی این کشورها و کمک نظامی و اقتصادی به کشورها «به شرط اینکه کشورهای مزبور در ازاء آن اجازه استفاده از خاکشان را به نیروهای مسلح آمریکا بدهند.» حوزه ای که «دکترین آیزنهاور» در آن به کار بسته می شد، از لیبی در غرب تا پاکستان در شرق، ترکیه در شمال و شبه جزیره عربستان در جنوب را در بر می گرفت. آشوری، دانشنامه سیاسی: ص ۱۵۵؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- جزئی، تحلیل مختصری از تحولات...: ص ۶۵.

۳- همان: ص ۶۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۵۳. کوهستانی نژاد، حزب ایران...: صص ۳۳۰ - ۳۳۱.

۴- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۱: ص ۸۷.

میهن (به رهبری افرادی نظیر ارسنجانلی، جهانگیر تفضلی، عبدالقدیر آزاد، شجاع الدین شفا، حسین مکی، کریم سنجابی) در سال ۱۳۲۵، «از اعضای حزب ایران در این زمان می توان به مهندس بازرگان،^(۱) مهندس جعفر شریف امامی، مهندس منصور روحانی، ابوالفضل قاسمی، اصغر گیتی بین، محمد نخشب و محمد مگری اشاره کرد.»^(۲) پس از ائتلاف حزب ایران و حزب توده در تیرماه ۱۳۲۵ گروهی از حزب خارج شدند که برخی از آنان مانند ابوالحسن صادقی، جعفر شریف امامی و حسین مکی به حزب دمکرات قوام پیوستند. رسول مهربان از اعضای قدیمی حزب ایران، بازرگان، محمد نخشب، خلعتبری و جعفر شهیدی را نیز از جمله خارج شدگان برمی شمرد.^(۳) به گفته نجاتی «حزب ایران، ایدئولوژی خاصی نداشت، یک حزب ناسیونالیست بود که مدرنیسم و سوسیالیسم را هم پذیرفته بود و چون ضدیگانه [انگلیس و شوروی] بود، گروه قابل توجهی از ملیون و حتی افراد مذهبی را جذب کرد.»^(۴) در جوّ سیاسی آن دوران که «حزب توده» به شوروی وابسته بود و هیئت حاکم - اغلب - به انگلیس تمایل داشت، «حزب ایران» گرایش و تمایلات آمریکایی داشت که تأیید «دکترین آیزنهاور» از آثار و مصادیق این گرایش است.^(۵) او در این باره می نویسد: «حزب ایران، در برابر «روسوفیل» و «آنگلوفیل»ها، تمایلات «آمریکوفیل» داشت.»^(۶) در یک سند منتشره آرشیو ساواک مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۳۵ [گزارش فرمانداری نظامی] اداره کنندگان حزب ایران و مخالفین اعلامیه صالح اینگونه معرفی شده اند: «برابر گزارش رسیده اشخاصی که با حزب ایران فعلاً همکاری می نمایند و در واقع هیئت

ص: ۱۲۹

۱- مهندس بازرگان خود تأکید دارد که رسماً عضو حزب ایران نبوده است. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۹۹. به گفته اشکوری، «همکاری بازرگان با حزب ایران در دهه بیست، عمدتاً فکری و فرهنگی بوده است.» همان، ص ۱۰۰. برزین در این مورد می نویسد: «بازرگان هرگز عضو رسمی حزب ایران نشد... اما در جوار و هماهنگی با حزب فعالیت داشت. در دو سال اول تشکیل حزب، فعالانه جزوه نویسی کرد. در چند گردهم آیی اعضای حزب را مورد خطاب قرار داد. هم از طریق حزب بود که چند سال بعد به مقامات عالی رتبه رسید.» برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۹.

۲- مطالعات سیاسی، ک ۱: ص ۱۵۷.

۳- همان: ص ۱۶۳.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۹.

۵- همان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ با تلخیص و تصرف.

۶- همان: ص ۱۵۳.

مدیره حزب را تشکیل داده اند عبارتند از آقایان: مهندس احمد زیرک زاده، دکتر ناظرزاده، دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس سیف الله معظمی، مهندس بازرگان. اشخاصی که در کمیته نهضت مقاومت ملی بودند و تا به حال با اعلامیه اللهیار صالح مخالف هستند عبارتند از آقایان حاج سیدرضا زنجانی، مهندس حسینی، دکتر سیدعلی شایگان، مهندس حق شناس، دکتر محمدعلی ملکی، دکتر ملک اسماعیلی، دکتر کمال جناب، تیمسار بازنشسته صارم، سر تیپ بازنشسته قلعه بیگی، سر تیپ بازنشسته هوشمند افشار، سر تیپ بازنشسته احتسایان.»(۱)

مهندس بازرگان بعدها در خاطرات خود یکی از علل اختلاف با صالح را همین موضوع عنوان کرده و می گوید: «ادعای پیروی از مکتب مصدق و تشکیل جبهه ملی، با تأیید و قبول دکترین آیزنهاور رییس جمهوری کودتاچی، منافات داشت.»(۲)

تأسیس س.ا.و.ا.ک

اشاره

در آخرین روزهای زمامداری حسین علاء، لایحه تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (س.ا.و.ا.ک) به تصویب مجلسین رسید. قبل از ساواک، بختیار فرماندار نظامی تهران دو سازمان اطلاعاتی در اختیار داشت: «رکن دو ارتش»، که وظیفه اش تصفیه مخالفین رژیم در ارتش بود و «کارآگاهی»، که در کشف جریان های سیاسی مخالف عمل می کرد و نیروهای شهربانی را هم در اختیار داشت.(۳) آغاز به کار سازمان امنیت ابتدا پس از تصویب هیئت دولت در دهم مهرماه ۱۳۳۵ بود که به نوشته مطبوعات از آن تاریخ «معاونین سازمان امنیت در فرمانداری نظامی مشغول کار شدند.» و اعلام شد که «تشکیل سازمان امنیت احتیاجی به اجازه مجلسین ندارد زیرا یک اداره عمومی است که اجازه تشکیل آن با هیئت وزیران است.»(۴) لایحه قانونی که متضمن «وظایف و اختیارات» سازمان مزبور است نیازمند تصویب و رسمیت قانونی بود. در ۱۹ آبان ۱۳۳۵ خبر دیگری انتشار یافت که «مقدمات تأسیس سازمان امنیت فراهم شد و محل آن در خیابان ایرانشهر استقرار یافت و ۳۵ نفر از افسران و درجه داران

ص: ۱۳۰

۱- مطالعات سیاسی، ک: ۱: ص ۱۸۸.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج: ۱: ص ۳۶۲.

۳- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج: ۲: ص ۱۴۹.

۴- سفری، قلم و سیاست، ج: ۲: صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

ستاد ارتش در اختیار این سازمان قرار گرفتند»^(۱) در واقع ساواک پیش از تصویب لایحه قانونی عملاً فعالیت خود را آغاز کرد. لایحه مزبور، که به موجب آن رییس سازمان مذکور معاون نخست وزیر بود و بودجه آن نیز جزء بودجه «نخست وزیری» محاسبه می شد، در ۱۰ بهمن ۱۳۳۵ به تصویب سنا رسید. در ۲۳ اسفند نیز مجلس شورای ملی، بدون بحث و مخالفت، قانون تشکیل ساواک را که سنا تصویب کرده بود، تصویب نمود.^(۲) در ماده ۲ این قانون، وظایف ساواک بدین قرار عنوان شده بود: الف - تحصیل و جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور. ب - تعقیب اعمالی که متضمن قسمی از اقسام جاسوسی است و عملیات عناصری که بر ضد استقلال و تمامیت کشور و یا به نفع اجنبی اقدام می کنند. ج - جلوگیری از فعالیت جمعیت هایی که تشکیل و اداره کردن آن غیرقانونی اعلام شده یا بشود و همچنین ممانعت از تشکیل جمعیت هایی که مرام و یا رویه آنها مخالف قانون اساسی است. د - جلوگیری از توطئه و اسباب چینی بر ضد امنیت کشور. ه - بازرسی و کشف نسبت به بزه های مندرج در دیگر قوانین مصوب در ۱۳۱۰، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷. بر طبق ماده ۳ این قانون، مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیث طرز تعقیب بزه های مذکور در این قانون و انجام وظایف، در زمره ضابطین نظامی محسوب می شدند و از این حیث دارای کلیه اختیارات و وظایف ضابطین نظامی بودند؛ ضمناً طبق همین ماده، از تاریخ تصویب این قانون، رسیدگی به کلیه بزه های مذکور در آن، در صلاحیت دادگاه های دایمی نظامی^(۳) قرار می گرفت.^(۴)

سرتیپ منوچهر

ص: ۱۳۱

۱- همان: ص ۲۵۷.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۷۳ - ۷۴؛ با اندکی تصرف.

۳- «قانون دادرسی و کیفر ارتش» در سال ۱۳۱۷ از طرف وزارت جنگ به مجلس داده شد. طبق این قانون، عملاً رسیدگی به پرونده های سیاسی به دادگاه های نظامی محول شد و تمهیداتی نیز برای تشدید مجازات چیده شد؛ مثلاً حداکثر مجازات مقدمین علیه امنیت کشور در قوانین پیشین ۱۰ سال بود که در این قانون به اعدام تبدیل شد. از طرف کمیسیون دادگستری مجلس، این قانون برای مدت شش ماه به عنوان آزمایش تصویب شد ولی تا کودتای ۲۸ مرداد به تصویب نهایی مجلس نرسید. برای روشن شدن نقش شاه در این قانون، به سه ماده آن اشاره می شود: ماده ۴: دادستان ارتش، از لحاظ وظایف قضایی، نماینده «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) است؛ ماده ۲۱: که تشکیل این دادگاه ها طبق امر «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) صورت می گیرد؛ و ماده ۲۵ تصریح دارد که دادستان ها و دادرس ها بر حسب فرمان و تصویب «بزرگ ارتشتاران فرمانده» (یعنی شاه) تعیین می شوند!

۴- مجموعه قوانین سال ۱۳۳۶: ص ۶۲ (قانون تشکیل «سازمان اطلاعات و امنیت کشور»); با تلخیص و اندکی تصرف.

هاشمی که مدت پانزده سال مدیرکل ضدجاسوسی ساواک بوده است در مورد لایحه تأسیس ساواک می نویسد: «... از لحاظ قانونی و حقوقی انسانی بسیار مترقی و معتدل تر از «قانون امنیت اجتماعی» دکتر مصدق و قانون های مشابه در بسیاری از کشورهای دیگر بود. ولی... طی حیات بیست و دو ساله خود... از محدوده قانونی خود خارج شد و به مرور زمان... به [صورت] قدرت فائده فوق قانون درآمد و بدتر از آن، این قدرت فائده به جای اینکه در خدمت کشور درآید، کشور را در خدمت خود درآورد.» (۱) در واقع ساواک از ابتدا زیر نظر مستقیم شاه قرار گرفت و به گفته فردوست، «هیچ مقامی به جز محمدرضا حق دخالت در امور... ساواک را نداشت حتی نخست وزیر.» (۲) به این ترتیب، از نیمه دوم سال ۱۳۳۵ - و رسماً با تصویب قانون ساواک از فروردین ۳۶ - فرمانداری نظامی تهران، که از ۲۸ مرداد نقش اساسی در سرکوبی حرکت های ملی و ضد رژیم داشت و متمرکزترین و فعال ترین دستگاه پلیسی رژیم شده بود، به صورت یک سازمان پلیس سیاسی درآمد. (۳) ساواک، که از همان آغاز تأسیس به دلیل خشونت ها و شکنجه های معروفش شهرت جهانی پیدا کرد، ارتباطی تنگاتنگ با انتلیجنس سرویس، C.I.A. و «موساد» داشت؛ و ساختار تشکیلاتی و اداری آن نیز برگرفته از آنها و سازمان امنیت داخلی آمریکا (F.B.I) بود. (۴) فردوست می نویسد: «از سال ۱۳۳۵، ساواک توسط ۱۰ مستشار آمریکایی طبق قواره سازمان خودشان سازماندهی شده است... ساواک ۲ وظیفه اطلاعاتی (خارجی) و امنیتی (داخلی) را به عهده داشت و تلفیقی بود از دو سازمان «سیا» و «اف. بی. آی.» (۵)

آمریکا، انگلیس و اسرائیل در سازماندهی، آموزش و تجهیز ساواک از ابتدای شکل گیری نقش اساسی را دارا بودند و در واقع این سازمان را به یکی از ابزارهای اصلی تداوم وابستگی رژیم شاه به غرب تبدیل کردند.

ص: ۱۳۲

-
- ۱- هاشمی، داوری...: ص ۱۰۹.
 - ۲- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۴۸۳.
 - ۳- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۸.
 - ۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳۳. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۵. برای آگاهی بیشتر آ ظهور و سقوط...، ج ۱ و ج ۲، فصول مربوط به تشکیل ساواک و آموزش ها و ارتباطات.
 - ۵- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۴۰۹.

نخستین رییس ساواک تیمور بختیار بود که به دلیل خوش خدمتی هایش ظرف چند سال، از سرهنگی به سپهبدی رسید. وی که در شقاوت و بی رحمی شهره بود، مورد تنفر مردم و آزادیخواهان قرار داشت. شاه نیز - شخصا - از وی و قدرت رو به تزایدش در هراس بود. انجام اولین انتخابات پس از کودتا در اسفند ۱۳۳۲ - که رسوایی آن در جهان معروف شد، سرکوب «حزب توده» و سازمان افسری آن، سرکوب «فداییان اسلام» و قتل سید عبدالحسین واحدی با دست خود و... از موارد معروف کارنامه بختیار است. (۱)

«حزب بازی» شاه و بازداشت ملیون

اقبال، که خود را «چاکر جان نثار» شاه می نامید، در فروردین ۳۶ به نخست وزیری رسید و «مطیع ترین و متملق ترین نخست وزیر دوران سلطنت محمدرضا شاه بود». (۲) منوچهر اقبال، قبل از نخست وزیری، رییس دانشگاه تهران و سپس وزیر دربار بود. وی رییس یکی از لژهای «فراماسونری» (۳) بود و ده تن از اعضای کابینه او را هم «ماسون ها» تشکیل می دادند. (۴)

ص: ۱۳۳

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴؛ با اندکی تصرف. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۰. کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۱۰۵؛ با تلخیص و تصرف. برای آگاهی بیشتر آفردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۴۱۵ - ۴۲۲.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳. نویسنده در تخصیص لقب، سهوا، علم و اقبال را جابه جا کرده؛ واقع امر این است که امیر اسدالله علم در نامه ها و پیام های ارسالی به شاه، امضای خود را با «غلام خانه زاد» زینت می داد و منوچهر اقبال با «چاکر جان نثار».

۳- Freemasonry بزرگ ترین انجمن پنهانی جهانی است که با پیشرفت امپراتوری بریتانیا در جهان گسترش یافت. شعارها و اهداف فراماسونری، ظاهری اخلاقی و انساندوستانه دارند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شعبه های دستگاه فراماسونی در کشورهای خاورمیانه - مانند ترکیه و مصر و ایران - هم برپا شد. در زمان ناصرالدین شاه میرزا ملکم خان دستگاه فراماسونی را در ایران برپا کرد و قصد او این بود که عده ای از مخالفان رژیم استبداد را گردآورد و استفاده سیاسی از آن جمعیت بکند. مردم این انجمن پنهانی را «فراموشخانه» نامیدند؛ زیرا کسانی که عضو آن می شدند پیمان بسته بودند که هرچه می بینند و می شنوند فراموش کنند و فاش نکنند. ناصرالدین شاه دستور سرکوب بساط میرزا ملکم خان را داد؛ ولی پس از آن شعبه ای از فراماسونری انگلیسی و فرانسوی در ایران تشکیل شد و بعدها با گرد آمدن گروه بزرگی از صاحبان قدرت و نفوذ در تشکیلات فراماسونی، این دستگاه در گرداندن کارها و برآوردن مقاصد سیاست های استعماری نقش بزرگی یافت. آشوری، دانشنامه سیاسی: صص ۲۴۱ - ۲۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۳۴۰. فهرست اعضای فراماسون در ایران، نخستین بار، در روزنامه فرمان در دی ماه ۱۳۳۵/دسامبر ۱۹۵۶ درج شد. بعدها با انتشار کتاب سه جلدی اسماعیل راین اغلب اسامی فاش شد.

دوران کابینه اقبال مورد مناسبی برای شروع یک بازی توسط شاه بود: «حزب بازی»؛ مشاوران شاه و بیشتر خودش، مایل بودند ژستی از دموکراسی را به نمایش بگذارند. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۶ امیراسدالله علم، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، موجودیت حزبی را به نام «حزب مردم» اعلام کرد. وی در تشریح مرامنامه حزب گفت که این حزب طرفدار سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها و تقسیم زمین بین کشاورزان و برابری حقوق زن و مرد است. علم در این مصاحبه سازمان حزب را توضیح داد و مسئولان حزب را معرفی نمود. (۱) در ۲۸ بهمن ۱۳۳۶ نیز دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر، تشکیل یک حزب اکثریت به نام «حزب ملیون» را اعلام کرد. (۲) در یک تحلیل لیبرالی و مبتنی بر مدارک وزارت خارجه آمریکا، این «بازی» به مثابه نمایشی مضحک و شاهانه تلقی شده است. ریچارد کاتم می نویسد: [...] در عمل، این دو حزب در حدّ مضحکی مصنوعی بودند. حزب «آزادخواه» به وسیله امیراسدالله علم، یکی از بزرگترین مالکان ایران و عضو خانواده ای که به هواداری از انگلیسی ها شهرت داشت، رهبری می شد. برای جمع کردن آزادیخواهان به دور این حزب، بی تناسب تراز این رهبر یافت نمی شد. به عنوان راه حل [یا آلترناتیو]، مردم می توانستند به حزب «محافظه کار» دکتر اقبال و دوستان فراماسون او روی آورند. ایرانی ها - همگی - این دو حزب را شوخی تلقی می کردند. بسیاری استدلال می نمودند که شاه با قبول سلطه دیکتاتوری خود می توانست اعتبار بیشتری کسب کند تا با این نپختگی سعی در پنهان کردن آن داشته باشد. با آنکه دلیلی وجود ندارد تا بخواهیم در صمیمیت شاه برای ایجاد نظام دو حزبی تردید کنیم، مع ذلک او مایل نبود به این دو حزب برای انتخاب رهبر و خطّ مشی سیاسی، استقلال عملی بدهد که امکانا منجر به رشد دو حزب واقعی گردند. (۳) در مرداد ۱۳۳۶ قرارداد شرکت ملی نفت با شرکت نفتی ایتالیایی «آجیپ» به تصویب مجلسین رسید. «نهضت مقاومت ملی»، با انتشار جزوه ۲۴ صفحه ای «نفت»، به مناسبت امضای قرارداد مذکور با ارائه اسناد و شواهد مستدل به تشریح میزان وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به غرب در پی قرارداد کنسرسیون پرداخت. به دنبال آن در ماه های شهریور تا آبان ۳۶، سران و فعالان نهضت مقاومت در تهران و مشهد دستگیر و یا جهت بازجویی احضار شدند. آیه الله زنجانی، حجه الاسلام انگجی،

ص: ۱۳۴

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۹؛ با اندکی تصرف.

۲- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۳۴۰.

۳- همان: همان صفحه.

حجه الاسلام شبستری، دکتر عبدالله معظمی، اصغر گیتی بین، حسن میرمحمد صادقی، مهندس عطایی، عباس سمیعی و چندتن دیگر از تهران و محمدتقی شریعتی، سید ابراهیم میلانی، طاهر احمدزاده، ذبیح الله آسایش، علی شریعتی و حاج عابدزاده از مشهد از این جمله بودند. این دستگیری ها اولین مانور گسترده سازمان امنیت شاه پس از تأسیس آن بود. (۱)

دجعفر بهبهانی، ۲ سیدجعفر بهبهانی نماینده تهران در مجلس نوزدهم در مورد بازداشت شدگان مزبور به نخست وزیر اعتراض و طرح سؤال کرد. در جلسه هفتم آبان ۱۳۳۶، دکتر اقبال در پاسخ به سؤال بهبهانی، توقیف شدگان را به ارتباط با عوامل خارجی و تهیه و چاپ اعلامیه علیه دولت متهم ساخت. بهبهانی در پاسخ بر اعتراض خود تأکید کرد و اقدام دولت را خلاف دموکراسی و قانون برشمرد و گفت: «اگر کسی نظر مخالفت دارد بگذارید حرفش را بزند.» (۲) بعد از مدتی به تدریج بازداشت شدگان آزاد شدند ولی نهضت مقاومت ملی از آن پس دیگر مجال و امکان فعالیت چندانی نیافت و به تعبیر بازرگان «عملاً تعطیل گردید.» (۳) با تأسیس ساواک دیگر ضرورت نداشت که مقررات حکومت نظامی ادامه یابد؛ چرا که معنای تشکیل چنان سیستم سرکوبی این بود که مقررات مزبور به طور دائمی برقرار شده و نیازی به حفظ عنوان پر سر و صدا و تحریک آمیز حکومت نظامی نیست؛ از این رو اقبال پایان حکومت نظامی را رسماً اعلام کرد، (۴) و برای فریب افکار عمومی برنامه ای برای اصلاح ادارات مطرح ساخت که به قانون «از کجا آورده ای» معروف شد. ابتدا تشکیلاتی به نام «سازمان بازرسی شاهنشاهی» تشکیل شد و یک روز بعد در ۲۹ مهر ۱۳۳۷ لایحه «از کجا آورده ای» به مجلس برده شد. (۵) «در طول ۵/۳ سال نخست وزیری اقبال، این قانون تبدیل به شوخی عمومی شد و هیچ اثری در مبارزه با فساد اداری به جا نگذاشت.» (۶)

سیاست خارجی به سود اسرائیل و تنش با اعراب

در مورد سیاست خارجی رژیم کودتا، در دوران زمامداری اقبال، تغییری آشکار رخ داد. شاه

ص: ۱۳۵

- ۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۲۶. جبهه ملی به روایت...: صص ۲۶ و ۲۷.
- ۲- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم، جلسه ۱۲۵، ۷ آبان ۱۳۳۶.
- ۳- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۱/۵۸: ص ۱۰، مقاله بازرگان، پانوش شماره ۴. روزنامه اطلاعات، ۱۸/۱۱/۵۸: ص ۱۰.
- ۴- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۷۵.
- ۵- همان: صص ۹۲ - ۹۳.
- ۶- همان: ص ۹۳.

نخست وزیر را به کار گماشته بود که صریحا گفته بود: «من بدون اجازه اعلیحضرت همایونی آب نمی خورم»^(۱) و در مورد سیاست خارجی نیز طی یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «سیاست خارجی مملکت، تحت هدایت مدبرانه شاهنشاه، روشن است. این سیاست مال اعلیحضرت همایونی می باشد و مال دولت نیست.»^(۲) در تحقق همین سیاست بود که شاه در مصاحبه ای مطبوعاتی درباره روابط سیاسی ایران و اسرائیل سخن گفت و اظهار کرد که ایران مدت ها پیش اسرائیل را به رسمیت شناخته است. ضمنا اعلام شد که ایران با اسرائیل روابط سیاسی ندارد بلکه این دولت را به صورت شناسایی «دوفاکتو»^(۳) پذیرفته است.^(۴) اعلام این موضوع واکنش شدید «جمال عبدالناصر» رئیس جمهور مصر را به دنبال داشت؛ وی در نطقی در اسکندریه، شاه را همدست استعمارگران نامید و با ذکر موارد و مصادیق متعدد او را به شدت مورد حمله قرار داد. «ناصر» روابط سیاسی با ایران را قطع کرد و سفیر و اعضای سفارت ایران در مصر را اخراج نمود. سوریه، اردن و در پی آنها «اتحادیه عرب» نیز ایران را مورد حمله قرار دادند؛ و در این میان، سوریه روابط خود را با ایران قطع کرد.^(۵) اتحادیه عرب به رهبری ناصر در واکنش به مواضع شاه همچین اعلام کرد، از این پس عبارت مجعول «خلیج عربی» را به جای «خلیج فارس» به کار می برد و خوزستان ایران را نیز «عربستان» نامیده و جزء لاینفک سرزمین اعراب می داند. در واقع شاه با شناسایی اسرائیل، آتش ستیز ناسیونالیسم عربی علیه ایران را برافروخت و آغاز عداوت طولانی افکار عمومی اعراب بر ضد ایرانیان را موجب گردید.

زنگ خطر کودتا در عراق

در بامداد ۲۳ تیر ۱۳۳۷/۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸، در حالی که رؤسای کشورهای ایران و ترکیه و پاکستان و

ص: ۱۳۶

- ۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۳.
- ۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۸۰.
- ۳- «شناسایی» در روابط دو کشور، از نظر حقوق بین الملل، بر دو گونه است: ۱- شناخت واقعیت یا «دوفاکتو» *facto de*؛ که محدود است و روابط حقوقی و دیپلماتیک کامل را ایجاد نمی کند. ۲- شناخت قانونی یا «دوژور» *jure de*؛ که شامل روابط کامل دیپلماتیک و مصونیت برای نمایندگان سیاسی است. آشوری، دانشنامه سیاسی: ص ۲۱۶؛ با تلخیص و اندکی تصرف.
- ۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۱۰۹ - ۱۱۰.
- ۵- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ با تصرف.

وزیران امور خارجه آمریکا و انگلیس در استانبول منتظر «ملک فیصل» پادشاه عراق و «نوری سعید» نخست وزیر آن کشور بودند، اعلام شد که گروهی از افسران عراقی به رهبری «سرهنگ عبدالکریم قاسم» و «سرهنگ عبدالسلام عارف» در عراق دست به کودتا زده و در همان ساعات نخستین پادشاه، ولیعهد، نخست وزیر و عده ای از مقامات آن کشور را به قتل رسانده اند؛ و رژیم سلطنتی را باطل و رژیم جمهوری برقرار نمودند.^(۱) این کودتا بازتاب وسیعی در جهان داشت. یک روز پس از وقوع این کودتا، که کارگردانان آن نام «انقلاب ۱۴ ژوئیه» بدان دادند، شوروی و مصر رژیم جدید را به رسمیت شناختند؛ و این امر ثابت کرد که بغل گوش ایران، ترکیه و پاکستان، یک رژیم جمهوری دست چپی روی کار آمده است. یک نویسنده چپ ایرانی به این رویداد اینگونه نگریسته است: «نقشی که عراق در خاورمیانه و پیمان بغداد داشت و همبستگی دیرینه دربار ایران با رژیم وابسته انگلیس در عراق، زنگ های خطر را به صدا درآورد و در عمل معلوم شد که «پیمان بغداد» در جلوگیری از جنبش ضد امپریالیستی چقدر بیهوده است! همان طور که سقوط دیکتاتوری سلطنتی عراق در برانگیختن گروه ها و عناصر مبارز ایران اثر گذاشت، در به هراس افتادن دستگاه حاکمه نیز تأثیر گذاشت.»^(۲) روابط ایران و شوروی نیز در پی اعتراض به قرارداد نظامی ایران و آمریکا تیره شد. حملات شوروی به ایران افزایش یافت و رادیو «صدای ملی» پخش برنامه بر ضد رژیم ایران را آغاز کرد. دولت ایران به کشورهای شوروی، رومانی، چکسلواکی و لهستان اعتراض کرد و «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» را به حال تعطیل درآورد.^(۳) خروج عراق از «پیمان بغداد»، وضعیتی پدید آورد که پیمان مذکور با حضور رسمی تر آمریکا تبدیل به «ستو» شد و ایران و آمریکا قرار داد دوجانبه نظامی منعقد کردند. این اتفاق جنگ تبلیغاتی علیه ایران را دامن زد و با افزایش حملات رادیو مسکو، رادیو «پیک ایران» نیز از برلن شروع به سخن پراکنی علیه ایران کرد.^(۴) همزمان با این جدال ها، مراحل مبارزات انتخاباتی در آمریکا آغاز شده بود و «جان اف. کندی» نامزد

ص: ۱۳۷

۱- همان: صص ۸۸ و ۹۰.

۲- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۹.

۳- همان: همان صفحه. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: صص ۹۳ - ۹۷.

۴- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۷۰.

حزب دموکرات و رقیب «ریچارد نیکسون»، از دموکراسی و حقوق بشر دم می زد. در آذر ۱۳۳۸/ دسامبر ۱۹۵۹ «ژنرال آیزنهاور» رئیس جمهوری آمریکا و تصویب کننده کودتای ۲۸ مرداد، ضمن دیدار از یازده کشور، وارد تهران شد. وی «به شاه و دولت ایران هشدار داد که تنها با تکیه به قدرت نظامی نمی توان به صلح و عدالت دست یافت.»^(۱) «با شدت یافتن ناآرامی های داخلی، ادامه سیاست سرکوب، پس از هفت سال، جز نارضایتی بیشتر و نیرومند شدن اپوزیسیون حاصلی به بار نمی آورد. حزب سازی و تظاهر به دموکراسی به شکست انجامیده بود. آیزنهاور در توقف کوتاهش در ایران، به طور علنی، راه حل استفاده از زور را مردود شمرده بود. شاه و مشاورانش آینده سیاسی ایران را با نگرانی نظاره می کردند.»^(۲)

«جبهه ملی دوم»، انتخابات بیستم

دکتر کریم سنجابی در مورد تشکیل جبهه ملی در آستانه انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی چنین گفته است: «در همین زمان بود که فکر تجدید فعالیت جبهه ملی در ذهن همکاران سابق دکتر مصدق و احزاب و عناصر ملی آزادیخواه وابسته به آن ظاهر شد. جلسات متعددی به طور خصوصی از افراد مختلف، بعضی اوقات در منزل اللهیار صالح و بیشتر اوقات در منزل سیدباقر خان کاظمی تشکیل می شد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از یک عده ای از افراد که سوابق مبارزاتشان در راه آزادی خواهی و علیه استبداد و سوابق همکاریشان با دکتر مصدق و شرکتشان در احزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آید تا با هم بنشینند و ببینند چه اقدامی می توانند بکنند. بالاخره این اقدام شد و هیئت اولیه ای به وجود آمد که در واقع از شخصیت ها بود و نه از نمایندگان منتخب احزاب و جمعیت ها.»^(۳) مهندس بازرگان درباره تأسیس جبهه ملی دوم چنین نوشته است: «جبهه ملی دوم» در سال ۱۳۳۹، به منظور شرکت در انتخاباتی که دولت کودتا، بنا به مصلحت اندیشی آمریکایی ها به منظور باز کردن سوپاپ های اطمینان، آزاد اعلام نموده و معلوم بود که به آن عمل نخواهد کرد، با پیگیری و پادرمیانی «نهضت مقاومت ملی» و

ص: ۱۳۸

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۰۴. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۹۴؛ با اندکی تصرف.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، صص ۹۴ - ۹۵.

۳- سنجابی، خاطرات سیاسی: صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

استقبال همکاران سابق دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی اول، تأسیس گردید. (۱) همچنین وی می گوید: «به اتفاق آقایان دکتر [کاظم] یزدی و سیستانی و شاپور بختیار و عباس رادیا به منزل الهیار صالح رفتیم و پیشنهاد جبهه ملی دوم را به ایشان و به وزراء کابینه دکتر مصدق دادیم.» (۲) دکتر غلامحسین صدیقی تأکید داشت که «گام نخست برای تشکیل جبهه ملی دوم به همت و تلاش» وی برداشته شده است. (۳) در روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۹، به دعوت صدیقی، هفده تن از فعالان سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تجدید فعالیت در قالب تشکل سیاسی به توافق رسیدند. «جبهه ملی» نامی بود که به پیشنهاد سنجابی برای این دوره جدید تصویب شد؛ و اعلامیه «تجدید فعالیت» در سالگرد قیام ۳۰ تیر انتشار یافت. (۴) الهیار صالح که در پیشنهاد تجدید فعالیت برای انتخابات مجلس بیستم نقش فعال و مؤثری ایفا کرده بود، به منظور عدم ایجاد حساسیت در هیئت حاکمه «مایل به انتخاب نام جبهه ملی» نبود و عقیده داشت که «در آغاز کار بهتر بود نام دیگری در نظر گرفته می شد.» (۵) پس از صدور اعلامیه، تجمعی با حضور خبرنگاران و فعالان سیاسی در منزل صادق فیروزآبادی برگزار شد و حسن نزیه اعلام کرد: «از امروز جبهه ملی ایران فعالیت خود را مجدداً آغاز می کند.» (۶) به گفته کریم سنجابی، شاه از طریق ارتشبد هدایت با وی تماس گرفت و در مورد اهداف و انگیزه های فعالیت مجدد جبهه ملی کسب اطلاع کرد. سنجابی تأکید می کند که ملاقات خلیل ملکی با شاه نیز به همین منظور و به درخواست خود شاه بوده که پس از موافقت سنجابی انجام گردید. (۷) نجاتی می نویسد: «جبهه ملی دوم از آغاز فعالیت بر سر ترکیب سازمانی، عناصر تشکیل دهنده و انتخاب اعضای شورای مرکزی، دچار اختلافات درونی گردید.» (۸) نیروهای سیاسی تشکیل دهنده «جبهه

ص: ۱۳۹

- ۱- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۹.
- ۲- مجله ایران فردا، ش ۴، آذر و دی ۱۳۷۱: ص ۵۹، مصاحبه بازرگان.
- ۳- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۰۹.
- ۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۶؛ با اندکی تصرف.
- ۵- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۹۱. مشیر، خاطرات صالح: ص ۲۱۲.
- ۶- جریان تأسیس نهضت آزادی: ص ۱۱.
- ۷- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۲۲۷.
- ۸- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

ملی دوم» علاوه بر اشخاص منفرد عبارت بودند از: ۱- حزب ایران؛ ناسیونالیست با گرایش سوسیالیستی. به اعتقاد نجاتی، رهبران آن «بیشتر در فکر به دست آوردن مشاغل مهم بودند و عنایت چندانی به تحولات اساسی» نداشتند و در زمان مصدق به «بنگاه کارگشایی» معروف شد. پس از تأیید دکترین آیزنهاور گرایشات آمریکایی این حزب آشکارتر گردید و «امریکوفیل» محسوب می شد. اللهیار صالح، شاپور بختیار، کریم سنجابی و کاظم حسیبی رهبران حزب ایران به شمار می آمدند. ۲- حزب ملت ایران؛ با گرایش ناسیونالیستی تند، که مؤسسان آن افرادی مانند پزشکپور، عالیخانی و عاملی تهرانی بودند. داریوش فروهر پس از انشعاب حزب پان ایرانیست، دبیرکل حزب ملت ایران شد و با نهضت مقاومت ملی همکاری می کرد. ۳- حزب مردم ایران؛ مرکب از انشعاییون چپ «حزب ایران»؛ با ایدئولوژی سوسیالیسم متکی به مذهب؛ به رهبری دکتر محمدنخشب (که در زمان تشکیل جبهه ملی دوم در ایران حضور نداشت) و حسین راضی. ۴- حزب سوسیالیست؛ جمعیت کوچکی به رهبری دکتر محمدعلی خنجی. وی ابتدا همراه با خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد و در حزب «زحمتکشان ملت ایران» به رهبری مظفر بقایی عضویت داشت. پس از انشعاب «نیروی سوم» به رهبری ملکی با وی همکاری داشت و در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ از «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» جدا شد و به همراه دکتر مسعود حجازی و جمعی دیگر «حزب سوسیالیست» را تشکیل داد. گروه خنجی در نهضت مقاومت ملی مشارکت و همکاری داشت. (۱) «جبهه ملی دوم» ابتدا یک شورای عالی داشت که مرکب از سران احزاب یادشده و اعضای سابق جبهه ملی و منفردین بود. اعضای «شورای مرکزی» بعدی، که از دل کنگره جبهه بیرون آمد، ۳۵ نفر بودند؛ که اغلب افراد شورای اولیه در آن حضور داشتند. (۲) ۱۵ تن دیگر توسط اعضای شورای مرکزی

ص: ۱۴۰

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۴۹ - ۱۵۵ و ۱۵۷ و ۱۶۲؛ با تلخیص.

۲- «دکتر مهدی آذر - دکتر عبدالحسین اردلان - علی اردلان - مهرداد ارفع زاده - نصرت الله امینی - دکتر شمس الدین امیرعلایی - مهندس مهدی بازرگان - دکتر شاپور بختیار - اصغر پارسا - غلامرضا تختی - آیه الله سیدباقر جلالی موسوی - دکتر یوسف جلالی موسوی - آیه الله حاج سید ضیاءالدین حاج سید جوادی - مهندس کاظم حسیبی - مهندس جهانگیر حق شناس - مهندس عبدالحسین خلیلی - دکتر محمدعلی خنجی - مهندس احمد زیرک زاده - حسین شاه حسینی - اللهیار صالح - دکتر غلامحسین صدیقی - آیه الله سید محمود طالقانی - داریوش فروهر - حاج حسن قاسمیه - باقر کاظمی - ابراهیم کریم آبادی - سید محمدعلی کشاورز صدر - اصغر گیتی بین - حاج محمود مانیان - علی اشرف منوچهری - دکتر فریدون مهدوی - حسن میرمحمد صادقی - عباس نراقی - مهندس [علی اکبر] نوشین». «جبهه ملی به روایت...: صص ۱۴۴ و ۱۴۵. و سفری، قلم و سیاست ج ۲: صص ۵۲۴ و ۵۲۵. تعدادی از اعضای شورای مرکزی اولیه که عنوان مؤسس را داشتند و در شورای مرکزی منتخب کنگره (۱۳۴۱) با افراد دیگر جایگزین شدند عبارتند از: «امیر تیمور کلالی - حسین راضی - حسن نزیه - دکتر سعید فاطمی - علی اصغر بهنام - جلیل غنی زاده - عبدالعلی ادیب برومند - محمدرضا اقبال - حسن صدر - دکتر یدالله سحابی» ضمناً در کنگره، دکتر مسعود حجازی، نزیه و دکتر سحابی به عنوان سه عضو علی البدل انتخاب شدند. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۹۳. فهرست اسامی شورای مرکزی اولیه جبهه ملی دوم در نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۶، ناقص است.

انتخاب شدند.^(۱) از همان روزهای نخست، جناح بندی چپ و راست در جبهه ملی ظاهر شد. «حزب ایران» و «حزب سوسیالیست» خنجی و اکثریت رجال منفرد، در یک صف قرار گرفته؛ و نهضتی ها و «حزب ملت ایران» و عناصر مصدقی، در صف مقابل. در حالی که جناح دکتر خنجی و همکارانش، می خواستند جبهه را به یک حزب تبدیل کنند و شعار انحلال احزاب شرکت کننده در جبهه را سر می دادند، دیگر نیروها از فرم «جبهه» دفاع کرده آنرا مرکز همکاری اعضا و دسته های سیاسی می دانستند.^(۲) رقابت ها و اختلافات درونی اشخاص در مورد عضویت در هیئت ریسه و شورای مرکزی نیز یکی از عوامل تشدید مشکلات داخلی جبهه ملی دوم بود.^(۳) سرنوشت «جبهه ملی دوم» را اختلاف ها و تشتت ها رقم زدند. تضادها، سردرگمی ها، انفعال و بی برنامهگی بیشتر از آن بود که جریان امور تصحیح شود. و به تعبیر نجاتی: «اختلافات درون سازمانی، رقابت های نامعقول و نفاق افکنی ها، که بیماری مزمن و مسری میان احزاب و سازمان های سیاسی کشورماست، جبهه ملی را تا مرحله فروپاشی تضعیف کرد.»^(۴)

«بازی» انتخاباتی دوره بیستم مجلس شورای ملی از آخرین بحران های دوره زمامداری دکتر اقبال

ص: ۱۴۱

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۵۶.

۲- چه نباید کرد: ص ۵۳.

۳- نمونه های این اختلافات آسنجایی، خاطرات سیاسی: صص ۲۴۶ - ۲۴۸. جبهه ملی به روایت...: صص ۱۴۵ و ۱۵۴ و ۱۵۶.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۷.

بود. اسدالله علم به عنوان رهبر «حزب مردم» (اقلیت) و اقبال هم به عنوان رهبر «حزب ملیون» (اکثریت) نطق های انتخاباتی خود را شروع کردند و کاندیداهای دو حزب را معرفی کردند. در آن سوی «میدان بازی»، منفردین حضور داشتند که عبارت بودند از: دکتر علی امینی، ارسالان خلعتیری، محمد درخشش و سید جعفر بهبهانی. (۱) دولت دکتر اقبال امکان شرکت در مبارزات انتخاباتی دوره بیستم را به «جبهه ملی دوم» نداد. در روز ۲ مرداد ۱۳۳۹ نمایندگان جبهه ملی (صدیقی، بازرگان، اردلان، بختیار، کاظمی و کشاورز صدر) با وزیر کشور ملاقات و درخواست کردند که دولت به تأمین آزادی انتخابات متعهد باشد. وی نیز وعده مساعد داد ولی «در عمل تغییری در رویه دولت مشاهده نشد و رأی گیری به روال گذشته انجام گرفت». (۲) در ۲۵ مرداد ۱۳۳۹ میتینگ طرفداران جبهه ملی، در قسمت جنوبی میدان جلالیه (پارک لاله) برپا شد. برگزارکننده اصلی این میتینگ ۳۰ هزار نفری، که اولین اجتماع بزرگ ملیون پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، عباس شیبانی دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران بود که خود نیز سخنرانی کرد و دولت را به باد انتقاد گرفت. شرکت کنندگان میتینگ خواهان ابطال انتخابات شدند. (۳) دکتر صدیقی که خود را بانی تشکیل جبهه ملی دوم می دانست و سایر همفکران وی در شورای عالی جبهه، با این میتینگ مخالف بودند. کشاورز صدر در ملاقات با رییس ساواک تهران می گوید: «آقای دکتر صدیقی با میتینگ اولیه دانشجویان وابسته به جبهه ملی مخالف بودند و عباس شیبانی خودسرانه این عمل را انجام داد و دکتر صدیقی شدیداً با ایشان مخالفت کردند و حالا آقای شاپور بختیار امور دانشجویان دانشگاه را اداره می کنند تا این جریانات تکرار نگردد». (۴)

در ۲۶ مرداد ۱۳۳۹ اخذ آرا شروع شد؛ و طی دو روز بعد در چندین حوزه انتخاباتی، زد و خوردهایی در گرفت. جبهه ملی طی اعلامیه ای، در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، درخواست ابطال آن را کرد. (۵) «حزب مردم» و «منفردین» نیز تقاضای ابطال انتخابات را کردند و حتی صدای شاه هم در آمد. دکتر

ص: ۱۴۲

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۰۹.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۳- همان: ص ۱۴۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۱۱.

۴- جبهه ملی به روایت...: ص ۳۴.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۰.

امینی طی یک مصاحبه مطبوعاتی، انتخابات دوره بیستم را «نگین ترین انتخابات ادوار اخیر» دانست. با اوج گیری اعتراضات نسبت به تقلب در انتخابات، آیه الله بهبهانی از شاه درخواست ابطال انتخابات را کرد. شاه نیز از انتخابات ابراز نارضایتی کرد. مظفر بقایی، حاج سیدجوادی، علی آبادی و حسین مکی نسبت به انتخابات رسماً اعلام جرم کردند. در تهران تمام کاندیداهای «حزب ملیون» (اکثریت) سر از صندوق ها درآوردند. کار به استعفای دکتر اقبال کشید. دولت جدید به نخست وزیری شریف امامی که در کابینه اقبال وزیر صنایع بود، تشکیل شد و انتخابات مجلس متوقف گردید. (۱) شریف امامی از سران فراماسونری بود که در سال های مختلف سلطنت پهلوی همواره وضعی روبه ترقی داشت. وی در شهریور ۲۲ به اتهام هواداری از آلمان نازی در زندان متفقین در اراک به سر برد. در کانون مهندسين و حزب ایران عضویت داشت. در دولت رزم آرا ابتدا معاون و سپس وزیر راه شد، از کابینه اول علاء تا پایان دوره کابینه دکتر مصدق عضو شورای عالی سازمان برنامه بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به سمت مدیرعامل این سازمان منصوب شد. در بخش خصوصی به عنوان نماینده صنایع «کروپ» آلمان و پیمانکار ساختمانی سال های مدیریتی نمایندگی این صنایع را نیز عهده دار بود. (۲) در ۲۴ آذر ۱۳۳۹ باقر کاظمی، دکتر صدیقی، دکتر اردلان و کشاورز صدر به نمایندگی از سوی جبهه ملی به دیدار شریف امامی رفتند و با او گفت و گو کردند. وی در خصوص آزادی انتخابات و نیز آزادی مطبوعات و اجتماعات قول مساعد به این جمع داد. به هیچ یک از وعده ها عمل نشد و حتی کلوپ جبهه در خیابان فخرآباد به اشغال پلیس درآمد. از این رو در ۱۰ بهمن ۱۳۳۹ چهارده تن از رهبران جبهه ملی در مجلس سنا متحصن شدند که پنج هفته به طول انجامید. (۳) از جمله متحصنین سنا، کاظمی، سنجابی، اردلان، صدیقی، بازرگان، کشاورز صدر، شاپور بختیار و حسینی بودند. همزمان با این تحصن بی نتیجه، مجلس بیستم در دوم اسفندماه گشایش یافت. اللهیار صالح عضو مؤسس جبهه ملی دوم و شناخته شده ترین رهبر آن که دارای نوعی «شیخوخت» در بین سران جبهه بود، نماینده کاشان در

ص: ۱۴۳

-
- ۱- همان: همان صفحه. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۳۵.
 - ۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، ج ۱: ص ۱۸۰. مطالعات سیاسی، ک ۱: ص ۱۵۷. شریف امامی، خاطرات...: ص ۲.
 - ۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۱۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۶۹؛ با تلخیص.

مجلس بیستم شد.^(۱) مقامات سیاسی آمریکا در اواخر سال ۱۳۳۹/ اوایل سال ۱۹۶۱ وضع ایران را نگران کننده توصیف کردند. یک تحلیلگر وزارت امور خارجه آمریکا در گزارشی مفصل، پس از بررسی دقیق نیروهای اپوزیسیون و تأکید بر بی اعتباری روزافزون شاه، دستورالعملی ۱۴ ماده ای ارائه کرد تا شاه پس از عمل بدان از سقوط رهایی یابد و ضمناً مسیر مبارزه نیروهای اپوزیسیون منحرف شود. این اصول زمینه برنامه اصلاحات شاه بود که بعدها رژیم با عناوین «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و ملت» از آن یاد می کرد. بر اساس این دستورالعمل (یا توصیه) وزارت امور خارجه آمریکا، شاه باید این موارد را اِعمال می کرد: ۱- روند نارضایتی موجود را از خود به وزیرانش منتقل کند. ۲- خانواده سلطنتی را طرد کند یا بیشترشان را به اروپا بفرستد. ۳- مسافرت های خارج را قطع و سفرهای داخلی را محدود کند. ۴- نیروهای نظامی را به تدریج محدودتر ولی ورزیده تر سازد که قادر به عملیات ضدچریکی باشند. ۵- از تعداد مستشاران نظامی آمریکا بکاهد. ۶- طبقه سنتی حاکم در کشور را به دلیل فقدان احساس مسئولیت اجتماعی علناً سرزنش کند. ۷- از تظاهر به غربگرایی بپرهیزد. ۸- شیوه تجملاتی و پرزرق و برق زندگی خود را تغییر دهد. ۹- بخشی از برنامه تقسیم اراضی را با تبلیغات پرسروصدا اجرا کند. ۱۰- علیه کنسرسیوم ژست تهدید بگیرد و درخواست امتیازات بیشتر کند. ۱۱- مقامات مملکت را - بی آنکه دردسری تولید شود - فاسد جلوه دهد. ۱۲- جمعی از شخصیت های میانه رو «مصدقی» را در سمت هایی مثل وزارت دارایی و سازمان برنامه بگمارد.

۱۳- عملکرد «بنیاد پهلوی» را منتشر سازد و چند تن «مصدقی» میانه رو را ناظر آن کند. ۱۴- با خانواده های طبقه متوسط جامعه تماس مستمر برقرار کند.^(۲) انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا برای شاه خوشایند نبود. کندی با برنامه های بلندپروازانه ای

ص: ۱۴۴

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۴۸.

۲- همان: صص ۱۳۶ - ۱۳۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

به قدرت رسیده بود که می توانست همه دستاوردهای شاه را پس از کودتا در مخاطره قرار دهد؛ به همین جهت بود که در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، شاه تمام امید خود را به «ریچارد نیکسون» کاندیدای جمهوریخواه بسته بود.^(۱)

درگذشت آیه الله بروجردی، انتقال مرجعیت

در نیمه شب جمعه ۴ فروردین ۱۳۴۰ آیه الله العظمی بروجردی دچار سکته شد و برای معالجه ایشان، پروفیسوری فرانسوی به ایران دعوت گردید. در سراسر کشور و مناطق شیعه نشین جهان اسلام، در مساجد و تکایا، مجالس نیایش برای سلامتی مرجع تقلید شیعیان برپا شد. سرانجام ایشان در صبحگاه ۱۰ فروردین جهان را بدرود گفت. برنامه های عادی رادیو ایران قطع شد و از سوی دولت عزای عمومی اعلام گشت. «مردم عزای عمومی را بیش از مدت رسمی برگزار ساختند. در غالب نقاط کشور تا سه روز و در بعضی از نقاط تا هفت روز بازارها و مغازه ها تعطیل بود.»^(۲) در مراسم تشییع جنازه «جاده های خارج شهر که به قم منتهی می شد از وسایل نقلیه موج می زد... صف اتومبیل ها در طول جاده تهران و قم قطع نمی شد... تعداد جمعیت را حدود دویست هزار تن تخمین زدند.»^(۳) نشریه مکتب اسلام در گزارشی از عزاداری رحلت آیه الله بروجردی، در همان زمان نوشت: «خبر فوت زعیم بزرگ جهان تشیع به راستی تمام ایران را تکان داد و همه طبقات بدون استثناء در این عزای بزرگ دینی شرکت نمودند. در کلیه نقاط کشور حتی در کلیه قصبات و دهات و نقاط دوردست مجالس یادبود باشکوه بی سابقه ای در هر کوی و برزن برپا گردید... معمرین و پیرمردان معترفند که در تمام مدت عمر خود مراسم عزاداری در مرگ هیچ کس را با این عظمت و شکوه به خاطر ندارند.»^(۴) روزنامه ها و مطبوعات فروردین ۱۳۴۰ در بردارنده گزارش ها و تصاویر متعددی بودند که حضور گسترده و بی سابقه مردم در مراسم تشییع و عزاداری فوت آیه الله بروجردی را نشان می داد. گویی یک جنبش وسیع اجتماعی که بیانگر قدرت و نفوذ گسترده و عمیق اعتقادات مذهبی در کلیه سطوح جامعه ایرانی است، خود را در منظر نخبگان و ناظران داخلی و

ص: ۱۴۵

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: صص ۳۰۰ - ۳۰۱؛ با تلخیص و تصرف.

۲- دوانی، زندگانی زعیم بزرگ: ص ۲۶۸.

۳- همان: صص ۲۶۶ - ۲۶۷.

۴- همان: ص ۲۶۸، به نقل از مجله مکتب اسلام، س ۳، ش ۳.

خارجی به نمایش گذارده بود. علاوه بر ایران، در پاکستان و عراق نیز به مناسبت رحلت آیه الله بروجردی سه روز عزای عمومی اعلام شد و سران دولتی و شخصیت های مذهبی کشورهای اسلامی و غیراسلامی پیام های تسلیت فرستادند. (۱) شاه به قصد عوام فریبی، شریف امامی را برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین آیه الله بروجردی به قم فرستاد و در جهت انتقال مرجعیت به خارج ایران تسلیت خود را برای آیه الله حکیم در نجف اشرف ارسال کرد. شاه وجود قدرت مرجعیت در ایران را مزاحم برنامه های آتی خود می دانست و درصدد بود بعد از فوت آیه الله بروجردی مرجعیت به عراق انتقال یابد. (۲) دولت مستعجل شریف امامی در آخرین روزهای عمرش با اعتصاب معلّمان تهران روبه رو شد. در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرهنگیان، در اعتراض به شرایط کار و کمی حقوق خود، در میدان بهارستان جمع شدند و میتینگی به راه انداختند. مأموران انتظامی به جمعیت تیراندازی کردند و معلمی به نام «دکتر عبدالحسین خانعلی» کشته شد، دو معلم و یک دانش آموز نیز مجروح شدند. تقاضای معلّمان، در روزهای بعد، تغییری کیفی یافت؛ اینان خواستار مجازات قاتل دکتر خانعلی شدند. شریف امامی در پی تشنج و مشاجره در مجلس شورا ناچار به کناره گیری شد و در ۱۶ اردیبهشت استعفا داد. (۳) با فشار آمریکا، شاه به ناچار (۴) در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان نخست وزیری دکترعلی امینی - عاقد قرارداد کنسرسیوم - را صادر کرد. امینی مهره کارساز و قابل اطمینانی برای آمریکا و سیاست های جدید آن بود. «آرمین مایر» یکی از سفرای سابق آمریکا در ایران، سازوکار اعمال نظرات کندی و کاندیداتوری امینی از سوی آمریکا را به روشنی بیان کرده است: کندی از مشاوران خود خواسته بود که برای دادن کمک به ایران شرایط خاص تعیین کنند. ایران خواستار یک وام ۳۵ میلیون دلاری شده بود تا کسری موازنه پرداخت های خود را

ص: ۱۴۶

۱- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: صص ۵۱ - ۵۲.

۲- همان: صص ۴۹ - ۵۵؛ ذیل روزهای فروردین ۱۳۴۰.

۳- همان: ص ۵۶؛ ذیل ۱۲ تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۲۳ ذیل ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت

۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۷۲ - ۱۷۳. شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: ص ۴۰۱.

۴- «فشار آمریکا بر شاه به حدی بود که ظاهراً در مسافرت زمستانی سال ۱۳۳۹ او به سوئیس، به وی اعلام شد که اگر با خواست های دولت جدید آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد.» شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: ص ۳۰۶؛ مستند به سندی از ساواک.

جبران کند. مشاوران کندی درخواست ایران را مطالعه کردند و در چارچوب یک برنامه، پیشنهاد شد که شخص به خصوصی به سمت نخست وزیر ایران منصوب شود. تعیین آن شخص، شرط دادن ۳۵ میلیون دلار وام درخواستی قرار گرفت... شخص به خصوص که در ماجرای مذکور مطرح شد «علی امینی» بود که پیش از نخست وزیری، سمت سفارت ایران در واشینگتن را بر عهده داشت و از نزدیکان کندیها به شمار می رفت. (۱) آبراهامیان در مورد دلایل انتخاب امینی از سوی آمریکا چنین می نویسد: «امینی به چند دلیل مورد علاقه آمریکا بود. وی هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۳۰ سفیر ایران در واشینگتن بود، اعتماد وزارت خارجه آمریکا را به دست آورده بود. او در مقام رییس هیئت گفتگو کننده ایران با شرکت های نفتی در سال ۱۳۳۳، نشان داده بود که می تواند تصمیماتی مخالف نظر عمومی اتخاذ کند. او از آن هنگام که وزیر دارایی دولت مصدق بود رابطه خود را با بیشتر رهبران جبهه ملی حفظ کرده بود و مهمتر از همه اینکه همچون یک اشرافی تک رو، از اواسط دهه ۱۳۲۰ که به همراه برادر بزرگترش ابوالقاسم امینی به گروه قوام پیوسته بود از اصلاحات ارضی پشتیبانی می کرد.» (۲) «اتحاد برای پیشرفت» (Alliance for Progress) عنوان منشوری بود که به دنبال تشکیل کنفرانسی از کشورهای قاره آمریکا - بجز کوبا - در ماه مارس ۱۹۶۱ / اسفند ۱۳۳۹ انتشار یافت. این کنفرانس، به پیشنهاد کندی و متعاقب شکست نقشه تهاجم نظامی جهت سرنگونی حکومت «فیدل کاسترو»، در اروگوئه تشکیل شد. هدف کنفرانس، مقابله با خطر گسترش کمونیسم در آمریکای لاتین بود. بر مبنای این برنامه «سیاست خارجی دولت کندی، در قبال کشورهای توسعه نیافته و جهان سوم، اجرای رفورم از بالا به پایین در جهت پیشگیری از انقلاب قهرآمیز بود.» ایران نیز مشمول این طرح شده بود. (۳) دوران صدارت امینی یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران است. دکتر امینی، در آغاز کار، اعلام نمود که مهمترین برنامه دولت جدید، «اصلاحات ارضی، مبارزه با فساد و اصلاح وضع اقتصاد ورشکسته کشور» است. در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰، دو روز پس از آغاز نخست وزیری امینی، شاه به از کودتا

ص: ۱۴۷

۱- شهبازی، ظهور و سقوط...، ج ۲: صص ۳۰۷ - ۳۰۸. به نقل از روزنامه آیندگان، ۳۰/۷/۱۳۵۶.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۱۹.

۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۳۲ و ۱۳۳. بیل، شیر و عقاب: ص ۱۸۴. برای آگاهی از نتایج طرح «اتحاد برای پیشرفت» در کشورهای آمریکای لاتین آبلز، دنیای انقلاب: صص ۲۶۰ - ۲۸۰؛ فصل آخر (۱۳) با عنوان «اتحاد مقدس».

تا نهضت امام تقاضای او مجلسین را منحل کرد.^(۱) شورای عالی جبهه ملی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ با صدور اطلاعیه ای رسماً با دولت امینی اعلام مخالفت کرد. در ذیل اطلاعیه مزبور کلیه اعضای شورای عالی از جمله اللهیار صالح، کریم سنجابی، شاپور بختیار، مهدی بازرگان و داریوش فروهر امضا کرده بودند.^(۲) برخی محققان تاریخ معاصر بر این اعتقادند که در کنار مخالفت دربار پهلوی با امینی «سران جبهه ملی دوم که پذیرش دکتر علی امینی به عنوان آئرناتیو [مطلوب] حزب دمکرات آمریکا برایشان سخت گران بود» به عاملی برای تضعیف و سقوط دولت وی بدل شدند.^(۳) نجاتی بر این نظر است که «رهبران و فعالان جبهه ملی در زمینه روش جبهه در قبال دولت امینی، اتفاق نظر نداشتند. جناح رادیکال معتقد بود که باید از اختلاف بین شاه و امینی استفاده کرد و با تحکیم قدرت نخست وزیر، شاه را تضعیف نمود... جناح میانه رو جبهه ملی، که در شورای عالی نیز در اکثریت بود، به مبارزه علیه امینی تأکید داشت... امینی، گذشته از مخالفت جبهه ملی با توطئه های شاه، که مایل نبود برنامه رفورم به نام نخست وزیر انجام شود، رو به رو بود.»^(۴) ۱ نندس بازرگان، ۲ مهندس بازرگان بعدها در خاطرات خود تأکید می کند که وی جزو جناح میانه رو نبوده است. به رغم امضای اطلاعیه مخالفت با امینی توسط بازرگان، او و سایر همفکرانش که مدتی بعد نهضت آزادی را تأسیس نمودند معتقد بودند که «باید به امینی فرصت داد.»^(۵) کریم سنجابی می گوید «در دوران امینی، مهندس بازرگان و رفقاییش با امینی همراهی و همکاری می کردند. شاید پیش خودشان چنین توجیه می کردند که تقویت امینی مخالفت با شاه است... جلسات ارتباط و مذاکره با امینی به طور مرتب و منظم داشتند.»^(۶) بازرگان در این مورد چنین گفته است: «ادعای ایشان در مورد همکاری بنده و دوستانم با آقای دکتر علی امینی نخست وزیر، صرفاً یک ادعای نادرست و غیرمنطقی است... بنده و دوستانم در نهضت آزادی، با توجه به اهداف و مرامنامه نهضت، نمی توانستیم با دولت امینی و دیگر دولت های پس از کودتا همکاری و همراهی داشته باشیم و نداشتیم، ولی همانطور که قبلاً هم گفتم، معتقد بودیم که مخالفت با دکتر

ص: ۱۴۸

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۳۳.

۲- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۳۸۹.

۳- مطالعات سیاسی، ک ۱: ص ۱۹۵.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۵- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۵۲.

۶- سنجابی، خاطرات سیاسی: ص ۲۴۱.

امینی، به سود شاه تمام می شود و موضع او را تقویت می کند.»^(۱) لطف الله میثمی در خاطرات خود ضمن شرح موضع نهضت آزادی در قبال دکتر امینی با اشاره به انتصاب احمد صدر حاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، به عنوان دادستان تهران توسط دولت امینی، تأکید می کند: «نهضتی ها با کابینه دکتر امینی رابطه نزدیکی داشتند.»^(۲)

تأسیس «نهضت آزادی ایران»

اشاره

یک روز پیش از برگزاری میتینگ بزرگ جبهه ملی در جلالیه، «نهضت آزادی ایران» در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ اعلام موجودیت کرد. اعضای هیئت مؤسس در حدود ۴۲ نفر بودند که به گفته بازرگان: «تشکیلات و پایه اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته اند. آقایان سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سحابی، مهندس منصور عطایی (وزیر کشاورزی کابینه آقای دکتر مصدق)، آیه الله زنجانی، حسن نزیه، رحیم عطایی، عباس سمیعی و اینجانب جزء هیئتی هستیم که از طرف هیئت مؤسس مأمور تهیه مرامنامه و اصول کار نهضت شدیم.»^(۳)

اطلاعیه اعلام تأسیس نهضت آزادی توسط اشخاص فوق الذکر به استثنای زنجانی، با قید «از طرف هیئت مؤسس» امضا شده بود^(۴) و به استناد همین اطلاعیه در اغلب کتب منتشره، مؤسسان نهضت آزادی هفت نفر مزبور محسوب شده اند. در بسیاری از نشریات و کتاب های منتشره نهضت آزادی و مهندس بازرگان، مؤسسان اصلی سه تن برشمرده می شوند. نجاتی می نویسد: «بنیانگذاران نهضت آزادی ایران عبارت بودند از: مهندس بازرگان، آیه الله محمود طالقانی، دکتر یدالله سحابی.»^(۵) آیه الله سیدرضا زنجانی که به مناسبت تأسیس نهضت آزادی یک اطلاعیه مستقل صادر کرد^(۶) و به

ص: ۱۴۹

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۴.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۷۹.

۳- سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۳؛ به نقل از مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، مصاحبه بازرگان، ص ۵۰.

۴- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۲۷.

۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۶۳.

۶- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۳۱.

تصریح مهندس بازرگان عضو هیئت تهیه مرامنامه و اصول کار نهضت بوده است، بعد از مدت کوتاهی از نهضت کناره گیری کرد و از این رو حتی در نقل تاریخچه نهضت آزادی، دیگر نام وی ذکر نمی شود. آیه الله طالقانی نیز بیانیه ای در مورد تأسیس نهضت آزادی منتشر ساخت که در آن ضمن تأیید تأسیس این جمعیت تصریح می کند که وی «دعوت همکاری با بنیادگذاران نهضت آزادی» را پذیرفته است.^(۱) مهندس بازرگان همچنین تصریح کرده است که آیه الله طالقانی «مؤسس درجه اول» در تأسیس نهضت بوده است بلکه ایشان «استخاره کرد آمد و شد عضو نهضت آزادی... نه رییس و نه گرداننده، نه کسی که دارای حق و تو است، بلکه یک عضو ساده مثل سایرین. البته جزء مؤسسين هم بود، اما نه مؤسس درجه اول، [بلکه] مؤسسی که دعوت را پذیرفته بود...»^(۲) جلسه اعلام تأسیس^(۳) در منزل آقای صادق فیروزآبادی برگزار شد و حسن نزیه عضو مؤسس و هیئت اجرائیه و مسئول کمیته سیاسی و تبلیغات،^(۴) پس از مهندس بازرگان تنها سخنران دیگر جلسه بود که در ابتدای سخنان خود گفت: «ده ماه قبل در همین خانه و در محفلی نظیر این مجلس بود که به اینجانب مأموریت داده شد تا خبر تجدید فعالیت جبهه ملی را اعلام کنم... شاید مقدر بود که تأسیس «نهضت آزادی ایران» هم در این خانه اعلام شود تا انشاءالله به سهم خویش پیروزی های جبهه ملی را تکمیل و تقویت نماید.»^(۵)

مهندس بازرگان به عنوان اولین سخنران جلسه افتتاحیه می گوید: «جبهه ملی یک اتحادیه و ترکیبی از احزاب و جمعیت های حزبی و احیاناً از افرادی می باشد که هنوز در اجتماعی متشکل نشده اند... نهضت آزادی ایران به هیچ وجه من الوجوه در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملی ایران و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از

ص: ۱۵۰

۱- همان: ص ۳۰. سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۳.

۲- یادنامه ابوذر زمان: صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۳- به نوشته یوسفی اشکوری، «نامه دعوت برای شرکت در جلسه افتتاحیه نهضت آزادی با امضای مهندس بازرگان بود. پس از آن نیز وی به عنوان دبیرکل نهضت آزادی انتخاب گردید که تا آخرین لحظه زندگی این عنوان را داشت.» یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۶۵.

۴- نجاتی در کتاب نجاتی، شصت سال خدمت... ج ۲: ص ۱۱۵، ضمن برشمردن اعضای هیئت اجرائیه نهضت آزادی، در مقابل نام حسن نزیه، مسئولیت وی را «عضو کمیته سیاسی و تبلیغات» ذکر می کند. در حالیکه هیئت اجرائیه، متشکل از مسئولان کمیته های اجرایی نهضت بوده است و نزیه مسئولیت کمیته مزبور را برعهده داشته است.

۵- جریان تأسیس نهضت آزادی...: ص ۱۱.

عناصر تشکیل دهنده و تکمیل کننده آن است.»^(۱) در پایان همان جلسه اعلام تأسیس، «آقای فیروزآبادی ضمن تشکر از حضار از آنها دعوت نمود که در میتینگ پنجشنبه ۲۸/۲/۴۰ در میدان جلالیه شرکت نمایند و در ضمن، همبستگی انجمن مزبور [نهضت آزادی] را به جبهه ملی اعلام داشت.»^(۲) همچنین بازرگان در زمان تأسیس طی مصاحبه با هفته نامه روشنفکر چنین تأکید می کند: «نهضت آزادی ایران... اعلام داشت که در مبارزات سیاسی آینده خط مشی و روش جبهه ملی را دنبال خواهد کرد... فعالیت خود را منطبق با روش این دسته [جبهه ملی] آغاز کرد... ما در اصول هیچ گونه اختلاف نظر و عقیده با جبهه ملی نداریم.»^(۳) بعدها نیز بازرگان به تولد نهضت آزادی در جبهه ملی اینگونه تصریح کرد: «... از درون جبهه ملی نهضت آزادی به وجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم فرازنده و بلند کننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت.»^(۴) در ابتدای تأسیس نهضت آزادی، محمدعلی کشاورز صدر، سخنگوی جبهه ملی، در گفتگویی با یک عضو سفارت آمریکا گفت: «بین آراء جبهه ملی و نهضت آزادی جز در مورد سرعت عمل اختلاف زیادی نیست. معهداً آنها اعضای زیادی ندارند. آنها موافقت کرده اند که آراء ما و کنترل ما و جهت ما را بپذیرند. احتمالاً در آینده مشکل دیگری بین این دو گروه نخواهد بود.»^(۵) در تاریخ اول خرداد ۱۳۴۰ مهندس بازرگان طی یک نامه رسمی از طرف مؤسسين نهضت آزادی خطاب به باقر کاظمی، رییس شورای جبهه ملی، تقاضای عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل را اعلام کرد.^(۶) در اولین نشریه نهضت مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۰، «تأسیس

ص: ۱۵۱

- ۱- همان: ص ۹.
- ۲- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۱: سند شماره ۶۹/۱؛ اسناد بخش اول پس از ص ۱۱۱.
- ۳- سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۷؛ به نقل از روشنفکر، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، ص ۵۰.
- ۴- بازرگان، مشکلات و مسائل اولین...: ص ۲۱۴.
- ۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول: ش ۲۲: ص ۳۵. سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۷.
- ۶- اسناد نهضت آزادی...، ج ۲: ص ۳۴. به دلیل اختلاف نظر در مورد ساختار تشکیلاتی جبهه ملی دوم، موضوع عضویت نهضت آزادی به عنوان یک سازمان سیاسی مستقل به تصمیم گیری کنگره جبهه در دی ۱۳۴۱ موکول گردید. بازرگان می گوید یکی از موارد اختلاف، «عدم تصویب عضویت نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیست های نهضت ملی در جبهه ملی بود.» نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۴۰۲ و ۴۰۵. اما در نامه هیئت ریسه و هیئت اجرایی جبهه ملی دوم به دکتر مصدق در دوم اردیبهشت ۴۳، تصریح می شود که ۴ نفر از رهبران نهضت آزادی به کنگره دعوت شدند، دو نفر به عضویت شورای مرکزی انتخاب شدند و «علاوه بر آن، کنگره اصل عضویت جمعیت نهضت آزادی ایران را در جبهه ملی مورد تصویب قرار داد.» نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۵۷ مع الوصف مهندس بازرگان تأکید دارد که «نهضت آزادی ایران را، تا روز آخر، از لحاظ سازمانی، به عضویت جبهه ملی دوم نپذیرفتند.» نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۲.

نهضت آزادی منطبق با هدف و مرام و اساسنامه جبهه ملی» برشمرده شد و تأکید گردید که «یکی از هدف های تأسیس نهضت آزادی ایران تقویت و اعتلای نام جبهه ملی ایران است.»^(۱) دکتر عباس شیبانی عضو هیئت اجرائیه و مسئول کمیته دانشگاه نهضت آزادی در مورد علل تشکیل نهضت آزادی می گوید: «موقعی که جبهه ملی [دوم] تشکیل شد و مهندس بازرگان هم جزو شورایش بود، مطالبی را در [جمع باقیمانده] نهضت مقاومت مطرح می کردیم و به ایشان می گفتیم آنجا مطرح کن. آنها هم می گفتند که همه گروه ها، دستجات مشخصی دارند شما هم بروید یک دسته ای بشوید و بیایید... مجبور بودیم مستقلاً متشکل شویم. لذا نهضت آزادی را تشکیل دادیم... اکثر آنهایی که در نهضت [آزادی] جمع شدیم مذهبی بودیم. البته کسانی مثل حسن نزیه هم سوابق غیرمذهبی داشتند... همه اعضای مرکزی نهضت هم کاملاً همفکر و محکم نبودند... ما هم نمی خواستیم از جبهه ملی جدا بشویم، می خواستیم یک گروه ملی مذهبی درست بکنیم و در داخل جبهه ملی، صاحب کرسی و نظر بشویم یعنی یک فراکسیون مذهبی در جبهه ملی باشیم. البته قبل از ما حزب ایران هم ظاهراً مذهبی بود... ولی ما وجهه مذهبی تری می خواستیم تا بتوانیم مردم را بسیج کنیم ولی نتوانستیم موفق شویم... بازرگان اعتقاد به دموکراسی غربی و پارلمان و اصلاحات در داخل رژیم پادشاهی و موافقت شخص شاه داشت چون فکر نمی کرد که سلطنت را هم می شود حذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمی با جبهه ملی در روش مبارزه نداشت، منتهی مذهبی تر بود و جبهه ملی به مذهب اعتناء نداشت.»^(۲) در یک سند ساواک با ادبیات و تعابیر خاص و مطابق برداشت کارشناس مربوطه، چگونگی تشکیل نهضت آزادی اینگونه تشریح شده است: «روزی در جلسه شورای جبهه ملی بین داریوش فروهر و مهندس مهدی بازرگان مشاجره لفظی صورت گرفته و داریوش فروهر اظهار می دارد بنده به نمایندگی از یک حزب صحبت

ص: ۱۵۲

۱- همان: ص ۲۶. سلطانی، خط سازش ج ۱: ص ۲۶.

۲- فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۷۸: صص ۶۱ - ۶۳؛ مصاحبه با دکتر شیبانی.

می‌کنم و شما (مهندس بازرگان) از طرف خودتان و با این ترتیب بازرگان که فرد خودخواهی می‌باشد از این حرف ناراحت شده و اظهار می‌دارد من هم حزبی تشکیل خواهم داد و بلافاصله جلسه را ترک می‌کند. و در جلسه بعدی نیز به علت اینکه به عضویت هیئت اجرائیه جبهه ملی انتخاب نمی‌گردد و دکتر مهدی آذر به جای وی تعیین می‌شود به شدت عصبانی شده و تصمیم می‌گیرد که به فکر خود جامه عمل پوشانده و سرانجام با کوشش و همکاری افرادی از قبیل رادنیای، رحیم عطایی، مهندس عطایی، حسن نزیه و چند نفر دیگر که جبهه ملی عضویت آنها را قبول نکرده بود، نهضت آزادی را تشکیل و در پوشش مذهب و با استفاده از احساسات یک مشت جوان و دانشجوی متعصب مذهبی که اکثر آنها شهرستانی و ساده بودند به مقصود خویش نائل می‌آید... جنبه دینی و مذهبی این جمعیت به سیاسی بودن آن کاملاً تفوق و برتری دارد.»^(۱)

کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی دوم طی یک گفتگو با رابط سفارت آمریکا در تاریخ ۱ تیر ۱۳۴۰ تأکید کرد که: «بازرگان تا زمانی که به عضویت کمیته اجرایی انتخاب نشد، در جبهه ملی باقی ماند، آنگاه او شورای جبهه ملی را ترک کرد و اکنون نهضت آزادی ایران را تأسیس کرده است.»^(۲) وی بعدها در کتاب خاطرات سیاسی خود مضمون مزبور و سایر مطالبی را که در آن ملاقات در مورد علل تشکیل نهضت آزادی ذکر کرده است مجدداً تکرار کرد. مهندس حسینی از رهبران جبهه ملی دوم طی نامه ای به دکتر مصدق در سال ۱۳۴۲ نیز چگونگی تشکیل نهضت آزادی را مشابه سنجابی روایت کرده و می‌نویسد: «اما آقای مهندس بازرگان که عضو مؤسس و عضو هیئت اجرایی جبهه ملی [دوم] بودند در تجدید انتخابات به علت غیبت عمدی و عدم ابراز داوطلبی اعم از مستقیم و غیرمستقیم، انتخاب نشدند و به جای ایشان آقای دکتر مهدی آذر انتخاب گردید و این امر موجب گله مندی و اعتراض ایشان از شرکت در جلسات شورای جبهه ملی و عاقبت منجر به تشکیل حزب نهضت آزادی گردید...»^(۳) در شماره اول نشریه داخلی نهضت در مطلبی تحت عنوان «جبهه ملی و نهضت آزادی ایران»، «علل و موجبات» تأسیس نهضت اینگونه برشمرده شده است:

ص: ۱۵۳

- ۱- پرونده بازرگان: سند ش ۴۱۹/دع مورخ ۱۵/۱۰/۴۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- ۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول، ش ۲۱: ص ۵۵.
- ۳- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۷۳؛ به نقل از یادنامه مهندس کاظم حسینی: صص ۱۵ - ۲۵.

«۱- لزوم تشکل و تحزب افراد... همچنین لزوم اعلام علنی و رسمی مرام و هدف این افراد. ۲- قبول و اجرای پیشنهاد بعضی از رهبران محترم جبهه ملی ایران مشعر به تشکیل حزب یا جمعیتی مرکب از کسانی که به همفکری و همکاری شناخته شده بودند. ۳- لزوم اشتراک مساعی و قبول مسئولیت بیشتر به نام یک جمعیت متشکل در مبارزات جبهه ملی ایران... ۴- لزوم تأسیس احزابی به اتکاء توجه و اعتقاد عمومی برای مقابله با تحریکات و اقدامات مضره سیاسی علیه معتقدات ملی و اجتماعی و مذهبی مردم [که] روش مطلوب و مناسب تری داشته باشند.»^(۱)

در یک سند دیگر ساواک مورخ ۹/۳/۴۰ به نقل از مهندس بازرگان آمده است که وی «می گفت کسانی که تحت عنوان جبهه ملی فعالیت خود را شروع کرده اند اکثراً کسانی هستند که موضوع جبهه ملی را وسیله اجرای مقاصد شخصی و سیاسی خود قرار داده و خود دکتر مصدق نیز به آنها نظر مساعدی ندارد. این عده می خواهند تحت عنوان جبهه ملی جنجال و آشوبی در تهران ایجاد کرده از دولت و مقامات مسئول کشور مزایایی به دست آورند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بی میل هم نیستند از وجود توده ای ها استفاده کنند. مهندس بازرگان می گفت ما هرگز برنامه ای برای تضعیف مقام سلطنت نداریم و با توده ای ها هم همکاری نخواهیم نمود و می خواهیم فقط از آزادی در ایران دفاع کنیم.»^(۲) در گزارش دیگری از ساواک از دومین جلسه بحث و انتقاد نهضت آزادی مورخ ۲/۴/۴۰، عباس رادینا در پاسخ به سؤال رابطه جبهه ملی و نهضت گفت: «ما خود را عضو جبهه ملی می دانیم و امیدواریم که همکاری ما یا در داخل جبهه و یا کنار آن یا در پشت سر آن ادامه یابد.»^(۳) در همین جلسه حسن نزیه به عنوان عضو هیئت مؤسسين و سخنگوی نهضت آزادی تأکید کرد که «اینکه می گویند ما از جبهه ملی جدا شده ایم کاملاً دروغ است و چنین چیزی نیست.»^(۴) در جلسه مورخ ۱۵/۴/۴۰ کلوپ نهضت آزادی، مهندس بازرگان اعلام کرد که «ما طرفدار این هستیم که باید حکومت را جبهه ملی در دست بگیرد و ما هم مانند یک عضو جبهه ملی از آنها پشتیبانی

ص: ۱۵۴

۱- نشریه داخلی نهضت آزادی، ش ۱، ۲۱/۳/۴۰: صص ۱ و ۲.

۲- منصور، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۱: سند ش ۶۶/۱.

۳- همان: سند ش ۶۸/۱.

۴- همان؛ همان سند.

خواهیم نمود.»^(۱) بعدها در دادگاه تجدیدنظر که از اسفند ۴۲ تا تیر ۱۳۴۳ به طول انجامید، در فضای پس از آغاز نهضت روحانیت و قیام پانزده خرداد، مهندس بازرگان در پاسخ به ادعای کیفرخواست مبنی بر تشکیل نهضت آزادی به دلیل «اختلاف سلیقه ها و پاره ای اختلافات» در درون جبهه ملی، چگونگی تشکیل نهضت آزادی را اینگونه تشریح کرد: «حقیقت مبدأ تأسیس نهضت آزادی ایران را باید در وصایای شاه سابق [رضا پهلوی] و در اعزام محصلین به اروپا جستجو کرد. مشاهدات و تأثیرات اروپا نقش ابتدایی را داشت. ایمان و علاقه ما به اسلام محرک و میزان اصلی شد... جبهه ملی ایران همانطور که از اسمش پیدا است جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتب های اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست... محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب های نژادی و محرک بعضی ها مثلاً سوسیالیسم باشد... ولی برای ما و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی توانست وجود داشته باشد. نمی گویم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند. خیر برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی شد. ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود.»^(۲) از آن پس در توضیح علل تشکیل نهضت آزادی تأکید خاصی بر هویت اسلامی این جمعیت صورت پذیرفت و به کرات گفته شد که تفاوت اصلی آن با جبهه ملی در گرایش اسلامی آن بوده است. مهندس بازرگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت که در سال ۱۳۶۳ منتشر ساخت، با تأکید بر صبغه اسلامی نهضت آزادی تصریح می کند که این امر به مفهوم جهت گیری آن «به قصد اجرای اسلام» نبوده است. وی در این باره می نویسد: «نهضت آزادی ایران، به عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به دنبال سالیان طولانی، تدارک و برای پرکردن جای خالی اکثریت مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود، در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید. البته نه نهضت آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام بلکه در میان مؤسسين و

ص: ۱۵۵

۱- همان: سند ش ۷۱/۱.

۲- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: صص ۲۰۶ - ۲۰۷.

گردانندگان جبهه، عده ای از علما مانند انگجی، حاج سیدجوادی، طالقانی و رضوی مشارکت داشتند... متدینین و متشرعین بنا به وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر وارد در فعالیت های سیاسی و اجتماعی می شدند، نه به قصد اجرای اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است.»^(۱) در جلسه مورخ ۱۵/۴/۴۰ کلوپ نهضت آزادی در پاسخ به این سؤال که «آیا شما اشخاص بی دین را هم به عضویت خود می پذیرید؟»، مهندس بازرگان چنین پاسخ داد: «هر کس می تواند در حزب ما اسم نویسی کند و ما با دین داشتن و نداشتن او کاری نداریم.»^(۲) ضمناً مهندس بازرگان بعدها مجدداً تأکید کرد که «بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان با تقوی، وطن دوست و درستکار بودند. خلاصه، راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه هایمان فرق داشت، به اصطلاح، اختلافاتمان جنبه «تاکتیکی» داشت.»^(۳) در اغلب منابع متأخر مربوط به نهضت آزادی اختلافات موجود در جبهه ملی که منجر به تشکیل نهضت آزادی شد ناشی از «اسلام گرایی»، «مبارزه آشکار علیه شاه» و «اختلافات دوران نهضت مقاومت ملی» برشمرده شده است. اشکوری می نویسد: «به هر حال بازرگان تا آخر جبهه ملی دوم، از اعضای برجسته و عضو شورای عالی جبهه ملی بود. در شهریور ۱۳۴۰ نیز همراه با سران جبهه ملی از جمله صدیقی و سنجابی با دکتر علی امینی نخست وزیر دیدار کردند... به روایت بازرگان، تأسیس یک حزب سیاسی اسلامی به اوایل تشکیل جبهه ملی دوم مربوط بود و لذا اختلافات بعدی در درون جبهه، نقش چندانی در تشکیل و تأسیس نهضت آزادی در کنار جبهه ملی نداشت.»^(۴) در مقاله ای با امضای محمدمهدی جعفری به عنوان «یک عضو نهضت آزادی» که در مجموعه اسناد نهضت به چاپ رسیده است، علت تشکیل نهضت اینگونه ترسیم می شود: «چون آن افراد [نهضت مقاومت ملی] روش ضدملی، ضداسلامی، سازشکارانه و محافظه کارانه گردانندگان جبهه [ملی] دوم را که به سوی سازش با غرب و به ویژه آمریکا پیش می رفت، مشاهده کردند، به فکر تأسیس جمعیتی با ایدئولوژی اسلامی و با تأکید بر ادامه راه

ص: ۱۵۶

- ۱- بازرگان، انقلاب ایران در...: ص ۱۹.
- ۲- منصور، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۱: سند ش ۱۷/۱.
- ۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۱۳.
- ۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۵۹.

مصدق و با استراتژی مخالفت مستقیم با دیکتاتوری شاه افتادند و «نهضت آزادی ایران» را تشکیل دادند.^(۱) جلال الدین فارسی از منظر جوانانی که به نهضت آزادی پیوستند و مبتنی بر اطلاعات خود، در مورد نقش اسلام گرایی در تأسیس نهضت می گوید: «نهضت آزادی آمد گفت که ما باید حزبی اسلامی تشکیل بدهیم. این فکر اصلی بود. گفتند شما چه فرقی دارید با بقیه جبهه ملی؟ گفتند ما می خواهیم اسلامی باشیم. البته این خط را آقای طالقانی دادند نه بزرگان. منتهی بزرگان هم پذیرفت، دکتر یدالله سبحانی هم پذیرفت چون آدم های مذهبی و متدین بودند... [اما] طرز تشکیل نهضت، اصلاً اشکال داشت و با فلسفه اش نمی خواند.»^(۲)

وی در کتاب زوایای تاریک می نویسد: «جمعیتی که مدعی بود اصول و هدف های مرامنامه اش را به حکم «مبادی عالیه دین مبین اسلام» طرح کرده و می خواهد «ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس دین مبین اسلام» کند باید همه مؤسسين و اعضای شورای مرکزی و هیئت اجراییه اش آشنا با معارف و فرهنگ اسلام و ملتزم به احکامش می بود. اگر آقایان مهندس بزرگان و دکتر سبحانی را به مرحوم آیه الله طالقانی ملحق کرده واجد این دو شرط بدانیم چهار مؤسس دیگر قطعاً فاقد آن بودند.

مرحوم آیه الله طالقانی در اعلامیه تأییدیه خویش شرط هایی برای کسانی که در مراکز تصمیم گیری قرار می گیرند قائل شد که به هیچ وجه رعایت نگشت... این عدم رعایت معلول یک علت ریشه ای در شخص کارگردان اصلی نهضت [آزادی] یعنی آقای مهندس بزرگان بود. وی برای تأسیس یک جمعیت اسلامی و مدیریت آن، دو خواهرزاده اش را با علم به این که فاقد شرایط و صلاحیت لازم برای چنین مسئولیتی هستند به این امور گماشت. رحیم عطایی که کارمند راه آهن بود در آنجا با عباس سمیعی و فولادی دو سمپات حزب توده آشنا شد و آنها را به تشکیلات نهضت مقاومت ملی آورد. در تأسیس یک جمعیت اسلامی، مهندس بزرگان، اولی را در هیئت مؤسسين و شورای عالی مرکزی و دومی را در مناصب عالی آن جای داد. حسن نزیه که از اطلاعات سیاسی و حقوقی بی بهره نبود ملتزم به احکام اسلامی و اهل نماز و روزه نبود. اصلاً احکام اسلام را برای اداره کشور، صلاح نمی دانست. این پنج نفر به همراه

ص: ۱۵۷

۱- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱۱: ص ۱۷۷. سلطانی، خط سازش، ج ۱: صص ۲۹ - ۳۰.

۲- فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۷۸: ص ۱۹۶؛ مصاحبه با جلال الدین فارسی.

نظائرشان در شورای مرکزی و در هیئت اجرائیه... ترکیب مؤسسان و - به تبع آن - شورای مرکزی و هیئت اجرائیه، از دو دسته ملترزم به احکام اسلامی و غیرملترزم به آن معایبی اساسی در آن سازمان به وجود آورد. از جمله، اختلاط مرامنامه را از اصول و آراء اسلامی و غیر آن سبب گشت. این اختلاط، در پاره ای مواضع و موضوعات به التقاط نیز کشید... همان دو عیب اساسی سبب گشت اولاً، آن سازمان سیاسی به سه شاخه متمایز تقسیم شود و ثانیاً، بدنه آن که از افراد متعهد و ملترزم به احکام اسلام تشکیل می شد با کادر رهبری یا یکی از دو جناح آن در تصادم افتد و به کشمکش درآید.»^(۱) لطف الله میثمی در مورد «جناح های داخلی نهضت آزادی» چنین گفته است: «در نهضت آزادی، جناح ها و گرایش های متفاوتی وجود داشت. جریان آیه الله طالقانی، مهندس سحابی، دکتر شیبانی و بچه های انجمن اسلامی، بیشتر، گرایش مذهبی داشتند. جناحی دیگر، سیاسی و به جبهه ملی نزدیک تر بودند، مثل آقای حسن نریه که می خواست نهضت، چهره سیاسی و غیرمذهبی داشته باشد. جناح مهندس بازرگان، بینابین بود، یعنی هم ایدئولوژیک بود و می خواست با جریان مذهبی باشد و هم سیاسی بود... این سه جناح، ضمن وحدت، اغلب با هم درگیر بودند.»^(۲) در کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران» آمده است: «تعهد دینی و مذهبی دو مؤسس نهضت آزادی یعنی مهدی بازرگان و یدالله سحابی نیرومند بود... اما در نهضت، گرایش دیگری نیز وجود داشت که چندان مذهبی نبود. این گرایش تلاش می کرد که نهضت را حتی از همان مقدار گرایش مذهبی هم که داشت دور کند... مهدی بازرگان و سحابی به رغم مذهبی بودن، به لحاظ سیاسی، به رادیکالیزم اعتقادی نداشتند. افراد جوان و مذهبی نهضت که در لایه های پایین قرار داشتند، فعالیت های خود را به گونه ای سامان دادند که نهضت را در برابر رژیم قرار دهند... نهضت در اوج فعالیت خود در اوائل دهه چهل دو لایه داشت: نخست لایه پایینی که تشکیل شده از نیروهای جوان تر و طبعاً انقلابی تر و مذهبی تر بود و لایه بالا که به عنوان سران نهضت شناخته می شدند و به رغم مذهبی بودن، در مسائل سیاسی برخوردهای آرامتر و نرم تری داشتند.»^(۳) مهندس عزت الله سحابی در مورد گرایش های موجود در نهضت چنین می گوید:

ص: ۱۵۸

۱- فارسی، زوایای تاریک: صص ۷۰ - ۷۳.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۹۹.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۴۷ - ۳۴۸.

«از همان روز تأسیس نهضت آزادی، در ساختار تشکیلاتی و ترکیب اعضای آن، دو گرایش وجود داشت: یکی گرایش معروف به «انجمنی» یعنی افرادی که از انجمن های اسلامی دانشجویان یا مهندسين يا معلمين به نهضت آزادی پیوسته بودند و وجه مشخص آنها در عین ملی بودن و مصدقی بودن، عبارت از این بود که نسبت به دیانت اسلام، یک اعتقاد یا برداشت مکتبی و ایدئولوژیک داشتند. ایشان نهضت آزادی ایران را یک حزب با ایدئولوژی مدرن اسلامی می شناختند.

دسته دوم، یا گرایش دوم، معروف به «نهضت مقاومتی»ها، متشکل از اعضا و فعالین نهضت مقاومت ملی بودند که در ملی و مصدقی بودن با دسته اول اشتراک داشتند و تقریباً همگی مسلمان و کم و بیش عامل هم بودند ولی از اسلام برداشت ایدئولوژیک و یا مکتب سیاسی - اجتماعی نداشتند. ایشان به نهضت آزادی، نه به عنوان یک حزب و سازمان صاحب ایدئولوژی، بلکه به مثابه یک «جبهه» می نگرستند که کم و بیش «آلترناتیو» جبهه ملی دوم باشد... در بطن همین دو گرایش، دو نوع گرایش دیگر به وجود آمده بود؛ یکی تمایل به برخورد انتقادی شدید با جبهه ملی دوم و دیگری تمایل به پیوستن به جبهه ملی دوم و همکاری سازنده با آن. بودند کسانی که هم با گرایش انجمنی در گرایش مخالف جبهه ملی دوم قرار می گرفتند و عده ای دیگر، موافق با همکاری جبهه ملی بودند.»^(۱) وجود اقوال و روایت های مختلف از چگونگی و علل تأسیس نهضت آزادی و پیچیدگی ها و نکات سؤال برانگیز موجود، ترسیم تصویر روشنی از موضوع را برای پژوهشگران تاریخ معاصر دشوار ساخته است. بدیهی است که هر یک از روایت ها با توجه به موضع و جایگاه و گرایش های راوی، منطقی از واقعیت را پیش رو می نهد. مهندس بازرگان در حالی که خود نقش فعال و مؤثری در تأسیس جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ داشته است، در شرح چگونگی شکل گیری اندیشه تأسیس نهضت آزادی به خاطره ای از تابستان همان سال اشاره می کند و اینکه «سه مسئله» برای وی و همفکرانش محرز بود: ۱- فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب یا جمعیت، در شرایط موجود مملکت، به ما واجب است؛

۲- جمعیت موردنظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنای و مأخوذ از اسلام باشد؛

ص: ۱۵۹

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۲: ص ۱۳۷؛ مصاحبه سحابی با نجاتی گردآورنده کتاب.

۳- ما ذوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم. هفت هشت ماه، باز با تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز [سال] ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده و در یک جلسه سی نفری دوستان، تصمیم به تأسیس «نهضت آزادی ایران» گرفتیم. (۲۷/۲/۱۳۴۰) در اولین اجتماع عمومی، تأسیس «نهضت آزادی ایران» و علت تشکیل و مرام آن را به هموطنان اعلام کردیم. (۱) پیش از تشکیل جلسه افتتاحیه، در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ نامه ای به امضای مهندس مهدی بازرگان خطاب به دکتر محمد مصدق نوشته و فرستاده شد. جواب دکتر مصدق، تأییدی بر حرکت بازرگان و دوستانش بود و تا حدی موضعگیری علیه سایر رهبران جبهه ملی تلقی می شد. (۲) در همان زمان داریوش فروهر احساسات دوستان خود در جبهه ملی در مورد این نامه را اینگونه بیان می کند: «من بسیار متأسف بودم که مصدق به آنها [نهضت آزادی] آن نامه را فرستاد. مصدق از تماس بسیار خارج شده است و در واقع نمی داند چه می گذرد و می خواسته است دوستی خود را با مهدی بازرگان نشان دهد.» (۳)

در جلسه افتتاحیه نهضت، مهندس بازرگان اصول نهضت آزادی را بدین گونه بیان داشت: ۱- مسلمانیم؛ نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم؛ بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی، من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی دانیم و خدمت به خلق و اداره ملت را عبادت می شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی و کسب و حفظ آن را از سنن اسلامی و امتیازات تشیع می شناسیم. [...] ۲- ایرانی هستیم؛ ولی نمی گوئیم «هنر نزد ایرانیان است و بس»؛ ایران دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست [...] نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق العاده پافشاری می کنیم؛ ولی مخالف ارتباط و تعامل با سایر ملل [...] نیستیم. ۳- تابع قانون اساسی هستیم؛ ولی منافی «نومن ببعض و نکفر ببعض» نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد جامع طرفداری می کنیم و اجازه نمی دهیم اصول و اساس آن [...] فراموش و فدا شود [...]»

ص: ۱۶۰

۱- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: صص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۲- متن نامه مهندس بازرگان و جواب دکتر مصدق در اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۳-۴ درج شده است. نیز آ یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۲۶۰ - ۲۶۱.

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، چ اول، ش ۲۲: ص ۵۳.

۴- مصدقی هستیم؛ و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می دانیم.[...] ما مصدق را به عنوان یگانه رییس دولتی که در طول تاریخ ایران، محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته های ملت برداشت و توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگ ترین موفقیت تاریخ اخیر ایران، یعنی شکست استعمار، نایل گردد تجلیل می کنیم؛ و به این سبب از «تزا» و «راه مصدق» پیروی می کنیم.(۱)

بازرگان قبل از سخنان مزبور تأکید کرد که: «آقای حسن نزیه عضو مؤسس نهضت آزادی ایران به تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه صحبت خواهند کرد.» نزیه نیز طی سخنانی ضمن اشاره به همگامی با جبهه ملی، در مورد خط مشی سیاسی نهضت آزادی چنین گفت: «هدف نهضت آزادی ایران، از لحاظ احیاء حقوق اساسی ملت ایران قبل از اینکه متکی بر یک تحول انقلابی باشد مبتنی بر فکر تکامل است، تکامل از نظر اجرای اصول دموکراسی و مشروطیت واقعی. برای تأمین این مقصود به عقیده ما، اولین و مهمترین قدم، تعیین خیلی مشخص حدود «اختیارات» و «مسئولیت ها» نزد هیئت حاکمه می باشد... در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند، خاندانش نسل بعد نسل سلطنت کند و تنها عاملی که می تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ نماید احتراز جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم او از طرفیت با دولت و مجلس و مردم و خارجی هاست.»(۲) جبهه ملی دوم نیز از بدو تأسیس، شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را که از دوران نهضت ملی شدن نفت برجسته شده بود مجدداً عنوان می ساخت و از جمله در اعلامیه مورخ ۲۰/۴/۱۳۴۰ به این موضوع به تفصیل، تصریح کرد. در سند ساواک مورخ ۲/۱۱/۳۹ آمده است: «نظر و ترفعلی سران جبهه ملی که شدیداً مشغول تبلیغ آن هستند این است: ما هیچ گونه نظر مخالفت نسبت به اعلیحضرت همایونی نداریم شاهنشاه باید سلطنت کند نه حکومت.»(۳) مهندس بازرگان بعدها در مورد مواضع مصوب کنگره جبهه ملی دوم در دی ۴۱ چنین گفت:

ص: ۱۶۱

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۷۹ - ۳۸۰. برای مطالعه اصل این سخنرانی آ اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۵ - ۱۸.

۲- جریان تأسیس نهضت آزادی...: صص ۱۶ - ۱۷. اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: ص ۲۷.

۳- جبهه ملی به روایت...: ص ۴۲.

«کنگره در پایان کار خود قطعنامه ای صادر کرد مبنی بر اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، اجرای اصلاحات اجتماعی، آزادی فردی و اجتماعی... همان حرف های تکراری سابق، که نه تنها شاه به آن توجه نداشت بلکه مقدمات استبداد سلطنتی را فراهم می کرد.»^(۱) غلامرضا نجاتی می نویسد: «گروه کثیری از شیفتگان ادامه مبارزه علیه دیکتاتوری شاه، از قشرهای مختلف جامعه، همچنین تعداد قابل توجهی از تکنوکرات های رادیکال، که تحصیلات دانشگاهی داشتند و هوادار تلفیق تعالیم اسلامی و دانش نوین بودند، به نهضت [آزادی پیوستند]؛^(۲) و به تعبیر جلال الدین فارسی «[گروهی از] بهترین جوانان تحصیل کرده آن نسل به این جمعیت پیوستند.»^(۳)

میتینگ جبهه ملی و نمایش اصلاحات ارضی

جبهه ملی، در جهت ارزیابی قدرت خود و نمایشی از مخالفت سیاسی، با موافقت دکتر امینی، نخست وزیر، در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ میتینگ در میدان جلالیه (پارک لاله) برگزار کرد که به نظر نجاتی «تعداد شرکت کنندگان بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تن برآورد شد.» در اسناد ساواک جمعیت، ۲۵ تا ۵۰ هزار نفر تخمین زده شده است. خبرگزاری آمریکایی آسوشیتدپرس، تعداد جمعیت را بیش از شصت هزار و خبرگزاری یونایتدپرس «متجاوز از هشتاد هزار نفر» اعلام کرد و رادیو مسکو نیز عدد شصت هزار نفر را ذکر کرد. سخنرانان میتینگ عبارت بودند از دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار. دو سخنران اول درباره مسائل داخلی، لزوم آزادی، احترام به قانون اساسی و آزادی انتخابات صحبت کردند ولی برخلاف توافق و تصمیم قبلی شورای مرکزی، سخنران سوم بحث را به سیاست خارجی دولت امینی کشاند و شدیداً به دولت حمله کرد. و به تعبیر بازرگان، «بدین ترتیب میتینگ آن روز برخلاف خواست سران جبهه ملی صورت گرفت.» در قطعنامه میتینگ، که توسط داریوش فروهر خوانده شد، بیشترین تأکید بر تأمین آزادی ها و برگزاری انتخابات آزاد بود.^(۴)

ص: ۱۶۲

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۶۸.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۶۶.

۳- فارسی، زوایای تاریک: ص ۶۶.

۴- مطبوعات ۳۰/۲/۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ با تلخیص. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱:

ص ۳۵۶. جبهه ملی به روایت...: صص ۵۹ و ۶۷.

رویدادهای آینده نشان داد که شاه نمی تواند حضور مجدد جبهه ملی را تحمل کند. دکتر امینی «نیز متوجه شد که در ارزیابی پشتیبانی مردمی جبهه ملی اشتباه کرده است. در ضمن، این نکته آشکار گردید که جبهه ملی از لحاظ سازمان رهبری ضعیف است و رهبران آن بر سر تعیین استراتژی و مشی سیاسی اتفاق نظر ندارند.»^(۱) به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر، جبهه ملی درخواست میتینگ کرد ولی دکتر امینی که برپایی این تظاهرات را به ضرر خود و مشروعیت دولت می دانست، با انجام آن مخالفت نمود. جبهه ملی، بی اعتنا به این ممنوعیت، مردم را به شرکت در تظاهرات علیه دولت دعوت کرد. نهضت آزادی نیز طی اعلامیه ای مردم را به شرکت در میتینگ جبهه ملی دعوت نمود. تظاهرات پراکنده به برخورد با پلیس انجامید. «این حادثه آغاز رویارویی جبهه ملی و دولت امینی بود.»^(۲) سرانجام رهبران جبهه ملی دوم و نهضت آزادی در روزهای ۲۹ و ۳۰ تیر و ۵ مرداد ۱۳۴۰ برای مدت کوتاهی بازداشت شدند.^(۳) شاه، در اقدامی کم سابقه، در روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۰، در یک نطق طولانی، سخنانی ایراد کرد که نشان می داد در صدد است از برخورد جبهه ملی و دولت بهره برداری کند.^(۴) در روز ۲۴ آبان ماه ۱۳۴۰ شاه، طی فرمانی خطاب به دکتر امینی، مواد برنامه جدید اصلاحات را تشریح کرد. «این همان برنامه مورد نظر دولت کندی بود.»^(۵) مهم ترین برنامه اصلاحی دولت امینی، اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان بود. اصلاحات ارضی، که «یک طرح دیکته شده آمریکایی بود» و در واقع به قصد انهدام ساختار کشاورزی ایران و گسترش وابستگی کشور به بیگانگان طراحی شده بود، نتایج فاجعه باری داشت؛ نه تنها کارگران کشاورز به زمین دست نیافتند بلکه ده ها هزار نفر از آنها بیکار شدند و برای کاریابی، روستاها را رها کرده به شهرها روی آوردند. اصلاحات ارضی شاه «آن دسته از روشنفکران ساده اندیش را که فقط به ضربت خوردن تعداد اندکی

ص: ۱۶۳

-
- ۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۷۸.
 - ۲- همان: ص ۱۸۱. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۱۲؛ اعلامیه نهضت آزادی مبنی بر دعوت به شرکت در میتینگ جبهه ملی.
 - ۳- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۱ تیر و ۵ مرداد ۱۳۴۰.
 - ۴- روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۸۱.
 - ۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۸۱.

از مالکان بزرگ دلخوش بودند و از پایان ماجرا خیر نداشتند، شاد کرد. این گروه، که عده کمی هم نبودند، هنگامی متوجه اشتباه خود و ارزیابی «انقلاب شاه و مردم» شدند که از لحاظ تئوریک مات شده بودند. طولی نکشید که حکومت بانکداران، مقاطعه کاران، صاحبان صنایع وابسته و «مونتاز» و بوروکراسی اداری و نظامی در کشور برقرار شد... سرانجام کشاورزی ایران دچار اضمحلال گردید. کشوری که از نظر تولیدات مختلف کشاورزی و دامی نه تنها خودکفا بود که حتی می توانست صادرکننده ای کلان باشد، «به صورت واردکننده غله، گوشت، میوه، تخم مرغ و حتی علوفه درآمد»^(۱).

یورش کماندوها به دانشگاه تهران

روز اول بهمن ۴۰ به دنبال تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس و حمایت از خواست های جبهه ملی، یک گروه از کماندوها به فرماندهی سروان منوچهر خسروداد^(۲) به دانشگاه تهران حمله ور شدند. در نتیجه این زدوخورد حدود ۶۰۰ دانشجو مجروح شدند و به تأسیسات دانشگاه خسارات زیادی وارد آمد. دولت اعلام کرد که این تظاهرات به تحریک مالکان و متنفذین بوده و عمال کمونیست نیز در آن دست داشته اند.^(۳) در روزهای بعد نیز تظاهراتی در مدارس و خیابان های تهران انجام گرفت. روز سوم یکی از دانش آموزان دبیرستان دارالفنون (بهمن کلهر) کشته شد و جمع کثیری مجروح شدند.^(۴) دکتر احمد فرهاد رییس دانشگاه تهران در اعلامیه ای، حمله وحشیانه پلیس به دانشگاه را محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا داد.^(۵) امینی دستور بازداشت ۱۵ تن از اعضای شورای عالی جبهه ملی را صادر کرد.^(۶) همچنین «رویداد اول بهمن دانشگاه سرآغاز یک سلسله درگیری های درون سازمانی در

ص: ۱۶۴

۱- همان: صص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ با تلخیص و تصرف.

۲- وی بعدها با درجه سرلشکری فرمانده کل کماندوهای کلاه سبز شاه شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی محاکمه و محکوم به اعدام گردید.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۳۶؛ ذیل اول بهمن ۱۳۴۰. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۱۸۹-۱۹۰.

۵- همان.

۶- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۹۲.

جبهه ملی ایران گشت که تا تشکیل کنگره در سال ۱۳۴۱ ادامه پیدا کرد و در جریان کنگره به گونه ای شدید بر ملا شد و سرانجام با اوج گرفتن اختلاف ها پس از انتخابات کنگره، به اعتباری، به توقف و شکست جبهه ملی دوم منجر گردید.»^(۱) به نظر برخی از تاریخ نویسان، «حمله کماندوها به دانشگاه تهران حاصل توطئه ای بود که طرح آن را مخالفان دکتر امینی که در رأس آن سپهبد تیمور بختیار، اسدالله رشیدیان و فتح الله فرود قرار داشتند، تهیه دیده بودند و بدون تردید با موافقت و دستور محمدرضا شاه اجرا گردید.»^(۲) دکتر امینی اقدام به دستگیری رشیدیان و فرود و تبعید تیمور بختیار کرد. بختیار به رم رفت و در فرودگاه آنجا اظهار نمود که «با قانون اصلاحات ارضی مخالفم و از طرفی در ایران آزادی وجود ندارد!»^(۳) سرانجام پس از شدت یافتن ناآرامی ها و تضعیف موقعیت و اعتبار داخلی و خارجی دولت و به دنبال مسافرت شاه به آمریکا در فروردین ۱۳۴۱ و مطمئن ساختن مقامات آمریکا از ادامه اجرای طرح های مطلوب واشنگتن توسط وی، در اواخر تیر ۱۳۴۱ به بهانه اختلاف بر سر بودجه نیروهای نظامی، دکتر امینی، که شاه هرگز از صدارت او خشنود نبود، استعفا داد. ریچارد کاتم در این باره می نویسد: سقوط امینی از قدرت، به دنبال تلاش بی ثمری بود که برای قانع کردن ایالات متحده به کار برد تا این کشور سهم قابل توجهی از کسر بودجه دولت ایران را پرداخت نماید. بیانیه ای که امینی در موقع ترک پست نخست وزیری صادر کرد، این دیدگاه را تقویت می کرد که عدم موفقیت وی به خاطر آن بوده که واشنگتن حمایت خود را از او پس گرفته است. شاه از اینکه می دید یک نخست وزیر نسبتاً مستقل خود را کنار می کشد، خرسند و راضی بود.^(۴)

ص: ۱۶۵

- ۱- ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: ص ۵۱۸.
- ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۱۹۰.
- ۳- تیمور بختیار در مهرماه ۴۱ بازنشسته شد. اختلاف وی و شاه از این تاریخ شدت گرفت. علاوه بر مخالفت دکتر امینی با بختیار، کینه شاه از بختیار مربوط به مذاکراتی بود که وی در سفر آمریکا با مقامات کاخ سفید برای برکناری شاه و ریاست جمهوری خود کرده بود. از نکات ظریف این ماجرا مربوط به زمانی است که بختیار کاخی برای سکونت خود در نیاوران بنا کرده بود؛ و شاه روزی به او گفت: «تیمور! شنیدم برای خود کاخ ریاست جمهوری بنیانگذاری می کنی؟! عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۳۶؛ پانوش ذیل ۵ بهمن ۱۳۴۰.
- ۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران: ص ۴۳۲؛ با تلخیص.

اسدالله علم، جانشین امینی، عضو «هزار فامیل» بود و از جهات مختلف با امینی تفاوت داشت: خادم تمام عیار شاه بود و خانواده اش به هواداری از انگلیس معروف بودند. علم نیز همچون امینی - نخست - در صدد تحیب جبهه ملی برآمد. کاتم درباره سیاست نزدیکی به جبهه ملی در آغاز دولت علم می نویسد: سیاستی که علم برای نزدیک شدن به رهبران جبهه ملی دنبال کرد، به مراتب پرتوان تر از سیاست امینی بود. علم با اللهیار صالح و دو تن دیگر از سران جبهه ملی [دکتر مهدی آذر و مهندس عبدالحسین خلیلی] ملاقات کرد و پیشنهاد نمود که سه پست از پست های وزارت را در کابینه او بپذیرند. شرایط جبهه ملی برای آزادی انتخابات، مورد قبول علم واقع نگردید و در نتیجه مذاکرات قطع شد. (۱) اسدالله علم به نمایندگی از شاه در شهریور و مهرماه طی ملاقات هایی که در خانه خودش و اللهیار صالح ترتیب داد، با سه فرد مذکور به عنوان نمایندگان جبهه ملی گفت و گوهایی بی نتیجه صورت داد. جبهه ملی، در روز هفتم آذر ماه ۱۳۴۱ اعلامیه ای انتشار داد که ضمن آن مشکلات کشور را ناشی از دخالت مستقیم شاه در امور مملکتی و نقض قانون اساسی برشمرد و مذاکرات سران جبهه با نخست وزیر را نیز تشریح نمود: [...] در ضمن مذاکرات، آقای علم اظهار داشتند [که] پافشاری جبهه ملی به اینکه اعلیحضرت باید سلطنت نمایند نه حکومت، عملی نبوده و با واقع بینی منطبق نیست. ولی نمایندگان جبهه ملی به این تذکر پاسخ دادند که برای جبهه ملی قبول چنین امری، که مخالف قانون اساسی و مقتضای حکومت مشروطه سلطنتی است و به مصلحتِ مُلک و ملت و سلطنت نمی باشد، امکان پذیر نبوده و نیست... (۲)

ص: ۱۶۶

۱- همان.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۱۰.

اشاره

در تاریخ پانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ هیئت وزیران لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد. در مصوبه دولت برای اولین بار قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته شد و به جای سوگند به قرآن، سوگند به «کتاب آسمانی» آورده شد.^(۱) به دنبال اعلام تصویب نامه مزبور در جراید؛ امام خمینی (ره) علمای طراز اول قم را به نشستی دعوت کرد. در این جلسه، که در منزل آیه الله مرتضی حائری تشکیل یافت، شخصیت های زیر حضور داشتند:

- امام خمینی (ره)؛ - آیه الله گلپایگانی؛ - آیه الله شریعتمداری؛ - آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی. امام خمینی در این نشست نقشه های استعمار و امپریالیسم را برای مراجع تشریح کرد و تصویب لایحه را نمونه ای از آن توطئه ها معرفی کرد و مسئولیت علما در قبال صیانت از اسلام و استقلال کشور

ص: ۱۶۷

۱- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۴۵؛ ذیل ۱۵ مهر ۱۳۴۱.

را یادآور شد. در آخر، تصمیم گرفته شد که اولاً از شاه خواسته شود که در لغو تصویب نامه اقدام نماید؛ ثانياً به علمای مرکز و شهرستان ها در این مورد اعلام خطر گردد؛ و ثالثاً هر هفته یک بار - و در صورت لزوم بیشتر - جلسه مشاوره میان علمای قم برقرار شود. (۱) مراجع تقلید قم - جداگانه - طی تلگرامی، از شاه خواستند تا نسبت به لغو تصویب نامه اقدام کند. شاه در پاسخ، مراجع را با عبارت «جناب مستطاب حجه الاسلام...» خطاب کرده و اظهار داشت که تلگرام آنها را به دولت ارجاع داده است. علمای اعلام تلگرام هایی را خطاب به نخست وزیر مخابره کردند. امام خمینی (ره) در متن تلگرام خود چنین آورد: [...] در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است. مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورای ملی، برای شخص جناب عالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر و قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد. [...] در خاتمه یادآور می شود که علمای اعلام ایران و اعتاب مقدسه و سایر مسلمین، در امور مخالف با شرع مطاع ساکت نخواهند ماند. (۲) شاه و دولت - کماکان - بی اعتنا باقی ماندند. دروس حوزه علمیه قم تعطیل گردید؛ ولی دامنه مبارزه از قم فراتر رفت و علمای تهران و شیراز و مشهد و نجف را به صحنه کشاند. گویندگان دینی، در مجالس مذهبی، کم و بیش به مسائل سیاسی روز پرداختند؛ و بدین ترتیب زمینه حرکت عمومی مردمی را - دست کم در شهرهای بزرگ - آماده ساختند. بازاریان، پیشه وران، دانشجویان و روشنفکرانی که مذهبی بودند و یا گرایش های دینی داشتند، به نهضت روحانیون پیوستند. (۳) روز ۱۳ آبان بنا به دعوت امام خمینی جلسه مشترک مراجع قم در منزل ایشان تشکیل گردید و مسئله بی اعتنائی دولت نسبت به درخواست علما مورد بحث قرار گرفت. در این جلسه تصمیم گرفته شد مجدداً با ارسال تلگراف به شاه و نخست وزیر و انتشار عمومی آنها، رژیم وادار به تسلیم گردد. امام خمینی (ره) با ارسال تلگرام شدیدالحن ۱۵ آبان خطاب به شاه، ضمن انتقاد شدید از عملکرد دولت و اختناق در مطبوعات، به او اخطار کرد باید «عَلَم را ملزم فرمایند از قانون اسلام و قانون اساسی

ص: ۱۶۸

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲- همان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۴۶؛ ذیل ۲۸ مهر ۱۳۴۱.

۳- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۵.

تبعیت کند»، «والاً- ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم». ایشان همچنین در همان تاریخ، تلگراف شدیداللعن دیگری خطاب به نخست وزیر ارسال کرد و وی را از نتایج وخیم اقداماتش علیه اسلام و ایران و قانون اساسی تحذیر نمود.^(۱) سایر مراجع قم نیز تلگراف های مجددی به شاه و علم مخابره نمودند.^(۲) با چاپ و پخش دو تلگرام امام خمینی (ره) «در میان مردم، موج شور و عصیان علیه دولت ایران اوج گرفت و خشم و تنفر توده ها فزونی یافت... اقشار مختلف مردم در تلگراف ها و طومارهایی که برای علما و مقامات روحانی می فرستادند، آمادگی خود را برای هرگونه فداکاری اعلام می کردند. بسیاری از علما، مجامع مذهبی و اصناف، با صدور اعلامیه های با امضا، از خواسته های پیشوایان اسلامی پشتیبانی به عمل می آوردند.»^(۳) اعلامیه هایی از سوی اقشار مختلف مردم، مانند اصناف مختلف بازار تهران، جمعیت آبادانی های مقیم مرکز، جامعه مبلغین اسلامی تهران، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، انجمن های اسلامی دانشجویی، علما و وعاظ تهران و شمیران، علما و روحانیون مشهد منتشر گردید.^(۴) «نهضت آزادی ایران» نیز در آبان ماه ۱۳۴۱، طی اعلامیه ای با عنوان «دولت از هیاهوی انتخاباتی انجمن های ایالتی چه خیالی دارد؟»، تصویب نامه دولت را نقشه ای جهت عوام فریبی و سرگرم ساختن مردم دانست. و با یادکرد مصدق به عنوان «رهبر واقعی و محبوب همگی»، انتخاب نمایندگان مجلس را اولین کار لازم دانست.^(۵) «نهضت آزادی گرچه در این بیانیه هیچ نامی از مراجع تقلید و نهضت روحانیون نبرد، لکن صدور چنین بیانیه ای از نیروهای سیاسی در بین علما گامی مثبت تلقی شد.»^(۶) جبهه ملی نیز در اعلامیه هفتم آذرماه خود به حرکت علما اینگونه اشاره کرد: «خودسری های فردی به آنجا رسیده که حتی در میان جامعه پرتحمل روحانیت که یکی از پایه های ثبات و معنویات کشور است ناراحتی های شدید به وجود آمده و اضطراب و نگرانی عموم را فراهم ساخته است.»^(۷)

ص: ۱۶۹

- ۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۸۳ - ۱۸۴. حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۳۲.
- ۲- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۳۳.
- ۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۸۶ - ۱۸۷.
- ۴- همان: صص ۱۸۷ - ۱۸۹. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۱۳۷ - ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۵.
- ۵- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۶۳ - ۱۶۶ (متن کامل و تصویر اعلامیه نهضت آزادی).
- ۶- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۱۴۵.
- ۷- ورجاوند، یادنامه صدیقی: ص ۵۳۹؛ متن اعلامیه جبهه ملی.

اسدالله علم، در یک سخنرانی رادیویی، با به کار بردن تعبیراتی چون «چرخ زمان به عقب بر نمی گردد»، به تهدید و ارعاب پرداخت؛ و هشدار داد که به قوای انتظامی دستور اکید داده شد که هرگونه اخلاصگری را شدیداً سرکوب سازند. (۱) در ۲۲ آبان ماه، علم تلگرامی برای سه تن از آیات قم (گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی) فرستاد؛ و از ارسال تلگرام جهت امام خمینی (ره) خودداری کرد. (۲) علم در این تلگرام بر سه موضوع تأکید کرده بود: ۱) نظریه دولت در مسئله «شرط اسلامیت»... همان نظریه علمای اعلام است؛ ۲) سوگند... با قرآن مجید است؛ ۳) در مسئله مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن های ایالتی و ولایتی... دولت نظر آقایان را به مجلسین تسلیم [می کند] و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود. (۳) برخی از علمای قم این اقدام را کافی و قانع کننده دانستند؛ ولی امام خمینی (ره) آن را کافی ندانست، بر لزوم لغو رسمی تصویب نامه و اعلان در جراید تأکید نمود و طی اطلاعیه ای خواستار ادامه مبارزه شد. دانشجویان دانشگاه تهران به قم آمدند و پشتیبانی خود را ضمن تظاهراتی اعلام داشتند؛ رهبران ایلات و عشایر فارس، با ارسال نامه ها و طومارها، حمایت خود را ابراز کردند؛ دیگر اقشار نیز بر حمایت خود پای فشردند. سرانجام، پس از پنجاه روز مبارزه، دولت آشکارا عقب نشینی کرد؛ در مطبوعات دهم آذر ماه ۱۳۴۱ صریحاً نوشته شد که «در هیئت دولت تصویب شد که تصویب نامه مورخه ۱۴/۷/۴۱ قابل اجرا نخواهد بود». (۴) اما ابعاد و عمق مبارزات امام خمینی (ره) فراتر از تصویب نامه مزبور بود و این موضوع فقط بستر و فرصتی برای شعله ور ساختن قیام علیه رژیم شاه را برای ایشان فراهم نموده بود. امام در اعلامیه پاسخ به اصناف شهرستان قم که بعد از تلگراف علم به بعضی مراجع صادر شد به ملت ایران «اعلام خطر» کرد که اسلام و استقلال مملکت و اقتصاد آن «در معرض قبضه صهیونیست هاست» و تارفع این خطرها

ص: ۱۷۰

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۶۳ و ۱۶۷.

۲- «این اولین موضعگیری و واکنش رسمی شاه علیه امام خمینی (ره) به شمار می آید؛ که پس از تلگراف شدیدالحن ایشان به شاه و علم ابراز گردید.» روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: ص ۱۷۳.

۳- همان: ص ۱۷۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۴. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: صص ۳۵ - ۳۶.

۴- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۶؛ با اندکی تصرف.

نبایستی سکوت نمود. (۱) «نهضت آزادی ایران»، بار دیگر با صدور اعلامیه ای تحت عنوان «در زمینه اعلامیه های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام - دامت برکاتهم» به دفاع از نهضت روحانیون برخاست. (۲) نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» با بررسی محتوای این اطلاعیه چنین می نویسد: «نهضت آزادی ایران نیز با صدور اعلامیه دیگری از قیام مقدس روحانیت پشتیبانی کرد و به روشن کردن موضع، نظرات و خواسته های روحانیان و انگیزه آنان از این قیام پرداخت. با این وجود کوشید که نقش روحانیت را در نهضت ها و حرکت های ضداستعماری و استبدادی پس از دوران مشروطه را به زیر سؤال ببرد و نیم قرن مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر عالمان دینی و پیشوایان مجاهد روحانی، مانند: جنبش جنگل و تنگستان، حرکت مدرس، خیابانی، کاشانی و رویارویی بزرگان روحانی با کودتای رضاخانی و سلطنت ستم پایه او، جنبش فداییان اسلام بر ضد رژیم شاه و... را نادیده بگیرد.» (۳) در اعلامیه نهضت آزادی، بازگشت روحانیت به صحنه مبارزه «پس از گذشت ۵۶ سال» و رهبری انقلاب مشروطیت، موجب «اعجاب و امید» خوانده شده بود. اشکوری درباره چگونگی مواضع نهضت آزادی در قبال نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی چنین نوشته است: «در اوایل مهرماه ۱۳۴۱ در دولت امیر اسدالله علم، نهضت روحانیان آغاز شد، نهضتی که ادامه پیدا کرد و تا سرنگونی رژیم پهلوی کوتاه نیامد و متوقف نشد. با شروع مبارزات روحانیان، نهضت آزادی هم در مواضع خود رادیکالتر شد و لذا از جبهه ملی بیشتر فاصله گرفت و هم در مقابل، به روحانیان نزدیکتر شد و به طور طبیعی گرایش عمیق تر و گسترده تر اسلامی پیدا کرد. رهبران نهضت، به ویژه طالقانی و بازرگان و کمیته دانشجویی نهضت که جناح رادیکال آن محسوب می شد، در این گرایش نقش مؤثری ایفا کردند.» (۴) جلال الدین فارسی نیز تأکید می کند که: «با اوج گیری مبارزه روحانیت و امام (ره) لحن و محتوای

ص: ۱۷۱

- ۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۲۰۵.
- ۲- برای مشاهده و مطالعه متن کامل اعلامیه نهضت آزادی آ روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۱۸۴ - ۱۸۶.
- ۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۲۰۹ - ۲۱۰.
- ۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۶۶.

رفراندوم ششم بهمن؛ «انقلاب سفید»

همانگونه که یوسفی اشکوری در مورد آثار نهضت روحانیت می نویسد، «جنبش جدید اسلامی» آغاز شده بود: «پس از پیروزی روحانیان بر رژیم شاه در جریان «انجمن های ایالتی و ولایتی» که تمام مدت پاییز ۱۳۴۱ را به خود اختصاص داد، مبارزات سیاسی احزاب غیرمذهبی (مانند جبهه ملی)، تحت الشعاع جنبش جدید اسلامی قرار گرفت. رژیم شاه که دست کم در آن مقطع انتظار چنین حرکت موفق از سوی روحانیان سال ها در انزوا مانده را نداشت، غافلگیر شد.» (۲) پس از پایان ماجرای انجمن های ایالتی و ولایتی، دولت علم تبلیغات دامنه داری را علیه روحانیت آغاز کرد. مضامین تبلیغات حول محور ارتجاعی شمردن روحانیت دور می زد. پس از زمینه سازی مناسب، شاه در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ در یک اجتماع تبلیغاتی کشاورزان، اصول عوامفربانه پیشنهادی خود را (که بعدها «لوايح ششگانه» نام گرفت و تا سال ۱۳۵۶ به نوزده اصل گسترش یافت) اعلام کرد و از مردم خواست که طی رفراندومی به آن رأی دهند. شاه در سخنان خود روحانیت را مخالف اصلاحات و «ارتجاع سیاه» نامید و برنامه خود را تحول عمیق و اساسی در کشور توصیف کرد. اقدام شاه که تلاش آشکاری در راه تثبیت اقتدار و خودکامگی از طریق نقض قانون اساسی و گسترش وابستگی فرهنگی و اقتصادی به غرب بود، با واکنش مناسب امام خمینی و علما روبرو شد. در روز اول بهمن ۱۳۴۱، امام خمینی (ره) طی اعلامیه ای که در تهران و شهرستان ها پخش شد، رفراندوم را خلاف اصول و قانون و اجباری دانست و آن را تحریم کرد. (۳) سایر مراجع نیز اطلاعیه هایی علیه رفراندوم صادر کردند. روز دوم بهمن بازار تهران اعتصاب کرد و تظاهرات گسترده ای صورت گرفت. پلیس و ساواک به سرکوبی و دستگیری بسیاری از فعالان سیاسی و مردم پرداختند. سوم بهمن، قم نیز

ص: ۱۷۲

- ۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۷۶.
- ۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۶۷.
- ۳- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۳ - ۲۴. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۳۰-۲۳۲. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۴.

در موج اعتصاب و تظاهرات فرو رفت و حکومت نظامی در این شهر برقرار شد.^(۱) روز چهارم بهمن ماه شاه در حالیکه شهر به صورت یک پایگاه نظامی درآمده بود و تحت شدیدترین اقدامات امنیتی به قم سفر کرد. وی در این سفر، با جسارت بی سابقه ای، علما را مورد اهانت قرار داد و مجدداً با تفصیل بیشتری از خطر «ارتجاع سیاه» سخن گفت. روز ششم بهمن بعد از یک موج گسترده سرکوب و وحشت آفرینی و بازداشت طیف های مختلف فعالان سیاسی و گروهی از روحانیون، رفراندوم انجام شد و دولت به رغم عدم استقبال عموم مردم، به دروغ اعلام کرد که بیش از پنج میلیون نفر رأی موافق داده، از اصلاحات شاه حمایت کرده اند. کندی و رهبران دیگر کشورها به شاه تبریک گفتند و حمایت خود را اعلام نمودند.^(۲) پیش از رفراندوم، جبهه ملی برای مخالفت، اعلام میتینگ در روز پنجم بهمن نمود و اطلاعیه تندی منتشر ساخت.^(۳) نهضت آزادی نیز طی بیانیه مشروحی، ابعاد و آثار رفراندوم را بررسی کرده و بدون اشاره به قیام علما و روحانیان، با رفراندوم مخالفت نمود.^(۴) بنا به گفته عزت الله سحابی، «جبهه ملی شعارش این بود که «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» اما موضع نهضت آزادی خیلی محکم تر بود».^(۵) از روز سوم بهمن بازداشت رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی آغاز شد. به روایت بازرگان «به دستور شاه کلیه افراد جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی افرادی از روحانیون و بازار را به زندان انداختند برای اینکه اینها نباشند تا در رفراندوم مخالفت بکنند».^(۶) در یک نشست تاریخی که علاوه بر امام خمینی (ره)، آقایان گلپایگانی، شریعتمداری، حائری، علامه طباطبایی، محقق داماد، زنجانی، لنگرودی و آملی در آن شرکت داشتند، انتشار اعلامیه ای تصویب شد که با عنوان «نظریه مراجع تقلید و آیات عظام حوزه علمیه قم راجع به تصویب نامه مخالف شرع و قانون دولت» چاپ و منتشر گردید.^(۷) «با صدور این اعلامیه افشاگرانه که در آن، روی فقر، گرسنگی، تیره بختی

ص: ۱۷۳

-
- ۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۲۶۲ - ۲۶۶. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۱۸۰ - ۱۸۵. سفری، قلم و سیاست، ج ۲: صص ۴۷۹ - ۴۸۰.
 - ۲- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۷۰ - ۲۷۶؛ با تلخیص.
 - ۳- سفری، قلم و سیاست، ج ۲: ص ۴۸۲. ورجاوند، یادنامه دکتر صدیقی: صص ۵۴۴ - ۵۵۲.
 - ۴- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۲۶۸ - ۲۷۳.
 - ۵- همان: ص ۲۶۸.
 - ۶- همان: ص ۲۷۳.
 - ۷- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۹۶ - ۳۰۲ (متن کامل اعلامیه مراجع).

مردم، ورشکستگی اقتصادی، وضع اسف بار زراعت و فلاحت کشور و واردات کمرشکن تکیه شده و گوشه هایی از توطئه های اسلام زدایی را برملا کرده بود، موجی از نگرانی همراه با خشم و خروش، سراسر کشور را فراگرفت و افکار توده های مسلمان را علیه رژیم شاه به شدت برانگیخت.»^(۱) برای رژیم شاه مسجل شده بود که امام خمینی و علمای همفکر او مبارزه را تداوم خواهند داد. در اسفند ماه ۱۳۴۱، پس از نطق شدیدالحن شاه که حداکثر اهانت و تهدید را در مورد علما بکار برد، امام خمینی (ره) طی نطقی، خطاب به طلاب و روحانیون جوان اظهار داشت: [...] خود را آماده کنید برای کشته شدن، زندان رفتن و سربازی رفتن؛ خود را آماده کنید برای ضرب و شتم و اهانت؛ خود را آماده کنید برای تحمل مصیبتی که در راه دفاع از اسلام و استقلال برای شما در پیش است؛ خود را آماده کنید و استقامت نمایید.^(۲) ایشان همچنین در این سخنرانی کوبنده، ضمن اعلام عزای ملی در عید نوروز، خطاب به روحانیون چنین تأکید نمود: «روحانیت نباید از چیزی بترسد، روحانیت نباید از عربده کشی ها، وحشی گری ها و غوغای مثنی رجاله و اراذل وحشت کند. علما و روحانیون باید تا آخرین قطره خون خود را در راه اسلام، در راه قرآن و در راه اعلامی کلمه الله نثار کنند.» امام خمینی در این سخنان خطاب به رژیم شاه اعلام کرد: «من تا آخرین لحظه های زندگی ام از نوامیس اسلام و مسلمین دفاع می کنم... تا من هستم، نمی گذارم قوانین مخالف اسلام تصویب و اجرا شود. تا من هستم نمی گذارم که دستگاه جبار استقلال این ملت را برباد دهد.» امام خمینی (ره) در این سخنرانی که «یکی از حماسی ترین و پرشورترین نطق های»^(۳) ایشان به شمار می رود می گوید: «اولاد فاطمه - سلام الله علیها - در طول تاریخ اسلام همیشه در برابر دستگاه های ظالم و جائز ایستادند و از اسلام دفاع کردند، زجرها کشیدند، ناسزاها شنیدند، لای جرز قرار گرفتند، دسته جمعی سربریده شدند، قتل عام شدند، به شهادت رسیدند، مع الوصف مقاومت کردند و نگذاشتند که بدخواهان اسلام را از بین ببرند و احکام خدا را محو و نابود کنند. اکنون هم بحمدالله اولاد فاطمه زنده اند... تا اولاد فاطمه زنده اند اجازه نمی دهند که دشمنان به مقدسات

ص: ۱۷۴

۱- همان، چ ۱۵: ص ۳۲۷.

۲- همان، چ اول: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

۳- همان، چ ۱۵: ص ۳۴۱.

اسلام تجاوز کنند و مقدرات مسلمین را به دست یهود و اسرائیل بسپارند»^(۱) به گزارش شهربانی قم، شمار حاضران در سخنرانی امام «حدود چهارهزار نفر» برآورد شد^(۲) که از دید برخی شاهدان عینی به مراتب بیشتر بود. «در هنگام سخنرانی بیشتر چشم‌های حاضران اشکبار بود و بسیاری از حاضران با خشم و خروش فوق‌العاده و شور و هیجان زایدالوصفی از مجلس برخاستند»^(۳).

فاجعه حمله به فیضیه

مبارزات قاطع امام و روحانیون از آغاز سال ۱۳۴۲ شدت گرفت. بر اساس پیشنهاد امام خمینی (ره) و تأیید علما، ایام نوروز و عید، عزای عمومی اعلام شد. امام در اعلامیه خود اعلام داشت که «عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - می‌داند و به مردم «اعلام خطر» می‌کند»^(۴) روز دوم فروردین، مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) یک مجلس سوگواری از سوی آیه الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه قم برگزار شد؛ که جمعیت انبوهی در آن شرکت کردند. مأموران رژیم، با لباس مبدل، با هجوم به مجلس عزاداری، ضمن ضرب و جرح مردم و شکستن در و پنجره مدرسه، عده زیادی از مردم و طلاب را کشته و مجروح کردند^(۵) همزمان با این فاجعه، به «مدرسه طالبیه» تبریز نیز حمله شد و چند تن در این حادثه نیز کشته و مجروح شدند^(۶) باز همزمان با این دو اتفاق، منزل آیه الله سید حسن قمی در مشهد نیز مورد حمله قرار گرفت^(۷) رژیم حمله به مدرسه فیضیه را هجوم خودجوش عده‌ای از کشاورزان زایر دانست که به انگیزه‌های شخصی دست به عمل زده‌اند^(۸) به دنبال این حوادث، اعلامیه‌هایی از علمای قم، تهران، نجف و دیگر شهرهای ایران و عراق صادر

ص: ۱۷۵

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۱۵۸ - ۱۵۹ و ۱۶۲ و ۱۶۴.

۲- همان: ص ۱۶۵؛ پانویس، به نقل از کتاب کوثر.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

۴- همان، چ اول: ص ۳۱۵. صحیفه امام، ج ۱: ص ۳۷.

۵- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴؛ ذیل ۲ فروردین ۱۳۴۲. برای مطالعه تفصیلی این موضوع ارواحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۳۳۷ - ۳۴۹.

۶- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: صص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ ذیل همان روز. روزنامه اطلاعات ۶/۱/۴۲: «طی زدوخورد قم و تبریز، سه نفر کشته و عده‌ای مجروح شدند.»

۷- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۳۴؛ ذیل همان روز.

۸- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸.

شد که رژیم شاه را به دلیل بی حرمتی به دین و اهل دیانت و علما و طلاب محکوم می کرد. امام خمینی (ره) نیز اعلامیه ای تاریخی صادر کرد که به «اعلامیه شاهدوستی یعنی غارتگری» معروف شد (۱) و سه محور عمده و تعیین کننده داشت: اول - حمله مستقیم به شخص شاه و نهاد سلطنت؛ با تعابیری که تا آن زمان سابقه نداشت؛ اینان با شعار شاهدوستی به مقدسات مذهبی اهانت می کنند. شاهدوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش؛ شاهدوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ شاهدوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم؛ شاهدوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت (۲).

دوم - تحریم معاذیر و بهانه های عافیت طلبان و خشکه مقدسان، که اصل «تقیّه» را «تقوای گریز» می فهمیدند و با تشبث بدان هیچ نوع اعتراضی را مجاز نمی دانستند؛ حضرات آقایان توجه دارند، اصول اسلام در معرض خطر است؛ قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، «تقیّه» حرام است و اظهار حقایق واجب؛ «وَلَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ» (۳) سوم - اعلام استیضاح نخست وزیر کشور، از سوی یک مرجع و رهبر دینی، که خود به صراحت، افزون بر مقام ولایت، با عنوان «نماینده گی ملت» این صلاحیت را برای خویش قایل شد؛ اکنون که مرجع صلاحیت داری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون آمیز در جریان است، من به نام ملت از آقای علم شاغل نخست وزیری استیضاح می کنم (۴).

امام خمینی در این پیام بر عزم خود در تداوم مبارزه علیه رژیم شاه تأکید نموده و چنین اعلام داشت: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جباری های شما حاضر نخواهم کرد.»

ص: ۱۷۶

۱- این اعلامیه، در اصل، پیام امام به علمای تهران است که در سطح گسترده ای به صورت اعلامیه چاپ و در بسیاری از شهرها توزیع شد.

۲- صحیفه امام، ج ۱: صص ۳۹ - ۴۰. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: صص ۲۷۲ - ۲۷۳. (در هر دو مأخذ متن کامل اعلامیه درج شده است).

۳- همان: همان صفحات.

۴- همان.

«با صدور اعلامیه مزبور، توده های ستمدیده و مرعوب، یکباره به جوش و خروش آمدند، رعب و وحشتی که به دنبال فاجعه خونین فیضیه، قلب ها را فراگرفته بود، جای خود را به خشم و عصیان و شهادت و دلاوری سپرد.»^(۱) این اعلامیه «نه تنها شاه و هیئت حاکمه ایران را بهت زده ساخت، بلکه عموم ملت، احزاب ملی، رجال سیاسی، طبقه دانشگاهی و مبارزان برجسته ملی را نیز به شگفتی واداشت تا آنجا که بسیاری از مقامات سیاسی با نامه و پیام و طی ملاقات های خصوصی و عمومی با امام، مراتب ارج گزاری و پشتیبانی خویش را در برابر عظمت فکری، خردمندی، ژرف نگری، پایداری، استواری و رهبری دایمانه امام آشکار کردند.»^(۲)

روحانیت تهران یک هفته اعتصاب را با خودداری از اقامه جماعت در مساجد اعلام کرد، حوزه علمیه مشهد از این تصمیم اعلام حمایت کرد و اعتصاب سراسری ائمه جماعات را خواستار شد. اصناف و بازاریان تهران و سایر شهرستان ها نیز سه روز اعتصاب عمومی را با بستن مغازه ها و بازار تدارک دیدند.^(۳) در بین گروه های سیاسی، مسئولان خارج از زندان جبهه ملی با امضای «سازمان های جبهه ملی - استان تهران» با صدور اعلامیه ای تحت عنوان «سراسر خاک وطن در آتش استبداد می سوزد» فاجعه فیضیه قم و طالبیه تبریز را محکوم نمودند ولی از به کار بردن تعبیر روحانیان و طلاب خودداری کرده، اشاره ای به قیام علما به رهبری امام خمینی نکردند.^(۴) نقل شده است که اللهیار صالح رهبر جبهه ملی دوم در ملاقات یکی از دانشجویان جبهه باوی در زندان قصر، حرکت روحانیت را «زودگذر و موسمی» توصیف کرده و از پیروی و همکاری با مبارزات روحانیون منع کرد.^(۵) در مورد فاجعه فیضیه، اطلاعیه ای به نام نهضت آزادی و یا واکنش خاصی توسط رهبران آن در زندان، ثبت و طرح نشده است. وزیر مشاور رژیم،

ص: ۱۷۷

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۹۹.

۲- همان: صص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۵۴؛ ذیل ۶ فروردین ۱۳۴۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۰۶ - ۴۰۹.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۵۶. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۷۵؛ وی این اعلامیه را مربوط به بعد از پانزده خرداد می داند و نیز تأکید می کند که در این اعلامیه «به روحانیان و علما و یا ماهیت مذهبی قیام ها» اشاره ای نمی شود.

۵- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۳۵۶، پانوش.

طی مصاحبه های متعدد، سعی کرد اعتصابات و اعتراضات مردم و روحانیون را به فئودال ها و مخالفان اصلاحات ارضی نسبت دهد.^(۱) پس از درگیری خونین فیضیه، موج تازه ای در علمای عراق برخاست؛ آنان نامه ها و پیام های متعددی به سران کشورهای اسلامی و عربی ارسال داشته، عملکرد رژیم شاه را مورد انتقاد قرار دادند و از آنان برای حمایت از مبارزان ایرانی یاری طلبیدند. آیه الله حکیم، با ارسال تلگرامی، از علمای ایران خواست که به طور دسته جمعی - به عنوان اعتراض - ایران را ترک کرده به عراق مهاجرت کنند. در واکنش به این پیام آقای حکیم، نخست امام خمینی (ره) و سپس دیگر مراجع ایران این امر را به صلاح دین و ملت ندانستند.^(۲)

در روز ۲۰ فروردین این خبر جلب توجه کرد: رژیم شاه، در یورش دیگری، معافیت تحصیلی طلاب را نادیده گرفت و جمعی از روحانیون را به سربازی برد. این اقدام که آشکارا به قصد فشار بر روحانیت و به ویژه افزایش محدودیت ها و تضییقات بر روحانیان جوان صورت می گرفت به نحو توهین آمیز و تحقیرکننده ای اجرا شد و با عملیات غافلگیرانه در بیرون محل تدریس طلاب، آنان را دستگیر و به پادگان های نظامی اعزام می کردند. مأموران حتی طلابی که کارت تحصیلی صادره از وزارت فرهنگ داشتند نیز بازداشت و کارت های آنها را پاره می کردند.^(۳) امام با ارسال پیام برای روحانیانی که به سربازخانه ها اعزام شده بودند از جمله حجه الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ضمن تأکید بر فراگیری تعلیمات نظامی و آمادگی جسمانی اعلام داشت: «رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید، روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه دارانی است که با آنان سر و کار دارید.»^(۴) ساواک نیز پس از اطلاع از اقدامات تبلیغی روحانیان سرباز، به مقابله برخاست و با جلوگیری از فعالیت های فرهنگی آنان، در مواردی با خشونت، روحانیان مبارز را در داخل پادگان ها سرکوب و بازداشت می نمود.^(۵) به مناسبت «اربعین شهدای فیضیه» نیز با صدور اعلامیه شورانگیز امام خمینی (ره)، مجالس یادبود

ص: ۱۷۸

-
- ۱- کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۳۹؛ ذیل ۱۷ فروردین ۱۳۴۲. مطبوعات ۱۷ - ۲۰ فروردین ۱۳۴۲.
 - ۲- علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: صص ۲۸ - ۲۹. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۴۰؛ ذیل ۲۳ فروردین ۱۳۴۲.
 - ۳- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۲۴۵. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۴۲۴.
 - ۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۴۲۴.
 - ۵- همان: ص ۴۲۵.

در نقاط مختلف کشور تشکیل شد و فرصت دیگری برای تهاجم به رژیم فراهم گشت. (۱) شاه در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ طی نطقی، آینده خونینی را در ایران و لزوم کشتار افرادی را برای تحقق اهداف «انقلاب سفید» پیش بینی کرد و وقوع آن را غیرقابل اجتناب دانست؛ وی گفت: «اگر متأسفانه لازم باشد که بگوییم انقلاب بزرگ ما با خون یک عده بی گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت و گمراه متأسفانه آغشته خواهد شد، این کاری است که چاره ای نیست و خواهد شد.» (۲)

محرم و قیام خونین خرداد

اشاره

با آغاز ماه محرم مبارزات اوج دیگری گرفت. رژیم، که تشدید مبارزه را پیش بینی می کرد، تمهیداتی دید. شهربانی کل کشور، به ریاست نصیری، رییس بعدی ساواک، اعلامیه مفصلی منتشر ساخت و «اعمال و تظاهراتی که شرع مقدس نیز آنها را تجویز نفرموده است» به کلی ممنوع اعلام کرد (۳) و متذکر شد که «اگر اشخاصی مراسم مذهبی را وسیله اغراض شخصی قرار دهند شدیداً مجازات خواهند شد». از طرف دیگر، ساواک و شهربانی با احضار و عاظ با تهدید از آنان خواستند ملتزم شوند که سه موضوع را مراعات کنند: اول - علیه شخص اول مملکت سخنی نگویند؛ دوم - علیه اسرائیل نیز سخنی به میان نیاورند؛ و سوم - مرتب به گوش مردم نخوانند که اسلام در خطر است! (۴) امام خمینی (ره)، در مقابله با تهدیدهای رژیم، ضمن پیامی به وعاظ، گویندگان دینی و هیئت های مذهبی، به نکاتی اشاره کرد که اهمیت ویژه ای دارد. در ابتدا با افشای توطئه رژیم در گرفتن التزام سه گانه، صریحاً نظر داد که «این التزامات، علاوه بر آنکه ارزش قانونی نداشته و مخالفت با آن هیچ اثری ندارد، التزام گیرندگان مجرم و قابل تعقیب هستند؛ سپس با ذکر مواردی که لازم است گویندگان بدان پردازند، با حمله به دربار و ارتش و دستگاه های دولتی یادآور شد که «خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید». از دیگر موارد قابل توجه این پیام، تکیه و حساسیت روی بخشی از ادبیات انقلابی مردم بود؛ امام خمینی (ره) با این یادآوری که «در نوحه های سینه زنی، از مصیبت های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یادآور

ص: ۱۷۹

۱- همان: صص ۴۲۷ - ۴۳۶.

۲- روزنامه اطلاعات، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۲.

۳- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۳۲؛ به نقل از روزنامه های خبری ۵ خرداد ۱۳۴۲.

۴- همان: صص ۳۳ - ۳۴.

شوید»^(۱) نوحه خوانان و سرایندگان نوحه و مرثیه را متوجه ساخت که در ایام عزاداری، شور و شعور مبارزه علیه رژیم شاه را زنده نگاه دارند.^(۲) روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ مصادف بود با عاشورای حسینی. از صبح آن روز تظاهرات گسترده ای همراه با مراسم عزاداری و عکس های امام خمینی (ره) در دستان مردم، در خیابان های تهران آغاز شد. مسیر اصلی تظاهرات از مدرسه مسجد حاج ابوالفتح در میدان شاه به سمت بهارستان و سپس میدان فردوسی با حضور ده ها هزار نفر از مردم تا دانشگاه تهران امتداد یافت و پس از عبور از مقابل کاخ شاه و شعارهای خشمگینانه مردم علیه دیکتاتور به میدان توپخانه و سپس میدان ارک منتهی گشت. در گزارش های ساواک از تظاهرات این روز به حضور آشکار دانشجویان در کنار طلاب و سایر اقشار مردم اشاره شده است.^(۳) در شهر قم نیز در ده روز اول محرم مراسم عزاداری با شکوه و متفاوت از سال های گذشته برگزار می شد و همه منتظر نطق عاشورای امام بودند. تهدید مأمور ساواک از طرف شخص شاه برای منصرف ساختن امام خمینی (ره) از ایراد سخنرانی ثمری نداد و ایشان به سوی فیضیه حرکت کرد. و در حالی که هزاران تن از مردم او را همراهی می کردند وارد مدرسه فیضیه شد. مقارن ساعت هفت بعدازظهر، بر بلندای منبر قرار گرفت و بیانات تاریخی خود را ایراد کرد. با این سخنرانی آتشین و حماسی، رویارویی قاطع و سازش ناپذیر امام در برابر شاه و رژیم سلطنتی به اوج خود رسید و «روح انقلابی تازه ای در مردم مسلمان ایران دمیده شد.»^(۴) محمدرضا شاه برای نخستین بار از سوی یک شخصیت مرجع روحانی، مورد سؤال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار گرفته بود. به تعبیر غلامرضا نجاتی، «غول وحشت و هراسی که

ص: ۱۸۰

۱- نقل قول ها از صحیفه نور، ج ۱: ص ۵۲.

۲- حاج صادق امانی، به روایت حاج مهدی عراقی، از کسانی بود که این توصیه را جامه عمل پوشاند؛ و از جمله این نوحه را سرود که در روز ۱۵ خرداد نیز خوانده می شد: «گفت عزیز فاطمه / نیست ز مرگ واهمه / تا که به تن توان بود / زیر ستم نمی روم / ننگ و حیات ذلت است / عزت و مرگ لذت است / من ز یزید بی حیا / ظلم و ستم نمی کشم». شهید امانی از بنیانگذاران و رهبران «هیئت های مؤتلفه اسلامی» بود که همزمان با شروع نهضت امام خمینی (ره) تشکیل شد. روایت ناقص این نوحه در عراقی، ناگفته ها: ص ۱۷۹ آمده است. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۳۶۹ به نقل از خاطرات زندان بازرگان آن را به طور کامل نقل می کند و یادآور می شود که این نوحه را در زندان هم می خوانده اند. در مورد نوحه های دیگر ارواحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۸۴.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۴۹۳ - ۴۹۵.

۴- همان: ص ۴۹۸.

نام شاه طی سال های متمادی در اذهان جای داده بود، در هم شکسته شد. آیه الله روح الله خمینی در حضور ده ها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه!»، «تو!»، «بیچاره!»، «بدبخت!» خطاب کرده بود! بت بزرگ سخت ضربه خورده بود؛ اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او در اذهان وجود داشت، آسیب دیده بود.» (۱) وی پس از نقل این نکات، می نویسد: «نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیه الله خمینی نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران؛ نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگری های محمدرضا شاه. بپذیریم یا نپذیریم، سخنان آن روز آیه الله خمینی رژیم شاهنشاهی را تکان داد؛ سخت هم تکان داد و شمارش معکوس از همان روز شروع شد. ابعاد ماجرا وسیع تر از آن بود که بتوان از راه تهدید یا وعده و وعید با آن مقابله کرد. شاه، به شیوه معمول و با اتکا به پشتیبانی آمریکا، در برابر این تهدید به سیاست خشونت و سرکوب متوسل شد و دستور بازداشت آیه الله خمینی را صادر کرد.» (۲)

در یکی از گزارش های ساواک، وضعیت تجمع مردم در سخنرانی عصر عاشورای امام اینگونه توصیف شده است: «جمعیت، تمام صحن مدرسه فیضیه، صحن بزرگ حضرت، میدان جلوی صحن و صحن مسجداعظم را گرفته بود. تمام پشت بام ها پر از جمعیت بود که غالباً از شهرستان ها آمده بودند. تعداد جمعیت را در حدود دویست هزار نفر می گفتند و اظهار می داشتند در تاریخ قم چنین جمعیتی دیده نشده است... خمینی را مثل امام وارد کردند و تمام جمعیت آنچنان صلوات فرستادند که تا دو کیلومتر صدای آن می رفت.» (۳) نیمه شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / ۱۲ محرم ۱۳۸۳ پس از دستگیری های گسترده روحانیان طرفدار امام در تهران و شهرستان ها، مأموران رژیم، با استفاده از تاریکی شب و خواب بودن مردم، امام خمینی (ره) را با بکارگیری ده ها کماندو و سرباز گارد شاهنشاهی و کنترل نظامی محله های اطراف منزل ایشان بازداشت نمودند - و در واقع «ربودند» - و به تهران منتقل کردند؛ (۴) این دستگیری ۱۵ خرداد را آفرید. از ابتدای

ص: ۱۸۱

-
- ۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۲۸.
 - ۲- همان: ص ۲۳۳.
 - ۳- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۴۶۶؛ سند ش ۳۵.
 - ۴- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: صص ۴۲ - ۴۳. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۵۰؛ ذیل ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱: ص ۴۷۲.

صبح آن روز تظاهرات گسترده و خونینی در شهرهای قم، تهران، ورامین، شیراز و کاشان، و اعتصاب ها و واکنش های مردمی در مشهد، اصفهان، تبریز و بسیاری از شهرستان های کوچک و بزرگ کشور رخ داد. بیشترین کشتار وحشیانه مردم در تهران و ورامین صورت گرفت و هزاران تن از اقشار مختلف مردم کشته و زخمی شدند.^(۱) روزنامه واشنگتن پست، تلفات ۱۵ خرداد در تهران را یک هزار تن اعلام کرد.^(۲) «ماروین زونیس روزنامه نگار آمریکایی که در تهران شاهد تظاهرات بوده، تعداد کشته شدگان و مجروحین را چند هزار تن تخمین زده است.»^(۳) در تهران و چند شهر حکومت نظامی اعلام شد و موج دستگیری روحانیون و دانشجویان و بازاریان و مردم مبارز در مناطق مختلف گسترش یافت. روز شانزده خرداد هم شهر تهران همچنان شاهد صحنه های تظاهرات مردم و مقابله آنان با نیروهای مسلح بود که با شهادت و مجروح شدن عده ای و دستگیری تعدادی دیگر قبل از ظهر کاملاً سرکوب شد.^(۴) در جلسه کابینه علم که بعد از ظهر ۱۵ خرداد تشکیل شد وی گفت: «ما شانس آوردیم، زیرا اینها تشکیلات قوی داشتند و کوچک نیست با آنکه از صبح عده ای مجروح و کشته شدند، معذک هنوز هستند و این خیلی عجیب است.»^(۵) در این جلسه محمد باهری وزیر دادگستری، جهانگیر تفضلی وزیر مشاور و نصرت الله معینان وزیر راه و چند تن دیگر از اعضای کابینه در تأیید کشتار مردم و برقراری حکومت نظامی سخنانی گفتند. دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر فرهنگ نیز چنین اظهار داشت: «طبقه روشنفکر سخت عصبانی است و بر له دولت است و می گوید چرا دولت سستی می کند و اقدام شدید نمی کند... حکومت نظامی ضرورت کامل دارد و بسیار شدید باید عمل کرد.»^(۶) ارتشبد فردوست در خاطرات خود می نویسد: «درباره تظاهرات وسیع ۱۵ خرداد، حتی شب قبل آن، اداره کل سوم [ساواک] و شهربانی هیچ اطلاعی نداشت... اگر تظاهرات قبلاً تدارک می شد و دو موضوع در آن رعایت می گردید، بدون

ص: ۱۸۲

-
- ۱- شرح وقایع پانزده خرداد اُ روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۵۱۵ - ۵۸۵. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۲۹۳ - ۳۱۹. منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: صص ۱۵-۳۵.
 - ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۳۶؛ به نقل از روزنامه واشنگتن پست، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸.
 - ۳- همان: همان صفحه، به نقل از متن انگلیسی کتاب زونیس.
 - ۴- منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: ص ۲۶.
 - ۵- متن کامل مذاکرات...: صص ۲۲ - ۳۱.
 - ۶- همان: ص ۲۶.

هیچ تردید به سقوط محمدرضا می انجامید... تا ظهر ۱۵ خرداد، هم محمدرضا و هم آمریکایی ها و هم انگلیسی ها تظاهرات را یک طرح براندازی وسیع و سازمان یافته می دانستند و به شدت دستپاچه بودند.»(۱) نجاتی می نویسد که قیام پانزده خرداد «قیام مردم علیه رژیم و شخص محمدرضا شاه بود و همه گرایش های سیاسی و مذهبی را در بر می گرفت... قیام ۱۵ خرداد یک قیام خودجوش و ناگهانی بود.»(۲) ۱ راهامیان، ۲ آبراهامیان می نویسد: «قیام خرداد ۱۳۴۲ سه روز به طول انجامید، صدها - و شاید هزاران - کشته برجای گذاشت و نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را هم در بر گرفت. البته رژیم این قیام را سرکوب کرد و از گسترش آن به شهرهای دیگر جلوگیری کرد.»(۳) شرح وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران به نقل یک مارکسیست شناخته شده در پی می آید؛ بیژن جزنی، که پس از گذار از سازمان جوانان حزب توده و جناح چپ دانشجویان جبهه ملی دوم و تشکیل اولین گروه چریکی با ایدئولوژی مارکسیستی، به ایدئولوگ حرکت های مسلحانه چپگرا تبدیل شد: تظاهرات خونین ۱۵ خرداد در تهران از چند روز قبل به صورت تظاهرات نیمه مذهبی - نیمه سیاسی شروع شد. حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت [امام] خمینی... باعث شد که تظاهرات در روز ۱۵ خرداد (دو روز بعد از عاشورا) ابعاد و شدت بی سابقه ای پیدا کند. خصلت شورشی تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن انبوه انسانی به خیابان ها شد... . خیابان های مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه تانک و زرهپوش و جیب های حامل مسلسل سنگین، مردم را - اعم از تظاهرکننده یا عابر - به گلوله بست. مردم از خیابان های مرکزی به خیابان های اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه یا به اجبار کار را تعطیل کرده بود، هیجان زده در خیابان های اطراف شهر سنگربندی کرده و در هر جا نغمه ای ساز کرده بودند. نیروی مسلح به خیابان های اطراف شهر اعزام شد و در منطقه ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه می رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان، کشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. چنین سرکوبی خونین به هیچ وجه متناسب با

ص: ۱۸۳

۱- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۵۱۰ و ۵۱۳ - ۵۱۴.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۳۹.

۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۳.

امکانات و نیروی شورشیان نبود. شاه از خانه «خاتمی»، فرمانده نیروی هوایی، در جریان امور قرار داشت و دستور حداکثر اِعمال خشونت را صادر می کرد. مردم، که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند، قادر به هیچ گونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت. در روز ۱۶ [خرداد] نیز با کوچک ترین تجمعی، آتش نظامیان عده ای را از پا در می آورد. توده، که از سلاخی رژیم به خشم آمده بود، مشت های خالی خود را با خشمی جنون آسا می نگرست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی می گریستند. ... جنبه مذهبی تظاهرات، دهقانان اطراف تهران را نیز به حرکت درآورد؛ گروهی خود را به شهر رساندند و در تظاهرات شرکت کردند و عده ای نیز با نیروی مسلح ارتش و ژاندارمری - هردو - روبه رو شدند. از جمله در سرپل باقرآباد ورامین، سلاخی وحشیانه ای از دهقانان شد که عازم «جهاد با دشمنان دین» بودند. گفته شد که در این نقطه ۴۰۰ تن قربانی شدند. عصر پانزدهم خرداد، بیمارستان ها و هر جای دیگر که نام درمانگاه و درمان های طبی و بهداشت داشت، انباشته از زخمی و کشته شده بود. این کشتگان کسانی بودند که زنده به این مراکز رسیده بودند؛ و الا اجساد کشته شدگان در خیابان ها توسط ارتش جمع آوری می شد و به طور جمعی منهدم می گشت. گفته اند تعداد زیادی از اجساد در دریاچه قم ریخته شد و مقادیری نیز در چاله های عظیم انباشته شد و با بولدوزر روی آنها پوشانده شد. رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست؛ از ۴ هزار تا ۲۰ هزار گفته شده (در تهران، قم [، شیراز] و مشهد). به این ترتیب بود که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم شد؛ نقطه عطفی که در جریان های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ داشت. (۱) غلامرضا نجاتی با تأکید بر حرکت های مسلحانه بعد از سال ۱۳۴۲، چنین معتقد است: «۱۵ خرداد، به رغم سرکوب و شکست آن، تجربه بزرگی از قیام مردم علیه ظلم و ستم و نیز نمایشی از شکست رژیم شاه در انجام اهداف دراز مدت استعمارگران آمریکایی و انگلیسی بود که سالیان دراز، برای اجرای آن، سرمایه گذاری شده بود. قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی بود در تاریخ معاصر ایران، که جنبش سیاسی و انقلابی را به جنبش ایدئولوژیکی سیاسی - مذهبی و مبارزه مسلحانه مبدل ساخت. همچنین بیانگر این حقیقت بود که از آن پس مبارزه با رژیم کودتا با مسالمت و در چارچوب قانون امکان نخواهد داشت. ظهور گروه های چریکی و آغاز نبرد مسلحانه، پیامد قیام ۱۵ خرداد و تداوم مبارزه ملت ایران تا انقلاب

ص: ۱۸۴

سال ۱۳۵۷ بود.»^(۱) آبراهامیان در مورد پیامد قیام ۱۵ خرداد نوشته است: «هر چند شاه توانست قدرتش را تثبیت کند، خاطره کشتارهای خرداد ۱۳۴۲ آتش زیر خاکستر باقی ماند تا در فرصتی مناسب شعله ور شود. همچنان که بحران تنباکوی سال ۱۲۹۱ تمرینی برای انقلاب مشروطه بود، رویدادهای خرداد ۱۳۴۲ نیز تمرینی بود برای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.»^(۲)

حامد الگار استاد دانشگاه برکلی و محقق شناخته شده در زمینه اسلام و ایران، می نویسد: «شورش‌های که با تقویم شمسی ایرانی در روز پانزدهم خرداد، برپا شد، نقطه عطفی در تاریخ نوین ایران است. در این روز بود که پایه های رهبری و سخنگویی امام خمینی برای الهام بخشیدن به توده های مردم در مبارزه بر ضد شاه و اربابان بیگانه او، با ایجاد همبستگی از راه تفکر اسلامی ریخته شد و به جای احزاب غیرمذهبی که پس از مصدق اعتبارشان از دست رفته بود، توده مردم، تحت رهبری مذهبی، اقدام به جنبش های سیاسی کردند. به هر صورت نهضت ۱۵ خرداد پیش در آمد انقلاب اسلامی ۹-۱۹۷۸ (۱۳۵۷) بوده است.»^(۳)

انحلال «جبهه ملی دوم» و تعطیل «نهضت آزادی»

در نوزدهم خرداد ۱۳۴۲ نهضت آزادی اطلاعیه ای تحت عنوان «دیکتاتور خون می ریزد» در دفاع از قیام ۱۵ خرداد منتشر ساخت که «موضع تعدادی از اعضای خارج از زندان این گروه بود. چندی بعد اعلامیه دیگری به امضای دستگاه اجرایی نهضت آزادی منتشر شد که اختلاف نظر آنان را با گروه منتشر کننده اعلامیه قبلی فاش می ساخت.»^(۴) میثمی در مورد این اعلامیه تأکید می کند که «سران نهضت [آزادی] اطلاعیه های بعد از ۱۵ خرداد را که به نام نهضت آزادی داده شده بود، نپذیرفتند.»^(۵) در کتاب نهضت امام خمینی نیز تصریح شده که «رهبران این گروه این اعلامیه و چند اعلامیه مشابه آن را

ص: ۱۸۵

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۰.

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۵۲۴.

۳- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۲۱۳.

۴- منصور، تاریخ قیام پانزده خرداد...، ج ۲: ص ۶۱.

۵- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۱۳۷.

تکذیب کردند و ساختگی دانستند»^(۱) مهندس بازرگان در خاطرات خویش با آنکه جریان پیشنهاد خود در زندان به رهبران جبهه ملی برای صدور اعلامیه ای در محکومیت اعمال رژیم و کشتار ۱۵ خرداد را توضیح می دهد هیچ اشاره ای به اطلاعیه های منتشره در بیرون از زندان نمی کند.^(۲) در مجموعه اسناد نهضت آزادی با وجود چاپ اطلاعیه مزبور، چند صفحه بعد اعلامیه تکذیب اینگونه اطلاعیه ها درج شده است.^(۳)

نجاتی در مورد عدم موضع گیری جبهه ملی در قبال قیام پانزده خرداد می نویسد: «رهبران جبهه ملی دو سه روز پس از قیام پانزده خرداد، در زندان از حادثه آگاه شدند. فاجعه مهم تر از آن بود که نسبت به آن بی تفاوت بمانند. بازرگان پیشنهاد کرد شورای عالی جبهه ملی، اعلامیه صادر کند و اعمال رژیم را در کشتار مردم محکوم نماید... بحث درباره تهیه و تصویب اعلامیه مبنی بر محکوم کردن رژیم کودتا در کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد، به اختلاف نظر شدید و مشاجره کشید و سرانجام مقدمات انحلال و فروپاشی جبهه ملی دوم را فراهم ساخت.»^(۴)

بازرگان نیز در شرح مآووع می گوید: «قرار شد آقای صالح موضوع را در هیئت اجرائیه جبهه ملی مطرح کند و تصمیم بگیرند. نتیجه از پیش معلوم بود، هیئت اجرائیه پس از چند روز سرانجام به مخالفت با صدور اعلامیه رأی داد... آقای [شاپور] بختیار در خاطرات خود گفته است که با کوشش او طرح مورد بحث (صدور اعلامیه جبهه ملی در اعتراض به حادثه ۱۵ خرداد) به تصویب نرسید. به هر حال این موضوع نیز که حاکی از اختلاف نظر بین رهبران جبهه ملی بود، مقدمه انحلال جبهه را فراهم ساخت.»^(۵)

با اوج گرفتن اختلافات درونی جبهه ملی که بخشی از آن به ویژه در زمینه ساختار تشکیلات در کنگره جبهه ملی (دی ۱۳۴۱) تشدید گردید، پس از آزادی سران آن در شهریور ۴۲، روند از هم پاشیدگی این گروه شتاب یافت. مکاتبات متعدد شورای عالی جبهه و دکتر مصدق به نتیجه ای نرسید و «کشمکش

ص: ۱۸۶

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۶۴۹.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۹۱ - ۳۹۴.

۳- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱: صص ۲۹۶ و ۳۳۲ و ۳۴۰. سلطانی، خط سازش، ج ۱: صص ۷۳ - ۷۴.

۴- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۳.

۵- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۹۲ و ۳۹۴.

درون سازمانی تا اردیبهشت ۱۳۴۳، که شورای عالی جبهه ملی در پاسخ به نامه دکتر مصدق انحلال خود را اعلام کرد، ادامه یافت.»^(۱) همزمان با افزایش دستگیری روحانیان و یک موج بازداشت یکباره علمای تبریز و تداوم سرکوب مبارزان مذهبی، از نیمه دوم سال ۱۳۴۲ رژیم شاه به سرکوب نیروهای سیاسی مخالف پرداخت. در آبان ماه، سران نهضت آزادی به محاکمه کشیده شدند؛ داریوش فروهر و چندتن از فعالان «حزب ملت ایران»، همچنین گروهی از دانشجویان، بازاریان و افراد وابسته به جبهه ملی - با محاکمه و بی محاکمه - به زندان افتادند؛ جمعی برای خدمت سربازی به نقاط بد آب و هوا فرستاده شدند؛ طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، به جرم تحریک مردم به شورش در پانزده خرداد، به حکم دادگاه نظامی محکوم و در آبان ۴۳ تیرباران شدند.^(۲) یوسفی اشکوری در مورد آزادی سران جبهه ملی از زندان و وضعیت نهضت آزادی می نویسد: «رهبران جبهه ملی سرانجام بدون دادرسی و محاکمه، در روز ۱۸ شهریور ۱۳۴۲، از زندان آزاد شدند. اما اعضای نهضت آزادی در زندان ماندند. دلیل آن نیز روشن بود. جبهه ملی در مجموع راه مسالمت آمیز خود را در مبارزه با رژیم دنبال کرد و به آن وفادار ماند. ولی نهضت آزادی با شتاب، رادیکال و ستیزه جو شد... و در نهایت به نهضت انقلابی و حماسی روحانیان و به ویژه آیه الله خمینی، مرجع سازش ناپذیر و مقاوم جنبش جدید روحانیان، پیوند برقرار کرد.»^(۳) به باور جلال الدین فارسی، در آن زمان ساواک پی برده بود که «عناصر متدین، با تجربه و اهل مطالعه نهضت آزادی با پیروان امام (ره) یا نیروی ۱۵ خرداد به هم پیوسته اند.»^(۴) وی همچنین تأکید دارد که «بیش از هشتاد تا نود درصد بدنه نهضت آزادی» در آن هنگام «جوانان متدین، ملتزم به احکام و دارای مطالعات و آموزش اسلامی نسبتاً خوبی بودند.»^(۵) اشکوری درباره محاکمه رهبران و اعضای نهضت آزادی می نویسد: «... پس از اجرای دو مرحله محاکمه (بدوی و تجدیدنظر) تقریباً تمامی رهبران و کادرهای

ص: ۱۸۷

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۴۵.

۲- همان: ص ۲۹۷؛ با اندکی تلخیص و تصرف.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۷۵.

۴- فارسی، زوایای تاریک: ص ۱۱۱.

۵- همان: ص ۶۶.

اصلی و اعضای درجه دو و سه آن به حبس (یک تا ده سال) محکوم شدند. رژیم می خواست از محاکمه علنی آنان در دادگاه نظامی به نفع خود بهره برداری کند اما مدافعات آنان (بوژه مدافعات مهندس بازرگان) در دادگاه تجدیدنظر نظامی... کاملاً به زیان رژیم تمام شد.»^(۱) از هفت نفری که از طرف هیئت مؤسس، اعلامیه تأسیس نهضت آزادی را امضا کرده بودند، چهار نفر (حسن نزیه - منصور عطایی - رحیم عطایی - عباس سمیعی) تحت تعقیب قرار نگرفتند. مجموع محکومین نهضت آزادی در محاکمات ۴۲ و ۴۳ هشت تن بودند و تا پایان سال ۴۴ مجموعاً در دو سری محاکمه (۳ تن و ۸ تن جداگانه) یازده تن دیگر از اعضای نهضت آزادی محاکمه و از یک تا ۵ سال محکوم شدند.^(۲) همانگونه که نجاتی تصریح می کند در محاکمه سری اول ۴۲، «مبنای کیفرخواست دادستان ارتش، چند اعلامیه از سوی نهضت آزادی بود» که بعد از قیام پانزده خرداد و در هنگام بازداشت رهبران نهضت، انتشار یافته بود.^(۳) در واقع اقدامات جناح انقلابی جوانان نهضت آزادی، به پای رهبران نهضت محسوب گردید. در مورد آیه الله طالقانی که در اوایل خرداد ۴۲ آزاد شده بود و بعد از ۱۵ خرداد مجدداً بازداشت گردید، پیش نویس اعلامیه ای که به خط ایشان خطاب به سربازان و افسران مسلمان کشف شده بود، مستند اصلی محکومیت وی قرار گرفت.^(۴) جلال الدین فارسی که روشن ساخته اغلب اعلامیه های شدیدالحن نهضت آزادی را در زمان بازداشت سه تن رهبران اصلی نهضت آزادی نوشته و منتشر نموده است، در خاطرات خود ضمن تصریح به ارتباط و همکاری هیئت های مؤتلفه اسلامی با نهضت آزادی، می نویسد: «نهضت آزادی مثل همه سازمان های سیاسی، امکان چاپ و انتشار چیزی نداشت و محتاج

ص: ۱۸۸

-
- ۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۲۷۶.
 - ۲- نوزده تن محکومین نهضت آزادی عبارت بودند از: آیه الله طالقانی - مهندس بازرگان - دکتر یدالله سبحانی - دکتر شیبانی - احمد علی بابایی - محمدمهدی جعفری - عزت الله سبحانی - ابوالفضل حکیمی - مصطفی مفیدی - محمد بسته نگار - رادینا - مجتبی مفیدی - عالی - مهدی شاملو - محمدمهدی خمسی - نیلفروشان - مقدس پور - ضرابی - محمدرضا خمسی. آیه الله طالقانی و بازرگان به ده سال و دکتر شیبانی و علی بابایی به شش سال، یک تن به پنج سال، پنج تن به چهار سال، یک تن به سه سال، چهار تن به دو سال و چهار تن دیگر به یک سال زندان محکوم شدند؛ نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۳۳۲ و ۳۳۴.
 - ۳- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۴۱۱.
 - ۴- همان: صص ۴۱۵ - ۴۱۶.

پیروان امام(ره) یعنی هیئت های مؤتلفه بود... در انتشار اعلامیه های نهضت آزادی هم هیئت های مؤتلفه شرکت می کردند.»(۱) هیئت های مؤتلفه که در آن زمان «فقط در تهران بیش از ۵۰۰ نفر عضو داشته است، در راه انداختن تظاهرات و بسیج توده ها علیه رژیم نقش بسزایی ایفا می کرد.»(۲) اشکوری در مورد توقف فعالیت های نهضت آزادی پس از محاکمه رهبران آن می نویسد: «... نهضت آزادی با رکود و توقف و مانع جدی مواجه شد و از گسترش و فعالیت آن در داخل کشور جلوگیری به عمل آمد.»(۳) در یکی از بیانیه های نهضت آزادی نیز در مورد تعطیل شدن نهضت در آن زمان چنین آمده است: «... پس از محکومیت سران و بعضی اعضای نهضت آزادی، فعالیت آن عملاً تعطیل گردید.»(۴)

آزادی امام خمینی؛ و ترفندهای دولت جدید

اسدالله علم در اسفند ماه ۱۳۴۲ مکلف به استعفا شد و حسنعلی منصور، فرزند «علی منصور» نخست وزیر اسبق، جای او را گرفت. وی، پیش از این، تأسیس «حزب ایران نوین» را اعلام کرده بود. علم در یادداشت های خود این گونه به آمریکایی بودن منصور تصریح دارد: [...] پدر سوخته راکول، وزیر مختار وقت آمریکا، نوکر می خواست و من نوکر نمی شدم؛ به این جهت بی علاقه به سقوط من نبود و حتی خیلی علاقه هم داشت؛ و حسنعلی منصور را هم که در جیب خودش داشت - که بعد هم آمد.»(۵) ژست شاه در واکنش به اعتراضات گسترده مردمی و مهاجرت علما و روحانیان برجسته از شهرستان ها به تهران(۶) و درخواست آزادی ایشان - ظاهراً - آشتی جویانه و فریبکارانه بود. اما پس از آنکه در ۱۱ مرداد ۴۲، امام خمینی و آیه الله قمی و آیه الله محلاتی به یک منزل مسکونی در «داوودیه» انتقال داده شدند و از آنجا نیز امام خمینی(ره) به منزلی در قیصریه تحت محاصره و کنترل ساواک برده شد، به

ص: ۱۸۹

- ۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۹۲.
- ۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۷۵۸.
- ۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۳۷۶.
- ۴- اسناد نهضت آزادی...، ج ۱۱: ص ۲۴.
- ۵- علم، یادداشت های علم...، ج ۲: ص ۴۳۸.
- ۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۶۶۸ - ۶۹۸.

دلیل تشدید فعالیت مبارزان در آبان و آذر ۴۲، جمعی از علمای تهران و شهرستان‌ها دستگیر شدند؛ و در روز ۱۱ آبان نیز طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، که رژیم سعی داشت به دروغ تدارک ۱۵ خرداد را به آنها نسبت دهد، مظلومانه تیرباران شدند. «رژیم شاه و دستگاه جاسوسی او طیب را مدت‌ها در زندان شکنجه دادند و حتی ناخن‌های او را کشیدند تا به دروغ اعتراف کند که از امام برای دست زدن به «آشوب» و «بلوا» پول دریافت کرده است، حتی به او وعده دادند که اگر به چنین دروغی اعتراف کند، مورد عفو ملوکانه قرار خواهد گرفت و آزاد خواهد شد، لیکن او به چنین خیانتی تن در نداد.» (۱) سرانجام در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۴۳ امام خمینی (ره)، پس از چند ماه که در تهران تحت نظر بود، آزاد و شبانه به قم برده شد. هزاران تن از مردم از سراسر کشور به دیدار امام شتافتند. جشن باشکوهی در مدرسه فیضیه که سه شبانه روز ادامه داشت با حضور انبوه مردم تشکیل گردید (۲) که بنابر اسناد موجود «شمار جمعیت حاضر در آن نزدیک به صد هزار نفر برآورد گردید.» (۳) در قطعنامه این جشن اهداف نهضت امام در مورد اجرای قوانین اسلام و جلوگیری از ظلم و فساد در ۹ بند قرائت و منتشر شد. (۴) چنین جشن‌هایی در تهران و بسیاری از نقاط کشور در مساجد و حسینیه‌ها و منازل علما برپا گردید. (۵) در روز ۱۸ فروردین، روزنامه اطلاعات مقاله‌ای مبنی بر رفع سوء تفاهم و همگامی جامعه روحانیت با مردم، در اجرای برنامه «انقلاب شاه و مردم»، منتشر کرد. (۶) این تحریف، واکنش شدید امام را در پی داشت. در تاریخ ۲۱ فروردین ۴۳، که گروهی از دانشجویان انجمن‌های اسلامی با امام دیدار داشتند و ضمن تقدیم سبد گل و تبریک آزادی ایشان، درخواست نمودند برای آزادی محکومین نهضت آزادی اقدامی شود، (۷) ایشان چنین گفت:

ص: ۱۹۰

۱- همان: صص ۷۸۴ - ۷۸۵.

۲- همان: ص ۸۴۱.

۳- همان: ص ۸۴۳، پانوش.

۴- همان: صص ۸۴۲ - ۸۴۳.

۵- همان: صص ۸۴۴ - ۸۴۶. حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۳۷۱ - ۳۷۶.

۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۸۶۹.

۷- آیه الله طالقانی و مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد شدند. قبل از این تاریخ سایر محکومین نهضت آزادی نیز غالباً پس از گذراندن نیمی از محکومیت خود آزاد شده بودند. البته آیه الله طالقانی در ادامه مبارزات خویش به طور مستقل، در سال ۱۳۵۰ به مدت دو سال از تهران تبعید و سپس در سال ۵۴ مجدداً به زندان افتاد که تا شهریور ۵۷ به طول انجامید. یادنامه ابوذر زمان: صص هجده و بیست و دو، تا بیست و چهار.

از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس افسرده نباشید. تا این چیزها نباشد کارها درست نمی شود؛ تا زندان رفتن ها نباشد، پیروزی به دست نمی آید. هدف، بزرگ تر از آزاد شدن عده ای است؛ هدف را باید در نظر داشت؛ هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است. ... آقایان سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید... اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید... اسلام برای تمام زندگی انسان، از روزی که متولد می شود تا موقعی که وارد در قبر می شود، دستور و حکم دارد. (۱)

در همین دیدار و سخنرانی، امام به خبر تحریف شده و جعلی روزنامه اطلاعات اشاره نمود و ضمن اظهارات مهمی، هرگونه سازش با رژیم را تکذیب کرده چنین فرمود: اگر روزنامه اطلاعات جبران نکند، با عکس العمل شدید ما مواجه خواهد شد. [...] خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. (۲) مبارزات امام خمینی (ره) با سخنرانی های قاطع و روشنگر و صدور اعلامیه های گوناگون ادامه یافت. یکی از محورهای اصلی مواضع امام مسئله صهیونیسم بود. «امام پس از آزادی، برنامه مبارزه با صهیونیست ها را از رئوس اهداف خویش شمرده بود و بانگ بیدارباش خود را علیه صهیونیسم رساتر سر می داد و با تأکید بر اتحاد اسلامی و همکاری با ملت عرب، افکار عمومی را به شدت برضد روابط سری شاه با اسرائیل و نفوذ صهیونیسم در ایران تحریک می کرد.» (۳) در اعلامیه شهریورماه ۱۳۴۳، امام خمینی حکم دادگاه تجدیدنظر آیه الله طالقانی و مهندس بازرگان و دوستانشان را به شدت محکوم ساخت و به اعضای دادگاه نظامی هشدار داد که «رأی دهندگان باید منتظر سرنوشت سختی باشند.» امام در این اعلامیه به تداوم مظالم رژیم شاه و دستگیری و حبس مبارزان ۱۵ خرداد نیز اشاره کرده و بخش اعظم آن را به روشنگری و محکوم ساختن روابط رژیم و اسرائیل اختصاص داد و تأکید کرد که ملت ایران از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند. (۴)

ص: ۱۹۱

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۷۱.

۲- همان: ص ۲۶۹.

۳- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۹۸۰.

۴- همان: ص ۹۸۴.

«کاپیتولاسیون» (Capitulation)، امتیاز قضایی یا حق قضاوت خارجیان در کشوری دیگر است. وزارت خارجه آمریکا، در مارس ۱۹۶۲/اسفند ۱۳۴۲، از دولت ایران درخواست کرد که پرسنل نظامی آمریکایی مأمور خدمت در ایران از امتیازات و مصونیت های اعضای اداری و فنی مشروح در پیمان وین برخوردار شوند.^(۱) این امر منجر به تهیه لایحه ای شد که دولت حسنعلی منصور به مجلس برد و تصویب شد.^(۲) از آنجا که این واقعه در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی داشته است، ابتدا سوابق حضور نظامیان آمریکایی در ایران مرور می شود: پس از اشغال ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰/ دسامبر ۱۹۴۱، ارتش آمریکا در اواخر سال ۱۳۲۱/۱۹۴۲، به بهانه ایجاد کریدور تدارکاتی نظامی به اتحاد شوروی، بر همه مناطق جنوبی ایران به ویژه بنادر و مبادی تجاری و خطوط راه آهن سراسری تسلط پیدا کرد. این هجوم به صرف توافقی محمدرضا شاه و نخست وزیرش قوام السلطنه صورت گرفت؛ بدون آنکه قراردادی منعقد شود.

در مارس ۱۹۴۳/۱۳۲۲، کمیسیون نظامی آمریکا به ایران اعزام گردید؛ و در پی آن، ریاست ژاندارمری کل کشور به «ژنرال شوارتسکف» آمریکایی تفویض شد و مستشاران آمریکایی در شهربانی و دیگر وزارتخانه ها استخدام شدند. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، دامنه فعالیت میسیون مزبور در ایران وسعت پیدا کرد. در آغاز سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ طی قراردادی، حضور این مستشاران، نخست تا ۱۳۲۸/۱۹۴۹ و سپس برای مدتی طولانی تر تمدید شد. در ششم اکتبر ۱۹۴۷/ چهاردهم مهر ۱۳۲۶، بر اساس قرارداد دیگری فعالیت میسیون نظامی آمریکا، در وزارت جنگ و تمام واحدهای ارتش دامنه یافت و بر تعداد مستشاران آمریکایی افزوده شد. مهمترین نکته قرارداد مزبور این بود که حق مستشاری نظامی در ارتش ایران انحصاراً به وزارت دفاع آمریکا تعلق گرفت. این موافقتنامه در سال های بعد تا اواخر سال ۱۳۵۷ مرتباً تمدید گردید و همچنان به قوت خود

ص: ۱۹۲

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۳.

۲- به موجب پیمان وین مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ هیئت های سیاسی در کشور میزبان، مصونیت قضایی و مدنی و اداری دارند. حيله دولت منصور در لایحه مزبور این بوده که مستشاران نظامی آمریکا را طراز هیئت های سیاسی قرار داده است. و برخلاف کادر دیپلماتیک که به طور متقابل شامل مأموران هر دو کشور (ایرانیان در آمریکا و آمریکاییها در ایران) می شد، مصوبه دولت منصور به طور یکجانبه هزاران تن از مستشاران نظامی آمریکایی را که در سراسر ایران پراکنده بودند از مصونیت قضایی برخوردار می ساخت.

باقی بود. (۱) در زمان نخست وزیری سپهبد رزم آرا بر اساس آن، آمریکا با درخواست ۲۵ میلیون دلار وام به ایران موافقت کرد. (۲) در اسفند ۱۳۳۰ همزمان با امضای موافقتنامه کمک نظامی با دولت دکتر مصدق، آمریکا یک وام ۲۳ میلیون دلاری به ایران داد. (۳) در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آمریکا در ازای ۴۵ میلیون دلار که به دولت زاهدی داد، از جمله از وی خواست که برای «انعقاد پیمان نظامی با ایالات متحده و ترکیه، زمینه [را] فراهم سازد». (۴) در بهار ۱۳۳۴/۱۹۵۵ انگلیس و ایران به پیمان نظامی بغداد با حضور و نظارت آمریکا ملحق شدند و در مارس ۱۹۵۷/اسفند ۱۳۳۵ پذیرش «دکترین آیزنهاور» توسط شاه، در عمل، به افزایش اعتبارات نظامی آمریکا در ایران منجر شد. از این پس مستشاران آمریکایی در ژاندارمری، شهربانی و ساواک برای تقویت رژیم شاه و سرکوب مخالفان افزایش یافتند. (۵) و در زمان «کندی» برای آموزش نیروهای ضدشورش ارتش، موسوم به کلاه قرمزا، تعداد زیادی از مستشاران نظامی آمریکا به ایران آمدند. (۶) در دوران نخست وزیری دکتر اقبال، پنجم مارس ۱۹۵۹/۱۴ اسفند ۱۳۳۷ پیمان نظامی دوجانبه ای بین آمریکا و ایران منعقد شد که بر اساس آن، رابطه ساختاری ارتش ایران با ماشین نظامی آمریکا و سیاست های منطقه ای آن مستحکم تر گردید. (۷) با افزایش چشمگیر تعداد مستشاران آمریکایی و گسترش اعمال و رفتار ناشایست آنان با مردم در مناطق مختلف، عکس العمل هایی از سوی نیروهای پلیس و دادگستری نشان داده شد که موجب اعمال فشار دولت آمریکا برای تصویب مصونیت مستشاران نظامی گردید. (۸) سرانجام در ۲۱ مهر ۱۳۴۳/۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ به موجب قانونی که به تصویب مجلس رسید،

ص: ۱۹۳

- ۱- هوشنگ مهدوی، روابط خارجی...: ص ۴۴.
- ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۵۰۹ - ۵۱۰.
- ۳- هوشنگ مهدوی، روابط خارجی...: ص ۱۰۶.
- ۴- مجله خواندنی ها، ۱۷ مهر ۱۳۳۲.
- ۵- بیل، شیر و عقاب (چ فاخته): ص ۵۶.
- ۶- همان: ص ۲۱۳.
- ۷- [مجموعه مقالات] پنجاه سال...: ص ۴۲. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۹۶.
- ۸- حسینیان، سه سال ستیز...: ص ۳۹۹.

«کاپیتولاسیون» یا «حق قضاوت کنسولی» احیا شد و به مستشاران و کارشناسان نظامی آمریکا در ایران مصونیت سیاسی داده شد. بهای این «خیانت ملی» ارزان بود: در همین اوان، قانونی تصویب شد که به موجب آن، ایران در طول پنج سال مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از دولت آمریکا وام می گرفت! (۱) حاج مهدی عراقی، درباره نحوه اطلاع و استناد امام خمینی (ره) در این امر، توضیحاتی دارد که نظر به اهمیت تاریخی آن، از نظر خوانندگان می گذرد: در همین اواخر شهریور یا تقریباً اواخر مهر بود که یکی از رفقای که ما در مجلس داشتیم، به ما اطلاع داد که یک لایحه ای دولت می خواهد بیاورد در مجلس و مصونیت بدهد به ۱۷۰۰ مستشار آمریکایی - که بعداً به همین نام لایحه کاپیتولاسیون مشهور شد. این مسئله آمد با آقا [= امام خمینی (ره)] مطرح شد. آقا این جور قبول نکردند؛ گفتند: «تا مدرک نباشد ما نمی توانیم روی آن حرفی بزنیم؛ شما [اگر بتوانید مدرکش را تهیه بکنید]. تا این شد که لایحه آمد در مجلس و عده ای مخالفت کردند با لایحه. ما فرستادیم صورت جلسه ای که در مجلس بود، از روی آن صورت جلسه - به حساب - فتو [کپی] کردند؛ عین صورت جلسه را خارج کردیم؛ هم از مجلس شورا و هم از مجلس سنا. جفت این صورت جلسه را در اختیار آقا گذاشتیم. (۲) همچنین دو تن از نمایندگان مخالف در مجلس شورا از طریق ملاقات و پیغام با واسطه موضوع را به امام خمینی اطلاع دادند. برادر امام، آیه الله پسندیده، نیز طی نامه ای به ایشان خبر طرح محرمانه لایحه را داد. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجه الاسلام فضل الله محلاتی نیز اسناد مربوط به مجلس را برای امام تهیه کردند (۳) و اطلاعات ایشان کاملاً مستند و کامل گردید. در تاریخ ۴ آبان ماه ۱۳۴۳، امام خمینی (ره) در اجتماع بزرگی از مردم، در منزل خویش، نطقی در مخالفت با قرارداد مزبور ایراد نمود که آثار و اهمیت تاریخی بسیار زیادی یافت. به گزارش ساواک، جمعیت حاضر در این سخنرانی که در حیاط منزل امام و کوچه های اطراف گرد آمده بودند و بلندگوهای متعددی در آنجا نصب شده بود، شش هزار نفر محاسبه گردید. (۴) روز سخنرانی مصادف با عید میلاد حضرت فاطمه (س) بود ولی امام سخنان خود را با «انالله و انا الیه راجعون» آغاز کرده و در میان تأثر و

ص: ۱۹۴

۱- مطبوعات ۲۲ مهر - اول آبان ۱۳۴۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۷۹؛ ذیل ۲۱ مهر ۱۳۴۳.

۲- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۷.

۳- حسینیان، سه سال ستیز...: صص ۴۰۱ - ۴۰۳.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۳۳.

گریه های شدید حضار اعلام داشت: «ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کرده اند... ما را فروختند. استقلال ما را فروختند... عزت ما پای کوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پای کوب کردند.»^(۱) در این سخنرانی، امام «شاه را مورد انتقاد و حمله قرار داد، دولت و مجلس را فاسد و دست نشانده آمریکا و اسرائیل و دشمن مردم ایران و اسلام خواند.»^(۲) همزمان با این سخنرانی، اعلامیه امام در تقییح لایحه کاپیتولاسیون، با اقدام و همت اعضای جمعیت مؤتلفه در مدت کوتاهی، بدون آنکه رژیم مطلع شود، در ده ها هزار نسخه در شهرهای مختلف پخش شد.^(۳) دولت دستپاچه شد و منصور، طی سخنانی در مجلس سنا، به اظهارات امام پاسخ گفت. نظر به اهمیت سخنان تاریخی امام خمینی (ره)، اهم آن در پی می آید: مصونیت آمریکایی ها از هر جنایت: قانونی در مجلس بردند... الحاق کردند به پیمان وین که تمام مستشاران نظامی آمریکا - با خانواده هایشان، با کارمندهای فنی شان، با کارمندان اداری شان، با خدمه شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد - اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد[...]. اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می کنند؛ و اگر - چنانچه - یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد.[...] معنای نفوذ روحانیون: اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد این ملت - یک وقت - اسیر انگلیس باشد، - یک وقت - اسیر آمریکا باشد. اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را؛ [...] اگر نفوذ روحانیون باشد، توی دهن این دولت می زنند؛ توی دهن این مجلس می زنند و وکلای را از مجلس بیرون می کنند.[...] اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارند یک دست نشانده آمریکایی این غلط ها را بکند؛ بیرونش می کنند. اعلام خطر به همه:

ص: ۱۹۵

۱- همان: ص ۱۰۳۴.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۰۵.

۳- برای آگاهی بیشتر در مورد نحوه انتشار اعلامیه اعرافی، ناگفته ها: صص ۱۷۰ و ۲۲۳ - ۲۲۵. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۴۲.

آقا! من اعلام خطر می کنم. ای ارتش ایران! من اعلام خطر می کنم. ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می کنم. ای بازرگانان! من اعلام خطر می کنم. ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم. [...] [در مجلس گفتند نگذارید پرده ها بالا برود. معلوم می شود برای ما خواب ها دیده اند. امروز سروکار ما با آمریکا است: واللّه، گناهکار است کسی که داد نزند، واللّه، مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکشد. [...] [آمریکا از انگلیس بدتر؛ انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر؛ همه از هم بدتر و پلیدتر. اما امروز سروکار ما با این خبیث هاست، با آمریکا است. رییس جمهور آمریکا بداند - بداند این معنا را - که منفورترین فرد دنیاست پیش ملت ما. [...] [امروز قرآن با او خصم است؛ ملت ایران با او خصم است. [...] آقا! تمام گرفتاری ما از این آمریکاست؛ تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکاست؛ این و کلا هم از آمریکا هستند، این وزرا هم از آمریکا هستند. وظیفه علما و ملت: آقایان موظف اند ملت را آگاه کنند؛ علما موظف اند ملت را آگاه کنند. ملت موظف است که در این امر صدا در بیاورد؛ با آرامش [به] عرض برساند؛ به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کند - که چرا یک همچو کاری کردید؟ چرا ما را فروختید؟ مگر ما بنده شما هستیم؟ عزل و کلا از نمایندگی: وکلای مجلسین خیانت کردند - آنهایی که موافقت کردند با این امر؛ وکلای مجلس سنا خیانت کردند - این پیرمردها؛ وکلای مجلس شورا - آنهایی که رأی دادند - خیانت کردند به این مملکت؛ آنها وکیل نیستند. دنیا بداند [که] اینها وکیل ایران نیستند؛ اگر هم بودند، من عزل شان کردم؛ از وکالت معزول اند. [...] ما این مجلس را مجلس نمی دانیم؛ ما این دولت را دولت نمی دانیم؛ اینها خائن اند به مملکت ایران؛ خائن اند. (۱) موج اعتراض روحانیان و مردم بر ضد کاپیتولاسیون بسیاری از نقاط ایران را فراگرفت. شماری از روحانیون، دستگیر و به زندان فرستاده شدند. «احزاب و گروه های سیاسی آن روز ایران... کوچک ترین واکنشی در برابر احیای رژیم کاپیتولاسیون از خود نشان ندادند.» (۲)

ص: ۱۹۶

۱- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۱۵ - ۲۲۴.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۰۴۸.

مأموران رژیم، در شب ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳، شبانه امام خمینی (ره) را در خانه مسکونی خود در قم دستگیر کرده و بلافاصله از فرودگاه تهران با هواپیمای نظامی به ترکیه تبعید کردند. ساواک خیر تبعید امام را در جراید بدین گونه اعلام داشت: «طبق اطلاع موثق و دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارائیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.»^(۱) همزمان با این اقدام، فرزند ایشان - حجه الاسلام سیدمصطفی خمینی و شماری از روحانیون و طلاب، در قم و دیگر شهرستان ها، دستگیر و زندانی شدند. تبعید امام سرآغازی جدید برای استبداد سلطنتی بود؛ که ظاهراً آرامش موردنظر شاه را تأمین می کرد ولی سیر حوادث بعدی نشان داد که این، آرامش قبل از توفان بود.^(۲)

ص: ۱۹۷

-
- ۱- مطبوعات ۱۴ آبان ۱۳۴۳. نجاتی، هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۱۹۸؛ ذیل ۱۳ آبان ۱۳۴۳. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: ص ۴۲.
- ۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

اشاره

در این فصل، با رجوع به سال های پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، تلاش های سازمان یافته نیروهای مسلمان مرور می شود. اغلب این حرکت ها بر بستر بازسازی هویت دینی در برابر چهار تهاجم فکری است: اول - ناسیونالیسم مذهب زدای رضاخانی و مفاسد فرهنگی و اخلاقی ناشی از آن؛ دوم - تبلیغات ضداسلامی و ضدشيعی احمد کسروی، با رگه هایی از وهابیت و تجدد؛ سوم - مارکسیسم و ماتریالیسم بیگانه گرای دکتر ارانی و (بعدها) حزب توده؛ چهارم - گسترش فعالیت و نفوذ فرقه صهیونیستی بهائیت.

تشکل های مذهبی - سیاسی

پس از شهریور بیست، برخی از روحانیان و روشنفکران مذهبی برای سامان دادن به وضعیت فرهنگی و مقابله با لامذهبی و بی دینی، تشکل هایی پدید آوردند. به اعتقاد رسول جعفریان: «طبعاً همه تشکل هایی که پس از شهریور بیست به وجود آمد، به یک میزان سیاسی نبودند، اما وقتی مجموع رفتارهای آنان مورد بررسی قرار گیرد و سیاسی بودن هم به معنای اجتماعی بودن تفسیر شود، روشن

می شود که این تشکل ها به رغم آنکه گاه ادعای غیرسیاسی بودن دارند، دارای گرایش های سیاسی نیز هستند. با کمترین تردیدی باید گفت تلاش های چهارگانه شهاب پور، نوریانی - مدیر آیین اسلام - حاج سراج انصاری و شیخ عباسعلی اسلامی را باید مهم ترین تلاش مذهبی معتدل برای نشر افکار دینی در این دوره دانست.»^(۱) این گونه فعالیت ها به عنوان مکمل تلاش های مرجعیت و حوزه های علمیه در شکل دهی به ساختار نوین آموزش و تبلیغات اسلامی محسوب می گردید. حوزه های علمیه در دوران دیکتاتوری بیست ساله «به شدت تضعیف شده و نیازمند آن بودند تا خانه تکانی کرده، از وضعیت خمودی ناشی از فشار دولت رضاخانی بیرون آیند. در کنار حوزه، روحانیان شهرستان ها و چهره های باقی مانده که در دوره رضاخان، به اجبار سکوت کرده بودند، به آرامی فعال شدند.»^(۲) و «زمانی که فعالیت مجدد روحانیون آغاز شد، روشنفکران مخالف، بنای فحاشی و تندروی را گذاشتند. آنان از ترس آنکه مبادا دستاوردهای دوره رضاشاه بر باد برود، به شکل های مختلف به مقابله برخاستند.»^(۳) تشکل های دینی گسترده و فراگیر عبارت بودند از: انجمن تبلیغات اسلامی - اتحادیه مسلمین - جامعه تعلیمات اسلامی و انجمن های اسلامی دانشجویی. جمعیت ها و گروه های متشکل دینی محلی و کوچک تری نیز پدید آمده و فعالیت های مؤثری داشتند که مهم ترین آنها را می توان اینگونه برشمرد: کانون اسلام - جمعیت پیروان قرآن - جمعیت روحانی منتظم - جمعیت جامعه مسلمین - جمعیت اتحاد و ترقی مسلمین (اصفهان) - کانون نشر حقایق اسلام (مشهد) - انجمن پیروان قرآن (مشهد) و گروه های کوچک تر مختلف در سایر شهرها. تعداد مطبوعات دینی نیز در دهه بیست و سی افزایش یافت و برخی از آنها واجد اهمیت و تأثیرگذاری فراوان گشتند. نشریاتی مانند: آیین اسلام - نور دانش - پرچم اسلام - خرد - دنیای اسلام - پرتو اسلام - مسلمین - مجله تعلیمات اسلامی - ندای حق - حیات مسلمین - فروغ علم - نهضت اسلام و... در همان زمان، در محیط مدارس تهران، با ابتکار معلمین متدین و روشنفکر، یک سری فعالیت های

ص: ۲۰۰

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۵۵.

۲- همان: صص ۳۵ - ۳۶.

۳- همان: ص ۴۴.

اجتماعی - دینی شروع شده بود. به عنوان مثال در سال ۱۳۲۱ در دبیرستان دارالفنون، در کنار انجمن های تئاتر، موسیقی، ادبیات و ورزش، کلاس یا انجمن فوق العاده ای به ابتکار سید کمال الدین نوریبخش، دبیر فقه و فلسفه دارالفنون، به منظور بحث درباره مسائل مذهبی و اصول عقاید، تشکیل شد. شماری از دانش آموزان علاقه مند، پس از پایان برنامه درسی خود، در آن کلاس شرکت می کردند. انجمن هایی در چند دبیرستان و یا در بین دانش آموزان و دانشجویان مانند «انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر» تشکیل گردید. اشخاصی از قبیل راشد، نوریبخش و ابن الدین در این انجمن سخنرانی می کردند. (۱)

به دنبال این فعالیت ها، «انجمن اسلامی دانشجویان» برای بار نخست در دانشکده پزشکی ایجاد شد. به گفته دکتر محب الله آزاده، یکی از بنیانگذاران، این انجمن در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد. برخی بانی آن را دکتر عطاءالله شهاب پور دانسته اند. (۲) انجمن اسلامی دانشجویان عده ای از وعاظ و نویسندگان را برای همکاری و سخنرانی دعوت می کرد؛ که از جمله آنها این افراد بودند: آیه الله طالقانی، حسینعلی راشد، محمدتقی فلسفی، ۱ ندرس بازرگان، ۲ مهندس بازرگان، حبیب الله آموزگار، دکتر رضازاده شفق، دکتر موسی عمید، دکتر سحابی، دکتر مهدی آذر و سید صدرالدین بلاغی. (۳) بسیاری از سخنرانی های مذکور به چاپ رسید.

«اتحادیه مسلمین ایران»

«اتحادیه مسلمین ایران» از جمله تشکل هایی بود که در ۱۳۲۴ ایجاد شد. بنیانگذار این تشکل، روحانی فرهیخته ای به نام حاج مهدی سراج انصاری بود که از نویسندگان پیشتاز و پرکار اسلامی و از فعالان حرکت های سیاسی - مذهبی دهه ۲۰ به شمار می رفت و قبلاً افزون بر همکاری با مطبوعات دینی و نگارش مقالات، در سال ۱۳۲۳ جمعیت مبارزه با بی دینی را تشکیل داده بود که بستر شکل گیری اتحادیه شد. تا سال ۱۳۲۸ مجله دنیای اسلام سخنگوی «اتحادیه مسلمین» به شمار می رفت ولی از

ص: ۲۰۱

۱- همان: ص ۹۹.

۲- همان.

۳- بازرگان، مدافعات در دادگاه...: ص ۸۱. نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۲۲۲؛ با اندکی تصرف و اصلاحات.

سال ۱۳۲۸؛ مجله مسلمین ارگان این تشکّل بود؛ که انتشار مرتب آن تا سال ۱۳۳۵ ادامه یافت. (۱) حاج سراج انصاری در نجف درس خواند و در سال ۱۳۲۱ ش. دولت عراق او را به ایران تبعید کرد. وی در ایران، به موازات خدمات دینی، به مبارزات سیاسی علیه احزاب ضدّملی نیز پرداخت. حاج سراج با همراهی جمعی از دانشمندان مسلمان، «اتحادیه مسلمین» را تشکیل داد. برخی از اعضای هیئت مدیره این تشکّل در سال ۱۳۲۸ عبارت بودند از: آیه الله طالقانی - سیدغلامرضا سعیدی - نصرت الله نوریانی - عطاءالله شهاب پور - شیخ مهدی شریعتمداری و سیدمرتضی خلخالی. (۲) از اولین اقدامات این جمعیت، اعلام پشتیبانی از استقلال و آزادی کشمیر، الجزایر و فلسطین بود. برای شرکت در جنگ فلسطین (اعراب) علیه اسرائیل، «اتحادیه مسلمین» اعلام ثبت نام کرد و هزاران نفر داوطلب مسلمان نام نویسی کردند. (۳) این اتحادیه، سازمان جوانان را نیز تشکیل داد و در برخی شهرستان ها دارای نمایندگی بود. اتحادیه مسلمین در جریان نهضت ملی شدن نفت نیز فعالیت داشت و در مبارزه علیه انگلستان مشارکت مؤثر کرد. (۴) «یکی از نقاط ثقل فعالیت حاج سراج مبارزه با خرافات بود» (۵) که در بین برخی از مردم متدین رواج داشت. مبارزه با مظاهر بی دینی و تلاش برای اجرای قوانین اسلامی و آموزش مفاهیم دینی در صدر فعالیت های فرهنگی اتحادیه قرار داشت. حاج سراج انصاری در سال ۱۳۴۰ فوت کرد. (۶)

اصحاب مجله «آیین اسلام»

در سال ۱۳۲۳ مجله ای به صاحب امتیازی و مدیریت نصرت الله نوریانی منتشر شد که آیین اسلام نام داشت. این نشریه، که انتشار آن تا سال ۱۳۳۴ ادامه یافت، ارگان هیچ تشکلی نبود ولی برخی

ص: ۲۰۲

- ۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۴. مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۶۰ و ۶۶ و ۶۸.
- ۲- فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: ص ۹۸.
- ۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۴.
- ۴- فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: ص ۱۰۰. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۶۹.
- ۵- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۷۴.
- ۶- اطلاعات بیشتر آ فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: مقاله اتحادیه مسلمین، صص ۹۱ - ۱۳۳. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۵۹ - ۸۰.

شخصیت های فرهنگی آن دوران، مقالات خود را در این مجله انتشار می دادند؛ از جمله آیه الله طالقانی، سید غلامرضا سعیدی، حسینعلی راشد، محمدباقر کمره ای، حاج سراج انصاری، سید جعفر شهیدی. (۱) به رغم ارگانی نبودن آیین اسلام، نظر به نقشی که این مجله در جنبش اسلامی ایران و در دهه ۱۳۲۰ شمسی ایفا کرده است و مجموعه ای از نیروها را گرد آورد، گردانندگان آن را می توان از جریان های مؤثر و تعیین کننده آن دوران دانست. به نظر اشکوری، «اتحادیه مسلمین»، جمع پیرامونی مجله آیین اسلام و «جمعیت فداییان اسلام» سه مجموعه ای اند که محور مشترک آنها سیاسی و اجتماعی بودن ایشان است؛ حساس بودن نسبت به سرنوشت جهان اسلام و مسلمین - به خصوص فلسطین - و نقش استعمار و (تا حدی) استبداد داخلی از مشترکات این سه است که به تعبیری یک جریان به شمار می روند. این جریان خواهان اجرای بی چون و چرای شریعت اسلام بود و اعتقاد داشت که با اجرای کامل شریعت و احکام دین، همه مشکلات مادی و معنوی جوامع مسلمان حل خواهد شد. (۲)

«جامعه تعلیمات اسلامی»

از دیگر مراکز و تشکلهای دینی اوایل دهه بیست، «جامعه تعلیمات اسلامی» است؛ که به وسیله حجه الاسلام شیخ عباسعلی اسلامی تأسیس شد. وی در سال ۱۳۲۲ جمعیت پیروان قرآن رانیز تأسیس کرده بود که پایه ای برای شکل گیری جامعه تعلیمات اسلامی محسوب می شود. (۳) مجله تعلیمات اسلامی نیز توسط این جامعه انتشار می یافت. وی شخصا در عرصه اجتماعی و سیاسی به یکی از فعالان مبارز و شناخته شده تبدیل گشت. در نهضت ملی شدن نفت با آیه الله کاشانی و نواب صفوی همکاری گسترده ای داشت و در جریان نهضت امام خمینی تا پیروزی انقلاب اسلامی نیز به مبارزات و فعالیت های سیاسی ادامه داد (۴) و چند بار از جمله در پانزده خرداد ۴۲ و شهریور ۴۳ بازداشت و زندانی شد. (۵) وی همچنین از

ص: ۲۰۳

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۵؛ با اندکی تصرف و اضافات.

۲- همان: صص ۱۸۵ - ۱۸۶؛ با تلخیص.

۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۸۰.

۴- همان: صص ۸۳ - ۸۵.

۵- کرمی پور، جامعه تعلیمات...: ص ۶۰.

اواخر دهه چهل تا ۱۳۵۷ از سوی ساواک ممنوع المنبر گردید(۱) و در تداوم مبارزات خود از آغاز نهضت امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۱ به یکی از حامیان پرشور امام تبدیل شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی با ایشان رابطه مستحکم داشت. امام نیز در مناسبت هایی از خدمات فرهنگی و مبارزات وی یاد کرد و تجلیل به عمل آورد.(۲) اما حرکت اصلی و مستمر وی، فعالیت وسیع فرهنگی - آموزشی از طریق جامعه تعلیمات اسلامی بود. از جمله اعضای هیئت مدیره «جامعه» در سال ۱۳۲۸ عبارت بودند از: شیخ العراقین بیات، شیخ محمد آخوندی، حاج عباسقلی بازرگان، عبدالکریم فقیهی شیرازی، حسینعلی گلشن، حاج غلامحسین دلیل تهرانی، حاج سیدحسن عدنانی.(۳) مهم ترین وجه فعالیت های «جامعه تعلیمات اسلامی»، اهتمام در تأسیس مدارس با هویت دینی بود. هدف، این بود که خارج از محدوده نظام آموزشی دولتی، مدارس را تشکیل دهند و علاوه بر آموزش علمی رسمی، به تربیت دینی دانش آموزان بپردازند. تعداد مدارس ابتدایی و متوسطه ایجاد شده توسط جامعه تعلیمات اسلامی در تهران و شهرستان ها تا سال ۱۳۵۶ به ۱۸۳ باب رسید. حمایت های فرهنگی علما و پشتیبانی مالی بازاریان مؤمن موجب تقویت و تداوم فعالیت های این مؤسسه عظیم گردید. آیه الله بروجردی و آیه الله حکیم و آیه الله سید محمدتقی خوانساری از مدارس مؤسسه حمایت می کردند. علامه طباطبایی کتاب های دینی پنجم و ششم دبیرستان و حجه الاسلام باهنر و حجه الاسلام گلزاده غفوری نیز کتاب درسی تعلیمات دینی سوم ابتدایی این مدارس را تألیف کردند.(۴) «جامعه تعلیمات اسلامی» در دهه های بعد نیز فعال بود و تا پیروزی انقلاب اسلامی به فعالیت خود ادامه داد.(۵) حجه الاسلام حاج شیخ عباسعلی اسلامی به رغم سن بالای بیش از هشتاد سال، در رویدادهای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مشارکت داشت و تا زمان فوت در سن ۸۹ سالگی (۱۳۶۴) به حمایت از نظام جمهوری اسلامی کوشید.(۶)

ص: ۲۰۴

۱- همان: ص ۶۵.

۲- همان: صص ۴۸ - ۵۲ و ۵۵ - ۵۷ و ۶۰ - ۶۱ و ۶۵ - ۶۶ و ۷۹.

۳- همان: ص ۷۷.

۴- همان: صص ۷۹ - ۸۲ و ۹۰ و ۹۴. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۸۶.

۵- کرمی پور، جامعه تعلیمات...: صص ۹۶ - ۹۷.

۶- همان: ص ۶۶. اطلاعات بیشتر: صص ۲۱ - ۹۷.

از مطرح ترین و معروف ترین تشکل ها و کانون های نوگرای اسلامی در دهه بیست، «انجمن تبلیغات اسلامی» است که در سال ۱۳۲۱، به ابتکار و مدیریت دکتر عطاءالله شهاب پور و به سبکی تازه و جالب، تأسیس شد. و در واقع، این انجمن نخستین تشکیلات اسلامی است که در دهه ۱۳۲۰ (پیش از همه احزاب و گروه های سیاسی - مذهبی و انجمن های اسلامی) شکل گرفت. (۱) مجله نور دانش، که انتشار آن تا دهه های سی و چهل نیز ادامه داشت، با امتیاز و مدیریت دکتر شهاب پور به عنوان نشریه انجمن منتشر می شد. (۲) انجمن، در ابتدای کار، مجله ای نداشت ولی سال نامه ای به نام نور دانش داشت؛ و نیز جزوه هایی به نام مجموعه انتشارات «انجمن تبلیغات اسلامی» منتشر نمود که بعدها به صورت مجموعه انتشار یافت. دکتر شهاب پور، تا چند سال، فقط به نام «بانی انجمن تبلیغات اسلامی» شناخته می شد؛ یعنی حاضر نبود نام اصلی خود را درج کند؛ اما پس از اینکه نام صاحب امتیاز مجله درج شد، معلوم گشت که وی بانی انجمن است. (۳) دو سال پس از تأسیس، انجمن یازده جلد کتاب در شصت هزار نسخه چاپ کرده بود. در سال ۱۳۲۵ تیراژ جزوات چاپ شده انجمن از بدو تشکیل، یکصد و پنجاه و هشت هزار نسخه اعلام شد. (۴) انجمن تبلیغات اسلامی از آنجا که می کوشید با شیوه های فرهنگی روز به تبلیغات دینی پردازد، در کار خود بسیار موفق بود و توانست در سراسر ایران پانزده هزار نفر را به عنوان همکار ثبت شده جذب و سازماندهی کند. (۵) این انجمن همچنین در مبارزه با اقدامات تبلیغی بهائیان و تلاش برای وحدت شیعه و سنی و ترویج اندیشه اتحاد اسلامی تلاش وسیع و مؤثری داشت. «مجتهدان و روشنفکران مسلمان زیادی با نامه های خود از انجمن حمایت کردند.» (۶) دکتر عطاءالله شهاب پور فارغ التحصیل حقوق دانشگاه تهران و دارای دکترای افتخاری از کانادا، به چند زبان از جمله عربی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی تسلط داشت. نوشته های وی شیوا و روان بود و در

ص: ۲۰۵

۱- شورای انقلاب...: ص ۶.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۸. فصلنامه یاد، ش ۷: ص ۴۲.

۳- فصلنامه یاد، ش ۷: صص ۴۲ - ۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۴- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۵۶ - ۵۸.

۵- همان: ص ۵۸.

۶- همان: ص ۵۶.

آن دوران تازگی داشت. شاید بتوان دکتر شهاب پور را بانی نوشته های شیوای مذهبی برشمرد.^(۱) از امور مورد اهتمام وی، ارائه و گزارش توانایی اسلام در جذب نیروهای فرهنگی و علمی مغرب زمین بود و اغلب در سالنامه و مجله «نور دانش»، شرحی از اسلام آوردن یکی از فرنگیان به چشم می خورد. مرکز پخش و نشر آثار وی و «انجمن تبلیغات اسلامی»، بیشتر «کتابفروشی محمدی» واقع در خیابان شاه آباد تهران به مدیریت محمدی اردهالی بود که از دوستان نزدیک شهاب پور بود و جزء نخستین ناشران کتاب های جدید مذهبی به شمار می رفت.^(۲)

«کانون اسلام» و «کانون نشر حقایق اسلامی»

«کانون اسلام» که به عنوان یک مرکز آموزش های اسلامی و امور خیریه تأسیس شده بود، پیش از شهریور ۲۰ فقط دارای کلاس های سوادآموزی شبانه بود.^(۳) اما پس از سقوط رضاخان و حضور آیه الله طالقانی بعنوان مدرس و سخنران آن، هویت جدیدی یافت. آیه الله طالقانی با اشاره به همکاری با «انجمن تبلیغات اسلامی» و «اتحادیه مسلمین» و «کانون اسلام» بیشتر بر بعد اجتماعی و خیریه این تشکل تأکید می کند.^(۴) مخاطبان سخنرانی های آن، بیشتر دانشجویان و نظامی ها و کارمندان بودند.^(۵) ۱ ندرس بازرگان، ۲ مهندس بازرگان در جلسات این کانون با آیه الله طالقانی آشنا شد و در جلسات سخنرانی و تدریس وی حضور می یافت و خود نیز با سخنرانی و نوشتن مقاله با آن همکاری می کرد.^(۶) نشریه دانش آموز توسط این تشکل منتشر می شد. بعد از انتقال پایگاه فعالیت های آیه الله طالقانی به مسجد هدایت در سال ۱۳۲۳، کانون اسلام عملاً برچیده شد.^(۷) «کانون نشر حقایق اسلامی»، در همان سال های اوایل دهه بیست شمسی، توسط استاد محمدتقی

ص: ۲۰۶

- ۱- شنیده یکی از مؤلفان کتاب حاضر از مرحوم استاد محمدتقی شریعتی.
- ۲- کتاب هایی چون ترجمه تفسیر المیزان و بسیاری از تألیفات روحانیون نوگرا و نونویس حوزه علمیه قم، همچون مکارم شیرازی و دیگر اصحاب مجله مکتب اسلام، توسط «انتشارات محمدی» چاپ و نشر یافته است.
- ۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۶۵.
- ۴- افراسیابی، طالقانی و تاریخ: ص ۶۴.
- ۵- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۴.
- ۶- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۶۶.
- ۷- برزین، زندگی نامه سیاسی مهندس...: ص ۵۴.

شریعتی در مشهد بنیانگذاری شد. شریعتی، که نخست در کسوت روحانی بود، سال‌ها در دبیرستان‌ها و دانشگاه مشهد تدریس کرد. «هرچند این کانون عمدتاً فکری و فرهنگی بود و در برابر تبلیغات مارکسیستی و ماتریالیستی و جز آن، از اسلام دفاع می‌کرد... اما در فضای نهضت ملی، که فضای عمومی جامعه سیاسی تر شد و دین نقش برجسته‌ای در آن پیدا کرد، استاد شریعتی و کانون نیز به سیاست و مبارزه و جنبش ملی - مذهبی ایران گرایش یافت؛ و در واقع نقش رهبری جنبش ملی در خراسان را به عهده گرفت.»^(۱) یکی از نویسندگان درباره کانون و مؤسس آن می‌گوید: نخستین کسی که در مشهد گفت [که] «ولایت» باید به شکل و شیوه‌ای مطرح و تشریح بشود که بتواند جایگزین و بدیلی برای حکومت‌های منحرف و فاسد و جابر وقت باشد، مدیرعامل کانون نشر حقایق اسلامی (استاد محمد تقی شریعتی) بود که آن را در هر مناسبت و محفل و مجلس عنوان می‌کرد. نخستین کسی هم که در مشهد به ضرورت شناسایی و برقراری حکومت اسلامی اشاره نمود، مهندس بازرگان بود. از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چند هفته‌ای بیشتر نگذشته بود که در کانون نشر حقایق در این موضوع سخن گفت.^(۲) «کانون نشر حقایق اسلامی» پس از حوادث سال ۴۲ تعطیل شد و بعد از آن، دیگر اجازه فعالیت پیدا نکرد. ولی استاد محمد تقی شریعتی، خود با سخنرانی‌ها و تألیف مقالات و کتب در عرصه مبارزات اسلامی حضور فعال داشت. استاد شریعتی، علاوه بر مشهد، در تهران نیز - بیشتر در مسجد هدایت و حسینیه ارشاد - سخنرانی‌ها و جلسات متعددی داشت که حاصل آن، کتاب‌هایی بود که توسط حسینیه ارشاد، شرکت انتشار، دارالتبلیغ اسلامی و دفتر نشر فرهنگ اسلامی انتشار یافت؛ و معروف‌ترین آنها تفسیر نوین (تفسیر جزء سی ام قرآن کریم) است. همچنین در مشهد، چهره فعال مذهبی شناخته شده به نام حاج علی اصغر عابدزاده نیز با تأسیس مهدیه و انجمن پیروان قرآن از دهه بیست به بعد، موجب رونق هیئت‌ها و مجالس مذهبی گردید و جوانان زیادی را جذب فرهنگ اسلامی نمود. حاج عابدزاده در نهضت ملی شدن نفت از فعالان شهر مشهد بود. مدارس، حسینیه‌ها و مراکز مذهبی تأسیس شده توسط وی، اغلب هنوز فعال هستند.^(۳)

ص: ۲۰۷

- ۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۷.
- ۲- فارسی، زوایای تاریک: صص ۱۹ - ۲۰.
- ۳- جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۱۰۶.

«جمعیت فداییان اسلام» در اوایل سال ۱۳۲۴ از سوی سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) با همکاری سیدحسین امامی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی و تنی چند از جوانان متدین و پرشور تأسیس شد.^(۱) نواب صفوی از اهالی «دُرچه»ی اصفهان بود که از مدرسه صنعتی دیلم گرفت؛ و دروس مقدماتی حوزه را در مسجد قندی خانی آباد تهران خواند.^(۲) در نجف اشرف نیز تحصیل کرد و در پی تبلیغات «ضددینی و فرقه سازی» احمد کسروی، به منظور مبارزه با افکار و اقدامات او به ایران بازگشت.

«جمعیت فداییان اسلام نخستین سازمان متشکلی بود که به اقدام مسلحانه (ترور انقلابی) دست زد و این امر در تاریخ معاصر، تنها در دوره مشروطه - تا حدودی - معمول بود.^(۳) علاوه بر این، فداییان اسلام اولین تشکلی به شمار می رود که ایدئولوژی اسلامی را با جمعیت آن و در راستای استقرار یک حکومت اسلامی تبلیغ و ترویج می کرد.»^(۴) به نوشته جعفریان، فداییان اسلام «یک گرایش مذهبی انقلابی به شمار می رود که طی یک دهه با فعالیت سیاسی جدی (۱۳۳۴-۱۳۲۴) تأثیر عمیقی در صحنه سیاسی و مذهبی ایران بر جای گذاشت.»^(۵) اشکوری می نویسد: «در دوران نهضت ملی، فداییان [اسلام] با چند ترور سیاسی مهم (ترور رزم آرا و هژیر) نقش مهم و مثبتی در نهضت ایفا کردند. در یک مرحله از نهضت، بین مصدق و جبهه ملی، آیه الله کاشانی و فداییان اسلام تفاهم بود، اما بعدها فداییان هم از مصدق جدا شدند و هم از کاشانی و راه مستقل خود را پی گرفتند.»^(۶)

ص: ۲۰۸

۱- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۷۵. گل محمدی، جمعیت فداییان اسلام...، ج ۱: ص ۳۷.

۲- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۲۷ - ۱۲۸ با تلخیص.

۳- البته میان ترورهای دوره مشروطه و اقدامات فداییان اسلام، تفاوتی بنیادین وجود داشت. در دوره مشروطه، برخی از گروه ها یا اعضای یکدیگر را ترور می کردند و یا رهبران نهضت، از قبیل شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی را. در حالیکه فداییان اسلام به نمایندگی از سوی نهضت کنندگان، مخالفان سرکوب گر نهضت و مقام های مجرم هیئت حاکمه استبداد، از قبیل رزم آرا و هژیر و علاء را مجازات می کردند.

۴- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: ص ۷۷.

۵- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۷۰.

۶- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: ص ۱۸۳.

سیدمجتبی نواب صفوی فرزند یک روحانی (که بعداً وکیل دعاوی شد و در سال ۱۳۱۵ سه سال زندانی شد) پس از تحصیل در رشته مکانیک در هنرستان فنی آلمانی‌ها، مدت سه سال و نیم در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی پرداخت و در سال ۱۳۲۱ تحت تأثیر علامه امینی برای مقابله با کسروی به تهران بازگشت. وی بعد از گفتگوهای علمی با کسروی و اثبات لجاجت وی در ادعاهای ضددینی و حتی نوعی فرقه سازی توسط وی، در اردیبهشت ۱۳۲۴ برای اجرای حکم شرعی، کسروی را هدف حمله قرار داد که منجر به جراحت او گردید. پس از همین واقعه نخستین اطلاعیه فداییان اسلام منتشر شد. در اسفند ۱۳۲۴ حکم شرعی قتل کسروی توسط فداییان اسلام عملی شد و پس از آن علما و جمعیت های اسلامی در دفاع از اقدام فداییان و درخواست آزادی دستگیرشدگان، تلگراف ها و اعلامیه هایی صادر کردند. به نوشته جعفریان «درباره اینکه فداییان با اجازه برخی از مراجع وقت دست به این اقدام زدند، تردیدی وجود ندارد.»^(۱) در سال ۱۳۲۵، فداییان اسلام در ماجرای بازگرداندن جنازه رضاشاه، اقدامات و تبلیغات زیادی علیه پهلوی انجام دادند. در سال ۱۳۲۶ به حمایت از مردم فلسطین، فداییان اسلام در کنار آیه الله کاشانی فعالیت های سیاسی خود را افزایش دادند و در تظاهرات گسترده مردم تهران به حمایت از فلسطینی ها، نواب صفوی سخنرانی پرشوری ایراد کرد.^(۲) و بالاخره از سال ۱۳۲۸ و گسترش نهضت ملی شدن صنعت نفت، نقش فداییان اسلام برجسته گردید که اوج آنها اعدام انقلابی هژیر و رزم آرا و همکاری وسیع با آیه الله کاشانی و دکتر مصدق و جبهه ملی تا زمان به قدرت رسیدن مصدق بود. پس از کودتا نواب حاضر شد با همکاری «نهضت مقاومت ملی» سپهبد زاهدی را از میان بردارد؛ که این پیشنهاد را سران نهضت مقاومت نپذیرفتند.^(۳) آیه الله واعظ زاده خراسانی درباره نفوذ و محبوبیت فداییان اسلام در بین روحانیون، می نویسد: در سال ۲۷ تا ۲۹، که موج آزادی خواهی سراسر ایران را گرفته بود، در قم نیز جنبش ها و حرکت هایی وجود داشت؛ به خصوص «فداییان اسلام» ستاد عملیاتی خود را در قم و در مدرسه فیضیه قرار داده بودند؛ و روزها و شب ها در صحن مدرسه و پس از نماز جماعت مرحوم آیه الله سید محمدتقی خوانساری - که به طور آشکار از آنان حمایت می فرمود - سخنرانی های داغ ایراد می کردند و به افشاگری علیه رژیم می پرداختند و طلاب جوان را به قیام

ص: ۲۰۹

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۱۷۴.

۲- همان: صص ۱۷۵ - ۱۷۷.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۳۱۲ - ۳۱۳.

دعوت می کردند؛ [و] نوید تشکیل حکومت علوی را می دادند. کدام مسلمان آزاده و طلبه پیراسته ای بود که در آن امواج پرتلاطم اسلام سیاسی، بتواند بی طرف بماند و حق را به جانب نواب صفوی و جوانان از جان گذشته ای که دور او را گرفته بودند، ندهد؟! غالب مدرّسان و طلاب فاضل، در پنهان یا آشکار، پشت سر «فداییان اسلام» ایستاده بودند. (۱) رهبران و اعضای فداییان اسلام دارای «تعهد و تقدس اخلاقی و التزام شدید به مبانی شرعی و حس مسئولیت پذیری دینی و اجتماعی شدید بودند.» نگاه آنان به اسلام، «نگاه فراگیر و جامع بود» و اسلام را آیین کامل زندگی انسان در همه ابعاد فردی و اجتماعی می دانستند. «اتحاد اسلامی و وحدت شیعه و سنی» را از اصول فکری خود قرار داده بودند. بخش وسیعی از «جوانان مبارز دهه سی تا چهل» را تحت تأثیر گرایش های انقلابی به مبارزات اسلامی جذب نمودند. صراحتاً بر «مبارزه علیه شخص شاه و اصل سلطنت» تأکید داشتند و تجربه تشکیل «اولین سازمان سیاسی نظامی مسلمان» را در تاریخ معاصر پدید آوردند. (۲) همچنین «فداییان اسلام در شرح اندیشه های خود، برای ایجاد حکومت اسلامی، نخستین برنامه مفصل را به صورت یک قانون اساسی و بر پایه تصویری از اسلامی که خود می شناختند و عمیقاً به آن ایمان داشتند، ارائه دادند.» (۳) برنامه فداییان اسلام برای حکومت اسلامی، نخستین بار در سال ۱۳۲۹ انتشار یافت. به اعتقاد نویسنده کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران»، اما این برنامه که «جالب ترین بخش فکری آنان بود، آنگونه که شایسته بود و چنان که انتظار می رفت، دنبال نشد.» (۴)

ص: ۲۱۰

-
- ۱- یادنامه استاد شهید...، ج ۱: صص ۳۳۹-۳۴۰. برای آگاهی بیشتر از ویژگی های شخصیتی نواب صفوی اعرافی، ناگفته ها: صص ۱۲۶ - ۱۳۷؛ و برای آشنایی با دیدگاه های فداییان اسلام آمینی، جمعیت فداییان اسلام...: صص ۷۳ - ۱۱۲.
 - ۲- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۱۹۴ - ۲۰۰؛ با تلخیص.
 - ۳- همان: ص ۲۰۰.
 - ۴- همان: ص ۲۱۵.

گفتار دوم: مبارزه نوین مسلحانه

اشاره

ص: ۲۱۱

اشاره

در اغلب تحلیل هایی که در پاسخ به چرایی افزایش مبارزه مسلحانه با رژیم شاه در دهه های ۴۰ و ۵۰ ارائه می شود، قیام ۱۵ خرداد یک نقطه اتکا و مبدأ به شمار می رود. شاه توانست این قیام را، که جدی ترین مبارزه جویی علیه سلطنت بود، سرکوب کند؛ ولی ۱۵ خرداد مرحله جدیدی، در ابعاد مختلف، در تاریخ ایران پدید آورد که تحولات مهمی را در سالیان بعد رقم زد. اهم این تحولات به شرح ذیل بررسی و تبیین شده اند: (۱) از ۱۵ خرداد به بعد، با حضور رهبری مذهبی که مرجعیت هم داشت، جایگاه روحانیت در میان اقشار مردم مستحکم تر شد. تأثیر نقش امام خمینی (ره) در تغییر نگرش ها و مناسبات، انکارناپذیر است. یکی از شرق شناسان و اسلام شناسان آمریکایی می نویسد: آنچه در تأثیر تاریخی بی همتای او تعیین کننده بود، نه ساز و کارهای مرجعیت تقلید، بلکه دیدگاه زنده و نیرومندی از اسلام بود که وی ابتدا در زندگی خود به کار بسته و سپس توانسته بود آن را به گونه ای قانع کننده دیگران، نخست به شاگردانش و سپس به مردم ایران منتقل کند... با ظهور او، نوع کاملاً جدیدی از رهبری مذهبی تحقق یافت. (۱)

ص: ۲۱۳

بعد از خرداد ۴۲ گرایش به تفکر سیاسی اسلامی به شدت رو به افزایش بود. (۲) پیوند خوردن مبارزه علیه استبداد و ارتجاع حکومتی، با ضدیت علیه امپریالیسم آمریکا، در تمامی چهره ها.

(۳) تغییر اندیشه رفرم به انقلاب، در مبارزه با رژیم؛ این تحول از نقاط عطف مهم قیام ۱۵ خرداد بود. پس از ۱۵ خرداد، امید به کارایی شیوه های اصلاح طلبانه از بین رفت و جای خود را به اندیشه سرنگونی رژیم سلطنتی داد؛ که یک وجه آن، از نظر مشی، شکل قهرآمیز بود. پیدایش اندیشه انقلاب و دگرگونی اساسی، در دیدگاه برخی جریان ها به مبارزه مسلحانه با رژیم معطوف شد؛ و در پی آن، گروه های سیاسی - نظامی پدیدار شدند.^(۱) بیش از آنکه فریاد امام خمینی (ره) فضای سکوت کشور را بشکند، با قیام ایشان، فضای ذهنی مبارزه و یک رشته تابو در این میان، شکسته شد؛ که دو مورد آن کلیدی و تعیین کننده است: الف) شاه ستیزی و حمله به نهاد سلطنت امام با خطاب مستقیم به شاه و انداختن مسئولیت فجایع کشور به گردن وی، برای نخستین بار از موضع مرجعیت و روحانیت، شاه و استبداد سلطنتی را مورد حمله قرار داد. مسئول دانستن دولت ها و شاه را از تعرض مبرا داشتن، دیگر فراموش شد و همه حمله ها متوجه او گشت. اعلامیه تاریخی «شاهدوستی یعنی غارتگری» اوج این حرکت امام است. ب) طرح مبارزه با آمریکا (دشمن اصلی) و اسرائیل و صهیونیسم (زاییده آمریکا) پیش از آنکه امام - مستقیماً - آمریکا را مسئول بشمارد و آن را دشمن اصلی ملت ایران قلمداد نماید و نیز قبل از حمله ایشان به اسرائیل و اعلام خطر درباره نفوذ آن در ایران، به خصوص در سطوح هیئت حاکمه، نگاه سیاستمداران حرفه ای ملی گرا و نیز نیروهای غیر روسی سوسیالیست، نسبت به آمریکا و اسرائیل، نه تنها منفی نبود که حتی مثبت بود. یک نمونه روشن و توضیح دهنده از دیدگاه مثبت نسبت به آمریکا و اسرائیل، مواضع «نیروی سوم» و «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» است. با این فرض که جریان مذکور ناوابسته محسوب می شد و حتی اصلی ترین حمله آن به «حزب توده ایران» نیز بیشتر متوجه وابستگی آن بود، اهمیت تأمل

ص: ۲۱۴

در این دیدگاه ها و مواضع مثبت در مورد آمریکا و اسرائیل بیشتر روشن می شود. (۱) نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها با بزرگ کردن خطر روس ها و از آنجا که انگلیسی ها را با آنان همسو می دید این جریان را به موضعی کشاند که سودجویی از سیاست خارجی آمریکا را با توجیه «موازنه قوا» لازم بداند و این سیاست را مثبت ارزیابی کند. این «مغالطه» باعث شد که همسویی علائق و مطامع استعماری آمریکا و انگلیس - از جمله همدستی در کودتای ۲۸ مرداد، نقش مشترک در برقراری پیمان بغداد، برنامه مشترک جهت غارت نفت به ویژه از طریق کنسرسیوم - و نیز شکل گیری و رشد امپریالیسم جهانی آمریکا مورد توجه و تدقیق قرار نگیرد. (۲) در قسمتی از بیانیه جامعه سوسیالیست ها آمده است: سیاست خارجی آمریکا به خصوص از لحاظ کشور ما یک جنبه مثبت سیاسی و اقتصادی دارد. ما که با شوروی هم مرز هستیم، باید به این سیاست قاطع و جدی آمریکا که با هرگونه تجاوز شوروی نسبت به سرحدات کنونی جهان مخالف است علاقه مند باشیم. [...] جنبه مثبت سیاست اقتصادی آمریکا در این است که به مناسبت داشتن بزرگترین عایدی ملی می تواند از بعضی منافع بحرانی صرف نظر کند و در عین حال دست به کمک های مالی و فنی بزند. (۳) در خصوص اسرائیل نیز همین ساده انگاری وجود داشت. نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها نسبت به صهیونیسم و ساز و کار نژادپرستانه، مهاجم و غاصب آن، دچار جهل و غفلت بودند. (۴) خلیل ملکی و حرکت حزبی او - از انشعاب تا جامعه سوسیالیست ها - در مسیر کشف الگوهای جدید سوسیالیستی و در پی کنار نهادن مدل های روسی و آزمودن برخی دیگر از اشکال سوسیالیستی اقتصاد و جامعه، چندی نیز مجذوب سوسیالیسم نویناد اسرائیل شدند و با شیفتگی نسبت به دستاوردهای این سوسیالیسم، به ویژه ابعاد اقتصادی - اجتماعی «کیوتس» ها و «موشاو» ها (مزارع و مجتمع های کشت و صنعت اشتراکی) به عنوان نماد سوسیالیسم اسرائیلی، چشم بر جنبه های سیاسی - نظامی، شوونیستی، سرکوبگرانه و استعماری سیاست های اسرائیل بستند. در بهمن ماه ۱۳۲۷، حدود یک سال پس از انشعاب و گسستن از مسکو و سوسیالیسم کمونیستی شوروی و در حالی که در این فاصله دولت اسرائیل به وجود آمده بود، نخستین بار حسین ملک برادر ناتنی

ص: ۲۱۵

۱- برای آگاهی بیشتر امدیر شانه چی، احزاب سیاسی

۲- همان: ص ۱۹۵؛ با اندکی تصرف.

۳- همان: صص ۱۹۵ - ۱۹۶؛ به نقل از بیانیه جامعه سوسیالیست ها، ص ۳۶.

۴- همان: همان صفحات.

خلیل ملکی در مجله اندیشه نو مطلبی در مورد «کیوتص» نوشت و «سوسیالیسم کیوتصی» را تحسین کرد. پس از تشکل انشعابیون در «نیروی سوم»، خلیل ملکی در فروردین تا خرداد ۱۳۴۲ در سه شماره علم و زندگی مقاله ای با عنوان «کیوتص» منتشر کرد که ظاهراً ترجمه ای آزاد از کتابی به نام عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل بود. در شماره های مختلف نبرد زندگی نیز مقالاتی در شناخت و جانبداری از برخی سیاست های اقتصادی و اجتماعی اسرائیل نوشته شد. پیش از آن، در بهمن ۱۳۴۱ خلیل ملکی، جلال آل احمد و داریوش آشوری سفری به اسرائیل داشتند و در بازگشت مطالبی درباره جنبه های مختلف سیاست و اقتصاد اسرائیل نوشتند. در این میان مقاله آل احمد حاوی نکاتی در انتقاد از اسرائیل بود. (۱) یکی از موارد اختلاف نظر آل احمد و خلیل ملکی، به تفاوت دیدگاه های آنان درباره اسرائیل مربوط می شد. بعدها نیروی سومی ها و اعضای جامعه سوسیالیست ها تا حدودی به بازنگری و اصلاح نظرگاه های خود در مورد اسرائیل پرداختند و - بعضاً - مطالبی در انتقاد و افشای سیاست های اسرائیل در منطقه نوشتند. (۲) خروش بی مهابا و صریح امام خمینی (ره)، که برخاسته از تحلیل و تبیین عمیق از مناسبات و سازوکار امپریالیسم و صهیونیسم بود، جای تردید برای نیروهای مبارز باقی نگذاشت؛ و روند مبارزه در چرخه ای تازه به گردش افتاد.

مبانی عاطفی - سیاسی

تحلیل گروه ها و نیروهای مارکسیست و برخی از نیروهای مسلمان از قیام ۱۵ خرداد، نوعی نتیجه گیری و جمع بندی از مبانی انگیزشی است؛ که به بن بست رسیدن مبارزات مسالمت آمیز سیاسی در پی داشته است. این مبانی، یا سکوهایی پرش، متکی به چند اتفاق است: نخست - سرکوبی جبهه ملی دوم و محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی. این جریان، که با تأکید و اصرار، تعهد خود به راه حل های قانونی و حتی تأکید بر سلطنت مشروطه را اثبات کرده بود و برآیند تحزبی مبتنی بر قانون اساسی بود، با «حماقت» سرکوب شد. نتیجه این حادثه چنین بود که از این پس - حتی - نمی توان به مبارزات مسالمت آمیز رفرمیستی و پارلمانتاریستی دست زد؛ چرا که رژیم سرکوبگر

ص: ۲۱۶

- ۱- برای آگاهی بیشتر آل احمد، از چشم برادر: صص ۴۲۶ و ۴۷۶.
- ۲- مدیر شانه چی، احزاب سیاسی...: صص ۱۹۶ - ۱۹۷؛ با اندکی تصرف.

شاه تحمل هیچ نوع اعتراض قانونی را ندارد. دوم - کشتار مردم بی گناه در روز ۱۵ خرداد. وقتی حرکت حزبی مبتنی بر قانون و غیرقهرآمیز به بن بست می رسد، یکی از دیگر راه های مبارزه (یا اعلام نظر عمومی) تظاهرات مسالمت آمیز است. کشتار بی رحمانه و شگفت مردم تهران، قم، ورامین، مشهد و شیراز در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جای شک باقی نگذاشت که این شیوه نیز برای رژیم منحط متکی به سرنیزه قابل تحمل نیست. سوم - سلب مصونیت قانونی و شرعی یک مرجع تقلید. حال که مبارزات حزبی آرام و تظاهرات مسالمت آمیز مردمی شکست خورده و به بن بست رسیده است، توسل به تنها روزنه موجود قانونی در کشور باقی می ماند؛ و از آنجا که مراجع تقلید از هرگونه تعرض، اهانت و تعقیب - قانونا - مصون می باشند، ندای اعتراض ایشان می تواند راهگشا باشد. دستگیری، حبس، حصر و سرانجام ربایش و تبعید مرجع بزرگ و مطرحی همچون امام خمینی (ره)، این تنها روزنه مفروض را هم بست؛ و آشکار شد که رژیم شاه دیگر هیچ گونه صدای مخالفی را نمی تواند تحمل نماید و یا بدان اجازه بروز دهد. آنچه توسط برخی گروه های مسلمان و مارکسیست، در تبیین به بن بست رسیدن مبارزه قهرآمیز، پس از ۱۵ خرداد، عرضه شده است، نتیجه ای است که این سه حادثه - به مثابه سه سکوی پرش در نگرش و حرکت - به دست داده است.

شرایط جهانی گرایش به مبارزه قهرآمیز

در پی اجرای دکترین آمریکا مبنی بر انجام اصلاحات اقتصادی در کشورهای جهان سوم، به منظور پیشگیری از انقلاب و نیز سرعت رژیم شاه در اجرای اهداف ستیزه جویانه اش علیه روحانیت و فرهنگ اسلام، تعارض خشونت باری بین توده های شهری و روستایی کشور با رژیم شاه روی داد که با سرکوب شدید رژیم فروکش کرد ولی به تعبیری، به «آتش زیر خاکستر» مبدل گشت. از سوی دیگر، تأثیر تئوری های جنگ چریکی در آمریکای لاتین، به ویژه انقلاب کوبا، بر جوانان پرشور ولی سرخورده احزاب مارکسیستی و ملی گرا و نیز فعل و انفعالات ناشی از اختلافات بین دو قطب بزرگ کمونیستی - چین و شوروی - عاملی شدند بر نضج و طرح جدی مسئله چریکی در ایران. گروهی از نیروهای مبارز جوان در ایران، در مقطعی از قرن بیستم میلادی، در وضعیتی که علاوه بر انقلاب کوبا، پیروزی «جبهه آزادی بخش ملی الجزایر» بر نیروهای استعمارگر فرانسوی تحقق یافته بود؛

«نهضت ملی کنگو» به رهبری پاتریس لومومبا نبردی آرمانی را در جریان استقلال طلبی، رهبری کرده بود؛ نیروهای «جبهه آزادی بخش ملی ویتنام» حماسه جنگی نابرابر ولی اسطوره ای را در برابر آمریکا خلق کرده بودند؛ و در جای جای سرزمین های مستعمره نبرد آزادی بخش جریان داشت، هر نوع مبارزه غیر قهرآمیز را بی نتیجه و منتهی به بن بست می دانستند. پیروزی مارکسیسم در یک کشور جهان سوم غیرصنعتی مثل چین تأثیر زیادی بر حرکت های مارکسیستی در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین گذاشت؛ و الگوی انقلاب چین، به عنوان یک راه نوین مطرح شد. تئوری مائو که عبارت بود از به راه انداختن جنگ توده ای درازمدت در روستاها و به شورش کشاندن دهقانان و سپس ایجاد مناطق آزاد شده؛ و بعد از آن «محاصره شهرها به وسیله روستاها» و در نتیجه سقوط شهرها و پیروزی انقلاب، بر مارکسیست های کشورهای جهان سوم تأثیر فوق العاده گذاشت. (۱) عدم کارایی نظریات مائو در ایجاد تغییرات انقلابی در کشورهای جهان سوم و شکست های پی در پی همه گروه های مائوئیستی در این کشورها، سبب شد که به جای مائوئیسم شیوه جدیدی در مبارزات چریکی طرح شود؛ که به وسیله رژی دبره مارکسیست فرانسوی و دوست نزدیک چه گوارا در کتاب انقلاب در انقلاب تئوریزه شد. (۲) دبره در کتاب خود تأکید کرد که نظریات مارکس و انگلس و لنین دیگر کهنه شده است. برای شروع مبارزه مسلحانه، نیازی به حمایت توده ها و وجود «شرایط عینی و ذهنی» نیست؛ و یک گروه محدود چریکی، مانند موتور کوچکی است که موتور بزرگ (مردم) را به حرکت در می آورد. (۳) مشی «چریک کوه»، با مرگ چه گوارا در اکتبر ۱۹۶۷ در دره «ال یورو»ی بولیوی به دست نیروهای دولتی، در نطفه به خاموشی گرایید. این شکست ها سبب شد تا تئوریسین های جدیدی ظهور کنند. کارلوس ماریگلا برزیلی تئوریسین اصلی «جنگ چریک شهری» شد. او مرکز ثقل جنگ چریکی را «شهر» می داند. در شرایط سرمایه داری، قلب جامعه و نیروی اصلی محرک انقلاب (طبقه کارگر) در شهر

ص: ۲۱۸

- ۱- برای آگاهی بیشتر درباره دیدگاه های مائو آ مائوتسه تونگ، مسائل استراتژی در جنگ چین.
- ۲- برای یافتن مشخصات ترجمه فارسی کتاب آ «فهرست منابع» جلد سوم کتاب حاضر.
- ۳- طاهری، جنگ چریکی...: ص ۴۲.

نظریه های جنگ چریکی در ایران

نخستین مکتوبات مربوط به جنگ چریکی مارکسیستی، متعلق است به افراد طرفدار چین در کنفدراسیون؛ یعنی جمعی که از حزب توده انشعاب کردند و به «سازمان انقلابی حزب توده ایران» معروف شدند. (۲) این جمع با تبعیت محض و کلیشه ای از مائوئیسم، تلاش داشت وضعیت چین را با ایران انطباق دهد و چرایی شروع جنگ مسلحانه از روستا را چنین توجیه کند: از آنجا که نیروهای ضدانقلاب به طور عمده در شهرها متمرکزند، باید کار انقلابی قهرآمیز را از روستا آغاز کرد. علاوه بر نقدهای تند به این مواضع (۳) شکست و سرکوب شورش بهمن قشقایی در فارس و پس از آن دستگیری گروه پرویز نیکخواه (۴) نیز باعث شد که سازمان انقلابی حزب توده، چه به لحاظ نظری و چه در حیطه عمل، در انزوا قرار گیرد. اصلی ترین مباحث تئوریک در تأیید جنگ چریکی در ایران، نوشته های بیژن جزنی و علی اکبر صفایی فراهانی و مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان است. بجز برخی از نوشته های جزنی مطالب دیگران غالباً رونوشت و یا شرح و توضیحات متون کلاسیک تئورسین های جنگ چریکی آمریکای لاتین است. سرمایه تئوریک گروه های کوچک مارکسیست و یا تعدادی از جوانان مسلمان متأثر از آنها، در همین موارد خلاصه می گشت. آن دسته از جوانان مسلمانی که نیازهای فکری و نظری خود را در جبهه ملی دوم و نهضت آزادی نیافته بودند و نتوانسته بودند با جریان های اصیل اسلامی پیوند بخورند و در محافل بسته سیاسی و دانشجویی چپ گرا پاسخ سؤالات خود را می جستند، به سرعت مجذوب و مرعوب اینگونه نظریه پردازی ها شدند. حال آنکه، نیروهای اصیل اسلامی در پیوند با علما با اتکا بر آموزه های دینی و

ص: ۲۱۹

۱- همان: ص ۴۸.

۲- درباره سازمان انقلابی ا فصل سوم از گفتار دوم کتاب حاضر.

۳- برای آگاهی از برخی انتقاداتها اسناد و دیدگاه ها: ص ۴۸۳. نشریه دنیا، ش ۱ - سال ۱۳۴۵؛ مقاله «چگونه مارکسیست های واقعی مارکسیسم را تحریف می کنند». نشریه مردم، دوره ششم، شماره ۲۲ - اردیبهشت ۱۳۴۶؛ مقاله «بیماری چپ روی و چپ نمایی در بین نیروهای اپوزیسیون».

۴- درباره «شورش بهمن قشقایی» و «گروه پرویز نیکخواه» ا فصل سوم از گفتار دوم کتاب حاضر.

پشتوانه تاریخ اسلام، استراتژی و مشی مبارزاتی خویش را بر مبنای حکم شرعی و رهبری مرجعیت دینی به روشنی ترسیم کرده و متناسب با شرایط سیاسی اجتماعی و مقدمات خویش از انعطاف لازم برای انتخاب گزینه های مختلف و حتی متفاوت مبارزه سیاسی برخوردار بودند. در واقع نیروهای اصیل مسلمان هیچ گاه دچار بحران «خط مشی» نبودند و با دل سپردن به رهبری امام خمینی و هماهنگی با روحانیان مبارز، از تمامی اشکال و ظرفیت های مبارزه بر مبنای تجویز شرعی و تبیین دینی بهره می گرفتند. ساده ترین شکل نظریه پردازی در مشی مبارزاتی، ارجاع به تنوع شرایط، مواضع و عملکرد امامان معصوم علیهم السلام بود که در هر گونه وضعیتی پاسخ روشن و کافی از آنها استخراج می گردید. بدیهی بود که در موارد پیچیده و مبهم، اجتهاد عالمان و به ویژه حکم و رهنمود رهبر دینی و مرجع شرعی همواره گره گشا و روشنگر «تکلیف» و «وظیفه» مبارزه بوده است. به ویژه با توجه به این موضوع که آرمان گرایی اسلامی منوط و موقوف به نتیجه بخشی فوری و پراگماتیسم نبوده و نیست. در شرایط بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، نظریات مبتنی بر «امکان» و «ضرورت» «جهاد مسلحانه» به مثابه یکی از شیوه های مشروع حکم الهی جهاد علیه ظلم و استبداد، در بین بسیاری از نیروهای مسلمان مبارز، طرح و به طور جدی مورد بحث قرار گرفتند. ارزیابی شرایط اجتماعی و سیاسی و چگونگی جبهه بندی نظام سلطنتی نامشروع در برابر مردم بر آورد واقع بینانه و اصولی از جایگاه «مبارزه قهرآمیز» به عنوان «پشتیبان و مکمل» جنبش فراگیر و مردمی به رهبری امام خمینی (ره)، نوع نگاه جریان اسلامی اصیل را متمایز می ساخت. مهم ترین ویژگی این نگرش و خط مشی برآمده از آن، «بومی و درون زا بودن» می بود که ریشه در فرهنگ و تاریخ غنی دین و سرزمین اسلامی ایران داشت و علاوه بر تجارب قیام ها و مبارزات پیشین، از دستاوردهای سایر کشورها و فرهنگ ها نیز بهره می جست. در مشی «جهاد مسلحانه»، آرمان گرایی و تکلیف اعتقادی مانع بروز آفت ایده آلیسم و فانتزی رایج در گرایش های مارکسیستی می شد و تغییرات و پیروزی ها و شکست های دیگران، نه موجب یأس و سرخوردگی و نه عامل سردرگمی و انشعاب و دگرپستی های مکرر «تحلیل و مشی» می گشت.

«در پی قیام ۱۵ خرداد، مبارزه پارلمانی، لیبرالیستی، دموکرات مآبانه و مسالمت جویانه به کلی رنگ باخت. سازمان ها و گروه های سیاسی که با اندیشه پارلمانتاریسم حرکت می کردند، بیش از پیش به حاشیه رانده شدند و از مردم بیشتر جدا ماندند. اندیشه جنبش قهرآمیز و مسلحانه در میان ملت ایران به شدت و سرعت رشد کرد. در حوزه های علمی، مراکز دانشجویی و در میان کسبه و بازاری ها و... همه جا سخن از این بود که باید سلاح در دست گرفت و جهاد کرد.»^(۱) به نوشته سیدحمید روحانی: «جهاد مسلحانه در آیین اسلام و مکتب تشیع، جایگاه ویژه ای دارد... پیروان راه حسین(ع) به درستی آموخته اند که اگر با «قول لین» و با زبان نرم و ملایم نتوانند طاغوتیان را به راه آورند باید به جهاد و جانبازی برخیزند... و راه عاشورای حسینی، راه قیام و جانبازی و راه عزت و شهادت، همیشه باز است... این اندیشه های مکتبی و باورهای دینی... الهام بخش نیروهای مسلمان در گرایش آنان به جنبش مسلحانه است... قرن ها پیش از پیدایش اندیشه مارکسیستی در جهان، توده های پاکبخته مسلمان، همواره با حرکت های قهرآمیز و شیوه های جنگ و گریز در برابر ستمگران و زورمندان ایستاده بودند... در دوران معاصر مبارزات مسلحانه ای مانند اعدام انقلابی ناصرالدین شاه دیکتاتور به دست شهید میرزا رضا کرمانی و جنبش تنگستان به رهبری شهید رییس علی دلواری و جنبش جنگل به رهبری

ص: ۲۲۱

شهید میرزا کوچک خان نیز با شیوه های چریکی آغاز و دنبال شد. شهید مدرس نیز شماری از نیروهای خود را به آموزش نظامی و فراگیری تاکتیک های جنگی و چریکی فراخواند تا بتواند به قیام مسلحانه دست بزند... قیام خیابانی و جنبش شهید نواب صفوی نیز از نوع مبارزات چریک شهری بود.^(۱) از جریان ها و گروه های اسلامی، که در ابتدای دهه چهل در داخل کشور به مشی قهرآمیز در مبارزه اقبال کرده اند، دو گروه اصلی و جریان ساز، جداگانه بررسی شده اند: ۱- جمعیت مؤتلفه اس-لامی: این گروه، به لحاظ کلاسیک و در چارچوب تعاریف شناخته شده، منحصرأ در حوزه مشی مسلحانه قرار نمی گیرد و تنها بخشی از آن «شاخه نظامی» بوده است. ولی از جنبه اعتقاد به اقدام قهرآمیز در صورت لزوم در کنار سایر اقدامات ممکن، می توان آن را یک گروه سیاسی - نظامی برشمرد. اغلب اوراق کارنامه مؤتلفه معطوف به مبارزات سیاسی - مذهبی نهضت امام خمینی (ره) است و جنبه نیمه علنی - نیمه مخفی داشته است. تنها مورد قهرآمیز عملی شده در مشی مبارزاتی این گروه، اعدام انقلابی حسنعلی منصور - نخست وزیر شاه به هنگام طرح و تصویب لایحه کاپیتولاسیون - بود که به شیوه «فداییان اسلام» صورت گرفته است.

۲- حزب ملل اسلامی: این گروه، از اساس، بر محور مبارزه قهرآمیز و مشی چریکی به وجود آمد. رهبر آن، متأثر از جریانات سیاسی مخفی در کشورهای عربی به خصوص عراق، گروهی تشکیل داد که به سرعت از لحاظ کمی رشد نمود و توانست جمع کثیری از جوانان مسلمان را متشکل کند.

جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی

این جمعیت، در بهار ۱۳۴۲ از ائتلاف سه گروه مذهبی به وجود آمد.^(۲) گروه مسجد امین الدوله، گروه اصفهانی ها و گروه مسجد شیخ علی که در قالب هیئت ها و جلسات مذهبی فعالیت می کردند و با آغاز

ص: ۲۲۲

۱- همان: صص ۱۱۱۳ - ۱۱۱۶.

۲- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۵ - ۱۶۶. تعبیر «گروه» به جای «هیئت» نیز از عراقی است: «... در تهران سه گروهی بودند که با همدیگر کار می کردند. کار که می کردند، کارهای مذهبی داشتند... مطالعه کتابی داشتند، قرائت قرآنی داشتند... برنامه اردویی داشتند... البته دو گروهش تقریباً این شکلی بود؛ یک گروهش هم که مال شهرستان بودند، به خصوص بیشترشان مال اصفهان بودند که به نام بیچه های اصفهانی معروف بودند توی بازار.» همان: ص ۱۶۵.

نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۱، به طور جداگانه «فعالیت های چاپ و پخش اعلامیه های مراجع و علما و برگزاری تظاهرات و راهپیمایی ها و مجالس سخنرانی ها [را] به صورت پراکنده داشتند»،^(۱) بعد از برقراری ارتباط با امام، به توصیه ایشان برای اتحاد با یکدیگر آشنایی پیدا کرده در قالب مؤتلفه به هم پیوستند.^(۲) آیه الله دکتر بهشتی که جلسات درس خصوصی با دو گروه اصفهانی ها و مسجد امین الدوله داشت، «نقش مؤثری در ایجاد هماهنگی و تشکل مؤتلفه» ایفا نمود.^(۳) مؤسسان این گروه عمدتاً از کسبه و اصناف بازار بودند که در فعالیت های مذهبی و سیاسی دارای سوابق مختلفی بودند و برخی از آنها تجارب عضویت در گروه های سیاسی را نیز داشتند. از بیش از ۴۰ تن مؤسسان و رهبران غیرروحانی این جمعیت تنی چند از شناخته شده ترین آنها عبارتند از: حاج صادق امانی، محمدصادق اسلامی، حاج مهدی عراقی، حبیب الله عسکراولادی، سیداسدالله لا-جوردی، حاج سیدعلاءالدین میرمحمد صادقی، حاج حبیب الله شفیق، حاج ابوالفضل توکلی. مؤتلفه در مدت کوتاهی موفق به توسعه شبکه در تهران و ایجاد هسته هایی در شهرها گردید. در بدو تشکیل این سازمان، مؤسسین آن درصدد برآمدند برنامه ها و اصول خود را با امام خمینی (ره) هماهنگ و موافق سازند. حاج مهدی عراقی در این زمینه می گوید: [...] ایشان هم تأیید فرمودند؛ و هرکسی هم که می رفت از حاج آقا [=امام خمینی] سؤال می کرد، ایشان می فرمودند که «مسلمان باید تشکیلاتی باشد؛ مسلمان بدون تشکیلات ارزشی ندارد.»^(۴)

مرام نامه و اساسنامه پس از تصحیح توسط آیه الله دکتر بهشتی و حجه الاسلام دکتر باهنر (مسئول کمیته تبلیغات) زیر نظر شورای روحانیت تهیه و پس از مشورت و تصویب، در حوزه های اصلی و شوراهای مرکزی هیئت های سه گانه نیز به تصویب رسید.^(۵) شورای روحانیت که در رأس جمعیت قرار داشت متشکل از ۴ نفر بود: آیه الله مطهری، آیه الله دکتر بهشتی، آیه الله انواری و حجه الاسلام مولائی.^(۶)

ص: ۲۲۳

- ۱- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۷.
- ۲- همان: صص ۱۴۷ و ۱۴۹.
- ۳- همان: ص ۱۵۱؛ پانویس.
- ۴- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۶۶.
- ۵- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۵۴.
- ۶- همان: صص ۴۴۹ و ۱۵۳.

پس از نوشتن اساسنامه و آیین نامه، تقسیم کارها در چهار گروه انجام گرفت: گروه اجراییات، گروه بررسی مسائل سیاسی، گروه اقتصادی و گروه روحانیت (ایدئولوژی و اعتقادات).^(۱) مسئله ایدئولوژی را واگذار گروهی به نام «گروه روحانیت» کرده بودیم که آنها مسائل تعلیماتی را از جهت ایدئولوژی بررسی می کردند؛ به صورت جزوات، می دادند و در حوزه های [تشکیلات] تدریس می شد.^(۲) حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، پس از اشاره ای گذرا به تشکیل مؤتلفه، در مورد رابطه منظم این تشکیلات با روحانیت می نویسد: [...] امام هم موافقت کردند و چند روحانی مورد اعتماد خودشان را برای نظارت بر کار این ها و پاسخگویی سؤالات و تغذیه فکری شان انتخاب کردند؛ از آن جمله آقایان مطهری، بهشتی، انواری. کتاب انسان و سرنوشت آقای مطهری محصول درس هایی است که ایشان برای همین جمعیت و جلسات دیگری از این قبیل آماده کرده بودند.^(۳) در خصوص مشی مبارزاتی، به نظر می آید که حرکت های مؤتلفه متناسب با روند مبارزه امام خمینی (ره) بوده و از بدو تشکیل مبارزه قهرآمیز در دستور کار قرار نداشته است. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در مورد علل اتخاذ مشی قهرآمیز در این جمعیت می گوید: «موج جدید مبارزه از سال ۴۱ پیدا شد... یک حرکت اسلامی بود، بر پایه موعظه و نصیحت و با سخنرانی، اعلامیه، تظاهرات، اجتماعات عظیم و اعتراضات صریح و افشاگری و ارشاد سیاسی علنی و حضوری فراگیر در سراسر کشور. ماهیت این مبارزه دینی و سیاسی بود، بی آنکه بخواهیم دست به اسلحه ببریم. بعد از خشونت که رژیم نشان داد و تظاهرات بدون خشونت مردم [۱۵ خرداد] را به خاک و خون کشید و در پی آن زندان ها و اعدام ها، واکنشی پیش آمد و عده ای به این فکر افتادند که نمی توان به حرکت نظامی رژیم پاسخ سیاسی داد. پاسخ مناسب خشونت، خشونت است. از طرفی گروهی از فداییان اسلام هم - مثل حاج مهدی عراقی و حاج صادق امانی - از یاران نزدیک امام بودند که تجربه ها و سوابق گذشته آنان در گرایش به حرکت مسلحانه، مؤثر بود. چنین بود که در کادر مرکزی مؤتلفه، گروهی راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. تکروری هم نبود، دوستان دیگر آنان هم این حرکت را تأیید می کردند، ما هم در سطح

ص: ۲۲۴

۱- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۲- همان: ص ۱۶۷.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

محدود و کنترل شده مخالف نبودیم. چون احساس می شد که اگر با آن خشونت رژیم با نرمش برخورد شود، گستاخ تر می شوند... با چنین زمینه ای گروهی از مؤلفه به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند.»^(۱) تشکیلات مؤتلفه طبق اساسنامه که با رعایت اصول تقیه (پنهان کاری مبارزاتی) تنظیم شده بود، دارای ۳ سازمان مرکزی، مالی، و تبلیغات و ارتباطات بود.^(۲) شورای روحانیت، شورای تصمیم گیری و شاخه نظامی در متن اساسنامه مکتوب درج نگردید ولی عملاً وجود داشت.^(۳) واحد پایه تشکیلات مؤتلفه، «حوزه» بود؛ و فعالیت هفتگی حوزه ها عبارت بود از بحث عقیدتی، تفسیر سیاسی امور داخلی، تفسیر سیاسی امور خارجی، مطالعه انقلاب های آزادی بخش، جمع آوری حق عضویت اعضا و برآوردن نیازهای سازمانی.^(۴) حاج مهدی عراقی می گوید تا مرحله دستگیری رهبران گروه در بهمن ۴۳ «در حدود ۵۰۰ جلسه ما داشتیم و ۵ هزار تا عضو می شده که ۵۰۰ جلسه می توانیم بگوییم در تهران و شهرستان ها داشتیم که سیصد و خرده ای از آن در تهران بود... طی این مدت یک نفر، یک دفعه، نه پلیس توانست رخنه کند و کشف کند و نه ساواک، این حرفی بود که خود این ناصر مقدم که الآن [پاییز ۵۷] رییس ساواک هست، آن موقع هم رییس سازمان امنیت تهران بود، گفت که در این مملکت نزدیک به سه سال حرکت هایی ایجاد شد که همه دست این گروه [مؤتلفه] بود، بدون اینکه ما سرنخی از آنها به دست آوریم.»^(۵) تا سال ۱۳۴۳ هشت جزوه تشکیلاتی - سیاسی حاوی مسائلی در مورد حزب، ضرورت مبارزه، عضوگیری و غیره - که عنوان جزوه یا درس هشتم، «ضرورت مبارزه در شرایط فعلی از نظر شرعی» بود - در اختیار حوزه های مؤتلفه قرار گرفته بود. این دروس، پس از مطالعه اعضا و مباحثه در حوزه، از طرف مسئول رابط جمع آوری می شد. هر ماه، «تفسیر سیاسی ماه» نیز در نشریه ای جداگانه منتشر می شد.^(۶) پیشتر، از جمله در جزوه ای منتشر شده در اروپا، اشاره شده بود که «ارگان مؤتلفه، نشریه انتقام بود...» و

ص: ۲۲۵

۱- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۴.

۲- همان: ص ۱۵۵.

۳- همان: صص ۲۴۱ - ۲۴۲. عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۶؛ تصریح بر وجود شاخه نظامی.

۴- اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: ص ۲.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۱۷۰.

۶- اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: صص ۲-۳.

شرح نسبتاً مبسوطی نیز در بیان مشخصات و محتوای آن آمده بود؛^(۱) این تصور از آن رو پدید آمده بود که طبق تصریح حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، این نشریه و نشریه بعثت را جمعی از روحانیون مبارز قم با پشتوانه مالی مؤتلفه منتشر می کرده اند؛ که طبعاً در حوزه های آن نیز مطالعه می شده است.^(۲) در نگاهی اجمالی، بخشی از عمده ترین فعالیت های مؤتلفه - یا دقیق تر، گروه های تشکیل دهنده مؤتلفه - به قرار زیر است: بهمن ماه ۱۳۴۱ تدارک و شرکت در رهبری اعتصابات علیه فراندوم شاه در ۶ بهمن. خرداد ماه ۱۳۴۲ سازمان دادن و سامان بخشیدن تظاهرات ده ها هزار نفری عاشورای ۱۳۸۳ ق. / ۱۳ خرداد و سپس ۱۵ خرداد. فروردین ماه ۱۳۴۳ برگزاری مجالس جشن آزادی امام خمینی (ره) در تهران و قم، که تبدیل به مجالس افشاگری علیه رژیم شد؛ برگزاری مجلس ختم شهدای مدرسه فیضیه در مسجد جامع چهل ستون تهران. خرداد ماه ۱۳۴۳ تدارک و رهبری تظاهرات عاشورای ۱۳۸۴ ق.، در بزرگداشت نخستین سالگرد شهدای ۱۲ محرم / ۱۵ خرداد.

ص: ۲۲۶

۱- همان: ص ۳.

۲- «از اساسی ترین کارهای ما در آن چند ماه [فاصله دستگیری تا آزادی امام خمینی] ایجاد تشکیلاتی بود که مرکزیت آن از یازده نفر تشکیل می شد: آقایان خامنه ای، منتظری، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی، امینی [نجف آبادی]، محمدخامنه ای، آذری [قمی]، مشکینی، حائری تهرانی و من. نشریه مخفی بعثت و انتقام در حقیقت ارگان همین جمعیت بود که در کارهای اجرایی آن آقایان سید محمود دعایی، مصباح، علی حجتی کرمانی و سیدهادی خسروشاهی و من همکاری داشتیم. نشریه بعثت بیشتر جنبه سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه انتقام جنبه ایدئولوژیکی آن قوی بود؛ که شاید براساس احساس چنین نیازی پس از بعثت منتشر شد. بعثت را من اداره می کردم و انتقام را آقای مصباح یزدی. در حل مسائل مالی هم نقش اساسی را هیئت های مؤتلفه داشتند.» هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۱۹۵.

آبان ماه ۱۳۴۳ چاپ و پخش وسیع اعلامیه ضد کاپیتولاسیون امام خمینی (ره)، در تهران و شهرستان‌ها؛ تدارک اعتصاب در بازار و محلات جنوبی تهران، به مناسبت تبعید امام خمینی (ره). آذر ماه ۱۳۴۳ رهبری اعتصابات تاکسیرانان تهران در ۹ آذر، به مناسبت گران شدن قیمت بنزین؛ برگزاری میتینگ اعتراضی ضد رژیم در ۲۱ آذر در مسجد حاج سید عزیزالله تهران. بهمن ماه ۱۳۴۳ اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست وزیر شاه در اول بهمن، به علت طرح و تصویب ماده واحده منضم به «قرارداد وین» دایر بر مصونیت قضایی و کنسولی مستشاران نظامی آمریکا در ایران (کاپیتولاسیون). (۱) صبح روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور به ضرب گلوله های سلاح کمری محمد بخارایی مجروح شد و در ششم بهمن ماه، مصادف با سالروز فراندوم شاه، درگذشت. «هیئت های مؤتلفه اسلامی برای اعدام انقلابی حسنعلی منصور و دیگر مقامات دولتی از [آیه الله] حاج سید هادی میلانی مجوز گرفتند. طبق برنامه تعیین شده از سوی این گروه، بنا بود همزمان با کشتن منصور، برخی از مهره های دیگر رژیم شاه، مانند نصیری، علم، اقبال و برخی از مدیران جراید که وابسته به دربار و صهیونیسم بین المللی بودند و به امام اهانت می کردند نیز کشته شوند، نیز برخی از مراکز و اماکن وابسته به دربار، امپریالیسم و صهیونیسم نیز منفجر شود. لیکن پیش از آنکه بتوانند به این برنامه ها جامه عمل بپوشانند، همگی شناسایی و دستگیر شدند.» (۲) در جریان محاکمه این گروه، که در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ آغاز شد، صادق امانی - از رهبران مؤتلفه - گفت: ما با بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به «این مسئله» از لوله تفنگ می تواند خارج

ص: ۲۲۷

-
- ۱- عراقی، ناگفته ها: صص ۱۶۵ - ۲۱۲؛ با تلخیص. اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: صص ۲ - ۴.
 - ۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۲۲. در مورد مجوز شرعی همچنین مقدم، خشونت قانونی: صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

شود. (۱) وی در قسمت دیگری از دفاعیات خود نیز گفت: «شاه بدون آنکه حق دخالت در امور مملکت را داشته باشد، رسماً دخالت و اوامر خود را تحمیل می نماید، که ما خواهان محو آن هستیم، من به خوبی مشاهده و احساس می کنم که تبعیض سراسر شئون این کشور را فراگرفته است. بسیار در شگفتم در کشوری که دم از اسلام و مذهب تشیع می زند، نمونه های حیات اسلامی هیچ دیده نمی شود.» (۲) محاکمه در دادگاه نظامی و به صورتی - تقریباً - در بسته انجام گرفت. محمدبخارایی جوان ۲۱ ساله ای که متهم ردیف اول شمرده می شد، از موضع دفاع از عمل خویش برخوردار کرد و دست به افشاگری علیه رژیم زد. وی پس از بیان مشکلات اقتصادی کشور، فقر مردم، شدت اختلاف طبقاتی و اشاعه رو به فزون فساد توسط سران رژیم، اظهار داشت (نقل به مضمون): آقای دادستان! اینها چیزهایی هستند که عامل محرک من [بوده است] که من را وادار کرد حداقل بتوانم از یکی از افرادی که این فساد را در این جامعه حاکم کرده و این بدبختی را برای جامعه ما به وجود آورده انتقام بگیرم. و من ادعا می کنم که اولین تیر را به طرف دشمن رها کردم تا به جوانان این مرز و بوم بگویم: تا خارج کردن آخرین نفر استعمار، اسلحه خودشان را [به زمین نگذارند]. (۳)

مرتضی نیک نژاد متهم ردیف سوم نیز در دفاعیه خویش چنین گفت: «این فشار و اختناق است که در سینه ها، کینه های التیام ناپذیری به وجود می آورد و این تبلیغات مسموم است که نمی گذارد فریاد سوزناک و جگرخراش مظلوم شنیده شود. این شیوع کفر و نفاق است که نمی گذارد پیام های الهی به گوش مردم برسد. و این استعمار است که نمی گذارد پیک آزادی، نوید امیدبخش خود را در فضا طنین انداز کند.» (۴) دادستان نظامی برای ۱۳ تن از متهمان تقاضای اعدام کرده بود. با اقداماتی که در سطح جامعه و بویژه توسط علما و روحانیون انجام شد، در دادگاه تجدیدنظر ۶ تن به اعدام محکوم شدند و بقیه به حبس های مختلف. «علاوه بر گروه محمد بخارایی [شاخه نظامی]، بیش از صد نفر از افراد «جمعیت های

ص: ۲۲۸

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۷۴ - ۳۷۵.

۲- مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوش ۴.

۳- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۳۸.

۴- مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوش ۳.

مؤتلفه اسلامی» نیز به اتهام همدستی با آنان پس از شکنجه های غیرانسانی، در دادگاه نظامی به زندان درازمدت» محکوم شدند. (۱) سرانجام مطبوعات کشور در ۲۶ خرداد ماه ۱۳۴۴ اعلام کردند که حکم اعدام در مورد چهار تن به اجرا درآمده است. اسامی و مشخصات اعضای بازداشت شده مؤتلفه و محکومیت آنان ذیلاً درج شده است:

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولد

شغل

محکومیت

۱

محمد بخارایی

۱۳۲۳

شاگرد آهن فروش

اعدام

۲

رضا صفارهرندی

۱۳۲۵

پارچه فروش

اعدام

۳

مرتضی نیک نژاد

۱۳۲۱

گالش فروش

اعدام

۴

صادق امانی همدانی

۱۳۰۹

خواربارفروش

اعدام

۵

مهدی عراقی

۱۳۰۹

معدن چی

اعدام (تبدیل به ابد)

۶

هاشم امانی همدانی

۱۳۰۳

حبوبات فروش

اعدام (تبدیل به ابد)

۷

حیب الله عسگر اولادی

۱۳۱۱

فروشنده خشکبار (تحصیلات حوزوی تا سطح)

ابد

۸

عباس مدرّسی فر

۱۳۱۷

خواربارفروش

ابد

۹

ابوالفضل حیدری

۱۳۱۹

حبوبات فروش

ابد

۱۰

محمدتقی کلافچی

۱۳۲۰

بلورفروش

ابد

۱۱

محمی الدین انواری

۱۳۰۵

روحانی

۱۵ سال

۱۲

احمد شاهبداغلو (شهاب)

۱۲۹۸

آهن فروش

۱۵ سال

۱۳

حمید ایپکچی

۱۳۲۶

محصل (روحانی زاده)

۵ سال در دارالتأدیب (به علت صغر سن)

سایر اعضای شورای روحانیت و بقیه رهبران و مسئولان اصلی مؤتلفه توسط ساواک شناسایی نشدند و هویت و جایگاه تشکیلاتی آنها در آن زمان مکتوم ماند. دو عضو مهم جمعیت مؤتلفه متواری شدند و رژیم تا سال ها از آنها خبری نداشت. فرد نخست سیدعلی اندرزگو روحانی عضو شاخه نظامی معروف به «شیخ عباس تهرانی» در سال های بعد با گروه «حزب الله» و «سازمان مجاهدین خلق» ارتباطاتی پیدا کرد و در تدارک اسلحه آنها را یاری داد. وی به دلیل تعبدش به «احکام شرع» نتوانست به همکاری با سازمان اخیر ادامه دهد؛ و سرانجام در ماه رمضان ۱۳۵۷ شمسی، پس از ۱۳ سال مبارزات مؤثر و زندگی مخفی

ص: ۲۲۹

در درگیری مسلحانه توسط مأموران ساواک شهید شد. (۱) نفر دوم حاج مهدی بهادران عضو سازمان مرکزی با نام مستعار «عباس میرزایی»، ضمن حضور در جریان مبارزات، سال ها در شیراز - ظاهراً - به معماری اشتغال داشت؛ تا اینکه در سال ۴۸ دستگیر شد و هویت اصلی وی فاش گردید (۲) از میان اعضای زندانی مؤتلفه، عباس مدرسی فر به سازمان مجاهدین خلق جذب شد - که پس از حوادث اوایل تابستان ۱۳۶۰، همراه با برخی دیگر از اعضای سازمان، روانه خارج از کشور گشت. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی معتقد است که فکر مبارزه مسلحانه ابتدا در مؤتلفه قوی بود، اما پس از ضربه ای که به علت اعدام انقلابی منصور به آنان وارد شد، تقریباً این اندیشه از میان آنان رفت، چرا که از آن ماجرا چنین نتیجه گرفته شد که «با عملیاتی کوچک، ضربه ای بزرگ به جریان های سیاسی وارد می شود.» (۳) پس از دستگیری های سال ۴۴ به بعد «و مسافرت شهید مظلوم دکتر بهشتی به اروپا و ضرورت مخفی کاری بیشتر... مؤتلفه دچار رکود شد و هر چند فعالیت های آن تا سال ۴۹ ادامه یافت اما آن گسترش قبلی را نداشت... و دیگر به نام مؤتلفه اسلامی فعالیت چندانی انجام نگرفت.» (۴) چند نکته در جمع بندی یادآور می گردد: ۱- مؤتلفه را در تعاریف متداول نمی توان در حوزه گروه هایی قرار داد که استراتژی و تاکتیک های مدوئی برای مبارزه مسلحانه داشته اند. ۲- از مجموعه شواهد و خاطرات برمی آید که هدف اعدام انقلابی، در ابتدا، شخص شاه بوده است اما به دلیل نداشتن «سازمان دهی برای جایگزینی» او، از این اقدام منصرف شده اند. یکی از عمده ترین دلایل انصراف، بیم جایگزینی نیروهای سازمان یافته ای بوده است که ایدئولوژی دیگری داشته اند و احتمالاً با کمک اجنبی قدرت را قبضه می کرده اند. (۵) خود بخارایی نیز در

ص: ۲۳۰

۱- مشروح ماجرای کنترل و برخورد ساواک، از زبان بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) - بازجو و شکنجه گر ساواک - در دادگاه انقلاب اسلامی بیان شد. روزنامه اطلاعات، ۳ تیر ۵۸. برای آگاهی بیشتر در مورد زندگی سیدعلی اندرزگو کتاب سردار سرفراز... و مجله عروه الوثقی، ش ۷۹، ۹ مرداد ۵۹.

۲- طاهری، خاطرات...: ص ۷۱. در گزارش ساواک نام شناسنامه جعلی وی «حسن میرزایی» قید شده است. مقدم، خشونت قانونی: ص ۴۳۰.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۴۱.

۴- مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۸.

۵- عراقی، ناگفته ها: ص ۲۰۹.

بازجویی‌ها و محاکمات، به قصد اولیه از بین بردن شاه تصریح دارد: آقای بخارایی صراحت دارد بر اینکه ما نظر اولی مان این بود که شاه را برداریم از وسط؛ چون عامل مستقیم استعمار در داخل، این را تشخیص داده بودیم. ولی بعد از مذاکراتی که داشتیم، چون دیدیم که در داخل ما آن سازمان بندی و تشکیلاتی که با رفتن شاه بتوانیم خودمان قبضه کنیم و دیگران یا استعمار دیگری نیاید و جایگزین نشود نداریم، بهتر دیدیم که به عنوان هشدار به استعمار و به شاه، این مهره‌ها را انتخاب کنیم. ... [و ما از این فرصت استفاده بکنیم، بتوانیم آن سازمان بندی که جایگزین این تشکیلات بشود، به وجود بیاوریم. (۱)]

۳- نقش بخارایی در اعدام انقلابی منصور و بازجویی و محاکمات قابل توجه است؛ تا آنجا که بیژن جزنی پس از اشاره به سابقه فعالیت بخارایی در جبهه ملی می نویسد: بخارایی در بازجویی مقاومت کرد ولی با شناسایی او، رفت و آمدهای او و همکارانش به خانه و آشنایی اش با این افراد، رفقاییش بازداشت شدند. ... [پس از تحقیقات و محاکمه، سرانجام چهار نفر به اسامی محمد بخارایی، صفار هرنندی، مرتضی نیک نژاد و صادق امانی به شهادت رسیدند و بقیه به زندان‌های سنگین محکوم شدند. (۲)] عراقی نیز تصریح دارد بر اینکه «مرحوم بخارایی هیچ اعترافاتی نداشته، اصلاً»؛ (۳) و در خصوص مواضع نخستین او در بازجویی، پیش از کشف گروه و دستگیری سایر افراد، می نویسد: بخارایی هم همه مسئولیت‌ها را خودش پذیرفته بود. خودش قبول کرده بود. گفت: «خودم کردم؛ تشخیص این بود: خائن بوده، وظیفه شرعی ام بوده.» (۴) ۴- عمل شجاعانه و «موفق» بخارایی، در افزایش جذب جوانان مذهبی به مبارزه مؤثر بود. این نکته را جزنی نیز مورد تأکید قرار داده است: کشته شدن منصور، در حد عمومی، اثر گذاشت و در افزایش تمایلات مسلحانه به خصوص در بین عناصر مذهبی و غیر مارکسیست بی تأثیر نبود. (۵) واقعه کاخ مرمر، چنانکه در فصل بعد اشاره خواهد شد، یکی از تأثیرات این حرکت محسوب می شود.

ص: ۲۳۱

۱- همان: ص ۲۳۳.

۲- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳- عراقی، ناگفته‌ها: ص ۲۱۷.

۴- همان: همان صفحه.

۵- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۰.

۵- خصوصیات اعتقادی و اخلاقی اعدام شدگان، الگوی ویژه ای در مبارزات پدید آورد. آنان «به اسلام راستین سخت ایمان داشتند... و در راه عقیده خود از هستی خویش مایه گذاشتند. برخی از این افراد، چنانکه دوستانشان اظهار کردند، در مدت عمر ترک اولی انجام ندادند و عمل مکروهی از آنان سر نزد. درباره شهید امانی برخی از مجتهدان عادل گفتند که ایشان عادل است و به ایشان [در] نماز [اقتدا کرده] می خوانند. آنان در روزهای آخر عمر در زندان، همواره با وضو بودند و به راز و نیاز و عبادت اشتغال داشتند و آنگاه که به سوی میدان شهادت می رفتند، با رویی باز و چهره ای خندان و قدمی استوار، پیک مرگ را استقبال کردند و در حالی که با فریاد «الله اکبر» میدان تیر را به لرزه درآورده بودند، به سوی خدا شتافتند.»(۱)

حزب ملل اسلامی

روزنامه های ۲۸ دی ماه ۱۳۴۴، به نقل از سرهنگ فرسیو دادستان ارتش، از کشف و سرکوب جمعیتی با نام «حزب ملل اسلامی»(۲) خبر دادند. رژیم در خرداد ۴۴ عاملین ترور منصور را به اعدام و حبس های سنگین محکوم کرد. در آذرماه آن سال نیز محاکمه ۱۴ تن از متهمین حادثه کاخ مرمر را، به انجام رساند و محکومیت شان را اعلام نمود. فحواي تبلیغات رژیم حکایت از آن داشت که چنانچه سازمان مخالفی وجود داشته سرکوب شده است. از این رو، با آنکه نخستین بازداشت های اعضای حزب ملل در اواخر مهرماه همان سال صورت گرفته بود لیکن اخبار آن ماه ها بعد انتشار یافت. مطابق تحلیل رهبر و یکی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، تأخیر در اعلام کشف جمعیت مزبور

ص: ۲۳۲

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲.

۲- برای تنظیم این بخش، از تاریخ سی ساله ایران تألیف بیژن جزنی نیز استفاده شده است. در مقاله «حزب ملل اسلامی» که در شماره نخست فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر به چاپ رسیده، ذیل عنوان فرعی «نقدی بر ارزیابی نویسنده گان»، به شدت به جزنی و کسانی که از نوشته وی سود برده اند انتقاد شده است. بیژن جزنی در نقل ماجرای تشکیل و کشف حزب ملل، تا حدی انصاف به خرج داده ولی در طرح تحلیل جهت دار خود نکات درست و نادرست را به هم آمیخته است. در بسیاری از موارد، روایت «دیگران» - تا آنجا که ناقض واقعیت ها نباشد - سودمندتر است؛ به خصوص اگر به حوزه نقد و تحلیل راجع باشد.

بی سبب نبود. (۱) دستگیری گروه زیادی از مخالفین رژیم، آن هم جوانانی که متوسط سن آنها ۲۳ سال بود، «در حقیقت نشانه ای از یک جریان نیرومند مخالف و مبارز علیه رژیم بود» و «نشان از یک جریان تازه ای بود که برای جوانان جاذبیت و مقبولیت داشت». شیوع اخبار غیررسمی درباره این تشکیلات، در محافل سیاسی و تبلیغاتی داخل و خارج کشور، رژیم را ناچار ساخت که «خبر را به شکل کاملاً غیرمنتظره و به صورتی ویژه، که نشان از پیروزی دولت بر یک جریان بسیار خطرناک علیه امنیت ملت و کشور داشت، اعلام نماید». (۲) طرح تأسیس این حزب در سال ۱۳۴۰ توسط رهبر آن ریخته شد و فعالیت برای عضوگیری، در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ آغاز گشت و در فاصله کوتاهی توانست شماری (جمعا ۵۵ نفر) از نیروهای جوان مذهبی را به خود جذب کند، اما پس از لو رفتن تشکیلات و دستگیری همه اعضا، به سرعت پایان یافت و تنها، رهبران آن برای سال ها در زندان رژیم شاه باقی ماندند. (۳) سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی، فرزند یکی از علمای مقیم نجف اشرف، در دوران تحصیلات متوسطه جذب جنبش اسلامی عراق بویژه حزب الدعوه شد. وی برای ادامه تحصیل به ایران آمد و در سال ۱۳۴۰، به اتفاق چند تن از دوستانش، تشکیلاتی را پایه ریخت که «حزب ملل اسلامی» نام گرفت. «سید محمدکاظم که تنها بیست و سه سال داشت... توانست در قم با برخی از طلاب ملاقات کرده و از میان آنان محمدجواد حجتی را به تشکیلات وارد کند. در تهران نیز دوستانی داشت که هر کدام به نوبه خود وظایفی را در تشکیلات برعهده داشتند. هدف این حزب، سرنگونی نظام سلطنتی و ایجاد دولت اسلامی بود». (۴) علایق بجنوردی در عراق و نگاه او به تحولات سیاسی جهان عرب و آمریکای لاتین فضای سیاسی

ص: ۲۳۳

-
- ۱- منظور سید محمدکاظم بجنوردی و جواد منصوری است. مأخذ، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۱۹۲ است؛ ولی آنچه در گیومه سطور بعدی نقل شده از جواد منصوری است که مأخذ آن در پی می آید.
 - ۲- منصوری، سیر تکوینی انقلاب اسلامی: ص ۲۳۲. روزنامه کیهان، چهار روز پس از مصاحبه دادستان ارتش، گزارش رپرتاژگونه ای انتشار داد که نمونه ای از عناوین و مطالب آن در اسنادی از جمعیت های مؤتلفه...: صص ۵۲ - ۵۵ از روزنامه کیهان ۲ بهمن ۴۴ نقل شده است.
 - ۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۲۸ - ۳۲۹.
 - ۴- همان: ص ۳۲۹.

و انقلابی ذهن بجنوردی را شکل می داد. (۱) خود وی در این مورد چنین نوشته است: [...] از همه جریان‌های انقلابی که در دنیا بود کسب تجربه و بهره برداری می کردیم. شخص خاص و یا جریان خاصی مد نظر نبود. از حرکت‌های ناسیونالیستی ناصر گرفته تا جنگ‌های چریکی الجزایر و کوبا، تا جنگ‌هایی که در آسیای جنوب شرقی بود و مبارزاتی که در همه کشورهای جهان سوم در آن زمان وجود داشت، ما بهره و الهام می گرفتیم. [...] الهام به این معنی که برای ما القای تجربه بود. (۲) بجنوردی و دوستانش، مشی قهرآمیز و «استراتژی مبارزات مسلحانه» را برگزیدند. نشریات درون گروهی تدوین شد و در کلاس‌ها (حوزه‌ها) ی حزب مورد بررسی قرار گرفت. اولین نشریه، ما و مرحله کنونی نام داشت. (۳) این نشریه چکیده نظریات «حزب ملل اسلامی» و مطالبی راجع به مبارزه مسلحانه را در خود جای داده بود و در ضمن آن، شرایط اقتصادی و سیاسی مورد تأکید قرار می گرفت. (۴) استراتژی حزب دارای سه مرحله بود: مرحله اول را «مرحله ازدیاد و تعلیمات» می نامیدند، مرحله دوم «استعداد یا آمادگی» بود و مرحله سوم «ظهور یا قیام مسلحانه»؛ که خود سه مرحله داشت: اول «آشوبگری مسالمت آمیز»، دوم «آشوبگری قهرآمیز»، سوم «جنگ چریکی دهقانی». (۵) حزب معتقد بود که پیش از «آشوبگری قهرآمیز» و یا در عرض آن، باید درصدد کسب «مشروعیت عرفی و شرعی» مبارزه باشد. چون هنوز - عملاً - به مرحله مبارزه مسلحانه نرسیده بودیم، از لحاظ امنیتی، برای خودمان جایز و لازم نمی دانستیم که برویم نزد مجتهدین [و] کسب مشروعیت کنیم ولی کسب مشروعیت در برنامه هایمان بود و معتقد بودیم آنچه را که امام در این زمینه پاسخ داده است، پاسخ مقطعی و برای همان گروه و محدود به همان گروه بوده است؛ و مخاطبین امام مشخص و معین بود[ند]؛ بنابراین ما، در وقت خودش، به هر حال کسب اجازه می کردیم. (۶)

ص: ۲۳۴

- ۱- هفته نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی ماه ۷۴: ص ۱۳؛ متن خاطرات بجنوردی.
- ۲- هفته نامه بهمن، ش ۱۶، اول اردیبهشت ۷۵: ص ۱۳.
- ۳- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۰. هفته نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی ماه ۷۴: ص ۱۳.
- ۴- هفته نامه بهمن، ش ۲: همان صفحه.
- ۵- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱ و ۲-۳: مقالات بجنوردی و حجتی کرمانی. هفته نامه بهمن، ش ۳ و ۴: ص ۱۳.
- ۶- هفته نامه بهمن، ش ۶، ۲۱ بهمن ۷۴: ص ۱۳.

«این حزب یک برنامه ۶۵ ماده ای داشت که مهم ترین نکته آن ایجاد دو مجلس، یکی مجلس مردم و دیگری مجلس بزرگان بود. در مجلس نخست، لوایح مطرح می شود و در نهایت برای تعیین حدود شرعی، به مجلس بزرگان که از فقهای عادل تشکیل شده، ارجاع داده می شود... [به نظر مؤسس حزب] حزب ملل در سه زمینه، [در زمان تأسیس و عرصه نظریه پردازی] پیشگام مبارزات مرحله نوین بود. نخست در براندازی رژیم، دوم طرح حکومت اسلامی و سوم جنگ مسلحانه.» (۱) «حزب برای مدتی به ایجاد نظم داخلی خود پرداخت و در نهایت خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کرد. این اقدامات خیلی سریع و تقریباً بی حساب انجام شد، دلیل آن هم کم تجربگی افراد بود که بیشتر جوانان حول و حوش بیست سال بودند.» (۲) سرانجام رهبر و اعضای «حزب ملل اسلامی» در مهرماه ۱۳۴۴، پیش از انجام هر عملیاتی، از طریق کاملاً تصادفی به دلیل «یک سهل انگاری ساده» توسط یکی از افراد «تازه عضوگیری شده» به دام افتادند و گروه متلاشی گشت. (۳) به گفته بجنوردی، «حزب در لحظه دستگیری بیش از یکصد نفر کادر آموزش دیده تشکیلاتی داشت که برای هر مأموریت و هر فداکاری حاضر بودند و انگیزه همه این افراد، اسلام و حکومت اسلامی بود.» (۴) وی تأکید دارد که «حضرت امام [خمينی] (ره) برای ما مرجع تقلید دینی و سیاسی و الگو و عروه الوثقی بودند. ما از اعلامیه های ایشان درس و الهام می گرفتیم... ایمان و اعتقاد ما به حضرت امام (ره)... همواره حفظ شد.» (۵) رژیم شاه در تبلیغات خود کوشید که عضویت یک روحانی در کادر رهبری این حزب را پوشیده نگاه دارد، «از این رو تیمسار فرسیو رییس دادستانی ارتش در مصاحبه خود در برابر این پرسش که آیا در میان دستگیرشدگان، روحانی نیز وجود دارد پاسخ منفی داد و حتی در روزنامه ها عکس شیخ محمدجواد حجتی کرمانی را بی عمامه انداختند که خود، نشان دهنده وحشتی بود که رژیم از رو آوردن جامعه روحانیت به انقلاب مسلحانه داشت. کرمانیان مقیم مرکز در مقابل این توطئه، طی اعلامیه ای همراه با عکس حجتی

ص: ۲۳۵

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۳۲۹ و ۳۳۱.

۲- همان: ص ۳۳۰.

۳- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۵۹.

۴- همان: ص ۵۷.

۵- همان: صص ۵۶ - ۵۷.

کرمانی [با لباس روحانی]، شاه را رسوا کردند.» (۱) بجنوردی در خاطرات خود عضویت حجه الاسلام دکتر محمدجواد باهنر در حزب ملل اسلامی توسط آقای حاجتی کرمانی، را اینگونه شرح داده است: «آقای حاجتی [کرمانی] در تهران در خانه ای زندگی می کرد که با مرحوم شهید باهنر مشترکاً اجاره کرده بودند... آقای باهنر را بعدها آقای حاجتی عضوگیری کرده بود و چون در هنگام دستگیری اعضای حزب، هیچ کس متوجه عضویت شهید باهنر نشد، ایشان از دستگیری مصون ماند.» (۲)

محاكمه ۵۵ نفر از اعضا و سران حزب ملل در بهمن و اسفند ۱۳۴۴ در دادرسی ارتش به صورت غیرعلنی انجام شد. رهبر گروه به اعدام و بقیه به حبس هایی از ۳ سال تا ابد محکوم گردیدند. در اثر فشار روحانیون متنفذ، به خصوص دخالت آیه الله حکیم از نجف و آیه الله خوانساری از تهران، حکم اعدام بجنوردی با یک درجه تخفیف به حبس ابد تقلیل یافت. اسامی و میزان محکومیت بیست تن از اعضای اصلی حزب ملل به این شرح است:

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولد

شغل

محکومیت

۱

سیدمحمد کاظم موسوی بجنوردی

۱۳۲۱

دیپلمه مدرّسی (فاقد شغل)

ابد

۲

محمد سید محمودی قمی

۱۳۲۴

آموزگار

ابد

۳

عباسعلی مظاہری عمرانی

--

دانشجو

ابد

۴

علی نورصادقی

--

دانشجو

ابد

۵

حسن حامد عزیزی

۱۳۲۴

آموزگار

ابد

۶

سید محمد میر محمد صادقی

۱۳۲۵

--

ابد

۷

ابوالقاسم سرحدی زاده

۱۳۲۴

--

ابد

۸

محمد پیران

--

پزشکیار وظیفه

ابد

۹

محمدجواد حجّتی کرمانی

۱۳۱۱

روحانی

۱۰ سال

۱۰

سید کیوان مهشید

۱۳۲۲

دانشجو

۱۰ سال

۱۱

ناصر نراقی

۱۳۲۲

--

۸ سال

۱۲

محمدحسن ابن الرضا

۱۳۲۵

آموزگار

۸ سال

۱۳

جواد منصوری

۱۳۲۴

دانش آموز

۶ سال

۱۴

حمید خان محمدی

--

دانش آموز

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۸۱.

۲- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۳۱.

ردیف

نام و نام خانوادگی

تاریخ تولد

شغل

محکومیت

۱۵

احمد منصوری

۱۳۲۶

دانش آموز

۴ سال

۱۶

احمد احمد

۱۳۱۸

آموزگار

۴ سال

۱۷

محمد کاظم سیفیان

--

مهندس

۳ سال

محسن حاج محمدی

دانش آموز

۳ سال

۱۹

محمدباقر عباسی

۱۳۲۵

دانش آموز

۳ سال

۲۰

عباس آقازمانی

۱۳۱۸

آموزگار

۵/۳ سال

بجنوردی در خاطرات خود می نویسد که به دلیل وجود حجه الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی و روحیه و نقش وی در طول زندان، «حزب ملل اسلامی کم ترین تلفات [فکری] را در زندان داد و فقط دو نفر از اعضای ما بعدها از حزب بریدند و به دیگران پیوستند، هیچ یک از اعضای حزب ملل اسلامی به رژیم نپیوست... در حالی که بقیه گروه ها که دستگیر می شدند همواره درصدی از آنها... با رژیم همکاری می کردند. بخش عظیم از این موفقیت حزب ملل اسلامی در زندان مرهون آقای حجتی کرمانی بود.» (۱) چنانکه در بخش دیگری از این کتاب تشریح خواهد شد، جمعی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، پس از آزادی از زندان، در اواخر دهه ۴۰ شمسی گروهی را به نام «حزب الله» تشکیل دادند. افراد این گروه، در نشیب و فراز مبارزات مسلحانه دهه ۵۰ حضوری چشمگیر و شاخص داشتند. در جمع بندی و تحلیل تاریخچه حزب ملل اسلامی نکاتی به نظر می رسد: عضوگیری از افراد جوان و بدون سابقه سیاسی و بازداشت، هرچند به اختفای حزب کمک می کرد،

کمبودهایی اساسی در این سازمان به وجود آورد که مهمترین آن نداشتن تجربه عملی در مبارزه و شناخت از محیط دشمن بود. کمیته مرکزی در سال ۴۳ مقاله ای زیر عنوان «پس کو ساواک؟!» در نشریه خود نوشته بود که نشان می داد دشمن را دست کم گرفته و پلیس را تمسخر می کند.^(۲) به رغم پیچیدگی تشکیلاتی و تعدد نفرات و نیز با وجود روند منظم مطالعاتی، حزب در انطباق تئوری ها بر شرایط عینی ضعیف بود و به نظر می رسد اعتماد به نفس زیاد مؤسسان این تشکل، موجب کم توجهی به امکانات واقعی رژیم شاه در سرکوب مبارزان گردیده بود که در نتیجه آسیب پذیری آن را افزایش داد.

ص: ۲۳۷

۱- همان: ص ۹۱.

۲- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۴.

بیژن جزنی از زاویه نگرش یک مارکسیست به تحلیل چگونگی شکل‌گیری حزب ملل پرداخته است و ضمن طرح دیدگاه خاص و جهت‌دار خود، تأکید می‌کند که این حزب برای گذار از یک پروسه صرفاً سیاسی به یک پروسه سیاسی - نظامی، طرح و برنامه قابل‌اجرایی نداشت. (۱) نمی‌توان نادیده گرفت که تلفیق نوعی بلندپروازی و عدم محاسبه رخ داده است: از یک سو تعجیل در تدارک اسلحه و تنظیم لیست ترور و عملیات برای «سحرگاه انقلاب»، از سویی مشخص نبودن مشی عملیاتی و کاستی توان بالفعل سازمان، چندان با هم متناسب نبودند. حال آنکه «برنامه سه مرحله‌ای حزب نشان می‌دهد که حزب نیز در آن سال‌ها قصد آغاز مبارزه مسلحانه را نداشت؛ تنها به پایان رساندن مرحله نخستین با آهنگ ملایم افزایش افراد و امکانات خوب، سال‌ها به درازا می‌کشید.» (۲) در میان گروه‌های آن دوران، حزب ملل از معدود گروه‌ها (و شاید تنها گروه) است که برنامه مدونی برای «حکومت» داشته است. این وجه ممتاز حزب ملل نسبت به بقیه قابل توجه است.

ص: ۲۳۸

۱- همان: ص ۱۴۵.

۲- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۱۸۸؛ مقاله بجنوردی.

اشاره

در دهه چهل شمسی سه جریان مارکسیست که عملکرد و کارنامه آنها با اتخاذ مشی قهرآمیز، ارتباطی مستقیم دارد، حضور پیدا کردند که در ابتدای این بخش مرور می شوند. «شورش بهمن قشقایی» و «گروه پرویز نیکخواه» - هردو - در حوزه فعالیت های «سازمان انقلابی حزب توده» و مورد سوم، «گروه جزنی»، جریانی است که ریشه در «سازمان جوانان حزب توده» و سازمان دانشجویی جبهه ملی دوم دارد.

پیش از تشریح این سه جریان، آن بخش از کارنامه حزب توده که به زمینه های کلی تشکیل و نضج این گروه ها ارتباط پیدا می کند، بررسی می شود.

پیشینه

رهبران «حزب توده ایران» در پی شکست و انهدام مجموعه تشکیلات شان در سال های ۳۳ و ۳۴ توسط فرمانداری نظامی تهران، تا سال ۱۳۳۹ عملاً منفعل ماندند و کارنامه آنها اغلب تشکیل جلسات بحث و مطالعه پیرامون «علل شکست» بود. حزب، پس از «پلنوم چهارم وسیع» تیرماه ۱۳۳۶، که طی آن به اشتباهات مکرر گذشته اعتراف کرده

بود(۱) و توانسته بود با تظاهر به صداقت، بخشی از نیروها را حفظ کند،(۲) اینک می رفت که با اتخاذ مواضع رادیکال، تداوم حیات خود را تضمین کند. گردانندگان حزب از ۲۸ تیر تا ۷ مرداد ۱۳۳۹ به تشکیل جلسه ای دست زدند که به «پلنوم هفتم وسیع» شهرت یافت. در این جلسه که با جنجال فراوان شرکت کنندگان توأم شد، گرچه به طور صریح به عملیات مسلحانه اشاره ای نشده بود اما جریان هایی که می توانستند به لحاظ نظری در مسیر اقدام مسلحانه قرار گیرند، مورد توجه واقع شدند. پلنوم کمیته مرکزی «حزب توده ایران» معتقد است که [...] تمام اشکال مبارزات انقلابی باید مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و با انطباق با شرایط خاص ایران مورد استفاده قرار گیرد... (۳) بی آنکه به اعترافات ریز و درشت سران اسبق و سابق حزب استناد گردد و یا تنها از منابع مخالفان آن بهره گرفته شود، مروری گذرا به کارنامه چهل ساله حزب و انطباق آن با سیاست های شوروی سابق کفایت می کند تا آشکار شود که کاربرد کلمه «اشتباه» در مورد سیاست ها و مواضع حزب، چه میزان غیرعلمی و به دور از واقعیت است. جز این نیست که «حزب توده ایران» زایده ای از یک مجموعه بود که زیر پوشش «انترناسیونال کمونیست» در خدمت سیاست های حزب کمونیست و رهبری اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. دستگاه رهبری حزب توده استقلال فکر و عمل نداشت و به تمام معنای این کلمه (ایدئولوژیک، پولیتیک، ارگانیک) به انترناسیونال کمونیست - کمینترن و بعد کمینفرم - «وابسته» بود و از «خط مشی» آن، بدون قید و شرط و چون و چرا، پیروی می کرد. دستگاه رهبری حزب توده در موافقت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، انحلال سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان، حمایت از فرقه دموکرات که هدف غایی آن جدا کردن آذربایجان ایران و الحاق به شوروی بود، عدم حمایت از قیام افسران خراسان، ضدیت با نهضت ملی نفت، انفعال و وادادگی در قبال کودتای ۲۸ مرداد و سایر کارکردها و مواضع، اصلاً و ابداً «اشتباه» نکرد؛ تنها سیاست و «خط مشی» شوروی را مو به مو اجرا کرد.(۴) دولت شوروی، که پس از کودتای ۲۸ مرداد و همزمان با سرکوب حزب توده توسط رژیم شاه، در صدد

ص: ۲۴۰

۱- در تأسی به مشی «خروشچف» در «کنگره بیستم» حزب کمونیست شوروی.

۲- اسناد و دیدگاه ها...: صص ۳۶۱ - ۳۸۲.

۳- همان: ص ۳۹۸.

۴- نشریه نگاه نو، ش ۲۷، بهمن ۱۳۷۴: ص ۱۲۶؛ مقاله «کارنامه حزب توده»، با اضافات و تلخیص.

بهبود روابط خود با ایران بود و در این جهت نیز به توفیقاتی دست یافت، تنها، وقتی که با تهاجم هماهنگ آمریکا و انگلیس در پهنه دیپلماسی ایران مواجه می شد، مخالفت با رژیم شاه را نیز در حوزه جنگ سرد خویش با «دولت های امپریالیستی» قرار می داد. «در نیمه دوم سال ۴۱ [...] در واقع پس از حدود ۱۰ سال، شوروی به آنچه نظر داشت رسید؛ روابط بازرگانی و همکاری اقتصادی خود را با ایران به سرعت گسترش داد و ایران نیز در خاورمیانه از ایفای نقش بلندگوی ضد شوروی دست کشید و در صحنه جهانی سیاست خود را در مقابل شوروی تا حدود زیادی تعدیل کرد.»^(۱) وقتی شوروی اصلاحات شاه را تأیید کرد و قیام ۱۵ خرداد را حرکتی ارتجاعی برشمرد،^(۲) «رادیو پیک ایران، ۱۵ خرداد را محکوم ساخت و آن را کوششی ارتجاعی از سوی قشریون مذهبی اعلام کرد»^(۳) و «درست هنگامی که رژیم به سرکوبی شدید مردم و تحکیم دیکتاتوری خود» می پرداخت، «ماه غسل مناسبات ایران و شوروی» آغاز می شد؛^(۴) حزب توده نیز دیگر از «عمل انقلابی مردم ایران» برای سرنگونی «رژیم منفور» دم نزد و - از همه مهمتر - «تمام اشکال مبارزات انقلابی» را غیرقابل «انطباق با شرایط خاص ایران» می دانست!^(۵) عریان شدن اختلافات ایدئولوژیک چین و شوروی، بزرگترین تنش و انشقاق را - تا آن زمان - در حزب توده پدید آورد. جاذبه «مائوئیسم» و زخم های کهنه اختلافات حزبی، بخش مؤثری از رهبران حزب را به سمت چین راند و زمینه ایجاد «سازمان انقلابی حزب توده» فراهم شد.

ص: ۲۴۱

- ۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۵.
- ۲- روزنامه کیهان، ۱۸ خرداد ۴۲، به نقل از ایزوستیا مقاله ای در تحلیل از اصلاحات ارضی شاه و تقبیح مخالفان به چاپ رساند، تحت عنوان «به دستور ارتجاع». «تبلیغات رادیویی شوروی و حزب توده به سرعت رو به آرامش گذاشت؛ به طوری که در روزهای پس از فراندوم ششم بهمن، یعنی در فاصله چند ماه، روزنامه ایزوستیا و رادیو مسکو - تلویحا - از اصلاحات ایران حمایت کرده و از نیکبختی مردم ایران سخن می گفتند. خبرگزاری تاس رپورتاژهایی از ایران فرستاد که عنوان آن «همه امیدوارند» بود.» جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۰۴. «اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در ده، امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستایی فراهم می سازد.» نشریه دنیا، دوره دوم، ش ۳.
- ۳- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۴۰.
- ۴- جزنی، کلیات: ص ۵۸.
- ۵- مطالب داخل گیومه، نقل از اسناد و دیدگاه ها...: ص ۳۹۸.

احمد قاسمی تهرانی و دکتر غلامحسین فروتن اعضای هیئت اجراییه و عباس سغایی عضو مشاور کمیته مرکزی، مواضع مائوئیستی خود را اعلام داشتند و با دانشجویان چپ ایرانی مقیم غرب در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی»، «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را تشکیل دادند که بعدها به «سازمان انقلابی توده» تغییر نام داد. پس از چندی قاسمی و فروتن، از سازمان انقلابی اخراج شدند. این دو به آلبانی و رهبر استالینیست آن «انور خوجه» گرایش پیدا کردند و «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» را ایجاد کردند.^(۱) با وساطت فریدون کشاورز، از رهبران پیشین حزب توده، هیئتی مرکب از مهدی خانبا با تهرانی، کورش لاشایی، محمود مقدم، محسن رضوانی، بیژن حکمت - از سازمان انقلابی - به چین سفر کردند و هماهنگی هایی با نمایندگان حزب کمونیست چین به عمل آوردند.^(۲) که در نتیجه آن، در طول سال های ۶۴ تا ۶۷ م. ۴۳ تا ۴۶ شمسی، افرادی برای گذراندن دوره های آموزشی به چین رفتند و بین ۴ تا ۵ ماه در آن کشور اقامت کردند.^(۳) خانبا با تهرانی بعدها در مورد این اعزام ها و ماهیت واقعی آنها چنین می گوید: «این سفر [ها] در واقع یک تور سیاسی - توریستی بود. بیشتر یک ماساژ روانی بود... اعزام افراد به چین بیشتر از جنبه روانی و تأثیر عمومی آن مدنظر بود. واقعیت امر این بود که، افرادی را که به سازمان جلب می شدند در واقع آلوده می کردیم. فلاّن جوان را از درس خواندن بیرون می کشیدیم، گذرنامه اش را در جوی آب می انداختیم و برایش گذرنامه جعلی صادر می کردیم... می بایستی تمام پل های بازگشت را پشت سر این جوانان خراب کرد... می توانم مورد علی صادقی را که با نام مستعار عباس فعالیت می کرد توضیح بدهم. علی صادقی دکترای فیزیک اتمی داشت و در پژوهش گاه اتمی فرانسه به عنوان متخصص درجه اول

ص: ۲۴۲

۱- سیاست و سازمان حزب توده...، ج ۱: ص ۵۴ و صص ۱۵۲ - ۱۵۴. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ص ۹۷، با تصرف و تلخیص.

۲- کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ص ۷۸. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۱۳۱ - ۱۳۴.

۳- این افراد عبارت بودند از: کورش لاشایی، عطا پورحسن آقایی کشکولی (عطا کشکولی)، ایرج کشکولی، بیژن قدیمی، علی شمس، سیاوش پارسائزاد، محمود صادقین، محسن رضوانی، موسی رادمنش، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف اللّهی، خسرو صفایی، پرویز نعمان، مهدی خانبا تهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، سیروس نهاوندی، اکبرایزدپناه، محمد عطری، بیژن چهارازی، رحیمی لاریجانی، علی سعادت، پرویز واعظ زاده، هاشم هاشمی قوچانی، خسرو نراقی، علی صادقی، خسرو محمد رجایی، چند نفر با نام مستعار. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۸۰ - ۸۱

خارجی با حقوق ماهیانه ده هزار فرانک به کار مشغول بود... پاسپورتش را توی جوی آب انداختند و همراه گروه اعزامی به کوبا او را راهی کوبا کردند. صادقی سپس به چین و بعد به منطقه اعزام شد و مدتی در عراق با گروه طالبانی بود تا این که به ایران رفت و دستگیر شد. سه چهار سالی را هم در زندان گذراند و پیش از انقلاب آزاد شد و تا امروز مشغول ادامه پیگیری همان خط سازمان انقلابی [حزب توده] است... او به عنوان رهبر حزب رنجبران با چهار پنج نفر دیگر در آلاچیقی در منطقه کردستان نشسته و مشغول چرت زدن است. در سفرم به کردستان پس از ۱۶ سال با علی صادقی ملاقات کردم و متوجه شدم چون دیوار گچی شده است و تنها با ۲۰ کلمه صحبت می کند، چرا که با کسی تماس ندارد و از زندگی واقعی بریده است. به تصور اینکه هنوز سال ۱۹۶۵ است و قضیه محاصره شهرها از طریق دهات مطرح است... این نتیجه از خود بیگانه کردن انسان هاست و روشن است با مسخ انسان ها، نظرات آنها نیز هیچ انطباقی با واقعیت نخواهد داشت.» (۱) پیش از آن، در پی پیروزی «فیدل کاسترو» و یارانش در کوبا، «روش کوبا» یا «راه کاسترو» زبانزد شده بود. این بود که «تا سال ۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی، مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود.» (۲) مجموعه این تجربیات و گرایش ها، تئوری و اندیشه ای را نتیجه داد که نخستین ادبیات راهبردی اقدام مسلحانه مارکسیستی در ایران است.

گروه پرویز نیکخواه / واقعه کاخ مرمر

نیکخواه، که از فعالان کنفدراسیون بود و نقطه نظرهای چین را رسماً پذیرفته بود، در اواخر سال ۱۳۴۲ با پنج تن از همکاران و همکلاسی های خود گروهی را به وجود آورد. آنان در صدد تبلیغ مواضع «حزب کمونیست چین» و پیاده کردن جنگ توده ای دهقانی برآمده بودند. (۳) پرویز نیکخواه در ایران و دوران تحصیل در انگلستان عضو «حزب توده» بود. در خارج، از آن جدا شد و در کنفدراسیون دانشجویان، به منشعبین مائوئیست حزب توده پیوست تا به ایران بازگشت. اندکی

ص: ۲۴۳

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۲۶۷ - ۲۶۹.

۲- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.

۳- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۲. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ۷۵ - ۷۶.

بیش از دو ماه پس از کشته شدن منصور نخست وزیر، در پی تیراندازی به شاه در روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ توسط سرباز مسلمان رضا شمس آبادی - به دلیل آشنایی وی با احمد کامرانی که یکی از اعضای گروه نیکخواه بنام احمد منصوری با او همکار و دوست بود - این گروه تحت تعقیب قرار گرفت. رژیم شاه هم با استفاده از این فرصت، موج تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد که اثبات کند دشمنان شاه، کمونیست ها هستند. رژیم که پیش از این، با اعدام انقلابی «حسنعلی منصور» آرامش خود را از دست داده بود، ابتدا با دستپاچگی سعی کرد از علنی شدن حادثه جلوگیری کند. روزنامه های ۲۱ فروردین از نزاع چند سرباز در کاخ مرمر که منجر به تیراندازی و قتل دو سه نفر شده بود، خبر دادند^(۱) ولی روز بعد اطلاعیه دیگری در روزنامه ها به چاپ رسید که به نحوی مبهم حکایت از واقعه حمله به شاه داشت: «هنگامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاه به دفتر کار خود در کاخ مرمر نزول اجلال می فرمود، سرباز وظیفه ای - گویا - بر اثر جنون آنی به تیراندازی دست زد و باغبان و دو مأمور را به قتل رسانید و خود کشته شد.»^(۲) پلیس از طریق خانواده شمس آبادی و دیگر دستگیرشدگان، به روابط کامرانی و شمس آبادی از یک طرف و کامرانی و منصوری از طرف دیگری پی برد و به دستگیری بقیه گروه چند نفره نیکخواه پرداخت. توسط ضداطلاعات ارتش، ابتدا آن دو نفر و در مرحله بعدی نیکخواه و دو سه نفر بقیه، که زندگی عادی خود را می گذراندند، بازداشت شدند. رکن دوم می خواست به هر قیمتی دست های پشت پرده را بشناسد؛ از این رو فشار در بازجویی ها شدید بود ولی مجموعه روابط این گروه، ماجرای حمله به شاه را توجیه نمی کرد. منصوری که از عواقب تیراندازی به شاه روحیه خود را باخته بود، اطلاعات دیگری برای اعتراف نداشت ولی مأموران دست از سرش بر نمی داشتند. او هم، ترفند آخرین را به کاربرد و مأموران گارد و مقامات مجهولی را متهم به همدستی کرد و اظهار داشت که تنها در حضور «اعلیحضرت» حقایق را خواهد گفت. شاه وی را پذیرفت؛ و منصوری در آنجا اعتراف کرد که این حيله را برای رهایی از شکنجه ابداع کرده است و حال آنکه همه اطلاعات را داده است و هیچ دستی - حقیقتاً - پشت پرده وجود ندارد. پس از آن بود که به دستور شاه پرونده به سازمان امنیت ارجاع داده شد. اسناد باقیمانده از ساواک و پژوهش های بعدی کاملاً روشن می سازد که گروه نیکخواه هیچ گونه نقشی در اقدام شمس آبادی نداشته

ص: ۲۴۴

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۱۵.

۲- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۲۲ فروردین ۴۴.

است. (۱) رضا شمس آبادی شخصا یک فرد مذهبی با پای بندی به عبادات شناخته شده بود و در اجتماعات مذهبی حضور فعال داشت. (۲) وی در قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ کاشان و پخش اعلامیه های امام خمینی مشارکت داشت. (۳) احمد کامرانی که قبل از اقدام موضوع را شنیده و به دوستش منصوره گفتم بود، در مصاحبه ای در سال ۱۳۶۰ چنین تصریح می کند: «طرح حمله به شاه و اجرای آن، همه به وسیله رضا [شمس آبادی] بود. هیچ کس حتی در تشویق او نقشی نداشت. جز حوادثی که آن روزها اتفاق افتاد و توانست مشوق او بشود من جمله اعدام انقلابی منصوره... من هم هیچ نقشی در برنامه او نداشتم. فقط مطلع بودم.» (۴) به تصریح بیژن جزنی، «نیکخواه در رأس بازداشت شدگان، کلیه اطلاعات تشکیلاتی و حتی مسائل بسیار فرعی را در اختیار پلیس گذاشت و با ژستی رهبرمآبانه به افراد توصیه می کرد که به همه چیز اعتراف کنند. خود او منکر اطلاع دقیق و جدی از تصمیم شمس آبادی شد... ولی داشتن مرام کمونیستی و طرفداری از نظرات چینی را پذیرفت.» (۵) «در آبان ۴۴، در دادگاه، اکثر متهمان اظهار ندامت و وفاداری [به رژیم] کردند.» (۶) رژیم شاه برای جدی نشان دادن نمایشنامه اقدام به ترور شاه توسط یک گروه کمونیستی، ۹ تن از اعضا و مرتبترین این گروه را از سه تا ده سال و دو تن را ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم ساخت. و در خلال سال های بعد تمامی متهمان بعد از سپری شدن اندکی از دوران زندان به مناسبت های مختلف آزاد شدند. «نیکخواه و همکارانش در زندان به مشی چینی خود به شدت ادامه دادند و با عناصر توده ای طرفدار شوروی برخورد های تندی کردند که به زدو خورد نیز کشید. در پایان سال ۴۶ نیکخواه و منصوره به بروجرد تبعید شدند و در زندان بروجرد، با تماس هایی که ساواک با نیکخواه برقرار کرد، او چهره خود را که از همان روزهای نخست بازداشت برای عده ای شناخته شده بود آشکار کرد و نه فقط در لباس یک نادم

ص: ۲۴۵

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: صص ۱۱۴۹ - ۱۱۷۵.

۲- همان: ص ۱۱۵۰.

۳- همان: ص ۱۱۵۲.

۴- همان: ص ۱۱۵۹.

۵- احمدزاده، جنبش دانشجویی: ص ۴۵.

۶- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۵.

بلکه در نقش مدعی هرگونه مبارزه و مدافع رژیم ظاهر شد»^(۱) و سرانجام ابتدا در ۲۰ خرداد و سپس در ۲۲ مرداد ۱۳۴۹ طی مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی ویژه‌ای، که توسط ساواک ترتیب داده شده بود و مانند آن بعدها نیز مشاهده شد، به ابراز ندامت از گذشته سیاسی خود و تمجید از رژیم و برنامه‌های «انقلاب شاه و مردم» پرداخت.^(۲) مصاحبه پرویز نیکخواه اولین مصاحبه از این نوع بود.^(۳) نظر به سابقه فعالیت‌های اسلامی رضا شمس آبادی و با توجه به نبود هیچ‌گونه سندی دال بر رابطه تشکیلاتی وی با «گروه نیکخواه» تردیدی نیست که هیچ‌شایبه حزبی و گروهی در این حرکت گمان‌نمی‌رود ولی معذک به دلیل تبلیغات رژیم شاه، دو گونه بهره‌برداری توسط دیگران صورت گرفت: اولاً - کنفدراسیون بویژه مائوئیست‌ها بیشتر مطرح شدند و میانه‌میدان را در جنگ قدرت بین گروه‌ها و گرایش‌های خارج از کشور از آن خود کردند؛ «سازمان انقلابی [حزب توده] در حادثه کاخ مرمر و تیراندازی به شاه، که در پی آن نیکخواه و یارانش دستگیر شدند، ماجرا را غیرمستقیم به خود نسبت داد و سعی کرد در اذهان خود را توان‌تر از آنچه هست جلوه دهد»؛^(۴) ثانیاً نیکخواه و برخی دیگر از همراهان وی نیز در این سو از الطاف و امکانات رژیم شاه بهره‌مند شدند. استنباط برخی این است که رژیم شاه، با شناختی که از نیکخواه و ضعف‌های او به دست آورده بود و با استفاده از عواملی که در کنفدراسیون و نیروهای خارج از کشور داشت، در بزرگ‌نمایی نیکخواه - عمداً - نقش مهمی ایفا کرد تا بتواند در موقعیت مناسب بهره‌برداری‌های لازم را بکند. گروه کوچک مزبور که نسبت به اغلب گروه‌های سیاسی مخفی به لحاظ امنیتی و تشکیلاتی ضعیف‌تر بود صرفاً وسیله‌ای شد در دست رژیم و نهادهای امنیتی آن که قدرت خود را به نمایش گذارند.

شورش بهمن قشقایی

بهمن قشقایی خواهرزاده ناصر و خسرو قشقایی بود و در انگلستان در رشته پزشکی تحصیل

ص: ۲۴۶

۱- همان: همان صفحه.

۲- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۴۲ و ص ۲۴۵.

۳- نیکخواه، پس از آن، در وزارت اطلاعات و جهانگردی، رادیو تلویزیون و حزب رستاخیز به عنوان ایدئولوگ در خدمت رژیم شاه درآمد و پس از پیروزی انقلاب محاکمه و اعدام شد.

۴- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: ص ۱۵۴.

می‌کرد؛ تمایلات مصدقی داشت ولی در جریان فعالیت‌های دانشجویی تحت تأثیر «سازمان انقلابی حزب توده» قرار گرفت. (۱) سازمان در سال ۱۳۴۳ از موقعیت قشقایی استفاده کرد و او را به حرکت به ایران و برپاساختن جنگ چریکی در جنوب تشویق نمود. (۲) وی در حالی که تحت نظر ساواک قرار داشت، خود را به فارس و میان عشایر قشقایی رساند. عشایر قشقایی و کلانتران و رؤسای سایر ایلات نیز حاضر به همکاری با او نشدند؛ با این حال توانست از میان عشایر «دشتی» و «مسیح» تعدادی تفنگچی جمع‌آوری کند. (۳) بهمن و گروهش در سال‌های ۴۳ و ۴۴ چند ماهی در کوهستان‌های جنوب با ژاندارم‌ها و نظامیان به جنگ و گریز پرداختند. مطبوعات در ۲۶ فروردین ۴۳ نوشتند: «بهمن قشقایی و افراد مسلح او به چند پاسگاه حمله کردند و در نتیجه زد و خورد، عده‌ای ژاندارم کشته شدند.» (۴) سازمان انقلابی در اولین شماره ارگان خود، روزنامه توده، به بزرگ‌نمایی شورش بهمن قشقایی دست یازید و توهمات دیرین را بیش از پیش دامن زد. حرکات محدود گروه را «اولین جرقه مبارزه مسلحانه در ایران» نام داد و طلیعه سقوط رژیم را در آن دید. گروه کوچک بهمن قشقایی، که از حمایت دیگر عشایر هم محروم مانده بود، قوایش تحلیل رفت و نتوانست به مقاومت ادامه دهد. وی چندی بعد، در ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۴، در شیراز تیرباران شد و عده‌ای از همدستانش نیز به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند. (۵) در تجربه ناکام بهمن قشقایی و گروه محدودش، از جمله، بار دیگر اثبات شد که هرگز حرکت‌های مغایر با هویت دینی مردم قادر به کسب نفوذ و پایگاه وسیع اجتماعی نیستند. قطعاً با آگاهی کامل تیره‌های قشقایی و دیگر عشایر از ویژگی‌های فکری و وابستگی‌های سیاسی گروه بهمن قشقایی، یکی از دلایل اقبال نکردن عشایر به آن گروه، مغایرت ایدئولوژی و انگیزه‌های آنها با عقاید ایشان بوده است. تجربه عدم حمایت ایل بختیاری از «تیمور بختیار» در اواخر سال‌های دهه ۳۰ و از «شاپور بختیار» در

ص: ۲۴۷

- ۱- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲.
- ۲- جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.
- ۳- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸.
- ۴- عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۷۵.
- ۵- همان: ص ۱۹۰.

جریان انقلاب اسلامی سال ۵۷ نشان می دهد که صرف علایق ایلی نمی تواند برانگیزنده برخی حمایت ها باشد. در موردی مشابه ولی ماهیتا متفاوت، در شورش سال های ۴۱ و ۴۲، عشایر لر فارس و بویراحمد از مذهب و هویت خویش دفاع می کردند. جامعه ایرانی همواره پیوند نیرومندی با باورهای مذهبی خود داشته و عدم شناخت محیط ایران به ویژه جامعه روستایی و تلاش بیهوده در انطباق وضعیت ایران و چین، برآمده از ذهنیت های روشنفکرانه و اصالت دادن به مشافهات و مکتوبات تئوریک توسط عده ای دور از ایران و بیگانه با آن نیز از عوامل اصلی این شکست بود.

گروه جزنی

بیژن جزنی از فعالان «حزب توده» و «جبهه ملی دوم» بود. در اواخر سال ۴۱ اندیشه تشکیل یک گروه جدید مارکسیستی - لنینیستی در ذهن جزنی و دوستانش قوت گرفت و سرانجام در بهار ۱۳۴۲ هسته اولیه این گروه تشکیل شد. استراتژی گروه، اقدام قهرآمیز «در جهت برپا ساختن انقلاب دموکراتیک نوین»^(۱) بود. این گروه شیوه عمل خود را با نگاهی به تجارب کوبا پایه ریزی کرد و در آغاز عمده نیروی خود را بر روی مبارزه چریکی در کوه و جنگل متمرکز ساخت. هسته مرکزی گروه از بیژن جزنی، منوچهر کلاتتری، حشمت الله شهرزاد و محمد چوپان زاده تشکیل یافت؛ و از آغاز فعالیت، اساس کار را بر «تفکیک فعالیت های علنی و نیمه علنی از فعالیت های مخفی»^(۲) گذارد. بر همین اصل، گروه بر سه بخش تقسیم بندی شد: قسمت اول فعالیت های عمومی و علنی، از جمله همکاری با جبهه ملی را برعهده داشت. این بخش تحت مسئولیت بیژن جزنی بود که در آن هنگام در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود. قسمت دوم افرادی بودند که حکم «ذخیره» را داشتند. قسمت سوم «شبکه نظامی» بود که مسئولیت تدارک اقدام مسلحانه را برعهده داشت و شامل دو تیم شهر و کوه بود. محمد صفاری آشتیانی، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار، محمد چوپان زاده، مشعوف کلاتتری و علی اکبر صفایی فراهانی از اعضای اولیه این قسمت بودند.^(۳)

ص: ۲۴۸

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۱۹.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: صص ۲۰ - ۲۱.

عمده ترین برنامه گروه تا سال ۴۵ مطالعه و آموزش متون و آثار مارکسیستی بود. کتاب جنگ گریلایی اثر چه گوآرا و دیگر مقالات او و فیدل کاسترو مورد توجه بود؛ و در اواخر، کتاب انقلاب در انقلاب رژی دبره مورد بحث قرار گرفته بود. (۱) در آن هنگام زندگی حرفه ای چریکی نیز، که گروه را گامی به تئوری «مبارزه حرفه ای» لنین نزدیک می ساخت، مورد توجه بیشتری قرار گرفت. (۲) در سال ۴۶ «گروه جزنی» به خاطر نفوذ یک عنصر توده ای سابق، ضربه خورد و اکثر اعضای آن دستگیر و بازداشت شدند. (۳) بازداشت شدگان جمعاً ۱۵ نفر بودند. در دادگاه نظامی رژیم شاه ابتدا برای یازده تن از اعضای گروه تقاضای اعدام شد ولی بعداً کیفرخواست تغییر کرد. دادگاه در حضور یک هیئت ناظر خارجی و مخبرین داخلی در جلسات متعدد تشکیل شد و سرانجام آنها را پس از تجدیدنظر، به مجازات حبس تقاضا شده در کیفرخواست محکوم نمود. (۴)

جزنی در تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه در بین گروه های چپگرا بیش از دیگران نقش داشت و تئوری های او در زمینه تشکیل جبهه متحد، که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را شرط اساسی می داند، در سرنوشت تراژیک گروه های مسلح متأثر از مارکسیسم مانند مجاهدین خلق بی تأثیر نبوده است. نظرات جزنی، در مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک سازمان های مسلح بعدی با حزب توده، نقش اساسی داشت. البته بایستی توجه نمود که نگاه به افرادی چون بیژن جزنی، بدون توجه به جایگاه ها و خاستگاه های فکری و فرهنگی آنها، محیط سیاسی خانواده و تجربیات زاییده شرایط خفقان بار دیکتاتوری، ممکن نیست.

سازمان چریک های فدایی خلق ایران

اشاره

«سازمان چریک های فدایی خلق ایران»، از نظر تاریخی و ساختاری، دنباله «گروه جزنی» محسوب

ص: ۲۴۹

- ۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۸.
- ۲- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۲۲.
- ۳- اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۷.
- ۴- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۷.

شده و تشکیلاتی معتقد به مارکسیسم لنینیسم و مبارزه مسلحانه بود که از به هم پیوستن «گروه احمدزاده - پویان» و «گروه جنگل» پدید آمد.

گروه احمدزاده - پویان

هسته اولیه این گروه را سه نفر به نام های مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی در سال ۱۳۴۶ تشکیل دادند. گروه طی دو سال شاخه های کوچکی در مشهد، تبریز و مازندران تشکیل داد و تا اواخر سال ۱۳۴۸ به مشی مسلحانه معتقد نبود اما در اواخر سال مذکور، به علت بروز مشکلات و ناتوانی در زمینه کار سیاسی و جذب کارگران، در خط مشی خود تجدیدنظر کرد. پس از قبول مشی مسلحانه از سوی گروه، نخست در بهار ۴۹ مقاله ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا توسط پویان نوشته شد. این مقاله از اولین مقاله هایی در ایران است که از دیدگاه مارکسیستی مطالبی را به منظور اثبات درستی «عمل مسلحانه»، ارائه می کند. سپس مسعود احمدزاده جزوه مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را نوشت که هدف اصلی آن دفاع از ترژی دبره و انطباق آن با شرایط مبارزه در ایران بود. اقدامات «گروه احمدزاده - پویان» تا فروردین ۵۰، سه اقدام مسلحانه برای تهیه پول و سلاح بود: ۱- حمله به بانک ملی ونک در آبان ماه ۱۳۴۹ و سرقت مبلغ ۳۳۰ هزار تومان موجودی بانک. (۱) ۲- حمله به کلانتری ۵ تبریز در اسفندماه ۱۳۴۹ و خلع سلاح نگهبان، پس از کشتن یک نفر و مجروح کردن فردی دیگر. (۲) ۳- حمله به کلانتری قلعهک در فروردین ماه ۱۳۵۰ به قصد خلع سلاح نگهبان کلانتری قلعهک که نگهبان به قتل رسید. (۳) در پایان سال ۴۹ اکثر اعضای «گروه احمدزاده - پویان» لو رفتند. (۴)

ص: ۲۵۰

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: ص ۳۴.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: صص ۳۴ - ۳۵.

۴- همان: ص ۳۵.

پس از ضربه سال ۴۶ به «گروه جزنی»، پنج تن از اعضای گروه به فعالیت های خود ادامه دادند. سه نفر از این عده، در ایران باقی ماندند و دو نفر دیگر، یعنی محمد صفاری آشتیانی و علی اکبر صفایی فراهانی، از کشور خارج شدند. مدتی در عراق به سر بردند و سپس برای گذراندن دوره های چریکی به اردوگاه های «الفتح» روانه شدند.^(۱) «گروه جنگل»، در همان زمان سازمان داده شد و تا زمستان ۴۸ تعداد اعضای آن به ۲۲ نفر رسید.^(۲) در بهار سال ۴۹ صفایی فراهانی همراه با صفاری آشتیانی و با مقادیری تجهیزات جنگی به ایران بازگشتند. از این زمان، «گروه جنگل» مسلح شد.^(۳) پس از تشکیل تیم های مختلف، در درون «گروه جنگل»، برنامه شناسایی کوهستان آغاز شد؛ و به منظور رفع نیازهای مالی نیز بانک ملی شعبه وزرا مورد حمله قرار گرفت و ۶۰ هزار تومان موجودی آن به سرقت رفت.^(۴) «گروه جنگل» نخستین تماس های خود را با «گروه احمدزاده - پویان» در شهریور ماه ۱۳۴۹ برقرار کرد و مذاکرات آنها تا دی ماه ۴۹ ادامه پیدا کرد و در آخر، نظریات «گروه جنگل» توسط گروه دیگر پذیرفته شد. روز ۱۳ بهمن ۱۳۴۹ ساواک بر اساس اطلاعات به دست آمده از یک عضو دستگیر شده گروه، حمله خود را علیه «گروه جنگل» شروع کرد؛ و در فاصله چند روز، ۳ نفر را در گیلان و ۷ نفر را در تهران دستگیر نمود.^(۵) توسط افراد باقیمانده در ارتفاعات، در شبانگاه ۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹ طرح حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل اجرا شد. ۸ قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفته شد^(۶) و یک گروه بان کشته و

ص: ۲۵۱

- ۱- جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۹.
- ۲- تاریخچه سازمانهای چریکی...: ص ۲۶.
- ۳- همان: ص ۲۷.
- ۴- همان: همان صفحه.
- ۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۸.
- ۶- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

گروه‌بانی دیگر زخمی شد. (۱) سلاح‌های غنیمتی به دلیل نبود فشنگ، به درد نخورد و آنها را در کوهستان مخفی کردند. از فردای آن روز، چریک‌های جنگل به محاصره نیروهای مسلح درآمدند و تا ۱۸ اسفند تعقیب و گریز مأموران به طول انجامید. از ۳۳ نفر افراد تیم‌های جنگل و شهر، ۱۷ تن دستگیر و ۲ نفر در هنگام فرار کشته شدند. (۲) سیزده تن از دستگیرشدگان در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۴۹ با حکم دادرسی ارتش تیرباران شدند. در واکنش به این عمل، صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ «سرلشکر فرسیو»، دادستان دادگاه دستگیرشدگان «گروه سیاهکل»، در تهران ترور شد. در پی حادثه سیاهکل، در بهار ۵۰ طی اطلاعیه‌های مصوری بر در و دیوارهای تهران و دیگر شهرستان‌ها، نام و عکس ۹ تن از فراریان «گروه سیاهکل» از سوی ساواک انتشار یافت. برای لو دادن هر یک از آنها یکصد هزار تومان جایزه تعیین شده بود که در آن زمان مبلغ خیلی کلانی بود. (۳) این اقدام ساواک فضای سیاسی جامعه را ملتهب‌تر کرد و اهمیت آنان را افزایش داد. در تاریخ مبارزات مسلحانه پس از کودتای ۲۸ مرداد، از رخداد سیاهکل، توسط مارکسیست‌ها و برخی دیگر به عنوان سرآغاز جنبش چریکی در ایران یاد می‌شود؛ اما واقعیت این بود: حمله به یک مرکز دور افتاده در یک روستا، به سه نفر نیرو (دو گروه‌بان و یک سرباز) و برداشتن تعدادی تفنگ بدون فشنگ؛ که در درگیری‌های متعاقب آن نیز تنها ۱۰ نفر نیروی نظامی کشته شدند. (۴) شاید واکنش پرشتاب رژیم شاه اهمیت این واقعه را بیش از آنچه بود جلوه داد. (۵) اغلب قریب به اتفاق گروه‌های مارکسیست مسئله عدم تناسب شرایط زمانی و مکانی و نبود شرایط ذهنی و عینی مناسب را در جریان حرکت سیاهکل و شکست آن پذیرفته‌اند و حتی خود چریک‌های فدایی در نوشته‌های بعدی خود به آن انتقاد کرده‌اند؛ با این تفاوت که شکست را «تاکتیکی» خوانده و از

ص: ۲۵۲

۱- روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۴/۱ تا ۱۷/۱/۵۰.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۹. از سی و سه نفر افراد جنگل، غیر از پنج نفر، بقیه دستگیر، کشته و اعدام شدند و چهار نفر از افراد گروه نیز توسط روستاییان دستگیر گشتند. اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۱۰۳.

۳- روزنامه کیهان، ۲۱/۱/۵۰.

۴- اسامی ده نفر از نیروهای رژیم که در درگیری‌های گروه کشته شدند، در روزنامه کیهان ۱۴/۱۰/۵۰ اعلام شد. چریک‌ها اعلام کردند که بیش از ۶۰ نفر نظامی را کشته‌اند. اشرف، جمع بندی سه ساله: ص ۱۰۱.

۵- ۲۱-۳. E. Abrahamian. The Guerrilla Movement in Iran ۱۹۶۳-۱۹۷۷, P.

نظر استراتژیکی و تاریخی آن را نقطه عطفی به حساب آورده اند. با این همه، از آن پس، هیچ گروه و دسته مهمی دیگر به فکر جنگ چریکی روستایی نیفتاد. به هر حال شکست سیاهکل صورت عملی تئوری هایی بود که چند سال تنها حالت نظری داشتند. با این همه، اگر چه پیروان تئوری جنگ چریکی - در عرصه نظریه - هیچ تجدید و تغییری را بر نتافتند؛ اما در پهنه عمل، جریان سیاهکل نقش بسزایی داشت: از آن پس، اولویت مبارزه در روستا به کلی منتفی شد و در مورد شهرها هم مبارزه چریکی به صورت نوعی مبارزه منزوی و دور از مردم ادامه یافت.

در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۰ «سازمان چریک های فدایی خلق ایران»، از به هم پیوستن دو گروه مذکور تشکیل شد. هنوز مدتی از تشکیل این سازمان نگذشته بود که تیم انتشارات آن ضربه خورد. (۱) در همین زمان، بهار ۵۰، اولین بمب سازمان در «انجمن ایران و آمریکا» منفجر شد. در ۲۵ اردیبهشت ۵۰ به بانک ملی خیابان آینه‌هاور حمله کرده ۶۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در همان ماه دو تن از اعضا دستگیر شدند. در خرداد ماه امیرپرویز پویان و یک تن دیگر ضمن درگیری و حمله به دو خانه تیمی کشته شدند. (۲) در همان ماه به بانک صادرات شعبه تهران نو حمله کرده ۳۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در نیمه دوم مرداد ماه همان سال ضربه دیگری به کادرهای بالای سازمان وارد شد که طی آن مسعود احمدزاده و سه تن از کادرها دستگیر شدند. تا شهریور ۵۰، چهار حمله دیگر به بانک ها نیز صورت گرفت. در مجموع «سازمان» در نیمه اول سال ۵۰ اکثر کادرهای مهم خود را در ضربات شهربانی و ساواک از دست داد. (۳) از ۹ نفری که اسامی و عکس آنها را ساواک در بهار ۵۰ اعلام کرده بود و به شدت نسبت به دستگیری و یا قتل آنها حساس بود، در مرداد ماه ۵۰ تنها یک نفر از چنگ آنها فرار کرد و بقیه دستگیر یا کشته شدند.

گروه فلسطین

این گروه با انتشار دفاعیه شکرالله پاک نژاد معروف و مطرح شد. در سال های ۴۷ و ۴۸ پاک نژاد با سابقه فعالیت در جبهه ملی دوم، به همراه چند تن از دوستانش گروهی با ایدئولوژی مارکسیستی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند برای آموزش به فلسطین عزیمت کنند؛ و بدین لحاظ به «گروه فلسطین» معروف گشتند. تعداد اعضا ۲۳ یا ۲۴ نفر بود.

ص: ۲۵۶

۱- دهقانی، حماسه مقاومت: صص ۲۸۶ - ۲۸۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. تیم انتشارات مرکب بود از نابدل، سلاحی، پویان، بهروز و اشرف دهقانی. سلاحی در برخورد با پلیس در خیابان پامنار دست به خودکشی زد ولی نابدل زخمی و دستگیر شد و بعداً اعدام گردید.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۳۳۲.

۳- برای آگاهی بیشتر درباره این ضربه ها، اشرف، جمع بندی سه ساله: صص ۵۶ - ۵۸. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۳۳۲ - ۳۳۳.

این گروه در حالی که می خواست افرادش را از طریق عراق به فلسطین بفرستد، لو رفت. علت کشف و دستگیری گروه بدین قرار است: احمد صبوری، معروف به «احمد مائو»، در سال ۴۸ از سوی گروه به عراق رفت و با «تیمور بختیار» و «پناهیان»، که توسط عناصر نفوذی ساواک احاطه شده بودند، ارتباط برقرار کرد. صبوری در بازگشت دستگیر شد و جز چهار تن که توانستند وارد عراق شوند، بقیه اعضا در دی ماه ۱۳۴۸ در مرز ایران و عراق دستگیر شدند. صبوری بعداً به مصاحبه تلویزیونی تن داد؛ ولی بقیه اعضا مواضعی نسبتاً تند اتخاذ کردند. پاک نژاد و دو تن از اعضای اصلی گروه به حبس ابد و سه تن دیگر به ده سال زندان محکوم شدند.^(۱) ریاحی، ستوده و جعفری اعضای گریخته گروه، سال ها در عراق ماندند و از مجریان فعال برنامه فارسی رادیو بغداد بودند.

سازمان رهایی بخش خلق های ایران

پس از چند انشعاب و افزایش اختلاف نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی حزب توده، یکی از گردانندگان آن، تحت این عنوان که سایر رهبران سازمان افرادی راحت طلب و مقام پرست اند و در اروپا شعار انقلابی می دهند و در همان حال به عشرت طلبی و عیاشی مشغول اند، از آنها جدا شد. وی سیروس نهاوندی بود که در کنفرانس سازمان در سال ۱۹۶۴ در پایتخت آلبانی، همراه با افرادی چون خانابا تهرانی، کورش لاشایی، محسن رضوانی، محمود مقدم و بیژن چهارازی شرکت داشت.^(۲) وی در یک دوره شش ماهه نیز با جمعی از افراد سازمان به چین سفر کرد. سیروس نهاوندی در سال ۴۸، برای سازماندهی عملیات مسلحانه به سبک مختلط چینی و کوبایی، با عده ای دیگر از اعضای سازمان به ایران بازگشت و مخفیانه به ایجاد یک گروه مارکسیستی پیرو مشی مسلحانه، با عنوان «سازمان رهایی بخش خلق های ایران» دست زد.^(۳) اولین عملیات این گروه، در تیرماه ۴۸، حمله مسلحانه به بانک ایران و انگلیس، در خیابان

ص: ۲۵۷

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۸۸ - ۸۹.

۲- کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۷۶ - ۷۷.

۳- همان: ص ۸۵.

تخت جمشید بود که حدود ۲۹۰ هزار تومان را به سرقت بردند.^(۱) «گروه نهائندی»، پس از ناکامی در طرح ربودن سفیر آمریکا، تاکتیک خود را تغییر داد. اقدام به ایجاد یک واحد کشاورزی در تربت جام و یک واحد دامداری در ارومیه و اجاره یک کوره آجرپزی در جنوب تهران کردند؛ و چند نفر از اعضای گروه را به سرپرستی این واحدها گماردند. افراد موظف بودند سعی نمایند با استفاده از این موقعیت، کارگران و کشاورزان را به شبکه جلب نمایند.^(۲) سرانجام گروه مزبور در سال ۵۰ به چنگال ساواک افتاد. بر اساس اعلام همکاری سیروس نهائندی با ساواک، این بار نیز ساواک تصمیم به «نفوذ در هسته مرکزی» گروه ها گرفت. اعضای گروه موسوم به «سازمان رهایی بخش خلق های ایران»، بجز سیروس نهائندی که سرگذشت دیگری داشت، در سال ۵۲ در دادگاه ارتش محاکمه شدند و به نسبت اتهاماتشان محکومیت های سبکی گرفتند.

ص: ۲۵۸

۱- روزنامه کیهان ۲۶ دی ماه ۵۰: ص ۱۹؛ مصاحبه پرویز ثابتی، مقام امنیتی.

۲- همان.

در سال های اواسط دهه چهل شمسی چندتن از جوانان بروجرد، که جمعی عاطفی را تشکیل می دادند، به تدریج علایق سیاسی مشترکی پیدا کردند که با محوریت فردی به نام همایون کتیرایی به تشکیل این گروه منجر شد. با دستگیری تصادفی دو تن از این جمع، وضعیت «ذهنی» گروه دگرگون شد. این دو در زندان با «گروه بیژن جزنی» آشنا گشتند. دوران زندان شش ماهه تمام شد و آن دو با اعتقاد به مشی مسلحانه بیرون آمدند؛ و کار سیاسی خود را بر اساس مطالعه مارکسیسم بنا نهادند. اولین عملیات گروه حمله به یک بانک و سرقت مسلحانه پول های آن بود. در زمستان سال ۴۹، گروه درصدد ادغام در چریک های فدایی بود که با انجام یک حمله دیگر در بهمن ۱۳۴۹ به بانک ملی جاده آرامگاه، دو تن از اعضای گروه دستگیر شدند. در پی این حادثه بقیه این جمع کوچک شش نفره نیز بازداشت گردیدند. در مهر ماه ۱۳۵۰ همه این افراد با حکم دادگاه ارتش اعدام شدند.^(۱)

ص: ۲۶۱

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۸۳ - ۸۶؛ با تلخیص و تصرف.

اشاره

فعالیت های سیاسی دانشجویان و نیروهای ایرانی مقیم اروپا و آمریکا، از دهه چهل شمسی و پس از شکست جریان های سیاسی داخلی مانند «جبهه ملی دوم» و «نهضت آزادی ایران» شکل گرفت. عناصر وابسته به حزب توده، نظر به تجربه تشکیلاتی و توان سازماندهی، در اوایل کار بر این فعالیت ها مسلط بودند؛ ولی تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی در ایران وضعیتی پدید آورد که نفوذ توده ای ها کاسته شد و به تدریج نیروهای طرفدار چین، سوسیالیست های غیر روسی و نیروهای مسلمان انقلابی توانستند هر یک در چارچوب اعتقادات خود سازماندهی یابند. در این فصل، گروه ها و سازمان های فعال خارج از کشور، به ترتیب سابقه، معروفیت و نقشی که در روند حرکت سیاسی داشتند، مورد بررسی قرار گرفته اند.

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

از سال ۱۹۶۰ فعالیت عناصر وابسته به احزاب سیاسی و جبهه ملی در اروپا، به خاطر به وجود آوردن انجمن های دانشجویی در شهرهای دانشگاهی اروپا، شکل گرفت و در آلمان غربی و انگلستان به تشکیل «فدراسیون دانشجویان ایرانی» انجامید. واحدهای تشکیل دهنده کنفدراسیون اروپایی عبارت بودند از فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و برلن، فدراسیون دانشجویان ایرانی در بریتانیا،

سازمان های دانشجویان مقیم اتریش، اتحادیه فرانسه و سازمان سوئیس (لوزان). در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱ جلسه ای با شرکت عده ای از فعالین در شهر هایدلبرگ آلمان غربی برگزار شد تا مقدمات تشکیل یک کنگره وسیع دانشجویی را تدارک ببیند. در آمریکا نیز فعالیت دانشجویان موجب نفوذ در سازمان دانشجویان در آمریکا گردید و رهبری آن به دست دانشجویان سیاسی افتاد. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم با اعلام عضویت خود در کنفدراسیون، شکل خاصی به آن بخشید. با تشکیل کنگره پاریس، کنفدراسیون موجودیت خود را رسماً به نام «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» اعلام کرد. بعد از کنگره پاریس، کنفدراسیون اروپایی از بین رفت و فرم تشکیلاتی نوینی پیاده شد. بعد از تشکیل کنفدراسیون جهانی، رژیم شاه برای خفه کردن نطفه فعالیت دانشجویی و جلوگیری از گسترش اقدامات آنان، برای تحت فشار گذاشتن مسئولین کنفدراسیون، از تمديد گذرنامه دو نفر از افراد هیئت دبیران آن سر باز زد تا سایرین را از پیوستن به کنفدراسیون برحذر دارد. این امر موجب شد که اولین تظاهرات وسیع و یکپارچه کنفدراسیون در چند کشور به وقوع بپیوندد. این تظاهرات که به اشغال بعضی سفارتخانه ها و کنسولگری های ایران در اروپا و آمریکا منجر شد، برای اولین بار قدرت دانشجویان را علیه رژیم شاه به نمایش گذاشت و کنفدراسیون از آن پس در سطح وسیعی شناخته شد و در مطبوعات و تلویزیون های کشورهای جهان به عنوان یک نیروی جدید به حساب آمد. رژیم شاه مجبور به عقب نشینی شد.

در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۵ واقعه کاخ مرمر و دستگیری متهمان ادعایی آن که اعضای سابق کنفدراسیون بودند، موجب شد که کنفدراسیون با تمام امکاناتش وارد عمل شود. این مسئله به طور غیرمنتظره ای در خط مشی کنفدراسیون اثر گذاشت و نقطه عطفی در حیات کنفدراسیون گردید. از آن پس، کنفدراسیون در کشورهای اروپا و آمریکا ارتباط خود را با افراد و سازمان های سیاسی و حقوقی، دانشگاه ها و دانشجویان سراسر جهان گسترش داد و به این نتیجه رسید که با قدرتی که به دست آورد و زمینه هایی که فراهم شد می تواند به طور مطلوبی به زندانیان سیاسی ایران کمک و از حقوق آنان دفاع کند. بدین منظور دفاع از زندانیان سیاسی ایران در فعالیت های کنفدراسیون وارد شد و جزء خط مشی آن درآمد. ارگان های تبلیغاتی و انتشاراتی کنفدراسیون وسعت پیدا کردند. شاه در اردیبهشت ۱۳۴۶/ مه ۱۹۶۷ برای اولین بار بعد از تشکیل کنگره کنفدراسیون قصد داشت به

آلمان غربی سفر کند. فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان با برگزاری تظاهرات، اعتراض علیه شاه را به نمایش گذاشت. در تظاهرات، بر اثر تیراندازی پلیس، یک دانشجوی آلمانی از دانشگاه برلن به قتل رسید. مسافرت شاه به آلمان و تظاهرات دانشجویان موضوع روزنامه های جهانی شد. شاه در وقت مراجعتش از آلمان، به یک خبرنگار گفت که اگر می دانست اوضاع از این قرار است هرگز به این سفر نمی آمد. و بعد از مراجعتش به ایران رییس سازمان امنیت ایران در اروپا، سرلشگر علوی کیا را برکنار کرد. در شرایط افزایش فعالیت و اعتبار کنفدراسیون، سازمان امنیت عده ای از مأموران خود را به خارج اعزام کرد و این مأموران بعداً شبکه های ساواک را در اروپا و آمریکا گسترش دادند که زیر نظر «پرویز خوانساری» فعالیت داشتند. رژیم بعد از بی اثر دیدن عدم تمدید گذرنامه دانشجویان فعال، اعلام کرد که کنفدراسیون را قانونی نمی داند و اعلامیه دادستان ارتش مبنی بر اعلام مجرمیت اعضای کنفدراسیون و تعیین حبس های ۳ تا ۱۰ سال برای کسانی که با کنفدراسیون همکاری کنند یا در تشکیلات آن باقی بمانند، انتشار یافت. با وسعت یافتن دامنه دستگیری های سیاسی در ایران، مسائل دفاعی محور فعالیت های کنفدراسیون شد و قرار بر این شد که کلیه دفاعیات و اعلامیه ها و انتشاراتی که از طرف مبارزین درون کشور پخش می شود و به دست کنفدراسیون جهانی می رسد، بدون توجه به محتوای آن چاپ و در سطح وسیعی پخش گردد. (۱) به نوشته شوکت، «با رشد مبارزه گروه های مذهبی در ایران، کنفدراسیون کوشش هایی را در دفاع و حمایت از مبارزه آنها سازمان داد... انتشار اعلامیه های آیه الله خمینی در نشریه های کنفدراسیون، نمونه دیگری از حمایت آن سازمان از مبارزه نیروهای مذهبی شمرده می شد. بر همین روال بود که هیئت دبیران کنفدراسیون در دو نوبت در نجف با آیه الله خمینی ملاقات کرد...» (۲). در شهریور ۱۳۴۷، آیه الله مصطفی خمینی، طی نامه ای پیرامون چگونگی همکاری های آینده با کنفدراسیون، به دبیر انتشارات آن سازمان، در تأکید بر ضرورت برخورداری آن سازمان از معیارهای اسلامی، بیانی صریح و روشن داشت. در صورت تحقق گرایش و هویت اسلامی، کنفدراسیون از امکانات

ص: ۲۶۵

-
- ۱- احمدزاده، جنبش دانشجویی: صص ۳۹ - ۷۱؛ با تلخیص. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۵۶ - ۴۵۸. شوکت، کنفدراسیون جهانی...: تلخیص مطالب اغلب صفحات.
 - ۲- شوکت، کنفدراسیون جهانی...: صص ۳۵۹ - ۳۶۰.

گسترده روحانیان نیز برخوردار می گشت. حمید شوکت می نویسد: «شاید آنچه فرزند آیه الله خمینی در نامه خود پیرامون باورهای مذهبی مردم خطاب به کنفدراسیون نوشته بود، مطالب پیش پا افتاده ای به نظر می آمد اما در همان چند جمله رمز پرمعنایی نهفته بود؛ رمزی که کنفدراسیون هیچ گاه به معنی واقعی آن، به معنی واقعی همان چند جمله ای که روزگاری دیگر سرنوشت ملتی را رقم می زد، پی نبرد. بدون تردید، بی توجهی کنفدراسیون به نقش مذهب در جامعه ایران، یا آنچه در آن نامه «رمزهای اسلامی» نام می گرفت، مطلب تازه ای نبود... بدون تردید، شکست قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و قدرت روزافزون دستگاه حاکم، در این میان نقشی اساسی بازی می کرد. واقعیت این بود که کنفدراسیون... نقش آیه الله خمینی را خاتمه یافته تلقی می کرد. کنفدراسیون کوچکترین امکانی مبنی بر اینکه روحانیان روزگاری در ایران به قدرت برسند، نمی دید و در این ارزیابی تنها نبود.»^(۱)

سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران

پس از ایجاد جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ در ایران، گروهی از هواخواهان جبهه ملی در آلمان و فرانسه گرد آمدند و سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران را ایجاد کردند. پس از چند ماه نشریه ای به نام ایران آزاد منتشر کردند. از ویژگی های سازمان مزبور، عدم تجانس فکری و سیاسی بین رهبران و فعالان آن بود. سران و فعالان سازمان های اروپایی جبهه ملی ایران، دیدگاه سیاسی و اجتماعی مشخصی نداشتند؛ برخی مانند خسرو شاکری و حسن ماسالی چپگرا و چند تن مانند بنی صدر و حبیبی ملی گرا با گرایش مذهبی بودند؛ بعضی دیگر نظیر قطب زاده و سلامتیان... صرفاً سیاسی بودند و منش ماجراجویی داشتند. در مجموع، گروه نامتجانسی بود با نقطه نظرهای مختلف؛ که هر چند رابطه منظم و ارگانیک با جبهه ملی در تهران نداشت، از آن پشتیبانی می کرد. انجمن های دانشجویی جبهه ملی در اروپا، به طور پراکنده و به ابتکار خود عمل می کردند؛ بنی صدر و یارانش سال ها به نام جبهه ملی فعال بودند و نشریه ای به نام خبرنگار منتشر کردند. حسن ماسالی، یکی دیگر از فعالان جبهه ملی که هواخواه مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی بود، به عراق رفت تا در آنجا شعبه

ص: ۲۶۶

۱- همان: صص ۳۶۱ - ۳۶۴؛ با تلخیص.

جبهه ملی را ایجاد کند. سازمان های دانشجویی جبهه ملی در اروپا، تا اواسط دهه ۱۳۵۰، بی آنکه فعالیت چشمگیری داشته باشند، ابراز وجود می کردند و گاه اعلامیه هایی در مخالفت با رژیم شاه منتشر می نمودند.^(۱)

جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا

جمعی از بقایای «حزب زحمتکشان ملت ایران» به رهبری خلیل ملکی، در پی سومین کنگره کنفدراسیون، به دلیل سلطه نیروهای چپ، از آن جمع خارج شدند و به فکر ایجاد سازمان مستقلی با هدف «سوسیالیسم ایرانی منطبق با فرهنگ و سنن و شرایط ویژه ایران» افتادند. جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا، اولین سازمان سیاسی سوسیالیستی بود که در خارج از ایران به وجود آمد و پس از مدتی توانست گروهی از جوانان ایرانی سرخورده از جریان های سیاسی و حزب توده را جذب کند. چند تن از اعضای این گروه که بعدها شهرت یافتند عبارت بودند از: حمید عنایت، محمدعلی همایون کاتوزیان، منصور فرهنگ و ناصر پاکدامن. این جامعه، با خلیل ملکی و رهبران جامعه سوسیالیست های نهضت ملی در ایران ارتباط منظم داشت. نشریه این گروه در اروپا به نام مجله سوسیالیسم، به مدیریت و سردبیری امیر پیشداد مدیر سابق مجله علم و زندگی در تهران و نامه پارسی در پاریس، حدود سه سال به طور مرتب انتشار یافت. فعالیت های «جامعه» موجب عملیات ساواک از طریق فرستادن عوامل نفوذی گردید؛ یکی از عوامل نفوذی محمد طاهری دزفولی بود که بعدها در مراجعت به ایران نام خود را به «امیر طاهری» تغییر داد و سردبیر کیهان و مشاور مطبوعاتی امیر عباس هویدا شد.^(۲)

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

پس از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، دو گروه - با دو دیدگاه متفاوت - برای ایجاد جبهه ملی در آمریکا فعال شدند. از یک سو دکتر علی شایگان، وزیر فرهنگ دکتر مصدق، که پس از رهایی از زندان به آمریکا رفت، در فوریه ۱۹۶۲/بهمن ۱۳۴۰ جبهه ملی را در آمریکا تأسیس کرد.

ص: ۲۶۷

۱- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۵۸ - ۴۶۱؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: صص ۴۶۱ - ۴۶۳؛ با تلخیص.

در شورای مرکزی جبهه ملی، دکتر شایگان رییس شورا و نخشب، چمران، قطب زاده، شاهین فاطمی و ابراهیم یزدی اعضای هیئت اجراییه بودند. از سوی دیگر محمد نخشب رهبر نهضت خدایرستان سوسیالیست، با گرایش مذهبی - سوسیالیستی، برای ایجاد سازمان دانشجویان جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ به فعالیت پرداخت. کوشش در برقراری وحدت سازمانی بین جبهه ملی و سازمان دانشجویان به نتیجه نرسید. جبهه ملی، از آن پس، حضوری سمبولیک داشت ولی سازمان دانشجویان فعال بود و پس از پیوند با کنفدراسیون در سال ۱۳۴۲، با آن همکاری داشت و به کنگره های آن نماینده می فرستاد. سازمان دانشجویان ایرانی، که ترکیبی از ملیون و توده ای ها بود، همواره در معرض رقابت آن دو گروه برای زیر نفوذ قرار دادن سازمان قرار داشت. روزنامه اندیشه جبهه، به مدیریت نخشب، ارگان ملیون بود. با مطرح شدن امام خمینی (ره)، در جبهه ملی و کنفدراسیون در مورد ماهیت قیام روحانیون اختلاف ایجاد شد و توده ای ها موضع مخالف گرفتند. بالاخره فروپاشی جبهه ملی دوم به خارج از ایران هم سرایت کرد.^(۱)

نهضت آزادی خارج از کشور

فکر ایجاد نهضت آزادی در خارج از کشور را دکتر علی شریعتی، که از فعالان جبهه ملی در فرانسه بود، عنوان کرد. وی در سپتامبر ۱۹۶۲/آبان ۱۳۴۱ نامه ای برای طرفداران نهضت آزادی فرستاد و لزوم ایجاد نهضت آزادی در خارج از ایران را تأکید کرد؛ و در عین حال خاطرنشان ساخت که انجام این مهم باید به آینده موکول شود و کوشش در تقویت جبهه ملی در اروپا در اولویت قرار گیرد؛ و نیز نهضت آزادی زیر چتر حمایت جبهه ملی باشد. بنیانگذاران نهضت آزادی در خارج از کشور، که همگی دانشجوی بودند در اواخر سال ۱۳۴۱، در پاریس اجتماع کردند و درباره ایجاد سازمان مزبور به توافق رسیدند؛ و قرار شد نهضت مانند «سایه» وجود داشته باشد^(۲) و در واقع شاخه دانشجویی خارج از کشور در قالب نهضت آزادی، به طور مستقل از تشکیلات ایران که به تعطیلی گراییده بود در سطح محدودی شکل گرفت. از جمله افراد شورای نهضت آزادی در خارج از کشور این افراد بودند: علی شریعتی، مصطفی چمران،

ص: ۲۶۸

۱- همان: صص ۴۶۴ - ۴۶۶؛ با تلخیص.

۲- همان: ص ۴۶۹؛ از مصاحبه نویسنده با دکتر ابراهیم یزدی در اسفند ماه ۱۳۶۹.

ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده، فریدون سحابی، محمد توسلی و ابوالفضل بازرگان.^(۱) عده ای از فعالان این گروه در دی ماه ۱۳۴۲ برای آموزش نظامی و چریکی با موافقت عبدالناصر رییس جمهوری مصر به این کشور اعزام شدند. این عده عبارت بودند از: چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین، شریفیان و قطب زاده.^(۲) جمع مزبور به عنوان نمایندگان «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع)، موافقت نامه ای با نمایندگان دولت مصر برای برنامه آموزش سیاسی - نظامی اعضا و معرفی شدگان این گروه امضا نمودند. در مرامنامه این سازمان که به منظور کسب موافقت عبدالناصر به وی ارائه شد «کوشش برای تحقق نظام جمهوری و رژیم اقتصادی سوسیالیستی متکی بر جهان بینی خداپرستی» به عنوان هدف، قید شده بود.^(۳) در غیاب رهبران اصلی نهضت آزادی داخل کشور که در زندان به سر می بردند، احمد صدر حاج سیدجوادی و رحیم عطایی رابط تشکیلات داخل کشور با این سازمان بودند. در مجموع طی چهار دوره آموزشی، سی و یک تن از افراد اعزامی به مصر تحت آموزش قرار گرفتند و در سال ۱۳۴۵، سازمان مزبور به ارتباط با دولت مصر پایان داد و لبنان را مرکز فعالیت های خود قرار داد. اما در تابستان سال ۱۳۴۶ پس از تحولات سیاسی خاورمیانه و لبنان «پس از مدتی گروه مزبور پراکنده شد.»^(۴) در اواخر سال ۱۳۴۹ دکتر مصطفی چمران، برای از سرگیری مبارزه، به طور مستقل و منفردا به لبنان رفت و در ارتباط با امام موسی صدر - رهبر شیعیان لبنان - در ایجاد سازمان چریکی شیعیان (جنبش امل) نقش اساسی ایفا نمود. از سال ۱۳۵۰ نهضت آزادی خارج از کشور که از حالت دانشجویی خارج شده بود، فعالیت خود را توسعه داد. دکتر یزدی و قطب زاده، هرچند وقت یک بار، به لبنان می رفتند و گاه در عراق با امام خمینی (ره) ملاقات می کردند. نشریه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی و انجمن های اسلامی، توسط اینان در آمریکا منتشر می شد.^(۵)

ص: ۲۶۹

- ۱- همان: همان صفحه؛ پانوش.
- ۲- همان: ص ۴۷۰.
- ۳- همان: همان صفحه، پانوش.
- ۴- همان: ص ۴۷۲. اطلاعات بیشتر آ همان: صص ۴۶۹ - ۴۷۲ و فارسی، زوایای تاریک: صص ۴۱ - ۴۴.
- ۵- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۷۳ - ۴۷۴.

از سال ۱۳۴۸ انجمن های اسلامی دانشجویان در فرانسه، آلمان، اتریش و دیگر کشورهای اروپا تشکیل شد. این انجمن ها، که رابط اصلی آنها صادق قطب زاده بود، با دیگر انجمن های مشابه در کشورهای خاورمیانه (لبنان، عراق، سوریه و مصر) در ارتباط بودند. انجمن های اسلامی دانشجویان، از نجف و ایران و احتمالاً دیگر کشورهای اسلامی (از طریق ایرانیان و روحانیون) کمک های مالی دریافت می کردند و پس از اتحاد با هم، در سطح اروپا سازمانی به نام «اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا» ایجاد کردند؛ حسن حبیبی، صادق طباطبایی، ابوالحسن بنی صدر و شمس الدین مجابی عناصر فعال آن بودند. این اتحادیه نشریه ای به نام مکتب مبارز داشت که سه ماه یک بار انتشار می داد. هدف نشریه در شماره ۱۲ این نشریه، «شناخت و شناسایی چهره واقعی اسلام» عنوان شده بود. در ایالات متحده آمریکا، ابراهیم یزدی در اداره و سازماندهی انجمن اسلامی دانشجویان فعال بود. وی در هوستون دفتر انتشاراتی تأسیس کرد؛ که کتب و نشریات اسلامی را پخش می نمود.^(۱)

ص: ۲۷۰

گفتار سوم: سازمان مجاهدین خلق ایران (۵۰ - ۱۳۴۴)

اشاره

ص: ۲۷۱

«سازمان مجاهدین خلق ایران» نام یک گروه سیاسی - نظامی است که در سال ۱۳۴۴ توسط سه تن از روشنفکران جوان مسلمان، با هدف سرنگونی رژیم وابسته پهلوی تأسیس شد. این سازمان نیز همچون اغلب گروه‌هایی که در دهه ۱۳۴۰ م شی قهرآمیز را در مبارزه برگزیدند، تحت تأثیر سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد و شکست مبارزات مسالمت آمیز، در جریان تدوین استراتژی به «مبارزه مسلحانه» رسید و به تدریج با بهره گیری از تئوری‌ها و تجارب جریان‌های چپ و مارکسیست آمریکای لاتین، شیوه «جنگ چریکی شهری» را در تاکتیک اتخاذ کرد. دوره مورد بحث، از شهریور و پاییز ۱۳۴۴ آغاز می‌شود و در مقطع شهریور ۱۳۵۰ - و اندکی پس از آن، که تبعات ضربه امنیتی ساواک به سازمان در جامعه انعکاس یافت - پایان می‌گیرد. زندگی و ویژگی‌های بنیانگذاران سازمان در ابتدای فصل حاضر تشریح شده است؛ و شرحی کوتاه از زندگی اعضای مطرح سازمان، که در طول بحث از آنها مکرر نام برده می‌شود، در انتها آمده است.

در کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از سازمان و یا درباره آن انتشار یافته، چه به صورت تاریخچه و چه به صورت زندگینامه، مؤسسين آن را حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان ذکر کرده‌اند. واقعیت این است که بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۴۴ عبارت بودند از: ۱- محمد حنیف نژاد؛ ۲- سعید محسن؛ ۳- عبدالرضا نیک بین رودسری (معروف به عبدی). (۱) اصغر بدیع زادگان از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷، در کنار سه نفر دیگر، یک کادر رهبری چهار نفره را تشکیل دادند. پیش از آنکه نحوه تأسیس سازمان بیان شود، با زندگی و ویژگی‌های بنیانگذاران آن آشنا می‌شویم.

ص: ۲۷۵

۱- اینکه «نیک بین» از بنیانگذاران سازمان است، علاوه بر «تواتر» آن، در موارد متعددی نیز آمده است. از جمله، بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸ - ۱۱۱. موارد متعدد در گفت و گوی بهمن بازرگانی. خلاصه پرونده‌ها...: نیک بین، عبدالرضا. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۲ - ۲۳. تحلیل آموزشی...: ص ۲۱۰ (بدون ذکر نام).

محمد حنیف نژاد (۱) محمد حنیف نژاد فرزند حمدالله در سال ۱۳۱۸ در خانواده ای نسبتاً فقیر در تبریز به دنیا آمد، پدرش کارمندی ساده بود و خانواده را با سختی اداره می کرد. محمد تحصیلات ابتدایی را در دبستان «همام» و متوسطه را در دبیرستان های «منصور» و «فردوس» طی کرد. از دوران مدرسه به شرکت در هیئت های مذهبی و دسته های سینه زنی علاقه داشت و این علقه تا آخر با او بود. یکی از بهترین چیزهایی که محمد آقا را ارضا می کرد، خواندن نوحه های انقلابی و اسلامی بود و اسمش را در سازمان «محمد نوحه» گذاشته بودند! وقتی که در سال ۵۰ دستگیر شد، منصور بازرگان تعریف می کرد: «صدای یک نفر را که در سلول بغلی نوحه می خواند شنیدیم و حدس زدیم که حنیف نژاد باشد.» او [منصور] موقع وضو گرفتن دقت بیشتری کرده بود و مطمئن شده بود خود حنیف نژاد است. [...] در دوران دانش آموزی سینه می زد و در سازمان هم که بود، دو روز تاسوعا و عاشورا معمولاً به تبریز می رفت و در دسته ها شرکت می کرد. (۲) در تبریز، از دوران متوسطه، در جلسات فردی به نام حاج یوسف شعار (۳) شرکت می کرد. در این

ص: ۲۷۶

۱- علاوه بر منابعی که در ارجاعات متن بدان اشاره شده، در تنظیم زندگی نامه حنیف نژاد از این منابع سود جستیم: خلاصه پرونده ها...: حنیف نژاد، محمد. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۸۲ - ۸۷. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۶ - ۱۹. و پرونده حنیف نژاد.

۲- میثمی، سنت الاولین...، ج ۲: ص ۳۹.

۳- یوسف شعار مدرس قرآن در تبریز و از وابستگان به جریان سلفی گری شیعی و پیرو مسلک شریعت سنگلجی بود و همزمان با وی، در تبریز جریان فکری او را تحت عنوان مکتب قرآن از حدود سال های ۱۳۰۴ ترویج می نمود. یوسف شعار بعدها به تهران آمد. ساواک تهران چند گزارش از جلسات مذهبی در منزل حاج یوسف شعار را در مسجد سنگلجی در سال ۱۳۴۳ جمع آوری کرده است. یوسف شعار در تبریز مکتب قرآنی دائر کرد که سال ها فعال بود و تأثیرات فکری هم بر جای گذاشت که اینک نیز به جلسات شعاریون معروف است. از شعار دو کتاب تفسیری و دو اثر قرآن پژوهی باقی مانده است: - تفسیر آیات مشکله: در یک مجلد به زبان فارسی و مقدمه عربی که شامل بخشی از قرآن کریم است. این اثر در سال ۱۳۹۳ قمری در تبریز انتشار یافته است و حاوی مباحث جلسه منزل او می باشد. - تفسیر سوره جمعه و منافقون در یک مجلد و به زبان فارسی که شیوه آن خطابی است. این رساله تفسیری نیز در تبریز به چاپ رسید. دو اثر قرآن پژوهی او به نام محکمت و متشابهات در قرآن و مقدمات تفسیر، هر دو در تبریز به چاپ رسیده اند. بخشی از دیدگاه های او در بردارنده موارد متعارض با تشیع و خلاف اجماع محسوب شده اند. ایرادی که نوعاً به تفاسیر وی گرفته می شود، تفسیر به رأی بودن و دور بودن آنها از شیوه و روش اهل بیت (ع) می باشد و این اشتباهات از جمله در مورد تفسیر «آیات مشکله» فراوان رخ داده است که در پاسخ آن تفسیر صحیح آیات مشکله از سوی آیه الله جعفر سبحانی با تعلیقات سیدهادی خسروشاهی در همان سال های انتشار این رساله منتشر گردیده است. وی در ۱۳۹۴ ه ق فوت کرد.

جلسات، تفسیر قرآن و مباحث روز مانند بررسی مکاتبی از جمله مارکسیسم، مورد بحث قرار می گرفت. حنیف نژاد در واقع مدتی شاگرد شعار بود و تحت تأثیر او قرار داشت.^(۱) در سال تحصیلی ۳۹ - ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی ماشین آلات کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل شد. در دوران دانشجویی دامنه فعالیت های مذهبی - سیاسی او، که از تبریز آغاز شده بود، وسعت پیدا کرد. وی نماینده دانشجویان دانشکده کشاورزی در «سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم»، عضو فعال «نهضت آزادی ایران» و مسئول «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی» بود.^(۲) پس از آمدن به تهران و ورود به دانشگاه، از یک سو با روحانیون قم و تهران و افرادی چون آیات و حجج اسلام سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، دکتر سید محمد بهشتی، علی گلزاده غفوری، علامه محمد تقی جعفری، دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی، سید مرتضی جزایری و... آشنا شد و یا ارتباط فعال تری برقرار کرد؛^(۳) و از سوی دیگر با تعدادی از فعالان سیاسی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت الله سبحانی، رحیم عطایی، دکتر عباس شیبانی و احمد علی بابایی، که با «جبهه ملی دوم» همکاری داشتند و سپس «نهضت آزادی ایران» را تأسیس کردند، رابطه برقرار کرد.^(۴)

ص: ۲۷۷

- ۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.
- ۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۸۲ - ۸۳.
- ۳- نظر به اینکه اغلب این روحانیون در جلسات «مسجد هدایت» و انجمن های اسلامی شرکت می کردند، اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان از نزدیک با ایشان آشنا بودند. در مواردی هم که بعدا اشاره خواهد شد، برخی از این روحانیون مستقیما توسط حنیف نژاد به سخنرانی دعوت می شدند. حسین روحانی در مورد سابقه انس حنیف نژاد با روحانیون می نویسد: «و باز آنچه از این دوره فعالیت محمد (دوره دبیرستان در تبریز) روشن است اینکه او با طلاب جوان علوم دینی در ارتباط فعال بوده و با آنها رفت و آمد داشته و با آنها بحث و جلسه داشته است؛ به طوری که پدر او به هنگام ورود محمد به دانشگاه بارها گفته بود: من فکر می کردم تو به قم خواهی رفت و آخوند خواهی شد». یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۶.
- ۴- با افراد نهضت و جبهه ملی در جلسات آنها و نیز در شرکت انتشار آشنا شده است. در این مورد در میثمی، سنت اولین...، ج ۱: ص ۱۲، و یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷ نیز مطالبی آمده است.

فعالیت حنیف نژاد تا آنجا که در چارچوب انجمن اسلامی بود، صورت علنی داشت. او با تشکیل جلسات هفتگی در دانشکده و سخنرانی در این جلسات و نیز دعوت از روحانیون یاد شده برای ایراد سخنرانی، نقش فعالی را ایفا می کرد. علاوه بر این، در خارج از دانشکده کشاورزی نیز در چارچوب «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران» بیش از دیگران کوشا بود. همکاری با عناصری چون سعید محسن و تراب حق شناس در این مقطع بود. (۱) اما در چارچوب نهضت آزادی، فعالیت های وی به دلایل امنیتی همواره مخفی بود و در این ارتباط مسئولیت تشکیل حوزه ها و کلاس های سیاسی و یا برنامه های اعتصاب و تظاهرات را به طور غیرعلنی بر عهده داشت. (۲) از جمله جلسات مخفی که در این محدوده تشکیل شد، جلسه ای است که جلال الدین فارسی از آن یاد می کند و در دره اوین - درکه - برگزار گردید. علاوه بر فارسی، در این جلسه حنیف نژاد و سعید محسن و بدیع زادگان نیز شرکت داشتند. (۳) پس از دستگیری سران نهضت آزادی، در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ - در آستانه برگزاری رفراندوم شاهانه - حنیف نژاد نیز دستگیر شد. حنیف نژاد، طبق یادداشت های روزانه مهندس بازرگان، در طول مدت زندان با سران نهضت در یک بند به سر می برد. بازرگان به عضویت حنیف نژاد در نهضت تصریح دارد و در بخش «خاطرات زندان»، ذیل تاریخ چهارشنبه ۶/۶/۴۲ اینگونه می نویسد: «کسانی که مانده اند، از نهضتی ها: حنیف نژاد - شیانی - علی بابایی - حکیمی - جعفری - مجابی...». (۴) بازرگان تاریخ آزادی حنیف را دوشنبه ۱۱/۶/۴۲ قید می کند. (۵) برای دریافت موقعیت حنیف نژاد، نقل قسمتی از یادداشت های بازرگان، در بخش «صحبتی با خانواده»، ضروری است. در یادداشت مذکور، ذیل تاریخ سه شنبه ۱۴/۳/۴۲ آمده است:

روز یازدهم محرم است و ما این چند شب، مختصر مجلس سخنرانی و تذکر و زیارتخوانی داشتیم. دو شب مهندس [هاشم] صباغیان صحبت کرد، یک شب حنیف نژاد، دو شب شیخ

ص: ۲۷۸

۱- نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹: ص ۱۵؛ قسمت پنجم مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق شناس. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۷.

۲- نشریه پیکار، همان.

۳- فارسی، زوایای تاریک: ص ۷۴.

۴- بازرگان، یادداشت های روزانه: ص ۷۸.

۵- همان: ص ۸۴.

مصطفی رهنما، یک شب دکتر سبحانی، سه شب اول هم من. (۱) در این تجربه حنیف نژاد از زندان به نظر می رسد اتخاذ شیوه های مسالمت آمیز برای تداوم مبارزه علیه رژیم پهلوی، به خصوص پس از دستگیری سران جبهه ملی و نهضت آزادی و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دیگر در ذهن اشخاصی چون مهندس بازرگان نیز مطرح نبوده و نمی توانسته توجیه داشته باشد. حنیف نژاد خود نقل کرده است که مهندس بازرگان در زندان به او گفته بود: «نمی بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می کند؟ شما جوان ها باید فکری بکنید!» (۲) نحوه تفکر سیاسی حنیف نژاد در دوران دانشجویی، متأثر از اندیشه ها و آثار مهندس بازرگان و آیه الله طالقانی بود؛ منتها رادیکال تر. (۳) او اگرچه اعتقاد داشت که اسلام مکتبی حیاتبخش، زنده و جامع است، اما در عرصه نظری و امدار منابع معرفتی متفاوت و گوناگونی بود و از منابع مختلفی همچون نوحبلی گری حاج یوسف شعار، تحصیلی مشربی مهندس بازرگان، قرآن گرایی به روایت طالقانی و تکامل گرایی یا تفسیر ترانسفورمیستی از قرآن به روایت سبحانی و بالاخره مارکسیسمی عمدتاً به روایت مائوتسه تونگ، تأثیر پذیرفته بود. بخش عمده صحبت های او در جلسات انجمن اسلامی و یا در بحث های خصوصی با دانشجویان و روحانیون نیز بر جنبه های سیاسی و اجتماعی مکتب اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید داشت و به شدت به انتقاد از افراد و از جمله روحانیونی می پرداخت که به این مسئله توجه نکرده اند یا سخن و عملشان مخالف آن بوده است. در همین زمینه نیز به کار فرهنگی اصولی و تشکّل باور داشت. [در شهریور ۴۱] در دبیرخانه انجمن اسلامی - شرکت انتشار - همه سخنرانی های پرزرق و برق کردند. محمدآقا از طرف انجمن اسلامی دانشجویان سخنرانی کرد گفت: «شما که این قدر سخنرانی می کنید چرا به یکی از حرف هایتان عمل نمی کنید؟! گروه تشکیل بدهید و کار کنید.» (۴)

حنیف نژاد «روی این نکته تکیه می کرد که در رساله توضیح المسائل، اکثر مجتهدین ما صفحات بسیار

ص: ۲۷۹

-
- ۱- همان: صص ۴۹۱ - ۴۹۲.
 - ۲- فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.
 - ۳- بیشتر مطالبی که در مورد عقاید و تفکر حنیف نژاد آمده، علاوه بر منابع پراکنده سازمان، از یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۷ - ۱۹ و اسناد باقیمانده ساواک و گفت و گوهای پژوهشی، برگرفته شده است.
 - ۴- میثمی، سنت الاولین...، ج ۱: ص ۱۲.

زیادی را اختصاص به طهارات و نجاسات و آداب نماز و روزه داده اند و حال آنکه درباره جهاد و امر به معروف و نهی از منکر اصلاً مطلبی نمی نویسند و اگر هم می نویسند، بسیار محدود است. و یا مطرح می کرد که بسیاری از روحانیون ما صرفاً روی روایات و احادیث وقت خود را صرف کرده و می کنند و [حال آنکه] روی قرآن و نهج البلاغه تکیه ای ندارند و با آن آشنا هم نیستند.»^(۱) این افکار در همان زمان به وسیله علامه طباطبایی، آیه الله مطهری، دکتر بهشتی، مهندس بازرگان و آیه الله طالقانی تبیین و ابراز می شد.^(۲)

از مسائلی که حنیف نژاد بر آن تأکید داشت، ارتباط دانشجویان مسلمان با روحانیون مبارز و فعال بود. او از این افراد برای سخنرانی و روشنگری دانشجویان دعوت به عمل می آورد تا در مجامع گوناگون دانشگاهی، به مناسبت های مختلف، شرکت کنند. اقدامات و حرکت های انقلابی امام خمینی (ره) را بسیار مثبت تلقی می کرد و آن را سرآغاز تحولی جدید در حوزه علمیه و نهاد روحانیت می دانست. در آن دوران کوشش به عمل می آورد تا به سهم خود، هماهنگی میان فعالیت های سیاسی روحانیون مبارز و نهضت آزادی و انجمن اسلامی را تقویت کند.^(۳) تراب حق شناس در مورد این گونه علائق، که مهم ترین تجلی آن دیدار با امام خمینی (ره) در قم بود، می نویسد:

در آن زمان انجمن اسلامی دانشجویان یک نهاد دانشجویی با گرایش های دموکراتیک بود. مجاهد شهید حنیف نژاد و من جزء شورای مرکزی انجمن های اسلامی دانشگاه بودیم و اعلامیه های ما دموکراتیسم انقلابی اقشار متوسط جامعه را به خوبی نشان می داد و به همین لحاظ برای برخی از همفکران ما و سران نهضت آزادی تندروانه جلوه می کرد... یکی از فعالیت های ما که در کنار کارهای تشکیلاتی مان انجام می دادیم، تماس با روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیه الله خمینی اشاره می کنم. یک بار پس از خرداد ۴۲ با مقدار [تعداد] قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آیه الله خمینی، که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود، رفتیم.^(۴)

ص: ۲۸۰

- ۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.
- ۲- برای آگاهی از آراء علامه طباطبایی، مطهری، بازرگان، طالقانی، بهشتی و... در خصوص وضعیت روحانیت در آن زمان و کمبودهای اساسی در حوزه ها بحثی درباره مرجعیت و روحانیت.
- ۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.
- ۴- نشریه پیکار، ش ۷۶: ص ۱۵.

در همین ملاقات (۱) بود که امام خمینی (ره) یکی از بیانات تاریخی خود را، که بیشتر بر محور تکذیب شایعات و دروغ پراکنی های مطبوعات شاه در مورد تفاهم روحانیت و رژیم قرار داشت، ایراد کرد. قسمت هایی از این بیانات، که به موضوع ملاقات مربوط می شود، از این قرار است: هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمّال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است. الآن تمام اقتصاد مملکت در دست اسرائیل است، عمال اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه نموده اند. [...] اینها [وابستگان اسرائیل] عمال استعمار هستند، باید ریشه استعمار را کند. آقایان سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید؛ تبلیغات مذهبی بکنید، مسجد بسازید، اجتماعا نماز بخوانید. [...] وحدت مذهبی است که این اجتماع عظیم و فشرده را ایجاد می کند. اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید. [...] واللّٰه اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده اند. سیاست میڈن از اسلام سرچشمه می گیرد. [...] اگر راست می گویند برای بیکاران کار پیدا کنند. این جوان بعد از بیست سال تحصیل کار می خواهد؛ فردا که فارغ التحصیل می شود سرگردان است؛ اگر معاشش فراهم نشود نمی تواند دین خود را حفظ کند. شما خیال می کنید آن دزدی که شب ها از دیوار با آن همه مخاطرات بالا می رود و یا زنی که عفت خود را می فروشد، تقصیر دارد؟ وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد [را]، که شب و روز در روزنامه ها می خوانید، به وجود می آورد. (۲) [...] کشتار پانزده خرداد از اعمال یک قشون بیگانه با ملت بدتر بود، آنها بچه ها را نمی کشتند، زن ها را نمی کشتند، [...] پانزده خرداد ننگ ملت بود زیرا از پول همین ملت، اسلحه تهیه شده و با این اسلحه مردم را کشتند. یکی از روحانیون مبارز، حجه الاسلام علی حجتی کرمانی، طی مقاله ای که در روزنامه وظیفه به چاپ رسید، راهپیمایی مذکور را - که طلاب جوان هم در آن شرکت داشتند - طلیعه وحدت حوزه و دانشگاه برشمرد. البته بی تردید این اقدام، در آن دوران، حرکتی انقلابی بود. آن طور که از نوشته های آیه الله دکتر بهشتی بر می آید، در سال ۱۳۴۱ یا اوایل ۱۳۴۲، در یکی از جشن های «مبعث»، وی توسط انجمن اسلامی برای سخنرانی دعوت شد که این مراسم در سالن غذاخوری کوی دانشگاه در امیرآباد برگزار گردید. این سخنرانی و دعوت، زمینه ای برای یک طرح مطالعاتی در مورد «حکومت اسلامی» فراهم کرد که از جمله افراد پی گیر آن حنیف نژاد بود. دکتر بهشتی

ص: ۲۸۱

۱- تاریخ این ملاقات ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ است.

۲- صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۶۷ - ۲۷۲.

می نویسد: در این سخنرانی موضوعی را من مطرح کردم به عنوان «مبارزه با تحریف یکی از هدف های بعثت است»؛ و در این سخنرانی طرح یک تحقیقاتی اسلامی را ارائه کردم که آن سخنرانی بعدها در مکتب تشیع چاپ شد. مرحوم حنیف نژاد و چندتای دیگر از دانشجویان، که برای این دعوت به قم آمده بودند و عده ای دیگر از طلاب جوان که باز آنجا بودند، اینها اصرار کردند که این کار تحقیقاتی آغاز بشود. در پاییز همان سال ما کار تحقیقاتی را آغاز کردیم، با شرکت عده ای از فضلا، در زمینه حکومت در اسلام. ما همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه مند بودیم و این را به صورت یک کار تحقیقاتی آغاز کردیم... (۱) از دیگر دیدگاه های حنیف نژاد این بود که «با انجمن حجیه آن زمان که [به انجمن ضدّ بهائیت معروف بود و اکثر نیروهای جوان مذهبی را به خود جلب می کرد] و در تهران و شهرستان ها فعالیت وسیعی داشتند، شدیداً مخالف بود و آنها را مرتجع می دانست و معتقد بود که فعالیت آنها نه تنها کوچک ترین زیانی به حال رژیم ندارد بلکه حتی برای او بسیار هم مفید خواهد بود». (۲) حنیف نژاد، به گفته حسین روحانی که فضای زمان دانشجویی و اوایل فعالیت او را تصویر کرده است، «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلاً از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می شناختند و او را می ستودند». (۳) قبل از ۱۵ خرداد، مبارزینی مثل حنیف نژاد که در دانشگاه بودند، نسبت به توده مردم نظر چندان خوشی نداشتند؛ چراکه می دیدند دیگران مبارزه می کنند ولی آنها لیبیک نمی گویند؛ و از این راه نتیجه می گرفتند که «مردم ما صلاحیت مبارزه را ندارند و شایسته فداکاری ما نیستند». بعد از ۱۵ خرداد، که در آن هنگام حنیف نژاد در زندان به سر می برد، «یکی از اولین چیزهایی که به ذهنش آمده بود ایمان به فداکاری توده ها و تحقیر خودش بود. می گفت: این توده ها خیلی فداکارند و این ما هستیم که صلاحیتش

ص: ۲۸۲

-
- ۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳ و ۴: ص ۴۴۵؛ به نقل از هفته نامه «بعثت»، سال سیزدهم، شماره ۱۶، چاپ قم.
 - ۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۸.
 - ۳- همان: ص ۱۹.

را نداریم و دست روی نیاز اصلی شان نگذاشتیم؛ ما آنها را خوب بسیج نکردیم. این توده ها بیش از هزاران نفر در این قیام شهید داده اند»^(۱). حنیف نژاد، پس از اتمام تحصیل، به سربازی رفت و ۹ ماه دوره خدمت سربازی را در شیراز به همراه سعید محسن (که دوره سربازی اش را البته در جهرم می گذراند) و اصغر بدیع زادگان گذراند؛ و بقیه خدمت را با درجه ستوان دوم وظیفه رسته توپخانه در اصفهان به اتمام رساند. بعد از پایان دوره سربازی، حدود یک سال در بخش مهندسی ماشین آلات کشاورزی سازمان عمران دشت قزوین، به عنوان کارمند، به کار پرداخت. از آن به بعد، برای همیشه، شغل اداری را رها کرد و به طور کامل انرژی و وقت خود را در اختیار مبارزه گذاشت.^(۲)

سعید محسن

سعید محسن^(۳) سعید محسن فرزند سلیمان در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا به پایان رساند. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال ۱۳۴۲ از دانشکده فنی دانشگاه تهران، در رشته تأسیسات، مهندس شد. او به خاطر فعالیت های سیاسی دو بار به زندان افتاد. بار اول در تاریخ ۱۴/۹/۴۰ به جرم پخش تراکت و شرکت در میتینگ های جبهه ملی بازداشت شد و بار دوم در شب اول بهمن ماه ۱۳۴۰، که فردای آن پلیس به دانشگاه حمله کرد، به عنوان عضو «کمیته دانشجویان نهضت آزادی» همراه با چند تن دیگر دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید. اولین تقابل سیاسی - فرهنگی سعید محسن با خانواده و به خصوص پدرش بود. عبدالله محسن، برادر کوچکتر سعید، می گوید: خانواده ما، جد اندر جد، روحانی و از مراجع بودند. پدرم قبلاً معمم بوده که در زمان رضاشاه تغییر لباس می دهد و سردفتر می شود. پدرم با مرحوم [آیه الله سید محمد هادی] میلانی هم‌دوره بودند و با آقای بروجردی رفت و آمد داشت. به مرحوم [آیه الله سید محسن]

ص: ۲۸۳

- ۱- میثمی، سنت الاولین...، ج ۲: ص ۸.
- ۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۶. البته در گفت و گوی بهمن بازرگانی قید شده که حنیف نژاد تا سال های ۴۸ - ۴۹ به کار اشتغال داشته است.
- ۳- بجز منابع ارجاع شده، این منابع نیز مأخذ قرار گرفتند: خلاصه پرونده ها...: محسن، سعید. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱ - ۹. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۰ - ۲۲.

حکیم هم نامه می نوشت. یادم است پس از فوت آقای بروجردی، یک بار در خانه روضه داشتیم، پدرم از سعید سؤال کرد: «مقاله چه کسی هستی؟» سعید هم گفت: «مقاله آقای خمینی». پدرم عصبانی شد. آخر او مخالف این چیزها بود. (۱) ارتباط سعید با شخصیت هایی چون آیه الله طالقانی و مرتضی مطهری از روحانیون و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی از متفکرین غیرروحانی مسلمان، نشان دهنده جهت گیری ویژه او و بریدن از فضای سنتی خانواده است. در کنار فعالیت های سیاسی، در حرکت های انسانی مردمی نیز پیشقدم بود. در جریان سیل جوادیه در زمستان ۱۳۳۹، به اتفاق دیگر دانشجویان، برای تعمیر خرابی ها اکیپ های کمک تشکیل دادند که خود زمینه ای شد برای تشکلی دیگر در جریان زلزله قزوین (بوئین زهرا). او به اتفاق اصغر بدیع زادگان و سایر دانشجویان ماه ها در منطقه زلزله زده به کارگری و کمک به مردم مشغول بود. پس از پایان تحصیل دانشگاهی، سعید ۱۸ ماه خدمت وظیفه را انجام داد؛ هنگام تقسیم مأموریت، پس از آموزش های اولیه، او را - البته با تلاش خودش - به جهرم فرستادند، (۲) که ۹ ماه طول کشید. سعید از اقامت در جهرم استفاده کرد و با طبقات مختلف مردم - اعم از روحانیون، مردم عادی، روشنفکران و جوانان محصل و دانشجو - آشنایی و ارتباط برقرار نمود. پس از بازگشت به تهران، مدتی به کارهای سیاسی پیشین ادامه داد و کوشید به بقایای نهضت آزادی، که سرانش در زندان بودند، سروسامانی دهد. ولی شرایط را به گونه ای یافت که احساس کرد باید کاری تازه انجام دهد. شرایط شغلی وقت بسیاری از او می گرفت؛ ابتدا در کارخانه «ارج» و سپس در

ص: ۲۸۴

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- در زندگی نامه های منتشر شده توسط سازمان، چنین تعبیراتی آمده: «... به خاطر فعالیت ها و سابقه سیاسی اش او را به منطقه ای گرم در جنوب یعنی جهرم در فارس فرستادند و در واقع تبعید کردند.» این مطلب قطعاً صحیح نیست. سعید نظر به آشنایی با تراب حق شناس - که اهل جهرم بود - و چندتن از دانشجویان شیرازی مثل مشکین فام، خوشرو و ذوالانوار، منطقه فارس را برای خدمت انتخاب کرد. آموزش های نخستین جهرمی های عضو سازمان مانند ابراری، معظمی، آوخ و رحمانی در همین دوران خدمت وظیفه سعید محسن صورت گرفت. اغلب در فاصله تعطیلی پنجشنبه و جمعه به شیراز می آمد و در جلساتی شرکت می کرد که روحانیونی چون محی الدین حائری شیرازی و مجدالدین محلاتی نیز در آنها حضور داشتند. اعضای شیرازی سازمان مانند زرین کفش، ذوالانوار، مشکین فام، بهپور، انتظارالمهدی، شاهسوندی، لغوی، مهدی و هادی محصل و... اغلب در این جلسات پرورده و شناسایی شدند. پس از پایان خدمت وظیفه، سفر به شیراز توسط کادرهای بالای سازمان ادامه یافت که بیشتر سعید محسن، حنیف نژاد و ناصر صادق بدانجا می رفتند. خلاصه پرونده ها... ذیل اسامی ذکر شده. و نیز بخش هایی از خاطرات پراکنده و انتشار نیافته.

کارخانه پروفیل «سپنتا» مشغول شد. اختلاف با مدیران به خاطر دفاع از حقوق کارگران و اشتغال وقت گیر، فرصتی برای کار فکری و سیاسی برایش نمی گذاشت از این رو آن کارها را رها کرد و به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد و از سال ۴۴ - عملاً - تصدی تأسیسات وزارت کشور را بر عهده گرفت. او تا سال ۱۳۴۸ به همین کار، که فقط صبح ها وقتش را می گرفت، مشغول بود. در طول این سال ها و حتی زمان مدیریتش در وزارت کشور، زندگی زاهدانه خود را تغییر نداد. برادرش می گوید: در وزارت کشور پست حساسی داشت؛ حقوق خوبی هم داشت. اما وضع زندگی اش دو اتاق کوچک بود که اجاره کرده بود و حمام هم نداشت! در توالی یک شیلنگ آویزان کرده بود که با آن دوش می گرفت. یخچال نداشت، ماشین نداشت، با یک موتور رفت و آمد می کرد. شاید کل وسایل او، با حساب امروز، ۲۰ یا ۲۵ هزار تومان نمی شد. به خودش خیلی سخت می گرفت. (۱) سعید محسن و محمد حنیف نژاد، از همان آغاز فعالیت های دانشجویی، با یکدیگر دوست و همفکر بودند. همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در «مسجد هدایت» و ارتباط مشترک با آیه الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی، رحیم عطایی و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دوره خدمت وظیفه شان نیز همزمان بود. مجموعه این هماهنگی ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکاً تصمیم به تأسیس «سازمان» گرفتند. (۲) تفاوت در ویژگی های روحی و خصلتی حنیف و سعید، از عوامل مهم نضج و گسترش «سازمان» و توفیق در عضوگیری بود. اقتدار و انضباط در حنیف نژاد از یک سو و قدرت تحلیل، عاطفه و جاذبه فردی و روحیه همکاری در سعید محسن از سوی دیگر، هر یک دیگری را تکمیل می کرد. «سعید اگر از نظر قدرت فکری و خلاقیت در حد محمد حنیف نژاد نبود اما در مقایسه با او، به دلیل هوش و حافظه و استعدادی که داشت، از انباشت ذهنی وسیعی در زمینه های مختلف مذهبی و سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. سعید همچنین، برخلاف محمد، از قدرت بیان بسیار خوبی برخوردار بود. سعید محسن، از جهت تپیی [در تشکیلات]، تابع حنیف نژاد بود. آدم عارف مسلکی بود؛ مثلاً وقتی به خانه تیمی می آمد اولین کارش این بود که آستین ها را بالا بزند و برود ببیند اگر در آشپزخانه ظرف کثیف

ص: ۲۸۵

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۰.

مانده بشوید، اگر لوله ای خراب است درست کند، اگر جایی جارو کردنی است به آنها برسد.»^(۱) یادام است که یک بار سعید ما را به «توچال» برده بود؛ از سمت «شهرستانک» پایین می آمدیم. یک پیرمرد خار کنده بود و داشت می برد؛ سعید بار را از دست او گرفت و شروع به صحبت کردند. پیرمرد گفت: «چه کاره ای؟» آن وقت ها وزارت کشور - محل کار سعید - روبه روی بازار بود؛ سعید گفت: «من جلو بازار حمّالی می کنم!» [...] سعید ویژگی های فردی زیادی داشت؛ برای بچه های همسایه مان که یتیم بودند، در بانک حساب باز کرده بود. به دور از سیاست، خودش هم واقعا زندگی ساده ای داشت؛ خیلی ساده زندگی می کرد. [...] محمدآقا، برعکس سعید، خیلی رک بود و خیلی هم خشن و آتشی بود. یک بار که من در رابطه با تشکیلات [از تبریز] به تهران آمده بودم، سعید به شیراز رفته بود که درس استراتژی بدهد. در شیراز - که گویا سعید مسئول آنجا هم بود - وارد خانه که می شود می بیند خیلی کثیف است؛ بلند می شود خانه را تمیز می کند، حتی لباس زیر بچه ها را می شوید؛ و در نتیجه از کار اصلی باز می ماند! وقتی که به تهران برگشت، محمدآقا گفت: «چکار کردی؟» سعید گفت: «رفتم؛ آن دیگر چه جور خانه ای است؟! چرا بچه ها این قدر بی انضباط اند؟» خلاصه سعید شروع به انتقاد کرد که نظافت نبوده و... محمد هم خیلی تند گفت: «ما دکتر می فرستیم که برود بیماری مریض را معالجه کند؛ می رود ظاهر مریض را درست می کند. تو برو کار اساسی ات را بکن، آن انتقادات را هم بکن؛ ولی تو چرا دنبال جارو کردن و شستن می روی؟» محمدآقا خیلی رک و تند بود ولی سعید این طور نبود؛ بیشتر عاطفی بود. از بچه های داخل زندان شنیدم که تمام موهای سعید دو ماهه سفید شده بود؛ بچه ها را که با آن وضع دیده بود، موهایش سفید شده بود.^(۲) پس از تأسیس سازمان،^(۳) در زمانی که کادرهای سیاسی و فکری هنوز به قدر کافی نبودند و سازمان هم در ابتدای فعالیت خود قرار داشت، سعید به سختی کار می کرد و گاهی در هفته ۱۶ جلسه را اداره می کرد و آموزش می داد. مسئولیت سیاسی بر دوش او بود. او نیز مانند برخی دیگر از عناصر اولیه

ص: ۲۸۶

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۳- ذکر این نکته ضروری می نماید که تشکیلات مبارزاتی مورد بحث، در سال های نخست (تا پس از ضربه شهریور ۵۰) نامی - اعم از «سازمان» یا غیر آن - نداشت؛ و عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» در زمستان ۱۳۵۰ در زندان طرح و وضع گردید.

سازمان، با اتکاء به باورهای مذهبی - که حتی زیارت عاشورا را در هیچ شرایطی ترک نمی کرد - (۱) بر «کیش شخصیت» و «خود محوری» نیز غالب آمده بود و این نکته از پیامی هم که در زندان به برادرش داد، بر می آید. عبدالله محسن می گوید: وقتی در اوین بودیم من را به سلول انفرادی بردند. یک سرباز بود به اسم جباری، که موقع رفتن به دستشویی از زیر کلاهش کاغذی درآورد و به من داد. یک کاغذ سیگار بود که سعید با خودکار - ریز - روی آن نوشته بود: «عبدالله! من کارهای زیادی کردم؛ هم کارهای درستی داشتم، هم اشتباهاتی کردم. امیدوارم خدا و مردم مرا ببخشند؛ اشتباهاتم از روی عمد نبوده است. از تو و خانواده ام یک خواهش دارم: بعد از اینکه من مُردم (شک نداشته باشید که مرا اعدام می کنند) من را برای مردم، قهرمان نسازید.» همه اش همین بود و چیز دیگری نبود. ما هم همین کار را کردیم. [...] اول انقلاب چندتا خانم و آقا آمدند با مادرم مصاحبه کنند؛ مادرم گفت: «اگر [سعید] کار خوب کرده برای خدا کرده و اگر کار بد کرده خدا او را ببخشد.» (۲)

عبدالرضا (عبدی) نیک بین رودسری

عبدالرضا (عبدی) نیک بین رودسری (۳) عبدی نیک بین فرزند یوسف در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده کارمند در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به انجام رساند. در سال های آخر دبیرستان در جلسات «کانون نشر حقایق اسلامی»، که استاد محمدتقی شریعتی آن را اداره می کرد، شرکت می نمود و از همانجا با مفاهیم مذهبی - سیاسی آشنا شد. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. از همان آغاز دانشجویی به فعالیت در انجمن اسلامی پرداخت. او به همراه تراب حق شناس، لطف الله میثمی و... با ارسال طوماری برای آیه الله میلانی در مشهد از هدف های مقدس روحانیت به پیشوایی آیه الله العظمی خمینی پشتیبانی نمود. متن طومار به شرح زیر می باشد: بسمه تعالی به حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی جناب آقای حاج سیدمحمدهادی میلانی دام ظلّه العالی، هدف های مقدس روحانیت به پیشوایی مجاهد عالیقدر حضرت آیه الله العظمی

ص: ۲۸۷

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- همان.

۳- خلاصه پرونده ها... نیک بین، عبدالرضا. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۲ - ۲۳.

حاج آقا روح اله خمینی که عبارتند از [۱]: ۱- استقرار حکومت مردم بر مردم. ۲- اجرای فوری انتخابات آزاد. ۳- رعایت توافق قوانین مصوبه با موازین حقوق اسلامی و لغو هرگونه فرمان شخصی و تصویب نامه وزارتی که به عنوان قانون نامیده می شود. ۴- بهبود وضع اقتصادی مردم ایران بویژه طبقات کارگر و دهقان و دیگر زحمتکشان. ۵- جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی یا صرف آن برای خواص خودی. ۶- استخدام نیروهای مسلح کشور در جهت هدف های حقیقی و معین آنها نه خفقان افکار آزادیخواهانه و سرکوبی حق طلبان. ۷- دوستی صمیمانه با همه ملل اسلامی و دول آزاد شده اسلامی. ۸- تقییح همدستی با دولت پושالی اسرائیل و ترویج صهیونیزم. مورد تأیید کامل ما امضاکنندگان ذیل است. ۱- عبدالرضا نیک بین ۲ - لطف اله میثمی ۳- محمدحسین طاهری ۴- سیدمرتضی حق شناس ۵- جواد حکیم زاده ۶- قدس گرجی ۷- سیدعلی ابریشمی دانشجوی حقوق ۸- سیدابریشمی ۹- سیدمجتبی مفیدی دانش آموز دبیرستان مروی ۱۰- سیداحمد طباطبایی دانشجوی سال دوم پزشکی ۱۱- احمد ماکارچی دانشجوی پزشکی ۱۲- سیدمصطفی مفیدی دانشجوی سال سوم پزشکی ۱۳- حسن طباطبایی ۱۴- حسن افتخار اردبیلی ۱۵- محمود سامی گر مدنی دانشجوی پزشکی. (۱)

عبدی در همین ارتباط با افرادی چون حنیف نژاد و سعید محسن آشنا شد و به تدریج، در جریان فعالیت های سیاسی، روابط نزدیک تری میان آنها ایجاد شد. او پس از دو سال تحصیل در دانشگاه، به دلیل اشتیاق به مطالعات و بررسی های سیاسی - اجتماعی، دانشکده را رها کرد و به طور تمام وقت به کار سیاسی پرداخت. میان این سه نفر جلسات و نشست های متعددی برقرار شد که طی آن، به مشورت و هم فکری درباره تحلیل اوضاع سیاسی - اجتماعی و شرایط نوین مبارزه پرداختند و به دلیل وحدت نظر در اغلب مسائل، نسبت به تشکیل سازمان به توافق رسیدند. عبدی همچنین با افرادی چون آیه الله طالقانی و آیه الله مطهری و مهندس بازرگان ارتباط داشت و در جلسات آنها نیز شرکت می کرد، اما زاویه برخورد او بیشتر، سیاسی و اجتماعی بود. به گفته میثمی «عبدی

ص: ۲۸۸

۱- پرونده عبدالرضا نیک بین رودسری.

نیروی ایدئولوژیک و پرمطالعه ای بود.»^(۱) در مقطع بنیان گذاری سازمان، مسئولیتی در زمینه مسائل اعتقادی نپذیرفت و روی مسائل اقتصادی و سیاسی کار می کرد. به جهت تماس با افراد نهضت آزادی، ساواک در تاریخ ۲۴/۴/۴۳ تصمیم گرفت او را دستگیر کند ولی موفق نشد. آشنایی وی با سعید محسن و محمد حنیف نژاد و برگزاری جلسات متعدد با آنان منجر به پایه گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران گردید. همکاری وی با سازمان تا سال ۱۳۴۷ ادامه داشت، اما به علت ابتلاء به بیماری صرع از یک سو و مخالفت او با تمرکز بر کارهای تئوریک در سازمان، کناره گیری نمود و یک سال بعد نیز ازدواج کرد. حنیف نژاد نیز علت جدایی وی را بیماری صرع می داند. به نوشته حسین روحانی، نیک بین «وقت اصلی خود را صرف مطالعه و به اصطلاح کار تئوریک و تهیه و تنظیم مقالات و متون سیاسی و اقتصادی که بخشی از برنامه آموزشی کلاس ها و حوزه ها [تشکیلاتی] را تشکیل می داد، می نمود.»^(۲) میثمی نیز در این باره نوشته است: «مقاله های آموزشی جمع [سازمان]، تا جایی که من اطلاع داشتم به قلم آقای عبدی [نیک بین] بود. یادداشت هایش را جمعی تهیه می کردند، وقت آزاد، زیاد داشت و خوش قلم بود، آنها را می نوشت.»^(۳) میثمی علت جدایی نیک بین را «عمل گرایی» وی می داند و می نویسد: «آقای عبدی هم می گفت یا ترور شاه، یا بقیه کارها فایده ندارد»^(۴) اما حسین روحانی ادعا می کند که وی به دلیل «ضعف انگیزه ای مبارزاتی» و «روحیه انفعالی» از سازمان کناره گیری کرده بود که با توجه به سایر اطلاعات موجود به نظر می رسد توصیف وی صحیح نمی باشد. نیک بین پس از جدایی از سازمان به زندگی عادی روی آورد و به جهت انصراف از تحصیل در شرکت کارتن سازی میهن مشغول به کار شد. ساواک در مورخه ۱۰/۱۰/۵۲ اقدام به دستگیری و بازداشت وی نمود و پس از بازجویی های متعدد وی را به ۱۸ ماه حبس محکوم کرد. او پس از طی دوران محکومیت، در تاریخ ۳۱/۳/۵۴ به علت عدم همراهی و همکاری با ساواک و مخالفت با مصاحبه تلویزیونی، سال دیگری را اضافه بر محکومیت در زندان بسر برد و در نهایت در تاریخ ۲۴/۵/۵۵ آزاد شد.

ص: ۲۸۹

- ۱- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۱.
- ۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۱.
- ۳- میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۰.
- ۴- همان: صص ۲۹۴ و ۳۹۹. میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۷.

در نشست های نخستین که بین محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک بین و حسن افتخار جهرمی^(۱) برقرار می شد، بررسی و تحلیل مبارزات مردم ایران - به خصوص از سال های قبل از کودتای ۱۳۳۲ تا مقطع ۴۲-۱۳۳۹ و قیام خونین ۱۵ خرداد - محور مباحث قرار گرفت و این نتایج به دست آمد: ۱- مردم ایران، چه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از نظر اقتصادی، در بدترین شرایط تاریخی خود به سر می برند. مبارزات طولانی و فرساینده مردم، چه در گذشته و چه در حال و به ویژه در بارزترین شکل آن در قیام ۱۵ خرداد، همه به خاطر تأمین آزادی و استقلال ایران از زیر یوغ امپریالیست ها - به خصوص امپریالیسم آمریکا - و رژیم سرسپرده پهلوی بوده است. ۲- به نتیجه نرسیدن مبارزات مردم، در تمامی این دوره ها و از جمله در مقطع ۱۵ خرداد، نه به خاطر کوتاهی و عدم شرکت فعال آنها در مبارزه و تن ندادنشان به فداکاری و جانبازی بوده است بلکه در اساس، ایراد اصلی متوجه ماهیت سازشکارانه و عملکردهای رفرمیستی و لیبرالیستی احزاب و سازمان هایی چون جبهه ملی، حزب توده و حتی نهضت آزادی است. این احزاب و نیروهای سیاسی، به دلیل ماهیت و خصالت سازشکارانه خود در قبال آمریکا و رژیم پهلوی، خط مشی رفرمیستی و اصلاح طلبانه در پیش گرفته، سعی داشته و دارند که مبارزه مردم را در چارچوب قانون اساسی شاهنشاهی و مبارزات پارلمانتاریستی محدود نمایند. واکنش سران زندانی نهضت آزادی نسبت به اعلامیه های تند و رادیکال دانشجویان و بقایای انقلابی نهضت در بیرون از زندان و تکذیب انتساب آن اعلامیه ها به نهضت، از موارد این گونه سازشکاری است. ۳- روحانیت مبارز ایران، گرچه برخلاف این نیروها مبارزه جدی تری را به رهبری آیه الله خمینی علیه شاه و لوایح شش گانه او دنبال کرده و می کند، لیکن این مبارزه نیز از آن جهت که متکی به یک تشکیلات منسجم نیست و آشنایی به زیر و بم مبارزه و پیچیدگی های آن وجود ندارد، نمی تواند به نتیجه مطلوب دست یابد. تنهایی و انفراد آیه الله خمینی و عدم همراهی دیگر مراجع و حوزه های مشهد و نجف با وی نشان دهنده این است که حرکت ایشان، اقدامی فردی است و پشتوانه نهادین و تشکیلاتی ندارد. ۴- سرکوب خونین و شکست قیام مردمی ۱۵ خرداد، که منجر به شهادت هزاران مسلمان مبارز - از هر

ص: ۲۹۲

۱- حسن افتخار جهرمی که در آن زمان دانشجوی پزشکی و عضو نهضت آزادی بود، با حنیف نژاد و سعید محسن آشنایی داشت. چندی بعد کناره گرفت ولی با مرکزیت سازمان تا سال ها بعد ارتباط غیرتشکیلاتی داشت.

قشر و طبقه - گردید و ناتوانی سازمان‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی در رهبری و بسیج مبارزات مردم، به خوبی ثابت کرد که دوران مبارزه مسالمت آمیز در ایران به سر آمده است. برای نابودی شاه و از بین بردن سلطه امپریالیسم در ایران و تأمین خواست‌های برحق مردم محروم و ستمدیده ایران، راهی جز «مبارزه مسلحانه» باقی نمانده است. از این رو باید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به عنوان نقطه عطف و به منزله پایان راه حل‌ها و خط‌مشی‌های مسالمت آمیز و سرآغاز مبارزه مسلحانه با دشمن به شمار آورد. پس از سرکوب ۱۵ خرداد، مبارزه به شیوه‌های گذشته دیگر امکان ندارد، زیرا قدرت حاکم اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی علنی را نمی‌دهد. در حقیقت مبارزه با بن‌بستی روبه‌رو شده است که شکستن آن احتیاج به گزینش شیوه‌های تازه‌ای برای مبارزه دارد. پیروزی مردم الجزایر بر استعمار فرانسه، پس از هفت سال مبارزه و دادن بیش از یک میلیون قربانی، مبارزات خلق ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا، پیروزی انقلابیون در کوبا و حاکمیت مردم بر آن سرزمین، به رغم حمایت امپریالیسم آمریکا از دیکتاتور آن و... عواملی هستند که امیدواری ما را به شیوه جدید «مبارزه مسلحانه» برمی‌انگیزند. ۵ - از دیگر عوامل شکست جنبش و حرکت‌های سیاسی، «حرفه‌ای» نبودن مبارزه و «علمی» نبودن آن است. در گذشته بارها شاهد بوده‌ایم که افرادی در موضع رهبری سازمان‌های سیاسی و مبارزات مردم قرار می‌گرفتند که صلاحیت و پیچیدگی لازم را برای این کار نداشتند؛ و مهم‌تر اینکه این افراد، مبارزه را نه به عنوان یک مسئله اصلی و فوری در زندگی خود، که به عنوان مسئله‌ای کاملاً حاشیه‌ای مورد توجه قرار می‌دادند. هر کس شغل و حرفه خود را داشت و دودستی به آن چسبیده بود و اگر فرصتی پیدا می‌کرد، در صحنه‌های سیاسی نیز - در صورت بی‌خطر بودن آن - حضور می‌یافت. ۶ - مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا، گرچه توسط توده‌های محروم صورت می‌گیرد و همواره آنها هستند که در این مبارزه نقش اصلی را ایفا می‌کنند و در این راه از همه چیز خود می‌گذرند، اما صرف این فداکاری و از خود گذشتگی نمی‌تواند تأمین‌کننده پیروزی باشد. این مبارزات زمانی منجر به رهایی مردم از زیر بار ستم و سلطه رژیم شاه و اربابان آمریکایی‌اش خواهد شد که توسط یک سازمان منضبط و آهنین (تشکیلاتی که عناصر آن را افرادی مسلمان، مؤمن و فداکار تشکیل می‌دهند که حاضر به مبارزه‌ای حرفه‌ای باشند) رهبری شود دیگر دوره جمع‌های محفلی و تشکیلات بی‌در و پیکر گذشته طی شده است؛ و تجربه‌های پیروز انقلاب‌های روسیه، چین، کوبا و الجزایر نشان داده که جز با

تشکیلاتی این چنین نمی توان مبارزه را به پیروزی رساند. تجربه های انقلابی جهانی متکی بر یک اصول لایتغیر علمی است که آن را «علم مبارزه» می دانیم.^(۱)

تأسیس سازمان و عضوگیری ها

به دنبال مباحثی که صورت گرفت، حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک بین در شهریور ماه ۱۳۴۴ تصمیم به تشکیل سازمانی گرفتند که در آینده بتواند واجد ویژگی های مورد نظر باشد و توان رهبری مبارزه مردم را داشته باشد. در این جهت، به نحوی مخفیانه و نامحسوس، از مسئولان انجمن های اسلامی دانشکده های مختلف در تهران و شهرستان ها و نیز بقایای نهضت آزادی، که نیروی جوان و تحصیل کرده بودند، خواسته شد افرادی را معرفی نمایند تا برای آنها کلاس های ویژه آموزش سیاسی - ایدئولوژیک گذاشته شود. این افراد می بایست شرایط و خصوصیات زیر را می داشتند: الف - اعتقاد به اسلام؛ به طور قطع «مسلمان بودن» از شرط های اولیه عضوگیری بود و مطلقاً انعطافی در این مورد نشان داده نمی شد. انگیزه های مذهبی مبنا بود. ما در افرادی که می خواستیم انتخاب کنیم، این را معیار قرار می دادیم ... در دانشگاه هم با اینکه برنامه های مذهبی نبود ولی اگر می دیدند که کسی روزه می گیرد یا نماز می خواند یا کتاب های مهندس بازرگان و دکتر سبحانی (مثل خلقت انسان) یا آقای طالقانی (مثل جهاد و شهادت) را در دست کسی می دیدیم، به دنبال او می رفتیم.^(۲) در خاطر هست که از مسائل امنیتی که رعایت می شد این بود که سراغ چپی ها نمی رفتند؛ چون می گفتند مذهبی ها برای همکاری مورد توجه ساواک قرار نمی گیرند، در حالی که چپی ها به دلیل گرایشات فسادانگیزشان، که آدم های خوشگذران و عرق خور و مادی گرایی هستند، آلوده دستگاه های اطلاعاتی می شوند. این شناخت و تحلیلی بود که ما داشتیم.^(۳) ب - اطمینان از نظر امنیتی؛ این عامل از ابعاد مختلف مورد توجه قرار می گرفت و از جمله آنها «انضباط پذیری» افراد بود. این طور که به ما گفتند ... می خواستند افرادی که شناخته شده هستند و ساواک

ص: ۲۹۴

۱- شرح تأسیس...: صص ۱۴ - ۱۶ و صص ۲۳ - ۲۴. یادداشت های حسین روحانی: صص ۸ - ۱۰.

۲- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۳- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

می شناسدشان نباشند. ترجیح می دادند افرادی باشند که برای ساواک ناشناس اند و از صفر شروع کرده اند. [...] [حنیف نژاد] روی انضباط خیلی تأکید می گذاشت. مثلاً یکی از پارامترهایی که باعث شد بچه های فعال قدیمی را به تشکیلات نیاورند همین بود. حنیف نژاد معتقد بود بچه های فعال قدیمی مثل [محمد] غرضی و لطف الله میثمی و پرویز یعقوبی حرف شنو نیستند. مثلاً احمد رضایی از بچه های فعال قدیمی بود ولی تا دستگیری ما موضع بالایی در تشکیلات نداشت؛ در حالی که بچه هایی که عضوگیری شده بودند منضبط تر و حرف شنوتر بودند. بچه هایی مثل محمد مفیدی حرف شنوی نداشتند. مصطفی جوان خوشدل بارها توییح شد و همیشه هم از خودش انتقاد می کرد که «حق با شماست و تأثیر آن روابط گل و گشاد سابق هنوز روی من هست.» (۱) ج - عدم وابستگی به خانواده، شغل و مظاهر زندگی مصرفی؛ [حنیف نژاد] می گفت اصلاً با خانواده نباید صحبت کرد. شعارش این بود که خانواده جلو استعمار است، پیشقدم استعمار است؛ آدم از طریق خانواده است که به شعارهای استعمار جذب می شود؛ از جمله مثلاً ازدواج کردن و دنبال زندگی رفتن و این چیزها. می گفت کسی که می خواهد مبارزه کند نباید ازدواج کند و باید فول تایم انقلابی بماند. (۲) د - نگران محرومیت ها و وضع نابسامان جامعه بودن؛ (۳) ه - خصلت مبارزه جویانه داشتن و آمادگی فداکاری و گذشت در راه مبارزه. به دنبال این توصیه، تعداد قابل توجهی از دانشجویان دانشکده ها برای این کار معرفی شدند و به تدریج در کلاس های سه چهار نفره متشکل گشتند. این کلاس ها هفته ای یک بار برای آموزش تشکیل می شد. بسیاری از این افراد که در کلاس ها شرکت می کردند، از همان ابتدا و حتی تا پس از مدتی، از مسئله تشکیل گروه و برنامه آن اطلاعی نداشتند. تصوّر آنها این بود که در این کلاس ها صرفاً آموزش سیاسی و متون اسلامی (مثل قرآن و نهج البلاغه)، که در گذشته هم سابقه داشت، مطرح است و نه چیزی بیش از آن. با گذشت زمان و آشنایی با آموزش های اولیه سازمان و توضیح به موقع مسئولان آموزشی، مسئله اصلی برایشان روشن می شد و عموماً خود طالب و خواستار ادامه آن راه و برنامه

ص: ۲۹۵

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- همان.

۳- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۰ - ۱۱.

می شدند. شیوه کلی در عضوگیریِ موردی این بود که ابتدا افرادی در نظر گرفته می شدند؛ پس از آن، در حوزه (کلاس) با مسئول مربوطه در مورد شخصیت و ویژگی آن فرد و میزان صلاحیتش برای عضوگیری صحبت می شد و آن گاه به طریق ارتباط مستمر - بجز حضور در کلاس ها - شناسایی و آزمایش می شد. چند ماه با فرد، دوست نزدیک بودیم و مثلاً جاهای خطرناک می بردیمش که ببینیم می ترسد یا نه؛ و چکاپ می کردیم و بحث می کردیم. شاید چند ماه بعد از آشنایی، تازه مسئله تشکیلات را با او مطرح می کردیم. (۱) همان طور که گفته شد کلاس ها هفته ای یک بار در منزل یکی از افراد حوزه و یا در کوه به صورت مخفی تشکیل می شد و موارد آموزش، توسط مسئول حوزه ها، در طول نصف روز و گاه یک روز کامل تدریس می گردید. مسئولیت حوزه ها در شروع کار منحصر بر عهده محمد حنیف نژاد و سعید محسن بود و عبدی نیک بین که کمتر توان این کار را داشت، عموماً به کارهای تئوریک به خصوص در قسمت سیاسی می پرداخت. (۲)

برنامه های آموزشی

آموزش های نظری

برنامه آموزش نظری شامل چهار بخش بود که یکی پس از دیگری مورد بحث قرار می گرفت. در هر کدام از این چهار بخش، روش آموزش به این ترتیب بود که ابتدا در هر قسمت مسئول حوزه توضیحات لازم را می داد و سپس سؤالات افراد مطرح می شد و پاسخ ارائه می گشت. در هر جلسه، درباره مباحث جلسه بعد، سؤالاتی از سوی مسئول طرح می گردید و افراد موظف بودند آنها را در هفته بعد به طور کتبی تحویل دهند. برنامه های آموزشی عبارت بودند از: ۱- آموزش های ایدئولوژیک؛ برای هماهنگی و انطباق فرد با معیارها و اصول ایدئولوژیک سازمان و احراز وحدت ایدئولوژیک. متون اصلی ایدئولوژیک در درجه اول عبارت بودند از قرآن و نهج البلاغه و سپس کتب مهندس بازرگان (از جمله راه طی شده، خدا در اجتماع، مسئله وحی، عشق و پرستش،

ص: ۲۹۶

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۱.

اسلام مکتب مبارز و مولد) و آیه الله طالقانی (از جمله تفسیر پرتوی از قرآن) و دکتر یدالله سحابی (از جمله انسان و تکامل و خلقت انسان) و آثار آیه الله مطهری (از جمله بیست گفتار). در کنار مطالعه و بحث روی مضمون این کتاب ها، اولاً از یک متن دست نوشته حدوداً ۴۰ صفحه ای، که مضمون آن بیشتر با کتاب راه طی شده مطابقت داشت و مشترکاً توسط حنیف نژاد و سعید محسن تهیه شده بود و ثانیاً از کتاب چهار مقاله فلسفی «مأثو»، به خصوص مقالات «درباره عمل» و «تضاد»، نیز برای آموزش ایدئولوژیک استفاده می شد. آموزش های ایدئولوژیک نیز دارای سه مرحله بود: الف - آموزش قرآن (با استفاده از ترجمه معزی) به این صورت بود که برخی از سوره های آن و در درجه اول سوره «توبه»، برای تفسیر تعیین می گردید؛ هر هفته چند آیه در نظر گرفته می شد تا اعضای حوزه روی آن فکر کنند و در جلسه بعد، این آیات مورد بحث و تفسیر قرار می گرفت. آموزش نهج البلاغه (با استفاده از ترجمه فیض الاسلام) بدین صورت بود که برخی از خطبه های حضرت علی (ع)، از آن جمله وصیت امام به فرزندان در هنگام شهادت و نامه به عثمان بن حنیف والی بصره و فرمان به مالک اشتر، مورد بحث قرار می گرفت. این مباحث بعدها به صورت جزوه در داخل سازمان منتشر شد. ب - مرحله بعدی آموزش، آشنایی با تاریخ اسلام و دیدگاه های صاحب نظران مسلمان بود. متنی که بیشتر مبنای محور این مرحله از آموزش قرار داشت، کتاب راه طی شده تألیف مهندس بازرگان بود. توسط مسئول، سؤالات مختلف از هر فصل کتاب تهیه می شد و به اعضای حوزه ارائه می گشت. آنها موظف بودند ضمن مرور بر آن فصل کتاب، هر سؤال را تجزیه و تحلیل کنند؛ و آن گاه این پاسخ ها در کلاس مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. ج - مرحله آخر آموزش ایدئولوژیک، «متدلوژی» بود که بعدها به صورت کتاب شناخت مدون شد. در این مرحله، با استفاده از مدارک دست دوم مارکسیستی (مثل آثار فلسفی «مأثو»، اصول مقدماتی فلسفه اثر «ژرژ پولیتسر» و ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نوشته «استالین») روش شناخت دیالکتیکی مورد بحث و آموزش قرار می گرفت. این بحث ها به عنوان «اصول شناسایی دینامیک» به مثابه «علم» پذیرفته شده بودند و مقدمه و زمینه هر نوع تحلیل قرار می گرفتند. (۱)

ص: ۲۹۷

۲- آموزش های سیاسی - اجتماعی؛ برای آشنایی با «علم مبارزه»، تجربیات انقلاب های دیگر، آشنایی با مواضع سیاسی - استراتژیک سازمان و همچنین پیدا کردن توان تحلیل مسائل سیاسی، در جهت اتخاذ تاکتیک های متناسب برای برخورد با مانورهای رژیم. آموزش سیاسی در درجه اول مبتنی بر بحث هایی بود که متون اصلی آن را عبدی نیک بین، تهیه می کرد. (۱) مهمترین متن در این مرحله جزوه مبارزه چیست و به خصوص مبحث «چه باید کرد» در آن بود که تعیین کننده ترین اثر سیاسی - استراتژیک در سال های نخست تکوین سازمان به شمار می رود. در این جزوه شرایط پس از ۱۵ خرداد مورد تحلیل قرار گرفته و در پاسخ به این سؤال که در این شرایط چه باید کرد، مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت اقدام بدان - به رغم تمام محدودیت ها و اشکالات موجود - مطرح شده بود؛ و این شرط مورد بحث قرار گرفته بود که این حرکت باید آگاهانه صورت گیرد و قبل از آن، دانش و فن مبارزه - در ابعاد مختلف آن - فرا گرفته شود و سپس متعهدانه و مسئولانه در عمل به کار گرفته شود. در یکی از منابع اصلی سازمان اهم مطالب جزوه مبارزه چیست - به صورت فهرست وار - بدین شرح آمده است: [۱]- هدف استراتژیک مرحله اول، تربیت مسئولان همه جانبه (عناصری که بتوانند در آینده رهبری مبارزه را عهده دار شوند) تعیین شده بود؛ یعنی در واقع جبران ضعف اصلی مبارزات گذشته.

[۲]- دشمن اصلی (سد اصلی راه تکامل در مرحله کنونی) را امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مشخص کرده با ویژگی های زیر توضیح می دهد: الف - امپریالیسم خوی جهانخواهی دارد. ب - هیچ رابطه انسانی بین امپریالیسم و خلق های تحت سلطه وجود ندارد. هرچه هست، یا اسارت است یا نبرد آزادی بخش. ج - امپریالیسم (۲) ضربه پذیر است، چه از درون و چه از بیرون (امپریالیسم ببر کاغذی است). [۳]- بر ضرورت کار تئوریک (به خصوص ایدئولوژی) به عنوان کار مرحله ای تأکید شده و

ص: ۲۹۸

۱- سعید محسن در یکی از بازجویی های خود در این باره می گوید: چون [عبدی نیک بین] از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی استفاده می کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می کرد، به خصوص کتاب های اولیه که اغلب کتاب های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می کرد. ر.ک: پرونده سعید محسن.

۲- رسم الخط منبع عینا حفظ شده است؛ چنانکه ملاحظه می فرمایید چند بار و هر بار فقط به فاصله چند کلمه، املا فارسی کلمه Imperialism به دو شکل متفاوت آمده است.

گرایش های ماجراجویانه تخطئه گردیده است. و قابل ذکر است که در آن شرایط، تحت تأثیر انقلاب الجزایر و سایر انقلابات جهانی و سرکوب [قیام] ۱۵ خرداد، گرایشات ماجراجویانه به شدت رشد کرده بود؛ که مظاهر آن را در بعضی گروه های خود به خودی آن زمان مشاهده می کنیم؛ ولی تأیید شده بود که ما هم دست به عملیات قهرمانانه خواهیم زد، اما بعد از کسب آمادگی لازم. [۴]- برای دچار نشدن به ذهنیت (به علت کار تئوریک زیاد) جامعه گردی، که خود در عین حال می تواند ما را به شناختی عینی از توده های مردم (مشکلات و خواست هایشان) برساند، پیشنهاد می شود. ولی در عین حال لازمه جامعه گردی را داشتن حداقل آمادگی تئوریک (مسلح بودن به تئوری و دانش انقلابی) نسبت به مسائل اجتماعی می داند. [۵]- بر ضرورت مکتبی بودن مبارزه و نیز داشتن سازمانی انقلابی با انضباط آهنین تأکید شده و بر مخفی کاری و حرفه ای بودن در امر مبارزه، به عنوان عوامل و شرایط ضروری یک انقلاب پیروزمند، انگشت گذاشته شده است. همچنین تحلیلی از اقشار و طبقات اجتماعی و نیروهای مبارز و فعال در صحنه اجتماعی به عمل آمده است. (۱) در توصیفی جزئی تر، در جزوه مبارزه چیست - که شاید بتوان آن را مهم ترین نوشته سازمان در همه دوره های آن دانست، «مطرح می شد که مبارزه احساس نیست؛ مبارزه علم است. چه علمی است؟ علمی است که بشر با آن موانع راه زندگی بهتر را برمی دارد. انسان همیشه می خواهد بهتر زندگی کند و همیشه موانعی جلو راهش هست. بعد در مورد تاریخچه تکامل زمین و تاریخچه تکامل انسان می گفت و اینکه انسان چگونه انسان شد و چگونه غول شد. به این ترتیب فرد با مسائل تکاملی آشنا می شد. در آن جزوه مطرح می شد که بشریت همواره سعی کرده که نیازهای خودش را از طبیعت برطرف کند؛ بعضی وقت ها زنده ماندنش تهدید می شده، گاهی توسط بیماری و گاهی توسط حیوانات وحشی تهدید می شده و... خلاصه در تمام این مراحل مختلف سعی کرده موانع را بردارد و زنده و باقی بماند. بعد مطرح می شد که الآن چه سدهایی در مقابل پیشرفت بشر وجود دارد؛ موانع شمرده می شد که در رأس این موانع، امپریالیسم قرار می گرفت؛ یعنی برای اینکه بشر به سعادت خودش نزدیک شود باید این مانع را که بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اوست برطرف کند و بجنگد و مبارزه کند. و بعد مطرح می شد که کسی که

ص: ۲۹۹

می خواهد با امپریالیسم مبارزه کند با شعار به جایی نمی رسد و باید آن را بشناسد»^(۱). نکته قابل توجه در خصوص جزوه مبارزه چیست این است که جوهر و اصول باورهای سازمان، از درون آن استخراج می شد و مطالبی که در مراحل بعد از متون کلاسیک مذهبی نقل می شد، در واقع، انطباق هایی بود که با آن اصول صورت می گرفت. در «بیانیه تغییر مواضع»^(۲) نیز همین نتیجه گیری صورت گرفت که آن را با اندکی تلخیص در اینجا ذکر می کنیم. «... آن مفاهیمی که اعتقاد به آنها تفکر مذهبی موجود در سازمان ما را از نظر رایج مذهبی در جامعه - حتی مترقی ترین شاخه های آن - ممیز می ساخت و آن را صورتاً در فاز بالاتری از استنباط علمی و مترقی سیاسی - اجتماعی قرار می داد، بر اصول زیر استوار بود: ۱- پذیرش اصل تکامل عمومی جهان؛ قبول این اصل در پهنه استنباط های سیاسی - تشکیلاتی سازمان تأثیر بسزایی دارد. در مقاله مبارزه چیست، می خوانیم: ... به طور کلی مبارزه را از نقطه نظر خودمان چنین تعریف می کنیم: مبارزه عبارت است از برداشتن هرگونه سدّی از راه تکامل بشریت. در حال حاضر سدّ بزرگ را امپریالیسم می شناسیم. تکامل با وجود سلطه امپریالیسم امکان پذیر نیست و به همین دلیل است که مبارزه را در عصر کنونی، رهایی ملت ها از چنگال امپریالیسم تعریف می کنیم... بدین ترتیب، اولاً توجیه ایدئولوژیک اساسی ترین هدف سیاسی سازمان بر مبنای قبول اصل تکامل بنا گردید؛ ثانیاً دشمن اصلی، یعنی امپریالیسم، در رابطه با چنین مفهوم اساسی، تعریف و مشخص شد. ۲- درک علمی بودن مبارزه؛ در این باره در همان مقاله فوق الذکر اینگونه آمده است: ... مبارزه فن است و اتفاقاً یکی از پیچیده ترین فنون بشری باید به حساب آورده شود؛ چون سروکارش با جوامع انسان هاست... علم مبارزه عبارت است از علم رهایی ملت ها از چنگال امپریالیسم...

بدین ترتیب مطابق این اصل، ضرورت اصول شناسایی علمی، مطالعه تاریخ مبارزات و تجربیات انقلابی خلق های دیگر... و دشمن (امپریالیسم) مورد قبول قرار گرفت. چنین درکی، نتایج عملی زیر را برای سازمان دربر داشت:

ص: ۳۰۰

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲- با نام کامل «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»؛ این بیانیه متنی است توجیهی به قلم «تقی شهرام» که در سال ۵۴ انتشار یافت و مارکسیست شدن سازمان را اعلام داشت.

الف - حلّ مسئله تشکیلات، یعنی حل مسئله سازماندهی مخفی - سیاسی و کاربرد قوانین پیشرفته هدایت و کنترل یک سازمان انقلابی بر اساس تجربیات سازمان ها و احزاب انقلابی مارکسیستی (مرکزیت دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود، لزوم مبارزه درون تشکیلاتی و مبارزه با وابستگی ها و...)، یعنی طرح مسئله ای که تاکنون به هیچ وجه پیشینه ای در سازمان ها و احزاب مذهبی گذشته نداشت (نمونه بارزش طرز کار در نهضت...). ب - درک لزوم مطالعات مارکسیستی و آگاهی به فرهنگ انقلاب جهانی. ج - درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسایی علمی در قضایا و پدیده ها... ۳- درک مسئله استثمار، مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ و...؛ در این باره در همان مقاله نوشته می شود: ...انسان ها ذاتا محتاج آفریده شده اند؛ و احتیاجات طبیعی تازیانة های اصلی تکامل هستند. امپریالیسم با استثمار جوامع مانع ارضای نیازهای انسان هاست. بدون آگاهی از اصول حاکم بر جوامع و داشتن درک صحیح ارگانیک استثمار و محرومیت ها، درک جامعه امری است محال... ۴- درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه...؛ در مقاله مبارزه چیست تحت عنوان «امروز چه باید کرد» نوشته می شود: ...نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه می دانیم. و از این جهت برنامه «خودسازی» را در این مرحله از تاریخ، یک عمل مترقیانه و انقلابی می دانیم؛ به شرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا نماید که آن وقت عمل مرتجعانه و مضرّ و به خصوص بازدارنده خواهد بود... ما هیچ نقطه شروعی جز این (مطالعه و کار خودسازی برای تدوین تئوری) برای خود نمی دانیم...» (۱)

پس از مقاله مبارزه چیست، همراه با بحث های مربوط بدان، سه رشته کتاب و رساله مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت: رشته اول شامل تاریخ سیاسی ایران از جنبش تنباکو به این سو می شد؛ مانند عصر بی خبری و جنبش تنباکو تألیف «تیموری»، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان تألیف «کسروی»، سردار جنگل تألیف «فخرایی» و... (۲) رشته دوم شامل کتاب هایی می شد که در شناخت

ص: ۳۰۱

-
- ۱- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۹۹ - ۱۰۱؛ نقل این فراها از آن جهت لازم بود که به دلیل دست نیافتن به اصل جزوه «مبارزه چیست»، اقوالی را مستقیما در این متن می توانستیم بیابیم.
 - ۲- گفت و گوها: عبدالله محسن. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش. یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۴.

امپریالیسم کمک می کردند؛ مانند میراث خوار استعمار تألیف «دکتر مهدی بهار»، شورشگری و ضد شورشگری، از تألیفات سازمان C.I.A که توسط نهضت آزادی خارج از کشور ترجمه شده بود و نیز کتاب هایی که با استناد به تاریخ انقلاب ها در امر تشکیلات می توانستند راهنمای عمل باشند؛ مانند چه باید کرد «لنین» - که مسئله «انقلابی و مبارزه حرفه ای» در آن مطرح بود - (۱) و برخی از رسالات «مائو» و «استالین» درباره تشکیلات. (۲) رشته سوم شامل تاریخ جهان به خصوص انقلاب جهانی و مباحث مربوط به تحولات سیاسی می شد؛ مانند کارنامه سیاه استعمار تألیف «هاشمی رفسنجانی»، زندگی جمیله بوپاشا (دختر انقلابی الجزایری)، الجزایر و مردان مجاهد تألیف «حسن صدر»، جنگ شکر در کوبا تألیف «ژان پل سارتر» و کتاب هایی درباره انقلاب های روسیه و چین مثل زردهای سرخ درباره انقلاب چین و تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی. (۳) علاوه بر اینها بحث هایی نیز درباره سیاست های آمریکا و شوروی در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و بررسی تضادها و توافقات آنها در سطح منطقه ای و جهانی و از جمله ایران، به طور شفاهی انجام می گرفت که البته برخی از آنها بعداً به صورت کتاب درآمدند. (۴) ۳- آموزش های اقتصادی؛ سومین دوره در آموزش های اولیه سازمان آموزش های اقتصادی بود. این دوره آموزشی با هدف آشنا کردن فرد با مفاهیم و مباحث اقتصادی و نظام های اقتصادی مختلف، شناخت وضع اقتصادی جامعه ایران و سیر تطور تاریخی آن و رسیدن به الگویی از نظام اقتصادی مطلوب سازمان انجام می گرفت. در این زمینه نیز بنیانگذاران سازمان مفاهیم بنیادین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را پذیرفته بودند، طبق الگوی ماتریالیسم تاریخی سیر تطور جامعه بشری را از کمون های اولیه به نظام های برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری می دیدند، ولی می کوشیدند تا در مقابل «سوسیالیسم» نظام اقتصادی مطلوب خود را، به عنوان نظامی بدیع و کامل، عرضه کنند. این نظام اقتصادی آرمانی آمیزه ای از سوسیالیسم بود که بنیانگذاران سازمان بر اساس آیات و روایات بر آن

ص: ۳۰۲

-
- ۱- لنین، چه باید کرد؟: ص ۱۲۰.
 - ۲- البته مطالعات مربوط به «تشکیلات» خود مرحله آموزشی مستقلی بود و در اینجا فقط ربط این مباحث با تاریخ مورد نظر است.
 - ۳- گفت و گوها: پیشین. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۳ - ۱۴.
 - ۴- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۴. شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱.

جامه «اسلامی» پوشانیده و به زعم خود کاستی های آن را برطرف کرده بودند. آنها مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می شد و مطابق همه ایده آل های انقلابی خود واقعا معتقد بودند که مبارزه انقلابی باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. و قبول کرده بودند که سرچشمه همه مظالم و مفساد اجتماعی، همه نابرابری ها و نارسایی ها و همه رنج ها و بدبختی های موجود در جامعه ناشی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمتکش جامعه است. همچنین تئوری های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه داری را مطالعه کرده و آنها را مورد تأیید قرار داده بودند... و معتقد بودند که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ گونه ممانعتی در راه یک جهان بی طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه های وسیع تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادی مارکسیسم را در همان جهان بی طبقه خواهد کرد. برای آموزش مباحث اقتصادی ابتدا برخی آیات قرآن کریم و فقراتی از نهج البلاغه مورد استفاده قرار می گرفت و تفسیرهایی منطبق با نگرش بنیانگذاران سازمان عرضه می شد. در این بخش تأکید بر مفهوم عدالت اجتماعی و مبارزه با تکاثر ثروت و نابرابری اقتصادی میان فقیر و غنی بود. کتاب های اصلی که نگرشی نزدیک به نگاه بنیانگذاران سازمان را در زمینه اقتصادی عرضه می کرد و مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار می گرفت، اسلام و مالکیت (تألیف آیه الله طالقانی) و کار در اسلام (تألیف مهندس بازرگان) بود. معهدا، بنیانگذاران سازمان نوع نگاه خود به مباحث اقتصادی را رادیکال تر و انقلابی تر از نوع نگرش طالقانی و بازرگان می دانستند و این رادیکالیسم را در کلاس ها عرضه می کردند. بنابراین، تدریس کتب فوق به معنی پذیرش تمام و کمال مطالب آن نبود. در این دوره برای مطالعه و بررسی کتاب هایی در زمینه وضع اقتصادی دنیای توسعه نیافته، مانند کتاب سیاه گرسنگی و انسان گرسنه (تألیف خوزه دوکاسترو) و دنیای ممکن (تألیف تیورمند)، کتاب هایی در زمینه علم اقتصاد، نظیر اقتصاد (پورهمایون)، پول برای همه، عقاید بزرگترین علمای اقتصاد و غیره، معرفی می شد. کتاب های سری اول همراه با سؤال مورد مطالعه قرار می گرفت. مضمون اصلی سئوالات بررسی تطبیقی وضع اقتصادی ایران و دیگر کشورهای توسعه نیافته با کشورهای توسعه یافته بود. در کنار این مطالعات، بحث ها و بررسی هایی نیز در زمینه روابط اقتصادی ایران با کشورهای

امپریالیستی و پیمان‌های اقتصادی در سطح جهان صورت می‌گرفت. (۱) ۴- آموزش‌های تشکیلاتی - امنیتی؛ برای آشنایی فرد با تشکیلات و اصول حاکم بر آن، شیوه حل تضادها و تعارضات درون سازمانی، برخورد و حل تضاد فرد و سیستم و... و همچنین آشنایی و اجرای ضوابط امنیتی برای داشتن کمترین اطلاعات و در صورت لزوم حفظ افراد و عناصر از تهاجم پلیس و نیفتادن آنها - و در نتیجه سازمان - در تور پلیسی و آشنایی با اهمیت مسائل امنیتی. در این بخش از آموزش؛ درباره اصول و ضوابط و شیوه‌های کار مخفی، سیستم‌های سازماندهی مخفی و اصول تشکیلاتی نظیر اصل «سانترالیسم دموکراتیک»، اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»، اصل «انتقاد و انتقاد از خود» و... بحث به عمل می‌آمد. این بحث‌ها عموماً به صورت شفاهی بود و تا مدت‌ها در این باره نوشته‌ای مدون نشده بود. در چارچوب همین بخش از آموزش، توسط مسئول حوزه از یکایک افراد در مورد وظایف و مسئولیت‌های آنها و مسائل امنیتی، حسابرسی به عمل می‌آمد. (۲)

آموزش‌های عملی

بجز آموزش‌های تئوریک، یک دسته آموزش‌های عملی نیز برای افراد در نظر گرفته می‌شد که از آن جمله می‌توان موارد زیر را ذکر کرد: ۱- ورزش و کوهنوردی: کلیه افراد سازمان موظف بودند هر هفته در روزهای جمعه و نیز دیگر روزهای تعطیل، برای تمرین و آمادگی جسمی به کوه بروند. این امر به ویژه در تهران، که امکانات طبیعی کوه پیمایی فراهم بود، مورد توجه قرار داشت. افراد حوزه‌ها همراه با هم و یا افراد مسئول همراه با افراد تحت مسئولیتشان به توچال، درکه، شهرستانک و... می‌رفتند که گاه بیش از یک روز طول می‌کشید. این برنامه در زمستان نیز، به رغم نبود وسایل و لوازم مجهز، اجرا می‌شد. علاوه بر کوهنوردی، افراد موظف بودند هر روز صبح به مدت یک ربع تا نیم ساعت نرمش کنند. ۲- جامعه‌گردی: بجز کوهنوردی، عموم افراد سازمان به خصوص آنهایی که مسئولیت‌های پایینی‌تر بر عهده داشتند، در روزهای تعطیل و حتی روزهای عادی، به عنوان جامعه‌گردی و بررسی وضع مردم و آشنایی با زندگی آنها به مناطق جنوب شهر نظیر دروازه غار، گودها، کوره پزخانه‌ها

ص: ۳۰۴

۱- شرح تأسیس...: صص ۲۱، ۲۷. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۳.

۲- شرح تأسیس: صص ۲۸ و ۳۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۳.

و... می رفتند؛ و با رعایت مسائل امنیتی و حفظ وضع عادی خود، با مردم تماس می گرفتند و با آنها از هر دری حرف می زدند - به خصوص با کارگران کوره پزخانه ها درباره نحوه کار، میزان دستمزد و وضع زندگی آنها به تفصیل سخن می گفتند - و پرسش می کردند. از نظر سازمان، جامعه گردی در مناطق پایین شهر، علاوه بر تأثیرش در خودسازی افراد، زمینه مناسبی نیز بود تا عضو مبتدی و یا فرد در حال عضویت، خود با مشاهده اختلاف طبقاتی در جامعه به نتایج سیاست های اعمال شده در جامعه ای تحت سلطه امپریالیست ها و رژیم پهلوی پی ببرد و از این راه، در کنار مطالعات سیاسی و اجتماعی، ضرورت مبارزه با سیستم را خود دریابد. (۱) ۳- خودسازی: از جمله برنامه های عملی سازمان، «خودسازی» بود. رهبران سازمان معتقد بودند که چون عموم اعضا از میان روشنفکران و اقشار متوسط جامعه برخاسته اند، صرف مطالعه و شناخت نظری جامعه و تصمیم ایشان بر شرکت فعال در مبارزه نمی تواند تضمین قطعی پابرجا و استوار ماندن آنها بر این عقیده و حرکت باشد. از این رو لازم است تا خود نیز، تا آنجا که ممکن است، مانند مردم محروم زندگی کنند و با آنها حشر و نشر داشته باشند تا از درد آنها بهتر آگاهی یابند و احتمال جا زدن و انحراف از مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی به حداقل برسد. در این مورد به خصوص، روی زندگی حضرت علی (ع) و گفته های ایشان از جمله نامه به «عثمان بن حنیف» زیاد تکیه می شد. در جریان برنامه «خودسازی»، عموم افراد موظف بودند ساده زندگی کنند؛ یعنی ساده بخورند، ساده بپوشند، حتی المقدور روزه بگیرند و در همان حال روزه به توچال و شهرستانک بروند یا در کنار کوره ها با کارگران به سر برند و اگر کارمند هستند و درآمدی دارند - بجز میزان معینی برای اداره یک زندگی ساده - آن را به سازمان دهند. فرا گرفتن برخی مهارت های مورد نیاز مانند آموزش رانندگی با اتومبیل و موتور، کمک های اولیه و... نیز در این مرحله از آموزش قرار داشت. (۲) مجموعه آموزش های فوق الذکر حدود سه سال به طول می انجامید و حتی الامکان در عرض هم

ص: ۳۰۵

۱- بسیاری از افرادی که در این پژوهش با آنها گفت و گو شده است، اظهار می داشتند که دیدار از «محلہ بدنام» تهران نیز از جمله مناطقی بود که در برنامه جامعه گردی توصیه می شد.

۲- گفت و گوها: عبدالله محسن و عبدالله زرین کفش. یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۴ - ۱۵. شرح تأسیس...: صص

۳۴ - ۳۵.

اولین بحران تشکیلاتی: جدایی عبدی نیک بین

در طول سال های ۴۶-۱۳۴۴ سازمان از نظر کمی و کیفی، تشکل و انسجام تشکیلاتی خود را - بالنسبه - پیدا کرد. حوزه های محدود و محدود اولیه به حوزه های متعدد و نسبتاً گسترده ای تبدیل شد، سطح آموزش ارتقا پیدا کرد و در طول این سال ها کادریایی تربیت شدند که قادر بودند مسئولیت حوزه های جدید را بر عهده گیرند. در سال ۱۳۴۵ اصغر بدیع زادگان، که هم دوره سعید محسن در دانشگاه بود، در رهبری سازمان جای گرفت و از همین مقطع تا اواسط سال ۱۳۴۷ مرکزیت سازمان مرکب از این چهار نفر بود: محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک بین و اصغر بدیع زادگان. در اواسط سال ۴۷ عبدی نیک بین از مبارزه کنار کشید و عملاً از سازمان جدا شد. سعید محسن در بازجویی دیدگاه خود را در مورد عبدالرضا نیک بین (عبدی) چنین بیان می کند: از همان اوان کار، ما با یکی از نهضتی ها به نام نیک بین آشنا شدیم مطالعات وی کمک فراوانی به بالا بردن ما داشت. آقای نیک بین با من از دوره دانشجویی سابقه رفاقت داشت و در کوی دانشگاه من او را می شناختم بعد از شروع کار ما در حدود تابستان سال ۴۴ وی نیز گاهی به خانه ما رفت و آمد داشت در حدود زمستان همان سال وی از کار ما مطلع شد و چون از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی استفاده می کردیم او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می کرد به خصوص کتاب های اولیه که اغلب کتاب های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می کرد. کتبی که در این موقع مورد استفاده بود عبارت بودند از حقوق اساسی - حقوق بین الملل سه جلد - تاریخ دیپلماسی عزیز ی ۲ جلد - اقتصاد پورهمایون - اقتصاد دول معظم - عقاید بزرگترین علمای اقتصاد. این کتاب ها قبلاً توسط عبدالرضا نیک بین مطالعه شده بود (وی در آن موقع اغلب وقت خود را صرف مطالعه می نمود) او تقریباً کمتر با دیگران تماس می گرفت. یک نوع روحیه گریز از افراد داشت. از سال ۴۷ وی مریض شد و تقریباً مدت یک سال مرض او تشدید یافت و طول کشید و در زمستان سال ۴۷ تقریباً همیشه در خانه ما

ص: ۳۰۶

می خواهید. بعداً دکتر به وی تجویز نمود برای نجات از ناراحتی ازدواج نماید او که تقریباً از کار کردن عاجز بود در بهار سال ۴۸ ازدواج کرد و بعد از آن دیگر فعالیتی نداشته و زندگی عادی گرفته است در وضع کنونی وی کار می کند ولی چون ارتباطی با وی ندارم اطلاع زیادی نیز از وی ندارم او فقط گاهی برای احوالپرسی به محل کار من تلفن می کرد فقط ممکن است شماره تلفن وی جزو مدارک من بنام عبدی موجود باشد. (۱) نخستین بار، بی آنکه اسمی برده شود، در «بیانیه اعلام مواضع» بود که موضوع نیک بین مطرح گردید و بعدها جز اشاره ای در دو کتاب از سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ذکری از او نشد. از روشن ترین روایات مربوط به جدایی نیک بین، بیانی است که بهمن بازرگانی در این مورد دارد؛ و با تعبیری که وی به کار می برد، روشن می شود که این جدایی چه بحرانی را در پی داشته است. [عبدی نیک بین] به این شکل نگفت که «می کشم کنار» و بعد برود؛ به شکل پیچیده ای مطرح کرد؛ که محمد گفت: «اگر شماها (یعنی نسل بعدی) نبودید شاید اصلاً تشکیلات از هم می پاشید.» الان ممکن است این موضوع خیلی طبیعی به نظر بیاید که یک نفر برای مبارزه آمده است و حالا- هم نمی خواهد مبارزه کند و می گوید: «خداحافظ، ما رفتیم». اما در آن زمان که ما در تشکیلات بودیم این موضوع اصلاً طبیعی نبود. شاید کسی که برای مبارزه آمده بود و می خواست کنار بکشد، باید کشته می شد. این مسئله در آن موقع رواج داشت؛ چون مسئله امنیت و اسرار مطرح بود. فردی که می خواست کنار برود به این سادگی نمی توانست؛ باید کلی ویراژ می آمد. البته این مسائل پیچیده است؛ یعنی در آنجا محیط طوری بود که مثل اینکه زندگی چیز عجیب و غریبی است. من فکر می کنم احتمالاً عبدی نیک بین مرخص شده بود. در ضمن در آن زمان در مورد اینکه در سطح رهبری چه می گذشت، هیچ کس اطلاعاتش به اندازه عبدی نبود. من هم چون از سال ۴۸ وارد کادر رهبری شدم، دقیقاً نمی دانم بین آنها چه می گذشت؛ و چون ما را طوری بار آورده بودند که کسی نباید کنجکاوی می کرد، هیچ سؤالی نمی کردیم. (۲)

ص: ۳۰۷

۱- بازجویی سعید محسن.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

تشکیل «گروه ایدئولوژی»

اشاره

سازمان، تشکیل گروه ایدئولوژی را پس از نظرخواهی عمومی پاییز ۱۳۴۶ ذکر می‌کند (۱). اما آنچه حسین روحانی در این خصوص بیان کرده است، نشانگر این واقعیت است که بحران جدا شدن عبدالرضا نیک بین رودسری از سازمان، خود از علل موجد تشکیل «گروه ایدئولوژی» بوده است. این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که روحانی نویسنده اولین رساله ایدئولوژیک سازمان یعنی «متدلوژی» (۲) یا

ص: ۳۰۹

۱- شرح تأسیس...: صص ۳۷ - ۳۹. در منبع مذکور ذیل عنوان «نظرخواهی عمومی سال ۴۶» آمده است: «پس از قریب دو سال فعالیت، که طبعاً متضمن تجاربی برای سازمان بود، در پاییز سال ۴۶ یک نظرخواهی عمومی در تمام زمینه‌های فعالیت سازمان به عمل آمد. نظرات ارائه شده در زمینه‌های مختلف، در مرکزیت سازمان مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت بحث‌های مرکزیت که به طور اساسی حول نظرات ابراز شده مرحله قبلی کار صورت می‌گرفت، جمع بندی گردید. بر مبنای جمع بندی فوق، نهادها و تحولات زیر در سازمان به وجود آمد: الف - تشکیل گروه ایدئولوژی، برای جمع بندی و تدوین بحث‌های ایدئولوژیک و تهیه متون ایدئولوژیک برای آموزش کادرها و توضیح نقطه نظرات. ب - ...»

۲- «کتاب‌های «شناخت» و «تکامل» هیچ معلوم نبود کار چه کسی است. اما این دو کتاب خیلی تحت تأثیر مارکسیسم بود. نسبت به دیگر کتاب‌های سازمان تأثیر زیادتری از تئوری‌های فلسفی مارکسیستی پذیرفته‌اند. لذا نقطه انحراف هم بیشتر از همین دو کتاب آغاز شد. البته می‌گفتند که شناخت را حنیف نژاد و تکامل را مسعود رجوی نوشته است.» جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۷۹.

شناخت است. (۱) وی می نویسد: نبودن رسالات تدوین شده از یک سو و پیشامد جریان عبودی و احساس این مطلب - به خصوص از سوی محمد حنیف نژاد - که این جریان زنگ خطر است که باید سازمان را متوجه نقایص و کمبودهای آموزش ایدئولوژیک خود بنماید از سوی دیگر، موجب شد تا در این باره بحثی در مرکزیت سازمان و به تبع آن با مسئولین درجه اول به عمل آمد. در آن هنگام اگرچه مخالفت جدی ای درباره تدوین مباحث ایدئولوژیک و ضرورت آن، از سوی فرد یا افرادی، مطرح نشد اما این به معنی آن نبود که همه افراد در این مورد نظر واحدی دارند. بدون تردید در همان زمان نیز افرادی بودند که اهمیت این مسئله را، آن طور که باید، درک نمی کردند. (۲) مرکزیت مارکسیست شده سازمان، به رهبری تقی شهرام، نیز در سال ۱۳۵۴ در متن بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران این اهتمام را به جدایی نیک بین مربوط ساخت؛ البته با شیوه رایج در ادبیات چپ آن زمان، که به زعم مخالفانشان فرصت طلبانه می نمود. مع الوصف در آثار پس از انقلاب سازمان، به نوعی، صحت «تاریخی» بسیاری از مطالب بیانیه مورد تأیید قرار گرفته است. در بیانیه اعلام مواضع... ذیل عنوان «بروز تناقضات ایدئولوژیک در برنامه آموزشی سازمان» آمده است: «بعد از سه سال کار، با آنکه حجم عظیمی از مطالعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته بود و با آنکه برخی از استنباطات مربوط به مبارزات گذشته جمع بندی شده و رهنمودهایی برای ادامه کار مخفی سازمان به دست آمده بود اما رهبری سازمان در تحلیلی که از سه سال کار گذشته به عمل آورده بود، اعلام می داشت که در رسیدن به یکی از اصلی ترین هدف های مرحله ای، یعنی کسب بینش علمی و قدرت تحلیل علمی از طرف کادرها، به موفقیت نرسیده است [...] در همین اوقات است که کم کم موج های تازه ای از فشار در جهت نزدیکی فکری با فلسفه علمی و نزدیکی عملی با عناصر یا گروه های مارکسیست - لنینیست از طرف برخی از کادرهای جوان تر سازمان - که مسیر حرکت های رو به رشد

اجتماعی را (هر چند به طور خود به خودی) به طور فعال تر داخل سازمان منعکس می ساختند - آغازیدن

ص: ۳۱۰

۱- باید در نظر داشت که مرحله آموزش های ایدئولوژیک، که در سال ۴۶ مطرح بود و پیشتر بدان پرداختیم، از تشکیل گروه ایدئولوژی جداست.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۶. در ادامه بحث خواهیم گفت که چرا این افراد، اهتمام مرکزیت را به امر ایدئولوژیک بر نمی تافتند؛ این اشاره را فعلاً بسنده می دانیم که جوهر مخالفت ها، در میل به حرکت بالفعل انقلابی یا «عمل گرایی» خلاصه می شد.

اما این حرکت و این موج جدید، که به دلیل نتایج بلافاصله مفیدش در حل مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود، از یک طرف با مقاومت برخی از عناصر مسلط رهبری رو به رو شد و از طرف دیگر با حادثه جدیدی که به وقوع پیوست و نتایج غلط و جمع بندی نادرستی که مجموعاً از این حادثه به عمل آمد (و این خود البته از نقطه نظرهای ایدئولوژیک همین رفقا جدا نبود)، به میزان نسبتاً زیادی به عقب رانده شد. قضیه عبارت بود از کناره گرفتن یکی از اعضای مرکزی سازمان از فعالیت های انقلابی و رو آوردنش به زندگی خرده بورژوازی. این حادثه، که در آن هنگام برای ما بسیار غیرمنتظره و عجیب می نمود، مخصوصاً از این جهت که این فرد دارای گرایشات قوی مذهبی نبود،^(۱) دلایل کافی ای در دست آن دسته از افراد رهبری سازمان که هرگونه گرایش غیرمذهبی را یک انحراف نادرست و مضر به حال جنبش انقلابی ایران می دانستند قرار می داد که تدابیر لازمی برای کانالیزه کردن این موج در مسیر اعتقادات مذهبی، به عنوان عاملی که به تنهایی پایه هایی ایدئولوژی مذهبی را سست می کند، بیندیشند. بدین ترتیب، تحلیلی که از علل سقوط و انحراف این فرد به عمل می آمد، بیشتر از هر چیز بر عدم ایمان عمیق مذهبی و تمایلات غیرمذهبی او تکیه داشت. [...] با این مقدمات بود که رهبری و بخش حاکم شدیداً مذهبی آن نتیجه می گرفت که باید رجعتی دوباره به کار عمیق تر روی مبانی اسلامی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام، به نحوی که پاسخگوی مسائل و مرتفع کننده تزلزلات ضدانقلابی و بی ایمانی محتمل مبارزین و... باشد، به عمل آید. [...] از همین هنگام (اوایل سال ۴۸) پایه های ایده آلیستی که می رفت مورد تردید و تزلزل قرار بگیرد، با حرکت جدیدی که از رأس تقویت می شد، رو به استحکام بیشتری رفت، بیان تئوریک پیدا کرد و به مرور در متون و مقالاتی مدون و منسجم شد.^(۲) سازمان، پس از انقلاب، در تحلیل آموزشی بیانیه... در خصوص گزارش و تحلیل رهبری، آن را «گزارش دو سال - و نه سه سال - کار سازمان» می داند که «جمع بندی نهایی آن حدود یک سال طول

ص: ۳۱۱

۱- با توجه به پرونده عبیدی نیک بین و اظهارات شخص وی و برخی از دوستان نزدیک او، برخلاف ادعای بیانیه و برخی منابع مانند یادداشت های حسین روحانی، به نظر می رسد که نامبرده فردی مذهبی و برخوردار از اعتقادات دینی بوده است.

۲- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸ - ۱۱۱.

کشید و سرانجام در پاییز ۴۷ برای پخش در درون سازمان آماده شده است؛ مبدأ بحث هایی که به دنبال آن انجام شد را نیز از همان «پاییز ۴۷» ذکر می کند که بعداً «در سطح ۱۶ تن از افراد منتخب [...] از آغاز زمستان ۴۷ به طرح ریزی، بحث و جمع بندی گذاشته شد»؛ البته، همان طور که در پیش نوشتیم، سازمان در همین کتاب جدایی یا «تصفیه» عبدی را «در پایان ۴۷ و آغاز ۴۸» بیان می نماید. (۱) ترکیبی که برای گروه ایدئولوژی در نظر گرفته شد محمد حنیف نژاد، حسین روحانی و علی میهن دوست بود. حنیف نژاد، علاوه بر عضویت در این جمع، وظیفه داشت با مطالعه متون اولیه ای که توسط گروه فراهم می شد، مضمون آموزش ایدئولوژی را در سازمان تدوین کند. بر اساس آثار به جا مانده از این جمع (۲)، اظهارات حسین روحانی، و مطالب مندرج در کتاب رسمی سازمان (۳)، از ابتدا برای تدوین ایدئولوژی چهار محور در نظر گرفته شد: روش شناخت (متدلوژی)، تکامل، رسالت انبیا و رابطه انسان با دین پس از ختم نبوت، جهان بینی اسلامی. تصمیم گرفته شد که این مسائل، به ترتیب ذکر شده، در دستور کار قرار گیرد و هر یک از افراد مسئولیت مستقیم فراهم ساختن مواد اصلی یکی از این موضوعات را عهده دار شود. تدوین روش شناخت به حسین روحانی، تکامل به علی میهن دوست، و راه انبیا به محمد حنیف نژاد واگذار شد؛ بحث جهان بینی نیز به عنوان کار جمعی مورد نظر قرار گرفت (۴) پیش از آنکه به جمع بندی و تحلیل حاصل کار «گروه ایدئولوژی» پردازیم، آثار تدوین شده در این گروه را به ترتیب معرفی و بررسی می کنیم:

ص: ۳۱۲

۱- تحلیل آموزشی...: صص ۲۰۶ - ۲۰۷ و ۲۱۰. در شرح تأسیس...: صص ۴۱ - ۴۲، ضمن بیان وقایع اواخر سال ۴۷ آمده است: «در همین سال یکی از اعضا که در کنار بنیانگذاران فعالیت چشمگیری داشت، به علت وابستگی های شخصی نتوانست فعالیت مبارزاتی را ادامه دهد، و علی رغم مواضع بالای سازمانی اش کنار گذاشته شد. نکته مهم اینکه بنیانگذاران سازمان به علت درک عمیقی که از مبارزه داشتند، و همچنین به اتکای شور و ایمانشان توانستند او را کنار بگذارند؛ اگرچه شاید در یک برخورد سطحی با مسئله، ادامه کار او مشکلی ایجاد نمی کرد.» اظهارات روحانی و بازرگانی و مفاد بیانیه و سایر منابع موجود برخلاف نوشته فوق، مؤید این مسئله است که عبدی خود کنار کشید.

۲- کتاب های شناخت، تکامل، راه انبیا - راه بشر، و جزوه ناتمام جهان سه عنصری.

۳- شرح تأسیس...: صص ۲۹ - ۳۰ و صص ۳۸ - ۳۹.

۴- همان: همان صفحات. روزنامه ابرار ۱۶/۴/۶۹: ص ۲؛ به نقل از حسین روحانی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۲۷.

این جزوه، که نام اصلی و اولیه آن «متدلوژی» بود و بعدها به شناخت معروف شد، ابتدا به صورت موجز و فشرده، در حدود ۶۰ صفحه، توسط حسین روحانی نوشته شد؛ و در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال ۴۹ توسط حنیف نژاد روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به قرآن و نهج البلاغه بدان اضافه شد. سازمان نگارش این کتاب را به محمد حنیف نژاد نسبت داده است؛ از جمله در یکی از کتاب های منتشر شده در سال ۵۸ آمده است: «این مطلب را شهید حنیف نژاد در جزوه شناخت نیز آورده است.» (۱) میثمی نیز تصریح می کند که کتاب مزبور موسوم به «شناخت محمدآقا» بود (۲) و در واقع به دلیل آنکه زیر نظر حنیف نژاد نوشته و تکمیل شده بود، منتسب به وی محسوب می گردید. سازمان، در توضیحی بر نگارش این کتاب، با اشاره به اینکه سعی شده «شیوه و متد برخورد صحیح و علمی با پدیده ها و هماهنگی و انطباق آن با متد برخورد قرآن» توضیح داده و روشن شود، مخاطب آن را «قشر روشنفکر» برشمرد. (۳) کتاب شناخت، در طول سال های پس از ۵۰، به سه صورت در دسترس علاقه مندان و وابستگان به سازمان قرار گرفت: الف - شناخت قشر یک: متن کامل کتاب همراه با کلیه تعلیقات؛ این متن بیشتر در اختیار اعضا و کسانی قرار داشت که از پیش در خصوص ضرورت آموزش مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» توجیه شده بودند؛ افرادی که «هم ایدئولوژی، هم استراتژی و هم اصول حاکم بر سازمان» را پذیرفته بودند. ب - شناخت قشر دو: متن کتاب، با حذف بخش های محدودی از آن؛ مخاطبان این متن، بیشتر سمپات های سازمان بودند که «ایدئولوژی و استراتژی سازمان» را قبول داشتند ولی به دلایلی هنوز نمی توانستند «در مناسبات سازمانی و در درون تشکیلات» قرار گیرند؛ و نیز کسانی که برای عضویت کاندیدا می شدند. ج - شناخت قشر سه: متن ویراسته و سانسور شده کتاب بود که در اختیار مذهبیبون علاقه مند به سازمان و اغلب ضدمارکسیست قرار می گرفت؛ از دید سازمان، اینان را «فرد وابسته» می دانستند که «استراتژی و

ص: ۳۱۳

۱- تحلیل آموزشی...: ص ۸۱ (پانویس).

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۰۷.

۳- شرح تأسیس...: ص ۳۸.

سانترالیسم را که وسیله فعلیت یافتن ایدئولوژی است، قبول دارد ولی ایدئولوژی - به معنی اخص آن - را هنوز به طور کامل نپذیرفته است.» (۱) در مقایسه ای اجمالی و موردی بین شناخت قشر یک و قشر سه (۲) دو تفاوت عمده و آشکار ملاحظه می شود: اول اینکه در متن اصلی شناخت، تعداد پی نوشت ها که در انتهای هر فصل آورده شده ولی در شناخت قشر سه در آخر کتاب آمده است، در متن نخست ۱۱۱ عدد و در متن اخیر ۲۸ عدد است. دوم حذف بخش هایی از متن است که احتمالاً حساسیت آفرین به نظر آمده و حفظ آنها به مصلحت نبوده است. مواردی از این تفاوت ها را در اینجا می آوریم که به طور واضح گویای «مصلحت» هایی است که مدنظر بوده اند. متن اصلی: تاریخ اسلام نمونه هایی از گرایش های دگماتیستی دارد که هر کدام ضربات سختی به پیکر اسلام وارد آورده اند (از خوارج گرفته تا فداییان اسلام و گروه های جدیدتر).

ص: ۳۱۴

۱- تعاریف سه قشر (عضو، سمپات، فرد وابسته) را در متن حاضر از آموزش و تشریح...: ص ۱۴ برگرفته ایم. شرح تأسیس...: ص ۵۰، ضمن اشاره به اینکه تقسیم بندی نیروهای اجتماعی «جامعه به سه قشر از نظر آمادگی و آگاهی های سیاسی - مبارزاتی» نخستین بار در مقاله «مبارزه چیست» آمده، قشرهای ۱ و ۲ را این گونه تعریف کرده است: «قشر ۱- اصطلاحی بود که در این تقسیم بندی در مورد افراد و عناصر آگاه و مسئول (قشر پیشتاز) به کار رفته بود؛ قشری که در مراحل اول مبارزه طبعا پایگاه فعال نیروها و سازمان های پیشرو بود. قشر ۲ - به توده های شهری (خرده بورژوازی) اطلاق می گشت که بر مبنای تحلیل سازمان از پتانسیل بالفعل انقلابی برخوردار بوده و به خوبی می توانست نقشی فعال در توده ای کردن مبارزه ایفا نماید؛ وبالطبع در مرحله اول استراتژیک می توانست به عنوان نیروی عمده مبارزه مدنظر باشد.» در این کتاب، تعریف قشر ۳ ذکر نشده و خلطی هم در تعریف قشر ۲ و ۳ صورت گرفته است.

۲- متن اصلی مورد استناد ما، که با کلمه «شناخت» مشخص کرده ایم، تکثیر نسخه اصلی داخل کشور (نسخه ای که توسط «گروه اکبری آهنگر» در ۱/۲/۱۳۵۵ در داخل ایران چاپ و به صورت محدود توزیع گردید) توسط «انتشارات ابوذر» (جمعی از هواداران سازمان در اروپا) است که تاریخ فروردین ماه ۱۳۵۷ را دارد و ۹۶ صفحه است. امتیاز این نسخه این است که حذفیات پاورقی ها را از اولین چاپ «شناخت» در مهرماه ۱۳۵۱ (توسط «انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران» در خارج از کشور، که حق شناس در نشریه پیکار ش ۶۹، ص ۱۴ مدعی است توسط حجه الاسلام دعایی انجام شده) را در متن مشخص ساخته است. متن مهرماه ۵۱، همان «شناخت قشر دو» است. آن چه تنها با نام اختصاری «قشر سه» از آن نام برده ایم، مستند به چاپی است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت پلی کپی الکلی توزیع شد و پس از انقلاب در قطع رقعی (بی تا و بی نا) در ۱۰۶ صفحه انتشار یافت.

قشر سه: ... (مانند خوارج و حتی برخی گروه های معاصر). (۱) متن اصلی: (یکی از فلاسفه روسی در این مورد می گوید: اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم

تشریح طبقاتی است؛ مثلاً در حال حاضر، در عصر فساد و سرمایه داری، هر قدر هم که یک ایدئولوگ بورژوا با استعداد باشد، توانایی او برای تحصیل یک مفهوم عمیق از قوانین تکاملی به علت ماهیت طبقاتی اش و به علت محافظه کاری طبقه ای که نماینده آن است، محدود می باشد). قشر سه: [حذف شده است. (۲)] متن اصلی: مائو می گوید: بدون موضعگیری صادقانه، پیروزی در این جهان غیرممکن است (سبک کار حزبی). قشر سه: [حذف شده است. (۳)] متن اصلی: [در بحث حل مسئله بردگی در اسلام] (برای درک بیشتر دینامیسم اسلام و قرآن به صفحات ۲۶ و ۲۷ از خطبه اول مراجعه شود). از این گفتار می توان فهمید که چگونه آیات قرآن، در عین حال که جاودانی است، اما نسخه چاپی نیستند و اگر چنین بود عمل بدان... آسان بود (اشتباهی که خیلی ها از جمله ابوبکر و عمر بدان دچار شدند). حضرت علی در این قسمت از خطبه، از اصل وقوع ناسخ، منسوخ (که همان دیالکتیک طبیعت است) (به تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول مراجعه شود) آزادی هایی که در مورد دستورات علی الوجوه دارد، مطلق ها و قصه های محکم و متشابه... بحث می کند تا آن جا که می گوید آیاتی هستند که سنت نبی (ص) آنها را نسخ کرد و برعکس این قسمت برای درک روح دینامیکی قرآن بسیار ضروری است (معانی فیض اسلام در این مورد ناقص است). قشر سه: [همه این عبارات حذف شده اند. (۴)] مآخذ عمده تدوین شناخت عبارت بودند از کتاب های مارکسیستی: اصول مقدماتی فلسفه تألیف «ژرژ پولیت سر»، ماتریالیسم دیالکتیک نوشته «ژوزف استالین»، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم -

ص: ۳۱۵

۱- شناخت: صص ۴۹ - ۵۰. قشر سه: ص ۶۲.

۲- شناخت: ص ۸۴. قشر سه: ص ۹۰.

۳- شناخت: ص ۸۵. قشر سه: ص ۹۱.

۴- شناخت: صص ۵۸ - ۵۹. قشر سه: صص ۹۸ - ۹۹.

جهش - تضاد تألیف «دکتر انور خامه ای»، و درباره تضاد اثر «مائو تسه تونگ» (دون).^(۱) این کتاب ها، پیش از آن، در جریان آموزش های ایدئولوژیک درون سازمان مطالعه می شده و به صورت مباحثه و سؤال و جواب، در دستور کار قرار داشته است. مفاد اصلی شناخت را دو مقوله اساسی مارکسیسم تشکیل می دهد؛ ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی. اگر پیشتر ابهامی در تفکیک «ماتریالیسم» و «دیالکتیک» مارکسی وجود داشت، اکنون دیگر واضح است که در مضمون اصلی مارکسیسم، اصالت ماده و نفی خدا (آتئیسم) ملفوف و مستتر است و دیگر در تبیین اصول چهارگانه دیالکتیک مارکسی نیاز به تکرار ترجیح بند نفی خدا نیست. از این روست که می بینیم آنچه مباحث اصلی کتاب شناخت را تشکیل می دهد تفاوتی ماهوی و کیفی با آثار مارکسیستی در این زمینه ندارد؛ با این توضیح که در شناخت انطباق هایی صوری و نادرست با مفاهیم قدسی و نصوص کتاب و سنت به عمل آمده است. اصول دیالکتیک مارکسی را نحله های مختلف، سه یا چهار اصل برشمرده اند ولی در شناخت همان چهار اصل مندرج در اصول مقدماتی فلسفه آمده است. در مقایسه عناوین اصلی دو کتاب، این امر به وضوح به چشم می خورد. عناوین مزبور در کتاب شناخت زیر عنوان «اصول شناسایی دینامیک» آمده است.

جلال الدین فارسی که خود به عنوان یکی از عناصر متواری سازمان توسط ساواک شناسایی شده و تحت تعقیب بود و کتاب سه جلدی «درس هایی درباره مارکسیسم» را نگاشته است، در خاطرات خود می نویسد که در سال ۱۳۵۱ جزوه شناخت را در بغداد و نجف در دست برخی اشخاص و حتی طلاب دیده است. وی شرحی از حاکمیت اندیشه های مارکسیستی بر این کتاب به دست داده و تأکید می کند چنان از دیدن آن بهت زده شده بود که تصور کرده ساواک این کتاب را ساخته و با آرم مجاهدین منتشر کرده تا آنان را بدنام کند. وی می نویسد که در همان زمان به طلبه ای که آن را در دست داشت گفتم: «این یک کتاب ماتریالیستی است با جامه شبه مذهبی».^(۲) ماتریالیسم تاریخی نیز به همین ترتیب در شناخت به طور صریح شرح و تبیین شده است. از جمله اهمیت هایی که شناخت دارد، این است که نخستین منبع این سازمان است که ضمن آن

ص: ۳۱۶

۱- تحلیلی بر تغییر...: صص ۲۹ - ۳۰. یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۷ - ۲۸.

۲- فارسی، زوایای تاریک: ص ۳۱۲.

«ماوراءالطبیعه زدایی یا خلع قداست (Disacralistaion) از مفاهیم قدسی و اصطلاحات قرآنی» صورت گرفته است. این تعبیر از آن دکتر حمید عنایت است؛ وی با کالبدشکافی جریان تلفیق مارکسیسم و اسلام می نویسد: «کوشش هایی که در جهت آشتی دادن مجدد اسلام و مارکسیسم به عمل آمده، هرگز صریح نبوده است. آغازگران و دست اندرکاران آن، عاقل تر از آن بوده اند و اطمینان داشته اند که تلفیقی که در پی آن اند، همواره باید نهانی و خرده خرده باشد و به اصطلاح بخیه روی کار نباشد...

شاید نخستین نماینده این نحله در کشورهای مسلمان واقع در شرق مصر، سازمان مجاهدین خلق که یک سازمان چریکی است، باشد که در اوایل دهه پنجاه [کذا فی المتن (۱)] در ایران تأسیس شد. برجسته ترین ویژگی نگرش مجاهدین، علاوه بر طرد امپریالیسم و دیکتاتوری - که بدنه اصلی برنامه همه گروه بندی های انقلابی است - در واقع عبارت است از حملات مداوم به نهاد مالکیت خصوصی، به عنوان ریشه اصلی همه شرور اجتماعی، و تأکید پیگیرانه بر مبارزه طبقاتی به عنوان روندی همیشگی در تاریخ. نتیجه هر دو اینها، چنانکه می توان پیش بینی کرد، گرایش به مالکیت جمعی همه وسایل تولید است. ولی جسارت آنها در این تلفیق ایدئولوژیک، به شدت از به کار بردن آنها ماتریالیسم دیالکتیک را در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیب های زندگی پیامبر، علی (ع) و امام حسین (ع) بر می آید. کاری که آنها کرده اند این است که این مفهوم و مقولات فرعی آن را به عنوان یک ابزار تحلیلی به کار می برند بی آنکه اساساً اسمی از آن به میان آورند. بدین سان مفهوم سنت الله را کمابیش به معنای قانون تکامل، به عنوان یکی از قوانین عمده و اساسی جهان آفرینش به کار می برند (۲)... به همین ترتیب مفاهیم متافیزیکی نظیر نصرت الهی (نصر من الله) و وحی و وظایف فرشتگان، همه به عنوان جلوه ای از همان سنت تکامل در جهان انگاشته می شود: آنچه نصر الهی نامیده می شود چیزی نیست جز سازگاری و هماهنگی با این سنت، که همواره به کسانی که در جهت آن پیش می روند مدد می رساند؛ وحی چیزی نیست جز به فعل در آوردن قدرتی که خصیصه ذاتی هر چیز اعم از جاندار یا بی جان (نظیر انگبین سازی زنبور، و جذب مغناطیسی برای آهن ربا و نظایر آن) و سرانجام فرشتگان صرفاً

ص: ۳۱۷

۱- افزوده مترجم.

۲- تفسیر سوره انفال، تفسیر آیه اول از سوره انفال؛ که به صورت پلی کپی تکثیر و نهانی پخش شده است (تهران؟ بدون تاریخ) ص ۱۹، همچنین صص ۱۵ - ۱۶. این اثر به عنوان نمونه ای از سایر آثار برگزیده شده. [پانوشت از مؤلف است].

استعاره‌هایی از «قوای طبیعی» اند که عموماً بر پایه قوانین علیّیت می‌گردند. این ماوراءالطبیعه زدایی یا خلع قداست (disacralisation) از اصطلاحات قرآنی، بی‌شک منحصر به این مسلمانان رادیکال ایام اخیر نیست و می‌توان نظایر آن، از جمله بعضی از تعبیر و تفسیرهای تجدّدخواهانه قرآن را توسط مسلمانان هندی و پاکستانی، که دیدگاه به کلی متفاوتی دارند، پیدا کرد. آنچه در آثار و متون رادیکال‌ها تازه است، همانا تابع ساختن چنین برداشت «علمی» از قرآن و متون مقدس، نسبت به مقتضیات ایدئولوژی‌ای سیاسی و فعال است. ولی به این نکته هم باید اشاره کرد که هر نمونه‌ای از این ماوراءالطبیعه زدایی، همراه با تصریح اکید به عظمت شأن خداوند و اراده او، برای دفع تهمت کفر و ارتداد از قائلان آن است... برداشت کلی راجع به نظرگاه رادیکال‌ها این است که قائل به آمیزه‌ای از دین و سیاست اند با گرایش آشکار به سیاست، و متمسک به مثنوی اصولند که فرقی با ماتریالیسم دیالکتیک یا تاریخی ندارد مگر از این نظر که در تنسیق آن، اصطلاحات دینی و شواهدی از قرآن و احادیث در آن درج شده است.»^(۱) استاد مطهری که خود از جمله حامیان بنیانگذاران و اعضای اولیه سازمان بود^(۲) «اولین باری که کتاب شناخت را دید در برابر آن موضع گرفت. از سال ۵۴ به بعد که در قم مبحث شناخت را مطرح می‌کرد، هدفش پاسخ‌گویی به انحراف فکری موجود در سازمان و جزوه شناخت آنان بود... استاد مطهری برای

ص: ۳۱۸

-
- ۱- عنایت، اندیشه سیاسی...: صص ۲۶۵ - ۲۶۸.
- ۲- «مرحوم آیه الله مطهری هم در سفری که به عراق کردند، من این افتخار را داشتم که چند ساعت در محضر ایشان بودم و گفتم که شما در رابطه با اینها [= سازمان مجاهدین خلق و اعضای اولیه] پیغامی فرستاده بودید؛ یک نشانه خیلی دقیقی را داده بودید که امام می‌توانستند باور کنند که این نشانی را فقط شما دادید. [...] فرمودند که در داخل کشور آن قدر مجال و زمینه نیست که انسان بتواند با این افراد بنشیند و بحث دقیق علمی و ایدئولوژی بکند، و به ماهیت و اهداف و افکارشان پی‌برد؛ آن قدر خفقان شدید است و آن قدر ضرورت‌های مبارزاتی مجال نمی‌دهد که بنشینیم بحث فکری بکنیم و بحث عقیدتی... ما همین که به ظاهر می‌دیدیم اینها نماز می‌خوانند و دمی از اسلام و قرآن و نهج البلاغه می‌زنند و در این مسیر مبارزاتی هستند، ناچار به حمایت از اینها بودیم.» نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ سخنرانی آقای دعایی در ساختمان رادیو - تابستان ۵۹. «در نجف بود که [مرحوم آیه الله مطهری] می‌فرمودند: همه ما - همه روحانیت - بی‌مهابا از اینها حمایت کردیم و فقط امام بود که توقف داشت؛ بعد از آنکه فهمیدیم این طرز تلقی اسلامی به اصطلاح سرانجامش به چی منتهی خواهد شد متوجه شدیم که امام درست فکر می‌کرد و تنها او بود که اشتباه نکرد. همه ما به ایشان فشار آوردیم و سفارش کردیم به ایشان که حمایت کنند؛ تنها ایشان بود که نلغزید.» همان: ص ۱۵۳. سرگذشت‌های ویژه، ج ۱: صص ۷۲ - ۷۳؛ مصاحبه آقای دعایی.

حل دشواری هایی که به سبب نشر این کتاب به وجود آمده بود، در سال ۱۳۵۶ در کانون توحید [تهران] اقدام به برگزاری درس شناخت کرد که با ممانعت ساواک مواجه شد.^(۱) آیه الله شهید مطهری با اشاره به جریان فکری سازمان نسبت به شکل گیری پدیده ای به نام التقاط بارها هشدار داد: «در سال های اخیر، بدبختانه گروه سومی هم پیدا شده اند که به یک مکتب التقاطی معتقد شده اند. اینها قسمتی از اصول کمونیسم را با بعضی از مبانی اگزیستانسیالیسم ترکیب کرده اند و بعد حاصل را با

مفاهیم، ارزش ها و اصطلاحات خاص فرهنگ اسلامی آمیخته اند. آن وقت می گویند مکتب اصیل و ناب اسلام این است و جز این نیست... من در اینجا هشدار می دهم، ما با گرایش به مکتب های بیگانه استقلال مکتبی خودمان را از دست می دهیم. حال می خواهد آن مکتب کمونیزم باشد یا اگزیستانسیالیسم یا یک مکتب التقاطی.»^(۲) آیه الله منتظری، در مردادماه ۱۳۵۹ طی مصاحبه ای رادیو - تلویزیونی، مطالبی مبسوط پیرامون سازمان مجاهدین خلق ابراز کرد. وی نیز زیربنای کتب ایدئولوژیک سازمان را کمونیستی محض دانسته، می گوید:

من قبل از اینکه این زندان اخیر - که سه سال و نیم زندان من طول کشید - بروم، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند از نزدیک تماس نداشتم و از دوردور علاقه هم داشتیم؛ برای اینکه با آن دولت سابق و حکومت طاغوتی، دلمان می خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خوب، گروه متشکلی بودند؛ تقریباً مایه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ های چریکی و... و دوردور علاقه داشتیم به سازمانشان. و کتاب هایشان را هم من مطالعه نکرده بودم و واقعیتش را بخواهید؛ جز دو سه جزوه خیلی مختصر. ولی بعد که به زندان رفتم و سه سال و نیم طول کشید (که با مرحوم آیه الله طالقانی و با یک عده دوستان و رفقای دیگر با هم بودیم در یک جا) من هم کتاب های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل [و] [راه انبیا] - [راه بشر] و این سری کتاب ها را نگاه کردم؛ و [نیز] اقتصاد به زبان ساده [...] خلاصه دیدم که این کتاب های آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست ها دارند، اینها را

ص: ۳۱۹

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۱.

۲- مطهری، پیرامون انقلاب...: ص ۶۵ - ۶۶ و ۱۶۲.

طرح کرده اند و قبول کرده اند و پذیرفته اند؛ منتهی چیزی که هست، لفظ خدا - مثلاً - در بالایش گذاشته اند [...] و می توان گفت پلی بود که جوان ها از این مسیر به طرف مارکسیسم بروند. این تنها راجع به تعلیمات بود. (۱) آیه الله ربانی شیرازی نیز درباره ایدئولوژی سازمان در مصاحبه ای در مرداد ۱۳۵۹ می گوید: «ما در زندان که بودیم به خوبی لمس می کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسلام پوشانیده و به خورد جوانان می دادند لذا در زندان وقتی می دیدیم که فداییان یا گروه های دیگر می گویند اسلام مرده بود و مجاهدین آمدند روح مارکسیسم در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده و نمی گفتند که این مطلب دروغی است و اسلام خودش یک مکتب است. اینها اسلام را به این معنایی که ما قبول داشتیم نمی پذیرفتند و آن را به همان عنوان که مارکسیست می گوید که مذهب روبناست، قبول کرده بودند که زیربنای آن مارکسیسم و روبنایش اسلام است...» (۲) شهید رجایی که خود به دلیل حمایت از مجاهدین به زندان افتاد و شکنجه های سختی را متحمل شد در سال ۵۳ طی بازجویی درباره جزوه «شناخت» تصریح می کند که در این کتاب «اصول دیالکتیک» آمده و آن را قبول ندارد. (۳) یکی از مرتبین سازمان در سال های ۴۸ تا ۵۱ در مورد نظر دکتر شریعتی درباره ایدئولوژی سازمان و به ویژه کتاب شناخت می نویسد: [دکتر شریعتی] به لحاظ ایدئولوژی آنها را قبول نداشت و در مورد جزوه شناخت نظرش این بود که تفاله ابتدایی ترین نظرات در مورد دیالکتیک است. در پشت جلد کتاب (فلسفه شناخت) علی تهرانی نیز نامه ای از شریعتی چاپ شده است که به تهرانی می گوید: «انتخاب این نام (فلسفه شناخت) آن جزوه معروف را هم تداعی نمی کند.» (۴) آقای کاظم بجنوردی نیز نقل می کند که در زندان، مسعود رجوی به وی گفت: «آقای بجنوردی، جزوه تئوری شناخت را که خدمتتان دادم، در واقع همان منطق دیالکتیک است.» (۵)

در کتاب شناخت، به اصطلاح «دیالکتیک» تصریح نشده و غالباً به جای آن کلمه «دینامیک» را

ص: ۳۲۰

- ۱- نیکنام، نقاق یا کفر پنهان: ۹۵ - ۹۷.
- ۲- نشریه پیام انقلاب، ش ۱۲۷، مرداد ۱۳۵۹: ص ۱۳.
- ۳- شهید محمدعلی رجایی به...: صص ۳۳۶ - ۳۳۷.
- ۴- کریمی، شرح تاریخچه سازمان...: صص ۱۳۰ - ۱۳۱.
- ۵- موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۷.

آورده اند. در اغلب نوشته هایی که در نقد آثار سازمان پدید آمده، این امر را نوعی احتیاط و «تقیه» برشمرده اند؛ حتی مرکزیت مارکسیست شده سازمان نیز در بیانیه اعلام مواضع...، ذیل عنوان «اسلوب شناخت التقاطی و تناقضات آن در جریان عمل انقلابی»، استفاده از کلمه «دینامیک» را

به جای «دیالکتیک»، «شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی» دانسته است. (۱) اما به رغم این برداشت ها، به کار بردن کلمه «دینامیک» صرفاً مبتنی بر

«تقیه» و «مشکل تعارض فکری» نبوده بلکه اقتباس صریح و روشنی از نوشته «دکتر انورخامه ای» است که کتاب وی، هم جزء متون قبلی در آموزش های ایدئولوژیک قرار داشته و هم از منابع نگارش کتاب شناخت است. عنوان فصل دوم کتاب دیالکتیک طبیعت و تاریخ، «دینامیسم در حالت کنونی علم و فلسفه» است. البته در کتاب سوم ایدئولوژی، یعنی راه انبیا - راه بشر، که صبغه و نمود مذهبی قوی تری نسبت به شناخت دارد، از «منطق خدشه ناپذیر دیالکتیک» سخن گفته شده است. (۲) در همین کتاب، در دو موضع دیگر، با صراحت آمده است: اساساً قرآن جریان تکامل و قوانین حاکم بر آن (اصول دیالکتیک) را جزء مشیت خدا، خواست خدا، امر و نهی خدا می داند. (۳) [...] واقعا جای تأسف است که موافقین و طرفداران قرآن، ردیه برای افکار دینامیکی و دیالکتیکی می نویسند. (۴) با آنکه سایر جزوات ایدئولوژیک سازمان توسط نهضت آزادی خارج از کشور انتشار یافته است ولی

ص: ۳۲۱

۱- «ما می دانستیم که شیوه تفکر ایده آلیستی، به معنای مطلق آن، نادرست و ضدانقلابی است؛ ایده آلیسم به هر حال و در هر شکلش به نفع طبقات استثمارگر و ارتجاعی عمل می کند. اما وقتی می خواستیم اسلوب شناخت علمی را - که مسلماً نه بر پایه ایده آلیسم بلکه بر پایه ماتریالیسم قرار دارد - در ایدئولوژی خودمان که به هر حال بر یک پایه ایده آلیستی (قبول عنصر غیرمادی حاکم بر جهان، و مقدم بر وجود مادی آن) قرار داشت وارد کنیم [...]، مجبور می شدیم اولاً: به طور ناآگاهانه دست به تحریف حقایق و تعاریف شناخته شده فلسفه علمی بزنیم؛ ثانياً: ایده آلیسم موجود در پایه تفکر مذهبی خود را به نحو پیچیده ای در پوسته های متعددی از اصطلاحات و تعبیر و تفسیرات ظاهراً علمی گم کنیم [...] اصول دیالکتیک را نه تحت همین عنوان بلکه تحت عناوین ناشناخته ای از قبیل اصول شناسایی دینامیک (در مقابل اصول شناسایی ایستا) مورد بحث قرار می دادیم. در جزوه شناخت (کتاب اول) نمونه های بارز چنین شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی به خوبی مشاهده می شود.» بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲- راه انبیا راه بشر: ص ۲۴۱.

۳- همان: ص ۸۵.

۴- همان: ص ۱۳۱.

«شناخت» در خارج از کشور توسط این گروه منتشر نشد. اشکوری در توضیح علت این موضوع می نویسد:

«آقای دکتر [ابراهیم] یزدی می گوید: اولین نشریه تئوریک سازمان، «شناخت» بود که درست بر اساس دیالکتیک تاریخی و فلسفی تدوین شده بود. اگرچه نسخه اصلی که به خط حنیف نژاد بود، سرشار از تأییدات قرآنی و نهج البلاغه بود ولی الگوی بحث، دیالکتیک بود و ایرادهای اساسی داشت. به همین دلیل نهضت آزادی خارج از کشور حاضر نشد آن را چاپ کند. تراب حق شناس در بیروت از من خواست که ایرادها را بنویسم تا به مرکزیت سازمان در ایران بفرستد و من نقد شناخت را در حدود ۸۰ صفحه نوشتم و فرستادم. اما بعد از دو ماه کتاب شناخت، بدون مقدمه حنیف نژاد و بدون آیات قرآن و جملات نهج البلاغه، توسط جبهه ملی خاورمیانه (که در کنترل طرفداران چریک های فدایی خلق بود) منتشر شد.»^(۱) البته آقای یزدی توضیح نداده است که به چه علت این رویه را در مورد سایر متون ایدئولوژیک سازمان ادامه نداده و آنها را که مانند «شناخت» ایرادهای اساسی داشتند و مبتنی بر اصول دیالکتیک مارکسیستی بودند، در سطح گسترده در خارج کشور با امضای نهضت آزادی منتشر کرده است.

تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی

به دنبال تدوین شناخت، به عنوان متدلوژی شناسایی طبیعت و اجتماع و تاریخ، و پس از یک بحث جمعی، کتاب تکامل به وسیله علی میهن دوست تدوین گردید.^(۲) «این جزوه نیز پس از برخورد جمع با آن و تصحیح نهایی، در درون سازمان به عنوان بخشی از آموزش ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید.»^(۳) مبنای نخستین کتاب تکامل، کتاب خلقت انسان «دکتر یدالله سحابی» است. وی که در علوم طبیعی و زیستی متخصص بود و به ویژه در رشته «زمین شناسی» صاحب نظر محسوب می گشت، برای نخستین بار در ایران، با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اصل تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات را مخالف نصوص دینی نمی دانست. انتشار مطالب «دکتر سحابی» واکنش هایی مخالف در محافل حوزوی ایجاد کرد و از جمله «علامه طباطبایی»، ابتدا به صورت خصوصی و سپس با درج نظراتش در بخشی از

ص: ۳۲۲

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۸ - ۳۹. یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

۳- یادداشت های حسین روحانی: همان صفحه.

تفسیر معروف المیزان، به آرای «دکتر سحابی» خدشه وارد کرد. جواب «دکتر سحابی» به ایرادات «علامه طباطبایی» در جزوه ای با عنوان قرآن و تکامل منتشر گردید؛ و کماکان باب این بحث گشوده ماند. سازمان، بر اساس «پیش فرض» (assumption) و «اصل موضوعه» (axiom) تکامل را پذیرفت و در تبیین آن، به منابع و مدارک دیگری نیز استناد جست که مجموعه آنها را ذکر می کنیم. بیشتر اشاره

کنیم که در مقدمه ای بر یکی از چاپ های تکامل، که احتمالاً توسط نهضت آزادی خارج از کشور نگارش یافته، تصریح شده که تکامل «به عنوان نشریه تعلیماتی درون سازمانی مورد استفاده بوده است؛ و به طوری که ملاحظه می گردد، دارای نواقصی است.»^(۱) منابع کتاب، به تصریح خود کتاب در فصول مختلف بدین قرار است: بخش اول با عنوان «جهان چیست؟»: «مطالب این قسمت بیشتر از کتب داروینیسیم، تاریخ علوم، فیزیک مدرن، آیا انسان زاده میمون است؟، اصل و منشأ حیات، سیر حکمت [در اروپا] و غیره استفاده شده است.»^(۲) بخش دوم با عنوان «قانون تکامل جهان»: «برای اطلاع بیشتر به کتاب های تکامل موجودات زنده و از کهکشان تا انسان مراجعه نمایید.»^(۳) بخش سوم با عنوان «حیات چیست؟»: «اصل و منشأ حیات، پیدایش و تکامل موجودات زنده.»^(۴) بخش چهارم با عنوان «انسان چه مهره ای است؟»: «برای نوشتن بحث فوق از این کتب استفاده شده است: ۱- از کهکشان تا انسان (جان ففر) ۲- اصل و منشأ حیات (جرج والد) ۳- منشأ و تکامل حیات (اوپارین) ۴- تکامل موجودات زنده (سیمون) ۵- سرگذشت زیست شناسی ۶- چگونه حیات آغاز شد؟ ۷- سرگذشت زمین ۸- داروینیسیم^(۵) ۹-

ص: ۳۲۳

۱- تکامل: ص «ج» (مقدمه).

۲- همان: ص ۲۱.

۳- همان: ص ۲۵.

۴- همان: صص ۵۳ و ۵۵ (پانوش).

۵- صرفنظر از مباحث علمی، توجه به ریشه های سیاسی نظریه «تکامل» نیز مفید است. متنفذترین اندیشمندی که پیش از داروین، تکامل انسان را مطرح کرد و در سده نوزدهم داروین نظر او را پی گرفت، اسحاق لاپیر (۱۵۹۴ - ۱۶۷۶) بود. لاپیر، که او را «پدر صهیونیسیم» می خوانند، در رساله انسان های پیش از آدم (۱۶۴۳) این نظریه را مطرح کرد که پیش از «آدم» نسل انسان ها پدید شده بود و بنابراین «آدم» نخستین انسان نیست. این نظریه کاربرد وسیع دینی و اخلاقی در تجارت جهانی برده و کشتار سکنه بومی قاره آمریکا داشت زیرا طبق آن سیاهان افریقا و سرخپوستان آمریکا از تبار «آدم» به شمار نمی رفتند. رساله فوق مخالفت پاپ را برانگیخت ولی کریستینا، ملکه سوئد، آن را به خرج خود چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۶۵۵ پنج چاپ از این رساله به زبان لاتین در آمستردام و بال انتشار یافت و در سال های بعد به زبان های انگلیسی (۱۶۵۶) و هلندی (۱۶۶۱) نیز منتشر شد. بعدها، در فضای فکری سده نوزدهم، نظریه لاپیر درباره منشأ انسان و نیز رساله های انسان شناختی متعدد او درباره اقوام و قبایل غیراروپایی، مورد توجه اندیشمندان غربی قرار گرفت بی آنکه به کاربردهای مستعمراتی آن در فضای سده هفدهم توجه شود.

میچورنیسم ۱۰- خلقت انسان (دکتر یدالله سبحابی) ۱۱- آیا انسان زاده میمون است؟ ۱۲- قرآن و تکامل موجودات زنده (دکتر یدالله سبحابی). «همراه با یک پانوش: «نقل از کتاب عشق و پرستش مهندس مهدی بازرگان». (۱) بخش پنجم با عنوان «عوامل اصلی سرعت فوق العاده تکامل در انسان چیست؟»: ارجاعات پانوشت ها: مقاله «اختیار» از کتاب ذره بی انتها از مهندس مهدی بازرگان، و مقاله «اصل انسان» از کتاب آیا به راستی انسان زاده میمون است؟ (۲) «در اینجا از درس دینداری (نوشته مهندس مهدی بازرگان) قسمت پرستش با توضیحات لازمه حتما مطالعه شود؛ همچنین پرستش از کتاب عشق و پرستش (نوشته مهندس مهدی بازرگان)، نیک نیازی از کتاب نیکنیازی (نوشته مهندس مهدی بازرگان) و کتاب نیایش (نوشته دکتر علی شریعتی)». (۳) «اوپارین عضو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و رئیس انستیتو بیوشیمی دانشگاه مسکو در کتاب محققانه خود به نام منشأ و تکامل حیات، که در سال های اخیر نوشته است، در ص ۱۳۶ چنین می نویسد [...]» (۴) «لنین در موردی شبیه به این امر [...] خود مارکس در کتاب مزد، بها، سود، چنین می گوید [...]». (۵) «جزوه تکامل چیزی جز خلاصه کتاب «حیات، طبیعت، منشأ و تکامل آن» از اوپارین، تئورسین مارکسیست نیست. در این زمینه از کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر، کمونیست انگلیسی هم استفاده شده است. این کتاب در شمار آثاری بود که بینش مارکسیستی در تدوین

ص: ۳۲۴

۱- همان: صص ۶۲ و ۷۴.

۲- همان: صص ۷۹ و ۸۴.

۳- همان: صص ۸۸ - ۸۹.

۴- همان: ص ۹۰.

۵- همان: ص ۹۷.

آن سخت مؤثر افتاده و «راه خدا» و «راه تکامل» یکی دانسته شده بود. این یکی از نظریه های بنیادی سازمان بود...» (۱)

راه انبیا - راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی

راه انبیا - راه بشر، سومین محصول گروه ایدئولوژی، پس از تکامل به صورت یکی از جزوات آموزشی درون سازمانی درآمد. در این کتاب هماهنگی و یگانگی راه انبیا و راه بشر [مستقل از وحی] و جدایی ناپذیری این دو تشریح شده در عین حال نقش و رسالت انبیا با استناد به قرآن و نهج البلاغه مشخص گردیده است. (۲) سومین جزوه ایدئولوژیک تحت عنوان راه انبیا - راه بشر، که عمدتاً به سبک راه طی شده ی مهندس بازرگان تهیه شده و در آن آیات بسیار زیادی از قرآن مورد استناد و تفسیر قرار گرفته، توسط محمد حنیف نژاد تهیه و پس از برخورد نهایی جمع، در درون سازمان منتشر گردید. (۳) در توضیح این نکته که «کتاب سوم ایدئولوژی» مشخصاً برآمده از کتاب راه طی شده است، باید گفت که نگرش مهندس بازرگان (۴) در آن کتاب، به طور عمده، به دو موضوع است: نخست دستاوردهای علمی بشر، که در حوزه علوم تجربی و علوم دقیقه قرار دارد؛ و دیگر دستاوردهای انسانی و اخلاقی، که اغلب برآمده از ضرورت وجود جامعه مدنی در جوامع صنعتی بورژوازی است.

ص: ۳۲۵

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۴.

۲- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۴.

۴- «مرحوم بازرگان معتقد بود که [از غرب] روبناها را گرفته و بر روی مبانی دینی و اخلاقی خودمان می گذاریم. نتیجه این بحث هم این بود که بشر به همان راهی رفته که دین رفته است، منتهی بشر از طریق عقل خودش این راه را پیموده و راه طی شده بشر همان راه رفته انبیا می باشد. نتیجه این تفکیک [بین مبانی و روبناها]، خودش را در قضیه سال ۵۴ سازمان مجاهدین نشان داد. آنها روبناهای چپ ملهم از غرب و مشخصاً سوسیالیسم را بر روی این مبانی نهادند همانگونه که آقای مهندس بازرگان بخش لیبرالی آن را اخذ کرد. در فاصله ای نه چندان دور به علت تعارضات، کم کم به این نتیجه رسیدند که اساساً دین نمی تواند برای جامعه کارآیی داشته باشد. نتیجه اندیشه و اقدام مجاهدین را مهندس بازرگان بعد از بیست سال تجربه به دست آورد. مردی که یک عمر روی ایدئولوژی کار کرده و می گفت از دین می توان مبانی ارزشی و عدالت و دمکراسی درآورد، دینی که با علم آشتی داشته باشد، حالا به صورتی درآمده که عنوان می نماید هدف دین تنها آخرت است.»، دکتر حبیب الله پیمان، هفته نامه پیام هاجر، سال هجدهم، شماره ۲۶۵، ۴/خرداد/۱۳۷۸: ص ۱۱.

در اندیشه بازرگان دو میزان برای سیر تکامل انسان، که نهایتاً همان راه انبیاست، عنوان شده: گرایش یا گریز از فردیت به زندگی اجتماعی و حتی هویت جهانی، و از احساس به عقل؛ و با انطباقی که صورت می دهد، در آخر به این نتیجه می رسد که «بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیا نیموده است»^(۱) و چون در این سیر، برخی از جوامع غربی به توفیقات قابل ملاحظه ای دست یافته اند، بعید نیست که آنها به راه انبیا نزدیک تر باشند (هر چند مذهبی به نظر نیایند) تا ما (که مذهبی تر به نظر می آییم): بشر از روز اول در راهی جز راه انبیا پیش نرفته است و اتفاقاً دسته افراطی دوم، که پیشرو آنها مادیون علمی می باشند، در جاده ای افتاده اند که سرمنزل آن خدا و آخرت و دین است. شاید اینها به درک حقیقت مبدأ و معاد نزدیک تر باشند تا بسیاری از مقدسین خرافی مسلک.^(۲) با همه اینها چون یک جهت آشکار کتاب فوق علاقه مند و مشتاق ساختن نسل جوان و دانشگاه دیده به دین و مذهب بوده است، از یادآوری این نکته نیز فروگذار نشده (یا دست کم این نتیجه از کتاب به دست می آید) که اصولاً ظهور انبیا و پدیده شگفت نبوت، در حوصله محاسبات زمانی و انطباق مرحله ای زندگی بشر نیست. [...] فاصله به قدری زیاد است و انبیا آن قدر جلوتر از مردم و بزرگترین نوابغ رفته اند که بشریت سال های سال باید رنج ببیند و پیش برود تا رشد کافی برای درک صحیح معانی و اجرای درست مقاصد آنها احراز نماید.^(۳) مجاهدین خلق، در این انطباق، با توجه به اصل گرفتن و علمی دانستن مارکسیسم، آن را بزرگترین دستاورد بشر - که با راه انبیا منطبق است - و به قول خودشان «فرهنگ انقلابی عصر حاضر» می دانستند؛ که حتی قرآن را بدون آن نمی توان درک کرد. بیشترین موارد تأکید بر این امر، در همین کتاب سوم ایدئولوژی، زمانی است که از آیات قرآن کریم سخن می رود: [۱] بدون آگاهی از فرهنگ انقلابی عصر حاضر، اعجاز قرآن به خصوص آیات فوق را به درستی

نمی توان درک کرد. [۲] آگاهی از فرهنگ انقلابی معاصر، مفهوم اعجاز قرآن را برای ما روشن می کند. [۳] مشکل است امروز بدون اطلاع از مکاتب انقلابی عصر حاضر این گونه آیات به درستی

ص: ۳۲۶

۱- بازرگان، راه طی شده: ص ۳.

۲- همان: ص ۲.

۳- همان: ص ۳.

[۴] بدون آشنایی با فرهنگ انقلابی عصر حاضر، درک عظمت آیات قرآن هیچ ممکن نیست. در اینجا حتما کتب زیر را بخوانید: ۱- کتابچه سرخ مائو [منتخب آثار مائو تدوین لین پیاو]

۲- امپریالیسم و کلیه مرتجعین بیر کاغذی هستند. ۳- دو نوع همزیستی مسالمت آمیز به کلی متضاد [این دو نیز از مائو(۱)]
دکتر حبیب الله پیمان می گوید: «مبنای نظری دیگر نحوه حل رابطه علم و دین از طرف سازمان است. البته آنها با الهام از «راه طی شده» آقای مهندس بازرگان به تدوین کتاب «راه انبیا، راه بشر» دست زدند. مطابق نظریه راه طی شده، بشر با عقل خود همان راهی را پیموده است که انبیا خواسته اند میانبر بروند. آنچه که بشر با علمش کشف می کند، همان هاست که انبیا به صورت کلی تر بیان کرده اند و لذا باید با همان اعتبار و اعتمادی که به «دین» داریم آنها را پذیرفته و پیروی کنیم و راهنمای عمل قرار بدهیم. در این تفکر علم هم می تواند به موازات دین راهنمای عمل قرار بگیرد. در این نگاه علم و وحی، موضوع ها و هدف های واحدی را دنبال می کنند. آقای مهندس بازرگان می گوید که هر چه بشر در طبیعت می آموزد همان است که انبیا به شکل دیگر گفته اند. همین اشتراک تعمیم پیدا می کند به عرصه تاریخ و جامعه شناسی... بر همین پایه، مجاهدین، مارکسیسم را علم مبارزه تلقی کردند و با اعتقاد به وحی و تعالیم دینی پیروی از این علم را بر خود واجب دانستند. در این کار از توجه به چند نکته اساسی غفلت شد...»(۲)

مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی

از دستاوردهای گروه ایدئولوژی، کتابچه ای بود به نام مقدمه مطالعات مارکسیستی.(۳) «این جزوه به قلم سعید محسن است و علت نگارش آن، دادن دید اولیه به خواننده کتب مارکسیستی است؛ و تأکید روی این نکته که اولاً چرا ما ناگزیر از مطالعات مارکسیستی هستیم (علم مبارزه) و ثانياً برشمردن

ص: ۳۲۷

۱- راه انبیا راه بشر: صص ۶۷ و ۷۶ و ۱۲۰ و ۲۳۵.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۸: ص ۴۶.

۳- این کتابچه در دو جلد با عنوان «چگونه قرآن بیاموزیم» و «دینامیسم قرآن»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط سازمان «با نگارش و قلم رجوی» انتشار یافت. جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۳۹۵.

جنبه های اصولی و مثبت مارکسیسم (ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) و ثالثاً توضیح این مطلب که این هم برای درک هرچه بیشتر ایدئولوژی اسلامی و قرآن است؛ و بدون مطالعه این کتب ما قادر به درک دینامیکی از قرآن نخواهیم بود.» (۱)

در سرتاسر این نوشته، همان نگاه انفعالی و انطباقی نسبت به مارکسیسم وجود دارد. دو نمونه واضح از این نگرش را، از مقدمه مطالعات مارکسیستی نقل می کنیم: [...] قرآن در حد تبیین و تفسیر جهان متوقف نمی شود بلکه این تبیین و تفسیر را در خدمت تغییر جهان قرار می دهد، و انسان را بدین «تغییر» امر و دعوت می کند، و در این مسیر از او «مسئولیت» می طلبد. [...] تنها برای اولین بار در نیمه قرن نوزدهم بود که یک فیلسوف انقلابی (۲) اظهار کرد: تاکنون فلاسفه تنها به «تفسیر» جهان پرداخته اند اما تفسیر جهان کافی نیست بلکه باید آن را «تغییر» داد. (۳) گو اینکه «فضل تقدم» در این مطلب به قرآن داده شده ولی در جایی قرآن را مستند قرار داده اند که تأییدی از مارکسیسم برای آن یافت شود. تحت عنوان «نهاد اجتهاد» بحثی مطرح گشته پیرامون ویژگی انطباق پذیری قرآن با شرایط نوین زمانی و مکانی؛ و به عبارت دیگر استعداد «آدپتاسیون» (adaptation) قرآن. پس از اشاره در متن که دینامیسم قرآن «آن را قادر می سازد که با کلیه شرایط اجتماعی - تاریخی تطبیق یافته و نقش هدایت کننده خود را در حرکت اجتماعی ایفا کند» در جهت تأیید و انطباق این نظر با «نصوص» مارکسیستی اضافه می کند: این امر تطبیق و تطابق یک سیستم با شرایط مختلف، در مورد آرا و افکار بشری نیز در محدوده خودشان صادق است؛ یعنی این سیستم های نظری نیز، تا جایی که از دینامیسم و پویایی برخوردار باشند، با شرایط زمانی و مکانی مختلف (به همان معنایی که فوقاً ذکر شد) قابل تطبیق می باشند. مثلاً می دانیم که لنین پیشوای کبیر انقلاب شوروی، مارکسیسم را با شرایط روسیه تزاری و کلاً با شرایط دوران امپریالیزم تطبیق داد. و یا اینکه مائوتسه تونگ تئوری مارکسیستی را با شرایط چین هماهنگ نموده و مارکسیسم را در آن شرایط پیاده کرد. روشن است که امکان نیل به چنین نتیجه ای اولاً مشروط است به استحکام و غنای خود مکتب و تئوری

ص: ۳۲۸

۱- روزنامه ابرار ۲۵/۵/۶۹: به نقل از حسین روحانی.

۲- منظور «کارل مارکس» است.

۳- دینامیسم قرآن □ ج ۱: ص ۲۶.

و کشش آن، و در ثانی به یک برخورد علمی و بدور از تعصب و دگماتیسم. به عنوان مثال در

کتاب «تاریخ حزب کمونیست شوروی» درباره نحوه برخورد لنین با مارکسیسم چنین می خوانیم: «اگر لنین درباره ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود می آورد، و جرئت نمی کرد که یکی از احکام مارکسیسم را که از طرف انگلس افاده شده بود، به حکم نوینی درباره جمهوری شوراها که با شرایط جدید تاریخ سازگار باشد بدل نماید، آن وقت وضع حزب ما، انقلاب ما و وضع مارکسیسم چه می شد؟ حزب در تاریکی سرگردان می گردید، پرولتاریا می باخت و دشمنان می بردند»^(۱) (صفحه ۴۲۶). [...] و همچنین لیوشائوچی در کتاب «درباره حزب»، درباره نحوه برخورد مائو با تئوری مارکسیستی، شرح می دهد که «نبوغ و عظمت مائو در این بود که توانست قسمت های مندرس و فرسوده مارکسیسم را بزداید»^(۲).

سیمای یک مسلمان (راه حسین)

سیمای یک مسلمان (راه حسین)^(۳) در ادامه کار گروه ایدئولوژی، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) و به طور خاص قیام امام حسین(ع) صورت گرفت که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ و انتشار بیرونی آن، به کتاب امام حسین یا راه حسین مشهور شد ولی اسم واقعی و اولیه آن سیمای یک مسلمان بود.^(۴) این کتاب منسوب به احمد رضایی است ولی تأکید خود سازمان این است که وی «در کارهای تحقیقاتی مربوط به این کتاب نقش مهمی بازی کرد»^(۵). با توجه به هویت و وجهه مذهبی احمد رضایی - که در گفتارهای بعدی به آن اشاره خواهیم داشت - به نظر می رسد تنها تهیه فیش های مربوط به تاریخ اسلام و متون خالص دینی توسط او صورت گرفته باشد. آیه الله مهدوی کنی در مورد مراجعات وی به هنگام تدوین کتاب می گوید: خدای رحمت کند «احمد [رضایی]» را و ناصر [صادق] را، که اینها می گفتند: «شناختی که ما از اسلام داریم شناخت کامل نیست، ما در این مسیر آمده ایم و داریم می رویم.» و یادم هست که

ص: ۳۲۹

۱- عبارات از «ژوزف استالین» است.

۲- دینامیسم قرآن، ج ۲: صص ۶۱ - ۶۳.

۳- این کتاب با نام «امام حسین» نیز منتشر گردیده است.

۴- شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۵- همان: همان صفحه.

مرحوم «احمد [رضایی]» خیلی از وقت ها که از «مسجد جلیلی» بیرون می آمدیم تا پای اتوبوس، که من می خواستم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می آمد و سؤال مطرح می کرد. آن وقت می خواستند کتاب «امام حسین» را بنویسند، چون همیشه سؤالاتی برایشان مطرح بود و از اشخاص مختلف می پرسیدند و می خواستند نظرخواهی کنند که در کتابی که می نویسند اشتباه کمتر باشد. این جور برخورد، برخورد صادقانه است. (۱) منابع اصلی کتاب در مورد تاریخ عاشورا - عمدتاً - از این قرارند: تاریخ یعقوبی، الفتنه الکبری (طه حسین)، بررسی تاریخ عاشورا و سرمایه سخن ۲ جلد (دکتر آیتی). نقل قول هایی که از منابع قدیمی تر آورده شده اغلب متخذ از کتاب های «دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی» و شهید جاوید تألیف «صالحی نجف آبادی» است؛ لیکن نحوه ارجاعات به گونه ای است که تصور می شود آن منابع - مستقیماً - مورد رجوع بوده اند. تحلیل کتاب از حرکت امام حسین (ع) متأثر از کتاب شهید جاوید است و خلاصه آن چنین است که انگیزه قیام امام، فقط نابودی حکومت یزید و امویان و به وجود آوردن یک حکومت اسلامی واقعی به زعامت خود بود؛ و دیدگاهی که انگیزه امام را صرفاً شهادت طلبی (متضمن علم قبلی به شهادت خود) ارزیابی می کند، درست نیست. البته امام در مرحله آخر که مخیر به بیعت یا جنگ شد، راه شهادت را برگزید و از عقیده و شرف خود و در واقع از اسلام راستین با خون پاکش دفاع کرد. (۲) در کتاب سازمان، این دیدگاه تنها از موضع «درون دینی» و «تفسیر مذهبی» ارائه نشده است بلکه نگاه خاص مزبور به دلیل امکان و قابلیت بیشتر برای تطبیق با دیدگاه های سیاسی مارکسیستی «انتخاب» گردیده است. در واقع روایتی از موضوع با تغییرات ظریف ارائه شده که حتی الامکان، تاریخ اسلام، نگرش مارکسیستی به تاریخ را تأیید و توجیه نماید. نکته مهمی که علاوه بر شیوه متداول گروه ایدئولوژی، یعنی انطباق مفاهیم اسلامی با موضوعات و مفروضات مارکسیستی، در این کتاب قابل توجه است این است که تصویر ارائه شده حکومت ایده آل به نام «حکومت اسلامی»، بیشتر با «دیکتاتوری پرولتاریا» و «سانترالیزم دموکراتیک» احزاب کمونیست شباهت دارد که به جای حزب حاکم، «متقین» بر آن حاکمند و به نوعی سوسیالیسم گردن نهاده اند.

ص: ۳۳۰

۱- یادنامه ابوذر زمان: صص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲- راه حسین، ملخص بخش دوم کتاب.

اکنون با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، هرگز مجوزی برای انطباق این مکتب با سرمایه داری و یا انفصالش از امر حکومت نخواهیم یافت. خصوصا باید یادآور شویم که حکومت اسلامی، در عین آنکه سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است، هرگز مشابهتی با دموکراسی مورد تبلیغ غرب - که بالتامم خرافه ای بیش نبوده و نیست - ندارد بلکه بعکس حاوی نوعی اعمال قدرت و رهبری جمعی است که اگر بخواهیم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم، «حکومت متقین» بهترین تجسم آن است. در این قالب است که گروه صاحب تقوا، که خصوصیت ویژه اش «اهلیت» (آگاه ترین بودن) نسبت به احوال اجتماعی است، قدرت و رهبری را به دست می گیرد و جامعه را به جانب بنیادهای قرآن سوق می دهد. (۱)

تفسیر سوره های انفال، توبه و محمد (ص)

این تفسیرها که هر کدام در جزوه های جداگانه نگاشته و به طور محدود تکثیر شد، اولین مدارک عمومی و آموزشی سازمان بود که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ در سطح دانشجویان و علاقه مندان، به صورت مخفی، رد و بدل می گردید. چنانکه مشهود است، انتخاب سوره ها و گزینش موضوعی آنها به امر «جنگ» و «قتال» و «تداوم مبارزه» مربوط می شود. از همین زاویه، نوع تفسیر نیز منطبق بر آرای نهایی گروه یعنی پذیرش مشی مبارزه مسلحانه است؛ علاوه بر آن، دیدگاه ها و نظرات مبنایی سازمان، یعنی التزام به مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و تجلیل از مارکسیست های انقلابی، نیز در زمینه این تفسیرها مشهود است. برای آگاهی بیشتر از آنچه در این تفسیرها مندرج است، و با توجه به این حقیقت که متون تفسیری مزبور از قدیمی ترین مدارک سازمان به شمار می رود و نگارش اغلب آنها توسط شخص حنیف نژاد صورت گرفته (۲)، مواردی از بیان مفاهیم قدسی، شیوه تفسیر، روش انطباق آیات با مواضع و مسائل سیاسی روز، و از این گونه مباحث را از این تفسیرها نقل می کنیم. ذکر خدا «ذکر خدا» یعنی چه؟ غرض مطالعه و دقت در پدیده های طبیعی و قوانین بی شماری است که در بخش های مختلف هستی عمل می کنند. حاصل این مطالعه، شناخت هرچه بیشتر قوانین

ص: ۳۳۱

۱- همان: ص ۸.

۲- این مطلب به تکرار در نوشته های حسین روحانی و بخش هایی از گفت و گوها آمده است؛ با این توضیح که اساسا تفسیر قرآن و مباحث تفسیری و تطبیقی مرتبط با قرآن را شخص حنیف نژاد عهده دار بوده است.

مربوط به ماده بی جان و جاندار، انسان و اجتماع، و افزایش ایمان فرد به اصالت قاطعیت این قوانین است. (۱)

یاری خدا «یاری خدا» همان سنت تکامل است که همیشه پشتیبان کسانی است که در راه آن گام بر می دارند. اگر این قانون را در صحنه روزگار مؤثر ندانیم، به هیچ وجه دلیلی نداشت آمریکا با آن همه ساز و برگ جنگی و تبلیغات همه جانبه اش، در سرزمین ویتنام - به قول خود او - تا گردن در لجنزار فرو رود و نتواند خود را از آن مهلکه خلاصی دهد؛ دیگر دلیلی نداشت ملت الجزایر بتواند قدرت افسانه ای فرانسه را در عرض هفت سال و نیم جنگ به پایان رساند و به زانو درآورد؛ به هیچ وجه دلیلی نداشت روح یک قهرمان [ارنستو چه گوارا]، پس از مرگ پرافتخارش، آمریکای لاتین را به لرزه و جنبش درآورد و خواب راحت را از دشمنان آزادی و انسانیت بازستاند. (۲)

وحی - ملائکه وحی عبارت است از اعمال نیرو و قوه ای که ما در کلیه اشیا و پدیده ها به عنوان خصیصه ذاتی آنها سراغ داریم؛ مثلاً زنبور عسل، که دارای این قدرت است، می تواند از نوش گیاه به وسیله متابولیسم پیچیده درونی خود شهدی چون عسل بسازد؛ و به همین ترتیب است قوه مغناطیسی آهنربا، نیروی چرخشی الکترون در اطراف هسته اتم، حرکت اجرام سماوی (سوره ۴۱ آیه ۱۲) و غیره. ملائکه، همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، تعبیری است از قوای طبیعت که کلاً مبتنی بر «اصل علیت» عمل می کنند. (۳)

تفسیر «ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتا...» (آل عمران، ۱۶۹) فداییان قهرمان فلسطین، که به خاطر آزادی سرزمینشان مبارزه می کنند و در خاک و خون می غلتند، تا ابد زنده هستند. سرباز ویت کونگ، که در جنگ کشته می شود، مرده نیست. [چه [گوارا] و یارانش برای همیشه زنده هستند. «علی لاپوانت»، «عربی بن مهدی»، «یوسف

ص: ۳۳۲

۱- درسی از سوره انفال: صص ۱۰ - ۱۱.

۲- همان: صص ۳۱ - ۳۲.

۳- همان: ص ۳۵.

ذیقود»، و سایر هم‌زمان شجاعشان - مجاهدین الجزایر - برای ابد بر تارک تاریخ درخشان الجزایر خودنمایی می‌کنند. آنها که در ۱۵ خرداد با مسلسل‌های شاه‌خائن در خاک و خون غلتیدند، آیه‌الله سعیدیها، پویانها، سلاحیها، و رضاییها(۱)... و هزاران شهید دیگر که به دست جلادان شاه شربت شهادت نوشیدند. همگی برای همیشه و تا ابد زنده خواهند ماند؛ و خلق قهرمان ما هرگز فداکاری‌های آنان را فراموش نخواهد کرد و با نثار خون خود، در مقابل خون پاک آنان، ادای دین خواهد نمود.(۲)

حق و باطل حق چیست؟ حق چیزی است که زیربنا و پایه آن بر روی یک اصل طبیعی و سنت جاری در خلقت باشد، کدام سنت و اصل طبیعی محکم‌تر از قانون تکامل است؟ پس حق، پیوسته و وابسته به این جریان طبیعت است اما باطل که در نقطه مقابل حق قرار دارد متکی به یک اصل ثابت و محکم طبیعی نیست... (۳)

راه خدا هر کس که از مفهوم تکامل درک عمیق‌تر و بینش وسیع‌تر داشته باشد و به تناسب آن در این راه مجاهده نماید، از نظر قرآن به همان اندازه به خدا نزدیک‌تر می‌باشد... مهم پیمودن راه است نه دعوی بر سر نامگذاری مسیر... کسانی که برای مبارزه بی‌امان با امپریالیسم، یعنی این سدّ بزرگ راه تکامل بشریت عصر کنونی، کمر همت بسته‌اند و رهبری آن [به] سوی پیروزی را، رسالت تاریخی خود می‌دانند، بی‌شک یک عمل خدایی انجام می‌دهند... کار اینان ادامه همان کارهائست که انبیا، مأمور انجام آن بودند.(۴)

تداوم بحران ایدئولوژیک

تمایل و گرایش به عمل انقلابی و نوعی «آوانتوریسم» یا ماجراجویی، که در حقیقت ناشی از شتاب چریک‌های فدایی خلق در عمل مسلحانه بود، و نیز دوگانگی نهفته در بطن ایدئولوژی سازمان، بحرانی

ص: ۳۳۳

۱- این اسامی بعدها به متن اضافه شده است.

۲- همان: صص ۲۰ - ۲۱.

۳- درسی از سوره محمد: ص ۳.

۴- درسی از سوره توبه: ص ۳۵.

را در پی آورد که می توان آن را ریشه ضربات شهریور ۱۳۵۰ دانست؛ و در هر حال، اجتناب ناپذیر بود. حنیف نژاد بر اهمیت کار گروه ایدئولوژی تکیه داشت و بالا- بردن کیفی تشکیلات را مهم تر می دانست، تا حادثه ای شبیه کنار کشیدن عبدی تکرار نشود؛ ولی برخی از عناصر مرکزیت، از جمله بهمن بازرگانی، معتقد بودند که آنچه تاکنون در مورد ایدئولوژی انجام شده اضافی بوده و سازمان به جای این کار باید روی مسائل سیاسی - نظامی و عمل مسلحانه کار کند. (۱) این چالش، که در واقع ایدئولوژیک بود، سرنوشتی دیگر برای سازمان رقم زد. نظر به اینکه طرح و تشریح این بحران، در تبیین وقایع و مقاطع بعدی سازمان، مؤثر است ذیلاً اظهارات بهمن بازرگانی را نقل می کنیم. (۲) محور بحث ها این بود که عقب ماندگی ناشی از استعمار است و این حکومت هم عامل آن است. برای مبارزه باید «علم مبارزه» را یاد گرفت؛ مثل پزشکی و دیگر علوم. دین انگیزه حرکت را به آدم می رساند و اگر نباشد کسی انگیزه ندارد ولی اینکه چطور می توان قدرت را در چنگ گرفت و چگونه یک گروه معلوم و آداب دار می تواند توده ها را بسیج کنند و انقلاب راه بیندازند و حاکمیت را سرنگون کنند، نیاز به «علم مبارزه» دارد. در آن زمان می گفتند مارکسیست ها دو نوع حرف دارند؛ یک سری حرف های ضدّ دین دارند که مزخرف است و باید کنار گذاشت و یک سری حرف هایی هم دارند که همان علم مبارزه است؛ و در این زمینه کمونیست ها بیشتر از ما کار کرده اند. حنیف نژاد می گفت زمانی می رسد که ما هم

مثل کمونیست ها کتاب های خودمان را می نویسیم و این بخش از تفکر ما تقویت می شود. خواندن کتاب های مارکسیستی بچه ها را دچار شک ایدئولوژیک می کرد. محمد حنیف نژاد می گفت: «کسی که دوره شک را طی نکرده باشد اصلاً ایمانش محکم نمی شود. باید از شک به یقین که مرحله بالاتری است رسید.» خوب، اسلام هم اسلامی بود که حنیف نژاد تبیین می کرد. بحث هایی می شد که آیا در جامعه ای که ما می خواهیم بسازیم، باز هم زکات خواهد بود یا مالکیت خصوصی خواهد بود یا نه؛ یا مثلاً بعضی ها سؤال می کردند که امام زمان وجود دارد یا نه، یا اگر هست توجیه علمی اش چیست؟ حنیف نژاد زیاد زیر بار بحث نمی رفت؛ می گفت «ما الآن می خواهیم مبارزه کنیم، این بحث ها برای بعد است. اگر

ص: ۳۳۴

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۵.

۲- مطالب مزبور را، با توجه به موضوع، تلخیص کرده ایم؛ بی آنکه در آن تصرفی به عمل آمده باشد. چون متن مورد استناد، «گفت و گو» است و طبع آن حاشیه رفتن است، تنها حواشی غیرمربوط را حذف کرده ایم.

بخواهیم به این سؤال‌ها جواب بدهیم باید دانش مربوط به آن را یاد بگیریم که ما را از مبارزه باز می‌دارد.» من وقتی جزوه تضاد را خواندم، از نظر ایدئولوژیک مشکلی پیدا نکردم؛ مشکل من وقتی شروع شد که چند جزوه ایدئولوژیک را طراحی کردند: شناخت، راه انبیا - راه بشر، و تکامل. اینها را که خواندم مسئله دار شدم و نپذیرفتم. ردیه مفصلی هم نوشتم. در آن ردیه، از اینجا شروع کرده بودم که اگر بدون مذهب هیچ انگیزه‌ای برای مبارزه نمی‌ماند، پس ویت کونگ‌ها چطور کشته می‌شوند؟ اگر حقیقت این است که کسی که دین ندارد مرگ را نمی‌تواند بپذیرد، پس ویت کونگ‌ها چه هستند؟ گفتم که کشته شدن ربطی به دین ندارد، یک مسئله عاطفی است. گاوی را مثال زده بود. که در یک میدان گذاشته بودند و گاو دیگری را می‌آوردند تا با هم بجنگند. گاوی که قبلاً آمده است، چون میدان را متعلق به خودش می‌داند، گاو دیگر را می‌کشد. از همین مثال نتیجه گرفتم که انسان در درجه اول می‌خواهد از وطنش دفاع کند، و وقتی می‌بیند وطنش را مستعمره کرده اند مبارزه می‌کند؛ و در این راه اگر کشته هم شد، معتقد بودم که این مسائل، عاطفی است و از نبض زندگی در می‌آید و الزامی نیست که از دین بیرون بیاید. اگر این طور باشد، پدیده ویت کونگ را چطور تبیین می‌کنیم؟ کوبا و آمریکای لاتین را چه کار می‌کنیم؟ ردیه را در جلسه‌ای خواندم. در آن جلسه محمد حنیف نژاد، علی میهن دوست، علی باکری و مسعود رجوی بودند. نظراتم را که خواندم، علی میهن دوست تعریف کرد ولی حنیف نژاد خوشش نیامد و گفت: «اینها چیزی نیست؛ برای خودت هم حل می‌شود.» این را گفتم، چایش را خورد و بلند شد. من کاراکتری داشتم که فکر می‌کردم اگر دنبال نظراتم بروم، در واقع به دنبال «متیت» خودم رفته‌ام. این دو تا با هم قاتی شده بود. سعی کردم خودم را سرکوب کنم اما شروع شک ایدئولوژیک من همانجا بود. اگر من آن کتاب‌ها را نخوانده بودم، مسئله‌ای نداشتم؛ با خواندن آنها مسئله دار شدم و این تا دوران زندان ادامه پیدا کرد. من یک آدم تئوریک بودم؛ اگر قُد یا رهبری طلب بودم و یا خود کم بین نبودم و یا سرحرفم می‌ایستادم، کار به جدایی می‌کشید. ولی من سرحرفم نایستادم؛ البته قانع نشدم. محمد خیلی از بالا برخورد می‌کرد و اخلاقاً این جور بود؛ در این مورد هم همین طور برخورد کرد. سعید اصلاً این طور نبود و می‌توانم بگویم به تشکیلات وابسته یا وقف تشکیلات بود. بدیع زادگان مخالفت می‌کرد ولی از خود راضی نبود، تواضع داشت؛ کسی بود که شخصیتش روی خیلی‌ها تأثیر می‌گذاشت.

مسئله من به این شکل تمام شد که فکر کردم: حالا که ما می خواهیم مبارزه کنیم، اگر این بحث ها را پیش بکشیم، بچه ها به شک می افتند. خلاصه با این دلایل خودم را قانع کردم و حرف هایم را مسکوت گذاشتم؛ و حتی طبق روال تشکیلات، همان کتاب ها را تعلیم می دادم؛ در حالی که خودم معتقد نبودم و خیلی از جنبه هایش را قبول نداشتم. (۱)

مارکسیسم زدگی دهه چهل

خودباختگی در برابر مارکسیسم یا «مارکسیسم زدگی»، چنانکه پیشتر نیز بدان اشاره شد، عارضه ای بود که به خصوص در دهه های چهل و پنجاه شمسی، بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی مسلمان بدان دچار بودند. این گونه اشخاص مجذوب دورانی بودند که جنبش های سیاسی و قهرآمیز مبتنی بر مارکسیسم در بسیاری از نقاط جهان در حال گسترش بود. مبارزات و انقلاب های مردم چین، ویتنام، کوبا و آمریکای لاتین به شیفتگان مبارزه مسلحانه الهام می بخشید و چهره ای «متفاوت» از مارکسیسم ایجاد می کرد.

در آن شرایط بسیاری از روشنفکران مسلمان و از جمله بنیانگذاران سازمان، به خاطر عقیده و ایمان

اسلامی شان گرایش و علاقه ویژه ای به انقلاب الجزایر و جنبش فلسطین داشتند؛ و عملاً هم جنبش فلسطین و مشخصاً «الفتح» را سرمشق و ملجأ آموزش ها و کمک های خود قرار دادند. اما در فضای چپ زده آن زمان وقتی خواستند مبارزه خود را بر پایه «قوانین علمی» استوار کنند منبعی جز کتب و تجربیات و اندیشه مارکسیستی در دسترس خود نیافتند؛ به همین جهت در کنار چند کتاب مذهبی، نظیر برخی آثار مهندس بازرگان - به خصوص راه طی شده، به مطالعه نوشته های مارکسیستی آن هم بیشتر آثار مائو و لینین پرداختند. سعی بر این بود که با استناد به کتاب بازرگان، نشان داده شود بشر راهی را که انبیا نشان داده اند، مستقلاً با پای خود، آرام و در مدتی طولانی طی کرده است. این نحوه نگرش به تاریخ زندگی انسان، در افراد کم اطلاع، می توانست منشأ این طرز فکر شود که گویا جهان و حیات بشر مستقل از خدا، وحی، نبوت و معاد به خوبی تحول می یابد و رو به تکامل و تعالی می رود؛ و درست به همان اهدافی می رسد که انبیا مطرح می کردند. پیداست که پیگیری این نگرش به جدایی و استقلال عملی اندیشه دینی و علم

ص: ۳۳۶

الهی از علم و تجربه بشری می انجامد و نتایج بعدی آن، چیزی جز جدایی دین از زندگی و سیاست، و تبدیل مذهب به مقوله ای ذهنی - و نه عینی و عملی - و عقیم، و عُلقه ای خصوصی نخواهد بود؛ و دیگر نمی تواند «مکتب راهنمای عمل» و محرک مبارزه باشد. چکیده طرز فکری که در نوشته های ایدئولوژیک سازمان، پرورش و تعمیم داده می شد این بود که «حقیقت همان چیزهایی است که در عمل تحقق می یابد؛ آنچه در عمل رخ می دهد اصالت دارد و پراتیک روزمره یا تجربه عملی هر کس راهنمای اصلی و تنها معلم اوست». هر چند که بنیانگذاران سازمان، با اعتقاد قلبی به وحی، سعی می کردند با الهام از قرآن به مسائل پاسخ دهند و در این کار خود صمیمی بودند ولی روشی که به کار می رفت، با منطق و روش شناخت قرآن نمی خواند. دیگر آموزش ها و دستاوردهای سازمان هم کتب مارکسیستی بودند که در آنها به نحوی دیگر منطق «اصالت عمل» و نوعی «پوزیتیویسم» (۱) القا و تبلیغ می شد. (۲)

سازمان، با پذیرش عقیده توحیدی و مقوله های وحی و نبوت و معاد، ضمن اعتراف به قانونمند بودن حرکت جهان و مبارزه اجتماعی و انقلاب و سازماندهی، چون با بضاعت علمی بسیار اندک و خوداتکایی محفلی نمی توانست از دل قرآن و منابع اسلامی، نظریه ها و چارچوب فکری مورد نیاز خود را بیرون کشد و از سوی دیگر نسبت به مارکسیسم شیفتگی پیدا کرده بود، ضمن مطالعه کتب دست دوم مارکسیستی و تحت تأثیر پیروزی های این جریان در سطح جهان، اصول تاریخی - اجتماعی و مبارزاتی آن را بی عیب و نقص می پنداشت؛ مارکسیسم را - منهای بُعد آتئیستی و ضدّ خدایی آن - «علم مبارزه، تحول، انقلاب و سازماندهی» می دانست و نیازمندی های خود را در این زمینه ها از آثار مارکسیستی اخذ می کرد. به رغم آن که مارکسیسم ماهیتاً «علم» محسوب نمی شد و یک مکتب اجتماعی و اساساً فاقد ساختار علمی مشابه سایر رشته های علوم به مفهوم آکادمیک و مدرن بود و از اعتقادات و نظام فکری خاص برخوردار بود، مسعود رجوی در زندان به آقای کاظم بجنوردی تأکید می کرد که:

ص: ۳۳۷

۱- حجاریان در این زمینه می گوید: «بنای سازمان آریستوریسیسم و پوزیتیویسم نوع بازرگان بود که او هم از اسپنسر و کنت گرفته بود و در بطن خودش تاریخگری داشت، اما منشأ تمام دیدگاه های بازرگان لیبرالی است. سازمان می خواهد مبانی تئوریک عملش، علمی باشد و نمی تواند توجیه شهادت را به حور و قصور حواله بدهد. چون می خواست توجیهش علمی باشد، وجه اخلاقی شهادت طلبی را از درون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در می آورد.» نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

۲- بحران در خط مشی: صص ۵۶ - ۵۷؛ با اندکی تصرف.

از نظر ما مارکسیسم لنینیسم علم است، علم اجتماع و علم مبارزه است، درست مثل قوانین فیزیک، ربطی به دین و اسلام ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم فیزیک اسلامی یا فیزیک سرمایه‌داری، فیزیک، فیزیک است و قوانین خودش را دارد. مارکسیسم هم همین‌طور. (۱) حجاریان تبیین خاصی از این موضوع ارائه داده است: «چرا سازمان به سراغ علم مبارزه می‌رود؟ ما الزاما برای مبارزه کردن، احتیاجی به ماتریالیسم تاریخی نداشتیم. من فکر می‌کنم - تا جایی که به ادبیات و متون سازمان بر می‌گردد - سازمان می‌خواسته وجه اخلاقی مبارزه را برای خودش حل کند. وجه اخلاقی مبارزه یعنی چه؟ یعنی چگونه شهادت طلبی را توجیه بکند؟ باید فرد بتواند کیش مرگ را برای خودش توجیه بکند، چون هیچ وقت آدم با محاسبه هزینه و فایده هر عمل به نقطه مرگ و شهادت که نمی‌رسد، بالاخره باید چیزی عایدش شود و چیزی را از دست بدهد. هیچ وقت یک عنصر به این نقطه نمی‌رسد، چون در هیچ دستگاه محاسبه هزینه و فایده، چیزی معادل زندگی نیست. سازمان در هنگام تأسیس باید این مسائل را حل می‌کرده است. این مسئله یک راه حل مذهبی داشته و آن این بوده است که معاد داریم و حور و قصوری داریم و شهادت هست و ملائکه به استقبال شهیدان می‌آیند. این راه حلی بوده که روحانیت در مقابل مبارزه مسلحانه می‌گذاشته است. بالاخره نواب صفوی هم

وقتی که تیر می‌انداخته، یا دیگری که مبارزه می‌کرده است، قضیه را به این صورت برای خودش حل می‌کرده است. چرا سازمان مسئله را این‌طور حل نمی‌کند؟ شاید بعضی هایشان این‌طور بودند. و به نظر من در سطوح عملیاتی سازمان، خیلی افراد، واقعا با همان انگیزه‌ای که نواب صفوی تیر می‌انداخته تیر می‌انداختند و حتی ممکن است با بدنه تشکیلات این‌طور کار می‌شده است. اما برای اینکه این وجه اخلاقی را حل بکنند احتیاج به انگیزه‌های تئوریک قوی‌تری داشته‌اند... همین حرفی که... ملائکه به استقبال آنها می‌آیند، از نظر سازمان قابل توجیه علمی نبوده است. بنابراین به دنبال دستگاه اخلاقی دیگری می‌گشتند که این کار را توجیه کنند. دستگاه اخلاقی ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک این مشکل را حل می‌کند.» (۲)

ص: ۳۳۸

۱- موسوی بجنوردی □ مسی به رنگ شفق: ص ۱۴.

۲- نشست پژوهشی با سعید حجاریان، صص ۱۱ و ۱۲.

از سوی دیگر قراین و شواهد (۱) تأیید می کند که تصور بنیانگذاران سازمان این بوده که مارکسیسم با قرار دادن ماتریالیسم فلسفی به عنوان جهان بینی و مبنای علم مبارزه و انقلاب، دچار تناقض و تضاد درونی است و اگر به جای آن، عقیده به خدا و وحی زیربنای مارکسیسم قرار گیرد، آن تناقض حل می شود. به عبارت دیگر، آنها در تلاشی بی نتیجه و تناقض آفرین می کوشیدند الحاد آشکار در زیربنای ماتریالیستی مارکسیسم را رها کرده بخش عمده مبانی و نظریات به اصطلاح «علمی» آن را با پوسته خداپرستی و اعتقادات مذهبی پیوند زنند، و این دو را نسبت به هم سازگارتر سازند. آنان به این حقیقت توجه نکردند که «روش شناخت» مارکسیسم و تبیین این مکتب از تاریخ و تحولات تاریخی، از جامعه و ساختار و روابط و مناسبات اجتماعی، از مبارزه و انقلاب و سازماندهی و تشکیلات، همه مبتنی و متکی بر بینش و پایه فلسفی آن یعنی «ماتریالیسم دیالکتیک» است؛ و تناقض و دوگانگی درونی آن، در ملقمه آنان از مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و خداپرستی، بیشتر می گشت. حجه الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی می گوید: «از همان اول اختلافات فکری را دیدم. وقتی احمد رضایی شهید شد، در زندان سخنرانی کردم؛ از طرف مجاهدین مورد اعتراض واقع شدم که چرا حرف هایی از آخرت و ثواب و جزا زده ام، گفتند: اینها قابل توجه نیست و ما نزد چپی ها شرمنده می شویم. مسئله دوم اینکه در زندان های گذشته، جمعمان از کمونیست ها، که حزب توده بودند، جدا بود و آنها را کافر می شناختیم اما موج جدید برنامه را عوض کرد؛ گفتند: در هدف مشترکیم و باید همراه باشیم و در همه چیز مشترک؛ که ما قبول نداشتیم. در محاکمه سران مجاهدین و در دادگاه، از یکی از مجاهدین [ناصر صادق] نظرش را نسبت به مارکسیسم سؤال کردند و او جواب داد: ما به مارکسیسم احترام می گذاریم. ولی ما مخالف بودیم؛ چرا احترام به مارکس که نفی خدا می کند؟! مگر جمع کفر و ایمان ممکن است؟! یکی از متفکرینشان تحلیل کوتاهی از سازمان نقل می کرد که علم مبارزه را از مارکسیسم گرفتیم و بدون آن پیروزی ممکن نیست. از طرفی در جامعه ایران بدون اتکا به اسلام مبارزه نمی شود کرد؛ بنابراین باید پلی بزنیم بین مارکسیسم و اسلام، که هر دو را داشته باشد؛ هم علم مبارزه را داشته باشیم، هم زمینه آن را که مذهب است. تحلیل مذهب، به طوری که با مارکسیسم مبیانیتی نداشته باشد. و سال ها این متدلوزی را مطرح کرده اند که جمع

ص: ۳۳۹

۱- از جمله اظهارات حسین روحانی و بهمن بازرگانی، و بخش آخر کتاب راه انبیا - راه بشر.

بین مارکسیسم و اسلام باید باشد...»^(۱) غفلت از ماهیت متفاوت ابعاد و وجوه مختلف نظریات مارکسیستی باعث شد رهبران سازمان تئوری تکامل و تحول جهان را - عینا - از آثار مارکسیستی رونویسی کنند؛ و با آوردن تأییداتی ناقص و تأویل شخصی شده از برخی آیات قرآن و عبارات نهج البلاغه، به آن رنگ و صبغه اسلامی زده در جزوه تکامل به عنوان ایدئولوژی سازمان ارائه دهند. همین روش را سازمان در مورد تئوری های تاریخ و تحول تاریخی، و در امر مبارزه و سازماندهی، و مهم تر از همه در تدوین روش شناخت انجام داد. جزوه های شناخت، راه انبیا - راه بشر، و اصول تشکیلاتی سازمان، که بعدها مدون گردید، همه - عینا - رونوشت یا برداشتی مطابق اصل بودند از کتب و آثار مارکسیستی و نوشته های لنین، مائو، استالین و... که به آنها رنگ و لعاب دینی زده شده بود. منطقی که سازمان به وسیله آن با مسائل مبارزه و تشکیلات برخورد می کرد، از مارکسیسم اخذ شده بود و طبعا نمی توانست مقوله هایی چون «خدا»، «وحی»، «نبوت»، «معاد» و «عبادات و شعایر دینی» را توجیه کند. به اعتقاد آنان، شناخت مقوله های مزبور با منطق علمی به روایت مارکسیسم، میسر نیست. در این زمینه از قرآن و اعتقاد قلبی باید کمک گرفت. متقابلاً بینش توحیدی و مقوله های یادشده، به صورت عقیده ای ذهنی و قلبی در اندیشه و اعتقاد اعضا محفوظ بود و عملاً در دادن روش شناخت و برخورد با پدیده ها، در حل مسائل مبارزه و تضادهای اجتماعی، و دادن شیوه عمل و سازماندهی و مناسبات انسانی

به کار نمی رفت. در آغاز کار، این دوالیسم و دوگانگی مشهود نبود و درک این معنا که قرآن و منابع وحی حرکت جهان را قانونمند می دانند، نزد آنها کشف بزرگی به شمار می رفت؛ و به قدری شیفته این «کشف» و «ابتکار» شده بودند که التقاط آشکار و ماهیت موزائیکی ایدئولوژی خود را ندیدند.^(۲) نمونه ای کاملاً گویا از این دوگانگی را، که با هدف دفاع از «وحی» و «قرآن» و نفی بُعد ماتریالیستی مارکسیسم نوشته شده است، بخوانیم:

به راستی همچنان که مفاهیم انقلابی امروز، که حاصل مجاهدات خون آلود بشری در تفسیر سمت حرکت جهان می باشد صاحب اصالت است، پیام وحی نیز که رساننده قرآن است

ص: ۳۴۰

۱- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۱۸؛ نقل از سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیدر.

۲- بحران در خط مشی: صص ۴۹ - ۵۱؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

حقیقت دارد؛ و در پرتو همین حقیقت است که عمده ترین راز تکامل وجود مادی، که پیچیده ترین شکل مستمر فلسفی است، گشوده می شود. امروز فلسفه انقلابی راستین [= مارکسیسم]، به اتکای دانش تئوریک متریکی اش که بر شناخت های به تجربه رسیده هزاران سال تاریخ بشری مبتنی است، این اصل را به عینه لمس کرده است که «تضادها در جهت تکاملی حل می شوند». اما آنچه در همه مکاتب، صرفاً به استثنای مکتب قرآن، مسکوت و یا بدون جواب قانع کننده مانده و به راستی جا دارد که «مشکل» خوانده شود، توضیح علت آن در راستای منطق علمی است. توضیح همان اصلی که بر طبق آن، «همیشه حرکات پست به عالی تبدیل می شوند و در حرکت و تکامل، قهقرا وجود ندارد». [در پانویس توضیح داده شده: «نقل از فلسفه مارکسیسم»] [...] ولی مسئله آن قدر مشکل است که دیالکتیک، که خود «منشأ تکامل و گسترش را در تضادهای درونی پدیده ها می داند». [نقل از همان مأخذ] به واسطه زیربنای صرفاً مادی اش - «ماده ازلی بی نهایت» - در مقابل آن چندان جوابی ندارد؛ الا اینکه پرسنده را به دنبال پاسخ باز هم در وادی بی قید و شرط ماده و حیات مستقل آن از شعور و معرفت انسانی، قانع نشده و سرگردان به جا می گذارد. (۱) پوران بازرگان و تراب حق شناس که خود مارکسیست شده اند، با ادبیات مارکسیستی خود در خصوص گرایش سازمان به مارکسیسم از همان ابتدای تأسیس، می نویسند: «وقتی ما از عمق گنبدگی و انحطاط ایدئولوژیک طبقاتی و سیاسی مجاهدین حرف می زنیم نظیرمان به آن حرکت اولیه مجاهدین است که از ابتدا تا اوایل سال ۵۰ صادفانه و علیرغم آغشته بودن شدید به ایده آلیسم مذهبی، روز به روز خود را به تحلیل های علمی مارکسیستی و آموزش های بزرگان مارکسیسم نزدیک تر می ساخت و به تدریج خود را در جبهه کار علیه سرمایه می دید (یا می خواست ببیند) بی جهت نبود که شهید محسن در حالی که روزهای قبل از اعدام خود را در زندان می گذراند جزوه مقدمه ای بر مطالعات مارکسیستی را - که هرگز سازمان مجاهدین آن را منتشر نکرده و از آن اسمی به میان نیاورده است - نوشت. بی جهت نبود که شهید ناصر صادق در دادگاه نظامی زمانی که وکیل تسخیری ارتش شاه خواست مجاهدین را مخالف مارکسیسم معرفی کند اعتراض کرده و گفت: «درست است که ما مسلمانیم ولی ما به مارکسیسم به عنوان یک مکتب متریکی اجتماعی احترام می گذاریم.» و باز بی جهت نبود که شهید علی میهن دوست در دادگاه بر وحدت مارکسیست ها و مجاهدین در مبارزه ضدامپریالیستی، تأکید قاطعانه ای می ورزید... آخرین

ص: ۳۴۱

جمله از کتاب «اقتصاد به زبان ساده» که اسما به وسیله شهید محمود عسگری زاده تنظیم شده و کتاب آموزشی سازمان بود با این جمله ختم می شود که «کارگران، زمانی آزاد خواهند شد که حکومت خاص خود را تشکیل دهند.» مجاهدین اولیه بدون شک در التقاط خویش چند بار دچار بحران شدند که سرانجام در سال ۵۴ شکست. بحرانی که البته به نحوی مارکسیستی بدان پاسخ داده نشد و خود انحرافات بزرگ دیگری داشت.

در اولین مقاله آموزشی مجاهدین تحت عنوان «مبارزه چیست؟» (سال ۴۴) امپریالیسم را «سد راه تکامل بشر» معرفی می کند و در جزوات آموزشی هر چه بیشتر از مبارزات قهرمانانه زحمتکشان چین، ویتنام و کوبا و حتی برخی از کتاب های لنین سخن می آید. بی جهت نیست که کلماتی مانند «جن» و «حوری» و «غلمان» که در قرآن بارها تکرار شده، در آن روزها یا با تمسخر یا با سکوت مواجه می شد و نماز خواندن به آخرین ساعات روز یا شب موکول می گشت. آن هم بسیار تشریفاتی و برای رفع تکلیف و بدون مُهر. ولی مجاهدین پس از قیام [انقلاب اسلامی]، جزوه «شعائر» نوشته موسی خیابانی را - که در زندان نوشته بود و بعدها در دانشگاه تهران به صورت سخنرانی تکرار کرد و در سال های ۵۳ - ۵۱ خواننده ای در سازمان نیافت - به صورت جزوه آموزشی در می آورند. کتاب های مارکسیستی از آموزش تشکیلات حذف می شود و جزوات «تبیین جهان» رجوی که به تأیید برخی اعضای مجاهدین هیچ حرف تازه ای جز آنچه در جزوه کوچک و سراپا التقاطی «شناخت» آمده بود ندارد «کتاب آموزش ایدئولوژیک»

می گردد... مجاهدین در آغاز فعالیت خود به مثابه یک جریان خرده بورژوایی که در مبارزه طبقاتی خود با امپریالیسم و بورژوازی بزرگ، خود را در صدر زحمتکشان می دیدند و «معجون و مخلوطی» از ایدئولوژی پرولتاریا و فرهنگ مذهبی در دسترس خود را تدوین کرده مبارزه خویش را توجیه و تفسیر تئوریک می نمودند، برداشتشان از اسلام با تفسیری که افرادی امثال [امام] خمینی از اسلام داشته و دارند تفاوت داشت. امری که برای [امام] خمینی، بازرگان و... از ابتدای امر آشکار بود و هرگز حاضر به دفاع از برداشت مجاهدین از اسلام نشدند چرا که بوی التقاط آن با مارکسیسم و سمتگیری به سوی زحمتکشان

و طبقه کارگر را از آن استشمام می نمودند.»^(۱) میثمی نقل می کند که مسعود احمدزاده مارکسیست نیز در زندان با شنیدن دیدگاه های ایدئولوژیک سازمان خطاب به مهدی ابریشم چی گفته است: «شما یک پوسته ایده آلیستی [= تعبیر مارکسیست ها برای مذهب] دارید و مثل جوجه که رشد می کند و پوسته [تخم مرغ] را می شکند، این پوسته ایده آلیستی در حال شکستن است و به زودی هسته ماتریالیستی آن بیرون می زند و نمایان می شود.»^(۲)

تشکیل «گروه سیاسی»

اشاره

این گروه، در تکمیل مطالعات سیاسی و به دنبال تشکیل «گروه ایدئولوژی» به وجود آمد؛ و از چند کادر سازمانی تشکیل می شد که سعید محسن در رأس آن بود. مسئولیت گروه سیاسی، تدوین مقالات و جمع بندی دیدگاه های سیاسی سازمان بود که به عنوان اسناد آموزشی مورد استفاده اعضا و مسئولان قرار می گرفت.^(۳)

علاوه بر جزوه مبارزه چیست، به قلم عبدی نیک بین که مقدمه مطالعات سیاسی به شمار می رفت، سعید محسن مقاله ای آموزشی در مورد «مبارزه» نوشت که از دستاوردهای محدود گروه سیاسی است. محور این مقاله، ذکر اصولی است که به عنوان مبنای مبارزه در سازمان باید مدنظر قرار می گرفت؛ و عوامل تعیین کننده این اصول نیز از شرایط ویژه پلیسی در رژیم شاه نشأت می گرفتند. این اصول عبارت بودند از: ۱- تبدیل کمیت محدود به کیفیت نیرومند؛ ۲- بالا بردن دانش سیاسی؛ ۳- اصل تخصیص در عضوگیری، با توجه به حاکمیت سیستم پلیسی؛ ۴- بهره گیری از زمان و انرژی، به مشابه دو عامل حیاتی و تعیین کننده.^(۴) برای دستیابی به نگرش های ویژه سیاسی سازمان، که قطعا در «گروه سیاسی» نیز در مورد آن

ص: ۳۴۳

۱- بازرگان - حق شناس، از بن بست آقای رجوی...: صص ۱ - ۴.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۹.

۳- شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱. یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳.

۴- متن موجود مقاله سعید محسن.

اتفاق نظر وجود داشته است، بخشی از مباحث سیاسی کتاب شناخت را انتخاب کرده ایم که مواضع سازمان را در خصوص مسائل مختلف داخلی و جهانی مشخص می کرد. در بحث مربوط به آخرین دیدگاه های سیاسی سازمان (ضمن طرح تدوین استراتژی و تجدید سازماندهی) به موارد تجدیدنظر شده ای برمی خوریم؛ لیکن اکثر مواضع ثابت مانده و تغییری نکردند.

تحلیل شرایط ایران

«بارها دیده ایم که این تظاهر به بی تفاوتی و عدم شرکت فعال توده در جریان ها را به حساب بی لیاقتی توده گذاشته اند و حتی آنها را تا سطح توجیه های علمی بالا می برند. عواملی از قبیل موقعیت جغرافیایی، حمله مغول، حکومت سلاطین را اصل گرفته و نتیجه می گیرند که ماندن در اسارت، سرنوشت محتوم توده مردم است. اما فردی که می خواهد قضاوتی علمی در این باره داشته باشد [...] جامعه خود را موشکافی می کند؛ روابط حاکم و غیرحاکم را می شناسد؛ تاریخ مبارزات این مردم را به دقت بررسی می کند؛ تأثیر مبارزات ناکام گذشته را روی این مردم در نظر می گیرد؛ در طی مبارزات گوناگون عکس العمل توده مردم را نسبت به مبارزه جویا می شود؛ گذشت ها و فداکاری های بی شمار آنها ذهن او را متأثر می نماید؛ جریان مبارزات مردم، مضمون تکاملی این جریان - از بست نشینی تا مبارزات هفت ساله انقلابی میرزا کوچک خان، از نطق و پخش اعلامیه و میتینگ و کوشش های انتخاباتی تا اعتماد به نبرد مسلحانه به مثابه تنها راه رهایی خلق - را می بیند؛ مراحل را که توده پشت سر گذاشته و تجربیات گرانبهایی را - که با خون هزاران شهید که با دست خالی به استقبال تانک ها و تفنگ ها می روند - حاصل شده، تحلیل و ارزیابی می نماید.»^(۱) [...] وجه مشترک تمام جوامع وابسته به امپریالیسم عبارت است از تضاد بین توده ها و امپریالیسم. اما در هر کدام از کشورهای وابسته، این تضاد شکل ویژه ای به خود می گیرد که از بقیه صورت ها متمایز است؛ مثل فرق ونزوئلا با ایران، که هر دو کشور وابسته به امپریالیسم است ولی به لحاظ ویژگی های خاص دو کشور، تضاد آن در هر یک از آن دو شکل خاصی دارد. نتیجه بسیار مهمی که در همین جا می توان گرفت این است که استراتژی و خط مشی کلی مبارزات، در عین حال که وجوه مشترکی با هم

ص: ۳۴۴

دارند ولی خصوصیات ویژه ای نیز حتما باید داشته باشند. و این به عهده دستگاه رهبری است که شرایط خاص جامعه خودش را دریابد و وجوه مشترک و عام مبارزات جهانی را با ویژگی های خاص جامعه خود تلفیق دهد. [پی نوشت: و این مطلب اشتباه حزب توده را در ایران - تا آنجا که به این بحث مربوط است - تشریح می کند.] خط مشی هایی که جنبه اقتباسی داشته باشد محکوم به شکست است. (۱) [...] رژیم، به عنوان یک پدیده، تضادهای گوناگونی دارد: تضاد بین منافع ملت و منافع خویش، تضاد بین جناح ها و دسته های مختلف داخل رژیم، تضاد بین تبلیغات و عمل، تضاد بین مسائل شهر و ده، تضاد بین بوروکراسی و تحوّل اداری و... روشن است که تمام این تضادها برای رژیم در یک درجه اهمیت قرار ندارند بلکه از میان تمام آنها یکی اصلی است و بقیه نسبت به آن جنبه فرعی دارند. تضاد داخلی، تضادی است که رشد و دوام و یا ضعف و نابودی پدیده، قبل از همه به آن مربوط است و وجود سایر تضادها وابسته به وجود تضاد اصلی است. تا وقتی که تضاد اصلی حل نشود، دستکاری سایر تضادها فقط از شدت مسئله به طور موقت می کاهد اما در عوض تضادهای جدید زاییده می شود. [پی نوشت: نقطه ضعف اصلی رفورمیسم و در نتیجه بی فایده بودن اعمال رفورمیستی در چه چیز می باشد؟ (۲)] مثلاً اصلاحات ارضی، انقلاب اداری، سهمیم کردن کارگران در سود کارخانجات، پیکار با بیسوادی و... اینها همه برای این است که از اهمیت تضاد اصلی کاسته شود و همچنین برای گریز از حل مستقیم تضاد اصلی و مخفی نگه داشتن آن است؛ در صورتی که مسائل جدیدی که این اقدامات به وجود آورده، خود پس از مدتی موجب تشدید تضاد اصلی می گردد. (۳)

اوضاع بین المللی

«اگر در تحلیل مسائل اجتماعی نقش هر یک از عوامل مؤثر را به درستی ارزیابی نکنیم، قادر به حل آنها نخواهیم بود. پاسخ به چراهای زیر اهمیت شناسایی صحیح را بیشتر می کند:

ص: ۳۴۵

- ۱- همان: صص ۴۱ و ۵۳.
- ۲- امثال این گونه پرسش ها، که لا- به لای کتب سازمان دیده می شود، نوعی تکلیف آموزشی برای اعضا بود؛ که باید درباره آن تحقیق می کردند و پاسخ آن را به مسئول خویش ارائه می دادند.
- ۳- همان: صص ۴۴ - ۴۵ و ۵۶.

چرا بعضی کشورهای فقیر توانسته اند از بن بست فقر بیرون آیند و بسیاری دیگر هنوز در این بن بست درجا می زنند؟ چرا بعضی از جنبش های انقلابی در جهان پیروز شده اند اما برخی دیگر با وجود آمادگی شکست خورده اند؟» (۱) [...] از اینجاست که به راز موفقیت کشورهای انقلابی، در حل تضادهای درونی جامعه، پی می بریم و همچنین است علت عدم موفقیت کشورهای غیرانقلابی و حتی نسبتاً مرفعی (مثلاً مصر) در امر دشوار حل تضادهایی که همواره با آن مواجه اند.» (۲) «هر پدیده تحت تأثیر سایر پدیده هاست ولی این تأثیرات را به اعتبار ماهیت تضادهای درونی خود قبول می کند. در جریان تغییر عام پدیده ها، عوامل درونی مبنای تغییرند و عوامل بیرونی شرط تغییرند. [...] چرا ویتنام شمالی در برابر حملات آمریکا قوی تر و مصمّم تر می شود اما ممالک عربی سست تر و ترسوتر؟» (۳)

«در بررسی مسائل سیاسی و دیپلماسی کشورها باید نخست تضادهای درونی آنها را بررسی کرد تا روشن شود که مثلاً فلان رژیم برای حل کدام تضاد و تحت فشار کدام مشکلات ناشی از آن، دست به یک اقدام سیاسی می زند؛ مثلاً برقراری روابط چین و اتیوپی، چین و ایران، چین و آمریکا. اثرات انقلاب فلسطین و ظفار در کشورهای منطقه، بر اساس آمادگی و استعداد درونی این کشورهاست و موضعگیری رژیم های مختلف در مقابل آنها نیز ناشی از ماهیت درونی آن کشورها می باشد.» (۴) «اجتماع کهنه نمی تواند بدون گذار از دوران انقلاب وارد مرحله جدیدی بشود. رژیم سرمایه داری

می خواهد ثابت کند که بدون گذار از انقلاب می توان سوسیالیسم را برقرار کرد؛ و برای اثبات نظریه خویش سوسیالیسم نوع «سوئد» را تبلیغ می کنند؛ ولی روشن است که سوسیالیسم سوئد، سوسیالیسم خوشگذرانی و پرخوری است نه سوسیالیسم انسانی؛ خصوصاً این رفاه نسبی محصول استثمار ملل دیگر است و تغییرات کمی آنها ماهیت پدیده را تغییر نمی دهد.» (۵)

ص: ۳۴۶

۱- همان: صص ۱ - ۲.

۲- همان: ص ۴۵.

۳- همان: صص ۴۳ - ۴۴.

۴- همان: ص ۴۴.

۵- همان: ص ۶۶.

تشکیل «گروه کارگری»

این گروه در سال ۱۳۴۸، به منظور کار و فعالیت در میان کارگران و جذب آنها، به وجود آمد و مرکب از سه چهار نفر بود که تحت مسئولیت ناصر صادق کار می کردند. گروه وظیفه داشت گزارش ها و تحلیل هایی درباره کارگران ایران، و همچنین شیوه کار با کارگران را تهیه کرده در اختیار سازمان قرار دهد؛ و در این روند، آموزش کارگران عضو سازمان را نیز - عمدتاً - برعهده گیرد. این گروه مدت زیادی دوام نیاورد، کار قابل توجهی ارائه نداد، و از هم پاشید؛ به خصوص در برخورد با کارگران و جذب آنها کاملاً ناموفق بود. سازمان نه در طول فعالیت این گروه و نه پس از آن، به هیچ وجه نتوانست کمترین جای پای در میان کارگران پیدا کند.^(۱)

تشکیل «گروه روحانیت»

این گروه نیز در سال ۱۳۴۸، با مسئولیت شخص محمد حنیف نژاد و عضویت دو سه نفر دیگر از جمله احمد رضایی و مصطفی جوان خوشدل - و احتمالاً جواد سعیدی - به وجود آمد. مسئولیت گروه تماس با روحانیت مبارز، همکاری و همراهی با آنها، و سعی در واداشتن و سمت دادن آنان در جهت خط مشی و دیدگاه های سازمان بود؛ بدون آن که مسئله وجود سازمان به طور مشخص با آنها مطرح شود. البته فقط با آیه الله طالقانی این مسئله در سال ۴۷ مطرح شده بود، ولی عموماً درباره وجود سازمان و موقعیت آن با کسی صحبت نمی شد. در مورد افرادی از روحانیت مبارز که سازمان با آنها به طور مشخص در تماس بود، اطلاعی در دست نیست اما آنچه مشخص است، در ابتدا این ارتباط سیاسی با روحانیون برجسته ای مانند آقایان آیه الله مطهری، دکتر بهشتی و هاشمی رفسنجانی وجود نداشت. شیخ مصطفی رهنما و سیداحمد طیبی شبستری احتمالاً در جریان تشکیل سازمان بودند؛ چرا که از قبل ارتباط نزدیکی با حنیف نژاد داشتند. اما گویا با آیه الله خامنه ای نیز از طریق یک سمپات به نام حسن تهرانی ارتباطی برقرار شده بود و بعدها تماس هایی نیز با روحانیونی مانند آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهدوی کنی، آقای لاهوتی و آقای ربانی شیرازی، صورت پذیرفت. گروه روحانیت، علاوه بر مسئولیت برخورد و ارتباط با روحانیون مبارز، وظیفه ارتباط با بازاری های

ص: ۳۴۷

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۳؛ با اندکی تلخیص.

فعال و مبارز را زیر نظر داشت و برای این بخش گروه جداگانه ای به وجود نیامد. ارتباط با بازار عمدتاً توسط احمد رضایی صورت می گرفت. (۱)

تشکیل «گروه مطالعات روستایی»

گروه روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین فام از همان سال ۱۳۴۸ تشکیل شد. از عوامل ضرورت تشکیل گروه، به زعم تشکیلات، برنامه اصلاحات ارضی رژیم شاه و پیروزی مبارزات دهقانی در جریان انقلاب چین بود. گروه مزبور با استفاده از منابع تئوریک موجود و با مسافرت به مناطق مختلف و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاهای کشور و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار تشکیلات قرار داد، که بعدها در تدوین استراتژی مورد توجه قرار گرفت. (۲) از دستاوردهای گروه، رساله ای بود که بعدها با نام «روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران» در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت. در سرلوحه کتاب اشاره شده است که مشکین فام «در تهیه و تنظیم این رساله سهم بسزایی داشت». عناوین بخش های پنجگانه کتاب بدین قرار است: بخش یکم - مضمون اساسی تحولات اخیر در روستاهای کشور ما؛ بخش دوم - بررسی قانون اصلاحات ارضی و نتایج آن؛ بخش سوم - استراتژی جدید رژیم؛ بخش چهارم - بررسی روستاها؛ بخش پنجم - برنامه های اصلاحی شاه در بوته عمل و قضاوت مردم. (۳)

ص: ۳۴۸

۱- خلاصه پرونده ها...: حنیف نژاد، محمد - سعیدی، جواد - جوان خوشدل، مصطفی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۳ - ۵۴.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۹ - ۴۰.

۳- روستا و انقلاب سفید: سرلوحه (صفحه بعد از عنوان) و صفحات فهرست کتاب.

جمع بندی دیدگاه های اقتصادی (۱) ما مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می شد (۲) و مطابق همه ایده آل های انقلابی خود، واقعا معتقد بودیم که مبارزه انقلابی ما باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. ما صمیمانه قبول کرده بودیم که سرچشمه همه مظالم و مفسد اجتماعی، همه نابرابری ها و نارسایی ها و همه رنج ها و بدبختی های موجود در جامعه ما ناشی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمت کش جامعه است. همچنین ما تئوری های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه داری را مطالعه می کردیم و آنها را مورد تأیید قرار می دادیم... و تصور می کردیم که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ گونه ممانعتی در راه یک جهان بی طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه های وسیع تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادی مارکسیسم را در همان جهان بی طبقه خواهد کرد. (۳) چنانکه در مباحث ایدئولوژیک ذکر شد، سازمان تحلیل ماتریالیستی تاریخ را - در کلیت خود - پذیرفته بود و دوره های اجتماعی - تاریخی پنجگانه (کمون اولیه یا جامعه اشتراکی - برده داری - فئودالیسم - سرمایه داری - سوسیالیسم) را به مثابه یک حقیقت «علمی» در همه دیدگاه ها و تحلیل ها تأثیر می داد. بر همین اساس، اقتصاد سیاسی مارکسیسم نیز مورد قبول قرار گرفته بود و مجموعه تئوری های آن در کتاب اقتصاد به زبان ساده آموزش داده می شد. (۴)

ص: ۳۴۹

۱- مضمون این بخش برگرفته از این منابع است: گفت و گوها، مفاد جزوه استثمار، کتاب اقتصاد به زبان ساده، یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۱ - ۷۳؛ با تلخیص. موارد دیگر در متن ارجاع داده شده اند.

۲- «نگرش مدرن و یا به تعبیری تجدیدنظری که در اندیشه دینی مجاهدین پدید آمده بود به تدریج فراتر از افکار و جهان بینی معلمین اولیه آنان رفت. در توسعه و شکل گیری جهان بینی مذهبیان، مجاهدین با الهام گرفتن و تأثیرپذیری از اندیشه های مارکسیستی رایج در میان جریانات رادیکال مخالف رژیم به تدریج سعی در تبیین و تلفیق برخی از آراء پرتطرفدار مارکسیسم در قالب باورهای اسلامی نمودند. رد پای نظریه های مارکسیسم در زمینه های تکامل اجتماعی - تضاد - دیالکتیک - ماتریالیسم تاریخی و برخی دیگر از مقولات در آثار و اندیشه های مجاهدین پدیدار شد و به تدریج پررنگ تر و متداول گردید. بالاخص در اقتصاد، مجاهدین نزدیکی زیادی با مارکسیسم پیدا نمودند.» زیباکلام، مقدمه ای بر انقلاب...: صص ۲۴۱ - ۲۴۲.

۳- بیانیه اعلام مواضع...: ص ۱۰۳.

۴- شرح تأسیس...: ص ۳۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۳ - ۱۵. در مأخذ اخیر آمده است: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمان های این سازمان را منعکس می کند، مشخصا بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت

تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از اینکه آنها را به شکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط می داد) تأکید دارد.»

انطباق مقوله نفی «استثمار» به قرائت مارکسیستی با موازین اسلامی، توسط سعید محسن در مقاله ای با عنوان استثمار تدوین شد و محمود عسکری زاده، با همکاری دیگر اعضای گروه ایدئولوژی، تلخیصی از اقتصاد سیاسی مارکسیسم را مدون کرد که ابتدا بی نام - تحت عنوان «جزوه اقتصاد» - در سطح سازمان و پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ با عنوان اقتصاد به زبان ساده در سطح جامعه انتشار یافت. این کتاب تلخیص روانی است از دو کتاب اصول علم اقتصاد نوشته عبدالحسین نوشین و جامعه شناسی تألیف احمد قاسمی تهرانی. عبدالله محسن که از جمله کسانی است که در شاخه تبریز این کتاب را زیر نظر عسکری زاده می آموخته، می گوید: «تا وقتی که هنوز مطالعات عمومی را شروع نکرده بودیم، محمود عسکری زاده با ما کلاس داشت. البته تخصص او اقتصاد به زبان ساده بود که خودش نوشته بود. در هفته دو جلسه کلاس داشتیم که در اول چند آیه قرآن می خواندند و تفسیر می کردند.»^(۱) زرین کفش در مورد خصوصیات عسکری زاده می گوید: «مسئول اولیه من محمود عسکری زاده بود که من در او شور و شوق و اخلاص و روحانیت خاصی می دیدم. حتی اگر یک آیه قرآن را هم غلط می خواند ولی می دیدم به آن اعتقاد دارد. هیچ وقت به خودم جرئت ندادم به او بگویم فلان متن را غلط می خوانی؛ چون می دیدم محتوای آن را خوب ارائه می کند. به کارش ایمان داشت. فردی بود که من در مقابلش کرنش داشتم و جذبه اش مرا لذت می برد... اینها افرادی بودند که در آن سن و سال می توانستند خیلی کارها بکنند. عناصر پاک و از نظر اخلاقی مبرایی بودند.»^(۲) با مفروضاتی که گفته شد، در جامعه ایده آل سازمان، مالکیت خصوصی باید از بین برود و سرمایه ها و تمامی وسایل تولید به مالکیت دولت درآید. سازمان این اعتقاد را «اسلامی» می دانست و هر اندیشه ای را در برابر آن حامی استثمار و ضداسلامی. این دیدگاه مبنای برداشت سازمان از طبقات و گروه های اجتماعی بود، که در کلیت با تحلیل مارکسیست ها تفاوتی نداشت ولی در مواردی به «خلط» و «تناقض» دچار بود. به نظر می رسد این دوگانگی و تناقض درونی علاوه بر رگه های اعتقادات مذهبی، از جایگاه

ص: ۳۵۰

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- همان: عبدالله زرین کفش.

اجتماعی عناصر متشکله سازمان و پیشینه روابط مبارزاتی آنان با مبارزین بازار، نیز متأثر بود. طبقه حاکم سازمان، جامعه ایران تا قبل از اصلاحات ارضی را یک «جامعه فئودالی» می دانست که سرمایه داری نیز - به گندی - در آن رشد می یافت.

طبقه حاکم

از هر دو سوی این رابطه اقتصادی بهره مند بود؛ بنابراین سازمان سیستم حاکم را «بورژوا - فئودال» یا «بورژوا - ملاک» می دانست. افراد رأس این سیستم - شاه و علم و ... - خود بزرگترین فئودال های کشور محسوب می شدند ولی از طرف دیگر در مناسبات جدید اقتصادی نیز بیشترین سهم را می طلبیدند. پس از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱، که طرحی در راستای دکتترین بازدارنده «گندی» رئیس جمهوری وقت آمریکا (اتحاد برای پیشرفت) بود، و در بحث های قبلی بدان اشاره شد، سازمان ابتدا آن را عاملی ضدانگیزه ای ارزیابی کرد که می خواست از شورش دهقانان، یعنی اکثریت جمعیت ایران، جلوگیری کند؛ و نقش اقتصادی این برنامه و جایگزینی شیوه تولید سرمایه داری به جای تولید فئودالی را عاملی فرعی برآورد نمود. در تحلیل جدید، سازمان پذیرفت که مناسبات اقتصادی نوین حاکم بر پایه «سرمایه داری وابسته» یا «بورژوازی کمپرادور» استوار شده بود. این سرمایه داری، برخلاف جوامع صنعتی، در روند پیدایش خود اصالتی نداشت و صرفاً در ارتباط با منافع امپریالیسم آمریکا و شرکایش و به عنوان زایده آنها به وجود آمد. از این روست که کلیه سرمایه گذاری ها در جهت ایجاد صنایع مونتاژ، محصولات مصرفی، و مصارفی از قبیل خدمات حمل و نقل جهت ایجاد شرایط صدور کالاهای مورد نیاز غرب - که نفت در رأس آنهاست - و ورود محصولات غرب به ایران صورت می پذیرفت.

دهقانان

در تحلیل سازمان، دهقانانی که دیگر به شیوه تولید فئودالی (نسق کاری) کار نمی کردند و پس از اصلاحات ارضی روی زمین خود - به هر میزان - کار می کردند، جزء قشر «خرده بورژوازی» به شمار می رفتند؛ و تنها کسانی را که در چارچوب تولید فئودالی و به اشکال مختلف آن فعالیت می نمودند، جزء طبقه دهقانان (رعیت ها) می دانست؛ با این تأکید که این طبقه در ایران پس از سال های چهل در حال زوال بود.

سازمان همان برداشت‌ها و تعاریفی را که «مائو» درباره خرده بورژوازی در رساله تحلیل طبقات چین ارائه می‌دهد، پذیرفته بود و اقشاری چون خرده مالکان، صاحبان حرف، پیشه‌وران، فروشندگان جزء و متوسط، کارمندان، دانشجویان، افسران جزء و درجه‌داران، و مانند اینها را جزء خرده بورژوازی می‌دانست. به طور خلاصه این اقشار، از نظر اقتصادی، چنین تعریف می‌شدند: نه آن قدر سرمایه دارند که به سرمایه‌داران بپیوندند و به استثمار گسترده کارگران بپردازند، و نه چون کارگران برای تأمین معاش صرفاً به بازوی خویش اتکا دارند.

کارگران

«طبقه کارگر»، از نظر سازمان، شامل کسانی می‌گشت که برای گذران زندگی و تأمین معاش خود اساساً به نیروی کار خویش متکی بودند، و در بخش‌های مختلف صنعتی، کشاورزی، معدن، حمل و نقل، خدمات و غیره فعالیت می‌کردند و در ازای کار خود مزد دریافت می‌داشتند. سازمان نیز مثل همه جریان‌ها و افرادی که نظریه ماتریالیستی تاریخ را، آن چنان که در مارکسیسم - لنینیسم تبیین شده، قبول داشتند و «دیکتاتوری پرولتاریا» و حاکمیت طبقه کارگر را در مرحله انقلاب سوسیالیستی بعد از سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، طبقه کارگر را انقلابی‌ترین و قاطع‌ترین نیروی طبقاتی می‌دانست؛ اولین نیرویی که به محض شروع مبارزه و کسب آگاهی، به انقلاب می‌پیوندد و از هیچ فداکاری در راه آن دریغ نمی‌کند. «طبقه کارگر در ایران، به دلیل روابط تولیدی فئودالی، بسیار کم رشد کرده به خصوص از نظر آگاهی طبقاتی در سطح بسیار پائینی است. اما با رشد تولید سرمایه‌داری در ایران، این طبقه نیز رشد قابل توجهی کرده و در آینده نیز رشد به مراتب بیشتری خواهد داشت؛ و از همین رو اهمیت دارد که نیروهای انقلابی و از جمله سازمان به آگاه ساختن این طبقه و به میدان کشیدن آن اهتمام ورزند. به هر حال طبقه کارگر در ایران، علی‌رغم تمام ضعف‌ها و کمبود آگاهی‌اش، از مهم‌ترین نیروهای انقلاب است که بدون شرکت آن انقلاب به ثمر نخواهد رسید.»^(۱)

ص: ۳۵۲

۱- یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۷۳. برای تنظیم این بخش، از این مأخذ نیز استفاده شد: قسمتی از دفاعیات سازمان...: بخش‌هایی از دفاعیات سعید محسن.

پیشینه ها و تماس ها

چون مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از اعضای نهیضت آزادی بودند و به تعبیر محمدمهدی جعفری از فعالان اولیه نهیضت؛ مهندس بازرگان «به یک معنی پدر فکری و معنوی مجاهدین خلق بود»،^(۱) در ابتدا «سازمان» وابسته به «نهیضت آزادی» محسوب می شد. همانگونه که نجاتی اشاره می کند: «در جریان تحقیق از متهمین [مجاهدین خلق] و در ابتدای شروع کار دادگاه [بهمن ۱۳۵۰]، مقامات دادستانی ارتش و ساواک گمان می کردند جمعیت مزبور وابسته به نهیضت آزادی است ولی طی محاکمه، متهمین اعلام کردند که عضو سازمان جدیدی به نام مجاهدین خلق ایران می باشند.»^(۲)

مهندس بازرگان بعدها نیز چنین نوشت: «مجاهدین خلق! شما فرزندان نهیضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ [۱۳۴۴] که در زندان بودیم

به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. مبانی فکری و تعلیمات اولیه شما را کتاب ها و بحث و تحلیل ها و تجربیاتی که از نهیضت گرفتید تشکیل می داد»^(۳)

ص: ۳۵۳

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۳۹.

۲- نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۴۰۴.

۳- روزنامه میزان، ۱۲/۲/۱۳۶۰، سرمقاله به قلم بازرگان.

جلال الدین فارسی در مورد تأثیر مهندس بازرگان در تأسیس مجاهدین خلق، با تأکید بر اینکه وی معتقدان به مبارزات مسلحانه را «تشویق و کمک هم می کرد» می نویسد: ... مرحوم حنیف نژاد برایم نقل کرد که مهندس بازرگان در زندان در گوش او گفته بود «نمی بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می کند؟ شما جوان ها باید فکری بکنید.» و آن مرحوم از این اندرز سیاسی دریافته بود که باید سازمانی برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم به وجود آورد... (۱) محمد مهدی جعفری در مورد توصیه تلویحی مهندس بازرگان به مبارزه مسلحانه خاطره ای به این شرح نقل می کند: محمد حنیف نژاد روزی برای خودم تعریف کرد که «وقتی من در سال ۱۳۴۲ از زندان آزاد شدم، با مهندس بازرگان به طور خصوصی خداحافظی کردم و مقداری درباره اوضاع سیاسی روز و آینده مبارزه صحبت کردم. در آن هنگام مهندس بازرگان به من گفت: این بار که آمدی به زندان دست خالی نیا. این حرف را در حالی زد که دستش را مثل هفت تیر کرده و به من اشاره می کرد.» (۲) این موضوع مورد اتفاق است که بنیانگذاران سازمان و - عمدتاً - حنیف نژاد و سعید محسن، رهبران نهضت آزادی را در جریان تشکیل سازمان قرار دادند. پیش از نقل جزئیات این ماجرا از زبان مجاهدین خلق، چند روایت از سران نهضت آزادی ذکر می شود. روایت نخست از شخص مهندس بازرگان است؛ وی می گوید: سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران به وسیله سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران: محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان در شهریور ۱۳۴۴ پایه گذاری شد.

در آن موقع ما، پس از محاکمه و محکومیت در دادگاه نظامی، در زندان بودیم و از خبر تأسیس سازمان مخفی مجاهدین خلق به وسیله رهبران آن آگاه شدیم. [...] فکر مقاومت مسلحانه در برابر رژیم کودتا، از اواخر سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت های ملی و مذهبی، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون و شکست نهضت ملی و از بین رفتن امکانات مبارزه از طریق قانونی، شکل گرفت؛ به طوری که در سال ۱۳۴۳ همه گروه ها و دستجات مخالف رژیم، با افکار و ایدئولوژی های گوناگون، به یک نتیجه واحد

ص: ۳۵۴

۱- فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.

۲- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۰.

رسیده بودند که تنها راه مبارزه با رژیم شاه مبارزه مسلحانه است. بنده نیز، ضمن دفاع در دادگاه نظامی، این نکته را به رییس دادگاه خاطر نشان ساختم و گفتم: «... ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم و از رییس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاتری‌ها بگویند...» (۱) در یک بولتن ساواک تولد مجاهدین خلق از درون نهضت آزادی اینگونه بیان شده است: «گروه مذکور [سازمان مجاهدین خلق] از متن فعالیت‌های جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی در یک مرحله خاص زمانی که فعالیت جمعیت مورد بحث با بن بست و رکود مواجه شده بود خارج گردید و با این شیوه [مبارزه مسلحانه] راه و مسیر جدیدی را پیمود.» (۲) عزت‌الله سحابی از مسئولان اولیه نهضت آزادی و پشتیبان بعدی مجاهدین خلق، در مورد اعتقاد مهندس بازرگان به «مشی مسلحانه» می‌گوید: «آن موقع فکر می‌شد که غیر از این روشی نیست و نظر مهندس بازرگان همین بود. حالا- یا تحت تأثیر جوّ جهانی و این که در همه جا حکومت نظامی بود و تجاربی چون ویتنام و الجزایر و فلسطین وجود داشت، یا در دو دو تا چهارتای منطقی می‌دیدند غیر از این راهی نیست.» (۳) لطف‌الله میثمی از کادرهای بعدی مجاهدین خلق که در دوران دانشجویی با نهضت آزادی همکاری داشت، در خاطرات خود، دیدگاه مهندس بازرگان در مورد مبارزه مسلحانه را اینگونه شرح می‌دهد: مهندس بازرگان، کتاب دیگری درباره انقلاب کوبا نوشت که خلاصه کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته «ژان پل سارتر» بود. مهندس آن را در زندان خواند و خلاصه‌ای از آن تهیه کرد که با اوضاع ایران تطبیق کند. این کتاب در جهت جنبش مسلحانه نوشته شده بود و خط مشی مسلحانه از آن استنباط می‌شد. محتوای کتاب نسبت به اوضاع ایران خیلی تند بود. با تراب [حق شناس] صحبت می‌کردیم قرار شد از مهندس پرسیم که این کتاب چه ارتباطی با خط مشی نهضت [آزادی] دارد؟ و آیا تغییر چشمگیری در ایران صورت گرفته است؟ و بگوییم که ممکن است چاپ این مطلب برای آنها دردسر بیافریند و روی دادگاه اثر بگذارد. تراب برای مهندس [در ملاقات زندان] این مسائل را مطرح کرده بود و او در جواب گفته بود «نهضت همین است دیگر.» و خیلی آشکار از حرکت مسلحانه دفاع کرده

ص: ۳۵۵

۱- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: صص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۲- بولتن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی، سال ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- سحابی، ناگفته‌های انقلاب...: ص ۱۶۴.

بود که به نظر ما تحول مثبت در زندگی و مبارزه مهندس بازرگان بود. تراب از این ملاقات خیلی خوشحال شده بود، گفت: مهندس خیلی تند شده است. (۱) اما بازرگان بعد از انقلاب تأکید می کند که با ترور و شیوه چپگرایانه مجاهدین موافق نبوده است: [...] عناصر تشکیل دهنده مجاهدین خلق ایران از اعضای رادیکال نهضت آزادی بودند. روابط مجاهدین خلق و نهضت آزادی، در دهه ۱۳۵۰، به تحولات و رویدادهای سیاسی بستگی داشتند؛ بدین معنی که رهبران نهضت آزادی کلیه عملیات مجاهدین را تأیید نمی کردند. به عنوان مثال بنده با ترور افراد موافق نبودم و شیوه چپگرایانه آنها را نمی پسندیدم. با این همه، در آغاز فعالیت مجاهدین، در اوایل دهه ۱۳۵۰، نهضت آزادی به مجاهدین کمک های مالی می کرد. پس از آنکه آیه الله طالقانی از زندان آزاد شد، با رهبران مجاهدین ارتباط داشت و اغلب درباره ایدئولوژی [و نحوه عملیات با آنها مذاکره می کرد و گرایش چپ برخی از رهبران را نمی پسندید. برخی از رهبران و فعالان نهضت آزادی، مانند آقایان عزت الله سبحانی و مهندس محمد توسلی، برای کمک به مجاهدین و جلب پشتیبانی روحانیون از آنها، فعالیت می کردند و به همین مناسبت در سال ۱۳۵۰ به اتهام همکاری با مجاهدین دستگیر و پس از محاکمه به زندان محکوم شدند. (۲) محمد مهدی جعفری با آنکه تأکید دارد که مهندس بازرگان «به مشی چریکی و مبارزه مسلحانه

اعتقادی نداشت» ولی نقل می کند که وی به سران مجاهدین خلق گفته بود «از من کار چریکی و حاد بر نمی آید، اما در هر زمینه ای که کمک بخواهید هیچ دریغ نمی کنم و به شما کمک خواهم کرد.» (۳) بدیهی است که بازرگان نمی توانست به سازمانی که بر اساس مشی مسلحانه شکل گرفته در صورت عدم اعتقاد به آن مشی، کمک کند. عزت الله سبحانی تأکید می کند که حمایت مهندس بازرگان از مجاهدین خلق بر مبنای اعتقاد وی به مشی مسلحانه در آن زمان بوده است، اما در پاسخ به این سؤال که «آیا مهندس بازرگان تا مقطع انقلاب روی این نظر بودند یا تغییر و تجدیدنظر کردند؟» وی چنین پاسخ می دهد: «بنده مهر ۵۰ به زندان رفتم و این تا آبان ۵۷ طول کشید. با ایشان [بازرگان] نزدیک نبودم که در جریان تحولات فکر ایشان باشم. نظرات مهندس را فقط در سال ۵۷ در یک سخنرانی در

ص: ۳۵۶

۱- میثمی، از نهضت آزادی...: صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲- نجاتی، شصت سال خدمت...، ج ۱: ص ۳۸۳.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

حسینیه ارشاد راجع به آفات توحید شنیدم که مسائلی را در مقابل چپگرایی این حرکت مطرح کرده بودند. در طول دوره زندان [بعد از سال ۵۱] هم بچه های مجاهدین مدام خبر از تهران [در زندان عادل آباد شیراز] می آوردند و از مهندس بازرگان شکایت داشتند.» (۱) البته سحابی تأکید دارد که مهندس بازرگان ضمن اعتقاد به مشی مسلحانه، خود را پیشتاز و یا عامل آن نمی دانست: «[در زندان] بازرگان گفت که این مبارزه قهرا به اعمال مسلحانه می کشد... وقتی به آن فاز برسد دیگر رهبر آن ما نمی توانیم باشیم. ما در این فاز سیاسی رهبرش هستیم ولی باید فرزندى متولد شود که آن فاز را رهبری کند. وظیفه ما آن است که آن فرزند را اولاً به دنیا بیاوریم، ثانياً آن قدر مراقبتش کنیم تا به بلوغ برسد.» (۲) او همچنین اشاره می کند که بعد از ضربه ۵۴ و تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق، بازرگان تکان خورد و تغییراتی در دیدگاه هایش رخ داد. (۳) می توان نظرات مخالف مشی مسلحانه وی پس از انقلاب را از آثار این موضوع نیز محسوب نمود. مهندس عزت الله سحابی اطلاع بازرگان از تأسیس مجاهدین خلق را به سال ۴۷ می داند و می گوید:

وقتی از حرکت مسلحانه و سازماندهی عمیق متناسب با آن، در سال ۴۷ اطلاع پیدا کردیم و مهندس بازرگان در جریان قرار گرفت خیلی خوشحال شد. آن موقع در نهضت آزادی، این جریان مجاهدین را به همه نمی گفتند. فقط مهندس بازرگان، طالقانی، پدر من [دکتر یدالله سحابی] و من و آن طرف هم آقای صدر حاج سید جوادی و آقای [رحیم] عطایی در جریان بودند. عطایی بیمار بود و اصلاً نمی توانست فعالیت بکند؛ صدر حاج سید جوادی هم مشاور بود؛ یعنی مجاهدین با او مشاوره می کردند. با رحیم عطایی هم مشاوره سیاسی می کردند. ولی بازرگان و طالقانی و بنده و پدرم، ما هر دو هفته یکبار همدیگر را می دیدیم؛ جلسه داشتیم. همیشه بحث ما اینها بودند که چگونه به ایشان کمک کنیم - کمک مالی؛ از کجا پول بگیریم، چه جوری بدهیم. من یادم است یک جلسه در خانه مهندس بازرگان صحبت بر سر این بود که پول از کجا بیاوریم و چه کنیم و... بازرگان گفت: «من همه اش منتظرم اینها کارشان بگیرد، اینها روی پای خودشان بایستند؛ برای این کار، من خانه ام را هم

ص: ۳۵۷

۱- سحابی، ناگفته های انقلاب...: صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۲- همان: ص ۱۶۳.

۳- همان: ص ۱۷۰.

می فروشم می دهم.» منتها بازرگان همان موقع یک اختلافی با اینها پیدا کرد؛ اینها این جزوه هایشان را نوشته بودند، راه انبیاء - راه بشر و غیره. بر سر آن جزوه های «متدولوژی» با بازرگان حرفشان شد. بازرگان می گفت که اینها حرف های مارکسیستی است؛ تضاد دیالکتیکی و... بازرگان مخالفت نکرد [ولی] گفت: «من اینها را نمی فهمم؛ شما این را از من نخواهید که تصویب کنم یا نظر بدهم.» اینها خیلی ترش کردند... این بود که اینها از آن موقع با مهندس بازرگان ناسازگار شدند. (۱) میثمی درباره ارتباط مجاهدین خلق و بازرگان می نویسد: سال ۱۳۴۷ بنیان گذاران مجاهدین مجدداً با مهندس بازرگان ارتباط برقرار کردند، اما این بار از موضع یک تشکیلات مخفی، آنها دوبار با او جلسه داشتند و جریان مجاهدین را با او در میان گذاشته بودند. از آن پس، مهندس بازرگان به عناوین مختلف از بچه ها حمایت می کرد. خودش در سال ۱۳۴۳ در زندان گفته بود که با عدم رعایت قانون از سوی رژیم [شاه]، چاره ای جز مبارزه مسلحانه نمی ماند. (۲)

وی همچنین گفته است که در سال ۱۳۵۰ «خبر داشتم که مهندس [بازرگان] با بچه ها [ی سازمان مجاهدین] ارتباط دارد. او هم با منصور بازرگان و هم با حنیف نژاد ارتباط داشت.» (۳) میثمی در مورد شدت علائق موجود نسبت به نهضت آزادی، خاطره ای از زندان بعد از بازداشت شهریور ۵۰، به این شرح نقل می کند:

«درباره اسم سازمان بحث می شد. یادم می آید سعید محسن پیشنهاد می کرد «نهضت آزادی» بگذاریم. ما خود را در حد سازمان نمی دیدیم... سعید محسن می گفت همه ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم.» (۴) بنا به نقل میثمی، در دوّمین ملاقات حنیف نژاد پس از تأسیس مجاهدین خلق، مهندس بازرگان «گفته بود که زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده اید و بعد گفته بود من نمی توانم اسلحه بدهم، چه

ص: ۳۵۸

۱- همان: صص ۱۶۳ - ۱۶۴.

۲- میثمی، از نهضت آزادی...، ج ۲: ص ۱۷۶.

۳- همان: ص ۱۳.

۴- همان: ص ۷۰.

کمکی از من برمی آید؟»^(۱) تراب حق شناس از اعضای اولیه سازمان که بعدها تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده است، پس از ذکر مقدمه ای کوتاه دال بر اشاره به تشکیل سازمان و توقف فعالیت های نهضت آزادی، شرح می دهد که «وقتی بازرگان و طالقانی در سال ۱۳۴۶ آزاد شدند، هیچ یک از دوستان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می کردند، به دلایل امنیتی - خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازرگان بروند؛ چون دیدار با او ممکن بود ساواک را نسبت به آن افراد حساس کند. اما وی از این لحاظ گله مند شده بود. پس از مدتی در چارچوب سیاست سازمان دایر به تماس با برخی از «قطب» های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهان کاری فراوان، با طالقانی و سپس با بازرگان تماس برقرار کردند و به طور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما برخلاف ظاهر امر به هیچ وجه بیکار نبودیم و جمعی را تشکیل داده ایم. طالقانی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق، آن هم با هدف های انقلابی و رادیکال، استقبال می کند اما در مورد بازرگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح گردد. جلسه در یکی از روزهای شهریور ۴۷ (مصادف با روز بازی معروف فوتبال بین تیم ایران و اسرائیل) در یکی از اتاق های منزل آقای ابراهیم مازندرانی - و بدون حضور ایشان - تشکیل شد. از طرف مجاهدین شهدای گرانقدر محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بودند و به من [حق شناس] هم گفتند بیا. صحبتمان را در چهار بخش تنظیم کرده بودیم که یکی هم به عهده من بود و موضوعش «نارسایی چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت، برای ادامه مبارزه» بود... گفت و گوها دوستانه بود. مهندس پرسش هایی کرد که رفقا پاسخ دادند. او شیوه مبارزه مخفی را نمی پذیرفت و گفت: «من نمی توانم کار و نظر و زندگی ام را مخفی کنم؛ و حتی این را که قرار بود من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکردم و پسر کوچکم نوید (که در آن زمان ۸-۷ ساله بود) از من پرسید کجا می روی؟ من هم گفتم منزل آقای مازندرانی.» نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توافق نظر داشته باشد. یادم هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و...

ص: ۳۵۹

جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه، پس از شرح اهداف و به خصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازرگان صریحا می گوید که «شما حرف های کمونیست ها را می زنید»؛ و یکی از رفقا به اعتراض به او می گوید: «شما برای کار چند ساله ما پیشیزی ارزش قایل نیستید». با فاصله چند ماه یا یک سال مجددا با مهندس تماس برقرار می شود؛ با این تصور که اگر برخی از جزوات چپ مثل تضاد اثر «مائوتسه تونگ» یا چه باید کرد اثر «لنین» را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند، نظرات او تغییر خواهد کرد. چنین کاری هم می کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی شود. بازرگان از حجم مطالعاتی که گروه در زمینه های مختلف، به ویژه در مورد قرآن و نهج البلاغه و نوشته های خودش مثل راه طی شده، کرده بود عمیقا خوشحال و شگفت زده می شود... بعدها که دستگیری مجاهدین پیش آمد (ضربه اول شهریور ۱۳۵۰) و حنیف نژاد هم در ۳۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازرگان به همسر حنیف نژاد پیغام فرستاد که «به حنیف بگو مهدی غبطه تو را می خورد»؛ و در جای دیگر هم گفته بود: «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می فروشم و کمکتان می دهم». مسلم است که این موضعگیری دوستانه و پدرانانه نمی توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خدشه دار سازد و از حد برخورد های عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در بیانیه اعلام موجودیت خود در تاریخ بهمن ۱۳۵۰، در اولین پارگراف، از «سران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلایل تشکیل سازمان و مواضع خود را در قبال رژیم

و چشم انداز فعالیت خود اعلام داشت. با این اعلامیه، گسستی که از پنج شش سال پیش با مشی سیاسی بازرگان کرده بودیم علنی شده رسمیت یافت»^(۱). به جز موارد پیش گفته، روابط دیگری بین رهبران نهضت آزادی و مجاهدین خلق در دهه پنجاه شمسی، طرح و ثبت نشده است. با توجه به تعطیلی و توقف فعالیت های نهضت آزادی در داخل کشور، ثقل اصلی پیوند این جریان با سازمان مجاهدین خلق به نهضت آزادی خارج از کشور منتقل می شود. دکتر ابراهیم یزدی تأکید می کند که «سازمان نهضت [آزادی] در خارج از کشور، مستقل از واحد داخل کشور بوده است و برنامه ها و روش ها و خط مشی خود را مجزا و مستقل تعیین و اجرا می نموده است»^(۲).

ص: ۳۶۰

-
- ۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۱ - ۴۰۳؛ به نقل از نشریه نقطه، ش ۱: ص ۶۶.
 - ۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۸/۱۱/۱۳۵۸، نامه دکتر ابراهیم یزدی. سلطانی، خط سازش، ج ۱: ص ۲۷۸.

یزدی همچنین تصریح می کند که پس از علنی شدن وجود سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰، «نهضت آزادی خارج از کشور با تمام قوا به حمایت از مجاهدین خلق» برخاست. (۱) «تأثیر این فعالیت ها به آن حد بود که از میان دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان یا نهضت آزادی [خارج کشور] افرادی آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان مجاهدین خلق اعلام می کردند.» (۲) قرائن و شواهد موجود نیز نشان می دهد که پس از دستگیری رهبران و کادرهای اولیه سازمان مجاهدین خلق در سال های ۵۰ و ۵۱، دیگر بین سازمان و مهندس بازرگان یا دیگر رهبران نهضت آزادی در داخل کشور ارتباطی برقرار نگردیده است. اشکوری با در نظر گرفتن جریان تغییر ایدئولوژی، در مورد نگرش مهندس بازرگان نسبت به سازمان مجاهدین خلق اینگونه تحلیل می کند: «چنین می نماید که مهندس بازرگان در عین اینکه می دانست در مقطع پس از ۱۵ خرداد، راهی برای مبارزه با رژیم جز مبارزه قهرآمیز نمانده است و آرزو می کرد فعالان در جبهه ستیز انقلابی و مسلحانه پیروز شوند، اما خود، به دلایل عقیدتی و روحیه و تفکر معتدل و میانه روانه اش و به ویژه رواج ایدئولوژی مارکسیستی در سازمان مجاهدین، نمی توانست با آن سازمان موافق باشد و حتی نمی توانست چندان به پیروزی رزمندگان آن امیدوار گردد.» (۳)

وی در ادامه این مطلب به اظهارات تراب حق شناس اشاره می کند و به روایت این عضو مارکسیست شده در مورد موضع مهندس بازرگان در قبال سازمان، استشهاد می کند. وجود نقل های متفاوت و گاه دوگانه در مورد دیدگاه و رفتار مهندس بازرگان در قبال سازمان مجاهدین، امکان شناخت روشن واقعیت را قدری دشوار ساخته است. اشکوری با مستثنی نمودن اظهارات مهندس سبحانی (۴) و بدون اشاره به سایر اقوال موجود، تأکید می کند که «برخی یاران مهندس بازرگان عقیده دارند که او هرگز به طور اصولی و ایدئولوژیک با مبارزه مسلحانه موافق نبوده است.» (۵) محمدمهدی جعفری علاوه بر نکات پیش گفته در مورد موضع مثبت مهندس بازرگان در قبال

ص: ۳۶۱

۱- یادنامه دکتر چمران: ص ۵۳.

۲- همان: همان صفحه.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۰ - ۴۰۱.

۴- همان: ص ۳۹۹.

۵- همان: همان صفحه.

بنیانگذاران سازمان، در مورد دیدگاه وی درباره سازمان پس از انقلاب به رهبری رجوی و دوستانش، چنین گفته است: «انتظار اولیه مهندس بازرگان و دیگران این بود که حال که انقلاب پیروز شده و مجاهدین [خلق] کارهای مسلحانه را کنار گذاشته اند و با این جوّ جدید از زندان بیرون آمده اند، شاید مجدداً برگردند به نهضت آزادی ایران. اگرچه مسعود رجوی از اول عضو نهضت نبود. او خیلی جوان بود که به مجاهدین پیوسته بود و سنش اقتضای پیوستن به نهضت آزادی را نمی کرد... ما فکر می کردیم افراد مجاهدین اگر بخواهند [بعد از انقلاب] کار سیاسی و فرهنگی بکنند می توانند در چارچوب نهضت آزادی مشغول باشند. اما دیدیم نه، آنها برنامه دیگری دارند.»^(۱)

ص: ۳۶۲

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۲۱۴ - ۲۱۵.

تدوین استراتژی و تاکتیک

تا سال ۱۳۴۷ به رغم وجود آموزش هایی در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خط مشی سازمان در قبال رژیم حاکم گنگ و مبهم بود. برای رهبری سازمان و اعضای آن، تا این زمان، روشن نبود که برای سرنگونی رژیم پهلوی - که هدف درازمدت و نهایی تشکیلات بود - چه خط مشی و چه شیوه و روش تاکتیکی را باید اتخاذ کرد و به کار گرفت تا دستیابی به هدف، به بهترین وجهی امکان یابد. عبدالله زرین کفش می گوید: من همه چیز را در ذهنم ترسیم می کردم الا فعالیت چریکی. در ذهن من جنبش، جنبش مشروطه بود، جنبش ویتنام بود ... آموزش های مقدماتی ما در سازمان، چریکی نبود. فرض کنید تماس با کانون های مردمی و فعالین بازار را در دستور کار خودمان قرار داده بودیم؛ یعنی چیزی شبیه جنبش ۱۵ خرداد پیش روی ما بود. نزدیکترین واقعه تاریخی که در ذهن ما تداعی می شد نهضت ۱۵ خرداد بود. [...] من از وقتی که با سازمان آشنا شدم، طی یک پروسه، با تفاوتی که میان سازمان و سایر گروه ها بود آشنا شدم. فرض کنید نهضت آزادی مبارزه می کرد ولی مسالمت آمیز؛ و افرادی مثل مهندس بازرگان مصلحت جو قلمداد می شدند. ما جلسات محاکمات آنها را هم خوانده

بودیم، محاکمات آقای طالقانی را هم خوانده بودیم. از مجموعه اینها می توانستیم بفهمیم که وارد جریانی شده ایم که یک خط فاصل بین خودش و سایر جریانات مسالمت جو می کشد

و مسئله «قهر» را مطرح می کند ... می گوید با این رژیم نمی شود وارد صحبت و دیالوگ شد. هرچه می خواندیم به این مطلب وصلش می کردیم. (۱) با اینکه فلسفه وجودی سازمان و تشکیل آن در سال ۱۳۴۴ چیزی جز نفی مشی مسالمت آمیز و پذیرش مبارزه مسلحانه نبود و سازمان هرگونه مبارزه ای خارج از این چارچوب را محکوم به شکست می دانست ولی باید توجه داشت که تشخیص خط مشی درازمدت سازمان، یعنی ضرورت مبارزه قهرآمیز، بدین معنی نبود که ابعاد خصوصیات این مبارزه و چگونگی و شرایط کاربرد آن روشن بوده است؛ صرف اعتقاد به مشی مسلحانه - به صورت کلی و عمومی آن - در عین حال که نقطه افتراق و تمایز سازمان با دیگر احزاب و گروه های معتقد به مبارزه «قانونی» و مسالمت آمیز بود، لیکن به هیچ وجه کافی نبود و سازمان می بایست در اولین فرصت، مسئله خط مشی مشخص و تاکتیک مناسب یعنی زمان و نحوه کاربرد این مبارزه و جنبه های مختلف آن را بررسی می کرد. این معضل، اگرچه در ابتدا ولی در اواخر سال ۴۶ و اوایل ۴۷، موجب نوعی ابهام و سردرگمی در برنامه ریزی های آموزشی و فعالیت های عملی سازمان شده بود؛ آنچنان که علاوه بر عناصر رهبری، کادرهای سازمان نیز احساس می کردند که اگر خط مشی - به وضوح - تعیین نشود، حرکت آن چیزی جز یک جنبش سرخود و کورکورانه نخواهد بود. «به گفته مرکزیت وقت، اگر سازمان به این کار مبادرت نمی ورزید، نوعی انفعال و رکود سازمان را فرا می گرفت و چه بسا کار و فعالیت آن به بن بست می رسید.» (۲) با درک این نقیصه و در جهت رفع آن، در ابتدای سال ۱۳۴۷ مرکزیت تشکیلات تصمیم گرفت که این مهم را در دستور کار سازمان قرار دهد. قرار شد هر فرد مسئول با عناصر تحت مسئولیت خود (تا کردها) این بحث را در میان گذارد و افراد تا زمانی معین (حدود دو ماه) جمع بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دهند. به این ترتیب حدود ۳۰ نفر از عناصر رهبری، مسئولان و کادرهای سازمان بحث مربوط به خط مشی را در طول مدت تعیین شده، به صورت جمعی در حوزه های سه چهار نفره، پیش

بردند و جمع بندی خود را به مرکزیت سازمان ارائه دادند. مرکزیت با جمع بندی مجموعه نظرات، خط

ص: ۳۶۶

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش؛ توجه شود که این مطالب توسط یکی از کادرهای مسئول (حاشیه مرکزیت) قبل از شهریور ۵۰ اظهار شده که بعدها به جمع مرکزی پیوسته است.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۷۴.

مشی سازمان را در قبال رژیم حاکم تدوین نمود و در اختیار کلیه اعضای سازمان قرار داد.^(۱) این مباحث، که در واقع ترسیم خط مشی «تاکتیکی» سازمان بود - و معمولاً به عنوان «استراتژی» از آن نام برده شده است، به اختصار چنین بود: ۱- ایران کشوری است زیر سلطه امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا؛ که اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است. مناسبات اقتصادی حاکم، در نتیجه رفرم ارضی، از سیستم «بورژوا - ملاک» به «بورژوازی وابسته» تبدیل شده است. ۲- رفرم ارضی باعث شده که از بروز پتانسیل انقلابی در روستا جلوگیری شود؛ بنابراین شروع از روستا (نمونه چین) در ایران ممکن نیست. ۳- رژیم ایران یک رژیم پلیسی است که همه نیروهای نظامی و انتظامی آن تحت سلطه پلیس سیاسی عمل می کنند؛ که آنها خود از سوی سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا هدایت می شوند. ۴- آگاهی مردم در درجه مناسبی است و دیگر گروه پیشتاز نیاز به افشای ماهیت واقعی رژیم ندارد. ۵- برای توده ای کردن مبارزه و شکستن سدّ یأس، باید جوّ پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد؛ و چنین کاری تنها با عملیات مسلحانه امکان پذیر است. ۶- سازمان، به اتکای ایدئولوژی توحیدی، باور دارد که سنت های انقلابی و مبارزاتی «تشیع» در بسیج توده های مردم در امر مبارزه می تواند نقش بارزی ایفا کند. ۷- شروع مبارزه باید از «شهر» صورت بگیرد و آن گاه به «روستا» کشیده شود. ۸- در بردن مبارزه به روستا، باید مناطق استراتژیک انتخاب شود؛ یعنی از جهات گوناگون انسانی، طبیعی و جغرافیایی و... مناسب باشد. ۹- پیروزی نهایی از طریق تشکیل «ارتش آزادی بخش» و «جنگ چریکی روستایی» امکان پذیر است. سازمان، پس از بردن جنگ به روستا، باید در صدد تشکیل چنان ارتشی برآید. ۱۰- سازمان، در تحلیل نهایی، تضاد اصلی حاکم بر جامعه را «تضاد خلق و امپریالیسم» تشخیص می دهد که حل آن و پیروزی خلق تنها از طریق یک مبارزه قهرآمیز توده ای درازمدت ممکن

ص: ۳۶۷

۱- همان: ص ۳۶ و صص ۷۴ - ۷۵. شرح تأسیس...: ص ۳۷.

است. این نتیجه گیری ها بیشتر تحت تأثیر انقلاب های کوبا و الجزایر و فلسطین و موج چریکی آمریکای لاتین - به شیوه ای تلفیقی - به دست آمده بود که البته رفرم ارضی در ایران و تغییر ساختار روابط در روستاها نیز در انتقال تر «روستا - شهر» به «شهر - روستا» تأثیر داشت؛ ولی در هر حال «روستا» فراموش نمی شد!^(۱)

تحلیل ها و مواضع سیاسی

اشاره

برای درک بهتر فضایی که سازمان در آن به سر می برد و دریافت نقطه نظرهای استراتژیکی و تاکتیکی آن، لازم است آخرین تحلیل های سیاسی سازمان را بررسی کنیم. آنچه در پی می آید آخرین مواضع آنها است (تا پیش از ضربه شهریور ۵۰) و تنها از ذکر مجدد تحلیل طبقاتی و دیدگاه های اقتصادی صرف نظر شد؛ چراکه پیش از این در عنوانی مستقل آمد.

مرحله انقلاب

سازمان دید روشن و مشخصی از مرحله انقلاب ندارد. عنوان «انقلاب دموکراتیک» و «حکومت دموکراتیک» نیز بعداً با تأثیرپذیری از فرهنگ مارکسیستی مطرح شد؛ سعید محسن در دفاعیه خود، در بهار ۱۳۵۱، اظهار داشت: درک سیاسی و فرهنگی جامعه به امر انقلاب، در همین یک سال اخیر بعد از شهادت برادران سیاهکلی ما، به طور عجیبی بالا آمده است؛ و مطمئنم که با شهادت سربازان سازمان مجاهدین خلق، انقلاب ما در جامعه ژرف تر و عمیق تر خواهد شد تا پایه های «حکومت دموکراتیک ملی» خود را مستحکم سازد.^(۲) «سازمان عقیده داشت که انقلاب با شرکت کلیه توده ها مرکب از کارگران، دهقانان و اقشار مختلف خرده بورژوازی و با رهبری طبقه کارگر به سرانجام خواهد رسید. سازمان بدون اینکه مرحله بینابینی و از جمله مرحله انقلاب دموکراتیک را در نظر داشته باشد، روی جنبه سوسیالیستی انقلاب تکیه داشت و آن

ص: ۳۶۸

۱- شرح تأسیس...: صص ۴۳ - ۴۶. یادداشت های حسین روحانی: صص ۷۵ - ۷۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۲۹؛ سعید محسن.

را با مسئله نابودی استثمار و از بین رفتن طبقات توضیح می داد. البته اصطلاح جامعه بی طبقه توحیدی، اگر چه از همان ابتدا به لحاظ مضمونی مطرح بود لیکن تحت این عنوان دقیقاً از سال های ۵۰ به این طرف مطرح گردید؛^(۱) و در این مورد در پاسخ به مارکسیست ها که می گفتند: آنچه که شما در نظر دارید عملاً همان است که مارکسیست ها معتقدند؛ سازمان می گفت: ما معتقدیم که این وظیفه [را] یک سازمان اسلامی و توحیدی می تواند انجام دهد و البته تا جایی که مارکسیست ها پایبند این مسئله باشند، در عمل با آنها همکاری خواهیم کرد. و در مورد مسئله رهبری سیاسی جامعه، این صلاحیت را در عین حال که برای سازمان قایل بود، اظهار می داشت که در صورت صداقت نیروهای مارکسیستی، دلیلی بر کنار گذاشتن آنها از شرکت در رهبری سیاسی ندارند.»^(۲)

امپریالیسم

امپریالیسم^(۳) سازمان، در توضیح «حق» و «باطل»، امپریالیسم جهانی را مهم ترین نیروی باطل عصر ما تحلیل می کرد؛ چرا که در شرایط کنونی این نیرو نقش اصلی را در بازداشتن توده ها و مستضعفان از مسیر تکامل (سبیل الله) ایفا می کند؛ و وقتی که مبارزه در راه خدا، برداشتن سدها و موانع راه تکامل و جنگ با نیروهایی است که این راه را سد می کنند (یصدون عن سبیل الله)، طبعاً «افضل الجهاد» مبارزه برای نابودی و از میان برداشتن امپریالیسم است که در تحلیل سازمان بزرگترین سد راه تکامل شناخته می شود.

در تبیین سیاسی پدیده امپریالیسم باید گفت که امپریالیسم عبارت است از مجموعه ای از کشورهای غربی و معروف به «آزاد» و «بلوک غرب» (اروپا و آمریکا)، که به استثمار و استثمار تمامی توده ها و مستضعفان جهان - چه در کشورهای خود و چه در سرزمین های دیگر - به خصوص در کشورهای جهان

ص: ۳۶۹

۱- به طور مشخص این اصطلاح اولین بار در دفاعیه ناصر صادق، در فروردین ۵۱، به کار رفت: «سازمان مجاهدین خلق ایران با پذیرش ایدئولوژی مرگ، وظیفه خود می داند که در نوک پیکان مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی، راهگشای خلق به سمت جامعه ای توحیدی، آزاد، بی طبقات باشد.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۹۱؛ ناصر صادق. همچنین، ضمن دفاعیات میهن دوست، این جملات تکرار شده اند. همان: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۷۳.

۳- همان: صص ۶۰ - ۶۲. شرح تأسیس...: صص ۱۰-۱۳. قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۶۹ - ۷۲ و ۷۸ - ۷۹ و ۸۵ - ۸۸؛ ناصر صادق. همان: صص ۱۲۳ - ۱۲۸؛ علی میهن دوست.

سوم پرداخته اند. آمریکا از اوایل این قرن، در سایه رشد سریع صنعت و سرمایه داری، به جرگه امپریالیست ها پیوست؛ تا آنجا که پس از جنگ جهانی دوم گوی سبقت را از دیگر کشورهای استعماری ربود و به تدریج در رأس آنها قرار گرفت. پیش از نیمه اخیر قرن بیستم، کشورهای مستعمره - مستقیماً - توسط استعمارگران اداره می شدند و حکمرانان سیاسی و نظامی کشور استعمارگر - مستقیماً - اداره امور این کشورها را در دست داشتند. افزایش آگاهی سیاسی توده های تحت ستم مستعمرات، به خصوص در دوران جنگ بین الملل دوم و پس از آن، باعث شد که موج مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه در این سرزمین ها بالا-رود و مردم این کشورها، به رهبری عناصر ملی و آزادیخواه، خواستار رهایی و آزادی خود از زیر یوغ استعمارگران شوند. این عامل سبب شد که استعمارگران قدیم و جدید، با - به اصطلاح - اعطای استقلال و آزادی به این کشورها و به رسمیت شناختن حاکمیت سیاسی آنها، سعی کنند این کشورها را زیر سلطه اقتصادی خود درآورند. این بار استعمار و استثمار این ملت ها به صورت غیرمستقیم و توسط حکومت های خودی ولی دست نشانده و سرسپرده کشورهای استعماری انجام می گرفت. این شیوه جدید، که با عنوان «استعمار نو» یا «نئو کلنیالیسم» معروف شد، هم مشکل شورش کشورهای تحت سلطه را که خواستار آزادی و استقلال بودند - تا مدت ها - حل می کرد و هم این امتیاز را برای استعمارگر (متروپل) داشت که با هزینه کمتر و در واقع با هزینه کشور تحت استعمار (کلنی) همچنان ثروت و ذخایر آنان را غارت می کرد. در دوران «استعمار نو» اکثر کشورهای جهان سوم، به رغم استقلال ظاهری سیاسی، نه تنها از نظر اقتصادی وابستگی کامل به کشورهای امپریالیستی داشتند بلکه به تبع وابستگی اقتصادی هرگونه استقلال سیاسی را نیز از دست می دادند. آمریکا، انگلستان و فرانسه از مهم ترین کشورهای امپریالیستی اند که به همراه دیگر شرکای استعمارگیشان می کوشند، با این شیوه جدید استعماری، کشورهای جهان سوم را - چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی - تحت سلطه خویش نگه دارند؛ و از این طریق اولاً به غارت مواد اولیه و خام این کشورها، که شدیداً مورد نیاز صنایع امپریالیستی است، پردازند و ثانیاً سطح صنعت کشورهای مزبور را عقب نگه دارند، تولید و صادرات آنها را محدود به همان مواد خام نمایند و در واقع اقتصادی «تک محصولی» بر آنها تحمیل کنند. چنین است که آنها را از نظر صنعتی و - حتی - کشاورزی نیازمند خود می نمایند و از این راه کشورهای زیرسلطه را به صورت بازار

مناسب محصولات صنعتی و کشاورزی خود در می آورند؛ و بالاخره در جهت حفظ و تأمین امنیت لازم برای چپاول و غارت، بخش مهمی از درآمد این کشورها را به خرید سلاح های ساخت خود اختصاص می دهند و به این ترتیب با هزینه کشورهای زیرسلطه و با ابزارهایی چون پیمان های دوجانبه یا چند جانبه نظامی، زمینه های تثبیت و تحکیم وابستگی آنها به کشورهای امپریالیستی فراهم می آید. از نظر سازمان، آمریکا در رأس کشورهای امپریالیستی قرار داشت. این قدرت بزرگ استعماری، با شیوه نو استعماری و به دنبال تضعیف امپراتوری های استعمارگر انگلیس و فرانسه در پی دو جنگ جهانی، توانست پای خود را جای امپریالیست های کهن بگذارد و بسیاری از کشورهای جهان سوم را وابسته سازد؛ و بدین طریق با انعقاد قراردادهای متعدد اقتصادی و پیمان های نظامی متنوع و پیچیده، برتری خود را بر دیگر کشورهای سرمایه داری غرب و ژاپن حفظ نماید.

شوروی و چین

شوروی و چین (۱) در تحلیل سازمان، انقلاب های سوسیالیستی روسیه و چین به عنوان انقلاب زحمتکشان و توده های تحت ستم این کشورها، به رهبری «لنین» و «مائو» - که ادامه دهنده راه انبیاء در دوران معاصر و انقلابیون پیشتاز تلقی می شدند - ارزیابی می شد. در خصوص شوروی سازمان بر آن بود که از دوره «استالین» و به خصوص پس از او، انحراف در دستگاه رهبری این کشور به وجود آمده و آن را روز به روز از ویژگی های انقلابی و توده ای - که «انقلاب اکتبر» تجسم آن بود - دور کرده و می کند؛ با این همه شوروی را «ضد انقلابی» تلقی نمی کرد و تضادهای بین شوروی و آمریکا و دیگر امپریالیست ها را - گرچه در مواردی از نوع تضادهای «غیرانقلابی» می دانست، در مجموع از مقوله «ضدانقلابی» ارزیابی نمی کرد. (۲)

ص: ۳۷۱

- ۱- شناخت: بخش هایی که در ادامه بحث «تشکیل گروه سیاسی» نقل شد. بخش هایی از، راه انبیاء راه بشر. رهنمودهای شیوه تحلیل...: بخش هایی که نشانگر مواضع گذشته و حال سازمان بوده است. یادداشت های حسین روحانی: صص ۶۲ - ۶۴؛ با تلخیص و تصرف. قسمتی از دفاعیات سازمان...: فراهایی از دفاعیات سعید محسن، ناصر صادق و علی میهن دوست.
- ۲- از سال ۵۰ به این طرف، با توجه به نمودهای عینی رفتار شوروی در مورد ایران و خاورمیانه عربی، سازمان سیاست خارجی شوروی را زیر سؤال قرار داد و آن را در مواردی به نفع ارتجاع و امپریالیسم تلقی نمود؛ لیکن شوروی را کشوری امپریالیستی - آنچنانکه مارکسیست شدگان سازمان (مجموعه پیکار، نبرد و آرمان) بعدها ارزیابی کردند - نمی دانست.

سازمان همواره انقلاب چین و رهبری آن - به خصوص شخص «مائو» و بعدها «لین پیاو» معاون وی - را مورد تأیید قرار می داد. این امر به ویژه در سال های نخستین بنیانگذاری سازمان بیشتر مشهود بود؛ چرا که در آن زمان، چین موضعی به شدت ضد آمریکایی داشت، در صدد بود تا در برابر «سازمان ملل متحد» - که در آن زمان عضویتی در آن نداشت - «سازمان ملل کشورهای جهان سوم» را پدید آورد، همکاری استراتژیک گسترده ای در همه زمینه ها با کشورهای عضو جنبش عدم تعهد داشت و مهم تر از همه - در تحلیل و دید سازمان - اینکه در این کشور در سال ۱۹۶۷ یک «انقلاب فرهنگی» به رهبری مائو به راه افتاد که برخلاف برخی از جزمی گراهای مارکسیست که نقش عامل «اقتصاد» را بیش از حد عمده می کردند،^(۱) بیانگر اهمیت یافتن نقش «فرهنگ» و «انسان» در تحولات اجتماعی بود. عامل مهم دیگری که در تحلیل «ارادتمندانه» (سمپاتیک) سازمان از چین اثر گذار بود، منابع مکتوب آموزشی سازمان بود که بخش اعظم آن به «مائو» و «حزب کمونیست چین» تعلق داشت؛ تا آنجا که کلمات قصار «مائو»، که در کتاب سرخ توسط «لین پیاو» گردآوری شده بود و همچنین کتاب چگونه می توان یک کمونیست خوب بود نوشته «لیوشائوچی» رییس جمهور چین، که بعدها در جریان انقلاب فرهنگی طرد و تصفیه شد، مورد احترام و استناد سازمان و از منابع آموزشی آن بودند. با همین تحلیل بود که سازمان در نیمه اول سال ۱۳۵۰، از طریق سفارت چین در فرانسه، کوشید با این کشور ارتباط برقرار کند تا بتواند از امکانات آن جهت آموزش نظامی افراد خود استفاده کند؛ که البته مورد موافقت سفارت قرار نگرفت.^(۲) سازمان سیاست ضد شوروی چین را همواره از موضعی انقلابی ارزیابی می کرد و آن را مورد تأیید قرار می داد.

ص: ۳۷۲

-
- ۱- انقلاب فرهنگی چین، که تبعات آن در خود چین شاید به شدت عوارض تصفیه های استالینی در شوروی بود و سرانجام روند «مائوزدایی» را در پی داشت، در مبانی ارزشی سازمان جزء «محکومات» بود. تا آنجا که سعید محسن، در دفاعیه خود، تحقق اندیشه امام علی (ع) را در آن می دید: «جهان امروز در اقصی نقاطش تحقق افکار بلند علی را نوید می دهد؛ اگر در چین به انقلاب فرهنگی می رسند، اگر در جامعه کوبا [و] ویتنام نهضت هایی هستند که به ندای وجدان و اخلاق به سوی تعالی پیش می روند، اگر فداکاری انسان برای انسان امروز حماسه تاریخ قرن بیستم را متصور می نماید، ما بر قله های تاریخ اندیشه علی را محقق می بینیم.» قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۳۲؛ سعید محسن.
 - ۲- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر. یادداشت های حسین روحانی: ص ۶۳.

سازمان از ابتدای تشکیل، مثل همه جریان‌ها و افراد همان نسل که - با هر ایدئولوژی - در جریان مبارزه قرار داشتند و یا نسبت به مظالم امپریالیسم و رژیم شاه احساس بیزاری می‌کردند، تحت تأثیر دو

جریان «کمونیستی» و «ناسیونالیستی» که هر یک به نحوی در مبارزات رهایی‌بخش در سطح جهان نقش داشتند قرار گرفته بود. انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین، انقلاب ویتنام و بالاخره انقلاب کوبا نمونه‌هایی از جریان نخست بودند که سازمان به درجات مختلف تحت تأثیر فرهنگ آنها قرار داشت؛ و از آموزش‌ها و تجربیات این انقلاب‌ها در آموزش، خط مشی و عملکردهای خود سود می‌جست که برای نمونه می‌توان از مطالعه و آموزش کتاب‌ها و رساله‌های زیر نام برد: چه باید کرد (لنین) ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی (استالین)، چهار مقاله فلسفی، آموزش خود را از نو بسازیم، اصلاح سبک کار حزبی، استراتژی جنگ‌های پارتیزانی در چین، کتاب سرخ (مائوتسه تونگ)، چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود (لیو شائوچی)، نوشته‌هایی درباره انقلاب ویتنام و آثار و کتبی که به انقلاب کوبا مربوط می‌شد؛ اعم از آنچه به خود کوبا و رهبر آن «فیدل کاسترو» می‌پرداخت و یا آثاری که در مورد فعالیت‌های مبارزاتی و چریکی «چه گوارا» در کشورهای آمریکای لاتین و به طور مشخص بولیوی نوشته شده بود؛ و نیز نوشته‌های متعدد «چه گوارا» و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین مانند «کارلوس ماریگلا»، که پس از ترجمه به زبان فارسی مورد مطالعه و آموزش اعضای سازمان قرار می‌گرفت. عین تماسی که با سفارت چین در فرانسه گرفته شد، در همان زمان با سفارتخانه‌های ویتنام و کوبا نیز صورت گرفت؛ انگیزه نیز استفاده از تجربیات انقلابی این کشورها در جهت مبارزه با رژیم شاه و نابودی آن بود. از این تماس‌ها نیز نتیجه مشخصی حاصل نگردید. (۱) در چارچوب جریانات کمونیستی باید از «عدن» و «ظفار» نیز نام برد که مورد تأیید سازمان بود. (۲) سازمان در قطب ناسیونالیستی و میهنی، یا انقلاب‌های ناسیونالیست و حرکت‌های استقلال‌طلبانه، بیش از همه تحت تأثیر و هوادار انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین بود؛ چراکه هر دو به دنیای اسلام تعلق

ص: ۳۷۳

- ۱- خلاصه پرونده‌ها... بدیع زادگان، اصغر و باکری، علی. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۶۵.
- ۲- ارتباط با «جمهوری خلق یمن جنوبی»، که پیش‌تر «جبهه آزادیبخش خلق عدن» نام داشت و «جبهه آزادیبخش خلق ظفار» در سال‌های بعد از ۵۰ (به خصوص ۵۲ - ۵۴) نزدیکتر شد.

داشت و ایدئولوژی دینی و فرهنگ اسلامی در پیدایش آنها مؤثر بود. از این رو سازمان تلاش می کرد تجربیات این دو انقلاب را، که یکی از آنها (الجزایر) به پیروزی هم منجر شده بود، مورد استفاده قرار دهد.

در سال ۱۳۴۸ کتاب افضل الجهاد (برترین جهاد)، که «عمار اوزگان» یکی از کادرهای رهبری انقلاب الجزایر تألیف کرده و در آن روند انقلاب الجزایر و تاریخ آن را مورد تحلیل قرار داده بود، توسط سازمان - به صورت تلخیص شده - ترجمه شد؛ و متن کامل آن بعدها توسط دکتر حسن ابراهیم حبیبی ترجمه و توسط نهضت آزادی خارج از کشور منتشر شد.^(۱) ترجمه متن تلخیص شده در سطح سازمان انتشار یافت و یکی از متون آموزش سیاسی آن قرار گرفت. خط مشی استراتژیک سازمان یعنی مبارزه مسلحانه چریکی، که در سال ۱۳۴۷ تعیین شد، تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر انقلاب الجزایر و مبارزه مسلحانه در این کشور بود؛ که در ۱۹۵۴ توسط «جبهه آزادی بخش ملی الجزایر» شروع شد. سازمان بر این نظر بود که شرایط سیاسی ایران، پس از ۱۵ خرداد، شباهت زیادی به شرایط سیاسی الجزایر در سال های اول دهه ۵۰ میلادی دارد. مردم الجزایر، در آن مقطع تاریخی، نسبت به کارایی همه سازمان های سیاسی که نتوانسته بودند مبارزات مردم را علیه استعمار فرانسه رهبری کنند و به سرانجام رسانند، احساس سرخوردگی و نومیدی داشتند؛ و به خصوص نسبت به اختلافات سیاسی گروه ها و مرزبندی بین آنها کاملاً بی تفاوت شده بودند. این موجب شد که مردم نسبت به پیروزی هرگونه حرکت انقلابی علیه فرانسه بدبین باشند؛ به طوری که به قول «عمار اوزگان» فرانسه توانسته بود حاکمیت و سلطه خود را بر پایه این بدبینی و یأس توده ها تقویت نماید و به طور فعال بدبینی و بی اعتمادی نسبت به نیروهای خودی را در میان مردم دامن بزند. «اوزگان» نتیجه می گیرد که برای از بین بردن روحیه سرخوردگی و یأس مردم، باید بدور از هرگونه مجامله سیاسی به «عمل انقلابی» پرداخت تا مردم در جریان عمل، اعتماد از دست رفته را باز یابند و امکان پیروزی علیه استعمار را باور نمایند. وی می گوید مردم الجزایر در مقطع سال ۱۹۵۴ و سال های پیش از آن، همانند پرنده ای که قدرت افسونگر مار او را هیپنوتیزم می کند، در برابر قدرت افسانه ای فرانسه و پلیس و ارتش آن که نزدیک به یک میلیون آن به الجزایر گسیل شده بود، مقهور شده بودند و

ص: ۳۷۴

۱- استناد ما به تکثیر این کتاب توسط انتشارات ابوذر در سال ۱۳۵۷ است.

هیچ گاه نمی توانستند تصور مقاومت در برابر این نیروی استعماری و نابودی آن را به مخیله خویش راه دهند. در اینجا بود که می بایست به هر شکل ممکن این طلسم شکسته و نیروی واقعی مردم به آنها باز گردانده می شد؛ و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه حرکتی از سوی مردم برای مقابله با فرانسه وجود نداشت. با چنین تحلیلی از شرایط سیاسی الجزایر، هسته متشکل انقلابی با نام «جبهه آزادی بخش ملی

الجزایر» شکل گرفت و در اول نوامبر ۱۹۵۴ یک رشته عملیات گسترده تخریبی را در نقاط مختلف الجزایر علیه مؤسسات فرانسوی - الجزایری صورت داد. «اوزگان» این رشته عملیات را به «غرش رعد در آسمان بی ابر» تشبیه می کند که در ابتدا برای مردم الجزایر قابل باور نبود. با اوج گرفتن عملیات «ارتش آزادی بخش ملی الجزایر»، مردم به تدریج به نیروی خفته خویش آگاه شدند و توانستند باور کنند که «بال دارند و می توانند بر فراز مار استعماری فرانسه به حرکت در آیند». ملت الجزایر «قدرت پرواز» خود را این چنین باز یافت و در طول سال ها مبارزه مسلحانه، بزرگترین ارتش استعماری جهان را شکست داد. سازمان همین برداشت را در مورد وضع سیاسی ایران، در سال های پس از ۱۵ خرداد داشت و چنین تحلیل می کرد که در این شرایط، سازمان های سنتی ناتوانی خود را در رهبری مبارزات مردم به اثبات رساندند. مردم در عمل دریافتند که این سازمان ها قابل اعتماد نیستند؛ چرا که درست در حادترین شرایط، آنها را در برابر رژیم و نیروهای سرکوبگرش تنها گذاشتند. این امر زمینه را برای بدبینی و بی اعتمادی مردم نسبت به هر گونه تشکیلات و سازمان سیاسی فراهم ساخت. این بی حرکتی و بی اعتمادی را جز با ابراز شایستگی سیاسی و «انقلاب در عمل» نمی توان از بین برد. از این رو باید همان گونه که انقلابیون الجزایری در سال ۱۹۵۴ در الجزایر عمل کردند، سازمان نیز پس از کسب آمادگی های لازم سیاسی و نظامی، یک رشته عملیات نظامی گسترده را - به طور همزمان و مداوم - در تهران و دیگر شهرستان ها تدارک ببیند و از این طریق مردم را به نیروی خودشان واقف کند و اعتماد از دست رفته را بدان ها باز گرداند. (۱)

وجود مشابهت در شرایط سیاسی الجزایر و ایران، به زعم سازمان، زمینه ای شد برای برخورد فعال با

ص: ۳۷۵

۱- چنانکه ملاحظه می شود در تحلیل های سیاسی گروه ها و سازمان هایی که خود را «پیشتاز» قلمداد می کردند، چه سازمان مجاهدین خلق و چه چریک های فدایی خلق و - پیش از آنها - چه گروه جزنی و... آنچه غلبه دارد احساس «قیم بودن» و «نماینده مردم» است. تعمیم شرایط سایر کشورها بر «مردم» ایران در این تحلیل ها نیز کاملاً مشهود است.

مسائل انقلاب الجزایر، تحلیل از نقاط قوت و ضعف آن و تلاش در به کارگیری و درس آموزی از تجربیات آن. آنچه یادآوری آن ضروری است، بررسی نگاه سازمان به حکومت الجزایر پس از کودتای ۱۹۶۵ «حواری بومدین» و کنار گذاردن «احمد بن بلا» از قدرت است. گرچه این اقدام گامی به عقب تحلیل می شد اما سازمان در مجموع حکومت «بومدین» را یک «دولت انقلابی» ارزیابی می کرد و با همین دید در نیمه اول سال ۱۳۵۰ تماس هایی با سفارت الجزایر در پاریس، با هدف استفاده از تجربیات نظامی انقلاب الجزایر و امکان دوره دیدن برخی از اعضای سازمان در این کشور، گرفته شد که به نتیجه ای منجر نگردید و عملاً ناکام ماند. (۱) در بخش مربوط به اعزام نیروهای سازمان به فلسطین، جنبه هایی از علایق سازمان به جنبش فلسطین را توضیح خواهیم داد؛ لیکن ضروری است در خصوص ریشه ها و علل این علایق و آنچه که - به طور کلی - نیروهای انقلابی ایران را با جنبش ضد صهیونیستی مربوط می ساخت، توضیحاتی داده شود. (۲)

انقلاب فلسطین از آن جهت که بعد از سال ها سکوت و بی حرکتی اعراب و در پی شکست های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ موجودیت خود را اعلام کرده بود و از آن رو که در قلب خاورمیانه و ارتجاع منطقه در برابر بزرگترین زرادخانه آمریکا در خاورمیانه و خاور نزدیک، یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل ابراز وجود کرده بود و می توانست نه تنها بر سرنوشت صهیونیسم بلکه - پیش از آن - بر روی ارتجاع منطقه تأثیر اساسی بگذارد و بالاخره از آن جهت که مردم ایران نسبت به مسئله فلسطین از دیرباز علاقه خاصی نشان می دادند، مورد توجه فراوان سازمان قرار گرفت. بخش مهمی از آموزش سیاسی سازمان را مسائل مربوط به انقلاب فلسطین تشکیل می داد و حتی از سال ۱۳۴۶ تمامی گفتارهای «صوت العاصفه» به فارسی

ص: ۳۷۶

۱- در گفتار دوم ضمن بیان تاریخچه و شرح فعالیت های دانشجویی خارج از کشور، به سابقه ارتباط اعضای نهضت آزادی خارج از کشور با دولت «جمال عبدالناصر» در مصر اشاره شد. به نظر می رسد با توجه به این سابقه و نیز نحوه استدلالی که در اندیشه بنیانگذاران سازمان بوده، «خط» این ارتباط ها و تماس های متعدد و عجولانه با دولت های شوروی، کوبا، ویتنام، الجزایر، چین و... و نوعی اتکا به کمک های خارجی - البته بیشتر به لحاظ امکانات آموزشی، که قطعاً تبعات سیاسی هم می داشته است - در تداوم همان تجربه ای بود که «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) از سر گذرانده بود؛ این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که بعضی از اعضای «سماع» بعداً در ارتباط مستقیم با سازمان در اروپا قرار گرفتند و اغلب فعالیت های تبلیغاتی، انتشاراتی و ارتباطی سازمان را عهده دار شدند.

۲- شرح تأسیس...: صص ۳۶ - ۳۷ و ص ۴۶.

ترجمه و در داخل سازمان منتشر می شد. در جریان عمل نیز - چنانکه در جای خود توضیح داده خواهد شد - پس از تدوین استراتژی سازمان، مقدمات تماس و ارتباط با سازمان «الفتح» که بزرگترین و اولین سازمان چریکی فلسطینی بود و در مقایسه با سازمان های مارکسیستی با ایدئولوژی سازمان نیز تا حدودی همخوانی داشت، برقرار شد و بالاخره سازمان موفق گردید تعداد قابل ملاحظه ای از اعضا و کادرهای خود را برای گذراندن دوره

آموزشی نظامی و چریکی به اردوگاه های فلسطینی اعزام دارد و رابطه ای نزدیک و عمیق بین سازمان و جنبش فلسطین - به خصوص «الفتح» - پایه گذاری شود. از همان سال های ۴۹ و ۵۰، که سازمان در ارتباط نزدیک با انقلاب فلسطین قرار گرفت، ضعف های عمده ای را در این نهضت و به ویژه رهبری آن تشخیص داد که در سطح درون سازمان مطرح بود ولی اساسا به رابطه دو جریان نیز صدمه ای وارد نساخت. از جمله این ضعف ها، که در تحلیل سازمان طرح می شد، اینها بودند: ناتوانی «الفتح» در سازماندهی توده های فلسطین و استفاده از نیروی همه آنها در مبارزه با صهیونیسم، نداشتن یک تشکیلات مکتبی و مبتنی بر ایدئولوژی مشخص - چنانکه «الفتح» نیز خود را مجموعه ای از نیروهای مختلف با ایدئولوژی و گرایش های مختلف (اعم از اسلامی و غیراسلامی) می دانست - سازشکاری و مصالحه با رهبران مرتجع کشورهای عربی و درس نیاموختن از شکست هایی که در گذشته از سوی این رهبران به انقلاب فلسطین وارد آمده است. (۱)

ص: ۳۷۷

اشاره

چنانکه بیان شد سازمان از بدو تشکیل بر این نکته که مبارزه یک علم و فن است تکیه می نمود؛ علم و فنی که باید همانند دیگر علوم و فنون آموخت و کسائی به طور کامل و همه جانبه قادر به فراگیری این علم و فن هستند که مبارزه را یک حرفه تلقی نمایند و «مبارز حرفه ای» باشند؛ نه اینکه مبارزه را امری حاشیه ای و جنبی تلقی کنند. یکی از انتقاداتی که سازمان به نهضت آزادی و سران آن داشت این بود که آنها مبارزه را نه به عنوان مسئله ای محوری بلکه در جنب سایر مشاغل و فعالیت های خود - و چه بسا در رده آخر - قلمداد می کردند. پس مبارز حرفه ای تنها در شرایطی می تواند به مفهوم واقعی عنوان خود تحقق بخشد که در یک تشکیلات انقلابی حرفه ای، منسجم و پولادین قرار داشته باشد. بنابراین شرط اساسی برای رهبری مبارزه و انقلاب، وجود یک تشکیلات انقلابی حرفه ای است که اعضای آن را مجرب ترین، آزموده ترین، حرفه ای ترین و انقلابی ترین افراد تشکیل دهند؛ و بدون چنین تشکیلاتی، هیچ مبارزه و انقلابی به ثمر نخواهد رسید. آنچه در خصوص سازمان و انقلابی حرفه ای بیان شد، گریه برداری رهبران سازمان از نظرات «لنین» در چه باید کرد بود؛ آنجا که در خصوص وظایف پیشتاز یا آوانگارد بحث می کند و جز در شرایط حرفه ای

اصول تشکیلات

اصول حاکم بر تشکیلات سازمان عموماً «از فرهنگ مارکسیستی و به خصوص از فرهنگ حزب کمونیست چین تأثیر می گرفت و تصادفی هم نبود که در ارتباط با آموزش تشکیلاتی، نوشته هایی در همین زمینه از «مائوتسه دون [تونگ]» و «لیوشائوچی» نظیر اصلاح سبک کار، [علیه] لیبرالیسم و چگونه می توان یک کمونیست خوب بود، مورد استفاده و مطالعه اعضا قرار می گرفت». (۲) اصول مورد قبول سازمان در امر تشکیلات سه اصل زیر بود که در واقع جمع بندی مائوئیستی از مبانی استالینی تئوری تشکیلاتی بود: الف - اصل «سانترالیسم دموکراتیک»: مهم ترین اصل تشکیلاتی، که سازمان هم روی آن تکیه می کرد، «سانترالیسم دموکراتیک» بود که به نوعی دو اصل سانترالیسم (مرکزیت) و دموکراسی را در برداشت. «سانترالیسم» یعنی وجود مرکزیت و تمرکز رهبری در تشکیلات؛ به این ترتیب که کلیه اعضا و ارگان های تشکیلاتی، در سطوح مختلف، موظف به پیروی و تبعیت از مرکزیت سازمان اند و نیز هر ارگان تشکیلاتی موظف به تبعیت از ارگان بالاتر از خود است. واژه «دموکراتیک» به معنی وجود دموکراسی در سازمان و تأمین حق اظهارنظر، پیشنهاد و انتقاد برای کلیه اعضا نسبت به ارگان خود یا ارگان های بالاتر و رهبری سازمان و نیز برای هر ارگان نسبت به ارگان های بالاتر و رهبری است. در تئوری، دو اصل فوق لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند و هر یک بدون دیگری موجب انحراف در حرکت سازمان می شود. وجود مرکزیت بدون دموکراسی زمینه دیکتاتوری را در سازمان فراهم می کند و کار به جایی می کشد که مرکزیت و یا هر ارگان، به جای کل سازمان و یا ارگان ها و افراد پایین تر از خود تصمیم گیری کند و حقوق افراد و ارگان های پایین را زیر پا بگذارد. از طرف دیگر وجود دموکراسی بدون سانترالیسم و مرکزیت متمرکز، موجب نوعی لیبرالیسم و آزادی افسارگسیخته و بی بندوبار در تشکیلات می شود. به این ترتیب، هر فرد و ارگانی بدون توجه به تصمیمات رهبری و ارگان بالاتر، بر اساس رأی و تصمیم خود عمل خواهد کرد؛ و چنین وضعی سازمان را به سوی هرج و مرج و اضمحلال می کشاند.

ص: ۳۸۰

۱- لنین، چه باید کرد؟.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۵.

حال بینیم در عمل چه پیش آمد؛ از زبان سه نفر - در رده ها و مسئولیت های مختلف - مفهوم «سانترالیسم دموکراتیک» و دامنه و محدوده اجرایی آن را می خوانیم. فرد اول در سطح مرکزیت و رهبری قبل از ضربه شهریور ۵۰ بوده؛ فرد دوم جزء کادرهای قبل از شهریور به شمار می آید؛ و فرد سوم پیش از ۵۰ از کادرهای مسئول بوده و در سال های بعد به سطح رهبری سازمان هم رسیده است. [۱-] نظرخواهی؟! ما از این حرف ها نداشتیم! ما در عمل سانترالیسم دموکراتیک را نداشتیم؛ چنین چیزی را نداشتیم. آن چیزی که مطرح بود این بود که نظرات از بالا به پایین می رفت. از پایین همیشه اطلاعات جمع می شد. اصولاً قبل از مقطع ۵۰ رسم نبود که نظرخواهی بشود؛ این هم به علل امنیتی بود. (۱) [۲-] دموکراسی و این حرف ها نبود؛ اینها شعار است. واقعیت مسئله این است که من در مقابل سعید، که ده سال از من بزرگتر بود، چیزی نمی توانستم بگویم. چه بگویم؟ دو تا کتابی را که خوانده ام بگویم فلان جایش به نظر من اشتباه است؟! [...] من نمی گویم ما فقط در حد یک پیچ و مهره بودیم؛ نه، پیچ و مهره نبودیم ولی نظرات ما در مقابل نظرات آنها ارزشی نداشت. (۲)

[۳-] شاید اگر همان بحث [عملیات بزرگ قبل از شهریور ۵۰] در رده های پایین تر مطرح می شد نتایج دیگری گرفته می شد؛ یعنی این تفکر رهبری سازمان در آن زمان بود که به خاطر مشکلات امنیتی، این بحث ها را به رده های پایین تر نمی کشاند. همین امر باعث می شود که از نظرات درست تری، که می توانست از افراد پایین تر ارائه شود، محروم بمانند. همین هم در واقع نقص یک سازمان است که شما نمی توانید همه چیز را با هم بخواهید؛ هم بخواهید اطلاعات محفوظ بماند [و] هم بخواهید دموکراسی کاملی داشته باشید! اینها با هم جمع نمی شود. با وجود اینکه اسم مرکزیت «دموکراتیک» است ولی نه می تواند مرکزیت کاملی باشد [و] نه می تواند دموکراسی کاملی داشته باشد. هر سازمانی با ترکیبی از این دو زندگی می کند؛ بعضیها فقط با مرکزیت پیش می روند، بعضیها با دموکراسی می توانند پیش بروند. (۳)

ب - اصل «انتقاد و انتقاد از خود»: بر طبق این اصل، هر یک از افراد سازمان حق دارد و حتی موظف است که در صورت مشاهده خلاف و انحراف، در هر فرد و ارگان تشکیلات - و در هر سطحی که باشد -

ص: ۳۸۱

- ۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.
- ۲- گفت و گوها: عبدالله محسن.
- ۳- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

آن را مورد انتقاد قرار دهد؛ فرد و ارگان مورد انتقاد نیز وظیفه دارد که در برابر این انتقاد موضعگیری لازم را کرده پاسخ مقتضی بدان بدهد. همچنین بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان موظف است که با اشتباهات و انحرافات خود - چه آنها که توسط دیگران مورد انتقاد قرار گرفته و چه آنها که خود بدان رسیده است - بدون چشم پوشی و اغماض برخورد کند و در صدد اصلاح و تصحیح آنها برآید. این اصل هم در عمل سرنوشتی مانند اصل سانترالیسم دمکراتیک پیدا کرد: [سؤال: مطلب یا نظر یا انتقاد شما به بالا می رسید؟] بله؛ ولی شما فکر می کنید انتقادها در چه حد بود؟ مسئول ما باید می آمد ولی نمی آمد؛ ما انتقاد می کردیم که چرا نیامد! دیر می رسید؛ انتقاد می کردیم که چرا دیر رسیده است! حوزه کار ما خیلی محدود بود؛ خصوصاً که در حوزه کار عملی هم نبودیم. [سؤال: بقیه اعضای گروه شما هم «انتقاد از خود» را به همین شکل داشتند؟] آنها از ما پایین تر بودند؛ جرئت نداشتند به ما انتقاد کنند! ما می گفتیم انتقاد بکنید ولی آنها هم انتقادهاشان در همین حد بود. (۱) ج - اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»: بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان در قبال مسئولیت مشخصی که بر عهده او قرار دارد باید پاسخگو باشد؛ و به هر انتقادی که از سوی اعضا و به خصوص ارگان مربوط به او و نیز ارگان های بالاتر، در ارتباط با مسئولیت وی وارد می شود پاسخ لازم و مناسب را بدهد. فرد نمی تواند با این توجیه که تصمیم گیری ها تنها به او مربوط نمی شود و افراد دیگری نیز در آن سهیم بوده اند، از زیر بار مسئولیت و اشکالات و انتقادات وارد به آن شانه خالی کند. از سوی دیگر، مسئولیت فردی بدین معنا نیست که عضو حق دارد در همه موارد به طور فردی تصمیم گیری کند و آن را پیاده نماید. تصمیم گیری - در سطح تشکیلات - و به تعبیر دیگر «رهبری» باید به صورت «جمعی» باشد؛ تصمیم گیری فردی منجر به انحراف در تشکیلات می شود و زمینه های «رهبری فردی» و «دیکتاتوری تشکیلاتی» را فراهم می آورد. اعمال «رهبری جمعی»، با در نظر گرفتن سطح تصمیم، توسط ارگان مورد نظر یا ارگان های بالاتر و، در آخر در بالاترین سطح، توسط «کمیته مرکزی» و

«کنگره های سازمانی» صورت می گیرد. (۲) البته در عمل این اصل نیز رعایت نشد و از ابتدا «رهبری فردی» حنیف نژاد بر دیگران سایه انداخت و بعدها به استبداد فردی رجوی منتهی گشت.

ص: ۳۸۲

۱- گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۴ - ۴۶. بررسی امکان انحراف...: فصل آموزش و تشریح.

سازماندهی جدید (۱) شکل کار سازمانی در سه سال اول بدین ترتیب بود که عمده مسئولیت ها بر دوش چند تن معدود اعضای مرکزیت و برخی از افراد ارگان های پایین تر بود. هر یک از افراد رهبری مسئولیت اداره چند حوزه و یا اعضای مستقل را بر عهده داشت؛ و هنوز تقسیم کار گروهی، به صورت گسترده آن، به وجود نیامده بود. مرکزیت سازمان تا سال ۱۳۴۵ مرکب از سه نفر بود: محمد حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک بین؛ در اواخر سال ۴۵ مرکزیت چهار نفره شد و اصغر بدیع زادگان نیز به جمع پیشین اضافه شد. حنیف نژاد و سعید محسن - عمدتاً - مسئول تدوین متون ایدئولوژیک و تشکیلاتی بودند و نیک بین مسئولیت تدوین و نگارش مقالات و متون آموزشی سیاسی را به عهده داشت. به جز نیک بین، که هیچ مسئولیت تشکیلاتی و آموزشی را نپذیرفته بود، دیگران هر یک چند حوزه را اداره می کردند. رهبری سازمان، در ۱۳۴۷ و با کنار رفتن عبدی نیک بین، منحصر به سه نفر دیگر بود. با جمع بندی اخیر و تصمیم به تجدید ساختار سازمانی، در سال ۱۳۴۸، افراد دیگری - به تدریج - به مرکزیت سازمان افزوده شدند؛ تا آنجا که در اواخر سال ۴۸ تعداد اعضای مرکزیت به ۱۰ نفر رسید که عبارت بودند از: ۱- محمد حنیف نژاد ۲- سعید محسن ۳- اصغر بدیع زادگان ۴- محمود (محمد) عسکری زاده ۵- بهمن بازرگانی ۶- حسین احمدی روحانی ۷- ناصر صادق ۸- علی باکری ۹- علی میهن دوست ۱۰- نصرالله اسماعیل زاده

ص: ۳۸۳

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی. یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۰ - ۵۲. شرح تأسیس...: صص ۲۴ - ۲۵ و صص ۴۷ - ۴۹.

تشکیل گروه های مطالعاتی و ورود سازمان به مرحله نوین استراتژیک، شیوه های متفاوتی می طلبد که از جمله آنها تمرکز فعالیت های تشکیلات در سه شاخه - به نسبت - مستقل بود. این سه شاخه، که از طریق سرشاخه ها با مرکزیت ارتباط داشتند، تمامی عناصر و اعضای سازمان را شامل می شد. هر شاخه فعالیت زیرشاخه خود را مستقلاً رهبری می کرد؛ و هماهنگی این شاخه ها در جمع مرکزی، از طریق افراد سرشاخه - که اغلب عضو مرکزیت بودند - صورت می گرفت. به این ترتیب، رده های سازمانی در ترکیب جدید به شرح زیر بود: ۱- مرکزیت؛ ۲- شاخه های سه گانه (هر شاخه مرکب از سه عنصر مرکزیت)؛ ۳- حوزه های درجه یک (مرکب از چند کادر همه جانبه)؛ ۴- حوزه های درجه دو (مرکب از چند عضو). این سازماندهی بدین جهت برنامه ریزی شد که در صورت نفوذ و هجوم پلیس، سازمان - حتی الامکان - ضربه پذیری کمتری داشته باشد.

گسترش کمی: عضوگیری های جدید

با حفظ نسبی معیارها و ضوابطی که از ابتدا برای عضوگیری در نظر گرفته شده بود،^(۱) پس از سازماندهی جدید، رهبری سازمان نیاز به یک گسترش کمی را احساس کرد که بالطبع صرفه جویی زمانی و نوعی توسعه نظر را می طلبد؛ ولی بی تردید کیفیت سازمان را تحت تأثیر قرار می داد.^(۲)

از یک سو، نظر به تجربه نیک بین، ضرورت تقویت مبانی ایدئولوژیک توسط رهبری احساس شد و تشکیل «گروه ایدئولوژی» نیز بر این اساس صورت گرفت؛ و از سوی دیگر تقویت کمی تشکیلات، این الزام را در پی داشت که به اصل انگیزه بیشتر توجه شود تا ظرایف ایدئولوژیک. کار آموزشی سازمان که

ص: ۳۸۴

۱- اعتقاد به اسلام، قابل اتکا بودن از نظر امنیتی، عدم وابستگی به خانواده و شغل و دیگر مظاهر زندگی مصرفی، حساس بودن در قبال دردها و نابسامانی های جامعه و احساس مسئولیت در قبال تغییر شرایط جامعه، آمادگی فداکاری در مبارزه علیه شرایط موجود جامعه و ایجاد حکومت اسلامی. در بخش های نخستین این فصل در مورد شرایط و معیارهای عضویت به تفصیل توضیح داده شد. در مورد تأکید بر «حکومت اسلامی» نیز در بخش «تشکیل گروه ایدئولوژی»، ضمن توضیحی درباره کتاب راه حسین، فرازی از آن - در همین زمینه - نقل شد.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.

فی الواقع مرحله مقدماتی برای ورود در بحث های خاص ایدئولوژیک و استراتژیک بود، از ۲ تا ۳ سال به - حداکثر - ۵/۱ سال تقلیل پیدا کرد.^(۱) برخی از اعضای قدیمی بر آن اند که به رغم آنکه گروه اجتماعی تشکیل دهنده سازمان، همگی افرادی متدین بودند ولی «اسلام»، در بحث های تخصصی و سیاسی، جایگاه تاکتیکی به خودش می گرفت. کمبودی که سازمان در مسائل ایدئولوژیک می بیند باعث می شود که «گروه ایدئولوژی» را تشکیل بدهند. قرار شد روی مسائل ایدئولوژیک بیشتر کار شود. تقویت ایدئولوژی در تشکیلات به این معنا نیست که در بنیه اعتقادی افراد تغییر کیفی رخ بدهد؛ هر کس با هر میزان اعتقادی که داشت، وارد تشکیلات می شد و در این زمینه، حرکت خودش را می کرد. در آن زمان کتاب امام حسین در آمده بود، راه انبیاء - راه بشر در آمده بود؛ یا در تبریز ما کتاب اقتصاد به زبان ساده را ایدئولوژیک تر و اسلامی تر می کردیم و روی بچه ها کار می کردیم. خیلی مشکل بود! می توان گفت توجهاتی که به مسئله تقویت ایدئولوژی می شد، بیشتر از این مجرا بود و مسئله انگیزه ای مطرح بود. شاید تحلیل دیگری هم وجود داشته باشد ولی به نظر من مسئله مذهب به تحلیل سازمان از جامعه برمی گشت. همیشه اسلام، در تحلیل سازمان، یک عامل استراتژیک در منطقه بود؛ یعنی تحلیل ما این بود که اگر ایران از چنگ امپریالیسم بیرون بیاید، به دلیل موقعیت اسلامی که دارد، تمام منطقه را به دنبال خودش از چنگ امپریالیسم بیرون می کشد. مثلاً در بحث هایی که در مورد خلیج فارس می شد ما همواره بر مسئله مذهب تکیه می کردیم؛ یعنی مذهب عاملی نبود که ما به طور شخصی یا سازمانی در آن گذار داشتیم بلکه یک مسئله ایرانی بود، یک مسئله منطقه ای بود، مسئله ای استراتژیک بود. به همین خاطر همیشه با فدایی ها (چریکهای فدایی) مشکل داشتیم.^(۲)

در همان مجموعه شرایط عضویت، این واقعیت نهفته است که عنصر «مبارزه» ملاک اصلی است. ملاک اصلی تشکیلات، مبارزه بود؛ و در واقع عنصر واحدی که کل سازمان را به هم ربط و پیوند می داد، مبارز بودن افراد بود. «کسانی که به اشکال «زینبی» یا «حسینی» یا به اشکال میهنی مبارزه می کردند، در تشکیلات بودند. یک چنین ملاکی تشکیلات را به هم پیوند می داد. عناصر اولیه سازمان در یک پراتیک اجتماعی، سیاسی شده بودند و در یک پراتیک سیاسی، به تفکر تشکیلاتی با مشی مسلحانه و قهرآمیز

ص: ۳۸۵

۱- همان: ص ۵۰. در مورد زمان آموزش قول غالب در گفت و گوها اختیار شد.

۲- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

رسیده بودند. بحثی که در بین خود کادرها و عناصر بالای سازمان جریان داشت، در مورد گسترش تشکیلات بود. تحلیل از جامعه این بود که بافت جامعه، بافتی سیاسی - عقیدتی است.»^(۱) در مورد شرط «اعتقاد به اسلام»، آنچه که مورد نظر بود اعتقاد کلی به اسلام و ایجاد حکومت اسلامی بود. این «اعتقاد کلی» - در عمل - طیف های گسترده و متفاوتی را شامل می شد؛ در کنار افرادی که مقلد این یا آن مرجع، به خصوص امام خمینی (ره)، بودند و خود را مقتید به انجام تمام و کمال فرایض می دانستند، افرادی هم یافت می شدند که در عین مسلمان بودن از مرجع خاصی تقلید نمی کردند و حتی در برخی از اصول اعتقادی یا احکام عملی دچار تردید و یا انکار بودند. شکل برخورد سازمان با این افراد، در روند عضوگیری، چنین بود که در قبال این گونه مسائل و ابهامات، کمتر به پاسخگویی می پرداخت و جواب آنها را به بعد موکول می کرد؛ استدلالی هم که به کار می رفت این بود که «اکنون مسائل اساسی تری مطرح است که در مورد آنها اختلاف نظر وجود ندارد و ما می توانیم بر اساس این مبانی مشترک، کار را شروع کنیم و در خلال پرداختن به مسائل اساسی، این بحث ها را نیز به طور جنبی مطرح نموده پاسخ لازم را خواهیم داد.»^(۲) نکته دیگری که می توانست همه را - در عین داشتن آن «اعتقاد کلی» - به وحدت کیفی دیگری رهنمون سازد، این بود که همه اعضا در نهایت باید «تأویل» سازمان را از اسلام می پذیرفتند. سازمان بر اساس یک «اعتراض» - که اصالت دادن به مبارزه نیز از آن برمی خیزد - بنیانگذاری شد. در تجمعات دیگر (حتی مذهبی های سنت گرا یا مارکسیست ها) یک ایدئولوژی و اعتقاد با مجموعه ای کتاب و مدارک در «خارج از جمع» وجود دارد، که همه آن را قبول دارند و افرادی هم با عناوینی چون «ایدئولوگ» یا

«فقیه» آن را تبیین می کنند. ولی سازمان مجاهدین خلق، از نخست، روی «تأویل مذهب» ادعا داشت: عین «حسن صباح» که می گوید من فقط می توانم بگویم که معنای قرآن چیست، متشابهاتش چیست، محکاماتش چیست. فرض کنید می آید و می گوید زکات یا خمس جزء متشابهات است؛ چون بعد از آنکه به جامعه بی طبقه توحیدی می رسمیم، اینها هم از بین می رود و کسی چیز اضافه ای ندارد که خمس و زکات بدهد!^(۳)

ص: ۳۸۶

۱- همان.

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۷ - ۴۸. در بخش «تداوم بحران ایدئولوژیک» نقل قولی از بهمن بازرگانی آورده شد که حول همین مسئله است.

۳- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که در برابر دو عامل مهم و تعیین کننده که «موجودیت» و «قدرت» تشکیلات مجاهدین خلق از آن نشئت می گیرد، ابهام ها و اختلاف ها و تفاوت ها در برداشت از آن «اعتقاد کلی» رنگ می بازد. دو عامل مهم و تعیین کننده زیر، مبنای همه اتفاقاتی است که در درون این تشکیلات رخ داده و می دهد: ۱- اصالت دادن به مبارزه، با همان نتیجه گیری های استراتژیک؛ ۲- تأویل خاص تشکیلات از اسلام و شیعه؛ و تلاش در انطباق آن با کلیاتی که مأخوذ از مارکسیسم بود و مجاهدین خلق آن را «علم» می پنداشتند. می بینیم طیف هایی که با تنوع دیدگاه ها و وابستگی های مذهبی همه به دور این تشکیلات جمع آمدند، در سال های بعد یکدستی و وحدت بیشتری پیدا می کنند. بهمن بازرگانی، ضمن بر شمردن غلظت های مختلف اعتقادی در اعضا، جنبه وحدت بخش تشکیلات را چنین تبیین می کند: من فکر می کنم بچه های تشکیلات، ریشه های متفاوتی داشتند؛ یک سری از آنها بچه های «مدرسه علوی» بودند که اطلاعات مذهبی شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشتند. بقیه بچه ها از جمله خود من، نه اطلاعات مذهبی زیادی داشتیم [و] نه دین و ایمان درست و حسابی داشتیم؛ آدم هایی معمولی بودیم که بیشتر می خواستیم مبارزه کنیم... اگر در آن زمان «فدایی ها» من را تور کرده بودند، من «فدایی» می شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت... وزنه ای که بچه های علوی در تشکیلات داشتند قوی تر بود. از نظر تعداد، شاید بچه هایی مثل من کم نبودند ولی ما برای خودمان حق زیادی قایل نبودیم؛ اغلب حق را به تشکیلات می دادیم. مثال زدم؛ من در سال ۴۸ جزوه ای نوشتم و ایدئولوژی سازمان را رد کردم و این جزوه در کمیته مرکزی خوانده شد منتها محمد [حنیف نژاد] جواب هم نداد. من در آن زمان به خود حق نمی دادم که به ایدئولوژی سازمان حمله کنم؛ فکر می کردم حق با اینهاست. برای من «از نظر سیاسی» حق با اینها بود نه از نظر ایدئولوژیک. از نظر سیاسی فکر می کردم

این جامعه مذهبی است و اینها حق دارند این تحلیل ها را بدهند و من هم نباید حرف زیادی بزنم! (۱)

ص: ۳۸۷

۱- همان.

معیار «تصفیه» یک فرد در سازمان، از دست دادن همان شرایط عضویت و به خصوص ضعف ایدئولوژیک و عدم کشش و انگیزه انقلابی، یا بی انضباطی و مقتید نبودن به رعایت اصول و ضوابط تشکیلاتی و انتقادناپذیری و اصلاح ناپذیری وی در این زمینه ها بود. (۱) کنار گذاشتن افراد هم [تا سال ۵۰] به این شکل بود که کم کم وانمود می کردیم که خودمان هم بیرون آمده ایم؛ و کم کم بیرون می آمد. سعی می کردیم از ذهنش بیرون برود؛ حالا اینکه چه قدر قبول می کرد به آن فرد بستگی داشت. (۲) معیار «ارتقا»، در درجه اول، صلاحیت ایدئولوژیک - و به اصطلاح خود سازمان «حل شدن فرد در سازمان» - و میزان آمادگی وی برای فداکاری و از خود گذشتگی در جهت مصالح و منافع سازمان و مردم و در درجه بعد، توانایی های سیاسی - ایدئولوژیک (قدرت تحلیل) و عملی فرد بود. (۳)

عضوگیری زنان

عضوگیری زنان (۴) تا سال ۱۳۴۸ عضوگیری زنان و دختران - اصولاً - مطرح نبود؛ و شاید بتوان گفت سازمان - تا آن زمان - یک «تشکیلات مذکر» بود. در آغاز کار، به دلیل اینکه ازدواج امری وابستگی آور تلقی می شد و با

دیدگاه های محمد حنیف نژاد - که «ناوابستگی خانوادگی» را تئوریزه کرده بود - مغایرت داشت، وارد کردن دختران و زنان اشکال بنیادی و تشکیلاتی داشت. بعدها متوجه شدند که حضور زنان، به عنوان روکش ایمنی، فوق العاده مؤثر است؛ چه برای پوشش خانه های تیمی و چه برای ارتباطات. در حالی که ساواک روی پسرها و مردان جوان حساس بود، یک دختر می توانست به راحتی مدارک را در زیر چادر حمل و نقل کند. هنوز پلیس سیاسی روی زنان و دختران جوان چادری حساسیت نداشت و این حساسیت در سال های بعد زیاد شد. از این زاویه، از سال ۴۸، عضوگیری زن ها شروع شد؛ یک «گروه زنان» هم ایجاد شد که مسئول آن

ص: ۳۸۸

- ۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.
- ۲- گفت و گوی بهمن بازرگانی.
- ۳- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۹.
- ۴- شرح تأسیس...: ص ۵۲. عضویت زنان به صورت کلی مطرح شده است. مطالب این بخش - عمدتاً - برگرفته از گفت و گوی بهمن بازرگانی است.

منصور بازرگان یکی از اعضای قدیمی بود. ابتدا پوران بازرگان، خواهر منصور و همسر حنیف نژاد و بعد لیلا زمردیان، (۱) خواهر علیرضا زمردیان از عضوهای متأخر قبل از شهریور ۵۰، وارد سازمان شدند. بهمن بازرگانی در مورد آثار عضویت زنان در سازمان می گوید: بعد از آن، مشکل ازدواج هم شکل دیگری پیدا کرد. منصور بازرگان، فاطمه امینی را گرفت و به حنیف نژاد هم پیشنهاد کردند با پوران بازرگان ازدواج کند. حنیف نژاد اول زیربار نمی رفت ولی بالاخره - گویا - به او گفتند باید این کار را بکنی. مثل اینکه سنّ پوران بازرگان هم از حنیف نژاد بیشتر بود. این مسئله شد که بعد خواهر محمد حیاتی را آوردند و بعد خواهر رضایی ها آمد. هر کس خواهری داشت که به درد این کار می خورد، در سنی بود که انگیزه ای داشت، یا مثلاً انضباطی داشت، یواش یواش آنها را می آوردند. با این همه در مقطع سال ۵۰ شاید تعداد اعضای زن از پنج شش نفر بیشتر نمی شد؛ بقیه سمپات بودند. بعد از ضربه سال ۵۰ و فراری شدن ها اهمیت زن ها در پوشش دادن پررنگ شد و تعدادشان افزایش یافت؛ اصلاً نظر سازمان هم عوض شد و آن نظر قدیمی را کنار گذاشتند. (۲) طبق اعترافات محمد حنیف نژاد، علی میهن دوست مسئول گروه زنان بوده است. (۳) پوران نخت بازرگان، فرزند مجید در سال ۱۳۱۶ در مشهد متولد شد. او پس از اخذ لیسانس به واسطه برادرانش با فعالیت های سیاسی آشنا می شود. پس از ورود به آموزش و پرورش به همراه مهدی غیوران و شهید دکتر باهنر، گروه فرهنگی «رفاه» را تشکیل داد. او در مهرماه ۵۱ به مدیریت آن مدرسه منصوب گردید و بعد از چهار ماه از سوی آموزش و پرورش برکنار و در سمت دبیری به مدرسه دیگری انتقال یافت. او پس از عضویت در سازمان با حنیف نژاد ازدواج نمود. پوران در تشکل دادن به خانواده محکومین، برپایی مراسم یادبود جهت مقتولین و ایجاد تظاهرات توسط خانواده زندانیان در محل مجلس سنا و قم نقش اساسی داشت. او از اوائل سال ۵۲ به صورت عضو مسلح و متواری گروه شناخته شد و بعدها به خارج از کشور فرستاده شد. نام های مستعارش سعیده و عزیز بود. وی بعدها با تراب حق شناس ازدواج کرد. پرونده پوران بازرگان.

ص: ۳۸۹

۱- خلاصه پرونده ها...: زمردیان، لیلا. زندگی نامه مجاهدین...: ص ۲۹.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۳- پرونده محمد حنیف نژاد.

وحید افراخته در بازجویی خود در مورد پوران بازرگان می نویسد: «یکی از نام های مستعار او سعیده و دیگری احتمالاً ZZ یا Z و یا چیزی شبیه به این ممکن است باشد. من اولین بار او را چند روز پس از فرارش از مدرسه رفاه و متواری شدن او دیدم. ابتدا چیزهایی را که درباره او از قبل می دانستم می گویم. یکی از مسائل، ازدواج او با محمد حنیف نژاد است. داستانی که افراد گروه در این مورد جور کرده بودند و نمی دانم چه مقدارش واقعیت دارد این است که «پوران بازرگان عاشق مسئول تشکیلاتی و آموزش خود می شود، این فرد درست نمی دانم کیست شاید علی باکری و یا عبدی [اسم مستعار حسن آلاپوش] باشد. این فرد که گویا دختر دیگری را دوست داشته [ازدواج حنیف نژاد با او] پاسخی برای پوران بوده» باید توجه کرد که پوران دارای هیكلی درشت و تقریباً بدقواره و چهره ای نازیباست و بدون جذابیت، وقتی چادر سرش می کند با آن قدبلند مثل این است که مرد چادر سر کرده. به هر حال مسئولین گروه می گفتند در این جریان، حنیف نژاد دست به فداکاری می زند و برای نجات پوران و جلوگیری از ضربه تشکیلاتی که می توانست وارد شود با پوران علیرغم میل خود ازدواج می کند.» البته من نمی دانم این ضربه تشکیلاتی چه می توانسته باشد شاید منظورشان احتمال کناره گیری پوران از گروه باشد. باید توجه کرد که افراد گروه از حنیف نژاد یک پیغمبر یا حتی می شود گفت بت و خدا در ذهن خود ایجاد کرده بودند و عدم تمایل شخصی او را به این ازدواج ناشی از فداکاری او می دانستند زیرا راضی نبوده است در حالیکه اعضای زیردست او ازدواج نکرده و تحت فشار گزینه جنسی رنج می بردند، او ازدواج کرده باشد. در این مورد این موضوع را تأکید می کردند که «حنیف نژاد با اینکه شوهر پوران بود ولی هرگز به او دست نزد و مثل یک خواهر رفتار کرد و حتی به اصرارهای پوران نیز توجه نداشت!» این مسئله مربوط می شود به قبل از شهریور ۵۰ و لو رفتن گروه و در آن موقع رهبر گروه دلش نمی خواست

اصولاً کسی بداند بعضی از اعضای بالا ازدواج کرده اند زیرا این موضوع آتش غریزه جنسی را در اعضای پایین تر تیزتر کرده و می توانست مشکلاتی ایجاد کند زیرا گروه با ازدواج اعضا مخالف بود و زن گرفتن را مانع از ادامه راه می دانست. لیلا زمریدیان فرزند عبدالعلی، در سال ۱۳۲۸ متولد شد و پس از طی تحصیلات مقدماتی از آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی فارغ التحصیل شد. وحید افراخته درباره او اظهار داشته که: وی قبل از شهریور ۱۳۵۰ تماس هایی با سازمان داشته و مدتی نیز رابط سازمان با زندانی ها بوده و در انفجار شرکت جنرال الکتریک با شریف واقفی همکاری کرده و بعد از فرار رضا رضایی، مخفی و متواری شده. وی

مسئول نوشتن اطلاعات و عکسبرداری از آنها به وسیله مینوکس بوده و بعدها به همراه شریف واقفی به کارگری فرستاده می شود. به اظهار افراخته، سازمان در سال ۱۳۵۴ به فکر ترور مشارالیها بوده که عملی نمی شود و در صدد فرستادن وی به خارج از کشور (افغانستان) بوده اند. مشارالیها از خرداد سال ۱۳۵۵ به عنوان کارگر در شرکت الکترونیک مشغول بکار می شود ولی در بعد از ظهر روز ۱۴/۱۰/۱۳۵۵ مورد سوءظن مأمورین در میدان شاه [میدان قیام کنونی] واقع شده و در ضمن فرار بعلت تیراندازی مأمورین زخمی و با خوردن قرص سمی خودکشی می نماید. (۱) فاطمه امینی فرزند علی اصغر، در سال ۱۳۳۰ بدنیآ آمد. پس از طی تحصیلات، بعنوان دبیر دبیرستان های تهران مشغول کار شد. وی پس از آن با منصور بازرگان (از اعضای سازمان مجاهدین خلق) ازدواج کرد ولی پس از مدت کوتاهی همسرش دستگیر شد که به همین علت مشارالیها دچار ضعف اعصاب، افسردگی روانی و ضعف جسمانی شد. بتدریج در هنگام ملاقات با همسرش با تعدادی از خانواده های زندانیان آشنا گردید در جلسات و مجالس آنان شرکت کرد. در مهر ماه سال ۵۲ توسط برادرش (عبدالله) به سازمان وصل شد و زندگی مخفی را در پیش گرفت و در چند منزل سازمانی سکنی گزید و در سازمان دهی خانواده های زندانیان سازمان برای تحصن و اعتراض و یا حضور در دادگاه ها، اقدامات زیادی انجام داد. مشارالیها در تاریخ ۱۶/۱۲/۵۳ دستگیر شد. ساواک یک بار اعلام داشته که وی را مظنوناً در خیابان دستگیر کرده و در جای دیگر عنوان کرده که در اثر سقوط از کوه مجروح و دستگیر شده است. وی در ابتدا از دادن اطلاعات خودداری کرد ولی بعد به چگونگی ارتباط و فعالیت خود در سازمان اعتراف نمود و اظهار داشت که مدتی قبل از دستگیری از طرف گروه تصفیه شده بود. ساواک به لحاظ ضرورت عملیات در مورخه ۱۷/۱۲/۵۳ طی خبری در جراید کشور اعلام داشته که مشارالیها به علت سقوط از کوه در گذشته است. وی در اثر شکنجه های فراوان مأموران ساواک سرانجام در تاریخ ۲۶/۵/۵۴ در زندان فوت نموده است. ساواک علت مرگ او را یکبار خودکشی در زندان اعلام کرده ولی در نامه ای خطاب به دادرسی ارتش مرگ وی را ناشی از سوءتغذیه و نزاری قلمداد کرده است. (۲)

ص: ۳۹۱

۱- پرونده لیلا زمردیان.

۲- پرونده فاطمه امینی.

پس از تجدید سازماندهی و تثبیت استراتژی، آموزش‌های نظامی و دیگر مهارت‌های موردنیاز یک تشکیلات معتقد به مشی چریکی، ابتدا با تکیه به یک سری مطالعات نظامی و چریکی، از سال ۱۳۴۸ شروع شد و در تابستان ۱۳۴۹ شکل عملی به خود گرفت. فراگیری موتورسواری و آشنایی به مسائل مکانیکی آن، رانندگی اتومبیل و آشنایی با فنون سرقت اتومبیل، ساختن پلاک جعلی اتومبیل و موتور و از این قبیل مهارت‌ها در «دستور کار» آموزش اعضا قرار داشت. (۱) از سال ۴۹ وارد درگیری شدیم؛ یا به قول فلسطینی‌ها وارد «اشتباه کاری» شدیم. تمرین جودو و کاراته و بدنسازی می‌کردیم. از سال ۴۹ فعالیت‌های ما یک مقدار - مشخصا - نظامی‌تر شد؛ به دلیل اینکه تجربیات مشخص‌تر نظامی در اختیار ما قرار گرفت. مواد منفجره‌ای مثل «فولمینات جیوه» می‌ساختیم که مثلاً سه روز طول می‌کشید تا این محصول را به دست بیاوریم. باید می‌توانستیم از کمترین امکانات بیشترین بهره را بگیریم. [...] آموزش نظامی مان در خانه‌های تیمی و با اسلحه‌های مشابه بود. از اسلحه‌های بادی‌ای استفاده می‌کردیم که به همان اندازه عقب‌نشینی دارند. سیبلی را انتخاب می‌کردیم و مثلاً در زیرزمین‌هایی که طولانی بود، در خانه‌های تیمی، از فواصل مختلف شلیک می‌کردیم؛ با سلاح گرم کار نمی‌کردیم. (۲)

ص: ۳۹۳

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲- همان.

اشاره

پس از اتخاذ قطعی شیوه قهرآمیز به شکل مبارزه مسلحانه چریکی، به عنوان خط مشی استراتژیک سازمان، رهبری تشکیلات بر این باور بود که به تدریج و قدم به قدم به هدف های مرحله ای خود، که در بدو بنیانگذاری سازمان عمیقاً بدان معتقد بود، نزدیک تر می شود؛ در نتیجه، چشم انداز دیگری از مبارزه را در مقابل خود می دید. سازمان در سال ۱۳۴۸، پس از ارزیابی موقعیت تشکیلاتی در نبرد آتی، نتیجه گرفت که اعضای اصلی صلاحیت تئوریک سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی در امر مبارزه را در حد لازم کسب کرده اند؛ بنابراین قرار شد امکانات کسب صلاحیت نظامی، در تئوری و عمل، مورد بررسی قرار گیرد. هدف چنین بود: کسب صلاحیت نظامی برای شروع عمل مسلحانه. در آن شرایط امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران، به دلیل مشکلات امنیتی و محدودیت امکانات سازمان، وجود نداشت. بهترین راه حل این مسئله را سازمان در همکاری با سازمان «الفتح» دانست، که مهم ترین سازمان سیاسی - نظامی فلسطین بود و به نظر می رسید به لحاظ ایدئولوژیک نیز بیش از دیگر گروه های فلسطینی با مواضع ایدئولوژیک سازمان نزدیک باشد. (۱) «مسئولین سازمان از

ص: ۳۹۵

۱- در جریان جنگ ۱۹۵۶ اعراب و اسرائیل، یک فلسطینی ۲۷ ساله به نام یاسر عرفات با تعدادی از همفکرانش تصمیم به تشکیل جنبشی مخفیانه گرفتند و این هسته اولیه، بنیان ایجاد سازمانی شد با عنوان «حرکه التحریر الفلستینیه» (جنبش آزادی بخش فلسطین)؛ که مخفف معکوس سه کلمه فوق یعنی «فتح» نام اختصاری آن شد. نام الفتح نخستین بار در سال ۱۹۵۹ بر سر زبان ها افتاد. در فوریه ۱۹۶۹ زمام امور «سازمان آزادی بخش فلسطین PLO»، که پس از اولین کنفرانس سران عرب در ۱۹۶۴ با پشتیبانی جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر و تحت رهبری احمد شوقیری به طور رسمی فعالیت خود را آغاز کرد، عملاً به دست رهبران الفتح افتاد. در مورد پیشینه مشی الفتح باید دانست که پس از اولین کنگره خلق فلسطین در بیت المقدس در مه ۱۹۶۴ که با حضور نمایندگان الفتح تشکیل شد، جنبش فلسطین تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفت و در واقع الفتح تز خود را دایر بر ضرورت مبارزه مسلحانه به کرسی نشاند. پس از نبرد «کرامه» در ۱۹۶۸، نهضت مقاومت فلسطین پایگاه های نظامی خود را در کشورهای اردن، سوریه، لبنان و عراق توسعه داد و داوطلبان غیرفلسطینی را که به آرمان انقلابی جنبش فلسطین معتقد بودند نیز پذیرفت و آموزش داد. «الفتح»، در میان سازمان های فلسطینی، بیشتر به راست متمایل بود و التقاطی از ایدئولوژی های لیبرال، دموکرات و مارکسیست را در خود داشت ولی مشخصاً از سلطه مارکسیست ها پرهیز داشت؛ اشاره متن به نزدیکی ایدئولوژیک مجاهدین و الفتح بدین لحاظ است. شالنید، نهضت های مقاومت فلسطین: صص ۶۶ - ۸۳. علی بابایی، فرهنگ تاریخی - سیاسی...، ج ۱: صص ۳۱۸ - ۳۱۹.

مدتی پیش توسط رادیو عاصفه و مطبوعات و سایر منابع اطلاعاتی، تا حدودی، از کم و کیف جنبش فلسطین و سازمان الفتح باخبر بودند؛ و می دانستند که این سازمان در کشورهای عربی و اروپایی و شیخ نشین های خلیج فارس فعالیت های پشت جبهه ای گسترده ای دارد. برای ایجاد ارتباط، قرار بر این شد که از دو راه اقدام شود: یکی دفتر فتح در فرانسه و دیگر از طریق شیخ نشین های جنوب. زیرا سازمان معتقد بود برای حل هر مسئله ای نایستی تنها به یک راه حل اکتفا کرد؛ زیرا در صورت ناموفق بودن، کار به بن بست می رسد.»(۱)

مذاکره در پاریس

در پاییز ۱۳۴۸ حسین روحانی، از کادرها و مسئولان سازمان، برای تماس و مذاکره با نماینده الفتح در فرانسه در نظر گرفته شد و وی بلافاصله پس از این تصمیم، از طریق هوایی، به پاریس سفر کرد. اولین اقدام و کوشش جهت ارتباط و ملاقات با سازمان الفتح توسط روحانی صورت گرفت. او موفق شد در آذر ماه ۴۸ در پاریس، با محمود همشیری(۲) نماینده سازمان الفتح، که بعدها به دست عمال اسرائیل در

ص: ۳۹۶

۱- شرح تأسیس...: ص ۵۳.

۲- «محمود همشیری» در ۱۹۳۹ در روستایی نزدیک حیفا متولد شد. محمود پس از تحصیلات متوسطه به کویت رفت و در آنجا به شغل حسابداری مشغول شد. در یورش صهیونیست ها خانواده وی به غرب اردن پناهنده شد. در سال ۱۹۶۴ در اسکندریه مصر، به سازمان الفتح ملحق شد. در ۷ دسامبر ۱۹۷۲ بمبی که توسط یک صهیونیست، با پوشش خبرنگار ایتالیایی، در دفتر کارش گذاشته شده بود منفجر گردید و وی را به شدت زخمی کرد که پس از یک ماه در گذشت. وظیفه شغلی او در اروپا بیشتر در حوزه تبلیغات و روابط عمومی بود.

پاریس ترور شد، چندین ملاقات داشته باشد. این ملاقات ها به دلیل عدم پیگیری محمود همشری به نتیجه قطعی نرسید؛ و بعدها از طریق دیگری یعنی تماس با نمایندگان سازمان الفتح در قطر زمینه ملاقات با اعضای رهبری این سازمان به دست آمد. این ملاقات در اوایل تابستان ۱۳۴۹ میان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق و سازمان الفتح در امان (اردن) صورت گرفت و آنها (سازمان الفتح) تعهد هرگونه کمک نظامی را در حیطه امکاناتشان نسبت به سازمان پذیرا شدند. (۱)

مذاکره در قطر

تفصیل ماجرای تماس های موفق بعدی از این قرار است که سید مرتضی (تراب) حق شناس در زمستان ۱۳۴۸، از طریق دویی، خود را به قطر رساند؛ در حالی که محمل و پوشش او کارگری بود. پس از ورود در بندر با مسئول دفتر فتح در قطر، که ضمناً صاحب پست مهمی نیز بود، تماس برقرار کرد. در وهله اول، خود را فردی علاقه مند به جنبش فلسطین و تحقیق پیرامون آن معرفی نمود و در پاسخ به این سؤال که «آیا وابسته به گروهی هستی؟»، جواب منفی داد و گفت: «من و چند نفر از رفقایم که در ایران هستیم، مایلیم که در مورد انقلاب فلسطین تحقیق کنیم.» مسئول دفتر موافقت خود را اعلام کرده قرار گذارد که چند ماه بعد او را ملاقات کند و نتیجه نهایی را به اطلاعش برساند. (۲) در فروردین ۱۳۴۹ عبدالرسول مشکین فام و فتح الله (ارژنگ) خامنه ای به همراه تراب حق شناس، از همان طریق قاچاق، راهی دویی و از آنجا با لنج عازم قطر شدند. توفانی شدن دریا ناخدا را مصمم به بازگشت کرد ولی با اصرار این سه تن به راه خود ادامه داد. پس از چند روز سرگردانی روی دریا، ناخدا در یک نیمه شب در محلی لنگر انداخت. او قصد داشت مسافری را در نقطه ای خشک و کویری پیاده کند؛ و این محل تا بندر اصلی قطر ساعت ها فاصله داشت. مجاهدین که از ابتدا به این ناخدا ظنین بودند دست به اقدام زدند. یکی از برادران، برای روشن کردن قضیه، از موتور لنج پیاده می شود ولی بعد از مدتی راهپیمایی متوجه می شود که اثری از قطر نیست و می فهمد که ناخدا کلک زده و نخواست مسافری بیچاره را به مقصد برساند؛ لذا برادران ناخدا را پیاده کرده و به او می گویند که «تو

ص: ۳۹۷

۱- نشریه پیکار، ش ۷۸، ۵ آبان ۵۹: ص ۱۳؛ متن مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق شناس.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۷. شرح تأسیس...: ص ۵۴.

مسئول گم شدن این مردم و در نهایت هلاکتشان در این بیابان خشک و خالی هستی». در همین زمان، به اشاره ناخدا، جاشویان لنج را به حرکت در آورده و ناخدا بعد از فرار از دست برادران، می خواهد با شنا خود را به لنج برساند؛ که توسط برادران دستگیر می شود [...] برادران، بعد از تلاش زیاد، موفق می شوند که مسافرین را پیدا کرده و جمع و جور نمایند [...] سرانجام بعد از چند روز، لنج در ساحل قطر لنگر می اندازد و برادران خود را به شهر رسانده در موعد مقرر با نماینده فتح و فرد دیگری که جهت انجام مذاکرات از بیروت آمده بود، ملاقات می نمایند. (۱)

در جریان این مذاکرات، نمایندگان الفتح با سازمان و موقعیت و مواضع آن آشنا شدند. این ملاقات موفقیت آمیز بود و قرار شد مذاکرات تفصیلی بعدی در امان، پایتخت اردن هاشمی، صورت بگیرد؛ به این شکل که مجاهدین در بیروت اجتماع کنند و از آنجا توسط الفتح به اردن گسیل شوند تا پیرامون آموزش های نظامی و سیاسی مورد نیاز تصمیم گیری نهایی اتخاذ گردد. هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق مرگب از اصغر بدیع زادگان، تراب حق شناس، مسعود رجوی و لطفعلی بهپور - به مسئولیت و سرپرستی بدیع زادگان - در اواسط بهار ۱۳۴۹ از بیروت به امان برده شدند و در آنجا با هیئت نمایندگی سازمان الفتح، به ریاست ابوحسن (۲) به مذاکره پرداختند. ماحصل مذاکرات، توافق طرفین بر این اساس بود که با میزبانی الفتح، هر تعداد از افراد سازمان که اعزام شوند، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی و فنون رزم چریکی، به اردوگاه های جنبش فلسطین جذب گردند. ضمناً سازمان الفتح تقبل نمود که متناسب با امکانات خود و میزان نیاز سازمان، در تدارک تسلیحاتی مساعدت کند. در پی این توافق، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان، که عموماً از جهت سیاسی و تشکیلاتی در سطح قابل توجهی بودند، به طرق مختلف - چه به طور رسمی و همراه با گذرنامه و چه به صورت قاچاق از راه دوبی - عازم اردوگاه های الفتح در اردن و - پس از سپتامبر ۱۹۷۰ - در لبنان و سوریه شدند. (۳)

ص: ۳۹۸

۱- شرح تأسیس...: صص ۵۴ - ۵۵.

۲- این فرد بعدها در حادثه انفجاری در بیروت، که توسط صهیونیست ها تدارک شده بود، با جمعی دیگر از مبارزان فلسطینی به قتل رسید.

۳- یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۷ - ۳۸.

همزمان با حضور هیئت نمایندگی سازمان در بیروت و امان، برای چند تن از اعضای سازمان، که به دلیل مشمولیت نظام وظیفه قادر به تهیه گذرنامه نبودند، شناسنامه های جعلی تهیه شد. قرار بود آنان از طریق بنادر جنوبی (بندرعباس و بندرلنگه) عازم قطر، ابوظبی یا دوبی شوند، در پوشش کارگر مهاجر از نمایندگان سیار سفارت ایران گذرنامه تهیه کنند و از راه هوایی به بیروت بروند. شش تن از این افراد (سیدجلیل سیداحمدیان، محسن نجات حسینی، محمود شامخی، حسین خوش رو، کاظم شفیعیه، موسی خیابانی) در دوبی خانه ای اجاره کردند و در آن ساکن شدند. ولی اندکی بعد پلیس دوبی اقدام به دستگیری آنان کرد. این حادثه منجر به ماجرای هواپیماربایی شد که در زمان خود حادثه ای جنجالی به شمار می رفت. شرح ماجرا چنین است: (۱) افراد فوق موفق شدند در هیئت کارگران مهاجر ایرانی، با شناسنامه جعلی گذرنامه های خود را از مأموران سیار سفارت ایران در کویت، که برای رسیدگی به وضع ایرانیان مهاجر مدتی از سال را در دوبی اقامت داشتند، دریافت کنند. طبق برنامه، قرار بود دو تن از افراد فوق در روز شنبه ۶ مرداد ۱۳۴۹ و بقیه با فاصله یکی دو روز راهی بیروت شوند. اعضای سازمان برای عزیمت به بیروت به خرید لباس مناسب نیاز داشتند و لذا شش نفر فوق، با هم، راهی بازار شدند. حرکت دسته جمعی شش نفر با سر و وضع ژولیده توجه یک مأمور انگلیسی پلیس را جلب کرد و آنان دستگیر و به شرطه خانه برده شدند. (۲) ریاست شرطه خانه را فردی ایرانی تبار به نام احمد بوستانی به دست داشت. همراه داشتن مقدار زیادی پول، که با لباس های مندرس ناهمخوان بود، سبب سوءظن شدید پلیس دوبی به اعضای سازمان شد و در زمان بازرسی از خانه محل اقامت آنان سرودهای العاصفه، تعدادی کتاب درباره جنگ چریکی در چین و ونزوئلا، ۴ عدد پاسپورت کامل و ۲ پاسپورت نیمه تمام، مهر جعل پاسپورت، عکس و مدارک تحصیلی و

دفترچه یادداشت بغلی یکی از اعضا به دست آمد. با کشف مدارک فوق و پاسخ های متناقض اعضای

ص: ۳۹۹

- ۱- برای بیان ماجرای هواپیماربایی به طور عمده از سه مأخذ استفاده شده است: شرح تأسیس...: صص ۵۶ - ۷۲؛ یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۹ - ۴۱؛ گزارش درونی سازمان مجاهدین خلق: بخش اول (گزارش فوق نیز نوشته حسین روحانی است).
- ۲- در آن زمان پلیس دوبی زیر نظر مأموران انگلیسی کار می کرد. به علت رواج قاچاق، پلیس در اکثر اوقات شبانه روز، پیاده یا با اتومبیل، به گشت زنی مشغول بود و افراد مظنون را فوراً جلب می کرد.

سازمان در بازجویی‌ها سوءظن پلیس دویی بیش‌تر شد و افراد فوق‌را به اتهام جاسوسی در بازداشت‌نگه داشت. افراد زندانی موفق شدند از طریق یکی از زندانیان عادی ایرانی نامه‌ای برای سازمان در تهران ارسال کنند و دستگیری خود را اطلاع دهند. سازمان پس از بیست روز تصمیم گرفت که سه تن را برای پیگیری و حل مسئله به دویی اعزام کند. در نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین فام و سیدمحمد سادات دربندی، جداگانه وارد دویی شدند. مسئولیت گروه به عهده حسین روحانی بود. آنان به مدت دو ماه از طرق مختلف تلاش کردند تا مانع تحویل زندانیان به دولت ایران شوند. از جمله، به کمک الفتح و شخص یاسر عرفات، موفق شدند تا از طریق یک قاضی فلسطینی درباره مدارک کشف شده و کم و کیف پرونده اطلاعاتی به دست آورند. سرانجام، تصمیم گرفته شد که در صورت انتقال زندانیان به ایران با هواپیمای مسافری، اقدام به ربودن هواپیمای فوق شود. از سال ۱۹۶۸ موعی از هواپیماربایی سیاسی در اروپا و خاورمیانه آغاز شده بود و در آن زمان اقدام فوق نوعی عمل «انقلابی» و «قهرمانانه» به شمار می‌رفت. هواپیماربایی‌های جنجالی جبهه خلق برای آزادی فلسطین (۱) در شهریور و مهر ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ نیز جاذبه لازم را برای مبادرت به این اقدام در مجاهدین خلق ایجاد کرده بود. (۲) سرانجام، در حوالی نیمه آبان ۱۳۴۹ مسجل شد که پلیس و سازمان امنیت دویی، که ریاست آن را یک سرهنگ انگلیسی به دست داشت، زندانیان را به دولت ایران تحویل خواهد داد. در گروه اعزامی مجاهدین خلق تقسیم کار جدیدی صورت گرفت و مشکین فام، به دلیل توانایی‌های جسمی، به جای حسین روحانی مسئولیت گروه و فرماندهی عملیات هواپیماربایی را به دست گرفت. (۳) اعضای گروه موفق شدند برای پرواز ساعت ۸ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۹، که زندانیان را به بندرعباس انتقال می‌داد،

ص: ۴۰۰

۱- جبهه خلق برای آزادی فلسطین (الجبهه الشعبیه لتحریرالفلسطین) به رهبری جرج حبش (متولد ۱۹۲۰) در سال ۱۹۶۷ تأسیس شد. حبش یک فلسطینی مسیحی است که از دانشگاه آمریکایی بیروت در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد. جبهه خلق تا مدت‌ها مهم‌ترین سازمان مارکسیستی در جنبش مقاومت فلسطین به شمار می‌رفت. جبهه خلق با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران رابطه نزدیک داشت.

۲- در شهریور و مهرماه ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ جبهه خلق برای آزادی فلسطین طی دو روز اقدام به ربودن چهار هواپیمای مسافری شرکت‌های غربی و اسرائیلی نمود. به دنبال این اقدام، در اکثر فرودگاه‌ها، از جمله فرودگاه دویی، حالت فوق‌العاده اعلام شد و مسافران و وسایل آنها دقیقاً مورد کنترل قرار می‌گرفت. یک دستگاه الکترونیک اسلحه‌یاب نیز در فرودگاه دویی تعبیه شده بود.

۳- قبلاً یکی از پاهای حسین روحانی آسیب دیده و مورد عمل جراحی قرار گرفته بود.

بلیط تهیه کنند(۱) و مقداری بنزین و ماده ناپالم، چند عدد چاقو و یک قبضه اسلحه تک تیر، که به شکل خودکار بود، وارد هواپیما کنند.(۲) زندانیان به همراه بوستانی، رییس شرطه و یک همکار او و مسافران، سوار هواپیما شدند. ده دقیقه پس از شروع پرواز، اعضای تیم، بوستانی را مضروب کردند، کلید دستبندها را به دست آوردند، شش دوست زندانی خود را آزاد کرده و چاقوها را بین آنها تقسیم کردند و هواپیما را به کنترل خود درآوردند. خلبان مسن استرالیایی هواپیما مطیع بود ولی کمک خلبان جوان ایرانی او چند بار تلاش کرد تا ربایندگان را فریب دهد. قرار بود هواپیمای ربوده شده به عراق برده شود ولی به علت کمبود سوخت ابتدا به سوی قطر هدایت شد. پس از تماس خلبان با برج مراقبت و اصرار او، هواپیما در ساعت ۵/۹ صبح در فرودگاه دوحه به زمین نشست. به محض نشستن هواپیما در انتهای باند چند ماشین آتش نشانی حامل نیروهای مسلح به هواپیما نزدیک شدند که به دلیل تهدید جدی ربایندگان (ریختن بنزین بر کف هواپیما و روی صندلی ها و تهدید آتش زدن هواپیما) خلبان مقامات فرودگاه را از هرگونه دخالتی منع کرد. در ساعت ۵/۱۰، پس از اتمام سوخت گیری، هواپیما به پرواز درآمد، از طریق آسمان کویت به سوی عراق حرکت کرد و در ساعت ۲ بعد از ظهر به بصره رسید. مسئولان فرودگاه بصره اجازه فرود ندادند و ضمن تماس با مرکز توصیه کردند که هواپیما در بغداد فرود آید. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر هواپیما به آسمان بغداد رسید. خلبان اجازه فرود خواست ولی مقامات فرودگاه اجازه فرود ندادند. خلبان با تکرار درخواست خود و بیان موقعیت خطرناک هواپیما، سرانجام موفق شد در یک باند فرعی فرود آید. پس از استقرار هواپیما در باند فرودگاه بغداد، مشکین فام، فرمانده عملیات، از هواپیما خارج شد. او به

اختصار مواضع خود و دوستانش و علت هواپیمارمایی را برای مقامات امنیتی عراق بیان کرد و برای

ص: ۴۰۱

- ۱- در آن زمان در هفته دو پرواز (روزهای دوشنبه و چهارشنبه) از دوی به بندرعباس صورت می گرفت. این پروازها با هواپیمای دو موتور داکوتا، متعلق به شرکت ایرتاکسی بود که ۲۸ نفر ظرفیت داشت.
- ۲- «چون فرودگاه دوی شدیداً کنترل می شد می بایستی برای رفتن به هواپیما این وسایل جاسازی می شد. با آشنایی که از نحوه کنترل داشتند چند عدد قوطی آب میوه خریداری نموده و با ایجاد دو سوراخ ریز آب میوه را خالی کرده و سپس با غوطه ور کردن قوطی ها در ظرف پر از بنزین و مک زدن قوطی ها را پر از بنزین نمودند و سوراخ ها را با خرما پر کردند. برای این که بوی بنزین به خارج نفوذ نکند کاغذ مارک دار قوطی را روی آن چسباندند... ناپالم را در محفظه بین قسمت شیشه ای و فلزی فلاکس ریخته و درون فلاکس را با مقداری میوه و یخ پر کرده بودند... اسلحه ها و چاقوها را نیز به طریقی ماهرانه وارد هواپیما کردند به طوری که علیرغم بازرسی های شدید [مأموران امنیتی] نتوانستند به چیزی دسترسی پیدا کنند.» شرح تأسیس...، صص ۶۶ - ۶۷.

تحویل هواپیما و تسلیم شدن به دولت عراق اعلام آمادگی کرد. به این ترتیب، ربابندگان از هواپیما پیاده شدند و پس از تفتیش و تحویل سلاح‌ها، به سمت سالن فرودگاه هدایت شدند. در محوطه فرودگاه خبرنگاران و عکاسان اجتماع کرده بودند ولی به درخواست ایرانیان عکسی گرفته نشد و گفتگویی صورت نگرفت. برخی از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، که اغلب از وابستگان به جبهه ملی ایران در خارج از کشور بودند، برای استقبال از هواپیماربایان به فرودگاه آمده بودند که به درخواست سفارت ایران و ممانعت پلیس بغداد موفق به ملاقات نشدند. مأموران پلیس، با همکاری سفارت ایران در بغداد، هواپیماربایان را اعضای یک باند جاعل معرفی کردند. هواپیمای ربوده شده کمی بعد به سوی آبادان پرواز کرد. درباره ورود مجاهدین خلق به بغداد، حوادث دوران اقامت شان در عراق و اعزام به پایگاه‌های سازمان آزادی بخش فلسطین، گزارش درونی در دست است که در حوالی سال ۱۳۵۰ برای سازمان تنظیم شده. نویسنده گزارش فوق حسین روحانی است. در این گزارش چنین آمده است: به دنبال پرواز هواپیما به طرف آبادان ما ۹ نفر را دسته جمعی به باشگاهی بردند و در آنجا تا ساعت ۹ بعدازظهر با گروه‌های مختلف ایرانی برخورد کردیم که البته آنها ما را، که به اسم و خصوصیات غیرحقیقی معرفی شده بودیم، نشناختند. آن عدم معرفی اگرچه به لحاظ سازمانی برای ما ضروری بود ولی در عمل موجب دشواری‌هایی نیز شد تا آنجا که احتمال استرداد ما به ایران می‌رفت زیرا به دلیل عدم فکر کافی روی محمل‌ها در بازجویی‌های اولیه به تناقضات آشکاری برخوردیم که موجب تشدید سوءظن مقامات عراقی به ما گردید و حتی برخی از آنها فکر می‌کردند که ساواک ما را به این صورت گسیل داشته است. گویا خود رژیم ایران نیز در این جهت یک سری اقدامات کرده بود. سرانجام برای جلوگیری از چنین پیشامدی هویت اصلی خود را معرفی کردیم. البته همه چیز را به خودمان ختم کردیم و تا آخرین لحظه اسمی از سازمان برده نشد. علی‌رغم معرفی خود و دلایل غیرقابل انکاری که می‌توانست مقامات عراقی را به ماهیت ما رهنمون شود این سوءظن مدت زیادی ادامه داشت تا بالاخره با تماس‌های گروه‌های مترقی در خارج و در رأس آنها فتح واقعیت امر برای آنها روشن شد و ما هدفمان را که پیوستن به انقلاب فلسطین بود برای آنها توضیح دادیم و روی آن تکیه زیادی نمودیم. و به این ترتیب ما سه نفر، در حالی که ۶ برادر عزیزمان را در کنار خود داشتیم و باب تجربه‌ای جدید در زمینه عمل انقلابی را گشوده بودیم، عراق را به سوی یکی از پایگاه‌های فتح در مرزهای فلسطین ترک

بعدها، در سال ۱۳۵۹، حسین روحانی در مصاحبه با نشریه پیکار نحوه برخورد مقامات عراقی با گروه ۹ نفره فوق را مشروح تر بیان کرد و روشن شد که آنان در زندان بغداد به شدت مورد شکنجه قرار گرفته اند.

کم و بیش از ماهیت رژیم بعثی عراق و موضع گیری های سوداگرانه آن در قبال نیروهای انقلابی، که به ظاهر دم از حمایت آنها می زد، با اطلاع بودیم و به همین دلیل در طرح اولیه ای که داشتیم مقصد نهایی خود را جمهوری دمکراتیک یمن (یمن جنوبی) در نظر گرفته بودیم اما این طرح دارای اشکالاتی بود... هنوز چند ساعتی از ورود ما به این محل نگذشته بود که ما را به طور جداگانه به یکی از زندان های قدیمی بغداد بردند و بلافاصله بازپرسی از ما را، که همراه با فحاشی و شکنجه بود، شروع کردند... مجاهد شهید رسول مشکین فام را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. مجاهد موسی خیابانی را چند بار با شلیک گلوله در کنار سر او تهدید به مرگ کردند. خود مرا تا آنجا شکنجه دادند که مدت ها در همان بغداد در بیمارستان بودم. رفیق حسین خوشرو را ساعت ها به سقف آویزان کردند و در مقابل چشم من او را شکنجه دادند. رفیق کاظم شفیعیها را در نیمه های شب آن قدر شکنجه دادند که از هوش می رفت و تن مجروح و نیمه جان او را به سلول می آوردند. این وضع تا چند هفته به طول انجامید تا آن که با کوشش و پیگیری سازمان... نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین در بغداد همراه با رفیق تراب حق شناس با مسئولین عراقی دیدن کرده و آن دو در همان زندان به دیدن ما آمدند؛ و از این به بعد مقامات عراقی مجبور به عقب نشینی شده و دست از شکنجه و بدرفتاری نسبت به ما برداشتند و از این هنگام کوشیدند که با انواع حيله ها ما را متقاعد کنند که در همان عراق بمانیم و به قول خودشان در کنار آنها با رژیم شاه مبارزه کنیم... مقامات عراقی وقتی فهمیدند که ما به هیچ قیمتی حاضر نیستیم در برابر فشار و تطمیع آنها تسلیم شویم و به آنان امتیازی بدهیم سخت ناراحت شدند... بالاخره به دنبال فشاری که مرتباً به

مقامات عراقی جهت خروج از عراق وارد می آوردیم و با کوشش و فعالیت دفتر نمایندگی سازمان آزادی بخش فلسطین در بغداد، موفق شدیم عراق را ترک [کنیم] و به اردوگاه های فلسطینی و سایر همزمانمان که از مدت ها پیش به آنجا رفته بودند بپیوندیم. (۲)

۱- گزارش و انتقاد از خود...: ص ۹.

۲- نشریه پیکار، شماره ۷۸، ۵ آبان ۱۳۵۹: ص ۱۴.

در روایت رسمی سازمان مجاهدین خلق نیز به شکنجه های شدید زندانیان در بغداد اشاره شده و سپس چنین آمده است: در تماسی که بین نماینده فتح و مسئولین و مقامات عراقی گرفته می شود برادران به این صورت معرفی می شوند که می خواسته اند به فلسطین رفته و به برادران فلسطینی خود بپیوندند. بعد از این مقامات عراقی دست از شکنجه برادران برداشته و پس از یک هفته که از ختم شکنجه می گذرد در جلسه ای با حضور مقامات عراقی و برادران جریان امر روشن می شود و مقامات عراقی متوجه می شوند که اینها ۹ تن از رزمندگان ایرانی هستند. البته این آشنایی باعث نمی شود که ماهیت و هویت سازمانی برادران نیز برای مقامات عراقی روشن شود... بعد از اتمام معالجات چند روزی در عراق اقامت می گیرند تا ترتیب مسافرت آنها از طریق نماینده فتح داده شود. در این مدت مقامات عراقی سعی داشتند که به نحوی از برادران به نفع خود استفاده تبلیغاتی نمایند که آنها به هیچ وجه تن به این مسئله نمی دهند حتی در این حد که تأییدی ضمنی بر رژیم خود بگیرند زیرا برادران می دانستند که رژیم ایران در برنامه های تبلیغاتی خود در مورد سازمان سعی می کند آن را وابسته به خارج معرفی کند (به خصوص دولت عراق). (۱) به این ترتیب، در ۲۵ دی ۱۳۴۹ زندانیان آزاد شدند و پس از چند روز در معیت نماینده سازمان فتح عازم پایگاه های چریکی سازمان آزادی بخش فلسطین شدند.

تماس با امام خمینی

از فصل های مهم ماجرای هواپیماربایی و بازجویی و شکنجه مجاهدین در عراق، مراجعه به امام خمینی (ره) در نجف اشرف و تقاضای وساطت و دخالت ایشان به منظور رهایی آنهاست. دو روایت بی واسطه از این ماجرا در دست است که آنها را نقل می کنیم؛ با این توضیح که مشترکات هر دو روایت کم نیست و با نقل های پیشین نیز هماهنگ است ولی به دلیل نقش و موضع سیاسی راویان آن، در زمان بیان ماجرا، سمت گیری ها و نتیجه گیری ها متفاوت است. روایت اول از مرتضی (تراب) حق شناس است که در پاییز ۱۳۵۹، ضمن گفت و گویی با نشریه پیکار، پس از اشاراتی به سوابق حضور خود در فعالیت های برون مرزی سازمان، از مراجعه به امام خمینی (ره) سخن گفته است. [...] مقامات عراقی برادران ما را، که حاضر نبودند خود را در خدمت عراقی ها قرار دهند، به

ص: ۴۰۴

زندان انداختند و شکنجه شان می کردند و احتمال داشت که آنها را به ایران تحویل دهند؛ امری که برای سازمان مخفی ما در آن روز - البته - گران تمام می شد. سازمان این بار برای نجات ۹ نفر، آن هم از زندان بغداد، باید تلاش می کرد. [در] سفر من به عراق و ملاقات با آیه الله خمینی... مطرح کردم و گفتم: «فقط کافی است شما به عراقی ها پیغام دهید که خبری دریافت کرده اید که اینها جاسوس رژیم شاه نیستند؛ و تفصیل قضیه را موکول به اخبار بعدی از ایران بنمایید که ما خود رأسا اقدام می کنیم»؛ و اضافه کردم که «این برادران در راه سفر به سوی پایگاه های انقلاب فلسطین بوده اند و من نیز از پایگاه های الفتح نزد شما آمده ام».

[...] آقای خمینی گفت [که] اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها (زندانیان) بدتر شود؛ من «بدتر شدن» را نمی توانستم قبول کنم و گفتم: «آنها زیر شکنجه شدید قرار دارند و در معرض تحویل به ایران هستند». ولی وی، نه در آن تماس و نه بعد از آن، حاضر به هیچ کمکی به ما نشد [...] چند روز پس از ملاقات اول، آیه الله توجیه دیگری برای این عدم موضعگیری مطرح نمود و آن اینکه نمی خواهد از عراقی ها تقاضایی بکند تا تقاضای متقابلی از سوی آنان به دنبال داشته باشد. (۱) پس از سخنرانی امام خمینی (ره) در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، سلسله مصاحبه ها و سخنرانی هایی پیرامون سازمان مجاهدین خلق توسط شخصیت های مرتبط با آن انجام شد (۲) که یکی از آنها سخنرانی حجه الاسلام سید محمود دعایی در ساختمان رادیو واقع در میدان ۱۵ خرداد (ارگ) بود. وی در مورد مراجعه مجاهدین به امام می گوید: زمانی که [روابط] رژیم شاه با رژیم فعلی عراق تیره شده بود، سه مرتبه رزمندگان ایرانی هواپیمای ایرانی را مجبور کردند که در عراق بنشینند. [...] ماهیت افراد مبهم بود؛ و خود مجبورکنندگان به فرود این هواپیما در بغداد، از کادرهای برجسته «سازمان مجاهدین خلق» بودند. اینها به هیچ قیمت حاضر نشده بودند ماهیت و انگیزه اقدامشان را افشا کنند. [...] این ۹ نفر را شکنجه کردند که ماهیت سازمان و وابستگی اینها را کشف کنند؛ و زیر شکنجه تنها

ص: ۴۰۵

۱- نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹: ص ۱۶.

۲- از جمله مصاحبه صداوسیما با آقای منتظری، سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیدر، سخنرانی آقای دعایی در ساختمان صدا در ارگ و سخنرانی آقای بهزاد نبوی (به عنوان نماینده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در زمین متعلق به دانشگاه امام صادق (ع) واقع در چهارراه طالقانی - ولی عصر. سخنرانی های مذکور همه از رادیو پخش شد.

چیزی که فهمیدند، اسامی واقعی افراد بود که لو رفت. یکی از آن افراد آقای موسی خیابانی بود - و الآن در کادر رهبری مجاهدین خلق است - و برجسته ترین چهره شان مرحوم رسول(۱) مشکین فام بود که زیر شکنجه سخت مقاومت کرد و دیگری حسین روحانی بود - که او الآن ظاهراً عضو مرکزی «سازمان پیکار» می باشد که از کادرهای برجسته بود. همزمان با فرود این هواپیما کادر مرکزی سازمان تلاش می کند که به نحوی از طریق حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق، برای آزادی اینها کمک بگیرد؛ و مرحوم آیه الله طالقانی را سوار ماشین می کنند - در یکی از جاده های اطراف تهران - و مسئله را مطرح می کنند و ایشان هم با دست مبارکشان، با مرکب نامریی، پیامی را به امام می نویسند. در آن پیام، همان طور که خود امام فرمودند، نوشته بودند: «انهم فتيه امنوا برّهم و زدنا هم هدی» - درست سرنوشت «اصحاب کهف» - و ضمناً برای اینکه آن کسی که به نزد امام می آید مورد اعتماد باشد، دو نشانی را مرحوم طالقانی به آن فرد می دهند که یکی را در همان نوشته گذاشته بودند و یک نشانی را شفاهی به من [(دعایی)] می دهند. [...] و آن شخص سیدمرتضی (تراب) حق شناس بود و جهرمی است و آن موقع ایشان دانشجو بودند و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [...] رفتم خدمت امام، وقت گرفتم و گفتم: «فردی است که می شناسم و مورد اعتماد است»؛ و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیه الله طالقانی آورده بودند و در حضور امام، آن نوشته نامریی را ظاهر کرد؛ و امام در جواب فرمودند که «من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم». روز بعد امام در جواب گفتند که «من نمی توانم کاری انجام بدهم؛ چون رسماً من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی توانم با عراقی ها داد و ستد را آغاز کنم»؛ و حق شناس هم گفت که «به امام حق می دهم». و قرار شد که شخصاً ترتیبی بدهم که بتوانم با آن ۹ نفر ملاقاتی کنم و از سلامت آنها به تراب حق شناس خبر بدهم. کادر مرکزی به این نتیجه رسیده بود که نباید مقاومت کنند و باید هرچه دارند بگویند تا آزاد شوند؛ یعنی اعتماد دولت عراق جلب شود تا آزاد شده از عراق خارج شوند. و می دانستم که تا مطمئن نشوند که سازمان دستور داده چیزی نمی گویند. تراب یک نشانی به من داد که به این ۹ نفر بدهم؛ و بالاخره با سماجت زیاد، وقتی ملاقات کردم که خود عراقی ها زیر شکنجه چیزهایی شنیده بودند؛ و از طرف دیگر سازمان آنها از طریق سازمان «الفتح» آزادی اینها را خواسته بود. من در منزل پناهیان، این ۹ نفر را ملاقات کردم، [که] من جمله آقای

موسی خیابانی بود. در آنجا سعی کردم که به آنها بگویم که پناهیان عنصر[ی] نااهل و نامطمئن است و این شخص «ژنرال پناهیان» جانشین «بختیار» است. این ماجرا گذشت و از عراق به سوریه رفتند و به یارانشان پیوستند.^(۱)

اعضای سازمان در اردوگاه های فلسطینی

اشاره

در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۴۹ زندانیان سازمان آزاد و پس از چند روز در معیت نماینده الفتح عازم پایگاه های چریکی مستقر در سوریه شدند. پایگاهی که قرار بود این عده بدانجا گسیل شوند، همان بود که در ۲۱ مرداد ۴۹ چند تن از اعضا از جمله مشکین فام در آن آموزش دیده بودند.^(۲) پایگاه مزبور، که بعداً - به ادعای سازمان - به نام مستعار مشکین فام یعنی «حسن سلامه» معروف شد، در نزدیکی امّیان پایتخت اردن قرار داشت. این پایگاه کوچک را - ظاهراً - فتح برای آموزش چریک های کشورهای دیگر تأسیس کرده بود. فرمانده آن مرد چهل ساله ای به نام «احمد الجزایری» بود که پس از شرکت در نبرد «دین بین فو» به ملیون مراکش پیوسته و پس از پایان نبرد در آن کشور به موطن خود در الجزایر رفته و در انقلاب الجزایر شرکت کرده بود. بعد از پایان انقلاب، چند سال وابسته

نظامی سفارت الجزایر در پاریس بود و بعد از آن مدتی ریاست افسران بازنشسته در آن کشور را به عهده داشت. او بعداً به انقلاب فلسطین پیوست.^(۳) پس از جنگ سپتامبر ۱۹۷۰ (معروف به «سپتامبر سیاه») و انتقال فلسطینی ها از اردن، این پایگاه سقوط کرد. از آن پس پایگاه «طرطوس» در سوریه و پایگاه «شیخ زناد» در شمال لبنان مرکز آموزش اعضای سازمان شد.^(۴) دوره های آموزشی در اردوگاه های الفتح به طور متوسط ۳ ماه بود که طی آن، علاوه بر برنامه های روزانه دو و نرمش و تمرین های بدنی، آموزش های نظری و عملی شامل رزم انفرادی، آشنایی و تیراندازی با سلاح های مختلف شرقی و غربی، آشنایی با مواد انفجاری فابریک و دست ساز و تمرین های عملیاتی بود. برخی از افراد مدت طولانی تری را سپری کردند و آموزش های

ص: ۴۰۷

- ۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۳۶ - ۱۴۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۱۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹.
- ۲- خلاصه پرونده ها...: (افراد اعزام شده از جمله) سادات دربندی، سید محمد. شرح تأسیس...: ص ۷۲.
- ۳- شرح تأسیس...: صص ۷۲ - ۷۳.
- ۴- خلاصه پرونده ها...: پیشین.

تخصصی را نیز گذراندند. اتفاق قابل توجهی که در طول این آموزش ها رخ داد، تیر خوردن و زخمی شدن یکی از اعضا در جریان تمرین عملیاتی بود.^(۱) در جریان این دوره اقامت در لبنان و سوریه، از آنجا که لبنان مرکز بازار سیاه اسلحه در منطقه عربی خاورمیانه بود، سازمان تصمیم گرفت تا حدودی که امکان داشت خود را از نظر تسلیحاتی و تدارکاتی تأمین کند. سلاح های تهیه شده بعداً به طرق مختلف به داخل حمل گردید. نحوه ورود به ایران نیز مختلف بود؛ برخی از اعضا از طریق عادی و با هواپیما بازگشتند، اما پس از دستگیری دو تن از ایشان در فرودگاه بیروت،^(۲) ورود قاچاق از طریق شیخ نشین ها و مرز ترکیه مورد توجه قرار گرفت.^(۳) اکثر افراد اعزامی، تا قبل از ضربه اول شهریور ماه ۱۳۵۰، به ایران بازگشتند؛ افرادی چون سید احمدیان و ابراهیم آخ اندکی پس از ضربه اول شهریور (از طریق ترکیه)، محمود شامخی یک سال پس از ضربه، افرادی مثل حسین روحانی و خوشرو حوالی سال های ۵۵-۱۳۵۴ و عناصری مثل تراب حق شناس در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی مراجعت کردند. موارد مشخص و قابل توجه در خصوص وضعیت افراد، پس از ضربه شهریور، در جای خود خواهد آمد. فهرست افراد اعزام شده همراه با برخی مشخصات و ملاحظات، در جدولی که ملاحظه می کنید تنظیم شده است. ممکن است در این فهرست، حداکثر، دو سه اسم نیامده باشد که علتش کمبود منابع بوده است.^(۴)

ص: ۴۰۸

-
- ۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۳۹. شرح تأسیس...: صص ۷۲ - ۷۵.
 - ۲- در فصل نهم (ضربه شهریور ۱۳۵۰) این موارد توضیح داده شده است.
 - ۳- شرح تأسیس...: صص ۷۵ - ۷۶.
 - ۴- خلاصه پرونده ها...: افراد فهرست (بجز حق شناس، نجات حسینی، خوشرو و یقینی). یادداشت های حسین روحانی: صص ۳۸ - ۳۹.

فهرست اعزام شدگان سازمان به اردوگاه های آموزشی «الفتح»

ردیف

نام و نام خانوادگی

نحوه خروج

توضیحات

۱

ابراهیم - آوخ

الف - قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

ب - عادی از طریق هوایی

۲

حسین - احمدی روحانی

عادی از طریق هوایی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای حامل

زندانیان سازمان در دوبی - بازگشت به

کشور در سال ۵۴

۳

محمد - بازرگانی

قاچاق از طریق دوبی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

علی - باکری

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

اصغر - بدیع زادگان

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

لطفعلی - بهپور

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

اعزام به عنوان مترجم

کریم - تسلیمی

قاچاق از طریق دویی

بازگشت به کشور در سال ۴۹

دستگیری در سال ۵۰ - سفر فقط

به شیخ نشین ها و عدم توفیق در سفر

به فلسطین

سید مرتضی (تراب) -

قاچاق از طریق قطر

بازگشت به کشور در آستانه پیروزی

حق شناس

انقلاب سال ۵۷

فتح الله (ارژنگ) -

قاچاق از طریق قطر

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

خامنه ای

حسین - خوشرو

قاچاق از طریق ابوظبی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دوبی

بازگشت به کشور حوالی سال های ۵۴ و ۵۵

رضا - دارابی زاده (خالد)

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

مسعود - رجوی

قاچاق از طریق دویی

اعزام به عنوان مترجم - بازگشت به کشور

و دستگیری در سال ۵۰

ص: ۴۰۹

ردیف

نام و نام خانوادگی

نحوه خروج

توضیحات

۱۳

رضا - رضایی

قاچاق از طریق دویی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۴

سید محمد (صادق) -

عادی از طریق هوایی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای حامل

سادات دربندی

زندانیان سازمان در دویی - بازگشت

به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۱۵

سید جلیل - سید احمدیان

عادی از طریق هوایی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی

- بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

سید محمد - سیدی

عادی از طریق هوایی

بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

کاشانی (بابا)

کاظم - شفیعیه

قاچاق از طریق دویی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی

- بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

محمود - شامخی

قاچاق از طریق دویی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی

- بازگشت به کشور و فوت در سال ۵۱

عبدالرسول - مشکین فام

قاچاق از طریق دویی

یکی از سه تن رباینده هواپیمای

حامل زندانیان سازمان در دویی - بازگشت

به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۲۰

محسن - نجات حسینی

قاچاق از طریق دویی

دستگیری و محکومیت در لبنان در سال ۵۰

۲۱

موسی - نصیراوغلو

قاچاق از طریق دویی

یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی

خیابانی

- بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

۲۲

محمد - یقینی

عادی از طریق هوایی

دستگیری و محکومیت در لبنان در

سال ۵۰ - بازگشت به کشور در سال ۵۴

ص: ۴۱۰

تشکیل «گروه اطلاعات»

این گروه در سال ۱۳۴۹، با هدف جمع آوری اطلاعات از عناصر و مهره های رژیم به خصوص ساواک و تأسیسات عمده رژیم، درجه بندی این اطلاعات و نهایتاً استفاده از آنها در چارچوب فعالیت نظامی سازمان، به وجود آمد. در رأس این گروه ابتدا اصغر بدیع زادگان و سپس محمود عسکری زاده قرار داشتند. یکی از علل مهم تشکیل این گروه، امکانی بود که ناصر سماواتی در نفوذ به مرکز ساواک پیدا کرد؛ وی به دلیل شغلش در وزارت آب و برق (نیرو)، در ارتباط با خدمات مربوط به برق و وسایل الکتریکی به «باغ مهران» مرکز ساواک راه یافت و همین امر مرکزیت سازمان را به جمع آوری اطلاعات تشویق نمود. سماواتی تا لحظه دستگیری خود، از اعضای فعال «گروه اطلاعات» سازمان بود. (۱) این گروه، بلافاصله پس از تشکیل، اطلاعاتی ای درون سازمان انتشار داد مبنی بر اینکه کلیه کادرها و اعضای سازمان موظف اند اطلاعات خود درباره عناصر و شخصیت های رژیم و همچنین تأسیسات عمده آن را در اختیار سازمان قرار دهند؛ با این تأکید که این اطلاعات را هرچه کامل تر و مشروح تر بنویسند؛ و

حتی در صورت نقص اطلاعات، اگر امکان تکمیل آن به طور عادی وجود دارد، آن را تکمیل نمایند؛ و ضمناً اگر اطلاعات ناقص است و امکان تکمیل آن نیست، همان را نیز بفرستند؛ چرا که مجموعه

ص: ۴۱۱

۱- خلاصه پرونده ها...: سماواتی، ناصر - بدیع زادگان، اصغر - عسکری زاده، محمود. قسمتی از دفاعیات سازمان: بخش اول دفاعیه ناصر صادق (رد صلاحیت).

اطلاعات پراکنده و ناقص درباره مطلبی واحد، می توانند یکدیگر را تکمیل کنند. به دنبال انتشار این اطلاعیه، اطلاعات بسیاری به صورت ناقص و کامل درباره افراد و مؤسسات رژیم به دست گروه رسید؛ به طوری که جمع آوری و آرشیو این اطلاعات، خود ایجاد مشکل کرد. گروه این اطلاعات را مورد بررسی و تحلیل قرار داده آنها را به کمک یکدیگر جرح و تعدیل و تکمیل کرد و در پایان، به ترتیب اهمیت و اولویت، کلاس و طبقه بندی نمود. اطلاعات مربوط به شناسایی و عملیات ربودن «شهرام» پسر «اشرف پهلوی» و دیگر عملیات - که شرحشان خواهد آمد - بر اساس همین اطلاعات فراهم گردید. البته «گروه اطلاعات» پیگیری و تعقیب برای کسب و یا تکمیل اطلاعات را - به صورت عملی - جزء وظایف خود نمی دانست. گروه - به اصطلاح - دارای تیم کسب اطلاعات نبود و صرفاً به دادن رهنمود، جمع آوری اطلاعات به دست آمده، تجزیه و تحلیل و کلاس و طبقه بندی آنها اکتفا می نمود. سازمان - به ادعای خود - تا قبل از ضربه شهریور ۵۰ موفق شد بیش از ۲۰۰۰ نفر از عوامل مهم ساواک و مهره های رژیم را به طور کامل و دقیق شناسایی کند. (۱)

تشکیل «گروه تدارکات»

سرعت عملی، که به رغم ناکام ماندن، توسط «سازمان رهایی بخش» صورت گرفت (عملیات ناموفق ربودن سفیر آمریکا و سرقت مسلحانه از بانک ایران و انگلیس) و موجی که پس از ماجرای حمله به پاسگاه ژاندارمری «سیاهکل» توسط چریک های فدایی خلق (گروه جنگل) به راه افتاد، فضایی از آوانتوریسم و اشتیاق برای تسریع در عملیات انقلابی، در سطح سازمان ایجاد کرد. اولین نیازی که به نظر می رسید، اسلحه و مهمات لازم برای چنین برنامه هایی بود. از این رو «گروه تدارکات» با مسئولیت ناصر صادق تشکیل شد؛ و محمد بازرگانی عنصر فعال گروه بود. ترتیب و تدارک مهمات و اسلحه در داخل را مستقیماً ناصر صادق به عهده گرفت و وظیفه هماهنگی تسلیحاتی با نیروهای اعزامی به اردوگاه های فلسطینی، بر عهده محمد بازرگانی بود. چنانکه در فصل نهم (ضربه شهریور ۱۳۵۰) توضیح خواهیم داد، ضربه پذیری سازمان از همین طریق بود. (۲)

ص: ۴۱۲

- ۱- یادداشت های حسین روحانی: صص ۵۴ - ۵۵. شرح تأسیس...: ص ۵۲.
- ۲- شرح تأسیس...: ص ۵۳. خلاصه پرونده ها...: صادق □ ناصر بازرگانی □ محمد.

تشکیل «گروه شیمی و مواد انفجاری»

این گروه در اوایل سال ۱۳۵۰ با عضویت اصغر بدیع زادگان، علی باکری، کریم تسلیمی و علی اصغر منتظری حقیقی و با مسئولیت هر یک از ایشان - در مقاطع مختلف - به وجود آمد. وظیفه گروه، علاوه بر تهیه و تدوین مطالب مربوط به مواد انفجاری، آموزش افراد در این زمینه بود. پیش از تشکیل این گروه در تهران، در سال ۱۳۴۹ بدیع زادگان و بعدها محسن نجات حسینی و علی باکری در اردوگاه های فلسطینی توانسته بودند در زمینه مواد انفجاری فابریک و دست ساز (بعد از آزمایش های عملی) اولین سری از مطالب مربوط به شیمی مواد انفجاری و تهیه این مواد به صورت دست ساز را تهیه کنند. این مطالب بعداً در داخل کشور، توسط همین گروه، تکمیل شد و مورد آموزش اعضای سازمان قرار گرفت. در خارج از کشور نیز به صورت جداگانه، در دوران پس از ضربه اول شهریور، جزوات کاملی، درباره مواد انفجاری فابریک و دست ساز و کاربرد و جدول محاسبات تخریبی مواد، تهیه شد و انتشار یافت. این جزوات، که بعداً یکجا به چاپ رسید، بر اساس تلاش های اصغر بدیع زادگان و علی باکری و اصغر منتظری حقیقی و تکمیل آن توسط محسن نجات حسینی، محمد یقینی و - احتمالاً - حسین خوشرو در مهر ماه ۱۳۵۲ تهیه و تدوین گردید. (۱) کتاب که در چهار بخش «تجاریبی از دانش انفجاری» (بخش ۱ و بخش ۲)، «مواد منفجره و دستگاه های انفجاری» و «فشننگ شناسی» تدوین شده بود توسط بخش خارج از کشور سازمان انتشار یافت و بعدها «انتشارات ابوذر» آن را تکثیر نمود. (۲)

تشکیل «گروه آموزش نظامی»

این گروه در اوایل سال ۱۳۵۰ و پس از بازگشت اکثر افراد دوره دیده نظامی، توسط برخی از همین افراد تشکیل شد. وظیفه گروه، تسهیل و تدارک آموزش نظامی اعضا چه به صورت نظری و چه به لحاظ

ص: ۴۱۳

۱- شرح تأسیس...: ص ۵۳. خلاصه پرونده ها...: صادق، ناصر - بازرگانی، محمد.

۲- همان: افراد ذکر شده در گروه شیمی. یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۵.

عملی بود. در قسمت نظری، علاوه بر آموزش مواد انفجاری که توسط «گروه شیمی» انجام می گرفت، آشنایی با سلاح های مختلف و اصول و قواعد جنگ های غیرکلاسیک آموزش داده می شد؛ در قسمت عملی نیز تا آنجا که در شرایط آن روز ایران مقدور بود، در زمینه تیراندازی و آموزش آن، اقداماتی انجام شد.^(۱)

این نکته را باید یادآور شویم که کارایی بالفعل گروه های مزبور - تقریباً - به کمال نرسید و اغلب امکانات تدارکاتی، آموزشی و اطلاعاتی به چنگ ساواک افتاد.

تربیت کادرهای همه جانبه

از بهار سال ۱۳۴۹ حنیف نژاد، طی یک جمع بندی از وضعیت عمومی سازمان و پس از گذشت بیش از یک سال از بحث های استراتژیک، به ضرورت داشتن کادرها و مسئولان همه جانبه رسید. جدی تر شدن تز «انقلابی حرفه ای»، از عوامل طرح تشکیل و تربیت کادرهای همه جانبه بود. در سازماندهی جدید سال ۱۳۴۸، که سازمان به سه شاخه مستقل تقسیم شد، در عمل این شاخه ها نتوانستند استقلال خود را حفظ کنند. در تحلیل سازمان، علت این مسئله عدم ورود به دوران عمل و نداشتن «کادرهای همه جانبه» بود؛ یعنی کسانی که در حقیقت فقط در مسائل سیاسی یا ایدئولوژیک یا عملی و... رشد نکرده باشند بلکه در همه جوانب رشد کنند؛ هر یک به تنهایی یک سازمان باشند و بتوانند در صورت ضربه به سازمان آن را حفظ کنند و ادامه دهند. تعداد چنین مسئولانی چندان زیاد نبود و به علت جوّ عمل زدگی و ماجرای هواپیماربایی و اعزام به فلسطین، توجه کافی به این مسئله نشد.^(۲)

ص: ۴۱۴

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۵. شرح تأسیس...: صص ۵۲ - ۵۳. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲- شرح تأسیس...: صص ۷۷ - ۷۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

تکمیل خط مشی و تصحیح تاکتیک

پس از آنکه تیم کوه «گروه جنگل» (چریک های فدایی خلق) به دنبال حمله به پاسگاه «سیاهکل» در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ متلاشی شد، (۱) سازمان نیاز به تحلیلی مجدد در مورد جنگ چریکی داشت. قبل از آن تاریخ، نظر به غلبه گرایش های مائوئیستی در مورد مبارزه مسلحانه، سازمان نیز به «روستا» اهمیت می داد؛ و تنها پس از تدوین استراتژی در سال ۱۳۴۸، تحت تأثیر جریانات انقلابی آمریکای لاتین، در خصوص اولویت «روستا» تردید کرد. حادثه سیاهکل سازمان را برآن داشت که در این مورد تجدیدنظر کند و بهای اصلی را به جنگ چریکی شهری بدهد. آنچه که چریک های فدایی و مجاهدین خلق - هردو، در مورد جنگ چریکی شهری، به آن رسیدند بخشی از تئوری های «رژی دبره» و «کارلوس ماریگلا» بود. (۲) اینان در نظریاتی که بطلانش - در عمل - همان زمان در آمریکای لاتین به ثبوت رسیده بود، برآن بودند که ابتدا در یک سازمان چریکی باید «تبلیغ مسلحانه» مطرح گردد؛ پس از طی چند سال این مرحله به پایان برسد و پس از اتمام این مرحله، مبارزه مسلحانه توده ای پا خواهد گرفت. منظور از تبلیغ مسلحانه، عملیات پراکنده ای بود که قرار بود

ص: ۴۱۵

-
- ۱- در گفتار دوم شرح کوتاهی از ماجرای سیاهکل درج شده است.
 - ۲- دو کتاب نامبردگان در این زمینه عبارتند از: انقلاب در انقلاب، تألیف رژی دبره فرانسوی، دوست و همفکر «فیدل کاسترو» و «چه گوارا»؛ جنگ چریک شهری، تألیف کارلوس ماریگلا، انقلابی و چریک برزیلی.

نیروهای بالقوه را به طور خودجوش به صحنه بکشاند و ضمن آن با ایدئولوژی و استراتژی سازمان چریکی آشنا سازد. پس از طی مرحله اول، هسته های خودجوش به سازمان مادر می پیوستند و بدین ترتیب شرایط عینی و ذهنی تا حد امکان برای انقلاب آماده می شد. حساسیت رژیم پای قدرت های خارجی را در منطقه به میان می کشید و تهاجم خارجی موقعیتی مطلوب فراهم می آورد که انقلاب و سازمان نماینده آن را قادر می ساخت قشرهای وسیعی از جامعه را به حرکت درآورد؛ و در چنین موقعیتی، سازمان چریکی و بافت پنهان تشکیلاتی آن در میان مردم، آن چنان توانی می یافت که می توانست به نیروهای نظامی چریکی اجازه و امکان سربازگیری و توسعه و تداوم دهد.^(۱) بر اساس چنین تحلیلی، سه مرحله - الزاما - به دنبال هم پیش می آمد: ۱- مرحله تدافعی و سازمان سازی: در این مرحله سازمان تکوین می یابد و در میان مردم ریشه می گیرد؛ که مدت زمان زیادی لازم دارد و نیازمند اقدامات اساسی و روشنگری های سیاسی است. زمانی که بنیاد سازمان - که در این مرحله زیرزمینی است - مستحکم شد، مرحله دوم آغاز می شود. سازمان مجاهدین معتقد بود که تا سال ۱۳۵۰ بخش مهم این مرحله را گذرانده است. ۲- مرحله تضعیف و پراکندگی دشمن: سازمان - قدم به قدم - ضمن آماده کردن یک واحد جنگنده و تدارک عملیات کوچک، در حالی که واحد قبل را در داخل مردم پنهان می کند، واحد دیگری را مهیا می سازد و به همین ترتیب دشمن را پراکنده، زمین گیر و غیرفعال می کند. ۳- مرحله فراگستری تهاجم: زمانی که قدرت ها (سازمان و حکومت) به مرحله توازن و تساوی رسیدند، مرحله سوم با گسترش عملیات تهاجمی وسیع توسط واحدهای بزرگتر آغاز می گردد (شبه تجربه های چین و ویتنام). چندی پس از ضربه «سیاهکل»، دو جزوه در سطحی محدود توسط چریک های فدایی منتشر شد: مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک نوشته مسعود احمدزاده و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد

تئوری بقا نوشته امیرپرویز پویان. جزوه دوم بیشتر بر محورهای عام تکیه داشت و در رد نظریه «اول حزب...» توده ای ها نوشته شده بود؛ ولی جزوه اول، خط را ترسیم می کرد - که مجاهدین خلق نیز آن را

ص: ۴۱۶

۱- این تحلیل از نظریه «آفریدن ویتنام های دیگر» چه گوارا برخاسته است. او می گفت یکی از راه های کمک به خلق ویتنام این است که آمریکا را درگیر ویتنام های دیگری بکنیم. «انقلاب کوبا دیگر موظف است که... ویتنام دوم یا سوم بیافریند؛ یا ویتنام دوم یا سوم جهان را پدید آورد.» سینکلر، چه گوارا: ص ۱۱۶.

بر اساس این خط، مبارزه مسلحانه - پس از نضج آن در طول تبلیغ مسلحانه - شرایط رشد خود را ایجاد خواهد کرد و به عنوان خط کلی و عام مبارزه، که هم استراتژی است و هم تاکتیک ها را متناسب با شرایط می سازد، جا خواهد افتاد. در پی تحلیل های پس از حادثه «سیاهکل»، حقیقت دیگری نیز برای سازمان معلوم شده بود؛ نواقص خطوط تشکیلات در قبال تدارک وسیع برای قیام مسلحانه شهری (نظیر شروع عملیات چریکی در الجزایر) در عمل برای سازمان - در طول یک سال و چند ماه - آشکار شد و بینش سازمان را عینی تر کرد. نهایتاً مواضع به این ترتیب اصلاح شد: ۱- به دلایل متعدد سیاسی و تشکیلاتی، سازمان باید از عملیات کوچک آغاز کند نه قیام مسلحانه شهری؛ ۲- مشی سازمان، برای یک دوره، جنگ چریکی شهری خواهد بود؛ ۳- سازمان باید برای شروع عمل در جشن های ۲۵۰۰ ساله که در پیش بود، آماده می شد؛ ۴- طرح ترور شاه - که قبلاً مطرح بود - به دلیل آنکه عمده انرژی تشکیلات را به خود اختصاص می داد و احتمال شکست نیز داشت، کنار گذاشته و فعلاً روی خط عملیات کوچک حرکت شود. شکل مناسب تشکیلاتی برای اعمال این خطوط، گروه های مستقل ضربت (تیم های چریکی) تشخیص داده شد؛ که قرار شد در یک تجدید سازماندهی عمیق و ریشه ای عملی گردد. (۱)

تماس ناتمام با چریک های فدایی

در اوایل سال ۱۳۵۰ تلاشی برای ایجاد ارتباط با چریک های فدایی صورت گرفت. شخصی به نام اردشیر داور، که کارمند وزارت اقتصاد و از عناصر قدیمی ایزوله شده سازمان بود، تماس نه چندان فعّالی با عباس مفتاحی (از رهبران چریک ها) برقرار کرد که پس از چندی قطع شد. ارتباط با چریک ها پس از ضربه شهریور از طریق مصطفی شعاعیان ادامه یافت. اولین اطلاعی که ساواک در مورد سازمان پیدا کرد، در بازجویی مفتاحی و غفور حسن پور دو تن از چریک های دستگیر شده بود که از وجود یک گروه مذهبی با مشی مسلحانه خبر داده بودند. (۲)

ص: ۴۱۷

۱- شرح تأسیس...: صص ۷۸ - ۷۹؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲- پرونده حسن پور و مفتاحی. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۴۳.

اشاره

اعضای برجسته سازمان در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ ناگهان در چنگ ساواک گرفتار شدند. پلیس امنیتی رژیم، از ماه ها قبل، این عده را در تور تعقیب و مراقبت خود قرار داده بود. دستگیری های وسیع، که به صورت زنجیره ای ادامه یافت، از سه طریق انجام شد: ۱- تعقیب و مراقبت گسترده ساواک؛ ۲- فعالیت های اداره های اطلاعات و ضداطلاعات شهربانی؛ ۳- اطلاعاتی که از دستگیرشدگان اخذ می شد.

زمینه های ضربه

اشاره

در تشریح علل و زمینه های این ضربه، به ماه ها قبل باز می گردیم. در نیمه اول سال ۱۳۵۰، در پی اصرار بخش هایی از تشکیلات به تعجیل در «عمل مسلحانه»، سازمان در صدد برآمد که اعضای دوره دیده خود در اردوگاه های فلسطینی را برای تدارک فعالیت های نظامی و عملیات مسلحانه به کشور باز گرداند. در جریان اجرای این تصمیم، دو اتفاق ناگوار باعث شد سازمان در تنگنا قرار گیرد. در اول مرداد ۱۳۵۰ محسن نجات حسینی (با استفاده از گذرنامه ابراهیم آوخ) و محمد یقینی، که قصد پرواز عادی از بیروت به تهران را داشتند، همراه با سلاح و مهمات جاسازی شده، در فرودگاه بیروت

دستگیر شدند. (۱) از طرف دیگر سید محمد سادات دربندی، از عوامل ربودن هواپیما در سال ۴۹، پس از طی آموزش های چریکی، در تاریخ ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۰ از بیروت به دویبی رفت تا عازم ایران شود. وی در تاریخ نهم مرداد ماه با گذرنامه جعلی به ایران باز می گشت ولی در مسیر هوایی بندرلنگه به بندرعباس توسط مهماندار هواپیما - که در جریان هواپیمارمایی وی را دیده بود - شناسایی شد و در فرودگاه بندرعباس، در حالی که چمدانی حاوی سلاح و مهمات جاسازی شده به همراه داشت، بازداشت گردید و به تهران اعزام شد. (۲) این اتفاقات، از یک سو سازمان را بر آن داشت که سایر اعضا را یا از طریق قاچاق و مرز ترکیه (همراه با مهمات) و یا در پوشش عادی و بدون سلاح، از طریق پروازهای رسمی به مهرآباد، به ایران بازگرداند؛ و از سوی دیگر با نزدیک شدن جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، تصمیم به انجام یک سری عملیات نظامی متمرکز و هماهنگ در جریان جشن ها بگیرد. بدین منظور کوشش به عمل آمد که تنگناهای تدارکاتی برطرف شود و اسلحه و مهمات موردنیاز، از طریق منابع داخلی، تأمین گردد. در چارچوب این فعالیت ها، سازمان تماس هایش را با فردی به نام شاهمراد دلفانی فعال تر کرد.

ارتباط با «شاهمراد دلفانی» عامل نفوذی ساواک

دلفانی (۳) اهل کرمانشاه و فرزند یکی از زمینداران منطقه بود که پس از ضبط زمین هایش در سال ۱۳۲۹ - توسط اداره اوقاف - به همراه پنج تن دیگر یاغی شد و در کوهستان های منطقه متواری گردید.

ص: ۴۲۰

- ۱- برابر گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، نامبردگان به شش ماه حبس محکوم و سپس آزاد شدند. خلاصه پرونده ها...: نجات حسینی، محسن - یقینی، محمد.
- ۲- البته ساواک در جریان بازجویی ها به اطلاعات قابل توجهی دسترسی پیدا نمی کند و هویت سازمان، مکتوم می ماند. خلاصه پرونده ها...: سادات دربندی، سیدمحمد.
- ۳- شاهمراد دلفانی فرزند شهباز در سال ۱۳۰۷ در کرمانشاه متولد شد. وی از سال ۱۳۳۱ به حزب توده پیوست و در سال ۱۳۳۸ در کرمانشاه به اتهام فعالیت در حزب توده سه ماه زندانی شد. متعاقب آن در آذرماه ۱۳۴۲ به جرم همکاری با تشکیلاتی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» و تهیه و قاچاق اسلحه برای آن گروه بازداشت و به سه سال زندان محکوم و پس از مدتی حبس، آزاد گردید. دلفانی از بدو اولین بازداشت با ساواک و رکن دو همکاری کرده و پس از آزادی از زندان به شماره رمز ۱۰۱۴۶ با نام مستعار احمدنیا به عنوان منبع در هدف های کمونیستی تا سال ۱۳۵۷ همکاری می نمود. به نقل ساواک: «مشارالیه در سال ۱۳۵۰ با خبر دادن یک موضوع قابل توجه سبب کشف یکی از گروه های وسیع خرابکار (سازمان مجاهدین خلق) در کشور گردید».

وی از سال ۳۱ عضو حزب توده و مسئول ارتباطات حزب در کرمانشاه بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و به زندان افتاد ولی با اِعمال نفوذ پدرش آزاد گردید. ارتباط وی با عناصری از حزب توده، پس از آزادی از زندان، کماکان ادامه داشت. در سال ۱۳۴۲ دلفانی در ارتباط با خرید اسلحه برای گروهی به نام «کمیته انقلابی حزب توده»^(۱) دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد؛ که پس از ۵/۲ سال مشمول عفو قرار گرفت. در زندان قصر با منصور بازرگان، هوادار جوان نهضت آزادی و از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق، آشنا شد. دلفانی، پس از آزادی از زندان، «ارتباط خود را همچنان با منصور بازرگان حفظ می کند و حتی در سفرهایی که از کرمانشاه به تهران می آمده، همراه با خانواده اش، به منزل منصور می رفته است؛ و دوستی خود را با منصور و خانواده او، از آن جمله پوران بازرگان همسر [آینده] محمد حنیف نژاد، از طریق خانواده کاملاً استحکام می بخشد»^(۲). سازمان در اواخر پاییز ۱۳۴۹، از طریق منصور بازرگان، با دلفانی تماس برقرار کرد. امکاناتی که سازمان به وسیله وی می توانست بدان دست یابد، از نظر مسئولان عبارت بود از: ۱- دسترسی به مرزی مطمئن، برای بازگشت اعضای که به خارج از کشور رفته بودند؛ به خصوص ۹ نفری که در ماجرای هواپیماربایی در عراق به زندان افتاده بودند و احتمال می رفت ساواک به هویت آنها پی برده باشد؛ ۲- خرید اسلحه و مهمات از منابع داخلی، برای تدارک عمل نظامی؛ ۳- استفاده از امکانات محلی و شناخت دقیق منطقه گردنشین کشور، برای اهداف استراتژیک آینده.^(۳) ناصر صادق، که در آن زمان مسئولیت «گروه تدارکات» سازمان را - در کنار محمد بازرگانی - بر عهده

ص: ۴۲۱

۱- در شرح تأسیس نام این گروه، به غلط، «سازمان کمیته انقلابی» درج شده (ص ۸۱). «کمیته انقلابی»، که پس از ضربات بزرگ سالهای ۳۳ و ۳۴ به حزب توده، چند سال فعالیت مخفی کرده بود، نشریه ای به نام «روزبه» و عده زیادی عضو داشت. نام گروه و ارگان آن نشانه داعیه این گروه بر توده ای بودن آن است. از سوی دیگر، با تأکید بر «انقلابی» بودن، خود را از رهبری حزب جدا و با تأکید بر نام «روزبه»، خود را وارث سنن مبارزاتی حزب اعلام می کرد. با ایجاد «تشکیلات تهران»، این گروه - عملاً - در آن ادغام شد. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۵۰؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۲.

۳- شرح تأسیس...: صص ۸۰ - ۸۱.

داشت، به واسطه منصور بازرگان، با دلفانی ملاقات کرد. برای اطمینان بیشتر، علاوه بر ناصر، سعید محسن نیز طی یک ملاقات به ظاهر تصادفی در یک برنامه کوهنوردی با دلفانی آشنا شد. در ملاقات، سعید از هر در صحبت کرد و نتیجه این شد که فرد مزبور را قابل اعتماد تشخیص داد. (۱) پس از این ملاقات های مقدماتی، ناصر صادق در سفری به کرمانشاه رابطه نزدیک تری با دلفانی برقرار نمود. دیدن موقعیت و محبوبیت محلی وی، اعتماد ناصر را تقویت کرد. خود او نیز روی پنهانکاری و رعایت مسائل امنیتی تأکید داشت و حتی از گرفتن شماره تلفن هم خودداری می کرد؛ و با ادای جملات و عباراتی مثل «چون فردی شناخته شده هستم، لذا هر لحظه ممکن است مرا بگیرند و از این طریق شما لو بروید!»، «اگر من بعد از این همه سابقه لو بروم، مردم به من خواهند خندید!» و یا «نباید اطلاعات ما از هم زیاد بشود»، اطمینان بیشتری را ایجاد می کرد. یک بار هم اظهار می دارد که هنوز عده ای از کادرهای حزب توده، به خیال اینکه تشکیلاتی وجود دارد، به او پول می دهند؛ و در صورتی که با یک تشکیلات درست و حسابی برخورد کند، این امکانات را در اختیار آن قرار خواهد داد. (۲) از دلایل دیگری که برای این ارتباط عنوان می شود، ابعاد مختلف طرح «عملیات بزرگ سال ۵۰» است. بحث آغاز عمل، از اواخر سال ۴۹ و اوایل ۵۰، در کمیته مرکزی سازمان مطرح بود ولی اعضای دیگر در جریان قرار نداشتند. در جلسات کمیته مرکزی، بافت رژیم شاه را تحلیل کردند و بدین نتیجه رسیده بودند که به رغم نهادهای متعددی که رژیم دارد، عملکرد نهادی ندارد؛ بدین معنی که همه به نوعی وابسته به شخص شاه هستند و به تنهایی استقلال ندارند. بر اساس این تحلیل، ترور و حذف شاه می توانست شیرازه رژیم را از هم بپاشد؛ ارتش نیز رهبری اش را از دست می داد و بین سران آن اختلاف می افتاد؛ وضعیت ساواک و سیستم اطلاعاتی رژیم نیز به سبب ساختار شبه نظامی آن دست کمی از ارتش پیدا نمی کرد. بر این فرض، به تبع از هم پاشیدگی رژیم شاه، جنبش های مردمی هم در خیلی از مناطق شروع می شد؛ یعنی فنرهای فشرده باز می شدند و جنبش های مردمی آغاز می شد. در چنان شرایطی یک تشکیلات محدود نمی تواند موفق باشد؛ باید به اندازه کافی عناصر سازمانده وجود داشته

ص: ۴۲۲

-
- ۱- چنانکه پیش از این آمد، سعید محسن طی یادداشتی مخفیانه در زندان برای برادرش فرستاد، اشاره به «اشتباهات»ی می کند که احتمالاً مهمترین آنها اعتماد به دلفانی بوده است؛ یادداشت های حسین روحانی: صص ۴۲ - ۴۳.
 - ۲- شرح تأسیس...: ص ۸۲.

باشند تا جنبش را در تمام نقاط ایران هدایت و سازماندهی کنند، به مردم خط بدهند و از آنها پشتیبانی کنند. مرکزیت به این نتیجه رسیده بود که چنین سازماندهی کار یک تشکیلات نیست؛ بدین جهت سازمان در صدد برآمد رابطه با گروه‌هایی را، که کم و بیش آنها را می‌شناخت، فعال کند. هر عضو سازمان

می‌باید رابطه‌اش در این زمینه فعال می‌شد. در روند چنین سیاستی بود که فعال‌تر کردن رابطه با دلفانی نیز مطرح شد. (۱) در برخوردهای بعدی مسئله اسلحه مطرح شد؛ و ناصر صادق چنین موضع گرفت که «من وابسته به یک گروه هستم و باید موافقت کادرهای بالا را جلب کنم». بعد از ضربه شهریور، در بازجویی‌ها روشن شد که از این لحظه به بعد ساواک به طور جدی و پیگیر به تعقیب افراد مرتبط با دلفانی، به خصوص شخص ناصر صادق، پرداخته است. (۲)

ص: ۴۲۳

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲- شرح تأسیس...: صص ۸۲ - ۸۳.

از این به بعد تعقیب ساواک شدت بیشتری یافت و ساواک خود را برای هجوم به سازمان آماده کرد. ساواک عجله ای در دستگیری افراد شناخته شده نداشت بلکه در اصل به دنبال شناسایی های دقیق تری بود تا بتواند مجموعه سازمان را در تور خود بیندازد. ذهنیت ها و توهمات، به خصوص دست کم گرفتن ساواک و استقرای ذهنی را محور قضاوت در مورد توان رژیم قرار دادن، از عمده ترین علل غافلگیری سازمان بود. این نکته در تحلیل های بعدی سازمان نیز انعکاس پیدا کرد.^(۱) بهمین بازرگانی می گوید: خودبینی و خودبزرگ بینی ای که در سازمان ایجاد شده بود، در مورد برخورد با ساواک نیز مؤثر بود. فکر می کردند ساواک کاره ای نیست. [...] [ساواک اطلاعات مربوط به جنگ چریکی شهری و روستایی و تشکیلات و گروه یابی را از طریق C.I.A دریافت می داشت؛ یعنی up to date بود. در حالی که اگر مجاهدین یا فدایی ها در آن مقطع می رفتند و بررسی می کردند که چریک های آمریکای لاتین چطور دستگیر شده اند، شاید باعث می شد بفهمند که ساواک این طوری نیست که فکر می کنند. ذهنیت ها در مورد خود سازمان هم فضایی خیالی ایجاد کرده بود. قبل از دستگیری، یک سری نظرخواهی از بچه ها شد که آقا تو فکر می کنی سازمان چند عضو دارد؟ یک نفر گفته بود: «۵ میلیون نفر!» در این نظرخواهی کمترین میزانی که گفته بودند پنجاه هزار نفر بود؛ در حالی که در آن زمان سازمان ۱۵۰ نفر عضو داشت!^(۲) با اوجگیری مبارزات دانشجویی در سال های ۴۸ و ۴۹، به دستور مدیرکل وقت اداره سوم ساواک، سرتیپ ناصر مقدم، در مهر ماه ۱۳۴۹ کمیته ای در آن اداره تشکیل شد که وظیفه اش بررسی و پیگیری اغتشاشاتی بود که در دانشگاه ها جریان داشت. این کمیته از مسیر اصلی خود خارج شد و موفق به کشف گروه هایی شده بود که با رژیم مبارزه می کردند؛ از جمله «گروه سیاهکل». کمیته مزبور زیر نظر مستقیم مقدم و پرویز ثابتی و با عضویت رضا عطارپور (دکتر حسین زاده)، محمدحسن ناصری (دکتر عضدی)، مصطفی هیراد (مصطفوی)، احمد بیگدلی (احمدی) و بهمن نادری پور (تهرانی) تشکیل شده بود. همزمان با کشف سازمان مجاهدین خلق، کمیته دیگری در اوین تشکیل گردید که سرپرستی آن با هوشنگ زغندی (منوچهری) بود. در بهار سال ۱۳۵۰، بعد از ترور سرلشکر فرسیو و حمله به پاسگاه کلانتری

ص: ۴۲۵

۱- شرح تأسیس... ص ۸۴

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

قلهک، کمیته دیگری نیز در شهربانی کل کشور زیر نظر رییس کل آن تشکیل شد که پرسنل اداره اطلاعات شهربانی، از جمله حسن ختایی، آن کمیته را می گرداندند. پس از آنکه در سطح تهران، برخوردهایی بین کمیته ساواک و کمیته شهربانی پیش آمد (از جمله برخوردی در خیابان بلوار کشاورز که منجر به تیراندازی هم شده بود ولی تلفاتی نداشت)، (۱) به دستور شخص شاه، تشکیلاتی به نام «کمیته مشترک ضد خرابکاری» در بهمن ماه ۱۳۵۰ تأسیس شد که مرکب از نیروهای ساواک، شهربانی و بخشی از نیروهای ویژه ارتش - مأمور به خدمت - بود. الگوی کمیته مشترک تشکیلات مشابهی بود که در کشورهای آمریکای لاتین، جهت سرکوب سازمان های چریکی و چریک شهری، تجربه شده بود. (۲) اولین خبر کشف سازمان مجاهدین توسط ساواک طی بولتن ویژه حدود دو ماه قبل از ضربه شهریور ۵۰ به اطلاع مقامات عالی رسیده بود. تاریخ: ۲۱/۴/۵۰ شماره: ۳۲۴۲۰/۱۱۲ بولتن ویژه درباره: شناسایی یک شبکه براندازی وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی چون عناصر سابق جمعیت باصطلاح نهضت آزادی غالباً دارای افکار افراطی و مخالف مصالح و امنیت کشور می باشند ساواک مرتباً عوامل متعصب وابسته به جمعیت مذکور را زیر نظر و مراقبت دارد. با مراقبت هایی که به عمل می آید اخیراً دلایل و قرائنی به دست آمده است که چند نفر از افراد سابق این جمعیت دست به فعالیت هایی زده اند و سرگرم تشکیل یک هسته مسلح کاملاً مخفی می باشند.

دو نفر از اعضای مؤثر این شبکه به اسامی منصور بازرگان لیسانسه تاریخ و جغرافیا (با مهندس مهدی بازرگان نسبتی ندارد) و مهندس ناصر صادق فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران درباره فعالیت های این شبکه اظهار داشته اند (۳) سازمانی که ما در صدد بوجود آوردن آن هستیم

الگوی سازمان الفتح خواهد بود و همانطوریکه آماده شدن الفتح برای شروع مبارزه جدی مسلحانه ۹ سال بطول انجامید ما نیز در صددیم یک سازمان کاملاً وسیع و با افرادی مجرب و

ص: ۴۲۶

- ۱- علت برخورد این بود که چون افراد این کمیته ها لباس شخصی داشتند و در اتومبیل خود سلاح حمل می کردند، هر یک از این دو گروه، به گروه دیگر - به تصور اینکه از نیروهای مسلح ضد رژیم اند - مشکوک می شد.
- ۲- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: صص ۱۵۸ - ۱۵۹. روزنامه کیهان. ۱ خرداد ۱۳۵۸: ص ۳ اعترافات تهرانی.
- ۳- آنها به شاهمراد دلفانی مطالب مهم خود را اظهار داشته بودند.

ورزیده بوجود آوریم و پس از آنکه آمادگی کافی پیدا نمودیم شروع به عملیات مسلحانه نماییم. نامبرندگان افزوده اند برای جشن های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران گروه ما برنامه خاصی ندارد ولی گروه های دیگری وجود دارند که مصمم به خرابکاری در جریان جشن میباشند و ما فقط ممکن است به آنها از لحاظ مادی و معنوی کمک هایی بکنیم ولی نفرات ما مستقیماً وارد عمل نخواهند شد. اعضای مؤثر این شبکه مذاکراتی بمنظور تهیه اسلحه و مهمات بمنظور انبار کردن و استفاده از آنها در موقعیت مناسب بعمل آورده اند و با یکی از افراد گروه صحبت کرده اند که با دریافت پانصدهزار ریال مقدمات تهیه تعدادی مسلسل [از] پرت سعید و فشنگ را در مناطق غرب کشور برای آنها فراهم نماید. عناصر مذکور درصدد برقراری ارتباط با عراق نیز می باشند و به طوری که اظهار داشته اند در عراق از بین ایرانیان دوستانی دارند. افراد این گروه ضمن اینکه دارای افکار ظاهرآ مذهبی میباشند آثار و نوشته های چه گوارا و سایر رهبران نیروهای افراطی چپ را نیز مطالعه و تکثیر و درباره علل شکست گروه معروف به سیاهکل نیز بررسی هایی بعمل آورده و جزوه ای تهیه کرده اند که جهت مطالعه در اختیار اعضاء می گذارند.

در اثر مراقبت های معموله تاکنون ۷ نفر از اعضای این گروه در تهران و کرمانشاه و همچنین چهار باب از خانه های امن این شبکه شناخته شده است و عملیات وسیع مراقبتی بمنظور شناسایی هر چه بیشتر اعضای این شبکه که ممکن است تعداد آنها بمراتب بیشتر از افراد شناخته شده باشد ادامه دارد و در اواخر مردادماه آینده بفعالیات آنها خاتمه داده خواهد شد. سرانجام ساواک در اول شهریور ماه ۱۳۵۰، با برنامه ای پیچیده و حساب شده، ضربه خود را فرود آورد. اغلب خانه های تیمی، (۱) که در مناطق مختلف تهران پراکنده بود، مورد حمله قرار گرفت. در روز

ص: ۴۲۷

۱- بهمن بازرگانی در مورد ترکیب، موقعیت و محل خانه های تیمی می گوید: «یک خانه در خیابان گلشن اجاره کرده بودیم، که وقتی ساواک آنجا را پیدا کرده بود مرا بدجوری زدند؛ خیال کرده بودند که من رهبر تیم هستم! در نظام آباد هم خانه تیمی داشتیم. خانه خود ما دو طبقه و در خیابان باباطاهر بود؛ برادرم محمد به مأموریت رفته بود، مادرم هم از زمستان نبود و از عید [پنجاه] آنجا عملاً خانه تیمی شده بود. طرف های خیابان گرگان و سلسبیل چند خانه تیمی بود و طرف های خاوران و شهرری هم یکی دوتا بود؛ یکی دو تا از بچه ها اصلاً از آن منطقه بودند و خانه های تیمی آنجا، یا خانه خودشان بود و یا به نحوی اجاره کرده بودند. یکی از دلایلی که جنوب شهر را انتخاب می کردیم، گرانی خانه در جاهای دیگر بود. فکر می کنم بچه هایی که فارغ التحصیل شده بودند و به تشکیلات کمک می کردند، بیست نفر می شدند؛ و فرض کنید نفری سه هزار تومان می گرفتند، که می شد ۶۰ هزار تومان. بنابراین امکانات مالی سازمان زیاد نبود. به هر حال بیشتر خانه های تیمی، طرف های سلسبیل و غرب تهران و نظام آباد و میدان ژاله (شهدا) بود. همان طور که گفتم بعضی خانه ها، خانه های خانوادگی بچه ها بود.» گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

نخست ۳۰ نفر و به تدریج، تا یکی دو ماه بعد، قریب ۱۲۰ نفر از اعضای سازمان به دام افتادند. «یکی از دلایل افزایش افراد دستگیر شده، به خصوص دستگیری های بعدی، علنی بودن افراد سازمان بوده که، به قول معروف، ساواک آنها را اتو کشیده از پشت میز اداره بازداشت می کرده است. از این عده، علاوه بر عناصر مرکزی سازمان، حدود ۳۵ - ۴۰ نفر کادر همه جانبه بودند و بقیه را اعضای ساده سازمان تشکیل می دادند.»^(۱)

انعکاس دستگیری ها: واکنش های داخلی و خارجی

از عناصر رهبری سازمان و کادرهای بالا، عده ای در ضربات نخستین دستگیر نشدند یا در خارج از کشور به سر می بردند. حسین روحانی، تراب حق شناس، حسین خوشرو و محمود شامخی در لبنان و اروپا (فرانسه) به سر می بردند؛ محمد یقینی و محسن نجات حسینی در زندان بیروت بودند؛ و در داخل کشور محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان و عبدالرسول مشکین فام برجسته ترین کادرهای دستگیر نشده بودند که ناگهان در برابر ضربه ناگهانی شهرپور قرار گرفتند. عمده ترین فعالیت تبلیغاتی سازمان توسط بدیع زادگان صورت گرفت که طی نامه ای به حسین روحانی در پاریس، خبر دستگیری اعضا و لیست اسامی و تعداد تقریبی آنها را برای پیگیری تبلیغاتی ارسال کرد و یادآور شد که برای این منظور از عناصر جبهه ملی در خارج از کشور کمک بگیرند و افزایش فشار سازمان های بین المللی را خواستار شوند.^(۲)

از سوی دیگر، مهندس عزت الله سحابی نامه ای برای دوستانش در لبنان ارسال کرد و ضمن آن، با اشاره اجمالی به اخبار ضربات و نیز اقدامات مسلحانه گروه ها در داخل، خواستار فعالیت های تبلیغاتی جهت انعکاس اخبار دستگیری ها و ممانعت از اعدام مجاهدین و چریک ها شده بود. نامه دیگری نیز توسط آقای هاشمی رفسنجانی خطاب به امام خمینی (ره) نوشته شد که اقدام به ارسال آن نیز از طریق

ص: ۴۲۸

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۳.

۲- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، اصغر.

مهندس سحابی صورت گرفت. هردو نامه به چنگ ساواک افتاد. قسمتی از متن نامه نخست چنین بود: اخیراً یک عده سی و چند نفری از مبارزین و مجاهدین پارسا و بیدار مسلمان را بازداشت کرده اند که اسامی برخی از چهره های آنها عبارت است از: مهندس ناصر صادق - مهندس سعید محسن رییس تأسیسات وزارت کشور - دکتر میلانی پزشک اطفال - منصور صادق - ناصر بازرگان و منصور بازرگان دبیر - احمد حنیف نژاد دانشجوی دانشگاه تبریز - پرویز یعقوبی کارمند بانک صادرات؛ که تحت شکنجه های سازمان امنیت قرار دارند. [...] یک پیام از طرف مبارزین و مجاهدین داخلی برای شما فرستاده می شود. (۱) به کنفدراسیون هم ظاهراً فرستاده شده است. انتظار این است که تا سر حد امکان و تا آنجا که موجودیت خودتان در خطر قرار نگیرد مبشر وحدت و اتحاد برای تقویت جبهه خارج باشید. این پیام را منتشر و روی آن کار بفرمایید. ضمناً در صورت امکان به بغداد فشار آورید که این پیام و آن اعلامیه را در رادیو، در فواصل برنامه ها و در شب های متوالی، بخوانند و روی آن تبلیغ نمایند. برای آقا (۲) هم ظاهراً فرستاده شده و از حضورشان خواهش شد که ایشان هم در این زمینه پیامی صادر بفرمایند. (۳) نامه دوم - که نگاشته اواخر شهریور ۵۰ است، بعدها به صورت کامل، ضمن خاطرات مکتوب آقای هاشمی، درج شد. آن بخش از خاطرات را که به این نامه مربوط است، در اینجا می آوریم. در جریان کشف سازمان مجاهدین در سال ۵۰، که در آن روزها ارزیابی نسبتاً مثبتی از آن جریان داشتیم و در آن مقطع حرکت مسلحانه را به سود نهضت می دانستیم، من با استفاده از دوستانی که در فرانسه بودند نامه ای به امام نوشتم و از ایشان استمداد کردم که شاید ضمن تقویت این حرکت، در جلوگیری از اعدام دستگیرشدگان هم کاری انجام شود. با مراقبتی که ساواک در مورد صندوق پستی قطب زاده داشت، این نامه در اختیار ساواک قرار گرفت. [...] از طریق این نامه، آقای محمد توشلی که در اوایل پیروزی انقلاب شهردار تهران شد، دستگیر شد و از این طریق نام من و مهندس سحابی مطرح شده بود که دستگیری من را به دنبال داشت. (۴)

ص: ۴۲۹

- ۱- منظور متنی است که توسط بدیع زادگان تهیه شده بود و قبلاً بدان اشاره شد. متأسفانه به این متن دسترسی پیدا نکردیم.
- ۲- منظور امام خمینی (ره) است.
- ۳- روزنامه کیهان، ش ۸۵۵۳، ۲۶ دی ۵۰، ص ۱۸.
- ۴- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

قسمتی از متن نامه کشف شده مزبور که به دست امام نرسید، به این شرح است: ۳- به تازگی گروه دیگری به دام دستگاه افتاده اند که به کلی بر اساس اسلام و مذهب تشکیلاتی داشته اند و گویا حدود چهل نفر تاکنون دستگیر شده اند و دستگیری ها ادامه دارد. اینها جوانان مسلمان، تحصیل کرده، فداکار، مؤمن، پاک، متعبد و آشنا به معارف اسلام و جهان بینی اسلام و صد در صد مذهبی و تا آنجا که ما اطلاع پیدا کرده ایم، خالی از نقاط ضعف هستند، بیشتر مهندس و دکتر و قاضی و دبیر و تقریباً همگی دارای شغل های مهم و حساس بوده اند و هستند. گویا بعضی از اینها با شما آشنا و احیاناً مرتبط هم باشند. (۱) گرچه دستگیری جمعی از آنها مایه تأسف است، کشف این مطالب به مبارزات مذهبی ها اعتبار و ارج داده. ۴- اگر ممکن باشد [و] صلاح بدانید، اقدامی جهانی برای نجات این گروه مجاهد و مؤمن بفرمایید که در داخل و هم در خارج تأیید و تقویت اینها محسوب شود، خیلی مؤثر و باارزش خواهد بود. (۲) اعضای خارج از کشور سازمان اقداماتی برای جلب حمایت رسانه ها، گروه های سیاسی و حقوقی بین المللی مانند عفو بین الملل و همچنین بخش خارج سازمان «یک جریان تبلیغاتی را در رابطه با دستگیری افراد سازمان و شکنجه هایی که درباره آنها اعمال می شد به راه انداخت و از طریق روزنامه های مختلف، گروه های سیاسی خارج از کشور نظیر جبهه ملی سوم، نهضت آزادی، کنفدراسیون و... کوشش نمود...» (۳)

ص: ۴۳۰

۱- احتمالاً اشاره به تراب حق شناس است.

۲- همان، ج ۲: ص ۱۱۹۷.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۸۵.

حسین احمدی روحانی

حسین احمدی روحانی (۱) وی، که به اختصار حسین روحانی خوانده می شود، در سال ۱۳۲۰ در مشهد به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه، در دانشکده کشاورزی کرج مشغول به تحصیل شد و در همانجا با محمد حنیف نژاد آشنا گردید. در دوران دانشجویی با انجمن اسلامی دانشجویان همکاری داشت و به خاطر علائق مذهبی و سیاسی به نهضت آزادی و آثار مهندس بازرگان متمایل بود. روحانی از نخستین کسانی بود که به عضویت سازمان درآمد و به سرعت مدارج رشد تشکیلاتی را طی کرد. او معرّف مسعود رجوی به سازمان و مسئول اولیه او نیز بود. پس از تشکیل «گروه ایدئولوژی»، وظیفه نگارش جزوه «متدلوژی» - که بعدها به شناخت معروف شد - به او محوّل گردید که در ویرایش نهایی، حنیف نژاد مطالبی را در پی نوشت فصول کتاب اضافه کرد. در جریان مذاکره با نمایندگان «الفتح»، تمهید هواپیمارمایی از دویی و ایجاد هماهنگی با نیروهایی که از ایران به جنبش فلسطین می پیوستند، حسین روحانی در کنار تراب حق شناس نقش فعالی داشت و سال ها مسئول سازمان در خارج از کشور بود. در جریان ضربه شهریور ۱۳۵۰ وی در لبنان و فرانسه به سر می برد و مسئولیت سازماندهی مجدد کادرهای خارج از کشور را به عهده گرفت؛ به خصوص که یقینی

ص: ۴۳۱

۱- خلاصه پرونده ها...: احمدی روحانی، حسین. یادداشت های حسین روحانی: بخش هایی که به زندگی خودش مربوط است.

و نجات حسینی نیز در زندان بیروت بودند. وضعیت تشکیلاتی حسین روحانی را، در مقاطع پس از ضربه شهریور، در فصل های آتی دنبال خواهیم کرد.

نصرالله اسماعیل زاده

نصرالله اسماعیل زاده (۱) نامبرده در ۱۳۱۹ در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات متوسطه به دانشگاه تهران وارد شد و در رشته فیزیک دانشکده علوم به تحصیل پرداخت و با موفقیت تا سطح فوق لیسانس ادامه داد. در دوران دانشجویی با ناصر صادق آشنا شد و در سال ۱۳۴۶ توسط وی به محمد حنیف نژاد معرفی گردید. در دوران مقدماتی عضویتش در سازمان، مستقیماً زیر نظر حنیف نژاد، سیر مطالعات ایدئولوژیک و سیاسی لازم را طی کرد. در سال ۱۳۴۷ تحت مسئولیت ناصر سماواتی قرار گرفت و پس از طی مراحل مختلف آموزشی، خود به عنوان کادر مسئول، آموزش چند تن از اعضای سازمان را عهده دار شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۸ و در آستانه سازماندهی جدید سازمان (سه شاخه ای شدن) به عضویت مرکزیت ۱۰ نفره درآمد و در کنار شش تن دیگر، (۲) جزو اولین جمعی بود که علاوه بر حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان به رهبری جمعی سازمان رسید. عضویت اسماعیل زاده در مرکزیت چند ماهی بیش نیاید و در سال ۱۳۴۹، با گرفتن مأموریتی از طرف شرکت تلفن (محل اشتغالش)، عازم فرانسه و آلمان شد. در آنجا بجز مأموریت اداری، بنا به وظیفه ای که از سوی سازمان و شخص حنیف نژاد به وی محول شده بود، با شمس الدین مجابی - از مؤسسين سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی و از رابطين سازمان در خارج از کشور - ارتباط برقرار کرد، در جلسات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شرکت نمود و در بازگشت گزارشی از وضعیت کنفدراسیون به سازمان ارائه داد. وی در این سفر با حسین روحانی نیز هماهنگ بود و ارتباطاتی را تنظیم کرد. در بازگشت، از مرکزیت کناره گرفت و سرانجام در ۳۰ مهرماه ۱۳۵۰ دستگیر و به دو سال زندان محکوم گردید.

ص: ۴۳۲

۱- یادداشت های حسین روحانی: ص ۵۱. خلاصه پرونده ها... اسماعیل زاده، نصرالله.

۲- محمود عسکری زاده، بهمن بازرگانی، علی باکری، ناصر صادق، حسین روحانی و علی میهن دوست. اسماعیل زاده آخرین نفری بود که به مرکزیت سال ۴۸ پیوست.

بهمن بازرگانی (۱) بهمن بازرگانی در سال ۱۳۲۲ در ارومیه در میان خانواده ای فقیر به دنیا آمد. تحصیلات عالی را در تهران گذراند و مدرک مهندسی راه و ساختمان را از دانشکده فنی دانشگاه تهران اخذ کرد. در دوران تحصیل با علی باکری و ناصر صادق آشنا شد و از طریق آنها در سال ۱۳۴۴ به محمد حنیف نژاد معرفی گردید؛ و در واقع چند ماه پس از تشکیل سازمان، به عضویت آن درآمد و به زودی در سطح مسئولان قرار گرفت. در سال ۱۳۴۷ مسئولیت تعلیماتی شاخه تبریز را به عهده گرفت؛ و در اوایل سال ۱۳۵۰ مسئول مطالعه اجتماعی منطقه آذربایجان و عشایر منطقه گردید. در همین دوران، مطالعه منطقه ای کردستان را، به عنوان حوزه ای مساعد برای جنگ چریکی، سامان داد. برادرش محمد بازرگانی نیز توسط وی به سازمان معرفی گردید که در بهار سال ۱۳۵۱ اعدام شد. سرانجام بهمن بازرگانی، در اوایل شهریور ماه ۱۳۵۰، به هنگام خروج از محل کارش، دستگیر گردید و پس از طی دوران بازجویی به حکم دادگاه نظامی شاه - با یک درجه تخفیف - به حبس ابد محکوم شد. وی از سال ۱۳۵۱ در زندان تهران مارکسیست شد ولی با توافق مرکزیت زندان سازمان، تغییر ایدئولوژی خود را علنی نکرد. بعدها به زندان مشهد منتقل گردید و در سال ۱۳۵۴، پس از افشای تغییر ایدئولوژی مرکزیت سازمان در بیرون از زندان، وی نیز مارکسیست شدن خود را اعلام داشت. درباره نقش او در روند دگردیسی ایدئولوژیک مجاهدین خلق، مسائلی شایع بوده است که به گفته خود وی، اغلب توسط مسعود رجوی اشاعه یافته تا این دگرگونی را انفرادی، مجزا و مستقل از جوهر التقاطی ایدئولوژی سازمان جلوه دهد.

محمد بازرگانی

محمد بازرگانی (۲) محمد بازرگانی در سال ۱۳۲۵ در ارومیه متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در زادگاه خویش، در سال ۱۳۴۴ برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در مدرسه عالی بازرگانی مشغول تحصیل دوره لیسانس شد. وی با مشاهده تبعیضات اجتماعی و فقدان آزادی در جامعه و نیز تحت تأثیر

ص: ۴۳۳

۱- خلاصه پرونده ها...: بازرگانی، بهمن. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- خلاصه پرونده ها...: بازرگانی، محمد. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۴۲ - ۴۵.

فعالیت های جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران، به فعالیت های سیاسی روی آورد. محمد توسط برادرش بهمن به محمد حنیف نژاد معرفی شد و به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. وی ابتدا تحت مسئولیت ناصر سماواتی و سپس علی باکری، مراحل آموزشی را طی کرد و بعدها خود مسئولیت تعلیماتی چندتن از اعضای سازمان از جمله فرهاد صفا، کاظم ذوالانوار و محمدعلی رحمانی جهرمی را عهده دار شد. در اواخر تیر ماه ۱۳۴۹، به اتفاق رضا رضایی، برای گذراندن دوره آموزش چریکی، از راه دویبی به آلمان - پایتخت اردن - و بیروت رفت ولی به دلیل محدودیت زمانی موفق به گذراندن دوره چریکی نشد. پس از بازگشت به ایران، به همراه ناصر صادق، مسئولیت «گروه تدارکات» سازمان را به عهده گرفت. وی در اواخر سال ۱۳۴۹ به مرکزیت سازمان راه یافت و مسئولیت «گروه الکترونیک» را نیز عهده دار شد. سرانجام در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و پس از طی دوران بازجویی، در دادگاه نظامی شاه به اعدام محکوم گردید که حکم مزبور در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ اجرا شد.

علی (بهروز) باکری

علی (بهروز) باکری (۱) علی باکری در سال ۱۳۲۲ در میاندوآب متولد شد. در سال ۱۳۴۱ موفق شد با رتبه اول در رشته مهندسی شیمی دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شود. از همان ابتدای دوران دانشجویی، تحت تأثیر جریاناتی چون جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و نیز فاجعه ۱۵ خرداد قرار گرفت. با داشتن زمینه مذهبی، به مطالعه کتاب های مهندس بازرگان و ناصر مکارم شیرازی روی آورد؛ و در سال های دوم و سوم دانشگاه به جریان نهضت آزادی جلب شد. باکری در اواسط سال ۱۳۴۴، با معرفی ناصر صادق، در کلاس های مطالعاتی که توسط سعید محسن اداره می شد شرکت کرد و از این طریق بود که اولین تماس های وی با سازمان برقرار گشت. وی در سال ۱۳۴۵، با کسب رتبه اول، فارغ التحصیل شد؛ و در همان حال، ضمن تدریس در دانشگاه، تا اواخر سال ۱۳۴۷ فقط به کار مطالعاتی و بحث و بررسی موضوعات مختلف عقیدتی و سیاسی پرداخت. از ابتدای سال ۱۳۴۸ به عضویت کادر مرکزی سازمان درآمد؛ و در واقع پس از بنیانگذاران و شخص اصغر

ص: ۴۳۴

۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۴ - ۱۷. خلاصه پرونده ها...: باکری، علی.

بدیع زادگان، نخستین عضوی بود که به مرکزیت راه یافت. باکری در تاریخ پنجم مرداد ماه ۱۳۴۹، به اتفاق رضا رضایی، در تربت حیدریه مورد سوءظن مأموران انتظامی قرار گرفته بازداشت شد ولی پس از مدت کوتاهی آزاد گردید. در اواسط سال ۱۳۴۹ از شغل خویش استعفا داد و به عنوان ادامه تحصیل، با اخذ گذرنامه رسمی، از راه دوی به بیروت رفت. در آنجا در مورد نحوه تعلیمات نظامی اعضای سازمان با مسئولان جنبش «الفتح» مذاکره کرد. پس از آن، در اواخر سال ۱۳۴۹، به منظور شناسایی سازمان ها و گروه های مبارز در خارج از کشور، به اتفاق اصغر بدیع زادگان وارد فرانسه شد. در پاریس، ضمن تماس با مسئول سازمان در آنجا یعنی حسین روحانی، به اتفاق بدیع زادگان مدارک و اسناد مربوط به حزب توده، سازمان انقلابی، توفان و جبهه ملی را جمع آوری و تلخیص نمود؛ که سرانجام دو نفر فوق به این نتیجه رسیدند که ایجاد ارتباط رسمی با این سازمان ها به صلاح تشکیلات نیست. در همانجا، علی باکری به اتفاق حسین روحانی چند بار با سفارت چین و چند کشور سوسیالیستی دیگر - مانند کوبا و شوروی - تماس برقرار کردند که تنها توانستند نشریاتی را از آنان دریافت دارند. باکری در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ از پاریس به بیروت بازگشت و با مشورت مشکین فام، مقادیری اسلحه و مهمات تهیه کرد. در تیرماه همان سال، مستقیماً از بیروت به ایران آمد و اسلحه و مهمات تدارک شده را به صورت قاچاق وارد کرد. وی مشروح جریانات و بحث های خارج از کشور را به کادر مرکزی سازمان ارائه داد. در ارتباط با مسئولیت قبلی خود، به عنوان سرپرست «گروه شیمی»، جزوه ای نیز درباره مواد منفجره تدوین نمود. سرانجام در ششم شهریور ماه ۱۳۵۰ در منزل یکی از دوستانش دستگیر شد. پس از گذراندن دوره بازجویی، در دادگاه نظامی رژیم به اعدام محکوم گردید که حکم صادره در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ به اجرا درآمد.

علی اصغر بدیع زادگان

علی اصغر بدیع زادگان(۱) اصغر بدیع زادگاندر سال ۱۳۱۹ در اصفهان، در یک خانواده متوسط شهری، متولد شد. دوره تحصیلات ابتدایی را در اصفهان و کرج و دوره دبیرستان را در تهران گذراند. از سال ۱۳۳۷ در رشته

ص: ۴۳۵

۱- خلاصه پرونده ها...: بدیع زادگان، علی اصغر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۰ - ۱۳.

مهندسی شیمی دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. وی، که از دوران دبیرستان با مسائل سیاسی مأنوس بود، از بدو ورود به دانشگاه به فعالیت های سیاسی منظم کشیده شد. دوران تحصیل دانشگاهی بدیع زادگان با آغاز فعالیت های جبهه ملی دوم و نهضت آزادی مقارن بود. وی ضمن شرکت در میتینگ های جبهه ملی و فعالیت در بخش دانشجویی آن، به طور منظم در جلسات «مسجد هدایت» شرکت می کرد و از شنوندگان تفسیرها و سخنرانی های آیه الله طالقانی بود؛ و همزمان در جلسات سخنرانی مهندس بازرگان نیز حاضر می شد. آشنایی وی با محمد حنیف نژاد و سعید محسن در همین دوران پیش آمد. پس از پایان دوره دانشکده، در اواخر سال ۱۳۴۱، برای خدمت وظیفه به پادگان سلطنت آباد - کارخانجات مهمات سازی ارتش - رفت و در همانجا نیز استخدام شد. پس از آن، در سال ۴۳، پس از ۸ ماه اشتغال در کارخانه ای دیگر، به عنوان استادیار شیمی به استخدام دانشکده فنی دانشگاه تهران درآمد. در حدود سال ۱۳۴۵ از سوی سعید محسن به همکاری با گروه دعوت شد و بدین ترتیب در ارتباط تشکیلاتی با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت. وی از نخستین کسانی بود که به سازمان پیوست ولی برخلاف آنچه در مدارک و نوشته های سازمان ذکر شده، از بنیانگذاران نبود. فعالیت های نخستین وی بیشتر مطالعاتی بود. تا اوایل سال ۱۳۴۷، که بدیع زادگان به جمع مرکزی سازمان پیوست، در چند نوبت عهده دار کلاس های تعلیماتی شد. از جمله افرادی که در این کلاس ها تحت مسئولیت و آموزش وی قرار داشتند، محمد سیدی کاشانی (بابا)، عبدالصّمد ساجدیان و نصرالله اسماعیل زاده بودند. با ورود بدیع زادگان به مرکزیت سازمان، وی در کنار محمد حنیف نژاد، سعید محسن، بهمن بازرگانی و علی باکری قرار گرفت. در اواخر سال ۱۳۴۸، چنانکه گذشت، کادر رهبری به دنبال بحث ها و تبادل نظرهای متوالی، تصمیم به اعزام تعدادی از اعضا به خارج از کشور، جهت آموزش و طی دوره چریکی گرفت. در مرداد ماه ۱۳۴۹، بدیع زادگان با گرفتن مرخصی از دانشکده به پاریس رفت و تا پایان خرداد ماه ۱۳۵۰ که به ایران بازگشت، مسئولیت فعالیت ها و هماهنگی های سازمان در خارج از کشور (فرانسه، لبنان، اردن) را به عهده داشت.

وی در آغاز، پس از دو ماه توقف در پاریس، به بیروت و سپس امان رفت. بدیع زادگان، در پی اطلاع از دستگیری شش تن از اعضا در دوی، عبدالرّسول مشکین فام را جهت ایجاد ارتباط و کسب آگاهی

بیشتر به دویی فرستاد، که ماجرای «هوایماریایی» را به دنبال داشت. در جریان تعلیم افراد اعزامی توسط «الفتح» محدودیت امکانات و مشکلات دیگری بروز کرد که

بدیع زادگان را واداشت به دنبال منابع آموزشی و پایگاه های دیگری باشد؛ از این رو در اواخر پاییز ۱۳۴۹ به همراه علی باکری به فرانسه رفت تا همکاری چین و الجزایر را جلب کند. سفر مزبور ثمری نداشت و این دو تن در اواخر اسفند همان سال به سوریه بازگشتند و زمینه تمرکز افراد اعزامی را در اردوگاه های آموزشی «الفتح» در سوریه فراهم کردند. در همین زمان، وی دوره های تعلیماتی تیراندازی و ساختن مواد منفجره را گذراند. وی در اوایل تیر ماه ۱۳۵۰ به ایران بازگشت و چند قبضه اسلحه و مقداری فشنگ نیز با خود آورد؛ ضمناً از بدو ورود، «گروه شیمی» سازمان را با همفکری علی باکری به راه انداخت. چندی نگذشت که سازمان ضربه خورد و دستگیری های وسیع شهریور ۵۰ پیش آمد. در پی این حادثه، مسئولیت های سنگینی بر دوش حنیف نژاد و بدیع زادگان - رهبران بازداشت نشده - قرار گرفت. مسئولیت ارتباط با خارج از کشور و انعکاس دستگیری ها و تلاش های تبلیغاتی برای اقدام سازمان های حقوقی بین المللی، به دوش بدیع زادگان بود. در رهبری سازمان، به منظور آزاد ساختن دستگیرشدگان، طرح ربودن «شهرام پهلوی نیا» فرزند اشرف پهلوی در دستور کار قرار گرفت. عملیات این طرح به طور ناموفق اجرا شد؛ بدیع زادگان وظیفه کرایه اتومبیل عملیات و رانندگی آن را به عهده داشت و دیگر افراد مجری طرح عبارت بودند از: حنیف نژاد، مشکین فام و سیدی کاشانی. قبلاً بدیع زادگان لیست اسامی حدود ۵۰ نفر زندانی (که شامل سی و چند نفر مجاهد و چند تن از چریک های فدایی می شد) به بیروت فرستاده بود تا در صورت موفقیت عملیات گروگانگیری شهرام، کادر رهبری خارج از کشور نیز برای آزاد کردن زندانیان هماهنگ عمل کنند. در درگیری ماجرای ربودن شهرام، از طریق اتومبیلی که توسط بدیع زادگان کرایه شده بود، وی در پنجم مهر ماه ۱۳۵۰ توسط اطلاعات شهربانی دستگیر شد و زیر شکنجه های شدیدی قرار گرفت؛ در حدی که در اثر سوزاندن بدنش، حالت نیمه فلج پیدا کرد. پس از تحویل به ساواک، در دادگاه نظامی رژیم به اعدام محکوم گردید و حکم مزبور در چهارم خرداد ۱۳۵۱ در میدان تیر چیتگر به اجرا درآمد.

کریم تسلیمی (۱) کریم تسلیمی در سال ۱۳۲۷ در بندرگز متولد شد. دوران دبیرستان را در تهران، دبیرستان هدف، گذراند و از همان زمان به مطالعه کتب و نشریات علاقه مند بود. به وسیله دوستانش با آثار و اندیشه های مهندس بازرگان و نهضت آزادی آشنا شد و همین مطالعات، از او فردی مذهبی و مشتاق فعالیت های سیاسی ساخت. در ابتدا با همین مطالعات و علایق، از طریق یکی از جمع های مطالعاتی با ناصر سماواتی آشنا شد و توسط وی به سازمان پیوست؛ و تا آبان ماه ۱۳۴۷ تحت مسئولیت سماواتی قرار داشت. از این تاریخ مستقیماً زیر نظر مرکزیت سازمان به فعالیت پرداخت و خود مسئولیت آموزش چند تن از اعضا را به عهده گرفت. به دلیل مسئولیت هایش در سازمان و در روند «حرفه ای» شدن مبارزه، بعد از سال سوم دانشکده، تحصیل را رها ساخت. در خرداد ماه ۱۳۴۹، همراه با پنج تن از اعضا و به عنوان مسئول آنها، از طریق قاچاق به دوبی رفت تا در جریان اعزام افراد به اردوگاه های فلسطینی قرار گیرند. پس از رسیدن افراد به دوبی و تهیه پاسپورت جعلی برای ایشان، خود به ایران بازگشت ولی بعد از ماجرای هواپیماربایی، با احتمال شناسایی اش، نزدیک به پنج ماه مخفی زندگی کرد و در همین مدت - در غیاب بدیع زادگان - مسئولیت «گروه شیمی» سازمان را به عهده داشت. مدت کوتاهی در آخرین مرکزیت قبل از ضربه شهریور عضویت یافت که کنار گذاشته شد. پس از ضربه و کشف خانه های تیمی سازمان، در مراجعه به یکی از این منازل، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و توسط دادگاه نظامی رژیم به ۱۰ سال زندان محکوم گشت.

سید مرتضی (تراب) حق شناس

سید مرتضی (تراب) حق شناس (۲) حق شناس در سال ۱۳۲۱، در یک خانواده مذهبی و روحانی، در جهرم متولد شد. پس از تحصیلات سیکل اول متوسطه در جهرم، از سال ۱۳۳۶ به مدت سه سال در قم به تحصیل علوم دینی مشغول بود و ضمناً دیپلم خود را به صورت متفرقه گرفت. از سال ۱۳۳۹ به تحصیل رشته دبیری زبان انگلیسی در

ص: ۴۳۸

۱- خلاصه پرونده ها...: تسلیمی، کریم.

۲- همان: حق شناس، سید مرتضی. یادداشت های حسین روحانی: مواضع مختلف.

دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم) پرداخت. در سال آخر تحصیل در دانشسرا، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز پذیرفته شد و در آنجا ادامه تحصیل داد. در دوران دانشجویی جزء اعضای فعال انجمن اسلامی و از طرفداران نهضت آزادی بود. در روند ایجاد ارتباط بیشتر بین دانشجویان مسلمان و

روحانیون مرفقی نیز، در کنار محمد حنیف نژاد و سعید محسن، نقش فعالی داشت. مجموعه فعالیت های علنی وی در صحنه سیاسی، باعث شد که ساواک نسبت به وی حساسیت پیدا کند. حق شناس، به طور رسمی، از مهر ماه ۱۳۴۳ به عنوان دبیر در دبیرستان های صومعه سرا (در گیلان) مشغول به تدریس شد. وی توسط سعید محسن در جریان امر قرار گرفت و به همکاری با سازمان دعوت ولی در سال ۴۷ به طور کامل وارد سازمان شد. از سال ۱۳۴۸ شغل خود را رها نمود، مخفی شد و به دلیل تسلط به زبان های عربی و انگلیسی ترجمه اخبار رادیوهای عربی، اخبار جنبش فلسطین به خصوص «الفتح» و جزوات و نشریات انقلابی را عهده دار شد. در اوایل سال ۱۳۴۹ به همراه دو تن دیگر، برای تمهید و تدارک خروج و آموزش اعضای سازمان، به قطر رفت و با «الفتح» تماس گرفت. یک بار هم در ابوظبی گرفتار و زندانی شد. در جریان هواپیماری و گرفتاری نه تن از اعضا در بغداد، حامل نامه آیه الله طالقانی به امام خمینی (ره) بود. پس از ضربه شهریور، از مسئولان خارج از کشور سازمان بود و به دلیل تسلط به زبان خارجی، اغلب در روابط عمومی و تبلیغات فعال بود.

مسعود رجوی

مسعود رجوی (۱) مسعود رجوی در سال ۱۳۲۷ در طبس متولد شد. پدرش در مشهد دفتردار ثبت اسناد و املاک بود.

سال آخر دبیرستان وارد انجمن مبارزه با بهائیت شد (انجمن حجتیه). و سپس در سال ۱۳۴۵، در رشته سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی قبول شد و در خرداد سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. در سال ۴۶ در سن ۱۹ سالگی توسط حسین احمدی روحانی که قبلاً در جلسات انجمن حجتیه شرکت می کرد به سازمان معرفی شد و پس از اینکه مدتی تحت سرپرستی بهمن بازرگانی بود به محمد حنیف نژاد سپرده شد تا در گروه ایدئولوژی همکاری کند و سپس در بخش سیاسی و تبلیغات به کار گرفته شد.

ص: ۴۳۹

وی به عنوان مترجم هیئت اعزامی به الفتح، به اردن سفر کرد و پس از بازگشت در فروردین سال ۱۳۵۰ به رده دوم کادر مرکزی راه یافت. او در بازجویی تاریخ دستگیری خود را بعد از ظهر ۴/۶/۱۳۵۰ ذکر کرده است ولی در کارت بازداشتگاه متهمین، تاریخ بازداشت او ۱/۵/۱۳۵۰ یعنی حدود یک ماه قبل از بازداشت سایرین ذکر شده است. این سند اولین بار در سال ۱۳۵۹ در داخل کشور، و سپس در سال ۱۳۸۰ توسط خود سازمان در نشریه مجاهد، چاپ خارج، منتشر گردیده است. (۱) به گواهی اسناد باقیمانده از بازجویی های وی، نامبرده اطلاعات مفصلی در مورد کادرها و اعضای بازداشت نشده و بازداشت شده به همراه کروکی محل اقامت آنها در اختیار ساواک قرار می دهد و پیرو این همکاری، ارتشید نعمت الله نصیری رییس وقت سازمان امنیت، خطاب به دادرسی ارتش، مسعود رجوی را از «همکاران» ساواک معرفی کرده که «در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده». نصیری در ادامه همین نامه که تاریخ آن ۱۹/۱/۵۱ می باشد، همچنین تأکید می کند که مسعود رجوی «پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاری های صمیمانه ای با مأمورین به عمل آورده لذا به نظر این سازمان [ساواک] استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد» این موضوع در مطبوعات آن زمان نیز منتشر گردید. روزنامه کیهان در خبر اعدام چهارتن از اعضای سازمان و عفو مسعود رجوی نوشت: «چون در جریان تعقیب کمال همکاری را در معرفی اعضای جمعیت [سازمان مجاهدین] به عمل آورده و در داخل زندان نیز برای کشف کامل شبکه با مأمورین همکاری نموده به فرمان مطاع مبارک شاهانه کیفر اعدام او با یک درجه تخفیف به زندان دائم با اعمال شاقه تبدیل گردیده است.» (۲) در کتب و نشریات رسمی سازمان پس از انقلاب همواره تأکید می شود که به علت فشار بین المللی و اقدامات برادرش (کاظم رجوی) که ساکن سوئیس بود، اعدام وی لغو گردید. بهمن بازگانی با اشاره به انعکاس خبر همکاری رجوی با ساواک در زندان و عکس العمل تشکیلات داخل زندان می گوید: «... در زندان قصر مسائل مختلفی بود. بچه های پایین تر مثل رضا باکری، مهدی خسروشاهی، موسی خیابانی، عباس داوری و فتح الله خامنه ای، مرکزیتی در داخل زندان درست کرده بودند و مسعود رجوی را کنار

ص: ۴۴۰

۱- روزنامه مجاهد، شماره ۵۳۱، سه شنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۹ و شماره ۵۶۹، سه شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۸۰: ص ۱۳.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰ فروردین ۱۳۵۱، شماره ۸۶۲۷: ص ۲.

گذاشته بودند. مسعود رجوی یک اقدام به خودکشی هم کرده بود - هر چه بود - جدی نبود و اصلاً وسیله ای مؤثر برای آن کار در دسترس نبود. در مجموع به خاطر تمام مسائل، بچه ها رجوی را از مرکزیت داخل زندان کنار گذاشته بودند. چیزی که برای من عجیب بود، این بود که چرا این قدر به رجوی برخورد کرده بود.»^(۱) رجوی در ۳۰ دیماه ۱۳۵۷ به همراه جمع کثیری از زندانیان آزاد شد.

رضا رضایی

رضا رضایی^(۲) رضا رضایی در سال ۱۳۲۶ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. در دوران تحصیل در دبیرستان با وقایعی چون اعتصابات دانش آموزی و فاجعه ۱۵ خرداد مواجه شد و انگیزه های سیاسی و مذهبی - توأماً - در وی تقویت گشت. از سال پنجم دبیرستان در جلسات «مسجد هدایت» شرکت می کرد و در همین جلسات بود که همراه با برادرش احمد رضایی، ابتدا با تراب حق شناس و سپس با سعید محسن آشنا شد. در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه تهران شد و در دانشکده دندانپزشکی به تحصیل پرداخت. در همان سال با علی باکری آشنا شد و پس از بحث و بررسی درباره مسائل سیاسی و ایدئولوژیک به عضویت سازمان درآمد. از سال ۱۳۴۹، ضمن ورود به مرکزیت، در «گروه سیاسی» به فعالیت پرداخت. از جمله وظایف او در این دوران، مسئولیت تعلیمات و آموزش «جعل اسناد» بود. رضا، ضمن فعالیت در سازمان، در جلسات سخنرانی دکتر شریعتی در «حسینیه ارشاد» نیز شرکت می کرد؛ وی آنچنان مجذوب دکتر بود که او را سازنده افکار و عقاید اسلامی خود می دانست. در مرداد ماه ۱۳۴۹ رضا رضایی به همراه محمد بازرگانی، برای فراگیری تعلیمات چریکی به جنوب امان رفت و در شهریور ماه همان سال بازگشت. مدتی نیز مسئول ارتباط سازمان با خارج از کشور بود. رضا رضایی در سوم شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ با هماهنگی ساواک از زندان آزاد شد. مفاد اسناد ساواک با آنچه توسط سازمان عنوان شده مغایر است؛ که به این موضوع و جزئیات آن در فصل های آتی خواهیم پرداخت.

ص: ۴۴۱

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- خلاصه پرونده ها...: رضایی، رضا.

ناصر سماواتی (۱) ناصر سماواتی در سال ۱۳۱۵ در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را به دلیل وضع خانوادگی نامساعد و گرفتاری های شغلی (تراشکاری و اشتغال در کارخانجات مسلسل سازی ارتش) نیمه تمام گذارد. در جریانات سال های ۳۲-۱۳۲۹ از طرفداران دکتر مصدق و نهضت ملی بود. در سال ۱۳۳۸، پس از چهار سال ترک تحصیل، موفق به گرفتن دیپلم دبیرستان شد و در ۱۳۴۰ در رشته مکانیک دانشکده پلی تکنیک دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. در دانشگاه به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد و با ناصر صادق و علی باکری، که بعدها به سازمان پیوستند، مراوده پیدا کرد. در سال ۱۳۴۴ فارغ التحصیل شد و بلافاصله در شرکت برق تهران استخدام شد. در نیمه دوم همان سال به عضویت سازمان درآمد و طی سال های بعد، بسیاری از گروه های مطالعاتی را سرپرستی کرد؛ تا اینکه در سال ۱۳۴۹ در «گروه اطلاعات» سازمان، مسئولیتی را به عهده گرفت. پس از ضربه شهریور، در مهر ماه ۱۳۵۰ در تدارک عملیات انفجار دکل های برق شرکت کرد که پیش از عملیات دستگیر شد. پس از دستگیری، در دی ماه ۱۳۵۰، در جریان مصاحبه تلویزیونی «پرویز ثابتی» - مقام امنیتی - او نیز مصاحبه کوتاهی انجام داد که عبارت از شرح دستگیری و توضیح در مورد عملیات ناکام گروگان گیری شهرام پهلوی نیا بود. در دادگاه نظامی رژیم، ابتدا به حبس ابد محکوم گردید ولی در اواسط سال ۱۳۵۱ مدت محکومیتش به سه سال تقلیل یافت و سرانجام در مهر ماه ۱۳۵۳ آزاد شد.

ناصر صادق

ناصر صادق (۲) ناصر صادق در سال ۱۳۲۴ در تهران، در یک خانواده خوشنام مذهبی، متولد شد. پدرش عضو هیئت امنای مسجد هدایت و از دوستان آیه الله طالقانی و مهندس بازرگان بود. دوره متوسطه را در دبیرستان مروی گذراند و از همانجا فعالیت های مذهبی - سیاسی خود را آغاز کرد؛ و ضمن شرکت در جلسات آیه الله مهدوی کنی در «مسجد جلیلی» و آیه الله طالقانی در «مسجد هدایت»، انجمنی با نام «دین و دانش» در دبیرستان ایجاد نمود.

ص: ۴۴۲

۱- همان: سماواتی □ ناصر. روزنامه کیهان □ ش ۲۶ ۸۵۵۳ □ دی ۵۰: صص ۱ و ۱۸.

۲- خلاصه پرونده ها...: صادق، ناصر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۱۰۰ - ۱۰۴.

در سال ۱۳۴۲ در رشته مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در حین تحصیل به فعالیت های گذشته خود ادامه داد. در مهر ماه ۱۳۴۴ با محمد حنیف نژاد آشنا شد و از این طریق به سازمان راه یافت؛ وی از نخستین اعضای این تشکیلات بود. در سال ۱۳۴۶، پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه، برای خدمت وظیفه به شیراز رفت و در طی سکونت در آنجا مسئولیت شاخه شیراز سازمان را عهده دار شد. در ۴۹ - ۱۳۴۸، پس از پایان سربازی، به

تهران بازگشت و به همراه محمد بازرگانی مسئولیت «گروه تدارکات» را به عهده گرفت. در بهار سال ۱۳۵۰، از طریق ارتباط با یکی از عوامل نفوذی ساواک، به نام شاهمراد دلفانی، مقدراری اسلحه به طور قاچاق تهیه کرد؛ که سبب شد تیم های تعقیب و مراقبت ساواک به کشف خانه های تیمی سازمان موفق شوند و ضربه شهریور وارد آید. ناصر صادق در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و در دادگاه نظامی رژیم شاه به اعدام محکوم گردید که حکم صادره در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ به اجرا درآمد.

محمد (محمود) عسکری زاده

محمد (محمود) عسکری زاده (۱) عسکری زاده در سال ۱۳۲۴، در یک خانواده مذهبی، در اراک متولد شد. دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران گذراند. در مروی با ناصر صادق همکلاس بود. در سال ۱۳۴۳ درخواست تحصیل در دانشگاه «پاتریس لومومبا» در مسکو (۲) را داد اما در همان سال در مدرسه عالی بازرگانی تهران قبول شد و مشغول به تحصیل گردید. در اوایل ورود به دانشگاه، به علت فقر مادی، به کارهایی مانند تدریس ریاضیات یا ترجمه مقالاتی برای مجلات اقتصادی دست زد؛ چندی هم خبرنگار مجله «تهران اکونومیست» بود. از اواخر سال ۱۳۴۴ به مطالعات سیاسی علاقمند شد. در سال ۱۳۴۶ با ناصر صادق و سعید محسن آشنا و به پیشنهاد آنها وارد سازمان شد؛ و شروع به مطالعه در زمینه های سیاسی و عقیدتی نمود. از اواخر سال ۱۳۴۶ به مطالعه کتب اقتصادی کلاسیک و مارکسیستی و بعضا کتب فلسفی به خصوص در زمینه های ماتریالیسم دیالکتیک روی آورد. کتاب اقتصاد به زبان ساده را در سال ۱۳۴۸ و در ادامه این

ص: ۴۴۳

-
- ۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۶۱ - ۶۴. خلاصه پرونده ها...: عسکری زاده، محمود.
 - ۲- تحصیل در این دانشگاه ویژه دانشجویان کشورهای جهان سوم بود و هزینه ای نداشت.

مطالعات نوشت. مدتی مسئول شاخه تبریز بود و از سال ۱۳۴۹ وارد مرکزیت سازمان شد. در همان سال به وسیله ساواک تبریز احضار شد و از وی در زمینه ارتباط با چند تن از اتباع خارجی (روس ها) در محل کارش - کارخانه ماشین سازی تبریز - و در خصوص درخواستش برای تحصیل در دانشگاهی در مسکو توضیحاتی خواسته شد؛ که او علت درخواست تحصیل را فقر مادی و رایگان بودن تحصیل در آنجا قید کرد.

در این سال، وی مسئول «گروه اطلاعات» در سازمان شد و با همکاری افرادی نظیر لطف الله میثمی، ناصر سماواتی، رضا باکری و مهدی فیروزیان به کار گردآوری اطلاعات رسیده از سایر اعضای سازمان پرداخت؛ این اطلاعات پیرامون اماکن مربوط به آمریکایی ها و اسرائیلی ها و اعضای ساواک، سوءاستفاده های مالی گردانندگان رژیم و نیز اطلاعاتی در مورد بعضی شخصیت های سیاسی بود. وی در آغاز شهریور ماه ۱۳۵۰ در منزل محمد بازرگانی و به اتفاق موسی نصیر اوغلو خیابانی دستگیر شد. دادگاه نظامی رژیم، او را به اعدام محکوم کرد. حکم مزبور در چهارم خرداد ماه ۱۳۵۱ به مورد اجرا گذاشته شد.

سید شمس الدین مجابی

سید شمس الدین مجابی (۱) وی در سال ۱۳۱۸ در قزوین متولد شد. پس از اخذ دیپلم متوسطه، در دانشکده پلی تکنیک تهران پذیرفته شد و در رشته مهندسی مکانیک به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۱ به عضویت نهضت آزادی درآمد و در جلسات آن شرکت کرد. در اوایل سال ۱۳۴۲ به علت فعالیت در نهضت دستگیر شد و پس از چند ماه به علت ابتلا به بیماری قلبی آزاد گردید. این دومین دستگیری او در طول یک سال بود. (۲) پس از آزادی از زندان، تقاضای صدور گذرنامه و سفر استعلاجی به انگلستان را نمود که ساواک موافقت کرد. مدتی پس از خروج از کشور و انجام معالجات، از انگلستان به فرانسه رفت و با بورسیه دولت فرانسه به ادامه تحصیل پرداخت؛ و در همانجا با یک فرانسوی ازدواج کرد. در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ درجه دکتری در رشته ترمودینامیک و مکانیک تطبیقی شد و ضمن اقامت در پاریس در مؤسسه ای

ص: ۴۴۴

۱- خلاصه پرونده ها...: مجابی، سید شمس الدین. برادر نامبرده سید ضیاءالدین بعدها حین درگیری با ساواک، با سیانور خودکشی کرده است.

۲- بازداشت اول به دلیل مظنونیت به پخش اعلامیه صورت گرفت و چند روز بیشتر طول نکشید.

تحقیقاتی به کار مشغول گشت. در طول اقامت در فرانسه، علاوه بر عضویت در اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، فعالیت های سیاسی خود را در مجموعه طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی در اروپا ادامه داد. در سال ۱۳۴۸ به اتفاق چند تن از همفکران خود «سازمان جوانان مسلمان گروه فارسی زبان» را تشکیل داد و نشریه مکتب مبارز را منتشر کرد.

اصغر بدیع زادگان، عضو رهبری سازمان مجاهدین خلق که از دوره دانشجویی با مجابی آشنا بود، در سفری به فرانسه در سال ۱۳۴۹ از مجابی خواست که در رابطه با سازمان فعال باشد؛ از این سال به بعد، شمس الدین مجابی رابط سازمان در اروپا شد. علاوه بر بدیع زادگان، علی باکری، حسین روحانی و نصرالله اسماعیل زاده نیز طی سفرهای خود، با مجابی در ارتباط بودند.

عبدالرسول مشکین فام

عبدالرسول مشکین فام (۱) عبدالرسول مشکین فام در سال ۱۳۲۴ در شیراز متولد شد. دوره متوسطه را در زادگاه خویش گذراند و سپس وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. در سال دوم دانشکده، پس از درخواستی که برای بورسیه دانشگاه «پاتریس لومومبا» در مسکو کرد، به شهربانی احضار شد - که مشکل مزبور پس از توضیح و انصراف وی رفع شد. در سال ۱۳۴۴ در نمازخانه دانشکده با حسین روحانی آشنا شد؛ به واسطه همین شخص به جلسات سعید محسن راه یافت و از این طریق به سازمان مجاهدین خلق پیوست. پس از پایان تحصیل، در سال ۱۳۴۶ برای خدمت وظیفه به کردستان رفت و در طول مدتی که در آنجا بود، تحقیقاتی در زمینه های روستایی و تبعات اصلاحات ارضی انجام داد که بعدها در سازمان تدوین و منتشر شد. در اوایل سال ۱۳۴۹، بنا به تصمیم مرکزیت سازمان، مشکین فام به همراه فتح الله (ارژنگ) خامنه ای و تراب حق شناس، برای ایجاد زمینه مناسب جهت اعزام اعضای سازمان به خارج از کشور، به طور قاچاق، به دوبی رفت؛ و از آنجا با پاسپورت جعلی به امان عزیمت کرد. در این اثنا از دستگیری شش تن از اعضا در دوبی مطلع شد و به آنجا بازگشت. وی و حسین روحانی و سید محمد (صادق) سادات دربندی

ص: ۴۴۵

۱- همان: مشکین فام فرد، عبدالرسول. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۲۴ - ۲۸.

در تاریخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۹ هواپیمای حامل زندانیان را، که عازم ایران و تحویل زندانیان به رژیم بود، ربودند و به عراق هدایت کردند. این ۹ تن در عراق به زندان افتادند و پس از تحمل شکنجه و استنکاف از همکاری با رژیم بعثی، با اعلام حمایت «الفتح» از زندان آزاد شدند و به سوریه رفتند. مشکین فام در دو پایگاه (در اردن و سوریه) دوره آموزشی نظامی چریکی را طی کرد و پس از مدتی، از طریق ترکیه، به ایران بازگشت. در پی دستگیری جمعی از اعضا در شهریور ماه ۱۳۵۰ و فاش شدن اسامی برخی از دیگر افراد سازمان، با همراهی حنیف نژاد و بدیع زادگان و سیدی کاشانی در طرح ناموفق ربودن شهرام - پسر اشرف پهلوی - شرکت کرد و به مضروب کردن یک نفر متهم شد. سرانجام در مهر ماه همان سال دستگیر، بازجویی و شکنجه شد و طبق حکم دادگاه نظامی شاه، در چهارم خرداد ماه ۱۳۵۱ اعدام گردید.

علی میهن دوست

علی میهن دوست (۱) علی میهن دوست در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده مذهبی در قزوین به دنیا آمد؛ و تنها فرزند خانواده بود. در دوران دبیرستان، مدتی در انجمن ضد بهائیت فعالیت داشت و در همان اوقات، با کتاب های مهندس بازرگان نیز آشنایی پیدا کرد. پس از پایان دوره متوسطه، به تهران آمد و در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. در نیمه دوم سال ۱۳۴۴ توسط ناصر صادق به جلسات مطالعاتی سازمان جذب گردید و در سال ۱۳۴۵ عضو تشکیلات شد. در سال ۱۳۴۸، همزمان با تشکیل «گروه ایدئولوژی»، به عنوان عضو فعال این گروه، مسئولیت نگارش تکامل - کتاب دوم ایدئولوژی - را به عهده گرفت. میهن دوست در سال ۱۳۴۹ وارد کادر مرکزی سازمان شد و چندی هم مسئولیت شاخه های اصفهان و مشهد را عهده دار بود. پس از ضربه اول شهریور ۱۳۵۰، توسط ساواک شناسایی شد و از این رو متواری گردید. سرانجام در مهر ماه ۱۳۵۰، ساواک موفق شد او را در منزل یکی از بستگانش در تهران دستگیر کند. پس از طی دوره بازجویی توأم با شکنجه، دادگاه نظامی رژیم شاه علی میهن دوست را به اعدام محکوم کرد که در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ حکم مزبور به اجرا درآمد.

ص: ۴۴۶

۱- زندگی نامه مجاهدین... صص ۱۸ - ۲۰. خلاصه پرونده ها... میهن دوست، علی.

متنی که در پی می آید، تحلیل و گزارشی است که مقامات ساواک برای دفتر ویژه و شخص شاه تهیه کرده اند. اهمیت این متن، علاوه بر مشخص ساختن دیدگاه های دستگاه امنیتی، بدان خاطر است که جزئیات دقیقی از اطلاعات مربوط به سازمان را در خود دارد. بعد از این متن، گزارش های چند سری دستگیری ها و فهرست افراد متواری نیز درج شده اند.

تحلیل کلی رژیم، پس از ضربه ۵۰

اشاره

تحلیل کلی رژیم، پس از ضربه ۵۰ (۱) عده ای از عناصر معتقد به ایدئولوژی اسلامی بر مبنای سوسیالیسم، با ایجاد سازمانی به نام «سازمان آزادی بخش ایران»، فعالیت های مخرب و مضره ای را آغاز [کردند] که هدف آن واژگون نمودن رژیم کشور، از طریق جنگ های مسلحانه چریکی، بوده است. این گروه، طی مدت فعالیت های خود، که قریب هفت سال به طول انجامید، اقدامات دامنه داری در زمینه جلب عناصر جدید، تهیه اسلحه و مهمات، ساختن مواد منفجره و محترقه - ایجاد رابطه با سازمان الفتح (جبهه آزادی بخش فلسطین)، دولت بعثی عراق، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و اخذ کمک از آنها، به عمل آورده و قسمت هایی از فعالیت های این گروه عبارت از ربودن هواپیما از دوی به عراق، حمله مسلحانه به والاگهر شهرام پهلوی نیا و قصد ربودن معظم له - که منجر به کشته شدن کارگری که به کمک والاگهر شهرام آمده بود [شد] و همچنین تخریب دکل های برق واقع در جاده کن همزمان با برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بوده است. (۲)

ص: ۴۵۱

۱- بولتن ویژه، ش ۸۲۲۵، تاریخ ۶/۱۰/۵۰؛ «درباره: کشف و دستگیری اعضای سازمان آزادی بخش ایران».

۲- این تخریب صورت نگرفت و عوامل آن قبل از عملیات □ زخمی و دستگیر شدند.

بر مبنای اعترافات متهمین دستگیر شده و همچنین مدارک مکشوفه در این گزارش، طی قسمت های: سازمان و تشکیلات، هدف و انگیزه اصلی از تشکیل سازمان آزادی بخش ایران، برنامه آموزش و تعلیمات، ارتباط با خارج از کشور، قدرت مالی و نحوه تهیه وسایل و تأمین امکانات و بالاخره فعالیت در زمینه ربودن هواپیما - شخصیت ها و همچنین عملیات تخریبی و تبلیغاتی، به شرح ذیل می باشد:

۱- سازمان و تشکیلات: «سازمان آزادی بخش ایران»، که دارای امکانات وسیع و مجهز و افراد ورزیده ای بوده و اقدامات آنها کاملاً زیربنایی [بوده] و وضع سازمان «الفتح» را الگوی تشکیلات خود قرار داده و از لحاظ ایدئولوژیک معتقد به اصول مذهبی بر پایه سوسیالیسم می باشند و توسط به جنگ پارتیزانی را برای نیل به این مقصود لازم دیده اند، دارای کادر رهبری مرکب از ۱۰ نفر به اسامی «محمد حنیف نژاد»، «سعید محسن»، «ناصر صادق»، «مسعود رجوی»، «اصغر بدیع زادگان»، «علی میهن دوست»، «علی باکری»، «محمد عسکری زاده»، «بهمن بازرگانی» و «محمد بازرگانی»^(۱) - که هر یک از اعضای کادر رهبری، حوزه ای را اداره می کرده اند - می باشد. علاوه بر حوزه های حزبی، سازمان مذکور گروه هایی به شرح زیر را داشته است: گروه فنی؛ که وظیفه آن ساختن وسایل خرابکاری از قبیل نارنجک، کوکتل مولوتف، میخ های ویژه برای پنجر کردن لاستیک اتومبیل، تهیه اتومبیل و اسناد و مدارک جعلی بوده است. گروه اطلاعات؛ که وظیفه آن جمع آوری اخبار و اطلاعات به منظور تهیه نشریه و اعلامیه و توزیع آن بین افراد سازمان آزادی بخش و استفاده در طرح ها و برنامه های بعدی بوده است. گروه تبلیغات؛ که وظیفه آن تهیه اعلامیه و نشر آن در جوامع داخلی و خارجی، به منظور تضعیف و تخطئه حکومت بوده است..

ص: ۴۵۲

۱- این تخریب صورت نگرفت و عوامل آن، قبل از عملیات، زخمی و دستگیر شدند.

گروه تدارکات؛ که وظیفه اصلی این گروه تهیه و تدارک پول، اسلحه و مهمات برای سازمان بوده است. گروه تسلیحات؛ که وظیفه آن آشنا ساختن اعضا به فنون نظامی، استفاده از اسلحه و مواد منفجره و محترقه و همچنین آموزش جودو و کاراته به افراد بوده است. گروه الکترونیک؛ که افراد این گروه عهده دار ساخت و تعمیر وسایل ارتباطی و برقی بوده است.

این سازمان، علاوه بر تهران که سازمان وسیعی داشته، در شهرستان های اصفهان، شیراز، مشهد، کرمانشاه، تبریز، کرمان و بانه دارای تشکیلات بوده که مستقیماً زیر نظر کادر رهبری در تهران اداره می شده؛ و در هر شهرستان یک نفر به عنوان سرپرست تشکیلات انتخاب شده بود که سایر افراد می بایست زیر نظر او فعالیت نمایند. ۲- هدف و انگیزه از تشکیل سازمان آزادی بخش ایران برای روشن شدن هدف و انگیزه از تشکیل سازمان موصوف، قسمت هایی از اعترافات متهمین دستگیر شده - عینا - درج می شود. «سعید محسن»، از جمله افراد کادر مرکزی، در مقابل این سؤال می نویسد: ... بعد از جریانات سال های ۴۱-۳۹ و مشاهده وضع مملکت و ناراحتی های مردم از وضع موجود، با کمک محمد حنیف نژاد، در فکر از بین بردن تبعیضات افتاده و [تصمیم گرفتیم] بر مبنای شناخت واقعی جهان، موقعیت انسان و روابط انسان و اجتماع را مبنی بر اصول مساوات و برادری استوار نماییم. پیاده کردن اصل مساوات و برادری، که هر گونه بهره کشی انسان از انسان را محکوم می کند، مشکل سیاسی - ایدئولوژی ما بوده و برای نیل به چنین هدفی، حرکت تمام افراد جامعه ضروری است؛ بدین جهت، به وجود آمدن جنگ ژوئن [۱۹۶۷] اعراب و اسرائیل، فکر جدید را در ما زنده کرد و آن، اعتقاد به تغییر و اصلاح جامعه، با استفاده از نحوه انقلابی و ایجاد جنگ چریکی بود... «موسی نصیر اوغلی خیابانی»، یکی از اعضای ورزیده و دوره دیده در اردوگاه «الفتح»، در این زمینه اظهار می دارد: ... هدف این بوده که اجتماعی تشکیل دهیم که در آن فقر و فساد نباشد؛ و عقیده داشتیم که باید با هر گونه استعمار و استثمار مبارزه کرده و برای نیل به آن، بایستی با رژیم موجود مبارزه کرده؛

و نتیجه ای که می خواستیم بگیریم، این بوده که یک رژیم دیگر مطابق نظرات و ایده های خودمان برقرار کنیم... «محمد بازرگانی»، از افراد کادر مرکزی و مسئول امور تدارکات، می گوید: ... ایدئولوژی ما اسلام بوده و هدف نهایی آن، پیشبرد هدف های عالیله اسلامی؛ و راه رسیدن به این هدف، در شرایط فعلی، مبارزه مسلحانه بوده که قصد عمل کردن آن را داشتیم... «علی باکری»، از افراد کادر مرکزی و مسئول گروه فنی، ضمن اشاره به مبارزات احزاب و دستجات سیاسی طی سال های ۴۰ و ۴۱ و اثرات این گونه فعالیت ها در روحیه وی، اظهار می دارد: ... وقایعی که در مورد نهضت نفت و حکومت مصدق به وقوع پیوست، باعث گردید این فکر تثیت شده در من به وجود آید که رژیم ایران مانند بسیاری از رژیم های دیگر جهان، وابسته به امپریالیسم آمریکا و انگلیس است و برنامه هایش در جهت حفظ منافع خود و امپریالیسم می باشد؛ بنابراین ملت همیشه تحت فشار سیاسی، فقر و بدبختی و فساد می باشد؛ و عامل اصلی این گونه درماندگی ها را رژیم فعلی بدانم. بنابراین، با توجه به زمینه هایی که از قبل داشتیم، به وجود آوردن یک جامعه دموکراتیک و ایجاد وضع عادلانه، هدف و انگیزه من بود... محمد عسکری زاده، از اعضای فعال سازمان مورد بحث، می نویسد: ... در بدو شروع به کار، فعالیت های من از حد مطالعه و تشکیل جلسات مذهبی تجاوز نمی کرد؛ و کم کم در اثر مطالعات بیشتر، هدف ها بیشتر جنبه سیاسی به خود می گرفت؛ و چون در اثر برخورد با جامعه و ادارات و دستگاه های دولتی، به این نتیجه رسیدیم که فساد و فحشا و بی عدالتی و ظلم موجود در جامعه ما از طریق وعظ و خطابه از بین نخواهد رفت و از طرفی مبارزات آوارگان فلسطینی، جهت به دست آوردن سرزمین های خود و همچنین جنگ هایی که در کشورهای مختلف، از قبیل الجزایر، به منظور آزادی و استقلال رخ داده، این فکر را در ما (۱) تقویت و تثیت کرده که در ایران منحصراً از طریق زور و انقلاب می توان فحشا، فقر و بی عدالتی را از بین برده و یک حکومت اسلامی برقرار نمود... ۳- برنامه آموزش و نوع تعلیمات برنامه آموزشی و نوع تعلیمات شامل دو مرحله بوده؛ مرحله اول که جنبه تئوری داشته و از نشریات و کتب مارکسیستی استفاده می گردیده و به صورت بحث در کلاس ها مطرح و پس از آماده نمودن ذهن

ص: ۴۵۴

۱- اصل: وی.

افراد، کتاب‌هایی که نویسندگان آنها «مائوتسه تونگ» و «چه گوارا» بوده و در زمینه جنگ‌های چریکی به رشته تحریر درآمده، در اختیار قرار می‌گرفت. از این مرحله به بعد، افراد می‌توانند به عنوان تعیین‌کننده خط‌مشی، روی مسائل فکر کنند و در مورد مطالب سیاسی تحلیل‌هایی بنویسند. و قسمت مهم برنامه به کار عملی تخصیص می‌یافت؛ و به طور متوسط، هر فرد روزانه یک ساعت به کار ورزش و نرمش و تمرین کشتی‌های جودو و کاراته می‌پرداخت. ضمناً افراد می‌بایست تعلیم رانندگی [اتومبیل بنمایند] و [رانندگی] موتور سیکلت را بیاموزند. کادر مرکزی سازمان موصوف، به منظور آشنا ساختن افراد به فنون نظامی و آمادگی بیشتر جهت انجام جنگ‌های چریکی، در نظر می‌گیرد اعضایی که مرحله اول آموزشی را با موفقیت به پایان رسانیده و علاقه مندی بیشتری دارند، جهت طی دوره، به اردوگاه‌های «الفتح» اعزام نماید. و بر مبنای این طرح، در سال ۴۹ بدواً سه نفر به اسامی «رسول مشکین فام فرد»، «مرتضی [تراب] حق شناس» و «فتح‌الله [هوشمند] خامنه‌ای» را با تهیه شناسنامه و گذرنامه جعلی به دومی اعزام و متعاقباً شش نفر دیگر به اسامی «موسی نصیر اوغلی خیابانی»، «کاظم شفیع‌ها»، «جلیل سید احمدیان»، «محمود شامخی»، «محسن نجات حسینی» و «حسین خوشرو»، جهت طی دوره چریکی، با شناسنامه جعلی، به طور غیرمجاز به دومی اعزام [می‌کند] تا از آن طریق به لبنان عزیمت نمایند؛ لکن افراد اعزامی، به اتهام سرقت، به وسیله مقامات دومی دستگیر و زندانی می‌گردند. کادر رهبری گروه در صدد آزادی آنان بر می‌آیند و مبادرت به اعزام دو نفر به اسامی «محمدسادات دربند[ی]» و «حسین احمدی روحانی» و ارسال یک قبضه اسلحه کمری و هفتصد هزار ریال وجه، به منظور دادن رشوه به مقامات محلی دومی، می‌نمایند؛ ولی توفیقی حاصل نشده و دستگیر شدگان اظهار می‌دارند [که] قاضی مربوطه در دومی از خیال اخذ رشوه از آنان منصرف [می‌شود و] فقط روز تحویل شش نفر را به دولت ایران، به اطلاع آنها می‌رساند.

عدم توفیق در امر آزادی دستگیرشدگان موجب می‌گردد سه نفر از افراد اعزامی، به اسامی «رسول مشکین فام فرد» و «حسین احمدی روحانی» و «محمد سادات دربند[ی]»، با تهیه یک قبضه دیگر اسلحه در محل، طرح ربودن هواپیما را ریخته و با اطلاع از تاریخ تحویل، هواپیمایی را که شش نفر مورد بحث با آن به ایران اعزام می‌شدند، ربوده و به عراق می‌برند؛ که در این کار موفق [می‌شوند] و با تهدید

خلبان هواپیما به وسیله اسلحه، او را مجبور می‌نمایند در بین راه تغییر مسیر داده و در فرودگاه عراق فرود

آید. این عده، پس از ورود به بغداد و سپردن تعهد همکاری با دولت بعثی عراق و مطمئن کردن مقامات عراقی، مبنی بر اینکه پس از مراجعت به ایران نسبت به تخریب تأسیسات، ترور و ربودن شخصیت‌ها و شروع جنگ‌های پارتیزانی در ایران اقدام خواهند کرد، به اردوگاه‌های «الفتح» در بیروت اعزام [می‌شوند] و تعلیمات را آغاز می‌نمایند. متعاقب این جریان، سازمان آزادی بخش ایران ۱۰ نفر دیگر از اعضای گروه را به اسامی «محمد یقینی»، «علی باکری»، «ابراهیم آوخ»، «عبدالنبی معظمی جهرمی»، «اصغر بدیع زادگان»، «محمد سیدی کاشانی»، «رضا رضایی»، «محمد بازرگانی»، «مسعود رجوی» و «[لطف] علی بهپور» را جهت طی دوره به خارج از کشور اعزام [می‌نماید]؛ که نامبردگان پس از طی دوره در اردوگاه‌های «الفتح» واقع در لبنان، سوریه و اردن، در مراجعت، «اصغر بدیع زادگان» چهار قبضه مسلسل و سه قبضه اسلحه کمری و یکصد و پنجاه تیر فشنگ و «علی باکری» یک قبضه اسلحه کمری و تعدادی فشنگ کالیبر ۹ میلی متر و خفیف و حدود ۵۰۰ عدد نارنجک و بمب «گاما» ساخت اسپانیا و «نبی معظمی» سه قبضه اسلحه کمری، با جاسازی در چمدان، به ایران حمل می‌نمایند. ۴- رابطه با خارج از کشور همان طور که فوقاً اشاره گردید، افراد کادر مرکزی سازمان آزادی بخش، جهت پیشبرد مقاصد خود، به این نتیجه رسیده بودند که بایستی ضمن تماس با سازمان چریکی «الفتح» و استفاده از نیروی آن، اعضای خود را جهت تعلیم به پایگاه‌های مربوطه اعزام دارند؛ که در این زمینه موفقیت‌هایی نیز کسب می‌نمایند. ضمناً کادر مرکزی با خارج از کشور نیز، به مناسبت‌هایی که ذیلاً به آن اشاره خواهد شد، ارتباطاتی حاصل می‌نمایند. الف - به مناسبت فرا رسیدن جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، از طرف گردانندگان در مرکز به افرادی که در خارج از کشور بوده اند دستور داده می‌شود که هرچه زودتر به ایران بازگردند؛ و بدین منظور مبلغ هفتصد هزار ریال به وسیله آدرس‌های واسطه بانکی برای آنها به بیروت ارسال می‌شود تا مقادیری اسلحه و مهمات خریداری و ترتیب ارسال آنها را به داخل کشور بدهند. دو نفر از آنان، به اسامی «محمد یقینی» و «محسن نجات حسینی»، با تهیه تعدادی اسلحه و مهمات، با شناسنامه و گذرنامه جعلی، به وسیله شرکت هواپیمایی «پان آمریکن»، قصد عزیمت به ایران

را می نمایند که در فرودگاه بیروت توسط پلیس لبنان بازداشت و زندانی می گردند. متعاقب این جریان، طبق دستوری که از مرکز داده می شود، افراد این سازمان در بیروت با سفیر الجزایر تماس گرفته و درخواست (1) کمک جهت آزادی دوستان خود را می نمایند؛ و با کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا نیز ارتباط گرفته و تقاضای پشتیبانی می کنند. ب - پس از آنکه ربایندگان هواپیما، در یکی از اردوگاه های «الفتح» واقع در لبنان، مشغول تعلیمات پارتیزانی بوده اند، از طرف جبهه به اصطلاح ملی در خاورمیانه (حسن ماسالی - خسرو کلانتری) موجبات برقراری تماس آنان با یکی از مسئولین دفتر سازمان آزادی بخش فلسطین به نام «ابویوسف» فراهم [شده]؛ و در ملاقاتی که انجام گرفت، پس از یک سلسله بحث و گفت و گو، قرار می شود این تماس ها ادامه داشته [باشد] و به منظور مبارزه در ایران، خطّ مشی مشترک و واحدی اتخاذ شود. پ - دو نفر از افراد گروه، که در فرانسه به سر می برده اند، در بهمن ماه سال ۴۹، ضمن مراجعت به سفارت چین کمونیست در پاریس، درخواست می نمایند که از طرف آن سفارتخانه نماینده ای تعیین تا در مورد سازمان آزادی بخش ایران و نیاز به اعزام افراد این سازمان به چین کمونیست جهت طی دوره های چریکی، با دو نفر مزبور مذاکره شود؛ لکن با وجود اینکه دوبار به سفارت چین مراجعت می نمایند، به آنان پاسخ داده می شود که «مقامات سفارت به صلاح خود نمی دانند که در این قبیل امور دخالت کنند». ت - «مهندس علی باکری» با نام مستعار «بهروز»، که دوره جنگ های پارتیزانی را در یکی از اردوگاه های «الفتح» در لبنان گذرانیده و پس از مدتی توقف در کشور فرانسه به ایران مراجعت نموده، اظهار داشته که تعداد قابل توجهی کتب و نشریات کمونیستی را با مراجعت به سفارتخانه های چین کمونیست، شوروی، چکسلواکی، آلبانی و کوبا در فرانسه، اخذ و در مواقع مسافرت افراد وابسته به گروه مزبور، با استفاده از جاسازی هایی که در چمدان و ساک دستی آنان تعبیه شده، به ایران حمل می شده است.

ث - در زمانی که افراد اعزامی در اردوگاه ها مشغول طی دوره تعلیمات بوده اند، یک نفر از خرابکاران کشور ترکیه که در جریان ربودن و به قتل رسانیدن کنسول اسرائیل در کشور ترکیه دخالت داشته، به نام «ابوخلیل»، با افراد مزبور تماس حاصل و پیشنهاد همکاری با خرابکاران ایرانی را می نماید؛ که این

ص: ۴۵۷

پیشنهاد مورد موافقت کادر رهبری سازمان آزادی بخش قرار گرفته است.

ج - «مهندس عزت الله سحابی»، یکی از رهبران جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی که سابقه محکومیت دارد و در جریان فعالیت های سازمان آزادی بخش ایران می باشد، پس از دستگیری افراد این سازمان، طی ارسال نامه جهت یکی از همفکران خود به نام «صادق قطب زاده» - یکی از سران جبهه به اصطلاح ملی سوم در اروپا - و قید اسامی عده ای از اعضای دستگیر شده، خواستار شده که از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و رادیو بغداد مورد استفاده تبلیغاتی قرار گیرد؛ که بر مبنای این طرح، رادیو بغداد اسامی افراد دستگیر شده را اعلام و خواستار آزادی آنان از زندان گردیده است. چ - پس از کشف و دستگیری اعضای سازمان مورد بحث، دو نفر از افراد کادر مرکزی به اسامی «محمد حنیف نژاد» و «اصغر بدیع زادگان» متواری [می شوند] و تلاش هایی جهت آزادی افراد دستگیر شده می نمایند؛ از جمله با استفاده از جوهر نامریی، [نامه ای] جهت یکی از اعضای خود به نام «مرتضی [تراب] حق شناس»، به بیروت ارسال و خواسته شده که ضمن بهره برداری تبلیغاتی به نفع دستگیرشدگان و علیه دولت ایران، ترتیب مراجعت بقیه اعضای گروه به ایران داده شود؛ و بر همین مبنا «حق شناس»، توسط «خسرو کلانتری» و مسئولین دفتر «الفتح» در بیروت، مبادرت به ارسال اسامی دستگیرشدگان جهت رادیو بغداد و سازمان «الفتح» نموده که موجب بهره برداری تبلیغاتی و صدور اعلامیه ای از طرف سازمان «الفتح» گردیده است. ۵ - قدرت مالی، نحوه تهیه وسایل و تأمین امکانات قدرت مالی سازمان قابل ملاحظه بوده و هزینه فعالیت های آن، از طریق [گرفتن] حق عضویت از اعضا و اخذ کمک از بازاریان - که جمعاً بالغ بر دویست هزار ریال در ماه می گردیده - تأمین می شده؛ و افراد متمکن گروه مذکور، هر ماه علاوه بر حق عضویت، مبالغ قابل توجهی به سازمان می پرداخته اند. سازمان مورد بحث برای اخذ تماس، تشکیل جلسات و ضبط و نگهداری وسایل و مدارک آموزشی، تعداد ۱۲ خانه امن در نقاط مختلف تهران تهیه نموده؛ و به علاوه اعضای این سازمان دو دستگاه اتومبیل، هشت دستگاه موتور سیکلت و دو دستگاه بی سیم، برای فعالیت های خود تهیه نموده بودند. (۱)

ص: ۴۵۸

۱- اصل: بوده.

همچنین سازمان موفق گردیده بود تعداد قابل توجهی اسلحه و مهمات و مقادیر زیادی مواد منفجره و محترقه، به وسیله عوامل خود در داخل و خارج از کشور، به شرح ذیل تهیه نماید:

الف - «اصغر بدیع زادگان»: ۴ قبضه مسلسل، سه قبضه اسلحه کمری، ۱۵۰ تیر فشنگ (محل تهیه: بیروت)؛

ب - «علی باکری»: یک قبضه اسلحه کمری، تعداد قابل توجهی فشنگ کالیبر ۹ و حدود ۵۰۰ عدد نارنجک و بمب «گاما» (محل تهیه: بیروت)؛ پ - «نبی معظمی»: سه قبضه اسلحه کمری (محل تهیه: بیروت)؛ ت - «ناصر صادق»: ۱۸ قبضه اسلحه کمری با فشنگ های مربوطه (محل تهیه: تبریز - مشهد)؛ ث - «حسین شیخ باقر قاضی»، «علی اکبر نبوی نوری» و «مرتضی [حسین] آلادپوش»: ۸۰ قبضه اسلحه کمری با سه هزار تیر فشنگ مربوطه (محل تهیه: مشهد)؛ ج - «محمد سادات دربندی»: ۳۸ لول دینامیت و مقداری فشنگ (محل تهیه: بیروت)؛ چ - «مسعود اسماعیل خانیان»: دو قبضه اسلحه کمری (محل تهیه: شهرستان بانه). توضیح آنکه به وسیله «گروه فنی» به سرپرستی «علی باکری»، به میزان قابل توجهی، بمب های ساعت شمار - تی.ان.تی ساخته شده بوده که در طرح [ناموفق] تخریب دکل های برق مورد استفاده قرار گرفته است. ۶- فعالیت های سازمان آزادی بخش ایران در زمینه ربودن هواپیما، شخصیت ها، عملیات تخریبی و تبلیغاتی

قبل از آنکه اشاره به فعالیت های سازمان آزادی بخش در موارد فوق شود، ضرورت دارد مختصراً فعالیت های جنبی اعضای سازمان موصوف، مورد بررسی قرار گیرد. از جمله اقدامات حاشیه ای این سازمان عبارت [است] از: - خرید دو دستگاه اتومبیل و هشت دستگاه موتور سیکلت، به منظور ایجاد ارتباط؛ - سرقت و خرید مقدار زیادی شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه رانندگی و کارت آزمایش؛ - شناسایی پل ها، مراکز حساس، کارخانجات، سینماها؛ - سرقت پلاک های اتومبیل؛ -

مطالعه و آموزش مسائل تئوریک و امور مربوط به جنگ های چریکی؛ - ترجمه کتب کمونیستی و نشریات مربوط به جنگ های پارتیزانی؛ - جعل شناسنامه و گذرنامه و اسناد دیگر دولتی؛

- کسب خبر از مراکز نظامی، به وسیله عناصری که خدمت وظیفه را انجام داده و یا در حال خدمت بوده اند؛

- شناسایی محل کار و سکونت اعضای خاندان جلیل سلطنت و شخصیت های لشکری و کشوری، به منظور انجام طرح های ترور و ربودن. اینک به ذکر فعالیت های مورد بحث پرداخته می شود: همان طور که قبلاً اشاره شد، شش نفر از افراد سازمان جهت طی دوره چریکی در (۱) اردوگاه «الفتح»، در سال ۴۹، از طریق غیرمجاز، به دوی اعزام [می شوند]؛ لکن افراد اعزامی، به اتهام سرقت، به وسیله مقامات انتظامی دوی، دستگیر و زندانی می گردند. عدم موفقیت کادر رهبری در امر آزادی افراد دستگیر شده، موجب ریختن طرح ربودن هواپیما به وسیله سایر افراد اعزامی از جمله «مسعود رجوی» می گردد؛ که در صفحات قبل چگونگی ربودن هواپیما توصیف گردیده. و در اینجا ضروری است که یادآور شود ربایندگان هواپیما، پس از ورود به بغداد، توسط مقامات بعثی عراق، بازداشت [می شوند] ولی با وساطت «حسن ماسالی» و «خسرو کلانتری» و سپردن تعهد همکاری و مطمئن کردن مقامات عراقی (که قصد آنان پس از مراجعت به ایران تخریب تأسیسات، ترور و ربودن شخصیت ها و شروع فعالیت های پارتیزانی در ایران می باشد)، از زندان آزاد [می گردند] و تسهیلات لازم جهت عزیمت آنان به اردوگاه های سازمان «الفتح» فراهم می شود. پس از طی دوره آموزشی در اردوگاه، افراد به تدریج به ایران مراجعت و همکاری خود را با اعضای سازمان آزادی بخش ایران دنبال [می کنند] ولی دو نفر از افراد، به اسامی «محمد یقینی» و «محسن نجات حسینی» - که به مناسبت در پیش بودن جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی به آنان ابلاغ شده بود که با تهیه اسلحه هر چند زودتر به ایران باز گردند - در بیروت دستگیر و زندانی می گردند؛ و متعاقب این جریان، طبق دستوری که از مرکز داده می شود، افراد باقی مانده در بیروت با سفیر الجزایر در

ص: ۴۶۰

۱- اصل: از.

لبنان تماس گرفته و خواستار کمک جهت آزادی دوستان خود می شوند؛ و با کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا نیز تماس گرفته و از آنها تقاضای پشتیبانی می کنند؛ لکن به علت عدم موفقیت در امر آزادی دو نفر موصوف و بدون نتیجه ماندن تلاش های آنها در بیروت و اروپا، کادر رهبری در تهران بررسی هایی به عمل آورده و در صدد بوده اند در این باره اقداماتی معمول دارند.

از جمله بررسی های آنها این بوده که یکی از دیپلمات های آمریکایی یا لبنانی را در تهران ربوده و نگهداری نمایند تا در صورتی که مقامات لبنانی تصمیم گرفتند دوستان آنها را به دولت ایران تحویل دهند، اعلام کنند [که] در صورت تحویل آنان، دیپلمات آمریکایی یا لبنانی را به قتل خواهند رسانید؛ و در صورتی که دوستان آنها، با دخالت سفیر الجزایر، آزاد شدند، در قبال آزادی دیپلمات آمریکایی یا لبنانی ربوده شده، درخواست آزادی عده ای از زندانیان سیاسی را بنمایند. اعضای این گروه همچنین برای ایجاد رعب و وحشت، در جریان برگزاری جشن های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، قصد داشته اند مبادرت به ربودن برخی از والاحضرت ها و شخصیت های سیاسی و نظامی بنمایند؛ که اسناد و مدارک مربوط به شناسایی محل های اقامت این شخصیت ها، از منازل امن سازمان به دست آمده است. توضیح آنکه، ضمن مدارکی که به دست آمده، یک مدرک حاوی مشخصات برخی از والاحضرت ها و بیش از سیصد نفر از شخصیت های نظامی و افراد سرشناس مملکت می باشد؛ تا در صورت توفیق، در موقعیت مناسب، نسبت به اجرای طرح ترور و یا ربودن بعضی از آنان اقدام نمایند؛ و مدرک دیگر در مورد دستورالعمل هایی برای فعالیت اعضای این سازمان، در ایام برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران می باشد؛ و طی آن، تمام تشکیلات مربوط به این جشن - از جمله طاق های نصرت، تزینات خیابان ها و مجسمه ها، دفاتر دربار شاهنشاهی - و همچنین سفارتخانه های آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، اردن و تأسیسات کشور اسرائیل در ایران، جهت ایجاد خرابکاری، مناسب تشخیص داده شده است. ضمناً خاطرنشان گردیده افرادی که برای شروع کار در جشن ها انتخاب می شوند، کارشان فقط آماده شدن جهت انجام عملیات ویژه در ایام جشن می باشد؛ و بقیه اعضا می بایست کارهای دیگر را به عهده بگیرند؛ از قبیل امور تبلیغاتی، سیاسی و تدارکاتی؛ و افزوده شده که به جهت ضعف نسبی قدرت نظامی، بایستی قدرت تبلیغاتی خوبی ایجاد [شود] تا با فعالیت تبلیغاتی و سیاسی بتوان جبران ضعف نظامی را نمود.

نظر به اینکه تعداد قابل توجهی از عناصر مؤثر سازمان از تاریخ ۱/۶/۵۰ دستگیر گردیده بودند، افراد باقیمانده به منظور نجات همفکران خویش به تلاش افتاده و مجدداً مسئله ربودن شخصیت های مهم سیاسی داخل و سفرای برخی از ممالک خارجی در دربار شاهنشاهی را مورد توجه قرار داده [اند]؛ و توجه آنها بیشتر روی خاندان جلیل سلطنت بوده و در صدد بوده اند پس از موفقیت در امر ربودن، گروگان را به فرودگاه مهرآباد منتقل و با تهدید به قتل گروگان، هواپیمایی در اختیار گرفته به الجزایر عزیمت نمایند.

تیمی که رهبری آن با «محمد حنیف نژاد» بوده، مأموریت شناسایی محل کار و ربودن والاگهر شهرام پهلوی نیا را به عهده گرفته؛ و بر مبنای این طرح، چهار نفر به اسامی «محمد حنیف نژاد»، «اصغر بدیع زادگان»، «محمد سیدی کاشانی» و «رسول مشکین فام فرد»، روز ۱/۷/۵۰، با کرایه اتومبیل پیکان از «اتودلیجان» و مسلح شدن به یک قبضه مسلسل و سه قبضه اسلحه کمری، در خیابان ثریا به والاگهر شهرام پهلوی نیا حمله [می کنند]؛ لیکن به علت مقاومت والاگهر شهرام و اینکه یکی از مجریان طرح (رسول مشکین فام فرد) موفق نگردیده به موقع وظیفه محوله را در مورد کشیدن والاگهر به داخل اتومبیل انجام دهد و از طرفی [به علت] تجمع عابری در محل و دخالت ماشین پا و تیراندازی «رسول مشکین فام فرد» و به قتل رسیدن ماشین پا، (۱) طرح با شکست روبه رو شده است. عاملین اجرای طرح اظهار می دارند که چنانچه طرح مزبور با موفقیت روبه رو می شد، در نظر بوده که پس از انجام مذاکرات با والاگهر شهرام پهلوی نیا، معظّم له را به فرودگاه مهرآباد هدایت و با شناسایی ای که قبلاً صورت گرفته، از طریق باندا «ایرتاکسی» وارد باندا اصلی فرودگاه گردند و پس از تهدید به قتل والاگهر، خواستار گردند که هواپیمایی در اختیار آنان گذارده شود تا به مقصد الجزایر پرواز نمایند. عناصر مذکور، که با عدم موفقیت در امر ربودن والاگهر شهرام مواجه گردیدند، شروع به تلاش های مذبحانه کرده و به دستور «محمد حنیف نژاد»، که پس از دستگیری عده ای از افراد شبکه، گردانندگی را به عهده داشت - چهار نفر به اسامی «علیرضا تشید»، «نبی معظّمی»، «ناصر سماواتی» و «محمد سیدی کاشانی» را مأمور نموده دکل های برق رسانی را در جریان برگزاری جشن ها تخریب [کنند] و ضمن آن، وضعیتی به وجود آورند که به علت نبودن برق در پایتخت، در کار برگزاری جشن ها خلل وارد گردد. بر مبنای این طرح، روز ۲۴/۷/۵۰ چهار نفر مورد نظر، با یک قبضه اسلحه کمری و مقدار قابل توجهی

ص: ۴۶۲

۱- برخلاف متن گزارش، ماشین پای مزبور - که مأمور حفاظت بوده - زخمی می شود ولی زنده می ماند.

مواد منفجره و بمب ساعت شمار، به کوی کن عزیمت [نموده] و قصد تخریب یکی از دکل های برق رسانی واقع در کوی کن را داشته [اند]؛ که بلافاصله به وسیله مأمورین دستگیر [شدند] و حین اعزام، ضمن مقاومت در برابر مأمورین بدرقه، در صدد فرار برآمدند که به همین سبب از طرف مأمورین مبادرت به تیراندازی و منجر به مجروح شدن سه نفر از دستگیرشدگان، از نواحی دست و سینه، می گردد. توضیح آنکه یکی از چهار نفر افراد دستگیر شده، مهندس برق [است] و در شرکت برق منطقه ای تهران مشغول به کار بوده که «حنیف نژاد» از اطلاعات او در مورد ایجاد خرابکاری در تأسیسات استفاده نموده است.

ضمن باقیمانده این گروه در نظر داشتند در هتل های محل اقامت میهمانان عالیقدر شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران، با مواد منفجره خرابکاری و نیز برخی از مؤسسات دولتی را با بمب های ساعتی متعددی که تهیه کرده بودند، منهدم نمایند؛ که به علت دستگیری افراد، موفقیتی در این موارد به دست نیاموردند. مجموع اقدامات مهم این شبکه - در زمینه های خرابکاری، آدم کشی، ربودن شخصیت ها، ارتباط با بیگانه، جعل اسناد دولتی، تهیه و استعمال سلاح های غیرمجاز و دیگر اقدامات خلاف قانون اعضای آن - به شرح فوق، تا این تاریخ، تشریح گردید. نظریه با توجه به کیفیت فعالیت، نوع سازمان، نحوه مخفی کاری، اسلحه و مهمات، طرز تفکر و ایدئولوژی عناصر سازمان، نامبردگان به طور کلی خائن به وطن بوده که با اخذ کمک از بیگانه، [هدف آنها] اقدام به عملیات چریکی و آغاز جنگ مسلحانه، به منظور براندازی رژیم مشروطه سلطنتی، بوده است. (۱)

سری اول دستگیری ها

سری اول دستگیری ها (۲) پیرو گزارش مورخ ۲۱/۴/۵۰ به استحضار عالی می رساند:

ص: ۴۶۳

- ۱- این بولتن چون جامع ترین گزارش از ضربه سال ۱۳۵۰ بود، در ابتدای تحلیل کلی ساواک آورده شد. از این پس تحت عنوان سری اول دستگیری ها به ترتیب تاریخ بازداشت ها متن ادامه می یابد.
- ۲- بولتن ویژه، ش ۴۷۸۷/۴۱۲، تاریخ ۴/۶/۵۰؛ «درباره: کشف یک گروه برانداز وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادی بخش ایران».

در مراقبت‌هایی که مستمراً از افراد وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی، که غالباً دارای افکار افراطی مذهبی و مخالف مصالح و امنیت کشور می‌باشند، به عمل آمد، اطلاعاتی به دست آمد که نشان دهنده آن بود که افراد سابق جمعیت مزبور دست به یک سلسله فعالیت مضره سیاسی زده و در صدد تشکیل یک گروه کاملاً مخفی می‌باشند. در پیگیری‌های بعدی تعدادی از افراد منتسب به این گروه شناسایی و فعالیت‌های آنان مشخص گردید. چون در اثر مراقبت‌های معموله اطلاع حاصل شد که افراد شبکه مذکور در صدد انجام خرابکاری‌های وسیعی در جریان جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران می‌باشند و سرگرم

آماده شدن برای اجرای این برنامه هستند، از روز ۱/۶/۵۰ شروع به دستگیری افراد گروه موصوف گردید؛ که تاکنون ۴۴ نفر از آنان در تهران و ۱۲ نفر از آنها در شهرستان‌ها دستگیر شده‌اند - که صورت اسامی افراد دستگیر شده در تهران، به ضمیمه، تقدیم می‌گردد و اسامی دستگیرشدگان شهرستان‌ها متعاقباً از عرض خواهد گذشت. (۱) [...]

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام خانوادگی

شغل

۱ ناصر صادق

مهندس تأسیسات از دانشکده فنی

۲ سعید محسن

لیسانس اقتصاد (۲) - کارمند وزارت کشور

۳ علی باکریمهندس شیمی ۴ مسعود رجویفارغ التحصیل دانشکده حقوق ۵ رضا رضایدانشجوی دندانپزشکی دانشگاه تهران
۶ محمد بازرگانیدانشجوی بازرگانی (مدرسه عالی) ۷ محمود عسکری زادهفارغ التحصیل مدرسه عالی بازرگانی ۸ بهمن بازرگانیکارمند وزارت اقتصاد ۹ غلامعلی حدّاد عادلادستادیار دانشگاه ملی ۱۰ دکتر محمد میلانیپزشک

ص: ۴۶۴

۱- تفصیل ادامه گزارش مشابه متن بولتن قبلی به شماره ۸۲۲۵ بود که از تکرار آن خودداری شد.

۲- سعید محسن دارای مدرک لیسانس مهندسی در رشته تأسیسات بود.

ردیف نام نام خانوادگی

شغل

۱۱ حسن یوسفی

دانش آموز

۱۲ حبیب مکرّم دوست

مهندس

۱۳ حسن عبداللّٰه

دانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۴ علی اکبر قائمی

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۵ مجید حدّاد عادل

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۶ محمّد حقّی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۱۷ لطف اللّٰه میثمی

مهندس شرکت ملی نفت ایران

۱۸ شمس الدّین صادقی خامنه تبریزی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۱۹ مصطفی ملایری

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ محمدرضا سادات خوانساری

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۱ ناصر بازرگان

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد

۲۲ ابراهیم داور

دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

۲۳ هوشمند خامنه

دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

۲۴ منصور بازرگان

لیسانسیه - دبیر وزارت آموزش و پرورش

۲۵ محمدحسن بیستون

راننده

۲۶ دکتر احمد طباطبایی

پزشک

۲۷ مهدی فیروزیان

مهندس تأسیسات

۲۸ محمدتقی شهرام

دیپلمه ریاضی

۲۹ محمد ابراهیم جوهری

دانشجوی دانشکده پلی تکنیک

۳۰ موسی خیابانی

دانشجوی علوم دانشگاه تهران

۳۱ کاظم شفیعیها

دانشجوی دانشگاه تهران

۳۲ محمد فیاض متین

منشی دفترخانه ۱۱۹ تهران

۳۳ پرویز یعقوبی

کارمند بانک صادرات

۳۴ احمد لواسانی

کارمند مؤسسه استاندارد

۳۵ شمس الدین صبوری

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۳۶ حسین خسروشاهی

لیسانسیه - ستوان دوّم وظیفه

ص: ۴۶۵

ردیف نام نام خانوادگی

شغل

۳۷ منصور صادق

دپلمه - گروه‌بان وظیفه

۳۸ محمد مصدقی راد

دپلمه ریاضی

۳۹ دکتر عباسعلی علانی تفتی

پزشک

۴۰ سیروس صفایی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۴۱ محمد صفی نازلو

کشاورز

۴۲ نصرت ملک افشار

کارمند وزارت بهداشت

۴۳ زرتشت کریملو

کشاورز

۴۴ فتح الله خامنه ای

فارغ التحصیل هنرهای زیبای دانشگاه تهران

سری دوم دستگیری ها

سری دوم دستگیری ها (۱) پس از کشف یک گروه برانداز وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی، تحت عنوان «سازمان

آزادی بخش ایران» و بازداشت ۵۶ نفر از اعضای این سازمان در تهران و شهرستان ها، طی سه روز گذشته، در نتیجه تحقیقات پیگیر و مستمر از بازداشت شدگان و بر اثر ورود پنهانی و اشغال خانه های امن مربوط به سازمان مزبور در تهران، علاوه بر دستگیری یکی از ربایندگان هواپیما - از دویی به بغداد - که در شهرستان جهرم استان فارس به طور پنهانی به سر می برده، تعداد هفت نفر دیگر از اعضای این سازمان، هنگام ورود به خانه های امن و در مخفی گاه های خود، بازداشت گردیدند. و به علاوه، شبکه سازمان مزبور در تبریز کشف و هشت نفر از اعضای آن شناسایی و نیز شبکه سازمان موصوف در کرمانشاه مورد شناسایی واقع و دو نفر از اعضای مؤثر آن بازداشت گردیدند. در اصفهان نیز شبکه وابسته به سازمان مزبور شناسایی و مسئول آن بازداشت و نسبت به شناسایی و دستگیری سایر اعضای این شبکه اقدام گردید. ضمناً یکی از افراد وابسته به سازمان مزبور، در شهرستان بانه، استان کردستان، شناسایی و دستگیر گردید. همچنین بر اثر اعترافات متهمین و کاوش های معموله از خانه های امن اشغالی، تعداد دو قبضه دیگر سلاح کمری و یک قبضه تفنگ خفیف و مقادیر قابل توجهی فشنگ و مواد منفجره از جمله تی.ان.تی و

ص: ۴۶۶

۱- بولتن ویژه، ش ۴۹۴۴/۱۱۲، تاریخ ۸/۶/۵۰؛ با همان عنوان.

به علاوه مقصداری ابزار و ادوات و مواد شیمیایی مربوط به ساختن نارنجک و بمب ساعتی، از جاسازی هایی که در منازل مزبور تعبیه شده بود، کشف و ضبط گردیده است. نتیجه تحقیقات معموله از متهمین حاکی است که: ۱- ربایندگان هواپیما از دویی به بغداد، که در فرودگاه بغداد بازداشت شده بودند، با سپردن تعهد همکاری به دولت بعثی عراق، از زندان آزاد و ضمن ملاقاتی که با «محمود پناهیان» می نمایند قرار می شود که پس از گذرانیدن دوره چریکی و عملیات پارتیزانی، از طریق مرز آبی جنوب، وارد ایران گردند و منتظر باشند تا در تهران با آنان ارتباط برقرار و نسبت به تأمین و تحویل اسلحه و مهمات مورد نیازشان، از طرف دولت بعثی عراق، اقدام شود. ۲- هنگامی که ربایندگان هواپیما در یکی از اردوگاه های سازمان «الفتح» در لبنان مشغول طی دوره تعلیمات چریکی بوده اند، یک نفر از خرابکاران کشور ترکیه که در جریانات خرابکارانه اخیر کشور مزبور دخالت داشته است، به نام «ابوخلیل» با یکی از ربایندگان هواپیما تماس حاصل و پیشنهاد همکاری با خرابکاران ایرانی را می نماید؛ لکن قبول این پیشنهاد موقوف به کسب نظر کادر رهبری در ایران می گردد؛ که چنین پیشنهادی مورد قبول کادر رهبری قرار گرفته است. ۳- اعضای سازمان مکشوفه، به تدریج، مشخصات برخی از والاحضرت ها و بیش از سیصد نفر از شخصیت های نظامی و افراد سرشناس مملکت را تهیه [کردند] تا در صورت توفیق، در موقعیت مناسب، نسبت به اجرای طرح ترور یا ربودن بعضی از آنان اقدام نمایند. ۴- دستورالعمل هایی برای فعالیت اعضای این سازمان، در ایام برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، تهیه و در دستورالعمل ها تمام تشکیلات مربوط به این جشن، از جمله طاق های نصرت، تزئینات خیابان ها و مجسمه ها و دفاتر دربار شاهنشاهی و همچنین سفارتخانه های آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، اردن و تأسیسات کشور اسرائیل در ایران، جهت ایجاد خرابکاری، مناسب تشخیص داده شده است. ضمناً خاطر نشان گردیده افرادی که برای شروع کار در جشن ها انتخاب می شوند، کارشان فقط آماده شدن جهت انجام عملیات مخصوص در ایام جشن می باشد و بقیه افراد می بایست کارهای دیگر را به عهده بگیرند؛ از قبیل امور تبلیغاتی، سیاسی و تدارکاتی؛ و افزوده شده است که به جهت ضعف نسبی قدرت نظامی، بایستی قدرت تبلیغاتی خوبی ایجاد [شود] تا با فعالیت تبلیغاتی و سیاسی بتوان جبران

ضعف نظامی را نمود. ۵- به منظور نجات دوتن از اعضای سازمان، که به جهت حمل اسلحه در فرودگاه بیروت بازداشت شده اند، پیش بینی شده است که چنانچه دولت لبنان با تحویل آنان به ایران موافقت نماید، نسبت به اجرای طرحی برای ربودن هواپیمای حامل این دو نفر اقدام نمایند و یا [با] ربودن سفیر لبنان در تهران، موجبات آزادی دو نفر مزبور را فراهم نمایند.

۶- «گروه اطلاعات» سازمان مکشوفه، با جمع آوری اخبار و شایعات مختلف، مبادرت به تهیه نشریه داخلی می نموده که پس از بررسی و اظهارنظر و تخطئه اقدامات دولت، نشریه مزبور به منظور بهره برداری تبلیغاتی در اختیار اعضا قرار داده می شده است. ضمناً نسخه ای از این نشریه، از یکی از خانه های امن، کشف [شده]؛ که حاوی مطالبی پیرامون «محدودیت های معموله نسبت به روحانیون افراطی، بازداشت بقایای اعضای شبکه جنبش انقلابی ایران و اقدامات خرابکارانه آنان، مسائل کشاورزی و کارگری و دانشجویی» می باشد. همچنین در این نشریه اخباری مربوط به تقویت بعضی از پادگان های نظامی در مناطق مرزی و پاره ای شایعات مربوط به امور نظامی درج و از جمله قید شده است که بخشنامه ای از طرف ضداطلاعات لشکر زرهی کرمانشاه به تمام واحدهای تابعه صادر [شده]، مبنی بر اینکه به تمام افسران و درجه داران دستور داده شود که به افراد خانواده هایشان سفارش کنند که از قبول بسته های کادو خودداری نمایند و از عنوان مطالب مربوط به امور خدمتی آنان احتراز جویند. تاکنون ۶۷ نفر از اعضای سازمان مزبور دستگیر شده اند که مشخصات ۴۴ نفر از آنان قبلاً به عرض رسیده و مشخصات ۲۳ نفر دیگر، به انضمام یک جلد آلبوم حاوی نمونه هایی از مدارک و دستورات عملی های مکشوفه از خانه های امن، به پیوست تقدیم است. تحقیقات از دستگیرشدگان و مراقبت از خانه های امن مکشوفه و اقدامات پیگیر جهت دستگیری افراد شناخته شده همچنان ادامه [دارد] و نتایج حاصله متعاقباً از عرض خواهد گذشت.

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمد(صادق) سادات دربندی

[کارگر چاپخانه

۲ اکبر ساطعی

مهندس آبیاری

۳ محمد اکبری آهنگر

فارغ التحصیل دانشکده علوم دانشگاه تهران

۴ حسن راهی

فارغ التحصیل هنرسرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۵ سلمان پارسی مود

مهندس کشاورزی

۶ مهرباب آرپناهی

کارمند سازمان آب

۷ کریم تسلیمی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

۸ محمد صادق

دانشجوی سال دوم دانشگاه صنعتی آریامهر

۹ غلامحسین وحیدفتحی

دانشجوی سال چهارم جغرافی دانشگاه تبریز

۱۰ نبی معظمی

مهندس

۱۱ میریعقوب حمیدی رائف

راننده

۱۲ کریم محمدتقی زاده

کفّاش

۱۳ صفر بیگ اوغلی

کفّاش

۱۴ جوادعلی پور آسیابان

کاسب

۱۵ محمود احمدی

کارمند سازمان آب تهران

۱۶ حسین مدنی

مهندس کشاورزی

۱۷ احمد حنیف نژاد

دانشجوی سال چهارم دانشکده ادبیات تبریز

۱۸ مهدی برادران خسروشاهی

کارمند تولیدارو

۱۹ داریوش حمزه لو

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ مهدی خیاط مزین

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۱ محمدعلی رحمانی

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی تهران

۲۲ محمدعلی صحرائیان

کارمند فروشگاه بزرگ ایران

۲۳ محمد غرضی

مهندس الکترونیک

ص: ۴۶۹

سری سوم دستگیری ها

سری سوم دستگیری ها (۱)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ عبدالصمد ساجدیان

مربی تربیت بدنی

۲ رضا باکری

دانشجوی سال سوم دانشکده صنعتی پلی تکنیک

۳ غلامعلی مصباح

لیسانسیه حقوق

۴ مهدی مقدس

دکتر در طب

۵ محمدعلی پیرویان

مهندس

۶ مسعود اسماعیل خانیان

مهندس اداره کشاورزی بانه

۷ عباسعلی داوری فیض پورآذر

تکنسین راه آهن

۸ خلیل صحرائیان

سری چهارم دستگیری ها

سری چهارم دستگیری ها (۳)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ علی محمّد تشید

دانشجوی هنر سرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۲ مهدی زین العابدین چرندابی

دانشجوی دانشگاه تبریز

۳ حمید بهرامی

رییس دفتر آبادانی و مسکن استان کرمان

۴ مهدی خدایی صفت

کارشناس وزارت اقتصاد

ص: ۴۷۰

۱- بولتن ویژه، ش ۵۰۲۲/۴۱۲، تاریخ ۱۱/۶/۵۰؛ با همان عنوان. در این بولتن نام غلامحسین وحیدفتحی تکرار شده بود.

۲- نامبرده دبیر آموزش و پرورش بوده است.

۳- بولتن ویژه، ش ۵۱۲۳/۱۱۲، تاریخ ۱۵/۶/۵۰؛ با همان عنوان.

ردیف نام شهرت

شغل

۵ فرتاش دبیران

کارمند شهرداری تهران

۶ کر معلی شرف زاده

قاچاقچی اسلحه در منطقه خراسان

۷ ابوالفضل مرشدلو

قاچاقچی اسلحه در منطقه خراسان

۸ محمد صفرزاده

افسر وظیفه

۹ منوچهر زرین چنگ

گروهبان وظیفه

۱۰ حسین مفتاح

کارمند شهرداری تهران

۱۱ عبدالحسین معظمی

دانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۲ مهدی محصل

دانشجوی سال آخر پزشکی دانشگاه شیراز

سری پنجم دستگیری ها

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمدجواد برائی

مهندس راه و ساختمان در ذوب آهن

۲ لطفعلی بهپور

مهندس راه و ساختمان

۳ کریم رستگار

دانشجوی سال هفتم دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی

۴ محمدعلی آذین فر

آموزگار ناحیه ۱۲ تهران

۵ کوروش عقیقی طلب

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۶ محمدرضا شمس

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه پهلوی

۷ فرهاد صفا

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه پهلوی

۸ حمید مشکین فام فرد

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی

۹ عبدالکریم سماوی

دانشجوی سال سوم دانشسرایعالی تهران

۱۰ حسین محصل

دانشجوی سال سوم رشته عمران دانشگاه شیراز

۱۱ کاظم حق شناس

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات شیراز

۱۲ مهندس اصغر بدیع زادگان

مهندس شیمی استادیار دانشگاه (۱)

۱۳ حسین محمدیدانشجوی دانشکده علوم دانشگاه تبریز (۲)

ص: ۴۷۱

۱- وی در تاریخ ۵/۷/۵۰ توسط شهربانی دستگیر و در تاریخ ۱۲/۷/۵۰ تحویل ساواک شد.

۲- اسامی سری پنجم از بولتن های ویژه، ش ۵۱۹۶، ۵۲۷۲/۱۱۴، ۵۴۰۰/۱۱۲، ۵۵۴۲/۴۱۲، ۵۸۱۴/۱۱۲، به تاریخ های ۱۸ و ۲۲ و ۲۵/۶/۵۰، ۱ و ۸/۷/۵۰ استخراج شده است.

سری ششم دستگیری ها: گزارش کامل (۱) ۱- با اقدامات همه جانبه و مراقبت های مداوم از اماکن مظنون به منظور دستگیری اعضای متواری گروه برانداز مکشوفه وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادیبخش ایران» طی هفته گذشته علاوه بر ۱۰۲ نفر افرادی که قبلاً بازداشت گردیده بودند ۱۴ نفر دیگر از اعضای متواری گروه مزبور در تهران، تبریز و مشهد دستگیر گردیدند که صورت اسامی آنان به پیوست تقدیم می گردد.

۲- علی میهن دوست یکی از افراد دستگیر شده که جزو افراد کادر رهبری گروه مزبور می باشد در موقع مراجعه به یکی از اماکن تحت مراقبت مأمورین غافلگیر و بازداشت گردیده است. ۳- از طرف مأمورین پاسگاه ژاندارمری کن در ساعت ۲۰۰۰ روز ۲۴/۷/۵۰ در منطقه استحفاظی به چهار نفر سرنشینان اتومبیلی که جزو افراد متواری گروه مکشوفه بودند و قبلاً نسبت به تهیه و تکثیر و ارسال عکسشان به ژاندارمری کل کشور جهت انجام مراقبت و دستگیری آنان اقدام شده بود مشکوک و با متوقف کردن اتومبیل و بازرسی های معموله یک قبضه سلاح کمری، چهار بسته دینامیت، دو عدد ساعت آماده به منظور استفاده در بمب ساعت شمار و مقداری دیگر مواد منفجره و وسایل لازم جهت ایجاد خرابکاری کشف و نسبت به بازداشت آنان اقدام گردیده لکن به جهت اینکه دستگیرشدگان در حین اعزام به ساواک ضمن مقاومت در برابر مأمورین بدرقه در صدد فرار برآمدند، به همین سبب از طرف مأمورین مبادرت به تیراندازی و منجر به مجروح شدن سه نفر از دستگیرشدگان از نواحی دست و سینه شده که مجروحین به بیمارستان شماره ۱ ارتش اعزام و وضع آنان رو به بهبودی است. ضمناً نفر چهارم همراه با اتومبیل و وسایل مکشوفه تحویل ساواک گردیده است. نتیجه تحقیقات معموله حاکیست که: محمد خنیف نژاد یکی از اعضای متواری کادر رهبری گروه مکشوفه که از مدت ها قبل در صدد ایجاد خرابکاری برآمده با تهیه طرحی در زمینه خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران یک هفته قبل چنین طرحی را جهت چهار نفر دستگیرشدگان مطرح و پس از جلب موافقت آنان شب قبل از ورود میهمانان عالیقدر به تهران با تهیه اتومبیل و وسایل لازم به چهار نفر مزبور مأموریت می دهد که نسبت

ص: ۴۷۲

۱- بولتن ویژه به تاریخ ۲۶/۷/۵۰؛ «درباره: خرابکاری در شبکه برق رسانی تهران و دستگیری چهار نفر عواملی که در این خرابکاری دست داشته اند.»

به ایجاد خرابکاری در دکل های برق اقدام نمایند که قبل از اجرای طرح مزبور در این منطقه دستگیر گردیدند.

ضمناً یکی از چهار نفر افراد دستگیر شده مهندس برق در شرکت برق منطقه ای تهران می باشد و حنیف نژاد از اطلاعات او در مورد تهیه طرح و ایجاد خرابکاری در تأسیسات برق استفاده نموده است. یکی از چهار نفر مذکور که کارمند شرکت ملی نفت ایران می باشد و در رأس گروه چهارنفری قرار داشته است و از جمله افرادی بوده که جهت طی دوره چریکی در سال گذشته به خارج از کشور اعزام [شده] و پس از گذراندن دوره چریکی در یکی از پایگاه های سازمان الفتح به کشور مراجعت نموده است. نامبرده پس از بهبودی نسبی و مساعد شدن وضع مزاجی او تحت بازجویی دقیق قرار خواهد گرفت. محمد حنیف نژاد به منظور حفظ افراد متواری گروه در نظر دارد مقدمات اعزام بعضی از آنان را به خارج از کشور فراهم نماید و طی ماه جاری تعدادی از متواریان را که از لحاظ میزان فعالیت در درجه سه اهمیت قرار دارند روانه شهرستان ها نموده تا از دید مأمورین محفوظ و به آنان توصیه نموده است که در اوائل آبان ماه سال جاری به تهران مراجعت تا تکلیفشان را از لحاظ تهیه مخفی گاه و یا اعزام به خارج از کشور روشن نماید. مهندس عزت الله سحابی یکی از رهبران جمعیت باصطلاح نهضت آزادی که سابقه محکومیت دارد همراه با دو نفر دیگر به اسامی محمد توسلی و اسداله خالدی مهندس راه و ساختمان بر مبنای اطلاعات مکتسبه پیرامون داشتن ارتباط با افراد گروه برانداز مکشوفه و نیز برقراری ارتباط با افراد وابسته به جبهه باصطلاح ملی سوم در اروپا دستگیر گردیدند، در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به داشتن ارتباط با بعضی از دستگیرشدگان و افراد متواری اضافه نموده اند که به طور کلی از جریان فعالیت های آنان مطلع [بوده] و پس از کشف و دستگیری اعضای گروه مزبور درصدد کمک مالی به خانواده دستگیرشدگان برآمده و به همین منظور مبلغی در حدود یکصد هزار ریال جمع آوری و منتظر اخذ تماس از طرف متواریان و یا افراد خانواده زندانیان جهت پرداخت این مبلغ بوده اند. مهندس سحابی همچنین اظهار داشته که به منظور چاپ و انتشار دفاعیات خود و سایر محکومین وابسته به جمعیت باصطلاح نهضت آزادی در خارج از کشور ضمن مکاتبه با یکی از افراد این جمعیت در فرانسه و حواله مبلغی معادل شصت هزار ریال درخواست نموده است که فرد مزبور در این زمینه اقدام نماید.

ضمناً مهندس یادشده در نامه خود مشخصات تعدادی از دستگیرشدگان گروه مزبور و نیز مشخصات سه نفر از افراد دستگیر شده وابسته به یکی از گروه های کمونیستی راقید و خواستار شده است که از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و رادیو بغداد مورد استفاده تبلیغاتی قرار گیرد. تحقیقات از دستگیرشدگان به منظور روشن نمودن دخالت احتمالی افراد متواری، وابسته به گروه یادشده فوق در سایر طرح های خرابکارانه و همچنین مراقبت از اماکن مظنونی که امکان مراجعه متواریان وجود دارد همچنان ادامه [دارد] و نتایج حاصله متعاقباً از عرض خواهد گذشت. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ علیرضا کاشانی

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۲ علی میهن دوست

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران

۳ محمد توسلی

مهندس راه و ساختمان

۴ عبدالله توسلی

کارمند وزارت آبادانی و مسکن

۵ یزدان حاج حمزه

کارمند وزارت آبادانی و مسکن

۶ اسداله خالدی

مهندس راه و ساختمان

۷ عزت اله سحابی

مهندس راه و ساختمان

۸ عبدالعلی ذوالانوار

دانش آموز ساکن مشهد

۹ محمدحسن سبحان الهی

دانشجوی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تبریز

۱۰ زهرا عاملی

آموزگار دبستان رفاه

۱۱ علیرضا تشید

دانشجوی دانشگاه آریامهر

۱۲ عبدالنبی معظمی

آموزگار متواری اداره آموزش و پرورش کرج

۱۳ ناصر سماواتی

مهندس برق در شرکت برق منطقه تهران

۱۴ محمد سیدی

کارمند شرکت ملی نفت ایران

ص: ۴۷۴

سری هفتم دستگیری ها: متن کامل گزارش (۱)

در نتیجه پیگیری اقدامات معموله و مراقبت های همه جانبه و مداومی که نسبت به دستگیری بقایای گروه برانداز مکشوفه وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی تحت عنوان «سازمان آزادی بخش ایران» و کشف اسلحه و مهمات آنان به عمل آمد، طی هفته گذشته - علاوه بر ۱۱۶ نفر افرادی که قبلاً بازداشت گردیده بودند، «محمد حنیف نژاد» یکی از اعضای کادر رهبری گروه مکشوفه و مبتکر طرح ربودن والا-گهر شهرام و ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران؛ «عبدالرسول مشکین فام فرد» یکی از ربایندگان هواپیما از دویی به بغداد و نیز دو نفر از اعضای این گروه، که جهت طی دوره جنگ های چریکی به خارج از کشور اعزام [شده] و پس از طی دوره در یکی از پایگاه های سازمان «الفتح» در سوریه، چند روز قبل به ایران مراجعت نموده بودند، به اسامی «ابراهیم آوخ» و «جلیل سیداحمدیان» و همچنین شش نفر دیگر از افراد وابسته به گروه دستگیر گردیدند که صورت اسامی ۱۰ نفر دستگیرشدگان به پیوست تقدیم می گردد. نتیجه تحقیقات معموله حاکی است که: ۱- محمد حنیف نژاد پیرامون اجرای طرح ربودن والا-گهر شهرام اعتراف نموده است که این طرح به منظور گرفتن گروگان، جهت آزاد ساختن دستگیرشدگان وابسته به گروه مکشوفه، به مرحله اجرا درآمده لیکن به علت مقاومت والاگهر شهرام و اینکه یکی از مجریان طرح - عبدالرسول مشکین فام فرد - موفق نگردیده به موقع وظیفه محوله را در مورد کشیدن والا-گهر شهرام به داخل اتومبیل انجام دهد و به جهت تجمع عابرین و رسیدن مأمورین انتظامی، اجرای طرح با شکست روبه رو شده است. حنیف نژاد اضافه می نماید که چنانچه اجرای طرح مزبور با موفقیت روبه رو می شد، در نظر بوده است که پس از انجام مذاکرات لازم با والاگهر شهرام، معظّم له را به فرودگاه مهرآباد هدایت [کنند] و با شناسایی که قبلاً صورت گرفته، از طریق «ایرتاکسی» وارد باند اصلی فرودگاه گردند و سپس ضمن تهدید به قتل والاگهر شهرام خواستار گردند که هواپیمایی در اختیار آنان گذارده شود تا به مقصد الجزایر پرواز نمایند.

ضمناً در طرح مزبور، علاوه بر حنیف نژاد و مشکین فام فرد دو نفر دیگر از دستگیرشدگان به اسامی

ص: ۴۷۵

«محمد سیدی کاشانی» و «اصغر بدیع زادگان» شرکت داشته اند؛ که یکی از آنان مسلح به مسلسل و سایرین دارای سلاح کمربندی بوده اند. ۲- محمد حنیف نژاد، در مورد طرح ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران همزمان با

ورود میهمانان عالیقدر به تهران، اظهار داشته که با نظر محمد سیدی کاشانی و با تهیه مواد منفجره و وسایل لازم، در صدد اجرای چنین طرحی به منظور ایجاد خاموشی در چراغانی و تزیینات مربوط به برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی و بهره برداری تبلیغاتی برآمده؛ که چهار نفر مجریان طرح مزبور، قبل از اجرای طرح، دستگیر گردیده اند. ۳- یکی از دستگیرشدگان به نام «ناصر سماواتی» مهندس برق شرکت برق منطقه ای تهران، ضمن اعتراف به شرکت در اجرای طرح ایجاد خرابکاری در دکل های برق منطقه غرب تهران، اضافه نموده که مدارکی از جمله نقشه شبکه تولید برق منطقه ای تهران، لیست پست های فشار قوی تهران، محل های انشعاب برق اماکن ساواک در باغ مهران و سایر نقاط تهران [را جمع آوری و در اختیار مسئول جمع آوری اطلاعات گروه مکشوفه به نام «محمود عسکری زاده»، که قبلاً دستگیر گردیده است، قرار داده است. ضمناً از اطلاعاتی که وی در اختیار گروه مزبور قرار داده، در تهیه طرح ایجاد خرابکاری در دکل ها استفاده شده است. ۴- عبدالرسول مشکین فام فرد، ضمن اعتراف به شرکت خود در طرح ربودن هواپیما از دوی به بغداد، اظهار داشته پس از طی دوره جنگ های چریکی در یکی از پایگاه های سازمان «الفتح» در سوریه، به ایران مراجعت نموده. نامبرده همچنین اعتراف کرده که در طرح ربودن والا-گهر شهرام دخالت مستقیم داشته است. فرد موصوف در مورد فعالیت های افراد وابسته به گروه مکشوفه در لبنان اظهار داشته است که یکی از این افراد به نام مرتضی حق شناس، پس از کشف و دستگیری اعضای گروه مزبور در تهران، نامه ای با جوهر نامریی از طرف محمد حنیف نژاد دریافت [کرد] که اسامی تعدادی از دستگیرشدگان در این نامه قید و از او خواسته شده است که ضمن بهره برداری تبلیغاتی به نفع دستگیرشدگان و علیه دولت ایران، ترتیب مراجعت اعضای گروه مزبور را که جهت طی دوره چریکی به لبنان اعزام شده اند بدهد؛ و بر همین مبنا حق شناس، توسط خسرو کلانتری و مسئولین دفتر «الفتح» در بیروت، مبادرت به ارسال اسامی دستگیرشدگان جهت رادیو بغداد و سازمان «الفتح» نموده که موجب بهره برداری تبلیغاتی و صدور

اعلامیه ای از طرف سازمان «الفتح» گردیده است. ۵- در بازرسی و کاوش های معموله از اماکنی که در اختیار محمد حنیف نژاد و سایر دستگیرشدگان بوده، علاوه بر تعدادی جزوات جنگ های چریکی و نشریات کمونیستی و مدارک قابل توجه، تعدادی سلاح و مواد منفجره که توسط افراد اعزامی به خارج از کشور تهیه و به ایران حمل گردیده است و وسایلی دیگر به شرح زیر به دست آمده که عکس های تهیه شده آنها به پیوست تقدیم است. ۱- سه قبضه مسلسل کالیبر ۹ ([محل تهیه: دو قبضه [از بندر] عقبه و یک قبضه [از] پورت سعید) با ۴ عدد خشاب و ۱۲۰ فشنگ مربوطه؛ ۲- دو عدد نارنجک؛ ۳- سه قبضه سلاح کمربندی، از نوع گاز پیستولت؛ ۴- تعداد ۲۰۰ تیر فشنگ، از انواع مختلف؛ ۵- حدود ۵۰۰ عدد چاشنی الکتریکی؛ ۶- مقداری تی.ان.تی و گرد آلومینیوم؛ ۷- دو دستگاه فرستنده و گیرنده دستی، از نوع هرتون ساخت ژاپن؛ ۸- سه عدد ساعت آماده شده، جهت استفاده در ساختن بمب ساعتی؛ ۹- چند عدد کلاه گیس و وسایل گرمی؛ ۱۰- تعداد [ی] شناسنامه جعلی، که مورد استفاده افراد وابسته به گروه مکشوفه قرار گرفته است؛ ۱۱- یک دستگاه ماشین تحریر و مقداری وسایل پلی کپی. تحقیقات از دستگیرشدگان و مراقبت از اماکن مظنون، به منظور دستگیری بقایای گروه یاد شده فوق کماکان ادامه دارد. نتایج حاصله متعاقباً از عرض خواهد گذشت. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ محمد حنیف نژاد

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

۲ عبدالرسول مشکین فام فرد

فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی کرج

ص: ۴۷۷

ردیف نام شهرت

شغل

۳ سیدجلیل سیداحمدیان

فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۴ ابراهیم آوخ

آموزگار متواری

۵ محمد حیاتی

دانشجوی سال چهارم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۶ نصرالله اسماعیل زاده

معاون اداره طرح و بررسی مراکز تلفنی تهران

۷ عطاءالله حاجی محمودیان

سماور فروش

۸ محمد مصباح

سماور فروش

۹ قدرت الله اسماعیل زاده

کارمند برق منطقه ای تهران

۱۰ جهانگیر حجاریان

مهندس شیمی کارخانه قند سازند اراک

۱۱ محمدرضا مالک

سرباز وظیفه (۱)

سری هشتم دستگیری ها

سری هشتم دستگیری ها (۲)

صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف اسم شهرت

شغل

۱ علی اکبر نبوی نوری

دانشجوی سال چهارم مکانیک دانشگاه صنعتی آریامهر

۲ حسین شیخ باقر قاضی

دانشجوی سال چهارم برق دانشگاه صنعتی آریامهر

۳ علیرضا زمردیان

دانشجوی سال چهارم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۴ محسن طریقت منفرد

دانشجوی سال چهارم هنر سرایعالی نارمک

۵ هوشنگ نعیم

استادکار شرکت برق منطقه ای تهران

۶ ابوالقاسم رضایی

دانشجوی سال اول مدرسه عالی بازرگانی

۷ محمد طریقت منفرد

دانشجوی تکنولوژی دانشگاه تهران

۸ محمد داودآبادی

۱- ردیف ۱۱ در بولتن، خلاصه تر از این گزارش به شماره ۶۳۸۲، تاریخ ۱/۸/۵۰ درج شده بود.

۲- بولتن ویژه، ش ۶۸۴۷، تاریخ ۲۴/۸/۵۰.

ردیف اسم شهرت

شغل

۹ مهدی ابریشمچی

دانشجوی سال پنجم دانشکده علوم دانشگاه تهران

۱۰ محسن محمدنبی رودباری

دانشجوی سال پنجم دانشکده فنی دانشگاه تهران

۱۱ یوسف زمردیان

بازرگان

۱۲ حسینعلی طاهرزاده

گروهبان یکم قرارگاه توپخانه لشکر کرمانشاه

۱۳ مسعود زمردیان

ساعت فروش در بازار تهران

۱۴ محمد الهی

واسطه معاملات ملکی

۱۵ محمدحسن عبدی یزدانی

خرازی فروشی در بازار تبریز(۱)

۱۶ حسین آلاپوشدانشجوی سال ششم هنرهای زیبای دانشگاه تهران(۲)

سری نهم دستگیری ها

سری نهم دستگیری ها(۳) در تعقیب اقداماتی که به منظور دستگیری اعضای باقیمانده سازمان آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی طی یکماه گذشته صورت گرفته علاوه بر ۱۴۲ نفری که قبلاً دستگیر و بازداشت گردیده اند ۱۸ نفر دیگر از اعضای سازمان مذکور در تهران و تبریز دستگیر شده اند که صورت اسامی آنان به شرح پیوست از عرض

می گذرد. در تحقیقات معموله از دو نفر افراد متواری دستگیر شده سازمان مزبور به اسامی عبدالله محسن و عبدالاحد خسروشاهی دانشجویان دانشگاه تبریز، عبدالله محسن اعتراف به قرار ملاقات خود با یکی از اعضای مؤثر سازمان مذکور و گرداننده بقایای این سازمان بنام احمد رضایی نموده که با انجام اقدامات لازم و پیش بینی های قبلی نامبرده در خیابان غفاری تهران مورد محاصره واقع و هنگامیکه مشارالیه پس از تیراندازی قصد فرار و پرتاب نارنجک بطرف مأمورین را داشته، در اثر منفجر شدن نارنجک در دستش بقتل رسیده و یکی دیگر از افراد سازمان مزبور که همراه وی بوده بنام زین العابدین حقانی دانشجوی سال چهارم مدرسه عالی بازرگانی تهران دستگیر گردیده است. همچنین روز ۵/۱۲/۵۰ یکی دیگر از اعضای این سازمان به نام علیرضا میرمحمد صادقی که قصد فرار از دست مأمورین داشته مورد

ص: ۴۷۹

۱- از ردیف ۱۲ تا ۱۵ مستخرجه از بولتن ویژه، شماره ۶۹۸۵، تاریخ ۲۷/۸/۵۰ می باشد.

۲- مستخرجه از بولتن ویژه، شماره ۷۲۴۰، تاریخ ۸/۹/۵۰.

۳- بولتن ویژه، ش ۱۰۱۵۲، تاریخ ۱۰/۱۲/۵۰؛ با همان عنوان.

اصابت گلوله واقع و به قتل رسیده است. ضمناً در اثر پیگیری های معموله روز ۸/۱۲/۵۰ نیز یکی دیگر از اعضای متواری و مؤثر سازمان

موصوف به نام کامران نخعی دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران دستگیر گردیده است که تحقیقات از نامبرده به منظور دستگیری سایر اعضای سازمان مورد بحث ادامه دارد. در اثر کاوش هایی که از سه منزل امن کشف شده متعلق به افراد دستگیر شده این سازمان در تهران و تبریز بعمل آمده مقصداری مدارک و مواد آتشزا بدست آمده که ضبط گردیده است. صورت اسامی دستگیرشدگان

ردیف نام شهرت

شغل

۱ زین العابدین حقانی

دانشجوی سال چهارم مدرسه عالی بازرگانی

۲ عبدالاحد خسروشاهی

دانشجوی سال سوم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۳ عبدالله محسن

دانشجوی سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۴ علی مستاجر

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۵ غلامرضا اخلاقی کرمانی

دانشجوی هنرسرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۶ سعید کاردان

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تبریز

۷ حسن واحدی داش آتان

محصل سال پنجم طبیعی در شهرستان تبریز

۸ محمدرضا فائزی

مهندس راه و ساختمان

۹ عادل یکتا

محصل سال ششم ریاضی [تبریز]

۱۰ عبدالرضا کریم زاده الباقچی

دانشجوی سال دوم فیزیک دانشگاه تبریز

۱۱ عزت فرج زاده بی پالان

دانشجوی سال چهارم منابع طبیعی [تبریز]

۱۲ محمدباقر باقری نژادان

دانشجوی سال چهارم علوم تربیتی دانشگاه تبریز

۱۳ کامران نخعی

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۴ قدرت الله نورآذری

کارمند بیمه های اجتماعی شهرستان تبریز

۱۵ قربانعلی نژاد دهقان

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۶ محمدرضا میرمحمد صادقی

دانشجوی سال سوم دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۷ محمد مسعودی

دانشجوی سال پنجم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

۱۸ محمدرضا خیاط نیکنام

دانشجوی سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تبریز

ص: ۴۸۰

عناصر متواری و مخفی: متن گزارش (۱) در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ شبکه وسیعی از عناصر افراطی مذهبی، که وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی بودند، به وسیله ساواک کشف و اعضای آن شناسایی و از اول شهریور ماه همان سال اقدام به دستگیری این گروه گردید. نتیجه اقدامات و پیگیری های عملیاتی، تا دی ماه سال ۵۰، دستگیری جمعاً ۱۴۳ نفر از اعضای این گروه توسط ساواک بود. متعاقب تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری»، متشکل از مأمورین ساواک و شهربانی کل کشور، تا تاریخ ۳۰/۷/۵۱، جمعاً ۷۴ نفر نیز از اعضای گروه مذکور توسط کمیته اخیر دستگیر [شده] و یا به قتل رسیده اند.

بر اساس سوابق و اطلاعات موجود در ساواک و اقراریه متهمین دستگیر شده، تعدادی از اعضای گروه مورد بحث شناسایی شده اند که از خانه و محل کار خود متواری [شده اند و]، هم اکنون به صورت اختفا و با رعایت اصول پنهان کاری به ارتباطات خود ادامه داده و فعالیت های پنهانی می نمایند؛ که فهرست اسامی این عناصر، تا جایی که مورد شناسایی قرار گرفته اند، به ضمیمه از لحاظ مبارک می گذرد. توضیحا به استحضار می رساند که چهار نفر از این عده با نام مستعار و مشخصات غیرواقعی شناخته شده اند که اقدامات لازم برای تعیین هویت و دستگیری آنان در جریان است. ضمناً با تحقیقاتی که به عمل آمده، فردی که در جریان نصب بمب در نمایشگاه آسیایی به قتل رسید، شخصی به نام «محمّد ایگه ای» بوده که به عنوان افسر وظیفه در پادگان کرمانشاه خدمت می کرده و از محل خدمت خود متواری [شده] و در تهران، با الحاق به گروه خرابکار موصوف، به سبب انفجار بمبی که خود نصب کرده بود به قتل رسید.

ص: ۴۸۱

۱- بولتن ویژه، ش ۸۷۵۵/۱۱۲، تاریخ ۱/۸/۵۰؛ «درباره: عناصر شناخته شده متواری سازمان آزادی بخش ایران وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی».

اسامی اعضای متواری شناخته شده «سازمان آزادی بخش ایران» وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی

ردیف نام شهرت

شغل

۱ بهرام آرام

دانشجوی سال چهارم مدرسه شیمی دانشگاه آریامهر

۲ محمدحسن ابراری [جهرمی

[آموزگار و دانشجوی [حقوق] دانشگاه تهران

۳ حسین احمدی روحانی

مهندس کشاورزی

۴ محمد (آقا کوچک) نمازی

دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی

۵ محمد اساسی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

۶ رحمان (وحید) افراخته

دانشجوی دانشگاه آریامهر

۷ ناصر انتظارالمهدی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۸ محمدجواد پورسعیدی

پیشه ور در بازار

۹ عباس جوادی

بیکار

۱۰ مرتضی [تراب] حق شناس

آموزگار [= دبیر زبان در صومعه سرا]

۱۱ احمد حصاری

فارغ التحصیل دانشکده نفت آبادان

۱۲ محمد حاج شفیعیها

دانشجوی پلی تکنیک

۱۳ حسین خوشرو

مهندس کشاورزی

۱۴ رضا رضایی

دانشجوی دندانپزشکی [تهران]

۱۵ احمد ریاضی فیضی

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۱۶ عبدالله زرین کفش

دانشجوی دانشکده فنی تبریز

۱۷ مجید شریف واقفی

ستوان دوم وظیفه [= فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی]

۱۸ سعید شاهسوندی

دانشجوی دانشگاه پهلوی شیراز

۱۹ محسن فاضل

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۰ عباس جاودانی

دانشجوی علوم دانشگاه مشهد

۲۱ ابراهیم محمدزاده

دانشجوی هنر سرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۲۲ رحمت الله نادعلی جلوخانی

کارمند برق اصفهان

۲۳ محسن نجات حسینی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

ص: ۴۸۲

ردیف نام شهرت

شغل

۲۴ هاشم وثیق پور

فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک تهران

۲۵ محمد یقینی

فارغ التحصیل مدرسه عالی بازرگانی

۲۶ محمد یزدانیان

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۷ احمد هاشمیان

دانشجوی هنر سرای عالی نارمک [= علم و صنعت]

۲۸ فریبرز لبافی نژاد

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۲۹ حسین حاج علی اکبر

مکانیک

۳۰ محمد خانعلی

کارگر

۳۱ عزت شاهی

کارگر صحاف

۳۲ علیرضا سپاسی آشتیانی

دانشجوی دانشکده فنی تهران

۳۳ رضا مهدوی

دیپلمه بیکار

۳۴ عباس پاک ایمان

دانشجوی مؤسسه حسابداری [شرکت نفت]

۳۵ محمود طریق الاسلامی

دانشجوی دانشگاه تهران

۳۶ محمد عالم زاده

دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر

۳۷ محمد تهرانی

دیپلمه بیکار

۳۸ حسین کرمانشاهی اصل

دانشجوی مدرسه عالی حسابداری

۳۹ جلال الدین فارسی

آموزگار در بیروت

۴۰ تقی شامخی

دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه

۴۱ دکتر مصطفی چمران ساوه ای

دبیر دبیرستان در بیروت

۴۲ صادق قطب زاده

دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه

۴۳ مالک

اسم مستعار

۴۴ کمیل

اسم مستعار

۴۵ عباس

اسم مستعار

۴۶ سید

اسم مستعار

ص: ۴۸۳

نامگذاری و مرزبندی

تا دی ماه ۱۳۵۰، تشکیلات هنوز هیچ سند یا اعلامیه علنی که با آن شناخته شود، انتشار نداده بود. این امر بیشتر به علت ضربات و غافلگیری ناشی از آن بود و گذشته از این، تشکیلات به هنگام کشف و سرکوب، در شهریور ۱۳۵۰، نامی بر خود نگذاشته بود. در دی ماه ۵۰، پرویز ثابتی (۱) طی یک مصاحبه مفصل رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی، اخباری را از

ص: ۴۸۷

۱- پرویز ثابتی فرزند حسین در سال ۱۳۱۵ متولد شد. وی در بهمن ۱۳۳۷ با معرفی ضرابی، مدیرکل ششم ساواک به استخدام ساواک در آمد. او در بدو استخدام بیوگرافی خود را چنین اعلام داشت: «از بدو تولد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در سنگسر از بخش های سمنان در محله ای به نام تپه سر سکونت داشته ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسطه به تهران آمدم و مدت سه سال در منزل شوهر خواهرم آقای محمد حسین رحمانیان سکونت داشته ام و از مهر ۱۳۳۱ خانواده ام نیز به تهران آمدند و در همان منزل آقای رحمانیان سکونت گزیدند... از سال ۱۳۳۶ به آموزگاری مشغول شدم. دوران ابتدایی را در دبستان حسینیه و شاه پسند سنگسر از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرستان در فیروز بهرام تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ و در دانشکده حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳۴ الی ۱۳۳۷ مشغول به تحصیل بوده ام... و بنده از بدو تولد در یک خانواده بهائی می زیسته ام و پدر و مادرم بهائی بوده اند... سنگسر یک منطقه عشایری و دارای مردمی شاهدوست و وطن پرست است. رستاخیز اهالی سنگسر در قیام ملی ۲۸ مرداد دلیل بر این مدعاست. به طریق اولویت، اینجانب نیز فردی شاهدوست و وطن پرست می باشم». ثابتی در سال ۱۳۴۵ رییس اداره یکم اداره کل سوم، در سال ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم و در سال ۱۳۵۲ مدیر کل سوم ساواک شد. پرویز ثابتی، رییس امنیت داخلی ساواک که بنا به خصوصیات شغلی اش صاحب چندین پاسپورت به اسامی مختلف بود، در اواخر حکومت بختیار (آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی) به ژنو گریخت و از آنجا به اتفاق همسرش به اسرائیل رفت، اسرائیلی ها با عمل جراحی پلاستیک آنچنان او را تغییر شکل دادند که شناختنش غیرممکن بود. او که به «شکنجه گر مخوف ساواک» شهرت داشت، در شهر سانفرانسیسکو در خانه ای مجلل مسکن گزید و تنها وابسته رژیم سابق (پهلوی) بود که یک ماه پیش از فرار خود، خانه تازه ساخته اش را واقع در شهرک غرب به سفیر یکی از کشورهای عربی فروخت. در هر ارزیابی از موقعیت هویدا (نخست وزیر بهائی مسلک)، نام پرویز ثابتی هم به میان می آید، زیرا در تمام دوران زندگی روابط نزدیکی با همکیش خود داشته است. ر.ک: دلدم، زندگی و خاطرات...: ص ۳۸۷. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۷: صص ۲۵ و ۹۴ و ۱۰۳. مجله امید ایران، ۷ خرداد ۱۳۵۸: ص ۵۰. شهبازی، ظهور و سقوط...: ج ۲: صص ۴۵۰ - ۴۵۱.

جریان ضربه شهریور ۵۰ اعلام داشت و بارها، در طول مصاحبه خود، از «اعضای نهضت به اصطلاح آزادی» سخن گفت! (۱) پس از این مصاحبه، به دنبال تأیید نام تشکیلات توسط کادرهای زندان، زمینه برای اعلام رسمی آن فراهم شد. ناگفته نماند که روند نامگذاری سازمان، بدون چالش نبود. ... سازمان اسم نداشت؛ اسم بعد از دستگیری مطرح شد. در آن اوایل، اسمش این بود که این ادامه «نهضت» [آزادی] است و مهندس بازرگان که از زندان آزاد شد، این گروه را تحویلش می دهند. به مرور که از سال ۴۸ مطالعات مارکسیستی در برنامه قرار گرفت، کم کم این احساس شد که از نظر ایدئولوژی با مهندس بازرگان فاصله گرفته ایم. ... در زندان این بحث پیش آمد که اسممان چه باشد. نمی دانم چه کسی مطرح کرد که «نهضت آزادی». از اینجا شروع شد. در آن زمان، مبارزان الجزایر نامشان «مجاهد» بود؛ چون ما یک سری از کتاب های آنها را خواندیم و به نحوی تحت تأثیر آنها بودیم، یک نفر (که یادم نیست چه کسی بود) مطرح کرد که اسممان «مجاهدین» باشد؛ بعد کس دیگری گفت «نهضت مجاهدین» باشد. دست آخر، بچه هایی که گرایش های چپ داشتند، به اصرار، «نهضت مجاهدین خلق» را انتخاب کردند؛ که عده ای با گذاشتن «خلق» در کنار آن مخالفت می کردند. فکر می کنم [مهدی فیروزیان و محمود احمدی و محمد حیاتی مخالف بودند. محمد حیاتی را یقین ندارم ولی فیروزیان و احمدی را می دانم که با افزودن کلمه «خلق» مخالف بودند؛ می گفتند: «این یک حالت چپی به تشکیلات می دهد و اثر معکوس می گذارد.» بقیه هم بحث می کردند که مسئله ای ندارد؛ وانگهی ما با «نهضت آزادی» فرق

ص: ۴۸۸

لطف الله میثمی درباره نام گذاری سازمان چنین می گوید: ... سعید محسن پیشنهاد می کرد «نهضت آزادی» بگذاریم... ما خود را در حد سازمان نمی دیدیم... به خصوص بعد از ضربه ۵۰ که قدرت تشکیلاتی مان ضعیف شده بود، بیشتر فکر می کردیم که یک نهضت اسلامی هستیم. مسعود رجوی پیشنهاد کرد که اسم نهضت آزادی مناسب نیست و مرز ما را با رفرمیسم مشخص نمی کند. سعید محسن می گفت همه ما الهام گرفته از نهضت آزادی و ادامه جریان نهضت آزادی هستیم... بالاخره توافق شد که اسم جمع مذهبی مان را «نهضت مجاهدین خلق ایران» بگذاریم و طی پیام مکتوبی به خارج از زندان، این تصمیم را اطلاع دادیم. بعدها هم که در زندان قصر سرود تشکیلاتی ساخته شد، اسم «نهضت مجاهدین» در سرود بود. ولی در زمستان آن سال بچه های بیرون به نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام موجودیت کرده بودند... قبل از این اسم گذاری اسم مشخصی نداشتیم... هم در بیرون و هم در درون زندان واژه «جمع» را برای خودمان به کار می بردیم. (۲)

در بهمن ۱۳۵۰، بخش خارج از کشور تشکیلات، تصمیم گرفت که طی انتشار بیانیه ای هویت سازمان و اجمالی از تاریخچه فعالیت آن را اعلام کند. علت این تصمیم، بیشتر از آن جهت بود که عناصر باقیمانده سازمان نمی خواستند حاصل فعالیت ها و «افتخارات» آنان، دستمایه استفاده تبلیغاتی برای دیگران - به خصوص عناصر نهضت آزادی داخل و خارج کشور - قرار گیرد. اولین بیانیه سازمان، در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۰، در خارج از کشور انتشار یافت و در صدر آن، برای نخستین بار عبارت معروف «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» قرار گرفت و نام تشکیلات نیز «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام شد. متن این اعلامیه به قلم حسین احمدی روحانی بود که رهبری تشکیلات محدود خارج از کشور را بر

عهده داشت. (۳) در اطلاعیه مزبور، تاریخچه، اهداف و موقعیت سازمان، پس از دستگیری های شهریور ۵۰ تبیین شده بود.

ص: ۴۸۹

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- میثمی، آنها که رفتند...: صص ۷۰ - ۷۱.

۳- انتشار بیرونی (خارج از کشور) این اطلاعیه گسترده تر از پخش داخلی آن بود.

شکل گیری

از اواسط سال ۱۳۴۸ چندتن از مبارزان مسلمان، که در گذشته عضو «حزب ملل اسلامی» بودند و از زندان آزاد شده بودند، طی جلساتی که پس از تماس های پراکنده ای برگزار کردند، بانی حرکت جدیدی شدند که در اواخر همان سال، شکلی تشکیلاتی گرفت.^(۱) این تشکیلات که «حزب الله» نام گرفت، توسط افراد زیر تأسیس شد که ضمناً شورای مرکزی آن را تشکیل می دادند: ۱- عباس آقازمانی (ابوشریف) ۲- جواد منصوری ۳- احمد منصوری ۴- احمد احمد ۵- علیرضا سپاسی آشتیانی. این تشکیلات، که متکی به تجربه حزب ملل و به شکلی کاملاً زیرزمینی پا گرفت، پس از صحبت های اولیه، دارای «اساس نامه» و «مرام نامه» ای شد که مبنای کار قرار گرفت. حرکت بعدی، اقدام به عضوگیری، تشکیل حوزه ها، دوره های عملیاتی، تهیه اسلحه و تدارک مخفیگاه و خانه امن بود. پس از چندی احمد منصوری، به عللی از جمله تردید در موفقیت گروه، از ادامه همکاری منصرف شد و محمد مفیدی به عنوان عضو جدید شورای مرکزی جای او را گرفت. «مسجد شیخ علی»، که در سال های ۴۲ - ۱۳۴۱ مرکز فعالیت مؤتلفه و محلی کوچک و عملاً متروکه در گوشه ای از بازار تهران بود، با اهتمام عباس آقازمانی به مرکزی نیمه مخفی و نیمه علنی جهت آموزش و عضوگیری گروه تبدیل شد. تعدادی از طلاب جوان و تنی چند از اعضای «حزب الله»، در ساعات مختلف، به این مسجد می آمدند و آموزش های قرآنی و مطالب سیاسی و حزبی را فرا می گرفتند؛ و نیز در برنامه های کوهنوردی و سفرهای چند روزه، تا حدی با مسائل عملیاتی و تمرین های بدنی آشنا می شدند. مجموعه افراد سابق و لاحق، که در این مسجد مجتمع می شدند و به «حزب الله» تعلق داشتند،

ص: ۴۹۰

۱- گفت و گوها: احمد احمد. منصوری، خاطرات: ص ۷۹. شرح مختصر زندگی انقلابی پنج شهید...: ص ۳.

حدود ۲۰ نفر بودند که همه آنها - در سال های بعد - زندانی، متواری و یا کشته شدند. در اوایل سال ۱۳۵۰، با توجه به نزدیکی جشن های دو هزار و پانصد ساله و نیز اخبار شروع عملیات نظامی و چریکی توسط گروه های مارکسیست، گرایش به سمت مبارزه مسلحانه تشدید شد. شورای مرکزی «حزب الله» تصمیم گرفت - حتی المقدور - در زندگی نیمه مخفی به سر برد و در صدد جمع آوری مواد لازم برای عملیات و اسلحه و مخفیگاه و خانه تیمی و... برآید. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ یکی از اعضای «حزب الله» به نام سعید محمدی فاتح، حین بازگشت از یک دوره چریکی در فلسطین و لبنان، دستگیر شد. با اعترافات او و کشف بعضی مدارک، احمد احمد نیز دستگیر شد ولی با هوشیاری وی، تشکیلات «حزب الله» از ضربه مصون ماند. این دستگیری، موجب اختفای بیشتر افراد و رعایت دقیق تر مسائل امنیتی شد.

ادغام در سازمان مجاهدین خلق

پس از ضربه شهریور ۵۰، یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق به نام مصطفی جوان خوشدل، که با «حزب الله» نیز مرتبط بود، ضمن تماس با نفرات اصلی گروه، پس از تشریح وضعیت و اهداف سازمان، پیشنهاد همکاری و کمک داد. این پیشنهاد از سوی شورای مرکزی «حزب الله» پذیرفته و تا حد امکان، نیازهای سازمان برآورده شد: تعدادی از نشریات آنان تکثیر و عده ای از اعضای فراری آن سازمان در خانه های تیمی «حزب الله» مستقر شدند؛ مقادیری پول و وسیله نقلیه نیز در اختیارشان قرار گرفت. پس از چندی پیشنهاد ادغام «حزب الله» و سازمان مجاهدین خلق مطرح شد که در مجموع مورد پذیرش و استقبال واقع گردید. جواد منصوری، از اعضای مؤسس و عضو شورای مرکزی «حزب الله»، با این پیشنهاد موافق نبود. من که نشریات آنان را مطالعه کرده و با چند نفر از اعضا - مستقیم و غیرمستقیم - آشنا شده بودم، دریافتیم [که] این سازمان شدیداً تحت تأثیر مارکسیسم و مارکسیست هاست. به علاوه، با توجه به تجربیات گذشته، این ادغام را در واقع مقدمه ای برای کشف و دستگیری «حزب الله» دانستم؛ زیرا که سازمان تحت فشار ساواک قرار داشت. این موضوع را در شورای سه نفره (زیرا عباس آقازمانی در خارج از کشور [بود] و احمد احمد دستگیر شده بود) «حزب الله» مطرح کردم و مورد قبول قرار نگرفت. در نتیجه از پاییز سال ۱۳۵۰ به تدریج فعالیت در «حزب الله» را ترک و به فعالیت های دیگر پرداختم. به این ترتیب عملاً

حاضر نشدم پس از ادغام «حزب الله» و سازمان مجاهدین با آنان همکاری نمایم (۱). در اینجا ضروری است به زندگی و ویژگی های چند عضو «حزب الله» که بعدها عناصر تعیین کننده و اثرگذاری در جریان مجاهدین خلق بودند، اشاراتی داشته باشیم. محور گزینش ما در این قسمت، تاریخی و زمانی است؛ و در ضمن بخش های محذوف از زندگی نامه این افراد، در ادامه تاریخچه خواهد آمد.

محمد مفیدی

محمد مفیدی (۲) مصطفی، مجتبی و محمد مفیدی فرزندان «دکتر مفیدی» پزشک معروف بودند که دکتر عباس شیانی داماد او بود. برادران بزرگتر، که اهل قلم بودند و نوشته ها و آثار چاپ شده ای نیز از ایشان بر جای مانده است، در گذشته عضو جبهه ملی و نهضت آزادی بودند ولی در اواخر دهه ۱۳۴۰ مارکسیست شدند. محمد مفیدی در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات متوسطه، در «مدرسه عالی ترجمه» در رشته زبان انگلیسی به تحصیل مشغول گردید. وی به دلیل موقعیت سیاسی خانواده خویش (عضویت برادر و شوهرخواهرش در نهضت آزادی) از اطلاعات سیاسی و اجتماعی نسبتاً خوبی برخوردار بود؛ ولی بیشتر به فعالیت های اجرایی و عملی گرایش داشت. مفیدی در سال ۱۳۵۰ توسط علیرضا سپاسی آشتیانی به عضویت «حزب الله» درآمد و پس از مدت کوتاهی، به جای احمد منصوری، عضو شورای مرکزی آن شد. وی ارتباطات وسیعی با افراد و گروه های مختلف داشت و در انتقال اخبار و اطلاعات به «حزب الله» و سازمان مجاهدین خلق نقش بسزایی ایفا می کرد. برخی از افرادی که مفیدی برای این دو جریان عضوگیری کرد، بعدها از کادرها و عناصر مهم سازمان شدند؛ افرادی چون مهدی افتخاری، علی زرکش یزدی - به واسطه افتخاری -، منصور زاهدی، فاضل البصام (فاضل مصلحتی) و...

علیرضا سپاسی آشتیانی

علیرضا سپاسی آشتیانی (۳)

وی در ۱۳۲۳ در آشتیان متولد شد. پدرش کاسب بود و چهار پسر و سه دختر داشت. علیرضا دوران کودکی و نوجوانی اش را با خانواده در تهران سپری کرد و پس از گرفتن دیپلم متوسطه وارد دانشگاه

ص: ۴۹۲

۱- منصور، خاطرات: صص ۸۳ - ۸۴.

۲- همان: ص ۸۸. خلاصه پرونده ها...: مفیدی، محمد.

۳- خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا. منصور، خاطرات: صص ۸۶ - ۸۷.

تهران شد و در رشته معماری دانشکده هنرهای زیبا به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۳ توسط اصغر قریشی به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد. در آبان ماه ۱۳۴۴ به همین اتهام دستگیر و به دو سال حبس محکوم گردید؛ که سرانجام با عفو مختصری از باقی مانده مدت محکومیت، در مرداد ماه ۱۳۴۶ آزاد شد. او شخصیتی بسیار احساساتی، تندخو و افراطی داشت. از معلومات اسلامی متوسطی برخوردار بود. به دلیل بلندپروازی و خودبزرگ بینی فوق العاده اش، بسیار مغرورانه و گستاخانه با مسائل و موضوعات برخورد می کرد. (۱) در جریان تشکیل «حزب الله»، از مؤسسين و عضو شورای مرکزی آن بود. بخشی از مسئولیت های گروه مانند نوشتن درس های سیاسی حوزه های حزبی، تهیه گزارش های تحلیلی از مسائل سیاسی و تماس با گروه های دیگر و افراد و سرپل ها، جهت جذب آنان، به عهده وی گذاشته شده بود. سپاسی آشتیانی در روند تداوم تشکیلاتی مجاهدین خلق نقشی مهم ایفا کرد. بخشی از عملیات نظامی مهم سازمان با شرکت او صورت گرفت؛ و روند تغییر ایدئولوژی در خارج از کشور نیز به رهبری او انجام شد که در جای خود خواهد آمد.

عباس آقازمانی (ابوشریف)

عباس آقازمانی (ابوشریف) (۲) وی در سال ۱۳۱۸ در تهران، در خانواده ای مذهبی، متولد شد. از همان ابتدا به توصیه پدر به خواندن قرآن و مطالعات اسلامی روی آورد. پس از گرفتن دیپلم ریاضی به دانشسرای مقدماتی رفت و سپس آموزگار دبستان شد. از اواسط سال ۱۳۴۲ با تشویق عباس دوزدوزانی به مطالعات عمیق تری در زمینه های اسلامی و سیاسی دست زد؛ تا به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد و چندتن از دوستانش را نیز عضوگیری کرد. در آبان ماه ۱۳۴۴ دستگیر و به ۵/۳ سال زندان محکوم گردید؛ که پس از گذراندن کمتر از نیمی از دوران محکومیت، مورد عفو واقع و آزاد شد.

عباس آقازمانی در سال های ۴۸-۴۷ با انجمن ضد بهائیت (حجتیه) نیز مربوط شد. از سال ۱۳۴۸ کلاس های تدریس عربی را در یکی از مساجد دایر نمود و همزمان از دانشکده الهیات، در رشته منقول

ص: ۴۹۳

۱- منصور، خاطرات: ص ۸۶.

۲- همان: صص ۸۵-۸۶. گفت و گوها: احمد احمد. خلاصه پرونده ها...: آقازمانی، عباس.

(حقوق اسلامی)، لیسانس گرفت. وی علاقه شدیدی به فراگرفتن زبان های خارجی داشت و به چند زبان - کم و بیش - آشنا بود. عباس آقازمانی در تشکیل گروه «حزب الله»، از پایه گذاران و مؤسسين به شمار می آید.

شخصی بسیار پرکار و جدی بود. غالباً روزه می گرفت و با غذای بسیار کمی افطار می کرد. بارها به طور فردی و جمعی به وی تذکر داده شد [که] روزه زیاد همراه با غذای کم و کار مداوم موجب آثار منفی برای سلامتی جسم و روح خواهد شد؛ ولی توجهی نمی کرد. در سال ۴۹ به دلیل ضعف شدید بدنی به سختی مریض شد ولی پس از بهبودی، همچنان به روش گذشته عمل می کرد. شخصیت بارز وی، افراط و تفریط در بعضی امور بود؛ در نتیجه باعث شد که شخصیت متعادل و عادی خود را از دست بدهد. این عدم تعادل بعدها تشدید شد؛ به طوری که فاقد هرگونه نظم، انضباط و ثبات بود. (۱) آقازمانی در سال ۱۳۴۹ درخواست صدور گذرنامه برای همراهی پدرش جهت معالجه در کشور اتریش کرد؛ که پس از مشکلاتی، ساواک موافقت نمود. این مسافرت وسیله ای شد تا به لبنان و از آنجا به پایگاه های فلسطینی برای طی دوره های چریکی و عملیات نظامی برود. پس از مراجعت به ایران، مجدداً در اوایل سال ۱۳۵۰ برای ادامه تحصیل به اتریش رفت. در همین سال، به دلیل مشخص شدن نقش وی در ارتباط با افرادی که برای گذراندن دوره های تعلیماتی چریکی به سازمان «الفتح» پیوسته اند، دستور دستگیری اش توسط ساواک صادر شد؛ و در ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۱، به هنگام ورود به ایران، در مرز بازرگان دستگیر گردید. او موفق شد اعتماد ساواک را - با وعده همکاری با آنان - جلب نماید؛ و بدین ترتیب، به صورت کنترل شده و تحت الحفظ، از زندان آزاد شد. در آبان ماه ۱۳۵۱، پس از حدود یک ماه مرخصی از زندان، به دنبال متواری شدن برادر همسرش رضا مهدوی نجم، در فرصت مناسبی فرار کرد و به پاکستان رفت. مدت دو سال در آنجا به صورت طلبه ای ناشناس زندگی کرد؛ و در ضمن زبان های اردو و پشتو را نیز فرا گرفت. ساواک، با به دست آمدن اطلاعات بیشتری در خصوص ارتباط عباس آقازمانی با اعضای سازمان مجاهدین خلق، روی وی حساسیت فوق العاده ای پیدا کرد به طوری که گهگاه برای نزدیکان و بستگانش مزاحمت هایی ایجاد

ص: ۴۹۴

می نمود؛ زیرا که ردی از خود او نداشت. در سال ۱۳۵۴، به کمک محمد منتظری، به لبنان رفت؛ و مدتی در اردوگاه های فلسطینی به آموزش و فعالیت نظامی مشغول شد. در لبنان، به رسم معمول عرب ها، لقب «ابوشریف» به وی داده شد که از آن پس فقط به این عنوان شناخته می شد. این یادآوری لازم است که مواضع «ابوشریف» در آن سال ها، به حمایت از «الفتح» در مخالفت با امام موسی صدر و جنبش «امل» بود.^(۱)

محمدباقر عباسی

محمدباقر عباسی^(۲) نامبرده در سال ۱۳۲۵ در قم، در خانواده ای مذهبی، به دنیا آمد. دوران ابتدایی و سه سال اول متوسطه را در زادگاه خویش طی کرد و برای ادامه تحصیل به تهران آمد. از همان نوجوانی به مسائل مبارزاتی و سیاسی علاقه مند بود و زمانی که به عضویت «حزب ملل اسلامی» درآمد، تنها ۱۷ سال داشت. با کشف گروه در آبان ماه ۱۳۴۴، وی نیز دستگیر شد و به سه سال زندان محکوم گردید. پس از خاتمه محکومیت، برای گذراندن دوره سربازی، او را به منطقه بد آب و هوا فرستادند. بعد از اتمام دوره وظیفه، در سال ۱۳۴۹ به «حزب الله» پیوست و از طریق سپاسی آشتیانی و محمد مفیدی به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. ماجرای زندگی و دستگیری عباسی، سخت عبرت آموز است؛ در شرح وقایع مربوط به ترور «سرتیپ طاهری»، در تابستان ۱۳۵۱، به این «عبرت ها» خواهیم پرداخت.

ص: ۴۹۵

۱- این موضع را محمد منتظری و جلال الدین فارسی و همین طور کادرهای شاخه خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق نیز داشتند. «ابوشریف»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود، به پیشنهاد شورای فرماندهی، توسط رییس جمهور وقت که فرماندهی کل قوا را نیز برعهده داشت، به فرماندهی سپاه منصوب شد، اما پس از مدت کوتاهی استعفا داد. در شهریور ماه ۱۳۶۰ به سمت کاردار ایران در پاکستان منصوب شد و در فروردین ۱۳۶۱ به سمت سفیر ارتقا یافت. «ابوشریف»، پس از بازگشت به ایران، مدتی در قم به تحصیل علوم دینی پرداخت ولی پس از مدتی، از طریق افغانستان، به خارج از ایران رفت.

۲- خلاصه پرونده ها...: عباسی، محمدباقر. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۶۵ - ۶۶.

پس از ضربه شهریور و پیش از دستگیری بقایای سران سازمان، طرحی در مرکزیت دوم (پس از شهریور) عنوان گردید که امید زیادی بدان می رفت. بر اساس اطلاعاتی که «گروه اطلاعات» به دست آورده بود، محل کار و تردد «شهرام پهلوی نیا» فرزند جاه طلب «اشرف پهلوی» شناسایی گردید. طرح عملیاتی آماده شد که اساس آن گروگان گیری پسر اشرف بود؛ تا در قبال آن، آزادی زندانیان مجاهد و فدایی خواسته شود. در جریان طرح ابتدایی مسئله، حنیف نژاد مخالفت کرد ولی نظر اکثریت را پذیرفت. احمد رضایی هم با اصل طرح و شرکت حنیف نژاد در آن مخالفت کرده بود. (۱) هدف این بود که به محض ربوده شدن «شهرام» او را به فرودگاه مهرآباد منتقل کنند؛ آزادی زندانیان را مطالبه نمایند و هواپیمایی در اختیار بگیرند تا بتوانند به اتفاق گروگان و زندانیان آزاد شده، ایران را ترک گویند. (۲) عملیات در ساعت یازده صبح اول مهر ماه ۱۳۵۰ صورت گرفت. دو اتومبیل پیکان آبی و قرمز رنگ نزدیک محل کار شهرام توقف کردند. به محض پیاده شدن شهرام از اتومبیل در جلو ساختمان دفتر کارش، در خیابان فیشرآباد (قرنی) چهار مرد مسلح او را احاطه نمودند تا وی را به زور در اتومبیل آبی رنگ مستقر کنند. یک سیگار فروش و یک ماشین پا به کمک شهرام شتافتند که با تیراندازی یکی از افراد به سوی ماشین پا (یا نگهبان) و زخمی کردن وی، این مزاحمت برطرف شد؛ لیکن مقاومت شهرام، که تنومند و ورزیده بود، خارج از انتظار افراد عملیاتی بود. با شلوغ شدن محل و مقاومت شهرام، که چندین بار خود را از اتومبیل بیرون انداخت، ربایندگان وی را رها کردند و گریختند. (۳) در این عملیات ناکام، «خیرالله قربانی» نگهبان ساختمان از ناحیه شکم تیر خورد و زخمی شد. (۴) «شهرام پهلوی نیا» ماجرا را چنین تعریف کرده است: صبح آفتابی روز پنجشنبه اول مهرماه، مقابل دفتر خود رسیدم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم، ناگهان با یک مهاجم مسلح روبه رو شدم. دو مرد تفنگ به دست نیز همراه این مهاجم بودند. چند ثانیه ای طول کشید تا من جریان اوضاع را درک کردم. مهاجمین به لحاظ

ص: ۴۹۸

۱- گفت و گوها: مهدی مهرانوی بهبهانی؛ و محمد محمدی گرگانی.

۲- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: ص ۱۸.

۳- گزارش های ساواک آ گفتار پیشین. روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: ص ۱۸.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۰/۵۰: صص: - ۱۸.

تعدادشان قادر بودند مرا به داخل اتومبیل بکشانند. آنها شروع به تهدید کرده بودند. در این مرحله، یک ماشین پا به مداخله پرداخت و سعی کرد مرا از اتومبیل مهاجمان بیرون بکشد. در این لحظه مهاجمان شلیک کردند و ماشین پا، که از ناحیه شکم تیر خورده بود، شروع به فریاد زدن کرد و مهاجمان را ترسانند. موقعی که توجه مهاجمان به ماشین پا معطوف شده بود، از ماشین بیرون پریدم. در آن زمان، عده زیادی در اطراف صحنه جمع شده بودند. (۱)

ساواک تا سال ها نتوانست عوامل اصلی این عملیات را بشناسد. از نظر ساواک، عوامل این آدم ربایی عبارت بودند از: محمد حنیف نژاد (مسئول عملیات و مأمور بردن شهرام به داخل اتومبیل)، عبدالرسول مشکین فام (عضو مسلسل به دست)، اصغر بدیع زادگان و محمد سیدی کاشانی (دو عضو مسلح دیگر). پس از دستگیری وحید افراخته، در سال ۱۳۵۴، او ضمن اعترافش فاش کرد که در جریان گروگان گیری، محمد حنیف نژاد حضور نداشته بلکه منظور از «محمد» محمد داودآبادی (مهرآئین) مربی جودو سازمان است؛ که از قضا جلسات گروه برای بحث درباره این عملیات، در منزل وی تشکیل می شده است. در واقع داودآبادی، در جریان گروگان گیری، مسئول ربودن شهرام و بردن وی به داخل اتومبیل بوده است و نه حنیف نژاد. افراخته تصریح کرد که کادر مسلح به مسلسل نیز علی اکبر نبوی نوری بوده و هم او به ماشین پا (به تصور اینکه محافظ شهرام است) تیراندازی کرده است. بعدها در زندان، افراد با یکدیگر تبانی می کنند و نقش ها را دگرگون جلوه می دهند. (۲) به همین جهت، نبوی نوری و داودآبادی مدت زیادی در زندان نماندند.

دستگیری حنیف نژاد و ...

اندکی از ماجرای گروگان گیری و اقدام ناکام در انفجار دکل ها گذشته بود که طی یک حرکت زنجیره ای اصغر بدیع زادگان، حنیف نژاد، علی میهن دوست، عبدالرسول مشکین فام و چندتن دیگر از عناصر مؤثر سازمان دستگیر شدند.

ص: ۴۹۹

۱- همان: ص ۱۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: داودآبادی، محمد؛ نبوی نوری، علی اکبر.

اکنون دیگر تردیدی باقی نمانده بود که شکست، بیش از انتظار، سنگین بوده است. چنانکه در متن گزارش های ساواک به چشم می خورد، جز عناصر رده دو سازمان، همه نیروها و کادرهای مؤثر به دام افتادند.

«احمد رضایی» در کار احیای سازمان

در جریان سامان دادن به وضعیت بقایای مجاهدین خلق، که اغلب، به علت احتمال لو رفتن، مخفی شده بودند، احمد رضایی نقش عمده ای ایفا کرد. در این خصوص، بدون استثنا، همه نیروهای مسلمان مبارز اتفاق نظر دارند؛ از جمله در یکی از کتاب هایی که در نقد سازمان نوشته شده، آمده است: پس از دستگیری کادر اولیه، احمد رضایی به شدت به فعالیت پرداخت و مخلصانه کار کرد؛ به نحوی که در شبانه روز گاهی دو تا چهار ساعت می خوابید... کادرها را سازمان داده، ارتباط های از هم گسیخته را پیوند می داد؛ و با کارایی و تجربه مبارزه در جبهه ملی و نهضت آزادی و مؤتلفه و سازمان توانست پایه ریزی محکمی بریزد... (۱) احمد قبلاً در جبهه ملی، نهضت آزادی، [و] هیئت مؤتلفه عضو فعال بود و با اکثر علما و اسلام شناسان نیز رفت و آمد داشت... احمد به راستی فردی بود نمونه؛ فداکار، باتجربه، دارای قدرت رهبری و سازماندهی... (۲) احمد رضایی در سال ۱۳۲۴ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. از همان کودکی به فعالیت های اجتماعی علاقه مند بود و در مجالس مذهبی، هیئت ها و کانون های قرآنی شرکت می کرد. وی تحصیلات دبیرستانی را تا سال آخر ادامه داد ولی به خاطر اشتغال به فعالیت های غیردرسی، موفق به اخذ دیپلم متوسطه نشد. طبق گزارش ها و تحلیل های ساواک، حضور احمد رضایی (از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۰) در مساجد «هدایت» (آیه الله طالقانی) و «جلیلی» (آیه الله مهدوی کنی) به کرات مشاهده شده است. علت حساس شدن ساواک، یک سابقه دستگیری یکروزه در مرداد ماه ۱۳۴۲ بوده است؛ در آن تاریخ احمد به همراه مجتبی مفیدی - مظلوناً - بازداشت و به علت نداشتن سوء سابقه و رفع سوءظن مأموران آزاد شدند. در جریان این دستگیری، احمد در حین بازجویی اظهار داشته که امام خمینی (ره) را رهبر مذهبی خود

ص: ۵۰۰

۱- حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: ص ۴۶.

۲- همان: صص ۹۷ - ۹۸.

می‌داند. (۱) عبدالصمد ساجدیان، عضو دستگیر شده سازمان در شهریور ۵۰ و شوهر خواهر احمد، در جریان بازجویی، وی را این گونه معرفی می‌کند: احمد یک فرد مسلمان و فعال در کارهای اجتماعی، نظیر کتابخانه برای مساجد و... [است]. من از زمان فعالیت سرّی او، که اقدام جهت تشکیل یک گروه یا حزب سیاسی بود (۲)، او را شناختم. اطلاعات سیاسی و روزنامه‌ای نداشت ولی قرآن و نهج البلاغه را خوب تفسیر می‌کرد. (۳)

به رغم آشنایی گسترده احمد رضایی با اعضای جبهه ملی، نهضت آزادی و تعدادی از کادرهای نخستین سازمان، عضوگیری وی - همواره - مورد تردید بوده است. تشکیلات اعتقاد داشت که اگر فردی را در جریان آموزش‌های نظری و عملی تربیت کند و «دیسپلینه» بار بیاورد، بهتر از این است که یک تیم خارج از تشکیلات را جذب کند؛ به خصوص کسانی که روابط علنی فعال داشتند و برای ساواک شناخته شده بودند، مانند محمد غرضی، پرویز یعقوبی، لطف‌الله میثمی و - حتی - تراب حق شناس. (۴) این تیپ اشخاص معمولاً به مقررات تشکیلات عمل نمی‌کردند... احمد رضایی هم جزء افرادی بود که اشکال بقیه را داشت و انضباط را خوب رعایت نمی‌کرد. محمد مفیدی هم جزء این افراد بود؛ این طرف و آن طرف حرف می‌زد. (۵) وجود احمد رضایی، با روابط گسترده و سوابق فعالیت وسیع در تشکّل‌های نیمه‌علنی - به هر حال - برای تشکیلات مغتنم بود؛ و از این رو در سال ۱۳۴۸ توسط برادرش، رضا رضایی، عضوگیری شد و تحت مسئولیت سعید محسن قرار گرفت. سعید محسن، ضمن بازجویی، درباره احمد رضایی می‌نویسد: از سال ۴۲ احمد [رضایی] را می‌شناختم. در ابتدای [تشکیل و نضج] سازمان، برادرش رضا

را عضوگیری کردیم؛ ولی احمد را به دلیل مستعد نبودن، نه. احمد در سال ۴۸ توسط رضا عضوگیری شد ولی قبلاً مطالعات شخصی داشت. چند سال روی او کار می‌کردیم تا آماده

ص: ۵۰۱

- ۱- خلاصه پرونده‌ها...: رضایی، احمد.
- ۲- اشاره ساجدیان مربوط به زمانی است که احمد رضایی، صادق اسلامی و حبیب رهبری با برخی از عناصر گروه «جاما» مرتبط بودند؛ و پس از دستگیری اعضای آن گروه، خود به فکر افتادند که با همکاری برخی از اعضای آزاد شده مؤتلفه و جوانان هوادار نهضت آزادی یک گروه مخفی تشکیل دهند.
- ۳- پرونده احمد رضایی، ج ۲: ص ۱۴۹.
- ۴- گفت و گوها: بهمن بازرگانی؛ تراب حق شناس، به دلیل همین حساسیت و شناسایی توسط ساواک، از سال‌های ۴۷ - ۴۸ زندگی مخفی اختیار کرد.
- ۵- همان.

شود. بعد از آنکه احمد در کلاس «قشر دوم» با حنیف نژاد شروع به کار کرد، در تدوین برنامه آموزشی و تعلیمات برای «قشر دوم» و «گروه» بازار» کار می کرد. او عضو ردیف دو می باشد و می تواند تعلیمات خوبی به افراد بدهد؛ ولی بیشتر به درد کار تئوریک می خورد. (۱)

پس از ضربه شهریور، با توجه به زمینه هایی که به تدریج - ولی سریع - از حمایت روحانیون مبارز و اقشار مذهبی ایجاد شده بود، احمد رضایی نقش واقعی خود را بازیافت. ارتباط های وسیع و مؤثر وی سازمان را از نابودی نجات داد. محمد محمدی گرگانی، که در دوران پس از ضربه شهریور ارتباط سازمانی تنگاتنگی با احمد رضایی داشته است، می گوید: از شهریور ماه سال ۵۰، که من فراری شدم، با احمد [رضایی] بودم. چریک های فدایی هم مثل ما فراری داشتند اما وضع شان فرق می کرد: فرق ما با آنها این بود که آنها خانه، ماشین، پول و امکانات نداشتند؛ و ما همه اینها را داشتیم. احمد، سر قرارها که می آمد، صبح با وانت بود، بعد از ظهر با شورت بود و شب هم با یک ماشین دیگر می آمد. چرا؟ همه به دلیل همین ارتباط ها بود. چه کسانی می دادند؟ آیه الله منتظری، آقای هاشمی [رفسنجانی]، آقای ربّانی شیرازی و دیگران. در مورد امکانات، این افراد واقعاً سازمان را تغذیه می کردند. (۲)

ص: ۵۰۲

۱- پرونده احمد رضایی، ج ۲: ص ۱۳۸.

۲- گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

تا سال ۱۳۴۸ جز افراد معدودی مانند بهمن بازرگانی، مسعود رجوی (۱) و تقی شهرام، که بعداً نقش مؤثری در تشکیلات داشتند، نیروهای جذب شده دارای انگیزه‌های قوی اسلامی بودند؛ افرادی «تازه کار» با «عرق شدید مذهبی»، که به دنبال این بودند که مبارزه‌ای را آغاز کنند. به هر حال، «انگیزه، صددرصد، مذهبی بود». (۲) به تعبیر یکی از اعضای کاملاً مذهبی سازمان، در آن دوره، «صورت مسئله» این بود که افراد در درجه اول آدم‌های مسلمانی بودند و این «احساس درد وحشتناک» را داشتند که باید «جواب خدا» را بدهند (۳): «[...] من چه کار دارم که بعد از شاه چه کسی می‌خواهد بیاید؟! مهم این است که من - که الآن می‌میرم - جواب خدا و پیغمبر و ائمه را چه طور بدهم؛ با چه حالی از قبر در بیایم و بگویم من مسلمانم؟!» (۴) مبنای عضوگیری‌ها، تا سال ۴۸، بیشتر توجه به این انگیزه‌ها و بهره‌گیری از روابطی بود که - اساساً - در محیط‌های مذهبی شکل گرفته و انسجام یافته بود. «از سال ۴۸ سازمان افرادی را جذب کرد که چندان مذهبی نبودند؛ در حالی که تا آن موقع زمینه - اصلاً - به این شکل نبود و دیدگاه سازمان این بود که افرادی باید جذب شوند که کاملاً مذهبی باشند.» (۵) محمد مهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی و مرتب‌ترین اولیه با سازمان می‌گوید: «حنیف نژاد به بهمن بازرگانی که می‌دانست مارکسیست است، اجازه داده بود که از نزدیک با سازمان همکاری داشته باشد و حتی اصول مارکسیسم را به آنان یاد بدهد. تحلیل آنها نیز

این بود که شاید او بر اثر این مراودات، تحت تأثیر اسلام قرار بگیرد. حنیف نژاد و چند نفر

ص: ۵۰۵

۱- در زندان و در میان زندانیان سیاسی جلساتی برگزار می‌شد. در این جلسات نماینده‌ای از سوی مسلمانان و نماینده‌ای از سوی کمونیست‌ها شرکت می‌کردند. مسعود رجوی به نمایندگی از سوی مسلمانان در این جلسه شرکت می‌کرد... بعد از شرکت در جلسه مسعود آمد و گزارش جلسه را داد و گفت: «جزنی پیشنهاد کرد خودش نماینده مارکسیست‌ها باشد و من - رجوی - نماینده مسلمان‌ها؛ من نپذیرفتم و به جزنی گفتم ما هم مارکسیست هستیم! من از این حرف مسعود خیلی تعجب کردم و پرسیدم: «جدا گفتمی مارکسیست هستی!» گفت: «بله، من واقعا هم مارکسیست هستم». موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۹.

۲- گفت و گوها: کریم رستگار.

۳- گفت و گوها: مصطفی ملایری.

۴- همان.

۵- همان.

از مؤسسان اصلی سازمان مانند علی اصغر بدیع زادگان، سعید محسن و... اینها واقعا نفوذناپذیر بودند. یعنی تعالیم اسلامی را به گونه ای فراگرفته بودند که هرگز احتمال نمی رفت منحرف بشوند. اما کسانی که بعدها به سازمان پیوستند، مثل مسعود رجوی، موسی خیابانی و... اگر چه هرگز اعلام نکردند که مارکسیست هستند و حتی خودشان را ضدمارکسیسم می دانستند، ولی در واقع چنان تحت تأثیر این مکتب قرار داشتند که برخی کارهای ناشایست در اسلام را مجاز می دانستند. مثلاً من شنیدم که رجوی در زندان به بهمن بازرگانی توصیه کرده بود که تو مارکسیست بودنت را اعلام نکن. نماز هم بخوان. حتی بعضی مواقع، بازرگانی را به عنوان «امام جماعت» هم وا می داشته و پشت سرش نماز می خوانده اند تا افراد متوجه گرایش او به مارکسیسم نشوند. اما بهمن بازرگانی معلوم نبود تا چه اندازه ایمان به این حرف ها و توصیه ها داشته است. چه بسا در انحراف بعدی مجاهدین بسیار مؤثر هم بوده باشد.»^(۱) دکتر کریم رستگار، از اعضای اسبق سازمان، به موردی از مباحث مطرح شده بین سازمان «الفتح» و مجاهدین خلق اشاره می کند که نشان دهنده عمق انگیزش غیرمذهبی طیف دوم جذب شدگان به سازمان است و جای تأمل دارد: یکی از مسائلی که آنها [= اعضای «الفتح»] برای سازمان طرح کرده بودند، این بود که «اگر در مقطعی بین «مبارزه» و «دین» شما تضادی پیش آمد، شما کدام را ارجح می دانید و به کدام راه می روید؟» و در جواب این سؤال، از طرف سازمان - فکر می کنم - مسعود رجوی پاسخ داده بود که «ما به هر حال و در هر صورت مبارزه را ادامه خواهیم داد!»^(۲) مسعود حقگو از اعضای قدیمی سازمان، که از ابتدای عضویتش در سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۵ در چارچوب آن فعالیت داشته است، می گوید: [...] در سازمان دو نوع تفکر داشتیم: یک تیپ افرادی امثال رجوی بودند؛ یک قشر هم افرادی نظیر مرحوم احمد رضایی - که اصولگرا بودند. [احمد] سواد تئوریک نداشت اما حدود هزار صفحه تفسیر نهج البلاغه داشت، که در بین جاسازی های خانه ما بود. در آخرین لحظات [پس از ضربه شهریور] بود که مرحوم حنیف نژاد او را داخل مرکزیت سازمان آورد. این افراد [= حنیف نژاد و دیگر سران سازمان] اسیر نوع حرف زدن و

ص: ۵۰۶

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲- گفت و گوها: کریم رستگار.

روشنفکر نمایی مسعود رجوی شدند؛ چون او خیلی جذاب بود. آقای حنیف نژاد هم این را تشخیص نداده بود که فردی مثل احمد رضایی، که ریشه دار است و در واقعه ۱۵ خرداد فعالیت بسیار زیادی داشته است، برای مرکزیت سازمان بهتر و کارسازتر می تواند باشد تا کسی که فقط حرف می زند. (۱) مثال روشن طیف دوم، بهمن بازرگانی است؛ که بر همین تقسیم بندی تأکید دارد. به گفته وی، اعضای سازمان «ریشه های متفاوتی داشتند». یک سری از آنها «اطلاعات مذهبی شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشتند»؛ و بقیه افراد، از جمله خود وی، نه «اطلاعات مذهبی زیادی» داشتند و نه «دین و ایمان درست و حسابی»؛ (۲) و باز به تعبیر خودش: [...] آدم هایی معمولی بودیم که بیشتر می خواستیم مبارزه کنیم. اگر در آن زمان فدایی ها [مارکسیست] من را تور کرده بودند، من «فدایی» می شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت. (۳) حنیف نژاد مثال روشنی از طیف اول است. او «از یک دوره تاریخی مخصوص خودش بیرون آمد؛ در روضه خانی و مجالس مذهبی بزرگ شده بود و خودش هم نوحه خوان بود. همچنین، مصطفی [جوان] خوشدل؛ او خدا و دینش را از سازمان نگرفته بود... شخصیت هایی امثال حنیف نژاد، احمد رضایی و علی باکری در جای دیگری شکل گرفته بودند». (۴) به اعتبار «تدین» و خلوص این طیف که، در عین وقوف به کاستی های مذهبیون دور از مبارزه، روابط نزدیک معنوی و عاطفی با «علما» و روحانیون داشت، جمع کثیری از اینان در خط حمایت از مجاهدین خلق قرار گرفتند. روابط عناصر متدین مزبور با روحانیت مبارز، بر نوعی «مبادله» و «موازنه» مبتنی بود و به عبارت دیگر، حسن نیت و علائق عاطفی و مذهبی طرفینی بود. بر این اساس، حمایت روحانیون - در آن سال ها - از مجاهدین خلق، از سر غفلت و بیراهه نبود بلکه آگاهانه و مسبوق به سابقه بود. محمدی

گرگانی، درباره علائق متقابل حنیف نژاد و احمد رضایی به آیه الله طالقانی و دیگر روحانیون متفکر و بالعکس، می گوید: مرحوم حنیف در بیرون از زندان می گفت: «ما هنوز هیچ کاری نکرده ایم و تازه قدم اول را

ص: ۵۰۷

- ۱- گفت و گوها: مسعود حقگو.
- ۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.
- ۳- همان.
- ۴- گفت و گوها: محمدی گرگانی.

برداشته ایم. ما باید از کسانی مثل مطهری و علامه طباطبایی استفاده کنیم؛ و آن قدر در برابر این افراد متواضع بود که من مطمئن دیدگاه او با دیگرانی که بعداً آمدند، بسیار متفاوت بود. مرحوم طالقانی در زندان بارها به من می گفتند: «کاش پانزده نفر از بچه های اصلی شما را اعدام می کردند اما حنیف را اعدام نمی کردند.»^(۱) یک بار پیش آمده بود که [در بیرون از زندان] صحبتی با آقای طالقانی داشتیم؛ احمد [رضایی] به ایشان می گفت: «آقا! وقتی شما حرف می زنید، من در خودم شک می کنم نه در حرف های شما!» بعد می آمد [و به من] می گفت: «محمد جان! ما هنوز بچه ایم؛ اینها عمری گذرانده اند و یلی هستند، هزاران آزمایش پس داده اند؛ ما چه هستیم؟!»^(۲) با وقوف بر این روابط و آشنایی ها، می توان پی برد که چرا - فی المثل - از آیه الله مهدوی کنی نقل شده است که در سال ۱۳۵۵ گفت: «اگر احمد رضایی الآن زنده بود، با اینکه قرائتش درست نبود، باز هم من پشت سرش نماز می خواندم!»^(۳) آقای مهدوی کنی، در سال ۱۳۵۹ نیز - در مراسم سالگرد رحلت آیه الله طالقانی، ناصر صادق و احمد رضایی را به نیکی ستوده و خاطره ای را بیان کرده است که با عنایت بدان بیشتر می توان به رموز روابط مخلصانه متقابل روحانیون مبارز و برخی از کادرهای نخستین مجاهدین خلق پی برد: جناب [حاج احمد] صادقمان، پدر پیرمان، از اوایی که ما در تهران بودیم، با مرحوم شهید ناصر [صادق]، با مرحوم احمد رضایی و دیگران - که بودند - به «مسجد جلیلی» می آمدند. از اول، ما هم - به یاری خدا - قدم هایی برای دنبال کردن این حرکت انقلابی برداشتیم. با این جهت انقلاب و مبارزه مخالف نبودیم؛ و خدای را شکر می کنم که من از سن هیجده سالگی - به یاری خدا - در این مسیر [مبارزه] بودم و خدا هم یاری کرده؛ و در حدود توانایی خودمان در این مسیر بودیم.^(۴) آیه الله مهدوی کنی در ادامه می افزاید: خدای رحمت کند احمد [رضایی] را و ناصر [صادق] را؛ که اینها می گفتند: «شناختی که ما از اسلام داریم، شناخت کامل نیست. ما، در این مسیر، راه آمده ایم و داریم می رویم.» و

ص: ۵۰۸

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- یادنامه ابوذر زمان...: ص ۲۸۷.

یادم هست که مرحوم احمد [رضایی] خیلی از وقت ها که از «مسجد جلیلی» بیرون می آمدم...، تا پای اتوبوس که من می خواستم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می آمد و سؤال مطرح می کرد. آن وقت که می خواستند کتاب امام حسین (ع) را بنویسند؛ چون همیشه سؤالاتی برای شان مطرح بود و از اشخاص مختلف می پرسیدند؛ و می خواستند نظرخواهی کنند که در کتابی که می نویسند، اشتباه کمتر باشد. این جور برخورد، برخورد صادقانه است و انسان می تواند ادامه بدهد. (۱) در تحلیل و کاوش انگیزه ها، نیز ملاحظه می شود که افرادی نیز به دلیل حمایت روحانیون انقلابی و مبارز از جریان سازمان، بدان می پیوسته اند. محمد محمدی گرگانی، از کادرهای اسبق مجاهدین خلق - که در زندان نیز تا سال ۵۵ در جمع مرکزی سازمان مزبور بوده است - در خصوص انگیزه پیوستن خود به سازمان مجاهدین خلق می گوید: [...] با دید احساس مسئولیت نسبت به دین و مکتب وارد مبارزه شده بودم؛ و با این اطمینان آمده بودم که می دیدم اشخاصی مثل مرحوم طالقانی داخل این جریان هستند. در واقع، بنده به واسطه مرحوم طالقانی وارد مبارزه شدم. در آن زمان... آقای طالقانی بود که من با ایشان ارتباط هایی داشتم. آن قدر به آقای طالقانی عشق می ورزیدم که دوست داشتم ایشان را بو کنم. از کوی دانشگاه [در انتهای خیابان امیرآباد - کارگر فعلی] می رفتم به «مسجد هدایت» - که در خیابان جمهوری فعلی است - برای اینکه فقط پشت سر ایشان نماز بخوانم. لذا وقتی من به سازمان پیوستم، با این دیدگاه بود که سازمان همراه مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان است. (۲)

مجموعه شواهد و قراین، از چنان روابطی حکایت می کند؛ بنابراین بیان تعبیراتی چون «انهم فتیة...» (تشبیه به اصحاب کهف)، در پیغام محرمانه آیه الله طالقانی به امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۹ (۳)، یا به کار بردن عباراتی مانند «تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف [است] و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده است»، در نامه آیه الله منتظری به امام خمینی (ره) در زمستان ۱۳۵۰ (۴) و یا نوشتن تعبیراتی چون «جوانان مسلمان،

ص: ۵۰۹

۱- همان: صص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲- گفت و گوها: محمدی گرگانی.

۳- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: ص ۱۳۸؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۴- روزنامه مجاهد، ش ۱۲۱، اردیبهشت ۶۰: ص ۷.

تحصیل کرده، فداکار، مؤمن، پاک، متعبد و آشنا به معارف اسلام و جهان بینی اسلام و صددرصد مذهبی»، در نامه آقای هاشمی رفسنجانی به امام خمینی (ره) در شهریور ماه ۱۳۵۰ (۱)، علاوه بر تأثیرات فضای مبارزاتی آن زمان، به مجموعه روابط و شناخت های متقابل آنان نیز باز می گردد که در طول دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ شمسی استمرار داشته است. پس از ضربه شهریور ۵۰ و آگاهی دیگر روحانیون مبارز و گروه ها و نیروهای مسلمان انقلابی از وجود یک تشکیلات چریکی متشکل از عناصر مسلمان، جمع بندی و تصمیم اینان بر این امر قرار گرفت که همه توان و امکانات خود را در جهت تقویت و حمایت این تشکیلات اسلامی بسیج کنند. یکی از افراد مؤثر «جمعیت های مؤتلفه» در این خصوص می نویسد: [...] اخلاص و روحیه و فداکاری ها و وارستگی اکثر کادر اولیه [سازمان] در زندان، انظار عمومی را متوجه آنها ساخت و به خصوص تشنگی جامعه مسلمان ها در مورد اینکه باید گروهی چریک مسلمان در مقابل مارکسیست ها باشند و [نیز] مسلمان بودن مجاهدین، باعث شد که حمایت عظیمی از طرف روحانیت و طبقات مختلف مردم از آنها به عمل آید و [این سازمان] یگانه تاز صحنه گردد؛ و سایر گروه های دیگر به آنها ملحق شوند، و یا آرزوی این [را] داشته باشند که سازمان آنها را بپذیرد. و بدین گونه افراد سازمان مؤتلفه نیز، که کم و بیش فعالیت هایی داشتند و به سوی یک تشکل می رفتند، امکانات و افراد خود را به سوی سازمان هدایت کردند و خود نیز یا عضو شدند و یا همکاری صمیمانه کردند. (۲)

آقای هاشمی رفسنجانی نیز، ضمن بیان خاطرات دوران مبارزه خویش، به الحاق امکانات و نیروهای «مؤتلفه» به سازمان جدید تصریح دارد: آن روزها جلساتی داشتیم با دوستانی از «مؤتلفه» [...] که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم؛ از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها [= مجاهدین خلق] بگروند. خلاصه، سیاست کلی ما حمایت از آنها شد. (۳) این حمایت ها دامنه گسترده ای پیدا کرد؛ تا آنجا که به اظهار حجه الاسلام سید محمود دعایی، که خود

ص: ۵۱۰

۱- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۲: ص ۱۱۹۷.

۲- حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: ص ۴۱.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۵۸.

سال ها رابط مؤثر سازمان بوده است: آقای رفسنجانی در یک جا فرمودند: «ما آن قدر در رابطه با اینها از کمک دریغ نکردیم که بعضی وجوهی را که در شرایط عادی، ما نمی توانستیم در مصارف دیگری مصرف کنیم، در این مسیر مصرف می کردیم [و] در اختیارشان می گذاشتیم».(۱)

فرار «رضا رضایی»

ناهمخوانی اسناد و اعترافات با روایت رسمی سازمان

پیش از پرداختن به مسئله فرار رضا رضایی، اجمالاً به ترکیب مرکزیت سازمان با حضور رضا رضایی، پرداخته می شود. رضا رضایی که به همراه محمد بازرگانی، مسعود رجوی و کریم تسلیمی در بهار سال ۱۳۵۰ به جمع مرکزیت راه یافت،(۲) در سوم شهریورماه ۵۰ دستگیر و دو ماه بعد یعنی ۲۷/۸/۵۰ آزاد گردید و بلافاصله به مرکزیت سازمان که در آن زمان تنها در احمد رضایی و بهرام آرام خلاصه می شد، پیوست؛(۳) با کشته شدن احمد رضایی، مرکزیت دونفره شد. اما در پی فرار تقی شهرام و ملحق شدن او به این

جمع دونفره، مرکزیت مجدداً سه نفره شد.(۴) مدت کوتاهی پس از ضربه خوردن رضا رضایی، مجید شریف واقفی وارد مرکزیت می شود و به این ترتیب اعضای مرکزیت سازمان از تابستان ۵۲ به بعد تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی بودند.(۵) جزوه «استراتژی» که درباره خط مشی سازمان در سال ۵۱ بود، احتمالاً توسط رضا رضایی تهیه شده بود. آنچه پس از دستگیری رضا رضایی بر وی گذشت، چندان روشن نیست؛ لیکن مجموعه اسناد و مدارک ساواک و کمیته مشترک با روایتی که توسط سازمان انتشار پیدا کرد، در تناقض است. ما در اینجا

ص: ۵۱۱

۱- نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: ص ۱۵۲؛ از متن سخنرانی آقای دعایی در ساختمان رادیو، میدان ۱۵ خرداد، تابستان ۵۹.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۵۹.

۳- همان: ص ۸۴.

۴- همان: ص ۹۲.

۵- همان: ص ۹۴.

ابتدا شرح ماجرا را از منبعی رسمی و متعلق به سازمان نقل می‌کنیم، سپس به موارد اختلاف می‌پردازیم. ماجرای دستگیری و فرار رضا رضایی، در واقع اولین واقعه‌ای به شمار می‌رود که توسط سازمان مجاهدین خلق به عنوان «حماسه» از آن یاد شد؛ کتاب منتشره از سوی سازمان، آزادی رضا رضایی در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ را یک برنامه دقیق از پیش طرح ریزی شده قلمداد کرد که طی آن زیرک‌ترین مأموران ساواک در آن خام شده‌اند. به این صورت که در پی عدم موفقیت ساواک در دستگیری احمد رضایی، رضا رضایی با جلب اعتماد ساواک پیشنهاد کرد که وی را آزاد کنند تا احمد را پیدا کرده او را به تسلیم سلاح‌ها راضی نماید. اما او نه تنها این کار را نکرد بلکه با تنظیم یک طرح فریب، در تاریخ ۳ آذر ۵۰ خود نیز فرار کرد و از دام دشمن گریخت. البته این گزارش از تحویل سلاح‌ها در انتها بحثی به میان نیاورده و به شرح و بسط ماجرای طرح حمام پرداخته است که طی آن رضا ساواکی‌ها را به همراه خود به یک حمام عمومی در خیابان بوذرجمهری می‌برد. این حمام دارای دو در بود که یکی از آنها از خیابان و دیگری از کوچه باز می‌شد. او در یک لحظه حضور احمد را در این حمام به ساواکی‌ها اعلام می‌کند و موفق می‌شود که مأموران را قانع سازد که در بیرون حمام بایستند و او خود به داخل حمام سراغ احمد برود. بدین طریق بلافاصله از در دیگر حمام خارج و به هم‌زمانش که در کوچه پشت حمام منتظرش بودند می‌پیوندد. (۱) در متن تلخیص شده پرونده رضا رضایی، قید شده که وی پس از دستگیری «ضمن در اختیار گذاردن مقداری اطلاعات و تعدادی سلاح و مهمات و با تعهد اینکه تماس خود را قطع نکند، پس از مدتی آزاد گردید. وی پس از مدتی همکاری با ساواک، ارتباط خویش را قطع نمود و کار پیگیر و مجدد خویش را در سازمان شروع کرد تا رهبری سازمان را به عهده گرفت». اسناد مکاتبات بین ساواک و اداره دادرسی نیروهای مسلح حاکی است که ساواک در صدد آزادی رضا - با تبدیل قرار - بوده است. نامه «محمد حسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی») به «ارتشبد نصیری» چنین است: محترماً نامبرده فوق که برادر احمد رضایی (متواری) می‌باشد، از جمله افراد درجه دو است که اطلاعات خود را در اختیار قرار داده و نظر به اینکه مشاوره به منظور دسترسی به سلاح‌های نزد وی (احمد) قول همه‌گونه همکاری داده است و از طرفی با چهار نفر متواری دیگر (زیردست احمد) نیز در ارتباط بوده، در صورت تصویب نسبت به تبدیل قرار و آزادی وی اقدام شود. ضمناً برادر دیگر زندانی موصوف و شوهر خواهرش در بازداشت به

ص: ۵۱۲

۱- شرح مختصر زندگی...: صص ۶ - ۹، با تلخیص.

سر می برند. ۲۶/۸/۵۰ - ناصری «ارتشبد نصیری» نامه زیر را، در اجابت خواسته بازجوی متخصص، به دادرسی ارتش ارسال می دارد: درباره: رضا رضایی فرزند خلیل عطف به ۱-۳۲۴۲-۶۶-۴۰۱-۶/۶/۵۰ نظر به اینکه امکان دارد تکمیل پرونده اتهامی نامبرده بالا مدت زمانی به طول انجامد و از طرفی با بررسی های به عمل آمده چنین تشخیص داده شده که بیم تبانی از ناحیه مشارالیه مرتفع گردیده، خواهشمند است دستور فرمایید از هرگونه اقدام قانونی که در این مورد معمول می دارند این سازمان را آگاه سازند. رییس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری ۲۶/۸/۵۰ سرانجام در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ قرار بازداشت رضا رضایی، توسط بازپرس شعبه ۷ دادستانی ارتش، به «قرار التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران و به وجه التزام مبلغ بیست هزار ریال» تبدیل شد. پس از حادثه ۱۱ بهمن ۱۳۵۰، که منجر به کشته شدن احمد رضایی و دستگیری زین العابدین (زینال) حقّانی گردید، رضا رضایی طی یک تماس تلفنی با زندان اوین مطالبی را بر ضد رژیم و در تجلیل از احمد و نیز تأکید بر تداوم مبارزه عنوان می کند. (۱) سند مهمی از ساواک در دست است که به این

تماس تلفنی نیز اشاره دارد. این سند اولین نشانه موضعگیری حاّد ساواک نسبت به رضا رضایی است و تاریخ ذیل آن ۱۷ بهمن ۱۳۵۰ است. خلاصه وضعیت رضا رضایی فرزند خلیل نامبرده بالا که دانشجوی سال چهارم دانشکده دندانپزشکی دانشگاه تهران می باشد، به اتهام عضویت در سازمان به اصطلاح آزادی بخش ایران در تاریخ ۶/۶/۵۰ دستگیر و در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به عضویت خود در سازمان مزبور اضافه نموده [که] از اعضای گروه سیاسی سازمان بوده و به منظور طی دوره چریکی در سال ۴۹ به اتفاق محمد بازرگانی از طریق دویبی عازم بیروت گردیده و سپس به امان (۲) عزیمت [کرده] و به علت شروع جنگ های داخلی اردن بدون نتیجه به کشور بازگشته است.

ص: ۵۱۳

۱- خلاصه پرونده ها...: رضایی، رضا.

۲- اصل: عمان.

یاد شده در تاریخ ۲۷/۸/۵۰ به منظور تحویل سلاح هایی که در اختیار برادرش احمد رضایی بود، با سپردن تعهد مبنی بر تحویل سلاح و قول همه گونه همکاری، با تبدیل قرار آزاد و پس از آزادی، ۳۲ قبضه اسلحه کمری و نارنجک و تعدادی فشنگ تحویل [می دهد] و از آن تاریخ ارتباط تلفنی خود را قطع می نماید. تا اینکه روز ۱۱/۱۱/۵۰، پس از کشته شدن برادرش، تلفنی با زندان اوین تماس [می گیرد] و مطالبی را عنوان می نماید. ضمناً دستور دستگیری وی به کمیته مستقر در اوین و ساواک هایی که امکان تردد نامبرده می رود داده شده است. «پرویز ثابتی» ذیل این «خلاصه وضعیت»، مطلب زیر را جهت تأکید رهنمود داده است: به آقای عطارپور [= دکتر حسین زاده] ابلاغ گردد: بهتر است یک مرتبه دیگر به بستگان او تذکر و باز تفهیم گردد که به شما تأمین داده شد. تا خطری متوجه او نشده، بهتر است کناره گیری و همکاری نماید؛ در غیر این صورت سرنوشت برادرش [احمد رضایی] در انتظار اوست. (۱) به قرار اعترافات وحید افراخته و مجموعه قرآینی که موجود است، احمد رضایی کارگردان و اداره کننده «ماجرای رضا رضایی» بوده؛ و قطعاً اصل ماجرا و آنچه بین احمد و رضا گذشته، - تا حدی - از نگاه و نظر دیگر اعضا مخفی بوده است. وحید افراخته نوشته است: یک روز احمد رضایی با من و محسن فاضل صحبتی را به این مضمون آغاز کرد [که] «آیا شما حاضرید در یک عمل فدایی، به منظور نجات یکی از رفقای کمیته مرکزی شرکت کنید؟» من با اشتیاق تمام [گفتم] آری! فاضل ظاهراً بی تفاوت ولی در واقع ناراحت و نگران [بود]. احمد [گفت]: «کدام بهتر می دویید؟» من [جواب دادم]: محسن؛ ولی من هم خوب می دوم و می توانم در این طرح شرکت کنم. احمد [گفت]: «آیا اسلحه دیده اید؟» من [جواب دادم]: اسلحه دیده ام و باز و بسته کرده ام؛ انواع مختلف. احمد [گفت]: «خوب، پس به طرح گوش کنید و بارها آن را در ذهنتان تصور کنید: رضا را مأمورین می آورند خیابان بوذرجمهری شرقی، مقابل پامنار، رو به روی گرمابه جعفری؛ با این خیال که او به داخل گرمابه آمده و مرا نشان دهد. شما در داخل راه پله گرمابه، مسلح به نارنجک و [سلاح] کمری، می ایستید و اگر مأمورین خواستند وارد شوند، تیراندازی کرده و به سویشان

ص: ۵۱۴

۱- همان.

نارنجک پرتاب می کنید. آن گاه رضا از در دیگر حمام به داخل بازار می گریزد.» (قرار بود ما منطقه عملیات را به شعاع ۵۰۰ متر شناسایی کنیم، به طوری که آن را مثل کف دست خود بشناسیم؛ و این کار انجام شد.) قرار بود رضا به مأمورین بگوید: «بیرون بایستید که اگر احمد بود مشکوک نشود.» طرح فرار را رضا - قبلاً - به احمد رد کرده و در آن، قرار نوشته شده بود. احمد اضافه کرد: «در این جریان ممکن است یک پیرمرد واکسی، که در راه پله نشسته است، کشته شود؛ ولی گزیری نیست و او هم شهید انقلاب و وطن محسوب خواهد شد.» چند روز بعد احمد گفت: «رضا توانست خودش از همان محل فرار کند.»^(۱) با آزادی رضایی از زندان و تماس با افراد متواری برای تحویل سلاح و تسلیم داوطلبانه، و همکاری پدرش خلیل الله رضایی، که احمد با او ارتباط داشت، مقادیر قابل توجهی سلاح^(۲) و تعدادی نارنجک و فشنگ تحویل داده شد؛ ولی در تماس هایی که رضا با سازمان داشت و به خصوص پس از کشته شدن احمد رضایی، پیشنهاد تسلیم و بر زمین گذاردن اسلحه رد شد و عملی سازشکارانه و ضدخلقی تلقی گشت.^(۳) از اظهارات عبدالله محسن و تصویری که از جو پس از ضربه ها ارائه می دهد، نیز چنین بر می آید که در همان مقطع، امر معرفی داوطلبانه افراد به ساواک مطرح بوده است. این موضوع در گفت و گوی عبدالله زرین کفش و یکی دیگر از مجاهدین اسبق نیز انعکاس دارد. عبدالله محسن می گوید: [...]

میهن دوست به من گفت که «زیاد ناامید نباشید؛ ما یک طرحی داریم که شهرام [پسر اشرف پهلوی] را بدزدیم... اگر او را گیر بیاوریم، همه بچه ها را آزاد می کنیم». ما به این نقشه دزدیدن شهرام خیلی امیدوار شده بودیم؛ که بعد دیدیم موفق نشد. میهن دوست و محمد حنیف را هم گرفتند. احمد رضایی ما را دید و گفت: «خودت می دانی؛ هر کار می خواهی بکنی، بکن؛ می خواهی خودت را معرفی بکنی، بکن.» [...]

می گفتند اگر کسی می خواهد سربار دیگران نباشد، خودش را معرفی کند.^(۴)

ص: ۵۱۵

- ۱- پرونده رحمان (وحید) افراخته، ج ۱: ص ۱۱۳. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۵۷۳.
- ۲- در مدارک رژیم، هم ۳۲ قبضه و هم ۳۷ قبضه آمده که با مدارک سازمان نیز همخوانی دارد؛ «ازغندی» در کتاب منتشره خود از یکصد قبضه می گوید که درست نیست.
- ۳- ازغندی، سال ۵۷ مصیبتی بزرگ...: صص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ با اندکی تصرف.
- ۴- گفت و گوها: عبدالله محسن.

این قراین و آنچه که «ازغندی» درباره طرح ساواک به پیشنهاد رجوی برای تسلیم داوطلبانه افراد متواری از طریق رضا رضایی آشکار ساخته، احتمال جدی نبودن ماجرای فرار رضا رضایی را، تقویت می کند. به هر حال، رضا پس از پیوستن مجددش به گروه، نقش عمده و تعیین کننده ای به عهده گرفت. بهمن بازرگانی، به درستی این نقش رضا را تبیین کرده است: رضا رضایی حدود یک سال و نیم - دو سال بیرون بود و سازماندهی اش را نشان داد. بچه ها را توانست جمع و جور کند. شناختی هم از ساواک پیدا کرده بود که توانست به بچه ها منتقل کند؛ این شناخت را - مثلاً - حسین روحانی که دستگیر نشده بود و بیرون بود، نداشت. (۱)

ص: ۵۱۶

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

محمد حنیف نژاد و سعید محسن، در اواسط زمستان ۱۳۵۰، متن پیامی را در زندان تدارک دیدند که بخش پایانی آن به دنبال بازرسی های پلیس در سلول های اوین مفقود شد. پیام مزبور، که با عبارت قرآنی «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (و به زودی ظالمان درخواهند یافت که در هر کجا باشند، سرنگون خواهند شد) آغاز می شد، نوعی وصیت سیاسی - تشکیلاتی بود که به قصد امیدوار ساختن بقایای سازمان و تأکید بر ادامه مبارزه نوشته شده بود. در صدر پیام آمده بود: برادران! ما در شرایطی دست به تحریر این پیام می زنیم که دشمن خونخوار جمیع امکانات را از ما گرفته و تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه های غیرانسانی و قرون وسطایی، ما و رفقای مان را برای اعدام آماده می کنند. [...] [علی رغم تمام فشارها، هر طور شده، کاغذ و قلم به سلول آورده و با مشاوره ای کوتاه، از آنجا که به اعدام خود یقین داشتیم، پیام زیر را خطاب به برادران خود نوشتیم. [...]] برادران! وحدت تشکیلاتی ما هر مانعی را از برابرمان برخواهد داشت؛ لذا هرگز مأیوس نشوید. (۱)

در بخش میانی پیام نیز، به استناد خبری کوچک از یک حرکت چریکی شهری، به مجاهدین خلق وعده پیروزی داده می شود: [...] شنیده ایم که به عمل پرداخته و ماشین های پلیس را قبل از عید منفجر کرده اید؛ پس بدانید که پیروزی از آن ماست. (۲) در انتهای متن به دست آمده - که ناقص است - مجدداً یادآوری شده که «وحدت تشکیلاتی را حفظ کنید. از دیگران عبرت بگیرید نه اینکه در چاه ویل اشتباهات سرنگون گردید»؛ و اشاره می شود که «ذیلاً شما را به رعایت اصول زیرین، که رمز بقا و کمال است، دعوت می کنیم»؛ و تنها یک بند از آن اصول در متن موجود باقی مانده است: «الف - اتخاذ موضع صادقانه در هر جا و مکانی». (۳) در فاصله دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، محمد حنیف نژاد مجدداً پیامی اختصاصی ارسال کرد که از

ص: ۵۱۹

-
- ۱- دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۵۹. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲.
 - ۲- قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۰.
 - ۳- دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲؛ لطف الله میثمی درباره انتساب این متن به محمد حنیف نژاد و سعید محسن به دلیل نوع نثر، تردید کرده است. میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۶۷.

اهمیت زیادی برخوردار بود. نظر به اینکه این پیام دربردارنده اولویت های سازمانی و مبارزاتی آن زمان از دیدگاه رهبر و بنیانگذار مجاهدین خلق است در اینجا درج می شود: درود بر همه رفقا این سطور در شرایطی نوشته می شود که ما را از هر طرف بحرانی سخت احاطه کرده است. یک طرف، شدت ضربات کوبنده ای که یکی پس از دیگری به ما می خورد؛ و یک طرف، دستگیری ها و شکنجه های وحشیانه دژخیمان و نابودی و اعدام بالاترین، پاک ترین، منزّه ترین و شجاع ترین فرزندان خلق ما، که انرژی فوران یافته فکر انقلابی آنها پرچم سرخ و خونین انقلاب مسلحانه توده ای را در اهتزاز آورده است. در این شرایط سهمگین، که از هر جهت نمونه نادری از تسلط بین المللی امپریالیسم و صهیونیسم بر نیروی کار استعمار شونده گان می باشد، تنها و تنها یک چیز می تواند ما را از کشاکش شکست وارهاننده و به سرمزل آرمان انسانی خود، که رهایی خلق های اسیر است، نزدیک سازد. انتظار دارم قبل از آنکه به بیان تنها عامل پیروزی خود که تنها ضامن پیروزی آرمان های ملی است بپردازم، از همه رفقا و برادرانی که در جنبش مسلحانه ما سهیم اند تقاضا کنم که به خاطر حفظ نوامیس و ارزش غایی کلمات و از آنجا که پیوسته در معرض تمایلات و جملات نغزی بوده اند که سطور حاضر در قیاس با آنها چیزی شمرده نمی شود، به تشریح این نکته بپردازم که سوابق درخشان انقلابی گروه مجاهدین خلق، دستاوردهای انقلابی فراوانی را فراهم آورده که با برخورداری از آنها و درک روح مفاهیم در پس قوالب و کلمات می توان به خوبی در مسیر آرمان های انقلابی گام برداشت و آنها را با پروسه خلاق و دایمی تئوری و عمل، روز به روز، غنی تر و غنی تر ساخت. به هر حال رمز پیروزی ما در حفظ وحدت دایمی سیاسی و تشکیلاتی گروه است که در مساعی زیر متجلی می گردد: ۱- وحدت تشکیلاتی؛ ۲- وحدت استراتژیک؛ ۳- وحدت ایدئولوژیک. به این ترتیب تنها ضامن پیروزی و حفظ دقیق اصول راجعه به وحدت است که تنها و تنها از طریق اصل: ۲- «انتقاد» و «انتقاد از خود» ۲- اصل ادامه «بقای پیشتاز» حفظ می شود.

م - ح (۱)

ص: ۵۲۰

برای سازمانی که قیام ۱۵ خرداد را سرآغاز تولد اندیشه نوین مبارزاتی می دانست (۱) و رهبر آن صریحا - حتی - در بازجویی های خود در مورد اعزام اعضا به اردوگاه های فلسطینی می نوشت که «تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصا آیه الله خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم» (۲)، سازمانی که در شرایط افزایش روزافزون اقبال و رویکرد مردم به مراجع تقلید و به خصوص شخص امام می دانست و دریافته بود که می بایست به جلب حمایت روحانیون مبارز پیرو امام پردازد و در تشکیلات خود «گروه روحانیت» تأسیس کرده بود؛ ارتباط با امام خمینی (ره) و جلب حمایت ایشان را دنبال می کرد. بعد از اولین ملاقات نماینده سازمان با امام در سال ۴۹، ملاقات حسین احمدی روحانی، یکی از رهبران و اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق، با امام خمینی (ره) در بهار ۱۳۵۱ در جهت تحقق همین هدف صورت گرفت. آقای سیدحمید روحانی مورخ معاصر، ماجرای ملاقات نماینده سازمان را از زبان امام خمینی (ره) چنین نقل می کند: «... قبل از اینکه این دسته در داخل ایران به فعالیتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیتی هستیم که بر مبنای قرآن می خواهیم قیام مسلحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج البلاغه خیلی تمسک می کرد و از خدا و پیغمبر دم می زد. به او گفتم که من جمعیت شما را نمی شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی اطلاعم و به این حرف ها هم نمی توانم اعتماد کنم. او برای اینکه اطمینان مرا بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می آمد و از عقاید و افکار جمعیت خود برای من حرف می زد، من فقط گوش می دادم و هیچ گونه اظهارنظری نمی کردم. بعضی از نوشته هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشتم و در کنار نوشته هایشان حاشیه زدم و آنچه را که برخلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می خواهیم قیام مسلحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی شوید و خود را به هدر می دهید. من از مجموع اظهارات او و نوشته هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام

ص: ۵۲۱

۱- قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۱۹۳ - ۱۹۴. دفاعیه مجاهد شهید...: صص ۶۳ - ۶۴.

۲- رجوع کنید به دو بازجویی از سعید محسن و محمد حنیف نژاد در بخش ضمائم این جلد.

اعتقاد ندارد، لیکن چون می داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی توان پیشرفت کرد لذا اسلام را ملعبه کرده اند. بالای نوشته خود نام خدا را می گذارند لیکن ذیل آن همان حرف ها و بافته های مارکسیست ها و مادیون است. این فکر در آن روز فقط در حد یک گمان بود لیکن هر چه گذشت و نوشته هایشان بیشتر منتشر شد این گمان در من بیشتر تقویت شد. البته من نمی خواهم بگویم همه آنهایی که با این جمعیت هستند این جوریند. ممکن است در میان آنها افرادی باشند که واقعا به اسلام اعتقاد داشته باشند و چه بسا افرادی که فریب آنها را خورده باشند لیکن اساس تشکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسلام نیست...» آنگاه امام افزودند: «البته من این فکر و گمان خود درباره سازمان را علنی نکردم چون آن کسی که از طرف آنها آمده بود وعده می داد که به زودی درصدد رفع انحراف های خود برمی آیند و خود را اصلاح می کنند، لیکن به هیچ وجه آنها را تأیید هم نکردم. البته رفقا و دوستان از ایران خیلی مرا زیرفشار گذاشتند. آقای طالقانی به من نوشتند «انهم فتیہ آمنوا بریهم و زدناهم هدی» آقای منتظری به من نامه نوشتند، آقای هاشمی رفسنجانی همین طور، بعضی علمای بلاد، نامه ها و پیغام هایی را درباره این جمعیت برای من فرستادند و خودشان هم با تمام قوا از این جمعیت حمایت کردند و حتی از وجوهات شرعیه در اختیار آنها گذاشته اند. نوز هم به من فشار می آورند که از آنها حمایت کنم لیکن من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می دانم و به هیچ وجه نمی توانم آنها را حمایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسلام از مارکسیست ها بیشتر می دانم.» (نزدیک به این مضامین). (۱) حسین روحانی بعدها در یک مصاحبه در مورد ملاقات خود با امام چنین گفت:

[...] درباره این ملاقات، از طرف داخل به من توصیه شد (یعنی به من و تراب حق شناس توصیه شد) که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخل و مسائل سازمان بگذارید؛ و اگر امکان داشته باشد، ایشان اعلامیه ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرف اعدام، یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعایی، که آن روز سمپات ما بود، در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم؛ که بجز جلسه اول که ایشان [= آقای دعایی] شرکت داشت برای

ص: ۵۲۲

معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، [که] مجموعاً هفت جلسه طول کشید. در حدود یک ماه و هر کدام [از جلسات] یک یا یک ساعت و نیم؛ و در این مدت من در زمینه های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم. از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد [و] گفتم، مسائل داخل ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان، [بود] و در همین رابطه هم دو کتاب، که در اختیار داشتم، کتاب امام حسین و جزوه راه انبیاء [را] به ایشان دادم؛ و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الآن این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می توانم به روی نکاتی که الآن در ذهنم هست تکیه بکنم. از جمله مسائلی که ایشان، بعد از مطالعه این کتاب ها، نظر دادند این بود: یکی مسئله تحلیل ما از مسئله «قیامت» بود؛ که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمی که دچار تغییر کیفی می شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می دانستند و مواجه [و مخالف] با آنچه در قرآن هست. مورد دیگر مسئله «تکامل» بود؛ که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالف - به حساب - احکام قرآنی می دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله «مبارزه مسلحانه» در ایران بود که می دانید ما در آنجا معتقد به «مبارزه مسلحانه چریکی» بودیم. البته آنجا «چریکی» نمی گفتیم؛ معتقد بودیم که یک «مبارزه مسلحانه»، مبارزه ای است که می تواند توده ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که «من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می شود و از بین می رود». البته این مسئله ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال [های] ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزه

ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که «من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم» و از آنها - حتی - اسم هم بردند؛ از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می کنیم از طریق این آقایان، ما نامه ای برای شما بفرستیم؛ که البته گویا نامه هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که «اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم یعنی تصمیم نهایی را خود من

اِتِّخَاذِ خَوَاهَمِ كَرْدِ». به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه ای نبودند.^(۱) حسین روحانی در مجموعه یادداشت های خود که در سال ۱۳۶۲ در زندان نوشته و به صورت کتاب نیز منتشر شده است، شرح دقیق تر و کامل تری از ملاقات های خود با امام ارائه نموده است.^(۲) از جمله اشاره می کند که امام به نحوه برخورد با علما و روحانیون در کتاب «امام حسین» نیز انتقاد داشت و آن را خلاف مصلحت دوران مبارزه و به زیان مبارزین توصیف کرده بود.^(۳) همچنین امام از عدم ذکر نام خدا در ابتدای دو جزوه سازمان نیز انتقاد نموده بود.^(۴) ضمناً در مورد مبارزه مسلحانه نقل کرده است که امام تأکید کرد که برخلاف تصور سازمان، هنوز مردم برای حمایت و یا پیوستن به مبارزه مسلحانه آمادگی ندارند.^(۵) در مورد صدور اعلامیه در حمایت از دستگیرشدگان سازمان، روحانی نوشته است که علاوه بر موضوع عدم شناخت کامل ایشان از افراد سازمان، در آن زمان «دادن اعلامیه را به ضرر حال و وضع زندانیان می دانستند» اما بعد از ملاقات ها اعلامیه ای در محکومیت جنایات رژیم شاه و انباشته شدن زندان ها از جوانان مسلمان، بدون ذکر مشخصی از سازمان، توسط حضرت امام خمینی صادر گردید.^(۶) حجه الاسلام دعایی، در تابستان ۱۳۵۹، در یک سخنرانی روشنگرانه، پس از شرح ماجرای هواپیمارمایی و اعزام تراب حق شناس - نماینده سازمان - به نجف اشرف جهت تماس با امام خمینی (ره)، جریان ملاقات های مکرر حسین روحانی با امام را چنین شرح داد: [...] بعد از چندی، تراب حق شناس نزد من آمد و گفت که «ما از طرف سازمان مأموریت داریم که با امام در ارتباط باشیم و کلیه برنامه و ماهیت سازمان خود را به امام عرض کنیم و تا حد امکان حمایت ایشان را جذب کنیم». در آن موقع شمه ای از وضع سازمان را در اختیار من گذاشت و من هم که طلبه ای ساده بودم و به خصوص با معرفی دو شخصیت بزرگ - آقای زنجانی و طالقانی - با آن تعبیر یاد کرده بودند، عشق این کار را داشتم؛ و به من پیشنهاد کردند که در یک رابطه منظم تر با سازمان قرار بگیرم. من این را قبول کردم. [...] در

ص: ۵۲۴

- ۱- متن مصاحبه رادیو - تلویزیونی حسین احمدی روحانی. به نقل از روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.
- ۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۳۴ - ۱۳۶.
- ۳- همان: ص ۱۳۵.
- ۴- همان.
- ۵- همان.
- ۶- همان: ص ۱۳۶.

سفر بعد، به اتفاق حسین روحانی آمد که از کادرهای بالا بود... آمدند و خواستند خدمت امام برسند و توضیحاتی را به عرض امام برسانند. [...] چند جلسه پشت سر هم، به حسین روحانی اجازه دادند که مستقیماً حرف بزند. حرف هایش را زد؛ و از کتاب هایی که با خودشان آورده بودند که امام از طریق آن کتاب ها با طرز تفکر این سازمان آشنا بشوند، کتاب راه انبیاء - راه بشر بود و کتاب امام حسین معروف که آن روزها اسمش سیمای یک مسلمان بود؛ و چون خیلی ریز و ناخوانا بود، امام فرمودند: «بهرتر است که بازنویس شود؛ چشمم ضعیف است.» حدود سه هفته حسین روحانی در اتاق خود من در مدرسه مرحوم آقا سید کاظم یزدی در نجف اقامت داشت و این کتاب را رونویس می کرد و همه روزه چندین صفحه خدمت امام می بردیم و ایشان می خواندند. [...] امام درباره کتاب راه انبیاء - راه بشر فرمودند که «اینها ضمن این کتاب می خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است؛ و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلامی؛ و باز برداشت امام این بود که «اینها بیش از آنکه تعبد داشته باشند، تمسک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج البلاغه و از قرآن گرفته می شود و با این شیوایی عرضه می شود، یک نحو وسیله هست؛ تمسکی به آن کرده اند و از بُن دندان ایمان ندارند.» [...] امام گفتند که «من تأیید نمی توانم بکنم. شما معتقد به مبارزه مسلحانه هستید؛ الآن وقتش نیست؛ پیروز نخواهید شد.» اما اینکه بیایند سازمان را - صددرصد - تخطئه بکنند یا تأیید بکنند، خیر؛ تأیید نکردند و هرچه در این رهگذر فشار آمد، ایشان پذیرفتند. [...] اینها کتاب های زیادی داشتند اما برای عرضه به امام و برای جلب نظر امام، فقط دو کتاب شان را آوردند؛ تکامل، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را نیاوردند. (۱)

در نخستین موضعگیری علنی و صریح امام خمینی (ره) در مورد «سازمان مجاهدین خلق» در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، (۲) ایشان به ماجرای ملاقات با نماینده سازمان در نجف نیز اشاره کرد: من در نجف بودم؛ اینها آمده بودند که مرا گول بزنند. بیست و چند روز [...] آمد در یک جایی و من فرصت به او دادم تا حرف هایش را بزند؛ او به خیال خودش که می خواهد مرا اغفال کند. مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان، که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند - آنها هم اغفال کرده بودند آنها را و آنها هم به من کاغذ سفارش

ص: ۵۲۵

۱- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۰. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۲- در مورد زمینه ها و پی آمدهای سخنان امام و تفصیل مطالب ایشان رجوع کنید به جلد دوم همین کتاب.

نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم از علما، آنها به من کاغذ نوشته بودند که اینها «أنهم فتيه...» قضیه اصحاف کهف. من گوش کردم به حرف های اینها که بینم اینها چه می گویند؛ تمام حرف هایشان از قرآن بود و از نهج البلاغه - تمام حرف ها! [...] این آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به [تأیید] اینها حرف نزدم. همه حرف هایشان را گوش کردم؛ فقط یک کلمه را که گفت «ما می خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم: نخیر؛ شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بیخود خودتان را به باد ندهید. (۱)

ص: ۵۲۶

۱- صحیفه نور □ ج ۱۲ : صص ۱۹۳ ۱۹۴ . البته امام خمینی قبل از سخنان مزبور □ یک بار در جمع غیرعمومی گروهی از دانشجویان در ۲۳ خرداد ۵۸ و بار دیگر در جمع محدود تعدادی از فرماندهان کمیته و سپاه خراسان در ۱۲ آبان ۵۸ □ جریان این ملاقات را نقل کرده بود ولی به دلیل آن که در آن دو مورد □ موضوع □ بازتاب مطبوعاتی و رسانه ای نداشت □ سخنان ۴ تیرماه ۵۹ ایشان نخستین موضعگیری فراگیر علنی محسوب گردید. تفصیل بیشتر در جلد دوم.

گفتار پنجم: نشیب و فراز سازمان جدید

اشاره

ص: ۵۲۷

دستگیری، محاکمه و اعدام مهدی رضایی

بعد از اولین سری اعدام دستگیرشدگان سازمان در ۲۹ فروردین ۵۱ که طی آن ۴ تن از کادرهای سازمان به اسامی ناصر صادق، علی میهن دوست، محمد بازرگانی و علی باکری تیرباران شدند، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۱، پس از اینکه مهدی رضایی، برادر کوچک احمد و رضا رضایی، قراری را در ساعت ۵ بعدازظهر در میدان ژاله (شهدا) اجرا کرد، برای اجرای قراری دیگر از خیابان خورشید به طرف دروازه شمیران حرکت نمود. در اواسط همین خیابان یکی از اکیپ های کمیته مشترک به سرپرستی ستوان شهربانی «جاویدمند» به وی مشکوک شد. مهدی که وضع را عادی نیافت، در صدد فرار برآمد؛ لیکن مأموران او را تعقیب کردند و او هم به طرف آنان تیراندازی کرد. گلوله های وی به «ستوان جاویدمند» اصابت کرد ولی خود مهدی توسط بقیه مأموران دستگیر شد. مطبوعات رژیم نوشتند: «به دنبال انفجار بمب در مجله «این هفته» و دفتر فروش بلیت شرکت هواپیمایی بی.ا.سی (B.O.A.C) که هفته گذشته اتفاق افتاد مأمورین انتظامی و امنیتی موفق به کشف محل اختفا و دستگیری خرابکاران شدند.»^(۱) مهدی رضایی در دفاعیات خود ضمن توضیح دلایل انفجار دفتر نشریه مستهجن «این هفته»^(۲) توسط سازمان

و تأکید بر اینکه در آن دخالتی نداشته است، از اقدام خود برای انفجار بمب خفیف در پاسگاه راهنمایی

ص: ۵۲۹

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۸/۲/۱۳۵۱: ص ۱.

۲- در مورد این نشریه ر.ک. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: صص ۲۳۱ - ۲۴۹.

سرچشمه که ناموفق بود، یاد کرد و ماهیت اینگونه عملیات را دفاع در برابر تهاجم رژیم شاه توصیف نمود.^(۱)

سرانجام در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد که مهدی رضایی، پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، تیرباران گردید.^(۲) مهدی رضایی به هنگام دستگیری و محاکمه ۲۰ ساله بود؛ وی در ۱۳۳۱ متولد شد. بی تردید مهدی نماینده نسلی از اعضای سازمان بود که با احساسات پاک مذهبی به این جریان جذب شده بودند. او به هنگام مخفی شدن و پیوستن به سازمان، دانشجوی سال اول مدرسه عالی بازرگانی بود و عواطف و عقاید مذهبی اش را مستقیماً از خانواده و برادر بزرگترش احمد رضایی کسب کرده بود. توجه به این عبارات در دفاعیه مهدی رضایی که با قرائت آیه ای از قرآن کریم و استناد به نهج البلاغه و یادآوری تربیت مذهبی و اعتقادات دینی خود و خانواده اش همراه بود، برای روشن شدن وضعیت فکری و ذهنی او در آخرین روزهای حیاتش کافی است: هدف، لقاءالله است، یعنی رسیدن به عالی ترین درجات کمال و صفات الهی. هدف، فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسان ها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند... هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست.^(۳)

ص: ۵۳۰

۱- اسناد منتشره سازمان...: صص ۷۶ - ۷۷.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۶/۶/۱۳۵۱: صص ۱ و ۳.

۳- اسناد منتشره سازمان...: ص ۸۰.

آخرین اقدامات عملی سازمان، تا پیش از سفر «نیکسون»، در خرداد ۵۱ انفجار چهار بمب بود که خسارات و تلفاتی نیز به دلیل محدود بودن فضای عملیات داشت: یک - انفجار بمب در دفتر شرکت هواپیمایی بریتانیا B.O.A.C. در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۱. این انفجار در ساعت چهار و پنجاه دقیقه بامداد رخ داد که به رغم وارد آمدن خسارت، به کسی آسیبی نرسید. (۱)

دو - در همان روز، ساعت یازده و سی دقیقه صبح، هنگامی که کارکنان مجله این هفته مشغول به کار بودند، انفجاری در آنجا روی داد که خرابی هایی در پی داشت ولی کسی آسیب ندید. پیش از آن، دو نفر به دفتر مجله مراجعه می کنند و به بهانه گرفتن نمایندگی فروش، چند دقیقه ای در دفتر توقف می کنند. این دو، هنگام خروج، بسته ای را جا می گذارند که دقایقی بعد منفجر می شود. مسئولیت مجله این هفته را، که نشریه ای مبتذل و مروج علنی و صریح اشاعه فحشا بود، «جواد علامیر دولو» از وابستگان ساواک و دربار به عهده داشت. وحید افراخته در اعترافاتش می نویسد: انفجار در دفتر مجله این هفته - شناسایی کننده: مرتضی الویری - کارگذارنده: فاضل، فرد کمکی: من - ماده انفجاری: حدود ۲ کیلوگرم چدیت (کلرات - شکر - گوگرد) و مقداری بنزین - فرار به صورت پیاده - پوشش بمب: کیف دستی که در لحظه ای مناسب فاضل آن را زیر یک صندلی قرار داد. (۲) سه - انفجار بمب در نمایشگاه آسیایی، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه همان سال؛ که در دستان فرد بمب گذار به نام محمد ایگه ای منفجر شد و او را کشت. تحلیل سازمان این بود که سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، از جاذبه های بورژوازی همچون نمایشگاه ها بهره می گیرد تا روند وابستگی را تسریع بخشد و عمیق کند! از این رو طرح انفجار بمب در نمایشگاه، بیشتر به قصد ایجاد وحشت و انعکاس فقدان امنیت صورت گرفت. (۳) چهار - انفجار یک بسته مواد منفجره، جنب کیوسک پلیس راهنمایی واقع در میدان شاه (قیام فعلی)،

ص: ۵۳۲

۱- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۱۳۵۱: ص ۲.

۲- پرونده وحید افراخته.

۳- روزنامه کیهان، ۲۷/۲/۱۳۵۱: ص ۲؛ این روزنامه مدعی شد که عامل بمب گذاری مجروح و دستگیر شده است. خلاصه پرونده ها... ایگه ای، محمد.

در عصر روز سوم خرداد ماه ۱۳۵۱. در این انفجار، یک مأمور پلیس به قتل رسید. (۱) ۵ تن از رهبران سازمان، حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، عسگری زاده و مشکین فام در چهارم خرداد ۵۱ بعد از شکنجه های بسیار اعدام شدند. با ورود «ریچارد نیکسون» در نهم خرداد ماه ۱۳۵۱ به تهران، سازمان چند عملیات دیگر تدارک دید که تا حدی ضربه های وارد به خود را جبران نماید و مانوری سیاسی نیز تدارک کند. طی تصمیمی که از سوی مرکزیت سازمان متشکل از رضا رضایی و بهرام آرام اتخاذ شد، انجام چند انفجار کوچک و بزرگ در طول سفر رییس جمهور آمریکا پیش بینی گردید. مسئولیت انجام و طراحی این برنامه به عهده بهرام آرام بود. انفجارهای انجام شده، که یکی از آنها به قصد کشتن یک ژنرال آمریکایی طراحی شده بود، بدین قرارند: ۱- در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه روز دهم خرداد یک بمب نسبتاً قوی که در کوچه جوار «اداره اطلاعات آمریکا»، واقع در خیابان صبای شمالی، کار گذارده شده بود، منفجر شد که خساراتی را نیز سبب گردید. (۲) ۲- ساعت هفت و بیست و دو دقیقه همان روز، اتومبیل مستشاری شماره ۲ حامل ژنرال هوایی «هارولد پرایس»، در خیابان دولت (کلاهدوز) - نزدیک چهارراه قنات، با یک بمب هدایت شونده منفجر شد. با این انفجار ژنرال آمریکایی مجروح شد و هر دو پای خود را از دست داد. در اثر این حادثه، یک مادر و دختر نیز که در حال عبور از محل بودند، کشته شدند؛ و راننده ایرانی ژنرال آمریکایی و یک عابر دیگر نیز مجروح گشتند. (۳) در روزنامه ها از «مقداری سیم، باتری و قرقره» که در محل انفجار به دست پلیس افتاد، نوشته بودند. نظر کارشناسی مأموران رژیم بدین ترتیب منعکس شد که عاملان حادثه، «به منظور منفجر کردن اتومبیل ژنرال پرایس، مواد منفجره را در کنار یک تیر برق کار گذارده و خود به صد قدمی مواد منفجره رفته بودند» و بین آنها «که کلید انفجار را در دست داشتند و مواد منفجره، دو رشته سیم نازک کشیده شده بود که به محض رسیدن اتومبیل مستشاری به مقابل مواد منفجره، خرابکار یا خرابکاران کلید انفجار را

ص: ۵۳۳

۱- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۲- روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۱۳۵۱: ص ۲.

۳- همان. ص ۳.

رحمان (وحید) افراخته، عضو فعال سازمان که به همراه محمد یزدانیان عوامل این انفجار بودند، اظهار داشته است که این بمب، نخستین نوع از این گونه بوده و توسط اصغر منتظری حقیقی، ساخته و مهیا شده بود.^(۲) ۳- در ساعت هشت صبح همان روز، مقارن ورود «ریچارد نیکسون» به قبر رضاشاه در شهر ری، یک بمب صوتی نسبتاً قوی که در فضای خالی پشت قبر کار گذاشته شده بود، منفجر شد و ورود «نیکسون» را قریب یک ساعت به تعویق انداخت.^(۳) ۴ و ۵- در بعداز ظهر همان روز، دو بمب کوچک صوتی در ساختمان «انجمن ایران و آمریکا» در خیابان وزرا و ساختمان «انجمن روابط فرهنگی انگلستان» در خیابان فردوسی منفجر گردید.^(۴) در اطلاعیه صادره از سوی سازمان مجاهدین خلق، در تبیین اهداف این اقدامات، نخست به انتقام اعدام مجاهدین و مبارزین اشاره شده، سپس دلیل انتخاب روز حضور «نیکسون» و وجهه ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی سازمان تشریح شده بود. در بخشی از این اطلاعیه در مورد اهداف سازمان و عملیات آمده است: [...] نابودی عناصر متجاوز و توطئه گر آمریکایی و بیش از شش هزار مستشار نظامی... که طراح توطئه های جنایتکارانه علیه جنبش های انقلابی منطقه - به خصوص انقلاب خلق قهرمان فلسطین، ظفار و انقلاب حق طلبانه خلق ایران - هستند. [...] اعلام پشتیبانی از جنبش های آزادی بخش جهان در گسترده ساختن جبهه نبرد ضدامپریالیستی، به خصوص انقلاب خلق قهرمان ویتنام [...] [...] ابراز خشم و تنفر خلق ایران نسبت به «نیکسون» جنایتکار [...] [...] مرگ بر شاه جنایت پیشه و اربابش «نیکسون» جنایتکار، سردسته همه غارتگران و تجاوزگران.^(۵)

«زیگلر»، سخنگوی کاخ سفید که همراه با «نیکسون» در تهران به سر می برد، در همان روز دهم

ص: ۵۳۴

۱- همان: صص ۲ و ۳. شاه: دشمن خلق...: ص ۳۱.

۲- اعترافات وحید افراخته. خلاصه پرونده ها...: افراخته، رحمان (وحید)؛ منتظری حقیقی، علی اصغر.

۳- متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۳۹ - ۴۰. روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۵۱.

۴- شاه: دشمن خلق...: ص ۴۰. متن اطلاعیه نظامی شماره ۳.

۵- متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۴۰ - ۴۱.

خرداد ۵۱ ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی، پس از شرح جزئی درباره انفجارهای فوق، اظهار داشت: این حوادث به هیچ وجه نمی تواند در روابط بسیار نزدیک ایران و آمریکا اثر بگذارد؛ [...] این کوشش ها هدفشان جان نیکسون نبود. سخنگوی کاخ سفید همچنین توضیح داد: این حوادث زیر نظر گروه کوچکی رهبری می شد که اینک تحت بررسی مقامات امنیتی ایران می باشد؛ و اطلاعات بیشتر در این زمینه را آنان عنوان خواهند کرد. (۱)

ص: ۵۳۵

۱- همان: ص ۴۳. روزنامه کیهان، پیشین: ص ۳.

یکی از فارغ التحصیلان دانشکده فنی دانشگاه تهران، که دوران خدمت و وظیفه خود را در شهربانی کل کشور می گذراند، اطلاعات پراکنده ای را در مورد پلیس و کمیته مشترک به یکی از سمپات های محمد مفیدی، که او نیز دانشجوی دانشکده فنی بود، می رساند. از جمله این اطلاعات، مطلبی بود که توسط آن افسر وظیفه در خصوص «سرتیپ طاهری» ارائه شد. وی اطلاع داد که «سرهنگ طاهری» فرمانده گارد شهربانی و از عوامل کشتار ۱۵ خرداد به درجه سرتیپی رسیده و رییس کمیته مشترک شده است؛ چرا که چند روز است مرتب به کمیته می رود. این اطلاعات چندان دقیق نبود؛ برای اینکه طبق اعلام بعدی رژیم و تحقیقاتی که انجام گرفت، «سرتیپ طاهری» به سمت رییس اداره زندان های شهربانی کل کشور منصوب شده بود و رفت و آمدش به کمیته نیز در مورد امکان انتقال برخی از افسران نخبه گارد شهربانی به کمیته مشترک بوده است. (۱)

بر اساس این اطلاع، به دنبال دستگیری ها و ضربات چندی که سازمان در بهار ۵۱ متحمل شده بود، بهرام آرام مسئول نظامی سازمان، ترور «سرتیپ طاهری» را طراحی کرد و بدین منظور دو تن از اعضا، علیرضا سپاسی آشتیانی و محمد مفیدی، برای این عملیات انتخاب شدند. شناسایی از منزل و نحوه تردد «سرتیپ طاهری»، به عهده مصطفی جوان خوشدل قرار گرفت و پس از تکمیل شناسایی اولیه، سپاسی و مفیدی به مدت چند روز در یک کارخانه رنگسازی واقع در تهران پارس نزدیک منزل «سرتیپ طاهری»، به عنوان کارگر، مشغول شدند تا مرحله نهایی شناسایی، که توسط تیم عملیات باید صورت می گرفت، به انجام رسد. در روز یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۱، حدود ساعت ۷ صبح، «سرتیپ طاهری» مقابل منزلش هنگامی که مشغول آماده کردن اتومبیل خود برای حرکت بود، هدف پنج گلوله علیرضا سپاسی آشتیانی قرار گرفت و در دم جان سپرد. کلاه و اسلحه کمری دسته عاج او، که پس از کشتار ۱۵ خرداد از سوی شاه به وی هدیه شده بود، به عنوان غنیمت برده شد. در این عملیات محمد مفیدی راننده موتور بود و محمدباقر عباسی نیز مسلحانه از منطقه عملیات حفاظت می کرد. بجز بهرام آرام، بقیه عوامل این عملیات، از اعضای «حزب الله» بودند که در آن زمان در چارچوب سازمان مجاهدین خلق فعالیت می کردند.

ص: ۵۳۷

۱- خلاصه پرونده ها...: امشاسپند؛ بیات مختاری، علی. مفاد پرونده محمد مفیدی.

سازمان در این خصوص اطلاعیه ای انتشار داد که ضمن آن، به سوابق «طاهری» اشاره شده بود.

صبغه و سمت و سوی اطلاعیه از این جهت قابل توجه است که در آن به قیام پانزده خرداد به رهبری امام خمینی (ره) اهمیت خاصی داده شده بود. بخشی از اطلاعیه را در اینجا می آوریم. چرا طاهری اعدام شد؟ صبحگاه روز یکشنبه ۲۲ مرداد ماه در ساعت ۶ و ۱۰ دقیقه حکم دادگاه انقلابی خلق در مورد سرتیپ سعید طاهری جلاد، توسط یک گروه از مجاهدین به مورد اجرا گذاشته شد. بعد از اجرای حکم، سلاح کمری و کلاه نظامی طاهری خائن و قاتل مصادره شد و مجاهدین به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. طاهری که بود؟ پاسداری منافع چه کسانی را به گردن داشت؟ دست ها و چکمه هایش به خون چه کسانی آغشته بود؟ ۹ سال از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ می گذرد. همه در آن روز خونین، سرهنگ دوم طاهری پلید و آدمکش را دیدند که به اتفاق سایر چکمه پوشان مزدور - و در رأس همه آنها - مردم بیگناه را بی مهابا هدف رگبار گلوله قرار می داد. در آن روز خونین طاهری قاتل، شکم های دریده، دست ها و پاها شکسته، خون های ریخته و داغهای سوزاننده بر دل خلق ما گذاشت؛ خانواده های بیشماری را داغدار و بی سرپرست کرد؛ و به پاس همه این سفاکی ها بود که طاهری به درجه سرهنگی ارتقا پیدا کرد. در آن روز خونین نیمه خرداد تنها مردم توانستند یک درفش در پشت او فرو کنند که بعد از ساعتی مجدداً با خشم زیاده تر و کف بر لب آورده، دوباره به میدان آمد و انتقام یک درفش را با ده ها کشته گرفت. جنایت های این قاتل را هیچ کس از یاد نبرد و همه این سفاکی ها از نگاه های پرنفرت و انتقام مردم دور نماند. هیچ کس کشتار بیرحمانه مردم کفن پوش ورامین را به دست این قاتل حرفه ای و این سگ مزدور، در روزهای نیمه خرداد ۴۲، از یاد نخواهد برد. طاهری را، هم در نقش جلاد چکمه پوش خیابان های تهران در روز خونین خرداد ۴۲ و هم در نقش سگ وحشی پاسدار منافع سرمایه داران غارتگر و وابسته داخلی و خارجی، در حمله به کارگران بیگناه کارخانه جهان چیت... در حوالی کاروانسرای سنگی در راه کرج... دیده ایم...

طاهری قاتل، همان کسی بود که با ضربه چکمه هایش چارچوب منزل آیه الله خمینی را درهم شکست و مرجع مسلمانان را به اسارت برد و همیشه بر این گستاخی و پلیدی اش

طاهری قاتل، همان کسی بود که در مقام فرماندهی گارد وحشی شهربانی و پلیس ضد اغتشاش، با حمله به دانشگاه صنعتی، صحن دانشگاه را از خون دانشجویان آزادیخواه گلگون کرد و همان روز در شکنجه گاه شهربانی، آنها را به شلاق و شکنجه بست. طاهری همان کسی بود که در حملات مکرر به دانشگاه تهران، در رأس سگ های تربیت شده اش - کماندوهای گارد شهربانی اش - محوطه دانشگاه را دور می زد و با باتوم و گاز اشک آور و کلاهخود و سپر، دانشجویان آزادیخواه را به خاک و خون کشید. هیچ کس چهره طاهری چماق به دست را در حمله به دانشگاه تهران و صنعتی از یاد نبرده است. هنوز بیشر می های او در مورد دختران قهرمان دانشجو و وحشیگری هایش علیه سایر دانشجویان قهرمان دانشگاه در خاطره ها باقی است. و این همه سفاکی به دست طاهری انجام گرفت که «صدری» (۲) قاتل و شیاد از او به عنوان افسری «مؤدب»، «شجاع» و «نمونه» یاد می کند و از افسران پلیس می خواهد که راه و شخصیت او را سرمشق خود قرار دهند... (۳)

ص: ۵۳۹

-
- ۱- برخی از اطلاعات این اعلامیه صحیح و دقیق نبود. در ماجرای کشتار پل باقرآباد ورامین، مأموران ژاندارمری دخالت داشتند؛ و حمله به کارگران جهان چیت نیز توسط ژاندارمری صورت گرفت. در حمله به منزل امام خمینی در قم نیز سرگرد عصار و سرهنگ مولوی نقش داشتند.
 - ۲- رییس وقت شهربانی کل کشور.
 - ۳- شاه: دشمن خلق...: صص ۵۷ - ۵۸.

در همان روز ترور «سرتیپ طاهری»، بهرام آرام مسئول نظامی سازمان در ساعت ۱۰ صبح قراری با مفیدی و عباسی داشت تا نتایج عملیات را بررسی کند. محل قرار خیابان آب منگل واقع در خیابان ری بود. یک پاسبان راهنمایی، که در آن حوالی بود، به طرزی ناشیانه به سوی این سه نفر آمد و اظهار داشت که به آنها ظن است و می خواهد بازرسی شان کند. بهرام آرام ناگهان اسلحه خود را کشید و دو گلوله به شکم آن مأمور راهنمایی و رانندگی شلیک کرد، که به مرگ وی منتهی شد. جمع سه نفری آرام، مفیدی و عباسی، پس از این حادثه پراکنده شدند. آرام و مفیدی به سمت شرق گریختند؛ مفیدی موفق شد در همان لحظات نخست، یک سرنشین موتور را پیاده کند و موتور او را سوار شود و بگریزد. بهرام آرام، که قصد گرفتن یک موتور دیگر را داشت، با مقاومت صاحب آن که فردی به نام حسین درویش بود روبه رو شد؛ که در نتیجه مورد اصابت گلوله آرام قرار گرفت و کشته شد. (۱) عباسی به سمت غرب محل حادثه گریخت؛ ولی در همان آغاز راه با برخورد به پیت حلبی - که یک نجار برای جلوگیری از فرار وی پرتاب کرده بود - به زمین خورد؛ وی در همان حال، گلوله ای به سمت آن نجار شلیک کرد که وی را زخمی نمود. کسبه محل و شاگرد مغازه ها به روی عباسی ریختند و دست و پای او را با طنابی که از یک نانوايي آوردند، محکم بستند. طبق اظهار اهالی محل و نیز گفته خود عباسی، هرچقدر وی فریاد می کرد که «ما به خاطر شما مردم مبارزه می کنیم»، گوش شنوایی نمی یافت و حتی مردم از ضرب و شتم او دست نمی کشیدند. سرانجام پلیس سررسید و عباسی را از مردم تحویل گرفت. (۲)

محمدباقر عباسی، پس از دستگیری، به کمیته مشترک برده شد و توسط «ناصر خدایاری» (بازجو و شکنجه گر ساواک) و «علی نقی نیک طبع» (بازجو و شکنجه گر اطلاعات شهربانی) مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. جریان ترور و عوامل آن برای پلیس روشن شد ولی به دلیل اطلاع سازمان از دستگیری عباسی و مقاومت نسبی وی، کسی در سر قرار یا در خانه سازمانی به دام نیفتاد. برای دستگیری محمد مفیدی، که ساواک و دیگر عوامل کمیته مشترک نیز روی او حساسیت داشتند، ردی توسط عباسی به دست آمد. وی از قهوه خانه ای در خیابان گرگان، میدان ثریا نام برد که گاهی مفیدی

- ۱- خلاصه پرونده ها...: عباسی، محمدباقر؛ مفیدی، محمد.
- ۲- همان. گفت و گوها: مسعود حقگو؛ با اندکی تصرف.

بدانجا سر می زد و پاتوق اضطرابی وی بود. قهوه خانه مزبور مورد مراقبت مأموران رژیم قرار گرفت و سرانجام مفیدی به دام افتاد. در جریان بازجویی های توأم با شکنجه محمد مفیدی، مشخصات اجمالی خانه ای در حوالی میدان خراسان به دست آمد که مفیدی با چشم بسته توسط مصطفی جوان خوشدل بدانجا برده شده بود. مفیدی به دلیل روحیه کنجکاوانه اش توانسته بود حدود تقریبی خانه را حدس بزند. در حمله پلیس به خانه مزبور، که پس از چند ساعت جست و جو کشف شد و متعلق به «کبیری ها» بود، محمود شامخی، که در آنجا به سر می برد، با سیانور خودکشی کرد و خوشدل که موفق به خودکشی نشد، دستگیر گردید. مرگ شامخی عضو مرکزیت و دستگیری خوشدل ضربه سنگینی به سازمان بود که تا مدت ها جبران نشد. افراد دیگری نیز در ارتباط با مفیدی دستگیر شدند که عبارت بودند از: دکتر عباس شیبانی (شوهر خواهر مفیدی) و همسرش؛ مهدی افتخاری، دانشجوی دانشکده فنی، که از سمپات های علنی مفیدی به شمار می رفت؛ و علی زرکش یزدی، که به واسطه قاسم باقرزاده (شوهرخواهرش) - از عناصر سمپات سازمان در اروپا - نسبت به سازمان گرایش پیدا کرده و توسط افتخاری با مفیدی مرتبط شده بود.^(۱) سرانجام محمد مفیدی و محمدباقر عباسی در مهر ماه ۱۳۵۱ اعدام شدند. بعدها شایع شد که عباسی مارکسیست بوده است؛ پس از پیروزی انقلاب نیز «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» نام وی را در لیست «شهدا»ی خود ثبت و اعلام کرد^(۲) و ادعایی هم از طرف مجاهدین خلق، علیه پیکار، ابراز نشد. با این همه، آخرین سند مکتوب مربوط به عباسی خلاف این شایعه و ادعا را می رساند.^(۳) برای آگاهی از مواضع و اعتقادات محمد مفیدی و نیز میزان مقاومت وی، نخست مطالبی را از جواد منصوری نقل می کنیم و سپس بخشی از دفاعیه وی را می آوریم. جواد منصوری، ضمن بیان خاطرات خود، با ذکر این نکته که مسائل مربوط به شورای مرکزی «حزب الله»، در جریان دستگیری مفیدی، احمد احمد، آقازمانی و خودش لو نرفت و ساواک پس از اعدام مفیدی و آزادی دوتن دیگر بود که مسئله را دریافت، بر مقاومت مفیدی تأیید و تأکید می کند؛ و از جمله می نویسد: «محمد مفیدی [...] در جریان بازجویی، به رغم شکنجه های سنگین، مقاومت زیادی کرد و

ص: ۵۴۳

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۲- نشریه پیکار، مهر ماه ۱۳۵۸.

۳- متن وصیت نامه محمدباقر عباسی.

مطالب مهمی اعتراف نکرد.» (۱) در زیر اهم مطالب دفاعیه مفیدی، که مواضع سیاسی و مذهبی وی را دربردارد، نقل شده است: [...] اینکه چرا طاهری را انتخاب کردیم، دلایل فراوانی داشت. در جریان کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد، او در مقام معاونت پلیس تهران تیراندازی و سرکوب مردم بی پناه و بیگناه را هدایت می کرد. پس آیا نمی باید او را قصاص می کردیم؟ قرآن به ما فرمان می دهد: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» (بقره /) ای اندیشمندان! بر شما واجب شد خونخواهی بیگناهان.

حالا نمی دانم باز هم پس از اعدام من، آیا روزنامه های دست نشانده باز خواهند نوشت و از من و سازمانم خواهند پرسید که اسلام کجا قتل نفس را جایز شمرده است؟! من از آنها و اربابانشان می پرسم: آیا این سؤال در آن نیمه گرم خرداد ماه ۴۲، که مقارن عاشورای حسینی بود، به ذهن فاسد هیچ کدام از فضلاء شما خطور نکرد؟ پس چرا مردم بی پناه را که فریاد می زدند «یا سیدالشهداء... یا ابالشهداء...» به گلوله بستید؟ [...] آیا دل این رژیم برای اسلام سوخته که این چنین دم از اسلام می زند و اشک تمساح می ریزد؟ پس چرا کشور را به صورت پشت جبهه اسرائیل درآورده است و چرا سوخت هواپیماهایی را تأمین می کند که بر سر مردم مسلمان عرب بمب ناپالم می ریزد؟ به راستی کدام دولت اسلامی، مثل ایران اسرائیل را به رسمیت شناخته؟ اگر این رژیم دم از اسلام می زند، پس تبعید حضرت آیه الله خمینی مرجع تقلید و پدر معنوی شیعیان جهان را چگونه باید تعبیر کرد؟ پس تبعید آیه الله مجاهد سید محمود طالقانی به بدآب و هواترین نقاط کشور، به علت مطالبی که در تأیید مجاهدین فرموده بودند و ارتباط «همکاری صمیمانه شان با این نهضت»، چه معنی دارد؟ چه کسی مسلمان واقعی است: رژیم فاسد اسرائیلی - آمریکایی یا مجاهدین جان برکف، که در یک دست تفنگ و در دستی قرآن، مردانه به استقبال مرگ می روند؟ شما که ادعای اسلام دارید، پس دستگیری و شکنجه بیرحمانه این همه طلاب علوم دینی، که نسبت به مجاهدین سمپاتی و همکاری داشته اند، برای چیست؟ پس این زندان های طولانی و شکنجه های وحشتناک فرزندان اسلام چیست؟

چرا خلیل طباطبایی مجاهد دلیر را که سوابق مذهبی اش در میان دانشجویان دانشگاه صنعتی مشهور است، زیر شکنجه کشتید؟ پس این شلاق های سیمی، که آثار ضربات آن در تمام بدن ما دیده می شود و شوک الکتریکی و سوزاندن با منقل و کشیدن ناخن و ندادن غذا

ص: ۵۴۴

و ممانعت از رفتن به دستشویی در سلول های شما برای چیست؟ [...] البته معاویه و یزید و هشام هم، در حالی که دستشان به خون آئمه و فرزندان پیامبر آلوده بود، ادعای اسلام می کردند. من نمی دانم که آیا یزید هم قرآن چاپ کرده بود یا نه! معیارهای مسلمانی و اسلام، نه در کاباره های اروپا و آمریکا بلکه در دل خلق های ایران و در پرتو نور قرآن تعیین می شود. چه کسی باید در مورد ما قضاوت کند: امثال آیه الله خمینی و طالقانی، که خودشان این راه را به ما آموخته اند، یا رژیم؟ [...] بیش از این، من این دادگاه را صالح برای سخن گفتن نمی دانم و این سخنان حداقل چیزی بود که علی رغم تمام قطع کردن ها و اختراهای رییس، که مطلقاً غیرقانونی هستند و حقوق متهم را برای دفاع از خودش نادیده می گیرند، باید توضیح دهم که می دانم این دادگاه نیز مانند سایر دادگاه های فرمایشی دیگری است که در آن حکم اعدام برادران دلیرم صادر شده است و من نیز از سرنوشت خود آگاهم؛ ولی همان طور که سیدالشهدا(ع) به دشمن خود اتمام حجت کرد، به شما می گویم؛ آخرین حرف خود را به شما می گویم: «ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم» اگر دین ندارید، لااقل در این جهان مردمی آزاده باشید [...] (۱)

انفجارهای بهمن ۱۳۵۱

پس از مدت ها رکود عملیاتی، در طول ماه های بهمن و اسفند ۱۳۵۱، سلسله انفجارهایی توسط سازمان صورت گرفت. این انفجارها از دو روز قبل از برگزاری میتینگ های رژیم در سالگرد رفراندوم شاه در چهارم، ششم و هفتم بهمن انجام شد: الف) شامگاه روز چهارشنبه چهارم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی نسبتاً نیرومندی در چند نقطه منفجر شد و خساراتی به بار آورد:

۱- در ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر، بمبی در ساختمان سازمان برنامه واقع در حوالی میدان بهارستان منفجر شد که منجر به شکستن پنجره ها و درهای ورودی شیشه ای آن گشت. ۲- در ساعت نه شب، بمبی در ساختمان کمپانی «کالای تجارتي فیروز» واقع در خیابان جیحون - متعلق به «ثابت پاسال» سرمایه دار بهائی و صاحب پپسی کولا - منفجر شد که در و پنجره های آن

ص: ۵۴۵

را درهم شکست. ۳- در ساعت نه و پنج دقیقه شب، بمب دیگری در ساختمان نمایندگی کمپانی رادیو - تلویزیونی «آر.تی.آی» R.T.I آمریکا واقع در خیابان جیحون - که باز به «ثابت پاسال» تعلق داشت - منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۴- در ساعت نه و ربع همان شب، بمبی در دفتر نمایندگی شرکت هواپیمایی «پان امریکن» واقع در نبش خیابان ویلا منفجر شد و خسارات زیادی را موجب گشت. ب) صبحگاه روز جمعه ششم بهمن ۵۱ بمب های ساعتی دیگری در چند نقطه منفجر شد که خساراتی را در پی داشت: ۱- در ساعت هشت صبح، بمبی که در ساختمان محل شرکت های بازرگانی کمپانی های نفتی (شل - لاوان - فلات قاره ...) در خیابان بلوار کارگذاری شده بود، منفجر شد و خساراتی به بار آورد. ۲- در ساعت هشت و ده دقیقه صبح، در ساختمان دفتر «شرکت مس سرچشمه» بمبی منفجر شد که خسارات قابل توجهی در پی داشت؛ از جمله دیوار ساختمان فرو ریخت و علاوه بر اینکه کلیه شیشه های در و پنجره ها شکست، شیشه ها و در و پنجره های یکی از ساختمان های اطراف نیز آسیب دید. ۳- در ساعت هشت و نیم صبح، بمبی در جوار ساختمان کلانتری ۹ واقع در میدان بهارستان منفجر شد و خساراتی به بار آورد. ۴ و ۵ - دو بمب آتش زا در ساعت شش صبح همین روز در سینماهای پولیدور و رادیوسیتی منفجر شد که منجر به آتش سوزی در این سینماها گشت و تعدادی از صندلی های سالن های دو سینما را از بین برد. ج) شامگاه روز شنبه هفتم بهمن ۵۱ یک بمب صوتی در کافه تریای هتل انترناسیونال واقع در سیدخندان منفجر شد که تلفاتی نداشت ولی اتباع خارجی مقیم هتل را وحشت زده کرد. (۱)

ص: ۵۴۶

فرار «تقی شهرام» از زندان ساری

ساعت یک و سی دقیقه بامداد روز ۱۵ (۱) اردیبهشت ۱۳۵۲ تقی شهرام، یکی از اعضای زندانی سازمان، به اتفاق حسین عزتی کمره ای (۲)، زندانی عضو گروه مارکسیستی «ستاره سرخ» و یک افسر شهربانی به نام ستوان یکم امیرحسین احمدیان چاشمی، که در زندان ساری خدمت می کرد، از زندان جدیدالتأسیس و مدرن ساری فرار کردند.

تقی شهرام از اعضای سازمان بود که طی ضربه شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و در همان دادگاهی که

ص: ۵۵۱

۱- در اسناد ساواک، گزارش شهربانی تاریخ فرار را ۱۵ اردیبهشت ذکر کرده ولی ساواک در گزارش خود ۱۴ اردیبهشت را تاریخ فرار قرار داده است.

۲- حسین عزتی معروف به کمره ای فرزند محمد (روحانی) در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. وی دانشجوی رشته ریاضی بوده و به جرم برهم زدن نظم دانشکده از تحصیل محروم و به پادگان آموزشی جلدیان ارومیه اعزام می گردد و به دنبال کشف یک شبکه کمونیستی در تاریخ ۸/۷/۱۳۵۰ بازداشت می شود. بعضی از کارشناسان پرونده تقی شهرام بعد از انقلاب معتقد بودند که وی بر اثر یک تلفن یک فرد ناشناس به ساواک آبادان دستگیر و کشته شده است و لو رفتن عزتی را بی ارتباط با تقی شهرام ندانسته اند که البته بر این ادعا سندی یافت نشد. بر گرفته از اسناد ساواک، پرونده امیرحسین احمدیان چاشمی. وی با وجود این که به اتهام عضویت در یک گروه کمونیستی (گروه عبدالله قوامی) دستگیر شده بود مع هذا دارای افکار مذهبی بوده و قصد تشکیل یک گروه مذهبی با نام «سوسیال اسلامی» را داشته است. وی روز ۱۶ اردیبهشت یک روز بعد از فرار از زندان ساری توسط ساواک خوزستان در حالی که چند قبضه اسلحه با خود حمل می کرد بازداشت و به علت نامعلومی به قتل می رسد.

ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن دوست در آن به اعدام محکوم شدند، به ۱۰ سال حبس محکوم گردید. مسئول تشکیلاتی وی، در هنگام دستگیری، علی باکری و چندی هم رضا باکری بود. محمدتقی شهرام فرزند رمضان در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. دوران دبیرستان را در «گروه فرهنگی هدف» (شماره یک پسران) طی کرد و از همانجا با معدل خوب دیپلم ریاضی گرفت. وی در دوران مدرسه با کریم تسلیمی و ناصر جوهری دوست و همکلاس بود. در سال ۱۳۴۷ در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران قبول شد و تحصیلات دانشگاهی را آغاز کرد. از همان سال، به واسطه جوهری، با دو تن از دانشجویان دانشکده به نام های علیرضا زمردیان و محمد حیاتی آشنا شد. این دو نفر فوق العاده مذهبی بودند و در انجمن ضد بهائیت (حجتیه) عضویت داشتند؛ که پس از ورود به دانشگاه به دلیل مخالفت انجمن با فعالیت های سیاسی از آن کناره گرفتند. تقی شهرام، تحت تأثیر زمردیان و حیاتی، گرایش مذهبی پیدا کرد و نماز خواندن را به تشویق این دو از سال ۱۳۴۸ آغاز نمود و به مطالعه کتاب هایی پرداخت که در حوزه اندیشه نوین مذهبی قرار داشتند. این کتاب ها عبارت بودند از: مطهرات در اسلام، عشق و پرستش، راه طی شده، ذره بی انتها (مهندس بازرگان)، تفسیر پرتوی از قرآن (آیه الله طالقانی) و تقیه و امر به معروف و نهی از منکر (سید احمد طیبی شبستری). در اواخر سال ۱۳۴۸ و اوایل ۱۳۴۹ توسط موسی خیابانی عضوگیری شد (۱) و ابتدا به اتفاق جوهری تحت مسئولیت آموزشی و مطالعاتی کریم تسلیمی قرار گرفت و سپس تحت مسئولیت علی باکری، که مسئول حیاتی و زمردیان نیز بود، به مطالعات سازمانی و تشکیلاتی منظم دست زد. طی این دوره تا ضربه شهریور، به جز این مطالعات و یکی دو ماه تجربه کارگری، کار مؤثری نداشت و در آن اواخر مسئولیت وی مستقیماً به عهده رضا باکری برادر کوچکتر علی باکری قرار داشت. در جریان کارهای مطالعاتی سازمان، استعداد خود را در تلخیص و تحلیل مطالب نشان داد. برای او که در یک خانواده و محیط کاملاً مذهبی رشد نکرده بود، طبعاً منابع مارکسیستی سازمان و تحلیل های مبتنی بر این نگرش دارای جاذبه بیشتری بود؛ و شاید از همان دوران زمینه پذیرش کلیت مارکسیسم را داشته است. در واقع تقی شهرام روشنفکری بود که به گرایش های مذهبی نو کشیده شد نه مثل زمردیان ها که مذهبی هایی

ص: ۵۵۲

۱- شهرام پیش از ورود به سازمان با عضوی (آرش) از فداییان خلق ارتباط داشت.

بودند که جذب جریان های روشنفکری شدند. پس از دستگیری، مدتی کوتاه در زندان اوین بود و سپس به زندان قزل قلعه منتقل شد؛ و چند ماه که گذشت به زندان قصر انتقال پیدا کرد. از زمان حضور در قزل قلعه، مأموریت نگارش و تکمیل دفاعیات کسانی که در دادگاهشان شرکت داشت، به عهده او گذارده شد؛ در زندان تأیید از وی به جایی رسید که بعضی از بچه ها به او می گفتند که تو آبروی سازمان را حفظ می کنی که شامل دفاعیات ناصر صادق، علی میهن دوست و محمد بازرگانی بود. این مأموریت را در زندان قصر به اتمام رساند؛ و دفاعیات مزبور، از همانجا، به بیرون منتقل شد و انتشار یافت. اصطلاح «جامعه توحیدی بدون طبقات» - که بعدها به «جامعه بی طبقه توحیدی» معروف شد - برای اولین بار در متن دفاعیه ناصر صادق به کار رفت که شهرام مدعی بود خودش آن را ابداع کرده است.^(۱) مسئولیت تشکیلاتی شهرام در زندان های قزل قلعه و قصر، آموزش و کار روی زندانیان جوانی بود که به اتهامات مختلفی از جمله فعالیت های دانشجویی به زندان افتاده بودند. هدف عمده وی، در این آموزش ها، جا انداختن ضرورت مبارزه مسلحانه بود. در زندان قصر با شخصی به نام افشانی، که از محکومین چریک های فدایی خلق بود و نیز با علیرضا شکوهی، رهبر گروه «ستاره سرخ» و حسین عزتی یکی از اعضای آن گروه آشنا شد و مطالعات و آموزش های خود را در زمینه های مارکسیستی، به ویژه ماتریالیسم تاریخی، با کمک این سه نفر که عناصر تئوریک نسبتاً ورزیده ای بودند، تکمیل کرد. وی مدعی بوده که تا این زمان هنوز مذهبی مانده و نماز هم می خوانده است. میثمی می گوید: «[در زندان] بچه ها می گفتند شاید از سوی ساواک تعمدی در کار بوده باشد که عزتی را با شهرام همراه کنند.»^(۲) در اثر برخوردهایی که اصطلاحاً «چپ روانه» نام گرفته بود و بارزترین نشانه آن برخورد خشن با پلیس بود، یکی دو بار تنبیه شد. هنگام برخورد انتقادی دوستانش در این خصوص، با «لفاظی»، «پشت هم اندازی» و «توضیحات آسمان - ریسمانی»، اعمال چپ روانه خود را توجیه می کرد؛ به همین جهت بین گروهی از زندانیان به «تقی قمپز» معروف شد! در جریان یک بازرسی پلیس، از تقی شهرام و حسین عزتی، یادداشت هایی به دست آمد که موضوع

ص: ۵۵۳

۱- پرونده تقی شهرام: اظهارات وی در دادگاه. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۹۱.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۲۷۴.

آن، تدارک یک اعتصاب در زندان بود؛ به همین جهت این دو تن از تهران به زندان نوساز و مجهز ساری انتقال یافتند. قبل از تبعید، از اداره زندان ها نامه محرمانه ای برای زندان ساری ارسال شد؛ و حکایت از آن داشت که «آنها زندانیان شدیداً اخلاص گرا و اعتصاب راه بیندازی هستند که محیط زندان ها را به هم می زند [و] آرام نمی گیرند. شدیداً مراقب آنها باشید که فرار نکنند؛ روحیه مقاومت شان را بشکنید و...» (۱) وحید افراخته در مورد آشنایی با تقی شهرام می گوید: «تقی شهرام را من اولین بار در تابستان ۵۳ در منزل مختاری دیدم، این فرد در گذشته رده ی بالایی در گروه نداشته ولی پس از فرارش از زندان به رده های بالا رسید. پس از معدوم شدن رضا رضایی عملاً رهبری گروه را به چنگ گرفت و کارها را قبضه کرد. عامل اصلی مارکسیست شدن گروه، او بود. مطالعات مارکسیستی و سیاسی زیادی دارد و می تواند مسائل سیاسی و اقتصادی را تحلیل نماید. فردی است مغرور و جاه طلب، به سختی به عیوب افراد حمله می کند و عیوب خود را پنهان می نماید، از نظر امنیتی بسیار محتاط است و بیش از حد برای حفظ خود می کوشد، وقت زیادی روی چک کردن و ضدتعقیب می گذارد، کارایی نظامی او نزدیک به صفر است، بیشترین تمایل او به کار سیاسی است. رهبری گروه بعد از رضا رضایی به طور کامل دست آرام و شهرام بود، آرام در تهیه نشریه داخلی، نشریه امنیتی شرکت داشت، ارتباط با مذهبی ها، هاشمی رفسنجانی، دکتر پیمان، طالقانی و... با او بود و به طور مستقیم یا غیرمستقیم در جریان کار آنها بود. (۲) عبدالله زرین کفش، از عناصر مرکزی سازمان، که سالیانی را با تقی شهرام زندگی کرده و با او در تشکیلات هماهنگی داشته، در خصوص شهرام، ویژگی های عمده اش و میزان نفوذ و تأثیرپذیری وی از حسین عزّتی و مصطفی شجاعیان می گوید: تقی غیر از اینکه یک کادر قدیمی و بالای سازمان و در ردیف احمد رضایی بود، یک تیپ تئوریک بود و در زندان هم آن طور که خودش تعریف می کرد با افراد تئوریک برخورد داشت؛ با مصطفی شجاعیان هم دوست بود. [...] [حسین] عزّتی، آن طور که تقی می گفت، تأثیرات تئوریک زیادی روی تقی گذاشته بود. تقی ی گفت در زمینه زیبایی شناسی (استتیک) مارکسیسم فوق العاده مطلع بود، به تاریخ مارکسیسم - لنینیسم خیلی آشنایی داشت و به ادبیات مارکسیسم هم فوق العاده مسلط بود و

ص: ۵۵۴

۱- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: صص ۲۵ - ۲۶.

۲- پرونده وحید افراخته.

تقی تحت تأثیر حفظیات او قرار داشت. فکر می‌کنم تقی دانش مارکسیستی خودش را بعد از مصطفی شجاعیان از طریق این شخص تکمیل کرده بود. (۱) تقی غرور خاصی داشت و به چیزی کمتر از رهبری قانع نبود. در اولین برخوردی که من با تقی شهرام داشتم (او را نمی‌شناختم) با او دعوایم شد. در خیابان شاه آباد [= جمهوری، بین مخبرالدوله و بهارستان] با هم قرار داشتیم؛ نحوه برخوردش چنان از موضع بالا بود که من نپسندیدم. (۲)

ستوان احمدیان اهل شاهی (قائم شهر) بود و پس از پایان دوره دانشگاه پلیس، به عنوان افسر نگهبان در یک کلانتری شروع به کار کرد. بعد از دو سال اشتغال در کلانتری، در اوایل سال ۵۰، به سمت افسر نگهبان در زندان ساری به کار گمارده شد. (۳) تقی شهرام و حسین عزتی، پس از ورود به زندان ساری، با ستوان احمدیان طرح دوستی ریختند، وی را با خود همراه کردند و پس از چندماه فرار خویش را عملی ساختند. احمدیان، به هنگام خروج از زندان، یادداشتی به جای گذاشت تا بر هر گونه احتمال تهدید و گروگان‌گیری خود از سوی زندانیان مهر بطلان بزند؛ و به عبارتی، پل‌های پشت سر خود را خراب کرد. احمدیان خود می‌گوید: [...] در شب فرارمان، زمانی که مرحله اول فرار به پایان رسید - یعنی مأمورین خلع سلاح شدند و مصادره سلاح‌ها به پایان رسید و آماده خروج از زندان بودیم، من - به طور غریزی و بدون اختیار - یک مرتبه به پشت میز کارم رفتم و شروع کردم به نوشتن آخرین حرف خود برای شهربانی و دولت. در آن لحظه، رفقا - تقی شهرام و حسین عزتی کمره ای - نیز نزد من آمده و یادداشت‌ها را تکمیل کردند: (۴)

«می‌دانم راهی که من انتخاب کرده‌ام، آینده‌اش مرگ است؛ اما من می‌روم و این لباس ننگین را ترک می‌گویم تا دیگر گرسنگان گرسنه نمانند.» (۵)

ص: ۵۵۵

۱- بیشترین دورانی که شهرام با عزتی گذراند و از او استفاده کرد، در زندان ساری بود. با مصطفی شجاعیان پس از فرار از زندان انس داشت و دوران بیشتری را با او گذراند؛ بخشی از دیدگاه‌های متعددی که شهرام در سطح سازمان و جریان مبارزه مطرح می‌کرد، از شجاعیان اخذ شده بود.

۲- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۳- گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: ص ۷.

۴- همان: ص ۳۵.

۵- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴؛ از متن اعلامیه سازمان؛ به این نکته باید توجه کرد که احمدیان در بیان انگیزه خود، که بی‌تردید القا شده تقی شهرام و همبند مارکسیست وی بوده است، مسئله‌ای اقتصادی را بیان می‌کند و هیچ نشانی از ایدئولوژی رسمی آن روز سازمان در خود ندارد. این امر نشان می‌دهد که شهرام مراحل نخست تغییر ایدئولوژی را در زندان ساری از سر گذرانده است.

در این عملیات تعداد ۲۲ قبضه سلاح کمری رولور «اسپرینگ فیلد» آمریکایی، ۹۰۰ تیر فشنگ کالیبر ۳۸، یک دستگاه بی سیم دستی، چهار عدد دست بند و یک عدد پابند ربوده و به غنیمت برده شد. (۱) جمع فراریان نخست به سمت شاهی (قائم شهر) حرکت کردند؛ و احمدیان در آنجا، ضمن آخرین دیدار با پدرش، اتومبیل فرار را تعویض می کند. (۲) در مسیر ساری به تهران، حسین عزتی از جمع جدا می شود تا به دوستان و یارانش پیوندد. پس از ورود به تهران، دومین اتومبیل فرار را نیز در خیابان خورشید دروازه شمیران رها می کنند؛ که پس از چهار روز کشف می شود. (۳) میثمی می گوید: «شهرام در زندان هم خیلی کنجکاو بود و روحیه اطلاعاتی داشت... به خاطر همین روحیه کنجکاو، اطلاعاتش در زندان زیاد شد و بعد که فرار کرد و بیرون رفت، باهوش و فراستی که داشت، تمام مسائل را درآورد و اشخاص [سازمان] را شناسایی کرد و به بالاترین رتبه سازمانی رسید.» (۴) وحید افراخته درباره سرنوشت امیرحسین احمدیان تا هنگام خروج از کشور چنین می نویسد: ... درباره امیرحسین احمدیان: من این شخص را هرگز ندیده ام - پس از فرار از زندان ساری به اتفاق تقی شهرام، به گروه مجاهدین پیوست. تقی شهرام می گفت حدود ۲ ماه در زندان با او کار کرده تا توانسته او را آماده فرار کند. گویا به بهانه درس خواندن، احمدیان نزد آنها می رفته - احمدیان فردی بوده که تا مدتی تحت تأثیر تلقین های مذهبی تقی شهرام واقع شده و مقداری نیز از برخی صفات لوطی منشی و جاهل مسلکی او سوءاستفاده شده است. گویا یکی از مشکلات او در پیوستن به گروه علاقه اش به یک زن (احتمالاً هرجایی) بوده - این طور که از حرف های شریف واقفی برمی آید، مدتی احمدیان تحت مسئولیت او بوده است. سپس با اسم مستعار صادق او را به خارج می فرستند. در مرز افغانستان ناگهان احمدیان با پلیسی که از همدوره ای ها و آشنایانش بوده برخورد می کند، کیسول سیانور را در دهانش می گذارد ولی افسر پلیس متوجه او نمی شود و او از ایران خارج می شود. به او توصیه کرده اند خاطرات دوران

ص: ۵۵۶

۱- همان: همان صفحه.

۲- خلاصه پرونده ها...: احمدیان، امیرحسین.

۳- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴.

۴- میثمی، آنها که رفتند: ص ۸.

پلیس بودنش را به منظور استفاده تبلیغاتی بنویسد. گویا در آموزش های تشکیلاتی از خود استعداد خوبی نشان داده است. مدتی در ایران با عالم زاده هم کلاس بوده، بهرام آرام می گفت یک روز عالم زاده که فرد بددهن و هرزه ای است به احمدیان که با نام مستعار (تیمسار) از او اسم برده می شد چای تعارف می کند. احمدیان می گوید نمی خواهم، عالم زاده می گوید به (...فلانم) احمدیان خیلی ناراحت می شود و انتظار این حرف رکیک و زشت را نداشته و بعد می گوید اگر عضو گروه نبودی و این حرف را می زدی الآن آن قدر کتکت می زدم که به حال مرگ بیفتی اخیراً تقی شهرام می گفت، باید احمدیان را وارد مرکزیت شاخه خارج از کشور کرد. احتمالاً روی او به عنوان یک کادر نظامی خوب و سیاسی متوسط حساب می کنند. (۱)

ص: ۵۵۷

۱- پرونده امیرحسین احمدیان.

به دنبال دستگیری های گسترده ای که از اسفندماه ۱۳۵۱ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ صورت گرفت و در پی فرار موفق تقی شهرام از زندان ساری، رهبری سازمان - و عمدتاً رضا رضایی - تصمیم گرفت جوّ مایوس کننده و زیر ضربه را بشکند و با انجام یک عمل نظامی، افکار عمومی را متوجه ادامه موجودیت فعال خویش کند. بدین منظور، پس از شناسایی های جزئی، قرار شد که یک سرهنگ آمریکایی ساکن خیابان وزرا ترور شود. تا زمان عمل و پس از آن (یعنی تا انتشار روزنامه های روز بعد) برای هیچ یک از اعضا و مسئولان سازمان، نام این سرهنگ و سمت وی مشخص نبود. ترور توسط علیرضا سپاسی آشتیانی (ضارب) و وحید افراخته (راننده موتور سیکلت) صورت گرفت. اسلحه ای که برای این عملیات انتخاب شده بود، یکی از سلاح هایی بود که تقی شهرام و ستوان احمدیان از زندان ساری ربودند. پیش از این، معمول چنین بود که اعلامیه ترور از قبل آماده می شد تا در محل عملیات نیز توزیع و پخش شود؛ لیکن در مورد اخیر، چون هویت مقتول مشخص نبود، تصمیم گرفته شد که پس از اعلان رژیم، اعلامیه عملیات چاپ و پخش شود. مطبوعات، فردای روز ترور گزارش های تفصیلی و مصور این عملیات را منتشر ساختند. کیهان در روز یکشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۲ این خبر را درج کرد: ... ساعت شش و سی دقیقه بامداد روز شنبه ۱۲ خرداد ماه «کلنل [لوئیس.ل.] هاوکینز» مستشار آمریکایی، که مطابق معمول از خانه خود واقع در کوچه سیمرخ خارج شد تا با اتومبیل مستشاری آمریکا به محل کار خود برود، در ۵۰ قدم پایین تر از خانه اش، دو مرد از خم کوچه «رامونا» بیرون آمدند و راه را بر او بستند و متعاقب آن، یکی از آنها با رولوری که در دست داشت بر روی کلنل آتش گشود؛ از سه گلوله ای که به طرف کلنل هاوکینز شلیک شد، دو تا به مغز و یکی به سینه او اصابت کرد و مستشار آمریکا [بی.] بر روی زمین در غلطید.

دو خرابکار، پس از سوء قصد، سوار بر موتور شده در امتداد کوچه رامونا متواری شدند [...] همسر کلنل هاوکینز، بعد از وقوع سوء قصد، بالای سر شوهرش رسید؛ چشم های خون آلود او را بست و پتویی [را] که از منزل آورده بود، بر روی جسد انداخت و مات و مبهوت به خانه خود باز گشت. (۱)

ص: ۵۵۹

خبر مطبوعات آشکار ساخت که سمت وی معاونت اداره مستشاری آمریکا در ایران بوده است. متن اعلامیه سازمان، تحت عنوان «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶» در سالگرد ۱۵ خرداد انتشار یافت و در انتهای اطلاعیه، در یک کادر کوچک، نوشته شده بود: «۱۵ خرداد ۵۲ برابر با دهمین سالگرد جنایت خونین شاه».^(۱) در اطلاعیه سازمان چنین آمده بود: «این اعدام تنها یک پاسخ کوچک بود به خون‌هایی که تنها در طی دو سال، جلادان بدمست شاه - این جرثومه کثافت و پلییدی - و به فرمان اربابان آمریکایی در تهران و اهواز و سنندج از پیکر فرزندان خلق بر زمین ریخت... پاسخی بود به خون‌های سرخی که در ۱۵ خرداد خونبار بر کفپوش خیابان‌ها پاشید. پاسخی است به حضور ده هزار مستشار آمریکایی و انگلیسی در ایران... ما همان طوری که خود را آماده تدارک نبرد بر علیه امپریالیسم و در رأس همه امپریالیسم آمریکا می‌سازیم، در مقابل جنایت‌های روزافزون دولت نیز آرام نخواهیم نشست.»^(۲) در این اطلاعیه همچنین اشاره شده بود که «کیف دستی پر از مدارک و اطلاعات» سرهنگ هاو کینز به دست سازمان افتاده است.

ص: ۵۶۰

۱- اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶.

۲- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۳، تیرماه ۵۲: ص ۳.

محسن اسلامی، فرزند کهنتر «حاج شیخ عباسعلی اسلامی»، در یک ارتباط فعال دانش آموزی دستگیر شد و دفاعیه مهدی رضایی از او به دست آمد. وی در بازجویی اظهار داشت که دفاعیه مزبور را از یک معمار به نام مهدی تقوایی در یک جلسه مذهبی گرفته است. مهدی تقوایی، در زمان اعتراف محسن اسلامی، فعالترین رابط مردمی با رضا رضایی بود؛ وی به اتفاق محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی، «خانه چاپ» سازمان را - که در زیرزمین منزل خلیلی دزفولی بود - اداره می کردند. مجموعه دفاعیات عکس دار مجلده معروف در همین خانه چاپ، تهیه گردید. این کتاب دارای مقدمه ای طولانی بود که مصطفی شاعیان آن را نوشته بود؛ و برای نخستین بار، پیام های سران سازمان در انتهای آن به چاپ رسیده بود. رضا رضایی، به دفعات، به منزل مهدی تقوایی واقع در یکی از کوچه های خیابان غیاثی، رفت و آمد داشت. در نیمه شب ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۲، که مأموران کمیته مشترک، به طور ساده، برای دستگیری مهدی تقوایی به در خانه او مراجعه کردند، رضا رضایی در ایوان خانه مشغول خوردن شام (نان و پنیر و هندوانه) با مهدی و همسرش ناهید بود؛ زنگ در که به صدا درآمد، همسر مهدی تقوایی به پشت در رفت و در جواب سؤال شوهرش که چه کسی دم در است، با صدای بلند پاسخ داد: «چیزی نیست؛ ساواکی ها هستند.» به محض شنیدن صدای ناهید، رضا خود را به پشت بام رساند و از آنجا به کوچه پشت خانه پرید؛ که پای وی نیز در این حادثه شکست. او کشان کشان خود را به داخل خیابان غیاثی رساند و در زیر یک اتومبیل فولکس واگن مخفی شد. مأموران که صدای دویدن و پریدن را شنیده بودند، به داخل خانه هجوم بردند و یکی از آنها خود را به پشت بام رساند و گلوله ای هوایی شلیک کرد. یک پاسبان، که در منطقه مشغول گشت بود، با شنیدن صدای گلوله، به سمت صدا دویدن آغاز کرد. رضا رضایی، به تصور اینکه او را یافته اند، با شلیک یک گلوله به سر خود، به زندگی خود پایان بخشید. فرار تقی شهرام و ستوان احمدیان از زندان ساری و ترور مستشار آمریکایی، پلیس سیاسی رژیم را سخت به تنگنا انداخته بود. کشته شدن رضا رضایی، و مقارن همان ایام، ضربه هولناک به «گروه نادر شایگان» (جبهه دمکراتیک خلق ایران)، که مصطفی شاعیان نیز در رهبری آن حضور داشت و مصاحبه

راديو - تلویزیونی احمد رضا کریمی و فاضل البصام (مصلحتی)، شکست و دغدغه رژیم را جبران کرد.

فقدان رضا رضایی آغازی شد بر پایان یک دوره از حیات سازمان؛ دوره ای که با احمد رضایی شروع شده بود و به رضا رضایی ختم گشت. دوره جدید با حضور مؤثر تقی شهرام آغاز شد و به مرگ آشکار و رسمی هویت و ظاهر اسلامی سازمان انجامید. (۱)

مصطفی شاعیان کیست؟

اشاره

از آنجا که رابطه رضا رضایی و مصطفی شاعیان از یک سو و تأثیرگذاری شاعیان بر تقی شهرام از سوی دیگر، نقش تعیین کننده ای در روند فعالیت های سازمان داشته و در نگارش برخی متون سازمان و آینده تغییرات ایدئولوژیک نقشی مهم ایفا کرده است، در اینجا بر زندگی او مروری خواهیم داشت. مصطفی شاعیان، در محله آب انبار معیر جنوب شهر تهران، به سال ۱۳۱۵، در خانواده ای کم درآمد متولد شد و در کودکی پدرش را از دست داد. در نوجوانی، شب ها در کارگاه های خصوصی به کار می پرداخت و همزمان در هنرستان صنعتی تهران درس می خواند. در سال ۱۳۳۷ در هنرسرای عالی فنی تهران (نارمک - علم و صنعت فعلی) در رشته مهندسی جوشکاری به تحصیل پرداخت؛ و در سال ۱۳۴۱ فارغ التحصیل شد. چون رتبه اول شده بود، بورسیه اعزام به آمریکا را برای ادامه تحصیل به وی دادند که نپذیرفت و در کاشان معلم شد؛ مدتی بعد اداره هنرستانی را که در آن تدریس می کرد، به عهده گرفت. چند سال بعد به تهران آمد؛ دو سال در هنرستان صنعتی هفت چنار و نزدیک دو سال دیگر در هنرستان نازی آباد تهران به تدریس ادامه داد. ضمن تدریس فنی، اغلب مباحث تاریخ و علوم اجتماعی را درس می گفت. خود نوشته است:

ص: ۵۶۳

۱- پیش از این مصطفی شاعیان این مرگ را پیش بینی کرده بود. شاعیان در تاریخ ۱۸/۴/۵۱، در ملاقاتی با یک منبع ساواک می گوید: «افراد نهضت آزادی (مجاهدین) بدون اینکه بدانند یک نقش بزرگ تاریخی را ایفا می کنند که حکومت را از دستگاه بگیرند و تحویل کمونیست ها بدهند و افراد پیشرو هستند. بجای اسامی مارکس و انگلس و یا لنین از نام محمد و علی استفاده می کنند و در اصل با ما فرقی ندارند و بهترین مسئله در تحلیل نهایی، اعتقاد به مالکیت است که اینها ندارند و من یقین دارم که بهترین چهره ها و انقلابی ترین آنها بزودی در جریان حوادث از بهترین کمونیست ها خواهند بود.» پرونده شاعیان، ص ۲۹۶.

من سال ها و حتی روینده ترین روزگار زندگی ام را در گورستان ها و به ویژه در پهنه خاموش مسگرآباد پلکیده ام؛ و بی اندوهمندی. ولی من در مسگرآباد مدفون نشدم. رویدادهای

زندگی اجتماعی، مرا به سوی مسگرآباد هل دادند تا در آنجا مدفونم کنند. مرده من به دوش پاهایم به پهنه مسگرآباد افتاد لیکن، جادوی دیالکتیک را نگر: مسگرآباد مرا زنده از میان گورها بیرون انداخت. (۱) از نوجوانی، به عضویت «حزب پان ایرانیزم» درآمد. در جریان واقعه سی ام تیرماه ۱۳۳۱ از این حزب جدا شد؛ لیکن گرایش های ناسیونالیستی افراطی را از دست نداد و با تنی چند از دوستان همکلاس و هم محل خود جرگه ای چند نفری را سامان داد که شعار اصلی آن، «ایران برتر از همه» بود. از طریق مطالعات خویش، رفته رفته به سوی مارکسیسم کشیده شد. دور و بر آغاز دهه ۱۳۳۹ بود که با جریان بی نامی، که بعدها نیک طبعان (۲)، بدان نام «مارکسیست های آمریکایی» را دادند آشنا و همبسته شدم. در این جریان نیز هرگز از «تنگ نظری های ملی» پالوده نشدم. زمانی که «جنگل» را نوشتم، البته دیگر «مارکسیست های آمریکایی» هم وجود عینی نداشتند. با این همه، ارزش های چیره بر اندیشه من، هنوز از مایه های «ناسیونالیستی» خود پالایش نیافته بود؛ لیکن در روند جنگل و به دنبال آن، دیگر رفته رفته دریچه نوینی به رویم گشوده شد که گمان می کنم که از «تنگ نظری های ملی» مایه نگرفته باشد. (۳) در حدود سال ۱۳۳۹ شعاعیان با همکاری چند تن از دوستان اش، جزوه «رساله ای در انتقاد از حزب توده» را نوشت. با شروع فعالیت مجدد جبهه ملی، شعاعیان در جبهه ملی دوم عضو شد و در سال های ۴۱-۱۳۴۰ به عنوان نماینده دانشجویان مراکز دانشگاهی تهران به اولین کنگره جبهه ملی دوم معرفی شد؛ و به این مناسبت جزوه ای تحت عنوان «نسل جوان و جبهه ملی» را با نام مستعار «سرباز» به تحریر درآورد و آن را به دکتر مصدق و کنگره تقدیم کرد. اعضای کنگره قرائت این رساله را «مصلحت» ندیدند؛ ولی برخی از دانشجویان، خود آن را تکثیر کرده، انتشار دادند. (۴) در سال ۱۳۴۲، شعاعیان برای سامان دادن «جبهه ملی سوم» با اغلب گروه ها و از جمله «نهضت

ص: ۵۶۴

۱- شعاعیان، مجموعه آثار...: ص ۹.

۲- منظور از «نیک طبعان» بیژن جزنی و یاران اوست.

۳- شعاعیان، مجموعه آثار...: صص ۱۰-۱۱.

۴- این جزوه به نام «چه نباید کرد؟» انتشار یافت.

آزادی ایران» تماس نزدیکی برقرار کرد. در همین اوقات بود که جزوه «تزی برای تحریک» را نوشت و آن را برای برخی از رهبران روحانی و از جمله امام خمینی (ره) ارسال داشت. در سال ۱۳۴۶ در شرح تضادهای جامعه و بیان تئوری «توده» و «طبقه»، نقدی بر کتاب انقلاب در انقلاب «رژی دبره» نوشت که مورد بحث اهل مبارزه قرار گرفت. شاعیان، از همان سال ها برای مبارزه با نظام حاکم و سرنگونی آن به متحد کردن مبارزان اصرار داشت؛ از همین رو به هر گروه و سازمان سیاسی که احساس می کرد دارای صداقت است، سرک می کشید؛ این گونه بود که اغلب نیروهای مبارز او را می شناختند. در سال ۱۳۴۷ کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل را نوشت و آن را به نوعی تدوین نمود که قابل انتشار علنی باشد. با این وصف، نه تنها ناشر از توزیع کتاب منع شد بلکه حساسیت ساواک نسبت به شاعیان بیشتر گردید و تحت نظر قرار گرفت. حضور مصطفی شاعیان در جریان مبارزه مسلحانه، بلافاصله پس از ماجرای سیاهکل احساس شد؛ چرا که وی در جزوه هایی به نام «چه نباید کرد» (در تأیید تئوریک پویان) و «چند خرده گیری ناب» (نقدی بر استراتژی و تاکتیک احمدزاده) حضور جدی خود را جلوه گر ساخت. در جریان نوشتن کتاب شورش (۱) بود که با همه امکانات ذهنی و ارتباطی اش به جریان مسلحانه پیوست و گروه مسلحانه «جبهه دموکراتیک خلق» را بنیان نهاد. در همان دوران (سال های ۵۱ - ۱۳۵۰) «گروه نادر شایگان» به او پیوست. جمعی از یاران وی و شایگان در تیرماه ۱۳۵۱ همراه با لو رفتن «طرح عملیاتی ذوب آهن» دستگیر شدند. در این زمان شاعیان در ارتباط مداوم و مرتب با چریک های فدایی و مجاهدین خلق بود و همه توان خود را صرف متقاعد کردن این دو گروه برای تشکیل یک جبهه مشترک می نمود، که خود آن را «جبهه رهایی بخش خلق» می نامید. شاعیان همواره و به خصوص در همان دوران، با جنبه های غلو شده برخی احساسات ضد مذهبی - به قول خودش - «کمونیست نما»ها در جدال بود؛ و به نظر می آمد که «حزب توده» و «سازمان انقلابی» را بیشتر در نظر داشت. آنها از شورش پرهیز کردند. در کارخانه های سیاست شوروی، که اینک چین هم بدان افزوده شده، به مزدوری رفتند... کمونیسم را مساوی «بی خدایی» گرفتند... ما اینک با خدا و دین و بسی از سنت های خلق در ستیز نیستیم. ما اینک به ویژه با ارتجاع - استعمار در

ص: ۵۶۵

۱- این کتاب را شاعیان در سال ۱۳۵۱ نوشت و بعدها دوبار در آن تجدیدنظر کرد و نام آن را به انقلاب تغییر داد. کتاب اخیر در زمان حیاتش، در ایتالیا توسط «انتشارات مزدک» چاپ و منتشر شد.

ستیزه ایم. و بنابراین، صرف نظر از جدایی آرمانی، می توانیم پاکبازانه با همه نیروهای

ضد استعمار - ارتجاع جبهه یگانه ای را سامان دهیم و با ارتجاع - استعمار بجنگیم. (۱) پس از ضربات سنگین به سازمان مجاهدین خلق (شهریور ۵۰ تا بهار ۵۱) شعاعیان همکاری نزدیکی را با رضا رضایی برای دوباره سامان دادن این سازمان آغاز کرد. این پیوند و همکاری در جریان بود که پس از ضربه اول در مرداد ۵۱، در خردادماه ۱۳۵۲، پیش از کشته شدن رضا رضایی، گروه شعاعیان توسط ساواک برای بار دوم ضربه شدیدی خورد. در جریان این ضربه نادر شایگان شام اسبی، حسن رومینا و نادر عطایی کشته و جمعی دیگر، به خصوص با لو رفتن آزمایشگاه نظامی گروه، دستگیر شدند. در ضربه اول، یکی از اعضای اصلی گروه به نام مهندس بهزاد نبوی که از مرتبین با سازمان نیز بود، دستگیر شد. (۲) پس از ضربه دوم، شعاعیان با سایر افراد گروه، یعنی فاطمه سعیدی (مادر شایگانها)، ناصر شایگان، ارژنگ شایگان، مرضیه احمدی اسکویی و صبا بیژن زاده و چند نفر دیگر به چریک های فدایی خلق ملحق شدند. پس از دستگیری فاطمه سعیدی و برخورد های نظری چریک های فدایی با نظریات شعاعیان، به خصوص آنچه وی در کتاب انقلاب (شورش) بیان داشته بود و نیز بها ندادن چریک های فدایی به آنچه وی در «نامه ای سرگشاده به چریک های فدایی خلق» عنوان کرده بود، ناگزیر از این گروه جدا (و از زاویه دید چریک ها، تصفیه) شد و به صورت منفرد - و صرفا در ارتباط حفاظتی با جریان مارکسیست شده مجاهدین خلق - زندگی مخفی خود را ادامه داد. سرانجام در صبحگاه ۱۶ بهمن ۱۳۵۴ در خیابان استخر تهران مورد سوءظن یک مأمور شهربانی واقع شد که گمان می کرد وی قاچاقچی مواد مخدر است، هنگام دستگیری اندک مقاومتی کرد ولی کاری از پیش نبرد و با سیانور خودکشی کرد. (۳)

ص: ۵۶۶

-
- ۱- شعاعیان - پیشین، ص ۱۳.
 - ۲- هفته نامه شاهد، ش ۱۲، آبان ۱۳۶۰، مصاحبه با بهزاد نبوی. محکومیت وی در دادگاه بدوی حبس ابد بود که در دادگاه تجدیدنظر به ده سال تبدیل شد. مهندس نبوی از سال ۵۱ تا ۵۷ در زندان به سر برد.
 - ۳- خلاصه پرونده ها...: شعاعیان، مصطفی.

نزدیکی و «رفاقت» مصطفی با نیروهای مذهبی، به خصوص عناصر و اعضای سازمان مجاهدین خلق، مسبوق به سابقه است. همان طور که در مرور به زندگی سیاسی شعاعیان نیز ملاحظه شد، عنصر «ناسیونالیسم» در تفکر وی ثابت ماند؛ لیکن نه از نوع گرایش به گذشته غیراسلامی ایران بلکه از نوع تعصب به ایران پس از اسلام. شاید - از میان نیروهای «چپ» - تنها فردی را که می توان به مصطفی شعاعیان تشبیه کرد، شکرالله پاک نژاد باشد که حتی معاشرت هایش در زندان نیز بیشتر با مذهبی ها بوده است تا با مارکسیست ها. (۱) در پاسخ به ادعای رژیم شاه مبنی بر «مارکسیست اسلامی» بودن مجاهدین خلق، این گروه متنی را تدارک دید که آن را - عینا - مصطفی شعاعیان (به توصیه رضا رضایی) نگاشت. عنوان متن چنین بود: «بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران در پاسخ به اتهامات اخیر رژیم شاه». بهزاد نبوی که از ابتدای دهه چهل و فعالیت در جبهه ملی دوم و سوم با شعاعیان آشنائی و همکاری داشت، (۲) طی یک مصاحبه پژوهشی، نقش شعاعیان را در این خصوص تشریح کرده است؛ وی می گوید: [...] یک روز مصطفی شعاعیان را دیدم که متنی نوشته بود. به من داد؛ آن را خواندم. در مورد پیوندهای اسلام و مارکسیسم بود و مقایسه کرده بود گفته های مارکس و پیامبر اسلام (ص) را و اینکه امام حسین (ع) این را گفته، لنین این را گفته و... همه مطالب متشابه

ص: ۵۶۷

۱- گفت و گوها: بهزاد نبوی.

۲- هفته نامه شاهد، ش ۱۲. بهزاد نبوی در مصاحبه با این هفته نامه می گوید: «... ما با یک عده از بچه هایی که در پلی تکنیک، در جبهه ملی با هم فعالیت می کردیم، ارتباطات سیالی داشتیم. رفت و آمد و کارهای سیاسی می کردیم... ارتباط مخفی داشتیم. در بین این همکاران، کسانی چون «مصطفی شعاعیان» و چند نفر دیگر که از نظر فکری، ماتریالیست بودند، و چند نفر دیگر از برادرها که مسلمان بودند، مصطفی شعاعیان شناخته شده ترین چهره این جمع مسلمان نبود و البته مارکسیست به مفهوم امروزی کلمه نبود و بسیاری از مارکسیست ها در تحلیل های خود او را مرتد می نامند... من با این عده در همان چارچوب فعالیت های جبهه [ملی] ای و با هدف، ارتباط سیاسی داشتیم. تا اینکه آن را به سال ۴۹ رساندیم و تصمیم گرفتیم که آن را تبدیل کنیم به یک کارگروهی و مسلحانه. در واقع یک گروه با این افراد با همان ترکیبی که در جبهه ملی بود، تشکیل دادیم. گروه شروع به فعالیت کرد تا در اواخر سال ۴۹ که توانست با مجاهدین خلق و بعدها با چریک های فدایی ارتباط برقرار بکند. از مجاهدین، خود من با احمد رضایی و حبیب رهبری ارتباط داشتم... سمپاتی پیدا کردم به سازمان و اگر بیرون می ماندم چه بسا [از گروه شعاعیان] جدا می شدم و می پیوستم به سازمان مجاهدین خلق... در سوم مرداد ۵۱، دستگیر شدم و به زندان رفتم، در رابطه با همان فعالیتی که با آن گروه [شعاعیان] داشتم.»

را گد کرده بود. گفتم: مصطفی! این نوشته چیست؟ او گفت: «بچه‌ها (مقصودش رضا رضایی [بود]) به من گفته اند تو یک چیز تهیه کن در جواب

دادستان [نظامی] و تبلیغات رژیم...» من گفتم: [در] این چیزی که تو نوشته‌ای، می‌خواهی بگویی که اسلام و مارکسیسم یکی است. شاعیان گفت: «جونِ مولا (تکیه کلام شاعیان بود) می‌گویند که این کم است، زیادش کن!... در بخشی از این اعلامیه آمده است: «آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه می‌زند، درست همان دستورهایی را انجام داده است که اسلام گفته است... اسلام دشمنِ ستمگر به مارکسیسم دشمنِ ستمگر ارج می‌گذارد.»^(۱) پیش‌تر نیز - در بیان حوادث اواخر سال ۵۱ و اوایل ۵۲ - ذکر شد که مقدمه مجموعه مدافعات مجاهدین خلق را نیز مصطفی شاعیان نوشته بود.

ص: ۵۶۸

۱- طاهری، جنگ چریکی...، ص ۱۵۲.

«گروه ابوذر»

وقوع یک اتفاق در تیر ماه ۱۳۵۲ فصل جدیدی را در بحران های ناشی از اتخاذ مشی مسلحانه گشود. چند جوان مسلمان پرشور، پس از دست زدن به چند عملیات مسلحانه بعضا غیرقابل توجیه، در حین اقدام به آخرین عملیات خود، به چنگ ساواک افتادند. خیر این بود که سه نفر از جوانان نهایند، مسلح به اسلحه سرد - نیمه شب ۲۷ تیر ۵۲ - در بازار قم به «سرپاسبان مدنی»، که در حال آب خوردن از شیر آب بازار بوده، حمله کردند و پس از ربودن اسلحه وی، او را به قتل رساندند. این سه نفر در حمله دو پاسبان دیگر، که در همان حوالی پست می داده اند، از پا در می آیند و دستگیر می شوند؛ و در بازرسی بدنی از آنها اسم و آدرس منزل آیه الله ربانی شیرازی به دست می آید. (۱)

آیه الله ربانی را همان نیمه شب دستگیر کرده، به شدت شکنجه نمودند. در جریان بازجویی اولیه از سه جوان نهایندی، آنها اعتراف کردند که به همراه چند جوان دیگر، گروهی به نام «ابوذر» در نهایند

تشکیل داده اند. آقای ربانی و سری اول دستگیرشدگان «گروه ابوذر» را به کمیته مشترک در تهران انتقال دادند. در جریان بازجویی های تکمیلی، بقایای گروه نیز دستگیر شدند.

ص: ۵۷۱

۱- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۲۷/۴/۱۳۵۲: صص ۱ و ۲. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴. هفت هزار روز...، ج ۱: ص ۵۵۶.

به فاصله کمتر از یک ماه پس از دستگیری جوانان نهاوندی «گروه ابوذر»، در تاریخ ۲۲ مرداد ۵۲، با حکم «کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی شهرستان قم» بیست و پنج نفر از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند. این عده عبارت بودند از: آیات و حجج اسلام: ۱- حسینعلی منتظری ۲- عبدالرحیم ربانی شیرازی ۳- حسن صانعی ۴- احمد جنتی ۵- محمدعلی گرامی ۶- احمد منتظری قمی ۷- نعمت الله صالحی نجف آبادی ۸- علی مشکینی ۹- صادق خلخالی ۱۰- محمدصادق کرباسچی تهرانی ۱۱- علی اصغر احمدی ۱۲- احمد آذری قمی ۱۳- ابوالقاسم خزعلی ۱۴- یحیی انصاری شیرازی ۱۵- محمد مهدی ربانی املشی ۱۶- محمد جعفری گیلانی ۱۷- فتح الله امید نجف آبادی ۱۸- محسن عندلیب ۱۹- محمد یزدی ۲۰- عبدالمجید معادیخواه ۲۱- محمد عبایی ۲۲- سید عبدالحمید مولانا ۲۳- محمد فاضل لنکرانی ۲۴- محمد مؤمن ۲۵- عباس محفوظی. (۱) سرانجام در سی ام بهمن ماه ۱۳۵۲ مطبوعات رژیم اعلام کردند که شش تن از متهمان پرونده قتل «سرپاسبان مدنی»، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به اعدام محکوم و تیرباران شدند. جرایم این افراد چنین اعلام شده بود: تخریب سینما تاج و انفجار ساختمان سازمان زنان نهاوند، به آتش کشیدن اتومبیل های ژاندارمری و شرکت تعاونی روستایی نهاوند، قتل [ناخواسته و بدون قصد قبلی] «محمود مؤمنی» [رباخوار منفور نهاوندی] و قتل [ناخواسته] «سرپاسبان مدنی» [در حین خلع سلاح وی]. (۲) اعدام شدگان عبارت بودند از: ۱- عبادالله خدا رحمی متولد سال ۱۳۲۸ / بیست و چهار ساله

۲- حجت الله عبدلی متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله ۳- بهمن مُنِشَط متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله

ص: ۵۷۲

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: صص ۴ و ۸؛ در متن صورت جلسه کمیسیون مزبور نام ۲۴ نفر قید شده و اسامی «فتح الله امید نجف آبادی» و «فاضل لنکرانی» در آن نیامده؛ و در عوض نام «محمد محمدی گیلانی» ذکر شده است. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج اول: صص ۵۵۶ و ۵۶۰ و ۵۶۱. با اینکه آقایان ربانی شیرازی (مرتبط با گروه ابوذر)، معادیخواه و جعفری گیلانی (به اتهام شرکت در جلسات انصارالحسین و انصارالمهدی و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق) در زندان به سر می بردند، لیکن نظر به تداول و عرف کمیسیون یاد شده، حکم تبعید آنها نیز صادر گشته است.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۰/۱۱/۱۳۵۲: صص ۱ و ۲. کرباسچی، هفت هزار روز...: ص ۵۸۵؛ در این مأخذ به جای «شرکت تعاونی روستایی»، «سازمان اصلاحات ارضی» درج شده است که اشتباه است. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۴- روح الله سيف متولد سال ۱۳۳۲ / بیست ساله ۵ - ولی الله سيف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله ۶ - ماشاء الله سيف متولد سال ۱۳۳۳ / نوزده ساله (۱) پس از پیروزی انقلاب، سازمان بدون ارائه هیچ سند معتبری، این گروه را وابسته به خود معرفی نمود و «زندگی نامه و دفاعیات شهدای گروه ابوذر» را در بهار سال ۵۸ انتشار داد و صریحاً روی جلد آن عبارت «وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران» را درج کرد. عبادالله خدا رحمی (۲) در تبیین حرکت «گروه ابوذر» و بیان انگیزه خود در مبارزه، ضمن دفاعیات در دادگاه نظامی رژیم، چنین اظهار داشت: [...] از نزدیک با توده مردم تماس داشتم و از فقر مادی و معنوی آنها رنج می بردم. از طرف دیگر به علت آشنایی با اسلام انقلابی و مطالعه قرآن و نهج البلاغه و تحت تأثیر درخشش تابناک مبارزه مسلحانه مجاهدین خلق ایران، چاره نجات این مردم را جز در مبارزه مسلحانه ندیدم. مسائل مختلفی ذهنم را مشغول می کرد: علت فقر و محرومیت توده ها چیست؟ چرا رژیم نتوانست آیه الله خمینی را تحمل کند و او را تبعید کرد؟ مگر می شود در برابر این تبعیض ها ساکت نشست؟ لذا با برادران مجاهد حاضر در اینجا تصمیم به تشکیل گروهی گرفتیم با مشی مسلحانه و به نام «ابوذر». (۳) در جریان مدافعات دادگاه نظامی، خدا رحمی و منشط - به نوعی - توضیح درباره اتهامات را بین خود تقسیم کرده بودند. خدا رحمی درباره انفجار در «سازمان زنان نهان» و قتل «محمود مؤمنی» می گوید:

اما راجع به انفجار سازمان زنان نهان، با سالن های متعدد و دستگاه عریض و طویلش؛ کار این جور سازمان ها و مؤسسات، آن هم در یک شهر کوچک مثل نهاوند، چیست؟ جز فرهنگ زدایی؟ جز قالب کردن فرهنگ بیگانه توی این مملکت؟ می خواهند زنان ما را

ص: ۵۷۳

۱- خلاصه پرونده ها... ذیل همین اسامی.

۲- نامبرده کشتی گیر بوده خود در مدافعاتش می گوید: «در سال ۴۶ به ورزش کشتی پا گذاشتم و در سال ۴۸ مدال طلای قهرمانی ایران را در استادیوم صدهزار نفری دریافت کردم.» به نظر می رسد در متن منتشره سازمان به هنگام تدوین، مطالبی اضافه شده است. از جمله توجه نشده که استادیوم صدهزار نفری در سال ۵۳ بهره برداری شد.

۳- زندگینامه و دفاعیات...: صص ۲۲ - ۲۳. با توجه به انتشار کتاب توسط سازمان، و سایر قرائن، ذکر نام سازمان به دفاعیات اضافه شده است.

بی شخصیت کنند؛ از آنها عروسک های مصرف کننده بسازند.[...] با کشتن شخصیت انقلابی زن می خواهند نسل ما را نسل نابود و نفرین شده ای کنند. ما سازمان زنان را به عنوان سمبل چنین توطئه ای منفجر کردیم.(۱) و درباره قتل «محمود مؤمنی» - پس از به کار بردن تعبیراتی چون «سرمایه دار و نزول خوار منفور»، «دُخا» یعنی سگ، «زالو» و... - می افزایشید: [...] کسی حق ندارد مال مردم را از این زالوها بگیرد و در جهت خود مردم مصرف کند؟ تازه ما قصد کشتن او را نداشتیم؛ می خواستیم پول اسلحه و مهمات را از او بگیریم و در راه خدا و خلق استفاده کنیم؛ اما مقاومت کرد و در شرایط اضطراری کشته شد.(۲) در این خصوص، بهمن منشط نیز در جواب به سؤال رییس دادگاه که «مگر وضع مالی تان خراب بود که می خواستید از او پول بگیرید؟» چنین می گوید: به پول او هم احتیاج شخصی نداشتیم؛ وضع مادی مان هم خراب نبود. ما پول او را، که در واقع پول مردم بود، می خواستیم؛ تا با آن اسلحه و مواد منفجره تهیه کنیم.(۳) علت قتل «سرپاسبان محمدرضا مدنی»، در دفاعیات بهمن منشط، بدین گونه توضیح داده شده است: در مورد خلع سلاح پاسبان قم؛ ما قبلاً سه بار محل را شناسایی کردیم. به هیچ وجه قصد قتل خود پاسبان را نداشتیم؛ فقط سلاحش را می خواستیم ولی به علت مقاومت او - متأسفانه - جریان منجر به قتل شد.(۴) به آتش کشیدن اتومبیل های «شرکت تعاونی روستایی نهاوند» نیز بدین نحو توجیه می شود: اما راجع به ماشین های شرکت تعاونی روستایی؛ توی این مملکت، دروغ و ریا و توطئه در هر کاری به چشم می خورد. اینها شرکت های تجاوز به روستایی هستند نه تعاون! هدف شان این است که همان چندرغاز درآمد روستاییان ما را نیز به طرف بازارهای سرمایه داری غرب بکشند؛ می خواهند مردم ما را محتاج کالاهای بنجل خودشان بکنند و بازارهای شان را توسعه دهند.(۵) پارادوکس و ناهمخوانی دو قتل رخ داده در عملیات «گروه ابوذر»، به ویژه کشته شدن ناخواسته

ص: ۵۷۴

۱- همان: صص ۲۳ - ۲۴.

۲- همان: ص ۲۴.

۳- همان: ص ۳۴.

۴- همان: ص ۲۹.

۵- همان: صص ۲۹ - ۳۰.

پاسبان در قم با ذهنیاتی که از مبارزان و مجاهدان، در سطح جامعه و فعالان مبارزات، به خصوص طیف خارج از کشور، شایع بود، عوارضی در پی آورد که قابل توجه است. نشریه پیام مجاهد، که سخنگو و ارگان غیررسمی مجاهدین خلق در خارج از کشور بود ولی رسماً به عنوان ارگان نهضت آزادی خارج از کشور انتشار می یافت، به تناقض گویی و «جعل خبر» ناگزیر شد! نخستین واکنش این نشریه در برابر اخبار مربوط به قتل پاسبانی در قم و دستگیری جوانان نهان این بود که اصل ماجرا را توطئه ای از سوی ساواک و رژیم شاه وانمود کرد. پیام مجاهد در مقاله ای با عنوان «توطئه ای دیگر» مدعی شد که: [...] پاسبان مقتول از طرفداران جدی و مسلم آیه الله خمینی بوده است و به همین جهت چندین بار به نقاط دور دست تبعید شده بود؛ و باز به همین دلیل، بین مردم محبوب و با حسن شهرت بوده است. در این صورت چگونه ممکن است انقلابیون به او حمله کنند؟! (۱) و درباره جوانان دستگیر شده نیز نوشت: [...] سه نفر مهاجم هیچ کدام اهل قم نبوده و نیستند و هر سه ساکن نهانند بوده و با ماشین «دکتر نهاوندی» رییس دانشگاه پهلوی شیراز به قم آمده اند. (۲) پیام مجاهد در تحلیل خود نتیجه می گیرد که اصل ماجرا توطئه رژیم بوده است؛ به این دلایل: ۱- برانگیختن حس تنفر مردم نسبت به انقلابیون به خصوص مجاهدین؛ ۲- داشتن بهانه موجهی برای دستگیری آیه الله ربانی شیرازی و جمع کثیری از طلاب مبارز؛ ۳- اعلام خطر به مأمورین خود که هر کس در صف مردم قرار گیرد، چنین سرنوشتی در انتظارش خواهد بود؛

۴- لکه دار کردن انقلابیون در انظار مردم که اینها افراد بی گناه را بدون دلیل می کشند؛ ۵- اعدام های انقلابی را که توسط انقلابیون [انجام] می شود (نظیر اعدام [سرتیپ] طاهری) در نظر مردم با کشتن پاسبان مذکور یکی جلوه دادن و... (۳) آثار منفی اجتماعی عملیات آخر گروه، بدان حد بود که حتی پس از اعدام اعضای «گروه ابوذر» و روشن شدن زوایای مختلف پرونده آنان، باز انتشار و تأکید بر آن گونه توجیحات و تفسیرهای «مردم پسندانه» ادامه یافت. پیام مجاهد، در اسفند ۵۲ و فروردین ۵۳، طی مقالاتی با عنوان «اعدام گروه

ص: ۵۷۵

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۴، شهریور ۱۳۵۲: ص ۴.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان: همان صفحه.

نهادند» و «گروه ابوذر» همچنان بر توطئه شمردن و ساختگی دانستن ماجرای آخرین عملیات این گروه پای فشرد. برخی از این مبارزین، در واقع متهم به قتل پاسبانی در قم بودند. این پاسبان، در حقیقت، به دست خود رژیم و به علت عدم شلیک به سوی مجاهدین کشته شده بود؛ ولی رژیم همین را بهانه قرار داد و عده ای را دستگیر و شکنجه و تبعید نمود؛ از جمله آیه الله ربانی شیرازی را. شش نفر دیگری که در این ماجرا دستگیر می شوند، مدت ها در زیر شکنجه سازمان امنیت قرار گرفته و روش شکنجه تا حد مرگ (طرح «هلمز») در مورد ایشان اجرا شد؛ و آنان در حقیقت در زیر شکنجه شهید شدند. (۱) [...] چگونه می شود یک گروه [= ابوذر] را نابود کرد، بی آنکه دلیلی باشد؟! برای همین دستگاه مشترک توطئه سازی ایران و اسرائیل و آمریکا به کار افتاد... قربانی این توطئه «پاسبان محمدرضا مدنی» بود. «مدنی» از مقلدین آیه الله خمینی و طرفدار مجاهدین و روحانیون مبارز قم بود و در بین مردم محبوبیت داشت. صبح روز ۲۷/۴/۵۲ سه نفر از مأموران سازمان امنیت، به عنوان «انقلابی»، با چاقو به «پاسبان مدنی» حمله می کنند و پس از کشتن او و مصادره اسلحه اش همانجا می ایستند و حتی از اسلحه ای هم که داشتند استفاده نمی برند تا مأمورین برسند و آنها را دستگیر کنند. (۲)

واقعیت قضیه این بود که تحت تأثیر فضای هیجان آلود گرایش به مبارزه مسلحانه، چند جوان که نه تحصیلات کافی داشتند و نه از مطالعات سیاسی - اجتماعی بهره برده و به گونه ای دیگر مبارزه را تجربه کرده بودند، به صرف اخلاص و اعتقادشان و به تشخیص خویش اقداماتی کردند که در آخرین آنها به دلیل عدم تجربه و دقت کافی، به ناچار مرتکب عملی شدند که مطابق با اصول شرعی و انسانی نبود و خود اعضای گروه نیز از آن نادم بودند ولی موجب بهره برداری رژیم شاه نیز گردید. اما شجاعت و دلاوری آنان در تقویت و گسترش روحیه مقاومت و مبارزه علیه شاه در آن سال ها آثار مشهودی برجای گذارد. در مورد ارتباط این گروه با سازمان، اسناد موجود، شواهد و قراین این حقیقت را تأیید می کند که آنان،

ص: ۵۷۶

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۱۹، اسفند ۱۳۵۲: ص ۵؛ «ریچارد هلمز» رییس اسبق سازمان C.I.A و سفیر آمریکا در ایران بود. بسیاری از تحلیل گران و مبارزان آن سال ها معتقد بودند که نظرات هلمز در مورد نحوه برخورد با مخالفان رژیم شاه توسط ساواک به اجرا در می آمد. محکومان «گروه ابوذر» بعد از شکنجه های فراوان به وسیله جوخه اعدام، تیرباران شدند.

۲- همان، ش ۲۰، فروردین ۱۳۵۳: ص ۴.

تنها نامی از سازمان شنیده بودند و به رغم تلاش برای ارتباط با سازمان از طریق آیه الله ربانی املشی و حجه الاسلام فاکر خراسانی، به دلیل تردیدهایی که آن زمان در مورد انحرافات سازمان ایجاد شده بود و مشکلات و محدودیت های امنیتی، چنین ارتباطی برقرار نگردید. (۱) با این همه مجاهدین خلق، به خصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش کردند که «گروه ابوذر» را به خود وابسته و مربوط بدانند. (۲) اما خانواده های شهدای «گروه ابوذر» با صدور پیامی نسبت به انتساب «گروه ابوذر» به سازمان مجاهدین خلق اعلام براءت کردند. در بخشی از این پیام نسبت به نصب سنگ مزار با آرم سازمان بر روی قبور شهدای ابوذر اعتراض کرده و آن را از مقوله شهید دزدی قلمداد کردند... و اعلام داشتند: این گروه هیچ گونه رابطه ای با هیچ گروه و سازمانی نداشته است. و در پایان علیه سازمان مجاهدین خلق اعلام جرم نمودند. (۳)

ص: ۵۷۷

۱- زرینی، گروه ابوذر: ص ۱۲۱.

۲- زندگینامه و دفاعیات...: روی جلد و ص ۷.

۳- زرینی □ گروه ابوذر: ص ۲.

گفتار ششم: حکیم استالینیس

اشاره

ص: ۵۷۹

مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری

در بهار و تابستان ۱۳۵۲، قبل از کشته شدن رضا رضایی و در ارتباط با اختلافاتی که در داخل سازمان و مرکزیت آن - و عمدتاً در مورد عدم پیشرفت کارهای سازمان - وجود داشت، گروه‌هایی تحت عنوان «جمع‌های بررسی و تصمیم» تشکیل شد که وظیفه بررسی اوضاع سازمان و مشکلات آن و اتخاذ راه‌حل‌هایی را برای خروج از بحرانی که در سازمان پدید آمده بود، بر عهده داشت. دو جلسه از این جمع‌ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد و پس از کشته شدن او و وقفه‌ای که دست داد، باز به کار خود ادامه داد. (۱) این جمع‌ها - تقریباً - در اواخر سال ۱۳۵۲ به کار خود پایان داد و خط مشی مرحله‌ای سازمان را تحت عنوان «مبارزه ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها» مشخص نمود. ترکیب مرکزیت نیز، که پس از رضا رضایی از بهرام آرام و تقی شهرام تشکیل می‌شد، با پیوستن شریف واقفی به آن، کامل شد. (۲)

سازماندهی تشکیلات در آن زمان در سه شاخه مشخص متمرکز شد، به این ترتیب که هر یک از

ص: ۵۸۱

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۸.

۲- همان. نیز پرونده حسین روحانی □ ج ۳: ذیل «جمع‌های بررسی و تصمیم».

عناصر مرکزیت در رأس یک شاخه قرار گرفت. وظایف این شاخه ها هنوز چندان تفکیک شده نبود؛ شاخه های تحت مسئولیت تقی شهرام و بهرام آرام بیشتر وظایف آموزشی و سیاسی را به عهده داشتند؛ و شاخه شریف واقفی مسئولیت مشخص تر سازماندهی فعالیت سازمان در کارخانه ها را - که در آن زمان تازه به طور متشکل شروع شده و جدی گرفته شده بود - عهده دار بود. (۱) تفصیل مستند دیگری، در این خصوص، از عبدالله زرین کفش وجود دارد که دقیق تر به نظر می رسد. وی می گوید که در تحولات اواخر سال ۵۱ و اوایل سال ۵۲، زمانی که رضا رضایی مرکزیت سازمان را هدایت می کرد، از مسئولان سازمان دعوت شده بود که از شهرستان های مختلف به تهران بیایند، در یک جا جمع شوند و مجموعه ای از معضلات درون سازمانی را به بحث بگذارند. در درجه اول، باید مرکزیت، گزارشی از کارش می داد که مورد بررسی قرار گیرد. بعد از این گزارش، بحث بر سر گروه هایی بود که به طور غیرمستقیم تحت رهبری سازمان بودند ولی مستقل کار می کردند. گزارش مرکزیت بیشتر حول و حوش جمع بندی تجارب امنیتی و نظامی، نحوه دستگیری ها و مسئله تنظیم و تکثیر دفاعیات بود که البته مورد انتقاد قرار گرفت. سایر مسئولین می گفتند چرا نیروی مرکزیت سازمان صرفاً صرف کارهای فنی سازمان می شود؟ چون مرکزیت مستقیماً تمام کارهای تهیه عکس و چاپ و صحافی دفاعیات را بر عهده داشت؛ و انتقاد به آن در این مورد بود که چرا مرکزیت دچار خرده کاری شده است؟! مثلاً، انتشار مجموعه دفاعیات به صورت مصور، که زیر نظر رضا رضایی، توسط مهدی تقوایی و خلیل دزفولی، چاپ و صحافی می شد از این موارد بود. ردگیری یکی از همین دفاعیات، به کشته شدن رضا و دستگیری تقوایی منجر شد. انتقاد دیگر این بود که طی یک سال، که تشکیل گروه های مستقل و گروه های همه جانبه در دستور کار سازمان قرار گرفته است، عملکرد سیاسی و بار سیاسی این گروه ها با توجه به راندمان شان پایین است؛ که باز - به نوعی - به خرده کاری های مرکزیت برمی گشت. گروه ها باید همه جانبه رشد می کردند؛ ولی از آنجا که مرکزیت آن زمان فقط مرکب از دو نفر بود (رضا رضایی و بهرام آرام) و کار دفاعیات هم وقت می گرفت، این گروه ها به حال خود رها شده بودند؛ و هر یک برای خود عملیات تدارک می دید. یک رهنمود سیاسی و تاکتیکی و استراتژیک هم از طرف سازمان

ص: ۵۸۲

۱- همان. نیز پرونده حسین روحانی، ج ۳: ذیل «جمع های بررسی و تصمیم».

به این گروه‌ها داده نشده بود؛ دلیل این مسئله هم خیلی روشن بود، سازمان بعد از ضربه شهریور، بار سیاسی اش را از دست داد؛ و عناصر مجرب آن نیز دچار خرده کاری شده بودند و از بقیه هم کار بیشتری ساخته نبود. فی‌المثل یک گروه به این نتیجه می‌رسید که ماشین‌های ساواک را در پارکینگ بمب گذاری کند؛ گروهی دیگر می‌خواست در بعضی اماکن دولتی یا وابسته به امپریالیسم در شهرستان‌ها بمب بگذارد و مانند اینها... دیگر خطی از سوی مرکزیت وجود نداشت. و همین مورد انتقاد بود. مسئله دیگری که در آن جلسات مطرح شد، نتیجه کار سازمان در وحدت با سایر گروه‌ها بود. در یک سند ساواک چنین آمده است: «اطلاعات واصله از چندی قبل مؤید این امر بود که در رده‌های رهبری دو سازمان براندازی و خرابکار فعال یعنی سازمان «مجاهدین خلق» وابسته به نهضت باصطلاح آزادی (مذهبیون افراطی) و «چریک‌های فدایی خلق» (گروه کمونیستی وابسته به سازمان جنبش انقلابی مسلحانه ایران) زمینه و مقدمات یک ائتلاف به منظور ادامه مشترک فعالیت‌های مورد نظر بوجود آمده است. خرابکاری‌ها و انفجارهایی که همزمان با مسافرت رییس جمهوری آمریکا به ایران از جانب گروه‌های موصوف صورت گرفت و متعاقب آن اعلامیه‌هایی که از طرف آنان در این زمینه انتشار یافته، مبین این نکته بود که دو گروه موصوف اقدامات مزبور را با هماهنگی کامل انجام و هر گروه از طرح و برنامه گروه دیگر اطلاع داشته است. با توجه به این قرائن و شواهد یکی از منابع ارزنده ساواک بمنظور تعیین ماهیت این ائتلاف و شناسایی عوامل دو گروه انتخاب و توجیه، تا اجرای یک سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی، در مسیر فردی بنام مصطفی شعاعیان متولد ۱۳۱۴ فارغ‌التحصیل رشته جوشکاری هنرسرایعالی و کارمند سابق هنرستان حرفه‌ای شماره چهار نازی آباد، قرار گرفت. در تماس‌های مداومی که منبع با مصطفی شعاعیان گرفته نامبرده مطالبی عنوان نموده که مبین یک سلسله فعالیت‌های پنهانی حاد از جانب وی بوده و با احتمال زیاد عامل ارتباط و ائتلاف عناصر رهبری دو سازمان فوق‌الذکر نیز خود وی می‌باشد.» (۱) بحث‌ها و جزواتی در این زمینه وجود داشت که برای اولین بار توسط همه مسئولین مورد مطالعه قرار گرفت. در آن روزها در صورت یک اشتباه تاکتیکی ممکن بود همه سازمان زیر ضربه دیگری برود و نابود

ص: ۵۸۳

شود؛ به همین جهت تمام مسائل در اسرع وقت مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه ای که گرفته شد این بود که مطالعات سیاسی، بیش از گذشته، در دستور کار اعضا قرار بگیرد. وقتی عملکردها محتوا نداشت و عملیات درخشانده ای نبود، معلوم بود بار سیاسی پایین آمده است. پیرو این نتیجه گیری ها یک سازماندهی جدید به عمل آمد و عضوهایی که بار سیاسی بیشتری داشتند، مسئول اعضایی شدند که بار سیاسی کمی داشتند، یا اصلاً نداشتند و یا در زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک نقایصی داشتند. گویا در روزهای آخر این نشست است که خبر فرار تقی شهرام از زندان، به سازمان رسید. (۱) ترکیب خانه های مرکزی، که هر یک از سه عضو مرکزیت در یکی از آنها حضور داشت، بدین قرار بود: شاخه سیاسی: تقی شهرام، طاهره میرزا جعفر علاف (مریم)، عبدالله زرین کفش و علیرضا سیاسی آشتیانی. شاخه نظامی: بهرام آرام، سیمین صالحی، محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف الله میثمی (میثمی بعدها به این جمع پیوست). شاخه کارگری: مجید شریف واقفی، لیلا زمردیان، وحید افراخته و محمد یزدانیان. این ترکیب، تقریباً تا اواسط نیمه دوم سال ۱۳۵۳ دوام داشت؛ البته بجز شاخه نظامی که با حادثه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در توالی یک مسجد در دست ناصر جوهری و انفجار بمب در خانه مرکزی که منجر به زخمی شدن میثمی و سیمین صالحی گردید و هر سه نفر اینها دستگیر شدند) ضربه دید. (۲)

اولین تصفیه فیزیکی در سازمان

ترور جواد سعیدی

ترور جواد سعیدی (۳) محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) فرزند غلامحسین در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. وی که در سال ۱۳۴۳ در بازار تهران به شغل بافندگی اشتغال داشت، از افرادی بود که پس از شهریور ۱۳۵۰

ص: ۵۸۴

- ۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.
- ۲- پرونده حسین روحانی، پرونده جواد قانندی: ذیل «مرکزیت و شاخه ها».
- ۳- مجموعه اطلاعات درباره جواد سعیدی و ترور وی پس از پیروزی انقلاب و به خصوص بعد از ضربه به مرکزیت پیکار تکمیل شد.

متواری شد. نامبرده یک بار در اول خرداد سال ۱۳۴۳ به اتهام مجروح کردن مأموران انتظامی دستگیر گردید و بعد از مدتی آزاد شد. مجددا در تاریخ ۱۹/۹/۵۱ به اتهام ارتباط با سازمان دستگیر گردید. در اسناد پرونده سعیدی از سرانجام این بازداشت اطلاعی منعکس نشده است. جواد سعیدی در سال ۱۳۴۵ توسط محمد حنیف نژاد عضوگیری شد. در طول دوران فعالیت خود - تا ضربه شهریور - با افرادی چون حنیف نژاد، دکتر محمد میلانی و احمد رضایی ارتباط داشت و چون در بازار تهران به کسب مشغول بود، در گروه بازار و روحانیت، فعالیت داشت و از محورهای مردمی جریان سازمان به شمار می رفت. (۱) پس از ضربه شهریور، سعیدی مخفی شد و تحت مسئولیت احمد رضایی و سپس محسن فاضل قرار گرفت. منزل مخفی و سازمانی سعیدی اولین پایگاهی بود که رضا رضایی، پس از فرارش، در آنجا مستقر شد و بیش از دو ماه در آنجا ماند. شاید اولین رگه های مخالفت سعیدی با سازمان، بعد از برخوردهای مکرر با رضا پدید آمده باشد. (۲) پس از چند ماه سکوت در این مورد، جسته و گریخته گزارش هایی دال بر اظهارنظرهای انتقادآمیز سعیدی به سازمان و اعضای آن، به مرکزیت می رسید. در اواخر زمستان ۱۳۵۱ در نشستی که رضا رضایی عضو مرکزی و رهبر سازمان نیز در آن حضور داشته و گویا نشست به دعوت وی تشکیل شده بود - بر اساس شواهد و قراین قطعی - مسئله اعدام سعیدی، که قبل از آن نیز در مرکزیت مطرح شده بود، مورد اتفاق گرفت و تصویب شد. اطلاع دقیقی از محل زندگی او در دست نبود و به همین جهت محسن فاضل و علیرضا سپاسی آشتیانی، که هر دو در آن زمان از کادرهای درجه یک سازمان - بلافاصله پس از مرکزیت - بودند، موظف می شوند وی را بیابند و ترور کنند. (۳) سعیدی، در طول نزدیک به یک سال و نیم - از زمان جدایی تشکیلاتی تا پاییز ۵۲، در قم زندگی می کرد. در آنجا، با کمک یکی از روحانیون مرتبط با وی (حجه الاسلام رضوانی) به لباس روحانیت درآمد و با نام مستعار «سید حسن تقوی» زندگی مخفی اختیار کرد. تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۵۲، زمانی که ماه ها از کشته شدن رضا رضایی می گذشت و مرکزیت

ص: ۵۸۵

- ۱- شروع فعالیت های سیاسی خلیل دزفولی از طریق آشنایی با سعیدی و تقوایی در جلسات «مکتب جعفری» و «مکتب المهدی» بود. خلاصه پرونده ها...: فقیه دزفولی، محمدعلی «خلیل».
- ۲- اظهارات وحید افراخته مندرج در پرونده جواد سعیدی.
- ۳- پرونده حسین روحانی : ذیل ترور جواد سعیدی.

سازمان مرکب از تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی بود، یکی از اعضای سازمان به نام مهدی موسوی قمی به مرکزیت گزارش داد که «فردی با لباس روحانی، در خانه ای در قم، مشاهده شده

است که به نظر می رسد مخفی باشد؛ چون اغلب اوقات در خانه به سر می برد و دیده شده است که گاهی لباس شخصی نیز می پوشد». در آن زمان اگر کسی در شرایط اختفا و زندگی غیرعادی به سر می برد، وابستگان سازمان موظف بودند وضعیت وی را گزارش نمایند تا در صورت امکان وصل شود. مرکزیت با بررسی گزارش مزبور، احتمال داد که این شخص، جواد سعیدی باشد. بدین منظور، محسن فاضل برای شناسایی به قم رفت و هویت وی را تأیید کرد.^(۱) پس از ملاقاتی ظاهراً تصادفی، فاضل به سعیدی پیشنهاد کرد: «حالا- که تو نمی خواهی با ما کار کنی، می توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم؛ و قرار شد که سعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانه سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۲ محسن فاضل با سعیدی در تهران ملاقات نموده او را به بهرام آرام تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه ای در خیابان حشمت الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات وحید افراخته و سیمین صالحی و با جمع بندی مجموعه اطلاعات و قراین، جواد سعیدی در زیرزمین خانه مزبور مورد اصابت گلوله ای از سوی یکی از اعضای مرکزیت با نام مستعار «علی» (بهرام آرام) قرار گرفت و پس از آنکه جسدش در یک کیسه برزنت پیچیده شد، به داخل اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و رانندگی اش به عهده سیمین صالحی بوده منتقل گردید. جسد به اطراف سرخه حصار، اول جاده آبعلی، برده و سوزانده شد و در چند نقطه دفن گردید.^(۲) دو روز پس از این ترور، مسئولین و کادرها از اعضای تحت مسئولیت خود در مورد «فرد بریده ای که قصد دارد اطلاعات مربوط به سازمان را، پس از معرفی خود به ساواک، در اختیار رژیم بگذارد»، نظرخواهی کردند؛ برآیند مجموعه نظرات، ضرورت اعدام چنین شخصی بوده است.^(۳) ساواک و کمیته مشترک، تا سال ۱۳۵۴، یعنی زمان دستگیری وحید افراخته، از این جریان مطلع نبودند. اما چون افراخته نام سعیدی را نمی دانسته □ فقط به ذکر مشخصات وی اکتفا کرده بود. به همین

ص: ۵۸۶

۱- اظهارات برادر جواد سعیدی در دادگاه تقی شهرام. خلاصه پرونده ها...: سعیدی، جواد.

۲- متن اظهارات سیمین صالحی، خلاصه پرونده ها...: صالحی، سیمین.

۳- پرونده جواد سعیدی: تک نویسی وحید افراخته.

دلیل جواد سعیدی همچنان تا سال ۱۳۵۷ تحت تعقیب ساواک بود(۱) وحید افراخته، در جریان اعترافات مفصل و مشروح خویش، مطالبی نیز در مورد این ترور داخلی اظهار کرده است. آنچه افراخته نوشته، مبتنی بر نظر اعلام شده مرکزیت در مورد مقتول است و عمدتاً این توجیه را در بر دارد که فرد مزبور، در صدد معرفی خود به ساواک بوده است. یکی از افراد گروه(۲)، در سال (احتمالاً در بهار ۵۲)، تصمیم می گیرد خودش را به پلیس معرفی کند؛ زیرا از زندگی مخفی خسته شده و دلیلی برای «مبارزه» نمی بیند. گروه - بی درنگ - نقشه قتل او را می ریزد. بهرام آرام او را می بیند و می گوید: «از نظر ما، هرچند کار تو درست نیست ولی در عین حال چاره پذیر است»(۳) اما لازم است مقداری با تو راجع به نحوه بازجویی، چیزهایی که از تو می دانند و خبرش از زندان به ما رسیده و چیزهایی که باید بگویی، صحبت کنیم.» آن فرد قبول می کند. بهرام آرام چشم های او را بسته، به وسیله اتومبیل، به یک منزل تیمی می برد؛ سپس او را وارد زیرزمین منزل کرده روی یک صندلی می نشانند. فرد، که وضع را غیرعادی می بیند، به وحشت می افتد و رنگش سفید می شود. بهرام اسلحه اش را از کمر می کشد و گلوله ای از پشت سر به مغز او شلیک می کند. گلوله از چشم راست او خارج می شود؛ خون فواره می زند و کف زیرزمین را پر می کند. ... سعی می کنند وحشت ناشی از آدم کشتن را از خود دور کنند. پتویی دور سر او می پیچند؛ سپس با قساوت قلب یک جنایتکار حرفه ای بدنش را تکه تکه کرده در رختخواب می پیچند و می برند می گذارند در صندوق عقب اتومبیل و به سمت بیابان های تهران پارس حرکت می کنند. در آنجا روی او بنزین و مواد آتشزای کلرات ریخته جسدش را به آتش

ص: ۵۸۷

۱- خلاصه پرونده ها... سعیدی، جواد.

۲- وحید افراخته در پاورقی نوشته خود درباره فرد مورد اشاره افزوده است: «این فرد دارای مشخصات زیر است: بهرام می گفت «اغلب سمپات های بازاری گروه را می شناسد. مدت ها ارتباطش قطع بود و ما نگران بودیم که نکند خودش را معرفی کند. سمپات های بازاری نیز از تصمیم او خبر داشتند و از لو رفتن خودشان می ترسیدند؛ بعداً به آنها گفته شد که او را فرستاده ایم خارج» در میان افراد باسابقه گروه نیز فرد سرشناسی است. به بهرام گفتم چرا این جریان را برای اعضا مطرح نکردید؟ گفت: «از نظر اطلاعاتی، نمی خواستیم پلیس بفهمد چه کسی کشته شده؛ و آن وقت [موقع دستگیری] در بازجویی، بیشتر کارها را تقصیر او انداخته و فرد مهمی قلمداد کنیم. اگر حتی می گفتیم فردی با این مشخصات سمپات های گروه را می شناسد، بیشتر اعضا می فهمیدند چه کسی کشته شده.» آیا این فرد از نزدیکان حنیف نژاد یا احمد رضایی نیست؟ تقی شهرام در تصمیم گیری شرکت داشته است.»

۳- اصل: «چاره ناپذیر».

به رغم اعترافات افراخته، ساواک فقط به هویت مقتول پی برد و تصورش این بود که عناصری از

شرکت کنندگان در این ماجرا را در اختیار ندارد؛ تا اینکه در مهرماه ۱۳۵۴، گزارشی از یک منبع داخلی در زندان کمیته مشترک به دست مسئولان رسید که نشانگر نقش سیمین صالحی در این جنایت بود. این گزارش، بازجویی مجدد وی را در پی داشت. چکیده این بازجویی در گزارش ساواک بدین صورت درج شده است: [...] درباره: سوزانیدن بسته مشکوک سیمین صالحی، عضو مسلح و دستگیر شده گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران [...] در ادامه تحقیقات اظهار می دارد: «در اواسط سال ۵۲، به اتفاق بهرام آرام (تروریست فراری) و یک نفر دیگر، به خانه ای واقع در خیابان حشمت الدوله رفتیم؛ و من دو تخته چادر شب را به هم دوختم و شیئی را بهرام و رفیق دیگر در آن پیچیده و در یک موقعیت در داخل صندوق عقب اتومبیل پیکان گذاشته و به اتفاق پس از تهیه بنزین به جاده مازندران، نرسیده به سرخه حصار - دوره آزمایش رفتیم و بسته را آتش [زده] و از بین بردیم.» نظریه: با عرض مراتب فوق و عطف به اینکه برابر سوابق موجود، در طول مدت فعالیت بهرام آرام (تروریست فراری) به اتفاق مجید شریف واقفی (معدوم)، فردی از اعضای گروه که تاکنون مشخصات او مشخص نشده، کشته و سوزانیده شده است و به احتمال قوی بسته آتش زده شده توسط سیمین صالحی و دیگران همان شخص می باشد، لذا تقاضا دارد در صورت تصویب اجازه فرماید: ۱- با استفاده از وجود متهم، منزل شناسایی تا در صورت تخلیه، با استفاده از ساکنین و صاحب منزل، نسبت به شناسایی افراد خرابکار اقدام گردد. ۲- سه اکیپ واحد اجرایی، در معیت متهم، نسبت به شناسایی محل از بین بردن جسد و در صورت امکان کشف بقا [یا] جسد اقدامات لازم معمول گردد. [...] (۲) چند روز بعد، در ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۴، گزارشی از زندان کمیته مشترک به مسئولان رسید که حاکی از حساسیت سیمین صالحی در مورد این اعتراف و تلاش وی برای انتقال خبر «سوختن» این ترور به

ص: ۵۸۸

۱- اعترافات وحید افراخته، خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

۲- گزارش «منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری) بازجوی ساواک به مسئولان بالاتر، در تاریخ ۳/۸/۵۴.

بیرون از زندان (سازمان و مرکزیت آن) بود. در قسمتی از این گزارش آمده است:

سیمین صالحی، در یک گفت و گوی دوستانه و خصوصی داخل زندان کمیته، اظهار داشت: «بازجوییم مرا زیاد می زند و امروز هم اعتراف به خانه ای نمودم که بسته بزرگی به اتفاق بهرام آرام و یک نفر دیگر - که [او را] چشم بسته به آنجا بردم - [از آن] خارج [کردیم] و در خارج از تهران، آن را آتش زدیم [...] با اکیپ رفتم و منزل را نشان دادم.» آن گاه به یکی از افراد مورد اعتماد خود، آهسته گفت: «اگر تو به زندان قصر انتقال داده شدی و شخصی مورد اعتماد پیدا کردی، جریان اعتراف من درباره خانه و بسته آتش زده شده را بازگو کن تا به گوش بچه های بیرون برسد.» (۱) نخستین بار، ابتدا در مهر ماه ۱۳۵۷ و سپس در نیمه اول سال ۱۳۵۸، عناصر مارکسیست سازمان، نخست در «اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» و مجدداً در جزوه ای که با نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» منتشر کردند و موضوع آن، شرح اختلافات و انشعابات درونی عناصر مارکسیست شده مجاهدین خلق بود - ضمن انتقاد بر عملکرد تقی شهرام و باند وی در مورد ترورهای داخلی - از ترور «جواد سعیدی» دفاع کردند و مدعی شدند که وی و یک ترور شده دیگر قصد معرفی خود به ساواک را داشته اند. (۲) پس از انتشار این جزوه، خانواده جواد سعیدی که تصور می کردند وی توسط رژیم شاه به قتل رسیده است، در سال ۱۳۵۸ به آیه الله طالقانی مراجعه و در این مورد از ایشان چاره جویی کردند. بنا بر آنچه در یکی از جزوات مربوط به یادنامه آیه الله طالقانی آمده، ایشان از مسئولان سازمان در این مورد توضیح خواست و آنها در پاسخ، صریحاً ادعا کردند که سعیدی قصد معرفی خود به ساواک و لودادن اطلاعاتش را داشته است. (۳) اما هیچ سند یا شهادت مستقل و معتبری مبنی بر اینکه سعیدی چنان تصمیمی داشته وجود ندارد و حتی چه بسا علت اینکه از مرتبین با خود درخواست کرده بود ردهای خود را پاک کنند، این بوده که در صورت دستگیری احتمالی، از طریق وی کسی لو نرود. طبق اسناد ساواک، نامبرده پس از دستگیری در ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۷ تحت تعقیب

ص: ۵۸۹

- ۱- گزارش منبع ساواک از درون زندان زنان مبتنی بر اظهارات سیمین صالحی.
- ۲- اطلاعیه بخش مارکسیستی لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران / مهرماه ۱۳۵۷، ص ۱۵: «لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام های علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدیدر سازمان اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بوده اند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند.»
- ۳- پدر طالقانی: صص ۲۱ - ۲۴.

قرار داشته و هیچ گونه اطلاعی از وی در پرونده اش وجود ندارد. ولذا قصد معرفی خود و همکاری با پلیس قطعاً منتفی بود و تصفیه وی جنبه ایدئولوژیک داشته است. (۱) جواد قائدی، از کادرهای سازمان، که در سال های پس از بحران ۱۳۵۴ در مرکزیت نیز حضور یافت و از عوامل مطیع تقی شهرام بود، روایتی مشابه مرکزیت از ترور سعیدی دارد که نظر به برخی اطلاعات مندرج در آن قابل توجه است. جواد سعیدی، که از سمپات های بازاری و فعال بود، در حدود سال ۵۱ بریده و تصمیم به کناره گیری از فعالیت می گیرد؛ و چون از نظر ساواک لو رفته بود، برای عادی کردن وضع خود و بازگشت به زندگی علنی، با مراجعت به سمپات های سازمان از آنها می خواست که ردپاهای خود را پاک کنند تا او بتواند خود را به ساواک معرفی کند. (۲) بدیهی بود که با توجه به سابقه فعالیت او و شناسایی وسیع از سمپات های علنی سازمان، چنین پاک کردن ردهایی امکان پذیر نبود؛ به همین علت سازمان و مرکزیت آن تصمیم به ترور وی می گیرد که این تصمیم در تابستان ۵۱ گرفته شد و اجرای آن به کاظم ذوالانوار واگذار می شود. اما با ضرباتی که سازمان در اواخر تابستان و پاییز ۵۱ می خورد و از جمله دستگیری ذوالانوار، این تصمیم عملی نشده و اجرای آن به تعویق می افتد. سپس در بهار سال ۵۲ یک بار دیگر ترور سعیدی در دستور کار قرار می گیرد؛ که باز هم با ضربه [به] رضا رضایی به عمل در نمی آید. در پاییز ۵۲ و به دنبال تصمیم نهایی سعیدی برای معرفی خود به ساواک و نیز تأکید ذوالانوار از داخل زندان در مورد ترور وی، این اقدام به طور جدی در دستور قرار گرفته و این بار به اجرا درمی آید. (۳)

ص: ۵۹۰

۱- پرونده محمدجواد پورسعیدی (حلاج نسب).

۲- همان گونه که در متن اشاره شد، به جز ادعای افراد مرتبط با ترور سعیدی، قرینه و یا مدرک معتبری برای اثبات این موضوع در دست نمی باشد.

۳- روزنامه ابرار، ۳۰/۴/۱۳۶۹: ص ۲. پرونده جواد قائدی: ص ۴۹.

مغالطه «مبارزه ایدئولوژیک»

رهبری مارکسیست شده سازمان تصمیم گرفت که روند دگردیسی عقیدتی خود را - با صرفه جویی بیشتر نسبت به «زمان» - در سطح کادرها و اعضا تعمیم دهد. از همان نخست، به اراده تقی شهرام، نوعی تقسیم کار صورت گرفت: نگارش متون آموزشی و القای کتبی شباهت را شهرام خود به عهده گرفت؛ و اجرای عملی و گام به گام تغییر ایدئولوژی به ناصر جوهری محول گردید. با توجه به ارتباط محدود شهرام با اعضا و بدنه سازمان، عملاً جوهری بازوی فکری و اجرایی او در روند دگردیسی بود. برخلاف بهرام آرام، جوهری از توان و اقتدار لازم برای برخورد تئوریک و نظری برخوردار بود و چنانکه گفتیم، پس از تقی شهرام، نخستین فرد از اعضای سازمان بود که مارکسیست شد.^(۱) این نکته را یادآور شویم که روند «مارکسیست شدن» کادرهای بالای سازمان با روند «مارکسیست کردن» دیگر اعضا متفاوت بود. کادرهای بالا، ضمن مباحثاتی که تقی شهرام به راه می انداخت - تقریباً -

در همان پاییز ۵۲ مارکسیست شدند.

ص: ۵۹۳

۱- خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر).

مراحل اجرایی «مارکسیست کردن» اعضا، با کارگردانی ناصر جوهری، جنبه های مختلفی داشت که به ترتیب «اجرا» و با استناد به خاطرات و نوشته های افراد تحت مسئولیت وی - به خصوص خلیل دزفولی - در اینجا می آید. لازم به تذکر است که طبق رهنمودها و دستورالعمل های جوهری - که غالباً توسط تقی شهرام و بهرام آرام انتقال می یافت - کادرهای مسئول ملزم به اجرای مراحل زیر، در کلاس و حوزه یا هسته تحت مسئولیت خود بودند.

تخلیه روانی

در این مرحله، مسئول با ظرافت و به تدریج، حساسیت های مذهبی، به خصوص حساسیت ها و وسواس های عبادی اعضا (یا عضو) را ابتدا کم می کرد و بعد از بین می برد. برای مثال، پس از یک نشست ناگهان اظهار می کرد که نمازش قضا شده؛ و پس از چند بار تکرار، کاری می کرد که اعضا از او توضیح بخواهند؛ و او در جواب می گفت که به جای آن (ادای بموقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم - مثلاً - کار تئوریک مفید کردیم - و ضمناً قضای نماز را هم می خوانم! بعداً اعضا را به نوبت، در منگنه زمانی خاصی قرار می داد؛ به حدی که نتوانند - مثلاً - نماز ظهر و عصر را بخوانند، آنگاه در برابر احساس شرمندگی و گناه اعضا، به آنها توضیح می داد که هر کاری به حفظ سازمان بینجامد، مثل نماز است؛ چرا که برای مثال، اگر شما به جای اجرای یک قرار یا زدن یک علامت سلامتی، نماز می خواندید وضعیت تشکیلات مختل می شد، ولی شما اکنون هم می توانید قضای نماز را بخوانید. در کنار این برخوردها، فرازی از جزوه مبارزه چیست (اولین اثر آموزشی سازمان) توسط مسئول تفسیر می شد؛ در این فراز قید شده بود که خودسازی تا زمانی مفید است که مانعی در راه مبارزه نباشد؛ و در تفسیر «خودسازی»، نماز و روزه را از مصداق های آن عنوان می کرد. در همین راستا در طول ماه رمضان سال های ۵۲ و ۵۳، اکثر افراد رده دو سازمان، به دستور مسئول خود، روزه نگرفتند؛ چون استدلال می شد که در نتیجه روزه توان و انرژی مبارزه از آنها گرفته می شود. برنامه ریزی های این ایام نیز طوری بود که - عملاً - عضو را خسته می کرد (فرستادن به کارگری، قرارهای متعدد و بی ثمر، علامت زنی های بی دلیل و...) در آخر این مرحله، که همراه با آن مراحل دیگری نیز اجرا می شد، عضو «مذهبی» - عملاً و روحاً - نسبت به انجام اعمال

قطع آموزش های مذهبی و مطالعات اسلامی

از ابتدای شکل گیری سازمان، گهگاه ولی به طور مستمر، مطالعه قرآن و نهج البلاغه و بحث های - به اصطلاح - تفسیری و یا مطالعات فردی روی این متون وجود داشت؛ و از جمله وظایف مسئول، کار تفسیری و توضیحی در این موارد بود. اما در وضعیت جدید سازمان، با طرح این موضوع که «ما در کلیت امر، اسلام و قرآن و نهج البلاغه را پذیرفته ایم ولی در مورد متون مربوط به مبارزه، ضعف داریم»، به تدریج آموزش های مذهبی - در مقاطعی - حذف و بعد به طور کلی قطع گردید. (۲)

جایگزینی متون مارکسیستی

همزمان با قطع آموزش ها و مطالعات مذهبی، آموزش متون مارکسیستی - که متون قدیمی و بعضاً جدید بود - جای بیشتری را اشغال کرد. در این دوره، آموزش - عمدتاً - روی کتاب های چه باید کرد (لنین)، تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی (تصویب و تقریر استالین)، مسائل لنینیسم (استالین) و برخی جزوه های مربوط به چین و ویتنام متمرکز شد و تقریباً تمام اوقات فراغت اعضا را پر کرد. (۳)

طرح شبهات به وسیله «جزوه سبز»

از همان اوایل پاییز ۵۲، تقی شهرام سلسله مقالات و یا - صرفاً - طرح سؤالات و شبهاتی را به قصد سست کردن اعتقاد اسلامی اعضا، در نشریه داخلی سازمان (که همه اعضا موظف به مطالعه و آموزش آن بودند) آغاز کرد. چون اولین جزوه ای که این مقالات در آن چاپ شد، به دلیل کمبود کاغذ سفید تحریر، روی کاغذ سبز تجارتنی چاپ شد، به «جزوه سبز» معروف گردید. (۴) و نشریات بعدی نیز - به رغم تفاوت

ص: ۵۹۵

- ۱- اظهارات خلیل دزفولی. برای آگاهی بیشتر آ تهران، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰-۱۴۱.
- ۲- مقدمه بیانیه اعلام مواضع... خلاصه پرونده ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر). نیز آ اظهارات علی خدایی صفت مندرج در تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۰ - ۱۵۵.
- ۳- تحلیلی بر تغییر و تحولات...: صص ۱۸ - ۲۲؛ با تلخیص.
- ۴- یادداشت های تقی شهرام در دادستانی انقلاب. خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن.

شهرام در این جزوه ها سؤالاتی را همراه با توضیحی مختصر مطرح می کرد که حتی در افراد قوی تر مذهبی نیز خلجان و تردید ایجاد می نمود. عمده ترین سؤالات عبارت بود از: ۱- چرا در جزوه شناخت به جای به کار بردن کلمه «دیالکتیک»، به طور محافظه کارانه، لفظ ناکافی و نارسای «دینامیک» انتخاب شده؟ (تلاش در اثبات بی صداقتی مسئولین قبلی سازمان). ۲- چگونه می توان هم به «ماتریالیسم تاریخی» و روند دوره های تاریخی که توسط مارکسیسم تبیین شده اعتقاد داشت و هم پدیده «وحی» و «نبوت» را پذیرفت؟ ۳- چرا مسئولین سازمان قبلاً مباحثی که مربوط به مسائل متافیزیک - فی المثل راجع به ملائکه و امثال آن - بود، از آموزش حذف می کردند و مطالعه آن را در نهج البلاغه (به خصوص خطبه هایی که مربوط به این موضوعات است) به تعلیق و تعویق واگذار می کردند؟ ۴- مسئولین قبلی سازمان چرا سؤالات و مشکلات اعضا را در خصوص آنچه حضرت علی درباره «زن» در نهج البلاغه گفته و آنچه در قرآن در این مورد آمده، با سکوت برگزار می کرده اند؟ آیا مطالبی که در قرآن و نهج البلاغه در مورد «زن» آمده، شما را قانع می کند؟ ۵- تحقیر «مردم» (ناس) را در قرآن چگونه تبیین و توجیه کنیم؟ ۶- هیچ گاه تا به حال، به طور جدی، با مسئله «برده داری در اسلام» برخورد کرده اید؟ ۷- آیا به نظر شما آنها که در جریان مبارزه مسلحانه نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند، موفق اند یا خیر؟ در مسئله مبارزه، فرق ما که مسلمانیم با چریک های فدایی که مارکسیست اند چیست؟ ۸- آنهایی که به خدا اعتقاد ندارند ولی مبارزه می کنند، با ما چه تفاوتی دارند؟ اگر اعتقاد به خدا پیدا کنند، چه تغییری در عملشان ایجاد خواهد شد؟ ۹- به نظر شما محدودیت هایی را که به دلیل اخلاق مذهبی در روند عمل تشکیلاتی و مبارزه ایجاد می شود، چگونه می توان برداشت و در عین حال آن اخلاق و اعتقاد را هم حفظ کرد؟ ۱۰- با دقت در عملکرد سازمان، طی این چند سال، سعی کنید علل ضربه ها را پیدا و بررسی کنید. ۱۱- ایده آلیسم پنهان در متن ایدئولوژی سازمان چگونه با شرایط عینی مبارزه قابل انطباق است؟ (۲)

۱- خلاصه پرونده ها...: ابراری، محمدحسن؛ فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل).

۲- مفاد جزوه سبز، به نقل از متن بیانیه اعلام مواضع... و پرونده ها.

در کلاس ها و حوزه های تشکیلات سازمان، در آن مقطع مسئول، طبق رهنمود مرکزیت، خود جوابی به این سؤالات نمی داد و فقط به اعضا می گفت که جواب و تحلیل سؤالات را خودشان دریاورند.

اعلام مارکسیسم

مسئول، پس از طی مرحله به مرحله رهنمودهای مرکزیت و در صورت احساس وجود زمینه مستعد در عضو (که معمولاً تحصیل حاصل بود)، به وی اظهار می داشت که «سازمان مارکسیست شده و تو هم باید تصمیم بگیری». نتیجه معلوم بود و اغلب اعضا می پذیرفتند که از مرکزیت تبعیت کنند و مارکسیست شوند. در واقع، از مدت ها پیش، عضو موردنظر عملاً مارکسیست بوده و فقط به تصریح مسئول خویش نیاز داشته است! (۱) خلیل دزفولی، که در جریان «مبارزه ایدئولوژیک» تحت مسئولیت مستقیم ناصر جوهری قرار داشت، شرح گذراندن این مراحل را - به اجمال - بیان کرده است: من و ابراهیم داور، زمانی، تحت مسئولیت ناصر جوهری قرار گرفتیم. در اوایل ناصر نسبت به انجام عبادات اهتمام داشت ولی بحث نهج البلاغه و قرآن را قطع کرد؛ با این تأکید که فعلاً باید در زمینه تئوری کار کرد [و باید] به نحو دیگری خود را بارور کنیم. کتاب تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی را در دستور آموزش قرار داد و در کنار آن جزوه های آموزش داخلی سازمان (جزوه های سبز) را به ما می داد و در قبال سؤالاتی که در جزوه مطرح بود و قید شده بود که جوابش را خود بیابند، پاسخی نمی داد؛ ولی سؤالات را می شکافت. این سؤالات از این قبیل بودند: - با توجه به اعتقادمان به ماتریالیسم تاریخی، چگونه می توانیم پدیده «وحی» را توضیح دهیم؟

- چرا در قرآن ذکر شده است که اکثر مردم نادان، ناسپاس و... اند؟ - در مورد نقش زن در قرآن و نهج البلاغه فکر کنید. همراه با طرح این گونه سؤالات و قطع آموزش قرآن و نهج البلاغه و شرح آموزش های جدید ماتریالیستی، بی اعتنایی ناصر به امور مذهبی نیز بیشتر مشهود بود؛ مثلاً - آخر وقت قرار که داشتیم، می گفت: «نمازم قضا شده... ولی خوب، مهم نیست؛ چون ما به چیز

ص: ۵۹۷

مهمتری پرداختیم.» و یا وقت ما را به نحوی پر می کرد که به نماز خواندن نمی رسیدیم.

وقتی که این مشکل را با او مطرح می کردیم، می گفت: «شما باید در مواقعی به انتخاب دست بزنید؛ به قرار نرسیدن و در نتیجه - الکی - خانه ای تخلیه شدن مهمتر است و یا انضباط داشتن؟ و اگر می خواستین به نماز برسین، اون شقّ اول پیش می آمد...» به همین ترتیب ادامه می داد تا اینکه یک روز به من و ابراهیم داور گفت: «فردا می خواهم مسئله مهمی را مطرح کنم.» فردای آن روز فقط چند دقیقه آمد و خیلی سریع گفت: «سازمان مارکسیست شده؛ شما هم تصمیم تون [را] بگیرین.» ما از او پرسیدیم که آیا خودش نیز مارکسیست شده؛ که جواب مثبت داد. آن شب را کمی فکر کردیم و فردا هر دو جواب دادیم که ما نیز ایدئولوژی جدید سازمان را پذیرفته ایم. [...] زود قبول کردن مارکسیسم من، از دید ذهنی ام نسبت به مسئولین خود در می آمد. من همیشه با مسئولین برخورد مطلق می کرده و آنها را آدم های کامل و منزهی می دانستم و هرچه می گفتند قبول می کردم. مسئله ایدئولوژی قبلاً با همکلاسی ام مطرح شده بود و آنها نیز در کلاس قبلی، مارکسیسم را قبول کرده بودند. خلاصه ما نیز مارکسیست شدیم.^(۱) نوعی دیگر از ترفندهای «استحاله» ایدئولوژیک، در نحوه برخورد بهرام آرام و عضو تحت مسئولیتش، علی خدایی صفت (عضوی مردّد که با شریف واقفی نیز ارتباط داشته است)، نمایان است. خدایی صفت ضمن تشریح این جریان، از قول بهرام آرام چنین نقل می کند: «ایدئولوژی التقاطی بوده، زیربنای ماتریالیستی داشته و روبنای مذهبی را به آن چسبانده اند؛ چیزی که با هزار من سریش هم نمی چسبد. دیالکتیک زیربنای ماتریالیسم است.»^(۲)

ص: ۵۹۸

۱- همان، همان صفحات. نیز خلاصه پرونده ها...: فقیه دزفولی - جوهری. پرونده فقیه دزفولی، ج ۱: ص ۱۸۰.

۲- تحلیل آموزشی...: ص ۱۵۳.

«زمینه رشد یک جریان فکری ماتریالیسم، به دلایل مختلف، فراهم شده و سازمان - بالقوه - آبستن چنین جریانی بود. با شکل گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول، بروز یک جریان مارکیستی و یا بهتر بگوییم ماتریالیستی، در سازمان صورت عینی به خود پذیرفت و جنبه مادی گرفت؛ و چندان طولی نکشید که استخوان بندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسئول و کادرهای اصلی) مارکیسم را پذیرفتند.»^(۱) پروسه تغییر ایدئولوژی و به تعبیر روشن تر «روند ارتداد» - که جز در مورد عناصر نزدیک به تقی شهرام، در سایر موارد با استفاده از جزوه های سبز و عملیات روانی - ایدئولوژیک مسئول مارکیست نسبت به اعضای مارکیست نشده و سپس با انتشار مقاله «پرچم» همراه با حذف متون قدیم آموزشی و آموزش متون جدید مارکیستی محقق شد - به جایی رسید که علاوه بر کادرها و مسئولان، کمتر عضو باسابقه ای بود که مارکیست نشده باشد. در اینجا فهرستی از مارکیست شدگان مهم سازمان ارائه می شود؛ با این توضیح که برخی از این افراد، بعدها - به دلایلی - مجدداً به مذهب بازگشتند. ۱ - تقی شهرام ۲ - محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ۳ - عبدالله زرین کفش ۴ - بهرام آرام ۵ - علیرضا سپاسی آشتیانی ۶ - محسن فاضل ۷ - مجتبی علانی طالقانی^(۲) ۸ - محمد یزدانیان ۹ - جواد قائدی ۱۰ - وحید افراخته^(۳) ۱۱ - حسین احمدی روحانی (کادر خارج از کشور) ۱۲ - مرتضی (تراب) حق شناس (کادر خارج ۱۳ - مهدی موسوی قمی از کشور) ۱۴ - حسین خوشرو (کادر خارج از کشور) ۱۵ - جمال شریف زاده شیرازی ۱۶ - محمد طاهر رحیمی ۱۷ - امیرحسین احمدیان (افسر شهربانی و مسئول اسبق زندان ساری)

۱۸ - عبدالله امینی

ص: ۶۰۰

۱- تحلیلی بر تغییر و تحولات...: ص ۱۸.

۲- تسری تغییر ایدئولوژی به کادرهای خارج کشور، توسط این سه تن (سپاسی، فاضل، طالقانی) صورت گرفت.

۳- وی در زندان تغییر موضع داد و وصیت نامه اش را با نام خدا آغاز کرد.

۱۹ - علی اصغر دروس ۲۰ - محمد کفاش تهرانی ۲۱ - محمدصادق (مجید) لغوی ۲۲ - محمدرضا احمدآخوندی ۲۳ -
محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی (وی در زندان به ۲۴ - ابراهیم داور مذهب بازگشت). ۲۵ - محمدحسن سبحان الّلهی ۲۶ -
عباس جاودانی عرفانی ۲۷ - علی اکبر قائمی ۲۸ - هاشم وثیق پور ۲۹ - محمود (آقا کوچک) نمازی ۳۰ - مرتضی سیدخاموشی
۳۱ - محسن سیدخاموشی ۳۲ - احمد هاشمیان قزوینی ۳۳ - محمد حاج شفیعیها ۳۴ - زین العابدین (زینال) حقانی ۳۵ - محسن
طریقت منفرد ۳۶ - محمد صادق ۳۷ - حسین سیاه کلاه ۳۸ - محسن سیاه کلاه ۳۹ - مهدی محسن ۴۰ - حسن آلاپوش ۴۱ -
ساسان صمیمی بهبهانی (در زندان ۴۲ - محسن بطحایی مجدداً مذهبی شد - به نقل برادرش ۴۳ - محمد توکلی خواه کیوان
صمیمیدر آخرین ملاقات پیش ۴۴ - محسن طریق الاسلام ازاعدام وی) ۴۵ - مهدی فتحی ۴۶ - عباس پاک ایمان ۴۷ - مسعود
فیروزکوهی ۴۸ - محمدعلی عالم زاده ۴۹ - محمدقاسم عبدالله زاده ۵۰ - غلامرضا سلطانی جهرمی ۵۱ - مرتضی کاشانی ۵۲ -
سیمین صالحی ۵۳ - لیلا - زمردیان ۵۴ - پوران بازرگان ۵۵ - حوریه (هایده) بازرگان ۵۶ - فاطمه تیفتکچی ۵۷ - احمد
صادقی قهاره ۵۸ - محمدباقر عباسی ۵۹ - سیمین جریری ۶۰ - بتول (منیژه) افتخاری ۶۱ - فاطمه جریری ۶۲ - اکرم صادق
پور کلوری ۶۳ - صدیقه رضایی ۶۴ - محبوبه متحدین

ص: ۶۰۱

۶۵ - منیژه اشرف زاده کرمانی ۶۶ - فاطمه میرزا جعفر علاف ۶۷ - جلیل احمدیان ۶۸ - حسین (مرتضی) آلاادپوش ۶۹ -
محمد خوشبختیان ۷۰ - علیرضا تشید ۷۱ - علیرضا زمردیان ۷۲ - بهمن بازرگانی ۷۳ - محمود اسماعیل خانی ۷۴ - ابراهیم
خامنه ای ۷۵ - محمد خوانساری ۷۶ - مهدی خسروشاهی ۷۷ - احمد صادقی قهاره ۷۸ - حسین قاضی ۷۹ - حسن راهی ۸۰ -
محمد رحمانی ۸۱ - کاظم شفیعیها ۸۲ - نرگس قجر عضدانلو ۸۳ - حوریه محسنیان ۸۴ - صادق فرد تقوی ۸۵ - مجید
قیاضی (۱)

ص: ۶۰۲

۱- خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

حضور پررنگ تر زنان و تحکیم سلطه شهرام

از مسائل عمده ای که پس از تغییر ایدئولوژی، هم توسط ساواک بدان دامن زده می شد و هم در سطح جامعه و از طریق خانواده های مذهبی مرتبط با مجاهدین خلق مورد تأیید قرار می گرفت، وضع نامطلوب «جایگاه زنان در سازمان مجاهدین خلق» بود. سازمان مزبور، در ابتدای تشکیل و تا سال ۱۳۵۰، سازمانی بیشتر «مذکر» و «مردانه» بود و حضور زنان کمرنگ تر بود. همسران و بستگان نزدیک مجاهدین خلق (به علت اینکه اعضای متأهل محدود بودند) یا نمی دانستند که آنها در چه جریانی قرار گرفته اند و یا اطلاع جزئی داشتند؛ و هیچ یک به طور کامل در متن قضایا قرار نداشتند. پس از ضربه شهریور ۵۰، به تدریج که مسئله تهیه خانه های امن تیمی مطرح شد، موضوع عضویت دختران و زنان به صورت جدی پیش آمد؛ ولی به طور مشخص، از آغاز دوره حاکمیت رضا رضایی، در سطحی محدود، عضوگیری آنها آغاز شد. در آن دوره، به دلیل شرایط سخت خودسازی که در آن اوایل و تا یکی دو سال پس از شهریور ۵۰ وجود داشت، مسئله ازدواج اعضا نیز - به طور کلی - در دستور کار سازمان قرار نداشت. جریان «انحصار ازدواج در سطح مرکزیت و کادرهای بالا» از همین دوره آغاز شد؛ و در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان ازدواج نکرده و در تنگنای عاطفی و اخلاقی قرار داشتند، رضا رضایی با لایلا زمردیان ازدواج کرد.

در دوره ای که مرکزیت و سازمان ترکیبی جدید یافت و به خصوص سلطه تقی شهرام بر تشکیلات

محقق شد، مسئله عضوگیری دختران و زنان، به مثابه برنامه ای جدی و اساسی مورد توجه قرار گرفت. دلایل این امر بدین قرار بود: ۱- داشتن پوشش و محمل مناسب جهت خانه های تیمی، عملیات شناسایی و نیز کنترل امنیت قرارها؛

۲- یکدست کردن نسبی ترکیب جنسیتی سازمان؛ ۳- رقابت با چریک های فدایی؛ ۴- حل مشکل جنسی کادرها و اعضای تشکیلات؛ به خصوص پس از روند تغییر ایدئولوژی که عملاً به صورت انحصار ازدواج تشکیلاتی در دست مسئولان باقی ماند؛ و همین امر، در سال های ۵۶ - ۱۳۵۵ از معضلات روند انتقادی به «مرکزیت خودکامه» از سوی دیگر اعضا و به خصوص کادرهای خارج از کشور گردید. (۱) در مورد نحوه و چگونگی عضوگیری زنان، مرکزیت به این دو معیار یا فصل مشترک رسیده بود: الف - عضوگیری از زنان و دخترانی که نسبت خانوادگی نزدیکی با اعضای سازمان به ویژه زندانیان و اعدامیان داشتند؛ ب - عضوگیری از آن دسته زنان و دخترانی که اعضای سازمان، به طور مستقیم، در خصوص آنها شناسایی کرده و بدان ها اعتماد نموده بودند. در قسمت اول، تعداد نسبتاً قابل ملاحظه ای - به تدریج - عضوگیری شدند که معروف ترین آنها عبارت بودند از: لیلا زمردیان (خواهر علیرضا زمردیان، عضو زندانی سازمان)؛ پوران بازرگان (همسر سابق محمد حنیف نژاد - خواهر منصور بازرگان عضو زندانی سازمان)؛ حوری بازرگان (همسر لطف الله میثمی و خواهر منصور بازرگان)؛ فاطمه امینی (همسر منصور بازرگان - خواهر عبدالله امینی، که توسط پوران بازرگان به سازمان معرفی شده بود)؛ صدیقه رضایی (خواهر احمد، رضا و مهدی رضایی)؛

ص: ۶۰۴

۱- یادداشت های وحید افراخته.

بتول فقیه دزفولی (خواهر خلیل فقیه دزفولی، که پس از دستگیری برادرش مخفی شد).^(۱) در قسمت دوم، چون شناسایی مبنای عضوگیری بود، معاشرت های بیشتری را برای اعضا ایجاد می کرد. وضعیت ارتباطی گروه طوری نبود که به راحتی بتوانند از دانشجویان و فرهنگیان عضوگیری کنند. از سوی دیگر، سازمان در صدد نخبه گزینی نیز نبود بلکه بنا به همان معیار، صرف داشتن اطمینان به فرد و تشخیص اینکه برای زندگی مخفی و مبارزه آماده است، کفایت می کرد. در این مورد، شیوه ای توسط مرکزیت مارکسیست شده و به ویژه با ابتکار بهرام آرام، اعمال شد که در مواقع مکرر و موارد متعدد، بحران زا و فاجعه بار شد. اعضای سازمان، به طور معمول، هر کدام با خانواده های یکی دو سمپات آشنا بودند. در روند ارتباط اعضا با سمپات ها، فرضاً یک کاسب یا کارمند که بر مبنای اعتقاد و ایمان اسلامی خود با یکی از عضوهای سازمان ارتباط فعال داشت، همه زندگی اش را در اختیار آن عضو می گذاشت. روابط این گونه سمپات ها با اعضا، معمولاً بر این محورها قرار داشت: ۱- کمک های مالی مستمر می کردند؛ ۲- اطلاعات جمع آوری شده را در اختیار عضو قرار می دادند؛ ۳- عضو را در اوقات و زمان های مختلف در خانه خود جای می دادند؛ خانه آنها علاوه بر یک مخفیگاه مناسب، گهگاه حالت خوابگاه و محل استراحت داشت؛ ۴- در خانه خود، با کمک افراد دیگر سازمان یا به تنهایی، جاسازی هایی برای اختفای مدارک، اسلحه و دیگر تدارکات، تعیبه می کردند؛ ۵- در شرایط و جو مناسب و مساعد، به عنوان پشتوانه تبلیغاتی سازمان عمل می نمودند. وقتی یک عضو به خانه سمپات خود می رفت، در واقع، عضو آن خانواده شمرده می شد و نزدیک ترین روابط عاطفی را با همه اعضای خانواده برقرار می ساخت. این روابط - در اغلب موارد - خالصانه و بی شایبه بود ولی همان گونه که خواهیم دید، خیانت و ریب به تدریج جای این خلوص و صفا را گرفت؛ و آن هم از زمانی شروع شد که در شرایطی خاص، عضو، بیش از آنکه با سمپات خود مرتبط باشد، وقت بیشتری را با خانواده او صرف می کرد.

ص: ۶۰۵

۱- خلاصه ها: ذیل همین اسامی.

ابتدای این قضیه، مقارن آغاز خانه گردی های اعضا در آذر ماه ۱۳۵۳ بود که مصایبی را به دنبال

داشت. در آن وضع اختناق آمیز، بیشتر اعضا، روزها و شب های بسیاری را بناچار در خانه های سمپات ها می گذرانند. ارتباط های داخلی سازمان به حداقل رسیده بود و گاهی یک عضو تا بیش از دو ماه، شبانه روز، در خانه متعلق به سمپات خود مقیم بود. در آن زمان، بیشتر اعضا روند تغییر ایدئولوژی را طی کرده مارکسیست شده بودند؛ لیکن سمپات ها بی خبر بودند و اعضا را در مراعات عبادات و ظواهر شرعی مشاهده می کردند؛ بنابراین جایی برای هیچ گونه نگرانی نبود. ضمن این اقامت ها و روابط، اعضای مخفی سازمان، خواه ناخواه، مقداری کار سیاسی و تبلیغی روی همسران سمپات ها انجام می دادند؛ که به طور معمول تأثیر زیادی بر جای می گذاشت. به گونه ای که دیدگاه سیاسی و گاه ایدئولوژیک یک زن، دیگر سازگاری و تناسبی با دیدگاه های سیاسی و اعتقادی شوهر در آن زمینه ها نداشت؛ و به قول تقی شهرام، «ممکن بود زن یک دوره دیالکتیک خوانده باشد ولی شوهر هنوز در بند دعای توسل باشد!»^(۱) پس از اینکه این وضعیت از سوی مرکزیت سازمان بررسی گردید، تصمیم گرفته شد که زنان و همسران سمپات ها، در صورت صلاحیت، عضوگیری شوند؛ و چون عضوگیری آنها تناسبی با زندگی مشترک شان نداشت، می باید از شوهرانشان جدا می شدند. اجرای این امر چندان آسان نبود و به طرق و تاکتیک هایی، که طبق رهنمود مسئولان توسط اعضا به اجرا در می آمد، عملی می گردید. اهم و اعم این ترفندها را در زیر می آوریم: الف - عضو مرتبط به تدریج همسر سمپات خود را مارکسیست می کرد و ابتدا از او می خواست که تغییر ایدئولوژی اش را از شوهر پنهان دارد؛ سپس ضرورت کار در سازمان و پیوستن به تشکیلات را به او می باوراند؛ آن گاه این استدلال را مطرح می ساخت که زندگی با فردی که هیچ گونه تناسب و تجانس ایدئولوژیک و سیاسی با وی ندارد، منطقی و قابل دوام نیست. بدین ترتیب زمینه برای جدایی داوطلبانه زن از شوهر فراهم می شد.^(۲) ب - عضو مرتبط، پس از آنکه همسر سمپات را مارکسیست می کرد، به طرقی او را شدیداً - از جهت

ص: ۶۰۶

۱- یادداشت های تقی شهرام، مندرج در پرونده فاطمه فرتوک زاده.

۲- نمونه طاهره ایلخانی که به دستور ناصر جوهری و با اغوای خلیل دزفولی از شوهرش جدا شد، از آن جمله است.

عاطفی - به خود وابسته می نمود؛ سپس این مسئله را مطرح می ساخت که وقتی تفاهم و تجانس فکری و ایدئولوژیک در بین نباشد، روابط جنسی نیز بی معنا خواهد بود؛ ازدواج سنتی و شرعی تنها یک قرارداد است که دو انسان آزاد از این قیود و سنن نیز می توانند این قرارداد را بین خود، بدون موانع آن، منعقد کنند؛ پس زنی که به تکامل رسیده و مارکسیست شده ولی شوهرش مرتجع و مسلمان و تکامل نیافته باقی مانده، عملاً و منطقاً هیچ گونه تعهدی نسبت به او ندارد؛ اما همین زن، به رغم اینکه جامعه او را همسر شرعی شوهرش می داند، با یک مرد مارکسیست و مبارز که «رفیق» اوست و با هم در یک جبهه قرار دارند، راحت تر و منطقی تر می تواند تفاهم عاطفی و تعهد زوجیت داشته باشد. در این مرحله، زن یا شرعاً و یا با پیوستن به سازمان به دلخواه خود و با همکاری عضو «مربوطه» از شوهر جدا می شد. (۱) ج - اگر عضو احساس می کرد که همسر سمپات را نمی تواند مارکسیست کند (به دلایل مختلف از جمله زمینه های قوی مذهبی و عاطفی) یا اصلاً ضرورتی به این امر نیست؛ چون وجود آن زن، به دلیل روابط عمومی مردمی، می تواند پوشش حفاظتی و محمل مناسبی برای خانه های امن باشد و این امر هم حتماً مستلزم تغییر ایدئولوژی نیست؛ به خصوص که زن مزبور، از نظر سیاسی و مبارزاتی، هم به سازمان گرایش دارد و هم آماده هرگونه همکاری است، عضوگیری چنین فردی در صورتی برای سازمان امکان داشت که وی بتواند به هر صورت از شوهرش جدا شود. در این مرحله، به تناسب موقعیت و شرایط، ترفندهایی به کار می رفت: عضو مربوطه، از یک سو کارهایی وقت گیر و عبث برای سمپات می تراشید - که البته به زعم سمپات و با توجیهی که از ناحیه عضو می شد، این کارها خیلی مهم جلوه می کرد؛ مثلاً - او را به شهرستانی می فرستاد تا در آنجا، در فلان قسمت دیوار یک امامزاده، علامتی بزند! در ضمن به این فرد توصیه اکید می شد که مطلقاً در این مورد که این گونه همکاری ها را با سازمان دارد، با همسرش صحبت نکند و حتی رفتارش را به گونه ای تنظیم نماید که احساس شود آدمی بی مسئولیت و غیر سیاسی شده است. همین عضو، از سوی دیگر، هنگام خلوت با همسر نگران سمپات - که از غیبت های مکرر شوهرش ناراحت بود - سوءظن او را دامن می زد و حتی این احتمال را بعید نمی دانست که شوهرش با زنان دیگری رابطه داشته باشد؛ و برای محکم کاری، از زن می خواست که از شوهرش بازخواست کند که کجا بوده و

ص: ۶۰۷

۱- نمونه های جذب و پیوستن منیژه اشرف زاده کرمانی، سیمین صالحی و بهجت مهرآبادی در این بخش جای می گیرند.

چرا به خانه نیامده است؛ و نظر می داد که اگر شوهر جواب نداد یا بهانه آورد، نشانه عدم صداقت و در

نتیجه خیانت اوست! این برنامه عیناً پیاده می شد و همسر سمپات - شاید برای نخستین بار در زندگی مشترکش - به طور جدی با شوهر دعوا و بگومگو می کرد. عضو مربوطه، برای محکم کاری، سمپات را چند نوبت دیگر به دنبال «نخود سیاه» می فرستاد و معمولاً با این سؤال او مواجه می شد که «چه جوابی به زخم بدهم؟»؛ و عضو با تأکید بر اینکه این گونه مسائل حساس و از نظر امنیتی چنین و چنان است، از سمپات می خواست که به زنش فرصت چنین سؤالاتی را ندهد و حتی با او تندی کند. نتیجه معلوم بود: روابط زن و شوهر روز به روز تیره تر می شد! از سوی دیگر، زمانی که عضو مربوطه با پرسش ها و تردیدهای همسر سمپات رو به رو می شد که چرا شوهرش این طور شده و رفتارش تغییر کرده، چنین پاسخ می داد که زن باید بر پافشاری اش بیفزاید، حق خود را مطالبه کند و نگذارد شوهرش به بیراهه رود؛ و در صورت ادامه این وضع، باید فکر دیگری بکند. در واقع بدون آنکه اسمی از طلاق برده باشد، رهنمود لازم را می داد. بدین ترتیب، زن و شوهر از هم جدا می شدند و زن، در شرایط تنهایی و بیچارگی، ناگهان با پیشنهاد عضویت در سازمان مواجه می شد و لابد خیلی هم شکرگزار بود! طاهره ایلخانی، همسر مجید هنرآموز، با همین ترفندها - به تحریک خلیل دزفولی - از شوهر و فرزندش جدا شد ولی پس از شش ماه عضویت، سازمان صلاحیت او را رد کرد و کنارش زد! (۱) مواردی هم پیش می آمد که به منظور صحنه سازی، برای فرد سمپات قرار ملاقاتی با یک زن عضو سازمان - در خیابان - می گذاشتند و بعد، با هماهنگی عضو، ترتیبی می دادند که همسر آن فرد، صحنه ارتباط شوهرش با یک زن غریبه را مشاهده کند. (۲) منیژه اشرف زاده کرمانی، با داشتن شوهر - مهدی مهروانی بهبهانی - و فرزند، به سازمان متصل شد؛ و این ارتباط در حالی بود که اساس رابطه وی با سازمان، به خاطر همکاری شوهرش با اعضای سازمان محکم تر شده بود. همسر منیژه از فعال ترین سمپات های سازمان بود که از زمان حضور احمد و رضا رضایی در مرکزیت سازمان، با این تشکیلات همکاری داشت. سرانجام رابطه این خانواده با سازمان،

ص: ۶۰۸

۱- خلاصه پرونده ها... دزفولی، خلیل و ایلخانی، طاهره .

۲- مورد علی میرزاجعفر علاف و تلاش سازمان برای جدا شدن وی از همسرش، از طریق قرارهای پوششی وی با منیژه اشرف زاده ، به نحوی که مشهود همسرش باشد.

به این صورت درآمد که حکم عدم صلاحیت برای شوهر و مجوز صلاحیت برای زن صادر شد! راه آن نیز جدا شدن آن دو بوده است. نحوه اتصال منیژه، به عنوان عضو و نه سمپات، به شیوه ای بود که در مورد «ب»، آن را تشریح کردیم؛ ولی خودش در دادگاه تجدیدنظر رژیم شاه مطالبی عنوان کرده که در مقایسه با اعترافاتش در کمیته مشترک، تعدیل شده تر و با رعایت برخی مسائل است. چرا که این مطالب در روزنامه های کثیرالانتشار نیز چاپ می شد. وی در دادگاه، از جمله اظهار می دارد: من زن شوهرداری بودم که به جهت داشتن عقاید مذهبی، به جلسات به ظاهر مذهبی تردد می کردم. در این جلسات بود که تحت تأثیر تبلیغاتی واقع شدم که همان تأثر از این تبلیغات، مرا با محافل مخفی مارکسیست های اسلامی آشنا کرد. پس از مدتی، که به صورت یک فرد سمپاتیان به این جلسات رفت و آمد می کردم، به من دستور داده شد که روی همسرم تبلیغ کنم. بعد از اینکه اثری از تبلیغ روی شوهرم به دست نیامد، (۱) موضوع را به رابط گروهی خود گفتم؛ دستور داده شد از همسرم جدا شوم و فرزندم را هم رها کنم؛ زیرا بیم آن هست که توسط شوهرم موضوع ارتباط من به مراجع مسئول اطلاع داده شود. آن قدر در این زمینه پافشاری شد و مرا از دستگیری توسط سازمان های امنیتی و انتظامی ترساندند که ناگزیر با جدایی از شوهرم، خانه و زندگی و فرزند را رها کرده به گروه ملحق شدم. از این پس، من از مسیر طبیعی زندگی خارج شده و در اختیار گروه بودم و ناگزیر به اجرای دستورات گروهی بودم. وی در جای دیگر، ضمن اشاره به عدم تناسب تلفیق اسلام و مارکسیسم و نیز فساد حاکم بر سازمان، چنین می گوید: ناگفته پیداست که تلفیق و یا توجیه این دو طرز فکر یا مکتب [اسلام و مارکسیسم] به هیچ وجه دارای جنبه های علمی و منطقی نیست و فقط می توان گفت تمهیدی برای به انحراف کشیدن جوانان خام مذهبی و سوق دادن آنها به ورطه های... ضد مردمی می باشد. آنچه که بیشتر مورد نظر من است، آن است که شرح کوتاهی از فساد اخلاقی، انحطاط، تزویر و دورویی و آلت دست بیگانه شدن اکثر به اصطلاح رهبران را بیان کنم. فساد اخلاق اعضای گروه در ایجاد رابطه نامشروع با زنان و دخترانی که به همکاری جلب می شدند،

دیکتاتوری موجود در گروه و اجبار اعضا در تبعیت از مرکزیت غیردموکراتیک، ترور یکی از اعضای کادر رهبری و ارباب

ص: ۶۰۹

۱- منظور تلاش برای مارکسیست کردن شوهر، در فاز دوم ارتباط است.

دیگران، نمونه هایی است که نشان دهنده ماهیت واقعی این گروه خرابکار و تروریست بوده است. وی در مورد برخی از زنان و دخترانی که به سازمان جذب می شدند، چنین توضیح می دهد: [...] زنان و دختران مورد بحث، اکثراً در خانواده های متعصب مذهبی پرورش یافته اند و در ابتدای امر، آنها را با شعار کمک برای اشاعه دین اسلام فریفته و برای همکاری، از آنها استفاده می کنند. از جمله اولین تعلیماتی که به هر زن یا دختری که با گروه در ارتباط قرار می گیرد می دهند، دروغگویی به خانواده، چگونگی فرار از خانه و جدا شدن از خانواده اش می باشد.

در جای دیگر، رهبری گروه به اعضای متأهل دستور می دهد که از زن یا شوهر خود جدا شوند؛ و چنانچه زن و شوهری حاضر به این کار نشوند، با بدگویی از یکی، دیگری را وادار به جدایی می کنند؛ و آینده فرزندان آنها به هیچ وجه مورد نظر نیست. دو خانواده از هم پاشیده شده، در همین دادگاه، قابل مثال است. یکی خود من و یکی ... هر دو خانواده، قربانی هوس ها و اهداف پوچ گروه شده ایم. (۱)

ص: ۶۱۰

پس از اینکه روند تغییر ایدئولوژی نتیجه مطلوب داد و اغلب کادرهای درجه یک و دو سازمان مارکسیست شدند، مرکزیت تصمیم گرفت که چند تن از اعضا را به خارج از کشور اعزام نماید. کادرهای مهم خارج از کشور، در آن زمان، عبارت بودند از: ۱- حسین احمدی روحانی، مسئول سازمان در خارج از کشور؛ ۲- سید مرتضی (تراب) حق شناس، از کادرهای همه جانبه سابق و رابط خاورمیانه و اروپا؛ ۳- محمد یقینی، مسئول سازمان در لبنان؛ ۴- حسین خوشرو، رابط خاورمیانه با هند و پاکستان. (۱) مرکزیت جدید، که تقی شهرام عملاً در رأس آن قرار داشت، بنا به یادداشت های حسین روحانی، از اعزام این افراد اهداف زیر را دنبال می کرد: الف) تسری روند تغییر ایدئولوژی، از داخل به خارج از کشور؛ ب) حل مشکلات عمده ای که سلطه طلبی برخی از کادرها - و در رأس آنها علیرضا سپاسی آشتیانی - ایجاد کرده بود؛ ج) حل مشکلات عاطفی و اخلاقی دو تن از اعضا؛ د) کاستن اختیارات حسین احمدی روحانی، که مرکزیت جدید به طعنه او را «شیخ حسین» لقب داده بود؛

ه) فعال تر کردن بخش خارجی سازمان؛ با تأکید بر کم رنگ نمودن حضور و نفوذ عناصر نهضت آزادی خارج از کشور. افراد انتخاب شده، تا اوایل زمستان ۵۳ به خارج اعزام شدند. (۲) اسامی افراد اعزامی بدین شرح است:

ص: ۶۱۳

۱- وقتی سخن از سازمان در خارج از کشور و یا در لبنان به میان می آید، ممکن است این تصور پیش آید که تشکیلاتی عظیم در آن سوی مرزها مشغول فعالیت بوده است. حقیقت این است که در هر یک از این نقاط، افرادی معدود (گاهی دو نفر) به سر می بردند که عضو سازمان بودند؛ مسئولیت اینان نیز بیشتر ارتباط فرهنگی و تبلیغاتی با جمع های دانشجویی و احیاناً رابطه اطلاعاتی و تدارکاتی با کشورهایی مثل یمن جنوبی و سازمانی مثل الفتح بود.

۲- خروج مرز، در آن زمان، به دو شکل کلی صورت می گرفت: الف) خروج از مرز عادی؛ که سه شکل فرعی داشته است: ۱- به صورت تهیه پاسپورت حقیقی، با اسم و رسم علنی؛ ۲- تهیه پاسپورت با هویت جعلی؛ شیوه عمل بدین صورت بوده که با تهیه شناسنامه و معافیت جعلی، برگ عدم سوء پیشینه و سایر مدارک لازم را تهیه نموده و به اداره گذرنامه می بردند و از آن طریق، پاسپورت حقیقی و رسمی دریافت می کردند؛ که هم از طریق هوا و هم از زمین، به راحتی، می توانستند از مرز خارج شوند. ۳- تهیه پاسپورت جعلی و خروج از مرز عادی (زمینی). ب) خروج قاچاق از مرز؛ این نوع نیز بدین صورت بود که قبلاً یک نفر از اعضای سازمان، مدتی در مسیر ایران - ترکیه (مثلاً) به عنوان یک فرد قاچاقچی که جنس به داخل و خارج می برد و گاهی اوقات نیز افرادی را «رد» می کند، در مرز کار می کرد؛ و بعداً - در موقع لزوم - افراد را به این طریق به خارج می فرستاد. یک پایگاه جعل نیز در ترکیه وجود داشته که به محض ورود اعضای سازمان، پاسپورت هایشان را مهر می زد و یا اگر پاسپورت نداشتند، برایشان درست می کرد. پس از خروج، افراد اعزامی می توانستند همانند افراد عادی بین کشورها سفر کنند. یادداشت های قاسم عابدینی، ص ۱۳۷.

امیرحسین احمدیان؛ افسر زندان ساری. وی به دلیل حساسیتی که رژیم به او نشان می داد و با توجه به اینکه همدوره هایش را در اکیپ های گشت کمیته مشترک گردآورده بودند، به خارج از کشور اعزام شد تا احتمال دستگیری یا قتل وی که رژیم را شادمان می کرد و از آن سوءاستفاده تبلیغاتی می نمود، از بین برود. وی دیرتر از دیگران و از راه قاجاچی (افغانستان) عزیمت کرد. محسن فاضل؛ از کادرهای قدیمی قبل از شهریور که مسئولیت های مختلفی بر عهده داشت و رده او - بلافاصله - بعد از مرکزیت بود. علت اعزام وی، به اعتراف وحید افراخته و تأیید تقی شهرام و حسین روحانی، این بود که در ارتباط با ازدواج در تشکیلات ناتوانی هایی او بروز داده بود که موجب بحران شده بود. وی سه بار ازدواج درون سازمانی داشت که در هر سه بار، به دلیل نارضایتی زوجه، به حکم مرکزیت، ناگزیر به جدایی شده بود. تأثیرگذاری این مسائل او را به کلی نسبت به مبارزه منفعل ساخته بود. از سوی دیگر ارزش تجربه تشکیلاتی و رده بالای وی، سازمان را ناچار می کرد که او را حفظ کند. این نکته حایز اهمیت است که آخرین همسر او، طاهره میرزا جعفر علاءف - که پس از جدایی از فاضل به ازدواج تقی شهرام درآمد - در این تصمیم، نقش عمده داشت. (۱) پوران بازرگان؛ وی حدود یک هفته پس از وصل مجدد به سازمان، در اواخر پاییز ۵۲ مارکسیست شد. پوری چون همسر بنیانگذار سازمان بود و از طرفی اعزام زنی با این «شناسنامه»، به مانور سازمان در خارج از کشور بار و توان می بخشید، برای اعزام انتخاب شد. (۲)

ص: ۶۱۴

۱- خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

۲- همان. نیز خلاصه پرونده ها...: بازرگان، پوران.

علیرضا سپاسی آشتیانی؛ این شخص، چنانکه پیشتر گفته شد، از اعضای قدیمی سازمان بود و به دلیل تجربیات تشکیلاتی و عملیاتی (نظامی) و ورزیدگی نسبی تئوریک، داعیه عضویت در مرکزیت سازمان را داشت و عمده ترین خطری بود که خود کامگی تقی شهرام را تهدید می کرد. اعزام وی به این بهانه صورت گرفت که در خارج از کشور مسئول سازمان شود؛ که چنین هم شد. (۱) سید مجتبی علایی طالقانی؛ فرزند آیه الله طالقانی و از کادرهای به تازگی رشد کرده سازمان بود. تشکیلات قصد داشت عضو ثابتی را که مورد تأیید مرکزیت هم باشد، به یمن جنوبی اعزام دارد تا دفتر سازمان را در آنجا اداره کند. مجتبی، به دلیل آنکه زبان انگلیسی را خوب می دانست و فرزند شخصیت معروف مبارزی بود، برای این منظور انتخاب شد. (۲) هنگامی که مسئله اعزام ستوان احمدیان - به دلیل حفاظتی - مطرح شد، سپاسی آشتیانی و شریف واقفی پیشنهاد کردند که تقی شهرام هم از ایران خارج شود؛ چون به خاطر فرارش از زندان نباید آسیب پذیر شود. مرگ رضا رضایی عواقب تبلیغاتی نامطلوبی، در گذشته داشت. تقی شهرام، با این استدلال که رفتنش به خارج حمل به ضعف خواهد شد و ضمناً حضورش کادرها و اعضا را به تداوم مبارزه امیدوارتر می کند، بالاخره مخالفت کرد و در ایران ماند؛ و بدون هیچ مانع و رادعی، به تحکیم سلطه خود پرداخت. (۳)

مدت زمانی پس از اعزام این افراد به خارج، سپاسی آشتیانی به جای حسین روحانی مسئولیت تشکیلات و ارگان خارج از کشور را به عهده گرفت و پوران بازرگان نیز با تراب حق شناس ازدواج کرد. چند ماه بعد همه کادرهای خارج از کشور - بجز رضا رئیسی (رییس طوسی)، از اداره کنندگان سازمان دانشجویان مسلمان و محمد یقینی - بقیه مارکسیست شدند که - البته - تغییر ایدئولوژی خود را تا اعلام رسمی آن در سال ۵۴، مخفی نگاه داشتند؛ آقای هاشمی رفسنجانی اظهار داشته است که تراب حق شناس، که در اوایل سال ۵۴ با وی در بیروت ملاقات داشته، «ارتداد»ش را مخفی نموده و از موضع «نفاق» با ایشان برخورد کرده بود. (۴)

ص: ۶۱۵

- ۱- خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا؛ افراخته، وحید.
- ۲- خلاصه پرونده ها...: علایی طالقانی، سید مجتبی.
- ۳- یادداشت های حسین روحانی، قاسم عابدینی و جواد قانیدی: ذیل شرح احوال تقی شهرام.
- ۴- مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۱۸.

قتل و شکنجه «مرتضى هودشتيان»

مرتضى هودشتيان در سال ۱۳۳۰ متولد شد. وی از هنرستان صنعتی تهران در رشته برق دیپلم گرفت ولی استعداد خارق العاده ای در زمینه الکترونیک داشت. در فاصله سال های ۱۳۵۱ تا تابستان ۱۳۵۳ عضو علنی سازمان مجاهدین خلق بود و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی قرار داشت. در بررسی مدارک به دست آمده، از جمله نوشته های شریف واقفی که در منازل تیمی افراد دستگیر شده در سال ۱۳۵۴ کشف شده، چنین برمی آید که هودشتيان با عبدالرضا منیری جاوید - متخصص الکترونیک سازمان - در ارتباط بوده و در زمینه مورد علاقه شان همکاری داشته اند. ابتکارات مرتضى هودشتيان در زمینه الکترونیک، امتیازی به سازمان داد که تا سال ها از ضربه پذیری مصون ماند. وی اولین فردی بود که با آوردن یک دستگاه رادیو با طول موج باند پلیس، بی سیم های کمیته را گرفت و با راهنمایی کردن دیگر اعضا زمینه ساختن رادیوهای دیگری را با این طول موج فراهم نمود. از دیگر ابتکارات هودشتيان، ساختن سیستم «تله کوماند» (فرمان از راه دور) بود که آن را به دیگر اعضای که با وی ارتباط داشتند آموزش داد. (۱)

ص: ۶۱۷

۱- خلاصه پرونده ها...: هودشتيان، مرتضى؛ مبتنی بر تحقیقات ساواک از وحید افراخته و عبدالرضا منیری جاوید. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶.

مرتضی هودشتیان، با اخذ مأموریت از سوی سازمان در اواخر تابستان ۱۳۵۳ با گذرنامه عادی به پاریس و از آنجا به لندن رفت. در آنجا با افراد سازمان تماس گرفت و توسط آنها به بغداد، که در آن موقع پایگاه موقتی متعلق به سازمان در آنجا قرار داشت و برخی از اعضای خارج از کشور در آن به سر می بردند، اعزام شد. وی مدت کوتاهی پس از رسیدن به بغداد، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی به اردوگاه «الفتح» فرستاده شد. در آنجا با توهم عناصر دیگر سازمان، مورد سوءظن قرار گرفت و پس از شکنجه فراوان جان خود را از دست داد. (۱) نقل مستقیم و بی واسطه حسین روحانی، مسئول وقت سازمان در خارج از کشور، جزییات این واقعه را روشن می کند: در طول دوره آموزش نظامی که چند هفته به طول می انجامید، دیگر عناصر سازمان که همراه مرتضی هودشتیان مشغول گذراندن دوره نظامی بودند، شاهد یک سری حرکات مشکوک از سوی او می شوند؛ از جمله بی تحرکی و عدم آمادگی برای ورزش صبحگاهی و یا مشغول شدن با دستگاه ماشین حساب کوچک الکترونیکی که همراه داشت، نظر آنها را جلب می نماید؛ و این خود زمینه ای می شود تا این افراد در جلساتی که پس از پایان دوره آموزش نظامی و به خاطر جمع بندی کار افراد شرکت کننده در دوره آموزش نظامی و انتقادات وارده به آنها، با حضور مسئولین خارج از کشور برگزار می شود، انتقادات شدیدی را نسبت به فرد نامبرده (مرتضی هودشتیان) وارد نمایند. این انتقادات همراه با روشن شدن این نکته که وی اطلاع چندانی از وضع آموزش و دیگر مسائل سازمان ندارد، مسئولین خارج از کشور و به خصوص شخص محسن فاضل را که مسئولیت مستقیم جلسه انتقادی و جمع بندی آن را بر عهده داشت، نسبت به این فرد دچار شک و تردید می نماید و آنان را وادار می کند که سؤالات بیشتری درباره وضعیت و موضع تشکیلاتی اش در داخل کشور و جزواتی که مطالعه کرده است و... از وی بکنند؛ که نتیجه آن مشکوک شدن هرچه بیشتر نسبت به وی بوده است. در این مورد محسن فاضل، که به هر حال افراد خارج کشور روی تجربیات او، از آن جهت که به تازگی از داخل آمده بود و با معیارهای امنیتی داخل آشنایی بیشتری داشت تکیه می کردند، اظهار داشت که «به نظر من احتمال زیاد دارد که این فرد یک عنصر ساواکی باشد و ساواک به هنگام مسافرت فرد اصلی مورد نظر سازمان، او را دستگیر [کرده باشد] و به جای وی این فرد را به صورت بدلی فرستاده است، تا از این طریق در سازمان نفوذ کرده و اطلاعات لازم را از آن کسب نماید»

ص: ۶۱۸

در این باره تجسس های زیادی صورت گرفت و قرار شد تا از داخل در این مورد تلفنی سؤالاتی شود. اما از آنجا که از بغداد امکان تلفن به ایران وجود نداشت و این کار حداقل ۲۴ ساعت بعد انجام می گرفت، محسن فاضل معتقد بود که این فرصت زیادی است و در این فاصله چه بسا ضرباتی از ناحیه این فرد و اطلاعاتی که به داخل رد کرده به سازمان وارد آید. اصرار محسن فاضل، دیگران و از جمله تراب حق شناس و خود من را قانع و متقاعد ساخت و قرار شد تا بازجویی از وی دقیق تر صورت گیرد. در جریان بازجویی، از آن جهت که وی در اثبات بی گناهی اش برخوردی کاملاً شک برانگیز داشت، موجب گردید که او را با «کابل» بزنند؛ و زدن کابل در حدی بود که پاهای وی کاملاً ورم کرده بود. هنگام ظهر بود که زدن قطع شد و قرار شد تا هنگام تلفن به داخل، دیگر با او برخوردی صورت نگیرد. قبل از صرف ناهار یکی دو نفر او را به دستشویی بردند و بیرون در منتظر او بودند. وی در موقع نشستن بر سکوی مستراح فرنگی تعادل خود را از دست داده و می افتد و بچه ها او را گرفته و به اتاق می برند. ساعت ۲ بعدازظهر بود که یکی از بچه ها به او سر می زند و می بیند که روی زمین افتاده و بلافاصله دیگران را خبر می کند؛ و ما همگی به بالین او رفتیم و دیدیم که تمام کرده است که به احتمال قوی خونریزی مغزی کرده بود. فردای آن روز که تلفن زده شد، معلوم گردید که وی از هواداران سازمان بوده ولی... از مسائل سازمانی اطلاع چندانی نداشته است... تاریخ دقیق این جریان روز دهم آبان ماه سال ۱۳۵۳ می باشد. (۱) ماجرای شکنجه و قتل مرتضی هودشتیان، نخستین بار توسط وحید افراخته برای ساواک روشن شد. البته وحید وی را با نام مستعار می شناخت و با مقایسه اطلاعات و قراین، هویت اصلی وی معلوم گشت. آنچه در متن اعترافات وحید افراخته قابل توجه است، نخست مشترکاتی است که در اصل موضوع، بین گزارش حسین روحانی و روایت افراخته به چشم می خورد؛ دوم پذیرفتن این مطلب است که سازمان،

کسانی را بدون آموزش متداول تشکیلات - به صرف استفاده از تخصص ایشان - به درون تشکیلات می آورده و از آنها بهره برداری می کرده است؛ سوم عدم تأمین لازم عضو، هنگام اعزام به خارج از کشور. فردی به نام «یوسف» [= مرتضی هودشتیان] در گروه وجود داشت. یوسف فردی بسیار با استعداد و مبتکر در رشته الکترونیک [بود]. گروه، بدون دادن آموزش کافی، او را برای خرید وسایل مورد نیاز، برای تهیه «بی سیم» به خارج می فرستد. مسئول او مجید شریف واقفی بوده،

ص: ۶۱۹

هیچ گونه گزارشی از او برای افراد خارج فرستاده نمی شود. (۱) یوسف بیچاره را، که تنها به عشق الکترونیک به گروه آمده و بیش از عشق به مبارزه، عشق به کار رادیو آماتوری دارد، ۱۵ روز در اردوگاه «الفتح» وادار به دویدن در لجن و دیگر تمرینات پارتیزانی می کنند. یوسف از دیدن این اوضاع گیج می شود... سپس به افراد گروه معرفی می شود. محسن فاضل، پس از کمی صحبت، به یوسف مشکوک می شود و می گوید: «به نظر من این فرد ساواکی است». یوسف به علت بیخ بودن از مسائل سیاسی و بی اطلاعی از مسائل تشکیلاتی، جواب های پرت و پلایی به سؤالات محسن می دهد... محسن او را به صندلی بسته و «کابل زدن» را شروع می کند تا او را وادار به اعتراف کند. بی رحمانه شلاق می زند؛ تا اینکه خسته می شود. نوبت به دیگران می رسد؛ آنها هم می زنند. باز نوبت به محسن می رسد... [مجددا ضربات وحشیانه اش را آغاز می کند. یوسف با حالتی تضرع [آمیز]، در حالی که هیچ ذره ای از انسانیت در همزمانش نمی یابد که به فریادش رسند، ناله می کند: «آخ قلبم. کمی آب». آب برایش می آورند. هنوز لیوان به دهانش نرسیده که ناگهان سرش به یک سو خم شده و به روی بدن می افتد. قاتلین شرح جنایت شان را برای داخل می نویسند. از داخل جواب بر می گردد که: «شما یک عنصر بسیار باارزش فنی گروه را کشته اید». جواب، تنها یک «انتقاد از خود» است... (۲)

ص: ۶۲۰

۱- از آنجا که اعزام به خارج توسط مرکزیت انجام می شد، مسئولیت ارسال گزارش به خارج و معرفی او برعهده تقی شهرام بوده که رهبری مرکزیت را در آن هنگام برعهده داشت. علت نفرستادن گزارش توسط شریف واقفی به احتمال قوی انزوای او در آن زمان، و خلع سلاح و تنزل درجه وی از کادر رهبری به یک عضو ساده توسط مرکزیت مارکسیست شده، بوده است.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳؛ نقل از ص ۱۴ پرونده افراخته. آقای سیدحمید روحانی می نویسد: «با درنظر گرفتن اینکه یوسف [هودشتیان] زیر مسئولیت مجید شریف واقفی بوده است، گمان اینکه علت کشتن او به جریان کشمکش ایدئولوژیکی سازمان برگردد، دور از حقیقت نیست.» همان: همان صفحه، پانوش ش ۲.

ناهماهنگی توان و اجرا، در فرایندی از تکرار

در مرداد ۱۳۵۳، طبق تصمیم مرکزیت سازمان قرار شد چند انفجار برای سالگشت کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد تدارک شود. این مهم به عهده خانه شماره ۲ مرکزیت واقع در خیابان شیخ هادی گذارده شد. در این خانه، که موقعیتی استراتژیک و بس مناسب داشت، افراد زیر استقرار داشتند: ۱- بهرام آرام، عضو مرکزیت و سرشاخه نظامی سازمان؛ ۲- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، معاون بهرام در شاخه نظامی؛ ۳- دکتر سیمین صالحی، همسر بهرام؛ ۴- لطف الله میثمی. بمب ها در این خانه ساخته می شد و دوتای آن قرار بود توسط ناصر جوهری و عضو تحت مسئولیتش ابراهیم داور در حوالی مخبرالدوله کار گذارده شود. دو بمب دیگر هم تهیه شد و توسط جوهری به دو تن دیگر از اعضای تحت مسئولیتش، خلیل دزفولی و مرتضی (آرش) کاشانی(۱)، تحویل داده شد تا آن دو بمب نیز در همان حوالی و نزدیک سفارت انگلیس کار گذاشته شود. نزدیک غروب روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، موقعی که ناصر جوهری و ابراهیم داور در دستشویی مسجدی واقع در اول خیابان ظهیرالاسلام - نزدیک میدان بهارستان - مشغول زمان گذاری یکی از بمب ها بودند، بمب در دست ناصر جوهری منفجر شد و او را به شدت زخمی کرد. وی که احتمال دستگیری خود را می داده است، اسلحه رولور «اسپرینگ فیلد» خود را به ابراهیم داور تسلیم کرده یک اسلحه «استار» ساده از او گرفت و داور را فراری داد. جوهری خون آلود به خیابان آمد و با اتومبیلی، خود را به بیمارستان سینا رساند و دقایقی بعد، در حالی تحویل مأموران کمیته مشترک شد که از ناحیه هر دو دست زخمی بوده است (نیمی از انگشتان هر دو دستش قطع شده و پرده یکی از گوش هایش نیز پاره شده بود). تقریباً همزمان با این اتفاق، هنگامی که لطف الله میثمی و سیمین صالحی - در غیاب بهرام و جوهری - مشغول تنظیم دو عدد از بمب ها بوده اند، یکی از آنها منفجر شد. میثمی بیهوش و مجروح به گوشه ای افتاد و سیمین که از ناحیه یکی از چشم ها مجروح شده بود، پس از آنکه به سرعت اسناد و مدارک موجود

ص: ۶۲۲

۱- مرتضی کاشانی از کادرهای مارکسیست شده بود که در سال ۱۳۵۴ طی تصادفی در جاده کرمان - زاهدان کشته شد. خلاصه پرونده ها...: کاشانی، مرتضی.

در خانه را آتش زد، یک اسلحه رولور به دست گرفت و با پای برهنه از خانه خارج شده رو به جنوب خیابان شیخ هادی شروع به دویدن کرد. تلاش وی برای اینکه بتواند یکی از اتومبیل های در حال عبور را متوقف کند، به نتیجه نرسید و در نزدیکی خیابان سپه توسط یک درجه دار بازنشسته ژاندارمری و با کمک مردم عادی دستگیر شد. با محاصره خانه توسط پلیس، میثمی نیز به بیمارستان شهربانی منتقل و در واقع دستگیر گردید. در این حادثه سیمین صالحی یکی از چشم های خود را از دست داد و میثمی نیز از ناحیه هر دو چشم به کلی نابینا شد و یک دست - از مچ - و شنوایی یک گوش خود را هم از دست داد. سیمین صالحی در شرح بخشی از این حادثه می نویسد: [...] من سعی کردم به او (میثمی) تنفس مصنوعی بدهم ولی دستش قطع شده و سخت شوکه بود. من به آن اتاق پریدم و دو عدد اسلحه برداشتم و برگشتم. عباس (میثمی) نشسته بود؛ به او گفتم: «بکشمت؟» چون می دانستم و به من گفته بودند که یا باید زخمی را نجات داد و یا کشت. عباس گفت: «بکش!» من نمی توانستم؛ همین طور مانده بودم. مردم در خانه جمع شده بودند. بعد عباس گفت: «نه، نکش!» من پریدم در خانه را باز کردم و به مردم گفتم: «او را نجات دهید!» و خودم فرار کردم. (۱) وقتی از پشت بام پایین می آمدم، زیر پایم خالی شد و من داخل حیاط همسایه افتادم... خیلی خیلی وحشت زده بودم. جلو یک ماشین را گرفتم و به او گفتم پایین بیاید. پشت رل نشستم و چندین خیابان را رفتم. می خواستم هرچه زودتر خود را به منزلمان برسانم. به یک ماشین زدم... از ماشین پیاده شدم ولی باز متوجه شدم پاهایم را قادر نیستم حرکت بدهم... همین طور یواش یواش راه می رفتم، یک پیکان جلویم آمد؛ من او را تهدید کردم ولی پیاده شد و به طرفم آمد. چند قدم بیشتر با من فاصله نداشت و اسلحه من جلو قلبش بود ولی دلم نیامد که بکشمش. مرد پیری بود؛ مچ دستم را گرفت و همین طور می پیچاند. دست من هم روی اسلحه بود و مرتب تیراندازی می شد. مثل اینکه یک تیر به پای مردی خورد. من آن مرد را در بیمارستان شهربانی دیدم؛ حالش کاملاً خوب بود و زخمی سطحی داشت. مرا به کلانتری تحویل دادند. دیگر یادم نیست... (۲)

ص: ۶۲۳

- ۱- میثمی می گوید: بعد از آزادی از زندان در سال ۵۷ و در جریان انقلاب که فاطمه [= سیمین صالحی] به خانه ما آمده بود، گفت: «وقتی من از تو پرسیدم که آیا تو را بکشم یا نه؟ پاسخ تو مثبت بود. ولی من دلم نیامد. ضمن اینکه من دیدم خون تمام سر و صورت و گردن تو را پوشانده، و احتمال زیادی دارد که تو خودت بر اثر قطع شاهرگ گردنت، کشته شوی.» آنها که رفتند: ص ۴۳۸
- ۲- پرونده سیمین صالحی.

جوهری، در طول بازجویی‌ها، از این نکته که به همراه سه نفر دیگر در یک خانه مرکزی زندگی می‌کرده و از عناصر بالای سازمان بوده است، سخنی نگفت؛ و با ارائه محمل‌هایی که از پیش تمهید شده بود، سیمین صالحی و میثمی نیز مطلبی ابراز نکردند. دیگر مسائل مهم از قبیل رادیوهای بی‌سیم گیر و جریان تغییر ایدئولوژی در بازجویی‌ها طرح نشد. به دستور مسعود رجوی مارکسیست شدن جوهری و دیگران در زندان نیز مسکوت ماند. گزارش ساواک ۲/۴/۵۵ حاکیست: «پس از ورود محمود طریق الاسلام، محسن محمد دماوندی و محمدابراهیم جوهری که مارکسیست بودند مسعود رجوی با آنها صحبت کرد و قرار گذاشت آنها اعلام مارکسیست بودن نکنند. زیرا افرادی وجود دارند که سوءاستفاده خواهند نمود و دکتر عباس شیبانی، مصطفی ملایری و کریم رستگار و فرزاد قلعه‌گلابی مجاهدین را می‌کوبند. در نتیجه این افراد اعلام نکردند و نماز می‌خواندند.» (۱) دکتر سیمین صالحی، که پزشک جراح بود، بعد از جدایی اعلام نشده از همسرش ایرج قهرمانلو و اتصالش به سازمان، ابتدا قرار بود همسر رضا رضایی شود که منتفی شد و سرانجام با بهرام آرام ازدواج سازمانی کرد. وی به هنگام دستگیری، جنین شش ماهه‌ای در رحم داشت که بعدها در زندان او را - که دختری بود - به دنیا آورد و نامش را «سپیده سحر» گذارد! مجموعاً میثمی و سیمین، در این مرحله از بازجویی‌ها چندان تحت فشار قرار نگرفتند و تنها ناصر جوهری، که جسماً نیز آماده‌تر بود، اندکی شکنجه شد. (۲)

در خرداد ماه ۱۳۵۴، پس از دستگیری خلیل دزفولی، از جمله مسائلی که توسط وی فاش گشت، افشای یک تحلیل و انتقاد از خود بود که بهرام آرام در مورد حادثه ۲۷ مرداد ۵۳، به خصوص انفجار در خانه شیخ هادی، نوشته و در سطح اعضا تکثیر شده بود. به دنبال دستگیری وحید افراخته، در همان خرداد ماه ۵۴، مسائل دیگری در مورد جوهری، میثمی و سیمین روشن شد که منجر به بازجویی‌های مجدد گشت. این سه تن در آن موقع در زندان اوین به سر می‌بردند و مرحله بدوی دادگاه نظامی را طی

کرده بودند؛ که به خاطر کشف مسائل جدید، به کمیته مشترک انتقال داده شدند. در این مرحله نیز سیمین و میثمی کمتر تحت فشار قرار گرفتند ولی جوهری توسط بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) به شدت

ص: ۶۲۴

۱- پرونده مسعود رجوی، ج ۱: ص ۱۴۴، گزارش کمیته مشترک از زندان اوین.

۲- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ به نقل از ناصر جوهری.

شکنجه شد و باقیمانده مسائل را اعتراف کرد. متن تحلیل بهرام آرام، یکی دو ماه بعد، در یکی از خانه هایی که ضمن اعترافات وحید افراخته ضربه خورد، کشف شد و به دست ساواک افتاد. محور اصلی این تحلیل، «انتقاد از خود»ی بود که بهرام در خصوص آن حادثه نوشته بود. وی در مورد حادثه مزبور و دستگیری سه تن از برجسته ترین کادرهای سازمان، اظهار نظر کرده بود که «این ضربه حتی از ضربه شهریور ۵۰ نیز اهمیت بیشتری داشت و تأثیرگذارتر بود». بهرام آرام، ضمن این تحلیل، بیشترین مسئولیت و انتقاد را به خود متوجه کرده بود. این توضیح لازم است که سه نفر مذکور از محورهای ارتباطی مهم سازمان بودند و پایگاه خیابان شیخ هادی نیز پس از دو سال جست و جو تدارک شده بود و به زعم اغلب کادرهای سازمان، از جمله وحید افراخته و تقی شهرام، امن ترین و قوی ترین خانه سازمان در طول همه سال ها تلقی می شد. از جمله مطالبی که بهرام آرام در تحلیل مزبور بدان پرداخته بود این بود که وی خود را مقصر دانسته و معتقد شده بود که اگر به طور ذهنی با مسائل تاکتیکی برخورد نمی کرد، چنین حادثه ای رخ نمی داد. از نتایج تحلیل بهرام این بود که از آن تاریخ به بعد، عناصر مرکزی سازمان در امور تکنیکی از قبیل ساختن و کار گذاشتن بمب دخالت نمی کردند؛ چرا که کمترین احتمال خطر نیز می توانست موقعیت و موجودیت آنها را به مخاطره بیندازد و اصل «بقای پیشتاز» را خدشه دار سازد. (۱) وحید افراخته در پاییز ۱۳۵۴، ضمن یادداشت های پراکنده خود، گریزی هم به این ضربه زده و تحلیلی از شخصیت و ضعف های بهرام آرام به دست داده است. «... حادثه انفجار در منزل تیمی شیخ هادی: مسئول این خانه بهرام آرام بود. او طرح عملیات انفجاری ۲۸ مرداد را ریخت و گروهش را مأمور اجرای آن کرد. در این طرح، سیمین صالحی نیز باید شرکت می کرد. سیمین صالحی ۷ ماهه حامله بود. گروه، از نظر تکنیکی، آمادگی برای این عمل را نداشت. چرا بهرام، به رغم تجارب فراوانش، مرتکب این اشتباهات شد؟ جاه طلبی و خودخواهی و احساس حقارت نسبت به [۲]... که گروه های دیگر عمل کرده اند... از سویی در طرح ترور فاتح [یزدی]، که مدتی قبل [توسط چریک های فدایی] انجام شده، یک دختر

ص: ۶۲۵

۱- در متن انتقاد از خود بهرام آرام، که در یادداشت های حسین روحانی و قاسم عابدینی نقل به مضمون شده است، چند بار این اصل تأکید شده است.

۲- ناخوانا.

شرکت داشته؛ پس چرا نباید یک دختر مجاهد عمل نظامی کرده باشد؟! پس حامله بودن این دختر را نیز چه باک! سرانجام این اشتباه، زخمی شدن ابراهیم جوهری و دستگیری او، کور شدن سیمین صالحی و زخمی شدن (قطع شدن دست) [و ناینایی میثمی و دستگیری آنها بود؛ و از دست رفتن مقادیر زیادی اسلحه، مهمات و مدارک بارز؛ و در تحلیل نهایی، متلاشی شدن یک شاخه از گروه - که در ظاهر یک سوم و عملاً بیشتر از یک سوم گروه - را تشکیل می داد. مجازات فرماندهی که تمامی افراد تحت فرماندهی اش را از دست بدهد، اعدام است. گروه با بهرام چه کرد؟ بهرام مدتی دچار ناراحتی شد و بیشتر به خاطر اینکه آمد و وجهه ای به دست آورد، شکستی بزرگ به او وارد شد؛ سپس برای بستن پرونده این فاجعه تشکیلاتی، «انتقاد از خود»ی نوشت که بیشتر تعریف از خود بود و [از] مرکزیت نیز! یعنی بهرام نوشت و شهرام نیز مقدمه ای بر آن نگاشت که «همه باید از این فرمانده با صداقت، طرز انتقاد از خود را آموزش ببینند!» این بود تمام عقوبتی که بر این فرمانده نازل شد! در شرایطی که یک اشتباه کوچک، از یک کادر پایین، حداقل محروم شدن از بسیاری امکانات گروهی است، بهرام - گفتاروار - پنجه بر لاشه گروه باقیمانده از مجید انداخت و باز هم فرماندهی حضرتشان شروع شد.» (۱) میثمی در خاطرات خود بعد از اشاره به سوابق بحث های ایدئولوژیک با بهرام آرام و طرح انتقادهای خود در خانه تیمی، در مورد ماجرای انفجار می گوید: «هنگام انفجار بمب، سید [= بهرام آرام] در خانه نبود و این خود، شک برانگیز بود. همزمان معتقد بودند که «این حرکت، عمدی بوده و انفجار را سوء قصد می دانستند، زیرا نظارت نکردن روی ساخت بمب و کار کردن با مواد منفجره ای که تست نشده، معقول به نظر نمی رسید.» البته نظر من این نبود و فکر نمی کردم که سید چنین قصدی داشته، گرچه این تجربه اول من در بمب سازی بود و لازم بود که سید همراهی کند.» (۲)

ص: ۶۲۶

۱- پرونده وحید افراخته.

۲- میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۳۸.

به رغم همه احتیاط ها و رعایت جوانب تاکتیکی یک مبارزه مخفی، که رجایی در آن استاد و خبره بود، ضمن یک تصادف ناشی از «بی احتیاطی»، محمدعلی رجایی (۱) را در پنجم آذرماه ۱۳۵۳ دستگیر کردند. رجایی، در هنگام دستگیری، علاوه بر سرپل ارتباطی در اغلب قرارهای تشکیلاتی و ارتباطات مردمی، رابط خارج از کشور نیز بود. رابط رجایی با مجاهدین خلق شخص بهرام آرام بود که از قرار اضطراری استفاده می کرد؛ و طی آن، اطلاعات و اخبار و پول و... مبادله می شد. نحوه دستگیری رجایی بدین قرار بود: وی از زیرزمین منزل یکی از خواهرانش، که به منزل خودش نیز نزدیک بود، به صورت مخفیگاه کتاب ها و نوشته ها و اسناد مبارزه استفاده می کرد؛ غافل از آنکه فرزندان متعدد خواهرش، درصد امنیت و اطمینان خانه را کاهش می دهند. پسرخواهر رجایی، که دانشجوی مدرسه عالی بابل بوده است، یک نسخه از کتاب دفاعیات مجاهدین خلق را دید و بدون اطلاع مادر و دایی اش آن را خواند و به دوستانش نیز داد. با چند دست گشتن، کتاب لو رفت و دوستان خواهرزاده رجایی دستگیر شدند؛ که سرانجام به خود رجایی می رسد. (۲) رجایی هنگام بازگشت از یک جلسه هفتگی، که دکتر بهشتی آن را اداره می کرد، توسط چهار مأمور ساواک که جلو خانه او قرار داشتند دستگیر شد. رجایی خود می گوید: شکنجه من نسبتاً طولانی بود و تقریباً یک دوره ۱۴ ماهه داشت؛ و بعد از این هم باز - به مناسبتی - شکنجه می شدم... سنی از من گذشته بود و قبلاً هم دستگیر شده بودم؛ ساواک خیلی انتظار داشت [که] از من اطلاعات زیادی به دست بیاورد. [...] از جمله شکنجه های من، «شکنجه های - به اصطلاح خودشان - جیره ای» بود؛ که ۲۰ روز

تمام

ص: ۶۲۸

۱- محمدعلی رجایی، متولد ۱۳۱۲، فعالیت های مذهبی و سیاسی را از نوجوانی در جامعه تعلیمات اسلامی آغاز کرد و سپس با حضور در جلسات مسجد هدایت و همکاری با فداییان اسلام و هیئت های مؤتلفه، و اشتغال در حرفه آموزگاری به فعالیت های خود ادامه داد. در ۱۳۴۰ به نهضت آزادی پیوست و برای نخستین بار در سال ۴۲ بازداشت شد. به دلیل ارتباط و آشنایی با حنیف نژاد و تنی چند از مرکزیت، با سازمان به همکاری پرداخت و همزمان در دبیرستان کمال و بعد مؤسسه و دبیرستان رفاه و شرکت انتشار نیز فعالیت های علنی و فرهنگی و مخفی مبارزاتی خود را پی گیری می کرد. وی با مشاهده اولین علائم انحراف فکری و اخلاقی به تدریج از سازمان جدا شد.

۲- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۱: ص ۴۱. نشریه خبری، ش ۱۶، ۱۵/۱/۱۳۵۴. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۴.

مرا [با کابل] می زدند. هیچ مسئله ای را هم عنوان نمی کردند و فقط اظهار می کردند که «حرف بزن»؛ یا اینکه روزها، چندین ساعت، سرم را به پنجه هایم (به حالت رکوع) می بستند و اظهار می کردند که درجا بزنم؛ و یا اینکه صلیب می کشیدند و می بستند و آویزان می کردند. (۱)

اهمیت حضور رجایی در صحنه جنبش مسلحانه و ارتباط با مجاهدین خلق و نیز رابطه قوی و مستمر وی با دیگر نیروهای مبارز، چنان بود که با دستگیری وی بسیاری از ارتباطات معطل ماند. رجایی صرفاً یک رابط نبود؛ بلکه به دلیل تجربه مبارزاتی و رابطه گسترده، در تصمیم گیری ها نیز دخیل بود. حاج مهدی غیوران می گوید: در سال ۵۰ به احمد رضایی گفتم می توان طی یک شناسایی و عملیات، امام جمعه تهران [دکتر سید حسن امامی] را ترور کرد. احمد این پیشنهاد را پذیرفت و من به دنبال مقدمات کار رفتم. وقتی احمد را از پیشرفت کار باخبر ساختم، شهید رجایی گفت: «من با این کار موافق نیستم؛ چون اگر شما فردا امام جمعه را کشتید، ساواک به همین بهانه به سراغ روحانیون مبارز ما رفته و آنها را خواهد کشت و کار را هم به اسم ما تمام می کند.» پس از این نظر پخته و سنجیده شهید رجایی، ما از انجام آن عملیات صرف نظر کردیم. (۲)

ارتباط رجایی محدود به مجاهدین خلق نبود. هر چند سیدعلی اندرزگو توسط رجایی، در یک مقطع کوتاه، به مجاهدین خلق وصل شد ولی خود نیز مستقلاً در جریان مبارزه قرار داشت و در همان حال نیز رجایی محور ارتباط های او بود. مرحوم حجه الاسلام سید علی اکبر ابوترابی می گوید: سال ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز شهید سیدعلی اندرزگو به من گفتند: «در رابطه با کار مبارزه و تهیه پول برای خرید اسلحه و مواد منفجره، آقای رجایی از کسانی بود که با من همکاری زیادی داشت و رابط بین من و بازار بود.» (۳) سفرهای مبارزاتی رجایی نیز محدود به مأموریت از سوی یک گروه نبود. آقای هاشمی رفسنجانی، در این باره، می گوید:

به خاطر مشکلاتی که در اروپا برای مبارزه پیش آمده بود، پوششی درست شد که آقای رجایی از طرف جمع ما به آنجا برود. با سفر ایشان، کار خیلی خوبی انجام شد و ایشان رابطه محکمی را برقرار کردند و راه های ارتباطی را برای تبادل پیام و مسائل دیگر مبارزه بنا گذاشتند؛ که بعدها

ص: ۶۲۹

۱- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۱: صص ۴۲ - ۴۳؛ با اندکی تلخیص.

۲- شهید محمدعلی رجایی به...: ص ۲۵؛ نقل از سیره شهید رجایی: ص ۱۴۲.

۳- همان: ص ۲۴.

هم خودشان آن را اداره می کردند. (۱) از جمله مسافرت مبارزاتی حاج مهدی غیوران نیز نخستین بار توسط رجایی پایه ریزی شد. غیوران، در مأموریتی از سوی رجایی، دوبار به فرانسه رفت تا چمدانی پر از اطلاعات و اسناد و پول را به رابط سازمان برساند. (۲) بخشی از اطلاعات و ارتباطات رجایی زمانی لو رفت که وحید افراخته و به دنبال او منیژه اشرف زاده کرمانی نیز دستگیر شد؛ که رجایی از آن پس مرحله تازه ای از بازجویی و شکنجه را تجربه کرد. میثمی با اشاره به حساسیت اطلاعات رجایی که در صورت لو رفتن می توانست تمام سازمان را در اختیار ساواک قرار دهد، می گوید: «اما آقای رجایی پس از دستگیری و شکنجه های بسیار، حتی رابطه اش با مرا هم نگفته بود... او انسانی خوددار، رازنگهدار و مصمم بود.» (۳) رجایی نزدیک بیست ماه در سلول انفرادی شکنجه شد اما کوچکترین اعترافی نکرد. آقای هاشمی رفسنجانی می گوید: «من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می کرد بنده را هم اعدام می کردند.» (۴) دستگیری رجایی، ضربه مهمی به ارتباطات سازمان زد؛ و از آن زمان بود که ارتباط با غیوران بیشتر شد. و پیچیده ترین جاسازی سازمان نیز توسط برادران سیاه کلاه در خانه وی ساخته شد. یک آپارتمان کوچک پنهان که جز از راه مخفی ورودی امکان مشاهده و نفوذ بدان ممکن نبود. ملاقات های حساس مرکزیت، تا زمان دستگیری وحید افراخته و لو رفتن این جاسازی، در همین مکان صورت می پذیرفت.

خانه گردی های وسیع ساواک در آذر ۵۳

اشاره

در طول سال های ۵۳ - ۱۳۵۰ پلیس سیاسی رژیم تدبیرهای پیچیده ای برای کشف و سرکوب گروه های مسلح به کار برد که همه، پس از تشکیل «کمیته مشترک ضدخرابکاری» و حاصل تجربه های

عوامل آمریکا در نقاط مختلف جهان سوم بود. خاطره گفتگوی منصور رفیع زاده رییس ساواک در آمریکا و عضو سازمان CIA با سپهبد ناصر مقدم در مورد نفوذ ساواک و برخورد با گروه های مسلح قابل توجه است:

ص: ۶۳۰

۱- همان: همان صفحه؛ نقل از سیره شهید رجایی: ص ۱۳۳.

۲- همان: ص ۲۵.

۳- میثمی، آنها که رفتند: صص ۴۲۵ - ۴۲۶.

۴- شهید محمدعلی رجایی به...: ص ۲۶.

مقدم با انتقاد از عملکرد نصیری گفت: - «او چه حق دارد که مردم را مسلح کند و آنها را درگیر آتش زدن اماکن و وسایل و بانک زنی نماید، صرفاً برای اینکه آنها را بکشد؟ عاملی که به یک هدف نفوذ می کند حق مسلح کردن هدف را ندارد. حق ندارد مردم را وادار به ارتکاب چنین جرائمی نماید. چه کس دیگری مسئول است؟» مقدم ضمن اعتراف به اینکه گاهی برای لو نرفتن منبع خود گروه های مسلح را از نظر سلاح تغذیه می کرده اند گفت: «گاهی (گروه ها) از یک عامل (منبع ساواک) می خواستند یک تپانچه در اختیارشان قرار دهد یا در یک سرقت بانک به آنها کمک کند. اگر ما به آنها نمی دادیم عاملان را بیرون می انداختند. به همین خاطر من دستور دادم که به آنها اسلحه بدهند... به مدت یک ساعت تیمسار مقدم کل روند مسلح کردن افراد توسط ساواک و تشویق و درگیر نمودن آنها در جرائمی که منجر به نابودی خودشان می شد را برای من شرح داد. او گفت: «من قطعاً به این کارهای شرم آور خاتمه می دهم. من نمی توانم کارهای آنها را (دادن سیانید [سیانور] به مردم) تحمل کنم.» من گفتم: - «من می دانم که تروریست ها به جای افشای مسائل زیر شکنجه و یا قرار گرفتن در مقابل جوخه آتش کپسول سیانید می خورند.» مقدم گفت: - «مزخرف است. چه کسی می داند که آنها خودشان مبادرت به این کار می کنند یا اینکه ساواک کپسول را به زور به حلق آنها می اندازد؟»^(۱) پس از کشته شدن رضا رضایی، در خرداد ماه ۱۳۵۲، ساواک و کمیته مشترک جز در مواردی که به اتفاق و تصادف موجب می شد، توفیق چندانی در سرکوب گروه های مسلح نداشتند؛ نمونه ضربه ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در خانه مرکزی شیخ هادی و زخمی و دستگیر شدن لطف الله میثمی و سیمین صالحی و انفجار بمب در دستان ناصر جوهری و دستگیری نامبرده) از آن جمله است. علت عمده این ناکامی، در وهله نخست، کشف و شنود بی سیم های پلیس توسط مجاهدین خلق بود که به چریک های فدایی نیز انتقال می یافت. علت مهم دیگر - به خصوص در مورد مجاهدین خلق - سیاست اتخاذ شده توسط تشکیلات در جهت پیچیده تر کردن شیوه های عضوگیری، آموزش و تجدیدنظرهای کلی در سازماندهی بود. قتل و جرح تصادفی دو پلیس آگاهی توسط یک عضو سازمان در شهریور و انجام چند فقره انفجار در آبان ۵۳ پلیس سیاسی شاه را به اتخاذ تدبیر دیگری وادار کرد.

ص: ۶۳۱

در روز پنجشنبه ۱۱ شهریور ۵۳ فردی به نام غلامرضا سلطانی جهرمی، در «اتاق تکی» خود واقع در یکی از خانه های شلوغ محله «عودلاجان»^(۱)، ناگهان با یک افسر شهربانی مواجه می شود که در اتاق او را گشوده است. گویا این افسر و دو افسر لباس شخصی همراه وی برای بازرسی مواردی مثل موادمخدر بدان خانه وارد شده بوده اند. سلطانی به سرعت اسلحه می کشد و به سوی افسر پلیس یورش می برد. افسر مزبور پا به فرا می گذارد و سلطانی نیز با پای برهنه به دنبال او از راهرویی که اتاق وی را به حیاط منزل متصل می کرده می گذرد؛ و به محض خروج از راهرو با دو پلیس دیگر مواجه می شود. به هر دو آنها شلیک می کند و تعقیب افسر نخست را ادامه می دهد. افسر مزبور سلاح خود را به زمین می اندازد و می گریزد؛ سلطانی نیز سلاح او را از زمین برمی گیرد و منطقه را ترک می کند. بعدها اعلام شد که افسری به نام «ستوان دژم» در این حادثه به قتل رسیده و افسر دیگری زخمی شده است.^(۲)

ص: ۶۳۲

۱- واقع در محدوده خیابان های پامنار (از غرب)، سیروس (از شرق)، امیرکبیر (از شمال) و بوذرجمهری (از جنوب)؛ نام این محله قدیمی، که ساکنان آن در گذشته بیشتر کلیمی بوده اند، تلفظ «عبدالله جان» با لهجه کلیمی است. خانه های پراتاق این محله، در عرف عوام، به «خانه قمرخانم» معروف بوده است.

۲- خلاصه پرونده ها...: سلطانی جهرمی، غلامرضا. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۵، آذرماه ۱۳۵۳: صص ۵ و ۸.

در روز سه شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۵۳، در آستانه ورود وزیر خارجه آمریکا، «کی سینجر» و گشایش باب جدیدی از روابط مبتنی بر وابستگی بیشتر، بین رژیم شاه و دولت آمریکا، مجاهدین خلق چند انفجار همزمان علیه مؤسسات و شرکت های آمریکایی و ایرانی - آمریکایی صورت دادند؛ که عبارت بودند از: ۱- انفجار در دفتر شرکت I.T.T؛ کارتل بین المللی تلگراف و تلفن. آشکار بودن نقش آی.تی.تی، در توطئه کودتا علیه «سالوادور آلنده»، رییس جمهور مردمی شیلی و تحکیم سلطه آمریکا توسط «ژنرال پینوشه»، در این انتخاب نقش داشته است. ۲- انفجار در دفتر «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» متعلق به «هاشم نراقی» سرمایه دار معروف.

۳- انفجار در دفتر شرکت آمریکایی «جان - دیر»^(۱) تقارن این انفجارها با سفر «هنری کی سینجر»، ساواک را دستپاچه کرد؛ و حادثه محله «عودلاجان» نیز نگرانی ها را بیشتر دامن می زد. طرح «خانه گردی» در تهران به دنبال این وقایع به اجرا درآمد. بر اساس قراین موجود، خانه گردی های وسیع در تهران توسط شخص «پرویز ثابتی» معروف به «مقام امنیتی» طرح گردید و مبتنی بر دو فرض بود: فرض اول - اعضای سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق، یا در خانه های تیمی سکنا دارند و یا به صورت منفرد در «اتاق تکی» زندگی می کنند؛ و محل سکونت اینان - اغلب - مناطق مرکزی و جنوبی تهران است. فرض دوم - صرف شیخون وسیع به نقاط مذکور و انعکاس آن، در سرگردانی و غافلگیری اعضای گروه های مزبور تأثیر بسزایی دارد و این خود فرصت مغتنمی برای اکیپ های گشت کمیته مشترک فراهم خواهد کرد تا در بازرسی های روزانه خیابان های تهران، توفیق بیشتری کسب کنند. سرانجام در نیمه شب یازدهم آذر ماه ۱۳۵۳ منطقه بین خیابان های ری، مولوی، صاحب جمع و انبار گندم که در جنوب تهران و شمال میدان شوش واقع شده است، ابتدا توسط بیش از ۵۰۰ نفر از نیروهای مخصوص ارتش و گارد شهربانی و جمعی از دانشجویان دانشکده افسری و پلیس، به سرپرستی افسران

ص: ۶۳۴

۱- نشریه خبری، ش ۴، ۲/۹/۱۳۵۳. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۷، بهمن ماه ۱۳۵۳: ص ۱. از این سه انفجار، تنها خبر انفجار در آی.تی.تی در روزنامه کیهان مورخ ۸/۸/۱۳۵۳ درج شد.

عملیاتی کمیته مشترک، محاصره شد و حدود ساعت دو بعد از نیمه شب خانه گردی آغاز گشت. مأموران، در اغلب موارد، از طریق دیوار و پشت بام به منازل مردم وارد می شدند؛ و در مواردی نیز از در وارد می شدند. به داخل هر خانه، از چهار تا ده نفر، هجوم می بردند؛ ابتدا اتاق ها و زیرزمین و پشت بام را جست و جو می کردند و سپس افراد خانه را، به شیوه ای که آموزش دیده بودند، به سرعت مورد بازجویی قرار می دادند و اوراق و اسناد شناسایی طلب می کردند. اگر در اتاق یا زیرزمینی قفل بود، فرصت کلید آوردن نمی دادند و آن را می شکستند و داخل می شدند. مستأجرین بیش از صاحبخانه ها مورد نظر بودند؛ و در این میان، افراد مجرد یا زن و شوهرهای جوان بیشتر مورد سوءظن قرار می گرفتند و با کوچک ترین حدسی، افراد را با دست بند روانه اتومبیل های مخصوص می کردند. هر کس که به اعمال آنان اعتراض می کرد، درجا مورد ضرب و شتم قرار می گرفت و یا بازداشت می شد. مأموران، در توجیه این عملیات غیرمنتظره و وحشیانه، اظهار می داشتند که به دنبال دزد و قاچاقچی اند؛ در مواقعی نیز می گفتند که به دنبال «خرابکار» می گردند. دو شب بعد، در نیمه شب سیزدهم آذر ماه، منطقه حول و حوش سه راه آذری مورد بازرسی قرار گرفت. چند شب بعد، از شبانگاه هجدهم آذر ماه تا نزدیک صبح، منطقه میدان شاه (قیام) و قسمت جنوبی خیابان مولوی مشمول خانه گردی واقع شد؛ و همزمان، منطقه سرچشمه و پامنار نیز مورد بازرسی قرار گرفت. (۱) تأثیرات و نتایج این برنامه گسترده ساواک، که تنها چند بار - در طول یک ماه - انجام شد، در صفحات آینده بررسی خواهد شد.

تصفیه «شاه کر میها»: تشکیل «گروه مهدویون»

از اوایل سال ۵۳، یکی از اعضای سازمان به نام مهدی امیرشاه کرمی دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی و اهل اصفهان، در مورد مسائل موجود سازمان و به خصوص مارکسیسم زدگی و عدم تقیید شرعی اعضا، انتقاداتی داشت که با مسئول خود خلیل دزفولی در میان گذاشت. خلیل این مشکل را با ناصر جوهری مطرح کرد؛ و پس از آنکه مشاهده شد که اصولاً شاه کرمی در انطباق خود با تشکیلات تردید دارد و کلّ سازمان را به تدریج به زیر سؤال می برد، برخوردهای - به اصطلاح - اصلاحی و انتقادی با وی

ص: ۶۳۵

صورت گرفت؛ و از جمله به «کارگری» اعزام شد. (۱)

پس از چندی، خودش اعلام کرد که نمی‌تواند با سازمان کار کند و جدا شد. وی به اتفاق برادرش و چند تن دیگر از جمله محمود طریق الاسلام - که در آن زمان مذهبی بود و ارتباطش با سازمان قطع شده بود و بعدها مارکسیست گردید - گروهی به راه انداخت که «مهدویون» نام گرفت. این عده، با اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی و قبول ضرورت مبارزه مسلحانه، با حداقل امکانات به کار پرداختند. «مهدی شاه کرمی که دو سال، از سال ۱۳۵۱ در زندان بود، دانشجوی دانشگاه صنعتی و از مؤمنین اصیل بود. پس از خروج از زندان همراه با چند نفر از دوستان و بستگان به سازمان مجاهدین پیوست. این همکاری چند ماهی بیشتر طول نکشید و این برادر شهید به زودی به انحراف سازمان پی برد و همراه با عده ای از آن جدا شد. وی در هنگام جدایی به رابط سازمانی اش چنین گفت: شما مارکسیست هستید و خودتان خبر ندارید. این جدایی در اواخر سال ۵۲ صورت گرفت. بسیاری از کادرهای اصلی سازمان مهدویون به دنبال ضربات ناشی از خیانت های وحید افراخته در سال ۵۴، شهید و یا اسیر شدند. تفکرات کادرهای اولیه سازمان [مهدویون] به شدت تحت تأثیر فلسفه اسلامی بود و کوشش می کردند که به ایدئولوژی اصیل و خالص اسلامی دست یابند.» (۲) سرانجام مهدی امیرشاه کرمی در ۳۱/۳/۱۳۵۴ و برادرش محمد امیرشاه کرمی در ۲۸/۱۱/۱۳۵۴ ضمن درگیری با پلیس امنیتی رژیم، کشته شدند. جریان «مهدویون»، از نیمه دوم سال ۵۴، به شکل دیگری ادامه یافت. (۳)

ص: ۶۳۶

-
- ۱- خلاصه پرونده ها...: امیر شاه کرمی، مهدی.
 - ۲- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: صص ۷۳۹ - ۷۴۰، به نقل از «مواضع گروه ها در زندان».
 - ۳- همان. گفت و گوها: محمود اشجع .

سرانجام در آذر ماه ۱۳۵۳ تقی شهرام مقاله ای به صورت نشریه داخلی تهیه کرد، که در واقع جمع بندی نهایی «جزوه های سبز» بود. عنوان مقاله این بود: پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم؛ که به اختصار «پرچم» نامیده و معروف شد. در این نشریه داخلی، با اشاره صریح به مارکسیست شدن اکثر اعضای سازمان، دلایل این تغییرات برشمرده شده بود که عمده ترین آن چنین بود: ۱- ضربه هایی که بر سازمان، به ویژه در شهریور ۵۰، وارد شد و روشی که مرکزیت پیش از ما (یعنی رضا رضایی) در پیش گرفته و سازمان را از تحرك بازداشته بود، از اندیشه های ایده آلیستی و مذهبی ریشه می گرفت. ۲- ما نمی توانستیم هم به اصول مارکسیستی چون دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، معتقد باشیم و هم «وحی» و... را بپذیریم. این «دوالیسم» و «التقاط» باید شکسته می شد. ۳- مذهب دست و پای ما را بسته بود و به دلیل تکیه گاه های اخلاقی بی مورد و ایده آلیستی اش جلوی تحرك و دینامیسم تشکیلات را می گرفت. ۴- با عناصر و پدیده های بازدارنده مبارزه خواهیم کرد و... «پرچم» در واقع گام نخست اعلام رسمی ایدئولوژی جدید در سطح سازمان بود؛ که علاوه بر تبیین دگرذیسی عقیدتی و بریدن از مذهب، موقعیتی مناسب برای سرکوب رقبای تشکیلاتی شهرام بود. در بخش هایی از این مقاله، علیرضا سیاسی آشتیانی (بدون ذکر نام) به شدت مورد انتقاد واقع شده و با القاب متداول بانند مرکزیت مورد حمله قرار گرفته بود. ناگفته نماند که این حملات ربطی به ایدئولوژی نداشت و صرفاً مقابله تشکیلاتی بود؛ چراکه از ماه ها پیش، سیاسی نیز به روند تغییر ایدئولوژی گردن نهاده و مارکسیست شده بود. (۱)

ص: ۶۳۸

چرخه عمل زدگی و تکرار خطاها

در اواخر سال ۱۳۵۳، چند ترور و انفجار توسط چریک های فدایی صورت گرفت، از کشتن «محمدصادق فاتح یزدی» صاحب کارخانه های «جهان» در دهم مرداد ماه ۱۳۵۳ تا قتل نیک طبع و حسن ناهیدی (بازجو) و یدالله نوروزی (فرمانده گارد دانشگاه صنعتی). این ترورها به رغم وضعیتی صورت گرفته بود که در اواخر پاییز و اوایل زمستان ۱۳۵۳ توسط ساواک و کمیته مشترک اعمال شده بود. همان طور که پیشتر گفته شد، طبق یک طرح خطرناک و مؤثر، نیروهای ساواک و کمیته مشترک با بسیج مجموعه امکانات انسانی، ناگهان دست به خانه گردی های وسیع در تهران زدند. این طرح در سه نوبت به اجرا درآمد و مناطق مورد جست و جو از قبل معلوم نبود و در هر نوبت، منطقه خاصی زیرپوشش قرار می گرفت. (۱) چریک های فدایی، با بررسی یک مورد جزئی، هوشیاری لازم را کسب کردند؛ به مجاهدین خلق نیز هشدار دادند، که از سوی آنها چندان جدی گرفته نشد. چریک های فدایی، بر مبنای همان هوشیاری اولیه، اکثر امکانات خود را از تهران خارج کردند و در شهرستان های اطراف اقامت گزیدند.

با این ترتیب، زمانی که خانه گردی ها آغاز شد، چریک های فدایی از نوعی امنیت و پوشش حفاظتی

ص: ۶۳۹

۱- در فصل گذشته به این موضوع پرداخته شد.

مناسب برخوردار بودند؛ ولی مجاهدین خلق ناگهان دچار سردرگمی شدند. خانه های تیمی را به سرعت تخلیه کردند و بناچار، به صورت تکی و انفرادی، یا در تهران به شکل سیّار و به صورت اقامت های موقت در منازل سمپات ها ادامه حیات دادند و یا به طور موقت به سفرهای کوتاه دست زدند. این اقدام رژیم توانست مدتی تشکیلات مجاهدین خلق را از انسجام بیندازد. سازماندهی و ترکیب مجدد تیم ها وقت و انرژی بسیاری گرفت. مجاهدین خلق با این ترتیب آماده عملیات یا حرکتی مؤثر نبودند لیکن فداییان، در جریان ترورها و سه عملیات انفجاری، تیم های خود را به طور موقت از شهرستان ها به تهران می آوردند، برنامه را اجرا می کردند و باز به خارج از تهران متواری می شدند. (۱) شرایط جدید، مرکزیت سازمان را بر آن داشت تا دست به عضوگیری وسیع افراد علنی و غیرمخفی بزند. توجه مرکزیت این بود که افراد غیرمخفی، از آنجا که پوشش عادی دارند، می توانند پس از هر حرکتی، حالت معمول خود را در پیش گیرند و ردّی هم بر جای نگذارند. ضمناً این افراد، خرجی هم برای سازمان نداشتند؛ تنها افراد مخفی و متواری بودند که سازمان متکفّل تأمین مالی ایشان بود. مرکزیت و کادرهای درجه یک سازمان به این نتیجه رسیدند که، به دلایل زیر، باید به سرعت به عمل نظامی دست بزنند: ۱- چریک های فدایی با انجام چند عملیات انفجاری و ترور، توانسته بودند در میان نیروهای مستعد جوان - به خصوص دانشجویان - که بالقوه پشتیبان مبارزه مسلحانه محسوب می شدند، وجهه و زمینه مساعدتری پیدا کنند و طبعاً پروسه جذب نیرو را موفق تر اجرا نمایند. عقب ماندن مجاهدین خلق، به وضوح، مشخص بود و این امر پیشتاز بودن سازمان را زیر سؤال می برد. ۲- دست به کار شدن مجاهدین خلق در عملیات نظامی می توانست پایگاه های تازه ای در بین نیروهای آماده ایجاد کند، سکوت - تقریباً - یکساله را بشکند و تبلیغات رژیم را خنثی کند. (۲) ۳- نشان دادن قدرت عمل در مرحله نظامی، شوروی و کشورها و سازمان های وابسته به بلوک شرق را نسبت به موفقیت سازمان مطمئن تر می ساخت و زمینه مساعدتر و شرایط بهتری را برای

ص: ۶۴۰

- ۱- شهرهایی که چریک های فدایی در آنجا اسکان گزیده بودند، عبارت بودند از: کرج، قزوین، رشت، ساری، گرگان، آمل و - در مقطعی - تبریز.
- ۲- آخرین عملیات سازمان در تیر ماه ۱۳۵۳ صورت گرفته بود؛ و این اعلام موجودیت به حدی ضعیف بود که نمی توانست در مقابل قدرت نمایی چریک های فدایی مطرح باشد.

حمایت های بعدی آماده می کرد. ۴- عمل نظامی، حاکمیت مرکزیت مارکسیست شده سازمان را تثبیت می نمود و هر گونه بهانه از سوی افراد مقاوم و مخالف، بروز نقطه ضعفی - از سوی کادر مرکزی - را منتفی می کرد. این فعل و انفعال، می توانست باعث تسریع سیر تغییر ایدئولوژی در میان عناصر مردد سازمان و تقویت اقتدار مرکزیت نیز گردد. (۱)

ملاقات با روحانیون حامی سازمان

اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایت های مردمی

مرکزیت مارکسیست شده در طول اواخر پاییز تا زمستان ۱۳۵۳ تصمیم گرفت که قبل از عمل نظامی یا در حین آن، تماس هایی را با شخصیت های روحانی متنقذ و هوادار سازمان برقرار کند؛ و در این تماس ها به آنها اعلام نماید که سازمان مارکسیست شده است. تصوّر مرکزیت این بود که بدین طریق، از موضع قدرت، خواهد توانست تداوم حمایت آنها و یا دست کم سکوت شان را به دست آورد. آیه الله طالقانی، آیه الله دکتر بهشتی، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجه الاسلام لاهوتی از روحانیونی بودند که سازمان قصد داشت با آنان، در این مرحله، تماس گیرد. جزییات مستند تماس با دکتر بهشتی و آقای لاهوتی در دست نیست ولی - تقریباً - تفصیل جریان ملاقات با آیه الله طالقانی و حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی منتشر شده است.

ملاقات با آیه الله طالقانی

برای تماس با آقای طالقانی، تقی شهرام و برای تماس با آقای هاشمی، بهرام آرام در نظر گرفته شد. توسط حاج مهدی غیوران، یکی از سمپات های مؤثر سازمان، با آقای طالقانی ارتباط برقرار شد و وحید افراخته، عنصر نظامی و یکی از کادرهای درجه یک سازمان، ایشان را به خانه ای در خیابان فرح شمالی (سهروردی) هدایت کرد. در ملاقات تقی شهرام و آقای طالقانی شخص ثالثی حضور نداشته است. پس از حدود چند دقیقه تعارفات معمولی، آقای طالقانی درباره پسرش - مجتبی - سؤال کرد که چه

ص: ۶۴۱

۱- به این موضوع، هم مجاهدین رسماً مارکسیست شده اعتراف کرده اند و هم سازمان پس از پیروزی انقلاب تصریح داشته است.

می کند و در کجاست؛ پاسخ شنید که در خارج از کشور به سر می برد و سالم است. ایشان سپس رو به تقی شهرام با لحنی نسبتاً تند اعتراض کرد که «چرا حاج فاتح یزدی(۱) را ترور کردید؟» شهرام جواب داد که وی توسط چریک های فدایی به قتل رسیده و مجاهدین خلق دخالتی نداشته اند. آقای طالقانی در تعلیل اعتراضش توضیح داد که حاج فاتح - فی الجمله - از ملیون و نزدیک به محافل ملی - مذهبی بوده و کشتن وی واکنش نامطلوبی روی بازاری ها و رفقاییش خواهد گذاشت؛ و پیشنهاد کرد که به چریک های فدایی توصیه شود مراقب جایگاه ها و پایگاه های مذهبی و ملی افراد باشند و در عمل شتاب به خرج ندهند.

در مورد تغییر ایدئولوژی زمزمه هایی به گوش آقای طالقانی رسیده بود ولی چون باور نمی کرد؛ اصل قضیه را استفسار کرد. شهرام خود در این باره می گوید: [...] ظرف نیم ساعت ماجرای تغییر ایدئولوژی را شرح دادم. در طول این مدت، آقای طالقانی ساکت بود و حرفی نزد. وقتی حرف من تمام شد، با صدایی که آشکارا می لرزید، پرسید: «خوب، حالا اسم خودتون و سازمان را چی گذاشته اید؟» گفتم: هیچ؛ همان «سازمان مجاهدین خلق ایران»؛ که برافروخته شد و گفت: «شما حق نداشتین این کار را بکنید.»(۲) آقای طالقانی در پایان این ملاقات، توصیه کرد که در مورد اعلام رسمی ایدئولوژی جدید بیشتر فکر کنند و ضمناً به طور تلویحی بیان کرد که دیگر نمی تواند مثل سابق از سازمان حمایت کند. بنا به اعترافات وحید افراخته، در واکنش به اعتراض شدید آیه الله طالقانی «به وی گفتند که اگر صدایش دربیاید او را خواهند کشت و گردن رژیم خواهند گذاشت.»(۳) محمد مهدی جعفری در روایت خود از این موضوع و تهدید آقای طالقانی به قتل، آن را مربوط به بعد از شهادت شریف واقفی می داند.(۴) آنچه مسلم است، از آن تاریخ به بعد، آقای طالقانی هیچ گونه همکاری با مجاهدین خلق نداشته است.(۵) و اعترافات وحید افراخته سبب بازداشت و محکومیت ده ساله ایشان گردید.

ص: ۶۴۲

-
- ۱- میثمی می گوید: «فاتح یک کارخانه دار ملی بود و همه بازاری ها هم به اسلامیت او اعتقاد داشتند. در زمان ترور، کارگرهای کارخانه می گفتند که کار ساواکی ها بود.» آنها که رفتند: ص ۴۲۶.
 - ۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۸؛ نقل از یادداشت های تقی شهرام.
 - ۳- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۴۲۸. آیه الله طالقانی به روایت...، ج ۳: ص هشت.
 - ۴- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۳۹.
 - ۵- جالب است که وحید افراخته نیز که ماجرای ملاقات تقی شهرام با آیه الله طالقانی را لو داد و باعث دستگیری ایشان شد، به این موضوع تصریح داشته است.

در مورد ملاقات بهرام آرام با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، بخشی از اظهارات ایشان را، که در ماه رمضان ۱۳۵۹ (۵ مرداد) در مدرسه علمیه چیدر شمیران ایراد شده است، نقل می کنیم: اوایل سال ۵۴ خبر تغییر کلی مواضع ایدئولوژیکی... و آن مسائلی که زیاد شنیده اید، به گوش من رسید که به وسیله همین آقای غیوران(۱) - که اواخر رابط من بود - در منزل ایشان ملاقاتی با بهرام آرام، یکی از سران کافر شده آنها، کردم و آن، کسی بود که من سال ۵۱ که از زندان درآمده بودم و از زندان پیغام برای اینها داشتم، همین بهرام را در منزل آقای رجایی ملاقات کردم و پیغام زندان را بهش دادم. آن موقع جوان مسلمان بسیار باطراوتی بود و این بار، که در سال ۵۴ دیدمش، قیافه شوم نکبت کثیف مورد تنفّری داشت که من تعجب کردم. گفت: «من مریض شدم، امروز به این شکل درآمدم.» نشسته بود جلوی من، پاهایش را دراز کرده بود و اسلحه اش را [بیرون] گذاشته بود و با من صحبت می کرد. به هر حال با او که صحبت کردم، یک بحث طولانی یکی دو ساعته - آن هم در موقعی بود که من عازم خارج بودم و بایست دو ساعت بعدش می رفتم؛ بحث که کردیم، دیدیم نقطه اتفاق نداریم. آنها اصرار دارند روی کفر و ما هم اصرار داریم روی ایمان. و من اعلام کردم که از این تاریخ به بعد، هیچ گونه کمکی و حمایتی از طرف ما و دوستان ما به شما نخواهد رسید.(۲) در خصوص همین ملاقات، وی در جایی دیگر می گوید: [...] در آستانه سفر به خارج از کشور [در بهار سال ۱۳۵۴]، وقتی بحث طولانی شد؛ او [= بهرام آرام] - که با بی ادبی و با ژست قهرمانی خاصی نشسته بود و حرف می زد - گفت: «ما مگر با شاه مبارزه نمی کنیم؟» من گفتم: «بله.» گفت: «شما هم با شاه مبارزه می کنید؟» گفتم: «بله.» گفت: «پس ما یک نقطه مشترک داریم؛ به خاطر آن، نباید کمک به ما را قطع کنید.» در اینجا من گفتم: «ما با شاه مبارزه می کنیم تا خدا را جایگزین کنیم؛ شما می خواهید استالین را به جای شاه بنشانید. ما به مبارزه ای که نتیجه آن نشستن استالین به جای شاه باشد، کمک نمی کنیم.»(۳)

ص: ۶۴۳

۱- به کار بردن تعبیر «همین آقای غیوران»، به این جهت بود که نامبرده آن زمان در دفتر ریاست جمهوری (ابوالحسن بنی صدر) سمتی داشت و شاخص بود. به گفته آقای قدیریان معاون وقت دادستان کل انقلاب، «آقای غیوران از طرف امام مجوز گرفتند که به دفتر بنی صدر بروند. ایشان رابط [محرمانه] ما بود... آقای غیوران از خود حضرت امام اجازه داشتند.» قدیریان، خاطرات: صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۲- مأخوذ از نوار سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در چیدر. وحید افراخته در اعترافات خود شرحی از این ملاقات و محتوای آن ارائه داده است، هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۲: ص ۱۴۶۶.

۳- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۳۱۳.

رفع موقت بحران های درونی و بیرونی

در برابر شکستی که در چالش با روحانیون نصیب سازمان شد و همین طور بحران و خطر قابل پیش بینی انشعاب و دوپارگی سازمان، حرکت های نظامی می توانست - هرچند به طور موقت - امتیازاتی را ارزانی مرکزیت سازمان بنماید. همچون گذشته، طراحى عملیات نظامی به عهده بهرام آرام گذاشته شد. پس از شناسایی دقیق، ترور این افراد در برنامه قرار گرفت:

- ۱- «سرتیپ زندی پور»، رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری؛ ۲- «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر»، افسران اطلاعاتی دایره مستشاری آمریکا در ستاد ارتش؛ ۳- کنسول فرهنگی و مطبوعاتی سفارت آمریکا. فرماندهی اجرایی سلسله عملیات مزبور به عهده ورزیده ترین فرد شاخه نظامی، یعنی وحید افراخته، گذارده شد. او نیز شروع به انتخاب نفرات مناسب برای انجام این برنامه ها کرد. به رغم اختلافات شدید و غیرقابل حلی که با مرتضی صمدیه لباف داشتند، چنین برآورد کردند که حضور وی در این ترورها - به خاطر تسلط و زیرکی اش - می تواند تضمین کننده موفقیت باشد. صمدیه لباف شرکت در ترور «سرتیپ زندی پور» را پذیرفت ولی به دلایلی - که خواهد آمد - از شرکت در سایر برنامه ها سر باز زد.

ترور سرتیپ زندی پور / تشدید جو فشار در زندان ها

«سرتیپ رضا زندی پور»، بعد از «پرویز ثابتی» و «سرتیپ جعفری» (سپهد بعدی)، سومین رئیس «کمیته مشترک ضد خرابکاری» بود. مقام وی بیشتر تشریفاتی بود و - عملاً - سرپرستی کمیته مشترک را معاون «زندی پور» یعنی «رضا عطارپور» (معروف به دکتر حسین زاده) و دو معاون وی «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) و «پرویز فرنژاد» (معروف به دکتر جوان) به عهده داشتند. (۱)

«زندی پور»، پیش از آمدنش به کمیته مشترک، از افسران تحت مسئولیت «ارتشبد حسین فردوست» در «دفتر ویژه اطلاعات» بود و از افسران تحصیل کرده و باسواد به شمار می رفت. (۲) در مدتی که ریاست

ص: ۶۴۴

۱- متن اعترافات مکتوب «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی»).

۲- فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: ص ۳۹۹.

کمیته مشترک را به عهده داشت، غافل از آنچه دار و دسته «پرویز ثابتی» در صدد اعمال آن بودند، سعی داشت فشارها را تعدیل کند و شرایط بازجویی ها و زندان کمیته را «انسانی تر» سازد. موفقیت سازمان برای شناسایی و ردگیری وی نیز از همین سادگی او نشأت گرفت. در پاییز ۱۳۵۲، سیمین جریری، یکی از اعضای سازمان، به علت موضوع کم اهمیتی دستگیر شد و پس از مدت کوتاهی، با نظر «سرتیپ زندی پور» که معمولاً نسبت به زندانیان زن معتقد به ارفاق بود، آزاد گردید. به هنگام مرخصی از زندان، «زندی پور» آدرس و شماره تلفن منزل خود را به سیمین جریری داد تا اگر برایش مشکلی پیش آمد (چون هم دبیر راهنمایی و هم دانشجو بود) از توصیه و کمک او بهره مند شود. شناسایی «زندی پور» از همین طریق انجام شد. (۱) عملیات در صبح ۲۷ اسفند ۱۳۵۳ در خیابان فرح شمالی (سهروردی) صورت گرفت. در جریان عمل بجز «تیمسار زندی پور» پسر کوچک او هم جلوی اتومبیل نشسته بود. افراخته در مصاحبه خود ضمن شرح نحوه این عملیات به نحو رقت برانگیزی از واکنش پسر وی و حتی قصد کشتن او در صورت ایجاد ممانعت برای فرار، سخن می گوید. (۲) برخلاف تبلیغات وسیعی که توسط سازمان انتشار پیدا کرد، انجام این عملیات از نظر نظامی امر ساده ای بود؛ چرا که زندی پور محافظ نداشت و تنها یک پاسبان میانسال شهربانی به نام «عطوفی» راننده وی بود. اعلامیه این ترور، که با موفقیت انجام شد، از یک جهت اهمیت بسزایی داشت؛ و آن اینکه، این اولین اعلامیه سازمان مجاهدین خلق بود که فاقد عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بود و آیه «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا» نیز از آرم سازمان حذف شده بود. در واقع انتشار این اعلامیه، خود نوعی اعلام موضع جدید ایدئولوژیک و نشانه بریدن از اسلام بود. به نوشته حسین روحانی، این کار یک اقدام آزمایشی جهت حرکات و اقدامات بعدی بود.

ترور «زندی پور» به دلیل دارا بودن بالاترین جایگاه عملیاتی دستگاه سرکوب رژیم شاه عوارض سنگینی نیز برای زندانیان سیاسی در بر داشت؛ و در تشدید فعالیت های اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک نیز مؤثر بود. «عطارپور» (دکتر حسین زاده) حاکم مطلق شد و فشارهای بازجویان و شکنجه گران،

ص: ۶۴۵

۱- اعترافات وحید افراخته: تک نویسی وی درباره سیمین جریری. خلاصه پرونده ها...: جریری، سیمین.

۲- مصاحبه وحید افراخته مندرج در پرونده ساواک او.

شدیدتر شد. «زندى پور» تا حدی عامل تعدیل فشارهای بی رویه - و گاه از نگاه منافع رژیم، غیر ضروری - بود ولی حذف او، دست عوامل تندرو ساواک و شهربانی را باز می گذاشت؛ و این چیزی بود که برای «پرویز ثابتی» و عواملش کاملاً مطلوب و ایده آل بود. از طرف دیگر، تبلیغات عاطفی رژیم درباره قتل «عطوفی» راننده «زندى پور» موجب شد پرسنل زندان که اغلب پاسبان و درجه دار شهربانی بودند و مأموران شهربانی اکیپ ها که اصولاً دیدگاه و احساسی متفاوت از ساواکی ها داشتند و برخوردشان با زندانیان و متهمین سیاسی اغلب ملایم تر بود، در رفتار خود تغییر بدهند و با خشونت بیشتر عمل کنند. (۱) افراد تیم حمله به سرتیپ زندى پور بدین قرار بودند: وحید افراخته: فرمانده و عامل ترور راننده و زندى پور (زنده تیر خلاص به زندى پور)؛ مرتضی صمدیه لباف: حمله به شخص زندى پور (پس از شلیک یک گلوله اسلحه وی گیر می کند)؛ محمد طاهر رحیمی: راننده اتومبیل فرار؛ سید محسن سید خاموشی: مسئول راه بندان و پشتیبان عوامل تیرانداز؛ منیژه اشرف زاده کرمانی: مسئول مراقبت و علامت دهنده شروع عملیات؛ مهدی غیوران: مسئول تعویض خودرو، هنگام فرار افراد. (۲) طاهر سجادی همسر غیوران که خود از سمپات های فعال سازمان بود و پس از آشکار شدن انحراف ایدئولوژیک، همراه شوهرش جدا شد و در زندان متحمل سخت ترین شکنجه ها گردید، در خاطرات خود می گوید: «این طور که گفته می شد، زندى پور در رابطه با شکنجه های غیراخلاقی، به خصوص در رابطه با خانم ها نقش مؤثری داشته...» (۳) توضیح دیگری که در مورد عواقب اقدامات مسلحانه مانند عملیات مزبور ضروری است، این است که پس از انجام هر حرکتی (مانند قتل یک مقام مهم) از سوی گروهی خاص، رژیم نیروهای خود را با همه امکانات، به سوی ضربه به آن گروه بسیج می کرد. خواه ناخواه، بسیج این نیروها و مصمم بودن پلیس

امنیتی به وارد آوردن ضربه یا کشف و شکار اعضا در شهر، با توجه به اینکه متکی به ابزارها و تکنیک های ظریف اطلاعاتی نیز بود، عواقب مقاومت ناپذیری داشت؛ که نمونه اش مجموعه تلفاتی

ص: ۶۴۶

۱- پس از ترور «زندى پور» اغلب زندانیان سازمان را به کمیته مشترک احضار کرده شکنجه نمودند.

۲- پرونده افراخته؛ تک نویسی ترور «زندى پور». روزنامه کیهان، ۱۹/۵/۵۴. نیز خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

۳- سجادی، خورشیدواره...: ص ۷۷.

است که در طول سال های ۵۵-۱۳۵۴ بر دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق وارد آمد.

توطئه هولناک ساواک

قتل ۹ زندانی در تپه های اوین

ضربات متعدد دو گروه چریکی به دستگاه امنیتی رژیم (۱)، مسئولان ساواک را به فکر انتقام انداخت. در روزنامه های پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۴ اعلام شد که در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین: ... نه زندانی در حین فرار کشته شدند. این زندانیان در حین جا به جایی آنها از یک زندان به زندانی دیگر اقدام به فرار نمودند که همگی کشته شدند. نام های این افراد به شرح زیر است: ۱- محمد چوپان زاده ۲- احمد جلیل افشار ۳- عزیز سرمدی ۴- بیژن جزنی ۵- حسن ضیاء ظریفی ۶- کاظم ذوالانوار ۷- مصطفی جوان خوشدل ۸- مشعوف کلانتری ۹- عباس سورکی. (۲) انتشار این خبر نوعی اعلام خطر و هشدار به گروه های چریکی بود تا بدانند که رژیم در برابر هر مورد ترور، حداقل دو نفر را به قتل می رساند. اولین بار که به طور رسمی و از زبان یک مقام مسئول درباره این جنایت رژیم تردید و سؤال مطرح شد، از سوی سرپرست پیشین پزشکی قانونی بود که طی نامه ای به روزنامه کیهان، این واقعت را پیش کشیده بود که چرا نه نفری که ساواک مدعی بود هنگام اقدام به فرار کشته شده اند، از جلو تیر خورده اند. این نامه در آخرین روزهای حیات رژیم شاه به چاپ رسید. (۳) در اوایل خردادماه ۵۸ اعلام شد که «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی») بازجوی معروف ساواک و کمیته مشترک و «فریدون توانگری» (معروف به «آرش») شکنجه گر و بازجوی کمیته مشترک، که در زندان جمهوری اسلامی به سر می بردند، حقایق را ضمن مصاحبه ای تلویزیونی ابراز کرده اند. از جمله مسائلی که توسط «تهرانی» افشا شد، ماجرای به قتل رساندن ۹ زندانی سیاسی در تپه های اوین بود. طبق اظهارات «تهرانی»، بعد از ترور «سرتیپ رضا زندی پور»، رییس وقت کمیته مشترک، در حدود

ص: ۶۴۷

۱- حساسیت دستگاه امنیتی رژیم بیشتر روی ترور عناصر امنیتی بود؛ ولی به هر حال چهار ترور را - با تأکید روی سه مورد آن - در نظر داشتند که در زمستان ۵۳ رخ داده بود: نیک طبع - شهریاری - نوروزی (چریک های فدایی)، زندی پور (مجاهدین خلق).

۲- روزنامه کیهان، ۳۱ فروردین ۵۴: صص ۱ و ۲.

۳- همان، ۱۸ بهمن ۵۷: ص ۱.

اوایل فروردین ۱۳۵۴، «محمدحسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی») وی را به اتاق خویش احضار می کند و می گوید که او نیز قرار است در عملیاتی که دستور آن را «پرویز ثابتی» (معروف به مقام امنیتی) داده است، شرکت کند؛ و به او تحکم می کند که کنجکاوی به خرج ندهد تا هر زمان که موقع آن رسید، به اطلاع وی برسد. روز پنجشنبه ۲۹ فروردین «رضا عطارپور» (معروف به «دکتر حسین زاده») به «تهرانی» تلفن می کند و از وی می خواهد که نامه انتقال کاظم ذوالانوار (عضو مرکزیت مجاهدین خلق در زندان) را به زندان اوین تهیه کند؛ ضمناً به وی اطلاع می دهد که ساعت دو بعد از ظهر، بعد از پایان وقت اداری، در رستوران هتل آمریکا واقع در خیابان تخت جمشید (طالقانی فعلی) رو به روی سفارت آمریکا، برای صرف ناهار حاضر باشد. «تهرانی»، بلافاصله، نامه انتقال ذوالانوار را تهیه کرده به امضا می رساند و به مأموران می دهد تا وی را به زندان اوین منتقل کنند. وقتی که «تهرانی» به رستوران موردنظر می رسد، علاوه بر «عطارپور» این افراد را نیز در آنجا می یابد: «پرویز فرزاد» (معروف به «دکتر جوان»)، «محمدحسن ناصری» (معروف به «دکتر عضدی»)، «سرگرد سعدی جلیل اصفهانی»، «ناصر نوذری» (معروف به «رسولی») و «حسین شعبانی» (معروف به «حسینی»).

در سر میز ناهار، «عطارپور» عنوان می کند که عطف به صحبت مقدماتی که با آن افراد شده، امروز روز اجرای عملیات است؛ و «پرویز ثابتی» (مدیرکل وقت اداره سوم ساواک - اداره امنیت داخلی) نیز به طور کامل، در جریان جزئیات این عملیات قرار دارد و همه مسائل را خودش پیش بینی و تصویب کرده است؛ در ضمن مقامات دیگر نیز اطلاع دارند. «سرهنگ وزیری» (رییس وقت زندان اوین) هم در جریان ماجرا قرار دارد. در جواب پرسش حاضران پیرامون عملیات مزبور، «عطارپور» می گوید: همان طور که عده ای از رفقای ما به وسیله سازمان های مجاهد و فدایی ترور شده اند، در نظر گرفته شده که تعدادی از زندانیان سیاسی نیز مورد تهاجم قرار بگیرند و کشته بشوند. [...] چون همه شما این موضوع را می دانید، هیچ کس حق نق زدن ندارد. و سپس به «شعبانی» و «نوذری» گفت که به زندان اوین بروند و زندانیان را تحویل بگیرند. «عطارپور»، «فرزاد»، «ناصری»، «جلیل اصفهانی» و «نادری پور» در قهوه خانه «اکبر اوینی»، که

فاصله اندکی با زندان اوین دارد، به انتظار می ایستند. سرانجام مینی بوس حامل زندانیان، به همراه

«شعبانی» و «نوذری» و نیز «سرهنگ وزیری» که لباس فرم ارتشی به تن داشته، از راه می‌رسد. اتومبیل جمع مزبور، به دنبال مینی بوس، از داخل قریه اوین می‌گذرد و به سمت تپه‌ها و ارتفاعات بازداشتگاه اوین می‌رود. سربازی در آن محل از قبل پاسداری می‌داده که «سرهنگ وزیری» وی را از آنجا دور می‌کند تا به جز این افراد و نه نفر زندانی، فرد دیگری در آنجا نباشد. اتفاقی که در آنجا افتاده، از زبان «تهرانی» چنین بیان شده است: در آنجا این زندانیان را، در حالی که دست‌ها و چشم‌هایشان بسته بود، از مینی بوس پیاده کردند و همه را در یک ردیف روی زمین نشاندهند... «عطارپور» یک قدم جلوتر آمد و شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی «عطارپور» این بود که گفت: «همان طور که دوستان و رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه‌های انقلابی خودشان به مرگ محکوم کردند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما را که رهبران فکری آنها هستیم و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید، مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم. ما شما را محکوم به اعدام کرده ایم و می‌خواهیم حکم را درباره شما اجرا بکنیم.» بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. نمی‌دانم نفر اول «عطارپور» یا «سرهنگ وزیری» بود که با یک مسلسل «اوزی»، که به آنجا آورده شده بود، رگبار را بر روی آنها خالی کرد. (۱) من هم چهارم یا پنجم بودم که مسلسل را به دست من دادند... پس از پایان کار، «سعدی جلیل اصفهانی»، با مسلسل بالای سر این افراد رفت و هر کدام [را] که نیمه جانی داشتند، به زندگی شان خاتمه داد... بعد از اینکه این جنایت وحشتناک تمام شد، من و «رسولی» چشم بندها و دست بندهای اینها را سوزانده و از بین بردیم؛ و بعدا اجساد این عده به داخل مینی بوس منتقل شد. «حسینی» و «رسولی» آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل کردند. ساواک با این عمل می‌خواست قدرت نمایی کند و به گروه‌ها بفهماند که اگر از این به بعد بخواهند فردی از افراد ساواک یا سایر مقامات را مورد حمله و ترور قرار بدهند، امکان دارد که مجدداً یک چنین حوادثی تکرار بشود. متن خبری که در مورد این گروه ۹ نفری در روزنامه‌ها منتشر شد، به وسیله «رضا عطارپور» نوشته شده بود؛ که همه مردم - شاید بچه‌ها هم - به آن خندیدند و فهمیدند که زندانی را به آن صورت به جایی منتقل نمی‌کنند که بخواهد فرار کند تا بعدا او را به گلوله ببندند! به خصوص که

ص: ۶۴۹

۱- «تهرانی»، در دادگاه انقلاب تصریح می‌کند که «سرهنگ وزیری» اولین نفری بوده که شلیک به زندانیان را آغاز کرده است.

همه این عده را از جلو مورد اصابت گلوله قرار داده بودند.^(۱) در خصوص علت انتخاب «گروه جزنی» و دو تن از کادرهای مؤثر سازمان مجاهدین خلق - کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل - برای این ترور، در آخرین قسمت مجموعه حاضر که به زندگی نامه و آنالیز شخصیت مسعود رجوی اختصاص دارد، توضیحات کافی ذکر شده است. در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره کنیم که حادثه قتل ۹ زندانی مذکور، در جریان ساختن بیشتر خشونت ساواک و رژیم شاه، تأثیر فراوانی در افکار عمومی برجای گذارد.

ص: ۶۵۰

۱- روزنامه کیهان، ۲ خرداد ۵۸، ص ۳، (متن مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی تهرانی). همان، ۲۷ خرداد ۵۸، ص ۸ (متن اظهارات تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۶ خرداد ۵۸).

پس از کشته شدن ۹ تن از زندانیان سیاسی توسط عناصر ساواک و به دنبال روند تسریع در عملیات نظامی و جبران عقب افتادن مجاهدین خلق از چریک های فدایی، دو مستشار نظامی آمریکا در ایران ترور شدند. ساعت شش و چهل دقیقه صبح روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴، تیم عملیاتی مجاهدین خلق به فرماندهی وحید افراخته، در حوالی قیطریه، اتومبیل حامل دو مستشار نظامی نیروی هوایی آمریکا به نام های «سرهنگ شِفر» و «سرهنگ ترنر» را محاصره کردند. تاکتیک این ترور مشابه شیوه ای بود که در ترور «سرتیپ زندی پور» نیز به کار رفت و طبق تحلیل آمریکاییان مختص مجاهدین خلق و از مؤثرترین شیوه ها بود. همزمان با کوبیده شدن سپر یک وانت بار به اتومبیل مورد نظر از عقب، بلافاصله اتومبیل دیگری راه را از جلو سد می کرد. ضربه نخستین، سرنشینان و راننده اتومبیل هدف را دچار شوک و غافلگیری آنی می کرد و بی آنکه فرصت تفکر و واکنش داشته باشند، اتومبیل دیگر راه را می بست. در این عملیات، سه نفر از عوامل ترور پیاده شدند؛ به راننده ایرانی مستشاران دستور دادند که در کف اتومبیل بخوابد؛ و سپس دو مستشار را به گلوله بستند. عوامل عملیات فوق عبارت بودند از: وحید افراخته، مسئول عملیات و تسلیم کننده راننده مستشاران؛ سید محسن سیدخاموشی، راننده وانت و عامل ترور (شلیک) از سمت راست اتومبیل؛ محمد طاهر رحیمی، عامل ترور (شلیک) از سمت چپ اتومبیل؛ محسن بطحایی، مسئول راه بندها؛ منیژه اشرف زاده کرمانی، علامت دهنده عملیات و مسئول مراقبت از صحنه (۱) در ارتباط با این ترور، سازمان طی «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲» اعلام کرد: در ساعت ۴۰/۶ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۳۱/۲/۵۴ همزمان با بازگشت شاه جنایتکار از مسافرت توطئه آمیزش به آمریکا، حکم اعدام انقلابی دوتن از مستشاران تجاوزکار آمریکایی در ایران، «سرهنگ شفر» و «سرهنگ دوم ترنر»، توسط یک واحد از رزمندگان سازمان اجرا گردید.

ص: ۶۵۲

۱- پرونده افراخته؛ ذیل ترور مستشارها. روزنامه کیهان، ۳۱/۲/۵۴ و ۱۹/۵/۵۴. نیز خلاصه پرونده ها...: ذیل همین اسامی.

ناگفته نماند که اندکی پس از اجرای موفق این عملیات، زن ناشناسی به عنوان «سخنگوی سازمان مجاهدین خلق ایران» به دفتر خیرگزاری «آسوشیتدپرس» در تهران، تلفن و اعلام کرد که «اعدام دو نفر مستشار مزبور، جوابی است به قتل ۹ نفر از زندانیان سیاسی توسط نیروهای پلیس در ماه قبل»^(۱). این عملیات که انعکاس وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت موجب افزایش تحرك و فعالیت فوق العاده ساواک و سایر نیروهای امنیتی و پلیسی رژیم شاه گردید تا از تکرار این گونه اقدامات و تهدید امنیت مقامات و اتباع آمریکایی مقیم ایران، جلوگیری شود. نکته مهم و بی سابقه در این عملیات، دستیابی سازمان به کیف دستی های دو مستشار مزبور بود که اسناد و مدارک بسیار باارزشی در آنها قرار داشت. بعدها وحید افراخته پس از دستگیری در بازجویی اعتراف کرد که اسناد و مدارک مزبور برای تحویل به دولت شوروی و جلب پشتیبانی آن دولت، به خارج از کشور ارسال گردید. ذیلاً بولتن کمیته مشترک در این باره که به اطلاع شاه رسید به همراه پی نوشت نصیری رییس ساواک، درج می شود:^(۲) پیرو گزارشات قبلی^(۳) در زمینه اعترافات وحید افراخته (فرمانده تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق که در کلیه برنامه های ترور گروه مذکور شرکت داشته است) به استحضار می رساند، متهم موصوف در ادامه بازجویی های معموله اعتراف نموده که پس از ترور دو نفر سرهنگ آمریکایی، کیف دستی های آن ها را برداشته و به جای آن کیف دیگری که محتوی مواد منفجره بوده در اتومبیل گذاشته است تا پس از رسیدن مأمورین در محل حادثه و باز کردن آن، کیف مذکور منفجر و تلفات دیگری به مأمورین وارد آید. وی افزوده پس از بررسی و ترجمه اوراق و نوشتجات داخل کیف های دو سرهنگ موصوف (این مدارک به وسیله حسن حُسنان ترجمه شده است)^(۴) اعضای گروه متوجه می شوند که

اطلاعات ذیقیمتی در مورد تأسیسات مستشاری «آرمیش مگ» در ایران، نحوه خرید هواپیماهای فانتوم از آمریکا، نحوه پرداخت پول و سررسید آن ها، پایگاه هایی که هواپیماهای فانتوم در آن مستقر می باشند، تعداد هواپیماهای تحویلی به ایران در هر نوبت، توضیحاتی راجع به پایگاه های نظامی مستشاران در ایران، مطالبی درباره مشخصات باند فرودگاه ها و

ص: ۶۵۳

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۱.

۲- بولتن ویژه به شماره ۲۸۳۸/ک به تاریخ ۳/۶/۱۳۵۴ مربوط به کمیته مشترک ضدخرابکاری. با عنوان «درباره اعترافات وحید افراخته در زمینه تبادل اطلاعات با سفارت خانه های شوروی در خارج از کشور».

۳- جمله ابتدای گزارش و این پرانتز توسط نصیری با خط کشی جدا شده که در نامه به ارتش درج نشود.

۴- جمله ابتدای گزارش و این پرانتز توسط نصیری با خط کشی جدا شده که در نامه به ارتش درج نشود.

قابلیت استفاده از آن‌ها، اطلاعاتی در مورد خطوط ارتباطی تله کمونیکاسیون و محل پایگاه‌های جاسوسی، تعدادی نقشه با علایم رمز روی آن مشخص شده، مشخصات تعدادی از مقامات ایرانی که با آمریکایی‌ها در تماس هستند، گزارش‌هایی که در مورد مسافرت معاون «شلزینگر» به تهران و شهرستان‌ها، قبوض خرید اسلحه از آمریکا، کروکی منزل یکی از مستشاران نظامی آمریکا در تهران و تعدادی عکس‌های خانوادگی و مدارک شخصی در کیف‌های مورد بحث وجود دارد که پس از تفکیک، مدارک شخصی سرهنگان موصوف به وسیله دو نفر از اعضای گروه با اضافه نمودن چند جزوه و نشریه گروه به اصطلاح مجاهدین به پشت بام ساختمان خیرگزاری فرانسه در تهران انداخته شد و مراتب نیز تلفنی به کارمندان خبرگزاری مذکور اعلام گردید تا آن‌ها را به خانواده افسران نامبرده تحویل نمایند (مدارک مکشوفه در پشت بام خیرگزاری فرانسه در تهران به وسیله مأمورین ساواک جمع‌آوری و به موقع با کسب اجازه به مقامات آمریکایی تحویل شده است. وحید افراخته اضافه نموده، چون گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، قدرت استفاده از اطلاعات به دست آمده را نداشته لذا اعضای کادر رهبری گروه تصمیم گرفته‌اند که این اطلاعات را از طریق اعضای گروه در خارج از کشور در اختیار سفرای کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشورهای فرانسه یا انگلستان قرار داده و در قبال آن تقاضا نمایند تا از کمک‌های شوروی در مورد دریافت سلاح، مهمات، فرستنده رادیویی به منظور اجرای تبلیغات و همچنین تبادل و همکاری اطلاعاتی با یکدیگر، ادامه تماس و عدم تبلیغ بر علیه یکدیگر و سایر کمک‌های احتمالی برخوردار شوند. متهم موصوف افزوده که به احتمال قوی مدارک مورد بحث می‌بایستی جهت انجام اقدامات بعدی توسط بهرام آرام (یکی از اعضای کادر رهبری و متواری گروه) برای علیرضا سپاسی آشتیانی (از اعضای فعال و متواری گروه) که با نام مستعار «انسانی» در خارج از کشور فعالیت دارد ارسال شده باشد و وی از سایر تصمیمات و اقدامات بعدی اعضای گروه در این زمینه اطلاعی ندارد. نصیری در حاشیه صفحه دوم بولتن نوشته است:

پیش از این اوامر مبارک شاهانه شرف صدور یافت که برای ارتش فرستاده شود و از مستشاری سؤال شود که چرا این مدارک به این ترتیب از بایگانی خارج می‌شود که مورد دستبرد قرار گرفته و در نتیجه در اختیار دولت شوروی قرار گیرد. ضمناً نصیری دو پاراگراف آخر بولتن را با خط کشی جدا نموده که در نامه برای ارتش به جای آن

چنین نوشته است: (و این مدارک به خارج از کشور ارسال که در پاریس یا لندن در اختیار سفیر شوروی گذارده شود).

در انتهای سند نیز نصیری دستوراتی به شرح ذیل برای تکمیل گزارش داده است: ۱/ اطلاعات بیشتر در مورد این مدارک ۲/ نقشه ایران بوده یا نقشه دیگری بوده. ۳/ اطلاعات دقیق تر از برگ سند.

ص: ۶۵۵

اشتباه یا عمد؟! در دوازدهم تیر ماه ۱۳۵۴ یک واحد عملیاتی سازمان، که مأموریت ترور کنسول آمریکا «دونالد اربوتا» به عهده اش محول شده بود، در تقاطع خیابان هاشمی و خردمند راه را بر اتومبیل سرویس سفارت آمریکا بستند و به روی آن آتش گشودند. طبق شناسایی های قبلی، دیپلمات مذکور در صندلی عقب و کنار کارمند زن سفارت می نشست. بنا به اظهار عاملین ترور، به دلیل تیره بودن فضای داخل اتومبیل و بی دقتی علامت دهنده در تشخیص دیپلمات آمریکایی، حسن حسنان کارمند ایرانی سفارت (مترجم) که به طور اتفاقی به جای دیپلمات مزبور نشسته بود، هدف قرار گرفت و کشته شد و به دیگران آسیبی نرسید. سازمان در ۲۰ تیرماه ۵۴ با صدور اعلامیه ای که بیشتر در شهر مشهد، محل تولد حسنان، پخش شد، مسئولیت قتل سهوی او را پذیرفت و دلایل وقوع این اشتباه را برشمرد. (۱) نکته مهم و قابل توجه در این حادثه، این است که حسن حسنان سمپات سازمان و نفوذی در سفارت آمریکا بوده است. طبق اعترافات جواد قانیدی، از رهبران گذشته سازمان، حسن حسنان عضو نفوذی سازمان در سفارت خانه و مترجم کاردار بوده و معمولاً با او حرکت می کرده است. طبق قرار قبلی حسن حسنان، بر اساس یک علامت، می بایست کاردار ترور شود. حسن معمولاً در جلو اتومبیل می نشست و کاردار در عقب. بنابراین خط ترور این بود که فرد عقب مورد حمله قرار گیرد. حسنان که تنها با بهرام آرام ارتباط داشت، (۲) در روز ترور، با قراری که با بهرام آرام داشت، در عقب اتومبیل نشست؛ چون کاردار در آن روز در اتومبیل نبود. مسئولین ترور نیز - تحت فرماندهی وحید افراخته - حسن حسنان را هدف قرار می دهند. سازمان، طی اعلامیه ای که در شهر مشهد (مولد حسن حسنان) انتشار داد، این حادثه را ناشی از

ص: ۶۶۰

- ۱- خلاصه پرونده ها...: حسنان، حسن. زندگی نامه مجاهدین...: صص ۵۵ - ۵۶.
- ۲- حسن حسنان توسط عبدالرضا منیری جاوید، که همکلاس دوران مدرسه او در «دبیرستان کمال» بود، به سازمان وصل شد. مدتی به اتفاق یکدیگر روی قرآن و نهج البلاغه مطالعه کردند. در سفری که حسنان به اروپا داشت، توسط منیری جاوید، به دوستی که در راستای فعالیت های مجاهدین خلق قرار داشت، معرفی شد. آثار چاپ شده مربوط به سازمان را در اروپا خواند و زمانی که به ایران بازگشت، خود به دنبال ارتباط بود. آنچه مسلم است، اینکه حسنان پس از وصل به سازمان در سفارت آمریکا استخدام می شود و این می رساند که شغل مزبور را در جهت خواسته ها و مأموریت های تشکیلاتی به عهده داشته است. همان: صص ۵۳ - ۵۷. خلاصه پرونده ها...: منیری جاوید، عبدالرضا.

اشتباه دانست؛ و ضمن «تجلیل از حسنان» عذرخواهی نمود.^(۱) به نوشته حسین روحانی، شناسایی طرح عملیات [ترور کنسول آمریکا] قبلاً به کمک حسنان انجام گرفته بود^(۲) و قرار بود که خود او در حین عملیات حضور داشته باشد و همکاری کند. مجموعه قراین و به خصوص اعترافات وحید افراخته پس از دستگیری می رساند که حسنان «مذهبی مسلمان» - عمدا - ترور شده است؛ بدون اینکه حتی ضاربین و عوامل ترور، خیر داشته باشند. از نکات دیگری که قرینه ای بر ترور عمدی اوست، این است که حسن حسنان، علاوه بر نفوذی سازمان بودن، مرتبط با اداره هشتم ساواک (ضدجاسوسی) نیز بوده است.^(۳) یکی از کارشناسان که قتل حسنان را مشکوک می داند با استناد به شواهدی مبنی بر اینکه وی تغییر ایدئولوژی را رد کرده بود و در جریان عملیات، کسی از نحوه قرار و مدار وی با بهرام آرام خبری نداشته و آرام تیم ترور را خود شخصا توجیه کرده بود، اظهار می دارد که می توان قتل حسن حسنان را یک ترور داخلی در سازمان قلمداد کرد.^(۴) تروری که به گونه پیچیده ای طراحی و اجرا شد.

ص: ۶۶۱

۱- زندگی نامه مجاهدین...: صص ۷۴ - ۷۵. پرونده جواد قائدی: ص ۲۹.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۹۷.

۳- برگرفته از گفت و گوی پژوهشی با خسرو تهرانی. به طور معمول، کارمندان ایرانی سفارتخانه های خارجی موظف بودند که با اداره ضدجاسوسی ساواک مراوده داشته باشند و گزارش دهند.

۴- گفت و گوی پژوهشی با آقای اکبر طاهری.

ضمائم: چند بازجویی، نامه ای از زندان

اشاره

ص: ۶۶۳

س: آقای محمد حنیف نژاد هویت سرکار محرز است. اکنون لازمست به طور کامل و مشروح نحوه فعالیت خود را که در جلسات قبلی بازجویی به طور ناقص و پراکنده مطالبی اشاره فرموده اید حال با تشریح انگیزه از بدو ورود به این تشکیلات اطلاعات و اقدامات خود را به طور کامل و گویا مرقوم فرمایید. ج: اینجانب در یک خانواده مذهبی بزرگ شدم و فردی بودم مذهبی. در فعالیت های مذهبی شرکت می کردم. پس از وارد شدن در دانشگاه در سال ۱۳۳۹ فعالیت های انتخاباتی جبهه ملی مرا بخودش جلب کرد. در بعضی میتینگ های جبهه ملی شرکت می کردم. مخصوصاً در میتینگ ۲۸ شهریور (۱) جبهه ملی که در میدان جلالیه برگزار شد شرکت داشتم. پس از تشکیل نهضت آزادی ایران به علت اعتمادی که به آقای طالقانی و مهندس بازرگان داشتم به عنوان سمپات در نهضت آزادی فعالیت می کردم. من قبلاً کتاب های مهندس بازرگان و آقای طالقانی را مطالعه کرده بودم و غیاباً علاقمند شده بودم، بعدها

فهمیدم که این دو نفر از افراد پاک و از مسلمانان با اخلاص هستند. بازداشت دسته جمعی که در اول

ص: ۶۶۵

۱- این میتینگ در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ برگزار شد.

بهمن ۱۳۴۱ برای ملیون اعم از جبهه ملی و نهضت آزادی پیش آمد ما را در مبارزه با خفقان مصمم تر کرد. در همین موقع من هم به زندان افتادم، چندین ماه اول تصمیم داشتم که اگر از زندان خارج شدم برای تحصیل به اروپا یا آمریکا بروم و در ایران نباشم ولی کشتار عام مردم در پانزده خرداد مرا به این واداشت که درباره این کشتار بیشتر فکر کنم. در نتیجه از فکر مسافرت به خارج منصرف شدم و تصمیم گرفتم که باید درباره علل این کشتار بیشتر فکر کنم. پیش خودم می گفتم که مگر ملیون چه می گویند که جواب اینها را اینطور می دهند، بالاخره از زندان خارج شدم. ابتدا برنامه های اصلاحی نظیر اصلاحات ارضی و سپاه بهداشت و سپاه دانش و امثال اینها جذائیتی داشت ولی به زودی متوجه شدم که هیچ کدام از این برنامه ها اجرا نمی شود؛ مثلاً شهردار وقت که در انتخابات سال ۱۳۴۲ نقش اصلی را به عهده داشت به زودی معلوم شد که چندین میلیون تومان اختلاس کرده و وقتی گند مسئله بالا آمد او را بازداشت کردند و با هزاران تبلیغات گفتند که باید خائنین به مجازات برسند، اما طولی نکشید که با تعجب فراوان او را از زندان آزاد کردند، معلوم است که این نحوه برخورد با خائنین برای خائنین دیگر مشوق بود. در این زمینه مثال خیلی زیاد است مثلاً قرار شد که پس از سال ها در ایران هم ذوب آهن دائر شود مردم امیدوار بودند که این امر باعث خوشبختی آنها خواهد شد. اما طولی نکشید که ملاحظه کردند که قیمت تیر آهن کیلویی ۲۰ ریال کمتر نشد و می گفتند ذوب آهن هم در همین حدودها خواهد فروخت. البته در نظر اول چنین به نظر می رسد که عده ای معدود خیانت می کنند و پول ها را بالا می کشند و وضع چنین می شود. اما باید دید چرا این عده سال های متمادی است که نه فقط کمتر نشده اند بلکه بیشتر شده اند. با توجه به مطالب فوق بود که بنده کم کم مطالعاتی کردم و متوجه شدم که علت اصلی این بدبختی ها وابستگی ایران به سرمایه های خارجی است که سرمایه داری ملی را شدیداً تحت فشار قرار داده است. مثلاً هزینه لوله کشی گازی که می خواستند به شوروی بفروشند قبلاً ۳۰۰ میلیون دلار تعیین شده بود اما بتدریج تا ۵۰۰ میلیون دلار رسید و می دانیم که این طرح ها را سرمایه داران خارجی اجرا می کردند. بتدریج متوجه شدم که علت بدبختی و فساد و انحراف مردم از اصول اخلاقی به علت فقر زیاد گروه اکثریت و ثروت بیش از حد گروه اقلیت است و منشأ این عدم توزیع عادلانه ثروت، نفوذ شدید سرمایه های خارجی در ایران است و اینکه تنها صنایع مونتاژ را همیشه در مطبوعات و رادیو و تلویزیون به رخ مردم می کشند تماماً تحت نفوذ سرمایه های خارجی است و سودی برای مردم ایران ندارند و تنها می توانند عده ای ساده اندیش پیکان سوار را گول بزنند.

حاصل آنکه کم کم به فکر حل مسأله افتادم آنوقت مدتی بود که با سعید محسن و عبدالرضا نیک بین آشنا بودم. با هم قرار گذاشتیم که مطالعاتی داشته باشیم و این مطالعات به تدریج ما را به نتایج فوق رساند؛ یعنی وابستگی ایران به سرمایه های خارجی. قرار گذاشتیم که افرادی را در دور و بر خودمان عضوگیری کنیم و آنها را هم به مطالعه بکشانیم. ما تقریباً تا سال ۱۳۴۶ فقط مطالعه می کردیم اما حمله ناگهانی اسرائیل به سرزمین های اعراب و اشغال جدید مناطق کشورهای مسلمان عرب و بازی گرفتن سرنوشت خلق عرب و به خصوص مردم آواره فلسطین توسط سازمان ملل و در برابر بمب های اسرائیل حرف تحویل دادن به مردم کشورهای عربی، ما را در مبارزه علیه ظلم و فساد و نفوذ استعمار مصمم تر نمود و بهمین علت تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصاً آیه الله خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم و کم کم خودمان هم به آنجا برویم. بعدها متوجه شدیم که علیرغم تبلیغات رقیقی که در مطبوعات می شود، ایران با دشمن خونین مسلمانان یعنی اسرائیل رابطه نزدیک دارد و هیچ وقت توصیه هیچ مقام مذهبی اعم از ایرانی و غیرایرانی در این مورد پذیرفته نمی شود. بنده خودم در دشت قزوین می دیدم که مشاورین اسرائیلی با وجود آنکه سواد درستی هم نداشتند چگونه طرح دشت قزوین را میدان عملیات تک تازی خود کرده اند. آیا این نغله کردن پول ملت نبود؟ بتدریج کلیه مفاصد اجتماعی و زورگویی ها را که می دیدیم ما را بیش از پیش به اهمیت وابستگی ایران به سرمایه های خارجی و علی الخصوص اسرائیل و حامیانش متوجه ساخت. قبلاً در مورد برخی از نابسامانی های اجتماعی نوشته ام و در اینجا نمی خواهم تکرار کنم فقط یک نمونه را ذکر می کنم. آن منظره اسف انگیز دست فروش ها که چگونه مورد حمله مأمورین شهربانی قرار می گیرند و بساط محقرشان را که تمام سرمایه زندگیشان را تشکیل می دهد چگونه در هم می ریزند و آن وقت اینان هم مجبور می شوند که در باندهای قاچاق مواد مخدر شرکت کنند و بالاخره گرفتار شده، اعدام شوند. حضرت محمد [ص] چه عالی گفته است که «جامعه ای هلاک نگردید جز آنکه دست دزدان بزرگ را آزاد گذاشتند و دزدان کوچک را دست بریدند.» اصولاً برای گروه ما فساد روزافزون جوانان و ازدیاد مراکز فسادانگیز امر مهمی بود. به ما ایراد می گیرید که چرا حرف های خود را از طریق قانونی نمی گوئید. ما عملاً می دیدیم که هر کس از طریق قانونی اقدامی کرده است جز تودهنی جوابی نشنیده است. بهترین نمونه اش جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و بقیه احزاب ملی بود. فراموش نکرده ام که روزی از آقای طالقانی در جلو مسجد ارک با باطوم پذیرایی کردند در حالی که حرف های خود را از طریق قانونی یعنی

سخنرانی در منبر که حق مسلم هر مبلغ پاک مذهبی است زده بود. حاصل آنکه اگر امروز هیچ گروه و دسته ای دیگر به فکر فعالیت های علنی نمی افتد و هرگز به دنبال فرستادن و کیل به مجلس نمی باشد نتیجه جبری طرز رفتار خود شماست از قدیم گفته اند که اگر گربه را در اطاق دربسته بیش از اندازه تحت فشار قرار بدهی بالاخره او هم به سر و کله آزار دهنده خواهد پرید و این دیگر دست خودش نیست. عملی است انعکاسی و جبری. مطالب بیشتر در مورد انگیزه: یکی از موارد مهم درباره انگیزه، جریانات خانوادگی خودمان بود. توضیح آنکه پدر من یکی از کارمندان جزء در دادگستری تبریز بود. حقوق اندکی که می گرفت به اتکاء قرض یک حیاط کهنه و قدیمی خریدیم که از اجاره نشینی خلاص شویم. در این حیاط مادرم آن قدر خاک ها و خشت ها را جابجا کرد که بالاخره مریض شد و با وضع اسف انگیزی مرد. این جریان موقعی بود که پدرم در زمان حکومت دکتر اقبال بازنشست شد. و یک مرتبه حقوقش را پایین آوردند و در همین موقع بود که نرخ ریال را هم تنزل داده بودند لذا یک فقر و فلاکت عجیبی ما را فراگرفت و ضمناً پدرم مقروض هم بود و از ترس طلبکاران زیاد از منزل بیرون نمی رفت. این امر سبب گردید که پدرم مسلول شد در نتیجه ما نمی توانستیم خوب درس بخوانیم و تمام اینها ما را آزار می داد. پدرم با درس خواندن من مخالفت کرد و گفت پول ندارم. من با هزار مصیبت خودم درس خواندم و تابستان ها عملگی می کردم و زمستان ها درس می خواندم. پدرم آدم صبوری بود. بالاخره خوب شد اما به بهای فقر و فلاکت عمومی خانواده مان. یعنی پول و مخارج کافی برای مادرم نداشت و در نتیجه از فرط خستگی مریض شد و مرد. مادرم از یک طرف حیاط را ریخته و پاشیده می دید و از طرفی پول نداشتیم که تعمیر بکنیم. خودش کار می کرد و مرا هم به کار در حیاط وادار می کرد و بالاخره من کلاس ششم طبیعی را تمام کردم و به تهران آمدم و در دانشکده کشاورزی کنکور دادم و قبول شدم و در این دانشکده بورس می گرفتم و با ماهی ۸۰ تومان زندگی می کردم. تماماً زندگی دانشجویی من با قرض می گذشت و سال آخر هم به علت حق کشی بورس به من ندادند. اینها تماماً به طور غیرمستقیم در اعماق روح من اثر می گذاشت و طبیعی بود که وقتی سوادم بالا می رفت و نمونه های فقر و فلاکت را در خانه های دیگر می دیدم می فهمیدم که مسبب تمام این بدبختی ها چیست. پدرم هیچ وقت نه بمن پول می فرستاد و نه چیزی. خواهرانم و برادرم هم نیز تقریباً سرنوشتی نظیر مرا داشتند. در اقوام خودمان یک نفر بود که پدر و مادر و دو نفر از فرزندانشان در سن جوانی به علت سل همگی مردند، اینها غیرمستقیم انگیزه بود.

اینک مشروحا درباره اقدامات و نحوه فعالیت های خودم از بدو ورود به این سازمان: قبلاً گفتم که چگونه ماها، من و سعید محسن و عبدالرضا نیک بین (مشهور به عبدی) دور هم جمع شدیم و هم چنین روشن کردم که ما در حدود سه سال و نیم با عده معدودی مطالعه می کردیم و سپس تا سال ۴۸ تعداد افراد ما بیشتر شد، اما هدف مطالعه هنوز از بین نرفته بود. جنگ اعراب و اسرائیل ما را به افکار جدیدی کشاند. نابسامانی های اجتماعی و روابط نزدیک ایران با اسرائیل و حامیان وی، وابستگی اقتصادی و سیاسی هر چه بیشتر ایران با اسرائیل و حامیانش را به ما نشان داد. ما در عضوگیری خودمان به افراد پاک و نمازخوان توجه داشتیم. ابتدا فقط قرآن و گاهی هم نهج البلاغه می خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد از کتاب های آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می کردیم و برای بالا بردن سطح درک اجتماعی از کتاب هایی نظیر میراث خوار استعمار، کتاب سیاه گرسنگی، کشورهای توسعه نیافته و برخی کتب دیگر دانشگاهی در مورد کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته (در بعضی از این کتاب ها در نسخه انگلیسی ایران را جزو کشورهای عقب مانده نوشته بودند اما در ترجمه فارسی آن را حذف کرده بودند) ما برای وارد شدن به نظریات مارکسیست ها کتاب های آنها را هم مطالعه می کردیم ولی خیلی دیر به اعضا می دادیم. بهتر است که لیست کتاب هایی را که می خواندیم در اینجا بنویسم. ۱- کشورهای توسعه نیافته ۲- کتاب سیاه گرسنگی ۳- میراث خوار استعمار ۴- ژئوپولیتیک گرسنگی ۵- جهانی میان ترس و امید ۶- دنیای ممکن ۷- تاریخ دیپلماسی عمومی دو جلد ۸- حقوق بین المللی عمومی ۳ جلد ۹- تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی و مهدی داودی ۱۰- کارنامه سیاه استعمار که این کتاب بعد از جنگ ژوئن از بازار جمع آوری شده بود ۱۱- اتحادیه های اقتصادی ۱۲- عقاید بزرگترین علمای اقتصاد ۱۳- اقتصاد دول معظم ۱۴- کشورهای آسیایی و آفریقایی تألیف دکتر مجید رهنما وزیر علوم عالی ۱۵- اصول علم اقتصاد ۱۶- اصول مقدماتی فلسفه ۱۷- زمردهای سرخ ۱۸- چه باید کرد ۱۹- بعضی از کتاب های مائو نظیر درباره عمل و تضاد. اصلاح سبک کار حزبی ۲۰- اکثر کتاب های آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی ۲۱- کتاب هایی تاریخی درباره اسلام مانند آئینه اسلام و تاریخ وقایع عاشورا ترجمه و تألیف مرحوم دکتر آیتی ۲۲- کتاب های آقای مطهری ۲۳- کتاب های آقای محمدتقی شریعتی مزینانی ۲۴- قرآن و نهج البلاغه و کتب ادعیه (کتاب های دعا) ۲۵- نشریات داخلی سازمان ۲۶- خاطرات دو گل ۲ جلد ۲۷- خاطرات آیدن. در این کتاب آیدن نخست وزیر انگلستان در زمان ملی شدن صنعت نفت در ایران به دست دکتر محمد مصدق مطلب جالبی نوشته بود. وی می گوید شبی که شنیدم

دکتر مصدق از کار برکنار شده است آن شب را راحت خوابیدم و در دو سال و چند ماه حکومت مصدق به آن راحتی نخوابیده بودم. در اولین روزهای شروع به فعالیت یعنی از نیمه دوم سال ۱۳۴۴ که من و سعید محسن و عبدی بودیم غیر از عبدی یعنی من و سعید هر کدام با چند نفر شروع به کار کردیم. من با بهمن بازرگانی و ناصر سماواتی و حسین روحانی کار می کردیم. تا دو سال و نیم من مسئول اینها بودم فقط مطالعه می کردند. ما هدف های خودمان را آن موقع که عبارت از کسب طرز تفکر صحیح علمی و مذهبی بود به اینها گفته بودیم. بعدها مسئول بهمن، عبدی شده بود و خودشان با هم جمع می شدند یعنی بهمن و حسین روحانی و ناصر سماواتی. ناصر سماواتی هیچ وقت بکار نمی رسید چون زن و بچه دار بود و مدتی هم تقریباً کنار رفت. کلاس دیگر من عبارت بود از کلاسی که ناصر صادق - دکتر احمد طباطبائی - هاشم فرخ و محمد بابا در آن بودند. نصراله را هم هاشم فرخ معرفی کرد و در حدود دو سال هم با این افراد بهمان ترتیب فوق کار کردیم. بعداً دکتر احمد طباطبائی کناره رفت و تقریباً تا دو سه ماه قبل از دستگیری اول شهریور کنار بود و در جای پرت مشغول خدمت بود. البته آن موقع که من با او کار می کردم چندین بار به شیراز رفت و چون نرسید بعدها حسین روحانی را فرستادیم و در آن موقع در شیراز عضوهای ما عبارت بودند از مسعود اسماعیل خانیان - لطفعلی بهپور - جواد برائی - مهدی محصل که خیلی نامرتب بودند مخصوصاً لطفعلی بهپور و جواد برائی و مهدی محصل هم بعلت وضع تحصیلی اش نمی رسید. دیگر از کلاس های اینجانب در سال های اول عبارت بود از کار با علی میهن دوست و رضا نامی که علی میهن دوست معرفی کرده بود و بعد از ۶ ماه کنار رفت و الآن صوفی شده است. بعد از ۶ ماه مسئول علی میهن دوست و رضا، ناصر صادق شد. علی با جهانگیر حجاریان که هم اطاق بود و او را عضوگیری کرد. جهانگیر مدت یک سال و نیم یا دو سال با ما بود. بعدها بعلت گرفتاری های جنسی و عشقی کنار رفت. در این موقع سعید هم کلاس بهروز و محمود عسگریزاده و اردشیر را داشت که بعداً اردشیر کنار رفت و رسول مشکین فام به این کلاس اضافه شد. بعدها ناصر صادق و بهروز باکری و بهمن بازرگانی با عبدی می نشستند و تقریباً من دیگر کلاس اداره نمی کردم و به قزوین رفتم و مدت دو سال در آنجا مشغول به کار بودم و فقط اواخر هفته به تهران می آمدم. در این مدت فقط با حسین مدنی در قزوین تماس گرفتم و در عرض دو سال وارد سازمان کردم، فرد فعالی نبود. در مدت دو سالی که در قزوین بودم

بیشتر مطالعات مذهبی و فلسفی می کردم بعدا حسین مدنی با بهمن تماس گرفت و بهمن مسئول وی گردید. من اواخر هفته به خانه سعید می آمدم که به خانه ۴۴۴ مشهور بود، در بلوار الیزابت دوم بالای فروشگاه ۴۴۴ قرار داشت. در آنجا با عیدی و سعید می نشستیم و صحبت می کردیم. با بهمن دوباره در آن خانه تماس گرفتیم، بعدا آن خانه را تخلیه کردیم، من در آن خانه با برادران کوچک سعید یعنی مهدی

و عبدالله آشنا شدم. عبدالله و مهدی در آن موقع برای کنکور درس می خواندند و بعد از آنکه عبدالله در دانشگاه تبریز قبول شد عضوگیری شده و به محمود عسگریزاده معرفی گردید. اما مهدی پس از آنکه از خدمت سربازی برگشت عضوگیری شد. ضمنا در آن مدت که من در تبریز بودم یعنی در سال ۴۳-۴۴ در مرنند خدمت می کردم با سیدجلیل سیداحمدیان و محمد یقینی آشنا شدم و برایشان قرآن می خواندم تا آنکه دوباره ۴ سال بعد در تهران تماس گرفتیم و وارد سازمان شدند و در این فاصله جز یکی دو تماس کاری نکردیم. یکی دیگر از فعالیت های ما تشکیل گروه ایدئولوژی بود که مرکب بودند از مسعود رجوی - علی میهن دوست و حسین روحانی و اینجانب. در حدود دو سال فعالیت کردیم و بعضی مطالب نظیر راه انبیاء و تکامل را نوشتیم و سپس گروه منحل شد. این گروه تقریبا هر دو هفته یک بار جلسه تشکیل می داد. اسم علی را از اینجا علی عقیدتی گذاشتیم بعدها می گفتند علی قزوینی و همه جا علی عقیدتی مشهور شده بود. من بعدها مریض شدم و تقریبا در حدود دو سال مریض بودم. مرض من حساسیت به میکروب ها و باکتری ها و گرد و خاک پشم بود و مرتب تب می کردم تا آنجا که نمی توانستم حرف بزنم. کلاس هایی که به من واگذار می شد نمی توانستم اداره کنم. به دکتر سیدمحمد میلانی مراجعه کردم و از همین جا کم کم تماسمان بیشتر شد. البته با دکتر میلانی از کلاس ششم طبیعی هم کلاس بودیم ولی کار سازمانی ما بعد از مریضی من شروع شد. دکتر میلانی برای مداوای من به خانه گلشن می آمد تا آنکه کم کم با سعید آشنا شد ولی به علت کمبود وقت نمی توانست کار کند چه هم مطب اداره می کرد و هم تخصص می خواند. و از عید به بعد قرار شد کلاس بازار تشکیل بدهیم. من گفتم که دکتر و احمد رضایی و محمدعلی حیاتی برای این کار مناسب است. کلاس تشکیل دادیم و مجموعا ۴ تا ۵ جلسه نشستیم و قرآن و نهج البلاغه خواندیم. قرار بود که در زمینه بازاریان فکر کنیم و تصمیم بگیریم ولی به علت زن و بچه دار بودنشان تصمیم به عضوگیری اینها نگرفتیم، فقط با چند نفر به طور حاشیه ای کار می کردیم که عبارت بودند از محمد عطا (محمد مصباح) و عطاءالله حاج محمودیان که جواد سعیدی بمن معرفی کرده

بود و محمد حیاتی به توصیه من با این دو نفر قرآن و نهج البلاغه می خواند. ضمناً من در سال ۱۳۴۹ در آذرماه به تبریز رفته بودم. با بعضی از افراد قدیمی صحبت کردیم آنها اظهار علاقه کردند که گاه گاهی همدیگر را ببینیم. در یک جلسه افطار من دعایی که سیدجواد ذبیحی می خواند که آیات آخر سوره آل عمران است تفسیر کردم و چندین جلسه برای قرآن و نهج البلاغه بعداً با حاجی محمدحسن یزدانی و سیدمحمد الهی و چند نفر دیگر نشستیم بعداً گفتند این جلسه ادامه یابد و من هم گفتم می توانم به تبریز بیایم ولی در حدود سه جلسه من خودم رفتم ماهی یک بار. و بعد از عید [ناخوانا] در حدود ۲۰ جلسه دکتر میلانی رفت ولی بعداً کم کم تماس را قطع کردیم و در شهریورماه هم گرفتار شدیم و بعد از شهریور هم به هیچ وجه با این افراد تماس نداشتیم و به نظرم احمد یعنی برادر خودم هم تماس های سرپایی با این افراد داشت، با این افراد ما اصلاً کار سیاسی نمی کردیم. در اینجا لازمست شمه ای هم راجع به اعزام رفقا به فلسطین صحبت کنم. پس از جنگ ژوئن احساسات ما سخت علیه اسرائیل برانگیخته شده بود لذا تصمیم گرفتیم که عده ای از ما، یعنی کسانی که می توانند، به فلسطین بروند و در صفوف الفتح بنا به فتوای علمای اسلام بجنگند، چون این کار از راه عادی امکان نداشت، کسانی که نمی توانستند پاسپورت تهیه کنند از طریق قاچاق رفتند. ابتدا نظر همگی این بود که همه افراد به فلسطین بروند و در آنجا بجنگند ولی وقایع تابستان سال ۴۹ باعث شد که رفقا دیگر نتوانند در آنجا بمانند و لذا کم کم به ایران برگشتند اما هنوز هم تصمیم قطعی برای این کار نگرفته بودیم و اعزام رفقا از خارج به داخل را رفقای خارج از کشور گرفته بودند و بما نوشته بودند که وقت مراجعت رفقا را خبر بدهید. از آنجا که من در جریان اعزام رفقا به خارج مرخص بودم لذا بیش از این اطلاع از این جریان ندارم. فقط بهروز و اصغر و نبی مقداری اسلحه آورده بودند که مقداری از آنها تحویل داده شده و تعدادی هم تحویل داده خواهد شد که باقی مانده است. دیگر از جریانات مهم که در این مدت اتفاق افتاد عبارت بود از گرفتاری رفقا در مردادماه سال ۴۹ در دبی و جریان ربودن هواپیما از دبی به بغداد. تنها چیزی که در این مورد به نظر دارم اینست که وقتی نصرالله اسماعیل زاده برای دیدن یکی از اقوامشان می خواست به دبی برود من نامه ای دادم که توسط رفقا نوشته شده بود که آن را به سیدجلیل سیداحمدیان بدهد ولی نمی دانم که موفق شده بود یا نه. یکی دیگر از کارهایی که اینجانب در سازمان انجام داده ام عبارت بود از تنظیم برخی از مقالات سازمانی که تقریباً مقالات را من یا سعید می نوشتیم، یکی دو تا از مقالات را هم حسین روحانی نوشته بود که در گروه ایدئولوژی فعالیت داشت

اینجانب از اواسط سال ۴۹ به بعد چندین تماس با آقای مهندس سحابی و چند تماس هم با آقای طالقانی گرفتم. در این تماس ها بیشتر روی مسائل اعتقادی صحبت می شد و درباره مسائل ایدئولوژی اشتباهاتی و اشکالاتی داشتیم که از آقای مهندس سحابی و آقای طالقانی می پرسیدیم. آقای طالقانی راجع به اصول و اساس تفسیر قرآن صحبت کرد و ضمناً چون مریض بود خیلی زیاد نمی توانستیم با هم صحبت کنیم. اما آقای مهندس سحابی در حدود ۱۰ - ۱۲ ساعت در کارخانه مشغول بکار بود و لذا نمی توانست مرتب در جلسه ای که قرار می گذاشتیم شرکت کند. غالباً ساعت ۸ قرار می گذاشت ولی ۹ (۶۷۴)

یا ۲۱۹ می آمد. ما یکی دو بار هم با آقای مهندس بازرگان تماس گرفتیم و ایشان هم راجع به مسائل ایدئولوژی قول دادند کار کنند و کتابی راجع به ترتیب نزول سوره های قرآن بنویسند اما نتوانستند، گفتیم چرا نتوانستید گفت موقعی که ما زندان بودیم چون وقتمان دست خودمان بود می توانستیم چیزهایی بنویسیم و مطالعاتی بکنیم اما در اینجا از این کارها نمی شود کرد چون وقتم دست خودم نیست. از اول سال ۱۳۵۰ به بعد قرار شد که من به شیراز بروم اما اولین جلسه را اواسط اردیبهشت رفتیم و بعد از آن هم فقط مجموعاً ۳ جلسه رفتیم. در این جلسه کاظم ذوالانوار - لطفعلی بهپور - جواد برائی - دکتر مهدی محصل و فرهاد صفا شرکت می کردند. اینها کمتر کار می کردند حتی کاظم ذوالانوار و فرهاد صفا که نظام وظیفه را تمام کرده بودند و می خواستند شغل بگیرند. آخرین جلسه ما هفته اول شهریور تشکیل شد که قرار شد از دفعه بعد به شیراز بروم و بجای شیراز به اصفهان بروم و لطفعلی بهپور هم بیاید آنجا، که من تلفنی اطلاع بدهم اما پس از گرفتاری رفقا دیگر تلفن نکردم و قرار ما به هم خورد. قرار سر این بود که کاظم ذوالانوار و فرهاد صفا و مهدی محصل در کلاس ما شرکت نکنند زیرا هر کدام به جای دیگری رفته بودند و فرهاد صفا هم می خواست شغل بگیرد. ضمناً ما جلسه ای با حاجی علی و حاجی احمد [ابریشمچی] داشتیم که یک روز حاجی احمد را در خیابان دیدم و صحبت کردیم، گفت یک جلسه تفسیر بگذاریم و من هم این کار را کردم و بعداً مهدی ابریشمچی را هم به آن جلسه آورد. من مهدی ابریشمچی را در آن جلسه دیدم و آشنا شدم. در این جلسه تفسیر قرآن می کردیم و چون بازاری بودند غالباً به موقع نمی آمدند و همیشه جلسه نامنظم بود. به هیچ وجه از مسائل سیاسی صحبت نمی کردیم و یک بار هم برای دو جلسه دعای کمیل را معنی کردم، بعدها من می خواستم بروم و بعد از شهریور هم دیگر نرفتم یا آنکه فقط یک بار رفتم که بگویم من دیگر نمی آیم. حاجی علی آقا مبلغ ۱۵ هزار تومان با کسب اجازه از آقای شریعتمداری پولی به مهدی داد که

هر وقت خواستم بمن بدهد تا در امور خیریه خرج کنم او بیشتر فکر می کرد که این پول را برای کمک به دانشجویان بی بضاعت خواهیم داد لذا من چندین بار به مهدی گفتم که بهتر است این پول را پس بدهیم چه صحیح نیست از این افراد پول بگیریم، ولی چون پس از گرفتاری رفقا پول لازم داشتیم من از مهدی گرفتم و خرج کردم اما قصد داشتم که آن پول را پس بدهم. دیگر از مسئولیت های من کار با محمد حیاتی - علیرضا تشید - علیرضا زمردیان - رضا باکری - مهدی خسروشاهی در حدود ۶ ماه بود البته با سه نفر اول اندکی بیشتر کار کردم. البته پس از عضوگیری سه نفر فوق هم چندین جلسه با این افراد من کار کردم (با سه نفر اول). تقریباً از زمستان سال ۴۹ دیگر من با این افراد کار نکردم. توضیح آنکه با سه نفر اول با هم و با دو نفر دوم هم جداگانه کار می کردم. دیگر از مسئولیت های بنده کار با محسن طریقت و محمد طریقت بود که مدت چند ماه کار کردم ولی بعداً مدت ها من با اینان مرتب کار نمی کردم. تا آنکه دوباره چند ماه تماس مرتب داشتم باز دوباره قطع شد و مجدداً دو ماه بعد از عید با این دو نفر و ابراهیم قمی و حسین کوچیکه تماس داشتیم و در خانه ای واقع در خیابان خوش بودیم که بعداً خانه را تخلیه کردیم. اصولاً به علت بیماری من زیاد نمی توانستم مرتب باشم. اکنون شمه ای هم درباره فعالیت های بعد از گرفتاری رفقا در اول شهریور ۱۳۵۰. رفقای ما در اول شهریور سال ۱۳۵۰ بازداشت شدند. من از یک هفته قبل از گرفتاری رفقا در خانه کاخ استراحت می کردم و تازه خوب شده بودم. از گرفتاری رفقا باخبر شدم، اصغر و علی میهن دوست را در خیابان امیرآباد دیدم و مرا از گرفتاری رفقا مطلع کردند. قرار بر این شد که بنشینیم و تکلیفمان را روشن کنیم. پس از بحث زیاد پیشنهاد شد که برای آزادی رفقای خودمان اقدام کنیم و گویا قبل از گرفتاری دوستان چنین بحثی درباره رفقای ما در بیروت در صورت تحویل به ایران شده بود. به هر حال قرار شد که والا-گهر شهرام را گروگان بگیریم در این عمل من، اصغر بدیع زادگان، رسول مشکین فام و محمد بابا شرکت داشتیم، در تصمیم فقط اصغر و من و رسول و سیدی [کاشانی] بودیم. مشروح جریان را در بازجویی نوشته ام دیگر از طرح هایی که می خواستیم اجرا کنیم طرح دکل بود که پس از گرفتاری اصغر و علی میهن دوست بود که انجام شد که مشروح جریان را در بازجویی های قبلی نوشته ام. از آنجا که ما نمی دانستیم چکار باید بکنیم لذا من تمام اسلحه ها را جمع کرده بودم. دیگر از وقایع مهمی که پس از دستگیری اول شهریور اتفاق افتاد جریان آوردن اسلحه های قراضه از مشهد بود که محمد بازرگانی قبلاً صحبت هایی کرده بود و حسین قاضی و حسین آلاذپوش و علی اکبر

برای آوردنش رفتند. اینها تماما اسلحه های دست ساز بودند که می خواستیم پس بدهیم ولی دیگر امکان نداشت و مخصوصا ما احتیاج به اسلحه هم نداشتیم ولی نمی شد از قاچاقچی پولها را پس گرفت. بالاخره در آخر مهر بنده باتفاق ۴ نفر از دوستان خود با صاحب خانه مان دستگیر شدیم. یعنی رسول مشکین فام - ابراهیم آوخ - سیدجلیل سیداحمدیان - محمد حیاتی - عطاءاله حاج محمودیان.

ص: ۶۷۵

ج: انگیزه و هدف از فعالیت: سال ۱۳۲۵ برای من با آنکه ۷ سال بیشتر نداشتم سال تلخی بود. زیرا پدرم در قضیه دموکرات ها مجبور به فرار گردیده بود من در همان موقع مزه تلخ فقر را به طور نسبی و ترس از زورگوها را چشیده بودم. از اولین روزهایی که به مدرسه می رفتم از معلمی که بچه ها را بیخود چوب می زد متنفر بودم و اگر نمره بیخودی داده می شد اعتراض می کردم. جریانات سال ۳۲ و به خصوص کشته شدن یکی از اقوام ما به نام فرزین که قاضی دادگستری و فردی پاکدامن بود به دست ذوالفقاری ها نخستین موج مخالفت با زورگو را در من برانگیخت، همیشه دلم می خواست بتوانم انتقام او را بگیرم. حتی پدرم را که خیلی با ذوالفقاری ها معاشرت داشت در پیش خود در همان عوالم کودکی محکوم می کردم. در دوران جوانی جریان مهمی که قابل ذکر باشد اتفاق نیفتاد. ولی همواره آرزوی خوشی برای افراد پایین را می کردم. هر وقت رختشوی خانه با لباس های شسته و دست های از سرما سرخ شده به خانه می آمد یک نوع ترحم نسبت به او به من دست می داد و دست های خود را در همان حالت کرخ شده مشاهده مینمودم. در سال های اول و دوم دانشکده اتفاق جالبی برای من اتفاق نیفتاد. جز اینکه یک بار برای تقاضای مساعدی پیش مهندس ریاضی رفتم به او گفتم چون نمی خواهم سربار پدرم باشم شما دستور دهید به من دانشکده وام بدهد و من بعدا آن را پس می دهم. یا اجازه دهید من در ضمن درس دانشکده معلمی نمایم. ریاضی با لحن استهزاء آمیزی جواب داد «دانشکده فنی که گداخانه نیست» ماورای احساس حقارتی که در ازاء این حرف ریاضی به من دست داد احساس کردم چگونه فردی از طبقه مرفه به فرد دیگر توهین می نماید. خیلی زود من این توهین ریاضی را از جنبه فردی به دوستان دیگر تعمیم دادم زیرا در آن موقع اغلب دوستان من از طبقه متوسط و پایین بودند. خیلی آرزو می کردم که روزی ریاضی گدا می بود و من همین حرف را به او می زدم. به همین علت با تمام تعریف هایی که از ریاضی و باسواد بودن او می کردند قیافه او همیشه برای من غیرقابل تحمل بود. در کلاس او همیشه پیش شاگردهایی می نشستم که لباسشان نو نبود. درس او را با بی میلی مطالعه می کردم. اصولاً از همان موقع دو طبقه ثروتمند و بی پول در ذهن من مجسم شده بود و من خود را وابسته به طبقه بی پول میدیدم. و کینه طبقه مقابل را به دل می گرفتم. در سال های ۳۹ الی ۴۱ به جبهه [ملی] و نهضت [آزادی] وارد شدم ولی نه فعالیت جبهه و نه نهضت هیچ یک مطابق با احساس اصلی من نبود، هر چند شور و هیجان کارها به طور کامل مشغولم

کرده بود. شاید اگر جریان ۱۵ خرداد نبود من نیز مثل دیگران همه چیز را فراموش می کردم. برخورد ۱۵

خرداد و اینکه طبقات پایین در آن جریان به سادگی کشته شوند در حالی که در جریان دانشگاه حداکثر به چند ماه زندانی شدن قناعت می شد، روحیه مقاومت را در من زنده می کرد. این سؤال بارها در ذهن من تکرار می شد، چی شد که در عرض چند روز مردم جلوی گلوله رفتند. در طول سه سال مبارزه از اعلامیه پخش کردن تجاوز نکرده بود. در تحلیل بعدی به این نتیجه رسیدم که طبقات پایین جامعه در زیر فشارند و برایشان مرگ و زندگی فاصله زیادی ندارد ولی طبقات مرفه فاصله مرگ و زندگیشان بسیار زیاد است. مهرماه سال ۴۲ من به دلیل فعالیتی که داشتم برای خدمت نظام به جهرم فرستاده شدم در برخورد اول با افسران پادگان آموزشی جهرم مرا فردی معرفی کردند تبعید شده، در حالیکه من خودم را تبعیدی حساب نمی کردم. شاید به همین دلیل بود که افسران زیاد با من از نزدیک رفیق نشدند. من بالاچاره به طرف مردم برگشتم برخلاف محیط پادگان خیلی زود با مردم جهرم آشنا شدم. شرکت من در مجالس عمومی آنها به صمیمیت من با اهالی افزود. در این برخورد بود که من با وضع مردم آشنایی بیشتری یافتم. با کمال تعجب مشاهده نمودم که غذای این مردم چیزی جز نان کاهو با سرکه یا شلغم پخته نیست. جالب تر اینکه در تمام شهر فقط دو دکان قصابی وجود داشت. دو سال خشکسالی در این شهرستان که مرکز مرکبات است زندگی مردم را تباه کرده بود. من به سادگی پی بردم که اغلب مردم فقط به نان خالی قناعت می نمایند و تنها درآمد آنها اضافه بر قاچاق که به طور محدود انجام می گرفت درآمدی است که از طریق پادگان آموزشی جهرم برای آنها می رسد. وقتی برای من معلوم شد که جهرم آبادترین شهر آن حوالی است دیدن نقاط دیگر ضروری نمود، من بلافاصله به لار و بندرعباس مسافرت کردم. آثار زلزله در لار کاملاً مشهود بود. یک سری خانه در حال نوسازی بود ولی مردم از ترس قسطی که باید پردازند حاضر نبودند در آن قسمت ها منزل بگیرند. همین وضع در بندرعباس نیز مشهود بود. در لار آب برای خوردن موجود نبود. برای اولین بار بود که من با آب انبارهای آب که آب باران در آن جمع شده بودند آشنا شدم. زندگی مردم لار و بندرعباس واقعا برای من حالتی شبیه به خواب داشت. در بندرعباس با عابرینی مواجه شدم که هرکدام ساق پایی به اندازه یک توپ پارچه داشتند وقتی سؤال کردم معلوم شد که این کرم مخصوص آب (پیوک) است و از راه آشامیدن آب وارد بدن می شود و سپس از ساق پا بیرون می آید. احساس ترحمی را که نسبت به این افراد در من به وجود آمد هیچ وقت فراموش نمی کنم. قبول اینکه این مردم به چنین حالت ناراحتی زندگی می کنند فشاری بود که من قدرت تحمل آن را نمی توانستم بکنم. من

در سال ۴۱ وقتی برای کارآموزی به خرمشهر رفتیم زندگی مشقت بار مردم را که زیر آفتاب در کنار دریای نفت در چادر شکسته زندگی می کردند یا در قسمت شرقی آبادان در کنار بازاری پر از کثافات خانه داشتند دیده بودم، حتی منظره بومی های آبادان در کنار ماشین های آخرین سیستم شرکتی ها که به نظر می رسد نماینده حداکثر تبعیض ها بود، به اندازه ناراحتی چندش آوری که از مریض های کرم به پا پیچیده حاصل می شد روح انسان را عذاب نمی داد. این جریان برای من در زمستان سال ۴۲ اتفاق افتاده بود. من بعدها برای دیدن چنین مناظری حتی تا لنگه هم مسافرت کردم ولی اثری که مسافرت اول در من داشت برایم فراموش ناشدنی است. روز ششم فروردین ماه سال ۴۳ من افسر نگهبان آشپزخانه در پادگان آموزشی جهرم بودم. یکی از سربازان که در دسته سوم گروهان پنجم در اختیار من بود با حالت گریه به من مراجعه کرد و با لحن دهاتی گفت جناب سروان من به خانه ستوان... نمی روم. پرسیدم چرا؟ ابتدا جواب نداد وقتی اصرار کردم گفت او نظر خاصی دارد و اینکه مرا می خواهد ببرد به همان علت است (هر کدام از افسرها سربازی را به عنوان گماشته برای کار خانه خودشان می بردند) در جا خشکم زد. سرباز دهاتی غیرقابل تصور بود، برای افسری که زن دارد. اول فکر کردم اشتباه فکر می کند پرسیدم مگر چنین چیزی سابقه دارد با قیافه ای که می توانم به صراحت بگویم به سادگی به من می خندید. گفت بسیار جناب سروان این را در گروهان همه می دانند شما چطور نمی دانید. من تازه فهمیده بودم که درک یک سرباز که در جریان کاری است چقدر با ارزش است. در برخوردهای بعدی جریان آن سرباز را به صورت پروسه ای یافتیم که حتی دامن دو افسر و طبقه ای را که غیر از من در پادگان بود گرفته است. از حدود ۱۹ افسر موجود هم ردیف، جز با چهار نفر، تقریباً قطع رابطه کردم زیرا برای من غیرقابل تصور بود که فردی متأهل این قدر تسلیم نفس باشد که از سرباز دهاتی صرف نظر ننماید. جریاناتی از زندگی افسران که بعدها برایم معلوم گشت به نفرت من می افزود. وقتی در اواخر فروردین ماه همان سرباز در موقع اعزام به شیراز از من تشکر کرد که او را از رسوایی نجات داده ام خود را بیشتر مرهون آن سرباز یافتم که به من درس بیشتری آموخته بود. بعد از آن من بیشتر با درجه داران و استوارها گرم می گرفتم تا افسران. زیرا در آن گروه پاکتری و صفای بیشتری یافته بودم، کوچکترین صحبت را فراموش نمی کردند. با آنکه برای دادن یک مرخصی به سرباز رسماً ۲۰ ریال می گرفتند ولی آلودگی دیگری از خود نشان نمی دادند. ابتدا فکر کردم افسران به دلیل دور افتادن از محیط ظاهراً مترقی به چنین فسادهایی کشیده شده اند ولی بعداً دریافتم در محیط شخصی شهرستان

جهرم نیز بچه مدرسه ها را به این نوع آلودگی کشیده اند. البته ممکن است در اجتماع امروزی چنین دردی کسی را ناراحت نماید ولی توجه نمایید که این مسئله برای من در سال ۴۳ اتفاق افتاده است یعنی در زمانی که مردم به خاطر دفاع از مذهبشان بدون داشتن دید روشن در ۱۵ خرداد جلو گلوله می روند و به

اضافه در اجتماع آن روز حتی در کادر روشنفکری آلودگی به حد امروز نبود. من در بررسی ابتدایی خود خیلی ساده این مسئله را از جنبه اجتماعی به دامن رژیم حاکم چسباندم و نتیجه گرفتم که این سیستم حاکم است که نسل ما را به فساد و تباهی می کشاند و این مسئله تا سال های بعد مرا رنج می داد و هر وقت فکر می کردم که نسلی فاسد تحویل جامعه فردا می شود که جز خور و شهوت خود چیزی نمی شناسد بی نهایت افسرده می شدم. تا جریان شورش پاریس فکر نوی در من به وجود آورد و آن اینکه حتی نسل فاسد از نقطه ای به بعد به زندگی بر می گردد و به جبران فساد قدیمی، بیشتر در سازندگی می کوشد. و به طور اتفاقی در جریان مسابقات ایران و اسرائیل این نتیجه گیری برای من کامل تر شد زیرا پلیس با تمام قدرتش از عهده همان جوانانی که در مسابقه زن روز دامن دختران را پاره می کردند و آن روز بر علیه پلیس شعار می دادند بر نمی آمد. من به طور عینی دیدم که همان زرنگی که جوانان ظاهرا آلوده در دختربازی به دست آورده بودند در مقابله با پلیس او را عاجز می کرد. بعد از اتمام سربازی به تهران آمدم. نخست در کارخانه گیوار مشغول کار شدم ولی مجموع کار من پنج ماه بیشتر طول نکشید. در این مدت من دو بار با کارفرما دعوا کردم که دفعه دوم منجر به اخراج من شد. علت دعوای اول این بود که من در دو ماه آخر بیش از ظرفیت تولید قسمت خودم که تراشکاری بود تولید کرده بودم و در قسمت من کارگر پیری بود به نام مهرزاده که زندگی بسیار محقری داشت. قیافه معصوم و عینک زده وی در حالی که با دست لرزانش با مرغک ماشین تراش کار می کرد هیچ وقت فراموش شدنی نیست. در قیافه این پیرمرد که عمری به سختی زندگی گذرانده بود من یک اراده مبارزه با مرگ برای تأمین زندگی خانواده اش را می دیدم با تمام پیرمردی به اندازه یک جوان کار می کرد. کارگران دیگر من - آلبرت - روبن - شاهن و شاگردان آنها همه با ارزش بودند. ولی من در مقابل این پیرمرد احساس خجالت می کردم. من روبن را به پرکاری تشویق می کردم. حتی وادار کردم شب ها درس بخواند ولی این پیرمرد همواره بیشتر از مقدار کاری که من می خواستم انجام می داد. من بعد از افزایش تولید از کارفرما تقاضای اضافه دستمزد برای همه گروه که حدود آن فقط برای پیرمرد ۲۵ ریال و بقیه در حدود ۱۰ ریال بود [کردم]، ولی با تمام تلاش با آنکه قانع شدند برای اینکه کارگر بهتر بتواند کار کند باید او را

تأمین کرد ولی از افزایش دستمزد خودداری نمودند و در دفعه دوم نیز من اجازه داده بودم کارگر برای اینکه بهتر بتواند در سرمای زمستان کار کند در اول وقت موقعی که ماشین ها برای گرم شدن بی بار کار می کنند در کنار بخاری خود را گرم نمایند. دلیل کارفرما همیشه این بود که کارگر بدعادت می شود و نمی توان از او کار خواست. من نتوانستم در این موقعیت مقاومت نمایم. واقعیت این است که مؤدبانه از کارخانه با استعفا فرار کردم. حساب نموده بودم که هر کیلو پروفیل برای کارفرما ۱۷-۱۹ ریال تمام می شد و ۲۶ ریال فروش آن بود و کارخانه به طور متوسط ۸ تن و گاهی تا ۱۲ تن تولید داشت. سود خالص آن به طور متوسط در حدود ۶۰/۰۰۰ ریال در روز بود. برای کارخانه ای با سرمایه حداکثر ۵/۲ میلیون تومان سودی در سال معادل ۵/۱ میلیون تومان در سال ۴۳ و آن وقت مقاومت در برابر اضافه دستمزد ۱۰ ریال کارگری که واقعا کار می کرد، نتیجه این شده بود که در یک طرف صاحب کارخانه ثروت می افزود و در یک طرف همان کارگر پیر فرسوده تر می گشت و هر وقت با نهایت شرمندگی از من ۲۰۰ ریال قرض می خواست به واقع نمی توانستم تحمل آن را بنمایم. موارد فوق فقط مشاهدات شخصی بود که بیان می شود، برای بیان تبعیض ها موارد خیلی بیشتری می توان بیان کرد ولی گاهی اتفاق می افتاد یک مسئله کوچک برای یک فرد ارزش ویژه پیدا می نماید. برای من با زمینه مذهبی که مساوات ایده آلی را همیشه تشویق کرده بود هرگونه تبعیض را به شکل و نمود اجتماعی می دادم آن را جزیی از نتایج سیستم حاکم به حساب می آوردم. در سال ۴۴ این فکر کاملاً در ذهن من شکل گرفته بود که بنیاد چنین جامعه ای را جز با تحول اساسی نمی توان تغییر داد و در این مرحله من با هیچ فرد به خصوصی احساس دشمنی نمی کردم همیشه به مجموع سیستم کینه می ورزیدم و هنوز هم بسیار اتفاق افتاده است پاسبانی را که بیهوده به سر کسی می کوبد یا فحش می دهد به سادگی تبریئه می کنم. گرچه به «المأمور و معذور» معتقد نیستم ولی ناراحتی از فرد را همیشه به سیستم بر می گردانم به طوری که اغلب اوقات وجود سیستم را به صورت یک کابوس احساس می کنم. در این موقع فقط از مدافعین رژیم که به طور آگاهانه از آن دفاع می کنند احساس کینه می نمایم. از سال ۴۴ به بعد ما وارد کار سازمانی شدیم. مطالعات اجتماعی به خصوص آشنایی با سایر کشورهای توسعه نیافته - کمبود غذایی - بهداشت - مسکن - عدم تعدیل ثروت ها - عدم رعایت عدالت اجتماعی و... و نظایر آن به صورت فرمول در ذهن ما فرو رفت. با چنین معیارهایی ما به استقبال شناسایی های جدیدتری رفتیم، هر مسئله برای ما سوژه جدیدی بود. تبعیض ها با زبان گویاتر خود را

نشان می داد. از فروشنده بلیط بخت آزمایی، که هزار دروغ برای فروش آن می گفت و خریدارش که دو تومن از نان شب خود را تحویل سازمان بلیط بخت آزمایی می داد و با امیدی واهی دلخوش بود، تا دعوای سر محل، گدایی مستخدم اداره به صورت محترمانه اش... همه در تثبیت فکر من اثر می گذاشت. بعد از این جریان برخوردها اثر قوی تر می گذاشت برای نمونه حادثه ای از جریان زمستان سال ۴۴ را که جزو خاطرات فراموش نشدنی است می نویسم:

یک روز (فکر می کنم سه شنبه بود) از وزارت کشور که آن موقع در گلوبندک به جای وزارت اطلاعات فعلی بود در آمدم. می خواستم به تلفنخانه بروم و در مسیر ناصر خسرو در کنار دبیرستان دارالفنون به صف طویلی در حدود ۲۰ نفر برخورددم. در برخورد اول به نظرم رسید که اینها معتادند، تا آن روز متوجه تابلو شیر و خورشید در آن محل نشده بودم. با کمترین دقت متوجه شدم که این محل خرید خون است. از اینکه حدود ۲۰ نفر جلو درب کوچک شیر و خورشید آن هم ساعت ۵/۱۱ صبح صف کشیده اند، این طور به نظر می رسید که در این محل به افراد دیگر نیازمند خون تزریق می کنند، ابتدا کمی تعجب کردم که مگر ممکن است شیر خورشید خون مجانی تزریق نماید ولی به زودی مسئله برایم روشن شد. برای من همه چیز قابل تصور بود جز اینکه بینم عده ای افراد که به نظر من در برخورد اول همه شان معتاد بودند و از فرط کم خونی رنگشان زرد می نمود، منتظر فروش چند سانتیمتر مکعب خون خویشند تا از این طریق امرار معاشی به دست آورند. مدتی در کنار جوی آب ایستاده بودم و اصولاً فراموش کرده بودم به کجا می روم در همان موقع فردی با خوشحالی از درب بیرون آمد و دربان با نهایت خشم فردی را که از ردیف جلو می خواست تو برود رد کرد و با عصبانیت گفت تو که خون نداری. نفر بعدی که چیزی بیشتر از اولی نداشت وارد شد. فرد رانده شده دوری زد و با نهایت استیصال در آخر صف نوبت گرفت، شاید دفعه دیگر بتواند برای فروش خون برود. عجیب بود که در قیافه همه موجی از نگرانی مشهود بود گویا همه می ترسیدند دربان به آنها نیز راه ندهد. شاید مجموع این برخورد ۷ دقیقه بیشتر طول نکشید ولی وقتی من به خود آمدم چیزی احساس نمی کردم فکر می کردم خواب بود ولی متأسفانه برخورد واقعیت داشت. چند دقیقه بعد در تلفنخانه نشسته بودم احساس می کردم که اگر من در تصادف تمام خونم را از دست بدهم و بخواهند از خون این افراد به من تزریق نمایند اگر جرئت حرکت داشته باشم نمی توانم قبول نمایم یک قطره از آن خون در بدن من جاری شود. گاهی خیال می کردم خون آنهاست که در بدن من جاری است دیگر از خیالات آن روز چیزی بخاطر ندارم. فقط هر وقت از روبروی دبیرستان دارالفنون

می گذشتم احساس می کردم همان قیافه ها صف کشیده اند و منتظرند و یک نوع نفرت از زندگی خودم به خودم دست می داد. آن موقع گاهی برادرانم کاظم و رضا را می دیدم. روزی به کاظم این جریان را نقل کردم (فکر می کنم یادش باشد) او گفت ما در پارک شهر درس می خوانیم و می گویند بسیاری از این افراد معتادند و از این پول یک نوع قرص می خرند (این قرص نظیر هروئین ولی خیلی ارزانتر به قیمت دانه ای ۶ ریال در داروخانه ها فروخته می شود) و اغلب بعد از دو ماه مصرف قرص در کنار خیابان یا پارک شهر می میرند مدت ها صبح زود قبل از رفتن به اداره به پارک شهر می رفتم تا شاید یکی از محکومین این اعتیاد را ببینم. ولی بعدا فهمیدم که شب ها پارک شهر را خالی می کنند. داستان فروش خون نیز مدت ها مرا زجر می داد و تنها امیدم در این موقع به سازمان بود که بتوانیم روزی چنین وضعی را از بین ببریم و محیطی بسازیم که در آن چنین تبعیضی مشاهده نشود. به مرور این چنین مشاهدات روزمره برای من تقریبا از حد گذشت. اگر روزی من در زلزله بوئین زهرا از دیدن اجساد کشتگان و زاری مردم و از اینکه حتی کمک آماده شده به آنها نمی رسید زجر می کشیدم، دیگر آن روز مسائل به صورت خون فروشی مطرح نمی شد. درست است خاطره مرد مریض بندری - سرباز پادگان آموزشی یا کارگر کارخانه و یا جوان معتاد به هروئین و فروشنده خون هیچ وقت فراموش نمی شد ولی شکل اجتماعی می گرفت و من هم این مسائل و نظایر آن را فقط به وجود رژیم استوار می دیدم و تغییر سیستم موجود و بنای سیستمی که در آن تبعیض ها و بهره کشی نباشد به صورت آرزو در می آمد و بهترین مشوق من برای فعالیت در درون سازمان ما بود. رژیم در مقابل این ناراحتی های اجتماع دست به تغییراتی می زد. او تلاش می کند حد متعادلی ایجاد نماید که در عین حفظ منافع طبقات بالا حداقلی برای طبقات پایین ایجاد نماید. من جنبه های مختلف این تلاش را هم که خود به وضوح شاهد آن بوده ام مورد بررسی قرار می دهم. عینی ترین مسئله برای من انقلاب اداری است چون خود کارمند وزارتخانه ای بودم که بارها به عنوان نمونه انقلاب اداری شمرده شده است. انقلاب اداری به ظاهر یک نوسازی اداری است به این صورت که با دمیدن جان تازه در قالب ادارات بشود به کارها جنبه مثبت تری داد. چون طبقات متوسط در برخورد با سیستم اداری همواره جزو ناراضیان ادارات بوده اند. ولی سرانجام این انقلاب در محیطی که من بودم به کجا کشیده است. وزارت کشور در ساختمان قدیمی با ۳ معاون و حدود ۱۰ مدیرکل شاید جمعا ۱۸۰ نفر کارمند همان

کاری را انجام می داد که امروز در ساختمان ده طبقه با ۵ معاون و حدود بیش از ۲۰ مدیرکل و ۵۰۰ نفر کارمند انجام می دهد. در سیستم کار جدید فقط ساختمان وزارتخانه با سیستم تهویه مطبوع [ناخوانا] و چراغهایی که هر عدد حدود ۵۰۰۰ ریال که من به شخصه مسئول نگهداری آن از لحاظ فنی بوده ام مجهز گردیده، وگرنه نه کسی می توان یافت که مسئولیتی در قبال کاری احساس کند و نه کاری به واقع با قبول مسئولیت انجام می گیرد. بدتر از زمان گذشته روزی که مدیرکل در مرخصی است، رییس اداره هم پی کار خود می رود و هر وقت وزیر در اداره نیست یا در مسافرت و مرخصی است و یا معاونین نیستند همان وضع است که ذکر شد. برای نمونه پرونده هایی که به من ارجاع شده مراجعه فرمایید یک دستور

صریح از مقام بالا و جمله «اقدام مقتضی معمول دارید» - یا «مذاکره فرمایید» داده نشده است. زیاد است مواردی که من برای پیشرفت کار با مسئولیت خودم و به دلیل اعتمادی که به کار خودم داشتم پیشنهاد کرده ام و نامه ای را امضا نموده ام ولی کمتر خواهید توانست از مسئول مافوق من دستور صریحی ببینید. اگر تحقیقی در محیط کار من نموده باشید خواهید دید بسیار اتفاق افتاده که وسیله ای را که موجود نبود من شخصا پول داده ام تا کارگر خریداری نماید و شاید چندین بار دوستان اداری از این کار با تعجب منعم کرده اند ولی من در محیط کارم ندیدم که مافوق من برای خاطر پیشرفت کار (نه منافع شخصی و مقام خودش) پی کاری دویده باشد. من برای استخدام چهار نفر کارگر خودم مدت بیش از پنج ماه در اداره دویدم. زیرا از کارگری که کار مرا انجام می داد خجالت می کشیدم. آن قدر به سازمان امور استخدامی مراجعه کردم که در آخر کار قانون دان شده بودم و به واقع می دیدم که سازمان امور استخدامی به وجود آمده بود تا جلو هرج و مرج استخدام ادارات را بگیرد ولی خود چه دردسری می شد برای کار. نتیجه ای که من می گرفتم این بود که آنچه که به نام نوسازی اداری یا انقلاب اداری انجام گرفته بود، تغییری در بنیاد نیست بلکه نتیجه ای جز افزودن یک سری کارمند نداشته است. این سخن برای من از درون سیستم اداری و با آشنایی به آن با شما صحبت می کنم این نتیجه را برای شما خواهد داشت که: لازمه تغییر در هر قسمت از جامعه، تغییر عناصر متشکله و فعال آن قسمت است و در سیستم موجود چون هر کس برای خودش تلاش می کند این تغییر غیرممکن است. و من همیشه فکر می کنم شما از حل این مسئله عاجزید. بدین سبب است هر نوسازی یا انقلاب نتیجه ای غیر از آنچه که مورد انتظار شماست می دهد. مورد دیگری که می توانم مطرح سازم در مورد اصلاحات ارضی است. البته باز سعی می شود از

تجارب عینی مثال زده شود. در سال ۴۰ پیشروترین گروه ها از مسئله ای به نام انقلاب ارضی یا تقسیم اراضی با احتیاط آمیخته به ترس صحبت می کردند. رژیم برای جلوگیری از انقلاب دهقانی دست به یک سری اصلاحات زد ولی در زمینه اصلی نسق زراعتی را تغییر نداد. در دهات فقط سایه ارباب از سر دهاتی برداشته شد. دهقان که در دو سال اول با نطق آقای ارسنجانی در رؤیایی از تخیلات فرورفته بود وقتی که ماشین اصلاحات ارضی به ده وارد شد مشاهده کرد که کدخدای قبلی به جای خود محفوظ است با همان مقدار زمین مرغوب و گاو و گوسفند و به پیرزن خوش نشین هم چیزی جز همان چادر شکسته قبلی و یک عدد بز و یک دیگ مسی چیزی نرسید. البته زمین های مرغوب تر به عنوان کشت مکانیزه در اختیار مالک اصلی باقی ماند. (من خود در این مورد نمونه هایی از دهات زنجان دارم از جمله ذوالفقاری ها در ده به شاه نشین حتی برای کار در مزرعه از ده دیگر دهقان را می آوردند که کاملاً کار دهقان جنبه کارگری داشته باشد) بیهوده نیست که در بعضی دهات آرزوی مالکین قبلی را می نمایند زیرا در مواقع خشکسالی حداقل کمکی می کردند که از گرسنگی نجات یابند. البته مطمئنم که آمارگیران شما جز این گزارش می دهند زیرا آنها وقتی به ده وارد می شوند در خانه کدخدا پذیرایی می شوند. آن وقت با تعریف ها و تمجیدها از وضع ده برمی گردند. کار اصلاحات ارضی سبب شده است که فقط در دهات کدخدا مالک الرقاب باشد این داستان نیز برای من ارزش عینی دارد زیرا یک دهاتی خود در ماشین برایم تعریف می کرد در یکی از دهات قزوین کدخدا تنها مغازه دار ده است هر پیت نفت را به قیمت بیست لیتر از قرار هر لیتری ۳ ریال می فروشد و اضافه پیت نفت را ۲۲ ریال حساب می کند، به ازای ۲۰ لیتر نفت ۸۲ ریال می گیرد. توجه نمایید پیت خالی را شرکت نفت ۱۸ ریال حساب می نماید ولی کدخدا ۲۲ ریال می فروشد. آن وقت پیت خالی را پس نمی گیرد و نفت بدون پیت هم فروخته نمی شود با چنین وضعی تعریف می کرد در هر خانه تعدادی پیت خالی موجود است. فقط بعضی از دهاتی ها که پیت ها را به خود شهر برمی گردانند هر عدد ۱۸ ریال تحویل شرکت نفت می دهند. دهاتی می گفت چندین بار به ژاندارمری محل شکایت کرده ایم ولی هر دفعه کدخدا با تهدید ما و تطمیع ژاندارمری جلو شکایت ما را گرفته است. بدیهی است از نظر این دهاتی هم ژاندارمری پشتیبان زورگو جلوه می کرد. بررسی جزئی از زیربنای اقتصادی اصلاحات ارضی هم بی فایده نیست. با تقسیم اراضی سیستم تولید در کشت ایران تغییری نکرده است. بالنتیجه مقدار تولید نیز افزایش نیافته و درآمد دهقان هم به همان مقدار قدیمی خود ثابت مانده است. بدیهی است لازمه افزایش تولید تغییر سیستم کشت می باشد و

این تغییر را در مدت سه یا پنج سال که دوره های اصلاحات ارضی است نمی توان ایجاد کرد. هنوز نه در دهات، تراکتور جای گاو را گرفته است و نه کود شیمیایی جز در مزارع نمونه یا مزارع مکانیزه که متعلق به ارباب هاست، وارد شده است. اگر به آمارهای موجود مراجعه شود در آمد سرانه دهاتی تفاوت محسوسی نکرده است. ولی از طرف دیگر هزینه های جدیدی که در اثر باز شدن پای شهر به ده و ورود کالای شهر به ده ایجاد گردیده باعث شده است که دهقان با تعداد در آمد ثابت قبلی هزینه زندگی را بیشتر بنماید. بالتیجه دهاتی به سمت قرض و وام های بیشتری از شرکت های تعاونی و سرمایه داران شهری روی آورده است. اغلب دهقانان حتی در برخورد کوتاهی که در عرض یک ساعت در یک اتوبوس داشته اند از برنج تومنی یک قران یعنی ۱۲۰٪ شکایت می کنند. اغلب محصولات سلف فروشی شده است. نتیجه اینکه دهقان در عرض هر سال به مقادیر بیشتری از زندگی خود را از دست می دهد و اغلب با رها کردن

خانه و زندگیشان به بیکاران شهری اضافه می شوند. این وضع به تحریک ناهماهنگی در تغییرات زیربنای تولیدی و زیربنای فرهنگی اصلاحات ارضی است. اصلاحات ارضی در ایران یک زمینه ضدانگیزه ای داشت بدون اینکه سرعت رشد تولید را فزونی بخشیده باشد و در اثر همین ناهماهنگی است که در مدت کمتر از پنج سال طبق آمار مجله تحقیقات اقتصادی نزدیک به ۶۰٪ قنات های ایران خشکیده است و با توجه به ارزش قنات در کشاورزی ایران به سادگی می توان آینده کشاورزی ایران را حدس زد. در منطقه خمسه که با صدور گندم در سال های قبل همواره تجار گندم وضع بسیار خوبی داشته اند ولی پارسال در زنجان صحبت از ورود گندم بود. نتیجه اینکه در طرح اصلاحات ارضی: ۱- تغییر روبنایی بوده و ضدانگیزه ای نه زیربنایی که قدرت تولید را فزونی بخشید. ۲- حتی در همین تغییر روبنایی هم عدالت اجتماعی رعایت نگردیده است. در اثر عدم رعایت دو اصل فوق، دهاتی امروز بسیار ناراضی تر از دهقان سال ۱۳۴۱ می باشد. از نظر آگاهی در سال ۴۱ اگر پیشروترین افراد نمی توانست از اصلاحات ارضی صحبتی بنماید امروز هر دهقانی در دورافتاده ترین نقاط آذربایجان و سیستان به سادگی صحبت از مساوات و از بین بردن اختلاف ها را می نماید.

مسئله ای که بیشتر دهاتی را تحت فشار قرار می دهد صعود قیمت ها است. در عرض چند سال گذشته شاخص واقعی هزینه زندگی حداقل ۱۵ درصد بالا رفته است. در سال جاری تا حال این مقدار بدون شک

از ۲۰٪ گذشته است. وقتی افزایش قیمت مواد اولیه تولید دهاتی تفاوت زیادی نکرده است هنوز او مجبور است محصولات میوه - حبوبات - غلات خود را به واسطه بفروشد و واسطه ها هم با همان سیستم قدیمی با توجه به احتیاج مبرم آنها به پول، رفتار دزد سرگردنه را دارند. نتیجه اینکه دهاتی با درآمد قدیمی قدرت خرید قدیمی را هم از دست داده است. در مشاهده و مقایسه وضع کارگران امر ترافیک - مسکن - بهداشت و نظایر آن در مرحله و اقدامی که به عمل آمده است عملاً با چنین شکست هایی مواجه شده است. مجموعه این مسائل در ذهن هر فرد روشنفکر این مسئله را نشان داده است که رژیم نیز خود به علت ماهیت درونیش از اصلاح جامعه عاجز است و خود به خود در جستجوی راه حل ها هر کس به این نتیجه می رسد که تنها راه حل با شرکت توده مردم در امر اصلاح ممکن است. اینکه تمام افکار حتی بدون اطلاع کامل از ماهیت امر، به سمت انقلاب مسلحانه کشیده می شوند معلول همین تصور است که تنها با انقلاب مسلحانه می توان توده مردم را به سمت یک حرکت عمومی سوق داد و عجیب اینکه این مسئله است که در برخورد با مردم کاملاً به چشم می خورد. هر کس وقتی صحبت از اصلاحات می شود با کمال بی اعتمادی می گوید تنها راه، راه ویتنامی ها یا فلسطینی ها است. این طرز فکر را در توده مردم شما در میان حتی بارفروشان می توانید بیابید. به این طریق کلیه قسمت ها را به شرح ذیل خلاصه می نمایم. خلاصه در مرحله اول تبعیض ها و برخورد با مسائل مختلف فرد را از زندگی عادی عاصی می نماید و اقدام بر علیه وضع موجود را به هر طریقی که ممکن است توصیه می کند. در مرحله دوم عدم موفقیت رژیم در از بین بردن تبعیض ها و تشدید نارضایتی های مردم به طور مستمر باعث تشویق هر فرد در راهی که پیش گرفته است می شود. مسائلی که رژیم نمی تواند حل نماید. ۱- تغییر در هر قسمت جامعه مستلزم تغییر افراد و عناصر متشکله فعال آن قسمت است، برای چنین تغییری باید فرد دارای هدفی باشد چون در درون رژیم هر کس به خاطر هدف های خویش می کوشد پس امید به تغییرات بنیادی در درون رژیم بیشتر واهی است تا واقعیت، به نظر [می رسد] شما نمی توانید به افراد هدف بدهید.

۲- محو یا حداقل کم کردن بهره‌کشی و استثمار و تعدیل ثروت‌ها و از بین بردن تبعیض‌ها. در این مورد لازمه از بین بردن حتی نسبی تبعیض‌ها این است که باید مقداری از منابع طبقات بالا را از دست داد و این مسئله در تقسیم سود کارخانه‌ها کاملاً مشهود است. ولی چون طبقات موجود حاضر نیستند حتی جزیی از منافع خود را از دست بدهند لذا هر روز نه تنها تبعیض‌ها کمتر نمی‌شود بلکه بیشتر می‌گردد.

۳- حتی در زمینه عدالت اجتماعی رژیم حاکم به شدت از منافع طبقات بالا پشتیبانی می‌نماید. اگر شما چند روز مأمورین هوشیاری در دادگستری بگذارید تا آمارگیری نمایند به وضوح مشاهده خواهید کرد تمام مردم کفه ترازوی تمام قضاوت‌ها را به نفع طبقات بالا سنگینی می‌نمایند. ۴- تغییراتی که شما ایجاد می‌نمایید در تمام مراحل به جنبه روبنایی آن توجه می‌نمایند نه به زیربنا. زیرا در تغییر زیربنایی باید توده مردم شرکت نمایند و شما نمی‌توانید تمام مردم را در این تغییر سهیم کنید و بالنتیجه برنامه‌های شما همیشه ناقص از آب درمی‌آید.

۵- [به] مجموع مسائل فوق، مسئله «شخصیت» در کشورهای نظیر کشور ما اضافه می‌شود. به دلیل ترسی که مردم از دستگاه‌های قضایی و امنیتی دارند در مقابله با رژیم حالت دوگانگی به خود می‌گیرند. در مقابل یک مأمور دولت تعریف دولت هم ممکن است بکنند ولی به دلیل ترسشان هر لحظه شکاف بیشتر مابین خود و دولت احساس می‌نمایند. این امر به صورت تحقیر شده در می‌آید که وقتی که مجال پیدا نماید مافوق حتی مافوق اختلاف طبقاتی حالت انفجاری دارد. با این عوامل است که در موقعیت فعلی با تأثیری که ویتنام و فلسطین در میهن ما گذاشته است هر چند نفر که با هم جمع می‌شوند به فکر ایجاد کانون تعاونی می‌افتند و مادام که موارد فوق حل نشده است باید بلاانقطاع شاهد به وجود آمدن دستجاتی نظیر آنها که دستگیر شده یا نشده‌اند بود.

گزارش بازجویی مشخصات متهم: عبدالرضا شهرت نیک بین رودسری فرزند یوسف دارنده شناسنامه شماره ۵۷۲ صادره از مشهد متولد ۱۳۲۱ مشهد. شغل کارمند کارتن سازی میهن. متأهل. صاحب یک فرزند. میزان تحصیلات دیپلمه ساکن تهران خیابان گرگان کوچه امیرجاهد پلاک ۱۴ تلفن ۷۶۴۸۱۴ مسلمان (شیعه) تابعیت دولت شاهنشاهی ایران، فاقد پیشینه محکومیت کیفری. موضوع اتهام: اقدام علیه امنیت کشور. گردش کار: برابر اعترافات محمد حنیف نژاد و سعید و عبدالله محسن، نامبرده بالا از جمله افراد مؤثر گروه باصطلاح مجاهدین خلق ایران بوده که از بدو تأسیس گروه در سال ۴۴ تا سال ۴۷ با آنان فعالیت مشترک داشته و جزء تئوریسین های گروه مذکور معرفی و لیکن در سال ۴۷ بعلت مخالفت وی مبنی بر اینکه در شرایط فعلی زمینه برای مبارزه در کشور مساعد نیست از کادر رهبری اخراج می گردد لکن اطلاعات واصله حاکی بود که مشارالیه با عده ای متعصبین مذهبی در تهران از جمله عبدالعلی اسپهبدی و عباس جاودانی در ارتباط می باشد. لذا شخص فوق الذکر دستگیر و به موجب قرار بازداشت مورخ ۱۵/۱۰/۵۲ شعبه ۵ بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و پس از رؤیت به قرار صادره اعتراضی ننموده است.

خلاصه اظهارات متهم: متهم یادشده در تحقیقات معموله اظهار میدارد قبل از سال ۴۱ که در مشهد به تحصیل اشتغال داشته با کانون نشر حقایق رفت و آمد داشته و در جلسات آن که در شب های شنبه تشکیل میشده شرکت می کرده است تا اینکه جهت ادامه تحصیل به تهران می آید و پس از قبول شدن در دانشگاه تهران در

اوایل سال دوم (سال ۴۲) در کوی دانشجویان دانشگاه تهران با سعید محسن آشنا شده است و چون مشارالیه از علاقه وی پیرامون مسائل مذهبی آگاه می شود به نامبرده اظهار می دارد «چون قصد رفتن به سربازی دارد در غیاب وی فردی با تو (عبدالرضا نیک بین) تماس خواهد گرفت» نامبرده بالا بدنبال اظهاراتش افزوده است بعد از رفتن سعید محسن به سربازی کسی با وی تماس نگرفته است تا اینکه در سال ۴۴ مجدداً سعید محسن پس از پایان خدمت سربازی با متهم یادشده تماس برقرار و وی را به خانه خود که در بلوار الیزابت واقع بوده دعوت می نماید. در منزل سعید محسن پس از چندی با محمد حنیف نژاد که او نیز تازه از خدمت نظام برگشته بوده آشنا می شود و [از سوی] سعید محسن و محمد حنیف نژاد به متهم یادشده پیشنهاد فعالیت در گروه می شود لیکن وی از قبول پیشنهاد آنان در کارهای عملی خودداری کرده ولی در عوض مشارالیه می پذیرد که به منظور بالا بردن سطح فکر و معلومات و آگاه ساختن آنها در زمینه مسائل جهانی، سیاسی و فلسفی اقداماتی بنماید و چون علاقه به مطالعه کتب داشته لذا تعدادی کتب در زمینه مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و مذهبی تهیه، ضمناً محمد حنیف نژاد نیز در تهیه کتب مذهبی کمک می نماید. مشارالیه بدنبال اعترافاتش اظهار داشته است که در جلسات متشکله در منزل سعید محسن پیرامون کتب تهیه شده ضمن بررسی و بحث به منظور انتخاب کتاب هایی که درک و فهم بیشتری جهت مطالعه افراد [نیاز دارد] تبادل نظر می نمودند و پس از مدتی تعدادی کتب به وسیله محمد حنیف نژاد از قبیل اصول مقدماتی فلسفه، تضاد و سوسیالیسم و اصول کمونیسم تهیه می گردد و کتب مذکور [را] به صورت جزوه تهیه و در اختیار سعید محسن و محمد حنیف نژاد قرار می داده است و در خلال این مدت از کتاب های انتخاب شده سؤالاتی طرح که پس از امعان نظر در جلسات متشکله چنانچه مورد قبول واقع می شد به آنها می داده است. در منزل سعید محسن با سه نفر بنامان بهروز، ناصر صادق، رسول مشکین فام آشنا شده و بنا بدستور سعید محسن چند جلسه با آنها تشکیل داده و پیرامون مسائل جنگ های دهقانی و اصلاحات ارضی در ایران با افراد مذکور بحث و گفتگو داشته است. نامبرده بالا در تحقیقاتش بیان داشته است سعید محسن و محمد حنیف نژاد به طوری که استنباط نموده در خارج از منزل با افراد دیگری در تماس بوده اند ولیکن از نحوه فعالیت و تماس و ارتباط و همچنین فعالیت های خود با کسان دیگر مطلبی به وی گفته نمیشده ضمناً در چند برنامه کوهنوردی با

آنها نیز شرکت نموده است، متهم مذکور در اظهاراتی افزوده است در سال ۴۷ بعلت بیماری صرع که داشته از ادامه فعالیت با دو نفر فوق الذکر خودداری نموده است به خصوص که با هرگونه اقدام عملی در

شرایط فعلی و ادامه مبارزه با نظر سعید محسن و محمد حنیف نژاد مخالف بوده و به آنها نیز این مسئله را گوشزد مینموده است تا اینکه در سال ۴۸ ازدواج می نماید و چون جهت ازدواج پولی نداشته مبلغ پنج هزار تومان از سعید محسن قرض نموده و در شب عروسی خود سعید محسن و محمد حنیف نژاد و منصور بازرگان و خواهرش پوران بازرگان را که در منزل سعید محسن با آنان آشنا شده بوده دعوت می نماید. افراد مذکور در عروسی مشارالیه شرکت [کردند] لیکن سعید محسن و محمد حنیف نژاد نامبرده را بعلت اینکه ازدواج نموده است سرزنش و مجلس را زود ترک مینمایند. ضمناً یاد شده در تحقیقات معموله اظهار داشته سعید محسن و حنیف نژاد به علت اینکه به وی اعتماد کامل نداشتند روی این اصل در مورد فعالیت های خود مطلبی با وی در میان نمی گذاشتند. نامبرده در مورد ارتباط خود با عبدالعلی اسپهبدی و عباس جاودانی توضیح داده است که عبدالعلی اسپهبدی باجناقش میباشد و عباس جاودانی از بستگان عبدالعلی اسپهبدی و زن برادرزنش میباشد و از این نظر او را میشناسد و از سال ۴۹-۴۸ نیز از عباس جاودانی بی خبر بوده و اطلاعی از او ندارد. نظریه: با توجه به تحقیقات انجام شده و محتویات پرونده به استحضار می رساند متهم یادشده صراحتاً به فعالیت خود با سعید محسن و محمد حنیف نژاد (معدوم) که از عناصر گروه باصطلاح مجاهدین خلق بوده تا سال ۴۷ اعتراف نموده است لذا فعالیت نامبرده در گروه مذکور محرز و مسلم میباشد، اینک که پرونده امر تکمیل گردیده در صورت تصویب جهت هرگونه اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد. بازجوی متخصص کوچصفهانی ۱۳/۳/۵۳

بازجویی از رضا رضایی (۱) س - با اطلاع از هویت سرکار در پاسخ این سؤال مشروح فعالیت های خود را مرقوم فرمایید. ج - برای روشن شدن وضعیت خودم لازم میدانم مختصری از زندگی خود را بیان کنم تا بهتر بتوانم انگیزه خودم را به مسائل اجتماعی روشن کنم. کسی که دارای سن و سالی در حد من باشد همیشه در حساسترین لحظات زندگی اش یعنی دوران رشد و بلوغ مواجه با کوران های اجتماعی بوده است که در مملکت جریان داشته است و طبیعی است که به طور ناخودآگاه از این حوادث متأثر شده باشد و این اثرات در روح و شخصیت او اثرات عمیقی گذاشته باشد. من در یک خانواده مذهبی متعصب متولد شده بودم و وضع زندگی مناسبی نداشتیم. منظورم از نظر مالی است. پدرم نزد پدر بزرگ مادریم کارگر بود و زندگی ناآرامی را می گذرانیدیم و پدرم که در همان اوایل که من دو سال بیشتر نداشتم زن دیگری اختیار کرد و از اینجا بود که بحران ها و جار و جنجال ها در خانواده شروع شد. تربیت ما فراموش شد و حرفی به جز دعوا بین پدر و مادر ما نبود و بقیه اش دوبهم زنی های عمه و دیگران و ما در این میان شاهد و ناظر و گیج و مات. پدرم هیچ وقت نمی دانست که ما در چه کلاسی و دبیرستانی درس می خوانیم. تنها دل خوش بود که نانی بخانه می آورد. تنها مادرم بود که دائم اشک ها و ناراحتی های خود را از ما مخفی می کرد و یک لحظه از تربیت ما غافل نبود. می خواهم بگویم که این بحران ها در زندگی من و برادران و خواهرانم اکنون که ۲۳ سال دارم یک لحظه قطع نشده است. من دارای ۵ برادر و ۳ خواهر و ۴ خواهر ناتنی هستم و هنوز زن پدر بجای خود باقی و کانون دعوا و مرافعه شعله ور است. این بود مختصری از زندگی من. خودتان تصدیق کنید که با این زمینه خانوادگی و بحران های اجتماعی که در سال های اولیه دبیرستان جار و جنجال های سال های ۳۸ و ۳۹ سال های بالاتر و دوران بلوغ فکری و جسمی مصادف با سال های ۴۰ و ۴۲ [وجود داشت] خصوصا با رنگ مذهبی که می توانست احساسات خام و ساده یک مذهبی متعصب را تا حد جنون تحریک کند، خصوصا وقتی که این مذهبی ۱۷ سال بیشتر نداشته باشد. من در دبیرستان شاهپور علیرضا پهلوی و سپس دارالفنون درس خواندم. در این دو دبیرستان در سال هایی که نام بردم همیشه جار و جنجال وجود داشت. ما هر صبح شاهد اعلامیه هایی بودیم که رو میز ما گذاشته بودند و شعارهایی که افراد نامعلومی روی تابلوی کلاس و دیوارهای مدرسه می نوشتند و استقرار پلیس در

ص: ۶۹۴

دبیرستان. عده ای را دستگیر می کردند و اخبار و شایعات در مورد کتک و شکنجه آنها می پراکندند و سایرین را تحریک می کردند. به طوری که دولت و دولتیان در نظر ما به صورت دشمن جلوه کرده بود و در گوشه و بازار مردم نگران دستگیر شدن مراجع خود بودند و ما در این میان به قول معروف با اینکه نه سر قضیه بودیم نه ته قضیه ولی دائما در معرض این گونه تحریکات بسر می بردیم. تصدیق کنید که کسی نمی تواند از این تأثیرات خود را برکنار نگهدارد و به طور طبیعی و ناخودآگاه تحت تأثیر این حوادث واقع می شود و به مسائل سیاسی کشیده می شود. همه این حوادث با آن زمینه های عمیق خانوادگی همیشه شخصیت یک مصلح را در من تلقین می کرد و آرزو داشتم روزی قدرتی داشته باشم و جلوی هر عمل ناحقی را بگیرم. به طوری که همیشه در زندگی عادی و با دوستانم اگر به اختلافی برمی خوردیم با دلسوزی و احساسات شدید سعی می کردم ریشه این اختلاف را از بین ببرم و اگر کسی را رنجانده بودم بارها و بارها از او معذرت می خواستم و به او می گفتم مرا ببخشد چون زندگی بحرانی من باعث این اختلاف شده و من یک آدم طبیعی و نرمال نیستم. در سال های دبیرستان بود که محل شفاخانه آموزشگاه ها را در محله ما به کتابخانه تبدیل کردند و این اولین آشنایی من با کتاب بود. در آنجا با راهنمایی رییس کتابخانه ابتدا کتاب های ژول ورن و سپس کتاب های شاهزاده و گدا و ژاندارک قهرمان زن فرانسوی را خواندم و رفته رفته کتاب های عمیق تر می گرفتم و می خواندم و در کلاس انشاهای خوب می نوشتم و اکثرا در مورد لزوم صمیمیت و محبت بین انسان ها و دم زدن از یک زندگی آرام و بی دردسر و شاعرانه بود. رفته رفته پایم به جلسات مذهبی باز شد و در آنجا با انتقاد و عاظ نسبت به مسائل اجتماعی زبان من هم باز شد و می گفتم بله باید اینطور باشد و آنطور باشد. رفته رفته طبق مثل معروف کور کور را می جوید و آب جوی را، دوستانی هم فکر خودم پیدا کردم ولی باید بگویم دوستی با هیچ کدام از اینها و مصاحبت با آنها از حد انتقادهای دل خوش کنک اجتماعی پافراتر نهاد و هیچ موقع تصمیم به عملی خلاف مصالح ملت و مملکت نداشتیم. از دبیرستان ما تنها من در دانشگاه قبول شدم (البته دبیرستان شاهپور علیرضا که تا سال پنجم را در آنجا بودم) مقصودم از محله ماست و من به اصطلاح در بین بچه محل ها دانشگاه دیده شدم و همیشه بچه ها از اخبار و وقایع دانشگاه می پرسیدند، ما هم کمی با آب و تاب آنها را تعریف می کردیم و ورود من در دانشگاه با تظاهرات و... دانشجویان بود و هر کس مرا می دید سعی داشت مسئولیت دانشجویی را به من گوشزد کند. و بگوید که شما طبقه متفکر هستید و از شما انتظار داریم و رفته رفته رسالتی را در من تلقین می کردند این بود که من بیشتر مطالعه می کردم ولی

بیشتر تمایل به مباحث مذهبی و اخلاقی البته در قالب مطالب سیاسی و اجتماعی داشتم. مطالعه بعضی از کتب مذهبی سیاسی که سعی در پیوند بین سیاست و مذهب داشتند مثل کتاب عدالت اجتماعی در

اسلام، مرز بین دین و سیاست، مرا به اصطلاح متوجه مسائل سیاسی کرد. تا اینکه در سال های اول دانشکده، بحران در کشورهای عربی شروع شد و جنگ اعراب و اسرائیل در گرفت که بخاطر پیوندهای مذهبی که بین ما و اعراب وجود دارد توجه من را به مسائل سیاسی حاد آن روز جلب کرد. دیگر همیشه روزنامه را دقیقاً می خواندم و در جریان اخبار رادیو و روزنامه بودم و در سایر مواقع هم با دوستان دانشکده و هم محل خود در این موارد بحث می کردم و اظهار نارضایتی هایی هم گاهی از روش روزنامه های خودمان نسبت به این حوادث که به نظر من با سرنوشت اسلام سر و کار داشت می کردم و نارضایتی از روش غیرفعال دولت خودمان در تبلیغات علیه اسرائیل و اینها بودم. ولی اینها چیزهایی بود زیادتر از حد مسئولیت اجتماعی من و من هیچ گاه از این سخنان و یا تفکرات و یا احیاناً صحبت با دیگران قصد هیچ گونه اقدام خلاف مصلحت دولت و مملکت و ملت خود نداشته ام و صرفاً سرانجام اینها در وجود خود من خلاصه میشد و از مرز زندگی شخصی من تجاوز نمی کرد و هیچ گاه تصمیمی مضر به حال مصالح مملکت نداشته و ندارم و اگر احیاناً خلافی از من سرزده است از انجام آن نادم هستم و حاضر به جبران آن می باشم و حاضر هر گونه تنبیهی را بپذیرم.

ص: ۶۹۶

نامه علی اصغر بدیع زادگان از زندان(۱) سلام به همه برادران - کلیات و برخی مسائل در مورد جنبش در حال اوج ایران که قبلاً شرایط سختی را می گذراند به نظرم رسیده که به توصیه برادر شهیدم بهروز درصدد جمع آوری و پاکنویس آن بودم که چهارشنبه غم انگیز ۳۰ فروردین و توطئه همزمانش (ابد دادن به محمد) پیش آمد که هنوز فکرم را مشغول کرده است. چون فرصت سریعا می گذرد (من المؤمنین رجال صدقوا...) لذا به طور ناقص و پراکنده هر چه به نظرم رسیده می نویسم ولی مطمئنم که برادرانی که در خارج مسئولیت ادامه کار سازمان را در این شرایط بحرانی به دوش دارند با درس گرفتن از تجارب گرانبهای گذشته و پند گرفتن از غفلت هایی که داشته ایم به بهترین وجه از عهده مسئولیت خطیر خود برخوردارند. در این لحظات حساس دوراندیشی و احساس مسئولیت و دچار احساسات نشدن ضروری ترین وظایف است.

تحلیل از وضع موجود - رژیم و خصوصیت های اصلی جامعه نسبت به گذشته تغییر اساسی نکرده و بنابراین تحلیل ما از چگونگی وضع جامعه و نقاط قوت و ضعف محوری رژیم نیز همانست که قبلاً شده.

ص: ۶۹۹

۱- به گواهی اسناد ساواک «بدیع زادگان از داخل زندان دستورالعمل هایی در مورد چگونگی ادامه فعالیت بقایای سازمان تحریر نموده و قصد داشته آن را در موقعیت مناسب جهت متواریان این سازمان به خارج از زندان ارسال دارد که قبل از ارسال ضبط شد.» بولتن ویژه شماره ۱۰۴۲ به تاریخ ۷/۲/۵۱.

مشخصات جامعه ما نظیر گذشته یأس از مبارزات بی محتوای و مسالمت جویانه، احساس حاکمیت رژیم و سیستم پلیسی گسترده آن و تنها یک امید (و گاهی امید مبهم) به مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راه موجود است. سال قبل با برگزاری جشن تقریباً «بی سر و صدا» دستگیری گروه های مبارز اصلی مخصوصاً گروه ما که از پایگاه های وسیع توده ای برخوردار بود و نیز گروه سیاهکل که نقطه امید را روشن تر ساخته و رشد داد، و به دنبال آن کشتار بی رحمانه ۱۹ شهید سیاهکل در آستانه عید و اخیراً ۴ برادر ما با وجود تبلیغات وسیع و بی سابقه ای که در خارج و داخل شده بود، مردم را بیشتر در خود فرو خواهد برد و برایشان این سؤال را مطرح خواهد کرد که آیا واقعا رژیم و سیستم پلیسی اش ضربه ناپذیرند؟ جواب صحیح باین سؤال بایستی محور عمده خط مشی آتی جنبش باشد و عملیات بر این محور دور بزنند. چه در حال حاضر دو خصوصیت منفی حاکم در جامعه (یأس از مبارزات قدیم و تا اندازه ای از مبارزه - احساس حاکمیت و قدرت رژیم) تشدید و تنها نقطه امید در اثر شدت ضرباتی که در یک سال گذشته به گروه های مبارز وارد شده، در ابهام بیشتری فرو رفته است (تعداد شهدا تا حال حاضر ۵۲ شهید از چ - ف - خ - ۶ شهید از آرمان خلق، ۵ شهید از ن - م - خ، سه شهید دانشجو در شیراز و...) بنابراین وظیفه محوری گروه ها عبارتست از: ۱- سعی در استمرار عمل برای شکستن سکوت و حاکمیت سیاسی دشمن و در نتیجه: دو وظیفه متضاد وابسته به هم ۲- سعی در استمرار جنبش و لذا حداکثر کوشش برای حفظ موجودیت سازمان وقفه در عملیات در شرایطی که رژیم بدون توجه به افکار عمومی داخل و خارج، بهترین فرزندان خلق را کشتار می کند و به این علت جو داغی را که از آستانه جشن ها و حتی اوایل سال قبل به وجود آمده به اوج شدت رسانده و نفرت و کینه عمومی را برانگیخته است؛ تأثیری جز تشدید یأس موجود در جامعه و برباد دادن ثمره چندین ماه پشتیبانی عمومی مردم ندارد و نشان خواهد داد که علیرغم امیدی که مردم به جنبش جدید دارند، همان گونه که دستگاه های تبلیغاتی رژیم ادعا دارند این جنبش چیزی جز یک تب داغ زودگذر نبوده و رژیم توانسته است مجدداً قدرت و حاکمیت سیاسی و پلیسی خود را تحکیم بخشد. اما از طرف دیگر رژیم در حال حاضر در حداکثر آمادگی ممکن برای تار و مار کردن نطفه جنبش جریکی در ایرانست. برگزاری جشن شیاطین در سال گذشته و شرایط مناسب داخلی و خارجی که برای ضربه زدن به رژیم از نظر سیاسی بوجود آمده بود، تقریباً کلیه گروه ها را تحریک کرد که خود را برای ضربه زدن به رژیم آماده کنند و به واقع مناسب ترین موقع برای ضربه زدن می توانست باشد. منتهی در

صورتی که گروه‌ها از نظر کیفیت خود را آماده برای وارد کردن چنین ضربه‌ای می‌کردند، چه برگزاری این جشن در واقع اعلام در سطح جهانی حاکمیت رژیم بود و این امر برای مردم بزرگترین کینه و نفرت درونی را برانگیخت. کلیه طبقات رنج کشیده ملت در مقابل این اظهار وجود نفرت انگیز رژیم احساس نیاز شدیدی به وجود یک جریان مخالف بر هم زنده جشن می‌نمودند. با توجه به این شرایط محسوس بود که رژیم حداکثر نیروهای پلیسی و ضربتی خود را در آستانه جشن‌ها بسیج کرد. او که از مدت‌ها قبل به وجود گروه‌های مخفی فعال پی برده و از این لحاظ احساس خطر جدی می‌کرد، از شرایط جشن به عنوان دامی برای دستگیری و ضربه زدن به گروه‌ها استفاده کرد. در حال حاضر نیروهای امنیتی و ضربتی رژیم هنوز در حال آمادگی کامل بوده و با تجارب بسیار گرانمایی که در سال گذشته به دست آورده‌اند آماده‌اند که با ضربات مهلک دیگری باقیمانده نیروهای مبارز مخفی را که هسته جنبش ملت ایرانست، از بین ببرند. برای این منظور از هر دام و برنامه استراتژیکی یا تاکتیکی استفاده می‌کنند. رژیم کاملاً هوشیار بوده و می‌داند اگر باقیمانده گروه‌های ضربه خورده به حیات خود ادامه دهند، نطفه جنبش مسلحانه که در سال گذشته به علت بی‌تجربگی ضربات مهلکی را متحمل شد با کسب تجارب تازه کاملاً قوام گرفته و هر چه از عمر آن بگذرد امکان متلاشی ساختن آن به مراتب کمتر می‌شود.

عملیات ماجراجویانه سم مهلک جنبش

در حال حاضر سازمان‌های پلیسی، نیروهای ضربتی و دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم با بسیج کامل و بر اساس برنامه‌های وسیع و همه‌جانبه‌ای درصدد متلاشی کردن کامل جنبش‌اند. از برنامه‌های وسیع تبلیغاتی‌اش که نمونه‌های آن را در مصاحبه‌های مختلف رادیو تلویزیون و مطبوعاتی می‌بینیم و خوشبختانه به جز یک عده خود فروخته شناخته شده کسی در آنها شرکت نمی‌کند و با وجود تلاش‌های فراوان و فشارشان بر برادران ما هیچ‌یک حاضر به سازش و شرکت در آنها نگردیده‌اند صحبت نمی‌کنم. رژیم از یک طرف با کشتار بی‌دریغ برادران مبارز ما می‌خواهد فشاری را که در طول سالیان آینده ممکن بود بر جنبش و نیروهای مبارز وارد کند یک باره و در مرحله نطفه‌ای آن اعمال کند و چشم زهر بگیرد که خود عامل مثبتی برای تصفیه عناصر بزدل و مردد از صفوف جنبش است. ولی جنبه بهتر مسئله اینست که با این عمل که علیرغم تبلیغات وسیع داخل و خارج و پشتیبانی وسیع روحانیت و افکار

عمومی صورت می دهد می خواهد با دامن زدن به احساسات عمومی و حس انتقام جویی عناصر باقیمانده گروه ها، آنان را به ماجراجویی های غیرمنطقی کشانده جنبش را که هنوز قوام نگرفته با دام هایی که گسترده است و آمادگی کافی که بر اساس برنامه تنظیم شده اش دارد، کاملاً متلاشی سازد. این بزرگترین خطری است که جنبش نوپای ما را تهدید می کند. اما با توجه به لزوم استمرار عمل و جواب گویی به کشتارهای رژیم و بالاخره برای حل تضاد بین دو وظیفه موجود چه باید کرد؟ حوادث و جریاناتی که در یک ساله گذشته در میهن ما صورت گرفته دید ما را نسبت به چگونگی شکستن سکوت و عملیات مستمر تصحیح کرد. دید ذهنی ما در مورد عملیات، گنده بینی بود. ما برای شکستن ناگهانی حاکمیت سیاسی و جوّ پلیسی (محور استراتژی ها) اعمال ضربات نسبتاً بزرگ و مداوم (چند ضربه بزرگ در هفته) در برنامه داشتیم و برای استمرار عمل علاوه بر ضربات بزرگ اصلی، ضربات ناگهانی قبل از اعلام موجودیت) باعث ایجاد طرز تفکر بالا می شد ولی در حال حاضر این شرایط و بنابراین چنین اهدافی نمی تواند وجود داشته باشد. از طرف دیگر دید ما اصولاً نسبت به چگونگی استمرار عمل به کلی تغییر کرده است. واقعیت چند ماهه گذشته نشان داد که عملیات کوچک انفجاری و حتی شعارنویسی روی دیوار جو را داغ و مردم را امیدوار به استمرار جنبش نگه می دارد. و از همین امر می توان میزان استقبال و پشتیبانی توده مردم را از جنبش نوحاسته مسلحانه درک کرد. منتهی در صورتی که باین استقبال مردم، که تشنگی عمیق آنها را نسبت به یک جریان انقلابی ضد رژیم نشان می دهد، جواب مثبت صحیحی داده نشود و به اصطلاح تغذیه نشوند، با توجه به برنامه های تبلیغاتی رژیم و ضربات مداومی که بر جنبش وارد کرده و می کند، این پشتیبانی که منبع اصلی حیات و تغذیه گروه ها است دینامیسم خود را از دست داده و حداکثر به یک همبستگی عاطفی تبدیل می شود. نکته مهمی که در اینجا باید گفته شود این است که مردم را نمی توان با حرف و شعار به پشتیبانی فعال واداشت و برای آن بایستی دامنه مشخصی در نظر گرفت. یک عمل کوچک که به نیروهای اهریمنی رژیم ضربه بزند از تعداد زیادی بیانیه و... ارزشمندتر است. اعلامیه و شعارنویسی روی دیوار و... تنها نقش آگاه کننده داشته هدف های گروه و علل ارتکاب به عملیات را توضیح می دهد. بنابراین رجزخوانی و صدور اعلامیه های بدون محتوای و بدون پشتوانه (یا خدای نکرده با پشتوانه ولی ماجراجویانه که حکایت از یک تب تند زودگذر دارد) کاملاً غلطست. در مقابل وحشیگری ها و کشتارهای

رژیم نباید سکوت کرد و نیز نباید دست به عملیات ماجراجویانه زد ولی ضمناً نباید بیش از قدرت عملی جنبش تهدید کرد چه به زودی بی محتوا بودن خود را نشان خواهد داد. هدف‌ها و محورهای عملیاتی - هدف‌های جنبش در مرحله کنونی استمرار مبارزه بعد از رکود طولانی گذشته به منظور تقویت روح امید و جلوگیری از تشدید یأس در مردم - وارد کردن ضربه به سیستم پلیسی و نیز حاکمیت سیاسی دشمن - و بالاخره عملیاتی جهت ایجاد همبستگی بیشتر با توده مردم است. برای تحقق هدف اول حتی انجام عملیات کوچک انفجاری کافیت، منتهی باید به تدریج هدف دوم را نیز دربر گرفته و مخصوصاً برای تحقق آن که به منظور از بین بردن ریشه اصلی یأس مردم است، باید دست به عملیات بزرگتر زد. به نظر من عملیات نسبتاً بزرگ که انرژی زیاد برده و امکان تلفات در آن وجود دارد صرفاً بایستی برای اعمال حداکثر ضربه به سیستم پلیسی و حاکمیت سیاسی رژیم به کار رود. مصادره بانک به عنوان یک عمل نسبتاً بزرگ جز برای تأمین مخارج ضروری و تهیه ذخیره کافی بایستی موقوف شود. برای تأمین درآمد می توان از مصادره برخی صرافیها و فروشگاه‌های بزرگ و... نیز استفاده کرد. تأکید می کنم تکیه عمده عملیات باید برای تأمین دومین هدف که جوابگوی هدف‌های دیگر نیز هست باشد. محور ضربه‌ها به ساواک با دام گذاری، انفجار و ترور افراد حتی درجه ۳ آن باید باشد. بنابراین تکیه اصلی کار در شهرها بالاخص تهران خواهد بود. در صورت قوام گرفتن نسبی گروه‌ها، عملیاتی نظیر توپاماروس برای ایجاد همبستگی نزدیک با توده محروم مردم لازمست. مانند ربودن پولدارهای معروف و منفور نظیر ثابت پاسال و القانیان و... و آزاد کردن آنها در مقابل کمک به فتح و زلزله زده‌ها و نظایر آن - ارسال پول توسط بانک‌ها برای خانواده‌های فقیر (با محمل افراد نیکوکار) و ارسال نامه همراه با رسید بانکی به منظور معرفی سازمان و اهداف آن - فرستادن بسته‌های پارچه و لباس و حواله آذوقه و کارت‌های بیمه بهداشتی از درمانگاه‌های خصوصی و نظایر آن. در تمام این نوع عملیات بایستی تیم‌ها با افراد کافی و با عناصر پشتیبان با حداکثر سرعت عمل کنند. با این حال دستگیری و دادن تلفات در این راه با توجه به ارزش کار که به منظور اعلام همبستگی هر چه بیشتر با توده مردم است مسئله‌ای بجا و قابل تبلیغ است و بطور وضوح نشان می دهد که مرگ و زندان برای چریک به خاطر توده‌های محروم است. احقاق حق مردم و مجازات مجرمین و متجاوزین به منافع مردم، کسانی که در پناه رژیم به عملیات ضد مردمی می پردازند بسیار مفید خواهد بود. با توجه به هدف‌های ذکر شده در شرایط فعلی جنبش، ثقل اصلی فعالیت‌ها بایستی در تهران و در

مرحله بعد در شهرستان ها و برخی مناطق مساعد روستایی که می تواند در چهارچوب این هدف ها قرار گیرد باشد. به نظر می رسد که با وجود ضرباتی که گروه ها ممکنست در شهرها متحمل شوند ولی تا مرحله

معینی از رشد جنبش و تزلزل حاکمیت سیاسی رژیم این مسئله ضروری باشد. پیروزی با ماست چون خدا و ملت با ما است.

ص: ۷۰۴

آ ابراهامیان، یرواند / ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۸۳، ۱۸۵
آجودانی، ماشاءالله / ۴۲ آخوند خراسانی، محمدکاظم (آیه الله) / ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۸ آدمیت، فریدون /
۲۵، ۴۲ آذر، مهدی / ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۰۱ آذری قمی، احمد / ۲۲۶، ۵۷۲ آذین فر، محمدعلی / ۴۷۱

آرام، احمد / ۶۹ آرام، بهرام / ۴۸۲، ۵۱۱، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۵۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۸،
۶۰۰، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۰، ۶۶۱ آرپناهی، مهتاب / ۴۶۹ آرش، علینقی / ۵۵۲ آزاد،
عبدالقدیر / ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۱۲۷، ۱۲۹ آزاده، محب الله / ۲۰۱ آسایش، ذبیح الله / ۱۳۵ آشتیانی، میرزاحسن / ۵۲

آشوری، داریوش / ۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۲۱۶ آعبدالله، حسن / ۴۶۵

ص: ۷۰۹

آقازمانی، عباس (ابوشریف) / ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۴۳ آقانیجفی قوچانی / ۳۳، ۳۴ آقا نورالله اصفهانی / ۴۷، ۴۸ آل احمد، جلال / ۳۸، ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۲۱۶

آلادپوش، حسن / ۳۹۰، ۶۰۱ آلادپوش، مرتضی (حسین) / ۴۵۹، ۴۷۹، ۶۷۴ آل عثمان / ۱۹ آئنده، سالوادور / ۶۳۴ آملی، محمدتقی (آیه الله) / ۱۷۳ آموزگار، حبیب الله / ۲۰۱ آوخ، ابراهیم / ۲۸۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۵۶، ۴۷۵، ۴۷۸، ۶۷۵ آوری، پیتر / ۳۸ آیت اللهی، سیدحسین (حجه الاسلام) / ۲۶ آیتی بیرجندی، محمدابراهیم / ۲۷۷، ۳۳۰، ۶۶۹ آیزنهاور، دوایت (ژنرال) / ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۹۳ ابراری جهرمی، محمدحسن / ۲۸۲، ۴۸۲، ۵۹۵، ۵۹۶

ابراهیم حبیبی، حسن / ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۷۴

ابریشمچی، حاج علی / ۶۷۳ ابریشمچی، حاجی احمد / ۶۷۳ ابریشمچی، مهدی / ۳۴۳، ۴۷۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴

ابریشمی، سیدعلی / ۲۸۸ ابن الدین، عبدالحسین / ۲۰۱ ابن عربی، محی الدین / ۵۸ ابوبکر / ۳۱۵ ابوترابی، سید علی اکبر (حجه الاسلام) / ۶۲۹ ابوحسن / ۳۹۸ ابوخلیل / ۴۶۷ ابوشریف آقازمانی ابویوسف / ۴۵۷ اتلی، کلمنت / ۹۳ احتسایان، (سرتیب بازنشسته) / ۱۳۰ احتشام السلطنه، محمود خان / ۴۰ احمد آخوندی، محمدرضا / ۶۰۱ احمد، احمد / ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۴۳ احمدزاده، طاهر / ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۳۵ احمدزاده، مسعود / ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۴۳، ۴۱۶، ۵۶۵ احمدشاه / ۴۴، ۵۶ احمدنیا / ۴۲۰ احمدی اسکویی، مرضیه / ۵۶۶ احمدیان، جلیل / ۶۰۲ احمدیان چاشمی، امیرحسین / ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵

ص: ۷۱۰

۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۲، ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۱۵ احمدی روحانی، حسین / ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷،
۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۳،
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹،
۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۸۲،
۴۸۹، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۰۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۴۵، ۶۶۱، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲،
احمدی، علی اصغر / ۵۷۲ احمدی، محمود / ۴۶۹، ۴۸۸ اخلاقی کرمانی، غلامرضا / ۴۸۰ ادیب برومند، عبدالعلی / ۱۴۰
اراکي، محمدعلی (آیه الله) / ۴۹، ۵۰ ارانی، تقی / ۶۲ ارباب، حاج آقا رحیم / ۱۱۹ اربوتا، دونالد / ۶۶۰ اردلان، امان الله /
۷۳، ۱۴۲، ۱۴۳ اردلان، عبدالحسین / ۱۴۰ اردلان، علی / ۱۰۱، ۱۴۰

ارسنجانی، حسن / ۸۷، ۱۲۹، ۶۸۵ ارفع زاده، مهرداد / ۱۴۰ ازغندی، هوشنگ / ۴۲۵، ۵۱۵، ۵۱۶ اساسی، محمد آئیگه ای
اسپهدی، عبدالعلی / ۶۹۰، ۶۹۲ استادی، رضا / ۴۹ استالین، ژوزف / ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۵۹۵، ۶۴۳
استوکس، ریچارد / ۸۲، ۸۳ اسدآبادی، سیدجمال الدین / ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ اسفندیاری، ثریا / ۱۲۰ اسفندیاری،
محتشم السلطنه / ۴۶ اسکندری، سلیمان میرزا / ۵۷ اسلامی، حاج شیخ عباسعلی (حجه الاسلام) / ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۵۶۲
اسلامی، محسن / ۵۶۲ اسلامی، محمدصادق / ۲۲۳، ۵۰۱ اسماعیل خانیان، مسعود / ۴۵۹، ۴۷۰، ۶۷۰ اسماعیل خانی، محمود /
۶۰۲ اسماعیل زاده، قدرت الله / ۴۷۸ اسماعیل زاده، نصرالله / ۳۸۳، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۷۸، ۴۷۰، ۶۷۲ اشجع، محمود / ۶۳۶
اشرف زاده کرمانی، منیژه / ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۸،

اصفهانى، جليل / ۶۴۸ اصفهانى، حاج آقا نورالله / ۴۵، ۵۱، ۵۲ اصفيا، صفى / ۱۲۸ اعظام قدسى، حسن / ۴۵ افتخار اردبيلى، حسن / ۲۸۸ افتخار جهرمى، حسن / ۲۹۲ افتخارى، بتول (منيره) / ۶۰۱ افتخارى، مهدى / ۴۹۲، ۵۴۳ افراخته، رحمان (معروف به وحيد) / ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۸۲، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۰، ۶۶۱ افراسيابى، بهرام / ۶۸، ۲۰۶ افشار / ۸۵ افشار، حسن / ۱۱۱ افشار، هوشمند (سرتيب بازنشسته) / ۱۳۰ افشانى، تقى / ۵۵۳ اقبال، محمدرضا / ۱۴۰ اقبال، منوچهر / ۹۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۹۳، ۲۲۷، ۶۶۸ اكبرى آهنگر، محمدحسين / ۳۱۴، ۴۶۹ الجزايرى، احمد / ۴۰۷ العلوى، حسن / ۲۵، ۲۶ القانيان، حبيب الله / ۷۰۳

الالكترونيك، خسرو آ منيرى جاويد الكار، حامد / ۱۸۵، ۲۱۳ الموتى، ضياءالدين / ۷۷ الوردى، على / ۳۹ الويرى، مرتضى / ۵۳۲ الهمشرى، محمود / ۳۹۶، ۳۹۷ الهى، سيدمحمد / ۴۷۹، ۶۷۲ امام جعفر صادق(ع) / ۱۷۵ امام حسين(ع) / ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۵، ۵۰۹، ۵۶۷

امام زمان(عج) / ۲۸، ۳۳، ۴۹، ۵۴، ۱۷۵، ۳۳۴ امام على(ع) / ۲۳، ۳۷، ۵۱، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۷۲، ۵۹۶ امامى خويى، جمال / ۷۳، ۸۱، ۸۳ امامى، سيدحسن / ۷۳، ۶۲۹ امامى، سيدحسين / ۲۰۸ امانى، حاج صادق / ۱۸۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱

امشاسپند / ۵۳۷ اميد نجف آبادى، فتح الله / ۵۷۲ اميرانتظام، عباس / ۱۰۳، ۱۰۴ اميرشاه كرمى، محمد / ۶۳۶

امیرشاه کرمی، مهدی / ۶۳۵، ۶۳۶ امیرعلائی، شمس الدین / ۷۲، ۷۶، ۱۲۰، ۱۴۰ امیرکبیر، میرزا تقی خان / ۲۰۱ امین، احمد /

۲۶

امین الدوله، میرزا علی خان / ۳۰، ۳۱ امین، پرویز / ۲۶۹ امینی، ابوالقاسم / ۱۴۷ امینی، داود / ۷۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۳، ۲۱۰ امینی، عبدالحسین (علامه) / ۲۰۹ امینی، عبدالله / ۳۹۱، ۳۹۲، ۶۰۰، ۶۰۴ امینی، علی / ۸۷، ۹۹، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶ امینی، فاطمه / ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۶۰۴ امینی [نجف آبادی]، ابراهیم (آیه الله) / ۲۲۶ امینی، نصرت الله / ۱۴۰ انتظارالمهدی، ابراهیم (ناصر) / ۴۸۲ انتظام، علی (مهندس) / ۱۱۴ اندرزگو، سیدعلی (حجه الاسلام) / ۲۲۹، ۲۳۰، ۶۲۹

انصاری، شیخ مرتضی / ۲۵، ۲۶ انصاری شیرازی، یحیی / ۲۰۴، ۵۷۲ انصاری، مهدی / ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۱ انگجی، سید محمدعلی (حجه الاسلام) / ۱۱۰، ۱۳۴

انگلس، فریدریش / ۲۱۸، ۵۶۳ انواری، محی الدین (آیه الله) / ۲۲۳، ۲۲۴ اوپارین، آلکساندر ایوانویچ / ۳۲۳، ۳۲۴ اوزگان، عمّار / ۳۷۴، ۳۷۵ اوینی، اکبر / ۶۴۸

ایادی، عبدالکریم / ۹۱، ۱۲۱، ۱۲۳ ایدن، آنتونی / ۹۴، ۶۶۹ ایرانی، ناصر / ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴ ایروانی، حاج مصطفی / ۵۹ ایزدپناه، اکبر / ۲۴۲ ایگه ای، محمّد (اساسی) / ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۳۲ ایلخانی، طاهره / ۶۰۶، ۶۰۸ ب بابازاده، غلامعلی / ۷۷ باربر، نوئل / ۱۹ بازرگان، ابوالفضل / ۲۶۹ بازرگان، پوراندخت (پوران) / ۳۴۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۲۱، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۹۲ بازرگان، حاج عباسقلی / ۵۹، ۲۰۴ بازرگان، حوریه (هایده) / ۶۰۱، ۶۰۴ بازرگان، منصور / ۲۷۶، ۳۵۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۶۵، ۶۰۴، ۶۹۲ بازرگان، مهدی (مهندس) / ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۱

ص: ۷۱۳

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹،
۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۶

۲۹۷، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۴۲۶،
۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۸۸، ۵۰۹، ۵۵۲، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۳

بازرگان، ناصر / ۴۲۹، ۴۶۵ بازرگان، نوید / ۳۵۹ بازرگانی، بهمن / ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۶،
۳۳۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷،
۵۱۶، ۶۰۲، ۶۷۰، ۶۷۱ بازرگانی، محمد / ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۴، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۹،
۵۵۲، ۵۵۳، ۶۷۴ باستانی پاریزی، محمدابراهیم / ۱۹، ۴۷ بافقی، شیخ محمدتقی / ۴۷، ۴۹، ۵۲ باقرزاده، قاسم / ۵۴۳ باقری
نژادان، محمدباقر / ۴۸۰ باکری، بهروز / ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۹۹ باکری، رضا / ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۷۰، ۵۵۲، ۶۷۴، ۶۹۴

باکری، علی / ۲۵۶، ۳۳۵، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۶،
۴۵۷، ۴۵۹

۴۶۴، ۵۰۷، ۵۲۹، ۵۵۲ باهری، محمد / ۱۸۲ باهنر، محمدجواد (حجه الاسلام) / ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۶، ۳۸۹ بخارایی، محمد / ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱ بختیار، تیمور / ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۵، ۲۴۷، ۲۵۷، ۴۰۷، ۴۸۷

بختیار، شاپور / ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۸۶، ۲۴۷ بُدلا، سیدحسین (آیه الله) / ۴۹،
بدیع زادگان، علی اصغر / ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۲۹،
۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۳۳، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۹۹

برائی، محمدجواد / ۴۷۱، ۶۷۰، ۶۷۳ برادران خسروشاهی، مهدی / ۴۶۹، ۶۷۴

براون، ادوارد / ۳۹ برزین، سعید / ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۹، ۲۰۶

بروجردی، حاج آقا حسین (آیه الله) / ۷۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۸۳، ۲۸۴ برهان، عبدالله / ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۰
بزرگمهر، جلیل (سرهنگ) / ۸۱، ۸۲ بزرگ نیا، مصطفی / ۱۱۵

بسته نگار، محمد / ۱۸۸ بصّام، فاضل (فاضل مصلحتی) / ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۳۲، ۵۶۳، ۵۸۶، ۶۰۰، ۶۱۴ بطحایی، محسن / ۶۰۱، ۶۵۲
بقایبی کرمانی، مظفر / ۵۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۳ بقراطی، محمود / ۷۷، ۷۸ بلاغی،
سید صدرالدین / ۲۰۱ بن بلا، احمد / ۳۷۶ بنجامین / ۳۱ بنی صدر، ابوالحسن / ۲۲۶، ۲۷۰، ۴۹۵، ۶۴۳ بنی صدر، فتح الله /
۱۰۰، ۱۰۱ بوپاشا، جمیله / ۳۰۲ بوستانی، احمد / ۳۹۹ بومدین، حواری / ۳۷۶ بهادران، حاج مهدی / ۲۳۰ بهار، ملک الشعرا /
۵۵، ۵۶، ۶۱ بهار، مهدی / ۳۰۲ بهبهانی، سید جعفر / ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۴۲ بهبهانی، سید عبدالله (آیه الله) / ۲۷، ۳۲، ۴۰، ۴۲، ۱۳۵،
۲۰۸ بهپور، لطفعلی / ۲۸۴، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۵۶، ۴۷۱، ۶۷۰، ۶۷۳ بهرامی، حسین / ۱۰۷ بهرامی، حمید / ۴۷۰ بهرنگی، صمد /
۷۱۹

بهشتی، سید محمدحسین (آیه الله) / ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۷، ۶۲۸، ۶۴۱ بهنام، علی اصغر / ۱۴۰ بیات، سهام
السلطان / ۶۵، ۶۶ بیات مختاری، علی / ۵۳۷ بیانی، علیقلی (مهندس) / ۱۲۸ بیژن، اسد / ۱۱۰، ۱۱۴ بیژن زاده، صبا / ۵۶۶
بیستون، محمدحسن / ۴۶۵ بیگ اوغلی، صفر / ۴۶۹ بیگدلی، احمد / ۴۲۵ بیل، جیمز / ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۸۵، ۱۹۳ بیلز /
۱۴۷ پ پارسا، اصغر / ۱۴۰ پا

ص: ۷۱۵

رسانژاد، سیاوش / ۲۴۲ پارسی مود، سلمان / ۴۶۹ پاک ایمان، عباس / ۴۸۳، ۶۰۱ پاکدامن، ناصر / ۲۶۷ پاک نژاد، شکرالله /
۲۵۶، ۲۵۷، ۵۶۷ پرایس، هارولد / ۵۳۳ پزشکیور، محسن / ۱۴۰ پسندیده، سیدمرتضی (آیه الله) / ۱۹۴ پناهیان، محمود / ۲۵۷،
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۶۷ پورحسن آقایی کشکولی، عطا / ۲۴۲

پورسرتیپ، محمد / ۱۰۱ پورسعیدی (حلاج نسب)، محمدجواد آسعدی، جواد

پورهمایون، علی اصغر / ۳۰۳ پولیتسر، ژرژ / ۲۹۷، ۳۱۵ پویان، امیر پرویز / ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۳۳، ۴۱۶، ۵۶۵ پهلوی،
اشرف / ۷۰، ۸۰، ۸۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۹۸، ۵۱۵ پهلوی، رضاخان / ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹،
۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۵۳۴ پهلوی، علیرضا / ۸۷
پهلوی، فرح / ۴۶۳ پهلوی، محمدرضا / ۶۳، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۲، ۷۰۷، ۷۱۹ پهلوی نیا، شهرام
/ ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۵، ۶۷۴ پیج، هوارد / ۱۱۲ Howard Page پیرویان،
محمدعلی / ۴۷۰ پیشداد، امیر / ۲۶۷ پیشه وری، جعفر / ۶۷ پیمان، حبیب الله / ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۵۴ پینوشه، آگوستو (ژنرال) / ۶۳۴
ت تختی، غلامرضا / ۱۴۰ تدین، سید محمد / ۵۵، ۵۷ ترکمان، محمد / ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۵۳، ۷۸، ۷۹ ترنر، جک (سرهنگ) /
۶۴۴، ۶۵۲ ترومن، هری / ۹۱ تسلیمی، کریم / ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۳۸، ۴۶۹، ۵۱۱، ۵۵۲

تشید، علیرضا / ۴۶۲، ۴۷۴، ۶۰۲، ۶۷۴ تشید، علی محمد / ۴۷۰ تفرشیان، ابوالحسن / ۶۶ تفضلی، جهانگیر / ۱۲۹، ۱۸۲ تقوایی،
مهدی / ۵۶۲، ۵۸۲، ۵۸۵ تقوی، سیدحسن / ۵۸۵

تقی زاده، حسن / ۴۰، ۵۶ توانگر، احمد / ۱۰۱ توانگر، فریدون (معروف به آرش) / ۶۴۷ توسلی، عبداللّه / ۴۷۴ توسلی، محمد / ۲۶۹، ۳۵۶، ۴۲۹، ۴۷۳، ۴۷۴ توکلی، حاج ابوالفضل / ۲۲۳ توکلی خواه، محمد / ۶۰۱ تهرانی، حسن / ۳۴۷ تهرانی، خسرو / ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۶۱ تهرانی، شیخ عباس / ۲۲۹ تهرانی، علی / ۳۲۰ تهرانی، محمد / ۴۸۳

تهرانی، میرزا حسین / ۳۳ تيفتكچي، فاطمه (بهجت) / ۶۰۱ تیموری، ابراهیم / ۳۰۱ ثابت پاسال (حبيب اللّه ثابت) / ۵۴۵، ۵۴۶، ۷۰۳ ثابتی، پرویز / ۲۵۸، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۸۷، ۵۱۴، ۶۳۴، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸ ج جاودانی عرفانی، عباس / ۴۸۲، ۶۰۱، ۶۹۰، ۶۹۲ جاویدمند، علاءالدین (ستوان) / ۵۲۹ جباری (سرباز) / ۲۸۷ جریری، سیمین تاج / ۶۰۱، ۶۴۵ جزایری، سید مرتضی / ۲۷۷ جزایری، شمس الدین / ۱۱۱ جزنی، بیژن / ۶۳، ۶۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۱، ۳۷۵، ۴۲۱، ۵۰۵، ۶۴۷، ۶۴۹ جعفریان، رسول / ۴۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۷، ۶۳۶، ۶۴۲ جعفری، شعبان (شعبان بی مخ) / ۱۱۱، ۱۱۸ جعفری، فضل اللّه (سرتیپ) / ۶۴۴

جعفری گیلانی، محمد (حجه الاسلام) / ۵۷۲ جعفری، محمدتقی (علامه) / ۲۷۷ جعفری، محمد مهدی / ۱۵۶، ۱۸۸، ۲۵۷، ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۴۲

جفرودی، کاظم / ۱۱۱ جکسون، بازیل / ۸۲ جلالی موسوی، سیدباقر (آیه اللّه) / ۱۱۰، ۱۴۰ جلالی موسوی، یوسف / ۱۴۰، ۱۱۸، ۷۲، ۷۳، ۱۱۸ جلیل اصفهانی، سعدی (سرگرد) / ۶۴۸، ۶۴۹ جلیل افشار، احمد / ۶۴۷

جناب، کریم / ۱۱۰ جناب، کمال / ۱۱۴، ۱۳۰ جنتی، احمد (آیه الله) / ۵۷۲ جوادی، عباس / ۴۸۲ جوان خوشدل، مصطفی /
۲۹۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۳۷، ۵۴۳، ۶۴۷، ۶۵۰ جواهری، محمدعلی / ۷۷ جودت، حسین / ۷۷، ۷۸ جوهری، محمدابراهیم
(ناصر) / ۴۶۵، ۵۵۲، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۵ چ چرچیل، وینستون /
۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲

چمران ساوه ای، مصطفی / ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۶۱، ۴۸۳

چوپان زاده، محمد / ۲۴۸، ۶۴۷ چهارسوقی، سیدحسن (آیه الله) / ۷۸ چهارزی، بیژن / ۲۴۲، ۲۵۷ چه گوارا، ارنستو / ۲۱۸،
۲۴۹، ۳۳۲، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۵۵ ح حائری تهرانی، مهدی / ۲۲۶ حائری زاده، ابوالحسن / ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۳،
۱۱۱، ۱۱۵ حائری شیرازی، محی الدین (آیه الله) / ۲۸۴ حائری، عبدالهادی / ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۷۳

حائری یزدی، حاج شیخ عبدالکریم (آیه الله) / ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۸ حائری یزدی، شیخ مرتضی (آیه الله) / ۱۶۷ حاج حمزه،
یزدان / ۴۷۴ حاج رضایی، طیب / ۱۸۷، ۱۹۰ حاج سید جوادی، حاج سیدضیاءالدین (آیه الله) / ۱۰۱، ۱۴۰ حاج شفیعیها،
محمد / ۴۸۲، ۶۰۱ حاج علی اکبر، حسین / ۴۸۳ حاج محمودیان، عطاءالله / ۴۷۸، ۶۷۱، ۶۷۵ حبش، جرج / ۴۰۰

حبوبی، سید سعید / ۲۵ حبیبی ابراهیم حبیبی، حسن حجاریان، جهانگیر / ۴۷۸، ۶۷۰ حجاریان، سعید / ۳۳۸ حجازی، مسعود /
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۴۰ حجتی کرمانی، علی (حجه الاسلام) / ۲۲۶، ۲۸۱ حجتی کرمانی، محمدجواد (حجه الاسلام) / ۱۱۸، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷ حدّاد عادل، غلامعلی / ۴۶۴ حدّاد عادل، مجید / ۴۶۵

ص: ۷۱۸

حسابی، محمود / ۱۱۵ حُسنان، حسن / ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۱ حسن پور، غفور / ۴۱۷ حسیبی، کاظم (مهندس) / ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳ حسینیان، روح اللہ (حجہ الاسلام) / ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴ حصاری، احمد / ۴۸۲ حقانی، زین العابدین (زینال) / ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۱۳، ۶۰۱

حقانی، موسیٰ (فقیہ) / ۵۲ حقجو (بادامچیان)، ع / ۵۰۰، ۵۱۰ حق شناس، جهانگیر / ۱۴۰ حق شناس، سیدمرتضی (تراب) /
۱۲۸، ۱۳۰

۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۸۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۸،
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۹ حق شناس، کاظم / ۴۷۱
حقگو، مسعود / ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۴۲ حقی، محمّد / ۴۶۵ حکمت، بیژن / ۲۴۲ حکمت، رضا (سردار فاخر) / ۱۱۱ حکیم زاده،
جواد / ۲۸۸ حکیم، سید محسن (آیہ اللہ) / ۱۴۶، ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۸۴ حکیمی، ابوالفضل / ۱۸۸ حکیمی (حکیم الملک)،
ابراهیم / ۲۶، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۲۷۸ حکیمی، صمد / ۷۷، ۷۸ حمزه لو، داریوش / ۴۶۹ حمیدی رائف، میریعقوب / ۴۶۹ حنیف
نژاد، احمد / ۴۲۹، ۴۶۹، ۶۶۵، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲

حنیف نژاد، محمد / ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،
۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۴

۳۳۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷،
۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۵،
۵۲۱، ۵۳۳، ۵۶۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۰۴، ۶۲۸، ۶۹۲ حنیف (والی بصره) / ۲۹۷ حیاتی، محمد / ۳۸۹، ۴۷۸، ۴۸۸، ۵۵۲، ۶۷۱، ۶۷۲،
۶۷۴، ۶۷۵ خ خاتمی، محمد

(ارتشبد) / ۱۸۴ خاتمی، محمد (حجه الاسلام) / ۲۲ خاچاطور، کولیا / ۷۷ خادمی، حاج سیدحسین (آیه الله) / ۷۸، ۱۱۹
خالدی، اسدالله / ۴۷۳، ۴۷۴ خامنه ای، ابراهیم / ۶۰۲ خامنه ای، سید علی (آیه الله) / ۱۲۰، ۳۴۷ خامنه ای، سید محمد (حجه
الاسلام) / ۱۲۰، ۲۲۶

خامنه ای [هوشمند]، فتح الله (ارژنگ) / ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۶۵، ۴۶۶ خاموشی، محسن آسید خاموشی خامه ای، انور /
۶۹، ۳۱۶، ۳۲۱ خانابا تهرانی، مهدی / ۲۴۲ خانعلی، عبدالحسین / ۱۴۶

خانعلی، محمد / ۴۸۳ ختایی، حسن / ۴۲۶ خدارحمی، عبادالله / ۵۷۲، ۵۷۳ خدایاری، ناصر / ۵۴۲ خدایی صفت، علی / ۵۹۵
۵۹۸ خدایی صفت، مهدی / ۴۷۰ خراسانی، حسین / ۱۲۱ خزعل بن جابر (شیخ خزعل) / ۹۷ خزعلی، ابوالقاسم (آیه الله) /
۵۷۲ خسرو الکترونیک آ عبدالرضا، منیری جاوید خسروداد، منوچهر (سرلشکر) / ۱۶۴ خسروشاهی، حسین / ۴۶۵ خسروشاهی،
سیدهادی (حجه الاسلام) / ۲۲۶، ۲۷۶

خسروشاهی، عبدالاحد / ۴۷۹، ۴۸۰ خسروشاهی، مهدی / ۴۴۰، ۶۰۲ خلخالی، سیدمرتضی / ۲۰۲ خلخالی، صادق (آیه الله) /
۵۷۲ خلعتبری، ارسلان / ۷۲، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۴۲ خلعتبری، فریده / ۱۱۸ خلیلی، عباس / ۷۲، ۷۳ خلیلی، عبدالحسین (مهندس) /
۱۱۴، ۱۴۰، ۱۶۶

خمسی، محمدرضا / ۱۸۸ خمسی، محمد مهدی / ۱۸۸ خمینی، سید روح الله (امام) / ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹

۹۷، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۶۶
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸

۴۰۵، ۴۲۸، ۴۳۹، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۶۷ خمینی، سیدمصطفی (آیه الله) / ۱۹۷، ۲۶۵ خنجی، محمدعلی / ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۴۱ خوانساری، پرویز / ۲۶۵ خوانساری، سید احمد (آیه الله) / ۲۳۶ خوانساری، سید محمدتقی (آیه الله) / ۷۸، ۲۰۴، ۲۰۹

خوانساری، محمد / ۶۰۲ خوجه، انور / ۲۴۲ خوشبختیان، محمد / ۶۰۲ خوشرو، حسین / ۲۸۴، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۵۵، ۴۸۲، ۶۰۰، ۶۱۳ خوش نیت، سید حسین / ۱۱۷، ۱۲۵ خیابانی، شیخ محمد / ۱۷۱، ۲۲۲ خیابانی، موسی (نصیراوغلو) / ۳۴۲، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۵، ۵۰۶، ۵۵۲

خیاط مزین، مهدی / ۴۶۹ خیاط نیکنام، محمدرضا / ۴۸۰ دادستان، فرهاد (سرتیپ) / ۹۹ دارابی زاده، رضا (خالد) / ۴۰۹ داروین، چارلز اسپنسر / ۳۲۳، ۵۲۳ دانشپور، عبدالحسین / ۱۰۱ دانشور علوی، نورالله / ۳۷ داودآبادی، محمد (مهرآئین) / ۴۷۸، ۴۹۹ داودی، مهدی / ۶۶۹ داور، ابراهیم / ۴۶۵، ۴۹۷، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۲۲ داور، اردشیر / ۴۱۷ داوری فیض پور آذر، عباسعلی / ۴۴۰، ۴۷۰ دبره، رژی / ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۴۱۵، ۵۶۵ دبیران، فرتاش / ۴۷۱ درخشش، محمد / ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۴۲ دروس، علی اصغر / ۶۰۱ درّی، ضیاءالدین / ۳۲ دژم (ستوان) / ۶۳۲ دعایی، سید محمود (حجه الاسلام) / ۲۲۶، ۳۱۴، ۳۱۸، ۴۰۵، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۴ دلد، اسکندر / ۴۸۷ دلفانی، شاهمراد / ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۴۳

دلواری، رئیس علی / ۲۲۱

دلیل تهرانی، حاج غلامحسین / ۲۰۴ دوانی، علی (حجه الاسلام) / ۳۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۵ دوزدوزانی، عباس / ۴۹۳ د

وکاسترو، خوزه / ۳۰۳ دوگل، شارل (ژنرال) / ۶۶۹ دولت آبادی، یحیی / ۳۲، ۵۶ دهخدا، علی اکبر / ۲۰، ۱۱۰، ۱۱۴ دهقانی، اشرف / ۲۵۶ دهنوی (ترکمان)، م / ۱۰۸ دیوان بیگی، رضاعلی / ۱۱۵ ذبیح، سپهر / ۹۴، ۹۵ ذبیحی، سیدجواد / ۶۷۲ ذوالانوار، عبدالعلی / ۴۷۴ ذوالانوار، کاظم / ۲۸۴، ۴۳۴، ۵۹۰، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۷۳ ذوالقدر، مظفر علی / ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ ذیقود، یوسف / ۳۳۳ رژیسی، رضا (رییس طوسی) / ۶۱۵ رائین، اسماعیل / ۴۰، ۱۳۳ رادمنش، رضا / ۷۷ رادمنش، موسی / ۲۴۲

رادنیسا، عباس / ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۸۸ راستین، بهرام / ۲۶۹ راشد، حسینعلی (حجه الاسلام) / ۲۰۱، ۲۰۳ راضی، حسین / ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۰ راکول، استوارت / ۱۸۹ راهی، حسن / ۴۶۹، ۶۰۲ رایت، دنیس / ۱۱۵ ربانی املشی، محمدمهدی (آیه الله) / ۵۷۲، ۵۷۷ ربانی شیرازی، عبدالرحیم (آیه الله) / ۲۲۶، ۳۲۰، ۳۴۷، ۵۰۲، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶ رجایی، محمدعلی / ۲۴۲، ۳۲۰، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۳ رجبی، محمدحسن / ۳۴ رجوی، کاظم / ۴۴۰ رجوی، مسعود / ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۲، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۸۹، ۵۰۵ رجایی، محمدعلی / ۶۷۱ رحمانیان، محمدحسین / ۴۸۷ رحمانی جهرمی، محمدعلی / ۲۸۴، ۴۳۴، ۴۶۹ رحمانی، محمد / ۶۰۲ رحیمی، غفور / ۷۷ رحیمی لاریجانی، فریدون / ۲۴۲ رزم آرا، حاجعلی (سپهد) / ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۳

۱۹۳، ۲۰۸، ۲۰۹ رستگار، کریم / ۴۷۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۲۴

ص: ۷۲۲

رسولی، شیخ باقر (آیه الله) / ۷۸، ۱۰۲ رسولی آنوذری، ناصر رشیدیان، اسدالله / ۱۶۵ رضازاده شفق، صادق / ۲۰۱ رضایی، ابوالقاسم / ۴۷۸ رضایی، احمد / ۲۹۵، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۱، ۴۴۱، ۴۷۹، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۴، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۰۴، ۶۲۹، ۶۷۱، ۶۷۲

رضایی، حاج اسماعیل / ۱۸۷، ۱۹۰ رضایی، خلیل الله / ۵۱۵ رضایی، رضا / ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۴ رضایی، مهدی / ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۶۲، ۶۰۴ رضوانی (حجه الاسلام) / ۵۸۵ رضوانی، محسن / ۲۴۲، ۲۵۷ رضوانی، هما / ۳۴، ۳۵ رضوی، احمد / ۷۶، ۱۵۶ رضوی قمی، علی (آیه الله) / ۱۰۲

رفسنجانی آهاشمی رفسنجانی رفیع زاده، منصور / ۶۳۰، ۶۳۱ رفیعی، حاج ابوالقاسم / ۷۴ روافیان، نصرالله [امیرانتظام] / ۱۰۱، ۱۰۴ روافیان، یعقوب / ۱۰۴ روحانی، سیدحمید / ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۹۶، ۴۳۱، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۶۲۰ روحانی قمی، سید محمود (آیه الله) / ۷۸ روحانی، منصور / ۱۲۹ روزبه، خسرو / ۷۸ روزولت، کریمت / ۹۶ رومینا، حسن / ۵۶۶ رهبری، حبیب / ۵۰۱، ۵۶۷ رهنما، شیخ مصطفی / ۲۷۹، ۳۴۷ رهنما، مجید (دکتر) / ۶۶۹ ریاحی، حسین (تاج میر) / ۲۵۷ ریاضی، عبدالله (مهندس) / ۶۷۷ ز ریاضی فیضی، احمد / ۴۸۲ زاهدی، فضل الله (سپهد) / ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۳، ۲۰۹

زاهدی، منصور / ۴۹۲ زرکش یزدی، علی / ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۴۳ زرین چنگ، منوچهر / ۴۷۱ زرین کفش، عبداللہ / ۲۸۴، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۸۲، ۵۱۵، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۶۰۰

زرینی، حسین / ۵۷۷ زعیم، سیدحسن / ۷۳ زمردیان، علیرضا / ۳۸۹، ۴۷۸، ۵۵۲، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۷۴ زمردیان، لیلا / ۳۸۹، ۳۹۰، ۵۸۴، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴ زمردیان، مسعود / ۴۷۹ زمردیان، یوسف / ۴۷۹ زنجانی، سیدابوالفضل (آیہ اللہ) / ۲۷۷، ۴۰۶ زنجانی، سیداحمد (آیہ اللہ) / ۱۷۳ زنجانی، سیدرضا (آیہ اللہ) / ۵۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۹، ۵۲۴

زندى پور، رضا (سرטיפ) / ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۲ زونیس، ماروین / ۱۸۲ زهری، علی / ۱۲۷ زیباکلام، صادق / ۳۴۹، ۷۲، ۷۶، ۱۲۸، زیرک زاده، احمد (مهندس)

۱۳۰، ۱۴۰ زیگلر / ۵۳۴ زین العابدین چرندابى، مهدى / ۴۷۰ س ساجدیان، عبدالصمد / ۴۳۶، ۴۷۰، ۵۰۱ سادات خوانساری، محمدرضا / ۴۶۵ سادات دربندی، سیدمحمد (صادق) / ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۹ سادچیکف، ایوان / ۶۷، ۶۸، ۶۹ سارتر، ژان پل / ۳۰۲، ۳۵۵ ساطعی، اکبر / ۴۶۹ ساعد، محمد / ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۷ سامی گر مدنی، محمود / ۲۸۸ سبحان اللہی، محمدحسن / ۴۷۴، ۶۰۱ سبحانی، جعفر (آیہ اللہ) / ۲۷۶ سپاسی آشتیانی، علیرضا / ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۰۰، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۳۸، ۶۵۴ ستوده جهرمی، بهروز / ۲۵۷ سجادی، طاهره (غیوران) / ۶۴۶ سبحانی، عزت اللہ (مهندس) / ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱

۶۷۳ سحابی، فریدون / ۲۶۹ سحابی، یدالله (دکتر) / ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۷ سراج انصاری، حاج مهدی (حجه الاسلام) / ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳ سردار اسعد بختیاری، علیقلی خان / ۳۷، ۳۹ سرمدی، عزیز / ۲۴۸، ۶۴۷ سعادت، علی / ۲۴۲ سعیدی، جواد / ۳۴۸، ۳۴۷، ۴۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۷۱ سعیدی، سید غلامرضا / ۲۰۲، ۲۰۳ سعیدی، سید محمد رضا (آیه الله) / ۳۳۳ سعیدی، فاطمه / ۵۶۶ سغایی، عباس / ۲۴۲ سفری، محمدعلی / ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۷۳ سلاخی، جواد / ۳۳۳ سلامتیان، احمد / ۲۶۶ سلامه، حسن / ۴۰۷ سلطانی جهرمی، غلامرضا / ۶۰۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴ سلطانی، مجتبی / ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۸۶، ۳۶۰ سماواتی، ناصر / ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۶۷۰

سماوی، عبدالکریم / ۴۷۱ سمیعی، احمد / ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۲۵، ۱۲۷ سمیعی، عباس / ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۸

سنجابی، کریم / ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲

سورکی، عباس / ۶۴۷ سهیلی، علی / ۶۴، ۶۵ سیاه کلاه، حسین / ۶۰۱ سیاه کلاه، محسن / ۶۰۱ سیدابریشمی / ۲۸۸ سیداحمدیان، سیدجلیل / ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۵۵، ۴۷۵، ۴۷۸، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۵ سیدالشهدا (ع) / ۵۴۵ سیدالعراقین، سیدمصطفی / ۷۸ سیدخاموشی، سید محسن / ۶۰۱، ۶۴۶، ۶۵۲ سیدخاموشی، سید مرتضی / ۶۰۱ سیدی کاشانی، محمد (بابا) / ۴۱۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۹۹، ۶۷۰، ۶۷۴ سیستانی / ۱۳۹

سیف، روح الله / ۵۷۳ سیف، ماشاء الله / ۵۷۳ سیف، ولی الله / ۵۷۳ سیمون (سیمپسون)، جرج گیلورد / ۳۲۳

سینکلر، آندره / ۴۱۶ ش شاردن، ژان (شوالیه) / ۲۱ شاکری، خسرو / ۲۶۶ شامخی، تقی / ۴۸۳ شامخی، محمود / ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۲۸، ۴۵۵، ۵۴۳

شاملو، مهدی / ۱۸۸ شاندرمنی، علی اکبر / ۷۷، ۷۸ شاه آبادی، محمدعلی (آیه الله) / ۵۸، ۵۹، ۶۰ شاه / اکثر صفحات شاه حسینی، حسین / ۵۱، ۱۰۱، ۱۴۰ شاهرخ، کیخسرو / ۴۶ شاهرودی، عباسعلی (آیه الله) / ۷۸ شاهسوندی، سعید / ۴۸۲ شاه عباس اول / ۲۰ شاه کرمی، مهدی / ۶۲۵، ۶۳۶ شاهنده، عباس / ۹۱ شاهی (مطهری)، عزت الله / ۴۸۳ شایگان، ارژنگ / ۵۶۶ شایگان، سیدعلی / ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۲۶۷، ۲۶۸ شایگان شام اسبی، نادر / ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶ شایگان شام اسبی، ناصر / ۵۶۶ شبستری، سیدمرتضی (حجه الاسلام) / ۱۳۵

شرف زاده، کرمعلی / ۴۷۱ شریعت رضوی، مهدی / ۱۱۵ شریعت سنگلجی، محمدحسن / ۴۷، ۶۲ شریعتمداری، سید کاظم (آیه الله) / ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۶۷۳ شریعتمداری، شیخ مهدی / ۲۰۲ شریعتی، علی (دکتر) / ۱۳۵، ۲۶۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۴۴۱

شریعتی مزینانی، محمدتقی / ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۸۷، ۶۶۹ شریف امامی، جعفر / ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۶ شریف زاده شیرازی، جمال / ۶۰۰ شریف واقفی، مجید / ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۸۲، ۵۱۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۸، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۴۲ شریفیان، علی / ۲۶۹ شریفی، محمدعلی / ۷۷ شعار، حاج یوسف / ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹ شعاعیان، مصطفی / ۵۵، ۴۱۷، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۸۳

ص: ۷۲۶

شعبانی، حسین (معروف به حسینی) / ۶۴۸، ۶۴۹ شفا، شجاع الدین / ۱۲۹ شفر، پال (سرهنگ) / ۶۴۴، ۶۵۲ شفیعها، کاظم / ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۵۵، ۴۶۵، ۶۰۲

شفیق، حاج حبیب الله / ۲۲۳

شکوهی، علیرضا / ۵۵۳ شلزینگر، جیمز / ۶۵۴ شمس آبادی، رضا / ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶ شمس، علی / ۲۴۲ شمس، محمدرضا / ۴۷۱ شمشیری، حاج حسن / ۱۰۱ شوارتسکف، نورمن (ژنرال) / ۱۹۲ شورشیان، محمد / ۷۷ شوستر والسر، سیبلا / ۲۰ شوقیری، احمد / ۳۹۵ شوکت، حمید / ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۶۶ شهاب پور، عطاءالله / ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶

شهابی، اکبر / ۷۷ شهبازی، عبدالله / ۹۷، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۸۷، ۱۴۷

شهرام، محمدتقی / ۳۰۰، ۳۱۰، ۴۶۵، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴ / ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۲ شهرزاد، حشمت الله / ۲۴۸ شهریاری، عباسعلی / ۶۴۷ شهریاری، محمد / ۷۷ شهیدی، سیدجعفر (دکتر) / ۱۲۹، ۲۰۳

شیبانی، عباس (دکتر) / ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۴۹۲، ۵۴۳، ۶۲۴ شیخ باقر قاضی، حسین / ۴۵۹، ۴۷۸، ۶۷۴ شیرازی، میرزا محمدتقی (آیه الله) / ۵۲، ۵۳، ۵۸ شیرازی، میرزا محمدحسن (آیه الله) / ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۵۰، ۵۲ صاحب الزمانی، ناصرالدین / ۴۷ صاحبی، محمدجواد / ۲۸ صادق پور کلوری، اکرم / ۶۰۱ صادق، حاج احمد / ۵۰۸ صادق، محمد / ۴۶۹، ۶۰۱ صادق، منصور / ۴۲۹، ۴۶۶ صادق، ناصر / ۲۸۴، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۴، ۵۰۸، ۵۲۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶

ص: ۷۲۷

۶۷۰، ۶۹۱ صادقی، ابوالحسن / ۱۲۹ صادقی، حاج سیدعلاءالدین میرمحمد / ۲۲۳ صادقی خامنه تیریزی، شمس الدین / ۴۶۵
صادقی، علی (عباس) / ۲۴۲، ۲۴۳ صادقی قهاره، احمد / ۶۰۱، ۶۰۲ صادقین، محمود / ۲۴۲ صارم، مصطفی (سرتیپ) / ۱۳۰

صالح، اللهیار / ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۶ صالحی، سیمین / ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸،
۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۱ صالحی نجف آبادی، نعمت الله (آیه الله) / ۳۳۰، ۵۷۲

صانعی، حسن (آیه الله) / ۵۷۲ صباغ، حسن / ۳۸۶ صباغیان، هاشم (مهندس) / ۲۷۸ صبوری، احمد / ۲۵۷ صبوری، شمس
الدین / ۴۶۵ صحرائیان، خلیل / ۴۷۰ صحرائیان، محمدعلی / ۴۶۹ صدام / ۸ صدرالاشراف (صدر)، محسن / ۶۶ صدرالحفاظی،
ناصر / ۱۰۰، ۱۰۱ صدر حاج سیدجوادی، احمد / ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۶۹، ۳۷۵ صدر، حسن / ۷۲، ۱۱۴، ۱۴۰، ۳۰۲ صدر،
موسی (امام) / ۲۶۹، ۴۹۵ صدوری، جعفرقلی (سپهبد) / ۵۳۹ صدیقی، غلامحسین / ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۶،
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۳ صفائی، ابراهیم / ۴۰ صفار هرنندی، رضا / ۲۳۱ صفاری آشتیانی، محمد / ۲۴۸، ۲۵۱

صفاری، محمدعلی (سرتیپ) / ۱۱۱ صفا، فرهاد / ۴۳۴، ۴۷۱، ۶۷۳ صفایی، خسرو / ۲۴۲ صفایی، سیروس / ۴۶۶ صفایی
فراهانی، علی اکبر / ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۱ صفرزاده، محمد / ۴۷۱ صمدیه لباف، مرتضی / ۶۴۴، ۶۴۶ صمیمی بهبهانی، ساسان /
۶۰۱ صمیمی بهبهانی، کیوان / ۶۰۱ صنیعی، اسدالله (سپهبد) / ۱۲۲ ض ضرابی، جلیل / ۱۸۸ ضرابی، منوچهر (سرتیپ) / ۴۸۷
ضرغام بروجنی، جمشید / ۶۴ ضیاء ظریفی، حسن / ۶۴۷

ط طالقانی، سید محمود (آیه الله) / ۵۹، ۶۸، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۰۶، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۱۵، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۳

طاهر رحیمی، محمد / ۶۰۰، ۶۴۶، ۶۵۲ طاهرزاده، حسینعلی / ۴۷۹ طاهری، اکبر / ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۰، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۶۸، ۶۶۱ طاهری، امیر آ طاهری دزفولی طاهری دزفولی، محمد / ۲۶۷ طاهری، سعید (سرتیپ) / ۴۹۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۷۵ طاهری، محمد حسین / ۲۸۸ طباطبایی، حسن / ۲۸۸ طباطبایی، خلیل / ۵۴۴ طباطبایی، سیداحمد / ۲۸۸، ۴۶۵، ۶۷۰ طباطبایی، سید ضیاءالدین / ۴۴، ۸۱، ۸۲ طباطبایی، سید محمد (آیه الله) / ۲۷، ۴۰، ۴۲ طباطبایی، سید محمد حسین (علامه) / ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۸۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۵۰۸ طباطبایی، سید محمد صادق / ۳۳، ۷۳ طباطبایی، صادق (دکتر) / ۲۷۰ طبری، احسان / ۷۷ طریق الاسلام، محسن / ۶۰۱ طریق الاسلام، محمود / ۴۸۳، ۶۲۴، ۶۳۶، ۶۳۶ طریق، محمد / ۶۷۴ طریق منفرد، محسن / ۴۷۸، ۶۰۱ طه حسین / ۳۳۰ طهرانی، شیخ آقازرگ (آیه الله) / ۲۵ طهماسبی، خلیل / ۷۹، ۸۰، ۱۲۷

طیبی شبستری، سیداحمد (حجه الاسلام) / ۳۴۷، ۵۵۲ ع عابدزاده، حاج علی اصغر / ۱۳۵، ۲۰۷ عابدی، رحیم / ۱۱۴ عابدینی، قاسم / ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۵ عارف، عبدالستار (سرهنگ) / ۱۳۷ عاقلی، باقر / ۷۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۷ عالم زاده، محمدعلی / ۴۸۳، ۵۵۷، ۶۰۱

عالی، حسین / ۱۸۸ عالیخانی، علینقی / ۱۴۰ عاملی تهرانی، محمدرضا / ۱۴۰ عاملی، زهرا / ۴۷۴ عباسی، محمدباقر / ۴۹۵،
۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۰۱ عبایی، محمد (حجه الاسلام) / ۵۷۲ عبدالعظیم (ع)، حضرت / ۳۵، ۵۸ عبدالله زاده، محمدقاسم /
۶۰۱ عبدالملک پور، امیر / ۷۷ عبدالناصر، جمال / ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۶، ۲۶۹، ۳۷۶، ۳۹۵

عبد خدایی، محمد مهدی / ۱۲۴ عبدلی، حجت الله / ۵۷۲ عبده، شیخ محمد / ۲۸ عبدی یزدانی، محمدحسن / ۴۷۹، ۶۷۲
عثمان بن حنیف / ۳۰۵ عدنانی، حاج سیدحسن / ۲۰۴ عراقی، حاج مهدی / ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۸۰،
۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱ عرب، حسن / ۱۱۱ عربی بن مهدی / ۳۳۲ عرفات، یاسر
/ ۳۹۵، ۴۰۰ عزتی کمره ای، حسین / ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶

عسکری زاده، محمد (محمود) / ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۳، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۷۶، ۵۵۴، ۶۱۷، ۶۷۰، ۶۷۱
عسکراولادی، حبیب الله / ۲۲۳ عصار، سیف الدین (سرگرد) / ۵۳۹ عضدی ناصری، محمدحسن عطارپور، رضا (دکتر
حسین زاده) / ۴۲۵، ۵۱۴، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۴۹ عطایی، محمدرحیم / ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۸،
۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۵۷

عطایی، منصور / ۱۱۴، ۱۴۹

عطایی، نادر / ۵۶۶ عطری، محمد / ۲۴۲ عطوفی (پاسبان) / ۶۴۵، ۶۴۶ عظیمی، فخرالدین / ۱۰۹ عقیقی طلب، کورش / ۴۷۱
علائی تفتی، عباسعلی / ۴۶۶ علائی طالقانی، سید مجتبی / ۶۰۰، ۶۱۵ علامیر دولو، جواد / ۵۳۲ علاء، حسین / ۵۶، ۸۰، ۸۱
۸۲، ۸۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۳، ۲۰۸

علم، امیراسدالله / ۸۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۶،

ص: ۷۳۰

۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۲۷، ۳۲۵، ۳۵۱ علوی، ابوالحسن / ۴۰ علوی، علی / ۷۸ علوی کیا، حسن (سرلشکر) / ۲۶۵ علی آبادی، عبدالحسین (دکتر) / ۱۴۳ علی بابایی، احمد / ۱۸۸، ۲۷۷ علی بابایی، غلامرضا / ۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۷، ۳۹۵ علی پور آسیابان، جواد / ۴۶۹ عمر / ۳۱۵ عمواوغلی، حیدر / ۴۰ عمید، موسی / ۱۱۱، ۲۰۱ / ۱۱۱، ۷۲ / ۱۱۱ عمیدی نوری، ابوالحسن

عنایت، حمید / ۲۶۷، ۳۱۷، ۳۱۸ عندلیب، محسن / ۵۷۲ غرضی، سیدمحمد (مهندس) / ۲۹۵، ۴۶۹، ۵۰۱ غروی، سیدجعفر (آیه الله) / ۷۲، ۱۰۱، ۱۱۴ غنچه، نوروز علی / ۷۷ غنی زاده، جلیل / ۱۴۰ غیوران، حاج مهدی / ۳۸۹، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۴۸ فائزی، محمدرضا / ۴۸۰ فاتح یزدی، محمدصادق / ۶۳۹، ۶۴۲ فارسی، جلال الدین / ۱۰۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۶، ۳۵۴، ۴۸۳، ۴۹۵ فاضل لنکرانی، محمد (آیه الله) / ۵۷۲ فاضل، محسن / ۴۸۲، ۵۱۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰ فاطمه (س)، حضرت / ۵۱، ۱۱۹، ۱۷۴، ۱۹۴ فاطمی، سعید / ۱۴۰ فاطمی، سیدحسین (دکتر) / ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹ فاطمی، شاهین / ۲۶۸ فاخر خراسانی، محمدرضا (حجه الاسلام) / ۵۷۷

فتحعلی شاه قاجار / ۶۴ فتحی، مهدی / ۶۰۱، ۷۱۰ فخرآرایی، ناصر / ۷۰، ۱۱۱ فخرایی، ابراهیم / ۵۵، ۳۰۱ فرتوک زاده، فاطمه / ۶۰۶ فرج زاده بی پالان، عزت / ۴۸۰ فرخ، سیدمهدی / ۷۳ فرخ، هاشم / ۶۷۰ فرخی یزدی، محمد / ۶۱ فرد تقوی، صادق / ۶۰۲

فردوست، حسین (ارتشبد) / ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۶۴۴ فردوسی، حکیم ابوالقاسم / ۶۱ فرزندگان، عباس (سرتیپ) / ۱۱۱ فرسیو، پرویز (سرلشکر) / ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۲، ۴۲۵

فرنژاد، پرویز (دکتر جوان) / ۶۴۴، ۶۴۸ فروتن، غلامحسین / ۲۴۲ فرود، فتح الله / ۱۶۵ فروغی، محمدعلی (ذکاءالملک) / ۶۳، ۶۴ فروهر، داریوش / ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۷ فرهاد، احمد / ۱۶۴ فرهنگ، منصور / ۲۶۷ فریور، غلامعلی (مهندس) / ۷۳، ۱۲۸ فشارکی اصفهانی، حسین (آیه الله) / ۴۵

فیر، جان / ۳۲۳، ۳۲۴ فقیه دزفولی، بتول / ۶۰۵ فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل) / ۵۶۲، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۵ فقیه سبزواری (آیه الله) / ۷۸ فقیهی شیرازی، عبدالکریم / ۲۰۴ فلسفی، محمدتقی (حجه الاسلام) / ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۲۰۱ فلسفی، نصرالله / ۲۰ فولادی، حسین / ۱۰۱، ۱۵۷ فیاض متین، محمد / ۴۶۵ فیاضی، مجید / ۶۰۲ فیروزآبادی، سیدرضا (آیه الله) / ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۴ فیروزآبادی، صادق / ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱ فیروز کوهی، مسعود / ۶۰۱ فیروزیان، مهدی / ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۸۸ فیض الاسلام / ۲۹۷ فیلد، اسپرینگ / ۵۵۶ ق قائدی، جواد / ۵۸۴، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۱۵، ۶۶۰، ۶۶۱

قائمی، علی اکبر / ۴۶۵، ۶۰۱ قاسم، عبدالکریم / ۱۲۴، ۱۳۷ قاسمی، ابوالفضل / ۱۲۹

قاسمی تهرانی، احمد / ۷۷، ۷۸، ۲۴۲، ۳۵۰ قاسمیه، حاج حسن / ۱۰۱، ۱۴۰ قاضی، حسین / ۶۰۲ قاضی، محمد / ۶۷ قبادی، چنگیز / ۷۸ قجرعضدانلو، نرگس / ۶۰۲ قدس گرجی / ۲۸۸ قدوسی، علی (آیه الله) / ۲۲۶

قدیریان، احمد / ۶۴۳ قدیمی، بیژن / ۲۴۲ قربانی، خیرالله / ۴۹۸ قریب، محمد / ۱۱۰، ۱۱۴ قریشی، اصغر / ۴۹۳ قشقایی، بهمن / ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷ قشقایی، خسرو / ۲۴۶ قطب زاده، صادق / ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۴۲۹، ۴۵۸، ۴۸۳ قلعه بیگی، عبدالله (سرتیپ) / ۱۳۰ قلعه گلابی، فرزاد / ۶۲۴ قمی، ابراهیم / ۶۷۴ قمی، حاج آقا حسین (آیه الله) / ۵۱، ۵۲ قمی، سیدحسن (آیه الله) / ۱۷۵، ۱۸۹ قنات آبادی (شمس)، سید شمس الدین / ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۵ قندچی، احمد / ۱۱۵ قوام، احمد (قوام السلطنه) / ۶۷، ۶۹، ۷۶، ۸۵

۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۴۷، ۱۹۲ قوامی، عبدالله / ۵۵۱ قونوی، صدرالدین / ۵۸ قهرمانلو، ایرج / ۶۲۴ قهرمان، همایون / ۲۴۲ ک کائیدی چهارمحالی، علی / ۲۴۲ کاتم، ریچارد / ۲۰، ۲۸، ۸۳، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶ کاردان، سعید / ۴۸۰ کاسترو، فیدل / ۱۴۷، ۲۴۳، ۲۴۹، ۳۷۳، ۴۱۵ کاشانی، سیدابوالقاسم (آیه الله) / ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹ کاشانی، سید مصطفی / ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۵ کاشانی، علیرضا / ۴۷۴ کاشانی، مرتضی / ۶۰۱، ۶۲۲ کاظمی، باقر / ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱

کافتارادزه، سرگئی / ۶۵ کامبخش، عبدالصمد / ۷۰، ۷۷ کامرانی، احمد / ۲۴۴، ۲۴۵ کاویانی، رضا / ۷۲

کتیرایی، همایون / ۲۶۱ کدی، نیکی آر / ۲۱ کرباسچیان، علی اصغر / ۱۲۷ کرباسچی تهرانی، محمدصادق (آیه الله) / ۵۷۲ کرباسچی، غلامرضا / ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۵۷۲

کرمانشاهی اصل، حسین / ۴۸۳ کرمانی، میرزارضا / ۲۲۱ کرمانی، میرزا شهاب الدین / ۵۷ کرمی پور، حمید / ۲۰۳، ۲۰۴
کریستینا (ملکه سوئد) / ۳۲۴ کریم آبادی، ابراهیم / ۱۰۱، ۱۴۰ کریم پور شیرازی، امیرمختار / ۹۱ کریم زاده الباقچی،
عبدالرضا / ۴۸۰ کریملو، زرتشت / ۴۶۶ کریمی، احمدرضا / ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۶۳، ۶۲۴ کسروی،
احمد / ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۶۲، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۰۱، ۶۶۹ کشاورز صدر، سیدمحمدعلی / ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱

کشاورز، فریدون / ۷۰، ۷۷، ۲۴۲ کشکولی، ایرج / ۲۴۲ کفاش تهرانی، محمد / ۶۰۱ کفایی، مجید / ۳۹ کلالی، امیر تیمور /
۱۴۰

کلانتری، خسرو / ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۷۶ کلانتری، مشعوف / ۲۴۸، ۶۴۷ کلانتری، منوچهر / ۲۴۸ کلباسی، شیخ محمدرضا
(آیه الله) / ۷۸ کلهر، بهمن / ۱۶۴ کمره ای، خلیل (آیه الله) / ۴۹ کمره ای، محمدباقر (آیه الله) / ۲۰۳ کندی، جان.اف / ۱۳۷،
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۹۳، ۳۵۱ کوچصفهانی، میراحمد / ۶۹۲ کوهستانی نژاد، مسعود / ۱۲۸ کیانوری، اختر / ۷۷
کیانوری، نورالدین / ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۱۸ کی سینجر، هنری / ۶۳۴ گگ گرامی، محمدعلی (آیه الله) / ۵۷۲ گروتیوس (H.)
۲۲ / (Grotius) گریبایدوف، آلکساندر سرگیویچ / ۳۰ گلپایگانی، سید محمدرضا (آیه الله) / ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ گلزاده
غفوری، علی (حجه الاسلام) / ۲۰۴، ۲۷۷ گلستان، ابراهیم / ۶۹ گلشن، حسینعلی / ۲۰۴ گل محمدی، احمد / ۸۰، ۲۰۸
گوهریان، ابوطالب / ۱۱۰

گیتی بین، اصغر / ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۰

ص: ۷۳۴

ل لا-پوانت، علی / ۳۳۲ لا-پیر، اسحاق / ۳۲۳ لا-جوردی، سیداسدالله / ۲۲۳ لاشایی، کورش / ۲۴۲، ۲۵۷ لا-ک، جان
(۲۲) / (J.Locke) لاهوتی، حسن (حجہ الاسلام) / ۳۴۷، ۶۴۱ لبافی نژاد، فریرز / ۴۸۳ لینگ، بریان / ۱۰۵ لسانی، ابوالفضل /
۱۱۵ لطف اللہی، سیامک / ۲۴۲ لطفی، عبدالعلی / ۹۹ لغوی، محمدصادق (مجید) / ۲۸۴، ۶۰۱ لنگرودی، سیدمرتضی (آیہ
اللہ) / ۱۷۳ نین، ولادیمیر ایلچ / ۵۵، ۲۱۸، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۶۳، ۵۹۵
لوسانی، احمد / ۴۶۵ لومومبا، پاتریس / ۲۱۸، ۴۴۳ لیاخوف / ۳۷ لین پیائو / ۳۲۷، ۳۷۲ لیوشائوچی / ۳۲۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۰

م مائوتسه دون [تونگ] / ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۶۰،
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۰، ۴۵۵، ۶۶۹ مارکس، کارل / ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۹، ۵۶۳، ۵۶۷ ماریگلا، کارلوس / ۲۱۸،
۳۷۳، ۴۱۵ مازندرانی، ابراہیم / ۳۵۹ مازندرانی، شیخ عبداللہ (آیہ اللہ) / ۳۳، ۴۰، ۵۳ ماسالی، حسن / ۲۶۶، ۴۵۷، ۴۶۰،
ماکاراچی، احمد / ۲۸۸ مالک اشتر / ۲۹۷ مانیان، حاج محمود / ۱۰۱، ۱۴۰ مانیانس، آرزو / ۷۷ مایر، آرمین / ۱۴۶ متحدین،
محبوبہ / ۶۰۱ متین دفتری، احمد / ۷۳ مجابی، سید شمس الدین / ۲۷۰، ۲۷۸، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۴۵ مجابی، سید ضیاءالدین / ۴۴،
مجتہد، میرزا محمود / ۵۷ مجتہدی، مہدی / ۳۳ محسن، سعید / ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲،
۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷

۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۴،
۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۳، ۶۲۰، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲،
۶۷۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲ محسن، سلیمان / ۲۸۳ محسن، عبداللہ / ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۸۱، ۳۵۰،
۳۸۲، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۱۵، ۶۹۰

محسن، مهدی / ۶۰۱ محسنیان، حوریه / ۶۰۲ محصل، حسین / ۴۷۱ محصل، مهدی / ۴۷۱، ۶۷۰، ۶۷۳ محصل، هادی / ۲۸۴
محضری، ابراهیم / ۷۷ محفوظی، عباس (آیه الله) / ۵۷۲ محقق داماد، محمد (آیه الله) / ۱۷۳ محلاتی، شیخ بهاءالدین (آیه
الله) / ۷۸، ۱۰۳، ۱۸۹

محلاتی، فضل الله (حجه الاسلام) / ۱۹۴ محلاتی، مجدالدین (آیه الله) / ۲۸۴ محمدتقی زاده، کریم / ۴۶۹ محمد دماوندی،
محسن / ۶۲۴ محمدزاده، ابراهیم / ۴۸۲

محمدعلی شاه / ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۷ محمدنبی رودباری، محسن / ۴۷۹ محمدی اردهالی، محمد / ۲۰۶ محمدی، حسین /
۴۷۱ محمدی فاتح، سعید / ۴۹۱ محمدی گرگانی، محمد / ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۰۹ محمدی گیلانی، محمد (آیه الله) / ۵۷۲
محیط طباطبایی، محمد / ۲۹، ۳۹ محیط مافی، هاشم / ۳۲ مخبرالسلطنه، (هدایت)، مهدیقلی / ۴۶، ۴۸ مختاری / ۵۵۴ مدرس،
سیدحسن (آیه الله) / ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۱۷۱، ۲۲۲ مدرسی اردکانی، حاج شیخ مرتضی / ۷۸
مدرسی چهاردهی، مرتضی / ۲۷ مدرسی فر، عباس / ۲۳۰ مدنی، حسین / ۴۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱ مدنی، سیدجلال الدین / ۱۰۹،
۱۳۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۳۴۰، ۴۲۶، ۵۲۵، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۱۵ مدنی، محمدرضا (سریاسبان) / ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۶ مدیر شانه
چی، محسن / ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶ مرجائی، معین الدین (دکتر) / ۱۰۰ مرشدلو، ابوالفضل / ۴۷۱ مستأجر، علی / ۴۸۰
مستشارالدوله / ۴۰ مستوفی / ۴۴

مسعود، محمد / ۷۰، ۴۸۰ مشارعظم، یوسف / ۷۲، ۷۶ مشکین فام فرد، حمید / ۴۷۱ مشکین فام فرد، عبدالرسول / ۲۸۴، ۳۴۸،
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۹، ۵۳۳، ۶۷۰، ۶۷۴،
۶۷۵، ۶۹۱ مشکینی، علی (آیه الله) / ۲۲۶، ۵۷۲ مشیرالدوله، میرزا محسن خان / ۳۱، ۴۴ مشیر، سیدمرتضی / ۱۳۹ مصاحب،
غلامحسین / ۲۰ مصباح، غلامعلی / ۴۷۰ مصباح فاطمی / ۱۱۸ مصباح، محمد (محمدعطا) / ۴۷۸، ۶۷۱ مصباح یزدی،
محمدتقی (آیه الله) / ۲۲۶ مصدق، محمد (دکتر) / ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴

۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴،
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۷، ۴۴۲، ۵۶۴، ۶۶۹، ۶۷۰ مصدقی راد، محمد / ۴۶۶
مطهری، مرتضی (آیه الله) / ۲۵، ۲۷، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۷۷، ۲۹۷، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۷، ۵۰۸، ۵۲۳، ۶۶۹ مظفرالدین شاه / ۳۳ معادینخواه، عبدالمجید (حجه الاسلام) /
۵۷۲ معاویه / ۵۴۵ معزی / ۲۹۷ معصومه (س)، حضرت / ۴۹ معظمی جهرمی، عبدالنبی / ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۸۴، ۴۵۶، ۴۵۹،
۴۶۹، ۴۷۴، ۶۷۲ معظمی، سیف الله / ۱۳۰ معظمی، عبدالحسین / ۴۷۱ معظمی، عبدالله / ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۵ معینان، نصرت الله /
۱۸۲ معینی، جواد / ۷۷ مفتاحی، عباس / ۲۵۰، ۴۱۷ مفتاح، حسین / ۴۷۱ مفیدی، مجتبی / ۱۸۸، ۲۸۸، ۵۰۰ مفیدی، محمد /
۲۹۵، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳ مفیدی، مصطفی / ۱۸۸، ۲۸۸، ۴۹۲ مقدس پور، محمود / ۱۸۸ مقدس،
مهدی / ۴۷۰ مقدم، کاظم / ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰ مقدم، محمود / ۲۴۲، ۲۵۷ مقدم، ناصر / ۲۲۵، ۴۲۵، ۶۳۱ مکارم
شیرازی، ناصر (آیه الله) / ۲۰۶، ۴۳۴

مکرم دوست، حبيب / ۴۶۵ مکری، محمد / ۱۲۹ مک کارتی (سناتور) / ۹۴ مکی، حسین / ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۶،
۷۹، ۸۰، ۹۳، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۳ ملایری، مصطفی / ۴۶۵، ۵۰۵، ۶۲۴ ملک اسماعیلی، عزیزالله (دکتر) / ۱۳۰ ملک افشار،
نصرت / ۴۶۶ ملک الشعراى بهار / ۵۵ ملک، حسین / ۲۱۵ ملک زاده، مهدی (دکتر) / ۴۰ ملک فیصل / ۵۰، ۱۳۷ ملکی،
احمد / ۷۲ ملکی، خلیل / ۶۹، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۶۷ ملکی، محمدعلی / ۱۳۰ منتظری، حسینعلی (آیه
الله) / ۲۲۶، ۳۱۹، ۴۰۵، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۷۲ منتظری حقیقی، اصغر / ۴۱۳، ۵۳۴ منتظری قمی، احمد / ۵۷۲ منتظری،
محمد / ۴۹۵ مند، تیور / ۳۰۳

منشَط، بهمن / ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴ منصور، حسنعلی / ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۶، ۴۲۱ منصور، علی
(منصورالملک) / ۷۷، ۷۸، ۱۸۹

منصوری، احمد / ۲۴۴، ۴۹۰، ۴۹۲ منصور، جواد / ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲،
۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۴۳، ۵۴۴ منظورالاجداد، سید محمدحسین / ۱۱۷ منوچهری، علی اشرف / ۱۴۰ منیری جاوید، عبدالرضا /
۶۱۷، ۶۶۰ موسوی بجنوردی، سیدمحمد کاظم / ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۳۸، ۵۰۵ موسوی قمی،
مهدی / ۵۸۶، ۶۰۰ موسوی لاری، سید عبدالحسین / ۲۵، ۲۶ مولائی، احمد (حجه الاسلام) / ۲۲۳ مولانا، سید عبدالحمید /
۵۷۲ مولوی، علی اکبر (سرهنک) / ۵۳۹ مهدوی، رضا / ۴۸۳ مهدوی، فریدون / ۱۴۰ مهدوی کنی، محمدرضا (آیه الله) /
۳۲۹، ۳۴۷، ۴۴۲، ۵۰۰، ۵۰۸ مهدوی نجم، رضا / ۴۹۴ مهدوی، هوشنگ / ۱۰۹، ۱۹۳ مهدی نیا، جعفر / ۱۲۰ مهرآبادی، بهجت
/ ۶۰۷ مهربان، رسول / ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۹ مروانی بهبهانی، مهدی / ۴۹۸، ۶۰۸ میثمی، عباس / ۶۲۳ میثمی، لطف الله / ۱۴۹،
۱۵۸، ۲۷۶، ۲۷۷

۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۱۹، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۸۴، ۶۰۴، ۶۲۲،
۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۲ میراحمدی، احمد / ۷۷ میراشرافی، سیدمهدی / ۹۱، ۱۱۱ میربابایی (دکتر) / ۱۱۴ میرزا جعفر
علاف، طاهره (فاطمه) / ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۱۴

میرزا جعفر علاف، علی / ۵۸۹، ۶۰۸ میرزاده عشقی / ۶۱ میرزا کوچک خان / ۵۴، ۵۵، ۲۲۲، ۳۴۴ میرزا ملکم خان / ۱۳۳
میرزای نائینی (آیه الله) / ۳۹، ۴۰، ۴۱ میرزایی، حسن / ۲۳۰ میرزایی، عباس / ۲۳۰ میرطاووسی، شجاع الدین / ۶۲۸، ۶۲۹
میرلوحی (نواب صفوی)، سید مجتبی / ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۲، ۳۳۸
میرمحمد صادقی، حسن / ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۴۰ میرمحمد صادقی، علیرضا / ۴۷۹ میرمحمد صادقی، محمدرضا / ۴۸۰ میلانی، حاج
سیدمحمد هادی (آیه الله العظمی) / ۱۰۶، ۲۲۷، ۲۸۳، ۲۸۷

میلانی، سیدابراهیم / ۱۳۵ میلانی، سیدمحمد (دکتر) / ۴۲۹، ۴۶۴، ۵۸۵، ۶۷۱، ۶۷۲

میلسپو، آرتور / ۶۵ میهن دوست، علی / ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۳۲، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۹۹، ۵۱۵، ۵۲۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۴

مؤمن، محمد (آیه الله) / ۵۷۲ مؤمنی، محمود / ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴ ن نائل خانلری، پرویز / ۱۸۲ نادری پور، بهمن (تهرانی) / ۲۳۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۲۴، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰ نادعلی جلوخانی، رحمت الله / ۴۸۲ نازلو، محمدصفی / ۴۶۶ ناصرالدین شاه / ۳۰، ۱۳۳، ۲۲۱ ناصری، محمدحسن (عضدی) / ۴۲۵، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۴۴، ۶۴۸ ناظرزاده کرمانی، احمد (دکتر) / ۱۳۰ ناظم الاسلام کرمانی / ۳۲، ۳۴ ناهیدی، حسن / ۶۳۹ نبوی، بهزاد / ۴۰۵، ۵۶۶، ۵۶۷ نبوی نوری، علی اکبر / ۴۷۸، ۴۹۹ نجات حسینی، محسن / ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۸۲

نجاتی، غلامرضا / ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶ نجفی، حاج شیخ مهدی (آیه الله) / ۷۸ نجفی مرعشی، شهاب الدین (آیه الله) / ۱۷۰ نجفی، موسی / ۵۲ نجم آبادی، شیخ هادی / ۴۷ نخشب، محمد / ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۲۶۸ نخعی، کامران / ۴۸۰ نراقی، خسرو / ۲۴۲ نراقی، عباس / ۱۴۰ نراقی، هاشم / ۶۳۴ نریمان، محمود / ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۱۲۰، ۱۲۷ نزیه، حسن / ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۸ نژاد دهقان، قربانعلی / ۴۸۰ نصیری، نعمت الله (ارتشبد) / ۹۷، ۱۷۹، ۲۲۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۳۱، ۶۵۳

نعمان، پرویز / ۲۴۲ نعمت اللهی (دکتر) / ۱۱۴ نعیم، هوشنگ / ۴۷۸ نمازی، محمود (آقا کوچک) / ۴۸۲، ۶۰۱ نواب صفوی آ میرلوحی، سیدمجتبی نوذری، ناصر (رسولی) / ۶۴۸، ۶۴۹، نورآذری، قدرت الله / ۴۸۰ نوربخش، سید کمال الدین / ۲۰۱

نوروزی، یدالله (سرهنگ) / ۶۳۹، ۶۴۷ نوریانی، نصرت الله / ۲۰۰، ۲۰۲ نوری سعید / ۱۳۷ نوری، شیخ فضل الله (آیه الله) /
۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۲۰۸ نوری، ن / ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹ نوشین، علی اکبر / ۱۴۰ نهاوندی، سیروس / ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۵۸.
نیک بین رودسری، عبدالرضا (عبدی) / ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲،
۳۴۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۹۰، ۶۹۱ نیکخواه، پرویز / ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶

نیکسون، ریچارد / ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۴۵، ۵۳۳، ۵۳۴

نیک طبع، علی نقی / ۵۴۲، ۶۳۹، ۶۴۷ نیکنام، محمد کاظم / ۳۱۸، ۳۲۰، ۴۰۷، ۵۰۹

۵۱۱، ۵۲۵ نیک نژاد، مرتضی / ۲۲۸، ۲۳۱ نیلفروشان، مرتضی / ۱۸۸ و واثقی، صدر / ۲۹ واحدی داش آتان، حسن / ۴۸۰
واحدی، سید محمد / ۷۹، ۱۲۷، ۲۰۸ واحدی، عبدالحسین / ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۲۰۸ واعظ زاده، پرویز / ۲۴۲ واعظ زاده خراسانی
/ ۲۰۹ والد، جرج / ۳۲۳ و ثیق پور، هاشم / ۴۸۳، ۶۰۱ وحید بهبهانی (علامه) / ۲۵ وحید فتحی، غلامحسین / ۴۶۹، ۴۷۰
ورجاوند، پرویز / ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳ وزیری (سرهنگ) / ۶۴۸، ۶۴۹ وظیفه خواه، منوچهر (منوچهری) / ۵۸۸ هابز،
توماس (T.Habbs) / ۲۲) هاشمیان قزوینی، احمد / ۴۸۳، ۶۰۱ هاشمی رفسنجانی، علی اکبر (حجه الاسلام) / ۱۷۸، ۱۹۴،
۲۲۶، ۲۳۰، ۳۰۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۷، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۵۴، ۶۱۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۱، ۶۴۳

هاشمی قوچانی، هاشم / ۲۴۲ هاشمی، منوچهر (سرتیپ) / ۱۳۱، ۱۳۲ هاکس، مریت / ۴۶ هاو کینز، لوئیس. ل. [کلنل] / ۵۵۹،
۵۶۰ هدایت، محمود (ارتشبد) / ۱۳۹ هرمز، محمود / ۷۷ هریمن، اورل / ۸۲، ۸۳ هژیر، عبدالحسین / ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۱۲۵، ۲۰۸،
۲۰۹

هشام / ۵۴۵ هلمز، ریچارد / ۵۷۶ همایون کاتوزیان، محمدعلی / ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۲، ۲۶۷ همدانی، آخوند
ملاحسینقلی (آیه الله) / ۲۵، ۲۶

ص: ۷۴۰

هنرآموز، مجید / ۶۰۸ هودشتیان، مرتضی (یوسف) / ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا / ۱۰۹ هویدا، امیرعباس / ۲۶۷، ۴۸۷ هیراد، مصطفی / ۴۲۵ هیکل، حسنین / ۷۹، ۸۰، ۸۱ ی پیرم
خان ارمنی / ۳۷ یزدانیان، محمد / ۴۸۳، ۵۳۴، ۵۸۴، ۶۰۰ یزدی، ابراهیم (دکتر) / ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۲۲،

۳۶۰، ۳۶۱ یزدی، سید محمد کاظم (آیه الله) / ۳۴، ۴۹، ۵۳، ۱۳۹، ۵۲۵ یزدی، محمد (آیه الله) / ۵۷۲ یزدی، مرتضی (دکتر) /
۵۰۱، ۴۶۵، ۴۲۹، ۲۹۵ / پرویز، یعقوبی، ۱۸۰، ۳۳۰، ۵۴۵ یعقوبی، پرویز / ۷۷، ۷۸، ۱۰۷ یزید / ۱۸۰، ۳۳۰، ۵۴۵ یعقوبی، پرویز / ۵۰۱، ۴۶۵، ۴۲۹، ۲۹۵

یقینی، محمد / ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۸۳، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۷۱ یکتا، عادل / ۴۸۰ یوسفی
اشکوری، حسن / ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۲۲، ۳۶۰، ۳۶۱ یوسفی، حسن / ۴۶۵

ص: ۷۴۱

اشاره

ص: ۱

سازمان مجاهدین خلق

(پیدایی تا فرجام) ۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد دوم

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

پاییز ۱۳۸۵

ص: ۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران □ خیابان ولی عصر (عج) □ بالاتر از بزرگراه شهید چمران □ شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

(سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد دوم

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۹۶۴ - شابک دوره: ۱ ۵۸ ۵۶۴۵

شابک جلد دوم: ۹ ۶۸ ۵۶۴۵ ۹۶۴

کلیه حقوق ناشر محفوظ است.

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵ ۷۵۸۸

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

ص: ۴

گفتار هفتم: «مرکزیت مارکسیست» در چنبره بحران ۱

فصل اول: تصفیه های خونین و پیامدها ۳

ترور شریف واقفی و صمدیه لباف ۳

مخالفت ها و تصمیم به انشعاب ۳

عناد مرکزیت با صمدیه ۴

ترور شریف واقفی ۶

قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی ۷

ترور صمدیه لباف ۹

دفاعیه مکتوب صمدیه لباف ۱۱

قسمتی از بازجویی صمدیه لباف ۱۳

توضیح افراخته ۱۶

فصل دوم: زنجیره ضربه های پی در پی ۲۱

دستگیری خلیل دزفولی ۲۱

دستگیری افراخته و خاموشی ۲۴

اولین طرح ترور آیه الله بهشتی ۲۷

همکاری افراخته با ساواک ۳۰

اعدام افراخته و لورفتگان ۳۳

مروری بر چند وصیت نامه ۳۷

پیامدهای دستگیری افراخته ۴۲

همکاری گسترده توکلی خواه ۴۲

شناسایی شریف زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها ۴۵

کشته شدن بهرام آرام ۴۸

ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک ۵۰

چند زندگی نامه ۶۳

حسن آلاپوش ۶۳

محمدحسن ابراری جهرمی ۶۵

محمدرضا احمدآخوندی ۶۶

محمدحسین اکبری آهنگر ۶۷

محمد ابراهیم (ناصر) جوهری ۶۸

مجید شریف واقفی ۷۰

فرهاد صفا ۷۱

مرتضی صمدیه لباف ۷۳

محمد طاهررحیمی ۷۵

مرتضی لبافی نژاد ۷۷

لطف الله میثمی ۷۸

فصل سوم: مرکزیت و تناقض ایدئولوژیک ۸۵

نوع دیگر تصفیه مذهبی ها ۸۵

زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل ۸۷

زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری ۸۹

«شاخه مذهبی» مرکزیت مارکسیست ۹۰

آفات یک تشکیلات استالینیستی ۹۵

ص: ۶

گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی ۱۰۱

فصل اول: بن بست و انتشار بیانیه اعلام مواضع ۱۰۳

علنی ساختن «ارتداد» ۱۰۳

جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم ۱۰۵

شرح واقعه ۱۰۵

تحریر رژی‌م و واکنش امام و مراجع ۱۱۰

مروری بر «بیانیه» ۱۱۱

تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان ۱۱۵

فصل دوم: بازتاب های انتشار بیانیه ۱۲۱

دو رویکرد در آغاز ۱۲۱

رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال) ۱۲۴

رویکرد دوم: دفاع و تهاجم ۱۲۹

تحلیلی پس از ده سال ۱۳۹

«سازمان» و تحلیل های اولیه ۱۴۴

بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی ۱۴۹

گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها ۱۵۱

فصل اول: در سایه حذف و ارباب ۱۵۳

ترور علی میرزا جعفر علّاف ۱۵۳

کنترل و تصفیه دو کادر خارج ۱۶۱

حضور روحانی و یقینی در داخل ۱۶۱

ٲرور محمد يقيني ١٦٣

ماجرای سرگرد محبي ١٦٦

ص:٧

فصل دوم: قربانیان خاموش ۱۷۳

مرگ های مشکوک و خودکشی ها ۱۷۳

مرگ مشکوک رفعت افراز ۱۷۳

خودکشی اجباری محبوبه افراز ۱۷۶

فصلی از رنج های «زن مجاهد» ۱۸۱

سرنوشت مبهم یک دختر دیگر ۱۹۰

فصل سوم: عملیات پلیسی در سازمان ۱۹۳

«نمونه» دستگیری و بازجویی خدایی صفت ۱۹۳

اظهارات خدایی صفت، پس از انقلاب ۱۹۶

شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت ۲۰۲

شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی ۲۰۴

فصل چهارم: ناکامی ها و فاصله ها ۲۰۷

ارتباطات سازمان با چریک های فدایی ۲۰۷

پیشینه ارتباط ۲۰۷

اختلاف اول: لو رفتن شنود ۲۰۸

اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد ۲۱۰

دست یابی ساواک به نوار مذاکرات رهبری دو گروه ۲۱۹

گفتار دهم: بازتاب تغییر ایدئولوژی در زندان ۲۲۳

جمع های زندان و تغییر ایدئولوژی ۲۲۵

زندان پس از حرکت های مسلحانه ۲۲۵

تحليل جمع رجوى از تغيير ايدئولوژى ۲۲۸

ص: ۸

دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی ۲۳۱

تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون ۲۳۴

تحلیل جمع حزب ملل ۲۵۲

تحلیل جمع ائمت واحده ۲۶۰

پیام سازمان به روحانیون ۲۷۰

فتوای علما علیه مارکسیست ها ۲۷۱

گفتار یازدهم: نفی مشی مسلحانه ۲۷۳

فصل اول: آخرین عمل نظامی ۲۷۵

ترور سه مستشار غیر نظامی آمریکا ۲۷۵

شناسایی کارشناسان طرح سرّی ۲۷۵

اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها ۲۷۷

چگونگی انجام ترور ۲۷۹

در حاشیه این عملیات ۲۸۰

نتایج بررسی های ساواک ۲۸۲

فصل دوم: سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت ۲۸۷

مجاهدین خلق (م.ل) ۲۸۷

سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع ۲۹۰

تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی ۲۹۶

قربانی کردن چریک های فدایی ۲۹۸

تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی ۳۰۱

سرانجام جریان تقی شهرام ۳۰۵

مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ - ۵۲) ۳۰۵

سال ۱۳۵۲ ۳۰۶

سال ۱۳۵۳ ۳۰۶

ص: ۹

سال ۱۳۵۴ ۳۰۷

سال ۱۳۵۵ ۳۰۸

سال ۱۳۵۶ ۳۰۹

سال ۱۳۵۷ ۳۱۰

فصل سوم: نقد و تحلیل مشی مسلحانه ۳۱۵

جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه ۳۱۵

نقد کلی عملکرد و مشی چریکی ۳۱۹

نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی ۳۱۹

نقد درونی: منظر استراتژی ۳۲۱

روشنفکران و جنگ چریکی ۳۲۳

عامل ذهنی گرایی در گروه های مسلح ۳۲۷

ناهمسازی اهداف و عملیات ۳۲۸

نقش سرکوب در شکست و بحران مشی ۳۳۱

تشکیلات و شکست مشی مسلحانه ۳۳۵

عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه ۳۳۹

گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید» ۳۴۳

فصل اول: حضور در قالب «فاز سیاسی» ۳۴۵

تداوم نظری و عملی اشکالات ۳۴۵

سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم ۳۴۵

آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل ۳۴۹

فصل دوم: سازماندهی در شرایط نوین ۳۵۳

«تشکیلات» و «تبلیغات» ۳۵۳

ص: ۱۰

شبکه زیرزمینی مسلح ۳۵۴

کادر مرکزی ۳۵۵

سازمان جوانان مجاهد ۳۵۷

جنبش کارگران مسلمان ۳۵۸

کانون توحیدی اصناف ۳۵۸

سازمان زنان مسلمان ۳۵۸

ساختار تشکیلات در فاز سیاسی ۳۵۹

رده بندی تشکیلاتی افراد ۳۵۹

عوامل مختلف پیوند با سازمان ۳۶۰

«بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان ۳۶۱

شرح وظایف «نهاد دانش آموزی» ۳۶۲

شرح وظایف «نهاد محلات» ۳۶۲

شرح وظایف «نهاد دانشجویی» ۳۶۳

شرح وظایف «نهاد کارگری» ۳۶۴

مروری بر عملکرد «نهاد کارگری» ۳۶۵

فصل سوم: جذب، آموزش و تبلیغات ۳۶۹

روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۳۶۹

شیوه های جذب و تبلیغ ۳۷۱

ابعاد فعالیت های تبلیغی ۳۸۴

طرح و تثبیت سازمان ۳۸۴

بسترها و انگیزه های متغیر ۳۸۷

سیر مطالعاتی در فاز سیاسی ۳۹۰

مطالعات ایدئولوژیک ۳۹۰

مطالعات سیاسی - اجتماعی ۳۹۱

مطالعات تشکیلاتی ۳۹۱

مطالعات سازمانی ۳۹۲

ص: ۱۱

گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت» ۳۹۳

فصل اول: «خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی ۳۹۵

نفوذ در مراکز حساس ۳۹۵

جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان ۳۹۶

تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها ۳۹۷

نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان ۳۹۹

اولین اقدام ها، در پی فرمان امام خمینی ۴۰۰

دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب ۴۰۱

سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب ۴۰۳

ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی ۴۰۷

فصل دوم: ماجرای سعادت ۴۱۷

چگونگی کشف موضوع و دستگیری ۴۱۷

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو» ۴۱۷

گزارش گروه دستگیری سعادت ۴۲۵

بازجویی های سعادت ۴۳۰

بازجویی مقدماتی: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۰

جلسه اول: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۲

جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸ ۴۳۵

نامه سعادت به دادستان کل انقلاب ۴۳۷

واکنش های سازمان ۴۳۷

واکنش های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی ۴۴۴

گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش» ۴۵۱

فصل اول: روند بحران سازی ۴۵۳

ص: ۱۲

بحران سازی با الگوی شورشگری اجتماعی ۴۵۳

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی ۴۵۵

تهاجم های جدید بعد از خرداد ۵۸ ۴۶۱

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا ۴۶۵

انتخابات ریاست جمهوری ۴۶۹

انتخابات مجلس ۴۷۱

تشدید بحث ها و درگیری های خیابانی، از اوایل سال ۵۹ ۴۸۱

کودتای نوژه و سازمان ۴۸۷

آماده سازی برای خیز مجدد ۴۹۳

طرح گسترده مسئله شکنجه ۴۹۴

تشدید بحران ها از بهمن ماه ۵۹ ۴۹۶

مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان ۴۹۷

آمادگی برای عملیات مسلحانه ۵۰۱

گروه ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی ۵۰۲

فصل دوم: روند جدایی ۵۰۹

نخستین انشعاب سازمان پس از انقلاب ۵۰۹

اعتراض به مسئله سعادت ۵۱۰

اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه الله طالقانی ۵۱۱

توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی ۵۱۲

یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله ۵۱۴

فصل سوم: پیوند سرنوشت بنی صدر و سازمان ۵۱۹

حوادث چهاردهم اسفند ۵۹

۵۱۹

عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر ۵۱۹

شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند ۵۲۲

موضع میانه «بازرگان» پس از همراهی قبلی ۵۲۵

ص: ۱۳

اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی؛ سرفصلی جدید ۵۳۲

هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح ۵۳۶

بن بست و رفراندوم ۵۴۰

آخرین هماهنگی ها با بنی صدر ۵۴۴

حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا ۵۴۷

تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری ۵۵۲

بیانات تاریخی امام در ۲۵ خرداد ۵۵۲

یأس بنی صدر و متحدانش ۵۵۷

تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر ۵۵۸

گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت ۵۶۳

فصل اول: شکست فاز اول شورش گری اجتماعی ۵۶۵

آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی» ۵۶۵

شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی» ۵۷۱

آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد ۵۷۱

مهلکه شکست تز «شورشگری» ۵۷۲

اولین «بریدن»ها و تردیدها ۵۷۸

تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی ۵۸۲

فصل دوم: کشتار و گریز ۵۸۷

انفجار ششم تیر ۵۸۷

فاجعه هفتم تیر ۵۹۳

هویت عامل انفجار ۶۰۲

اعتراف فوق سزی «رجوی» ۶۰۴

ابعاد و آثار فاجعه ۶۰۵

فرار بنی صدر و رجوی ۶۱۴

ص: ۱۴

گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست ۶۲۱

فصل اول: تغییرات سازماندهی در فاز ترور ۶۲۳

تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد ۶۲۳

بخش اجتماعی ۶۲۳

بخش نظامی - بخش شهرستان ۶۲۴

بخش نشریه - بخش روابط ۶۲۴

فصل دوم: ترور مسئولان و تداوم شورش ۶۲۷

شهادت رجایی و باهنر ۶۲۷

تحقیقی درباره عامل ترور ۶۳۱

اعتراف رجوی ۶۴۲

تظاهرات شورشی و مسلحانه ۶۴۹

بیان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰ ۶۵۱

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰ ۶۵۴

بحران ها و ضربه های پس از شکست ۵ مهر ۶۱ ۶۶۱

مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان» ۶۶۲

تشکیل «هسته های مقاومت» ۶۷۵

شکست مرحله نخست استراتژی سازمان ۶۷۵

تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام ۶۷۷

انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها ۶۷۸

مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰ ۶۸۰

گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی» ۶۸۳

فصل اول: انهدام ستاد داخلی ترور ۶۸۵

ص: ۱۵

کارنامه کیفی تشکیلات ۶۸۵

نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور ۶۸۷

ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی ۶۸۸

فصل دوم: فروپاشی تشکیلات ترور ۶۹۱

انسجام انقلابیون ضد تروریسم ۶۹۱

ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور ۶۹۲

ضربات تکمیلی سنگین ۶۹۵

فصل سوم: عملیات «مهندسی» ۶۹۷

تروریسم نوظهور ۶۹۷

مقدمه کیفرخواست اصدقی ۶۹۸

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی» ۶۹۹

شرح شش فقره عملیات مهندسی ۷۰۲

جزئیات ربودن و شکنجه عفت روش ۷۰۲

جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری ۷۰۳

جزئیات ربودن و شکنجه روستا ۷۰۵

جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی ۷۰۸

جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی ۷۰۹

گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور» آغاز «خط خروج» ۷۱۷

فصل اول: ترور، بر ضد «مردم» ۷۱۹

خط ترور «سرانگشتان رژیم» ۷۱۹

اصرار در افزونی عملیات ۷۲۱

نمونه هایی از ترورها ۷۲۲

ص: ۱۶

فصل دوم: «خط منطقه»؛ طبل مائوئیسم ۷۲۷

تلاش برای گریز از چرخه شکست ۷۲۷

منطقه شمال، «جنگل» ۷۲۸

منطقه کوهستانی فارس ۷۲۹

منطقه کردستان ۷۳۰

شکست «خط منطقه» ۷۳۱

تشکیلات جنگل: توهم یا واقعیت ۷۳۲

فصل سوم: «خط خروج»؛ فرار از مردم ۷۳۵

«طرح مالک و مستأجر» ۷۳۵

خط خروج از کشور ۷۳۶

ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج ۷۳۷

گفتار نوزدهم: سازمان و شورای مقاومت ۷۳۹

فصل اول: آغاز و انجام یک وحدت صوری ۷۴۱

نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا ۷۴۱

تاکتیک وحدت گروه رجوی ۷۴۵

تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی ۷۴۸

فصل دوم: ترکیب «شورا» ۷۵۱

گروه ها و افراد ۷۵۱

سازمان مجاهدین خلق ایران ۷۵۲

جبهه دموکراتیک ملی ایران ۷۵۲

حزب کار ایران (جناح چپ) ۷۵۶

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) ۷۵۷

شورای متحد چپ ۷۵۹

سایر گروه های عضو شورا ۷۶۰

فصل سوم: بحران عملیات و آشفتگی ۷۶۳

حضور در کردستان عراق ۷۶۳

کشف تیم های عملیاتی ۷۶۴

آغاز بحران های روحی اعضا ۷۶۵

جدایی «یعقوبی» ۷۶۶

انتقاد از سلطه فاشیسم در سازمان ۷۶۹

فهرست اعلام ۷۷۳

ص: ۱۸

مرکزیت سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۳، از طریق لیلا زمردیان زوج تشکیلاتی شریف واقفی، که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت که شریف واقفی که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلاً از مرکزیت تصفیه شده بود، «مسّح» است. لیلا در یک متن انتقاد از خود - پس از اینکه از طرف مسئولش متهم شده بود که حقایق را نمی گوید - اعتراف کرد که از همان آذر ماه ۵۳ می دانسته که شوهرش مسلح است ولی گزارش نکرده است. (۱) ضمناً صمدیه لُتاف نیز یکی دو بار به وحید افراخته گفته بود که دیگر به دلایل اعتقادی نمی خواهد با سازمان کار کند. این مسئله نیز شایبه ارتباط منظم مخالفین را برای هسته مرکزی سازمان تقویت کرد و لذا تصمیم به مذاکره اولیه با مخالفان گرفتند. (۲)

ص: ۳

۱- وحید افراخته در بازجویی ساواک در این باره چنین نوشت: «شریف واقفی که شروع به جمع آوری افراد مذهبی به طور پنهانی کرده بود این مسئله را با لیلا در میان گذاشت. لیلا که وحشت کرده بود با نوشتن نامه ای جریان را به اطلاع [مرکزیت] گروه رساند.» پرونده وحید افراخته: ص ۱۶.

۲- مفاد همه پرونده های مربوط. خلاصه پرونده ها...: ذیل همان اسامی. نیز پرونده محمدجواد قائدی: صص ۴۹ - ۵۱.

طی چند تماس که در فروردین ماه ۱۳۵۴ بین وحید افراخته، به نمایندگی از مرکزیت، با مجید شریف واقفی و صمدیه لُباف گرفته شد، آنان صریحاً اظهار داشتند که دیگر نمی خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی گرفته اند.

عناد مرکزیت با صمدیه

همان طور که اشاره کردیم، عملیات ترور «زندى پور» آخرین همکاری مرتضی صمدیه لُباف با مرکزیت مارکسیست شده سازمان بود. محمد طاهر رحیمی، از کادرهای درجه یک سازمان، در این خصوص طی اعترافات خود، نوشته است:

[...] مدتی بود که من می دانستم مرتضی در مقابل مارکسیست شدن مقاومت می کند و به هیچ وجه دست از اسلام بر نمی دارد؛ ولی با این حال معتقد است که باید مبارزه کرد؛ و گفت که «من در هر صورت در کنار شما مبارزه خواهم کرد». این مطلب گذشت تا جریان عمل تیمسار [سرتیپ زندی پور] پیش آمد. من در آن جریان به خوبی می دیدم که او هماهنگی لازم را با ما ندارد، نه از نظر لباس و نه از نظر فکری. به نحوی که از جهت پوشش در جریان شناسایی، ما

یکی دو بار به او تذکر دادیم [که] در شمال شهر باید لباس مرتبی پوشید تا به طور عادی در میان کارمندان که صبح به سر کار می روند، گم شویم و جلب نظر نکنیم، ولی او زیربار نمی رفت. به

هر حال، بعد از جریان عمل نیز او انگیزه عمده عمل را رقابت ما با فداییان می دانست و

خصوصاً این مسئله را طوری عنوان می کرد که نشان دهد هیچ گونه انگیزه دیگری در این جریان نداشته ایم و به طور کلی افراد انگیزه عمل را از دست داده اند و با چنین انگیزه هایی عمل

می کنند، و در نهایت می خواست ضعف انگیزه عمومی سازمان را مطرح کند و آن را نتیجه مارکسیست شدن سازمان بداند. در این زمینه بحث زیادی توسط بهرام [آرام] شد که اثبات کند

انگیزه رقابت جزء بسیار کوچکی از کل انگیزه را تشکیل می داده، ولی او زیربار نمی رفت و با منظور خاصی که داشت بر سر حرف خود ایستاده بود. در اینجا بهرام به خود او نیز صریحاً گفت که «ما و تو باید به یک نتیجه مشترک برسیم، چون در غیر این صورت این عمل یا یک عمل دیگر، آخرین عمل تو در این گروه خواهد بود» و مقدار زیادی روی این مسئله صحبت شد ولی مرتضی نظر خود را تغییر نمی داد. ما همه نسبت به او این احساس را پیدا کرده بودیم

که به هر حال او عضو پایدار و قابل اتکایی برای ما نیست، و زمزمه جدایی اش نیز به گوش می رسید...

به هر حال، در همین شرایط، یک بار که او را برای شناسایی فرستاده بودند، گفته بود: «من دیگر

تفنگ شما نخواهم شد». اشاره به اینکه «شما می خواهید تنها در عملیات از من استفاده کنید و

این کار را آن قدر ادامه دهید تا بالاخره من در یکی از این عملیات [ها] کشته شوم». و لذا از رفتن به دنبال شناسایی سرباز زده بود. از همین جا بحث علنی او با مسئولش (در این موقع او

تحت مسئولیت وحید افراخته بود) آغاز می شود و جبهه گیری او نیز در مقابل مسئولش تشدید می گردد. و آن طور که بعداً معلوم شد، علت عمده این جبهه گیری، دلخوشی به جمع دیگری بود

که خودشان در فکر تشکیلش بودند...

به هر حال، آنها با این فکر به طور عملی در صدد جدا شدن از سازمان بودند و گروه که از مدت ها قبل با آنها درگیری داشت، این امکان را [احتمال] می داد که روزی آنها را از دست بدهد. لذا مسئولیت شان کم می شد و حتی المقدور اطلاعات شان محدود می گشت، و بالاخره همین طور هم شد. وقتی مسئولیت سیف الله کاظمیان و خصوصاً انباری که در اختیار داشت از او گرفته شد، با توجه به آمادگی های قبلی تصمیم گرفتند که تا فرصت باقی است وسایل انبار را...

بردارند. و بعد از خالی کردن انبار توسط مرتضی صمدیه، می خواستند به طور کامل ارتباطشان را قطع کنند.

روز پنجشنبه [۱۱/۲/۵۴] انبار تخلیه شده بود و روز سه شنبه بعد [۱۶/۲/۵۴] آخرین روز قرارشان بود که در همان روز برنامه ترور آنها پیاده شد.

جریان عمل از این قرار بود که شب دوشنبه بهرام در خانه تیمی [خیابان] ظفر در حالی که شدیداً ناراحت بود، این مسئله را مطرح کرد: «از این به بعد دیگر آنها [مجید شریف واقفی و

مرتضی صمدیه لباف] به صورت دشمنان ما خواهند بود و با توجه به تعصب شدید مرتضی در مورد مذهب، ممکن است بعد از این مهمترین رسالت خود را از بین بردن افرادی بدانند که سازمان را به مارکسیسم سوق دادند.» (در این صورت خود او - یعنی بهرام - بیش از همه در

معرض خطر قرار داشت و از این جهت نیز نگران بود) و در این صورت و ضمناً با توجه به اینکه در آن روز بحث می شد که اگر به آنها فرصت بدهیم یک سازمان دست راستی همانند فالانژیست های لبنان در ایران به وجود خواهد آمد که رسالت خود را مبارزه با مارکسیست ها می داند، تصمیم گرفته شد هرچه زودتر آنها را از بین ببریم. (۱)

از اظهارات محمد طاهر رحیمی چند نکته را می توان دریافت:

۱- مرتضی صمدیه لباف در برخورد با سازمان و مسئولان مارکسیست شده آن به مرحله ای رسیده بود که پنهان کاری نمی کرده است.

۱- پرونده طاهر رحیمی، ج ۲؛ ذیل صمدیه.

۲- اساساً در انگیزه سازمان تشکیک می کرده؛ به این معنی که انگیزش های رقابتی و تلاش در عقب

نیفتادن از گروه رقیب (چریک های فدایی) را عمده ترین علت دست زدن سازمان به عملیات نظامی می دانسته است.

۳- به سوءنیت تشکیلات در مورد خودش یقین داشته؛ و به همین سبب صریحاً اعلام کرده بود که حاضر نیست همکاری را ادامه دهد و - به قول خودش - «تفنگ» آنها باشد.

۴- نسبت به مذهب، تعهد و پای بندی شدید داشته؛ در حدی که این امر مورد اتفاق همه کسانی که او را می شناختند، بوده است. (۱)

۵- از جمله توجیهات و انگیزه های مرکزیت سازمان در ترور وی - و شریف واقفی - ترس از نوعی انتقام گیری بوده است؛ که تردیدی نیست قیاس به نفس کرده اند.

مرکزیت تصویب کرد که شریف واقفی، صمدیه لُثاف و سعید شاهسوندی را تصفیه فیزیکی (ترور) کنند؛ و ضمناً با سیف الله کاظمیان، سمپات صمدیه و انباردار آنها نیز بعد از ترور آن دو تماس گرفته شود که «انبارک» را تحویل دهد. (۲)

ترور شریف واقفی

طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی)، باید یکدیگر را

می دیدند. (۳) قبلاً محسن سید خاموشی و حسین سیاه کلاه در یکی از کوچه های خیابان ادیب الممالک مستقر شده بودند و در انتظار ورود شریف واقفی به سر می بردند که قرار بود علامت آن را منیژه

اشرف زاده کرمانی بدهد. طبق برنامه، لیلا - بی آنکه از جریان ترور مطلع باشد - او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. قرار بود در این ملاقات آخرین حرف ها زده شود و وحید - احتمالاً و صرفاً به

ص: ۶

۱- یادداشت های تقی شهرام. مفاد وصیت نامه صمدیه لُثاف. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۴۷ - ۴۸.

۲- این تماس در حال انجام بود که وحید افراخته و در پی او کاظمیان دستگیر شدند و مسائلی پیش آمد که شرحش خواهد آمد.

۳- سعید شاهسوندی در مصاحبه ای بعدها اعلام داشت که در همان روز با شریف واقفی بوده و ساعت سه بعد از ظهر با وی خداحافظی کرده و قرار بعدی با وی برای روز بعد داشته است.

لحاظ تاکتیکی جهت انحراف ذهن شریف - موافقت سازمان را به مجید شریف واقفی اعلام دارد. وحید وی را به داخل خیابان ادیب برد و زمانی که به کوچه محل استقرار دو عضو دیگر رسیدند و خواستند از آن عبور کنند، حسین سیاه کلاه یک گلوله از روبه رو به صورت شریف واقفی و وحید افراخته نیز گلوله ای از پشت به سر او شلیک کرد. جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار گرفت، وحید و دو نفر دیگر با رانندگی محسن خاموشی به سوی بیابان های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم شریف واقفی توسط خاموشی و سیاه کلاه پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند. در حین سوزاندن و مثله کردن جسد، یکی از دست های حسین سیاه کلاه مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی، که قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر اجرا شود (ترور صمدیه لباف) شرکت کند.

قتل و جسدسوزی از زبان خاموشی

سید محسن سید خاموشی، یکی از عوامل ترور شریف واقفی، اعترافات گویایی در مورد این حادثه دارد؛ که عین آن را در حضور والدین او نیز تکرار کرد و از تلویزیون رژیم شاه پخش شد:

در محل قرار، علی و بعد حیدر و حسن هم آمدند (۱) ماشین قهوه ای را هم با خود آورده بودند... وسایل ضروری را داخل ماشین گذاشتیم (کلرات - بنزین - برزنت - ابر - نایلون - هر کدام یک دست لباس اضافی برای خود آورده بودیم - میخ پنچری - لنگ). صندوق عقب را مرتب کردیم؛ اول یک ورقه نایلون زیر انداختیم، بعد برزنت را روی آن کشیدیم، بعداً ابر را روی

برزنت کشیدیم. حدود سه کیلو کلرات در بسته [های] یک کیلویی در داخل ماشین گذاشتیم. یک پیت هم خریدیم و آن را پر از آب کرده داخل ماشین گذاشتیم. طرح بدین شکل بود که روبه روی کوچه ادیب [الممالک] (کوچه باریک) یک همشیره بایستد، بعد وقتی مجید شریف واقفی وارد کوچه شد، همشیره برود و عباس وارد کوچه شده مجید شریف واقفی را بکشد، بعد جسد را دو نفری (عباس و حیدر) با هم حمل کنند، در صندوق عقب بگذارند و بعد سوار شده بروند...

حیدر سر قرار مجید شریف واقفی رفت. من و عباس هم ماشین قهوه ای را به کوچه ای برده

ص: ۷

۱- کلید نام های مستعار که در این متن آمده، این است: علی بهرام آرام - حیدر (وحید افراخته) - حسن (محمد طاهر رحیمی) - عباس (حسین سیاه کلاه) - همشیره (منیژه اشرف زاده کرمانی).

نمره‌ها را باز کرده و نمره‌های جعلی را پشت شیشه‌های آن گذاشتیم و به محل عمل رفتیم. ماشین را دم‌کوچه باریک گذاشتیم و ایستادیم. چند لحظه بعد، علی با ناراحتی آمد و گفت: «همشیره سرقرار خود نیامده؛ چه کار کنیم؟» عباس گفت: «مهم نیست، من طوری می‌ایستم که

نیمی از کوچه را بینم». ما ایستاده بودیم که دیدیم همشیره با چادر آمد و روبه‌روی کوچه

ایستاد. حدود یک ربع گذشت که همشیره رفت. عباس از من خداحافظی کرده و داخل کوچه شد، لحظه‌ای بعد صدای شلیک گلوله بلند شد. من لنگ را برداشته و داخل کوچه شدم که دیدم مجید شریف واقفی، به صورت، روی زمین افتاده است. لنگ را روی صورت او گذاشتم و برگشتم، ماشین را روشن کرده دستمالی تر کردم. وقتی عباس و حیدر جسد را داخل ماشین گذاشتند، من خون‌های روی سپر را پاک کردم و با هم سوار شدیم و رفتیم...

عباس از جلو یک تیر به صورت او شلیک کرد[ه] و حیدر هم یک تیر به پشت سرش شلیک نمود[ه بود]؛ بعد دو نفری جسد را داخل ماشین آوردند. چند زن از دیدن صحنه داد و فریاد کردند؛ که حیدر سر آنها داد کشید: «ما پلیسیم، دور شوید. کسی که کشته شد خرابکار بود.»

از طریق [کوچه] آب منگل و شهباز رفته و از آنجا به خیابان عارف، نزدیک میدان خراسان [رفتیم]. حیدر پیاده شده و من و عباس وارد جاده مسگرآباد شدیم.

همان موقع که مجید شریف واقفی روی زمین افتاده بود، اسلحه‌اش را از کمرش برمی‌دارند - اسلحه‌اش یک هفت شصت و پنج بود، همان اسلحه‌ای که از انبار تخلیه کردند - ولی نارنجکش را بر نمی‌دارند و نارنجک از کمرش می‌افتد و عباس و حیدر نفهمیده بودند، در نتیجه نارنجک در کوچه ماند.

من و عباس در جاده مسگرآباد، همانجایی که [وحید افراخته] علامت داده بود، رفتیم ولی

جایی برای سوزاندن جسد نبود. زیرا همان لحظه‌ای که ماشین را پارک کردیم، یک گله گوسفند و چند مرد نزدیک ما شدند. در هر صورت ما از منطقه دور شدیم و در امتداد جاده قدیم پیش رفتیم. بالاخره جایی یافتیم در ۱۸ کیلومتری جاده مسگرآباد، که چاله‌های زیادی داشت. بعد از مدتی معطلی، بالاخره جسد را از ماشین پایین انداختیم و کلرات را روی جسد ریختیم، مخصوصاً [روی] صورت او، بعد بنزین ریختیم، بعد دست‌های خود را و ماشین را تمیز کردیم. بعد مقداری هم بنزین روی دست و پای عباس ریخته شد. در همان حال فندک را زد: از جسد شعله طولانی بلند شد و از دست و پای عباس هم شعله بلند شد، مقداری عقب رفته، من روی او پریدم و او را زمین زده و شعله را خفه کردم. وقتی بلند شدیم، متوجه شدیم که شعله به در

صندلی عقب ماشین گرفته، به سرعت داخل ماشین پریده و ماشین را از شعله ها دور کردم... (۱)

خاموشی در بازجویی دیگری افزود:

در گودالی جسد را انداخته و کلرات و بنزین روی آن ریختیم. جیب های آن را تخلیه کردیم؛ ۲۰

عدد قرص سیانور داشت و مقداری نوشته که آیه قرآن در آن بود و حدود ۴۰۰ تومان پول. (۲)

ترور صمدیه لُناف

وحید قراری مشابه این قرار را، در خیابان گرگان، با مرتضی صمدیه لُناف گذارده بود؛ و چون سیاه کلاه

نتوانست در این برنامه به عنوان ضارب حضور داشته باشد، به جای او مهدی موسوی قمی عضو شاخه تقی شهرام (سیاسی - کارگری) که به منظور اجرای این برنامه «قرض» گرفته شده بود، انتخاب شد. در این عملیات علامت دهنده منیژه اشرف زاده و راننده محمد طاهر رحیمی بود؛ و اتومبیل عملیات، متعلق به سیف الله کاظمیان - یار همدست صمدیه لُناف - بود که البته در جریان امر قرار نداشت.

در ساعت ۶ بعد از ظهر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ مرتضی صمدیه لُناف در خیابان گرگان با وحید ملاقات کرد و به پیشنهاد وحید، جهت امنیت بیشتر، به خیابان سلمان فارسی وارد شدند. پس از طی مسافتی کوتاه مرتضی مشاهده کرد که در فاصله ۵۰ متری، یک نفر از کوچه متقاطع خیابان سلمان فارسی به سوی آنها سرک می کشد. مرتضی با هشیاروی ویژه ای که داشت، دریافت که وضع فوق العاده ای وجود

دارد. به وحید گفت: «باید زودتر اینجا را ترک کنیم؛ چون فکر می کنم منطقه، پلیسی است». وحید اظهار داشت که «تو شُکاک شده ای، من که احساس نمی کنم». پس از طی چند گام دیگر، صمدیه باز اصرار کرد که «من حتم دارم که وضع منطقه عادی نیست؛ بیا برویم» و وقتی با جواب منفی وحید روبه رو شد، گفت:

«من برمی گردم» و بازگشت. در این حال، وحید اسلحه خود را کشید و به سمت صمدیه شلیک کرد. دو گلوله به فک و صورت او اصابت کرد. صمدیه، در حین اصابت گلوله، به سرعت واکنش نشان داد و پیش از آنکه فرصت شلیک دیگری به وحید دهد، اسلحه خود را کشید و با شلیک به اطراف وحید، او را وادار به فرار کرد. بعدها وحید افراخته اظهار داشت که صمدیه لُناف می توانسته وی را هدف بگیرد ولی این کار را

نکرد و هدفش فرار دادن او و خنثی کردن توطئه بوده است. «وقتی که در ساواک از صمدیه پرسیدند: تو

- ۱- پرونده خاموشی، ج ۱: ص ۲۹۶. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۲۴ - ۴۲۵.
- ۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۵. پرونده خاموشی، ج ۲: ص ۱۵۱.

که تیراندازی ات در سازمان معروف است، چرا وحید را نکشتی؟ جواب داد: ما مثل آنها نامرد نیستیم» (۱).

صمدیه لباف، پس از مجروح شدن، با یک وانت خود را به منزل برادرش رساند ولی چون جراحتش سنگین بود، برادرش او را جلوی بیمارستان سینا پیاده کرد و طبق قراری که مرتضی با او گذاشته بود، خودش محل را ترک کرد. (۲) دقیقی پس از رسیدن صمدیه لباف به بیمارستان، مأموران کمیته مشترک سر رسیدند و پس از معالجات اولیه، مرتضی را به بیمارستان شهربانی منتقل کردند. وی در توضیح حادثه خود را یک سمپات ساده معرفی کرد و اظهار داشت که چون با سازمان و عقایدشان موافق نبوده، قصد

قتل او را داشته اند؛ او حتی در مورد مسئله تغییر ایدئولوژی نیز مطالبی را گفت. در مجموع، وی مأموران را فریب داد و آنان باور کردند که تصمیم به ترک مبارزه داشته است.

از سوی دیگر چون صمدیه لباف احتمال می داد که تیم ترور مرکزیت، سعید شاهسوندی (۳) را نیز به همان ترتیب از میان بردارد، قراری را که با او داشت اعتراف کرد تا وی دستگیر شود و بدین ترتیب نجات

ص: ۱۰

۱- خلاصه پرونده ها... ذیل افراخته و صمدیه لباف. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۷۰ - ۷۲.

۲- این مطلب پس از پیروزی انقلاب و ضمن بیان خاطرات برادر صمدیه لباف روشن گردید. مرتضی که وانمود کرده بود با پای خودش به بیمارستان آمده، با این ادعا که دوستش سارق مسلح بوده و به دلیل اختلافات، وی را با تیر زده در بیمارستان بستری شد. اما پلیس مستقر در بیمارستان به وی مشکوک شد و به ساواک اطلاع داد. ساواک در آن زمان، ادعای صمدیه را باور نکرد که گفته بود: «خودم به بیمارستان مراجعه کردم».

۳- «سعید در سال ۱۳۲۹ در شیراز به دنیا آمد... در سال ۴۷ در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه شیراز پذیرفته شد. ابتدا یک هسته مخفی انتشاراتی به وجود آورد و به تکثیر اعلامیه های امام خمینی پرداخت... او در سال ۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق ایران پذیرفته شد و در شاخه شیراز به فعالیت پرداخت. طی سال های ۴۸ تا ۵۰... تحت هدایت مجاهد شهید فرهاد صفا... بعد از ضربه سراسری اول شهریور ۵۰، سعید در تیمی که مجاهد شهید کاظم ذوالانوار فرماندهی آن را به عهده داشت فعالیت خود را در شکل جدید شروع و بعد از دستگیری مجاهد شهید کاظم ذوالانوار در ارتباط سازمانی با مجاهد شهید مجید شریف واقفی قرار گرفت. در همین مدت در طرح و اجرای تعدادی از عملیات نظامی سازمان شرکت داشت... انفجار اداره اطلاعات آمریکا و انفجار قبر رضاخان... انفجار هم زمان پاسگاه های پلیس در شهر قم در سال ۵۱... در طول سال های ۵۲ تا ۵۴... عضویت در گروه الکترونیک سازمان و تهیه قسمت هایی از نشریه سیاسی سازمان... همراه و در کنار مجاهدین شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف... اولین هسته مقاومت اصولی علیه جریان انحرافی توسط این سه مجاهد در آذر ۵۳ تشکیل شد.» نشریه مجاهد، ش ۵۷، ۱۶/۲/۵۹: ص ۵. بنابر اسناد ساواک، ترور شاهسوندی نیز توسط مرکزیت مارکسیست تصویب شده بود که به علت دستگیر شدن وی، امکان انجام نیافت. خلاصه پرونده ها...: شاهسوندی، سعید. افراخته، وحید. بعدها شاهسوندی گفت که از برنامه ترور خود مطلع شده و تا قبل از دستگیری، از دست مرکزیت

سازمان متواری بوده است.

یابد. با توجه به قراین و گزارشی که همان روز مأموران از حوالی خیابان ادیب الممالک دریافت کرده بودند که در ساعت ۴ بعدازظهر در آنجا صدای تیراندازی شنیده شده، مطمئن شدند که صدای گزارش شده و آثار خون، که بعداً در محل دیده شد، مربوط به تروری مشابه بوده است. صمدیه لباف بعد از ۵ روز سکوت و تظاهر به بیهوشی و بدحالی به جز آدرس سوخته یک منزل فردی شاهسوندی و معرفی خود به

عنوان یک سمپات ساده، مطلب دیگری به ساواک نگفت. البته شاهسوندی بعد از ده روز، به طور اتفاقی بر اساس گزارش صاحب خانه منزل فردی خود دستگیر شد.

این نکته حایز اهمیت است که مراتب تشکیلاتی و کارنامه عملیاتی مرتضی صمدیه لباف، تا زمانی که وحید افراخته دستگیر شد و در مورد وی اعتراف کرد، برای مسئولان ساواک و کمیته مشترک مخفی بود. در مباحث آتی روشن خواهد شد که علاوه بر اعترافات وحید، دایر بر نقش صمدیه لباف در چند عملیات مسلحانه، مرکزیت تصفیه گر که جنایت را به شیوه های قبلی تصفیه افزوده بودند، نیز در صدد بود با لو دادن یکی از عملیات ها در متن بیانیه تغییر مواضع... گرفتاری او را دوچندان کند.

دفاعیه مکتوب صمدیه لباف

مرتضی صمدیه لباف در جریان محاکمه خود در دادگاه نظامی، دفاعیه خود را که قبلاً به صورت مکتوب تهیه کرده بود ارائه کرد. در این دفاعیه، شرح وقایع مربوط به تغییر ایدئولوژی و تصفیه های خونین، به خوبی بیان شده بود که در اینجا متن آن درج می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

هوالذی بعث فی الامیین رسولاً- منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبین.

خداوند کسی است که برانگیخت از میان مردم رسولی را تا بخواند برای ایشان آیاتش را و پاک سازد ایشان را و تعلیم دهد آنها را کتاب و دانش در حالی که از قبل در گمراهی آشکار می بودند.

در اینجا من منظورم دفاع از آنچه که کرده ام نیست بلکه مقصودم آوردن نمونه ها و وقایعی است که در این دوره با مارکسیست ها داشتم تا اینکه تذکر و هشدار به جوانان مذهبی باشد که ناخواسته در دامن کمونیست ها می افتند و با توجیحات به ظاهر علمی فریبنده سعی در رد فلسفه الهی می کنند.

من از سال ۱۳۵۰ به عضویت سازمان مجاهدین درآمدم. در آن موقع این گروه دارای اعتقادات

اسلامی بود. و هدفش ایجاد یک جامعه توحیدی و برقراری یک حکومت اسلامی بود. به همین دلیل که دارای انگیزه های مذهبی و اعتقادات اسلامی بوده به وسیله یکی از اعضای همین گروه عضوگیری شدم.

و پس از مطالعات اولیه در سال ۱۳۵۱ برای اینکه دستگیر نشوم متواری شده و زندگی مخفی را آغاز نمودم. پس از این ما با شناسنامه های جعلی که برای خود درست می کردیم خانه های امن و تیمی اجاره می کردیم. در این خانه ها علاوه بر کارهای عملی که انجام می دادیم مطالعات تئوریک نیز داشتیم (این مطالعات شامل کتاب های مذهبی و مارکسیستی بود که توأماً می خواندیم در حالیکه ما به فلسفه الهی اسلام معتقد بودیم) کتاب های مارکسیستی را بدون اینکه از دید فلسفه الهی مورد بررسی قرار داده [باشیم] می خواندیم و حتی در بعضی موارد آنها را تأیید می کردیم. این مسئله به اضافه آمدن فردی در کادر رهبری گروه - که خودش مارکسیست بود و به دروغ وانمود می کرد مسلمان است و برای ما قرآن میخواند در حالی که به آن اعتقاد نداشت - و همچنین پایین بودن سطح تئوریک و کمی آگاهی اعضای گروه باعث مارکسیست شدن گروه گردید.

گروه بعد از این با افراد مذهبی چنین برخورد می کرد، بدون اینکه به آنها بگوید ما دارای چه نوع اعتقادی هستیم و چه فلسفه ای مورد پذیرش ما است ابتدا آن فرد مذهبی را که نسبت به گروه دارای

اعتماد بود و مورد قبول او بود عضوگیری می کرد سپس سعی می کرد انگیزه های مذهبی او را سست کرده و بعد با دادن کتاب های مارکسیستی از قبیل ماتریالیسم دیالکتیک، تضاد و غیره، فردی که قبلاً کاملاً مذهبی بود به یک فرد ضد مذهبی و کمونیست تبدیل شود.

این سرنوشت اعضایی بود که جدیداً وارد گروه می شد[ند]. اما افرادی که در داخل گروه بودند اگر در یک پروسه کار تشکیلاتی انگیزه های مذهبی را از دست می دادند و مارکسیسم را می پذیرفتند به آنها می گفتند شما دارای صداقت هستید. آنها را در جریان بیشتر کار قرار می دادند و اگر نمی پذیرفتند به حيله متوسل می شدند، ابتدا سعی می کردند روحیه او را خرد کرده، نقطه ضعف های او را گرفته و شدیداً بزرگ می کردند و بعد می گفتند باید از خودت انتقاد کنی. وقتی او از خود انتقاد می کرد می گفتند این ضعف ها ناشی از تفکر تو و پذیرش فلسفه الهی یا به نظر آنها ایده آلیستی تو است و باید خود را اصلاح کنی و اصلاح او جز پذیرش مارکسیسم چیز دیگری نبود و اگر باز مقاومت می کرد او را به کارگری می فرستادند

تا در یک مرحله بعد با تئوری های مارکسیستی او را مارکسیست کنند، یا اینکه تصفیه اش می کردند. از کادرهای رهبری همین گروه، مجید شریف واقفی که قبول نکرد او را ابتدا به خائن بودن متهم کردند و

بعد هم او را کشتند. کسی حق نداشت جز کتاب مارکسیستی کتاب دیگری بخواند و یا کتاب های مذهبی را

مطالعه کند مگر به صورت انتقادی و کوبیدن تفکر ایده آلیستی. من از مسئول آموزشیم چند بار خواستم بعضی از نشریات قبلی گروه را که مذهبی بودند برای من بیاورد ولی او کمترین توجهی نمی کرد. آنها

اجازه نمی دادند با کادرهای پایین در زمینه مسائل ایدئولوژی اسلامی و فلسفه الهی صحبت کنیم زیرا می گفتند ایده آلیسم آنها را پیچیده تر می کند و افکار آنها را خراب [می کند] به طوری که دیگر حاضر به پذیرش مارکسیسم نمی شوند. یک بار که من با سید محسن خاموشی که تحت تأثیر گروه و اعتماد کورکورانه [به] گروه، مارکسیست شده بود سعی کردم بحث کنم، بلافاصله از طرف گروه مورد انتقاد شدید واقع شدم و به من گفتند حق نداری مخالفت خود را با یک عضو تازه کار و بدون اطلاع مطرح کنی و هر مخالفتی داری باید با رهبری گروه مطرح کنی، یک بار دیگر نیز همین انتقادها به من تکرار شد زیرا با یکی از افراد سمپاتیزان بحث مذهبی کرده بودم.

رهبران این گروه ادعا داشتند ما در عمل به مارکسیسم رسیده ایم ولی زمانی که من و چند نفر دیگر و مجید شریف واقفی که یکی از افراد مؤثر و فعال و از رهبران [چند کلمه افتادگی] با آنها مخالفت کرده و حاضر به پذیرفتن مارکسیسم نشده و خواستیم یک گروه مذهبی تشکیل دهیم و انبار گروه را با خود برده، اقدام به ترور ما کردند. مجید شریف واقفی را در سر یک قرار بردند کشتند و من هم که محکوم به مرگ شده بودم به محلی کشانده و به سویم تیراندازی کردند و در حالی که به شدت مجروح شده بودم اسلحه کشیده و متقابلاً به سمت آنها تیراندازی کردم و پس از این ماجرا به بیمارستان رفتم و از آنجا به وسیله مأمورین به بیمارستان شهربانی منتقل شدم.

آنها چرا چنین می کردند. چون رهبران گروه موقعیت خود را در خطر می دیدند و مطمئن بودند دیگر

ادعاهای به ظاهر علمی و تئوری بافی های آنها که ما در عمل به آن رسیدیم خدشه دار شده و دیگر قابل قبول نمی توانست باشد. این بود واقعیت آنچه که در این چند مدت با آن گریبان گیر بودم. والسلام.

قسمتی از بازجویی صمدیه لباف

از حدود هشت ماه پیش [از دستگیری در اردیبهشت ۵۴] من در جریان مبارزه ایدئولوژیک قرار گرفتم. جریان بدین قرار بود که مجید [شریف واقفی] شروع کرد به کنایه هایی زدن از این قبیل که کم کم دارند زیر پای خدا را جارو می کنند. [از نظر مرکزیت] افرادی که مذهبی هستند به علت داشتن چنین

تفکری یا باید نوع تفکر خود را عوض و اصلاح کنند بدین شکل که به کارگری بروند و آن قدر کار کنند تا قدرت پذیرش مارکسیسم را پیدا نمایند یا اینکه در گوشه ای قرار گیرند و به کارهای خورده کاری پردازند و کم کم وضع خود را عادی کرده و شغلی پیدا نموده و زنی هم گرفته و به تدریج کنار بروند. یا صحبت هایی می شد از این قبیل که تمام ضعف ها و ضربه هایی که ما تا به حال خورده ایم مربوط به تفکر ایده آلیستی و مذهبی بوده که داشته ایم و این هم از گرایشات خورده بورژوازی ما است و اگر ایده آلیست نبودیم و اگر چنین تفکر مذهبی را نداشته بودیم اصلاً ضربه ای هم نمی خوردیم. خلاصه صحبت هایی بدین نحو

شروع به وزیدن گرفت تا اینکه مسئول ما عوض شد و وحید افراخته به جای مجید آمد و با من و سعید [شاهسوندی] شروع به بحث کردن نمود. او از ابتدا که مسئول ما قرار گرفت و به خانه می آمد نماز نمی خواند و با نماز خواندن ما هم شروع به مخالفت کردن نمود و می گفت از این کار چه فایده ای می برید این تفکر ایده آلیستی را کنار بگذارید. علت اینکه شما رشد نکرده اید داشتن تفکر مذهبی و ذهنی بودن نسبت به جهان مادی بوده. ما در عمل به این نتیجه رسیده ایم که بیشتر ضربه هایی که خورده ایم از تفکر ایده آلیستی است که داشته ایم و این پذیرش خدا به عنوان یک مبدأ مافوق طبیعی و روح مطلق بود، که این ضربه ها را به ما وارد نموده. یا صحبت هایی می کرد که ما در عمل و مبارزه به مارکسیسم رسیده ایم و این خود نشانه حقیقت و واقعی بودن تفکر صحیح مارکسیسم می باشد...

از طرف دیگر ما می گفتیم چه شده که یک مرتبه خدا و پیغمبر و قیامت از میان سازمان رخت بر بسته.

چرا قبلاً قبول داشتید و یک مرتبه باید آنها را کنار بگذاریم و تمام ضربه هایی که خورده ایم به خاطر این تفکر بوده؟

... جواب می داد این حرف ها ناشی از یک تفکر ایده آلیستی است و شما باید بروید کارگری تا بفهمید که کارگر جز حیات مادی چیز دیگری برایش مطرح نیست و ما هم باید نماینده و پیشتاز تفکر کارگری

باشیم و تنها ایدئولوژی که می تواند کارگر را از فساد، از استثمار و از بدبختی نجات دهد تفکر مارکسیسم است. بنابراین هر کس این تفکر را نپذیرد صداقت ندارد. پس از این جر و بحث ها بود که فهمیدند من حاضر به قبول مارکسیسم نیستم. این بود که گفت فعلاً برو کارگری و سلاح را نیز از من گرفت و چون موقع خانه گردی [توسط ساواک] هم شده بود توجیه فرستادن کارگری هم داشت و می گفت برای حفظ خودت ما این کار را می کنیم.

... من و سعید به کشفایی رفته و مدتی را کار کردیم تا اینکه جزوه پرچم مبارزه ایدئولوژیک بیرون

بعد از اینکه من این مقاله را خواندم از هر سه گرایش که در آن آمده بود متوجه شدم که به نظر این مقاله تنها راه نجات مردم کنار گذاردن مذهب و نظرات ایده آلیستی و قبول مارکسیسم است و هر کس که قبول نکند ول معطل است، باید کنار برود و دیگر برایم کاملاً مشهود شده بود که حرف هایی که مجید

می زد و می گفت زیر پای خدا را جاروب کرده اند، مذهب دیگر جایی ندارد کاملاً صحیح بود و فعلاً [سازمان] با شدیدترین وجه با آن مبارزه می کند. مخصوصاً که در همان مقاله نوشته شده بود که مبارزه اصلی مبارزه با دگماتیسم مذهبی است و باید گلوله های آتشین ایدئولوژیک را بر سر افراد مذهبی

فروریخت. از این موقع به بعد بود که من و سعید دیگر به حرف های وحید گوش نمی دادیم. دیگر کارگری نرفتیم و در این رابطه سعید انتقادی به وحید کرد و گفت تو خودت چقدر کارگری رفته ای که ما را کارگری می فرستی، شما با ما تاکتیکی برخورد می کنید، حال که ما حاضر به هم عقیده شدن با شما نیستیم و مارکسیسم را قبول نداریم شما به خود اجازه می دهید هر بلایی که بخواهید بر سر ما بیاورید پس چه بهتر که بروم کنار. وحید در جواب گفت تو اصلاً مفهوم کارگری کردن را نفهمیده ای. این مدت هم که کارگری کردی مانند قبل هیچ تأثیری روی تو نداشته. از طرف دیگر مجید بدون اینکه وحید متوجه شود به منزل ما می آمد. پس از بیرون آمدن مقاله پرچم مبارزه ایدئولوژیک، مجید گفت اینها کافر شده اند و اگر روزی قدرت را در دست بگیرند هر چه مسلمان است خواهند کشت و وظیفه ما در شرایط فعلی این است که هر چه بیشتر به آنها ضربه وارد آوریم و برای اینکه بتوانیم به آنها ضربه بزنیم بهترین کار افشا کردن... آنها است و به من نیز گفت که تمایل به همکاری با آنها را نشان بده تا اینکه سلاح در اختیار بگذارند. من نیز این کار را کردم و از خود انتقادی نمودم و بیان داشتم شما مسائل را بیشتر برای من توضیح دهید و روشن نمایید شاید بپذیرم... بعد از آن وحید گفت سلاح به تو خواهیم داد و ترتیبی نیز می دهیم که بتوانی در یک پوشش مناسب خانه ای نیز اجاره کنی و از سعید جدا شوی. درباره سعید بمن گفت او مثل یک سرباز فراری ایستاد و اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغز آن خالی می کردیم، بعد از چند روز دو مرتبه سلاح به من داد... از طرف دیگر مجید گفته بود خانه ای اجاره کن و آدرس آن را به وحید نگو. من هم با وانت کار کمی می کردم تا وحید مشکوک نشود و بیشتر می رفتم دنبال اطاق تا اینکه اطاقی در خیابان منوچهری پیدا کرده و اجاره نمودم و آدرس آن را به وحید نگفتم و همچنین تماسی هم که با مجید داشتم به وحید یعنی در واقع به گروه نمی گفتم. این تماس ادامه داشت تا اینکه وحید نمی دانم چطوری از

طریق مجید متوجه تماس با مجید می شود. احتمال می دهم فردی که با مجید هم گروه بوده و مجید گاهی شب ها به خانه منوچهری می آمد و به خانه تیمی نمی رفت از غائب شدن مجید متوجه شده و جریان را به وحید و گروه گزارش داده است. خلاصه بعد از رو شدن تماس من با مجید من هم به طور علنی شروع به مخالفت با آنها کردم.

توضیح افراخته

وحید افراخته، در اوراق بازجویی و یادداشت های خود، اعترافات فراوانی کرده و جزئیات همه چیز و از جمله تصفیه خونین شریف واقفی و صمدیه لباف را توضیح داد. وی در این باره چنین نوشته است:

پس از به وجود آمدن گرایشات مارکسیستی در سازمان، عده ای به مخالفت پرداخته و ایدئولوژی جدید را نپذیرفتند. یکی از این افراد به نام مجید شریف واقفی [بود] که از افراد سابقه دار سازمان بود. پس از مدتی معلوم شد مجید کوشش هایی به طور مخفیانه برای انشعاب و دودستگی و اینکه افراد مذهبی را به دور خود جمع کند و حتی سازمان اصلی مجاهدین را [متعلق به گروه] خود بداند، کرده است. افرادی که جذب او شده بودند، کسانی بودند مثل مرتضی صمدیه لباف... و فردی با نام مستعار «خسرو»^(۱)، که مسئول قسمت های الکترونیکی و تهیه کننده گیرنده های بی سیم پلیس بود. سازمان تصمیم به از بین بردن مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف می گیرد. طرح مجید در کوچه ای پایین تر از خیابان ادیب الممالک انجام می شود... عملیات با شلیک دو گلوله به وسیله من و سیاه کلاه انجام شد.^(۲)

افراخته در متن تهیه شده مصاحبه خود با مطبوعات که انجام نشد، نوشته است:

...بالاخره تصمیم گرفتیم برای عبرت سایرین تنی چند را ترور کنیم. برای انجام نقشه مان اولین

ص: ۱۶

۱- «خسرو» و «حمید الکترونیک» نام مستعار عبدالرضا منیری جاوید است؛ که ضمن اقرار افراخته مشخص می شود که او هم در «پروسه» ای از تصفیه قرار گرفته بوده است: «خسرو به دلایل ایدئولوژیک و مخالفت با ترور مجید از گروه کناره گرفته بود. شهرام که خود را سخت نیازمند دانش و تجارب او می دید، پیشنهاد کرد: خسرو را دستگیر کنیم و بیندازیمش توی یک خانه؛ آن وقت مجبورش کنیم وسایل مورد نیاز گروه را بسازد و تمام فوت و فن کار را نیز به یک عضو مورد اعتماد بیاموزد. وقتی این کار انجام شد، با یک تپا او را بیندازیم بیرون.» روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳. پرونده افراخته، ج ۲: ص ۱۴. با دستگیری وحید افراخته، منیری جاوید نیز با اعتراف او دستگیر شد و در بهمن ۵۴ اعدام گشت. وی سازنده کیف دستی انفجار داخل اتومبیل مستشاران، برای انفجار دوم به هنگام حضور عناصر ساواک، نیز بود.

۲- خلاصه پرونده ها...: افراخته، وحید.

هدف را مهندس مجید شریف واقفی انتخاب کردیم که دوست بودیم و من زیباترین خاطرات را از دوستی با او بیاد دارم. ولی من چنان در کثافات و لجن های فعالیت آنارشیستی فرو رفته

بودم که دوستی برایم معنی و محتوای پوچی داشت. شریف واقفی را به شرحی که قبلاً گفتم کشتیم و آتشش زدیم. (۱)

در قسمت دیگری از بازجویی وی درباره ترور صمدیه لباف چنین آمده است:

طرح دوم در کوچه ای بین خیابان نظام آباد و سلمان فارسی انجام شد و منجر به زخمی شدن مرتضی صمدیه لباف شد. در این طرح من، محمد طاهر رحیمی و فرد دیگری [= مهدی موسوی قمی] شرکت داشتیم. صمدیه نیز در این جریان تیراندازی کرد که گلوله ای به من اصابت نکرد. (۲)

در مورد خسرو (منیری جاوید) علاوه بر آنچه که در پانوشت صفحه قبل ذکر شد، مطالبی را که ساسان صمیمی بهبهانی درباره اعتراضات و دیدگاه های وی طی بازجویی اظهار کرده بود، جالب توجه است:

«... به او [خسرو] گفتم که گمان نکن که هر کس از هر چیز در سازمان باخبر است غیر از تو. مثلاً مسئله مارکسیسم برای خود من هم آن طوری که تو فکر می کنی حل نشده است و مسئله این نیست که من هیچ اشکال و هیچ سؤالی در این زمینه ندارم ولی من سؤالاتم را مطرح می کنم و

جواب می خواهم و بحث می کنم، ولی تو هنوز هیچ اشکالی را مطرح نکرده، خودت برای خودت مسئله را پرورانده و بزرگ کرده ای و تصمیم نهایی را هم گرفته ای... قراری با بهمن [وحید افراخته] برایش گذاشتم... بهمن توضیحات زیادی در مورد نظر سازمان نسبت به ایدئولوژی مارکسیسم، علل مارکسیست شدن سازمان، علل تأمل سازمان در اعلام ایدئولوژی خودش به اعضای خودش در مرحله اول و به مردم در مرحله نهایی و از آن طرف درباره نظر سازمان نسبت به مذهب و مذهبیهون توضیحاتی داد و گفت که مارکسیست بودن سازمان به هیچ وجه به معنای ضد مذهبی بودن آن نیست، بلکه هر مذهبی هم می تواند در سازمان باشد و ایدئولوژی خودش را داشته باشد. صحبت های زیادی هم درباره ضررهای انشعاب کردن از سازمان و کنار رفتن کرد... ظاهراً خسرو قانع شده بود که به کار ادامه دهد و از آن به بعد هم مسائل خود را مطرح کند و جواب بخواهد... بعداً یک روز... فهمیدم که خسرو... گم شده...» (۳)

ص: ۱۷

۱- همان.

۲- همان.

۳- خلاصه پرونده ها...: صمیمی بهبهانی، ساسان.

محسن سیدخاموشی نیز در بازجویی خود در مورد وضعیت خسرو و قطع ارتباط وی با سازمان، چنین نوشته است:

بعد از سه هفته، دیگر خسرو [منیری جاوید] سر قرار من نیامد... طبق گفته بهمن [وحید افراخته] یکی از بچه ها روزی خسرو را در خیابان دیده بود و گفته بود چرا دیگر سر قرار نیامدی؟ او گفته بود که شما صداقت ندارید و دروغ می گوئید. وقتی خسرو به احمد [ساسان صمیمی] وصل بود، یک روز به احمد گفته بود که دیگر من حاضر نیستم با سازمان همکاری کنم چون رفتار بدی با کادرهای بالا و سابقه دار سازمان شده است - منظور ترور مجید شریف واقفی است - بهمن چند جلسه با او صحبت کرد و او را چشم بسته به خانه تیمی سیدنصرالدین بردند و

با او نشستند و صحبت کردند، بالاخره راضی شد که با سازمان همکاری کند، ولی بالاخره سر

قرار نیامد. (۱)

در گزارش ساواک از محاکمه منیری جاوید نیز در مورد قطع همکاری وی پس از تغییر ایدئولوژی چنین آمده است:

... عبدالرضا منیری جاوید عنوان نموده که چون یک فرد مذهبی است پس از تغییر ایدئولوژی گروه از آن کناره گیری نموده و متوجه شده که آلت دست بوده... (۲)

به سایر ترورهای درون سازمانی مانند یقینی، محبّی، میرزا جعفر علاّف و... در گفتار نهم پرداخته شده است.

ص: ۱۸

۱- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۲: ص ۲۸۳.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۳۳.

دستگیری خلیل دزفولی

محمدعلی (خلیل) فقیه دزفولی، که تا اسفندماه ۱۳۵۳ تحت مسئولیت وحید افراخته قرار داشت، پس از یک برخورد انتقادی - و در واقع، «ضد انتقادی»! - از سوی وحید خلع سلاح و حتی سیانور نیز از وی

گرفته شد؛ و به رغم اینکه در طرح بهرام آرامبرای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» در نظر گرفته شده بود، حذف گردید و راهی «کارگری» شد.

دزفولی، پس از اینکه در خردادماه ۱۳۵۲ - به دنبال کشته شدن رضا رضایی و دستگیری مهدی تقوایی متواری شد، نزدیک به شش ماه نتوانست ارتباطی با سازمان برقرار کند. بالاخره، از طریق، به سازمان وصل شد. (۱) پس از مدت کوتاهی که مسئولیت وی با محمد طاهر رحیمی بود، محمدابراهیم

(ناصر) جوهری از سران سازمان مسئول او شد و در همان دوره بود که مارکسیست گردید. داستان

ص: ۲۱

۱- نحوه وصل خلیل دزفولی به سازمان از نظر ساواک نیز مجهول باقی ماند. قراین حکایت از این داشت که بتول فقیه دزفولی، در روزی که اعظم طالقانی را همراهی می کرده و اتومبیل وی جلوی اداره کل آموزش و پرورش واقع در خیابان تخت جمشید طالقانی متوقف بوده، از زن ناشناسی - که مشخص گردید سیمین صالحی بوده است - قرار مکتوب وصل خلیل را می گیرد. بتول دزفولی، اعظم طالقانی، سیمین صالحی، حجه الاسلام مهدی شاه آبادی و افراد دیگری تحت فشار قرار گرفتند اما حقیقت مسئله مجهول ماند. پرونده ها و خلاصه پرونده ها...: ذیل اسامی مذکور.

مارکسیست شدن را خودش چنین تعریف کرده است:

یک شب ناصر جوهری، در یک صحبت اختصاصی، گفت که «سازمان پس از بررسی های مفصل و ریشه یابی شکست های قبلی، به خصوص ضربه ۵۰، به این نتیجه رسیده که علت آنها و

ضمناً علت عدم تحرک بیشتر بچه ها، آن ایده آلیسمی است که به نام مذهب و خدا در ذهنشان انباشته شده؛ لذا سازمان مارکسیست شده است؛ تو هم فکرهایت را بکن» صبح فردا ناصر را دیدم؛ به او گفتم که «فکرهایم را کرده ام و من هم مارکسیست می شوم»^(۱)

در همین دوره بود که خلیل مسئولیت مهدی امیرشاه کرمی را، که از سازمان جدا شد و گروه «مهدویون» را تشکیل داد، به عهده داشت.

پس از دستگیری ناصر جوهری در ۲۷ مرداد ۵۳، مسئولیت دزفولی به عهده وحید افراخته واگذار گردید؛ و در همین مقطع پس از طی یک «پروسه انتقادی»، در اسفند ۵۳ به کارگری اعزام شد. مسئولیت

دزفولی، پس از این تصفیه، به عهده هاشم وثیق پور، عضو شاخه تقی شهرام، واگذار گردید.

در سوم اردیبهشت ۱۳۵۴ افراد یک دسته از مأموران گشت کمیته مشترک، که در پوشش تاکسی کار

می کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن آباد به او ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار، سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر گردید.

در کمیته مشترک، خود را «عباسعلی عرب مفرد»، شاگرد قهوه چپی معرفی کرد و در توجیه اقدامش به

فرار اظهار داشت که چون از مشتری ها در قهوه خانه شنیده که ساواکی ها هر کس را در خیابان ببینند و نظرشان را بگیرد می کشند، او نیز ترسیده و فرار کرده است.

پس از ۹ روز به دلیل تشابهی که با برادر دوقلویش اسدالله (جلیل) فقیه دزفولی داشت، شناسایی شد. جلیل در سال ۵۲، به دنبال دستگیری تقوایی و فرار خلیل، دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود.

خلیل، با توجه به ذهنیت هایی که از برخورد پلیس امنیتی داشت و به حساسیت آن دستگاه نسبت به خودش واقف بود، انتظار داشت که زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گیرد؛ و چون ارتباط های فعالش قطع بود، به تصور او فشارها شدیدتر می شد. اما برخلاف این انتظار، پس از اینکه «رضا عطارپور» (دکتر

حسین زاده) او را دید، به وی گفت که اطلاعات او برای ساواک کهنه است؛ چون ۹ روز از دستگیری اش

گذشته است. «حسین زاده»، ضمناً این نکته را به خلیل یادآور شد که «خلیل خان! بیخود برای سازمانی که

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

تو را خلع سلاح کرده و حتی امکان خودکشی را از تو گرفته است، سینه چاک نکن». پس از این برخورد

مرموز، او را به سلول فرستاد و سفارش کرد که اگر کاری داشت، احضارش کنند.^(۱)

خلیل، که در طول این ۹ روز از نظر روحی شدیداً شکسته شده بود و انگیزه ای هم برای ادامه مقاومت در خود نمی دید (چراکه نه مارکسیست کاملی بود و نه مسلمان معتقدی؛ و سازمان هم به او غضب کرده بود) اعلام همکاری کرد. پس از اینکه آمادگی اش را اعلام داشت، رژیم چند فقره اطلاعات ارزنده، که تا آن هنگام از آنها بی خبر مانده بود، از او کسب کرد:

۱- سازمان توسط رادیوهایی که دستکاری و مهیا شده است،^(۲) بی سیم های کمیته مشترک و ساواک را

می گیرد و بدین لحاظ، قبل از هر دستگیری، پیشدستی می کند؛ و از این رو حتی به چریک های فدایی نیز - در این زمینه - سرویس داده است. پس از آگاهی مقامات امنیتی رژیم از این موضوع،

روی دستگاه های بی سیم (با هزینه بسیار گزاف) کُده مخصوص نصب کردند تا دیگر قابل شنود نباشند.

۲- سازمان از سال ۵۲ روند مارکسیست شدن را آغاز کرد و از آذر ماه ۱۳۵۳ به طور کلی مارکسیست شد. پس از اطلاع ساواک از این موضوع، بازجویی از خلیل را «بهمن نادری پور» (معروف به تهرانی)، که متخصص بازجویی از مارکسیست ها بود، به عهده گرفت. البته بعداً خلیل در زندان مجدداً مسلمان شد؛ چراکه هنوز زمینه های ذهنی و روحی و نیز خانوادگی، برای بازگشت به مذهب، در او وجود داشت.

۳- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، که در ۲۷ مرداد ۵۳ پس از انفجار بمب در دستش، دستگیر شد، از رهبران سازمان و از کارگردان های جریان تغییر ایدئولوژی و از جمله مسئول خلیل در دوره «مبارزه ایدئولوژیک» بوده است؛ ضمناً خلیل با استفاده از متن «انتقاد از خود» بهرام آرام - که به طور وسیع در سازمان انتشار یافته و او نیز خواننده بود - اظهار کرد که جوهری و میثمی و سیمین

صالحی، هر سه، عضو خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی بوده اند.

ص: ۲۳

۱- گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

۲- این گیرنده ها را مرتضی هودشتیان یوسف و مهندس منیری جاوید (خسرو)، که هر دو از اعضای مذهبی سازمان و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی بودند، از اوایل سال ۵۲ برای سازمان ساخته بودند که تا همین تاریخ کارایی لازم را داشت. خلاصه پرونده ها...: هودشتیان، مرتضی. منیری جاوید، عبدالرضا.

۴- خلیل اعتراف کرد که قرار بوده در ترور «زندى پور» شرکت داشته باشد؛ و مى داند که فرمانده عمليات مزبور وحید افراخته بوده است.

پس از دستگیری وحید و افشای ترور شریف واقفی، خلیل دزفولی در یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی نیز شرکت کرد.^(۱)

دستگیری افراخته و خاموشی

اشاره

رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست. نخستین عملیات نظامی که وی در آن شرکت داشت، در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شعبان جعفری (شعبان بی مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد، بود. افراخته در ترور سرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی، در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به سرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی

عملیاتی سازمان تبدیل شد. افراخته در سال ۵۳ با منیژه بوستان^(۲) ناظم دبستان رفاه ازدواج کرد که قبلاً توسط پوران بازرگان با سازمان مرتبط شده بود. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام، و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان درآمد، برای طی کردن مدارج تشکیلاتی از انجام هیچ کاری رویگردان نبود و هر نوع عملیات نظامی مورد درخواست مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان

را بی چون و چرا می پذیرفت و اقدام می کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت.^(۳) در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۴، که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شده بود رحمان (وحید) افراخته عامل اصلی چند ترور اخیر سازمان بوده است، همه نیروهای ساواک و کمیته مشترک برای به چنگ آوردن او بسیج شدند. آنها در آن روزها، خلیل دزفولی، صمدیه لباف و چند تن دیگر را برای یافتن وحید افراخته،

توسط اکیپ های کمیته مشترک، به گشت می بردند؛ البته ناگفته نماند که صمدیه تصویری از وحید در ذهن

ص: ۲۴

-
- ۱- مصاحبه مزبور در ۲۲ مرداد ۵۴ از تلویزیون پخش شد و انعکاس وسیع در درون تشکیلات و نیز زندان داشت.
 - ۲- منیژه بوستان متولد ۱۳۱۷ تهران، فرزند مجدالعلی، به دنبال اعترافات افراخته و اشرف زاده کرمانی در شهریور ۵۴ دستگیر و محکوم به ۱۲ سال زندان شد. به دلیل همکاری کامل وی با ساواک در جریان بازجویی و بازداشت، پس از دو سال در مرداد ۵۶ آزاد شد و با تأیید ساواک مجدداً در آموزش و پرورش مشغول به کار گردید. خلاصه پرونده ها... بوستان، منیژه.
 - ۳- پرونده رحمان وحید افراخته.

مأموران ایجاد کرده بود که با واقعیت تطبیق نداشت - مانند اینکه وی مواد انفجاری به خود بسته و اگر به او نزدیک شوند، در صورت انفجار کشته می شوند - که بیشتر برای منحرف کردن مأموران بود. به طور قطع وی در این مورد طرح فریب ساواک را دنبال می کرد. خلیل دزفولی نیز چیزی نیافت؛ و بنابراین حدود یک ماه و نیم تلاش مأموران نتیجه ای نداشت. (۱)

افسر مسئول یکی از اکیپ های کمیته مشترک (اکیپ حمید)، در روز ۵ مرداد ۵۴، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، ضمن گشت، به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل ها در خیابان یک طرفه پشت مجلس

(حوالی سرچشمه و بهارستان) تردد می کردند، ظنین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد. (۲) یکی از آن دو، بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد؛ لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری)، که از قضا ورزیده ترین مأمور کمیته مشترک بود، مهلت نداد و او را - که وحید افراخته بود - به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود، در آن سوی خیابان، متحیر و منتظر ایستاده بود؛ که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سید محسن سید خاموشی بود. (۳)

سید محسن در سال ۱۳۳۴ در تهران، در خانواده ای بازاری و مذهبی، متولد شد. تحصیلات دوران مدرسه را در محیط های آموزشی اسلامی طی کرد؛ ابتدایی را در دبستان جعفری و متوسطه را در

دبیرستان علوی. در سال های آخر دبیرستان، به انجمن ضدبہائیت (حجتیه) وارد شد و هم زمان، به

تشویق برادرش سیدمرتضی (۴)، به مطالعه کتب سیاسی - مذهبی روی آورد. از سال آخر متوسطه و در

ص: ۲۵

- ۱- گفت و گوی احمدرضا کریمی؛ نقل از خلیل دزفولی. بولتن های ساواک مبتنی بر گزارش گشت های مزبور.
- ۲- البته اگر مأموران می دانستند که یکی از آن دو وحید افراخته است، به احتمال زیاد از ترس برخورد نزدیک، او را از دور هدف گلوله های خود قرار می دادند و امکان زنده دستگیر شدنش نبود.
- ۳- خاموشی بعداً گفته بود: «منتظر بودم که وحید مأموران را بکشد و به اتفاق، اتومبیل و اسلحه مأموران را برداریم و فرار کنیم.» خلاصه پرونده ها...: سیدخاموشی، سیدمحسن.
- ۴- سیدمرتضی سیدخاموشی متولد ۱۳۳۰ تهران، ضمن تحصیل در دبیرستان علوی در انجمن ضد بہائیت حجتیه فعالیت داشت. در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد. در اواخر سال ۱۳۵۰ عضو شاخه خارج از کشور سازمان شد و پس از تغییر ایدئولوژی مرکزیت داخل، وی نیز مارکسیست گشت. پس از دستگیری برادرش محسن به طور غیرمجاز و مخفیانه به ایران بازگشت. در اواخر سال ۵۵ به همراه حوریه بازرگان همسر سابق لطف الله میثمی به خارج از کشور رفتند و در مراجعت، در ۲۷ بهمن ماه با مشاهده یک اتومبیل شهربانی به تصور اینکه شناسایی شده اند، هر دو با سیانور اقدام به خودکشی کردند. در وسایل باقی مانده از آن دو چند سلاح کمری، یک قبضه مسلسل و چند نارنجک وجود داشت. خلاصه پرونده ها...: سیدخاموشی، سیدمرتضی. بازرگان، حوریه.

آستانه ورود به دانشگاه، در کلاس ها و سخنرانی های دکتر شریعتی در «حسینیه ارشاد» شرکت نمود و به تدریج حساسیت های سیاسی خاصی پیدا کرد.

پس از ضربه شهریور ۵۰ در فضایی که پدیدار شده بود، بیشتر به جانب فعالیت های سیاسی گرایش

یافت و توسط یکی از دوستانش، حسن صادق، مدتی به کار مطالعاتی و انجام ورزش هایی از قبیل کوهنوردی و جودو سوق داده شد.

با ورود به دانشگاه و تحصیل در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، در سال ۱۳۵۲، با علی خدایی صفت، عضو علنی سازمان، آشنا شد. پس از مطالعات مشترک نیمه منظمی که به راهنمایی فرد مذکور انجام داد، در هجده سالگی به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید. وی از طریق خدایی صفت به بهرام آرام معرفی شد و پس از چندی، تحت مسئولیت وحید افراخته قرار گرفت. مطالعه آموزشی کتاب هایی نظیر زمینه تکامل اجتماعی، انسان چگونه غول شد، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را در اوان عضویتش انجام داد و ضمن آن، در زمینه پخش اعلامیه و جعل پلاک اتومبیل فعالیت نمود.

محسن خاموشی، در روند تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومتی مارکسیست شد و با پویایی ای که از خود نشان داده بود، توسط وحید افراخته، برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندگی پور» رییس کمیته مشترک انتخاب شد. وی در این عملیات، که در تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۳ صورت گرفت، مسئول

ایجاد راه بندان و راننده اتومبیل مخصوص این کار بود. در جریان ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ نیز شرکت داشت و مسئول حمل جسد وی به بیابان های مسگرآباد بود.^(۱) وی به اتفاق حسین سیاه کلاه، ضارب شریف واقفی، جسد او را به آتش کشیدند پس از قطعه قطعه کردن، در چند نقطه دفن کردند. در عملیات ترور دو مستشار آمریکایی «سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر»، نقش فعال تری

داشت و مسئول کشتن یکی از مستشاران بود. در ماجرای ترور مشکوک حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا - که ظاهراً به جای کنسول سفارت مزبور کشته شد - نیز نقش داشت.^(۲)

زمانی که افراخته و محسن خاموشی به کمیته مشترک برده شدند، سریعاً شناسایی گشتند. پس از دو

ص: ۲۶

۱- طاهره سجادی غیوران درباره محسن خاموشی می گوید: «او جوان ترین عضو سازمان مجاهدین بود که تحت تأثیر مارکسیست های مسلمان نما قرار گرفت و در قتل شریف واقفی شرکت کرد.» سجادی، خورشیدواره: ص ۱۳۲.

۲- پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۱: صص ۱۰ - ۴۸.

- سه ساعت که از فشار بر روی وحید گذشت، (۱) او که زمینه و انگیزه معنوی ریشه داری برای مقاومت نداشت، به اصطلاح «شکست» و «برید»؛ و شروع به همکاری کرد. بازجوی وحید، «منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری) بود که زیر نظر مستقیم «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) - معاون

اطلاعاتی کمیته مشترک - این کار را انجام می داد. بین «منوچهری» و وحید، آن طور که یادداشت های وحید نیز حاکی است، روابط عاطفی محکمی ایجاد شد. (۲) آنچه بیش از دیگر اطلاعات، برای کمیته

اهمیت داشت، رسیدن به بهرام آرام یعنی مسئول مستقیم وحید و رهبر شاخه نظامی سازمان بود که او را از وحید می طلبیدند؛ لیکن به دلیل آنکه نیم ساعت پس از دستگیری وی، بهرام با او قرار داشت و بنابراین متوجه دستگیری اش شده بود، امکان سریعی برای دستیابی به بهرام آرام وجود نداشت. (۳)

اولین طرح ترور آیه الله بهشتی

با اعترافات وحید، علاوه بر جزئیات ترورها از جمله ترور مجید شریف واقفی، قصد ترور آیه الله دکتر

بهشتی (۴) به نحو غیر آشکار که نقش سازمان در آن مخفی بماند، نیز روشن شد.

آقای سیدحمید روحانی می نویسد:

«از دیدگاه شهرام درباره شهید بهشتی [و قصد ترور ایشان] این نکته ها به دست می آید:

الف - سازمان از عالمان و روحانیان متعهد و مبارز سخت اندیشناک بوده... ب - ... هدف و انگیزه آنان ریشه کن کردن و از میان بردن علما و روحانیان وارسته بوده است. ج - آنچه که از سوی سازمان در سال ۱۳۶۰ روی داد [انفجار حزب جمهوری و ترور شهید بهشتی و یاران وی] ریشه در سیاست، اندیشه و ایدئولوژی سازمان داشته است... د - سازمان از پایگاه ریشه ای عالمان اسلام در میان توده ها به خوبی آگاهی داشته است از این رو از برخورد مستقیم با آنان اندیشناک بوده است ه - جوسازی، شایعه پراکنی و مبارزه تبلیغاتی سازمان بر ضد شهید بهشتی

ص: ۲۷

۱- مفاد یادداشت های وحید افراخته، تصریح به شکنجه وی در ساعات اولیه بازجویی دارد. نیز در گفت و گوی احمدرضا کریمی، از آثار شکنجه روی دست و پای وحید افراخته سخن رفته است.

۲- برای آگاهی به متن نامه های وحید افراخته به «منوچهری» و دریافت احساس وی نسبت به بازجو حقیقو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...

۳- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ - ۱۳۷.

۴- سند ضمیمه ساواک به تاریخ ۲۲/۱۱/۵۴، به گزارش وظیفه خواه، وحید افراخته در اعترافاتش گفته است: طرح کشتن مخفیانه شهید بهشتی از تقی شهرام است.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز ریشه در گذشته داشته و برخاسته از خطری بود که سازمان سالیان درازی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از ناحیه شهید بهشتی احساس می کرده است»^(۱).

آیه الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی متولد ۱۳۰۷، اصفهان، شاگرد قدیمی مراجع بزرگ قم و امام خمینی از سال ۱۳۳۰، فعالیت های فرهنگی و اجتماعی خود را آغاز نمود و در نهضت امام خمینی از سال ۱۳۴۱، شرکت فعال داشت. در سال ۱۳۴۲ در تأسیس جمعیت هیئت های مؤتلفه نقش داشت و در شورای فقهای آن به همراه آیه الله مرتضی مطهری، آیه الله انواری و حجه الاسلام مولایی، عضویت داشت.

از همان سال تحت فشار ساواک قرار داشت و اولین بار در سال ۱۳۴۳ بازداشت شد. در سال ۱۳۴۴

تا ۱۳۴۹ مسئول مرکز اسلامی هامبورگ بود و پس از بازگشت به ایران، ساواک به دلیل اطلاع از برخی فعالیت های سیاسی وی در آلمان، از بازگشت وی به آن کشور ممانعت نمود. در سال ۱۳۵۴ توسط کمیته

مشترک ساواک و شهربانی، دستگیر گشت و جلسات تفسیر قرآن هفتگی وی که از سال ۵۰ ادامه داشت،

توسط ساواک تعطیل شد. ارتباط گسترده و مؤثر با دانشگاهیان مسلمان و جلسات تدریس و سخنرانی در

مراکزی مانند انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسين و مجمع فرهنگیان مسلمان، نقش ویژه ای در جریان های اسلامی و مبارز دهه پنجاه برای وی پدید آورده بود. از سوی دیگر مشارکت

آیه الله بهشتی در مدیریت مدرسه منتظریه (حقانی) قم از سال ۱۳۴۹، که جایگاه مهمی در آموزش و تربیت روحانیان مبارز و متعهد داشت، برجستگی شخصیت جریان ساز و تأثیرگذار ایشان را مضاعف

ساخته بود.^(۲)

بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان، بسیاری از مبارزان، و اعضا و سمپات های سابق سازمان، به اتکاء آموزش ها و رهبری فرهنگی آیه الله بهشتی، در برابر انحراف و یأس از مبارزه، مقاومت نمودند و از توسعه آثار منفی مسائل سازمان، بر مبارزین مسلمان جلوگیری کردند.

ص: ۲۸

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳.

۲- شهید آیه الله دکتر...: صص ث - ع.

به اعتراف افراخته، تقی شهرام گفته بود: «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی، صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش های خاصی بهره گیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»^(۱)

برنامه مرکزیت سازمان در سال ۵۴ برای ترور آیه الله بهشتی که عملی نگردید، همچنین بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه وی در بین روحانیان مبارز و نقش بالفعل و بالقوه ایشان در مقابله با انحراف ایدئولوژیک سازمان نیز می تواند محسوب گردد. حساسیت ویژه بر ایشان یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

همکاری افراخته با ساواک

در همان مراحل اول بازجویی افراخته این افراد شناسایی و به سرعت دستگیر شدند:

محسن بطحایی، ساسان صمیمی بهبهانی، کیوان صمیمی بهبهانی، دکتر مرتضی لُبافی نژاد، مهندس عبدالرضا منیری جاوید، مهدی غیوران، طاهره سجّادی (غیوران)، سیف الله کاظمیان.^(۲)

شخص اخیر (کاظمیان) با هر دو جریان مارکسیست و مسلمان سازمان، یعنی مرکزیت و تشکیلات اصلی و نیز شاخه انشعابی شریف واقفی، مرتبط بود و تا حدّی، دوجانبه بازی می کرد. انبارک اسلحه ای که توسط مجید شریف واقفی و صمدیه لباف ربوده شد، نزد وی به امانت بود. وحید، که از این ماجرا اطلاع داشت، کاظمیان را معرفی کرد و او نیز قراری را لو داد که طی آن بنا بود انبارک مزبور را به نمایندگان مرکزیت تحویل دهد. سر قرار، محمد طاهر رحیمی دستگیر شد و به دلیل پوشش وسیع امنیتی منطقه قرار (حوالی سرچشمه)، منیژه اشرف زاده کرمانی که برای چک کردن و تأمین حفاظت قرار در منطقه بود، نیز دستگیر گشت.^(۳)

وحید، از زمان دستگیری تا مرگش در ۱۱ بهمن ۵۴، همکاری های وسیعی با ساواک به عمل آورد؛^(۴)

ص: ۳۰

- ۱- پرونده وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۴.
- ۲- خلاصه پرونده ها...: افراخته و دیگر اسامی.
- ۳- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ - ۱۳۷. خلاصه پرونده ها...: کاظمیان، سیف الله.
- ۴- «ناصر نوذری» معروف به رسولی، بازجوی خشن و شهره ساواک، به عده ای از زندانیان در سال ۵۴ گفته بود: «وحید آن قدر اطلاعات در اختیار ما گذشته است که کمیته مشترک و ساواک برای سال ها تغذیه شده اند.» حقیقو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: بخش آخر.

که محورهای عمده اش را برمی شماریم:

۱ - لو دادن چند خانه مهم سازمانی، که تهیه برخی از آنها مدت ها طول کشیده بود؛ مانند خانه حاج مهدی غیوران، که یک مخفیگاه کامل (توسط محسن و حسین سیاه کلاه) در آن جاسازی شده بود؛

۲ - لو دادن افراد مبارز، به ویژه روحانیون و مذهبی ها؛ در ارتباط با اعترافات وحید افراخته، افرادی چون آقایان طالقانی، لاهوتی، هاشمی رفسنجانی و... دستگیر و محکوم شدند؛

۳ - کمک به یافتن فراریان سازمان، در گشت های کمیته مشترک؛

۴ - دادن طرح های مختلف، به منظور موفقیت بیشتر ساواک و کمیته مشترک در سرکوب نیروهای مخالف؛ به خصوص نیروهای مذهبی؛

۵ - کشف رمز اسناد به دست آمده از چریک های فدایی - از جمله به دست آوردن دو شماره تلفن حساس مربوط به خانه های مرکزی آنها - که منجر به کشف کلی خانه های فداییان خلق و ضربات

مهلک بهار و تابستان ۵۵ شد؛

۶- بازجویی مستقیم از زندانیان دستگیر شده سازمان و غیر آن؛

۷ - صحبت و بحث با زندانیان و دستگیرشدگان، در جهت اقناع آنها برای همکاری با رژیم شاه؛

۸ - تهیه متن دفاعیه برای چند تن از همداد گاهی هایش؛ که اظهار ندامت و تجلیل از شاه و رژیم،

زمینه اصلی آن بود. (۱)

افراخته «گذشته از برملا کردن بسیاری از رازهای سازمان و دادن نام بیش از ۱۰۰ تن از اعضا و سمپات ها و دیگر مردم مبارز، هرگونه سخنی، حرکتی و اندیشه ای از هر جنبنده ای که به یاد داشت به عنوان اطلاع در دسترس ساواک قرار داد و به دنبال آن درخواست «تعقیب» و «تنبیه» نیز داشت.» (۲)

در طول بازجویی وحید افراخته، چند روز هم، دو آمریکایی از سفارت آمریکا به کمیته مشترک و اتاق مخصوصی که در اختیار وحید گذاشته شده بود، می آمدند و از وی در خصوص نحوه ترورها و - به

ص: ۳۱

۱- گفت و گوها: احمدرضا کریمی. نیز متن گزارش تفصیلی بازجوی متخصص کمیته مشترک درباره گردش کار وحید افراخته، خطاب به مدیریت اداره کل سوم.

خصوص - سرنوشت اسناد سرقت شده از مستشاران مقتول آمریکایی، بازجویی می کردند. (۱)

از کسانی که پس از دستگیری وحید، وضعیت اش در زندان تغییر کرد، مرتضی صمدیه لباف بود. او که پس از دستگیری اش در بیمارستان سینا، در موارد متعدد به ساواک دروغ گفته بود، اعترافی در مورد مسائل عملیاتی تشکیلات نداشت؛ از جمله به مسئولیت های خودش مثل شرکت در عملیات مسلحانه سازمان، اشاره ای نکرده بود. به همین جهت، برخورد مسئولان کمیته مشترک با او در همان حد آشکار شده بود: از نظر آنها، مرتضی یک عضو ساده مسلمان بود که چون تمایلی به ادامه همکاری با سازمان و

به خصوص مارکسیست ها نداشت، در صدد ترورش بوده و او را زخمی کرده اند. همین و دیگر هیچ.

پس از دستگیری وحید، او اعتراف کرد که ضارب اول «سرتیپ زندی پور» و نیز ضارب یک استوار ژاندارمری، که به هنگام بازرسی و احتمال دستگیری، در مسجدی در خیابان هاشمی کشته شده بود،

صمدیه لباف است. به همین جهت برای کسب اطلاعات بیشتر و درهم شکستن مقاومت صمدیه لباف، ساواک او را تحت فشارها و شکنجه های سنگین و کم نظیری قرار داد.

افراخته در یکی از یادداشت هایش خطاب به بازجوی خود در مورد مرتضی صمدیه لباف چنین نوشت:

جناب آقای دکتر منوچهری سلام

با صمدیه به اندازه لازم و کافی بحث کردم... نسبت به گروه کاملاً بدبین و نسبت به مبارزه مسلحانه کاملاً مردّد بود ولی به علت غرور و تعصب مذهبی، حاضر به پذیرش حقیقت نبود. به

او گفتم آن قسمت از فساد و گمراهی گروه را که قبول داری باید در دادگاه مطرح سازی ولی او

با این بهانه که «این عمل به نفع رژیم تمام می شود و من نمی خواهم قدم خطایی بردارم و روز قیامت مورد عذاب واقع شوم»، می خواست شانه خالی کند و ادعا می کرد عقیده به حکومت اسلامی دارد و رژیم، مطابق عقیده مذهبی او نیست. به هر حال با این تعصب زیادی که نشان می دهد حتی به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد، به تمامی نداده است. با توجه به این موضوع، بحث بیشتر با او فایده ندارد... اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره ای جز

فشار نیست. (۲)

محمدحسن ابراری جهرمی، عضو قدیمی و مذهبی سازمان، نیز از کسانی بود که توسط وحید لو

۱- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از وحید افراخته و حسن اسعد.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۸، تصویر دست نوشته افراخته در ص ۸۴۷.

رفت. او می دانست که ابراری به مغازه خشکشویی حاج مرتضی تجریشی، واقع در خیابان خواجه عبدالله انصاری، تردد دارد. مأموران کمیته مشترک نزدیک به یک ماه روبه روی مغازه مزبور، به طور دایم، کشیک دادند و حتی بارها لباس های خود را به آن خشکشویی بردند. ابراری سرانجام در روز ۸ آذر ۵۴ به خشکشویی مراجعه کرد؛ و در حالی که با تجریشی در حال خوردن ناهار بود، هر دو دستگیر شدند. (۱) ابراری یک سال بعد در ۱۴ آذر ۵۵ اعدام شد. (۲)

اعدام افراخته و لورفتگان

ساواک یک روز پس از دستگیری وحید افراخته، به دلیل ذوق زدگی و نیز برای اجرای مانوری تبلیغاتی، اعلام کرد که «رحمان (وحید) افراخته، قاتل مستشاران آمریکایی دستگیر شد»؛ و به این طریق عملاً راه ارفاق به وی در صورت همکاری را مسدود نمود و خود را در بن بست قرار داد. زمانی که وحید شروع به همکاری کرد، چه بسا با احتمال اینکه وی با فشار آمریکایی ها اعدام خواهد شد، از او مصاحبه تلویزیونی ضبط نکردند تا این توهم برای دیگر زندانیان همکار آینده شان پیش نیاید که رژیم پس از مصاحبه هم افراد را اعدام می کند. (۳) هر چند، اعدام وی پس از همکاری و قول ساواک مبنی بر تخفیف مجازات، تا حدی به زیان ساواک تمام شد. البته دو تن از اعدام شدگان، خاموشی و بطحایی، در ۲۰ مرداد ۵۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرده بودند و عملاً این امر برای ساواک، کاربرد مصاحبه با وعده گریز از مجازات اعدام را به میزان زیادی منتفی ساخت.

طی دادگاهی که وحید و ۱۰ تن از هم پرونده هایش در آن شرکت کردند، همه آنچه باید در یک مصاحبه گفته شود، توسط وحید و چند تن دیگر از جمله منیژه اشرف زاده کرمانی و محمد طاهر رحیمی گفته شد. پس از ختم دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به رغم همه تلاشی که ساواک به کار برد و حتی به شاه نیز توسل جست، به دلیل خواست آمریکایی ها برای آنکه حمله به مأموران آنان بی مجازات قلمداد

نگردد و از سایرین زهرچشم گرفته شود، با زنده نگاه داشتن وی موافقت نشد. طاهره سجادی می گوید:

ص: ۳۳

۱- خلاصه پرونده ها...: تجریشی، مرتضی. ابراری جهرمی، محمد حسن.

۲- روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۴ آذر ۱۳۵۵. شاه: دشمن خلق...: ص ۷۵.

۳- متن فراهم آمده مصاحبه افراخته در پرونده وی محفوظ است ولی کارشناس ساواک نظر منفی در مورد انجام آن ابراز داشته است.

«بعد از اعلام صدور رأی برای وحید که در صندلی جلوی من نشسته بود، به او گفتم: «این همه برای ساواک خوش خدمتی کردی، آخر هم که به تو اعدام دادند.» برگشت و به من گفت: «حکم با اجرا، فرق

می کند.» یعنی امیدوار بود که اعدام نشود و این امید را به او داده بودند.»^(۱) سرانجام افرایخته در سحرگاه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۴ به اتفاق ۸ تن دیگر که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام گردید. این افراد عبارت بودند از:

۱- رحمان (وحید) افرایخته

۲- مرتضی صمدیه لُبافی

۳- سید محسن سید خاموشی

۴- محسن بطحایی

۵- مرتضی لُبافی نژاد

۶- منیژه اشرف زاده کرمانی

۷- عبدالرضا منیری جاوید

۸- ساسان صمیمی بهبهانی

۹- محمد طاهر رحیمی

در ضمن حکم اعدام دادگاه بدوی مهدی غیوران، به حبس ابد تقلیل یافت و همسرش طاهره سجّادی، به پانزده سال زندان محکوم شد.^(۲)

ص: ۳۴

۱- سجّادی، خوشیدواره: ص ۱۳۸.

۲- همان: ص ۱۴۷.

متن وصیت نامه افراخته

وصیت نامه غیر ارتشی رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

به نام خدا

۱- از اینکه امکان دارد در مقابل اعمال ننگینی که انجام داده ام به مجازات برسم شرمنده ام در پیشگاه خدا و در پیشگاه اعلیحضرت، ملت ایران و خانواده ام. خدا را شاهد می گیرم که قصدم خدمت بود ولی اکنون فهمیده ام که به راه خیانت کشیده شدم و امیدوارم گناهانم را خداوند ببخشد.

۲- از مقامات امنیتی کمیته به علت محبت ها و راهنمایی هایی که به من فرمودند نهایت سپاسگزاری را

دارم زیرا موجب شد پی به اشتباهاتم ببرم و بتوانم ذره ای از دین خودم را به مملکت ادا کنم و می دانم اگر نتواند اقدامی در مورد تخفیف مجازات من به عمل آورند ناشی از بدی آنها نیست بلکه اعمال گذشته من باعث شده است چنین مجازات شوم.

۳- باز هم استدعا دارم اگر امکان دارد به من فرصت داده شود تا به جبران گذشته پردازم مخصوصاً در مورد اطلاعاتی که دارم احتیاج به مدتی وقت است تا به تکمیل آن پردازم زیرا مجدداً شروع به نوشتن بازجویی کلی کرده و مطالب جدیدی به خاطر رسیده است.

۴- آرزو دارم، هیچ فرد دیگری به مسیری که من رفتم کشیده نشود و هر ایرانی با اقدامات مفید و سازنده خود در ساختن ایران نوین و ایرانی سعادت مندتر کوشش کند و با پیروی از اصول مترقیانه انقلاب شاه و ملت و تحت رهبری خردمندان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر فرد مفیدی برای خود و کشورش

باشد. همچنین آرزو دارم هر کسی در کنار زندگی عادی خود در صورت امکان به دستگاه امنیتی کشور در مبارزه مقدسشان با خرابکاری و تروریسم همکاری کند و مانع از این شود که داستان غم انگیز زندگی من، برای یک جوان ایرانی دیگر تکرار شود.

۵- با این آرزو که تا لحظه ای که زنده ام به جبران گذشته پردازم [و] با دستگاه امنیتی در زمینه اطلاعات و زمینه های دیگر اقدامات ضد خرابکاری همکاری کنم و همچون سربازی جانباز و فداکار برای شاهنشاه محبوبم و ملت عزیزم بمیرم.

۶- آرزو دارم یکی از مقامات کمیته را که مرا می شناسند بینم و مطالبی را عرض کنم. امضا

۷- دیگر وصیتی ندارم. نماینده دادستانی - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

وصیت نامه غیر ارتشی محمد طاهر رحیمی فرزند رحیم در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

میل دارم در این روزهای آخر عمر خلاصه ای از تجربه زندگیم را به امید اینکه بتواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد در اختیار بگذارم. هرچند که از یکی دو ماه پیش ضوابط فکریم مغشوش شده و اصراری بر درستی مطالب نوشته شده ندارم ولی آنطور که تابحال درک کرده ام این است که به علت حاکمیت احساسات و عواطف مذهبی و پیرو انگیزه های روشنفکری، به قصد خدمت به جامعه به این

مسیر یعنی مبارزه مسلحانه کشیده شدم. در حالی که شرایط اجتماعی ایران خصوصاً امکاناتی که جدیداً به علت افزایش قیمت سوخت و رشد صنعتی برای دولت فراهم آمده لزوم و ضرورت مبارزه مسلحانه را

از بین برده است و لذا هرگونه اقدام مسلحانه در این شرایط جز اتلاف نیروهای جوان چیزی نیست. زیرا در حال حاضر این نیروها از طریق شرکت مستقیم و فعال در تولید، بیشتر خواهند توانست به جامعه خدمت کنند و به شخصه امیدوارم رشد اجتماعی مملکت به قدری سریع باشد که تغییر نظام اجتماعی ما

با آن نظامی که زندگی واقعا عادلانه ای را برای همه بوجود بیاورد غیر از راه مسلحانه باشد. در پایان آرزوی رفاه و سعادت عموم مردم جهان خصوصاً مردم شرافتمند و زحمتکش ایران را دارم. وصیتی ندارم

نماینده دادستانی ارتش - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

متن وصیت نامه صمدیه لباف

وصیت نامه غیر ارتشی مرتضی صمدیه لباف فرزند علی در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

سلام مرا به مادرم و برادرانم و خواهرانم برسانید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

بسم الله الرحمن الرحيم

نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین

«ما مرگ را میان شما قرار دادیم و نمی توانید از ما پیشی بگیرید.»

وصیت من به مادر و برادر و خواهرانم این است که هرگز از قرآن و خاندان عصمت و طهارت فاصله

نگیرند؛ زیرا سعادت و رستگاری در همین است.

از برادران و خواهرانم خواهش می‌کنم برای من ۱۰ ماه روزه قرضی بگیرند، چون وضع مزاجی من

ص: ۳۸

سالم نبود که بتوانم خودم بگیرم؛ و خواهش دیگرم این است که من را اگر گناهی در حق شماها کرده ام ببخشید مخصوصاً از مادرم طلب بخشش دارم. به من دعا کنید. امیدوارم که رستگار باشید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

نماینده دادستانی ارتش - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

متن وصیت نامه لبافی نژاد

وصیت نامه غیر ارتشی مرتضی لبافی نژاد فرزند عباسعلی در سحرگاه مورخه ۴/۱۱/۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سلام و درود گرم من به پدر و مادر عزیزم. پدر و مادر مهربانم. پدر و مادری که هیچ چیز را از من دریغ نکردند. سلام من به پروین عزیزم. همسر مهربان و فداکارم. همسر متقی و پرهیزکارم. سلام من بر یکایک فامیل عزیز و مهربانم که متأسفانه فرصت نام بردن یکایک آنها را ندارم. برای من نگران نباشید که خداوند فرموده است و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون. مطالبی را مختصراً در زیر می نویسم و می خواهم دقیقاً این سفارشات اجرا گردد:

۱ - مربی فرزندانم فعلاً و تا وقتی همسرم در زندان است پدر و مادرم خواهد بود و بعد خود همسرم. اگر زمانی همسر عزیزم خواست شوهری اختیار کند به نظر من بهتر است فرزندانم را مجدداً به پدر و مادرم بسپرد. بهر حال از مربی فرزندانم هر که هست خواهان تربیت صحیح فرزندانم می باشم. می خواهم او را نه تنها از نظر درسی بلکه از نظر مسائل مذهبی و اجتماعی نیز فردی آگاه و مطلع بار آورد. از نظر محبت نه کم و نه زیاد که هر دو زیان بخش است در خانه ای که فرزندانم رشد و تربیت می یابد تلویزیون و مجلات فاسد و هر گونه وسیله ای که موجبات فساد اخلاقی را ایجاد کند هرگز نباشد.

۲ - سفارش به مادرم در مورد پروین عزیزم می کنم و می خواهم که همیشه و همواره نسبت به او محبت قلبی را حفظ کرده و به خصوص تا او در زندان است مکرراً و مرتباً به دیدار او برود و از محبت به او فروگذار ننماید.

۳ - سفارش به مادرم در مورد زهرا می کنم. البته می دانم که فلورا و بهمن عزیز آنقدر انسان هستند که هیچ گاه قدر زحمت های او را فراموش نکنند ولی مع الوصف اگر روزی از او جدا شدند از مادرم می خواهم

که او را چون دخترش نزد خود نگهدارد. او حق فراوانی به گردن همگی ما دارد.

۴ - مدت ۵/۳ سال نماز قضا و ۵/۲ ماه روزه قضا برایم از پول خمس داده بخرید.

۵ - آنچه پول نقد و سکه طلا دارم مبلغ ده هزار تومان را خیرات کنید. خمس پول نقد و سکه ها را

بپردازید. مخارجی که برایم کرده اید از آن بردارید. اگر طلبی از کسی داشتم و آن را وصول کردید خمس آن را نیز بپردازید و بهر حال آنچه باقی ماند و به علاوه کلیه اثاثیه منزل متعلق به همسر من می باشد و او هر گونه دخل و تصرفی می تواند در آن بنماید. محل سکه های طلا درون یک کارتن [است] که در داخل اطاق بالا که اثاثیه ما قرار دارد، این کارتن در درون درگاهی است. درون کارتن یک ظرف چینی است که درونش مقداری پوشال و یک قوطی است. پول نقد که برابر مبلغ ۶۴ هزار تومان است در چهار برگ ورقه سپرده ثابت بانک صادرات است که درون یک پاکت بزرگ به همراه سایر مدارک قرار دارد. مبالغی نیز از این و آن طلب دارم البته مقداری از پول فوق و سکه ها را ساواک ضبط خواهد کرد.

۶ - به مادرم توصیه می کنم در نمازهایش دقت بیشتری کند و علی الخصوص در ضمن یکی دو سال آینده حتماً به حج برود.

۷ - به پدرم توصیه می کنم که او نیز در نمازهایش دقت بیشتری کند و حتماً تلویزیون را بفروشد.

۸ - در مراسمی که برای من برپا می گردد اکیداً از شرکت زن های بی حجاب و یا حتی با چادر و یا روسری توری جلوگیری نماید.

به همین جا مطالب فوق را ختم می کنم و بار دیگر سفارش می کنم مطالب فوق را دقیقاً اجرا نماید.

قربان همگی فامیل عزیز مرتضی لبافی نژاد. وصیت دیگری ندارم.

نماینده دادستانی ارتش - نماینده ساواک - نماینده مذهبی - فرمانده گردان زندان - افسر مسئول زندان

دستگیری های سال ۱۳۵۴ و مهمتر از همه دستگیری وحید افراخته و افراد مرتبط با وی، افزون بر آنچه در صفحات قبل آمد، پیامدهای دیگری هم داشت که به تدریج خود را نشان می داد. سازمان در

سیستم حفاظتی خود تجدیدنظری جدی کرد و در این امر، عمده تلاش خود را برای بسته تر کردن روابط، به کار گرفت. ذکر جزئیات کامل این بحث در اینجا ضرورتی ندارد؛ تنها به این اشاره بسنده می شود که مرکزیت سازمان نیروی خود را بیشتر و هشیارانه تر در حفظ افراد و کمترین ضربه پذیری گذاشت.

محمدجواد قائدی، از اعضای مرکزی (و عضو مرکزیت از سال ۵۵)، یکی از وظایف اصلی اش تنظیم هرچه دقیق تر حفاظت تشکیلاتی بود. (۱)

از آنجا که سازمان های چریکی شهری ایران در آن دوران بیشترین اهتمام را بر ذهنیات و تصورات بنا کرده بودند، از برخی از جنبه ها و پیامدهای آن ذهنیات غافل می ماندند و به همین علت، ضربه ها از نقاطی وارد می شد که قبلاً در محاسبه ها منظور نشده بودند. از جمله این نقاط ضربه پذیر، استفاده حساب شده ولی فراوان رژیم از عناصر فعال سازمان ها بود که با ساواک همکاری کامل داشتند.

در ۲۷ آبان ماه ۱۳۵۴ در پی دستگیری دوتن از اعضای رده پایین سازمان در همدان، فردی به نام محمد توکلی خواه نیز دستگیر شد که در بازجویی ها عنوان نمود که پس از گذراندن دوره های مختلف تشکیلاتی، در این اواخر، مرحله انتقادی را می گذرانده و به کارگری فرستاده شده بود. این شخص طی فعالیتش در سازمان، در همه شاخه ها کار کرده بود و اکثر چهره های سرشناس مخفی سازمان، از جمله تقی شهرام و بهرام آرام، را می شناخت. کمیته مشترک حداکثر استفاده را از وی برد و در اواخر سال ۱۳۵۶ نیز او را به خارج (ابتدا ترکیه و بعد اروپا) فرستاد؛ که پس از خروج نیز همکاری اش در سطح وسیع ادامه داشت. (۲)

از اولین نشانه های همکاری وی لو رفتن یکی از خانه های تیمی در خیابان صفی علیشاه بود. در این خانه چند نفر مستقر بودند: عبدالله اسفندیاری، علیرضا باباخانی، صادق کرداحمدی و همسر وی زهرا

نجفی. همه افراد این خانه، به هنگام ضربه مأموران کمیته مشترک، سالم و زنده دستگیر شدند. از تبعات

۱- خلاصه پرونده ها...: قائدی، محمدجواد.

۲- خلاصه پرونده ها...: توکلی خواه، محمد.

دستگیری این افراد، که در جریان بازجویی های شان وحید افراخته نیز حضور داشت و در «شکستن» مقاومت آنها نقش «ارشادی» به او واگذار شده بود، لو رفتن قرارهای حسن سبحان الهی و ابراهیم داور بود که هر دو به هنگام برخورد با مأموران، با استفاده از سیانور، خودکشی کردند؛ این دو تن در آن زمان از کادرهای درجه یک سازمان بودند. از دست رفتن این عناصر برای سازمان سنگین بود؛ به خصوص که

نمی دانست ضربات از کجا وارد می شود.

همچنین در یک برنامه منظم «گشت» (شهر گردی)، توکلی خواه، به همراه اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک، بیش از یک سال و نیم فعالیت داشت. نام مستعار وی در این برنامه ها «فردوس» بود. یک

اتومبیل پژو نیز به او واگذار شده و در اختیارش بود. (۱) ضمن همین گشت ها بزرگترین ضربات بر سازمان وارد آمد که دو مورد مهم آن را ذکر می کنیم.

ص: ۴۳

۱- همان.

در عصر آخر فروردین ۱۳۵۵ توکلی خواه در خیابان منیریه، دو تن از اعضای مؤثر را که می شناخت مشاهده کرد. این دو نفر جمال شریف زاده شیرازی و مهدی موسوی قمی بودند؛ به همراه این دو یک زن نیز مشاهده شد که بعداً هویت وی طاهره (فاطمه) میرزا جعفر علاف اعلام گردید؛ و معلوم شد که همسر تقی شهرام و خواهر برادران میرزا جعفر علاف است که یکی از آنها توسط سازمان تصفیه و ترور شد و دیگری، در سال ۱۳۵۶ به دنبال یأس و سرخوردگی از مشی سازمان، خود را به ساواک معرفی نمود. هر سه فرد مورد مشاهده، از اعضای مرکزیت شاخه تقی شهرام بودند. پس از ضربات سال ۱۳۵۴، شاخه های سیاسی و کارگری نیز در جهت رشد نظامی اعضای خویش گام هایی برداشتند؛ بنابراین عضویت در این شاخه ها به معنای نظامی نبودن افراد نبود. ساواک در مورد هر سه این افراد حساسیت

داشت. به دنبال دستگیری های زنجیره ای سال ۵۴، از جمله مسائلی که روشن شد، موقعیت و نقش یکی از کادرهای برجسته (جمال شریف زاده شیرازی) بود که پیش از آن، شناخته نشده بود.

جمال شریف زاده شیرازی، بر اساس اطلاعات به دست آمده:

- فرزند یک ساعت ساز بود؛ در سال ۱۳۲۹ در تهران متولد شد و از همان کودکی با خانواده به عراق رفت. در جریان اخراج ایرانیان از عراق، در سال ۱۳۴۹، این خانواده نیز جزء معاودین بود.

- از سال ۱۳۵۰، از طریق دانشگاه (۱) با سازمان ارتباط داشت که پس از ضربه شهریور، این ارتباط قطع شد. مجدداً در سال ۱۳۵۳ توسط عبدالله زرین کفش به سازمان وصل گردید و تحت مسئولیت وی قرار گرفت.

- از تابستان ۱۳۵۴ زندگی مخفی اختیار کرد و در شاخه تقی شهرام، به سرعت، مدارج ارتقا را طی نمود. به هنگام مرگش در ۳۱ فروردین ۱۳۵۵ معاون شهرام در شاخه وی بود. شریف زاده مدتی نیز مسئول گروهی از اعضای سازمان، معروف به «گروه ساسانیان»، بوده است؛ که هدف از تشکیل این گروه، ایجاد ارتباط بین کادرهای اصلی و سمپات ها و تهیه پول و تدارکات از بازاری ها بود.

- عامل مستقیم قتل علی میرزا جعفر علاف و شخصی به نام اصلی یا مستعار رضا مهدوی و «یک طلبه علوم دینی» (۲)؛ شخص شریف زاده بوده است. وی در ضمن شوهر خواهر خود به نام «رضا خالقی» را

ص: ۴۵

۱- وی دانشجوی مهندسی فیزیک در دانشگاه صنعتی بود.

۲- از مدارک موجود، بجز آنچه نقل شد، اطلاع دیگری به دست نمی آید.

که راننده وزارت دربار بوده، به تصور دادن اطلاعات علیه او به ساواک، در آذر ماه ۱۳۵۴ به قتل رسانده است.^(۱)

علاوه بر شریف زاده، مهدی موسوی قمی نیز از کادرهای مهم شاخه شهرام بود. وی، چنانکه در فصل مربوط به تصیفه ها و ترورهای داخل سازمان نیز یاد شد، هم در جریان ترور جواد سعیدی نقش داشت و هم در جریان ترور صمدیه لباف، قرار بود در غیاب حسین سیاه کلاه - که دستش در حین آتش زدن جسد شریف واقفی سوخته بود - نقش ضارب را به عهده داشته باشد.^(۲)

مأموران کمیته مشترک، به محض مشاهده این سه نفر، ضمن جای گیری در منطقه (خیابان منیریه، نزدیک به میدان) با آنها درگیر شدند و پس از دقایقی، هر سه نفر با استفاده از سیانور خودکشی کردند. ضربه ای که بدین طریق به سازمان خورد، تا مدت ها جبران نشد و بسیاری از تمهیدات مرکزیت را برهم زد.

ص: ۴۶

۱- خلاصه پرونده ها...: شریف زاده شیرازی، جمال.

۲- همان: موسوی قمی، مهدی.

در بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۵۵، بهرام آرام رهبر نظامی سازمان، در میدان مخبرالدوله توسط توکلی خواه در حالی مشاهده شد که مشغول سوار شدن به یک اتومبیل شخصی مسافرکش بود. دو اکیپ کمیته مشترک به تعقیب اتومبیل مزبور پرداختند. در اواسط خیابان شیوا (سرآسیاب دولاب) بهرام آرام متوجه تعقیب شد؛ و در حال پیاده شدن از اتومبیل به سوی اتومبیل های مأموران تیراندازی کرد. در جنگ و گریزی که رخ داد، آرام در زمینی محصور به چند ساختمان گیر افتاد و پشت مقداری آجر و مصالح ساختمانی سنگر گرفت. بعد از حدود یک ساعت تیراندازی متقابل، سرانجام با انفجار نارنجک

خودکشی کرد.^(۱) از وی در همان جا، یادداشت هایی به دست پلیس افتاد که بخشی از آن در روزنامه ها نیز به چاپ رسید. مفاد این نوشته ها از وضعیت متشتت و متلاشی او از جهت روحی و انگیزه ای حکایت

داشت و سخت تکان دهنده بود.^(۲) مرگ بهرام آرام بیش از همه به تقی شهرام ضربه زد. او بازوی اجرایی و عامل اصلی اجرای خودکامگی های شهرام بود و قطعاً چنانچه چنین عاملی وجود نمی داشت، مرکزیت مارکسیست شده نمی توانست سلطه خود را - به خصوص با استفاده از ابزارهای نظامی و

خشونت بار - بر کلیت سازمان تحکیم بخشد. بهرام آرام فرزند صادق متولد ۱۳۲۸ تهران، در دوران دانشجویی در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) در سال ۱۳۴۸ توسط احمد رضایی به عضویت سازمان درآمد و مدتی هم تحت مسئولیت رضا رضایی قرار داشت. وی در طول حضور در سازمان تا زمانی که به بالاترین سطح تشکیلاتی رسید چندین نام مستعار داشت که برخی از آنها عبارت بودند از: علی، عبدل، رضا، سید، میرزا، جواد، احمد، فتح الله، ساسان. بهرام آرام، که پیش از ضربه شهریور تحت مسئولیت علی باکری قرار داشت، پس از ضربه مزبور، توسط ساواک شناسایی شد و زندگی مخفی اختیار کرد. از همان نخست، استعداد سرشاری در امور نظامی و عملیاتی از خود نشان داد و توانست طی پنج سال در مرکزیت سازمان (در کنار احمد رضایی، رضا رضایی، کاظم ذوالانوار، تقی

شهرام، مجید شریف واقفی و حسین سیاه کلاه) حضور داشته باشد. در واقع، بهرام آرام استوارترین و قدیمی ترین عنصر مرکزیت طی این سال ها بود.^(۳)

ص: ۴۸

۱- خلاصه پرونده ها... آرام، بهرام. روزنامه های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

۲- همان.

۳- همان. یادداشت های حسین روحانی و نیز یادداشت های جواد قائدی و قاسم عابدینی.

ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن های ساواک

۱ - در روزهای ۱۱ و ۱۲/۱/۵۵ دو تن از مرتبطين بهرام آرام- که شغل یکی از آنها، به نام حسن ملک، معمار بود و ضمن همکاری تشکیلاتی، در تهیه خانه های امن و تدارک جاسازی در این خانه ها فعال بود - دستگیر شدند.

۲ - بعدازظهر روز ۲۳/۱/۵۵ دو نفر جوان مظنون، توسط مأموران کمیته مشترک، در خیابان های جنوب تهران دستگیر شدند. در تحقیقات و بازجویی ها مشخص شد که این دو نفر با یکی از اعضای مخفی مجاهدین خلق ارتباط داشته اند.

۳ - در روز ۲۴/۱/۵۵، متعاقب دستگیری دو تن از افراد مرتبط با سازمان، یک عضو علنی گروه دستگیر شد و در پی بازجویی های معمول، یک شاخه پنج نفری از دانشجویان دانشگاه تهران کشف و اعضای

آن در فاصله روزهای ۲۴ تا ۲۸/۱/۵۵ دستگیر شدند. از این افراد مقادیری مدارک و نشریات مربوط به سازمان به دست آمد و افراد مزبور اعتراف کردند که مقدمات الحاق خود به سازمان را می گذرانده اند. در پی ادامه فعالیت های کمیته مشترک، هفت نفر دیگر از وابستگان به آن شاخه دانشجویی، در تهران و اصفهان، شناسایی و دستگیر شدند.

۴ - طی روزهای ۲۹/۱ تا ۱/۲/۵۵ چهار نفر از عضوهای علنی مجاهدین خلق، پس از مراحل تعقیب و مراقبت، دستگیر شدند.

۵ - بعدازظهر روز ۱/۲/۵۵ مأموران کمیته مشترک، در خیابان امیریه تهران، سه نفر از جمله یک زن جوان را که از عناصر مخفی سازمان بودند، محاصره کردند. در جریان عملیات، آن سه نفر به قتل رسیدند؛ یک عابر نیز کشته شد و عابر دیگر مجروح گردید. هویت این سه نفر بدین قرار بود: مهدی موسوی قمی، فاطمه (ظاهره) میرزا جعفر علاّف (همسر تقی شهرام)، جمال شریف زاده شیرازی.

۶ - بعدازظهر روز ۶/۲/۵۵ مأموران ساواک یکی از اعضای مخفی وابسته به سازمان را در خیابان عین الدوله (ایران) تهران مورد شناسایی قرار داده درصدد دستگیری او برمی آیند. در تیراندازی متقابل، فرد مذکور از ناحیه ران و ساق پا مجروح و دستگیر می شود. وی احمد احمد نام داشت که از سال ۵۲ به اتفاق همسر خود مخفی شده و پس از چندی به دلیل اختلافات ایدئولوژیک (از جمله مارکسیست

شدن همسرش فاطمه فرتوک زاده(۱) ارتباطش را صرفاً با افراد مذهبی حفظ کرده بود.

۷- طی روزهای ۶ تا ۹/۳/۵۵ تعداد ۹ نفر از اعضای علنی سازمان در شهرهای تهران، ساری و قم دستگیر شدند.

۸- با دستگیری یک طلبه علوم دینی، که بر مبنای گزارش های رسیده به ساواک، قصد عزیمت به سوریه و فعالیت در جنبش فلسطین را داشت، فرد دیگری که از رابطین سازمان با خارج از کشور بود نیز در تاریخ ۱۴/۲/۵۵ دستگیر شد.

۹- در روز ۱۵/۲/۵۵ یکی از اعضای علنی سازمان، که با عضوهای مخفی گروه ارتباط داشت، در اصفهان

دستگیر شد و متعاقب آن، عضو علنی دیگری در تاریخ ۲۰/۲/۵۵، پس از یک سلسله مراقبت های امنیتی، دستگیر گردید.

۱۰- یک دیپلمه وظیفه، که عضو علنی سازمان بود، در تاریخ ۱۹/۲/۵۵ بازداشت شد که در پی آن، شش نفر از مرتبطين وی که در آستانه پیوستن و مخفی شدن بودند، دستگیر شدند.

۱۱- پیش از ظهر روز ۱/۳/۵۵ در یک منزل واقع در خیابان هادی آباد شهرستان قزوین انفجاری رخ داد که طی آن، زن جوانی در اثر انفجار مصدوم شده بود. در محل حادثه یک دستگاه ماشین فتوکپی، یک

دستگاه ماشین تحریر، مقدار قابل توجهی از نشریات و اعلامیه های مجاهدین خلق و مقادیری مواد

منفجره و پول نقد کشف شد. در ادامه تحقیقات مشخص شد که زن مصدوم اشرف ربیعی نام دارد و همسر علی اکبر نبوی نوری عضو مخفی سازمان و بنیانگذار گروه مذهبی «فریاد خلق» است. در پی تحقیق از ربیعی، دو نفر دیگر از اعضای گروه در تهران و قم شناسایی و دستگیر شدند.

۱۲- از تاریخ ۱۶ تا ۲۵/۴/۵۵(۲) در شهرهای تهران، مشهد، قم، اصفهان و ساری، ۹ نفر از اعضا و سمپات های سازمان بازداشت شدند.

۱۳- در تاریخ ۸/۵/۵۵ پنج نفر از اعضای یکی از شاخه های سازمان، که در جریان تهیه و تکثیر نشریات

ص:۵۱

۱- در نقلی از احمداحمد، فاطمه فرتوک زاده در تماسی با مادرش خود را مسلمان خوانده و گفته بود: برای حفظ جان همسرم احمداحمد تظاهر به مارکسیست بودن می کنم.

۲- در فاصله دستگیری های قبلی تا مورد اخیر، ساواک و کمیته مشترک در گیر ضربات به سازمان چریک های فدایی خلق بودند که طی آن، سرانجام در ۸/۴/۵۵ حمید اشرف رهبر گروه به اتفاق ۱۰ تن دیگر از اعضای مرکزیت، نیز کشته شد.

درون گروهی و اعلامیه بودند، دستگیر شدند و کلیه وسایل تکثیر کشف و ضبط گردید.

۱۴ - با پیگیری رد اتومبیل فولکس واگن به جای مانده از عوامل ترور سه مستشار آمریکایی در ۶ شهریور ۵۵، در ساعت ۹ بعدازظهر روز ۱۱/۶/۵۵ مأموران ساواک و کمیته مشترک، یکی از اعضای فراری سازمان به نام حسن آلاپوش را محاصره کردند؛ که در جریان اقدام به فرار، مورد اصابت گلوله مأموران قرار گرفت و کشته شد.

۱۵ - در صبح روز ۱۲/۶/۵۵ دو نفر از اعضای مخفی سازمان در خیابان امیرکبیر، در مواجهه با مأموران

کمیته مشترک، به تیراندازی متقابل پرداختند که در نتیجه هردو از پای درآمدند.

۱۶ - در پیگیری ردهای به دست آمده، طی روزهای ۱۲ تا ۱۶/۶/۵۵ سه نفر از اعضای علنی سازمان دستگیر شدند و از خانه های امن متعلق به ایشان، مقادیری نشریه و یک دستگاه کامل چاپ، کشف و ضبط گردید.

۱۷ - یکی از مخفیگاه ها و انبارک های سازمان، در پوشش شرکتی واقع در خیابان شاه (جمهوری اسلامی)

تهران، در تاریخ ۲۳/۶/۵۵ کشف گردید و مقادیری سلاح و مواد منفجره، یک دستگاه فتوکپی و مقادیر قابل توجهی نشریات و اعلامیه های تکثیر شده به دست آمد.

۱۸ - در جریان مراقبت از یک عضو مرتبط با حسن آلاپوش، چون ادامه عملیات نتیجه بخش تشخیص داده نشد، در روز ۱/۷/۵۵ مأموران کمیته مشترک برای دستگیری نامبرده، در خیابان قزوین تهران به وی نزدیک شدند؛ لیکن وی مبادرت به کشیدن سلاح کمری کرد که توسط مأموران دستگیر شد ولی با

استفاده از سیانور خودکشی کرد. وی مهدی میرصادقی نام داشت و عضو سازمان بود که یک بار در سال ۵۰ دستگیر شد ولی پس از آزادی از زندان به فعالیت خود ادامه داد. نتیجه تحقیقات نشان می دهد که فعالیت نامبرده در شاخه مرکزی گروه متمرکز بوده است.

۱۹ - در ادامه مراقبت های عملیاتی از یک خانه تیمی متعلق به میرصادقی واقع در خیابان شهباز (۱۷ شهریور) تهران، در روز ۲/۷/۵۵ شخصی به هنگام خروج از خانه مزبور توسط مأموران دستگیر شد.

هویت وی محمدباقر بیگدلی فارغ التحصیل مدرسه عالی علوم ارتباطات درج شده که برابر سوابق موجود، از سال ۵۲ متواری بوده است.

۲۰ - در روز ۶/۷/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک در خیابان شاه (جمهوری اسلامی) تهران به زن و مرد جوانی ظنین شدند و در صدد بازرسی از آنها برآمدند. مظنونین، ضمن فرار، با سلاح کمری مبادرت به

تیراندازی به مأموران کردند. زن جوان در تیراندازی متقابل کشته شد و مرد جوان نیز به هنگام کشیدن ضامن نارنجک و اقدام برای پرتاب آن به سوی مأموران، در اثر انفجار نارنجک به قتل رسید. در نتیجه تحقیقات بعدی روشن شد که زن مزبور، سرور آلا‌دپوش نام دارد و مرد مقتول محمدحسین اکبری آهنگر است که در شاخه مذهبی گروه فعالیت داشته و در جریان ترور مستشاران غیرنظامی آمریکا در ایران، در شهریور ۵۵، شرکت داشته است.

۲۱ - به دنبال سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی، یکی از اعضای مجاهدین خلق به نام نرگس قجر عضدانلو مورد شناسایی قرار گرفت و مخفیگاه وی در خیابان های توس و هدایت تهران تحت کنترل مأموران مراقب درآمد. در جریان تعقیب وی، در روز ۸/۷/۵۵، مأموران در خیابان شاهپور (وحدت

اسلامی) تهران در صدد دستگیری او برآمدند که نامبرده به داخل یکی از کوچه های بن بست خیابان

مذکور فرار و مبادرت به پرتاب نارنجک کرد. در ادامه عملیات، وی دستگیر شد ولی با استفاده از

کپسول سیانور خودکشی کرد. نامبرده از سال ۵۴ متواری بود.

۲۲ - در روز ۱۸/۷/۵۵ اکیپ های عملیاتی ساواک، در خیابان خیام تهران، به دو نفر جوان ظنین شدند. در شروع اقدام مأموران، یکی از آن دو مبادرت به تیراندازی کرد که در اثر تیراندازی متقابل مأموران، از پای درآمد و به قتل رسید؛ و فرد دوم نیز دستگیر گردید. در بررسی های بعد روشن شد که فرد مقتول مجتبی آلا‌دپوش (برادر حسن و سرور) نام دارد و فرد دستگیر شده علی محمد بیاتی کمیتهی شناسایی شد.

۲۳ - در روز ۲۲/۷/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان ارک تهران، به یک نفر جوان ظنین شدند

و برای بازرسی و تعیین هویت فرد مذکور، به وی نزدیک گشتند؛ لیکن وی، پس از مقاومتی کوتاه

دستگیر شد که فوراً با استفاده از سیانور خودکشی کرد. هویت وی علیرضا الفت تشخیص داده شد. این شخص، قبلاً در سال ۵۲ دستگیر و به ۵/۱ سال زندان محکوم گردید؛ که پس از آزادی از حبس، مجدداً به سازمان پیوست.

۲۴ - در مراقبت از یک منزل مشکوک واقع در خیابان نهم آبان تهران (منشعب از انتهای خیابان گرگان)، در روز ۲۵/۷/۵۵ زنی به هنگام مراجعه برای تخلیه خانه، مورد هجوم مأموران قرار گرفت. وی که قصد پرتاب نارنجک داشت، در اثر تیراندازی مأموران زخمی شد و ساعتی بعد در بیمارستان درگذشت. هویت وی سیمین تاج جریری اعلام شد؛ که پس از مدتی بازداشت در سال ۵۲، از سال ۵۳ متواری

شده و در شاخه نظامی سازمان به کار پرداخته بود. مسئول مستقیم وی بهرام آرام بود. نامبرده در طرح شناسایی ترور دو مستشار آمریکایی، سر تیپ زندی پورو حسن حسنان شرکت داشته است.

۲۵ - در جریان ادامه تحقیقات از یک خانه مشکوک، از طریق اطلاع مالک خانه، مأموران در جریان قرار

داشتند که زنی خود را از بستگان مستأجرین معرفی کرده و جهت تخلیه خانه مراجعه نموده است. در روز ۳۰/۷/۵۵ با ورود مأموران به خانه، زن مورد نظر که سلاح خود را آماده شلیک کرده بود، توسط

مأموران دستگیر شد ولی با استفاده از کپسول سیانوری که در دهان داشت، خودکشی کرد. مقتول اکرم صادق پور کلوری شناسایی شد. وی همسر احمد بناساز نوری عضو زندانی سازمان مجاهدین خلق بود و از سال ۵۴ متواری شده بود.

۲۶ - در روز ۲/۸/۵۵ مأموران یکی از اکیپ های گشت کمیته مشترک، در چهارراه مولوی تهران، به یک مرد جوان ظنین شدند. به منظور بازرسی و تعیین هویت فرد مظنون، مأموران به وی نزدیک شدند

ولی با تیراندازی و فرار وی مواجه گشتند. فرد مذکور پس از لحظاتی دستگیر شد ولی موفق به

استعمال سیانور گردید و پس از چند روز در بیمارستان فوت کرد. هویت وی محمدرضا باب احمدی تشخیص داده شد. از نامبرده، ظرف چند روزی که زنده بود، اطلاعات مختصر ولی مؤثری کسب شد.

۲۷ - به تاریخ ۸/۸/۵۵ در مراقبت و پیگیری از اطلاعات به دست آمده از باب احمدی، حوالی یکی از مکان های مورد نظر، فردی که حرکات و رفتاری مشکوک داشت، به طور کاملاً تصادفی مورد توجه مأموران قرار گرفت. پیش از هرگونه اقدامی برای دستگیری وی، فرد مظنون به محض مشاهده مأموران اقدام به استفاده از سیانور کرد و فوت شد. وی محمدحاج شفیعیها شناسایی شد که از سال ۵۱ متواری بود و با شاخه های قزوین و تهران سازمان فعالیت می کرد.

۲۸ - در روز ۲۰/۸/۵۵ مأموران کمیته مشترک اصفهان، در خیابان محمدرضا شاه این شهرستان، به

جوانی که رفتار مشکوکی داشته ظنین شده اقدام به بررسی وضعیت وی می کنند. شخص مظنون، ضمن اقدام به فرار، مبادرت به تیراندازی کرد و سرانجام توسط مأموران دستگیر شد. در تحقیقات

مشخص شد که وی محمدرضا احمدآخوندی نام دارد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمان مجاهدین خلق فعالیت می کرده است. نامبرده بعدها محکوم به اعدام گردید و تیرباران شد.

۲۹ - در روز ۲۳/۸/۵۵، به دنبال دستگیری احمدآخوندی، یکی دیگر از اعضای گروه وی به نام فریرز

لبافی نژاد، که سال ها متواری بوده، به ساواک اصفهان مراجعه و خود را معرفی کرد. وی بعداً در یک

مصاحبه مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی، به همراه صادق کرداحمدی و همسرش زهرا نجفی، شرکت کرد. فریبرز برادر دکتر مرتضی لُبافی نژاد بود.

۳۰ - در روز ۲۵/۸/۵۵، دو اکیپ گشت کمیته مشترک پس از تعقیب یک اتومبیل، از میدان مخبرالدوله به

سمت شرق تهران، در خیابان شیوا آن را محاصره و متوقف کردند. در این هنگام یکی از مسافران اتومبیل خارج شده به مأموران تیراندازی کرد و پشت یک ساختمان نیمه تمام سنگر گرفت. سرانجام

فرد مذکور، با انفجار نارنجک، مبادرت به خودکشی کرد. وی بهرام آرام، رهبر نظامی سازمان مجاهدین خلق بود که نزدیک به پنج سال در رهبری و مرکزیت سازمان قرار داشت.

۳۱ - در روز ۱۱/۹/۵۵ مأموران کلانتری ۱۲ تهران، در یکی از کوچه های حوالی خیابان شاپور (وحدت

اسلامی) تهران، به یک مرد جوان که وضعیتی مشکوک داشت ظنین شدند و به وی نزدیک شدند. وی

مبادرت به تیراندازی کرد و سنگر گرفت ولی پس از تمام شدن فشنگ های سلاح کمری اش، اقدام به

پرتاب نارنجک کرد که منفجر نشد. سرانجام با استفاده از کپسول سیانور دست به خودکشی زد و فوت کرد. اولین اعلامیه های مربوط به ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا، که پلیس امنیتی رژیم مشاهده

کرد، از وی به دست آمد. فرد مذکور محمد صادق (مجید) لغوی نام داشت که از سال ۵۰ متواری و تحت تعقیب بود.

۳۲ - در روز ۱۲/۹/۵۵ صدای انفجاری از یک محل متروکه در حوالی فرح آباد خزانه (خزانه بخارایی) تهران شنیده می شود. عده ای از اهالی به محل انفجار رفته با جسد زنی مواجه شدند. در بررسی های

کمیته مشترک تنها این نکته به دست می آید که وی به اتفاق بهرام آرام در تاریخ ۱۵/۶/۵۵، دو اتاق همکف را در خانه ای از همسر یکی از افسران نیروی هوایی اجاره کرده اند. (۱)

۳۳ - در روز ۱۵/۹/۵۵ یکی از واحدهای تعقیب و مراقبت ساواک، زن جوانی را که قبلاً شناسایی شده و مورد تعقیب بوده است، در یکی از خیابان های فرعی تهران پارس مشاهده کرد. مأموران، که مجاز به عملیات مستقیم نبوده اند، اقدام به تعقیب کردند ولی زن جوان، که مرتباً از تکنیک های ضد تعقیب استفاده می کرده، پس از عبور از چند محل و خیابان، در خیابان سقّاباشی (حوالی خیابان ایران) شروع

ص: ۵۵

فشارهای روحی خودکشی کرده است. ولی همسر وی و برخی دیگر از مرتبطان سازمان معتقدند که مرگ وی مشکوک بوده و احتمالاً توسط سازمان انجام شده است.

به دویدن کرد. مأموران عملیاتی کمیته مشترک، که برای پشتیبانی از تیم مراقبت وارد منطقه شده

بودند، وارد عمل شدند و سرانجام زن جوان در نتیجه تیراندازی مأموران زخمی و در بیمارستان فوت

کرد. وی فاطمه تیفتکچی، دانشجوی سابق دانشگاه تهران، شناسایی شد. نامبرده همسر هادی

روشن روان از اعضای سازمان بود که پس از چند ماه بازداشت در سال ۵۲، از اواخر سال ۵۳ متواری شده بود.

۳۴ - در روز ۲۳/۹/۵۵ ابراهیم انتظارالمهدی، از اعضای فعال و قدیمی سازمان که از سال ۵۰ مخفی بود، با مراجعه به «دکتر

فرهنگ مهر» رییس دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز)، خود را به مقامات امنیتی

معرفی نمود که پس از تحقیقات و تخلیه اطلاعات آزاد گردید.

۳۵ - در روز ۲۷/۹/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان بهارستان تهران، به یک زن ظنین شده

برای بررسی به وی نزدیک شدند. زن مزبور، با مشاهده مأموران، سوار یک تاکسی شد که توسط مأموران کمیته متوقف

گردید. زن موردنظر به سوی مأموران تیراندازی کرد که با شلیک متقابل به قتل رسید. وی هائیده محسنیان، دبیر سابق

دبیرستان های مشهد، شناسایی شد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمان فعالیت می کرده است.

۳۶ - در روز ۱۱/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه سرچشمه تهران، به جوان موتورسواری ظنین شده برای

بررسی وضعیت وی اقدام کردند. موتورسوار، با مشاهده مأموران، مبادرت به تیراندازی

با سلاح کمری کرده و در نتیجه تیراندازی متقابل، به قتل رسید. وی محمدرضا تفگری، دانشجوی سابق دانشکده پزشکی

دانشگاه تهران، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۵ متواری شده در سازمان فعالیت می کرده است.

۳۷ - در روز ۲۷/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه میدان گمرک تهران، به جوانی که با

وضعیت مشکوکی در تردد بوده، ظنین شدند و به قصد دستگیری، به وی نزدیک گشتند. جوان مظنون، به قصد فرار، در صدد

برآمد که سوار یک اتومبیل کرایه شود؛ ولی مورد هجوم مأموران قرار

گرفت و پیش از هرگونه استفاده از سلاح کمری و نارنجک، که به همراه داشته، دستگیر شد؛ لیکن

مبادرت به استفاده از کپسول سیانور کرده و در بیمارستان فوت کرد. وی محمد الفت، دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی

آریامهر (شریف)، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۴ متواری بود و در شاخه مذهبی

سازمان فعالیت می کرد.

۳۸- در روز ۲۹/۱۰/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان ناصرخسرو تهران، به مرد جوانی ظنین

گشته، او را در غافلگیری کامل، دستگیر کردند. مظنون، بلافاصله پس از دستگیری با استفاده از

کپسول سیانور، اقدام به خودکشی کرد و پس از انتقال به بیمارستان فوت شد. وی مهدی فتحی، از دانشجویان سابق دانشگاه صنعتی، شناسایی شد. نامبرده از عناصر شاخه نظامی بوده و در جریان ترور سه مستشار آمریکایی در شهریور ۵۵ شرکت داشته است.

۳۹- در روز ۲/۱۱/۵۵ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد) تهران، به یک نفر جوان ظنین شده برای دستگیری وی اقدام کردند؛ که فرد مزبور با استعمال کپسول سیانور به اغما افتاد و در بیمارستان فوت شد. وی احمد جلالی کوار، دیپلمه و از اعضای سازمان شناسایی شد. نامبرده از شهریور ۵۴ متواری شده و به سازمان پیوسته بود.

۴۰- در روز ۶/۱۱/۵۵ یک دستگاه اتومبیل در روستای جاوان واقع در سه کیلومتری اصفهان، مورد سوءظن عده ای از اهالی قرار گرفت. موضوع به اطلاع کلانتری ۱۲ اصفهان رسید و متعاقب آن،

مأموران کلانتری به روستای مزبور عزیمت و در محل مشاهده کردند که دو نفر جوان در حال حرکت

دادن اتومبیل موردنظر هستند. با کمک عده ای از اهالی، مأموران به تعقیب دو جوان پرداختند؛ که یکی از آنها مبادرت به تیراندازی کرد. سرانجام هر دو نفر خلع سلاح و دستگیر شدند ولی یکی از آن دو مبادرت به استفاده از سیانور کرده فوت کرد.

در تحقیقات بعدی مشخص شد که مقتول غلامحسین صفاتی دزفولی و فرد دستگیر شده مهدی هنردار نام دارند و هر دو از دانشجویان دانشکده علم و صنعت تهران و از اعضای سازمان مجاهدین خلق اند. (۱) از طریق کلیدی که نزد فرد دستگیر شده به دست آمد، یک خانه امن در اصفهان کشف شد و مأموران کمیته مشترک اصفهان در روز ۷/۱۱/۵۵ خانه مورد بحث را محاصره و به ساکن آن اخطار کردند که خود را تسلیم نماید؛ لیکن فرد ساکن منزل پاسخ داد که چنانچه دست از محاصره برندارند،

خانه را منفجر خواهد کرد؛ و پس از لحظاتی صدای انفجاری شنیده شد. هم زمان، فرد مذکور اقدام به تیراندازی و فرار کرد که با شلیک متقابل مأموران کشته شد. وی، که ابتدا با نام مستعار «مرتضی»

شناسایی شد، حسن گودرزی نام داشت.

ص: ۵۷

۱- این افراد در اعتراض به روند تغییر ایدئولوژی و در جهت تداوم مبارزه با رژیم شاه، از سازمان جدا شده بودند و گروه «منصورون» را تشکیل داده بودند.

۴۱ - در روز ۱۸/۱۱/۵۵ مأموران دو اکیپ گشت کمیته مشترک، در خیابان فخرآباد تهران، به دو نفر زن و مرد جوان ظنین شده آنها را تحت مراقبت قرار دادند. افراد مزبور، پس از مدتی، متوجه تعقیب خود توسط مأموران شده و به قصد فرار مبادرت به دویدن کردند. زن مورد بحث در میدان دروازه شمیران،

در اثر تیراندازی مأموران کشته شد و مرد جوان موفق به فرار گردید. هویت مقتول محبوبه متحدین، دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا، تشخیص داده شد. وی، پیش از این، همسر حسن آلاپوش بوده است.

۴۲ - مأموران مبارزه با مواد مخدر شهربانی خانه ای را واقع در پشت بیمارستان فارابی، در خیابان قزوین، شناسایی و از ساعت ۱۰ صبح روز ۸/۱۲/۵۵ مورد بازرسی قرار دادند. ناگهان، از داخل یکی از

اتاق های خانه مزبور، مرد جوانی به سوی مأموران تیراندازی کرد و بر اثر تیراندازی متقابل مأموران مجروح شده سپس با کپسول سیانور خودکشی کرد.

در بررسی های بعدی معلوم شد که وی علی اکبر نبوی نوری عضو قدیمی سازمان بود که قبلاً در سال ۵۰ دستگیر و به شش سال حبس محکوم شده بود؛ لیکن با وساطت پدر بزرگش، «آیه الله شیخ بهاء الدین

نوری» پس از تحمل دو سال حبس، آزاد شد و از اوایل سال ۵۳، به اتفاق همسرش اشرف ربیعی، که پس از آزادی از زندان با وی ازدواج کرد، مخفی شدند. اینان، پس از اختلاف با مرکزیت سازمان، گروهی مذهبی به نام «فریاد خلق» تأسیس کردند و در شهرستان های تهران، تبریز، مشهد و قزوین فعالیت

می کردند. نبوی نوری، پس از زخمی شدن و دستگیری همسرش در قزوین، به تهران آمده بود.

از آنجا که نام برخی از اعضا و کادرهای مهم سازمان در متن کتاب و شرح وقایع و حوادث بدون بیان اطلاعات کافی از سوابق آنان ذکر شده، ضروری است که شرحی کامل تر از زندگی و وضعیت سیاسی - تشکیلاتی ایشان ارائه گردد.

حسن آلاادپوش

(۱)

وی در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان علوی به اتمام رساند و از همان دوره، به مدت ۵ سال، عضو انجمن ضدبهاثیت (حجثیه) بود. تحصیلات

دانشگاهی را در رشته معماری دانشگاه ملی (شهید بهشتی) ادامه داد، مدرک فوق لیسانس این رشته را اخذ کرد و پس از فراغت از تحصیل، به اتفاق دوستان هم‌دوره خود، دو شرکت - مهندسی مشاور «سمرقند» و ساختمانی «نقشینه» - تأسیس نمود.

در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی دانشگاه شد و در سال ۱۳۴۵ به سرپرستی آن انتخاب شد. در این دوره، به دلیل حضور مستمر و فعال وی در جلسات سخنرانی و تدریس دکتر علی شریعتی در «حسینیه ارشاد» و چند بار دعوت از او برای ایراد سخنرانی در دانشگاه مزبور، آشنایی و روابط نامبرده با دکتر شریعتی بیشتر و عمیق تر شد. در اوایل سال ۱۳۵۱، با حضور دکتر شریعتی و سخنرانی او، مجلس عقد ساده حسن آلاادپوش و محبوبه متحدین برگزار شد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱، به جرم دادن اعلامیه به یکی از همکارانش در شرکت سمرقند، دستگیر شد

و پس از شش ماه آزاد گردید. پس از این واقعه، مسیر فعالیت های وی دگرگون شد و با حفظ اصول

پنهان کاری، در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت. (۲) حسن آلاادپوش در دوران مبارزه ایدئولوژیک یا روند مارکسیست سازی اعضا، چندان فعال نبود و به اظهار محمد طاهر رحیمی، که در آن دوره مسئول حسن بود، «در زمینه آموزش تئوریک در سازمان، کند و بی تحرک بود و به همین دلیل [مدتی عضویتش معلق شد و] به درجه سمپاتی تنزل یافت».

پس از دستگیری وحید افراخته و محمد طاهر رحیمی، حسن آلاادپوش به اتفاق همسرش محبوبه

- ۱- خلاصه پرونده ها...: آلاپوش، حسن.
- ۲- برادر حسن به نام مرتضی حسین آلاپوش در ضربه شهریور ۵۰ دستگیر و محکوم شده بود.

متحدین زندگی مخفی خود را از تابستان ۵۴ آغاز کردند. در این دوره، محبوبه، که در ارتباط مستقیم با شاخه تقی شهرام قرار گرفت، مارکسیست شد و عملاً از شوهرش جدا گشت. آلاپوش ارتباط فعالی با شاخه بهرام آرام داشت و مدتی تحت مسئولیت محمدحسین اکبری آهنگر (شوهر خواهرش) قرار گرفت و در محدوده بخش مذهبی سازمان که اکبری آهنگر آن را اداره می کرد، با عنوان «سازمان گروه های مبارز اسلامی - شاخه ای از سازمان مجاهدین خلق ایران»، فعالیت نمود. برادر و خواهر وی مجتبی و سرور آلاپوش نیز در همین دوره، در ارتباط با همین شاخه قرار گرفتند ولی پس از چندی جدا شدند.

به طور دقیق مشخص نیست که حسن آلاپوش در چه تاریخی مارکسیست شد. ساواک و کمیته مشترک، با تعقیب اطلاعاتی که از طریق وحید افراخته به دست آورده بودند، نسبت به دستگیری یا ضربه به بهرام آرام، به وسیله تعقیب ردهایی که از حسن آلاپوش داشتند، امیدوار و حساس شدند. با تحت نظر قرار دادن مسعود متحدین (برادر محبوبه) و افراد مرتبط با او، عملیات مفضّل چند ماهه ای با نام رمز «کولاک» با استفاده از همه امکانات تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی انجام شد. در جریان این عملیات، حسن آلاپوش نیز مشاهده شد، ولی ناگهان، در اواسط تابستان ۵۵، او را گم کردند. چند روز پس از آن، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۵، سه مستشار آمریکایی کارمند «راکول اینترنشنال» و فعال در پروژه «آی بکس» (سیستم استراق سمع در مرزهای شوروی سابق) در حوالی میدان وثوق واقع در شرق تهران ترور شدند. آلاپوش، در این عملیات، راننده اتومبیل فولکس واگن سدمعبر کننده بود و اتومبیل مزبور که به هنگام مراقبت ساواک، آلاپوش با آن دیده شده بود، در صحنه به جا ماند.

برای ساواک، شرکت وی در ترور محرز شد. با بسیج نیروها و امکانات، مراقبت و کنترل از محل های شناخته شده تردّد آلاپوش آغاز شد؛ که سرانجام در ۱۱ شهریور مشاهده گردید و در حین فرار مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و کشته شد.

پس از کشته شدن وی و همسرش، دکتر شریعتی که از مارکسیست شدن آنان بی خبر بود، «قصه حسن و محبوبه» را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان بود در قالب داستان گونه این زوج مطرح کرد. حتی تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری تصور می کردند که این دو در جرگه مجاهدان مسلمان باقی مانده بودند ولی با انتشار اسناد و خاطرات، مارکسیست شدن آنان آشکار گشت تا آنجا که سازمان هم به ناگزیر تصاویر چاپ شده آن دو را جمع آوری کرد و نام های آنان را نیز از فهرست مجاهدین مسلمان خارج ساخت.

(۱)

ابرداری در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در جهرم به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات دبیرستان، در سال ۱۳۳۷، به عنوان آموزگار، به کازرون رفت و در سال ۱۳۴۵ به شیراز منتقل شد. یک بار در سال ۴۶، به علت شرکت در یک کلاس عربی و جلسات مذهبی، به شهربانی جهرم احضار و پس از ادای توضیحات آزاد شد.

در سال ۱۳۴۷، ضمن خدمت در آموزش و پرورش، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و

از این رو به تهران منتقل گردید. وی، که از نزدیکان حجه الاسلام سیدحسین آیت اللهی، از روحانیون مبارز شیراز بود و با نیروهای مذهبی شیراز و جهرم انس و تجانس داشت، در سال ۱۳۴۹ از طریق تراب حق شناس به سازمان وصل شد.

ابرداری دوره های مقدماتی آموزش و مطالعه را طی کرد و در راه صعود به مدارج بالاتر آموزش سیاسی - تشکیلاتی بود که سازمان در شهریور ۵۰ ضربه خورد؛ از این رو ابراری، که لو رفته بود، از تاریخ پنجم مهرماه ۱۳۵۰ زندگی مخفی اختیار کرد. در دو سال اول زندگی مخفی، تحت مسئولیت احمد رضایی، علیرضا سیاسی آشتیانی و وحید افراخته قرار گرفت. مدتی نیز در زمستان ۵۱ به مشهد رفت و تحت مسئولیت عبدالله زرین کفش، در تهیه نیترات، جهت استفاده عملیاتی برای سازمان شرکت کرد. در همان سال، پیش از سفر به مشهد، به اتفاق وحید افراخته و عزت الله شاهی (مطهری) به اصفهان رفت و در عملیات انفجار در هتل شاه عباس اصفهان شرکت جست. تنها عملیات دیگری که وی مستقیماً در آن نقش داشت انفجار در فروشگاه پلیس واقع در حوالی میدان توپخانه (امام خمینی) و خیابان خیام بود.

ابرداری، که از نظر اعتقادی مسلمان بود و در روند تغییر ایدئولوژی حاضر به استحاله نبود، از سال ۵۲ - عمدتاً - کار تهیه (دست نویسی) و تکثیر جزوات و اعلامیه ها و سایر کارهای انتشاراتی سازمان را به عهده داشت. وی در سال ۵۳ با رفعت افراز، اهل جهرم و شدیداً مذهبی، معلم مدرسه رفاه و از مرتبترین فعال سازمان، ازدواج کرد. در دوران اوج دگردیسی ایدئولوژیک و پس از تصفیه های خونین، وی تحت مسئولیت محمد خوشبختیان قرار گرفت و چون باز حاضر به پذیرش مارکسیسم نشد، به کارگری اعزام گردید.

ص: ۶۵

ابرداری سرانجام در تاریخ ۸/۹/۵۴، با راهنمایی افراخته، توسط مأموران کمیته مشترک دستگیر گردید و در دادگاه نظامی شاه به اعدام محکوم و در ۱۴ آذر ۱۳۵۵ تیرباران شد.

محمدرضا احمدآخوندی

(۱)

در سال ۱۳۳۲، در یک خانواده مذهبی (روحانی) در تهران به دنیا آمد. ضمن تحصیل در دبیرستان، با آثار «جلال آل احمد» و «صمد بهرنگی» آشنا شد. هم زمان، در دوره دبیرستان، عضو انجمن ضد بهائیت (حجتیه) بود و در جلسات آن شرکت می کرد؛ برادر بزرگ تر محمدرضا از سران و مدرّسین انجمن و نیز از مدیران کتابفروشی و انتشارات اسلامی بود که پدرشان تأسیس کرده بود.

برای تحصیلات عالی، در دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در همین دوران، تحت تأثیر مهدی موسوی قمی، عضو سازمان مجاهدین خلق و از اعضای سابق انجمن ضد بهائیت، با مسائل سیاسی بیشتر آشنا شد و ابتدا از طریق گوش دادن به رادیو بغداد و «میهن پرستان»، با سازمان و سوابق بنیانگذاران آن آشنایی پیدا کرد.

آخوندی، از شهریور ۱۳۵۳، توسط موسوی قمی به عضویت سازمان درآمد و زندگی نیمه مخفی در پیش گرفت ولی در آغاز تحت مسئولیت محمد طاهر رحیمی شروع به فعالیت کرد و به دلیل آشنایی نسبی اش با محیط دانشجویی اصفهان، به توصیه مسئول خود، در آن شهر ساکن شد؛ و ضمن تهیه خانه ای امن، کتب و جزوات آموزشی سازمان را مطالعه کرد. مسئول بعدی وی محسن خاموشی بود؛ در همین دوره، در کلاس ایدئولوژی، مبانی فلسفی و ماتریالیستی مارکسیسم تدریس و در واقع القاء شد، و آخوندی نیز مارکسیست شد. در طول این مدت افرادی را نیز برای سازمان عضوگیری کرد و مدتی هم به عنوان کارگر در یک کارخانه شیشه بری مشغول به کار شد.

سپس وی تحت مسئولیت وحید افراخته درآمد و در یک تیم سیاسی - نظامی تحت آموزش قرار گرفت تا برای عضویت در مرکزیت شاخه اصفهان آماده شود. در اوانی که تازه تحت مسئولیت افراخته قرار گرفته بود، به دستور وی به قم رفت و محل ساواک قم را شناسایی کرد تا برای یک عملیات در نظر گرفته شود، لیکن طرح منتفی شد؛ چرا که بحران های آغاز سال ۵۴ شروع شده بود.

ص: ۶۶

آخوندی، از تابستان ۵۴، یعنی پس از ضربه سنگین دستگیری افراخته، در تهران مستقر شد تا برای اعزام به اصفهان مهیاتر شود. تا پیش از این دستگیری، آخوندی در دو عملیات مشارکت داشت: طرح شناسایی و ترور کاردار سفارت آمریکا - که منجر به قتل حسن حسنان شد و طرح شناسایی دو مستشار نظامی آمریکا (سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر). در جریان شناسایی اخیر، وی به همراه محسن بطحایی به «باغ مهران» - مرکز ساواک - وارد شدند که بازداشت گشتند ولی با توجه و پوشش مسافر و راننده آزاد شدند.

آخوندی از مرداد ۵۴ به طور کامل مخفی شد. پس از مدتی به اصفهان رفت و در خانه امن مرکزی سازمان در آن شهر، مسئولیت کارهای تکنیکی از قبیل تهیه «پیکریک» و دیگر مواد برای ساختن بمب

دستی را عهده دار شد. او را از بهار ۵۵ به کارگری فرستادند که مدتی طول کشید. سرانجام در پروسه دوره حضور مجددش در تیم های نظامی قرار داشت که در روز ۲۰ آبان ۵۵ مورد سوءظن مأموران قرار گرفت

و پس از اقدام به استفاده از سلاح کمری جهت دفاع و استفاده ناموفق از سیانور، دستگیر شد و پس از محکومیت در دادگاه نظامی، در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ تیرباران شد.

محمدحسین اکبری آهنگر

(۱)

وی در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد و در خانواده ای مذهبی تربیت شد. علاوه بر شرکت منظم در جلسات قرآن و هیئت های مذهبی، در دوران دبیرستان به عضویت انجمن ضدبهاثیت نیز درآمد. به علت پایبندی و علاقه به موضوعات مذهبی، در جلسات «حسینیه ارشاد» و سخنرانی های مسجدالجواد نیز

شرکت می کرد.

پس از گرفتن دیپلم ریاضی، در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و

موفق به گرفتن مدرک لیسانس شد. در دوران دانشجویی، با محمد حیاتی عضو سازمان آشنایی پیدا کرد و پس از انجام کارهای مطالعاتی مشترک روی قرآن و نهج البلاغه، در سال ۱۳۴۸ توسط حیاتی با سازمان مرتبط شد ولی خود نمی دانست که یک عضو فعال ایدئولوژیک است. در اوایل سال ۱۳۵۰ وی به اتفاق محمد حیاتی چند خطبه نهج البلاغه را تفسیر کرد که بعدها در میان جوانان مذهبی و سیاسی انتشار یافت.

ص: ۶۷

به دنبال ضربه شهریور ۵۰، وی نیز در ششم شهریور دستگیر و محکوم به سه سال زندان شد. در

همان زمان، ضمن بازجویی های خود، انگیزه خود از ورود به سازمان را «ایجاد یک جامعه بر پایه ایدئولوژی اسلامی، ادای وظیفه مذهبی در مقابل خدا و مردم و بسط اسلام در ایران و جهان و اقدام عملی برای ایجاد جامعه ای اسلامی و به دور از فحشا و منکرات» ذکر می کند.

اکبری آهنگر در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۳ آزاد شد و پس از چند ماه، به اتفاق محسن طریقت منفرد، در ارتباط با سازمان قرار گرفت و زندگی مخفی اختیار نمود. جمع اکبری آهنگر مذهبی باقی ماند ولی بجز خود وی، بقیه به تدریج مارکسیست شدند. وی در واقع رهبری بخش مذهبی سازمان را به عهده داشت

که تحت نظر مرکزیت بود. البته خود در سال ۵۰، ضمن بازجویی، نوشته بود: «اطاعت من از دستورات

سازمان، فرع بر اطاعت از قرآن است؛ و هر دستوری را وقتی عمل خواهم کرد که در چارچوب دستورات قرآن باشد.»

در جریان گشت های محمد توکلی خواه، به همراه اکیپ های عملیاتی کمیته مشترک، در ۶ مهرماه ۱۳۵۵، محمدحسین اکبری آهنگر و همسرش سرور آلاپوش مظنون واقع شدند و مورد حمله مأموران

قرار گرفتند و کشته شدند.

محمد ابراهیم (ناصر) جوهری

(۱)

ناصر جوهری در سال ۱۳۲۶ در خانواده ای نیمه مذهبی به دنیا آمد. پدرش افسر ارتش و اهل گرگان بود و با درجه سروانی بازنشسته شد. ناصر فرزند منحصر به فرد خانواده بود، وضع تحصیلی ممتازی داشت و از دبیرستان هدف شماره یک دیپلم ریاضی گرفت. در سال های دوره دوم دبیرستان با کریم تسلیمی و محمدتقی شهرام همکلاس بود. پس از اخذ دیپلم متوسطه وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد و در رشته مکانیک به تحصیل مشغول گردید. از سال ۱۳۴۸ به توصیه و تشویق کریم تسلیمی به مطالعات اسلامی روی آورد و در جلسات «مسجد هدایت»، «مسجد فخریه» و «حسینیه ارشاد» شرکت

کرد. در همان سال توسط کریم تسلیمی به سازمان مجاهدین خلق وصل شد و در منازل گروهی به مطالعه سازمانی مشغول گشت.

ص: ۶۸

در پی لو رفتن سازمان، وی نیز در اول شهریور ۱۳۵۰ در یکی از منازل گروهی دستگیر شد و به علت شرایط خانوادگی و میزان محدود فعالیت هایش، تنها به یک سال حبس محکوم گردید. پس از

آزادی از زندان، به اتفاق هوشمند خامنه، با سازمان رابطه برقرار کرد و از اوایل سال ۱۳۵۲ زندگی مخفی در پیش گرفت. مدتی در مشهد به سر برد و سپس به تهران آمد و پس از مذاکرات طولانی که با

محمدتقی شهرام داشت، اولین کسی بود که پس از او مارکسیسم را پذیرفت (اوایل پاییز ۵۲). همین امر در رشد سریع تشکیلاتی وی نقش داشت و به مدارج بالایی در سازمان دست یافت.

در روند تغییر ایدئولوژی سازمان، از تنظیم کنندگان تاکتیک های تدریجی استحاله فکری اعضا بود و در مباحث تئوریک شاخصیت داشت. وی مدتی در مرکزیت شاخه سیاسی، معاون تقی شهرام بود و قبل از دستگیری اش در مرداد ۱۳۵۳ به مرکزیت شاخه نظامی منتقل شد و معاونت بهرام آرام را به عهده گرفت. طبق اظهارات وحید افراخته، مرکزیت سازمان قصد داشته است که وی را، پس از تصفیه شریف واقفی، به جای او در مرکزیت جای دهد.

ناصر جوهری مسئولیت افرادی چون خلیل دزفولی، ابراهیم داور، مرتضی کاشانی، جواد قائدی،

محمد طاهر رحیمی و حسن سبحان اللهی را به عهده داشت و روند مارکسیست شدن این افراد را رهبری کرده است. از دقیق ترین نمونه های (همراه با ذکر جزئیات) شرح تغییر ایدئولوژی، اظهارات خلیل دزفولی است که نحوه استحاله فکری و هدایت گام به گام وی به مارکسیسم را توسط ناصر جوهری شرح داده و - شاید - تنها منبع مستند در این خصوص باشد.

در غروب ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ در حالی که ناصر جوهری به همراه ابراهیم داور در توالی عمومی حوالی خیابان ظهیرالاسلام مشغول تنظیم زمانی بمبی بود که قرار بود در میدان مخبرالدوله (یا به قول رژیم، میدان ۲۸ مرداد) کار گذاشته شود، بمب در دستش منفجر شد؛ اسلحه خویش را به ابراهیم داور داد که آنها را برود و فرار کند، و خود در حالی که مجروح بود - و چند انگشتش را از دست داده بود - با کمک مردم به بیمارستان سینا مراجعه کرد و دقایقی بعد تحویل مأموران کمیته مشترک گردید. در زمان دستگیری، وی به اتفاق بهرام آرام، لطف الله میثمی و سیمین صالحی در یکی از خانه های مرکزیت در خیابان حاج شیخ هادی زندگی می کرد - که در همان خانه نیز به علت انفجار بمب، میثمی و سیمین صالحی زخمی و دستگیر شدند. ساواک از ارتباط جوهری با آن دو و نیز رده تشکیلاتی وی - در آن مقطع از بازجویی ها - بی خبر ماند ولی پس از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته مسئولیت ها و

ارتباط هایش کشف گردید. علت عمده فاش شدن وضعیت وی، متن تحلیل بهرام آرام از حوادث دو گانه ۲۷/۵/۵۳ بود که در سطح سازمان انتشار یافته بود و اعضای دستگیر شده نیز از آن باخبر بودند.

جوهری به حبس ابد محکوم گردید و در زندان، به همراه علی اصغر ایزدی عضو زندانی چریک های فدایی، گروه «راه کارگر» را پی ریخت، که خود از رهبران آن بود.

مجید شریف واقفی

(۱)

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد. ۱۲ روزه بود که پدرش حبیب الله که کارمند اداره فرهنگ و هنر و استاد زری بافی بود به اصفهان منتقل شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در آن شهر گذراند. در همین دوران بود که به فعالیت های دینی و اجتماعی روی آورد. پس از خاتمه تحصیلات دبیرستانی به

عنوان دانش آموز ممتاز استان شناخته شد. در سال ۴۵ در زمره اولین دانشجویان دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی آن دانشگاه بود.

یکی از اعضای سازمان در مورد نحوه وصل او به سازمان می نویسد:

... آشنایی من با مجید شریف واقفی از اوایل دوره دانشگاه شروع شد و در انجمن اسلامی شرکت داشتیم بعدا در سال ۴۸ من و شریف واقفی توسط مسعود اسماعیل خانیان در جلسه مذهبی خوابگاه دانشجویان دانشگاه آریامهر آشنا شدیم که منجر به عضوگیری ما شد. (۲)

در جریان ضربه اول شهریور سال ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در «خانه جمعی» به دست آمده بود نام شریف واقفی نیز لو رفته و مأمورین به سراغ وی رفتند. در آن هنگام وی به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران مشغول خدمت بود.

محسن سیدخاموشی می نویسد:

یک روز شریف واقفی در محل کارش بود از طرف ساواک آمدند که او را دستگیر کنند پیش او آمده گفتند آقای شریف واقفی کجاست او در جواب گفته همین جا بایستید الان می روم صدایش می کنم و بعد رفته بود و متواری شده بود. (۳)

با شروع زندگی مخفی، شریف واقفی به همراه احمد رضایی به بازسازی سازمانی پرداخت که تمام

-
- ۱- خلاصه پرونده ها...: شریف واقفی، مجید.
 - ۲- پرونده مجید شریف واقفی: برگ بازجویی حسین شیخ باقر قاضی.
 - ۳- همان: برگ بازجویی سید محسن سید خاموشی.

کادرهای برجسته خود را از دست داده بود. در این زمان مجید به عنوان معاون کاظم ذوالانوار فعالیت می کرد. بعد از بازداشت کاظم در مهرماه ۵۱ مجید به مرکزیت سازمان راه یافت و با رضا رضایی هم ردیف شد. و بعد از کشته شدن رضا او نیز مسئول شاخه کارگری شد.

مجید علاوه بر مسئولیت مزبور مسئول امنیتی سازمان نیز بود و هر ماه یک نشریه داخلی با نام «نشریه امنیتی» را منتشر می کرد. این نشریه تا آذر ۵۳ یکی از منظم ترین نشریات سازمان محسوب می شد.

مسئولیت دیگر مجید «گروه الکترونیک» بود و با نظارت او عبدالرضا منیری جاوید معروف به خسرو الکترونیک موفق شد بسیاری از فرکانس ها و امواج رژیوم را کشف و کنترل کند.

رابطه با افراد خارج از کشور و ارسال خبر، پیام و تحلیل برای آنها از جمله دیگر مسئولیت های او بود.

سازمان در جریان تغییر مواضع، مجید را به کارگری می فرستد. محسن سیدخاموشی می نویسد:

... عضو کمیته مرکزی بوده است او مذهبی بود و در جریان خانه گردی شبانه او دیگر حاضر به همکاری نمی شود با بچه ها همکاری کند به دلیل چاپ مقاله پرچم که در نشریه داخلی چاپ شده بود. در جواب به او می گویند که اگر حاضر به همکاری نشوی خیانت کرده ای و او حاضر می شود همکاری کند. بالاخره به کار کارگری قرار می شود برود او به ظاهر مدت شش ماه به کار کارگری می رفته ولی در پنهان با حسین (مرتضی صمدیه لباف) و کریم (سعید شاهسوندی) و زنش مشغول فعالیت برای تشکیل گروه جدید بوده است. آنها پیش اعضای پایین می رفتند و با

آنها صحبت می کردند بالاخره زن مجید شریف واقفی بعد از مدت شش ماه طی نامه ای که برای کمیته مرکزی می فرستد، مسائل پنهانی آنها را فاش می کند. (۱)

مجید در تلاش خود برای تشکیل گروه جدید و یا دور کردن منحرفین از تشکیلات سازمان ناکام می ماند و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۵۴ به تصویب مرکزیت مارکسیست شده، ترور و جسدش سوزانده می شود.

فرهاد صفا

(۲)

در سال ۱۳۲۶ در سمنان به دنیا آمد. خانواده ای فرهنگی داشت و پدرش دکتر فضل الله صفا، در

۱- پرونده مجید شریف واقفی، بازجویی سیدمحسن سیدخاموشی.

۲- همان: صفا، فرهاد. پرونده افرخته: ذیل صفا. گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

دبیرستان ها و مؤسّسات آموزش عالی، تدریس می کرد. پس از تحصیلات متوسطه، به دانشکده کشاورزی کرج وارد شد و در رشته گیاه پزشکی و دفع آفات نباتی، درجه مهندسی گرفت.

در اواسط سال ۱۳۴۶ با عبدالرّسول مشکین فام آشنا شد و توسط او به سازمان وصل شد. تا سال ۴۹ مسئولین وی در تشکیلات به ترتیب عبارت بودند از رسول مشکین فام، کاظم شفیعیه و محمد

بازرگانی؛ که تحت نظارت آنها مراحل آموزشی را گذرانند. پس از فراغت از تحصیل، در سال ۱۳۴۹، برای انجام خدمت وظیفه به عنوان «سپاهی ترویج» به شیراز اعزام شد و در اداره کشاورزی آنجا اشتغال یافت. در همین دوره، که تحت نظارت مستقیم و مسئولیت تشکیلاتی سعید محسن و محمد حنیف نژاد قرار گرفته بود، مسئولیت آموزش چند عضو سازمان را در شاخه شیراز به عهده گرفت.

پس از پایان دوره خدمت وظیفه، به تهران بازگشت و مدتی بعد، در ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵۰، هنگام

یک قرار تشکیلاتی دستگیر شد و پس از طی دوران بازجویی، به سه سال حبس محکوم گردید. در طول زندان، به دلیل سابقه کار آموزشی و فعالیت تعلیماتی در جهت کادرسازی، در همین زمینه ها فعالیت

داشت؛ از جمله در تدوین پاسخ به اشکالات مارکسیست ها و تبیین مسائل ایدئولوژیک، از دید اسلامی، کوشا بود. از جمله کارهای مشخصی که وی به انجام رساند، تحریر تقریرات سعید محسن با عنوان «مقاله اقتصاد» بود که توانست آن را به بیرون از زندان نیز انتقال دهد.

فرهاد صفا در ۱۳ شهریور ۱۳۵۳ از زندان آزاد شد. بلافاصله موفق به ایجاد ارتباط با سازمان گردید و اندکی بعد، زندگی مخفی در پیش گرفت. وجود عنصری تئوریک مثل صفا، در آن اوقات که تقی شهرام در صدد جا انداختن جریان به اصطلاح «مبارزه ایدئولوژیک» بود، می توانست مغتنم باشد؛ لیکن تقید وی به اسلام و نگرش انتقادی او به مارکسیسم، شرایطی پیش آورد که برخلاف خواست «باند مرکزیت» بود.

صفا مستقیماً با بهرام آرام ارتباط داشت و سخت در برابر او مقاومت کرد. تحلیل وحید افراخته این بود که «فرهاد صفا اگر می توانست، دست به تشکیل شاخه مذهبی می زد و یا انشعاب می کرد و حرکت مستقلی را انجام می داد». صفا در فاصله سه ماهه آخر سال ۵۳ با شریف واقفی نیز بی ارتباط نبود و خود نیز، به علت ناسازگاری با مرکزیت دگردیسی شده، سرانجام به کارگری فرستاده شد.

در تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۵۴ مأموران حفاظت از منزل «رضا عطّارپور» (دکتر حسین زاده) در خیابان کاج، به فردی که در آن حوالی تردد می کرد مشکوک شدند؛ وی اقدام به فرار کرد ولی مورد اصابت

گلوله های مأموران ساواک قرار گرفت و در دم کشته شد. در بررسی هویت وی، مشخص شد که مقتول

فرهاد صفا و غیر مسلح است. البته مشخص نشد که حضور وی در آن منطقه تصادفی بوده یا به قصد شناسایی؛ ولی نظر به اینکه در آن زمان، وی در شاخه کارگری فعالیت داشته می توان گفت که تردّد وی در آن مکان، تصادفی بوده است. (۱)

مرتضی صمدیه لباف

(۲)

مرتضی فرزند محمدعلی در سال ۱۳۲۵ در اصفهان، در خانواده ای مذهبی، به دنیا آمد. پس از تحصیلات متوسطه، در رشته مهندسی فیزیک دانشگاه صنعتی مشغول به تحصیل شد. در دانشگاه با

محمد یزدانیان، عضو سازمان، آشنایی پیدا کرد و توسط او به مطالعات مذهبی - سیاسی و از جمله، خواندن کتاب های مهندس بازرگان و شرکت در جلسات سخنرانی های مذهبی مسجد الجواد، مسجد هدایت و حسینیه ارشاد علاقمند شد. او به تدریج به ارتباط یزدانیان با یک تشکیلات پی برد و پیش از ضربه شهریور ۵۰ توسط وی عضوگیری شد.

پس از ضربه شهریور، صمدیه لباف ارتباط خود را با یزدانیان، که در آن زمان لو رفته و مخفی شده بود، ادامه داد و مجموع اوقات خویش را در جهت فعالیت هایی برای سازمان مصروف کرد؛ تا آنجا که این اشتغالات، او را از پیگیری دروس دانشگاه باز داشت. وضعیت نامطلوب درسی و احتمال اخراج از

دانشگاه، بی گمان حساسیت هایی را در مورد او بر می انگیزت؛ بدین جهت، به رغم نیاز شدید سازمان به عنصر علنی، به توصیه یزدانیان - که مسئول تشکیلاتی او نیز بود - از اواخر سال ۱۳۵۱ زندگی مخفی اختیار کرد و در منازل امن سازمان مستقر شد. مسئولین وی به ترتیب لطف الله میثمی، بهرام آرام، مجید

شریف واقفی و وحید افراخته بودند.

تا پیش از مسئولیت شریف واقفی، در خانه های تیمی - علاوه بر کارهای مطالعاتی - به تهیه میکروفیلم از اسناد و مدارک سازمان و نیز ضبط و نوشتن اخبار و برنامه های فارسی رادیوهای خارجی

اشتغال داشت. در اوایل دوران مسئولیت شریف واقفی، طرز تهیه بمب را فراگرفت و با نحوه استفاده از سلاح های مختلف آشنا شد. در همین دوره، مدتی نیز به اتفاق ابراهیم (ناصر) انتظارالمهدی - که با وی همخانه بود - در کلاس آموزشی تقی شهرام شرکت می کرد. شریف واقفی، چه در جریان این کلاس و

ص: ۷۳

۱- برخی معتقدند قتل فرهاد صفا از مقوله ایجاد زمینه تصفیه توسط مرکزیت مارکسیست بوده است.

۲- خلاصه پرونده ها...: صمدیه لباف، مرتضی. نیز برخی مکتوبات و نقل قول های لطف الله میثمی.

چه پس از آن، در زمینه مسائل و بحران های ایدئولوژیک سازمان که با سلطه شهرام آغاز شده بود، با صمدیه لُباف بحث می کرد و او را در جریان اختلافات خود با دو عنصر دیگر مرکزیت (۱) - آرام و شهرام - می گذاشت.

در آخرین ایام مسئولیت شریف واقفی، در آستانه اخراج وی از مرکزیت، صمدیه لُباف تایپ و تکثیر نشریات داخلی سازمان را به عهده داشت. در همین زمان، مقاله «پرچم» که اعلام صریح تغییر ایدئولوژی در سطح سازمان بود و تقی شهرام آن را تحریر کرده بود، در نشریه داخلی انتشار یافت؛ و اندکی بعد شریف واقفی از مسئولیت هایش خلع شد.

پس از آن، مسئولیت صمدیه لُباف به عهده وحید افراخته قرار گرفت و وحید از همان آغاز، نسبت به مواضع ایدئولوژیک و تعهد مذهبی او، موضعگیری کرد. وی ظاهراً انتقادات افراخته را پذیرفت و ضمن انتقاد از خود، رابطه متعادلی با تشکیلات برقرار نمود؛ لیکن در نهان با شریف واقفی ارتباط برقرار کرد. صمدیه لُباف و شریف واقفی مبنای کار خود را بر تبلیغ روی نیروهای مسلمان سازمان به ویژه آزادشدگان از زندان - که مرکزیت به عضویت آنها امیدوار بود - مخفی نمودن امکانات و مدارکی که دسترسی به آنها داشتند و نهایتاً تشکیل گروهی دیگر قرار دادند.

در جهت این حرکت انشعابی، صمدیه لُباف توسط یکی از سمپات های خود به نام سیف الله کاظمیان خانه ای اجاره کرد و در تماس با یکی از اعضا، که یک انبارک سازمان را در اختیار داشت، محتویات آن را

تخلیه نمود و به کاظمیان سپرد. تعدادی کتاب و جزوه، سه قبضه اسلحه کمری و تعدادی فشنگ، همه آن چیزی بود که تدارک شد.

به رغم رو شدن اختلافات صمدیه لُباف با سازمان، در جریان ترور «سرتیپ زندی پور» رییس کمیته مشترک در آخر اسفند ماه ۱۳۵۳، وحید افراخته - که فرماندهی عملیات را به عهده داشت - از صمدیه لُباف به عنوان ضارب اول (شلیک کننده به زندی پور) استفاده کرد. قبل از آن طی سال های ۵۲ و ۵۳، صمدیه لُباف در ۴ عملیات انفجار دکل برق جاده کرج، دفتر شرکت انگلیسی کری مکتزی، پست برق کارخانه ایرانا و پاسگاه ژاندارمری کاروانسرا سنگی شرکت کرده بود. (۲)

پس از تصمیم مرکزیت به ترور شریف واقفی و صمدیه لُباف، در روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ شریف

ص: ۷۴

۱- در آن زمان، که مصادف با پاییز ۵۳ بود، هنوز شریف واقفی در مرکزیت حضور داشت.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۱: ص ۷.

واقفی ترور شد و حوالی غروب آن روز در جریان تیراندازی وحید افراخته به صمدیه لباف، وی زخمی و متواری شد و سرانجام در بیمارستان سینا به دام پلیس افتاد. در جریان بازجویی ها صمدیه لباف در مورد نقش خود در تشکیلات، اعتراف نکرد و صرفاً به بروز اختلافات ایدئولوژیک اشاره نمود؛ لیکن پس از دستگیری وحید افراخته در پنجم مرداد ۵۴، وی هر آنچه در مورد صمدیه لباف می دانست بیان کرد و در نتیجه مأموران کمیته مشترک، در بازجویی های مجدد، او را به شدت شکنجه کردند. وی نه تنها هیچ یک از اسرار سازمان و اعضای همفکر خود را فاش نساخت بلکه اطلاعات فراوانی که از مرکزیت مارکسیست

و همفکران آنها نیز داشت، مخفی نگاه داشت و بازجویان ساواک را ناکام گذاشت. (۱) طاهره سجادی خاطره مواجهه با وی در اتاق بازجویی کمیته مشترک را این گونه نقل کرده است: «صمدیه هم لخت بود و فقط یک پیژامه به پایش بود. صورتش آن قدر زرد شده بود، مثل اینکه آن را داخل زردچوبه کرده اند،

زنجیر به دست ها، پاها و گردنش بود... مشخص بود که از روحیه خیلی بالایی برخوردار است.» (۲) مرتضی صمدیه لباف، که در وصیت نامه خویش نیز بر پایبندی اش به مذهب تأکید کرد، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، در تاریخ یازدهم بهمن ماه ۱۳۵۴، به همراه ۸ تن دیگر از اعضای سازمان، تیرباران گردید.

سجادی درباره او می گوید: «مرتضی صمدیه لباف جوان بسیار مذهبی و متدینی بود که شکنجه های طاقت فرسایی دید، اما با این همه آرام بود. ناخن های او را کشیده بودند، با چراغ الکلی روی تخت فلزی او را سوزانده بودند، ولی مشخص بود که خیلی مقاوم است.» (۳)

محمد طاهر رحیمی

(۴)

وی در سال ۱۳۲۶ در خانواده نیمه مرفهی در مشهد به دنیا آمد. از دوران دبیرستان، در جلسات مذهبی شرکت می کرد و به مطالعات مذهبی علاقه مند بود. پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به سیاست گرایش پیدا کرد و سمت و سوی علاقه اش به مذهب، بُعد اجتماعی و سیاسی یافت.

ص: ۷۵

-
- ۱- همان. و اظهارات سایر اعضای زندانی سازمان که از آن زمان باقی مانده اند. پرونده مرتضی صمدیه لباف.
 - ۲- سجادی، خورشیدواره: ص ۸۲. علاوه بر موارد مختلف مواجهه و یا مشاهدات اتفاقی، سلول طاهره سجادی در کمیته مشترک ساواک و شهربانی، مقابل سلول صمدیه لباف بوده است.
 - ۳- همان: ص ۱۰۵.
 - ۴- خلاصه پرونده ها...: طاهر رحیمی، محمد.

برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد و در رشته مکانیک، از انستیتو تکنولوژی، لیسانس گرفت.

در دوره دانشجویی نیز، ضمن حضور در جلسات مذهبی، در مباحثات سیاسی شرکت می کرد. در اواخر

تحصیل دانشگاهی، توسط ابراهیم محمدزاده، با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کرد و به فعالیت در آن مشغول شد.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، با هدایت تشکیلات، به خدمت سربازی رفت ولی در اسفند همان سال، باز به دستور سازمان، از خدمت فرار کرد و به زندگی مخفی روی آورد. وی، از همان نخست، استعداد خود را بروز داد و ابتدا تحت مسئولیت مجید شریف واقفی و سپس بهرام آرام قرار گرفت. وی در حدّ فاصل خرداد و دی ۵۳ نیز مسئولیت شاخه اصفهان را به عهده داشت. طاهر رحیمی، در مقاطعی، مسئولیت برخی از اعضای مهم سازمان مانند خلیل دزفولی، مرتضی کاشانی، ابراهیم داور، محسن و حسین

سیاه کلاه را عهده دار بود. برخی از انفجارات و ترورهای سازمان، که طاهر رحیمی در آن نقش داشته است، از این قرار بودند: انفجار در غرفه صنایع آمریکا، نمایشگاه بین المللی تهران، انفجار دکل برق شهریار - طرشت، انفجار در سفارت انگلیس، انفجار در مقرّ گارد دانشگاه صنعتی (آریامهر)، ترور

«سرتیپ رضا زندی پور»، رییس کمیته مشترک ضدخرابکاری، ترور دو مستشار نظامی آمریکا در ایران،

«سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» و ترور نافر جام مرتضی صمدیه لُبناف.

وی در بیان روند اندیشه سیاسی خود اظهار داشته است که، در ابتدای فعالیت سیاسی، معتقد به برقراری «نظام اسلامی» و پس از تغییر ایدئولوژی و اعتقاد به مرام مارکسیستی، خواستار برقراری

«جمهوری دموکراتیک خلق» بوده است.

از نظر تشکیلاتی، طاهر رحیمی از کادرهای بلافاصله بعد از مرکزیت بوده که در صورت ادامه حضورش در سازمان (و دستگیر نشدنش) قطعاً به جای حسین سیاه کلاه، در مرکزیت سازمان جای می گرفت؛ البته این نکته نیز حایز اهمیت است که وی در آن اواخر نسبت به تشدید عملیات مسلحانه

معارض بوده؛ به همین جهت بهرام آرام تصمیم داشته وی را به خارج از کشور بفرستد.

پس از دستگیری کاظمیان، وی قرارش را با طاهر رحیمی لو داد که منجر به دستگیری او و نیز منیژه اشرف زاده کرمانی در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۵۴ شد. طاهر رحیمی، پس از محکومیت در دادگاه نظامی شاه، سرانجام در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۴ تیرباران شد.

(۱)

وی در روز ۱۴ آذر سال ۱۳۲۳ (عید غدیر) در خانواده ای مذهبی در شاهرود متولد شد. پدرش کارمند راه آهن بود و هنگام تولد مرتضی در شاهرود مأموریت داشت. وی که از استعداد قابل توجهی برخوردار بود، پس از تحصیلات ابتدایی در دبیرستان البرز تهران پذیرفته شد.

وی فعالیت های سیاسی خود را از همان اوان جوانی آغاز کرد و به جلسات تفسیر قرآن و آموزش معارف دینی راه یافت و در توزیع عکس و اعلامیه های امام خمینی همت گماشت.

پس از قبولی در رشته پزشکی با موفقیت تحصیلات خود را پشت سر گذاشت و در سال ۴۹ فارغ التحصیل شد و به سربازی رفت. در این مدت به عنوان پزشک در روستاهای اطراف نهاوند به

خدمت به محرومین شتافت. تدین و خلق و خوی مرتضی به زودی آوازه او را در میان روستائیان پراکنده

ساخت. اولین سفر خارجی او حج بیت الله الحرام بود و پس از آن به استخدام سازمان تأمین اجتماعی

درآمد و به قزوین منتقل گردید.

مرتضی لبافی نژاد در ۱۶ شهریور ۵۱ با پروین سلیمی که از خانواده ای متدین و مذهبی بود ازدواج کرد که حاصل این وصلت پسری بود که نام وی را یاسر گذاشتند. لبافی نژاد از دوران دانشکده به فعالیت هایی چون تأسیس انجمن اسلامی دانشکده پزشکی دست زد و در امور فرهنگی و اجتماعی مشارکت فعال داشت.

مرتضی در سال ۱۳۵۰ با سازمان آشنا شد و به عضویت تیم پزشکی درآمد. وی در تمام مدت عضویت در سازمان بر اعتقادات مذهبی خود پایدار ماند و در برابر تغییر ایدئولوژی قاطعانه مقاومت نمود. و پس از اطلاع از ماهیت و عملکرد مرکزیت سازمان، همکاری قبلی خود را «راه خطا» توصیف کرد و از آن ابراز پشیمانی نمود. با اعترافات افراخته، لبافی نژاد نیز لومی رود و در ۱۱/۵/۵۴ در تبریز بازداشت و به تهران منتقل می شود. در تهران نیز با وانمود کردن اینکه در تهران قراری دارد به همراه مأمورین به منطقه مورد نظر وارد می شود و در یک فرصت فرار می کند. اما موفق نمی شود و با تیراندازی مأموران از ناحیه شانه و بازو مجروح گردید و مجدداً دستگیر شد. همسرش پروین سلیمی نیز به جرم همکاری با سازمان بازداشت شد که در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم گردید. او که در زمان بازداشت نوزده

ص: ۷۷

سال داشت، حدود یک سال در زندان انفرادی به سر برد و بر اعتقاد استوار دینی خود، همچون مرتضی لُبافی نژاد، پایدار ماند. مرتضی تحت شکنجه های طاقت فرسا قرار گرفت، با این حال بنا به نقل شاهدان، در طول دوران زندان و بازجویی که مدت ۶ ماه در سلول انفرادی بود، غالباً روزه دار بود. سرانجام در چهارم بهمن ۵۴ مرتضی لُبافی نژاد اعدام گردید.

لطف الله میثمی

(۱)

در سال ۱۳۱۹ در یک خانواده مذهبی بازاری در اصفهان متولد شد. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود طی کرد و در سال ۱۳۳۸ در دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. ورود وی به دانشگاه با فعالیت های سیاسی جبهه ملی دوم و تشکیل نهضت آزادی مقارن بود. میثمی، با ورود به دانشگاه، علائق مذهبی - سیاسی پیدا کرد و در جریان فعالیت های دانشجویی آن دوره قرار گرفت. به طور فعال در انجمن های اسلامی دانشجویان حضور داشت، در جلسات مسجد هدایت و سخنرانی های آیه الله طالقانی شرکت می کرد، با عناصر فعالی چون سعید محسن مرتبط شد و در جریان پخش اعلامیه های نهضت آزادی در دانشگاه فعالیت کرد. به دلیل همین فعالیت ها، در آذر ماه ۱۳۴۲ دستگیر شد و شش ماه را در زندان گذراند.

میثمی، که مهندس نفت بود، پس از آزادی از زندان، عازم خدمت وظیفه شد. در طول این دوره، به دلیل تخصص خود، استاد دانشکده سررشته داری ارتش بود. پس از پایان خدمت، به استخدام شرکت

ملی نفت ایران درآمد و علی الظاهر به ساواک تعهد سپرد که دست از فعالیت سیاسی بردارد. وی از سوی شرکت نفت، یک بار در سال ۱۳۴۶ به آمریکا و یک بار نیز در ۱۳۴۹ به انگلستان فرستاده شد.

فعالیت میثمی در سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۴۹ آغاز شد. در این سال سعید محسن با او تماس گرفت و در چرخه آموزش ها و مطالعات تشکیلاتی قرارش داد. میثمی از جمله شاغلینی بود که اکثر حقوق دریافتی خود را در اختیار تشکیلات می گذاشت. به دنبال لو رفتن سازمان، میثمی نیز در شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به دو سال زندان محکوم گردید.

چهار ماه پس از آزادی از زندان، با قراری که در زندان با محمدابراهیم (ناصر) جوهری داشت، با وی

ص: ۷۸

تماس گرفت و بار دیگر به سازمان متصل شد. وی تا اواخر زمستان ۵۲ زندگی علنی داشت ولی پس از

یک حادثه فرار، (۱) زندگی مخفی در پیش گرفت و مدارج تشکیلاتی را در سازمان به سرعت طی کرد.

میثمی از اواخر سال ۵۲، پس از مدتی که در شاخه کارگری به مسئولیت مجید شریف واقفی، با صمدیه لباف و انتظارالمهدی در یک تیم قرار داشت، تحت مسئولیت بهرام آرام قرار گرفت و به اتفاق سیمین صالحی (پزشک سازمان و همسر بهرام آرام)، ناصر جوهری و خود آرام در خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی مستقر شد. در همین دوره، که قریب به پنج ماه به طول انجامید،

نخست به تحقیق در مورد تاریخ معاصر و تدوین جزوه ای در این زمینه اشتغال داشت ولی از خرداد ماه ۱۳۵۳، که مسلح شد، پس از آموزش اسلحه شناسی و کلیاتی از پزشکی خود مسئول یک گروه مسلح شد

و به آموزش آنها پرداخت.

در بعد از ظهر ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، در حالی که سیمین صالحی و لطف الله میثمی در منزل مرکزی شیخ هادی مشغول آماده سازی یک بمب ساعتی (برای انفجار در روز ۲۸ مرداد) بودند، بمب مزبور منفجر شد. میثمی به شدت زخمی گشت؛ دو چشم و یک دست و شنوایی یک گوش را از دست داد. سیمین صالحی،

که خود مجروح بود و از یک چشم نابینا شد، پس از اقدام به فرار، در خیابان دستگیر شد. میثمی نیز به بیمارستان انتقال پیدا کرد. بازجویی از وی و سیمین صالحی در بیمارستان انجام گرفت؛ از این رو با فشاری توأم نبود. بنابراین مطالب مهمی فاش نشد. ناصر جوهری نیز، در اثر انفجار بمب در دستش، زخمی و دستگیر شده بود ولی ارتباطش با میثمی و صالحی لو نرفت. هر سه نفر در زمستان ۵۳ توسط دادگاه نظامی رژیم به حبس ابد محکوم شدند.

پس از دستگیری خلیل دزفولی و سپس وحید افراخته، اهمیت و نقش تشکیلاتی سه نفر فوق برای ساواک و کمیته مشترک محرز شد و مجدداً مورد بازجویی قرار گرفتند؛ لیکن در وضعیت محکومیت ایشان تغییری داده نشد. سندی از ساواک مواضع میثمی را در اوایل دوره زندان، نزدیک به مارکسیست ها

برشمرده است؛ وی گفته است هر چند از تغییر ایدئولوژی در سازمان بی خبر بوده است ولی از ترس

ص: ۷۹

۱- لطف الله میثمی و کریم رستگار (از دیگر زندانیان ضربه شهریور، که آزاد شده بود) در یکی از روزهای زمستان ۵۲ در خیابان وصال شیرازی توسط یک اتومبیل گشت ساواک، که از قضا یکی از افراد آن ایشان را از سال ۵۰ می شناخت، مشاهده شدند. کریم رستگار دستگیر شد ولی میثمی موفق به فرار گردید. خلاصه پرونده ها...: رستگار، کریم. نیز متن گزارش دستگیری کریم رستگار.

محمدتقی شهرام و بهرام آرام نزد آنها نماز نمی خوانده است. (۱) برخی از اعضای سازمان معتقد بودند که

وی نیز تغییر ایدئولوژی داده بود و به مارکسیست ها پیوسته بود اما بعدها در زندان مجددا مذهبی گشت و جمع خاص خود را ترتیب داد و در برابر مسعود رجوی و طرفدارانش، مدعی رهبری سازمان و تداوم راه بنیانگذاران گردید.

محمد یزدانیان

(۲)

وی در سال ۱۳۲۷ در خانواده ای سنتی، با وضع مالی متوسط، در کاشان متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه صنعتی تهران (آریامهر) شد و در رشته مهندسی شیمی مشغول به تحصیل گشت.

در دوران دانشگاه از دوستان نزدیک و صمیمی بهرام آرام بود.

در سال ۱۳۴۹، از طریق معرفی به احمد رضایی و آشنایی با علیرضا تشید، به عضویت سازمان درآمد. مراحل آموزشی را به سرعت طی کرد و در گروه شیمی، تحت مسئولیت علی (بهرز) باکری، به فعالیت پرداخت.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، متواری شد و زندگی مخفی خود را در تهران، مشهد و قم دنبال کرد. تا پیش از فرار تقی شهرام و ورود وی به مرکزیت، بیشترین مسئولیت یزدانیان تدوین جزوه آموزش شیمی انفجاری و تهیه مواد منفجره بود.

از اواخر بهار و اوایل تابستان ۵۲، پس از فرار شهرام از زندان، یزدانیان در کنار بهرام آرام، مجید

شریف واقفی، علیرضا سپاسی آشتیانی و تقی شهرام، در سازماندهی جدید مشارکت داشت. به همین میزان، در روند تغییر ایدئولوژی نیز مؤثر بود و خود نیز از اولین کسانی بود که مارکسیست شد. تا پیش از قضیه شریف واقفی، زمانی که او در رأس شاخه کارگری قرار داشت، یزدانیان از اعضای خانه و جمع مرکزی این شاخه بود و با شریف واقفی، لیلا زمردیان و وحید افراخته در یک جا زندگی می کرد.

وی در پاییز ۵۳ با محبوبه افراز ازدواج کرد و از همان زمان در شاخه تقی شهرام فعالیت داشت و در

ص: ۸۰

۱- پرونده محمدتقی شهرام. وحید افراخته در بازجویی خود گفته بود: «سیمین [صالحی] مارکسیست شده بود ولی میثمی هنوز مذهبی بود، هر چند این اواخر نماز نمی خواند و می گفت به احترام شما که نماز نمی خوانید من هم نماز نمی خوانم.» پرونده رحمان وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۱۲.

۲- خلاصه پرونده ها...: یزدانیان، محمد.

سال ۵۶ از طرف سازمان به خارج از کشور رفت. افراد شاخصی که مسئولیت آنها به عهده یزدانیان بوده، عبارتند از: احمد هاشمیان قزوینی، عباس جاودانی، محمدحسن ابراری جهرمی، غلامرضا سلطانی جهرمی، علیرضا کبیری، عزت شاهی (مطهری)، مصطفی فرهادی و علیرضا ثقفی خراسانی.

ص: ۸۱

اشاره

شیوه های گوناگونی برای دفع و تصفیه وجود داشت که از جمله آنها وادار ساختن فرد به انتقاد از خود - و به نوعی - لجن مال کردن خودش بود؛ که این نمونه را در شرح وضعیت تشکیلاتی خلیل دزفولی یادآور شدیم. نمونه دیگر هم که از آن مکرر یاد شد، ترور و تصفیه فیزیکی بود. در اینجا به نوع دیگری اشاره می کنیم که نظر به اهمیت آن، نیاز به بخش مستقلی داشت.

از نخستین اقدامات محدودکننده عناصر مذهبی، گرفتن اسلحه و سیانور آنها بود. این تنبیه در مورد اعضای مارکسیست نیز انجام می شد اما حالت مقطعی و موقت داشت؛ لیکن در مورد عناصر مذهبی و

مقاوم این تنبیه دایمی بود و در این خصوص وحدت رویه وجود داشت. نتیجه و اثر وضعی چنین کاری،

دستگیری فرد در صورت برخورد با پلیس بود. چکیده توجیهاتی که سازمان برای این امر داشت، این بود:

۱ - تا پیش از دستگیری های گسترده سال ۵۴، فایده دستگیری اعضای مذهبی، از سوی مرکزیت، چنین توجیه می شد که چون اطلاعات این افراد از قبل محدود و بسته شده و مطالب دروغ نیز از سوی

مسئولان شان به ایشان القا شده، در برخورد با پلیس، اطلاعات گمراه کننده در اختیار قرار خواهند داد که نتیجه اش سردرگمی دستگاه های امنیتی است. اما پس از افشای فجایع سال ۵۴ و لو رفتن ترورهای درونی، دستگیری اعضای مذهبی توجیهی دیگر یافت؛ و آن اینکه، دستگیری عناصر مذهبی و حضور

آنها در جمع زندانیان، این تلقی و شایعه را که مرکزیت مارکسیست سازمان دست به کشتار اعضای مذهبی زده، خنثی خواهد کرد!^(۱)

۲- همچنین، وقتی که اسلحه و سیانور از یک عضو مخفی و تحت تعقیب گرفته می شد، دیگر هیچ گونه تکیه گاهی برای خود نمی دید. اگر چه این تنبیه برای به تسلیم واداشتن و تحت فشار قرار دادن

نیروهای مذهبی سازمان نتیجه مطلوبی دربر نداشت، اما به هر حال به صورت یک تاکتیک اصلی اعمال می شد. در آن سال ها (به خصوص در بحران های پس از ضربات شهریور ۵۰ و بهار و تابستان

۵۱) این گفته به صورت ضرب المثل در سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه های مسلح رواج یافته بود که «اسلحه، خدای دوم شخص است». این تنبیه در تسلیم اعضا و واداشتن آنها به تبعیت از تشکیلات

نیز - گهگاه - مؤثر بود؛ گاهی وضعیت روحی عضو خلع سلاح شده، حالتی را در او ایجاد می کرد که

خواه ناخواه مجبور به پذیرش خواست مسئولان - که از جمله آنها پذیرفتن «تغییر ایدئولوژی» بود - می شد؛ به خصوص که فرد می دانست در صورت تمکین، مجددا مسلح خواهد شد و رشد خواهد کرد.^(۲)

۳- قرار دادن امکانات سازمان در اختیار عناصر مارکسیست مورد اعتماد، یا خارج کردن آن از دسترس عناصر نامحرم. همچنین «صلاحیت» و عدم آن، در قاموس باند مرکزیت و کادرهای مسئول دگر دیسی شده، مساوی بود با مارکسیست شدن یا مذهبی ماندن؛ و منطقی بود که تشکیلات، امکانات محدود خود را صرفا در اختیار عناصری قرار دهد که به «صلاحیت جدید» رسیده اند!^(۳)

۴- ایدای روحی و روانی افرادی که در برابر مارکسیست شدن مرکزیت مقاومت به خرج می دادند، نیز از جمله اهداف این رفتارها بود. پس از خلع سلاح عضو مذهبی، گاهی تعبیراتی از مسئولان شنیده می شد که نشانگر ارضای روحی آنها از آزار و در تنگنا قرار دادن فرد بود؛ تعبیراتی از قبیل، «اسلحه و سیانور فلانی را بالاخره گرفتم و کیف کردم» یا «حال فلانی را حسابی گرفتم» این گونه اظهارات، به کرات از وحید افراخته نقل شده است.^(۴)

هم زمان با خلع سلاح و بی دفاع رها کردن عضو در فضای پلیسی، مواردی وجود داشت که مستقیما

ص: ۸۶

۱- در متن بیانیه اعلام مواضع... نیز این تمهید مشهود است.

۲- پرونده علی خدایی صفت. پرونده محمدعلی خلیل فقیه دزفولی: ذیل «خلع سلاح».

۳- کارنامه برخورد باند مرکزیت با شریف واقفی و یاران او به اندازه کافی گویاست.

۴- گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

توسط سازمان زمینه سازی دستگیری های متعددی فراهم گردید. مثلاً به ساواک تلفن می شد که فلان شخص (با نام و مشخصات کامل) در فلان محل با مقداری اعلامیه حاضر می شود. گاهی هم قرارهای تماس را به پلیس اطلاع می دادند و البته بیشتر افرادی که لو می رفتند مذهبی بودند. برخی از این موارد را کمانگر (کمالی) بازجوی کمیته مشترک سابق اعتراف نموده است.

دو مورد از مصادیق این نوع برخورد سازمان را، به عنوان نمونه، نقل می کنیم؛ با این توضیح که این دو مورد صرفاً به خاطر نمادین بودنشان نقل می شود و گر نه از این گونه موارد کم نبوده است.

زمینه سازی دستگیری و قتل کرمانشاهی اصل

پس از آنکه علی اکبر نبوی نوری از سازمان جدا شد و خود، به همراه چند تن از نیروهای مذهبی، گروهی به نام «فریاد خلق» تشکیل داد،^(۱) یکی از اعضای مرتبط با وی که ارتباطش با گروه قطع شده و تحت مسئولیت یک عضو مارکسیست سازمان قرار گرفته بود، توسط سازمان خلع سلاح شد. وی حسین کرمانشاهی اصل نام داشت که پیشتر عضو «حزب الله» بود و پس از پیوستن به سازمان، سال ها زندگی مخفی داشت. علاوه بر گرفتن اسلحه و سیانور، شناسنامه ای نیز برای او تهیه شده بود که به هیچ وجه نمی توان علتی، جز ایذا و قصد ضربه زدن به وی، برای آن یافت. توضیح اینکه، در آن زمان، در میان گروه های سیاسی مخفی - مسلح و غیرمسلح، چنین معمول بود که عکسی جدید و متفاوت با عکس هایی که احتمالاً در اختیار ساواک قرار داشت، از فرد تهیه می شد. معمولاً تصاویری که از اشخاص در اختیار ساواک و کمیته مشترک قرار می گرفت، یا مربوط به کارت دانشجویی و عکس هایی بود که در پرونده های

دانشجویی، دانش آموزی و استخدامی قرار داشت و یا از آلبوم های خانوادگی برداشته شده بود. با عنایت به این مسئله، تلاش می شد که هم هیئت ظاهری فرد فراری و مخفی و هم عکسی که روی مدارک جعلی نصب می شد، دقیقاً مغایر با عکس هایی باشد که در دست ساواک قرار داشت؛ مثلاً اگر عکس فرد با سیل یا عینک بود، برخلاف آن عمل می شد.

در همان زمان که حسین کرمانشاهی اصل خلع سلاح شد، عکسی از وی بر روی شناسنامه جعلی اش نصب شد که همان را ساواک عیناً در اختیار داشت؛ یعنی عکس تکثیر شده ای که در آلبوم مخصوص

ص: ۸۷

۱- این گروه، از جمله جریان هایی بود که بعدها باند مرکزیت مدعی بود که به رغم مذهبی بودنش، به آن سرویس می داده و با آن همکاری داشته است.

مجاهدین و چریک های فراری چاپ شده بود. هیچ توجیهی نمی توان برای این حرکت سازمان قایل شد، جز این که عمداً وسایلی تمهید می گردید تا به دستگیری آن فرد بینجامد؛ به خصوص که ردهای ارتباطی

وی نیز پاک شده و تماس ها یکطرفه بود. پیش از آنکه به سرانجام این امر برسیم، مروری اجمالی بر علت این نحوه برخورد سازمان می کنیم.

حسین کرمانشاهی اصل، متولد ۱۳۲۸ در اهواز و دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، از سال ۱۳۵۱ به دلایل امنیتی - به خصوص پس از دستگیری خلیل رفیعی طباطبایی که زیر شکنجه کشته شد - زندگی مخفی را در حالی آغاز کرد که با محمد مفیدی مرتبط بود. پس از دستگیری مفیدی، ارتباطش با سازمان قطع شد ولی بالاخره در اواخر پاییز ۵۱ توسط بهجت تیفتکچی به مجید شریف واقفی وصل گردید. در دوران شکل گیری مرکزیت مارکسیست، وقتی توسط یکی از مسئولان مارکسیست شده در جریان امر قرار گرفت، مقاومت کرد و صریحاً گفت که «شما حق استفاده از نام مجاهد را ندارید». به دلیل همین موضعگیری، بسیاری از مسئولیت های سازمانی از وی گرفته شد و فردی که تحت مسئولیت او قرار داشته ولی مارکسیست شده بوده، به عنوان مسئولش انتخاب گردید. از قضا در جریان یک بیماری، او در بیمارستانی بستری گردید و از همانجا تماسش با نبوی نوری و گروه «فریاد خلق» نیز قطع شد.

سرانجام در یکی از روزهای فروردین ۵۴، در ساعت ۳ بعد از ظهر، پس از خروج از یک حمام، از پشت سر مورد ظنّ یک افسر شهربانی، که سرپرست یک اکیپ گشتی کمیته بود، قرار گرفت و بازرسی شد. نام وی در شناسنامه همراهش، «صالح تیری» بود، ولی افسر مربوطه - با کمال تعجب - عکسی را روی آن مشاهده کرد که در آلبوم مخصوص نیز آن را دیده بود. پس از ورود به کمیته مشترک، توسط منوچهری

تحت شکنجه قرار گرفت و پس از ۱۸ ساعت مقاومت، بدون هیچ گونه اعترافی در وضعی فجع و غیرقابل وصف، کشته شد. (۱)

ص: ۸۸

۱- متن اعترافات توانگر و نادری پور. شرح مختصر زندگی...: صص ۵۸ - ۶۰. گفت و گوی احمدرضا کریمی؛ به نقل از «میرحسینی» پزشکیار کمیته مشترک: «موقع بیرون آوردن جسد حسین کرمانشاهی اصل از اتاق شکنجه، دیدیم که او را در یک گونی انداخته اند، به نظر می آمد آن قدر آتش و لاش و تکه پاره شده که دیگر هیئت یک آدم را ندارد». حسین کرمانشاهی اصل از معدود افرادی بود که در تاریخ دستگیری ها و بازجویی های دوران پهلوی، «هیچ» گونه اقراری نکرده است. متن اعترافات «فریدون توانگر» معروف به «آرش» و «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی») در مصاحبه تلویزیونی و محاکمات دادگاه انقلاب اسلامی.

البته در کتاب منتشره سازمان پس از پیروزی انقلاب، نحوه دستگیری وی از طریق تعقیب و پی گیری یکی دیگر از اعضای سازمان، ذکر گردید، و نقش مرکزیت مارکسیست در زمینه سازی این

موضوع پوشانده شد.^(۱)

زمینه سازی دستگیری و اعدام ابراری

محمدحسن ابراری جهرمی از اعضای قدیمی و با سابقه سازمان بود که طی سال ها، از مسئولان انتشارات و چاپ سازمان بود. پس از جریان تغییر ایدئولوژی، حاضر به همراهی ایدئولوژیک با مرکزیت نشد ولی از نظر تشکیلاتی در ابتدا برای ایمن ماندن، تظاهر به حالت انفعال و تمکین داشت؛ فی المثل

گفته شده که متن دست نویس اولین چاپ بیانیه اعلام تغییر مواضع ... (به صورت قطور در قطع جیبی و

پلی کپی الکلی) به خط ابراری بود. در اواخر فعالیتش در خانه چاپ به بهرام آرام گزارش شد که ابراری تغییر ایدئولوژی نمی دهد و قابل اعتماد نیست. او را از خانه چاپ اخراج کردند و به کارگری گسیل داشتند؛ ضمن اینکه، از همان نخست، اسلحه و سیانورش را هم گرفتند.

پس از دستگیری وحید افراخته، مرکزیت سازمان که پی برده بود وی همه اطلاعاتش را داده است، ردهایی را که او سراغ داشت پاک کرد؛ لیکن با اینکه می دانستند وحید ردّ مناسبی از ابراری دارد، او را توجیه نکردند. وحید می دانست که ابراری با یکی از سمپات های مذهبی خود به نام حاج مرتضی تجریشی، رابطه دارد و از وی کمک مالی می گیرد و حتی گاهی شب ها در آن مغازه خوابیده است. مأموران به کمک افراخته وی را به همراه تجریشی، دستگیر کردند.

ابرداری، در بدو دستگیری، پس از انتقال به کمیته مشترک، زیر شکنجه «منوچهری» قرار گرفت. به رغم مقاومتی که نشان داد، وقتی وحید افراخته را بالای سرش آوردند و در جلسات بعدی نیز سؤالات بازجویی را معمولاً وحید عنوان می کرد (چون به اغلب اطلاعات ابراری آگاه و مدت ها مسئول وی بود)، مسائل مربوط به خود را اعتراف کرد. محمدحسن ابراری جهرمی در پاییز ۱۳۵۵ تیرباران شد.

ص: ۸۹

در دی ماه ۱۳۵۴ مرکزیت - به زعم خود - تصمیمی حیاتی اتخاذ کرد تا هم به بدبینی های موجود در سازمان خاتمه دهد و هم با یک مانور تبلیغاتی، وعده حضور نیروهای مترقی مذهبی را در «جبهه متحد توده ای» محقق سازد. تصمیم مزبور این بود که یک بخش مذهبی، با نوعی استقلال نسبی، در درون «سازمان مادر» به فعالیت خود ادامه دهد.^(۱)

تلفات سازمان در سال ۵۴ به حدی بود که حفظ همه نیروهای موجود در دستور کار قرار گرفت. بنا به یادداشت های حسین روحانی، سازمان، که نیاز مبرمی به جذب نیرو در این دوران داشت، سعی کرد یک هسته مذهبی را که از اعضای سابق بودند و اینک مستقلاً فعالیت می کردند، تحت نظارت گرفته و به نوعی وابسته به خود نماید تا منبع تغذیه ای نیز برای نیرو و امکانات مورد نیاز سازمان باشند. در این مورد سازمان، جهت عضوگیری، با افراد مذهبی روشنفکر نیز تماس می گرفت و با استفاده از برخی افراد

سرشناس سابقاً مذهبی و فعلاً - مارکسیست، برای جذب آنها کوشش می نمود. مدتی روی این افراد کار می کرد؛ اگر مارکسیست می شدند، جذبشان می کرد و اگر نمی شدند، آنان را به این هسته مذهبی معرفی می نمود. مرکزیت، قراردادی ضمنی با این هسته مذهبی داشت که چنانچه فردی تمایلات مذهبی داشته

باشد، توسط سازمان به این هسته متصل شود؛ و از آن طرف نیز هر کس مارکسیست شد، توسط هسته

مذهبی به سازمان وصل شود.

البته این شیوه جذب نیرو و پر کردن صفوف سازمان، باعث می شد که سازمان امکان کافی برای آموزش مارکسیستی و پایه ای افراد پیدا نکند و این افراد با آموزش های پراکنده و جسته گریخته وارد سازمان شوند. تکیه سازمان در این مرحله، برای عضوگیری، کاملاً - دگرگون شده بود؛ صرف مخالف رژیم بودن افراد و اعلام آمادگی برای مخفی شدن و انگیزه مبارزه داشتن، معیار و میزان عضویت بود.

چارچوب توجیهی برخورد و ارتباط سازمان با گروه ها و افراد منفرد مذهبی، حول همکاری های تکنیکی و فنی و اطلاعاتی و برخی کمک های متقابل دور می زد. در این دوره، به خصوص سازمان با

«گروه الفت» یا «انسجام» که بعداً پس از ضربه ساواک و کشته شدن افراد اصلی آن، به طور کامل به مجاهدین خلق پیوست، «گروه فریاد خلق» که توسط علی اکبر نبوی نوری و دیگر دوستان مذهبی اش

ص: ۹۰

ایجاد شده بود و سرنوشتی مشابه گروه انسجام داشت، و «گروه اکبری آهنگر» یا «هسته مذهبی» تماس داشت. (۱)

قوی ترین این گروه ها، گروه اکبری آهنگر بود که اعضای اصلی آن عبارت بودند از:

۱ - محمد اکبری آهنگر

۲ - فرهاد صفا

۳ - محسن طریقت منفرد

۴ - محمد صادق

هر چهار نفر از جمله کسانی بودند که در ضربات شهریور ۵۰ به زندان افتادند و پس از طی دوران سه ساله محکومیت خویش، بعد از آزادی و ایجاد امکان برای ارتباط، مخفی شدند و به سازمان پیوستند.

این شاخه یا هسته مذهبی، از ابتدا در درون خود نیز دچار ناهماهنگی و تشّت بود. طریقت و صادق، از درون زندان، ضعف هایی از خود بروز داده بودند و به نظر می آمد در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومتی نکنند؛ فرهاد صفا، که مذهبی محکمی بود، به علت سابقه کار با سعید محسن، در تدارک تکمیل

آموزش های ایدئولوژیک سازمان بود؛ اکبری آهنگر نیز به این باور رسیده بود که انحراف و زمینه «ارتداد»، از ابتدا، در مبانی ایدئولوژیک سازمان موجود بوده و بنابراین باید به تجدیدنظر در آن پرداخت. به همین جهت با استفاده از نوشته های آیه الله مرتضی مطهری، به ویژه پاورقی های ایشان بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، جزوه ای تدوین کرد تحت عنوان «معرفت و ادراک»؛ که ضمن آن، شدیداً به مبانی فلسفی مارکسیسم، از جمله دیالکتیک و نظریه شناخت آن مکتب، انتقاد کرده بود. (۲)

چندی از تشکیل این هسته مذهبی نگذشته بود که فرهاد صفا در ۱۸ اسفند ۵۴ کشته شد. در اوایل سال ۵۵، محمد صادق (۳) و محسن طریقت (۴)، دو تن دیگر از اعضای شاخه اکبری آهنگر، مارکسیست شدند. چندی هم اکبری آهنگر با علیرضا و محمد الفت ارتباط داشت که می توانستند با اتکا به ایدئولوژی

ص: ۹۱

۱- نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ نقل از دست نویس احمدعلی روحانی: ص ۶۵.

۲- نوار سخنرانی بهزاد نبوی (به عنوان سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در «جامعه الصادق»، تیر ۱۳۵۹. نشریه عصر ما، ش ۱۱۴: ص ۵.

۳- محمد صادق در سال های ۶۱ و ۶۲ دستگیر و مدتی زندانی شد. پس از آزادی ساکن ایران است. گفته شده است که وی مارکسیست باقی نماند.

۴- محسن محمود طریقت ساکن سوئڈ است و صاحب یک کاباره می باشد.

اسلامی جمع منسجمی داشته باشند؛ لیکن تلفات پی در پی، این جمع را متلاشی کرد.

اکبری آهنگر، پس از آخرین همکاری عملی اش با سازمان، که همکاری در مقدمات ترور سه مستشار آمریکایی در شهر یور ۵۵ بود، در روز ۶/۷/۵۵ به همراه سرور آلاپوش مورد سوءظن مأمورین کمیته مشترک قرار گرفت (۱) و ضمن فرار به طرف مأمورین تیراندازی کردند که آلاپوش توسط مأمورین کشته شد و اکبری آهنگر نیز به هنگام کشیدن ضامن نارنجک برای پرتاب به طرف مأمورین، در اثر انفجار آن کشته شد. (۲)

علیرضا الفت، در ۲۲ مهر ماه ۵۵ و محمد الفت نیز در ۲۷ دی ماه همان سال در برخورد تصادفی با اکیپ های کمیته مشترک، به عنوان مظنون، با استفاده از سیانور کشته شدند. (۳)

آنچه در مورد فعالیت بخش مذهبی مرتبط با سازمان می توان اضافه کرد، این است که سازمان از جهاتی به اهداف مورد نظر خود، که از ابتدا در پی آن بود، رسید و از جهاتی نیز ناکام ماند. سازمان موفق شد عناصر مؤثر و کارآمدی را حفظ کند و جوی مساعد در درون تشکیلات پدید آورد و اندکی از آثار منفی ترورهای درون سازمانی و انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی بکاهد؛ لیکن از جهت عقیدتی نتوانست کاری از پیش ببرد. جدایی نیروهای مذهبی و تشکیل گروه های جدید تداوم یافت؛ و این، آن چیزی نبود که

مرکزیت مارکسیست سازمان می خواست. (۴)

ص: ۹۲

۱- مأموران کمیته مشترک در حالی به این دو نفر ظنین شدند که از همکاری محمد توگلی خواه استفاده می کردند.

۲- بولتن نوبه ای ساواک، ۲۱/۶/۱۳۵۵ تا ۲۱/۱۲/۱۳۵۵.

۳- همان: ذیل همین اسامی.

۴- گروه های داخلی تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در همین برهه، تأسیس یافتند.

استالینیسم بر بنیاد اصالت زور، اصالت تضاد و اصالت تنازع بقا استوار است. یکی از جلوه‌ها و لوازم منطقی این اصول در عرصه جامعه، به ویژه در تشکیلات یک سازمان سیاسی، اطاعت کورکورانه از

مافوق است. به کارگیری این اصول نه تنها آن همه فاجعه را در روسیه به بار آورد، بلکه پیامدهای آن گریبانگیر هر تشکل دیگری با این ایدئولوژی در هر نقطه دیگر جهان نیز شد. سازمان مجاهدین خلق با تأثیرپذیری از چنین رویکردی بود که در عمل، به آن سرنوشت دردناک و مصیبت بار گرفتار شد.

از ابتدای تشکیل سازمان و به ویژه از دوران حاکمیت رضا رضایی، معیار رشد و ارتقا در درون تشکیلات، میزان تبعیت و تسلیم اعضا نسبت به مرکزیت بوده است. این واقعیت در دوران حاکمیت باند

تقی شهرام و پس از تغییر ایدئولوژی، در فاش‌ترین شکل خود بروز پیدا کرد و به اوج رسید. برای روشن شدن این امر، با نام‌های مفروض و مستعار، یک حلقه ارتباط تشکیلاتی سازمان را در آن دوران، بررسی می‌کنیم. در فرض ما این افراد در سلسله روابط طولی تشکیلات قرار دارند:

بهرام (عضو مرکزیت)

ناصر (کادر درجه یک)

بهروز (عضو مسئول)

هاشم (عضو تحت مسئولیت)

اصل بر این است که نفرات پایین، به ترتیب مراتب تشکیلاتی، موظف اند تصمیمات مسئول و نفر بالاتر را اطاعت نمایند؛ و البته در عالم نظر، اظهار نظر و نقد نیز می‌توانند بکنند. اما در عالم عمل، اگر هاشم در برخورد با مسئول خود (بهروز)، در موارد خاصی - چه ایدئولوژیک و چه مسائل دیگر - به وی انتقاد داشته باشد، بهروز در گزارش به مسئول خود (ناصر)، هاشم را یک عنصر «مسئله دار» معرفی

می‌کند که - احتمالاً - مشکل آفرین خواهد بود. اگر بهروز نیز با ناصر چالشی از این دست داشته باشد، ناصر به مسئولش (بهرام) گزارش خواهد داد که بهروز «مسئله دار» است. این نیز در تشکیلات یک اصل است که عناصر مسئله دار تنزل داده شوند و نهایتاً، در صورت تمکین نسبت به مسئول خود، در

وجه دیگر قضیه این است که نفرات به فعل و انفعالات ناشی از چنین جریانی - با پیامدهای کاملاً

مشخص و معلوم آن - آگاه باشند یا خود تجربه کرده باشند. عناصر یک تشکیلات همواره مایل به ارتقا و رشد در آن تشکیلات اند؛ یک سمپات فعال دوست دارد در صورت آماده بودن شرایط، به مرحله «عضو

شدن» برسد؛ و یک عضو ساده دوست دارد به سطح یک کادر (عضو مسئول) برسد؛ و به همین ترتیب... در چنین زمینه و ساختاری، در همه سازمان ها و گروه هایی که اصول تشکیلاتی شان مبتنی بر این چنین روابطی است - یعنی بر مدار استالینیسیم می چرخد - مرکزیت از اصل میل روانی اعضا به رشد و ارتقا حداکثر استفاده را کرده و می کند. یعنی هاشم می داند در صورتی به سطح بهروز (عضو مسئول) ارتقا پیدا خواهد کرد که در برابر او مطیع محض باشد و در همه موارد تأییدش کند. بهروز و ناصر نیز به همین ترتیب، از اول آگاهی دارند که شرط رشدشان سکوت و اطاعت از نفرات بالاتر است. در این وضعیت،

اعضای پایین همواره مورد تحقیر اعضای بالاتر قرار دارند. عضوی مثل هاشم نسبت به مسئولش (بهروز) احساس حقارت می کند و بهروز نیز چنین احساسی را نسبت به ناصر دارد؛ و همین طور تا رده های بالاتر. عضو معتقد است - و این اعتقاد و باور به تدریج در ذهن وی جای گرفته است - که مسئولش:

(۱) به دلیل احراز صلاحیت های انقلابی، در مرتبه ای بالاتر قرار دارد و مرکزیت یقیناً در تشخیص این صلاحیت اشتباه نکرده است؛

(۲) از او بیشتر «می داند» و بیشتر مبارزه کرده؛ و گرنه مسئول نمی شد؛

(۳) باید توسط اعضای تحت مسئولیتش مورد تبعیت باشد؛ چرا که هم دارای صلاحیت است و هم اصول و مصالح تشکیلاتی چنین ایجاب می کند؛

(۴) این حق را دارد که هر گونه تنبیه سازمانی را در مورد وی (عضو تحت مسئولیت) اعمال کند.

با این باورها و ذهنیت ها، عضو پایین همواره مسئول خویش را به مثابه یک «قطب» و «مرشد» می نگرد؛ و از سوی دیگر مرکزیت را کانون همه صلاحیت ها می شناسد و همچون یک «معبد» یا «قبله» تقدیس می کند. این را هم می داند که چنانچه در برابر مسئول خود ایستادگی کند (و حتی پرسش ها و «اگر» های خلاف میل او مطرح نماید) نظر به درجه مقاومت و مخالفت، یا حذف خواهد شد و یا او را - فی المثل - برای اصلاح خصلت ها (و در واقع نافرمانی ها) به کارگری می فرستند؛ و چون تمایل نفسانی او

به رشد در تشکیلات - گاهی بدون اینکه خودش بداند - انگیزه اصلی روابطش را تشکیل می دهد، بنابراین کاملاً تسلیم است و «بله قربان» می گوید.

این روابط، هیچ گونه فرقی با روابط در درون سیستمی مثل نظام شاهنشاهی - به طور اعم - ندارد. در آن نظام، یک مادون زمانی می تواند رشد کند که در «تعظیم» مافوق خود کوتاهی نکند. میزان های ارتقای

یک فرد در چنان سیستمی تفاوتی با موازین ارتقا در یک تشکیلات مبتنی بر استالینسم ندارد. تنزل

مراتب نیز در سیستمی مانند رژیم پادشاهی همانند یک سازمان استالینیستی است؛ پس شرط رشد و ارتقا، تسلیم پذیری و انقیاد به شخص حاکم است نه استقلال عمل و انتقاد. کسی که قوت و عزت نفس دارد، نمی تواند در چنان سیستمی مدارج ترقی را طی کند.

در سازمانی چون مجاهدین خلق نیز، به گواهی مجموعه تجارب و مدارک، افرادی می توانستند دوام

آورند یا روند ترقی را در تشکیلات پیمایند که اهل چون و چرا در برابر «مرکزیت» نباشند. اگر مشاهده می شود که عنصر ضعیف النفسی مثل وحید افراخته، پس از دستگیری، بدان حد به رژیم تسلیم می شود که حتی ساواک را در سرکوب مبارزان ارشاد و رهبری می نماید، نباید دچار شگفتی شد و انگشت حیرت

به دندان گزید. او اصولاً به دلیل همین «ضعف نفس» در تشکیلات رشد کرده است؛ و اگر این ضعف را نداشت، هیچ گاه نمی توانست با آن مجموعه همگن باشد و حتی در سطح یک عضو معمولی هم نمی توانست باقی بماند.

اساس بینش مارکسیستی درباره تاریخ، وجود مستمر نیروهای متضاد و ضرورت حذف یکی از این نیروها برای بقای دیگری است. چنین برخورد دائمی، جبراً اعمال فشار و قهر را به صورت یکی از امور عادی و همیشگی جریانات اجتماعی و سیاسی در می آورد. این فشار و قهر به منبع نیرو دهنده ای نیاز

دارد؛ و این منبع چیزی جز کینه طبقاتی نیست. کینه طبقاتی تنها میل بهبود زندگی یک گروه اجتماعی و رفع استثمار و ظلم از آن نیست بلکه شوق شدید انتقام جویی از دیگری و نوعی غریزه بقای حیات در شکل حیوانی آن نیز هست. در تفکر مارکسیستی اگر این کینه نباشد، زندگی اجتماعی ادامه نخواهد یافت زیرا کینه طبقاتی نیروی محرکه تاریخ و مشوق زندگی اجتماعی است؛ و در آثار «لنین» بارها به تشریح این کینه توزی بر می خوریم.

«لنین» با استفاده ابزاری از این کینه، در مسیر کسب قدرت سیاسی خود، توانست قدرت را در روسیه تزاری، به رغم همه ضعف و کوچکی دسته و گروه خود در مجموعه نیروهای درگیر در روسیه آن زمان،

کسب کند. ابزار لنین در این کارزار، «حزب» با سازماندهی خاص آن بود که در پوشش «مرکزیت دموکراتیک» ابتدا بخشی از انسان‌ها را به عنوان «پیشتاز» و «پیشاهنگ» (آوانگارد) دارای حق ویژه برای تعیین تکلیف همه انسان‌ها و بشریت قلمداد می‌کند و سپس خود این گروه ویژه را در سلول بندی سازماندهی ویژه اش از یکدیگر مجزا می‌سازد؛ و با کنترل ارتباطات بین آنها و استقرار سلسله مراتب روابط بین آنها - که نمونه اش در مراتب تشکیلاتی مجاهدین خلق عنوان گردید - این گروه ویژه را به ماشین بی‌اختیاری بدل می‌کند که در دست «مرکزیت» قرار می‌گیرد. در این میان، «دموکراسی» هم تنها یک لعاب و توجیه سفسطه آمیز و فریبنده، برای سلطه همان گروه معدود بر کل جامعه است.

این ابزار در تفکر و عملکرد «لنین» با شیوه مبارزه خاصی تلفیق می‌گردد که آن شیوه، اعمال

سیاست‌های متنوع برای کسب قدرت و سپس اعمال دیکتاتوری و حذف رقبا، با توسل به همه وسایل

است. برای حفظ و ادامه اعمال قدرت در تفکر و اندیشه «لنین»، پیشتازان دارای حق ویژه مطلق

می‌شوند و برای کسب قدرتی که حق انحصاری و مسلم خود می‌دانند، توسل به هر عملی مجاز می‌گردد.

به همین دلیل نیز همه تهمت‌ها، افتراها، تصفیه‌ها، کشتن‌ها و حيله‌ها مجاز و مباح می‌شود؛ کافی است عملی در جهت کسب قدرت پیشتازان مفید باشد؛ حال این عمل با کدامیک از اصول بنیادین زندگی بشر

و مبانی ارزشی آن در تناقض است و یا چه اثرات و عواقب ناگوار اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و انسانی به بار خواهد آورد، به هیچ وجه مهم نیست؛ آنچه مهم است، تحکیم سلطه حزب و تشکیلات است و در این مسیر هیچ ضابطه و اصول اخلاقی و انسانی جز کسب قدرت برای مرکزیت باقی نمی‌ماند و بدین گونه «ماکیاولیسم» - در اوج خود - بروز می‌کند.

عده‌ای از مارکسیست‌ها بر آنند که «لنین» معصوم بوده ولی «استالین» به خطا رفته است و از اصول «لنین» منحرف شده است. ولی استالینیست‌ها فرزندان خلف «لنین» اند و آنها که می‌خواهند استالینیسم

را نفی کنند، ناگزیرند «لنین» را نیز همراه با «استالین» به دور اندازند. به قول یکی از باورمندان اسبق «استالین»، «استالینیسم فرزندان خلف و پیامد طبیعی و اجتناب ناپذیر لنینیسم بود. با اطمینان می‌توان ثابت کرد که برپایی جامعه آزاد و پلورالیست و دموکراتیک با الهام و حرکت از لنینیسم و اصول و مبانی آن ناممکن است» (۱). نیز بسیاری از اصول و عقاید اساسی خود «مارکس» - و کسانی که به نحوی از انحا،

ص: ۹۸

خود را مارکسیست می دانند و با استالینیسیم نیز مخالفت دارند - جبراً به استالینیسیم و اردوگاه های کار اجباری و کشتار میلیون ها انسان بی گناه خواهد انجامید.

در این زمینه، اساس تفکر و شیوه عمل اهمیت دارد نه ادعاها و نامگذاری ها. سازمان مجاهدین خلق

آیه ای از قرآن را بالای آرم خود قرار می داد و مدعی «اسلام راستین» و به دور از تمایلات ارتجاعی بود؛ لیکن مبنای تشکیل و تکوین اش لنینیسیم و استالینیسیم بود. خصیصه عمده لنینی ها و استالینی ها مجاز

دانستن خود برای تجاوز به عنف به حقوق و زندگی همه انسان ها و ارزش های اخلاقی است؛ و پر روشن است که این تجاوز به عنف چه با «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» صورت پذیرد و چه بدون آن، تغییری در اصل قضیه نمی دهد.

ترور جواد سعیدی، در پاییز ۱۳۵۲، به دست مرکزیت به اصطلاح «مسلمان»، با ترور شریف واقفی،

در بهار ۱۳۵۴، به دست مرکزیت «مارکسیست»، هیچ گونه تفاوت کیفی و ماهوی ندارد؛ هر دو مورد این ترورها ناشی از باور تشکیلات و تصلب آن به استالینیسیم و اعتقاد به «حذف و تصفیه» صورت گرفته

است. از دیدگاه چنین سازمانی این ترورها قابل ملامت نیست بلکه اجرای دقیق اصول و ارزش های حاکم بر سازمان است. در یک تشکیلات، با این ویژگی ها، مخالفت و ایستادگی در برابر مرکزیت، محکومیت به مرگ و تصفیه فیزیکی را به دنبال خواهد داشت. ذنب لایعفر جواد سعیدی این بود که به عنوان یک انسان به خود حق می داد که حاضر به ادامه همکاری با سازمان مجاهدین خلق نباشد و از آن کناره بگیرد؛ جرم شریف واقفی نیز به یک تعبیر همین بود و با همین توجیه، یعنی «رعایت نکردن اطاعت تشکیلاتی» تصفیه گردید. صرف مذهبی ماندن و مارکسیست نشدن باعث آن فجایع نبود؛ زیرا

عناصر مذهبی معتقد و متعبدی هم بودند که به دلیل تمکین ظاهری شان به تشکیلات، هدف جفایی از آن نوع قرار نگرفتند، هر چند به مراتب بالاتر نیز نتوانستند ارتقا یابند. چرا افرادی چون محمدحسن ابراری جهرمی، عبدالرضا منیری جاوید و... مورد تصفیه فیزیکی و ترور شخصی قرار نگرفتند؛ برای اینکه در مقابل تشکیلات - و به عبارتی، باند مرکزیت - نایستادند؛ ولی در مورد سعیدی و شریف واقفی،

مسئله فرق داشته است. (۱)

در چنین سازمانی، «مرکزیت» - عملاً - جای «خدا» را می گیرد و هر چه بگوید و امر کند، باید «وَحی

ص: ۹۹

۱- آنچه در بیانیه اعلام مواضع... توسط تقی شهرام ادعا شده است، با ترور سعیدی از یک سو و شریف واقفی از سوی دیگر نقض گردید.

مُنزَل» تلقی شود و اعضا بدان تسلیم گردند. «مرکزیت» حتی عقیده و ایمان می آفریند؛ یا آن را تحریف می کند و تغییر می دهد. اگر سازمان عنوان مذهبی داشت، به عضو می گوید: «این کار تو فی سبیل الله است» و اگر مارکسیست بود، می گوید: «این کار تو در راه رهایی پرولتاریا خواهد بود».

ص: ۱۰۰

گفتار هشتم: اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی

اشاره

ص: ۱۰۱

علنی ساختن «ارتداد»

اندکی پس از دستگیری های گسترده ای که به دنبال همکاری های وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیه معروف «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. در این بیانیه، به طور صریح، مواضع جدید ایدئولوژیک و به عبارتی دیگر «ارتداد» سازمان اعلام شده بود. «نکته جالب این است که اکثریت افراد سازمان از متن این جزوه قبل از انتشار آن اطلاعی نداشتند و آنها نیز پس از انتشار برون سازمانی این جزوه به مطالعه آن پرداختند و جالب تر این است که این جزوه در شرایطی انتشار یافت که افرادی بودند از سازمان که هنوز از تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان

بی اطلاع بودند و پس از مشاهده و مطالعه این جزوه بود که پی به جریانات درونی سازمان می بردند»^(۱).

به نوشته حسین روحانی:

گرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال ۱۳۵۳، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده... همچنین جزوه «تحلیل روابط ایران و عراق» منتشره در تابستان ۱۳۵۴، آرم سازمان بدون

آیه طلعه آن چاپ شده بود،^(۲) لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام مواضع

ص: ۱۰۳

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۱۳.

۲- اطلاعیه سیاسی نظامی مورخ اول خرداد ۵۴ درباره ترور مستشاران آمریکایی و اطلاعیه تیرماه ۵۴ درباره حمله ناموفق به اتومبیل کنسول سفارت امریکا، نیز هر دو با آرم فاقد آیه منتشر شدند.

ایدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعداً با انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» در مهرماه ۱۳۵۴، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان «اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی» تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی‌رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه‌ها و جزوات سازمانی به عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر می‌گردید... رهبری سازمان، مواضع ایدئولوژیک جدید را نتیجه تکامل منطقی ایدئولوژی گذشته سازمان دانسته و مضافاً مواضع اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن را در این جهت ارزیابی می‌کرد. و بر این اساس، سازمان مواضع مارکسیستی آن را از هر جهت وارث هویت گذشته و نتایج مترتب بر آن می‌دانست که از آن جمله می‌توان اسم سازمان را نام برد... (۱)

دلایل انتشار بیانیه که در مقدمه آن ذکر شده، ظاهراً نشان می‌دهد که سازمان در برابر عمل انجام شده قرار داشته و به این انتشار ناگزیر بوده است. در همان زمان برخی چنین نظر داده‌اند که چنانچه مرکزیت سازمان مواضع خود را اعلام نمی‌کرد، دست کم در متن جامعه و توده‌های مسلمان کمتر ضربه می‌خورد؛ لیکن در این نظریه اصل جریان و اجباری که در اعلام تغییر ایدئولوژی وجود داشت، در نظر گرفته نمی‌شد. واقعیت حاکی از آن است که دلایل عمده و اصلی انتشار بیانیه از این قرار بودند:

۱) ماجرای اختلافات ایدئولوژیک و تصفیه‌های خونین فیزیکی در سازمان، از طریق تبلیغات ساواک پس

از دستگیری افراخته و دیگران، در سطح جامعه افشا شده و دیگر قابل پرده‌پوشی نبود.

۲) به همان علت لزوم داشت که سازمان به سرعت در صدد توضیح یا توجیه عملکرد خود برآید و علل آن را به صورت رسمی بیان کند.

۳) سازمان، پس از افشای بسیاری از مسائل، از سوی جناح‌های مارکسیستی دیگر - مانند چریک‌های فدایی (در ایران) و گروه‌های چپی کنفدراسیونی و غیرکنفدراسیونی (در خارج از کشور) - تحت فشار قرار داشت که به صورت تحلیلی و در سطحی وسیع، حقایق (!) را بازگو کند.

۴) باند مرکزیت، پس از وقوف به این ناگزیری و اجبار، چنین می‌پنداشت که در آن اوضاع، انتشار یک

بیانیه توجیهی مفصل، روند گرایش به مارکسیسم را در بین نیروهای مبارز و جوان رشد خواهد داد. (۲)

ص: ۱۰۴

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۴۳.

۲- با اقتباس از اظهارات تقی شهرام. یادداشت‌های احمدعلی روحانی: صص ۲۱۲ - ۲۱۴.

و این در شرایطی بود که مرکزیت، به رغم جنبش قهرمانانه و تکان دهنده ای که در خرداد ماه ۵۴ در شهر قم به وقوع پیوست، درس عبرت نگرفت و همچنان بر طبل ماتریالیسم و ضدیت با تشیع و به

خصوص جدال با جریان دینی در ایران کوبید. پیش از آنکه به نحوه و کیفیت انتشار بیانیه پرداخته شود، لازم است آنچه در قم رخ داد، مورد مطالعه قرار گیرد.

جنبش ۱۷ خرداد ۵۴ قم

شرح واقعه

عصر روز ۱۵/۳/۵۴ جمع کثیری از طلاب و روحانیون، برای بزرگداشت قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ مطابق برنامه هر ساله، مجلس یادبودی در مدرسه فیضیه برگزار کردند. پس از نماز جماعت مغرب و عشا گروهی از طلاب با تبعیت از پیام امام خمینی از داخل مدرسه با شعارهایی چون: «درود بر سعیدیه(۱)، سلام بر خمینی، مرگ بر شاه مزدور» تظاهراتی را به سمت میدان آستانه، به راه انداختند. (۲) مأمورین با استفاده از ماشین آب پاش، کوشیدند حرکت تظاهرکنندگان را سد نمایند؛ ولی موفق نشدند؛ سپس گاز اشک آور شلیک کردند. در نتیجه طلاب به داخل مدرسه عقب نشینی کرده، درب مدرسه را بستند و

تظاهرات خود را ادامه دادند. در ساعت ۱۰ شب بعضی از طلاب که قصد خروج داشتند تا به منازل یا خوابگاه های خود بروند، توسط نیروهای محاصره کننده بازداشت می شوند که ساواک در گزارش خود نام ۲۳ تن از آنان را با ذکر مختصری از بازجویی های آنان آورده است. آن شب محاصره شدگان هر از گاهی تا صبح شعارهایی چون «طلبه ها بیدارید: بله»، «از پهلوی بیزارید: بله» را سر دادند. بامداد روز ۱۶ خرداد مجدداً طلاب دست به تظاهرات زده و تعدادی از آنان نیز با پوشاندن صورت خود بر روی بام های مدارس آمده، شعار گویان با سنگ و آجر به نبرد با مأموران محاصره کننده برخاستند. عصر همان روز،

طلاب با اجتماع در مدرسه فیضیه، مجدداً دست به تظاهرات زدند و پس از برگزاری نماز مغرب و عشا

ص: ۱۰۵

۱- آیه الله سید محمدرضا سعیدی، روحانی مبارز و شجاع حامی نهضت امام خمینی، در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ در اثر شکنجه های فراوان ساواک در زندان قزل قلعه به شهادت رسید.

۲- «در سال های سکوت و ناامیدی و سرخوردگی هر سال در مدرسه فیضیه بزرگداشت شهدای ۴۲ برگزار می شد. در سال ۵۴ سرکوبی و وحشی گری عمال رژیم قدرت بیشتری یافته بود چرا که دیگر حزب فراگیر مسلط شده بود. امام خمینی طی بیانیه ای ضمن تحریم حزب، از روحانیون و طلاب خواست تا خاطره ۱۵ خرداد را هر چه باشکوه تر برقرار دارند.» مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۲.

با سر دادن شعارهایی به تظاهرات ادامه دادند. برخی از این شعارها عبارت بودند از:

«رهبر ما خمینی عزیز است رهبر شما پهلوی کثیف است»

«درود بر خمینی مرگ بر شاه مزدور» «ملت ما بیدار است از پهلوی بیزار است»

«مرگ بر این سلطنت یزیدی»

گروهی از آنان به هنگام شعار دادن، با پرتاب سنگ و آجر قصد شکستن محاصره و خروج از مدرسه را داشتند که با عکس العمل مأمورین مواجه شده، توسط ماشین آب پاش و شلیک گاز اشک آور مجبور شدند به داخل مدرسه بازگردند. در این اثنا مأمورین پنج تن از طلاب را که نقش بیشتری داشتند، بازداشت و به شهربانی اعزام نمودند.

طلبه ها در مرتفع ترین گنبد مدرسه پرچم سرخی را به نشانه پیروی جنبش خود از قیام امام حسین (ع) برافراشتند، و در گوشه و کنار مدرسه نیز پلاکاردهایی را نصب کردند که شعارهایی چون: «به یاد آریم آن ماه محرم، نیمه خرداد، خروش خشم انسان های آزاد» یا «خمینی و خمینی ها، سعیدی و سعیدی ها» بر آنها نوشته شده بود.

مأموران حاضر که از حجم گسترده جمعیت و شدت مقاومت روحانیون قادر به سرکوبی آنان نشدند، از

مرکز تقاضای کمک کردند و برای شناسایی بیشتر جو داخلی مدرسه از روز دوم از طریق گلدسته های مشرف به مدرسه و با پرواز درآوردن بالگرد از تظاهرکنندگان عکس برداری نمودند. طلاب در طی این سه روز از نان و خرما و بعضا پنیری که از بیرون و به شکل مخفیانه به داخل فرستاده می شد، تغذیه

می کردند. در ایام محاصره، آب و برق مدرسه نیز توسط ساواک قطع شده بود.

در طول سه روز درگیری و محاصره در گرمای طاقت فرسای خردادماه قم، بسیاری از روحانیون برای

همراهی با محاصره شدگان - در بیرون مدرسه - به فعالیت مشغول بودند. بیش از ۵۰۰ تن از آنان به منزل آیه الله گلپایگانی رفته، از ایشان تقاضای چاره اندیشی نمودند و عده ای دیگر به منزل سایر مراجع رفتند. گروهی هم در اطراف میدان آستانه و نزدیک درب اصلی مدرسه گرد هم آمده بودند تا اگر طلاب بیرون

آمدند آنان را در میان گرفته، از تعرض مأموران رژیم جلوگیری کنند.

پیش از هجوم وحشیانه مأموران، مراجع ثلاث قم در منزل آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری تشکیل جلسه داده، برای رهایی طلاب رایزنی نمودند. چون هجوم و حمله به مدارس پیش بینی می شد طلاب

نیز دائما با دفاتر مراجع تهران، قم و سایر بلاد، تماس تلفنی می گرفتند؛ ولی هیچ یک از این تلاش ها

ص: ۱۰۶

نتیجه نداد و فیضیه و دارالشفاء در عصر روز هفدهم خرداد تبدیل به میدان نبردی نابرابر شدند و حماسه خونین و قهرمانانه جنبش سه روزه ۱۵ تا ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ سرکوب شد.

در ساعت ۳۰/۴ بعد از ظهر روز هفدهم بالگردهای اعزامی مجدداً بر آسمان ظاهر شدند و قدرت نمایی کردند و هم زمان نظامیان ورزیده ای که گفته می شد نیروهای ویژه گارد جاویدان شاهنشاهی

هستند، از پشت بام های اطراف مدرسه به داخل حیاط هجوم آوردند و به ضرب و شتم طلاب پرداختند. آنان با تشکیل دالانی انسانی از نیروهای باتوم به دست، دستگیرشدگان را از این معبر همراه با ضرب و شتم شدید عبور می دادند. پس از انتقال مضرورین و مجروحین به زندان، نیروهای رژیم مدرسه را اشغال و پس از آنکه با جستجوی حجره به حجره تمامی کسانی را که در آنجا پناه گرفته بودند، مضرور و بازداشت کردند و همه درها و پنجره ها را شکستند و اثاثیه آنها را داخل حیاط ریختند، مدرسه را تعطیل نمودند. این تعطیلی تا روز دوازدهم فروردین ۱۳۵۷ طول کشید و در آن تاریخ با حرکت انقلابی تظاهرکنندگان مدرسه به تصرف مردم درآمد و با وساطت مراجع، امکان تعمیر و بازگشایی مدارس، فراهم شد.

ساواک علت شکل گیری این جنبش را علاوه بر بزرگداشت قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صدور اعلامیه امام خمینی در مخالفت با حزب رستاخیز و تخطئه برنامه اصلاحی شاه گزارش کرده و ملااحمد

کروبی را که از چند روز قبل در مدرسه مستقر شده بود و عصرها که مدرسه مملو از جمعیت بود، سخنرانی می نمود، از عوامل مشخص تحریک طلاب دانسته است. ضمناً اذعان کرده بود که طلاب از

طرحی مبنی بر بستن درب اصلی مدرسه مطلع شده بودند بنا به نظریه ساواک:

مدرسه فیضیه همیشه مرکز فعالیت های برخلاف از قبیل: الصاق اعلامیه های مضرّه و توزیع آن به صورت شبانه و نوشتن شعارهای ضد میهنی بوده و ضمناً مرکز تظاهرات ضد دولتی است... صلاح آن است که این درب ورودی به کلی بسته شود و طلاب از درب مدرسه دارالشفاء رفت و آمد کنند و چون درب مدرسه دارالشفاء در خیابان خلوت و دور از انظار قرار دارد طبعاً تردد

افراد غیرطلبه به مدرسه مذکور کمتر شده و کنترل آن نیز آسان تر خواهد بود.

چند صد تن از دستگیرشدگان، در زندان «نسوان» شهربانی قم، که حداکثر ظرفیت آن ۱۰۰ نفر بود، جای داده شدند. سپس بازجویی همراه با شکنجه از افراد آغاز شد. «نیروهای شهربانی قم، آنان را شکنجه روحی می دهند و از آنان می خواهند که به امام خمینی توهین کنند و یا اینکه اعمال خلاف شأن

مأموران عکس‌هایی را که از جریان تظاهرات، از روی گلدسته‌های حرم حضرت معصومه (س) برداشته بودند، با افراد تطبیق می‌دادند و یک عده را که هنگام تظاهرات نقاب نرده بودند و همچنین یک عده از نقابداران را شناسایی کردند و به آزار آنها مشغول شدند.

شکنجه و بازجویی مقدماتی تا اواخر شب ادامه یافت. به علت تعداد زیاد دستگیرشدگان و کمی جا، هیچ کس نتوانست آن شب بخوابد. در اواخر شب شکنجه متوقف شد و دوباره، ساعت ۸ صبح ۱۸ خرداد

بازجویی همراه با شکنجه و پرونده‌سازی آغاز گردید. در بین دستگیرشدگان، تعداد آنهایی که شدیداً زخمی بودند و حالشان رو به وخامت می‌رفت، از یکصد نفر تجاوز می‌کرد.

عصر ۱۸ خرداد، «اسیران» را از قم روانه تهران نمودند. در هر اتوبوس ۱۲ نفر ژاندارم و پاسبان مسلح به مسلسل و تفنگ و ۴۲ نفر زندانی جا داده شده بودند. نگهبانان از هیچ گونه توهین - از قبیل فحش‌های وقیحانه و ضرب و شتم و کندن ریش و انواع آزارها و اذیت‌ها - خودداری نکردند. از قم تا تهران، شش ساعت طول کشید. با وجود گرمای طاقت‌فرسا، نه تنها به افراد تحت مراقبت آب ندادند بلکه پیوسته زیر ضربات باتوم و قنداق تفنگ قرارشان می‌دادند.^(۲)

ساعت ۹ شب به تهران رسیدند. ابتدا طلاب را روی زمین پوشیده از سنگریزه، به حالت سجده، خواباندند. اگر کسی از جایش تکان می‌خورد و یا لب به اعتراض می‌گشود، باتوم و شلاق بر سرش فرود می‌آمد. این پذیرایی! تا ساعت ۳۰/۴ بامداد ۱۹ خرداد ادامه یافت؛ سپس دستگیرشدگان را به گروه‌های ۲۵ - ۳۰ نفره تقسیم و به سلول‌های از پیش تعیین شده منتقل کردند.

پس از دو الی سه هفته بازجویی و شکنجه، عوامل اصلی حرکت را پیدا کردند و پس از آن، زندانیان را به سه دسته تقسیم نمودند:

الف) کسانی که سن شان کمتر از ۱۷ سال بود و یا اینکه خیلی پیر بودند، آزاد شدند.

ب) کسانی که ۱۸ - ۱۹ سال سن داشتند، به بهانه سربازی به پادگان‌های نظامی شهرهای شاهرود، بیرجند و کرمان اعزام شدند.

ج) کسانی که مدرکی از آنها به دست آمده یا در مورد ایشان اعترافات شده بود و در حرکت نقش مؤثر

داشتند، به حبس های چندساله همراه با شکنجه های شاق محکوم شدند.^(۱) تعداد محکومین به زندان از سه سال تا ۱۵ سال، یکصد نفر بود.

در میان جمع دستگیرشدگان، افراد زیر ۱۸ سال کم نبودند و یک دانشجو و دو کارگر نیز در میان آنها بودند. چهار نفر طلبه پاکستانی و دو طلبه افغانی نیز که در فیضیه زخمی شده بودند، جزء زندانیان بودند؛ که بعد از شکنجه و بازجویی، از کشور رانده شدند.

گاهی مقاومت هایی روی می داد که در نوع خود شگفت بود؛ از جمله، نوجوان ۱۲ - ۱۳ ساله ای را

شکنجه بسیار کرده و از او خواسته بودند که به ساحت امام خمینی (ره) اهانت کند ولی او از این کار امتناع می کرد. پس از شکنجه فراوان، ظاهراً قبول کرد که این کار را انجام دهد؛ لیکن وقتی سایرین را جمع کردند تا در جلو آنها به امام اهانت کند، او فریاد زد: «خمینی فرزند پیامبر است؛ او فرزند علی، حسین و موسی بن جعفر [علیهم السلام] است. من چگونه به او جسارت کنم؟!» که در این لحظه تمامی زندانیان

متأثر شده شروع به گریه کردند. شکنجه گر نیز تحت تأثیر این صحنه ها، موقتاً دست از اصرارش برداشت.

مجموعاً دوران شکنجه و بازجویی ۱۲ روز به طول انجامید. محکومیت ها بسیار طولانی و غیرقابل تصور بود و هیچ گاه - تا آن زمان - سابقه نداشت که محکومیت شرکت در یک تظاهرات، این قدر طولانی باشد. به طوری که حداقل ۳ سال و حداکثر ۱۵ سال حکم داده بودند.

در این حرکت خودجوش، حدود ۵۰۰ تن از طلاب و روحانیون که جز تنی چند، قریب به اتفاق آنان

جوان بودند، بازداشت شدند. بر اساس آمار سال ۱۳۵۴ در مدارس طلبگی قم ۶۴۱۴ تن طلبه مشغول تحصیل بودند که بر این اساس رقم افراد بازداشتی نشانگر میزان بالای مشارکت آنان در این واقعه شجاعانه و تأثیرگذار است. ورود یک باره تعداد زیادی روحانی به زندان های رژیم که هر یک از گوشه ای از خاک ایران بودند انعکاس گسترده ای در تمامی نقاط کشور داشت. ضمن اینکه در داخل زندان ها نیز

موازنه را به نفع نیروهای مذهبی تغییر داد. چرا که بخش قابل توجهی از زندانیان گروه های چریکی و سیاسی یا به اسلام اعتقاد نداشتند یا از التقاط و بحران ایدئولوژیک رنج می بردند. در شرایطی که گروه های مسلح چپ و التقاطی با بن بست در ایدئولوژی و خط مشی مواجه شده بودند، جنبش ۱۷ خرداد روحانیت نقطه عطف نوینی شد در قیام علیه رژیم شاه و خون تازه ای در اندام مبارزه جاری ساخت.

ص: ۱۰۹

امام خمینی با صدور اعلامیه ای از نجف ضمن ستایش قیام طلاب و روحانیون به تأسی از ۱۵ خرداد ۴۲، به شدت جنایات رژیم شاه را محکوم ساخت و این حرکت را موجب افزایش بیداری مردم و در پیوند با مبارزات اقشار مختلف و به ویژه دانشگاهیان سراسر ایران توصیف نمود.

این جنبش، نفی عملی و ردّ قطعی تئوری های مرکزیت سازمان بود که تلاش داشت مذهب را در حرکت های سیاسی - اجتماعی، به عنوان یک عامل بازدارنده معرفی و نفی کند و هر نوع مبارزه را صرفاً در چارچوب «بی دینی» موجه بداند. (۱)

تحریف رژیم و واکنش امام و مراجع

در انعکاس اخبار و تحلیل حوادث ۱۵ - ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ قم، مطبوعات رژیم شاه بدان گونه که انتظار می رفت با تشبث به دروغ و تحریف عمل کردند. با تیتراهایی چون «اطلاعات تازه ای از نقابداران شورشی

قم»، عکس هایی از تظاهرات طلاب و روحانیون در لباس غیرروحانی را که برای جلوگیری از شناسایی

شدن توسط ساواک، نقاب بر چهره خود زده بودند؛ منتشر ساختند و بی آنکه از مناسبت ۱۵ خرداد نامی ببرند، مدعی شدند که در این تظاهرات، «شعارهای کمونیستی» داده شده است، و عوامل ارتجاع سیاه و سرخ در لباس روحانیت آشوبگری کرده اند. (۲)

امام خمینی در پیام خود نوشت:

با همه مصیبت ها بیداری ملت مایه امید است. مخالفت دانشگاه های سرتاسر ایران - بر حسب اعتراف شاه - و مخالفت علمای اعلام و طبقه محصلین و طبقات مختلف ملت، با همه فشارها و

قلدری ها، طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قید استعمار است... من در این لحظه های آخر عمر نگرانی های فراوان دارم. خوف از آن دارم که این شخص [شاه] که به هر حيله ای متشبث شد مواجه با مخالفت ملت و طبقه جوان شد، بیش از این مبتلای به تشنج اعصاب شود و ملت مظلوم را بیش از این به خاک و خون کشد و با تهمت مرتجع سیاه و بی وطن سرخ، علمای اسلام و دانشمندان و روشنفکران را قتل عام کند. (۳)

آیه الله گلپایگانی، در اطلاعیه خویش، اعلام داشت:

ص: ۱۱۰

۱- مدرسه فیضیه...: صص ۲۸۹ - ۳۲۱ همراه با تلخیص و اضافات.

۲- روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۵۴: ص ۲.

۳- صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۲.

تهمت های ناروایی که در مطبوعات نسبت به روحانیت درج شده، تکذیب می شود؛ و ساحت مقدس روحانیت شیعه، از تأیید مرام کمونیسم منزّه و مبرا است. (۱)

آیه الله سیدصادق روحانی، در اطلاعیه خود، ضمن تقبیح عمل مطبوعات رژیم، خواستار «توییح روزنامه نویس ها و جلوگیری از اهانت بیشتر به مقدسات دینی» شد:

روزنامه ها آنچه ممکن بوده است، نسبت های دروغ و بی اساس و ناروا به آنها [= طلاب] داده و وقاحت را به جایی رسانده اند که راستی روی تاریخ را سیاه، و موجب خشم و نفرت عمومی قرار گرفته اند. (۲)

آیه الله شریعتمداری نیز، در اطلاعیه خود، یادآوری کرد که:

روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادی گری به هیچ وجه سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچ کدام وارد این مرام نیستند و آنچه در

جراید نوشته شده است، صحیح نیست و تکذیب می شود. (۳)

در اطلاعیه آیه الله مرعشی نجفی نیز آمده بود:

و مزید بر علت، مفتریات و اکاذیب واضحی از جراید در مورد دستگیرشدگان می باشد. جای بسی تأسف است که این اسنادهای ناروا، از حیث افعال و مرام، به طلاب علوم دینیه که

سربازان مذهب و ولی عصر (ع) می باشند، داده شود. (۴)

در فضایی که رژیم شاه تلاش می کرد حتی مبارزات روحانیان و طلاب را نیز با اتهام دروغین کمونیسم سرکوب نماید و تنها دشمن خود را در چارچوب جنگ سرد بین بلوک غرب و اردوگاه مارکسیسم، کمونیست ها و چپ گرایان معرفی کند، و به رغم بالندگی و تداوم مبارزات اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه به رهبری روحانیان، مرکزیت مارکسیست با انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان،

هم به سیاست تبلیغاتی رژیم شاه کمک می کرد و هم به پیکر مبارزین مسلمان ضربه وارد می ساخت.

مروری بر «بیانیه»

اشاره

اولین چاپ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهرماه ۱۳۵۴ به

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۲، تیرماه ۵۴: ص ۵.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

صورت دست نویس و در سطح محدودی در قطع جیبی (حدود ۴۰۰ صفحه) و تکثیر شده با پلی کپی الکی صورت گرفت. «این بیانیه که متن آن قبلاً توسط خود تقی شهرام تهیه شده بود و قبل از انتشار، عنصر دیگر رهبری [= بهرام آرام] و برخی از مسئولین [سازمان] هم آن را مطالعه کرده بودند، همراه با چند ضمیمه که قبلاً هم در نشریات داخلی [سازمان] منتشر شده بود در قطع جیبی چاپ و در سطح جامعه منتشر گردید.»^(۱) مدتی بعد متن تایپ شده در ۲۴۷ صفحه در داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

یک مقدمه مفصل و طولانی و متن بیانیه که خود از یک مقدمه و سه فصل تشکیل شده به همراه چهار ضمیمه از مطالب تحلیلی مارکسیستی، کتابچه «بیانیه» را شامل می شد.

بیانیه اعلام مواضع... نقش منفی تعیین کننده ای در روند مبارزات دهه ۵۰ ایفا کرد و در مهم ترین قسمت آن ضمن توجیه روند تغییر ایدئولوژی به ترورهای سازمان نیز اشاره داشت و شریف واقفی و یارانش را - بالصراحه - خائن و محکوم به اعدام معرفی می کرد.

پس از مقدمه درباره لزوم نشر این بیانیه، سیر مبارزات مردم ایران - پس از شهریور بیست - با نگاه مارکسیستی تحلیل گردیده و این مسیر تا شکست نهضت خرداد ۴۲ دنبال شده است. پس از آن تشکیل

سازمان و مراحل مختلفی که بر آن گذشته و نیز تلاش هایی که در جهت تدوین ایدئولوژی صورت گرفته،

گزارش شده است. هم زمان، به بیان جریان فکر مذهبی پدید آمده در این دوره پرداخته شده و در تمامی این موارد نیز معیارهای تحلیل، دقیقاً بر مبنای دیدگاه های مارکسیستی است. «بخش عمده ای از

محتوای بیانیه، تحلیل دوآلیسم موجود در تفکر سازمان و سرگردانی میان ماتریالیسم و ایده آلیسم [= مذهب از نگاه مارکسیسم] است. این که تفاوت اسلام مجاهدین با اسلام رایج و سنتی در چه اصولی بوده، ضمن موارد مختلف شرح و بسط داده شده است. در ادامه، از فعالیت های جدید ایدئولوژیک که از سال ۴۷ به بعد آغاز شده، سخن به میان آمده و کوشش شده است تا نشان داده شود که به رغم همه

تلاش هایی که روی قرآن و نهج البلاغه صورت می گرفته، قالب های اصلی کار، براساس اندیشه های مارکسیستی بوده است. اشکال کار هم درست همین بوده است که جهت گیری فکری اولاً به دلیل آشنایی

ناکافی سازمان با مارکسیسم و ثانیاً به دلیل وجود همین دوآلیسم، ناقص بوده و توان تحلیل کامل را

ص: ۱۱۲

از آنجا که جهت گیری مطالعاتی، به موازات گذر زمان، هر چه بیشتر به سمت غلبه آموزه های مارکسیستی سوق داده می شد، مقاومت هایی هم در سازمان بر ضد آن صورت می گرفته است. در این

مورد در «بیانیه» با اشاره به برنامه های آموزشی سازمان در این دوره و تناقضات ایدئولوژیک موجود در آن چنین آمده است:

بدین ترتیب، به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان، اقدامات تدافعی علیه آن توسط خیل مقالات، بحث ها و نظرات مطمئن ایده آلیستی آغاز شد. دوباره یک برنامه جدید «بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام» طرح ریزی شد و مجددا مطالعات حجیمی درباره تاریخ اسلام، درباره محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصا مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلام (تشیع...) توجیه می شوند (مبارزات تشیع، علویان، سربرداران، نهضت مشروطه، جنگل و... که همه جا مذهب ظاهرا نقش قابل اهمیتی داشت) و همچنین بررسی درباره معنای آیات قرآن و درک مفاهیم دینامیک آن، تدوین تفاسیر و کار شدید روی نهج البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی در دستور قرار گرفت. در کنار این مطالعات، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود به ویژه که مقدمتا معتقد بودیم اسلام نه

تنها با دست آوردهای علمی و تجربی بشر مابینتی ندارد بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می شود که به دانش زمان و در این زمینه به دانش شناخت و تغییر اجتماع (مارکسیسم -

لنینیسم) مسلح باشیم. حاصل این برنامه ها که بیش از یک سال کار عمده گروه مصروف آن شد،

یک دوره کتب و مقالات ایدئولوژیک بود که به طور اساسی در سه قسمت «کتاب شناخت»، «جزوه تکامل» و «راه انبیاء» مشخص می شد. در کتاب «شناخت» از اصول شناسایی دینامیک و

روش تحلیل رئالیستی قضایا بحث می شد. جزوه تکامل درباره قانون تکامل و انطباق آن با نظرات اصیل مذهبی و همچنین خصوصیات ویژه انسان صحبت می کرد، و «راه انبیاء» می خواست ثابت نماید که راه بشر (یعنی علم و حتی فلسفه علمی!) نه تنها تضادی با راه انبیاء و مضمون و محتوای رسالت و عقاید آنها ندارد و نه تنها راه پرپیچ و خم شناخت و معرفت بشری از راه انبیاء دور نمی شود، بلکه بشر، در سرانجام کوشش های خود بالاخره در نقطه بسیار والایی با راه انبیاء تلاقی خواهد کرد و بر آن منطبق خواهد شد.(۲)

ص: ۱۱۳

۱- جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۴۲۵.

۲- بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۱۶ - ۱۱۷.

در ادامه «بیانیه» دیدگاه اولیه رایج در سازمان درباره مارکسیسم، چنین تشریح شده است:

مارکسیسم از نظر ما (در آن موقع) دو قسمت بود. یک قسمت پایه فلسفی آن که بر اساس ماتریالیسم قرار داشت و قسمت دیگرش تجربیات سیاسی، اجتماعی و عملی آن که ما آن را حاصل شرکت در یک پروسه طولانی مبارزه توده ها و رهبری مبارزات طبقاتی در یک صد سال اخیر می دانستیم. بدین ترتیب ما ناآگاهانه، مارکسیسم را تکه پاره می کردیم و تصور می کردیم که پذیرش و درک مفاهیم سیاسی - اجتماعی - تجربی مارکسیسم و همچنین قبول و درک دیالکتیک به عنوان اسلوب شناخت علمی، بدون اعتقاد عمیق به مبانی ماتریالیسم امکان پذیر است.

«بیانیه» با اذعان به تنافی میان ایمان و اعتقاد به وحی از یک طرف و پذیرش تبیین مارکسیستی تحول جامعه بر اساس زیربنا دانستن ابزار و مناسبات تولید از سوی دیگر، مدعی تضاد بین درک علمی و ایمان به وحی شده و مارکسیسم را به عنوان فلسفه علمی، دقیقاً مساوق علم تجربی گرفته است. پس از آن با تبختر، به جای تضاد دین با مارکسیسم، ادعای تضاد دین و علم، پررنگ و برجسته طرح شده و چنین آمده است:

جالب توجه در اینجا بود که ما برای اینکه درک علمی تاریخ را با نقش انبیاء تلفیق کنیم و عدم

تناقض این دو را بپوشانیم و یا به بیان دیگر برای این که درک علمی تاریخ را از دل مذهب بیرون بیاوریم، مجبور بودیم مارکسیسم را به عنوان عصایی در دست مذهب قرار دهیم، لنگی ها و نارسایی های آن را جابجا با تعبیرات و تفسیرات مارکسیستی، منتها در پوشش و قالب آیات و

احکام جبران کنیم!! و آن وقت نتیجه بگیریم که ایدئولوژی و تفکری که محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هزار و سیصد سال قبل است، می تواند مسائل مبارزاتی امروز را

پاسخگوئی باشد!! در حقیقت ما هیچ گاه نمی توانستیم و بالاخره هم نتوانستیم به چنین نتیجه ای

دست یابیم... کوشش های نوجویانه ما، به دلیل عدم آمادگی هسته درونی اندیشه مذهبی، همواره عقیم می ماند...

بدین قرار، اندیشه مذهبی، مانند قبای قدیمی اما زربفتی بود مملو از صنایع مستظرفه و هنرهای شگفت ابداعی ای که مرور ایام تمام نسوج و تار و پودهای آن را پوشانده و فقط هیئت ظاهری ای از آن به جا مانده است.

... ما درصدد بودیم نسوج پوسیده آن را ترمیم کنیم، پودهای متلاشی شده آن را به تارهای خاک شده آن گره بزنیم و در کالبد بی جان آن روحی تازه بدمیم. نتیجه معلوم بود، در مقابل هر ترمیم و گرهی ده ها گسیختگی و پارگی دیگر ظاهر می شد؛ هنوز به یکی نپرداخته در صد جای دیگر

رخنه به وجود می آمد... (۱)

در این بیانیه با چشم پوشی از واقعیات تاریخ انبیا و دوران سراسر مبارزه پیامبر اسلام و مردم مؤمن علیه ظلم و استعمار، اعتقادات دینی موجب نفی نقش مردم در تحولات اجتماعی برشمرده شده بود تا یک علت مهم ارتداد و تغییر ایدئولوژی، توجه به نقش توده ها در مبارزه قلمداد گردد:

... قبول مسئله وحی، قبول نقش استثنائی و الهی پیامبران مترادف است با تنزل دادن توده ها تا

سطح گله های بی حال و حوصله و بی عقل و اراده گوسفندان، مترادف است با انکار نقش توده ها در ساخته شدن تاریخ خودشان و به دست خودشان. (۲)

تحلیل تماس بنیانگذاران با بازرگان

ضمیمه شماره ۳ «بیانیه» تحت عنوان «منشأ اجتماعی ایده آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان و ماهیت طبقاتی آن» که قبلاً در سال ۵۳ به عنوان بخشی از «جزوه سبز» در داخل سازمان منتشر شده

بود، بعضی از زمینه های تغییرات ایدئولوژیک سازمان را مورد بررسی قرار داده بود. در یک پاورقی طولانی این مطلب، برای توضیح «علت تمایزات کیفی تفکر مذهبی سازمان»، درباره ارتباط بنیانگذاران

سازمان با مهندس بازرگان، چنین آمده است:

نگاه کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می دانسته اند، در مقابل قرار می دهد. یکی از جالب ترین و درس آموزترین این برخوردها، برخورد رویاروی با مهندس بازرگان و آشنایی حضوری با نظرات کاملاً مخالف او با ما بود. چگونگی واقعه چنین است:

در سال ۴۷، بعد از اینکه سازمان توانسته بود به انسجام مناسبی (در حد همان روز) از نظر فکری و تشکیلاتی برسد، تصمیم گرفته می شود که ملاقات خصوصی با مهندس به عمل آید و در این ملاقات رفقا قرار می گذارند که به طور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاب می کند، مسئله تشکیل یک گروه سیاسی - مخفی را به اطلاع برسانند.

مهندس رفقای مؤسس سازمان را از نزدیک می شناخت؛ اما بعد از دستگیری اش (اردیبهشت ۴۲) تا زمان آزادی (سال ۴۶)، حتی تا همین موقع یعنی سال ۴۷، هیچ گونه اطلاعی از آنها

۱- همان: صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۲- همان: ص ۱۲۷.

نداشت. در این ملاقات، ابتدا مهندس از دیدار رفقا اظهار شادمانی می کند ولی وقتی رفقا با ذکر مقدماتی مسئله تشکیل سازمان را مطرح می کنند، با عکس العمل سرد و تقریباً نامساعد او

روبه رو می شوند. و بالاخره وقتی رفقا مسئله «استثمار» را به عنوان اساسی ترین ویژگی موجود

در خط مشی سیاسی و تفکر انقلابی ما مطرح می سازند، مهندس شدیداً مخالفت کرده و می گوید شما دارید منحرف می شوید! (یعنی گرایشات مارکسیستی پیدا می کنید). در پایان جلسه، وقتی یکی از رفقا با حالت گلایه می گوید: «شما برای ما و کار ما حتی به اندازه پیشیزی

هم ارزش قایل نشدید» (چیزی شبیه به همین مضمون)، مهندس با خونسردی جواب می دهد: «این طور باشد». و به این ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت می کند. (۱)

هرچند منشأ این اختلاف نظر و کلاً ماهیت تفکر و ایدئولوژی مهندس در آن موقع برای سازمان روشن نشد، اما آشکار شدن این اختلاف در آن موقع به سازمان کمک کرد که نقاط درست فکری و سیاسی خود را بهتر درک کند (در رابطه با ضعف های نهضت آزادی که مهندس سمبل تفکر و نقطه نظرهای آن به شمار می آمد) و روی آنها تأکید بیشتری نماید. این بهترین درسی بود که آن موقع از این برخورد گرفته شد.

البته این واقعه به همین جا خاتمه نیافت. بدین معنی که بعدها، در اواخر سال ۴۸ که جمع بندی مناسبی از این برخورد به عمل آمد و بخصوص بعد از اینکه تئوری جذب «قطب»ها در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود، قرار شد «به طور مشروط» یک بار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافق کامل رسیدن، بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او به نفع سازمان و مبارزه بود و به همین جهت قرار شد روی به اصطلاح نقاط اشتراک، یعنی عمدتاً مذهب، تکیه شود (نه مسائل اقتصادی که نقطه افتراقی به شمار می رفت. هرچند که تنها امروز است که نقاط افتراق و اشتراک واقعی خود را با این قبیل عناصر می فهمیم). کاربرد این شیوه، با اینکه در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس را موجب شد، اما در عمل واقعاً تأثیری نگذاشت (و نمی توانست بگذارد) و نتوانست هیچ گونه (و واقعاً هیچ گونه) همکاری یا کمکی را

از جانب او به همراه داشته باشد. (۲) منتها این بار به دلیل اینکه ما رابطه خودمان را با او (و افرادی

ص: ۱۱۶

۱- لطف الله میثمی ماجرای این ملاقات را به نقل از محمد حنیف نژاد نقل کرده و فردی را که به مهندس بازرگان اعتراض و گلایه کرده بود، عبدی عبدالرضا نیک بین معرفی نموده است. میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: صص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲- میثمی با اشاره به جمع بندی ملاقات اول که نتیجه گرفته بودند شیوه برخورد با مهندس بازرگان چپ روانه و اشتباه و خارج از مدارش بوده، درباره ملاقات دوم گفته است: «دفعه دوم، دو یا سه نفر می روند. سعید [محسن همراه حنیف نژاد] هم بوده است. این بار با خصایل مثبت مهندس برخورد کرده بودند. سؤالات راه طی شده [تنظیم شده در سازمان برای آموزش

اعضا] را برده و تاریخچه سازمان را برایش گفته بودند که مهندس می پرسد: «آن دوستان که آن برخورد را کرد کجاست؟» گفته بودند: «دیگر با ما نیست». برخورد دوم بعد از جدا شدن عبدی بوده است. بعد از این برخورد، [مهندس بازرگان] گفته بود که [شما] زمانی شاگرد من بودید، حالا استاد ما شده اید و بعد گفته بود من نمی توانم اسلحه بدهم، چه کمکی از من برمی آید؟ حنیف [نژاد] می گفت: «مهندس بازرگان یک سرمایه مبارزاتی است. در هر مقطع زندگی، مبارزه کرده و عنصر صادقی است. ما نمی خواهیم او چریک شود. وقتی مبارزه مسلحانه شروع شود، توقع داریم که بگویند من اینها را می شناسم؛ حتی تأیید هم لازم نیست.» او می گفت: «مشکل اولیه تمام مبارزات چریکی ناشناخته بودن در بین مردم است. باید جریان ها و آدم های صادقی در بین مردم باشند که آنها را معرفی کنند و بگویند ما آنها را می شناسیم. این موضوع خیلی مهم است...» البته مهندس بازرگان بیش از اندازه ای که حنیف نژاد از او توقع داشت، مایه گذاشت. علاوه بر اینکه گفت آنها را می شناسم، گفته بود آدم های خوبی هم هستند.» میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ۳۳۵ - ۳۳۶.

از این قبیل) بر اساس توافق به اصطلاح ضمنی در یک سری مفاهیم مجرّد روئایی، که در واقع فاقد محتوای خاص خودش بود، بنا کرده بودیم (چرا که در بار اول تضاد این محتوا با محتوای فکری و ایدئولوژیک مهندس و تیپ های از نوع او روشن گشته بود) نتوانستیم با قاطعیت موضع صریح و روشنی در مقابل مهندس اتخاذ کنیم و متقابلاً موضع او را دقیقاً در مقابل جنبش، تحلیل نماییم. به همین جهت، نارسایی و ضعف ایدئولوژیک مهندس به ضعف دانش سیاسی و عدم آشنایی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شد (البته این چنین تشخیص نادرستی خود نشان دهنده حاکمیت معیارهای روئایی در جو حاکم بر آن روز ما بود که قبلاً صحبتش را کرده ایم). این

تشخیص نادرست موجب شد که مقداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه، که واقعاً اصل نبود، به هرز داده شود. مثلاً قرار شد مهندس «چه باید کرد» لنین و «تضاد» مائو و... را مطالعه کرده و طی تماس های مستمری (علی رغم اشکالات امنیتی بسیار زیاد آن) رفقا با او

بحث کنند.

مهندس هیچ گونه شور و حرکتی از خود نشان نمی داد و این تقریباً برای ما کاملاً نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شرایط سخت و خشونت بار سال های ۵۰ لازم بود که ماسک خوش ظاهر «مبارزین قدیم» را از چهره های مأیوس، ترسان و لرزان آقایان پروفیسورها و مهندسین پاره کند.

این آقایان به اصطلاح روشنفکر، که شهرت و نام کدایی خود را مدیون نابود کردن استعدادهای انقلابی سال های بحرانی ۴۰ و هواداری از فرمیسم منحط و از سر تا پا سازشکارانه این سال ها

بودند، اکنون در چنین شرایطی از اوجگیری مبارزه انقلابی چه می توانستند بکنند؟ وعده های شیرین بورژوازی و احلام شیرین تر خرده بورژوازی خودشان از یک طرف، و حملات پیاپی پلیس به مبارزین و شکنجه شدید آنان از طرف دژخیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن

ص: ۱۱۷

تیرباران های پشت سرهم انقلابیون از طرف دیگر، برای یکسره کردن کار آنان کافی بود. ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه، وقتی تضرع کنان بر محراب بورژوازی به سجده افتادند و به عذر گناهان گذشته، پیشانی بر خاک درگاه ساییدند، با همه زشتی و شناعتش به خوبی روشن شد.

عاقبت و نهایت عبرت آموز این آقایان، از جمله همین آقای مهندس، چنانکه ما تجربه بیشتر و درک روشن تری می داشتیم، در همان روزها نیز قابل پیش بینی بود و در واقع گذشت زمان، در

اینجا تنها جبران کننده نقایص ما بود نه تغییر دهنده سرنوشت آقای مهندس! ایشان که روزگاری کباده رهبری مبارزات مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران مؤمن و معتقد! را می کشیدند، امروز کارخانه ای دارند و با وجدانی راحت! با استثمار تنی چند از جوانان زحمتکش وطن! - همان ها که روزگاری ایشان قصد آزاد کردنشان را داشتند - روزگار را به خوبی می گذرانند و شکر در گاه مَنان! را - البته با مقداری تغییر سمت قبله ای که داده اند -

خالصانه به جای می آورند!!(۱)

در «بیانیه»، چند بار با توجه به نقش تعیین کننده آثار و افکار مهندس بازرگان در شکل گیری ایدئولوژی سازمان، تلاش شده تا با نگاه مارکسیستی و تحلیل طبقاتی، اشکالات دیدگاه ها و مواضع بازرگان ارائه شود. از این رو، بعدها یکی از ویژگی های «بیانیه»، حمله به بازرگان و یا به تعبیر علاقه مندان وی «تلاش برای بی اعتبار کردن» او، محسوب شده است.(۲) البته همان گونه که محمدمهدی جعفری گفته است و بسیاری دیگر نیز به این واقعیت اذعان دارند: «افکار مهندس بازرگان زیربنای

فکری سازمان بود.»(۳)

چهار سال بعد، سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی و موسی خیابانی در بهار ۱۳۵۸ در واکنش به حملاتی که در «بیانیه» به مهندس بازرگان شده بود، به دفاع از وی برخاست. در کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما» چنین آمده است:

به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افتراپی که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده جز فرومایگی نویسنده، نشان چیزی نیست. آنچه مسلم است، صرف نظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشت های ایشان از اسلام وارد است، افتخار

ص: ۱۱۸

۲- میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین: ص ۳۳۶.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۳۵.

پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصر ما از آن ایشان است (با کتاب راه طی شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته اند.^(۱)

البته در همین کتاب چند بار تأکید شده که سازمان از ابتدا با «دیدگاه های سیاسی و اقتصادی و تشکیلاتی» مهندس بازرگان اختلاف جدی داشته و حتی انتقادات خود را در همان سال ها به اطلاع خود وی نیز رسانده بود. سازمان، پس از انقلاب علت اصلی حملات «بیانیه» به مهندس بازرگان را این گونه تحلیل کرد که در دیدگاه رهبران جریان تغییر ایدئولوژی، سازمان از ابتدا دنباله تفکر بازرگان بود و حمله به او «اساساً سرپوش حمله به خود سازمان و ایدئولوژی آن است».^(۲)

محمد مهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی درباره نوع ارتباط بنیانگذاران سازمان با مهندس بازرگان چنین گفته است: «در آغاز، تحلیل سازمان از مهندس بازرگان این بود که ایشان برای کار چریکی و قیام مسلحانه آمادگی ندارد و اصولاً با آن موافق هم نیست، از این رو ما با ایشان در این باره صحبتی نمی کردیم... مهندس بازرگان هم گفته بود: همان طور که خودتان گفتید از من کار چریکی و حاد بر نمی آید. اما در هر زمینه ای که کمک بخواهید هیچ دریغ نمی کنم و به شما کمک خواهم کرد».^(۳)

اما برخلاف «بیانیه» که تأکید داشت مهندس بازرگان کمکی به سازمان نکرد و همچنین برخلاف گفته میثمی که صرفاً کمک های معنوی و حمایت تبلیغاتی بازرگان از سازمان را ذکر کرده، جعفری از کمک های مالی وی به سازمان نیز سخن گفته است: «سال ها بعد - و پس از پیروزی انقلاب اسلامی - از خود مهندس بازرگان و دیگران شنیدم که ایشان به مجاهدین در مقاطع گوناگون کمک می کرده اند، خصوصاً کمک های مالی بسیار، اما به هیچ وجه تظاهری به این کار نمی کردند».^(۴)

ص: ۱۱۹

۱- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۴ - ۹۵، پانوش.

۲- همان: ص ۹۴.

۳- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۲۹.

۴- همان، ص ۳۱.

اشاره

انتشار بیانیه اعلام مواضع، در داخل و خارج کشور، واکنش های متفاوتی برانگیخت. برخی از افرادی که - فی الجمله - در جریان مسائل بودند، با انتشار بیانیه، خونسرد برخورد کردند؛ چرا که به مطلب تازه ای برنخورده بودند. جریان چپ مارکسیست در ایران «و عمدتاً چریک های فدایی» استقبال محتاطانه ای از

این مسئله کردند. «پیش از هر گروه و دسته ای، برخی از کادرها و سمپات های خود سازمان،

واکنش هایی از خود نشان دادند. ساده اندیشانی که با امید به دریافت اسلام راستین و هواداری از آن، به سازمان پیوسته بودند، از نظر روحی سخت آسیب دیدند، برخی به نومییدی و سرخوردگی کشیده شده

از سازمان و اصولاً از مبارزه کناره گیری کردند. برخی به پرخاشگری و به اصطلاح «انتقاد» از سازمان بسنده کردند. برخی از روی ترس و بیم از «قداره بندان» و هفت تیر کشان سازمان، ناگزیر به پذیرش ایدئولوژی سازمان شدند. و روی هم رفته نوعی سردرگمی، حیرت و شگفتی در سازمان پدید آمد.»^(۱)

پس از پیروزی انقلاب، سازمان با نگرش تحلیل طبقاتی متأثر از مارکسیسم درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی جمع بندی زیر را ارائه کرد:

ص: ۱۲۱

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۳۳.

۱- یأس و بدبینی گسترده‌ای، تمامی نیروها و اقشار حامی این سازمان را از روشنفکر و کارگر و پیشه‌ور گرفته، تا روحانی و دانشجو و محصل فراگرفت و به امید و اعتماد خلق که مهم‌ترین سرمایه‌های انقلابی است ضربه‌ای بسیار جدی وارد شد.

۲- سازمانی که در رأس جنبش انقلابی مسلحانه بود موقتا از هستی بالفعل تشکیلاتی خود ساقط شد و به این ترتیب پای اصلی مبارزه مسلحانه فلج گردید.

۳- به دنبال این فلج، موضع‌گیری‌های ضدمشئی [مسلحانه] چه در شاخه مذهبی و چه در بخش مارکسیستی جنبش به صورت گرایش‌های ارتجاعی و اپورتونیستی تقویت شد...

۴- وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت‌گیری‌های مختلف ایدئولوژیک و وحدت خاص نیروهای حامی مشئی مسلحانه (چه مسلمان و چه مارکسیست) علیه دشمن واحد... به نحو بسیار خطرناکی به تضاد گرایید و قدرت مانور دشمن [= رژیم شاه] را به نحو بسیار چشم‌گیر بر روی این تضادها افزایش داد...

۵- رادیکالیسم انقلابی که مجاهدین تا سرحد امکان‌های ذهنی و عینی موجود، در زیر چتر رهبری سیاسی - ایدئولوژیک خود به اقشار مختلف مردم و علی‌الخصوص اقشار طبقه متوسط هدیه می‌دادند، تا حدود بسیار زیادی خنثی گردید... جریان ارتجاعی راست نیز با انبوهی حملات و داعیه‌ها و ردیه‌ها مجاهدین را به طور مضاعف زیر فشار قرار داد. اکنون مجاهدگرایی دیروز، که در هر خانه‌ای پراج بود تا حدود زیادی آواره کوی و برزن گشت...

۶- انبوهی از اطلاعات و امکان‌های مختلف عضوگیری، تاکتیکی، تکنیکی، مالی، تدارکاتی و... که شرح آنها هنوز هم تماما امکان ندارد، به دنبال تلاشی سازمان از بین رفت و یا به دست

دشمن افتاد... (۱)

سازمان که پس از انقلاب مایل و قادر به مرزبندی حقیقی اعتقادی با جریان ارتداد ایدئولوژیک نبود و به شدت می‌کوشید از سابقه ایدئولوژیک سازمان دفاع کند، در مورد پاسخ‌هایی که به انتشار «بیانیه» داده شد، چنین اعلام موضع نمود:

... به دنبال انتشار بیانیه، بسیاری که در میان‌شان هواخواهان و طرفداران گذشته یا حال مجاهدین کم نبودند، به پاسخ‌گویی بیانیه شتافتند. پاسخ‌هایی که اغلب به خاطر ضعف دید یا کمبود ادراکات خالصانه توحیدی از ایدئولوژی اسلام [= دیدگاه ایدئولوژیک سازمان تا قبل از بیانیه]، نارسا و گاه حتی مؤید نظرگاه ماده گرایانه «التقاطی» نامیدن مجاهدین و اسلام انقلابی اصیل

است. به این معنی که آنها از موضعی «راست‌گرا» و با تمایلات طبقاتی و غیرتوحیدی، به تحلیل

ص: ۱۲۲

مجاهدین و نقد بیانیه اپورتونیستی [= فرصت طلبانه] پرداختند و فی الواقع به رغم همه سرزنش ها و جواب های تند و تیز بر علیه فرصت طلبان، سرانجام به طور نظری و تئوریک، نقض

غرض کرده و اساساً موضع ماده گرایانه را علیه اسلام و مجاهدین تأیید کرده اند. آنها در حقیقت فرصت طلبان را که با التقاطی خواندن مجاهدین، حرکت انحرافی خود را «طبیعی» و موجه جلوه می دهند، غسل تعمید داده اند.^(۱)

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان که در آن زمان خارج از کشور به سر می برد درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی در بین وابستگان سازمان در خارج می نویسد:

... همه در گیر بحث های ایدئولوژیک شدند. اینجا و آنجا مقاومت هایی رخ می داد. برخی بدون اینکه با تغییر ایدئولوژی مخالفتی داشته باشند با شیوه غیردمکراتیک آن مخالف بودند. در

مجموع می توان گفت که انگیزه گرایش به مارکسیسم به مراتب بیشتر از مقاومت در برابر آن بود و این ناشی از زمینه ای بود که در بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین وجود داشت. برای بررسی این گرایش موجود و در عین حال ناآشکار، باید به ماهیت و هدف سازمان مجاهدین اولیه پی برد. نگرشی بر شرایط عضوگیری و نیز فرهنگ آموزشی سازمان، گویای پاسخ به این سؤال است که چگونه از بطن یک سازمان ظاهراً مذهبی، مارکسیسم متولد می شود.^(۲)

نجات حسینی که خود تحت آموزش های اولیه سازمان قرار گرفته و کاملاً با منابع و متون تشکیلاتی و فرهنگ سازمانی قبل از تغییر ایدئولوژی از نزدیک آشنایی داشت و در سال ۱۳۵۵ در خارج کشور از سازمان کناره گرفت، در مورد زمینه های مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ چنین نوشته است:

با یک نگاه کوتاه به فرهنگ آموزشی و پرمحتوای سازمان، مجموعه ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب در آن به چشم می خورد. این فرهنگ مختلط نه ماتریالیستی بود و نه مذهبی. در آموزش ناهمگن سازمان، هر کجا که مذهب از پاسخ منطقی به سؤال عاجز بود،^(۳) با

توسل به ماتریالیسم علمی جواب داده می شد و هر وقت که مسئله ای احساسی و عاطفی مطرح بود که در قالب ماتریالیسم مجرد نمی گنجید، با توجیه مذهبی و وظیفه شرعی پاسخ می گرفت.

ص: ۱۲۳

۱- همان: صص ۲۷ - ۲۸.

۲- نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: ص ۴۱۵.

۳- بدیهی است که «عجز مذهب از پاسخ منطقی به سؤال» با توجه به محدودیت علمی و شناخت ناقص دین در آموزش های سازمان، مصداق می یافت و در واقع «آن مذهبی» که در سازمان آموزش داده می شد قادر به پاسخگویی به سؤالات آنان نبود.

این دوگانگی در آموزش، خواست یک فرد و یا تصمیم خودسرانه یک سازمان نبود. بافت اجتماعی و سرشت عنصری که به تشکیلات پیوسته بودند، چنین اختلاطی را ایجاب می کرد... [در سازمان] دو طیف مشخص می بینیم؛ عنصری که صرفاً براساس اعتقادات مذهبی به مبارزه روی آورده بودند که آنها را طیف مذهبی می نامیم و عنصری نیز به خاطر مبارزه با رژیم شاه،

بدون انگیزه مذهبی، به سازمان پیوسته بودند، ضمن اینکه با مذهب نیز مخالفتی نداشتند. این دو طیف روشنفکر مبارز، هر کدام به دلیلی در ایجاد التقاط سهیم بودند.

طیف مذهبی ضمن اعتقاد خویش به مذهب، در این باور بود که بدون دانش انقلابی روز و درس از مبارزات مردمی عصر جدید نمی توان به خواست مبارزاتی جامعه ایران تحقق بخشید. از این رو آموختن علم مبارزه را که بر پایه ماتریالیسم استوار بود، ضروری می شمرد و از آنجا که نمی توانست اعتقادات خود را فدای این ضرورت کند به التقاط تن می داد. یعنی هر دو خط مشی را هم زمان قبول می کرد. بخش غیرمذهبی سازمان نیز با توجه به بافت اجتماعی جامعه ایران و نقش مذهب در آن، نه تنها با گرایش مذهبی در سازمان مخالف نبود بلکه آن را

لازمه ترویج مبارزه در جامعه می دانست و برای پیشبرد هدف های مبارزاتی به التقاط رضایت می داد... چگونه ممکن بود که انسانی، مذهبی بیندیشد و اصول کار مبارزاتش را بر ایدئولوژی ضد مذهب استوار کند. و چگونه ممکن بود که انسانی غیرمذهبی بیندیشد و با گروهی مذهبی همراه و همفکر باشد. (۱)

در خارج از کشور، هم انتشار «بیانیه» با سرعت بیشتری صورت گرفت و هم تأثیر متفاوتی ایجاد کرد. در میان نیروهای مسلمان خارج از کشور، بخصوص هواداران سابق سازمان، با طرح موضع تغییر ایدئولوژی ابتدا نوعی سردرگمی بروز کرد و بالاخره جهت جدی و موضع گیرانه پیدا نمود. در اینجا هر دو موضع منفعل و فعال نیروهای مسلمان هوادار سازمان در خارج از کشور را مرور می کنیم.

رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال)

نشریه «پیام مجاهد» که توسط نهضت آزادی خارج از کشور در آمریکا منتشر می شد طی مقاله ای در شماره مهرماه ۱۳۵۴ با عنوان: «باز هم: مارکسیست اسلامی چرا؟» قبل از انتشار بیانیه سازمان و در واکنش به اخبار منتشره از اعترافات و اظهارات اعضای دستگیر شده سازمان و تبلیغات رسمی رژیم در

ص: ۱۲۴

سوءاستفاده از آنها، اصل موضوع را اساساً انکار نمود و ضمن شرحی از مبارزات علیه رژیم شاه جریان تغییر مواضع ایدئولوژیک را ناباورانه تحلیل کرد. در بخشی از آن مقاله آمده است:

... خود رژیم بهتر از هر کس می داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین مسلمان وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید، و مردم ما آن را نخواهند پذیرفت. حتی اگر - چنانچه - مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین، نه به صورت اتهامی از جانب رژیم بلکه به صورت ادعایی از جانب افراد دیگری هم مطرح گردد، باز مورد قبول واقع نخواهد شد.

اگر باشند کسانی که با ذهنی گری و یا به خاطر علایق خاص ایدئولوژیکی خودشان، نه بر اساس

مصالح جنبش و با پیشداوری بخواهند چنین ادعا کنند، چه کسی آن را خواهد پذیرفت؟...

چه کسی می تواند بیاید سازمانی را که این شهیدان عالیقدر با خون خود رشد و نمو و استحکام و انسجام آن را آبیاری کردند، بگوید مارکسیست است یا مارکسیست شده است؟ مگر مردم می پذیرند که افرادی بیایند و ادعا کنند که مسلمان هستند و یا بودند... اما بعداً تغییر ماهیت دادند و حالا مارکسیست شده اند؟ و می خواهند هویت اعتقادی سازمان را عوض کنند! اگر چنان کسانی باشند، در نظر مردم، عوام فریبانی خواهند بود که با عواطف و احساسات مردم بازی می کنند. مردم به خوبی می دانند اسلام چیست و مارکسیسم کدام است. این مردم نیستند که اینها

را مخلوط می کنند، این رژیم شاه است که می خواهد این دو را با هم التقاط دهد. و لذا «مارکسیست اسلامی» را ابداع کرده است تا بتواند با آن، هم مارکسیست ها و هم مسلمان ها را

بکوبد.

رژیم که از جهت هویت عقیدتی مجاهدین اصیل در بن بست قرار گرفته بود، با برچسب «مارکسیسم اسلامی» در واقع می خواهد بگوید که این افراد اگرچه از خدا و قرآن صحبت می کنند اما در واقع مارکسیست هستند! اما چون تا به حال نتوانسته است کوچک ترین سندی و

مدرکی از اسناد خود مجاهدین ارائه دهد تا مارکسیست بودن آنها را ثابت کند، لذا اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» را ابداع کرده است، در غیر این صورت می توانست برای اثبات مارکسیست بودن آنها، از اسناد خود مجاهدین استفاده تبلیغاتی کرده و در صفوف مبارزین ایجاد اختلاف نموده و مجاهدین را ایزوله ساخته و آنها را از توده های پشتیبانش جدا سازد...

ملت ما، در عین حال که تفاوت میان جهان بینی اسلامی و مارکسیسم را می داند، اما به مارکسیست های انقلابی و اصیل و صادق همان اندازه احترام می گذارد که به مسلمانان مجاهد و

صادق و متعهد، به شرطی که کسانی نباشند که دچار بدترین نوع ایده آلیسم و اوهام روشنفکرانه شده باشند و خیال کنند که چون ایدئولوژی انقلابی اسلامی از تحرک بیشتری برخوردار است، پس می توان موقتاً پوشش اسلامی را بر تن کرد تا کار

توسعه یابد و جا بیفتد و سپس تغییر

ص: ۱۲۵

پوشش داد. یا خیال کنند با بودن چند نفر مارکسیست در یک سازمان، می توان هویت آن سازمان را تغییر داد...

صداقت انقلابی جزء لاینفک هر حرکت انقلابی است. مارکسیست های راستین و انقلابی احتیاجی نمی بینند که در سازمان های انقلابی اسلامی - نظیر مجاهدین - بروند و فعالیت کنند؛

چه آنها می توانند با پیوستن به سازمان های انقلابی مارکسیستی، از آن جمله سازمان چریک های فدایی خلق، متشکل شده و به امر انقلاب ایران کمک کنند. این گونه مارکسیست ها لزومی نمی بینند که بیایند و بروند در سازمان های اسلامی رخنه کنند و سپس ماهیت عقیدتی آنها را

تغییر بدهند...

ممکن است در شرایط خفقان شدید، و به علت ساختمان درونی یک سازمان سیاسی - نظامی، مسئولین تبلیغاتی سازمان اینجا یا آنجا اشتباهاتی بنمایند، یا حتی بخشی از رهبری سازمان منحرف شود؛ اما این به معنای تغییر بنیادی و کلی همه سازمان و همه اعضای آن نمی باشد.

... دشمن خواهد کوشید تا اگر از بیرون نتوانسته است سازمان انقلابی را متلاشی سازد، به درون

آن رخنه نموده و آن را از درون به شقاق و نفاق و کشتار یکدیگر مبتلا سازد. ما خود ناظر این

جریانات و وقایع تأسف آور در آمریکای لاتین و آفریقا می باشیم. تنها با هشیاری، با احساس

مسئولیت و تعهد عمیق انقلابی است که می توان از این انحرافات و خطرات جلوگیری کرد. (۱)

این سرمقاله که در واقع و به گونه یک بیانیه اعلام موضع نهضت آزادی خارج کشور محسوب می شد، با تجلیل از مبارزات مارکسیست های به تعبیر خود، «صادق» اعلام می داشت:

بدون شک جهان بینی [و] ایدئولوژی اسلامی ما از مارکسیسم جداست و این احترام به معنای قبول عقاید و افکار مارکسیستی نیست. ... در شرایط کنونی و چه در شرایط آتی، هرگونه کوششی برای تخطئه ایدئولوژی انقلابی اسلامی محکوم است. کسانی که در شرایط سخت کنونی مبارزه به بیماری الگوسازی و اسطوره پرستی مبتلا شده اند و نمی توانند واقعیت های عینی را ببینند و درک کنند و اصرار دارند تا اسلام راستین را «ایدئولوژی خرده بورژوازی» جامعه ما معرفی کنند - که گویا مبارزه اش «جنبه علمی» ندارد و تنها «بر اساس غریزه طبقاتی» اش می باشد و «خود به خودی» است و یا «رنگ عاطفی» دارد... سخت در اشتباهند...

ما مطمئن هستیم که عناصر انقلابی - بخصوص مجاهدین مسلمان و راستین - با واقع بینی و تحرک انقلابی خود، موانع را از پیش پا برداشته بار دیگر جنبش [= سازمان مجاهدین خلق] را از این مرحله سخت بحرانی به سوی تشکل و انسجام هر چه بیشتر سوق خواهند داد.

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۵: صص ۳ و ۷.

مواضع و دیدگاه‌های نهضت آزادی خارج کشور درباره سازمان از آن رو اهمیت ویژه‌ای داشت که ناشر اصلی آثار و اعلامیه‌های سازمان و تشکل حامی آن در بین نیروهای مسلمان خارج محسوب می‌شد و

بخش عمده هواداران و مرتبطان سازمان در آمریکا و اروپا در این جمع و یا حول و حوش آن قرار

داشتند.

انتشار مقاله مزبور که نشانگر اطلاع دقیق از مسائل داخل سازمان و روند تغییر ایدئولوژی بود، از آنجا که به ترورهای داخلی و ماهیت جریان مزبور اشاره و استنادی نداشت، نوعی پیام و آخرین تلاش در آخرین فرصت‌های موجود برای جلوگیری از اعلام تغییر ایدئولوژی و یا به تأخیر انداختن آن نیز، تعبیر شده است. این نوع موضع‌گیری که متناسب با واقعیات درون سازمان و اعترافات علنی و منتشره برخی از افراد دستگیر شده نبود، و رویکرد غیرفعال و محافظه‌کارانه آن کاملاً آشکار بود، در آن زمان برای نیروهای مسلمان، سؤالاتی را برانگیخت.

ص: ۱۲۷

دو ماه بعد، در شماره آذر ماه ۵۴ نشریه پیام مجاهد، در شرایطی که با انتشار «بیانیه» جریان‌ات روشن تر شده و دیگر امکان اتخاذ موضع غیرقاطع وجود نداشت، مقاله یا شبه بیانیه دیگری عرضه شد که عنوان آن «درباره خیانت و انحراف» بود. رویکرد دوم، در دیدگاه بسیاری از مبارزان و فعالان سیاسی داخل و خارج «فعال» قلمداد شد؛ اما موضوع، عمدتاً در افشا و محکومیت چند تن عامل ماجرا خلاصه

شده بود و سرشت ایدئولوژیک و هویت سازمان تیره گردید. به تعبیر سیدحمید روحانی: «پیام مجاهد در پی پخش «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان» در سرمقاله ای «چند تن به ظاهر کمونیست را که داخل سازمان رخنه کرده و سازمان را به بن بست کشانیده اند»!! مورد تاخت و تاز قرار داد... و می خواست به ملت ایران بیاوراند که این ایدئولوژی التقاطی نبوده که مایه کژراهگی و بیراهه پویی و به بن بست کشیدن سازمان گردیده است.»^(۱)

در این سرمقاله چنین آمده بود:

در چند ماه گذشته، اطلاعیه هایی به نام و امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر شده است که محتوای آنها از یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی - نظامی آن، و از خیانت عظیمی به جنبش انقلابی ایران و خصوصاً جنبش انقلابی اسلامی حکایت می کند. انتشار این بیانیه، که خود [از] اسناد آشکار این خیانت ها و انحرافات است، موج وسیعی از تنفر و انزجار را نسبت به عاملین آن در میان همه اقشار و گروه ها و سازمان های مبارز و انقلابی به وجود آورده است. همه علاقه مندان به جنبش انقلابی، همه مبارزین اصیل، همه سازمان های مترقی و انقلابی - اعم از اسلامی و یا غیراسلامی - ضمن بیان احساس نگرانی عمیق خود نسبت به تأثیرات منفی این انحراف و خیانت، اعمال چند تن منافق و خائن و - احتمالاً - مرتد را محکوم کرده اند...

نهضت آزادی ایران از مدت ها قبل از انتشار این اعلامیه ها و بیانیه ها، به موجب اسناد و مدارکی که در اختیار داشت، از تمایلات انحرافی این گروه مطلع بود و می دانست که آنها چه خیانت عظیمی را در درون سازمان مجاهدین مرتکب شده اند. اما نهضت به دو دلیل، انتشار اخبار فوق

را در آن هنگام به صلاح جنبش انقلابی ایران تشخیص نداد. دلیل اول آگاهی به این امر بود که عناصر صادق جنبش انقلابی، گروه ها و دستجات سیاسی یا انقلابی متعددی، دست به

ص: ۱۲۹

فعالیت‌هایی زده بودند و امیدوار بودند که حداقل با جلوگیری از انتشار وسیع این اخبار، تا حل و دفع این انحراف، مانع ضربه شدید و در نتیجه لطمه عظیم به جنبش انقلابی ایران بشوند. دلیل

دوم عقب نشینی ظاهری این منحرفین از مواضع انحرافی جدید، در برابر اولین موج اعتراض و

انتقاد مردم، به خصوص بعد از پخش اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ که با آرم تعویض شده جدید در داخل ایران منتشر گردید و با عکس العمل شدیدی از طرف مبارزین روبه رو شد، [بود]؛ گروه منحرفین - علی الظاهر - پذیرفتند که اعلام مواضع را به تعویق بیندازند.

خط مشی نهضت آزادی ایران در برابر این انحراف، محکوم ساختن قاطعانه آن و طرد منحرفین بوده است که بنا به ملاحظات بالا، ابتدا و در مرحله اول سکوت موقتی و عدم انتشار نشریات آنها را در پیش گرفت و لذا نشریات جدیدی را که به نام «مجاهدین» منتشر می شد، تکثیر و

توزیع نمود. نهضت آزادی، که انتشار اخبار مبارزات انقلابی درون کشور و به خصوص سازمان مجاهدین خلق را - هم به لحاظ پیوستگی مبانی ایدئولوژیک و هم به لحاظ استراتژی جهاد مسلحانه - وظیفه عمده و اصلی و همیشگی انسانی، عقیدتی و میهنی خود می دانست و متناسباً عمل کرده است، با عدم انتشار اطلاعیه‌های شماره ۲۲ و ۲۳ و عدم توزیع سایر نشریاتشان از قبیل «مجاهد» شماره ۵، «امپریالیسم ایران»، نشریه خبری شماره ۱۷ و ضمیمه آن...، عدم شناسایی خود را از گروه منافقین و خائنینشان، نشان داد و علاوه بر آن، در سرمقاله

شماره ۳۵ تحت عنوان «باز هم مارکسیست اسلامی، چرا؟»، مواضع انحرافی و خطرات عظیم آن را بیان کرد.

هم زمان با انتشار این شماره از «پیام مجاهد»، منحرفین با انتشار «مجاهد» شماره ۵ مواضع جدید خود را آشکارا - اما نه مستقیم - اعلام کردند. (خرداد ۵۴) و سپس (مهر ماه ۵۴) در

جزوه ای به نام «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» مارکسیست - لنینیست بودن خود را صریحاً اعلام نمودند. ... انتشار بیانیه و افشای عملیات خائنه کشتار مجاهدین اصیل - نه به دست پلیس شاه بلکه به دست عناصری منحرف، خائن، منافق و بعضاً مرتد - چنان موجی از تنفر و انزجار در مراکز مبارزات مردم درون کشور برانگیخت که منحرفین را سخت به وحشت انداخته و آنها را کاملاً ایزوله ساخته است.

در دانشگاه تهران، و بخصوص دانشگاه صنعتی تهران (عاری از مهر) [= آریامهر] انتشار بیانیه [در] ۲/۹/۵۴ با عکس العمل شدیدی از طرف دانشجویان روبه رو شد. به طوری که منحرفین بیانیه‌ها را جمع کرده و با حذف قسمت‌هایی از آن مجدداً توزیع کردند. اما خشم بر حق دانشجویان تنها از آن نبود که چرا در این بیانیه، با کمال وقاحت، جهان بینی انقلابی توحید[ی] به

تمسخر گرفته شده است تا با حذف آن آرام گیرند، خشم آنها از کل عمل خیانت آمیز و انحرافی

گروه معدود است.

ناشرین بیانیه مجدداً مطالب دیگری را نیز حذف کردند؛ به طوری که آخرین نمونه ای از بیانیه که

در دانشگاه منتشر شد، حجم آن از ۲۴۷ صفحه به حدود ۸۰ صفحه تقلیل پیدا کرده بود. جزوه به

اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا»، که توسط این افراد در دانشگاه منتشر شده بود، به دست دانشجویان پاره پاره شد. در تظاهرات ۷ و ۱۶ آذر، دانشجویان شعارهای تندی علیه انحراف رهبری سازمان دادند که مضمون آنها این بود که: «ما کسانی را که نام سازمان مجاهدین را

غصب کرده اند، نمی پذیریم؛ مجاهدین همان هایی هستند که به راه مؤسسين سازمان وفادارند».

... بررسی اسناد منتشر شده از طرف منافقین و منحرفین، در بیانیه به اصطلاح اعلام مواضع کاملاً نشان می دهد که چند نفری مارکسیست با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی با

سوءاستفاده از صداقت انقلابی مجاهدین اصیل به درون سازمان مجاهدین خلق راه یافته اند و

سپس به تدریج و مودبیانه در دو جهت مشخص حساب شده حرکت کرده اند. اول در جهت پیاده کردن تدریجی عقاید مارکسیستی خود در درون سازمان، و دوم در جهت کنترل مواضع قدرت و ایجاد سلطه در درون سازمان (هژمونی). ... اگرچه ناشرین بیانیه مزبور در یک یا چند

جای این بیانیه ادعا کرده و خواسته اند با زیرکی زیر نقاب تکامل ایدئولوژیک سازمان، چهره

انحرافی و منافق خود را پنهان سازند... این حرکت انحرافی از همان آغاز برای خود هدف مشخصی را تعیین کرده است و آن در هم کوبیدن بنیادهای ایدئولوژیکی اسلامی سازمان و جایگزین ساختن عقاید مارکسیستی به جای آن بوده است... بررسی محتوای ایدئولوژیک نشریات سازمان... نشان می دهند که کلیه نشریات سازمان تا آن تاریخ [= آبان ۵۳] از یک محتوای همگون اصیل متناسب با ایدئولوژی انقلابی اسلامی برخوردار می باشد. تنها از آبان ۵۳

به بعد یعنی همان تاریخی که در سازمان کودتا کرده اند، تغییرات ایدئولوژیک کاملاً محسوس و

مشخص شروع می گردد...

... این خیانت نیز قادر نخواهد بود جنبش ما را از مسیر اصلی خود، از ادامه استراتژی جهاد مسلحانه، باز دارد. خائنین و منحرفین همچون اعقاب خود رسوا خواهند شد و چند نفری مرتد فریب خورده نیز یا به راه خلق باز خواهند گشت یا همراه منحرفین رسوا و نابود خواهند شد.

... سایر سازمان ها و گروه های مارکسیست - لنینیستی، خواه آنها که به مشی چریکی معتقدند و

خواه آنها که معتقد نیستند، وظیفه دارند موضع خودشان را نسبت به این خیانت عظیمی که، در

تحت پوشش مارکسیسم، نسبت به اصیل ترین جنبش انقلابی بر بنیان ایدئولوژی انقلابی اسلامی مرتکب شده اند روشن کرده و آن را اعلام دارند.

... چون منافقین انحراف و خیانت خود را زیر پوشش کمونیزم و عشق و علاقه به مارکسیسم

ص: ۱۳۱

انجام داده اند، لاجرم این تنفر و انزجار به سوی کسانی که حتی صادقانه مارکسیست هستند و صادقانه برای انقلاب ایران مبارزه می کنند، متوجه خواهد شد. این را به خوبی و سادگی می توان حس کرد و دید و هم اکنون علایم و شواهد ظهور چنین عکس العملی به خوبی مشهود است... (۱)

به نوشته کتاب «نهضت امام خمینی»:

بیشتر گروه های برون مرزی به ظاهر مذهبی در نوشته های خود پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان، روی این [تحلیل] دروغ تکیه می کردند که مایه این تغییر و دگرگونی، رخنه برخی از مارکسیست ها به درون سازمان بوده است. «سازمان دانشجویان مسلمان» در آمریکا در موضع گیری خود پیرامون دگرگونی ایدئولوژی در سازمان آورده است: «... رفقای فرصت طلب ما که خصلتا قادر به برخورد صادقانه نیستند، اعلام کردند که... آنها همه مسلمانان درون سازمان بودند که مارکسیست شدند، نه مارکسیست هایی که وارد سازمان شده باشند... این فرض غلط است.» دیگر گروه های مذهبی برون مرزی نیز همین موضع را داشتند و بدون کوچک ترین اندیشه و درنگی روی ایدئولوژی سازمان و کتاب ها و نوشته هایی که از سوی بنیانگذاران و کادر رهبری سازمان پخش شده است، همه گناه ها را به گردن مارکسیست هایی می انداختند که از بیرون، به درون سازمان رخنه کرده اند و با کنار زدن کادر مذهبی، رهبری

سازمان را به دست گرفتند و این فاجعه را به بار آوردند. (۲)

غلامرضا نجاتی نیز در نظری مشابه، برخی از واکنش های اعضا یا همفکران سازمان نسبت به انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی را این گونه تبیین نموده است: «مجاهدین مسلمان، مجاهدین مارکسیست را به خیانت، برادر کشی، مخالفت با اسلام، ضدانقلاب و فرصت طلب متهم کردند و گفتند: «... جای تردید

نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت آمیز، با داعیه غلیظ چپ نمایی، از طریق یک کودتای ضدانقلابی، بر سازمان مجاهدین خلق ایران مسلط گردیده...»... جدایی و انشعاب مجاهدین، به طوری که مجاهدین اسلامی ادعا کرده اند، ناگهانی و غیرقابل انتظار نبود... بسیاری از کسانی که به مارکسیسم گرویدند، از افراد مسلمان متعصب و معتقد به اصول توحید بودند.» (۳)

در دی ماه ۱۳۵۴ نشریه «پیام مجاهد»، «بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق» مورخ آذر ۵۴ را

ص: ۱۳۲

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۶، آذرماه ۵۴: صص ۱ - ۵.

۲- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۴۴.

۳- نجاتی، تاریخی سیاسی...، ج ۱: صص ۴۱۹ - ۴۲۰.

منتشر ساخت. این بیانیه «توسط گروهی از اعضای سازمان» صادر شده بود و طی آن نامه قبلی و درون

سازمانی آنان خطاب به «رفقای مرکزیت» در شهریور ۵۴، انتشار عمومی یافته بود. نهضت آزادی خارج

از کشور نویسندگان این بیانیه و نامه را «مجاهدین اصیل و راستین» توصیف نمود و صریحا مواضع آنان را تأیید کرد. (۱) این بیانیه و نامه بعدها مکررا در ضمیمه کتاب های منتشره خارج از کشور درباره سازمان، تجدید چاپ گردید. (۲) بر اساس آنچه که پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، نویسندگان اصلی آن رضا رئیسی (رئیس طوسی) و حمید نوحی بودند (۳) که در آن زمان در لندن عضو بخش خارجی سازمان بودند. و این نامه، «تا گذشت سه سال» پس از تغییر ایدئولوژی، «تنها اثر مکتوب و علنی در مبارزه با جریان انحرافی از جانب اعضای سازمان» نیز قلمداد شده است. (۴) تهیه کنندگان آن، بعدها تأکید کردند: «ما همیشه از آنجا که تشکیلات خارج را جز دنباله داخل نمی دانستیم هرگز نقش مستقلى برای آن قائل نبودیم و به خود اجازه نمی دادیم پیش از آغاز جریانی در داخل، از خارج کاری را آغاز کنیم. این بود که با توجه به اینکه نقش اصلی را برای اعضای سازمان در داخل قائل بودیم، به انتشار نامه به مرکزیت، اکتفا نمودیم. و تازه پاسخ آن را هم از داخل نشنیدیم. ما حق داشتیم که برای اقدامات بعدی منتظر برگشت صدایمان

- عکس العمل نسبت به نامه سرگشاده - از داخل باشیم. که متأسفانه خبری نشد.» (۵)

در نامه مزبور سابقه گرایش به مارکسیسم در ایدئولوژی سازمان این گونه تحلیل شده بود:

اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزش های ایدئولوژیکی خود قرار داد، این کار با این آگاهی صورت گرفت که بنیاد فلسفی مارکسیسم (یعنی ماتریالیسم) دارای ایرادات اصولی فلسفی است و از یک پیش داوری خودمحرورانه مایه می گیرد و پذیرش این اصل فلسفی هیچ ربطی به ایدئولوژی و منافع اساسی درازمدت پرولتاریا ندارد. در عین حال سازمان ما به درستی دریافت که تئوری های علمی مارکسیسم به خصوص در رابطه با تفسیر تاریخ و کشف قانونمندی های آن و تحلیل طبقات و روابط زیربنا و روبنا و پدیده استعمار و... عناصر زیادی از حقیقت را در بر دارد که آشنایی با آن برای شناخت و تحلیل

ص: ۱۳۳

۱- نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴: ص ۱.

۲- از جمله در ضمیمه کتاب های: «گامی فراتر در افشای منافقین»، «توطئه و تحول»، «اسناد منتشره سازمان، مدافعات».

۳- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۸۲ و ۱۱۵ و ۱۶۶ - ۱۷۹.

۴- همان: ص ۸۳.

۵- همان: ص ۸۵.

درست پدیده‌ها و به خصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد... این طبیعی بود که رو برو شدن با مارکسیسم، با علم به این واقعیت که بنیاد فلسفی مارکسیسم دارای

چنان ایراد اصولی است، مشکلاتی را در عمل (و حداقل از نظر تئوریک) به دنبال می‌آورد که

مهم‌ترین آنها کیفیت جذب و هضم عناصر مثبت مارکسیسم و نه تجزیه مکانیکی آنها از بنیاد فلسفی اش می‌باشد... مارکسیسم گرایی برخی از رفقای ما در درون سازمان هیچ نباید و نمی‌تواند نماینده گرایش عام سازمان به سوی مارکسیسم و این عقب‌نشینی حقارت‌آمیز در برابر ماتریالیسم باشد... این مسئله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به

مارکسیسم رو آورند یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محور هرگونه استثمار، صادقانه در راه انقلاب مبارزه کنند، قائل نیست... اکنون ما در برابر یک انحراف مشخص ایدئولوژیک - استراتژیک... نمی‌توانیم اجازه دهیم که گروهی غیرمؤمن به اصول ایدئولوژی بنیادی سازمان، تحت نام این

سازمان به فعالیت خود ادامه داده و با اتخاذ شیوه‌های غیرصادقانه و فرصت‌طلبانه، آن را

در بست در اختیار خود بگیرند. (۱)

«بیانیه دانشجویان دانشگاه» در آذرماه ۵۴ (۲) و «بیانیه مسلمانان آگاه» در بهمن ماه ۱۳۵۴ (۳) نیز در مقابله با «بیانیه اعلام مواضع...» مبتنی بر همان تحلیل نفوذ و توطئه و کودتای عده‌ای مارکسیست

فرصت طلب، تهیه و تنظیم شده بود. جزوات و کتاب‌هایی که در سال‌های ۵۵ و ۵۶ توسط «سازمان دانشجویان مسلمان» و انجمن‌های اسلامی دانشجویی در آمریکا و کانادا و اروپا (تحت تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور) در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت دربردارنده همین

دیدگاه بودند و آشکارا تلاش می‌شد، هویت و اعتبار و نام سازمان نجات داده شود. جزوات «گامی فراتر در افشای منافقین» توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، «توطئه و تحول» توسط اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، «منافقان از دیدگاه ما» به قلم ابوالحسن بنی‌صدر، و «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات» با تنظیم سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، از مهم‌ترین پاسخ‌هایی هستند که به «بیانیه» داده شدند و در خلال آنها از هویت ایدئولوژیک و سیاسی

ص: ۱۳۴

۲- همان: صص ۱ و ۳.

۳- همان، ش ۳۸، بهمن ماه ۱۳۵۴: صص ۱ و ۴.

بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع گردید. به ضمیمه جزوه توطئه و تحول، اعلامیه مفصلی با امضای «روحانیون مبارز حوزه علمیه قم» مورخ ده خرداد ۱۳۵۶ نیز انتشار یافت که ضمن ارائه تحلیلی از جنبش های اسلامی در تاریخ معاصر ایران با تأکید بر قیام ۱۵ خرداد، تغییر ایدئولوژی سازمان به عنوان «خیانت یک مشت منحرف جاه طلب» به شدت محکوم شده و مروری بر مواضع گروه های مبارز مسلمان و مارکسیست ارائه شده بود.

بعدها این اعلامیه در جزوه مستقلی با نام «به یاد حماسه آفرینان دوازدهم محرم»، بارها در اروپا و آمریکا انتشار یافت.

بخش خارجی «سازمان» در واکنش به پاسخ ها و حملاتی که علیه «بیانیه» اعلام تغییر ایدئولوژی صورت گرفته بود، همچنان بر ادعای خود مبنی بر آنکه وضعیت پدید آمده ناشی از تحول و تکامل

طبیعی ایدئولوژی سازمان بوده است، پافشاری کرد و از جمله به تحلیل نفوذ چند نفر مارکسیست و خیانت و کودتای آنان، چنین پاسخ داد:

آقایان! یک لحظه اندیشیده اید که چطور شد یکی دو نفر «مارکسیست بی نام و نشان» توانستند به درون انقلابی ترین سازمان اسلامی رخنه کرده، تا مغز استخوان آن نفوذ کرده و رهبری را

تصرف کنند؟ واقعا اگر «این مسلمانان انقلابی» به قول شما آن قدر پخته بودند، و این مارکسیست های کذایی آن قدر زرنگ که توانستند نه تنها در رهبری نفوذ کرده بلکه تمام استخوان بندی سازمان را مارکسیست کنند، پس آیا باز هم مطابق این «تحلیل» خودتان، این مارکسیست ها نبودند که شایسته رهبری بودند؟... آیا - بنا به ادعای شما - ایدئولوژی ای که نتواند مدت ۱۰ سال کار انقلابی در یک سازمان انقلابی، به اندیشه و عمل سیاسی تشکیلاتی آن سازمان انسجام بخشد (به حدی که در مقابل رخنه یکی دو عنصر مارکسیست خدانشناس از هم بپاشد!) چگونه این تفکر می تواند در مقابل تهاجم همه جانبه امپریالیسم و... تاب مقاومت بیاورد؟... آقایان! شما برای رفقای شهید و قهرمان ما، برای رفقای اولیه سازمان ما، ریاکارانه

نوحه سرایی می کنید و به اصطلاح دل می سوزانید، اما بدترین اتهامات را، که زیب پیکر سست

و بی رمق خودتان است، به آنها روا می دارید... تمام دست آوردهای سیاسی تشکیلاتی و ایدئولوژیک آنان را پوچ انگاشتید!... شما به ما توصیه می کنید: خوب! حالا که مارکسیست شدید، چرا صدایش را در آوردید؟... اینان، که از همان ابتدا و بنا به شَم طبقاتی خود متوجه

اختلافات اساسی ایدئولوژیک شان با ما شده بودند، فرصت طلبانه در انظار، چشم بر روی تمام

موارد اختلاف بستند و در محفل های خود - با ترس و لرز - جزوات ما را مطالعه می کردند و از

نشر و پخش آن جلوگیری می کردند، چرا که گویا رایحه کمونیسیم از آنها به مشام می رسید. جالب اینجاست که این نشریات، اتفاقاً از آثاری بود که در سال های اول تشکیل سازمان به دست رفقای اولیه ما تدوین شده بود. (۱)

تراب حق شناس از اعضای اولیه سازمان که در جریان تغییر ایدئولوژی مارکسیست شد و هم اکنون در خارج از کشور به سر می برد، طی مصاحبه ای در سال ۱۳۸۰ چنین اظهار داشت:

به نظر من خیلی ها تغییر ایدئولوژی مجاهدین را عمدتاً از زمینه ای که داشت جدا می بینند. مجاهدین سال های ۴۰ و ۵۰، اول مبارز بودند و سپس مسلمان... از فرهنگ مذهبی ای که بر [ملت] ما حاکم بود، برای پیشبرد نظریات استفاده می کردیم... در غالب کتاب های سازمان، نقل قول از بزرگان مارکسیسم در کنار آیات قرآن و نهج البلاغه دیده می شد. این که در سال ۵۲ رژیم شاه می گفت «مارکسیست های اسلامی» پر بی راه نمی گفت. (بگذریم که اولین بار این تعبیر را علیه گروه شایگان - شعاعیان به کار برد که توی خانه آنها هم آثار فداییان را دیده بودند و هم کتاب های مجاهدین را). به خاطر این که ما تکه بریده هایی از مارکسیسم و تکه بریده هایی از اسلام را کنار هم می گذاشتیم... به نظر من در آن جریان تغییر ایدئولوژی یک اصل وجود داشت که نادیده گرفته شده است و آن اصل این است که نباید به دیگران و به خودمان دروغ بگوییم. درست است که ما در این کار اشتباهاتی کردیم و خطاهایی مرتکب شدیم و خودمان هم در سال ۵۷ گفتیم و نقد کردیم... زمانی که تغییر ایدئولوژی چه در داخل کشور و چه در

خارج عملی شد، چیز زیادی از اندیشه مذهبی در درون سازمان باقی نمانده بود... وقتی که [تغییر ایدئولوژی] اعلام شد، آن وقت بعضی می گفتند که یک شبه و ناگهان کودتا شده. این داستان است که گفته می شود... تغییر ایدئولوژی پروسه ای تدریجی داشته و [در سازمان] مقاومت در برابر آن برخی ایدئولوژیک بوده، برخی سیاسی و برخی هم حتی شخصی بوده است... اکثریت افراد سازمان تغییر ایدئولوژی را پذیرفته بودند... به رغم این اکثریت، چون

سازمان مجاهدین یک سازمان مذهبی بود و چون این تغییر کلاً ماهیتش را عوض می کرد... ما

مارکسیست ها بایستی می رفتیم و گروه خودمان را درست می کردیم، نه این که نام و هویت سازمان را غصب کنیم. (۲)

ص: ۱۳۶

۱- مجاهد (نشریه برون مرزی سازمان)، ش ۳، دی ۱۳۵۵: صص ۱۷ - ۲۹.

۲- نشریه آرش چ پاریس، ش ۷۹، آبان ۱۳۸۰: مصاحبه پرویز قلیچ خانی با تراب حق شناس به بهانه انتشار کتاب «برفراز خلیج» [فارس] نوشته محسن نجات حسینی.

تحلیل متأخر آن بخش از فعالان سیاسی که «تجددگرایان مذهبی» خوانده شده اند درباره تغییر ایدئولوژی و تصفیه های خونین درونی «سازمان»، از نوعی میانه روی محافظه کارانه برخوردار است. این بخش، که شاخص ترین نمایندگان آن در دهه ۵۰ شمسی تعدادی از اصحاب «حسینیه ارشاد»، بازمانده های «نهضت خدایپرستان سوسیالیست»، دانشگاهیان جوان حاشیه نهضت آزادی و پاره ای از

اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور بودند و پس از انقلاب تنی چند از

شناخته شده ترین آنان در گروه های کوچک «جنبش مسلمانان مبارز» و «جاما» فعالیت می کردند، در

تحلیل و برداشت خود، هم به جنبه های «ایجابی» (متکی به کارنامه و شخصیت مثبت بنیانگذاران و

کادرهای نخستین) و هم به جنبه های «سلبی» مسئله پرداخته اند. برآیند جمع بندی ایشان در کتابچه ای تحت عنوان «بحران در خط مشی» در سال ۱۳۶۴ منتشر گردیده است. کتابچه مزبور بدون قید نام نویسنده در خارج از کشور انتشار یافت و در محافل سیاسی داخل و خارج به دکتر حبیب الله پیمان منسوب گردید. در این تحلیل که برای بررسی وضعیت سازمان در آن زمان، «نگاهی به بحران سال ۵۴» نیز ارائه شده بود، چنین آمده است:

بحران فکری که از مدت ها قبل تکوین یافته و نمونه های اولیه آن از سال ۱۳۵۲ آشکار گردید، تدریجاً رو به گسترش نهاده، در آن تاریخ به نقطه اوج خود رسید و با انفجاری پر سر و صدا و تکان دهنده سازمان را «دوپاره» و سپس متلاشی ساخت. پاره اصلی و بزرگ آن، اعضایی بودند که ایدئولوژی اسلامی را ترک کرده، پیرو مارکسیسم شدند و این تغییر مذهب را رسماً در بیانیه ای مفصل اعلام و توضیح داده و مدلل نمودند و پاره کوچک تر بر اعتقادات خود باقی

ماندند.

... مسلماً در ظهور این بحران، عوامل عقیدتی، سیاسی، تشکیلاتی و خصلتی، همه شرکت داشته اند. ولی بدون تفکیک این عوامل و تعیین مبنایی ترین آنها، عبرت اندوزی دشوار و تحلیل و پیش بینی حوادث بعدی غیرممکن خواهد بود.

بحران ظاهراً از وقتی آغاز شد یا تکوین پیدا کرد که پلیس سیاسی رژیم شاه در شهریور ۵۰، ضمن شناسایی قبلی اکثر اعضا و رهبران سازمان، در یک یورش ناگهانی و سریع حدود ۹۰ درصد اعضا و کادرهای آن را دستگیر نمود و چندی بعد نیز چند عضو اصلی پایه گذار در رهبری سازمان را در خانه ای، با هم و بی آنکه از سلاح های خود استفاده کنند، بازداشت نمود.

این ضربه در حالی فرود آمد که هنوز سازمان رسماً یا علناً اعلام موجودیت نکرده و دست به

اقدام سیاسی و نظامی آشکار نزده بود.

... تضاد و دوگانگی ناشی از مارکسیسم زدگی که آنان [بنیانگذاران سازمان] در مبانی عقیدتی و

منطق شناخت سازمان بر جای گذاشتند (و البته خود از آن بی اطلاع بودند) نطفه یک سلسله تضادهای غیرقابل حل (در چارچوب مبانی عقیدتی رسمی سازمان) و یک رشته بحران های ادواری را پروراند و انسجام فکری - سیاسی سازمان را آسیب پذیر ساخت...

حوادث بعدی و روند تحولات، از ضربه سال ۵۰ به بعد، شرایط را برای آشکار کردن تضاد و دوگانگی مزبور آماده ساخت. بدین نحو که مشکلات و مسائل ناشی از این ضربه از یک سو و سپس اشکالات و ناکامی هایی که در جریان انجام مشی مبارزه مسلحانه سربلند کردند، این فکر

را برای اعضای باقیمانده پیش آورد که با کدام منطق باید به تبیین و توضیح و حل این مسائل

پرداخت؟ و اینکه چه ضعف درونی باعث بروز مشکلات و ناکامی ها و مسائل مزبور گردیده است؟

... در توضیح و تبیین و حل حیاتی ترین مسائل زندگی آنان، که همان مبارزه مسلحانه با رژیم بود، بخش مذهبی عقاید سازمان کمترین نقشی بازی نمی کرد. سازمان اصول تشکیلاتی را کلاً از نظریات «لنین» درباره حزب، و مشی مبارزه مسلحانه را از تجربیات کمونیست های چین، ویتنام، کوبا و سایر احزاب مارکسیستی، یا از روی نوشته ها و آثار نویسندگان این مکتب اخذ

نمود.

... این سؤال طرح می شد که «پس عقیده مذهبی و شعائر و عبادات در برنامه مبارزه آنها با رژیم

و نیل به پیروزی چه نقشی دارد؟»

... بحران عقیدتی طی دو سال - از ۵۲ تا ۵۴ - تدریجاً و با شتاب رو به تزایدی تکوین یافته رشد

نمود. در این میان عده ای که در اندیشه به دست گرفتن رهبری و کنترل سازمان بودند، به طور

منظم و پیگیر سعی کردند ریشه مشکلات تشکیلات و ناکامی در پیشبرد و گسترش مبارزه مسلحانه را به دوگانگی و تضاد در عقیده سازمان نسبت دهند. البته در این داوری تا حدود زیادی حق داشتند. آنان مدّعی بودند که «ذهنیت مذهبی» و فلسفی سازمان مغایر و متضاد با

«علم مبارزه» و سازماندهی است و جلوی پیشرفت سازمان و تکامل مبارزه را سد کرده است. می گفتند: التقاط فکری به مثابه

باری بر دوش اعضا و تشکیلات، سنگینی می کند و تنها راه

خروج از بحرانی که سازمان را در بر گرفته، رفع التقاط و حل تضاد و دوگانگی مزبور، از طریق یکدست کردن عقاید سازمان به سود «علم» و تجربه و پراتیک و به زیان مقوله ذهنی مذهبی است. نادرست است اگر تصور شود راه دیگری جز مارکسیست شدن برای غلبه بر تضاد عقیدتی و

ص: ۱۴۰

بحران فکری - سیاسی درون سازمان وجود نداشته است. مسلماً اگر کسانی با وضعیت فکری و خصلتی دیگری در رأس سازمان قرار داشتند و یا ابتکار عمل مبارزه عقیدتی در دست افرادی از سنخ بنیانگذاران اولیه سازمان بود، بحران مزبور به سمت دیگری هدایت می گردید.

... برخی عوامل دیگر هم بعداً اضافه شدند و زمینه را برای سوق دادن اکثریت اعضا و کادرهای جوان تازه وارد و نپخته، در آن موقعیت بحرانی، به سوی مارکسیسم تقویت نمودند. در صدر این عوامل باید از اصول تشکیلاتی سازمان یاد کرد که طی آن، شخصیت و استقلال اندیشه و

اراده اعضا در سازمان «حل» می شود و به تبعیت و دنباله روی بی چون و چرا از رهبری عادت داده می شوند. مقام و ارزش رهبری و مرکزیت در سازمان و در میان اعضا به اندازه ای تقدس داده می شود که اعضا معمولاً در خود توانایی برخورد آزاد و انتقادی نمی یابند. اعضای سازمان

تحت تأثیر روش های تربیتی و تبلیغاتی سازمان، خود را مجاز به نقد مواضع رهبری نمی دانند و

صلاحیتی در این زمینه ها برای خویش قایل نیستند. رهبری را در همه زمینه ها بی عیب و نقص و ضعف، و مصون از خطا و انحراف می شناسند. کم نبودند افرادی که پس از اطلاع از تغییر مذهب رهبری، با وجودی که هضم این جریان برایشان دشوار بود و کوچک ترین دلیلی در توجیه و مشروعیت آن تصمیم نداشتند، با این استدلال که رهبری سازمان قطعاً اشتباه نمی کند و

لابد حقیقتی در این کار هست که «آنها» بدان رسیده اند و «ما» صلاحیت درک و فهم آن را نداریم، تسلیم جریان ارتداد شدند.^(۱)

... روی هم رفته اصول غیرتوحیدی حاکم بر مناسبات درون سازمانی و روابط اعضا با رهبری، از عوامل عمده و مؤثر در رانده شدن انبوه بزرگی از اعضا به سوی مواضع جدید رهبری «مرتد» بود. عوامل زیر هم به نوبه [خود] کم و بیش در ایجاد زمینه مساعد «ارتداد» اعضا مؤثر بودند:

پیشگامی چریک های فدایی در شروع عملیات مسلحانه، همکاری و وحدت در عمل با مارکسیست ها، ضربه سال ۵۱، مشکلات سازمان در پیگیری موفقیت آمیز مبارزه مسلحانه، حذف تقریباً تمامی کادرهای قدیمی و اولیه، توقف آموزش و کار ایدئولوژی، عمل زدگی، باز کردن درهای سازمان به روی سیل داوطلبان تازه - بی آنکه تمهیدات لازم آموزشی و شرایط رشد و ایجاد وحدت عقیده فراهم باشد، رخنه افرادی تازه کار و فاقد آگاهی های ایدئولوژیک و

بیشتر عمل زده به درون مرکزیت، غلبه خصلت های آشکار ضد توحیدی و انگیزه های

ص: ۱۴۱

۱- «آقای منتظری می گوید: در زندان به فردی از مجاهدین به نام آخوندی گفتم: تو هم از خانواده علم هستی و هم بر حسب

آنچه که از بچه های نجف آباد شنیده ام، دم از قرآن و نهج البلاغه می زدی، حالا چرا یک دفعه مارکسیست شده ای؟ گفت: ما صد در صد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت، من هم قهرا از آن پیروی کردم.» جعفریان. جریان ها و سازمان های مذهبی...: ص ۲۴۴.

فرصت طلبانه در شخصیت و رفتار بعضی از این افراد. اینها و نظایرشان بیشتر شرط ظهور انحرافی بودند که ریشه در بنیان های عقیدتی و منطق شناخت سازمان داشت.

به عبارت دیگر نارسایی های عقیدتی، التقاط فکری و حالت دو منطقی سازمان، و کم مایه بودن دستاوردهای ایدئولوژیک، و عدم دسترسی اعضا به منظومه تمام عیار بینش توحیدی، و نادرستی منطق شناخت، و اصل حل شدن اعضا و تبعیت بی چون و چرا از رهبری، عوامل مبنایی در بروز بحران فکری و ارتداد بسیاری از اعضا در سال ۵۴ محسوب می شوند.

... مارکسیست شدن سازمان امری تصادفی نبود. می توان گفت که در برابر بحران حاصله، بیش از یک راه حل وجود داشت. از آن جمله ممکن بود سازمان تضاد خود را با توحیدی کردن کامل بینش، منطق شناخت و عمل خود حل نماید و از این راه، به التقاط عقیدتی و دوگانگی فکری پایان بخشد. ... «مارکسیسم» تنها راه قابل تصور نبود. مارکسیسم، هر چند در آن زمان تنها راه

ممکن به شمار می رفت. مارکسیسم در ظاهر امر، مشکل عقیدتی سازمان را موقتاً و به طور سطحی حل می کرد؛ اما نمی توانست گره ها و اشکالاتی که در دل رشد و تکامل سازمان و مبارزه مسلحانه آزادی بخش وجود داشت، از پیش پای بردارد. چنانکه نه مرتدین (اپورتونیست) و نه دیگر سازمان های مارکسیستی که هر یک برداشت خاص خود را از این منظومه فکری، راهنمای عمل قرار داده بودند، در عمل نتوانستند از بحران های سیاسی، تشکیلاتی و ناکامی در وصول به اهداف اعلام شده برکنار بمانند.

مارکسیست شده ها، که بعداً نام «پیکار» (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) بر خود نهادند، سرنوشتی بهتر از کسانی که بدون تجدیدنظر در مبانی عقیدتی سازمان مجاهدین، آن را تجدیدبنا کردند، نیافته، با بحران های مشابهی روبرو شدند. (۱)

گروه «پیکار» در سال ۵۸ با انتشار جزوه ای درباره جریان تغییر ایدئولوژی، ضمن انکار ابعاد گسترده ترورهای داخل سازمان و هم زمان با انتقاد به تصفیه های خونین پذیرفته شده در «بیانیه»، تحلیل خود را چنین بازگو نمود:

ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی، و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت... در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین، هسته رشد یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکشان وجود داشت... زاده شدن یک

ص: ۱۴۲

جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب ناپذیری به شمار می‌رفت... اینکه در عمل این حرکت اجتناب ناپذیر به چه شکلی می‌توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می‌گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می‌توانست به بی‌دردترین و اصولی‌ترین شکل صورت پذیرد... لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه‌چینی انجام پذیرفت. (۱)

در کتابچه «بحران در خط مشی»، در خصوص کارنامه مرکزیت سازمان در سال‌های ۵۲ تا ۵۴ و واکنش‌های فکری و تشکیلاتی درون زندان، این‌گونه آمده است:

مرتدین با شیوه‌های ناجوانمردانه و غیرانسانی، با اعضا و کادرهای مسلمان سازمان برخورد کردند. برای قبضه کردن قدرت و زیر فشار قرار دادن، آنان را خلع سلاح و از همه امکانات سازمانی محروم و بی‌دفاع و بی‌جا و پناه رها ساختند تا طعمه گرگان ساواک شوند. در بیرون، از

شدت استیصال و فشار یا انفعال و یأس، کسی یارای جمع‌بندی و تجدید قوا نداشت. مرتدین برای رسیدن به مقصود، و به منظور برداشتن هر مانعی از سر راه و ممانعت از تجدید حیات سازمان، از ترور افراد مقاوم نیز خودداری نکردند.

شرایط در زندان با بیرون متفاوت بود و اعضا از زیر فشار رهبری مرتد آزاد و فارغ بودند؛ لذا عده‌ای از کادرهای مسلمان سازمان گردآمده شروع به تجدید سازمان و جمع‌بندی از «واقعیه» نمودند. متأسفانه در این جمع‌بندی به ریشه‌ها برخورد نکردند و آن را صرفاً یک اقدام فرصت‌طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال‌ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدین را پاسخ گویند.

حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان [= رجوی] قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند؛ ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی «دو منطقی» (التقاطی) آن را ندیده آشکار نمودند، و مدت‌ها بعد بود که به تجدید نظر در مبانی پرداختند. (۲)

ص: ۱۴۳

۱- تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۰.

۲- بحران در خط مشی: صص ۶۲-۶۳.

سیدحمید روحانی نیز درباره عدم تحلیل واقع بینانه جریان تغییر ایدئولوژی چنین می نویسد:

«رخنه مارکسیست ها در سازمان»... ماهرانه ترین شگردی بود که در آن روز و روزگار برای رهانیدن سازمان از سقوط و آشکار نشدن چهره اصلی و ایدئولوژی انحرافی سازمان به کار گرفته شد و زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان، به نام خدا و اسلام، به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد. اگر در آن روز... انگیزه اصلی کژی،

دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه پویی سازمان ریشه یابی می شد و این حقیقت به درستی آشکار می گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان بینی اسلامی و جهان بینی ماتریالیستی سازمان، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم - لنینیسم بوده است، دیگر زمینه ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیست های مسلمان نما [= گروه رجوی] وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام

اسلام گمراه نمی ساختند. (۱)

«سازمان» و تحلیل های اولیه

کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما» که در بهار ۱۳۵۸ توسط «سازمان» منتشر شد و معرف موضع رسمی آن - پس از انقلاب - در قبال جریان تغییر ایدئولوژی است، و بعدها آشکار شد که مسعود رجوی آن را نگاشته است، با مبنا قرار دادن تحلیل خیانت و انحراف عده معدودی افراد چپ نما، در موارد متعدد، کوشیده میان ماتریالیسم و مارکسیسم، تفکیک قائل شود، تا بدین وسیله

«ایدئولوژی مارکسیسم» از مسئولیت تأثیر در اقدامات منفی و خشونت بار مرتدین، تبرئه گردد.

از جمله در این کتاب تأکید می شود که «ضرورت مطالعه مارکسیسم» و «تأیید عناصر و جنبه های حق و درست و واقع گرایانه مارکسیسم» از ابتدا در سازمان رواج داشت. (۲) در مورد ترورها و تصفیه های مقارن با تغییر ایدئولوژی، عاملان آن اقدامات «اپورتونیست های چپ نما» بی توصیف شده اند که آنان را «نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت طلبی راهبر بود.» (۳) و چنین تصریح شده که «بی تردید نه ما [مجاهدین

خلق] و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینه شما [= عاملین ترورهای درون سازمان] را از مارکسیسم

ص: ۱۴۴

۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۵ - ۴۴۶.

۲- تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۰ و ۹۱.

۳- همان: ص ۱۱۳.

در صفحات مختلف کتاب مزبور مرزبندی مکرر و مؤکدی بین مارکسیسم و «ایدئولوژی عاملان تغییر ایدئولوژی» صورت پذیرفته و اپورتونیسیم [= فرصت طلبی] به آماج اصلی و منحصر، تبدیل گردیده است: «به خاطر جنبه های انقلابی ضداستثماری مارکسیسم، روش ما [مجاهدین خلق] ضد اپورتونیسیم است،

نه ضد مارکسیسم.»(۲) «ما هرگز حساب دست پروردگان و شاگردان مکتب فرصت طلبی را با مارکسیست های اصولی مخلوط ننمودیم.»(۳)

مشابه این دیدگاه در تحلیل ها و مواضع گروه پیکار نیز تکرار و تأکید می شد.(۴)

ضمناً در کتاب «تحلیل آموزشی...» موضع گیری کادرهای خارج از کشور در سال ۵۴، نیز تأیید شده بود:

«نظر آن عده از مجاهدین «مقاومی» که در خارج از کشور فعالیت می کردند نیز نسبت به جریانات داخل سازمان در ایران... نیز در یک عبارت خلاصه می شود: «محکوم نمودن فرصت طلبی و سوءاستفاده از نام مجاهدین»(۵)

نویسندگان بیانیه کادرهای سازمان، خود پس از پیروزی انقلاب با پذیرش این همگرایی در تحلیل جریان تغییر ایدئولوژی، به رغم آنکه یکی از علل اصلی مشکلات سازمان را «عدم بررسی عمیق جریان

انحرافی سال ۱۳۵۴ و درس گرفتن از آن» دانسته اند(۶)، نوع و چارچوب تحلیل خود را مجدداً تأیید

کرده اند و به نقل از عباس داوری عضو مرکزیت سازمان تصریح نمودند که: «مفاد این نامه [= نامه شهریور ۵۴] دقیقاً با موضع و تحلیل ما (سازمان) در برابر جریان انحرافی یکی است.»(۷)

سید محمد مهدی جعفری درباره رئیسی (رئیس طوسی) یکی از نویسندگان اصلی نامه شهریور ۵۴

چنین می گوید:

ص: ۱۴۵

۱- همان: همان صفحه.

۲- همان: ص ۱۴۱.

۳- همان: ص ۲۱۹.

۴- تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ - ۲۷.

۵- تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۶۹.

۶- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۳۹.

آقای رئیس طوسی در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان، خودش و عده معدودی را از انحراف حفظ کرد. حتی با منحرفین، خصوصا حسین روحانی درگیر شد... ایشان در سال های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ با دکتر ابراهیم یزدی که مقیم آمریکا بود و در آن جا به مبارزه برون مرزی خود با رژیم پهلوی ادامه می داد، تماس برقرار کرد... دکتر یزدی که غالبا کارهای بخش برون مرزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور را رهبری و هدایت می کرد، از گروه مسلمان باقیمانده و از

جمله رئیس طوسی حمایت کرد و با کمک آنها مجله مهم و تئوریک «پیام مجاهد» را منتشر کرد.^(۱)

در سال ۵۶، ابراهیم یزدی در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا ضمن تأکید بر «منافق» نامیدن رهبری جدید سازمان پس از تغییر ایدئولوژی و تکرار تحلیل نفوذ «عده ای محدود» به سازمان و «ایجاد اختلاف و شکاف»،^(۲) دیدگاه خود را این گونه تبیین کرد:

... آنهایی که [در سازمان] ایدئولوژی مارکسیسم را پذیرا شدند، (بنا به ادعای خودشان) از آن گروه جدا نشدند، اگر جدا شده بودند ما هیچ بحثی نداشتیم... طبق بیانیه خودشان، اینها در

تحلیل نهایی، ۵۰ درصد از اعضا را اخراج کردند و کنار گذاشتند و فقط تعداد کمی از کادرهای مسلمان باقی ماندند... اگر ادعای ما را نپذیرند که: اینها از ابتدا مارکسیست بودند و هدفشان از ورود به سازمان مجاهدین، رخنه در آن و ایجاد تغییرات بود؛ و ادعایشان را بپذیریم که: در

سازمان استحاله فکری پیدا کردند، که بعید نیست و امکان دارد و ما آن را انکار نمی کنیم، اما در آن موقع که این تغییر و تحول در موضع ایدئولوژیکی اینها رخ داد در حالی که در اقلیت کامل

بودند و در یک سازمان انقلابی صداقت انقلابی حکم می کرد که از این سازمان جدا شوند و به یک سازمان و یا گروه مارکسیستی بپیوندند و یا سازمان دیگری را از نو ایجاد نمایند، و هیچ کس هم به آنها ایراد نمی گرفت و نخواهد گرفت، علی رغم همه اینها، در سازمان ماندند و خواستند سازمان را وادار به تغییر ایدئولوژی نمایند، در حالی که در اقلیت کامل بودند. و اینجاست که

اشکال و ایراد و خیانت و نفاق مطرح می شود... کسانی که می گفتند ابتدا مسلمان بودیم و بعد مارکسیست شدیم و در سازمان مجاهدین ماندند، با چه معیاری و با معیار کدام انقلابی و کدام

مکتبی به خودشان اجازه دادند که پنجاه درصد از کادرهای مسلمان در سازمان انقلابی مجاهدین را کنار بگذارند؟... نه جوابی به اعلامیه گروهی از کادرهای سازمان دادند که این

مسائل را مطرح کرده بود و نه در سطح عمومی و وسیع که این سؤالات مطرح است جوابی

۱- جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۱۵۲.

۲- یزدی، بررسی جنبش های اسلامی و...: صص ۹ و ۲۹.

دادند... چریک های فدایی علی رغم اینکه مارکسیست هستند بسیاری از مسلمانان عمل آنها را تحسین می کنند و ما هم آنها را تحسین می کنیم... مورد تأیید ما هستند تا آنجایی که عملشان و کارشان در راه انقلاب باشد و این را به پای این مجاهدین مارکسیستی که در سازمان مجاهدین این نفاق را به وجود آوردند نمی شود گذاشت، که اینها از هم جدا هستند. (۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یزدی در این باره چنین نوشت:

در سال ۱۳۵۴، رویدادهایی در درون سازمان مجاهدین خلق بروز و ظهور علنی و عمومی پیدا کرد و نتایج عمیق و گسترده ای را در مناسبات فی مابین نیروهای اسلامی بوجود آورد... علی رغم برخی ایرادات که از همان ابتدا در اندیشه اسلامی سازمان مشهود بود، معذکک به علت اهمیت و اثر آن مبارزات، سازمان توفیق یافته بود که بخش قابل توجه و عظیمی از جامعه را به خود جلب نموده و محور اتحاد همه نیروهای مسلمان گردد. قطعاً اگر همان رویه ای که

توسط مجاهدین اولیه و مؤسسين سازمان پایه گذاری شده بود ادامه می یافت و در ضمن عمل، اشکالات و ایرادات ایدئولوژیک هم مرتفع می گردید، سازمان می توانست نقش و رسالت عظیمی را چه در دوران مبارزات و چه بعد از پیروزی ایفا نماید. ... تغییر رهبری سازمان از یک گروه اسلامی به یک گروه مارکسیست - لنینیست یعنی مرتد شدن، که یک خیانت و انحراف آشکار و غیرقابل بخشش بود، ضربه های اساسی غیرقابل جبرانی را بر حرکت اسلامی وارد ساخت. (۲)

سیدحمید روحانی در پاسخ به دیدگاه مزبور با استناد به آثار اولیه سازمان و دیدگاه های ایدئولوژیک بنیانگذاران، تأکید می کند که:

گرایش سازمان به سوی مارکسیسم - لنینیسم نه تنها یک «انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان» (۳) نبود بلکه از پیامدها و دستاوردهای نخستین آن بود. آنان که سازمان را به سوی مارکسیسم کشانیدند، نه تنها «چند نفری مارکسیست» نبودند که در سازمان رخنه کرده باشند بلکه از اعضای نخستین سازمان بودند... (۴)

ص: ۱۴۷

۱- همان: صص ۵۰ - ۵۳.

۲- یزدی، آخرین تلاش ها در...: صص ۱۲ - ۱۳. نویسنده، بحث بیشتر درباره تغییر ایدئولوژی را به مقاله «درباره خیانت و انحراف» منتشره در نشریه پیام مجاهد سال ۵۴، ارجاع داده است، ص ۳۰۷. بنا به این قرینه، بایستی نویسنده مقاله مزبور را ابراهیم یزدی دانست.

۳- جملات داخل گیومه در این نقل قول، از مقاله «درباره خیانت و انحراف» گرفته شده است.

۴- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

کریم رستگار از اعضای اولیه سازمان که چند سال در زندان بوده، معتقد است مرکزیت درون زندان سازمان نقش اول را در انحراف ایدئولوژیک داشت و حاضر نبود به تصحیح اشتباهات ایدئولوژیک سازمان بپردازد، می گوید:

نکته ای که در مورد سازمان خیلی مهم بود، این بود که هیچ کسی به خودش اجازه نمی داد در مورد مارکسیسم شک کند. این قدر خودباخته مارکسیسم بودند که من به یاد دارم که زمانی با

یکی از افراد مرکزیت صحبت می کردم و او می گفت ده انقلاب در جهان براساس تکیه بر همین ایدئولوژی علمی مارکسیسم پیروز شده است و تو چه حرف بیهوده ای می زنی... او می خواست بگوید که تو بی تجربه هستی و این حرفها را مبنی بر اینکه مارکسیسم از پایه غلط است، بیهوده

می زنی. (۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی با اشاره به رویدادهای اوایل دهه پنجاه و اوج گیری حرکت های مسلحانه، درباره تغییر ایدئولوژی سازمان و ابعاد و آثار آن چنین می گوید:

این جریان [مبارزه مسلحانه] به همین صورت ادامه پیدا کرد، تا سال ۵۴ که انشعابی پیش آمد و ضمن آن مسائلی افشا شد، که سرخوردگی مذهبی ها را از مبارزه مسلحانه به دنبال داشت. یعنی

یک علامت سؤال جدی برایشان پیدا شد که این بچه ها در جریان زندگی مخفی و قطع رابطه با

محافل دینی و علما به انحراف و کفر کشیده می شوند... پس از انشعاب در مجاهدین و درگیری های داخلی آنها و کشتن و لو دادن یکدیگر... مردم از این انشعاب و انحراف ضربه روحی خورده بودند. کار مهمی هم [به عنوان نتیجه مبارزه مسلحانه] نشده بود. مذهبی ها از مبارزه مسلحانه دل خوشی نداشتند، هر چند که مارکسیست ها از ارتداد منافقین خوشحال بودند. یک تحلیل هم منافقین داده بودند که مبارزات مسلحانه در روند تکاملی به مارکسیسم می رسد... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان [= امام خمینی] گفتم: «تا به حال ما اصرار

داشتیم شما به شکلی اینها [= سازمان مجاهدین] را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها، حالا می فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می بینیم سر

از کفر در می آورند...»... من با بنیانگذاران مجاهدین خلق مثل حنیف نژاد و... از نزدیک آشنا

نبودم، دورادور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفت و گوهایی میان من

و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول

۱- نشریه چشم انداز ایران، ش ۲۱: ص ۷۴.

داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی دیدند... تلاششان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیسم منطبق کنند،

با این باور که اسلام هم همان را می گوید که مارکسیسم... احساس می شد که در همه موارد [مباحث ایدئولوژیک سازمان] مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد، این انحراف بزرگی است.»^(۱)

بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی

حمیدرضا جلایی پور در مقاله ای، با اشاره به دو واقعه تغییر ایدئولوژی و افشای مسائل اخلاقی سازمان در سال ۵۴ آثار آنها بر نسل جوان مبارز آن زمان را با استناد به یک پژوهش میدانی چنین تبیین کرده است: «اولین حادثه، تغییر مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین از ایدئولوژی اسلامی به

ایدئولوژی مارکسیستی (به عنوان تنها مکتب علمی مبارزه) بود. مجاهدین مارکسیست شده بعدا چند تن از عناصر وفادار به اسلام را مانند شریف واقفی که در برابر تغییر ایدئولوژی مقاومت می کردند تصفیه سازمانی و به شهادت رسانیدند. حادثه دوم، برقراری روابط نامشروع بین پاره ای از مردان و زنان درون سازمان بود. این دو حادثه اثر عمیقی بر روحیه جوانان مسلمان و انقلابی که دارای احساسات پاک دینی و انقلابی بودند گذاشت.

در مقابل این دو حادثه، جوانان مسلمان، شاهد شخصیت های مبارز و روحانی بودند (که اغلب آنها از شاگردان امام خمینی بودند (که راه او را به لحاظ سیاسی و فکری پس از سال ۴۲ ادامه می دادند). که یا همچون حجه الاسلام سعیدی و غفاری در زیر شکنجه های ساواک شهید شده بودند و یا همچون آیه الله طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و حجه الاسلام حجتی کرمانی، رفسنجانی در زندان های شاه و یا

همچون آیه الله خامنه ای در تبعید به سر می بردند و یا همچون آیه الله مطهری و مفتاح و موسوی اردبیلی در تهران مشغول فعالیت های فکری و اسلامی بودند. لذا رفته رفته جوانان انقلابی که یک روزی اوج اینارگری خود را در این می دیدند که بتوانند به عضویت سازمان مجاهدین در آیند و در نبرد مسلحانه

شرکت کنند، ترجیح می دادند در مباحث روحانیون مبارز و در محافل مذهبی شرکت کنند و با آنان همدلی کنند و در مباحث ایدئولوژیکی تأمل بیشتری نمایند. ([پانوش مقاله]: از ۶۰ نفری که در آن زمان دانشجو

ص: ۱۴۹

بوده و نگارنده از آنان مصاحبه نموده، ۵۰ نفر آنها خود در معرض چنین تجربه ای قرار داشتند و از تغییرات درون سازمان مجاهدین سخت متأثر و متألم گردیده بودند و متقابلاً این دانشجویان در مجالسی که روحانیون مبارز در آن سخنرانی می کردند خصوصاً در مجالس سخنرانی آیه الله مطهری شرکت

می کردند»^(۱)

هادی خانیکی که خود از اعضای قدیمی سازمان در شیراز بوده و در سال ۵۰ و ۵۱ به زندان افتاده است، در این باره می گوید:

[بعد از جریان تغییر ایدئولوژی] در اینجا آن کاستی ای که در سازمان از قبل هم وجود داشت بیشتر آشکار شد و آن اینکه سازمان به عنوان یک تشکیلات سیاسی، مخفی و انقلابی عهده دار اموری شده بود که می خواست همه اش را خود به تنهایی انجام بدهد. در حالی که انجام این امور توسط یک سازمان مخفی نه امکان پذیر است و نه مطلوب. از جمله اینکه می خواست تمام مسائل فکری را هم خود تدوین و تنظیم کند. اتفاقی که از سال ۱۳۵۴ به بعد به خوبی مشهود است، توجه به این کاستی است... در این شرایط چیزی که ما مجموعاً به دنبال آن بودیم این بود

که با افراد صاحب نظر نسبت به مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از

آن طرف هم افراد متفکر و حساس نسبت به این مسئله، خودشان پی گیر بودند. در همان سال های ۵۴ به بعد مجموعه ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، دکتر مفتاح، دکتر پیمان و فکر می کنم آقای بازرگان هم بودند، دور هم می نشستند که ببینند چه

باید کرد؟ آنقدر ضربه روی اینها تأثیر گذاشته بود... با این حال و هوا همه به این فکر افتاده

بودند که کاری کنند که به این شبهات [سازمان مارکسیست شده] جواب بدهند. از جمله از کانون های فعال مذهبی مثل مساجد فعالی که در تهران بود مثل مسجد جوستان که آقای موسوی خوئینی ها بودند، مسجد جاوید، مسجد جلیلی که آقای مهدوی کنی بودند، مسجد امیرالمؤمنین که آقای موسوی اردبیلی بودند، مسجد قبا که آقای مفتاح بودند. مثلاً مسجد جاوید

از آیه الله خامنه ای دعوت می کردند که زندگی و سیره ائمه را ارائه می دادند»^(۲)

ص: ۱۵۰

۱- مقاله علل و شرایط کوتاه مدت بسیج انقلابی / فرصت ها و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی - نوشته حمیدرضا جلالی پور، روزنامه صبح امروز ۲۰/۱۱/۷۷: ص ۶.

۲- نشریه چشم انداز ایران، ش ۲۵: صص ۵۶ و ۵۷ - ۵۸.

گفتار نهم: تکرار تصفیه ها و بحران ها

اشاره

ص: ۱۵۱

ترور علی میرزا جعفر علاف

علی میرزا جعفر علاف، برادرش علی اصغر و خواهرش طاهره (فاطمه) - حدودا - در یک مقطع زمانی مشترک به سازمان وصل شدند. طاهره، پس از یک ازدواج ناکام و مسئله ساز با محسن فاضل، به همسری تقی شهرام درآمد؛ علی ترور تشکیلاتی شد و علی اصغر، به قصد گریز از ارباب سازمان، خود را به ساواک معرفی کرد. پیش از آنکه نحوه ترور علی در اینجا مورد بحث قرار گیرد، انعکاس ترور وی در آثار و اعترافات سازمان و اعضای آن را مرور می کنیم.

نخستین بار در «اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» به تاریخ مهرماه ۱۳۵۷، از ترور میرزاجعفر علاف سخن رفت. در این اطلاعیه، که به صورت جزوه ای کوچک انتشار یافت و برای نخستین بار از عنوانی جدید برای سازمان استفاده شد، پس از نقد اقدام مرکزیت در ترور شریف واقفی، صمدیه لباف و یقینی، از دو ترور دیگر سخن رفته بود ولی نحوه طرح موضوع از نوعی دیگر بود:

... اطلاق «خائن»، «توطئه گر» و «اپورتونیست» را به رفقای شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی نادرست دانسته و آنها را جزء شهدای جنبش انقلابی محسوب می داریم.

لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام های علی میرزاجعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان

اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند...

اما پیش از آن احمد احمد در اولین بازجویی های خود پس از بازداشت در تاریخ ۶/۲/۵۵ ماجرای اندوهبار علی میرزا جعفر علاف معروف به پرویز را افشاء کرد:

... این مسئله [اختلاف] روزی روشن شد که ما بالاجبار از ایرج خواستیم راجع به آیه قرآن نداشتن آن اعلامیه برایم صحبت کند و دلیلش را بگوید که ایرج [جمال شریف زاده شیرازی] ضمن شرح کوتاهی راجع به مبارزه و رابطه با مارکسیست نتیجه گرفت که مبارزه بدون قوانین مارکسیستی اصولاً مبارزه ای نخواهد بود و به نتیجه نخواهد رسید و ما هم که از دو سال قبل به این حقیقت رسیده ایم مارکسیست شده و از اسلام کناره گرفته ایم. با شنیدن این حرف ناگهان شوکه شدم. تمام امیدها و آرزوهایم برباد رفت. متوجه شدم که هر چه کرده ام در راه طاغوت بوده نه فی سبیل الله و گول خورده ام و این مارهای خوش خط و خال نه من بلکه مردم مسلمان

ایران را به بازی گرفته اند و می گیرند، به همه کس و به همه چیز خیانت می کنند. و در زیر

سرپوش اسلام و مجاهدین، منافقینی کثیف بیش نیستند. درست به خاطر ام است که در همان جلسه از یک یک ما خواسته شد که نظر خودمان را بگوییم. من که اصولاً نمی توانستم حرف بزنم، مغزم کار نمی کرد. خسرو [علی اصغر میرزا جعفر علاف] گفت ما هفته آینده جواب می دهیم و پرویز گفت من باید قدری بیشتر مطالعه کنم...

در همین زمان ها بود که یک روز خسرو و پرویز هراسان به خانه ما آمدند گفتند که ما تحت تعقیب هستیم و خلاصه معلوم شد که این دو نفر که قبلاً با خاموشی کار می کرده اند و به وسیله خاموشی لو رفته اند و هر دو خود را کاملاً باخته بودند و در صحبت هایشان رعایت مسائل امنیتی را نمی کردند و گاهی بعضی مسائل را که نباید برای ما می گفتند، گفتند از جمله ضمن

حرف زدن هایشان فهمیدیم این دو نفر با هم فامیل و حتی برادرند و اسم پرویز، علی و اسم خسرو، اصغر و رنگ فروش هستند و ضمناً قرار شد که این دو فعلاً در خانه ما بمانند تا ببینیم

چه می شود. پرویز بعد از چند روزی که در خانه ماند طاقت نیاورد و خیلی ناراحت بود. دلش

می خواست بیرون برود و سازمان اجازه نمی داد. خلاصه دید مخفی شدن کار آسانی نیست و او

نمی تواند مخفی باشد. خیلی صریح گفت که من نمی خواهم مخفی باشم. سازمان گفت چاره ای نداری باید مخفی باشی وقتی ایرج گفت که اگر به خانه ات سری بزنی می گیرند و بیچاره ات می کنند، تکه بزرگ بدنت گوشت خواهد بود، پرویز که خیلی خسته و نگران بود گفت: چکارم دارند هر چه از من پرسند می گویم. دیگر برای چه مرا می کشند؟ ایرج از این حرف پرویز

استفاده کرد و اولاً به ما سپرد که مواظبش باشیم و نگذاریم به هیچ قیمتی از خانه خارج شود ثانياً با من و فاطمه [فرتوک زاده] و خسرو یک جلسه خصوصی تشکیل داد و گفت شما با توجه به اینکه پرویز نمی تواند زندگی مخفی داشته باشد و می رود و خودش را معرفی می کند و بعد

هم در ماشین کمیته می نشیند و یک یک شما و من و حبیب و خیلی از بچه ها را که می شناسد معرفی [می کند] و نشان می دهد، شما هر کدام نظرتان را درباره پرویز بگویید و مشخص کنید که پرویز را چکار کنیم. جلسه بعد من پیشنهاد کردم پرویز را به خارج از ایران یا به یک شهرستان

ایران بفرستید که در این صورت گمنام زندگی کند و گفتم که پرویز و خسرو حدود چهارصد هزار تومان چک با خودشان آورده اند. مقداری از پول ها را به او بدهید سرمایه کند و در

گوشه ای زندگی کند. ایرج شروع کرد به رد کردن پیشنهاد من که بالاخره پرویز به خاطر بچه هایش هم شده به تهران می آید و برای سرزدن به آنها مراجعه می کند و مأمورین هم او را دستگیر می کنند و باز هم همان خواهد شد که ما می گوئیم. بعد از مدتی گفتگو نظر فاطمه و

خسرو را با نظر خودش که موافق کشتن پرویز بود موافق کرد؛ ولی من به هیچ وجه زیر بار کشتن پرویز نرفتم و روی حرف خودم که باید او را به خارج بفرستید و یا سرمایه ای به او بدهید به یکی از شهرستان های ایران برود و مقیم شود باقی ماندم و مرتباً با فاطمه و خسرو بحث می کردیم و سعی می کردم آنها را متقاعد کنم که کشتن پرویز درست نیست و چون خسرو برادر بزرگ پرویز بود دلش نمی خواست که برادرش کشته شود و از طرفی دیگر خودش را هم خیلی دوست می داشت و فکر می کرد که اگر پرویز دستگیر شود توی ماشین کمیته می نشیند و او را هم نشان خواهد داد. خلاصه مردد بود ولی رأیش همان بود که داده بود. پس از حدود یکی دو هفته

که همین طور با بحث و گفتگو برگزار می شد و من هم جواب رد به سازمان راجع به همکاری با

آنها داده بودم... ایرج در اولین فرصت کلاس ما را به هم زد و خسرو را از ما جدا کرد. خسرو

یک اتاق تکی گرفت و رفت و کلاسش هم از ما جدا شد و تنها من و فاطمه ماندیم و یکی دو روز بعد هم پرویز را آورد در خانه ... مدت پانزده الی شانزده روز پرویز در خانه ما بود و روزها فاطمه می رفت کلاسش و قرارهایش را اجرا می کرد. من و پرویز و بچه ام که یک سال و نیم بیشتر نداشت در خانه می ماندیم. یک روز ایرج به اتفاق خسرو به منزل ما آمدند. ایرج یک

پاسپورت که عکس پرویز رویش بود آورد و گفت این گذرنامه پرویز، و پرویز را بزودی به خارج می فرستیم. چند روز بعد با هم به اتفاق خسرو آمدند ساعت حدود هشت شب که ایرج گفت از پرویز خداحافظی کنید که می خواهد به خارج برود و ما هم از او خداحافظی کردیم. هر

سه با هم رفتند و روز بعد وقتی ایرج را دیدم و راجع به رفتن پرویز از او سؤال کردیم گفت پاسپورتش بسیار عالی جعل شده بود و خیلی راحت از مرز گذشت و ما خیلی خوشحال شدیم

ص: ۱۵۵

که پرویز راحت شد. یک هفته بعد من در بین روزنامه ها و مدارک خودمان پاسپورت پرویز را پیدا کردم و آن وقت فهمیدم که پرویز را کشته اند. وقتی پاسپورت را به ایرج نشان دادم رنگ از رویش پرید و گفت البته با عصبانیت، که من چه می دانم من فقط می دانم که از مرز گذشت و به خارج رفت.

علی میرزا جعفر علاف در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی، تحصیل را رها کرد و به شاگردی مغازه پرداخت. به تشویق و همراه با برادرش علی اصغر به تدریج در مجالس مذهبی شرکت می کرد و از این طریق به حسینیه ارشاد هم برای استماع سخنرانی ها و

درس های دکتر علی شریعتی راه یافت. علاوه بر این به مطالعه کتب مهندس بازرگان و آیه الله مطهری نیز علاقه پیدا کرد. هم زمان به تحصیل خود تا نزدیک دیپلم متوسطه ادامه داد. از طریق برادرش با محسن فاضل عضو سازمان مجاهدین خلق آشنا شد و در جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه او حضور یافت.

از سال ۱۳۵۲ ارتباط منظم علی میرزا جعفر علاف با مجاهدین خلق شروع شد. از همان نخست، وی درگیر یک بحران خانوادگی شد. در یک سند، که به خط محمد طاهر رحیمی نوشته شده و احتمالاً از اسناد درونی سازمان است، توضیح کلی مسئله بدین صورت بیان شده است:

بحث کلی که در سازمان داشتیم، بیشتر طلاق دادن زن علی جعفری [میرزا جعفر علاف] بود، بدین [...] یکی از مجاهدین یک ساکی به علی می دهد که در منزلش بگذارد. علی چون می خواسته زنش نفهمد، آن را پشت کمد قایم می کند ولی زن علی که یک فرد روشنفکری (۲) می باشد ساک را پیدا کرده و مشاهده می کند که شناسنامه یکی از اقوامش در داخل ساک می باشد (قوم وی متواری است). موضوع را به شوهرش اطلاع می دهد و می گوید که کیف، محتوی نشریات مجاهدین می باشد. سازمان به علی پیشنهاد می کند که زنش را نیز وارد گروه بنماید؛ و در نتیجه علی مدتی روی زنش کار می کند و بعد متوجه می شود که به درد بخور نیست؛ و با صلاح دید سازمان تصمیم را بر این می گیرد که زنش را طلاق بدهد. و این موضوع حدود شش ماه به طول کشید و در جلسات سازمان مطرح شد؛ و سازمان به علی گفته بود که «ماشین بی. ام. و بخر و خودت را دختر باز معرفی بکن» و [به او تکلیف کرد که] در خیابان دختر سوار کرده و آن را به نزدیک منزل فامیل های زنش یا خانه خودش ببرد و چنین وانمود بکند که

ص: ۱۵۶

۱- ناخوانا.

۲- این تعبیر با فرهنگ و دیدگاه سازمان معنای خاصی می داد که با اصطلاح معروف آن فرق دارد.

با زنان دیگری ارتباط دارد و در نتیجه همسرش از او طلاق بگیرد. تا اینکه همسرش دعوا کرده و زن قهر می کند و به منزل پدرش می رود و این جریان همین طور تکرار می شود تا اینکه هم زمان با دستگیری [مهدی] غیوران، علی به اتفاق برادرش مخفی می شود.

کارگردان ترفند جدایی علی از زنش، گویا بهرام آرام بوده است. منیژه اشرف زاده کرمانی، یعنی مجری طرح مورد نظر، تفصیل موضوع را بیان نموده است. اجمال ماجرا بدین قرار بود که در اواخر

زمستان سال ۵۳ بهرام آرام قراری را به منیژه می دهد و اظهار می دارد که فرد مزبور یک مرد با عینک و لباس مرتب و شیک است که احتیاج به دختری دارد که او را در ترددش به مناطق خاصی از شهر

همراهی کند. وقتی منیژه به سرقرار می رود، درباره نحوه پوشش خود استفسار می کند:

من از او پرسیدم که چه لباسی باید بپوشم و آیا باید آرایش کنم یا نه؟ و او گفت که او قصد ندارد

من را به عنوان دختری که می خواهد با او ازدواج کند معرفی کند؛ بنابراین اگر لباسم جلف هم باشد، اشکالی ندارد.

بعد از دو سه قرار ملاقات، که گویا منیژه هم صراحتاً در جریان علت آن نبوده، به بهرام آرام اظهار می دارد که حدس زده این فرد قصد جدایی از همسرش را دارد و به همین جهت از او خواسته که با هم در مسیر عبور اقوام خانمش قرار بگیرند. بهرام تأیید می کند و منیژه نیز به علی می گوید که از قصد وی آگاه است:

بعد من به او گفتم که می دانم که او می خواهد از همسرش جدا شود و او [باید] اطلاعاتی راجع به همسرش به من بدهد. و او به من گفت که همسرش از یک خانواده متعصب و مذهبی بوده است (و در ضمن اضافه کنم که خود این فرد نیز مذهبی بود) و اضافه کرد که همسرش زن زیبایی است و به زیبایی خود نیز توجه دارد و در ضمن گفت که همسرش باهوش بوده و حاضر به جدا شدن از او نیز نمی باشد و در ضمن گویا متوجه فعالیت های او نیز شده است.

... من چند بار نیز با ماشین به همراه او در خیابان ها می گشتم تا اقوام او ما را ببینند. او یک بار یک ماشین بنز مدل بالای سفید رنگ و یک بار نیز از یک ماشین آریا [ی] نسبتاً قدیمی استفاده

کرده بود.

احمد احمد، هم تیمی علی می گوید:

دوستان و آشنایان و همسایگان چندین مرتبه او را با آن دختر دیده و خبرش را به همسر پرویز رساندند. [کار] به جایی رسید که سازمان دستور داد که پرویز با آن دختر به یک سفر شمال بروند. عکسی هم از آنها تهیه می کنند و در جیب پرویز می گذارند تا همسرش ببیند. کانون

خانواده اش این طوری از هم پاشید که تازه اول بدبختی اش بود. پرویز که وضع مالی خوبی داشت و در خیابان ۱۵ خرداد فعلی مغازه رنگ فروشی داشت، ثروت و خانه و اتومبیل و اعتبار خودش را هم فدای سازمان کرد، اما آن نامردها آخرش او را کشتند. (۱)

اینکه در خانه چه می گذشته و بر زندگی این خانواده چه تغییراتی حاکم شده بود، در اظهارات خانم بهجت خارکن همسر سابق علی منعکس است. او که در بهار و تابستان ۵۹، در جریان محاکمه تقی

شهرام در دادگاه انقلاب اسلامی، یکی از شاکیان بود، در بخشی از سخنان خود اظهار داشت:

... اشک می ریختم و التماس می کردم و می گفتم: علی! اگر مرا نمی خواهی، به خاطر فرزندان این چنین نکن، بگذار من برای بچه هایم مادر باشم. و او گفت: «نه! تو باید از من جدا شوی.»

خدا می داند چه شب هایی را تا به نیمه شب، در پشت در، اشک می ریختم تا علی بیاید. وقتی می آمد - با چه وضعی - دکه های پیراهن باز [بود] بدنش بوی شدید سیگار می داد و سوت زنان وارد منزل می شد...

خلاصه چند ماهی به این ترتیب گذشت و چند باری او را، که یک زن بی حجاب در ماشینش سوار کرده بود، [دیدند] و ناگفته نماند به خاطر رل بازی کردن بیشتر، تقی شهرام دستور داده بود که او یک ب.ام.و بخرد. و می آمدند به من می گفتند که چه دیده اند. شما خود تصور کنید چه

حالی می شدم. تنها اشک ریختن بود که مرا تسلی می داد. و وقتی علی می آمد، به او التماس می کردم و می گفتم: این چه کارهایی است که می کنی؟ آیا آن زنی که آن طور خود را ساخته و

در کنار تو می نشیند، می آید و بچه های تو را نگه می دارد؟ و او با فریاد می گفت: تو برو! من خود بچه هایم را نگه می دارم... (۲)

حسین روحانی پس از انقلاب در یک مصاحبه تلویزیونی ضمن ذکر ترورهای داخل سازمان، درباره علی گفت:

ص: ۱۵۸

۱- گفت و گوها: احمد احمد. از مجموعه مطالب گذشته برای خوانندگان روشن شده است که امکانات و تدارکات مردمی، که صرفاً با انگیزه مذهبی - سیاسی در اختیار عناصر سازمان قرار می گرفت، با چه مشکلات و مخاطراتی تهیه می شد. چنانکه ملاحظه شد، سلسله امکانات و اتومبیل های متعدد و وقت و نیروی بسیاری توسط سازمان به کار گرفته شد تا نزد آشنایان فردی وانمود کنند که او یک مبارز سیاسی نیست؛ و بدین وسیله خانواده ای را متلاشی سازند. در آخر هم، چنانکه معلوم است، فردی را که با این امکانات و تمهیدات به سازمان آورده اند، به صرف برداشت های یک جانبه مسئولان تشکیلات ترور می کنند و - برخلاف واقع - شایع می سازند که قصد داشته به سازمان خیانت کند.

مورد دیگر فردی به نام میرزا جعفر علاف بود که او را تحت عنوان پلیس بودن ترور کردند.^(۱)

روحانی در یادداشت های خود در این باره چنین نوشت:

دومین ترور داخلی - که احتمالاً اواخر سال ۵۳ صورت گرفت - ترور فردی به نام علی میرزا جعفر علاف، با اسم مستعار پرویز و از اعضای سازمان بود. وی که خواهر و برادرش در سازمان فعالیت می کردند، از سوی سازمان مورد شک پلیسی قرار می گیرد و به همین دلیل او را ترور می کنند.^(۲)

جزئیات بیشتری، نسبت به آنچه در ابتدا اشاره کردیم، درباره نحوه ترور علی میرزا جعفر علاف در دست نیست؛ فقط مسلم است که ترور مزبور در دوران مرکزیت تقی شهرام، بهرام آرام، حسین

سیاه کلاه و جواد قائدی صورت گرفته و عامل مستقیم ترور جمال شریف زاده شیرازی بوده است که علی و برادرش علی اصغر (با نام های مستعار «پرویز» و «خسرو») و نیز احمد احمد، در آن زمان تحت مسئولیت وی قرار داشته اند.^(۳) و احتمالاً وی را در تبریز^(۴) و یا در مرز شمال غرب کشور به قتل رسانده اند.

فاطمه (طاهره) خواهر علی، در زمان ترور، همسر تقی شهرام بوده و احتمالاً از این عمل مطلع بوده است. اصغر هم پس از مدتی که از غیبت برادرش می گذرد، نسبت به ادامه فعالیت در سازمان مردد می شود، همه ارتباطات خود را قطع کرده، می گریزد و در تاریخ اول اسفند ۱۳۵۶ خود را به ساواک کرمانشاه تسلیم می کند.^(۵)

ص: ۱۵۹

-
- ۱- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۲.
 - ۲- یادداشت های حسین روحانی: ص ۱۳۱.
 - ۳- خلاصه پرونده ها...: احمد، احمد - شریف زاده، جمال - میرزا جعفر علاف، علی اصغر.
 - ۴- حسین روحانی در بازجویی مورخ ۱۳/۱۲/۶۰ دادستانی انقلاب، ص ۴، نوشته است که ترور میرزا جعفر علاف در تبریز انجام شده بود. احمد علی روحانی هم در اعترافات خود شهر تبریز را به عنوان محل ترور مزبور ذکر می کند.
 - ۵- خلاصه پرونده ها...: میرزا جعفر علاف، علی اصغر.

در اواخر پاییز ۱۳۵۴ حسین احمدی روحانی و محمد یقینی، به تصمیم مرکزیت، به ایران آمدند تا مستقیماً تحت کنترل بیشتری قرار گیرند. علت احضار این دو، نامشخص بودن مواضع آنها در ارتباط با رهبری سازمان و روند تثبیت مارکسیسم بود. حسین روحانی متولد ۱۳۲۰، بازمانده نسل اول سازمان و

عضو مرکزیت در سال ۱۳۴۸، که تا پیش از اعزام سپاسی آشتیانی به خارج از کشور عملاً رهبری ارگان خارج از کشور را به عهده داشت، نزد مرکزیت مارکسیست - از قبل - به «شیخ حسین» معروف بود؛ و غرض از اعزام سپاسی، علاوه بر منکوب کردن خود او که در رأس جریان بود که تقی شهرام نام «اپورتونیسیم چپ سلطه طلب» بدان داد(۱) خرد کردن شیخوخیت روحانی نیز بود.(۲) خود روحانی بعدها در سال ۱۳۶۲ در این باره چنین نوشت:

رهبری داخل کشور در مورد من نیز نگرانی هایی داشت، از همین رو برای جلوگیری از هرگونه پیش آمد غیرمنتظره کوشید تا مرا به داخل بکشاند تا هم امکان فعالیت گسترده و تماس با این و آن برای من باقی نماند و هم در صورت بروز مشکلاتی در این زمینه، بتواند همان برنامه شریف

واقفی و صمدیه لباف را در مورد من نیز به اجرا بگذارد، اما آنها وقتی با من روبرو شدند که

ایدئولوژی مارکسیسم را پذیرا شده بودم و از این جهت آنها را آسوده خاطر ساخته بود.(۳)

حضور روحانی و یقینی در داخل

روحانی در جریان تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومت و تردیدی، مارکسیست شد ولی روحیات و پشتوانه سوابق طولانی حضورش در سازمان، او را خطری بالقوه در ذهن مرکزیت کرده بود. از این رو با بودن در ایران، قابل کنترل بود و از صحنه میدان هایی که امکان مانور در آنها داشت، دور می ماند. ضمناً در «نگارش» و «قدرت قلم» نیز رقیبی ناخوشایند برای تقی شهرام - که می خواست یکه تاز میدان تألیف و تدوین و تئوری باقی باشد - به شمار می رفت.(۴)

حسین احمدی روحانی نحوه برخورد مرکزیت سازمان با وی پس از حضور در داخل کشور را چنین

ص: ۱۶۱

۱- یادداشت های پراکنده وحید افراخته. خلاصه پرونده ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا - احمدی روحانی، حسین.

۲- یادداشت های وحید افراخته.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۵.

۴- همان، اوراق بازجویی حسین روحانی ۱۳/۲/۶۰.

... آنها [= مرکزیت] نمی توانستند در برابر انتقادات من به برخوردها و عملکردهایشان بی تفاوت بمانند و سعی کردند مرا به هر ترتیب که شده در انزوا قرار دهند و در همین رابطه مرا به کارِ کارگری فرستاده و در یک حوزه عادی تشکیلات سازماندهی کردند و همین وضع را تا مدت ها ادامه دادند.^(۱)

محمد یقینی اعزامی به خارج از کشور بود که در آخر تابستان ۱۳۵۰ به اتفاق محسن نجات حسینی در فرودگاه بیروت به اتهام حمل سلاح دستگیر شد و در دادگاه به یک سال زندان محکوم گردید. پس از طی دوران محکومیتش، در بخش خاورمیانه سازمان - فعال ترین قسمت ارگان خارج از کشور - مشغول به

فعالیت شد. بعد از زمستان ۵۳، که ترکیب مرکزیت و اعضای خارج از کشور با ورود علیرضا سپاسی آشتیانی و دیگران تغییراتی پیدا کرد، محمد یقینی به عنوان رابط بخش خاورمیانه و دانشجویان سمپات سازمان در اروپا فعالیت می کرد. در جریان اختلافات ایدئولوژیک اعضا و کادرهای خارج از کشور، چند بار با مسئولان (عمدتا سپاسی و محسن فاضل) مذاکره کرد که نتیجه ای نگرفت. سرانجام به پیشنهاد سپاسی آشتیانی و تأیید مرکزیت داخل کشور، قرار شد به ایران عزیمت کند و با مرکزیت داخل مرتبط باشد. در آن زمان، مجتبی طالقانی مسئول یقینی بود که بین بیروت و عدن رفت و آمد داشت.^(۲)

یقینی، پس از ورود به ایران، از همان نخست و در جریان روابط جدید تشکیلاتی اش، در مورد جزئیات مربوط به ترورهای داخلی سازمان و سیر تغییر ایدئولوژی، «مسئله دار» شد و پیوسته با مسئول و دیگر هم تیمی هایش بحث داشت. به طور خلاصه، «با تحولات و تغییرات سازمان هماهنگ و همراه نشده بود».^(۳)

در زمانی که وی در ایران بود، مدت کوتاهی به کارگری در یک کارگاه فرستاده شد ولی پس از مدت کوتاهی با عنوان کردن ناراحتی های جسمی اش، کار را رها می کند و خواستار اعزام مجدد به خارج از کشور می شود.

اتفاق عمده ای که مبنای طرح تصفیه و ترور وی بوده است، به سفر یکی از کادرهای مذهبی سازمان

ص: ۱۶۲

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۵.

۲- خلاصه پرونده ها...: یقینی، محمد - علایی طالقانی، مجتبی. پرونده احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

۳- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

در خارج از کشور مربوط می شود. جواد قائدی جریان این سفر و نحوه ارتباط آن با یقینی را چنین توضیح می دهد:

... یکی از سمپات های ایرانی در خارج از کشور، که تغییرات ایدئولوژیک سازمان را مورد انتقاد قرار می داد، به تقاضای داخل و با طرح اینکه برخورد با چنین آدم هایی تنها در داخل

کشور امکان پذیر است، به ایران آمد. (۱) اما پس از مدتی و قبل از برخوردهای همه جانبه، بدون اطلاع سازمان، مجدداً به خارج برگشته و علی رغم اینکه او اصولاً هیچ گاه عضو سازمان محسوب نمی شد و افراد دیگری از اعضا یا عناصر فعال سازمان با وی همراه نبودند، طی اعلامیه ای به نام عده ای از اعضا [ی] سازمان مجاهدین خلق ایران که در اروپا منتشر شد، در برابر «بیانیه اعلام مواضع...» موضع گرفت. در این اعلامیه - از مرکزیت خواسته شده بود که

امکانات سازمان را بدانان بسپارد...

با توجه به کارایی ها و توانایی های وی، ما معتقد بودیم که وی نمی توانسته است به تنهایی ترتیب مسافرت خود به خارج را بدهد، و از آنجا که وی با محمد یقینی ارتباط داشت، ما مطمئن بودیم که اصرار یقینی برای رفتن به خارج، علاوه بر عدم کشش و توانایی برای فعالیت در داخل - در شرایط سخت سال ۵۵ - از جمله پیوستن به فرد مزبور و علم کردن یک جریان انشعابی نیز هست. (۲)

ترور محمد یقینی

در تابستان سال ۱۳۵۵، مرکزیت سازمان متشکل از شهرام، آرام و سیاه کلاه به دلایل زیر یقینی را به ترور محکوم کرد:

انفعال در مبارزه، کوشش برای تجزیه سازمان و به راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان در خارج از کشور، کمک وی به خروج «مصباح» از کشور به رغم اطلاع وی از مخالفت سازمان با این امر و... دلایل این محکومیت بودند. (۳)

ص: ۱۶۳

۱- به نوشته نجات حسینی، این فرد نامش مصباح بود و همراه با حسین روحانی به ایران آمد. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس چ دوم: ص ۴۲۶. با توجه به قرائن و معرفی وی به عنوان رابط سازمان در لندن، به نظر می رسد که مصباح نام مستعار رضا رئیس طوسی بوده است.

۲- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

۳- همان. روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۸۲ - ۸۴. پرونده احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

قائدی که از آبان ۵۵ عضو مرکزیت شد و در زمان این مرکزیت جدید پس از بهرام آرام، طرح ترور یقینی عملی گردید، ادعا می کند که در ابتدا با ترور محمد یقینی مخالف بوده است و گویا بعدها در این مورد، از خود انتقاد کرده است. قاسم عابدینی در این باره می نویسد:

مثلاً احمد [= جواد قائدی] در جریان اعدام محمد یقینی قرار داشت و در مرکزیت سازمان بود (پاییز ۵۵). ولی در انتقاد از خودش، مسئله را به نحو نادرستی توجیه می کرد و به این صورت

مطرح می کرد که از جانب تقی شهرام - به نوعی - مورد فشار قرار گرفته؛ تو گویی که خودش در

آن موقع نمی توانست زیر بار این فشار نرود... به هر حال، در نهایت امر، مسئولیت کلیه اعمالی

که در آن دوره صورت گرفته بود، بر عهده وی قرار گرفت. (۱)

در این خصوص، توضیح اولیه و مجمل قائدی چنین بوده است:

در تابستان ۵۵ ... پس از اینکه در این مورد تصمیم گرفته شد، در بار اول به دلیل مخالفت من،

قضیه - فعلاً - منتفی شده و قرار شد که دوباره بررسی شود. در جلسه ای که به این منظور تشکیل

شد و با جوّی که به وجود آمد، من نیز موافقت کردم و ترور وی در «خانه تکنیکی» عملی شد. (۲)

وی در جای دیگری بیشتر شرح می دهد که چگونه ابتدای این کار مخالفت و بار دیگر موافقت نموده است:

ابتدائاً [در اواسط مرداد ۵۵] این مسئله مورد تأیید [همه] قرار گرفت؛ اما من بعداً صحت این تصمیم را مورد تردید قرار دادم و مطرح نمودم که علی رغم دلایل ذکر شده، ترور یقینی صحیح

نبوده و بهتر است ما به او اجازه بدهیم که به خارج برود و انشعاب او... مسئله مهمی نیست. با مخالفت من با این مسئله، تصمیمی که قبلاً گرفته شده بود، لغو شد و قرار شد در یک نشست مرکزیت، این مسئله مجدداً مورد بررسی قرار گرفته و درباره آن تصمیم گیری شود.

در همین زمان، من برخوردهای گذشته سازمان با علی اکبر نبوی نوری را - که منجر به جدا شدن او از سازمان و تشکیل گروه «فریاد خلق» شده بود - نیز مورد انتقاد قرار دادم. در جلسه ای که به منظور تصمیم گیری در مورد محمد یقینی تشکیل شده بود، من در رابطه با تردید در مورد ترور

یقینی، انتقاداتی که درباره برخورد با نبوی مطرح کرده بودم و چند مسئله دیگر، به شدت مورد

انتقاد قرار گرفتم، و در چنین جوّ انتقادی، تأیید من نیز برای ترور یقینی جلب شده و پس از مدتی، این عمل به وسیله [حسین]

سیاه کلاه - که در بخش تکنیکی کار می کرد - و در خانه

ص: ۱۶۴

۱- پرونده محمدجواد قائدی: ص ۴۲؛ تک نویسی قاسم عابدینی.

۲- پرونده محمدجواد قائدی: ص ۳۲.

طرح این موضوع که یقینی در «خانه تکنیکی» ترور شده است توضیح بیشتر درباره این محل را ایجاب می کند.

پس از دستگیری افراخته، حسین سیاه کلاه که معاون وی بود و خودش رأساً در قتل و آتش زدن جسد شریف واقفی شرکت داشته است، جای وحید را در تشکیلات پر می کند، از نیمه دوم سال ۵۴ وارد مرکزیت شده و هم زمان با مسئولیت یک تیم نظامی، مسئولیت «شاخه تکنیکی» را نیز به عهده می گیرد. (۲) در اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵، محمدقاسم عبدالله زاده (معروف به مصطفی) به جمع «شاخه تکنیکی» می پیوندد و کمک فراوانی به آن می کند و عملاً معاون سیاه کلاه در این شاخه می شود. این جمع، خانه کوچکی را با یک اتاق و یک آب انبار در خارج از محدوده و در خیابان خاوران خریداری

کرده مدت زیادی (با محمل و پوشش تراشکاری و کاسبی در خانه) کارها را در آنجا متمرکز می نمایند.

قاسم عابدینی، که خود مدتی عضو این جمع و ساکن خانه مزبور بوده، می نویسد:

آب انبار مربوطه را سیمان کاری کرده و آن را صداگیری نموده بودند و بر روی درب ورودی آن، دستگاه تراش کوچکی قرار داده شده بود که امنیت آن را تضمین می کرد. در این آب انبار

حتی گلوله هایی که ساخته می شد، مورد آزمایش قرار می گرفت. دستگاه [تولید کننده] اسیدپیکریک، که به طور اتوماتیک کار می کرد [و ساخت آن از ابتکارات عبدالله زاده بود]، می توانست در ۲۴ ساعت، ۱۲ کیلو اسید تولید کند؛ و این کارها - تماماً - در این خانه انجام

می گرفت. (۳)

مسئولیت کشتن یقینی به حسین سیاه کلاه سپرده می شود و قاسم عبدالله زاده (مصطفی) نیز در این جریان نقش معاون وی را داشته است. عبدالله زاده که در نیمه دوم سال ۵۵ به مرکزیت راه یافته، مورد حمایت شدید تقی شهرام قرار گرفت. به تعبیر عابدینی، یکی از شگردهای شهرام در بالا کشیدن افراد یا «ارتقای تشکیلاتی» شرکت در چنین تصفیه هایی بوده است. (۴) نحوه ترور یقینی، به نقل از قاسم عابدینی، چنین است:

ص: ۱۶۵

۱- یادداشت های محمدجواد قائدی: ص ۵۹.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۱-۲.

۳- همان: ص ۷.

۴- همان: صص ۵۹ و ۶۵ - ۶۶.

یک روز از روزهای پاییز (شاید اواخر مهر و اوایل آبان) (۱) [۱۳۵۵] او را به خانه تکنیکی (واقع در خارج محدوده خاوران) می برند و به بهانه جعل پاسپورت، او را مشغول می نمایند و کاظم (حسین سیاه کلاه) با شلیک یک گلوله در مغز او، وی را به شهادت می رساند. کاظم می گفت: «او

گویا از ماجرا بو برده بود. دو بار وارد اتاق شدم و بالای سرش رفتم ولی او سرش را بلند کرد،

تا بالاخره سومین بار که رفتم، کار او را تمام کردم!».

سپس کاظم با کمک مصطفی (محمدقاسم عبدالله زاده) این جسد را به بیرون شهر برده و روی آن «ناپالم» ریخته و آتش می زنند، و در جایی از بیابان های اطراف جاده خاوران به خاک می سپارند.

گویا درباره همین شهید بوده است که وقتی - تلفنی - از خارج با تقی شهرام صحبت می شود و می گویند که کار «حسین» (۲) به کجا کشید، شهرام در جواب می گوید: «در ایران سازماندهی شد!» وقتی می گویند که اطلاعات زیادی داشت، او بی شرمانه می گوید: «جایی سازماندهی اش کردیم

که اطلاعاتش درز نکند!» (۳)

حسین روحانی نیز می گوید:

ترور توسط فردی به نام سیاه کلاه (کاظم) و در خانه ای که محمد یقینی را برای جعل پاسپورت به آنجا برده بودند و در حین جعل پاسپورت صورت می گیرد. (۴)

ماجرای سرگرد محبی

علی محبی متولد ۱۳۱۹ در زنجان، در سال ۱۳۳۹ وارد دانشکده افسری شد. سرگرد علی محبی، فرمانده خدمات که ضمناً فرمانده شبکه مخابرات پادگان شاهپور (سلماس در آذربایجان غربی) هم بود، در تاریخ پنجشنبه ۴/۱۰/۵۴ با یک خودرو ارتشی، از پادگان خارج شد؛ در حالی که فهرست زیر، از آمار موجودی پادگان همراه وی به طور مخفیانه خارج شده بود: ده قبضه کلت ارتشی «کبرا» و یک قبضه کلت «لاما»، که به صورت امانی نزد وی بوده، ۲۶۰ تیر فشنگ و ۱۲۰ پوکه کلت، به علاوه ۱۰۰ فشنگ لاما،

ص: ۱۶۶

۱- با توجه به اعترافات قانیدی مبنی بر مشارکت در تصویب طرح ترور، تاریخ مزبور صحیح به نظر نمی رسد. زیرا پس از کشته شدن آرام در ۲۵ آبان ۵۵، قانیدی به عضویت مرکزیت درآمد.

۲- نام مستعار یقینی، که در سازمان به «حسین سیل» نیز معروف بوده است. خلاصه پرونده ها...: یقینی، محمد.

۳- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۸۳ - ۸۴.

۴- اعترافات حسین روحانی مورخ ۱۲/۱۲/۶۰: ص ۱۳.

یک دستگاه بی سیم، پرونده های مخابراتی، دستور کار مخابراتی نیروی زمینی شاهنشاهی و لشکر، و

کلیدهای ماشین رمز.

مأموران در تهران به خانه وی ریخته، زن و دو فرزند کوچکش را دستگیر کرده به ضدّ اطلاعات پادگان جمشیدیه منتقل کردند. بعد از ۴ روز بچه ها را، به عنوان گروگان، نگاه داشته همسر محبّی را با هواپیمای نظامی به تبریز بردند.

«منوچهر وظیفه خواه» (معروف به منوچهری)^(۱) بازجوی سرشناس کمیته مشترک نیز از تهران، برای بازجویی همسر و دوستان و نزدیکان محبّی، به تبریز رفت. نزدیک به ۲-۳ ماه همسر وی را در زندان نگاه داشتند؛ و خواهرش را نیز ۱۶ روز بازداشت کردند. عکس های سرگرد محبّی، در تیراژ وسیع، در گوشه و کنار کشور، در اختیار مأموران و پلیس امنیتی و دیگر نیروهای رژیم قرار گرفت و برای معرفی یا تحویل او جایزه ۱۰۰ هزار تومانی تعیین کردند.

از سوی دیگر، رژیم جهت زهرچشم گرفتن از پرسنل نظامی عده زیادی از پرسنل مذهبی ارتش را

زیر فشار و تحت کنترل شدید قرار داد.

اسناد ضداطلاعات ارتش شاه حاکی است که وی «دارای تعصب شدید مذهبی بوده»، «قوانین جاری کشور را مغایر احکام دین اسلام» دانسته و «از طرفداران جدّی خمینی بوده و از فعالیت های وی به نیکی یاد می کرده... و به عضویت سازمان درآمد بود.»^(۲)

بعد از آنکه در تاریخ ۳/۱۲/۵۴ مطبوعات اعلام کردند که وی در یک درگیری مسلحانه در تهران مجروح و سپس در حال انتقال به بیمارستان جان سپرد، مرگ سرگرد محبّی، در حالی که از ابهام قرار داشت و حتی کادرها و مسئولان سازمان مجاهدین خلق نیز در این خصوص اطلاعات قابل توجهی نداشته و ارائه ندادند. درباره نحوه پیوستن محبّی، به سازمان، این نکته مسلم است که وی در آن هنگام از مواضع جدید ایدئولوژیک مجاهدین خلق بی اطلاع بوده است.^(۳) تصور او از سازمان مبتنی بر آگاهی و

ص: ۱۶۷

۱- دو نفر در ساواک به اسم مستعار «منوچهری» نامیده می شدند: «هوشنگ ازغندی»، سربازجوی اوین در سال ۵۰ و مسئول بازجویی از مجاهدین خلق، و دیگری «منوچهر وظیفه خواه» که از سال ۱۳۵۲ در کمیته مشترک مستقر بود و به قساوت و جلّادی شهرت داشت. فرد اخیر، در اوایل سال های دهه ۱۳۶۰، در لندن خودکشی کرد.

۲- کارنامه مجاهد شهید...: صص ۱۹-۲۸.

۳- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۴۲.

شناخت از منسوب نزدیکش سعید محسن بوده؛ و با انگیزه مذهبی به آن پیوسته بود.

پس از پیوستن محبّی به سازمان، بهرام آرام مسئول نظامی تشکیلات، عبدالله زرین کفش را به عنوان مسئول و رابط او تعیین کرد. زرین کفش می گوید:

... من او را در خانه ای که در کوچه های میدان شوش داشتم، نگه داشته بودم و حتی ماهی یک بار هم شده به آنجا می رفتم. تمام مدتی که پیش من بود، مدام نماز می خواند و ناراحت بود و گریه می کرد.^(۱)

قاسم عابدینی، از دیگر کادرهای سازمان، معتقد است که ناراحتی روحی محبّی ناشی از آگاهی اش نسبت به مارکسیست شدن سازمان بوده است. نکته ای که در اظهارات عابدینی جلب توجه می کند، توجیهی است که وی درباره آگاه نکردن محبّی از مواضع سازمان بیان می کند:

وی در آن دوره تحت فشار روحی زیادی بوده است و وقتی فهمید که سازمان مذهبی نیست برایش بسیار ناراحت کننده بود... در جریان نبودن وی نسبت به مواضع سازمان آگاهانه بوده است، زیرا از این نمونه ها وجود داشته و علتش هم این بود که وی اگر در جریان قرار می گرفت، این احتمال وجود داشت که اولاً چنان کاری نکند، و ثانیاً اگر هم کرد، به سازمان وصل نشود.

پس با توجه به اینکه مدت زیادی از انتشار «بیانیه» می گذشت و احتمال داشت که وی متوجه شود، به احتمال قوی او را در جریان قرار نداده اند و سریعاً هم اقدام کرده اند که گند قضیه بالا نیاید! وی در حدود اوایل دی ماه ۵۴ مخفی شد، در حالی که «بیانیه» حدود سه ماه پیش [از آن] منتشر شده بود.^(۲)

به عبارت دیگر، سازمان با فریب محبّی، او را تشویق به ربودن سلاح ها و سپس فرار کرد. برای سازمان سلاح های ربوده شده بیشتر اهمیت داشته است تا سرنوشت محبّی. درباره ناراحتی روحی وی، زرین کفش توجیهی دیگر دارد:

دلیل ناراحتی اش این بود که از بیرون با خانه تماس می گرفت و گویا ساواک گفته بود که خانواده اش حرف هایی به او بزنند و روحیه اش را خراب کنند. دختری داشت به نام «نسیم» [۸ ساله] که خیلی نگران او بود و می ترسید که نکند دخترش را بگیرند و مورد تجاوز قرار دهند یا به وی بی احترامی کنند. آدم فوق العاده حساسی بود.

ص: ۱۶۸

۱- گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۴۲-۴۳. روشن است که به دلیل انتشار مخفی بیانیه، در آن مدت هنوز این بیانیه به دست محبّی نرسیده بود و مرتباً سازمانی وی هم از این کار خودداری کرده بودند.

این را عرض کنم که این کارها را مخفی از تشکیلات انجام می داد، یعنی ما خبر نداشتیم که با خانه اش تماس می گیرد. بخصوص برای اینکه محل لو نرود به او گفته بودیم که تماس نگیرد ولی او تاب نیاورده بود.

یکی دو هفته بود که عکس های مختلفش را - نیم رخ، تمام رخ، با سیل و بدون سیل، با ریش و

بدون ریش، با کلاه گیس - در روزنامه ها منتشر کرده بودند و به طور نامرئی در تهران حکومت

نظامی بود. تا اینکه خبرش را آوردند که در یک حمام، بالاتر از چهارراه مولوی - سمت راست

- توی یک کوچه جسدش را پیدا کرده اند. تحلیلی که ما شنیدیم این بود که گویا کشفش کرده بودند و او هم که اسلحه را

همیشه همراه خودش می برد، بعد از اینکه در زده اند، تیر خلاص به مغز خود شلیک کرده بود. (۱)

قاسم عابدینی می نویسد که «از بهرام آرام سؤال شد که چرا او را به تنهایی به حمام فرستاده اند و یا اجازه داده اند که تنها

برود؛ [و او] جواب قانع کننده ای نداشت». (۲) توجه به قراین دیگری، از جمله اظهارات

احمدعلی روحانی درباره نحوه مرگ محبی، قضیه را پیچیده تر و مبهم می سازد. عابدینی نحوه طرح موضوع در داخل

سازمان را اینگونه نوشته است:

یک روز به حمام می رود. در حمام، [از] بیرون، صدای شلیکی می آید. حمامی بعد از مدتی متوجه می شود که فلان نمره

خالی نشده است. وقتی در را باز می کنند، با جسد وی مواجه می شوند. در سازمان مسئله را به صورت «شلیک ناخواسته»

توضیح می دادند. (۳)

عابدینی با ابراز تردید در مورد احتمال شلیک ناخواسته، آن هم از یک سرگرد که سال ها با سلاح و به ویژه کلت سر و کار

داشته، نوشته است:

احتمال دیگری که می شود داد اینست که وی را به دلیل عدم پذیرش مارکسیسم و اینکه به هر حال فرد سرشناسی بود و...

ترور کرده باشند. حال این ترور در حمام صورت گرفته یا به طریق

دیگری و... ترور شده و به نحوی در حمام قرار داده شده؟ به هر حال مکانیسم قضیه روشن نیست ولی حدسی است که می

شود زد. و به خصوص که مرگ وی خیلی عجیب و غریب بوده است... طرح مسئله شلیک ناخواسته، با آن همه ضامن هایی

که کلت ۴۵ دارد و مهارت و آشنایی وی، حرفی کاملاً پوچ است. (۴)

ص: ۱۶۹

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۴۳.

۳- همان: ص ۴۲.

۴- همان: ص ۴۳.

اما در گزارش داخلی ساواک نیز به طور مبهم ذکر شده که تیر از سلاح کمبری او خارج شده بود ولی وی در اثر خوردن قرص سیانور کشته شده است. با توجه به وجود ابهام در این گزارش، نمی توان قضاوت

قاطعاً در این مورد ارائه داد که واقعا چرا و چگونه این اتفاق رخ داده است.

در بولتن ساواک چنین آمده است:

سرگرد اخراجی علی محبّی - نامبرده بالا ۱۱ قبضه اسلحه و تعدادی وسایل و مدارک دیگر را از پادگان شاپور آذربایجان غربی ربوده و به گروه خرابکاران به اصطلاح مجاهدین خلق ایران پیوسته بود. روز ۲/۱۲/۵۴ هنگامی که برای استحمام به حمام عمومی خیابان سیروس رفته بود، تیر از سلاح کمبری او خارج که در نتیجه حمامی و شاگردش او را خلع سلاح و نامبرده با خوردن قرص سمّی معدوم شده است. (۱)

ص: ۱۷۰

۱- پرونده علی محبّی.

مرگ مشکوک رفعت افراز

رفعت افراز، متولد ۱۳۱۴ جهرم، از اولین زنانی بود که به سازمان جذب شد. وی در سال ۱۳۴۶ توسط تراب حق شناس، به صورتی غیرمستقیم، در مسیر سازمان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ به عضویت آن درآمد. وی برای ادامه تحصیل وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. و با سابقه طولانی

که در آموزش و پرورش داشت، نقش فعالی در جریان تأسیس دبستان رفاه ایفا کرد و مدت ها مدیریت آن را به عهده داشت. [\(۱\)](#)

پس از ضربه شهریور ۵۰، فعالیت های سیاسی اش شکلی دیگر یافت و در سال ۱۳۵۱، برای معالجه، عازم فرانسه شد. وی در این سفر نقش پیک سازمان را نیز داشت. در بازگشت به ایران، در سال ۵۲ به اتفاق محمدحسن ابراری جهرمی، در خانه چاپ سازمان در خیابان دامپزشکی تهران مستقر شد و تحت مسئولیت محمد یزدانیان، در زمینه های چاپ و پلی کپی، به فعالیت پرداخت. در سال ۵۳، به همراه ابراری، به خانه چاپ خیابان جی نقل مکان کرد و در آنجا ابتدا تحت مسئولیت یزدانیان و سپس ناصر

جوهری و وحید افراخته قرار گرفت. [\(۲\)](#)

رفعت افراز، در جریان تغییر ایدئولوژی، مقاومت نشان داد. ابراری که در سال ۵۳ با وی ازدواج کرد،

ص: ۱۷۳

۱- خلاصه پرونده ها... افراز، رفعت. نیز شهید محمدعلی رجایی...: صص ۳۲۵ و ۳۳۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: همان. نیز یزدانیان، محمد. ابراری، محمدحسن.

در بازجویی می نویسد:

علت فرستادن محبوبه و رفعت افراز به خارج: رفعت که تا اندازه ای متعصب مذهبی بود نمی توانست مارکسیسم را بپذیرد و این برای سازمان مسلم بود که نمی تواند به سادگی او را

تغییر دهد. لذا در اواخر شهریور پارسال [۵۳] به او اعلام شد که به خارج برود. رفعت در مقابل آنها ایستادگی کرد و گفت من نمی روم... تا نیمه اسفند پارسال او را به خارج فرستادند.

سرانجام، او در سال ۱۳۵۳، به همراه خواهرش که پزشک بود در پاسخ به درخواست کمک «جبهه خلق برای آزادی عمان» برای گویندگی برنامه فارسی رادیو «ظفار»، به یمن جنوبی اعزام شد و پس از اقامتی کوتاه در آنجا، در شهریور ماه سال ۵۴ - به نقل مسئولان سازمان از جمله مجتبی طالقانی، محمد

یزدانیان، تقی شهرام، جواد قائدی، حسین روحانی، قاسم عابدینی، احمدعلی روحانی و... - به علت ابتلا به یک نوع بیماری عفونی در گذشت. (۱)

بهجت افراز، خواهر بزرگ تر رفعت که پیگیر وضعیت و سرنوشت خواهرانش بوده است، پس از دستگیری تقی شهرام و محمد یزدانیان در سال های ۵۸ - ۱۳۵۹، بسیاری از مسائل و سوابق را مطرح ساخت که ضمیمه پرونده نامبرده گان قرار گرفت. وی درباره رفعت نوشت:

شخصی کاملاً مذهبی و مظهر یک مسلمان راستین و گویای قرآن و نهج البلاغه، و منتقد گروه انشعاییون در سازمان مجاهدین. چون سه نفر، یک خانم و دو آقا که گویا خانم، زهرا احمدی نام

داشت، چند سال پیش که زندانی بودند و در مصاحبه تلویزیونی شرکت کردند، گفتند که «دختری که همیشه از گروه انتقاد می کرد، او را به ظفار فرستادیم و در آنجا شهید شد». روزنامه های آن روز هم این جملات را در صفحه اول خود نوشتند.

وی، بعد از فرار از ایران و رفتن به انگلیس، توسط گروه تراب حق شناس به ظفار تبعید شد و در

آنجا شهید گردید. (۲)

اشاره بهجت افراز به مصاحبه تلویزیونی با فریبرز لبافی نژاد، صادق کرد احمدی و همسرش زهرا نجفی بود که روز شنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۵ پخش شد و متن آن در روزنامه های ۱۷ بهمن به چاپ رسید. در روزنامه ها مطلب فوق به صورت «سوتیتر» چاپ شده بود. در جایی از این مصاحبه، فریبرز لبافی نژاد

ص: ۱۷۴

۲- روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۸۹ - ۹۰؛ نقل از پرونده محمد یزدانیان. به گواهی کسی که هنگام مرگ بر بالین او بوده است، وی در حال احتضار شهادتین بر زبان جاری کرده است.

اظهار داشت:

یکی از دختران عضو گروه، بعد از مدتی که با خانواده اش قطع رابطه کرده به گروه ملحق شده بود، در عمل مشاهده کرد که برخلاف آنچه که قبلاً زیر گوشش خوانده بودند، هدف های گروه... ملی و انسانی نیست و نه تنها از اجرای دستورات اسلامی و تلاش برای بهروزی مردم اثری نیست، بلکه کوشش های کلی گروه درباره آدم کشی، دزدی و کارهای غیرمردمی دیگر دور می زند و هر جا که از جانب یک عضو اعتراض و یا مقاومتی شود، کتک است و تهدیدات خشن تر. دختر در مقابل این ناهنجاری پایداری می کرد و حاضر هم نبود از مواضع انتقادی خود عدول کند.

در این موقع بعضی از اعضای گروه که خارج از کشور بودند، اطلاع دادند که در مبادله کمک های متقابل با شورشیان ظفار، آنها از ما تعدادی نفر خواسته اند و درخواست کرده بودند

که افراد واجد شرایطی از ایران - مخفیانه - اعزام شوند. رهبری گروه، با دریافت این پیام دوستان خارج، فوراً به فکر افتاد که آن دختر خانم را به ظفار بفرستد.

منطق رهبری گروه آن بود که بهترین راه خلاص شدن از شر انتقادهای خطرناک این دختر، فرستادن او به ظفار است و با وجودی که به آنها توجه داده شد که این دختر آموزش و تجربه کافی ندارد و ممکن است کشته شود، جواب آنها این بود: «چه بهتر». دختر را فرستادند و یکی

دو هفته بعد خبردار شدیم که در ظفار از بین رفته است. (۱)

گروه اتحاد کمونیستی در جزوه ای که در سال ۱۳۵۶ در خارج از کشور منتشر ساخت ضمن شرح و تحلیل وقایع مربوط به تغییر ایدئولوژی سازمان بر واقعیت مذهبی ماندن رفعت افراز تا لحظه درگذشت، اینگونه تصریح کرد:

هنگامی که رفیق رفعت در آغوش یکی از رفقای تیم مشترک فداییان و ما جان سپرد... در لحظه شهادت، اشهد می گفت. (۲)

نشریه پیکار، به مناسبت سالگرد فوت رفعت افراز، در تابستان ۱۳۵۸ مطلبی درج کرد که ضمن آن آمده بود:

[...] متأسفانه وی به یک بیماری بومی مبتلا شد و پس از دو روز تب، علی رغم تلاش خواهرش دکتر محبوبه و دیگر رفقای همزم آنجا، به شهادت رسید و جنازه او در شهر «غیظه» - مرکز

ص: ۱۷۵

خودکشی اجباری محبوبه افراز

محبوبه افراز، متولد ۱۳۲۹ جهرم، در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۳، به عنوان جوان ترین پزشک فارغ التحصیل زن، با رتبه اول، دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را به اتمام رساند. از طریق آشنایی با تراب حق شناس به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید و در پاییز ۵۳ با محمد

یزدانیان، از کادرهای مسئول سازمان و عضو مرکزی شاخه کارگری، ازدواج کرد. وی در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد ولی پس از چندی ظاهراً مارکسیست شد؛ که پس از اطلاع بهرام آرام - از طریق سیمین صالحی - دایر بر مذهبی ماندن محبوبه، فشارهایی بر او وارد آمد.

سیمین صالحی، در زمانی که در بیمارستان سینای تهران دوره رزیدنتی (تخصصی) جراحی را می گذراند، در مورد محبوبه کنجکاوی کرد و به مسائلی پی برد. او در اعترافش به ساواک مدعی یک تصادف است ولی حقیقت می تواند چیز دیگری باشد؛ با توجه به رده بالای سیمین و ارتباط مستقیمش با بهرام آرام، آنچه وی مدعی آن است، می تواند یک مأموریت باشد که جهت کنترل محبوبه به او واگذار شده بود. سیمین صالحی، در بازجویی های سال ۵۳، می نویسد:

در بیمارستان سینا، ابتدا اتاق رزیدنت های زن و انترن ها مشترک بود. محبوبه، از نظر اینکه روسری سرش می کرد و نماز می خواند، نظر مرا جلب کرد. ولی او بیماری روانی هم داشت. گاهی قرص می خورد و مدت زیادی می خوابید ولی گاهی خیلی خوب کار می کرد. یک روز هم ناراحتی هایی [را] که از کودکی بر او فشار آورده بود، برایم تعریف کرد؛ مثل مرگ پدرش، سرطان سینه مادرش؛ ولی هیچ کلامی راجع به مسائل سیاسی نگفت؛ ولی من هنوز به او مشکوک بودم.

یک روز که او در اتاقش نبود، کیفش را باز کردم و نامه ای در آن پیدا کردم که راجع به «انتقاد از خود» بود. من خیلی سریع نامه را سر جایش گذاشتم و به بهرام گفتم؛ ولی هیچ به روی او [= محبوبه] نیاوردم. و بهرام از دست او خیلی عصبانی شد ولی در مورد من، چون نمی دانستم که او به مجاهدین مربوط است و کیفش را دیده بودم، انتقادی نکرد... ضمناً مطلب دیگری که باعث شد به او مشکوک شوم، این بود که گفت خواهرش [= بهجت افراز] در دبیرستان رفاه

ص: ۱۷۶

درس می دهد و شنیده بودم دبیرستان رفاه «آنطوری» است و پوران بازرگان هم مدیرش بوده است...

متن نامه به هیچ وجه یادم نیست ولی مفهوم آن را به خاطر دارم و چون خیلی سریع خواندم و جایش گذاشتم و عجله داشتم که او یا کس دیگری یا مستخدم اتاق ما، که یک زن بود و می آمد و می رفت، نفهمد خیلی سریع خواندم. مفهوم آن «انتقاد از خود»، ناامیدی بود...

من به او [= بهرام آرام] گفتم که من فهمیده ام که افراز به مجاهدین مربوط است. اول خواست مرا پرت کند و چون دید که باور نمی کنم، خیلی از دست او عصبی شد. بعدها به من گفت که او

تصفیه شده است. من نمی دانم برای پرت کردن من گفت یا واقعاً تصفیه اش کرده بودند. او [= بهرام] می گفت او [= محبوبه] حتی قادر نیست با این حالت روانی، یک کتاب هم بخواند. بعدش را دیگر نمی دانم [که] حالش خوب شده، دوباره آمده یا نه؛ او به من این طور گفت. (۱)

محبوبه افراز، از محل بورسیه سازمان بهداشت جهانی، در اواخر سال ۵۳ ظاهراً به انگلستان می رود ولی در واقع به یمن جنوبی اعزام می شود تا به عنوان پزشک در اختیار جنبش انقلابی ظفار باشد.

یزدانیان در این مورد می نویسند:

من در حدود اوایل پاییز ۵۳ با محبوبه افراز ازدواج کردم. بعداً در آذر ۵۳ و شدید شدن اوضاع پلیسی از یک طرف، و از طرف دیگر وضع آلوده سیاسی که رفعت افراز داشت و همچنین بیماری عصبی که خود محبوبه داشت، تماس ما با این رفقا سخت شده بود. از طرف دیگر، خواست ظفاری ها از ما که «دکتر اگر دارید در اختیار ما بگذارید» و پاسخ به این درخواست هم،

از جانب سازمان، مهم بود؛ چون بخشی از وقت رادیویی خودشان را - ظفاری ها - در اختیار ما

گذاشته بودند و این را می خواستیم، به نحوی، جبران کنیم. مجموعه این شرایط باعث شد که

شهدا: رفعت و محبوبه، به خارج اعزام شوند. ابتدا رفعت و پس از یکی دو هفته محبوبه اعزام

شد... (۲)

محبوبه، پس از فوت خواهرش رفعت و در پی حضور شوهر تشکیلاتی اش محمد یزدانیان در اروپا، از یمن جنوبی به لندن رفت و در آذر ماه ۱۳۵۷ - در وضع مشکوکی - فوت کرد. آنچه بیش از دیگر قراین مورد اتفاق است، خودکشی اوست؛ ولی اظهارنظرها و اقوال متفاوت، حکایت از عمق مسئله دارد و از این رو، این موضوع را از سه زاویه و سه قول بررسی می کنیم.

۱- پرونده سیمین صالحی.

۲- روشنفکری وابسته در ایران...: صص ۹۲ - ۹۳.

قول اول - بهجت افراز (خواهر محبوبه)

خواهرم محبوبه ... در ۲۰ اسفند ۵۳، برای ادامه تحصیل، به وسیله بورسی که «سازمان بهداشت جهانی» در انگلستان در اختیار وی گذاشته بود، به انگلستان رفت... ساواک پرونده قطوری برای

او ساخته بود و می گفت که دکتر سیمین صالحی، که با محبوبه در بیمارستان سینا با هم کار

می کردند، پرونده را پر کرده است... در تاریخ اوایل آذر ۵۷ قرار بود که به ایران بیاید، که

منتظرش بودیم. در تاریخ جمعه ۱۷ یا ۱۸ آذر ۵۷ شوهرش به نام «جهانی»، که او را به وسیله تلفن به ما معرفی کرده بود، به ما تلفن زد که: «بیست و پنج روز است که من از خارج به ایران

آمده ام و قرار بوده که او هم بیاید ولی دیروز از پاریس به من تلفن زدند که دو روز پیش در منزلش - با این آدرس و این شماره تلفن - فوت کرده است و همین طور جنازه اش در آن خانه است، شما اقدام کنید.» مدتی بعد، شوهرش - که فهمیدم اسمش محمد یزدانیان است - به منزل ما آمد و گفت که «او خودکشی کرده است و قرار بوده که بعد از من به ایران بیاید» و بعد از آن هم، یک بار دیگر، به اتفاق تراب حق شناس به منزل آقای سلیمی [جهرمی] آمدند و به اصطلاح

خودشان، مدارکی مبنی بر خودکشی آوردند و آن مدارک چنین است: روی کاغذ امضایی است که زیرش نوشته «امضاء بانکی ام». تعبیر آن دونفر این بود که یعنی چندین دلار در بانک دارم،

بگیرید. و مدرک دوم، روی کاغذ به خط محبوبه، این جمله بود: «خانه را هر چه زودتر تخلیه کنید، چون تا اواخر نوامبر بیشتر کرایه نداده ام.» و تنها مدارکشان همین ها بود. چون محبوبه

دختری سراپا عاطفی بود و بخصوص با علاقه زیادی که به مادرم داشت و از مرگ مادر باخبر شد، و از ایمان و عشق مادرم به خداوند و اسلام آگاه بود، و با حرف هایی که من در تلفن به او زدم که «مبادا رفتارت طوری باشد که روح مادرم را اذیت کنی»، گریه کرد و گفت: «من خودم متوجه این موضوع هستم» و با اطلاعاتی که دارم، وی هنگام اقامت امام در پاریس برای سخنرانی ایشان و ملاقات با ایشان رفت، گروه پیکار به رهبری تراب حق شناس فهمیدند که تا

حال با آنها تقیّه می کرده و اگر به ایران هم برود از دو حال خارج نیست: یا به چنگال ساواک

می افتد، یا به دست خانواده مذهبی اش. و در هر حال به ضرر آنهاست و افشاگری خواهد کرد و

«بهتر است او را از بین ببریم». یک بار هم تلفنی از او سؤال کردم: تغییر مسیر داده ای؟ گفت:

«تقریباً، ولی نه آن طور که شما فکر می کنید»... چون قبلاً شنیده بودم که تاکتیک مبارزاتی آن

گروه را پذیرفته اند ولی از نظر ایدئولوژیک، قبولشان نداشته اند، مخصوصاً پرسیدم: نماز می خوانی؟ گفت: «آری». گفتم:

روزه چطور؟ گفت: «بعضی روزها» (ماه رمضان ۵۷ بود و او حامله نیز بوده است).

بهجت افراز، در جای دیگری از این اظهارات، می گوید:

ص: ۱۷۸

... شنیدم علت تبعید محبوبه و رفعت به ظفار، عدم قبول ایدئولوژی گروه پیکار بوده است. (۱)

قول دوم - محمد یزدانیان (شوهر محبوبه)، علاوه بر آنچه به اتفاق تراب حق شناس به خواهر محبوبه در منزل سلیمی جهرمی گفته است، در متنی از اوراق اعترافاتش نیز حضور خود را به هنگام مرگ محبوبه تلویحاً تکذیب کرده است:

در سال ۵۷، ما نسبت به تغییر اوضاعی که در داخل شده بود، [... = ناخوانا] بودیم و فکر می کردیم چگونه محبوبه با وضع روحی و عصبی اش می تواند تحت حکومت نظامی، در شرایط مخفی، دوام بیاورد. این مجموعه باعث شد این طور تصمیم گرفته شود که من ابتدا به

ایران بیایم، اوضاع را بررسی کنم و آنها [کادرهای خارج کشور] نیز، با امکاناتی که فراهم می شد، پاسپورتی برای محبوبه فراهم کنند تا در صورت چراغ سبز من به ایران بیاید.

در تهران اولین نامه را برای محبوبه فرستادم و اوضاع را گفتم که چطور است و تا حدودی هم نوشتم اوضاع چندان برای آمدنش بد نیست، اما نظر قطعی ندادم. چند روز بعد، نامه دومی نوشتم، گفتم می تواند به ایران برگردد. اما قبل از اینکه این نامه به دستش برسد، خودکشی کرده

بود. خبر خودکشی او را در تهران - البته نه به طور قطعی - از علیرضا سپاسی آشتیانی شنیدم. (۲)

قول سوم - تقی شهرام (شاهد مرگ محبوبه) در زمانی که محبوبه افراز در لندن به سر می برده، تقی شهرام نیز در آنجا بوده است و بر خلاف آنچه یزدانیان و حق شناس گفته اند، مرگ محبوبه صورت

دیگری داشته است که شهرام خود آن را چنین نوشته است:

محبوبه به دستور شوهرش [محمد یزدانیان] چند بار سقط جنین کرده بود. در تابستان ۵۷ مجدداً حامله شد و یزدانیان به او گفت که کورتاژ کند و او قبول نکرد. مشاجره بین آنها، در حضور من در آپارتمان مشترک آنها و... خودم، در گرفت. محبوبه گفت: «اصلاً نمی خواهم با شما کار کنم».

یزدانیان با عصبانیت گفت: «پس برو خودت را بکش». محبوبه هم مدتی بعد، با خوردن مقدار زیادی قرص، خودکشی کرد. (۳)

مطلبی نیز از حسین روحانی نقل شده که - به تقریب - گفته شهرام را تأیید می کند:

محبوبه افراز، به دلیل ناراحتی های روانی و اختلاف با همسرش، خودکشی کرد. (۴)

۱- همان: ص ۹۲.

۲- همان: صص ۹۲-۹۳.

۳- همان: ص ۹۳، اظهارات تقی شهرام.

۴- همان، اوراق بازجویی حسین روحانی: ص ۱۲.

احمد احمد، عضو اسبق «حزب ملل اسلامی» و از بنیانگذاران «حزب الله»، در جریان همکاری تشکیلاتی اش با مجاهدین خلق، به دلیل اعتقادش به حقانیت سازمان و باورش بر این امر که بنیانگذاران و رهبران آن نمایندگان اسلام راستین اند، در سال ۱۳۵۳ به اتفاق همسرش فاطمه فرتوک زاده و کودکان دوقلویش زندگی مخفی اختیار کردند. احمد درباره ویژگی های فاطمه در آستانه ازدواج گفته است:

... دختری مؤمن و محجبه بود که در خانواده ای بسیار مذهبی پرورش و تربیت یافته بود. او از

همان کودکی و نوجوانی، در جلسات مذهبی و هیئت ها شرکت می کرد و با دختر خاله خود (همسر عباس دوزدوزانی) رابطه ای بسیار نزدیک داشت. (۱)

و درباره چگونگی و نحوه ازدواج احمد و فاطمه، دکتر محمدرضا فرتوک زاده برادر فاطمه می گوید:

خواهرم، قبل از ازدواج، کلاس های آموزش قرآن داشت. زمانی که من دانشجوی پزشکی دانشگاه شیراز بودم، چند خواستگار برای او آمد که مورد قبولش قرار نگرفتند. زیرا وی دنبال

فردی بود که حایز جنبه مذهبی و سیاسی باشد. تا اینکه احمدآقا، از طرف آقای دوزدوزانی، مطرح شد. همشیره نظر مرا در این مورد خواست. من با احمدآقا صحبت کردم و او را برای وصلت با خواهرم مناسب دیدم و قبول کردم، خواهرم هم پذیرفت. پذیرش و تأیید آقای احمد، علاوه بر جنبه عبادی - سیاسی او، وجود برادرش حاج مهدی احمد از بچه های فعال و فهمیده و نیز معرف او (آقای دوزدوزانی) بود که هر دو مورد قبول ما بودند. (۲)

در جریان پیوستن آن دو به سازمان، فاطمه استعداد کم نظیری در ایجاد ارتباط با مردم عادی - به خصوص در امر اجاره و تدارک خانه های تیمی - از خود نشان داد و بدین جهت مورد توجه مسئولان سازمان قرار گرفت.

زندگی تشکیلاتی و آنچه که می توان بدان «ضرورت های مشی» نام داد، باعث شد که مقدمات از هم پاشیدگی خانواده احمد - به تدریج - فراهم شود. «افراد متأهلی که عملاً به صورت اعضای مخفی و حرفه ای سازمان در می آمدند، گاهی اوقات دچار مشکلاتی می شدند که صدمه آرزوی تجرد می کردند...

وقتی یک زوج وارد سازمان می شدند، گاهی اوقات در کنار همدیگر - به اصطلاح - سازماندهی می شدند

(البته به علاوه افراد دیگر که معمولاً به دلیل اینکه این خانه یک زن داشت، معمولاً مسئول نیز حضور

داشت، به شرطی که در جای دیگری نبود و یا خودش زن نداشت.) و گاهی اوقات از همدیگر جدا می شدند، مرد در جمعی و زن در جمعی دیگر، و اینکه روزگاری این دو نفر در کنار هم قرار بگیرند و یا حتی امکانی پیدا شود که همدیگر را ملاقات کنند، دیگر حسابش با خدا بود... این، یک حالت بود و حالت دیگر این بود که زن و شوهر از ابتدا با همدیگر بودند و در یک جمع هم می ماندند (که البته اینها بلاهای دیگری به سرشان می آمد...) یکی از دلایل و یا شاید تنها دلیلی که من برای این [گونه] جدا شدن دو زوج شنیدم این بود که این دو نفر از لحاظ مدار و سطح تشکیلاتی، در یک سطح نیستند... [تشکیلات] زندگی طبیعی و عادی و غریزی افراد را نیز از حالت عادی و طبیعی خودش خارج می کند. (۱)

وضعیت زندگی مشترک خانوادگی احمد و فاطمه نیز از این قاعده مستثنا نبود. پس از سازماندهی

فاطمه در جمعی دیگر و کار ایدئولوژیک روی وی، فاطمه را از شوهرش جدا کردند. فاطمه فرتوک زاده، در آبان ماه ۵۴، با زمینه سازی و اجبار تشکیلات، همسر و دو فرزندش را رها کرد و در شاخه بهرام آرام سازماندهی شد. ابتدا نام مستعار «طاهره» داشت و سپس به Shz (با تلفظ «شین زد») نامگذاری شد که مخفف «شاهپورزاده» (نام مستعار احمد احمد) بود. از اوایل زمستان ۵۴ در خانه مرکزی جمع سرشاخه «گسترش و تصفیه»، مستقر شد. در این خانه تیمی بجز Shz و بهرام، مهدی فتیحی (با نام مستعار «وحید») و قاسم عابدینی (با نام مستعار «سعید») نیز زندگی می کردند.

وظیفه فاطمه، در ابتدا، برقراری ارتباط سرشاخه با سایر سرشاخه ها و نیز رابط مستقیم آرام و جمع چاپ و سایر افراد تحت مسئولیت وی بود. پس از مدتی، به تدریج، در جمع سرشاخه وارد شد و از تابستان ۵۵ مسئولیت جمع چاپ را به عهده گرفت و این مسئولیت را تا اواخر تابستان، یعنی زمان

انحلال جمع چاپ، به عهده داشت.

احمد در بازجویی های خود شرح جدایی همسرش را چنین تشریح می کند:

فاطمه تا زمانی که علیرضا سپاسی آشتیانی به خانه ما نیامده بود حالت یک زن خانه دار و کاملاً عادی را داشت و تحصیلاتش در حدود ششم ابتدایی است. در یک خانواده مذهبی متعصب بزرگ شده است. تنها فرقی که با زن های دیگر داشت این بود که وقتی فهمید من ناچارم زندگی مخفی را اختیار کنم زیاد ناراحت نشد. با کمی صحبت که با او کردم راضی شد که من هر کجا می خواهم، بروم. و گفت من هم در خانه پدرم می مانم و بچه تو را بزرگ می کنم (البته آن موقع

ص: ۱۸۲

حامله بود)، ولی از وقتی که علیرضا پایش به خانه ما باز شد و وقت و بی وقت به خانه ما می آمد و با او حرف می زد کم کم تغییر موضع داد و خود را علاقمند به مسائل سازمان نشان می داد تا بالاخره پس [از] حدود سه چهار ماه علیرضا کاملاً او را آماده مخفی زندگی کردن نمود و قرار شد مدتی با من بیاید و یک خانه بگیریم [و] وضع کاملاً عادی داشته باشیم. اگر فاطمه توانست به آن طور زندگی ادامه دهد که چه بهتر و اگر نتوانست خیلی عادی به خانه پدرش برگردد و به همین مناسبت هم بود که ما دو بار که خانه اجاره کردیم با شناسنامه اصلی

خود من بود. در اوایل که به خانه جدید آمده بودیم فاطمه در تمام موارد نظرش تابع نظر من بود و اگر من انتقادی به سازمان داشتم مورد قبول او هم بود تا اینکه، سازمان که در جدا کردن زن و شوهرها و خواهرها و برادرها تجربیات فراوانی داشت کار خود را شروع کرد و بدین طریق که

حبیب کم کم به من می گفت فاطمه یک شخصیت مستقل ندارد و وابسته به تو است اگر یک روز تو شهید شوی معلوم نیست که وضع فاطمه چگونه خواهد بود. تو سعی کن طوری رفتار کنی که او کم کم شخصیت واقعی خود را باز یابد و بتواند بدون تو نیز به مبارزه ادامه دهد. من که از حيله و تزویرها و نیرنگ های آنها اطلاعی نداشتم، و نمی دانستم که در پشت این قیافه های آرام

چه هیولایی خوابیده است و از مارکسیست شدن آنها نیز اطلاعی نداشتم، زیرا حبیب مرتباً در

خانه ما که بود نماز می خواند، فکر کردم که این برادر مجاهد. خیر ما را می خواهد. و کم کم شروع کردم با فاطمه سرناسازگاری را گذاشتن و در بحث ها و انتقادات اگر تابع نظر من بود به او می گفتم تو خودت نظرت را بده نمی خواهد نظر مرا تأیید کنی. و خلاصه کم کم او را از خودم

رنجاندم. از طرفی حبیب همین حرف هایی که به من زده به طور جداگانه به فاطمه گفته بود که تو یک انسانی. باید سعی کنی مستقل از هر شخصیتی باشی. تو خود دارای شخصیت جداگانه و قابل احترامی هستی. سعی کن شخصیت واقعی خود را آشکار سازی. تو نباید تابع شاپور [= احمد احمد] باشی تو یک فردی و شاپور هم یک فرد. هیچ امتیازی بر هم ندارید و ما با همان چشم که به شاپور نگاه می کنیم به تو هم نگاه می کنیم. خلاصه مرتباً حبیب به من راجع به فاطمه می گفت و از من می خواست که به کارهای فاطمه ایراد بگیرم (به قول آنها انتقاد کنم) و از فاطمه می خواست که به من انتقاد کند و کم کم یک جدایی بین ما ایجاد کرد. در اوایل این جدایی چندان محسوس نبود تا اینکه اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک پیش آمد و من با کمال تعجب دیدم که فاطمه گفت منظور من مبارزه است چه اسلام باشد چه مارکسیست برای من فرق نمی کند ... من تازه داشتم می فهمیدم که چه اشتباهی کرده ام. اشتباهی جبران ناپذیر که دیگر برای بازگشت دیر شده بود.

احمد در ادامه بازجویی خود، سرنوشت همسرش را در دامی که تشکیلات برایش پهن کرده بود،

اینگونه تشریح کرده است:

از آن به بعد فاطمه برای آنها پرولتر بود و من خرده بورژوازی متعصب مذهبی و مرتبا از او می خواستند که به کارهای من انتقاد کند. بعد از این که دیدند به هیچ وسیله نمی توانند مرا وادار به همکاری با خودشان بکنند برنامه جدایی من و فاطمه را شروع کردند. اول کلاس فاطمه را از من جدا کردند. یعنی در واقع من دیگر کلاسی نداشتم و فاطمه را به یک جلسه دخترانه معرفی نمودند و ایرج [جمال شریف زاده شیرازی] هم که مأمور جدایی ما بود به بهانه نداشتن خانه تا روز جدایی من از سازمان در خانه ما بود. برنامه کارش را هم طوری تنظیم می کرد که همیشه یک ربع دیرتر از فاطمه از خانه بیرون برود و یک ربع زودتر از فاطمه به خانه بیاید و شب ها هم با اینکه دو اتاق در اختیار ما بود، مجبوراً هر سه در یک اتاق می خوابیدیم. به عناوین مختلف از تنها شدن من و فاطمه جلوگیری می کرد و ضمناً یکی دو قرار هم که من داشتم راجع به علامت سلامت خانه و قرار با خسرو [علی اصغر میرزا جعفر علاف] آنها را به فاطمه محول کرد... من می بایستی مرتبا بدون هیچ گونه کاری در خانه به حالت انفعال بمانم و فاطمه فعال مایشا شده

بود. در انتقادهایی که از من و خسرو و پرویز [علی میرزا جعفر علاف] می شد از فاطمه به عنوان یک رفیق مبارز نامبرده می شد که زحمت های سازمانی درباره او به هدر نرفته بود ولی در مورد

ما سه نفر تمام زحماتش به هدر رفته است. مقدار زیادی نیرو برای ما مصرف کرده و نتیجه ای نگرفته است. هر روز مسئولیت بیشتری به فاطمه محول می کردند. او را به یک نفر به قول آنها

رفیق (البته منافق) معرفی کردند که در آینده باید با او زندگی کند و هر روز او را سراغ خانه

می فرستادند تا خانه اجاره ای پیدا کند و فاطمه با وضع عادی و معمولی که داشت مرتبا خانه

پیدا می کرد و بعضی از این خانه ها که خیلی خوب بود، ایرج می گفت تو به سراغ آن نرو ما

می رویم و اجاره می کنیم. [فاطمه] از لحاظ نظامی و سیاسی هیچ استعدادی نداشت. از نظر نظامی با هیکل چاقی که داشت نه می توانست بدود و نه کوه برود و از نظر سیاسی که سواد نداشت، (۱) ولی از نظر کارهای عادی خوب به دردشان می خورد و اصولاً منافقین دنبال یک چنین اشخاصی که فقط بار بکشد و چیزی نخواهد و عقیده ای نداشته باشد می گشتند. ایرج تعریف می کرد که یک همشیره که چند فرزند داشته همه را گذاشته و از شوهرش گریخته و به ما

ص: ۱۸۴

۱- بایستی توجه داشت که احمد احمد این مطالب را در بازجویی ساواک اظهار نموده بود. بنابراین برخی از تعابیر و مطالبی که برای نشان دادن کم اهمیتی و ناآگاهی فاطمه مطرح شده، می توانسته ترفندی برای کاستن حساسیت ساواک باشد که در صورت دستگیری نسبت به وی سخت گیری چندانی نشود. البته نگرش ابزاری و سوءاستفاده گرانه مرکزیت مارکسیست نسبت به زنان به ویژه آنان که از دانش و آگاهی کمتری برخوردار بودند، واقعیتی بود که سایر اسناد و مدارک نیز مؤید آن

ملحق شده. سواد ندارد ما کتاب ماهی سیاه کوچولو را به او داده ایم که از رویش بنویسد ولی پس از چند ورقی که رونویس کرده دیگر نکرده است و وقتی ما راجع به مسائل ایدئولوژی با او

صحبت می کنیم می گوید من از ایدئولوژیک سردر نمی آورم اگر دوخت و دوز هست بدهید من. و راست هم می گفت سازمان منافقین بیشتر دنبال یک چنین همشیره ای می گشت تا حداکثر بارکشی را از هر لحاظ از او بکند... همین دختران و زنان بیچاره هستند که چون راه به جایی

نداشتند از خود فکر و عقیده ای نداشتند مجبور شدند تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان را قبول

کنند و بمانند. تا آنجا که من اطلاع دارم جز زن علی نبوی نوری که به گفته خودشان با علی از سازمان جدا شدند و گریختند بقیه دختران و زنان بینوا ماندند. به طوری که کلاس هایشان با دو دختر و دو پسر و یا حتی سه دختر و یک پسر تشکیل می شد و برای پسران مارکسیست چی از این بهتر... خلاصه فاطمه را چنان مورد تشویق قرار داده بودند که فاطمه حاضر شد بچه (۱) را ... فوراً برد به مادرش تحویل داد و حاضر نشد دیگر مرا هم ببیند یا با هم برویم و من دیگر از او هیچ گونه اطلاعی ندارم. فاطمه کتاب خاطرات اشرف دهقانی را خواند و خیلی تحت تأثیر کارهای حماسی (که در کتاب گاه را کوه کرده بود) و قهرمانی آن قرار گرفته بود. گاهی من به او می گفتم تو سعی کن قرص سیانور بگیری و با خودت حمل کنی. می گفت نمی خواهم. و در جواب اینکه اگر دستگیر شوی چه کار می کنی می گفت یک کارش می کنیم. (۲)

بعدها احمد در خاطرات دردناک و عبرت آموزش چنین گفت:

آن روزهای آخر، روزهای هولناک و وحشتناکی بود که سایه های وجودی فاطمه برایم کمرنگ می شد. روزهایی که او در گرداب فتنه سازمان غوطه ور بود و من می خواستم نجات غریق باشم، نمی پذیرفت. در واپسین روزهایی که نفس های من به شماره افتاده بود و در بایکوت اطلاعاتی و ارتباطی قرار داشتم، هرگاه فرصتی دست می داد با فاطمه زمزمه ها و مشورت هایی می کردم و او نظرات مرا می شنید و ابراز همفکری و یک رأیی می کرد. ولی کافی بود، شبی از

من دور شود تا نظریاتش کاملاً متضاد و متناقض نظر من شود... فاطمه در این مباحثات هیچ گاه نظری از خود بروز نمی داد و همیشه از آنها نقل قول می کرد. او تا روز آخر که با من بود و تا

ص: ۱۸۵

۱- احمد احمد دو فرزند دختر دو قلو داشت. «برنامه نگهداری مریم و زهرا به این ترتیب بود که یکی از آنها نزد والدین همسرم و دیگری نزد خودمان نگهداری می شد و هر چند مدت یک بار آنها را با هم عوض می کردیم... حتی دوقلوها در سازمان نقش داشتند و با اینکه طفلی بیش نبودند، در خدمت اهداف سازمان بودند. دختران و پسران دانشجو[ی سازمان] هنگام یافتن خانه های اجاره ای، برای اینکه خود را متأهل نشان دهند، زهرا یا مریم را به آغوش گرفته و دنبال خانه می گشتند.» خاطرات احمد احمد: ص ۳۵۸.

روز جدایی من از سازمان، نمازش را می خواند و حجابش را رعایت می کرد و بر تمام تکالیف شرعی اش استوار بود... ولی حیات خود را در پیروی از مشی و منش سازمان می دانست. سازمان برای آنها جا انداخته بود که هر جا بروند، در معرض تهدید ساواک هستند و بدون پوشش امنیتی سازمان بیش از ۲۴ ساعت نمی توانند دوام بیاورند. از این رو بیشتر بچه های مذهبی، به ویژه زنان احساس تنهایی شدیدی می کردند. (۱)

فاطمه در طول دوران اختفا از طریق تلفن با خانواده خویش در تماس بود و بعضی تماس های او توسط ساواک شنود می شد. او در یک تماس متوجه می شود که مادرش قصد دارد به منزل خاله اش برود لذا در یک فرصت مناسب در ایستگاه اتوبوس با مادر همراه شده و به تصور اینکه احمد احمد کشته شده است و با چشم گریان خبر شهادت احمد احمد را به اطلاع مادرش می رساند. (۲)

طبق اسناد ساواک، مرکزیت سازمان بعد از سرپیچی احمد از تغییر ایدئولوژی تصمیم به تصفیه و حذف فیزیکی او را داشته است؛ ولی فاطمه با رأی آنان مخالفت کرده از آنان می خواهد که او را به حال خود بگذارند یا به شهرستانی بفرستند و یا اینکه به ظفار اعزامش دارند. (۳)

احمد درباره نگرانی فاطمه از کشته شدن خود و خانواده اش توسط ساواک و یا ترور تشکیلاتی، در صورت جدایی از سازمان می گوید:

او به نقطه ای رسیده بود که فکر می کرد جدایی از سازمان مساوی است با مرگ و نیستی، و دیگر اینکه می اندیشید با ماندن در سازمان می تواند از جان من و فرزندانش دفاع کند. او یک بار که به دیدن مادرش رفته بود، مادرش می گوید: «شنیده ام که از احمد جدا و مارکسیست شده ای». فاطمه جواب می دهد: «مادر، من اعتقاد خودم را دارم، ولی به خاطر حفظ جان احمد و بچه هایم مجبورم که در سازمان بمانم». بعدها شنیدم که سازمان طرح قتل و ترور مرا می کشد، که فاطمه با آنها به شدت مخالفت کرده و جلوی آنها را می گیرد. (۴)

با توجه به سایر اسناد و مدارک و قراین، به نظر می رسد انگیزه اصلی فاطمه فرتوک زاده از تمکین به

ص: ۱۸۶

۱- خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵.

۲- بعد از درگیری مسلحانه احمد احمد با مأمورین، دوستان احمد تا مدت ها تصور می کردند که او کشته شده است و لذا برای او مجلس ختم هم برگزار کرده بودند.

۳- پرونده احمد احمد.

۴- خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۳۷۵ - ۳۷۶.

دستورات تشکیلاتی و پذیرش جدایی از همسر و فرزندان، روحیه ایثارگرانه و محافظت جویانه وی به عنوان یک مادر و همسر وفادار برای جلوگیری از صدمه دیدن خانواده اش، بوده است. همانگونه که احمد نیز خود به درستی اشاره کرده است، سازمان در آموزش ها و روابط درونی، به ویژه در مقطع تغییر ایدئولوژی، به شدت به ارباب اعضا و جانداختن اینکه راه گریزی از تشکیلات وجود ندارد می پرداخت. و مخالفان درون تشکیلاتی در محیط بسته روابط داخلی خود واقعا می پنداشتند که در صورت جدایی،

سرنوشت محتوم آنها آنست که یا قربانی ساواک خواهند بود و یا مشمول تصفیه خونین و بی رحمانه.

روز ۱۲/۹/۳۵ [۵۵] صدای انفجاری از محل متروکه ای در حوالی فرح آباد خزانه تهران شنیده شده که عده ای از اهالی به محل انفجار رفته و با جسد زنی مواجه شده اند. پس از حضور مأمورین کمیته مشترک ضدخرابکاری در محل حادثه و بررسی های معموله، روشن گردید زن مورد بحث از اعضای گروه های خرابکار بوده که در اثر انفجار نارنجک کشته شده است. پس از

مدتی یکی از افسران نیروی هوایی شاهنشاهی ایران گزارش نموده که در تاریخ ۱۵/۶/۳۵ زنی به منزل او مراجعه و دو اتاق همکف را برای دو نفر، از همسرش اجاره کرده، ولی پس از بیست

روز از مراجعه به منزل خودداری کرده اند که با حضور نماینده ضداطلاعات نیروی هوایی شاهنشاهی عکس های متواریان گروه خرابکاران به اصطلاح مجاهدین خلق ایران به افسر مذکور نشان داده شد و مشخص گردید یکی از افراد ساکن منزل وی بهرام آرام رهبر معدوم گروه و زن اجاره کننده منزل نیز همان زنی بوده که به شرح فوق مبادرت به خودکشی کرده است. (۱)

برخی حدس زده اند که فرد موردنظر در این گزارش همان فاطمه بوده است. اما ساواک در مورد تعلق جنازه کشف شده مزبور به فاطمه فرتوک زاده اظهارنظر نکرد و حتی احتمال آن را نیز نداد، زیرا می توانست برای شناسایی، احمد را از زندان منتقل کند و به راحتی صحت و قسم این موضوع را روشن سازد. تهرانی (نادری پور) بازجوی شکنجه گر ساواک پس از دستگیری بعد از انقلاب، در پاسخ به نامه احمد و دریافت عکس و مشخصات وی، تأکید کرد که ساواک مشخصات و عکس فاطمه را برای دستگیری به مأمورین داده بود ولی او هیچگاه دستگیر نشد. (۲) بنابراین ساواک که خود در تعقیب فاطمه

بوده در صورت احتمال تعلق جسد مزبور به وی، برای شناسایی بیشتر اقدام می کرد.

ص: ۱۸۷

۱- بولتن نوبه ای، شماره ۲۹۹/۴۱۲ به تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۵۵، صص ۲۵ - ۲۶.

۲- خاطرات احمد احمد چ ۳: ص ۴۶۳، پانوش.

آنچه مسلم است فاطمه فرتوک زاده در اواخر سال ۵۵ و در سن ۲۱ سالگی کشته شده است. (۱)

احمد پس از آزادی از زندان در تابستان ۱۳۵۶، از کشته شدن فاطمه مطلع شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی برای یافتن چگونگی و علت واقعی درگذشت فاطمه تلاش ها و پی گیری های زیادی انجام داد و حتی با تقی شهرام در زندان ملاقات کرد. به دلیل نیافتن هیچگونه سند و مدرکی دال بر محل دفن احتمالی فاطمه و پیدا نشدن هیچ نشانه ای از جسد وی، احمد به اتکاء قراین و شواهد و بر اساس شناخت خود از ویژگی های وی به این نظر رسید:

فاطمه در اواخر سال ۵۵ با کادر مرکزی سازمان به شدت اختلاف پیدا می کند. سازمان او را تصفیه کرد و از بین برد و جسدش را در یکی از چاه های جنوب شهر تهران مفقود کرد. (۲)

ص: ۱۸۸

۱- بعد از انقلاب اسلامی و با پی گیری های احمد احمد کادرهای بجای مانده و مطلع از سرنوشت فرتوک زاده هر کدام روایتی از مرگ در ابهام او ارائه کردند که نه تنها گره از این حکایت تلخ نگشود بلکه داستان را مبهم تر کرد. تقی شهرام در دیدار با احمد ابتدا منکر شناسایی فاطمه شد، یک بار اقرار کرد که وی توسط سازمان کشته شده و جسدش را در چاه های جنوب تهران انداخته اند، و سپس مدعی گردید که چون مارکسیسم را نپذیرفت به او دستور دادند که خود را سر به نیست کند و او نیز در مسگرآباد تهران و در یک چاه به زندگی خود پایان داده است. خاطرات احمد احمد چ ۳: صص ۴۶۳ و ۵۵۳. قاسم عابدینی عضو مؤثر باقیمانده از مرکزیت مدعی شد که او نارنجکی با خود برداشته و در گوشه خرابه ای در خیابان انوشیروان دادگر (بعثت) خودکشی کرده است. که با توجه به سوابق گروه در تصفیه و قتل و جنایت باور این ادعاها مشکل به نظر می رسد. یادداشت های قاسم عابدینی: صص ۳۵ و ۸۴.

۲- خاطرات احمد احمد چ ۳: ص ۴۶۳، پانوش.

به گزارش اسناد ساواک دختری ۱۹ ساله به نام اکرم احمدی پریداری بعد از ظهر روز شنبه اول خرداد ۱۳۵۵ با بر جای گذاشتن یادداشتی منزل را ترک نموده و به مجاهدین خلق پیوسته است. وی در این یادداشت می نویسد که دیگر هرگز به خانه باز نخواهد گشت و در مکالمه تلفنی همان شب به خواهر خود می گوید:

من با جوان کارگر متدینی فرار کردم و رفتم تا در راه خدا و به خاطر مردم کشته شوم و دیگر من را نخواهید دید.

در اسناد ساواک وضعیت وی از قول بستگانش چنین تشریح شده بود:

اکرم اغلب اوقات کتاب های صمد بهرنگی... و دکتر شریعتی را مطالعه می کرد و هر زمان که به او پیشنهاد ازدواج داده می شد عنوان می کرد که شوهری می خواهم که بمب و نارنجک درست کند. او هر پنج شنبه به زیارت حضرت عبدالعظیم می رفت.

پژوهشگران این اثر در تماسی که اخیراً (تابستان ۱۳۸۴) با خانواده او گرفتند دریافتند که آنان نیز هنوز از سرنوشت و عاقبت کار اکرم هیچ اطلاعی ندارند.

در اسناد ساواک نیز موضوع مبهم باقی مانده و از سرنوشت او هیچ اطلاعی ای درج نشده است. ولی یکی از اعضای سابق سازمان در یادداشت های خود که منتشر شده است، در مورد وی چنین می نویسد:

دختری به نام «اکرم احمدی پریداری(۱)» نیز گم شده است. برادر این دختر به اتفاق دایی او، جلالی(۲) که نماینده مجلس شورای اسلامی بود، در سال ۵۹ با من صحبت کردند که من خبر نداشتم و بعداً از پیکاری ها نیز که پرسیدم کسی خبر نداشت و وی احتمالاً می تواند فردی باشد که شهرام می گفت با وضع مشابه «فاطمه فرتوک زاده» خودکشی کرده (البته می گفت قبلاً شوهر

نداشته) و علت عمده اش بی انگیزگی و سرخوردگی عاطفی بوده؛ شهرام می گفت نام این دختر را به یاد ندارد که البته بعید بود.(۳)

ص: ۱۹۰

۱- اصل: پریداری.

۲- عبدالحسین جلالی شوهر خواهر اکرم است. و در دوره اول مجلس شورای اسلامی نماینده نیشابور بود.

۳- کریمی، شرح تاریخچه سازمان...: ص ۹۰.

اشاره

مرکزیت مارکسیست سازمان علاوه بر اقدامات تروریستی درون سازمانی، برای تحکیم موقعیت خود و ارباب مخالفان به شیوه های عملیات پلیسی نیز روی آورد. در مواردی رفتن در قالب پلیس و ساواک برای فریفتن و بازجویی از اعضای که مرکزیت به آنها مشکوک می شد، انجام می پذیرفت. به گونه ای که گاه جنبه های کمیک و تراژیک به خود می گرفت. «نمونه» خدایی صفت را در اینجا مرور می کنیم:

علی خدایی صفت فرزند یک روحانی به نام عباس متولد ۱۳۳۱ در تهران، فارغ التحصیل دبیرستان علوی بود و از همان دبیرستان از طریق محمد حیاتی به سازمان وصل گردید. پس از ورود به دانشگاه در حال تحصیل در سال چهارم دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در تاریخ ۱۸/۵/۵۴ بازداشت گردید،^(۱) وی پیش از بازداشت در اداره ثبت احوال تهران به کارورزی مشغول بود و با مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی نیز همکاری می نمود.

پس از ضربه شهریور سال ۵۰، ارتباط او با سازمان ضعیف شد؛ اما در سال ۱۳۵۱ توسط بهرام آرام مجدداً سازماندهی گردید. و در بخشی از عملیات شناسایی برای بمب گذاری در فروشگاه فردوسی و

ص: ۱۹۳

۱- وی بار اول در اسفند ۵۱ - در مسگرآباد - بازداشت و یک روز بعد آزاد شد.

سازمان برنامه و... مشارکت نمود. به دلیل امکانات وسیعی که در ارتباط با روحانیت، دانشجویان، دانش آموزان، و مجالس و محافل مذهبی داشت، دیدگاه بهرام نسبت به او چنین بود: «وی چهارراه جناح‌ها در دانشگاه است». وی بعد از آزادی و سرگردانی فرهاد صفا وسیله ارتباط او را با سازمان مهیا کرد و محمد اکبری آهنگر را نیز بعد از آزادی از زندان به بهرام و سازمان «مارکسیست شده» مرتبط ساخت، که اتفاقاً هر دو سرنوشت مشترکی یافتند و پس از مدتی کوتاه در دام پلیس افتاده و کشته شدند. مجید شریف واقفی هم با توجه به موقعیت مناسب خدایی صفت از او برای تشکیل گروه مذهبی - در برابر جریان تغییر ایدئولوژی - دعوت به همکاری و پس از پاسخ مثبت، او را به مرتضی صمدیه لباف معرفی نمود.

آن گونه که از پرونده وی در ساواک بر می آید، در مقطعی، رهبری مارکسیست شدگان سازمان - به دلیل موضع مذهبی اش - به احتمال رابطه وی با مجید شریف واقفی، شک کرده بودند. خود علی قبلاً به صمدیه لباف پیشنهاد کرده بود که به اتفاق مجید در یک روز با هم سرقرار نروند و یا در یک روز، قرارهایی را که با این دو گذاشته شده، اجرا نکنند. بعد وقتی که آن دو سرقرار می روند و دیگر پیدایشان نمی شود، مسئولان سازمان او را هم می گیرند و به شیوه ساواک از او بازجویی می کنند. خدایی صفت با آنکه مطمئن می شود که آن دو را کشته و یا دستگیر کرده و یا بلایی به سرشان آورده اند، فردای روز ربهوده شدنش، قرار خود را با آنها اجرا می کند و خود را به ندانستن می زند. و در واقع، با اینکه فهمیده بود که بهرام و وحید عامل قتل آن دو بوده اند، اسلحه‌هایی را که نزدش امانت بوده به آنها پس می دهد.

به رغم همه این وقایع، باز هم به رابطه با بهرام ادامه می دهد. یک بار هم از بهرام می پرسد که «آیا در رابطه با حل مسائل درونی سازمان، از تصفیه‌های خونین هم استفاده می کند» و بهرام می گوید: «نه».

قبل از زندان سال ۵۴ وی که ضعف ایدئولوژیک خود را در برابر رهبری مارکسیست شده متوجه شده

بود و حتی با چند تن از دوستانش تصمیم به کار ایدئولوژیک گرفت، به رغم امکاناتش (از جمله علنی بودن، امکان رابطه با روحانیت مبارز و...) به هیچ وجه عملاً تن به کار ایدئولوژیک نداد.

با وجود اینکه قبل از تصفیه فیزیکی مجید، به او می گوید: «باید سازماندهی کرده اعلام موجودیت نماییم». و خود را مذهبی و موافق با او نشان داده بود، در کتابخانه اسلامی دانشکده اقتصاد، تعدادی کتب فلسفی اسلامی را تصفیه کرده و به جای آن کتب متعلق به نویسندگان شوروی را جایگزین کرد و در نهایت با بهرام سازش کرده و به ارتباطش ادامه داد.

وی در زندان جزء کسانی شد که مبارزه مسلحانه را نفی کردند، در مقطعی به ساواک اعتماد نمودند، و «ضد حرکت» و «ضد تشکیلات» شدند.

علی با اینکه از دل مجاهدین خلق بیرون آمده و آموزش های سنتی آن را کسب کرده بود، وقتی که در زندان می بیند که چند جریان متعارض تشکیل شده، با تذبذب و فرصت طلبی در جمع مخالف مارکسیست ها و مجاهدین خلق قرار گرفت و به موضع صد در صد مذهبی افتاد تا آنجا که از جدایی کامل مارکسیست ها و مذهبی ها، و مواضعی از این قبیل حمایت می کرد و حتی در ورزش هم قایل به جدایی دو دسته و مبتکر این نوع ورزش (ورزش جداگانه) بود.

از آنجایی که علی خدایی صفت کار تشکیلاتی زیادی انجام داده بود، با بهرام آرام و مجید شریف واقفی و صمدیه لباف بوده، و در عملیات نیز شرکت داشته، فرد پیچیده ای شده بود و هوش و ذکاوت پلیسی اش هم خوب بود. مجموع اینها باعث شد طوری حرکت کند که - به نوعی - رهبری جریان های مذکور را مدتی در بخش هایی از زندان قصر به دست گیرد.

همه اینها در شرایطی بود که خودش، در قرنطینه زندان قصر، به یکی از زندانیان مذهبی سازمان

تردید خویش را به ایدئولوژی اسلامی بیان کرده بود. در همان جا آشکار می شود که در سلول های کمیته

نیز شک خود را ابراز می داشته، و حتی در نمازهای خود نیز تردید داشته است. افراخته در بازجویی ساواک اعتراف کرده بود که علی خدایی صفت هم پس از مارکسیست شدن کادر مرکزی سازمان، تغییر ایدئولوژی داده بود و طی نامه ای اعلام کرد که: «من در گذشته به خاطر انگیزه های مذهبی مبارزه می کردم ولی اکنون که ماتریالیست شده ام همه چیز را جبری می بینم و احساس می کنم به دلایل

زیربنایی و ماهیت طبقاتی، من یک فرد انقلابی نیستم.» افراخته درباره علی خدایی صفت گفته بود که او «ماتریالیست مبتدل» شده بود و به هیچ چیز ایمان نداشت. (۱)

در زندان کمیته مشترک علی که خود به دلیل اعترافات وحید افراخته بازداشت شده بود، به فکر لو دادن بهرام آرام می افتد و بعدها به رفقاییش می گوید: «من طعمه خوبی برای ساواک در کمیته بودم.» (۲)

ص: ۱۹۵

۱- پرونده رحمان وحید افراخته، بازجویی مرداد ۱۳۵۴.

۲- پرونده علی خدایی صفت.

ماجرای بازداشت و بازجویی خدایی صفت به سبک عملیات پلیسی رژیم شاه توسط مرکزیت سازمان در سال ۵۴، پس از پیروزی انقلاب در متون رسمی سازمان هم ذکر شد. در کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه

اپورتونیست های چپ نما»، اظهارات علی خدایی صفت درباره جریان تغییر ایدئولوژی و ماجرای مزبور که «بازجویی و شکنجه» نامیده شده است، بدون ذکر مشخصات با عنوان یک عضو شاخه به نام مخفف (ع)، به این شرح درج گردیده است:

«در اوایل سال ۵۳، که قصد داشتند سازماندهی را تغییر بدهند، این تغییرات در جهت کنار هم

گذاشتن عناصر «تغییر ایدئولوژی» داده بود. [بهرام آرام] لزوم این تغییرات را تحت عناوین مختلف و غیرواقعی مطرح می کرد تا منظور اصلی آنها مشخص نشود. مثلاً تحت عنوان اینکه «با افراد دیگر و نحوه برخورد آنها هم آشنا شوید و...» وقتی این سازماندهی را تغییر دادند، مرا به طور یک جانبه تصفیه کردند؛ یعنی بدون اینکه به خودم بگویند. بهرام هفته ای یک بار با من تماس می گرفت، بدون اینکه مرا در جریان مسائل بگذارد. قصد او استفاده از امکانات، از قبیل خبرگیری و تحویل گرفتن بچه هایی که من با آنها کار می کردم بود، مثل خاموشی؛ که در خرداد ۵۳ او را تحویل گرفتند. برای اینکه من متوجه این تصفیه آنها نشوم، بهرام گفت که «فعلاً هم تیم تو به کاری مشغول است؛ تو هم امتحانات را بده که عقب نیفتی». در حالی که در مدت دانشگاه، تا آن وقت، نشده بود که برای امتحانات کار سازمانی را تعطیل کنیم. و بعد به دنبال آن، مدت ها مرا در همین وضع قرار دادند. یک بار که با او صحبت کردم که بالاخره کار من چه می شود؛ گفت که «هر چه گشتیم هنوز نتوانستیم جایی برای تو در سازمان پیدا کنیم». در حالی که قبلاً می گفت که «هم تیمت مشخص است ولی فعلاً کار دارد».

بعد مرا مدتی با «ث» [علیرضا ثقفی] هم تیم گذاشت؛ که من انتقادات او را در مورد نحوه زندگی و

غیره در آورم و به او بگویم؛ تا او هم از طریق آن انتقادات، «ث» را بکوبد و سپس تصفیه کند. می گفت که «به او می خواهیم بفهمانیم که چرا تصفیه اش می کنیم»؛ ولی این کار عملاً در جهت کوباندن او و خرد کردن او بود تا بعداً هم نتواند خودش کار کند. این روشی بود که با هر کس که می خواستند تصفیه اش کنند انجام می دادند.

... در تابستان ۵۳، یک بار از بهرام پرسیدم که بالاخره وضع سازمان به کجا رسیده؟ گفت: «دارد رو به راه می شود». گفتم: «ایدئولوژی چطور؟ کار می شود؟» گفت: «بله، مگر می شود بدون ایدئولوژی کار کرد».

روشنفکر که نمی تواند بدون ایدئولوژی حرکت کند!» در حالی که چند ماه پیش از آن، ایدئولوژی را محکوم می کرد و می گفت که ایدئولوژی ضرورتی ندارد و کرم روشنفکر است.

در پاییز ۵۳، من مقاله «پرچم» را در نشریه داخلی خواندم و فهمیدم که جریانات به کجا رسیده. از طرفی از طریق «م» [محسن سیاه کلاه] در جریان برخوردهایی که با مجید [شریف واقفی] کرده بودند، قرار گرفتم. در اینجا بود که حس کردم دیگر نمی توانم با آنها به کار ادامه بدهم؛ ولی درست در همین نقطه بود که بهرام می خواست مرا در یک سری ارتباطات جدیدی قرار دهد... مجید در وضع نامناسبی قرار گرفته بود؛ حتی امکانات مالی در اختیارش نبود؛ چرا که بعضی اوقات از ما چند تومانی پول می گرفت. او را در جریان اخبار هم قرار نمی دادند. بعضی اوقات تا ساعت ۴ بعد از ظهر غذا نخورده بود. برخورد آنها، در قرار اجرا کردن با مجید، خرد کننده و تحقیر کننده بود... و موارد دیگری که درست به یادمانده و خود مجید هم درباره آنها چیزی به من نگفته بود...

در پاییز ۵۳ بهرام دو اسلحه کمری و یک نارنجک و تعدادی فشنگ را به من داد تا نگهداری کنم. من هم آنها را پیش «ر» [رسول مرصوصی] گذاشتم و او آنها را در یک جاسازی حفظ می کرد. البته وقتی با

مجید تماس داشتیم، مجید گفت که «اینها را نمی خواهد به بهرام برگردانی؛ پیش خودت نگهدار». تا

اینکه در اسفند ماه یک بار «ح» [حسن نظام الملکی] را به دنبال آنها فرستادند که با مجید صحبت کردم، گفت: «بر بده». (مثل اینکه می دانست برای یک مصرف عملیاتی می خواهند). ولی اتفاقاً به علت اینکه دست «ر» در کارگاه دانشکده شکسته بود و بیرون آوردن آنها از جاسازی کار داشت، گفتم: «فردا حاضر نمی شود؛ پس فردا تلفن بزن. خوب بود چند روز قبل اطلاع می دادی»؛ او اصرار داشت که «فوری احتیاج داریم»؛ که من گفتم: «فردا تلفن بزن» و خودم هم رفتم که به هر وسیله ای شده آن را حاضر کنم. ولی بعداً دیگر خود آنها تلفن نزدند و با من تماس نگرفتند.

این جریان گذشت تا اینکه وقتی در اردیبهشت ۱۳۵۴ جریان ارتباط مجید برای آنها روشن شد، آنها

به انبار اسلحه که پیش سیف الله [کاظمیان] بوده سر می زنند و می بینند که اسلحه ها را مرتضی صمدیه برده است. احتمال می دهند که من هم در ارتباط با مجید و مرتضی باشم؛ به خصوص که سابقه اسفند گذشته، که اسلحه ها زود آماده نشده بود، هم وجود داشت و [اینکه] «احتمالاً می خواهم اسلحه ها را به آنها دیگر ندهم».

آنها برای برخورد با این جریان شکل گرفته نقشه هایی می کشند که کشتن مجید و مرتضی و دستگیر

کردن من و پیدا کردن اطلاعات لازم از این طریق بوده است. چون من علنی بودم، آنها فکر کرده بودند

که می توانند به نام و تحت عنوان پلیس مرا بگیرند و اقدام به گرفتن اطلاعات نمایند و در ضمن اسلحه ها را نیز از من بگیرند.

... بعدا بهرام گفته بود که ابتدا قصد داشته اند تحت عنوان ساواکی به خانه «ر» ریخته و او را برای گرفتن اسلحه تحت فشار بگذارند... تصمیم به «گرفتن» من می کنند؛ که این کار دو روز پس از زدن مجید و مرتضی صورت می گیرد. مسئله این بوده که آنها این اواخر مرا از طریق محسن خاموشی و «د» [حسین داعی الاسلام] تحت نظر قرار داده بودند؛ که من هم البته با «د» صحبت هایی کرده بودم و به طور غیرمستقیم راجع به جزئیات سازمان چیزهایی گفته بودم که شاید آنها این مسائل را متوجه شده بودند و صحبت ها را شنیده بودند. از طرفی فهمیده بودند که کسانی با افرادی که از زندان آزاد شده اند تماس گرفته و جریانات سازمان را به آنها گفته اند و حدس زده بودند که من با این افراد تماس گرفته ام.

... برنامه ای که آنها برای دستگیری من طرح ریزی می کنند، بدین صورت بوده است که آنها اطلاع

داشتند که من صبح زود، با موتور برای رفتن به زمین ورزش، از خانه خارج می شوم. طبق آنچه که بهرام بعدا تعریف کرد، آنها می خواستند در مسیر من کمین کنند و سپس با ماشین جلو من بپیچند و همان جا به عنوان گشتی ساواک مرا دستگیر کنند؛ بعد فکر می کنند که ممکن است من مسیرهای مختلفی را انتخاب کنم و خلاصه آنها موفق به این کار نشوند؛ لذا تصمیم می گیرند در کنار در خانه بایستند و وقتی من خارج شدم، تحت عنوان پلیس، دستگیرم کنند.

[در ۱۸/۲/۵۴] صبح زود آنها با پیکان سفیدرنگ با ۴ سرنشین (به اصطلاح مثل گشتی های ساواک) به جلو خانه ما می آیند. پیکان را آن طرف خیابان پارک می کنند. یک نفر از آنها پشت فرمان می ماند. دو نفر آنها در کنار در خانه ما به انتظار می ایستند. یک نفر آنها هم در کنار در دیگر خانه می ایستد. آن دو نفر یک عینک دودی هم، که در کف شیشه هایش کاغذ سیاه چسبانده بودند و یک کش هم به دسته های عینک بسته بودند، با خود داشتند تا بلافاصله پس از اینکه مرا گرفتند، عینک را به چشم من بزنند تا قیافه های آنها را نبینم.

صبح زود، پیش از من، یکی از افراد خانه مان می خواست از خانه خارج شود که می بیند دو نفر در کنار در خانه ایستاده اند و یکی از آنها عینک دودی به دست دارد. شک می کند و به داخل خانه برمی گردد و به من می گوید که با چنین چیزی رو به رو شده؛ به او می گویم که از در دیگر خانه بیرون بروم، که می بیند

آنجا یک نفر ایستاده است - که به داخل خانه بر می گردد. من شلوار را پوشیدم که بروم بینم چه خبر است؛ که یک مرتبه دیدم دو نفر وارد خانه شدند (که بعداً فهمیدم آنها وحید [افراخته] و طاهر رحیمی بوده اند). یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت: «آقای فلانی! یک بازجویی مختصر در رابطه با مسائل دانشجویی است»، و عینک را به چشم من زد.

چون آنها بی هوا وارد خانه شده بودند، مادرم هم آنجا ایستاده بود که ناگهان فریاد زد: «آقا! چه کار می کنید؟! و من که دم در خانه بودم، وارد کوچه شدم. چون شک زیادی داشتم آنها پلیس باشند، در کوچه عینک را از چشم انداختم و گفتم: «آقا! کارتتان را نشان دهید»، که یک مشت محکم به پشت گردنم زدند و شروع به فحاشی (مثل ساواکی ها) کردند و می خواستند مرا به زور به طرف ماشین ببرند. آنها می کشیدند و من نمی رفتم. در این کشمکش، مردم محل جمع شدند و چون ما را می شناختند و فکر می کردند دعوایمان شده، ممکن بود دخالت کنند. من یک مرتبه احساس کردم که اوضاع ناجور است، و خلاصه گفتم که می آیم؛ که رفتیم و سوار ماشین شدیم. مرا در صندلی عقب، روی کف ماشین نشانند که از بیرون معلوم نباشد؛ و یک بارانی روی سرم کشیدند، البته از جمع شدن مردم وحشت کرده بودند؛ چون که موقع حرکت اتومبیل نزدیک بود یکی از افرادشان را جا بگذارند که با مشت روی صندوق عقب کوبید تا نگه داشتند و او سوار شد. در بین راه فیلم هایی می آمدند که خود را به عنوان پلیس جلوه دهند. مثلاً یکی شان می گفت: «با بی سیم به پایگاه شماره ۴ اطلاع بده؛ بگو الان می آوریمش و...» که البته من فهمیده بودم که اینها پلیس نیستند؛ چون طرز کار پلیس به این شکل نیست و رفتارشان مشخص است.

پس از طی مسیری، اتومبیل آنها متوقف شد و مرا به داخل خانه ای بردند. وارد یک اتاق بزرگ شدیم که در انتها اتاق کوچک تری به وسیله یک دیوار چوبی از آن جدا می شد. مرا به آن اتاق کوچک سلول مانند بردند و روی یک صندلی نشانند. پاهایم را به پایه های صندلی بستند و دست هایم را از پشت دست بند زدند (دست بندهای قدیمی شهربانی که آهنی و سنگین است). عینک هنوز به چشم من بود؛

دور آن را پنبه گذاشتند که جایی را نبینم. یک رادیو آورده و صدای آن را تا آخر بلند کردند و در کنار من گذاشتند که اگر صدایی کردم، صدایم بیرون نرود (آن طور که بعداً فهمیدم و منیژه اشرف زاده نیز بعدها گفت، لای درزهای دیوار تخته ای را نیز پنبه گذاشته بودند تا صدا بیرون نرود. همچنین جلو در آن، دو تا پتو روی هم آویزان کرده بودند - که البته این طور که از این تدارکات معلوم می شود و آن طور که خود طاهر رحیمی در کمیته می گفت، برنامه کتک و بازجویی و کشف روابط نیز در کار بوده است).

مرا یک ساعت در این حالت رها کردند. موقعی که مرا به صندلی می بستند، باز هم فیلم می آمدند. یکی به دیگری می گفت: «به آقا خبر داده ای؟» بعد به من می گفت: «صبر کن، بگذار آقای دکتر بیاید، آن وقت می فهمی» و... بعد از یک ساعت - که من در همان حال بودم و کم کم دست هایم درد گرفته بود،

[و] در این فاصله از پشت دیوار چوبی صدای آنها می آمد که می خندیدند، حرف می زدند و صبحانه می خوردند - پس از یک ساعت داد زدم که «چه خبر است؟ کجایی؟» که یک مرتبه وارد اتاق شدند و صندلی را هل دادند تا نزدیک دیوار جلو بردند؛ به طوری که روی من به دیوار بود. در این وقت، بهرام عینک را از چشم من برداشت و گفت: «حالا ما را شناختی؟» گفتم: «قبلاً شناخته بودم.» گفت: «بین چه کار کرده ای که یک سازمان انقلابی باید تو را دستگیر کند.» گفتم: «چه کار کرده ام؟» گفت: «چرا سر قرارهایت حاضر نمی شوی؟» گفتم: «کدام قرارها؟» (چون نشده بود که بی خودی سر قرار حاضر نشوم؛

البته تا وقتی قرار داشتیم). گفت: «فلان روز تلفن زدم به خانه تان؛ برادرت گفت گوشی خدمتتان و ده دقیقه مرا در تلفن عمومی معطل کرد. چه هدفی داشتید؟ چرا وقتی آمدند اسلحه ها را بگیرند، ندادی؟

می دانی با این کارت چه کردی؟ ترور (... را سه روز عقب انداختی.»

در اینجا وحید، که پشت سر من ایستاده بود، وارد بازجویی شده و با لحن تنیدی گفت: «ممکن بود عمل با شکست مواجه شود.» خلاصه یکی این می گفت، یکی آن. بهرام از جلو و وحید از پشت سر.

بهرام گفت: «موضع سکتاریستی گرفته اند... اگر این ۴ نفر، که در این شرایط امنیتی خطرناک صبح زود در خانه شما آمدند، ضربه می خوردند چه می کردی؟» گفتم: «مگر من گفته بودم این کار را بکنید؟» گفت: «تو مجبورمان کردی» گفتم: «یعنی چه؟ اصلاً چه شده است؟ فکر نمی کنید که اشتباه کرده اید؟» که در اینجا گفت: «اسلحه را به کی دادی؟» گفتم: «به چه کسی می خواستی بدهم؟ سرجایشان است، بروید

و بردارید. می شد این موضوع را بدون این کارها از من پرسید، قرار بگذارید با هم صحبت کنیم.»

بعد گفت: «ما از کجا می دانستیم؟ گفتم اگر بگوییم، ممکن است اسلحه ها را برداری و فرار کنی. حالا هم که طوری نشده. فوقش می فهمیم که اشتباه کرده ایم، رابطه ما مثل اولش می شود؛ چیزی پیش

نمی آید» در اینجا وحید، از پشت سر، گفت: «اعاده حیثیت می شود، همان طور که از (...) (در روسیه) هم اعاده حیثیت شد (که الآن نامی را که آورد به یاد ندارم).

من، در حالی که خیلی ناراحت بودم، گفتم: «نمی دانم گریه کنم یا بخندم!»؛ که گفت: «باید گریه کنی» گفتم: «آره، برای سرنوشت مردم بیچاره» بعد گفت: «تو قرار نداشته ای؟» گفتم: «چه قراری؟ مگر

نمی دانی که مدتی است با هم رابطه نداریم؟» گفت: «نه، منظورم با شخص دیگری است.» گفتم: «نه، چه شخصی؟». گفت: «اسلحه ها را قرار نبود به کسی بدهی؟» گفتم: «نه.» گفت: «چرا پشت سازمان بدگویی می کنی، می گویی مارکسیست شده اند و...» گفتم: «به چه کسی گفته ام؟ به هر کس بگویم سازمان مارکسیست شده، می گوید معلوم است خودت رابطه داری. من این قدر مسئله امنیتی را تشخیص نمی دهم؟!» گفت: «تو به «د» چیزی گفته ای، او هم به خاموشی گفته؛ خاموشی هم به ما گفته است.» (که البته این را برای این گفته بود که رابطه «د» با سازمان را درک نکنم).

... گفتم: «حالا چطور می گویی طوری نشده؛ من پیش آنها لو رفته ام. تمام محل دیده اند که مرا «ساواک» گرفته، این خبر، به احتمال قوی، به گوش ساواک هم می رسد. من چگونه به خانه بروم و زندگی کنم؟ (که اتفاقاً علاوه بر اینکه در تمام محل پیچیده بود، در دانشکده هم پخش شده بود که فلانی را در حال کتک و درگیری دستگیر کرده اند و بچه های دانشکده می خواسته اند به اتاق رییس بروند و بگویند چرا او را گرفته اند).

بهرام گفت: «نه، هیچ طوری نشده. در عرض یک هفته همه این مسائل حل می شود.» گفتم: «این ۴ نفر که خانه و اسم مرا یاد گرفته اند، چه؟ من از کجا بدانم دستگیر شده اند یا نه؟» گفت: «در این مورد خاطر جمع باش؛ آنها در سطحی نیستند که حرف بزنند. اگر من حرفی بزنم، آنها هم حرف می زنند.» (و)

دیدیم که در کمیته برخی از این ۴ نفر، چه حرف ها که نزدند) بعد صحبت های زیادی کرد که با تهدید و تحقیر و تشویق توأم بود. مثلاً گفت: «چرا حالا بعد از ۴ سال کار، وقتی سازمان به تو احتیاج دارد، می خواهی خودت را کنار بکشی. «ح» از تو بیشتر نبود که کمتر بود؛ حالا کلی کار و مسئولیت به عهده دارد. همین رفیق هم تیمت باید بیاید اینجا؛ آدرس تو را بدهد برای دستگیر کردن تو. تو خوب می توانی کار کنی. بیا در یک خانه تیمی خوب می گذاریم؛ با یک تیم خوب کار کن. چه می خواهی؟ می خواهی

خاموشی را بگذاریم خودت با او کار کنی؟» (با توجه به اینکه در آن زمان، خاموشی در تشکیلات آنها آن موضع بالا را داشته، نمی دانم منظورش از این حرف چه بود؟)

من در جواب گفتم: «همان طور که برایت نوشتم، من هرگز اهل کار نیستم و...». که در اینجا باز لحن تهدیدآمیز به خود گرفت که: «خلاصه، تو هر چه داری از سازمان داری. حالا نمی توانی در رابطه ای غیر از سازمان کار کنی. ما که می بینیم به ما می رسی، می گویی نمی خواهم کار کنم ولی در دانشکده به بچه های دیگر که می رسی، فعالی و می خواهی کار کنی. خلاصه بگویم، تو فقط دو راه داری؛ یا باید اصلاً

کار سیاسی را کنار بگذاری، بروی دنبال زندگی و درس و عشقت؛ یا اینکه اگر می خواهی کار سیاسی بکنی، باید در رابطه با سازمان باشد. غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم، با این زبان با هم صحبت نمی کنیم؛ با زبان دیگری با هم صحبت خواهیم کرد...»(۱)

شرح واقعه در بازجویی خدایی صفت

علی خدایی صفت در بازجویی ساواک، زمینه اختلافات با مرکزیت مارکسیست سازمان و ماجرای دستگیری خود را، این گونه شرح داده است:

... پیش از اینکه محسن [سیاه کلاه] دستگیر شود من نامه ای برای جواد [بهرام آرام] نوشتم و در آن گفتم که من دیگر با شما نمی خواهم کار کنم و اصلاً به خاطر اینکه دیگر نه به مذهب معتقد

هستم و نه به آنچه که شما می گوئید، دیگر نمی توانم کار کنم و آن را به وسیله حسین [سیاه کلاه] برای جواد فرستادم. و بدین ترتیب رابطه خودم را با آنها به کلی قطع کردم که این بعداً موجب پیش آمدن صحبت ها و بحث های زیادی بین من و جواد شد که آنها را شرح خواهم داد.

... بحث اصلی ما چه با اکبر و چه با کاظم و کریم که چنان که بعداً فهمیدم مجید شریف واقفی، مرتضی صمدیه لباف و سعید شاهسوندی بودند سر آگاه کردن کسانی بود که از زندان آزاد شده بودند و حالا گروه قصد داشت آنها را مخفی کند و چنانکه اکبر می گفت گروه اصلاً مسئله مارکسیست شدن را با آنها مطرح نکرده و در این مورد قصد دارد که آنها را فریب دهد. و پس

از اینکه آنها را مخفی کرد - و به هر نحو که ممکن بود یا آنها را به سمت مارکسیسم کشاند و یا اینکه با روشی که خوب بلد هستند آنها را به پوچی انداخت به طوری که دیگر به هیچ چیز معتقد نباشند - آن وقت با خیال راحت جریان مارکسیست شدن گروه را اعلام کنند؛ چون به گفته

اکبر اگر قبلاً این زندانی ها را مخفی نکرده باشند امکان دارد که پس از اعلام مارکسیست شدن

گروه آنها با گروه به مخالفت پردازند و به پیشرفت کار گروه لطمه بزنند این زندانی ها عبارت

بودند از: محمد صادق، محمد اکبری، محسن طریقت، فرهاد صفا و زین العابدین حقانی.

... از کارهایی که اکبر کرده بود این بود که یک جوایبه به گروه نوشته بود که در صورت رو شدن مطالب یعنی در صورتی که گروه بفهمد که اکبر چه کار کرده آن جوایبه را به آنها بدهد، جوایبه

در حدود ۴۰ - ۵۰ صفحه بود که من چون یک بار به طور خیلی سریع آن را خوانده ام از آن چیز

زیادی به یادم نمانده است. در آن شرح داده بود که مارکسیسم را چگونه به افراد گروه تحمیل

ص:۲۰۲

۱- تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۳ - ۱۵۴ و ۲۲۴ - ۲۳۴؛ با تلخیص.

کرده اند و هر کس که نپذیرفته با او چه رفتاری انجام داده اند. مسئله ای که در اینجا خیلی مهم است این است که بسیاری از افراد گروه دچار پوچی شده بودند؛ یعنی نه مذهبی و نه مارکسیست، بدون هیچ هدفی [ناخوانا] و دیگر حاضر به مبارزه هم نبوده اند. بعضی که امکان برایشان بوده به زندگی بازگشته اند و دست از این کارها کشیده بوده اند. مثلاً در این مورد کاظم می گفت که دو نفر که نسبتاً هم فعال بوده اند بعد از جریانات به اصطلاح مبارزه را ول کرده و به سربازی رفته بوده اند. و هر چه با آنها صحبت کرده اند فایده ای نداشته است. از این نمونه ها در

گروه زیاد بوده که در آن جوابیه به چندتایی از آنها اشاره کرده است و کاظم اینها را بهتر می داند و یک نمونه این پوچ گرایی هم خود من بوده ام...

جریان [دستگیری توسط سازمان] از این قرار بود که صبح زود من در توالت بودم، خواهرم آمد از منزل خارج شود، فوراً برگشت و گفت که دو نفر دم در حیاط ایستاده اند و وقتی که من از

خانه خارج شدم یکی از آنها صورت خود را برگرداند به سمت دیگر و دست یکی از آنها یک عینک دودی بود. من شلوارم را پوشیدم و آمدم که دم در بروم ببینم چه خبر است که ناگهان دیدم دو نفر از در خانه که باز مانده بود، وارد خانه شدند و مستقیماً به سمت من آمدند و در دست یکی از آنها یک عینک دودی بود که در داخل شیشه هایش کاغذ سیاه چسبانده بودند. و دور آن را نیز کاغذ سیاه چسبانده بودند و دسته های آن را با کش به هم وصل کرده بودند. وقتی

به من رسیدند، یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت آقای علی خدایی، گفتم بله، گفت که یک بازجویی مختصر در مورد فعالیت های دانشجویی است. لطفاً تشریف بیاورید، مادرم جلو آمد و گفت چه شده؟ اجازه بدهید، در همین موقع دست مرا کشیدند و به سمت کوچه بردند و به مادرم گفتند که خانم به نفع شما و پسر شماست که ساکت باشید، چیز مهمی نیست، زود بر می گردد و فوراً عینک را به چشم من زدند که جایی را نبینم و بیشتر منظورشان این بود که قیافه آنها و شاید ماشین را نبینم. من در کوچه عینک را از چشم انداختم که به گل گردنم افتاد و بعد به او گفتم که کارت را نشان بده، زد توی سرم و با فحش مرا به سمت ماشین که یک پیکان بود برد. در این وقت من کمی مقاومت می کردم و آنها نیز به من فحش می دادند و کتک می زدند و

این باعث شده بود که مردم جمع شوند. در این وقت پدرم نیز از خانه خارج شده و به آنها می گفت که چه شده است؟ خلاصه آنها مرا وارد ماشین کردند و یک بارونی زرد رنگ را روی سر من انداختند و سرم را به سمت پایین فشار دادند، به طوری که کمرم درد گرفته بود، در راه برای خام کردن من که باور کنم پلیس هستند چیزهایی می گفتند که مرا بیشتر روشن می کرد که

اینها پلیس نیستند. مثلاً یکی از آنها می گفت که با بی سیم تماس بگیر، بعد می گفت که برو پایگاه شماره ۴ و از این قبیل صحبت ها، من از آنها پرسیدم که پس چرا خانه را بازرسی نکردید. که در

جواب یکی از آنها یک توسری به من زد. خلاصه پس از حدود نیم ساعت به خانه آنها رسیدیم... یک نفر هم آمد و عینک را از چشم من برداشت، دیدم او بهرام است. بعد گفت که حالا ما را شناختید، گفتم بله. عجب شناختی، واقعا شما را شناختم و ای کاش زودتر می شناختم. خلاصه شروع کردند چند نفری مرا بازجویی کردن، یکی از پشت سر می گفت که چرا قرارهایت را اجرا نمی کنی؟ بهرام می گفت که چرا اسلحه ها را تحویل نمی دهی؟ یکی می گفت چرا پشت سر سازمان بدگویی می کنی، ولی من همچنان ساکت نشسته بودم. بعد بهرام گفت که چرا ساکت نشسته ای، گفتم من با شما حرفی ندارم که بزنم؛ چون حالا دیگر به شما اصلاً اعتمادی ندارم و فهمیدم که شما هم به من اعتمادی نداشته اید... دیگر اعتمادی برای من باقی نگذاشتید. و من از به اصطلاح این مبارزه به کلی زده شده ام. ای کاش بیشتر مرا اذیت

می کردید تا بهتر شما را می شناختم...»(۱)

شرح واقعه در بازجویی سیدخاموشی

محسن سیدخاموشی که پیش از خدایی صفت دستگیر شده بود، در بازجویی ساواک درباره وی و ماجرای دستگیری اش توسط سازمان، چنین نوشته است:

او وقتی با من کار می کرد من اصلاً حدس نمی زدم که او با سازمان ارتباط داشته باشد. حتی وقتی که علی [بهرام آرام] او را عضوگیری کرد باز طوری رفتار می کرد که من پیش خود می گفتم او عضو نیست. این جریان ادامه داشت تا قتل مجید شریف واقفی، وقتی من سر قرار عباس [حسین سیاه کلاه] رفتم او گفت علی خدایی صفت کجاست. گفتم دائماً دانشکده است او گفت با او کار دارم. من دوباره گفتم که دائماً در دانشکده است. او ادامه داد، فکر می کنیم که

علی خدایی صفت هم با مجید شریف واقفی ارتباط دارد، هر چه به خانه اش تلفن می کنیم وقت های مختلف - شب - روز - صبح زود - آخر شب - همیشه می گویند نیست. او اصلاً کی در خانه است او ادامه داد که یک سلاح اسپرینگ پیش اوست. آن را می خواهیم تحویل بگیریم که

نیست. عباس گفت، علی خدایی صفت قرار بود یک تحلیل بنویسد رفته و دیگر هر چه تلفن می زنیم نیست. بعد عباس ادامه داد که باید او را دستگیر کنیم و از کارها و اعمال دار و دسته مجید شریف واقفی اطلاع حاصل کنیم. روز بعد هم بعد از عمل قتل شریف واقفی گفت من دیشب به خانه سمپات علی خدایی صفت [= حسن نظام الملکی] رفتم و تقاضای اسلحه را

ص: ۲۰۴

کردم. سمپات در جواب گفت چیزی اینجا نیست و اینجا مشکوک است به خانه ما نیا. بعد از این رفتار، عباس احتمال قوی نزدیک به یقین می داد که نبودن علی و گفته های سمپاتش برنامه است

و علی خدایی صفت سلاح را تحویل مجید شریف واقفی داده است. او می گفت علی خدایی صفت آدم بی انگیزه و ماتریالیست مبتذل است، و اصلاً صداقت ندارد. بعد از سه چهار روز که ما در طرح مستشاران بودیم، حسن [محمد طاهر رحیمی] به من [گفت] که علی را دستگیر کرده اند. او از کم و کیف جریان اطلاع زیادی نداشت. فقط گفت موقعی که دم در خانه

ایستاده بودند و منتظر او بودند خواهرش در را باز کرد و مشکوک شد و گویا رفته بود داخل و به علی گفته بود و علی از خانه بیرون نمی آمد. که بچه ها در زده و به داخل رفتند و او را دستگیر کردند. گفته بودند ما پلیسیم و او را برای بازجویی برای اوضاع دانشکده می بریم. فردا شب

بهمن (وحید افراخته) را دیدم و به او گفتم چه شده. گفت او را دستگیر کردند. و به او گفتند چرا جواب تلفن را نمی دادی و حدس خود را که تو بر ضد سازمان فعالیت می کنی با او مطرح کردند. علی خدایی صفت گریه کرده بود و قسم خورده بود که من چنین کاری را نکردم و قرار شده بود اسلحه را تحویل دهد. بهمن گفته بود این کار یعنی دستگیری علی خدایی صفت عمل خیلی اشتباهی بود و چون او آدم ترسو و محافظه کاری است و اصلاً اهل این نیست که بر ضد

سازمان فعالیت کند. ثانیاً اسلحه را به عنوان یک بسته به خانه سمپاتش گذاشته بود و اصلاً صحبت سلاح نکرده بود و سمپاتش خبر نداشته که سلاح در آنجاست فکر می کرده است که چند کتاب درسی در آنجاست. بعد وحید افراخته ادامه داد که علی خدایی صفت اصلاً آدم محافظه کاری است. علی [بهرام آرام] معتقد بود که خیلی ترسیده است او گفته بود وقتی او [خدایی صفت] را دستگیر کردند پیش من آوردند، وقتی من را دید خیلی ترسید و گریه کرد، من گفتم او را هم زده اید گفت نه فقط بچه ها با ماشین که او را می آورده اند گفته بود کارت شما کو؟ بچه ها هم چند چک به صورت او زدند و گفتند خفه شو. (۱)

ص: ۲۰۵

پیشینه ارتباط

اولین رابطه سازمان مجاهدین خلق با سازمان چریک های فدایی خلق را فردی به نام اردشیر داور برقرار کرد. او، از میانه سال ۱۳۵۱، فعالیت های سیاسی را کنار گذاشت و این مسئولیت نیز از وی سلب شد.^(۱)

پس از آن، تا مدت ها، رابط سازمان و چریک های فدایی مصطفی شجاعیان بود. وی، پس از آنکه گروهش (یا به تعبیری «گروه شایگان») در بهار و تابستان ۱۳۵۲، متلاشی شد و تنها معدودی افراد

بی تجربه متواری روی دستش ماند، خود را به چریک های فدایی وصل کرد. پیشتر در مورد نحوه و

کیفیت ارتباط شجاعیان با سازمان سخن گفته شد؛ لیکن در اینجا باید به این نکته تصریح کرد که شجاعیان، در روابطش با هر دو سازمان، دیدگاه های خاص خود را اعمال می کرد که باعث می شد به صورت یک عضو با ثبات و وفادار تلقی نشود. چنانکه گفته شد، وی در اواخر سال ۵۳ و اوایل ۵۴، به دنبال چالش ها و تنش های سخت، از چریک های فدایی گسست و یا به قول فدایی ها تصفیه شد و از آن پس، به لحاظ امنیتی و حفاظتی، تحت پوشش سازمان قرار داشت که سرانجام در بهمن ماه ۱۳۵۴،

ص: ۲۰۷

۱- خلاصه پرونده ها... داور، اردشیر. یادداشت های حسین روحانی: ص ۴۱.

ضمن یک درگیری تصادفی با پلیس، با سیانور خودکشی کرد.^(۱)

از سال ۱۳۵۲، فعال ترین رابط سازمان و چریک های فدایی، محمدجواد قانندی عضو مخفی سازمان - با نام مستعار «احمد» - بود. او در شاخه تقی شهرام فعالیت داشت و به دلیل آشنایی های قبلی با

عناصری از فدایی ها، از جمله محمد شهاب رضوی و حسن جعفری، توانست به نحو مطلوبی رابطه موردنظر را برقرار سازد.

در روابط بین دو گروه مسلح، نشیب و فرازهایی، کم و بیش، وجود داشت؛ ولی به طور مشخص، در

دو مرحله، میان چریک ها و سازمان مجاهدین اختلاف بروز کرد که هر دو را در اینجا بیان می کنیم.

اختلاف اول: لو رفتن شنود

در بهار ۱۳۵۳ دو تن از اعضای چریک های فدایی به نام های ابراهیم محجوبی و عفت محجوبی، که خواهر و برادر و از عناصر فعال بودند، دستگیر شدند. قرار مهمی که اینان با دو عضو شاخص دیگر، از فدایی ها، داشتند لو رفت. این دو نفر شیرین فضیلت کلام (معاضد)، و مرضیه احمدی اسکویی، بودند. ساواک و کمیته مشترک، در یک اقدام بی سابقه، تصمیم گرفتند که به دستگیری این دو نفر دست نزنند و آنها را تا خانه تیمی و مقر اصلی تعقیب نمایند. این تعقیب، که با تدارک وسیعی همراه بود، از خیابان حافظ شروع شد و در طول خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) به سمت میدان شهناز (یا فوزیه - امام حسین فعلی) ادامه یافت.^(۲)

سازمان، که از طریق دستگاه ها و رادیوهای خود این تعقیب را پی گرفته بود، به سرعت چریک ها را در جریان قرار داد و حمید اشرف - رهبر شماره یک فدایی ها - خود به صحنه رفت و از درون یک وانت بار، علامت لازم را به منظور هشدار به آن دو نفر ارسال کرد. آن دو، که هوشیار شده بودند، در حوالی میدان شهناز، از یکدیگر جدا شدند. مأموران که متوجه شده بودند آن دو یک مانور گمراه کننده را دارند عمل می کنند، جلو مسجد امام حسین به شیرین فضیلت کلام حمله کردند که وی از سیانور استفاده کرد و کشته شد؛ ولی مسیر مرضیه احمدی اسکویی را از طریق خیابان شهباز و میدان ژاله (شهدای فعلی) به سمت سه راه امین حضور و خیابان ری، تعقیب کردند؛ و در حوالی میدان شاه (قیام فعلی) برای دستگیری

ص: ۲۰۸

۱- خلاصه پرونده ها...: شعاعیان، مصطفی. گفت و گوی احمدرضا کریمی.

۲- گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از خلیل دزفولی که خود بی سیم های پلیس را شنود می کرده است.

او نیز اقدام کردند که وی نیز سیانور استفاده کرد و کشته شد. (۱)

در جریان بازجویی های عفت و ابراهیم محجوبی، از جمله مسائلی که مطرح شد، نحوه ارتباط چریک های فدایی و سازمان بود. بجز اطلاعات عمومی مربوط به ارتباطات منظم، که جهت مبادله اسناد

و اطلاعات تشکیلاتی یا کمک مالی صورت می گرفت، موضوع مهم دیگری نیز لو رفت که در آن موقع (بهار ۵۳)، برای ساواک و کمیته مشترک، بسیار اهمیت داشت.

فاش شد که: ارتباط ها و مکالمات نیروهای مختلف پلیس و ساواک توسط دستگاه هایی که مجاهدین خلق تدارک دیده اند، شنود می شود و اطلاعات مربوط به هر نوع دستگیری و تعقیب، متعلق به هر گروه و سازمان و بخصوص چریک های فدایی خلق، بلافاصله جهت خنثی کردن عملیات رژیم، به طرف ذی نفع انتقال می یابد.

ساواک و کمیته مشترک، در این ارتباط، به بسیاری از شکست های خود در جریان لو رفتن قرارها و

خانه ها پی بردند و دریافتند که علت ضربه نخوردن نزدیک به یک سال و نیم دو گروه، شنود بی سیم ها

بوده است. ساواک، جهت خنثی نمودن این ترفند، تصمیم گرفت به جای اسم خیابان ها و مکان ها و افراد و... از کد شماره دار استفاده کند؛ و چنین نیز کرد. در نتیجه مدتی طول کشید تا اعضای سازمان توانستند این کدها را بشکنند و بتوانند بار دیگر اطلاعات مربوط به دستگیری ها و مکان های لو رفته را کشف نمایند. (۲)

طی ارتباط هایی که در سطح بالا، بین دو گروه، برقرار گردید، از سوی سازمان انتقاد شدیدی نسبت به چریک های فدایی صورت گرفت که اولاً - چرا یک عضو خارج از مرکزیت، از این موضوع اطلاع داشته؛

ثانیاً - چرا این مطلب را، بی هیچ ضرورت و الزامی، لو داده است. بنابراین عمل او خیانت محسوب

می شود و در این خیانت، مرکزیت چریک ها سهیم است. (۳)

با وجود آنکه این گفت و گوها با توافق بر سر تجدیدنظر در مسائل امنیتی و حفاظتی خاتمه یافت، سازمان لو دادن ماجرای بی سیم ها را به نحوی غیرمنتظره و ناجوانمردانه تلافی کرد. در بهار ۱۳۵۴ مجاهدین خلق، از طریق رادیوهای خود، دریافتند که تیم های تعقیب و مراقبت ساواک، خانه ای را در

ص: ۲۰۹

۱- خلاصه پرونده ها...: احمدی اسکویی، مرضیه. فضیلت کلام معاضد، شیرین. نیز عین گزارش عملیاتی مزبور.

۲- چنانکه خواهد آمد، این تمهید نیز پس از دستگیری خلیل دزفولی خنثی شد.

قزوین کشف کرده اند و روی سوژه های تردّد کننده به آن خانه، در تهران و کرج و قزوین، کار می کنند. از طریق شنود بی سیم کاملاً مشخص بود که ساواک دقیقاً می داند که خانه مورد نظر متعلق به یکی از تیم های نظامی چریک های فدایی است. سازمان این مطلب را به اطلاع فدایی ها نرساند، در نتیجه خانه مذکور ضربه خورد و چندتن از جمله خشایار سنجری، یکی از اعضای مؤثر چریک های فدایی، ضمن عملیات کشته شدند. این مسئله مدت ها رابطه دو گروه را تیره کرد تا اینکه ضربات پی در پی رژیم به هر دو، سبب شد بار دیگر روابط جدیدی شکل گیرد. (۱)

اختلاف دوم: ماجرای جبهه واحد

تقی شهرام، ضمن بحث های داخلی سازمان و نیز به تفصیل در «بیانیه»، مسئله اتحاد گروه های مخالف رژیم و تشکیل «جبهه واحد توده ای» را مطرح می ساخت. بلندپروازی ها و اهداف پنهان تقی شهرام، از محتوای آنچه در «بیانیه» آورده نیز پیداست: اینک سازمان ما تشکیل «جبهه واحد توده ای»، مرگب از تمام نیروهای خلقی... را به تمام نیروهای انقلابی و مترقی ایران پیشنهاد می کند و معتقد است این «جبهه واحد توده ای» می تواند

اولین قدم لازم و ممکن این نیروها به سمت وحدت باشد. بدین ترتیب تمام مارکسیست - لنینیست های واقعی، تمام نیروهای مبارز مذهبی، دموکرات های انقلابی، نیروها و نمایندگان جنبش های مسلح روستایی می توانند، در این «جبهه واحد توده ای»، فعالیت انقلابی مشترکی را علیه رژیم مزدور حاکم سازمان دهند...

سازمان ها، ضمن استقلال گروهی خود، امر وحدت نیروهای خلق و نتیجتاً مبارزه مشترک علیه دشمن را توسط «جبهه واحد توده ای» به انجام خواهند رساند.

ملاحظات ذیل می تواند چهره روشن تر این جبهه را معین سازد:

۱- در چنین جبهه ای، کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه، امکان می یابند در یک سازمان واحد سیاسی - نظامی متشکل شوند...

۲- در چنین جبهه ای، کلیه نیروهای انقلابی غیرمارکسیست؛ مذهبیبون مبارز، نیروهای انقلابی دموکرات و... - که معتقد به خط مشی مسلحانه هستند - می توانند در سازمان های مخصوص به

خود متشکل شده و ارتباط بخش وسیعی از طبقات متوسط خلقی را با سازمان واحد مسلح

۱- منظور ضرباتی است که در پاییز و زمستان ۵۴ صورت گرفت.

پیش‌تاز و با نیروهای عمده انقلاب - کارگران و دهقانان - فراهم آورند...

۳- کلیه عناصر و گروه‌های مارکسیست - لنینیست که به طور مشخص به کار فعالانه ترویج سیاسی، نشر و اشاعه اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغولند می‌توانند مستقلاً و یا در اشکالی از ارتباط سازمان واحد مسلح پیش‌تاز متشکل از مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به مشی مسلحانه، کار انقلابی خود را دنبال نمایند...

۴- جبهه، در عین آنکه شرایط لازم را برای وحدت عمل انقلابی در سطح بسیار وسیع تری از آنچه هم‌اکنون وجود دارد علیه رژیم مزدور شاه خائن فراهم می‌سازد، امکان بسیار مناسبی نیز

برای یک مبارزه سالم ایدئولوژیک بین نیروهای مختلف انقلابی عرضه خواهد کرد. (۱)

برخی از اعضای سابق سازمان و کارشناسان تاریخ گروه‌های مسلح، معتقدند که طرح مزبور نشانگر این واقعیت بود که در آن مقطع، رهبری طلبی باند مرکزیت، و در رأس آن تقی شهرام، به مرحله‌ای رسیده بود که رؤیای جذب و هضم همه گروه‌های سیاسی فعال مخالف رژیم را در سر می‌پروراند. قطعاً

غرض شهرام از طرح «جبهه واحد توده‌ای» جز این نبود که میدان حاکمیت خود را وسعت بخشد.

طرح استقلال نسبی گروه‌ها در این پیشنهاد، در کنار مانور تبلیغاتی در خصوص «سازمان واحد»، نیز ناشیانه صورت گرفته بود و همه گروه‌ها و نیروها در می‌یافتند که این موضوع، اگر دام فریب و بلع نیروها نباشد، حداقل یک تعارف است.

همچنین در این پیشنهاد طرح مستحیل کردن «مذهبیون مبارز» در کل جریان مارکسیستی نیز در

هیئتی ظاهراً موجه ارائه شده بود.

برای ترسیم روشن‌تر ماهیت مرکزیت و تناقض حرف و عمل آن، بخشی از متن همان «بیانیه»، درباره دفاع از «مذهب مبارز» و «نیروهای مبارز مذهبی»، خواندنی است:

مسئله مهمی که اینک در مقابل جنبش نوین کمونیستی ایران قرار دارد، مسئله موضع آن در برابر نیروهای مبارز مذهبی است...

سازمان ما موضع «مذهب مبارز»، یعنی مذهبی که مبارزه بخش نسبتاً وسیعی از طبقات متوسط خلقی را توجیه می‌کند، نه تنها کاملاً تأیید می‌نماید بلکه از هیچ‌گونه کوشش و امکانی در جهت کمک به مبارزه گروه‌های مذهبی علیه رژیم مزدور شاه دریغ نخواهد کرد...

ما از وحدت نیروهای مبارز مذهبی، در چارچوب یک «جبهه واحد توده‌ای»، با آغوش باز

استقبال کرده و مبارزه انقلابی آنان را تأیید می‌نماییم. (۱)

سازمان در حالی در این بیانیه از «مذهب مبارز» و ضرورت همکاری با «نیروهای مبارز مذهبی» سخن می‌گفت که تاب تحمل مجاهدان مسلمانی همانند: شریف واقفی، صمدیه لباف، و... را در سازمانی که به نام آیین و آرمان خود آنها تشکیل شده بود، نداشت و آنان را به جرم وفاداری و پای بندی به همان «مذهب مبارز» به وضع فجیعی کشت و سوزاند و مثله کرد و سرانجام در همین بیانیه، به عنوان خائن

معرفی کرد.

طرح مسئله «اتحاد» یا «وحدت» نیروهای مبارز، البته در چارچوب اندیشه و عمل مارکسیستی، به

صورت یک فرمول تکراری، از همان سال های ۱۳۴۹ - ۵۰، توسط چریک های فدایی خلق هم عنوان شده بود.

در مقدمه ای که مسعود احمدزاده در خرداد ماه ۱۳۵۰ برای چاپ دوم رساله خود نوشت، به طور مشخص شعار «اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق های سراسر ایران» را مطرح کرد.

در برخی متون و اطلاعیه های چریک های فدایی این شعار طرح و تکرار می شد اما عملاً اقدامی در

این جهت صورت نمی گرفت، با آنکه از گذشته روابط نزدیکی با سازمان برقرار شده بود.

پیشتر، همکاری های دو سازمان در زمینه های مختلف، نهادینه شده بود:

الف - مبادله پول، اسلحه و امکانات مادی دیگر؛ (۲) پس از آنکه مجاهدین خلق، که کمک های وسیع

نیروهای مذهبی را تحت عنوان «وجوهات» و «سهم امام» جذب می کردند، کمک های مالی خود را به چریک های فدایی آغاز کردند، دیگر برای این گروه ضرورتی پیش نیامد که به سرقت از بانک ها اقدام

شود. (۳)

ب - تهیه و مبادله مواد انفجاری؛ از قبیل نارنجک های جنگی فابریک و دست ساز، بمب های دست ساز یا چاشنی های فابریک برای بمب های قوی و موادی از قبیل فولمینات جیوه، اسید پیکریک و... (۴)

ج - مبادله سیانور و روش ساخت کپسول های آن؛ که در این میان، سازمان سیانور چریک های فدایی را، از

ص: ۲۱۲

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۱۶۱ - ۱۶۹. یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۸۵.

۳- همان.

۴- همان.

زمستان ۵۱ به بعد، تأمین کرد و در عوض، از نیمه دوم سال ۵۰ (پس از ضربه شهریور)، مجاهدین خلق ابتدا تکنیک ساخت کپسول های پارافینی، و از اواخر سال ۵۲، طرز تهیه کپسول های ظریف شیشه ای را از فدایی ها آموختند. (۱)

د - مهمترین بخش این همکاری ها، در زمینه های حفاظتی، اطلاعاتی و امنیتی بود. برجسته ترین نوع این همکاری، انتقال اطلاعات به دست آمده از شنود بی سیم های ساواک و کمیته مشترک توسط سازمان به چریک های فدایی بود. (۲)

نشست هایی نیز گهگاه توسط دو مرکزیت انجام می شد که در مواردی نتایج مطلوب داشت، مانند تصمیم گیری های پس از خانه گردی ساواک در پاییز و زمستان ۱۳۵۳؛ (۳) و گاه به بن بست و حتی تنش منتهی می شد. معمولاً در نشست های مرکزی، حمید اشرف از طرف چریک های فدایی و بهرام آرام از مجاهدین خلق شرکت داشتند. یک بار هم در یکی از این نشست ها، که ساعت ها به طول انجامید، تقی شهرام شرکت داشت.

این نکته قطعی به نظر می رسد که درست پس از نشست های اواخر ۵۳ و اوایل ۵۴ و اعلام تصفیه های درونی سازمان، موضعگیری فدایی ها در خصوص وحدت دگرگون شد. به جای آن شعارهای قبلی، ناگهان در نبرد خلق شماره ۶ (منتشر شده در مرداد ۵۴)، در سرمقاله ای با عنوان «شعارهای

وحدت»، مطالبی از این دست انتشار یافت:

در شرایط کنونی، سازمان های انقلابی ضدّ رژیم به هیچ وجه نمی توانند تشکیل جبهه واحد بدهند...

مسئله تشکیل جبهه، در شرایط کنونی، منتفی است...

اکنون درست لحظه ای است که باید شعار «وحدت کامل کلیه مارکسیست - لنینیست ها» را داد. البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه مارکسیست - لنینیست هایی است که با قبول مشی

مسئله، در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران، قدم برمی دارند...

امّا هواداران و عقبه تبلیغاتی چریک های فدایی در خارج از کشور، که مهدی خانابا تهرانی (اروپا) و حسن ماسالی (خاورمیانه) آنها را اداره می کردند، کتابچه ای در پاییز ۱۳۵۴ تدوین کردند، به نام تاریخچه

ص: ۲۱۳

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

سازمان های چریکی در ایران؛ که متن کاملتر آن را در اوایل زمستان ۵۵ در اروپا و خاورمیانه انتشار دادند. در این تاریخچه، که - در مواردی - مورد استفاده ما نیز بوده، شرح حال هفت گروه درج شده است.

در این کتاب پس از چریک های فدایی، بیشترین حجم صفحات، اختصاص به مجاهدین خلق دارد. در سرلوحه این بخش، آرم سازمان بدون آیه و بدون سال تأسیس، چاپ شده است. در قسمتی از این

بخش، مطالب زیر آمده است:

مبارزه ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق ایران

... ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران، در آغاز اگرچه پیوند نزدیکی با مترقی ترین تفکرات مذهبی رایج در جامعه داشت، لیکن ویژگی ها و مشخصات متعددی آن را از [آن] تفکرات جدا می کرد. از آن جمله در قبول اصل تکامل، در برخورد به مسئله استثمار، و مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ، در لزوم تئوری انقلابی ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه، در لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسایی علمی در

پدیده ها، در برخورد علمی به مسئله مبارزه و لزوم آگاهی به فرهنگ انقلابی و متون مارکسیستی، تجلی می یابند. با چنین تفکری، این سازمان انقلابی نوآوری های وسیعی در زمینه

تفکر اسلامی به جای گذاشت.

در تابستان ۵۲ مبارزه ایدئولوژیک به عنوان محتوای اصلی جنبش نوین «اصلاح و آموزش» در دستور کار سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت...

رهبری سازمان ضمن انتقاد از خود شروع به جمع بندی روشنی از دوران های گذشته کرد. به مرور بالاترین کادرها مورد انتقاد قرار گرفته و بسیاری از آنها به اصلاح نظرات و خصایل خود

پرداختند، و کسانی که حاضر به اصلاح نظرات و نقایص خود نبودند از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند...

بعد از گذشت یک سال و نیم از آغاز جنبش «اصلاح و آموزش»، مبارزه ایدئولوژیک وارد یک دوره تحوّل کیفی جدید گردید و در آذر ماه [۵۳] با انتشار مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم»، صورت رسمی به خود گرفت. و در پایان این دوره از مبارزه درونی بود که سازمان مجاهدین تبدیل به یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی گردید.

تحوّل ایدئولوژیک سازمان مجاهدین نه تنها نقطه عطفی در تاریخ مبارزه درونی خود این سازمان به شمار می رود بلکه در کلّ جنبش انقلابی ایران و جنبش کارگری ایران، دارای تأثیرات تاریخی خواهد بود. تحوّل ایدئولوژیک سازمان مجاهدین و دستیابی آنها به مارکسیسم - لنینیسم، در پروسه مبارزه مسلحانه، یکی از دستاوردهای بزرگ مبارزه مسلحانه در جامعه ما

می باشد.

اعلام خارجی تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، با انتشار «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»، که در سطح وسیعی در داخل و خارج از کشور پخش شد، انجام گرفت. این سند تاریخی از اسناد نادر جنبش کارگری ایران است که اهمیت آن

نه تنها در بیان مواضع ایدئولوژیک سازمان بلکه همچنین در تحلیل عمیق از گذشته جنبش و

علل شکست آن، تحلیل نیروهای انقلابی، وضعیت طبقه کارگر و... می باشد. (۱)

همان طور که واضح است، در دید نویسندگان تاریخچه فوق، کلیه عملکردهای سازمان در مسیر تغییر ایدئولوژی تأیید و تحسین شده است.

از سوی دیگر سازمان با تأکید بر ضرورت وحدت، چنین اعلام داشت:

ما در نشریات گذشته سازمانی خودمان، مسئله وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد را به

عنوان یک ضرورت استراتژیک، به عنوان حلقه مهتی که مرحله دوم جنبش مسلحانه یعنی گسترش موقعیت توده ای آن به این حلقه وابسته است، مورد بحث قرار داده ایم. این موضوع مسلماً در وهله نخست مسئله رابطه مابین دو سازمان (چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق) را مطرح می ساخت. نظر ما این بود و هنوز هم بر آن پا برجا هستیم که دو سازمان باید به

سمت وحدت پیش بروند. (۲)

آخرین نشست مهم مرکزیت دو گروه در خصوص مسئله وحدت، در فروردین یا اردیبهشت ۱۳۵۵، انجام شد. از طرف سازمان، تقی شهرام، بهرام آرام و محمدجواد قانعی و از جانب چریک های فدایی، حمید اشرف، بهروز ارمغانی و محمدرضا یثربی شرکت داشتند. ملاقات در یکی از خانه های مرکزی فدایی ها، در حوالی خیابان حسینی (بین تهران نو و نظام آباد)، انجام شد و بیش از ۸ ساعت به طول انجامید. ارمغانی، به شدت و به طور جدی از پیشنهاد وحدت شهرام طرفداری می کرد. از جمله علل طرفداری وی، این بود که مدت ها از سوی چریک ها عنصر رابط بود و با قانعی ارتباط داشت. در همین جلسه، شهرام، اعلام کرد که قانعی به مرکزیت مجاهدین خلق وارد شده؛ که این نیز نوعی مانور به نفع فدایی ها تلقی شد. اشرف و یثربی با آن طرح مخالفت کردند و اهم دلایل آنها، وجود اختلاف در

ص: ۲۱۵

۱- تاریخچه سازمان های چریکی...: صص ۷۲ - ۷۴.

۲- مسائل حاد جنبش ما: ص ۳۰۳.

تحلیل های طبقاتی دو گروه؛ سوء عملکرد مرکزیت سازمان در مورد مذهبی ها و هژمونی طلبی آن، بود. (۱)

پس از این مذاکرات، روابط دو سازمان، بار دیگر به تیرگی گرایید و به تدریج روابط مقطّع و ناپیوسته جایگزین روابطی از نوع قبل شد. در واقع هر دو گروه، در آن شرایط، یکدیگر را به مسائلی متهم

می کردند که واقعیت داشت و اهمّ آن بدین قرار بود:

الف) هر یک از دو گروه، ضربات سهمگین ساواک را به طرف مقابل، ناشی از خطاهای تاکتیکی تحلیل نمی کردند، بلکه علّت آن را عدم رهبری صلاحیت دار برمی شمردند.

ب) هر یک به دیگری انتقاد داشت که به جای اینکه به فکر جنبش باشد، بیشتر در این اندیشه است که برای سازمان خود مانور دهد و تبلیغ کند.

ج) هر کدام، دیگری را در ایدئولوژی دارای ضعف می دانست و به گرایش های مغایر با نگرش خالص مارکسیستی متهم می کرد.

د) هر یک از دو گروه، ده ها مورد عهدشکنی و بی صداقتی از طرف مقابل سراغ داشت که در موارد مختلف، مثل چماقی، مورد استناد و استفاده طرفین قرار می گرفت. (۲)

واقعیت این بود که حرکت مسلّحانه چریک شهری در ایران، فرایند انحطاط و زوالی ناگزیر را می پیمود که به هیچ وسیله نمی شد از آن پیشگیری کرد. بخصوص که «خودمحورینی» در هر دو سازمان - از نخست - رواج داشت.

به رغم این اختلافات شدید ارتباط منظم ادامه یافت و چریک های فدایی از امکانات مجاهدین تغذیه

می کردند. به سندی در این رابطه توجه شود: (۳)

رفقای مجاهد!

بر اثر ضربات اخیر! سازمان ما از نظر تسلیحاتی دچار کمبود گردیده است، بطوریکه قدرت آتش دفاعی پایگاه های ما در مقابل دشمن ناچیز است. لذا، سازمان ما خواستار کمک حداقل نیاز تسلیحاتی خود از سازمان شماست. که در صورت داشتن امکان ترتیب انجام آنرا به ما

اعلام کنید.

حداقل نیاز تسلیحاتی ما:

۱- یادداشت های حسین روحانی. یادداشت های قاسم عابدینی.

۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۱۹.

۳- پرونده بهرام آرام، صفحه ۱۲.

۲ عدد مترو (که یک عدد آن عملیاتی باشد) ۵ عدد کلت - ۵ عدد نارنجک - تعدادی فشنگ ۳۸٪ بلند و اسپرینگ فیلد، می باشد.

موفق باشید

سازمان چریک های فدایی خلق ایران

۱۸ - ۸ - ۵۵

ص: ۲۱۷

در گزارش ساواک درباره کشف نوارهای مذاکرات مرکزیت سازمان و چریک های فدایی، چنین آمده است:

«در یکی از خانه های امن مکشوفه تیم سیاسی - نظامی گروه به اصطلاح مجاهدین خلق، که به طرز بسیار ابتکاری و با مراعات اصول مخفی کاری جاسازی شده بود، چهار حلقه نوار مغناطیسی که بر روی آن مطالبی ضبط شده بود، به دست آمد. نوارهای مزبور مورد بهره برداری و بررسی قرار گرفت و معلوم شد که مطالب ضبط شده روی آن، مربوط به گفتگوی چند نفر از اعضای کادر رهبری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق (بهرام آرام و یک نفر با نام مستعار مسعود) و گروه چریک های به اصطلاح فدایی خلق (حمید اشرف و یک نفر ترک زبان ناشناخته) است که در جلسات منعقد شده به منظور نزدیک نمودن نقطه نظرهای سیاسی دو گروه، با هدف غایی وصول به وحدت نظر کامل، در زمینه فعالیت های تروریستی و خرابکارانه و براندازی به عمل آمده است، می باشد.

کیفیت ضبط مکالمات روی نوارهای مزبور نشان می دهد که مکالمات از طریق میکروفن گذاری پنهانی، ضبط شده و به همین جهت اصوات ضبط شده همراه با پارازیت و صداهای مزاحم مختلف دیگری است که پیاده کردن آن بسیار دشوار می باشد. به همین جهت و با توجه به اینکه تقدم و تأخر نوارها از نظر مکالمات و مطالب مورد بحث مشخص نبود، با کمک وحید افراخته که خود در یکی از جلسات مزبور شرکت داشته و مورد مشورت بهرام آرام هم قرار گرفته است و لذا از چگونگی علت انعقاد جلسات مزبور آگاهی دارد، نسبت به پیاده کردن یک لبه از یک نوار اقدام گردید، که چون درج جزئیات مکالمات به علل فنی میسر نبود، چکیده آن ذیلاً به استحضار می رسد:

۱- چکیده نظرات فداییان: حمید اشرف و شخص ناشناس دیگر در زمینه نقطه نظرهای گروه به اصطلاح فداییان خلق چنین اظهار نظر می کنند:

ما می خواهیم در استراتژی (۱) اجتماعی، در عمل سیاسی با توده ها، با یکدیگر وحدت نظر داشته باشیم.

... در این صورت همکاری ما کامل و نزدیک به هم خواهد بود. ما دنبال اشتراک نقطه نظرها هستیم نه نزدیک بودن نظرها. برای روشن شدن قضیه، به عنوان نمونه اقدام اخیر حزب توده را بررسی می کنیم.

... درست است که حزب توده دارای ایستگاه فرستنده رادیویی خوب، امکانات چاپ و پخش اسناد در

خارج کشور است ولی در عوض هیچ پایگاه اجتماعی در ایران ندارد. حزب توده در پیام خود انقلابی بودن گروه های ما را که در حال حاضر در داخل ایران مشغول مبارزه مسلحانه هستیم تأیید می کند ولی مخالف با خط مشی مبارزه مسلحانه می باشد. این عمل حزب توده دو دوزه بازی کردن است و ما آن را یک توهین به خود تلقی می کنیم.

... با قاطعیت و بدون تردید برای پیش بردن جنبش خلق به مبارزه مسلحانه ادامه خواهیم داد. چرا ما اسلحه می بندیم؟ چرا تدارکات تهیه می کنیم؟ تمام اینها به خاطر اهداف سیاسی است. پس بایستی از ابتدای کار در نقطه نظرهای سیاسی به وحدت برسیم.

بنابراین ما ضمن ردّ پیام حزب توده، سیاست کشور شوروی را در طرفداری از انقلابیون منطقه تأیید،

و روش چین در اقیانوس هند و خلیج فارس را اشتباه آمیز تلقی می کنیم و با توجه به شرایط اجتماعی و وجهه بین المللی شوروی، روش این کشور را به منظور استفاده از امکانات آتی آن پذیرا هستیم...

۲- چکیده نظرات مجاهدین: بهرام آرام و مسعود قصد خود را از برگزاری چنین جلساتی، شروع گام های

عملی برای نزدیک کردن نظرات خود با فداییان ذکر نموده و معتقدند که بایستی با کنار گذاردن انتقاد از یکدیگر، یک سلسله همکاری عملی را به ویژه در زمینه تکنیکی در درجه اول شروع کرد و برای این کار، وجود اشتراک نقطه نظرهای اصولی سیاسی، اعتقاد به مبارزه مسلحانه بر ضد امپریالیسم و استعمار بین دو گروه می تواند بهانه موجهی باشد. اهم نظرات دو نفر مذکور به شرح زیر می باشد:

... هنوز سازمان های ما کوچک و در ابعاد نمونه ای عمل می کنند، یا به اصطلاح دارای سازمانی

مینیا توری هستیم که می خواهند به سازمان های بزرگتر تبدیل شوند.

... ما نمی خواهیم ایدئولوژی مارکسیستی خود را اعلام کنیم. زیرا ممکن است بگویند که ما تحت فشار حزب توده مارکسیست شده ایم. اگر قرار باشد که با روس ها تماس بگیریم چرا از طریق حزب توده این کار را نکنیم.

ما حزب توده را یک نیروی داخلی ورشکسته می دانیم. بنابراین در صورت لزوم خودمان ترتیب تماس با شوروی را خواهیم داد. بنابراین شما که بارها مبارزات و فداکاری ها و به شهادت رسیدن رفقای مجاهد را نادیده نگرفته اید و عدم تأیید ما را نسبت به حزب توده هم می دانید، باید موضع گیری سیاسی ما را مشخص و صریح تلقی کرده و موجبات وحدت را فراهم کنیم.

۳- موارد مورد توافق دو گروه در این جلسه:

الف - همکاری در مورد مسایل تکنیکی. ب - مطلع ساختن یکدیگر از تاریخ و محل عملیات (در تهران سه روز قبل از عمل و در شهرستان ها یک هفته). پ - تبادل تدارکات، نثریات و تجارب. ت - ادامه جلسات تا اخذ نتیجه غایی. ث - تشکیل جلسات ارتباطی. ج - تعیین و معرفی رابطین. چ - ضبط مکالمات به منظور تکثیر و آگاه نمودن سایر اعضاء»^(۱)

ص: ۲۲۱

۱- بولتن شماره ۱۲۸۵۱۵، جلد ۴، صفحه ۵۰۷ - ۵۰۹.

زندان پس از حرکت‌های مسلحانه

در سال ۱۳۴۹ بر زندان‌های سیاسی ایران سکوت و آرامش حاکم بود. در زندان عمومی قزل قلعه هفت یا نه نفر زندانی به سر می‌بردند؛ اوین نیز چندین بیش از این تعداد میهمان نداشت. این در حالی بود که قزل قلعه و اوین مراکز بازجویی و شکنجه ساواک بودند، که البته به علت کمبود «متهم» شکنجه شدید و فراگیری در آنها اعمال نمی‌شد. در زندان قصر، محکومین زندگی آرامی را می‌گذرانند. هرچند نفر با هم گردآمده و زندگی مشترکی داشتند و بدین سان جمع‌های پراکنده‌ای به وجود آورده بودند.

سال ۱۳۵۰ در آستانه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در شرایطی که قبل از آن، حرکت‌های مسلحانه جدید آغاز شده بود و اعتصابات اردیبهشت ماه دانشگاه تهران نیز وسعت و شدتی بی‌سابقه داشت، یکباره زندان‌ها لبریز شد.

نخستین موج دستگیرشدگان گروه‌های مسلح در اوین جای می‌گرفتند و به تدریج افراد جدید به

قزل قلعه و جمشیدیه و عشرت آباد منتقل می‌شدند. از آنجا که در این زندان‌ها کنترل ساواک کمتر بود و مراحل بازجویی افراد نیز - تقریباً - پایان گرفته بود، زندانیان فرصت مناسبی یافتند تا به بحث و مطالعه مستمر و تربیت کادرهای تازه - از میان زندانیان جوان (و اغلب دانشجوی) - پردازند. گروه‌های کثیری از دانشجویانی که به مناسبت تظاهرات اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ در دانشگاه تهران دستگیر شده بودند، در

تشدید جو انقلابی و کار تعلیماتی داخل زندان سهم بسزایی داشتند.

گسترده‌گی زندگی «کمونی» (اشتراکی) در تمام این زندان‌ها عامل مهم دیگری در تقویت پیوندهای

زندانیان شد. در واقع ساواک - ناخواسته - یک زندگی جمعی در سطحی وسیع برای اعضای گروه ها و جمعی «سمیات» فراهم کرده بود و اینان نیز بدون هیچ اشتغال دیگری، بی هراس از لو رفتن «خانه» و «قرار» و لزوم اقدامات دست و پاگیر امنیتی، تمام نیروی خویش را برای پیاده کردن عقاید و شکل دادن «جمع» متمرکز کرده بودند.

ساواک خود، تا حدودی، بدین وضع آگاه بود و بازجوها معمولاً به «متهمین سبک» می گفتند: «مواظب باش توی عمومی فاسدت نکنند!» و حتی استوارها و گروهان های نگهبان با صراحت می گفتند:

«زندانیان برای شما مکتبی است که هرچه یاد ندارید هم، یاد می گیرید!» در همان سال ۵۰ معروف بود که عده ای شرکت کننده در تظاهرات را به قزل قلعه آورده بودند و استوار «ساقی» (زندانبان معروف) گفته بود: «گاو میارن اینجا، چریک می فرستن بیرون!! بابا اینا را بزیند و ول کنید، دیگر نیندازید زندان و چیز یادشون ندید!» (۱)

معذلتک ساواک که متوجه شرایط جدید زندان هایش بود، به دلیل عدم امکانات و کادر کافی برای کنترل داخل زندان ها، به ناگزیر منفعلانه برخورد می کرد.

در اواخر سال ۱۳۵۰ در زندان قصر یک اعتصاب غذای یازده روزه، در اعتراض به شرایط زندان، صورت گرفت که با عقب نشینی پلیس و اجابت خواسته های زندانیان پایان پذیرفت و پایه یک «کمون»

نیز ریخته شد که اعضای آن در ابتدا اندک بود لیکن در نتیجه گسترش آن، در اوایل سال ۱۳۵۲، به یک «کمون بزرگ» تبدیل گردید. کلیه اعضای سازمان های مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق، ستاره

سرخ، و دیگر گروه های سیاسی کوچک تر و حتی منفردین، در آن کمون متشکل شدند. (۲)

کیفیت زندانیان متمرکز در قصر نیز قابل توجه است. از فروردین تا آبان ۱۳۵۱، تقریباً همه کادرهای سازمان های چریکی که اینک محکوم شده بودند، در آنجا به سر می بردند. عده ای از آنها از پای چوبه اعدام برگشته بودند. آنان، از این جهت که وضع محکومیتشان نیز مشخص شده بود، کار اصلی را «تربیت

ص: ۲۲۶

۱- این جمله را غالب زندانیان قزل قلعه از «استوار ساقی» شنیده اند.

۲- گفتنی است که زندانیان مذهبی تا پیش از سال ۵۰، یعنی قبل از آمدن مجاهدین به زندان، جدای از مارکسیست ها زندگی می کردند. اما با آمدن مجاهدین به زندان و طرح شعار وحدت استراتژیک با مارکسیست ها، پیشنهاد جمع مشترکی را با نام «کمون مشی»، که اشاره به جمعی بود که به نبرد مسلحانه اعتقاد داشتند، ارائه دادند. تنها گروهی که در این جمع شرکت نکرد، زندانیان مؤتلفه و روحانیان بودند.

کادرها» و «ارتقای سطح تئوریک» خویش قرار می دادند.

کمون بزرگ قصر همچون یک «اردوگاه چریکی» بود و انضباط محکمی بر آن حکومت می کرد. هر حرکتی دقیقاً کنترل می شد و در داخل کمون - درون هر سازمان - اصول «تشکیلات» و مقررات و سازماندهی خاصی برقرار بود.

مسافرت «ریچارد نیکسون» و به دنبال آن، تظاهرات دانشجویان کوی دانشگاه در امیرآباد (سنگ

باران اتومبیل شاه و نیکسون)، در خرداد ۱۳۵۱، که منجر به دستگیری تعداد کثیری از دانشجویان شد،

موقعیت مناسب دیگری برای کادرسازی فراهم آورد. این دانشجویان که توسط کمیته مشترک بازداشت شده بودند، به علت کمبود جا، سریعاً به زندان موقت شهربانی و از آنجا به قصر انتقال یافتند. بدین طریق نیاز کادرهای ورزیده به سمپات های جدید و نیاز دستگیرشدگان به «کسب آموزش تشکیلاتی»، با کمک ناآگاهانه پلیس، مرتفع شد.

در تابستان ۵۲ پس از دو بار حمله گارد شهربانی به زندان قصر و افزایش سخت گیری ها، رادیوها

جمع شد و به جای آن، بلندگویی نصب گردید تا با پخش دائم برنامه های روزمره و مبتذل رادیو اعصاب زندانیان را بیازارد و مهمتر از آن، زندگی جمعی (کمون) و داشتن نماینده ممنوع اعلام شد. اندکی بعد، از ورزش جمعی و نمازجماعت نیز جلوگیری به عمل آمد.

از آن پس، حکومت پلیسی رعب آفرین برقرار شد. پاسبان هایی که در کریدورها و حیاط قدم می زدند،

دائم حرکات زندانیان را کنترل کرده مترصد بهانه ای بودند. پیش از این، همه کتاب های موجود را در یک جا متمرکز کرده بودند و مشترکاً مورد استفاده قرار می گرفت؛ از این پس هرکس باید - فقط - کتاب خود را در کنارش نگاه دارد و فرد دیگری حق استفاده از آن را نداشت. هیچ تظاهری از زندگی جمعی نباید

مشاهده می شد. مدتی بعد، در اوایل تابستان ۵۳ بیداری قبل از طلوع آفتاب و در واقع ادای نماز صبح برای افراد زیر چهل سال ممنوع شد و افرادی - بدین خاطر - بارها به اشکال مختلف تنبیه شدند.

دو روز پس از ممنوعیت خواندن نماز صبح، عده ای را به عنوان محرک و متخلف به زندان انفرادی و تعدادی را هم به زندان عادی بردند. با این تصور که سایر زندانیان به جدی بودن

دستور اعتنا کنند و از برخاستن برای نماز صبح احتراز نمایند. از روحانیون زندانی، آقایان (مرحوم) ربّانی شیرازی، محمدجواد حاجتی کرمانی، (مرحوم) علوی طالقانی و [احمد] کلانتر، از جمله کسانی بودند که با وضع بسیار اهانت آمیزی به انفرادی برده شدند و حتی به آنان شلاق

زدند. این اقدام موجب تحریک بیشتر زندانیان مسلمان و خانواده های آنان شد.

ص: ۲۲۷

تداوم فعالیت خانواده ها در خارج از زندان و بی توجهی زندانیان به دستور، موجب شد مقامات زندان تحت فشار قرار گیرند و بالاجبار - به نحوی خاص - ممنوعیت برخاستن برای نماز صبح را لغو نمایند.^(۱)

شرایط نامطلوب و افزایش خشونت در زندان های سیاسی تا اواخر سال ۵۵ ادامه یافت. پس از تغییر شرایط بین المللی، و سیاست جدید حقوق بشر رییس جمهور دمکرات آمریکا، رژیم شاه به ناچار در شیوه رفتار ساواک و مسئولان زندان ها، تغییراتی ایجاد کرد تا سطح آشکار خشونت، پنهان شود و نیازهای امنیتی و سرکوبگرانه اش با روش های پیچیده تر و خشونت محاسبه شده و غیرعلنی تأمین گردد.

تحلیل جمع رجوی از تغییر ایدئولوژی

اشاره

در خصوص آنچه در خلال سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ بر سازمان گذشت، بر اساس مباحث و نظرات مورد قبول جمع رجوی در داخل زندان دو تحلیل مجمل و یک تحلیل مفصل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور رسمی توسط سازمان انتشار یافت. تحلیل مجمل نخست، همان است که با عنوان اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما، هم در ابتدای کتاب تحلیل آموزشی بیانیه... درج شده و هم با تشریح آن در کتابچه جداگانه ای منتشر گردیده است. در مقدمه این کتابچه آمده است:

... به دنبال ضربه اپورتونیست های چپ نما به سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۵۴، مواضع سازمان در برابر این جریان، طی مواد ۱۲ گانه، مدون گردید. ...

... پس از تدوین اولیه «مواد» در پاییز ۵۵، بر آن شدیم تا تشریحات آموزشی لازم حول آن را، در سؤال و جواب های آموزشی مشخصی، بگنجانیم. این سؤال و جواب ها، که خلاصه شده مقداری از همان بحث های دسته جمعی طولانی است، سرانجام در بهار ۵۶، طی ۳۶ سؤال مدون گردیده و آماده انتشار شد.

امّا انتشار گسترده آن، به دلایل امنیتی و تشکیلاتی متعدد، که در توضیحات نشریات پیشین به آنها اشاره کرده ایم، تا این تاریخ به تعویق افتاد. البته این سؤال و جواب ها پیوسته در داخل شاخه ها و هسته های سازمانی، عیناً مطابق آخرین تصمیماتی که در پاییز ۵۶ در آن به عمل آمده

بود، آموزش داده می شد. در این فاصله، عناصر سمپاتیزان غیرمسئول نیز، که برخی از این

ص: ۲۲۸

بحث‌ها را افواهاً شنیده بودند، بدون اجازه سازمان و بدون اینکه هیچ تسلطی به بحث‌ها داشته باشند، بعضاً که متأسفانه بیشتر زیان‌بار و مسئله‌ساز بود، به انتشار ناقص و پراز اشکال آن اقدام کردند.^(۱)

متنی که از آن سخن رفته است، در سه هیئت یا ویرایش و با سه عنوان مختلف در سال ۱۳۵۷ در خارج و داخل کشور منتشر شد تحت عناوین: تاریخچه، جریان کودتا و خط مشی کنونی سازمان مجاهدین

خلق (با عنوان فرعی خیانت منافقین به مجاهدین)، فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، درس‌هایی از سازمان مجاهدین خلق.

همان متنی که مسعود رجوی، در اسفند ماه ۵۷ در دوازده بند در دانشگاه تهران قرائت کرد و تفصیل آن را سازمان در سال ۱۳۵۸، تحت عنوان تشریح اطلاعیه... منتشر نمود، نسخه سانسور شده و ویراسته‌ای از متن اولیه زندان است که به شکل مزبور منتشر شد.

در متن اولیه، پس از ذکر تاریخچه‌ای از سازمان و نحوه ورود تقی شهرام به مرکزیت سازمان و ترورهای داخلی، تحت عنوان «اتهام‌های وارده بر حرکت تغییر ایدئولوژی»، ۳ موضع ذکر می‌شود:

«۱- حرکتی است اپورتونیستی. ۲- حرکتی است دگماتیستی. ۳- حرکتی است سکتاریستی.»

سپس ضمن تشریح این سه حرکت و آثار منفی این «جریان انحرافی»، به شدت به روحانیون و سایر

زندانیانی که در قبال تغییر ایدئولوژی سازمان موضع تند گرفته‌اند حمله شده و عمل آنان، همراه و هماهنگ با رژیم توصیف گردیده و این جریان راست ارتجاعی لقب داده شده بود. در ادامه، دیدگاه

سازمان درباره شرایط تشکیلات و مخالفان، در ۱۲ بند ارائه گشته بود. در بند دهم چنین آمده است:

۱۰- ما، همراه با اشکالات دیگر، علت‌های زیر را در به وجود آمدن این جریان مؤثر می‌دانیم:

یک - فاصله ۱۲۰ ساله بین تئوری و عمل مارکسیسم؛

دو - تکمیل نشدن کار ایدئولوژی؛

سه - ناقص آموزش دادن تعلیمات مجاهدین؛

چهار - عملی نشدن وعده‌های سال ۴۴؛

پنج - رشد کمی و پایین آمدن کیفیت؛

شش - ترک تحقیقات و تعلیمات؛

هفت - ضربه سال ۵۰ و پیامدهای آن؛

ص: ۲۲۹

۱- آموزش و تشریح اطلاعیه...: صص ۶ - ۷.

هشت - عمل زدگی؛

نه - ضربه اپورتونیستی؛

ده - خودکم بینی و گرایش به مارکسیسم.

در ادامه، در قالب سؤالاتی مواضع گروه رجوی به طور خلاصه دسته بندی و ارائه شده اند. از جمله:

«- موضع ما در مقابل مارکسیسم

آن را به دو دسته تقسیم می کنیم: ۱- بینش فلسفی مارکسیسم (ماتریالیسم) ۲- تجربیات مبارزاتی و رهاوردهای علمی. به قسمت اول هیچ کاری نداشته ولی در قسمت دوم یعنی از دستاوردهای مبارزاتی و

تجربیات انقلابی آن استفاده می کنیم.

- موضع ما در قبال مارکسیست ها

آنها به دو دسته تقسیم می شوند: دسته ای که دارای استراتژی مسلحانه [اند] (چریک های فدایی)؛ و دسته ای که معتقد به استراتژی مسلحانه نیستند (مائوئیست ها، توده ای ها و تروتسکیست ها و...) دسته اول، به دلیل اینکه در استراتژی با ما وجه اشتراک دارند، قابل تأییدتر نسبت به بقیه و برای ما قابل احترام ترند.

...

- نظریات مختلف راجع به این جریان و نظر ما

یک - اپورتونیست ها: این جریان را حرکت طبیعی سازمان معرفی نموده و عناصری را که حاضر به تغییر ایدئولوژی نشده اند، منحرف معرفی می کنند.

دو - راست ارتجاعی: چون تعلیمات مجاهدین منحرف بوده است، این جریان در سازمان به وجود آمده

است.

سه - نظر بعضی مارکسیست ها: عده ای از مارکسیست ها (چریک های فدایی خلق) این حرکت را جریانی اپورتونیستی می دانند و از همکاری با آنها خودداری می نمایند. عده ای دیگر این جریان را حرکت جبری (جبر تاریخ: تنها انقلابات مارکسیست - لنینیستی می توانند به حرکت خود ادامه دهند و سایر نیروها از بین می روند) سازمان دانسته و محکوم نمی کنند.

چهار - نظریه خودمان راجع به این جریان، ناشی از حرکت اپورتونیستی و خیانت تقی شهرام و دارودسته اش بوده...

- علت اصلی مارکسیست شدن سازمان

علت اصلی، فاصله ۱۲۰ ساله بین تئوری و عمل ما و مارکسیسم است. مارکسیست ها ۱۲۰ سال جلوتر از ما مبارزات خود را شروع کرده اند و این، عناصر را به طرف آنها سوق می داد. ما می بایست با نیرویی رقابت می کردیم که ۱۲۰ سال جلوتر از ما بودند.» (۱)

دیدگاه متأخر یک عضو جمع رجوی

سعید شاهسوندی (۲) عضو جمع رجوی در زندان و عضو سابق مرکزیت سازمان طی مقاله ای در زمستان ۱۳۶۷، درباره جریان تغییر ایدئولوژی و وقایع زندان، چنین نوشت:

«آنچه در سال ۵۴ بر سازمان رفت، بر کسی پوشیده نیست. همانگونه که اقدامات سازمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون نیز پنهان و یا توجیه کردنی نمی باشد، اما در میان وقایع آن سال ها، نکته مهم و درس آموزی است که اشاره بدان ضروری است. وقایع و تحولات درونی سازمان در سال ۵۴ که با ترور و قتل و جنایت همراه بود و به اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی و مارکسیست اعلام کردن سازمان

ص: ۲۳۱

۱- فرازی از تاریخ...: صص ۴۳ - ۴۷.

۲- «سعید شاهسوندی» عضو کمیته مرکزی سازمان و از اعضای قدیمی آن بود. وی در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان درآمد و همراه با مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف، در جمع اولیه مقاومت در برابر جریان مارکسیستی حاکم بر سازمان مشارکت داشت. وی در سال ۵۴، دستگیر شد و محکوم به حبس ابد گردید، ولی در دی ماه سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد گردید. در زندان از اعضای مهم جمع رجوی و از دوستان نزدیک وی محسوب می شد. بعد از انقلاب، ابتدا در قسمت آموزش و بعد هم در تحریریه نشریه سازمان مشغول بوده است. در جریان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و دوره اول مجلس شورای اسلامی از جانب سازمان به عنوان کاندیدا از شهر شیراز معرفی گردید. در تیرماه سال ۱۳۶۰، سعید شاهسوندی همراه اولین گروه اعزامی برای راه اندازی رادیو سازمان، از فرانسه به کردستان ایران آمد. در سال ۶۴ به عنوان عضو مرکزیت سازمان معرفی شد، در سال ۶۷ اعلام جدایی کرد، اما در عملیات فروغ به عنوان یک نیروی عادی شرکت کرد که به اسارت نیروهای رزمنده ایران درآمد و پس از سپری شدن مدت محکومیت، به خارج از کشور رفت و در اروپا ساکن شد.

منجر شد، می توانست زنگ خطر واقعی را برای باقیمانده افراد، به ویژه آنها که از سالیان قبل در زندان بودند و داعیه هدایت و رهبری داشتند، به صدا درآورد. وقایع سال ۵۴، چنان بود که اگر درست به آن توجه می شد و اگر به درستی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت، یعنی اگر علل مارکسیست شدن

سازمان عمیقا بررسی می شد و به صورت «شکلی» انجام نمی شد، چنان که گویی، «تحول» از «بیرون»

بر سازمان تحمیل شده، تنها به ذکر کودتای اپورتونیستی اکتفا نمی شد و خلاصه اگر بنیادهای سیاسی - تشکیلاتی، بالاخص بنیادهای ایدئولوژیک آن تغییر ایدئولوژی که در یک مقطع، تقریبا تمامیت سازمان

را فراگرفت، مورد بررسی و مذاقه قرار می گرفت و سازمان نیز نیروهای مذهبی و مسلمان غیر از خود را به عنوان «راست» و «راست ارتجاعی» و به عنوان «تهدید اصلی» خود تلقی نمی کرد، شاید سازمان

وضعیت کنونی را پیدا نمی کرد، شاید تحولات بعد از پیروزی انقلاب در سطح جامعه و نیز رابطه متقابل نظام جمهوری اسلامی و سازمان هم به گونه ای دیگر بود و صدها شاید دیگر. (۱)

در ادامه تحلیل شاهسوندی، آمده است:

«... لازم می بینم به عنوان کسی که در ردیف اول در مقابل جریان سال ۵۴ (جریان مارکسیست شدن) قرار داشته و به همین دلیل تأثیرات آن ضربه را نیز بیشتر از سایرین درک و لمس کرده است، نکاتی را توضیح دهم...»

مسئله ای مهمتر که مدنظر است، موضع گیری افراد باقیمانده سازمان، به خصوص افراد قدیمی سازمان که عمدتا و یا تماما در زندان هم بودند، می باشد. چرا که همین افراد بودند که عده ای از آنها بعد از شروع فضای باز سیاسی، تحت تأثیر مبارزات مردم و باقیمانده نیز در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از زندان ها آزاد شدند و سازمان را دوباره تشکیل دادند و به راهی رفتند که اکنون می بینیم...

واقعیت این بود که ماجرای مارکسیست شدن در سازمان، بیرون از زندان با فردی به نام تقی شهرام شروع و بهتر است بگویم «علنی» شد؛ اما این تمام واقعیت نبود. چه قبل و چه بعد از او، آنچنان که بعدها

معلوم شد، افراد متعدد دیگری که گاهی به لحاظ سابقه و رده تشکیلاتی از تقی شهرام بالا-تر و با سابقه تر هم بودند، مارکسیست شده بودند؛ چه در زندان تهران و چه در زندان مشهد، افرادی که در میان آنها از اولین مرکزیت سازمان هم دیده می شد.

ص: ۲۳۲

باز این درست است که تقی شهرام با استفاده از مکانیسم های تشکیلاتی، جابجا کردن و پراکنده نمودن افراد مخالف، توانست ابتدا یک شاخه و بعد هم شاخه دوم از مجموع سه شاخه تشکیلات سازمان

را مارکسیست کند، اما اگر زمینه مساعد برای این کار وی، وجود نمی داشت، اگر دوگانگی و التقاط در درون ایدئولوژی سازمان وجود نمی داشت و اگر طی آن سال ها، حتی به نسبت سال های اولیه، حجم و کیفیت مطالعات اسلامی کاهش پیدا نکرده بود و خلاصه، اگر زمینه کاملاً مساعد نبود، او به عنوان یک فرد، هیچگاه نمی توانست به آن سرعت و به آن سادگی، ابتدا دو سوم و بعد تمامیت یک سازمان را که مدعی اسلام و اسلام خواهی بود، از شعار اصلی و محتوای ادعایی خودش جدا کند. اینجاست که علیرغم تحلیلی که بعداً صورت گرفت و مشخصاً توسط شخص رجوی تدوین شد، ضربه سال ۵۴ را باید ضربه ای درونی و از درون بدانیم و نه ضربه ای بیرونی و به اصطلاح کودتا مانند.

همین تفاوت به ظاهر کوچک درونی و بیرونی دانستن علت ضربه است که راه به جاهای باریک و اساسی می برد. چرا که اگر آن موقع به حق ضربه را درونی تحلیل می کردیم، سؤال مقدر و اجتناب ناپذیر بعدی،

این بود که حفره ها، شکاف ها و عوامل درونی مسبب این ضربه، چه بود؟ و بعد از آن هم طبعاً تلاش برای پرنمودن حفره ها و زدودن ناخالصی ها صورت می گرفت (کاری که البته نشد). اما وقتی که علیرغم نظر اکثریت قریب به اتفاق افراد درون زندان ها که هر کدام به شیوه واحدی علت ضربه را «درونی»

می دانستند، شخص رجوی، آن را ضربه ای «بیرونی» و «کودتائی» تحلیل کرد و سپس این تحلیل را به تدریج بر همه قبولاند، طبیعی است که دیگر سؤالات گفته شده در فوق، اساساً مطرح نمی شود، چه رسد به این که قصد چاره جویی و درمان و نحوه آن مطرح شود. و درست در همین نقطه هم هست که آن

افراد و نیروهای اصیل اسلامی را که از سر خیرخواهی و دلسوزی، به ما هشدار می دادند و از ما می خواستند به «علل درونی» ضربه توجه کنیم، «مرتجع» و «راست ارتجاعی» خطاب کرده و ضمناً برای

این که مبادا سخنان و گفته های آنان در سطوح و بدنه سازمان مؤثر واقع شود، رهبری سازمان در زندان عملاً یک نوع بایکوت سیاسی - و به خصوص عقیدتی - یعنی ممنوعیت هرگونه بحث عقیدتی و تشکیلاتی با این گونه افراد را اعلام و اعمال کرد، آنچنان که کسی از افراد تشکیلات نمی توانست آزادانه با دیگران تماس گیرد و همینطور امکان و راه تماس آن افراد و نیروهای دلسوز هم با ما با سد روانی، سیاسی و بالاخره تشکیلاتی ایجاد شده توسط سازمان مواجه می شد و آن اثری را که باید بگذارد،

نمی توانست داشته باشد.

و این در شرایطی بود که ضربه، چه به لحاظ ابعاد فراگیر آن و چه به لحاظ شیوه های ضدانسانی به کار گرفته شده در آن، یعنی ترورها و کشتارها به اندازه ای شدید و تکان دهنده بود که شوک لازم برای تصحیح و بازگشت به خط اصولی، یعنی زدودن التقاط و بازگشت به اسلام اصیل را واقعا امکان ناپذیر ساخته بود.»^(۱)

تحلیل جمع مؤتلفه و روحانیون

در تیرماه سال ۱۳۵۸، کتابی تحت عنوان «تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران» به قلم ع - حقجو منتشر شد که تا آبان ماه همان سال به چاپ سوم رسید و در تیراژی وسیع با استقبال مخاطبان مواجه شد. در آن مقطع این کتاب اولین متنی بود که در فضای تبلیغات انبوه و متراکم سازمان، نگاه

متفاوتی در برداشت و اطلاعات ناگفته و جدیدی را ارائه می داد. بعدها در افواه پژوهشگران شنیده شد که نام واقعی نویسنده کتاب مزبور اسدالله بادامچیان بوده است که خود در ارتباط با جمعیت هیئت های مؤتلفه اسلامی در زندان بوده و از نزدیک در جریان بسیاری از مسائل سازمان قرار داشته است.

تحلیلی که بادامچیان در کتاب مزبور از وقایع و مواضع جمع های داخل زندان در قبال تغییر ایدئولوژی سازمان، به دست می دهد، می تواند معرف نگرش جمع مؤتلفه و دوستان همفکر روحانی و غیر روحانی زندانی این جمع، محسوب گردد.

در کتاب مزبور، پس از ذکر تاریخچه ای از سازمان، در فصلی تحت عنوان «وقایع زندان» وضعیت زندان و شنیده ها و مشاهدات نویسنده به شرح ذیل تبیین شده است:

«در سال ۱۳۵۰، که افراد سازمان مجاهدین و چریک های فدایی خلق به زندان آمدند، شعار «جمع واحد» را مطرح ساختند. بیشتر این شعار از طرف مجاهدین خلق بود که شعار «وحدت نیروها بدون توجه به ایدئولوژی ها» را دادند و چون زمینه موجود و فداکاری ها و شهادت رهبران به آنها برتری قابل توجهی بخشیده بود، لذا موفق شدند اکثر مسلمان ها و مارکسیست ها را در یک جمع واحد به نام «کمون»، که البته اسمی کمونیستی است، گرد آورند و اصالت را به مبارزه با امپریالیسم بدهند و مسئله تقوا را به تقوای سیاسی تفسیر نمایند. البته این کار از طرف بعضی مسلمان ها، که سابقه مبارزه و زندان داشته و افراد

ص: ۲۳۴

مطلعی بودند، مورد اعتراض قرار گرفت ولی جو حاکم به نفع مجاهدین بود و لذا آنها نیز، در عین برکنار بودن از کمون و حفظ جمع اسلامی خویش، روابط خود را با کمون به طور حسنه حفظ نمودند. از این افراد باید گروه «هیئت مؤتلفه»، که در قتل «منصور» شرکت داشتند، مانند آیه الله [محمی الدین] انواری، [حبیب الله] عسکراولادی، حاج مهدی عراقی، حاج هاشم امانی، ابوالفضل [حاج] حیدری، حاج احمد شهاب و نیز سیداسدالله لاجوردی (۱) را نام برد.

بعضی از این افراد، پس از آشنایی با مجاهدین و افکار آنها، به التقاطی بودن ایشان پی برده و سعی کردند تا آنجا که ممکن است آنها را مطلع سازند ولی با سرسختی مجاهدین رو به رو گشتند و مواجه با تهدید و مجازات شدند. از جمله، پس از مطرح شدن جزوه دینامیسم قرآن (۲) برای افراد سطح بالای زندان، چند نفر از آیه الله انواری درباره جزوه سؤالاتی می کنند و ایشان مسعود رجوی را خواسته توضیحاتی می خواهند و چون می یابند که مطالب و توضیحات، التقاطی است، به ایشان تذکراتی داده

راهنمایی می کنند که به تفسیر المیزان علامه طباطبایی مراجعه کند. مسعود می گوید که «علامه چون دید دیالکتیکی ندارد، قرآن را نمی تواند تفسیر علمی بنماید» و آقای انواری با ناراحتی می گوید که «لابد ائمه هم نمی توانسته اند تفسیر علمی قرآن کنند؛ چون در زمان آنها اصول دیالکتیک وجود نداشته است!»

آیه الله انواری کسی بود که با توجه به دانش فقهی و فلسفی و اجتهاد و شرکت مؤثر در اولین مبارزه مسلحانه و ترور «منصور» (عامل برقراری کاپیتولاسیون آمریکایی)، و مقاومت مردانه در تمام طول زندان (از سال ۱۳۴۳) با توجه به توصیه های مکرری که درباره ایشان حتی از طرف مراجع تقلید و شخصیت های سیاسی می شد، در زندان موقعیت خاصی داشت و پایگاهی برای مسائل مذهبی زندان به

شمار می رفت. لذا مجاهدین جهت اینکه اعتراض ایشان و قضیه مباحثه مسعود و انحراف تعلیماتی سازمان انعکاس نیابد، سریعاً دستور بایکوت ایشان را مخفیانه به افراد زیر نفوذ خویش دادند، به طوری که ایشان متوجه شد که اگر بخواهد در مقابل این تعلیمات - فعلاً - ایستادگی کند، علاوه بر متهم شدن و در نتیجه باز ماندن از کار ایدئولوژیکی، ارتباط وی با زندانیان قطع خواهد شد و این موضوع صدمه

ص: ۲۳۵

۱- دستگیری شهید لاجوردی، تا پیش از سال ۴۸، به جریانات مؤتلفه مربوط می شود ولی دو دستگیری دیگر ایشان، نخست در سال ۴۸ در خصوص حمله به شرکت هواپیمایی اسرائیلی «ال عال» و بار دیگر در سال ۵۳ با سازمان مجاهدین خلق ارتباط داشت.

۲- نام اصلی این جزوه، چنانکه پیشتر گفته شد، «مقدمه مطالعات مارکسیستی» است.

شدیدی به تبلیغ ایدئولوژیکی اسلامی در زندان خواهد زد و مورد استفاده رژیم قرار خواهد گرفت. لذا

ایشان تصمیم می گیرد که سیاست مدارا را پیش گیرد و رسماً با آنها درگیر نشود، اما عسکراولادی و ابوالفضل حیدری و سیداسدالله لاجوردی در مقابل آنها ایستادند. البته در این دوران، عسکراولادی و حیدری در زندان مشهود بودند و لاجوردی در قزل حصار، و لاجوردی نیز بعداً به زندان مشهود تبعید گردید

و جمع کوچکی در مقابل تعلیمات و استراتژی مجاهدین به وجود آمد. مجاهدین به شدت این جمع را بایکوت کردند و با انواع تهمت ها و آزارها کوشیدند آنها را بدنام کرده از تماس افراد با ایشان جلوگیری شود.

مجاهدین در آغاز، با اینکه عسکراولادی و حیدری با جمع آنها همکاری صمیمانه داشتند، کوشیده بودند که جزوات تعلیماتی مخصوصاً جزوه شناخت به دست آنها نرسد و اینها نیز به طریقی مخفیانه

جزوه را به دست آورده و مطالب آن را حفظ کرده بودند، و لذا هر کس با آنها روبه رو می شد، به راحتی می توانستند موارد انحرافی جزوه را برایش بگویند و او را متوجه سازند، ولی بایکوت کردن آنها و تهمت زدن، که متأسفانه در محیط زندان بسیار زود مؤثر می شود، باعث می شد که دیگران نتوانند با اینان تماس بگیرند و اگر تماس هم کسی می گرفت، او را نیز فوراً بایکوت می کردند و از طرفی مطالب شناخت را، یا توجیه می کردند و یا می گفتند: «دروغ است؛ شناخت ما یک شناخت اسلامی مترقی است و بعداً که آن را برایت بگوئیم، خواهی دید که حرف های اینها از خصلت های ارتجاعی آنها سرچشمه می گیرد.»...

مجاهدین با همکاری و همفکری با فداییان خلق، آن چنان دیکتاتوری در زندان برقرار کرده بودند که کسی جرئت مخالفت با کمون و آنها را نداشت و چند نفری که توانستند اعتراضی بکنند، به نحوی با آنها رفتار شد... که دیگر خیلی ها جرئت مخالفت را نداشتند.

به طور کلی اداره زندان، از نظر ایدئولوژیکی و استراتژیکی و صنفی، به دست رؤسای مجاهدین و

فداییان خلق افتاد که با یکدیگر قراردادهایی نیز بسته بودند، از جمله اینکه: اگر هر گروه به حکومت رسید، دیگری را نیز شرکت دهد و همکاری و همفکری استراتژیکی با هم داشته باشند و در زندان و بین یکدیگر، بحث ایدئولوژیکی نکنند و سعی شود که هرچه بیشتر افراد دو گروه در کارهای مختلف با هم کار کنند تا وحدت نظر بین آنها پدید آید...

این وحدت تا پاییز سال ۱۳۵۴ ادامه یافت و به نحوی وسعت یافته بود که دیگر فرقی بین مجاهد و فدایی احساس نمی شد...

با اینکه از اواخر سال ۵۲ سازمان به دست عوامل کمونیست و مرتد افتاده بود، تا سال ۵۴ کمتر کسی در جامعه به این حقیقت آشنا شده بود. و از همه جالب تر اینکه هنگامی که مرتدین دستگیر شدند و [خلیل] دزفولی مصاحبه رادیویی کرد و جریان شهادت شریف واقفی فاش گردید، جو حاکم بر زندان که در دست مجاهدین بود، ابتدا این تحلیل را نمود که «خوب شد شریف واقفی را کشتند و الا او نیز مانند دزفولی خیانت می کرد و اکنون از تلویزیون مصاحبه می کرد». اما ضربه این شهید و شهدای دیگر، چون صمدیه لباف و غیرهم، و دستگیری مرتدین و رسیدن اخبار آنها به داخل زندان، ناگهان خفته ها را بیدار کرد و ریاکاران را رسوا ساخت.

خبر، به تدریج، در بند ۴ و ۵ و ۶ که مرکز و محلّ ابدی ها و رهبران بود، شکل گرفت و ناگهان در زندان پیچید. عکس العمل ها سهمگین بود. مسلمان ها شوکه شده بودند که «یعنی چه؟ سازمان مجاهدین

خلق و ارتداد و کمونیست شدن؟» باورکردنی نبود، ولی با همه تلخی واقعیت داشت. مسلمان ها گیج،

ناراحت، خشمگین و متحیر بودند که «چه باید کرد و چرا این طور شد؟»

اعلام تغییر ایدئولوژی و [پذیرش مرام] کمونیستی از طرف بعضی از مجاهدین کمونیست شده ای که تا آن موقع به دستور سازمان پرده پوشی می کردند، به این ناراحتی و عصیان دامن زد، زیرا آنها نیز فوراً اعلام کردند که کمونیست بوده اند ولی برای مصلحت اعلام نمی کرده اند و «چون اکنون رهبر انقلاب،

یعنی سازمان، کمونیست شده است ما نیز حقیقت را می گوئیم». در مقابل این همه ناراحتی های مسلمانان، کمونیست ها شاد و سرحال و فرصت طلبانه شعار می دادند که «بله، مارکسیسم پیروز است و ملت ها راه واقعی خود، را که همان کمونیسم باشد، دریافته و خواهند یافت. و ما می گفتیم که بالاخره راه مبارزه مسلحانه باید به طریق علمی باشد و به کمونیسم ختم شود و دیدید که شد». و این رجزخوانی ها،

که در این مواقع نامردانه انجام می شد، بیشتر نمک بر زخم مسلمان ها می پاشید.

... بالاخره جمع مسلمان ها و کمونیست ها در پاییز سال ۵۴، ابتدا در بند ۴ و ۵ و ۶ و سپس در سایر بندهای زندان قصر، از هم جدا شدند، منتها بعداً معلوم گردید که مجاهدین، بر اساس وظیفه اسلامی

(تولی و تبری) از مارکسیست ها جدا نشده اند بلکه به طور تاکتیکی، در اثر فشار جو موجود و ناراحتی مسلمان ها از خیانت کمونیست ها و نیز ترس از اینکه بقیه خلافتکاری هایشان فاش شود (از قبیل تعلیمات انحرافی و التقاطی، مخفی کردن ارتداد رهبری سازمان در تمام سال [های] ۵۳ و ۵۴، فاش شدن

همکاری آنها با مرتدین و غیره) حاضر به جدایی شده اند و تازه این جدایی را نگذاشتند کامل انجام گیرد،

و پایه یک درگیری و اختلاف طولانی را پی ریختند - که صدمات آن بعداً شرح داده خواهد شد - و آن، این بود که در آشپزخانه و چای و میوه ای که ملاقات کنندگان می آوردند و چند کار دیگر، اشتراک با کمونیست ها را حفظ کردند، که از همان اول مورد اعتراض قرار گرفت.

مجاهدین پاسخ می دادند که «چون مدت های طولانی با هم بوده ایم، جدا شدن کامل مشکل است و

باید به تدریج این کارها را هم جدا کنیم و این کار را خواهیم کرد». در حالی که در واقع چنین نبود و بعد هم مجاهدین به این قول عمل نکردند بلکه کوشیدند تا به تدریج، بار دیگر موارد اشتراک را گسترش دهند و این کار باعث شد که عده ای از افراد مسلمان و پایبند به مسائل شرعی و اسلامی، از جمع های تحت کنترل مجاهدین جدا شوند و در نتیجه درگیری های لفظی و اختلاف نظرها پیش بیاید. (البته در زندان اوین، جدایی بین مسلمان ها و مارکسیست ها انجام نگردید و آنها کماکان با هم بودند.)

مسئولین زندان قصر در هنگام این جدایی، برای آنکه این کار باعث انسجام بیشتر هر یکی از گروه ها نشود، ترکیب زندانی ها را تغییر دادند و بند ۴ و ۵ و ۶ را برای زندانی های محکوم از ۶ سال به بالا و بند ۲ و ۳ را به از ۳ سال تا ۶ سال و بندهای دیگر را به تا ۳ سال زندان، اختصاص دادند و آنها را جا به جا نمودند. در همین بندها نیز، غیر از زندان شماره ۴، جمع های جداگانه تشکیل شد؛ با همان نقاط اشتراک. در بند ۲ و ۳، علاوه بر اشتراک در میوه و چای و ظرفشویی و کارگری بند، به تدریج شیر و غذای شبانه مریض ها و سپس کفش های ورزشی را مجاهدین مشترک کردند و در ضمن فردی به نام حسن عباسی [را]، که از اعضای سازمان مجاهدین بود و کمونیست شده بود، در جزء جمع مسلمان ها پذیرفته بودند. این اعمال و وجود عباسی باعث اعتراض عده ای از مسلمانان پایبند به مسائل شرعی شد و در بحث هایی که با مجاهدین می شد که چرا یک کمونیست را در بین مسلمان ها پذیرفته اید، در ابتدا گفتند: «او کمونیست نیست بلکه مسائلی برایش مطرح شده و لذا فقط نماز نمی خواند، و آن هم حاضر است

بخواند لیکن ما به او گفته ایم اگر ایمان به نماز ندارد نخواند.» ولی خود عباسی گفت که «من کمونیست ارتدوکس هستم» (کنایه از یک کمونیست متعهد و متعصب) و لذا مجاهدین گفتند که «با او داریم بحث می کنیم تا عوض شود».

در این اثنا مسئله جدایی کامل هم که مطرح بود، باز مجاهدین بهانه می آوردند و هر بار که بهانه از بین می رفت، باز بهانه دیگری می جستند؛ به نحوی که بالاخره گروهی از مسلمان ها از جمع جدا شدند و سفره جداگانه انداختند و گفتند که چنانچه جدایی کامل از کمونیست ها انجام شود و عباسی از جمع

مسلمان ها بیرون برود، حاضرند که به جمع مسلمان ها باز گردند.

این افراد معمولاً از مسلمان هایی بودند که به مسائل شرعی تعهد داشتند و از جمله پرهیز از نجاسات. یکی از اعمال بسیار بدی که مجاهدین در زندان رایج کردند، مخلوط کردن همه چیز با مارکسیست ها بود؛

از جمله مسئله دمپایی و چای و ظرف. در زندان کفش نبود بلکه همه دمپایی هایی داشتند که زندان می داد و یا گاهی خود زندانی ها می خریدند و قبل از کمون، هر کس دمپایی مخصوص خود را داشت.

کمون، دمپایی را نیز مشترک کرد و هر کس دمپایی دم در بند یا اتاق را می توانست به پا کند، منتها با توجه به اینکه کمونیست ها مرتدند، بنا به حکم اسلام، نجس می باشند و از طرف دیگر رعایت پرهیز از خون و ادرار و جنابت نمی کنند و از اصرارهایی که داشتند، یکی سرپا ادرار کردن بود که به صورت عامل مشخصی برای کمونیست ها درآمده بود، لذا دمپایی ها معمولاً آلوده به ادرار و کثیف و - طبیعی است که - نجس به حساب می آمد. همیشه، تا قبل از ۵۴ نیز، مسلمان های مقید دمپایی مخصوص به خود را داشتند و نیز از برخوردهای نجاست آور با مارکسیست ها مواظبت می نمودند. و این خود یکی از مترقی ترین قوانین اسلامی است که در عین توصیه به محبت و مدارا با کفار، مرزی بین آنها و مسلمین می کشد که زیان های ناشی از زندگی مشترک را نداشته باشد...

در بحث های بین مجاهدین و مسلمانان انشعابی، طبعاً بحث از نجس و پاکی نیز به میان آمد و

مجاهدین به راستی ناجوانمردانه انشعاییون را متهم کردند که: با تنگ نظری، مسائل اصلی را فدای مسائل فرعی، چون نجس و پاکی، می کنند و ایده ارتجاعی دارند. که ضمن اینکه باید گفت تقید به مسائل شرعی، یکی از اصل هاست اما راستش این بود که این مسلمان ها بحثشان بر سر تنها نجس و پاکی نبود بلکه مهم ترین مطلب، جنبه سیاسی و اجتماعی موضوع بود و موضوع حکم صریح اسلام در رعایت مرز

بین کافر و مسلم [بود] و این مطالب را در بحث هایشان هم می گفتند.

البته تا این موقع هنوز چندان مسئله تعلیمات و استراتژی التقاطی و انحرافی سازمان مطرح نبود بلکه فقط جنبه سیاسی مسئله جدایی طرح می گردید. مجاهدین از این جدایی خیلی بهره بردند؛ اولاً بهانه

آوردند که: «چون قصد این انشعاییون جدایی کامل است و ما اگر تسلیم اینها بشویم، دفعه دیگر هر کس هر کاری به میلش انجام نشد، دست به انشعاب می زند، لذا ما دیگر نمی توانیم از مارکسیست ها نقاط

مشترکمان را جدا کنیم». ثانیاً با تبلیغات منفی و دروغین و اینکه اینها به دشمن مشترک کمک می کنند و به انقلاب و مظهرش، که سازمان باشد، خیانت می کنند، نمایان آتش نفاق را بین مسلمین دامن زدند و به

جای آنکه با محبت و مدارا جلب قلوب نمایند، ضمن قطع کردن ارتباط افراد با انشعاییون، آنها را متهم به انواع افتراها و تهمت‌ها کردند؛ به حدی که زندانی به مراتب مخوف‌تر از زندان رژیم برای آنها پدید آوردند؛ و ثالثاً حرف اصلی انشعاییون را، با تبلیغاتی حسابگرانه، مربوط کردند به مسائلی چون نجس و پاکی و آزادی طلبی و خصلت‌های - به قول آنها - خرده بورژوازی. و چون امکانات در اختیار آنها بود، به خوبی این کار را انجام دادند و صدای آنها را خفه کردند...

در کنار این وقایع، جریان‌های دیگری نیز در اوین اتفاق می‌افتد. با توجه به اعترافات [وحید] افراخته و

مرتدین، رژیم به ارتباط قوی زندان با کادر خارج از زندان پی برد و لذا افراد مؤثر را به تدریج به اوین برده به شدیدترین وجهی تحت کنترل قرار داد. در زندان قصر هفته‌ای دو روز ملاقات بود و طبعاً همراهش

اخبار و اطلاعات لازم، بین ملاقاتی‌ها و زندانی‌ها، مبادله می‌شد و نیز روزنامه و مجله و گاهی رادیو - البته از دفتر زندان - و خرید کتابچه و مداد، و آزادی نسبی درس و بحث. روی هم رفته زندان قصر قابل کنترل شدید نبود. اما در زندان اوین، نه از ملاقات خبری بود (هرچند ماه یک بار، آن هم در یک چادر و یا در یک چادر قفس دار که درست مانند قفس‌های باغ وحش، زندانی پشت میله‌ها یک ربع با خانواده - تحت نظارت شدید مأمورین - ملاقات می‌کرد) و نه از روزنامه و مجله، و نه کتاب و کتابچه [خبری بود] و ممنوعیت شدید [بود از] اینکه حتی در اتاق، سه نفر با هم صحبت نمایند.

از افراد مؤثر، علاوه بر سران مجاهدین، دو روحانی فعال زندان قصر - آیه الله انواری و آیه الله ربّانی شیرازی و از گروه‌های مختلف اسلامی مانند حاج مهدی عراقی از مؤتلفه، عسکراولادی و لاجوردی از

جناح مخالف مجاهدین، [مهدی] کزوبی و [قدرت الله] علیخانی و محمد کچویی از گروه انشعاییون، محمد محمدی گرگانی از مجاهدین خلق، محمد طالبیان معلم «گروه ابوذر» نهاوند، اسدالله بادامچیان از گروه میانه رو و مدرّس عربی زندان، حاج مرتضی تجریشی بازاری مشهور، از بند ۱ و ۷ و ۸، از قصر به اوین برده شدند.

البته در این هنگام در اوین شخصیت‌های مهمی از روحانیون نیز، که بر اثر اعترافات مرتدین دستگیر

شده بودند، در بند ۱ حضور داشتند؛ چون: آیه الله طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، لاهوتی، هاشمی

رفسنجانی؛ و نیز از روحانیون مبارزی که زندان آنها تمام شده و اضافه می‌کشیدند؛ چون: آقای معادیخواه و محمدعلی گرامی. آقایان انواری و ربّانی شیرازی نیز جزء این افراد، در این بند بودند.

زندان اوین چهار بند داشت که هر یک ۱۳ اتاق داشت؛ ۶ اتاق در بالا و ۷ اتاق در پایین. در بند یک

پایین آقایان علما بودند و اشخاص نامبرده قبلی، در اردیبهشت ۵۵، به آنها ملحق گردیدند و در طبقه بالا عده ای حدود ۱۴ نفر از کمونیست ها بودند (از جمله شکرالله پاک نژاد، [منوچهر] نیاوندی و [ایرج] جمشیدی) که اکثر آنها خودباخته بودند. در بند دو قسمت بالا، مجاهدین که اکثراً از افراد مؤثر بودند چون: مسعود رجوی، موسی خیابانی، [محمد رضا] سعادت، مهدی تقوایی، محمد حیاتی و غیره. و در بند پایین، کمونیست ها [قرار داشتند]. بند سه بالا و پایین مربوط به اضافه کش یا «ملی کش»ها بود، یعنی آنها که زندانشان تمام شده بود ولی رژیم آزادشان نمی کرد. بند چهار نیز معمولاً محکومین مسلمان و کمونیست اوین بودند.

در این بندها، مسلمان ها و مارکسیست ها، هر یک در طبقه خود، مخلوط زندگی می کردند و جمع

واحدی داشتند، منتها نه به صورت قصر بلکه - اصطلاحاً - هر اتاق یک «ارشد» داشت که مسئول روابط

اتاق و زندانیان با رژیم بود و توسط خود افراد هر اتاق انتخاب می گردید، و مقامات زندان نیز او را قبول می کردند. فقط بند یک پایین بود که آقایان علما به اتفاق افراد نامبرده، جمع همگونی داشتند. بعداً آقای دکتر عباس شیبانی، که مدتی طولانی اضافه کشی داشت، به خاطر اینکه مواظب حال آیه الله طالقانی

باشد که حالش مساعد نبود و دستگاه [= رژیم] وحشت داشت از اینکه در زندان درگذرد، به بند یک آورده شد.

جمع [افراد] بند یک با توجه به آشنایی عمیق و اعتماد لازم، مسائل زندان و بیرون را مورد بررسی قرار می دهد که در رأس آن ارتداد سازمان و علل آن و مسئله جدایی و انشعاب ها قرار داشت. در مورد علل کمونیست شدن سازمان و اعضا، علت های مختلفی ذکر می گردد که مؤثرترین آنها تعلیمات التقاطی

و سپس استراتژی سازمان در رابطه واتحاد با مارکسیست ها تشخیص داده می شود. ولذا به همین

مناسبت، مسئله انشعاب و نیز مطرح و از طرف علما نظریه جدایی کامل آنها از مارکسیست ها تأیید

می گردد.

در این میان محمد محمدی [گرگانی]، که از اعضای مؤثر و مطلع سازمان و علاوه بر لیسانسیه علوم قضایی به عربی و کمی فقه و تعلیمات سازمان وارد بود و از تئوریسین های سازمان به شمار می آمد و از عقاید سازمان دفاع می کرد، قرار می شود با چند نفر از آیات - آقایان انواری، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی و لاهوتی - آنها را مطرح سازد. لاهوتی در اثر اینکه می بیند محمدی توجه هایی می کند که با توجه به همکاری نزدیک وی با رهبران سازمان مورد قبول سازمان نیست، چندین بار به محمدی تذکر

می دهد و چون فایده نمی بخشد، از بحث کناره گیری می کند. ولی بحث با سه نفر دیگر ادامه می یابد و

بالاخره به اتفاق آرا تعلیمات را التقاطی و غیرمنطبق با اسلام می دانند ولو اینکه توجیهات آقای محمدی را نیز قبول بتوان کرد.

سازمان مجاهدین سابقاً - به دروغ - امام خمینی را مؤید خویش معرفی می کرد و حتی از قول ایشان نقل می کردند که «ای کاش می توانستم به ایران بیایم و اسلحه به دوش، همراه با برادران مجاهدیم

بجنگم». و در این مباحثه معلوم می شود که ایشان نه تأیید مجاهدین را کرده اند و نه تکذیب.

و لذا علما، چندین شب پس از ساعت ۱۰ که چراغ های اتاق ها خاموش [می شود] و همه باید بخوابند، آهسته با یکدیگر مشورت [می کنند] و بالاخره در نتیجه این مشورت ها، پس از همفکری و شور با افراد

مذکور، اعلام می نمایند که مسلمان ها در زندان باید از کمونیست ها جدایی کامل داشته باشند و افراد نامبرده موظفند که این موضوع را به سایر زندانیان برسانند. در این موقع دو نفر از افراد مذکور پیشنهاد می کنند که چون پیغام شفاهی است، ممکن است به صور مختلف از طرف افراد مطرح گردد و در نتیجه برداشت های گوناگونی بشود که نقض غرض کند. و لذا بهتر است که متنی تنظیم شود، بدون اینکه نوشته گردد (تا به دست ساواک نیفتد [که] از آن [سوء] استفاده نماید) و افراد این متن را حفظ نموده متفق القول برای دیگران بخوانند. با تصویب این پیشنهاد، «نقل فتوا»یی به صورت زیر تنظیم می گردد:

بسمه تعالی

با توجه به زیان های ناشی از زندگی جمعی مسلمان ها با مارکسیست ها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنها به دست می آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به

حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیست ها، جدایی مسلمان ها از مارکسیست ها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیان های جبران ناپذیر خواهد شد. خرداد ۵۵

این «نقل فتوا» از طرف نه نفر از علمای موجود صادر گردید که عبارت بودند از آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، ربّانی شیرازی، انواری، هاشمی رفسنجانی، لاهوتی، معادیخواه، گرامی.

پس از صدور این «نقل فتوا» بحثی در می گیرد که با توجه به تعلیمات و استراتژی مجاهدین و روشن شدن کلک های آنها، که با پوشش های ظاهر فریب مطرح می گردیده، اکنون تکلیف با آنها چیست؟ آیا باید این موضوع به آنها گفته شود یا نه؟ و در صورتی که آنها مارکسیست ها را نجس ندانند و شهید بدانند، چه باید کرد؟ و بالاخره اگر از مارکسیست ها جدا نشدند، وظیفه چیست؟

علما می گویند که «ابتدا انحراف تعلیمات [مجاهدین] و نظریات علما را به رؤسای آنها بگویید و در صورت تخلف، باز به افراد مطمئنی که در زندان متزلزل نمی شوند، شرح دهید و در صورت عدم جدایی آنها از مارکسیست ها و اصرار بر تعلیمات انحرافی و این استراتژی، شما با مجاهدین زندگی جمعی نکنید ولی با آنها مبارزه هم نکنید تا مبدا دشمن بهره مند شود».

... برای بهتر روشن شدن موضوع، کافی است نگرشی به نیروهای موجود [آن زمان] و رژیم بیندازیم.

الف) در سال [های] ۵۴ - ۵۵ مجاهدین خلق از هم پاشیده بودند، رهبری دچار خیانت شده، و عده ای از بهترین کادرها به دست مرتدین و رژیم شهید شده بودند و اصولاً خود رهبری مرتدین نیز بر اثر توجه به تصفیه کردن عناصر مسلمان صالح، در یک درگیری داخلی فرو رفته و ضعیف شده بود. خیانت مرتدین و همکاری با رژیم، جداً سازمان را درهم شکسته [بود] و فاش شدن کمونیست و منافق بودن آنها اعتماد مردم را متزلزل کرد، به حدی که حتی اعضای سازمان، که هرچند نفر گروهی تشکیل داده بودند با نام هایی چون «مجاهدین راستین»، «مجاهدین واقعی»، «مجاهدین خلق مسلمان»، «مجاهدین اسلام» و غیره، آنها نیز به رهبری خویش اعتماد کافی نداشتند.

مردمی که مبارزان را پناه داده و به آنها کمک های گوناگون می دادند، با توجه به روحیه مذهبی و مخالفت با کمونیسم و از طرفی جریحه دار شدن احساساتشان، کمک ها را قطع کردند و حتی بسیاری،

مبارزین را که در خانه های خودشان مخفی کرده بودند بیرون نمودند. افراد مؤثر و متفقد و روحانیت، که قبلاً مؤید سازمان بودند، با شناختی که از سازمان به دست آوردند، یا حداقل دیگر حمایت نمی کردند و ساکت بودند و یا مخالفتی اصولی را شروع کرده در صدد جبران خلأ موجود بودند، زیرا با روش مجاهدین، مخصوصاً مجاهدین زندانی، از آنها کاملاً مایوس بودند. و روی هم رفته باید گفت که سازمان مجاهدین

در قاموس مبارزه، دیگر نیروی مؤثری نبود.

ب) سازمان چریک های فدایی خلق؛ این سازمان، که هرچند افرادش بسیار کم بود ولی با کمک فراوان و همه جانبه سازمان مجاهدین خلق و کشته شدن چندین نفر از افرادش و تبلیغات مجاهدین، زمینه نسبتاً مساعدی یافته بود و نیروی دوّم در مقابل رژیم به حساب می آمد، در این سال از هم پاشید. زیرا در یک سری مباحثات مخفی، پس از آنکه مرتدین به آنها پیشنهاد وحدت کامل دادند، خواستار در

دست داشتن رهبری مطلق شدند و مرتدین نیز می خواستند که رهبری اصلی به دست آنها باشد و

فداییان خلق شرکت در آن کنند. و بالاخره به توافق نرسیدند و لذا مجاهدین خلق حمایت خود را از آنها

کم کردند و خیانت مرتدین، که مردم از چشم کمونیست‌ها می‌دیدند، زمینه اجتماعی آنها را از بین برد و لذا در طول مدتی در حدود ۴۵ روز، حدود ۶۰ نفر از کادرهای ورزیده آنها کشته شدند و عده‌ای دستگیر

گردیدند، و در گروه‌هایی نیز مأمورین ساواک نفوذ کردند و آنها را دستگیر نمودند و در نتیجه آنها نیز دیگر نیروی قابل توجهی نبودند.

ج) روحانیت مبارز نیز در حادثه تظاهرات سالگرد ۱۵ خرداد، در مدرسه فیضیه [در سال ۵۴]، با دستگیری و تبعید گروه کثیری از روحانیون و طلاب فعال، دچار رکود بود.

د) جبهه ملی، نهضت آزادی و گروه‌هایی از این تیپ نیز علاوه بر نداشتن نفوذ عمیق در رهبری مبارزه، در اثر تبلیغات گروه‌های چریکی که آنها را مردود می‌شمردند و اعمالشان را رفرمیستی می‌دانستند، تأثیر چندانی در صحنه سیاست کشور نداشتند.

در مقابل، رژیم با استفاده از درآمد سرشار نفت، حمایت امپریالیست‌های شرق و غرب و کشورهای دیگر، دادن رفاه کاذب به مردم، قدرت یافتن ارتش، و گسترش ساواک، کاملاً خود را نیرومند احساس

می‌کرد و از هم‌پاشیدن نیروهای فعال مخالف نیز آن‌چنان او را سرمست و مغرور ساخته بود که مأمورینش، مخصوصاً در زندان، شادمان رجز می‌خواندند و سیاست‌گرانش توصیه می‌کردند که اکنون، پس از سرکوب‌های شدید، نوبت آن است که قدری ملایمت نشان داده شود و با یک سلسله موعظه‌های ساواکی و ایجاد روحیه یأس، شروع به آزاد کردن بسیاری از زندانیان کنند تا روحیه آزادی‌طلبی [=میل به آزادی از زندان] در زندانیان دیگر پدید بیاید و آنها را نیز از قدرت بیندازد و از طرفی محیط نامساعد افکار عمومی جهان را نیز آرام سازد. نگاهی دقیق به محاسبه‌های شاه و نزدیکانش، این مطلب را روشن

می‌سازد. البته در این زمان، ارباب رژیم هم سیاست «حقوق بشر» را پیش کشید که همه از آن مطلع هستیم. و لذا از آغاز سال ۵۶ سیاست جدید رژیم دایره ملایمت و دادن - به اصطلاح - «فضای باز سیاسی» در داخل و خارج زندان مشهود گردید.

این سیاست، موقع را شدیداً حساس کرد و خطر رکود نهضت و عادی شدن اوضاع و در نتیجه پایمال شدن خون‌ها و فداکاری‌های سال‌های اخیر احساس گردید و لذا افراد مؤثر و متعهد و مبارز را به فکر ایفای رهبری قاطع در جریان انداخت و حتی بعضی از آنها معتقد گشتند که با عدم مقاومت صریح در مقابل رژیم، بدون دادن هرگونه امتیازی، افرادی [را] که وابسته به مجاهدین بوده ولی شناختی راجع به افکار و اعمال آنها ندارند، با استفاده از سیاست ملایم رژیم، به خارج از زندان بفرستند؛ که اشتباه یکی از

مؤثرترین آنها، که فردی مؤمن و مقاوم بود، در ملاقاتی که با یکی از بستگانش از بند دیگر کرد و

خواستن از او که نام افراد مخالف مجاهدین را مخفیانه به او بگوید، باعث شد [که] مجاهدین بهترین موضوع را برای کوبیدن مخالفین خویش به دست آورند و هرچه بتوانند آن را بزرگ نمایند و تجزیه و تحلیل های آن چنانی کنند.

برنامه ریزان سیاست ساواک، در این هنگام، با توجه به اوضاع بیرون و خیانت مرتدین و پی بردن به این نکته که روحانیت و متدینین، دیگر از مجاهدین حمایت نخواهند کرد، تصمیم گرفتند که تضاد بین گروه ها را شدت بخشیده از این میان بهره بگیرند و لذا جمعی از طلاب و دیگر افراد متعصب و متدین را به بند یک آوردند و گروهی از متعصبین مجاهدین را در بند دو به تدریج تمرکز دادند و سپس عده ای از افراد بند یک را به بند دو بردند و منتظر درگیری ها و نزاع های داخلی زندان نشستند. جریان، از این به بعد، بسیار دقیق باید مورد بررسی قرار گیرد و خواننده با یک روح آزاداندیش لازم است مسائل را پیگیری نماید.

هنگامی که این افراد - که عبارت بودند از حاج مهدی عراقی، عسکراولادی، لاجوردی، محمد محمدی [گرگانی]، بادام چی [بادامچیان]، کجویی، طالبیان، علیخانی، تجریشی و چند نفر دیگر - به بند دو می روند، در اتاق های مختلف بند که مرکز تجمع سران مجاهدین بود تقسیم می شوند. پس از یکی دو روز اولیه و با استفاده از آشنایی های گذشته، از سران مجاهدین می خواهند که با هم جلسه ای مخفیانه

بگذارند تا آنها «نقل فتوا» و نظریات علما را به آنها بگویند و درباره موضوعات و مسائل روز تبادل نظر نمایند. اما مجاهدین، که قبلاً قضایای «نقل فتوا» را شنیده و برنامه دقیقی برای مقابله با آن ریخته بودند و محیط را قبلاً مسموم ساخته بودند، به دروغ گفتند که «ما در اینجا روابط سازمان یافته نداریم بلکه روابط فقط روابط صنفی است و اگر کاری دارید، باید به ارشدهای اتاق ها بگویید».

و بالاخره از چهار ارشد اتاق مسلمان ها موسی خیابانی، محمد حیاتی و مهدی براعی با دو نفر از این

گروه، یعنی حاج مهدی عراقی و سیداسدالله لاجوردی، باهم نشسته و مسائل مطرح می شود. آنها پس از شنیدن مطالب ایشان می گویند که «ما فقط به امور صنفی می پردازیم و این کار ربطی به ما ندارد. شما اگر می خواهید، با تک تک افراد مطرح کنید». و لاجوردی می گوید: «خوب، شما سه نفر هر یک، تک تک، چه می گوید؟» و آنها هر سه نفر جواب نمی دهند ولی در بند منعکس کردند که «این صدای ساواک است که از حلقوم علما و طالقانی و منتظری بیرون می آید». و شایع کردند که این فتوا را علما نوشته و به

«رسولی»، مأمور کثیف و شکنجه گر ساواک، داده اند(۱) و بعضی شایعات دیگر از همین قبیل.

... مجاهدین در فکر افتادند با برنامه ای خاص، تماس ها و اشتراک با مارکسیست ها را بیشتر کنند تا باعث جدایی سریع تر بین مخالفین آنها و دیگران شود...

چهار گروه بندی از مسلمان ها در بند دو تشکیل شد که تا سقوط رژیم، با قدری قدرت و ضعف، همیشه این چهار گروه در زندان ها وجود داشت...

گروه های اصلی: «مجاهدین»، «مخالفین» مجاهدین، [و] «معترضین» به مجاهدین بودند. [گروه چهارم، جمع های متفرقه بودند و کم اهمیت محسوب می شدند]. «مجاهدین»، که وضعشان روشن بود: تعلیمات انحرافی و التقاطی، خودمداری و تنها خود را مظهر انقلاب دانستن، کوبیدن همه آنها که نظام ایشان را نپذیرند، کوشش در بی آبرو کردن مخالفین، ایجاد خفقان شدید برای مخالفین و معترضین - تا دیگران مطالب حقّه آنها را نشنوند؛ و در این راه مجبور بودند به آنها انواع تهمت و افترا را ببندند تا توجیهی برای بایکوت کردنشان داشته باشند - تحریف خبرهای رسیده و خبرسازی برای اقناع طرفداران

خود، از بین بردن دردسرهایی که در نتیجه حفظ مخفی وحدت با کمونیست ها و در ظاهر مخالفت با آنها دچار می شدند و روز به روز آنها را در موقعیت ضعیف تری قرار می داد.

اما «مخالفین» که سیاست کلی آنها سروسامان دادن به مبارزه و روشن کردن مردم نسبت به تعلیمات

مجاهدین و جریانات روز و مبارزه با تحریف های آنها و خنثی کردن تهمت ها و زنده کردن تقیید به مسائل شرعی و نشان دادن چهره واقعی مارکسیسم و نفی فرهنگ مارکسیستی وارد شده توسط مجاهدین در

مبانی اسلامی - آن هم به صورت اسلام مترقی - و در عین حال مبارزه با رژیم که عامل همه جنایت ها و خفقان هاست - آن هم با توجه به موقعیت روز - می بود. و الحق که وظیفه سهمگین و طاقت بار بود.

«مخالفین»، مخصوصاً در بند یک، مدتی به همراه روحانیت مبارزی که سالیان دراز نقش اساسی در

نهضت داشته اند، این مسائل را بررسی کرده بودند:

آنها محاسبه کرده بودند که اگر مجاهدین از تعلیمات و استراتژی خویش دست بردارند و بر مواضع

ص: ۲۴۶

۱- در جزوه اولیه تحلیل سازمان در زندان، که تحت ۳ عنوان مختلف، پیش و پس از انقلاب در داخل و خارج کشور به چاپ رسید، هنگام شرح ماجرای نقل فتوا، همین شایعه و اتهامات نادرست دیگر طرح شده و اساساً، موضوع حاصل نقشه مأموران امنیتی رژیم شاه توصیف گردیده است. البته به دروغ ادعا شده که آقای طالقانی و آقای منتظری با این حرکت مخالفت

کردند و فتوا را تأیید و امضا ننموده بودند. فرازی از تاریخ...: صص ۳۰ - ۳۳.

قبلی خویش اصرار ورزند، خطری بزرگ برای نهضت هستند؛ زیرا از نظر مکتبی، التقاطی بودن و اهمیت علمی دادن به مارکسیسم، مسلمانان مبارز را به انحراف مذهبی کشانده و مانند کادرهای آموزش دیده مجاهدین، امکان فراوان مارکسیست شدن آنها می رود و اگر مارکسیست هم نشوند، تعلیمات التقاطی،

آنها را از درک صحیح اسلام باز می دارد و در پایان به بدعت گذاری در دین منتهی می گردد...

اما از نظر استراتژی؛ با توجه به عقیده مجاهدین به مبارزه طبقاتی و اعتقاد - فقط - به طبقه کارگر و دهقان، که آن روزها به نام مستضعفین آنها را می نامیدند و... مبارزه را از طریق مبارزه «فی سبیل الله» و احیای اسلام، به صورت مبارزه طبقاتی و اقتصادی در می آوردند؛ که این خود خطری بزرگ بود.

... اولین ثمره اش وحدت با کمونیست ها بود، با همه زیان های ناشی از آن. و با توجه به مرزهای مشترک و طولانی با شوروی و حمایت سوسیال امپریالیسم جهانی از مارکسیست های ایرانی و تجربیات

مبارزاتی آنها، که به راحتی در اختیار رفقای ایرانی قرار می گرفت، خطر تسلط شوروی بر ایران و از بین رفتن استقلال کشور و به صورت ایالتی از شوروی در آمدن ایران مطرح می گردید.

از طرف دیگر اینکه اگر مبارزه، مکتبی و اسلامی نباشد ما جز شکست چیزی نخواهیم داشت و

خون های شهیدان به خاک خفته هدر می رفت...

متدینین این خطرها را درک کردند و محاسبه نمودند و سپس راه های چاره را بررسی نمودند که با مجاهدین چگونه روبه رو شوند... [اگر آنها] اصرار بر تعلیمات داشته باشند که در این صورت باید در مقابلشان ایستاد، منتها به نحوی که رژیم نتواند استفاده ببرد...

در مورد استفاده رژیم، روشن بود که در کوتاه مدت رژیم بعضی استفاده ها را خواهد برد؛ همچنان که در مورد مرحوم شریف واقفی برد. اما در درازمدت نفع اصلی متعلق به نهضت و زیانکار اساسی، رژیم خواهد بود.

باقی می ماند مسئله تهمت ها و بایکوت ها و رنج ها و محرومیت ها که در همان آغاز در جمع افراد مؤثر و رهبری کننده گفته می شود: هر کس می تواند خود را برای این ریاضت انقلابی آماده کند و پایدار و مقاوم بایستد و شماتت دوست و دشمن را با نهایت صبر و حوصله با کنترل خویش و هیچ گونه احساساتی

نشدن و نقشه را لفظاً و یا عملاً فاش کردن تحمل نماید، در این راه قدم بگذارد و گرنه اگر عافیت طلب است، سر خویش گیرد و در کنار جریان، زندان را بگذراند...

و اما «معترضین» که اکثر آنها - همچنان که گفته شد - انسان های پاک، مقاوم، متدین و مبارز بودند و

نقش عمده ای در مبارزه داشتند و مجاهدات آنها نیز قبلاً به حساب مجاهدین گذاشته می شد. این افراد از ابتدای جریان و بعضی از آنها حتی قبل از جریان، مخالفت خود را با تعلیمات و استراتژی و این گونه اعمال مجاهدین اعلام داشتند...

اما روش «مخالفین» را قبول نداشتند و چون نمی شد در آن محیط، «مخالفین» دلایل خود را برای آنها کاملاً شرح دهند لذا مخلصانه در ابتدا کوشیدند که جمع واحدی که رهبری آن به دست مجاهدین بود حفظ گردد و «مخالفین» جدا نشوند.

از طرفی، چون نقشه رژیم و عمق جریان را به خوبی نمی دانستند، موضعگیری های «مخالفین» و یا مجاهدین، گاهی برای آنها به حدّ خشم و یا حیرت و یا یأس و ناامیدی می رسید. مخصوصاً از طرف «مخالفین»، زیرا می دیدند آنها با رژیم شدیداً مخالف اند و زندان هم برای آنها مسئله ای نیست و به مبارزه و نهضت نیز کمال وفاداری و عشق را دارند و می دیدند که رژیم نیز ماهرانه، به عنوان حمایت از «مخالفین»، آنها را بی اعتبار می کند. از طرف دیگر، «مخالفین» نیز با کمال آرامش تمام استدلال های آنها را می شنوند ولی باز راه خود را می روند و خصوصاً اینها، که در گذشته در مقابل رژیم محکم ترین موضع ها را داشته اند، اکنون در عین اینکه با رژیم همکاری ندارند ولی رفتار خشونت آمیز نیز ندارند. ولذا «معترضین» در حالت خاصی نسبت به «مخالفین» به سر می بردند و نمی توانستند که یک سیاست واحد

در پیش بگیرند و اکثر ضد و نقیض عمل می کردند...

مانورهای رژیم نیز برای آنها گیج کننده بود. آنها با سوابق مبارزاتی و زندان می دیدند که رژیم ظاهراً از مخالفین جانبداری می کند ولی در حقیقت و با توجه به مسائل سیاسی و دیپلماسی، آنها را می کوبد و گاهی همین عمل را با خود آنها نیز انجام می دهد. آنان می دیدند که ساواک رهبران مجاهدین را به دفتر خوانده، توهین و توییح می نماید و بلافاصله یکی از «مخالفین» یا چند نفر از آنها را مورد تحبیب قرار می دهد و مجاهدین نیز از این امر استفاده کرده خود را قهرمان و رقیب را سازشکار و بُریده معرفی

می نمایند. این موضوع با تصوّر آنها که بزرگترین مخالف رژیم را مجاهدین می دانستند، تطبیق نداشت. زیرا با توجه به تجربه ساواک، افراد وارد می فهمیدند که این در حقیقت تقویت مجاهدین و تضعیف «مخالفین» است.

«معترضین» این مطلب را باور نمی کردند که رژیم با فاش شدن انحرافات مجاهدین و متلاشی شدن سازمان و چریک های فدایی خلق، آنها را دیگر خطّ رودررو نمی داند و با محاسبه دقیق می خواهد جناح

سابقه دار مبارزه و مورد اعتماد مردم را بکوبد و مفتضح سازد، زیرا به خوبی می داند که زمینه مبارزه کاملاً

آماده است و خون ها و فداکاری ها و تجربه ها به آسانی از بین نمی رود و فقط یک کادر رهبری قوی لازم دارند تا با استفاده حتی از ضربه مرتدین، مبارزه را ادامه دهند، و این رهبری از بین همین افراد که اکثراً مورد اعتماد امام خمینی هستند، برخواهد خاست، ولذا دشمن فعلی هم اینها هستند منتها نمی شود آنها [را] کشت؛ زیرا تجربه نه نفر [که در تپه های اوین به دست ساواک کشته شدند] برای آنها موفقیت آمیز نبود، و فقط باید اعتبار رهبری را از آنها گرفت و لذا برنامه اجباری روی صحنه تلویزیون آوردن آیه الله انواری و رفقاییش و تحجیب حساب شده در داخل زندان و آزاد کردن ها، همه بر اساس این برنامه بود.

و انصافاً که برنامه زیرکانه ای بود؛ هرچند با وجود رهبری قاطع امام خمینی و هوشیاری ملت مسلمان و فداکاری همین برادران، به ضرر رژیم و سقوط وی انجامید.

... رژیم، آقایان حاج مهدی عراقی، عسکراولادی و حیدری را به کمیته برده و تحت فشار قرار می دهد که تقاضای عفو نمایند تا آنها را آزاد کنند. این کار قبلاً در سال ۴۹ توسط «فرسیو»^(۱) شده بود؛ که او نیز به این افراد فشار آورده بود تا تقاضای عفو نمایند و آنها به شدت رد کرده بودند. مخصوصاً آیه الله انواری، که بارها و بارها توسط افراد مختلف و واسطه های گوناگون از ایشان خواسته شده بود که چون رژیم تحت فشار مراجع و مخصوصاً مرحوم آیه الله حکیم و روحانیت که خواهان آزادی ایشان بودند قرار

داشت، با نوشتن چند سطر ولو به عنوان شاه نباشد، بخواهد که آزادش کنند و او نکرده بود. این بار اینان نیز مقاومت می کنند منتها بنا بر همان سیاست کلی که باید بدون تقاضای عفو - اگر امکان داشت - بدون درگیری شدید با رژیم، برای ادامه مبارزه به خارج از زندان روند، قاطعانه و موضعگیرانه با رژیم روبه رو نمی شوند.

همین موضوع باعث می شود تا رژیم، که همیشه از عکس العمل تند اینان وحشت داشت، نقشه ای برای بی آبرو کردن آنها طرح نماید و به طور غافلگیرانه، آنها را بدون هرگونه خبر قبلی، به عنوان انتقال، از زندان اوین به زندان قصر برده در یک سالن وارد نماید. اینها گمان می کنند که چون برنامه رژیم نشان دادن نرمش است، در این سالن کسی می خواهد برای زندانیان، مطابق معمول، سخنانی و نصیحت

ص: ۲۴۹

۱- «فرسیو» فرسی یو، که با درجه سرلشگری در بهار سال ۵۰ به دست چریک های فدایی خلق ترور شد، دادستان نظامی رژیم بود.

نماید، که ناگهان پرده‌ها کنار می‌رود و فیلمبرداری شروع می‌شود و منوچهر مقدم سلیمی،^(۱) کمونیست مشهور که در زندان همکاری با ساواک می‌کرد، شروع به سخنرانی می‌نماید. آیه‌الله انواری، نگران و ناراحت، برمی‌گردد تا با برادران دیگر مشورت کند که چه باید بکنند لکن آنها را در دسترس نمی‌یابد، زیرا آنها را به طور پراکنده در سالن نشانداده بودند و آقایان حیدری و عسگر[اولاد] نیز به زیر صندلی پناه می‌برند، حاج مهدی عراقی نیز به دنبال راه حل می‌گردد. در این میان فیلمبرداری تمام می‌شود و عده‌ای برمی‌خیزند تا در پایان سخنرانی مقدم سلیمی «سپاس» بگویند، و چون آقایان بر نمی‌خیزند و تصمیم به مقاومت می‌گیرند، فیلم را قطع می‌کنند و مراسم را پایان می‌بخشند و در میان اعتراض آنها، همگی را بیرون برده آزاد می‌نمایند. لازم به تذکر است که اطراف سالن نیز کماندوهای مسلح به اسلحه و باتوم، به نحو ارباب آمیزی، ایستاده بودند.

این فیلم از تلویزیون پخش می‌گردد و وعده داده می‌شود که دوباره روز جمعه نیز تکرار شود. نمایش این فیلم، در زندان‌ها، هیاهو و سروصدای فراوان برپا می‌کند. سمبل‌های مقاومت و تدین چون عراقی، عسگر اولادی، حیدری و آیه‌الله انواری، که ۱۴ سال زندان را با چنان روحیه پرخاشگر و قوی گذرانده بود و فقط یک سال دیگر به پایان زندانش مانده بود [زیر سؤال رفتند].^(۲)

در این میان سخت‌ترین لحظات و بدترین حالات، بر «مخالفین» و «معترضین» می‌گذرد؛ زیرا مجاهدین بلافاصله با شادمانی فراوان و حتی تبریک به یکدیگر، در بعضی موارد، شروع می‌کنند به

بهره برداری که: «این حرف‌ها و کارها برای همین آزاد شدن‌ها بود و ما که می‌گفتیم نقل فتوا به خواست ساواک تهیه شده، این ثمره آن است و مزد فتوا دهندگان می‌باشد؛ و این نمودی از همکاری مخالفین با ساواک می‌باشد و...» و بعد هم - به قول جزوه فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین [خلق ایران]، ص ۳۱، «سپس (رژیم) به تدریج این عناصر را آزاد نموده تا دنباله برنامه‌هایشان را در بیرون به خورد مردم و عناصر مبارز داده در صفوف جنبش تزلزل ایجاد کند».

شدت این ضربه و عدم آگاهی دقیق به نحوه موضوع و علل آن، «مخالفین» را در دادن توضیح لازم

خلع سلاح کرده و در مقابل مجاهدین ضعیف کرده بود. از طرفی مجاهدین نیز، با توجه به زمینه آماده، به

ص: ۲۵۰

۱- از اعضای «گروه گل‌سرخ».

۲- آقایان فوق در بهمن ماه ۱۳۴۴ به دنبال ترور «حسنعلی منصور» نخست وزیر شاه، دستگیر و در بهمن ماه ۱۳۵۵ آزاد شدند؛ بنابراین ۱۱ سال در زندان بودند و از محکومیت آقای انواری نیز ۴ سال باقی مانده بود.

شدت تبلیغ می کنند و مخصوصاً آقای عسکراولادی را بیشتر [در] نظر داشتند؛ زیرا او علاوه بر سابقه ممتد مبارزه و تدین، بر مبانی اسلامی و انحرافات مجاهدین نیز تسلط کافی داشت و سابقه نمایندگی امام خمینی در تهران در سال ۴۲ - ۴۳ و شرکت در آغاز مبارزه مسلحانه و ترور «منصور» و مقاومت در زندان و سرعت درک مواضع مجاهدین، از او شخصیتی ممتاز ساخته بود؛ و البته از [سال] ۵۱ به بعد، وی در زندان بدترین بایکوت مجاهدین را تحمل کرده بود.

پس از گذشتن دوران هیجان اولیه و رسیدن خبر «اجبار» و روشن شدن نسبی جریان، اوضاع قدری

تعدیل گردید ولی تأثیر این جریان، بزرگ ترین ضربه را بر «مخالفین» وارد ساخت، زیرا تحت تأثیر جریان و تبلیغات مجاهدین، کمتر کسی حاضر بود به این توضیح گوش دهد که اگر رژیم با کس یا کسانی که با او - به قول مجاهدین - همصدا شده اند، موافق باشد و به راه آنها علاقه مند، بایستی کاری کند که آنها آبرومندتر باشند تا حرفشان نفوذ یابد، و آوردن این برادران به صحنه تلویزیون، کاملاً آنها و همراهانشان را در موضع خویش ضعیف می کرد، و کرد.

به هر حال، پس از این ضربه، «مخالفین» می فهمند که مجاهدین راه خویش را سرسختانه ادامه خواهند داد و حتی تا آن اندازه متعصب می باشند که از ضربه به نهضت و یا به گروهی از مبارزین که توسط رژیم وارد آید، اگر بر علیه مخالفین شان باشد، استقبال کرده از روی شادمانی حاضرند آن را تقویت نمایند. و لذا [«مخالفین»] وظیفه را بسیار مشکل تشخیص داده و بار دیگر سیاست خویش را تنظیم می کنند؛ بدین گونه که:

۱- در برخوردهای با رژیم، نهایت هشیاری را به خرج دهند.

۲- ضمن مبارزه مستقیم نکردن با مجاهدین، مسائل خویش را - بی پروا و با اعتماد سابق - با آنها

مطرح نکنند.

۳- چون مشکل اساسی، تعلیمات سازمان و تشخیص انحراف آن بود، لذا کوشیدند برای کادرهای موافق و یا هر کس دیگر حتی از مجاهدین، یک سلسله درس های لازم از عربی، فلسفه، اصول عقاید، تفسیر مختصری از اقتصاد اسلام، تبیینی از مارکسیسم، تاریخ اسلام، [و] تاریخ مبارزات بگذارند؛ که با توجه به وجود افرادی مسلط در این رشته ها که بین «مخالفین» بود، توانستند موفقیت نسبتاً قابل توجهی به دست آورند و با این کار اصولی مانع سمپاشی های التقاطی و یا کمونیستی گردند.

ص: ۲۵۱

۴- با توجه به روش های مجاهدین، اعمال خود را طوری تنظیم کردند که روز به روز دست مجاهدین رو شود و آنها را در موضعگیری هایی که ناچارند بنابر اصول تعلیمات و استراتژی سازمان از آن تخلف نورزند، قرار دهند تا چهره واقعی خود را نشان دهند، و این کار را نیز با موفقیت نسبی انجام می دهند.

۵- افشاگری برای کسانی که حاضر بودند بایکوت را رعایت نکنند و نداشتن اصرار در مورد اشخاصی که شدیداً تحت سانسور شدید بوده حاضر به صحبت و حتی سلام و علیک با «مخالفین» نبودند.

این سیاست به سرعت مجاهدین را در تنگنا قرار داد و البته بیشترین نتیجه اش نصیب «معترضین» شد، که همان گونه که گفته شد افراد سالم و قابل اعتماد «مخالفین» بودند...

در مورد برنامه ساواک، هوشیاری «مخالفین» و مقاومت های سرسختانه برخی از آنها از جمله محمد طالبیان معلم «گروه ابوذر» نهبوند، با آن تقوا و سرزندگی و روحیه عالی، که در عین آسیب های فراوان ناشی از شکنجه و دیسک کمر، استوار و محکم ورزش می کرد و می دوید و با «رسولی» و سایر دژخیمان

با قدرت و قهر انقلابی روبه رو می شد، تهمت ها را بی ارزش می کرد. شروع مبارزه در خارج از زندان و فعالیت های «مخالفین» آزاد شده و طرفدارانشان، روز به روز این تهمت ها را ضعیف نمود...

روز به روز چهره واقعی مجاهدین برای افراد مشخص می شد و «مخالفین» قدرت می گرفتند که،

رژیم آنها را جابه جا می نماید، چراکه می بینند، به خلاف برنامه های وی، «مخالفین» دارند به سوی یافتن موقعیت پیش می روند و درگیری نیز پدید نیآورده اند؛ و لذا عده ای را به بند دو و عده ای را به بند سه می فرستد و آنها را متفرق می نماید.»(۱)

تحلیل جمع حزب ملل

جواد منصوری از زندانیان حزب ملل اسلامی در تحلیلی که می تواند برآیند دیدگاه اغلب زندانیان حزب ملل باشد، می نویسد:

«[پرویز] یعقوبی و [محمد] محمدی رابط من با سازمان بودند. سه نفر هم تعیین شده بودند تا رابط آنان با سازمان باشم. اکبر مختارزاده از اعضای «حزب الله»، محمد طالبیان از اعضای «گروه اباذر» و از

ص: ۲۵۲

دیران نهاوند و محمد صادق سجادی.

در اواخر سال ۱۳۵۳، پس از طرح برخی اشکالات و انحرافات سازمان و عدم پاسخگویی مناسب، به تدریج ارتباط با سازمان را کم کردم. با توسعه ارتباط با سایرین، توانستم تعداد زیادی از افراد را روشن و آگاه نمایم. به طوری که در اواسط سال ۵۴ تقریباً تعداد مخالفین سازمان با تعداد طرفداران برابری

می کرد. در اواخر سال ۵۴ تعداد مخالفین بیشتر و عملاً اعضا و طرفداران سازمان در اقلیت قرار گرفتند. البته حوادث سال ۵۴ نیز در این تغییر تأثیر بسیار زیادی داشت...

اختلافات داخلی و درون سازمانی، و تقسیم بندی به دو جناح اسلامی و مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق شدت گرفت. در پی آن، تصفیه حساب ها و ترورهای درون گروهی شروع شد. در اولین

اقدام، جناح مارکسیست طرح کشتن شریف واقفی (از اعضای سابقه دار و منتقد سازمان) را توسط محسن خاموشی و وحید افراخته، در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴، به اجرا گذاشت.

این اقدام و نحوه انجام آن، نشان از یک انحطاط عمیق فکری و انحراف اخلاقی داشت؛ زیرا کشتن

یک انسان به خاطر اختلافات فکری و به آتش کشیدن جسد وی، چیزی جز اوج انحراف، خودخواهی و خودمحوری نبود.

اعضای سازمان، به دلیل ضعف شدید اخلاقی و دوری از مبانی اسلامی، و حتی عدم رعایت اصول متعارف در برخوردهای انسانی و اجتماعی، و نیز محور کردن سازمان و معیار و ملاک قرار دادن آن برای انطباق حق و باطل، از افرادی مسلمان، مبارز، متعهد و متعهد، افرادی بی اعتقاد و بی اعتنا به اصول انسانی، اجتماعی و اخلاقی تربیت کردند. آنچنان که دست به جنایت هایی بزنند که در تاریخ سازمان های

مبارز و سیاسی قطعاً کم نظیر و یا بی نظیر است. به عنوان مثال وحید افراخته و محسن خاموشی که از خانواده های مذهبی بودند و در مدارس علوی مشهد و علوی تهران درس خوانده و با انگیزه صددرصد

اسلامی وارد سازمان شده بودند، تحت تأثیر جو و شرایط سازمان و القائات و آموزش های آن، کاری کردند که مارکسیست ها کمتر به آن دست می زدند.

خبرهای پراکنده، حاکی از تغییر ایدئولوژی اعضای سازمان در زندان های مشهد، شیراز و نیز اعلام رسمی مارکسیسم، به عنوان ایدئولوژی سازمان در خارج از زندان بود. اعضای سازمان در زندان قصر،

سعی در کتمان و مخفی نگاه داشتن موضوع داشتند. تا اینکه با دستگیری های وسیع اعضای سازمان، در اواسط مرداد سال

۱۳۵۴ و پخش مصاحبه خلیل دزفولی، مبنی بر افشای برخی مطالب به ویژه تغییر

ص: ۲۵۳

ایدئولوژی، آنها مجبور به توجیحات زیادی شدند. ابتدا گفتند: «تمام این مطالب دروغ و ساخته و پرداخته ساواک برای انزوای سازمان و از بین بردن وجهه اسلامی و مردمی سازمان است.» مدتی بعد، با انتقال تعدادی از بازداشت شدگان به زندان سیاسی قصر و افشای قضایا به تفصیل، آنها بالاچار چنین توجیه کردند که «صمدیه لباف و مجید شریف واقفی مشکلات خصلتی و فکری داشتند و سازمان مجبور به حذف آنها شد.»

آنها مدتی با این گونه توجیحات، اعضا و پیروان خود را مشغول کردند. تا اینکه بر اثر گسترده شدن مطالب درون سازمانی، مجبور به اعتراف و به تبع آن، توجیه دیگری شدند. گفتند: «عده ای فرصت طلب

چپ و ماجراجو، با نفوذ به مرکزیت سازمان و حذف عناصر اصلی سازمان، موفق به انجام کودتا در داخل سازمان شدند؛ و ضمن تغییر ایدئولوژی سازمان، دست به یک سری اعمال چپ روانه زدند، و علاوه بر آن، با ارتکاب اعمال ضدانقلابی، موفق به حذف و نابودی تعدادی از عناصر و اعضای سابق شدند.»

خلیل دزفولی، در مصاحبه خود، مطالب بسیار زیادی را افشا کرد. من با مطالعه متن چاپ شده، چندین نقطه ضعف، اشکال، انحراف و خیانت را مشخص نمودم. ابتدا موضوع را با پرویز یعقوبی در میان گذاشتم. او به شدت ناراحت شد و با رد آنها گفت: «هیچ یک از اینها واقعیت ندارد و تمامی این مطالب، توطئه مشترک سیا و ساواک برای مقابله با قدرت سازمان و از بین بردن پایگاه اجتماعی و مردمی آن هست؛ که پس از گذر از مراحل، به موقعیت تثبیت موجودیت و مقبولیت مواضع خود رسیده است.» به او گفتم: با شناختی که از سازمان، اندیشه ها، افراد و سوابق آن دارم، معتقدم به استثنای دو مورد، بقیه موارد واقعیت دارد و بهتر است شما دقت و تأمل کنید و در صدد اصلاح و تغییر اشتباهات و انحرافات باشید،

زیرا این توجیحات، واقعیت ها را تغییر نمی دهد.

دو موردی که به تصور من غیرعادی و عجیب بود، عبارت بود از:

۱- وجود روابط کثیف جنسی و به شکل بسیار زشت آن.

۲- دزدی های داخل سازمانی و صرف پول ها برای مقاصد شخصی و حتی هزینه در راه انجام اعمال نامشروع.

تا آن زمان تصور می کردم یک مبارز ممکن است تغییر ایدئولوژی بدهد، و این موضوع بی سابقه ای نیست و ارتداد در طول تاریخ وجود داشته است، ولی هیچ گاه تصور نمی کردم در داخل سازمان، و در زمان مبارزه و با استفاده از امکاناتی که مردم با زحمت فراوان برای آنان، به جهت صرف در راه انقلاب،

فراهم کرده اند، عده ای این امکانات و پول ها را صرف روابط نامشروع، عیاشی و هرزگی خود کنند.

متأسفانه بعدها ثابت شد که این موارد نیز واقعیت داشته است، به طوری که دیگر قابل انکار نبود. به همین دلیل، «باند رجوی» چاره ای ندید جز اینکه اعلام کند: «سازمان به دست عده ای آناارشیست چپ نما افتاده، که رهبری آن مورد قبول و تأیید ما نیست و کادر واجد صلاحیت، ما (باند رجوی) هستیم؛ بنابراین معیارها، مواضع و اندیشه های ما، ملاک سازمان است!»

از این تاریخ به بعد، وضعیت سازمان در داخل زندان به کلی تغییر کرد. و دیگر یکپارچگی، تسلط

تشکیلاتی و بی چون و چرایی گذشته وجود نداشت. از سال ۵۳ مخالفت با مواضع و حرکت های سازمان

مجاهدین، به تدریج توسعه یافت. تعدادی از طرفداران سازمان، به مخالفین جدی تبدیل شدند. مرحوم

آیه الله ربّانی شیرازی بحث های مفصل اعتقادی و فلسفی، در ردّ نظریات سازمان، مطرح کرد و جزوه ای در ردّ نظریات آنان نوشت. به همین دلیل مورد دشمنی و برچسب های مختلف قرار گرفت.

در سال ۵۳ قاسم باقرزاده یکی از اعضای سازمان در اتاقی همراه با مرحوم ربّانی شیرازی، من و چند تن از مارکسیست ها و محمود عطایی زندانی بود. روزی به من گفت: «اگر به خاطر سوءاستفاده پلیس نبود، (آقای) ربّانی را در همین زندان می کشتم تا کسی جرئت نکند بر ضدّ سازمان چیزی بنویسد!»

بعد از انتقال تعدادی از رهبران سازمان به زندان اوین، محمود عطایی عملاً گرداننده طرفداران و خط دهنده به آنان، در بندهای ۴ و ۵ و ۶ شد. وی فردی کم سواد و بدون تجربه مبارزاتی، و مطیع بی چون و چرای سازمان بود، به طوری که حتی جرئت فکر پیرامون مباحث و مسائل را نداشت و صرفاً احساسات

و شعارها حاکم بر او بود.

در اتاق ۲ بند ۶ - که بیشتر زندانیان قدیمی و محکومین بیش از ده سال بودند - من، مرحوم ربّانی شیرازی، صفر قهرمانی (از اعضای فرقه دموکرات آذربایجان که تقریباً ۳۱ سال زندانی بود)، علی خاوری (از رهبران و نظریه پردازان باسابقه حزب توده)، سلامت رنجبر (از گروه فلسطین)، قاسم باقرزاده و

محمود عطایی و چند نفر دیگر، زندانی بودیم.

محمود عطایی، با توجه به موقعیت و نفوذ اینجانب در میان «زندانیان مسلمان خط امام»، سعی می کرد با من روابط خوبی داشته باشد و مرا متقاعد به سکوت در مقابل سازمان نماید؛ لذا بحث های

زیادی با من داشت. اگرچه اطلاعات چندانی نداشت ولی نمی خواست موقعیت به دست آمده اش را به عنوان رهبر سازمان در بندهای ۴ و ۵ و ۶ زندان قصر از دست بدهد.

در تابستان سال ۵۴، چند روز، بیش از بیست ساعت با یکدیگر راجع به قضایای گذشته و وضعیت حال و آینده صحبت کردیم. هدف اصلی من از صحبت با او اتمام حجت و رساندن واقعیت‌ها و حقایق، از طریق او، به دیگران بود. گرچه اطمینان نسبی از بی‌فایده بودن بحث داشتم و حتی بعضی دوستان، نظیر آقای احمد نصری، معتقد بودند با افراد عادی و طرفداران صحبت شود مؤثرتر است.

به هر حال، پس از مدتی مذاکره، سرانجام من مطالب خود را در مورد سازمان، افکار و عملکرد آن،

در دوازده محور مشخص، خلاصه کردم و در اختیار او قرار دادم.

در اینجا به شکل خلاصه، مطالب مطرح شده با محمود عطایی در سال ۵۴ را می‌نویسم؛ چون بسیاری از مطالب موردی و مربوط به اشخاص بود، و یا اینکه جزئیات بحث را فراموش کرده‌ام، لذا کلیات بحث را - با مختصر توضیحی - می‌نویسم:

۱- اصل کردن مبارزه و فراموشی اخلاق و معنویت

سازمان تمامی توجه و معیارهای خود را به مبارز بودن افراد و مبارزه کردن آنان معطوف می‌داشت، و در نتیجه بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و بُعد معنوی را به فراموشی می‌سپرد. به همین دلیل، به تدریج فساد و قدرت‌طلبی در میان افراد و سازمان شکل گرفت و توسعه یافت، به طوری که انجام فرایض و رعایت موازین اخلاقی، اهمیت خود را از دست داد.

۲- بی‌توجهی به مبانی اعتقادی و رعایت احکام شرعی

برای ارائه چهره‌ای روشن‌فکرانه و خوشایند دیگران، خصوصاً مارکسیست‌ها، بسیاری از مبانی اعتقادی از جمله اعتقاد به وجود و ظهور امام زمان (سلام الله علیه) و یا رعایت احکام شرعی مانند مرجعیت و تقلید و یا توجه به مسائلی نظیر طهارت و غیره، مورد بی‌اعتنایی سازمان قرار می‌گرفت، به طوری که این‌گونه مقولات را غیرانقلابی و غیرمفید می‌دانستند!

۳- شکست جنگ مسلحانه شهری

واقعیت این است که جنگ مسلحانه شهری نتوانست توده‌های مردم را متوجه خود کند و در نتیجه سازمان پی‌درپی ضربات زیادی خورد. بسیج مردم و متشکل کردن آنان، نیاز به شعارها و حرکت‌هایی

متناسب با واقعیت‌های جامعه ایران داشت که جنگ مسلحانه نمی‌توانست چنین هدفی را تحقق بخشد.

۴- ترجیح مارکسیست‌ها بر مسلمانان

از نظر سازمان، مسئله وحدت نیروها به اندازه‌ای اهمیت داشت که پیوند و وحدت با مارکسیست‌ها را

به صورت اصل اساسی در مبارزه با رژیم قرار داد، به طوری که مخالفین وحدت با مارکسیست ها را مرتجع می دانستند. تحریم کتاب های ضد مارکسیستی و دفاع از اصول ماتریالیسم دیالکتیک، نمونه هایی از این تفکر و خطّ مشی بود.

۵- کتمان حقایق و دادن اخبار جعلی

در موارد زیادی (مانند انحراف سازمان، سابقه سوء بعضی افراد) سازمان حقایق را کتمان می کرد. اخباری برای حفظ موقعیت و تبلیغ قدرت سازمان جعل و به شکل گمراه کننده ای منتشر می شد، به طوری که پس از کشف واقعیت ها موجب یأس و سرخوردگی عده زیادی از مبارزین می گردید. نظیر داستان حمایت حضرت امام(ره) از سازمان و ملاقات حسین روحانی در نجف، که در سال ۵۲ پخش شد که اصلاً واقعیت نداشت.

۶- توجیه خلاف ها و اشتباهات

سازمان تلاش گسترده ای در اقناع افراد، به هر قیمتی، داشت. برای جذب افراد و حفظ آنان، هرگونه خلاف و اشتباهی را به شکلی توجیه می کرد. به همین دلیل تحلیل های ضد و نقیض و توجیحات غیرواقعی، امری عادی در میان اعضای سازمان شده بود. نظیر جریان قتل شریف واقفی، مرتد شدن تعدادی از اعضا در زندان های مشهد و شیراز، ارائه تحلیل های غلط از جریان انقلاب و...

۷- بی توجهی به واقعیت ها

سازمان، برای اثبات حقانیت مواضع خود و ردّ مواضع دیگران، بسیاری از واقعیت ها را نادیده می گرفت. بی توجهی به خیانت های مارکسیست ها و شوروی در طول تاریخ مبارزات و وجود افراد ناصالح، و همچنین بی توجهی به نفوذ و موقعیت روحانیون در جامعه ایران، نمونه هایی از این گونه برخوردها و نظریات بود.

۸- «بت کردن» مؤسّسین سازمان

اغراق و مبالغه در مورد مؤسّسین و بعضی از اعضای سازمان به حدی بود که به تدریج این تصوّر را در افراد به وجود آوردند که آنان انسان هایی استثنایی و بدون اشتباه هستند! نقل شرح زندگی آنان به شکلی که آنان را در ردیف قهرمانان بزرگ تاریخ قلمداد می کردند، شرح و تفسیر نظریات و فعالیت های آنان به شکلی خاص و ترجیح آنان بر دیگران، گوشه ای از اقدامات سازمان بود. «تدوین ایدئولوژی علمی

اسلام توسط رهبران سازمان، کاری بی نظیر در طول تاریخ اسلام بوده است! این، نمونه ای از جملاتی

ص: ۲۵۷

است که مرتباً تکرار می شد و متأسفانه بعضی افراد هم، بدون توجه به واقعیت، آن را تکرار می کردند.

۹- ارائه تفسیرهای خودسرانه از قرآن

آیات و روایات، خصوصاً عباراتی از نهج البلاغه را مطابق نظر و میل خود تفسیر و تعبیر می کردند، به طوری که برای توجیه هر یک از کارهای خود، آیه و یا روایتی را در توجیه آن نقل و تحلیل می کردند. توجیه تفسیرهای مادی و - به قول خودشان - علمی از قرآن و روایات، روش متداولی بود که در سازمان جریان داشت. افرادی که بعضاً قادر به قرائت متن عربی نبودند، قرآن را تفسیر و مطالب موردنظر را به آن

نسبت می دادند. برداشت های غلط و تفسیر به رأی، امر رایجی در میان اعضا بود.

۱۰- طرفداری از گروه های ملی گرا

سازمان، در حالی که شیوه های مبارزاتی و تفکرات گروه های ملی گرا را مردود می دانست، اما از آنان برای مقابله با جریان اسلامی و پیروان امام(ره) حمایت می کرد. فداییان اسلام، آیه الله کاشانی و مبارزات نهضت اسلامی را بی ثمر و غیرعلمی می دانستند.

۱۱- خودمحوری و تحقیر دیگران

برخوردهای متکبرانه، نادیده گرفتن زحمات و مبارزات دیگران، برخوردهایی از موضع بالا، روش جاری و متداول اعضای سازمان بود. علت این گونه برخوردها را در موفقیت های سازمان و برتری آن بر دیگر گروه ها می دانستند!

۱۲- بی توجهی به شخصیت و حیثیت افراد

ترور شخصیت مخالفین و برچسب زدن و اهانت و تهمت زدن را سازمان، برای تثبیت موقعیت خود، به اعضا و هواداران آموزش می داد. به طوری که بعضی افراد، از ترس انزوا و متهم شدن، یا جذب سازمان شوند و یا در مقابل آن سکوت کنند. آثار و پیامدهای هر یک از موارد فوق در عملکرد سازمان، قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به مقدار زیادی دیده شده است.

در اواسط سال ۵۴، مبارزین مسلمان داخل زندان، به سه گروه عمده تقسیم شدند که تا سال ۱۳۵۷،

با توجه به فراز و نشیب ها، ترکیب و کمیت آنها تغییر می کرد.

۱- اعضا و هواداران سازمان، به رهبری رجوی در اوین، محمود عطایی در زندان قصر و مهدی ابریشمچی در زندان مشهد:

این گروه تلاش فوق العاده ای برای جلوگیری از تضعیف و بی اعتباری سازمان نمود و در این راه از هیچ گونه اقدامی مضایقه نکرد.

از این زمان، مارک ها و برچسب های جدیدی برای مخالفین سازمان، تحت عناوین «راست فرصت طلب»، «راست ارتجاعی»، «قشریون راست» و... ساخته شد. برخوردها بسیار عصبی و خشن شد

و حداکثر سعی و تلاش [را] برای جذب و حفظ پیروان و اعضا صورت دادند.

مارکسیست ها، با توجه به وضعیت جدید، نزدیکی بیشتری با این گروه پیدا کردند، زیرا در واقع هر دو طرف برای تحکیم موقعیت خود، در مقابل جریان رو به رشد اسلام اصیل، احساس خطر می کردند و برای مقابله با آن، بیش از پیش، به حمایت یکدیگر احساس نیاز می کردند.

۲- گروه میثمی:

مهندس لطف الله میثمی دارای افکار و نظریات خاصی بود و به دلیل سوابق و نظریاتش داعیه رهبری سازمان را داشت که مورد قبول مرکزیت قرار نگرفت. او در سال ۱۳۵۳ مجدداً دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. وی با استفاده از سوابق، طرح مطالب خاص و با بهره گیری از روش های جذب در سازمان،

تعدادی از افراد را در زندان عضوگیری کرد و گروه مستقلی را تشکیل داد.

در واقع افکار، نظریات و مواضع میثمی تفاوت چندانی با سازمان نداشت. او در صدد بود، ضمن حفظ استقلال گروه، با نزدیکی به سازمان در رهبری آن سهم شود... در زندان و بعد از آن، میثمی با احتیاط سعی در نزدیکی با مخالفین داشت و پس از آنکه به کلی از سازمان ناامید شد، ارتباطات خود را با جریان مخالف بیشتر کرد.

۳- گروه مسلمان «طرفداران و پیروان راه حضرت امام خمینی (ره)»

این گروه از طیف وسیعی تشکیل می شد. موضع و خط مشترک آنان مخالفت با سازمان مجاهدین، تقلید از حضرت امام خمینی (ره) و تقید عملی به مسائل شرعی بود.

از سال ۱۳۵۲ به تدریج به افراد این گروه افزوده و فاصله آنان با سازمان بیشتر می شد. از اواخر سال ۱۳۵۴ موقعیت انحصاری سازمان در زندان ها از بین رفت. به طوری که در سال های ۵۶ و ۵۷ به یک گروه، در میان گروه های مسلمان، تبدیل شدند و از محبوبیت و مقبولیت چندانی برخوردار نبودند و تمامی

امید آنان به وضعیت و قدرتشان در خارج از زندان بود.

اعضای گروه پیروان امام، به دلیل تفاوت های بسیار و پراکندگی آنان، انسجام چندانی نداشتند ولی در موارد مشترک جدی و قاطع بودند. در سال ۱۳۵۷ انسجام و اتحاد بیشتری بین آنان به وجود آمد. به طوری که تقریباً به صورت یک گروه متشکل با مواضع ثابت و شناخته شده درآمدند.

این گروه، از نظر آگاهی های اسلامی و عمل به فرایض و احکام، نسبت به دو گروه دیگر در وضعیت

بهتری بودند، اما از نظر تشکیلاتی و سیاسی، تا حدی، ضعیف تر بودند ولی به دلیل پابندی نسبی به مبادی اخلاقی و تلاش پیگیر، توانستند تا حدودی پیشرفت های خوبی داشته باشند.

غالب روحانیون، بازاریان و افراد با سابقه مبارزات اسلامی، و تعدادی از تحصیل کردگان دانشگاهی،

در این گروه بودند. به این دلیل، از طرف سازمان به این گروه برچسب ها و اتهامات مختلفی چون

«طرفدار خرده بورژوازی»، «ارتجاع مذهبی»، «قشریون راست» و... زده می شد.

گروه میثمی در برخورد با این گروه سعی می کرد چنین وانمود کند که به آنان نزدیک تر است تا بتواند بدین طریق افرادی را جذب نماید، از طرفی در برخورد با سازمان، مخالفت خود را با این گروه (مسلمانان طرفدار راه امام خمینی (ره)) اظهار می کرد تا از طرف سازمان به طور کلی طرد نشود.^(۱)

تحلیل جمع امت واحد

اشاره

بهزاد نبوی که با گذر از جریان های سیاسی مختلف، در زندان به سازمان پیوسته بود، به همراه گروه دیگری از اعضا و مرتبطان سابق همزمان با تغییر ایدئولوژی، جمع دیگری از معترضان سازمان در زندان را شکل دادند. نبوی تحلیل خود را که تا حد زیادی بیانگر جمعی است که بعداً به نام گروه «امت واحد» شناخته شد و در برابر سازمان، یکی از گروه های هفت گانه تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی، بود، می گوید:

«در سال ۵۴، در اوین، خبر مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق را شنیدیم. از آن موقع به بعد،

رابطه من با سازمان - تقریباً - خراب شد؛ چون تا آن زمان، حساب دیگری روی سازمان می کردم.

من در آن زمان بیشتر یک «مبارز مسلمان» بودم تا «مسلمان مبارز»، یعنی مبارزه را اصل می‌کردم. یا

ص: ۲۶۰

۱- منصورى، خاطرات...: صص ۱۶۹ - ۱۸۱؛ با اندکی تلخیص.

اینکه به رهبران سازمان، از نظر ایدئولوژیک، خیلی انتقاد داشتم اما در موارد مختلف - بعضاً، حتی به جای مراجعه به «رساله» - به آنها مراجعه می کردم. تلاش می کردم بسیاری از مشکلات ایدئولوژیک را

از طریق سازمان حل کنیم که البته در بسیاری از موارد، این مشکلات حل نمی شد که من عیب را از خودم می دانستم و فکر می کردم ناشی از ضعف خودم است.

نکته دیگر اینکه وقتی آثار و افکار مجاهدین خلق را مطالعه می کردم، می فهمیدم که اینها حرف هایی

می زنند که مارکسیستی است، چرا که مطالعات مارکسیستی داشتم - و با مصطفی شجاعیان هم در زمینه نظرات سیاسی - اجتماعی مارکسیسم خیلی بحث و گفت و گو داشتم. پس مارکسیسم را می دانستم و

می فهمیدم که خیلی از حرف هایی که مجاهدین خلق می زنند مارکسیستی است، ولی تصوّر می کردم که

آنها به اسلام مسلط هستند و آنچه می گویند منطبق بر اصول اسلامی و حتی عین مفاهیم اسلامی است. خوشحال بودیم که - مثلاً - امیرالمؤمنین (ع) هم نظرات مارکس را تأیید می کند و یا - به قول مجاهدین خلق - زودتر از مارکس، آن حرف ها را زده است. فکر می کردیم آنها این مطالب را از قرآن و نهج البلاغه بیرون می آورند. مثلاً در درس های آموزش هم، لفظ «تضاد» را از یک خطبه نهج البلاغه در می آوردند، می گفتند: «آهان! این تضاد، همان تضاد دیالکتیکی است.»

ما به سازمان اعتقاد داشتیم و آنها را مسلط به اسلام و قرآن و نهج البلاغه می پنداشتیم. تا اینکه مسئله تغییر ایدئولوژی پیش آمد. با مارکسیست شدن سازمان، یعنی همه فعالین آن در خارج از زندان و عده کثیری از کادرهای بالا در زندان های مشهد و شیراز و عده کمتری در زندان تهران، پی بردیم که نه تنها سازمان تسلطی به ایدئولوژی اسلامی ندارد بلکه حتی آن تصور ما که سازمان بر مارکسیسم هم مسلط است، غلط بوده و - در واقع - مارکسیسم بر سازمان تسلط داشته است. ما در آن موقع می دیدیم

یکدفعه در سازمانی که فکر می کردیم امید حرکت اسلامی است، هفتاد - هشتاد درصد اعضا مارکسیست

شده اند.

مجاهدین خلق بهانه می آوردند و می گفتند: «اینها همه کسانی هستند که ایدئولوژی سازمان را نمی شناسند، مطالعه ندارند، اینها اسلام مجاهدین را نفهمیده اند، آموزش ندیده اند.» می گفتند که ایدئولوژی سازمان، غیر از آن اسلامی است که جامعه می شناسد، «اسلام مجاهدین خلق» چیزی جدا از «اسلام های دیگر» است. ادعای اینها آن بود که مارکسیست شده ها از آموزش سازمان دور بوده اند. آن وقت می دیدم هر کس که در بیرون مارکسیست شده، از کادرها و نزدیک تر به سازمان بوده، و هر کس

مارکسیست نشده و بر مواضع اسلامی اش ایستادگی کرده، دورتر از سازمان و آموزش های آن بوده و در واقع، «هواداران» سازمان کمتر مارکسیست شدند.

در زندان هم کادرهایی مثل علیرضا زمردیان عضو گروه ایدئولوژی شان، یا بهمن بازرگانی عضو کمیته مرکزیشان مارکسیست شده بودند. وقتی به این افراد استناد می کردیم، می گفتند: «بهمن بازرگانی اصلاً چیزی از اسلام حالیش نبود!» می گفتیم: «چطور عضو کمیته مرکزی شما بود و هیچ چیز حالیش نبود؟! مگر می شود؟!» و جوابی برای این سؤالات نداشتند.

کم کم این شک ایجاد شد که اینهایی که ما این قدر بزرگ فرضشان می کردیم و فکر می کردیم که

مارکسیسم را به بند کشیده و استثمار می کنند، در واقع مارکسیسم بر اینها تسلط داشته و بر تفکر التقاطی شان سوار بوده است. از آن زمان، برای من و خیلی از روشنفکرهای مسلمان - چه خارج و چه داخل زندان - مسائل زیادی ایجاد شد: ماهیت سازمان چه بوده و چیست؟ به کدام سمت می رفته؟ ما تا حالا به کدام طرف داشتیم می رفتیم؟

می توان گفت که گرایش به تفکر مکتبی در میان روشنفکران دانشگاهی مسلمان، از همان موقع (سال ۵۴) ایجاد شد. همه ترسیدند، همه دیدند رفتن دنبال «ایدئولوژی سازمان» فرد را به انحراف

می کشاند. از این رو گرایش شدید به «اسلام مکتبی»، یا به قول مجاهدین خلق «ارتجاعی» پیش آمد، هم در زندان و هم در خارج. البته یک عده هم در این بحران فکری، به اصطلاح ما در زندان «چپ

می کردند». یعنی آنهایی که بنیابین بودند و تفکر التقاطی داشتند، می رسیدند به این نقطه که ایدئولوژی مجاهدین خلق التقاطی است، اسلام و مارکسیسم را با هم پیوند داده اند، پیوندی که منجر به تسلط مارکسیسم بر کل تفکر خواهد شد. اینها اگر عرق مذهبی کافی داشتند، به سمت مکتبی شدن می آمدند و اگر نداشتند، حتماً می رفتند و مارکسیست می شدند.

... قبل از این تاریخ، حتی در بین عده ای از روحانیون مبارز و مسلمان ما، تفکر التقاطی شکل می گرفت. به یاد دارم جلال گنجه ای، در زندان تحت تعلیم مهدی تقوایی، مجاهد خلق شد و اولین بازتابش این بود که ریشش را تیغ انداخت. روحانیونی بودند که بالای منبر حتی برای چریک های فدایی

فاتحه می خواندند یا در زندان که می آمدند، مالکیت اشتراکی را تأیید می کردند و کمون مشترک با مارکسیست ها را می پذیرفتند. در بین روحانیون و برادران قدیمی زندان، قبل از سال ۵۴، تعداد خیلی بودند که از ابتدا مجاهدین خلق را قبول نداشتند، ولی حتی بسیاری از آنها فکر می کردند که مجاهدین

خلق قابل اصلاحند و در عین حال که از آنها اعراض می کردند و نزدیکشان نمی شدند، رابطه و برخورد سیاسی دوستانه داشتند. پس از سال ۵۴ بود که بین مسلمانان، جو مخالفت با مجاهدین خلق به وجود آمد.

من هم که به اصطلاح جزء مسلمان های روشنفکر بودم، چنین تفکری داشتم و پس از ۵۴، همراه بسیاری دیگر از مسلمانان هوادار مجاهدین خلق، از آنها جدا شدم. بنده و برادرانم رجایی و دوزدوزانی،

که با هم در یک بند بودیم، و عده دیگری از برادرانمان، همه یک دوره خاص را طی کردیم. اول یک سری سؤال مطرح می کردیم، چون ابتدا در این تصور بودیم که اینها هم صداقت دارند و اگر بفهمند که تفکرشان التقاطی است و در آخر به مارکسیسم می رسد، دست می کشند و می آیند تا با هم اصلاح کنیم. مرتب اصول فکری آنها را مورد سؤال قرار می دادیم. سؤال که زیاد می شد، می فهمیدند که ما یک چیزی حالیمان شده است، و چون نمی توانستند پاسخ دهند، دور و اطراف ما را مثل افراد غشی خط می کشیدند.

بایکوت کردن و ایزوله کردن شروع می شد و بعد کم کم تهمت و افترا: «این ساواکی است»، «این دارد با پلیس همکاری می کند»، «این عفونویس است» و از این جور حرف ها. این تهمت ها زده می شد تا

هوادارها و اعضای پایین دور و بر ما نیابند. عیناً نظیر آنچه در دو سه سال اول انقلاب پیش آمد که روزنامه ها و رادیو - تلویزیون را تحریم می کردند تا کسی گوش نکند، نگاه نکند، در زندان هم همین روش را داشتند و همین که می فهمیدند مسئله دار شده ایم، ما را بایکوت می کردند.

یادم می آید که اول مرا بایکوت کردند. اتهاماتی که به من می زدند، از این قرار بود: «فلائی کمنیست است و از اسلام چیزی نمی داند»، «مسئله شخصی دارد»، «سیاسی کار است» و... فقط جرئت نمی کردند

مارک «بریده» و «عفونویس» بزنند، چون موضع سیاسی من در زندان، از همه آنها محکم تر بود و هیچ بهانه ای نداشتند. بعد رجایی بایکوت شد که با هم در یک بند (بند دو اوین) بودیم. مسعود رجوی، موسی

خیابانی و تمام رهبرانمان در همان بند بودند و تلاش بسیاری کردند تا ما را به دامن پلیس بیندازند و برایمان زندان در زندان درست کنند.

من و رجایی و چند نفر دیگر، کم کم، یکدیگر را پیدا کردیم. متأسفانه در اواخر دوران زندانمان، خیلی فرصت کار تشکیلاتی نبود ولی به هر حال کارهایی شد. از آن موقع به بعد، با جدّیت، در خط اسلام اصیل و خالص شروع به کار کردیم. محور کارمان اینها بود: رها کردن تمام آموزش های قبلی، روی آوردن به متون اصیل اسلامی و اتصال به قرآن و نهج البلاغه، و روی کردن به فلسفه اسلامی. این محورها در

دستور کار ما و همه مسلمانان جدا شده از مجاهدین خلق قرار گرفت. کتاب های آقای مطهری، که همه گرد و خاک می خورد، دوباره رو آمد و اساس آموزش هایمان قرار گرفت.

در زندان، من و رجایی، به کمک برادران دیگر، شروع به کادرسازی کردیم و منسجم ترین و متشکل ترین گروه مسلمان داخل زندان را تشکیل دادیم.^(۱) ما توانستیم خطری که مسلمانان جدا شده از مجاهدین خلق را تهدید می کرد، از بین ببریم و نیروهای مسلمان را در زندان هایی که نفوذ و قدرت داشتیم، متشکل کنیم. خطر این بود که عدّه ای از برادران که از مجاهدین خلق سرخورده بودند، انگیزه مبارزاتی خود را از دست داده و تحت فشار منافقین و جهنمی که برایشان در زندان ایجاد می کردند،

استقامت خود را از دست داده به ندامت نویسی کشیده شوند.

از خاطراتی که در دوره زندان چند ساله ام دارم، مربوط به سال های ۵۱ و ۵۲ است که در انفرادی

بودم. یک هم سلولی داشتم به نام مجید معینی. طلبه خیلی خوبی بود و در آن موقع خیلی هم مقاوم بود. زیاد شکنجه شده بود و باز هر روز می آمدند، در سلول را باز می کردند، و او را می بردند می زدند؛ شبی سی چهل کابل جیره داشت. بعد جنازه اش را می آوردند، می انداختند توی سلول بغل دست من. او یک مسلمان معتقد و در عین حال ساده و کم مطالعه و - به قول آنها - خیلی ارتجاعی بود. در دوران بازجویی هم نماز شبش ترک نمی شد. من به ایمان و اعتقادش غبطه می خوردم. او ایلی که با هم، هم سلول شدیم،

برای چند روز یک زندانی مارکسیست را به سلول ما آوردند. روز اول، وقتی که آن زندانی به دستشویی رفته بود، من و مجید در سلول تنها بودیم. مجید از من پرسید که فلانی چرا نماز نمی خواند؟ گفتم که اینها نماز نمی خوانند و قبول هم ندارند. گفت: «آخر قرآن کلام خداست؛ چطور قبول ندارند؟! گفتم اینها خدا را هم قبول ندارند؛ که دیگر چشم هایش نزدیک بود به تاق بیفتد، چشم هایش گرد شد و تعجب کرد که چطور می شود که یک نفر خدا را قبول نداشته باشد.

روی همین آدم مجاهدین خلق طوری کار کردند که اصلاً یک چیز دیگری از آب درآمد. در سال ۵۶ در زندان شماره سه قصر با هم بودیم. محل خوابمان کنار یکدیگر و نزدیک به هم بود. البته به خاطر نزدیکی اش با مجاهدین خلق، کم کم با من سرسنگین شد و داشت بایکوتم می کرد. او شب ها تا ساعت دو و سه بعد از نصف شب می نشست و کتاب تاریخ دنیای قدیم مارکسیست ها را، که اصلش چاپ شوروی و

ص: ۲۶۴

۱- این گروه به «امت واحده» مشهور شد.

متن آموزشی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بچه های دبستانی و دبیرستانی آنجا بود،

می خواند. مجاهدین خلق این بیچاره را وادار کرده بودند که تا دو و سه بعد از نصف شب، درست مثل کسی که برای امتحان درس حاضر می کند، این کتاب را بخواند. او البته گهگاهی، در حین مطالعه، چون با وجود سردی رابطه اش می دانست که من مطالعات مارکسیستی هم دارم، سؤالاتی می کرد. یک شب،

ساعت دو بعد از نصف شب، دیدم بیدار است. گفتم: مجید، هنوز بیداری؟ پاسخ داد: «آره بهزاد»؛ و مثل اینکه کشف بزرگی کرده باشد ادامه داد: «من هر جوری فکر می کنم می بینم مارکسیست ها به نوعی موحدند.»

این آدم همان کسی بود که وقتی به او گفتم فلانی مارکسیست است و خدا را قبول ندارد، از تعجب شاخ درآورد و در کافر بودن وی تردید نکرد. تعلیمات مجاهدین خلق این جوری آدم ها را عوض می کرد. با شش ماه تعلیمات - همان تعلیمات آن چنانی که داشتند - این آدم، که خودش هم مایه ای داشت، کاملاً عوض شد. او یکی از هم سلولی های من بود و خاطرات ارزنده ای برای من داشت، حیف که از دست رفت. بعداً هم کاندیدای مجاهدین خلق، از تهران، برای انتخابات مجلس شورای اسلامی شد. در حال حاضر هم فراری است و شاید دستش هم به خون مسلمانان آغشته باشد.

در زندان های عمومی با خیلی ها بودیم. [از جمله] با همه سران مجاهدین خلق، با برادر شهید رجایی، با آقای دوزدوزانی، با برادر شهید غلامحسین حقانی، با آقای ربّانی شیرازی، با آقای شیبانی. دورانی هم با برادران آقای عسگرآولادی، لاجوردی، آقای رفیق دوست، کچویی و دیگران بودیم و یک دوره هم در اوین با برادرمان آقای انواری بودیم. مدتی هم در زندان شماره سه قصر، در دوره ای که من در حال رها کردن گرایش های گذشته و حرکت در جهت مکتب بودم، با آقای لاهوتی بودیم. ایشان در آن زمان شدیداً مکتبی، ضدّ مارکسیست، ضدّ مجاهدین خلق و حتی در مواردی افراطی تر از حدّ متعارف

بودند و من از بحث هایی که با هم در زندان داشتیم، خیلی استفاده بردم. ایشان، در آن زمان، چنین نظری داشت. برخی از مسائل مکتبی، نظیر نجاست کفار که برای من جا نیفتاده بود، به کمک ایشان جا افتاد. برخی از موضعگیری های ایشان هم که از نظر من غلط بود، در نتیجه بحث و گفت و گو تصحیح شد. کار نداریم که بعداً ایشان به چه مسیری کشیده شدند ولی به هر حال این خاطرات را من از ایشان یادگار دارم، ایشان هم، در آن موقع، از مصاحبتی که با من داشتند راضی بودند.

در تحلیل شرایط زندان لازم است وضعیت تشکیلاتی مجاهدین خلق را بررسی کنیم. تشکیلات

اینها از گروه های چپ، منسجم تر و منظم تر بود. همان موقع چپی ها می گفتند: «اینها خیلی سائترالیستی برخورد می کنند.» خود چپی ها انتقاد می کردند که «برخوردهای اینها با اعضا اصلاً دموکراتیک نیست»،

واقعاً هم این طور بود. سعی می کردند اعضا را گوسفندوار به دنبال خودشان بکشند و رابطه مرید و مرادی ایجاد کنند.

مجاهدین خلق ارتباطشان را با کسانی که از آنها انتقاد داشتند، اول قطع نمی کردند، منتها آنها را ایزوله و جدا می کردند. با آنها رابطه جداگانه برقرار می کردند و نمی گذاشتند با بدنه ارتباط داشته باشند. البته درباره هر کس که به زعم آنها مسئله دار می شد و انتقاد پیدا می کرد، فوری تحلیل های مفصل بین همه توزیع می کردند که مثلاً این فرد چه طور آدمی است، چه نقطه ضعف هایی دارد و... مثلاً در زندان با آقای ربانی شیرازی، با [محمدجواد] حجتی [کرمانی]، با عزت الله خلیلی درگیر شدند و همه اینها را به نحوی ایزوله کردند و با آنها - جدا جدا - صحبت می کردند. البته مسئله دارها هم سعی داشتند همزیستی مسالمت آمیز کنند. با آنها قاطی نمی شدند ولی جنگ و دعوا هم نداشتند. این افراد از زندان کشیده های قدیمی بودند و سعی می کردند یک طوری کنار بیایند. البته خود من که در سال ۵۳ با این آقایان بودم هنوز مشکلی بروز نکرده بود و در واقع در داخل زندان، هنوز کسی مسائل را متوجه نشده بود، خصوصاً که مجاهدین خلق مراقب بودند که آخوندهای داخل زندان، مسائل داخلی شان را نفهمند...

از سال ۵۴ به بعد، سه تیپ بچه مسلمان در زندان پیدا شد: یک تیپ دور و بر مجاهدین خلق بودند، یک تیپ دیگر همین ها بودند که بعدها آمدند عفو نوشتند و بیرون آمدند، یک تیپ هم ماها بودیم که تا آخر هم کشیدیم و توانستیم یک تشکیلات در برابر آنها داشته باشیم. تحلیل دسته دوم، بعد از ماجرای تغییر ایدئولوژی سازمان، این بود که سازمان را «سوسیال امپریالیست» اعلام کردند و رژیم را

«امپریالیست». می گفتند سوسیال امپریالیست خطرناک تر از امپریالیست است. علت اینکه عفو نوشتند این بود که (خودشان می گفتند) برای مبارزه با منافقین بیایند بیرون. حالا که می گویند «آمدیم تا زمینه های انقلاب اسلامی را درست کنیم» الکی می گویند. این را هم که منافقین می گویند «اینها بریده بودند»، درست نیست، بریده بودند. اینها با این تحلیل که «آقا! زن و بچه هامان دارند مارکسیست

می شوند»، عفو نوشتند. در آن موقع مرتب خبر می رسید که زن فلانی مارکسیست شده، دختر آن

مارکسیست شده، برادر آن یکی مارکسیست شده، خواهر یکی دیگر مارکسیست شده، اینها احساس تکلیف کردند که «باید به هر شکلی که شده از زندان بیایم بیرون، و خانواده مان را نجات بدهیم». تحلیل

تئوریزه شان هم این شد که «سوسیال امپریالیسم از امپریالیسم خطرناک تر است».

افراد شاخص این تیپ، همان اتاق دویی های زندان اوین بودند که خطشان بعداً به بند یک زندان

اوین هم تسری پیدا کرد. البته این خط فقط مختص آن عده نبود؛ حتی آقای طالقانی به [دخترش] اعظم

گفته بود که «عفو بنویس، برو بیرون». یعنی این یک تفکر بود که عده ای در داخل زندان، خط خودشان را

به طور قاطع از مجاهدین خلق و چپی ها جدا می کردند، منتها شیوه ها فرق داشت.

سردمدار بحث نجس و پاکی هم، به عنوان یک محور سیاسی، همین طیف بودند که فکر می کردند مبارزه اصلی باید با مجاهدین خلق باشد نه با رژیم؛ و آمدند عفو نوشتند و بیرون آمدند، و یا در آن مراسم ۱۵ بهمن سال ۵۵ (۱) شرکت کردند. اینها یک تیپ از بچه مسلمان ها بودند که عفونویسی دیگر بین آنها مباح و مشروع بود و اشکالی نداشت، منتها فکر نکردند که تمام بدنه، این خط و تحلیل را نمی پذیرد.

وقتی واقعه ۱۵ بهمن ۵۵ اتفاق افتاد، ما در زندان اوین بودیم. نکته ای هم ذکرش لازم است که سر خط این جریان آقای انواری و مانند او نبودند. آنها متأثر از این جریان بودند. ایدئولوگ آنها بیشتر آقای عسکراولادی بود که بیشترین نقش را در این مسئله داشت. ایشان تئوریسین آن مجموعه بود. در زندان هم خط می داد، خط نمی گرفت، خط می داد. هم زمان با واقعه ۱۵ بهمن ۵۵، در طبقه دوم زندان اوین

هفتاد و چند نفر بچه مسلمان بودند که تقریباً همه آنها از سران مجاهدین خلق بودند: مسعود رجوی، موسی خیابانی، محمد حیاتی، مهدی افتخاری، مهدی تقوایی، احمد حنیف [نژاد]، سادات دربندی و دیگران، همه شان آنجا بودند. بجز اینها، چندتایی بودند که با مجاهدین خلق مخالف بودند: حاج عباس دوزدوزانی، حسین منتظر حقیقی (برادر اصغر منتظر حقیقی) - که بعد از انقلاب طرفدار شریعتمداری و

جزء مؤسّسین «حزب خلق مسلمان» بود و به آلمان فرار کرد - صادق نوروزی و من [بهزاد نبوی]. بعداً شهید رجایی آمد، مدت کوتاهی شهید حقّانی آمد و چند نفر هم بودند که با بچه های مسلمان مانده بیرون ارتباط داشتند و الآن اسمشان یادم نیست. می خواهم بگویم که در آن فضا فقط ما چهار پنج نفر بودیم که با مجاهدین خلق اختلاف فکری داشتیم، ولی هنوز بایکوت و تحریم نشده بودیم و با هم سر یک سفره می نشستیم. همانجا ده دوازده نفر از اتاق دویی ها بودند که سفره شان را جدا کرده بودند. بعداً وقتی که اینها را از بند بردند، خبر آزادی شان به زندان رسید و ما فهمیدیم که ماجرا چه بوده است.

ص: ۲۶۷

چند نفر از اینها را به کمیته مشترک بردند و بعد از چند روز برگرداندند. همان موقع بنده و شهید رجایی پیششان رفتیم. می گفتند: «آره؛ فلان فلان شده ما را برده اند، می گویند شما عفو ننویسید؛ بیاید یک جایی که منوچهر مقدم سلیمی صحبت می کند فقط بنشینید. ما هم به ساواکی ها گفتیم: خر خودتانید؛ این هم مثل عفو نوشتن است و فرقی نمی کند و...» صریحاً گفتند که پیشنهاد ساواک را رد کرده اند. سه چهار روز بعد اینها را بردند و ما دیگر ندیدیمشان، تلویزیون و رادیو هم نداشتیم.

یک ماه بعد مهدی بخارایی از بیمارستان آمد. او در آنجا [تلویزیون را] دیده بود. قبل از اینکه با دیگران برخورد کند، مسعود رجوی و موسی خیابانی او را دیده بودند و او هم خبر داده بود و حرف ها را زده بود. به هر حال، مهدی بخارایی، آمد و همه را در یک اتاق جمع کردند و ماجرای ۱۵ بهمن را برای همه تعریف کردند. فضا یکدفعه عوض شد. تا آنجایی هم که یادم است، مثل اینکه بقیه اتاق دویی ها را از آنجا برده بودند.

می خواهم بگویم قبل از اینکه مهدی بخارایی بیاید و آن حرف را بزند، فضا و جو زندان جور دیگری بود. از مجموع هفتاد زندانی مسلمان که در آنجا داشتیم، بجز چند نفر [نزدیک ده نفر] اتاق دویی و به غیر از ما که چهار پنج نفر بودیم، بقیه از کادرهای مجاهدین خلق بودند که ده پانزده نفرشان از سران آنها بودند. از این تعداد، شاید نزدیک به ۸۰ درصدشان نسبت به مسعود رجوی و رهبری مجاهدین خلق مسئله دار بودند و با ما برنامه گذاشته بودند. حتی مهدی تقوایی با من برنامه گذاشته بود. می دانید یعنی چه؟! وقتی که آنها با ما برنامه می گذاشتند، معنی اش این بود که دارند به سمت ما گرایش پیدا می کنند. تقریباً همه آنها با ما برنامه داشتند و حرف های ما برایشان جا می افتاد.

فردای آن روز، یکدفعه ورق برگشت. از آن شصت هفتاد نفر، توی آن زندان، فقط ما پنج نفر ماندیم و همه به آن طرف رفتند. یکی شان همان طلبه ای بود که قبلاً در موردش چیزهایی گفتم، مجید معینی. در آن روزها او هم با ما برنامه داشت ولی بعد از ماجرای ۱۵ بهمن ۵۵ آمد به من گفت: «ببین! من فلانی را که امروز رفته توی تلویزیون و در آن مراسم شرکت کرده، خیلی از تو مسلمان تر می دانم، می شناسمش.

سابقه مبارزاتی اش هم که کم نبوده... والله خودت می دانی که من چقدر شلاق خوردم و شکنجه شدم. می ترسم من هم بیفتم به این مواضع. خلاصه نمی خواهم آن همه شلاقی که خوردم و آن همه مبارزه ای

که کردم، ضایع بشود. خیلی معذرت می خواهم، با هم رفیق هم هستیم ولی دیگر برنامه با هم نداریم». توجه می کنید؟! همه آنها آمدند برنامه هایشان را با من قطع کردند.

این وضع که پیش آمد - و از همان زندان اوین هم شروع شد - دسته دیگری از بچه مسلمان ها (که ما باشیم) درست شدند که تحلیلشان این نبود. می گفتند کماکان دشمن اصلی رژیم است. بله، با مجاهدین خلق هم باید برخورد کرد منتها این تضاد را نباید با اینها عمده کرد، این تضاد فرعی است و آن تضاد اصلی. این جریان، در اوین، شروع به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی کرد که در زندان های مختلف ادامه

یافت. ما در اوین بودیم، بعد به قصر رفتیم. من در زندان شماره چهار بودم، محمد سلامتی و صادق

نوروزی و محسن مخملباف در زندان شماره یک بودند و ما - مجموعاً - دسته ای را تشکیل داده بودیم که در مقابل مجاهدین خلق می ایستاد منتها تشکیلات می داد، کار سیاسی می کرد، و هیچ کدام از این دسته هم عفونویس نبودند.

در واقع یک گروه بچه مسلمان داشتیم که با منافقین نبودند و مخالفشان بودند، معتقد به مبارزه

ایدئولوژیک با آنها بودند، منتها معتقد نبودند که برای مبارزه با آنها باید عفو نوشت و بیرون رفت. اینها شدند دسته سوم، و به تدریج نیرومند شدند. ... از اواخر ۵۶، در جذب افراد جدیدی که می آمدند [= دستگیر می شدند] تقریباً موازنه برقرار بود. عده ای را ما جذب می کردیم و عده ای را آنها. قبلاً ما به طور کامل در موضع انفعالی بودیم. در آن اواخر، حرکت های فعال زندان و نماز جماعت توسط بچه های ما انجام می شد نه آنها. یعنی ما به عنوان یک جریان مستقل شروع به فعالیت سیاسی کردیم. چپی ها [= مارکسیست ها] اول باورشان بود که ما هم عفونویس هستیم به همین جهت ایزوله بودیم، ولی بعدها که دیدند ما نه تنها عفو نوشتیم که حتی در خیلی از مسائل داخلی زندان قصر هم برخوردهای قاطع تری

داشتیم، جمع ما - بین آنها هم - به عنوان یک جمع بچه مسلمان تثبیت شد.

لطف الله میثمی، به اتفاق عده ای از مجاهدین خلق، اواخر زندان دوره شاه - در زندان شماره یک قصر - از مجاهدین خلق جدا شده بود. البته خیلی ها این جدایی را یک حرکت مبنایی نمی دانستند. خیلی عمق نداشت. از جهت دیدگاه هایشان هم تفاوت ماهوی آن چنانی نداشتند. به هر حال جدا شدند و اینها هم یک دسته شدند، به این ترتیب که هفت هشت نفر از اطرافیان لطف الله میثمی در زندان قصر، جریانی به راه انداختند که جزء مجاهدین خلق [و تشکیلات رجوی و خیابانی] نبود ولی در عین حال تفاوت ایدئولوژیک بین آنها فهمیده نمی شد. میثمی چیزهایی نوشته بود که ما هم در زندان خواندیم، ولی - خدا و کیلی - خیلی حرف تازه ای در آن ندیدیم. خیلی هم پیچیده نوشته بود. نه اینکه خیلی مهم و پیچیده باشد بلکه مغلق نوشته شده بود. من که چیزی توی آن ندیدم. نفهمیدم. البته بعضی از دوستان ما اینها را

نسبت به رجوی و دار و دسته اش صادق تر می دانستند - و صادق تر هم بودند؛ منتها خود لطف الله میثمی یک خرده سیاستمداری هم داشت.

البته مجاهدین خلق، از نظر تشکیلاتی، خیلی قوی تر از میثمی و اطرافیانش بودند. (۱)

پیام سازمان به روحانیون

در یک گزارش خبر ساواک از داخل زندان در دی ماه ۵۶، تحت عنوان «اظهارات عباس سالاری فرزند سید محمدعلی، محکوم به ۶ سال زندان»، درباره پیامی که خیابانی از زندان قصر برای روحانیون زندان اوین فرستاده بود چنین آمده است:

«نامبرده بالا اخیراً ضمن ملاقات با یکی از زندانیان در زندان اوین اظهار داشت: هنگامی که حسن لاهوتی اشکوری از زندان قصر به زندان اوین منتقل شد، (موسی خیابانی، موسی نصیراوغلی خیابانی) او را به کناری کشیده و گفته مطلبی به عنوان پیام مجاهدین و پیام خودش (خیابانی) به وی می گوید که باید قول بدهد متن پیام را به جز به چند نفر آخوندهای بند یک زندان اوین به کسی نگوید و متن آن چنین است:

۱- شماها صلاحیت نظر دادن در مسائل اجتماعی را ندارید، زیرا همیشه دنباله رو هستید.

۲- حد خودتان را بشناسید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید.

۳- آقای طالقانی، شما که همیشه خود را مجاهد می نامیدی و افتخارت به شاگردی و پیروی از محمد حنیف نژاد بوده چرا وقتی که علیه مجاهدین فتوا دادند عمامه ات را بر زمین نزدی.

۴- آقای غلامحسین حقانی، شما آدم منافقی هستی و تاریخ اسلام از امثال تو زیاد به خود دیده است.

و لاهوتی این پیام را به بند یک منتقل و به روحانیون رسانیده که باعث ناراحتی همگی آنها شده است.

نظریه شنبه: اکثر روحانیون موضعی مخالف مجاهدین و مارکسیست ها دارند. ضمناً حقانی در بند ۲ زندان اوین خودش را به طور کامل به طرفداری مجاهدین جلوه می داد و پس از انتقال به بند یک موضع

ضد مجاهدین به خود گرفته است.» (۲)

ص: ۲۷۰

۱- گفت و گوها: بهزاد نبوی. نیز مصاحبه بهزاد نبوی با مجله شاهد، در سال ۱۳۵۹.

۲- برگ خبر ساواک، شماره: ۷۵ - ۱۴۱۸۴/۳۸۳، تاریخ: ۳/۱۰/۱۳۵۶.

در یک برگ خبر ساواک در آذر ۵۵، تحت عنوان «اظهارات محمد کچویی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین»، درباره فتوای علما علیه مارکیست ها، چنین آمده است:

«نامبرده بالا در تاریخ ۱۲/۹/۳۵ ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است

آقای طالقانی فتوایی ای صادر کرد که به تأیید هفت نفر از علما رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آن را حفظ نمایند و به دیگران بگویند و افزوده او به علت کمی سواد کلیه آن را حفظ ننموده لیکن محمد محمدی و دیگران کلمه به کلمه آن را حفظ کرده اند و وقتی از طالقانی سؤال کردند چرا این موضوع را کتبا نمی نویسد؟ بیان نموده: برای این که رژیم از این موضوع سوءاستفاده نکند از نوشتن خودداری کرد. لیکن وظیفه مسلمانان است که آن را به دیگران بگویند. کچویی اضافه می کند زندانیان گفته اند: حبیب اله عسکراولادی تحریک کننده طالقانی برای این فتوا بوده است، چون نظر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکیست ها ندارد.

کچوئی بیان داشته پس از صدور این فتوا او با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است اگر خودش (کچوئی) آزاد شود در بیرون می تواند با گروهی مانند مجاهدین مذهبی سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این گروه ها حرام است.

نظریه شبیه: قدرت الله علیخانی پس از ورود به بند ۲ زندان اوین گفت زندانیانی که اینجا هستند باید وضعشان را روشن کنند و اگر از ایدئولوژی خود استعفار نمایند باید مذهبی ها از آنها جدا شوند. ضمناً مسعود رجوی با محمد محمدی (فرزند هادی) و حاج محمد مهدی ابراهیم عراقی مشغول بحث و مذاکره گردیده و نظریات کامل علما را از آنان استفسار نموده است. ضمناً زندانیانی که به بند ۲ منتقل شده اند کلیه مسائل را به دیگران می گویند.

نظریه یکشنبه: با توجه به موارد فوق و تأیید صداقت شبیه به استحضار می رساند در صورت تصویب

چند نفر از زندانیان مذهبی که محکومیشان تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موضوع فتوای

طالقانی، از زندان آزاد گردند تا بتوان از این مسئله بهره برداری نمود. ضمناً شبیه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجه گردیده است.»^(۱)

ص: ۲۷۱

در بحبوحه ضرباتی که در بهار و تابستان ۱۳۵۵ چریک های فدایی را به مرز نیستی کشاند و عناصر فعالی از مجاهدین خلق نیز کشته و یا دستگیر شدند، رهبری سازمان تصمیم گرفت به یک عمل چشمگیر و مؤثر نظامی دست بزند.

تحلیل بر این مبنا قرار داشت که پس از ضربات شدید وارد بر مجاهدین خلق و چریک های فدایی، می باید - اولاً - به نحوی ابراز و اعلام موجودیت مؤثر کرد و - ثانياً - رژیم را در رویارویی پیچیده ای با حرکت مسلحانه قرار داد. (۱)

سرانجام طرح ترور سه تن از مستشاران ضدجاسوسی آمریکا در ایران آماده شد و به اجرا درآمد. قبل از آنکه به شرح دقیق عملیات مزبور پرداخته شود، یادآوری نکاتی ضروری است. بنا به قراین موجود،

اطلاعات اولیه درباره این سه جاسوس به ظن قوی از طریق دولت شوروی به سازمان منتقل شده بود.

دلایل و قراین این امر بدین قرار است:

(۱) سابقه اعترافات افراخته در خصوص تبادل اطلاعات با سفارت شوروی که شرح آن در جلد اول و در بحث ترور دو سرهنگ آمریکایی گذشت.

ص: ۲۷۵

۲) سه مستشار آمریکایی شناسایی شده متخصصین عالی رتبه و مبرز دقیق ترین وسایل الکترونیکی بودند که جریان نصب و اجرای سیستم های پیچیده استراق سمع جاسوسی را در «کبکان» واقع در مرز ایران و شوروی در قالب یک طرح سری، هدایت می کردند. طرح مزبور با علامت رمز I-BEX (آی بکس) (۱) مشخص می شد و افراد مزبور در پوشش کارشناسان شرکت Rockwell International (راکول اینترنشنال) فعالیت می کردند. ارتباط این کارشناسان با ارتش ایران صرفاً با حساس ترین عناصر اداره دوم نیروی هوایی، دایره ضدجاسوسی اداره مستشاری آمریکا در نیروی هوایی (واقع در لویزان) و ایستگاه C.I.A در ایران (واقع در داخل سفارت آمریکا) بوده است.

۳) ارتباطات بیرونی و نحوه زندگی و تردد افراد مزبور، هیچ گونه نمود و بروز حاکی از موقعیت و مأموریت آنها، نداشته و پوشش شان کاملاً مطمئن بوده است. بنابراین اطلاعات درباره آنها، نمی توانسته از خارج از محیط کارشان به دست آمده باشد.

۴) مطابق اسناد موجود (۲)، سازمان در آن زمان در درون ارتش - به ویژه در قسمت های حساس آن -

ص: ۲۷۶

۱- طرح سری IBEX در اوایل سال ۱۹۷۰ توسط C.E.O سازمان ارتباطات و الکترونیک ارتش آمریکا در ایران ارائه شد و هدف آن جمع آوری اطلاعات از برون مرزها با تأکید بر کشور شوروی و متحدان منطقه ای آن، سیستم خبرگیری، سیستم جمع آوری و ارسال علائم، کنترل مرزها و خبردهی سریع از تجاوز به مرزها بود. در این طرح به وسیله پایگاه های اطلاعاتی الکترونیکی، دریایی، هوایی و زمینی و هواپیماهای «رادار پرنده» نظیر آواکس و هواپیماهای عکاس، اطلاعات رد و بدل می شد. طرح IBEX در چهار مرحله طرح ریزی شد و هزینه پروژه در بلندمدت که مقداری از آن ساخته شده بود ۳/۱ میلیارد دلار بود. اجرای طرح و همچنین هدایت و کنترل آن تماماً به وسیله مستشاران آمریکایی بوده است. در زمان انقلاب طرح متوقف گردید. مسئول این طرح در قبل از انقلاب ژنرال هوایی گُست بود که اجراکننده بسیاری از طرح های امنیتی آمریکا در ایران و منطقه بوده است. این پروژه به وسیله چند کمپانی آمریکایی طرح و اجرا شده است که عبارتند از: شرکت های راک وول (Rockwell) پان آم (PANAM) فورد (Ford) واکینگ تامسون (Walking - Tamson) ای سیستم (E. System) آی تک (ITEEK) سیلتچ (Syltech) کوئست (Quest) تاج راس (Touch - Russ). در ملاقات هایی که با دولت ایران بعد از انقلاب از طرف وزارت دفاع آمریکا شده است، آمریکایی ها پیش بینی نموده بودند که مقامات ایرانی حتما خواهند پرسید که ارتباط IBEX با CIA چیست و به مستشاران گفته بودند «شما بگوئید که هیچ ارتباطی ندارد». دو پایگاه الکترونیکی کبکان خراسان و پایگاه الکترونیکی بهشهر در ارتباط با این طرح بودند. این دو پایگاه که مستقیماً زیر نفوذ CIA و پنتاگون آمریکا بوده است همه نوع علائم و اطلاعات راجع به موشک های شوروی و همچنین اطلاعاتی از فعل و انفعالات در منطقه را در نظر داشته است. افشای امپریالیسم: صص ۴۳ - ۴۵، افشاگری شماره ۶.

۲- از جمله اظهارات وحید افراخته در آن زمان و باقیمانده گان مرکزیت آن مقطع.

عنصر نفوذی مهم و فعالی نداشته است. بنابراین سازمان از طریق عناصر وابسته و مرتبط با خود نمی توانست در این گونه موارد، آن هم بدین گونه حساس و ظریف، اطلاعات مؤثری به دست آورد.

۵) نحوه شناسایی و انتخاب مستشاران آمریکایی، به منظور ترور، توسط سازمان در گذشته بدین صورت

بوده است که منزل یا مسیر تردد مستشاران مشخص می شده و سپس عملیات انجام می گرفته است؛ و

کلید اصلی شناسایی نیز فقط لباس نظامی فرد مورد نظر بوده است. در همه موارد قبلی به صورتی که گفته شد، عمل شده؛ و تنها مورد استثنائی، همین سه کارمند مؤسسه «راکول اینترنشنال» است که:

- با لباس شخصی و توسط اتومبیل عادی تردد می کرده اند؛

- یک زن و گاه یک کودک نیز با جمع همراه بوده است؛

- در منطقه ای متفاوت از محل سکونت افسران نظامی آمریکا ساکن بوده اند (تهران پارس)؛

- افراد غیرنظامی شاغل در ایران محسوب شده و از جهت ظواهر هویتی مصون بوده اند.

بنابراین هیچ قرینه ای برای شناسایی عادی این افراد توسط عناصر سازمان وجود نداشت و تنها از طریق می بایست شناسایی و لو داده شده باشند که به حیطه کار و مأموریتشان مربوط بوده است.

۶) شوروی در حساسترین نقاط ارتش شاه و سیستم ضدجاسوسی و امنیتی آن جاسوس داشت که امثال سرلشکر مقزبی - با سی سال سابقه جاسوسی - از آن جمله بودند.

در سال های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ سه شبکه فعال جاسوسی شوروی در ایران کشف شد که در آن از سرهنگ تا ستوان عضو بودند و امنیت اطلاعاتی ایشان نیز در بالاترین حد بود. به طوری که رژیم نتوانست ریشه های اصلی را بیابد.

اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه ها

مطابق اظهارات محمدتقی شهرام و تنی چند از اعضای سازمان، روایت رسمی درون تشکیلات از چگونگی شناسایی مستشاران مزبور به این شرح بوده است:

در صبحگاه یک روز بهار ۱۳۵۵ یکی از سمپات های غیرفعال سازمان، که مهندس مکانیک بود و در کارخانه ای کار می کرد، پس از رساندن یکی از بستگانش به فرودگاه، هنگام بازگشت، یک مسافر خارجی را سوار می کند. مسافر، که هیئتی آمریکایی داشته، با لهجه ایالات جنوبی آمریکا خود را بلژیکی معرفی می کند. مهندس ایرانی قبلاً در تگزاس دانشجوی بوده و با این لهجه آشنایی داشته است. مسافر - ضمناً -

می گوید که بار اول است که به ایران آمده؛ ولی از برخورد وی با خیابان ها و حتی راهنمایی راننده به سوی هتل موردنظر (هتل رویال واقع در خیابان تخت جمشید سابق و طالقانی فعلی) بر می آید که با شهر تهران آشناست. مهندس مزبور خود را دانشجوی زبان انگلیسی و علاقه مند مسافرت به آمریکا نشان

می دهد و با مسافر قرار می گذارد که به او سر بزند.

سمپات مورد بحث ماجرا را برای عضو سازمان تعریف می کند و او هم وی را به ادامه تماسش با مرد «بلژیکی» تشویق می نماید. یک بار آن مرد از جوان ایرانی می خواهد که او را به خیابان تخت طاووس

(شهید مطهری)، پشت بیمارستان جم، برساند. هنگام پیاده شدن، اسم و آدرس یکی از دوستانش را در نیویورک به جوان ایرانی می دهد تا در صورت سفر به آمریکا، روی کمک او حساب کند. سازمان، از طرقی که داشته و مشخص نیست (و به زعم پژوهشگران تألیف حاضر، عناصر اطلاعاتی شوروی بوده اند) کسب

اطلاع می کند که آن فرد مقیم نیویورک، سرگردی بازنشسته و مهندس تغذیه است که ظاهراً مدیر شرکتی است که برای کشورهای سازمان عمران منطقه ای (آر - سی - دی؛ ایران و پاکستان و ترکیه) قرارداد خرید ارزان قیمت مواد دارویی منعقد می کند و بعداً جواب قطعی می رسد که هم شرکت مزبور و هم مدیر آن به CIA تعلق دارند.

در ایران، عوامل سازمان از محلی که در پشت بیمارستان جم قرار داشته مراقبت به عمل می آورند و

متوجه می شوند که این محل دارای دو در ورود و خروج است؛ یکی به قسمت آپارتمانی ساختمان باز

می شود - که آن مسافر همان جا پیاده شده بود - و دری دیگر بزرگ و ماشین رو است که به یک خیابان فرعی باز می شود و روزی یکی دو بار یک اتومبیل رنجروور و یک فولکس واگن به آنجا رفت و آمد می کند. با تعقیب اتومبیل ها به خانه ای در منطقه تهران پارس (بین فلکه دوم و سوم) می رسند و ضمن مراقبت از خانه متوجه می شوند که - به طور ثابت - پنج نفر در این خانه اند که بعضی از روزها توسط اتومبیل های متعلق به آژانس های مختلف، از آنجا به مرکزی در محل فرماندهی نیروی هوایی (واقع در خیابان پیروزی فعلی) و گاهی به سمت «دوشان تپه» تردد می کنند.^(۱)

طرح ترور مدت زیادی به تعویق می افتد. مطابق اظهار تقی شهرام، ترور زمانی باید انجام می شد که دو تن از آن پنج نفر (یک زن و نیز یک مرد سیاه پوست) در اتومبیل نباشند تا هم اختلال در عملیات

ص: ۲۷۸

پیش نیاید و هم سوءاستفاده تبلیغاتی نشود.

چگونگی انجام ترور

در جریان شناسایی عملیات، مسیر دقیق حرکت اتومبیل مستشاران مشخص شد. آنها هر روز صبح بین ساعت ۷ تا ۲۰/۷ دقیقه، از تهران پارس (تقاطع خیابان دماوند، معروف به سه راه تهران پارس) عبور

می کردند و نزدیک تقاطع سی متری نارمک، از خیابان خیام (یکی از خیابان های فرعی منشعب از میدان وثوق) می گذشتند. تصمیم گرفته شد که آرایش تیم عملیات در این محدوده و در نقطه مشخصی از

خیابان خیام صورت بگیرد.

در جریان تدارک اجرای عمل، برای تهیه اتومبیل راه بندان، یک فولکس واگن مستعمل اکتیاع شد. (۱) اتومبیل فرار نیز تهیه گردید. سلاح های مورد نیاز نیز به تناسب نقشی که هر نفر در عملیات داشت، مهیا گردید. عابدینی نحوه انجام ترور را بدین قرار شرح می دهد:

روز عمل [۶/۶/۱۳۵۵] تمام کارها مطابق برنامه انجام گرفت. راننده موتورسیکلت و فردی که ترک او نشسته بود، به وسیله بوق و دست علامت مثبت دادند. تیم آماده شد. آرایش حمله صورت گرفت. راننده راه بندان ماشین را روشن کرد. چند لحظه بعد، اتومبیل حامل مستشاران از پیچ خیابان ظاهر شد. راننده راه بندان راه ماشین را سد کرد. راننده مستشاران احساس کرد که قضیه ای در کار است و فرمان را به سمت راست خودش چرخاند ولی به علت باریک بودن خیابان، کاری از دستش بر نمی آمد و راه بسته شد.

مسلل چی ها، پس از اینکه فرمانده به سرعت راننده مستشاران را تسلیم نموده و او را وادار کرد که سرش را به زیر داشبورد ببرد، رگبار را به آمریکایی ها بستند. نفر جلویی (ویلیام کرونگارد) پس از تیرخوردن قصد فرار داشت، از ماشین خارج [شد] و به طرف پیاده رو رفت ولی مسلل چی او را دنبال کرده و در حالی که در داخل جوی آب افتاده بود، کارش را تمام کرد. در این اثنا راننده ماشین راه بندان بایستی خارج می شد و به عنوان پشتیبان آتش مسلل چی عقبی در کنار او می ایستاد، منطقه را کنترل می کرد، مسلل را از او گرفته و

خشب گذاری می کرد تا در همین اثنا [وقتی] مسلل چی تیر خلاص دو نفر عقب را بزند، دوباره مسلل را به دست او می داد و به سمت ماشین فرار حرکت می کردند. در ضمن قرار بود

ص: ۲۷۹

تعقيب و مراقبت موسوم به «کولاک» بود. حسن آلاادپوش نیز در اين جريان کشته شد.

که حین رفتن به سمت ماشین فرار شعار هم بدهند که (برخلاف گفته اعلامیه) شعاری داده نشد.

این مرحله از عمل، که اصل قضیه هم بود، به طور کامل (منهای یکی دو مورد جزئی) انجام گرفت و ماشین در مسیر شناسایی شده حرکت کرد. پس از طی مسافتی، یک نفر از سرنشینان را پیاده نموده، نمره [ی جعلی] را برداشته و دوباره به حرکت ادامه داد. بعد از مدتی دو نفر دیگر را نیز پیاده نموده و خود راننده با ماشین فرار به سمت میدان خراسان حرکت کرد، در حالی که

کیف های مستشاران نیز در داخل ماشین بود. ماشین فرار را در یکی از کوچه های حوالی میدان خراسان قرار داده وسایل درون آن را به ماشین دیگری - که از قبل در آنجا قرار داده بود - منتقل نموده و با ماشین جدید به سمت یک پایگاه، که می بایست وسایل به آنجا برده شود، حرکت نمود. و بدین صورت عملیات خاتمه یافت. (۱)

افراد تیم عملیات ترور سه مستشار عبارت بودند از:

۱) حسین سیاه کلاه (کازم) - فرمانده عملیات؛

۲) مهدی فتحی (وحید) - معاون فرمانده و در واقع فرمانده اجرایی عملیات صحنه؛

۳) محسن طریقت (محمود) - مسلسل چی شماره ۲؛

۴) قاسم عابدینی (عسکر) - راننده راه بندان و فرار؛

۵) شهرام محمدیان باجگیران (جواد) - راننده موتور و علامت دهنده؛

۶) غلامحسین صاحب اختیاری (شمس الله - اصغر) - موتورسوار و علامت دهنده. (۲)

در حاشیه این عملیات

یکی از تفاوت های این ترور با دیگر عملیات های ترور سازمان در این بود که این بار برای کشتن سوژه های مورد نظر از مسلسل دستی استفاده می شد. سایر ترورها - عموماً - با سلاح کمری صورت گرفته بود و دلیل آن نیز واضح بود: به همراه داشتن سلاح بزرگ با حفاظت در تناقض بود و امنیت تیم را از بین می برد. در این مورد به خصوص، استفاده از مسلسل دستی کلاشینکف در دستور کار قرار گرفت. به طور معمول از مسلسل ها برای دفاع از خانه های تیمی استفاده می شد ولی چریک های فدایی در عملیات نیز آن را به کار می بردند؛ منتها انواع کوچک تر و سبک تر آنها از قبیل مسلسل دستی «شی» ساخت فرانسه.

ص: ۲۸۰

۲- همان، ص ۵۲. نیز خلاصه پرونده ها...: صاحب اختیاری، غلامحسین.

درست یک روز پس از این ترور، که تبلیغات وسیعی نیز از سوی رسانه های گروهی غربی به ویژه

آمریکایی درباره آن صورت گرفت، در چند نقطه دنیا از جمله آلمان، برزیل، ایالات متحده، انگلیس و کانادا، عناصری از سازمان جاسوسی شوروی دستگیر و افشا گردیدند. این نکته نیز احتمال دخالت

شوروی در پشتیبانی اطلاعاتی عملیات ترور سه مستشار را تقویت می کرد.^(۱)

نکته دیگر این بود که ترور مزبور مقارن حضور شاه در آمریکا صورت گرفت. در آنجا شاه از سوی خبرنگاران و نمایندگان رسانه های جمعی تحت فشار قرار گرفته و متهم شده بود که در ایران روشنفکران،

نویسندگان و دیگر قشرهای غیر مسلح را اعدام می کنند. شاه نیز ادعا می کرد که ایران «زندانی سیاسی»

ندارد و همه «تروریست» اند. تا اینکه ناگهان این خبر اعلام شد که سه کارشناس غیرنظامی آمریکایی را تروریست ها در ایران به قتل رساندند. شاه از تنگنا به درآمد و با خوراک مناسب سیاسی - تبلیغاتی که به دست آورده بود، همچنان بر مواضع و ادعاهایش پای فشرده و این حادثه را هم شاهد گرفت.

مطبوعات ایران اخبار ترور را منتشر و نام مقتولان را اعلام نمودند. روز ششم شهریور ۵۵ روزنامه ها تنها به این خبر اکتفا کردند که:

روبرت کرون گارد، ویلیام کاترل و دونالد اسمیت با اتومبیل در میدان وثوق تهران نو بودند که یک فولکس واگن راه آنها را بست و چند تروریست آمریکایی ها را به ضرب گلوله کشتند.^(۲)

از فردای آن روز جزئیات و مشروح این ترور، همراه با مشخصات بیشتری از مقتولان (با تأکید بر هویت غیرنظامی آنها)، در روزنامه ها به چاپ رسید و اعلام شد که جنازه های آمریکاییان به کالیفرنیا انتقال یافت.^(۳)

تبعات این ترور، با کارگردانی عناصر ساواک و کمیته مشترک، برای هر دو گروه چریکی سنگین بود. در روزهای هشتم و پانزدهم شهریور سه چریک فدایی زندانی اعدام شدند و ظرف یکی دو ماه تعداد

کثیری از افراد عضو سازمان، ضمن درگیری با اکیپ های کمیته مشترک، کشته شدند.

ص: ۲۸۱

۱- بولتن های خبرگزاری پارس.

۲- روزنامه کیهان، ۶/۶/۵۵: ص ۲.

۳- همان، ۷/۶/۵۵: صص ۱ و ۲.

یکی از اولین گزارش های ساواک درباره ترور سه مستشار طرح آی بکس به شرح زیر بود:

همان طوری که به استحضار رسیده، مقارن ساعت ۰۷۰۰ روز ۶/۶/۳۵ [۱۳۵۵] شش نفر از اعضای گروه تروریستی به اصطلاح مجاهدین خلق ایران (مارکسیست های اسلامی) راه عبور اتومبیل سه نفر اتباع آمریکایی مقیم تهران به اسامی «روبرت کرون گارد»، «ویلیام کاترل» و

«دونالد اسمیت» را که با نیروی هوایی شاهنشاهی ایران همکاری داشتند و عازم محل کار خود

بودند، در میدان وثوق منطقه تهران نو با اتومبیل فولکس واگن مسدود نمودند و با مسلسل و

سلاح کمربندی هر سه نفر مذکور را به قتل رساندند و با به جای گذاردن اتومبیل خود از محل حادثه متواری گردیدند.

بررسی های انجام شده در مورد قتل آمریکاییان مذکور نشان می دهد که عوامل اجرای طرح ترور اطلاعات کافی در مورد وضعیت و مشاغل آنان در اختیار داشته اند. با توجه به اینکه قسمت هایی از ارتش شاهنشاهی که مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی در آن جا به خدمت اشتغال دارند، همواره مورد توجه خاص عوامل اطلاعاتی شوروی می باشد و سه نفر مذکور نیز در قسمتی خدمت می کردند که از حساسیت ویژه ای برخوردار می باشد، چنین استنباط می گردد که اطلاعات مذکور و شناسایی انجام شده، وسیله عوامل سرویس اطلاعاتی شوروی صورت گرفته باشد.

در مورد کیفیت اقدامات حفاظتی معموله در مورد مستشاران مذکور به استحضار می رساند که این اقدامات به نحو مطلوب صورت نمی گرفته از جمله راننده سرویس این سه نفر، اطلاعاتی در مورد خصوصیات شغلی آنان در اختیار داشته و در تحقیقات معموله نیز عنوان نموده که می دانسته یکی از آنان علاوه بر سمت و شغلی که در شرکت «راکول» داشته، عهده دار مسئولیت های دیگری نیز بوده است. به دست آمدن یک کارت شناسایی از یکی از افراد مزبور که نامبرده را افسر اطلاعاتی معرفی نموده، مبین صحت اظهارات راننده می باشد.

راننده مذکور از پرسنل ارتش شاهنشاهی نیست بلکه کارمند آژانس مسافری «هرتز» است که یک شرکت خصوصی کرایه اتومبیل می باشد. این فرد برای رساندن مستشاران به محل کارشان کارت تردد دریافت داشته و تحقیقات معموله در مورد آژانس مذکور نشان می دهد که اکثر پرسنل این آژانس از جمله راننده موصوف از اقلیت ارمنی می باشند. بعید نیست با توجه به

تمایلات کلی که آرامنه نسبت به شوروی ها دارند، در جمع آوری اطلاعات مربوط به شناسایی آمریکاییان مزبور اقداماتی از این طریق صورت گرفته و در اختیار عوامل اطلاعاتی شوروی قرار گرفته باشد. البته عاملین اجرای طرح که اطلاعات مزبور در اختیارشان گذارده شده همان

طور که قبلاً به استحضار رسید، از عوامل وابسته به گروه تروریست به اصطلاح مجاهدین خلق (مارکسیست های اسلامی) می باشند.

استحضار دارند که در سال ۲۵۳۴ [۱۳۵۴] متعاقب ترور دو نفر مستشار نظامی آمریکا در منطقه سلطنت آباد تهران، توسط اعضای گروه مذکور کیف دستی همراه یکی از مستشاران که حاوی اسناد و مدارک طبقه بندی شده بود به سرقت برده شد و پس از دستگیری اعضای گروه تروریستی مذکور تعدادی از آنان اعتراف کردند که اسناد داخل کیف را ترجمه و به کشور فرانسه ارسال داشته اند تا در آنجا در اختیار سفارت یا عوامل اطلاعاتی شوروی قرار داده شود

و متقابلاً وسائلی را از آنان تقاضا نمایند. این موضوع احتمال ارتباط عوامل اطلاعاتی شوروی

را با گروه تروریستی مذکور تا حدود زیادی تقویت می نماید و با توجه به قرائن موجود دخالت

غیرمستقیم شوروی ها را در اجرای طرح ترور اخیر به ویژه از نقطه نظر جمع آوری اطلاعات روشن می نماید.

در جریان ترور اخیر، راننده اظهار می دارد: همراه یکی از مستشاران یک کیف دستی بوده که در

بازرسی از اتومبیل آنان کیف مزبور به دست نیامده و به احتمال زیاد تروریست ها این کیف را

نیز به شیوه گذشته همراه برده اند.

ساواک در مورد عاملین ترور هم اکنون سرنخ هایی در اختیار دارد که دقیقاً پی گیری شده و به احتمال زیاد دسترسی به این عاملین میسر بوده، لیکن پیش بینی می شود تعدادی از آنان زنده

دستگیر نشوند. (۱)

در گزارش دیگری از ساواک درباره دستگیری و اعترافات صاحب اختیاری از اعضای تیم ترور مزبور، چنین آمده است:

در گزارش مورخه ۲۲/۱/۲۵۳۶ [۱۳۵۶] به استحضار رسید که مأمورین کمیته مشترک ضدخرابکاری استان خراسان - مشهد به دنبال اطلاعات واصله از ساواک غلامحسین صاحب اختیاری (از اعضای مسلح و متواری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران) را در اطراف حرم مطهر شناسایی و مشارالیه در جریان برخورد مسلحانه با مأمورین کمیته مذکور درصدد فرار برآمده ولی چون امیدی در این مورد نمی بیند با جویدن کپسول سعی خودکشی و نتیجتاً دستگیر و به علت وخامت وضع مزاجیش همراه با سلاح و مدارک مکشوفه به تهران منتقل و هم زمان با

معالجات معموله مورد تحقیق واقع می گردد.

متهم مورد بحث در بازجویی های مداوم ضمن روشن نمودن چگونگی عضویت و فعالیت خود

۱- سند دستنویس ساواک مندرج در پرونده ۱۲۸۵۱۵، جلد ۵۷ ص ۴۹.

در گروه موصوف (مشروح اعترافات وی در دو فقره گزارش جداگانه به استحضار رسیده است)، در مورد ترور سه نفر اتباع آمریکایی شاغل در کمپانی راکول به اسامی ویلیام کاترول، روبرت کرونگارد و دونالد اسمیت که از طرف اعضای گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در تاریخ ۶/۶/۲۵۳۵ [۱۳۵۵] به قتل رسیده اند چنین اعتراف می نماید:

اصولاً- بهرام آرام (رهبر گروه تروریست موصوف که معدوم گردیده) یکی از مخالفین سرسخت آمریکایی های مقیم ایران بوده و همیشه سعی داشته که در موقعیت های مختلف نسبت به نابودی آنها اقدام نماید. بر همین مبنا حدود دو ماه قبل از انجام ترور با تشکیل جلسه ای این موضوع را مطرح و پس از بحث و تبادل نظر سه نفر از کارکنان آمریکایی شرکت راکول را در نظر گرفته و

پس از بررسی کارهای مقدماتی مسئولیت شناسایی عملیات مزبور را به عهده چند نفر از اعضای تیم نظامی گروه محول و بعد از تهیه طرح لازم و رفع اشکالات و موانع موجود یکی از

اعضای مسلح گروه به نام مستعار «سعید» (قاسم عابدینی فارغ التحصیل دانشکده علوم دانشگاه تهران که به اتفاق همسرش مهری حیدرزاده، دانشجوی دانشگاه تهران در نیمه دوم سال ۲۵۳۴

[۱۳۵۴] به هنگام خدمت وظیفه متواری گردیده است) را مسئول راه بندان می نماید؛ لیکن بعداً به سبب عدم توانایی نامبرده غلامحسین صاحب اختیاری (متهم موصوف) را به عنوان راننده اتومبیل راه بندان انتخاب که یادشده نیز از اجرای این مأموریت به علت تزلزل روحیه خودداری و به همین مناسبت مورد انتقاد شدید واقع و مجدداً مأموریت راه بندان به عهده «سعید» واگذار و قرار می شود از وجود صاحب اختیاری و یکی دیگر از اعضای گروه به نام مستعار «جواد» به عنوان راکب موتورسیکلت جهت اعلام ورود آمریکایی ها به منطقه عملیات استفاده گردد. قبل از انجام عملیات به توصیه «سعید» تصمیم می گیرند یک دستگاه اتومبیل شخصی را مصادره [کنند] اما در جریان این عملیات اتومبیل پنجر شده و افراد شرکت کننده در سرقت که عبارت بودند از: «سعید»، «کاظم» و «محمود» مورد سوءظن پاسبان پاس میدان شاه واقع [شدند] و چون مأمور مزبور با موتورسیکلت به تعقیب آنها می پردازد کاظم با تیراندازی به سوی پاسبان، او را به قتل رسانیده و متواری می گردند و به همین علت اجرای طرح مجدداً با شکست مواجه و عملی نمی گردد. متعاقب این امر برای اجرای عملیات از اتومبیل «سعید» استفاده [می شود] ولی چون اتومبیل مزبور نیز حین مسافركشی توسط پلیس راهنمایی جریمه شده بود از بردن آن به منطقه عملیات صرفنظر می گردد.

غلامحسین صاحب اختیاری می افزاید به دنبال عدم موفقیت در اجرای طرح مذکور سرانجام بهرام آرام دستور استفاده از فولکس واگن شماره ۶۶۵۳۶ متعلق به حسن آلاذپوش «معدوم» (این اتومبیل در جریان عملیات تیم های تعقیب و مراقبت ساواک به منظور دستیابی به عناصر

متواری گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران قبلاً شناسایی شده بود) را صادر و اجازه می دهد اتومبیل مذکور به منظور راه بندان در اختیار وی قرار گیرد. لذا صبح روز ۶/۶/۲۵۳۵ پس از

انجام اقدامات مقدماتی و استقرار در محل مأموریت (تهران نو، خیابان خیام، خیابان دلپذیر) غلامحسین صاحب اختیاری و «جواد» (عضو مسلح و متواری گروه) که راکب یک دستگاه موتورسیکلت بودند مأموریت پیدا می کنند ورود اتومبیل حامل سه نفر آمریکایی را علامت دهند. در اجرای این منظور دو نفر اخیرالذکر کمی جلوتر از اتومبیل سه نفر آمریکایی به خیابان

خیام وارد و با زدن بوق و نشان دادن آنها، تعداد سرنشینان اتومبیل را به افراد تیم نظامی اطلاع می دهند. به محض ورود اتومبیل آمریکایی ها حسن آلاادپوش با استفاده از فولکس واگن مورد بحث جلو آنها را سد و سه نفر از اعضای گروه به اسامی مستعار «کاظم» (حسین سیاه کلاه متواری می باشد)، «وحید» (مهدی فتحی، معدوم) و «محمود» (محسن طریقت منفرد، متواری است) که مسلح به مسلسل، سلاح کمری و نارنجک جنگی بوده اند، دفعتاً از کمینگاه خارج و ضمن حمله به اتومبیل هر سه نفر آمریکایی را با آتش مسلسل به قتل رسانیده و با استفاده از

خودرو فرار که در یکی از خیابان های فرعی پارک شده بود متواری می گردند. متعاقب این عمل

اخباری حاکی از شناسایی و دستگیری افراد گروه و کشف خانه های تیمی آنان به گروه واصل و

به همین لحاظ ضمن توصیه رعایت اصول پنهان کاری، به افراد گروه توجه داده شد که خانه های قبلی خود را تخلیه نمایند...

با عنایت به مراتب معروضه فوق به استحضار می رساند که در عملیات ترور سه نفر اتباع آمریکایی مجموعاً هفت نفر شرکت داشته اند که تاکنون سه نفر آنان به اسامی «بهرام آرام»، «حسن آلاادپوش» و «مهدی فتحی» معدوم، یک نفر به نام «غلامحسین صاحب اختیاری» دستگیر و چهار نفر دیگر به نامان «جواد»، «قاسم عابدینی»، «محسن طریقت منفرد» و «حسین سیاه کلاه» متواری می باشند که اقدامات همه جانبه به منظور شناسایی و دستیابی به آنان در

جریان می باشد و نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید. (۱)

ص: ۲۸۵

۱- بولتن ویژه کمیته مشترک ساواک و شهربانی، شماره ۱۲۰۷/ک، تاریخ ۲۸/۱/۲۵۳۶ [۱۳۵۶] با عنوان «درباره: اهم اعترافات یکی از اعضای دستگیر شده گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران».

اشاره

اگرچه رهبری سازمان - چنانکه گذشت - از اواسط سال ۵۳ مواضع مارکسیستی را پذیرا شده بود، در اعلامیه نظامی منتشره در بهار ۵۴ راجع به ترور مستشاران امریکایی و اعلامیه های تیر و شهریور ۵۴ درباره عملیات ناموفق ترور کنسول امریکا و ترور سه مستشار فنی امریکایی، همچنین جزوه «تحلیل

روابط ایران و عراق» نوشته تقی شهرام در تابستان ۵۴، آرم سازمان بدون آیه آن چاپ شده بود،^(۱) لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش درآمد اعلام علنی مارکسیست بودن سازمان محسوب نمود. اولین

سندی که آشکارا به مسئله ارتداد، جنبه رسمی داد، انتشار جزوه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» در

مهر ۵۴ بود. انتشار این جزوه از طرف سازمان مارکسیست شده، شتاب زده و منفعلانه نیز تلقی شد؛ چرا که در مرداد ۵۴ ساواک با ترتیب دادن مصاحبه ای که در آن محسن خاموشی و جمعی دیگر از اعضای

ص: ۲۸۷

۱- حسین احمدی روحانی در یادداشت های خود، چند بار به اشتباه اولین اعلامیه بدون آیه سازمان را، اطلاعیه ترور زندی پور در اسفند ۵۳، معرفی کرده است در حالی که اطلاعیه مزبور بدون تغییر آرم و با آیه و تاریخ تأسیس، انتشار یافته بود. در جلد اول این کتاب به استناد منبع مذکور تغییر آرم در اطلاعیه اسفند ۵۳، درج شده که بدین وسیله تصحیح می شود.

سازمان به افشاگری و علنی نمودن ترور وحشیانه شریف واقفی و اقدام به ترور مرتضی صمدیه لباف و تغییر ایدئولوژی رهبری سازمان پرداختند، به یک مانور تبلیغاتی مؤثر دست زد. این مسائل هنوز حتی در سطح تشکیلات سازمان علنی نشده بود؛ به خصوص مسئله قتل ها، چه رسد در سطح عموم مردم. مانور

رژیم که سؤالات زیادی در مورد این وقایع تکان دهنده و عجیب ایجاد کرده بود، مرکزیت را بر آن داشت تا در شهریور ۵۴ «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق» را منتشر کند. البته در ابتدای بیانیه با تیتراژ «علل تأخیر انتشار بیانیه» و اعلام اینکه ۹ ماه از زمان تصمیم به این اقدام و ۵ ماه از آغاز نگارش بیانیه می گذرد، وانمود شده بود که این کار مبتنی بر محاسبه و برنامه ریزی قبلی بوده است نه ناشی از عکس العمل در قبال تبلیغات رژیم. مع الوصف در همان جا تصریح شده بود که «نقائص و

اشکالات» بسیار در «بیانیه» وجود دارد و هنوز کامل نشده است. این بیانیه با اشاره به «دوآلیسم» و «التقاط» حاکم بر ایدئولوژی سازمان، ضمن حمله به اسلام و قرآن، علل و دلایل تغییر ایدئولوژی را

تشریح نموده که در حقیقت جمع بندی جزوه سبز و سایر بحث های درون گروهی تقی شهرام و همفکرانش بوده است. در این جزوه وی بدون اندکی شرم و آزر، مخالفان خود یا همان یاران دیروز

سازمان، شریف واقفی و صمدیه لباف را خائن شماره ۱ و ۲ معرفی نموده و آنان را مستحق مجازات و ترور برشمرده است. در انتهای مقدمه بیانیه هم به طرح شعار «جبهه واحد توده ای» پرداخت که بر اساس آن قصد سیطره بر سایر گروه های مارکسیست آن دوران به خصوص چریک های فدایی خلق را داشت. جبهه واحد توده ای، شعاری بود که گویا تقی شهرام تحت تأثیر مصطفی شجاعیان و بحث های متخذه از او مطرح ساخت.

مرتدین که خود را از همه جهت وارث گذشته می پنداشتند، از آن جمله هویت و نام «سازمان مجاهدین خلق» را در انحصار خود می دانستند و برای سایر افرادی که از ارتداد و پذیرش مارکسیسم

خودداری می کردند، جهت استفاده از نام سازمان و فعالیت تحت عنوان آن هیچ گونه حقی قائل نبودند.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ و با اوج گیری امواج انقلاب اسلامی بعد از برکناری تقی شهرام، نام «بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل)» به کار رفت که بازتاب چالش های درونی ایدئولوژیک سازمان

در زمینه ضرورت اتخاذ هویت مستقل مارکسیست - لنینیستی در عنوان تشکیلات بود و نوعی انتقاد و اعتراض به رویه قبلی را نشان می داد. و از سوی دیگر فضا را نیز برای تجدید سازمان کادر داخل زندان و مرتبین آنها با نام قبلی، فراهم می ساخت. حسین روحانی با نقد تفکر مصادره نام اولیه سازمان توسط

روشن است که این تفکر همانند دیگر برخوردهای رهبری (تقی شهرام) ناشی از دیدگاه خودمحور بینی و گرایش انحصارطلبانه و غیردمکراتیک آن بود، که مسئله ای به این روشنی را

نمی خواست بپذیرد که آنچه «سازمان مجاهدین خلق ایران» و هویت آن را مشخص می ساخت همانا ایدئولوژی آن بود، و در صورت تغییر این ایدئولوژی و در شرایطی که به هر حال بخشی از اعضای و افراد آن همچنان روی ایدئولوژی گذشته پایبند هستند، به هیچ وجه نمی توان این

عنوان را به خود اختصاص داد و آنچه که می بایست انجام می شد استفاده از یک نام و عنوان جدید و یا دست کم فعالیت به عنوان بخشی از سازمان مجاهدین خلق ایران بود که البته این خود به معنای آن بود که باید حق استفاده افراد متشکلی را که هنوز بر روی مواضع گذشته سازمان اصرار دارند، از نام سازمان به رسمیت شناخت. (۱)

روحانی، خود در تمام این دوران یعنی سال های ۵۴ - ۵۷ عضو مؤثر سازمان بوده و از نام اولیه سازمان در حالی که مارکسیست شده بود، استفاده می کرد. وی از اعضای اولیه سازمان و از معدود

کادرهای باقی مانده از سال های قبل از ۵۰ بود. البته حسین روحانی زمره های انتقاد به عملکرد تقی شهرام را از سال ۵۴ آغاز نموده بود و به همین جهت مدتی از درجه مرکزیت خارج کشور تصفیه و به کارخانه فرستاده شد.

پس از درگیری های طولانی درون تشکیلاتی و بالاخره تصفیه تقی شهرام و معاونش محمدجواد

قائدی، در اواخر پاییز ۱۳۵۷ سه گروه از سازمان انشعب کردند: گروه «اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر»، گروه «نبرد در راه رهایی طبقه کارگر» و «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر». به نوشته حسین روحانی، اکثریت سازمان به گروه «پیکار» که در تاریخ ۱۶ آذر ۵۷ اعلام موجودیت نمود، پیوستند. در اثر شرایط ناشی از اوج گیری انقلاب اسلامی فرصتی برای حسین روحانی و علیرضا سپاسی آشتیانی و چند تن دیگر از کادرها فراهم آمد تا از سلطه تشکیلات قبلی سازمان رها شوند و خود در رهبری تشکیلاتی قرار گیرند که به وجود آورده بودند.

در مقطع اعلام ارتداد تا فراگیری امواج انقلاب اسلامی، در زمینه جذب نیرو «سازمان» با مشکلات قابل توجهی روبرو بود، از قبیل بی اعتمادی افراد چپ دانشگاه ها به سازمانی که تا دیروز «مذهبی» بوده و اینک مارکسیست شده بود و هنوز مواضع جدیدش دقیقاً روشن نبود. و نیز وجود سازمان رقیب

مارکسیستی دیگری به نام «چریک های فدایی» که به دلیل سابقه و شهرت آن در بین چپ گرایان، بازار تشکیلات را کاملاً کساد کرده بود:

سازمان که چندان در جذب نیروهای چپ دانشگاه ها توفیق نیافته بود بیشتر به جذب نیرو از میان هواداران سابق سازمان که با پخش بیانیه اعلام مواضع متزلزل شده بودند، پرداخته بود و از این طریق توانست تا حدودی صفوف خالی خویش را پر نماید. همچنین در فاصله پاییز ۵۴ تا بهار ۵۵ توانست افراد و محافلی را به خود جذب نماید. همچنین سازمان که نیاز مبرمی به جذب نیرو در این دوران داشت سعی کرد یک هسته مذهبی را که از اعضای سابق مجاهدین بودند و اینک مستقلاً فعالیت می کردند، تحت نظارت و به نوعی وابسته به خود حفظ نماید تا

خود منبع تغذیه ای برای سازمان باشد. سازمان برای عضوگیری با افراد مذهبی روشنفکر نیز تماس می گرفت و با استفاده از برخی از افراد کارشناس سابقا مذهبی (و فعلاً مارکسیست) خود

برای جذب آنها کوشش می کرد مدتی روی این گونه افراد کار می کرد، اگر چپ می شدند که جذبشان می کرد و اگر چپ نمی شدند آنان را به هسته مذهبی مزبور معرفی می کرد، با هسته مذهبی نیز این قرار را داشت که هر کس مذهبی باشد به هسته وصل کند و هر که چپ شد هسته به سازمان وصل نماید. (۱)

سازماندهی و فعالیت ها در این مقطع

پس از تصفیه مجید شریف واقفی از مرکزیت، وحید افراخته به پاس مشارکت در ترور و شلیک گلوله

به پشت سر او، به جای وی به مرکزیت آمد و مرکزیت در نیمه اول سال ۵۴ متشکل از بهرام آرام، تقی

شهرام و وحید افراخته بود. پس از دستگیری افراخته به همراه محسن خاموشی در مرداد ۵۴، حسین سیاه کلاه (کاظم) به جای وی در مرکزیت قرار می گیرد و در اردیبهشت ۵۵ با کشته شدن سه تن افراد جمع سیاسی (۲) در طی یک درگیری خیابانی با مأموران ساواک محمدجواد قائدی به مرکزیت، راه یافت. وی در این باره چنین نوشته است:

ص: ۲۹۰

۱- روحانی، احمدعلی، جزوه دست نویس: صص ۲ و ۳.

۲- جمع سیاسی در فاصله سال های ۵۳ - ۵۵ تحت مسئولیت تقی شهرام قرار داشت که اعضای آن بالاترین کادرها با رتبه تشکیلاتی بعد از مرکزیت بودند، و صلاحیت ورود به مرکزیت در صورت ضربه خوردن و یا ترمیم آن را داشتند. اعضای این جمع که در اردیبهشت ۵۵ کشته شدند عبارت بودند از: جمال شریف زاده شیرازی، مهدی موسوی قمی و طاهره میرزا جعفر علاف فاطمه که زن تقی شهرام بود.

در اولین روزهای اردیبهشت ۵۵ ضربه سنگین دیگری به سازمان وارد شد و در طی آن کلیه اعضای یکی دیگر از جمع های سرشاخه سازمان در طی یک درگیری در میدان منیریه کشته شدند. این ضربه و احتمال اینکه ضربه سنگین دیگری از این نوع و حتی سنگین تر در سطح مرکزیت به سازمان وارد شود مرکزیت را بر آن داشت که برای افزایش تعداد مرکزیت و کوشش برای کاستن از آثار ضربات در سطح رهبری اقدام کند. من در بهار ۵۵ ابتدا به طور مشورتی و

در تابستان همان سال به طور کامل و رسمی وارد مرکزیت سازمان شدم. همان طور که قبلاً هم

تذکر دادم در زمان ورود من به مرکزیت، مرکزیت از تقی شهرام، بهرام آرام و حسین سیاه کلاه تشکیل می شد. (۱)

در این دوران شکل سازماندهی تشکیلاتی کماکان همچون دوره سال های ۵۱ - ۵۴ بوده است. سه شاخه اصلی تشکیلاتی، یعنی شاخه سیاسی تئوریک، شاخه فنی نظامی و شاخه کارگری زیر نظر هر یک از افراد مرکزیت فعالیت می کردند. تنها با اضافه شدن یک نفر به مرکزیت سه نفره سنتی سازمان و چهار نفره شدن آن یک شاخه تکنیکی نیز اضافه می شود، بنابراین سازماندهی درونی تشکیلات در این دوران بدین ترتیب بود:

۱- شاخه سیاسی - تئوریک تحت مسئولیت تقی شهرام که از زمان قرار گرفتن وی در مرکزیت در سال ۵۲ مسئولیت این شاخه کماکان به دست او بوده است.

۲- شاخه فنی - نظامی تحت مسئولیت بهرام آرام که وی نیز از سال ۵۲ عهده دار آن بوده است.

۳- شاخه کارگری تحت مسئولیت محمدجواد قائدی که قبل از وی مجید شریف واقفی تا سال ۵۳ مسئولیت این شاخه را برعهده داشته است.

۴- شاخه تکنیکی، شهرستان ها و نشریه داخلی تحت مسئولیت حسین سیاه کلاه که این شاخه در بهار ۵۵ تشکیل گردید.

عمده فعالیت بیرونی این دوران عبارت بود از: تزریق افراد روشنفکر تشکیلات در شکل و شمایل

کارگر به کارخانه ها، ترتیب دادن انفجاراتی به عنوان پشتیبانی از کارگران در کارخانه های جیب لندروور و ایرانا، و ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکایی، پس از طرح و محاسبات و انتظار طولانی که در شهریور ۵۵ انجام گرفت.

ص: ۲۹۱

۱- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۵۶ و ۵۷.

فعالیت سازمان این دوران تفاوت چشمگیری با دوره قبل آن نداشته جز این که بنا به دلایل مختلف سیاسی - تشکیلاتی، عمل ترور سه مستشار نظامی آمریکایی در دستور کار شاخه نظامی قرار گرفته و جای مهمی را در فعالیت سازمان در این دوره اشغال کرده بود... که پس از شناسایی مقدماتی از حدود اوایل تیر ۵۵ در دستور کار جمع قرار گرفت و در اوایل شهریور همان سال به اجرا درآمد، یعنی پس از ۲ ماه صرف وقت ۵ - ۶ نفر از مسئولین درجه اول و درجه دوم سازمان بهای زیادی برای آن پرداخت و در موقعیتی که چه به لحاظ نیرو و چه به لحاظ امنیتی و... سازمان وضع آشفته ای داشت صورت گرفت. علاوه بر اهداف ضدامپریالیستی مبتنی بر مشی چریکی دو هدف آشکار و پنهان مهم بود و یکی ابراز وجود و قدر قدرتی در شرایطی که رژیم ضربات متعدد و بسیار مهمی بر چریک های فدایی وارد کرده بود و حول آن کلی تبلیغات راه می انداخت، بود. هدف قابل توجه و پنهان دیگری که سعید (تقی شهرام) ابراز

می کرد عبارت بود از آگاه شدن از اینکه آیا سازمان در تور پلیس است یا نه و احیاناً جلوگیری

از گسترش این تور پلیسی... پس از انجام موفقیت آمیز این عمل ترور سازمان فهمید که در تور

پلیس قرار ندارد. (۱)

افزایش فشار ساواک و پلیس بهترین شرایط و بهانه را برای انحلال «موقت» تشکیلات، رها کردن عناصر تشکیلاتی مزاحم و به دام پلیس انداختن افراد دست و پاگیر، به دست مرکزیت داد. حتی در جریان چالش بر سر وحدت یا در واقع سیطره بر «چریک های فدایی خلق»، سازمان در مواردی با وجود امکانات تکنیکی شنود بی سیم های ساواک و پلیس، چریک ها را از تور و ردگیری آگاه نکرد و ضربه خوردن آنان را موجب شد. همچنین سازمان در ارتباطات منظم با چریک های فدایی، آشکارا همکاری های فنی را مشروط به پیشبرد روند «وحدت تشکیلاتی» کرد و عملاً در پراکندگی و متلاشی

شدن آن گروه و قربانی شدن برخی از اعضایش سهیم گردید. گویی بلایی که بر سر سازمان مجاهدین آمده بود به گونه ای دیگر بر سر چریک های فدایی تکرار می شد.

از سوی دیگر، همانگونه که قبلاً اشاره شد، ترور سه مستشار آمریکایی فرصت مناسبی را برای گسترش تبلیغات و اقدامات سرکوبگرانه شاه و رژیمش فراهم آورد. شاه در آن موقع در آمریکا به سر می برد و مورد سؤال خبرنگاران و حقوق بشری ها قرار داشت که چرا در ایران، هنرمندان، نویسندگان،

دانشجویان، و... را به زندان افکنده و یا اعدام می کند. شاه در جواب گفت که اینها تروریست هستند و البته

ص: ۲۹۲

جوابش قانع کننده نبود. پس از این مصاحبه ها این ترور صورت گرفت و شاه و زاهدی مانور دادند که آنچه ما می گفتیم درست بود و این تروریست ها حتی غیرنظامیان آمریکایی را در ایران می کشند.

و بالاخره تعقیب و مراقبت های ساواک و همچنین پراکنندگی و «انحلال موقت» تشکیلاتی که مرکزیت بدان فرمان داده بود، بسیاری از کادرها و اعضا را زیر ضربه قرار داد:

اعضای هسته مذهبی از اولین قربانیان این ماجرا بودند، برخی از آنها و از جمله رهبری هسته، کشته و بقیه دستگیر و پراکنده گردیدند. دو فصل پاییز و زمستان ۵۵، ماه های برگریزان ضربات پی در پی به سازمان بودند و تعدادی از مهم ترین اعضای مرکزیت و شاخه های اصلی از جمله بهرام آرام کشته شدند.

این گونه ادعا شده بود که مجموعه این ضربات و برخی مسائل دیگر، رهبری تشکیلات را وادار به

طرح انحلال موقت تشکیلات نمود. البته جالب توجه است که ارائه این طرح نه پس از جمع بندی از

ضربات بلکه پیش از آن مطرح بوده است. معلوم نیست که مرکزیت برای حفظ جان خود، تشکیلات را

منحل اعلام نمود یا برای «حفظ تشکیلات»:

مطابق این تز جهت کشف و روشن کردن علل و منشا ضربات چریک های فدایی، لو رفتن خانه های تشکیلاتی سازمان و تاکتیک های ساواک و... بایستی وقت و انرژی افراد رهبری و

عناصری را که می توانند در جهت روشن کردن منظور فوق کمک نمایند از کارهای اجرایی تشکیلات آزاد نمود و از طرف دیگر باید اعضا و افراد عادی سازمان را در این دوره حفظ نمود

و از معرض ضربات پلیس دورشان کرد. از این رو برخی جمع ها و فعالیت های ضروری که کما فی السابق فعالیتشان و ادامه کارشان ضروری است، بقیه تشکیلات را (که عمدتاً شامل افراد و

جمع های مبتدی و درجه ۲ سازمان می شدند) موقتاً افراد آن را پراکنده نمود تا بتوانند به ابتکار فردی و با گرفتن شغل های محملی و.. خود را حفظ نمایند و علاوه بر آن در این دوره برای سازمان در حد ممکن امکان سازی (تهیه مغازه و انبار و...) کنند تا اینکه سازمان مجدداً فعالیتش

را پس از کشف تاکتیک های پلیس از سر گیرد.^(۱)

بعدها مشخص شد که هدف اصلی از طرح انحلال موقت تشکیلات، حفظ جان رهبریت سازمان و به خصوص تقی شهرام بوده است و نه حفظ اعضای تشکیلات. همان طور که چنین شد و در جریان این طرح به علت عدم دسترسی به امکانات پوششی تشکیلاتی جهت حفظ خود، عملاً هر روز عضوی طعمه ساواک می شد:

۱- روحانی، احمدعلی، جزوه دست نویس: ص ۲۱.

می دیدیم به حفظ تقی (شهرام) اهمیت می دهند. در مورد وظایفمان پرسیدم که چرا مسئولیت خاصی نداریم، وقتان هدر می رود که تقی (شهرام) توضیح داد که مهمترین وظیفه ما در این مقطع حفظ خودمان است... که خوب واضح بود که منظور حفظ اوست و نه همه ما... (۱)

تقی شهرام و محمدجواد قائدی در این دوران در تدارک فرار به خارج از کشور بودند که بعد از مرگ بهرام آرام با تصویب مرکزیت به طور رسمی در دستور کار سازمان قرار گرفت. در این دوران فشار ساواک و نیروهای پلیس پس از ترور سه مستشار آمریکایی آن چنان تشدید شده بود که مرکزیت را واداشته بود که برای حفظ خود به شدت در تکاپو افتد.

در آبان ۵۵ دو تن از اعضای سرشاخه ها یعنی محمدقاسم عبدالله زاده (مصطفی)، و محسن طریقت (محمود) خود را بالا کشیدند، و پس از کشته شدن بهرام آرام وارد مرکزیت شدند. قائدی در این باره نوشته است:

در طی جریان انجام عملی ترور سه آمریکایی و پس از آن و با برخوردهایی که بین «سیاه کلاه» و محسن طریقت، پیش آمد و نیز با فعالیت هایی که مصطفی در بخش تکنیکی انجام داده و... قرار شد که این دو نفر یعنی مصطفی و طریقت نیز به مرکزیت بپیوندند. تقریباً هم زمان با پایان اقدامات امنیتی برای حفظ سازمان و عناصر آن و در حالی که قرار بود جلسه مرکزیت برای تصمیم گیری در مورد تغییرات سازماندهی و ادامه فعالیت ها و... تشکیل شود، ورود این دو نفر به مرکزیت تصویب شده و رسمیت یافت اما به فاصله یک روز بهرام آرام طی یک درگیری کشته شد و به این ترتیب جلسه مرکزیت در مشهد در آذرماه ۵۵ در حالی تشکیل شد که مرکزیت متشکل بود از تقی شهرام، حسین سیاه کلاه، محسن طریقت، مصطفی و من... از این زمان یعنی آذر ۵۵ تا اوایل سال ۵۶ از یک طرف ارتباط شهرام چه به دلیل قطع ارتباط هایش که

گاه به گاه رخ می داد و چه به دلایل امنیتی و از نظر حفظ شهرام، با سازمان چندان فعال نبود... (۲)

از همان بدو تشکیل این مرکزیت جدید بین تقی شهرام - که روابطش به علت حفاظت شدیدی که از جان خود به عمل می آورد، با تشکیلات و اعضای دیگر مرکزیت عملاً قطع بود - با محسن طریقت و محمدقاسم عبدالله زاده بر سر مسائل تشکیلاتی اختلاف پیش می آید. آنها ابتدا طرح ترور شاه را مطرح می کنند که شهرام مخالفت می کند؛ سپس در مورد بازنگری مشی چریکی موضع می گیرند که باز هم

ص: ۲۹۴

۱- مهرآبادی، بهجت، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۵ و ۳۶.

۲- قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۵۹ - ۶۰.

شهرام مخالفت می کند. سرانجام پس از یک مشاجره لفظی، محمود (طریقت) و مصطفی (عبدالله زاده) از ترس جانشان بساطشان را جمع کرده و به خارج فرار می کنند و طی یک یادداشت علت فرار خود را ترس از ترور توسط تقی شهرام اعلام کردند. در تمام این دعوای محمدجواد قائدی طرف تقی شهرام بوده است و حسین سیاه کلاه طرف آن دو نفر دیگر که وی هم در همین دوران در پی حملات تشکیلاتی شهرام، با چند تن دیگر از تشکیلات جدا می شود.

مهری حیدرزاده که در همان زمان به جمع سیاه کلاه پیوست درباره اختلافات مزبور چنین گفته است:

به دلیل تغییر سازماندهی ها قرار شد به عنوان محمل در خانه دو عنصر مرکزی، خانه ای بگیرم (البته بعدا فهمیدم که عناصر مرکزی هستند) خانه ای گرفتم، پای ثابت خانه، من، مصطفی و

محمود بودیم که بعدها فردی به نام کاظم (حسین سیاه کلاه) از عناصر مرکزی به آن خانه می آمد

و در نهایت دو فرد دیگر از مرکزیت بخش منشعب یعنی احمد آرمان (محمدجواد قائدی) و تقی شهرام نیز به همان خانه می آمدند. در این دوره به واسطه بحث های مختلف بر سر مشی چریکی، رد یا اثبات آن که توسط آنها انجام می شد... موجب بروز اختلافاتی میان دو عنصر مرکزی شد و لذا مصطفی و محمود با جمع کردن مدارک و اسلحه هایشان از خانه رفتند و بعد فهمیدم که به خارج رفته اند.^(۱)

مشاهده می شود که تروریسم تقی شهرام فقط ترور و کودتای «مارکسیست ها» علیه «مذهبی ها» نبوده است، تروریسمی که وی سردمدار آن بود تنها برای سرعت بخشیدن به تثبیت حاکمیت فردی او در تشکیلات بوده است، و هدف آن تصفیه کلیه عناصر مخالف او بوده و نه صرفاً «مذهبی» یا مارکسیست بودن افراد. مسئله شهرام، سلطه کامل بر تشکیلات و تبدیل آن به ابزار بی چون و چرای قدرت طلبانه اش بود، و نه مسئله ایدئولوژیک. هر کس نوای مخالفت با تقی شهرام ساز می کرد حال چه مذهبی، چه مارکسیست، در معرض حذف و ترور واقع می شد. حسین روحانی درباره فرار دو عضو مرکزیت، می نویسد:

محمود (محسن طریقت) و مصطفی (محمدقاسم عبدالله زاده) از آن جا که به روحیه شهرام و اتوریته او آشنایی داشتند و می دانستند که روبرو شدن با وی کار آسانی نیست و چه بسا که در صورت روشن شدن قضایا، خطرات جانی هم برای آنها داشته باشد در این جلسه [مرکزیت با

حضور شهرام] شرکت نمی کنند و با برجای گذاشتن یک نامه کوتاه حاکی از اختلافات نظر با

ص: ۲۹۵

تقی شهرام و ترس از ترور شدن خود، و همچنین پس از تحویل دادن سلاح ها و نارنجک ها و مهمات انفرادی خود، پا به فرار می گذارند و مدتی بعد سر از خارج کشور در می آورند. وقتی

این دسته بندی برای شهرام روشن می شود و وی دیگر به مصطفی و محمود دسترسی ندارد نوک حمله را متوجه شخص سیاه کلاه می کند که بالاخره منجر به تصفیه و سپس جدا شدن حسین سیاه کلاه از تشکیلات می گردد... فرار افرادی چون محسن طریقت و مصطفی و مسائل مطروحه در سطح مرکزیت، جوّ بی اعتمادی را نسبت به رهبری و عملکرد آن در سازمان دامن زده و... (۱)

تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی

تقی شهرام در بهار ۵۶ تحلیل «دوران رکود جنبش انقلابی» را در داخل سازمان ارائه داد که بعدها به «تر رکود» یا «تئوری رکود» شهرت یافت. البته این دیدگاه در آن دوران توسط سایر جریانات مارکسیستی و... در انواع و اقسام مختلف ارائه شده بود. فدایی ها تحت تأثیر ضرباتی که خورده بودند، افراد درون زندان به رهبری رجوی تحت تأثیر جوّ واخوردگی و انفعال کادرهای زندان، مرتد شده ها تحت تأثیر تروریسم عریان درون تشکیلاتی و بالاخره هر یک به فراخور جوّ حاکم بر تشکیلاتشان این تر را عرضه می کردند. قانندی عضو مرکزیت آن زمان این گونه از موضوع سخن گفته است:

در بهار ۵۶ و در رابطه با مسائلی که در زمستان ۵۵ در مرکزیت سازمان رخ داده بود و نیز به دلیل ضربات سنگینی [که] سازمان های پیرو مبارزه مسلحانه - اعم از مذهبی - و از جمله سازمان خورده بود[ند] و اینکه می باید توضیح و تحلیلی درباره آن ارائه شود، شهرام تحلیلی از این جریانات ارائه داد و کوشید آن را در رابطه با شرایط اجتماعی توضیح دهد. مطابق نظراتی که در آن زمان مطرح شد و بعداً به تئوری رکود مشهور گشت در جامعه ایران به دنبال چند برابر

شدن قیمت نفت و سرازیر شدن آن به اقتصاد ایران، یک دوره رونق اقتصادی پدید آمده است که اقشار مختلف اجتماعی به انحاء گوناگون از آن بهره مند شده و به این ترتیب یک دوره رکود

و پس رفت موج انقلاب پدید آمده است. از این نظریه چند نتیجه گیری به عمل می آمد که عبارت بودند از: اولاً- چون شرایط عینی انقلاب در جامعه بازگشت نموده و وجود ندارد و از

چند سال پیش وجود نداشته است، بنابراین در چنین شرایطی اتخاذ مشی تبلیغ مسلحانه ضرورت و توجیهی ندارد و تا وقتی که این اوضاع تغییر نکرده و روند شرایط، سمتی انقلابی نگرفته است نیز چنین خواهد بود... ثانیاً بحران درونی سازمان و مرکزیت آن نیز به مثابه

ص: ۲۹۶

انحلال طلبی و پاسیفیسیم روشنفکران خرده بورژوا در شرایط رکود انقلابی توضیح داده می شد. ثالثاً با توجه به ردّ مشی مسلحانه و در پیش بودن یک دور کار آرام و تبلیغ سیاسی، از یک سو بر حفظ کادرها بویژه کادرهای تعیین کننده و مرکزی، و از سوی دیگر بر آموزش تکیه می شد.

در رابطه با همین نظرات، شهرام که از مدت ها قبل از پاییز ۵۵ در مورد فرستادنش به خارج تصمیم گرفته شده بود، با جدی تر گرفته شدن این مسئله و صرف نیرو و انرژی بیشتر، در مرداد

یا شهریور ۵۶ به خارج فرستاده شد و من برای مدتی در داخل تنها ماندم. (۱)

در طی بهار تا اوایل زمستان ۵۶ عمده فعالیت سازمان بر روی آموزش، بررسی مشی و نیز بررسی تئوری رکود متمرکز شده بود و در همین روابط، گذشته سازمان نیز مورد بررسی قرار گرفت. (۲)

احمدعلی روحانی عضو هسته نظامی زیر نظر مرکزیت آن زمان درباره این موضوع چنین می گوید:

[برای توضیح] ارائه تز رکود از طرف سعید و تجزیه و تحلیل ماهیت فرار طلبان و انشعاب گران بر آن مبنا و سازماندهی های جدید، مقدماتی بایستی اشاره ای به ارائه برخی نظرات سیاسی از

جاناب سعید (تقی شهرام) در اوایل فروردین ماه (۵۶) بکنم... سعید در نظر داشت در اولین فرصت ممکن کتابی را که در نقد سیاست های سازمان چریک ها نوشته بود، در سطح وسیع منتشر کند، در حدود فروردین ۵۶ مجموعه مقالات این کتاب به همراه مجموعه نامه های متبادله بین دو سازمان آماده چاپ شده و سعید مقدمه ای بر آن افزوده که این مقدمه بعدها به تز رکود

معروف گشت (البته به دلایل مختلف سیاسی - تشکیلاتی و فنی کتاب مزبور در این دوره چاپ نشد و مدتی بعد بدون مقدمه مورد بحث در خارج کشور چاپ شد) سعید در این مقدمه ضمن تحلیل شرایط جامعه ایران، به این نتیجه رسیده بود که با ورود پول نفت از سال ۵۳ جنبش توده ای افت کرده و تا زمانی که پول نفت به همین منوال وجود داشته باشد جنبش انقلابی در

حال رکود خواهد بود و از همین رو وظایف سازمان های کمونیستی، کار روی اقشار فقیر کارگری و خرده بورژوازی و در درازمدت خواهد بود و دیگر اقشار و طبقات موقتا به سمت جنبش روی نخواهند آورد. بر مبنای تز رکود، مشی چریکی نیز از سال ۵۳ به بعد درست نیست و نمی تواند توده ها را برانگیزاند. (۳)

همان گونه که اشاره شد رهبری بر مبنای تز رکود طرفدار تز دو بخش کردن رهبری (رهبری

ص: ۲۹۷

۲- همان: ص ۶۳.

۳- روحانی، احمدعلی، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۱ - ۳۲.

اجرائی و سیاسی) و اعزام بخش سیاسی به خارج کشور بود. از طرفی در سطح وسیعی در سازمان خط مشی و روابط و سیاست های سیاسی تشکیلاتی گذشته رهبری مورد انتقاد قرار گرفته و به زیر سؤال رفته بود؛ لذا رهبری برنامه اش به این صورت بود که: ۱- موقتا سعید [تقی شهرام] را برای کار روی خط مشی سیاسی - استراتژیک جدید سازمان و تحلیل وضعیت جامعه و... به خارج کشور بفرستند.

۲- مقاله «تزرکود» و «جزوه نفت» در درون تشکیلات به بحث و بررسی عمیق گذاشته شود... (۱)

به نوشته حسین روحانی پس از خروج تقی شهرام از کشور در تیرماه ۵۶ و تداوم بحث های درون تشکیلاتی، «تزرکود» نیز خود به «رکود» مبتلا شد:

گسترش بحث های درونی که در ابتدای امر در چارچوب قبول «تزرکود» در میان برخی جمع ها صورت می گرفت، به تدریج منجر به ردّ این تزر گردید و به عنوان تزی تسلیم طلبانه و محافظه کارانه تلقی گردید. همچنین پایه های تئوریک خط مشی چریکی به عنوان یک دیدگاه و

مشی روشنفکرانه جدا از توده ها زیر سؤال کشیده شد و نفی گردید. و در ادامه آن، این انتقادات، سایر سیاست های گذشته سازمان و عملکرد [آن] و رهبری را نیز دربر گرفت. به همراه پیشرفت این بحث ها در درون سازمان و متناسب با آن، بیش از پیش سلطه و اتوریته رهبری که

تا پیش از این عموماً خطاناپذیر تلقی می شد، شکسته و لرزان گردید و غیبت خود تقی شهرام در داخل کشور نیز نهضت انتقادی را پر و بال بیشتری داد. (۲)

قربانی کردن چریک های فدایی

سازمان در مقطع پس از ضربه شهریور ۵۰، ارتباطات و همکاری های مختلفی با گروه های چپ و به ویژه چریک های فدایی خلق داشت. حسین روحانی می نویسد:

... در دوره جدید و با توجه به شرایطی که به خصوص در زندان پیش آمده بود، سازمان با اکثر آنها [= گروه های چپ] و به خصوص سرانشان ارتباط یافت و دست کم در زمینه های سیاسی و ایدئولوژیک و تجربیات امنیتی و نظامی، میان آنها بحث هایی صورت می گرفت و همکاری هایی ولو به میزان محدود میان آنها به وجود آمد. (۳)

ص: ۲۹۸

۱- همان: ص ۳۴.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۶۷.

نمونه هایی از این ارتباطات و همکاری ها در خاطرات میثمی به این شرح نقل شده است:

گیرنده دست ساز بی سیم در حفاظت نیروها خیلی نقش داشت. سید [= بهرام آرام] می گفت: «ما نقشه اش را به فدایی ها هم دادیم، آنها هم ساختند.» یعنی ابتکار از مجاهدین بود که نقشه بی سیم را به فدایی ها هم دادند... مثلاً اگر منطقه ای لو می رفت یا قراری لو رفته بود، مطلع می شدیم...

پنج دقیقه قبل از ساعت قرار می رفتیم آنجا و بمب را در آن منطقه منفجر می کردیم تا منطقه

بسوزد. ما نمی دانستیم کسی که سر قرار می آید، فدایی است یا مجاهد... این همکاری در میدان

عمل به وجود آمده بود. (۱)

یک بار [بی سیم ساواک مرکزی] گفته بود از حمید اشرف ردّ پایی پیدا شد. سید می گفت: «ما این پیام را گرفتیم و به چریک های فدایی اطلاع دادیم.»... بی سیم یک وسیله عمومی شده بود، در هر خانه تیمی یکی بود. (۲)

[بهرام آرام] می گفت: «چریک های فدایی تمام امکاناتش [= امکانات شعاعیان] را گرفتند و

رهایش کردند... مدتی که مصطفی [شعاعیان] نزد ما بود معتقد بود که فدایی ها اشتباه می کنند. ما بیست جلد از کتاب امام حسین [منتشره سازمان] را به چریک های فدایی دادیم. چرا که دستاوردهایمان [= متون تولیدی داخل سازمان] را منتقل می کردیم...» موقعی که [شعاعیان] با فدایی ها بود، دیدگاه هایش را مطرح کرده بود، یعنی تروتسکیزم و انقلاب جهانی. و فدایی ها یک کار فشرده گذاشتند در دفاع از استالین. حالا فکر کنید ما در خانه تیمی در سرشاخه نشسته ایم و تجربیات مکتوب فدایی ها هم به آنجا می آید، اصلی ترین موضوع آن، این است که

استالین درست می گفت یا تروتسکی؟ (۳)

حسین روحانی در مورد مشارکت سازمان با چریک های فدایی در پخش برنامه رادیویی از خارج کشور، چنین نوشته است:

«... رادیو «میهن پرستان» از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ یعنی حدود یک سال پخش می شد و این بار در کنار سازمان و جبهه ملی دوم [بخش خاورمیانه - مارکسیست]، نمایندگان سازمان چریک های فدایی خلق نیز حضور داشتند و در واقع نیمی از برنامه اختصاص به سازمان داشت و نیم دیگر اختصاص به سازمان چریک های فدایی؛ که جبهه ملی دوم عملاً مجری برنامه آنها بود. (۴)

ص: ۲۹۹

۱- میثمی، آنها که رفتند: ص ۳۶۵.

۲- همان: ص ۳۶۹.

۳- همان: صص ۳۷۶ - ۳۷۷.

۴- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۰.

در ۱۶ بهمن ۵۳، اعلامیه مشترک سازمان و چریک های فدایی خلق و جبهه ملی خارج کشور در کنار جبهه خلق برای آزادی عمان، در اعتراض به مداخله نظامی شاه در جنگ ظفار، صادر گردید که چون در آن زمان هنوز رسماً تغییر ایدئولوژی اعلام نشده بود، قرار گرفتن نام سازمان در کنار ۳ گروه مارکسیست، برای اولین بار در نوع خود محسوب می شد. این اعلامیه که فاقد مطلع به نام خدا بود توسط نشریه «پیام مجاهد» نیز در خارج کشور انتشار یافت.^(۱)

اواسط سال ۵۴ اوج ارتباط و نزدیکی دو مرکزیت سازمان و چریک های فدایی بود. قبلاً در گفتار نهم نیز اشاره شد که در این ارتباط ها که حلقه وصل آن محمدجواد قانیدی بود، تقی شهرام و حمید اشرف در مورد طرح جبهه متحد توده ای مذاکره می کردند، حمید اشرف خود مخالف این طرح نبود اما حضور بهروز ارمانی عضو دیگر مرکزیت فدایی ها و مخالفتش با این طرح، او را نیز به موضع مخالفت کشانید و سرانجام مذاکرات بدون نتیجه قطع شد. عاقبت این مخالفت ها برای چریک های فدایی وخیم بود و نتیجه این شد که سازمان به بهانه لو رفتن ماجرای بی سیم ها توسط فدایی ها، اخبار دریافتی خود از تعقیب و مراقبت های ساواک را در اختیار آنان نمی گذاشت. تقریباً تمام تشکیلات فدایی ها تا تابستان ۵۵ متلاشی و حمید اشرف نیز کشته شد:

سازمان در اواخر سال ۵۴ و نیمه اول ۵۵ با سازمان چریک های فدایی خلق، ارتباط منظمی داشت و هر چند وقت یک بار مذاکرات و مباحثی در سطح رهبری بین دو سازمان صورت می گرفت. سازمان پس از مارکسیست شدن، عمده وقت و برخورد و مبارزه ایدئولوژیک خود در ارتباط با گروه ها را به سازمان چریک های فدایی خلق اختصاص داده بود و آن طور که ادعا

می شد این یک مبارزه وحدت بود یعنی مبارزه با موانع وحدت برای وحدت مارکسیست ها. سازمان برخورد با چریک ها را از سه طریق پیش می برد: اول - مذاکرات و بحث حول وحدت و

روابط دو سازمان و سپس پخش نوارهای مذاکرات در سطح سازمان و اصرار به پخش این نوارها در درون چریک های فدایی. دوم - نامه های انتقادی که اختصاص به انتقادات مختلفی که

در روابط فی مابین به چریک های فدایی وارد بود و نیز انتقاد از بعضی رفتار و کردار آنها در سطح جامعه. سوم - نقد برخی مقالات چریک ها. در اواخر ۵۴ و پس از آن در بهار ۵۵، سازمان به طرق مختلف چریک ها را تحت فشار قرار داد که نوارهای مذاکرات و نیز نامه های متبادله را

بین اعضای خود ببرند، و بدین منظور مجموعه نامه های متبادله را به صورت مجموعه ای

ص: ۳۰۰

در آورده و آن را در سطح دو گروه منتشر نموده، حتی برخی همکاری های فنی و... را نیز مشروط به این توافق نامه کرد. و نیز در ادامه همین برخورد، گرماگرم ضربات [ساواک بر] چریک ها و پراکندگی سازمان در نیمه دوم سال ۵۵ اقدام به تهیه و تدوین کتابی قطور تحت عنوان «نشریه ویژه بحث درون دو سازمان...» نمود تا بتواند به این مبارزه سرانجامی بخشد. سازمان در زمستان ۵۵ علیرغم تمامی گرفتاری هایش تعداد محدودی از این کتاب را چاپ و در

سطح دو گروه منتشر کرد و در سال ۵۶ این کتاب تحت عنوان «مسائل حاد جنبش ما» منتشر گردید. به هر صورت با ضربات متعدد به چریک ها و سرایت این ضربات به سازمان و پراکنده شدن سازمان در پاییز ۵۵، ادامه برخورد با چریک ها آن طور که مورد نظر رهبری سازمان بود

ممکن نشد و معوق ماند. (۱)

تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی

مجموعه شرایط طوری پیش می رفت که علی رغم افت و خیزها، قدرت تقی شهرام در سال ۵۵ و ۵۶ هر روز بیش از پیش تضعیف می شد و در این موارد حوادث گوناگون پیش آمده نیز بی تأثیر نبود. یکی از مهم ترین این عوامل، ضوابط امنیتی پیچیده و عجیبی بود که تقی شهرام برای حفظ خودش برقرار کرده

بود. در تمام طول شبانه روز دو زن همیشه در کنار شهرام به عنوان محافظ وی انجام وظیفه می کردند.

البته این زن ها معمولاً در مدت کوتاهی به کشتن داده می شدند. نمونه سیمین تاج جریری، لیلا

زمردیان، فاطمه فرتوک زاده، فاطمه میرزا جعفر علاف، محبوبه متحدین و دیگر زنان تشکیلاتی که نقش محافظ خصوصی بودن آنان برای تقی شهرام به علت کشته شدنشان هیچ گاه روشن نشد فراوان بود. ماندن تقی شهرام در مشهد برای حفاظت از خود و دور بودن از تشکیلات، اوج گیری مباحث درون سازمانی در مورد بازنگری خط مشی، قطع قرارهای او به علت تصادف به همراه محبوبه متحدین در جاده مشهد، و کشته شدن محبوبه که رابط وی با سازمان بود، تضعیف سیطره تشکیلاتی شهرام را فراهم نمود و در میان کادرها و مسئولان هم - با انتقاداتی که طریقت و عبدالله زاده دامن زده بودند - زمزمه های مخالفت با تقی شهرام افزایش یافت.

به نوشته حسین روحانی:

ص: ۳۰۱

... فرار افرادی چون محسن طریقت و مصطفی و مسائل مطروحه در سطح مرکزیت، جوّ بی اعتمادی را نسبت به رهبری و عملکردهای آن در سازمان دامن زده و توده های سازمانی و

حتی برخی از مسئولین، دیگر حاضر نبودند در چنان جوّ و خفقانی، و به طور کورکورانه و دنباله روانه فعالیت نمایند. در چنین شرایطی که رهبری سازمان منحصر به تقی شهرام و محمدجواد قانّدی بود، شخص تقی شهرام کوشید تا برای جلوگیری از تلاشی و به هم ریختگی سازمان و حفظ سلطه سابق خود بر تشکیلات، فعالیت وسیع و متمرکزی را آغاز نماید و تمامی تبلیغات عناصر سابق الذکر مرکزیت را علیه سازمان و رهبری و خط مشی آن برای افراد سازمان افشا نماید... با استفاده از همین «تر رکود» و در چارچوب آن کوشید تا جریان فرار دو تن از عناصر مرکزیت و ماهیت تسلیم طلبانه آنها را نیز روشن نماید... (۱)

احمدعلی روحانی در این باره می گوید:

بر همان مبنای «تر رکود» جزوات متعددی در افشای انحلال طلبان و ماهیت آنها - با ذکر نمونه هایی از زندگی شخصی آنها و انحرافات اخلاقی شان - درآمده و در دستور مطالعه و آموزش افراد مختلف سازمان قرار گرفت. این موج تهاجم به قدری شدید و سریع بود که توانست در اندک مدتی (اگر چه نه مثل گذشته) آب رفته را به جوی بازگرداند و تشکیلات را

مجددا سر و سامانی بخشد. همچنین با توجه به ردّ مشی چریکی و نیز تجدیدنظر در روابط بسته

تشکیلاتی و در دستور گذاشتن متون مارکسیستی برای مطالعه و آموزش جمع ها، سعید (تقی شهرام) توانست تمامی ابزارهای تبلیغاتی انشعاییون و انحلال طلبان را گرفته و آنها را خلع

سلاح نماید و موقعیتش را مجددا برای مدتی تحکیم بخشد.

برای تجدید سازمان تشکیلات، سعید تصمیم می گیرد که جمع های مشورتی برای مرکزیت درست کند تا این جمع ها در جریان امور قرار گیرند و به تدریج بتوانند جای رهبری اجرایی را

بگیرند، و مقدمات اعزام بخش سیاسی - استراتژیک رهبری به خارج کشور فراهم آید، بنابراین سازماندهی از حالت شاخه ای قدیمی خارج شده و بر مبنای جمع های مشورتی قرار می گیرد، مدت کوتاهی پس از استقرار این سیستم جدید سازماندهی مقدمات سفر سعید به خارج جور می شود، جمع های مشورتی درجه ۱ مستقیماً تحت مسئولیت احمد (محمدجواد قانّدی) در می آیند و... (۲)

تقی شهرام که ظاهراً به تشکیلات سر و سامانی داد، و با بهانه اعزام بخش استراتژیک رهبری به

ص: ۳۰۲

۲- روحانی، احمدعلی، پرونده دادستانی انقلاب: صص ۳۲ - ۳۳.

خارج، در تیرماه ۵۶ به لندن فرار کرد و کلیه اختیارات رهبری سازمان در داخل کشور را به قائدی محول نمود. در همان زمان هم برخی معتقد بودند که «تر رکود»، «تشکیل جمع های مشورتی» و تمام مباحث

قلمبه سلمبه تئوریک و تشکیلاتی در خدمت «فرار به خارج» بخش «استراتژیک رهبری» یعنی تقی شهرام بوده است.

پس از فرار، کودتایی در داخل سازمان علیه او صورت می گیرد، اما این کودتا تا زمانی که قائدی در ایران حضور دارد، چندان علنی نمی شود، و وقتی که او هم به خارج فرار می کند اوضاع کاملاً عوض

می شود، و «کودتا» صورت می پذیرد. جمعی به نام «شورای مسئولان» تشکیل شد که افراد مرکزیت را در بر می گرفت. این شورا دارای ۱۲ عضو به اسامی زیر بود:

۱- علیرضا سپاسی آشتیانی ۲- حسین احمدی روحانی ۳- مسعود پورکریم ۴- مسعود فیروز کوهی ۵- احمدعلی روحانی ۶- بهجت مهرآبادی ۷- شهرام محمدیان ۸- مظاهر محمودی ۹- قاسم عابدینی ۱۰- مسعود جیگاره ای ۱۱- محمد نمازی ۱۲- سلیم (نام مستعار).

شورای مسئولین از میان خود نمایندگان انتخاب کرد تا برای مذاکره با رهبری (در حقیقت خلع

رهبری) به خارج برود. اعضای این جمع عبارت بودند از: علیرضا سپاسی آشتیانی، قاسم عابدینی، حسین احمدی روحانی، محمد نمازی و مسعود فیروز کوهی. این جمع در مرداد ۵۷ با حضور تقی شهرام و محمدجواد قائدی در پاریس تشکیل جلسه داد.

به گفته قائدی، در آن هنگام در میان مسئولین و کادرها سه نظر وجود داشته است:

نظر اول که معتقد به سپردن رهبری سازمان به مسئولان سازمان در آن زمان تحت عنوان شورای مسئولین بوده است، که نظر اکثریت عناصر، کادرها و اعضای تشکیلات را در بر می گرفت، که

بعدها تحت نام «سازمان پیکار» اعلام موجودیت نمود.

نظر دوم که معتقد به وارد کردن انتخابات در تعیین رهبری سازمان بود و می گفت باید شورای عمومی تشکیل گردد. بعدها گروه «اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر» را به وجود آوردند.

نظر سوم که معتقد به مسئله ایجاد رهبری نبود و قائل به وجود شاخه ها و جمع هماهنگ کننده شاخه ها که هر کس نظرات متفاوتی را نمایندگی می کردند، بود، بعدها به عنوان گروه «نبرد برای

رهایی کارگر» اعلام وجود نمود.

در جریان این بحث ها و از آن جا که من معتقد به نظر دوم بوده و نظرات معتقدین به شورای مسئولین را که عملاً قدرت

اجرای را در دست داشتند و مورد قبول اکثریت سازمان بودند را

ص: ۳۰۳

مورد انتقاد شدید قرار می‌دادم، رهبری سازمان یعنی همان شورای مسئولین تصمیم به اخراج من از سازمان گرفت و این کار را همراه با اخراج شهرام در آبان ۵۷ عملی نمود. (۱)

اولین موضع‌گیری آشکار «شورای مسئولین» علیه شهرام و قاندى، پیام منتشره از سوی سازمان در اسفند ۵۶ بود. اصل پیام توسط تقی شهرام در خارج از کشور به دانشجویان نوشته شده بود و رهبری داخل در آن زمان (یعنی علیرضا سپاسی آشتیانی و همفکرانش) این پیام را با اندکی دست‌کاری منتشر

ساخت و رئوس نظریات خود را در زمینه «رد مشی چریکی» و برخی نظریات جدید دیگر به این پیام

تزیق کرد، اما ردپای تئوریک شهرام و قلم او مشخص بود. عنوان کامل این پیام چنین بود: «پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به کلیه نیروهای انقلابی میهن: دمکرات‌های انقلابی و انقلابیون کمونیست». پس از جلسه پاریس، اطلاعیه‌ای با نام بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل) در مهر ۵۷ در تهران منتشر گردید که اعلام رسمی تصفیه تقی شهرام و معاونش، و کنار نهادن نام «سازمان مجاهدین خلق» و نفی مشی چریکی، از مهم‌ترین موارد مطروحه در این اطلاعیه بود.

حسین روحانی رئوس مسائل مطروحه در آن را این‌گونه فهرست نموده است:

۱- تغییر نام سازمان از «سازمان مجاهدین خلق ایران» به «بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق ایران م.ل» یا «بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران»، و در این رابطه

انتقاد به برخوردهای انحرافی سازمان با جریان مذهبی و محکوم ساختن ترورهای داخلی و ضدانقلابی دانستن آنها.

۲- توضیح درباره جریان‌های مختلف موجود در درون سازمان از سال ۵۵ تا ۵۷.

۳- رد و نفی مشی چریکی به عنوان یک مشی غیرمارکسیستی و غیرتوده‌ای و سیاست‌های ناشی از آن در عرصه‌های گوناگون فعالیت سازمانی.

۴- سکتاریستی دانستن مبارزه ایدئولوژیک با چریک‌های فدایی خلق.

۵ - اعلام برکناری رهبری سابق.

۶- توضیح مختصر درباره مواضع سازمان در زمینه شرایط جامعه، تحلیل طبقات، مرحله انقلاب، خط مشی تاکتیکی سازمان و موضع‌گیری نسبت به سوسیال‌امپریالیسم، تئوری سه جهان و... (۲)

ص: ۳۰۴

۲- یادداشت های حسین روحانی: صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

محمد تقی شهرام که از شهریور ۱۳۵۶ در انگلستان به سر می برد، در آنجا در ارتباط با جریان فکری مارکسیستی قرار می گیرد، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. در ایران مدتی با

تشکیلات خاصی همکاری نمی کند، اما ارتباطات پنهانی با برخی از افراد تشکیلات سابقش از جمله محمدجواد قائدی و همچنین با برخی از همفکران آشنا شده در لندن، داشت. وی همچنین «چند ملاقات خصوصی و مخفی با کادر رهبری سازمان» پس از انقلاب نیز انجام داد. (۱)

هم زمان با روزهای پیروزی انقلاب اسلامی یک محفل چند نفره از دانشجویان ایرانی در لندن با نام «هسته سهند» هوادار «آرمان کارگر»، یعنی همان گروهی که به خط تقی شهرام نزدیک بود و قائدی در مرکزیت آن قرار داشت، اعلام موجودیت کرد. این هسته در انگلستان از شاگردان «دیویدیفه» صهیونیست انگلیسی طرفدار سوسیالیسم، تغذیه فکری می شد، و خود را «وفادار به پیام مهر ۵۷ سازمان «م.ل.»» معرفی نمود.

محفل کوچک گروه «آرمان» بعدها در اثر انشعابات متعدد از بین رفت، اما محمدجواد قائدی و آخرین همسر قبلی شهرام که با قائدی ازدواج کرده بود رسماً به گروه سهند پیوستند. گروه سهند به همراه بخشی از پیکار، کومه له و چند تشکل مارکسیستی دیگر - که خط جنگ مسلحانه و ترور علیه نظام

جمهوری اسلامی را از خاک عراق و در کردستان دنبال می نمودند - در سال ۱۳۶۲ در خارج از ایران، «حزب کمونیست ایران» را به وجود آوردند. تقی شهرام نیز که هنوز فرصت قرار گرفتن در یک تشکیلات جدید را نیافته بود و به دلیل حساسیت های زیادی که علیه او وجود داشت، فضای مناسبی

برای کار علنی سیاسی و گروهی پیدا نکرده بود، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۸ محاکمه و در مرداد ۱۳۵۹ به اعدام محکوم گردید.

مروری بر چند فعالیت تبلیغاتی و سیاسی (۵۷ - ۵۲)

اشاره

در بررسی وقایع و تحولات سازمان از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷، برخی از فعالیت های تبلیغی و سیاسی ذکر نشدند و یا به آنها اشاره ای گذرا صورت گرفت که ذیلاً به تفکیک سال های مقطع مزبور، جهت تکمیل

۱- روزنامه اطلاعات، ۱۹/۴/۵۹: ص ۱۳، اطلاعیه دادستانی انقلاب اسلامی در رابطه با محاکمه محمدتقی شهرام.

سال ۱۳۵۲

- تعطیل رادیو «صدای انقلابیون» به خاطر بهبود نسبی روابط بین دو دولت ایران و عراق. این رادیو با همکاری جبهه ملی بخش خاورمیانه (مارکیست) و موافقت دولت عراق در سال ۱۳۵۱ راه اندازی شده

بود و به مدت یک ساعت، هر روز دو بار پخش می شد. (۱)

- آغاز فعالیت رادیو «میهن پرستان» و رادیو «سروش» که قبلاً لابه لای برنامه فارسی رادیو بغداد اجرا می شد، پس از گذشت چندین ماه از تعطیلی رادیو «صدای انقلابیون»؛ این دو رادیو - مشترکاً - توسط ارگان خارج از کشور سازمان و جبهه ملی دوم (بخش خاورمیانه) که عملاً نمایندگی چریک های فدایی را به عهده داشت (و بعداً خود آنها نظارت مستقیم می کردند) اداره می شد. در رادیو میهن پرستان «نیمی از برنامه اختصاص به سازمان داشت و نیم دیگر اختصاص به سازمان چریک های فدایی که جبهه ملی دوم [خاورمیانه] عملاً مجری برنامه آنها بود. مضمون برنامه «رادیو سروش» برخلاف «رادیو میهن پرستان» که جنبه تبلیغاتی سیاسی داشت، کاملاً جنبه آموزشی داشت و شامل آموزش در زمینه های سیاسی ایدئولوژیک و تهیه مواد انفجاری می گردید.» (۲)

سال ۱۳۵۳

- انتشار نشریه داخلی سازمان از اواسط تابستان؛ که انتشار آن هر دو هفته یک بار تا اوایل سال ۵۴ ادامه پیدا کرد و جمعاً ۱۳ شماره آن منتشر گردید. این نشریه «عملاً به عنوان ارگان آموزش درون تشکیلاتی درآمد... و بعداً برخی از مقالات آن به طور جداگانه در سطح جامعه منتشر گردید.» (۳)

- انتشار نشریه امنیتی داخلی با مسئولیت مجید شریف واقفی و بعداً وحید افراخته؛ این نشریه ماهانه انتشار می یافت که تا اوایل سال ۵۴ ادامه داشت و پس از یک دوره فترت در سال ۵۴، مجدداً منتشر شد و انتشارش تا سال ۵۶ ادامه یافت.

ص: ۳۰۶

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲- همان: ص ۱۳۰.

۳- همان: ص ۱۱۱.

- انتشار داخلی جزوه سازماندهی و تاکتیک‌ها درباره مسایل امنیتی و حفاظتی و شیوه‌های مختلف

سازمان دهی که چند ماه بعد در خارج از کشور انتشار عمومی یافت.

- انتشار جزواتی در تحلیل موردی اقتصادی، از جمله جزوه ای درباره «کارخانه ذوب آهن اصفهان» توسط

ارگان خارج از کشور.

- اعزام علیرضا سپاسی آشتیانی به خارج از کشور در زمستان و به عهده گرفتن مسئولیت ارگان خارج از کشور سازمان از این تاریخ به بعد. از جمله دلایل این اقدام، داعیه رقابت وی با تقی شهرام بود. وی در خارج کشور به توضیح جریان تغییر ایدئولوژی سازمان پرداخت و «مطالعات مارکسیستی را در دستور کار کادرهای خارج از کشور گذاشت»^(۱)

- انتشار داخلی جزوه احتضار امپراتوری دلار نوشته تقی شهرام، و انتشار بعدی آن در خارج از کشور.

- انتشار داخلی جزوه ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی از روابط ایران و عراق نوشته تقی شهرام و انتشار بعدی آن در خارج از کشور.

- آغاز انتشار ارگان خارج از کشور سازمان زیر عنوان مجاهد. از این نشریه تا سال ۵۵ جمعاً شش شماره منتشر شد و از آن پس ارگان خارج از کشور زیر عنوان ماهنامه خارج از کشور انتشار یافت که پنج شماره از آن تا سال ۵۶ منتشر شد.

- پایان فعالیت رادیو «میهن پرستان» و رادیو «سروش» در بغداد، در پاییز ۱۳۵۳ به خاطر بهبود روابط ایران و عراق در آستانه انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر.

- آغاز فعالیت برنامه بخش فارسی رادیو «ظفار» (از عدن) به مدت ده دقیقه و سه بار در هفته که طرف خطاب آن نظامیان ایرانی شرکت کننده در جنگ ظفار بود. این برنامه توسط ارگان خارج از کشور سازمان تهیه و اجرا می شد. سازمان از طریق جنبش ظفار با دولت یمن جنوبی ارتباط برقرار کرده بود و دفتری در پایتخت این کشور داشت.^(۲)

سال ۱۳۵۴

- انتشار اولین شماره ارگان کارگری سازمان تحت عنوان قیام کارگر در اواخر سال، که شامل گزارش‌ها و

ص: ۳۰۷

۱- همان: ص ۱۰۱.

۲- همان: ص ۱۳۱.

اخبار سازمان از وضعیت کارگران و کارخانجات، و جمع بندی و تحلیل آنها بود. در این نشریه مقالاتی در

زمینه نظام سرمایه داری رژیم پهلوی و خط مشی مسلحانه، خطاب به کارگران درج شده بود. این نشریه پس از مارکسیست شدن سازمان «تنها ارگان سازمان نیز به شمار می رفت.»^(۱)

- برقراری تماس با دولت لیبی توسط ارگان خارج از کشور سازمان، برای به راه انداختن یک موج رادیویی از طرابلس (با همکاری سازمان و چریک های فدایی)، «دولت لیبی ابتدا وعده های زیادی جهت اجرای

این برنامه سازمان و دیگر سازمان های سیاسی و مذهبی نظیر چریک ها و یا روحانیت مبارز داد، اما بعدها اجرای آن را موکول به همکاری کلیه گروه ها با یکدیگر و حتی اتحادشان با هم نمود! و عملاً به این ترتیب گرفتن رادیو از این دولت تبدیل به محال گردید.»^(۲) روابط سیاسی با دولت لیبی تا سال ۵۷ ادامه داشت و «از طرف دولت لیبی نیز دفتری برای سازمان در نظر گرفته شده بود. مسئول این دفتر به عنوان نماینده سازمان با مقامات مختلف دولت لیبی در ارتباط بود. به علاوه از سوی دولت لیبی به سازمان در چند مورد کمک های مالی نیز می شد...»^(۳)

سال ۱۳۵۵

- انتشار «نشریه تکنیکی» در بهار ۵۵، در سطح گروه های سیاسی درباره نحوه تهیه مواد انفجاری و گلوله سلاح. «این کتاب که حاصل تجربیات وسیع سازمان در این زمینه بود در اختیار فلسطینی ها و به خصوص سازمان الفتح نیز قرار گرفت و این سازمان متقابلاً و به عنوان قدردانی، چندین قبضه سلاح در اختیار سازمان قرار داد.»^(۴)

- انتشار دومین شماره نشریه قیام کارگر در تابستان و هشت اعلامیه توضیحی کارگری به عنوان ضمیمه این نشریه، در طول سال.

- انتشار دو شماره از نشریه میان گروهی دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی درباره مبارزه ایدئولوژیک و رفع موانع وحدت که دربردارنده مجموعه ای از مذاکرات و نامه های متبادله بود. شماره دوم

ص: ۳۰۸

۱- همان: ص ۱۵۲.

۲- همان: ص ۱۳۲.

۳- همان: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۴- همان: ص ۱۵۳.

این نشریه که در زمستان ۵۵ به تعداد محدودی در سطح دو گروه منتشر شد، همان کتابی است که در

سال ۵۶ تحت عنوان «مسائل حاد جنبش ما» در سطح عمومی انتشار یافت. (۱) شماره اول آن که در اوایل فروردین ۵۵ منتشر شد و حاوی دیدگاه سازمان چریک‌ها مبتنی بر «وحدت نیروهای مارکسیست» -

لنینیست» بود، فقط در بین کادرهای دو سازمان توزیع شد. (۲) قاسم عابدینی از کادرهای اصلی سازمان در آن هنگام تأکید می‌کند که اقدام سازمان در انتشار عمومی نشریه شماره ۲ برخلاف تعهد و توافق قبلی با چریک‌ها بود و می‌بایست فقط در درون دو سازمان انتشار می‌یافت. و «این کار در شرایطی صورت

می‌گرفت که سازمان چریک‌ها ضربات سختی را متحمل شده و بخش مهمی از عناصر بالا و کل مرکزیتش را از دست داده بود.» (۳)

سال ۱۳۵۶

- انتشار جزوه «سؤال و جواب» به عنوان یکی از اسناد آموزشی درون سازمان. «این جزوه مشتمل بود بر یک سلسله سؤالاتی که توسط احمد (جواد قائدی) پیرامون مسئله نفت، خط مشی و کار در درون طبقه کارگر صورت گرفته و تقی شهرام به این سؤالات پاسخ گفته است.» (۴)

- انتشار جزوه «فراخوان». «در این جزوه به طور مشخص و تشریحی، ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علیه

«جریان بورژوا لیبرالی انحلال طلبی» مطرح شده و... جریان فرار مصطفی [عبدالله زاده] و محمود [= طریقت] و کاظم [= سیاه کلاه] را شبیه و در راستای حرکت بخش منشعب از چریک‌های فدایی خلق که آنها نیز در اواخر سال ۵۵ از چریک‌ها انشعب کرده و در سال ۵۶ کاملاً جدا شده بودند، می‌داند، و همه را یک جا به برآمد بورژوازی لیبرال در درون جامعه ربط می‌دهد.» (۵) محسن طریقت منفرد و محمد قاسم

عبدالله زاده پس از جدایی از سازمان به خارج از کشور رفتند و به زندگی عادی مشغول شدند.

- آغاز انتشار سری جدید نشریه داخلی، از مهرماه ۵۶ با مضمون محوری مبارزه ایدئولوژیک علیه

ص: ۳۰۹

۱- همان: صص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲- یادداشت‌های قاسم عابدینی: ص ۲۳.

۳- همان: ص ۱۱۹.

۴- همان: ص ۱۱۰.

خط مشی چریکی و انحرافات ناشی از آن. (سری جدید نشریه داخلی تا اوایل سال ۵۷ ادامه یافت و جمعاً پنج شماره از آن منتشر گردید).

- محدود شدن فعالیت برون سازمانی و متقابلاً در دستور قرار گرفتن مبارزه ایدئولوژیک علیه خط مشی

چریکی و عوارض ناشی از آن، به عنوان وظیفه محوری سازمان در این دوره. «به طوری که در زمستان

۱۳۵۶ تقریباً تمامی جمع ها و افراد سازمان، مشی چریکی را به طور کامل رد کرده و تزرکود را تزی تسلیم طلبانه و انحرافی ارزیابی نمودند.»^(۱) به اعتقاد عابدینی، بخش مهمی از این شرایط «به رفتن تقی شهرام [به خارج] و آمدن علیرضا سپاسی از خارج به داخل ارتباط می یابد... سپاسی حدود مهرماه [۵۶] وارد ایران می شود و پس از ورود وی... نقش مؤثری در چرخش سمت و جهت مبارزه ایدئولوژیک ایفا می کند.»^(۲)

سال ۱۳۵۷

- تدوین جزوه قطوری زیر عنوان گزارش به خلق توسط تقی شهرام در خارج از کشور، و تصمیم وی به انتشار خارجی آن؛ و عدم انتشار آن به دلیل مخالفت سایر مسئولان و کادرهای سازمان. به نوشته حسین روحانی، اساس نظریات مطروحه در این کتاب «ردّ مشی چریکی به صورت بینابینی و تأیید اساس سیاست های گذشته سازمان در عرصه های مختلف سیاسی و تشکیلاتی» بود.^(۳)

- انتشار یکی دو اعلامیه و تراکت درباره فضای انقلابی و ضدسلطنتی فراگیر در جامعه، با نگرش

مارکسیستی، و چاپ کتابچه «درباره اعتصابات» نوشته لنین.

- انتشار عمومی نشریه «اخبار انقلاب» در چهار شماره و تیراژ محدود با قطع کوچک که با یک دستگاه افست نیم ورقی چاپ می شد بعد از تشکیل «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» که در بخش

منشعب سازمان مجاهدین، اکثریت اعضا و کادرها را شامل می گردید. به نوشته عابدینی: «اخبار انقلاب همان طور که از نامش پیداست یک نشریه خبری بود و اجازه موضع گیری سیاسی و... نداشت و تنها به

ص: ۳۱۰

۱- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۶۸.

۲- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۱۱۷.

۳- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۷۱.

صورت خیلی محدودی گهگاه در سرمقاله اش مسائلی مطرح می شد.^(۱) مسئولیت جمع تهیه کننده نشریه فوق بر عهده قاسم عابدینی بود.

- طرح «مبارزه مسلحانه توده ای» با انتشار اعلامیه «پیش به سوی هسته های مسلح خلق» در ۱۶ آذرماه ۵۷ توسط سازمان پیکار، که به این وسیله موجودیت و هویت جدید آن در سطح عمومی اعلام گردید و به نوشته حسین روحانی:

این اعلامیه درست در همان روز تاسوعا [= ۱۹ آذر ۵۷] و در جریان راهپیمایی مردم، میان آنها توزیع گردید... سازمان علی رغم طرح مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت به کارگیری سلاح در مقابله با رژیم شاه... [تا پیروزی انقلاب] عملاً کوچک ترین اقدامی در زمینه سازماندهی کار نظامی نکرد.^(۲)

- تشکیل «کنفرانس وحدت» با شرکت ۱۳ گروه و محفل کوچک کمونیستی، با محوریت سازمان پیکار. کنفرانس مزبور، پس از چند ماه، به دلیل اختلاف درباره مسائل مختلف سیاسی و تشکیلاتی تعطیل

گردید. نام کامل این کنفرانس، «کنفرانس وحدت در راه آزادی طبقه کارگر» اعلام شد.

- تشکیل اولین کنگره سازمانی پیکار، با شرکت ۱۴ نفر، در اسفندماه ۵۷ و اتخاذ تصمیم درباره موضعگیری نسبت به قدرت سیاسی، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، لیبرال ها، خرده بورژوازی سنتی،

و انتخاب مرکزیت سازمان.

مرکزیت منتخب کنگره، شامل ۵ عضو اصلی:

۱- علیرضا سپاسی ۲- حسین روحانی ۳- قاسم عابدینی ۴- علیرضا رحمانی ۵- شهرام محمدیان و دو عضو علی البدل: ۱- مسعود پورکریم ۲- محمد نمازی که پس از مدتی اعضای علی البدل نیز به عنوان عضو اصلی وارد مرکزیت شدند.

ص: ۳۱۱

۱- یادداشت های قاسم عابدینی: ص ۱۵۸.

۲- احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۸۶ - ۱۸۷.

اشاره

از آنجا که دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق در اقتباس مبانی نظری اتخاذ خط مشی مسلحانه، منابع و آبخور واحد و مشترکی مانند: منابع تئوریک مارکسیستی و تجربه مبارزاتی مارکسیست ها، داشتند، و سرنوشت و سرانجام مشابهی نیز تا سال ۵۷ یافتند، در این فصل برای نقد و تحلیل مشی مسلحانه، به نمونه ها و مصادیق نظری و عملی هر دو سازمان استناد شده است. به بیان دیگر، بسیاری از موارد مطرح شده درباره ساختار سازمانی و جهت گیری عملی هر کدام از آن دو سازمان، درباره دیگری نیز صدق می کند.

جمع بندی اجمالی مشی مسلحانه

حرکت مسلحانه ای که در ایران پس از سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، بازتابی بود از عملکرد رژیم شاه. گروهی از روشنفکران ایرانی در سال های آخر دهه ۴۰ و اول دهه ۵۰، متأثر از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، برای اولین بار به تجزیه و تحلیل هایی مربوط به جنگ چریکی دست زدند.

نظریه جنگ چریکی مؤید این نکته بود که گروه کوچکی از افراد می توانند، از طریق جنگ های پارتیزانی، تشکیل دهنده اساس یک انقلاب باشند. این تئوری، از جهت نظری، - به تقریب - در هر محلی قابلیت اعمال داشته است و اجرای آن در محل های فقیرنشین و حتی دانشگاه های کشورهای

پیشرفته امکان پذیر می نمود. از نظر روانی نیز این دکترین ارضاکننده بود، زیرا بر این عقیده مبتنی بود که نیروهای کوچک با کوشش های خود خواهند توانست با قدرت های بزرگ مبارزه کنند و آنها را شکست

دهند. در همان زمان که مائوئیسم بر ضرورت داشتن حمایت مردمی اصرار می کرد، تئوری جنگ

چریکی، بر اهمیت عوامل ذهنی اراده و فداکاری و نقش فردی چریک، در برابر شرایط عینی جامعه،

تأکید داشت. نظریه مزبور، عوامل نظامی (نیروهای چریکی) را نسبت به عوامل سیاسی (تشکیلات حزبی) اولویت می داد و بر «چهره قاره ای» مبارزه نیز تأکید می ورزید؛ در حالی که بیشتر تأکید بر وجه ناسیونالیستی مبارزه در هر کشور بود.

در روند مطالعه سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق، که هر دو بر نظریه جنگ چریکی تأکید داشتند، نقاط اشتراک عمده ای به چشم می خوردند:

الف) هر دو سازمان در سال های ۴۴ - ۴۵ شروع به فعالیت کردند و دوره اول فعالیت خود تا سال ۵۰ را به آموزش و تهیه مقدمات جنگ چریکی اختصاص دادند.

ب) هر دو سازمان مجموعه عملیات خود را در دوره دوم، یعنی سال های ۵۰-۵۵، انجام دادند.

ج) هر دو سازمان، در سال های پایانی رژیم شاه، تحت تأثیر عوامل مختلف، با فروپاشی و انشعاب روبه رو شدند.

د) بیش از ۹۰ درصد نیروهای هر دو سازمان، از فعالان دانشگاهی تشکیل شده بود و به یک نسبت گرفتار عمل زدگی، ذهنیت گرایی و مبالغه در توانایی خود بودند.

ه) انجام عملیات توسط این دو سازمان، در واقع، مبتنی بر خط مشی اصولی موجه و مستدلی نبود و

بیشتر واکنشی، نمایشی و برهه ای بود.

و) هر دو سازمان، به یک نسبت، گرفتار توهم «پیشتازی و به دوش کشیدن پرچم مبارزه» بودند که این خود عامل عمده ای در تحقق نیافتن «جبهه واحد» بود.

ز) هر دو سازمان، پیش از آنکه به طور واقع بینانه ای به بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران بپردازند و خط مشی مناسبی را اتخاذ کنند، از روی جنگ های چریکی دیگر سرزمین ها نسخه برداری کردند، اما

تئوری های جنگ چریکی زمانی در دستور کار آنها قرار گرفت که در دیگر نقاط جهان از موضوعیت افتاده بود.

ح) هر دو گروه و سازمان، در حالی که بدون حمایت و پشتوانه مردمی در گرداب سردرگمی ها و

بلا تکلیفی های نظری و عملی دست و پا می زدند، به یک نسبت، گرفتار خشم ساواک شاه شدند.

غالب کارنامه سازمان های چریکی در جهان - که از دهه ۶۰ میلادی به بعد در صدد بوده اند تا از طریق مبارزه مسلحانه قدرت سیاسی را کسب کنند - نشانگر ناموفق بودن آنهاست. ناتوانی در ایجاد ارتباط با توده های کارگر و دهقان که مورد تأکید و تکیه این گروه ها بود، سبب شد سازمان های چریکی

ترکیب و استخوان بندی ناهماهنگی داشته باشند. شکل تشکیلاتی این گروه ها، در مقام مقایسه، به

اسکلتی مانده بود که جمجمه آن نسبت به سایر اعضا، رشد بسیاری کرده است. این جریان ها حالت

هرم های وارونه ای را داشتند که - به قول «رژی دبره(۱)» - به رأس خود متکی بودند(۲) و نیروی سرکوبگر به راحتی توانست این رأس را مورد حمله قرار دهد. وضعیتی که برای رهبران چریک ها در بولیوی،

برزیل، کلمبیا، گواتمالا و چند کشور دیگر پیش آمد، شاهی بر این مدعاست.

در ایران نیز، در ضربه های اواخر سال ۱۳۴۹ و نیمه اول ۱۳۵۰، تنها تعداد انگشت شماری از

چریک های فدایی (گروه جنگل و گروه احمدزاده) زنده ماندند؛ و از مجاهدین خلق نیز - تقریباً - تمامی اعضای کادر مرکزی دستگیر و اعدام و ده ها کادر دیگر نیز به حبس های طولانی محکوم شدند.

مجاهدین خلق در سال ۵۴ نوشتند:

مخالفت ها، ناباوری ها و بی تفاوتی های موجود در میان کارگران، نسبت به جنبش مسلحانه، دارای ریشه های مشخص عینی و ذهنی در میان این طبقه است. هنوز اکثریت کارگران، جنبش مسلحانه را نمی شناسند؛ از هدف های آن و رابطه ای که این جنبش با منافع اساسی آنان دارد به کلی بی خبرند. در حقیقت جنبش مسلحانه نتوانسته است رابطه و تماسی فعال با آنان برقرار کند.(۳)

و تئورسین چریک های فدایی نوشته بود:

ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده، در محاصره تماس و مرغان ماهیخوار به سر می بریم و تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است.(۴)

ص: ۳۱۷

۱- پس از تجدید نظر در اندیشه های گذشته اش.

۲- دبره، نقد سلاح: ص ۱۰۸.

۳- نشریه قیام کارگر: صص ۷۰ - ۷۳.

۴- پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...: ص ۵۹.

به رغم نوشته های تئوریسین های داخلی جنگ چریک شهری (و غیر شهری)، آنچه در عمل پیش

آمد، دوری هرچه بیشتر کارگران و کشاورزان از مبارزان مسلح بود که طبقه اخیر نیز در فرایند شهرنشینی و توسعه، روز به روز تحلیل می رفت و «موضوعیت» خود را از دست می داد. احمدزاده نوشته بود:

ما با پوست و گوشت خود، نیاز به حمایت خلق را احساس می کنیم و می دانیم [که] بدون چنین حمایتی نابودی راه حتمی است. (۱)

و پویان تأکید داشت:

برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید با توده

خویش رابطه مستقیم و استوار به وجود آوریم. (۲)

با این همه، هیچ یک از این تئوریسین ها مکانیسم اجرایی ارتباط گیری سازمان جنگ چریکی با توده های کارگر و کشاورز را ترسیم نمی کنند. به نظر برخی از نقادان چپ مشی مسلحانه چریکی، این شیوه «شکلی از مبارزه برای سازمان دادن مردم نیست بلکه فریادی است در تاریکی، برای بیدار کردن مردم؛ البته از پشت دیواری که انقلابیون را کاملاً از توده ها جدا می کند.» (۳)

توده های روستایی و شهری، در هیچ مرحله ای، از سازمان ها و هسته های چریکی حمایت نکردند و در موارد بسیار، نه تنها حمایت نکردند که حتی در دستگیری و تحویل چریک ها به نیروهای رژیم نیز شرکت نمودند. چنانکه در جلد نخست آمد، اکثر افرادی که در جریان سیاهکل شرکت داشتند، پس از پراکنده شدن در روستاها، توسط روستاییان دستگیر و تحویل داده شدند. و گاه، در درگیری های شهری یا عملیات در شهر، مداخله مردم موجب ناکامی می شد؛ از جمله در جریان ربودن «شهرام» (فرزند اشرف

پهلوی) دخالت مردم، این حرکت را ناموفق گذاشت.

جنگ چریکی در ایران، نتوانست با هنجارهای مأنوس فرهنگی و مذهبی مردم، که رفتارهای اجتماعی آنها را شکل می داد، رابطه ای برقرار نماید. در ایران، بین خواست ها و آمال روشنفکرانه و ابزار امکان تحقق آن در جامعه، تضادی آشکار وجود داشت. معتقدان جنگ چریکی، خواست های ذهنی و

«اتوپیا»یی خود را جانشین درک واقعیات ملموس جامعه ایران کردند و در نتیجه پس از شش سال

ص: ۳۱۸

۲- پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...: ص ۹.

۳- در پیرامون تئوری انقلاب...: ص ۱۰۶.

اقدامات چریکی پرسروصدا نتوانستند - حتی - گامی در جهت نزدیکی به توده ها بردارند، آگاهی سیاسی -

به زعم خود - به میان آنها برند، و یک تشکل توده ای ایجاد کنند تا بتواند در بطن جامعه تأثیری مطلوب و تعیین کننده برجای گذارد. (۱)

نقد کلی عملکرد و مشی چریکی

نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی

بسیاری از رهبران و فعالان هر دو سازمان - «چریک های فدایی» و «مجاهدین خلق» - در ماه های اولیه - کمی پس از اجرای اولین مرحله عملیات - شناسایی و دستگیر شدند و آنهایی که جان سالم به در برده بودند، به سلول های سه چهار نفره پناه بردند. با این وجود، در شرایط بسیار نامساعدی تشکیلات

خود را نوسازی کردند، ضربه زدند و ضربه های سهمگین نیز خوردند.

همه گروه های چریکی، در کتب و نوشته های خود، تأیید کرده اند که پیش از انتخاب راه اقدام

مسلحانه، مطالعات بسیاری در خصوص شیوه عملیات نظامی - سیاسی چریکی در کشورهای کوبا، ویتنام، الجزایر و آمریکای لاتین، به عمل آورده اند. تجارب «کارلوس ماریگلا» در برزیل، «چه گوارا» در کوبا و آمریکای لاتین و «ژنرال جیاپ» در ویتنام را، در زمینه نبردهای چریکی و مسائل منطقه ای،

مطالعه و بررسی کرده اند. برخی از رهبران چریک ها (فداییان و مجاهدین) نیز کتب و رساله هایی درباره

شیوه مبارزه مسلحانه در ایران نوشته اند. با این حال، از تجارب سیاسی و نظامی سایرین به درستی پیروی نکرده اند. این گروه ها می خواستند آنچه را که سال ها در آرزوی به دست آوردن آن بودند، طی چند هفته یا چند ماه به دست آورند. بیژن جزنی، با بررسی شکست «سیاهکل» موفقیت در اجرای عملیات مسلحانه را مستلزم آمادگی و حمایت مردم می دانست:

... اعمال قهر انقلابی، از یک سو، نیازمند رشد پیشاهنگ (گروه چریکی) و نیرومند شدن اوست؛ از سوی دیگر، مستلزم آمادگی توده ها در پذیرفتن این حمایت است.

... چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان را با هدف ها و شیوه های خود آشنا سازد. (۲)

ص: ۳۱۹

حمید اشرف، در زمینه نقایص، کمبودها و اشتباهات سازمان چریک های فدایی خلق، گفته است:

... مهمترین ضعف ما بی تجربگی بود؛ بقیه ضعف ها از این [بی تجربگی] ناشی می شد. ما می خواستیم زود به نتیجه برسیم. سازمان کافی برای تحقق بخشیدن به طرح ها و آرزوهای سیاسی خود در نظر نمی گرفتیم... ما به بی تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان، بیش از حد، بها می دادیم...^(۱)

محورهای نظریه رهبران و بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیز، در زمینه ایدئولوژی و هدف های استراتژیک سازمان، با یکدیگر همسویی نداشتند.

... مسئله عضوگیری، یکی از مهمترین و پیچیده ترین مسائلی بود که سازمان با آن درگیر بود، زیرا از طرفی به علت ویژگی و پیچیدگی ایدئولوژی سازمان، طبعاً می بایست عناصری عضوگیری می شدند که توانایی انحلال [= حل شدن] از هر نظر در سازمان را داشته باشند.^(۲)

رهبران سازمان، پس از ماه ها تلاش در تدوین استراتژی، اعتراف می کنند که تنها با پذیرش ایدئولوژی «مرگ» و بدون تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه، نمی توان به پیروزی دست یافت:

... درست است که بدون دست زدن به یک مبارزه مسلحانه، امکان پیروزی بر دشمن غداری همچون امپریالیسم جهانخوار (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) نیست ولی نکته مهمتر این است

که این مبارزه در صورتی می تواند پیروز باشد که مبتنی بر یک تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه ای باشد که مبارزه در آن صورت می گیرد.^(۳)

اختلاف نظر در تدوین ایدئولوژی، سازمان مجاهدین خلق و نیز چریک های فدایی را دچار انشعاب، پراکندگی و نفاق ساخت. در نتیجه، در تعیین استراتژی دچار سردرگمی شدند و نتوانستند برنامه ریزی کنند و همچنین آمادگی های آموزشی، نظامی و تاکتیکی لازم را فراهم سازند.

باتوجه به اهمیت پایگاه مردمی در عملیات چریکی و بررسی عملیات سازمان های چریک های فدایی و مجاهدین خلق، ملاحظه می شود که آنان، پیش از شروع نبرد مسلحانه در جنگل های گیلان یا در مناطق شهری به دلیل نداشتن ارتباط و تماس با مردم، نتوانستند اهداف و انگیزه خود را در مبارزه علیه رژیم و مقابله با تبلیغات دولت، به اقشار مختلف مردم تفهیم و پشتیبانی آنها را جلب نمایند. اما در

ص: ۳۲۰

۱- اشرف، جمع بندی سه ساله: صص ۳۲ - ۳۶.

۲- شرح تأسیس...: صص ۲۶ - ۲۷.

مقاطعی که سازمان مجاهدین به دلیل اعتبار در بین نیروهای مذهبی، توسط روحانیون و شخصیت های اجتماعی متنفذ متدین حمایت تبلیغی و معنوی می شد، در دل توده های مردم جای داشتند و از

کمک های گسترده مردم، چه در مرحله پشتیبانی و چه به هنگام انجام عملیات، برخوردار بودند. به میزان آشکار شدن فاصله سازمان با فرهنگ و معتقدات دینی مردم، سیر نزولی جایگاه مجاهدین خلق در بین اکثریت مردم پیش از انقلاب، آغاز گردید.

در شهرها، اما عملیات چریک ها از ابتدا به همین روال بود و به دلیل فقدان پایگاه عمیق مردمی یک سازمان مارکسیست در بین مردم مسلمان، پس از هر مرحله از عملیات، رژیم با امکانات تبلیغاتی وسیع

خود آنها را به عنوان خرابکار، ملحد، و تروریست می کوبید و افکار عمومی مردم را علیه آنها

برمی انگیخت.

نقد درونی: منظر استراتژی

گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی، در آبان ۵۶، اینگونه به نقد استراتژی دوستان و همفکران سابق خود پرداخت:

«جریان مسلحانه در زمانی به شیوه خودبه خودی، جو جامعه ما را تسخیر کرده و یک شیوه عبث و زیانبار مبارزه را به مبارزان صادق، پرشور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود. ایدئولوژی جریانی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جزء مهمی از جریان مسلحانه به شمار می رفت (چریک های فدایی خلق) معجونی از تناقضات و آش درهم جوشی از تکه پاره های تئوری های گوناگونی بود که به هیچ وجه تشابهی با

مارکسیسم نداشتند. این تناقضات، که در ابتدا ناچیز می نمودند و هیجانات اولیه بر آنها سرپوش

می گذاردند، در برخورد با واقعیات جامعه، اندک اندک رشد می کردند.

جریان مسلحانه، که از هیجانات روشنفکرانه تغذیه می کرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب می دید، نمی توانست رنگ نبازد. جریان مسلحانه، که ابتدا مدعی بود مبارزه ایدئولوژیک

(یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما به «پراتیسین» بیشتر نیاز دارد تا «تئوریسین» در گیر تضادهای ایدئولوژیک دهشتناکی گردید. حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتدایی نیز، در این جریان، اتفاق نظر به چشم نمی خورد. جریان مسلحانه بیشتر، از شعار رویونیستی «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ» پیروی

می کرد تا از آن تئوری ای که بتوان آن را تئوری پیشرو نامید.

... جریان مسلحانه در طول قریب هفت سال مبارزه طولانی اش برای خلق، جز نبود ساختن جمعی از بهترین و پرشورترین سازماندهان، مبلغان و مروّجان بالقوه اش کاری صورت نداده است.

بیش از شش سال پیش مبارزه ای به جنبش انقلابی تحمیل گردید که بی ثمری و زیانباری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی به ثبوت رسیده است.

... مبارزه ای که قریب هفت سال پیش آغاز گردید و تحت قالب های متفاوت مذهب و مارکسیسم -

منتها در شکل و محتوایی یکسان - عرضه شد، بر شور و هیجان استوار بود. جدایی این مبارزان از

توده ها، از همان ابتدا، با این حقیقت همراه بود که آنان واقعیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مفاهیم انقلابی و انقلابی، معنایی ذهنی و ناصحیح قایل بودند. آنها عقاید و نظریات خود را از تصوّرات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش نتیجه می گرفتند. آنها قادر نبودند به اصل «اتکا به توده ها» باورمند باشند بلکه به اصل «اتکا به اسلحه» معتقد بودند. آنان اراده خود را مستقل از واقعیت خارج به شمار آوردند؛ ذهنیات خود را مطلق کرده پیوند و رابطه متقابل علت و معلول را طرد کردند...

احمدزاده همچنین معتقد بود که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است. ولی اگر به سرتاسر کتاب وی بنگریم، هیچ گونه دلیل علمی برای اثبات این مدّعا نخواهیم یافت. ظاهراً وی برچسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است:

... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب، مبین اپورتونیسم، سازشکاری و رفرمیسم، نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی عملی است. (۱)

نسل جنبش چریکی شهری، بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند، به نبرد مرگ و زندگی دست زد. ناشکیبایی وی به او اجازه نداد تا از وسوسه یک ماجراجویی بی موقع و زیانبار احتراز کند. این روشنفکران، با تأثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزی های پی درپی انقلاب ها

کسب می کردند، تحت تأثیر تئوری های معیوب، به مبارزه پرداختند.

تئوری «ترور فردی» با شکل کمی تازه و پرطمطراق «تبلیغ مسلحانه» یا «مبارزه مسلحانه»، در

محیط بکر این روشنفکران ناآگاه بروز کرد...

یک گروه کوچک روشنفکر و علاقه مند به انقلاب و توده ها، آن هنگام که می خواهد از دایره

۱- احمدزاده، مبارزه مسلحانه...: ص ۴۳.

محدودی که در آن قرار دارد بیرون آمده به خارج از خود نظر کند، با سرکوب پلیس روبه رو می شود و به این نتیجه می رسد که حتی آن قدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند. و آن وقت این تز شکفت آور را به میان می آورد که قیام کار توده ها نیست و خود ما چند نفر، که آن قدر نیرو نداشته ایم که با مردم تماس بگیریم، قیام را آغاز می کنیم.

برای این مبارزان، ایده های آنارشیستی کشش بیشتری دارد. اینان، که قبلاً معتقد بودند دیکتاتوری

سَد راه مبارزه توده ها قرار دارد، بدین نتیجه می رسند که «نه! تنها تشدید درّندگی این دیکتاتوری، مبارزه توده ها را جاری خواهد کرد». مبارزه اینان درست در مقابل نیاز حیاتی توده ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ فرد عادی هم خطوط نمی کند که فاشیسم بهتر از دموکراسی است.

... تجربه جنبش مسلحانه در کشور ما به خوبی نشان داده است که این شیوه مبارزه، انقلابیون را به مبارزه ای جدا از توده ها منحصر می سازد و انرژی انقلابی بسیاری را به هرز می دهد.

انقلابیون ما از سه انقلاب ویتنام، چین و کوبا تنها شکل ظاهری، آن هم مسخ شده، ناقص و

مغشوش را می دیدند و آن را دلیلی برای صحت مبارزه خود ارائه می دادند...

شیوه مبارزه تروریستی در ایران دهه پنجاه، هیچ گونه وجه اشتراکی با مبارزه مسلحانه در کوبا و ویتنام ندارد. در آنجا مبارزه مسلحانه شیوه ای از مبارزه سیاسی است که در مرحله معینی از گسترش جنبش انقلابی می تواند به شیوه عمده و تعیین کننده بدل گردد...

قریب هفت سال تجربه نشان داد که مسلح کردن غیرضروری سازمان مخفی نه تنها به جدایی از

توده ها می انجامد بلکه همچنین نمی تواند در حفظ این سازمان ها و برکنار نگاه داشتن آنها از چنگال پلیس سیاسی موفق باشد. شکل مبارزه با محتوای آن رابطه ناگسستگی دارد؛ شکل متمرکز و نظامی

سازماندهی، علاوه بر آنکه در تمام طول این مدت هیچ گونه امکان ادامه کاری را برای اینان میسر

نساخت بلکه به سرعت به تلاشی آن توسط پلیس کمک رساند.»(۱)

روشنفکران و جنگ چریکی

دسته ای از صاحب نظران علوم اجتماعی به نقش روشنفکران، در هر جامعه ای، به مثابه مکانیسم

۱- اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی خلق، آبان ۱۳۵۶: صص ۱ - ۲۵.

توجه قدرت تکیه می کنند. چکیده این رویکرد جامعه شناسانه این است: هرگاه وفاداری روشنفکران به

سیستم اجتماعی منتفی گردد یا اعتماد آنها مورد دستبرد قرار گیرد، ایدئولوژی جدیدی توسط آنها مطرح می شود؛ و ضمن آن، مشروعیت نظام موجود مورد تردید قرار می گیرد.

به نظر برخی نظریه پردازان غربی، بر مبنای تحلیل طبقاتی، واقعیت های تاریخی در دوران معاصر،

مؤید این امر است که انقلابیون برخاسته از بورژوازی، در تمامی مسائل مهم، راه حل های افراطی و سازش ناپذیر و رادیکال را ترجیح می دهند. از این روست که معروفترین نمایندگان گرایش خشونت گرا، در میان بورژواها و در نتیجه باسوادها هستند. (۱)

برای بررسی و تعیین قشربندی اجتماعی اعضای سازمان های چریکی در ایران، بررسی پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها می تواند مفید باشد.

آمارها و نمونه های نسبتا درست نشان می دهند که حدود ۸۵ درصد از مجموع اعضای سازمان های چریکی در ایران - که دارای وضعیت تحصیلی مشخص و ثبت شده اند - دانشجوی یا فارغ التحصیل دانشگاه

بودند. با این همه سازمان های مزبور، در جذب دانشگاهیان، ناموفق بودند، چرا که - به رغم نبود آمار دقیق - از مجموعه نیروهای جذب شده تا سال ۱۳۵۱، کمتر از پنج دهم (۵/۰) درصد مجموعه دانشجویان کشور در این سازمان ها متمرکز بوده اند.

اگر با اغماض و تسامح، تعداد دانشجویان وابسته به دو سازمان را، که تا آخر سال ۵۰ توانسته بودند از چنگک ساواک بگریزند و یا شناسایی نشوند، با تعداد دستگیرشدگان برابر فرض کنیم، مجموع دانشجویان

جذب شده حدود ۲۵۰ نفر می شود که در برابر رقم ۷۷۴۸۲ نفر حجم کل تعداد دانشجویان سراسر کشور

در سال تحصیلی ۴۹ - ۵۰، نسبتی برابر ۳۲/۰ درصد را به دست می دهد. (۲)

حال که آمار دقیقی در دست نیست، جهت برآورد تعداد اعضای سازمان های دوگانه چریکی در ایران، می توانیم بر اساس مجموعه اطلاعات به دست آمده چنین محاسبه کنیم:

در ضربه زمستان سال ۱۳۴۹ و اوایل ۱۳۵۰ به «گروه جنگل» تنها ۵ نفر از اعضا دستگیر نشدند و در ضربه بزرگ شهریور و پاییز ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین خلق، بیش از ۹۰ درصد کادر و اعضا بازداشت

شدند و تنها تعداد کمی، در خارج و داخل کشور، فراری شدند. با برآورد مجموع اسامی افراد (برآیند منابع

-
- ۱- میخلز، جامعه شناسی احزاب: ص ۱۸۶.
 - ۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۸۷؛ با اندکی تصرف.

مختلف)، تعداد کل افراد شناسایی و دستگیر شده بدین قرار است:

(۱) چریک های فدایی

الف - «گروه جنگل» (۴۹ تا ۵۰): ۴۰ نفر؛

ب - «گروه احمدزاده» (۴۹ تا ۵۰): ۵۵ نفر؛

(۲) مجاهدین خلق (۴۹ تا ۵۰): ۹۰ نفر؛

و در مجموع ۱۸۵ نفر؛ که تا اواخر سال ۵۰ دستگیر یا کشته شدند. در برآوردی مسامحه آمیز، می توان

مفروض گرفت که همین تعداد نیرو در این سازمان ها فعال بوده اند که دستگیر نشدند.

نسبت زنان جذب شده به مراتب کمتر از مردان بود. تعداد زنانی که در سال های ۵۰ - ۵۱ توسط

ساواک دستگیر شدند، هفت نفر بود که بر اساس فرض قبلی مبتنی بر همین تعداد فراری، مجموعاً ۱۴

نفر خواهد بود که رقمی کمتر از هفت صدم (۰۷/۱۰) درصد کل دانشجویان دختر را تشکیل می دهد. البته

در سال های بعد، درصد زنان عضو زیادتر شد؛ چرا که سازمان های مزبور، برای جلوگیری از ضربات

ساواک، از زنان بیشتری جهت پوشش امنیتی خانه های تیمی و ارتباطات بهره می بردند. (۱)

با توجه به مشخص بودن میزان تحصیلات افراد وابسته به سازمان های چریکی، می توان پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها را

تعیین کرد. مطالعاتی که در زمینه منشأ اجتماعی دانشجویان ایرانی در آن زمان، صورت گرفت، نشانگر این امر است که بیشتر

دانشجویان به طبقات متوسط سنتی جدید (خرده بورژوازی شهری) تعلق داشته اند؛ در حالی که - به تقریب - یک پنجم به

خانواده های طبقه مسلط و حاکم، و فقط یک دهم به خانواده های دهقانان و کارگران نسبتاً مرفه متعلق بودند. (۲)

نکته دیگری که در خصوص قشر بندی اجتماعی اعضای گروه های چریکی اهمیت دارد، میزان سن آنهاست. متوسط سن

افراد که در این گروه ها حضور داشته، در درگیری ها و ضربات کشته و یا دستگیر شده اند، ۲۰ تا ۲۵ سال بوده است. در

آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در میان رهبران رده اول دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق حتی یک فرد ۴۰

ساله وجود نداشت. در حالی که اغلب آنها

حدود ۱۰ سال از عمر ۳۰ - ۳۵ ساله خود را یا در زندان ها گذرانده، و یا در حال جنگ و گریز با پلیس

۱- همان.

۲- ادیبی، طبقه متوسط جدید...: ص ۶۳.

از جمله دلایلی که می توان برای حضور «جوان ترها» در این گونه تشکیلات برشمرد (و شاید مهم ترین دلایل) اینهاست:

۱- ارزیابی متن زندگی و حواشی آن بر مبنای احساسات، سمپاتیک برخورد کردن با واقعیات و در

نتیجه، در تقابل عقل و منطق و عاطفه، میزان را به نفع عاطفه سنگین کردن؛

۲- ماجراجویی (آوانتوریسم) به عنوان منبعی جهت کسب نیرو و توانایی در مقابله با مخاطرات و

حوادث؛

۳- نبود احساس مسئولیت و وابستگی خانوادگی، به دلیل نداشتن همسر و فرزند. در سال های ۵۰ - ۵۱ تعداد افرادی که در این گروه ها دارای همسر و فرزند بودند، اندک است. (۲)

از سوی دیگر، چون مبارزات چریکی در ایران، به ویژه با ایدئولوژی متضاد با ایدئولوژی و باورهای فراگیر جامعه، فاقد پایگاه و پشتوانه اجتماعی بوده و «سکتاریسم» ویژگی اصلی آن به شمار می رفت،

اساساً این نوع سازمان ها امکان نیافتند که به صورت جنبشی فراگیر و توده ای در آیند و در بنیادهای اجتماعی، بخصوص ساختار قدرت، دگرگونی ایجاد کنند.

سازمان های چریکی ایران نیز، همچون دیگر کشورهای جهان سوم، تنها در جذب بخش ضعیفی - از جهت کمی و کیفی - از اقشار اجتماعی تحصیلکرده شهری موفق بوده اند و هیچ گاه نتوانسته اند به

لایه هایی دیگر نفوذ کنند. شاید بتوان گفت که سیاسی شدن افراد، به میزان بیشتری در بین افراد نسبتاً مرفه جامعه به چشم می خورد تا طبقات محروم. مجاهدین خلق و چریک های فدایی، هردو، متشکل از

جوانان تحصیلکرده بودند و در طول فعالیتشان نتوانستند یک «دهقان» را با خود همراه سازند. (۳) همچنین، به رغم تبلیغات فراوان آنها در دفاع از طبقه کارگر (پرولتاریا)، نتوانستند حتی از خانواده های کارگران عضوگیری کنند و تنها چند کارگر در میان خود داشتند که آنها نیز «به عنوان کارگر» در این جریان وارد نشده بودند بلکه رگه های روشنفکری و ذهنیات مبارزاتی ایشان، نقش انگیزشی داشته است. در

بررسی «آبراهامیان»، فداییان خلق در جذب کارگران موفق تر می نمایند:

ص: ۳۲۶

۲- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: صص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ با اندکی تصرف.

۳- هالیدی، دیکتاتوری و توسعه...: ص ۲۵۳؛ با تصرف و تلخیص.

در آمار کشته شدگان مجاهدین تنها نام ۲ کارگر دیده می شود؛ ولی در بین کشته شدگان سازمان فدایی ۱۲ کارگر وجود دارد. (۱)

عامل ذهنی گرای در گروه های مسلح

سازمان ها و گروه های سیاسی ایران شناخت کافی از بسیاری ابعاد وضعیت کشور در رژیم شاه نداشتند و همین امر سبب شد تا در کی غیر واقع بینانه و ذهنی از شرایط سیاسی - اجتماعی ایران داشته باشند. مسیری که آنان طی می کردند، هیچ گونه مشابهتی با شرایط انقلابی مطرح شده توسط «لنین» و یا دیگران نداشت. علت این بود که روشنفکران سیاسی، تحت تأثیر ناشکیبایی و یا تحریک عوامل حکومت،

در درجه بلوغ یک موقعیت انقلابی اغراق می کردند. اغلب سازمان ها و گروه ها شرایط انقلابی را به صورت تئوریک و ذهنی ترسیم می کردند اما در عمل با چیز دیگری مواجه می شدند. تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی ایران آن روز، نه با دیدگاه کلاسیک مارکسیستی قابل توضیح است و نه با شرایط انقلابی مطرح شده توسط نظریه پردازان جدیدتر.

از جمله علل مهم ذهنی گرای چنین سازمان هایی درباره شرایط انقلابی، تأثیرپذیری و تقلید غیرواقع بینانه آنها از برداشت تئورسین های مارکسیسم از وضعیت انقلابی است. عمده ترین ویژگی

تحلیل و تفسیر این سازمان ها و گروه ها، پیروی از «مکتب رونویسی» از نوشته های دیگران بود.

چریک های فدایی در سال ۵۳ نوشتند:

ما تجربه حزب کمونیست چین را آموخته ایم و باز هم می آموزیم... ما بر مبنای تجربیات خلق های پیشرو و از جمله چین، واقعیات مبارزات سیاسی ایران را در سال های اخیر مطالعه و

جمع بندی می کنیم. بسیاری از مشخصات انقلاب ما و بسیاری از مشخصات انقلاب چین، به انقلاب اکتبر شباهت دارد. در انقلاب ما جنگ توده ای طولانی وجود خواهد داشت؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما با رهبری حزب کمونیسم به ثمر خواهد رسید؛ در چین نیز چنین

بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده ای ما در مناطق روستایی خواهد بود؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما فقط با اتحاد کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر [ی] و با رهبری طبقه کارگر عملی است؛ در چین نیز چنین بوده است. (۲)

ص: ۳۲۷

۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۶۰۷.

۲- نبرد خلق، شماره دوم، فروردین ۵۳: ص ۴۲ - ۴۳.

بسیاری از تحلیل گران تاریخ سیاسی نیم قرن اخیر ایران، معتقدند که روشنفکران ایرانی عموماً، همانند روشنفکران دیگر کشورهای جهان سوم، از یک «مکتب رونیسی» و «کپی برداری» پیروی می کردند؛ در نتیجه در تحلیل هایشان از وضعیت جامعه ایران، حتی نیم نگاهی هم به فرهنگ و سنن جامعه خود نداشتند. در بعضی از سازمان ها نیز با این مقوله ها به عنوان امری ثانوی برخورد می شد؛ از جمله در سازمان مجاهدین خلق. هرچند سازمان نسبت به گروه های دیگر بخصوص چریک های فدایی، درک بهتری از فرهنگ اجتماعی مردم داشت و می دانست که زمینه های فرهنگی و مذهبی جامعه ایران، از ویژگی هایی برخوردار است که به آسانی امکان حذف یا دگرگونی آنها وجود ندارد.

ناهمسازی اهداف و عملیات

مجموعه عملیات چریکی گروه های مسلح ایران در دهه آخر عمر رژیم شاه را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود:

(۱) عملیات انفجاری: بمب گذاری یا پرتاب نارنجک به مراکز نظامی و انتظامی یا مؤسسات خارجی.

(۲) عملیات ترور: ترور اشخاص وابسته به رژیم شاه، مستشاران خارجی، و تصفیه های فیزیکی درون سازمانی.

(۳) عملیات سرقت مسلحانه: حملات مسلحانه به بانک ها برای تأمین منابع مالی.

با بررسی دقیق روزنامه های سال های ۱۳۴۹ - ۱۳۵۶ و اطلاعیه های رسمی دو گروه مسلح مجاهدین خلق و چریک های فدایی، در مجموع، در طول ۸ سال، ۷۴ مورد عملیات اعلام شده و چند مورد اعلام

نشده، توسط دو سازمان مزبور انجام گرفته است. (۱)

سال ۱۳۴۹ - ۵ عملیات مسلحانه توسط دو گروه چریکی «احمدزاده» و «جنگل»: سه مورد حمله به بانک، یک مورد حمله به پاسگاه ژاندارمری، و یک مورد حمله به کلانتری. سازمان مجاهدین خلق: یک عملیات هواپیمارمایی، به قصد نجات اعضای دستگیر شده در دوی.

ص: ۳۲۸

سال ۱۳۵۰ - ۲ مورد گروگان گیری ناکام: اولی توسط گروه سیروس نهاوندی در مورد سفیر آمریکا، دومی توسط مجاهدین خلق در مورد «شهرام پهلوی نیا». چریک های فدایی: ترور «سرلشکر فرسیو» حمله به نگهبان کلاشتری قلعهک، و ۸ مورد بانک زنی.

سال ۱۳۵۱ - مجاهدین خلق: ۳ مورد ترور «ژنرال پرایس» (ناموفق)، «سرتیپ طاهری» و «شعبان جعفری» معروف به «شعبان بی مخ» (ناموفق). ۵ مرحله عملیات انفجاری با ۱۷ مورد انفجار.

سال ۱۳۵۲ - چریک های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: ۲ مورد انفجار و ترور «سرهنگ هاو کینز».

سال ۱۳۵۳ - چریک های فدایی: ۴ مورد ترور «سروان نوروزی»، «علی نقی نیک طبع»، «حاج فاتح یزدی» و «عباسعلی شهریاری» و ۵ مرحله انفجار. مجاهدین خلق: ترور «سرتیپ زندی پور» و ۵ مورد عملیات انفجاری.

سال ۱۳۵۴ - چریک های فدایی: یک انفجار و دو مورد ترور «ناهدی»، و «نوشیروان پور» عضو سابق سازمان به دلیل انجام مصاحبه تلویزیونی. مجاهدین خلق: ۳ مورد عملیات انفجاری، یک مورد ترور

«سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» دو مورد ترور «شریف واقفی» و «صمدیه لباف».

سال ۱۳۵۵ - چریک های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: یک انفجار و یک مورد ترور ۳ مستشار آمریکایی.

سال ۱۳۵۶ - چریک های فدایی: ۴ مورد انفجار.

از جمله تفاوت های عمده عملیاتی دو سازمان، این است که چریک های فدایی ۱۱ مورد دستبرد مسلحانه به بانک ها داشته اند ولی از مجاهدین خلق هیچ گونه عملیاتی در این خصوص ثبت نشده است. علت اصلی این وضعیت، دسترسی نداشتن چریک ها به منابع مالی مردمی بود.

از قضا سرقت از بانک، یکی از کانال های ضربه پذیری چریک های فدایی شد و تلفات سنگینی را بر آنها تحمیل کرد. از سوی دیگر، مجاهدین خلق، تا پیش از تغییر ایدئولوژی و تصفیه نیروهای مذهبی، به خاطر کمک های مالی قابل توجهی که از طریق روحانیون و بازاری های مبارز دریافت می کردند، مشکلی

از نظر مالی نداشتند.

اهداف اعلام شده پرتاب نارنجک و یا انفجار بمب های دست ساز در برخی مراکز، یا به خاطر نشان دادن احساسات ضدامپریالیستی و بخصوص ضد آمریکایی بود - مانند انفجارهایی در انجمن ایران و

آمریکا، انجمن ایران و انگلیس، سفارت عمان، شرکت نفتی شل، شرکت های هواپیمایی پان امریکن و

بی.ا.ا.سی (بریتیش ایرویز)، و امثال آن؛ و یا ابراز کینه و ضدیت با رژیم - مانند انفجار در مراکز و مؤسسات پلیسی نظیر شهربانی بابل، مراکز ساواک، ژاندارمری و مانند آن. ناگفته نماند که این مجموعه عملیات، برخلاف تبلیغات سازمان های مذکور، خسارات فوق العاده ای نداشت.

از مجموع ۳۸ مورد عملیات انفجاری در مراکز نظامی و انتظامی و امنیتی و مؤسسات خارجی، ۲۲

مورد مربوط به مجاهدین خلق و ۱۶ مورد مربوط به چریک های فدایی است.

از مجموع ۲۵ مورد ترور سازمان یافته، که با برنامه ریزی و در عین حال مهارت انجام شده، ۷

مستشار خارجی (۲۸ درصد)، ۸ نفر وابسته به رژیم (۳۲ درصد)، و ۱۰ نفر افراد عضو یا مرتبط این

سازمان ها (۴۰ درصد) بوده اند. اگر موارد اعلام نشده و بعداً کشف شده یا مرگ های مشکوک را هم به این فهرست اضافه کنیم، بیش از ۵۰ درصد از ترورهای دو گروه مسلح، به تصفیه های تشکیلاتی اختصاص

می یابد. حال آنکه فلسفه وجودی این دو گروه و به ویژه سازمان مجاهدین، با هرگونه ترور داخلی در تضاد بود و امکانات و سلاحی که بایستی برای مبارزه با رژیم شاه به کار گرفته می شد، برای سرکوب و قلع و قمع گروهی از بهترین جوانان مبارز میهن به کار رفت و عملاً خدمتی به رژیم شاه شد که خودش با سرمایه گذاری و صرف امکانات گسترده قادر به انجام آن نمی بود.

روحیه انتقام جویی، عمل زدگی، خودنمایی و اعلام موجودیت، و مسائلی از این قبیل، در مجموعه

عملیات سال های ۱۳۵۶ - ۱۳۴۹، به میزان بسیار زیادی به چشم می خورد. بخش عمده این اقدامات مسلحانه، متأثر و نشأت گرفته از استراتژی سازمان های مزبور نبود؛ و رابطه ای منطقی بین اهداف استراتژیک آنها و اغلب موارد مجموعه عملیات (با تبلیغاتی که صورت می گرفت) وجود نداشت.

در مشی چریکی تئوریزه شده، که هر دو سازمان خود را مقید بدان می دانستند، انجام عملیات کوچک، در ابتدا، و سپس گسترش آنها، می بایست در راستای قیام توده ای باشد؛ در حالی که مجموعه عملیات این دو سازمان، غالباً بر اساس نقطه نظرها و وقایع ویژه (واکنش های مقطعی و موردی) تنظیم

می گردید. از جمله اعلام حضور و موجودیت، رقابت و خودنمایی در برابر سازمان یا سازمان های دیگر،

نشان دادن توانایی خود به رژیم و ساواک، مانور به منظور جذب نیرو و امکانات، حل بحران های تشکیلاتی و تصفیه مخالفان درون گروهی، آزادی زندانیان (یک مورد هواپیماربابی)، و یا انتقام به مناسبت اعدام و کشته شدن بعضی از اعضا. در نتیجه

آنها نتوانستند رابطه مشخصی بین هدف های

ص: ۳۳۰

سیاسی و عملیات نظامی خود پیدا و برقرار کنند. همواره در برابر این سؤال که از مسلح بودن چه هدفی را دنبال می کنند، غیر از توجیهات کلی، جوابی از این قبیل ارائه می شد: «در شرایط حاکمیت رژیم پلیسی و قدرت نظامی پلیس علیه گروه های مخفی، بدون مسلح شدن نمی شود گروه را در مقابل ضربات پلیس

حفظ کرد» (۱).

نقش سرکوب در شکست و بحران مشی

یکی از عوامل مؤثر در موفقیت یا ناکامی جنگ های چریکی، چگونگی و میزان سرکوب رژیم هاست. «گار» (R. Gurr) دست کم سه نوع برخورد را توضیح می دهد:

۱- رژیم ها به افزایش شدت مجازات ها، به میزان بسیار زیادی، در کوتاه مدت دست می زنند. این کار، در کوتاه مدت، افراد و سازمان ها را از اقدام به خشونت های سیاسی و یا حداقل گسترده تر شدن میدان برخورد باز می دارد؛ ولی احتمالاً دوام نارضایتی را شدت بخشیده به طور غیرمستقیم آن را گسترده می سازد، نارضایتی تازه ای را در میان مردمی که مستقیماً از آن تأثیر می پذیرند به وجود می آورد، اراده چریک ها به مقاومت را افزایش می دهد و اهداف جدید و ملموسی را برای تهاجم پدید می آورد.

۲- افزایش فشارها و مجازات ها در حد متوسط صورت می گیرد. معمولاً تأثیرات مربوط، برای رژیم، عدم کارایی را به همراه دارد. افزایش متوسط فشارها، نارضایتی ناراضیان و اراده آنان به مقاومت را شدت می بخشد و احتمالاً آنها را دچار ترس و تردید نیز می کند.

۳- مجازات محاسبه شده در حد بالا ولی پیوسته؛ اگر رژیم ها بر مبنای محاسبات و کنترل پی آمدها با

اجتناب از واکنش های عجولانه و مقطعی، به طور مداوم مجازات ها را افزایش دهند، احتمالاً افزایش

پیامدهای ناشی از حتمی ندانستن تلافی جویی، ناراضیان را دچار تردید کرده مشروعیت رژیم را

افزایش می دهد. در نتیجه پتانسیل بروز خشونت های سیاسی بیشتر را کاهش می دهد. البته، یأس و سرخوردگی از مبارزه نیز می تواند عامل این موضوع باشد. (۲)

برخی از جامعه شناسان سیاسی معتقدند از نکاتی که مشی چریکی مدرن آن را کاملاً به فراموشی سپرد و مورد نظر قرار نداد، دستگاه سرکوب رژیم های مدرن است که بسیار نیرومندند. در نتیجه، جنبش

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۰۳.

۲- ۱. ۳۱۷-۳۵۶. P. ۱۹۷۱; Gurr, R. Why Men Rebel; Princeton University Press,

چریکی دیگر نمی تواند به پیدایش حرکت های خودجوش توده ای امیدوار باشد. به عبارت دیگر، گسترش یک جنبش، به میزان زیادی، به کارآیی و گستردگی وسایل سرکوب رژیم بستگی دارد.

مسئله نیروها و ابزار سرکوب رژیم هایی که با حرکات مسلحانه اپوزیسیون مواجه اند، تا آنجا اهمیت دارد که حتی برخی نظریه پردازان، موفقیت یا عدم موفقیت انقلاب ها را نیز در میزان انسجام و وفاداری نیروهای سرکوب جست و جو و برآورد می کنند.^(۱)

در مورد شرایط ایران در دوران رژیم پهلوی، چون توهم خود بزرگ بینی در شاه او را وامی داشت که روز به روز بر دامنه قدرت فردی خود بیفزاید و در نتیجه یک «سلطنت الیگارشیک» به وجود آید؛ شاه همواره مخالفان را به شدیدترین و خشونت بارترین روش های ممکن از میدان به در می کرد.

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از لحاظ شیوه سرکوب، نقطه عطف مهمی است. نوع عملکرد شاه در برخورد با نیروهای مخالف، در آن روز، همگونی بیشتری با نوع اول در تقسیم بندی «گار» دارد؛ یعنی افزایش شدت سرکوب، به میزان زیاد، در مقاطع زمانی خاص.

«گازیوروسکی» (Mark Gasiorowski) می نویسد:

اگرچه تظاهرات ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] عظیم بوده است و بسیاری از تظاهرکنندگان کشته شدند ولی شاه توانست با دستگیری و تبعید رهبران تظاهرات و به طور مشخص [امام] خمینی، از ناآرامی بیشتر جلوگیری به عمل آورد.^(۲)

در نتیجه شاه و ارتش او، از یک سو در میان نخبگان اجتماعی و مذهبی و از سوی دیگر در میان طبقه متوسط تحصیل کرده منزوی می شد. هرچه مشروعیت او کاهش بیشتری می یافت، وابستگی اش به قدرت مبتنی بر زور ارتش، ساواک و پلیس امنیتی بیشتر می شد. در نتیجه ارتش نقش مهمتری را

نسبت به گذشته در رژیم به عهده گرفت.

بی اعتمادی شاه به بدنه ارتش سبب می شد که گروه های مطمئن تر درون ارتش، جایگاه ویژه ای پیدا

کنند. «گارد جاویدان» به همین دلیل به وجود آمد تا توانایی برخورد قاطعانه تری را با اقدامات احتمالی مخالفان، نظیر کودتا و یا درگیری های اجتماعی، دارا باشد. به نوشته «گازیوروسکی»:

ابزارهای اصلی سرکوب شاه، ارتش و پلیس مخفی وی (ساواک) بود. از ارتش، به طور

ص: ۳۳۲

Azar, E. National Security in The Third World; Cambridge Univercity, ۱۹۸۸: P. ۲۵۳ .۱ -۲

گسترده، در جهت منفعل ساختن طوایف و فرو نشانیدن ناآرامی های شهری، استفاده می شد که مهمترین آن تظاهرات سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] بود. حتی زمانی که ارتش در پادگان های خویش بود، در اشاعه جوّ رعب و وحشتی که تحت حاکمیت شاه در ایران وجود داشت، کمک شایانی می کرد. تاکتیک های ساواک، از اشکال عریان شکنجه تا عملیات روانی به دقت هماهنگ، برای مغشوش ساختن اپوزیسیون، افزایش وفاداری نسبت به شاه را دربرمی گرفت؛ و سرکوب تحت حمایت شاه چنان شدید بود که «عفو بین الملل» در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد: «هیچ کشوری در جهان کارنامه ای بدتر از ایران، در زمینه حقوق بشر ندارد.»^(۱)

ابزارهای سرکوب شاه - بجز ارتش و ساواک - عبارت بودند از: ژاندارمری، شهربانی و «اداره دوم» یا «رکن دو» ارتش. با این همه مهمترین نقش را در خصوص درگیری های درون شهری و شناسایی گروه های مسلح، «ساواک» به عهده داشت. به رغم اینکه ساواک در سال ۱۳۳۶، به ریاست «تیمور بختیار» تشکیل شد، این تشکیلات نوپا به یمن برخورداری از حمایت بی دریغ سرویس های اطلاعاتی

آمریکا (C.I.A) و اسرائیل (موساد) و انگلیس (M.I.۵)، در مدت زمان کوتاهی توانست تشکیلات نسبتاً قدرتمندی را در سراسر کشور گسترش دهد.^(۲)

دوره اصلی فعالیت ساواک، که شهرت جهانی آن را سبب شد، از خرداد ۱۳۴۲ به بعد است که از هر نظر، تغییرات کمی و کیفی در آن پدیدار شد. مجموعه حوادثی چون قیام ۱۵ خرداد و ماجراهای پیرامون

آن، تشکیل گروه های مسلح، ترور «حسنعلی منصور» و اقدام به ترور شاه در کاخ مرمر، شاه و دستگاه امنیتی را غافلگیر کرد و آنها را به این نتیجه رساند که هماهنگ با فشارهای سیاسی - اجتماعی، کمر بند امنیتی - پلیسی محکم تری به وجود آورند.

مطالبی که درباره ساواک شایع شده و انتشار یافته، بین «افسانه» و «واقعیت» در نوسان است.^(۳) برخی از منابع، از قدرت و نیروی افسانه ای ساواک گفته اند و از جمله، نیروهای رسمی آن را از ۳۰ تا ۶۰ هزار و خبرچینان (منابع) آن را تا سه میلیون نفر ذکر کرده اند. بعضی از محققان، مانند «گازیوروسکی»

ص: ۳۳۳

۱- ۱. ۵۰ - ۲۲۷. Ibid: P.

۲- در این باره فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۲۸۳ - ۳۷۸ و ۳۷۹ - ۴۰۷ و ۴۵۱ - ۴۶۱.

۳- برای شناخت بیشتر از ساز و کار «ساواک» - علاوه بر ظهور و سقوط...، ج ۱ و ۲ مدنی، تاریخ سیاسی معاصر...، ج ۲: صص ۱۴۸ - ۱۶۳.

واقع بینانه تر با این امر برخورد داشته اند:

تعداد پرسنل تمام وقت ساواک، از تقریباً ۲۰۰۰ - ۲۴۰۰ نفر در اوایل سال ۱۹۶۰ به ۷۰۰۰ - ۱۰۰۰۰ نفر در اواخر ۱۹۷۰ افزایش یافت.^(۱)

تا زمستان ۱۳۵۰، ارگان های امنیتی رژیم شاه، در کشف و خنثی سازی اقدامات مخالفان، به شدت فعال بودند؛ لیکن مشکل تداخل و دوباره کاری و احیاناً برخوردهای فیزیکی بین عناصر این ارگان ها، مشکل آفرین شده بود. از زمستان ۵۰، با برجسته ترین اقدام رژیم، یعنی تشکیل «کمیته مشترک ضد

خرابکاری» جهت مقابله با گروه های چریکی، این مشکل حل شد. از این زمان، دستگاه سرکوب رژیم

شاه، در ردیابی گروه های مسلح نقش فعال تری ایفا کرد که با قرار گرفتن در کنار بحران ها و مسائل درونی شان، اضمحلال و متلاشی شدن آنها را سبب شد.

در بیشتر سال های دوره نخست وزیری «هویدا»، که ریاست ساواک با «ارتشبد نصیری» بود، ساواک

علاوه بر فعالیت در داخل کشور، با همکاری سرویس های خارجی، با مخالفان خارج از کشور نیز به مقابله می پرداخت.

ساواک، پیش از آنکه از سوی سازمان های مسلح غافلگیر گردد، توانست به صورت فعال - و نه منفعل - با آنها برخورد نماید. نتیجه آن، قلع و قمع کامل کلیه گروه ها و سازمان های مسلمان و مارکسیست بود - چه آنها که معتقد به مشی مسلحانه بودند و چه آنها که در ابتدای راه قرار داشتند و به دنبال مطالعه و پیدا کردن خط مشی مبارزه بودند؛ و این در حالی بود که در ابتدا، به زعم و گمان گروه های مزبور، ساواک و پلیس امنیتی رژیم بسیار ناتوان و بی انگیزه تصور می شدند. به طور مشخص، دو سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی، یکی از دلایل عمده ضربه های وارد شده بر خود را در سال های ۱۳۴۹ - ۵۰، بها ندادن به تکنیک ها و تاکتیک های ساواک برشمرده اند.

عمده ترین اقدامات مدیریت پلیس سیاسی رژیم شاه را، در جهت کارآمد کردن آن در روند سرکوب گروه های مخالف، می توان به این ترتیب فهرست کرد:

۱- جمع بندی تجارب و ارتقای تاکتیک های مقابله، بر اساس آموزش های سازمان های سرکوب آمریکا و اسرائیل؛

۲- افزایش کمی نیروهای ساواک و دیگر اجزای پلیس سیاسی؛

ص: ۳۳۴

۱- گازیوروسکی، سیاست خارجی...: ص ۲۸۹.

۳- اجرای عملی آموزش های مزبور به ویژه تعقیب و مراقبت، منبع گیری یا نفوذ در سازمان ها؛

۴- تمرکز بخشیدن به روند عملیات اطلاعاتی، و نیز حل تضادها و ایجاد وحدت رهبری و فرماندهی در مجموعه عملیات اطلاعاتی، از طریق تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری»؛

۵- اجرای برنامه های تبلیغی، در جهت همکاری مردم با پلیس و ساواک و پیشگیری از همکاری آنها با نیروهایی که رژیم به عنوان «خرابکار» توصیف می کرد. (۱)

واقعیت این است که پیروزی مبارزه مسلحانه نیاز به این دارد که - در کنار دیگر شرایط - قوای مسلح و نیروهای امنیتی رژیم نیز کارایی خود را از دست داده باشند، حتی شورش های مردمی ضد حکومتی نیز در زمانی نتیجه بخش است که قوای مسلح رژیم، به دلایل متفاوت، از به کار گرفتن تمامی قوا و قدرت خود عاجز باشند و نتوانند از آنها استفاده کنند. پلیس سیاسی سرکوبگر رژیم شاه، در دوران نُضج و اوج مبارزات گروه های چریکی، نه تنها در شرایط ضعف و خروج از کنترل به سر نمی برد، که حتی - در نوع خود - یکی از نیرومندترین سیستم ها در جهان به شمار می رفت.

تشکیلات و شکست مشی مسلحانه

سازمان های چریک های فدایی و مجاهدین خلق، به یک میزان، برای سازماندهی اهمیت قابل بودند. تحلیل هر دو سازمان از مبارزات گذشته و تکیه بر اینکه «یکی از عمده ترین علل شکست

نهضت ها فقدان سازماندهی مناسب بود»، (۲) موجب گردید که موضوع سازماندهی در چگونگی شکل گیری آنها جایگاه ویژه ای داشته باشد.

برداشت این سازمان ها از سازماندهی، که آن را «دانش مادر» می دانستند، همان برداشت متفکران

مارکسیست بود. از منظر آنان اساسی ترین اقدام برای تحقق خط مشی، سازماندهی است. بنابراین موفقیت یا عدم موفقیت در امر سازماندهی، عامل تعیین کننده موفقیت یا شکست یک خط مشی است. به تعبیر دیگر، بین هدف های استراتژیک هر سازمان و سازماندهی آن، یک انسجام و همبستگی مشخص

وجود دارد. «له دوان» (Le Duan)، یکی از استراتژیست های مارکسیست و رهبر اسبق حزب کمونیست ویتنام می گوید:

ص: ۳۳۵

۱- طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۲۱.

۲- شرح تأسیس...: صص ۱۸ - ۱۹.

قدرت ما، در سازماندهی ما نهفته است. نمی توان از کادرها صحبت کرد ولی از سازماندهی سخنی نگفت. سازماندهی مسئله بی نهایت پیچیده ای است. سازماندهی به مؤثرترین طریق، مستلزم یک دانش کامل است: دانش سازماندهی. ما نمی توانیم هر طور دلمان بخواهد سازماندهی کنیم. سازمان، قوانین خاص خود را دارد. (۱)

این گونه تأکیدها، و اصرار بر نقش تشکیلاتی حزب، متأثر از دیدگاه «لنین» در همین زمینه است که می گوید:

پرولتاریا در مبارزه خود برای رسیدن به قدرت، سلاحی جز سازماندهی ندارد. (۲)

اصلی ترین محور یک سازمان و یا حزب مارکسیستی، «سانترالیسم دموکراتیک» است. «لنین» سانترالیسم دموکراتیک را اصل راهنمای سازمان حزب مارکسیست پرولتاری مطرح کرده می گوید:

حزب برای ایفای نقش تاریخی خود، باید دارای سازمانی محکم و به هم پیوسته باشد و این، التزام می کند که حزب بر پایه سانترالیسم بنا گردد. (۳)

و در نتیجه، از این اصل بنیادی، اصول دیگری نظیر «وحدت فرد و مسئولیت»، «انتقاد و انتقاد از خود» و «انضباط آهنین» منتج می شود. (۴)

وضعیت سازماندهی حزب لنین، همان طور که «تروتسکی» ترسیم کرده بود، به شکلی درآمد که یکی از سیستم های سرکوب و خشونت بی سابقه را برای اعضا پدید آورد. «تروتسکی» پیش بینی کرد که

«سازمان، جانشین حزب، کمیته مرکزی، جانشین سازمان حزب، و سرانجام یک دیکتاتور، جانشین کمیته

مرکزی» می گردد.

مطالعه آثار مارکسیستی و مدون بودن تئوری های سازماندهی در میان مارکسیست ها، سبب شد که در ایران پیش از انقلاب هر دو سازمان چریکی، اصول مارکسیستی یاد شده را دقیقاً بر تشکیلات خود حاکم نمایند. اصل «سانترالیسم دموکراتیک» بیانگر نحوه رهبری مرکزیت بر اساس روابط دموکراتیک بین خود

ص: ۳۳۶

۱- له دوان، سازماندهی و تشکیلات: ص ۴۷.

۲- پهلوان، جامعه شناسی سیاسی: ص ۸۵.

۳- تاریخ حزب کمونیست...: ص ۸۹.

۴- سازمان مجاهدین خلق، برای ایجاد چسبندگی بیشتر تشکیلاتی و از بین بردن کمترین سوءظن و ناصداقتی افراد، اصل دیگری با عنوان «اعتماد برادرانه» به موارد فوق اضافه کرد که بر خلاف اصول دیگر، دارای بار عاطفی و اخلاقی بود. فردی که با اصول خشک مذکور در متن قانع نمی شد، با اصل «اعتماد برادرانه»، آخرین رگه های شک و تردیدش درباره مرکزیت

از بین می رفت. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۹۳.

و اعضا بوده است. به رغم تأکید سازمان های چریکی بر این نوع مناسبات درونی، تشکیلات آنها در عمل به یک سازمان با ویژگی های کاملاً بسته و «توتالیترا» همانند حزب کمونیست استالینی در شوروی سابق تبدیل شدند؛ با این تفاوت که آن یکی قدرت را در دست داشت ولی اینان در پی به دست آوردن آن بودند.

در دو تشکیلات مورد بحث، طی سال های نخست که هنوز انسجام لازم پدید نیامده و روابط به

شکل محفلی و دوستانه بود، تا حدی از نظرات کادرها استفاده می شد؛ اما در مراحل بعد، که سازماندهی پیچیده تر و گرایش به مخفی کاری نیز بیشتر شد، روند غیردموکراتیک تر شدن تصمیمات آغاز گردید.

موارد یاد شده، به همراه رعایت اصول حفاظتی و وجود مسائل خصلتی در رهبران این سازمان ها، سبب

شد که امر تصمیم گیری از بالا و اجرای بی چون و چرای دستورات توسط تمامی افراد سازمان، تئوریزه

شود و این گونه مطرح گردد که - به دلیل اهمیت نقش افراد و صلاحیت کادرهای بالا-تر - در تضاد بین دموکراسی و سانترالیسم، اولویت با عنصر سانترالیسم در تشکیلات است.

به این ترتیب مقدمات نظری و تئوریک، برای حذف تمام عیار همان دموکراسیِ ناچیز در تشکیلات، فراهم آمد. از این پس رهبران (مرکزیت) سازمان ها به صورتی کاملاً بلامنازع، تمامی حرکت ها و

فعالیت ها را، به طور یکجانبه، تعیین می نمودند. همچنین ضربه های سال های ۱۳۵۰ - ۵۱، این دو تشکیلات چریکی را به مرحله ای کشاند که در تحلیل خود، شکل سازماندهی را از علل ضربه ها تلقی

کردند؛ در نتیجه، اصل «انضباط آهنین» در تشکیلات به اجرا گذاشته شد. در این مرحله، «اطاعت

تشکیلاتی» - به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر - می بایست توسط اعضا پذیرفته می شد؛ با این توجیه که: پیروزی بر رژیم شاه و سرنگونی آن، بدون یک سازمان پولادین امکان پذیر نیست.

از سوی دیگر، گسترش سازمان سبب شد که امکان تصمیم گیری دموکراتیک حتی در حد کم هم وجود نداشته باشد و در نتیجه، یک گروه مرکزی در داخل سازمان پدید آید و کنترل و اختیار آن را به دست بگیرد. این گروه اندک، سازمان و امکانات آن را در جهت کسب مقاصد و اهداف خود به کار گرفت و شرایطی به وجود آورد که نمونه برابر با اصل یک سازمان توتالیترا - به تمام معنا - تحقق یافت.

در سیر تصاعدی تأثیر متقابل خفقان رژیم، پنهان کاری سازمان و اجرای شدید اصل انضباط آهنین، نظریات و اراده رهبر سازمان، به مثابه یگانه قانون تشکیلات به اجرا گذاشته می شود. این امر، به وضوح، در فاصله سال های ۵۱ تا نیمه ۵۵، که

رهبری دو سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق به صورت

ص: ۳۳۷

فردی اعمال می شد، مشاهده می شود. شکل بسیار عریان تر آن را می توانیم در رهبری تشکیلات - بعد از انقلاب اسلامی - سازمان توسط رجوی مورد مطالعه قرار دهیم.

در مورد عناصری که کمترین مخالفت یا مقاومت را در برابر نظرات سازمان داشتند علاوه بر تبلیغات و تلقینات، ابزار سرکوب درونی نیز به کار می رفت. از مجموع ۲۵ ترور سازمان یافته، دست کم ۱۰ نفر - یعنی ۴۰ درصد آنها - وابسته به دو سازمان چریکی بوده اند که مورد غضب رهبران تشکیلات واقع و ترور شده اند.^(۱) و این، غیر از افرادی است که شایع است - به طور مستقیم - به پلیس معرفی و در برخورد یا در زندان کشته شده اند.

از دیگر مسائل این دو سازمان، در برخورد با افراد، رویارویی ایدئولوژیک بود. به این شکل که هر خطایی خطای ایدئولوژیک محسوب گشته با آن به شدت هرچه تمامتر برخورد می شد.^(۲)

همچنین این سازمان ها، بعد از عضوگیری، فرد را مجبور به ترک خانواده و شغل و تحصیل می کردند و به زندگی در خانه های تیمی ناگزیر می ساختند. یکی از آثار خانه های تیمی و زندگی جمعی این بود که افراد در خانه ها و در کنار یکدیگر احساس امنیت بیشتری می کردند و به ویژه فردیت اعضا جای خود را به انسجام گروهی می داد.^(۳) این گونه زندگی، هر چند که به قول «هانا آرنه» (H.Arendt) کمتر دوام دارد ولی از هر قسم دوستی خصوصی و یا اجتماعی و خویشاوندی نیرومندتر است. رهبران تشکیلات بر این مجموعه ها (هسته ها و سلول های تیمی) تسلط فوق العاده ای داشتند. در چنین جایی، امکان آشنا شدن با دیدگاه های مختلف، گوش دادن به رادیوهای گوناگون، و یا خواندن کتاب دلخواه وجود نداشت. در نتیجه، محفل گرایی و انشعاب را به حداقل می رسانند. مخفی شدن و زندگی در خانه تیمی، به این معنی بود که فرد در محل کار خود حاضر نشود و به واسطه غیبت غیرموجه از کار اخراج گردد. با مراجعه نکردن به خانه نیز این موضوع بین همه برملا می شد که فرد به دلیل مخالفت شدید با نظام، مخفی گشته است و در نتیجه، امکان بازگشت مجدد به خانه و زندگی و شهر خود را نداشت. با خراب کردن پل های پشت سر، فرد دیگر خود را متعلق به مبارزه، آن هم در چارچوب مشخص یک تشکیلات، می دانست.

مجموعه این عوامل، همراه با موارد دیگر، سبب شد که به رغم ادعای دموکراتیک بودن، تشکیلات

ص: ۳۳۸

۱- میزان ترورهای داخلی دو سازمان از ۴ نفر تا ۲۵ نفر گفته شده؛ که در اینجا حداقل آن منظور شده است.

۲- این امر در تمام سازمان های مارکسیست و گروه های مسلمان مارکسیسم گرا عمومیت و کلیت دارد.

۳- شرح تأسیس...: ص ۴۱.

دو گروه در عمل به سازمان‌هایی بسیار بسته و خشن، به ویژه در مناسبات درونی، تبدیل شوند و بدون اینکه توانایی سازماندهی توده‌ها را داشته باشند، در انزوای کامل جان بدهند.

عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه

علاوه بر عوامل درونی و داخلی، عوامل خارجی نیز در شکست جنبش‌های مسلحانه کشورهای جهان سوم در دهه‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ میلادی نقش حساس و مؤثری داشته‌اند. اینکه یک قدرت خارجی تا چه میزان در خنثی کردن یا موفق گردانیدن مخالفت‌های سازمان یافته مسلحانه در یک کشور می‌تواند مؤثر باشد، به اهمیت استراتژیک و سوق الجیشی آن کشور و نیز منافع درازمدت و گاه کوتاه مدت قدرت خارجی در آنجا بستگی دارد.

«پی یو هسنر» (P. Hassner) چهار نوع برخورد را از سوی قدرت‌های بزرگ (در دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی) محتمل می‌داند: ۱- حمایت از شورشیان و چریک‌ها ۲- حمایت از دولت‌های درگیر

۳- تلاش برای حکمیت و میانجیگری ۴- خودداری از درگیری، و ایفای نقش ممتنع.

که هر یک از این موارد، چه به لحاظ استراتژیک و چه به لحاظ اقتصادی، به اهمیت کشوری بستگی

دارد که درگیر حرکت‌های مسلحانه است. (۱) علاوه بر تأثیرات جنگ چریکی در داخل، میزان تأثیر آن در روابط بیرونی نیز ممکن است در فعال یا منفعل بودن یک قدرت خارجی مؤثر باشد.

در سیستم دو قطبی... مناطقی مثل آسیا یا خاورمیانه و برخی کشورهای آمریکای لاتین، آنقدر برای ابرقدرت‌ها دارای اهمیت بوده‌اند که - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - در امور آنها دخالت

داشته‌اند. (۲)

بجز دخالت‌های آشکار و پنهان قدرت‌های استعماری در سرکوب جنبش‌های مسلحانه - احياناً - اصیل و مردمی، حمایت دو قدرت سوسیالیستی از برخی حرکت‌های چریکی نیز قابل توجه بوده است.

غرب، بر اساس «تئوری دومینو»، (۳) سال‌ها بر این باور بود که هرگاه کشوری در مقابل خطر کمونیسم به

ص: ۳۳۹

Hassner, P. Civil Violence and The Pattern of International; Adelphi Papers, No. ۸۳, ۱ - ۱

.۱۷: P. ۱۹۷۱.

۲ - ۲. Ibid.

۳- در بازی «دومینو» افتادن یک مهره، باعث بر زمین افتادن یک سری از مهره های دیگر نیز می شود. منظور از «تئوری دومینو»، در سیاست خارجی آمریکا که واضح آن «هنری کی سینجر» بود، این بود که اگر در منطقه ای یک کشور به بلوک کمونیست بپیوندد، دیگر کشورهای همجوار نیز - یکی پس از دیگری - در دامان کمونیسم خواهند افتاد. آمبروز، روند سلطه گری: ص ۲۹ پانوشت.

ناتوانی افتد و سرانجام سقوط کند، کشورهای همسایه آن نیز همان سرنوشت را خواهند داشت. از اینرو حفاظت از رژیم های غربگرا در برابر تهدید جنبش های مسلحانه در اولویت های سیاست خارجی امریکا و متحدانش قرار داشت.

در سال های نخست پس از جنگ جهانی دوم، شوروی (روسیه) سعی در حمایت از جنبش های ضد رژیم های غربگرا داشت. پس از اینکه شوروی تغییر جهت داد و بخصوص زمانی که «خروشچف» پس از «استالین» تر «همزیستی مسالمت آمیز» را دنبال کرد، چین پرچمدار حمایت از جنبش های مسلح در

کشورهای جهان سوم شد. چین نیز از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، پس از تثبیت خود و جایگیری در

شورای امنیت سازمان ملل متحد - به عنوان یکی از پنج قدرت دارای «حق وتو» - کمتر به حمایت از جنگ های داخلی و چریکی کشورهای جهان سوم تمایل نشان داد.

از سوی سران قدرت های غربی گاه نظریاتی در خصوص نقش شوروی ابراز شده است که - کلاً -

اصالت جنبش های مورد بحث را نفی می کند. از جمله «نیکسون» معتقد است که جنگ های چریکی در

آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و به طور کلی در تمامی کشورهایی که سازمان های مسلح در آنها فعالیت داشتند، متأثر از نقش شوروی بوده است.

در مجموع، ابتدا حمایت مادی و معنوی شوروی سابق و جمهوری خلق چین، تأثیر زیادی بر پیدایش و گسترش جنبش های چریکی کشورهای جهان سوم داشت. و به همین نسبت، بعدها اختلاف بین چین و شوروی تأثیر زیادی بر عدم موفقیت مبارزه مسلحانه در کشورهای جهان سوم گذاشت.

در ایران، این موضوع زمانی پیش آمد که روابط سیاسی - اقتصادی رژیم شاه با دو کشور شوروی و

چین، در سطح نسبتاً رو به گسترشی، در حال تحکیم بود. در چنین شرایطی، هیچ یک از آنها حاضر

نبودند از گروه های چریکی در ایران حمایت جدی - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - بنمایند.

همان طور که تجربیات انقلابی و مبارزاتی سبب به وجود آمدن حجم عظیمی از «ادبیات انقلاب» - شامل کتاب ها و مقالات بسیار در زمینه جنگ مسلحانه (و به تعبیر آن سویی: شورشگری) - گردید،

تجربیات و درس های حاصل از مقابله با این گونه جنبش ها نیز به سهم خود منجر به کوشش های سیستماتیک و منظمی جهت گردآوری و تدوین اصول ضدشورشگری شد. البته حمایت های تئوریک و

مالی آمریکا نقش اصلی را در رشد و غنی تر شدن منابع ضد شورشگری داشت.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، حکومت «کندی» طرحی را تصویب کرد که به موجب آن، سازمان های علمی آمریکا و نیز صاحب نظران سیاسی آنجا کلیه جنگ های انقلابی، جنبش های آزادی بخش ملی و

حرکت های مشابه را (در تمام نقاط دنیا) مورد بررسی قرار داده عواملی را که موجب بروز این حرکت ها می شود، شناسایی کنند؛ و در پی آن، راه های مقابله با آنها را تعیین نمایند.

زمانی که «کندی» وزارت دفاع را به «رابرت مک نامارا» سپرد، حتی یک اداره هم در داخل «پنتاگون» نبود که مسئول تحقیقات ضد شورشگری باشد. از نخستین اقدامات «مک نامارا» این بود که تعدادی آزمایشگاه، برای تحقیق درباره وسایل مختلف جنگ های ضد شورشگری، ایجاد نمود. در طول یک سال، چهار اداره به عنوان هسته مرکزی شبکه تحقیقات ضد شورشگری تشکیل شد. (۱)

طرح توسعه «مک نامارا»، که اجرای آن در جهت سیاست «عکس العمل قابل انعطاف» در قبال تهدید منافع آمریکا در سایر نقاط جهان در دستور قرار گرفت، بر این اصل استوار شد که امکان پدیداری ویتنام های دیگری در دنیا فراهم نشود.

اساس طرح چنین بود: برای پیشگیری از مقاومت ها و جنبش ها، باید هر سازمان چریکی را در نطفه خفه کرد تا پیش از آنکه بتواند محبوبیت مردمی پیدا کند، به کلی از میان برداشته شود. «مک نامارا» معتقد بود که استراتژی آمریکا در صورتی پیروز می شود که به محض کشف یک گروه شورشگر، حداکثر

نیروی خود را برای نابودی آن به کار بندد. در نتیجه این تمهیدات، ارتش آمریکا توانست زمینه های لازم را برای مقابله با شورشگری، از لحاظ آموزش نیروهای ویژه و نیز ابداع دستگاه های مناسب جهت مقابله با گروه های چریکی، فراهم نماید. (۲)

همچنین، اغلب نظریه پردازان ضد شورشگری (۳) بر این نکته متفق اند که هدف اصلی عملیات ضد شورش باید کسب وفاداری جمعیت غیرنظامی باشد؛ یعنی همان هدفی که شورشیان دنبال می کنند. به

عبارت دیگر، «باید ماهی را از آب محروم کرد».

در ایران دوره رژیم پهلوی، هرچند نیروهای آمریکایی در از بین بردن گروه های چریکی نقش

۲- همان.

۳- برای آگاهی بیشتر در خصوص این نظریه پردازان کلر، جنگ بی پایان، ج ۱ و ۲. بلیس، استراتژی معاصر.

مستقیم نداشتند لیکن حمایت و پشتیبانی سرویس های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل و انگلیس، باعث شد

که ساواک در روند برخورد با گروه های مزبور و هم زمان با نضج و رشد آنها کیفی تر عمل کند. کادرهای جدید توسط سرویس های بیگانه آموزش داده شدند؛ تا آنجا که تمامی کادرهای عملیاتی - اطلاعاتی ساواک، یک یا چند دوره آموزشی را در کشورهای یاد شده گذرانده بودند.

پس از سال ۱۳۵۰، کیفیت برخورد ساواک و نهاد نو پدید « کمیته مشترک ضد خرابکاری » با سازمان ها و گروه های مسلح مخالف رژیم، به علت بهره گیری از آموزش های سرویس هایی که اساساً در راستای اقدامات بازدارنده و ضد شورشگری آمریکایی ها برنامه ریزی شده بود، به حدی بالا رفت که پلیس امنیتی رژیم را به یکی از ورزیده ترین و موفق ترین دستگاه های سرکوب جهان تبدیل کرد و شهره ساخت.

ص: ۳۴۲

گفتار دوازدهم: تکوین و سازماندهی «جدید»

اشاره

ص: ۳۴۳

تداوم نظری و عملی اشکالات

سازمان در زندان، تثبیت دوالبسم

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی، عده ای از اعضای باقی مانده در زندان، «شروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکری (دو منطقی و التقاطی) نمودند. با ریشه اصلی بحران سیاسی - تشکیلاتی و علل تغییر عقیده مذهبی اعضا برخورد نکردند، بلکه ضمن محکوم کردن آن تحت عنوان «اپورتونیزم چپ نما»، بر وفاداری به ایدئولوژی رسمی سازمان پافشاری نمودند...

متأسفانه در این جمع بندی، به ریشه ها برخورد نکردند و آن [ماجرا] را صرفاً یک اقدام فرصت طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدین را پاسخ گویند. حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان، قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان، در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند، ضعف ها و

تناقضات درونی و ویژگی دو منطقی (التقاطی) آن را ندیده [و] آشکار ننمودند و مدّت ها بعد بود که به تجدیدنظر در آن مبانی پرداختند.»^(۱)

ص: ۳۴۵

محمد محمدی گرگانی از اعضای قدیمی سازمان و عضو جدا شده مرکزیت در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد بحث هایی که در زندان با رجوی و همفکرانش داشته است چنین می گوید:

از سال ۵۶ که بحث هایم [در زندان] شروع شد حدود ۱۸ ماه با مسعود [رجوی] و موسی [خیابانی] بحث کردم. محورها هم اینها بودند: ۱- تئوری سازمان نوعی تطبیق اسلام و مارکسیسم است که عجولانه عمل شده است و باید بازنگری های اساسی در این زمینه صورت بگیرد. ۲- «خدا» در تئوری سازمان مثل یک «کلاه» است و هیچ نقشی ندارد. لذا می شود این کلاه را برداشت بدون اینکه ساختار تئوری سازمان تغییری بکند. ۳- تشکیلات تبدیل به یک «شرک» گشته است و خودش «خدا» شده و ما به جای خدا در واقع تشکیلات را مبنا قرار داده ایم. ۴- رهبری موجود (که منظور من مسعود [رجوی] بود) صلاحیت لازم برای این کار را ندارد و باید در مورد این مسئله بازبینی صورت گیرد. (۱)

از آن وقایع، در سال ۱۳۵۴، تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی در آستانه پیروزی قدم گذاشت، سازمان نتوانست فعالیت سیاسی یا نظامی خود را از سر گیرد. آنان در شرایطی قدم از زندان بیرون نهاده به صحنه عمل سیاسی وارد شدند که میلیون ها تن از مردم، در سراسر کشور، علیه رژیم قیام کرده با سرعت به سوی پیروزی نهایی گام برمی داشتند. سرعت و حدت حوادث و رویدادها، به کسی فرصت نمی داد تا درباره سرنوشت سازمان یا کیفیت تجدید حیات آن و جمع بندی گذشته بیندیشد و این مطلب را پیگیری کند که سازمان با چه جمع بندی از آن واقعه و چه دستاوردی از یک دوره طولانی سکوت و کار ایدئولوژیک، پا به میدان نهاده است. پیدا بود که فضای داخل زندان برای عبور از یک مبارزه و تحوّل ایدئولوژیک در درون زندان، چندان مساعد نبود. در آنجا مسعود رجوی با کمک همفکرانش ابتکار عمل را در دست گرفت و سعی می کرد سازمان را زیر چتر رهبری خود، مجدداً سازماندهی کند. او و دوستانش به شدت جلوی هر نوع ریشه یابی عمیق بحران را سد می نمودند و به جای آنکه فرصت کافی برای ارزیابی و نقد گذشته و تبادل نظر بین کادرها و برخورد آزاد آرا و عقاید فراهم کنند، تنها در اندیشه تحکیم و تثبیت موقعیت خود به عنوان کادر رهبری سازمان بودند.

برخی معتقدند که رجوی در همان زندان تغییر ایدئولوژی داده بود ولی افراد معدودی از این موضوع اطلاع داشته، یا آن را باور می کردند. سید کاظم موسوی بجنوردی در خاطرات خود نقل می کند که مسعود

ص: ۳۴۶

رجوی در زندان به او گفته است که به جزنی گفته که من مارکسیست هستم و وقتی که مجدداً از وی می پرسد، بر این گفته خود تأکید می کند:

من از این حرف مسعود [رجوی] خیلی تعجب کردم و پرسیدم «جدا گفتمی مارکسیست هستی؟» [رجوی] گفت: «بله، من واقعا هم مارکسیست هستم.»^(۱)

نویسنده «بحران در خط مشی» در مورد تلاش رجوی برای سیطره بر سازمان در درون زندان، می نویسد:

... مسعود رجوی ... کوشید تا باقیمانده اعضا را حول محور میراث گذشته با همه اشکالات و ضعف هایش گردآورده، به عنوان تنها بازمانده از ترکیب سابق، متولی گری بلامنازع و تمام عمر

آن میراث را به خود مختص گرداند. در این حال اگر کسی ایدئولوژی یا سیاست های گذشته سازمان را نقد می کرد، هم زمان رهبری او را زیر سؤال برده بود! و به همین دلیل با مخالفت و

واکنش شدید وی روبه رو می گردید.^(۲)

به عبارت دیگر، آن جمع بندی مورد قبول قرار می گرفت که تمامی گذشته را - بی کم و کاست - مورد تأیید قرار می داد و صلاحیت رجوی و همفکرانش را در رأس سازمان به رسمیت می شناخت. آنان هر اقدام، حرکت و دعوتی را در جهت برخورد ریشه ای با «نظام عقیدتی سازمان»، با برچسب «خیانت»، «اپورتونیسیم چپ یا راست»، و «توطئه ساواک یا ارتجاع»، لجن مال و در نطفه نابود می کردند. بدین

طریق، سدی محکم و غیرقابل نفوذ بین اعضا و این نوع دعوت ها به وجود می آوردند، و افرادی را که به این دعوت ها - که در واقع نوعی دعوت به استقلال اندیشه بود - روی خوش نشان می دادند به

«تسلیم طلبی» در برابر «رژیم» و «ارتجاع»، یا «اپورتونیسیم چپ نما» متهم می ساختند.^(۳)

در واقع، شرایط داخل زندان، اختناق حاکم در بیرون، تلاشی کامل سازمان، و پراکندگی اعضا - در سال های ۱۳۵۲ - ۵۴، به کادر رهبری جدید اجازه داد تا جلوی هر اقدامی را که منجر به تعمیق نگرش و جمع بندی ضعف ها می گردید، بگیرد.

از سال ۱۳۵۷ به بعد، سرعت رویدادها و توسعه و رشد کمی سریع سازمان، و گسترش تشکیلات به

ص: ۳۴۷

۱- بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۹.

۲- بحران در خط مشی: ص ۶۴.

۳- برای نمونه، اطلاعیه سازمان درباره حوادث سال های ۵۳ تا ۵۷ و اطلاعیه ۱۲ ماده ای تعیین مواضع. مجموعه اعلامیه ها...

ج ۱: صص ۶۲-۶۷. تحلیل آموزشی...: صص ۱-۳ و ۲۵۹-۲۶۵.

سراسر کشور، و نیز عمل زدگی شدید، شرایط را برای ارزیابی دقیق و علمی قضایا نامساعد می نمود. ویژگی دیکتاتوری کادر رهبری جدید مانع مهمی در راه رشد استعدادها و خلاق اعضا در زمینه های عقیدتی و سیاسی، و در نتیجه درک تناقضات نهفته در بطن اندیشه سازمان بود.

تمایل قوی به تمرکز قدرت در کادر مرکزی، باعث می شد که بین این بخش و دیگر کادرها فاصله ای عمیق و پرنشدنی به وجود آید. به کسانی اجازه رشد و قرار گرفتن در مقامات بالای سازمان داده می شد که فاقد صلاحیت های برجسته فکری، شخصیت مستقل و اراده آزاد باشند و در صورت مشاهده افرادی

صاحب نظر و رأی، و برخوردار از استقلال اندیشه و اراده، به هر نحو ممکن، از پیشرفت شان جلوگیری به عمل می آمد. و برای طی مجدد فرایند «حل شدگی» و کسب «صلاحیت»، تنزل درجه داده می شدند. (۱)

بی دلیل نیست که سازمان، در چارچوب آن بینش و اصول و ضوابط سازماندهی و مناسبات درونی، هرگز بستر مناسبی برای رشد استعدادهای افراد نبوده است. بیست سال از عمر سازمان می گذرد [تا سال ۶۴]... امّا از لحاظ دستاوردهای فکری و علمی و ادبی و هنری، بی اندازه فقیر و کم مایه باقی مانده است.

... از زمانی که بنیانگذاران اولیه آن چند جزوه کوچک را بیرون دادند تا امروز،... با یک اثر

جدید و خلاق و ابتکاری در یکی از زمینه های ایدئولوژیک یا علمی و ادبی، تحقیقی و تاریخی، یا هنری روبه رو نمی شویم. (۲)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا اواخر سال ۱۳۵۹، که نزاع و درگیری سازمان با جمهوری اسلامی رو به اوج نهاد و سرانجام از وضعیت نیمه مخفی به اختفا و پنهان کاری کامل سازمان انجامید، هم به خاطر سرعت رویدادها و هم به علت فقدان ضوابط انسانی در تشکیلات، برای ارزیابی

خط مشی و سیاست های مرکزیت، فرصتی به اعضا داده نشد. در پایان این دوره بود که رجوی و همفکرانش با عجله و سرعتی تمام، نیت پنهان داشته خود را آشکار کردند و جنگ مسلحانه ای را که از اوان پیروزی در تدارک آن بودند آغاز نمودند.

سازمان، از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اتکای این توجیه که نیروهای حاکم قادر به تحقق «جامعه بی طبقه توحیدی» و رهبری مبارزه ضدامپریالیستی نیستند، سرنگونی حکومت و به دست گرفتن قدرت را در بین لایه های سازمانی مورد اعتماد کادر مرکزی هدف استراتژیک خود

ص: ۳۴۸

اعلام نمود. و به رغم اعلام وفاداری لفظی به رهبری انقلاب، در واقع با تبلیغ و تأکید گسترده و مستمر بر

«صلاحیت و پیشتازی» انحصاری خود، نیرو و جریان دیگری را برای تحقق اهدافی که در شعارهایش مطرح می کرد، صالح نمی دانست.

برای اعضا و هواداران محصور در دگم های تشکیلاتی و تبلیغات سنگین و متراکم کادرهای سازمان،

راهی جز تبعیت بی چون و چرا و اعتماد مطلق به کادر رهبری باقی نمانده بود و رأس تشکیلات هم - فارغ از هر نوع حسابرسی و مسئولیت در برابر نیروها و ارگان های معین تشکیلاتی - به صورت

مطلق العنان، هر سیاستی را که برای نیل سریع به قدرت با ذهنیات و تمایلات و خصلت های خود سازگار می دید، برگزید و نیروهای جذب شده سازمان را در مسیر تحقق این هدف به کار گرفت.

آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل

تحرك سیاسی مجاهدین خلق، قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷، محدود به چند پیام و بیانیه با سطح انتشار نه چندان زیاد است که ظرف کمتر از یک ماه مانده به پیروزی انقلاب آن هم نه با عنوان سازمان مشخص، بلکه به عنوان مجاهدین زندانی یا از زندان آزاد شده - به شرح زیر صادر کردند:

- ۱- پیام تبریک به روزنامه نگاران، طی دو سطر و بدون موضعگیری خاص، با امضای «مجاهدین زندانی» به تاریخ ۲۱/۱۰/۵۷.
- ۲- پیام خطاب به مردم، با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه، و آرزوی بازگشت «زعیم عالی قدر حضرت آیه الله العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب که با این عبارات ختم می شد: «درود بر شهیدان راه آزادی خلق؛ مرگ بر امپریالیسم؛ برقرار باد اتحاد کلیه نیروهای رزمنده و اصیل خلق؛ پیروز باد انقلاب دموکراتیک خلق ایران. مجاهدین زندانی - ۳۰ دی ۵۷». (۱)

۳- پیام به امام خمینی (ره)، در اول بهمن ۵۷، در حدود یک صفحه، با امضای «از طرف مجاهدین رها

شده از بند: مسعود رجوی - موسی خیابانی». در این پیام با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیه الله العظمی خمینی» چنین آمده است:

ص: ۳۴۹

ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جانفشانی های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم... (۱)

۴- پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان - مسعود رجوی، موسی خیابانی» به یاسر

عرفات (ابو عمار)، در همان تاریخ. در این پیام نیز در مورد رهبری انقلاب چنین تأکید شده است:

... در میهن خونبارمان جنبشی بزرگ به راه افتاده و قائد پرافتخار آن «امام مجاهد اعظم، خمینی»، بارها بر قطع هر گونه رابطه با اسرائیل پای فشرده است... (۲)

۵ - پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۵۷. در قسمتی از پیام یک صفحه ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانه مردممان... تحت زعامت و ارشادات «حضرت آیه الله العظمی خمینی» حاصل شده است.» (۳)

۶ - پیام به آیه الله طالقانی و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران، در حدود یک صفحه، با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷. در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیه الله العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم الشان و رهبر عالیقدر جنبش ما»، دو مرتبه ذکر شده است. (۴)

۷ - پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه، با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷. این پیام هم در بردارنده تأکید بر رهبری «آیه الله العظمی خمینی» بود. (۵)

از ورود امام به ایران در ۱۲ بهمن تا بعد از پیروزی ۲۲ بهمن، مجاهدین خلق از صدور هر گونه بیانییه و اعلام مواضع پرهیز کردند؛ ولی از ۲۳ بهمن صدور اعلامیه و اعلام مواضع را شروع نمودند. از آنجا که هر گونه سکوتی به معنای غیبت از انقلاب تلقی می شد و بی آیندگی را در پی داشت هدف آنان از صدور اعلامیه های یادشده، اقدامی صرفاً تبلیغاتی برای تظاهر به حضور در صحنه انقلاب بود؛ و الاً پیش از آن، به شهادت زندانیان سیاسی رژیم شاه، سران مجاهدین خلق در زندان، اصولاً تحولات منتهی به پیروزی انقلاب را جدی نمی گرفتند و آن را پدیده ای موقت و گذرا می خواندند.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، معدودی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که از زندان های شاه

ص: ۳۵۰

۱- همان : ص ۲۰.

۲- همان: ص ۲۱.

۳- همان: ص ۲۳.

۴- همان: ص ۲۴.

آزاد شده بودند، در کنار تعدادی عضو و هوادار مردّد بیرونی، که مجموعه نیروهای سازمان را تشکیل می دادند، حرکت جدید تشکیلاتی - سیاسی خود را آغاز کردند. به تعبیر عناصر اسبق سازمان، شرایط جدید کفایت ها و کیفیت هایی را ایجاب می کرد که پیش از آن وجود نداشت:

تعبیر خود ما این بود که سازمان، با پتانسیل متراکم و متکاثفی از تجربه و شور و فداکاری انقلابی، خود را تا آستانه انقلاب بهمین کشانده است و از این پس، مبرم ترین و مقدّم ترین وظیفه، ریختن این انرژی انباشته در ظرف و بستری مادی است تا بتواند به عنوان اهرمی عینی

در عرصه اجتماعی و سیاسی، از آرمان های بنیانگذاران سازمان پاسداری کند.^(۱)

در ظاهر امر، حرکت تشکیلاتی جدید سازمان، سیاسی - تبلیغاتی برآورد شد و چنین بود که گسترش بی وقفه پیکره سازمانی، به مثابه وظیفه ای مبرم، در دستور قرار گرفت. در ادبیات مشی چریکی شهری، به ویژه بُعد تبلیغ مسلحانه آن، یک اصل کلیشه ای جامد تئوریزه شده بود که جوهر آن چنین بود:

با تحرّک سیاسی و تبلیغی در جامعه، می توان آن را از پاسیویته [=انفعال] خارج نموده و آن گاه نیروهایی از جامعه را که به صورت اکتیو [=فعال] از بدنه اجتماع - به اصطلاح - آزاد می شوند، توسط عنصر سازمانگر و تشکیلاتی آوانگارد [=پیشتاز] به مثابه مصالحی در جهت بنای ساختمان تشکیلاتی به کار گرفت. (تعبیر ساختن بنای سازمان با مصالح - که همان نیروهای آزاد

شده باشند - تعبیر رایجی بود که درک مکانیکی ما را از مناسبات درون سازمانی به خوبی نشان

می داد که چگونه با چارچوب های از پیش تعیین شده سعی داشتیم افراد را قالب زده و - به

اصطلاح - آنها را با «تخت پروکوست» اندازه گرفته و آن گاه با این مصالح خوش تراش، بنای سازمانی را پی بریزیم.^(۲)

کار تبلیغی توسط عناصر سیاسی سازمان و خطّ عضوگیری گسترده (و بیشتر از میان طیف دانشجو و دانش آموز) دستور کار شد. در این میان، سازمان با طرح مقوله «قشرهای پیشتاز اجتماعی» به دنبال نیروهایی بود که از «تحرّک سیاسی» بیشتری برخوردار باشند. از این روست که در ماه های نخست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تحرّک قابل توجه شماری از دانشجویان و دانش آموزان و لایه هایی از کارمندان، در سطح سازمان محسوس است. «مرکزیت، که اساساً کسب و تحصیل هر چه فوری تر قدرت را مدنظر قرار داده بود، روی نیروهایی سرمایه گذاری می کرد که علی رغم ناپیگیری و آماتورسیم [=نابلدی و

ص: ۳۵۱

ناآزمودگی] سیاسی بتوانند در کوتاه مدت با آوانتوریسم [= ماجراجویی] خاص این لایه های اجتماعی، پتانسیل کافی سیاسی جهت کسب فوری قدرت را فراهم کنند.» در تأیید چنین حرکتی است که یکی از اعضای مرکزیت سازمان می گوید: «ما باید بذره‌های سازمان را در میان قشرهای پیشتاز اجتماعی که

تحرك سیاسی بیشتری دارند، پاشانیم»^(۱) در پاسخ به این سؤال که سازمان چه طبقه، قشر یا لایه ای را نمایندگی می کند، جواب مسئولان تشکیلات چنین بود:

... ما اگر چه پیگیرترین مدافع حقوق زحمتکشان جامعه هستیم اما از آنجا که طبقه کارگر جزء سطوح اکتیو جامعه نیست^(۲) و هنوز نفوذ آن چنانی در آن امکان ندارد، نمی تواند نشاط سیاسی لازم را داشته باشد و به همین لحاظ است که به دلیل عدم آگاهی، هنوز از طبقات هوادار رژیم

[= جمهوری اسلامی] به شمار می رود؛ لذا فعلاً «قشرهای پیشتاز اجتماعی» (که مقوله ای کاملاً مبهم بود) را مبنای پایه اجتماعی خود قرار می دهیم و^(۳) ...

ص: ۳۵۲

۱- همان: ص ۱؛ پانوش.

۲- دو سال بعد، پس از سری نخست شکست های سازمان در تابستان و پاییز ۱۳۶۰، رجوی در پیامی خطاب به کارگران چنین می گوید: «شما همان نیروی تاریخی بالنده و تعیین کننده ای هستید که سه سال پیش نیز قاطعانه ترین ضربه کمرشکن در سقوط شاه را به او وارد کردید.» (همان. نیز نشریه انجمن های دانشجویان... ش ۲: متن پیام رجوی در ۴/۱۰/۶۰).

۳- همان.

اشاره

در نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب، سازمان نیروی خود را در جهت ایجاد یک تشکیلات نوین سراسری و فعالیت تبلیغاتی وسیع متمرکز کرد. کادر مرکزی سابق به دو بخش تقسیم شد:

الف - دفتر سیاسی

ب - کمیته مرکزی

ستاد سازمان در ساختمان «بنیاد پهلوی» (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در مرکز شهر، نزدیک میدان ولی عصر و دیوار به دیوار سفارت عراق، تشکیل شد. در شهرهایی چون تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز،

یزد، کاشان و رشت نیز، در ساختمان های اشغال شده، ستادهای محلی شکل گرفت. «جنبش ملی مجاهدین»، طی اطلاعیه ای به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ و «به منزله ارگان سیاسی مجاهدین» اعلام موجودیت کرد و آمادگی خود را برای «عضوگیری» اعلام نمود؛^(۱) و مسعود رجوی و موسی خیابانی، طی اطلاعیه ای، «حمایت کامل» خویش را از تشکیلاتی که خود و همفکرانشان پدید آورده بودند، آشکار

ساختند.^(۲) ساختمان های ستادی تهران و شهرستان ها، مراکز «جنبش» شناخته شدند که ضمن ایجاد نوعی تمایز و اهمیت برای «سازمان»، پوشش و محمل رویه علنی و ورودی تشکیلات اصلی سازمان نیز به شمار می آمدند.

ص: ۳۵۳

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۲۶.

۲- همان: ص ۲۸.

در خصوص تبلیغات رسانه ای، پس از انتشار مرتب بیانیه های سازمان در روزنامه های کثیرالانتشار کیهان، اطلاعات و آیندگان، و پوشش سخاوتمندانه بسیاری از مطبوعات با گرایش های مختلف نسبت به نشر اخبار و مواضع سازمان و کادرهای اصلی آن، در کنار انتشار گسترده جزوات، پوسترها و کتاب های سازمان، چند گاهی نشریه پیام خلق ارگان سازمان بود که نخستین شماره آن در چهاردهم اردیبهشت ۵۸ منتشر شد. سرانجام در اول مرداد ۱۳۵۸ نشریه مجاهد، ارگان رسمی مجاهدین خلق، انتشار یافت.

صفحه اول نخستین شماره این نشریه، مانند بسیاری از شماره های آتی آن، دارای تصویری از امام خمینی بود و در کنار آن این تیتر قرار داشت: «آیه الله خمینی در حساس ترین مقطع این مبارزه به عنوان تلبور شرف و آزادگی مردم ما لقب امام گرفت.»^(۱) و نیز در همین شماره از امام خمینی با تعبیر «چهره پرچمدار و قهرمان» حماسه کبیر مردم که «همچون خورشید، تابناک تر از هر ستاره می درخشد»، یاد شده است.

همچنین در مقاله ای که هدف از انتشار نشریه مجاهد را تبیین می سازد این گونه تأکید شده بود: «تلاش خواهیم کرد که پا را از دایره صداقت و صمیمیت بیرون نگذاریم... کار خودمان را با پشتوانه گذشته مکتبی و انقلابی و در جهت پاسداری از ارزش های انقلاب و خون شهدا آغاز می کنیم.»^(۲)

در سطح نوسازی تشکیلاتی، علاوه بر کمیته یا کادر مرکزی، پنج کانون جداگانه که عضوگیری ها و سازماندهی جدید مبتنی بر آنها بود، پایه های اصلی سازمان را تشکیل می دادند: شبکه زیرزمینی مسلح که بعدها به نام «ستاد مجاهدین خلق» شناخته شد؛ سازمان جوانان مجاهد؛ جنبش کارگران مسلمان؛ کانون توحیدی اصناف؛ و سازمان زنان مسلمان. تعدد ارگان های تشکیلاتی با عناوین چشمگیر، علاوه بر ایجاد ظرفیت های جدید سازمانی، آشکارا رویکرد و کارکرد تبلیغاتی بارز نیز داشت.

شبکه زیرزمینی مسلح

این شبکه، که ظاهراً جهت تأمین حفاظت سازمان تشکیل شد، خانه های امنی در شهرهای اصلی ایجاد کرد، سلاح های فراهم آمده از پادگان ها و کلانتری ها را انبار نمود، به تعلیم اعضای برگزیده خود

ص: ۳۵۴

۱- در حالی که اعضای کادر، قدیمی و اصلی سازمان از درون زندان و پس از آن، نه تنها به امام اعتقاد و علاقه ای نداشتند، که وی را با بدترین تعابیر توصیف می کردند. رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۰.

برای جنگ چریکی پرداخت و دیگر اعضا را برای دفاع مسلحانه از مراکز سازمان آماده ساخت،^(۱) این شبکه، همچنین، با اعزام نفوذی های خود به درون نیروها و نهادهای حاکمیت جمهوری اسلامی، آنان را سازماندهی و هدایت کرد.^(۲)

اغلب رهبران این شبکه مخفی، که بعدها در فاز نظامی، «فرماندهان» بخش های مختلف سازمان قلمداد شدند، از کمون رجوی در زندان قصر دستچین شده بودند. اسامی اعضای اصلی «شبکه زیرزمینی» به ترتیب الفبا، به قرار زیر بود:

۱- حسین ابریشمچی ۲- مهدی ابویی ۳- مسعود ایزدخواه کرمانی ۴- محمد باباخانی ۵- قاسم باقرزاده ۶- محمد بقایی ۷- فضل الله تدین ۸- حسین جلیلی پروانه ۹- حسین جنتی لادانی ۱۰- مسعود حریری ۱۱- علی خوراشادی زاده ۱۲- علیرضا رابتی ۱۳- علی زرکش ۱۴- جواد زنجیره فروش ۱۵- سیاوش

سیفی ۱۶- محمد ضابطی ۱۷- محمود عطایی کاریزی ۱۸- سعید غیور ۱۹- فاضل مصلحتی (فاضل البصام) ۲۰- محمد مقدم ۲۱- محمود ملک مرزبان ۲۲- محمد منصوری ۲۳- میرطه میرصادقی.^(۳)

کادر مرکزی

نزدیک ترین و وفادارترین کادرهای دست چین شده زندان حول رجوی، جمع مرکزی سازمان را در بدو پیروزی انقلاب تشکیل دادند. همه این افراد، بجز چندتن که نقش علنی داشتند و در معرض دید همگان بودند، درون یک کادر مرکزی مخفی سازماندهی شدند. اسامی کادر مرکزی سازمان، در آغاز

دوران جدید سازماندهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، طبق حروف الفبا به قرار زیر بود:

۱- مهدی ابریشمچی ۲- محمود احمدی ۳- علی محمد تشید ۴- محمدعلی جابرزاده ۵- احمد حنیف نژاد ۶- محمد حیاتی ۷- موسی خیابانی ۸- عباس داوری ۹- ابراهیم ذاکری ۱۰- مسعود رجوی ۱۱- محسن (ابوالقاسم) رضایی ۱۲- علی زرکش ۱۳- محمدرضا سعادت ۱۴- محمد ضابطی ۱۵- غلامحسین

مشارزاده.^(۴)

ص: ۳۵۵

۱- ۱. ۱۷۶-۱۷۵. Radical Islam; PP.

۲- در این باره گفتار چهاردهم، فصل اول.

۳- ۲. ۱۷۶. Ibid; PP.

۴- ۳. ۱۷۴-۱۷۲. Ibid; PP.

این سازمان از طریق «انجمن جوانان مسلمان» و «انجمن دانشجویان مسلمان» با پوشش تبلیغاتی نشریه نسل انقلاب، به منظور متشکل کردن و عضوگیری دانش آموزان دبیرستان ها و دانشجویان دانشگاه ها، تشکیل شد.

دو تن از کادر مرکزی، احمد حنیف نژاد و محسن رضایی، مسئولیت گرداندگی آن را برعهده داشتند. احمد، برادر کوچک تر یکی از بنیانگذاران سازمان، در دی ماه ۱۳۵۷، به اتفاق موسی خیابانی به تبریز رفت تا استاد محلی سازمان را در آنجا تأسیس و تدارک کند. وی بعدها مسئول بخش زیرزمینی تشکیلات، در خارج از تهران شد. حضور محسن، برادر کوچک تر احمد، رضا، صدیقه و مهدی رضایی،

بیشتر سمبلیک و نمادین بود. وی نماینده خانواده ای بود که چهار تن از فرزندانش در راه سازمان کشته شده بودند.^(۱)

مجاهدین خلق، در سازمان جوانان، متکی به اعضای جدید دانش آموز و دانشجو بودند. دو نمونه شاخص اعضای جدید، به گفته آبراهامیان، خلیل مقدم طاهری و کاظم محمدی گیلانی هستند. مقدم طاهری، اهل همدان، در سال ۱۳۵۵ در دانشگاه تربیت معلم تهران پذیرفته شد و آغاز به تحصیل کرد. در همان سال، در جریان فعالیت های دانشجویی دستگیر شد و در زندان قصر با مجاهدین خلق مربوط

گردید. پس از پیروزی انقلاب، از مسئولان انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تربیت معلم شد و در تدارک مراسم سخنرانی های متعدد مهدی ابریشمی در آنجا نقش فعالی ایفا کرد. مقدم طاهری از

اعضای اصلی هیئت تحریریه نشریه نسل انقلاب بود. کاظم محمدی گیلانی، فرزند آیه الله محمد محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاه های انقلاب، در بدو پیروزی انقلاب به سازمان پیوست و در طول سال ۱۳۵۸، ابتدا از مسئولان تشکل دانش آموزی و سپس دانشجویی مجاهدین خلق شد. وی و برادر کوچکترش، در

سال ۱۳۶۰، طی درگیری های مسلحانه کشته شدند.^(۲)

ص: ۳۵۷

۱- به تعبیر «آبراهامیان» کشته شدن رضاییها، هر یک به نوعی برای سازمان اعتبار و حیثیت فراهم آورد. به خصوص پس از پیروزی انقلاب، برد تبلیغاتی گسترده ای داشت.

۲- Ibid; ۱۷۸-۱۷۹. ۱

جنبش کارگران مسلمان

این شاخه سازمان برای متشکل کردن و عضوگیری کارگران صنعتی تشکیل شد. در رأس اداره کنندگان این جریان سه نفر قرار داشتند: حمید جلال زاده، عباس عطاپور و حمیدرضا خادمی. جلال زاده برادر همسر محمدرضا سعادت‌ی و اهل شیراز بود. او که در رشته راه و ساختمان فارغ التحصیل و در سال ۱۳۵۱ در ارتباط با مهدی رضایی دستگیر شده بود، در دی ماه ۱۳۵۷ آزاد گردید. عطاپور اهل تهران و فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی (شریف) بود. وی در سال ۱۳۵۵ در ارتباط با جریانات دانشگاهی

به زندان افتاد و در آنجا جذب سازمان گردید. خادمی، اهل گلپایگان و دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی

بود.^(۱)

کانون توحیدی اصناف

این جریان در واقع نمادی از «گروه بازار» سازمان در سال‌های پیش بود. بازاری‌هایی که تمایل به همکاری صنفی با سازمان داشتند، تحت این نام فعالیت می‌کردند. اهم اداره کنندگان «کانون توحیدی

اصناف» چهار نفر بودند: محمد مصباح، حاج حسین تهرانی کیا، محمد پیش بین و علی اصغر زهتابچی. هر چهار نفر سابقه زندان داشتند و سرانجام در فاز نظامی جان خود را از دست دادند.^(۲)

سازمان زنان مسلمان

این بخش، ترکیبی از «انجمن مادران مسلمان» و «انجمن خواهران مسلمان»، توسط وابستگان و خویشاوندان کادرهای مجاهدین خلق تشکیل شد. سه نفر از شاخص‌ترین اداره کنندگان این تشکل عبارت بودند از: اشرف ربیعی، همسر سابق علی اکبر نبوی نوری و همسر بعدی مسعود رجوی^(۳) آذر رضایی، خواهر رضایی‌ها و همسر بعدی موسی خیابانی؛ مریم قجر عضدانلو، ابتدا همسر مهدی

ص: ۳۵۸

۱- ۱. Ibid; PP: ۱۷۹-۱۸۰.

۲- ۲. Ibid; PP: ۱۸۰-۱۸۱.

۳- این اشاره بدان خاطر است که رجوی، پس از این، دو ازدواج دیگر انجام داد که هر دو بحث انگیز بود: ازدواج با فیروزه بنی صدر، دختر رئیس جمهور معزول و متحد کوتاه مدت سازمان و ازدواج با مریم قجر عضدانلو، همسر دوستش مهدی

ابريشمچي. در گفتارهاي آتي به اين موضوع پرداخته شده است.

ساختار تشکیلات در فاز سیاسی

در فاز سیاسی شکل سازماندهی، خوشه ای بود. بدین ترتیب که شاخه های مختلفی به نام «بخش»، از «مرکزیت» منشعب می شدند. هر «بخش» به شاخه های مختلفی به نام «نهاد» (و در مواردی که اقتضا می کرد، «مرکز» و «دفتر») تقسیم می شد. نهادها نیز به قسمت های مختلفی تقسیم می گشتند و... به همین ترتیب، این تقسیم بندی تا پایین ترین رده ها انجام می شد. سازمان، در مجموع، به شش قسمت تقسیم شده بود:

۱- بخش اجتماعی ۲- دفتر سیاسی ۳- بخش نظامی

۴- بخش شهرستان ها ۵- بخش نشریه و انتشارات ۶- بخش روابط

دفتر سیاسی، در بین بخش ها، وضعیت خاصی داشت. مسئول دفتر سیاسی، شخصاً با مسئول مرکزیت مرتبط بود ولی در نشست شورای مرکزی شرکت نمی نمود. علاوه بر این، هر کدام از بخش های

اجتماعی، شهرستان ها و نشریه سازمان نیز در کنار خود یک دفتر سیاسی داشتند که رابطه شان با دفتر سیاسی کل، رابطه ای عرضی بود. (۲)

رده بندی تشکیلاتی افراد

اشاره

محور اصلی جذب و رده بندی افراد در سازمان، کسب ویژگی های تئوریک و عملی - به لحاظ تشکیلاتی - بوده است که معنی آن هماهنگی و انطباق هرچه بیشتر افراد با مقررات سازمانی است. به عبارت دیگر، افرادی که در روند روابط سیاسی - تشکیلاتی حل شده بودند (پروسه «حل شدن» یا

«حل شدگی» را طی کرده بودند) و به تشخیص سازمان صلاحیت عملی و تئوریک کسب کرده بودند، ارتقا

می یافتند و در رده بالاتری قرار می گرفتند.

هر فردی، برای ورود در روابط سازمانی، در مراحل اولیه، «چک امنیتی» می شد؛ یعنی در ابتدا سعی می کردند شناختی نسبی از سوابق و زندگی فرد به دست آورند، و سپس به او تنها کار اجرایی می سپردند.

۱-۱. Ibid; PP: ۱۸۱-۱۸۲.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «بخش‌ها»؛ با تلخیص و تصرف.

در این مرحله، بدون آنکه فرد افزایش اطلاعات پیدا کند، به کارهای تبلیغاتی یا امکاناتی گمارده می‌شد. از آن پس، اطمینان بیشتر، در جریان عمل و در برخورد با دیگر مسائل، به دست می‌آمد. مدت زمان طی شدن مرحله نخست، برای کسب اطمینان کامل و در حد صد در صد، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی شش ماه تا یک سال برآورد می‌شد؛ ولی پس از انقلاب، از آنجا که درصد ضربه پذیری از چنین کانالی به حداقل کاهش یافته بود و شرایط عمومی جامعه مساعد بود، به یک اطمینان کسب شده در کوتاه مدت بسنده می‌شد. مراحل رده بندی و ارتقای افراد عبارت بود از:

۱- رابطه یکطرفه صرف که به فرد مرتبط، «نیروی جنبی» گفته می‌شد؛ ۲- رابطه دوطرفه ابتدایی، موسوم

به «هوادر» که خود به چهار رده تقسیم می‌شد؛ ۳- عضو تیم؛ ۴- سر تیم (عهده دار مسئولیت یک تیم اجرایی یا تشکیلاتی یا هردو)؛ ۵- سر گروه (مسئول چند تیم)؛ ۶- سرشاخه (مسئول چند گروه)؛ ۷- نیروی داخلی نهاد (۱) با دو رده؛ ۸- زیر عضو (یا کاندید عضو)؛ ۹- عضو؛ ۱۰- عضو شورایی یا شورای اجرایی نهاد؛ ۱۱- کادر مسئول نهاد و عضو مرکزیت نهاد؛ ۱۲- کادر مسئول بخش و عضو شورای مرکزی (زیر مرکزیت)؛ ۱۳- کادر مرکزی (عضو مرکزیت، از عناصر رهبری کننده). (۲)

عوامل مختلف پیوند با سازمان

عواملی که اعضا و هواداران را با سازمان پیوند می‌داد (۳)، بر چهار محور استوار بود: ایدئولوژیک، سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی، عاطفی.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، عوامل ایدئولوژیک و سیاسی - اجتماعی اساس پیوند افراد با

سازمان بود؛ البته در کادرهای اصلی و مسئول، جنبه ایدئولوژیک بر سایر جنبه‌ها غالب بود؛ و هرچه به رده‌های پایین‌تر می‌رسید، عوامل سیاسی - اجتماعی و در حدی ضعیف، عوامل عاطفی جای مهمی را در حفظ و ایجاد این ارتباط و تعلق پیدا می‌کردند.

ص: ۳۶۰

۱- از این مرحله، افراد به درون روابط نهادی می‌رفتند. این نیروها ممکن بود - فی‌المثل، در بخش اجتماعی - مسئولیت چندشاخه را به عهده داشته باشند یا افراد تحت مسئولیت نداشته باشند و تنها در زمینه کار داخلی تشکیلات، مسئولیت‌های اجرایی بر عهده‌شان باشد.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «ارتقای تشکیلاتی»؛ با اندکی تصرف.

۳- تفصیل این موضوع در مباحث مربوط به مکانیسم عضویت و... می‌آید؛ لیکن در اینجا برای حفظ توالی مطالب، اشاره‌ای به این امر می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل شرایط خاص سیاسی - اجتماعی در جامعه انقلابی ایران، زمینه های مناسب و قوی ایدئولوژیک جهت جذب به سازمان وجود نداشت. پس از مدتی، عامل انگیزش های عاطفی، جایگاه اصلی پیوند و جذب و کشش به سمت سازمان را پیدا کرد. البته کادرها و اعضای قدیمی در این مورد مستثنی بودند. در مراحل نخستین، با تبلیغات گسترده ای که پیرامون سازمان

و سابقه مبارزاتی و «شهادت»ی آن و پیوند زدن با انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی انجام شد، زمینه جذب نیروها پدید می آمد.

حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با شگردهای تبلیغاتی که سازمان در سطح جامعه دنبال کرد، و به موازات ایجاد زمینه های سیاسی لازم، عوامل پیوند دهنده، عمدتاً عاطفی - سیاسی بود که در بین افراد جذب شده روز به روز شدیدتر نیز شد. تحکیم این پیوند، با مکانیسم ارتباط تشکیلاتی

انجام می پذیرفت و در تحقق آن، شگردهای روانی ویژه درون تشکیلاتی نقش اصلی را بازی می کرد.

پس از گذشت مدت زمانی، دامنه روابط افزایش می یافت و شخصیت افراد - دقیقاً - در ارتباط با

معیارهای سازمانی ساخته می شد. در این مرحله، افراد را - چه به لحاظ روحی و روانی و چه از نظر تئوریک - از روابط عاطفی خانوادگی، محیط های مذهبی و دیگر تجمع ها دور می ساختند و در روابط تیمی تشکیلات شکل می دادند. از این پس هر چیز بجز سازمان، اعضا و خطوط آن، در ذهن فرد باطل

به شمار می رفت.

«بخش اجتماعی»؛ رکن اصلی سازمان

اشاره

«بخش اجتماعی»^(۱)، در روند حوادث سال های ۱۳۵۸ - ۶۰ نقش اصلی را به عهده داشت. این بخش از پنج «نهاد» تشکیل می شد که عبارت بودند از:

نهاد دانش آموزی، نهاد محلات و امداد، نهاد کارگری، نهاد دانشجویی و نهاد کارمندی و اصناف.

در هر نهاد گروه های سیاسی، امنیتی، نظامی، تبلیغاتی و تدارکات (و در بعضی نهادها گروه نشریه)، جداگانه فعالیت داشتند و شورایی مسئولیت هماهنگی تمام گروه ها را بر عهده داشت که مسئول بالای هر

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل «بخش اجتماعی»؛ با اندکی تصرف و تلخیص. تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ضمیمه؛ چارت های تشکیلاتی. اسناد مربوط به «بخش اجتماعی» دادستانی انقلاب مرکز، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

نهاد در آن شرکت می کرد. به این شورا «مرکزیت اجتماعی» - یا «مرکز بخش اجتماعی» - نیز اطلاق می شد که وظایف آن عبارت بود از:

۱) توزیع نشریه، در سطح کلیه نهادهای بخش اجتماعی برای فروش و پخش عمومی.

۲) تهیه بولتن (زیر عنوان «مردم و مجاهد»؛ مواد این بولتن، از طریق گزارش های نهادهای تهیه می شد.

۳) تنظیم ارتباطات نهادها؛ با قرار دادن «سرپل» در دفتر بخش، ارتباط نهادها از طریق «پل» های خودشان - با هم - تنظیم می شد.

۴) اجرایی - امنیتی؛ که کار کنترل مسائل امنیتی کل بخش را به عهده داشت.

۵) صنفی؛ که حل مسائل صنفی را - در حد مرکزیت بخش - بر عهده داشت.

۶) سنجش افکار؛ که این کار در ارتباط با نشریه مجاهد انجام می گرفت.

شرح وظایف «نهاد دانش آموزی»

در این نهاد «گروه تشکیلات»، مسئول مسائل تشکیلاتی «اتحادیه ها» و «انجمن ها» بود و در واقع رابط اصلی بین نهاد و دانش آموزان بود. این گروه مسئولیت بسیج دانش آموزان هوادار و جذب شده در موارد ضروری را نیز داشت؛ بنابراین در انتقال خطوط تشکیلاتی، امنیتی و سیاسی نقش اصلی را داشت. «گروه نظامی»، دادن خطوط امنیتی - نظامی، اجرا و پیگیری آنها را بر عهده داشت. «گروه تدارکات»، حل مشکلات و مسائل تدارکاتی و مالی را انجام می داد. «گروه تبلیغات»، امور تولید و توزیع نشریه «نسل انقلاب»، اعلامیه ها، پوسترها و مواد تبلیغی نهاد را بر عهده داشت. و «گروه سیاسی»، مسئول برنامه ریزی و تدارک کلاس های آموزشی سیاسی، ایدئولوژیک و... برای دانش آموزان بود.

شرح وظایف «نهاد محلات»

«نهاد محلات» کانال سازمان دهی محلی به شمار می رفت. افراد جذب شده در «انجمن های محلی» تهران تحت پوشش سه منطقه شرق، جنوب و غرب نهاد قرار می گرفتند.

قسمت های مختلف «نهاد محلات» به قرار زیر بود:

امداد پزشکی؛ این قسمت کارهای درمانی وابستگان سازمان و جذب و سازمان دهی پزشکان و پرستاران را بر عهده گرفته بود و مقداری هم کارهای درمانی بیرونی انجام می داد که جنبه تبلیغی داشت.

خدمات (صنفي)؛ كار اين قسمت - به طور كلي - جمع آوري و توزيع امكانات مالي و خدماتي اصناف جذب شده بود. قسمت هاي تبليغات، امنيتي، نشريه و انجمن مسئوليت امور اجرايي، ارتباطات و

سازماندهي در زمينه ذيربط را برعهده داشتند. نام نشريه اين نهاد، «فرياد گودنشين» بود.

اسكلت اصلي نهاد محلات را انجمن ها تشكيل مي دادند و ديگر قسمت ها در خدمت حل مسائل انجمن ها و پيشرفت كار آنها بودند.

شرح وظائف «نهاد دانشجويي»

تشكل دانشجويي سازمان، در مقطعي - از تابستان ۵۹ تا اوائل زمستان همان سال - در چارچوب «انجمن» ها فعاليت مي كرد و پس از آن، علاوه بر انجمن ها، «اتحادييه» نيز فعال بود. بر اين اساس، سه بخش را مي توان قايل شد:

يك - بخش انجمن دانشجويان مسلمان؛ دو - بخش كانون هاي اتحادييه انجمن هاي دانشجويان مسلمان؛ سه - بخش نهاد دانشجويي در سازماندهي اتحادييه انجمن ها.

يك - انجمن دانشجويان:

چهار شاخه زيرمجموعه اين بخش قرار مي گرفت. اين شاخه ها عبارت بودند از: شاخه فرهنگي؛ شاخه روابط؛ شاخه ميليشيا؛ شاخه تبليغات.

دو - كانون هاي اتحادييه:

پس از تشكيل اتحادييه، چهار كانون جهت هماهنگي نمودن كارهاي اجرايي در دانشگاه ها با نهاد دانشجويي به وجود آمد:

۱. كانون خدمات؛ كار آن، خط دادن به شاخه ميليشياي [گروه شبه نظامي] انجمن ها و پيگيري و حسابري خطوط بود.

۲. كانون فرهنگي؛ كار اين كانون، خط دادن به شاخه فرهنگي انجمن ها و پيگيري اجراي آن بود.

۳. كانون تبليغات؛ وظيفه آن، خط دادن به شاخه تبليغات انجمن ها، كنترل فروش نشريه، و پخش اعلاميه و تراكت بوده است.

۴. كانون روابط؛ كار آن خط دادن به شاخه روابط انجمن ها و پيگيري و كنترل خطوط داده شده بود.

سه - نهاد دانشجويي:

زیرمجموعه این بخش مشتمل بر دو شاخه بود:

۱. شاخه فرهنگی؛ وظایف آن عبارت بود از: تهیه بولتن دانشجویی، واژه نامه (توضیح اصطلاحات موجود در کتب و نشریات سازمان)، تقویم (ثبت روزانه رویدادها)، آرشیو و تهیه مقالات و اعلامیه های نهاد.

۲. شاخه روابط؛ که به دو بخش تقسیم می شد:

الف) بخش استادان؛ کار این بخش ارتباط با استادان دانشگاه ها بود که هواداران تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی، مارکسیست ها و افراد بی خط را دربر می گرفت. مجموعاً این بخش با همه مدرّسانی، که به نوعی مخالف نظام بودند، ارتباط داشت. استادان هوادار در تشکلی به نام «استادان متعهد» فعالیت داشتند.

ب) بخش مقامات؛ کار این بخش، برقراری ارتباط از موضع دانشجویی با مقامات جمهوری اسلامی بود؛ از بنی صدر (رییس جمهور) گرفته تا نمایندگان مجلس. تماس با دفتر فلسطین، بعضی از سفارتخانه ها، و نیز ارتباط با دیگر گروه ها و مطبوعات نیز از وظایف این بخش بود. همه مقاماتی که با آنها ارتباط برقرار می شد، دارای پرونده ای جدا بودند و به تناسب وضعیت و شرایط، در این برخوردها به آنها خط داده می شد یا به آنها فشار وارد می گردید که - مثلاً - در قبال فلان حادثه موضعگیری کنند، یا مصاحبه انجام دهند و یا در روزنامه ها مقاله بنویسند. تماس با سفارت فلسطین، یا ملاقات با بنی صدر، توسط افراد خاص رده های بالاتر صورت می گرفت.

شرح وظایف «نهاد کارگری»

این نهاد در زمینه ارتباط با نیروهای کارخانه ها و کارگاه ها و عمدتاً «کارگران» فعال بود و از شش قسمت زیر تشکیل می شد:

۱- قسمت نیروها ۲- قسمت نشریه ۳- قسمت صنفی ۴- قسمت تبلیغات ۵- قسمت تدارکات ۶- قسمت امنیتی.

نشریه این نهاد به نام بازوی انقلاب منتشر می شد.

نیروهای «نهاد کارگری»، از طریق سه مسئول به مرکزیت وصل می شدند. این نیروها به تناسب محل کارشان تقسیم بندی شده بودند.

بررسی بیشتر چگونگی و عملکرد نهاد کارگری به عنوان مورد گویایی از وضعیت سایر نهادهای بخش اجتماعی سازمان در دوره سیاسی پس از انقلاب، نکات قابل توجهی را روشن می سازد.

مهم ترین اعضای مرکزی نهاد کارگری، در دوره «فاز سیاسی»، عبارت بودند از:

- عباس داوری (دانشجو)

- حمید جلال زاده (فارغ التحصیل مهندسی)

- مهدی کتیرایی (دانشجو)

- ناهید جلال زاده (همسر محمدرضا سعادت - دانشجو)

- مجید فرزانه سا (دانشجو)

- حسن رحیمی (دانشجو). (۱)

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای سازمان به طور ناشناس به کارخانه ها می رفتند تا بتوانند نیروی کارگری جذب کنند. افرادی چون ابراهیم ذاکری، عذرا علوی طالقانی، عبدالعلی مه نما و کریم پور به

کارخانه های کفش: ملی، بلا و وین و یا کارخانه های: مقدم و آزمایش می رفتند و ضمن تبلیغ و سخنرانی و طرح شعارهایی در حمایت از اداره شورایی کارخانه ها، تلاش می کردند در مدیریت ها اختلال ایجاد کنند. نتیجه این حرکت، مثبت نبود و پس از چندی ناگزیر شدند اعضای سازمان را از کارخانه ها بیرون آورند.

تحلیلی که مسئولان و اعضای مرکزیت، از جمله مهدی ابریشمچی و مهدی براعیعضو شورای مرکزی، ارائه دادند این بود که دیگر نمی توانیم به کارخانه [ها] برویم؛ چون نسبت به افراد ما دافعه دارند و نمی توانند ما را تحمل کنند...

۸۰ - ۸۵ درصد افرادی که این نهاد را تشکیل می دادند، از دانشجویان، رؤسای مختلف، مدیران و

سرپرستان، کارمندان عالی رتبه و ... بودند و درصد ناچیزی از آنان را کارگران تشکیل می دادند. (۲)

طبق مدارک بازمانده از نهاد، که به خط مسئولان آن است، روند و میزان جذب نیرو فوق العاده ضعیف نتیجه داده است. از جمله در شرکت واحد اتوبوسرانی، بعد از تبلیغ بین ۱۴۰۰ نفر فقط ۷ تن و یا در صنایع

- ۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۴۹ - ۵۰؛ نیز «پرونده مربوط به مریم میرزایی، مسئول نیروهای تبلیغاتی - نظامی دختران نهاد کارگری»، موجود در مرکز اسناد دانشکده امام باقرع.
- ۲- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۴۷ - ۴۸.

برق - با بیش از ۲۰۰۰۰ پرسنل - تنها ۱۰ - ۱۲ نفر، در مجموع صنایع نفت (در تهران) فقط ۱۰ نفر و در صنایع دفاع - با حدود ۱۳۰۰۰ پرسنل - تنها ۵ تن هوادار شده اند. میزان جذب در شهرستان ها به مراتب کمتر بوده است. (۱)

از پاییز ۱۳۵۹، با ورود دانشجویان هوادار به این نهاد، فعالیت ها اوج پیدا کرد. عمده ترین هدف در این مرحله، به اعتصاب کشاندن کارخانه ها و صنایع کشور در زمستان ۱۳۵۹ بود. (۲)

در این جهت اقدامات تبلیغی منسجم و منظمی نیز صورت می گرفت که اغلب نتیجه نمی داد؛ برای مثال از ۱۵ نمایشگاه تبلیغی، که برای نصب در محیط های کارگری برده بودند، ۱۳ فقره آن توسط

کارگران برچیده شد. (۳)

در نحوه تهیه و پخش اعلامیه ها و بیانیه ها طبق دستور مسئولان نهاد، استفاده از علائمی مثل داس و چکش - به خاطر پیشگیری از دافعه کمونیستی - ممنوع، ولی گذاردن آیه ای از قرآن در صدر اعلامیه ها الزامی بوده است تا کارگران به حرمت آیه قرآن، اعلامیه ها را پاره نکنند. استفاده از اسامی مستعار و «فرضی» در زیر اعلامیه ها نیز قابل توجه است. اعلامیه ها، در کارخانه های مختلف، با نام های متعدد پخش می شد:

برای مثال یک اعلامیه به دو اسم، یک بار به نام «کارگران موحد» و یک بار دیگر به نام «کارگران مسلمان»؛ و آنها را در کارخانه ... در روزهای مختلف پخش می کردند. (۴)

رهنمودهای خطی، جهت نفوذ و حضور در کارخانه ها - هم در سطوح کلی و عام و هم در مراحل پیچیده تر تشکیلاتی - از این قرار بوده است:

- مخفی ماندن ماهیت، با محمل طرفداری از نظام یا بی طرف، جهت نفوذ در شرایط ویژه؛

- تکیه روی افراد محبوب و تلاش در نزدیک شدن با آنها، جهت بهره برداری تبلیغاتی و القای خطوط

سازمان؛

- تدارک برهم زدن شوراهای مخالف سازمان؛

ص: ۳۶۶

۱- همان: صص ۵۳ - ۵۴.

۲- همان: ص ۵۷.

۳- همان: همان صفحه؛ اظهارات فرهاد تیری، آخرین مسئول کارخانجات و تدارکات - پیش از انحلال نهاد کارگری.

۴- همان: ص ۵۱. نیز «پرونده مربوط به زهرا بهبودی»، موجود در مرکز اسناد دانشکده امام باقرع.

- تبلیغ و تلاش در ایجاد نفرت نسبت به انجمن اسلامی؛

- ایجاد روابط نزدیک با نیروهای مارکسیست؛

- طرح مسائل صنفی و دامن زدن بدان، و لاینحل نشان دادن مشکلات؛

- کسب اطلاعات و شناسایی افراد ذی نفوذ وابسته به نظام؛

- شناسایی دقیق از کارخانه و مدارک و اموال آن و نیز جاهای حساسی که در صورت تخریب به روند کار آسیب می رساند. (۱)

ص: ۳۶۷

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «نهاد کارگری»؛ با تلخیص. اسناد مربوط به «نهاد کارگری» دادستانی انقلاب مرکز، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی». کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۶۰-۷۱؛ اظهارات نیری.

روند توسعه سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیروهای کم شمار تشکیلاتی سازمان، که عمدتاً زندانیان آزاد شده بودند، به طور فعال وارد صحنه سیاسی کشور شدند و جذب نیرو و سازماندهی را آغاز کردند. به علت وضعیت خاص جامعه و جو انقلابی موجود، با توجه به موضوعی که سازمان اتخاذ می کرد و به دلیل تجربه تلخ سال ۵۴ و وجود «التقاط» در ایدئولوژی و اندیشه سازمان، بدبینی و بی اعتمادی رو به افزایشی نسبت به سازمان در جامعه وجود داشت. در نخستین مرحله جذب، نیروهای دانشجوی و دانش آموز که پرشور اما نامطلع از تاریخچه سازمان بودند، در صدر دیگر اقبال قرار داشتند. در سه - چهار ماه نخست انقلاب، جذب این نیروها به کندی صورت می گرفت؛ ولی، با گسترش فعالیت گروه های مختلف سیاسی و مطبوعات و تغییرات پرشتاب در فضای فرهنگی اجتماعی کشور، روند توسعه سازمان و جذب نیروها نیز

سرعت گرفت. این روند را، با نگاه به نیروهای مختلف، می توان بدین گونه بررسی کرد و پی گرفت:

الف) روند افزایش نیروهای برون تشکیلاتی (سمپات ها، هواداران و...)؛ محتوای کار سازمان، در نخستین مراحل، به ترتیب اولویت، عبارت بود از:

- تبلیغات

- جذب

- سازماندهی و فعال کردن نیروها در جهت اهداف سازمان.

محورها و اولویت های مذکور، دقیقاً به وضعیتی که سازمان به لحاظ اجتماعی داشت، مربوط بود.

بعد از سخنرانی تندروانه ۵ اسفند ۱۳۵۷ مسعود رجوی در اولین اجتماع عمومی سازمان پس از انقلاب در دانشگاه تهران، (۱) فضای دانشگاه ها نشانگر این واقعیت بود که نیروهای روشنفکر و دانشجو «مسئله دار» شده اند و آمادگی پذیرش مواضع رادیکال زود هنگام را در شرایطی که هنوز از پیروزی

انقلاب کمتر از دو هفته نمی گذشت، ندارند. برای نمونه، رجوی در سخنرانی یاد شده با تأکید بر درخواست «انحلال ارتش» و حمایت از تحركات سیاسی و نظامی جدایی خواهانه «در کردستان» و دمکراتیک توصیف کردن درخواست های گروه های چپگرای کرد، مجاهدین خلق را «انقلابیون پیشتاز» نامید که نباید هیچگونه محدودیت «سیاسی و نظامی» داشته باشند. (۲) اما برخی برآوردها نشان می داد که در آن مقطع زمانی، مجموع هواداران این رویکرد و مواضع سازمان، در میان دانشجویان دانشگاه تهران ۲۰ تا ۳۰ نفر بیشتر نبودند؛ بقیه دانشگاه ها نیز وضعی بهتر از دانشگاه تهران نداشتند. سازمان با درک چنین معضلی، به موازات کار تبلیغاتی وسیع در سطح جامعه، انرژی زیادی را برای حلّ مسائل ذهنی دانشجویان صرف

کرد. ترتیب دادن سخنرانی های مسئولان رده یک سازمان در دانشگاه ها، در همین ارتباط برنامه ریزی

شد و عمده ترین کار سازمان، در آن مقطع، تشکیل سخنرانی ها یا کلاس هایی در دانشگاه تربیت معلم توسط مهدی ابریشمچی در مورد تاریخچه سازمان، سخنرانی های متعدد و پیوسته مسعود رجوی و موسی خیابانی در مسجد یا زمین چمن دانشگاه تهران، با عناوینی چون حکومت علی (ع) و شعایر، و دیگر سخنرانی های پراکنده برخی از کادرهای مرکزی سازمان در مجامع مختلف دانشگاهی، بود.

سَدّ جذب نیرو از اواسط تابستان سال ۱۳۵۸ شکسته شد. برای جذب نیروها، عمده ترین فعالیت کادرهای سازمان عبارت بود از تشکیل کلاس های سیاسی - عقیدتی و تشکیلاتی، برای حلّ مسائل ذهنی افراد جذب شده و آشنا ساختن آنان با دیدگاه های سازمان. این کلاس ها محدود ولی پیوسته بود. هم زمان با کارهای تئوریک، سازماندهی نیز انجام می شد و بدین ترتیب به تعداد افراد فعال تشکیلاتی افزوده می شد.

ص: ۳۷۰

۱- روزنامه کیهان که در آن زمان توسط نیروهای چپگرای غیرمذهبی اداره می شد، با تیترو درشت در صفحه اول درباره این تجمع و سخنان رجوی، چنین نوشت: «هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب»؛ روزنامه کیهان، ۶ اسفند ۱۳۵۷.

۲- روزنامه کیهان، ۶/۱۲/۵۷: ص ۳.

در روند جذب نیرو، اقشاری چون کارمندان، کارگران، بازاریان و کسبه محلات نیز مورد توجه ویژه ای قرار داشتند؛ ولی به خاطر کند بودن بیش از حد پروسه جذب، این اقشار (بخصوص کارگران و کاسب‌ها) در اولویت محسوب نمی شدند. بیشترین نیروی جذب شده، در ابتدا دانش آموزان بودند. بر طبق اسناد موجود، در اواسط سال ۱۳۵۹، حدود چهارهزار دانش آموز با شاخه های گوناگون سازمان ارتباط داشتند.

ب) روند افزایش نیروهای درون تشکیلاتی (نیروهای کادر، اعضا و...)؛ به موازات تلاش در جهت جذب نیروهای جدید، نفرت داخل نهادها (نیروهای درون تشکیلاتی) نیز افزایش می یافتند. افراد با سابقه یا کسانی که در جهت منافع سازمان و تطبیق خود با معیارهای تشکیلاتی تبعیت بیشتری از مرکزیت

نشان می دادند، ارتقا می یافتند و رده بالاتری می گرفتند؛ و افراد جدیدی - که پیش از این، در روابط برون تشکیلاتی بودند - جای آنها را پر می کردند.

ج) تغییرات ساختار سازماندهی و روابط تشکیلاتی؛ افزایش کادرها و جذب شده های سازمان، طبعاً روی شکل تشکیلات و بخصوص روابط درون تشکیلاتی تأثیرات خود را می گذاشت. به موازات افزایش نیروی انسانی و عناصر تشکیلاتی در سازمان، طول سازماندهی نیز افزایش یافت ولی گسترش عرضی

سازمان - به نسبت رشد طولی آن - کمتر شد. (۱)

شیوه های جذب و تبلیغ

سازمان در اسفند ماه سال ۵۷ در «پیام به داوطلبان عضویت در جنبش ملی مجاهدین» عنوان کرد که آنچه مهم است و در نزدیک شدن افراد به سازمان تعیین کننده است تلاش آنها در معرفی سازمان

است:

آنچه برای ما مهم است و می تواند در نزدیک شدن روابط ما و شما حتی تعیین کننده باشد خودجوشی تو و معرفی خودت در جریان عمل و جنبش است. آنچه می توانیم به عنوان کلی ترین رهنمود بیان کنیم این است:

در محیط زندگی خودت - خواه دانشگاه، کارخانه، [یا در میان] مردم - تلاش کن معرف سازمان

و اندیشه توحیدی آن باشی و بعد سازمان و روابط منظم بر سر پیاده شدن این اهداف را به

ص: ۳۷۱

وجود آوری و بدین سان با گزارش مستمر خودت را به جنبش معرفی کن تا بهتر بتوانیم به یکدیگر نزدیک تر شویم؛ زیرا صداقت و خلوص انقلابی در جریان حرکت انقلابی و سازمان یافته تر می تواند بهترین معرف تو و ضامن عضویت در جنبش ملی مجاهدین باشد. (۱)

سازمان در شرایطی که در صدد گزینش افرادی است که کمترین شناختی نسبت به مبانی عقیدتی سازمان ندارند، از این افراد می خواهد تمام تلاش خویش را در معرفی و تقویت سازمان صرف کنند. جنبه دیگر این مسئله شروطی است که سازمان برای پذیرفتن افراد به عنوان عضو مطرح می سازد و در واقع می خواهد بگوید که به سادگی نمی توان عضو سازمان شد، بلکه باید برای احراز چنین موقعیتی تلاش

بیشتری کرد. این امر از جنبه روانی جاذبه هایی برای آن دسته از افراد و جوانانی داشت که می خواستند با وابستگی به گروهی خاص به خود هویت و شخصیت اجتماعی ببخشند. (۲)

سازمان برای جذب هوادار، در حالی که از نظر سیاسی خود را وفادار به انقلاب اسلامی و امام خمینی معرفی می کرد، در عرصه فعالیت های اجتماعی و مدنی به نحو چشمگیری سرمایه گذاری می کرد. یکی از اهداف اصلی این گونه اقدامات نمایاندن چهره هایی از سازمان است که برای جوانان جاذبه های فطری

دارد. سازمان با فرستادن دختران و پسران هوادار برای تخلیه لجن و فاضلاب گودها یا با فرستادن آنها به اردوهای سازندگی در روستاها و... ضمن آنکه تظاهراتی مردمی را در عمل از خویش نشان می داد، با

تشکیل کلاس هایی در اردوهای فوق یا در جوار سایر کارهای اجتماعی، ایدئولوژی خود را به همراه رفتارهای متفاوت (روابط دوستانه دختران و پسران، هویت مردانه دادن به دختران و...) به هواداران ارائه می کرد. در همین روند، ضمن تشکیلاتی کردن آنان، تلاش می شد در مواجهه عینی با ابعاد محرومیت های موجود، روحیات و گرایش های آنان به سمتی که سازمان می خواهد جهت یابد. (۳)

در ضمن این «اردوهای سازندگی» و انجام فعالیت های تبلیغاتی، سازمان آموزش های ایدئولوژیک خود را نیز دنبال می کرد و با این شیوه هواداران خود را بهتر می شناخت و آنها را غربال می کرد و کسانی را

ص: ۳۷۲

۱- نشریه پیام خلق، ش ۲: ص ۲.

۲- محورهایی که در این بحث طرح شده، عمدتاً مربوط به قبل از رفتن سازمان به خارج از کشور است؛ چراکه پس از رفتن سازمان به فرانسه و سپس به عراق، از روند جذب نیرو به میزان فوق العاده ای کاهش یافت و نیز از زمان ورود به فاز نظامی، سازمان وضعیت دیگری پیدا می کرد.

۳- برای آگاهی از نمونه یک گزارش رتوش شده اردوی مجاهدین خلق با ادبیات احساسی و تبلیغی نشریه مجاهد، ش ۱: ص

که آموزش های اردو را درست نمی پذیرفتند، کنار می گذاشت و افراد مناسب را جدا می کرد تا از آنان در مراحل بعد استفاده کند.

در این میان مقالات تبلیغی متعددی در نشریات وابسته به سازمان و نشریه رسمی آن در خصوص واکنش های اهالی روستاها در برابر هواداران سازمان چاپ می شد که به چهره پردازی سازمان بسیار کمک می کرد:

روستاییان از ظلم فئودال ها، سرنیزه ژاندارم ها، نمایش اصلاحات ارضی و شیخون سرمایه داری وابسته آموخته اند که به غریبه ها دیر اطمینان کنند. با این همه وقتی که از طریق عمل ما، ما را باور نمودند، شب ها به اصرار، مهمانمان می کردند. (۱)

با شناسایی و مداوای مردم، آنها احساس نزدیکی خیلی زیادی را نسبت به این اقدامات از خود نشان دادند.... گویی یکباره تمامی سدهایی را که امپریالیسم و ارتجاع بین جوانان انقلابی و

زحمتکشانش کشیده بود فرو ریخت و در یکدیگر حل شدند. (۲)

طرح رادیکال و اغراق آمیز مطالبات اقشار محروم اجتماع و دامن زدن به انتظارات غیرواقعی و خارج از ظرفیت نظام نوپای جمهوری اسلامی در اولین ماه های پس از پیروزی انقلاب، یکی از شیوه های اصلی سازمان در تبلیغات سیاسی و اجتماعی آن هنگام بود. (۳) در حالی که امام خمینی و سایر نیروهای انقلابی مسلمان نیز ضمن پیگیری مطالبات مردم و انتقاد به نارسایی ها و ناتوانی های دولت موقت، بر لزوم آرامش و تعامل سازنده برای حل مشکلات و اجتناب از تفرقه و تنش سیاسی اجتماعی پای می فشردند، رهبران سازمان در کنار سایر گروه های چپگرا و غیرمذهبی با تبلیغات خویش آشکارا

می کوشیدند فضای دو قطبی و رادیکالیزه علیه رهبری نظام را پدید آورند تا خود به عنوان نمایندگان

واقعی مطالبات مردم شناخته و محسوب شوند.

آنچه این هدف سازمان را روشن می ساخت، یکی قرار گرفتن این شیوه در کنار سایر برنامه های

ص: ۳۷۳

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۳: ص ۴؛ از مقاله «اردوی سازندگی در میان مردمی اسیر فئودال های شهرنشین».

۲- همان، ش ۱۴: ص ۴؛ از مقاله «روستای سیتان محله».

۳- برای آگاهی از نمونه مطالب و مقالاتی با این رویکرد بازوی انقلاب، ش ۱۶: ص ۳. نشریه مجاهد، ویژه نامه ش ۱۵ انتخابات: ص ۳؛ سخنرانی رجوی در رشت. همان، ش ۱۹: ص ۴؛ مقاله «زمین از آن کسی است که آن را می کارد و نه فئودال زالو صفت». همان، ش ۵: ص ۳؛ مقاله «چرا با سرمایه داران خارجی سازشکارانه برخورد می شود؟ پیام انقلاب، وابستگی است؟» همان، ش ۱۱: ص ۳؛ مقاله «امپریالیسم به کارخانه کشیده می شود». همان، ش ۵۶؛ مقاله «تعیین حداقل دستمزد کارگران، بر اساس قانون کار آریامهری».

اجتماعی - تبلیغی سازمان بود و دیگر اینکه سازمان از ابزارها و حتی عبارات شعاری تحریک کننده تر و

احساس انگیزتری برای عنوان کردن انتقادات استفاده می کرد. در واقع سازمان در هر مرحله از تبلیغات خود، در انتخاب شیوه های تبلیغاتی از سایر گروه ها روانشناسانه تر عمل می کرد.

سازمان در تبلیغات خود با پرداخت حماسی و عاطفی و اغراق و بزرگ نمایی بر سوابق اعضای اولیه و برخی حوادث و وقایع مربوط به دوران مبارزات اعضای سابق، بسیار تأکید می کرد و بدین وسیله با تحریک شور و عاطفه و احساسات جوانان، به مرور عده زیادی را به سمت خود جذب می کرد:

راستی روزی که سازمان بنیانگذاری شد ما چه سرمایه ای داشتیم؟ محمد حنیف اغلب کارگری و عملگی می کرد تا هم با درد و رنج آنها آشنا شده و دید خودش را عمق ببخشد و هم اوایل پولی گیرش بیاید. اصغر [بدیع زادگان] یک پیراهن داشت؛ وقتی چرک می شد می شست و منتظر بود تا خشک شود. اصغر بعد از ۲ بار عمل جراحی روی ستون فقرات سوخته اش که فقط با دست و پا می توانست راه برود می گفت: «بچه ها بیاید ورزش کنیم.»^(۱)

سازمان با چاپ و تکثیر وسیع زندگی نامه ها و مشروح شکنجه ها و مسائل زندان، صرفاً می خواست از آنها بهره برداری سیاسی کند و بدین وسیله به معرفی خود دست بزند. با توجه به اینکه بسیاری از روایات نقل شده در این جزوه ها و مقالات مستند به مدرک مشخص یا راوی خاص و مشخصی نیستند، حداقل می توان در صحت بسیاری از جزئیات و اصل برخی از این روایات شک کرد.

سازمان دست به یک روند اسطوره سازی زده و از زندان رفتن اعضایش در زمان حکومت شاهنشاهی و بزرگ نمایی شکنجه آنها، حداکثر استفاده را در جذب جوانان به سوی خودش کرد و این نکته ای بود که دیگر جریان هایی که زندان و شکنجه دیده بودند، از آن - به این صورت ماهرانه - استفاده نکردند. در حقیقت فضایی که سازمان به آن دامن می زد موجب این سوء تفاهم می شد که گویی پیش از انقلاب، در

زندان ها تنها در مورد وابستگان تشکیلاتی سازمان رفتار خشونت آمیز و شکنجه های ضدبشری رخ داده است. آشکارا تلاش می شد تا با یادآوری این وقایع هاله ای از احترام و تقدس در مورد سازمان در اذهان پدید آید. سازمان با این تبلیغات و تأکیدی نظیر اینکه حرف های ما همان دفاعیات شهدا و رگبار گلوله ها و انفجارهاست، مسائلی نظیر روند تکامل و ابتلا را مطرح می کردند و نهایتاً این استدلال خاص خود را می کردند که حق ویژه پیشتازی و صلاحیت سازمان در گذشته اثبات شده و تداوم خواهد داشت:

ص: ۳۷۴

چهارده سال است حرف هایی در دل داریم؛ گرچه آن را به زبان های مختلف بیان کرده ایم... حرف هایمان را در کتاب های ایدئولوژیک، در تحلیل های سیاسی، در اطلاعیه های سیاسی - نظامی، در رگبار گلوله های داغ، در صدای انفجار، در شعارهای قبل از شهادت، در دفاعیات شهدا، در فریادهای خاموش اسرا و در صدای شنیده نشدنی گریه های مادران شهدا و اسرا زدیم. (۱)

سازمان در کنار پیشبرد اهداف تبلیغاتی خود، زمینه توده های مردم را برای هوادارانش بسیار مناسب و مساعد برای پذیرش و هماهنگ شدن با آنان ترسیم می نمود و همین امر مایه ایجاد چسبندگی بیشتر در درون سازمان و استحکام بیشتر تشکیلات محسوب می شد.

پیوند مردم هر روز بیشتر می شود؛ آخر مجاهد با قلم نوشته نشده؛ مجاهد با خون نوشته شده است. این را ما با تمام وجود درک کرده ایم. (۲)

... قلب هر مستضعفی، قلب هر کارگر و دهقانی، قلب هر محروم و رنجیده ای مکان واقعی و ستاد واقعی هر مجاهد است. (۳)

... استقبال مردم از مجاهدین خلق روز به روز بیشتر می شود؛ چراکه آنان حل معضلات اجتماعی و تحقق آرمان های انقلابی خود را در گرو مبارزات صادقانه مجاهدین خلق می بینند و خود با پیوستن به صفوف آنان در پیمودن این راه مکتبی سهیم می شوند. (۴)

سازمان در تبلیغات خود با ترسیم دو اسلام: «توحیدی مجاهدین» و «اسلام ارتجاعی»، خود را منادی توحید وانمود می کرد و جریان های اسلامی پیرو خط امام را در جبهه ارتجاع قرار می داد. به همین گونه، تمام گروه های موجود در ایران را با معیار همسویی یا اختلاف با سازمان طبقه بندی می کرد و در مجموع هیچ فرد و گروهی را بدون برچسب نمی گذاشت. البته این رویه به دوران فعالیت سیاسی سازمان

در بعد از انقلاب اختصاص نداشت؛ پیش از انقلاب نیز در زندان های رژیم شاه افراد سازمان با سایر مبارزان مسلمانی که نسبت به سازمان سمپاتی و سرسپردگی نشان نمی دادند همین برخورد را می کردند و این قبیل افراد و گروه ها را تحت عنوان «اسلام ارتجاعی» - که به باور آنها نهایتاً با پلیس و رژیم شاه سازش خواهد کرد - طرد می کردند و در عوض نیروهای مختلف طیف مارکسیست ها را به مثابه متحدین

ص: ۳۷۵

۱- همان: ش ۱: ص ۱.

۲- همان، ش ۲۶: ص ۵.

۳- همان، ش ۴۹: ص ۴.

۴- همان، ش ۵۳: ص ۷.

بالفعل و بالقوه خویش به حساب می آوردند.

درگیری های سیاسی و اجتماعی که سازمان تعقیب می کرد و یا به وجود می آورد فقط برای ضربه زدن به مخالفانش نبود، بلکه برای محروم کردن هواداران از فردیت خویش و شکل پذیرتر کردن آنها در مناسبات جمعی نیز مؤثر بود. حرکت سازمان در جهت برپایی اردو، راهپیمایی، کوهنوردی و... باعث

می شد که طرفداران، خود را فراموش کنند و احساس هویت جمعی و هدفمندی به آنها دست بدهد و در کنار آن، تصفیه افراد ناهماهنگ و عضوگیری افراد مستعد نیز مطرح بود:

البته کسان زیادی پیدا می شوند که بعد از مدتی توقف در اردو مجبور به ترک آن هستند ولی عمدتاً مشکلات و مسائل مختلف من جمله وضع درسی و خانواده ای، آنها را به این کار وا می دارد، و کمتر کسانی هستند که علی رغم انتقاداتشان کارکردی منفی برای اردو متصور باشند.^(۱)

همچنین سازمان برای جذب نیرو و موجه جلوه دادن هرچه بیشتر خویش، متوسل به ارزش تشکیلات می شد. همواره لزوم وجود یک سازمان و تشکیلات مسلحانه پیشتاز^(۲) برای تأمین هر خواسته ای، به اشکال گوناگون طرح می شد و به شکل صریح تئوریک نیز مورد تأکید قرار می گرفت:

شاید امروز کمتر فرد آگاهی را می شود یافت که در مورد این مسئله تردید داشته باشد که بدون وجود یک سازمان انقلابی و بدون تشکیلات هدایت انقلابی خلق، دستیابی به قله های پیروزی امری غیرممکن است. ... تشکیلاتی بودن اساسی ترین اقدام پیوستگی به یک سازمان گسترده انقلابی است. ... فعالیت شبانه روزی هواداران سازمان آن گاه همه ما را گام به گام در مسیر دسترسی به اهداف توحیدی مان یاری خواهد کرد، که با خطوط و تاکتیک های سازمانی هماهنگی و همجهتی کافی داشته باشد.

... عشق و علاقه به سازمان و به اهداف آن صرفاً در تلاش هرچه بیشتر متجلی نمی شود، بلکه این علاقه آن گاه که آگاهانه در تلاشی پیگیر و در عین حال هماهنگ و همجهت و همراه با هماهنگی تشکیلاتی صورت گیرد واقعاً نمایشگر شوری انقلابی و ایمانی عمیق است.^(۳)

در ادامه همین مطالب، سازمان نظم تشکیلاتی و انضباط آهنین را با عنوان «انضباط انقلابی» که در

ص: ۳۷۶

۱- همان، ش ۲: ص ۴.

۲- باید توجه داشت که ویژگی های «تشکیلات مسلحانه پیشتاز»، در ادبیات سال ۵۸ و در قبال نظام جمهوری اسلامی، با آنچه در سال های پیش از انقلاب اسلامی در قبال رژیم سلطنتی بیان می شد، تفاوتی نداشت.

۳- نشریه مجاهد، ش ۸۲: صص ۲ - ۴؛ از مقاله «سخنی با هواداران سازمان».

مباحث گذشته روی آن بحث شد، به عنوان یکی از عوامل جذب افراد در کانون دستورالعمل های تشکیلاتی قرار می دهد:

اگر قرار است یک تشکیلات انقلابی به مثابه یک ارگانیزم و به مثابه یک بدن واحد کار کند، نهایت آزادی خواهی انقلابی ما بایستی با نهایت انضباط انقلابی عجین باشد و به همین دلیل بود که در دوران مبارزات چریکی و اگر لازم باشد همین الآن، وقتی فرمانده می گفت: «بمیرا!» باید

می مردمیم ولو اینکه اشتباه می کرد؛ به دلیل اینکه اصلی حفاظت می شد که آن اصل قادر بود با دشمن بجنگد؛ آن اصل نباید می شکست. آن انضباط انقلابی بود. (۱)

به همین ترتیب سازمان با طرح اهمیت و ضرورت «وحدت تشکیلاتی» و ارائه یک تصویر تئوریک علمی از آن، تلاش می نمود که انضباط آهنین را در سیستم ارزشی هواداران بگنجاند.

این وحدت تشکیلاتی هم از آن نعمات و امتیازاتی است که تا از دستش ندهیم - که انشاءالله هرگز ندهیم - بهای واقعی اش شناخته نمی شود.

... وحدت تشکیلاتی مجاهدین که سرچشمه اش همان وحدت ایدئولوژیکی است، در انطباق دایم و افزایشده این سازمان و خطوط سیاسی اش با واقعیت جامعه برقرار شده. اگر حرکت ما با این واقعیات تطابق نداشت اجباراً وحدتیمان خدشه برمی داشت. (۲)

اگر ارگانیزم تشکیلاتی ما با محیط وحدت نداشت و تطابق نداشت، به درجه تضعیف مناسباتش با محیط، مناسبات درونی خودش هم تضعیف می شد و به سمت گسستگی پیش می رفت. (۳)

سازمان در غالب اوقات تحلیل ها و خط مشی خود را در پوششی به ظاهر علمی و مستدل ارائه می کرد و سعی در القای علمی بودن خطوط تحلیلی خود داشت.

سازمان در برخورد با اعتراضات اعضا و هواداران، غالباً اعتراضات افراد را ناشی از رگه های ارتجاعی

باقی مانده در شخصیت و تمایلات بورژوایی و غیرمردمی و... خود آنان می دانست و راه حل آن را نیز چنین عنوان می کرد که اگر این رگه ها را تصفیه کنید به مرحله ای می رسید که دیگر این اعتراضات و ایرادات را به سازمان نخواهید داشت. لذا تجویز کوهپیمایی، روزه و ریاضت های طولانی و کارِ کارگری و نظایر اینها، به عنوان برطرف کننده شبهات عقلی اعضا و هواداران قرار می گرفت.

یکی از روش های عمده سازمان استفاده از تمثیل است. در این روش سازمان یک وجه مشترک بین

- ۱- رجوی، تبیین جهان...، ج ۹: ص ۷.
- ۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۴۱.
- ۳- همان: ص ۴۳.

دو پدیده می بیند و حکم به شباهت آن دو می کند. این شیوه استدلال غالباً منتج به نتیجه صحیح نخواهد شد؛ چرا که وجود یک وجه اشتراک میان دو رویداد با ابعاد گوناگون الزاماً دالّ بر همانندی آن دو نخواهد بود. با این روش، سازمان به میزان فراوانی به تغذیه اعضا و هوادارانش می پرداخت و با ذکر نمونه های تاریخی و پیوندشان با رخداد های روز که در بُعد کوچکی با هم شباهت داشتند، همانندی ایجاد می کرد.

برای نمونه، در مورد طرح قانونی خلع سلاح گروه ها و اشخاص پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، سازمان با مشابه سازی زمان مشروطیت، حقانیت خود را برای مسلح باقی ماندن ادعا می نمود:

گرچه ظاهر امر، ایجاد امنیت و آرامش و جلوگیری از هرج و مرج، علت خلع سلاح مجاهدین و ستارخان بود، لیکن خواست استعمارگران آن روز، یعنی روس و انگلیس، در پشت پرده وجود داشت. (۱)

در نوشته های سازمان از این قبیل استدلال ها بسیار است. حتی در تحلیل های سیاسی روز نیز سازمان از بعضی مقدمات، نتایج مطلوب خود را چنان می گرفت که تنها مقبول وابستگان سیاسی تشکیلات بود.

در پاییز ۱۳۵۹، سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به پیام امام درباره تشکیل بسیج که یک فرمان حکومتی بود و مخاطبان و مأموران اجرای آن مسئولان نظام بودند، استدلال و استناد می کند:

پیام امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی دهان یاوه گویان و طرفداران خلع سلاح را بست. ... چرا درست در لحظات حساسی که امام برای مقابله با توطئه های امپریالیسم آمریکا دستور بسیج سیاسی و نظامی می دهد و مجاهدین نیز بلافاصله تمام نیروهای آماده خود را در

خدمت این هدف و تحت فرماندهی عالی امام قرار می دهند، یک مرتبه سیل اعلامیه ها و ردیه ها علیه مجاهدین چاپ می شود؟ (۲)

سازمان در حالی که با ظرافت، توانایی اندیشه و تحلیل اعضا و هواداران خود را به تعطیل می کشاند و از آنان می خواست که مواضع سیاسی و روند دستورات سازمان را مو به مو به جا آورند و گرنه از سوی سازمان طرد خواهند شد، روحیه جزمی و دگماتیستی را نیز، میان آنان افزایش می داد.

سازمان در مراحل بحرانی حیات خود در برابر سؤالات بیرون و درون تشکیلات، دست به توجیهاتی می زد تا نقص ها و کاستی های عملکرد تشکیلات را بپوشاند. فرضاً هنگامی که سعید متحدین - یکی از

ص: ۳۷۸

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده ش ۴ انتخابات: ص ۷.

۲- همان، ش ۱۴: صص ۶ و ۹.

اعضای باسابقه و زندان دیده پیش از انقلاب - به جرم سرقت مسلحانه از یک مغازه طلا و جواهرفروشی دستگیر شد، سازمان رفتار او را یک نقیصه مختصر کیفی قلمداد کرد که از گسترش کمی تشکیلات ناشی

شده است و به این وسیله مسئله را توجیه کرد:

وقتی سرعت گسترش زیاد است... کیفیت سازمان نمی تواند همپای کمیت آن بالا رود... و نتیجتاً امکان لغزش ها، انحرافات و رفتارهای غیراصولی افزایش می یابد. (۱)

در مورد دیگر، پس از دستگیری سعادت‌تی به جرم ارتباط با وابسته اطلاعاتی سفارت شوروی و اقدام به تحویل اسناد محرمانه پرونده سرلشکر مقرّبی به روس ها، سازمان با تبلیغات وسیع در مورد سوابق زندان (قبل از انقلاب) و تمرکز بر اتهام شکنجه وی بعد از دستگیری، تلاش کرد تا موضوع را توجیه و افکار عمومی را از اصل موضوع منحرف سازد.

سازمان در اغلب مواقع می کوشید با تکیه و تأکید بر احساسات تند و آتشین، تحریک عواطف و

استفاده از عبارات شعاری و عطوفت آمیز، و تقویت تصور مظلومانه اعضا و هواداران از خویش، «مظلومیت» را دلیل «حقانیت» خود قرار دهد و رویکرد عاطفی را بر آنان حاکم نماید. بدیهی است که در زمان انتشار این گونه مطالب کسی - بویژه عضو و هوادار - نمی توانست واقعی بودن یا نبودن آنها را اثبات کند اما بعدها آشکار شد که بسیاری از این مطالب ساختگی و اغراق آمیز بوده اند:

دو خواهر برای ما نامه نوشته اند و در آن مقداری پول برایمان فرستاده اند. ما فقط برای قدردانی

از این همه محبت صادقانه شان قسمتی از نامه شان را در زیر می آوریم:

«ما که هرچه داشتیم فروختیم و این مبلغ را برای شما فرستادیم؛ همین طور که هرماه که پول ماهیانه می گیریم پول اتوبوس را برای شما می فرستیم و خودمان زود از خواب بیدار می شویم و

با پای پیاده راه خانه تا دبیرستان را طی می کنیم، که این برای ما لذت بسیار دارد که ما هم قطره ای از آن دریای عظیم باشیم که برای تحقق اراده خداوند در زمین پیش می رود.» به گمان

ما زیننده است که این نامه و امثال آن را در گزارش به خلق بیاوریم تا شاید دهان ناسزاگوی ارذلی که ما را با اربابان نشان عوضی گرفته اند و تهمت دزدی های چند میلیونی را به ما می زنند

بسته شود. (۲)

به دنبال کار توضیحی چند نفر از خواهران در اتوبوس، زن خدمتکاری که از سرکار برمی گشت

-
- ۱- همان، ش ۱۴: ص ۶. در ص ۴ همین شماره به دستگیری متحدین به هنگام درگیری مسلحانه با صاحب مغازه
جواهرفروشی تصریح شده است.
- ۲- همان، ش ۱۵: ص ۵.

با خجالت ۵ تومان به آنها داد در حالی که قسم می خورد که بیشتر ندارد و گرنه حاضر است همه چیزش را بدهد و چه وقیح و فرومایه اند آنها که دسترنج خلق را به یغما می برند و به

انقلابیون مارک دزدی می زنند. (۱)

در ابتدای سال ۵۸، دادستانی با مدارک و اقراریه متهمان اثبات نمود که اختلاس بیش از ۷۰۰ میلیون ریال وجوه نقد بنیاد پهلوی سابق، فروش بیش از ۶۰ قطعه فرش متعلق به بنیاد مستضعفان به مبلغ چهار میلیون و سیصد و پنجاه هزار ریال و اختلاس ۱۴۰ میلیون ریال اوراق قرضه بنیاد پهلوی توسط اعضای سازمان صورت پذیرفته است و مسئولان سازمان، توضیحات و یا دلایل قانع کننده ای در برابر این

اتهامات مستند و اثبات شده ارائه ندادند. (۲) در مقابل سؤالاتی که این گونه اقدامات سازمان در اذهان هواداران ایجاد می نمود، تاکتیک اصلی، تحریک عواطف و احساسی کردن فضا بود.

در جهت همین تقویت و تشدید اغراق آمیز احساسات اعضا از سوی سازمان، نشریات سازمان، سخنرانی های بسیار مهیج اعضای مرکزیت، اعلامیه های سیاسی - نظامی سازمان و آماده باش های مختلف، آموزش های نظامی، تظاهرات و درگیری های میتینگ ها، تشکیلات ملیشیا [= نیروی شبه نظامی] و فراخواندن به خانه های تیمی - همه و همه - به ایجاد جو هیجان و احساسات داغ، و نیز ایجاد انگیزه های قوی در درون اعضا کمک می کردند. یکی از رموز حیات سازمان و از مهمترین علل مبقیه

تشکیلات، راهبردهایی بوده که آگاهانه رو به سوی هیجان داشته است. اهمیت نیروی کیمیایی هیجان

در این است که فرصت تفکر و اندیشه را از هواداران و اعضا می گیرد.

در کنار تهییج ها و برانگیختن احساسات هواداران و اعضا، سازمان برای تقویت تصویر «مظلومیت» خود، ظاهراً «صبر انقلابی» را توصیه می کرد و به هواداران و اعضا تا مدتی در نشریات و اعلامیه های علنی دستور داده می شد که خود را کنترل کنند و فشارها را تحمل کنند. بدین ترتیب در اثر فشارهای تبلیغاتی و روانی تدریجاً بر پتانسیل تخریب هوادارانی که حتی به نیت دیگری جذب سازمان شده اند

افزوده می گردید. آشکار بود که این اقدامات به صورت حساب شده و قدم به قدم در جهت خواست نهایی

سازمان طراحی شده است. در مرحله نخست، سازمان دست به تهدید علنی و اظهار قدرت نمی زد، بلکه با

ص: ۳۸۰

۱- همان، ش ۲۱: ص ۱۲.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۸۱. اولین محل استقرار ستاد سازمان پس از پیروزی انقلاب در ساختمان بنیاد پهلوی سابق

بود که همراه با کلیه اسناد و موجودی مالی و تدارکاتی آن تصرف شده بود.

دعوت به صبر، به انباشت خشم و کینه در آنان می پرداخت:

در مراسم روز پنجشنبه، نکته ای که هرگز فراموش نخواهد شد و در تاریخ قهرمانی ها ثبت خواهد گردید، مقاومت قهرمانانه چندین ساعته میلشیشیای انتظامات... همراه با صبر و متانت انقلابی در مقابل مزدوران چماق به دست بود. (۱)

آنچه ناظران را شگفت زده کرده بود، این بود که خواهران و برادران ما... به دلیل دستور تشکیلاتی هیچ گونه انعکاس خشونت باری از خود نشان نمی دادند. (۲)

قابل توجه است که چه اعضا و چه هواداران منضبط سازمان ما، بر اساس دستورات و سفارشات آرامش طلبانه قبلی اساساً جز بردباری و تحمل واکنشی نشان ندادند و الاً اگر رفتار

مقابل پیشه می کردیم اکنون بسیاری از شهرها را آتش و خون فرا گرفته بود. (۳)

سازمان پس از طی این مرحله و تأکید تحریک آمیز بر صبر در برابر نیروهای مخالف، که آنها را مرتجع قلمداد می کرد، در مرحله بعد با ارائه مصادیق مشخص به وضوح بخشیدن به «عناصر مرتجع»

می پرداخت. در این مقطع نهادهای حکومتی به ویژه پاسداران، ائمه جمعه، مسئولین اجرایی و حزب جمهوری اسلامی در کنار افراد مرتجع قرار داده می شدند.

در عمل در خیلی از جاها متأسفانه باز هم شاهد هستیم که بعضی از عناصر کمیته و پاسدار چتری می شوند برای عملکرد مزدوران چماق به دست ارتجاع. (۴)

در طول تهاجم مهاجمین عده ای گاه در لباس پاسدار و گاه در لباس چماق بدست ظاهر می شدند. (۵)

این روزها مواجه هستیم - چه در تهران و چه شهرستان ها - با مزدوران ارتجاع، با چماقدارها... با شناسایی های سلسله جنبانان این چماقدارها که تا آنجا که ما شناختیم یک حزب بخصوص و

مشخص [= حزب جمهوری اسلامی] است. (۶)

آنچه در ترکیب و ترتیب این مراحل مهم است روح روانشناسانه این نوع از تبلیغات است. نکته مهم این است که سازمان به همه انتظارات و ابهام هایی که خود در اعضا و هواداران ایجاد کرده، به عمد، پاسخ

ص: ۳۸۱

۱- نشریه مجاهد، ش ۵۴: ص ۲.

۲- همان - فوق العاده ش ۳ انتخابات: ص ۷.

۳- همان، ش ۲۵: ص ۶.

۴- همان، ش ۴۸: ص ۴.

۵- همان، ش ۴۹: ص ۲.

۶- همان، ش ۲۸: ص ۴.

نمی داد. در حقیقت احساسات تحریک شده اعضا و هواداران مدتی در بوته انتظار می ماند و پخته می شد و در مرحله بعد هم آن چنان که باید پاسخ نمی گرفت. احساساتی که جواب خود را به شکل فعلیت یافته و قطعی دریافت نمی کرد، در درون هواداران و اعضا انباشته و متراکم می شد. این ذخایر همان پشتوانه ای است که سازمان بعداً بر اساس آن دست به ترور مسلحانه زد.

پس از آنکه سازمان پیکان تیز نفرت های شکل گرفته در درون هواداران و اعضا را به سمت گروه

مشخصی تحت عنوان مرتجع هدف گرفت و تکلیف وابستگان خود را با آنان روشن کرد، دست به تهدیدهای آشکار زد.

چه باید کرد؟ یک عده می خواهند ایران را ترکیه بکنند ولی ایران که ترکیه بشو نیست؛ لبنان خواهد شد و ما بگوییم که در یک تجربه لبنانی، نیروهای انقلابی [مجاهدین خلق] نیستند که بازنده اصلی هستند. (۱)

سرانجام در پایان این فرایند حساب شده، که اعضا و هواداران را قدم به قدم در برابر حکومت قرار می داد، در مواضع علنی سازمان تغییر محسوس رخ داد و سازمان هرآنچه را که در چنته داشت در

تهدیدات خود ظاهر ساخت، تا جایی که رجوی تهدید به قیام مسلحانه کرد. در این مرحله سازمان ماهیتی کاملاً جنگ طلبانه یافته، خود را در آستانه شورشگری مسلحانه قرار داد. به باور آنها، این مقطع حکم «آماده باش» را دارد:

اما چنانچه یک چاره جویی مشترک ملی، دست های انحصارطلبان را از سیطره بر قوای مملکت و مقدرات انقلاب و مردم کوتاه نکند... همان طوری که در امجدیه نیز گفتیم در پایان، دیگر

به طور عمده به راهی جز خشونت های تروریستی و تحمیل جنگ فراگیر داخلی [منتهی] نخواهد گردید و این چیزی است که این روزها کمتر کسی در آن تردید دارد. (۲)

یکی از شگردهای سازمان، هویت بخشیدن به هواداران بود، تا جایی که آنان وادار گردند تا هرچه بیشتر خود را به دست سازمان بسپارند و راحت تر و سریعتر در سازمان ارتقا یابند. ایجاد عناوین در قالب «مسئولیت» برای اشتغالات کوچک هواداران، نظیر «مسئول» نصب اعلامیه و «مسئول» فروش روزنامه، از مصادیق هویت بخشی در چارچوب سازمان بود. این نوع مسئولیت دادن خصوصاً به دختران،

از طرفی برای آنها ایجاد تشخص و هویت اجتماعی می کرد و از طرف دیگر به دلیل آنکه دختران را در

ص: ۳۸۲

۱- همان، ش ۸۸؛ ص ۶؛ از سخنرانی رجوی در امجدیه.

۲- همان، ش ۱۱۴؛ ص ۳؛ از مصاحبه مسعود رجوی.

صف اول نیروهای سازمان، برای برخوردهای اجتماعی - با پوشش «مظلومیت» و نوعی «مصونیت» - قرار می داد، در آنها ایجاد جسارت می کرد و ترسشان را می ریخت:

این بچه ها [میلیشیا] مظهر مقاومت هستند. هر کارشان می کنند باز هم می ایستند و می گویند: «نشریه مجاهد». اگر بگویی یک ذره کوتاه می آیند نمی آیند. (۱)

سازمان با تأکید زیاد روی دختران، ضمن اینکه جاذبه های خاص در خود ایجاد می کرد امکان می یافت که به روابط تشکیلاتی رنگ عاطفی بدهد، نظیر اینکه پسری سرپرست تشکیلاتی دختران، یا دختری سرپرست تشکیلاتی و فرمانده گروهی از پسران باشد.

تکیه بر فعالیت اجتماعی و عمل، یکی دیگر از ویژگی های سازمان در دستورالعمل های تشکیلاتی برای هواداران و اعضا بود. در حقیقت هواداران و داوطلبان عضویت در سازمان تنها می توانستند با عمل بی چون و چرا (در پی تعطیلی اندیشه) شایستگی خود را برای سازمان به اثبات برسانند و صلاحیت عضویت در سازمان را به دست آورند:

تنها در میدان عمل است که فرد یا سازمان می تواند ضعف خویش را بشناسد و از تجربیات انقلابات گذشته پند بگیرد و با جمع بندی آنها، راه صحیح پیروزی را بیابد و پرورش و تکامل پیدا کند. (۲)

سازمان، در مجموعه فعالیت های سیاسی و تبلیغی خود آنچه که به عنوان هدف دنبال می کرد، ایجاد ذهنیت برانداز در اعضا و هواداران بود. سازمان در آغاز، استدلالی را که در اطلاعیه های خود برای لزوم تشکیل نیروی سازمان یافته نظامی و فراگیری آموزش های نظامی می نمود، نابودی امپریالیسم بود:

امروز جبهه نبرد متحد خلق، در هر خیابان و کوی و برزن گسترده است... مبارزه ما امروز یک مبارزه تمام عیار رهایی بخش و ضد امپریالیستی است. (۳)

رفته رفته در مجموعه توجیهات سازمان، در کنار امپریالیسم، عناوین مبهم عوامل توطئه گر، انحصارطلب، مرتجع و چماقدار نیز قرار گرفت و با نسبت دادن آنها به نهادها و مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بدین ترتیب، نفرت نسبت به حکومت را در اعضا و هواداران شکل داد و آنان را به سمت ایجاد ذهنیت ستیزه جو و برانداز راه می برد:

ص: ۳۸۳

۲- نشریه پیام خلق، ش ۵: ص ۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۳۸: ص ۱.

سعی ما برای کنترل هواداران محدود است و ممکن است به جایی برسیم که دیگر قدرت کنترل نداشته باشیم. (۱)

حالا شما صرفاً باید تحمل کنی، ما باید صرفاً تحمل کنیم ولی سرانجام یک جایی خواهد رسید، این مشت ها به یک حدی می رسد تبدیل به چیزی دیگر می شود و برمی گردد به خودشان. (۲)

ابعاد فعالیت های تبلیغی

اشاره

بر مبنای اظهارات مستند گروهی از هواداران و فعالان سابق، فعالیت های تبلیغی سازمان را می شود در دو دسته توضیح داد. یکی حرکت هایی که در یک محدوده زمانی خاص مطرح بوده اند؛ و دیگری حرکت هایی که در طول موجودیت سازمان در رابطه با موضوع های مختلف مطرح بوده اند و در رابطه با آنها نیز شکل خاص خود را می گرفتند.

طرح و تثبیت سازمان

فعالیت های دسته اول، در سال اول پیروزی انقلاب مورد توجه سازمان بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان برای تثبیت خود و جذب نیرو از اقلیتی که مناسب می دانست، به طور عمده در

دانشگاه ها و مدارس و بعضاً در مراکز کارمندی، به عنوان نیروهای هوادار سازمان، حداقل یک دفتر یا کتابخانه و یا یک میز و تابلوی اعلانات تحت نام مجاهدین خلق راه اندازی کرد. انرژی زیادی از این طریق برای ارائه کتب و اعلامیه های سازمان صرف می شد. نقطه نظرات سازمان در کنار پخش اعلامیه ها، پوسترها، جزوات و نشریه ها به صورت «اوزالید» و نوشتن روی مقوا و نصب به دیوارهای

مراکز فوق الذکر، ارائه می شد. این انجمن ها می بایست به شکلی فعال درباره وقایع این مراکز موضعگیری کرده، حضور خویش را می نمایانند. فعالیت ها، موضعگیری ها و برخورد آنها با سایر گروه ها، همگی از بالا، توسط سازمان اداره و کنترل می شد. این روند در دانشگاه ها، مدارس، ادارات، کارخانه ها، بیمارستان ها و ... تا زمانی که امید موفقیتی برای آن بود، ادامه داشته است.

ص: ۳۸۴

۱- همان - فوق العاده ش ۳ انتخابات: ص ۷.

۲- همان، ش ۲۸: ص ۱؛ نقل از مسعود رجوی.

۱- انتخابات

در طول دوران فعالیت سیاسی - تبلیغاتی سازمان سه مرحله انتخاباتی حساس وجود داشت: مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی؛ در این سه انتخابات، تمام نیروهای سازمان جهت تبلیغات و جانداختن کاندیداهای مورد حمایت سازمان در شهرها و روستاهای

کشور بسیج شدند و امکانات خود را وقف این مسئله نمودند. این فعالیت ها به اشکال زیر اجرا می شد:

۱-۱ پلاکارد

در این شیوه تبلیغی به خاطر حضور تعداد کم اما مستمر نیروی انسانی، بازده کار بالا بود و نظر مردم را به خود جلب می کرد. بدین ترتیب که متناسب با شرایط کلی منطقه خاصی که پلاکارد به آنجا فرستاده می شد، خط خاصی برای شعار، تعیین می گردید. در برخی از نقاط، افراد صرفاً پلاکارد را حمل می کردند، ولی در برخی نقاط تیم هایی همراه پلاکارد اعزام می شدند که مسئولیت راه انداختن و کنترل کردن بحث حول و حوش آن پلاکارد در منطقه موردنظر را بر عهده داشته اند. در برخی موارد تیم های حفاظتی، به طور نامحسوس و بدون ارتباط ظاهری با حاملین پلاکارد، اعزام می شدند. برخی اوقات برای جلب توجه مردم شیوه های پرسر و صدا به کار گرفته می شد. به عنوان مثال در دوران انتخابات ریاست جمهوری،

یکباره چندین موتور سوار در حالی که هر کدام عکس بزرگ کاندیدای سازمان را در دست داشتند، در

مناطق از شهر به راه می افتادند.

۱-۲ پخش و نصب تراکت و پوستر

روی این شیوه انرژی کمی گسترده ای گذاشته می شد. تراکت های کوچک با روش های مختلف یا به دست عابریان در خیابان ها و یا به مغازه داران داده می شد و در مواردی هم آنها را به داخل منازل می انداختند. عکس و پوسترهای بزرگی هم بر دیوارهای شهر نصب می شد.

۱-۳ دکه و نمایشگاه

یک یا چند تیم به نقطه ای مناسب اعزام می شدند و در آنجا دکه یا میزی برپا می کردند و نوشته و پوسترهایی نصب می نمودند و گاهی نیز توسط نوار ضبط صوت مطالبی را پخش می کردند.

طبق تقسیم بندی مسئولیت ها، جمعی از افراد، بحث ها و جدل ها و امور تبلیغی را اداره می کردند و برخی نیز نقش حفاظت را بر عهده می گرفتند. این شیوه نسبت به پخش تراکت و پوستر موفقیت بیشتری

داشت؛ چون با جوسازی روی برخورد مخالفان توجه تعداد بیشتری از عابریان و مردم را به خود جلب، و با

مظلوم‌نمایی و ایجاد درگیری‌های برنامه‌ریزی شده، ناظران را تحریک می‌نمودند. برای اعمال این شیوه، نیروی انسانی بسیاری به کار گرفته می‌شد. این عمل افزون بر آنکه تأثیر تبلیغاتی زیادی داشت، موجب تقویت پیوندهای تشکیلاتی هواداران نیز می‌گردید.

۱-۴ نمایشنامه

چند نفر در مورد موضوعی مرتبط با مواضع سازمان نمایشنامه ساده‌ای را تنظیم می‌کردند و در نقاط خاصی از شهر آن را به اجرا در می‌آوردند. این نمایش‌ها از میان رهگذران تعدادی تماشاچی به دور خود جمع می‌نمود و به شکل ساده و صریح و با حداقل امکانات در زمان کوتاهی پیام خود را منتقل می‌کرد.

خط کلی این نمایش‌ها اکثراً مسخره کردن جریان سیاسی پیرو خط امام و حملات تند علیه آن بود. در این شیوه از مضامین مختلف، از جمله ادعای تقلب و دستکاری در انتخابات و دیگر دستاویزها برای

حمله به روحانیت و پاسداران و مسئولان اجرایی و نظارتی انتخابات استفاده می‌شد. این شکل کار بازده خوبی، از نظر سازمان، داشته است.

۲- دکه‌ها، انجمن‌های وابسته و فروش نشریات

در کنار دفاتر و مقرهای رسمی سازمان که با آشکار شدن تدریجی مواضع براندازانه آن دچار محدودیت‌ها و مشکلاتی در میان مردم می‌شدند، سازمان برای توسعه و تداوم فعالیت‌های خود از طریق تماس بیشتر با هواداران، طرح تأسیس دکه‌ها را در حداکثر نقاطی که امکان داشت، داد. در این دکه‌ها کتب، اقلام تبلیغی و اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های روز سازمان توزیع می‌شد. این دکه‌ها که حتی المقدور به لحاظ خطی و امکانی رابط سازمان بودند، به تدریج گسترده‌تر شدند تا جایی که مثلاً دکه جلوی دانشگاه تهران در حد مقرّ میتینگ مستمر سازمان، خود را نمایاند. بخش تبلیغات انجمن‌های وابسته به سازمان و خط انجمن‌های وابسته علنی که بعد از تعطیلی برخی ستادها، مرکز اصلی تجمع نیروهای تشکیلاتی بودند هم، در همین خصوص کاملاً فعال بودند که از میان آنها می‌توان انجمن کارکنان، دفتر جنبش کارگران مسلمان، انجمن دانشجویان و دانش‌آموزان، انجمن مادران مسلمان و انجمن‌های محلات - نظیر انجمن میثاق و ۴ خرداد و ... در محلات غرب و شرق و جنوب تهران را برشمرد.

بعد از شروع به کار دوباره نشریه «مجاهد»^(۱) در پاییز سال ۱۳۵۹، کار اصلی انجمن‌ها رساندن این

ص: ۳۸۶

۱- نخستین شماره نشریه مجاهد، در اول مردادماه ۱۳۵۸ به صورت هفته‌نامه منتشر شد که پس از انتشار ۵ شماره سازمان نشر آن را متوقف کرد و دو ماه بعد، روز ۲۳ مهرماه همان سال مجدداً چاپ و نشر آن را پی گرفت. این نشریه از اول فروردین ماه ۱۳۵۹ تا شماره ۹۸ به شکل روزنامه درآمد.

نشریه به دست هواداران شده بود. به خصوص پس از غیرقانونی شدن آن، علاوه بر دکه های سازمان که

مراکز اصلی توزیع نشریه بود، تیم های خاصی نیز جهت تولید و توزیع نشریه فعال شده بودند. هر انجمن مرکز تکثیر خاص خود را داشت و تیم هایی نیز کار لایبی زدن، حمل و نقل و فروش آنها را بر عهده داشته اند. تیم های توزیع چون در معرض مخالفت مردم و دستگیری از طرف نهادهای انقلابی بودند،

پوشش حفاظتی متشکل از تیم های دیگر را نیز دارا بودند. این تیم های حفاظتی وظیفه جوسازی و در صورت لزوم ایجاد درگیری جهت فرار تیم فروش نشریه را بر عهده داشتند.

روی این کار انرژی گسترده ای گذاشته شده بود و بین انجمن های مختلف، رقابت برای بالا بردن

میزان عرضه نشریه سازمان ایجاد می شد.

بسترها و انگیزه های متغیر

دسته دوم فعالیت های تبلیغاتی، آنهایی بودند که در طول حرکت چند ساله سازمان، با انگیزه های متفاوت و متغیر ولی به شکل مستمر مطرح بودند.

۱- شعار نویسی

شعارنویسی همواره در طول حیات سازمان ادامه داشت. می توان گفت که این فعالیت بر سه محور انجام می شد:

- طرح موجودیت سازمان در جامعه.

- جنگ روانی برای تضعیف حاکمیت.

- تبلیغ خطوط خاص و بهره گیری از مشکلات و بحران ها.

شعارنویسی ها که در بسیاری از اوقات با توهین ها و فحاشی های گوناگون علیه رهبران نظام همراه

بود، به عنوان رسانه انتشار شایعات نیز عمل می کرد و عمدتاً برای تقویت روحیه هواداران و مشابه سازی نظام با حکومت پیش از انقلاب به کار می رفت. در مواردی، این شعارنویسی ها افزون بر آنکه مستقیماً مقدمات ملی و مذهبی مردم را هدف قرار می داد، موجب واکنش منفی مردم و نهایتاً خودافشاگری «سازمان» نیز می شد.

این فعالیت‌ها در فاز سیاسی سازمان و به مناسبت‌های مختلف وجود داشت. سازمان برخی اوقات سعی می‌کرد این گونه مراسم را با اجازه رسمی از وزارت کشور ترتیب دهد. به عنوان مثال می‌توان از میتینگ امجدیه نام برد که آخرین میتینگ رسمی سازمان بود و درگیری‌های گسترده‌ای در پی آن، پدید آمد. یکی از اهداف اصلی سازمان در برگزاری مراسم مختلف، تبلیغ قدرت سیاسی و اجتماعی خود در مناسبت‌هایی از قبیل انتخابات، ۱۴ اسفند، روز کارگر و... بود. سازمان می‌خواست با این میتینگ‌ها از سویی نشان دهد که به عنوان یک تشکل پذیرفته شده در نظام رسمی سیاسی کشور، تا حدی طرفدار دارد (جدای از کیفیت آن) و از سوی دیگر موجب تقویت روحی هواداران خود شود.

۳- تظاهرات و رژه

این موارد که بعضاً بدون اجازه رسمی صورت می‌گرفت با هدف قدرت‌نمایی و روحیه دادن به نیروها بود. تظاهرات هواداران در حمایت از سعادت‌ی، تظاهرات ۷ اردیبهشت ۶۰، رژه نیروهای ملیشیا و... از این دست بوده‌اند. رژه‌های ملیشایی با لباس نظامی و انتظامات مسلح که در سال ۵۹ دوبار انجام شد (یکی از دانشگاه به سمت جاسوسخانه آمریکا و دیگری از میدان امام به سمت دانشگاه) با نتایجی که سازمان از آنها انتظار داشت می‌توان گفت که در زمان خود موفق بودند؛ زیرا هم سازمان را نسبت به دیگر گروه‌های مخالف نظام قدرتمندتر جلوه می‌دادند و هم برای نیروهای تشکیلاتی و هوادار بسیار انگیزه‌ساز بودند.

۴- افشاگری

سازمان برای آماده‌سازی ذهنی و روحی هواداران در جهت مقابله با نظام، دست به کارهایی می‌زد که آن را افشاگری می‌نامید. یک نوع از این اقدامات، سندسازی درباره نهاد‌های انقلابی و یا نهاد‌های دولتی، مبنی بر وجود سوءاستفاده یا برنامه ریزی برای اقدامات غیرقانونی علیه سازمان، بود که به بهانه‌های مختلف در نشریات و اطلاعیه‌های سازمان انتشار می‌یافت. نوع دیگر که بخش عمده تبلیغات تحریک‌آمیز سازمان را تشکیل می‌داد و افشاگری علیه ارتجاع نامیده می‌شد برای ایجاد و تقویت احساسات تنفرآمیز و کینه‌ورزانه نسبت به پاسداران انقلاب و سیستم قضایی صورت می‌گرفت. بدین

ترتیب که در درگیری‌ها و زرد و خوردهای خیابانی برنامه ریزی شده توسط خود سازمان، هواداران را

مظلوم وانمود کرده، به تبلیغ این مظلومیت در جامعه می‌پرداخت. تحصن مادران و دختران دانشجویان از

این دست بود که با تفصیل در نشریه یا اطلاعیه ای آن را منعکس می کرد. اگر هواداری در هر رابطه ای

دستگیر و یا در درگیری ها زخمی می شد، می بایست از این حادثه مدرک جور می کرد و همراه با گزارش تحویل سازمان می داد. عکس گرفتن از صحنه و یا بدن کتک خورده، اعلام جرم و تأیید پزشکی قانونی،

جمع کردن امضای شهود واقعی یا ساختگی و گرفتن کپی از هر نوشته ای که نشانگر تناقض یا رفتار

غیرقانونی ادعایی در یک نهاد دولتی بود از مواردی است که بر روی آن سرمایه گذاری تبلیغی وسیع

می شد. با سابقه و تجاربی که سازمان در جعلیات داشت، در این زمینه اسناد و مدارک جعلی یا دستکاری شده زیادی در تبلیغات سازمان مورد استفاده قرار می گرفت.

۵- اخلال در سخنرانی مسئولان

بارزترین مورد این حرکت در ماه رمضان ۱۳۵۹ بود که به صورت حرکتی گسترده اجرا شد. هدف از این کار، قدرت نمایی و نشان دادن حضور سازمان در کنار مظلوم نمایی حاصل از درگیری ها بود.

در این شیوه، ابتکار عمل متناسب با ماجراجویی و خطرپذیری هر کس به عهده خود افراد گذاشته می شد. بدیهی است که به علت اندکی افراد هوادار سازمان در این گونه مراسم و سخنرانی ها، با شروع حرکات تحریک آمیز و اخلال گرانه، درگیری هایی میان اکثریت مردم و آنان ایجاد می شد و به این ترتیب، مواردی از سوژه های لازم برای نمایش زخمی های ناشی از حملات ارتجاع! را برای خود فراهم می کردند.

۶- کارهای متفرقه

برخی حرکت های دیگر در قالب فعالیت های اجتماعی با اهداف تبلیغی نیز صورت می گرفت که از این قبیل می توان تشکیل اردوهای عمران روستایی و امداد پزشکی و حتی اعزام چند گروه کوچک به برخی مناطق جنگی و شرکت نمایشی در پاکسازی مناطق محروم شهرهای بزرگ را نام برد. (۱) علاوه بر اظهارات و نقل قول های فعالان سابق سازمان در مورد این قبیل اعمال سازمان، مروری بر دوره نشریه مجاهد طی سال های ۵۸ تا ۶۰ نمونه ها و مصادیق عینی فراوانی را به طور مستند نشان می دهد. همچنین سایر مطبوعات منتشره در دوره زمانی مزبور، اعم از روزنامه های مخالف یا همسو با سازمان، در قالب گزارش های خبری یا مقالات خود به این موارد و مصادیق گوناگون آنها از زوایای مختلف

ص: ۳۸۹

۱- یعقوبی، جمع بندی دو ساله... اظهارات اغلب فعالان «فاز سیاسی». شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ذیل عنوان «تبلیغات». تاریخچه و بررسی...، ج ۲: صص ۴۲ - ۶۸؛ با تلخیص.

سیر مطالعاتی در فاز سیاسی

اشاره

سیر مطالعاتی هواداران و اعضای جدید، در روند آموزش سازمان، چهار مرحله داشت: مطالعات ایدئولوژیک، مطالعات سیاسی - اجتماعی، مطالعات تشکیلاتی، مطالعات سازمانی. جز در مواقعی که

مطالعات یکی از مراحل در اولویت قرار می گرفت، این مراحل اغلب در عرض و به موازات یکدیگر دنبال می شدند.

منابع مورد استفاده، به طور عمده، کتاب ها و جزوات انتشار یافته توسط سازمان و یا جزوات داخلی بودند و، به تناسب موضوع، گاهی از منابع دیگر نیز استفاده می شد. در زیر، ضمن اشاره کوتاه به مراحل چهارگانه یادشده، منابع هر کدام نیز ذکر می شود:

مطالعات ایدئولوژیک

۱- آموزش چگونگی استنباط از قرآن تحت عنوان «آموزش قرآنی». منبع این موضوع دو جلد دینامیزم قرآن یا چگونه قرآن بیاموزیم نام داشت. نام این منبع، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مقدمه مطالعات مارکسیستی بوده است. (۱)

۲- مباحث جهان بینی مارکسیستی با ظاهر استنادات مذهبی. منبع این بخش، جزوه ها یا نوارهای تبیین جهان - حاصل سخنرانی های آموزشی مسعود رجوی - بود.

به دلیل آشکار شدن وجوه التقاطی جزوات شناخت، راه انبیا - راه بشر و تکامل، پس از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان تصمیم گرفت هم برای جلوگیری از تأثیر انتقادات ایدئولوژیک و هم برای

چهره سازی از رجوی به عنوان ایدئولوگ، مباحث آن جزوات در قالب پیچیده تری، در تبیین جهان فراهم آید.

۳- آموزش گزینشی بعضی از خطبه های نهج البلاغه و سوره های قرآن، همراه با تأویل ها و تطبیق های ایدئولوژیک مطلوب سازمان، و بحث شعائر یا عناوین مذهبی، از جمله انتظار و غیبت، عاشورا، عید قربان

۱- برای آگاهی درباره منابع ذکر شده جلد نخست کتاب حاضر، گفتار سوم، فصل دوم.

و مانند آن. در این بخش، از سخنرانی های موسی خیابانی و مهدی ابریشمچی - که به صورت جزواتی چاپ و منتشر شده بودند - استفاده می شد.

مطالعات سیاسی - اجتماعی

در این مرحله، علاوه بر کتاب ها و جزوات منتشر شده توسط سازمان، مطالعه مطبوعات خاص (البته با هدایت و خط گیری از مسئولان تشکیلاتی) در اولویت کار مطالعاتی قرار داشته است. بعضی از

متن های آموزشی سازمان عبارت بودند از:

۱- رهنمودهای شیوه تحلیل مسائل سیاسی ۲- رهنمودهایی درباره کار تعلیماتی ۳- پراگماتیسم ۴- درباره خلع سلاح ۵- مهم ترین تحولات سیاسی از خرداد ۵۷ تا نخست وزیری بختیار ۶- مسئله موجودیت ۷-

آموزش اسلحه و کارکرد آن.

متناسب با شرایط و در ارتباط با مواضع سازمان، آثاری از دیگر حرکت های چپگرایانه جهان نیز در دستور کار مطالعاتی قرار داشت. برخی از این آثار عبارت بودند از: سیر تکاملی اجتماعی (مؤلفین روسی - در تبیین ماتریالیسم تاریخی)، تاریخ سی ساله (بیژن جزینی)، زردهای سرخ (درباره انقلاب چین)، جنگ شکر در کوبا (ژان پل سارتر)، انقلاب الجزایر (فرانتس فانون)، جنگ خلق - ارتش خلق (ژنرال جیاپ - از انتشارات چریک های فدایی خلق)، تجربیات انقلاب فلسطین.

مطالعات تشکیلاتی

در زمینه مسائل تشکیلاتی علاوه بر مباحث مختلفی که در نشریه و یا در خلال مباحث سایر کتب سازمان ارائه می شد، چند جزوه مستقیماً به این موضوع اختصاص داشت که از جمله عبارت بودند از:

۱- تشکیلات؛ جزوه تدوین شده در سازمان، ویژه رده های پایین. ۲- بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی در تشکیلات. ۳- جناح بندی و صف بندی درون

تشکیلات.

همچنین چند کتاب کمکی و حاشیه ای، عموماً از منابع مارکسیستی، نیز در این موضوع به هواداران و اعضا معرفی می شد: لیبرالیزم (مائو - مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، انسان کامل (لیوشائوچی - مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، حل تضاد بین کار مخفی [و کار] علنی (متنی مارکسیستی -

مورد مطالعه تمامی رده های تشکیلات)، کتاب های ماکارنکو - مرّی روسی - از جمله داستان پداگوژیکی یا حماسه پرورشی (به عنوان تجربیاتی از نحوه برخورد عنصر آوانگارد با توده مردم، مورد مطالعه سطوح مختلف).

مطالعات سازمانی

این مرحله از مطالعات دارای دو بخش بوده که حول تاریخچه و مواضع سازمان دور می زده است.

الف) تاریخچه سازمان؛ شامل: شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران ۴۴ - ۱۳۵۰، تاریخچه سازمان ۵۰ - ۱۳۵۲ (جزوه داخلی)، تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما، جریانات داخل زندان (جزوه داخلی) و کتاب های متعدد در مورد زندگینامه اعضای اولیه و کادرهای پیش از انقلاب.

ب) مواضع سیاسی - ایدئولوژیک سازمان؛ شامل: آموزش و تشریح اطلاعیه تبیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما، موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق

در آستانه پیروزی انقلاب، مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سازمان (۳ جلد)، رهنمودهایی درباره

کار ایدئولوژیک، چپ و راست و هویت ما (جزوه داخلی). (۱) همچنین کتاب ها و جزواتی از طرف سازمان در مورد مقاطع تاریخی و یا وقایع خاص مانند پانزده خرداد، جنبش مردم تبریز، روز جهانی کارگر، زمامداری کارتر و... که متناسب با شرایط زمانی، مواضع سازمان را بازتاب می داد نیز منتشر شده بودند که در حیطه مطالعات آموزش سازمان می گنجیدند. سازمان که در مراحل اولیه پس از پیروزی

انقلاب خود را معتقد به امام معرفی می کرد حتی کتابی را با عنوان چهار پیام تاریخی امام، که در بردارنده دو سخنرانی و دو پیام امام خمینی در سال ۱۳۵۸ بود، به چاپ رساند که در کنار کتاب هایی که متن برخی سخنرانی های آیه الله طالقانی بود، در زمره متون سازمانی محسوب می شدند. البته از سال ۵۹ به بعد، این آثار به سرعت از مجموعه متون آموزشی حذف گردیدند.

ص: ۳۹۲

۱- تاریخچه و بررسی...، ج ۲: صص ۱۲۶ - ۱۲۸؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

گفتار سیزدهم: «نفوذ» و «خیانت»

اشاره

ص: ۳۹۳

اشاره

جدی ترین تاکتیک سازمان، برای آماده سازی زمینه براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی، «خط نفوذ» بود؛ نفوذ در نهادهای حساس و تعیین کننده نظام از قبیل دادسراها و دادگاه های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی، وزارتخانه های مهم، نخست وزیری و شورای امنیت کشور. «خط نفوذ» سازمان، از متقن ترین نشانه هایی است که بر اهداف براندازانه این تشکیلات - از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماهه «فاز سیاسی» - گواهی می دهد.

نیروهای متشکل مخالف سازمان، که به دلیل سوابق سیاسی و تجربه مبارزاتی خود توانایی لازم

برای پیش بینی و شناسایی و پیش گیری فعل و انفعال های سازمان را داشتند، به طور عمده در سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب متمرکز شده بودند و در واقع، خود از بنیانگذاران این نهادها بودند. به همین علت، توانستند نفوذ سازمان را در این دو نهاد، به شدت کاهش دهند؛ اما، به هر علت، این گونه نیروهای کیفی انقلاب در برخی از مراکز حساس سیاسی و قضایی کشور از جمله دادسراها و دادگاه های انقلاب

حضور تعیین کننده ای نداشتند. در چنین وضعی برخی از اعضای سازمان در غیاب یک نهاد امنیتی متشکل انقلابی پس از پیروزی انقلاب، توانسته بودند با بهره گیری از ارتباطات خود با برخی مسئولان و سوءاستفاده از آشفته گی نظام اجرایی، به بعضی از نهادهای مهم رخنه نمایند. حجه الاسلام فضل الله محلاتی می گوید:

آقای احمد صدر حاج سیدجوادی شده بود وزیر کشور دولت [موقت] انقلابی. شما نمی دانید

که او دست منافقین را در تمام کارها باز گذاشت. خلیل رضایی را رییس دفترش کرده بود و این منافقین یکی بعد از دیگری در مراکز مهم دست داشتند. (۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۰ خود می نویسد:

مشکل هم اینجاست که مجاهدین [خلق]، سال ها به عنوان نیروی خودی، در بین ما بوده اند و اطلاعات کامل از وضع ما و موقعیت افراد و راه وصول به آنها را در اختیار دارند. و بعد از

انقلاب عوامل خود را به طور ناشناس، در خیلی از جاهای حساس نفوذ داده اند. (۲)

بهزاد نبوی در شهریور سال ۶۰ در این باره چنین گفته است:

یک مسئله ای که در این مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، وجود عوامل نفوذی دشمن در حزب [جمهوری اسلامی]، نخست وزیری و دادستانی است... این طور آدم ها [منافقین نفوذی] از همان اول نفوذ کردند و از حمایت قوی دولت موقت و بعدش بنی صدر هم برخوردار بودند... توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند. (۳)

رجوی در مورد نیروهای نفوذی سازمان می گوید:

«برادران خودمان در دادستانی و سپاه - که آنها را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بودیم - بیکار نبودند.» (۴)

در کتاب غائله چهاردهم اسفند نیز به چند نفوذی سازمان در مراکزی مانند صدا و سیما، اداره دوم ارتش، حزب جمهوری خلق مسلمان و دفتر امام اشاره شده است. (۵)

جاذبه «امور اطلاعاتی» برای سازمان

در بیان علت نفوذ سازمان در نهادهای حساس از جمله نخست وزیری و دادگاه های انقلاب و مراکزی

ص: ۳۹۶

۱- شهید محلاتی، خاطرات: ص ۱۱۸. دو فرزند احمد صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد و علیرضا، از اعضای مهم مرکزیت سازمان هستند و برادر وی علی اصغر حاج سیدجوادی نیز مدت زیادی در داخل و خارج با سازمان همکاری می نمود. شهرزاد صدر حاج سیدجوادی در سال ۱۳۷۲ به مدت دو سال مسئول اول سازمان شد. علیرضا صدر حاج سیدجوادی نیز از محافظان شخصی و مسئولان ستاد حفاظت رجوی می باشد.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۲۱/۶/۱۳۶۰.

۴- نشریه اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.

۵- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۱ - ۸۲.

که به نحوی اطلاعات نظام در آنجا متمرکز بود، این توضیح لازم است که «سازمان مجاهدین خلق دیرینه ترین گروه در کار اطلاعاتی است. تا آنجا که اطلاع داریم، اینها اولین گروهی بودند که از همان اوایل تکوین شان «گروه اطلاعات» تشکیل دادند؛ که مقدمه اش نفوذ ناصر سماواتی (به عنوان متخصص اعزامی از برق تهران) به مرکز ساواک در باغ مهراں بود؛ و در بدو دستگیری اعضا در سال ۵۰، صدها آدرس و نشانی از سران و مقامات رژیم شاه به دست ساواک افتاد. همین طور اینها اولین گروهی

بودند که بی سیم های ساواک را شنود می کردند. و باز اولین گروهی بودند که مجموعه اطلاعات و

اسنادشان را، در آن زمان، به «میکروفیلم» تبدیل می کردند.

پس از پیروزی انقلاب نیز پنهان کاری و «اطلاعات» محور فعالیت های سازمان بود. درست در زمانی که مسئولان و نیروهای جمهوری اسلامی در گیر کارهای اجرایی بودند، اینها داشتند نفوذی های خود را در سپاه و مراکز اطلاعاتی نظام تحکیم و تثبیت می کردند و در فکر بردن اسناد و مدارک سری بودند. قراین و اطلاعات نشان می دهد که سازمان، در ایجاد ارتباط و رفع مشکل خود با کشورها، مستقیماً از طریق سرویس های اطلاعاتی آنها عمل کرده است که یک مورد آن، مسئله سعادت بود» (۱).

تصریح سازمان بر حضور و نفوذ در نهادها

در هفته ها و ماه های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نشریات سازمان، گهگاه مقابله نیروهای انقلاب با جریان نفوذ را به چالش می طلبیدند و بدین لحاظ - طبعاً - حضور خود در نهادها را نه تنها نفی و رد نمی کردند بلکه بر حقانیت این حضور نیز پای می فشردند. از جمله در مقاله ای زیر عنوان: «سخنی با برادران پاسدار: عده ای از طرفداران سازمان مجاهدین در اوایل انقلاب به پاسداران پیوستند؛ چرا طولی نکشید که آنها را تصفیه کردند؟!» بر این «حضور» یا «نفوذ» تصریح شده و از جمله چنین آمده است:

در اوایل انقلاب، کم نبودند طرفداران سازمان که برای پاسداری از انقلاب، به این سنگر [= سپاه و کمیته ها] پیوستند؛ ولی طولی نکشید که با به کار افتادن سرویس های جدید اطلاعاتی، آنها را شناسایی و تصفیه کردند. (۲)

ص: ۳۹۷

۱- گفت و گو با یکی از کارشناسان مسائل اطلاعاتی - امنیتی.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۷: صص ۱ و ۷. سه نکته در اینجا باید یادآوری شود: الف) تعبیر «شناسایی و تصفیه» نشانگر این است که نیروهای مزبور به طور ناشناس و «نفوذی» وارد شده بودند، نه علنی و آشکار. ب) تلاش شده این ذهنیت در خواننده و نیز مسئولان و نیروهای انقلاب ایجاد گردد که عناصر سازمان - برآستی و بتمامه - از ارگان ها تصفیه و اخراج شده اند و حال آنکه حضور نیروهای معدود نفوذی این تشکیلات، در رده های بالا ادامه داشت. همچون: جواد قدیری نفوذی در سپاه که

بعدها در طول سال ۱۳۶۰ کشف شد. (گفت و گو با یکی از مسئولان اسبق اطلاعاتی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی). ج)
این مقاله چند ماه پس از دستگیری محمدرضا سعادت‌ی و اخراج رابط روسی او نوشته شده است و ذکر «سرویس های جدید
اطلاعاتی» تعریضی بدان ماجراست.

حضور نفوذی های سازمان در نهادهای انقلاب، در اظهارات اعضای اسبق این تشکیلات نیز منعکس شده است. یکی از جدانشدگان سازمان به نام علی رضوانی که دوران طولانی عضویت را از سر گذرانده است، می گوید:

... از صحنه دادگاه های اوایل انقلاب ۱۳۵۷ شروع بکنم؛ مثلاً آن اعدام های اولیه،... بعد از

پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، خوب - به ظاهر - به اسم جمهوری اسلامی و کمیته و (نمی دانم) این چیزها تمام شد. در حالی که در باطن، کسانی هم از همه سازمان ها از جمله سازمان مجاهدین خلق جزء آن دادگاه ها بودند که [برخی] عناصر رژیم گذشته را بدون داشتن وکیل و یا حتی آن دادگاه هایی که از حقوق اولیه، حقوق مدنی اجتماعی، برخوردار نبودند، مخفیانه اعدام کردند.

از جمله آقایان وکلایی که از مجاهدین در [اوایل] آن دادگاه ها و اعدام ها شرکت داشتند و باعث و بانی و تحریک کننده [برخی از] این اعدام ها بودند، آقای [ی] رضا خاکسار بود - که بعد از سال ۱۳۶۰ در درگیری های داخل [کشور] کشته شد. نفر بعدی اش آقای نادر رفیعی نژاد^(۱) هست که

ص: ۳۹۸

۱- محمدحسین سبحانی از مسئولان اطلاعاتی سابق سازمان، می نویسد: «نادر رفیعی نژاد یکی از زندانبانان و شکنجه گران سازمان مجاهدین می باشد. وی از اعضای قدیمی سازمان است که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به همراه رضا خاکسار و حسن محصل (رضا خاکسار در درگیری های نظامی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ کشته شد، حسن محصل نیز یک افسر شهربانی در رژیم شاه بود که بعدها از زندانبانان سازمان مجاهدین در عراق شد.) در دادگاه های انقلاب مستقر در زندان اوین به بازجویی و شکنجه سردمداران رژیم شاه مشغول بودند. بعد از اتخاذ تاکتیک های رادیکال سیاسی از جانب سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۸، نادر رفیعی نژاد و حسن محصل و رضا خاکسار از دادگاه های مستقر در اوین توسط رژیم جمهوری اسلامی تصفیه شدند. سپس نادر رفیعی نژاد به دستور سازمان «کانون وکلای مسلمان» را در تهران تشکیل داد. وی بعد از شروع عملیات مسلحانه و تروریستی در سی خرداد ۱۳۶۰ به اروپا آمد و یکی از مسئولین روابط خارجی سازمان شد. نادر رفیعی نژاد در سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو مرکزیت و در سال ۱۳۷۰ به عنوان یکی از معاونین هیئت اجرایی مجاهدین معرفی شد. وی در سال ۱۳۶۹ یکی از دبیران به اصطلاح شورای ملی مقاومت بود که به دستور مسعود رجوی کت و شلوار و کراوات «ستاد روابط خارجی» سازمان را از تن درآورد و لباس زندانبانی سازمان در عراق را به تن کرد. رفیعی نژاد در بین آقایان یکی از سردمداران اصلی ترویج فرهنگ لومپنیزم در سازمان بوده است». سبحانی به نقل از یکی از اعضای سابق می نویسد: رفیعی نژاد، به زندانبانان فحش های رکیک ناموسی نثار می کرده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۲۲.

کماکان در درون سازمان مجاهدین خلق است، عضو مرکزیت این سازمان است و الآن هم در کشور آلمان (به عنوان پناهنده) دارد زندگی می کند. ... اینها جزء آن کمیسیون اولیه ای بودند که - به اصطلاح - حکم اعدام را صادر می کردند و شبانه این اعدام ها اجرا می شد و سازمان هم

همیشه پافشاری اش این بود. (۱)

احسان نراقی نیز، ضمن بیان خاطرات خود از زندان جمهوری اسلامی، مطالبی را به نقل از سعید

متحدین عضو سازمان که در همان زمان زندانی بود، بیان می کند که موضوع مربوط به نفوذ اعضای سازمان در دادگاه های انقلاب را تأیید می نماید:

درباره اعدام های زیادی که در مورد مسئولین رژیم سابق صورت گرفت، سعید (۲) اطلاعاتی به من داد که بر اساس آنها متوجه شدم چنانچه مجاهدین اعمال نفوذ نمی کردند، تعداد این اعدام ها آن قدر زیاد نمی شد....

در این زمان، مجاهدین با داشتن نگرش غیرمذهبی و با عنوان زندانیان سیاسی سابق، سمت دادیار دادگاه را به خود اختصاص دادند. آنها دادرسی دعاوی را با چنان شدت و حرارتی پیگیری می کردند که منطقیاً نتیجه ای جز صدور حکم اعدام باقی نمی ماند. (۳)

نفوذ سازمان در دادگاه های انقلاب و تصفیه آنان

اشاره

در نخستین هفته های پس از پیروزی انقلاب، نفوذ سازمان در دادرسیها و دادگاه های انقلاب، وضوح چندانی نداشت. بخصوص که تأیید شدت عمل دادگاه ها در مطالبات انقلابی مردم و مجموعه نیروهای

دست اندرکار نیز منعکس بود. پیرو تأکیدات امام خمینی بر عدم شتاب در اعدام ها، شخصیت هایی مثل

آیه الله طالقانی نیز در کنار تأیید وجهه انقلابی دادگاه ها، (۴) به تعجیل در صدور برخی احکام، انتقاد داشتند.

ص: ۳۹۹

۱- اسکولاستیک نوین...: صص ۷ - ۸.

۲- سعید متحدین، برادر محبوبه متحدین، در نوجوانی به زندان رژیم شاه افتاد که به دلیل صغر سن به زندان اطفال فرستاده شد. از آنجا گریخت و در بهار ۱۳۵۳، در خراسان دستگیر شد و در آستانه پیروزی انقلاب آزاد شد. پس از چندی در ۹/۸/۵۸ هنگام اقدام به سرقت مسلحانه از یک جواهرفروشی، حوالی میدان ونک، دستگیر شد. سازمان نیز درباره این حادثه و

دستگیری او اطلاعیه ای صادر کرد. مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۱۱۶.

۳- نراقی، از کاخ شاه...: صص ۲۸۶ - ۲۸۷.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۱۲/۵۷: ص ۳؛ متن مصاحبه آیه الله طالقانی.

با پیگیری شورای انقلاب، روند تصفیه نفوذی های سازمان از داسراها و دادگاه های انقلاب، از اواخر اسفند ۵۷ آغاز شد و تا خرداد ۵۸ ادامه داشت؛ این تصفیه ها - البته - ناقص بود و حضور عناصر سازمان در سمت های غیرقضایی کماکان دوام یافت. تصفیه این گروه، در واقع، در جهت تعدیل شرایط دادگاه ها و پیشگیری از اجرای احکام عجولانه قرار داشت. نخستین اقدام، تعطیل موقت محاکمات و محدود کردن

اختیارات دادگاه ها بود که در اطلاعیه ۲۵ اسفند ۵۷ امام خمینی (ره) ذکر شده بود. متن اطلاعیه به قرار زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر به اینکه تسریع در محاکمات و اجرای احکام درباره جنایتکاران - فی الجمله - منتفی شده است، لازم است از این پس محاکمات زیر نظر شورای انقلاب اسلامی و دولت انقلاب اسلامی صورت گیرد. و به همین منظور دستور داده شده است که شورای انقلاب اسلامی آیین نامه جدیدی تنظیم و تصویب نماید. از این رو لازم است دادگاه مرکزی تهران، از این تاریخ تا تصویب آیین نامه جدید، محاکمات را متوقف کند و دادگاه های شهرستان ها به کار بازپرسی و

محاکمه ادامه دهند؛ ولی اجرای احکام این دادگاه ها از این پس موقوف به تأیید دادگاه مرکزی

خواهد بود که طبق آیین نامه جدید صورت خواهد گرفت.

تذکر این نکته بجاست که تمامی دادگاه های انقلابی بجز رسیدگی به جرایم ضدانقلابی، حق هیچ گونه دخالت در امور دیگر از قبیل دزدی و سایر اموری که موجب حد می شود را ندارند؛ زیرا دادگاه های فوق العاده انقلاب اسلامی، فقط مربوط به رسیدگی به امور ضدانقلابی در حال حاضر و در درون رژیم اختناق می باشد. روح الله الموسوی الخمينی (۱)

در تبیین واگذاری امور دادگاه های مزبور به شورای انقلاب، دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست وزیر در امور انقلاب، طی یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی، توضیحات مهمی را بیان کرد که اهم آن ذیلاً درج می شود:

اگرچه آن چیزی که انجام شده (۲)، نه به معنای آن است که کسانی که مجرم بودند نمی بایستی محاکمه می شدند (بلکه آنها می باید محاکمه می شدند...) ولی ما در نحوه عمل صحبت داریم.

ص: ۴۰۰

۱- همان، ۲۶/۱۲/۵۷: صص ۱ و ۴. صحیفه امام، ج ۶: ص ۳۷۹.

۲- اشاره به مفاد اطلاعیه امام.

... مسئله دادگاه های ما یکی از مسائلی است که همه دنیا دارد به آن توجه می کند؛ ببینید که این موازین شرعی که ما می خواهیم به دنیا ارائه بدهیم، چه هست. بنابراین، این دادگاه ها صرفاً

دادگاه و محاکمه این جنایتکاران نیست بلکه ارائه معیارهای خودمان به جهانیان است... امیدواریم که با ترتیب جدیدی، که هم دولت و هم شورای انقلاب و هم در رأس همه خود امام مورد نظرشان می باشد، بتوانیم شرایطی به وجود بیاوریم که این را در سطح جهانی ارائه دهیم. (۱)

دو گام عمده اصلاح دادگاه های انقلاب

در تاریخ پنجشنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۵۸ «آیین نامه دادگاه های انقلاب اسلامی ایران» در ۳۴ ماده منتشر شد. به موجب این آیین نامه، اقدام کنندگان به «قتل، شکنجه و حبس مردم بی گناه ایران»، فعالیت در «تحکیم نفوذ بیگانگان در رژیم ننگین پهلوی»، «غارت و حیف و میل بیت المال و برهم زدن اقتصاد کشور»، «اقدام به حمله مسلحانه» و... در دادگاه های انقلاب محاکمه می شوند.

تدوین و انتشار این آیین نامه، که در زمان خود و با توجه به شرایط، مقرراتی دقیق و مترقی بود، گامی مهم در جهت ضابطه مند کردن امور دادگاه های انقلاب به شمار می رفت. مواد و تبصره هایی از این آیین نامه به گونه ای تدوین یافته بود که به حضور افراد مشکوک و فاقد صلاحیت قضایی در دادگاه ها خاتمه دهد. در ماده ۲ آمده بود که اعضای اصلی دادگاه مرکب اند از «یک قاضی شرع به پیشنهاد شورای

انقلاب اسلامی و تصویب امام - مد ظله - و یک حقوقدان به انتخاب قاضی شرع، [و] یک نفر [کارشناس] مورد اعتماد مردم و آگاه به مقتضیات انقلاب اسلامی و دارای عدالت با تعیین شورای انقلاب». در تبصره های ۲ و ۳ همین ماده تصریح شده بود که «هیچ یک از اعضای دادگاه نباید کمتر از ۳۰ سال داشته باشند» و «یک نفر از طرف دولت، در دادگاه باید حضور پیدا کند» و تبصره ۱ ماده ۶ نیز بر علنی بودن دادگاه تأکید داشت. در ماده ۳۱ آمده بود: «پاسداران انقلاب و کمیته های انقلاب، بدون اجازه کتبی دادستان، حق دستگیری هیچ کس را ندارند و همچنین حق ندارند بدون اجازه کتبی دادستان انقلاب، به خانه کسی وارد شوند و یا مال کسی را توقیف نمایند و در صورت تخلف از این ماده، به دستور دادستان انقلاب، از سازمان های انقلاب - به کلی - برکنار خواهند شد و اگر عمل آنها جرم محسوب شود،

ص: ۴۰۱

از طرف دادسرای انقلاب تعقیب خواهند شد.^(۱)

در ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، خبری بدین مضمون منتشر شد که به فرمان امام، برای تسریع در امر محاکمات و رسیدگی فوری به پرونده بازداشت شدگان، با تصمیم شورای انقلاب، گروهی از «قضات مؤمن و صالح» در دادسرای انقلاب اسلامی تهران بسیج شدند. در اجرای این فرمان، شورای انقلاب

دادستان موقت تهران را انتخاب کرد و با بسیج قضات، این گروه قضایی کار رسیدگی سریع به پرونده متهمان را آغاز کرد. نیز اعلام گردید که هدف این است که به پرونده های بازداشت شدگان، در اسرع وقت، رسیدگی شود و ضمن تسریع در امر محاکمات، تکلیف افرادی که احیاناً خطایی مرتکب نشده اند نیز هرچه زودتر روشن شود تا ترتیب آزادی آنان داده شود.^(۲) به گفته یکی از مسئولان اسبق دادستانی، در اجرای فرمان مزبور، باقیمانده عناصر نفوذی سازمان در رده های قضایی دادسرا و دادگاه انقلاب مرکز از این نهاد بیرون رانده شدند.

مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، در مصاحبه با یک خبرنگار فرانسوی که در تاریخ دوازده اردیبهشت ۵۸ منتشر شد، ضمن انتقاد به تبلیغات مطبوعات غربی علیه دادگاه های انقلاب گفت:

آنچه برای ما ایرانیان قابل درک نیست این احساسات [مثبت] و طرفداری است که مطبوعات غربی به سود خائنان و جنایتکاران کشور ما نشان می دهند. خائنان و جانیانی که به جابرانه ترین و وحشیانه ترین صورت، مدت ۲۵ سال یا بیشتر در این کشور حکومت کردند. در عین حال اگر شمار اعدام های دادگاه های انقلاب را که به ۶۰ نفر هم نمی رسد با تعداد بیش از ۱۰۰ هزار نفری که طی حکومت شاه کشته و یا شکنجه شدند، مقایسه کنیم توجیه رفتار مطبوعات غربی مشکل تر خواهد شد... در حال حاضر دولتی قانونی بر سر کار است و حالت انقلابی و روحیه انقلابی همچنان باقی است. ملتی که کشته داده، زخمی داده و غارت شده است... توقع دارد که

هر چه زودتر به پاکسازی محیط اجتماعی خود پردازد.^(۳)

در ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، فرمان مهمی از سوی امام خمینی (ره) صادر شد که موجب کاهش احکام اعدام دادگاه های انقلاب گردید. متن فرمان چنین است:

ص: ۴۰۲

۱- همان، ۱۶/۱/۵۸: صص ۱ - ۲.

۲- همان، ۶/۲/۵۸: صص ۱ و ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۵۸: ص ۵.

آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی (۱) در غیر از دو مورد زیر:

۱- کسی که ثابت شود آدم کشته است؛

۲- کسی که فرمان کشتار عمومی داده است و یا مرتکب شکنجه ای شده که منجر به مرگ شده باشد، هیچ دادگاهی حق ندارد حکم اعدام صادر کند و نباید اشخاص در غیر از دو مورد مذکور اعدام شوند. تخلف از این امر جرم است و موجب ثبوت قصاص.

روح الله الموسوی الخمينی (۲)

هم زمان با صدور این فرمان، امام خمینی ضمن سخنرانی در جمع قضات اصفهان بر «اسلامی عمل نمودن دادگاه های انقلاب» تأکید نمود و درباره اندازه «مجازات ها» و «مصادره اموال»، اظهار داشت:

اینکه من عرض می کنم - از اول هم گفته ام - که دادگاه ها نباید روی آن مسائل سابق عمل بکنند، دادگاه ها به تمام معنا اسلامی [باشند] و توجه به اینکه خدای نخواستہ یک بیگناهی یک وقتی گرفتار نباشد یا یک کم گناهی [مجازات] زیاد از اندازه به او تحمیل نشود... این از مسائل مهم است. قضیه مصادره اموال هم مسئله ای است که به نظر من مگر در یک استثنایایی که معلوم است همه اموالش از سرقت و دزدی و خیانت و چپاول و امثال ذلک بوده [مجاز است] و الا اگر کسی - فرض کنید - ساواکی بوده یا کسی - فرض کنید - وکیل مجلس بوده، محتمل است که خودش مال داشته است، این را نباید مصادره کرد؛ زیرا اینها زن و بچه دارند، اینها زندگی دارند...

در هر صورت، این یکی از مسائل است که اموال مردم را بیخودی نمی شود مصادره کرد. به مجرد اینکه وکیل مجلس بوده، حالا خودش قتل و اموالش مصادره! وکالت مجلس اسباب قتل نمی شود. البته اینها خلافکاری کرده اند. این حقوقی که گرفته اند باید پس بدهند... و یک تأدیبی هم باید بشوند. (۳)

سازمان و نفوذی ها در برابر اصلاح دادگاه های انقلاب

تدوین آیین نامه دادرسی و دادگاه های انقلاب اسلامی، اخراج نفوذی ها و محدودیت دستگیری ها و

ص: ۴۰۳

۱- فرمان خطاب به مهدی هادوی دادستان کل انقلاب صادر شده است.

۲- همان، ۲۴/۲/۵۸: صص ۱ - ۲. صحیفه امام، ج ۷: ص ۲۷۴.

۳- صحیفه امام، ج ۷: صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

اعدام ها، سازمان را برآشفست. از یک سو، افراد اخراجی با صدور اعلامیه ها و چاپ جزوه هایی که امضای «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادرسی انقلاب مرکز» را ذیل خود داشت، اصلاح دادگاه های انقلاب

را تخطئه کردند و از سوی دیگر، نشریه سازمان متبوع ایشان نیز حمله به دادگاه ها را - با عناوین مختلف - آغاز کرد.

نفوذی های اخراجی با فضاسازی و پخش شایعات و تحلیل های نادرست، مسئولان دادگاه های انقلاب را به عناوینی نظیر ارتجاع و عقب نشینی در برابر امپریالیسم متهم می ساختند و این کار خود را «ادامه راه» و «ادای وظیفه مکتبی» می نامیدند:

... پس از اخراج از دادرسی، تا توان داشتیم به راهمان ادامه دادیم و هر بار با افشای حساس ترین پایگاه ها و عملکردهای امپریالیسم و ارتجاع، در ادای وظیفه مکتبی خود کوشیدیم.^(۱)

ص: ۴۰۴

۱- روزنامه کیهان، ۴/۲/۵۸: ص ۶. در دوران حضور این جمع که عناصر سرشناس آن نادر رفیعی نژاد و رضا خاکسار بودند در دادگاه های انقلاب پیام های مسلسل شماره داری با امضای دادگاه انقلاب منتشر می شد که صرف نظر از بسیاری مضامین صحیح و مورد قبول مردم و رهبران انقلاب در مورد مجازات جنایتکاران رژیم پهلوی، در آنها مطالبی با کُدهای ویژه ادبیات سازمان، نیز به چشم می خورد. این پیام ها هر یک زیر عنوان «پیام دادگاه انقلاب اسلامی» در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر می شد و رادیو و تلویزیون نیز متن چند پیام را پخش کرد که برخی از آن نشانه ها از این قرار بود: یک - «اگر به نام خدا و برای خلق قهرمان...»؛ «این چگونه حقوق بشری است که برای دادگاه هویدا همان شرایط حقوقی را درخواست می کند که برای دادگاه حنیف نژادهای خواهد؟!» (روزنامه کیهان، ۱۰/۳/۵۸: ص ۸) برخی از نشانه های مشابه تا اواسط خرداد ماه ۱۳۵۸ ظهور و بروز داشت. از جمله سخنان نماینده دادرسی انقلاب اسلامی تهران، در دادگاه چندتن از اعضای ساواک و کمیته مشترک، این گونه آغاز شد: «به نام خدا و به نام ملت قهرمان ایران و به نام شهدای به خون خفته...» (روزنامه کیهان، ۲۰/۲/۵۸: ص ۴) دو - «استقرار جامعه توحیدی، که خصلت ضداستثمار و بی طبقه خصلت طبیعی و ذاتی آن است...» (روزنامه کیهان، ۲۳/۲/۵۸: ص ۳) سه - پس از طرح اتهام مأموران رژیم در ساواک و کمیته مشترک، و ذکر این نام ها به عنوان سبب مبارزان زندان دیده یا کشته و اعدام شده توسط رژیم شاه: مهدی تقوایی، رضا رضایی، صدیقه رضایی، دکتر لبافی نژاد، حسن ابراری، حسن آلاادپوش، فاطمه امینی (از مجاهدین خلق) و حمید اشرف، حمید مؤمنی، امیر پرویز پویان، نسرین و سیمین و زهره و اسدالله پنجه شاهی، غزال آیتی، بهروز دهقانی (از چریک های فدایی خلق) و حسن رومینا (عضو گروه شایگان و شعاعیان) گفته شد: «اینک باید از پیشگاه خلق قهرمان ایران پرسید: آیا به «حقوق بشر» و «صلیب سرخ» و دیگر نازکدلان جهانی اجازه می دهید این جانین و شهیدکشان را... نجات دهند؟» (روزنامه کیهان، ۹/۳/۵۸: ص ۶). چهار - «با رهنمودهای "سیا" بود که ضعف های درون جنبش مورد بهره کشی قرار گرفت و سازمان های پیشرو، در آن ایام، بارها زیر سخت ترین ضربات افتادند.» (روزنامه کیهان، پیشین: همان صفحه) پنج - بعد از اشاره به «چهارم خرداد» و نام های «حنیف و سعید و بدیع» و اشاره به جریان تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ و یادکرد «سازمان های پیشرو و پیشتاز» ابتدای دهه پنجاه، طرح ساختن «نسخه بدل پیشتاز» توسط آمریکایی ها تحلیل شده و تأکید می گردد: «[گروه] فرقان با نشریات مداوم تفسیری و

با استفاده از غیبت «سابقون» و خالی بودن میدان مبارزه، هل من مبارز می زد...» بازپرسان و قضات سابق...، ج ۳: ص ۱۰ منظور از «غیبت سابقون و خالی بودن میدان مبارزه»، کشته شدن بنیانگذاران و زندانی بودن رجوی و دیگر اعضای قدیمی سازمان است.

محور حمله به دادگاه‌های انقلاب، عدول از وضعیت پیشین و کمتر شدن اعدام‌ها و مصادره‌ها بود. نشریه ارگان سازمان، در مقاله‌ای ضمن انتقاد به حکم حبس ابد وزیر بهداشتی کابینه «هویدا» و اعدام نکردن وی، می‌نویسد:

این زمزمه که دیگر دادگاه انقلاب اسلامی ایران نقش و رسالت خود را از دست داده است، کم‌کم آشکارتر می‌شود... دادگاه‌های انقلاب، که با چندسری اعدام انقلابی کارش را شروع کرد، از تأیید و حمایت گسترده‌ترین اقشار خلق ما برخوردار بود... به تدریج سمت و جهت دادگاه‌های انقلاب تغییر کرد... ابتدا در سطوح بازپرسی تصفیه‌هایی صورت گرفت که دقیقاً هدف آن طرد

حقوقدانان ورزیده و بخصوص مؤمن و صدیق و سازش‌ناپذیری بود که بدون هیچ چشمداشتی شبانه روز مشغول خدمت بودند. در آن زمان پرونده مزدوران جنایتکار رژیم شاه توسط این افراد صالح و مؤمن پیگیری و تکمیل می‌شد... این گروه تا آنجا که می‌توانست در مقابل فشار

متنفذین و عزیزدردانه‌ها، که می‌خواستند جانیان شاه را «در ببرند» مقاومت می‌کرد. از این رو کارها آن‌طور هم که مرتجعین می‌خواستند، پیش نمی‌رفت. حداقل در مورد دادگاه‌ها و بازپرسی‌های انقلاب این‌طور بود. تا اینکه آنها راه حل قضیه را به زعم خود پیدا کردند و آن طرد و تصفیه همان افراد هشیار و مؤمنی بود که «سازش‌پذیر» هم نبودند!! [در] کمتر از یک هفته، عذر افراد مزبور را خواستند...

مجدداً تأکید می‌کنیم که دادگاه‌های انقلاب از مسیر اصولی و درست خود خارج شده...^(۱)

همچنین تا مدتی، سوابق تصفیه عناصر سازمان از دادگاه‌ها، در اطلاعیه‌ها و سخنرانی‌ها و مقالات مختلف یاد می‌شد. در یکی از اعلامیه‌هایی که توسط «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادرسی انقلاب

مرکز» منتشر گردید، آمده است:

... ابتدا ما را از دادرسی - به اصطلاح - «تصفیه» کردند و بعد از تصفیه ما، دسته دسته جانیان رژیم

ص: ۴۰۵

سلطنتی را به اسم «عفو امام» آزاد نمودند.^(۱)

در انتهای این اعلامیه، جمع تصفیه شدگان طی چند بند خواستار اجرای اموری شده اند که اهم آن به شرح زیر است:

... معرفی کلیه وابستگان نظام شاهنشاهی با عکس و مشخصات...

- دستگیری ساواکی ها و کلیه فراریانی که از خارج آمده اند و همچنین [دستگیری مجدد] آزادشدگان...

- برکناری افراد مشکوک که در ارگان های اجرایی هستند و دستگیری آنها؛

- اعدام انقلابی کلیه سرسپردگان و ایادی رژیم سلطنتی و جاسوسان امپریالیست بدون استثنا.^(۲)

موضع جمع مزبور در خصوص مسئله «عفو عمومی» نیز در مقاله ای منعکس است که ابتدا در صفحه مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه کیهان، به عنوان مقاله ای آزاد و بدون امضا، درج شد؛^(۳) و پس از تدوین مجلدات مختلف «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز سخن می گویند»، در

جلد ۳ آن نیز به چاپ رسید. در قسمتی از این مقاله آمده است:

از تاریخ درس بگیریم و آینده نگر باشیم. آنان که سخن از عفو و بخشش به میان می آورند باید بدانند [که] تاریخ سخن آنها را ثبت خواهد کرد....

اگر قدرت به دست مردم افتاده بود، کار جنایتکاران را یکسره می کردند و هرگز روزهای خونین بعد را نمی دیدیم و حالا اگر امروز کار مجرمین را در سراسر کشور یکسره کنند^(۴)، روزهای خونین را دیگر نخواهیم دید.^(۵)

سخنگوی دادگاه انقلاب اسلامی در همان زمان طی مصاحبه ای تأکید کرد که در مقطع اول «دادسرای انقلاب تهران» از ۲۵ بهمن ۵۷ تا اواخر اردیبهشت ۵۸، بخشی از کادر دادسرا و دادگاه انقلاب، «سمپات برخی از گروه ها بودند» که به همین دلیل تصفیه شدند. وی در این مصاحبه بر تداوم مشی

قاطعانه دادگاه های انقلاب در قبال مجرمان با رعایت قانون و شرع و رسیدگی دقیق به مدارک و ادله پرونده متهمان، تأکید کرد و اتهامات تصفیه شدگان مبنی بر عملکرد ضعیف دادگاه های انقلاب را مستندا

ص: ۴۰۶

۱- بازپرسان و قضات سابق...، ج ۳: ص ۲۸.

۲- همان: ص ۳۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲/۳/۵۸: ص ۶.

۴- منظور از «یکسره کردن کار جنایتکاران و مجرمین»، اعدام دسته جمعی اغلب زندانیان وابسته به رژیم شاه است.

۵- بازپرسان و قضات سابق... - پیشین: ص ۳۳.

نادرست خواند. (۱) مدتی بعد در مصاحبه دیگری، سخنگو و حاکم شرع دادگاه های انقلاب، آیه الله محمدی گیلانی ضمن تشریح شیوه رسیدگی و صدور احکام مجرمان، محدودیت احکام اعدام بر اساس فرمان امام خمینی - که تنها شامل کسانی می شد که مرتکب قتل یا دستور یا شکنجه منتهی به قتل شده باشند - را تبیین کرد و ضمن اعلام حق متهمان برای داشتن وکیل بر ضرورت رعایت دقیق و کامل موازین

اسلام تأکید کرد. (۲)

ملاقات های اعضای سازمان با امام خمینی

اولین ملاقات نماینده سازمان با امام خمینی در نجف و در سال ۱۳۴۹ در رابطه با بازداشت ۹ نفر اعضای سازمان در عراق که یک هواپیما را ربوده و به آن کشور برده بودند، توسط تراب حق شناس از کادرهای قدیمی سازمان صورت گرفت (۳) که شرح آن در جلد اول گذشت.

اواخر سال ۱۳۵۰ و هم زمان با تشکیل دادگاه رهبران و اعضای سازمان، حسین روحانی عضو مرکزیت که در خارج کشور به سر می برد، طی چند جلسه با امام ملاقات نمود که شرح کامل این ملاقات در جلد اول گذشت.

لطف الله میثمی نقل کرده است که خلیل رضایی، عباس داوری، حمید نوحی، رضا رئیس طوسی قبل از پیروزی انقلاب، در پاریس از طرف سازمان با امام خمینی ملاقاتی داشته اند و امام در آن دیدار به آنان توصیه کرده اند که در جهت وحدت بیشتر اقداماتی انجام دهند. (۴) البته ابراهیم یزدی که تأکید دارد در تمام ملاقات های امام در پاریس حضور داشته است، می گوید: من به یاد ندارم که از مجاهدین شناخته شده کسی در پاریس به دیدن ایشان آمده باشد. اما علاقه مندان یا وابستگان آنها با آن نوع مبارزه [روش امام] موافق نبودند. (۵)

ص: ۴۰۷

۱- روزنامه کیهان، ۲۳/۵/۵۸: ص ۹.

۲- همان، ۷/۷/۵۸: ص ۹.

۳- به نوشته حسین روحانی، «تراب حق شناس بعدها نیز چند بار همراه با هیئت های ملاقات کننده فلسطینی سازمان الفتح و یا سازمان آزادیبخش فلسطین با امام، به عنوان مترجم ملاقات کرد.» احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۳۳.

۴- گفت و گو با یکی از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۵- دو ماهنامه چشم انداز، ش ۳۲: ص ۴۶.

اولین بار بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روزنامه های کیهان و اطلاعات ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ از ملاقات و مذاکرات رهبران سازمان با امام خمینی خبر دادند. این دیدار صبح روز پنج شنبه ۶ اردیبهشت ماه در اقامت گاه امام در قم و به طور خصوصی انجام شد.

با توجه به ارتداد بخش اعظمی از نیروهای سازمان و برای جلوگیری از هرگونه شائبه ای در مبانی دینی باقیمانده آنان، امام قبلاً از مسئولان سازمان خواسته بود تا مواضع اعتقادی خود را رسماً اعلام نمایند، و سپس به ملاقات ایشان بروند. و سازمان در قالب یک اطلاعیه و یک نامه به امام، که اولی شرح شأنِ صدور نامه است مبانی عقیدتی خود را اعلام کرد. متن اطلاعیه بدین شرح است:

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

اخیراً پاره ای شایعات که اذهان خواهران و برادران عزیز مسلمان را نسبت به مجاهدین خلق ایران مشوب می نمود شنیده می شد. شایعاتی که به دنبال ضربه خائنانانه فرصت طلبان چپ نما به

سازمان در سال ۵۴ قوت گرفته و ارکان عقیدتی اسلامی برادران ما را مخدوش جلوه می داد. و

نهایتاً آب به آسیاب همان هایی می ریخت که اصطلاح ضداسلامی و ضد مردمی «مارکسیسم اسلامی» را ابداع و رایج کرده بودند.

خوشبختانه پدر بزرگوار و روحانی ما حضرت آیه الله امام خمینی از مدت ها قبل بطلان این اصطلاح آریامهری را برملا کرده و مشت محکمی در این رابطه به دهان شاه خائن کوبیده بودند. از سوی دیگر مجاهدین خلق ایران نیز به اعتبار چهارده سال کار خونبار مکتبی خود نیازی به رودررویی مستقیم با شایعات فوق الذکر که حاصلی جز تشدید اختلافات و ایجاد نفاق

در درون صفوف به هم فشرده مردم ندارد، نمی دیدند. صفوفی که اکنون نیز بیش از همیشه به

وحدت و یگانگی نیازمند است.

به خصوص که ارکان عقیدتی اسلامی ما از پیش نیز در مدارک مستند آموزشی سازمان، به تفصیل، تشریح و اثبات شده و سری جدید آموزش های ایدئولوژیک نیز که تکمیل شده است به تدریج آماده انتشار می گردد. لکن در یکی دو ماه اخیر شایعات زیان بار مزبور حتی به گوش

امام نیز رسیده بود. تا این که ایشان امر و سفارش کرده بودند که جهت روشن شدن مطالب، ارکان عقاید و جهان بینی خود را از طریق وسایل ارتباط جمعی به اطلاع همگان برسانیم.

گو این که تشریح جامع و منطقی عقاید و ارکان جهان بینی توحیدی مستلزم کتب و جزوات مشروحی است که تدریجاً در اختیار عموم قرار خواهد گرفت، لکن پیام امام ما را بر آن داشت که به زبانی ساده و همه فهم اصول شناخته شده دین اسلام و

آیین انقلابی تشیع را که لاجرم لازمه انفکاک ناپذیر بنیادهای اعتقادی هر فرد یا گروه مسلمان و از جمله مجاهدین خلق ایران

ص: ۴۰۸

است، ضمن نامه کوتاهی به امضای یکی از برادران، به اختصار و با وضوح تمام جهت روشن شدن ذهن عامه مردم به عرض ایشان برسانیم.

امید است که مدد گرفتن از کلماتی آشنا که در هر کتاب مقدماتی شرعیات نیز به چشم می خورد بتواند از انحراف افکار و مفسده جویی جلوگیری کرده و جریان ها و افراد مسئول را به ممانعت

از هرگونه جدایی و تفرقه در میان نیروهای مردمی برانگیزد.

همچنین اکنون که صحبت از شایعات کردیم بی مناسبت نیست اضافه کنیم:

از آنجا که عده ای شایع کرده بودند که فرمایشات دیروز امام نشانه تکدر خاطر ایشان از مجاهدین خلق ایران بوده است،^(۱) عصر امروز با اعضای خانواده امام تماس گرفته و حقیقت امر را جويا شدیم که پس از سؤال از حضرت ایشان روشن گردید که منظور ایشان چنین نبوده و

ایشان چنین نظری نداشته اند. همین طور راجع به معجولاتی از قول ایشان مبنی بر «طرد مجاهدین و تعرض به آنها» که عده ای در گوشه و کنار کشور مدعی آن بودند سؤال کردیم که فرموده بودند به هیچ وجه منظوری نداشته و چنین چیزی نگفته اند.

ضمن جلب توجه عموم خواهران و برادران مسلمان به احتراز از شایعات مجعول امیدواریم که با کوتاه شدن هر چه سریع تر دست استعمار از این میهن، هیچ محلی برای نفاق و جدایی نیروها و صفوف مردمی بر جا نماند.

مجاهدین خلق ایران

۳۱ فروردین ۵۸

اکنون متن نامه فوق الذکر از جانب «سازمان مجاهدین خلق ایران» و به مثابه نقطه نظرهای جهان بینانه عموم اعضای آن، بدین وسیله به اطلاع عموم می رسد.

حضور پدر بزرگوارمان رهبری انقلاب «حضرت آیه الله العظمی امام خمینی»

پس از عرض سلام، کمترین فرزندان مجاهد آن حضرت، حسب الامر آن پدر گرامی که از ارکان اعتقادی اینجانبان سؤال فرموده اید معروض می دارند که:

ارکان عقیدتی مجاهدین همان ارکان عقیدتی دین مبین اسلام و مذهب حقه جعفری اثنی عشری است. همان تشیع علوی و همان ارکان عقیدتی قرآن یعنی کتابی که از ابتدا تا انتها بدون کمترین

۱- امام خمینی در تاریخ ۳۰ فروردین ۵۸ طی دو سخنرانی خود به توطئه های گروهک ها پرداخت و از جمله به ماجرای تظاهرات و تشنج های خیابانی تحت عنوان دفاع از آیت الله طالقانی به دلیل اعتراض ایشان به دستگیری فرزندشان توسط کمیته انقلاب اشاره کرد که تلویحا سازمان را نیز شامل می شد. امام هشدار داد که گروهک ها با آشوبگری و توطئه، در واقع در نقش عمال خارجی قرار گرفته اند و مردم بایستی با آنها مقابله کنند.

خداوند ای تا ابد راهنمای بشریت و مورد اعتقاد مسلمانان بوده و خواهد بود.

با این همه حسب فرامین شفاهی پدر گرامی مان که در این مورد سؤال کرده بودید مختصراً ارکان عقیدتی خود را که برخلاف نظر گاه های مادی است به شرح زیر اعلام می داریم:

۱- توحید: جهان را خالق است یکتا، احد، لم یلد و لم یولد که مشیت جمله کائنات در ید قدرت اوست. ذاتی یگانه و بی همتا که کل شیء هالک الاوجه... و نشهدان لا اله الا الله... کلیه

صفات ثبوتیه و سلبيه ذات باری چنانکه در عموم کتب شرعیات آمده است نیز بی گمان لازمه هر عقیده اسلامی است که فرزندان شما از آغاز بدان معتقد بوده و هستند.

۲- عدل: خدای یکتا عادل است. عدل مطلق و نمی شود که حتی به قدر «پوسته خرمایی» ستم روا دارد.

۳- نبوت: از طریق وحی، انبیاء مرسل که اول آن ها حضرت آدم و خاتم آنها حضرت محمد(ص) هستند جهت بشارت و اندازندگان به پیام آوری فرستاده شده اند و نشهدان محمد رسول الله.

۴- امامت: پس از ختم نبوت، از ذریه رسول اکرم و علی علیه السلام جهت ادامه هدایت بنی بشر دوازده تن ائمه که آخرین آنها زنده و غایب است به منصب امامت رسیده و اسلام ما را به اوج اعتلاء رسانده اند.

۵- معاد: بنی بشر را حیاتی است پس از مرگ که در آن به کیفر و پاداش اعمالی که در این جهان

از آنها سر زده است خواهد رسید. خصوصیات جهان اخروی همان است که در کتاب خدا (قرآن) خط به خط و نکته به نکته آمده است. والسلام علیکم «مسعود رجوی» ۳۰ فروردین ۱۳۵۸ (۱)

در پی انتشار این اطلاعیه و تصریح سازمان بر اعتقادات اسلامی، آنچه که در مطبوعات درباره ملاقات مرکزیت سازمان با امام، درج شد از جمله روزنامه کیهان بدین شرح بود:

عده ای از اعضا و مسئولین سازمان مجاهدین خلق ایران به مدت یک ساعت با امام خمینی ملاقات و گفتگو کردند و امام فرمایشات و رهنمودهایی خطاب به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایراد کردند.

مجاهدین خلق که مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز در میان آنها بودند، در این دیدار که روز

ص: ۴۱۰

که چند ماه بعد در کتاب سازمان درج شده چند تفاوت عبارتی دیده می شود که مهم ترین آن این است: متن روزنامه ارکان عقیدتی خود را که دقیقاً برخلاف و در مقابل نظرگاه های مادی است. و متن کتاب (ارکان عقیدتی خود را که برخلاف نظرگاه های مادی است).

پنج شنبه انجام شد سقوط دیکتاتوری پهلوی، استقرار جمهوری اسلامی و فرمان تشکیل شوراها و انجمن های ایالتی و ولایتی را به امام خمینی تبریک گفتند.

مسعود رجوی در سخنان خود با امام اظهار داشت: «اکنون که ما به خدمت شما رسیده ایم خواست و تمنای مادی و دنیوی نداریم.» وی افزود: «تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی به هم دست می دهند نیرویی است که کون و مکان را می تواند تغییر دهد و این موفقیت امروز ماست و باید در جهت خدا و در جهت مردم از آن استفاده کرد.»

مسعود رجوی همچنین گفت: «ما مکتبمان اسلام را ساده پیدا نکرده ایم، اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون این مردم، از لابلای جوخه های اعدام و شکنجه ها کسب کردیم.»

امام ضمن فرمایشاتی خطاب به مجاهدین خلق بر اهمیت تلاش های سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق تأکید کردند و افزودند: «اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است.»^(۱)

متن روزنامه اطلاعات هم دقیقاً همین متن است^(۲) و فرمایشات امام در صحیفه امام نیز عیناً به همین شکل آمده است.^(۳)

از قرائن چنین به نظر می رسد که متن مندرج در روزنامه ها را خود سازمان تهیه کرده و به مطبوعات داده است؛ چرا که بخش اصلی سخنان ایشان را که بعدها رضا کیوانزاد ارائه کرده است، ذکر نشده بود. امام در آن ملاقات همچنین گفت: «من تاکنون علیه شما سخن نگفته ام، اما هر وقت بینم شما خارج از اسلام هستید سخن خواهم گفت.» این بخش از سخنان در آن زمان منتشر نشد تا اینکه بعد از فرار

مرکزیت سازمان از ایران قسمتی از این ملاقات از زبان موسی خیابانی در نشریه مجاهد، در خارج از کشور منتشر گردید که عیناً آورده می شود:

[امام] خمینی گفت من تاکنون بر علیه شما حرفی نزده ام، اما هر وقت که بینم شما خارج از اسلام هستید، خواهم گفت.

... خلاصه و چکیده صحبت ما، در برابر [امام] خمینی عبارت بود از: آزادی و در مقابل، خمینی ضمن سفارش ما به، به اصطلاح اسلام، در لفافه خواست تا مبارزه بر علیه مارکسیست ها را بر

ص: ۴۱۱

۱- روزنامه کیهان، ۸/۲/۵۸: ص ۲.

۲- اطلاعات، ۸/۲/۵۸: ص ۲.

۳- صحیفه امام، ج ۷: ص ۱۳۹.

دوش ما بگذارد. در هر صورت این ملاقات اولین و آخرین دیدار رسمی سازمان با [امام] خمینی بود. پیش از آن، بعضی برادران ما و در یک مورد، تا آنجا که یادم هست خود برادرمان مسعود، در روزهای قیام با او دیداری غیررسمی و کوتاه را داشتند.^(۱)

مقاله ای در نشریه مجاهد، مقدمات این دیدار غیررسمی اشاره شده در سخنان خیابانی را چنین ترسیم می کند:

یکی دو شب پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، [امام] خمینی پسرش احمد را به دیدار برادر مجاهدان مسعود فرستاد. احمد خمینی از ابتدای شب تا صبح روز دیگر با برادرمان مسعود گفتگو داشت. از برادر مجاهد محمد حیاتی - که در این دیدار حضور داشت و خود، احمد خمینی را چشم بسته به پایگاه محل اقامت مسئول اول سازمان آورده بود - شنیدیم که احمد خمینی پس از مقدمه چینی های بسیار و از هر دری سخنی، مشخصاً در برابر انتقادات بسیار صریح و روشن مخاطبش نسبت به رژیم جدید، سرانجام از جانب پدرش سه شرط را به مجاهدین پیشنهاد نمود که در صورت پذیرش آنها می توانند خود وارد رژیم شده و هر کاری و مقامی می خواهند به دست گرفته و به اتکاء توانایی سازمانی خود آن را به پیش ببرند:

اولاً - پذیرش رهبری امام (خمینی)... ثانیاً - صدور یک اعلامیه صریح از جانب مجاهدین بر علیه مارکسیست ها و سایر نیروها و جریانات غیرمذهبی و «خدانشناس» که بایستی توسط شخص برادر مجاهد مسعود رجوی در سخنرانی عمومی خود در دانشگاه تهران اعلام می گردید.

ثالثاً - پذیرش این مطلب که [امام] خمینی با هر کس وارد جنگ یا وارد صلح شود «مجاهدین نیز از او تبعیت کنند».^(۲)

نشریه سازمان همچنان می افزاید که روز بعد، حجه الاسلام سیداحمد خمینی، مسعود رجوی و بعضی دیگر از مسئولان و اعضای سازمان را به دیدار امام در مدرسه رفاه برد.^(۳)

خود رجوی نیز از دیدار به اصطلاح غیررسمی خود که خیابانی بدان اشاره کرد یاد نمود و بدون پرداختن به اصل مذاکره و اینکه بین آنها و امام چه گذشت به جعل حاشیه درباره ملاقات رسمی قم، پرداخته، می گوید:

ص: ۴۱۲

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۹: ص ۲۳.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۴۶: صص ۲۵ - ۲۶.

۳- همان: ص ۲۶. چنین ملاقاتی در هیچ منبع دیگری ثبت نشده است.

با [امام] خمینی نیز همین حرف را [حل و فصل مسائل خلق] در میان گذاشتیم، همان دو سه روز اول، پسرش آمد ما را برد در آن مدرسه رفاه، بعد هم در قم با حدود بیست نفر از برادران به

سراغش رفتیم. البته به رسم خودمان دیدار کردیم: خوب آخر در شأن مجاهدین نبود هر کس دستش را دراز کند، آن را ببوسند، ما دست آقا را مؤدبانه زدیم کنار، و فقط روبوسی کردیم. تکبیر کشیدن و هلله کردن هم که کار ما نبود. خوب آقا از کنار زدن دستش و مصافحه و معانقه

موسی و من عصبانی شد. بعدا پسرش در آخر ملاقات آمد بیرون و به ما گفت: خوب امام جای پدرتان است. (۱)

رضا کیوانزاد از مسئولان مهم سازمان که از سال ۵۴ در زندان به سازمان پیوسته بود، اطلاع خود را از جلسه قم چنین بیان می کند:

افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی. در ابتدای ملاقات، امام این طور صحبت را شروع می کنند که: سوابق سازمان شما این

طوری بوده. اشاره می کنند به تغییر ایدئولوژی و... می گویند که این کتاب تغییر ایدئولوژی و

اعلام مواضع شما را آورده بودند به من گفته بودند اینها این طور هستند، این تیپ هستند و من گفتم که اگر اشتباهی شده و اگر مسئله ای به وجود آمده مربوط به گذشته است. به هر جهت شما

جوانید، الآن انقلاب شده و مردم ما متحول شدند و ما باید دست به دست همدیگر بدهیم برای سازندگی و می توانیم و شما می توانید اشکالاتتان را برطرف کنید... به هر جهت امام گفتند شما

بروید خودتان را اصلاح بکنید و بعد با توجه به [اصلاح] این اشتباهتان، بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید خدا هم کمکتان می کند...

البته از این جلسه هیچ نواری، هیچ متنی، به طور رسمی تهیه نشد. فقط نواری دزدانه خود سازمان تهیه کرد (۲) که به عده ای از افراد داخلی سازمان دادند، صدایش خیلی پایین بود، من هم همین چند جمله آن در ذهنم مانده که برایتان گفتم. (۳)

ص: ۴۱۳

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۰۵، ص ۲۲.

۲- یکی از کارشناسان امنیتی به نقل از مرحوم حجه الاسلام سیداحمد خمینی گفته است: در روز ملاقات مزبور مسئولین حفاظتی اقامتگاه امام در قم قصد داشتند که آنان را طبق روال موجود بازرسی بدنی کنند که مسعود رجوی و همراهان اعتراض کردند و مانع بازرسی بدنی شدند. پس از اطلاع امام از این موضوع ایشان دستور می دهند که آنان بدون بازرسی وارد شوند. بعد معلوم شد که آنان مخفیانه یک دوربین و یک ضبط صوت کوچک به همراه خود حمل کرده بودند و از

ملاقات عکسی و نواری تهیه کردند. افراد غیر سازمان تاکنون به نوار مزبور دسترسی نداشته اند اما یک قطعه از عکس ملاقات مسعود و موسی با امام به دست آمده است.

۳- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴ به نقل از رضا کیوانزاد. وی فعالیت سیاسی خود را از حدود سال ۱۳۵۰ آغاز کرد و در سال ۱۳۵۴ دستگیر و زندانی شد. رضا در زندان به سازمان پیوست و پس از آزادی - در بعد از انقلاب - با نام های مستعار: مقداد، شعبان، عمید و جهانگیر و به عنوان عضو، ابتدا مسئول حفاظت نهاد منافقین و سپس به ترتیب مسئول نظامی و تبلیغاتی نهاد محلات به فعالیت خود ادامه داد. آخرین مسئولیت او توزیع سلاح و مهمات در کل سازمان بود که در آذرماه ۱۳۶۰ به هنگام درگیری با نیروهای کمیته انقلاب اسلامی مجروح و دستگیر گردید.

احمد قدیریان نیز روایتی مشابه متن فوق بدین شرح دارد:

پس از پیروزی انقلاب در ملاقات اعضای اصلی گروه مجاهدین با حضرت امام، ایشان سفارش هایی را به این گروه می نمایند: [بعضی ها] مسائل تغییر ایدئولوژی را با من در میان گذاشتند، من به آنها گفتم: [... شما] جوان هستید، اول کار است، شما توبه کنید، و خدا توبه شما را قبول می کند و خدا کمکتان می کند، بروید و خودتان را اصلاح کنید. (۱)

اعظم طالقانی وقایع پس از ملاقات اعضای سازمان با امام را در مصاحبه ای چنین توضیح می دهد:

همان شب مسعود رجوی، پرویز یعقوبی و چند نفر دیگر از بچه های سازمان هم آمدند و شب همه آنجا منزل سیداحمد آقا خوابیدیم. فردای آن روز قرار شد همگی ناهار بروند باغ تولیت و

بعد از ظهر هم پدر در مدرسه فیضیه سخنرانی کند... در همین احوال، پدر با بچه ها [مجاهدین] صحبت می کرد. که ناگهان صدایش بلند شد. البته من بیرون اتاق بودم، اما صدایش را می شنیدم. جمله پدر این بود که «مگر شما نسبت به من تعهد ندارید؟» این را که شنیدم، در اتاق را باز کردم و داخل شدم. آنها فشار می آوردند که «آقا این را بگو، آن را بگو، سپاه درباره شما این گونه

گفته، شما نباید کوتاه بیایید و...» (۲)

حجه الاسلام سید حسین موسوی تبریزی از ملاقات سران سازمان با امام چنین یاد می کند:

... خود امام و بیت ایشان، که در آن موقع از حاج احمد آقا و حسین آقا خمینی هر دو باید اسم ببرم - رفتار نامساعدی نسبت به اینها [= اعضای سازمان] نداشتند. امام در سال ۱۳۵۸ در قم به آقایان رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادند. البته من یادم هست که برای من و بعضی از دوستان از جمله شهید حقانی، آقای جعفری گیلانی، آقای فاکر و آقای عبایی خراسانی شبیه ای در رابطه با این ملاقات ایجاد شد. در جلسه ای که با هم بودیم صحبت شد که چرا امام باید اینها

را بپذیرد؟ بعضی ها گفتند که شاید امام عنایت دارد که اینها جذب انقلاب بشوند... خدمت امام

رفتیم و سؤالمان خیلی رک و صریح این بود که «چرا به رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادید؟ این باعث شبیه برای دیگران شده است.» امام دو جمله بیان کردند - البته روش امام کلاً همین

ص: ۴۱۴

۱- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۱.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۵: ص ۶۸.

بود - «یکی این که من احتمال می دادم که اینها مطالبی داشته باشند که به گوش من نرسیده باشد

و بعد بگویند ما مطالبی داشتیم و امام وقت نداد به گوش او برسانیم و اگر می گفتیم، امام قبول می کرد. من چرا باید این فرصت را از اینها بگیرم. باید اینها می آمدند و می گفتند. دوم این که من خودم مطالبی داشتم که باید به اینها می گفتم به عنوان اتمام حجت، که خدای نکرده بعدها در دل خودم نماند که چرا حرف هایم را به اینها نگفتم و اینها نگویند که امام حرف هایش را به ما نگفته بود و آنها هم آنجا به من قول دادند که حرف های مرا برای دوستانشان هم نقل کنند.»^(۱)

ص: ۴۱۵

۱- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۲: ص ۳۴.

کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»^(۱)

دستگیری محمدرضا سعادت، عضو سرشناس و باسابقه سازمان، به اتهام داشتن ارتباط ویژه اطلاعاتی و جاسوسی با عوامل K.G.B و سفارت شوروی در تهران، که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد ولی خبر آن اواخر خرداد ماه منتشر شد، فضای ملتهبی را در پی داشت که باعث شد سازمان، آشکارا اما به مرور، باطن مواضع خود مبنی بر رویارویی با نظام نوپای جمهوری اسلامی را ظاهر سازد. به تعبیر دیگر، سازمان برای سرپوش گذاردن بر اتهام جاسوسی به نفع شوروی و تغییر فضای افکار عمومی، کوشید موضع انفعالی را کنار بگذارد و در نتیجه مواضع واقعی خود و ضدیت های بنیانی اش را با ساختار انقلاب اسلامی آشکار ساخت.

این ماجرا، از یک سو موج مخالفت های وسیعی را بر ضد سازمان در جامعه پدید آورد و از سوی دیگر

ص: ۴۱۷

۱- ولادیمیر کیتوویچ فیسینکو دبیر اول سفارت شوروی و عضو K.G.B در رُستف روسیه به دنیا آمد. او دانشجوی انستیتوی زبان های شرقی یک دانشگاه ایالتی مسکو بود که به فراگیری زبان فارسی و انگلیسی پرداخت. سپس بورسیه دانشگاه تهران را دریافت کرد. فیسینکو به تاریخ نیز علاقه مند بود و یک مقاله در مورد نفت ایران نوشت. در سال ۱۹۶۴ با نینا نیکولا پونا پکلانیک که دانشجوی گروه عربی در همان انستیتو بود ازدواج کرد. همسرش که دختر یک مقام نظامی عضو هیئت مدیره K.G.B بود، به همراه فیسینکو به ایران آمد و منشی سفارت شوروی در تهران شد.

محمل و بهانه ای شد تا سازمان - از همان نخست - اتهامات سنگینی را متوجه حاکمیت کند. دستگیری سعادت‌تی توسط دولت موقت و افشای آن - همراه با اسناد پرونده - توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تظاهرات و تحصن‌های متعدد و صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مختلف را از سوی گروه‌ها و اقشار انقلابی در پی داشت. این حادثه نشان می‌داد که سازمان، به رغم ظاهر آراسته مبارزه جویانه اش

علیه دشمنان ایران، بخصوص با سابقه حملاتی که علیه حزب توده (صرفاً به دلیل وابستگی اش به

شوروی) داشت، به روابط پیچیده و مخفی با شوروی در حوزه‌های امنیتی معتقد است. شک و شبهه ای

که در میان مردم و گروه‌های سیاسی مسلمان و نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شد و به شدت پا گرفت، این بود که آیا می‌توان به سازمان اطمینان کرد و به امین بودن آن در حوزه امنیت و منافع ملی باور داشت؟!

دستگیری غیرمترقبه و مؤثر محمدرضا سعادت‌تی (با نام مستعار سیکو)، به میزان زیادی مسئولان سیاسی - امنیتی و نظامی رژیم انقلابی را هشیار کرد که سازمان را «نامحرم» تلقی کنند.

در تاریخ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، عضو کادر مرکزی سازمان به هنگام مبادله اسناد اطلاعاتی حساس با یک مأمور K.G.B، توسط پاسداران جمهوری اسلامی نوپای ایران دستگیر شد. عباس

امیرانتظام در خاطرات خود می‌نویسد:

... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می‌خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد، پس از توافق من مردی در حدود ۵۰ سال با قدی

متوسط با لباس رسمی و کراوات به اطاقم آمد، من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد،

ضمناً گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند.

مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست‌وزیر رساندم. ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند، ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود، ناراحت شده بود.

کارمند اداره ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست‌وزیر

رساندم. [بعدها] وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده اند و عمل دستگیری توسط ماشاءالله قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادت‌نی است که با

ص: ۴۱۸

دستگاه های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است.

من تا آن روز نمی دانستم که محمدرضا سعادت کیست و به چه گروهی وابسته است. (۱)

ابراهیم یزدی هم دستگیری را چنین شرح می دهد:

این تیم ها به مرحوم چمران گزارش دادند که سرکنسول شوروی با فردی در فلان جا قرار دارند، چه کنیم؟ چمران با من مشورت کرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغیان که آن موقع وزیر کشور بود مشورت کرد و قرار شد اینها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سرقرار بازداشتشان کنند. هیچ کس نمی دانست که این ملاقات با سعادت به نمایندگی از مجاهدین خلق

است. دولت دستور داد که تعقیب و مراقبت و در صورت لزوم بازداشت صورت گیرد... این تیم ها سرقرار حاضر شدند و سرکنسول را تحت مراقبت به سفارت شوروی رساندند - چون مصونیت دیپلماتیک داشت - ولی آن آقا را دستگیر کردند که پس از دستگیری معلوم شد ایشان آقای سعادت است که در این ملاقات می خواست پرونده مقزبی را به شوروی ها بدهد. (۲)

در تاریخ ۲۳ خرداد ۵۸، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخی اسناد و خلاصه گزارش مأموریت سعادت و بخشی از اظهارات وی در بازجویی را منتشر کرد. روزنامه جمهوری اسلامی و چند نشریه دیگر نیز متن کامل یا بخش هایی از بیانیه مجاهدین انقلاب را منتشر ساختند. به نظر می رسد که این موضوع منحصر به یک گروه باقی نماند و جناح های مختلف کشور از این افشاگری، استقبال کنند. (۳)

در اسنادی که انتشار یافت، نوع ارتباطات سعادت با واسطه اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست های سعادت از وی افشا شد.

موضوع سعادت، در تبلیغات وسیع سازمان، تبدیل به یک واقعه و چالش سیاسی شد. سازمان، طبق ویژگی های رفتاری پرخاشگرانه، احساسی و خودبزرگ بینانه و با استراتژی فرار به جلو و غوغاگری

مظلوم نمایانه، سریع تر و گسترده تر از انتظار افکار عمومی که ابعاد و اهمیت موضوع را در ابتدا چندان جدی تلقی نمی کرد، روی این مسئله سرمایه گذاری کرد و موضوع سعادت را به یک سوژه فراگیر برای یک درگیری همه جانبه تبدیل نمود. درگیری ای که از خرداد ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۰ ادامه یافت.

ص: ۴۱۹

۱- امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱: ص ۲۵.

۲- دو ماهنامه چشم انداز، ش ۳۲: ص ۵۱.

۳- گزارش دستگیری سعادت... نیز روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴/۳/۵۸: ص ۴. روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۵۸: صص ۱ و ۵.

سابقه ماجرا و پیوند اطلاعاتی «سازمان» با شوروی، بعدها به این شرح آشکار گردید: متعاقب دستور

صادره از «کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی»، رزیدنسی [پایگاه] کا.گ.ب در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ / ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً با مرکز رهبری دو سازمان مجاهدین خلق

و فداییان خلق تماس بگیرد. این کار توسط ولادیمیر فیسینکو V. Fisenko - که از افسران رزیدنسی و از کارشناسان مسائل ایران محسوب می شد، و به دلیل داشتن موهای مشکی و چشمان قهوه ای تیره، شباهت فراوانی به ایرانی ها داشت - صورت گرفت.

آن روز فیسینکو مستقیماً با مراجعه به مرکز رهبری هر دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق، خود را نماینده رسمی اتحاد جماهیر شوروی برای گفت و گو و «تماس مستقیم» با آنان معرفی کرد. سران دو سازمان، ابتدا تردید و دودلی نشان دادند: «ما چنین پیشنهادی را نمی پذیریم؛ زیرا در شرایط فعلی، مقام های رژیم جدید ایران می توانند مسئله تماس های بین ما و شوروی را بهانه قرار دهند و ما را به عنوان بازوی سرخ مسکو به همه معرفی کنند!» بالا-خره قرار شد که تماس های موردنظر، به صورت

غیرمستقیم در اروپا انجام گیرد.

در این ملاقات، هر دو گروه مجاهدین خلق و فداییان، از دولت شوروی، تقاضای ارسال فوری اسلحه

داشتند؛ ولی فیسینکو، به جای جواب، فقط به بیان این مطلب بسنده کرد که خواسته های آنان را به مسکو گزارش خواهد داد. مجاهدین خلق، در این تماس، از فداییان پیش افتادند: یک شماره تلفن، مربوط به یکی از خانه های امن خود در تهران را به مأمور شوروی دادند تا در صورت نیاز فوری، بتوان با آنها تماس گرفت؛ ولی فداییان ترجیح دادند که این کار را نکنند و کار خود را زیاد به روس ها گره نزنند. (۱)

تماس مذکور در بعدازظهر ۲۵ بهمن/۱۴ فوریه صورت گرفت؛ ولی صبح آن روز، زمینه چنین ارتباطی فراهم شد. ولادیمیر کوزیچکین، به همراه اکثر اعضا و افسران کا.گ.ب در ایران، به دانشگاه تهران رفت تا این دستور مسکو را به همه افراد پایگاه کا.گ.ب در تهران ابلاغ کند که: «فوراً در سطح شهر پراکنده شوند و سعی کنند تا هنوز نظام حاکمیت جدید بر کشور مسلط نشده و ما را تحت فشار قرار نداده، هر طور هست از آب گل آلود ماهی بگیرند». (۲) کوزیچکین می نویسد:

آن روز که به دانشگاه تهران رفتم، با کمال حیرت، به تعدادی از جوانان برخوردی که از قبل با

ص: ۴۲۰

۱- کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: صص ۳۵۸ - ۳۵۹؛ با تلخیص.

۲- همان: ص ۳۵۳.

آنها آشنا بودم و می شناختمشان؛ یعنی پیش از دوران اشتغال در کا.گ.ب، زمانی که در مسکو یا طی اولین دوره خدمتم در ایران - به عنوان مترجم - کار می کردم، با آنها آشنا شده بودم و چون دیدم که اکثرشان در سلک هواداران دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق جا دارند، احساس کردم اوضاع بر وفق مراد است. چرا که آنها از نظر بکارگیری در جهت کسب اطلاعات، واقعا عناصری ایده آل برایم محسوب می شدند....

آن روز تقریباً تمام وقت خود را در دانشگاه تهران صرف گفت و شنود با اعضا و هواداران دو سازمان مجاهدین و فداییان کردم. آنچه در جریان گفت و گوها کاملاً احساس می شد، این بود که آنها مرا در حکم دولت شوروی فرض می کردند و اکثراً هم از من تقاضایی جز این نداشتند که «به ما هرچه زودتر اسلحه بدهید تا بتوانیم از موقعیت استفاده کنیم و تا امکانش وجود دارد،

قدرت حاکمیت را به دست آوریم؛ اگر این کار عقب بیفتد، دیگر خیلی دیر خواهد شد...»

در مقابل این سؤال، وقتی به آنها می گفتم «ولی شما که فعلاً اسلحه دارید»، فوراً پاسخ می دادند:

«اینها که داریم، چیزی نیست و بیش از چند روز دوام نخواهد آورد؛ ما نیاز داریم جریان اسلحه

برایمان حالت مستمر داشته باشد...»^(۱)

روابط کا.گ.ب با سازمان به خوبی پیش می رفت و گسترش می یافت؛ زیرا پایگاه کا.گ.ب در تهران، از طریق فیسینکو، توانسته بود پس از مدتی رهبران سازمان را متقاعد کند که روس ها می توانند تماس های خود را با آنان به صورتی کاملاً محرمانه و با در نظر گرفتن کلیه جوانب احتیاط، به گونه ای برقرار کنند که مقام های رژیم جدید در ایران هرگز نتوانند به ارتباط ها پی ببرند. نتیجه کارها به تعبیر کوزیچکین به صورت مطلوب و مناسب پیش می رفت؛ از سوی سازمان نیز اطلاعات مهم و قابل توجهی در اختیار مقام های سفارت شوروی قرار می گرفت.

از جمله اخبار مهمی که به مقام های اطلاعاتی روسیه شوروی رسید، این بود که در جریان حمله به ارگان های رژیم شاه، «آرشیو اسناد ساواک» در اختیار سازمان، قرار گرفته است.

وقتی این خبر را به مرکز منتقل کردیم، آنها بلافاصله از خود واکنش نشان دادند و طی تلگرامی از مسکو، خطاب به ما چنین نوشتند:

«... بلادرننگ با مجاهدین تماس بگیری و از آنها پرونده سرلشکر مقرّبی در ساواک را بخواهید...»

ماجرای سرلشکر مقرّبی، یکی از بزرگ ترین اشتباهات رزیدنسی کا.گ.ب در تهران محسوب

می شد و به همین جهت زیاد هم حیرت انگیز نبود که مقام های مرکز در مسکو این چنین تشنه آگاهی به علل لو رفتن سرلشکر مقرببی باشند(۱)

این درخواست روس ها نیز توسط سعادت‌تی به سازمان منعکس و شخصی به نام اکبر طریقی که از اعضای سازمان بود و در دادستانی انقلاب اسلامی کار می کرد با استفاده از حکم دادستانی انقلاب که به وی اجازه امانت گرفتن پرونده های مأمورین ضداطلاعات ارتش را داده بود در تاریخ ۲۹/۱/۵۸ به طور غیرمجاز اقدام به گرفتن پرونده مقرببی می نماید. و پرونده را در اختیار سازمان قرار می دهد.(۲)

در آن زمان، «گنادی کازانکین» رییس شعبه جاسوسی سیاسی (PI) به عنوان رزیدنت کا.گ.ب در

ایران فعالیت می کرد. او با رسیدن تلگرام مسکو، در مورد پرونده سرلشکر مقرببی، اقدام به احضار فیسینکو کرد و با نشان دادن متن تلگرام، به او دستور داد که فوراً با رابط خود در سازمان مجاهدین خلق

ص: ۴۲۲

۱- همان: ص ۳۶۸. در آذر ماه ۱۳۵۶/دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات و رسانه های رسمی و نیمه رسمی ایران اعلام کردند که یک شبکه جاسوسی کا.گ.ب در ایران کشف شد و «سرلشکر احمد مقرببی» دستگیر و محاکمه گردید؛ با فاصله زمانی اندک، اعلام شد که یکی از مقامات وزارت آموزش و پرورش به نام «علی نقی ربّانی» نیز به همان اتهام دستگیر شد و مورد محاکمه قرار گرفت. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران...، ج ۲: ص ۳۳۴؛ ذیل ۲۴ تا ۲۹ آذرماه ۱۳۵۶. کرباسچی، هفت هزار روز...، ج ۲: صص ۷۷۰ - ۷۷۱ در چهارم دی ماه ۱۳۵۶/۲۵ دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات رژیم نوشتند: «... حکم اعدام دادگاه برای سرلشکر احمد مقرببی، که به موجب رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر به اعدام محکوم گردیده بود، در بامداد امروز اجرا گردید. سرلشکر مقرببی، به جرم جاسوسی و دادن اسرار نظامی ایران به عمال بیگانه، در دادگاه [نظامی] محکوم به اعدام شده بود.» (هفت هزار روز...، همان: ص ۷۷۲). «ربّانی» نیز، پس از تأیید حکم اعدام وی در دادگاه تجدیدنظر نظامی در ۲۵ دی ماه ۵۶، اعدام شد. (هفت هزار روز...، همان: ص ۷۸۴). نحوه کشف ارتباط سرلشکر مقرببی، که از بزرگ ترین پیروزی های ضدجاسوسی به شمار می رفت، همواره برای مقام های شوروی حالت معما داشته است. کوزیچکین در مورد سوابق مقرببی می نویسد که وی «سی سال عامل کا.گ.ب بود. از زمانی که افسری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ [= ۱۳۲۴ خورشیدی] به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل رزیدنسی به حساب می آمد و اطلاعات محرمانه ای را، که واقعاً برای اتحاد شوروی حایز اهمیت بود، در اختیار ما می گذاشت. در طی سال ها ترقی بسیار کرد و مسئول خرید اسلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد... دیگر جانشینی برای او یافت نمی شد؛ به این علت بدیهی است که مقرببی تنها عامل رزیدنسی بود که می توانست اطلاعات مهمی عرضه بدارد. دیگران با او قابل مقایسه نبودند و عده شان هم بسیار اندک بود. با از دست رفتن مقرببی، در رزیدنسی یک خلأ اطلاعاتی پیدا شد؛ اضافه بر اینها، او عملاً همه افسران PI [= جاسوسی سیاسی] Political Intelligence را که در زمان های مختلف و در آن دوران طولانی همکاری با او کار کرده بودند، می شناخت.»

کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۲۵۸

۲- اطلاعیه شماره ۱۹ مجاهدین انقلاب اسلامی، مدارک پرونده های: ۱- حماد شیبانی ۲- محمدرضا سعادت.

تماس بگیرد. کوزیچکین، که در اتاق رییس شعبه PI حضور داشته، به عنوان یک شاهد عینی، مکالمه مزبور را در خاطرات خود نقل کرده است؛ وی می نویسد:

فیزنکو، در پاسخ به دستور کازانکین، گفت: «همین الآن به شهر می روم و بعد از بررسی اوضاع، برای پرهیز از تعقیب و مراقبت، تلفنی با رابطم تماس می گیرم.» ولی کازانکین، که تصمیم فیزنکو را نمی پسندید، با لحنی هیجان زده به او پاسخ داد: «این کار جز وقت تلف کردن بیهوده،

نتیجه ای ندارد. فوراً از همین سفارتخانه به او تلفن کن.» فیزنکو امتناع کرد و گفت: «ولی این کار خطرناک است!» در جواب او، کازانکین - مصرانه - دستور داد:

«هیچ خطری ندارد؛ ساواک از بین رفته هیچ کس به تلفن های ما گوش نخواهد داد. همین الآن از سفارتخانه به رابطت تلفن کن.»

فیزنکو، که چاره دیگری نداشت، از همانجا با رابط خود تماس گرفت و بعد از آنکه مطلب را به طور مختصر در میان گذاشت، با او قرار ملاقاتی ترتیب داد.

رابط فیزنکو شخصی بود به نام سعادت؛ که یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق محسوب می شد. قرار ملاقات شان را نیز در یکی از خانه های امن مجاهدین گذاشتند.^(۱)

خسرو تهرانی از مسئولان امنیتی پس از انقلاب درباره سعادت چینی می گوید:

سعادت از آن دسته مهندسان ذوب آهن بوده که در روسیه درس خوانده بودند. به همین دلیل به نظر می رسد که روس ها او را قبل از سال های [اوایل دهه] پنجاه خریدار بودند. به نظر من سعادت توی روسیه کارهایی کرده. چون اینها [مهندسان ذوب آهن] دو یا سه سال برای

کارآموزی به روسیه رفتند.^(۲)

مسعود حقگو از اعضای قدیمی سازمان در گفت و گویی با خسرو تهرانی، اظهار داشت: «... سعادت نزدیک ترین شخص به مسعود رجوی بوده است.» وقتی تهرانی تأکید کرد که «او شاید از موسی

[خیابانی] هم به رجوی نزدیک تر بوده است.»^(۳) حقگو ضمن تأیید این مطلب، گفت:

من به احتمال قریب به یقین می دانم که [در زندان از اواخر سال ۵۴ به بعد] سعادت نفر دوم

- ۱- کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۳۶۹. خانه مزبور، که در پوشش یک شرکت صنعتی به نام «نولکو» فعالیت داشت، در خیابان دیبا، حوالی میدان هفت تیر و منشعب از خیابان سهروردی و شهید مفتح، واقع بود. مستند به گزارش گروه دستگیری، مندرج در گزارش سعادت.
- ۲- گفت و گوها: خسرو تهرانی - مرکز مطالعات استراتژیک، آبان ۷۸: ص ۲.
- ۳- همان: ص ۷۱.

نیروهای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری نوپای اسلامی، از چندی قبل، ارتباطات مشکوک با عوامل سازمان جاسوسی شوروی را به دقت زیر نظر داشتند. کوزیچکین چگونگی دستگیری سعادت را به نقل از فیسینکو بیان می کند که البته با آنچه در گزارش دستگیری سعادت آمده است، اندک تفاوتی دارد. روایت کوزیچکین بدین قرار است:

در روز موعود، فیسینکو به همراه یکی از مأموران رزیدنسی به نام علی اف و راننده عملیاتی رزیدنسی

عازم محل ملاقات شد. پس از کمی تفحص و بررسی اوضاع از نظر مراقبتی، اتومبیل آنها - که پلاک سیاسی داشته است - یک کوچه پایین تر از محل ملاقات توقف کرد. فیسینکو به اتفاق راننده از اتومبیل پیاده شدند و به سمت ساختمان مورد نظر به راه افتادند و علی اف در خیابان رو به روی محل ملاقات به مراقبت پرداخت تا چنانچه خطری پیش آمد، به فیسینکو علامت دهد.

همه چیز آرام و طبیعی بود. فیسینکو زنگ در ساختمان را به صدا در آورد. در باز شد و او وارد راهرو گردید و سپس زنگ در آپارتمان طبقه همکف (همان محل ملاقات) را فشار داد. در بلافاصله باز شد. فیسینکو با ورود به داخل سالن مورد نظر، محمدرضا سعادت را - ایستاده - پشت میزش مشاهده کرد با قیافه رنگ پریده همیشگی اش. یک پرونده قطور نیز روی میز مشاهده می شد.

در این موقع، در پشت سر فیسینکو به شدت بسته شد؛ و زمانی که او برگشت تا علت را دریابد، با چهار مرد مسلح مواجه شد که به سوی او و سعادت نشانه رفته اند. یکی از آن چهار مرد به سوی فیسینکو آمد و در حالی که سلاح کمری اش را روی سینه او فشار داد، از وی خواست که خود را معرفی کند.

فیسینکو، در آغاز، خود را به «نفهمی» زده چنین وانمود کرد که ساختمان را عوضی گرفته و اشتباهی وارد شده است؛ ولی مرد مسلح، به نام او را صدا زد و اظهار داشت می داند که وی برای به دست آوردن پرونده روی میز بدانجا آمده است. جای انکاری باقی نماند، فیسینکو مصونیت سیاسی اش را عنوان کرد. دنباله ماجرا مطابق شنیده های کوزیچکین از فیسینکو این گونه است که وی در یک لحظه شانس آورد و

با استفاده از آشفستگی اوضاع امکان فرار از محل را پیدا کرد. در حالی که مطابق گزارش گروه دستگیر کننده

سعادت‌ی، مأموران، خود از بازداشت فیسینکو خودداری کردند و وی را همراه سه نفر مأمور دیگر سفارت شوروی مجبور به خروج از محل نمودند.^(۱)

گزارش گروه دستگیری سعادت‌ی

قسمت‌هایی از گزارش چگونگی دستگیری و بازپرسی سعادت‌ی توسط مأموران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب، به شرح ذیل است:

ضمن مراقبت از اتومبیل سیاسی شوروی، در مورخه ۵/۲/۵۸ مشاهده گردید که یک نفر مرد روسی از اتومبیل پیاده [شد] و در خیابان دیبا منشعب از خیابان روزولت، وارد شرکت نولکو - که یک مؤسسه صنعتی است - گردید. در بررسی بعدی مشخص شد که مرد روسی به نام «ولادیمیر فیسینکو» [= فیزنکو]، دبیر اول سفارت شوروی می باشد و مرد تماس گیرنده، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است. ...

چون معلوم بود که رهبر مجاهدین در ساعت ۰۰/۱۷ مورخه ۶/۲/۵۸ و یا ۷/۲/۵۸ (در قرار ملاقات یدکی) با افسر اطلاعاتی شوروی - جهت مبادله اسناد و مدارک - ملاقات می نماید، لذا

بررسی‌های لازم به عمل آمد و طی طرحی، مأمورین سپاه پاسداران انقلاب هدایت شدند که ۵

دقیقه قبل از شروع ملاقات، مأمورین به شرکت وارد [شوند] و مرد تماس گیرنده و مدارک را ضبط نمایند... پس از دستگیری مرد تماس گیرنده، فیسینکو جهت ورود به شرکت نولکو مراجعه نمود ولی توسط مأمورین به او تکلیف شد که از شرکت خارج شود و فیسینکو، بعد از خروج از شرکت، سوار اتومبیلی، که توسط سه نفر مأمور شوروی هدایت می شد، گردید و منطقه را ترک نمود.

در بازرسی بدنی از مرد تماس گیرنده، مشخص شد که مسلح به اسلحه کمری می باشد و نیز در جست و جوی مقدماتی از وسایل شرکت، یادداشتی که حاکی از همکاری این شخص با سرویس اطلاعات شوروی می باشد به دست آمد.

... محمدرضا سعادت‌ی اعتراف نمود که در اوایل اسفند ماه ۵۷، در تظاهراتی که در دانشگاه تهران از طرف سازمان مجاهدین خلق ترتیب یافته بود، ولادیمیر فیسینکو خود را خبرنگار روزنامه ایزوستیا (شوروی) معرفی [کرد] و ضمن طرح سؤالاتی در زمینه سازمان «جنبش [ملی مجاهدین]» و هدف‌ها و برنامه‌های آن، اظهار علاقه نمود که باب مراوده را با نامبرده باز نماید؛

ص: ۴۲۵

و در نتیجه، از آن تاریخ به بعد، ملاقات های منظم خصوصی بین سعادت و افسر اطلاعاتی مورد بحث برقرار گردیده است.

محمد رضا سعادت، در ملاقات های دوم و سوم خود با فیسنکو، بر اثر سؤالات مختلفی که از ناحیه بیگانه مزبور در زمینه های مسئله کردستان، حزب توده، موقعیت چریک های فدایی خلق، افسران اطلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه بندی شده سازمان منحل امنیت، امام خمینی، [و] وضع موقعیت معظّم له در ایران طرح می نمود، متوجه شد که این شخص باید از جاسوسان شوروی باشد که در ملاقات ها قصد دارد اطلاعاتی را کسب نماید. به همین جهت موضوع ارتباط خود را با بیگانه مورد بحث، با یکی از رهبران جنبش مجاهدین به نام خسرو نظامی (۱) مطرح [می کند] و... هدایت می گردد که ملاقات های خود را - با نظر سازمان جنبش - با فیسنکو ادامه دهد.

نتایج بازجویی

یاد شده بالا- در مصاحبه اولیه خود، ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران، اظهار داشت که کلیه ارتباطات او با فیسنکو، با هدایت و نظر خسرو نظامی بوده و به احتمال زیاد خسرو نظامی از عوامل سازمان جاسوسی شوروی است و خسرو نظامی، نامبرده را هدایت نموده که در رابطه خود با افسر اطلاعاتی شوروی، در زمینه تبادل اطلاعاتی از طرف جنبش [= مجاهدین خلق] به سازمان جاسوسی شوروی، و اخذ وسایل و امکانات فنی، آموزشی و الکترونیک و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی، برای تقویت اقدامات عملیاتی جاسوسی جنبش اقدام نماید که در ملاقات ها به همین ترتیب عمل نمود و افسران اطلاعاتی شوروی قول مساعدت همه گونه ای را به سازمان جنبش تعهد نموده اند.

قبل از اینکه محمد رضا سعادت در آخرین ملاقات خود با افسر اطلاعاتی شوروی (۶/۲/۵۸) حاضر شود، ... خسرو نظامی به سعادت دستور داده که در این ملاقات، در مورد مسئله افغانستان، موقعیت عراق و گروه های کرد عراقی در منطقه، شریعتمداری و آخرین وضعیت سیاسی ایران، در مورد هدف های دولت لیبی از نزدیکی به ایران، و امام خمینی تحقیق نماید و

سؤال شود که سازمان جاسوسی شوروی در چه زمینه هایی به اطلاعات احتیاج دارد.

خسرو نظامی، ضمن توجیه سعادت در زمینه اینکه آخرین وضعیت احزاب و سازمان های

ص: ۴۲۶

۱- خسرو نظامی، که در بازجویی های محمد رضا سعادت از وی نام برده شده است، نام مستعار بوده است. برگرفته از متن گزارش دستگیری سعادت

جنبش را در ایران برای فیسنگو تشریح نماید، دستور داده است که از افسر اطلاعاتی شوروی [درخواست کند] لیست اسامی افسران سازمان سیا و شبکه های اطلاعاتی آنها را در اختیار جنبش قرار دهد تا بتوانند مورد بهره برداری قرار دهند. ضمناً هر [وسیله مورد نیاز] از وسایل الکترونیکی - فنی جاسوسی شامل ضبط صوت همراه با فرستنده، وسایل میکروفون گذاری و فرستنده های کوچک، دوربین های عکاسی کوچک، دستگاه تهیه میکروفیلم، دستگاه استراق سمع از فاصله ۵۰ متری، دستگاه های رمزکننده تلفن و دستگاه های کنترل تلفن [را] تحویل جنبش نمایند و علاوه بر آن، تجربیاتی که در امور اطلاعاتی، ضداطلاعاتی، و نحوه بایگانی اسناد طبقه بندی شده و تشکیل بایگانی دارند، به صورت بولتن هایی در اختیار جنبش قرار دهند. ...

نظریه

با توجه به شگرد کار سرویس اطلاعاتی شوروی و اظهارات متهم، که عموماً تناقض گویی های فراوان [در آن] وجود دارد و پاسخ های سؤالاتی که به طرق گوناگون مطرح گردید [و] به صورت مشخص [توسط] سعادت [بدان] جواب داده شد، به نظر می رسد: با توجه به اینکه در سال های ۴۷ و ۴۸ مشاراًلیه در ذوب آهن اصفهان خدمت می کرده و با کارشناسان شوروی ارتباط داشته، از آن تاریخ توسط سرویس اطلاعاتی شوروی نشان شده و به استخدام شوروی درآمده است؛ و خسرو نظامی نیز که هدایت کننده ارتباطات او با مقامات شوروی می باشد، باید

از عوامل شوروی در ایران باشد...

[متن یادداشت های به دست آمده از سعادت مربوط به مذاکره با جاسوس شوروی]

قسمت ۱

اطلاعاتی

۱- نیازهایی که ما داریم:

الف - به لحاظ من:

۱- ضبط صوت همراه با فرستنده؛

۲- دوربین کوچک و یا دوربین میکروفیلم؛

۳- گیرنده و فرستنده های خیلی کوچک و ریز؛

ص: ۴۲۷

۴- دستگاه های استراق سمع از فواصل دور (۵۰ متری)؛

۵- تجربیات لازم در مورد بایگانی و طبقه بندی پرونده ها؛

۶- دستگاه های کنترل تلفن، با مشخص کننده؛

۷- دستگاه های رمز کننده تلفن؛

۸- تجربیات لازم در امور اطلاعاتی و ضداطلاعاتی؛

۹- اطلاعات در مورد فعالیت های CIA و...؛

۱۰- مشخص شدن دوره ها و ویژگی های افرادی که این دوره ها را می بینند؛(۱)

۱۱- افسران CIA را که می شناسید، به ما معرفی کنید؛

۱۲- از شبکه های CIA در ایران، در صورتی که اطلاعی دارید، می توانید با کمک ما آن را رد کنید؛ بدین صورت که

اطلاعات را به ما بدهید؛ ما روی آن کار می کنیم و سپس، بعد از عمل،

آن را برای شما و دولت [جمهوری اسلامی] به طور مفصل تشریح می کنیم.

قسمت ۲

مقدمه

۱- در مورد تماس تلفنی و اشکالات این تماس و ضرورت بررسی.

۲- پیشنهاد در مورد اینکه از این به بعد، تماس هایمان را تنظیم کنیم؛ و حداقل ۱۰ دقیقه را در مورد تماس ها و مسائل امنیتی،

اشکالات و... صحبت کنیم، و سعی کنیم که آن را برطرف کنیم؛ یا نمونه مشکوکی - اگر دیده شد - در هر مورد مطرح شود

تا بتوانیم در مورد آن، تحقیق [کنیم] و مطمئن شویم.

۳- در مورد تماس ها و [بخصوص] این گونه تماس ها،(۲) چه تجربیاتی دارید؟ هر گونه تجربه ای موجود است، به طور دقیق

و روشن بگویید.

۴- در اینجا به هیچ وجه چنین مدارکی(۳) را تحویل نمی دهیم، و در اینجا صرفاً مدارک از سازمان را تحویل می دهیم؛ و لذا

باید قراری را گذاشت - در جای دیگر، به صورت متحرک(۴) - تا این

۱- منظور دوره های جاسوسی و ضدجاسوسی در شوروی است.

۲- یعنی تماس های اطلاعاتی و جاسوسی.

۳- منظور از «چنین مدارکی»، یا در سطر بعد «این مدارک»، اسناد محرمانه متعلق به دولت جمهوری اسلامی ایران است.

۴- «قرار متحرک»، قرار ملاقاتی است که یا به صورت پیاده در حین عبور روبه روی طرفین و یا سواره (در یک اتومبیل شخصی و یا وسیله نقلیه عمومی - مثل اتوبوس و تاکسی) انجام می شود و اغلب چنین قرارهایی، به منظور مبادله اسناد و مدارک، صورت می گیرد تا احتمال ضربه و ضریب ریسک ضعیف باشد و طرفین فرصت واکنش (یا فرار) داشته باشند.

مدارک داده شود؛ که برای این کار هم باید کاملاً دقیق و حساب شده و با مَحْمِل عمل نمود.

۵- روشن کردن محل تماس ما و اینکه اگر داخل ساختمان ریختند چه گفته شود.

قسمت ۳

ابتدا صحبت در مورد مسائل سیاسی روز:

۱- سؤال در مورد افغانستان، و اینکه چه اطلاعاتی از وضع دارید؛

۲- سؤال در مورد عراق و مسئله کردستان، و گروه هایی که [در] آنجا فعالیت می کنند؛

۳- سؤال در مورد ایران، و اینکه چه حدسی می زنید؛ تظاهرات به نفع شریعتمداری را چگونه بررسی می کنید؟

۴- در مورد لیبی و نزدیکی او به ایران چه فکر می کنید؟

۵- شما در چه زمینه هایی به اطلاعات نیاز دارید؟

قسمت ۴

توصیه به جناح چپ «فتح» (۱)

درخواست ها:

۱- تجربیات شما را به صورت مدون شده در مورد «شوراهای خلقی» خواستاریم؛ در صورتی که می توانید به ما بدهید.

۲- توصیه در مورد خمینی؛ صحبت حمید با ریاحی وزیر دفاع.

۳- توصیه در مورد هدیه کردن بدهی ها و تأسیسات صنعتی به انقلاب ایران (۲)؛ [و] تهیه مواد غذایی

ص: ۴۲۹

۱- سازمان مجاهدین خلق، با جناح راست «فتح»، از روابط حسنه و پیشینه داری برخوردار بود و در اینجا به نظر می آید، از طریق دولت شوروی سابق، در صدد ایجاد رابطه ای منسجم با جناح چپ «فتح» است.

۲- در این قسمت، توصیه دوستانه ای به روس ها پیش بینی شده که برای کسب محبوبیت و ایجاد موقعیت در ایران، مؤسسات اقتصادی خود را در ایران در اختیار رژیم انقلابی جدید قرار دهد؛ بخش هایی از کارخانه های ذوب آهن در اصفهان و ماشین سازی در اراک و تراکتورسازی در تبریز، و بیمارستان شوروی در تهران، از جمله مایملک روس ها در ایران بود.

۴- ضرورت برخورد فعال تر با خمینی و مشورت کردن با ما. (۱)

بازجویی های سعادت

اشاره

قسمت هایی از متن بازجویی های مکتوب و شفاهی از سعادت که در سال ۵۸ انتشار یافت در پی می آید:

بازجویی مقدماتی: ۶/۲/۱۳۵۸

من در تظاهرات و سخنرانی دانشگاه (۲)، قبل از عید، شرکت کرده بودم. در آن تظاهرات، خبرنگاران و عکاس ها هم بودند. هم خبرنگاران داخلی مانند کیهان و اطلاعات و هم خبرنگاران خارجی، مانند همین فرد [فیزنکو] که خود را خبرنگار «نووستی» معرفی می کرد. در

اینجا او به سراغ من آمد ... با من به عنوان یک فرد عضو جنبش [= مجاهدین خلق] برخورد می کرد. ...

بعداً، قبل از عید، یک دفعه دیگر هم آمد شرکت و در آنجا صحبت از احوالپرسی و این حرف ها و به دنبال آن مطرح کرد که «من می توانم اگر بچه هایتان صحبت هایی داشتند، به آنها (مقصودش

سفارت بود) بگویم». من هم گفتم که من این را به جنبش مطرح می کنم. و صحبت مشخصی که در این تماس گفته شد، همین بود. خدا شاهد است که هیچ صحبت دیگری نبود. اصلاً من روحم خبردار نبود که طرف دنبال چه چیزی است و چه هوسی دارد. من ناخودآگاه، بدون اینکه متوجه اصل قضیه شوم، این مسئله را به فردی در جنبش به نام خسرو نظامی طرح کردم. آن فرد

هم به من گفت: «به طرف بگو که من از کجا به تو اعتماد کنم که در رابطه با سفارت هستی و

می خواهی صحبت های ما را به سفارت ببری؟ و آخر سر به او بگو: من برای اطمینان از تو، لازم

ص: ۴۳۰

۱- سازمان خواستار آن بوده است که روس ها منفعلانه با رهبر انقلاب برخورد نکنند و حتی المقدور ایشان را تحت فشار قرار دهند تا نیروهای هوادار شوروی سابق موقعیت مناسب تری بیابند و در این خصوص، سازمان درخواست داشته که دولت شوروی (سابق) سیاست خود را در برخورد با امام خمینی (ره)، بر مشاوره با مجاهدین خلق و هماهنگی با ایشان بنانهد.

۲- منظور سخنانی ۵ اسفند ۵۸ مسعود رجوی در دانشگاه تهران است که ضمن آن مواضع رادیکال و غیرمترقبه سازمان را در قبال نظام جدید جمهوری اسلامی اعلام کرد.

می دانم یک دفعه در سفارت با تو صحبت کنم در محل سفارت.»

این دفعه که آمد، بعد از عید بود. به او همین مسئله را مطرح کردم. البته صحبت های کلی شده

بود و قبلاً هم (یعنی دو جلسه قبل هم) قرار شده بود که من او را در روزهای پنجشنبه ببینم؛ از نظر اینکه پنجشنبه شرکت تعطیل است. خلاصه، روز پنجشنبه ای بود که این مسئله را به او گفتم

... اصلاً متوجه این مسئله نبودم که رفتن به سفارت روس ها تا چه اندازه برای آنها مهم است و تا چه اندازه ممکن است من در یک رابطه خطرناک قرار بگیرم ... برای پنجشنبه بعد، قرار شد که ساعت ۷ بعدازظهر، در خیابان کوشک، همدیگر را ببینیم ... من در عقب ماشین نشستم و بعد از

پیچ و تاب های زیاد، که خیابان ها هم خلوت بود، از یک دری، در همان حوالی - که نمی دانم اساساً درب سفارت بود یا نه؛ [و] شاید هم اصلاً من را به سفارت نبرده است ولی خودم آن موقع فکر می کردم که سفارت است - رفتیم داخل. درب آهنی داشت و با بوق، درب باز شد و من کسی را دم درب ندیدم؛ و به یک اتاق رفتیم. در آن اتاق یک میز بود، یک ضبط صوت یا گرام بود که مشغول نواختن موسیقی بود، روی میز سه تا لیوان و دو عدد پیسی گذاشته شده بود

[و] قدری هم پسته - ظاهراً - بود؛ بعد هم چای آوردند.

در آنجا من خیلی خوشحال بودم و [به] روی خودم نمی آوردم. صحبت های کلی در مورد افغانستان، کردستان، آقای خمینی و آینده نامعلوم ایران شده و اینکه «شما چه نوع کمکی می خواهید؟ مقصود از «شما» یعنی جنبش بود. من هم گفتم طرح می کنم. او گفت [که] «شما [به سران تان] بگویند و هر نوع کمکی خواستند، بگویند»، که بعد، از سفارت بیرون آمدیم و من را در خیابان شاهرضا [= انقلاب] پیاده کردند.

این صحبت ها را باز با خسرو نظامی طرح کردم؛ که خسرو نظامی گفت: «برای هفته آینده با او صحبت کن.» البته من برای دو هفته آینده با او وقت گذاشته بودم، در همین محل شرکت؛ ولی خسرو گفت که «برای این هفته با او صحبت کن». در ضمن شماره تلفن را هم این طرف قبلاً به

من داده بود و به او تلفن کردم که «روز پنجشنبه این هفته بیا». خسرو هم گفت: «این هفته بیا».

خسرو هم گفت: «این هفته که رفتی، این صحبت ها را با او بکن که چه نوع دستگاہی می توانید به ما بدهید؛ ضبط صوت، بی سیم، دوربین، کنترل تلفن، آموزش اطلاعاتی. اینها را بگو که او طرح کند و جوابش را بعداً بیاورد و برای هفته های بعد، با او [قرار] ملاقات بگذار.» که من آمدم در اینجا؛ که قبل از ساعت ۵ بعدازظهر توسط شما [= مأموران جمهوری اسلامی] دستگیر شدم. در ضمن خسرو نظامی مقداری اعلامیه داد که - در مورد جنبش بود - به او بدهم.

این، ماحصل رابطه من با این فرد است؛ و رابطه دیگری با او نداشتم. و به قرآن قسم می خورم که هیچ گونه سندی و هیچ گونه مدرکی توسط من به این فرد داده نشده؛ و اساساً من با این کار

مخالف بودم و بیشتر یک رابطه عادی و سیاسی را ترجیح می‌دادم.

فراموش کردم [بگویم] که این فرد خواست‌هایی که - یا سؤالاتی که - مطرح می‌نمود، به طور مشخص در مورد شخصِ مقرب، جاسوس شوروی، می‌گفت: «ما نمی‌دانیم چگونه دستگیر شده»؛ و حتی می‌گفت که «آبروی ما در این مورد رفته است و این فرد با ما رابطه‌ای نداشته است»... دیگر هیچ مسئله مشخصی بین من و او صحبت نشده و به خدا قسم که هیچ سند و یا مدرکی را به او نداده‌ام و حتی چنین مسئله‌ای هم با من طرح نشده که «مدارکی به تو می‌دهیم و

به او بده». البته شاید ادامه کار، با توجه به سوءاستفاده‌هایی که از من در این رابطه می‌شد،

چه بسا که به این مرحله هم می‌رسید. ...

جلسه اول: ۶/۲/۱۳۵۸

س: با توجه به اظهارات شما در بازجویی‌های اولیه و مطالبی که کتباً نوشته‌اید، به سؤالات زیر به صراحت پاسخ دهید.

ج: با صداقت جواب می‌دهم. سعادت

س: آیا قبل از اینکه با روس‌ها ارتباط پیدا کنید، با مؤسسات شوروی ارتباط داشتید؟

ج: خیر. سعادت

س: در چه سالی در ذوب آهن [اصفهان] کار می‌کردید؟

ج: در سال ۴۸ استخدام [شدم] و چهار ماه در آنجا کار کردم. سعادت

س: ممکن است بگویید روس‌ها به چه صورت شما را شناسایی کردند؟

ج: ممکن است زمانی که در ذوب آهن بودم، یا اینکه در جنبش. سعادت

...

س: در کدام یک از ملاقات‌ها موضوع را به خسرو نظامی گفتید؟

ج: در جلسه دوم بود که به ایشان گفتم؛ او هم از این ارتباط استقبال کرد. سعادت

س: آقای خسرو نظامی با چه کسی مشورت می‌کرد که شما را راهنمایی می‌کرد که با روس‌ها ارتباط پیدا بکنید؟

ج: نمی‌دانم. سعادت

س: خسرو نظامی از کی دستور می گرفت؟

ص: ۴۳۲

ج: حتماً در ارتباط با رهبران جنبش [است، مثل] آقای مسعود رجوی، موسی خیابانی، سیدی کاشانی. سعادتی

س: شما نیازهای جنبش را اطلاع دارید که باید تکمیل شود؟

ج: کمبود کادر، آموزش نظامی، توسعه نیرو در کلیه اقشار. سعادتی

س: وسایل الکترونیکی و مخابراتی و ارتباطی و کنترل را به چه منظور می خواستید؟

ج: من هیچ اطلاع نداشتم؛ آقای خسرو نظامی گفت [که] با او مطرح کنم. سعادتی

...

س: در جلسه قبل، چه مدارکی از شما می خواست؟

ج: بیشتر روی دستگیری «مقرّبی» صحبت می کرد و می گفت: «آبروی ما ریخته»؛ و از افراد جنبش سؤال [می کرد که اگر] «مدارک مقرّبی دست آنها افتاد، به ما بدهید خیلی ممنون می شویم». سعادتی

س: برای اطلاع، قرار بود در ملاقات قبلی دو نوع مدارک بدهید؛ یکی مربوط به سازمان امنیت، و یکی مدارک خاصی که از طبقه بندی مهم تر و حیاتی تر از مدارک سازمان [امنیت] بود. در این مورد جزئیات را بگویید.

ج: در جلسه قبل، تنها مدرکی را که دنبال می کرد، مدرک «مقرّبی» بود که «هرگونه اطلاعی و مدرکی از مقرّبی دارید - چون مسئله دستگیری او برای ما اهمیت دارد، لذا اگر چنین مدرکی هست - آن را به ما بدهید»؛ و چیز دیگری مطرح نکرد. سعادتی

...

س: از طرف شوروی ها، در مورد حفاظتی، چه آموزشی به شما داده شده؟

ج: گفت: «من به عنوان خبرنگار می آیم، که اگر کسی آمد بگوییم». سعادتی

...

س: ملاقات هایتان چند ساعت طول می کشید؟

ج: یک ساعت. سعادتی

س: شما در مورد مدارک خواسته شده، چه قولی به او دادید؟

ج: من شخصاً هیچ قولی ندادم؛ فقط گفتم که مطرح می‌کنم، جوابش را برایتان می‌آورم. سعادتی

س: آقای «فیسینکو» نگفت با چه کسی مطرح می‌کنید؟

ص: ۴۳۳

ج: خیر؛ چنین سؤالی را مطرح نکرد و استنباط این بود که این مسائل با رهبران جنبش مطرح می شود. سعادتی

س: آیا آقای «فیسینکو» مدارکی که ثابت کند شما عضو جنبش هستید، از شما گرفته است؟

ج: خیر. سعادتی

س: چطور اعتماد کرد که شما عضو جنبش هستید؟

ج: مدرکی از من نخواست و ابتدا توی دانشگاه، به عنوان یک عضو جنبش، آمد سراغ من. سعادتی

...

س: در مورد آقای «فیسینکو» چه اطلاعاتی دارید؟

ج: جوان بود. خوش برخورد. اطلاعات سیاسی او زیاد بود و همه اعلامیه ها را می خواند. خیلی آرام و متین بود. فارسی خوب صحبت می کرد. سعادتی

...

س: در مورد سازمان جنبش، نقطه نظرهای آنها چه بود و شما چه پاسخ هایی دادید؟

ج: سؤال کرد: «شما چطوری از ورود و نفوذ افراد مشکوک جلوگیری می کنید؟» [و] سؤال کرد: «سازمان چند نفر کادر دارد؟» [و] سؤال کرد: «در شهرستان ها چقدر نفوذ دارید؟» من در مورد نفوذ عناصر مشکوک

گفتم: «توی برگ پذیرش، کلیه سوابق آن فرد خواسته می شود و نقطه [نظر]هایی که دارد، سؤال می شود؛ و همه کس را به این زودی نمی پذیرند.» باز سؤال کرد: «فکر نمی کنید که بالاخره نفوذ کنند؟» من گفتم: «امکان دارد.» در مورد نفوذ جنبش در شهرستان ها گفتم: «از تعداد و اینکه در چه شهرستان هایی هست،

اطلاع کاملی ندارم؛ ولی از توی روزنامه ها - کم و بیش - می توانید استخراج کنید.» در مورد کادر سازمان گفتم: «اطلاع ندارم.» در ملاقات ها می گفت: «سلام مرا به آقای مسعود رجوی و موسی خیابانی برسان.» سعادتی

...

س: از اعضای جنبش، کدام یک در تشکیلاتش در [مکان تصرف شده] سازمان امنیت و ارتش ارتباط دارد؟

ج: آنجا دست پاسداران و کمیته ها می باشد. سعادتی

س: زیر دست آقای نظامی چند نفر کار می کنند؟

ج: حدود صد نفر هستند. سعادتی

...

س: چرا شما را انتخاب کردند - برای این برنامه؟

ج: ممکن است از نظر سنی، و داشتن امکانات باشد. سعادتی

...

جلسه دوم: ۶/۲/۱۳۵۸

س: با احراز هویت شما، که در پرونده منعکس است، به سؤالات زیر با صداقت کامل پاسخ دهید؛ و توجه داشته باشید که در زمینه همکاری شما با سازمان جاسوسی شوروی مدارک و قراین و شواهدی وجود دارد؛ و چنانچه حقایق را کتمان نمایید، مجازات شما تشدید خواهد شد.

ج: حاضرم با صداقت جواب دهم. سعادتی

س: یادداشتی که در داخل مدارک شخصی شما به دست آمده و تگه کاغذی به رنگ آبی و نازک می باشد، حاکی از همکاری شما و اشخاص دیگری با سازمان جاسوسی شوروی است. در این مورد چه می گوئید؟

ج: من اطلاعی نداشتم که فیسینکو عضو [سازمان] جاسوسی شوروی است. سعادتی

س: مطالب این یادداشت به خط چه کسی نوشته شده است؟

ج: خط خود من است. سعادتی

س: این مطالب در کجا نوشته شده؟

ج: در سازمان جنبش نوشته ام. سعادتی

س: تنظیم این مطالب، که شامل خواسته های شما و خواسته ها و نیازمندی های شوروی ها و اسناد و مدارکی که تحویل و تحوّل شده و خواهد شد و مسائل مربوط به همکاری سازمان جاسوسی شوروی و

شما و بالعکس می باشد، با نظر چه اشخاصی و به چه کیفیتی صورت گرفته است؟

ج: این مطالب را خسرو نظامی به من گفت و به صورت یک سری یادداشت به من داد و گفت [که] «اینها را در روی یک

تکه کاغذ ریز بنویس؛ که من هم نوشتم. سعادت

س: آیا قرار بود این یادداشت را به فیسینکو بدهید؟

ج: قرار بود صحبت بشود. سعادت

ص: ۴۳۵

س: یادداشت های خسرو نظامی الآن در کجا، و شامل چند برگ و به چه کیفیت است؟

ج: در چهار برگ بود؛ به محض آنکه نوشتم، پاره کردم. سعادتی

...

س: با این ترتیب، معلوم می شود که شما نقش رابط را بین خسرو نظامی و سازمان جاسوسی شوروی داشته اید؟

ج: عملاً این طور بوده است. سعادتی

...

س: برنامه های ارتباطی خود را - اعم از ملاقات، تماس های اضطراری [و] یدکی، ارتباطات غیرمستقیم - با شوروی ها، به چه صورت برقرار می کردید؟

ج: من فقط با فیسینکو ارتباط داشتم؛ و تماسم یا به طور مستقیم در داخل شرکت و یا از طریق تلفن محلّ کارش بود. سعادتی

س: در صفحه دوم این یادداشت، سؤالاتی در زمینه های وضعیت افغانستان، عراق و مسئله کردستان و فعالیت اکراد، وضعیت ایران در آینده، تظاهرات به نفع آیه الله شریعتمداری، [و] نقش لیبی در نزدیکی با ایران مطرح گردیده و قرار بوده که در ملاقات روز جاری با فیسینکو مورد مذاکره قرار گیرد. این مطالب را به چه علت می خواهید و هدف از تعقیب این مسائل چیست؟

ج: اینها را خسرو نظامی خواسته و بیشتر مسائل سیاسی است و هر سازمان و جنبشی نیاز به اطلاع جهت تحلیل و بررسی دارد. سعادتی

س: در مورد تیمسار ریاحی وزیر دفاع، در چه مواردی قرار بود مذاکره شود؟

ج: یک جمله ای گفته بود، در مورد شوروی که شوروی، آن طور برای ما خطرناک نیست. سعادتی

س: آیا در مورد امام خمینی قرار بود در این ملاقات، مذاکره ای صورت گیرد؟

ج: منظور این بود که با توجه به صحبتی که وزیر دفاع کرده، شوروی ها بیشتر سراغ امام بروند. سعادتی

س: در صفحه ۲ یادداشت فوق، بند پنجم، مرقوم داشته اید که نیازمندی های اطلاعاتی و مدارک مورد توجه شوروی ها چیست، تا به آنها داده شود؛ با توجه به این مطلب، اصولاً اطلاعات و مدارک را چگونه به دست می آوردید؟

ج: قرار بود سؤال شود [که] چه اطلاعاتی می خواهند؛ و من بروم به خسرو نظامی بگویم و نحوه به دست

آمدن آن را نمی دانم. سعادت

...

س: نظر شوروی در مورد ارتباط با خسرو نظامی چه بود؟ آیا آنها فکر می کردند که این رابطه فقط با خسرو نظامی است یا با رهبران سازمان جنبش است؟

ج: برخوردی که آنها می کردند، در ظاهر این طور دیده می شد که آنها استنباطشان رابطه با کل [سازمان] جنبش است نه صرفاً یک فرد. سعادت

س: صحت اظهارات خود را چگونه گواهی می کنید؟

ج: امضا می کنم. سعادت (۱)

نامه سعادت به دادستان کل انقلاب

البته سعادت چند روز بعد از بازداشت طی نامه ای خطاب به دادستان کل انقلاب، بازجویی های خود را تکذیب نمود و درخواست کرد نماینده سازمان در بازجویی های بعدی حضور داشته باشد تا حقایق کامل را بیان کند. وی در این نامه می نویسد:

از آنجا که شرایط و جو حاکم بر محیط بازجویی به لحاظ روحی مناسب نبوده و این شرایط در من تمایل به افشای کل حقیقت را ایجاد نمی کرده است، لذا کلیه موارد بازجویی های قبلی را

تکذیب نموده و اعلام می دارم که تنها در حضور نماینده ای از جنبش ملی مجاهدین، به طور مشروح و کامل، به بیان حقایق می پردازم. (۲)

واکنش های سازمان

بعد از انتشار ماجرای دستگیری سعادت و اسناد به دست آمده، سازمان طی اطلاعیه ای خطاب به نخست وزیر و شورای انقلاب و وزیر دادگستری، نسبت به آن اعلام جرم کرد و این اقدام را توطئه

«عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک» برشمرد و به دروغ ادعا کرد که سعادت «شدیدا تحت شکنجه»

ص: ۴۳۷

۲- همان: صص ۷۰ - ۷۱؛ تصویرنامه در پایان همین گفتار آمده است.

قرار گرفته است. (۱) از این پس یک محور اصلی تبلیغات برای انحراف افکار عمومی، بیان مکرر موضوع «شکنجه» بود که بعدها هم به گونه های دیگر تکرار گردید.

بعد از انتشار شش اطلاعیه طی ۲۵ خرداد تا ۵ تیر ۵۸ درباره موضوع سعادت و تبلیغات انبوه در مورد ادعای شکنجه و حاشیه روی های گوناگون، در تاریخ ۹/۴/۱۳۵۸ سازمان اطلاعیه ای با عنوان «گزارش

مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادت به پیشگاه خلق قهرمان ایران» انتشار داد که در اغلب روزنامه های کثیرالانتشار نیز به چاپ رسید. (۲)

در این اطلاعیه، تلاش شده بود ارتباط اطلاعاتی سعادت با مأمور سفارت شوروی رابطه ای از نوع همکاری دو جریان ضدامپریالیستی و ضدآمریکا با یکدیگر قلمداد گردد. چکیده و اهم مفاد اطلاعیه

مزبور از این قرار است:

ضروری دانستیم که شمه ای از مسئولیتی را که محمدرضا سعادت در حین اجرای آن به دام دشمن افتاد، برای خلق قهرمان مان بازگو کنیم.

... پس از انقلاب پیروزمند ضددیکتاتوری اخیر، که دیگر سازمان ما از یک محل استقرار رسمی برخوردار بود و در ضمن هیئت نمایندگی های مختلف که از سازمان های انقلابی کشورهای مختلف مانند الجزایر، مراکش، صحرا، فلسطین، فیلیپین و ... به دفتر جنبش می آمدند، یک خبرنگار شوروی و یک عضو انجمن فرهنگی ایران و شوروی نیز به دفتر جنبش ملی مجاهدین مراجعه نمودند....

در همین حال ... گزارش هایی دریافت کردیم که کاخ سفید واشنگتن در حال طرح ریزی هایی برای دخالت در امور ایران، از طریق سوءاستفاده از تعصبات مذهبی مردم، در جهت ایجاد تفرقه و نفاق است. خطرناک تر از همه، طرح بالکانیزه کردن و تجزیه جنوب ایران است.

... لازم به تذکر است که ما برخی از اطلاعات خود را، بدون ذکر منابع و مآخذ آنها، با تنی چند

از عالی مقام ترین مراجع و همچنین مسئولین مملکتی در میان گذاشته بودیم.

... ما سرانجام نه می خواستیم و نه می خواهیم که جدا از هرگونه اطلاع مقامات قابل اعتماد ملی

و دولتی به کار خود ادامه دهیم....

و اما در رابطه با مراجعین شوروی؛ ما خود و بدون اینکه هیچ گونه تمایلی یا پیشنهادی از جانب آنها ابراز شده باشد، برادرمان سعادت را مسئول کردیم که با آنها ارتباط برقرار کند. هدف های

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: ص ۱۶۴.

۲- همان: صص ۹۲ - ۱۸۷. روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۱۰/۴/۵۸: صص ۳ و ۱۲.

این ارتباط مشخصاً عبارت بودند از:

۱- کسب اطلاعات در مورد فعالیت ها و شبکه ها و مأمورین سیا در ایران.

۲- تشریح موازین ملی و اسلامی میهن و انقلاب....

همچنین سازمان سعادت را موظف کرده بود که مقدمتاً از اصالت و راستگویی نامبردگان مطمئن گردد؛ تا مبادا با عناصر مشکوکی مواجه شده باشیم. این، تمام موضوع مسئولیت سعادت - به طور کلی - بود که طبعاً مانند هر مسئول اجرایی دیگر، اتخاذ تاکتیک ها و شگردهای تاکتیکی و تکنیکی مربوط به ابتکار خود او گذاشته شده بود؛ یعنی همان جزئیاتی که به خاطر دستگیری سعادت، هنوز هم سازمان بر آنها دقیقاً واقف نیست. ...

اکنون بر خلق قهرمان و جمیع نیروهای انقلابی است که کار سعادت را داوری و حتی نقادی کنند.

هر کس آزاد است که از هوشیاری و توان تشکیلاتی ما در مقابله با افراد شوروی، که طبعاً آنها نیز در پی منافع خود هستند، باز پرسد و حتی در این رابطه به نقادی بنشیند یا اینکه به تکنیک و شگرد کار سعادت خرد بگیرد... (۱)

به طوری که ملاحظه می شود، در این اطلاعیه سازمان:

۱- اصل تماس و اینکه نوع آن اطلاعاتی بوده است، تکذیب نشده است؛

۲- اصالت مدارک انتشار یافته، با توجه به اینکه بدان استناد شده، عملاً تأیید شده است؛

۳- برای این گونه ارتباطات، سازمان خود را مجاز و حتی موظف می داند؛

۴- با طرح نقد «کار سعادت» این مصداق را در حد یک امر فردی فروکاسته و اصل ماجرای جاسوسی را

با توجیحات مذکور یک اقدام موّجه در حوزه ای غیرممنوعه قلمداد کرده است؛

۵- با اغراق و بزرگ نمایی تشکیلات سازمان، موضوع به طور وارونه جلوه داده شده و تبادل اطلاعاتی با شوروی و درخواست مساعدت های اطلاعاتی و فنی برای تقویت جایگاه سازمان، یک اقدام میهنی و

انقلابی توصیف گردیده است.

در پاسخ به اظهارات آیه الله مهدوی کنی سرپرست کمیته مرکزی انقلاب اسلامی که تأکید نموده بود سعادت هرگز شکنجه نشده است، سازمان ضمن اطلاعیه ای به نقل از مهندس عزّت الله سحابی، ادعا

کرد که [به احتمال] ۹۰ درصد سعادت‌ی شکنجه شده است. (۱) این نقل مربوط به ملاقاتی می‌شد که وی و آیه‌الله موسوی اردبیلی در زندان، از سعادت‌ی به عمل آورده بودند.

در همان روز انتشار این ادعا، آقای موسوی اردبیلی، در یک مصاحبه تلفنی با روزنامه انقلاب اسلامی، اظهار داشت:

آقای سعادت‌ی پیش ما ادعا کرده است که شکنجه شده است. بعد که ما از او توضیح خواستیم، آقای سعادت‌ی گفت با کسانی که او را گرفته‌اند، مقداری درگیری پیدا کرده‌اند. یکی ادعا کرد

شب اول که او را گرفته‌اند، چون ظاهراً دو بار یا سه بار بازجویی شده، دفعه اول بازجویی، با

مشت و لگد او را زده‌اند. ولی ما آثاری در بدن او ندیدیم؛ و البته معلوم نبود، چون قضیه به ۴۵ روز پیش مربوط بوده؛ اگر هم بوده، از بین رفته است. (۲)

نیز در تاریخ دوم تیر ماه ۱۳۵۸، آیه‌الله موسوی اردبیلی، به صورتی جزئی تر، نتیجه ملاقاتی را که به اتفاق مهندس سبحانی با سعادت‌ی داشته‌اند، اعلام نمود و ضمن آن مجدداً تأکید کرد که نمی‌تواند صحت ادعای سعادت‌ی در مورد شکنجه را تأیید نماید. (۳)

در این میان، «نهضت آزادی ایران»، با انتشار بیانیه‌ای، سازمان را به خاطر تحریف اظهارات مهندس سبحانی (۴) مورد اعتراض قرارداد و روش‌های این سازمان را در مورد مسئله سعادت‌ی محکوم نمود. در این بیانیه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز به خاطر انتشار پرونده سعادت‌ی مورد انتقاد قرار گرفت.

در این بیانیه اغلب ادعاهای سعادت‌ی و سازمان مورد تشکیک، تردید و تکذیب قرار گرفته است. اینک اهم مطالب بیانیه در مورد ادعای سعادت‌ی و جعل سازمان - عیناً - نقل می‌شود:

... بدین وسیله اعلام می‌دارد که کل و فشرده اظهارات برادر ما (مهندس سبحانی) به افراد و مقامات ذی ربط - من جمله نمایندگان مجاهدین - در این مورد عبارت است از:

۱- در دیداری که به همراهی جناب حجه الاسلام موسوی اردبیلی و یک پزشک مسلمان متعهد

ص: ۴۴۰

۱- روزنامه اطلاعات، ۳۱/۳/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲/۴/۵۸: ص ۱۲.

۳- روزنامه اطلاعات، ۳/۴/۵۸: ص ۱۱

۴- مهندس سبحانی در آن زمان از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی بود ولی چندی بعد در آذرماه ۱۳۵۸ به همراه دوازده تن دیگر از اعضای قدیمی نهضت آزادی در اعتراض به خط مشی و مواضع رهبری نهضت، استعفا داد و از نهضت آزادی

خارج شد. خبر این استعفا در بهمن ۵۸ انتشار یافت. روزنامه کیهان، ۲۲/۱۱/۵۸: صص ۳ و ۱۲.

از آقای سعادت‌تی صورت گرفت، تاریخ دیدار حدود ۴۵ روز بعد از دستگیری ایشان بوده است. پزشک بازدید کننده، پس از معاینه دقیق ایشان، آثاری که دال بر شکنجه باشد نیافت؛ تنها دو

جای زخم روی زانو دیده شد. بنا به اظهار پزشک، با هیچ وسیله فنی و پزشکی نمی توان معلوم

کرد که زخمی که متعلق به ۴۵ روز قبل بوده است، ناشی از شکنجه است یا حادثه دیگر.

۲- ضمن شرح مآووقع، که از طرف آقای سعادت‌تی به عمل آمد، معلوم شد که [بین] ایشان [و مأموران] در اولین ساعات دستگیری به تصوّر اینکه دستگیرکنندگان از منشأ ساواک یا خارجی هستند، مقاومت و درگیری پیدا شده و [وی] مورد ضرب و کتک قرار گرفته، و حتی در خیابان - پس از قصد فرار - در اثر ضربه مشت از پشت گردن به زمین افتاده اند و در نتیجه پای ایشان زخمی شده است. بنابراین برای پزشک این نتیجه گیری شد که آثار زخم التیام یافته و روی ساق

یا زانوی ایشان، معلول همان زمین خوردن است.

۳- اظهارات ایشان، حاکی از ضربات مشت بر سر و صورت و کبود شدن پای چشمان بود؛ ولی در مقابل سؤالات دکتر، در اظهارات ایشان تناقضاتی دیده شد که اعتماد به عدم وقوع شکنجه را بالا برد.

۴- با توجه به اظهارات آقای سعادت‌تی و جوّ موجود و نحوه دستگیری در اطراف ایشان به هنگام دستگیری و اینکه دستگیرکنندگان [با] مخالفت شدید و انتقامجویانه نسبت به مجاهدین شناخته می شوند، کتک زدن و ضربات مختلف به ایشان - در ساعات اولیه دستگیری - برای مهندس سبحانی به احتمال نود درصد قطعی بوده است؛ ولی این به معنای اثبات شکنجه به قصد بازجویی و اعتراف نبوده است.

ادّعی خود آقای سعادت‌تی، از مورد کتک قرار گرفتن در اولین شب دستگیری است و ایشان گفته است که در مراحل بعدی بازجویی، هیچ گونه رفتار اهانت آمیز یا فشار روحی و بدنی به ایشان اعمال نشده است. بنابراین اگر - به فرض صحّت ادّعی ایشان - اوراق بازجویی شب اول که به خطّ خود ایشان نیست ولی نوار اظهارات شان موجود است، ناشی از شکنجه و فاقد اعتبار باشد، در بازجویی دوم و بازپرسی متعاقب آن - که بنا به تصریح ایشان هیچ گونه فشاری در بین نبوده - اظهاراتی که به خطّ خود ایشان است، کلاً از نظر نفسِ عملی که ایشان کرده اند، مؤید

بازجویی اول بوده؛ و تنها در بعضی جزئیات و نام رابط سازمانی، تغییری در آن مشاهده می شود. در بازجویی دوم بوده است که ایشان عمل خود را در تماس با مأمور شوروی، یک عمل سازمانی معرفی نموده است. از اینها گذشته، بعضی مدارک عینی قبل از بازجویی هم به هنگام دستگیری ایشان ضبط شده است. حال، به موجب ادّعی صریح خود ایشان و خطّ موجود، بازجویی و بازپرسی دوم - که کاملاً عادی صورت گرفته است - می تواند معتبر، و

اساس تحقیق و ارائه دادرسی قرار گیرد. و لازم است که خود مجاهدین از نظر سازمانی وارد در تحقیقات شوند و جریان تحقیق از همه اصحاب دعوی خاتمه پذیرد و پرونده برای رسیدگی در دادگاه آماده و تکلیف آقای سعادت‌ی روشن شود.

۵- در روز دیدار، مدت ۹ روز از اعتصاب غذای آقای سعادت‌ی می گذشت. خواست ایشان در این اعتصاب، عبارت بود از: اولاً- رسیدگی به مسئله شکنجه و تعقیب شکنجه گران؛ ثانیاً رسیدگی و تعیین تکلیف پرونده ایشان در همان روز دیدار. بازپرس جدیدی که از طرف دادستانی کل انقلاب برای تحقیق و تکمیل پرونده و احاله به دادگاه تعیین شده بود، به آقای

سعادت‌ی اظهار می دارد که «من یک جلسه بازپرسی نهایی از شما دارم تا تحقیق از شما کامل شود»؛ ولی آقای سعادت‌ی اظهار داشتند که «من بدون حضور نماینده جنبش، حاضر به پاسخ به سؤالات بازپرس نیستم».

پس از توضیحات مختلف از طرف بازدیدکنندگان [= آقایان موسوی اردبیلی و مهندس سحابی] و آقای بازپرس، آقای سعادت‌ی قبول کردند که در بازپرسی شرکت [کنند] و به سؤالات پاسخ دهند؛ و بازپرسی هم متقابلاً متقبل شدند که هم مسئله شکنجه را و هم مسئله انتشار پرونده

در خارج را سخت مورد تعقیب قرار دهند. و ضمناً - طبق نظر بازپرس - چون عمل آقای سعادت‌ی یک عمل سازمانی بود، از خود جنبش ملی مجاهدین هم تحقیقات لازم به عمل خواهد آمد.

به دنبال این توافق ها، آقای سعادت‌ی قبول کردند که به محض آنکه بازپرس، تحقیق خود را درباره شکنجه و تعقیب عاملین، و تحقیق از نماینده جنبش [را] آغاز کند، اعتصاب خود را بشکنند. مسئله ملاقات هم موکول شد به یک جلسه بازپرسی تکمیلی از آقای سعادت‌ی و یک بازپرسی از نماینده جنبش. پس از دیدار، بازپرس نامه ای به جنبش ملی مجاهدین نوشته و از طریق دادستان کل انقلاب آن را برای جنبش ارسال می دارد.

... این کل اظهارات مهندس سحابی به مجاهدین و سایر مقامات مربوطه است و هر خواننده ای ملاحظه می فرماید که مفهوم کلی این اظهارات، با جمله مختصری که سازمان مجاهدین در بیانیه خود نقل کرد، تفاوت اساسی دارد.

... ما به سازمان مجاهدین خلق، که عمده فعالیت خود را روی تعقیب مسئله شکنجه آقای سعادت‌ی متمرکز کرده است و به سر آن تبلیغات فراوان می نماید، [یادآور می شویم که] باید توجه داشت که شکنجه به قصد اقرار در شرایط فعلی و صرف نظر از قابل اثبات بودن یا نبودن آن، امری است که مربوط به شکل و فرم این ماجراست و به فرض اثبات، کسانی که در جریان شرکت داشته اند مورد تعقیب و مجازات مقرر [قرار] خواهند گرفت؛ ولی همه اینها تغییری در

نفس پرونده و اتهام ایجاد نمی کند. مجاهدین باید نسبت به رفع اتهام از عضو قدیمی و خود سازمان، اقدام مجدّانه تری انجام دهند تا موجب امتناع ذهن و احساس مردم و علاقه مندان و

وابستگان به انقلاب اسلامی ایران گردد و در این راه - قبل از اعلام رأی دادگاه - اگر احساس

اشتباه می کنند، به مصداق «قُولُوا الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» و به مقتضای صداقت انقلابی،

خودشان حقایق را به مردم و جامعه یا لاقبل به مقامات ذی ربط اعلام دارند.

... امید فراوان به اینکه مسائل را قبل از پیچیده تر شدن بیشتر و پیش از آنکه سیر حوادث راه های

نامطلوبی را بر ما تحمیل کند، خود به فکر حلّ منطقی مسئله باشیم. (۱)

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز طی یک مصاحبه مطبوعاتی به سؤالات مختلف درباره چگونگی انتشار و ابعاد پرونده سعادت‌ی پاسخ گفت و از جمله در مورد انتقاداتی که از نحوه انتشار بیانیه مجاهدین انقلاب شده بود توضیحات ذیل را ارائه نمود:

... همین قسمت‌ها [ی منتشره از پرونده] به دست مسعود رجوی هم رسیده بود... ما اطلاع داریم که گروه‌ها و سازمان‌های دیگری هم [این] مطالب را در اختیار داشتند... برخلاف اظهار نظر افرادی که گفتند ما صبر انقلابی نداشتیم و در این مورد عجله کردیم می خواهیم بگوییم درست به

عکس بوده ما از همان قدم اول در جریان این مسئله قرار گرفتیم. مدتی صبر کردیم و این احتمال را دادیم نکند به وسیله بند و بست‌ها مسئله خاتمه پیدا کند و رسیدگی نشود. بنابراین آمدم نامه‌ای نوشتیم در چهار نسخه خطاب به دادستان کل، شورای انقلاب، نخست وزیر و وزیر دادگستری، حدود یک ماه و نیم قبل. و در آنجا مسئله را تشریح کردیم و از آنها خواستیم هر چه زودتر در مقابل این جریان عکس العمل نشان بدهند و رسیدگی نمایند... مدتی گذشت ولی هیچ خبری نشد و در سطح جامعه دیدیم که یک سری شایعاتی به شدت قوت گرفته به این شکل که سعادت‌ی را شکنجه کرده اند منتظر هستند آثار شکنجه از بین برود تا او را آزاد کنند. و یا اینکه، توطئه سازمان سیا برای از بین بردن سازمان مجاهدین خلق بوده و از این قبیل. فشارهایی

هم به مقامات مسئول می آوردند... که احتمال می رفت مسئله به کلی لوٹ شده و احیاناً بدون توجه دقیق به مسئله رسیدگی شود. از طرف دیگر آنچه مهم است خود سعادت‌ی نیست، یک جریان فکری است که به رغم [تلاش در] جهت کوبیدن یک باطل به دام باطل دیگری می افتد... ما بر اساس وظیفه شرعی خود دست به این عمل زدیم و هدفمان در قبال این مسئله حساس،

۱- روزنامه اطلاعات، ۵۸/۴/۵: ص ۱۲. این بیانیه در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱ که به اطلاعیه ها و بیانیه های منتشره در سال های ۵۷ تا ۵۹ اختصاص دارد، درج نشده است.

روشن کردن مردم بود به این منظور که پشتوانه ای جهت رسیدگی به این عمل گردد. (۱)

واکنش های برخی از فعالان فرهنگی سیاسی

مطالعه یکی از اطلاعیه هایی که به امضای ۴۲ تن از شاعران و نویسندگان چپگرا رسیده و در روزنامه های کثیرالانتشار چاپ شد، می تواند برای درک فضایی که ماجرای سعادت در آن روزها ایجاد کرده بود، مفید باشد. در این بیانیه، که ادامه مواضع گروه هایی مانند جبهه دمکراتیک ملی، حزب توده و گروه های اقماری و یا حامی سازمان در حمایت از سعادت محسوب می شد، اعتراض به دستگیری وی

این گونه بیان شده است:

... شاید در فضای آشفته پس از انقلاب بتوان بازداشت های سریع و بدون تشریفات قانونی را به

نوعی تحمّل کرد، اما هرگز موجه نیست و هیچ آزاده ای نخواهد پذیرفت که پس از پیروزی انقلاب، دقیقاً فداکارترین و از خود گذشته ترین فرزندان انقلاب به اسارت افتند؛ و شگفتا که

شقاوت آمیزترین شکنجه ها نیز نه در مورد ضدانقلابیون، بلکه در مورد آنان به کار رود. چرخ

مردمخوار طعمه می طلبد. دست های ناشناس اگر بر اثر فشار آزادی خواهان و حق پرستان، یکی

دو تن زندانی انقلابی را بناگزیر رها می کنند، در عوض چنبر تهمت ها و افتراهای مرموز (۲) خود را بر گردن دیگران چنان محکم می کنند که گویی می خواهند یکجا دق دل خود را بر سر این

گروگان های آزادی خالی کنند.

محمد رضا سعادت، عضو سازمان مترقی مجاهدین خلق ایران، از این شمار گروگان هاست. سازمان او در سال های سیاه استبداد، با خون بهترین مجاهدانش، حقانیت خود را به اثبات رسانده است و محمد رضا سعادت نیز بار هفت سال شکنجه و زجر در زندان آریامهری را به دوش می کشد. سعادت در طریق عشق سالکی است بسیار قدیمی تر و صمیمی تر از زندانبانانی که گویی نه خدا را بنده اند، نه خلق خدا را شرمنده.

ما نویسندگان ایرانی می طلبیم که سعادت هرچه زودتر آزاد گردد و اتهامات وی نیز در یک دادگاه علنی و خلقی مورد بررسی قرار گیرد، «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد».

نسیم خاکسار - غلامحسین ساعدی - اصغر واقدی - ناصر ایرانی - محمدعلی سپانلو - اصلا

۱- روزنامه کیهان، ۱۱/۴/۵۸: ص ۸.

۲- این مطالب زمانی نوشته شده که اعلامیه توضیحی سازمان با عنوان «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر محمدرضا سعادت» در تاریخ نهم تیر ماه ۱۳۵۸ منتشر و ارتباط با شوروی نیز توسط خود سازمان تأیید شده بود.

اصلانیان - نعمت جزایری - محسن یلفانی - سیمین بهبهانی - باجلان فرخی - رضا معتمدی -

احمد شاملو - امین الله رضایی - خسرو شاکری - جمال میرصادقی - باقر پرهام - اسماعیل جمشیدی - هرمز شهدادی -
محمد قاضی - عظیم خلیلی - محمد محمدعلی - غلامحسین سالمی - حمیدرضا رحیمی - منصوره هاشمی - صالح وحدت
- اسماعیل رها - یارعلی پورمقدم - سیروس نیرو - احمد قربان زاده - علیرضا حکمت - محمدحسن سجودی - محمدعلی
شاکری یکتا - غلامرضا اربابی - منوچهر فکری ارشاد - سیاوش مطهری - محسن میهن دوست - محمدرضا مقدسیان -
محمد اسماعیل وطن پرست - عمران صلاحی - مختار حسینی - حسن چپتان - گلی ترقی. (۱)

هم زمان، جمعیت حقوقدانان که در کنترل نیروهای چپ بود نیز ضمن ارسال نامه ای به وزیر دادگستری، چنین اعلام اعتراض کرد:

... همه عوامل دست اندرکار بازداشت محمدرضا سعادت، از اینکه او را مورد شکنجه قرار داده اند، ابا و امتناعی ندارند و با آنکه در میان مردم شایع است که او نگهدارنده اسرار و اسنادی از روابط پشت پرده سازمان های جاسوسی غرب برای سازمان مجاهدین خلق می باشد؛ (۲) و به همین دلیل مورد شکنجه قرار گرفته است، مع هذا به شکل پرونده سازی های قدیمی، برای او

اتهام ارتباط با روس ها پرداخته می شود و این همه نیز در اختفا باقی می ماند؛ بدون اینکه به تقاضاهای مکرر او و خانواده اش و همه مردم مبارز ایران، برای آزادی او و یا برپاداشتن یک

محاكمه علنی عادلانه توجه شده [باشد]. (۳)

در جنگ تبلیغاتی گسترده سازمان، با حمایت کامل طیف وسیع نیروهای چپ، نظیر این اعلامیه ها با اسامی و عناوین مختلف انتشار یافت که پس از مدتی با اوج گیری سایر موضوعات سیاسی روز از تب و تاب آنها کاسته شد. سعادت پس از محاکمه به ۱۰ سال زندان محکوم شد ولی پس از اثبات نقش وی در اقدام به ترور آیه الله محمدی گیلانی و سیداسدالله لاجوردی و محمد کچوئی که منجر به ترور شهید کچوئی مدیر داخلی زندان اوین شد. طی محاکمه مجددی در مردادماه ۱۳۶۰ به اعدام محکوم گردید. (۴)

ص: ۴۴۵

-
- ۱- روزنامه اطلاعات، ۱۳/۴/۵۸: ص ۱۲.
 - ۲- پرداخت سناریو قابل توجه است. اکنون که دیگر مسلم شده که سعادت قرار بوده پرونده سری سرلشکر مقربی، جاسوس کهنه کار کا.گ.ب را به روس ها تحویل دهد، این جملات خیلی معنا می دهد.
 - ۳- همان، پیشین: همان صفحه.
 - ۴- مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰.

گفتار چهاردهم: در تدارک «شورش»

اشاره

ص: ۴۵۱

اشاره

۲۸ ماه شورشگری اجتماعی در اشکال افراطی راهپیمایی، تحصن، درگیری خیابانی، میتینگ و سخنرانی، تحریک خشونت بار افکار عمومی، تحریف، دروغ پردازی علیه رهبران جمهوری اسلامی و

تحریک احساسات جوانان کم تجربه دانش آموز و دانشجو و... در سطح جامعه تأثیرات منفی عمیقی گذاشت.

فهرست مواردی را که سازمان در طول روند شورشگری اجتماعی با تمسک به آنها قصد جذب نیرو، آموزش نیرو، کینه ورزی علیه رهبران جامعه و توجیه مناسب برای درگیری خیابانی و زد و خورد و آمادگی برای رویارویی نهایی با نظام را داشته است، می توان به صورت زیر فهرست کرد:

۱- حمله ساختگی به مراکز سازمان: اصلی ترین بهانه برای درگیری های بعدی، موضوع پیچیده حمله

عناصری جاهل و یا آموزش دیده به مراکز سازمان است که برخی از مسئولین بخش اجتماعی بعدها اعتراف کردند که سازمان به علت نیاز به مستمسک، برخی حملات را به دفاتر و روزنامه فروشی های خود طراحی می کرد و یا با تحریک حساب شده برخی از مردم مخالف و واکنش های زنجیره ای ناشی از آن، زمینه ایجاد و گسترش درگیری ها را فراهم می ساخت.

۲- موضوع دستگیری سعادت: سازمان در پی دستگیری سعادت تحصن و راهپیمایی و درگیری های برنامه ریزی شده خود را شروع کرد و به جای پاسخ گویی به افکار عمومی و مسئولان - درباره اقدام

جاسوسی یکی از رهبران خود - از این موضوع به عنوان مستمسکی برای ایجاد تشنج و افزایش سطح کمی و کیفی درگیری ها بهره جست.

۳- مسئله مسلح بودن سازمان: نگاهداری غیرقانونی سلاح نیز یکی از مواردی بود که سازمان در

خصوص آن به مواجهه و مقابله با دستگاه قضایی و انتظامی، به ویژه دادستانی انقلاب و کمیته و سپاه پرداخت.

۴- بحث های خیابانی: بحث های سیاسی و مشاجرات جدل گونه از تاکتیک های سازمان بود که بین موافق

و مخالف در پارک ها، خیابان ها و پیاده روها به راه می انداخت. این بحث ها با ادبیات خشونت ورزانه

سمپات ها و هواداران تشکیلاتی سازمان، معمولاً منجر به درگیری شده و عموماً برای ایجاد کینه و تنفر از نظام در بین جوانان راه اندازی می شدند. بحث ها درباره موضوعات روز مانند روحانیت، ارگان های انقلابی، آزادی سعادت، ارتجاع و... بودند.

۵- شعارهای تند ضدامپریالیستی: متهم کردن نظام و رهبری به سازش با آمریکا با تمسک به برخی

مواضع دولت موقت، از جمله بهانه های درگیری ساز سازمان بودند. این اتهام (سازش با آمریکا) بعد از تسخیر لانه جاسوسی رنگ باخت و سازمان در این زمینه به انفعال افتاد.

۶- زندانی شدن و شکنجه اعضا و هواداران: بخش عظیمی از تبلیغات سازمان برای تعمیق کینه ورزی هواداران نسبت به نظام - خصوصاً در سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ - شایعات و دروغ پردازی ها درباره این موضوع بود. اگرچه بارها کذب بودن آنها با اسناد و مدارک اثبات می شد اما سازمان با شیوه تکرار و تحریف، موضوع را زنده نگاه می داشت.

۷- شعارهای تند غیرعملی در پوشش اصلاح طلبی: این شعارها به منظور جذب افراد طبقه محروم بیان و در فضای سیاسی آن موقع توسط همه گروه های چپ سر داده می شد. سازمان در مسابقه این گونه شعارها، سعی می کرد جلوتر از سایر گروه های چپ قرار گیرد و رادیکال ترین و عوام فریبانه ترین شعارها

را ارائه دهد تا جایگاه خود را به عنوان نیروی پیشتاز چپ رو، حفظ نماید.

۸- حمله تبلیغاتی تحت عنوان ارتجاع: سازمان با طرح موضوع دوگانه کاذب: «مبارزه و ارتجاع» از داخل زندان، و تبدیل آن به دوگانه: «انقلاب و ارتجاع» در فضای پس از پیروزی انقلاب، تلاش گسترده ای

کرد تا نیروهای پیرو خط امام و روحانیت و نهادهای انقلابی را مصادیق اصلی ارتجاع معرفی کند. در این مرزبندی، سازمان نیروهای چپ مارکسیست و، در مقطع پس از انتخابات ریاست جمهوری،

لیبرال‌ها را نیز در صف مقابل - به اصطلاح - ارتجاع قرار می‌داد و داعیه تشکیل جبهه ضدارتجاع را در تبلیغات فراوان خود طرح می‌کرد.

۹- تبلیغات و درگیری‌های وسیع سیاسی - اجتماعی علیه «انتخابات»ها: در این مواقع سازمان شدیدترین

حملات تبلیغی و سیاسی را علی‌انتخابات‌های: مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری می‌نمود و انگیزه براندازی نظام را در بین هواداران تقویت می‌کرد.

۱۰- انجام اعمال ظاهراً تبلیغی: سازمان با کارهایی مانند فروش نشریه، ایجاد دکه و بساط کتابفروشی،

پخش تراکت و شعارنویسی و میتینگ و سخنرانی‌های گوناگون در شرایط مختلف - که عموماً ماهیت

ضدحکومت داشتند - زمینه بهره برداری از «شورشگری اجتماعی» را میسر می‌ساخت.

آغاز مرحله شورشگری اجتماعی

سازمان طی اطلاعیه‌ای در ۱۳/۱۲/۱۳۵۷ به بهانه هشدار در مورد «توطئه ضدانقلابی شرم‌آوری برای حمله به دفتر جنبش ملی مجاهدین» با مقایسه شرایط پس از انقلاب و رژیم شاه، ضمن بزرگ‌نمایی تشکیلات سازمان و مظلوم‌نمایی، مدعی شد که «گروه‌های مشکوک راست‌گرا» تهاجم علیه

آن را آغاز کرده‌اند و از این پس مسئولیت برخوردها و حوادث برعهده سازمان نخواهد بود. (۱) ادبیات خشونت بار و لحن تهدیدآمیز بیانیه در حالی که هنوز سه هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود، نشانه آشکاری از تمایل شتابناک سازمان به شورشگری محسوب می‌شد. آن هم در شرایطی که کمترین زمینه

برای شورشگری وجود نداشت.

سازمان طی اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸، در اوج همبستگی ملت، خطر «جنگ داخلی» را مطرح کرد. (۲) روحیه شورشگران اقتضا می‌کرد که جامعه را در آستانه جنگ داخلی، کشمکش و تضادهای حل‌نشده بنمایانند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، متعاقب چند درگیری پراکنده در شهرهای کوچک طی دو ماه گذشته و اقدام به «خلع سلاح» چند دفتر سازمان، در دفاتر سازمان در آبادان و خرم‌آباد درگیری‌هایی به وجود آمد. این درگیری‌ها معمولاً غیرمسلحانه و از سوی افراد عادی بوده است که بعد از مشاجره چند ساعته قصد ورود

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۴۳ - ۴۵.

۲- همان: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

به دفاتر را داشته اند. نکته قابل ذکر آن که شورشگران اجتماعی معمولاً هم خود را در خطر تصوّر می کنند و هم مترصد فرصتی هستند که کوچکترین درگیری را با عملیات سیاسی وسعت بخشند. سازمان حمله

کنندگان را چنین جناح بندی می نماید: ۱- بقایای رژیم پهلوی ۲- ارتجاع و راست گرایان ۳- افراد صادق پیرو دسته دوم. در ادامه، سازمان دسته دوم را دشمن اصلی خود در صحنه سیاست و اجتماع می داند؛

زیرا آنان هستند که مجاهدین را التقاطی و منافق می دانند.^(۱) در بررسی ۱۱ شماره نشریه پیام خلق از اسفند ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸ آشکار می شود که در تبلیغات سازمان به طور خاص تأکید بر این است که دشمن اصلی در داخل، ارتجاع است.

شورشگر اجتماعی همیشه احتیاج به یک هدف ثابت و گاه موهوم دارد که همه کینه ها و نابسامانی ها را متوجه او سازد. ترویج احساس کینه نسبت به افراد طرفدار انقلاب و مؤمن، جزء آموزش های سازمان

بوده است. یکی از اعضای سازمان که نقش بارزی در صحنه درگیری ها داشته حال و هوای آن زمان را چنین توصیف می کند:

مسئول ما، ما را نسبت به افراد مذهبی و حزب الهی حساس می کرد و می گفت: «چهار چشمی آنها را پایید، منازلشان را پیدا کنید. اینها دشمنان سازمان هستند.»^(۲)

در خرداد ماه ۱۳۵۸ از سوی سازمان به تمامی دفاتر شهرستان ها دستور داده شد که ۴ خرداد را پرشکوه برگزار کنند و در صورت درگیری مقابله کنند. استفاده از مناسبت های مختلف که می توانست برای سازمان مشروعیت و اعتبار به همراه آورد یکی از شگردهای تبلیغی برای جذب هوادار قلمداد می شد. در اکثر شهرستان ها درگیری هایی میان گروه هایی از مردم که شعارهایی به نفع انقلاب و رهبری می دادند با هواداران سازمان به وجود آمد.

ما در مراسم ۴ خرداد ۵۸ می خواستیم پوست حزب الهی ها را بکنیم. همه چیز را فراهم کرده بودیم؛ چوب تیز شده، نانچیکو (یک وسیله ورزشی - رزمی)، زنجیر و کمر بند همه زیر نظر من بود... من حفاظت مراسم را به عهده داشتم.^(۳)

در تهران مراسم ۴ خرداد ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد سران سازمان، همراه با تظاهرات از میدان

ص: ۴۵۶

۱- نشریه پیام خلق، ش ۱۱: ص ۴.

۲- خلاصه پرونده ها... چلنگر، رضا: ص ۱۲۷ و مقدم، محمد: صص ۱۷۰ - ۱۷۵. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۵.

۳- پرونده موسی پور: ص ۱۰۲، موجود در دانشکده امام باقرع.

راه آهن تا پارک خزانہ انجام شد. در این مراسم با صبغه تبلیغاتی ضدآمریکایی و متهم سازی ضمنی حاکمیت جمهوری اسلامی به ممایشات در قبال امپریالیزم آمریکا، درگیری مختصری نیز روی داد. یکی از شعارهای اصلی این تظاهرات این بود: «آتش عصیان خلق، همیشه توفنده باد/ارتجاع ارتجاع یکسره

نابود باد».(۱)

پس از ۲۳ خرداد ۵۸ و انتشار خبر و برخی اسناد دستگیری سعادتی - در ۶ اردیبهشت توسط سپاه پاسداران به اتهام جاسوسی به نفع شوروی - این موضوع در تبلیغات سازمان نقش اصلی را یافت:

تمامی شعارهای محوری سازمان در تمامی تبلیغات و راهپیمایی های مردمی در نیمه اول سال ۵۸ حول و حوش آزادی سعادتی قرار گرفت. فشار بر رژیم بایستی آن قدر گسترده و مردمی گردد تا رژیم مجبور شود تمام حرف هایش را پس بگیرد.(۲)

در ۱۲ تیر ۵۸ - مقابل دادگستری - میان تعدادی از مردم و هواداران سازمان که به حمایت از سعادتی تظاهرات می کردند، درگیری ای رخ داد. حجه الاسلام هادی غفاری یکی از مجروحین حادثه در گفت و گو با روزنامه جمهوری اسلامی چنین می گوید:

در خیابان خیام با تظاهرات مجاهدین مواجه شدم. با تسلط بر اعصابم می خواستم مسئله سعادتی را کمی برای مردم روشن کنم که توسط عده ای محاصره شده و با مشت و لگد مرا مضروب نمودند... مردمی که این منظره را مشاهده کردند بلافاصله مرا به پیاده رو آوردند و من از آنها خواستم که «هیچ گونه حمله یا درگیری با مهاجمین نداشته باشید». با اینکه توانایی خود را از دست داده بودم مع هذا مطالب خود را برای مردم بیان نمودم و پس از آن به بیمارستان منتقل

شدم.(۳)

سازمان که قادر نبود با پی گیری موضوع سعادتی از مسیر قانونی و صحیح، اقدام وی را موجه سازد، می کوشید با حاشیه روی و مظلوم نمایی در قالب ادعای شکنجه، فضای سنگینی علیه دادستانی انقلاب

ایجاد کند و در عرصه تبلیغاتی اجتماعی تکلیف خود را روشن کند. در نامه نهضت آزادی درباره محمدرضا سعادت، مورخ ۳ تیر ۱۳۵۸ آمده بود:

ص: ۴۵۷

۱- نشریه پیام خلق، ش ۱۲: ص ۳.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۶؛ نقل از یک سند سازمان که در ضربات سال ۶۰ از یک پایگاه تیمی کشف شده است.

... پزشک بازدید کننده پس از معاینه دقیق ایشان آثاری که دال بر شکنجه باشد نیافت... مجاهدین باید نسبت به رفع اتهام از عضو قدیمی و خود سازمان اقدام مجدّانه تری انجام دهند

... اکنون یک هفته است که بازپرس و دادستان در انتظار انجام تحقیق از نماینده جنبش [ملی مجاهدین] هستند. (۱)

دادستان کل انقلاب اسلامی در همان ایام عنوان کرد: «عدم حضور نماینده مجاهدین خلق، دادگاه سعادت را به عقب انداخته است.» (۲) اما در اطلاعیه های سازمان مکرراً بر نحوه دستگیری و ادعای شکنجه تأکید می شد و آشکارا از پی گیری قضایی و بررسی ماهوی موضوع امتناع می شد. در واقع

سازمان با حاشیه سازی از اصل ماجرا طفره می رفت و حتی نماینده خود را برای «پی گیری شکایت» و نه «تشکیل دادگاه» معرفی کرد تا روند قضایی با تأخیر و اشکال مواجه گردد. (۳)

در این میان سران روحانی و غیرروحانی شورای انقلاب و دولت با درگیری و تشدید اختلافات داخلی به انحای گوناگون اعلام مخالفت می کردند و جامعه و گروه های سیاسی را به آرامش و پرهیز از تشنج دعوت می نمودند. آیه الله دکتر بهشتی در مورد درگیری ها در اجتماعات سیاسی ضمن تأکید بر لزوم رسیدگی به آنها، نظر خود و حزب جمهوری اسلامی را این گونه بیان می کند:

در نظام اجتماعی ما بایستی به همه گروه ها فرصت اظهار نظر داده شود و امکان آن داده شود که

بتوانند نظرهای خود را به صورت فردی و جمعی بیان کنند. این نه تنها دیدگاه شخص من است بلکه نظر حزب جمهوری اسلامی هم هست. حزب جمهوری اسلامی معتقد است که باید در محیط اجتماعی سالم، افراد و گروه ها توانایی اظهار نظر خودشان را درباره مسائل مختلف داشته باشند، حتی اگر نظراتشان مخالف نظر انقلاب اسلامی ماست. (۴)

در پی درگیری سازمان و مردم مشهد و به دنبال اعتراض مردم، از مقرّ جنبش ملی مجاهدین اقدام به تیراندازی شد:

در جریان وقوع و درگیری یکی دو روز اخیر که بین هواداران جنبش ملی مجاهدین و مردم روی داد از نخستین ساعات بامداد جمعه، منجر به یک سری تیراندازی های پراکنده و سپس ممتد از طرف مقرّ جنبش گردید که به دنبال آن پاسداران در محل حاضر و متقابلاً نسبت به

ص: ۴۵۸

۱- روزنامه اطلاعات، ۵/۴/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳/۴/۵۸: ص ۲.

۳- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۱: صص ۱۹۴ و ۲۰۳.

۴- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷/۴/۱۳۵۸: ص ۴.

تیراندازی آنان پاسخ دادند. در این لحظات جمعیت زیادی جمع شده بودند که پاسداران آنها را به آرامش دعوت نمودند و از آنان خواستند که متفرق شوند. ساعت ۹ بامداد جمعه اوضاع به حالت عادی برگشت... تا ساعت ۸ بعدازظهر اتفاق مهمی نیفتاد. در این ساعت حجه الاسلام [شیخ علی] [تهرانی] رییس دادگاه انقلاب مشهد [در محل واقعه حاضر شدند و ضمن ایراد سخنانی رو به حاضرین کرده و آنها را به آرامش دعوت نمود... در ضمن وی از اهالی خیابان بهشت که دفتر جنبش ملی مجاهدین و خیابان اسدی که سازمان جنبش جوانان مجاهد در آنها قرار دارد درخواست نمود در صورتی که شکایتی مبنی بر عدم آرامش که ناشی از تیراندازی متناوب و غیرمعمول از طرف این دو سازمان دارند تا آخر وقت اداری تسلیم دادگاه انقلاب اسلامی نمایند. (۱)

پیرو انتشار این خبر، سازمان به تکذیب آن پرداخت ولی شیخ علی تهرانی با صدور اطلاعیه شدیداللحنی ضمن تأیید خبر مزبور، به شدت علیه سازمان موضع گیری نمود و سران آن را نفاق افکن و

مخالف انقلاب و امام برشمرد. (۲)

نهضت آزادی که در آن هنگام توسط سران خارج از دولت موقت اداره می شد و با گرایش های انقلابی و رادیکال، آشکارا در مقابل آشوب گرایی سازمان، در کنار انتقاد به روش مخالفان آن، موضع گیری می کرد، طی اطلاعیه ای در تاریخ ۱۴ تیر ۵۸ با اشاره به وقایع روز، دیدگاه خود را درباره عملکرد سازمان این گونه اعلام نمود:

با توجه به رهنمودهای پیوسته امام خمینی مبنی بر حفظ آرامش و جلوگیری از تشنج از یک طرف و توصیه های اکید معظّم له در مورد برخورد سالم و درست و آرام با مخالفین، به راه

انداختن تظاهرات و دموکراسیون برای هر کار خصوصی و کم اهمیتی در شرایط حاضر، انحراف مسیر انقلاب و مشغول کردن افراد و اندیشه ها و اذهان به مسائل جنبی و فرعی است؛ ولی حمله کردن به تجمع ها و تظاهرات و راهپیمایی ها و تحصن ها در منطق هر انسان و مکتبی، بخصوص مکتب والای اسلام سخت محکوم است.... ما ضمن محکوم کردن شدید حمله عده ای افراد غیرمسئول به تظاهرات و تحصن خانواده ها و طرفداران سازمان مجاهدین و درخواست تعقیب آنان از سوی مقامات مسئول، به مجاهدین و خانواده های محترم آنان سخت

ص: ۴۵۹

۱- همان، ۱۷/۴/۱۳۵۸: ص ۲.

۲- همان، ۲۱/۴/۱۳۵۸: ص ۲؛ متن اطلاعیه حجه الاسلام شیخ علی تهرانی در مورد سازمان مجاهدین خلق به نقل از خبرگزاری پارس.

اعتراض داشته، به عنوان یک مسلمان متعهد از آنان می‌خواهیم که از فرقه‌گرایی‌ها و استکبار و

خودبینی که برخلاف تعلیمات والای اسلام است، دست برداشته با مقامات قضایی و دادسرای انقلاب صمیمانه همکاری کنند. پافشاری بر روی موضوع شکنجه و حتی اثبات احتمالی آن کمکی به روشن شدن اصل مسئله نمی‌کند... امیدواریم همه افراد و گروه‌ها و مسئولین بیش از

پیش به وظایف خطیر خود در برابر خدا و اسلام واقف گشته با تقوا و ایمان تحت رهبری روشن بینانه و داهیانه زعیم عالیقدر امام خمینی راه مستقیم کمال انسانی را در جهت پروردگار در پیش گرفته، ادامه دهند و از هر انحراف و بیراهه رفتنی در این موقعیت حساس و تعیین کننده

بپرهیزند. (۱)

به علت درگیری مسلحانه در قم، دادستانی انقلاب اسلامی حمل سلاح را در حوزه قضایی قم و اراک ممنوع اعلام نمود و مردم پس از تجمع در مقابل دفتر جنبش مجاهدین خلق به درون آن رفته و خواهان تخلیه آن شدند. به این ترتیب دفتر سازمان در قم تعطیل شد. (۲)

مقارن با این جریانات، از اواسط تیر ماه تا ۱۲ مرداد ماه ۱۳۵۸ (روز انتخابات مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی) افکار عمومی و رسانه‌های خبری اغلب حول مسئله قانون اساسی فعال شده بودند ولی در این مدت سازمان عمدتاً حول دستگیری سعادت‌ی فعالیت می‌کرد.

سازمان در ادامه موضع‌گیری‌های گسترده نشریه «مجاهد» و برخی اطلاعیه‌های پیشین علیه «خلع

سلاح» گروه‌های سیاسی توسط دولت و تأکید، بر حق ویژه خود نسبت به در اختیار داشتن سلاح، در ۲۶ مرداد ماه ۵۸ طی اطلاعیه‌ای نسبت به ضبط یکی از انبارهای سلاح سازمان توسط کمیته مرکزی اعتراض کرد و خطاب به وزارت کشور نوشت:

با توجه به این واقعیت که... داشتن سلاح، حق طبیعی و مشروع هر سازمان رزمنده‌ای است که طی سالیان دراز صلاحیت خود را در به کار گرفتن آن به ثبوت رسانیده است... لذا بدین وسیله

تقاضای استرداد کلیه سلاح‌ها و وسایلی را که لیست آنها به پیوست ارسال می‌گردد، داریم. (۳)

آنچه در این نامه قابل تأمل است، فرض اثبات نشده «صلاحیت سازمان در به کار گرفتن اسلحه» است و اینکه این صلاحیت از سوی چه مرجع قانونی احراز شده است؟

- ۱- اسناد نهضت...، ج ۱۱: صص ۱۷۰ - ۱۷۱.
- ۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۶/۴/۵۸: صص ۱ - ۲.
- ۳- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: ص ۶۸.

بعد از خرداد ماه ۱۳۵۸، چند موضوع متن اصلی یا زمینه درگیری های افراد مختلف از اقشار گوناگون با هواداران سازمان را تشکیل می داد: ۱- مسائل ایدئولوژیک مثل التقاطی بودن، عدم پیروی واقعی و کامل از امام خمینی و همکاری با بیگانگان؛ ۲- دستگیری سعادت و «بحران مشروعیت» ناشی از آن که عموماً هواداران سازمان در خیابان ها و اماکن مختلف، یا بر سر آن مباحثه خیابانی راه انداخته و یا تظاهرات و تحصن می نمودند؛ ۳- داشتن سلاح: در شهرستان ها و تهران یکی از مسائل مهم امنیتی و انتظامی، نگهداری سلاح و بعضاً استفاده از آنها در مراسم علنی و درگیری ها توسط دفاتر سازمان بوده است. کمیته ها و سپاه پاسداران که بخش عمده تأمین نظم و امنیت داخلی کشور را برعهده داشتند، در مورد سوم عموماً اقداماتی می کردند ولی این اقدامات قانونی، هرگز به درگیری های خیلی شدید تبدیل نشد. بنابراین تفاوتی بارز در رفتار خودجوش مردم و تلاش های انتظامی پاسداران کمیته و سپاه وجود داشت. حساسیت مردم روی مسائل سیاسی - ایدئولوژیک بود ولی سپاه و کمیته ها بیشتر درباره مسائل

امنیتی و تسلیحاتی و نگهداری غیرقانونی مهمات نظامی احساس مسئولیت قانونی می کردند.

به نظر می رسد یک عامل عمده باعث شد که سازمان از خرداد ماه ۵۸ فعال تر از گذشته وارد صحنه

سیاسی - اجتماعی شود و با گسترش میتینگ ها و سخنرانی ها در جهت گسترش پایگاه اجتماعی تلاش

کند: تلاش برای تغییر معادله قدرت؛ این رویکرد که ناشی از شتابزدگی در تاکتیک اجتماعی و تحت تأثیر تحولات سیاسی داخلی و عدم استقرار و انسجام کامل قدرت حاکمیت جدید بود، حاکی از این تصور

سران سازمان بود که می توانند با استفاده از فرصت و اعمال فشار گسترده اجتماعی و تبلیغی، معادلات

موجود قدرت را بر هم زنند و خود به عنوان آلترناتیو اصلی یا نوک پیکان جبهه چپ بر بخش های اصلی

حاکمیت نوپا سلطه یابند. ماجرای سعادت نیز اگرچه یک شکست بزرگ در عرصه افکار عمومی و

مناسبات سیاسی برای سازمان به ارمغان آورد اما، بیش از پیش، موجب انفعال و سراسیمگی در بسیاری از مواضع و عملکرد سازمان گردید. به همین علت، در آن مقطع، سازمان علاقه زیاد و آشکاری به تشدید غلظت عنصر اجتماعی از خود نشان می داد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ علاوه بر موضوع سعادت، مواضع سازمان درباره قانون اساسی و نحوه تدوین آن نیز اعلام شد. گروه های جاما (دکتر سامی)، جنبش مسلمانان مبارز (دکتر پیمان)، جنبش (دکتر علی اصغر

حاج سیدجوادی) و ساش (سازمان اسلامی شورا) با سازمان ائتلاف رسمی داشتند و برای مجلس

خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی از تهران کاندیدا معرفی نمودند.

هم زمان، گروه هایی از مردم مانع اتمام میتینگ جبهه دمکراتیک ملی (دکتر هدایت متین دفتری) در دانشگاه تهران شدند و کار به درگیری کشید. جبهه دمکراتیک به طور غیررسمی مؤتلف سازمان محسوب

می شد و در بسیاری از مواضع سیاسی از مجاهدین خلق حمایت و با آنان همراهی می کرد. این میتینگ

در اول تیرماه ۵۸ در اعتراض به تشکیل نشدن مجلس مؤسسان برگزار شد. میتینگ دوم جبهه دمکراتیک ملی در ۲۱ مرداد ۵۸ (با اعلام حمایت سازمان و چهار گروه مؤتلف آن) نیز با درگیری شدید و به جای ماندن صدها مجروح روبرو شد. این میتینگ به عنوان «اعتراض به اختناق» و با مشارکت فعال

تبلیغی و تشکیلاتی سازمان برگزار شد و اولین نمونه گسترده درگیری خشونت بار در دانشگاه تهران پس از پیروزی انقلاب بود. (۱) اندکی قبل، در مجیدیه تهران یک انبار بزرگ مهمات متعلق به سازمان چریک های فدایی خلق به همراه چندین کارتن جزوه و صدها قبضه کلاشینکوف به دست پاسداران افتاد. (۲) این موارد برای نشان دادن فضای آن روزها قابل توجه است.

هزاران نفر بر علیه تحصن و تظاهرات سازمان به نفع سعادت، در شهر ری تظاهرات و راهپیمایی کردند. (۳) آشکار بود که کم کم مقابله ملی مردمی علیه سازمان شکل می گیرد و انرژی اقشار وسیعی از مردم برای رفع اختلافات و درگیری های درون کشوری به کار گرفته می شود.

راهپیمایی وحدت به دعوت اولیه حزب جمهوری اسلامی در ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۸ در تهران و شهرستان ها برگزار شد و تحت تأثیر فضای کشور بسیاری از گروه های سیاسی مانند جبهه ملی، حزب

ایران، حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب توده، جنبش، جاما، نهضت آزادی و حتی سازمان در این راهپیمایی اعلام شرکت کردند. (۴) روز قبل، در ۲۵ تیر ماه، اولین جلسه دادگاه محمدرضا سعادت تشکیل شد. اما او در جلسه محاکمه حاضر نشد و اعلام گردید که اگر مجدداً از حضور در دادگاه خودداری کند،

ص: ۴۶۲

۱- خلیلی، گام به گام با انقلاب، ج ۲: ص ۲۳۱. تظاهرات جبهه دمکراتیک یک بار در اول تیرماه و بار دیگر در ۲۱ مرداد ۵۸ در دانشگاه تهران و خیابان های اطراف آن برگزار شد که در هر دو نوبت به درگیری انجامید روزنامه کیهان، ۲/۴/۵۸ و ۲۲/۵/۵۸. اعلام حمایت مجاهدین خلق، جنبش، جنبش مسلمانان مبارز، جاما و ساش از راهپیمایی جبهه دمکراتیک ملی؛ روزنامه کیهان، ۲۱/۵/۵۸: ص ۱۲.

۲- همان - پیشین: ص ۱۳۳.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶/۴/۵۸: ص ۱.

۴- روزنامه کیهان، ۲۴/۴/۵۸: ص ۱۲ و ۲۵/۴/۵۸: ص ۱۲ و ۲۶/۴/۵۸: صص ۲ و ۱۲.

از اواسط تیرماه هسته ها و تیم های تبلیغی سازمان در تهران، در پیاده روها، چهارراه ها، اماکن عمومی و حتی در صف بلیت بازی های ورزشی اقدام به تبلیغ برای کاندیداهای مجلس خبرگان قانون اساسی

می کردند. دستور از بالا صادر شده بود که «در تهران همه فعالیت ها باید در ۲۰ روز آینده حول تبلیغ کاندیداهای سازمان باشد و از همه مهمتر به همه بستگان و آشنایان سفارش کنید حتماً به رجوی رأی بدهند.»

به رغم اشتراک کاندیداهای سازمان با بسیاری از گروه ها و حمایت تبلیغی مشترک، سازمان با ناکامی انتخاباتی آشکاری مواجه شد و نتوانست نماینده خود را در میان ۱۰ نفر اول به درون مجلس بفرستد.

فاصله آرای بین نفر اول و دهم با نماینده سازمان بسیار زیاد بود: نفر اول آیه الله طالقانی بود با ۸۵۱/۰۱۶/۲ رأی - وی نامزد مشترک قریب به اتفاق لیست های انتخاباتی بود و چهره ای فراجنبی محسوب می گردید - و نفر دهم کارگر ناشناخته ای بود به نام علی محمد عرب که در لیست حزب جمهوری اسلامی معرفی شده بود و با ۱۳۶/۳۰۵/۱ رأی، توانسته بود یک میلیون رأی بیشتر از مسعود رجوی با ۷۰۷/۲۹۷ رأی - کسب نماید. (۱)

بعد از سخنرانی رجوی در ۲۲/۵/۵۸، شایعه حمله به ستاد مجاهدین - که بر اساس تردد چند گشتی کمیته پیرامون ستاد سازمان ساخته شده بود - در بین هواداران اوج گرفت و در این خصوص اعلامیه ای

گزارش گونه و تحریک آمیز صادر شد. در ۲۴ مرداد ماه ۵۸ خبرنگار جمهوری اسلامی برای تحقیق حول این شایعه بعد از تماس با پاسداران کمیته به ستاد مجاهدین رفت ولی هیچ مدرک و یا گزارش مستندی

برای اثبات ادعای سازمان به وی ارائه نشد و رابط مطبوعاتی سازمان فقط به همان اعلامیه صادره قبلی استناد کرد. (۲)

نشریه مجاهد از ۲۹ مرداد ماه ۵۸ تا ۲۳ مهر ماه ۵۸ توسط سازمان تعطیل شد و این تعطیلی در اعتراض به خفقان و مبارزه علیه ارتجاع خوانده شد. (۳)

این اقدام و موارد مشابه به همراه تحلیل های درون گروهی علیه امام خمینی و روحانیت، موجب

ص: ۴۶۳

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۱/۵/۵۸: ص ۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵/۵/۵۸: ص ۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۶: ص ۳.

احساس بدبینی اعضا و سمپات ها نسبت به رهبری انقلاب می شد.

در ۲۹ مرداد ماه دادستان دادرسی انقلاب اسلامی طی اطلاعیه ای حکم خلع سلاح گروه هایی را

صادر کرد که در جریان انقلاب و حمله به پادگان ها و اماکن نظامی اقدام به جمع آوری تسلیحات نموده بودند. کمیته مرکزی پس از صدور این حکم با محاصره ساختمان مرکزی جنبش ملی مجاهدین به خلع

سلاح آنها اقدام نمود که پس از مذاکره با نمایندگان جنبش، تحویل ساختمان مذکور و خلع سلاح، منوط به مذاکره با مقامات دولت و دادستانی انقلاب گردید. (۱)

لازم به توضیح است که با شرایط نظامی کردستان و ورود ارتش و سپاه برای جلوگیری از افزایش هرج و مرج، دادستان انقلاب اقدام به خلع سلاح گروه هایی نمود که به طور آشکار و پنهان در اغتشاشات کردستان نقش داشتند. در این روزها اخبار غیررسمی نقل و انتقال تسلیحات توسط گروه های سیاسی - نظامی به شدت افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود.

طی یک برآورد می توان دریافت که در خرداد و تیر ۱۳۵۸ تهاجم سازمان به شکل سیاسی و تبلیغی،

در تهران و شهرستان ها، نمود بارزی داشت. موضع گیری امام خمینی در قبال مطبوعاتی که در مسیر انقلاب سنگ می انداختند، هشدار ایشان به تفرقه افکنان و گروه هایی که برخلاف خواست ملت موجب نزاع و درگیری می شدند، راهپیمایی وحدت، شکل گیری تشکل های مردمی برای مقابله با گروه های شورشگر و موفقیت های نیروهای انقلاب در مقابله با تجزیه طلبان و اغتشاشگران در کردستان همگی

باعث شدند که سازمان - در مرداد و شهریور همان سال - به مظلوم نمایی روی آورد، موضع دفاعی بگیرد و نشریه مجاهد را برای مدتی تعطیل کند.

نشریه مجاهد - قبل از تعطیلی موقت - برای بهبود تصویر سازمان در افکار عمومی طی مطلبی در بخش ثابت نشریه تحت عنوان «مردم و مجاهدین» گوشزد می کند که «کسانی که خود را مجاهد معرفی

می کنند و دست به سرقت بانک می زنند از ما نیستند؛ کسانی که تریاک می کشند از ما نیستند و زنان سبکسری که خود را از مجاهدین می دانند از ما نبوده و این توطئه هایی است علیه ما» (۲) چاپ این مطلب در حالی است که دستگیری چند چریک فدایی در مهرماه به علت آتش سوزی خرمن ها و افشای توطئه های آشوبگرانه گروه های مارکسیست توسط مطبوعات و انتشار چند جزوه در خصوص مسائل

ص: ۴۶۴

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹/۵/۵۸: ص ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۷: ص ۵.

ضد اخلاقی گروه های سیاسی، جو افکار عمومی را در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۸ علیه گروه ها تغییر داده بود.

اما از ابتدای مهر ماه ۵۸ هم زمان با باز شدن مدارس، فعالیت جذب دانش آموزان شدت پیدا کرد و سازمان جهت تقویت پایگاه اجتماعی برای اجرای نمایش قدرت، با سرمایه گذاری بیشتری روی به

مدارس آورد و به عنوان نمونه، در تهران در چندین مدرسه و دبیرستان شروع به جذب نیرو نمود:

در هر مدرسه بیش از ۳ الی ۴ نفر نبود؛ در این مرحله سازماندهی دانش آموزی منافقین، تهران به ۴ منطقه مرکز، شرق، جنوب و شمال تقسیم گردید و هر منطقه دارای چند مدرسه بود. در رأس هر منطقه یکی از اعضای قدیمی منافقین قرار داشت. (۱)

پیام رجوی به دانش آموزان در ۲۶ شهریور ماه ۵۸ که مفصل تر و تشکیلاتی تر از پیام سازمان به مناسبت بازگشایی مدارس در ۲۹ بهمن ۵۷، بود با برجسته کردن نقش شخص رجوی برای مخاطبان دانش آموز، توجه بیشتر به جذب این قشر را آشکار می ساخت. ترکیب سازماندهی، تشکیلات و اهمیت نهاد دانش آموزی و سپس دانشجویی، مؤید این تحلیل است که سازمان بر خلاف نماد ایدئولوژیکش (در

آرم سازمان، داس و چکش) برای جذب و به کارگیری دانش آموزان و دانشجویان بیشترین تلاش را نمود. به طوری که عملاً هم بیشترین تلاش برای اجرای اهداف سیاسی سازمان از سوی هواداران دانش آموز و

دانشجو بوده است. کارگران، بیکاران، کارمندان، روستاییان و طبقه متوسط شهری کمیت ناچیزی را در بین هواداران سازمان تشکیل می دادند و در جبهه مقابل، مخالفین سازمان، یعنی هواداران نظام، علاوه بر قشر دانش آموز و دانشجو، همه اقشار متنوع جامعه را دربر می گرفت.

تهاجم های بعد از تسخیر سفارت آمریکا

بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجویان پیرو خط امام، هواداران سازمان با انجام تظاهرات مقطعی در ضدیت با آمریکا و راه اندازی بحث های خیابانی که به مشاجره ختم می گردید، می کوشیدند انفعال و عقب ماندگی استراتژیک سازمان را که به شدت مدعی پیشتازی در

شعارهای ضدامپریالیستی بود، جبران کنند و حتی الامکان از نظر تبلیغاتی، موضوع را به نفع خود مصادره نمایند. اقدامات هیاهوگرانه سازمان برای تظاهر به هدایت و کنترل جریانی که هیچ نقشی در تکوین آن

ص: ۴۶۸

نداشت، برانگیختگی و اعتراض نیروهای مذهبی پیرو خط امام و مردم را در پی می داشت و همین امر موجب درگیری هایی در خیابان های اطراف لانه جاسوسی می گردید. بعد از تسخیر سفارت آمریکا تعدادی

از هواداران سازمان در تصرف ساختمان های کنسول گری های تعطیل شده آمریکا در اصفهان و تبریز مشارکت نمودند که دانشجویان پیرو خط امام اقدام به بیرون کردن آنها کردند.

از سوی دیگر سازمان در جلب مخاطبان ایدئولوژیک خود (کارگران و کشاورزان) با ناکامی های جدی

مواجه شد. بر اساس اسناد تشکیلات در طول ۶ ماه کار تبلیغی در کارخانجات تهران - از خرداد تا آذر ۱۳۵۸ - تعداد بسیار کمی از کارگران جذب سازمان شدند و سازماندهی بخش کارگری نتوانست کمیت هواداران را ارتقا دهد.

در طول همین مدت که نقطه عطف تبلیغات اجتماعی سازمان بود، روستاییان و عشایر نیز جواب مثبتی به درخواست های سازمان ندادند و با آنکه مقالات روستایی در نشریه مجاهد حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده بود(۱) و حتی سرکشی و راه اندازی اردوهای روستایی در برنامه کار سازمان قرار گرفته بود، این تبلیغات شکست خورد.

بر اساس اعلامیه سیاسی - نظامی شماره ۲۳ مورخه ۲ آذر ماه ۱۳۵۸، شاخه میلشیا (چریک نیمه وقت) در سازمان تشکیل گردید. سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به بهانه تهدیدات

آمریکا، هدف از تشکیل این ارتش کوچک خصوصی را مقابله با آمریکا اعلام نمود. در قسمتی از این اطلاعیه با اشاره به تحولات سیاسی نظامی روز و ادعای قرار داشتن در تحت فرماندهی عالی «امام

خمینی»، ابراز امیدواری می شد که در راه تشکیل «میلشیا»، سازمان از همه گونه مساعدت و همکاری ارتش و سپاه برخوردار باشد.(۲)

در ۱۱ آذر ماه ۵۸ فراندوم قانون اساسی انجام گرفت و سازمان در مخالفتی آشکار با موضع امام خمینی، به قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان رأی نداد. حتی مهندس بازرگان که فردای تسخیر سفارت آمریکا از نخست وزیری استعفا داد و مواضع انتقادی در قبال تحولات سیاسی کشور ابراز می کرد از مردم درخواست کرد که «به قانون اساسی رأی مثبت بدهید».(۳) و «جنبش مسلمانان مبارز» یکی از

ص: ۴۶۶

۱- این مجموعه مقالات در نشریه مجاهد، ش ۱ تا ۱۲ درج گردیده است.

۲- مجموعه اعلامیه ها... ج ۲: صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳- روزنامه کیهان، ۳/۹/۵۸: ص ۲.

گروه های مؤتلف سازمان نیز در انتخابات شرکت کرد و به قانون اساسی رأی مثبت داد. (۱) به دنبال رأی منفی سازمان، اخباری حاکی از درگیری هواداران سازمان با اقشار مردم پخش می شد و شایعاتی مبنی بر قصد حمله سازمان به حوزه های انتخاباتی بین مردم رواج گرفت. سازمان طی اطلاعیه ای ضمن ادعای

«حمایت و جانبازی خالصانه خود از مواضع و خطوط ضدامپریالیستی امام خمینی» هرگونه احتمال را در فراندوم قانون اساسی را محکوم کرد. (۲)

در مراسمی که به مناسبت ۱۶ آذر برگزار شد درگیری مختصری میان مردم عادی و هواداران سازمان در اطراف دانشگاه تهران به وجود آمد. در همین ماه درگیری حول موضوع ساختمان هایی که سازمان

می بایست طبق حکم دادستانی آنها را تخلیه کند ادامه داشت. مردم گاه و بی گاه از اقشار مختلف در اطراف ساختمان های سازمان تجمع می کردند و خواستار تغییر موضع آنها یا تخلیه اماکن می شدند.

سازمان این افراد را صریحاً عروسک های کوکی ارتجاع می نامید. (۳)

تضاد ما با مرتجعین یک تضاد تاریخی است با تمام ابعادش؛ جنگی است بین نیروهای خواهان استثمار و نیروهای نفی کننده هر نوع بهره کشی انسان از انسان. (۴)

محمد رضا سعادت که از اردیبهشت ماه ۵۸ در زندان به سر می برد طی نامه ای در چارچوب تبلیغات تشکیلاتی، مخالفین سازمان را مطابق ادبیات رسمی مجاهدین خلق، چماقدار توصیف کرد. (۵) تأکید و تکرار مستمر و گسترده واژه چماقدار در تبلیغات سازمان، آشکارا تحریک آمیز بود و گرایش شورشگرانه را دامن می زد.

ص: ۴۶۷

۱- همان، ۱۰/۹/۵۸: ص ۲.

۲- مجموعه اعلامیه ها... ج ۲: ص ۱۵۵.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۵: ص ۵.

۴- همان، ش ۱۶: ص ۵.

۵- همان، ش ۱۴: ص ۹.

در دی ماه ۵۸ رجوی برای ریاست جمهوری نامزد شد. این زمان اوج تبلیغات سازمان در اشکال گوناگون، مانند راهپیمایی و چسباندن پوستر بر دیوارهای شهر و راه اندازی سخنرانی است. این تبلیغات که در مباحثه های خیابانی با فحاشی به مخالفان سازمان همراه بود به درگیری های پراکنده تبدیل می شد. نمونه ای از مباحثه های خیابانی ساختگی توسط یکی از اعضای سازمان، این گونه شرح داده شده است:

خط ما در تبلیغات ریاست جمهوری رجوی، افشای ارتجاع در کار توضیحی خیابانی بود. یکی از افراد تیم به عنوان مخالف و یکی دیگر به عنوان موافق در خیابان به مباحثه می پرداختند و

شکل کار را با عادی سازی خوبی آرایش می دادیم. مردم کم کم جمع می شدند و طرف مخالف محکوم می شد و سپس طرف مخالف با فحاشی و توهین سعی می کرد مخالفین سازمان را افرادی بی سواد، هوچی و لمپن معرفی کند. (۱)

در این موقعیت، افزایش غلظت تشنج های اجتماعی با راهکارهای ذیل در دستور کار سازمان قرار گرفت:

۱- بهره گیری از فرصت ها برای تشدید تضادهای اجتماعی.

۲- ارائه شعارهای تند رادیکالیستی برای امور اقتصادی - سیاسی کشور.

۳- مظلوم نمایی در درگیری های خیابانی برای افزایش احساس ترحم نسبت به سازمان.

۴- درونی کردن احساس تنفر در سمپاتیان ها و هواداران برای حرکت های تند اجتماعی در آینده.

در روز ۲۰ دی ماه ۵۸، رجوی و خیابانی برای تبلیغات ریاست جمهوری در میتینگ انتخاباتی دانشگاه تهران سخنرانی کردند. «در این سخنرانی، گروهی ضمن دادن شعارهایی با اجتماع هواداران

مجاهدین خلق به مخالفت برخاستند، اما هیچ گونه اتفاقی نیفتاد.» (۲)

نشریه سازمان لیست مفصلی از حمایت کانون ها، جمعیت ها، احزاب و فعالان سیاسی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به نفع کاندیدای سازمان به چاپ رساند که بیش از ۴۰۰ گروه و کانون و حزب و شخص را شامل می شد. (۳) به جز افراد و گروه های شناخته شده چپگرا و حامی سازمان مانند جبهه دموکراتیک ملی، حزب دمکرات کردستان و سازمان کومله، چریک های فدایی خلق و تعداد زیادی از

ص: ۴۶۹

۲- روزنامه کیهان، ۲۲/۱۰/۵۸: ص ۱۲.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۰: صص ۱ و ۸.

اعضای کانون نویسندگان، بسیاری از نام‌های گروه‌ها اصلاً وجود خارجی نداشتند و نام‌های چندین کانون را هم اعضای تشکیلات خودشان ساخته و از شهرستان‌ها به تهران ارسال کرده‌اند: (۱)

ما به صورت تلفنی از مسئولین شهرستان‌ها می‌خواستیم که لیست بلندبالایی را تحت عناوین مختلف تهیه کنند و بفرستند؛ مثلاً عنوان‌هایی این طوری: انجمن جوانان مسلمان گزیمک، انجمن

جوانان مسلمان طوس، انجمن جوانان مسلمان بندر ماهشهر، انجمن جوانان مسلمان تربت جام، یا بدین صورت، جوانان مسلمان اسپه کلا، جوانان مسلمان رشکلا، جوانان مسلمان پارس آباد مغان، جوانان مسلمان سبزه میدان، جوانان مسلمان مشکین شهر،... و سعی می‌کردیم عناوین مثل

هم نباشند و گاف ندهیم. (۲)

سرانجام در شرایطی که کاندیدای اصلی حزب جمهوری اسلامی به دلیل شبهه در ایرانی الاصل بودن او، با نظر امام خمینی از انتخابات کناره‌گیری کرده بود، به علت آن که سازمان به قانون اساسی رأی نداده بود و اعلام نظر امام مبنی بر اینکه «کسانی که رأی ندادند نمی‌توانند کاندیدا شوند»، رجوی به ناچار از کاندیداتوری کناره‌گرفت. (۳) نشریه «مجاهد» طی گزارش‌های غالباً نادرست و ساختگی مدعی شد که بعد از نامزدی ریاست جمهوری رجوی «حمله سراسری ارتجاع به مراکز و هواداران مجاهدین خلق»

صورت گرفته است. نحوه تنظیم این گزارش‌ها که توسط اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان تهیه می‌شد به گونه‌ای بود که نهادهای انقلابی و هواداران نیروهای پیرو خط امام متهم به دست داشتن در این گونه حملات ادعایی می‌گردیدند. (۴) سازمان آشکارا تلاش می‌کرد تا از موضوع انتخابات نیز زمینه‌ای برای افزایش تنفر و کینه توزی هواداران علیه نظام فراهم سازد. ابوالحسن بنی‌صدر مطرح‌ترین کاندیدای ریاست جمهوری، بعد از کناره‌گیری کاندیدای سازمان اعلام کرد که رجوی دارای پایگاه مردمی بوده و با کنار گذاردن او مخالف بوده است. (۵) موضع‌گیری جانبدارانه بنی‌صدر در آن زمان، تلاش آشکاری برای جلب حمایت سازمان و آرای هواداران آن به شمار می‌رفت. در واقع اولین طلعه تعامل بنی‌صدر و رجوی با این موضع‌گیری ظاهر گشت. فعالیت واحدهای میلشیا در طی دوره تبلیغات ریاست جمهوری افزایش

ص: ۴۷۰

۱- برگرفته از پرونده‌های رضا پیروزی، منوچهر افشین و محمد مقدم؛ موجود در دانشکده امام باقرع.

۲- همان.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۱۰/۵۸: ص ۱۲.

۴- نشریه مجاهد، ش ۲۰: صص ۱ و ۷.

۵- روزنامه کیهان، ۲/۱۱/۵۸: ص ۱، ۳/۱۱/۵۸: ص ۲.

یافت. افراد دانش آموز اکثریت اعضای این واحدهای سازماندهی شده را تشکیل می دادند. از دی ماه ۵۸ میلشیا به عنوان اهرمی در خدمت تاکتیک های تبلیغی و مأموریت های اجتماعی برای برهم زدن نظم اجتماعی بعضی محلات تهران و شهرستان ها به کار رفت و درگیری هایی، کم و بیش، در تهران و شهرستان ها به وجود می آورد.

انتخابات مجلس

در بهمن و اسفند ۵۸ سازمان درگیر تبلیغات برای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی شد. سازمان برای تبلیغ کاندیداها میزگرد و سخنرانی راه می انداخت و پوسترهایش را توسط میلشیا در

خیابان ها و چهارراه ها پخش و توزیع می کرد و شور احساسات سازمانی را برای جبران شکست کاندیداتوری رجوی در ریاست جمهوری برمی انگیخت. در این میان اغلب مردم که عموماً از اقشار مستضعف بودند و مخاطبان سخنرانی های انتقادی مساجد درباره عملکرد و وضعیت سازمان بودند، اقبالی به سازمان نشان نمی دادند. سازمان به عدم موفقیت در جذب مردم این گونه اذعان و آن را توجیه می کرد:

بخش عظیمی از توده ها نیز با کسب آگاهی های نسبی چشم از نهادهای ارتجاعی برتافته اند ولی هنوز نتوانسته اند راه حل قاطع و انقلابی نوین را بپذیرند. این وظیفه نیروهای انقلابی است که... به توده های مردم نشان دهند... چه جبهه ای صلاحیت حل مشکلات میهن را دارد؟(۱)

جمله «چه جبهه ای صلاحیت حل مشکلات میهن را دارد؟» مؤید آرزوی برنیاورده کسب محبوبیت اجتماعی از طریق تاکتیک هایی مثل قدرت نمایی و مظلوم گرایی توأمان، بود. رجوی به بهانه واکنش در مقابل حملات مشکوک به برخی دفاتر سازمان، در میتینگ همراه با درگیری دانشگاه تهران، در دهم بهمن ۵۸، با تظاهر و تأکید به حمایت و اطاعت از امام خمینی و مظلوم نمایی افراد سازمان این گونه زبان به تهدید گشود:

بگذارید تأکید بکنیم، وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم. آن وقت خودتان پشیمان خواهید شد.(۲)

ص: ۴۷۱

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده ش ۲ انتخابات: ص ۳؛ از سخنرانی ابریشمچی.

۲- روزنامه کیهان، ۱۱/۱۱/۵۸: ص ۳.

در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸ در میتینگ انتخاباتی دانشگاه تهران، بین اعضا و هواداران سازمان با افراد مختلف درگیری روی داد. موارد مشابه این درگیری ها هم زمان در چند شهر کشور به بهانه اجتماعات

اعتراضی علیه «دو مرحله ای شدن» انتخابات مجلس توسط سازمان، رخ می دادند. در درگیری ها از سلاح سرد نیز استفاده می شد ولی در بیشتر برخوردها از مشت و لگد استفاده می شد. افراد میلشیا که آموزش رزمی و نظامی دیده و تشکیلاتی عمل می کردند، در درگیری ها مخالفین را مورد ضرب و شتم بیشتری

قرار می دادند. در عین حال در روزنامه مجاهد مظلوم نمایی، خطّ مستمر تبلیغی بود و عکس هایی از

مجروحین و مضروبین ادعایی سازمان چاپ می شد که با پانسمان های مختصر، مشابه هم بودند.

در نیمه اسفند ماه شهرهای سبزوار، اصفهان، کرج، آبادان، گرگان، قائم شهر، تهران و شیراز به آشوب کشیده شد. درگیری ها کشور را به تشنج کشانیده و همه ارگان ها، شخصیت ها، ریاست جمهوری و

مطبوعات علیه درگیری ها اعلام موضع می کردند.

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، سرپرست وزارت کشور، ضمن تقبیح شدید درگیری ها در اجتماعات سازمان، به اعضای سازمان و مخالفان آن توصیه کرد اعتراضات خود را از طریق مقامات

قانونی و قضایی طرح کنند و از حضور در درگیری ها اجتناب نمایند. وی خطاب به سازمان و مخالفان آن گفت:

مجاهدین خلق در راهپیمایی ها و سخنرانی ها سعی کنند به نظریات گروه های دیگر و مقامات مسئول اهانت نشود تا موجب تحریک مردم و رویارویی با سایر گروه ها نشود... مردم نیز با

متانت، فرصت برای گروه های سیاسی به منظور ابراز نظراتشان قائل باشند... مردم نباید به

اجتماعاتی که به طور قانونی ترتیب یافته است حمله کنند. (۱)

مهدی ابریشمچی در مصاحبه مطبوعاتی، به نمایندگی از سازمان نسبت به افزایش واکنش خشونت بار هواداران سازمان در آینده هشدار داده، گفت «این اخطار است نه تهدید که ما نمی توانیم

کنترلمان [بر هواداران] را برای مدت زیادی ادامه بدهیم.» (۲) موسی خیابانی نیز در همان مصاحبه در ادامه تهدید قبلی ضمن متهم کردن مقامات به اینکه عملاً بر حملات مخالفان مهر تأیید زده تأکید کرد: «من از روی احساس مسئولیت و نه تهدید می گویم که توان کنترل ما نامحدود نیست و امکان دارد که ما آنها

۱- روزنامه کیهان، ۶/۱۲/۵۸: ص ۳؛ از مصاحبه با آقای هاشمی رفسنجانی.

۲- همان، ۷/۱۲/۵۸: ص ۳.

[هواداران] را نتوانیم برای مدت زیادی کنترل کنیم»^(۱) این اظهارات با تصریح به کلمات «تهدید و خشونت» و تظاهر به اجتناب از آن، آشکارا زمینه سازی برای توجیه افزایش خشونت های رفتاری هواداران سازمان بود و هم زمان با ادعای مظلومیت، قدرت نمایی در برابر مسئولان نیز به شمار می رفت.

گروه ها و فعالان و مسئولان سیاسی مواضع روشنی در محکومیت درگیری ها ابراز می نمودند از

جمله:

حزب جمهوری اسلامی: حزب ما درگیری و حمله به گروه ها را محکوم می کند.^(۲)

مجاهدین انقلاب اسلامی: برهم زدن اجتماعات از عوامل اصلی اغتشاشات کنونی است.^(۳)

حجه الاسلام هادی غفاری: جواب ایدئولوژی را باید با ایدئولوژی داد. من در هیچ یک از جریانات حمله به گروه ها شرکت نداشته ام.^(۴)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی: درگیری و برخورد در اجتماعات در مجموع به سود دشمن است.^(۵)

در بهمن و اسفند ۵۸، پیش از برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس، سازمان با موضع گیری شدید در مخالفت با دو مرحله ای شدن انتخابات، تبلیغات و میتینگ های انتخاباتی را به گونه تحریک آمیز و همراه با تشنج و درگیری برگزار می کرد. دو مرحله ای بودن انتخابات، که نام گذاری جهت دار مخالفان بود، به مصوبه شورای انقلاب درباره انتخابات اطلاق می شد که بر اساس آن هر کاندیدا باید حائز «اکثریت مطلق آراء» (پنجاه درصد به علاوه یک) بشود و در غیر این صورت انتخابات بین دو برابر تعداد حائزان بیشترین آرا تجدید می شد که در مرحله دوم اکثریت نسبی ملاک قرار می گرفت.

اشکوری در این باره می نویسد:

طبق مصوبه شورای انقلاب که هنوز نقش قوه مقننه را ایفا می کرد، انتخابات دو مرحله ای اعلام شد. این امر موجب ظهور اختلاف نظری جدی شد. کسانی از آن دفاع می کردند و آن را سالم تر و صحیح تر می دانستند و در مقابل، کسانی و گروه هایی آن را مغایر با دموکراسی و آزادی می شمردند... شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و در مجموع غالب شخصیت ها و

ص: ۴۷۳

۱- همان: همان صفحه.

۲- همان، ۸/۱۲/۵۸: ص ۵.

۳- همان - پیشین: همان صفحه.

۴- همان: ص ۱۰.

جریان های خط امامی، از آن دفاع و حمایت می کردند و نیروهای ملی و رادیکال غیر خط امامی در جبهه مخالف دو مرحله ای شدن انتخابات قرار داشتند. از جمله بنی صدر، جبهه ملی،

سازمان مجاهدین [خلق] و شماری از رجال سیاسی آن روز مخالفت خود را اعلام کردند.^(۱)

در بین گروه های مخالف انتخابات دو مرحله ای، احزاب و گروه هایی مانند جاما، جنبش مسلمانان مبارز، گروه انتخاباتی همنام [ائتلاف انتخاباتی با محوریت سران نهضت آزادی]، حزب توده، سازمان چریک های فدایی خلق و جبهه دمکراتیک ملی نیز قرار داشتند که در کنار مجاهدین خلق و بنی صدر یک ائتلاف نانوشته و غیررسمی را شکل داده بودند.^(۲) حتی فردی مانند شیخ علی تهرانی، رییس سابق دادگاه انقلاب مشهد، که از اولین مخالفان صریح سازمان پس از انقلاب بود نیز، تحلیل گروه هایی مانند

مجاهدین خلق را پذیرفته و در کنار آن به جرگه مخالفان مصوبه «اکثریت مطلق آراء» پیوست.^(۳)

سازمان اولین گروهی بود که به موضع گیری علیه قانون مزبور پرداخت و با انتشار اطلاعیه هایی عملاً پیش قراول این جریان شده بود.^(۴) موسی خیابانی به عنوان یکی از اعضای کادر مرکزی با تأکید بر اینکه مخالفت با دو مرحله ای شدن انتخابات یکی از مواد «قطعنامه سراسری» اجتماعات سازمان است، در مورد انگیزه تصویب قانون فوق گفت: «قصد دارند به این وسیله جلوی ورود نیروهای انقلابی و مترقی را به مجلس بگیرند.»^(۵)

علی اکبر معین فر، وزیر نفت و عضو شورای انقلاب، در دفاع از مصوبه شورا چنین اظهار نظر نمود:

دو مرحله ای شدن انتخابات، اعتبار و وزن بیشتری به [آراء] مردم می دهد و به دمکراسی واقعی هم نزدیکتر است... فرصت بیشتری به مردم می دهد و آنها که اکثریت واقعی دارند انتخاب می شوند.

معین فر در مورد مخالفان این قانون گفت که «کسانی که احساس می کنند در انتخابات دور اول و دوم قادر نیستند آراء قابل توجهی به دست آورند کوشش می کنند از تفرق آراء و اختلافی که بین مردم

ص: ۴۷۴

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۸۸.

۲- روزنامه کیهان، ۹/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۳- همان، ۱۱/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۴- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۴۷ اولین اعلامیه مورخ ۱۷/۱۱/۵۸ و صص: ۷۱، ۸۰، ۸۲ و ۸۸.

۵- روزنامه کیهان، ۸/۱۲/۵۸: ص ۹.

هست استفاده کرده و به مجلس راه یابند»^(۱).

دکتر شیبانی، وزیر کشاورزی و عضو شورای انقلاب، نیز تأکید نمود: «کسی که رأی داشته باشد از دو مرحله ای بودن [انتخابات] مجلس وحشتی ندارد»^(۲).

آیه الله دکتر بهشتی، دبیر شورای انقلاب و رییس دیوان عالی کشور، در مورد دلیل این مصوبه چنین اعلام داشت:

این تصمیم به آن جهت گرفته شده که نمایندگان مجلس شورای اسلامی تجلی اکثریت واقعی ملت باشند، تا تصمیمات و مصوبات آنها حکم تصمیم و تصویب اکثریت ملت تلقی شود.^(۳)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب، طی نامه ای به روزنامه کیهان که در آن زمان از مخالفان دو مرحله ای بودن انتخابات بود و از مواضع سازمان دفاع می کرد، نسبت به مشی جانبدارانه این روزنامه انتقاد کرده و ضمن ذکر اسامی برخی شخصیت های موافق مصوبه شورای انقلاب که در کیهان ذکر نشده یا خلاف آن آمده تأکید کرد که «مهندس بازرگان [عضو شورای انقلاب] در شمار موافقان اکثریت مطلق [دو مرحله ای بودن انتخابات] است»^(۴).

در حالی که برخی از دوستان و همفکران بازرگان مانند مهندس عزت الله سحابی و محمدمهدی

جعفری از مخالفان بودند و دکتر ابراهیم یزدی نیز به عنوان نماینده ائتلاف انتخاباتی «همنام» در مناظره ای پیرامون انتخابات، با مصوبه شورای انقلاب مخالفت نمود.^(۵) همچنین در یک مناظره تلویزیونی با حضور دو نماینده از سازمان مجاهدین خلق (علی زرکش و مهدی خدایی صفت) و یک نماینده «جاما» در کنار شیخ علی تهرانی به عنوان مخالفان و آیه الله دکتر بهشتی نماینده شورای انقلاب و دو تن از سوی حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان موافقان، به تفصیل، دیدگاه های موافق و مخالف مورد بحث و بررسی قرار گرفت.^(۶)

ص: ۴۷۵

۱- همان، ۱۱/۱۲/۵۸: ص ۲.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ۱۳/۱۲/۵۸: ص ۱.

۵- همان: ص ۱۱.

۶- همان، ۲۱/۱۲/۵۸: ص ۳. لازم به ذکر است که در کنار دو عضو سازمان، تهرانی هم به عنوان نماینده «هیئت اجرایی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه» ائتلاف انتخاباتی با محوریت سازمان معرفی شده بود. روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص

با وجود فضای مناسب در مطبوعات و مساجد و دانشگاه ها برای طرح نظریات مخالفان و موافقان و برگزاری چند مناظره بین نمایندگان گروه های سیاسی و مسئولان رسمی، سازمان با برگزاری اجتماعات

مختلف در شهرها و ایجاد فضای تحریک و تشنج، تلاش آشکاری را صورت داد تا ضمن محک زدن توان به کارگیری هواداران، از اهرم فشار اجتماعی برای پیشبرد نظریات خود بهره گیری نماید.

در عرصه تبلیغات انتخاباتی، تقریباً تمامی گروه های مهم چپگرا و ناسیونالیست به کمک سازمان

شتافتند و از کاندیداهای آن حمایت کردند. از جمله گروه های: چریک های فدایی خلق،^(۱) گروه تروتسکیست راه کارگر،^(۲) حزب توده^(۳)، جبهه دمکراتیک ملی^(۴) و جنبش مسلمانان مبارز^(۵)، کاندیداهای سازمان و به ویژه مسعود رجوی را در فهرست های انتخاباتی مورد حمایت خود قرار دادند.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر که پس از کودتای خونین تغییر ایدئولوژی در سازمان به وجود آمده بود و در اسناد رسمی سازمان پس از انقلاب با عنوان «اپورتونیست های چپ نما» خوانده می شد نیز طی اطلاعیه انتخاباتی خود، یازده تن از لیست انتخاباتی سازمان مجاهدین خلق را که در رأس آنها رجوی بود مورد حمایت قرار داد.^(۶)

اشکوری نتیجه انتخابات را این گونه ترسیم کرده است:

با وجود اینکه تقریباً تمامی گروه های سیاسی (حتی حزب توده و چریک های فدایی خلق و...) کاندیدا داشتند و تبلیغات گسترده ای نیز انجام داده بودند، اما کاندیداهای طیف حزب جمهوری

[اسلامی] و به اصطلاح «خط امامی» اکثریت مطلق یافتند. در مرحله اول ۹۷ نفر از ۲۷۰ تن نماینده (از جمله ۱۸ تن از ۳۰ نفر در تهران که یکی از آنان مهندس بازرگان بود)، اکثریت مطلق

را کسب کردند. این برگزیدگان از نظر گرایش فکری و سیاسی، غالباً وابسته به جناح انقلابی از

نوع خط امامی بودند.^(۷)

در مرحله اول انتخابات مجلس در تهران، کسی از سازمان انتخاب نشد و درگیری هایی بین مردم و

ص: ۴۷۶

۱- همان، ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۶.

۲- همان: ص ۱۳.

۳- همان، ۲۱/۱۲/۵۸: ص ۱۹.

۴- همان، ۱۲/۱۲/۵۸: ص ۹.

۵- همان، ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۳.

۶- تراکت تبلیغاتی سازمان پیکار آرشیو مؤسسه.

۷- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۸۹.

سازمان در زنجان و خراسان و خمین و آبادان و بابل و کرمان و اراک به وجود آمد. اینها همه در حالی بود که تجاوز نظامی آمریکا به بهانه نجات گروگان های آمریکایی در طبرستان افکار عمومی را بیش از گذشته علیه نیروهای مخالف چپ و مجاهدین خلق برانگیخته بود.

نشریه سازمان چند مورد درگیری با هواداران در شهرستان ها را، که عموماً مربوط به فروردین ماه ۵۹ بود، گزارش کرد. (۱) سازمان هیچ علاقه ای به کاهش تشنج و آشوب نداشت. سازمان، دولت و نظام و شخصیت های مذهبی را عامل تهاجم معرفی می کرد، حال آن که مسئولان و نظام مخالفت خود را با درگیری و تشنج اعلام کرده بودند. جای این سؤال هست که آشوب ها بیشتر به نفع کدام گروه بود؟ دولت یا سازمان؟

بعد از تشکیل واحدهای میلشیا (چریک نیمه وقت) و افزایش قدرت مانور اجتماعی سازمان، دسته های میلشیا در مقاطع مختلف در آذر، بهمن و اسفند ۵۸ و نیز در فروردین ۱۳۵۹ اقدام به رژه کردند. در درگیری ها، در مقابل این دستجات سازماندهی شده، گروه های مردمی فاقد تشکیلات بودند و این نشان از عدم دخالت یک سازمان منظم یا حزب تشکیلاتی در اقدامات عکس العملی گروه های مختلف مردم داشت.

در دو ماه اول ۵۹، سازمان پس از مرحله اول انتخابات، خود را برای شرکت در مرحله دوم آماده

می ساخت. تعداد ۲۷ تن از کاندیداهای سازمان در ۲۲ شهر کشور به مرحله دوم انتخابات راه یافتند. (۲) در تهران مسعود رجوی تنها کاندیدای سازمان در مرحله دوم بود که برای سازمان در صورت موفقیت، به مثابه پیروزی در کل انتخابات بود.

شیوه ها و تاکتیک های اجتماعی و تبلیغی سازمان بر رجوی متمرکز شد. حزب توده و چریک های فدایی خلق از کاندیداهای مجاهدین خلق و شخص رجوی اعلام حمایت کردند. (۳) مهم ترین اقدام سیاسی و تبلیغی در این مقطع که کاملاً با موارد پیشین، متفاوت و متمایز بود، حمایت مهندس مهدی بازرگان دبیرکل نهضت آزادی که در مرحله اول به مجلس راه یافته بود، از کاندیداتوری رجوی بود. کیهان در این باره چنین نوشت:

ص: ۴۷۷

۱- نشریه مجاهد، ش ۸۰: صص ۳ و ۸.

۲- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۵۹: ص ۱۲. نشریه مجاهد ش ۵۶: ص ۴.

۳- روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۵۹: ص ۳. نشریه مجاهد ش ۵۸: ص ۶.

مهندس بازرگان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی و عضو شورای انقلاب طی نامه ای خطاب به مردم از آنها خواست که به مسعود رجوی رأی بدهند. (۱)

عزت الله سبحانی، حسن حبیبی و محمدمهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی طی اطلاعیه

مشترکی در تأیید و توضیح اعلامیه مهندس بازرگان در مورد رجوی، تأکید کردند که این اقدام «در راه تحقق وحدت» بوده است. در این اطلاعیه تصریح شد که تأیید مزبور مستقل از آن است که «نفی یا اثباتا درباره تفکرات و رویه سیاسی اجتماعی» رجوی اظهارنظری کرده باشند. (۲) البته طی نامه دیگری امضاکنندگان اطلاعیه فوق به همراه حسین حریری، یزدان حاج حمزه و مهدی ممکن از مردم درخواست کردند که به چند کاندیدای مشخص و از جمله مسعود رجوی رأی داده شود. (۳) در فضای تبلیغاتی انتخابات مرحله دوم اطلاعیه های مهندس بازرگان و همفکرانش، جلب توجه زیادی کرد و از نظر سازمان مهم و تأثیرگذار تلقی گردید.

اشکوری در زندگی نامه تحلیلی مهندس بازرگان با جانبداری از اقدام وی چنین می نویسد:

مسعود رجوی، رهبر و کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، به مرحله دوم راه یافته بود و احتمال می رفت که انتخاب شود، اما پس از اعلام نتایج مرحله اول و در فاصله مرحله اول و دوم، تلاش های تبلیغاتی وسیعی و تدابیری صورت گرفت که از مجاهدین [خلق] - که شماری از آنها در تهران و شهرستان ها به مرحله دوم راه یافته بودند - وارد مجلس نشوند. در مقابل کسانی نیز

تلاش می کردند تمامی گروه ها و به طور خاصی مجاهدین [خلق]، که به هر حال برجسته ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت بودند و با صبغه مذهبی، سوابقی در مبارزه و انقلاب داشتند، در مجلس آینده حضور داشته باشند تا مجلس، برآیند جامعه و به ویژه محور وفاق ملی باشد. (۴)

ص: ۴۷۸

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۵۹: ص ۳. نشریه مجاهد ش ۵۸: ص ۳.

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۲.

۳- همان: صص ۲ و ۱۷.

۴- یوسفی اشکوری که خود در مرحله دوم انتخابات شهرستان تنکابن در مقابل کاندیدای سازمان پیروز شد و از همفکران جناح چپ نهضت آزادی محسوب می شد، در آن زمان دیدگاه نیروهای پیرو خط امام درباره مجاهدین خلق را قبول نداشت و در این نوشته در واقع داوری و دیدگاه خود را در مورد سازمان با تعبیر «برجسته ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت» بیان کرده است. وی در استدلال به ضرورت حضور رجوی برای تحقق وفاق ملی در مجلس، سایر گروه ها و احزاب شکست خورده در انتخابات را نادیده گرفته و ملاک تحقق وفاق را در انتخاب نماینده سازمان منحصر نموده است. ضمناً تعداد اندکی از فعالان سیاسی در مرحله دوم رسماً از رجوی حمایت کردند که مهم ترین آنها در این مقطع بازرگان و چند تن از همراهان

یکی از این کسان مهندس بازرگان بود که وی طی نامه ای خطاب به مردم اظهار امیدواری کرد که مسعود رجوی نیز بتواند...
رأی بیاورد. در نامه وی آمده است: «برای تأمین وحدت و حقوق

گروه های اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می باشد، نیز به مجلس راه یافته،
موفق به همکاری صادقانه با گروه های با حسن نیت از طریق
خدمت به خدا و خلق بشود.»

البته پس از آن که رهبری انقلاب با این فکر شدیداً مخالفت کردند، پیشنهاد و نظر بازرگان، سخت مورد انتقاد برخی
نیروهای خط امام واقع شد و بر او خرده ها گرفته و جوی جدید بر ضد
او ایجاد شد. (۱)

مهندس بازرگان اطلاعیه دومی در توضیح اطلاعیه اول خویش صادر نمود که طی آن ضمن تأکید بر انگیزه خودش برای
«تأمین وحدت و آرامش» و با اشاره به «سوء تفاهماتی» که به وجود آمده بود، چنین نوشت:

در آن اطلاعیه راجع به هیچ گروه سیاسی نفیاً یا اثباتاً تأیید به میان نیامده و همچنین گفته نشده

است به کسی رأی بدهید یا ندهید... بگذاریم گروه های اقلیت سیاسی قانونی به تناسب جمعیت و طرفدارانشان نماینده ای به
مجلس بفرستند... (۲)

با این اطلاعیه، به رغم کاربرد تبلیغی موضع گیری قبلی بازرگان، تلاش شد تا انتقادات موجود قدری پاسخ داده شود ولی
آشکار بود که اگر قصد وی فقط ابراز امیدواری در مورد انتخاب نماینده سازمان به تناسب آرای طرفداران آن می بود، دیگر
نیازی به صدور آن اطلاعیه ها نمی بود؛ زیرا به طور طبیعی در صورت احراز اکثریت نسبی در مرحله دوم این اتفاق رخ می
داد.

اعلامیه توضیحی فوق، در عمل چیزی از بار تبلیغی اقدام به سود رجوی نکاست و در نشریه مجاهد و تراکت های تبلیغی،
اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیدای سازمان، انتشار می یافت.

احمد صدر حاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، که در دوران وزارت کشور، یزدان

حاج حمزه از مرتبطان و کاندیدای بعدی سازمان در انتخابات را به عنوان معاون منصوب کرده بود (۳) و دو فرزندش از
اعضای مهم سازمان بودند و برادرش جزء مؤلفین و هواداران شناخته شده رجوی و سازمان

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۳۸۹ - ۳۹۰.

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۱.

۳- همان ۲۲/۱۲/۵۸: ص ۱۵ (در قسمت بیوگرافی تبلیغات انتخاباتی مهندس یزدان حاج حمزه).

محسوب می گردید،^(۱) نیز طی اطلاعیه مستقلی مسعود رجوی را از «چهره های مبارز و انقلابی» برشمرد

و انتخاب وی و چند کاندیدای دیگر را توصیه نمود.^(۲)

بعد از اتمام انتخابات مرحله دوم، مهندس بازرگان طی مصاحبه ای با کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی دکتر ابراهیم یزدی بود، توضیحات بیشتری در مورد اطلاعیه های خود درباره کاندیدای سازمان ارائه داد. در این مصاحبه وی تأکید کرد که در قبال اقدام وی «تنها اعتراض و انتقاد نشد بلکه تلفن های تشکر و تأیید فراوان هم رسید.»^(۳) بازرگان ضمن توضیح مکرر مضامین دو اطلاعیه قبلی خود

در مورد التقاطی بودن سازمان این گونه موضع گیری نمود:

این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند به عهده خودشان است و هم به عهده کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده اند؛ لازم است بیایند و برای مردم روشن کنند.^(۴)

وی ضمن تأیید دوباره «پرشور و با ایمان» توصیف کردن مجاهدین خلق گفت:

این یک واقعیتهای است. من با همه آنها آشنا و محشور نبوده ام ولی آنهایی را که می شناسم نسبت به آنچه که بدان اعتقاد دارند، پرشور و با ایمان یافتیم. به مکتب و آرمان خود ایمان دارند.^(۵)

امام خمینی دو روز بعد از اطلاعیه بازرگان و چندتن از دوستان همفکر وی، طی پیامی به مناسبت مرحله دوم انتخابات تأکید نمود که مردم «کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و مخالف با مکتب های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می رود رأی ندهند. چه احتمال انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی؛ که به چنین اشخاص اعتماد نمی شود کرد.»^(۶)

در پیام امام، به نظیر استدلال مهندس بازرگان این گونه پاسخ داده شد:

... آنکه گفته شود خوب است به همه گروه ها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا

ص: ۴۸۰

۱- علیرضا و شهرزاد صدر حاج سیدجوادی فرزند و دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی (برادر).

۲- روزنامه کیهان، ۱۷/۲/۵۹: ص ۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲۱/۲/۵۹: ص ۲.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان، ۱۸/۲/۵۹: ص ۱.

جامع همه گروه‌ها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند. ملت به این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد... (۱)

بعدها مهندس بازرگان در مورد پیام امام خمینی ضمن تأکید بر اینکه «فرمایشات امام بعد از اطلاعیه بنده منتشر شد» و با اشاره به صلاحیت اعتقادی لیست گروه همنام (مورد تأیید بازرگان) گفت:

تأکیدهای معظم له [امام خمینی] اصولی و کلی بوده نامی از گروه و فرد خاصی نبوده، تشخیص را به عهده رأی دهندگان گذارده بودند. (۲)

اشکوری پیام امام را «نقطه پایانی بر این اختلاف نظر» توصیف کرده و بعد از ذکر قسمت‌هایی از آن می‌نویسد:

بدین ترتیب هیچ یک از کاندیداهای مجاهدین [خلق] به مجلس راه نیافتند. (۳)

در اردیبهشت ماه ۵۹، نتیجه انتخابات مجلس، شکست سوم انتخاباتی را برای سازمان به ارمغان آورد که این شکست باعث انفعال بخشی از هواداران گردید. سازمان با صدور اطلاعیه‌ای مانند مرحله

اول انتخابات، مدعی شد که در مرحله دوم نیز تقلبات انتخاباتی گسترده روی داده و نتایج آن با «خواست و رأی واقعی مردم» مابینت دارد. (۴) سخنرانی رجوی در ورزشگاه امجدیه در پنجشنبه ۲۲ خرداد تحت عنوان «چه باید کرد؟» حاکی از سعی او در جهت انگیزه دهی به نیروهای سازمان بود. در این سخنرانی، رجوی مکانیسم «دفاع مظلومانه» را به عموم هواداران پیشنهاد کرد تا با این روش، خشم و کینه را در میان اعضای سازمان، تعمیق بخشد. (۵)

تشدید بحث‌ها و درگیری‌های خیابانی، از اوایل سال ۵۹

در طول دو ماه خرداد و تیر ۵۹، تلاش سازمان حول مظلوم‌نمایی با تبلیغات گسترده در مورد ادعای چماقداری در بحث‌های خیابانی و کار تبلیغی در بین مردم به وسیله مباحثه ساختگی تیم‌های تبلیغی، و

ص: ۴۸۱

۱- همان.

۲- همان، ۲۱/۲/۵۹: ص ۲.

۳- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۳۹۳.

۴- مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۲۲۰.

۵- نشریه مجاهد، ش ۸۸: صص ۳ - ۶؛ متن سخنرانی رجوی در امجدیه.

انتشار اطلاعیه در جهت اثبات ظلم بر سازمان از سوی نیروهای خط امام و جذب عناصر دانشجو، دانش آموز، بیکاران در محلات، کارگران و زنان صورت می گرفت. کماکان راه اندازی اردوهای کار،

سازندگی و آموزش سلاح از جمله جذابیت های اجتماعی بود که هدف آن گسترش پایگاه اجتماعی سازمان در درون مردم بود.

با سخنرانی امام خمینی (ره) در ۴ تیر ۵۹ در خصوص سازمان و نفاق و، بعد از آن، موضع گیری برخی از چهره های شناخته شده مذهبی و سیاسی، شکافی عمیق بین اندیشه سیاسی نظام و سازمان به وجود آمد و سازمان در عکس العمل اولیه اقدام به تعطیل نشریه و کاهش فعالیت های اجتماعی خود نمود(۱) تا این موج اجتماعی مخالف را بتواند از سر بگذراند.

امام در شرایط افزایش درگیری های خیابانی و اجتماعی سازمان پس از اجتماع امجدیه در ۲۲ خرداد ۵۸ و هم زمان با اوج گیری بحران سیاسی بین مقامات بالای نظام به بهانه نوار دکتر آیت که سازمان در ایجاد و توسعه موضوع و تشنجات ناشی از آن مستقیماً نقش آفرینی کرد، طی سخنانی در جمع اعضای

شوراهای اسلامی کارگران درباره غائله آفرینی گروه های سیاسی با اشاره به سازمان چنین اظهار داشت:

این گروه هایی که بعد از انقلاب جوشیدند و بیرون آمدند و گاهی ادعای اسلامیت می کنند و از

شما مسلمان تر می شوند. گاهی ادعای انقلابی بودن می کنند و از شما انقلابی تر می شوند. و

گاهی خودشان را مؤسس انقلاب می دانند، انقلاب را که این توده محروم ملت ما از کارگر و

کشاورز و دانشجو و شما همه، تا اینجا به پایان رساندید و [در حالی که] آنها در خارج بودند و تماشاگر، یا در داخل بودند و تماشا می کردند که ببینند چه کسی غالب می شود...

در هر مرحله ای [پس از انقلاب] که شما پیش رفتید، آنها هم در همان جا باز غائله درست کردند. در همان وقتی که مجلس شورای اسلامی تأسیس شد، مشغول به کار شدند و باز غائله درست کردند. خودشان غائله درست می کنند و فریاد می زنند، خودشان دیگران را کتک می زنند باز خودشان فریاد می زنند...

اینها را ببینید چه می کنند، ممکن است من هم بگویم اسلام، هم بگویم فدایی اسلام و فدایی خلق و هم بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرف ها را بزنم لیکن وقتی که شما اعمال را

ملاحظه کنید ببینید که از اول مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم...

هر روزی که این نهضت بخواهد یک قدم بردارد، می خواهد مجلس شورا مفتوح بشود، می بینیم

۱- روزنامه کیهان، ۸/۴/۵۹: ص ۱۶ (مجاهدین خلق مراکز و دفاتر خود را موقتاً در سراسر کشور تعطیل کردند).

که یک بساطی در امجدیه پیش می آید، یک غائله درست می شود. و مع الاسف جوان های ما مطلع نیستند که اینها دارند چه می کنند... خیال می کنند که مسئله چماقدار است و تظاهرکننده. نه

مسئله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسئله عمق دارد... (۱)

امام خمینی در بخش دیگری از سخنان خود ضمن تأکید بر ضرورت بررسی و مطالعه سابقه و محتوای کتاب ها و تبلیغات گروه هایی مانند مجاهدین خلق، با اشاره به روش های فریبکارانه سازمان،

خاطره ملاقات نماینده سازمان را با خود در نجف، یادآوری کرد: (۲)

اینها همه را گول می زنند، اینها می خواستند مرا هم گول بزنند، من در نجف بودم اینها آمده بودند که من را گول بزنند... مع الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند خداوند رحمتشان کند، آنها را هم اغفال کرده بودند و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته

بودند... آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها... اینها با خود قرآن و نهج البلاغه می خواهند ما را و قرآن و نهج البلاغه را از بین ببرند... باید ما ببینیم که عمل اینها چیست...

منافق ها هستند که بدتر از کفارند، آن کسی که می گوید مسلمان هستم و به ضداسلام عمل می کند و می خواهد به ضداسلام عمل بکند، درباره آنها در قرآن بیشتر از دیگران تکذیب شده

است. (۳)

همچنین امام به مسئله نفوذ گروه هایی مانند سازمان در بین روحانیت، نهادهای انقلابی و نظامی، به تفصیل هشدار داد.

دکتر ابراهیم یزدی طی سرمقاله هایی در روزنامه کیهان (۴) ضمن «تاریخی» توصیف کردن سخنان امام و تفسیر آنها چنین نوشت:

ص: ۴۸۳

۱- همان، ۵/۴/۵۹: ص ۱۴.

۲- امام ماجرای ملاقات اعضای سازمان با ایشان در نجف را پیش از این در دو سخنرانی دیگر نیز نقل کرده بود که البته بازتاب مطبوعاتی نیافت. سخنرانی اول در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ و در دیدار با گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران بود که به خاطره ملاقات مزبور اشاره می کند. امام ضمن به کار بردن تعبیر نفاق و منافقین برای اعضای تغییر ایدئولوژی داده در سال ۵۴ و ابراز عدم اعتماد به باقی ماندگان سازمان، به دانشجویان توصیه کرد که «رفتار شما با آنان خیلی دوستانه نباشد و البته نباید طردشان کنید و نباید با آنان درگیر شوید.» و سخنرانی دوم در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸، امام در دیدار با فرماندهان کمیته ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان آن خاطره را مجدداً یادآوری می کند. ر.ک: صحیفه امام، ج ۸ ص ۱۴۵ و ج ۱۰ ص

۳- روزنامه کیهان، ۵/۴/۵۹: ص ۱۴.

۴- همان، ۸ و ۹ و ۱۰/۴/۵۹: صفحات اول.

ایراد بزرگ به سازمان مجاهدین خلق، که امام برای اولین بار با صراحت حد و مرز آنها را روشن ساخت در دو چیز است: اول - ایراد و انتقاد و اشکال در مکتب، در اندیشه مجاهدین است، که التقاطی است. امام خاطره خود را در این زمینه بیان داشتند. احساس و درک خود را از التقاطی بودن اندیشه مجاهدین منعکس ساختند. در همان زمان [پیش از انقلاب] ما نیز، با همان

اشخاص، در بیروت همراه با برادرمان دکتر چمران در همین زمینه یعنی التقاط و انحراف در

اندیشه و فکر سازمان مجاهدین بحث ها کردیم... دوم - ایراد بر خط مشی سیاسی سازمان کنونی [مجاهدین خلق] است. که مجاهدین هرگز خود را مسئول و متعهد برای استقرار و حفظ نظام جمهوری اسلامی و دستاوردهای آن ندانسته اند و نمی دانند. (۱)

دکتر یزدی در یکی دیگر از همین سرمقاله های کیهان تأکید کرد:

امام برای اولین بار [با] صراحت در مورد سازمان مجاهدین خلق تکلیف را روشن ساخته اند، که التقاطی هستند، منافق هستند، منحرف هستند. چرا امام بر این نکته تکیه بیشتری کرده اند؟ برای آنکه خطر چپ انحرافی بیشتر است... مجاهدین خلق، متشکل و متمرکز و سازمان یافته و

با کوله باری از سوابق. سوابقی که می تواند خمیرمایه توجیه آنها برای بسیاری از نوجوانان و

ساده اندیشان باشد... این گونه سازمان ها، بیشتر می توانند نیروها را جذب کنند - هر چند برای مدت کوتاهی - و با طرح شعارهای ذهنی گرایانه ولی جذاب سیاسی که فقط هدفش جذب نیروهاست، انقلاب را دچار سردرگمی بنمایند و لذا خطرناکتر هستند. (۲)

در مقاله دیگری که کیهان در پاسخ به نامه سازمان منتشر ساخت به قلم سردبیر، درباره خط مشی و عملکرد سازمان این گونه تحلیل شد:

بدون در نظر گرفتن مواضع خاص آن سازمان در طول تکوین انقلاب مبنی بر «حاضر نبودن شرایط لازم برای پیروزی»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این سازمان مکرراً مواضعی را اتخاذ کرده که مغایر با جهت ایدئولوژیک انقلاب یا مبارزه ضداستعماری آن بوده است و از آن جمله است مرقی دانستن روزنامه وابسته به صهیونیسم آیندگان، دفاع از واماندگان «سوسیال دمکرات» منشعب از جبهه ملی و سازمان ها و نهادهایی از این قبیل که جز استمرار حیات سرمایه داری وابسته و ایجاد وجدان طبقاتی برای آن، رسالتی نداشته اند...

در تمام طول این یک سال و نیم مبارزه ضداستعماری خلق دلیر ایران پس از پیروزی انقلاب، آن سازمان تلویحاً (اگر نه مستقیماً) با برقراری مراسم مشترک یا فعالیت های دیگر و یا حداقل

۱- همان، ۹/۴/۵۹: ص ۴.

۲- همان، ۱۰/۴/۵۹: ص ۲.

سکوت کامل خود مؤید بسیاری از عملکردهای سازمان چریک های فدایی خلق بوده است...

در این یک سال و نیم که از انقلاب اسلامی ایران می گذرد، سازمان مجاهدین خلق از طریق تاکتیک های سیاسی چون قهرمان نمایی، چپ نمایی، مظلومیت و... الخ دست به جذب نیروهای بیشتر زده است و این را به بهای تضعیف ثبات سیاسی ایران و فراهم آوردن زمینه های تجزیه اجتماعی و قطبی کردن جامعه به انجام رسانیده است. (۱)

آقای منتظری نیز طی مصاحبه مشروحی در تبیین دیدگاه های امام خمینی، التقاطی بودن ایدئولوژی و خط مشی انحرافی و عملکرد نادرست سازمان را به شدت مورد انتقاد قرار داد. (۲)

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز با صدور یک اطلاعیه مفصل در تأیید و تبیین مواضع امام در قبال سازمان، دیدگاه ها و مواضع صریح و روشنی علیه سازمان اتخاذ کردند.

در این اطلاعیه با انتقاد از واکنش سازمان نسبت به سخنان امام در مورد ایدئولوژی و مواضع آن، چنین اعلام نظر شد:

این حقیقت نه بر اعضای سازمان پوشیده است و نه بر ملت ایران که اسلام سازمان مجاهدین خلق غیر از اسلامی است که امام از آن سخن می گوید و امت نیز بدان معتقد است. لذا همیشه دیده ایم و می بینیم که عملکرد این سازمان غیر از عملکرد امام و امت است...

آیا اصول و مبانی اسلامی که شما [مجاهدین خلق] مدعی آن هستید در ریشه و عمق غیر از اصول مارکسیسم چیز دیگری است؟... آیا شما به این دلیل مدعی اسلام راستین هستید که پس از پیروزی انقلاب همه دشمنان انقلاب مانند چریک های فدایی خلق و سران حزب دمکرات یا دشمنان رسمی اسلام که تکنوازی می کنند شما را تأیید می کنند؟...

اگر کادر رهبری سازمان بعد از بیانات امام از انحراف خود دست برندارند و به آغوش اسلام و

ملت برنگردند یا شهادت آن را ندارند که به مارکسیست بودن خود اعتراف کنند، در برخورد با

هواداران خود بی صداقتند...

همه می دانند و سازمان نیز به خوبی می داند که رژیم شاهنشاهی و دست نشانده آمریکا در ایران به دست امت اسلام به رهبری امام سقوط کرد... رهبران این سازمان که پیش از سقوط رژیم با

امام مخالف بودند زیرا که مواضع سازمان را نپذیرفته بودند، و این مخالفت [علیه امام] را همه جا به خصوص در زندان اعلام کرده بودند و پس از سقوط رژیم نیز با امام و روش های او

۱- همان، ۹/۴/۵۹: ص ۱۰.

۲- همان: ص ۳.

مخالف بوده و هستند. در این صورت آیا سازمان مجاهدین خلق در برابر امپریالیسم آمریکا ایستاده است یا در برابر سرسخت ترین دشمن آمریکا که امتی نیز پشت سر اوست؟... (۱)

در اطلاعیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خطاب به سران سازمان این گونه توصیه شده بود:

بیاید و این نصایح پدران امام را بشنوید. بیاید و به آغوش اسلام و ملت برگردید. بیاید و به خون جوانان این ملت که با ایثار و فداکاری هایشان به این سازمان آبرو بخشیدند احترام بگذارید... بیاید و داستان خوارج را در تاریخ اسلام تکرار نکنید. بیاید و با اصلاح وضع خود اجازه ندهید سازمانی را که با خون جوانان صادق و پاکبخته و مسلمان رنگین است، به کانونی برای استفاده افراد و دسته جات ضدانقلاب تبدیل شود. (۲)

مهندس بازرگان نیز طی مصاحبه ای درباره سازمان این گونه اظهار نظر نمود:

همان طور که می دانید و گفته اند سازمان مجاهدین خلق از جوجه ها و فرزندان نهضت آزادی ایران بودند... عده ای از کتاب های من از جمله «راه طی شده» و همچنین تفسیر «پرتوی از قرآن» مرحوم طالقانی جزء کتاب های اصلی و تعلیماتی مجاهدین بود... مجاهدین به مبارزه مسلحانه معتقد شدند و مبارزه مسلحانه جزء برنامه و رئوس [مرامنامه] نهضت آزادی نبود. از طرف دیگر اینها مقداری از نظریات و کتاب های ما را می گرفتند ولی صرفاً این نبود... بعضی از کتاب هایشان را چه آن موقع و چه بعد خوانده بودم. البته باید بگویم که با همه کتاب هایشان موافق نبودم. از همان اول باید گفت که یک خورده انحرافی (نه انحرافی که آنها را از دین خارج کند و نه انحرافی که آنها را از عقیده [اسلامی] خارج سازد) به طرف مبانی مارکسیسم وجود داشت... افکار مارکسیستی در دنیا و در ایران و در میان جوانان حتی مسلمان ها بوده و به همین دلیل از جهاتی اینها یعنی مجاهدین، میل داشتند که خودشان را توی آن خط بیندازند و از آن

خط به وظایف خود عمل کنند... نمی گویم که اینها [مجاهدین خلق اولیه] ضد دین بودند، منافق

بودند، نه... [در مورد مجاهدین خلق پس از انقلاب] افکار و نظریاتشان را نمی توانم تأیید بکنم. اختلافاتی هم هست، بهشان گفتم بیاید اینها را روشن بکنید. البته گو اینکه بعضی از کتاب هایشان را به من دادند ولی متأسفانه فرصت نکردم که درست بخوانم و عمیقاً بتوانم انتقاد

کنم... به طور کلی با هر گونه انحراف اسلام از آن حالت اصیل، مخالف بوده و هستم و در آن،

خطر می دیدم. (۳)

ص: ۴۸۶

۱- همان، ۱۸/۴/۵۹: ص ۱۳.

۲- همان ۱۹/۴/۵۸: ص ۱۶.

در ۱۹ تیر ۱۳۵۹ خبر کشف یک کودتای نظامی منتشر شد. این کودتا که قرار بود در روز ۱۸ تیر آغاز شود و بعدها به «کودتای نوژه» شهرت یافت از سوی سازمان جاسوسی آمریکا برنامه ریزی و تدارک شده بود. مطابق برنامه کودتاجیان، قرار بود عملیات از پایگاه هوایی شهید نوژه (۱) همدان آغاز شود و هدف آن استقرار یک حکومت سوسیال دموکراسی به ریاست شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاه و در صورت امکان اعاده سلطنت پهلوی بود.

به نوشته کتاب «کودتای نوژه»:

این کودتا از لحاظ تجهیزات نظامی که قرار بود از داخل و خارج در جریان آن به کار گرفته شود در تاریخ کودتاهای جهان بی سابقه بود و چنان دقیق طرح ریزی شده بود که سیا موفقیت آن را قطعی می دانست... و به جرأت می توان ادعا کرد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در مقایسه با آن بازی کودکانه ای بیش نبود. (۲)

حجه الاسلام ری شهری، در پانزده مرداد ۵۹، طی مصاحبه ای در مورد ارتباط چند گروه سیاسی با عاملان کودتا، به ارتباط آنان با سازمان اشاره کرد و چنین اظهار داشت:

[بر اساس اعترافات گردانندگان کودتا]... سازمان ها و گروه هایی مانند پان ایرانیست ها، جبهه

ملی، سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران در جریان این طرح قرار داشته اند و مطالعات و بررسی هایی نیز در زمینه همکاری یا موافقت [با] هر یک از این گروه ها صورت گرفته بوده است... ضمن بررسی های انجام شده توسط چند تن از افراد شرکت کننده در این طرح [کودتا]، قدرت رزمی سازمان مجاهدین در تهران ۸۰۰ نفر و سازمان چریک های فدایی خلق، ۳۰۰ نفر اعلام گردید. پس از این بررسی ها تصمیم گرفته شده است که با این دو

سازمان صحبت شود و از آنها قول گرفته شود که علیه یا له عاملان این طرح وارد عمل نشوند و

در عوض، پس از پیروزی [کودتا] و اجرای کامل طرح، امتیازات خوبی به آنها داده شود. (۳)

ص: ۴۸۷

۱- شهید محمد نوژه از خلبانان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که در پی فرمان امام خمینی برای کمک به شهید دکتر مصطفی چمران و نیروهای رزمنده که در مقابله با تجزیه طلبان وابسته در کردستان به محاصره درآمده بودند، به پرواز درآمد و در حالی که روزه بود هواپیمایش در منطقه پاوه، هدف نیروهای ضدانقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید. از آن پس پایگاه سوم شکاری همدان به پایگاه شهید نوژه تغییر نام یافت.

۲- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۵۲ و ۵۴.

۳- روزنامه کیهان، ۱۶/۵/۵۹: ص ۲.

در همین مصاحبه آقای ری شهری برای تسهیل تحقیقات بعدی و جلوگیری از فشارهای سیاسی تأکید کرد: «هیچ گونه تضمینی بر این که مطالب عنوان شده توسط این افراد صحت داشته باشد، وجود ندارد. ما صرفاً به این دلیل که ملت مسلمان را در جریان وقایع آنچه که در دادگاه های ویژه ارتش می گذرد قرار داده باشیم، این مطالب را بازگو می کنیم.» (۱)

در متن بازجویی یکی از سران کودتا به نقل از مسئولان سیاسی کودتا آمده است که مذاکره با سازمان مجاهدین خلق به نتیجه رسیده بود:

می گفت که ما این قول را از مجاهدین خلق گرفته ایم که آن روز [روز کودتا] بی طرف بمانند. در عوض اینکه آن روز بی طرف می مانند، بهشان قول داده ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند. (۲)

به نوشته کتاب کودتای نوژه:

از سوی دیگر سازمان منافقین به واسطه قدرت اطلاعاتی خود که ناشی از وجود عناصر نفوذی اش از جمله میان کودتاچیان و همچنین ستاد خنثی سازی کودتا بود به ارزیابی احتمالات و سرانجام کودتا پرداختند. اطلاعاتی که عناصر نفوذی سازمان در میان کودتاگران از روند و

حجم وسیع کودتا در اختیار سازمان قرار می دادند، سازمان را متقاعد ساخت تا رضایت خود را

از وقوع کودتا و همکاری در خفا اعلام نماید... تحلیل سران سازمان منافقین این گونه بود که سرنگونی حکومت کودتا به دلیل فقدان اعتقادات اصولی و مناسبات تشکیلاتی پیچیده، آسان تر از نظام جمهوری اسلامی است و بر اساس این تحلیل، سازمان تصمیم گرفت با طرحی بسیار پیچیده ضمن شرکت در کودتا و تقویت کودتاچیان، برنامه مناسبی را نیز برای مواجهه بی خطر با وجه عدم موفقیت کودتا تدارک ببیند.

سازمان منافقین با سرعت و شتاب زیاد تعدادی از افراد نظامی را که تا آن هنگام در ارتش شناسایی و جذب کرده بود فراخواند و دو محور اساسی زیر را به عنوان دستور کار سازمانی به

آنها ابلاغ کرد:

الف) نفوذ در تشکیلات کودتا و ارزیابی نیرو و امکانات کودتاچیان و سنجش قطعیت انجام کودتا.

ب) با استفاده از شناسایی های قبلی سازمان از ناراضیان داخل ارتش، ضمن تشکیل تیم های

ص: ۴۸۸

۱- همان.

۲- کودتای نوژه، ج ۴: صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

جداگانه، افراد ناراضی را جذب نموده و در پوشش چندین تیم عمل کننده در اختیار کودتاجیان قرار گیرند. تعدادی از این افراد از جمله استوار ایرج بهی و گروهبان یکم حمیدرضا ترکپور و

چند تن از تیپ ۲۳ نوهده مرتبط با سازمان مأمور انجام این مأموریت شدند... سازمان نتیجه کودتا را هر چه می بود به نفع خود ارزیابی می کرد... در صورت مشاهده علائم شکست کودتا می توانست با محور ساختن تماس های خود، اطلاعات خود را در اختیار رییس جمهور گذارده تا ضمن مرعوب ساختن او نسبت به توان تشکیلاتی و اطلاعاتی خود، سازمان را در برابر اعترافات کودتاگران بیمه سازند.^(۱)

و همین گونه نیز شد. پس از انتشار مفاد بازجویی ها و برخی مصاحبه های سران کودتا مبنی بر تماس آنان با سازمان، آنها «همیشه این ادعا را داشتند که بله ما داخل کودتاجیان نفوذی داشتیم و اطلاعات آنها را در اختیار رییس جمهور بنی صدر می گذاشتیم.»^(۲)

در پی پخش تلویزیونی مصاحبه یکی از افسران دستگیر شده در کودتای نوژه، در تاریخ ۲۲ شهریور ۵۹، مبنی بر تماس کودتاجیان با سازمان و توافق در مورد عدم اقدام بر ضد کودتا از سوی سازمان،

مسعود رجوی و موسی خیابانی در یک مصاحبه مشترک با خبرنگاران ضمن تکذیب شدید این موضوع،^(۳) اسناد و مدارکی دال بر همکاری با مقامات کشور در کشف کودتا ارائه دادند. همچنین یک ویژه نامه ۶ صفحه ای نشریه مجاهد به این موضوع اختصاص یافت و اطلاعیه رسمی سازمان نیز در این مورد منتشر

گردید.^(۴) در ویژه نامه مزبور، تأیید بنی صدر رییس جمهور مبنی بر نقش سازمان در کشف کودتا و تصویر چند نامه درج گردیده بود. مطابق اسناد ادعایی سازمان در دو روز ۱۷ و ۱۸ تیر، نامه هایی خطاب به رییس جمهور و رونوشت به دفتر امام در مورد اطلاع طرح کودتا ارسال شده بود، حال آنکه این اطلاعات در زمان ارائه عملاً سوخته و بی فایده بوده اند و کودتا، قبل از اطلاع سازمان کشف و خنثی شده بود. در واقع سازمان کوشیده بود با برجای گذاردن این اسناد، هم امکان پاک کردن ردهای احتمالی خود را فراهم

ص: ۴۸۹

۱- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۱۷۸ - ۱۸۰. ایرج بهی بعدها در کسوت جاسوس نظامی ارتش عراق در یک پایگاه عراقی کشته شد و حمیدرضا ترکپور در رده های تشکیلاتی سازمان پیشرفت کرد و مسئول یکی از نهادهای آن گردید. نام ترکپور در فهرست اعضای شورای مرکزی سازمان در سال ۶۴ اعلام گردید. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۵۶.

۲- کودتای نوژه، چ ۴: ص ۱۸۰ پانویشت.

۳- روزنامه کیهان، ۲۵/۶/۵۹: ص ۱۶.

۴- نشریه مجاهد، ش فوق العاده مصاحبه رجوی و خیابانی، منتشره در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، ۶ صفحه.

سازد و هم دلیلی برای سهم خواهی و ادعای نقش اساسی در کشف کودتا داشتن، ساخته شود.

بعدها همچنین فاش شد که کودتاچیان توافق های مشخص دیگری نیز با سازمان داشته اند:

طبق اسناد و مدارکی که به دست آمده، تماس هایی میان کودتاگران و موسی خیابانی صورت گرفته بود و ضمن پیشنهادی که رهبران کودتا به سازمان مجاهدین داده بودند، موافقت شده بود

که سازمان مجاهدین در مقابل پستی که به مسعود رجوی واگذار می شود، به نفع کودتاگران از

موضع گیری در مقابل عمل کودتا، خود را کنار بکشد. (۱)

گازیوروسکی در مقاله خود درباره کودتای نوژه (۲) که بر اساس صدها ساعت مصاحبه با افراد مختلف ایرانی و خارجی مرتبط با کودتا در نقاط مختلف جهان تهیه کرده تصریح می کند که کودتاچیان با مسعود

رجوی تماس گرفته و همکاری وی را به کودتا جلب کرده بودند.

در ستاد ضد کودتا عوامل نفوذی سازمان تا سطوح بالا حضور داشتند و توانستند بسیاری از سرنخ ها و ردپاهای همکاری سازمان با کودتاچیان را از بین ببرند. بنابر اطلاعات منتشره مسعود کشمیری عضو سازمان و عامل بعدی انفجار ساختمان نخست وزیری در شهریور ۱۳۶۰، و جواد قدیری از اعضای قدیمی سازمان و وفاداران رجوی در زندان و همسر زهره عطریانفر (۳) در ستاد خنثی سازی کودتا همکاری داشتند. بخشی از اطلاعات و اسناد مربوط به عملیات ضد کودتای نوژه را بعدها قدیری سرقت کرد و به خارج از کشور گریخت. (۴) وی یکی از طراحان انفجار مسجد ابوذر در ششم تیر ۱۳۶۰ بود که به مجروح شدن شدید آیه الله خامنه ای منجر شد. (۵)

گازیوروسکی معتقد است که «علی رغم قلع و قمع شدید عوامل کودتا، تنها حدود یک چهارم رهبران و یک سوم عوامل آن دستگیر شدند.»

همکاری برخی اعضای دفتر ریاست جمهوری بنی صدر با کودتاچیان نیز بعدها افشا شد. (۶) نقش

ص: ۴۹۰

۱- کودتای نوژه، چ ۴: ص ۵۴.

۲- ۱- Gasirowski. mark.J. The Nuzhah plot and Iranian politics, Inter national journal of middle east study ۲۰۰۲ No ۳۴. PP. ۶۴۵-۶۶۶.

۳- زهره عطریانفر از اعضای مرکزیت سازمان در خارج کشور مدتی به عنوان مسئول اول سازمان تعیین شد.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۸۲، اشاره به نفوذ قدیری در اداره دوم ستاد ارتش. سایر اطلاعات درباره وی مأخوذ از گفت و گو با یک کارشناس امنیتی.

- ۵- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹ پانوشت ۲.
- ۶- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۱۸۸ - ۱۸۹.

بنی صدر هم در این کودتا پیچیده و چند وجهی بود. (۱)

حجه الاسلام ری شهری در مصاحبه ای تأکید کرد:

متأسفانه باید عرض کنم ۵۱ نفر که در این رابطه [کودتای نوژه] دستگیر شده بودند بدون مجوز قانونی به دستور آقای بنی صدر آزاد شدند. (۲)

وی در همین مصاحبه اعلام نمود: «به پرونده ۵۰۰ نفر از دستگیرشدگان [کودتای نوژه] رسیدگی و رأی دادگاه های انقلاب ارتش درباره آنها به اجرا گذارده شده است.» (۳)

با توجه به مجموع موارد مذکور و شرایط خاص سیاسی کشور در آن زمان و آغاز تجاوز نظامی گسترده عراق به ایران در شهریور ۵۹، عوامل سازمان و دفتر بنی صدر با نفوذی که در مراکز حساس سیاسی و امنیتی از جمله ستاد ضد کودتا داشتند، توانستند شرایطی را ایجاد کنند که عملاً پی گیری نقش سازمان در کودتای نوژه متوقف شود و در پاییز سال ۵۹ همکاری و مشارکت سازمان در این کودتا با ابهام روبرو گردد و حقایق آشکار نشود.

البته مسئولان بالای کشور با توجه به همان میزان اطلاعات به دست آمده و مواضع و عملکرد منفی

سازمان تا آن زمان، غالباً به دیدگاه روشنی رسیده و دیگر کمترین اعتمادی به سازمان مجاهدین خلق

نداشتند؛ ولی وقوع جنگ و حمایت بنی صدر در موضع رییس جمهور از سازمان، مانع تمرکز کافی امنیتی و اطلاعاتی نهادهای انقلابی بر سازمان گشت و عملاً شرایط مناسبی برای تجدید فعالیت و حضور مجدد سازمان در عرصه سیاسی و تبلیغاتی پدید آمد. از یک سو سازمان خود را برای رویارویی تمام عیار نظامی و شورش مسلحانه کاملاً آماده می ساخت و از سوی دیگر با شتاب افزون تری به جذب هواداران و

اعضای بیشتری برای عملیات آتی در پوشش فعالیت ظاهراً علنی و مجاز، می پرداخت.

ص: ۴۹۱

۱- کودتای نوژه، چ ۴: صص ۲۲۶ - ۲۳۰.

۲- روزنامه کیهان، ۳/۹/۵۹: ص ۹.

۳- همان.

سازمان در پی وقایع تیرماه ۵۹ و تظاهر به عقب نشینی، به انتظار زمان مناسب برای خیز مجدد در فعالیت های اجتماعی نشست و با تلاش وسیع در جهت حفظ هواداران و اجتناب از مواجهه با سؤالات و ابهامات پدید آمده فراوان در مورد ماهیت و عملکرد خود، مدتی به پله انزوا فرو رفت.

در این دوره، فعالیت های پنهان اطلاعاتی و تحکیم روابط با رییس جمهور بنی صدر و سایر گروه های مخالف فعال، یک وجه اصلی اقدامات سازمان را تشکیل می داد.

طی شهریور و مهر ماه ۱۳۵۹ به تدریج تشکیلات پنهانی تر عمل کرده و شناسایی افراد حزب اللهی در درون محلات و شهرها را شروع کرد و مردم نیز در سطح خانواده ها به آن عده از بستگانشان که

نسبت به سازمان گرایش داشتند اقدام به تذکر، نصیحت و هشدار کردند. از این پس، اصناف مردم در مقابله با سازمان قویتر و با اطمینان بیشتر عمل می کردند. در این دو ماه، درگیری در اطراف مراکز سازمان که ظاهراً تعطیل شده بودند، کاهش یافت و علت آن، کاهش تبلیغات تحریک کننده سازمان بود. این

تجربه نشان می دهد که سازمان هرگاه که خود مایل بود و می خواست، می توانست امکان بروز درگیری ها را به حداقل یا چیزی برابر صفر برساند.

مکانیسم درگیری های طراحی شده سازمان به این صورت بود که یک جرعه اولیه صورت می گرفت و ۳ یا ۶ نفر اقدام به هیاهو در خیابان نموده و مردم را به دور خود جمع و اقدام به درگیری می نمودند. پس از آن مردم از اطراف به سوی درگیری می آمدند و چون جانب مخالفان سازمان را اغلب می گرفتند، طرف

سازمان اقدام به دادخواهی و شعار علیه ظلم و ستم و اختناق می کرد و اگر در سخنرانی بود، همگی شعار «ارتجاع نابود است، خلق ما پیروز است» را سر می دادند. سرانجام دو طرف خسته شده یا با ضرب و شتم یکدیگر، از هم جدا شده یا با دخالت کمیته و سپاه درگیری خاتمه می یافت. افراد کمیته بعضاً معتقد بودند که درگیری ها را خود سازمان برپا می کند ولی در آن زمان مدارک کافی به دست نمی آمد. فقط یک الگوی تحلیل، کمک به این فرضیه می کرد و آن این که سازمان قصد جذب نیرو و کسب قدرت داشته و در انتخابات ها نتوانسته موفق شود. در نتیجه با آشوب و تخریب روابط و مناسبات اجتماعی قصد تقلیل پشتوانه ملی نظام و تضعیف سیاسی آن و گسترش پایگاه مردمی خود را داشت. بعدها - یعنی پس از سال ۶۰ - برخی از زندانیان اعتراف کردند که بسیاری از درگیری ها خصوصاً در سطح تهران به وسیله سازمان

در ماه های مهر و آبان ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی افکار عمومی حول دفاع از انقلاب و میهن و بسیج برای دفاع شکل گرفت. سازمان در شاخه های شهرستان ها و تهران هنوز به صورت نیمه علنی روابط

هواداران را حفظ می کرد. فضای جامعه دگرگون شد و حول مسئله جنگ تحریک اجتماعی و سیاسی گروه ها شکل جدیدی یافت. به علت اعزام نیروهای کمیته و سپاه و مردم به جبهه ها و کاهش اهمیت

مسائل داخلی در افکار عمومی، محدودیت های اجتماعی و مردمی در شهرها برای فعالیت گروه هایی مانند سازمان کاهش یافتند.

در آذر ماه ۵۹، بعد از تعطیل ۵ ماهه نشریه مجاهد، این نشریه همراه با افزایش فعالیت بیرونی و علنی سازمان منتشر و دور جدیدی از درگیری ها آغاز شد. محور اساسی تاکتیک سازمان خروج از انزوا و طرح مجدد و انسجام روابط تشکیلاتی و کسب مشروعیت اجتماعی بود. هرچند در تحلیلی از اوضاع سیاسی، سازمان بر این فرض بود که نیروهای پیرو خط امام در صدد کسب اهرم های قدرت برآمده و

مقابله با آنان و دفاع از بنی صدر در دستور کار قرار گرفت. محورهای تبلیغی سازمان در این دو ماه عبارت بود از: شکنجه هواداران، چماقداری و تهاجمات، موضوع گروگانگیری و تبلیغ بر موضوع آوارگان.

طرح گسترده مسئله شکنجه

در اواخر پاییز و زمستان ۵۹، اتهام شکنجه و چماقداری و مربوط کردن آن با نظام، محور مهم تبلیغاتی سازمان محسوب می شد. بنی صدر و سایر گروه های مخالف و لیبرال ها نیز به همراهی و

همنوایی با این تبلیغات می پرداختند. پس از سخنرانی روز عاشورای بنی صدر (۲۸ آبان ۵۹) و تأکید شدید وی بر اتهام شکنجه در زندان ها و اقدامات برنامه ریزی شده دفتر ریاست جمهوری برای سندسازی و

جعل مدارک در این زمینه، روزنامه های «انقلاب اسلامی»، میزان و دیگر نشریات با مقالات تند و انتشار گزارشات از نمونه های ادعایی شکنجه به موضوع حدت بیشتری می بخشند.» (۲)

چنانچه این تاکتیک مؤثر افتد بخش هایی از مردم سنتی، روشنفکران، نویسندگان و آزادگان از

بہمن موسیٰ پور و اصغر فقیہی.

۲- غائلہ چہاردم اسفند...: ص ۳۳۶.

نظام کنده خواهند شد.... همچنان که در فاز نظامی در زندان خط این بود که با سیگار یا چاقو

کمر و پای خود را بسوزانیم و یا مجروح کنیم، در فاز سیاسی، سازمان از این خط به دفعات استفاده می کرد.^(۱)

در میان زندانیان نمونه های زیادی از این قبیل وجود داشت. در شهرستان های شیراز، کرج، اهواز، و در زندان اوین، زندانیان پسر ادعای شکنجه با سیگار و یا میل داغ و مانند آن را داشتند و دختران هوادار مدعی تجاوز بودند که غالباً بعداً به ساختگی بودن آنها اعتراف می نمودند. برای نمونه می توان محمود محمدیان را در اهواز مثال زد که فیلم ویدئویی وی و شرح اعترافات او تکان دهنده است. فیلم ویدئویی گرفته شده حکایت از حداقل ۶۰ نقطه سوزانده شده در بدن داشت که متهم با سیگار خود را سوزانده بود و طی نقشه ای قصد داشت آن را در ملاقات عمومی به خانواده های زندانیان نشان دهد. او در فیلم ویدئویی می گوید:

من مسئول تشکیلات در زندان هستم. ... با این کار می خواستم دیدگاه خانواده های زندانی را

نسبت به رژیم عوض کنم. چون تبلیغ زندانی بیش از حد بر خانواده ها تأثیر گذاشته بود و

خانواده ها فشار زیادی به بچه ها برای همکاری وارد می کردند. ... طی سه شب هنگام دستشویی زندانیان، با سیگار پا و دست و کمرم را می سوزاندم.^(۲)

در بهمن ماه ۱۳۵۹ درگیری هایی در بعضی نقاط همانند: بابل، خرم آباد و تهران بین عوامل مشکوک و فروشندگان نشریه سازمان در جریان بود و سطح وسیعی از تهران زیر تبلیغ فروشندگان نشریه مجاهد قرار گرفته بود. در افکار عمومی جنگ مسئله اول بود و در برخی روزها دسته هایی از مردم در اعتراض به درگیری های رخ داده توسط اعضا و هواداران سازمان، راهپیمایی کرده و شعار می دادند: «مجاهد در جبهه می خروشد/ منافق نشریه می فروشد». در همین حال نشریه مجاهد علناً نیروهای سپاه و کمیته و حزب

حزب جمهوری اسلامی را حامی چماقداری ها معرفی می کرد.^(۳) سازمان قصد داشت در افکار عمومی با

سوءاستفاده از شرایط ناشی از جنگ و عدم توانایی کافی دولت در حل مشکلات، موضوعاتی نظیر شکنجه و زندانی شدن هواداران و چماقداری و عدم رسیدگی به آوارگان را مسئله اصلی و اهرم فشار قرار دهد. در این دوره دو مسئله کلی، محور تبلیغات سازمان است: عدم آزادی و ناتوانی نظام.

ص: ۴۹۵

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۴۳؛ نقل از پرونده رضا هدایتی: ص ۷۳.

۲- همان؛ نقل از پرونده و فیلم ویدئویی محمود محمدیان.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۰۹: صص ۱، ۳ و ۲۲.

هیئت های بررسی شایعه شکنجه، تعیین شده از سوی حضرت امام، ضمن بازدید از زندان ها و ارتباط

با گروه های مدعی شکنجه همه اخبار مربوط را جمع و در نهایت همه آن ادعاها را بی اساس یافتند؛ ولی وجود موارد پراکنده ضرب و شتم برخی زندانیان را - آن هم به علت اقداماتی نظیر: عدم رعایت انضباط، فحاشی، اغتشاش و یا عدم رعایت نظافت - مورد تأیید قرار دادند. مقالات و مصاحبه های روزنامه های

کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی و سپس گزارش نهایی هیئت مزبور که به رهبری و مسئولان رسمی کشور ارائه شده و حتی ادعاهای سازمان به صورت «مستند»، مؤید نتیجه گیری فوق بود. اما

سازمان از دامن زدن به موضوع شکنجه قصد جاناندازی این تحلیل را داشت که «رژیم پروسه ضدخلقی خود را شتاب بخشیده و مقابله با آن در آینده ای نزدیک اجتناب ناپذیر است.»

تشدید بحران ها از بهمن ماه ۵۹

چندتن از هواداران زندانی سازمان در پاسخ به این سؤال که: «در مقطع بهمن ۵۹ تا ۳۰ خرداد ۶۰ چه حال و هوایی داشتید؟» جواب های مختلفی از این دست داده اند:

من بارها به مسئول می گفتم پس نبرد اصلی را کی شروع می کنیم؟ ... اصلاً خودم را آماده فدا و ایثار کرده بودم. (۱)

به شدت کینه داشتم از آخوندها، ریشوها و هرچی که شکل حزب الهی داشت. دلم می خواست تک تکشان را خفه کنم و دوران غرورآفرینی را طی می کردم. ... یک بار نقشه کشیدم که ماشین حاج آقای که در محله مان بود ... را با نارنجک منفجر کنم. ... به مسئول گفتم؛ او گفت: «حالا زوده؛ وقتی مسعود دستور بده یکی شان را هم زنده نمی گذاریم.» (۲)

اگر منظورتان ماه های قبل از ۳۰ خرداد باشد فکر کنم چند سؤال برایم مطرح بود ... و از مسئول پرسیدم. ... یکی اینکه چرا ارتجاع از لیبرالیسم خطرناک تر است و بایستی آنها را مورد تهاجم

سیاسی قرار بدهیم. ... دوم اینکه خیلی از چماقدارها را می شناسم که اگر با آنها حرف بزنیم

خوب می شوند ... ولی احساس چندانی نداشتم. (۳)

من مسئول تیم دانش آموزی بودم. خط سازمان آمادگی نظامی بود و من آنها را هشدار داده بودم و بعدها که به بخش نظامی رفتم متوجه شدم که سازمان در همین مقطع بخش ویژه نظامی را

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۴۵؛ نقل از پرونده رضا تمجیدی.

۲- همان: همان صفحه؛ نقل از پرونده ثریا ش.

۳- همان: نقل از پرونده مهین ت.

یکی از کارکردهای قوی شورشگری اجتماعی، ایجاد التهاب در افکار عمومی و بحرانی جلوه دادن اوضاع سیاسی است.

رجوی طی مصاحبه ای با ارگان سازمان، زمینه لازم برای قیام مسلحانه را با این تحلیل که امپریالیسم و ارتجاع هم قسم شده اند تا انقلابیون و خصوصاً سازمان را از صحنه بیرون ببرند، شرایط را برای بروز قیام مسلحانه تحت عنوان دموکراتیسم انقلابی بیان کرد. این مطلق‌نگری تشکیلاتی در تحلیل معادلات

سیاسی ایران نوعی «خودفریبی» بود که اکثر رهبران فرقه‌ها و دسته‌های فاشیستی قرن بیستم در

تشکیلات بسته با ایدئولوژی جزمی بدان مبتلا بوده اند:

مجاهدین از آغاز انقلاب پیوسته مصر بوده اند که تا وقتی عنصر ارتجاعی در بافت کنونی حاکمیت دست بالا را دارد مبارزه ضد امپریالیستی مقدّماتاً از کانال دموکراتیسم انقلابی می‌گذرد. (۲)

همین دیدگاه در شکل اجتماعی آن، موجب عمیق‌تر شدن شکاف میان مردم و سازمان شد. هواداران در خیابان‌ها علناً حتی امام را زیر سؤال بردند، انقلاب و حاکمیت را مورد استهزا قرار دادند و همه نتایج انقلاب ۲۲ بهمن را بر باد رفته قلمداد کردند و مسلماً مردم عادی که تاب و تحمل استهزای انقلابشان را آن‌هم در آغاز جنگ تحمیلی که همه مرزها در اشغال عراق بود، از سوی هواداران سازمان نداشتند، به عکس‌العمل می‌افتادند و درگیری‌ها اوج می‌گرفت.

مراسم ۱۴ اسفند؛ اوج هماهنگی بنی صدر و سازمان

در ۱۴ اسفند ماه ۵۹، مراسم سخنرانی بنی صدر در دانشگاه تهران - به مناسبت بزرگداشت دکتر مصدق - جنجال بزرگی را به وجود آورد. لیبرالیست‌ها و مائوئیست‌ها (حزب رنجبران) و مجاهدین خلق، میتینگ تحریک آمیزی را راه اندازی کرده و افراد مسلح به چاقو، کمر بند و پنجه بوکس را در اطراف و اکناف محوطه دانشگاه گمارده بودند تا در صورت فریاد شعار مخالفان، آنها را سرکوب نمایند. برنامه

مراسم چهارده اسفند با تمهیدات و فضا سازی‌هایی بعد از سخنرانی غوغاگرانه ۲۲ بهمن بنی صدر در

ص: ۴۹۷

۱- همان: ص ۴۶؛ نقل از پرونده حمید س.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱۰: ص ۹؛ از مصاحبه مسعود رجوی.

میدان آزادی و سخنرانی های همراه با درگیری ۴ نماینده نهضت آزادی در امجدیه در هفتم اسفند، و

هماهنگی گروه های مؤتلف وی طراحی شده بود. روزنامه انقلاب اسلامی بدون ذکر نام گروه های مارکسیست و مائوئیست اسامی گروه های اصلی را که برای شرکت در این مراسم اعلام آمادگی و

مشارکت کرده بودند به این شرح انتشار داد:

جاما، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن تعاون هنر مردمی ایران، جمعیت ملی استادان دانشگاه های ایران.^(۱)

در زمین چمن دانشگاه سخنرانی شروع شد و کف زدن ها و سوت زدن های متوالی رییس جمهور را به وجد آورد. شعار «مرگ بر ارتجاع» و «دروود بر بنی صدر» فضا را پر کرده بود. ناگهان درگیری کوچکی در گوشه محوطه بین مخالفان و موافقان شروع شد و دو طرف به جان هم افتادند. طرف مجاهدین و

بنی صدر این بار با هماهنگی و انسجام بیشتری در درگیری شرکت و مخالفان را به شدت کتک زدند و سرکوب کردند. درگیری به بیرون از دانشگاه و خیابان ها کشیده شد. رییس جمهور هم از پشت میکروفون

دستور سرکوب می داد و بین مردم و مجاهدین خلق و هواداران بنی صدر چیزی شبیه جنگ رخ داد. خیابان های اطراف دانشگاه تهران تا ساعت ها حالت جنگ زده داشت. هواداران سازمان، حزب رنجبران و احتمالاً گروه های مخالف دیگر در مسیر خیابان ها به بعضی فروشگاه ها، ماشین های دولتی و حتی پلیس حمله کردند. بعضی شخصیت های سیاسی، وکلای مجلس و افسران پلیس در این ماجرا مورد ضرب و

شتم قرار گرفتند. با زحمت زیاد پلیس بعد از ساعت ها همکاری با کمیته و سپاه بر اوضاع شهر مسلط شد. از فردای آن روز تحلیل ها و تفسیرها شروع گردید. هرکس نظری می داد و در جمع، همه محکوم می کردند و روز ۱۴ اسفند ۵۹ به عنوان نقطه عطفی در اتحاد لیبرالیسم، مجاهدین خلق و مائوئیست ها

ثبت شد.

سازمان با برنامه ریزی قبلی و تدارک کافی، گروه های بیست تا سی نفره میلشیا را برای شرکت در مراسم چهارده اسفند سازماندهی کرده بود. افرادی که ورزیده تر و دارای هیکل درشت تر از دیگران بودند به عنوان گروه ضربت انتخاب شده بودند.^(۲) در جمع بندی درون گروهی بعد از مراسم، مسئولان سازمان گفتند که «در داخل دانشگاه خوب کتک زدیم ولی در خارج از دانشگاه بعضی از میلشیاها کتک

ص: ۴۹۸

خوردند.»^(۱) رجوی هم در یک تحلیل درون گروهی اظهار داشت که هدف اصلی سازمان از مشارکت در مراسم ۱۴ اسفند و درگیری های سازماندهی شده آن، «قدرت نمایی» در مقابل نهادهای انقلابی بود.^(۲)

ص: ۴۹۹

۱- همان: ص ۴۶۰.

۲- همان: ص ۴۶۶.

از فردای ۱۴ اسفند درگیری‌ها شدیدتر شد، تنها در چند روز عید سال ۶۰ اوضاع اجتماعی آرام گشت و دوباره از نیمه دوم فروردین درگیری‌ها شروع شد. همه چیز برای مقابله با نظام آماده می‌شد:

طبق هماهنگی با سفارت فرانسه که احتمالاً بنی صدر یکی از واسطه‌های اصلی این ارتباط بود، در اواخر سال ۵۹ رجوی مخفیانه به فرانسه رفته و در اردیبهشت ماه ۶۰ بعد از بازگشت ترتیب نشست‌های درون گروهی را داد و خط مبارزه تا سرنگونی نظام را ابلاغ کرد.

... مسعود رجوی در سفرش به فرانسه که بین بیست روز تا یک ماه طول کشید اقدام به هماهنگی با کشورهای غربی برای مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی نمود و تأییدیه آنها را اخذ کرده بود و در نظر داشت در ۲۴ ساعت اول، حرکت مسلحانه سازمان در صورت موفقیت، از سوی قدرت‌های غربی به رسمیت شناخته شود... این ارتباط در تحقیقات محرز شد و برخی اعضای دستگیر شده سازمان بعدها بر آن گواهی دادند. وقایع بعدی نیز گواه و مؤید دیگری بر

هماهنگی قبلی با فرانسه بود. (۱)

اولین جرقه‌های آشکار جانبداری غرب از سازمان در مصاحبه‌های دو روزنامه مشهور فرانسوی اونیتا و لیبراسیون در تابستان ۵۹ زده شده بود. (۲) هم زمان، ارتباط‌هایی با دولت عراق از سوی سازمان برقرار شده و در مواردی رادیوی بغداد آشکارا از مجاهدین خلق تمجید و حمایت می‌کرد.

در تابستان ۵۹ اطلاعات به دست آمده نشان می‌داد: «طبق گفته افسران استخبارات [= سازمان امنیت] در بصره، مجاهدین خلق از گروه‌های مترقی مخالف دولت آیه الله خمینی است. حزب بعث شاخه بصره در تقسیم بندی گروه‌های ایرانی، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق را چپ انقلابی

می‌داند و در جزوات آموزشی، روحانیت و حزب جمهوری اسلامی و در رأس آن آیه الله خمینی را ارتجاع معرفی می‌کند.» (۳)

سازمان از بهار ۶۰ عملیات فشرده آماده‌سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت‌های غربی حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آنها

ص: ۵۰۱

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با فرانسه. استناد به تحقیقات محقق و اعترافات مندرج در پرونده‌های سیروس لطیفی و وشاق.

۲- نشریه مجاهد، ش ۸۹: ص ۵.

۳- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با عراق، با استناد به اطلاعات مکتسبه از داخل عراق و اعترافات افراد دستگیر شده.

را کسب نموده بود.

انبارهای مهمات و تسلیحات سازمان غبارگیری و سلاح‌ها روغن کاری می‌شد. در سطح نظام، سازمان خطر شناخته شده بود ولی انتظار شورش مسلحانه از سوی آنها در آن مقطع کلی بعید به نظر می‌رسید. نشریه مجاهد جمهوری اسلامی را «اسیر چنبره و در مسلخ ارتجاع» توصیف می‌کرد. (۱)

در اردیبهشت و خرداد ۶۰ محور تبلیغ بر روی شکنجه و زندانی نمودن هواداران، به موضوع حمایت از بنی صدر و روزنامه‌های تعطیل شده و مسئله لایحه قصاص تبدیل شد. درگیری‌ها در تظاهرات هواداران سازمان در ۷ اردیبهشت، سرفصل جدیدی برای به حرکت واداشتن عنصر اجتماعی موافق علیه

عنصر اجتماعی مخالف بود. کشته شدن مشکوک بعضی هواداران در بعضی شهرستان‌ها که در آنها درگیری اجتماعی بیش از جاهای دیگر بود، خود محرک تبلیغی مؤثری برای این افراد بود که حتی بیش از ۳ یا ۴ شماره نشریه مجاهد را تمام و کمال نخوانده بودند. شهیدسازی و نمایش مجروحان و بهره‌برداری از بازداشت‌شدگان درگیری‌ها، برای افزایش غلظت اجتماعی شورشگری و به خیابان آوردن

هواداران و تنگ کردن عرصه برای نظام، میزان خشونت هواداران را آشکارا به اوج رسانده و باعث غلیظ‌تر شدن فضای مسموم اردیبهشت و خرداد بود. از طرف دیگر هواداران نظام که به نام حزب الله و مذهبی و پیرو خط امام معروف بودند و دارای سیستم تشکیلاتی نبودند، متحمل خسارات بیشتر و توسط سازمان مجروح و کشته و شکنجه می‌شدند و یا مورد هتک حرمت قرار می‌گرفتند.

گروه‌ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی

در پی دستور شورای انقلاب، مبنی بر بازگشایی موقت دانشگاه‌ها و اعلام روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ به عنوان آخرین روز کار دانشگاه‌ها با نظام قبلی آموزشی، در ۲۳ خرداد ماه یک هیئت هفت نفره از سوی امام به عضویت در «ستاد انقلاب فرهنگی» درآمدند تا بررسی و استقرار نظام جدید آموزشی و تحقق انقلاب فرهنگی را عهده‌دار شوند. (۲)

تعیین و تدوین خط مشی آینده فرهنگی و آموزشی کشور، براساس فرهنگ اسلامی، عمده‌ترین وظیفه شورای مزبور بود. پیش از بسته شدن دانشگاه‌ها، وقایعی رخ داد که در اینجا به چند مورد از آن

ص: ۵۰۲

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۱۶: ص ۹.

۲- روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۲۳ و ۲۴/۳/۵۹: ص ۱ - ۲.

- در اول اسفند ماه ۱۳۵۸، درگیری شورای دانشجویان دانشگاه مشهد تحت نفوذ سازمان مجاهدین خلق و گروهی از دانشجویان عضو «مجمع احیای تفکرات شیعی»^(۱) و سایر دانشجویان در محل دانشکده علوم، به گروگان گیری و مجروح شدن عده ای از دانشجویان منجر شد.

شورای سرپرستان دانشکده های دانشگاه مشهد، به عنوان اعتراض به حوادث آن روزها، تعطیل واحدهای آموزشی دانشگاه ها - بجز واحدهای درمانی - را اعلام نمود. شورای مزبور اعلام کرد که در صورت تکرار این گونه حوادث، ناچار به اعلام تعطیل طولانی تر خواهد بود.

- در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸، در اثر درگیری گسترده در دانشگاه تهران در خلال میتینگ سازمان جمعی

از دانشجویان مجروح شدند. درگیری های موضعی بین گروه های مختلف در دانشگاه تهران، از ماه ها قبل شروع شده بود. در دهم و یازدهم بهمن ماه ۵۸ این درگیری ها به اوج خود رسید. در این میان، گروه هایی از خارج دانشگاه، گاه به صورت مستقل و گاه به طرفداری از دسته های داخل دانشگاه، به این درگیری ها دامن می زدند.

واقعه روز دوم اسفندماه در دانشگاه تهران، از نوع چنین رویدادهایی بود. در پی این واقعه، هم زمان با تبلیغات انتخاباتی اولین دوره مجلس شورا، دکتر محمد ملکی رییس شورای سرپرستی دانشگاه که کاندیدای مورد حمایت سازمان در انتخابات مجلس بود، استقرار امنیت در دانشگاه را خواستار شد و استعفا کرد.^(۲)

- طی روزهای ۲۷ تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، پس از بروز درگیری بین دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام با هواداران گروه های مارکسیست و مجاهدین خلق در دانشگاه های تبریز، پلی تکنیک، شیراز،

تربیت معلم، کرمان و علم و صنعت، از سوی انجمن های اسلامی این دانشگاه ها، این مراکز تعطیل اعلام گردید و آنان خواستار پاکسازی محیط آموزشی از دفاتر و ستادهای گروه های مسلح و سایر احزاب، و تغییر نظام آموزشی گردیدند.^(۳)

همچنین سایر دانشگاه های تهران و شهرستان ها نیز بعد از درگیری هایی تحت کنترل دانشجویان

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲/۱۲/۵۸: ص ۲. روزنامه کیهان، ۲/۱۲/۵۸: ص ۱۲.

۲- روزنامه کیهان، ۵/۱۲/۵۸: ص ۳.

۳- همان، ۳۰/۱/۵۹: صص ۳ و ۱۲.

عضو انجمن های اسلامی در آمد. و مردم شهرهای مشهد، شیراز، تبریز، بابل و... طی راهپیمایی ها و

تظاهراتی از اقدام دانشجویان حمایت کردند.

سازمان، با انتشار بیانیه ای به مخالفت با اقدامات انجمن های اسلامی پرداخت (۱) بنی صدر هم در یک موضع گیری دوگانه ضمن مخالفت با وجود ستادهای گروه های سیاسی در دانشگاه ها اظهار امیدواری کرد

که طی سه روز، خود گروه ها اقدام به تخلیه دفاتر خود در دانشگاه ها بکنند و وضعیت عادی در این مراکز برقرار شود. (۲)

- در روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۹ اعضای شورای انقلاب اسلامی و ابوالحسن بنی صدر، دیدار و گفت و گویی طولانی با امام خمینی (ره) داشتند. در پایان این ملاقات، شورای انقلاب اطلاعیه ای صادر کرد و ضمن اعلام مهلت سه روزه برای برچیده شدن ستادهای احزاب و گروه ها در دانشگاه ها با استناد به بخشی از پیام نوروزی امام مبنی بر لزوم تحول در نظام آموزش عالی، آن را خواست مورد تأیید

دانشگاهیان و دانشجویان برشمرده بود. بر اساس این اطلاعیه، مقرر شد که پس از اتمام امتحانات،

دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، تعطیل شوند تا «فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی» بدست آید. (۳) در روز ۳۱ فروردین ۵۹ بیانیه مفصل دیگر شورای انقلاب در پایان جلسه فوق العاده آن انتشار یافت که اهم مفاد آن چنین بود:

... ۱- دگرگونی بنیادی نظام آموزشی و دست زدن به یک انقلاب وسیع و عمیق که بر مبنای اصالت ها و ارزش ها و حقایق انقلاب اسلامی استوار باشد، از ابعاد مهم انقلاب اسلامی ایران

است....

۲- شورای انقلاب معتقد است که تأخیر در این امر مهم ناشی از نابسامانی ها و درگیری های گوناگون بوده است و به همین دلیل نیز با تشنج در محیط دانشگاه مخالف است....

۳- تصمیم شورا در مورد برچیدن ستادها و دفاتر فعالیت گروه های مختلف، شامل کلیه مراکز، دفترها و اتاق هایی است که به نحوی از انحا به گروه ها مربوط می شود. بنابراین کتابخانه ها، دفترهای هنری و ورزشی، و نظایر اینها را در بر می گیرد.

۴- اما این تصمیم هرگز به معنی عدم رعایت جو آزاد و سازنده فکری در چارچوب قانون

ص: ۵۰۴

۲- همان.

۳- همان.

اساسی نیست؛ ولی وجود این دفترها که در هیچ جا و در هیچ انقلابی، به این کیفیت، سابقه ندارد عملاً موجب درگیری و نابسامانی و آسیب دیدن جو آزاد و سازنده برخورد آرا و افکار گردیده است؛ و در نظر مردم نیز استقرار این مراکز، که در جاهای دیگر بی سابقه است، و اصرار بر حفظ آنها، قابل توجیه نیست. مردم وجود چنین مراکزی را در محیط دانشگاه به عنوان مراکز

فشار و توطئه تلقی می کنند....

۵- برچیدن این مراکز در دو روز آینده، با حضور دانشجویان در دانشکده ها منافات دارد. بنابراین دانشجویان با شورای انقلاب همکاری خواهند نمود و از این ساعت دانشگاه ها را تخلیه می کنند تا کار برچیدن این مراکز به آسانی صورت گیرد.

۶- هریک از گروه ها برای جمع آوری وسایلی که در دفاتر موجود است و تخلیه این دفاتر، پنج نفر را به سرپرست دانشکده معرفی می کند. وسایل با حضور مسئولان اداری دانشکده ها در محلی مضبوط می گردد تا بعداً آنچه متعلق به دانشجویان است، از دانشگاه خارج شود و آنچه

به دانشگاه تعلق دارد، به سرپرست دانشگاه یا نماینده او سپرده شود.

۷- به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی دستور داده شده است که حفظ امنیت دانشگاه ها و نمایندگان گروه ها را، چه در جریان تخلیه و جابه جایی وسایل و چه بعد از آن، به عهده بگیرد.

۸- از همه مردم خواسته می شود که ... از تجمع در حول و حوش دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی خودداری کنند....(۱)

سازمان به همراه سایر گروه های چپگرا و مخالف، طی اعلامیه مجددی با تصمیمات شورای انقلاب مخالفت کرد و دانشگاهیان و دانشجویان را به مقابله با آن فراخواند.(۲) اما با توجه به موافقت بنی صدر با تخلیه ستاد گروه ها در دانشگاه ها، سازمان عملاً و به آرامی به این امر تن داد و پس از درگیری های پراکنده ای دفاتر خود را تعطیل کرد؛ ولی طرفداران چریک های فدایی خلق و چند گروه مارکسیست تا آنجا که توانستند با درگیری و خشونت از اجرای مصوبه شورای انقلاب خودداری کردند و در نهایت با مداخله دانشجویان انجمن های اسلامی و گروه هایی از مردم مجبور به ترک دانشگاه ها شدند.

وضعیت عمومی دانشگاه ها و سرانجام درگیری ها، در فاصله صدور بیانیه اول شورای انقلاب تا روز سه شنبه دوم اردیبهشت ماه، به طور اختصار از این قرار بود:

پس از به دست گیری کنترل دانشگاه علم و صنعت توسط دانشجویان عضو انجمن اسلامی،

ص: ۵۰۵

٢- مجموعه اعلاميه ها...، ج ٣: صص ١٧٨ - ١٧٩.

دانشجویان مخالف بخصوص «پیشگام» (هواداران چریک های فدایی خلق) به اتفاق دیگر گروه های مخالف و بویژه هواداران مجاهدین خلق، ساختمان ۱۵ خرداد این دانشگاه را که قرارگاه گروه های سیاسی

ضد نظام بود، به محاصره خود در آورده از رفت و آمد به درون ساختمان به شدت جلوگیری کردند. (۱)

در دانشکده مهدی رضایی (مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی / دانشگاه علامه طباطبایی)، نیمه شب اول اردیبهشت ماه ۵۹، به دنبال تصمیم شورای انقلاب، انجمن اسلامی دانشجویان دفتر خود را برچید؛ ولی «دانشجویان پیشگام»، طرفداران گروه «پیکار» و «انجمن دانشجویان مسلمان» (هواداران

سازمان مجاهدین خلق) ستادهای خود را همچنان در این مرکز آموزشی در اختیار داشتند. آنان اعلام

داشتند که با تعطیل دانشگاه مخالفند و دفاتر خود در این مرکز را از دست نخواهند داد. (۲)

گروه دانشجویان سازمان، پیشگام، پیکار و دیگر گروه های مخالف، دفاتر خود را تا پایان روز اول اردیبهشت ماه ۵۹ در دانشگاه ملی (شهید بهشتی) تخلیه نکردند. این دانشجویان اعلام کردند که

خواستار درگیری نیستند ولی تا جایی که امکان داشته باشد، از تخلیه ستادهای خود، خودداری خواهند

کرد. (۳)

در پی تجمع مردم و دانشجویان در مقابل دانشگاه تربیت معلم، در روز اول اردیبهشت ماه ۵۹، مسئولان کمیته انقلاب اسلامی، جهت جلوگیری از ناآرامی و درگیری، در صحنه حاضر شدند. از

بلندگوهای دانشگاه مرتب اعلام می شد که دانشجویان مسلمان از هرگونه برخورد و درگیری دوری

جویند. ضمناً در ساعات میانی همین روز اعلام شد که دانشجویان طرفدار مجاهدین خلق حاضر به ترک دانشگاه شدند. (۴)

اما در دانشگاه تهران، به دلیل مرکزیت و حساسیت آن، جریان به شکل دیگری می گذشت. پس از مصوبه شورای انقلاب، دانشجویان دموکرات (طرفداران حزب توده)، انجمن دانشجویان مسلمان (مجاهدین خلق) و انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران دفاتر خود را در آنجا تخلیه کردند.

«سازمان دانشجویان پیشگام» (چریک های فدایی)، از همان نخست، در اطلاعیه ای اعلام کردند که به

ص: ۵۰۶

۳- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۲/۲/۵۹: صص ۱ - ۲.

۴- همان - پیشین: صص ۱ - ۲ و ۱۱ - ۱۲.

هیچ وجه حاضر به رها کردن سنگر خود در دانشگاه نیستند. پس از این اطلاعیه، هواداران دانشجویان پیشگام در ستاد خود، در خیابان ۱۶ آذر، جمع شدند و حتی عبور و مرور را مختل کردند.

از عصر یکشنبه ۳۱ فروردین گروه‌هایی از پاسداران کمیته‌ها به تدریج در خیابان ۱۶ آذر و دیگر خیابان‌های اطراف دانشگاه حضور یافتند. در طول روز یکشنبه درگیری‌های پراکنده‌ای در اطراف دانشگاه تهران بین طرفداران جریان‌های مختلف واقع شد که عده‌ای مجروح داشت.

ساعت ۶:۳۰ صبح دوشنبه اول اردیبهشت، مجدداً درگیری آغاز شد که تعدادی زخمی از طرفین برجای گذاشت. این درگیری‌ها، به صورت موضعی، تا ساعت ۱۳:۳۰ ادامه یافت که حاصل این زدوخوردها ۷ ساعته، یکصد زخمی بود.

از ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر درگیری‌ها اوج گرفت و در مراحل استفاده از سلاح گرم نیز مشاهده شد.

تعداد زخمی‌ها به سیصد نفر رسید، دو نفر هم کشته شدند و زد و خورد تا ۴ بامداد روز سه‌شنبه ادامه پیدا کرد.

سرانجام، در همان نیمه شب، طرفداران چریک‌های فدایی خلق، محل ساختمان مرکزی پیشگام واقع

در خیابان ۱۶ آذر را ترک و به شورای دانشجویان و دانشگاهیان دانشگاه تهران واگذار کردند. (۱)

در ساعت ۸ صبح سه‌شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ درگیری‌ها خاتمه یافت و دانشگاه تهران - کلاً - در اختیار نیروهای مسئول دانشگاه قرار گرفت. تعداد کشته‌شدگان واقعه دانشگاه تهران ۵ نفر و تعداد زخمی‌ها ۷۰۰ نفر اعلام شد. (۲)

در روزهای اول و دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ بنی صدر با صدور اطلاعیه و پیام رادیویی به عنوان رئیس جمهور، مصوبه شورای انقلاب را پی‌گیری نمود و با صراحت از اقدام مردم و دانشجویان مسلمان

در تعطیل نمودن دفاتر گروه‌ها در دانشگاه‌ها، حمایت نمود.

در صبح سه‌شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ بنی صدر به اتفاق دیگر اعضای شورای انقلاب، در کنار مردم، در دانشگاه تهران حاضر شدند.

بنی صدر در قسمتی از سخنرانی خود در دانشگاه که مستقیماً از صدای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، گفت:

ص: ۵۰۷

۱- همان، ۳/۲/۵۹: ص ۳. بولتن ویژه، همان تاریخ.

۲- روزنامه‌های اطلاعات و کیهان - پیشین: ص ۳.

خواهران و برادران عزیزم درود به شما ملت مسلمان که به این سرعت بسیج شدید و این اجتماع بزرگ تاریخی را تشکیل دادید. آن انقلاب بزرگ فرهنگی که قرآن به انسان وعده می دهد، همین است که حاکمیت مردم جای حاکمیت طاغوتیان را بگیرد. امروز روز بزرگی در تاریخ ماست که حاکمیت شما از طریق شورای انقلاب به کرسی می نشیند...[\(۱\)](#)

ص: ۵۰۸

۱- روزنامه کیهان، ۲/۲/۵۹، چ ۲: ص ۱.

اشاره

در پی سخنرانی امام خمینی در ۴ تیرماه ۵۹ درباره التقاط و نفاق سازمان مجاهدین خلق و فضای سیاسی و تبلیغاتی سنگینی که در مورد سازمان ایجاد شد و جریان‌ها و اشخاص مختلف به اعلام موضع

در این مورد پرداختند، سه تن از اعضای قدیمی سازمان - رضا رئیسی، حمید نوحی، حسین رفیعی طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۱۱ تیرماه که اولین بار در روزنامه کیهان مورخ ۱۶ تیر منتشر شد، اعلام کردند که روابط خود را با سازمان از نهم تیرماه قطع کرده‌اند. (۱)

تیر روزنامه کیهان، تحریک کننده بود و سران سازمان را برآشت: «سه تن از بنیانگذاران و اعضای اولیه با سازمان مجاهدین خلق قطع رابطه کردند». (۲) در جواب، سازمان نامه‌ای به کیهان ارسال کرد و ضمن تکذیب تیر مزبور، «عضویت» این سه تن را نیز منکر شد. (۳) در توضیح روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی دکتر ابراهیم یزدی بود، تأکید شد که نامبردگان از اعضای قدیمی سازمان بوده‌اند و

ص: ۵۰۹

-
- ۱- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۱۲۵؛ این اطلاعیه، در روزنامه کیهان مورخ ۱۶/۴/۵۹: ص ۱۵ منتشر شده است.
 - ۲- روزنامه کیهان، ۱۶/۴/۵۹: صص ۱ و ۱۵. همان، ۱۷/۴/۵۹: ص ۱.
 - ۳- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۲۰۶ - ۲۰۸. تاریخ نامه سازمان ۱۶/۴/۵۹ است ولی در متن آن به روزنامه شماره ۱۷/۴/۵۹ نیز استناد شده است.

رضا رئیسی (رئیس طوسی) پس از گذراندن دوره آموزش های نظامی و سازماندهی مخفی در مصر «تجارب و آموزش های کسب شده را به برادران داخل - و از جمله برادر شهید حنیف نژاد - منتقل نموده و به آموزش سازماندهی مخفی به کادرهای اولیه سازمان پرداخت.» طبق توضیح کیهان، اولین جزوات

آموزشی سازماندهی و نظامی سازمان توسط وی و گروه مرتبط با او تهیه و به ایران منتقل شده بود.

همچنین، در انجمن های دانشجویی مسلمان اروپا و آمریکا - که در زمینه فعالیت تبلیغی برای

سازمان و جذب نیرو برای آن اقدامات فراوانی قبل و بعد از انقلاب انجام دادند - نامبردگان عضو هیئت مؤسس بودند و نیز آنان پاسخ بیانیه اعلام مواضع در تغییر ایدئولوژی سال ۱۳۵۴ را در خارج کشور منتشر ساختند.

بعدها - در زمستان ۵۹ - این سه تن، که اولین جمعی بودند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان را ترک می کردند، در پاسخ به ادعاهای و اتهامات وارد شده به آنان از سوی سازمان مجاهدین خلق، کتابی را با عنوان روند جدایی منتشر نمودند. این کتاب مجموعه مکاتبات، سوابق، و فعل و انفعالات

مربوط به این انشعاب را - مستنداً - دربرداشت.

مطالب تکان دهنده ای در این کتاب مطرح شده که گره های مهمی را درباره دوران ۲۸ ماهه فعالیت

علنی سازمان می گشاید. دورانی که سازمان مزبور مدعی است، در طول آن، بی آنکه اندیشه براندازی یا جنگ داخلی داشته باشد، توسط مخالفان خود و طرفداران نظام مورد هجوم قرار گرفته و سرانجام، چاره

و گریزی جز دست یازیدن به حرکت مسلحانه و ورود به «فاز نظامی» نداشته است! کتاب مزبور از آن جهت اهمیت دارد که در زمان تألیف و انتشار آن، سازمان مجاهدین خلق «فاز سیاسی» خود را

می گذرانده و نزاع مسلحانه علنی با نظام نداشته است. تاریخ امضای ختم تألیف روند جدایی، دی ماه ۱۳۵۹ می باشد. (۱)

اولین موارد برخورد این جمع با سازمان و مرکزیت آن، بدین قرار بود: (۲)

اعتراض به مسئله سعادت

پس از افشای ماجرای سعادت و انتشار خبر دستگیری وی، به جرم جاسوسی برای شوروی،

ص: ۵۱۰

۲- همان: اقتباس از صص ۲۸ - ۳۸؛ موارد نقل قول مستقیم مشخص شده و نشانی دارد.

مسئولان نزدیک به کادر مرکزی به نشستی دعوت شدند. در این نشست، پس از ارائه گزارشی در مورد دستگیری وی، از مسئولان خواسته شد که در جهت خنثی کردن تبلیغات مربوط به این ماجرا، راهکارهایی ارائه دهند. از آنجا که گزارش ارائه شده، صرفاً به مسئله بازداشت سعادت‌تی پرداخته بود، پرسش‌هایی که توسط یکی از آن سه تن در این باره مطرح شد، به وقتی دیگر موکول شد تا آنها را با مسئول خویش در میان بگذارد. دو سؤال عمده‌ای که این فرد با مسئول خود عنوان کرد، چنین است:

۱- تحلیل سازمان در سپردن چنین مأموریتی به سعادت‌تی چیست؟

۲- آیا سازمان، اکنون (پس از دستگیری سعادت‌تی و لو رفتن قضیه) به این نتیجه رسیده است که چنین تماسی - اصولاً - اشتباه بوده؟ (۱)

برخورد مسئول، برای خوانندگانی که تاکنون روند روابط تشکیلاتی را در سازمان مجاهدین خلق در این کتاب پی گرفته‌اند، قابل پیش بینی است!

اشتباه بوده؟! تو می دانی چه می گویی؟!... نکند دچار خودبزرگ بینی شده‌ای... [و] خودخواهی های پنهانی ات بروز کرده!

و پس از یک ساعت بحث و موعظه تشکیلاتی، بالاخره نتیجه می گیرد که «تو باید به تصحیح خصلت هایت پردازی»!

گفتم: بسیار خوب؛ ممکن است من دارای تمام خصلت‌هایی که گفتی باشم... اما سؤالات من چه ارتباطی به این خصلت‌های پنهانی دارد؟! ضمناً گفتم: من این روش‌ها را به خوبی می‌شناسم؛ تو درست همان روش‌های منحرفین چپ‌نما را به کار می‌بری. بعد چند نمونه از چنین روشی را که برای کوبیدن ما، در خارج از کشور، پس از انحراف مرکزیت در سال ۱۳۵۴

به کار گرفته شده بود، ذکر کرده و با روش او مقایسه کردم. (۲)

اعتراض به پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری آیه الله طالقانی

همان‌طور که پیشتر نوشته شد، مسعود رجوی در مراسم بزرگداشت چهارم خرداد در ترمینال خزانه (۴/۳/۵۸) به آیه الله طالقانی پیشنهاد نمود که برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد شود. یک هفته پس از آن، مسئول تشکیلاتی سه عضو مزبور، «برای تشریح علل این موضوع»، آنها را فراخواند و «پس از

ص: ۵۱۱

۱- همان: ص ۲۸؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: صص ۲۸ - ۲۹.

یک ساعت صحبت»، از ایشان نظرخواهی کرد:

در عین حالی که نظرم‌ان را دادیم، از این جهت که این گونه نظرخواهی جز شکل‌گرایی چیز دیگری نبوده [و] «نوشداروی پس از مرگ سهراب» است، به این نوع نظرخواهی پس از انجام عمل، که حاکی از یک نوع بوروکراسی خشک و بی روح و فقط برای توجیه اعمال انجام شده است، اعتراض کردیم. گوشزد نمودیم که نامزد کردن آیه الله طالقانی، بدون اطلاع ایشان، اصولاً

کاری نادرست است؛ و علی‌رغم کوشش سازمان برای جلوگیری از پخش مصاحبه تلویزیونی آیه الله طالقانی در این خصوص، دیدیم که تأثیر منفی خود را در جامعه به جا گذاشت. (۱)

در همین دوره، ابتدا دو تن از این جمع و پس از چندی یک نفر دیگر، برای اداره فعالیت‌های خارج از کشور، به اروپا عزیمت کردند. پیش از سفر، در ملاقات‌های جداگانه، هر یک از این سه نفر با عباس داوری - عضو مرکزیت - مسائل خود را در میان گذاشتند. انتقادات عمده، حول چهار محور بوده است:

۱- وجود بوروکراسی (اداری بازی) شدید؛

۲- فقدان دموکراسی (روابط شورایی) در درون تشکیلات، به رغم پذیرش اصل «مرکزیت دموکراتیک»؛

۳- عدم بررسی عمیق جریان انحرافی سال ۱۳۵۴ و درس نگرفتن از آن؛

۴- فقدان یک پیوند استراتژیک در شیوه‌ها (تاکتیک‌ها) و مشی سیاسی سازمان. (۲)

عباس داوری از موضع استمالت و دلجویی برخورد کرد و - به نوعی - از ایشان عذرخواهی نمود. این برخورد، امیدواری به بهبود وضعیت سازمان را در پی آورد:

برخورد عباس این دلگرمی را به ما داد که گرچه انحرافات و ناهنجاری‌هایی وجود دارد، اما جزئی و استثنایی است؛ و قبل از آنکه ناشی از سیستم و رهبری باشد، ناشی از ضعف‌های فردی برخی از کادرها و اعضاست. (۳)

توضیح خواستن در مورد کاندیداتوری رجوی

در ۲۰ دی ماه ۱۳۵۸، از طریق رابط تلفنی، اطلاع داده شد که مسعود رجوی برای احراز مقام ریاست جمهوری نامزد شده است و از مسئولان خارج از کشور خواسته شده که برای این منظور دست به تبلیغ

ص: ۵۱۲

۲- همان: ص ۳۹.

۳- همان: ص ۴۰.

بزنند. از آنجا که سازمان در فراندوم قانون اساسی شرکت نکرده بود، جمع مذکور - در خصوص ماهیت این حرکت، توضیح خواستند؛ ولی جواب و تحلیل قانع کننده دریافت نشد. به رغم مبهم بودن و حتی غلط دانستن چنین حرکتی، از آنجا که این جمع به «حفظ مرکزیت دموکراتیک» مقید بود، «برای اینکه

خداوندی به این اصل سازمانی وارد نشود»، نه تنها از انجام وظایف محوله تشکیلاتی کوتاهی نکردند که حتی «سنگ تمام» گذاشتند؛^(۱) که نمونه ای از اقدامات تبلیغی آنها از این قرار بود: برگزاری جلسات متعدد سخنرانی در شهرهای بزرگ انگلیس، چاپ و پخش هزاران آفیش انتخاباتی، و تدارک متناسب شرکت ایرانیان مقیم انگلیس در رأی گیری اولین انتخابات ریاست جمهوری.^(۲)

جمع مزبور، که زندگی اجتماعی و سیاسی خود را در خدمت سازمان گذاشته بودند و در کوران توطئه های «باند مرکزیت» در سال ۵۴ - به تنهایی - در صحنه دفاع از سازمان این چنین از آن تجلیل کرده بودند که «... با خدا و خلق خویش پیمان بستیم که... دیگر برای خود موجودیت و هویتی مستقل از سازمان نشناسیم و با تمام وجود، خود را جزئی از سازمان و سازمان را کلی شامل خود بدانیم»،^(۳) تصوّر نمی نمودند که پس از آن همه تلاش، ناگهان با «دفع» و «حذف» مواجه گردند:

بزودی نامه ای دریافت کردیم که به حیرت مان افکند. بدون اینکه خود متوجه باشیم، علی رغم رعایت کامل موازین سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان، معلوم شد گناه بزرگی مرتکب شده بوده ایم؛ و آن این بوده که پیش از این، گاهی انتقاد و گاهی نیز جرئت سؤال کردن داشته ایم

و - مشخصاً - در مورد نامزدی مسعود، که به نظر سازمان نقطه اوج تمرد ماست، خواهان توضیح و تشریح و تحلیل مسئله شده ایم.... این نامه نشان می داد که عذرخواهی عضو مرکزیت (عبّاس)، در آخرین دیدارها، جز یک تاکتیک سیاسی نبوده و مشی کادر مرکزی سازمان، اطاعت کورکورانه خواستن از افراد است.^(۴)

بدین سان پروسه حذف این عناصر، که گمان می کردند به سازمانی وابستگی دارند که کرامت انسان را ارج می نهد، پس از طی شدن سلسله حوادث و روابطی مشابه یکدیگر، به اوج رسید و اینان - خود - با

ص: ۵۱۳

۱- همان: صص ۴۴ - ۴۵.

۲- همان: همان صفحات؛ تفصیل اقدامات در صفحات مزبور درج شده است.

۳- همان: صص ۱۶۸ به بعد. این متن در سال ۱۳۵۴ به صورت جزوه ای مجزا در اروپا انتشار پیدا کرد و در انتهای متن مدافعات نیز درج شد.

۴- همان: ص ۴۶.

یک سازمان استالینیست: تجربه ای یکساله

مؤلفان روند جدایی، در جمع بندی انتهای کتاب خویش، ارکان و اصول رسوب کرده و جاافتاده دیکتاتوری تشکیلاتی، مکانیسم اعمال اتوریته فردی و ترفندهای ارتقای بت گونه «رهبر سازمان» را، به اختصار به تصویر کشیده و طرح و نقد کرده اند. در ادامه، امهات این بخش از کتاب مرور می گردد: (۱)

«شیوه های غیراسلامی، با ظاهر و لعابی مترقی و «دموکراتیک» امّا با محتوا و مضمونی ارتجاعی و راست، در «سازمان» حاکمیت یافته، تمامی روابط درون سازمانی را تحت سیطره خود قرار داده است.

اصالت دادن به رده تشکیلاتی، به مثابه معیار و ملاک نهایی است. این پدیده انحرافی، که عمدتاً ناشی از برداشت های نادرست مکتبی و خودمحوربینی چند عضو (حتی یک فرد) رهبری است و به

مطلق کردن مرکزیت و بالاخره مطلق کردن فرد رهبر می انجامد، دموکراسی انقلابی را محو کرده، آثار بیمارگونه خود را - تا پایین ترین رده ها - به جا گذاشته؛ و متقابلاً در بازگشت از پایه به رأس هرم تشکیلاتی، انحرافات را تشدید نموده، پدیده ای را به وجود آورده که طی آن - به تدریج - تشکیلات انقلابی و «سازمان» به جای «خدا» می نشیند.

در این نظام، سلسله مراتب تشکیلاتی تنها معیار حق و باطل تلقی شده و صعود به قله آن طبعاً تنها وسیله رشد و «تکامل» محسوب و تلقین شده، «خانه خدا و مردم» تبدیل به «خانه بت ها» می شود. از این روست که با سایر نظام های ارتجاعی و الحادی هم پیوند می شود. نظام هایی که مرام و مکتبی (ایده آل

اجتماعی) در کارشان نیست و جایگاه هر فرد در هرم قدرت، خود به تنهایی، دلیل حقانیت و صلاحیت اوست و در نتیجه هر کس در جست و جوی مقام بالاتری در تشکیلات است: سازگاری با قدرت برای

شرکت در آن!

طبعاً در چنین پدیده ای، شیوه استکباری (فاشیستی) و سرکوب گرانه «اول به من اعتماد کن»، «خود را مطلقاً در اختیار من قرار بده»، «پیچ و مهره های مغزت را در اختیار من قرار بده تا مسائلت حل شود» (۲)، از

ص: ۵۱۴

۱- این قسمت از بحث، با تلخیص و ویرایشی مختصر نقل شده که نشانی آن در انتها آمده است.

۲- پیشتر، در کتاب مورد بحث، در شرح آنچه میان این سه نفر با مرکزیت سازمان گذشته است، می خوانیم که محمد حیاتی - از مسئولان رده بالای سازمان - پس از اینکه، به لحاظ منطقی، در برابر انتقادات و پاسخ های حسین رفیعی کم می آورد،

برآشفته می گوید: «تو اول باید به من اعتماد کنی، ذهنت را در اختیار من بگذاری، پیچ و مهره های مغزت را به من واگذاری تا بعضی را سفت کنم [و] بعضی را عوض کنم [و] بعضی را رشد دهم. تا رابطه مسئول و زیرمسئول با من برقرار نکنی و هرچه را می گویم قبول نکنی، مسائل فی مابین حل نمی شود... تا خودت را کاملاً تسلیم من نکنی، نمی توانی حرف های من را بفهمی!» همان: ص ۷۳. سال ها بعد پرویز یعقوبی، عضو قدیمی سازمان، «مسئله دار» می شود و همین محمد حیاتی به او می گوید: «عنصر پایین حق انتقاد به عنصر بالا را ندارد بلکه باید سؤال کند... عنصر پایین حق تحلیل ندارد.» یعقوبی می گوید: «اصولاً برای من سؤال بود که مرکزیت در مقابل چه مرجعی مسئول است؛ تا اینکه قرار شد جابرزاده پاسخگوی سؤالات من باشد... جابرزاده نیز - نظیر محمد حیاتی - بدون اینکه وارد اصل انتقادات و سؤالات من بشود، بعد از مقدمه ای طولانی عنوان کرد: من دکتر هستم (عنصر مطلقاً ذی صلاح مرکزیت) و تو هم مریض هستی (منتقد) و مسئله دار. وظیفه مریض این است که به نسخه ها و دوا و درمان که دکتر می گوید، هم اعتقاد داشته باشد و هم عمل کند؛ سعی کند که نظر او را پیاده و اجرا کند.» (یعقوبی، جمع بندی دو ساله...: صص ۴ و ۶)

بالا‌ترین تا پایین‌ترین رده‌های تشکیلاتی، اعمال می‌شود. با این تلقی نادرست و انحرافی، رده تشکیلاتی، نه به عنوان معیار و ضابطه‌ای برای تقسیم مسئولیت‌ها و وظایف بلکه عملاً به عنوان ملاک و معیار ارزش‌ها، به کار بسته می‌شود. در این نظام‌ها، هر مسئول برای فرد پایین‌تر از خود - در هرم تشکیلاتی - محور و مقتدا شده، «انضباط تشکیلاتی» مضمونی انحرافی و افراطی پیدا کرده، تبدیل به معیار ارزش‌ها می‌شود و در نتیجه از انسان آزاد و سربلند و پویا، به تدریج، موجودی مطیع و متحجر می‌سازد - بدون هیچ‌گونه استقلال و ابتکار فکری و عملی.

در این نظام، امر «هدایت» (امامت) که عبارت است از نشان دادن راه، ارشاد، ابلاغ و خلاصه پیشاهنگی و رهبری عالی (رهبری و پیشوایی در مهم‌ترین امور جامعه) تبدیل به ساختن و پرداختن و دخالت در جزئی‌ترین امور انسان‌ها شده، برخورد با شیء جای برخورد با انسان را می‌گیرد و در نتیجه، «کار خلاق با انسان» تبدیل به «کار روی انسان» می‌شود و حزب و سازمان که ارگان عالی رهبری کننده، و هماهنگ کننده حرکت اجتماعی انسان‌هایی است که به لحاظ اجتماعی و مرامی همسرخ‌اند و وظیفه سازماندهی سیاسی - نظامی این حرکت را به عهده دارند، به صورت تنظیم کننده کوچک‌ترین و

جزئی‌ترین حرکات آنها و کنترل کننده زوایای فکر و قصد و نیت افراد، و دخول کننده در خصوصی‌ترین

امور آنها (نظیر ازدواج - آن هم به مسخره‌ترین و ناپخته‌ترین صورتش) درمی‌آید؛ و خلاصه حزب و سازمان تبدیل به محکمه تفتیش عقایدی می‌شود که قضات آن مسئولین بالا-تر حزبی هستند که به خود حق می‌دهند، بر مبنای تصورات و برداشت‌های واهی و کاملاً تخیلی از افراد، که بعضاً ناشی از «لوچی» و

ناپختگی خود آنهاست، در مورد افراد پیشداوری کرده، تحلیل ارائه نموده، و بالاخره به پرونده سازی و

صدور حکم غیابی مبادرت نمایند.

خودبزرگ بینی، جاه طلبی، غرور بیجا نسبت به رده های پایین تر (و در ابعاد مضاعف نسبت به عناصر خارج از تشکیلات) و خودکم بینی و احساس حقارت و فلج فکری نسبت به رده های بالاتر، از عوارض

اخلاقی - روانی این «بیماری» است که گاه به صورت تنش ها و هیجانات شدید و گاه به صورت انفعال،

سرخوردگی و تسلیم بروز می کند.

در چنین سیستمی، تحقیر روحی و شخصیت کُشی، اولین مراحل مختلف تربیت و آموزش کادرهاست. نتیجه این سیستم، چیزی جز قالب سازی و تقلید کورکورانه از قالب ها و اسطوره ها و

خودسانسوری نیست.

در چنین تشکیلاتی، طبعاً جایی برای آنها که دارای استقلال روحی و فکری اند، نیست و اینان همچون سنگی بر سر راه جاه طلبی ها و قدرت نمایی های بچه گانه محسوب می شوند. اینجاست که به بهانه های دروغین و ساختگی، و به عنوان اینکه «در برابر توده های سازمانی سنگ انداخته [اند]»، برای آنها پرونده سازی شده، خواه ناخواه باید روزی به عنوان «لیبرال»، «انحلال طلب»، «طالب سهم و میراث»، و صداالبته «خودمحورین»، دفع و «تصفیه» شوند.

یک جمع بندی از رفتار و شیوه های برخورد رهبری فعلی [سازمان] با اعضا و هواداران در داخل تشکیلات و به طور کلی با «انسان ها» در خارج از تشکیلات، از درون زندان تا کنون - یعنی پس از اعدام های اولیه بنیانگذاران سازمان و حاکمیت تدریجی رجوی، نشان می دهد که در عمق این شیوه ها چیزی جز نظریه «اصالت ابزاری» و آن هم در مبتذل ترین تفسیرش حاکم نیست.

انعکاس این نظریه در ذهن رهبری [سازمان]، برداشتی از «انسان» به دست داده که بر حسب آن، انسان نه یک موجود ملکوتی با روح خدایی بلکه موجودی خبیث و شیطانی، «حیوان اجتماعی» با

گرایش های صرفاً مادی و منفعت طلبانه است که برای «رشد و آموزش» او هم که شده، باید مطیع و مُنقاد و سرکوبش نمود یا حداکثر فریبش داد تا «راه بیاید» و دست از «لگدپرانی» بردارد. خلاصه، انسان فیلی است که باید مرتباً پتکی بالای سرش باشد تا راه برود؛ و الا نمی رود! در چنین وضعی، تکلیف فردی (رهبر) که خود باید پتک بزند چیست؟! جواب این پرسش را در مطلق کردن، عاری از خطا پنداشتن و در نتیجه «رهبری» را به مقام «معصوم» ارتقا دادن باید جست. گرچه در ادبیات سازمان از اختیار و شأن

انسان و آزادی وی، صحبت فراوان شده؛ اما جدایی فاحشی است میان این بیانات و مشی رهبری در عمل؛ گویی این حرف ها جز برای آرایش و زیور نیست.

این را همه می دانیم که «اسماعیلیه» نیز در ابتدا گروهی انقلابی با آرمان های عدالتخواهانه بوده اند و حتی «مافیا» نیز - در نخست - سازمانی آزادی بخش می نموده است؛ امّا فرق بسیار است میان خواندن تاریخ و درک کردن و لمس کردن مکانیسم و روند تدریجی این استحالته در تجربه مستقیم. از طرف

دیگر، برای کسانی که خود در معرض این تغییر و استحالته تدریجی قرار گرفته اند و خود بازیگر صحنه اند، بسیار مشکل است که در مقام تماشاگر - از خارج صحنه - به آن بنگرند. این استشعار، به تولّد نوینی شباهت دارد - با درد و رنج شدید. (۱)

به جرئت می توانیم بگوییم [که] این گونه حاکمیت و سلطه بی چون و چرای مسئول بر زیردستان، در هیچ یک از سازمان های انقلابی سابقه ندارد؛ بالعکس این گونه روابط را، بیش از هر جای

دیگر، در سازمان های فاشیستی «نازی»ها، اسماعیلیه و تشکیلات مافیایی و نظایر آن می توان مشاهده و تبیین و توجیه نمود. (۲)

ص: ۵۱۷

۱- رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۵۸ - ۱۶۴.

۲- همان: ص ۱۵۱.

عریانی پیوند گروه های ضدنظام با بنی صدر

در پی چالش ها و فراز و نشیب های مربوط به معرفی کابینه و دولت به مجلس شورای اسلامی، بنی صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در میدان شهدا، سخنانی ایراد کرد که منشأ بسیاری از مسائل بعدی شد.

وی با اشارات و کنایات روشن، نیروهای پیرو خط امام بویژه رهبران قوای مقننه و قضائیه و روحانیان منتقد خود را مورد حمله قرار داد و فضای سیاسی کشور را به شدت ملتهب و متشنج ساخت. (۱)

چندی بعد بنی صدر در سخنرانی روز عاشورا، که در میدان آزادی انجام شد، هماهنگ با تبلیغات سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه های معاند، اتهام شکنجه در زندان ها را به شکلی کاملاً تهییج آمیز و تحریک کننده مطرح ساخت. (۲)

جنگالی که بنی صدر در مورد زندان ها و شکنجه به پا کرد، در روزنامه ها - بخصوص نشریات گروه ها - گسترش یافت. در این میان، نیروهای تغذیه کننده بنی صدر - یعنی مجاهدین خلق - حداکثر بهره برداری را

ص: ۵۱۹

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۶/۵۹: صص ۱ و ۲۰.

۲- همان، ۲۹/۸/۵۹: ص ۱۱.

از این امر کردند و تا ماه ها بعد فضای کشور را به این مسئله و بحران آفرینی های خود آلودند. (۱)

پس از انتشار بیشتر گزارش های ادعایی مربوط به شکنجه و اوج گیری تبلیغات سیاه داخل و خارج در این خصوص، آیه الله موسوی اردبیلی دادستان کل کشور نتیجه دیدار با امام خمینی را چنین اعلام نمود:

امام اینجانب را مأمور فرمودند تا هیئتی را برای رسیدگی به وضع زندان ها تشکیل دهم و نماینده ای نیز از جانب ایشان در این هیئت عضویت دارند. امام از شایعه شکنجه سخت ناراحت بودند و فرمودند: «هیئت باید با قاطعیت از تمام زندان ها بازدید نموده، در صورت ثبوت شکنجه، باید شکنجه گر قصاص شود...».

ما انقلاب کردیم تا آنچه در زندان های زمان شاه معدوم می گذشت، دیگر صورت نگیرد. اگر چنین چیزی درست باشد، یقیناً امام و ملت ایران این موضوع را نخواهند بخشید. (۲)

هیئت تحقیق تشکیل شد و به بررسی امر پرداخت. اعضای آن عبارت بودند از: حجه الاسلام محمد منتظری از جانب امام، علی محمد بشارتی جهرمی از جانب مجلس، دکتر افتخار جهرمی از سوی شورای نگهبان و حسین دادگر دادستان تهران از سوی شورای عالی قضایی.

کار هیئت مزبور ماه ها به طول انجامید و همه زندان های کشور - بدون استثنا - مورد بازدید آن قرار گرفت. در پایان تحقیقات، شهید منتظری نماینده امام چنین اظهار نظر کرد:

نظام حاکم بر باججویی ها و بازپرسی و دادگاه ها و زندان های ما، به هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی دیده شده، به طور استثنایی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است. اتهام وارده به روش باججویی و بازپرسی از طرف یکی از مقامات کشور، به هیچ وجه صحیح نیست. (۳)

دادستان عمومی تهران نیز، در خاتمه تحقیقات، اظهار داشت:

زندانیان پیش از هر چیز از بلا تکلیفی و یا در انتظار عفو بودن خودشان می گفتند و اینکه اصلاً شکنجه وجود ندارد و چرا این سؤال را می کنید. (۴)

در پاییز و زمستان سال ۵۹، به رغم گسترش ابعاد جنگ دفاعی ایران در مقابل تجاوز همه جانبه عراق، فضای سیاسی کشور با تشنجات و درگیری های سازمان و دفتر بنی صدر و سایر گروه های مؤتلف

ص: ۵۲۰

۱- در بخش های مربوط به حرکت های تمهیدی سازمان، به این نوع تشبث ها و ترفندهای سازمان اشاره شده است.

۲- روزنامه کیهان، ۱۹/۹/۵۹: صص ۱ و ۱۱.

۳- همان، ۳۰/۱/۶۰: صص ۱ و ۲.

وی به شدت بحرانی شده بود. حوادث و اتفاقات مشکوکی در مناطق مختلف موجب افزایش هیجان ها و

دشمنی ها در تمام سطوح و اقشار جامعه می گشت. در تهران و کرمان دو نفر در خلال این گونه درگیری ها به قتل رسیدند، در تبریز در بیست و سوم بهمن، طی یک درگیری شدید در یک دبیرستان خسارات زیادی وارد گردید و عده ای مجروح شدند. (۱) یک عضو سابق سازمان بدون ذکر نام طی سلسله مقالاتی در روزنامه کیهان به افشای پشت پرده درگیری های شهری و برنامه ریزی و اهداف سازمان از این درگیری ها پرداخت. در این مقالات طرح ایجاد جنگ داخلی و شورش مسلحانه منافقین با ذکر نمونه ها و موارد مشخص و مستندی تشریح و تحلیل شده بود. (۲)

جریان سخنرانی آیه الله لاهوتی در کوچصفهان (گیلان) به زد و خورد و تیراندازی انجامید و در نتیجه دو محافظ وی و یک تن از مخالفان مجروح شدند. بنی صدر، پس از این حادثه، در جهت حمایت از آقای لاهوتی دست به اقداماتی زد که به تشدید اختلافات کمک کرد؛ کار بالا- گرفت و مطبوعات هوادار طرفین، یکدیگر را مورد حمله قرار دادند. چهل نماینده مجلس نیز طی نامه ای به رییس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، ماجراهایی مانند درگیری کوچصفهان را محکوم کردند. آیه الله شهید دکتر بهشتی نیز رویه کسانی را که باعث درگیری و برهم زدن نظم سخنرانی ها می شوند، محکوم نمود. (۳)

در کنار تشدید جنگ عراق و حملات جدید گروه های دموکرات و کومله به قرارگاه ها و محل استقرار نیروهای نظامی و انتظامی و جهادگران سازندگی در مناطق کردنشین، دو انفجار مهیب در دوم اسفند در تهران ۲ نفر کشته و زخمی های بسیاری را بر جای گذارد: انفجار نخست در ترمینال میدان آزادی و انفجار دوم در مقابل حسینیه ارشاد در خیابان دکتر شریعتی روی داد. (۴)

هواداران گروه ها، بخصوص چریک های فدایی و مجاهدین خلق، فعالیت های خود را در مدارس تشدید کردند. برخی از مدارس به آشوب کشیده شد و چند مدرسه تعطیل گردید. از جمله دبیرستان دخترانه خوارزمی در تهران به تعطیلی کشیده شد. (۵)

ص: ۵۲۱

۱- همان، ۲۵/۱۱/۵۹: ص ۱۶.

۲- همان، ۶/۱۰/۵۹ تا ۱۳/۱۰/۵۹: سلسله مقالات «کاندیدای امپریالیسم آمریکا کدام یک از جریان های سیاسی است؟» در شش قسمت.

۳- همان، ۳۰/۱۱/۵۹: ص ۱۴.

۴- همان، ۳/۱۲/۵۹: ص ۲.

۵- همان، ۴/۱۲/۵۹: ص ۱۲ و ۵/۱۲/۵۹: ص ۲.

تظاهرات و درگیری ها در خیابان های برخی شهرهای بزرگ و کوچک ادامه پیدا کرد. هواداران

سازمان غالباً در پوشش طرفداران بنی صدر یک پای اصلی این درگیری ها بودند. در پنجم اسفند یک

بمب ساعتی قوی در تبریز خنثی گردید. (۱)

در اجتماع هفتم اسفند در امجدیه، در حین سخنرانی چهار تن از نمایندگان مجلس عضو نهضت آزادی (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی و مهندس صباغیان) و در پی سخنرانی های تحریک آمیز نامبردگان که در حمایت از مواضع بنی صدر و مخالفت با روحانیت و نیروهای پیرو خط امام

ابراز شد، اغتشاشاتی بروز کرد. پیش از این مراسم، وزارت کشور در اطلاعیه ای اعلام نمود که اخلاصگران در اجتماع امجدیه دستگیر و مجازات خواهند شد. (۲)

چالش بین بنی صدر و مخالفانش در مجلس، بار دیگر اوج گرفت. نمایندگان مجلس یک طرح دوفوریتی ارائه دادند تا دولت بتواند تکلیف وزارتخانه های بی سرپرست را روشن نماید. گفت و گوهایی

مجلس بین موافقان و مخالفان طرح، باب جدیدی را در سیر انتقاد و دفاع از بنی صدر گشود. به دنبال این مباحث و مسکوت ماندن طرح موردنظر، در یازدهم اسفند ماه، دادستان کل کشور، آیه الله موسوی اردبیلی، جلسه ای با حضور مسئولان طراز اول کشور (دکتر بهشتی، بنی صدر، رجایی، هاشمی رفسنجانی، باهنر، مهدوی کنی و خامنه ای) در خانه خود تشکیل داد تا به بحران تکمیل کابینه پایان داده شود. در چنین زمینه و فضای سیاسی ملتهبی، مراسم ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران با مشارکت فعال

طرفداران بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق، برنامه ریزی و اجرا شد.

شرکت کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند

بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند.

روز قبل از مراسم به وسیله سر تیم ها از تمام افراد ملیشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح پنجشنبه برنامه خود را شروع کنند. تیم ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل برای درگیری تقسیم شده

بودند.

۱- همان، ۷/۱۲/۵۹: ص ۲.

۲- همان، ۹/۱۲/۵۹: ص ۱۵ و ۷/۱۲/۵۹: ص ۲.

از جمله شعارهایی که از طرف سازمان با تمرکز بر حملات شدید به حزب جمهوری اسلامی به عنوان

نماد متشکل نیروهای پیرو خط امام، به میلشیا و دیگر هواداران ابلاغ شده بود چنین بودند: «بنی صدر، بنی صدر، افشاکن»، «مرگ بر چماقدار»، «مرگ بر حزب چماق به دستان»، «حزب چماق به دستان - باید بره گورستان»، «نصر من الله و فتح قریب - مرگ بر این حزبک مردم فریب»، «تا حزب سقط نشود - این وطن وطن نشود»، «صدا و سیمای ما، از انحصار حزبی، آزاد باید گردد»، «مرگ بر بهشتی»، «بهشتی»

بهشتی، طالقانی را تو کشتی»، «تا بهشتی کفن نشود - این وطن وطن نشود»...

میلشیا و دیگر هواداران سازمان به صورت منسجم و منظم قبل از شروع مراسم وارد دانشگاه شدند؛

جلوی تریبون را اشغال کرده و قسمت های در نظر گرفته شده زمین چمن را پوشاندند. (۱)

پس از شروع سخنرانی بنی صدر و از آغاز برنامه ریزی شده درگیری ها، گروه ضربت سازمان که از افراد قوی متشکل بود، با کلیه توان و نیرو در درگیری و هدایت آن شرکت کردند.

همان گونه که در کتاب غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ آمده است:

... گروه عظیمی از حزب الله از صبح روز چهارده اسفند در دانشگاه فعالانه حضور داشتند. حتی

تا پاسی از شب نیز در صحن و اطراف دانشگاه به فعالیت مشغول بودند. مأمورین کمیته های اطراف، بویژه پس از آغاز درگیری ها، آن روز علیه بنی صدر فعالانه در تکاپو بودند. تعدادی از

پاسداران نیز، که در آن روز در دانشگاه کلاس داشتند، به این جمع پیوستند.

هم اینان بودند که در سطح دانشگاه، در میان آن همه جمعیت، مراسم نماز جماعت به پا داشتند. آنان شعار می دادند: «مرگ بر لیبرال»، «بنی صدر ننگت باد»، «ابوالحسن پینوشه ایران شیلی

نمی شه»... (۲)

با درگیری وسیع نیروهای گارد ریاست جمهوری علیه مردم و ضرب و شتم بسیاری از آنان توسط نیروهای سازماندهی شده میلشیا و گارد بنی صدر با فرماندهی مستقیم شخص رییس جمهور، اغتشاش ۱۴ اسفند چالش سیاسی اجتماعی وسیع و گسترده ای حول مشروعیت و صلاحیت سیاسی و فکری رییس جمهور پدید آورد. عدم حمایت اکثریت مردم از فراخوان های بعدی بنی صدر و گروه های سیاسی

مؤتلف وی، غائله ۱۴ اسفند را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی صدر تبدیل نمود و پس از آن عملاً رییس جمهور کاملاً به رییس یک جبهه محدود گروه های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام

۱- غائله چہاردهم اسفند...: صص ۴۵۹ - ۴۶۰؛ روزنامہ جمهوری اسلامی، ۱۶/۱۲/۵۹: ص ۳.

۲- همان، صص ۴۸۸ - ۴۸۹ با تلخیص.

دکتر حبیب الله پیمان در نشریه «امت» در مقاله ای تحت عنوان «سراب پایگاه توده ای جبهه متحد لیبرالی، خط امپریالیسم و مشکل توده ها»، ارزیابی و تحلیل خود را از ماجرای ۱۴ اسفند این گونه ارائه داده است:

هدف مشترک همه عناصر و گروه های تشکیل دهنده این جبهه [= جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقا در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی صدر] است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارند، اگر چه پس از آن هر گروه و شخصیت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد. سازمان مجاهدین [خلق] بعد از یک تردید کوتاه مدت، در ادامه حمایت از بنی صدر، مجددا در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال ها قرار گرفت و همان طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در

حقیقت جایگزینی بنی صدر و لیبرال ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله

دوم موکول کرده اند. نهضت آزادی که چندان بی میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین [خلق] به طور کامل در میتینگ [۱۴ اسفند] دانشگاه شرکت جست. تکلیف بقیه گروه ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینها و کوچک ترها در حقیقت پیچک هایی شده اند که جز با تکیه بر تنه درخت دفتر هماهنگی، قدرت خودنمایی و حیات ندارند... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی [سازمان] مجاهدین [خلق] در برابر ارتجاع می باشند، آنان باورشان شده بود که پایگاه عظیم توده ای دارند و به این «سراب» دل خوش بوده و نقشه ها طرح می کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع تری به عمل آید، اکثریت توده ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال ها و متحدین آنها را به کلی تنها می گذارند و تنها همان اقشار سرمایه دار و متوسط برایشان باقی می ماند. اجتماع روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] این پیش بینی را ثابت کرد و دیدیم که زمین چمن دانشگاه را عمدتاً همین اقشار به اضافه هواداران سازمان [مجاهدین خلق] پر کردند. و از آن توده های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود. (۱)

به میزانی که مهندس بازرگان و نهضت آزادی همسویی و ائتلاف خود را با بنی صدر بیشتر نشان می دادند، موضع گیری آنان در قبال سازمان نیز دوستانه تر و مشفقانه تر می شد. روزنامه «میزان» که ارگان غیررسمی نهضت آزادی محسوب می گردید، در تنش ها و درگیری های بنی صدر و سازمان علیه نیروهای پیرو خط امام، با مقالات و اخبار و مواضع خود آشکارا به جانبداری از آنان می پرداخت و تا آنجا در تشدید تشنج ها نقش ایفا کرد که بعد از چهارده اسفند در شرایط بحرانی ابتدای سال ۶۰، مدیرمسئول روزنامه

مزبور بازداشت و «میزان» به طور موقت توقیف شد.^(۱) در نامه ای که بنی صدر در واکنش به اعلام برخی نتایج تحقیق درباره غائله چهاردهم اسفند خطاب به دادستان کل کشور نوشت، وی به موضوع توقیف

روزنامه میزان و بازداشت مدیرمسئول آن در صدر دلایل خود پرداخت و چند بار آن را به عنوان یکی از نشانه های مهم عملکرد نادرست دستگاه قضایی برشمرد.^(۲) اردیبهشت ماه ۶۰ نیز همچنان با افزایش

بمب گذاری ها و درگیری های خیابانی، تشنج اجتماعی و سیاسی در کشور نیز رو به گسترش بود و نقش سازمان در تنش آفرینی و آشوبگری آشکارتر می گردید. در هفتم اردیبهشت، هواداران سازمان در ادامه سلسله درگیری ها در سایر شهرستان ها، به بهانه برگزاری راهپیمایی، درگیری خیابانی گسترده ای در

تهران پدید آوردند که به کشته شدن ۲ نفر و مجروح شدن ده ها نفر انجامید.^(۳) روزنامه انقلاب اسلامی و میزان در انعکاس اخبار این موضوع و سایر موارد مربوط به سازمان، عمدتاً مخالفان را مقصر جلوه داده و نهادهای انقلابی را متهم می ساختند و هواداران سازمان را مظلوم و حق به جانب نشان می دادند. در

چنین فضایی، در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، مقاله ای از مهندس مهدی بازرگان در روزنامه میزان به چاپ رسید که واکنش های متفاوتی را برانگیخت؛ حتی عنوان مقاله مناقشاتی را در پی داشت: «فرزندان

مجاهد و مکتبی عزیزم»؛ از یک سو خطاب به رجوی و اعضا و هواداران وی، و از سوی دیگر خطاب به

جوانان حزب اللهی و طرفدار نظام. بازرگان مقاله مزبور را این گونه شروع کرده بود:

... به هر دوی شما، سازمان مجاهدین خلق و به گروه ها و نهادهایی که عنوان مکتبی اختیار

ص: ۵۲۵

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۱/۶۰: صص ۱ و ۲.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۵ و ۵۸۹.

۳- روزنامه کیهان، ۸/۲/۶۰: صص ۱ و ۳.

کرده اید، فرزند می گویم و هردو را برادر همدیگر می دانم... (۱)

بازرگان در ادامه، مجاهدین خلق را «فرزندان نهضت آزادی» خوانده خطاب به آنان نوشت:

مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. (۲)

بازرگان با نیروهای پیرو خط امام و مکتبی نیز همین گونه سخن گفته بود:

[شما] مکتبی ها نیز، با همه تندوی و تلخی و بدخلقی که دارید، از ما هستید... افکار و اعتقادات اسلامی، اجتماعی، سیاسی همه تان، مستقیماً یا با واسطه، از تفسیرها، تعلیمات، کتاب ها و

سخنرانی های امثال طالقانی، شریعتی ها (پدر و پسر)، مطهری، دکتر سبحانی و من درست شده است که همگی رسماً یا فکراً نهضتی بودیم. عقد ارادت و اخوت تان با روحانیت و با امام امت

را ما بستیم. (۳)

وی در شرایطی که ماهیت مواضع التقاطی و ضدنظام سازمان آشکار شده بود، ضمن بر شمردن ویژگی ها و خصایص مشترک برای هر دو طیف مخاطب، با نوعی مصادره به مطلوب، هر دو جریان را

دارای جوهر صداقت و اخلاص دانسته و ایشان را به ترک منازعه و ختم دعوا نصیحت کرده و بر این نکته تأکید ورزیده بود که بجز مجاهدین خلق، که فرزندان ایدئولوژیک و سیاسی نهضت آزادی اند، نیروهای وفادار به امام و نظام جمهوری اسلامی نیز «اولاد» وی هستند:

وقتی هر کدام برادر دیگر را منافق، مرتجع، مزدور امپریالیسم یا توطئه گر می خواند، اشتباه می کند و نسبت بی جا به هم می دهید. زیرا که هر دو یکپارچه آتش و جنبش هستید و هر یک در

طریق و تفکر خود یک انقلابی مخلص پرشور جانباز است. یکدیگر را گروهک نخوانید. مجاهدین عده قلیل نیستند، نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش آموز و دانشجو و در مدارس دارند. مکتبی ها نیز هم فراوانند و هم فداکار، متشکل و مجهز و ستون فقرات انقلاب. (۴)

این تعبیرات و تمهیدات مهندس بازرگان بدین جهت بود که اعلام نماید همان گونه که، به لحاظ

عاطفی، احساس و نگاه یکسانی به هر دو جریان دارد، هردو را در عمل سیاسی نیز همانند می داند؛ هم

مجاهدین خلق و هم جوانان طرفدار نظام نیروهایی صادق اند که راهی غلط را می پیمایند و به همین

۱- روزنامه میزان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۴. نشریه مجاهد، ش ۱۱۹: ص ۹.

۲- همان: همان صفحه.

۳- همان.

۴- همان.

خاطر از آنها می خواهد که دست از دشمنی با یکدیگر بردارند؛ چرا که «آن قدر، مشترکات برادرانه» دارند، «که باید همدیگر را در آغوش» بگیرند! سپس بازرگان با قلمی کنایه آمیز و ذکر نکات منفی و مثبت،

مشترکات «فرزندان مجاهد و مکتبی» خود را بر می شمرد. از جمله خطاب به «مکتبی»ها می نویسد:

اگر مجاهدین خلق التقاطی هستند، [و] معتقدات اسلامی و انقلابی خود را اصرار دارند بر مبنای اصول مارکسیسم بنا نمایند و درخت ایدئولوژی آنها ریشه مارکسیستی دارد، درخت ایدئولوژی شما هم میوه های مارکسیستی دارد؛ زیرا که اهل قهر و انتقام و انهدام هستید که به هیچ وجه با روح اسلام دمساز نیست و عناد خاص با سود و مدیریت خصوصی داشته اگر دستتان برسد، هرچه سرمایه و مالکیت و معامله است از بین برده، کشور را یکسره ملی - یعنی

دولتی - می کنید.

وی در این مقاله که مبتنی بر پذیرش و مفروض دانستن ادبیات رایج سازمان درباره نیروهای پیرو خط امام نگاشته شده بود؛ انقلابی گری به مثابه هدف، تأیید رهبری امام، التقاطی بودن، انحصار گرایی،

ایراد تهمت و تعرض و مخالفت با آمریکا را از نمونه های «مشترکات برادرانه» برشمرده (۱) و با بهره گیری از ابهام و ابهام، طرفین را در وضعیت تنش و درگیری موجود آن زمان، تقریباً به یکسان مقصر جلوه می داد. آشکار بود که توصیف و تحلیل مهندس بازرگان با واقعیات فاصله بسیار زیاد داشت و پیش از آنکه حاوی نکته بدیع یا راه گشایی باشد صرفاً نمایانگر ژست بی طرفانه و میانجی گرانه فردی محسوب می شد که خود و همفکران و گروه تحت سرپرستی اش، در درگیری های آن زمان، به عنوان مؤتلف بنی صدر، یک پای اصلی مشکلات و تنش ها محسوب می شدند.

اما این موضع - ظاهراً - میانه مهندس بازرگان، در شرایطی که مقدمات شورش مسلحانه سازمان در حال بروز و ظهور بود و علائم آن به چشم می خورد، یک انگیزه اصلی دیگر را هم در برداشت. این انگیزه به مقاله ای باز می گشت که مهندس بازرگان، سه روز پیش از آن تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» در روزنامه میزان مورخ نهم اردیبهشت ۶۰ درج کرده بود و طی آن مشروعیت سیاسی و

اعتقادی اقدام مسلحانه را تئوریزه و تأیید نموده بود. گویا مهندس بازرگان با عجله می کوشید تا سه روز بعد، به نحوی این مقاله را جبران کند و با اتخاذ موضعی میانه، تأثیر و پیام مقاله قبلی خود را تحت الشعاع قرار دهد. در انتهای مقاله «فرزندان مجاهد و مکتبی...» راه کاری که مهندس بازرگان برای از بین بردن

ص: ۵۲۷

اختلافات و تنش‌ها ارائه می‌دهد، «تشکیل میزگرد» با حضور طرفین و صاحب نظران است. در حالی که این نکته نه تنها موضوع جدیدی محسوب نمی‌شود، بلکه بعد از غائله ۱۴ اسفند برگزاری مناظره و بحث آزاد احزاب و گروه‌ها به عنوان یک تاکتیک سیاسی از سوی بنی صدر طرح و پی‌گیری شده بود (۱) که هم سازمان و هم نهضت آزادی به رهبری بازرگان، به دعوت رییس جمهور پاسخ مثبت داده بودند ولی به دلیل نحوه برنامه ریزی دفتر رییس جمهور برای برگزاری این مناظره و تأثیر آن در افزایش تشنج و شرط‌گذاری‌های مختلف «سازمان» و بنی صدر، عملاً موضوع منتفی شده بود.

در همان روز نگارش مقاله بازرگان، سخنگوی دولت و وزیر مشاور، مهندس بهزاد نبوی موضع دولت را درباره سازمان و عملکرد آن، این‌گونه تشریح کرد:

اینها یک گروه صد در صد منافق هستند. دو گانگی و نفاق در عملکرد آنها کاملاً محسوس است. ما باید خود را برای مقابله با آنان آماده کنیم. اینها واقعا چیزی ندارند و هیچ تحلیل

سیاسی نمی‌توانند بکنند، و از طرفی با قاسملو [دبیر کل حزب دمکرات کردستان] و عزالدین [حسینی از چهره‌های شاخص آشوب‌های کردستان] پیوند می‌زنند تا عقاید منحط مارکسیستی خود را در بین مردم رواج بدهند و از طرفی با گروهک‌های آمریکایی کنار می‌آیند... ما باید

هشیار باشیم تا بتوانیم آنها را خلع سلاح بکنیم. (۲)

از آنجا که مهندس بازرگان در مقاله خود درخواست کرده بود که آن را در روزنامه‌های جمهوری اسلامی و مجاهد نیز درج کنند، نشریه مجاهد، ارگان سازمان، متن کامل این مقاله را با مقدمه و پاسخی مجدداً منتشر ساخت. (۳)

در مقدمه نشریه مجاهد، ابتدا اشاره شده که در پی درگیری‌های مختلف در سراسر کشور، آقای مهندس بازرگان با مقاله نهم اردیبهشت خود عملاً حق را به جانب سازمان مجاهدین خلق داده بود ولی سه روز بعد مقاله جدید «متفاوت با فضای قبلی» انتشار یافته است. نشریه مجاهد این‌گونه موضع قبلی بازرگان را یادآور شد:

... آقای مهندس بازرگان مقاله‌ای تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» و در سرمقاله روزنامه میزان روز چهارشنبه ۹/۲/۶۰ درج شده، مطالب چندی را تذکر دادند. این مقاله که با

ص: ۵۲۸

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۱۲/۵۹: ص ۱۵.

۲- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۱۰.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۱۹، ۱۷/۲/۶۰: صص ۹ - ۱۰.

آیه «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اللّٰه علیٰ نصرهم لقدیر» شروع شده و با اشاراتی که به حوادث و جریان های تاریخی میهنمان دارد، در واقع یک هشدار به جریان ها و نیروهای اصلاح طلب حاکم بود که با اصرار بر انحصارطلبی و ظلم و تجاوز و حق کشی و با اتخاذ شیوه های دیکتاتور مآبانه چماق داری و سرکوب و کشتار، راه تحولات مسالمت آمیز جامعه را

سد کرده و آن را به سوی قهر و خشونت می رانند، قهر و خشونتی که بنا به سنن خدشه ناپذیر سرانجام خود آنها ضمن آن منکوب مشیت قاهرانه الهی شده و در آتش خشم مردم ستمدیده خواهند سوخت. چرا که به قول آقای مهندس بازرگان «ساختمان بشر و سنت خدا چنین است که وقتی ستم از حد گذشت، مستضعفین مظلوم با همه ضعف و ترس به پا می خیزند و خدا یاریشان می کند تا متجاوزین استعلاگر را به زمین بزنند... سنت الهی اختصاص به گذشته ندارد،

تکرار می شود.»(۱)

چون در آن زمان هنوز مهندس بازرگان و نهضت آزادی بخشی از ائتلاف علیه نیروهای پیرو خط امام محسوب می شد و در موضع نفی، همگرایی با سازمان مجاهدین خلق داشتند، این سازمان نسبت به مقاله جدید بازرگان شیوه و لحن محترمانه و ملایمی اتخاذ کرد و ضمن آنکه نارضایتی خود را از برخی مطالب آن ابراز کرد و تلاش نمود از خود رفع اتهام کند، با اشاره به اینکه «ایشان را از نیاکان عقیدتی خود می دانیم» گلایه می کند که «متأسفانه حق عدالت و انصاف را به جا نیاورده اند و چنان نوشته اند که گویی در این روابط و برخوردها، مجاهدین خلق نیز تقصیر کارند...»(۲)

در پاسخ سازمان با تأکید بر ادعای مظلومیت و خویشننداری خویش، مجدداً به مقاله قبل بازرگان استناد و استشهاد شده بود:

شگفت است که آقای مهندس بازرگان در حالی این حرف ها را زده و این قضاوت ها را می کند که در مقاله قبلی خود «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه»، لیستی از عملکردها و تعدیات و قانون شکنی های انحصارطلبان را ردیف کرده و آنها را نسبت به عواقب جلوگیری از عدالت و آزادی هشدار داده اند. کما اینکه در آن جا می نویسند...: «توقیف میزان و مدیر مسئول آن، حملات جسورانه غیرقانونی قبلی که به سایر مطبوعات و اجتماعات و دفترها شده است، جریان محاکمه امیرانظام، طرح قانونی محدودیت احزاب، زمینه سازی هایی برای روزنامه انقلاب اسلامی و رییس جمهوری علی رغم اطلاعیه ۲۵ اسفندماه گذشته امام، نمونه های یادآور پایان

ص: ۵۲۹

۱- همان: ص ۹.

۲- همان: ص ۱۰.

مبارزه پارلمانی گذشته است.

تحریم و تعطیل مبارزه، کار را طبق سنت تاریخی و الهی و همان طور که آثارش ظاهر شده به مبارزه مسلحانه و آشوب داخلی می کشاند که وظیفه خود دانستم هشدار دهم.»

در عمل هم همین چندی پیش بود که خود آقای مهندس بازرگان در قبال تعطیل و توقیف روزنامه میزان و زندانی نمودن مدیر مسئول آن، آن همه اعتراض کردند، ستاد حمایت از مطبوعات تشکیل دادند و مردم را به حمایت و کمک طلبیدند.

راستی اگر آن موقع کسی آقای بازرگان و «متولیان و کسوت داران حزبی و مکتبی»^(۱) را مخاطب قرار داده، آنها را بالسویه ملامت و یا نصیحت نموده و می گفت که: آقایان پدران و مسئولین

عزیز، این همه ستیزه نکنید و این همه دعوا راه نیندازید، آقای بازرگان اعتراض نمی کرد که این گونه برخورد، رسم عدالت و انصاف نیست و ظالم و مظلوم را یکسان دیدن است.^(۲)

نشریه سازمان، خطاب به بازرگان، بعد از برشمردن ادعاهای نادرست فراوانی در مورد برخوردهای اجتماعی و سیاسی علیه خود و با استشهاد به دیدگاه خود وی چنین نوشت:

حال آقای مهندس بازرگان! شما می فرمایید ما چه کار کنیم؟ که شما ننویسید که «مجاهدین یک روز شاخ و شانه می کشند و به تلافی آن حزب الله و پاسداران...»... اگر چه قرارمان این بود که وارد در بحث روی تک تک مواردی که به ما نسبت داده اید نشده و هم چنین از تقصیرات و قصورات دولت خود شما در شکل یافتن اوضاع حاضر سخنی به میان نیاوریم اما تذکر چند سطر را ضروری شمردیم... به این امید که در قضاوت نادرستی که تصور فرموده اید ما حق حیات و حرکت و مشارکت را از همه سلب خواهیم نمود، تجدیدنظر فرمایید...

اکنون آقای مهندس بازرگان! پس از ۲ سال و چند ماه که از تأسیس جمهوری اسلامی می گذرد و پس از یک سال و نیم که از کنار رفتن دولت خودتان گذشته پیشنهاد می فرمایید که: دور هم

جمع شویم میزگرد تشکیل دهیم... اما چه کنیم که «درد انحصار» تاکنون همچنان علاج ناپذیر مانده و خلاصه ما را به این نتیجه رسانیده است که چاره ای جز «خلع ید» ندارد. اگر غیر از این است بحث آزاد موردنظر رییس جمهور چه شد و به کجا کشید؟ اگر غیر از این است پیشنهاد

ص: ۵۳۰

۱- تعبیری که مهندس بازرگان در مقاله نهم اردیبهشت خود درباره نیروهای پیرو خط امام (مجموعه دولت شهید رجایی، روحانیت، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دانشجویان پیرو خط امام و...) به کار برده بود.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱۹: ص ۱۰.

میزگرد اخیر خودتان را دنبال گیری کنید... (۱)

اشکوری می نویسد که در واکنش به مقاله بازرگان کسی به درخواست وی گوش نداد. (۲) البته او به این واقعیت اشاره نمی کند که جامعه چون بازرگان را، در آن مقطع، واقعا بی طرف نمی دید، طبیعی بود که درخواست او را جدی نگیرد، ولی واقعیات نشان می دهند که پس از واکنش دوستانه و گلایه آمیز سازمان

مجاهدین خلق و تأکید بر عزم آنان برای «خلع ید» از نیروهای پیرو خط امام، بازرگان و نهضت آزادی با همدلی و همگرایی به انتظار نتیجه اقدامات سازمان نشستند. چند روز پس از اعلام موضع سازمان و هم زمان با اوج گیری اقدامات و مواضع خشونت بار و براندازانه آن، نهضت آزادی به توجیه تئوریک شرایط پرداخت و خشونت سازمان را نتیجه طبیعی فشار و نقض حقوق مخالفان توصیف کرد و در واقع به تقویت و تأیید موضع مجاهدین خلق در آستانه شورش تمام عیار مسلحانه برخاست. همسو با مواضع سازمان،

نهضت آزادی درباره درگیری های آن زمان چنین اعلام موضع کرد:

به نظر ما ریشه درگیری های اخیر از طرفی در اثر انحصارطلبی های تنگ نظرانه حاکم و اعمال فشار و ایجاد محیط اختناق و سلب آزادی تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نادیده گرفتن حقوق اقلیت های سیاسی است و از طرف دیگر توطئه های مداوم دشمن در ایجاد اختلاف و بدبینی و تشدید ناراحتی ها و نارضایتی هاست و باید گفت که قسمت اخیر یعنی توطئه های دشمنان انقلاب، خود تابعی است از قسمت اول. بدین معنی که اشتباهات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] و سیاست های غلط آن است که زمینه های توطئه های فوق را فراهم نموده است... خشونت، خشونت می آورد. (۳)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به پیوند سازمان، بنی صدر و نهضت آزادی چنین اشاره می کند که به برخی فعالان سیاسی در تابستان ۶۰ چنین گفته است:

در مورد نهضت آزادی، گفتم ما از اول انقلاب همیشه به آنها میدان دادیم و کارها را به آنها سپردیم، ولی آنها به خط امام وفاداری نکردند و جانب بنی صدر و مجاهدین [خلق] را گرفتند و

روزنامه میزان و [نماینده] مجلس [شورای اسلامی] را به نفع آنها استخدام کردند. (۴)

ص: ۵۳۱

۱- همان: صص ۲۳ - ۲۴.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۵۰۲.

۳- روزنامه کیهان، ۲۳/۲/۶۰: ص ۱۰.

۴- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۳۳.

در مورد نحوه طرح و تدوین اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی کل انقلاب اسلامی، بیان این نکته ضروری است که مسئولان جمهوری اسلامی با توجه به سوابق، مبانی اعتقادی و عملکرد گروه‌هایی چون مجاهدین خلق به این نتیجه رسیده بودند که «اینها [در اصل] محاربند و قصد براندازی دارند اما

دارند خود را آماده می‌کنند» و حتی مطلع بودند که عناصر سازمان «از مدت‌ها قبل، خانه‌های [مخفی] تیمی تشکیل داده و افراد خود را مخفی کرده بودند و [در هر حال به] دنبال براندازی هستند»^(۱) لیکن چون به صراحت اعلان جنگ و حرکت مسلحانه نکرده بودند، حقوق قانونی ایشان باید محفوظ می‌ماند و در عین حال، نظام هشپاری و زیرکی خود را در برخورد با آنها حفظ می‌کرد. بهزاد نبوی می‌گوید:

... این خطّ مشی، که با نظر مثبت امام هم همراه بود، در زمان نخست‌وزیری شهید رجایی اعلام شد و حتی یک اطلاعیه ۱۰ ماده ای هم در شرایطی که هنوز قانون احزاب تدوین نشده بود، از

سوی دادستانی انقلاب... اوایل سال ۶۰ و پیش از حوادث خرداد ۵۹، صادر شد.

این بیانیه در نخست‌وزیری جمهوری اسلامی، در جلسات متعددی که با حضور شهید بهشتی، شهید قدوسی، شهید رجایی و شخص بنده تشکیل می‌شد، تدوین گردید و بچه‌های معاونت سیاسی - اجتماعی نخست‌وزیری هم در این زمینه کار کرده بودند.

در آن موقع، در غیاب قانون احزاب، معتقد بودیم که باید ضابطه‌ای موجود باشد که بتوانیم بر

اساس این ضابطه با گروه‌های مخالف قانونی برخورد کنیم و حساب آنها را از گروه‌های محارب جدا کنیم. جوهره اطلاعیه ۱۰ ماده ای این بود که گروه‌های سیاسی یا باید مبارزه مسلحانه را انتخاب بکنند و یا خلع سلاح و مخالفت در چارچوب قانون را.

آن اطلاعیه گفت: اگر گروه‌های سیاسی می‌خواهند در چارچوب مخالفین قانونی فعالیت کنند، باید مقرهای خود را معرفی کنند و اسلحه و مهمات خود را تحویل بدهند... تا آن موقع - مثلاً - چریک‌های فدایی در دانشگاه‌ها اسلحه داشتند. مجاهدین خلق انبار اسلحه داشتند و گروه‌های سیاسی مسلح هم بودند که صبح‌ها در شهر روزنامه می‌فروختند و شب‌ها در مرزها جنبش‌های تجزیه طلبانه را مسلحانه هدایت می‌کردند.

در یک چنین شرایطی، سخن اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی این بود که هر گروهی در صورتی که بخواهد فعالیت سیاسی بکند، باید رهبران خود را معرفی بکند. نشانی مقرهای خود را مشخص

۱- هفته نامه عصر ما، ش ۱۳۷: ص ۵، مصاحبه بهزاد نبوی تحت عنوان «امام و گروه های سیاسی موافق، مخالف قانونی، و محارب نظام».

بکند. اگر اسلحه و مهمات دارد تحویل بدهد. فی الواقع تدوین اطلاعیه ۱۰ ماده ای - در شرایط فقدان قانون احزاب - از سوی نظام، گام مهمی در ضابطه مند کردن آزادی های سیاسی بود. (۱)

پس از صدور اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی انقلاب اسلامی، سازمان با مظلوم نمایی همراه با تهدید تلویحی، از پذیرفتن و متعهد شدن بدان سر باز زد. (۲)

علت استنکاف سازمان نسبت به این امر روشن بود؛ زیرا آشکارا به زمینه چینی برای براندازی اقدام کرده بود. در واقع سازمان نمی خواست به عنوان مخالف قانونی به فعالیت سیاسی مشغول باشد؛ بلکه

مجموعه تدارکات نظامی و تبلیغاتی، از مظلوم نمایی ها و «شهید» سازی ها گرفته تا فتنه انگیزی در مدارس و از تشکیل میلیشیا و رده بندی های نوین تشکیلاتی گرفته تا رخنه دادن نفوذی ها در مراکز و نهادهای حساس نظام، همه و همه از این حقیقت نشان داشت که سازمان در حال گذراندن پروسه رویارویی مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی است.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در همان زمان با انتشار یک بیانیه تحلیلی درباره ریشه یابی درگیری های شهری و استراتژی سازمان مجاهدین خلق، چنین اعلام نظر نمود:

... اطلاعیه اخیر دادستانی انقلاب مبنی بر مشخص شدن وضع گروه های سیاسی و چهارچوب فعالیت قانونی شان و لذا برخورد سیستماتیک و هماهنگ نظام با آنان، به شدت به هراسشان افزوده... روشن است که مجاهدین خلق از مدت ها پیش در صدد ایجاد زمینه های لازم ذهنی -

عینی در جامعه و به خصوص برای هواداران خود در جهت ایجاد یک جنگ داخلی بودند و از تهدیدهای «مشت در برابر مشت» و «گلوله در مقابل گلوله» آنان که بگذریم به مصاحبه مسعود رجوی با روزنامه مجاهد (شنبه ۲۶ اسفند ماه ۱۳۵۹) بر می خوریم که می گوید: «مسئله اصلی این است که وقتی کسی مثل پیکار هیچ ابایی از هرگونه تعجیل در جنگ داخلی در همین لحظه حاضر نیز ندارد، با کدام «حسابگری» و «تناسب قوا»، «پیروزی انقلابیون» را «تضمین» می کند؟» و یا جای دیگر در همان مصاحبه: «مسئله در یک کلام اینست... ما از «جنگ داخلی زودرس مورد نظر پیکار» (که طبعاً اگر اوضاع به همین ترتیب ادامه یابد و سرکوب همچنان ادامه یابد،

چیز اجتناب ناپذیری است) استقبال نمی کنیم... وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم [می دهیم] که... برای «انقلابیون»، کمترین ریسک را داشته باشد.»

آنچه در اینجا و نیز سراسر این مصاحبه به چشم می خورد، پذیرش «جنگ داخلی» به عنوان یک

اصل» از طرف مجاهدین خلق می باشد؛ منتهی نه به شکل «زودرس و مورد نظر پیکار»... (۱)

همچنین محمدعلی رجایی، نخست وزیر، درباره اطلاعیه دادستانی چنین اظهار داشت:

با توجه به شرایط موجود و وضع مملکت، دادستان کل انقلاب در نوزدهم فروردین ماه یک اطلاعیه ۱۰ ماده ای در مورد فعالیت احزاب و گروه ها صادر کرد که تا تصویب قانون [احزاب] در مجلس، احزاب و گروه ها در فعالیت خود آن را رعایت کنند... در این اطلاعیه، فعالیت سالم و صحیح [گروه ها و احزاب] نه تنها منع نشده بلکه مورد حمایت هم واقع شده است... دولت فعالیت های سالم و موافق قانون را نه تنها جایز می شمارد بلکه آن را لازم هم می داند. (۲)

دکتر پیمان در مصاحبه ای تأکید می کند که اعلامیه ۱۰ ماده ای «موجودیت گروه هایی را که می خواستند فعالیت سیاسی بکنند تضمین می کرد» و در مورد سازمان مجاهدین خلق «به نحوی موجودیت و هویت سازمان را به رسمیت» شناخته و تضمین می نمود، «به شرطی که سلاح را کنار بگذارند». (۳)

وی عدم پذیرش شرط کنار گذاردن سلاح توسط سازمان را این گونه تحلیل کرده است:

عدم پذیرش این شرط، یعنی اینکه آماده هرگونه برخوردی با حکومت - حکومتی که مشروعیت مردمی هم داشت - هستند. در آن مقطع، وفاق عمومی در مورد مشروعیت حکومت که با یک رفراندوم گسترده تأیید شده بود، وجود داشت. چنین برخوردی، دست کم اعتماد را نیز در طرفین از بین برد و جناح حاکمیت، هر رفتاری را از جانب مجاهدین [خلق] با بدبینی و

نگاه اقدام مسلحانه و قهرآمیز می نگریست... وجدان و خرد جمعی جامعه هم حضور گروه های مسلح و خودمختار و خودسر را در کنار یک حکومت مرکزی که با انقلاب به قدرت رسیده بود، نمی پذیرفت. (۴)

متن کامل اطلاعیه مزبور که به روشنی مواضع رسمی نظام جمهوری اسلامی در قبال گروه ها و احزاب را در آن مقطع زمانی نشان می دهد و در تبیین و بازشناسی زمینه ها و علل رویدادهای بعدی از اهمیت خاصی برخوردار است، ذیلاً درج می گردد:

ص: ۵۳۴

۱- روزنامه کیهان، ۱۴/۲/۶۰: ص ۱۱.

۲- همان، ۲۳/۲/۶۰: ص ۱۰.

۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۹، دی و بهمن ۱۳۸۳: ص ۳۶.

۴- همان.

بدین وسیله به اطلاع می‌رساند که از تاریخ صدور این اطلاعیه مورخ ۱۹/۱/۱۳۶۰ کلیه احزاب و گروه‌ها موظف‌اند این نکات را رعایت کنند:

- ۱- نشر مطبوعات (روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه، سالنامه) منوط به کسب اجازه از وزارت ارشاد اسلامی است.
- ۲- برگزاری میتینگ و تظاهرات، با توجه به شرایط جنگی، منوط به اجازه وزارت کشور است.
- ۳- ایجاد دفاتر حزبی و گروهی، منوط به اطلاع وزارت کشور است تا امکان نظارت قانونی از جهات مذکور در اصل ۲۴ قانون اساسی فراهم باشد.
- ۴- هیچ حزب و گروهی حق مسلح کردن اعضا و استفاده از سلاح را ندارد و متخلفین تحت تعقیب قانونی قرار می‌گیرند.
- ۵- از تاریخ صدور این اطلاعیه، کلیه احزاب و گروه‌های مسلح موظف‌اند سلاح‌های خود را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا مقامات انتظامی (با اخذ رسید) تحویل دهند.
- ۶- کلیه احزاب و گروه‌هایی که بر ضد جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه کرده‌اند، چنانچه موضع قبل خود را رها کنند و سلاح‌های خود را تحویل سپاه پاسداران یا مقامات انتظامی دهند و موضع خود را رسماً اعلام نمایند، می‌توانند در چهارچوب قانون فعالیت سیاسی داشته باشند؛ در غیر این صورت، طبق قانون، در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به «محراب» با آنها رفتار خواهد شد.
- ۷- کلیه احزاب و گروه‌ها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند؛ به شرط اینکه مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد.
- ۸- احزاب و گروه‌ها مجاز به تشویق و تحریک به اعتصاب، کم‌کاری، تحصن یا هر نوع اخلال در مؤسسات مختلف کشور نیستند و چنانچه مواردی مشاهده شود، متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.
- ۹- کلیه احزاب و گروه‌ها اجازه مناظره و بحث‌های عقیدتی و سیاسی از طریق وسایل ارتباط جمعی را - در حدود امکانات - دارا می‌باشند؛ مگر آنها که اعلام مبارزه مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی کرده و موضع خود را تغییر نداده‌اند.
- ۱۰- کلیه آحاد ملت، و دستگاه‌های انتظامی موظف به تضمین و رعایت آزادی فعالیت قانونی احزاب و گروه‌هایی که فعالیت‌شان از طریق مقامات مسئول مملکتی غیرقانونی اعلام نشده، می‌باشند.

مقامات قضایی و انتظامی موظف به اجرای این تصمیمات هستند؛ و احزاب و گروه های متخلف، طبق موازین، محاکمه و مجازات می شوند.

این اطلاعیه برای دادسرا[ها] و دادگاه های انقلاب سراسر کشور حکم دستورالعمل کتبی را دارد.

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

علی قدوسی (۱)

هشدار و تأکید امام درباره خلع سلاح

در روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، حضرت امام خمینی (ره) طی سخنانی مجدداً به گروه های مسلح و از جمله سازمان مجاهدین خلق هشدار داد تا اسلحه را کنار گذاشته و به آغوش ملت بازگردند:

اینها اشتباه می کنند. اگر اینها به ملت برگردند که برای خودشان صلاح است و اگر به این امر [تشنج آفرینی] ادامه بدهند یک روز [در پیش] است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری نسبت به اینها تعیین شود... شما چیزی نیستید که بتوانید در مقابل این موج خروشان انسان های بیخاسته

مقاومت کنید. پس صلاح شما و صلاح ملت و صلاح همه این است که اسلحه ها را زمین بگذارید و از این شیطنت ها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید. (۲)

در کتاب تروریسم ضد مردمی، واکنش سازمان، اقدامی در تدارک شورش مسلحانه توصیف شده و در تشریح آن چنین آمده است:

پس از اتمام حجت امام... سازمان تاکتیک نوشتن نامه به امام و درخواست راهپیمایی به سمت جماران را به کار برد. منافقین حساب کرده بودند که اگر امام آنها را بپذیرد به معنای آن خواهد بود که امام مندرجات نامه را در محکومیت جناح خط امام و ادعای قانون شکنی و سرکوب گری های آن و همچنین عملکرد مظلومانه سازمان را پذیرفته است. علاوه بر آن با بسیج

کلیه نیروها برای راهپیمایی... می توانست حرکت سیاسی... مشروعیت بخشیدن به کلیه مخالفان خط امام و تقویت آنها باشد. حالت دوم اینکه امام تقاضای آنها را نپذیرد؛ در این صورت در

افکار عمومی... این گونه وانمود می شد که مجاهدین [خلق] می خواستند کارها با تفاهم پیش

- ۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۶۰: ص ۴.
- ۲- روزنامه کیهان، ۱۲/۲/۶۰: ص ۱۰.

رفته و مملکت در حال جنگ دچار بحران و تفرقه... نشود... اما با اعلام این مطلب از سوی امام که «اگر یک در هزار هم در اینها صدقاتی سراغ می داشت خودش به نزد آنها می رفت» و همچنین اعلام این مطلب که «شما دارید تهدید به قیام مسلحانه می کنید و بایستی سلاح هایتان را تحویل بدهید»، سازمان نه تنها به هیچ یک از اهداف دوگانه خود دست نیافت، بلکه در برابر

سؤالات جدیدی قرار گرفت. (۱)

سازمان در نامه خود بدون پذیرش خلع سلاح، از موضع مظلوم و حق به جانب و در عین حال مدعی قدرت، خطاب به امام این گونه به تهدید برخاسته بود:

... بی گمان شما در هر موقعیتی که مقتضی بدانید «تکلیف نهایی» مورد اشاره در سخنان ده اردیبهشت را مقرر خواهید فرمود، لیکن ما باز هم به عنوان انقلابیون یکتاپرست به عرض می رسانیم... تا وقتی راه های مسالمت آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است [تلاش خواهیم نمود] از عکس العمل های خشونت بار و قهرآمیز بپرهیزیم... در برابر «تکلیفی» که گوشزد فرمودید چه چاره ای جز نوشتن و تقدیم وصیت نامه ها باقی می ماند؟ (۲)

قسمتی از سخنان حضرت امام خمینی (ره) در سخنرانی مورخ ۲۱ اردیبهشت ۶۰ در پاسخ به نامه سازمان که در واقع آخرین اتمام حجت ها با سازمان محسوب می شود در پی می آید:

آنهایی که این طور با قلم هایشان، علاوه بر تفنگ هایشان، با ما معارضه دارند، به آنها کرارا گفته ایم و حالا هم می گوئیم که مادامی که شما تفنگ ها را در مقابل ملت کشیده اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده اید، نمی توانیم صحبت کنیم و مجلسی با هم داشته باشیم. شما

اسلحه ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می پذیرد... در آن نوشته ای

که نوشتید، در عین حالی که اظهار مظلومیت های زیاد کرده اید، لکن باز ناشی گری کردید و

تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چه طور با کسانی که می خواهند بر ضد اسلام قیام مسلحانه بکنند می توانیم تفاهم کنیم؟... اسلام دین رحمت است، دین عدل است، دیانت قانون است. شما به قوانین اسلام سربگذارید، گردن فرو بیاورید، کشور اسلامی، همه شما را می پذیرد... و

من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم... و من اگر یک در هزار احتمال می دادم که شما دست بردارید از آن

کارهایی که می خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم

۱- تروریسم ضد مردمی: صص ۳۱ - ۳۵.

۲- روزنامه کیهان، ۲۲/۲/۶۰: ص ۱۱.

هم نبود شما پیش من بیاید. و حالا هم به موجب احکام اسلام به شما نصیحت می کنم. شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی توانید کاری انجام بدهید... برگردید به دامن اسلام... دست

بردارید از قیام مسلحانه... مادامی که اسلحه در دست شماست... تهدید به قیام می کنید، ما

نمی توانیم از شما این طور مسائل را قبول کنیم.(۱)

سعید حجاریان در مورد تحلیل درونی سازمان نسبت به پاسخ امام با استناد به یک سند کشف شده درون گروهی بنام «تحلیل تابلو» می گوید:

رجوی در همین تحلیل تابلو می گوید ما با این رندی نفهمیدیم که چکار باید بکنیم. قبلاً تحلیل کرده بودیم که یا [امام] می گوید «بیایید» و ما میلشیا را راه می اندازیم و قدرت نمایی می کنیم و یا می گوید: «نمی خواهد بیایید» و ما می گوییم ما را قبول ندارد. اما اینکه بگوید اگر شما

اسلحه تان را بر زمین بگذارید من می آیم، قابل پیش بینی نبود.(۲)

سازمان برای رهایی از بن بست ناشی از پاسخ مشروط امام، توجیه عدم تمکین عملی از درخواست امام برای خلع سلاح را طی نامه ای، با هماهنگی قبلی،(۳) به بنی صدر اعلام کرد و شرط گذاشت که اگر وی، به عنوان «عالی ترین مقام رسمی کشور»، اجرای قانون اساسی را تضمین کند و وسایل اجرای این تضمین را ارائه نماید و تأمین سیاسی کافی برای سازمان فراهم نماید، برای تحویل سلاح های خود

اعلام آمادگی خواهد کرد.(۴)

بنی صدر هم در یک مصاحبه مطبوعاتی از دادن تضمین، اظهار ناتوانی کرده و عملاً با موجه جلوه دادن موضع سازمان راه را گشود تا سازمان از بن بست پدید آمده رهایی یابد.(۵) به نوشته روزنامه کیهان که در آن زمان تحت مدیریت حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی بود، «آقای رییس جمهور به عنوان فرمانده کل قوا تلویحاً به مجاهدین خلق می گویند که سلاح بر زمین نگذارید چون قانون اجرا نمی شود».(۶)

البته خود بنی صدر هم با این کار به نوعی موضع گیری علنی در مقابل امام دست زد. چه، امام گفته بودند که سلاح هایتان را تحویل دهید در حالی که بنی صدر عملاً عکس این را توصیه کرده

ص: ۵۳۸

۱- همان.

۲- گفت و گوها: هادی خانیکی - مرکز مطالعات استراتژیک - آذر ۷۸: ص ۳۸.

۳- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۰.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۲۱: ص ۱.

۵- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۲. روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۱/۲/۶۰: ص ۱.

۶- روزنامه کیهان، ۳/۳/۶۰: ص ۲.

بود و این خود عامل مهمی در افشای بیشتر بنی صدر گردید.^(۱)

از سوی دیگر برخی مسئولان و نمایندگان مجلس با استقبال از سخنان امام، سازمان را محکوم کردند. مهندس بهزاد نبوی، وزیر مشاور و سخنگوی دولت، تأکید کرد: «در رابطه با مجاهدین خلق بهترین سخنان و رهنمودها همان بود که امام فرمودند.»^(۲) سیدعطاءالله مهاجرانی، نماینده مجلس نیز ضمن تجلیل و تمجید سخنان امام چنین اظهار نظر نمود:

... دقیقاً این طور به نظر می‌رسد که مخالفت‌های سیاسی مجاهدین خلق به طور مشخص زمینه‌ساز اقدامات مسلحانه آنهاست. با این توضیح که حرکت سیاسی خود را طوری تنظیم کرده‌اند که علی‌الظاهر به هواداران خود این طور بیاوراند که مبارزه مسلحانه و براندازی جمهوری اسلامی تنها راه نجات آنهاست.^(۳)

بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، نیز مجدداً در واکنش به مکاتبه سازمان با رییس جمهور، اعلام کرد:

دولت تمامی گروه‌های مسلح را چه آنها بخواهند و یا نخواهند خلع سلاح خواهد کرد و آنها را به حوزه قانون خواهد کشانید و به فعالیت غیرقانونی آنان خاتمه خواهد داد.^(۴)

مقارن این اوضاع، افشای تلاش برای سرقت اسناد محرمانه از وزارت امور خارجه توسط عوامل دفتر بنی صدر و دستگیری متهمان آن رخ داد که یک بخش اصلی آن به روابط بنی صدر و رجوی مربوط می‌شد.^(۵) یکی از مهم‌ترین اسناد کشف شده در حال سرقت، مربوط به وابستگی کاظم رجوی برادر مسعود

رجوی به ساواک و رژیم شاه بود که در دولت موقت به سفارت و نمایندگی دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو منصوب شده بود و سپس کاردار سفارت ایران در سنگال گردید. سازمان در نشریه مجاهد تلاش زیادی کرد تا موضوع را لوث و بی اعتبار کند^(۶) و بنی صدر نیز در مصاحبه‌ای ضمن توجیه ماجرای سرقت اسناد، در مورد تلاش برای سرقت «اصل» پرونده برادر رجوی گفت:

من احتیاج به رسیدگی به پرونده چنین فردی را نداشتم چون او نه می‌خواست در دفتر من استخدام شود و من نیز او را از اروپا می‌شناسم و محتاج پرونده استخدامی اش نبودم. این همه

ص: ۵۳۹

۱- تروریسم ضد مردمی: صص ۳۶ - ۳۷.

۲- روزنامه کیهان، ۲۷/۲/۶۰: ص ۱۱.

۳- همان.

۴- همان، ۳۱/۲/۶۰: ص ۱۳.

۵- همان، ۲۹، ۳۰ و ۳۱/۲/۶۰ و ۲/۳/۶۰.

۶- نشریه مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱ و ۱۱ - ۱۴ و ۱۹ - ۲۳.

داد و قال نمی خواست. می گفتید این پرونده استخدامی این آقا است. این جور کارها [افشای عمومی موضوع] همان سلب امنیت است... وقتی از رییس جمهور سلب امنیت بشود مسئله مردم دیگر روشن است. (۱)

بن بست و رفراندوم

با اوج گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را عنوان کرد. (۲)

«نهضت آزادی» نیز با حمله به دولت و مجلس، از طرح بنی صدر اعلام حمایت کرد. (۳) روزنامه های انقلاب اسلامی (بنی صدر)، میزان (نهضت آزادی) و نشریه مجاهد ارگان سازمان، تحلیل ها و مواضعی مشابه و هماهنگ، برای اثبات وجود بحران غیرقابل حل و ضرورت رجوع مستقیم به آرای عمومی، منتشر ساختند.

مسعود رجوی که در طرح های بنی صدر، همفکری و هماهنگی قبلی و بعدی سازمان با وی را هدایت می کرد، طی نامه ای با تبریک به رییس جمهور به خاطر ارائه ترفراندوم، او را در پی گیری این طرح تشجیع و تشویق نمود و تأکید کرد: «هیچ یک از حضرات را یارای حذف شما نیست... طرف دیگر، به خوبی می داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می توانید فی الواقع جارویش کنید.» (۴)

در آن زمان برخی گزارش ها از درون دفتر رییس جمهور حاکی از آن بود که «دو روز در میان مسعود رجوی و موسی خیابانی با بنی صدر جلسه دارند و دقیقا هر کاری که دارد انجام می گیرد توسط اینها هدایت می شود.» (۵)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود به دریافت خبر ملاقات مخفی رجوی با

ص: ۵۴۰

۱- همان، ش ۱۲۳: ص ۷.

۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۳۰/۲/۶۰: ص ۱. نشریه مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱، ۲ و ۲۱.

۳- بیانیه «کی باید برود» منتشره از سوی نهضت آزادی؛ روزنامه میزان ۴/۳/۶۰.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۵.

۵- قدیریان، خاطرات: ص ۲۱۸.

بنی صدر در خانه خواهرش، در اردیبهشت ۶۰، اشاره می کند و می نویسد:

همکاری رییس جمهور با سران گروهی که در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری اند و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیرقابل تحمل است؛ مخصوصاً که امام فرموده، [بنی صدر] با آنها درگیر شود. (۱)

در پاسخ به تشنج آفرینی بنی صدر و سازمان که در آن زمان در حمله به مجلس و روحانیت و دولت رجایی کاملاً از همراهی علنی سیاسی و تبلیغاتی نهضت آزادی نیز برخوردار بودند، حضرت امام

خمینی(ره) در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶ خرداد ۶۰، طی سخنان مشروحی

ضمن حمایت قاطع از مجلس به تحلیل شرایط کشور پرداخت. امام در سخنان خود مواضع آشکار و

قاطعی در برابر طرح بن بست و فراندوم ارائه داد و رییس جمهور و متحدانش را نسبت به تخطی از قانون انذار نمود:

... نگوئید که ملت با من است، ملت با اسلام است، نه با من است نه با شما و نه با دیگری... ملت

اسلام را می خواهد. ملت شخص نمی خواهد... شما به بن بست رسیدید. اشتباه می کنید. مملکت اسلام که به بن بست نمی رسد... این مردم، اسلام را می خواهند. اگر پایتان را از اسلام کنار

بگذارید، این طلبه ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می کند... آقای رییس جمهور

حدودش در قانون اساسی هست. یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می کنم... نمی شود از

شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم... همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد... اگر می خواهید که [مردم] از صحنه بیرونتان نکنند بپذیرید قانون را... (۲)

آیه الله دکتر بهشتی رییس دیوان عالی کشور نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود با اشاره به اصلی بودن و تقدم موضوع جنگ در آن شرایط، در مورد فراندوم چنین اظهار نظر نمود:

طرح مسئله فراندوم درست به منظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی، مجلس و دولت است... ملت باید در مقابل هر نوع ندا و آوایی که در جهت خلاف ثبات وضع است بایستد. اینکه برخی از روزنامه ها می کوشند، بگویند در جمهوری اسلامی، امروز یک بحران است و راه حل این بحران را در فراندوم و چیزهای دیگر جستجو می کنند، این کارها اصلاً به منظور ایجاد بحران صورت می گیرد. (۳)

ص: ۵۴۱

۲- روزنامه کیهان، ۷/۳/۶۰: ص ۱۰.

۳- همان: ص ۳.

سازمان در سرمقاله اولین شماره نشریه مجاهد پس از سخنان امام، بر دیدگاه خود مبنی بر وجود بن بست سیاسی تأکید مجدد کرد و شرایط کشور را مشابه سال آخر رژیم شاه توصیف نمود. سازمان در

این موضع گیری با تهدید تلویحی به احتمال «وقوع انفجار» و «ساعت صفر»، رفراندوم پیشنهادی بنی صدر را تنها راه خروج مسالمت آمیز از بحران برشمرد و مقابله خود با رهبری انقلاب را آشکارتر ساخت.^(۱)

بنی صدر نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود مجدداً بر موضع خود پافشاری نمود و انگیزه اصلی خود از طرح این موضوع را جلوگیری از تضعیف خود برشمرد و موقعیت خود را در «مخاطره» توصیف کرد.^(۲) وی همچنین در سخنرانی پایگاه هوایی شیراز، برخلاف توصیه امام مبنی بر عدم سخنرانی تحریک آمیز مقامات، مطالب تند و تحریک آمیزی علیه سایر قوا به ویژه قوه قضائیه ایراد نمود و تصریح کرد: «من در

خطی که هستم با استقامت می ایستم».^(۳)

هیئت سه نفره حل اختلاف^(۴) نیز سخنرانی و مصاحبه مزبور را تخلف از فرمان امام و قانون اساسی اعلام نمود و تخلف دو روزنامه انقلاب اسلامی و میزان را نیز محرز دانست.^(۵) و سخنگوی این هیئت با قرائت اصل ۵۹ قانون اساسی در مورد شرایط همه پرسی عمومی گفت:

مراجعه به آراء عمومی در اختیار هر کس نیست، بلکه باید در مجلس مطرح شود و اگر دو سوم مجموع نمایندگان مجلس موافق بودند آن وقت می توان به آراء عمومی مراجعه کرد، ولی آقای بنی صدر در هیچ کدام از دو مصاحبه اخیرشان به این قسمت آخر اصل [قانون اساسی] تصریح نمی کنند.^(۶)

بنی صدر هم در پی اعلام نظر صریح هیئت مزبور که یک عضو آن نماینده شخص خودش بود، به رغم اصرار بر درستی مواضع قبلی خود و متهم ساختن سخنگوی هیئت به خلاف گویی، طی نامه ای به

ص: ۵۴۲

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۳: صص ۱ و ۲.

۲- همان: ص ۷.

۳- روزنامه کیهان، ۹/۳/۶۰: ص ۱۱.

۴- این هیئت در پی دستور حضرت امام متشکل از آقایان مهدوی کنی نماینده امام، محمد یزدی نماینده مشترک رؤسای مجلس، دیوانعالی کشور و نخست وزیر و اشراقی نماینده رییس جمهور در فروردین ۱۳۶۰ تشکیل گردید.

۵- همان، ۱۲/۳/۶۰: ص ۱۰.

۶- همان، ۱۳/۳/۶۰: ص ۳.

حجه الاسلام اشراقی نماینده رییس جمهور، عملاً و به تلویح از طرح رفراندوم عقب نشینی کرد و اعلام نمود:

اینجانب هم در ابتدا که طرح کردم و هم در مصاحبه، نظرم به ترتیبی بود که در قانون اساسی پیش بینی شده است. (۱)

روشن بود که در مجلسی که اکثریت نمایندگان آن از منتقدان جدی بنی صدر بوده و با برنامه های سیاسی تشنج آفرین وی هیچ گونه همراهی نداشتند، اساساً امکان تصویب طرح رفراندوم از ابتدا غیرممکن و منتفی محسوب می شد و هیچ گاه کمترین احتمالی بر انجام این کار از طریق قانونی وجود

نداشت. در همان ایام حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی طی چهار شماره روزنامه کیهان سرمقاله ای با عنوان «آراء عمومی» نوشت و با بررسی تفصیلی موضوع از جمله تأکید نمود: «طرح مسئله ای به نام «بن بست» چیزی جز یک هیاهو که به ایجاد جو و آنگاه سوءاستفاده از احساسات مردم می انجامد چیزی

نیست.» وی طرح رفراندوم را پل زدن بر روی قانون اساسی توصیف کرد و آن را برخلاف قانون، مصلحت کشور و شرایط جنگی برشمرد. (۲)

همچنین بنی صدر از موضع قبلی خود درباره خلع سلاح هم به گونه ای دیگر عقب نشینی کرد. وی چون به عنوان رییس جمهور و مسئول اجرای قانون، نمی توانست همچنان مواضع غیرقانونی خود را بر زبان جاری سازد، ناچار شد در مصاحبه مطبوعاتی تصریح کند که اگر به بهانه نبود امنیت قضایی هر گروهی به خود، حق به دست گرفتن اسلحه را بدهد، می شود قانون جنگل (۳) البته وی در این مصاحبه نیز با زیرکی، در صدد پیدا کردن راهی برای پی گیری منویات غیرقانونی خود بود، و از همین رو، برقراری کامل امنیت و خلع سلاح را، توأمان، به «فرصت مناسب بعد از پایان جنگ» موکول می کرد. (۴)

دادستان کل انقلاب آیه الله علی قدوسی در چهاردهم خرداد ۶۰، طی اطلاعیه ای پیرو اطلاعیه ۱۰ ماده ای قبلی، به گروه ها آخرین اخطار را برای تحویل سلاح اعلام نمود.

در این اطلاعیه با اشاره به آشوبگری و تشنج آفرینی بعضی از گروه ها و عدم رعایت قانون توسط آنها

ص: ۵۴۳

۱- همان: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان از ۱۳/۳/۶۰ تا ۱۷/۳/۶۰: سرمقاله.

۳- روزنامه کیهان، ۱۲/۳/۶۰: ص ۹.

۴- همان: ص ۴.

درخواست شده که سریعاً سازمان های مسلح، سلاح های خود را تحویل داده و با اعلام خط مشی جدید در «چارچوب قانون اساسی و قوانین جاری کشور به فعالیت آزاد اجتماعی و سیاسی بپردازند.»^(۱)

در انتهای این اطلاعیه تأکید شد:

به گروه های آشوبگر و هرج و مرج طلب اخطار می شود که در صورت ادامه این روش با آنان به شدت رفتار خواهد شد.^(۲)

آیه الله موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، نیز خواستار مراعات اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستان کل انقلاب شد و گفت:

اگر نظامی بخواهد خود را حفظ کند نمی تواند گروه مسلحی را که با او در حال جنگ است تحمل کند و باید حسابش را با او یکطرفه کند.^(۳)

روشن بود که یکی از مخاطبان اصلی هشدارهای مزبور، سازمان مجاهدین خلق بود که با قرار گرفتن در لوای حمایت از مقام حقوقی بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و توهم پایگاه گسترده مردمی وی، از تحویل سلاح ها و اعلام پای بندی به قوانین در فعالیت های سیاسی، به بهانه های گوناگون استنکاف

می کرد و عملاً مقدمات مقابله خونین مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را با سرعت بیشتری آماده

می ساخت. اما تظاهرات گسترده و میلیونی مردم در سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سراسر کشور^(۴) و اعلام حمایت سراسری مجدد از امام خمینی و روحانیت، آشکار ساخت که اکثریت مردم در برابر جبهه ائتلافی بنی صدر قرار دارند.

آخرین هماهنگی ها با بنی صدر

اشاره

مهندس بازرگان در واکنش به سخنرانی ۶ خرداد ۶۰ حضرت امام خمینی، در ۱۶ خرداد، نامه سرگشاده معترضانه ای خطاب به ایشان منتشر ساخت که در آن تحلیل های بنی صدر و مجاهدین خلق در

مورد ادعای انحصارطلبی جناح مخالف رئیس جمهور تکرار و تأیید شده بود. در این نامه به صراحت و با لحن تند و تیز، سخنان امام به منزله مقابله با انتقاد و ایجاد جوّ وحشت و شدت عمل برشمرده شده و در

ص: ۵۴۴

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۳/۶۰: ص ۹.

۲- همان.

۳- همان.

مورد موضع امام نسبت به ائتلاف سیاسی حول بنی صدر، چنین آمده بود:

مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره ضدانقلابی به خود نگرفته اند مورد بی مهری رهبری قرار گرفته با اصرار و تکرار، خدمات ارزنده زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن آنان را انکار می فرمایند. گویی که کلاً خارج از دین یا جدای از مردم و ضدانقلاب هستند.^(۱)

مهندس بازرگان در این نامه حضرت امام را متهم به «یک نوع طرفداری خاص و تأکید یک جانبه برای طبقه ممتاز [روحانیت] و حزب [جمهوری اسلامی] و گروه هایی که تظاهر به وابستگی و در انحصار داشتن امام را می نمایند»^(۲)، کرد و برخلاف واقعیات، نقش توطئه گرانه و آشوبگرانه ای را که بنی صدر و مجاهدین خلق با حمایت جریان هایی مانند نهضت آزادی ایفا می کردند، کتمان نموده و عملاً آنها را حق به جانب نمایانده است. به تعبیر کتاب «غائله چهاردهم اسفند»: «نامه آقای بازرگان جان تازه ای به کالبد رو به زوال آقای بنی صدر دمید. با این نیرو باز به جنگ نخست وزیر [رجایی] رفت.»^(۳)

مقطع جدیدی از رودررویی بنی صدر با امام و نیروهای انقلابی، آغاز گردید و مجاهدین خلق، جبهه ملی و نهضت آزادی در کنار گروه های کوچکتری مانند حزب ملت ایران و حزب مائوئیستی رنجبران بر شدت فعالیت های سیاسی و اجتماعی تنش زای خود افزودند.

به دنبال تحرکات غیرقانونی و غوغاگری طرفداران بنی صدر در روزنامه ها و نشریات و ضمناً محرز اعلام کردن تخلفات آنها توسط هیئت سه نفره حل اختلاف، دادستانی انقلاب در اطلاعیه ۱۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ اعلام کرد:

به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز نشریات آرمان ملت [ارگان حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر]، انقلاب اسلامی [ارگان بنی صدر]، جبهه ملی [ارگان جبهه ملی ایران]، میزان [ارگان بازرگان و نهضت آزادی]، نامه مردم [ارگان حزب توده ایران] و عدالت [ارگان حزب رنجبران]، به دلیل نشر مقالات تشنج آفرین، تا اطلاع ثانوی توقیف شدند.^(۴)

همان روز، مجاهدین خلق واکنش علنی و رسمی نشان دادند. فرصت زیادی باقی نمانده بود؛ سازمان

ص: ۵۴۵

۱- روزنامه میزان، ۱۶/۳/۶۰ و پایگاه اینترنتی نهضت آزادی که نامه مزبور را به عنوان سند رسمی نهضت آزادی در اسناد سال ۶۰ درج نموده است.

۲- همان.

۳- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۴.

۴- همان: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان ۱۸/۳/۶۰: ص ۴.

در اجابت وعده حمایت یکپارچه و کامل خود از بنی صدر باید همه موجودیت خود را - به تدریج - خرج

می کرد. آری، سرنوشت مجاهدین خلق و بنی صدر به هم گره خورده بود. سازمان به دنبال توقیف نشریات یاد شده، با صدور اطلاعیه ای آن را محکوم ساخت و ضمن توصیف این اقدام به عنوان توطئه

حذف رییس جمهور، از وی اعلام حمایت نمود:

توطئه تعطیلی روزنامه های غیرحزبی، به ویژه روزنامه انقلاب اسلامی ایران، گام بلندی است در مسیر حذف رییس جمهور دکتر بنی صدر؛ که جز خفقان هرچه بیشتر و خشنودی دشمنان این میهن و سرکوب و کشتار داخلی را در پیش ندارد. (۱)

همچنین، ۹ تن از نمایندگان مجلس از جمله مهدی بازرگان، سلامتیان، غضنفرپور، یدالله سحابی و کاظم سامی طی نامه ای به رییس مجلس، توقیف نشریات توسط دادستانی انقلاب را غیرقانونی دانسته و محکوم نمودند. (۲)

صفحه اول نشریه هفتگی «مجاهد» مورخ ۲۱ خرداد ۶۰، تماما به پیام و سخنان بنی صدر و اطلاعیه های سازمان در حمایت از وی اختصاص یافته بود و مضامین تحلیل ها و سایر مطالب آن نیز آشکارا تحریک و آماده سازی شورش علیه نظام را به مخاطبان القا می کرد. در همین شماره، متن کامل نامه سرگشاده بازرگان (۳) و بیانیه شیخ علی تهرانی (۴) خطاب به وی که از مضمون مشابه ولی صریح تر و تحریک آمیزتری درباره امام برخوردار بود، به چاپ رسید. جهت گیری اصلی این مطالب، زیر سؤال بردن مشروعیت و اعتبار سیاسی و قانونی رهبری انقلاب بود. با این موضع گیری های صریح علیه امام، به نظر می رسید بهانه های سازمان برای توجیه اقدامات تروریستی بعدی علیه نظام تقویت می گردید. در بیانیه نهضت آزادی مورخ ۲۰ خرداد نیز ضمن حمایت از رییس جمهور، اقدام قوه قضائیه و دادستانی محکوم

گردید و تلویحا تلاطم ها و تشنج ها امری موجه و ناشی از عدم اجرای قانون توسط حاکمیت توصیف

شد. (۵)

ص: ۵۴۶

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۴: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۱۹/۳/۶۰: ص اول.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۴: صص ۹، ۱۴ و ۱۶.

۴- همان: ص ۱۰.

۵- بیانیه نهضت آزادی پیرامون بحران کنونی کشور، مورخ ۲۰/۳/۶۰.

حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

امام خمینی(ره) روز هجدهم خردادماه در یک سخنرانی پرشور و قاطع در مورد اقدامات بنی صدر و مؤتلفین وی، آخرین اتمام حجت ها را اعلام نمود و مقاومت در برابر قانون و مصوبات قانونی مجلس را دیکتاتوری نامید و صریحا به تشنج آفرینان هشدار داد.(۱) با دعوت بنی صدر از مردم برای مقاومت و ایستادگی در دفاع از وی، در چند نقطه تهران و شهرستان ها در روزهای ۱۸ و ۱۹ خرداد، تجمع های

غیرقانونی و آشوبگرانه گروه هایی از طرفداران بنی صدر و مجاهدین خلق، با حضور خودجوش مردم خاتمه یافت(۲) و نشان داد که پایگاه مردمی جریان مخالف رهبری انقلاب برخلاف تصور و توهم خود، بسیار اندک است.

روز بعد، امام خمینی(ره) با یک حکم - که در جمله ای واحد نگاشته بود - ابوالحسن بنی صدر را از فرماندهی نیروهای مسلح عزل کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح برکنار شده اند.

روح الله الموسوی الخمينی - ۲۰/۳/۶۰ (۳)

بنی صدر در زمان صدور این حکم در کرمانشاه به سر می برد، و اختفای وی از همانجا آغاز شد. فردای آن شب، سازمان اطلاعاتی دیگری در حمایت از بنی صدر تحت عنوان «هشدار نسبت به حفظ جان رییس جمهور» صادر کرد:

مجاهدین خلق ایران با اخطار قاطع انقلابی علیه هرگونه سوءنیت به جان رییس جمهور، از تمامی خلق قهرمان ایران، روشنگری، هوشیاری، آمادگی و حضور دایمی در صحنه ها و مقاومت پیگیر را طلب نموده؛ و در این شرایط، حمایت از شخص رییس جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می کند.(۴)

سازمان، تحولات سیاسی کشور و اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس شورای اسلامی برای

ص: ۵۴۷

۱- روزنامه کیهان، ۱۹/۳/۶۰: ص اول.

۲- همان ۲۰/۳/۶۰: صص ۱ و ۲؛ ۱۹/۳/۶۰: ص ۹.

۳- همان، ۲۱/۳/۶۰: ص ۲. صحیفه امام، ج ۱۴: ص ۲۷۴.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

جلوگیری از قانون شکنی بنی صدر و دفاع از حریم قانونی ارکان نظام را، «کودتای مرتجعین» نام گذاری کرد و مردم را به مقابله با نظام فراخواند.

در آن موقعیت، تحلیل درون گروهی سازمان از وضعیت نیروهایی که در جبهه آنها محسوب می شدند، چنین بود:

... بنابراین ترکیب نیروها با این شکل است: دکتر [بنی صدر] دارای نیروهای طیف وسیع و گسترده ولی پراکنده است؛ ولی نیروهای ما متشکل است. بنابراین، نیروهای دکتر را باید روی

دوش خودمان بکشیم؛ یعنی سازمان «اصل» و بنی صدر «شرط» است. یعنی بنی صدر چشم اندازی است که مال خود سازمان است. و این را هم باید قبول کنیم که نیروهای آنها [طرفداران بنی صدر] خیلی بیشتر است؛ در این صورت اگر ما کار را انجام بدهیم و حرکت

کنیم، آنها هم کار می کنند و فعالیت می کنند که البته ویژگی های ترقی خواهی در دکتر وجود

دارد. (۱)

«جنبش مسلمانان مبارز» که در آن مقطع در برابر ائتلاف مجاهدین خلق و بنی صدر و لیبرال ها قرار داشت، طی اطلاعیه ای تحلیل خود را درباره شرایط کشور و آرایش نیروهای سیاسی، این گونه اعلام نمود:

سرانجام همچنانکه از مدت ها قبل پیش بینی می شد، تضاد جناح لیبرال در رأس قدرت با دولت [رجایی]، بنا به ماهیت آن و نیروهای اجتماعی که از آن حمایت کردند (به طور عمده سرمایه داران، اقشار مرفه و گروه های وابسته و طرفدار سرمایه داری غرب) به تضاد با انقلاب و توده های محروم هوادار آن و رهبری انقلاب امام خمینی، منجر گردید... آنان (لیبرال ها) نارضایتی اقشاری از مردم را از برخی عملکردهای مسئولین و دست اندرکاران، به حساب علاقه مندی و ایمان به خود می گذاشتند و با وجود علائم آشکار بر وفاداری مردم به انقلاب، همچنان مفتون آن پایگاه خیالی، تقاضای رفراندوم کردند تا کشور را از به اصطلاح بن بست که

خود برای انقلاب فرض می کردند، خارج سازند... تظاهرات توده های مردم علیه جناح لیبرال حاکم نشانه خشم توفنده مردم مسلمان و انقلابی نسبت به هر جریان سازشکار و حامیان سرمایه دار و وابسته به استعمار و امپریالیسم می باشد. (۲)

از صبح پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، بعد از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا، با پشتیبانی

ص: ۵۴۸

اعضای سازمان، درگیری های خشونت بار پراکنده ای در تهران و چند شهر بین گروه های طرفدار بنی صدر با مردم رخ داد که از جمله در تهران پس از تجمع حدود ۱۵۰ نفر از افرادی که به شعار و فحاشی علیه دولت و مسئولان کشور و حمایت از رییس جمهور پرداختند، جمعی از مردم برای متفرق کردن آنان وارد عمل شدند؛ عده ای از پاسداران نیز مجبور به مداخله گشتند. در این درگیری، گلوله ای به سمت پاسداران شلیک شد که یکی از آنها زخمی و در بیمارستان به شهادت رسید. (۱)

بنی صدر بار دیگر، در بیانیه مورخ ۲۲ خرداد ۶۰، مردم را به مبارزه علنی علیه نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخواند. وی در بخشی از این بیانیه بلند با تأکید بر اینکه «کودتای خزنده» در حال اجراست و آزادی و امنیت از بین رفته، مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید:

... با شما مردم سخمن همواره این بوده است که... استقامت کنیم. راه های استقامت را شما خود

در گذشته یافته اید و اینک نیز می توانید بیابید.

... به شما می گویم: اگر امروز - که هنوز وقت باقی است - نایستادید و استبداد را که هنوز قوام

نگرفته، دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد و...

... آنچه را که باید به اطلاع شما می رساندم، رساندم. بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید. (۲)

روزنامه کیهان تحت سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی، در سرمقاله ای درباره واکنش رییس جمهور و گروه های حامی وی چنین نوشت:

پس از کنار گذاشتن رییس جمهور از فرماندهی کل قوا، موضع بسیاری از جریانات سیاسی از جمله شخص بنی صدر در مقابل خط اصیل انقلاب تغییر کرد. آقای بنی صدر با انتشار بیانیه ای (که خبر ظهور «غول استبداد» در حاکمیت ایران را به سمع همگان رسانده و از «یازده میلیون تن

از مردم» خواست تا در مقابل این غول عظیم استقامت کنند و در عمل دیدیم که یازده میلیون تن

از مردم خواستار شکستن بت جدید شدند.) بلافاصله جریانات سیاسی راست و چپ رو از قبیل جبهه ورشکسته ملی، دفتر هماهنگی، جنبش ملی مجاهدین و حزب رنجبران با صدور اطلاعیه های مهم از هواداران و اعضای خود خواستند که به حمایت از رییس جمهور برخیزند...

۱- همان، ۲۴/۳/۶۰: صص ۱ - ۲. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۷.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: صص ۱ - ۲؛ این بیانیه در آخرین شماره روزنامه انقلاب اسلامی نیز که به صورت غیرقانونی انتشار یافت درج شد.

اکنون رییس جمهور مردم را به استقامت (یعنی قیام) دعوت کرده است... استقامت در برابر چه کسی؟... رهبری انقلاب؟... اکنون جنبش ملی مجاهدین تلویحا قیام مسلحانه را علیه خط امام اعلام کرده اند و تحت پوشش حمایت از رییس جمهور با تمام قوا وارد عمل شده اند.^(۱)

مهندس بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، نیز در مصاحبه ای با اشاره به بیانیه مذکور گفت:

استقامتی که ایشان [بنی صدر] می گویند استقامت در مقابل قانون، نهادهای انقلابی و امام است... رییس جمهور در بیانیه خود مردم را رسماً به قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی دعوت کرده است.^(۲)

سخنگوی هیئت سه نفری حل اختلاف نیز ضمن اعلام بررسی بیانیه بنی صدر در جلسه هیئت، اظهار داشت:

این مطلب که گفته شد آقای بنی صدر نمی توانند مطالبشان را اظهار کنند بررسی شد، اعلامیه ایشان به تفصیل از تریبون مجلس خوانده شد و بعد هم از رادیو پخش شده است و باز هم می گویند که آزادی وجود ندارد.^(۳)

از سوی دیگر، نهضت آزادی نیز در تاریخ ۲۴ خرداد ۶۰ با صدور بیانیه ای تحت عنوان «احساس خطر و پیشنهادات به رهبری و دولتمردان و مردم»، مضمون و مفاد بیانیه بنی صدر و مواضع مجاهدین خلق درباره شرایط سیاسی کشور را تکرار و تأکید نمود.^(۴)

در این بیانیه که از ساختار کاملاً مشابه متن اطلاعیه بنی صدر برخوردار بود، در حمایت از وی تصریح شد که انقلاب چنان از شعارهای اصلی خود فاصله گرفته که «رییس جمهور منتخب مردم ناچار است روی پنهان کند». ادعای فقدان آزادی و امنیت و وجود اختناق، همانند بیانیه های سازمان و سایر گروه های مؤتلف بنی صدر، در این اطلاعیه مجدداً تشریح و تکرار شده بود.^(۵) همچنین این اتهام تکرار شده بود که نقض قانون و انحصارطلبی مسئولان نظام موجب خشونت و دشمنی گردیده است. و نیز در تأیید برجسب «کودتای مرتجعین» که از سوی مجاهدین خلق و بنی صدر طرح شده بود، نهضت آزادی نیز

ص: ۵۵۰

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۳/۶۰: ص ۱ - ۲.

۲- همان: ص ۱۴.

۳- همان: ص ۱۵.

۴- بیانیه مزبور: ص ۱. متن کامل بیانیه در پایگاه اینترنتی نهضت آزادی، اسناد سال ۱۳۶۰، موجود و قابل دسترسی است.

۵- همان: صص ۱ - ۲.

وضع کشور را یادآور روزهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد توصیف کرده بود.^(۱)

پیشنهادات مطروحه در این بیانیه نیز ناظر بر آن بود که امام و دولتمردان و مجلس و نهادهای انقلابی مقصران وضعیت پدید آمده هستند و می بایست تغییر رفتار دهند و با رییس جمهور تفاهم کنند و به انحصارطلبی خاتمه دهند تا حکومت قانون استقرار یابد.^(۲) همان مواردی که در بیانیه های بنی صدر و مجاهدین خلق به انحای مختلف طرح و تکرار شده بود و برآیند آنها، موجه ساختن اقدام خشونت بار در

مقابل نظام محسوب می گردید.

سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد خود در واکنش به طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور در مجلس، «اخطار» کرد که عزل رییس جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد.»^(۳)

در این اطلاعیه مجدداً نسبت به احتمال تهدید جان بنی صدر که در اولین اطلاعیه بعد از برکناری وی از فرماندهی کل قوا طرح شده بود، هشدار داده شد. تأکید ویژه سازمان بر این موضوع یکی از سوژه های اصلی برای نظامی کردن فضا و تحریک مخاطبان به اقدامات خشونت بار بود.

نشریه «مجاهد» همچنین اطلاعیه های گوناگونی از افراد و گروه های مختلف با گرایش های سیاسی

گوناگون در مخالفت با اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس انتشار می داد و به شدت فضای کشور را در معرض فروپاشی ترسیم می کرد.

از جمله بیانیه ۶۱ نفر از نویسندگان و خبرنگاران تحت عنوان «به موج تازه سرکوب تسلیم نشویم» در نشریه سازمان منتشر شد که ضمن تکرار ادعاهای مجاهدین خلق علیه نظام، مردم را به مقاومت دعوت

می کرد.^(۴) برخی از کسانی که این بیانیه را امضا کردند عبارت بودند از: رضا براهنی، باقر پرهام، مهدی خانابا تهرانی، اسماعیل خوئی، علی دهباشی، غلامحسین ساعدی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، هوشنگ گلشیری، هوشنگ گلیمکانی، جواد مجابی، هما ناطق، منوچهر هزارخانی.

در بیانیه دیگری با اعلام حمایت از بنی صدر و دعوت به «مقابله با تمام قوا با غول استبداد»، نظام

ص: ۵۵۱

۱- همان: ص ۳.

۲- همان: صص ۳ - ۴.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

۴- همان: صص ۳ و ۶.

جمهوری اسلامی به سرنوشتی مشابه رژیم شاه تهدید شد. از جمله امضا کنندگان این بیانیه محمد شانه چی، محمد ملکی، احمد علی بابایی، پوران شریعت رضوی و مجید شریف بودند. (۱)

تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری

با همه اینها، امام و نزدیکان ایشان نمی خواستند کار بنی صدر به جایی برسد که خود می خواست.

رییس مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی، نیز در تاریخ ۲۳ خرداد، پس از دیداری با امام، نظر مجلس را درباره رییس جمهور به این شرح اعلام نمود:

بعد از عزل آقای بنی صدر از سمت جانشینی فرماندهی کل قوا، در مجلس فشار شدیدی وارد می آید که مسئله عدم کفایت سیاسی ایشان مطرح شود و نمایندگان مجلس خواسته اند برای این

کار جلسه غیرعلنی داشته باشیم....

در مجموع و با مشورت هایی که کرده بودیم نظر من این بود که آقای رییس جمهور بپذیرند که در محدوده حقوق و تکالیفی که قانون اساسی برای رییس جمهور و همه ارگان های دیگر معین کرده است، عمل نکنند و ترجیح دارد که ایشان در این سمت باقی بمانند؛ حتی اگر من بتوانم، با

تقاضا و توضیح، مجلس را هم از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم. و فکر می کنم مصلحت این باشد... البته مسئله بستگی دارد به اینکه ایشان چه مقدار آماده باشند که

تابع قانون باشند. (۲)

اما بنی صدر که مفتون تحلیل و ارزیابی سازمان مجاهدین خلق و اسیر توهمات خویش شده بود، این گونه پیام های مسالمت و آشتی را از موضع ضعف تلقی می کرد و می پنداشت با حمایت گروه های

سیاسی متحد خود و تشکیلات نظامی سازمان، به فروپاشی حاکمیت پیرو خط امام قادر خواهد بود.

بنابراین خط گسترش آشوب و درگیری در شهرها و آماده شدن برای یک مقابله مسلحانه تمام عیار با نظام - توسط مجاهدین خلق و ائتلاف طرفداران بنی صدر - همچنان پی گیری می شد.

بیانات تاریخی امام در ۲۵ خرداد ۶۰

جبهه ملی، طی اعلامیه ای، که بهانه آن نفی و حمله شدید به لایحه قصاص بود، مردم را به یک

۱- همان: ص ۴.

۲- روزنامه کیهان، ۲۴/۳/۶۰: ص ۳.

راهپیمایی در مسیر خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران، در بعدازظهر روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ فراخواند. قرار بود در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور به بحث و رأی گیری گذارده شود. به نظر می رسید راهپیمایی جبهه

ملی اولاً - به عنوان مقدمه و آزمون موفقیت شورش اجتماعی طراحی شده بود (که در صورت موفقیت

زمینه را برای یک حرکت گسترده براندازانه و خشن در ادامه در گیری های پراکنده تهران و شهرستان ها، فراهم می ساخت) و ثانياً - مانوری بود برای تقویت جایگاه اجتماعی و افزایش روحیه گروه های متحد

بنی صدر در آستانه اقدام نهایی؛ صبح ۲۵ خرداد، بازرگان، یدالله سبحانی و کاظم سامی طی یک نامه مشترک اعلام کردند به دلیل عدم امنیت و وجود سانسور و ادامه توقیف چند روزنامه، از شرکت در جلسات علنی مجلس خودداری خواهند نمود. (۱) صبح آن روز، امام خمینی (ره) در میان جمعی از اقشار مختلف مردم بیاناتی ایراد کرد که موارد و نکاتی از آن - از جمله انتقاد شدید و صریح به بنی صدر، اعلام ارتداد جبهه ملی در صورت اصرار و پافشاری بر نفی حکم ضروری قصاص، و تکلیف به نهضت آزادی در روشن کردن موضع خود و تبری جستن از اعلامیه جبهه ملی - تا آن زمان سابقه نداشت. بخش های

مهم بیانات امام که ظهر همان روز از رادیو پخش شد، از این قرار است:

من دو تا اعلامیه از جبهه ملی که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیدم. در یکی از این دو اعلامیه جزء انگیزه ای که برای راهپیمایی قرار دادند لایحه قصاص است... در اعلامیه دیگر

تعبیر این بود که لایحه غیرانسانی. ملت مسلمان را دعوت می کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند، یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند... من کار ندارم به

جبهه ملی با اینکه بعضی افرادش شاید افرادی باشند که مسلمان باشند. لکن من کار دارم با

اینهایی که پیوند کرده اند، با جبهه [ملی]، پیوند کرده اند با منافقین... شمایی که متدین هستید و مدعی تدین، چه توجیهی از این معنا دارید؟... این آقایانی که با این منافقین ائتلاف کردند،

ائتلاف کردند که مملکت را به هم بزنند. ائتلاف کردند که آشوب به پا کنند... حالا ائتلاف کردید

که به ضد رأی مردم عمل کنید... بیاید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول

دارد آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟... رادیو بعد از ظهر را باز کنیم گوش کنیم ببینیم که

نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است... متأثرم از اینکه با

دست خودشان، اینها گور خودشان را کردند. من نمی خواستم این طور بشود. من حالا هم توبه

ص: ۵۵۳

۱- روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰: ص ۱۱.

را قبول می‌کنم، اسلام توبه را قبول می‌کند... بگویند ما تا حالا خطا کردیم، اشتباه کردیم مردم را دعوت کردیم به شورش، غلط بوده، خلاف اسلام بوده، خلاف قوانین کشوری بوده ائتلاف کردیم با گروه منافق. من چندین بار به این آقا [= بنی صدر] گفتم: آقا این جمعیت [= مجاهدین خلق] تو را به باد فنا می‌دهند و این افرادی که دور تو جمع شدند، بعضی از اینها یک گرگ‌هایی هستند که تو را به باد فنا می‌دهند. گوش نکرد، حالا هم دیر نشده، آقایانی که متدین هستند [= نهضت آزادی] اعلام کنند به اینکه این دعوت به راهپیمایی، دعوت بر ضد اسلام است... آن آقا [= بنی صدر] هم بروند عذرخواهی کنند از ملت؛ بگویند ملتی که به من رأی داده من مطابق رأی آنها عمل نکردم از حالا- به بعد [عمل] می‌کنم... من نمی‌خواستم شما ائتلاف بکنید با منافقینی که بر ضد اسلام هستند... الآن هم من نصیحت می‌کنم، این جمعیت متدین نهضت آزادی را و آقای رییس جمهوری را... جدا کنید حسابتان را از مردها، آنها مرتد هستند، جبهه

ملی از امروز محکوم به ارتداد است. بله، جبهه ملی ممکن است بگوید که ما این اعلامیه را

ندادیم، اگر آمدند و در رادیو اعلام کردند به اینکه این اطلاعیه ای که حکم ضروری جمیع مسلمین را غیرانسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبوده... از آنها هم می‌پذیریم که اسلام در

رحمتش به همه مردم باز است... بیایید توبه کنید، برگردید توبه همه تان قبول است بیایید با هم برادر بشوید این مملکت را به پیش ببرید. (۱)

کریم سنجابی که در آن زمان دبیر کل جبهه ملی بود بعدها در خاطرات خود ضمن اشاره به ارتباط و ملاقات های خویش با «افرادی از مجاهدین خلق» (۲) و شخص مسعود رجوی، می‌گوید:

هر قدر فاصله آنها [= مجاهدین خلق] از توده ای‌ها بیشتر می‌شد و هر قدر دستگاه انحصارطلب آخوندی نسبت به آنها ترشروی و خشونت بیشتر نشان می‌داد، نزدیکی ما با آنها بیشتر می‌شد. مخصوصاً همراهی و ارتباط آنها با بنی صدر در خط آزادی خواهی وسیله دیگری برای همکاری و تفاهم ما با آنها شده بود. (۳)

وی در مورد راهپیمایی علیه لایحه قصاص با اشاره به اعلامیه خود و مقالات منتشره در نشریه «پیام جبهه ملی»، درباره انگیزه اقدام جبهه ملی چنین گفته است:

ما می‌خواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راهپیمایی بزرگی ترتیب بدهیم... با آنکه مسئولان جبهه ملی از

ص: ۵۵۴

۱- همان، ۲۶/۳/۶۰: صص ۳ و ۹.

۲- سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها: ص ۳۵۶.

۳- همان: ص ۳۵۷.

اوایل خردادماه در حال نیمه اختفا بودند و شورا و کمیته مرکزی ما در محل های مختلف به صورت پنهانی تشکیل می گردید و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم... مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه آن

[= راهپیمایی] نمی دهند ولی [رسمًا] در آن شرکت نمی کنند... در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر به حد اعلا رسیده بود. چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفا بودیم... (۱)

نشریه مجاهد دو هفته قبل از اعلام راهپیمایی جبهه ملی تحت عنوان «بررسی لایحه قصاص»، ضمن رعایت احتیاط در عدم نفی اصل قرآنی و دینی آن، لایحه قصاص را زیر سؤال برده و محکوم ساخته بود. (۲) سازمان همچنین علاوه بر تحلیل ها و مواضع خود که آشکارا علیه امام در «مجاهد» منتشر می کرد، متن نامه سرگشاده شیخ علی تهرانی به امام را در واکنش به سخنرانی ۲۵ خرداد ایشان، انتشار داد. او در این نامه حملات شدیداللحنی خطاب به امام نموده و کوشیده بود اعتبار و استناد دینی و فقهی بیانات امام را - از جمله در مورد حکم ارتداد منکرین حکم ضروری قصاص - نفی کند. (۳)

در حالی که تمام علمای شیعه و سنی در مورد این حکم فقهی امام اتفاق نظر دارند و در همان زمان علما و مراجع دیگر نیز در تأیید آن اعلام نظر کردند. از جمله آیه الله گلپایگانی رسماً با صدور فتوایی تصریح نمود که «اگر مسلمانی حکم قصاص را در اسلام منکر شود، مرتد می شود چون انکار صریح قرآن و ضروری دین است.» (۴)

در پی عدم پاسخ جبهه ملی به درخواست امام مبنی بر نفی موضع گیری ضددینی اعلامیه قبلی خود و تلاش گروه های اندک و پراکنده ای برای اجابت به دعوت راهپیمایی آشوبگرانه ۲۵ خرداد، حضور

گسترده مردم تهران در خیابان ها به حمایت از رهبری انقلاب، شرایط را به زیان این گروه و حامیان پشت پرده آن تبدیل نمود:

مردم انقلابی و مبارز تهران، دیروز در اجتماعات پرشکوه خود و با حضور در صحنه، توطئه راهپیمایی را که از طرف جبهه ملی اعلام شده بود، خنثی کردند... سر تا سر حدفاصل میدان

ص: ۵۵۵

۱- همان: ص ۳۴۶.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳- همان، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۳.

۴- روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۶۰: ص ۲.

فردوسی تا میدان انقلاب مملو از جمعیت بود. ملت یک صدا فریاد می زدند: فرمانده کل قوا خمینی... سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن، لیبک لیبک یا امام، حزب الله پیش مرگ روح الله... در پی اعلام راهپیمایی جبهه ملی که قرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر دیروز [۲۵ خرداد] از میدان فردوسی آغاز شود، گروه زیادی از مردم برای جلوگیری از برقراری این میتینگ در ساعات قبل از موعد تعیین شده در میدان فردوسی اجتماع کردند... جمعیت سپس مسیر خیابان انقلاب را به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران در پیش گرفت و با فریاد شعارهایی بر علیه

جبهه ملی و رییس جمهوری به راه خود ادامه داد. (۱)

همچنین در سایر شهرستان ها نیز راهپیمایی های وسیعی به حمایت از سخنان امام برگزار شد که اخبار و تصاویر آنها در مطبوعات کثیرالانتشار و صدا و سیما منعکس گردید. اما سازمان مجاهدین خلق در تبلیغات خود مدعی اندک بودن تعداد مردم شرکت کننده در این اجتماعات شد و اخبار مربوط به آنها را «دروغ گویی» توصیف کرد. (۲) رادیوهای فارسی زبان خارجی و رسانه های بیگانه نیز در تداوم مشی تبلیغاتی گذشته، به تریبون سازمان و سایر گروه های هوادار بنی صدر و خود وی تبدیل شده بودند.

از سوی دیگر مهندس بازرگان طی اعلامیه ای که بعد از ظهر ۲۵ خرداد به خبرگزاری پارس ارسال نمود صرفاً «شایعه» دعوت نهضت آزادی به راهپیمایی را تکذیب کرد. (۳) کیهان این تکذیب را یک اقدام «زیرکانه» و «رندانه» برای اجتناب از موضع گیری های صریح مورد درخواست امام توصیف نمود. (۴) نهضت آزادی در پاسخ به انتقاد مزبور، یک اطلاعیه توضیحی دیگر صادر نمود که طی آن مجدداً از محکوم

ساختن اقدام جبهه ملی و کفرآمیز شمردن مخالفت با قصاص خودداری کرده بدون هیچ گونه موضع گیری مطابق درخواست امام، صرفاً مشارکت در راهپیمایی و ائتلاف با هر «گروه و حزبی» را تکذیب نموده و اعتقاد خود را به حکم قصاص اعلام داشت. (۵)

روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور به تصویب مجلس رسید. ده تن از نمایندگان از جمله بازرگان، یدالله سبحانی، ابراهیم یزدی، سلامتیان و غضنفرپور از حضور در جلسه

ص: ۵۵۶

۱- همان: صص ۱ و ۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: ص ۱ و ش ۱۲۷: ص ۴.

۳- روزنامه کیهان، ۲۶/۳/۶۰: ص ۱۲.

۴- همان.

۵- همان، ۲/۴/۶۰: ص ۱۴.

یأس بنی صدر و متحدانش

اجتماع مورد نظر جبهه ملی و بنی صدر شکست خورد و خیابان ها در اختیار نیروهای طرفدار انقلاب قرار گرفت و آخرین امید بنی صدر به اینکه شاید اجتماع ۲۵ خرداد مفزّی برای او در پی داشته باشد، به

یأس مبدّل شد.

بنی صدر، که در بیانیه ۲۲ خرداد خویش رسماً و علناً مردم را به قیام علیه انقلاب اسلامی تحریک کرده بود، و در همدان و در پایگاه یکم شکاری مردم و ارتشی ها را به استقامت و قیام خوانده بود، به دنبال بیانات حضرت امام و ملاحظه واکنش مردم در ۲۵ خرداد اکنون بر آن شده بود که با نامه ای به امام از شدت فشار علیه خویش بکاهد. در متن نامه ضمن تظاهر به اطاعت از رهبری، اهانت ها و مدّعیات

قبلی هم به بیانی دیگر تکرار شده بود. (۲)

زمینه سقوط بنی صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند. حادثه آفرینی های «منافقین» ادامه یافت. بهزاد نبوی، سخنگوی دولت، طی مصاحبه ای که در ساعات آخر همان روز ۲۵ خرداد با مطبوعات انجام داد، اعلام کرد:

اگر لازم باشد، قوای انتظامی با مسئله درگیری های خیابانی برخورد خواهند کرد... آقای بنی صدر دقیقاً همچون مجاهدین خلق عمل می کند...

تمام درگیری های خیابانی از ناحیه سازمان مجاهدین طرح ریزی و اجرا می گردد. آنان به خاطر تشکّل نسبی خود، قادرند این درگیری ها را به طور درازمدّت سازماندهی کنند...

عملکرد آقای بنی صدر (پس از عزل از فرماندهی کل قوا) غیرمنطقی و از شأن یک رییس جمهور به دور است. (۳)

در ادامه حمایت شورش گرانه مجاهدین خلق از بنی صدر، این سازمان طی اطلاعیه مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۰، هواداران خود را به حمایت جدّی تر از بنی صدر، به بهانه «نجات جان» وی، دعوت نمود. در

ص: ۵۵۷

۱- همان، ۲۷/۳/۶۰: ص ۱۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲. این نامه به صورت اعلامیه ای دو برگی نیز انتشار یافت که اصل آن مورد استناد این کتاب بوده است.

حالی که بنی صدر با هماهنگی سازمان در مخفی گاه به سر می برد و هیچ خطر جدی او را تهدید نمی کرد. حتی در صورت واقعی بودن این موضوع، دعوت مردم به دفاع از جان رییس جمهور زمینه اجرایی نداشت

و صرفاً برای تهییج و تحریک مخاطبان کاربرد داشت. این ترفند تبلیغاتی که از مدت ها قبل شروع شده بود و مبتنی بر مظلوم نمایی و در مخاطره بودن زندگی بنی صدر و حامیانش قرار داشت، برای تقویت توجهات سازمان در مسیر به کارگیری «خشونت کور و سازماندهی شده» بعدی، طراحی شده بود. بخشی

از اطلاعیه مزبور از این قرار بود:

مردم تهران! آماده نجات جان دکتر بنی صدر باشید

... جان رییس جمهور علی القاعده در خطر جدی است و فرد فرد شما، از جانب تمام مردم ایران، در دفاع از آزادی و مقاومت در برابر دیکتاتوری و اختناق سیاه وظیفه دارید تا برای

نجات جان دکتر بنی صدر هر لحظه هوشیار و آماده باشید. (۱)

تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر

طرح دو فوریتی آیین نامه چگونگی بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور، که از طرف تعدادی از نمایندگان، تقدیم مجلس شورای اسلامی شده بود، در ۲۷ خرداد پس از سخنان موافقان و مخالفان، مورد تصویب قرار گرفت. میلیون ها تن از مردم در تجمع ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی صدر شدند. (۲)

درگیری های پراکنده و خشونت باری نیز در برخی شهرها بین طرفداران بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق با مردم رخ داد.

آیه الله دکتر بهشتی رییس دیوان عالی کشور طی مصاحبه مطبوعاتی در ۲۷ خرداد ۶۰، ضمن توضیح ابعاد حقوقی و قضایی رسیدگی به کفایت سیاسی رییس جمهور و نحوه اجرای قانون مربوط، از افراد و گروه هایی که به عنوان حمایت از رییس جمهور در دام آشوبگری افتاده بودند دعوت کرد به آغوش نظام اسلامی باز گردند:

جوان ها با چشمان باز و با دقت هر چه تمام تر درباره گفته ها و عملکردهای افراد و گروه ها

ص: ۵۵۸

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: صص ۱، ۱۵ و ۱۶.

مطالعه کنند و همان طور که حق پرستی و عدالت دوستی و اسلام دوستی و خدادوستی آنها ایجاب می کند، راه صحیح را بشناسند و انتخاب کنند. امید ما این است که... آنها هم فرصت را

مغتم بشمارند، مبادا از روی ناآگاهی و بی توجهی به بیراهه بروند... مگر جوانان عزیز ما

آرزویی غیر از استقلال کامل ایران، جامعه ای آباد، جامعه ای که در آن عدالت اجتماعی و

اقتصادی به وجود بیاید، دارند؟... آرزوی ما این است که همه مردان و زنان متدین دلسوخته و

همه جوانان، دختران و پسران علاقمند و پاک و دلسوخته، موقعیت زمان را خوب درک کرده و

توجه داشته باشند که این انقلاب اسلامی با شرکت همه آنها هر چه سریع تر بتواند مراحل پیشرفت را یکی پس از دیگری طی کرده و به صورت یک نهاد استوار در تغییر وضع کلی جهان و تاریخ عصر ما، مؤثر واقع بشود. (۱)

مجاهدین خلق، پی در پی اطلاعیه می دادند و با هر تمهیدی به دنبال آن بودند که چرخه سقوط قانونی بنی صدر را از حرکت بیندازند. از این رو سه اعلامیه پیاپی، در روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد، انتشار دادند. در یک اطلاعیه ۲۷ خرداد، متعاقب هشدار قبلی در مورد تهدید جان رئیس جمهور، با عنوان

«هشدار مجاهدین خلق در رابطه با تهدید جان زندانیان انقلابی»، به منظور تکمیل فرایند تحریک و تقویت انگیزه خشونت در برابر نظام، ادعا شد که هم زمان با «کودتای ارتجاعی - امپریالیستی»، احتمال

کشتار زندانیان وابسته به گروه ها و از جمله سازمان وجود دارد و تهدید شده بود که پاسخ لازم، مشابه آنچه «در حق طاغوت و شکنجه گران و دژخیماناش روا بود»، توسط سازمان داده خواهد شد. (۲) متن اعلامیه دوم، نشان از عدم شناخت مردم داشت و دقیقاً با شبیه سازی ناشیانه از تاکتیک های ماه های آخر انقلاب، به گونه ای نامتعارف، برای حمایت از بنی صدر «مذهب» را مستمسک قرار دادند. نکته جالب این

اعلامیه، سرآغاز آن بود که دیگر با «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» آغاز نمی شد؛ چراکه مخاطب آن همه مردم بودند:

الله اکبر

در آستانه پیاده شدن آخرین مرحله کودتا... سازمان... پیشنهاد می کند که... مردم قهرمان... بار دیگر فریاد پرورش «الله اکبر» را در مخالفت با روش های انحصارطلبانه ضد مردمی و ضداسلامی و در حمایت از آزادی های اساسی و رئیس جمهور دکتر بنی صدر، در پشت بام

۱- همان: ص ۱۳.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲.

خانه ها طنین افکن سازند. (۱)

سازمان ناکام ماند و هیچ «الله اکبر»ی طنین افکن نشد! اعلامیه سوم، تهدید نمایندگان و برحذر داشتن آنها از شرکت در جلسه بررسی عدم کفایت سیاسی بنی صدر بود:

... سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله تمامی نمایندگان که در مجلس حضور می یابند، نسبت به کلیه عواقب گسترده عزل رییس جمهور دکتر بنی صدر در فضای هیستریک اجتماعی حاکم، زنهار می دهد. (۲)

پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ مصادف بود با صدور پیام مهمی از سوی امام خمینی (ره) به مناسبت نیمه شعبان، با محوریت هشدار در مورد توطئه های جبهه داخلی ضدانقلاب. در قسمتی از این پیام آمده بود:

... امروز و روزهای آینده، روز شکست جریان دشمنان قسم خورده اسلام است. روز شکست فرد یا افراد نیست. روز شکست جریانی است که به اسلام معتقد نیستند و اگر هم باشند، مسلماً

تا حدودی است که با قوانین غرب برخورد و مخالفتی نداشته باشد. ... روز شکست جریانی است انحرافی که حضور به موقع شما، پایه های آن را لرزاند و فرو ریخت.

دوستان عزیزم! بسیار دقت نمایید و کاملاً بهوش باشید و هوشیارانه با آرامش کامل - ولی با تمام توان - در صحنه باشید ... خمینی دست یکایک شما را می بوسد و به یکایک شما احترام می گذارد و یکایک شما را رهبر خودش می داند؛ که بارها گفته ام: من با شما یکی هستم و

رهبری در کار نیست. من خوب درک می کنم که حضور شما در این روزهای حساس به چه معنایی است، و به امید پیروزی نهایی شما بر دشمنان تان روزشماری می کنم.

... افسران، درجه داران و سربازان رشید اسلام، شما خوب می دانید که منافقین، که امروز به عنوان طرفداران پروپاقرص «بعضی ها» اطراف آنها را گرفته اند، و به بهانه طرفداری از آنان

دست به انفجار و درگیری مسلحانه می زنند، و هر روز در گوشه ای تشنج می آفرینند، همان ها بودند که از روز اول شعار «انحلال ارتش» را سر می دادند. من با قدرت ملت دلاور، مقابل ضدانقلاب که تصمیم گرفته است بعضی از افراد را بهانه قرار داده و علیه شما هر روز دست به

اغتشاش بزند، خواهم ایستاد... امروز، منافقین و جبهه ملی و حزب دمکرات و تمامی ضدانقلابیون، دست در دست یکدیگر گذاشته اند تا شما و انقلاب پاک ملت را نابود کنند. مگر

نمی بینید که هر روز در گوشه ای جمع می شوند و دست به خرابکاری می زنند؟... شما مردم عزیز، هوشیار باشید و آرامش خودتان را حفظ کنید... و با حضور دائمی خود، کید هرج و

۱- همان، ش ۱۲۷: ص ۸. نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۷ خرداد.

۲- همان - پیشین.

مرج طلبان را خنثی کنید. (۱)

فردای آن روز، آیه الله خامنه ای در مراسم نماز جمعه تهران - به شکلی مستوفی و جامع - دلایل سقوط بنی صدر را بیان نمود؛ در حالی که شعار «بت شکن بت شکن، بت جدید را بشکن»، یا «خمینی بت شکن، بت جدید را بشکن» لحظه ای قطع نمی شد. (۲) همچنین میلیون ها تن از مردم در نمازهای جمعه سراسر کشور با شعارهای خود و تأیید مواضع امامان جمعه «خواستار رأی قاطع مجلس شورای اسلامی

به عدم کفایت سیاسی رییس جمهور شدند.» (۳)

ص: ۵۶۱

۱- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: ص ۳. صحیفه امام، ج ۱۴: صص ۴۷۴ - ۴۷۵.

۲- همان: ص ۱۵. نیز غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۰.

۳- روزنامه کیهان، ۳۰/۳/۶۰: ص ۱۶.

گفتار پانزدهم: «فاز نظامی»؛ اعلام رسمی ترور و خشونت

اشاره

ص: ۵۶۳

آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی»

پس از تصویب آیین نامه نحوه رسیدگی به کفایت سیاسی رییس جمهور در جلسه مورخ ۲۷ خرداد مجلس شورای اسلامی و اعلام آغاز بحث و بررسی آن در اولین جلسه بعد از تعطیلات (پنجشنبه ۲۸

خرداد نیمه شعبان و جمعه ۲۹ خرداد)، سازمان در روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ رسماً حرکت مسلحانه علیه

رژیم جمهوری اسلامی را اعلام کرد تا به زعم دیرین رجوی، ایران به لبنان تبدیل گردد (۱) وی در مصاحبه ای که اسفندماه ۵۹ انتشار یافت به روشنی سابقه دیدگاه و تحلیل مبتنی بر اقدام خشونت بار و غیرمسالمت آمیز را تشریح کرده بود:

البته بدیهی است که دیگر این روزها هر کس می داند که اگر سیر اوضاع کشور و جامعه به همین

ص: ۵۶۵

۱- رجوی در میتینگ امجدیه در ۲۲ خرداد ماه ۵۹ گفت: «یک عده می خواهند ایران را ترکیه بکنند. ولی ایران که ترکیه بشو، نیست. لبنان خواهد شد... ما خواستار تروریسم نیستیم؛ اما نمی شود که انکار کرد. تروریسم، واکنش های اجتناب ناپذیری دارد که در آن صورت، عین لبنان، نه قدرتی برای دولت خواهد گذاشت و نه برای مجلس.» نشریه مجاهد، ش ۸۸: ص ۶ وی همچنین در اسفند ۵۹ اظهار داشت: «ترجیح می دهیم وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم که... کمترین ریسک را داشته باشد.» (نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۳۹). آشکار بود که ادعای وی مبنی بر واکنش در برابر «تروریسم» یا تن دادن «بالاجبار» به جنگ داخلی، صرفاً پوششی برای توجیه و پنهان ساختن برنامه از پیش طراحی شده «شورش مسلحانه» بود.

ترتیب ادامه یابد و اجباراً رفرمی رخ ندهد، جز جنگ داخلی پایانی نخواهد داشت. مجاهدین نیز از همان نخستین دور انتخابات مجلس پیوسته یکی از مهمترین محور حرف هایشان همین بوده است که بدون یک مجلس واقعا ملی فراگیر نمایندگان طبقات و اقشار مختلف مردم، خیری از زندگی مسالمت آمیز در کار نخواهد بود. در امجدیه نیز من با زبان صریح تر این نکته را

یادآور شدم و حتی به آنها که در صدد ایجاد ترکیه ای جدید در ایران هستند هشدار دادم که مبدا از لبنان سردر بیاورند. (۱)

به عبارت دیگر رجوی در سخنان خود تصریح می کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت آمیز بوده

است. در متن اطلاعیه سازمان، هر کس می توانست دریابد که چنین استدلالی، صرفاً دستاویز و بهانه یک حرکت برنامه ریزی شده قبلی است. متن اطلاعیه را - به دلیل اهمیت آن - شخص رجوی نگاشته بود. به گونه ای که فرهنگ و ادبیات او در سراسر اطلاعیه ظهور داشت. (۲) اطلاعیه بدون عنوان همیشگی و مرسوم «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بود.

متن این اعلامیه که به تعبیر دکتر حسین رفیعی، از جداشدگان سازمان در سال ۵۹، «اعلامیه جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی» بود، (۳) عیناً در پی می آید:

اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵

بسم الله الواحد القهار

مردم قهرمان ایران

مردم مبارز تهران

مزدوران ارتجاع سه شنبه شب ۲۶ خرداد ماه جاری، با حمایت دسته های متعدد اوباش مسلح و چماقدار، به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی یورش برده و پس از ضرب و شتم ساکنان آن، بخشی از اموال و کتب موجود در خانه را به غارت بردند.

همچنین در همین ایام شاهد دستگیری های غیرقانونی اعضای دفتر ریاست جمهوری هستیم؛ که بعضاً حتی خبر و اسامی افراد دستگیر شده نیز اعلام نمی شود. کما اینکه نقشه های وسیعی

برای دستگیری کلیه شخصیت های ترقی خواه و ضدانحصارطلب کشور در دست آمادگی است.

- ۱- نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۲۴.
- ۲- همان، ش ۱۲۷: ص ۴. نیز متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.
- ۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۱۵: ص ۸۳.

سازمان مجاهدین خلق ایران، ضمن اعتراض به این قبیل اقدامات ضدانقلابی و خلاف شرع و قانون، بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می کند تا از این پس - به یاری خدا - در قبال حفظ جان اعضای خود، به ویژه اعضای مرکزی سازمان که در حقیقت بخشی از مرکزیت تمامی خلق و انقلاب محسوب می شوند، قاطع ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد.

بدیهی است برابر اعلامیه حاضر، از این پس مسئولیت هر آنچه که حین مقاومت انقلابی واقع شود، تنها و تنها بر ذمه مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماقدار آنهاست که قصد آن کرده اند تا

نقشه به پایان نرسیده شاه خائن و ساواک منفور او را در قلع و قمع مجاهدین به پایان رسانند. از این حیث بر آنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی دقیقاً شایسته سخت ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود.

ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضدانقلابی میسر نباشد، به زودی و به طور مضاعف، آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برسانند. و ما النصر الامن عندالله.

مجاهدین خلق ایران - ۲۸/خرداد/۶۰ (۱)

متن اطلاعیه فوق ضمن اعلام رسمی شورش مسلحانه در قالب عبارت «مقاومت انقلابی از هر طریق»، با ذکر «کیفر به زودی و مضاعف آمران و عاملان»، و در ادامه اطلاعیه ها و تحلیل ها و تبلیغات قبلی سازمان، به منزله فرمان شروع عملیات تروریستی نیز محسوب گردید.

سعید حجاریان در مورد کشف اسنادی از سازمان در مورد آمادگی قبلی و برنامه ریزی برای اقدام رسمی مسلحانه علیه نظام از قبل از ۳۰ خرداد ۶۰، چنین گفته است:

در سال ۶۶، انبار اسنادی از سازمان [مجاهدین خلق] گیر بچه های ما افتاد... در میان آن اسناد من دفترچه ای را گیر آوردم که از نظر من دستخط خود رجوی است... این از اسناد کلیدی سازمان است که دستخط و تحریر رجوی است. در آن دفتر تحلیلی کرده بود که [معروف به] تحلیل «تابلو» بود... دو تا تابلو کشیده بود که یکی تابلوی جمهوری اسلامی است و یکی تابلوی آنهاست، و در مورد هر دو طرف بحث استراتژیک کرده بود. این تحلیل، [مربوط به] قبل از ۳۰ خرداد [۶۰] است... در آنجا معتقد است که اگر با بنی صدر یکی شود قطعی است که می تواند رژیم را جارو کند... نشان می دهد که عملیات سرنگونی را طراحی کرده بودند. اینها آمادگی

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۲۷: ص ۴. متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.

عملیات را داشته اند، منتها در مورد روز شروع عملیات مطمئن نبوده اند. البته بیانیه جبهه ملی در

۲۵ خرداد، سازمان را روی این خط برد که «ما نیرو را توی خیابان می ریزیم و همین مسئله بنی صدر را تحریک می کند که وارد ماجرا بشود.» بنی صدر از رجوی خویشان دارتر بود. رجوی خویشان داری کمتری داشت و زود قضیه را به مرز درگیری رساند... (۱)

دکتر ابراهیم یزدی که در آن زمان در کنار مهندس بازرگان و تنی چند از رهبران نهضت آزادی در

اولین دوره مجلس شورای اسلامی نماینده بود و با مواضع و اقدامات جمعی و گروهی به ائتلاف بنی صدر یاری می رساند، نقل کرده است که مجاهدین خلق به طور ویژه با وی ارتباط داشتند و درصدد جذب کامل او بودند که در همین ارتباطات، از قصد خود برای سرنگونی نظام سخن گفته اند. وی در مصاحبه ای چنین گفته است:

مسعود رجوی و موسی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم، در خیابان عین الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی - خواهرزاده ام - که به مرکزیت سازمان نزدیک بود

و در دوران شاه هم زندان رفته بود هماهنگ می شد. استنباط من در مجموع این بود که اینها دچار نوعی تخیلات انقلابی بودند، موزیانه سعی می کردند به زعم خودشان مرا تحریک کنند... در تحلیل های خود بر این باور بودند که اولویت در خلع ید از روحانیان یا ارتجاع است و اگر موفق شوند، لیبرال ها را می توانند به راحتی جارو کنند. با توجه به سوابق سعی می کردند مرا از بازرگان جدا کنند و به خود جذب نمایند.

پس از اینکه درگیری میان آنها با روحانیان حاکم و حزب جمهوری اسلامی خیلی بالا گرفت، قبل از وقایع خرداد [۶۰] باز هم پیش من آمدند و گفتند «ما تجربه انقلاب را تکرار می کنیم». من هم به صراحت به آنها گفتم که «شما اشتباه می کنید... امروز بدنه جامعه با شما نیست. شما یک گروه کوچک و اقلیتی هستید و اگر بخواهید این کارها را بکنید با شما برخورد می کنند و شما تاب مقاومت در مقابل آنها را ندارید، بنابراین به شدت آسیب خواهید دید و متلاشی خواهید شد.» در آن ملاقات کم و بیش این را مطرح کردند که قاطع می ایستیم. آنها به میلیشیایی که

درست کرده بودند خیلی بها می دادند و فکر می کردند می توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است. (۲)

ص: ۵۶۸

۱- گفت و گوها: سعید حجاریان.

۲- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۳۲: ص ۴۹. البته ابراهیم یزدی در این مصاحبه به نادرست ادعا کرده است که در برخورد با سازمان، روحانیان و نیروهای پیرو خط امام که به تعبیر وی «راست افراطی» نامیده شده اند، «نه تنها مخالف بودند که دولت موقت به اینها پستی بدهد، حتی حقوق مدنی اینها را هم انکار می کردند یعنی مانع می شدند که از طریق یک فرایند

دمکراتیک وارد حاکمیت شوند.» ص ۴۸. در حالی که مجاهدین خلق از ابتدای انقلاب با جمع آوری اسلحه و تشکیل دسته جات نظامی و آشوبگری، در واقع هیچ گاه به طور جدی وارد فرایند دمکراتیک کسب قدرت نشدند و در تجربه دو انتخابات خیرگان قانون اساسی و اولین مجلس شورا نیز کسی مانع آنها نشد بلکه مردم به آنها رأی ندادند.

همچنین کیهان تحت سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی همان زمان در سرمقاله خود علت اعلام علنی اقدام مسلحانه سازمان را این گونه تحلیل نمود:

... کادر رهبری مجاهدین [خلق] به دنبال یک سری فعل و انفعالات سریع در ساخت حاکمیت سیاسی کشور هرگز انتظار شکست جناح بنی صدر را نداشت چرا که آنها با تأکید بر این مسئله که بنی صدر حمایت بخشی از جامعه (به ویژه مجاهدین) را پشت سر دارد رسماً اعلام داشتند که بنی صدر می تواند در این مقطع کمر ارتجاع را بشکند! اما با توجه به اینکه جناح بنی صدر آخرین مقاومت خود را در روزهای اخیر پشت سر نهاد و هیچ عکس العمل جدی و همه جانبه از ناحیه مردم و به سود بنی صدر صورت نگرفت کلیه تحلیل های سابق مجاهدین برباد رفت و

در حقیقت کادر رهبری مجاهدین در چند روز پیش و به دنبال شکست جناح بنی صدر با «بن بست» جدی سیاسی - تشکیلاتی مواجه شد... بنابراین کادر رهبری مجاهدین برای خروج و

یا شکستن این بن بست سیاسی - تشکیلاتی لازم می بیند که شیوه نهایی خود را به کار گیرد تا

بلکه از این مخمصه نجات پیدا کند. شیوه نهایی آنها هم معلوم است و بر کسی پوشیده نیست. جنگ مسلحانه، هم در استراتژی و هم در تاکتیک. (۱)

در کتاب منافقین خلق، رو در روی خلق که در شهریور ۶۰ انتشار یافت نیز در این باره چنین آمده است:

[مجاهدین خلق] زمانی که می بینند عزل بنی صدر از طرف مجلس شورای اسلامی حتمی است و امت با حضور دائم خود با شدت و حدت بیشتر، عزل او را از امام امت و نمایندگان مجلس می خواهد، به گمان خود حربه برنده ای را که همواره بالای سر خلق ما برای ترساندن او گرفته،

فرود می آورند و کشتار و سرکوب خلق را به منظور انتقام از حضور دائمی مردم طی اطلاعیه «سیاسی نظامی شماره ۲۵» اعلام می دارند... برای منافقین سقوط بنی صدر در حقیقت سقوط خط مشی سیاسی سازمان برای مقابله با انقلاب اسلامی محسوب می گردید... رهبران منافقین در

حمایت از بنی صدر به بن بست رسیده بودند که خلق با حضور خود در مقابل آنان، ایجاد کرده

ص: ۵۶۹

۱- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱؛ سرمقاله با عنوان «هوشیار باشیم که: رجویسم به جای بنی صدر به صحنه می آید.»

بود. و چون راهی را که رفته بودند غیرقابل برگشت می دیدند (زیرا که سقوط خود و متلاشی شدن سازمان را در عقب گرد خود، احساس می نمودند) پذیرفتند که می بایست این بن بست را، که امت ما پشت به پشت یکدیگر با اتحاد و انسجام و حضور خود ایجاد نموده اند، با ترور و

وحشت و تخریب بشکنند و از میان کشته ها و ویرانی ها، راه مفری برای خود جستجو کنند.^(۱)

در کتاب بحران در خط مشی که به دکتر حبیب الله پیمان منسوب است و در سال ۶۴ منتشر شده نیز در مورد وضعیت سازمان در آن زمان، این گونه تحلیل شده است:

[سازمان] در ائتلاف با بنی صدر، پیروزی خود را قطعی می دید و به هواداران خود سقوط حتمی حاکمیت را بشارت می داد. اما بنی صدر از اوج قدرت سقوط کرد و با سقوط او امیدهای سازمان نیز برباد رفت و سازمان ناکامی دیگری را تجربه نمود. پس از این مرحله بود که سازمان

وارد مرحله مبارزه نظامی شد...^(۲)

دکتر پیمان در مصاحبه ای همچنین در مورد استراتژی جنگ مسلحانه سازمان چنین گفته است:

... خط استراتژیک و راه حل نهایی مجاهدین خلق، این بود که اگر با روش های متعارف سیاسی - مثلاً انتخابات - نتوانند به قدرت دست یابند، ناگزیر برای دستیابی به آن دست به اسلحه ببرند... من به بچه های سازمان می گفتم که شما نمی توانید با برخورد خصمانه و حذفی قدرت را

به دست بیاورید چون توانش را ندارید.^(۳)

مهندس عزت الله سحابی نیز در مورد تصمیم قبلی سازمان برای ورود به جنگ مسلحانه با اشاره به ملاقات های افرادی از کادر رهبری سازمان با وی می گوید:

آخرین جلسه ای که با آنها داشتم با پرویز یعقوبی بود... اواخر خرداد ۶۰، یکی دو روز پیش از واقعه سی خرداد. سعی آنها در این ملاقات ها و ارتباطات این بود که مرا قانع کنند که بپذیرم

اینها یعنی نظام، خطری هستند و درگیری مسلحانه با اینها یک امر ناگزیر است.^(۴)

ص: ۵۷۰

۱- منافقین خلق... : صص ۷۲ - ۷۴.

۲- بحران در خط مشی: صص ۲۶ - ۲۷.

۳- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۹: صص ۳۵ - ۳۶.

آمادگی برای مهلکه ۳۰ خرداد

در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس، سازمان شورش مسلحانه ۳۰ خرداد را تدارک می دید. تشکیلات و ساختار سازمان از مدت ها قبل به خدمت شرایط جدید درآمده بود. اکیپ های

مختلفی توسط عناصر مسئول نهادها، بخصوص نهاد دانش آموزی و دانشجویی، سازماندهی شد که هر

کدام می بایست با چند تیم، جریان راهپیمایی مسلحانه را پیش ببرند؛ که بعضی مسئول ایجاد درگیری و رودرویی با پاسداران بودند و بعضی باید به کار تبلیغی و افشاگری تهاجمی می پرداختند. خطوطی که سازمان ارائه داد، حاوی نکاتی از این قبیل بود:

... کارهای پراکنده کافی است و آمادگی لازم در مردم به وجود آمده است.

... راهپیمایی های مقطعی اثر خود را کرده و مرحله گذار کمی به کیفی رسیده است.

... زمینه عینی انقلاب آماده است و ما اگر زمینه ذهنی را آماده کنیم، انقلاب انجام می شود.

... این قابل پیش بینی است که پس از قیام ۳۰ خرداد تمامی امکانات سرخ ما سفید بشود (۱)...

براساس دستورالعمل سازمان، هواداران تشکیلاتی می بایست مسلح و دست کم به سلاح سرد مجهز باشند:

... مردم را باید در فضایی از رودرویی نظامی با رژیم قرار داد و آنان را وارد مرحله تازه مبارزه کرد تا کیفیاً ارتقا یابند.

... ما پیشتاز مردم هستیم و بایستی همیشه یک قدم از آنها جلوتر باشیم. بنابراین در شرایطی که

مردم با دست خالی جلو رژیم می آیند، ما از اسلحه سرد استفاده می کنیم؛ و در قدم بعدی، که

مردم از اسلحه سرد استفاده خواهند کرد، ما با سلاح گرم وارد عمل خواهیم شد. (۲)

کادر مرکزی سازمان از مدتی قبل فراهم ساختن نظر مساعد دولت های خارجی جهت «قیام علیه

۱- مطالب مذکور، متخذ است از ملات ها اسناد دست نویس درون گروهی و تحلیل های به دست آمده از دستگیرشدگان سازمان، در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران؛ رونوشت و تصویر اسناد مذکور، در دانشکده امام باقرع موجود است. ضمناً

آنان امکاناتی را «سرخ» می‌نامیدند که سازمان قادر نبود به لحاظ امنیتی از آنها استفاده کند؛ مثلاً چاپخانه علنی یا دفاتر و ستادهای رسمی در مناطقی که به دلیل مخالفت مردم نمی‌شد از آنها بهره‌برداری علنی و وسیع نمود.

۲- همان مدارک موجود در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران. نیز تروریسم ضد مردمی: ص ۳۹.

جمهوری اسلامی» را به عهده گرفته بود. طبق اظهارات یکی از مسئولان حفاظت مرکزیت سازمان،^(۱) مسعود رجوی، در اواخر سال ۱۳۵۹ برای جلب موافقت دول اروپایی و کسب نظر مثبت آمریکا از طریق رابط های بعضی از دولت های غربی، به فرانسه رفت. عراق، در اوج تهاجم خویش بود و در حالی که بخش هایی از نقاط استراتژیک و مراکز کلیدی مرزهای ایران اسلامی را در اشغال داشت، ارتش، سپاه و بسیج، کلیه نیروهای خود را از شهرها خارج کرده و در جبهه ها مستقر نموده بودند. سازمان، در تحلیل خود، توان نظامی - پلیسی حاکمیت، را در اوج ضعف و ضربه پذیری تلقی می کرد. نفوذی های آموزش

دیده و پرورش یافته، آخرین اطلاعات خویش را از درون نهادها به سازمان ارائه می دادند. همه چیز دقیق و حساب شده می نمود. «میلیشیا»، که فلسفه وجودی اش تشکیل ارتش خصوصی و در واقع نیروی مسلح

سازمان برای روز موعود بود، تسلیح و آماده شده بود.^(۲)

سازماندهی «بخش اجتماعی»، شکل اصلی خود را از نیمه دوم خرداد پیدا کرد. همه مسئولان بخش و فرماندهی نهادها، گاه تا هفته ای ۳ جلسه در پایگاه محمد ضابطی (ستاد خیابان انزلی)، برای برنامه ریزی راهپیمایی سی خرداد، نشست هایی را برگزار می کردند.^(۳)

مهلکه شکست تزلزل «شورشگری»

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس بود. در اولین جلسه

بررسی طرح مزبور، ۱۵ تن از نمایندگان از شرکت در جلسه خودداری کردند که برخی از شناخته شده ترین

آنها عبارت بودند از: مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، یدالله سحابی، احمد سلامتیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، احمد غضنفرپور، محمد مجتهد شبستری و هاشم صباغیان.^(۴) همه گروه ها و جریان های مخالف نظام - جز اندکی که مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک با لیبرال ها داشتند - قرار حمایت از

بنی صدر را گذاشته بودند. بنی صدر کاملاً مخفی شده بود و هیچ کس از محلّ اختفای او خبر نداشت؛ تا

ص: ۵۷۲

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱؛ نقل از بیانات ضبط شده یکی از کارشناسان سابق اطلاعات سپاه پاسداران.

۲- همان: صص ۴ - ۶. نیز گفت و گوی اختصاصی یکی از کارشناسان اسبق اطلاعاتی.

۳- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۴۱.

۴- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۳.

آنجا که دادستان انقلاب اسلامی مرکز نیز بعداً اعلام کرد که از محل سکونت بنی صدر هیچ گونه اطلاعی در دست نیست. (۱) بعداً معلوم شد که او ابتدا در منزل دکتر ناصر تکمیل همایون، عضو حزب ملت ایران و از دوستان قدیمی بنی صدر در ایران و فرانسه، مخفی شد و پس از چند نقل و انتقال و تغییر مکان، سرانجام از طریق حسین نواب صفوی، صاحب امتیاز روزنامه انقلاب اسلامی - که رابط سازمان با دستگاه بنی صدر بود - به مخفی گاهی رفت که سازمان تدارک دیده بود. (۲)

عصر روز سی ام خرداد، در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، هواداران و وابستگان سازمان حرکتی را انجام دادند یا شروع کردند که سرانجامی جز تباهی برای آنها نداشت. سازمان بعداً مدعی شد که ۵۰۰ هزار نفر در تظاهرات ۳۰ خرداد شرکت کردند؛ لیکن تعداد افراد سازمان دهی شده سازمان و گروه هایی که به آنها پیوستند و در حمایت از بنی صدر و سازمان به تظاهرات خشونت بار و مسلحانه دست زدند بیش از چند هزار نفر نبود. خبرگزاری رویتر گزارش داد که «حدود ۳ هزار نفر از افرادی که به سازمان چریکی مجاهدین خلق تعلق دارند خیابان ها را بستند و تعدادی اتومبیل و موتورسیکلت را آتش زدند و علیه حکومت اسلامی به شعار دادن پرداختند.» (۳) آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزانه خود، ذیل ۳۰

خرداد، نوشته است:

... گروهک های مجاهدین خلق و پیکار و رنجبران و اقلیت فدایی و... تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده بودند، و به نحوی اعلان مبارزه مسلحانه کرده اند. از

ساعت چهار بعدازظهر به خیابان ها ریختند و تخریب و قتل و غارت و آشوب را در تهران و بسیاری از شهرستان ها آغاز کردند.

کم کم نیروهای سپاه و کمیته ها و حزب اللهی ها به مقابله برخاستند. من در مجلس بودم. صدای تیراندازی از چندین نقطه شهر به گوش می رسید. خبر از جراحت و شهادت عده ای نیز می رسید. جمعی از نمایندگان در دفتر من جمع شده بودند.

نزدیک غروب، آقای [رضا] زواره ای مسئول ستاد امنیت آمد و نوار ضبط شده از ارتباطات تلفنی مرکز فرماندهی مجاهدین خلق با رابط های آشوب خیابانی را آورد؛ که برنامه وسیع تخریب و آشوب آنها را مشخص می کرد.

ص: ۵۷۳

۱- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۴. روزنامه کیهان، ۱/۴/۶۰: ص ۱۶.

۲- همان: صص ۷۱۹ - ۷۳۶؛ با تلخیص کلی، تفصیل ماجرا در همین مأخذ آمده است.

۳- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۶.

اوایل شب، آشوبگران شکست خوردند و متفرق شدند؛ بدون اینکه کار مهمی از پیش ببرند؛ بجز تخریب چند ماشین، و مرگ و جرح چند نفر از طرفین...

خبر رسید خانم بنی صدر را هم بازداشت کرده اند. نظر دادیم ایشان را آزاد کنند و در خانه تحت نظر داشته باشند. (۱)

شروع تظاهرات، ساعت چهار بعدازظهر تعیین شده بود (۲) و مکان های تظاهرات در تهران، عبارت

بودند از: خیابان انقلاب، میدان فردوسی، خیابان طالقانی، منیریه، خیابان ولی عصر، میدان ولی عصر، بلوار کشاورز، میدان فلسطین، خیابان نظام آباد، پل سیدخندان.

مسئولیت و هدایت تظاهرات، به عهده «بخش اجتماعی» و زیر نظر محمد ضابطی بود. هواداران تشکیلاتی در تیم های ۳ تا ۵ نفره سازماندهی و به یکی از سلاح های سرد مسلح شده بودند. رده های

بالا تر دارای سلاح گرم بودند. چاقو، چماق، تیغ موکت بری، قمه، پنجه بکس، و فلفل (برای پاشیدن به چشمان مخالفان) از وسایلی بود که اغلب هواداران - به دستور تشکیلات - با خود حمل می کردند. (۳)

مقصود از این تظاهرات، نه به صورت خودجوش بلکه بر اساس تصمیم رهبری سازمان، به یک حرکت کور مسلحانه تبدیل گردید. مقصود از این، چنانکه سازمان بارها بدان اعتراف کرده بود، عملیات «سرنگونی نظام»، به صورت شبه کودتا و با حضور سازماندهی شده «هواداران»، و با «پیشتازی عنصر

مسلح» بود. بنی صدر، به دلیل ضعف تحلیل و بینش سیاسی و نیز مغلوبیت روانی در برابر سازمان - به امید کسب موقعیت سیاسی جدید، پس از تغییر حاکمیت - این حرکت را همراهی کرد. (۴)

مردم حزب الهی و حتی کسانی که نظر میانه ای داشتند، در برابر این تظاهرات - که نقطه عطف تغییر فاز سیاسی به فاز نظامی تلقی می شد - موضعگیری کردند. از جنوب شهر تهران و مناطق دیگر (میدان

خراسان، میدان امام حسین (ع)، خیابان مولوی، شهری، راه آهن و جوادیه و...)، گروه های مردم به راه

ص: ۵۷۴

۱- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ ذیل ۳۰ خرداد ۶۰.

۲- به این امید که تابش آفتاب کمتر باشد و افراد بتوانند، پس از تعطیلی ادارات، در تظاهرات شرکت کنند و جمعیت بیشتری را به وجود آورند.

۳- اسناد و مدارک «بخش اجتماعی - نهاد دانش آموزی» و عکس ها و فیلم های موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات. روزنامه های کیهان و اطلاعات، ۳۱/۳/۶۰.

۴- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۷۰۴ - ۷۰۵. فصل های ۱۷ و ۱۸ مأخذ اخیر نوعی بولتن بررسی عملکرد سازمان در طول

سال های ۵۹ - ۶۰ است که خوانندگان می توانند مراجعه کنند.

افتادند و با موتور، دوچرخه، اتوبوس، مینی بوس، و هر وسیله شخصی و امکان دیگری که در دسترس بود، خود را به مرکز شهر رساندند. در ابتدای رویارویی، مردم عموماً از کمربند یا سنگ استفاده می کردند؛ ولی زمانی که هواداران سازمان با سلاح های مختلف سرد (و در چند جا سلاح گرم) حمله کردند، نیروهای

سپاه و کمیته وارد عمل شدند. مردم، در خلال این درگیری ها متحمل جرح و ضرب و قتل تعدادی از خود شدند. (۱) اولین خبر منتشره در مورد تعداد تلفات ۳۰ خرداد تهران، حاکی از آن بود که بیش از ۱۶ تن از مردم کشته و ده ها نفر مجروح شده اند. (۲) هشت تن از مجروحین نیز فردای آن روز به علت شدت جراحات وارده، در بیمارستان فوت کردند. (۳) صدای آمریکا در خبر خود، وقایع ۳۰ خرداد تهران را از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی بی سابقه توصیف کرد و اعلام نمود که در خلال درگیری های آن روز «دست کم ۳۰ تن کشته شدند و ۲۰۰ تن مجروح گردیدند». (۴)

خیابان های محل درگیری در تهران وضعیت غریبی پیدا کرده بود چهره های ملتهب، مغازه های تعطیل شده، اتوبوس های به آتش کشیده شده، و دود لاستیک های سوخته، چهره این مناطق را دگرگون

کرده بود. هواداران سازمان (و اغلب همان «میلیشیا»ی معروف) به همراه جمعی از هواداران دیگر

گروه ها، در کوچه و خیابان، افرادی را که از جهت هیئت ظاهری به حزب اللهی ها شبیه بودند، کتک زده و از آنها می خواستند که به نفع بنی صدر و سازمان شعار دهند، چوب و سنگ بر سر و روی افراد مقاوم می ریختند، و با کارد و چاقو و تیغ موکت بری صورت و بدن آنها را زخمی می کردند. (۵)

حضور گروه های مختلف مردم و پاسداران در خیابان های اصلی و مرکزی شهر کم کم وضع را دگرگون کرد و دستگیری مهاجمان آغاز شد. از حدود ساعت ۷ بعدازظهر، هواداران باقی مانده که مبهوت از این شکست بودند، با انفعال و سردرگمی، متفرق شدند و فضای شهر تحت کنترل نیروهای انتظامی آرام

گرفت. (۶)

هم زمان در چند شهر مانند اصفهان، همدان، ارومیه، شیراز، اهواز، اراک، زاهدان، مسجد سلیمان،

ص: ۵۷۵

۱- همان: همان صفحه.

۲- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان.

۴- همان، ۱/۴/۶۰: ص ۱۶.

۵- همان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۶- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۵؛ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۳۱/۳/۶۰.

بندرعباس و مشهد نیز درگیری های پراکنده مشابهی در سطوح کوچک تری رخ داد که طی آنها نیز ده ها تن مجروح و چند تن کشته شدند.^(۱) مقارن با این وقایع شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم شاه نیز در مصاحبه ای با یک روزنامه فرانسوی گفت: «اگر بنی صدر سرنگون شود در ایران حمام خون جاری خواهد شد.»^(۲)

حضور خودجوش و گسترده مردم نقاط مختلف کشور در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد در تجدید پیمان با رهبری انقلاب و اعلام حمایت از مجلس شورای اسلامی و مخالفت با بنی صدر و سازمان، عملیات اربعی و شورشگرانه سازمان را با ناکامی مواجه ساخت. روز ۳۱ خرداد نیز بررسی طرح عدم کفایت رییس جمهور در مجلس ادامه یافت و در جلسه بعد از ظهر آن، اکثریت نمایندگان به عدم کفایت سیاسی بنی صدر رأی دادند. در این روز نیز نمایندگان طرفدار نهضت آزادی و رییس جمهور از شرکت در جلسه مجلس شورای اسلامی خودداری کردند. علاوه بر افرادی که جلسه ۳۰ خرداد را ترک

کرده بودند، عزت الله سبحانی، گلزاده غفوری، اعظم طالقانی و حسین انصاری راد نیز از شرکت در جلسه ۳۱ خرداد خودداری کردند.^(۳)

همچنین ۱۰ تن از نمایندگان مجلس با صدور یک اطلاعیه مشترک دلایل خود را برای رأی دادن به عدم کفایت سیاسی بنی صدر اعلام کردند. در بین امضاکنندگان این نامه در کنار نام محمد کاظم موسوی بجنوردی، محمد محمدی گرگانی و امید نجف آبادی، نام حسن یوسفی اشکوری نیز به چشم می خورد.^(۴) وی معمولاً در مجلس، مواضع همسو و هماهنگ با نمایندگان وابسته به نهضت آزادی اتخاذ می کرد و بعدها نیز از پیوستگان و هواداران جدی این جریان شد ولی در ماجرای عزل بنی صدر، برخلاف موضع مهندس بازرگان و همفکرانش اقدام نمود. در اطلاعیه جمع ۱۰ نفره مزبور، ضمن تأکید بر رهبری حضرت امام تلاش شده بود تا در مخالفت با رییس جمهور، ضمن انتقاد به جناح مقابل وی نوعی مرزبندی با سایر نیروهای پیرو خط امام و حزب جمهوری اسلامی، صورت پذیرد. این اطلاعیه، «انتقادهای اصولی و اساسی» وارد بر بنی صدر را، «مقابله وی با نظام و رهبری امام»، عمده ساختن

ص: ۵۷۶

۱- روزنامه کیهان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴ و ۱/۴/۶۰: ص ۴.

۲- همان، ۳۱/۳/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان، ۱/۴/۶۰: ص ۳.

۴- همان: ص ۲.

اختلاف با جناح مقابل و تبدیل شدن به «مرکز وحدت اکثر مخالفین نظام جمهوری اسلامی»، «غرور و

خودمداری و کیش شخصیت» و «مخالفت با نهادهای انقلابی» برشمرده بود. (۱)

حجه الاسلام محمد موسوی خوئینی ها در آخرین جلسه رسیدگی به طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور ضمن سخنان مشروحو در مخالفت با بنی صدر تأکید کرد:

... بحث از یک فرد نیست که اگر مسئله، یک فرد بود این همه جنجال نداشت. اینجا بحث از یک جریان است؛ جریان آمریکایی ضداسلامی... آقایان مخالفین، آیا این انصاف است که شما اختلاف خط آمریکایی ضداسلام را با خط اصیل انقلاب اسلامی یعنی خط امام، به نزاع بین دو

جناح سیاسی داخلی تفسیر کنید؟... شما هنوز نشنیدید که امام گفتند که من بیش از یک سال صبر کردم ولی احساس خطر برای جمهوری اسلامی ایران کردم... آیا باز هم می گویند اختلاف بین دو جناح سیاسی است؟... بحث بر سر عدم کفایت رییس جمهوری است که در متن خط آمریکا خواسته و یا ناخواسته قرار گرفته است. خطی که از جبهه [ملی] آمریکایی شروع می شود

و تا چپ های آمریکایی ختم می شود. (۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی رییس مجلس نیز با اشاره به وقایع ۳۰ خرداد چنین گفت:

... خبر آشوب دیروز عصر [= ۳۰ خرداد] را که با پرچمداری منافقین خلق و پیکار و اقلیت فدایی و به اسم رییس جمهور در حال عزل انجام شد اطلاع دارند، آنچه که واقع شد در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی رییس جمهور، خود بهترین گواه عینی عدم کفایت رییس جمهور است. (۳)

آیه الله خامنه ای نیز طی سخنان مشروحو ضمن تأکید بر اینکه رأی به عدم کفایت بنی صدر ناشی از یک اختلاف حزبی و سیاسی نیست و در واقع یک مسئولیت الهی در پاسخ به خواست مردم است، به

تفصیل، دلایل و اسناد عدم کفایت سیاسی بنی صدر را تبیین و ارائه نمود. (۴)

پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری طی پاسخ حضرت امام به نامه رییس مجلس شورای اسلامی و اتمام روال حقوقی و قانونی موضوع براساس قانون اساسی، امام خمینی در اول تیرماه ۱۳۶۰

در دیدار با اقشار مختلف مردم ضمن اشاره به وقایع ۳۰ خرداد و تجلیل از حضور ملت، در صحنه دفاع از

۱- همان.

۲- همان: ص ۳.

۳- همان: ص ۱۵.

۴- همان.

انقلاب، هواداران سازمان را به تفکر و توبه و جدایی از آشوبگران دعوت نمود:

... به این جوان های گول خورده ای که از چند نفر گرگ گول خورده اند، نصیحت می کنم... توجه داشته باشید این امری که دو روز پیش [= ۳۰ خرداد] اتفاق افتاد این را مطالعه کنید، ببینید چه بود؟... شما که بازی خوردید، و سران جنایتکار منافقین شما را بازی دادند و خودشان در پناهگاه ها نشستند و شما را به خیابان آوردند و آن غائله اسفناک را به دست شما به بار آوردند...

اعلام قیام مسلحانه در مقابل کیست؟ اعلام قیام مسلحانه در مقابل ملتی است که قریب بیست سال و اخیراً دو سه سال، خون خودش را داده و دست آمریکا و بلوک او را، و شوروی و بلوک او را، از این کشور کوتاه کرده است... کرارا من [به بنی صدر] گفتم که بیا و از این گروهک های فاسد، از این منافقین، تبری کن، حیثیت خودت را از دست نده، برو در ملاءعام و اینها را از خود بران. اینها تو را به تباهی می کشند... من خیر این گروه ها را می خواهم، اگر این گروهک ها دست

بردارند و در مقابل اسلام و کشور اسلامی قیام نکنند و آنهایی که قیام کردند توجه کنند و

برگردند به دامن اسلام... جوان ها و دخترها و پسرهای عزیز ما گول اینها را نخورند. از دامن اینها فرار کنند و به آغوش اسلام برگردند... آن آقا [= بنی صدر] که من کرارا به او گفتم که حسابت را از این منافقین جدا کن و اعلام کن به اینکه شماها [= منافقین] از اسلام نیستید و

شماها به من ارتباط ندارید، نپذیرفت و دید آنچه دید و من امیدوارم که توبه کند... برای همه

کس هر کار بکند، باز جای توبه هست، در توبه باز است، رحمت خدا واسع است. (۱)

اولین «بریدن»ها و تردیدها

اکنون دیگر مشخص شده بود که شرایط عینی مورد ادّعی مرکزیت، نه تنها برای توده ها که حتی برای بسیاری از هواداران نیز فراهم نبوده است. هوادارانی که تا آن موقع، عمده کارشان فروش نشریه و پخش اعلامیه و حداکثر ایجاد درگیری های کوتاه با پاسداران بود، اکنون می بایست خود را با شرایط سخت ایجاد شده منطبق می کردند. اینان، آمادگی انطباق با شرایط جدید را نداشتند. ادامه فعالیت به این نحو و در این «فاز»، مستلزم نوعی تازه از سازماندهی و تشکیلات بود که به مراتب دشوارتر از گذشته می بود. این در حالی بود که بسیج عمومی برای مقابله با سازمان، که اکنون «محارب» هم شناخته می شد، مهلت لازم را جهت تقویت سازماندهی جدید به سران سازمان نمی داد.

ص: ۵۷۸

بسیاری از هواداران «بُردند». بسیاری از آنها، از ترس اینکه توسط آشنایان و حتی فامیل نزدیک

خود به کمیته و سپاه معرفی و دستگیر بشوند، متواری شدند. امکانات سازمان، پی در پی و به صورت مداوم، توسط مردم شناسایی شده و لو می رفت. افراد سازمان، برای یافتن مخفی گاه مناسب در مزیقه بودند. وحشت از مردمی که به هواداران وعده داده شده بود «پشت سر شما اسلحه به دست خواهند گرفت»، بسیاری از آنها را منفعل کرده و در گنجی و سردرگمی فرو برده بود. ارتباط ها - اغلب - شناسایی و نامطمئن شده بودند و تشکیلات تا حدّ زیادی ضربه دیده بود.

هوادارانی که دستگیر شده بودند، هدف از راهپیمایی را «شروع براندازی نظام» قلمداد کردند و تعداد کثیری از آنان مرکزیت را به خاطر عدم شناخت دقیق جامعه به زیر سؤال بردند. شک و تردید از سطح هواداران دستگیر شده گذشت و بعدها در هواداران و اعضای خارج از کشور نیز رسوخ کرد. اینجا بود که رجوی مجبور شد در جمع بندی یکساله، انرژی زیادی برای توجیه ۳۰ خرداد صرف کند و شعار دهد که «۳۰ خرداد تردیدبردار نیست». (۱) واقعیت، خود را پی در پی و بی رحمانه نشان می داد و رجوی نیز پیوسته به دنبال توجیه خطاها و «پیروزی خواندن شکست ها» بود.

به رغم بحث مفصل موسی خیابانی در تحلیل ۳۰ خرداد (ضمن سخنرانی خود پیرامون «تاریخچه ۳ ساله سازمان») (۲) و تلاش رجوی در توجیه تئوریک مبانی آن، (۳) در هیچ یک از منابع سازمان، مدرکی دالّ

بر گفت و گوهای تئوریک مرکزیت برای شروع ۳۰ خرداد وجود ندارد. جملاتی از قبیل «پایان دادن به مشروعیت موضوعی نظام» و «جوابی به بدمستی نظام»، مواردی از تلاش های آنان برای ساختن پوشش تئوریک برای ماجرا، «بعد» از وقوع آن محسوب می شدند.

از جمله نکاتی که روشن می کند حرکت روز سی ام خرداد به عنوان یک اقدام فرصت طلبانه پراگماتیستی رخ نموده است، تعبیرات مکرر رجوی و موسی خیابانی از این واقعه تحت عنوان «تست» و «آزمایش» است. (۴) وقتی رجوی خود می گوید:

... اگر تظاهرات سی خرداد، درست در همان روز (نه یک روز زودتر و نه یک روز دیرتر) به هر

ص: ۵۷۹

۱- رجوی، جمع بندی یکساله... ص ۱۱۰.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵؛ اظهارات موسی خیابانی.

۳- رجوی، جمع بندی یکساله... صص ۱۱۰ - ۱۱۲.

۴- همان: صص ۷۲ و ۱۳۲. نشریه مجاهد - پیشین: همان صفحه.

بهای بی بر گزار نمی شد، ما یک حلقه مهم را در کل محاسبات مان با رژیم، در پایان مشروعیت موضعی - سیاسی این رژیم و در آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه، کم داشتیم. (۱)

دیگر تردیدی باقی نمی ماند که آن روز بخصوص، «ساعت صفر» سازمان بوده است. آن هم با نیروهایی که معترف بودند: «در فضایی از کینه و تنفر نسبت به رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفته بودیم که دیگر مجال تفکر نداشتیم» یا «سازمان به ما تحلیل نمی داد؛ بلکه چگونه متفکر بودن را در مسیر عمل گرای و عمل زدگی به ما تزریق می کرد». (۲) متن زیر، که چکیده و خلاصه نظریات یکی از اعضای سازمان - پس از دستگیری - است، نگاه نزدیکی از درون به حادثه ۳۰ خرداد است:

تظاهرات ۳۰ خرداد ریشه در مواضع قبلی سازمان، در آن تاریخ دارد. بعد از انقلاب (شاید در فروردین ۵۸) بود که یک بار جابربزاده انصاری تحلیل می کرد که تا ۳ ماه دیگر آیه الله خمینی

حکم تکفیر ما را صادر [می کند] و ما مجبور به مبارزه مسلحانه مثل دوران شاه خواهیم شد. مدتی گذشت. در تابستان ۱۳۵۸ دوباره او را دیدم؛ و گفت: «در پاییز ۱۳۵۸ قرار است رژیم با ما برخورد کند و مبارزه ما شکل دیگری پیدا می کند». ماه ها گذشت و خبری از برخورد نظام نشد؛

ولی سازمان در پروسه کوتاه مدت، هر چند وقت یک بار، شکل سازماندهی را عوض می کرد و معتقد بود که «می بایست با نظام به توازن قوا برسیم تا بتوانیم اراده خود را بر او تحمیل کنیم».

همچنین سازمان (و خصوصاً رجوی) به اعضای مرکزیت چنین تحلیل می داد که رژیم ملاًها قادر بر سیستم سازی نبوده و قدرت حل مشکلات سیاسی - نظامی را نداشته و مردم را از دست

می دهد و در روابط بین المللی محلی از اعراب ندارد.

بعد از چند ماه از پیروزی انقلاب، [سران سازمان] اقدام به چینش نیرو در ارگان ها نمودند؛ در رادیو، تلویزیون، ارتش، سپاه، بیت امام، و وزارتخانه ها، افرادی که هوادار بودند، [در این ارگان ها وارد شدند و] طبق توصیه سازمان، به صورت مخفی با بخش امنیت و یا اطلاعات ویژه تماس داشتند.

از طرف دیگر، جمع آوری سلاح و تأسیس انبارهای جدید و نقل و انتقال سلاح ها و مهمات (خصوصاً از بعد از تیر ۵۹، در شروع فاز سیاسی - نظامی) آغاز شد. قبلاً مرکزیت مترصد فرصتی بود که به طور مشروع ارتش خلقی تشکیل دهد تا به توازن قوا با نظام دسترسی پیدا کند. قضیه ۱۳ آبان و تسخیر لانه جاسوسی، و بعداً مسئله احتمال حمله آمریکا، این فرصت را

ص: ۵۸۰

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۱۱.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۳؛ نقل از پرونده شماره ۶ متهمان ۳۰ خرداد.

در فضای سیاسی آن موقع کشور برای سازمان مهیا کرد که بخش «میلیشیا» را تشکیل دهد. از این موقع به بعد، سازمان امید به پیروزی داشت.

مکزراً احتمال برخورد نظامی با جمهوری اسلامی را به ما گوشزد می کردند و ما به نیروهای تحت امر، مرتباً آماده باش می دادیم. شناسایی مراکز کمیته و سپاه و ارگان های انقلابی نظام

شروع شده بود، و مستمراً اخباری از درون نظام به گوش ما می رسید که حاکی از وجود «نفوذی»ها در درون نظام است. سازمان، به امید اطلاعات آنها، طرح ریزی می کرد.

در مخاصمات سیاسی سازمان دنبال وجه مشروع مبارزه قطعی می گشت. [با] پذیرش بنی صدر برای ائتلاف مخفی با سازمان، لیبرالیسم - که وجه قابل توجه حاکمیت بود و تعداد زیادی از

مناصب و پست ها را اشغال کرده بود - به خدمت سازمان درآمد.

بعد از [ماجرای] ۱۴ اسفند، که بعضی گروه ها مانند «جنبش مسلمانان مبارز» از سازمان بُریدند، قسم دیگری به سمت سازمان آمدند؛ مثل «اتحادیه کمونیست ها»، «حزب رنجبران»، و تا حدی «پیکار» و «حزب دموکرات»، و جناح هایی از «جبهه ملی». (۱)

از اوایل سال ۱۳۶۰، برنامه ریزی ها، آشکارا به سمت براندازی کامل می رفت. در کتابی که جمعی از جداشدگان سازمان در سوئد منتشر ساخته اند، در مورد تصمیم رجوی به شروع مرحله جنگ مسلحانه پس از بازگشت از سفر مخفیانه به فرانسه در اواخر سال ۵۹، چنین آمده است:

... مسعود پس از بازگشت از فرانسه، در ابتدای سال ۶۰ با دستپاچگی هر چه تمامتر فاز نظامی را طراحی و پیشنهاد کرد؛ حتی مسعود با مقاومت های اعضای مرکزیت به سختی مقابله نمود. به

عبارت دیگر [زمان آغاز] این فاز نظامی را به آنان تحمیل کرد. (۲)

سازمان فضای سیاسی اردیبهشت و خرداد را چنان غلیظ و خشن کرده بود که هیچ یک از هواداران جز به تغییر حاکمیت فکر نمی کرد. پی در پی به آنان تحلیل می رسید که «رژیم رفتنی است و از عهده [حل] مشکلات بر نمی آید» و...

پس از طرح و تصویب عدم کفایت سیاسی بنی صدر، سازمان می پنداشت می تواند بر موج سیاسی به وجود آمده سوار شود؛ همه چیز هم، از نظر رهبری سازمان، آماده و مهیا بود؛ نفوذی ها رشد کرده بودند و اطلاعات تشکیلات هم - به زعم خودش - کامل شده بود، سازماندهی درونی هم آماده بود. سازمان، در ضمن، می پنداشت که به دلیل اشتغال نیروهای مسلح نظام در جبهه ها، هیچ قدرت قابل محاسبه ای را

۱- همان: ص ۳.

۲- چه باید کرد: ص ۴۵.

رودرروی خود نخواهد داشت؛ بنابراین این تشکیلات بریده از مردم، که «مردم» را با وهم و پندار محض می نگرست، بر آن شد که ضربه اول را وارد سازد.

تصور سران سازمان این بود که نظام جمهوری اسلامی قادر نیست خود را جمع و جور کند و ضربه

اول را پاسخ گوید؛ چراکه در تحلیل سازمان: افکار عمومی آماده قیام علیه نظام بود و از بعد نظامی هم نظام در اوج استیصال بود. عراق مرتب حمله می کرد و شهرها و مناطق متعددی هم در اشغال عراق بود. از نظر تشکیلاتی و سازماندهی نیز نظام - نه کمّاً و نه کیفاً - توان و آمادگی سازمان دادن به طرفدارانش را نداشت. از بُعد اجتماعی هم مردم کاملاً از نظام جدا شده و تحت تأثیر تبلیغات ششماهه قبل از ۳۰ خرداد، آماده تغییر حاکمیت شده بودند. از بُعد سیاسی و دیپلماتیک نیز کشورهای منطقه، آماده بودند به یک جایگزین که با آنها همگرایی بهتر و سنخیت بیشتر داشته باشد، تن دهند و آمریکا و اروپا هم نظر مساعد در این خصوص نشان داده بودند. از بُعد اقتصادی نیز نظام در بدترین وضعیت و شرایط به سر می برد و درگیر محاصره اقتصادی، عدم فروش نفت، و هزینه های جنگ بود. مجموعه اینها نظام را در دیدگاه

سازمان، بی آینده و در حال فروپاشی نشان می داد. (۱)

تفاوت ادعاهای خیابانی و رجوی

مدتی بعد خیابانی در تحلیل خویش از حادثه ۳۰ خرداد، به چند نکته اشاره کرد:

... اما در رابطه با سازمان هدف ارتجاع برای سرکوب نهایی مجاهدین از نقاط دیگر نیز روشن بود و از آن جمله اطلاعیه ده ماده ای دادستانی ارتجاع بود... این اطلاعیه در جوهر خود چیزی

نبود جز دعوت گروه های سیاسی و سازمان های انقلابی به تسلیم در برابر ارتجاع و یا آماده تصفیه و سرکوب شدن...» (۲)

ماهیت اطلاعیه دادستانی این بود که گروه ها تحت قانونمندی به تظاهرات و میتینگ دست زده و از اغتشاش پرهیز نمایند و از نگهداری سلاح خودداری کنند. اطلاعیه دادستانی، با معیارهای اعلام شده و ظاهری سازمان نیز نمی توانست مؤید واکنش منفی سازمان باشد. خیابانی با ذکر اینکه «ما نفوذی هایی

ص: ۵۸۲

۱- متخذ از تحلیل های درونی مرکزیت، نقل شده توسط برخی اعضای دستگیر شده که متن اصلی اظهارات آنها در آرشیو دانشکده امام باقرع موجود است.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵.

در درون نظام داشتیم»، ادعا می کرد که طرحی در پشت پرده برای حذف مجاهدین در حال شکل گیری بود که به عللی بعد از ۱۴ اسفند متوقف ماند و بعدها دوباره پیگیری شد. از این رو سیستم تصمیم گرفت اول رییس جمهور را حذف کند و بعد آن طرح را به اجرا درآورد. ذکر نکردن جزئیات و حتی کلیات این ادعا، هیچ توجیهی جز «دروغین» بودن اساس آن ندارد. سازمان به کرات نشان داده که کوچکترین خبر و حادثه درونی نظام را در بوق و کرنا و نشریه و رادیوی خود اعلام می کند؛ ولی در این خصوص، تاکنون هیچ مطلب و «فاکت» مستند ارائه نداده است. ساده ترین فرض این است که خیابانی ذهنیات خود را به شکل توطئه، ترسیم و توهم نموده است. وی همچنین گفته است:

از بعد از ۲۵ خرداد که جبهه ملی قصد تظاهرات داشت و با توپ و تشر رژییم عقب نشست...، هر روز افراد ما را بیشتر و بیشتر می گرفتند و اذیت می کردند و رژییم کاملاً نشئه و سرمست شده بود. می بایست جوابی مناسب به رژییم داده می شد تا نشئه بدمستی را از سر او به در کند. در

همین حال [سازمان] می بایست آخرین اتمام حجت را در قبال ارتجاع به عمل آورد. برای این کار نه به تظاهرات پراکنده بلکه به یک حرکت فشرده و متراکم، به یک راهپیمایی عظیم، نیاز بود... بنابراین سازمان با تمام قوا برای یک آزمایش بزرگ دیگر دست بکار شد...

... اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این آزمایش و اتمام حجت، احتمال می رفت که ارتجاع اندکی به خود آمده و دست از توطئه های ضدانقلابی دست بردارد، طبعاً چنین چیزی بعید می نمود... (۱)

بنابراین سازمان می دانست از راهپیمایی چیزی عایدش نمی شود و احتمال عقب نشینی نظام نزدیک به صفر است؛ اما برای «آزمایش و اتمام حجت» دست به این کار زد. در واقع، به اعتراف خیابانی، سازمان دست به کاری زده بود که می دانست نتیجه اش صفر است. از سوی دیگر رجوی در جمع بندی یکساله به نکاتی اشاره می کند که دال بر سیستماتیک بودن حرکت سازمان مبتنی بر براندازی است.

... حتی یک سال قبل از ورود (امام) خمینی به ایران از روی اطلاعیه هایی که می داد، تفکر و

ماهیتش را به طور مکتوب تحلیل نموده و بر خصائص ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل که بعداً خبرش در زندان به گوش رفسنجانی هم رسیده آشکارا گفته بودیم که اگر (امام) خمینی بیاید هیچ مسئله ای را از جامعه، نخواهد توانست حل نماید و باز انقلاب دیگری

لازم خواهد بود. (۲)

ص: ۵۸۳

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۵ و ۱۸.

این سخنان را اگر با اطلاعیه های سازمان، مثل اطلاعیه ۱۳ اسفند ۵۷، و نیز با تمام هشدارهای سران سازمان که در طی سخنرانی های سال های ۵۸ - ۵۹ که بر روی جنگ داخلی انگشت گذاشته و یا مخالفان خود را از روز موعود و روز نهای و ... ترسانده و آنان را از مخالفت با سازمان برحذر می داشتند، کنار هم بگذاریم و اگر گفته رجوی در مصاحبه با خبرنگار روزنامه «استودنت» که جنبش مجاهدین را در سه مرحله عنوان نموده (۱) در کنار سخن بالا- بگذاریم، نتیجه این است که سازمان بر اساس یک حادثه یا چند اتفاق در اردیبهشت و خرداد ۶۰ اقدام به این کار نکرده، بلکه تمامی بدنه و ماشین سازمان تحت یک استراتژی براندازی معین و معلوم، از فردای بعد از انقلاب با تز شورشگری اجتماعی شروع به آلوده و غلیظ نمودن فضای سیاسی ایران کرده است. ۳۰ خرداد معلول استراتژی براندازی مرحله ای سازمان بوده نه یک عکس العمل سازمانی در مقابل اقدامات مخالفین آن. رجوی باز می گوید:

... در روز ۳۰ خرداد ۶۰ نیز، فقط از نظر نظامی، به دلایلی که حتی در مورد روزهای بعدش گفتیم، قیام و سرنگونی ضربه ای رژیم امکان پذیر نبود بلکه ما حقاً به یک اتمام حجت تاریخی به نقطه پایانی و نقطه آغاز احتیاج داشتیم. (۲)

رجوی و خیابانی در چند مورد از حوادث ۳۰ خرداد از دو واژه «تست» و «آزمایش» نیز استفاده کرده اند. رجوی در همان جمع بندی اشاره می کند:

... تا وقتی که هنوز «آزمایش» مبارزه مسلحانه با رژیم شروع نشده بود بسیاری گروه ها و احزاب و سازمان ها مدعی انقلابی گری بودند. (۳)

خیابانی درباره ۳۰ خرداد با تأکید بر کلمه آزمایش می گوید:

... اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این «آزمایش» و اتمام حجت احتمال می رفت که ارتجاع اندکی به خود آمده... (۴)

رجوی بار دیگر از تظاهرات مسلحانه به عنوان «آزمایش» و استفاده از الگوی ۲۲ بهمن ۵۷ یاد می کند:

... اما با این همه، علیرغم اینکه از ۳۰ خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگوی سقوط شاه،

ص: ۵۸۴

۱- نشریه مجاهد، ش ۱۴۱: صص ۱ و ۴.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۷۷ - ۷۸.

۳- همان: ص ۱۱۳.

۴- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۵.

لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست،... اما باز هم تست کردیم، آزمایش کردیم... (۱)

با توجه به اسناد و شواهد بعدی می توان چنین نتیجه گیری کرد که: ۳۰ خرداد مقدمه عملیات تروریستی انفجار دفتر حزب و نخست وزیری و اقداماتی شبیه آن بوده است. به عبارت دیگر، یک

عملیات تکمیلی بوده در کنار خط اصلی که براندازی ضربه ای بود و طی آن می بایست مسئولان ارشد نظام کشته می شدند.

طبق تحلیل خیابانی ادعا شده که ۳۰ خرداد یک زور آزمایی و عکس العملی از فشارها بوده است، ولی مطابق تحلیل رجوی، ۳۰ خرداد یک حادثه طبیعی در روند تکامل جنبش نوین به رهبری سازمان برای براندازی حاکمیت و یک حلقه در زنجیره حوادث سیاسی و فاز نظامی بود.

مطابق تحلیلی که از خانه مرکزی محمد ضابطی به دست آمد، سازمان به طور برنامه ریزی شده ۳۰ خرداد را دریچه عبور به سمت تروریسم قرار داد:

... سازمان تحلیل می کرد که رژیم به جناح لیبرال برای بقاء خویش و ادامه جنگ نیازمند بوده و

در صورت حذف این جناح، اینکه رژیم با امپریالیسم سازش نموده باشد قطعی است و رژیم ضد خلقی شده است... و بر این اساس نمایش ۳۰ خرداد دریچه ورود به فاز نظامی و استراتژی سرنگونی بر اساس خط ضربه ای تشخیص داده شد و برنامه انفجار حزب و سپس قتل عام رهبران نظام انجام گردیده. (۲)

هرچند این تحلیل سازمان سعی داشت تصمیم هولناک خود را ضدامپریالیستی بنمایاند، اما در ذات خویش از وثوق و ادله کافی برخوردار نبود. زیرا همان زمان نیز مواضع ایران و سیاست منطقه ای آمریکا در اوج تضاد و تخاصم با یکدیگر بودند و در حقیقت، مقابله با نظام به مفهوم سازش با امپریالیسم و خدمت به منافع و اهداف آمریکا بود. سازمان از فردای بعد از انقلاب، بنیادهای ایدئولوژیک خود را بر اساس عطش کسب قدرت دگرگون ساخت. به نحوی که آتش لوله تفنگ و کمیت هواداران، آن را به سوی قبول مطلق «ایدئولوژی قدرت» (با هر وسیله و به هر ترفندی) سوق داد. و در نهایت برای رسیدن به قدرت، با قربانی کردن صدها انسان بی گناه، شورش خونین مسلحانه را بر جامعه و نظام تحمیل نمود.

ص: ۵۸۵

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۷۰.

۲- اظهارات یکی از کارشناسان سیاسی در گفت و گو با پژوهشگران کتاب حاضر.

انفجار ششم تیر

آغاز علنی مرحله نظامی سازمان، پیامدهای فوری مختلفی به همراه داشت:

تفر عمیق مردم از این حرکت و توقع آنها از دولت در سرکوب قاطع منافقین، برخورد محکم و تردیدناپذیر مقامات قضایی، کمیته و سپاه که متناسب با افکار عمومی عمل کردند، چنان ضربه ای به سازمان زد که به هیچ عنوان تصورش را نمی کرد. (۱)

درگیری های پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فردای سی ام خرداد آغاز شد. «روز دوم تیرماه یک بمب در سالن راه آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافری منفجر گردید و ۷ شهید و بیش از ۵۰ زخمی به جای گذاشت. روز سوم تیر با هوشیاری مردم یک بمب قوی در جنب یک هنرستان دخترانه در تهران کشف و خنثی می شود.» (۲)

روز جمعه پنجم تیر انتخابات میان دوره ای مجلس شورای اسلامی در ۱۹ شهر کشور برگزار شد و حضور گسترده مردم در نمازهای جمعه در آن روز با تظاهرات و شعارهای گروه های مختلف مردم در

مخالفت با بنی صدر و سازمان همراه بود. آیه الله خامنه ای امام جمعه تهران در سخنان خود ضمن ارائه تحلیلی از عملکرد سازمان خطاب به سران سازمان گفت:

ص: ۵۸۷

۱- تروریسم ضد مردمی: ص ۴۰.

۲- منافقین خلق...: ص ۸۷.

من سوابق و ضعف های آنها را می دانم و خود آنها می دانند که ما به خوبی آنها را می شناسیم. من می گویم که خودتان را در تاریخ رسوا کردید و حرف های [قبلی] خود را تخطئه نمودید...

شما ای مجاهدین خلق مقابله خود را با دولت و حکومت اسلامی به حساب مقابله با ارتجاع می گذارید. ارتجاع با منطق اسلام یا منطق کمونیسم؟ ارتجاع در منطق اسلام یعنی ارتداد و

شماها هستید که مرتجعید. (۱)

وی همچنین در سخنان خود جوانان و نوجوانان هوادار سازمان را به تفکر و توجه به واقعیات و پذیرش نصایح خیرخواهان فراخواند و آنان را از دنباله روی بدفرجام سران سازمان تحذیر نمود.

بعدها، سودابه سدیفی، مشاور بنی صدر، پس از دستگیری اعتراف کرد که پس از عزل قانونی رییس جمهور و پنهان شدن او، بنی صدر به رجوی پیام داد که «باید شروع به زدن رأس های آنها [= حاکمیت نظام جمهوری اسلامی] نمود، چاره دیگری نیست». (۲)

حسین نواب صفوی یکی از رابط های اصلی بنی صدر و سازمان نیز بعد از بازداشت، به رغم اینکه تأکید داشت که بنی صدر برای مقابله با نظام بر «بسیج مردم» تکیه می کرد، با تردید تصریح کرد که این نکته هم مطرح شد که «اگر نتوانیم مردم را بسیج کنیم، باید اینها را فلج کرد، یک چیزی در همین حدود، شاید گفت باید سران را از بین برد». (۳)

رجوی بعد از اختلاف با بنی صدر دیدگاه های او را در مورد ترورهای سال ۶۰ چنین تبیین می نماید: «آقای بنی صدر به خوبی به یاد دارند که در آن اوایل... رفسنجانی را در شمار «خمس خبیثه» واجب القتل دانسته و به تأکید خواستار آن بودند که در ردیف بهشتی ملعون - که هر دو نفر به اضافه سه نفر دیگر دستشان تا مرفق به خون و جنایت آلوده بود - مهدورالدم و شایسته مجازات شناخته شود». (۴)

رجوی در بیانی دیگر با تحقیر دیدگاه بنی صدر می نویسد:

... آنچه بنی صدر از مبارزه مسلحانه مجاهدین انتظار داشت، اساساً چیزی جز دفع شرّ تعدادی

ص: ۵۸۸

۱- روزنامه کیهان، ۶/۴/۶۰: ص ۱۵.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۳۰.

۳- همان: ص ۷۳۵.

۴- نشریه مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۷. منظور بنی صدر و سازمان، به غیر از شهید بهشتی و حجه الاسلام رفسنجانی با توجه به سایر قرائن و شواهد به احتمال بسیار زیاد آیه الله خامنه ای، شهید باهنر و شهید رجایی بوده اند که اقدام به ترور آنان با هماهنگی

و موافقت هر دو صورت پذیرفته که در مورد آیه الله خامنه ای نافرجام ماند و در مورد آقای هاشمی به مرحله عمل نرسید.

از مهره های بالای رژیم نبود... (۱)

رییس جمهور معزول که خود به دستاویزی برای شورش مسلحانه سازمان تبدیل شده بود، با تأکید یا در واقع اعلام موافقت خود با آغاز ترور مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی، تسریع در اقدام برنامه ریزی شده قبلی سازمان را خواستار شده بود. روز ششم تیرماه با انفجار بمب کار گذاشته شده در ضبط صوت بزرگی که روی تریبون سخنرانی آیه الله خامنه ای در مسجد ابادر تهران قرار داده شده بود، پروژه حذف رهبران اصلی جریان پیرو خط امام توسط سازمان کلید خورد. خوشبختانه امام جمعه محبوب

تهران و نماینده امام در شورای عالی دفاع از این سوءقصد که می توانست به فاجعه ای بزرگ منجر شود، بر اثر کامل عمل نکردن بمب، جان سالم به در برد ولی جراحات شدیدی بر ایشان وارد گشت. براساس خبر

منتشره در همان زمان، آیه الله خامنه ای «از نقطه بالای کتف راست و بالای ران سمت راست» مجروح شد و «استخوان ترقوه» او شکست و چند رگ و عصب دست راست وی نیز قطع شده بود. (۲)

مسجد ابادر تهران در یکی از جنوبی ترین مناطق واقع شده بود و آیه الله خامنه ای مدتی بود که در آنجا - پس از نماز ظهر و عصر - برنامه هفتگی سخنرانی و پرسش و پاسخ برگزار می کرد. هم زمان با انفجار بمب مزبور، بمبی نیز در میدان انقلاب تهران منفجر شد و یک بمب هم در تقاطع خیابان ولی عصر (عج) و طالقانی پیش از انفجار کشف و خنثی گردید. (۳)

روزنامه کیهان به مدیریت حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در سرمقاله خود با عنوان «توده های مردم از ماجرای ترور خامنه ای می گویند» چنین نوشت:

دیروز بخش وسیعی از مردم در مقابل بیمارستان جمع شده بودند... دست به دعا برداشته بودند و با چشم های اشک آلود از خدای خود می خواستند که امام جمعه تهران زنده بماند و توطئه آمریکا نقش بر آب گردد... از هر کس و هر دسته ای که سؤال می کردیم، مردم بلافاصله پاسخ می دادند که این کار، کار جنبشی ها [= سازمان] است... عمو حسین گفت مگر در نماز جمعه این هفته شرکت نکردید؟ در آنجا آقای خامنه ای به سران مجاهدین گفت شماها را خوب می شناسیم، شماها کار آمریکا را آسان کردید... اما معلوم بود که جنبشی ها نمی توانستند کيفر

آقای خامنه ای را فی المجلس ادا کنند! لذا «به زودی و به طور مضاعف» یعنی در همین دیروز به

ص: ۵۸۹

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۲۴: ص ۶.

۲- روزنامه کیهان، ۷/۴/۶۰: ص ۳.

۳- همان: صص ۱۵ و ۲.

مسجد اباذر رفتند و در ضبط صوت مواد منفجره گذاشتند.^(۱)

حضرت امام خمینی (ره) طی پیامی خطاب به آیه الله خامنه ای، ترور شخصیت های انقلاب را موجب افزایش قدرت مقاومت در صفوف فشرده ملت توصیف کرده ضمن اشاره تلویحی ولی روشن به مسئولیت منافقین در این اقدام، در مورد ابعاد و آثار آن چنین نگاشت:

اکنون دشمنان انقلاب به سوء قصد به شما که از سلاله رسول اکرم (ص) و خاندان حسین بن علی (ع) هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می باشید، آن قدر از بینش سیاسی بی نصیبند که بی درنگ پس از سخنان شما در

مجلس و [نماز] جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوء قصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین انداز است... آیا با این اعمال وحشیانه و جرایم ناشیانه وقت آن نرسیده است که جوانان عزیز فریب خورده از دام خیانت اینان رها شوند، و پدران و مادران، جوانان عزیز خود را فدای امیال جنایتکاران نکنند و آنان را از شرکت در جنایات آنان بر حذر دارند؟^(۲)

آیه الله بهشتی؛ رییس دیوانعالی کشور، محمدعلی رجایی؛ نخست وزیر، مجلس شورای اسلامی و

سایر نهادهای انقلابی و آقای منتظری در پیام های جداگانه ای ضمن محکوم کردن سوء قصد به آیه الله خامنه ای منافقین را به تلویح یا تصریح مسئول این اقدام بر شمردند.^(۳)

اما سازمان رسماً مسئولیت سوء قصد به آیه الله خامنه ای را بر عهده نگرفت و حتی بر قسمتی از بدنه داخلی ضبط صوت انفجاری با مائیک نوشته شده بود: «هدیه گروه فرقان»^(۴) و جزوه ای نیز با امضای این گروه درباره این سوء قصد انتشار یافت.^(۵) در حالی که مؤسس و اعضای اصلی این گروه در سال ۵۸ و ۵۹ شناسایی و دستگیر شده بودند^(۶) و هیچ تشکیلاتی از این گروه در سال ۱۳۶۰ در داخل کشور وجود

ص: ۵۹۰

۱- همان: صص ۱ و ۲، سرمقاله.

۲- همان، ۸/۴/۶۰: ص ۱۵.

۳- همان، ۷/۴/۶۰: ص ۳. حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی، روز ۶ تیر در زرند کرمان به سر می برد که بلافاصله پس از شنیدن خبر به تهران عزیمت کرد و مستقیماً به بیمارستان قلب برای عیادت آیه الله خامنه ای رفت. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۷۶ - ۱۷۸.

۴- روزنامه کیهان، ۷/۴/۶۰: ص ۳.

۵- جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۹۲۷.

۶- همان: ص ۵۶۹.

نداشت که قادر به انجام یک اقدام مسلحانه باشد. در برخی از اعلامیه ها و جزوات قبلی این گروه از

بنیانگذاران و ایدئولوژی سازمان تجلیل و اعلام حمایت شده بود،^(۱) و قرائن معدودی هم در مورد ارتباط تشکیلاتی سازمان با فرقان وجود داشت،^(۲) اما آشکار بود که سازمان در همان آغاز عملیات تروریستی خود - در تیرماه ۶۰ - با طرح نام گروه فرقان و انتشار اطلاعیه جعلی به نام آن گروه، کوشید تا، هم چهره تروریستی خود را پنهان کند و هم علاوه بر انحراف افکار عمومی، مسئولان امنیتی و انتظامی را نیز گمراه نماید.^(۳)

معاون وقت دادستان انقلاب در خاطرات خود تصریح کرده است که «جواد قدیری یکی از طراحان انفجار مسجد اباذر بود.»^(۴) وی که نام کاملش محمدجواد قدیری مدرس است و از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود، بعد از سوء قصد نافرجام به آیه الله خامنه ای متواری شد و از کشور گریخت. و در سال ۱۳۶۴، نام قدیری در لیست شورای مرکزی سازمان به عنوان «عضو مرکزیت» درج گردید.^(۵) در همان زمان در اغلب خبرهای مطبوعات و واکنش های اقشار مختلف مردم و گروه های سیاسی، بدون کمترین تردیدی، سازمان مسئول انفجار مسجد اباذر معرفی و شناخته می شد. بعدها نیز در بیانیه وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان، مجروح شدن آیه الله خامنه ای یکی از مجموعه اقدامات تروریستی سازمان خوانده شد.^(۶) سازمان نیز در نفی این واقعت مجددا اعلام نمود که سوء قصد به آیه الله خامنه ای «قبل از شروع مبارزه مسلحانه مجاهدین» توسط گروه فرقان انجام شده «که هیچ ربطی به مجاهدین نداشت.»^(۷) کاملاً آشکار است که سازمان بنا به دلایل سیاسی، حقوقی و تبلیغاتی، به رغم پذیرش رسمی مسئولیت بسیاری از اقدامات تروریستی بعدی خود، همچنان مایل و قادر نیست که به نقش خود در انفجار ششم تیر اعتراف نماید.

ص: ۵۹۱

-
- ۱- همان: صص ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۹۳۰ و ۹۳۳.
 - ۲- قدیریان، خاطرات: صص ۱۹۸ و ۲۰۴. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۵ - ۸۶.
 - ۳- این ترند آنچنان مؤثر بود که در کتاب غائله چهاردهم اسفند تنظیم شده در سال ۱۳۶۱، اقدام مزبور در زمره فعالیت های گروه فرقان برشمرده شده است، ص ۱۰۰.
 - ۴- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.
 - ۵- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۷.
 - ۶- بال شکسته: ص ۱۵.
 - ۷- دموکراسی خیانت شده: ص ۱۳۳.

محمدجواد قدیری عضو کادر مرکزی سازمان و از طراحان اصلی انفجار مسجد اباذر، «در روز چهارم تیر [۱۳۶۰] به دوستان خود با اطمینان خبر می دهد که روز هفتم تیر، کار یکسره خواهد شد.» (۱) وی روز ششم تیر نیز قبل از فرار از کشور «به بعضی از متهمین [عضو سازمان] که مجددا دستگیر شده اند گفته بود که فردا یعنی روز ۷/۴/۶۰ کار نظام اسلامی تمام است.» (۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود درباره نحوه اطلاع از انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر چنین نوشته است:

یکشنبه ۷ تیر [۱۳۶۰] - ۲۵ شعبان - ۲۸ ژوئن

... بعد از ظهر در جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] شرکت کردم. بحث های مهمی در دستور بود. از بیمارستان قلب خواسته بودند، برای مشورت راجع به مسائل مربوط به معالجه آقای خامنه ای، کسی از مسئولان به آنجا برود. پس از جلسه شورا، برای بررسی وضع آقای خامنه ای، اول شب به عیادت آقای خامنه ای رفتم؛ حال شان بهتر بود. در وضع محافظت و سایر مسائل بحث شد.

شب با احمد آقا خمینی در منزل قرار داشتم؛ به منزل آمدم. آقای موسوی خوئینی ها هم آمد. درباره [انتخابات] ریاست جمهوری بحث کردیم.

از دفتر امام، آقای صانعی تلفن کرد و خبر داد که در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر شده و عده ای شهید شده اند. وحشت کردیم؛ جلسه مشترک نمایندگان و مسئولان اجرایی حزب بود.

در تلفن های بعدی اطلاع رسید که بمب در همان سالن، در حال سخنرانی آقای بهشتی، منفجر شده - در حالی که نزدیک به یکصد نفر از افراد مؤثر مملکت حضور داشته اند؛ و ساختمان ویران شده و همگی زیر آوار رفته اند و مشغول بیرون آوردن شهدا و مجروحان هستند.

با تلفن ها خبرها در همه شهر منتشر شد. تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار ماندم و مرتب خبر می گرفتم. خبرها وحشتناک بود و حاکی از شهادت ده ها نفر و بالاخره خبر شهادت آقای دکتر بهشتی کمرم را شکست...

دوشنبه ۸ تیر - ۲۶ شعبان - ۲۹ ژوئن ... خبری دادند که حادثه انفجار بمب می تواند به دست

۱- قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.

۲- همان: پانوشته.

یکی از عوامل ضدانقلاب که در حزب نفوذ کرده، انجام شده باشد. او فعلاً متواری است. ده دقیقه قبل از انفجار، به بهانه ای، از دفتر حزب به طور مرموز بیرون رفته است... مهندس موسوی

آمد و جریان مفقود شدن «کلاهی» و احتمال عامل انفجار بودنش را مطرح کرد؛ به عنوان بستنی خریدن، قبل از انفجار، فرار کرده است...

یکشنبه ۱۴ تیر - ۳ رمضان - ۵ جولای

اول صبح آقای محسن رضایی به منزل آمد و گزارشی از وضع مبارزه با گروهک ها داد. معلوم شد که عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، از مجاهدین خلق است. از پرونده ای که قبلاً انجمن اسلامی دانشگاهش برایش تشکیل داده است، چنین مشخص می شود. (۱)

فاجعه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بزرگ ترین ضربه ای بود که تروریسم از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بدان وارد آورده بود. به رغم عریان بودن انگیزه ها و نحوه عملکرد سازمان که حتی از پیش از تحقیقات هم برای مردم روشن بود، به علت ابعاد و آثار گسترده داخلی و بین المللی این اقدام، سازمان مسئولیت انفجار ۷ تیر را صریحاً اعلام نمود، ضمن اینکه تلویحاً و با کنایه روشن تر از تصریح آن را به خود نسبت می داد. انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا که در سال ۶۰ و ۶۱ نقش ستاد سازمان در آمریکا را ایفا می کرد و مواضع آن را انتشار می داد، در اطلاعیه خود چنین اعلام نمود: «... انفجار ستاد حزب [جمهوری اسلامی] و متلاشی شدن بهشتی... مرگ بهشتی همان خواست به حق توده های محروم بود.» (۲) رجوی در جمع بندی یکساله و موسی خیابانی نفر دوم سازمان، در نوار تحلیل تاریخچه سازمان، که اندک زمانی پیش از کشته شدنش در بهمن ۶۰ ضبط کرده بود، هر دو - به نوعی - از «ضربه مهلک» و «ضربه اول» (و مانند این تعبیرها) بعد از ۳۰ خرداد، سخن راندند. خیابانی با اشاره به آغاز جنگ مسلحانه توسط سازمان پس از ۳۰ خرداد ۶۰، درباره انفجار حزب جمهوری اسلامی می گوید:

... صدای مهیب انفجار درست رأس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه، بلند شد. صدایی که نه تنها در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت و شاید بتوان گفت که از فردای آن

روز، رژیم [امام] خمینی دیگر مرده است. (۳)

وی در ادامه، با تشبیه سازمان به یک جوان، انفجار ۷ تیر را سیلی محکم آن جوان به رژیم جمهوری

ص: ۵۹۴

۱- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۷۸ - ۱۸۱ و ۱۹۰؛ ذیل روزهای ۷ و ۱۴/۴/۶۰.

۲- اطلاعیه شماره ۴۸ انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا مورخ ۲ جولای ۱۹۸۱ ۱۴ تیر ۱۳۶۰.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: ص ۲۴.

اسلامی توصیف می کند. (۱) همچنین در یک جمع بندی درون سازمانی در شهریور ۶۰، از فاجعه ۷ تیر به این تعبیر ذکر می شود: «ضربه جبران ناپذیر بر پیکر ارتجاع به عنوان مرحله جدید مبارزه که در اثر آن رژیم قادر به راست کردن کمرش نخواهد بود.» (۲)

مسعود رجوی، در جمع بندی یکساله، با اشارات و تأکیدات بسیار به مخاطبان می رساند که فاجعه ۷ تیر را سازمان مرتکب شده است. وی با مرحله بندی کردن جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی می گوید:

در مرحله اول، نوبت «سران سیاسی» بود. قبل از هر چیز، شاه مهره ها هدف بودند. (۳) ... ما در فاز

نخستین تهاجمان، با عمل بزرگ شروع کردیم؛ و در رأس همه، عملیات تاریخی «الله اکبر»، که این اسم هم پیشاپیش برایش گذاشته شده بود، جای موسی خالی... یک مرحله را پیش بردیم. کدام مرحله؟ بی آینده کردن رژیم و سلب ثبات از آن... خلاصه در یک کلام: کار کسی جز مجاهدین نبود... کار در مجموع حساب شده و برنامه ریزی شده بود... (۴)

در فروردین ۶۲ سرمقاله نشریه مجاهد آشکار ساخت که «از فردای ۳۰ خرداد سال ۶۰ در نشست دفتر سیاسی سازمان» بحث و تصمیم گیری درباره «نخستین عمل بزرگ» آغاز می شود و «هدف های این

عملیات» دارای چهره و هویت مذهبی بوده اند. (۵) این اشارات کاملاً روشن می سازد که انفجار هفتم تیر در دفتر سیاسی سازمان بحث و تصویب شده و با توجه به اشاره رجوی به هنگام یادکرد از آن عملیات، می توان حدس زد که نقش خیابانی در انجام این عملیات مهم تر و برجسته تر از سایرین بوده است.

چند مورد دیگر از اعترافات سازمان به انجام عملیات تروریستی هفتم تیر به این شرح است:

اولین شماره نشریه مجاهد که پس از ۴ تیر ۶۰ تعطیل شده بود و یک سال و نیم بعد در آذرماه ۶۱ در خارج کشور منتشر گردید، در سرمقاله خود درباره استراتژی جنگ مسلحانه و ترور سران کشور تحت

عنوان «ضربات اول» چنین می نویسد:

... در مرحله اول این استراتژی، ضربه یا ضربات تعیین کننده اول و یک فاز تهاجمی - تهاجم به

ص: ۵۹۵

۱- همان.

۲- تروریسم ضد مردمی: ص ۴۳.

۳- چه باید کرد؟: ص ۵۷، به نقل از رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۹.

۴- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۷ - ۱۱۸. نشریه مجاهد، ش ۱۵۸: ص ۲.

۵- نشریه مجاهد، ش ۱۴۶: ص ۲۷.

هر قیمت - و تشکیل آلترا ناتیو را در دستور کار قرار دادیم... در مرحله اول... بار کیفی پیشبرد

عملیات نظامی، از آنجا که از پیچیدگی بسیار بالایی برخوردار بود، به عهده مسئولین رده بالای

سازمان قرار داشت. (۱)

نشریه سازمان در تحلیلی فاجعه هفتم تیر را این گونه تبیین کرده است:

... از بین رفتن ۷۰ درصد کادر رهبری و ارکان حکومتی اش در نقاط مختلف کشور و بی آینده شدن مطلق رژیم، دقیقا محصول مقاومت انقلابی مسلحانه و به خصوص مرحله اول استراتژیک آن بوده است... او (بهشتی) (۲) تنها شاه مهره ای بود که می توانست آینده رژیم را... تضمین نماید (و در همین جاست که عظمت انقلابی و سرنوشت ساز مرحله اول استراتژی مقاومت روشن می شود)... مسعود رجوی در جمع بندی یک ساله مقاومت مسلحانه... چنین می گوید: مجاهدین در اولین ضربه شان جایی برای تثبیت رژیم نگذاشتند. (۳)

در همین مقاله مجددا تأکید شده که جمهوری اسلامی پس از ۳۰ خرداد و جنگ مسلحانه سازمان، «... در همان آغاز، بالاترین مهره و امید آینده اش را از دست داد.» (۴)

مسعود رجوی در مصاحبه با نشریه الوطن العربی در دی ماه ۶۱ که ترجمه آن توسط ارگان سازمان نیز منتشر گردید گفت:

دستاورد سال اول مبارزه مسلحانه ما بسیار بود تا حدی که رژیم امروز بی آینده شده است... کلیه کاندیداهای رهبری پس از خمینی یعنی مقاماتی که می توانستند رهبری رژیم کنونی را بعد

از او به دست گیرند،... علاوه بر آنها دو هزار نفر دیگر از آخوندهای حاکم و سایر مسئولین رژیم نیز... به هلاکت رسیده اند. (۵)

مقاله دیگری از نشریه مجاهد، با اشاره تلویحی به فاجعه هفتم تیر، آن را «عملیات تعیین کننده و تاریخ ساز آغازین» در فاز نظامی پس از ۳۰ خرداد ۶۰، توصیف کرد. (۶)

رجوی در سخنانی با اشاره به هفتم تیر، خطاب به گروهی از اعضای سازمان گفت:

ص: ۵۹۶

۱- همان، ش ۱۲۹: صص: ۲ و ۲۷.

۲- پراوتزها مربوط به متن اصلی است.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۲۹: ص ۱۷.

۴- همان.

۵- همان، ش ۱۳۶: ص ۷.

۶- همان، ش ۱۴۷: ص ۲۲.

... شما هم مثل همه مردم ایران، یک هفته بعد از ۳۰ خرداد، صدای رعد در آسمان بی ابر وطن... را شنیدید...^(۱)

در ۹ تیر ۱۳۶۲، بخش قابل توجهی از نشریه مجاهد به صورت ویژه نامه انفجار هفتم تیر درآمده بود و فضای عمومی این شماره به روشنی به مخاطب نشان می داد که سازمان، مجری و مسئول این فاجعه

بوده است و به آن افتخار هم می کند. در صفحه اول این شماره تیتر «رهنمود قرآنی در بعد از ظهر یکشنبه ۷ تیر ۱۳۶۰» و یک آیه قرآن درج شده و در صفحه ۲ که ترجمه همراه با تحریف آن آمده است، تلاش شده که مضمون آن بر انفجار ۷ تیر تطبیق داده شود و با اشاره به تفأل از قرآن، پشتوانه ماورایی نیز برای این اقدام جنایت بار جعل گردد.^(۲) همچنین سخنان موسی خیابانی در مورد ۷ تیر نیز در صفحه اول برجسته شده و در صفحات بعدی مطالب فراوانی علیه شهید آیه الله دکتر بهشتی درج گردیده است تا توجیه سازمان برای این عملیات نیز ارائه شود.

در مقاله ای در همان شماره، ترور آیه الله بهشتی به شعارهای تظاهرات خشونت بار ۳۰ خرداد ارجاع

داده شده و چنین آمده است:

... درست در ساعت نه شب هفتم تیرماه ۶۰... خشم گره خورده خلق در مقر حزب... شعله کشید و منفجر شد... بهشتی این بزرگترین چهره امپریالیسم و ارتجاع... مشخصا در تظاهرات تاریخی ۳۰ خرداد... با فریادهای «مرگ بر بهشتی» حکم اعدام انقلابی او را صادر کرده بودند...^(۳)

بیش از یک دهه بعد هفته نامه عرب زبان الوطن العربی نوشت:

... سازمان سیا با کمک مزدوران خود در داخل [ایران] توانست یک محل گردهمایی را منفجر کند که در آن رویداد، بین ۷۰ تا ۸۰ نفر از سران رژیم و در رأس آنها محمد بهشتی کشته شدند...^(۴)

در گزارش وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۹۹۴ میلادی (۱۳۷۳ شمسی) انتشار یافت نیز صراحتا مسئولیت انفجار هفتم تیر بر عهده آن سازمان گذارده شده است:

مجاهدین موجی از بمب گذاری و ترور را علیه رژیم خمینی آغاز نمودند که تا امروز نیز

ص: ۵۹۷

۱- همان، ش ۱۵۷: ص ۱۷.

۲- همان، ش ۱۵۸: صص ۱ و ۲.

۳- همان: ص ۴.

۴- الوطن العربی، مورخ ۱۹/۳/۱۹۹۳.

طنین انداز است. شاخص ترین حمله در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۸۱ [= ۷ تیر ۱۳۶۰] رخ داد و این زمانی بود که دو بمب، مرکز حزب جمهوری اسلامی (حزب روحانیون) را از هم متلاشی کرد و منجر به کشته شدن ۷۴ تن از رهبران ارشد رژیم گشت. من جمله رهبر حزب جمهوری اسلامی، آیه الله بهشتی، ۴ وزیر، ۲۷ نماینده مجلس. (۱)

کریم سنجابی آخرین دبیر کل جبهه ملی در ایران به رغم ادعای انتقاد از مشی مسلحانه و چپگرایی و التقاط ایدئولوژیک سازمان، در خاطرات خود اقدام به انفجار هفتم تیر را می ستاید:

مبارزات و جان فشانی های [سازمان] مجاهدین [خلق] علیه دستگاه جابر و جاهل و ارتجاعی و ایران بر بادده آخوندها، غیرقابل انکار است. ظاهرا آنها بودند که با یک ضربت تاریخی شبانه،

مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی... با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند. (۲)

علی فراستی از اعضای قدیمی و جدا شده سازمان در شرح چگونگی اقدام سازمان به انفجار هفتم تیر، تأکید کرد که شوروی پشتیبانی این عملیات را برعهده داشته است:

انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ شوک سهمگینی بر رژیم بود و حکومت شوروی، آمریکا را منشأ انفجار اعلام کرد. (کتاب «اتحاد شوروی و ایران انقلابی» نوشته: ا.

یودفات، لندن، ۱۹۸۴، ص ۱۱۶) این اقدام مجاهدین، هیچ کمکی به خودشان نکرد بلکه ناخواسته کمک بزرگی به استراتژی شوروی کرد... در تحقیقات مؤسسات جرم شناسی آمریکا مشخص شد که بمب به کار رفته در انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی از نوع «گاز متراکم» بوده است که به تازگی توسط آمریکایی ها کشف شده بود ولی شوروی ها توانسته بودند به آن

دست یابند. ساختن چنان بمبی با آن فرمول پیچیده مطلقا در توان یک گروه چریکی نبوده است

و تنها امکان، رسیدن آن از طریق شوروی به [سازمان] مجاهدین بوده است. لازم به توضیح است که مسعود رجوی در سال ۱۳۶۰ در جلسات خصوصی در پاریس تأیید کرده بود که تکنولوژی این انفجار را در اختیار نداشته است. (۳)

حال آنکه در زمان وقوع فاجعه، نحوه انعکاس خبر انفجار هفتم تیر در رسانه های آمریکایی، آشکارا استقبال و خشنودی آمریکایی ها را از این موضوع نشان می داد و اگر شوروی هم در پشتیبانی این فاجعه

ص: ۵۹۸

۱- بال شکسته: ص ۱۵.

۲- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها: ص ۴۱۴.

۳- فراستی، مبارزه مسالمت آمیز...: ص ۷۱.

نقش و وساطت داشته، در هماهنگی و همکاری با آمریکا بوده است زیرا منافع این دو ابرقدرت در آن زمان در تضعیف و نابودی نظام جمهوری اسلامی، با یکدیگر کاملاً گره خورده بود.

تایم چاپ آمریکا نوشت که آیه الله بهشتی «امید اصلی برای تداوم انقلاب اسلامی بود»،^(۱)

واشنگتن استار فقدان وی را به منزله از دست رفتن «تواناترین استراتژیست و سازمانده» روحانیت ایران توصیف کرد^(۲) و کریستین ساینس مانیتور تأکید کرد که انفجار هفتم تیر «امید بنیادگرایان برای تشکیل یک دولت مذهبی پس از سرنگونی بنی صدر را به یأس مبدل کرد»^(۳)

روزنامه دی ولت چاپ بُن (آلمان غربی) نیز فقدان آیه الله بهشتی را «ضربه سخت ولی غیر مهلک به روحانیت ایران» نامید و نوشت که «مردم ایران چاره ای ندارند جز اینکه برای فائق آمدن بر دیکتاتوری مالاها بجنگند»^(۴)

امام خمینی در اولین سخنرانی خود بعد از فاجعه هفتم تیر، افراد وابسته به آمریکا و شوروی را مسئول آدم کشی ها و بمب گذاری ها برشمرد و ضمن تجلیل از شهید آیه الله بهشتی و سایر شهدای هفتم تیر به عنوان «خدمتگزاران کشور»، و ذکر مراتب مظلومیت خاص شهید بهشتی به دلیل تبلیغات متراکم ضدانقلاب و بویژه سازمان علیه وی، هواداران فریب خورده را به دور شدن از «سران فاسد و جنایتکار» سازمان فراخواند.^(۵) در پیام مکتوب امام نیز تأکید شد که «کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق خدمتگزاران فعال و صدیق را از خلق گرفتند»^(۶)

حجه الاسلام دکتر باهنر دبیرکل جدید حزب جمهوری اسلامی در اولین مصاحبه مطبوعاتی خود اعلام کرد که: «سرنخ این جنایت، امپریالیسم آمریکا و کارگزاران آن منافقین خلق هستند»^(۷)

حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی سرپرست وقت کیهان در سرمقاله این روزنامه ضمن تمجید بسیار از شخصیت آیه الله دکتر بهشتی و دیگر شهدای هفتم تیر، «جبهه متحد ضدانقلاب حول محور بنی صدر»

ص: ۵۹۹

۱- تایم، ۳۰ ژوئن ۱۹۸۱.

۲- واشنگتن استار، ۳۱ ژوئن ۱۹۸۱.

۳- کریستین ساینس مانیتور، ۳ جولای ۱۹۸۱.

۴- روزنامه کیهان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۲، به نقل از یونایتدپرس.

۵- همان، ۹/۴/۶۰: ص ۳.

۶- همان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱۱.

۷- همان، ۱۱/۴/۶۰: ص ۱۲.

را به عنوان «تفاله های آمریکا و قدرت های سلطه طلب» مسئول این فاجعه توصیف نمود و تأکید کرد:

جنایت هولناکی که به دست ظلمت زدگان از خلق بریده در هفتم تیرماه صورت گرفت دقیقاً نشان گر ضعف و زبونی این سیاه دلان و جنونی است که در اثر بی پایگاهی در میان توده های انبوه مردم بدان دچار شده اند. (۱)

ص: ۶۰۰

۱- همان: ص ۲.

یک هفته بعد از انفجار، هویت عامل آن شناسایی شد و طی اطلاعیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با اعلام مشخصات وی از مردم برای دستگیری او درخواست کمک شد:

... در تحقیقات مشخص شد که این عمل وحشیانه توسط سازمان آمریکایی مجاهدین خلق تدارک دیده شده و یکی از افراد مؤثر در این جنایت، فردی است به اسم محمدرضا کلاهی که مشخصات نامبرده بدین شرح اعلام می گردد:

محمدرضا کلاهی فرزند حسن متولد ۱۳۳۸ دارنده شماره شناسنامه ۱۲۵۱، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد (واقع در خیابان جمهوری اسلامی - خیابان گلشن) که نامبرده در حین وقوع حادثه متواری شده است. (۱)

سخنگوی سپاه نیز در مصاحبه ای با ارائه توضیحات بیشتر در مورد نتایج تحقیقات گفت:

... بمب گذاری از ناحیه سازمان مجاهدین خلق، این گروه وابسته و مزدور آمریکایی، صورت گرفته است. شکل و نحوه کار هم به این طریق بوده که به وسیله یک عامل نفوذی به نام محمدرضا کلاهی که در میان کارکنان حزب جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود... این بمب گذاری صورت می گیرد... این بمب گذاری خیلی ساده و به نوعی بوده که هر کسی می توانسته این کار را انجام بدهد. به جهت اینکه فرصت کافی داشته و یکی از بمب ها را در زیر تریبون قرار داده، بمب دیگر در کنار ستونی از سالن کار گذاشته... [کلاهی] در ارتباط با همان سالن کنفرانس ها و به عنوان یک کارمند معمولی و ساده کار می کرده است. (۲)

حجه الاسلام محمدی ری شهری، اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، در خاطرات خود آخرین و کامل ترین اطلاعات منتشره درباره کلاهی را ارائه داده است:

محمدرضا کلاهی صمدی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۷، به سازمان منافقین پیوست. ابتدا در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت و پس از مدتی با خط دهی سازمان از انجمن اظهار بریدگی نموده، ضمن اینکه در همان مقطع با سازمان ارتباط تنگاتنگی داشته است، به عنوان پاسدار کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر (تهران) واقع در خیابان پاستور، شروع به فعالیت و به تدریج با هدایت منافقین، وارد حزب جمهوری اسلامی می شود.

کلاهی در تشکیلات دفتر مرکزی حزب در جایگاهی قرار می گیرد که از کلیه جریانات مهم

ص: ۶۰۲

۱- همان، ۱۶/۴/۶۰: ص ۳.

۲- همان: ص ۱۴.

حزبی و مملکتی (دولت، مجلس، نهادها و...) مطلع بوده و همچنین مسئول دعوت‌ها برای کنفرانس‌ها، میزگردها و یا جلسات بوده، ضمن اینکه حفاظت سالن نیز به عهده او بوده است.

او مستقیماً زیر نظر یکی از افراد کادر مرکزی منافقین به نام هادی روشن روانی با نام مستعار مقدم (۱)، قرار داشته است.

کلاهی از تاریخ ۱/۹/۱۳۵۹ در منزل شخصی فردی به نام سیدعباس مؤدب صفت، به عنوان مستأجر و به صورت انفرادی زندگی می‌کرده و بعضاً افرادی را نیز با خود به منزل می‌آورده است. وی ساعت ۷ صبح از خانه خارج و حدود ۸ شب به خانه بر می‌گشت و در رفت و آمد بسیار محتاط و مرتباً خودش را چک می‌کرد و حتی برای رفتن به دستشویی، در اتاق خودش را قفل می‌نموده است.

وی چند روز قبل از انفجار حزب، کیف سامسونت خود را عوض کرده و یک کیف بزرگ را با خودش حمل می‌نموده و چون رفت و آمد وی در طول روز به حزب زیاد بوده، کمتر مورد بازرسی قرار می‌گرفت.

پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی، او متواری و در خانه‌های تیمی منافقین مخفی و نهایتاً از طریق مرز غرب کشور توسط عوامل منافقین، به عراق منتقل شد. در مقطعی که وی در ایران مخفی بود، گزارش‌های متعددی مبنی بر محل اختفای وی در مناطقی از جمله: جاده چالوس، روستای سیاه‌بیشه، قلعه میرفتاح در اطراف همدان، واصل که با مراجعه تیم‌های عملیاتی، نتیجه‌ای حاصل نشد.

در ایامی که وی مخفی شده بود، برای ردیابی وی، دوستان، نزدیکان و خانواده وی از جمله برادرش محسن که همافر نهاجا بوده، چندین مرحله مورد بازجویی قرار گرفتند، اما نتیجه مثبتی

نداشت.

نامبرده در عراق در بخش عارفی (روابط با عراق) با نام مستعار کریم فعالیت می‌کرده و با یکی از منافقین به نام خورشید فرجی زنوز، اهل تهران، ازدواج می‌نماید. همسرش قبلاً مسئول نهاد

بوده که تنزل رده داشته، مدتی فرمانده گردان ارکان (پشتیبانی) و مدتی مسئول تأسیسات بوده

است. وی آموزش خلبانی را گذرانده، آخرین مسئولیتش به عنوان فرمانده یگان پدافند در به

اصطلاح ارتش آزادیبخش سازماندهی شده است.

گفته می‌شود کلاهی در سال ۱۳۷۰، نسبت به سازمان مسئله دار شده و در سال ۱۳۷۲ از سازمان

۱- نام روشن روانی در سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو «دفتر سیاسی»، بالاترین جایگاه تشکیلاتی در شورای مرکزی سازمان، اعلام شد. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۶.

جدا [شده] و در سال ۱۳۷۳ از عراق به آلمان رفته است. (۱)

اعتراف فوق سری «رجوی»

بعد از سقوط رژیم بعثی صدام در عراق، نوارهای فیلم برداری شده از ملاقات ها و مذاکرات فوق سری رجوی با مقامات اطلاعاتی و امنیتی این رژیم کشف شد و تعدادی از آنها در اروپا منتشر گردید. از جمله متن مکتوب پنج ملاقات رجوی طی سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ میلادی به همراه سی دی تصویری و صوتی آن در سال ۱۳۸۳ در قالب یک کتاب به ضمیمه سی دی، در لندن انتشار یافت. مسعود رجوی در یکی از این ملاقات ها، صریحا در مورد مسئولیت سازمان در انفجار هفتم تیر سخن می گوید. وی در دیداری با سپهد طاهر جلیل حبوش رییس سازمان کل اطلاعات عراق، در سال ۱۹۹۹ میلادی (۱۳۷۸ شمسی) هنگام اشاره به سوابق روابط قبلی با آمریکا و فرانسه چنین می گوید:

همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها... به ما تروریست نمی گفتند، هرچند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد... آنها می دانستند و

خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند. (۲)

لازم به ذکر است که ضبط تلویزیونی این جلسه و سایر مذاکرات رجوی و مقامات امنیتی رژیم بعث عراق، به طور مخفیانه و توسط سرویس اطلاعاتی عراق صورت پذیرفته است که پس از تصرف آرشیوهای فوق سری مراکز اطلاعاتی به دست گروهی از مردم و نیروهای مبارز عراقی، کشف گردید. آن بخش از نوارهای منتشره در لندن، بنابر آنچه که در مقدمه کتاب حاوی متن آنها آمده است، توسط یک نماینده برجسته پارلمان اروپا به نام بارونس [اما] نیکلسون (۳) Emma Nicholson از عراق خارج شده و در اختیار ناشران آن قرار گرفته است. (۴)

ص: ۶۰۴

۱- ری شهری، خاطره ها، ج اول: صص ۱۷۷ - ۱۷۸، پانوش.

۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳- خانم نیکلسون نماینده منطقه جنوب شرق انگلستان در پارلمان اروپا در دو دوره ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴، در دوره دوم نمایندگی، نایب رییس کمیته امور خارجی پارلمان اروپا می باشد. وی همچنین عضو کمیته فرعی حقوق بشر و شورای پارلمانی اروپا - مدیترانه است. وی از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۷ عضو پارلمان انگلستان نیز بوده است. پایگاه اینترنتی نامبرده.

۴- برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.

یوسفی اشکوری درباره انفجار هفتم تیر چنین نوشته است:

از پیامدهای عزل بنی صدر و اعلام جنگ مسلحانه در اواخر خرداد ۱۳۶۰، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی بود، که در شب هنگام هفتم تیرماه ۱۳۶۰ صورت گرفت. مجاهدین [خلق] که عزم خود را بر مقابله مسلحانه و نظامی با رژیم جمهوری اسلامی جزم کرده بودند، در عمل خیلی زود دریافتند که ضعیف تروی بی پایگاه تر از آنند که بتوانند به یک دولت برآمده از انقلاب و نیروهای عظیم مردمی و نظامی و امنیتی آن، رویاروی بچنگند و از این رو به عملیات تروریستی روی آوردند. با این تحلیل، نخستین اقدام، ترور ناموفق آیه الله خامنه ای - امام جمعه تهران، عضو برجسته حزب جمهوری اسلامی و نماینده مجلس - بود که چند روز بعد از ۳۰ خرداد در مسجد ابوذر تهران (واقع در جنوب شهر) روی داد و بعد قدم مهمتر، انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (واقع در سرچشمه تهران) بود... یکی از عوامل نفوذی سازمان (کلاهی)، با کار گذاشتن بمبی مخرب، سالن را منفجر کرد.^(۱)

در فاجعه انفجار هفتم تیر علاوه بر شهید آیه الله دکتر بهشتی که ریاست دیوان عالی کشور (برترین مقام قضایی جمهوری اسلامی) را بر عهده داشت، بیش از ۷۲ تن شامل چهار وزیر و چند معاون وزیر،

۲۷ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، و عده ای دیگر از مسئولان و اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. در اینجا نام وزرای شهید کابینه شهید رجایی و نمایندگان شهید مجلس را ذکر می کنیم:

الف) وزرا:

۱- شهید دکتر حسن عباسپور (نیرو) ۲- شهید دکتر علی اکبر فیاض بخش (مشاور بهزیستی) ۳- شهید دکتر محمود قندی (پست و تلگراف و تلفن) ۴- شهید مهندس موسی کلاتری (راه و ترابری).

ب) نمایندگان:

۱- شهید رحمان استکی (شهرکرد) ۲- شهید دکتر سیدرضا پاک نژاد (یزد) ۳- شهید علیرضا چراغزاده دزفولی (رامهرمز) ۴- شهید حجه الاسلام سید محمدتقی حسینی طباطبایی (زابل) ۵- شهید دکتر سید محمدباقر حسینی لواسانی (تهران) ۶- شهید دکتر شمس الدین حسینی نائینی (نائین) ۷- شهید حجه الاسلام غلامحسین حقانی (بندرعباس) ۸- شهید حجه الاسلام محمدعلی حیدری (نهبوند) ۹-

ص: ۶۰۵

شهید عباس حیدری (بوشهر) ۱۰- شهید حجه الاسلام دکتر غلامرضا دانش آشتیانی (تفرش و آشتیان) ۱۱- شهید حجه الاسلام سید محمد کاظم دانش (شوش و اندیمشک) ۱۲- شهید علی اکبر دهقان (تربت جام) ۱۳- شهید دکتر سید عبدالحمید دیالمه (مشهد) ۱۴- شهید حجه الاسلام سید فخرالدین رحیمی (ملاوی لرستان) ۱۵- شهید سید محمدجواد شرافت (شوشتر) ۱۶- شهید میربهزاد شهریاری (رودباران) ۱۷- شهید حجه الاسلام محمدحسین صادقی (درود و ازنا) ۱۸- شهید حجه الاسلام دکتر قاسم صادقی (مشهد) ۱۹- شهید حجه الاسلام سید نورالدین طباطبایی نژاد (اردلان) ۲۰- شهید حجه الاسلام محمدحسین طیبی (اسفراین) ۲۱- شهید سیف الله عبدالکریمی کومله (لنگرود) ۲۲- شهید حجه الاسلام عبدالوهاب قاسمی (ساری) ۲۳- شهید حجه الاسلام عمادالدین کریمی بیژنی نژاد (نوشهر) ۲۴- شهید حجه الاسلام محمدعلی منتظری (تهران) ۲۵- شهید عباسعلی ناطق نوری (نور) ۲۶- شهید مهدی نصیری

لاری (لارستان) ۲۷- شهید حجه الاسلام علی هاشمی سنجانی (اراک).

حضور گسترده و انبوه اقشار مختلف مردم در مراسم تشییع و بزرگداشت شهدای هفتم تیر و فضای

عاطفی پدید آمده در سراسر کشور، امواج وسیع حمایت از نظام و نفرت از سازمان تروریستی را تشدید نمود.

حالا دیگر بخشی از مردم هم که با تردید و دودلی به مسئله سرکوب منافقین نگاه می کردند، به ماهیت اصلی اینان بیشتر پی برده و نفرت عمومی بیش از پیش بالا می گرفت... نیروهایی که در این فاجعه از بین رفتند همان هایی بودند که مورد تنفر شدید ضدانقلابیون و در رأس آنها آمریکا

قرار داشتند و منافقین با این عمل، خود را همپراز مزدوران مستقیم آمریکا نظیر سلطنت طلبان قرار دادند. جالب است که سازمان چریک های فدایی خلق (اقلیت) که نزدیکترین گروه ها به منافقین بود در نشریه اش (کار، ۱۱۵، ۱۰/۴/۶۰) ضمن اشاره به ماجرا و تکیه روی اینکه رژیم

[جمهوری اسلامی] ضربه سختی خورده است می نویسد: «هنوز معلوم نیست این انفجار کار

مجاهدین است یا سلطنت طلبان!»...

این ضربه باعث شد آن دسته از مردم که به دلیل دو سال و نیم تبلیغات سرسام آور تمامی ضدانقلابیون چپ و راست نتوانسته بودند فردی مثل شهید مظلوم آیه الله بهشتی را بشناسند، به

خود آمده و شخصیت واقعی او را بفهمند. گویا در ۷ تیر آیه الله بهشتی تولدی تازه یافت. (۱)

عمده ترین توجیه و تحلیلی که سازمان در سطح رده های بالا، در خصوص انفجار بمب در دفتر

۱- تروریسم ضد مردمی: صص ۴۳ - ۴۵.

مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ارائه داد این بود که «پس از سرکوب تظاهرات مردم در ۳۰ خرداد، حالت رعب و یأس بر جامعه مستولی شده؛ بنابراین ما برای اینکه شکست پذیری و ضربه پذیری سیستم

را نشان بدهیم تا مردم بفهمند که اگر بخواهند می توانند سیستم را سرنگون کنند، دست به این عمل زدیم... اگر سیستم را به صورت هرمی فرض کنیم، ما به رأس هرم ضربه اساسی وارد کرده مغز متفکر آن را از بین برده ایم. ما به افرادی ضربه زده ایم که در سیستم، جایگزین ندارند، و در واقع عمل ما مانند رعد در آسمان بی ابر است»^(۱).

روز ۹ تیرماه ۱۳۶۰ تشییع پیکرهای شهدای ۷ تیر با حضور انبوه مردم، در صفحه اول مطبوعات همراه با تصاویری گویا، این گونه انعکاس یافت:

خشم و خروش میلیونی مردم علیه آمریکا در تشییع جنازه ۷۲ شهید بزرگ انقلاب^(۲).

روز بعد عناوین اصلی صفحه اول چنین بود:

امام: امواج شکننده ملت هر کمبودی را جبران خواهد کرد»، «موج انزجار و تنفر مردم مسلمان از آمریکا و منافقین، سراسر ایران را فراگرفت»^(۳).

ولی الله صفوی از مسئولان نظامی دستگیر شده سازمان تأکید می کند که نیروهای تشکیلاتی از انجام عملیات ۷ تیر توسط سازمان اطلاع داشتند ولی بعد از واکنش گسترده افکار عمومی، مرکزیت دستور داد که موضوع برای هواداران و سایرین کتمان شود:

به دنبال آن فاجعه رهنمودی [از مرکزیت] به این مضمون می رسد که این حرکت از طرف سازمان به عنوان راه گشای حرکت نظامی برای هواداران بوده و این خط را به گوش همه مردم برسانید. ولی بعد از مشاهده سیل عظیم میلیونی که برای تشییع پیکر شهدای هفتم تیر آمده بودند

سازمان به وحشت می افتد و بعد از چند ساعت نظرش را تغییر می دهد و می گوید که این خبر را

حتی به گوش هواداران تشکیلاتی هم نرسانید تا بازتاب اجتماعی اش [کاملاً] مشخص بشود^(۴).

یک سال بعد عطاءالله مهاجرانی که در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده بود در مقاله ای درباره فاجعه هفتم تیر و ابعاد و آثار آن چنین نوشت:

ص: ۶۰۷

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۲۰۸؛ نقل از تحلیل ها و خطوط داخلی سازمان.

۲- روزنامه کیهان، ۹/۴/۶۰: ص ۱.

۳- همان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱.

۴- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۵.

گاهی خاطره ای، خاطره خاطره ها می شود... هفت تیر از این مقوله بود... آن شب را تا صبح چشم های بسیاری به «سیل اشک ره خواب می زدند». ...تصویر آشنای شهیدان مجالت نمی داد. بهشتی، منتظری، حقانی، هاشمی، صادقی، استکی... امام چه گفته؟ شهید مظلوم، آرامش و آهنگ صدای امام دل های تفتیده را آرام کرد... موج جمعیت که روبروی مجلس بر سر و سینه می کوفت و می گفت «ایران پر از بهشتیه» امیدآفرین بود... جبهه متحد ضدانقلاب که چتر دفتر

هماهنگی [با رییس جمهور] بر سرشان بود و دست آمریکا در دستشان، با یورش بی امان خود مجلس را می کوبیدند. مجلس را یک بار از اکثریت انداختند و خود را به امام حسین (ع) تشبیه کردند که حج را رها کرد و به کربلا رفت. کربلایان آنان بودند که در سنگر مجلس ماندند و در هفتم تیر در کربلای سرچشمه [= محل دفتر حزب جمهوری اسلامی] نرد عشق باختند. همین

جا، جای این سؤال نیست که راستی در مقابل موج ترور و براندازی چگونه شده که بر دامان لیبرال ها گردی ننشسته؟ غیر از این است که آمریکا اینان را در آستین دارد و می پرورد؟... تا

همیشه تاریخ، «سرچشمه» خون می جوشد و عشق می شکفتد و در بهشت شهیدان، خاطره بهشتی و یاران مثل چراغ می تابد... عطر دلاویز و سرچشمه خورشید، کربلای «معبد» [= تعبیر شهید بهشتی درباره حزب جمهوری اسلامی] باده جان ها را مست نموده... و نفاق در مذلت بی مایگی خود فرومرده است. (۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی بعد از هفتم تیر ۶۰، در نماز جمعه با تأکید بر اینکه «در ایران دو جریان اصلی نفاق وجود دارد، مجاهدین خلق و لیبرالیسم»، گفت:

من این انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را محصول مستقیم همکاری نفاق چپ و راست... می دانم. (۲)

بعد از سخنرانی مهم امام خمینی در دیدار با خانواده های شهدای هفتم تیر و تحلیل ماهیت آمریکایی سازمان و گروه های مؤتلف پنهان و آشکار آن، که مشخصا با «جریان آمریکایی» توصیف کردن لیبرال ها،

آنان را در اقدامات تروریستی سازمان سهیم و مسئول معرفی می کرد، (۳) روزنامه کیهان به سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در سرمقاله ای تحت عنوان «عوامل اصلی فاجعه اخیر را بهتر بشناسیم» چنین نوشت:

ص: ۶۰۸

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۷/۴/۶۱، ویژه نامه ۷ تیر: صص ۴ و ۵.

۲- روزنامه کیهان، ۱۳/۴/۶۰: ص ۱۴.

۳- همان.

... امام در چند سخنرانی روشنگرانه تصریح کردند که جریانات سیاسی کار از قبیل بنی صدر، نهضت آزادی، جبهه ملی و... در مقابله با انقلاب عهده دار مسایل «سیاسی» عملیات بوده اند و

جریاناتی از قبیل مجاهدین خلق و فرزندان خلف آنها یعنی پیکاری ها و محصول هر دوی اینها یعنی چریک های اقلیت، در برخورد با انقلاب و خط اصلی امام، عهده دار مسایل «اجرایی» عملیات بوده اند.^(۱)

در پی ملاقات خصوصی مهندس بازرگان با حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، نهضت آزادی هم در واکنش به سخنان امام طی اطلاعیه ای ضمن تکذیب ائتلاف با سایر گروه ها، توطئه انفجار ۷ تیر ماه را محکوم کرد.^(۲) قبلاً مهندس بازرگان در تاریخ هشتم تیرماه ۶۰ طی تلگراف کوتاهی، به امام خمینی

تسلیت گفته بود و در همان تاریخ بیانیه کوتاهی نیز با امضای نهضت آزادی منتشر شد که با ادبیات خاص همراه با ابهام و کنایه، طی آن «اعمال قهر و زور و قتل» شدیداً محکوم شده و به رهبری و بازماندگان تسلیت گفته شده بود.^(۳)

اما جنبش مسلمانان مبارز و نهضت مجاهدین خلق (گروه میثمی) با صدور اطلاعیه های جداگانه، فاجعه هفتم تیر را با شدت بیشتری محکوم نمودند و نسبت به رهبری امام ابراز اعتقاد و وفاداری

روشنی، نشان دادند.^(۴)

در مورد تأثیر فضای سنگین سیاسی و اجتماعی ناشی از فاجعه ۷ تیر، بر تغییر موضع بعضی از متحدان پیشین رییس جمهور معزول، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می نویسد:

۹ تیر... مهندس [عزت الله] سحابی آمد و درباره تغییر موضع نهضت آزادی و از تمایل آقایان دکتر [یدالله] سحابی و مهندس [مهدی] بازرگان به [حضور در جلسات] مجلس صحبت کرد.

قرار شد امنیت و احترامشان را تأمین کنم و آنها فردا به مجلس بیایند و قهر را بشکنند...^(۵)

درباره ملاقات رهبران نهضت آزادی و پیشنهاد صدور اطلاعیه در محکومیت انفجار ۷ تیر، در خاطرات روز ۱۳ تیر آقای هاشمی چنین آمده است:

ص: ۶۰۹

۱- همان، ۱۴/۴/۶۰: ص ۱۰.

۲- همان، ۱۵/۴/۶۰: ص ۱۶.

۳- سایت نهضت آزادی، اطلاعیه های سال ۱۳۶۰.

۴- روزنامه کیهان، ۱۰/۴/۶۰: ص ۱۲.

۵- همان: ص ۱۸۹.

آقای [حسین] انصاری [راد] نماینده نیشابور هم استعفایش را آورده بود. علت آن فشار بعضی از مردم حوزه انتخابیه اش، علیه ایشان به خاطر عدم حضورش در جلسه رأی گیری برای عدم کفایت سیاسی بنی صدر می باشد. همه جا مردم، این گونه افراد را تحت فشار گذاشته اند و محیط بر اینها تنگ شده.

بعد از ظهر [مهدی] بازرگان، دکتر [یدالله] سحابی و دکتر [کاظم] سامی آمدند، برای چاره جویی در همین زمینه و کم کردن فشار اجتماعی. توقع داشتند امام چیزی بگوید و یا من از آنها تعریف

کنم. من گفتم امام [در سخنرانی ۱۱ تیر] راه را باز گذاشته اند، و پیشنهاد کردم موضعشان را در مقابل ضدانقلاب، صریحا اعلان نمایند. قرار شد چیزی بنویسند. جنایت هولناک انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت این همه نیروهای انقلاب که مورد علاقه آنها هم بوده اند، وجدانشان را تحت فشار قرار داده. (۱)

ص: ۶۱۰

سه شنبه ۶ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۶ رمضان - ۲۸ جولای

... ساعت ۱۱ [بعد از ظهر] خبر فرار یک هواپیمای بوئینگ سوخت رسانی نظامی از فرودگاه تهران رسید. دستور تعقیب و برگرداندن آن را دادیم. ساعت دوازده خبر دادند که وارد ترکیه شده و از دست ما کاری بر نمی آید و خلبان آن همان سرهنگ معزی خلبان مخصوص شاه است که هواپیمای شاه را به ایران آورده بوده...

چهارشنبه ۷ مرداد [۱۳۶۰] - ۲۷ رمضان - ۲۹ جولای

... ساعت یازده [صبح] گزارش رسید که بنی صدر و رجوی سرنشین هواپیمای فراری هستند و امروز صبح به پاریس رسیده اند و فرانسه به بنی صدر پناهندگی سیاسی داده. خبر تلخی است. (۱)

پس از عزل بنی صدر، وی در منزل ناصر تکمیل همایون - عضو حزب ملت ایران - مخفی شد. طبق اظهارات تکمیل همایون او می پنداشته که، بنی صدر قرار بود در ایران بماند. وی در اعترافات پس از بازداشت، گفت که از بدو اتصال بنی صدر به مجاهدین خلق در مخفی گاه، او را بی اثر می کنند و تمام پل های ارتباطی فرو می ریزد؛ بخصوص که وی اظهار داشت، قرار بنی صدر و وی مقوله دیگری بوده است:

... به این شرط من خودم را داخل معرکه کرده بودم و با آخرین روزهای سیاسی بنی صدر گره زده بودم که وی را صحیح و سالم به بیت امام بسپارم. (۲)

اظهارات و نوع بیان تکمیل همایون در مورد ارتباط بنی صدر با مجاهدین خلق نیز اندکی با آنچه دیگران گفته اند، متفاوت است. بنی صدر - گویا - چنین وانمود می کرده که «خواستار تعلق به هیچ گروهی نیست» و تماس وی با سازمان نیز به منظور «رفع ابهام» و «تطهیر آن قسمت از موضع ایدئولوژی آنها

که وی التقاطی می دانست»، بوده است. (۳) تکمیل همایون در خصوص فرار بنی صدر چنین اظهار می دارد:

کارها بدون اطلاع من، کاملاً در خفا به دستگیری [حسین] نواب [صفوی] انجام گرفت. ظاهراً به

من چنین تفهیم شده بود که یک بحث جدی ایدئولوژیک در پیش است، نه یک فرار و پنهان شدن... وقتی آن شب بنی صدر به همراه مجاهدین و با وسیله ای که آنها تهیه کرده بودند رفت،

من آقای نواب را تا باجه تلفن نزدیک بیمارستان [هزار تختخوابی] همراهی کردم. از

۱- همان: صص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲- غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۲۰.

۳- همان.

گفت و گوهایی که او با من داشت، فهمیدم من در یک فرار و اختفا همکاری کرده ام. رئوس مطالبی که گویا نَوَاب مأموریت داشت به من تفهیم کند، چنین بود:

- شما (یعنی من) راحت شدید؛ دیگر مسئولیتی ندارید.

- خطر از بنی صدر دور شد.

- آنها (مجاهدین) به خوبی می توانند از بنی صدر دفاع و پاسداری کنند.

- اگر بنی صدر لو می رفت، نه تنها برای شما بلکه برای حزب ملت ایران هم بد می شد.

وضع روانی من واقعاً از شنیدن این حرف ها بسیار دگرگون شد. این حرف ها یعنی من آلت فعل شده بودم. مرا به بازی گرفته بودند. برنامه اصلی، یعنی رفتن به بیت امام، منتفی شده بود. (۱)

در خصوص ارتباط بنی صدر با سازمان و نحوه آن، سودابه سدیفی از اعضای دفتر وی نیز مطالبی اظهار داشته که ضمن آن به پیغام بنی صدر به رجوی مبنی بر آغاز ترور سران حکومت اشاره کرده است:

پس از عزل بنی صدر، عدّه ای از جمله نَوَاب او را تحریک می کردند [که] به مجاهدین پیوند و بنی صدر نیز به وسیله نَوَاب با مجاهدین در ارتباط بود.

روزی من و عدّه ای در حضور بنی صدر بودیم. نَوَاب در ارتباط با مجاهدین دو پاکت و یک روزنامه، که فکر می کنم در آن دفاع از بنی صدر مطرح بود، آورد. یکی از نامه ها از سازمان مجاهدین خلق بود. نامه دیگر هم اعلامیه چاپی از ناحیه همان سازمان. همه را به بنی صدر داد.

نَوَاب اصرار داشت [که] بنی صدر با یکی از سران مجاهدین تماس حاصل کند. بنی صدر پافشاری می کرد که با خود رجوی - رودرو - گفت و گو کند. نَوَاب گفت: ترتیب یک تماس تلفنی را با رجوی خواهد داد؛ ولی بنی صدر معتقد بود که تماس تلفنی دردی را دوا نمی کند و

جز سلام علیک پشت تلفن حرف دیگری نمی شود زد و این مثمرتر نیست. نَوَاب صفوی استدعا کرد [که] اگر پیامی به رجوی دارد، او می تواند حامل پیام باشد و بنی صدر پیامش را چنین اعلام نمود: «باید شروع به زدن رأس های آنها نمود؛ چاره دیگری نیست.»

سپس محافظت بنی صدر توسط مجاهدین مطرح گردید که طرح کلی آن مورد موافقت بنی صدر قرار گرفت. (۲)

حسین نَوَاب صفوی، در اعترافات خود در تشریح نحوه وصل نهایی بنی صدر به سازمان، و توضیح نقش خود به عنوان رابط اصلی با سازمان در زمان اختفا، به سوابق روابط سازمان و بنی صدر نیز اشاره

١- همان: ص ٧٢١.

٢- همان: صص ٧٢٩ - ٧٣٠.

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود اشاره کرده است که در ابتدا نسبت به فرار بنی صدر، تمعدا ممانعتی از سوی دستگاه های امنیتی، صورت نپذیرفته بود:

یک نظر این است که مانع فرارشان [= بنی صدر و همکارانش] نشویم، زیرا به کلی از اعتبار ساقط می شوند و چیزی بر مدنی و بختیار و پهلوی ها نمی افزایند. نظر امام، این بوده که نگذاریم بگریزند، ولی دیشب [= ۲۰ خرداد ۶۰] از احمد آقا [خمينی] نقل شد که امام هم، دیگر مخالفتی ندارند. (۲)

آقای احمد قدیریان معاون دادستان انقلاب در آن زمان، در خاطرات خود در مورد دستور اجتناب از دستگیری و تعقیب بنی صدر چنین گفته است:

در رابطه با دستگیری بنی صدر، ما در حدود سه روز دنبال وی بودیم. بنی صدر و مسعود رجوی در ابتدای کار [از نظر اطلاعاتی و مراقبت] در دست ما بودند. ساعت ۱۲ شب آقای قدوسی [دادستان انقلاب] نبودند، با آقای بهشتی رحمه الله علیه تماس گرفتم و خدمتشان عرض کردم که بنی صدر در حدود ۲ یا ۳ ساعت است پیدایش نیست. آقای قدوسی هم فرموده اند که شما تعقیب نکنید. ایشان (مرحوم بهشتی) فرمودند که هرچه آقای قدوسی فرمودند عمل کنید. آقای قدوسی آن شب قم بودند... در هر صورت تماس گرفتیم و ایشان گفتند که کنترل و تعقیب بنی صدر را قطع کنید و ما هم قطع کردیم... موضوع از این قرار بوده است که حضرت امام فرموده بودند که نسبت به دستگیری بنی صدر اقدام نشود، که اشتباهها از فرمایشات حضرت امام

چنین برداشت شده بود که تعقیب و کنترل بنی صدر متوقف شود. (۳)

طبق تصویر سندی که در ضمایم کتاب خاطرات آقای قدیریان درج شده است، معاون دادستان انقلاب طی نامه ای به دادستان کل انقلاب در تیرماه ۶۰، اعلام کرده است که: «با توجه به تأکید

حضرت عالی، در خصوص قطع مراقبت از آقای بنی صدر و رجوی اقدام شده است.» (۴)

علی اکبر راستگو از جداشتگان سازمان درباره فرار رجوی این گونه دیدگاه افراد نظیر خود را بیان کرده است:

ص: ۶۱۶

۱- همان: صص ۷۳۰ - ۷۳۶.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۱۵۰.

۳- قدیریان، خاطرات: صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۴- همان: ص ۲۸۹.

... رجوی بعد از قدرت نمایی میلشیا در ۳۰ خرداد ۶۰ و عدم سقوط رژیم از تهران فرار کرد و به فرانسه گریخت. اگر وی قدرت را غصب شده می دانست و به باورهای خود ایمان داشت یقیناً می بایستی در ایران می ماند و همانند میلشیا خود... با رژیم می جنگید... ولی وی همه هواداران را بدون هیچ گونه واژه ای زیر تیغ جمهوری اسلامی گذاشت و فرار کرد... از طرف

دیگر رجوی هنگام فرار از ایران دو نفر را بر جای گذاشت که می توانستند برای رهبری وی بعدها باعث دردسر شوند. یکی موسی خیابانی و دیگری همسرش اشرف ربیعی... با وجود موسی، رجوی هیچ وقت رهبر بلامنازع سازمان نمی شد و از طرف دیگر رجوی عاشق دختر بنی صدر شده بود و تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می پروراند که ضمناً رابطه شخص بنی صدر را نیز... از این طریق مستحکم گرداند. (۱)

رجوی در توجیه این فرار، مطالبی عنوان کرده است که می تواند نشانگر سلطه طلبی وی - از نخست، حتی با پذیرش ظاهری ریاست جمهوری بنی صدر - باشد. آنچه وی عنوان می کند، تلاشی است برای موجه و منطقی جلوه دادن «فرار» و «گریز». به راستی جز این نمی توان تصور کرد که خروش مردم ایران، پس از وقوع انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، و سپس نحوه شرکت عظیم مردم در دومین

انتخابات ریاست جمهوری (۲) هر گونه امیدی را در ذهن رجوی و بنی صدر زدود. رجوی می گوید:

بلافاصله بعد از نخستین ضربه نظامی (۳) و سلب ثبات و بی آینده کردن رژیم ... ما می بایست در زمینه سیاسی هم کارمان را متعادل و متوازن می کردیم و آلترناتیو دموکراتیک خودمان را ارائه می دادیم. با این دیدگاه بود که به آقای بنی صدر ... پیشنهاد تشکیل شورای ملی مقاومت را

کردیم و با تأیید ایشان شورا تأسیس شد ... به این ترتیب، با تأسیس شورای ملی مقاومت، آلترناتیو (حکومت جانشین) ما در قبال رژیم ... هم مشخص شد و بُعد سیاسی حرکت مان با بُعد

نظامی آن، متطابق و متوازن گردید. یک هفته یا ده روز بعد از تأسیس شورای ملی مقاومت هم»

ص: ۶۱۷

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۵۶.

۲- مهدی افتخاری (با نام مستعار «فرمانده فتح الله») که فرماندهی عملیات ویژه - از جمله فرار بنی صدر و رجوی - بر عهده او بوده است، در نامه ای که زیر عنوان «گزارشی از فرمانده عملیات پرواز بزرگ» در نشریه سازمان به چاپ رسیده می نویسد: «... برای اعلام آمادگی نزد مسئول اول سازمان [= مسعود رجوی] رفته بودم؛ اما او پس از نظرخواهی از خود من، گفت که: "مسافرت یک هفته به عقب افتاده است؛ برای اینکه آقای بنی صدر تمایل دارد نتایج انتخابات ریاست جمهوری رجایی را، که در دوم مرداد برگزار می شود، ببیند و بعداً کشور را ترک کنیم".» نشریه مجاهد، ش ۱۶۲: ص ۳۱.

۳- چنانکه پیشتر گفتیم رجوی در مواردی به کنایه «أَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِیحِ»، مسؤلیت انفجار هفتم تیر را پذیرفته روی آن مانور می دهد. در اینجا نیز منظور از «نخستین ضربه نظامی» همان حادثه است.

جریان پرواز به پاریس پیش آمد. ... پرواز به فرانسه - ولو اینکه مبنا و اساسش را حفاظتی تلقی بکنیم - با این ترکیب و با این شکل بخصوص آمدن، در مجموع در خدمت معرفی و تثبیت آلترناتیو بود؛ به ویژه که بر محمل یک عمل بزرگ نظامی (یعنی خود پرواز) نیز سوار بود. (۱)

در اولین ساعات روز چهارشنبه هفتم مرداد ماه ۱۳۶۰ خبرگزاری ها و رادیو - تلویزیون های جهان فرار بنی صدر و رجوی را گزارش دادند. اولین گزارش، به صورت تصویری و کوتاه، در فرودگاه نظامی «اورو» پاریس تهیه شده بود و بنی صدر را با سیل های تراشیده نشان می داد که رجوی نیز در کنارش قرار داشت. اولین اطلاعات منتشر شده از این امر حکایت داشت که هواپیمای فرار (بوئینگ ۷۰۷ به خلبانی سرهنگ معزی) از فضای کشورهای عضو ناتو عبور کرده و در یک فرودگاه نظامی متعلق به ناتو نیز فرود آمده است و گویا فرودگاه مزبور، از پیش، برای این فرود آماده بوده است. (۲) با توجه به چهره شناخته شده بنی صدر، محور اصلی اخبار منتشره در رسانه های بین المللی، رییس جمهور سابق ایران بود و رجوی در آنها تحت الشعاع وی قرار داشت. خبر تفصیلی زیر در همان ساعات اول به سراسر جهان مخابره شد:

ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهور معزول ایران، به کشور فرانسه گریخت و از دولت این کشور پناهندگی سیاسی دریافت کرد. بنی صدر با یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ نظامی رفته شده در ساعت ۴۵/۲۲ سه شنبه شب، به طور غیرمجاز، - پیش از آنکه هواپیماهای شکاری نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران که در تعقیب هواپیمای رفته شده بودند، به این هواپیما برسند - از مرز ایران خارج شد و با عبور از کشورهای ترکیه، قبرس، یونان و شمال ایتالیا، در یک فرودگاه نظامی واقع در حومه پاریس به زمین نشست. هواپیمای رفته شده حامل بنی صدر را سرهنگ بهزاد معزی هدایت می کرد که پیشتر نیز هدایت هواپیمای شاه را به قصد مراکش بر عهده داشت. (۳) بنی صدر در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران گفت [که] تصوّر می کند به زودی به ایران بازگردد. وی تصریح کرد: از آن جهت فرانسه را به عنوان تبعیدگاه سیاسی خود برگزیده است که قبل از پیروزی انقلاب، بخشی از زندگی خود را در این کشور گذرانده است و دو دختر وی - به طور دائم - در فرانسه اقامت داشته اند.

مسعود رجوی، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق که در مدت زندگی مخفی بنی صدر از او

ص: ۶۱۸

۱- رجوی، جمع بندی یکساله...: صص ۱۱۹ - ۱۲۲.

۲- مطبوعات ۸/۵/۶۰؛ نقل از بولتن های لوموند و فرانس پرس.

۳- همان.

حمایت می کرد، نیز در کنار رییس جمهور مخلوع ایران - که بسیار خسته به نظر می رسید - دیده می شد. همچنین سرهنگ بهزاد معزی، که ترتیب دهنده فرار بنی صدر بوده است، همراه وی بود.

سپس رشته سخن را سرهنگ معزی به دست گرفت و به تشریح چگونگی فرار بنی صدر پرداخت. وی گفت: روز گذشته (سه شنبه) برنامه پرواز یک بوئینگ ۷۰۷ سوخت رسانی با پنج نفر خدمه را در اختیار داشت. این برنامه، یک مأموریت آموزشی عادی بر فراز ایران بود. معزی

اضافه کرد: حدود ساعت بیست و سی دقیقه سه شنبه شب، طبق برنامه پرواز هواپیما، سوختگیری کامل کرد؛ و در همان موقع، بنی صدر با یک وانت از راه می رسد؛ طبق برنامه پیش بینی شده، ساعت بیست و دو و سی دقیقه با بوئینگ از فرودگاه نظامی تهران پرواز کرد و

رهسپار یونان شد و ساعت چهار و سی دقیقه [بامداد] در فرودگاه نظامی او رو به زمین نشست. (۱)

بلافاصله پس از علنی شدن داستان فرار بنی صدر و رجوی، اخبار مربوط به اظهارنظرهای رسمی و اقدامات دیپلماتیک جمهوری اسلامی در خصوص اعلام مجرمیت فراریان و ضرورت استرداد آنها در

صدر خبرها قرار گرفت. مهندس میرحسین موسوی، وزیر امور خارجه، اعلام نمود که ایران به طور رسمی تقاضای استرداد بنی صدر را تسلیم سفارت فرانسه در ایران، کرده است. وی همچنین اظهار داشت: مدارکی علیه بنی صدر در دادگستری ایران وجود دارد که به مسئول سفارت فرانسه تحویل داده خواهد شد تا با ارسال آن به فرانسه، برای مقامات فرانسوی محقق شود که بنی صدر تحت تعقیب بوده است. (۲)

ص: ۶۱۹

۱- غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۹۲ - ۸۹۳. نیز منابع مطبوعاتی پیشین.

۲- همان: ص ۸۹۲. نیز بولتن های جمع آوری شده از مطبوعات روزنامه های کیهان و اطلاعات ۸ و ۱۱/۵/۶۰.

گفتار شانزدهم: چرخه ترور و شکست

اشاره

ص: ۶۲۱

تشکیلات، پس از ۳۰ خرداد

اشاره

پس از فرار مسعود رجوی، عنصر اصلی مرکزیت سازمان، به خارج از کشور، مسئولیت امور داخل کشور و به عبارتی جانشینی مرکزیت به عهده موسی خیابانی قرار گرفت. تشکیلات دگرگون شد و

سازماندهی بخش ها، که اندکی پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در حال دگرگونی بود، کاملاً تغییر کرد.

بخش اجتماعی

سازماندهی بخش مزبور، با همان نهادها و قسمت هایی که در دوره فاز سیاسی داشت (با پنج نهاد: ۱- دانش آموزی ۲- دانشجویی ۳- کارگری ۴- کارمندی ۵- محلات)، به صورت کاملاً نظامی درآمد. نیروهای

نهادهای بخش اجتماعی در تهران، به صورت منطقه ای تقسیم شدند: غرب، شرق، جنوب و مرکز. نهاد

کارگری، که در این مقطع - کلاً - در جنوب تهران قرار داشت، به قسمت نظامی - اجتماعی وصل شد. نهاد کارمندی و امداد پزشکی نیز در هم ادغام و سازماندهی شدند. بقایای قسمت نظامی بخش اجتماعی منطقه جنوب که در اوایل فاز نظامی (به طور مشخص در اواخر تیر ماه تا اوایل مرداد ماه ۶۰) ضربه خورد، با منطقه غرب سازماندهی و ادغام شد.

در مرداد ماه ۱۳۶۰ قسمت جدیدی به نام «نهاد تدارکات بخش اجتماعی» تشکیل شد. بیشتر افراد

این نهاد، از قسمت تبلیغات و خدمات نهاد محلات دستچین شده بودند که اغلب در پوشش مغازه و دکه کار می کردند. وظیفه نهاد جدید تدارکات عبارت بود از: تهیه و توزیع سلاح و مهمات، قرص سیانور، و بی سیم.

نهاد کارگری پس از ۳۰ خرداد مسئولیت شناسایی کارگران عضو انجمن های اسلامی، مراکز رفت و

آمد کارگری، انبارها و اماکن حساس کارخانجات و... برای ترور و انفجار و آتش سوزی را برعهده داشت و عملیات نظامی را در این عرصه انجام می داد.

نهاد دانش آموزی نیز دو بخش اصلی روابط و نظامی را گسترش داد. بخش روابط، جذب و تربیت نیروهای عملیاتی و قسمت نظامی، اجرای عملیات تروریستی را برعهده داشت.

سایر نهادها و بخش ها نیز با توجه به قابلیت ها و کمیت و کیفیت اعضا و مرتبطان آنها، در قالب تیم های عملیاتی نظامی و اجرایی تبلیغی، سازمان دهی مجدد شدند.

بخش نظامی - بخش شهرستان

سازماندهی این دو بخش، پس از فاز نظامی، چندان تغییری نکرد. «نهاد اجرایی حفاظت»، که حفاظت کل سازمان را برعهده داشت و در گذشته دفاتر و میتینگ ها را کنترل و تأمین می کرد، کوچکتر

شد. لیکن نهاد اطلاعات، که پیش از ۳۰ خرداد در زمینه کسب اخبار از درون ارگان های نظامی (سپاه،

کمیته و ارتش)، صداوسیما، روحانیت و دستگاه های دولتی و اقتصادی فعالیت می کرد، پس از فاز نظامی به تثبیت و پرورش نفوذی های سازمان در ارگان ها و به کارگیری آنها در «عملیات ویژه» مشغول شد.

مجموعه بخش شهرستان - کلاً - به سازماندهی نظامی رو کرد؛ ضمن اینکه به طور اخص قسمت نظامی آن تقویت شد. مسئول هر دو بخش نظامی و شهرستان تا اواسط سال ۱۳۶۰ مهدی ابریشمچی بود و پس از اعزام وی به کردستان، علی زرکش یزدی جای او را گرفت. مسئول نهاد اطلاعات مهدی

افتخاری، مسئول نهاد حفاظت محمدعلی توحیدی، و مسئول بخش شهرستان ها محمود احمدی بوده است.

بخش نشریه - بخش روابط

تا مرداد ماه ۱۳۶۰ نیروهای بخش نشریه (و تبلیغات) به سایر بخش های سازمان وصل و منتقل

شدند. تعدادی از اعضای تحریریه نشریه، از جمله حسن مهربانی و سعید شاهسوندی، به خارج از کشور رفتند و مسئولیت انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور را بر عهده گرفتند؛ تعدادی از نیروهای

اجرایی این بخش نیز - به عنوان کادر رادیو - به کردستان رفتند. مسئولیت رادیو با حسن مهربانی بود.

بخش روابط نیز، پس از به هم ریختن شرایط فعالیت علنی، به طور عمده به روابط خارجی پرداخت و

وظیفه ایجاد ارتباط با احزاب و گروه های مخالف داخلی (مقیم خارج) و خارجی و دولت های مخالف نظام را بر عهده داشت. عمده ترین فعالیت های این بخش، کسب حمایت های مالی و دیپلماتیک بود. هر دو

بخش فوق زیر نظر علی زرکش قرار داشت. (۱)

ص: ۶۲۵

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: صص ۵۱ - ۵۲.

شهادت رجایی و باهنر

اشاره

پس از فاجعه انفجار هفتم تیر و حضور گسترده مردم در حمایت از امام و نظام جمهوری اسلامی، سازمان در تداوم اقدامات تروریستی خود، ابتدا تلاش کرد امکان بمب گذاری در «بیت امام» را بیابد و بعد از ناکامی در این قصد شوم، رییس جمهور و نخست وزیر را هدف قرار داد. حجه الاسلام سیداحمد خمینی در این باره چنین گفته است:

... آن شخص که با منافقین کار می کرد، یعنی «کشمیری»، بنا بود یک چمدان مواد منفجره را بیاورد و در کنار حضرت امام بگذارد، در زمانی که ریاست جمهور، رییس مجلس و نخست وزیر و وزرا خدمت حضرت امام می آمدند... [از محل] سه راه بیت حضرت امام آمدند

گفتند: آقای «کشمیری» با یک ساک هست [همراه رییس جمهور و نخست وزیر و وزرا] که در آن ساک وسایل و چیزهایی که بناست یادداشت کنند قرار دارد... گفتم نه ما [به دلیل ممنوعیت ورود هر نوع کیف و بسته] اجازه نمی دهیم... «کشمیری» از ترس اینکه نکند آن چمدان را در [محل حفاظت] سه راه بیت بگذارد و خودش بیاید، در آنجا بچه های حفاظت بیت به آن ساک مشکوک شوند و مسئله روشن شود، به عنوان اعتراض، همراه کیفش برگشت. همان کیف در نخست وزیری جلوی مرحوم «رجایی» و «باهنر» گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید

بزرگوار را از دست ما گرفتند. (۱)

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی که در آن زمان ریاست مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت، در مورد واقعه انفجار نخست وزیری چنین نگاشته شده است:

یکشنبه ۸ شهریور [۱۳۶۰] ۲۹ شوال - ۳۰ اگوست

جلسه علنی داشتیم و لایحه بازسازی مطرح بود. ساعت سه بعدازظهر، هنگامی که عازم رفتن به جلسه علنی بودم، صدای انفجاری شنیدم. معلوم شد در نخست وزیری بوده. دود و آتش بلند شد. از پنجره دفترم نگاه کردم. گفتند اتاق جلسات دولت است. فوراً خبر رسید که جلسه شورای امنیت بوده و آقایان رجایی و باهنر هم حضور داشته اند.

یک ربع بعد، بهزاد نبوی آمد - که خودش در نخست وزیری بوده؛ سخت ناراحت و شوکه بود. گفت: آقایان باهنر و رجایی شهید شده اند و عده ای نجات یافته اند. ...

خبرهای متناقض می رسید. عده ای مدعی بودند که بعد از انفجار، آقایان رجایی و باهنر را در حال انتقال به بیمارستان زنده دیده اند و عده ای می گفتند: اشتباه می کنند؛ آنها در آتش

سوخته اند. رییس شهربانی سرهنگ وحید [دستگردی]، معاون ژاندارمری سرهنگ ضیایی، و معاون نیروی زمینی تیمسار شرفخواه، و سرهنگ کتیبه مجروح و بستری بودند. [یوسف] کلاهدوز مسئول سپاه پاسداران و [خسرو] تهرانی سالم درآمده بودند. تهرانی کمی سوخته بود. (۲)

بعدازظهر روز یکشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰، هنگامی که محمدعلی رجایی - رییس جمهور و محمد

جواد باهنر - نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری و لشکری، در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان مرکزی نخست وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود، رییس جمهور و نخست وزیر و نیز بعد از مدتی مجروحیت شدید،

رییس شهربانی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و عده ای زخمی شدند.

سرهنگ کتیبه یکی از بازماندگان جلسه مزبور که در آن زمان رییس اداره دوم ارتش بود، مشاهدات خود را از لحظات انفجار، چنین شرح داده است:

جلسه در آن روز در ساعت ۳ بعد از ظهر در دفتر کنفرانس نخست وزیری تشکیل شد. من موقع

ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده نمودم که آن خائن از خدا بی خبر (کشمیری) در حال ورود به

۱- مجموعه آثار یادگار امام، ج ۲، سخنرانی مورخ ۷/۷/۷۱: صص ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۵۹؛ ذیل ۸/۶/۶۰.

جلسه است... شهید رجایی جلسه را با سوره والعصر شروع کردند... در جلسات شورای امنیت معمولاً مسئولین گزارشات وقایع هفتگی خود را عنوان می کنند... در همین لحظات که بحث و

گفتگو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همینطور که روی صندلی نشسته بودم بی اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصا پیشانی ام به شدت می سوزد. مثل اینکه باروت

یا بنزین روی صورت و سرم ریخته باشند. پیشانی ام به شدت می سوخت و آتش از سر و رویم بالا می رفت... چشمم را باز کردم دیدم اتاق را دود قهوه ای رنگ غلیظی پوشانده و اتاق، تاریک

است. آن میز بزرگی که میز کنفرانس بود، مثل اینکه ذوب شده و در زمین فرو رفته بود... مسئله ای که برای من اهمیت دارد، شدت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، پرده های گوش افرادی که آنجا بودند تمام پاره شده بود... کشمیریا قیافه حق به جانب آن قدر خود را نزدیک کرده بود که واقعا ما احساس می کردیم یکی از نزدیک ترین افراد به آقای رجایی است. (۱)

مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی نیز همان زمان مشاهدات خود را این گونه بیان نمود:

حدود ساعت ۳ بود که من در اتاق صدای انفجاری را شنیدم. از پنجره به حیاط نخست وزیری نگاه کردم. دیدم از یکی از اتاق ها آتش و دود بیرون می آید. همراه با دو سه نفر از برادرانی که آنجا بودند به سرعت به طبقه پایین آمدیم. دیدیم که انفجار در یکی از اتاق ها صورت گرفته و

تعدادی از افرادی که در اتاق حضور داشته و خراش های سطحی برداشته بودند خود از اتاق بیرون آمدند. (۲)

اجساد شهدای فاجعه به حدی سوخته بود که به هیچ وجه شناسایی آنها ممکن نبود. از سوی دیگر، در میان زخمی های این حادثه اثری از رجایی و باهنر به چشم نمی خورد؛ و بدین جهت حدس زده شد که دو جسد از سه جسد متعلق به رییس جمهور و نخست وزیر باشد. در ساعات آخر و شبانگاه همان روز،

اجساد توسط نزدیکان - از روی علایمی که در دندان های هریک از آنها بود، مورد شناسایی قرار گرفت.

دوشنبه ۹ شهریور، از سوی شورای موقت ریاست جمهوری، تعطیل و تا آخر هفته نیز عزای عمومی اعلام شد. (۳) ساعت ۱۰ صبح همین روز تشییع جنازه اعلام شده بود که بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کردند. جمعیت مزبور جلو مجلس تجمّع کرد و چندتن از نمایندگان و شخصیت های سیاسی و

ص: ۶۲۹

۱- هفته نامه سروش، ۶/۸/۶۱.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۹/۶/۶۰.

۳- روزنامه های اطلاعات و کیهان، ۹/۶/۶۰: صص ۱ - ۳. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲.

جنازه ها را [که] به سالن مجلس آوردند، مشاهده کردم. سخت سوخته بودند. آقایان باهنر و رجایی را فقط از دندان های طلای جلو دهان و آسیای شان می شد تشخیص داد. علامت دیگری نمانده بود. مقداری گوشت هم در کیسه نایلونی کرده بودند؛ به عنوان فرد دیگری به نام مسعود کشمیری، منشی جلسه. (۲)

با تصویب شورای ریاست جمهوری، مسئولیت نظارت بر تحقیق در مورد فاجعه انفجار نخست وزیری که بهزاد نبوی پی گیری می کرد، بر عهده آیه الله ربّانی املشی دادستان کلّ کشور قرار گرفت. (۳)

امام خمینی (ره) طی یک سخنرانی در روز دهم شهریور ماه ۱۳۶۰ در حسینیه جماران، در مورد رعایت اکید قوانین توسط مسئولان امنیتی و قضایی نکات مهمی بیان کرد. نظر به اهمیت مطالب مزبور، این بخش از سخنرانی امام را عیناً نقل می کنیم:

... تمام محاکمی که هستند و تمام دست اندر کارانی که هستند، این مطلب را توجّه بدهند که مبدا

یک وقت این طور شرارت هایی که در ایران می شود، مثل یک همچون قضیه ناگواری که برای ما پیش آمد و دو نفر از بهترین جوانان و بهترین کارکنان ایران از بین رفت [ند]، مبدا یک وقت

کنترل خودشان را از دست بدهند و زاید بر آنچه حکم خدا و قانون اسلام است، عمل کنند.

مبدا این [فاجعه] اسباب این بشود که خشونت زیاد با اسیرها بکنند و با زندانی ها بکنند؛ و بدون دقّت و بدون توجه، یک وقت افرادی را بگیرند که خدای نخواسته گنهکار نبوده اند و گرفتار شده اند.

اسلام و مسلمین باید - همان طوری که اسلام است - با تأنّی و طمأنینه، بدون اینکه دست و پای خودشان را گم بکنند، به کار خودشان ادامه بدهند، و با اسرا [= زندانیان] رفتار خوب بکنند؛ و آنچه قانون اسلامی اقتضا می کند، به آنها عمل بکنند؛ و هرگز با عصبانیت و با دستپاچگی کاری

انجام ندهند، و به طور متانت و طمأنینه بر موازین قانونی و بر موازین اسلامی با آنها عمل بکنند.

مبدا یک وقت شهادت عزیزان ما اسباب این بشود که با شدّت عمل بیشتر از آن مقداری که باید به آنها عمل بشود، عمل بکنند. با زندانیان رفتار خوب می کنند - و بیشتر کنند، و با اسرا رفتار خوب می کردند و می کنند - و بیشتر کنند؛ و محاکم با قدرت هرچه تمام تر به کار خودشان ادامه

دهند، و مردم و ملت با قدرت هرچه بیشتر توجه کنند، و [به] این کسانی که توطئه گر هستند

۱- روزنامه های اطلاعات و کیهان - پیشین: همان صفحات.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۶۳.

۳- همان: ص ۲۶۵.

توجه کنند و به محاکم صالحه و به مقامات انتظامی اطلاع بدهند.

آنها [= محاکم و مقامات] مفسدین را به جزای خودشان برسانند و کسانی که بی گناه هستند، از حبس خارج کنند. و علی ای حال، رفتارها رفتارهای اسلامی باشد.

جمهوری، جمهوری اسلامی است. رفتارها - حتی با کسانی که قاتل شناخته شد[ه] اند، رفتارهای اسلامی باشد؛ ولو اینکه با شدت عمل و شدت دید، آنها را به جزای خودشان برسانند، اما فقط همان رساندن به جزا باشد و تعدی زیادتر نشود. (۱)

روزنامه جمهوری اسلامی در همان زمان خبر خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس را منتشر ساخت که طی اطلاعیه ای در لندن، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت انفجار نخست وزیری را برعهده گرفت. (۲) این خبر نه در آن زمان و نه در سال های بعد، چندان مورد اشاره و استناد واقع نگردید و گویا ناشی از عدم هماهنگی با دفتر سازمان در لندن و یا تعجیل خبرگزاری فرانسه، به طور ناخواسته انتشار

یافته بود که با توجه به عواقب حقوقی و بین المللی آن، به سرعت نادیده گرفته شد و تکذیب گردید. البته قرائن و شواهد متقن و اعتراف صریح مسعود رجوی در دیدار با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام حسین، که مشروح آنها در پی می آید، به روشنی اثبات نموده که همانند انفجار هفتم تیر، سازمان مجاهدین خلق مجری فاجعه تروریستی انفجار هشتم شهریور در ساختمان نخست وزیری بوده است. ۱۲

سال بعد یک نشریه آمریکایی فاش ساخت که عملیات تروریستی مذکور را سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) طراحی و برنامه ریزی نموده و عاملان آنها در واقع مأموران سیا بوده اند. (۳)

تحقیق درباره عامل ترور

چند روز پس از فاجعه هشتم شهریور، آیه الله ربّانی املشی - دادستان کلّ کشور - عامل انفجار را در یک پیام تلویزیونی معرفی کرد:

عامل انفجار نخست وزیری شخصی به نام مسعود کشمیری، دبیر شورای امنیت، بوده است. این شخص بمبی در کیف خود جاسازی کرده بود که به طور عادی و معمولی، بدون اینکه هیچ کس به او ظنین شود - و هیچ کس هم کیف او را بازرسی و رسیدگی نمی کرده و... خیلی عادی و

ص: ۶۳۱

۱- صحیفه نور، ج ۱۵: ص ۱۲۰. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۱ - ۲۲.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰/۶/۶۰: ص ۳.

۳- روزنامه کیهان، ۲۷/۳/۷۲: گزارش مجله آمریکایی اسپات لایت.

طبیعی بود[ه] که کیفش را در دست بگیرد و برود در جلسه شرکت کند، و از آنجایی که منشی جلسه هم بود[ه]، کنار مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر بنشیند؛ و این کار را کرده و کیف خود را هم در کنار آنها قرار داده و طوری هم تنظیم کرده بود[ه] [که انفجار، اولین بار، این دو شخصیت بزرگ و ارزنده و عزیز را بگیرد... خود او هم رفتاری معمولی داشته است: گاهی بیرون می رفته، داخل می شده، با این و آن صحبت می کرده است؛ می رفته است چیزی از بیرون می آورده، و گاهی چای می داده است. در بین یکی از این مواقعی که رفت و آمد می کرده است،

به بیرون رفته و دیگر برنگشته؛ و در همان موقع، این انفجار به وجود آمده و این عزیزان را از ما گرفت. و کشمیری فرار کرد و هم اکنون نیز متواری است و زنده است؛ مگر اینکه سازمان منافقین از آنجایی که ببینند او شاید - مثلاً - وجودش برایشان مضر باشد، وی را از بین برده

باشند. (۱)

بعدها آشکار شد که مسعود کشمیری در اوایل انقلاب، از هواداران «جنبش ملی مجاهدین» بوده است؛ البته بعدها موقعیت روشن تری در سازمان پیدا کرده و - به گفته یکی از دوستانش - دارای اسم رمز «مُجیب» بوده است. برخی افراد بعد از انتشار خبر نقش وی در انفجار نخست وزیری، شهادت دادند که او را در راهپیمایی های سازمان پس از پیروزی انقلاب و یا در دفتر سازمان دیده بوده اند. حتی فردی گزارش داد که وی را قبلاً در دفتر مسعود رجوی دیده بود. مهندس بهزاد نبوی در مصاحبه ای در این باره گفت:

... هیچ کس از این سوابق کشمیری اطلاعی نداشت و هر کس سوابق وی را بررسی می کرد، از سوابق[ی]... که بعد از انقلاب به دست آمده بود، استفاده می کرد. این سوابق - همه - نشان می داد که کشمیری عنصری فعال در نهادهای انقلاب بوده؛ و متأسفانه همین امر یکی از مسائل اصلی انقلاب ما بوده و هست. روزهای اول پیروزی انقلاب، که ما در کمیته مرکزی فعالیت داشتیم، [حتی] یک ساواکی [هم] خیلی راحت می توانست در کمیته نفوذ کند؛ چرا که هیچ کس، اشخاص دیگر را نمی شناخت. ... این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی داشتیم. (۲)

سعید حجاریان که در آن زمان از اعضای گروه تحقیق و بررسی انفجار نخست وزیری بود و زیر نظر بهزاد نبوی کار می کرد، در مصاحبه ای درباره نفوذی های سازمان و کشمیری چنین گفته است:

در ابتدای انقلاب، بچه های سازمان مجاهدین خلق در همه ارگان های حساس حضور داشتند،

ص: ۶۳۲

۱- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۲ - ۲۳.

۲- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

در دادستانی بودند، در دستگاه قضایی تا حد دستیار قاضی بودند، در حزب جمهوری [اسلامی] هم حضور داشتند. مرکزیت سازمان از مقطعی به بعد به نیروهایش اعلام کرد که غیرعلنی کار کنند و هویت سازمانی خود را پنهان کنند. کلاهی، کشمیری، جواد قدیری، عباس زری باف و تعداد دیگری از افراد نظیر قاتل شهید قدوسی از نیروهای آنان بودند که بعداً مشخص شد در حزب، دادستانی، اطلاعات نخست وزیری و جاهای مختلف نفوذ کردند. کشمیری را آقای علی تهرانی [= علی اکبر تهرانی] به ما معرفی کرده بود. البته ایشان هم شناختی از همکاری او با سازمان نداشت. (۱)

کشمیری، پس از ورود به نخست وزیری، ابتدا در معاونت سیاسی - اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی کار می کرد و پس از اینکه به عنوان یک عنصر حزب الهی و مدیر شناخته شد، توسط دفتر

اطلاعات و تحقیقات ارتقا یافت و عنوان دبیری اجلاس شورای امنیت را به دست آورد. در همین پست بود که توانست فاجعه ۸ شهریور را پدید آورد.

جالب اینکه این فرد قرار بود تصمیم گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد؛ و مسئول اجرای طرح بود - رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت شناسایی ها و

کروکی ها - همه - به دست کشمیری می رسید؛ و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می کرد. اینها همه نشان دهنده آن است که چه قدر به این آدم اطمینان شده بود. ... باید خیلی دقت شود تا امثال کشمیری، که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود، این فجایع را به بار نیاورند. (۲)

حجاریان درباره کشمیری می گوید:

کشمیری خیلی منظم بود و در تنظیم گزارش ها و صورتجلسات دقت فوق العاده ای داشت. این بود که وقتی برای دبیرخانه شورای امنیت ملی کسی را خواستند، اطلاعات نخست وزیری هم کشمیری را معرفی کرد. بعد از انفجار دفتر نخست وزیری بود که در پی گیری ها پس از آنکه مادر و خواهر کشمیری بازداشت شدند به ارتباطات خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم.

برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند و طبیعی بود که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست پیدا نکنیم. (۳)

ص: ۶۳۳

۱- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.

۲- روزنامه اطلاعات، ۷/۶/۶۱: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

۳- روزنامه شرق، ۱۶/۶/۸۴: ص ۶.

بر مبنای اطلاعات پراکنده ای که در مطبوعات و برخی کتب منتشره درج گردیده، خانواده کشمیری که اصالتاً از اهالی کرمانشاه بوده اند، دارای وضعیت فرهنگی و اخلاقی نامناسبی بوده اند. پدرش، سعید کشمیری، دارای سوء شهرت بود و در خانواده خود قیود اخلاقی را رعایت نمی کرد که پس از انقلاب به انگلستان رفت. برادر کشمیری نیز ساکن شهر منچستر در انگلستان بود. برادر زن (و پسردایی) کشمیری به نام ابوالفضل دلنواز کاندیدای سازمان مجاهدین خلق برای نمایندگی مجلس از اسلام آباد غرب بود.^(۱) همسر کشمیری که دختر دایی اش بود به نام مینو دلنواز هم زمان با انفجار نخست وزیری، توسط عوامل سازمان از محل سکونت خود به یک خانه تیمی انتقال داده شد و از طریق مرز زمینی عراق یا ترکیه به خارج از کشور گریخت.

در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در مورد عامل انفجار نخست وزیری چنین آمده است:

این انفجار توسط کشمیری یکی از نفوذی های منافقین [ابتدا] در کمیته اطلاعات اداره دوم ارتش انجام گرفت. این کمیته... مسئولیت آن با آقای مهندس محمد رضوی [= محمد کاظم پیرو

رضوی] بود، شماری از نیروهای معروف سیاسی و اطلاعاتی کنونی با این کمیته همکاری نزدیک داشتند.

در نقل خاطرات مربوط به کودتای نوژه اشاره شد که چگونه کودتاچیان در اطلاعات ارتش نفوذ داشتند، مسئله خطرناک تر، نفوذ آنان در این کمیته بود. در این مجموعه که از نیروهای انقلاب تشکیل می شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری، که بعد از انفجار نخست وزیری به خارج گریختند... آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود. اینجانب نیز تا آنجا که در رابطه با پرونده هایی که از آن کمیته به دادگاه [انقلاب ارتش] ارجاع می شد، با ایشان ارتباط داشتم، او را فرد صالح و متدینی می شناختم. اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطرساز شد. البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت. همانطور که در انفجار حزب و دادستانی کل نیز قصورهایی وجود داشت.

آقای رضوی آن قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار نخست وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی اینجانب در این باره می گفت: «من هنوز باور نکرده ام که کشمیری در این جریان

ص: ۶۳۴

۱- روزنامه کیهان، ۱۹/۲/۵۸: ص ۱۵، فهرست اسامی کاندیداهای مجاهدین خلق در شهرستان ها. نامبرده در ۳۰ آذر ۱۳۶۰ طی یک درگیری مسلحانه در تهران کشته شد.

کشمیری مأموریت خود را برای خیانتکاران منافق چنان ماهرانه انجام داد که در شورای امنیت شرکت می کرد و معروف بود که گاه آقای رجایی پشت سر او - که مقید به نماز اول وقت بود! -

نماز می خواند!

باری، اعتمادهای بی مبنا، بار دیگر فاجعه هولناکی آفرید که در آن رییس جمهوری که مردم به تازگی انتخاب کرده بودند، در کنار نخست وزیر و رییس شهربانی، در آتش کینه منافقین سوختند. (۱)

یکی از کسانی که مدتی با کشمیری همکار بوده است نقل کرده که وی به شدت متظاهر به آداب و اخلاق اسلامی بود و بسیاری اوقات هم وانمود می کرد که روزه است. به یکی از دوستان اداری خود گفته بود چرا می گویی جمعه ها می روم کوه؟ بگو می روم نماز جمعه. من خودم جمعه ها در منزل سیم تلفن را می کشم تا اگر کسی از همکاران یا مسئولان اداری زنگ زد، تصور کند که من در نماز جمعه هستم. یا اینکه مثلاً در جیب خود دو عدد خود کار می گذاشت و تظاهر می کرد یکی از آنها شخصی و دیگری اداری است و نمی خواست برای امور شخصی از خود کار بیت المال استفاده کند. همکاران او در کمیته اداره دوم و نخست وزیری تأکید می کردند که وی به اصطلاح خیلی جانماز آب می کشید و در ظاهر خود را بسیار مذهبی و معتقد نشان می داد.

سرهنگ محمد مهدی کتیبه در مورد چگونگی نفوذ کشمیری و خصوصیات وی چنین گفته است:

در اواخر سال ۱۳۵۷ از طرف نخست وزیری، عده ای را برای حفظ اسناد و مدارک سرّی و طبقه بندی شده در ارتش مأمور کردند. از جمله این افراد آقای کشمیری بود که با دستخط رسمی رییس دفتر نخست وزیر وقت [مهندس بازرگان] به ارتش معرفی شده بود تا حفاظت از اسناد و مدارک نیروی هوایی را برعهده بگیرد. (رییس دفتر نخست وزیری آقای حلیمی بود.) بدین ترتیب ایشان [= کشمیری] کلیه اسناد سرّی و طبقه بندی شده نیروی هوایی، ضداطلاعات و حفاظت اطلاعات آن نیرو را در اختیار گرفت. ایشان تا کمی قبل از انفجار دفتر نخست وزیری در نیروی هوایی بود و با آقای محمد رضوی و آقای داداشی - که آنها هم از نخست وزیری معرفی نامه داشتند و در ستاد مشترک فعالیت اطلاعاتی و ضداطلاعاتی انجام می دادند - همکاری داشت... آقای کشمیری به این صورت وارد تشکیلات نظامی گردید و بعد از مدتی، کارش را در نیروی هوایی رها کرد و به شورای امنیت رفت... قیافه حق به جانبی داشت، با

ص: ۶۳۵

ریش محرابی قشنگ و صورت سرخ و سفید موجه که هر کس ایشان را می دید، فکر می کرد حتی نماز شبش ترک نمی شود. (۱)

مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه بندی شده برخوردار بوده و پرونده های سری مربوط به پروژه های حساس آمریکایی ها در نیروی هوایی زمان شاه مانند پروژه HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود. همچنین در سال ۶۱ توسط یکی از نمایندگان مجلس افشا شد که یک بار در گذشته کشمیری به هنگام انتقال اسناد سری در داخل کیف شخصی اش توسط یکی از افسران نیروی هوایی بازداشت شده بود ولی به دستور باقری (۲) فرمانده وقت نیروی هوایی، رها می شود. (۳)

خلاصه بیوگرافی کشمیری در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری به شرح ذیل می باشد:

مسعود کشمیری فرزند سعید، با شماره شناسنامه ۴۰۱، متولد ۱۳۲۹، از کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۲۳/۵/۱۳۵۱ تا اواخر سال ۱۳۵۳؛ با قراردادهای شش ماهه، به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است.

وی قبل از پیروزی انقلاب، در یک شرکت خارجی [انگلیسی] کار می کرد و با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجیان به کشورشان، شرکت مذکور منحل [گردید] و بنا بر اظهارات خودش پس از پیروزی انقلاب، در جهاد سازندگی کار می کرده است. وی قبل از انقلاب توسط پسردایی خود معدوم ابوالفضل دلنواز (برادر همسرش)، جذب منافقین شد. ابتدا در بحث های خانوادگی از منافقین حمایت می کرد، لیکن به مرور زمان چهره ای حزب الهی و حمایت از نظام را یافت.

مدتی در نیروی هوایی، سپس در رکن ۲ ارتش جمهوری اسلامی و هم چنین در دفتر نخست وزیری، شاغل می شود و تا دبیری شورای امنیت ملی ارتقای شغلی پیدا می کند. بعد از

انفجار دفتر نخست وزیری، از بازرسی از منزل مسعود در شهرستان کرج، مقادیر زیادی سلاح و

مهمات [و اسناد طبقه بندی شده] کشف شد. پدر مسعود بازنشسته شرکت نفت بود که در سال

ص: ۶۳۶

۱- خاطرات سرهنگ کتیبه: صص ۱۹۷ - ۱۹۸.

۲- سرلشکر امیربهنم باقری فرمانده نیروی هوایی تا سال ۱۳۵۹، در جریان حمله نظامی آمریکا به طیس مظنون به همکاری با آمریکایی ها و مورد اعتماد ویژه بنی صدر بود که مدتی نیز بازداشت گردید و در دادگاه انقلاب محکوم شد. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۳- اظهارات آقای زواره ای نماینده مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۲۶/۵/۶۱ مندرج در صورتجلسه منتشره در روزنامه رسمی کشور.

سازمان، چه قبل از فرار رجوی و بنی صدر و چه پس از آن، با تاکتیک تعلیق موضع گیری تا آشکار شدن نتایج عملی عملیات «ویژه»، در مورد دو حادثه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در

هفتم تیر ماه و انفجار در ساختمان نخست وزیری در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰، اعتراف رسمی نکرده

است. و پس از واکنش منفی افکار عمومی در قبال عملکرد سازمان و افزایش حمایت گسترده مردم از نظام جمهوری اسلامی، سازمان دیگر به مصلحت خود ندانست که «رسماً» و «علنی» مسئولیت دو اقدام

تروریستی هولناک علیه بالاترین مقامات «سیاسی و اداری» کشور را برعهده گیرد. اما در منابع منتشره سازمان گاه به صورت کنایه و یا اشاره در مورد ضربه های «هولناک» و «سهمگین» مطالبی طرح شده است ولی صریحاً به این دو عملیات، که در سازمان در چارچوب «عملیات ویژه» طبقه بندی شده اعتراف نشده است. برخی می پندارند که در صورت اعتراف رسمی سازمان به پذیرفتن مسئولیت این دو عملیات،

برای سازمان - به لحاظ بین المللی - موانع جدی ایجاد می شد تا بدان حد که حتی می توانست احتمال

«استرداد تروریست ها» را در پی داشته باشد. در حالی که این تحلیل درست نیست زیرا سازمان طی

سال های گذشته به ده ها عملیات تروریستی رسماً اعتراف کرده و هم زمان مورد حمایت قدرت های غربی نیز قرار داشت.

به نظر می رسد علاوه بر نگرانی از واکنش افکار عمومی داخلی و بین المللی در قبال پذیرش مسئولیت این دو فاجعه بزرگ تروریستی که می توانست بازتاب پر سر و صدا و وسیعی در رسانه ها داشته

باشد، برخی ملاحظات پیچیده امنیتی و اطلاعاتی در سازمان های جاسوسی غربی که طراحان و آمران اصلی آنها بوده اند و مستقیماً این دو عملیات را حمایت و پشتیبانی فنی و عملیاتی کرده اند، اختیار

تصمیم گیری در مورد اعلام مسئولیت آنها را از دست سازمان خارج ساخته بود. مع الوصف چاپ «نامه یکی از قهرمانان عملیات ویژه (امضا محفوظ)» در نشریه مجاهد، که واقعیات زیادی در آن پیدا بود، مسئولیت مستقیم سازمان را در این گونه فجایع عریان تر ساخت. در مقدمه کوتاه بر این نامه، که یکی از مدیحه سرایی های پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود و مریم است، چنین آمده:

نامه زیر از سوی یکی از قهرمانان عملیات ویژه مجاهدین ارسال شده است که به دلایل امنیتی آن را با امضای محفوظ منتشر می کنیم. عنوان «قهرمان مجاهد خلق»، که توسط رهبری سازمان

۱- ری شهری، خاطره ها، ج ۱: ص ۱۸۳.

تصویب می شود، در دوران حیات یک مجاهد، تنها به خواهران و برادرانی اطلاق می شود که در عملیات و اقدامات استثنایی یا فوق العاده خطیر، آزمایش رشادت و جانبازی و خلاقیت داده باشد. (۱)

در خصوص فزاینده‌های شروع این نامه، بعداً ضمن شرح واکنش‌های متملقانه نسبت به عوامل ازدواج و طلاق «انقلاب نوین»، اشاراتی خواهیم داشت؛ لیکن در اینجا به مواردی از این نامه استناد می‌کنیم که نشان دهنده هویت نویسنده آن (مسعود کشمیری عامل انفجار در نخست وزیری) می‌باشد؛ البته در نقل شواهد و اشارات به حداقل لازم بسنده می‌کنیم:

(۱) محل کار کشمیری (قبل از نهاد نخست وزیری):

من بنا به مسئولیتم، سال‌ها... در مقاطع مختلف، در حساس‌ترین ارگان‌های اصلی اطلاعاتی رژیم بوده‌ام. (۲)

(۲) نفوذ کشمیری به نخست وزیری:

خطوط قسمتی که به آنجا نفوذ کرده بودم، [= شورای امنیت کشور] برای همه ارگان‌های رژیم

اعم از دادستانی، کمیته‌ها، سپاه، آموزش و پرورش، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی، وزارت ارشاد، و رادیو و تلویزیون، در آن مقطع، لازم‌الاتباع بود. (۳)

(۳) مسئولیت کشمیری در مورد مبارزه با نفوذی‌های سازمان:

یک بار خودم فضای بخصوصی را در... (۴) [نخست وزیری] فراهم نمودم؛ و متعاقباً ترتیب تشکیل یک جلسه ویژه را دادم. بالاترین مهره‌های اجرایی رژیم به... [= نخست وزیری] احضار شدند. از طریق چند تن از آنها، که قبلاً با آنها صحبت کرده بودم، مسئله چک برخی افراد و

اینکه نفوذی مجاهدین نباشند را مطرح کردم؛ و بعداً خودم نیز وارد شده و نظراتی دادم. (۵)

(۴) طرح فرار و تعویق انفجار نخست وزیری:

یادم می‌آید در اوایل مرداد ۶۰، که سازمان در آستانه اجرای یک طرح مشخص بود، ناگهان... [= مسئول سازمانی و رابط کشمیری با تشکیلات] تماس گرفت و به من گفت: «طرح اجرا نمی‌شود» و آن را به تعویق انداخت. او در وقت خداحافظی ضمناً به من گفت: «مژده ای هم

ص: ۶۳۸

۳- همان.

۴- نقطه چین در اصل متن آمده است؛ که بنا به اطلاعات مستقل موجود و قرینه در گروه توضیح داده ایم.

۵- همان - پیشین: ص ۲۵.

برایت دارم که اگر بدانی، شور و عشق و ایمان بیشتری پیدا می کنی». هر قدر فکر کردم این مژده چه می تواند باشد، عقلم به جایی نرسید. با خود فکر می کردم ممکن است ابلاغ «عضویت» باشد، یا مژده پیروزی عملیات دیگری در سازمان یا... نمی دانم.

چند روز بعد از این دستور، صبح که به... [= نخست وزیری] رفتم ... گفتند: دیشب رجوی و بنی صدر با هواپیمایی به خلپانی معزی، در فرودگاه پاریس به زمین نشسته اند. ... خیلی خوشحال شدم. داخل اتاقم آمدم؛ در را از پشت قفل کردم و سجده شکر به جای آوردم. (۱)

(۵) مسئولیت کشمیری در مورد کشف و بمباران ایستگاه «راديو مجاهد»:

در همان ایام، که آغاز کار راديو بود، ... در ابتدا مسئله از طرف رفسنجانی و نخست وزیرشان پیگیری می شد. وقتی پارازیت مسئله را حل نکرده بود، اقدامات جدی تری را می خواستند به

مرحله اجرا بگذارند. هیئت هایی از مخابرات، سپاه، راديو - تلویزیون، ارتش و نیروی هوایی، برای یافتن محل فرستنده تلاش می کرده اند.

گزارشات ارسالی برای... [= شورای امنیت کشور] که به دست من می رسید، حاکی بود که مسئله اصلی یافتن محل فرستنده راديوست. شورای عالی دفاع در یکی از گزارشات خودش نظر داده بود که ... اولویت را به شناسایی محل فرستنده می دهد. (۲)

(۶) طرح انفجار در نخست وزیری:

در تاریخ... بعد از مدّت ها برادر قهرمانم [= مهدی افتخاری] به خانه ما آمد. همه از دیدنش - بخصوص در جوّ خفقان و تنهایی خاص ما - خیلی خوشحال شدیم. نمی دانستم چه هدیه گرانبهائی برایم آورده است. او گفت: «اگر سازمان تصمیم بگیرد که طرح... [= انفجار در نخست وزیری] را به اجرا درآورد، تو چه طرحی داری؟» من هیچ طرحی را بهتر از انجام

عمل فدایی ندیدم و بلافاصله طرح را گفتم. اگر چه، هیچ وقت سازمان به خودم اجازه عمل فدایی [را] نداد، اما در آن لحظه که طرح را می گفتم، هیجان زده شده بودم. از مدّت ها قبل روی این امر فکر کرده بودم و آن را اوج کار و ایفای مسئولیتم می دانستم. (۳)

بنا به نقل یکی از مسئولان ذیربط آن زمان در جریان پی گیری تعقیب کشمیری، ردّ فرار همسرش و عوامل سازمان از یک خانه تیمی در نظام آباد تهران به دست آمد که در کرج و قزوین امتداد داشت.

وقتی که مأموران به محل های تردّد و اختفای آنان می رسیدند آنها قبلاً آن مکان ها را تخلیه کرده

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

بودند ولی به دلیل تعجیل در فرار مدارکی از آنها به دست می آمد. از جمله اسنادی که نشان می داد همسر

کشمیری به همراه مهدی افتخاری در یکی از خانه های تیمی بوده اند و مسیر فرار آنها از سمت غرب کشور در کردستان بوده و خروج از طریق مرز عراق و سپس ترکیه صورت گرفته است.

یکی از اعضای سابق سازمان در کتاب خود درباره افتخاری چنین نوشته است:

مهدی افتخاری با نام های تشکیلاتی «فرمانده فتح الله» و «ناصر» یکی از مسئولین قدیمی سازمان مجاهدین خلق است... وی از زندانیان سیاسی رژیم شاه می باشد که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت سازماندهی نیروهای [نفوذی] سازمان در ارتش و سپاه و مراکز امنیتی رژیم جمهوری اسلامی را برعهده داشت. وی بعد از مخفی شدن مسعود رجوی و شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، فرماندهی کلیه مراحل عملیاتی خروج دکتر بنی صدر و مسعود رجوی را به وسیله هواپیمایی به خلبانی سرهنگ بهزاد معزی از پایگاه نیروی هوایی تهران برعهده داشت. این عملیات از طرف مسعود رجوی به نام «عملیات پرواز بزرگ» نامگذاری شد و به دلیل تلاش های افتخاری در اجرای موفقیت آمیز این طرح لقب «قهرمان» به وی داده شد. سازمان تاکنون فقط به چند نفر در زمان حیاتشان لقب «قهرمان» داده است. مهدی افتخاری و علی رضا باباخانی (۱) و همچنین [محمدرضا] کلاهی و [مسعود] کشمیری عاملین انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری رژیم جمهوری اسلامی از این جمله هستند. مهدی افتخاری بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فرماندهی «ستاد اطلاعات» - که

شاهرگ حیاتی سازمان محسوب می شود - را برعهده داشت. چهره مهدی افتخاری تا سال ۱۳۶۴ مانند علی زرکش برای کلیه اعضای سازمان ناشناخته بود و حتی در فاز سیاسی به دلیل مسئولیت او در مورد نیروهای نفوذی و هوادار سازمان در ارتش و... از دید همگان مخفی بود.

وی حتی به پایگاه [خیابان] انزلی ستاد اصلی سازمان در تهران نیز تردد نداشت یا حداقل من وی را در آنجا ندیدم. هنگامی که رجوی در پاریس بود، مهدی افتخاری مسئول «ستاد اطلاعات» سازمان و در آلمان مستقر بود و تمام بخش های اطلاعاتی سازمان از آلمان کنترل و

رهبری می شد. (۲)

محمدحسین سبحانی تأکید می کند که افتخاری به علت مخالفت با انقلاب ایدئوژیک طلاق های اجباری، «از سال ۱۳۶۸ خواستار خروج از سازمان می باشد، ولی آقای رجوی با زندان و فشارهای

ص: ۶۴۰

۱- باباخانی با نام تشکیلاتی وحید، محافظ اصلی و شخصی مسعود رجوی و عضو مرکزیت سازمان است. سبحانی، روزهای تاریخ بغداد: ص ۱۸۰.

تشکیلاتی، مانع جدایی وی شده است... سال ۱۳۸۱ در اطلاعیه اعلام جدایی آقای مسعود طیبی از اعضای سابق شورای مرکزی سازمان به محاکمه مهدی افتخاری در نشست های این فرقه در شهریور ۱۳۸۰ اشاره کرد که نشان می دهد وی همچنان تحت فشار و برخورد می باشد»^(۱)

مسعود رجوی که در مواردی با اشاره و کنایه از انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور به عنوان اقدامات سازمان یاد کرده، تعبیر «مجازات رجایی و باهنر» را درباره انفجار نخست وزیری به کار برده^(۲) و کینه خود را درباره آن دو آشکار ساخته است.

شهید محمدعلی رجایی دو هفته پیش از شهادت در یک پیام تلویزیونی، تحلیل مشروحی از سوابق و عملکرد سازمان ارائه نمود. وی که خود پیش از انقلاب به دلیل همکاری با رهبران اولیه سازمان سال ها زندان و شکنجه های سخت را متحمل شده بود، چنین گفت:

سازمان مجاهدین در زندان حرفشان این بود که درست است که ما شعار مبارزه با امپریالیسم می دهیم، درست است که با رژیم [شاه] می جنگیم، درست است که با ساواک باید جنگید، ولی قبل از هر چیز با مسلمانانی که امام [خمینی] را به عنوان رهبر این انقلاب قبول دارند، باید با آنها جنگید. باید از روی جنازه آنها رد شد و به آن مبارزه بعدی رسید. این تفکر آنها بود و ما [در زندان] به روشنی می دیدیم که با مارکسیست ها متحد می شوند و بر علیه ما می جنگند... [پس از پیروزی انقلاب] سازمان از هر فرصتی استفاده می کرد که دست کم ۳ چیز را برای خودش آماده بکند. یکی از آنها، اسلحه بود، به محض اینکه مردم ما در انقلاب پیروز شدند، اینها به

انواع وسایل متوسل می شدند برای جمع آوری اسلحه... برای روزی که در نظر داشتند، بعد از

جمع آوری اسلحه، [دوم اینکه] شروع کردند به جمع آوری امکانات مالی و تدارکاتی، از بردن ماشین ها [دولتی] گرفته تا بردن پول های نقد و اسناد و تصرف اماکن. که مدت ها طول کشید تا مردم توانستند این اماکن را که آنها به زور گرفته بودند از آنها پس بگیرند. به موازات این دو کار، چیزی که برای همه ما تعجب آور باشد، [سوم اینکه] اینها شروع کردند به شناسایی

شخصیت هایی که ممکن است در آینده این انقلاب نقش داشته باشند. اخیرا یکی از خانه های تیمی که به دست شما مردم لو رفته و تصرف شده، در آنجا اسنادی را دیدیم که حتی کسانی را

که در مدرسه رفاه [محل استقرار امام پس از ۱۲ بهمن ۵۷] مشغول خدمت بودند، شناسایی کرده اند و برای هر کدام یک کارت [مشخصات] درست کردند. پس، از آن موقع، اینها به فکر

ص: ۶۴۱

۱- همان: صص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۲۵: ص ۳.

بودند که هر چه زودتر یک نبردی را با نیروهای مؤمن واقعی شروع کنند، و بنابراین آنچه که آن موقع [در زندان] می گفتند، آرزوی عبور از جنازه ما در رسیدن به مبارزه بعدی، را تحقق بخشند... سازمان مجاهدین با عملکردی که در این دو سال و نیم دارند خط خودشان را نشان دادند... [ای سازمان] آیا در این دو سال و نیم، شد که یک آمریکایی را بکشی؟ و بگویند که ما ضد آمریکایی هستیم؟ آیا در عرض این دو سال و نیم، شد که یک ساواکی را بکشی؟ آیا شد که یک سرمایه دار صهیونیست استثمارگر را بکشی و بیایی بگویی که انقلابی هستی؟ اما «بهشتی» را کشتی، این موضع گیری تو است. و تو [ای سازمان] بدان که منفور هستی و مردم، قلبشان، تمام رگ هایشان به بهشتی ها پیوند دارد ولی تو کوری و نمی بینی. (۱)

شهید رجایی در بخش دیگری از سخنان خود خطاب به اعضا و هواداران سازمان اظهار داشت:

واقعا برای من که تا حدودی چند سال با [محمد] حنیف [نژاد]، با رضا [رضایی] و احمد [رضایی] بودم،... هر وقت تصور می کنم که شما به عنوان عضو سازمان مجاهدین می بینید که مسعودتان نخست وزیر بنی صدر شده و از اینجا به فرانسه فرار کرده، آنجا جبهه متحد ضدانقلاب را دارد سازمان می دهد، چگونه خوابتان می برد؟، واقعا تعجب می کنم... روی این

مسئله فکر کنید که آیا شما می توانید در تاریخ جواب این حرکت را بدهید؟ شما می توانید بگویند که کشتن [آیه الله] خامنه ای برای شما، لازم تر از کشتن یک آمریکایی یا یک ساواکی یا یک اسرائیلی بوده است؟ (۲)

اعتراف رجوی

چنانکه در تبیین نقش سازمان در انفجار هفتم تیر اشاره شد، مسعود رجوی در یکی از دیدارهای محرمانه خود با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم بعث عراق به مسئولیت مستقیم سازمان در آن عملیات و نیز انفجار هشتم شهریور اذعان کرده است. رجوی در دیدار با ژنرال حبّوش رییس سازمان امنیت صدام، در سال ۱۳۷۸، هنگامی که به برخی تبلیغات موجود در رسانه های غربی آن زمان علیه سازمان اشاره می کند، سابقه روابط نزدیک خود با غربی ها و از جمله اطلاع مقامات ارشد آمریکا و فرانسه از دو عملیات مذکور را یادآوری می کند. متن سخنان رجوی چنین است:

همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها دشمنی

ص: ۶۴۲

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۵/۵/۶۰: ص ۱۲.

۲- همان: ص ۱۱.

به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی گفتند. هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم، می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رییس جمهوری و علیه رییس الوزرای ایران انجام داد. آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند. (۱)

قبلاً هم اشاره شد که فیلم این ملاقات و سایر دیدارهای مقامات اطلاعات امنیتی عراق با رجوی به طور مخفیانه ضبط شده بود که پس از سقوط رژیم صدام و دسترسی مردم به آرشیوهای مراکز اطلاعاتی، قسمت هایی از آنها به خارج منتقل شد که در قالب یک کتاب توسط گروهی از جاداشدگان سازمان در لندن انتشار یافت. سی دی تصویری این ملاقات و سایر ملاقات های مندرج در کتاب نیز به ضمیمه آن انتشار یافته و در دسترس عموم قرار گرفته است و سند منحصر به فرد و غیرقابل انکاری از بسیاری روابط پشت پرده تروریستی سازمان محسوب می شود.

در بیانیه رسمی وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۳۷۳ صادر شد، رسماً به مسئولیت

سازمان در انفجار هشتم شهریور تصریح شده است:

طبق گزارشات، در تاریخ ۳۰ اوت [= ۸ شهریور] مجاهدین در جلسه شورای امنیت ملی رژیم [ایران] بمب گذاری نمودند که منجر به کشته شدن رییس جمهور جدید، [محمد] علی رجاییو نخست وزیر جدید وی، محمدجواد باهنر گردید... مجاهدین صورت مجزا و منفرد مسئولیت برخی اقدامات تروریستی را که فکر می کردند نتیجه آنها باعث تقویت وجهه آنها می شد برعهده گرفتند... [به رغم عدم پذیرش رسمی مسئولیت انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور] ولی یادآوری این مسئله مهم است که مجاهدین - به خصوص در اوایل دهه ۱۹۸۰ [= دهه شصت شمسی] هم تمایل و هم توان انجام مقاصد خشونت بار خویش را داشتند. (۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تشییع جنازه میلیونی شهدای ۸ شهریور در مورد رفتار متناقض سازمان در قبال پذیرش مسئولیت انفجار و تکذیب اطلاعاتی دفتر لندن سازمان توسط دفتر پاریس چنین گفت:

قضیه دیروز [= ۹ شهریور ۶۰] مسئله را خیلی روشن کرد. دیروز صبح، خوب شما می دانید ما ساعت ۷ [صبح] اعلام کردیم که رییس جمهور وقت و نخست وزیر شهید شده اند، هیچ تبلیغ و

ص: ۶۴۳

۱- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲- بال شکسته: صص ۱۵ - ۱۶.

پروپاگاندهای هم برای کشاندن مردم به خیابان‌ها نداشتیم، و خیلی‌ها به ما اعتراض می‌کردند که خوب یک فرصتی به مردم می‌دادید [برای اطلاع‌رسانی و تجمع]... ما سه ساعت وقت

داشتیم... شما دیدید که چه جور مردم آمدند... رادیو لندن هم که همیشه حقایق را تحریف می‌کند مجبور می‌شود خیلی که دست کم بگیرد، بگوید که بیش از یک میلیون نفر جمعیت [شرکت کردند]... دیروز هیچ کس نگفت، امام هم نگفته بودند، تبلیغ هم نشده بود، ائمه جماعت هم نگفته بودند، رادیو هم نگفت مردم بیایید. مردم خودشان بودند. این، مردمنده، و

این، جامعه است. دشمن هر چه کور باشد این را می‌فهمد و می‌بیند. ضدانقلاب [= سازمان] به خاطر همین وضعی که می‌بیند جرأت اعلام رسمی عملیات خودش را هم نمی‌کند. یک چنین عملیاتی اگر... کمی ارزش مردمی داشت، برای ثبت در تاریخ هزار بار بزرگ می‌کردند و مسئولیتش را می‌پذیرفتند.

در لندن، شاخه مجاهدین خلق اعلام می‌کند که ما بودیم. رجوی فراری در پاریس می‌گوید ما نبودیم. یعنی وضع چنین است که باز [مجبورند] منافقانه حتی با این کارشان هم برخورد کنند. اعلام مسئولیتش را هم نمی‌توانند بکنند. (۱)

حضرت امام خمینی هم زمان با تشییع شهدای انفجار نخست وزیری، در صبح نهم شهریور ۶۰ طی سخنانی در مورد اشتباه محاسبه طراحان عملیات تروریستی فرمودند:

اینها یک اشتباه دارند و آن اینکه شناخت از اسلام و شناخت از ایمان و شناخت از ملت اسلامی ما ندارند. آنها گمان می‌کنند که با ترور شخصیت‌ها، می‌توانند با این ملت مقابله کنند، و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر موقعی که ما شهید دادیم، ملت ما منسجم تر شد... ملتی که برای اسلام قیام کرده است... این ملت را با ترور نمی‌شود عقب راند... آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه‌های نبرد با قدرت‌های فاسد، هم جنگ و هم رزم بودند... من در

عین حال که شهادت این دو بزرگوار برای من بسیار مشکل است، در عین حال می‌دانم که آنها به رفیق‌های متصل شده‌اند... آنها رسیدند به مطلوب خودشان و از این جهت، به آنها و به

خانواده‌های آنها و ملت اسلامی تبریک عرض می‌کنم که چنین شهدایی تقدیم می‌کنند... آن کوردلانی که گمان کرده‌اند که جمهوری اسلامی با نبود چند نفر از بین خواهد رفت و سقوط خواهد کرد، آنها افکارشان، افکار اسلامی نیست... افکار مادی [است] و برای دنیا کار می‌کنند... ملت ما آرام است، دلش مطمئن است به اینکه وقتی که این شهدا نباشند به جای آنها، داوطلبانی

ص: ۶۴۴

۱- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۱۱ - ۱۳، سخنرانی حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۰ شهریور ۶۰.

برای شهادت حاضر در صحنه هستند... باز در صف های دنبال آنها، افراد داریم و اشخاص متعهد داریم و اشخاص مؤمن متعهد به اسلام داریم، و ملت را داریم، ملتی که هیچ گونه عقب نشینی در این مسائل نخواهد کرد. و به این ترتیب، جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد دید. (۱)

شهید محمدعلی رجایی مدتی قبل از شهادت از آرزوی خویش چنین سخن گفته بود:

دشمنان کوردل انقلاب اسلامی باید بدانند که شهادت در راه خدا آرزوی ماست زیرا که ما را هراس از مرگ نیست. چرا که اطمینان داریم بدون ما نیز پرچم خونین اسلام و انقلاب را دست های پرتوان میلیون ها مردم محروم و مستضعف میهن اسلامی، سربلندتر و برافراشته تر از

پیش به اهتزاز درخواهد آورد. (۲)

و شهید حجه الاسلام دکتر محمدجواد باهنر درباره خط شهادت و نقش آمریکا در حوادث تروریستی توسط سازمان، این گونه بیان کرده بود:

ملت ما بیش از هر زمان از خط شهادت برای منکوب کردن دشمن و درهم ریختن توطئه ها، نیرو گرفته است... ما سرنخ این توطئه ها [ی تروریستی] را امپریالیسم آمریکا می دانیم. (۳)

بسیاری از گروه ها و افراد مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور به تصریح یا به کنایه از اقدامات تروریستی سازمان بویژه دو انفجار هفتم تیر و هشتم شهریور ابراز خوشحالی و حمایت کردند و آن را مقدمه نابودی نظام سیاسی کشور محسوب می کردند. اما مدت ها بعد از شکست استراتژی سازمان هنوز

کسانی بودند که سازمان را به خاطر عملیات ویژه اش می ستودند. از جمله کریم سنجابی دبیرکل جبهه ملی که پس از فرار از کشور، در طول اقامت در پاریس در تابستان ۶۱، توسط رجوی به همکاری رسمی با سازمان دعوت شد و ارتباط هایی با برخی مسئولان سازمان و شورای مقاومت داشت، در خاطرات خود

به رغم آنکه بر مشی مسلحانه انتقاد وارد می کند، از دو عملیات انفجار ۷ تیر و ۸ شهریور و چند ترور دیگر تمجید می کند و سازمان را به خاطر این اقدامات تروریستی می ستاید:

مبارزات و جانفشانی های مجاهدین علیه دستگاه جابر و جاهل و ارتجاعی و ایران بر باد ده آخوندها، غیرقابل انکار است. ظاهرا آنها بودند که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی... با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند. آنها بودند که با توطئه سازمان داده دیگری رجایی رییس جمهور و باهنر نخست وزیر را

ص: ۶۴۵

۲- میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲۲۷.

۳- روزنامه کیهان، ۱۱/۴/۶۰: ص ۱۲، مصاحبه دکتر باهنر پس از انفجار هفتم تیر.

یوسفی اشکوری، پیامد اقدام تروریستی سازمان را این گونه توصیف کرده است:

... در ۸ شهریور ۱۳۶۰ دفتر نخست وزیری منفجر شد و رجایی رییس جمهور و باهنر نخست وزیر و چند تن دیگر کشته شدند. این حادثه تلخ نیز در حدّ خود شدیداً بر فضای روحی و عاطفی و روانی جامعه اثر گذاشت، و از سوی دیگر، تنفر و بیزاری مردم از گروه های تروریستی را افزایش داد. (۲)

نهضت آزادی که در آن زمان به دلیل سوابق پیوند سیاسی و تبلیغاتی با بنی صدر و سازمان تحت فشار شدید افکار عمومی قرار داشت با صدور یک اطلاعیه ۳ سطره انفجار ۸ شهریور را بدون انتساب

به سازمان محکوم کرد و یک تلگرام کوتاه نیز خطاب به حضرت امام خمینی (ره) ارسال نمود و «شهادت جانگداز رییس جمهور و نخست وزیر» را تسلیت گفت. (۳)

اما فخرالدین حجازی نماینده اول مردم تهران در مجلس، طی سخنانی که روز تشییع شهدای هشتم شهریور در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی برای مردم ایراد کرد، حملات شدیدی به

سران نهضت آزادی و مواضع مبهم آنها در قبال عملکرد سازمان وارد ساخت که موجب اعتراض رسمی

نهضت آزادی نیز گردید. (۴)

ص: ۶۴۶

۱- سنجابی، امیدها و ناامیدی ها: ص ۴۱۴.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۴۱۹.

۳- اطلاعیه و تلگرام مورخ ۹/۶/۶۰، نهضت آزادی.

۴- متن اطلاعیه تحت عنوان «اعتراضیه نمایندگان نهضت در مجلس در مورد سخنان دو تن از نمایندگان» مورخ ۱۱/۶/۶۰.

پس از ناکامی «استراتژی ضربه ای»، ابتدا تحلیل سازمان این بود که: «نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه های پیاپی به بدنه این هرم، جلو ترمیم ضربه های ۷ تیر و ۸ شهریور را گرفت.»

تاکتیک نظامی عمده سازمان، در ماه های تیر و مرداد و نیمه اول شهریور ۱۳۶۰، که واکنشی به

قدرت ترمیم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می شد «حرکات ایذایی» بود؛ بیشتر ترورهای پراکنده در این مقطع صورت گرفت. در این مدت، شهادت آیه الله علی قدوسی دادستان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط محمود فخارزاده کرمانی عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شهریور ۶۰ به وقوع پیوست. (۱) در اواسط شهریور ماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از سوی سازمان صادر شد:

عملیات بزرگ بمب گذاری و عملیات ایذایی و ترورها زمینه لازم را درون مردم به وجود آورده، و جامعه الان آماده قیام بر علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده ها فقط نیاز به یک جرعه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود. (۲)

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

با توجه به اسطوره سازی مردم از سازمان از یک طرف، و وجود ذهنیت نسبت به عمل در جو غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی] نشده اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شوند. اختناق مهم ترین عامل عدم ورود مردم به صحنه مبارزه علیه رژیم بوده است؛ بنابراین لازم است ابتدا جو اختناق توسط پیشتاز

شکسته شود، تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب ترین شکل شکستن جو اختناق است. (۳)

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می شود: چند اقدام مسلحانه پراکنده؛

ص: ۶۴۹

۱- موسوی آشان، زندگی نامه آیه الله علی قدوسی: صص ۱۲۵ - ۱۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۶/۶۰. متن اطلاعیه دادستانی انقلاب. در کتاب خاطرات حجه الاسلام ری شهری، مهراں اصدقی که از مسئولان بخش ویژه عملیات نظامی سازمان بود، عامل این انفجار معرفی شده است. ری شهری، خاطره ها: ص ۱۸۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از اسناد درون گروهی کشف شده.

۳- همان.

که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می کند؛ سپس بقیه نیروها - از پایین ترین رده های تشکیلاتی و حتی زیرتشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی - به آن می پیوندند.

فاضل مصلحتی عضو مرکزیت نهاد دانش آموزی سازمان در جلسه درون گروهی گفته بود:

تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند. (۱)

در صورتی که در این تجمع ها تحرکات مسلحانه رخ نمی داد و فقط ناآرامی و آشوب صورت می گرفت نوع تظاهرات، «شورشی» نامیده می شد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود.

در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که

نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش آموزی» و «محلات» در آن شرکت داشتند. نیروهای «محلات»

در نقاطی که ضمن طرح های استراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محله های آزاد شده» حساب باز شده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند؛ مثل خیابان کمالی و خیابان مخصوص، در مناطق غربی و جنوبی تهران (دور از مرکز). نیروهای «دانش آموزی» در نقاط مرکزی شهر به تجمع دست زدند. از افراد شرکت کننده در راهپیمایی خیابان کمالی (حدفاصل تقاطع نواب صفوی و کاشان) شرح تظاهرات بدین

گونه نقل شده است:

در ساعت ۵ بعدازظهر، سه برادر مسلح با شعار [علیه امام]... و شلیک چند گلوله، شروع راهپیمایی را اعلام کرده و به وسیله یک ماشین - که همانجا سرقت نمودند - از محل دور شدند.

در همین هنگام، ۸ خواهر شروع به دادن شعار می کنند؛ که در لحظات اول ۴ نفر آنها دستگیر می شوند. به این ترتیب، راهپیمایی - بدون اینکه شکل بگیرد - به درگیری انجامید و به اتمام

رسید. (۲)

در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران - مانند «سینا - مخصوص»، «سینا - خرّمشهر» و «شادمان - ستارخان» روی داد.

ولی الله صفوی مسئول نظامی دانش آموزی سازمان در غرب تهران در سال ۶۰، درباره این گونه تظاهرات چنین گفته است:

سازمان می گفت: تظاهرات هدفش این است که مردم را به صحنه بکشاند و با حمله به مراکز

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان»، ۱۶/۶/۶۰.

نظامی انتظامی این مراکز را خلع سلاح کنند و سلاح ها بین مردم پخش شود، جریان مثل ۲۲ بهمن [۵۷] پیش بیاید. بعد از مقاومت مردم در برابر این تظاهرات و موج گسترده دستگیری که در پی آن صورت گرفت، عدم استقبال به حدی بود که نیروهای سازمان دهنده، هواداران را هم

به زور به این تظاهرات می فرستادند، یعنی با عدم استقبال نیروهای هوادار تشکیلاتی هم روبرو

شدند. (۱)

دگماتیزم و جزمیت تشکیلاتی و بسته بودن نگرش سیاسی - اجتماعی، باعث شد که سازمان شکست این گونه تظاهرات را «ترس مردم به خاطر عنصر اختناق» برآورد کند و به چنین نتیجه گیری ای برسد که نپیوستن مردم به این «راهپیمایی»ها دلیل موفق نبودن اصل طرح نیست:

به لحاظ نیرو ضربه خوردیم و نیاز به ترمیم سازماندهی داریم تا حرکت های بعدی را انجام بدهیم. مردم به خاطر سرکوب و اختناق شدید نپیوستند... باید با اتخاذ تاکتیک های مناسب تر، مردم را تحت پشتیبانی نیروهای مسلح خودمان بدون اینکه ترس ارتجاع را در دل داشته باشند، به صحنه تظاهرات بکشانیم. (۲)

بیان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰

یکی از فرماندهان عملیات نظامی سازمان در غرب تهران به نام پروین پرتوی پس از دستگیری، طی میزگردی بیان تهیه شده از گزارش های تظاهرات مسلحانه در شهریورماه ۱۳۶۰ را به شرح زیر

ارائه نمود:

(۱) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان گرگان. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۳۰ نفر نیروی روابطی (در اول این تظاهرات، نیروهای عملیاتی دیر رسیدند). مدت تظاهرات: ۲ دقیقه. تعداد نیروهای دستگیر شده: حدود ۲۵ نفر. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن یک لاستیک وسط خیابان؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات به هم می ریزد.

(۲) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان تهران نو، سی متری. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۲۵

نفر نیروی روابطی و یک واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه (این مورد نشان می دهد که وقتی واحدهای عملیاتی وجود نداشتند، تظاهرات ۲ دقیقه بود؛ ولی در این مورد، تظاهرات ۱۵ دقیقه طول ۵۱

ص: ۶

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل های درون گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه.

کشید؛ زیرا واحد عملیاتی شرکت داشت). نتیجه تظاهرات: ۱۰ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته شدند، یک اتوبوس آتش گرفت، یک لاستیک در وسط خیابان سوخت، و همچنین نارنجکی به طرف دفتر حزب جمهوری اسلامی پرتاب شد که شیشه های آن شکست؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات مسلحانه به هم ریخت.

۳) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان کمالی - خیابان مخصوص. تعداد نیروهای شرکت کننده: سه واحد عملیاتی و حدود ۴۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و ۱۰ تا ۱۵ دقیقه درگیری مسلحانه. نتیجه تظاهرات: تعطیل شدن فوری مغازه ها، آتش گرفتن چند لاستیک در وسط خیابان، آتش گرفتن یکی از دختران هوادار شرکت کننده توسط کوکتل خودش، کشته شدن تعدادی از

نیروهای عملیاتی، و خالی کردن چند تیر؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می ریزد.

۴) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان ولی عصر. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۴۰ نفر نیروی روابطی و دو واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۸ دقیقه. نتیجه تظاهرات: ۱۲ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته می شوند، یک نارنجک وسط خیابان پرتاب می شود، دو اتوبوس به آتش کشیده می شود؛

و نیز ۱۰ نفر از مردم عادی کشته یا مجروح می شوند (به علت شلوغی منطقه و ایستادگی مردم)؛ و

سرانجام تظاهرات توسط مردم به هم می ریزد.

۵) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان آذربایجان. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۳ تا ۴ دقیقه. نتیجه تظاهرات: دستگیری یا کشته شدن ۳۵ درصد از نیروهای حاضر سازمان، کشته شدن ۲ نفر از نیروهای مردمی؛ و سرانجام تظاهرات با مقاومت مردم به هم می ریزد.

۶) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۵۰ تا ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه ۶ تا ۷ واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و حدود ۳۰ دقیقه درگیری مسلحانه. نتیجه تظاهرات: دستگیری ۳۵ درصد از نیروهای سازمان، کوکتل اندازی به سمت دو بانک، شکستن شیشه های چند مغازه؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می ریزد.

۷) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان سینا - مخصوص (همان منطقه آزاد شده مورد ادعا). تعداد نیروهای شرکت کننده: دو واحد عملیاتی و حدود ۴۰-۳۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۵ تا ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن لاستیک وسط خیابان، پرتاب دو کوکتل؛ و دستگیری ۳۰ درصد

از نیروهای سازمان. در این تظاهرات، سرانجام نیروهای شرکت کننده با به جا گذاشتن کوکتل های خود در وسط خیابان یا کنار جوب آب، پا به فرار گذاشتند و صحنه را ترک کردند.

۸) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: حدود ۵۰-۴۰ نفر نیروی روابطی و حدود چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: تیراندازی نیروهای سازمان به سوی مردم (تلفات مردم نامعلوم)، نابودی یک واحد عملیاتی نهاد محلات، کشته

شدن ۴ نفر از نیروهای سازمان، و دستگیری تعداد زیادی از بقایای نیروها. به این تظاهرات، تنها ۲ نفر پیوستند (البته طبق گزارش های درونی - که معلوم نیست این دو نفر از نیروهای قطع ارتباطی بوده اند یا افراد متفرقه).

۹) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان ولی عصر. تعداد نیروهای شرکت کننده: چهار واحد عملیاتی و ۴۰ نفر از نیروهای روابطی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن دو اتوبوس شرکت واحد، پرتاب کوکتل به طرف پمپ بنزین و ایراد خسارت بر آن، آتش زدن لاستیک در

وسط خیابان، و دستگیری ۲۰ نفر از نیروهای سازمان. تظاهرات مزبور بزرگترین تظاهرات مسلحانه سازمان در شهریور ماه ۱۳۶۰ محسوب می شود.

۱۰) نوع تظاهرات: شورش. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت کننده: ۱۲ نفر. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: پرتاب یک کوکتل به یک مغازه سبزی فروشی و به آتش کشیدن آن، و نهایتاً فرار نیروها در اثر مقابله مردم. (۱)

فاضل مصلحتی از مسئولان اصلی راه اندازی تجمع های موسوم به تظاهرات مسلحانه شهریورماه پس از ناکامی سازمان در این طرح در جمع درونی گفته است:

این همه خون دادیم، [مردم] یک لحظه هم نیامدند از تظاهرات ما پشتیبانی کنند، باز بگو خلق. کدام خلق؟ که هیچ چیز حالی اش نیست. ما داریم برای چه کسانی خون می دهیم؟ (۲)

ولی الله صفوی مسئول نظامی نهاد دانش آموزی غرب تهران، نتیجه کار را این گونه جمع بندی کرد:

در کل، تظاهرات مسلحانه شهریورماه چند روز به اجرا در می آید که طی آن بیش از ۷۰ تن از

ص: ۶۵۳

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۶۲ - ۱۶۶؛ با اندکی تلخیص.

۲- همان، ج ۲: ص ۱۷.

نیروهای اجرایی سازمان دستگیر یا کشته می شوند. (۱)

در همین ایام، دقیقا در ۲۰ شهریور ماه ۶۰، سازمان با، به شهادت رساندن آیه الله سیداسدالله مدنی امام جمعه تبریز، سلسله عملیات ترور ائمه جمعه مراکز استان های مهم کشور را آغاز کرد و آن را تا سال ۶۱ ادامه داد و در نشریات خود، رسماً مسئولیت این ترورها را پذیرفت.

یک عضو سازمان به نام مجید نیکو با انفجار نارنجک هایی که به خود بسته بود به هنگام برگزاری نماز جمعه، آیه الله مدنی را (در سن ۶۷ سالگی)، به همراه سه نفر از نمازگزاران به شهادت رساند و تعدادی را نیز مجروح ساخت. (۲)

در ۲۲ شهریورماه مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور و سخنگوی دولت طی مصاحبه ای در مورد مجازات تروریست ها چنین اظهار داشت:

در مقابل کسانی که در مقابل نظام، اقدام مسلحانه می کنند، آیا کاری جز اعدام می شود کرد؟ مگر ما خوشمان می آید این کار را بکنیم؟ ما همان قدر که از شهادت برادرانی مثل دکتر بهشتی،

دکتر باهنر، برادرمان رجایی، قدوسی، مدنی متأثر و متأسفیم، همین قدر با یک مقدار تفاوتی از

کشته شدن جوان هایی اغفال شده [= تروریست های عضو سازمان] ناراحت هستیم. ما احساس می کنیم که این یک توطئه آمریکایی عظیمی است. برای اینکه هم شخصیت های ما را از ما بگیرند و هم یک سری جوان را که ذاتا مسلمانند، ولی منحرف شده اند و بازی خورده اند... تمام

کسانی که در رابطه با این جریانات، اعدام می شوند، کسی [از آنها] نیست که همراهش حداقل

اسلحه و چند تا کروکی [= نقشه آدرس] شخصیتی و آدمی را که قرار بوده ترور کند، نباشد. در هر نظامی که این جور آدمی را بگیرند که مسلحانه در برابر رژیم قیام کرده و می کشد و نابود

می کند، مجبورند که در مقابلش اقدام [به مجازات] کنند. (۳)

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

اشاره

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل سازمان طرح شد؛ با این ویژگی که تعداد بیشتری تیم های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند، و تمام نیروهای اجرایی و

- ۱- همان، ج ۱: ص ۱۵۹.
- ۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۵۴.
- ۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۶/۶۰.

عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند، و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته

شود که گروه های مختلف سازمان دهی شده - در نهایت - به هم پیوندند تا راهپیمایی گسترده شود.

تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفته خلق» آزاد شود:

به آن درجه از توان نظامی رسیده ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته ایم. ...

ما در ۵ مهر ماه با قیامی شبیه به قیام توده ای ۲۲ بهمن روبرو هستیم باید مردم را تحت حمایت

نیروهای مسلح مان به صحنه بکشانیم. می بایست این تظاهرات با شرکت خود مردم صورت گیرد؛ و ما به عنوان پیشتاز مسلح از مردم حمایت خواهیم کرد. ضرورت انقلاب ایجاب می کند که کشته ها زیاد باشد، و درخت آزادی خون می خواهد. شاید کشته ها به اندازه ۲۲ بهمن ۵۷

باشد و شاید بیشتر؛ ولی تعداد آن مهم نیست.

مردم کاملاً آماده قیام توده ای هستند. عملیات بزرگی مثل ۷ تیر نشان داد که نظام ضربه پذیر است. پیکر نظام ظرف بلورینی است که شکسته شده؛ و کافی است که یک ضربه دیگر به آن وارد آید تا ظرف ریزش شده و هر تکه اش از هم جدا و به گوشه ای پرتاب شود. شرایط اجتماعی و مردم مثل چاه آرتزینی است که فقط احتیاج به یک جرعه دارد تا پوسته ها شکافته [شود و چاه] فوران کند؛ آن زمان دیگر هیچ چیز جلودار آن نخواهد بود. (۱)

این در حالی است که بعداً مسعود رجوی در جمع بندی یک ساله خود تصریح می کند که از ابتدا می دانسته که الگوی تظاهرات بی نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد:

اما با این همه علیرغم اینکه از سی ام خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگو و سقوط شاه

لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست، ولی باز هم تست کردیم و آزمایش کردیم. (۲)

بالاخره تعداد قابل توجهی هوادار مسلح، از سه نقطه مرکزی تهران (۳)، در ساعت ۵/۱۰ صبح - پنجم مهر ماه ۱۳۶۰، با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس های شرکت واحد،

راهپیمایی را آغاز کردند.

ص: ۶۵۵

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۰: ص ۴۳.

۳- پل حافظ تقاطع طالقانی، حدفاصل چهارراه طالقانی و میدان ولی عصر و سه راه جمهوری.

شکل عمل بدین گونه بود که افراد موتورسوار (و گاه پیاده) در اکیپ های مختلف با گردآوری هواداران

و افراد موجود در محل شروع به «تظاهرات» یا «راهپیمایی» می کردند. این افراد با شلیک رگبار هوایی و گاه با شلیک های مستقیم به افراد عبوری یا ساختمان های مراکز عمومی، بانک ها، مغازه ها، پاساژها و اتومبیل هایی که افراد با ظاهر مذهبی در آن نشسته بودند، با سردادن شعارهای تعیین شده، خطّ

تظاهرات را پیش می بردند. به واحدهای عملیاتی دستور داده شده بود که «هرکس به هر شکل خواست

جلوی تظاهرات را بگیرد به رگبار ببندید و حتی اینکه از چه موضعی از تظاهرات جلوگیری می کند، فرقی ندارد... اگر نیروهای عملیاتی بتوانند از این تظاهرات، ۲ ساعت حفاظت بکنند، کار تمام است و نیروهای مردمی به ما می پیوندند و آتش زیر خاکستر، شعله ور می شود.» (۱) در بولتن یکی از انجمن های وابسته به

سازمان، از زبان یکی از افراد شرکت کننده در حوادث ۵ مهر آمده است:

رأس ساعت ۵/۱۰ با تک تیرهای برادران، شروع تظاهرات اعلام شد. با آغاز تظاهرات، یک اتوبوس بنز خط ۱ به آتش کشیده شد. در ابتدا، با توجه به اینکه مسافران از قصد رزمندگان اطلاع نداشتند، از پیاده شدن امتناع ورزیدند، و راننده نیز با اتوبوس قصد فرار داشت که با خروش یکی از خواهران که قصد آتش زدن اتوبوس را داشت، مسافری پیاده شدند و راننده نیز با پرتاب کوکتلی به درون اتوبوس، با سرعت پایین آمد. در این میان، چادر یکی از مسافران

که به دلیل بیماری نتوانسته بود اتوبوس را ترک کند، آتش گرفت... تعدادی از برادران به روی پشت بام سینما رادیوسیتی و ساختمان های اطراف آن رفته بودند و سنگر گرفته بودند. دو پاسدار

که از دانشگاه [جامعه الصادق (۲)] بیرون آمده بودند، توسط این برادران مغزشان به روی زمین ریخته شد. (۳)

در ادامه عملیات رزمندگان، تعدادی از خواهران به درون ساختمان های اطراف رفته و از آنجا تیراندازی می نمودند. تیراندازی تا ساعت ۱۵/۳ ادامه داشت... (۴)

تا رسیدن نیروهای مردمی و پاسداران گشتی سپاه و کمیته، گروهی از مردم عادی در کنار خیابان ها و

ص: ۶۵۶

۱- کارنامه سپاه...، ج ۱: صص ۱۶۹ - ۱۷۰.

۲- قرار بود در فضایی که در ضلع شمال غربی تقاطع خیابان ولی عصر و خیابان طالقانی حد فاصل صبای شمالی و ولی عصر واقع است، دانشگاه امام صادق (ع) ساخته شود؛ و بدین جهت در آن سال ها به «جامعه الصادق» معروف بود.

۳- یکی از این دو تن فرزند رئیس زاده پاسدار و نفر دوم (مهدی رجب بیگی) غیرنظامی و نویسنده عضو جهاد دانشگاهی بود.

۴- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲. نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان».

کوچه های منطقه مورد نظر جان باختند و عده ای نیز به بیمارستان ها منتقل شدند. با رسیدن نیروهای مردمی، دومین مقابله عمومی بعد از ۳۰ خرداد شکل گرفت. علاوه بر آنکه تعداد زیادی از هواداران

سازمان توسط مردم یا به کمک آنان دستگیر شدند، نوعی جدید از ضد تبلیغ علیه سازمان نیز در بین مردم صورت گرفت؛ «وحشی»، «جانی» و «دیوانه مسلح» از جمله القاب و صفاتی بود که مردم به عناصر

سازمان نثار می کردند. (۱)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود با اشاره به آغاز عملیات ثامن الائمه برای شکست حصر آبادان در نیمه شب چهارم مهر ۶۰ و پیروزی این عملیات، در مورد تظاهرات ۵ مهر سازمان می نویسد:

مجاهدین خلق، که در داخل با عراق همکاری دارند، امروز با ایجاد چند صحنه جنون آمیز با برخورد مسلحانه، تلاش کردند که نشاط و شور این پیروزی را بگیرند، ولی موفق نشدند. چند اتوبوس را آتش زدند و چند نفر را شهید و مجروح کردند و خودشان ده ها کشته و اسیر دادند. اکنون رسماً به صورت ستون پنجم دشمن عمل می کنند. (۲)

در این حرکت ناشیانه و خالی از هر نوع منطق، که مسعود رجوی آن را «آزمایش» نام نهاد، (۳) به اعتراف خود وی، هواداران سازمان «در دسته های ۵۰ تایی، ۱۰۰ تایی و ۲۰۰ تایی» کشته یا دستگیر شدند. (۴) رجوی با صراحت ناگزیر شد اعتراف کند که «... به نسبت هدف شماره ۲ (تست کردن عنصر اجتماعی)، جواب آزمایش منفی بود»؛ و باز آن را به گردن اختناق رژیم انداخت. (۵) جمعی از جادشندگان از سازمان در کتاب «چه باید کرد؟» با اشاره به حضور خود در آن راهپیمایی و مشاهدات عینی خویش

نوشته اند:

... گفته های مسئولین [سازمان] را که ۵ مهر ۶۰ را روز سرنگونی رژیم می نامیدند، شنیده ایم، خوب می دانیم هدف چه بود... اگر هدف تو [= رجوی] تست بود پس چرا مسئولیت می گفتند

فردا (۵ مهر) کار تمام است و با سلاح های سنگین می آییم و اگر این طور نبود چرا دروغ

ص: ۶۵۷

۱- گزیده اسناد حفاظتی... .

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۰۴.

۳- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۷۲.

۴- همان؛ رجوی تنها به کشته شدگان اشاره دارد.

۵- همان: ص ۷۳.

در اینجا گزارش یک نوجوان (۲)، که مسئولیت یک واحد نظامی را نیز در تظاهرات مسلحانه ۵ مهر به عهده داشته و خود نیز مرتکب قتل شده است، عیناً نقل می کنیم:

اول از همه تظاهرات پنجم مهر قرار بود در روز یکم مهرماه برگزار شود؛ یعنی تمام نیروها آماده

شده بودند و همه کارهای تدارکاتی انجام شده بود که تظاهرات در روز اول مهر ماه انجام بشود.

شب یکم مهر، از رادیو و تلویزیون اعلام شد که فردا به مناسبت بازگشایی مدارس، به دعوت «حضرت آیه الله منتظری»، یک راهپیمایی دانش آموزی انجام می گیرد.

به این علت، تظاهرات سازمان به هم خورد؛ و فردا که ما - به اصطلاح - سرِ قرارِی های تشکیلاتی رفتیم، گفتند که: «خوب؛ حالا امروز که نشد این تظاهرات را انجام بدهیم؛ تظاهرات دانش آموزان را در خیابان ها به رگبار ببندید.» نمونه اش کارهای «حسن سرخوش» است که سازمان، بعدها پس از کشته شدن او، خیلی تبلیغ کرد و عکسش را چاپ کرد و واحد به نامش ایجاد کرد. «حسن سرخوش» در چند مورد توانسته بود این تظاهرات دانش آموزان را به رگبار ببندد و فرار کند.

به هر حال، تظاهرات اصلی به پنجم مهر موکول شد. پنجم مهر تمام تدارکات آماده شد؛ چندین واحد بودند [و] هر واحد - عموماً - از ۴ نفر تشکیل می شد که هر کدام ۴ سلاح ژ - ۳، با خشاب، و حدود ۵۰۰ - ۴۰۰ فشنگ داشتند.

قبل از تظاهرات گفته بودند: «برای اینکه آماده شوید از نظر بدنی، غذای خوبی بخورید.» همه، آن روز، صبحانه مفصّلی خوردند و وارد تظاهرات شدند. موقع شروع، همه نیروها رفتند سوار ماشین شدند؛ و جریانِ عادی در خیابان بود. تا اینکه ماشین را به طور عرضی پارک کردیم و

پیاده شدیم؛ و شروع به تیراندازی و شلیک هوایی کردیم. سازمان گفته بود: «شما اصلاً قرار

نیست در تظاهرات شرکت کنید؛ فقط بروید شلیک کنید، یک میلیون آدم می آید و شما را روی

دست بلند می کند.» ما هم انتظار داشتیم که یک میلیون نفر بیایند و ما را روی دست بلند کنند. البته چنین آرزوی خامی انجام نیافت.

۱- چه باید کرد؟: صص ۵۰ - ۵۱.

۲- افشین برادران قاسمی، در اواخر سال ۱۳۵۹ در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت، هوادار سازمان شد. او فعالیتش را نخست با پخش و فروش نشریات، آغاز کرد. پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، ابتدا پیک یکی از گروه های سازمان بود و سپس وارد تیم های

نظامی شد. در جریان تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰ فرماندهی یک واحد نظامی را بر عهده داشت که در صحنه عمل دستگیر شد. گردش کار پرونده عملیاتی نامبرده؛ موجود در دانشکده امام باقرع. نیز خلاصه پرونده ها...: برادران قاسمی، افشین.

ما در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) بودیم. خیابان کلاً تخلیه شده بود و ما ماندیم و چند ماشین، که به طور پراکنده در خیابان به چشم می خورد.

نکته دیگر اینکه در آن روز، این طور که دیدیم، نیروهایی که در تظاهرات آن [قسمت] خیابان شرکت داشتند، حدود ۱۰ نفر بیشتر نمی شدند و ما - هیچ کدام - آموزش نظامی [سطح پیشرفته] ندیده بودیم (در اسلحه، ماشه و ضامن یک چیز ساده ای است)؛ چون آموزش نظامی ندیده بودیم که در یک مقطع چه کار بکنیم و چه کار نکنیم، من دقیقاً یادم هست که مثلاً از این طرف داد می زدند که «آن طرف چیزی تکان خورد»؛ تمام آن خیابان و آن قسمت را به رگبار می بستیم. احتمالش هم بود که گلوله ها به مردم اصابت کند.

در واقع «درگیری» بود؛ «تظاهرات» به هیچ وجه انجام نگرفت...

موقعی که درگیری ادامه داشت، یکدفعه یک فرد حزب اللهی به جلو آمد و گفت: «اسلحه ها را تحویل بدهید. رهبران تان را ببینید [که] دارند چه کار می کنند! شما کجا هستید؟! آنها به فرانسه رفته اند و عیاشی می کنند، و شما اینجا هستید.» و در ضمن اینکه داشت این صحبت ها را می کرد، همین طور جلو می آمد (فکر نمی کنم مسلح بود) که ناگهان به وی تیراندازی کردند و او را شهید نمودند.

کسانی که به خیابان طالقانی رفته اند، می دانند [که] دو سه هتل بوده از زمان شاه، که مصادره شد؛ و الآن در آن ساختمان ها، جنگزدگان هستند. از ساختمان های مزبور شعارهای «مرگ بر منافق»، «منافق اعدام باید گردد» و نظایر اینها داده می شد. هر شعاری که می دادند، به طرف ساختمان جنگزدگان شلیک می شد.

حادثه ای نیز در خیابان امیراکرم به وقوع پیوست: یک واحد نظامی در جنوب، عملیات پنجم مهر را در چند نقطه تهران بر عهده داشت و فرمانده واحد آدمی بود که سازمان [بعدها] درباره اش تبلیغ کرد (خودش هم مثل اینکه قبل از اعدامش مصاحبه کرده؛ اسم وی شیرزاد بود). یکی از کارهای این گروه این بود که در مقابل جمعیتی که بعد از تظاهرات جمع شده و بر ضد منافقین شعار می دادند، آنها با یک ماشین می روند جلو و می گویند که: «ما حزب اللهی هستیم، پاسدار کمیته هستیم؛ و رادیو تلویزیون الآن می خواهد بیاید فیلمبرداری کند. شما یک دقیقه در همین حالت باشید تا رادیو تلویزیون برای فیلمبرداری بیاید»؛ بعد در همین حین، که

جمعیت هم - خوب - شعار می داد، آنها عقب می روند و یک مقدار فاصله می گیرند و این فرمانده دستور می دهد که: «آتش کنید، شلیک کنید.» و تعدادی از مردم شهید شدند.

برخلاف گفته سازمان، نه از جمعیت میلیونی خبری شد و نه اینکه ما موفقیتی پیدا کردیم. در همان حال که عقب نشینی می کردیم (خیابان طالقانی، تقاطع ولی عصر تا پل حافظ، اصلاً

کوچه ای ندارد که به کوچه های دیگر راه داشته باشد. به غیر از خیابان بندر انزلی - که آنجا هم

درگیری بود) راه فرار دیگری نبود؛ ما هم همان وسط بودیم و کاری نمی توانستیم بکنیم. خواستیم به یکی از خانه ها فرار کنیم؛ چندین خانه را زنگ زدیم و هیچ کس در را باز نکرد. آخر

سر، چند مرتبه با شلیک گلوله به در خانه ها، در را باز کردیم که بتوانیم فرار بکنیم؛ اما در فرار موفق نشدیم و دستگیر شدیم.

موقعی که دستگیر شدیم و می خواستند ما را به زندان منتقل کنند، مردم جمع شده بودند جلوی خیابان طالقانی و می گفتند: «آقای موسوی تبریزی [ادستان کل انقلاب اسلامی] گفته که کسی که در تظاهرات مسلح باشد، باید اعدام بشود. و ما هم همین جا می ایستیم و همه آنها باید اعدام شوند.» و حتی این طور که من متوجه شدم، کمیته متوسل به تیر هوایی شد تا ما را از میان جمعیت رد کند. (۱)

به گفته محمدرضا یزدی زاده یکی از مسئولان سازمان دهی تظاهرات ۵ مهر:

گزارش هایی حاکی از این موضوع داشتیم که عده ای از مردم با مشت خالی جلوی تیم های نظامی ایستادند و شعار می دادند و آنها هم که بی تفاوت بودند ماشین ها و امکاناتی را که در خیابان داشتند، جمع می کردند تا مبادا کسی پشت آنها سنگر بگیرد. (۲)

همچنین ولی الله صفوی یکی دیگر از مسئولان نظامی این تظاهرات اظهار داشت:

[این تظاهرات] تنها نتیجه ای که برای سازمان داشت، [دستگیری و] کشته شدن عمده نیروهای

اجرایی و عملیاتی در آن روز بود. این تظاهرات هم با مقاومت مردم و با شکست برای سازمان تمام می شود که طی آن نیز عده ای از مردم بی گناه به شهادت می رسند. (۳)

در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، آمار تلفات آن چنین درج شده است:

۱۶ خرابکار [= عضو سازمان] کشته و سی نفر از مردم و پاسداران شهید شده اند و بیش از یکصد و پنجاه نفر [از اعضا و هواداران تشکیلاتی] دستگیر شده اند. (۴)

ص: ۶۶۰

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۷۱ - ۱۷۵؛ اعترافات و خاطرات افشین برادران قاسمی.

۲- همان: ص ۱۲۰.

۳- همان: ص ۱۷۰.

۴- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۳۰۵ - ۳۰۶.

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصله ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه، نیز ضربه خورد. (۱) هواداران، که انتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷ روبرو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری های زیادی را در هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، در خصوص جملات و عبارات امیدوار کننده مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می شوند.

... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همه مردم به ندای شما جواب می دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می خواهند.

... اول مجلس را می گیریم، بعد رادیو و تلویزیون، و بعد اوین، و در آخر می رویم سراغ جماران.

... بچه ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید. (۲)

تحلیل های پس از ۵ مهر، بیش از آنکه روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران های اقتصادی و سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می پرداخت که این موارد از آن بیرون می آمد:

۱- رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.

۲- ستون فقرات سازمان سالم مانده، و ضربه کاری از دستگیری ها و اعدام ها نخورده؛ اما از این پس، اصل بر حفظ خود است، و قرارها باید به حداقل (هفته ای یک بار) تقلیل یابد.

۳- تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

۴- عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن (۳) به دست آمده است. اعضا و هواداران

ص: ۶۶۱

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵؛ نقل از اسناد درونی نهادهای «بخش اجتماعی».

۲- گردش کار پرونده های چند تن از متهمین تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰: مریم ش، مسعود انتظاری، محمد ملک و حمید

اسدیان؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

۳- آلترناتیو شدن سازمان و جا انداختن آن به طور جهانی، تعادل قوای نظامی با رژیم، زدن ضربه های کاری به رژیم. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳؛ نقل از مجموعه تحلیل های درون گروهی کشف شده.

سازمان نمی خواهند به جای مردم انقلاب کنند؛ و با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده ای که محصول این شرایط است، مردم به زودی قیام خواهند کرد. (۱)

یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش - که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند - در جریان ۵ مهر، می نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی

در خارج از کشور داشته؛ و بعد از این عمل، بایستی روی بحران های اقتصادی رژیم کار کنیم.

ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پایین تر از رده «نهاد» ممنوع بود؛ و بعدها هم فراموش شد.

من فکر می کنم [که] تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دور ماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود. (۲)

مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان»

در شرایطی که سازمان دچار بحران روانی و شکست بزرگ اجتماعی و تبلیغی شده بود و عملاً در بن بست گرفتار آمده بود، موضع گیری نابه هنگام و غیرمنتظره مهندس مهدی بازرگان در مورد سازمان که موجب برانگیختن واکنش ها و بازتاب های سیاسی و تبلیغی شد، بسیار عجیب و سؤال برانگیز بود.

در حالی که فضای اجتماعی بعد از ۳۰ خرداد و بویژه در پی شهادت مظلومانه شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور به شدت علیه بازرگان و نهضت آزادی بود و افکار عمومی، آنان را به نوعی شرکای سیاسی و سهم در جرایم سازمان می شناختند تا آنجا که در مراسم تشییع شهدای ۸ شهریور و سایر اجتماعات مذهبی سیاسی مانند نمازهای جمعه، شعارهایی علیه رهبران نهضت آزادی سرداده می شد،

انتظار می رفت که حداقل از سوی شخص بازرگان، سخن یا اقدام تحریک آمیز جدیدی بروز نیابد.

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی مواردی از اعتراضات مردمی علیه بازرگان و نهضت آزادی و حتی درخواست کمک نهضتی ها از وی برای کاهش و یا جلوگیری از ادامه آن اعتراضات، درج

شده است. (۳) از جمله در روز ۱۵ شهریور ۶۰، به نقل از خانواده آقای هاشمی که در تشییع جنازه شهید قدوسی و شهید وحید دستجردی شرکت کرده بودند، آمده است که «مردم شعارهایی علیه مهندس

ص: ۶۶۲

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۲۵؛ متخذ از پرونده اصغر فقیهی.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۹ و ۲۰۸.

در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰، خاطرات رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین نگاشته شده است:

جلسه علنی داشتیم، مهندس [مهدی] بازرگان، اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت ها به دست تروریست ها، از اعدام ها و سخت گیری های دادگاه های انقلاب هم انتقاد داشت و آمریکایی بودن تروریست ها را مردود دانست. اظهارات ایشان، مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت. مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. مجلس را به عنوان تنفس تعطیل کردم. جمعیتی از [مردم و] بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تندی علیه ایشان، لیبرال ها، بنی صدر، آمریکا و منافقان می دادند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، مانع شدم. (۲)

روز دهم مهرماه ۶۰ در فضای اقدامات روزافزون تروریستی سازمان و اوج گیری عملیات در جبهه های نبرد علیه رژیم متجاوز عراق، سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری با حضور گسترده مردم

و ۲۰ درصد بیش از شرکت کنندگان دوره قبل، برگزار شده بود و قرار بود روز ۱۷ مهر مراسم تنفیذ ریاست جمهوری آیه الله خامنه ای برگزار شود.

روز ۱۶ مهر یک روز پس از نطق جنجالی بازرگان، حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود چنین نوشت:

جلسه علنی داشتیم... نگران نطق های تند قبل از دستور علیه نهضت آزادی بودم، کنترل کردم... به خیر گذشت. مهندس بازرگان [در جلسه] شرکت نکرده بود. احتمال می رفت که دوستانش هم شرکت نکنند، ولی آمده بودند. (۳)

مهندس بازرگان در سخنرانی ۱۵ مهر خود، ضمن تمجید از شهدای حوزه علمیه و مسئولان، دستگیرشدگان یا کشته شدگان عضو سازمان را «نونهالانی» توصیف کرد که «جگر گوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده اند، عاشق وار و یا دیوانه وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده ای افتاده اند.» وی ضمن ردّ اتهام اینکه «روحانیون ارجمنند و مکتبی های غیرتمندمان از آمریکا وارد

ص: ۶۶۳

۱- همان: ص ۲۷۴.

۲- همان: صص ۳۱۵ - ۳۱۶.

۳- همان: ص ۳۱۷.

شده اند»، اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان را «جوانان جانبازی» خواند که نمی توان آنها را «مزدور» دانست.

در حالی که کمتر از نیمی از سخنرانی مهندس بازرگان از روی متن مکتوب در مجلس خوانده شد، به

دلیل اعتراض شدید بسیاری از نمایندگان و بروز تشنج و قطع جلسه، این نطق ناتمام ماند. و نهضت آزادی چندی بعد متن کامل این نطق را در روزنامه کیهان و مستقلاً در قالب یک اطلاعیه منتشر ساخت. بقیه نطق نیز محکومیت توأمان و یکسان عملکرد نظام و سازمان بود و اتخاذ یک موضع میانه بی طرف

که در واقع و از آن تریبون، بیشتر به زیان حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می شد. (۱)

روایت این ماجرا به نقل از یوسفی اشکوری نویسنده بیوگرافی تحلیلی و رسمی مهندس بازرگان به شرح ذیل است:

... شاید مهم ترین سخن بازرگان در این مورد [درگیری مسلحانه سازمان علیه نظام کشور] نطق ایشان در ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده ای از نمایندگان، سخن قطع

شد و کلام به پایان نرسید... [پس از درج متن کامل نطق مکتوب] این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می توان گفت این سخنان فقط از

شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سر و صدایی در مجلس برخاست و چنان توجهی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه تمام قطع شد و بویژه رییس مجلس نیز دستور قطع بلندگو داد و بازرگان ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرجایش نشست. باز مهاجمان رهایش نکرده، دور او را گرفته و با سر و صدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می کردند. هر چند که او غالباً ساکت بود و عملاً نیز نمی توانست با ده ها تن پرخاشگر، هم زمان

بحث کند... پس از آن طبق معمول، سخنان بازرگان در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه جا نویسندگان و

گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن پراکنی کردند. حتی عده ای در

بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدت ها، برخی نمایندگان در نطق های پیش از دستور و یا مناسبت های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۰ مهرماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده، او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود

ص: ۶۶۴

گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگر گاه اعتراضیه ای کتبی به رییس مجلس داده می شد، قرائت نمی شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی کرد.

در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می شد ولی پاسخ های وی را هرگز چاپ نمی کردند. ظاهراً فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در

کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سیدمحمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود.^(۱)

همان گونه که مشاهده شد، نویسنده بیوگرافی مهندس بازرگان، که زیر نظر بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و بازماندگان وی انتشار یافته، به جای پرداختن به محتوای دیدگاه ها و علل و شرایط واکنش های سیاسی و اجتماعی، به حواشی پرداخته و با ادبیات حماسی و جانبدارانه تلاش کرده است مظلومیت مهندس بازرگان را توصیف و اثبات کند. حال آنکه، در آن شرایط حساس و مظلومیت شهدای اقدامات تروریستی سازمان، روشن نیست چه عاملی مهندس بازرگان را وادار به اظهار نظر کرده بود که منجر به

انزوای بیشتر ایشان گردید. و در واقع خود وی، بدون هیچ دلیل آشکار و یا بهره احتمالی برای کشور، موجب برانگیختگی آن احساسات و برخوردها شده بود که البته در متن آقای یوسفی اشکوری همراه با بزرگنمایی و تغلیظ، و نادیده گرفتن سایر واقعیات - مانند نقش مسئولان ارشد در جلوگیری از افزایش تشنج و فضای ملتهب علیه نهضت آزادی و کنترل هیجانانجامه - ارائه شده است. ضمناً موارد متعددی مطالب و جوابیه های آقای بازرگان و همفکرانش در مجلس و در مطبوعات، انتشار می یافت و ادعای «عدم امکان پاسخگویی» برای وی، مطابق واقعیات نیست.

روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی اداره می شد، در پاسخ به نطق مهندس بازرگان، طی سه روز ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهر، سرمقاله های خود را به نقد و تحلیل مواضع وی و نهضت آزادی اختصاص داد.

آقای خاتمی در اولین روز بعد از نطق، در «یادداشت روز» صفحه اول کیهان طی مقاله ای با عنوان «مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!»، بعد از اشاره به خبر مرگ رییس جمهور مصر^(۲) و شور و شادی

ص: ۶۶۵

۱- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۰۳ و ۵۰۷ - ۵۰۸.

۲- محمد انور سادات، رییس جمهور وقت مصر که با امضای پیمان سازش کمپ دیوید و به رسمیت شناختن رژیم غاصب اسرائیل، در جهان اسلام به شدت منفور و مغضوب افکار عمومی شده بود و خدمات استراتژیک مهمی به طرح های استعماری آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه کرده بود، در روز ۱۴ مهر ۶۰ به دست ستوان خالد اسلامبولی، مبارز مسلمان

مصری، کشته شد. آقای خاتمی در همان سرمقاله، سادات را فرد خیثی که «خدمتگزار آمریکا و صهیونیسم بود و بزرگترین خیانت را به همه مستضعفان و به خصوص مسلمانان منطقه کرده است»، توصیف نمود. روزنامه کیهان، ۱۶/۷/۶۰: ص اول، یادداشت روز.

مردم از مجازات این خائن به آرمان فلسطین، و دغدغه ذهنی اش برای نگارش مقاله راجع به ابعاد و آثار این واقعه، نوشته بود: تا صبح شد و به مجلس آمدم. آقای بازرگان به عنوان ناطق پیش از دستور، پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران، منتظر، که چه خواهند گفت؟... آیا از توطئه آمریکا و مزدورانش علیه

انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می گویند؟ از جنایاتی که به دست عوامل آمریکا در ایران و علیه مردمی ترین انقلاب معاصر صورت می گیرد؟ از رسوایی های بنی صدر و

رجوی که اینک به بختیار و اویسی ملحق شده اند؟ از فاجعه های مکرری که به دست عوامل و

مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران انقلابی آفریده شده است و بهترین چهره های متقی و مبارز

و مجاهد در میان آتش سوخته اند؟ خاصه اینکه در رابطه با شهادت این عزیزان، تاکنون از سوی

ایشان [= بازرگان] و همزمانشان، مطلبی جز تسلیت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته دنیای سوم، علی الرسم و به منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده اند، صادر نشده است... دیری نپایید که دریافتم این انتظار بیهوده است...

[نطق بازرگان] مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی... سخنان آقای بازرگان.... مرا از بلا تکلیفی شب پیش بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با

مرگ سادات را یافتم. (۱)

در قسمت دوم سرمقاله آقای خاتمی با عنوان «چه کسی آمریکایی است؟»، چنین آمده بود:

آقای بازرگان، ضمن تأسف از خون هایی که ریخته می شود... به دفاع از «جوانان جانباز»!! و نونهالانی برخاستند که جگر گوشگان و امید مملکت! هستند، به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری می شنویم. و بدین ترتیب از کسانی [= مجاهدین خلق] دفاع به عمل می آید که خشن ترین شکل آشوب را به فرمان رهبران خائن و فراری خود، در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می کنند، و بهترین فرزندان اسلام را از پای در می آورند،

و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می سوزانند، (۲) و انبوهی از جوانان پاکباز و مؤمن

ص: ۶۶۶

۱- روزنامه کیهان، ۱۶/۷/۶۰: ص ۲.

۲- اشاره به شهادت کودک دو ساله ای به نام فاطمه طالقانی در یک عملیات پرتاب کوکتل مولوتف توسط افراد سازمان.

کارنامه سیاه...، ج ۳: ص ۳۴۶، به نقل از روزنامه اطلاعات. بعدها هم در تعدادی از عملیات تروریستی سازمان در سال ۶۰ و ۶۱ چند کودک خردسال به شهادت رسیدند.

و فداکار را ناجوانمردانه هدف رگبار قرار می دهند، و هر آن کس را که دلش به عشق اسلام و

انقلاب اسلامی، می تپد، شناسایی می کنند تا در موقع مناسب به شهادت برسانند و کوچه و

خیابان و بیمارستان و فروشگاه و بنیاد شهید و... را با بمب و نارنجک و کوکتل مولوتف به آتش می کشند. و امروز، آقای بازرگان برآشفته می شود که چرا به اینان آمریکایی می گویند... آیا در برابر سیل خون و آشوب و ترور، آن هم در زمانی که مظلوم ترین انقلاب عالم، مورد بیرحمانه ترین تجاوزت نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی است، باید دست روی دست گذاشت و دست آدم کشان را در جنایت باز گذاشت؟... آقای بازرگان! بسیاری از کسانی که امروز در همین دادگاه های انقلاب (که مورد اعتراض شمایند) تنها به خاطر دفاع از اسلام و

پاسداری از دست آوردهای انقلاب اسلامی، شب و روز زحمت می کشند، انسان هایی سرشار از عاطفه و رحمتند؛ اما مسئولیت اسلامی و تعهد انسانی شان و نیز فرمان خدا، آنان را و

می دارد که قاطعانه در برابر آدم کشانی که موجودیت انقلاب و جمهوری اسلامی را به خطر انداخته اند، بایستند و فساد را از ریشه برکنند. ما هم دلمان به حال این جوانان که هر چند فریب خورده اند، اما امروز دستشان به خون پاکان آلوده است و ابزار تخریب و براندازی نظام در

دست دشمنان آشتی ناپذیر اسلام و انسان شده اند می سوزد. (۱)

مهندس بازرگان در نطق خود گفته بود:

با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصدد خاموش کردن آن برآید... همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیری های خیابانی و دادگاه های انقلابی، قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می گردند، نونهالانی

که هرچه باشد، جگرگوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده عاشق وار یا دیوانه وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده ای افتاده اند.

در حالی که هر طرف، گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می خوانند. نه روحانیون ارجمند و مکتبی های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده اند و نه جوانان جانباز، در

خانواده های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته اند، که بتوان مزدورشان خوانند. (۲)

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۷/۶۰: ص ۱.

۲- روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰: ص ۱۵، متن نطق مهندس بازرگان.

در پاسخ، حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی با اشاره به طنز و کنایه تمسخرآمیز مهندس بازرگان در مورد تفسیر آمریکایی و مزدور خواندن عوامل سازمان، نوشت:

طنز آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر

می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده

یا از آمریکا برگشته بود، یا اینکه شاه، آمریکایی نبود؟... آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟... آیا آقای

رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیل های ماتریالیستی [= مارکسیستی] حضرات ماهیتا آمریکایی است، می دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، با کمال شهامت به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می دهد... و

«جرج بال» به سیاستمداران آمریکا اکیدا توصیه می کند که مجاهدین خلق! را به عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن پراکنی های آمریکا و اسرائیل و بی بی سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟... و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع

از آنان برخاسته اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگی هاشان و به کمک بازمانده های رژیم شاه، و در هنگامه ای که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز

رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست های توسعه طلبانه آمریکا می شود، و به خاطر همین دید و بینش، جریانی که شما [= مهندس بازرگان] در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی - البته با توجیهات گوناگون - اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قولی و عملی کرده است... امروز این آمریکاست که

پندار گرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می کند. (۱)

مهندس بازرگان در ادامه نطق خود که به صورت مکتوب انتشار یافت، تأکید کرده بود که بایستی به «تجزیه و تحلیل صحیح جریان ها و شور در علل چاره ها بنشینیم» و به تعبیر خود «هر دو طرف دعوی» را مخاطب و مقصر جلوه داده بود. (۱)

آقای خاتمی نیز با تجزیه و تحلیل موضوع در سرمقاله خود، در مورد نقش و سهم جریان نهضت آزادی در افزایش طرفداران سازمان طی ماه های پس از پیروزی انقلاب، نوشت:

... اگر بخواهیم به تحلیل جریاناتی که به اینجا انجامید پردازیم، بزرگترین گناه به گردن جریانی

خواهد بود که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب، اخلاص کرد و بسیاری از جوانان ساده دل را از

انقلاب رمانید و آنان را به دام رهبران گروهک هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند. وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب

گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید... وقتی که فریاد

برآمد انقلاب به پایان رسیده است... و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و

نظمی مورد نظر است... گروهک های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند، و بدین وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده دل را به سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را برای چنین روز

تلخی آماده سازند. (۲)

در مقابل، مهندس بازرگان طی نامه ای خطاب به آقای خاتمی با اشاره به مضامین سرمقاله های کیهان و اجتناب از ورود در بحث مربوط به آنها، متن کامل نطق خود را مطابق وعده قبلی آقای خاتمی در مجلس (۳)، برای چاپ در کیهان ارسال کرد. روزنامه کیهان ضمن چاپ متن کامل نامه و نطق مهندس بازرگان، توضیحاتی را نیز به قلم سرپرست روزنامه درج نمود.

ص: ۶۶۹

۱- روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۸۰: ص ۱۵، متن کامل نطق مهندس بازرگان.

۲- روزنامه کیهان، ۱۸/۷/۶۰: صص ۱ و ۳.

۳- حجه الاسلام سیدمحمد خاتمی در آن زمان علاوه بر سرپرستی روزنامه کیهان، نماینده اردکان در مجلس شورای اسلامی نیز بود و صندلی وی در کنار صندلی مهندس بازرگان قرار داشت. به همین علت در ابتدای نامه مذکور چنین آمده بود: «چهارشنبه ۱۵ مهرماه گذشته که... به صندلی خودم، که شرف جوار دارد، برگشتم... به طرف شما خم شده گفتم آیا روزنامه کیهان حاضر است متن تمام و کمال نطقم را چاپ کند؟، فرمودید بلی به شرط آنکه خودم هم اظهار نظری نکنم. گفتم چه

بهتر.» روزنامه کیهان، ۲۶/۷/۶۰: ص ۱۵.

حجه الاسلام سيد محمد خاتمی در نقد دیدگاه های مهندس بازرگان، با تأیید مجدد مطالب سرمقاله های قبلی روزنامه کیهان، چنین نوشت:

... در نظر جناب بازرگان، حکومتی متهم به خشونت و بی رحمی می شود که تنها طی ۴ ماه در اثر قهرمانی های جوانان جانباز!، رییس دیوانعالی کشور، رییس جمهور، نخست وزیر، ده ها جوان ایثارگر و پرشور از پاسداران و بسیجیان و صدها مرد و زن و کودک معصوم به خاک و خون کشیده می شوند باز هم آن که ظلم نموده مظلوم می شود و مورد دفاع قرار می گیرد نه مظلوم ترین حکومت عالم که [سازمان]، تلاشگران در راه براندازی آن است.

... برای درک درست مطلب باید به میان محرومان و نمایندگان آنان رفت تا شور و شوقشان را نسبت به اسلام و امیدی که به رهبری امام دارند، دریافت... لحن تعبیرات آقای بازرگان را

اندکی تغییر دهید، خواهید دید که تفاوت چندانی میان سخنان ایشان و بسیاری از مقالات و

گزارش هایی که در رادیوهای ضدانقلاب و رسانه های گروهی امپریالیستی می آید، وجود ندارد... آقای بازرگان از اینکه حتی در مجلس نمایندگان، آزادی عقیده و بیان وجود ندارد، سخت ابراز ناراحتی می کند و راست هم هست. دیگر گروهک های ملحد و منحرف و محارب نمی توانند آزادانه علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن پراکنی پردازند و زمینه براندازی را

فراهم آورند. دیگر نمی شود آزادانه به نهادهای انقلابی که بر ریشه خون هزاران شهید ایستاده اند تاخت و تاز نمود و دیگر آزادانه نمی توان اذهان مردم را مشوب نمود و آزادانه از

اعدام رذل ترین سرسپردگان رژیم شاه چون «هویدا» برآشفست. دیگر نمی شود در جمهوری اسلامی مکتب و مکتبی را به باد تمسخر گرفت و بالاخره نمی توان آزادانه، جریاناتی که به

جنگ مسلحانه دست زده و رویاروی مردمی ترین رژیم عالم ایستاده اند، تقویت روحی و سیاسی نمود.

عکس العملی که در برابر سخنان آقای بازرگان در مجلس پیش آمد گرچه درست نبود ولی کاملاً طبیعی بود و به نظر من آنچه قابل توجه است، خویشتن داری کسانی است که شاهد این همه خون و ایثار بوده اند و جمهوری عزیزتر از جان خود را این همه مظلوم می بینند و سخنان آقای

بازرگان را (با هر نیتی که اداء شده باشد) هم سو و هماهنگ با سخنان دشمنان مسلم اسلام و

انقلاب و مردم می یابند، و باز هم صبر می کنند. (۱)

آقای خاتمی در ادامه نوشته خود ضمن تأکید بر وجه مردمی و خودجوش بودن تجمع در برابر مجلس علیه مهندس بازرگان (در همان روز ۱۵ مهر)، و اشاره به حضور گسترده مردم در مراسم تشییع شهدای

١- روزنامه كيهان، ٢٦/٧/٦٠: ص ١٥.

هشتم شهریور و حمایت از تسخیر لانه جاسوسی، چنین نوشت:

و برای آنان که ایمان و بیداری و اراده این مردم را باور دارند تردیدی نیست که هرگاه اساس

نظام در مخاطره باشد، مردم خود به خود حاضر خواهند بود و همواره صحنه را به زیان دشمنان انقلاب اسلامی، طوفانی خواهند کرد.^(۱)

مهندس بازرگان مدتی بعد مقاله ای دیگر همراه یک یادداشت خصوصی برای آقای خاتمی ارسال کرد که طی آن با لحن طنز و کنایه درباره نوشته قبلی وی چنین نوشت:

از جواب های کذایی هم که در ذیل متن نطق داده بودید، گله چندان ندارم. خوشبختانه خوانندگان بعد از قرائت نامه و نطق من باید آن قدر خسته شده باشند که از خواندن آن صرف نظر نموده اند. شاید با آن بچه های کیهان، غیر از این نمی توانستید بگویید و چون قبلاً به قدر کافی اظهار نظر کرده بودید الزامی هم به گفتن آن، خصوصاً با روغن داغ هایی که بوی سوختگی و دشمنی می داد، نداشتید.^(۲)

برخی تحلیل گران سیاسی معتقد بودند اگر قصد مهندس بازرگان از آن سخنان، احتمالاً- تعدیل جوّ خشونت حاصله از اقدامات تروریستی سازمان بوده است، همان گونه که قبلاً اشاره شد، پیش از همه و مؤثرتر از سایرین، شخص حضرت امام خمینی در سخنان مکرر خود بعد از ۳۰ خرداد و از جمله در دهم شهریور ۶۰، به تفصیل درباره رعایت قانون و رفتار «خوب و عادلانه» با دستگیرشدگان و عوامل اقدامات تروریستی، سخن گفت و بر کنترل احساسات و عمل طبق «موازین اسلامی و قانونی» تأکید نمود. اما در نطق آقای مهندس بازرگان که از تریبون مجلس پخش شد و در مطبوعات انتشار یافت، میزان تقصیر ظالم و مظلوم یکی پنداشته شده و به جای تعدیل خشونت، عملاً انگیزه خشونت و ترور تاحدی موجه و طبیعی، و از سر ناگزیری و «ناچاری»، جلوه داده شده بود.^(۳)

حضرت امام خمینی در سخنرانی ۷ مهرماه ۶۰ ضمن اشاره به شهادت حجه الاسلام سید عبدالکریم

هاشمی نژاد^(۴) و تبیین انگیزه این ترورها برای تضعیف نظام و مردم و تأکید بر فداکاری و استقبال از

ص: ۶۷۱

۱- همان: ص ۲.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۵۰۹.

۳- در نطق مهندس بازرگان، «جلوگیری از آزادی ها و فقدان امنیت برای مبارزه قانونی» یکی از علل جنگ مسلحانه سازمان توصیف شده بود و «تجاوز مسلحانه و تلافی های ناچارانه» برای تروریسم سازمان تعبیر گشته بود.

۴- شهید هاشمی نژاد دبیر جامعه روحانیت مبارز مشهد و حزب جمهوری اسلامی خراسان در ۷ مهر ۶۰ به دست یک عضو سازمان به نام هادی علویان در کلاس درس حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید و سازمان هم رسماً پذیرش مسئولیت

آن را اعلام نمود. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۵۴.

شهادت، چنین گفت:

... با این شرارت ها که این گروه های فاسد به راه انداخته اند، هدف از دست نخواهد رفت... اینها

اگر هدفشان هدم اسلام است، اسلام با این خون ها زنده می شود. و اگر هدفشان این است که

جمهوری اسلامی از بین برود، جمهوری اسلامی با این خون ها آبیاری می شود. و اگر هدفشان خدمت به آمریکا و شوروی و امثال اینهاست، جزا را از آنها مطالبه کنند. و خدای تبارک و

تعالی برای آنها [= تروریست های سازمان] لعنت، و ملت ما، نفرین ابدی را خواستار است. (۱)

در همان سخنرانی، امام با اشاره به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، اظهار داشت:

از این ترورها و از این شرارت هایی که دو روز قبل در تهران شد و مع الاسف، بچه ها و جوان ها را کشیدند توی خیابان ها و به شرارت هدایت کردند، باید انسان بسیار متأسف باشد که جوان ها و نوجوان های ما این طور بازی خوردند از اینها که می آیند در خیابان ها و آتش می زنند چیزهایی را که مال مردم است، مال عموم است... و ملت شریف ایران با کمال قدرت، ایستاده است در مقابل آنها... قوای انتظامی در این امر جدیت خواهند کرد و همه اینها [= تروریست های سازمان] را به دست خواهند آورد و به جزای اعمال خودشان در دادگاه ها خواهند رسید. (۲)

اما سخنان و مواضع بازرگان آشکارا با دیدگاه های رهبری انقلاب که از پشتیبانی و پذیرش اکثریت مردم نیز برخوردار بود، تفاوت و تعارض داشت. البته مشابه این دیدگاه قبلاً نیز در موارد مختلفی از سوی وی و نهضت آزادی ابراز شده بود و پاسخ های گوناگونی از سوی امام و شخصیت های سیاسی و فرهنگی خط امام ارائه گردیده بود. از جمله پس از انفجار هفتم تیر و عدم موضع گیری صریح بازرگان و نهضت آزادی علیه سازمان، که امام از ۲۵ خرداد ۶۰ آن را خواستار شده بود، حضرت امام خمینی طی سخنانی با اشارات ابلغ من التصریح، خطاب به مهندس بازرگان و همفکران وی چنین گفت:

من به اینها باز نصیحت می کنم که شما بیایید و حسابتان را از این منافقین که قیام بر ضد اسلام کردند، حسابتان را جدا کنید. نه اینکه بگویید که خشونت شما نکنید، آن وقت به من هم بگویید

که شما هم خشونت نکنید. این معنایش این است که ما و آنها مثل هم هستیم... حالا هم من به

این آقایانی که اهل سوادند، اهل صلاحند، منتها اعوجاج فکری دارند [می گویم که] آمریکا

ص: ۶۷۲

۱- صحیفه امام، ج ۱۵: ص ۲۵۸.

۲- همان: صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

برای شما هیچ فایده ای ندارد... این منافقین هم به درد شما نخواهند خورد. هر روزی که این منافقین قدرت پیدا کنند سر شما را هم می برند... آن روزی که اینها پیروز بشوند - خدای نخواسته - شما فدای آنها خواهید شد، شما را پل قرار داده اند...
آنهايي که به اسلام عقیده

ندارند [= سازمان] و اشخاصی هستند که قیام بر ضد اسلام کردند و لااقل در خیابان ها ریخته اند و آدم کشته اند و شما هم حکم شرعی اش را می دانید، و شما هم می دانید که کسی که مسلحانه در خیابان بریزد و مردم را ارباب کند، اسلام تکلیفش را معین کرده است و شما هم مسئله اش را می دانید. شما همین یک مسئله را بگویید، یک اعلامیه بدهید. مسئله در کتاب خدا هست که

این اشخاصی که مفسد هستند و ریختند توی خیابان ها و مردم را می ترسانند، به حسب حکم خدا، حکمشان این است. شما این مسئله را بگویید و از گروه خودتان امضا کنید. (۱)

اما مهندس بازرگان و (نهضت آزادی) نه تنها هیچ گاه حاضر نشد در برابر سازمان، حتی حکم شرعی ارباب و محاربه را بیان کند و مرز مشخصی با تروریست های سازمان ترسیم کند، بلکه در مواضع مختلف و از جمله ۱۵ مهر ۶۰، اجرای حکم قانونی و شرعی را از مقوله «انتقام»، «مباح شمردن ریختن خون»،

«خشونت و بی رحمی»، «برادر و فرزند کشی»، و «خونریزی و تعدی» برشمرده و خطاب به رهبری و

مسئولان نظام خواستار توقف اجرای حکم خدا و مقابله با تروریست ها شده بود. (۲)

مهندس بازرگان در واکنش به انتقادات روزافزون در پاسخ هایی که به مطبوعات می داد و همچنین در مکاتباتی که بین وی و آیه الله صدوقی (۳) امام جمعه یزد انجام داد، (۴) کماکان به دفاع و توضیح دیدگاه های خود برخاست و حتی به نوشته های قبلی و حمایت خود از مسعود رجوی در انتخابات تهران اشاره کرد که

ص: ۶۷۳

۱- صحیفه امام، ج ۱۵: صص ۳۰ - ۳۲، در پاورقی ص ۳۲ این منبع با ارجاع به متن فوق چنین آمده است: «اشاره است به سران نهضت آزادی به ویژه آقای مهدی بازرگان».

۲- عبارات داخل گیومه، عینا در متن نطق ۱۵ مهر ۶۰ مهندس بازرگان آمده است.

۳- آیه الله شیخ محمد صدوقی، امام جمعه یزد در یازدهم تیرماه ۱۳۶۱، دقایقی پس از پایان نماز جمعه، در حالی که روزه بود، در سن ۷۵ سالگی در عملیات تروریستی انفجار نارنجک توسط محمدرضا ابراهیم زاده عضو سازمان، به شهادت رسید. سازمان رسماً مسئولیت این ترور را پذیرفت و از نحوه انجام عملیات و زندگی تروریست مزبور، گزارشی را ارائه داد، نشریه مجاهد، ش ۱۵۸: ص ۱۶.

۴- مجموعه مکاتبات مهندس بازرگان و آیه الله صدوقی به انضمام نامه موکلی به وکیل چاپ شده در روزنامه جمهوری

اسلامی و جوانیه آن (به قلم بازرگان)، در قالب یک جزوه از سوی نهضت آزادی در تاریخ ۱۵/۹/۶۰ منتشر گردید. مضامین این نوشته های بازرگان در توجیه مواضع خود در قبال «سازمان»، تکراری است، و نکته جدیدی دربر ندارند که در صفحات پیشین این کتاب، طرح نشده باشند.

هدفش جلوگیری از همین وقایع بوده و اگر به هشدارهای وی توجه می شد، وضعیت ترور و خشونت پدید نمی آمد. البته مهندس بازرگان آشکارا به این واقعیت توجه نمی کند که سازمان از ابتدا بر اساس استراتژی براندازی و کسب قدرت از طریق ترور و خشونت، مرحله به مرحله از جنگ مخفی علیه نظام به شورش

مسلحانه علنی رسید، و نظام جمهوری اسلامی برای صیانت از اراده اکثریت مردم مسلمان کشور موظف

به مقابله با تروریست ها و حفاظت از نظام جمهوری اسلامی بوده است. همچنین این نکته بدیهی را نادیده می گیرد که اگر مردم در انتخابات میان دوره ای مجلس شورای اسلامی، به کاندیدای سازمان رأی ندادند، مقصر، حکومت و مسئولان آن نیستند و چرا باید مردم تاوان آن را با ترور و خشونت سازمان

بپردازند. آیا منظور مهندس بازرگان آن بود که می بایست سهمی از قدرت برخلاف قانون و به عنوان «حق السکوت و باج» به سازمان پرداخت می شد، تا کار به ترور و خشونت نینجامد؟

نمونه ای از جملات بازرگان که حاوی چنان نگرشی بود و در دفاع از نطق ۱۵ مهر، تکرار شد به این شرح است:

... خیلی جلوتر(۱)، فتنه و فساد نزدیک را پیش بینی کرده و هشدار می دادم و چاره جویی می خواستم. با مقاله «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» که در میزان مورخ ۹/۲/۶۰ در آمد یا در «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، قصدی جز اعلام خطر و جلوگیری از فاجعه های نفرت زایی نظیر... (۲) [انفجار] دفتر حزب جمهوری یا نخست وزیری و همچنین اعدام های ده تا ده تا و صد تا صد تا نداشتم... (۳) زمانی که در دور دوم انتخابات تهران

ص: ۶۷۴

۱- یوسفی اشکوری در کتاب زندگینامه مهندس بازرگان که متن نامه وی در پاسخ به مقاله ای مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی را درج کرده است، در این قسمت بدون هیچ توضیح یا علامتی مانند ... یک جمله متن را حذف کرده است. جمله حذف شده این است: «از حادثه وحشت انگیز شیراز در مهرماه امسال که دل شما و همگی ما و هر انسان صاحب معرفت را به درد آورد، و به مجاهدین نسبت داده اند» (اصل متن منتشره توسط نهضت آزادی به شماره ۱۶۳۶ مورخ ۱۷/۸/۶۰). این جمله محذوف اشاره داشت به عملیات آتش زدن یک اتوبوس داخل شهری شیراز در تاریخ ۲۵ مهر ۶۰ مصادف با روز عید غدیر، توسط یک عضو تیم نظامی سازمان مجاهدین به نام فلور زارع. در عملیات مزبور، یک کودک دوساله به نام لیلا نوریبخش در آتش کاملاً سوخت و به شهادت رسید. خواهر کوچک وی و ۱۵ تن دیگر از مسافران نیز مجروح شدند. مطبوعات ۲۶ مهر ۶۰؛ کارنامه سیاه...، ج ۴: صص ۱۸۶ - ۱۹۶.

۲- در کتاب یوسفی اشکوری دو کلمه «اتوبوس شیراز» نیز از اصل مطلب مهندس بازرگان حذف شده و به جای آن نطقه چین گذاشته شده است.

۳- دروغ و بزرگنمایی و اغراق در تعداد تروریست هایی که پس از محاکمه در دادگاه ها، اعدام شدند، خط تبلیغاتی سازمان بود که در نوشته بازرگان تکرار می شد. از ۳۰ خرداد تا مهرماه ۶۰، مجموع اعدام شدگانی که اسامی و تعداد آنها در

مطبوعات آن زمان نیز منتشر می شد، به رغم وسعت فجایع تروریستی، حتی کمتر از تعداد قربانیان سازمان بود.

اطلاعیه داده بودم که بگذارید اگر کسی اکثریت دارد به مجلس بیاید^(۱) تا جای درگیری های خون آلود خیابانی را بحث و جدال های آزاد پارلمانی بگیرد و قانون و آرای ملت حاکم شود،

همین نگرانی و منظور را داشتم.^(۲)

در خاطرات حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی، رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین آمده است:

[۱۹ مهر ۶۰] امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده اند که مردم به دنبال سخنان آقای [مهدی] بازرگان، خواستار اخراج لیبرال ها از مجلس شده اند، و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی کنم.^(۳) [۲۳ مهر ۶۰] اول شب، جلسه ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان [مهدی] بازرگان، [یدالله] سحابی، [ابراهیم] یزدی، [احمد] صدر [حاج سیدجوادی] و [هاشم] صباغیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب الهی ها و رسانه های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره جویی می کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب [= سازمان مجاهدین] بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.^(۴)

تشکیل «هسته های مقاومت»

شکست مرحله نخست استراتژی سازمان

پس از عبور از ناکامی های ۳۰ خرداد، ۷ تیر، ۸ شهریور و... که نتوانست «سقوط فوری و قطعی» جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد، سازمان در تحلیل خود از موقعیت حاکمیت یک گام عقب

نشست و پذیرفت که مجموعه عملیات نظامی تا آن زمان قادر به ساقط کردن نظام نیست؛ پس مردم را باید به صحنه کشید و «قیام مردمی» به پا کرد. تحلیل سازمان در چگونگی انجام و تحقق این استراتژی، چنین بود:

ص: ۶۷۵

۱- متن اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیداتوری مسعود رجوی که در فصول پیش طرح و بررسی شد، به هیچ وجه مشتمل بر چنین مضمونی نبود بلکه صراحتاً ابراز امیدواری برای راه یافتن وی به مجلس بود (روزنامه کیهان، ۱۶/۲/۶۰) که به دلیل عدم کسب آرای لازم، محقق نشد.

۲- یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۱۳ - ۵۱۴.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۲۳.

۴- همان: ص ۳۲۹.

توده های مردم از جمهوری اسلامی ناراضی هستند؛ اما به دلیل [وجود] اختناق حاکم، قادر به مبارزه با آن نیستند. ما باید این بن بست را شکسته و راه حرکت مردم را باز کنیم. باز کردن این راه، با انجام عملیات نظامی ممکن است؛ یعنی سازمان [باید] با عملیات نظامی خود، موجودیت رژیم را زیر علامت سؤال برده آن را برای توده های مردم قابل سقوط نشان دهد. به

این ترتیب، [ما] نیروهای مردمی را آزاد کرده برای یک قیام عمومی آماده می سازیم. (۱)

البته بعدها مسعود رجوی در قالب انتقاد از وجود تمایل به «سقوط ضربتی رژیم»، چنین گفت:

... در ماه های اول تهاجم، تمایلی وجود داشت (حتی در نیروهای خودی و نه فقط نیروهای اجتماعی سمپاتیزان) که بر اساس آن، تصور سقوط خیلی سریع و ضربه ای رژیم می رفت... ما مانع گسترش و دامن زده شدن به آن نشدیم... در سطح نیروهای خودمان نیز این انتظار (که گویی منهای «قیام»، رژیم خواهد رفت) نادرست بوده و هست و خواهد بود. (۲)

همان گونه که قبلاً اشاره شد حرکت سازمان در برپایی «تظاهرات مسلحانه» بدین منظور صورت گرفت که تصور می کرد بر اثر این حرکت ها توده های مردم به تدریج به آنان می پیوندند، تظاهرات

گسترده تر خواهد شد و پس از مدتی به شکل قیام های مردمی تجلی خواهد کرد. سازمان، چند مورد

تظاهرات مسلحانه کوچک و محدود خود در تهران را به تظاهرات سراسری و گسترده مردم در سال

۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تشبیه می کرد. (۳) در صحنه عمل و برخورد با واقعیت اجتماعی، این نکته برای سازمان معلوم شد که حتی یک نفر نیز به این حرکت نپیوست؛ و هیچ نتیجه ای - جز تلفات شدید - به دست نیامد. سازمان بالاخره مجبور شد شکست این تاکتیک را بپذیرد و آن را کنار گذارد.

از سوی دیگر، چند ماه از شروع «فاز نظامی» می گذشت که سازمان، در ذهبتیات خود، گامی به پیش نهاد و چنین تحلیل کرد: «در اثر عملیات نظامی گذشته، نیروهای مردمی آزاد شده و در موضع مخالفت با جمهوری اسلامی هستند؛ اما نیازمند تشکل خاص خود می باشند؛ بنابراین سازمان باید نیروهای

مردمی آزاد شده را در هر محله، مدرسه، اداره، کارخانه، پادگان و... سازماندهی کند.» (۴)

ص: ۶۷۶

۱- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۱؛ برگرفته از سندی درون گروهی.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...، ص ۹۷.

۳- برای آگاهی از تفصیل تحلیل های رهبری سازمان جمع بندی یکساله...، نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: صص ۴ - ۵ و ۲۲.

۴- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲؛ همان سند.

طرح تشکیل «هسته های مقاومت»، به عنوان فرم خاص این سازماندهی، از درون چنین تحلیلی مطرح شد. برای بررسی زمینه این طرح، که ارتباط مستقیمی با استراتژی سازمان داشت، مروری به

مشى کلی سازمان ضروری است تا مشخص شود که سازمان با چه انگیزه ای به این طرح روی آورد، و با استراتژی خود در زمان شاه چه فاصله ای گرفته بود.

سازمان، جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را با مشى مسلحانه زمان شاه متفاوت می دانست و

ویژگی های حرکت نظامی جدید خود را حول سه محور تحلیل می کرد:

محور اول - در زمان شاه یک دستگاه مقتدر پلیسی - نظامی، مرکب از ارتش و شهربانی و ژاندارمری

و ساواک به صورت هماهنگ حاکمیت داشت و سیستم را نگه می داشت. در حال حاضر (۱)، چنین دستگاه مقتدری وجود ندارد و اساساً ارتش و شهربانی و ژاندارمری، در چنین اموری - هنوز - دخالت نمی کنند.

بنابراین تمام وظیفه آنها را سپاه و کمیته به عهده گرفته اند که توانایی لازم را ندارند و حتی بین خودشان تضاد وجود دارد. رژیم هم در شرایط فعلی، به لحاظ ماهیت، پوسیده است.

محور دوم - توده مردم، در زمان شاه، در سطح پایین از آگاهی به سر می بردند؛ اما در حال حاضر توده ها آگاه تر و تشکل پذیرترند. در مجموع، در شرایط فعلی، یک آمادگی عمیق و بسیار وسیع، به لحاظ اجتماعی، وجود دارد.

محور سوم - سازمان، در زمان شاه، یک تشکل محدود چریک شهری بود؛ ولی اینک یک سازمان توده ای است که نیروی وسیعی را زیر پوشش دارد و در میان مردم دارای پایگاه قوی است و در واقع، یک سازمان سراسری مسلح و انقلابی است:

دیگر نیازی نیست که سال های طولانی صرف گسترش ارتش خلق و ساقط کردن نظامی رژیم بشود؛ ... بلکه با توجه به آمادگی بسیار عمیق و وسیع اجتماعی، و پوسیدگی رژیم، و با حضور

یک سازمان سراسری انقلابی و مسلح، می توان رژیم را در جریان یک قیام سراسری به زانو در آورده و ساقط کرد. (۲)

سازمان تحلیل می داد که به رغم گذشت سه سال از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، هنوز مبارزه - آنچنان که باید -

ص: ۶۷۷

۱- زمان حول و حوش ماه های نخست فاز نظامی در تابستان و پاییز ۱۳۶۰.

۲- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲.

گسترش لازم را پیدا نکرده است. آن بخش از نیروهای مردمی هم که از بدنه نظام جمهوری اسلامی کنده شده و نیروهای سازمان محسوب می شوند، هنوز سازماندهی نشده اند تا گام به گام به صحنه کشیده شوند. سازمان در اینجا این پرسش را مطرح می کرد که با توجه به دو عامل بازدارنده فوق، ضربه نهایی به جمهوری اسلامی را چگونه باید وارد کند؟ و پاسخ به زعم سازمان، چنین بود: «گسترش دامنه مبارزه و بردن آن به میان توده ها به مثابه ضربه نهایی است... [و] این خط، همان خط قیام مردمی است».^(۱)

به شرط دست زدن به سازماندهی و اقدامات مناسب، می توان به تدریج نیروهای گسترده خلق را به میدان کشید. کافی است بتوانیم با روش های مناسب، نیروهای حاکمیت را متفرق و فلج

کنیم.^(۲)

سازمان، در آغاز فاز نظامی، به زعم خود می خواست رعب و وحشت از درگیری با نظام را در جامعه در هم شکند تا خیزش توده ها را سبب شود؛ اما به تعبیر سازمان، توده ها از «پیشتاز» خود عقب ماندند و به صحنه نیامدند. طرح تشکّل «هسته های مقاومت»، در ظاهر براساس چنین تجربیات و چنان تحلیل هایی - که همه توجیه شکست های پی در پی و روحیه دادن به افراد باقیمانده روحیه باخته بود - شکل گرفت. اما - شاید - علت اصلی و نهفته این طرح، چیز دیگری باشد.

انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها

در اسناد و مدارک درون گروهی به بدو تشکیل «هسته های مقاومت»، به مشکل «حفاظت» و «تأمین» نیروها نیز اشاره شده است؛ بدین معنی که وجود این هسته ها به سازمان کمک می کرد تا کمتر تحت فشار قرار گیرد و بهتر بتواند از خود حفاظت کند:

سازمان، علی رغم تمام توان هایش، به هر حال در این مقطع بخش محدودی از نیروهای خود را زیر چتر سازماندهی دارد و این بدان معناست که اگر باقیمانده نیروها را به سرعت وارد میدان

نکند، باید بیشترین فشار متمرکز دشمن را تحمل کند و این به معنای تحمّل تلفات و آسیب پذیری بیشتر است. به این دلیل هم، سازمان دادن نیروهای کمی، برای سازمان امری حیاتی است. به عبارت دیگر، باید توجه کنیم که حتی حفظ سازمان در مدار فعلی از گسترش نیروها و کمک به ارتقای آن در شرایط فعلی، ایجاب می کند که نیروهایی که تاکنون در کنار

ص: ۶۷۸

۱- همان: ص ۳۳؛ همان سند و سند دیگری از یک تحلیل درون گروهی.

۲- همان.

سازمان به اشکال گوناگون جنگیده اند، در این مقطع نیز وظایف خود را به دقت تشخیص دهند و به اشکال مناسبی ... وارد میدان شوند.^(۱)

بعدها مسعود رجوی، موضوع را این گونه توجیه کرد:

اگر بعد از تظاهرات مسلحانه در مهرماه گذشته، ما می خواستیم همان آهنگ تهاجم قبلی را ادامه بدهیم، ضرر می کردیم. لازم بود که بعد از یک «فاز تهاجم مطلق»، برای آدایته شدن و برای انطباق بیشتر با محیط، به سایر ابعاد کارمان هم پردازیم. یعنی باید کارمان را «جمع» می زدیم و تجدید سازمان و تدارک می کردیم.^(۲)

در تبیین ضرورت تشکّل «هسته های مقاومت»، سازمان آنها را «پل ارتباطی سازمان با توده های مردم» می دانست و کارکرد دوجانبه ای برای آن تصویر می کرد:

نقش هسته ها از یک طرف، مقابله با تلاش رژیم است - که در جهت قطع ارتباط توده با پیشتازشان عمل می کند؛ [و] از طرفی، با جذب امکانات و حمایت های مادی و معنوی خلق و همچنین نیروهای فعال و رشدیابنده جامعه، سازمان را در انجام وظایف انقلابی و حفاظت از

خود یاری می کند.^(۳)

عملیات ترور سازمان، به تصریح رجوی، پس از سران کشور در مرحله جدید که از تابستان ۶۱ باید آغاز می شد، بر پاسداران و افراد عادی طرفدار نظام متمرکز می گردید. اما این مرحله در واقع از اواسط پاییز ۶۰ آغاز شده بود: «در مرحله اول، نوبت «سران سیاسی» بود. قبل از هر چیز شاه مهره ها هدف بودند. در مرحله دوم، تنه سرکوبگر مدنظر است... پاسداران ارتجاع، پس اینجا دیگر دست و پای اجرایی و سرکوبگر رژیم، اهمیت درجه اول دارند.»^(۴)

ضمناً سازمان دهی هسته های جدید مقاومت در سازمان، برای پیشبرد این مرحله و افزایش ترور مردم و نیروهای اداری و انتظامی، نیز محسوب می شد. مردم بایستی به دلیل عدم حمایت از حرکت های

شورش سازمان، مجازات می شدند، به نام اینکه آنان دست و پای نظام و جزئی از تنه سرکوبگرند.

ص: ۶۷۹

۱- همان: ص ۳۴.

۲- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۹.

۳- شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۴؛ نقل از دو سند ذکر شده.

۴- رجوی، جمع بندی یکساله...: ص ۱۰۹.

عملیات تروریستی سازمان، طی سال ۱۳۶۰، در چهار سطح صورت گرفت. در تهران، بخش نظامی و بخش اجتماعی یک و دو، با نوعی ادغام، مجموعه عملیات را پیش بردند ولی در شهرستان ها بخش نظامی مستقل بود. چهار سطح عملیات بدین قرار بود:

الف) عملیات ترور مسئولان سیاسی - مذهبی نظام جمهوری اسلامی. در این سطح، مجموعه ای از عملیات ها مانند انفجار ۷ تیر، انفجار نخست وزیری، و ترور ائمه جمعه صورت پذیرفت و یک سری عملیات ناموفق - که بیشتر ترور بوده، نیز انجام شد. (۱)

ب) عملیات ترور پاسداران کمیته، سپاه و دادستانی انقلاب. اغلب این نوع عملیات ها به دلیل مسلح بودن سوژه ها نتیجه معکوس داشت؛ ولی با توجه به گستردگی کمی عملیات ها، در مواردی موفق بودند.

ج) عملیات ترور نیروهای مردمی و افراد عادی کوچه و بازار. این افراد، اصناف و اقشار مختلفی مانند:

معلم، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، راننده تاکسی و مانند آن را شامل می شدند. اتهام ایشان از نظر سازمان داشتن ریش، نصب عکس سران نظام، ایستادگی در برابر تهدید و ... بوده است.

د) عملیات آتش سوزی اموال عمومی و دولتی، سرقت مسلحانه، انداختن کوکتل مولوتف به مغازه ها و مؤسسات و منازل مردم.

کلیه عملیات های سال ۶۰، از جهت نوع کار نظامی و عملیاتی، به یکی از اشکال زیر صورت گرفته اند:

۱- تیراندازی با مسلسل های دستی و تفنگ های خودکار و نیمه خودکار (عمدتاً کلاشینکف، یوزی و ژ ۳) و سلاح های کمربندی (اغلب کلت ۴۵ و رولور اسپرینگ فیلد)؛ روی موتور سیکلت، در حالت کمین یا در حال حرکت. از اتومبیل نیز در مواردی استفاده می شد.

۲- بمب گذاری به صورت ساعتی؛ در اندازه ها و وزن های مختلف و با مواد اولیه متنوع. این نوع عملیات ها را، عموماً بخش نظامی انجام داده است.

۳- پرتاب کوکتل و نارنجک. بخش مهمی از آمار عملیات سازمان عبارت از پرتاب کوکتل - یا نارنجک - به سوی مؤسسات، اتوبوس ها، دکه های کتابفروشی، منازل افراد عادی، و داخل اتومبیل بود. بیشتر این سلسله عملیات ها را بخش اجتماعی صورت می داد.

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: صص ۲۱ - ۲۵. در این مأخذ، به طور دقیق، ۵۲ طرح ناموفق فهرست شده است.

۴- آتش زدن لاستیک اتومبیل در خیابان ها؛ در تهران و بعضی از شهرستان ها. این نوع حرکت، که به تقلید (و جهت تداعی) حرکت های مردم در روزهای انقلاب در سال ۵۷ انجام می شده، بیشتر در روز ۳۰ خرداد و سپس در طول شهریور و مهر ۱۳۶۰ صورت گرفته است.

آمار تفکیکی موارد عملیاتی سازمان، در طول سال ۱۳۶۰

ردیف شکل عملیات تعداد

۱

تیراندازی با مسلسل (ایستاده و متحرک) ۷۳

۲

پرتاب کوکتل و نارنجک ۳۲۰

۳

آتش زدن اتوبوس ۲۷

۴

شناسایی برای عملیات ۲۱۰

۵

آتش زدن لاستیک ۴۵

۶

عملیات متفرقه (شکستن شیشه، حمله با چاقو و...) ۴۴

جمع: ۷۱۹ مورد

آمار شهدای نظام جمهوری اسلامی ناشی از عملیات سازمان در طول سال ۱۳۶۰، بر اساس اسناد و مدارک منتشره سازمان

ماه تعداد

خرداد ۶

٧٩ تير

٥٢ مرداد

٤٦ شهر يور

٥٠ مهر

ماه تعداد

٦ آبان

٤٥ آذر

١١ دي

٣٣ بهمن

١٠ اسفند

جمع: ٣٣٨ نفر

ص: ٦٨١

گفتار هفدهم: آماج ضربه ها و «عملیات مهندسی»

اشاره

ص: ۶۸۳

پس از مهر ماه ۱۳۶۰، که خطّ «تظاهرات مسلحانه» با شکست مواجه شد، در مدت زمان اندکی مبنای تحلیل های ارائه شده سازمان، «بحران اقتصادی رژیم» بود. بر این اساس، مطالعه روی خطّ انفجار خط لوله های نفت در جنوب (۱) و تخریب کارخانه های مهم و مادر مانند ذوب آهن، صنایع فولاد، آلومینیوم و پتروشیمی انجام گرفت. چنین تحلیلی به دلیل ماهیت نظامی گرایانه و آوانتوریستی اش، که

قدرت را در آتش سلاح های گرم و شلیک گلوله متجلی می دید، به سرعت عقیم ماند و از چرخه خطوط

تحلیلی تشکیلات خارج شد. (۲)

در نیمه دوم سال ۶۰، سازمان - به طور کلی - رفتار و کارکرد پاندولی و غیر استراتژیک داشته است؛ که حکایت از نداشتن طرح و برنامه مشخص داشت. به نظر می رسید که در اغلب موارد، خطوط انفعالی و «گهگاهی» بر آن حاکم است تا یک راهبرد جدی پیش بینی شده. خطوطی مانند حزب الله کُشی،

ص: ۶۸۵

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۶۱؛ نقل از اعترافات رضا گوهریان رسول که خطّ انفجار لوله های نفت جنوب را با همکاری بخش امنیت سازمان پیگیری می کرده است.

۲- همان. باید توجه داشت که میزان نیرویی که سازمان برای یک طرح عملیاتی صرف می کرد، به علت حضور و تسلط مأموران نظام، تناسبی با تلفات ناشی از ضربه ها نداشته است.

پاسدارکشی، ریشوگشی، و پخش تراکت - که به صورت متشکته تحقق می یافت و بعداً معلوم می شد نتیجه ای عملی و مؤثر نداشته است، در کنار رهنمودهایی چون «تقویت خط منطقه» (۱) - که بعداً از حالت استراتژی خارج شد و به عنوان «محرور مکمل» مورد نظر قرار گرفت؛ و گاه بازگشت به عملیاتی مثل ترور سران نظام مانند ائمه جمعه، استانداران و دیگر مسئولان کشوری.

تحلیل زیر، در آبان ماه ۱۳۶۰، به رده های میانی تشکیلات (هواداران رده های سرشاخه و سرگروه

انتقال یافت:

با توجه به وضعیتی که ما در آن قرار داریم و موضعگیری هایی که سازمان کرده، دیگر خط ما «تهاجم - تدافع - گریز» نیست؛ بلکه از این به بعد، شعار [ما] «تکنیک و تاکتیک» است. دوران کارهای خودبه خودی و رعایت نکردن مسائل امنیتی به سر آمده است. از این به بعد، هر کس که

توان کار تشکیلاتی در فاز امنیتی کنونی [را] دارد، جزء تشکیلات است؛ و گرنه باید در حاشیه تشکیلات قرار گیرد؛ و در مقابل سهل انگاری و عدم رعایت مسائل، تنبیهات صورت می گیرد. باید میزان اطلاعات بچه ها چک شود؛ که در صورت ضربه، اطلاعات به دست رژیم نیفتد؛ و در

صورت دستگیری افراد، باید پاکسازی رده ها شروع شود. (۲)

تحلیل شکست خط تظاهرات مسلحانه، در یکی از اسناد، بدین گونه بیان شده است:

تاکتیک تظاهرات مسلحانه اشتباه بوده؛ و تظاهرات که فکر می کردیم سبب شکستن جو رعب و وحشت خواهد شد، غیرقابل اجرا [ست] و مفید نخواهد بود...

تذکر اینکه: این خط فقط در سطح نهاد مطرح شود و به رده های پایین منتقل نشود... (۳)

واقعیت این بود که یأس و سردرگمی ناشی از شکست های پی در پی، آن هم در شرایطی که وعده های پر آب و تاب برای سرنگونی فوری نظام جمهوری اسلامی داده می شد، به کل سازمان سرایت

کرده بود:

[...] بعد از اینکه سازمان با به اجرا درآوردن تظاهرات ۵ مهر توانست مردم را به میدان بکشاند، تحلیل داد که «جو رعب و وحشت، مافوق انتظار [ست] و ملکه ذهن توده ها شده؛ و همانند

- ۱- «خط منطقه»، در فرهنگ و ادبیات آن روز سازمان، به معنی استقرار در کوهستان یا جنگل، و محاصره شهر از طریق روستا بود.
- ۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۱۵۱؛ نقل از تحلیل علی زندافشار از «نهاد دانش آموزی»، مندرج در پرونده رفعت خُلدی.
- ۳- ملات های «نهاد دانش آموزی»؛ آرشیو ملات ها، زونکن ۲/۱۵؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

طلسم، اذهان را قفل کرده. ما می بایست از جایی رژیم را سوراخ کنیم تا قیام صورت گیرد.» اما شکل و چگونگی این عمل را نمی توانست تئوریزه و فرمولیزه کند؛ لذا در حالت بلاتکلیفی به

سر می برد... (۱)

واقعیت اجتماعی، در سراسر سال ۱۳۶۰، آن چنان تکان دهنده و غیرمنتظره بود که ناگزیر بسیاری از باورهای ذهنی و القائات تشکیلاتی را به هم می ریخت. طیفی گسترده از اعضا و هواداران سازمان، با همکاری خانواده هایشان، دوستانشان، همسایه هایشان و حتی زندانیان آزاد شده، توسط واحدهای گشتی

و عملیات - اطلاعات سپاه و نیروهای کمیته دستگیر شدند. «نهاد دانش آموزی»، که بیشترین نیرو را داشت و پس از ۳۰ خرداد تشکیلات نظامی ایجاد نموده با عناوینی چون «هنگک» و «گردان» و «گروهان» و «دسته»، تقسیم بندی شده بود، مرتب ضربه می خورد و آب می رفت. نهادهای «کارمندی» و

«کارگری» نیز، از نیمه دوم سال ۶۰، از طریق چند ردّ اطلاعاتی، مورد ضربه واقع شد. نهادهای دیگر مثل «دانشجویی» و «محلّات» هم، به طور متفرقه و اغلب از طریق دستگیری های خیابانی، زیر ضربه قرار گرفتند. (۲)

نفرت عمومی، دستاورد ترورهای کور

کارنامه سازمان در نیمه دوم سال ۱۳۶۰، بر اساس عملکرد متغیر و تحلیل های متشکّست، بسیار متفاوت است. در بیش از ۴۳ عملیات انجام شده تروریستی، ترورشدهگان از شاغلان صنوف آزاد - مثل جگرفروش، خواربار فروش، پارچه فروش، نانوا، سبزی فروش، و بنگاهی (معاملات ملکی) - بودند؛ و تنها کمتر از ۴۱ این عملیات ها، نیروهای پاسدار رسمی کمیته و سپاه بودند. درصد خیلی ضعیفی نیز شامل روحانیون و رده بالای نظام می شد. ترور آیه الله سید عبدالحسین دستغیب، نماینده امام و امام جمعه مردمی و محبوب شیراز، در ۲۰ آذر ۱۳۶۰، مؤید این نگاه است که سازمان در اوج بی خطی گرفتار

تاکتیک پاندولی شده بود و به هر هدفی که در دسترسش قرار می گرفت، شلیک می کرد. دقیقاً در همان زمانی که آیه الله دستغیب ترور شد، ۴ کاسب خرده فروش، یک معلّم، دو دانش آموز، یک سبزی فروش، و

ص: ۶۸۷

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۶۰؛ نقل از پرونده اصغر فقیهی.

۲- تحلیل استراتژی: ص ۴۱؛ نقل از مدارک درون گروهی مندرج در بولتن های سپاه پاسداران.

یک پاسدار رسمی سپاه نیز ترور شدند.^(۱)

سازمان، رسماً مسئولیت ترور آیه الله دستغیب را که توسط یک عضو سازمان به نام گوهر ادب آواز، انجام شد و خود وی نیز در حین عملیات کشته شد، برعهده گرفت.^(۲)

حجه الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز جمعه ۲۰ آذر ۱۳۶۰ چنین می نویسد:

آقای شمشخانی قائم مقام فرماندهی سپاه پاسداران، در سخنرانی پیش از نماز جمعه [تهران] خبر حمله عظیم نیروهای ما به ارتش عراق در گیلان غرب را داد. منتظر این حمله بودیم که با عنوان

«فجر» انجام شد. گفت، بیش از هزار کشته، دویست اسیر، و مقداری زمین [اشغال شده خاک ایران] از دشمن گرفته ایم. نبرد هنوز ادامه دارد... ظهر، دفتر امام اطلاع داد که با انفجار بمبی در کوچه مسیر آیه الله دستغیب، امام جمعه شیراز و دوازده نفر همراهانش شهید شده اند. خبر بسیار تلخی است... از شور و شعف خبر فتح غرب، کاست. نشان همکاری عراق و ضدانقلاب است. فیلمی که [از تلویزیون] پخش کردند نشان داد، اجساد آنها قطعه قطعه شده است. خون این پیرمرد هفتاد ساله مجتهد، اثر عمیقی در منفوریت ضدانقلاب دارد.^(۳)

ستاد فرماندهی و هدایت عملیات تروریستی سازمان در داخل، توسط موسی خیابانی اداره می گشت. برخی اعضای سابق سازمان معتقد بودند که خشونت و بی رحمی شخص وی، عامل مضاعف تداوم ترورهای کور و خونین، و تضمین کارآیی ماشین جنایت و آدم کشی سازمان محسوب می شد.

ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی

سرانجام در اواخر نیمه دوم سال ۶۰، بر اساس طرح هماهنگ اطلاعات سپاه پاسداران و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با شناسایی ردهای اطلاعاتی و عملیات منظم تعقیب و مراقبت، پایگاه مرکزیت

سازمان در شمال تهران ضربه خورد. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر اول مسعود رجوی) به همراه تعدادی از اعضای کادر و محافظان خود در درگیری و تیراندازی متقابل کشته شدند. در تبیین اجمالی این عملیات، قسمتی از توضیحات یکی از مسئولان وقت، در اینجا نقل می شود:

خانه تیمی موسی خیابانی نیز - هم زمان با بقیه اماکن موردنظر - مراقبت شد و از همان ابتدا

ص: ۶۸۸

۱- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۱/۱۰/۶۰: صص ۱۱ - ۱۲.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۵۴.

۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۴۰۱.

هویت ساکنان آن مشخص گردید. از طریق تردد افراد مستقر خانه (که ۱۷ نفر بودند) مراکز و

انبارک ها و نیروهای دیگر آنها شناسایی شد که بعداً به طور هماهنگ و هم زمان ضربه خوردند. در مورد خانه مرکزیت، یک مشکل تاکتیکی وجود داشت: سعی شد هنگامی ضربه وارد شود که حداکثر تعداد نفرات در آنجا مستقر باشند که به علت درگیری و تبادل تیراندازی بسیار شدید هر ۲۰ نفر کشته شدند.^(۱)

خانه موردنظر در منطقه زعفرانیه قرار داشت و متعلق به خانواده فرزانه سا بود. اسامی کشته شدگان خانه مرکزی زعفرانیه به شرح زیر است:

۱- موسی خیابانی ۲- اشرف ربیعی ۳- آذر رضایی (خیابانی) ۴- محمد مقدم ۵- مهشید فرزانه سا (مقدم) ۶- میرطه میرصادقی ۷- تهمینه رحیمی نژاد (میرصادقی) ۸- محمد معینی ۹- شاهرخ شمیم ۱۰- فاطمه

نجاری (شمیم) ۱۱- خسرو رحیمی ۱۲- سعید سعیدپور ۱۳- محمدحسن پورقاضیان ۱۴- حسین بخشافر ۱۵- کاظم مرتضوی ۱۶- حسن مهدوی ۱۷- ناهید رأفتی (مهدوی) ۱۸- مهناز کلانتری (تشید) ۱۹- عباسعلی جابرزاده انصاری ۲۰- ثریا سنّاری (جابرزاده انصاری)^(۲)

ضربه استراتژیک و مهم ۱۹ بهمن، که طی آن مسئول داخل کشور و نفر دوم سازمان کشته شد، سقوط تدریجی تشکیلات داخل را در پی داشت. در سطح تشکیلات، این ضربه موجب پاره شدن رشته ارتباط و اتصال بخش ها با فرماندهی داخل کشور شد؛ در سطح سیاسی، قدرتمندی تشکیلات سازمان را برای قدرت های حامی آن به زیر سؤال برد؛ هواداران را به انفعال واداشت؛ در سطح روانی، هم مرکزیت و هم اعضا را در حالت تدافع محض و ترس از سرایت ضربه به بخش های دیگر قرار داد. در سطح عمل نظامی، مجموعه عملیات تروریستی سازمان با بحران مواجه گردید و حفاظت کامل و اولویت برنامه های

تأمینی و حفاظتی در دستور کار قرار گرفت. این ضربه، برای نهادهای ضدتروریست کشور که عمدتاً با اتکا به اطلاعات و پشتیبانی اقشار مختلف مردم و ایثارگری نیروهای وفادار انقلاب، عمل می کردند،

راهگشای ضربات بعدی به ماشین ترور سازمان به ویژه در اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۶۱، گردید.

ص: ۶۸۹

۱- از متن گفت و گوی اختصاصی پژوهشگران کتاب حاضر با یکی از فرماندهان عملیاتی - اطلاعاتی وقت.

۲- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۲۰/۱۱/۶۰: صص ۱ - ۳. نشریه مجاهد، ش ۱۳۸.

اشاره

نیروهای اطلاعات سپاه پاسداران، کمیته انقلاب و گروه ضربت دادستانی انقلاب، که انقلابیون فداکار برخاسته از متن مردم بودند و صیانت از امنیت جامعه و مقابله با تروریسم را بر اساس انگیزه‌ها و اعتقادات متعالی و عمیق انسانی، وظیفه دینی خویش قلمداد می‌کردند از آغاز سال ۱۳۶۱ در وضعیتی کاملاً هماهنگ، همه معادله‌ها و محاسبه‌های سازمان و حامیان خارجی آن را برهم زدند.

برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط، شرایط و چگونگی اقدامات ضد تروریستی در سال ۶۱ را اینگونه تبیین کرده‌اند: پس از ضربه برق آسای ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، سیستمی مرکزی از تعقیب و مراقبت، نفوذ، شنود رادیویی و مجموعه گشت‌های شهری، با ارتقای سطح کیفی، به کار گرفته شد. ضربه مهم

مزبور، موجب پاره شدن اتصالات بخش‌های نظامی و اجتماعی و روابط شد؛ و از آن پس، فرماندهان سازمان گاه با تلفن یا پیک گزارش‌های خود را می‌بایست به خارج از کشور ارسال می‌کردند.

از یک سو اطلاعات سپاه، با گستردگی در کلیه شهرستان‌های کشور - در قالب واحدهای رزمی متمرکز - این امکان را یافته بود که با آگاهی و اشراف بر حوادث و رویدادها و اخبار درونی گروه‌ها، تحلیل جامع از تحرکات گروه‌ها را به دست دهد و با بهره‌گیری از سرعت عمل و انعطاف کافی، با همکاری سایر نهادها به ویژه کمیته انقلاب و دادستانی انقلاب، نقش ویژه‌ای در مبارزه علیه تروریسم احراز نماید.

از سوی دیگر کمیته انقلاب اسلامی، هم در واحد اطلاعات و هم در واحد عملیات، بیشترین فعالیت

خود را در مسیر به راه انداختن گشت های مخفی و ضربه بر بدنه عملیاتی سازمان متمرکز کردند. این نیروها، با هماهنگی قضایی دادستانی انقلاب مرکز (تهران) و با هدایت کارشناسان دو شعبه ویژه این دادستانی، توانستند ضربات سنگینی را ابتدا بر بخش نظامی در تهران و سپس بر نهادهای کارمندی و کارگری بخش اجتماعی در جنوب کشور وارد نمایند.

تمرکز دو سیستم هماهنگ الکترونیک و انسانی توسط اطلاعات سپاه و نهاد امنیتی نخست وزیری با

همکاری دادستانی انقلاب اسلامی ارتش، تحت دو رمز «عبدالله پیام» و «کشتی»، تا مدت ها کابوس

هولناکی برای سازمان و دیگر گروه هایی که امکان شنود بی سیم های این دو سیستم را داشتند، پدید آورد. با استفاده از تجربه ضربه به خانه مرکزی زعفرانیه در ۱۹ بهمن ۶۰ و سایر اطلاعاتی که به دست آمده بود، یک جریان بدیع از تعقیب و مراقبت ایجاد شد. این جریان، که همکاری و همراهی طیف وسیعی از نیروهای مردمی متخصص را با خود داشت، توسط یک سیستم نوین تعقیب الکترونیک، به مثابه پشتوانه

لحظه به لحظه اطلاعاتی، حمایت می شد. طی مدت کوتاهی، تعدادی قابل توجه از خانه های تیمی کاملاً استتار شده و دارای محمل، که متعلق به نیروها و کادرهای فعال سازمان و بخشی از مرکزیت بخش ها و نهادها بود، توسط این جریان کشف گردید و با دقت زایدالوصفی زیر نظر قرار گرفت.

ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور

رأس ساعت ۲ بعدازظهر ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، حمله نیروهای هماهنگ نهادهای انقلابی به پایگاه های بخش اجتماعی سازمان آغاز شد. در اثر این ضربه، بخش اجتماعی، که به فرماندهی و

مسئولیت محمد ضابطی (هدایت کننده تظاهرات ۳۰ خرداد و ۵ مهر ۱۳۶۰ و مجموعه عملیات متعدد ترور و تخریب) اداره می شد، و ستون فقرات سازمان ترور محسوب می گشت، کاملاً از بین رفت.

فرماندهان این بخش، از مرکزیت تا رده سرشاخه، ضربه خوردند. نهاد دانش آموزی، نهاد دانشجویی، نهاد

جعل، نهاد تدارکات، قسمت شهرستان های شمال و شهرستان های جنوب، مسئولان نهاد کارمندی، مسئولان حفاظت مرکزیت بخش اجتماعی، همه در این ضربه منهدم شدند. در این عملیات و تداوم آن،

علاوه بر تلفات مهمی که به جای گذاشت و ذیلاً خواهد آمد، نزدیک ۶۰ نفر نیز دستگیر شدند.^(۱)

تلفات سازمان، طی ضربه مزبور، از طرفی به لحاظ کیفی خیلی بالا بود و آن را دچار فقر شدید نسبت به کادرها و اعضای مؤثر کرد؛ و از سوی دیگر، نحوه ضربه و مجهول ماندن علت آن، سازمان را به یک سرایشی هولناک تاکتیکی انداخت که «عملیات مهندسی» نام گرفت^(۲) مهم ترین تلفات سازمان، نتیجه حمله به پنج پایگاه (خانه تیمی) مهم مرکزی در تهران بود: پایگاه کامرانیه، پایگاه ستارخان، پایگاه

نارمک، پایگاه جلال آل احمد، و پایگاه ۲۱ متری جی. کادرها و اعضای تروریست سازمان، مستقر در این پایگاه ها، که در حین درگیری شدید مسلحانه و تبادل گلوله و نارنجک، کشته شدند، به ترتیب زیر عبارت بودند از:

کامرانیه: محمد ضابطی - نصرت رضانی (ضابطی) - قاسم باقرزاده - پری یوسفی (باقرزاده) - حمید جلال زاده - زکیه محدث (جلال زاده) - تقی اوسطی - مهین خیابانی (اوسطی) - امیر هوشنگ آق بابا - سوسن میرزایی (آق بابا) - احمد کلاهدوز - هادی تواناییان فرد - حسین

امیرپناهی - اقدس تقوی.

ستارخان: حمید خادمی - فرشته ازهدی (خادمی) - حسن رحیمی - حسن صادق - مهین ابراهیمی - معصومه میرمحمد (سوادی نژاد) - ایران بازرگان (ازهدی) - پروین ملازینعلی طاری.

۲۱ متری جی: سعید منبری - غلامعلی صادقی نیستانی - مژگان موفق (صادقی نیستانی) - نسرین صادقی نیستانی.

جلال آل احمد: فضل الله تدین - فاطمه مهدوی.

نارمک: خدیجه مسیح (مصباح).

پراکنده (در اطراف پایگاه ها و ضمن درگیری خیابانی): حسین جلیلی پروانه - مریم شفایی (جلیلی پروانه) - علی انگینی - عباس همایون نژاد.^(۳)

ص: ۶۹۳

۱- گفت و گو با یکی از مسئولان عملیاتی. نیز نشریه مجاهد، ش ۱۵۲ و ۱۵۴.

۲- این عملیات، در فصل آینده، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳- اسناد و مدارک مربوط به عملیات مزبور؛ موجود در دانشکده امام باقر ع. نیز نشریه مجاهد، ش ۹۱، ۱۵۲ و ۱۵۴: صفحات متعدد داخلی.

ضربه ۱۹ اردیبهشت ۶۱ به دنبال عملیات موفق اطلاعاتی، که منجر به ضربه ۱۲ اردیبهشت شد، وارد آمد و مهم ترین کادرهای باقی مانده تروریسم متشکل در بخش اجتماعی از بین رفتند، که عناصر اصلی شان با سابقه مشارکت و نقش مؤثر در چندین عملیات تروریستی و به قتل رساندن تعداد زیادی از مردم، عبارت بودند از:

فاضل مصلحتی - مهری خانبانی (مصلحتی) - حمید لولاچیان - حسین کلکته چی - زهرا طباطبایی - بهرام قاسمی - زهرا شیخ الاسلام - وجیهه عبادی - فاطمه ابوالحسنی - فائزه بهاری

جوان - زهرا عمرانیان. (۱)

در پی ضرباتی که طی بهار سال ۱۳۶۱ به مرکزیت هدایت کننده تروریسم تشکیلاتی و بدنه نظامی سازمان وارد شد، با تلاش هماهنگ نیروهای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ بخش روابط سازمان به زیر ضربه رفت و جمعی از کادرها و اعضای تروریست، کشته و زخمی و

تعداد کثیری نیز دستگیر شدند.

بخش روابط، در جریان فاز سیاسی، وظیفه ایجاد ارتباط با شخصیت ها، گروه ها و احزاب، و

سفارتخانه های خارجی را بر عهده داشت و اهم وظیفه اش تثبیت موقعیت سازمان و القای خطوط آن به افراد و نیروهای طرف ارتباط بود. در جریان فاز نظامی، به منظور پشتیبانی و تقویت اقدامات مسلحانه

تروریستی، محدوده کار بخش روابط به ارتباط تشکیلاتی داخل و خارج و تماس با کردستان تقلیل یافت.

اسناد و مدارک این بخش گویای ارتباطات وسیع سازمان با عناصر سیاسی، شعرا و نویسندگان، گروه ها، جمعی از نمایندگان مجلس، و بخشی از روحانیت، در فاز سیاسی است. ناکامی های متعدد

سازمان، در جلب نزدیکی و همکاری افراد معروف، در اسناد مزبور منعکس است؛ از جمله در مورد احمد شاملو (اجابت نکردن تقاضای سازمان در مورد سرودن شعری ویژه آنها)، مهندس مهدی بازرگان (عدم حمایت از شورای ملی مقاومت)، و جمعی از اعضای نهضت آزادی (مورد سؤال قرار دادن پرویز یعقوبی، رابط سازمان، در مورد استراتژی مسلحانه؛ و عدم اجابت همکاری با آنها). (۲)

در قسمت های مختلف این بخش، افراد زیر - از جمع کادرهای سازمان - مشغول به کار بوده اند:

۱- نشریه مجاهد، ش ۹۱: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۶۳.

عباس داوری - محمد حیاتی - محسن (ابوالقاسم) رضایی - پرویز یعقوبی - محمد سیدالمحدثین - محمود قجر عضدانلو - منصور بازرگان.

طی ضربه ۱۰ مرداد، سازمان تلفات سنگینی را متحمل شد. اسامی نیروهای عملیاتی و روابطی که وظیفه تغذیه سیاسی ایدئولوژیک «تروریسم سازمان» را به انجام می رساندند و برای استمرار و بقای ترور می کوشیدند، و در صورت لزوم خود نیز به قتل دست می زدند و عاقبت در دامی که خود تنیده بودند،

قربانی شدند، به قرار زیر است:

سیاوش سیفی - فاطمه مددپور (سیفی) - علی رحمانی - زهره گودرزی (رحمانی) - افشین قهرمانی - شهاب راسخی - کاظم محمدی گیلانی - فاطمه اثنی عشری - مهدی زائران مقدم -

محمدعلی بیات - علیرضا حسینی - مریم خدایی صفت (حسینی) - هادی غلامی - فرهاد فتح پور پاکزاد - باقر آل اسحاق - محمد لقا نازنده - طاهره وزیری - جعفر آمرطوسی - افسانه

امینیان (آمرطوسی) - مصطفی موسوی - فائزه زائران مقدم (موسوی) - اردلان صفی یاری -

زبیده جعفری ثانی - افسانه شمس. (۱)

سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان می نویسد:

به دنبال ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰... با ضربه های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ و ۱۰ مرداد ۱۳۶۱،... در این ضربات عملاً بیش از ۸۰ درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتاً در «بخش اجتماعی» سازماندهی شده بودند، دستگیر یا هنگام درگیری ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریباً کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ، از هم پاشیده شد. (۲)

ص: ۶۹۶

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۱۴: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۷۱ - ۷۲.

اشاره

یک عضو سابق سازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است:

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری از خانه های تیمی، سازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه های تیمی مشاهده می کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم، نمی کنیم.

... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی

کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می کنند، با مشت دندان های آنها را می شکنند، روی پاهای کابل زده آب داغ می ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ

می چسپانند. بعد با تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ های اطراف تهران دفن می کنند. (۱)

اما ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده تر از آن بود که با گزارش خلاصه مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی تهران در سال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم نظیر و بی سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

مقدمه کیفرخواست اصدقی

[یک] - پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفّاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۲۲/۵/۱۳۶۱ توسط مردم حزب الله، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می شود؛ و با توجه به شواهد و مدارک به دست آمده از لانه تیمی وی، محلّ دفن و اختفای اجساد شکنجه شده ۳ تن از برادران کشف می گردد.

[دو] - بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطلاعات قبلی، کلیه عوامل شکنجه گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده ای از آنان معدوم و

برخی دیگر دستگیر می شوند.

[سه] - از جمله افراد دستگیر شده در این رابطه، مهران اصدقی فرمانده اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می باشد، که پس از دستگیری تا مدت ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست های منافق تحت مسئولیتش - از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی - مواجهه داده می شود و جرایم و اتهاماتش به وی تفهیم می گردد؛ ولی در جلسات اولیه بازجویی، صرفاً به گوشه ای از جنایات بی شمار خود اعتراف می نماید، و منافقانه و مودیانه از بیان جزئیات شکنجه برادران پاسدار طفره می رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوه شکنجه این برادران می پردازد؛ و اطلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان شکنجه اظهار نمی دارد.

[چهار] - ابتدا اصدقی اظهار می دارد که سه جسد کشف شده در بیابان های باغ فیض متعلق به سه برادر پاسدار می باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخص

می شود که این سه جسد شکنجه و مُثله شده متعلق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و

ص: ۶۹۸

شهید محسن میرجلیلی و برادر کفّاشی به نام شهید عبّاس عَفّت روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانه تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور، که به وسیله افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایام توسط مأمورین انتظامی کشف، و به عنوان مجهول الهویّه به پزشک قانونی منتقل

و در یکی از قطعات بهشت زهرا دفن شده بود.

[پنج] - در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهده تمام و کمال مدارک و شواهد مستدلّ جنایات خود و پس از تفهیم کلیه جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته ... بناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار

فجیع و ددمنشانه خود و سایر عوامل شکنجه گر اعتراف می نماید. بر گه های بازجویی ارائه شده،

سیر تدریجی اقراریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می دهد. ...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران - مرداد ماه ۱۳۶۳ (۱)

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

مسئولان

۱- مسعود رجوی: رهبری

۲- علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت - معاون رهبری

۳- محمود عطایی؛ با نام های مستعار «حسن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت - مسئول کلّ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۴- مهدی افتخاری؛ با نام های مستعار «عبّاس اراکی» و «فتح الله»: عضو شورای مرکزی - طراح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۵- محمد مهدی کتیرایی؛ با نام های مستعار «یدالله»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شورای مرکزی - طراح و هدایت کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

۶- حسین ابریشمچی؛ با نام های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

١- جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ٢: مقدمه.

۷- محمّد شعبانی؛ با نام های مستعار «حمید» و «نادر»: عضو مرکزیت نهاد - مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

ربایندگان

۱- جواد محمدی؛ با نام مستعار «طاهر»: شرکت در ربودن طالب طاهری / محسن میرجلیلی (پاسداران کمیته انقلاب اسلامی) / حبیب روستا (هوادر سازمان - کارمند شرکت پرسی گاز)

۲- رضا هاشملو؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳- نبی ضیایی نژاد با نام مستعار «حسن»: هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسداران شهید طاهری / میرجلیلی.

۴- رضا میرمحمدی؛ با نام مستعار «فرهنگ»: مسئول ربودن شاهرخ طهماسبی (پاسدار کمیته انقلاب اسلامی).

۵- ناصر فراهانی؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶- حسین اسلامی؛ با نام مستعار «مجتبی»، ۷- علی عباسی دولت آبادی؛ با نام مستعار «هادی» و ۸- جمال محمدی پيله ور؛ با نام مستعار «کمال»: هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طهماسبی.

۹- مصطفی معدن پیشه؛ با نام مستعار «رحمان»: مسئول ربودن عباس عفت روش (کفاش). و ۱۰- خسرو زندی؛ با نام مستعار «صادق»: شرکت در ربودن عفت روش.

۱۱- محمد جعفرهادیان؛ با نام مستعار «رضا»: شرکت در ربودن خسرو ریاحی نظری (دبیر ورزش). و ۱۳- محمود رحمانی؛ با نام مستعار «علی عرب»: شرکت در ربودن ریاحی نظری.

۱۴- مسعود قربانی؛ با نام مستعار «تقی»: و ۱۵- مهران اصدقی؛ با نام مستعار «بهرام»: هر دو نفر، شرکت در ربودن حبیب روستا.

شکنجه گران

۱- مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۲- مهران اصدقی؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و ۳- مصطفی معدن پیشه؛ هر سه نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا، عباس عفت روش،

خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۴- جواد محمدی؛ شرکت در شکنجه عفت روش و پاسداران شهید طاهری، میرجلیلی و طهماسبی.

۵- شهرام روشن تبار: شرکت در شکنجه خسرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طاهری و میرجلیلی.

۶- محمدجواد بیگی؛ با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۷- علی عباسی دولت آبادی؛

۸- رضا هاشملو؛ ۹- ناصر فراهانی؛ و ۱۰- رضا میرمحمدی؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجه پاسدار شهید

شاهرخ طهماسبی.

۱۱- فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲- فردی با نام های مستعار «عبدالله» و «جواد»: هر دو نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا.

عوامل انتقال و دفن اجساد

۱- خسرو زندی و ۲- محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر، شرکت در زنده به گور کردن عباس عفت روش و پاسدار شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی.

۳- جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی.

۴- مصطفی معدن پیشه؛ و ۵- خداوردی ولی زاده یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت در انتقال جسد حبیب روستا.

۶- فردی با نام مستعار «محمدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی نظری.

تهیه کنندگان شکنجه گاه های تیمی

۱- محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی.

۲- فریبا اسلامی؛ با نام مستعار «شهلا صالحی پور».

۳- نعمت الله متولگی؛ با نام مستعار «امیر».

۴- حامد احتشامی؛ با نام مستعار «مظفر فتوره چی».

۵- احمد نیکبخت تهرانی؛ با نام های مستعار «عباس» و «حسن». (۱)

ص: ۷۰۱

شش نفر در سبک نوظهور تروریسم ابداعی سازمان، قربانی «عملیات مهندسی» شدند تا در تاریخ گروه های سیاسی مسلح جهان، نام سازمان مجاهدین خلق به عنوان اولین نمونه در نوع خود، به ثبت برسد. مروری بر شرح وقایع این عملیات از زبان عاملان آن، اندکی از ابعاد خشونت مطلق و

جنایت پیشه گی تئوریزه شده در یک تشکیلات استالینیستی را به نمایش می گذارد.

جزئیات ربودن و شکنجه عفت روش

عباس عفت روش؛ متأهل، کفاش، جرم: حزب اللهی بودن همسر وی.

خسرو زندی: از طرف مسئولان سازمان به تیم ما یک شناسایی داده شد که فردی که شغل کفاشی دارد باید ربوده شود. فرمانده واحد مصطفی معدن پیشه (رحمان)، من و فرد دیگری با نام جعفر، مسئولیت ربودن وی را داشتیم.

در ساعت ۳۰/۱۰ شب [۱۷/۵/۶۱] به مغازه وی مراجعه کردیم و با این بهانه که ما از طرف کمیته آمدم و شما باید برای پاسخ دادن به پاره ای از سؤالات با ما بیایید کفاش را از مغازه خارج کردیم. و پس از انتقال به ماشین و بستن دست ها و چشم هایش، وی را به خانه امنی که برای شکنجه آماده شده بود منتقل نمودیم.

مهران اصدقی: این خانه مربوط به حسین ابریشمچی و در اختیار بخش ویژه بود. محل ساختمان در خیابان بهار و در کوچه ای بسیار خلوت قرار داشت. خانه ۲ طبقه و جنوبی بود و دارای سه اتاق، هال، آشپزخانه، توالت، حمام، حیاط و زیرزمین بود.

قسمت حمام خانه را با پوشاندن مشمع کلفت به در و دیوار طوری درست کرده بودند که صدا بیرون

نرود. این فرد کفاش به این خانه برده می شود و جهت گرفتن اطلاعات در مورد فعالیت های همسرش

تحت شکنجه قرار می گیرد. و با کابل به پاها و سر و صورت او می زنند. اما از آن جا که قضیه اساسا دروغ بوده هیچ گونه اطلاعاتی در این رابطه بدست نمی آید.

پس از این که شکنجه وی بی نتیجه می ماند. وی کشته و در یکی از بیابان های اطراف تهران به همراه دو نفر دیگر مدفون می گردد.

با شکنجه بسیاری که روی او انجام شد همان روز اول مشخص شد که وی از همه چیز بی اطلاع

است و علیرغم اینکه کفاش التماس می کرد که من نمی دانم شما چه چیزی از من می خواهید، به خاطر

اینکه افراد بالا گفته بودند وی اطلاعات دارد شکنجه ادامه می یافت. چند روز وی تحت شکنجه قرار داشت. مسعود گفت ما اطلاعات که نتوانستیم بگیریم ولی انتقام گرفتیم.

از آنجا که خط شکنجه نمی بایست لو برود و هر کس را که ما می ربودیم در نهایت چه اطلاعات بدهد

و چه اطلاعات ندهد بایستی کشته می شد و از قبل نیز چاله ای برای دفن این افراد کنده شده بود باید فرد کفاش را می کشتیم و همان روز که پاسداران را کشتیم وی را نیز بعد از شکنجه زیادی که شده بود به همراه پاسداران کشتیم.

کفاش را به همراه دو پاسدار روی صندلی بستیم و چشم هایش را بستیم و با میله های سربی او را بی هوش کردیم. سپس به وی آمپول سیانور تزریق کردیم که از گلوشان صدای خرخر می آمد و در حالی که هنوز زنده بودند و در حال جان دادن بودند، بدن آنها را طوری طناب پیچ کردیم که داخل صندوق

عقب ماشین جا شود.

بسته ها را داخل صندوق عقب ماشین گذاشتیم و ساعت ۹ شب ماشین حامل اجساد را تحویل خسرو زندی دادیم و او به همراه محمدجعفر هادیان آنها را برای دفن بردند.

جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری

خسرو ریاحی نظری؛ متأهل، دارای دو فرزند، ۳۷ ساله، معلم، اهل تهران، جرم: مشکوک.

مهران اصدقی: ربودن خسرو ریاحی دو روز پس از ربودن دو پاسدار و فرد کفاش [در تاریخ ۱۹/۵/۶۱] و به این علت صورت گرفت که در یکی از خانه های تیمی بخش ویژه در خیابان اسکندری، افراد بالای گروه، خسرو ریاحی را بیرون خانه مشاهده می کنند که پهلوی ماشینش ایستاده است. آنها گمان می کنند که وی خانه را زیر نظر دارد. او را تعقیب می کنند اما موفق به ربودن او نمی شوند. روز بعد وی را در همان محل مشاهده می کنند و این بار کاملاً به او مشکوک شده و او را شناسایی کرده و می ربایند. (۱)

ص: ۷۰۳

۱- همسر خسرو ریاحی گفت: همسر من شب ها تا ساعت ۱۰ شب تدریس می کرد تا بتواند زندگی اش را اداره کند. در تاریخ سه شنبه ۱۹/۵/۶۱ به جرم اینکه در خیابان اسکندری، نزدیک استخر باشگاه سرباز منتظر فرزندانش بود که از استخر بیایند، ربوده شد و پس از دو روز شکنجه به قتل رسید.

مجید رهبر و محمود رحمانی از اعضای بخش ویژه تروریستی، با نزدیک شدن به خسرو رحمانی و با ارائه کارت جعلی کمیته اقدام به بازرسی بدنی ریاحی می کنند. اما چیزی از او گیر نیآورده و او را به زور داخل ماشینش می برند و چشمانش را بسته و به وی می گویند که تو را به کمیته می بریم. خسرو ریاحی را به خانه شکنجه گاه در خیابان بهار آوردند و با چشمان بسته به داخل خانه آوردند. در این محل من و مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار حضور داشتیم. پس از ورود ریاحی، دو پاسدار و فرد کفاش را به اتاق های دیگر بردیم و او را وارد حمام کردیم و روی میز با طناب بستیم و از او خواستیم مشخصاتش را بگوید. او گفت شغلش معلم است و ما یک کارت از جیش در آوردیم که مربوط به آموزش و پرورش بود.

از او علت حضورش را در آن نقطه از خیابان اسکندری پرسیدیم. او گفت بچه هایم به استخر می روند و آمده ام آنها را ببرم. ما شروع به شکنجه او کردیم و با کابل به بدنش و کف پاهای او می زدیم و او فریاد می زد و ما دهانش را می گرفتیم. ما شکنجه را تشدید کردیم و با هویه [برقی] مچ دست ها و پشت کمر او را می سوزاندیم ولی او مرتب همان حرف ها را تکرار می کرد. ما نمی دانستیم چکار کنیم و از طرفی شکنجه دو پاسدار برای ما مهمتر بود، که بدون نتیجه خسرو را رها کردیم. روز بعد حوالی عصر بود که من، مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار در خانه بودیم. ناگهان صدای فریاد شنیدم، خودم را به راهرو رساندم و دیدم خسرو ریاحی با مصطفی و شهرام گلاویز شده است و مرتب فریاد می زند و

می گفت کمک. او به بهانه دستشویی رفتن توانسته بود با آنها درگیر شود. من وارد حمام شدم و با کلت یک تیر به پای او شلیک کردم که به زمین افتاد و ساکت شد و با شهرام شروع کردیم به بستن مجدد

خسرو که ناگهان بلند شده، شروع به فریاد زدن کرد. من و شهرام سعی می کردیم او را ساکت کنیم که ناگهان مصطفی کلت را برداشت و یک تیر به سر خسرو شلیک نمود. خسرو بی حس به زمین افتاد و

خونش داخل حمام ریخت. بعد از صدای تیراندازی ها، دیگر خانه برای ما جای امنی نبود و باید آنجا را ترک می کردیم. به علت خون زیادی که داخل حمام براف افتاده بود، خسرو را با آب شستیم و بدنش را با طناب بستیم، بطوری که داخل صندوق ماشین جا بگیرد و بعد جسد طناب پیچ شده را داخل پتو گذاشتیم

و مجدداً طناب پیچ کردیم. به محمدرضا گفتم که جسد را در بیابان های اطراف دفن کند و اگر نتوانست آن را رها کند. آنها بیل و کلنگ نداشتند و جای مناسبی پیدا نکردند و جسد را در خرابه ای در خیابان

جزئیات ربودن و شکنجه روستا

حبیب روستا؛ متأهل، دارای ۲ فرزند، ۲۸ ساله، کارمند شرکت پخش گاز ایران، اهل تهران هوادار تشکیلاتی مجاهدین، جرم: مشکوک.

وی زندانی سیاسی زمان شاه بوده که در زندان با سازمان آشنا می شود. بعد از انقلاب رابطه خود را با مجاهدین ادامه می دهد. ابتدا در ستاد مجاهدین در بخش معلمان فعالیت داشته و سپس مسئول بخش

روابط معلمین می شود. از اواخر سال ۵۸ مسئول تدارکات انجمن معلمان می شود. همسر نامبرده دختر

عمومی کاظم ذوالانوار یکی از رهبران سازمان در زمان رژیم گذشته بوده است. پس از سی خرداد ۱۳۶۰ بعنوان یک فرد مورد اعتماد سازمان بصورت مخفی فعالیت می کند تا جایی که اعضای گروه در خانه او مخفی می شدند. یکی از این افراد محمد قربانی بوده است که پس از این که در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ کشته می شود، سازمان به حبیب روستا مشکوک شده و طرح ربودن و شکنجه وی را اجرا می کنند.

در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۶۱ ساعت ۲۰:۱۷ جنازه ای در پتو پیچیده شده، در تپه های اطراف قریه ناران کشف گردید. پزشک قانونی طی گزارشی معاینات خود را در مورد جسد که بعدا مشخص شد حبیب روستا بوده است، چنین اعلام می دارد:

جنازه متعلق به مردی است حدود ۲۸ ساله که پاها از ناحیه ران و ساق ها بطور محکمی بسته شده است و نیز در ناحیه ساعد و بازو با همان طناب که از الیاف پلاستیکی کرم رنگ است، بسته

شده و حلقه ای از طناب مزبور به دور گردن گره خورده است به طوری که جنازه بر روی هم تا

شده و طناب ها به طور عمیقی در پوست و نسج زیر آن فرو رفته اند...

در معاینه علائم فشار افقی بر روی پوست ظاهر شده و قسمتی از پوست کنده شده است.

تورم و کبودی در اطراف چشم ها و سائیدگی در زانوها و پشت پاها ملاحظه شد...

کبودی وسیعی در ناحیه سر ملاحظه می شود. در ناحیه گردن طناب فرو رفته و در زیر آن کبودی

ایجاد شده است.

مهران اصدقی: از طرف مرکزیت سازمان، شناسایی فردی به مسعود قربانی داده شده بود که

۱- در تاریخ ۲۱/۵/۶۱، در خیابان سهروردی، کوچه زاهدان، روبروی پلاک ۲۶، در ساختمان نیمه ساز، جسد مجهول الهویه ای به صورت بسته بندی شده کشف شد.

می گفتند به سازمان خیانت کرده است. جواد محمدی از اعضای اصلی تیم شکنجه که با حبیب روستا نیز ارتباط داشت، برای ساعت یک با حبیب، سر خیابان جیحون تقاطع آزادی قرار گذاشت. جواد محمدی،

حبیب روستا را به خانه خیابان بهار آورد. با ورود من و مسعود قربانی به داخل اتاق، جواد به حبیب حمله برد و ما نیز دهان او را با چسب بستیم و دست ها و پاهایش را طناب پیچ کردیم و او را روی زمین کشیده و به حمام انتقال دادیم. و چون می خواستیم ابتدا برایش ترس ایجاد کنیم بدون اینکه سؤالی کنیم حدود نیم ساعت شکنجه اش می کردیم، با کابل به کف پا و سایر نقاط بدنش می زدیم. بعد دهانش را باز کردیم و به او کاغذ و خودکار دادیم و گفتیم شروع به نوشتن کن، او می خواست حرف بزند ولی به او گفتیم که حق حرف زدن ندارد فقط باید بنویسد. نوشت چه چیزی را باید بنویسم. ما مجددا با کابل زدیم و خواستیم شروع کند. او دوباره نوشت من نمی دانم شما چه چیزی از من می خواهید. ما میزی را داخل حمام بردیم و حبیب را روی میز با طناب بستیم و با کابل به کف پا و پشت کمرش می زدیم و دهانش را محکم گرفته بودیم تا ناله هایش بیرون نرود. مجددا که از او می خواستیم شروع کند می گفت: نمی دانم چه مطلبی را باید برای شما بگویم، حتما اشتباهی شده است. من، مسعود قربانی، مصطفی معدن پیشه و

محمد رضا به شکنجه حبیب ادامه دادیم و از او خواستیم مشخصاتش را بنویسد. او نوشت: حبیب روستا

مهندس عضو هیئت مدیره شرکت پرسی گاز دارای زن و دو فرزند آدرس منزل، خیابان دماوند - خیابان شارق زندانی سیاسی زمان شاه. اما در مورد سؤال اساسی ما هیچ جوابی نمی داد. مسعود قربانی به او گفت که ما از اعضای سازمان هستیم و تو بایستی کلیه خیانت هایت را بگویی. حبیب قسم می خورد که

شما اشتباه می کنید ولی ما اعتنایی نمی کردیم و او را شکنجه می کردیم. روز بعد حوالی ظهر مسعود قربانی به خانه خیابان بهار (شکنجه گاه) آمد و گفت حبیب دروغ گفته و ما مجددا حبیب را روی میز خواباندیم و شروع به شکنجه اش کردیم. ما روی این مسئله پافشاری می کردیم که او باید نحوه لو رفتن خانه های تیمی را برای ما بگوید اما هیچ چیز نداشت که بگوید. او را از روی تخت باز کردیم و دست ها و پاهایش را با زنجیر بستیم، حبیب گفت که من تا به حال فکر می کردم که شما از افراد رژیم هستید و جواد با شما همکاری می کند اما حالا می دانم که از مجاهدین هستید. باور کنید که من هیچ خیانتی به سازمان نکرده ام. من زمان شاه زندان بودم و با بچه های سازمان آشنا شدم و به آنها علاقه دارم چگونه می توانم به آنها خیانت کنم. مسعود گفت تو با این حرف ها نمی توانی ما را گول بزنی... از وسایل دیگری که برای شکنجه او استفاده کردیم هویه برقی بود... شکنجه دیگری که بر روی حبیب اعمال کردیم بی خوابی بود

و روز اول که او را دزدیده بودیم تا صبح اجازه ندادیم بخوابد در حالی که به شدت خوابش می آمد. دو روز اول آن قدر حیب را شکنجه کردیم که توالت نمی توانست برود و با دست خود را روی زمین می کشید و به توالت می رفت. بعد از چند روز مسعود قربانی به ما گفت بچه های بالا معتقدند ما کارمان را خوب انجام ندادیم و خودشان می خواهند از نزدیک کار را دنبال کنند. حفاظت خانه را بالا ببرید که یکی از مسئولین بنام عبدالله (عزت الله اشتری) می خواهد به اینجا بیاید. مسعود قربانی به ما گفته بود که وی در بخشی کار می کند که کلیه خطوط حفاظتی و امنیتی سازمان از آنجا داده می شد. عبدالله به ما گفت که او تجربه بازجویی زمان شاه دارد و می داند چطور باید برخورد کند ولی ما اطلاع داریم که [حیب روستا] در لو دادن خانه های تیمی دست داشته است. عبدالله نقاب به چهره زد و وارد حمام شد، حیب خیلی ترسید. از او پرسید که حقیقت را نمی گویی و او از ترسش هیچ چیزی نگفت. ما مجددا حیب را روی میز بستیم و شروع به شکنجه اش کردیم. او گفت همه چیز را می گویم. ما کاغذ و قلم آوردیم و شروع کرد به نوشتن: من خانه تیمی لو دادم. عبدالله چند سؤال دیگر به او داد و پس از پاسخگویی به وی گفت چرا دروغ می گویی. حیب گفت: من از ترس دارم دروغ می نویسم. عبدالله به ما گفت بزنید. ما تا ساعت ۹ شب او را شکنجه کردیم و آن شب تا صبح او را بیدار نگهداشتیم. روز بعد شکنجه را شروع کردیم ولی عبدالله گفت این طوری فایده ندارد و هویه را برداشت و به دست ها و کمر حیب می چسباند و بدن او را می سوزاند و ما دهان او را گرفته بودیم. او به حیب گفت که تو با سازمان ارتباط داشتی و کمک مالی می کردی که اعتماد ما را جلب کنی و از طرف دیگر خانه های ما را لو می دادی. ولی حیب قسم می خورد که چنین کاری

نکرده است. تا عصر او را شکنجه کردیم ولی نتیجه ای نگرفتیم. در این وقت هنگامی که عبدالله می خواست برود به ما گفت او می داند که اگر حرف بزند ما او را می کشیم و حرف نمی زند بنابراین ما او را می کشیم. او را بکشید و جنازه اش را در بیابان بیندازید. پس از رفتن عبدالله باز هم من و مسعود قربانی او را شکنجه می کردیم تا شاید برای آخرین بار مطلبی که هرگز وجود نداشت از او در بیاوریم و مصطفی معدن پیشه نیز دهان او را گرفته بود که ناگهان حیب تکانی خورد و از ناحیه گلو خرخر کرد و ما فکر می کردیم بازی درآورده است و اهمیتی نمی دادیم. حیب دست هایش شل شد ما او را باز کردیم ولی او مرده بود...

شاهرخ طهماسبی، ۲۸ ساله، مجرد، عضو کمیته مرکزی، جرم: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مرداد ماه سال ۱۳۶۱ یکی از پاسداران کمیته به نام شاهرخ طهماسبی که وظایف شغلی او با کارهای

اطلاعاتی بی ارتباط بود، ربوده می شود و طی ۱۰ روز شکنجه، نهایتاً به قتل می رسد و جنازه او در منطقه عباس آباد تهران رها می شود. او شدیدترین شکنجه های مجاهدین را تحمل کرده و هیچ اطلاعات شغلی

خود را به آنان نداده است به طوری که ناصر فراهانی یکی از افراد تیم رباینده وی به مسئولانش گفته است: در این ۱۰ روز ما زندانی او بودیم.

محمدجواد بیگی: بعد از ۱۲ اردیبهشت که در یک روز به حدود بیست خانه حمله شد و از ضربه ۱۹ بهمن بسیار سنگین تر بود، تحلیل سازمان این بود که کار بسیار دقیق و حساب شده بوده است... بعد سازمان گفت که باید اطلاعات کسب کرد که چگونه این کارها انجام می شود و به چه دلیل؟ باید از کسانی که می شناسیم، در این مورد اطلاعات کسب کنیم... در همین رابطه شناسایی شاهرخ طهماسبی به تیم ما داده شد. اعضای تیم رباینده شاهرخ: رضا میرمحمدی (فرهنگ)، حسین اسلامی (مجتبی)، جمال محمدی پيله ور (کمال) و علی عباسی دولت آبادی (هادی) بودند. در مرداد ماه ۶۱ پس از ربودن وی، او را به خانه تیمی خیابان سهروردی کوچه باغ انتقال دادند. از آنجا که دست و پای وی را بسته و پتویی بر رویش انداخته بودند صاحبخانه مشکوک و با نیروهای انتظامی تماس می گیرد، بلافاصله ما وی را به خانه تیمی خیابان خواجه نظام بردیم. خانه تیمی خیابان خواجه نظام را یک زوج تشکیلاتی بنام فریبا اسلامی (شهلا صالحی پور) و محمد قدیری (منوچهر احمدیان فر)، با همین اسامی مستعار اجاره کرده بودند. رابط این خانه با بالا، جواد محمدی با نام طاهر بود که خود وی در تیم شکنجه مهران اصدقی بود.

فریبا اسلامی: در بهمن سال ۱۳۶۰ با محمد قدیری ازدواج کردم و در جریان ربودن و شکنجه شاهرخ طهماسبی به عنوان محمل همان خانه شکنجه بودم. در این خانه حمام را برای شکنجه آماده

کرده بودند و فردی بنام اکبر (محمدجواد بیگی) برای بازجویی از وی به این خانه آمد و مرتب او را شکنجه می داد. گاهی او را به حمام می بردند و گاهی در گنجه ای که در حال خانه قرار داشت و یک متر در یک متر بود و کاملاً تاریک بود با دهان بسته قرار می دادند. در تمام این مدت نیز نباید از خانه بیرون می رفتیم. من صدای شلاق خوردن و کتک خوردن او را می شنیدم ولی چون دهانش بسته بود فقط ناله

ضعیفی می کرد، علی عباسی (هادی) او را بسیار شکنجه می کرد و با کابل های به هم بافته او را می زد.

یک شب ساعت ۲ از خواب بیدار شده بودم، شنیدم که او آب می‌خواهد و صدایش خیلی ضعیف به گوش می‌رسید ولی من به او آب ندادم و رفتم خوابیدم.

شاهرخ طهماسبی را در همین خانه به قتل می‌رسانند و برای این که کسی او را نبیند جسد وی را در یک کارتن بزرگ می‌پیچند و با طناب بسته بندی می‌کنند و با یک اتومبیل سوبارو وی را به محله ای در اطراف عباس آباد بردند و دفن کردند.

جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی

طالب طاهری؛ ۱۶ ساله، محسن میرجلیلی؛ ۲۵ ساله، اتهام: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مهران اصدقی: خانه تیمی مرکزیت بخش ویژه در خیابان کارون بود. مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی در آنجا بودند و جواد محمدی (طاهر) مسئول حفاظت خانه بود. طاهر حین مراقبت از خانه و دیده بانی از داخل خانه مشاهده می‌کند که فردی بیرون از خانه ایستاده است و به او مشکوک می‌شود. و طبق خط داده شده اقدام به شناسایی وی می‌کند. روز بعد همان فرد را به همراه یک جوان دیگر در آنجا می‌بیند و به افراد بالای بخش ویژه می‌گوید و آنها دستور ربودن آن دو جوان را صادر می‌کنند... طاهر به همراه رضا هاشملو و محمدجعفر هادیان، اقدام به ربودن این دو جوان می‌کنند. در خیابان با ماشین جلوی آنها پیچیده و به آنها می‌گویند که ما کمیته ای هستیم و باید با ما بیایید... آنها به خانه خیابان بهار که از قبل برای شکنجه آماده شده بود برده می‌شوند. حمام این خانه که برای شکنجه انتخاب شده بود بوسیله

نایلون های کلفت صداگیری شده بود. ابزار این خانه عبارت بود از طناب و کابل، نقاب، دست بند و میله های سربی که اگر به پشت گردن هر کسی می‌زدی بیهوش می‌شد. زنجیر، قفل و سیانور و...

طاهر (جواد محمدی) به همراه مصطفی معدن پیشه و شهرام روشن تبار اقدام به شکنجه آنها می‌کنند... هدف از این سرعت عمل این بود که ببینند آیا خانه تیمی خیابان کارون لو رفته است یا نه؟ پس از بازرسی از جیب آنها کارت ها و مدارکی که نشان می‌داد پاسدار هستند بیرون می‌آورند. بعد آنها را روی صندلی با طناب می‌بندند و صندلی را روی زمین می‌خوابانند... با کابل های کلفت چند لایه به کف پا و سایر نقاط بدن آنها می‌زنند و برای اینکه صدای آنها بیرون از خانه نرود دهان آنها را با پارچه می‌گیرند... همان روز مسعود قربانی به من ابلاغ کرد که به دستور رحمت (حسین ابریشمچی) آنها ربوده و مسئولیت بازجویی آنها با من است و به من گفت که با هم سؤال تهیه می‌کنیم که برای ما مشخص شود که

خانه های تیمی چگونه لو می رود. از اینجا بود که من در رأس این جریان قرار گرفتم و به عنوان کسی که خطوط مرکزیت را اجرا می کرد عمل نمودم... برای ایجاد هراس نقاب به چهره می زدیم، همین کار را کردم و وارد حمام شدم دیدم یک پسر ۱۶-۱۷ ساله در گوشه حمام در حالی که دست ها و پاهایش با

زنجیر بسته شده، افتاده بود. اسمش طالب طاهری بود و پاهایش کبود شده و باد کرده بود. بدنش و کف پاهایش تاول زده بود. سپس به اتاق رفتم تا فرد دیگر را که محسن میرجلیلی نام داشت بینم. فردی

حدود ۲۴-۲۵ ساله در حالی که دست ها و پاهایش با زنجیر بسته شده در گوشه اتاق نشسته بود. بدن او نیز مانند بدن طالب بود و خیلی با کابل شکنجه شده بود...

مصطفی معدن پیشه به من گفت که ما دیروز خیلی آنها را شکنجه کردیم تا معلوم شود که آیا خانه را زیر نظر داشتند یا نه اما آنها انکار کردند و ظاهراً خانه را زیر نظر نداشتند... سؤالات را آماده کردم و کار شکنجه را شروع کردم. آنها را به نوبت داخل حمام می بردیم و در حالی که پاهایشان تاول زده بود و حال نداشتند آنها را روی صندلی بستیم و صندلی را خواباندیم و من با کابل می زدم و آنها که از درد ناله می کردند و فریاد می زدند مصطفی دهان آنها را با پارچه گرفته بود. آن قدر آنها را زدم که تاول های پای آنها ترکید و خونریزی کرد...

وقتی پاهای آنها خونریزی کرد مصطفی پاهای آنها را باندپیچی کرد و آنها را برای شکنجه مجدد

آماده کرد. من مرتب از آنها سؤالاتی می کردم و آنها انکار می کردند و جوابی نمی دادند، از بالا- گفتند که حتما آنها اطلاعات دارند... روز بعد کار را شروع کردیم. جواد محمدی ابتدا به جان آنها افتاد سپس آنها را روی همان صندلی ها بستیم و روی پاهای متورم و خون آلود آنها آب جوش ریختیم طوری که پوست

بدنه آن ترک خورد و تاول ها می ترکید... آنها بارها بیهوش می شدند و باز به هوش می آمدند... آب داغ روی سر و صورت آنها ریختم که سر و صورتشان تاول زد... خون از همه جاهای بدن آنها به راه افتاده و خون زیادی از بدنشان رفته بود. طاهر (جواد محمدی) با نوک چاقو به بدنشان می کشید. طوری که

عضوی از بدن آنها نبود که خون آلود نباشد...

من و مسعود قربانی به داخل حمام و به سراغ محسن میرجلیلی رفتیم. مسعود به او گفت که اگر اطلاعات ندهی تو را می پزیم. سپس به من گفت که اتو را بیاور. من اتو را آوردم و در حالی که به برق زد و کاملاً گرم شد ناگهان اتو را به کمر محسن میرجلیلی چسباند. محسن از شدت درد دهانش را به طرز عجیبی باز کرد و از هوش رفت. بوی سوختگی همه جا را گرفته بود، من خیلی ترسیده بودم، مسعود هم

ترسیده بود ولی سعی می کرد خودش را مسلط به کاری که می کند نشان دهد...

جواد محمدی و مصطفی معدن پیشه مشغول شکنجه طالب طاهری بودند، جواد به مصطفی گفت برو چاقو بیاور، مصطفی چاقو را که آورد چاقو را چند بار بر روی بازوی طالب کشید که بار سوم خون بیرون زد و بر اثر درد شدید تکان خورد. طالب می خواست حرف بزند که جواد با مشت توی دهانش کوبید طوری که دندانش شکست. جواد گفت حالت می کنم و سپس میله سربی را برداشت و به دهان و فک و چانه او زد که وقتی طالب دهانش را باز کرد دندان های شکسته اش به همراه خون و آب دهان بر روی شلوارش ریخت. مصطفی با میله سربی که در دستش بود به جاهای دیگری از بدن او میزد.

محسن میرجلیلی به هوش آمده بود که مسعود قربانی به من گفت که برو آب جوش بیاور، من آب

داغ آوردم و مسعود گفت که بر روی پاهایش بریز، من می خواستم به یکباره خالی کنم که مسعود اشاره کرد که یواش یواش بریز تا بیشتر زجر بکشد. من نیز همین کار را کردم طوری که تمام تاول های پایش

ترکید و شکل خیلی وحشتناکی پیدا کرد. و پوست پاهایش از بدنش جدا می شد. محسن بیهوش شد و بعد که به هوش آمد به روی شلوارش پنجه می کشید. مسعود آب داغ روی دست های محسن می ریخت که

دست های محسن پف کرد و چروک شده و حالت پختگی داشت.

به اتاق که رفتم صحنه دلخراشی دیدم، پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده بود و جواد محمدی در حالی که چاقوی خون آلود دستش بود بالای سر طالب که بیهوش شده بود ایستاده

بود. وقتی طالب به هوش می آمد حرف نمی توانست بزند فقط در حالی که دهانش را به سختی باز می کرد ناله هایی از او شنیده می شد و جواد که با حالت عصبانی از او می پرسید چرا حرف نمی زنی صدای ناله خود را شدیدتر می کرد و سر خود را به شدت تکان می داد. مصطفی سر او را محکم گرفته بود و جواد با عصبانیت چاقو را بالای گوش طالب گذاشت و آن را برید و بلافاصله چاقو را روی بینی طالب گذاشت و آن را برید. طوری که خون زیادی از سر و صورت طالب جاری شد و تمام سر و صورتش غرق در خون

شد و بیهوش شد... در همین حین که طالب بیهوش بود جواد چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون زد...

من با کابل به کف پا و بدن محسن زدم که به هوش آمد. هنگامی که دهانش را باز می کرد بوی گندیدگی شدیدی از دهانش می آمد و لته هایش حالت پوسیدگی داشت، بدنش سست شده بود، یکبار که

مسعود موهایش را می کشید و من با کابل او را می زدم یک دسته از موهایش در دست مسعود ماند. سپس

محسن را که دیگر رمقی در بدن نداشت به داخل اتاق دیگر بردیم و با زنجیر به میز بستیم. طالب بیهوش

در حالی که خون در جاهای مختلف صورتش خشکیده بود روی صندلی همچنان در حال شکنجه شدن بود و جواد محمدی با انبر دست مشغول کشیدن دندان های طالب بود که از دهان او خون زیادی بیرون

می ریخت و دهانش بوی بسیار بدی می داد...

جواد اطلاعات می خواست و طالب جوابی نمی داد. جواد گفت این طوری نمی شود باید این را کبابش

کرد و مصطفی به آشپزخانه رفت و گاز پیک نیک و سیخ به همراه خود آورد، جواد سیخ را دو بار سرخ کرد به ران طالب زد و بار سوم سیخ را سرخ کرد و به دکمه های جلوی شلوار طالب چسباند که شلوار طالب سوخت و سیخ داغ به بدن طالب اصابت کرد که یک دفعه دچار شوک شد... تمام فضای اتاق را بوی

سوختگی پارچه و گوشت پر کرده بود. (۱)

... تا عصر، آنها یکی، دو بار به هوش آمدند... حوالی عصر مصطفی معدن پیشه بر اثر دست پاچگی، وقتی محسن میر جلیلی یک تکان خورده بود تیری شلیک کرد و مجبور به تخلیه خانه شدیم...

با همان میله های سربی آنها را بی هوش کردیم و سپس به بدن آنها سیانور تزریق کردیم و در حالی که هنوز جان می دادند آنها را پتو پیچ کردیم و داخل صندوق عقب گذاشتیم. ساعت ۹ شب ماشین را در خیابان نظام آباد تحویل خسرو زندی و محمد جعفر هادیان دادیم تا آنها را برای دفن به بیابان های

اطراف ببرند... وقتی جریان شکنجه لو رفت، سازمان فکر نمی کرد که قضیه این قدر برایش گران تمام شود و وقتی با انبوه شرکت کنندگان در تشییع جنازه اینها و مسئله داری بچه ها در داخل تشکیلات مواجه شد به ما گفتند که هیچ چیز به بچه ها نگویید و اگر بچه ها سؤال کردند بگویید که کار خود رژیم است. (۲)

ص: ۷۱۲

-
- ۱- در این قسمت اعمال شیعی ذکر شده که به دلیل رعایت مسائل اخلاقی نمی توان آنها را صریحا ذکر نمود.
 - ۲- گزارشات موجود در دادستانی انقلاب و تلخیص دو کتاب جزئیات شکنجه سه پاسدار... و کارنامه سیاه...، ج ۲، و اظهارات منتشر شده افراد دستگیر شده در رادیو تلویزیون و مطبوعات.

گفتار هجدهم: فرجام «خط ترور» / آغاز «خط خروج»

اشاره

ص: ۷۱۷

اشاره

مسعود رجوی در گزارش جمع بندی یک ساله عملیات تروریستی سازمان، مرحله اول استراتژی خود را بی آینده کردن نظام جمهوری اسلامی و سلب ثبات آن توصیف کرد و مدعی شد که «ما با موفقیت

کامل، آن را پشت سر گذاشتیم».^(۱) سپس مرحله دوم را به منظور نابود کردن پایه های نظام و به تعبیر وی «تنه سرکوبگر» و «بدنه نظامی»، اینگونه تبیین نمود:

شب و روز و در هر کجا، همه ما و همه مردم، به هر ترتیب و به هر قیمت، باید این خط را پیش ببریم... سرانگشت های این رژیم را باید در این مرحله، قطع کرد... تمرکز روی پاسداران ارتجاع، فرمول محوری و راهگشای این مرحله است... بسیار خوب، هدف، جلوی شما دارد راه می رود...^(۲)

در چارچوب این استراتژی، چون بدنه نظام جمهوری اسلامی متکی به آحاد مردم شکل گرفته است، بنابراین هر یک از افرادی که حامل نشانه ای آشکار از حمایت نظام جمهوری اسلامی بودند، توسط تروریسم سازمان به عنوان پاسدار و سرانگشت رژیم، هدف محسوب می شدند.

ص: ۷۱۹

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۲: ص ۳۵.

۲- همان: ص ۴۰.

چنانکه از اظهارات و اعترافات یکی از فرماندهان تیم های تروریستی سازمان برمی آید،^(۱) سازمان اهداف زیر را در فاز ترور مردم حزب الهی و نیروهای عادی و رده پایین نهادهای جمهوری اسلامی - و به تعبیر سازمان «سرانگشتان رژیم» - دنبال می کرده است:

هدف اول - ایجاد حصار و جو عملیاتی به منظور حفظ نیروهای سازمان و مشغول نمودن و پراکنده ساختن نیروهای نظام.

هدف دوم - ایجاد رعب و وحشت در مردم و خارج نمودن مکانیکی آنان از صحنه حمایت آشکار از نظام، به زور اسلحه.

هدف سوم - انتقام گیری از ضربه های متعدد، بخصوص ضربات زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ که به دلیل همکاری وسیع توده های مردم امکان پذیر شد. سازمان تلویحا پذیرفته بود که علت اصلی ضربات وارده، همکاری اقشار مختلف مردم در مقابله با تروریسم بوده است.

... در تشکیلات به ما می گفتند که ما باید انتقام اینها را بگیریم و نباید ساده بگذریم.^(۲)

هدف چهارم - طرح مجدد حضور فعال سازمان در جامعه و قدرت نمایی در داخل و خارج کشور.

... به این صورت که برای مردم این طور مطرح کند که هنوز سازمان هست و اگر خیابانی و ضابطی و صدها نفر دیگر ... رفتند، سازمان هنوز باقی است. برای همین هم بود که گفته بودند

عملیات باید بازتاب اجتماعی داشته باشد؛ یعنی حتماً ترور با آتش زدن و انفجار همراه باشد.^(۳)

در جهت تحقق خط «زدن سرانگشتان رژیم» که در واقع مصداق کامل «تروریسم ضد مردمی» بود، مهم ترین رهنمودهای عملیاتی به واحدهای ترور از این قرار بوده اند:

ص: ۷۲۰

۱- مرتضی ناصح پور؛ با نام مستعار «علی» در اردیبهشت ۱۳۵۹ به سازمان پیوست و تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، عضو تیم های تبلیغات و مسئول خدمات در رده «شور» مدرسه بود. پس از این تاریخ، به عضویت تیم های شناسایی و عملیاتی درمی آید و در مرداد ۱۳۶۱ به عنوان «فرمانده تیم» در واحدهای ویژه نظامی مشغول می گردد. وی در دی ماه ۱۳۶۲ دستگیر شد. فهرست ۴۲ مورد عملیاتی تروریستی وی از این قرار است: ۱۵ مورد سرقت مسلحانه موتور، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل به منازل، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز و نهادها، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد و پل راه آهن و خیابان ها، ۸ مورد عملیات ترور، و ۳ مورد درگیری مسلحانه. ناصح پور، در مجموع ۱۰ نفر را کشته است. ر.ک: کارنامه سیاه...، ج ۴، ص ۲۲. خلاصه پرونده ها...: ناصح پور، مرتضی.

۲- کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۴.

رهنمود اول - دخالت ندادن عواطف و احساسات در جریان عمل، از قبیل دلسوختگی و مهربانی. وجود این احساسات نشانه حل نشدن فرد در تشکیلات است.

رهنمود دوم - تأکید مطلق بر «اطاعت تشکیلاتی»؛ مطیع محض و تابع دستورات فرمانده بودن و

هیچ گونه سؤالی را مطرح نکردن:

... نیروهای سازمانی در روی شیوه و چگونگی جنایت آزاد بودند و فکر می کردند؛ ولی در مورد کلّ مطلب و علّت و انگیزه انجام آن، حقّ سؤال نداشتند؛ و به ما گفته بودند که هر کسی سؤال دارد برود و بعد از حلّ آن بیاید. (۱)

رهنمود سوم - داشتن قاطعیت و تسلط در انجام عملیات ترور.

رهنمود چهارم - برداشتن بدون تردید و ملاحظه هرگونه مانع و سدّی که جلوی عملیات را بگیرد،

مانند زنان، کودکان، افراد مسن و یا هرکس دیگری که در لحظه انجام عملیات به نوعی مزاحمت ایجاد کند.

اصرار در افزونی عملیات

در سند زیر، که متن رهنمودهای تشکیلاتی یکی از فرماندهان تیم های عملیاتی (۲) به یکی از واحدهای تحت مسئولیت اوست، نکات مهمّی مندرج است:

... و اما کارهای دیگری که بایستی در رؤس کارهای قرار بگیرد و به عنوان مهم ترین کارها روی آنها انرژی بگذاری:

۱- مسئله عملیات: همان طور که در آخرین دیدار به تو گفتم، ما عقب هستیم؛ از شرایط عقب هستیم؛ و در واقع باید گفت توی باغ نیستید. چرا؟ در جمع بندی که ما از چند عملیات شما (شاید ۵ یا ۶ عمل) داشتیم، مشخص می شد که کیفیت کار خیلی پایین و بازدهی آن نیز بسیار اندک است... می توان کلی کار انجام داد؛ به طور مثال، مسئله رفتن دنبال سوژه و در واقع

شناسایی سوژه، از طریق گشت در خیابان ها - به طور مشخص سوژه های ثابت مثل مغازه، دکه دار، پاسبان تک نفری، پمپ بنزین... - و چیزهای دیگر که قبلاً به تو گفته بودم؛ حتی مشخص

ص: ۷۲۱

۱- همان: ص ۲۶.

۲- رضا میرمحمدی با نام مستعار «فرهنگ»، از عوامل «عملیات مهندسی» بود و چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان ربودن

و شکنجه پاسدار «شهید شاهرخ طهماسبی» مستقیماً شرکت داشته است. ر.ک: جزئیات شکنجه سه پاسدار، ص ۱۸.

کردن تیپ های مرفه برای مصادره پول.

... بنابراین خیلی پیگیر و جدی، بایستی در وهله اول دنبال عمل رفت. بایستی بگویم و دقت کنی که مسئله انجام نشدن عملیات، من بعد به هیچ وجه قابل قبول نبوده و نخواهد بود. همان طور

که گفتم، سوژه زیاد است و این را خودت نیز می دانی. چند سوژه را نیز قبلاً به تو داده بودم.

آنچه که من از شما می خواهم، تنها عمل است و عمل؛ حتی اگر شده یک صبح تا شب در خیابان باشید، بایستی عمل انجام دهید؛ و اینکه مثلاً رفتید و متوجه شدید مثلاً سوژه نیست، به خانه برنگردید. قبلاً نیز گفته بودم که دست شما برای زدن سوژه های مختلف باز است؛ و این

پویایی و دینامیزم خود شماست که بایستی این مسئله را محقق سازد. برنامه عملیاتی شما نیز به شکل زیر است:

سه عمل زدن سوژه های مختلف در هفته - یک عمل مصادره پول - یک عمل تلفن به خارج کشور و اطلاع دادن اخبار عملیات (مجموعاً ۵ عمل در هفته). فعلاً نیز خودتان در جهت شناسایی سوژه های زنده انرژی بگذارید تا من برایتان سوژه مناسب بیاورم. ...

تذکر: در زمینه مصادره پول لزومی ندارد سوژه حتماً فالانژ [= تعبیر سازمان برای افراد مذهبی و فعال] باشد؛ می توان از افراد معمولی که تقریباً وضع شان خوب است، مثل بنگاه های اتومبیل - بعضی از شرکت ها - حتی عکاسی ها و... و جاهای دیگر که خودت می شناسی، مصادره نمایی. اگر فالانژ باشد بهتر است. به امید موفقیت. (۱)

نمونه هایی از ترورها

نمونه ای از ترورهای ضد مردمی سازمان در طول سال ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ در زیر می آید: (۲)

قربانی جنایتاریخ جنایتمحلّ جنایت

یک روستایمحرّم سال ۱۳۶۰ مسجد روستای گلدشت گیلان

یک هندوانه فروش ۱۳ مرداد ۱۳۶۰ میدان فلسطین (تهران)

یک آب میوه فروش ۵ شهریور ۱۳۶۰ میدان پالیزی (تهران)

یک سیگارفروش ۵ شهریور ۱۳۶۰ میدان پالیزی (تهران)

۱- کارنامه سیاه...، ج ۳: صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

۲- همان: صص ۲۳۶ - ۲۳۷.

قربانی جنایتتاریخ جنایت‌محلّ جنایت

دو نفر نقاش ساختمان ۷ شهریور ۱۳۶۰ پیسی کولا (تهران)

۵ نفر بازدیدکننده یک ۲۷ شهریور ۱۳۶۰ مدرسه ای در مشهد مقدس

نمایشگاه عکس و کتاب

یک معلّم دبستان ۳ آذر ۱۳۶۰ خیابان گلستان (تهران)

یک نجار ۱۵ آذر ۱۳۶۰ خیابان دردشت (تهران)

یک خشکبارفروش ۱۱ دی ۱۳۶۰ خیابان گرگان (تهران)

یک انباردار شرکت دولتی ۱۵ دی ۱۳۶۰ سرآسیاب دولاب (تهران)

یک مدیر دبیرستان ۱۸ بهمن ۱۳۶۰ خیابان مجیدیه (تهران)

یک لابیاتی ۱۵ بهمن ۱۳۶۰ میدان بروجردی (تهران)

یک معلّم دبستان ۲۴ بهمن ۱۳۶۰ مدرسه شهید باهنر - خیابان آزادی (تهران)

یک نوشابه فروش ۲۴ بهمن ۱۳۶۰ خیابان حشمت الدوله (تهران)

یک مدیربانک سپه ۱۳ اسفند ۱۳۶۰ خیابان پیروزی (تهران)

یک کارمند بانک ۱۵ اسفند ۱۳۶۰ تهران پارس (تهران)

یک مغازه دار ۱۸ اسفند ۱۳۶۰ خیابان زنجان (تهران)

یک طلافروش ۱۴ فروردین ۱۳۶۱ ۲۱ متری جی (تهران)

تعدادی معلم و محصل در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۱ خیابان ستارخان (تهران)

مدرسه راهنمایی سپاس

یک کارگر ۲۲ خرداد ۱۳۶۱ خیابان نواب (تهران)

چهار نفر مشتری در ۲۵ خرداد ۱۳۶۱ خیابان بهار شیراز (تهران)

یک بنگاه معاملات ملکی

یک زن خانه دار ۱۲ تیر ۱۳۶۱ خیابان طالقانی (تهران)

یک پلاستیک فروش ۱۳ تیر ۱۳۶۱ خیابان آریاشهر (تهران)

یک خشکبارفروش ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ خیابان ولی عصر (تهران)

یک صاحب بنگاه ۱۶ مرداد ۱۳۶۱ شمس آباد (تهران)

معاملات ملکی

ص: ۷۲۳

قربانی جنایتتاریخ جنایت‌محلّ جنایت

یک کبابی ۲۲ مرداد ۱۳۶۱ خیابان اسکندری جنوبی (تهران)

یک الکتریکی ۲۴ مرداد ۱۳۶۱ خیابان شباهنگ (تهران)

یک کارگر خشکشویی ۲۵ مرداد ۱۳۶۱ خیابان دامپزشکی (تهران)

یک کفّاش ۲۷ مرداد ۱۳۶۱ میدان وحدت اسلامی (تهران)

یک مغازه دار ۲۷ مرداد ۱۳۶۱ خیابان شیخ بهایی (تهران)

هفت نفر از مردم بر اثر به ۶ شهریور ۱۳۶۱ خیابان های آذربایجان و کارون (تهران)

رگبار بستن مغازه لبنیاتی

و یک نمایشگاه اتومبیل

یک خواربارفروش ۸ شهریور ۱۳۶۱ خیابان کارون (تهران)

یک تعمیرکار موتورسیکلت ۸ شهریور ۱۳۶۱

دولت آباد (شهری)

یک عطّار ۸ شهریور ۱۳۶۱ خیابان بهبهانی (تهران)

یک سبزی فروش ۹ شهریور ۱۳۶۱ خیابان فرجام (تهران)

یک پارچه فروش ۱۰ شهریور ۱۳۶۱ خیابان مجیدیّه (تهران)

یک مغازه دار ۱۳ شهریور ۱۳۶۱ خیابان اندیشه (تهران)

یک گرمابه دار ۱۵ شهریور ۱۳۶۱ خیابان سعدی (تهران)

یک پارچه فروش ۱۶ شهریور ۱۳۶۱ خیابان آریاشهر (تهران)

یک بقّال ۲۰ شهریور ۱۳۶۱ خیابان جیحون (تهران)

دو نفر چوپانتابستان ۱۳۶۱ اطراف روستای آزارکی (گیلان)

یک سمسارتابستان ۱۳۶۱ خیابان دردشت (تهران)

ص: ۷۲۴

تلاش برای گریز از چرخه شکست

اشاره

چنانکه پیشتر توضیح داده شد، سازمان از ابتدا به تئوری های «مائو» رهبر جنبش خلقی چین گرایش داشت. به رغم اینکه جنگ چریکی شهری، در طول نیمه اول دهه ۵۰، گرایش مسلط در سازمان بود،

لیکن رسوب مطالعات مائوئیستی در ذهنیت تشکیلات هنوز وجود داشت. در طول فاز سیاسی، سازمان بیشترین تلاش خود را در سطح شهرهای بزرگ، در جهت گسترش پایگاه اجتماعی و جذب نیرو و عضوگیری، متمرکز کرد. پرداختن جزئی به انعکاس مشکلات روستاها و درج مقالاتی اندک در مورد

عشایر و روستاییان در نشریه مجاهد، بیشتر برای خالی نبودن عریضه بود. سرمایه گذاری سازمان روی روستاها، به نسبت شهرها، کمتر از ده درصد بوده است. با توجه به این حقایق، ناگهان در تیر ماه ۶۱ «خط منطقه» توسط رجوی اعلام شد، و این در حالی بود که وی در جمع بندی یک ساله گفته بود:

وقتی می گوئیم که فعلاً در ایران هیچ منطقه ای گنجایش استقرار و حاکمیت آلترناتیو را ندارد، و

وقتی خط منطقه و آزادسازی کشور از طریق مناطق را به مثابه یک خط رد می کنیم، این طور نباید استنباط شود که فرضاً دیگر ما در منطقه شمال یا در جنگل ها و سایر مناطق کاری نداریم... (۱)

ص: ۷۲۷

«خط منطقه»، استراتژی براندازی مبتنی بر تصرف مناطق روستایی خارج از شهر، اعلام مناطق «آزاد» شده، اعلام حکومت مستقل و حرکت تدریجی به سمت فتح مرکز کشور، تعریف شده است. ویژگی هایی که این مناطق باید می داشتند، عبارت بود از اینکه:

۱- حکومت مرکزی، در آن مناطق، از پایگاه و قدرت وسیعی برخوردار نباشد و اقشار مردم دست کم نسبت به نظام حاکم سمپاتی نداشته باشند؛

-۲

حکومت مرکزی توانایی انجام عملیات نظامی را در آن مناطق نداشته باشد؛

۳- مناطق مورد نظر، از نظر جغرافیایی - و وضعیت جاده ای و عبور و مرور - به مرکز کشور متصل باشند.

سازمان با کپی برداری از نظریه مائوئیستی «قیام منطقه ای»، سه نقطه جغرافیایی را در جنوب و مرکز، شمال، و غرب کشور انتخاب کرد و از ابتدای فاز نظامی، گروهی از اعضا و سمپات های خود را برای روز مبادا - و عمل کردن خط منطقه - در آن نقاط مستقر نمود.

منطقه شمال، «جنگل»

گیلان، با پیشینه تاریخی قیام میرزا کوچک خان و اتصال جغرافیایی به مرکز کشور و نیز وجود پایگاه اجتماعی بالنسبه مناسب جریان های چپ در بین فعالان سیاسی برخی از شهرهای آن، در دوران «فاز

سیاسی» مورد توجه قرار گرفت. به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۸، سازمان. با هدایت «فاضل مصلحتی» در

تدارک ماجرای شیلات و درگیری های بندر انزلی، نقش اصلی را داشت. (۱)

در جریان «فاز نظامی»، دو تقسیم بندی تشکیلاتی در منطقه «جنگل» صورت گرفت:

الف) «پشت جبهه»، که «تشکیلات شهری» را در بر می گرفت؛

ب) «جبهه»، که شامل «تشکیلات جنگل» می شد.

تعدادی از نفرات سازمان - اعم از عضو و هوادار - که در چند نقطه از جنگل مستقر شده بودند، گهگاه، به ترور افراد فعال هوادار نظام در روستاها و شهرهای حاشیه جنگل دست می زدند.

ارتباط «جنگل» با تهران و - بعدها - با عراق، از طریق پیک عملی می شد. این ارتباطات، در طول

۱- خلاصه پرونده ها...: مصلحتی، فاضل فاضل البصّام. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۱۱۶؛ نقل تحلیل ها و گزارش های درونی از ماجرای بندر انزلی.

ضربات مستمری که در شهرها بر تشکیلات وارد می آمد، قطع می شد؛ و گاهی نیز افراد «جنگل»، بدون

ارتباط می ماندند و - صرفاً - از طریق رادیو، به سازمان مرتبط بودند. در مواردی که تدارکات با اشکال و نقصان مواجه می شد، از طریق سرقت اموال و آذوقه روستاها که در سازمان «مصادره» نامیده شده بود، آن را جبران می کردند.

استقرار نیروهای جنگل تابع دو عامل جغرافیایی و امنیتی بود. در فصل زمستان، استقرار نیروها با مشکلات فراوانی همراه بود؛ و ضرورت داشت که نقل و انتقال وسیعی به سمت مکان هایی که سیلاب

خیز نباشند، صورت دهند. در بُعد امنیتی نیز رفت و آمد نیروهای انتظامی و گشت های اطلاعاتی -

بخصوص حوالی ضربات - استقرار نیروها را در جنگل با مشکلات بیشتری روبرو می کرد.

گرچه بازده دوساله عملیاتی سازمان در جنگل، بسیار کمتر از آن بود که انتظار می رفت - و در واقع کلکسیون شکست های سازمان را تنوع می داد - لیکن غرور کاذب و خودبزرگ بینی مفرط مرکزیت سازمان و رهبری خودمحور آن مانع از حذف «خط منطقه» از برنامه های سیاسی - نظامی مجاهدین خلق

می شد.

منطقه کوهستانی فارس

در حدفاصل استان های فارس، کهگیلویه و بویراحمد و اصفهان، در یک منطقه بزرگ کوهستانی در دامنه های «زاگرس» که عشایر قشقایی در آن سکونت دارند، سازمان با استقرار یک گروه ۳۰ نفری قصد داشت که ماشین انقلاب را از روستاها به سوی شهرها راه اندازی کند. در فاصله ای - اندک - دورتر از این منطقه، در منطقه رامهرمز و ایذه (استان خوزستان)، سازمان مطالعاتی در مورد راه اندازی تشکیلات کوه صورت داد. به علت عدم آمادگی فنی و ناتوانی در انطباق شرایط با تئوری ها، و نیز نارضایی و همکاری نکردن طوایف محلی، این قسمت، از برنامه «خط منطقه» حذف شد.

نیروهایی که در منطقه کوهستانی فارس مستقر شده بودند، با همکاری یکی از خان های محلی قشقایی (۱) توانستند نزدیک بیست قبضه سلاح خودکار، دو دستگاه بی سیم، دو قبضه آر.پی.جی ۷، پنجاه عدد نارنجک، دو قبضه بازو کا و چندین صندوق فشنگ را به منطقه وارد کنند. «خان» تعدادی نیروی

ص: ۷۲۹

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۷؛ نام فرد مزبور «الله قلی خان جهانگیری» بود.

محلی نیز به عنوان راهنما، تک تیرانداز، و پارتیزان کوهستانی در اختیار این گروه قرار داده بود تا استعداد رزمی آنها را افزایش دهد.

مجموعه امکانات گروه، به اضافه سلاح ها و نفرات «خان»، استعداد رزمی ای معادل یک گروهان نظامی ایجاد کرده بود. آنان با این «استعداد» تصرف استان های فارس و - دست کم - کهگیلویه و

بویراحمد (بخصوص شهر یاسوج) را در سر می پروراندند. ارتباطات این گروه نیز از دو طریق پیک و تلفن با خارج از کشور برقرار می شد. البته این گروه، در مقایسه با گروه جنگل، در مورد تدارکات، کمتر با اشکال مواجه بودند؛ چرا که مشکلات جغرافیایی و ارتباطی جنگل را نداشتند.

منطقه کردستان

کردستان علاوه بر سابقه طولانی ناآرامی و فعالیت گروه های مسلح تجزیه طلب، از آن رو که مناسب ترین حلقه جغرافیایی اتصال میان ایران و عراق بود، مورد توجه ویژه سازمان قرار داشت. سازمان قصد داشت بخش عمده نیروهای تشکیلاتی اش را که در عراق مستقر بودند، به درون کردستان ایران

بیاورد؛ تا در شرایط فرضی که نیروهای شهری سازمان، مرکز کشور را به حال فلج درمی آورند، این نیروها همگام با نیروهای شمال، برای کمک به تشکیلات تهران عازم شوند.

از آغاز فاز نظامی، کردستان مسیر عبور سازمان برای خروج اعضا، سمپات ها و هواداران تشکیلاتی از کشور و استقرار در عراق به شمار می رفت. البته حضور حزب دموکرات و کومله، و نیز مخالفت شدید

نیروهای بدنه حزب دموکرات با مجاهدین خلق - که حتی آنها را «منافقین» خطاب می کردند - موانعی بودند که یگانه تازی سازمان را محدود می کرد و در اجرای «خط منطقه» در کردستان را با ناکامی مواجه می ساخت.

نداشتن پایگاه مردمی در کردستان و وجود احزاب قوی تر بومی در آن منطقه، سازمان را به این نقطه رساند که جهت استقرار خود، باید:

۱- در کردستان عراق مستقر شود؛

۲- با نیروهای حزب دموکرات و کومله و مانند آنها مماشات کند؛

۳- تضادهای سیاسی - مذهبی خود با آنان را استتار کند و تا حدودی از این جهت به آنها باج دهد؛

۴- روی کردستان، تنها در حدّ یک منطقه عبور و مسیر ارتباطی خارج و داخل سرمایه گذاری کند. (۱)

از تیرماه ۱۳۶۰، پخش برنامه های «رادیو مجاهد» از طریق بخش فارسی رادیو بغداد آغاز شد. (۲) سازمان، از همان زمان، در صدد بهره برداری از امکانات حزب دموکرات جهت ایجاد یک ایستگاه رادیویی

مستقل بود. «گروه بنیانگذار صدای مجاهد (۳)»، پس از مذاکره با قاسملو و کسب توافق، با استفاده از فرستنده «اهدایی» صدام و دستگاه هایی که از دیگر کشورها تدارک دیده شده بود، از زمستان ۱۳۶۰ پخش مستقل «صدای مجاهد» را از کردستان تحت سلطه دموکرات ها آغاز کردند. سعید شاهشوندی می نویسد:

در زمستان سال ۶۰ جهت تهیه فرستنده های رادیویی قوی تر، از طریق کردستان ایران و عراق، به فرانسه و نزد رجوی رفتم. [...] سپس به بغداد بازگشته و در آنجا طی چندین ملاقات با «هانی الحسن»، نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین (و البته واسطه پیوند رجوی و عراق) مذاکره درباره تحویل تجهیزات نظامی و فرستنده اهدایی آنان را ادامه دادم.

در آخرین روز مذاکره و یک روز قبل از تحویل دستگاه ها، معلوم گردید که فرستنده مزبور متعلّق به وزارت اطلاعات و تبلیغات عراق است؛ یعنی در واقع اولین هدیه غیررسمی دولت عراق بود و نه هدیه سازمان آزادی بخش فلسطین. مسافرت های متعدّد به یوگسلاوی، فرانسه، اتریش، آلمان و بلژیک جهت تهیه ایستگاه های رادیویی، و سپس حمل آن تجهیزات از طریق کوه های صعب العبور کردستان عراق به کردستان ایران، محصول این دوران است. (۴)

در طول سال های ۱۳۶۰-۶۲، بخش عمده نیروهای سازمان در کردستان عراق استقرار داشتند؛ که گهگاه، برای مشغول کردن آنها، عملیات های نظامی در مرز برای آنها در نظر گرفته می شد.

شکست «خط منطقه»

اشاره

سازمان، در طول سال های ۱۶۳۰-۶۲، نتوانست «خط منطقه» را آن سان که مدّعی بود، پیش ببرد.

ص: ۷۳۱

۱- همان: ص ۷۸.

۲- شاهشوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۲.

۳- سه نفر از این گروه عبارت بودند از: سعید شاهشوندی، ابراهیم ذاکری و محمدعلی جابرزاده انصاری. دو نفر اخیر مسئول تأسیس تشکیلات کردستان نیز بودند؛ و ابراهیم ذاکری مدت ها فرمانده کردستان بود. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۷.

تعداد اندک عملیات ها، هزینه سرسام آور نیروها در «جنگل» و «فارس»، بی تحرّکی نیروها و زمینگیر شدن شان، و نیز بی تحرّکی در اجرای عملیات غیرشهری، همه موجب شکست و به بن بست رسیدن «خطّ منطقه» شد.

ضرباتی که در جنوب بر تشکیلات کوه و در شمال بر تشکیلات جنگل وارد آمد، «خط منطقه» را به طور کامل از هم پاشید. هردو ضربه از طریق نفوذ در تشکیلات و تسلط مأموران مخفی بر ارتباطات داخل و خارج حاصل شد. رجوی تا سال ۱۳۶۲، یعنی تا هنگام ضربه کامل به این دو تشکیلات، اینها را به صورت مکمل و زاپاس در ایران نگه داشته بود. علت اصلی نگهداری دو تشکیلات جنگل و کوه تا زمستان ۶۲، به رغم ادعاهای سیاسی - تشکیلاتی رجوی، چیزی جز بهره برداری تبلیغاتی از عملیات آنها

نبود. (۱)

تشکیلات جنگل: توهم یا واقعیت

با آغاز فاز اقدام علنی و مسلحانه تروریستی، نیروهای امنیتی و انتظامی منطقه شمال در گیلان و مازندران دستگیری های وسیعی صورت دادند. همین امر، فرار اجباری نیروهای عملیاتی سازمان - در شهرستان های شمال - را به جنگل ها موجب گردید. این افراد، به منظور پناهگیری در جنگل، ماه ها

سرگردان و از این سو به آن سو در حرکت بودند؛ تا به تدریج، تشکیلات مرکزی در تهران با اعزام رابطین، بهره برداری از این نیروها و جمع فراریان جنگل را آغاز کرد.

بدین قرار، راه اندازی و گسترش تشکیلات جنگل بدون استراتژی و برنامه قبلی بود و در واکنش به اجبار پناه گرفتن فراریان سازمان در جنگل ها، پدید آمد. شروع کار تشکیلات جنگل در زمستان ۶۰ و اوج آن در تابستان ۶۱ بود. برخی از نیروهای هوادار محلی و - حتی - نیروهای سوخته فراری نیز در این تشکیلات «بلا-تکلیف» و «اجباری» به کار گرفته شدند. به لحاظ سازمانی، مسئولان تشکیلات جنگل - مستقیماً - به مرکزیت بخش شهرستان، به مسئولیت سیاوش سیفی، متصل بودند. (۲)

خطّ تشکیلات شمال، طبق مدارک و اسنادی که از خانه تیمی سیفی در تهران و مخفی گاه تشکیلات

جنگل در رامسر به دست آمد، بر تئوری «آزادسازی منطقه» مبتنی بوده است؛ تقلیدی خام از تز «روستا

ص: ۷۳۲

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۹.

۲- خلاصه پرونده ها...: سیفی، سیاوش.

به شهر» مائو در چین (۱) در اسناد کشف شده، برای پروسه «آزادسازی» چهار مرحله ذکر گردیده بود:

۱- مرحله استقرار، با رعایت کامل اصول مخفی کاری و عادی سازی؛ ۲- مرحله جنگ و گریز آگاهانه؛ ۳- مرحله تثبیت؛ ۴- مرحله آزادسازی.

در یکی از این اسناد به دست آمده از تشکیلات گیلان، «خط آزادسازی» بدین گونه مطرح شده بود:

هدفی که [در] این مرحله از کارمان باید دنبال شود تا آزادسازی منطقه بر اساس زمان بندی مشخص خودش در چهار مرحله - تقریباً - در طول یک سال انجام گیرد، بدین ترتیب [است که] مراحل مختلف امکان اولیه، جنگ و گریز، و تثبیت و آزادسازی، در کنار الزامات مربوط به خودشان دنبال شوند. (۲)

پس از ضربات سال ۱۳۶۱ و مخالفت های فزاینده روستاییان جنگل نشین با سازمان، از اواخر پاییز ۶۱، خط جنگل صرفاً در حد ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و انجام عملیات برای تبلیغات خارج از کشور، مدنظر سازمان قرار گرفت.

در پایان سال ۱۳۶۱، تشکیلات جنگل در رامسر به زیر ضربه رفت؛ و جز سه نفر، همگی دستگیر و

یا کشته شدند. در ۲۳ اسفند ماه ۱۳۶۱ تشکیلات پشتیبانی نیز زیر ضربه قرار گرفت و سپس، در پی نفوذ یکی از نیروهای امنیتی، تشکیلات قائم شهر نیز در تیرماه ۱۳۶۲ - به طور کامل - متلاشی شد. (۳)

تشکیلات جنگل هشتمین در سال ۶۱ - به طور ناقص - ضربه خورد و هفت نفر از آنان کشته و یا دستگیر شدند ولی نزدیک به ۴۵ نفر باقی مانده بودند که در زمستان ۱۳۶۲، در کمتر از یک ماه، نیروهای تدارکاتی و پشتیبانی این تشکیلات، دستگیر شدند و تنها بیست نفر از نیروهای عملیاتی آنها در درون جنگل باقی ماندند. برخی از این افراد بعدها دستگیر شدند و عده ای نیز به خارج از کشور گریختند. و بدین گونه این خط تروریستی متشتت و سردرگم از صحنه جنگل های شمال کشور به طور کامل محو شد. (۴)

ص: ۷۳۳

۱- همان. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۰.

۲- همان: ص ۸۱؛ متخذ از سندی درون گروهی در مورد «خط منطقه».

۳- برگرفته از گزارش تشکیلات قائم شهر، مندرج در بولتن های سپاه؛ موجود در دانشکده امام باقرع.

۴- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۲.

اشاره

از شهریور ماه ۱۳۶۱، با توجه به اطلاعات دقیقی که اطلاعات سپاه، دادستانی انقلاب و بخش اطلاعات - عملیات کمیته مرکزی انقلاب اسلامی در تهران، از نحوه سکونت و استقرار نیروهای تشکیلاتی سازمان به دست آوردند، از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز (تهران) برنامه ای موسوم به «طرح مالک و مستأجر» به اجرا درآمد. این برنامه، نه تنها استقرار نیم بند تشکیلات سازمان را به هم زد بلکه عناصر سایر گروه ها نیز ضربه پذیر شدند. ترسیم وضعیت عمومی تهران، در مقطع طرح مالک و مستأجر، می تواند تأثیر گذاری این برنامه را بیشتر نشان دهد:

در شش ماهه اول سال ۱۳۶۱، قریب پنجاه درصد ترورهای سازمان به کشته شدن افراد منتهی شده بود. اغلب این ترورها را تیم های عملیاتی موتورسوار انجام می دادند؛ و بیشتر سوژه های مورد حمله از افراد غیرنظامی بودند. فضایی از رعب و وحشت در خیابان های تهران پدید آمده بود. به رگبار بستن یک زن آبستن، شلیک گلوله به یک مستخدم دبستان، به گلوله بستن جمعی از یک خانواده بر سر سفره

افطار، حمله به مغازه های متعدد با رگبار مسلسل های دستی در مرکز و جنوب شهر، آتش زدن یک

کانکس جهاد سازندگی که طفل ۵ ساله ای را زنده زنده سوزانده بود، قتل عام بی پروای دانش آموزان در

چند مدرسه و استخر، انتشار خبر اعمال وحشیانه ای از نوع شکنجه پاسداران کمیته و مانند آن، جو

گسترده ای از تنفر را نسبت به سازمان در جامعه ایجاد کرده بود.

در چنین شرایطی، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با همکاری وسیع کمیته و برخی نیروهای سپاه، و نیز کمک و همیاری مردم کوچه و بازار و بنگاه های معاملات ملکی شروع به شناسایی وسیع مستأجران و مالکان نموده افراد مشکوک را احضار و بازرسی می کردند. این کار، با تمرکز و طراحی دقیق تر، و با ایجاد دوایری برای کنترل نام و مشخصات مستأجران و مالکان و الزام ایشان به مراجعه در کمیته های اصلی و فرعی محل سکونت شان، وضعی پدید آورد که نه تنها مجاهدین خلق بلکه دیگر سازمان ها و گروه ها را نیز دچار تشنگی و هراس کرد. به دنبال این حرکت، «خط خروج» عناصر و هواداران سازمان، به اجرا گذاشته شد؛ لذا در تکمیل این طرح، گلوگاه های خروجی تهران و استان های کردستان و سیستان و

بلوچستان توسط نیروهای امنیتی و اعضای سابق و نادم گروه ها - که با مأموران همکاری می کردند - تحت کنترل قرار گرفت.

«طرح مالک و مستأجر»، که اجرای آن حدود ۳ ماه (تا نیمه آذر ماه ۱۳۶۱) به طول انجامید، انزوای

بیشتر سازمان را در پی داشت. هواداران و سمپات های فعالی که به سهولت امکان خروج از کشور

برایشان وجود نداشت، بناچار از منازل بستگان و آشنایان استفاده می کردند که آن ها را به شدت محدود می نمود. بدین شکل که یا بستگان و افراد فامیل، با ایجاد محدودیت، فرد را - تقریباً - زندانی می کردند و یا خود افراد در موضعی قرار می گرفتند که امکان تحرک و رفت و آمدهای مکرر و دلخواه را نداشتند. (۱)

خط خروج از کشور

در این شرایط، که حتی کمترین تحرک نیز برای نیروهای سازمان طاقت فرسا و خطرآفرین شده بود، «خط خروج از کشور» رسید و دستور عقب نشینی کادرها، اعضای واحدهای عملیاتی، و سمپات ها صادر

گردید.

سیستم خروج، با هماهنگی بقایای «بخش روابط» و عناصر فعال «بخش شهرستان ها»، تعبیه و دو مسیر خروج، معین و اعلام شد:

الف) مسیر تهران کردستان ترکیه و عراق؛

ص: ۷۳۶

ب) مسیر تهران اقلید بافق کرمان زاهدان پاکستان. (۱)

در شهرستان های مختلف واقع در مسیر (یا نزدیک به مسیر)، خانه های تیمی موسوم به «پارکینگ» برای

سکونت موقت نیروها تهیه شد. سازمان بدین شکل با قاچاقچیان محلی، در زاهدان و کردستان، و نیز با قاچاقچیان پاکستانی و ترک وارد معامله شد و برای خروج هر نفر، مبلغ ۱۵ هزار تومان که در آن زمان پول زیادی محسوب می شد، (و بعدها بیشتر شد) پرداخت می کرد. این سیستم خروج، بعدها در مقاطع

ورود تیم های عملیاتی و نیز خروج هواداران باقیمانده در سال های ۶۴-۶۳ به شکل دیگری مورد استفاده قرار گرفت.

ضربه آذر ۶۱ به سیستم خروج

در آذر ماه ۱۳۶۱، بر اساس یک رد فنی - اطلاعاتی، یک تشکیلات متحرک در منطقه فارس و اصفهان شناسایی شد. با استفاده از یک عامل سازمان، تیم های عملیاتی مورد نظر (تیم های هماهنگ

دادستانی و سپاه) جهت شناسایی و دستگیری یکی از عناصر سازمان - که از قضا از مسئولین سیستم

خروج بود - عازم اقلید، بافق و شهرضا (قمشه) شدند. با دستگیری یکی دیگر از اعضای شبکه، خط

خروج سازمان فاش شد و اقدامات گسترده ای در جهت خنثی کردن و برچیدن سیستم خروج منطقه مزبور صورت گرفت. سازمان، پس از این ضربه، نزدیک به یک سال، خط خروج خود را فقط در مسیر

تهران کردستان عراق فعال نمود. (۲)

ص: ۷۳۷

۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۲.

۲- همان: متخذ از پرونده عبدالله طالبی و حواشی پرونده اصغر زمان وزیری.

نقش و اثر بنی صدر در تکوین شورا

درباره سوابق تلاش برای ایجاد جبهه و ائتلاف در بین احزاب اپوزیسیون پس از انقلاب، در کتاب «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ» چنین آمده است:

از اولین کوشش‌ها برای ایجاد یک جبهه فراگیر در طیف چپ بعد از انقلاب می‌توان از «جبهه دموکراتیک ملی ایران» نام برد که در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در میتینگ احمدآباد تشکیل آن اعلام شد.

این جبهه در واقع نوعی گرایش به چپ سوسیال دمکرات بود... سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین با اینکه [رسماً] عضو «جبهه» نبودند ولی از طریق نمایندگانی با آن در ارتباط بودند. رابط مجاهدین با «جبهه» شکرالله پاک نژاد بود... در [اولین] انتخابات [مجلس] مجاهدین یک جبهه به وجود آوردند... این جبهه به نام «شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه» در اسفندماه ۵۸ در اولین انتخابات مجلس شورا شرکت کرد و شکست سختی خورد... تأسیس «شورای ملی مقاومت» در اصل به «میثاق» ابوالحسن بنی صدر برمی‌گردد... در

۲۷ تیرماه ۶۰ وی اطلاعیه‌ای به نام «میثاق» منتشر کرد که تشکیلات بعدی شورای ملی مقاومت روی آن سوار شد. (۱)

اعتبار نسبی بنی صدر نزد غربی‌ها - بخصوص با روابط خاص و قدیمی وی با فرانسویان و

ص: ۷۴۱

آمریکایی‌ها - که به هر حال ادّعی او را به عنوان یک «رییس جمهور» سابق شنیده می‌گرفتند مورد توجه قرار دادند، سببی برای نمایش موجودیت سیاسی جدیدی زیر نام «شورای ملی مقاومت» شد؛ اما از همان نخست، مسعود رجوی مهار این جریان را به دست گرفت.

بنی صدر خود در مورد زمینه‌های تشکیل شورا چنین گفته است:

ماهی پیش از کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیه‌الله [سیدرضا] زنجانی نزد اینجانب آمد و گفت که ۷ یا ۸ سازمان به این نتیجه رسیده‌اند که اصرار مداوم شما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می‌خواهند این جبهه را تشکیل بدهند. تا آنجا که به یاد دارم سازمان‌ها عبارت بودند از: جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، جاما، رنجبران، فداییان خلق... وقتی در مخفی‌گاه فرستاده‌های آقای رجوی نزد اینجانب آمدند، از

آنها خواستم پاسخ چند پرسش را از سوی سازمان مجاهدین خلق بیاورند... بدان شرط پذیرفتم که این سازمان، تعریف‌های مشخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسخ مثبت آوردند... بدین قرار ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود. (۱)

در ظاهر، شورا پایگاهی بود که گمان می‌رفت همه نیروهای ضد نظام جمهوری اسلامی - بدون یک مرزبندی جدی ایدئولوژیک - می‌توانند در آن حضور یابند و به این ترتیب نوعی «جامعیت» را به نمایش بگذارند، و از این طریق به عنوان «آلترناتیو» جمهوری اسلامی شناخته شوند. مراحل اولیه تشکیل و نضج شورا بر این اصل قرار داشت که جریان‌های دعوت شده، در برابر عمل انجام شده قرار گیرند. خانابا تهرانی، عضو پیشین شورا، در خصوص تحمیل برنامه شورا به اعضای مدعو می‌گوید:

نظر رجوی این بود که این برنامه، برنامه دولت موقت اوست و مبنا و شرط، وحدت شورا و جبهه نیست. منتها اشکال کار در واقع این بود که آنها گذشته از «میثاق» (۲)، برنامه‌ای برای رفع کمبودهای آن تهیه و تصویب کرده و آقای بنی صدر هم بر اساس آن توافق به عنوان رییس جمهور، مقام نخست وزیری را به رجوی محول کرده بود. در حقیقت آنها پیش از تشکیل اجلاس عمومی شورا، با شرکت همه نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و تشکیلات و شخصیت‌ها،

ص: ۷۴۲

۱- فراز و فرود شورای...: صص ۲۸ - ۲۹.

۲- خانابا تهرانی در مورد میثاق می‌گوید: «بنی صدر بعدها در پاریس به من گفت که در آن میثاق، طرف صحبت، برخی از سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی در ایران مدنظر بوده و آنها میثاق را پذیرفته بودند... پان ایرانیست‌ها فروهر و یارانش، جناحی از نهضت آزادی، برخی از عناصر جبهه ملی، جاما (سامی و یارانش) و گویا حزب رنجبران.» (شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۴۴۵).

خود طرحی را ریخته و دست همه را در پوست گردو گذاشته بودند. رجوی همواره اشاره می کرد که در موقعیت ویژه ای همه این مسائل پیش آمده است... قرار بر این شد تا نیروهایی که

به این ائتلاف می پیوندند، موقتاً به برنامه التزام بدهند و بقیه موارد و حل نهایی مسئله به شورا رجوع داده شود.^(۱)

البته سازمان «طرح و بنیان گذاری شورای ملی مقاومت را مختص مسعود رجوی می داند و بس. به نظر این سازمان، شورا توسط وی در ۳۰ تیرماه ۶۰ در تهران بنیانگذاری شده است. تکلیف دیگر

سازمان های این شورا هم در این برهه مشخص نیست.»^(۲)

شورای مزبور زمانی تشکیل شد که از یک سو سازمان مجاهدین خلق در طرح های براندازی ضربه ای و شتابان خود، دچار شکست شد و از سوی دیگر در زیر ضربه قرار گرفتن نیروهای سازمان و به رغم توهم آنان، تشدید بدبینی و عداوت مردم نسبت به سازمان، این تشکیلات را در برزخی هولناک قرار داده بود؛ و چون دیگر جایگاهی در داخل کشور برای خود تصور نمی نمود، دو راهکار را در پیش گرفت:

الف) ترک کشور؛

ب) وحدت رسمی با دیگر گروه ها و احزاب ضد نظام.

ص: ۷۴۳

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۴.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۳۱۳.

علت اصلی اتحاد گروه رجوی با نیروهای دیگر، نیازهای موضعی و مقدماتی آن بود؛ لذا «شورای ملی مقاومت» نیاز به شناسایی و استقرار در یک کشور غربی داشت؛ فرانسه انتخاب مناسبی به نظر می‌رسید بخصوص که هم بنی صدر در آنجا پایگاه داشت و هم رجوی در سفر محرمانه خود حضوراً آخرین هماهنگی‌ها را انجام داده بود. از این رو وحدت با بنی صدر و بهره برداری از شهرت تبلیغاتی و رسانه‌ای و

ارتباطات قدیمی وی برای شکل‌گیری و تثبیت «شورا»، الزامی می‌نمود. در واقع بنی صدر متحد مؤثر ولی مقطعی سازمان بود که اعتبار خود را برای جافتادن سازمان در پوسته «شورای ملی مقاومت» خرج کرد.

راستگو درباره بهره برداری سازمان از بنی صدر در فرانسه می‌نویسد:

بعد از استقرار در پاریس، سلسله مصاحبه‌های متعدد طرفین جهت معرفی «شورا» شروع شد. اگر به رسانه‌های آن زمان مراجعه شود، در عکس‌های چاپ شده در رسانه‌ها اکثراً مسعود رجوی پشت سر بنی صدر نشسته است. علت این بود که نام بنی صدر به عنوان رییس جمهور برکنار شده حکومت اسلامی، در همه جا می‌درخشید، ولی کسی [در غرب] سازمان مجاهدین خلق را نمی‌شناخت. رهبر سازمان نیز برای جهانیان ناشناخته بود. بدین علت سازمان از نام و اعتبار بنی صدر در این تاریخ حسابی استفاده کرد. حضور بنی صدر در شورا آنقدر برای مجاهدین مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، رجوی دختر او «فیروزه بنی صدر» را به عقد خود درآورد. این ازدواج درست زمانی انجام شد که تازه چند ماه از مرگ فجع اشرف ربیعی همسر پیشین رجوی می‌گذشت. (۱)

از طرف دیگر سازمان نیاز داشت که کادرهایش را از کشور بیرون بکشد تا از ضربه مصون بمانند؛ و هم زمان به یک ایستگاه رادیویی نیز برای تبلیغات نیاز داشت. به همین جهت دست وحدت به سوی

«حزب دموکرات کردستان» و «کومله» دراز کرد. با این وحدت خط خروج نیروها از داخل کشور، از طریق مرزهای کردستان، تأمین شد و نیز سازمان - و به عبارتی «شورا» - به یک ایستگاه رادیویی دست یافت.

در همین دوران «ناز و نیاز» است که شعارهای دموکراتیک شورا از یک سو و - به رغم آن -

برتری طلبی گروه رجوی از سوی دیگر، برای برخی از جریان‌های مؤتلف و حاضر در شورا روشن شد. در حقیقت آنچه رجوی به دنبال آن بود، چیزی دیگر بود. خانابا تهرانی می‌گوید:

[مجاهدین خلق] از روز نخست، شورا یا جبهه به مفهوم اخص کلمه نمی‌خواستند؛ بلکه در پی

تشکیلاتی به عنوان دنبالچه سازمان خود بودند.^(۱)

با این وجود وی معترف است که:

اکثر نیروهای ش.م.م.، با در نظر داشتن شرایط و موقعیت خاص ایران و پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، بر این باور بودند که بدون شرکت و حضور تمام و کمال مجاهدین در یک جبهه یا

ائتلاف سیاسی، سازماندهی مبارزه برای سرنگونی رژیم شدنی نیست.

نتیجه چنین برداشت نادرستی در کار شورا به تمکین در برابر خواسته های غیراصولی مجاهدین انجامید. هرچند که من در آن زمان سیاست تمکین در مقابل مجاهدین را منطبق با خواست وحدت طلبانه خود در حفظ یک ائتلاف تاریخی می پنداشتم، اما حاصل آن سیاست چیز دیگری جز برقراری هژمونی مطلق مجاهدین در ش.م.م. نبود.^(۲)

راستگو، عضو جداشده سازمان می نویسد:

در درون شورا از همان آغاز، مجاهدین نقش پدرخواندگی خود را ایفا می کردند و برای نظرات و پیشنهادات دیگر اعضای شورا ارزشی قائل نبودند.^(۳)

مع الوصف وی در مورد علت پیوستن برخی گروه ها به شورا چنین نوشته است:

در این زمان در ایران مبارزه مسلحانه در اوج خود بود. پس از ضربات سنگینی که نیروهای سازمان مجاهدین به رأس هرم قدرت رژیم وارد کرده بودند، تعداد زیادی از مسئولین عالیرتبه وقت نظام... در یک سری عملیات تروریستی کشته شدند، فضا، فضای سرنگونی رژیم را تداعی می کرد... در همین فضای هیستریک کشتار و ترور و... برخی از جریان ها و شخصیت های مخالف حکومت اسلامی به شورای ملی مقاومت پیوستند.^(۴)

ولی برخی دیگر از مخالفان جمهوری اسلامی از همکاری رسمی و علنی با شورا خودداری کردند. از جمله کریم سنجابی آخرین دبیرکل جبهه ملی در مورد عدم قبول دعوت شرکت در شورا و حتی ریاست آن چنین گفته است:

به هنگام اقامت من در پاریس، [شورای ملی مقاومت] جدا طالب همراهی و همکاری و یا به قول خودشان سرپرستی اینجانب بودند... اینجانب با وجود همه عواطف که در آن زمان نسبت به جوش و خروش و فعالیت آنها احساس می کردم به سبب اختلاف نظرها که در ترتیب

ص: ۷۴۶

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۸.

۲- همان: ص ۵۴۱.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۳۲۱.

۴- همان: ص ۳۱۴.

تشکیلات و روش مبارزات و تبلیغات آنها داشتیم از همکاری با آنها خودداری نمودم. (۱)

سنجایی به رغم تمجید صریح اقدامات تروریستی سازمان علیه جمهوری اسلامی، در اظهاراتی متناقض: مشی مسلحانه، چپگرایی، التقاطی بودن و ائتلاف با حزب دمکرات کردستان را دلایل اصلی

عدم همکاری با سازمان در قالب شورای مقاومت ذکر می کند. وی در تشریح این دلایل چنین گفته است:

... درباره آنها و روش آنها و آینده آنها تردید و دودلی فراوان داشتیم. اولین تردیدم درباره سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها ولو آنکه اکنون علیه دستگاه [جمهوری اسلامی]... به کار برده می شد... سازمانی که به نیروی چریکی و جنگی خود متکی است به هنگام پیروزی ملت به حکم ضرورت اجتناب ناپذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصارطلبی در پیش خواهد گرفت و مواعید دمکراسی را از یاد خواهد برد. ثانیاً درباره جهان بینی و موضع گیری سیاسی و بین المللی مجاهدین مشکوک بودم... مسئله

سومی که در برابر مجاهدین نقطه استفهام بزرگی ترسیم می کرد مسئله التقاطی بودن آنهاست... در اینکه بتوان فلسفه و جامعه شناسی و جهان بینی و آیین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی

بلکه ضددینی است با دین داری جمع کرد، و باز در اینکه بتوان استقرار جامعه سوسیالیستی را

که مارکس و انگلس در دوران پختگی خویش از طرق مبارزات دمکراسی، خواهان وصول به آن بودند، با مجاهدات چریکی تأمین نمود، بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است... آخرین مطلبی که در مورد مجاهدین شدیداً مرا نگران می کرد پذیرفتن حزب دمکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی آنها بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه

هیچ یک از همکاران آنها نمی توانند مانند من از مسئله کرد، لااقل در قسمتی که مربوط به

کردستان ایران است، بصیرت داشته باشند... قاسملو و دار و دسته او مانند حزب کومله، جدایی طلب و مرتبط با سیاست های خارجی هستند و با ظاهرسازی می خواهند واقعیت خویش را بپوشانند...

این تردیدها و ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته اصلی مورد توقع آقای رجوی و یاران او، یعنی تأیید و تقویت شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم. بویژه که تدریجاً مستحضر شدم بین بنی صدر و دوستان او با رجوی و پیروان او، چنانکه باید تفاهم وجود ندارد. (۲)

به مرور تصفیه شورا از گروه ها و اشخاصی که اقتدار مطلق سازمان و رجوی را تاب نمی آوردند آغاز

ص: ۷۴۷

گردید و روند اخراج ها و جدایی ها اوج گرفت.

در یک مقطع طولانی، همه آنچه در خصوص بیرون رفتن و یا اخراج افراد و گروه ها از «شورای ملی

مقاومت» مطرح بود، در یک کلام خلاصه می شد و آن «تمام شدن تاریخ مصرف» آن فرد یا گروه از نظر سازمان بود.

مواردی که افراد با اختیار خود و پس از سبک - سنگین کردن وضعیت غیردموکراتیک شورا

آن را ترک کرده باشند، نادر است.

تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی

شخصی مثل مهدی خانبابا تهرانی که سال ها در قلب اروپا اشکال گوناگون اولترا چپ مارکسیسم را تجربه کرده، شرق و غرب دنیا را در نور دیده - از کوبا به چین، از آنجا به یمن جنوبی، و... - و شیفته جنگ مسلحانه سازمان بود و آن را تحقق رؤیاهای دیرین خویش می پنداشت، با حضور خود و دوستانش، در

آغاز تشکیل «شورای ملی مقاومت» در ابتدا محبوب و مورد علاقه رجوی واقع شد، اما پس از مدتی با تحکیم موقعیت سازمان در غرب و تشدید رقابت بر سر غنایم آینده ای موهوم، به مرور به عامل مزاحم در شورا مبدل شد. خود تهرانی می گوید:

مجاهدین از سال دوم فعالیت شورا خصوصیات را که ما از آنها در ایران می شناختیم از دست دادند. به نظر من علت این امر شکست آنها در عرصه مبارزه در ایران بود... روز به روز تحملشان نسبت به دیگرانندیشان کمتر می شد. ... مجاهدین حملات خود را از نشریه «ایران شهر» آغاز کردند و به عناصر اپوزیسیون چون پیشداد، کاتوزیان، لاهیجی، حاج سید جوادی و دیگران بسط دادند. هرچه فشار از جانب ما و برای گسترش شورا و ائتلاف بیشتر می شد، مجاهدین با گریز به پیش زدن این راه را می بستند...

هرگاه سازمانی دچار ضعف شود، چون جوجه تیغی از ترس سر در درون خود فرو برده و به اطراف خود تیغ پرتاب می کند و گرنه سازمانی که قدرتمند است و دوران رشد خود را طی می کند، چه نیازی دارد که چنین روشی را پیش گیرد؟!

مجاهدین، پس از انقلاب، راه خود را گرفته و پیش می رفتند و سیاست جذب نیروها را داشتند... با شکست مجاهدین در عرصه ایران، اعتماد به نفس آنها هم از بین رفت و به سیاست دفع نیروها روی آور شدند.

این وضعیت در درون شورا برای خود ما هم قابل تحمل نبود؛ یعنی شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می دانست، تحمل یک نشریه ۱۲۰۰ نسخه ای یا فردی که عمری را در اپوزیسیون

سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که شورا آلترناتیو نیست، نداشت...

تا اینکه سرانجام شورا به جای گسترش، به بسته شدن، کوچک شدن و منزوی شدن کشیده شد. رفته رفته برخی از افرادی که عضو شورا بوده یا تقاضای عضویت داده بودند، زمزمه پس گرفتن عضویت یا انصراف از آن را کردند...

سیستم شورا را به حضور شخصیت یک نفر، یعنی مسعود رجوی، بند کرده بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود.^(۱)

از خرداد ۶۲، خروج برخی اشخاص و گروه‌ها از شورا آغاز شد که پرسرو صداترین و مهم‌ترین آن جدایی بنی صدر در فروردین ۶۳ بود.^(۲) با هموار شدن مسیر طلاق رجوی و فیروزه بنی صدر و در شرایط بن بست سازمان و شکست استراتژی‌های اعلام شده آن، ازدواج غیرمتعارف و جنجال آفرین با همسر

یک عضو اصلی کادر مرکزی سازمان، فضای روانی و تبلیغاتی جدیدی را پدید آورد. اسفند ۶۳، ناگهان خبر «مسرت بخش» انقلاب «نوین» ایدئولوژیک و «معجزه» ای که با فداکاری مسعود رجوی و ایثار مهدی و مریم ابریشمچی صورت تحقق پذیرفت، به گوش اپوزیسیون «مترقی» عضو شورا رسید:

مجاهدین چند هفته پیش از برگزاری جلسه ای که مربوط به بررسی وضعیت حزب دموکرات می شد، در نشریه خود خبر «انقلاب ایدئولوژیک» را با چاپ بیانیه ای اعلام نموده و با تبریک و تهنیت به پیوند فرخنده مسعود رجوی با مریم عضدانلو، «رهبری نوین انقلاب» را تعیین کردند. از این مقطع دیگر اطمینان حاصل کردم که کار شورا به پایان رسیده است...^(۳)

مجاهدین مصمم شده بودند با حرکت به سمت یکسویه کردن شورا همه را مجبور کنند [که] یا تابع و در اختیار آنها باشند یا کنار بروند. با این وضعیت، تصمیم گرفتیم از شورا خارج شویم...

ما دیگر به این نتیجه رسیده بودیم که مجاهدین نه تنها از ش.م.م. بلکه از ارزش‌های اساسی سازمان خود نیز گام پس نهاده‌اند. آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان «رهبری نوین انقلاب ایران»، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند.

آنها در ادامه چنین روشی، با استقرار در خاک عراق، تیر خلاص را به شانس تاریخی خود

ص: ۷۴۹

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۸۷ - ۵۸۹.

۲- تفصیل چگونگی جدایی بنی صدر و حزب دمکرات از سازمان و شورا، و واکنش‌های سازمان، و همچنین آنچه که از سال ۶۴ بر شورا گذشت، در جلد سوم آمده است.

۳- همان: ص ۶۱۴.

شلیک کردند. البته هنوز اینجا و آنجا به نام ش.م.م. سخن می گویند؛ اما همه می دانند که چنین پدیده ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است. (۱)

سنجایی نیز درباره عاقبت سازمان و شورای ملی مقاومت می گوید:

متأسفانه بعداً آن سوءظن ها به حقیقت پیوست. با اعمال ناروا و نابخشودنی که بعداً از آنها سرزد و با پیوستن به صفوف دشمن مهاجم به ایران [= عراق] تمام پل های پشت سر خود را ویران کرده و راهی برای برگشت خود باقی نگذاشته اند. (۲)

بهمن نیرومند که در مهرماه ۱۳۶۴ جدایی خود را از شورا اعلام کرد، گفت:

... برای ما پس از چند ماه، دیگر کاملاً روشن شد که سازمان مجاهدین هرگز قصد ائتلاف نداشته است و فقط به خاطر کسب اعتبار بیشتر به یک ائتلاف صوری با افراد و سازمان ها... تن

داده است. کاسه صبر ما زمانی لبریز شد که متوجه شدیم مجاهدین بدون اطلاع شورا ماه هاست که با حکومت خونخواری چون حکومت صدام حسین مشغول مذاکره جهت انتقال مرکز شورا به عراق هستند. (۳)

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی از حامیان پیشین سازمان نیز درباره شورا چنین گفته است:

شکست و تلاشی شورای ملی مقاومت دلیلی جز این نداشت که آقای رجوی و همفکران او... این شورا را در مسکنت بارترین شکلی که می توان برای یک زائده بی هویت و توخالی ترسیم کرد، به وسیله و پوششی برای مخفی کردن خودخواهی ها و... تبدیل کرد. (۴)

تعدادی از افراد و سازمان هایی که تا سال ۱۳۶۵ به تدریج خود و یا گروه های سیاسی متبوع آنها از شورا جدا شدند، مواضعی مشابه آنچه ذکر شد در مورد ماهیت دروغین و سرنوشت بدفرجام آن اعلام

کردند. (۵)

ص: ۷۵۰

-
- ۱- همان: ص ۶۱۸.
 - ۲- سنجایی، امیدها و ناامیدی ها [چ لندن]: ص ۴۳۷.
 - ۳- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۳۵۳.
 - ۴- دو ماهنامه چشم انداز ایران، ش ۲۲: ص ۴۸.
 - ۵- برای آگاهی بیشتر فراز و فرود شورای ملی مقاومت، انجمن ایران پیوند، هلند، ۱۳۸۱.

گروه ها و افراد

«از مرداد تا دی ماه ۶۰ سازمان ها و افراد منفرد زیر، به شورای ملی مقاومت پیوستند:

سازمان های عضو: ۱- سازمان مجاهدین خلق ایران ۲- حزب دمکرات کردستان ایران ۳- شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال به نمایندگی مهدی خانابابا تهرانی ۴- جبهه دمکراتیک ملی ایران به نمایندگی هدایت الله متین دفتری و بهمن نیرومند ۵- جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) به نمایندگی حسن ماسالی ۶- حزب کار ایران به نمایندگی حمیدرضا چیتگر ۷- سازمان اتحاد برای آزادی کار به نمایندگی مرتضی محیط ۸- استادان متعهد دانشگاه ها و مدارس عالی کشور به نمایندگی محمدعلی شیخی ۹- جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد) به نمایندگی جلال گنجه ای ۱۰- کانون توحیدی اصناف به نمایندگی ابراهیم مازندرانی.

اشخاص عضو: ۱- ابوالحسن بنی صدر ۲- ناصر پاکدامن ۳- کاظم باقرزاده ۴- منوچهر هزارخانی ۵- اصغر ادیبی ۶- یک نفر که به دلایل امنیتی نامش ذکر نگردید. (۱)

بعدها اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) و چریک های فدایی خلق (پیرو برنامه هویت) در سال ۶۱ و ۶۳ به شورا پیوستند در حالی که چند گروه دیگر در همان سال ها از شورا خارج شدند. دکتر

ص: ۷۵۱

علی اصغر حاج سیدجوادی در مورد گروه های عضو شورا می گوید:

باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دمکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو سه سازمان دیگری که در اعلامیه های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می شد، سازمان هایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرات و اعضا. این گونه سازمان ها در واقع وجود خارجی نداشتند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هر چه بیشتر زائده های کنار سازمان مجاهدین ایجاد شده بودند. مثلاً همین جبهه

دمکراتیک... (۱)

سازمان مجاهدین خلق ایران

در واقع «شورای ملی مقاومت» سکو و مسندی بود برای کسب اعتبار در غرب و اعمال هژمونی سازمان بر دیگر گروه ها و جریان های ضد جمهوری اسلامی. این سازمان و - به طور اخص - شخص رجوی، در واقع برای هضم و حذف سایر رقبای احتمالی و آلترناتیو شدن آن در نظر غربی ها، کنترل کامل اداره تشکیلاتی ش.م.م را در دست داشت.

شورا برای رجوی کلید ورود به خارج از کشور بود. زمانی هم که پای رجوی در غرب سفت شد، آن را به بخش سیاسی سازمان مجاهدینش تبدیل کرد. (۲)

جبهه دموکراتیک ملی ایران

این گروه، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط دکتر هدایت الله متین دفتری و چند تن دیگر از جمله شکرالله پاک نژاد تشکیل شد، از گروه هایی است که در زمان تأسیس شورا، به تعبیر حاج

سیدجوادی، «سازمان هایی ساختگی بودند»؛ و در واقع جبهه دموکراتیک «اسمی بود بی مسما و یا قالبی بود بدون محتوا». (۳)

متین دفتری با قرار دادن عنوان «جبهه دموکراتیک ملی»، در نظر داشت چپ گرایان جریان ملی گرایی را که مایل به همکاری با جبهه ملی نبودند، جذب کند و با همراه کردن سایر گروه های چپ، جایگزین آنها

ص: ۷۵۲

۱- فراز و فرود شورای...: ص ۶۶.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۳۱۱.

۳- نشریه پیوند، ش ۳ - ویژه نامه: ص ۱۳؛ از مقاله علی اصغر حاج سیدجوادی.

باشد. این اقدام متین دفتری در بدو شکل گیری با سر و صدای بسیار همراه بود.

در این جبهه، «اتحاد چپ» متشکل از سه دسته مارکسیستی گروه کارگر، وحدت کمونیستی و تحریریه نشریه چپ، در کنار جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال، جامعه سوسیالیست های نهضت ملی، جبهه آزادی مردم ایران، انجمن رهایی زنان و اتحادیه ملی دانشجویان و دانش آموزان حضور داشتند.

گروه های مزبور در اسفند ۵۷ چیزی بیش از محفل های کوچک چند نفره نبودند و عناوین تشکیلاتی آنها

صرفاً کاربرد تبلیغاتی داشت. تنی چند از افرادی که با گروه های متبوع خود یا شخصا عضو جبهه بودند عبارتند از: حمید شوکت، کریم قصیم، بهمن نیرومند، مهدی خانباها تهرانی، نجف دریابندری، ناصر

پاکدامن، غلامحسین ساعدی، منوچهر هزارخانی، هما ناطق و صارم صادق وزیری.^(۱) جبهه مزبور که با عاملیت هزارخانی و پاک نژاد عمدتاً در اختیار سازمان قرار گرفته بود،^(۲) و دچار اختلافات و دسته بندی های درونی نیز گشته بود، با اعلام فاز نظامی، عملاً متلاشی شد و خود متین دفتری و بسیاری از تشکیل دهندگان آن نیز به خارج گریختند و برخی از آنان به عضویت «شورای ملی مقاومت» درآمدند.

از دو نماینده «جبهه» در شورا، بهمن نیرومند در مهر ۶۴ جدایی خود و گروه متبوعش را اعلام کرد؛ اما متین دفتری با عنوان نمایندگی این گروه به مدت ۱۶ سال در شورا باقی ماند. و بالاخره در مرداد ۷۷ از آن خارج شد. تفصیل وضعیت وی به هنگام پیوستن به شورا، در ادامه همین فصل و ماجرای اخیر متین دفتری در قبال سازمان و شورا، در گفتار دیگر آمده است.

حزب دموکرات کردستان

از جمله حرکت هایی که با تکیه به قدرت نظامی - سیاسی روسیه شوروی در کردستان شکل گرفت جریانی بود که بنای آن را قاضی محمد در ۲۵ مرداد ماه ۱۳۲۴ در شهر مهاباد، نهاد و به پیشنهاد دولت شوروی با نام «حزب دموکرات کردستان»، به عنوان تشکیلات جدایی طلب کرد، رسمیت یافت.^(۳)

حزب توده نیز در سال های ۳۱ - ۱۳۳۰ «کمیته ایرانی کرد» (کاک) را در کردستان تشکیل داد؛ عده ای در سال ۱۳۳۵ از «کاک» انشعاب کردند و هسته هایی را به گرداندگی عبدالله اسحاق (احمد توفیق) و

ص: ۷۵۳

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۴۰۸ - ۴۰۹. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: ص ۳۰۹.

۲- شوکت، همان، ج ۲: ص ۴۳۳.

۳- کردستان و گروه ها، ج ۱: ص ۲۴.

عبدالرحمان قاسملو تشکیل دادند. قاسملو در سال ۱۳۳۹، ضمن تماس با «حزب دموکرات کردستان عراق»، مجدداً «حزب دموکرات کردستان ایران» را فعال نمود.

از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۴۷، برخی از عناصر حزب حرکتی مسلحانه را در کردستان تدارک دیدند که

سرکوب شد. (۱)

حزب از آن تاریخ تا پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت چشمگیری نداشت. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، عبدالرحمان قاسملو به کردستان بازگشت و تشکیلات حزب را علنی کرد. فعالیت حزب دموکرات، از آنجا که جدایی طلبانه و با پوشش «خودمختاری» در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی

بود، در مرداد ماه ۱۳۵۸ رسماً ممنوع اعلام گردید.

بنا به اظهار رسمی حزب دموکرات، «در دی ماه ۱۳۵۹، در ملاقاتی میان نمایندگان سازمان مجاهدین و حزب، بر روی هدف های مشترک تشکیل جبهه توافق به عمل آمد». (۲)

حزب در خصوص همکاری با سازمان، در نشریه خود نوشته است:

در مدت سه سال گذشته، که همکاری ما با سازمان مجاهدین خلق ادامه داشته است، یکدیگر را بهتر شناخته و با اهداف و شیوه کار همدیگر آشنایی بیشتر پیدا کرده ایم.

به عقیده ما حزب دموکرات و سازمان مجاهدین، در مورد سرنگون ساختن رژیم و بر سر کار آوردن یک رژیم دموکراتیک... تأمین خودمختاری برای کردستان و بسیاری مسائل دیگر، نظرات مشترک دارند و به همین جهت نیز همکاری و هم پیمانی در میان این دو سازمان انقلابی باید همچنان ادامه داشته باشد. (۳)

... هم اکنون سازمان مجاهدین خلق بزرگترین سازمان سیاسی و سرتاسری کشور به حساب می آید. در شورای ملی مقاومت، این سازمان و حزب دموکرات - به عنوان دو ستون اصلی شورا - مورد قبول قرار گرفته اند. (۴)

از میان همه گروه ها در کردستان، دو حزب دموکرات و کومله به جهت سوابق و تأثیرگذاری، عمده تر بودند. اما به لحاظ تشکیلاتی و اجتماعی، با یکدیگر تفاوت داشتند و در پاره ای موارد، دشمنان خونی

ص: ۷۵۴

۱- همان: صص ۲۵ - ۳۶.

۲- نشریه کردستان، ش ۱۱۴: ص ۲.

۳- همان، ش ۹۳: ص ۲۲.

یکدیگر بودند تا آنجا که (تا سال ۶۵) بر اثر درگیری آنها حدود ۸۰۰ نفر از طرفین کشته شده اند. با وجود اختلافات ریشه ای و تفاوت های کمی و کیفی که احزاب دموکرات و کومله با یکدیگر داشتند، در موارد زیر مشترک بودند:

(۱) از سال ۱۳۶۰ به بعد، پایگاه های اصلی دو حزب در کردستان عراق مستقر بود. (۱)

(۲) تاکتیک های عملیاتی هر دو حزب علیه نیروهای جمهوری اسلامی، محورهای مشترک داشت که عمدتاً بدین قرار است:

- کاشتن مین در سر راه پایگاه های نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی؛ (۲)

- اجرای کمین در بعدازظهرها، بر سر راه تردد نیروهای نظامی و انتظامی؛ (۳)

- حمله شبانه به پایگاه های نیروهای انتظامی و نظامی؛ (۴)

- حمله به تأسیسات دولتی در اوقات بعدازظهر و شب، در شهرها و روستاها؛ (۵)

- نفوذ پیشمرگه های دو حزب به شهرها و درگیر شدن با نیروهای امنیت شهری. (۶)

در طول سال های گذشته احزاب مزبور اغلب نیروهای داخل خود را به دو طریق از دست داده اند: کشته و دستگیر شدن توسط نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، و تسلیم شدن و تقاضای «امان نامه» کردن.

دولت بعثی عراق از احزاب دموکرات و کومله حمایت می کرد و بدان ها فرصت داد که:

- مرکزیت سیاسی و نظامی در خاک کردستان عراق مستقر نمایند؛

- کادرهای خود را در کردستان عراق آموزش و سازمان دهند؛

- اسلحه، مهمات و امکانات مالی دریافت کنند؛

- ایستگاه رادیویی داشته باشند؛

ص: ۷۵۵

۱- منطقه پایگاه های مزبور در منطقه گلاله در خاک عراق و نزدیک مرز سردشت قرار داشت. جلایی پور، کردستان...: ص ۱۱۲.

۲- جلایی پور، همان: صص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۳- همان: ص ۱۱۳.

۴- همان: صص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۵- همان: صص ۱۱۴.

۶- همان: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

- زخمی های خود از درگیری های کردستان ایران را در داخل عراق درمان نمایند؛

- از امکانات تبلیغی دولت عراق، مانند رادیو عراق سود جویند؛

- کادر مرکزی و سایر عناصر سیاسی آنها از امکانات دولت عراق برای سفر به اروپا استفاده کنند. (۱)

عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان، در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۵، در جواب به این پرسش خبرنگار بی.بی.سی که «رابطه شما با رژیم عراق چطور است؟» اظهار داشت:

رابطه ما با دولت عراق بسیار روشن است؛ ما الآن علیه دشمن مشترک می جنگیم. (۲)

در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ نیز خبرنگار بی.بی.سی از عمر ایلخانی زاده، یکی از سران کومله، درباره مقر حزب کومله و همکاری این حزب با عراق سؤال کرد و وی چنین پاسخ داد:

رادیو و مقر رهبری ما در حال حاضر در کردستان عراق می باشد. ما از دولت عراق کمک دریافت می کنیم و اسلحه می گیریم. (۳)

یکی از پژوهشگران مسائل کردستان که از کتاب وی در این تحلیل استفاده شده، می نویسد:

برای نویسنده همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا در کردستان، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که تمام ایران در انقلاب بود، حزب دموکرات و کومله حرکتی در جهت انقلاب اسلامی مردم ایران نداشتند؛ اما از فردای پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم شاه، ناگهان

کردستان ایران منفجر می شود و مسئله کردستان به شکل بحرانی حاد در آن جریان پیدا می کند. (۴)

به هنگام شکل گیری شورای ملی مقاومت، حزب دموکرات کردستان در کنار سازمان مجاهدین خلق و رییس جمهور معزول، اضلاع مثلث اصلی شورا را تکمیل نمود و امکانات خود در عراق و نقاط مرزی کردستان را، تا جدایی از شورا در سال ۶۴، کاملاً در خدمت سازمان قرار داد.

حزب کار ایران (جناح چپ)

چنانکه در جلد نخست بیان شد، در سال ۱۳۴۵ در کمیته مرکزی حزب توده در آلمان شرقی اختلاف نظر پیدا شد و سه نفر از اعضای آن (قاسمی و فروتن و سغایی) انشعاب کردند و تحت تأثیر مائوئیسم

- ۱- همان: صص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ با اندکی تصرف.
- ۲- همان: ص ۱۲۸؛ نقل از کتاب کردستان در سال ۶۵: ص ۲۲.
- ۳- همان: ص ۱۳۰؛ نقل از همان منبع: ص ۷۳.
- ۴- همان: صص ۱۳۱ - ۱۳۲.

گروهی را پدید آوردند که به «سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان» معروف شد. فعالیت های این گروه،

طی سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در چارچوب کنفدراسیون بود.

به دلیل اختلافات گوناگون، از دل این گروه کوچک در طول سال های ۱۳۴۵ - ۱۳۶۵، «گروهک»هایی به نام های «حزب مارکسیستی - لنینیستی شفق سرخ»، «گروه پرولتاریا»، و «سازمان کارگران مبارز» پدید آمد. (۱)

شاخه ای از این گروه به نام «حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران - توفان» (حزب دو طبقه)؛ به سردمداری علی سعادتی بود که در بهار ۱۳۶۰ - به تقلید از حزب کار آلبنانی - گروه خود را به «حزب کار ایران» تغییر نام داد. در پی حوادث تیر ماه ۱۳۶۰ و حمایت سعادتی از بنی صدر، این گروه دو نیمه شد؛ جناح راست و جناح چپ.

«حزب کار ایران» (جناح چپ) با اعتقاد به براندازی جمهوری اسلامی در بهار ۱۳۶۱ در فرانسه پیوستگی خود را توسط علی سعادتی (خلیل) به شورای ملی مقاومت اعلام کرد. این گروه، در اسفند ۱۳۶۱، در اجتماع محدودی که به نام پلنوم دهم برگزار شد علی سعادتی را به دلیل فساد سازمانی و اخلاقی اخراج کرد.

مجموع اعضای این گروه به ۳۰ نفر نمی رسید و اغلب افراد داخل کشور آن در اوایل سال ۱۳۶۲،

دستگیر شدند. عناصر معدودی از این گروه در کردستان و اروپا به فعالیت های خود ادامه دادند. اداره بقایای چند نفره این گروه به عهده حمیدرضا چیتگر (حمید بهمنی) بود که تا کناره گیری از «شورای ملی مقاومت» در اردیبهشت ۶۴، در آن شورا حضور داشت. (۲)

اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)

در سال ۱۳۴۸ گروهی از دانشجویان مقیم آمریکا موجودیت گروهی موسوم به «سازمان انقلابیون کمونیست» (س.ا.ک.) را اعلام کردند و نشریه ای به نام کمونیست را به عنوان ارگان خود منتشر ساختند. مواضع این گروه در این شعار به خوبی بارز است: «راه چین راه ماست - صدر چین صدر ماست» (۳) محفل

ص: ۷۵۷

۱- تاریخ حزب کمونیست...، ج ۳: صص ۳۶ - ۳۷.

۲- همان: صص ۳۸ - ۴۰.

۳- نشریه حقیقت، ش ۹۴: ص ۴.

مشابه دیگری به نام «گروه پویا» در سال ۱۳۵۵ پدید آمد؛ با همان گرایش ها و تمایلات. این گروه، بقایای

«گروه فلسطین» بودند که از سال های ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ در عراق به سر می بردند و رهبری آنها را حسین تاجمیر ریاحی به عهده داشت.

از ترکیب این دو گروه، «اتحادیه کمونیست های ایران» (ا.ک.ا.) پدید آمد، که دو - سه جمع کوچک دیگر نیز در سال ۵۸ در آن ادغام شد. جریان مزبور، طی سال های آخر حکومت پهلوی، در واقع یک

شاخه مائوئیست کنفدراسیون در آمریکا به شمار می رفت.^(۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی این گروه با همان نام (ا.ک.ا.) در داخل کشور به فعالیت پرداخت و نشریه حقیقت را به عنوان ارگان خود منتشر ساخت. سردمدار آن - کماکان - حسین ریاحی بود. تا پیش از حوادث سال ۶۰، که اتحادیه مذکور خود را در یک بازی جنگ و مرگ گرفتار ساخت و با گذاشتن عنوان

«سربداران» بر خود - ابلهانه - به کشتار مردم آمل پرداخته خود نیز توسط مردم مضمحل گردید^(۲)، یک انشعاب نیز در این اتحادیه روی داد که نام «اتحادیه انقلابی برای رهایی کار» بر خود نهاد.^(۳)

مذاکره برای پیوستن اتحادیه به «شورای ملی مقاومت» در آغاز با شکست روبه رو شد؛ چراکه

ص: ۷۵۸

۱- در این باره جلد نخست کتاب حاضر، گفتار دوم، فصل چهارم.

۲- به دنبال اعلام مبارزه مسلحانه مخالفان جمهوری اسلامی، حادثه آمل در بهمن ماه ۱۳۶۰ به وقوع پیوست. اجمال حادثه چنین بود که «اتحادیه کمونیست های ایران»، با ارزیابی موقعیت جغرافیایی، جنگل های آمل را برای اختفا و عملیات چریکی مناسب تشخیص داد و نیروهای خود را در آنجا مستقر کرد. گمان اتحادیه این بود که به خاطر وضعیت اجتماعی منطقه آمل و بافت دهقانی جمعیت اطراف آن، در صورت حمله به شهر، مقاومت پراکنده نیروهای انقلاب اسلامی به سرعت سرکوب می شود و در مرحله دوم، پس از قطع خطوط ارتباطی و تقویت نیروهای مخالف داخل شهر، دیگر مناطق مازندران نیز به تصرف نیروهای اتحادیه در می آید و آن گاه آحاد مردم - در یک زنجیره متشکل - در سراسر ایران به پا می خیزند و رژیم جمهوری اسلامی را ساقط می کنند. آنها به دو گروه تقسیم شدند و حمله خود را غافلگیرانه در شب ششم بهمن ۱۳۶۰ آغاز کردند. گروه اول وارد شهر شده به گشت زنی پرداختند و هر کس را که به اصطلاح حزب اللهی و پاسدار تشخیص می دادند، ترور کردند و سپس به کمیته انقلاب اسلامی شهر حمله نمودند. مردم آمل، که با صدای تیراندازی به خیابان ها آمده متوجه وقایع شده بودند، برای مقابله آماده شدند و حرکت حماسی خود را آغاز کردند. مردم به صورت خودجوش و با کمک نیروهای انتظامی سریعاً به مقابله برخاستند و غائله در چند ساعت فرونشست. در این واقعه ۳۴ نفر از تروریست های کمونیست کشته، چندین زخمی و ۳۰ نفر نیز دستگیر شدند - که چند تن از آنها بعداً محاکمه و اعدام گشتند - از مردم آمل

نیز ۴۰ نفر که عمدتاً غیرنظامی و غیرمسلح بودند، به شهادت رسیدند. مطبوعات ۷ و ۸/۱۱/۶۰
۳- نشریه حقیقت، ش ۲۵: صص ۳ - ۴؛ ذیل عنوان «تبادل ناپایدار».

مجاهدین خلق اصرار داشتند که عملیات اتحادیه در آمل، تحت نام «شورای ملی مقاومت» انجام شود. پس از شکست غائله خونین آمل، از سوی بقایای اتحادیه، حمید درم بخش تهرانی در تیر ماه ۱۳۶۱ تقاضای عضویت در «شورای ملی مقاومت» را - بدون قید و شرط - مطرح کرد. و بدین ترتیب گروهی از هم پاشیده به «شورای ملی مقاومت» پیوست که عملاً حضوری سمبلیک داشت و محلی از اعراب به

شمار نمی رفت. در طول حدود یک سال و نیم، در اطلاعیه های رسمی شورا، از اتحادیه (سربداران) به

عنوان یکی از اعضای تشکیل دهنده ش.م.م. نام برده می شد؛^(۱) و در اوایل تابستان ۱۳۶۲، خروج اتحادیه از شورا - رسماً - اعلام گردید.

شورای متحد چپ

پایه این گروه را مهدی خانابا تهرانی گذاشت. وی، انشعابی رادیکال را در کنفدراسیون شکل داد و تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، از چریک های فدایی حمایت می کرد. خانابا تهرانی پس از تأسیس جمهوری اسلامی، در تشکیل «جبهه دموکراتیک ملی» به همکاری با متین دفتری و شکرالله پاک نژاد برخاست؛^(۲) ولی در آغاز پیروزی انقلاب، ائتلافی محدودتر را نیز موجب شد.

سه گروه خارج از کشور به نام های «گروه کارگر»، «سازمان وحدت کمونیستی» و «گروه چپ» که از دوران فعالیت های دانشجویی با هم آشنایی داشتند، در بدو پیروزی انقلاب، به توافق رسیدند که گروه مشترکی تشکیل دهند:

... در جریان گفت و گوهای این سه گروه، تعدادی [از] روشنفکران داخل کشور و برخی از اعضای کانون نویسندگان هم به آن پیوستند. سرانجام این گفت و گوها به انتشار «بیان نامه اتحاد چپ» و انتشار نشریه «سازمان اتحاد چپ» کشید.^(۳)

با گذشت زمان و بروز اختلافات، این ائتلاف نیز دچار انشعاب شد. عده ای که از «دیکتاتوری پرولتاریا» و «تضاد میان کار و سرمایه» و «ضرورت سازمان لنینی» حرف می زدند، جدا شدند و جریانی موسوم به «جنبش مستقل کارگری» - با نشریه ای به همین عنوان - پدید آوردند.^(۴) و جمعی نیز با عنوان

ص: ۷۵۹

۱- متن اطلاعیه ها، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- در این خصوص شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ذیل اعلام مذکور و صفحات مربوط.

۳- همان: ص ۴۸۶.

۴- همان: ص ۴۸۷.

سازمان وحدت کمونیستی با طرح «ضرورت حفظ استقلال سازمانی» کناره گیری کردند.^(۱)

طی نشستی در بهمن ماه ۱۳۵۹، مجدداً جمعی از گروه های کوچک رادیکال کمونیست گرد آمدند و سرانجام در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، بیانیه ای زیر عنوان «بیانیه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال» تنظیم کردند.

بقایای این جریان بعد از مقابله مسلحانه سازمان و تشکیل شورای ملی مقاومت، اولین جمعی بود که از این موضوع استقبال کرد و مشتاقانه به هژمونی سازمان در قالب شورا تن داد:

در جریان تنظیم بیانیه شورای متحد چپ، با حزب دموکرات کردستان و کومله و نیز مجاهدین خلق هم در تماس و گفت و گو بودیم. با بالا گرفتن تضاد میان آخوندها با بنی صدر و مجاهدین، و خروج آنها از کشور و تشکیل شورای ملی مقاومت، به شورا پیوستیم...

شورای متحد چپ نخستین سازمان چپ بود که از این حرکت ائتلافی نیروها، برای برقراری دموکراسی و استقلال ایران، استقبال نموده و آن را پذیرفت.^(۲)

پس از اعلام پیوستگی شورای متحد چپ، مهدی خانابا تهرانی تا فروردین ۶۴ که خروج خود و گروه را از شورا اعلام نمود، در آن عضویت داشت.

سایر گروه های عضو شورا

خانابا تهرانی در مورد سایر گروه های کوچکی که در فهرست اعضای شورای مقاومت قرار داشتند می گوید:

... سازمان اقامه... در دوره ریاست جمهوری بنی صدر به کمک سازمان مجاهدین... تشکیل شد... بقایای این سازمان نام خود را به «جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد)» تغییر

دادند... این گروه از روز نخست در حقیقت جریانی سواى سازمان مجاهدین نبود، المثنای آن

بود...

سازمان اتحاد برای آزادی کار یک گروه کمونیستی مستقل بود... نماینده آن گروه در شورا دکتر مرتضی محیط بود و چون به دلایل فنی و جغرافیایی نمی توانست در جلسات شورا حضور یابد، حقوق نمایندگی خود را به من واگذار کرده بود.

ص: ۷۶۰

تشکیلات جنبش گیلان و مازندران [= جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان] در واقع سازمان محلی ای بود در منطقه طوالش... تشکیلات محلی سازمان اتحاد چپ بود. آنها به علت ویژگی های منطقه این نام را برای خود برگزیده بودند تا نامی از کلمه «چپ» در میان نباشد. حسن ماسالی این گروه را نمایندگی می کرد. او پس از شرکت در یکی دو جلسه چون می بایستی به سفر می رفت نمایندگی خود را به من تفویض کرد... از کانون توحیدی اصناف در

ابتدا شناخت درستی نداشتم و تصور می کردم نمایندگان بازار هستند. بعدها متوجه شدم که این

کانون نیز یکی از سازمان های کوچک وابسته و جنبی مجاهدین است. سازمان استادان متعهد دانشگاه های ایران که در شورا تنها یک نماینده داشت، و در واقع سازمانی در کار نبود... این

جریان هم از سازمان های تابعه مجاهدین بود. سازمان چریک های فدایی خلق (پیرو برنامه هویت) که در اواخر عضویت ما در شورا به وجود آمد، نمایندگی آن را مهدی سامع برعهده داشت. سامع شش هفت ماه پیش از آنکه اعلام سازمان کند به عنوان فرد به عضویت شورا درآمد و ناگهان اعلام کرد به سازمان تبدیل شده است. (۱)

گروه متبوع ماسالی (جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان) در خرداد ۶۲ از شورا خارج شد و مدتی بعد نیز نام سازمان اتحاد برای آزادی کار، از فهرست اعضای شورا حذف گردید و نهایتاً با خروج سایر گروه های ناوابسته به سازمان، در اواخر سال ۶۴ شورا فقط ترکیبی از «سازمان» و پنج تشکیلات روی

کاغذ وابسته به خودش بود. پس از خروج متین دفتری که به نام جبهه دمکراتیک ملی عضو بود، از سال ۷۷ تنها گروه باقی مانده عضو شورا، سازمان چند نفره چریک های فدایی پیرو برنامه هویت باقی مانده است و در واقع از «شورا» چیزی بیش از یک اسم بی مسما وجود ندارد. هر چند از ابتدا ماهیتا همین گونه

بود، ولی همان صورت ظاهری اولیه نیز کاملاً از بین رفته است.

ص: ۷۶۱

حضور در کردستان عراق

در طول سال ۶۲، سازمان عملیات چشمگیری نداشت. چند عملیات کوچک در کردستان آن هم بر روی پایگاه های بسیج در جدار مرز و چند عملیات ترور در بعضی شهرها نشانگر میزان توانایی سازمان

بود. فرار هواداران و سمپات های فعال به سوی کردستان عراق موجب تقویت تشکیلات کردستان گردید

و ابراهیم ذاکری، عنصر قدیمی مرکزیت، کم کم جای خود را در بین دیگر مسئولین سازمانی محکمتر کرده و به عنوان فرمانده کردستان با نام مستعار «صالح» اقدام به گسترش پایگاه های نظامی سازمان در آن منطقه کرد.

دولت عراق، به منظور تقویت این گروه، امکاناتی همچون خانه های مستقل در بغداد، موصل و

کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار سازمان گذارد. سازمان،

هماهنگ با استراتژی رژیم بعث عراق در مقابله با ایران، اقدام به راه اندازی تیم های عملیاتی دونفره کرد. هدف این تیم ها ایجاد رعب و وحشت با ترور نیروهای مردمی شناخته شده در محلات شهرستان ها بود.

در مرکزیت سازمان، از مقطع سال ۶۲ و ۶۳ بحثی حول تدارک «قیام مسلحانه» صورت گرفت و تحت عنوان شکستن طلسم اختناق و آزاد نمودن انرژی و پتانسیل نهفته درون مردم به این نتیجه

رسیدند که به منظور سازماندهی هسته ها، سوار شدن بر موج نارضایتی ها، تثبیت آلترناتیوی سازمان در افکار عمومی، و بسیج امکانات سمپاتیک سازمان، بایستی در هر یک از استان های کشور تحت نظر ستاد

سیاسی - نظامی آن استان که در خارج از کشور مستقر است عملیات هایی انجام پذیرد.

از نیمه اول سال ۶۳ مسئولین سابق استان های سازمان، اقدام به گزینش اعضای واحدهای عملیاتی در کردستان عراق کردند تا بعد از آموزش لازم، از آبان ماه ۱۳۶۳ آنها را به داخل کشور اعزام نمایند. استان های سری اول اعزام، اصفهان، فارس، خوزستان، خراسان و تهران بودند. سازماندهی واحد

عملیاتی مرکب از دو نفر بود: فرمانده و معاون فرمانده. واحد عملیاتی، با در دست داشتن لیستی از افرادی که بایستی ترور شوند وارد استان می شدند. از سوی دیگر هر هفته یک یا دو بار به وسیله تلفن با خارج از کشور ارتباط داشتند تا فرماندهانشان به وسیله تلفن آنها را هدایت نمایند. پیام های رادیویی نیز مکمل ارتباطات تلفنی بود.

رده تشکیلاتی اعضای واحدها عموماً زیر عضو و گاه عضو بود؛ لیکن کیفیت کار فردی آنها در اسناد تشکیلاتی، بسیار ضعیف ارزیابی می شد. بسیاری از افراد این تیم های اعزامی از حلّ کوچکترین مشکلات امنیتی و عملیاتی بر نمی آمدند. در طول نیمه دوم سال ۶۳ واحدهای مذکور در سطح استان های ذکر شده اقدام به چند عملیات کردند و به موازات آنها در جهت تدارک عملیات های بعدی به جمع آوری باقیمانده نیروهای هسته ها و هواداران معرفی شده از خارج مبادرت کردند.

البته امکانات سمپات های سازمان در آن زمان به بن بست خورده بود و آنان همکاری مناسبی با

تیم های عملیاتی نداشتند. سازمان در بی خبری از اوضاع و احوال سیاسی - روحی هواداران و خانواده های آنان، دست به استفاده از این افراد می زد که در موارد متعددی به زیان سازمان تمام شد. (۱)

کشف تیم های عملیاتی

اشاره

پس از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳، تیم های عملیاتی مناطق مختلف توسط نیروهای این وزارتخانه، کشف و خنثی شدند:

فارس: اولین تیم عملیاتی، بنا بر اسناد و شواهد، بر اساس ردّ فنی - اطلاعاتی شناسایی شد.

خوزستان: تیم عملیاتی این استان، به علت یک حرکت عجولانه لو رفت و متلاشی شد.

خراسان: تیم عملیاتی، بر اساس ردیابی اطلاعات مأخوذه از تیم شیراز شناسایی شد و پس از مدتی

ص: ۷۶۴

مراقبت هدف عملیات مأموران واقع شد.

تهران: گشت و مراقبت مأموران وزارت اطلاعات و ردهای فنی - اطلاعاتی، موجب شناسایی و فروپاشی تیم عملیاتی شد. (۱)

آغاز بحران های روحی اعضا

در همان مقطع (نیمه دوم سال ۶۳) بحران های روحی ناشی از وضعیت تشکیلاتی سازمان، در بین اعضا و هواداران تشکیلاتی آغاز گردید. با گذشت زمان، انفعال روحی، یأس و افت خلاقیت های فردی

در حلّ مسائل تشکیلاتی افزایش می یافت. نیروها نسبت به آینده بدبین شدند و اتکای به نفس خویش را در جریان عملیات ترور از دست داده بودند، به گونه ای که در زمان دستگیری غالباً هیچ گونه واکنش

تدافعی از خود نشان نمی دادند. یکی از دستگیرشدگان چنین توضیح می دهد:

وقتی ما وصل به تشکیلات نبودیم، روحیه مان ضعیف و امیدهایمان را برباد رفته تلقی می کردیم؛ هرچند [به] رادیو گوش می دادیم ولی کفاف ارتزاق روحی مان نبود. ما عادت کرده بودیم که فرمانبردار تشکیلات و وصل به تشکیلات باشیم تا هویت خویش را از دست ندهیم. ... گاه در جنگل بر سر یک قالب کره و یک تخم مرغ دعوا و منازعه صورت می گرفت. ... وقتی دستور دادیم که تیم محسن برای عملیات به جاده کنار شهر بروند، همه شان گفتند: «روحیه نداریم» (۲)

در مدارک دیگری که از تیم های عملیاتی در همان مقطع به دست آمد، به این نکته نیز اشاره شده بود که افراد، احساس عدم انطباق با شرایط سیاسی - اجتماعی کشور که برخلاف تصورات آنان بوده است،

داشته اند.

در طول ۳ سال نظامی گری - از سال ۶۰ تا ۶۳ - تشکیلات بسته تر شد، رفتارهای سیاسی اعضا و

هواداران - بیش از گذشته - قالبی شده و کلیشه اش شدیدتر شد و همانند زندگی زنبوران، هرکس چنین بروز می داد که رفتاری مشابه دیگری انجام داده است. گویی این رفتارها، بیش از آنکه ناشی از آموزش و تربیت تشکیلاتی باشد، همانند زندگی زنبور یا موریا، غریزی و بدون ادراک و خودآگاهی بود.

ص: ۷۶۵

۱- همان: گزارش کشف تیم های ترور در سال ۶۳.

۲- همان: ص ۷۶؛ متخذ از پرونده مسعود فرمانبردار.

در این زمینه از شیوه «تخلیه»، به مثابه مکانیسم همسان سازی افراد تشکیلات به کار می رفت. آنان

که در عالم ذهن تردید پیدا می کردند و «مسئله دار» می شدند، می بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند، تا مانند سیستم زندگی موریانه ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند. نفوذ و سیطره سازمان، که به علت تفتیش عقاید و بازپرسی از درون افراد، هر روز بیشتر می شد، موجب اعتیاد اعضا به مصرف روزانه گزارش نویسی و تخلیه احساسات و

شنود نوارهای سرود، برای تقویت «غریزه» فرمانبرداری می گشت. اما برخی اوقات، شبکه ظاهرا در هم تنیده این شبیه سازی غیرطبیعی، چنان شکاف برمی داشت که حکایت آب در خوابگاه مورچگان را تداعی می کرد و لوله و آشفتگی های نهان را آشکار می ساخت. جدا شدن هر از چند گاه بعضی از اعضای قدیمی سازمان و علنی شدن آنها برخلاف میل و اراده رهبری تشکیلات، هم حکایت از گسترش بحران های درونی داشت و هم به سهم خود موجب افزایش و تعمیق آنها می شد.

جدایی «یعقوبی»

اشاره

در زمستان ۱۳۶۳، در بین گروه های خارج از کشور، به شکلی مبهم شایع شد که پرویز یعقوبی - مسن ترین عضو سازمان مجاهدین خلق (متولد ۱۳۱۴ ش.) - از سازمان مزبور و «شورا» کناره گرفته

است. این خبر، در سال ۱۳۶۴، با انتشار کتابچه جمع بندی دوساله از انحرافات رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران، قطعیت پیدا کرد و واکنش های زیادی از سوی سازمان را موجب شد. (۱) یعقوبی، که زمانی از دید سازمان در چنان حدی از اهمیت بود که - در کنار رجوی - پنجمین فرد فهرست کاندیداهای نمایندگی دوره اول مجلس از تهران اعلام شد (۲)، پس از جدایی، با صفاتی نظیر «اپورتونیست»، «ضد انقلابی»،

ص: ۷۶۶

۱- اولین واکنش ها در نشریه مجاهد ش ۲۴۶ درج شده است.

۲- سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۸ جزوه ای در معرفی کاندیداهای تهران منتشر کرد. ترتیب اسامی افراد و معرفی آنها می توانست نشانگر نوعی مرتبت سازمانی و تشکیلاتی نیز باشد: مسعود رجوی، عباس داوری، مهدی ابریشمچی، محمود احمدی، پرویز یعقوبی، محمّد سیدی کاشانی و... موسی خیابانی نفر دوم سازمان از تبریز کاندیدا شده بود. در شرح زندگی پرویز یعقوبی، پس از بیان سوابق وی در جریان نهضت ملی، نهضت مقاومت، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، و توضیحی در مورد سابقه زندان وی در سال ۱۳۴۲، این توصیفات را درباره او نوشتند: «پرویز، به علت اینکه از نظر پلیس یک عنصر شناخته شده بود، دشواری هایش برای ادامه فعالیت دوچندان بود. با همه اینها، او توانست پس از تماس های پراکنده که با برخی از

اعضای سازمان داشت، به طور مشخص در سال ۴۸، وقتی که دیگر حساسیت پلیس در موردش منتفی شده بود، به سازمان مجاهدین خلق ایران پیوندد. او در یکی از واحدهای سازمان، تحت مسئولیت و آموزش شهید سعید محسن به فعالیت پرداخت. مدتی نیز تحت مسئولیت شهید محمود عسکری زاده و علی اصغر بدیع زادگان قرار داشت. پرویز در جریان ضربه شهریور ۵۰ در یکی از خانه های تیمی سازمان، به اتفاق مجاهدین شهید رضا رضایی و علی باکری، دستگیر شد. در اوین به شدت زیر شکنجه قرار گرفت؛ سپس در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. وی، در دوران اسارت، مدت ها به عنوان نماینده زندانیان فعالانه در جهت احقاق حقوق زندانیان سیاسی مبارزه می کرد. پرویز، علی رغم سن زیاد و پس از سال ها مبارزه پیگیر، وقتی که وارد زندان شد، دارای چنان روحیه پرشوری بود که برای همه اعضای سازمان آموزنده بود. این برادر رزمنده، در سخت ترین شرایط خفقان پلیسی در زندان، یکپارچه امید و جوشش و حرکت بود. در زندان یک لحظه آرام نداشت؛ وجود او، در هر جا، جمع برادران را گرمی می بخشید؛ به همین علت، همواره مورد فشار و آزار و حساسیت پلیس زندان قرار داشت. یک مرتبه نیز از زندان قصر [تهران] به زندان سنندج تبعید شد. سال ۵۴ او را، به خاطر فعالیت هایش در زندان، به اوین منتقل کردند...» فرازهایی از سوابق انقلابی...: صص ۸ - ۳۷. و روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۵.

«خائن»، «ترسو»، «خرده بورژوا» و «تسلیم طلب» توصیف شد. علی زرکش، فرد شماره دو سازمان در آن دوران، در پیامی رسمی اعلام داشت:

پرویز یعقوبی، که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود، از همان ابتدا به علت ضعف‌ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، هیچ‌گاه مسئولیت جدی در سازمان نداشت و از حدّ یک عضو ساده هم بالاتر نیامد؛ و به ناچار همواره توسط یک یا چند عضو دیگر

کشیده می‌شد...[\(۱\)](#)

و سپس مقوله‌های خصوصی زندگی یعقوبی نیز به این انشعاب سیاسی کشیده شد:

همسرش مینا... گویا، در پاریس، انقلابی و مجاهد شده است؛ و اسباب سیاه‌رویی پرویز هم - تا حدودی - اوست... درباره مینا گفتنی زیاد است؛ و فی الواقع، من شرم دارم که واردش شوم...[\(۲\)](#)

ص: ۷۶۷

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۸: ص ۴؛ بخشی از اطلاعیه علی زرکش.

۲- همان: همان صفحه.

بخش عمده کتابچه یعقوبی به تبیین و تحلیلی - درونی - درباره فقدان دموکراسی در تشکیلات و «شورای ملی مقاومت» اختصاص داشت. یعقوبی می نویسد:

برخلاف تمامی سازمان ها و احزاب انقلابی جهان، که مرکزیت، منتخب و مجری تصمیمات کنگره بوده و در قبال آن مسئول می باشد، مرکزیت سازمان منتخب کنگره ای که بالاترین ارگان

سازمان می باشد نبوده، بنابراین هیچ گونه کنترل یا حسابرسی از مرکزیت به عمل نمی آید. چون

سیستمی که مرکزیت بر سازمان حاکم نموده، نه بر اساس و پایه سائترالیسم دموکراتیک بلکه سیستمی است که مرکزیت در آن فعال مایشاء بوده خود را در مقابل هیچ کس و یا هیچ ارگانی مسئول ندانسته و نمی داند و با برداشتی که از صلاحیت ارائه می دهد، هیچ کس یا ارگانی را

صالح برای رسیدگی به عملکرد و اقداماتش نمی داند. (۱)

در خصوص «صلاحیت»، به نقل از جابرزاده و محمد حیاتی، در این کتابچه مطالبی نقل می شود که نیاز به توجه بیشتر دارد:

ما به دستاوردهای جدیدی در سال ۵۴ رسیده ایم که دیگر سازمان ها و احزاب انقلابی فاقد آن هستند؛ آن هم اصل صلاحیت (وحدت فرد و مسئولیت) است. بنابراین بالاترین عناصر و صالح ترین عنصر در مرکزیت قرار می گیرد و خودش متوجه می شود که کجای کار غلط و اشتباه است و نباید پا بگذارد... ما اساساً این بحث را نداریم که اقلیت باید تابع اکثریت باشد. حرف

آخر را همیشه مسعود می زند؛ دستورات مسعود لازم الاجراست، مثل فرمان پیامبر. عنصر پایین حق انتقاد به عنصر بالاتر از خود را ندارد... برای گسترش دموکراسی، چاره ای جز گسترش صلاحیت نیست؛ مرز دموکراسی، صلاحیت است. (۲)

اشاره به سال ۵۴، این نکته را دربر دارد که پایه ریزی دیکتاتوری فردی در سازمان بعد از انقلاب، مسبوق به سابقه است؛ و آنچه روی داده، یکی پس از دیگری، مراحل طبیعی و اجتناب ناپذیر دگردیسی

پیشین بوده اند. جابرزاده و حیاتی، در متن پاسخ خود به یعقوبی، تصریح دارند که رسیدن به «اصل صلاحیت»، از دستاوردهای سال ۵۴ است؛ حال آنکه رجوی - سال ها بعد - مدّعی شده است که این اصل دستاورد یا مرحله دوم «انقلاب ایدئولوژیک» است. البته در سازمان بیان و اظهار هر مطلب و استناد به هر حادثه و زمان، معمولاً به «مورد مصرف» آن ارتباط دارد. تفسیر و معنایی که عناصر مرکزیت، از

- ۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله از انحرافات...: صص ۶-۷ نامه خطاب به ابریشمچی.
- ۲- همان: ص ۹ نامه خطاب به ابریشمچی. همین مضمون به نقل از مهدی ابریشمچی در صص ۶۳-۶۴.

«دموکراسی» ارائه داده اند، دست کمی از مسئله «صلاحیت» ندارد. در جایی دیگر از کتابچه یعقوبی، به نقل از محمد حیاتی باز چنین تصریح شده است:

دموکراسی این نیست که از همه نظر خواهی کنیم؛ اجرای دموکراسی در سازمان چنین است که مرکزیت با دفتر سیاسی مشورت کرده و تصمیم می گیرد. بدین ترتیب دموکراسی در سازمان به اجرا در می آید... (۱)

حاکمیت چنین دیدگاهی در تشکیلات، عضو قدیمی و وفادار سازمان را (که قطعاً در جنایات سازمان در سال های پس از پیروزی انقلاب - که خود نیز بدان معترف می باشد - مسئول و شریک است) به جایی رساند که در مورد آینده موهوم وعده داده شده شک کند و آن را تظاهر و پیرایه بداند.

در صورت پیروزی، با چنین دیدگاه و تفکری، مرکزیت درصدد تعمیم حاکمیت دیکتاتوری خود بر جامعه نیز خواهد بود... آیا نباید نسبت به این شعارها با شک و تردید نظر کرده و آنها را فقط زیور و پیرایه ای بیش ندانست؟! از طرف دیگر، چنانچه به حاکمیت رسیدیم، چه طور می توانیم دموکراسی را در جامعه اعمال کنیم؟ در صورتی که نه اعضا و نه کادرها چیزی از حد و حدود دموکراسی انقلابی می دانند؛ و نه می دانند که چگونه باید سانترالسم دموکراتیک اعمال

گردد؛ و نه آموزشی در این باره دیده و یا [نه] به یک زندگانی دموکراتیزه عادت نموده [اند]... (۲)

یعقوبی، با اشاره به آنچه در سال ۶۰ سازمان را به ورطه نابودی کشاند، و ریشه یابی فرایند ناکامی و سقوط پس از ۳۰ خرداد، می گوید:

مرکزیت سازمان، بدون اینکه سطح سازمان را در جریان بگذارد و نظرخواهی نماید، تصمیم می گیرد تا سازمان را از «سیاسی» به «سیاسی - نظامی» تبدیل کند و - بدون طی مراحل آماده سازی سطح سازمان و کسب آمادگی لازم برای یک مبارزه مسلحانه - سازمان را به میدان عمل بکشانند. (۳)

... از خرداد ۶۰ به این طرف، [مرکزیت] رأساً و بدون اطلاع سطح سازمان [تصمیماتی را] اتخاذ کرده و وجه دموکراتیک را نقض نموده؛ که مهم ترین آنها عبارت اند از صدور اعلامیه نظامی شماره ۲۵ مورخ ۲۸ خرداد ۶۰ و تصمیم به مبارزه مسلحانه، بدون اینکه آمادگی لازم را داشته

باشیم.

ص: ۷۷۰

۱- همان: ص ۴ نامه خطاب به ابریشمچی.

۲- همان: صص ۵ - ۶ نامه خطاب به ابریشمچی.

۳- همان: ص ۴ نامه خطاب به ابریشمچی.

این تصمیمات، بدون اینکه بر طبق ضوابط تشکیلاتی در سطح سازمان مطرح و پس از نظرخواهی و تأیید به مرحله عمل درآید، به اجرا درآمده بود. که نتیجه این تصمیمات، منجر به

از دست رفتن بسیاری از نیروهای ارزنده سازمان و شکست نظامی هر دو مرحله گردید. از طرفی، اتخاذ چنین شیوه‌هایی از طرف مرکزیت، به تدریج، منجر به حاکمیت سیستم دیکتاتوری و عدم اجرای کامل «سانترالیسم دموکراتیک» و برخورد غیر دموکراتیک با منتقدین درون سازمان شده است.^(۱)

وی با اشاره به مسئله استقرار سازمان در عراق و تأکید مرکزیت بر مشروع بودن آن، خطاب به ابریشمچی می‌نویسد:

... در این رابطه از طرف شما هیچ بحث و تحلیلی نشده بود و حتی خبری هم در این مورد به ما

نداده بودید. آنچه مطرح نمودم، دو مسئله [بود]: یکی مشروع و نامشروع، و دیگر وابستگی و ناوابستگی ... عراق حکومتی است که با روش‌های فاشیستی اداره می‌شود، چه طور ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟! ... برخوردش با مردم عراق، خلق کرد، جنبش فلسطین، انقلاب ایران نمونه‌های بی‌نی است. آیا اینها بیانگر ماهیتش نمی‌باشد؟!^(۲)

یعقوبی درباره انگیزه واقعی سازمان از رفتن به عراق اینگونه داوری کرده است:

... مرکزیت به خاطر خروج از بن‌بستی که بدان دچار شده بود، رفتن به عراق و تغییر کیفی در استفاده از امکانات آن را، به عنوان تنها راه نجات و حفظ موقعیت خود و رسیدن به حاکمیت تشخیص داد...^(۳)

ص: ۷۷۱

۱- همان: ص ۲۴.

۲- همان: صص ۹۹ - ۱۰۰.

۳- همان: ص ۱۱.

آبراهامیان، یرواند / ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۷

آخوندی احمد آخوندی

آرام، بهرام / ۴، ۵، ۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۹۵، ۱۱۲،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،
 ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹

آرنت، هانا / ۳۳۸

آق بابا، امیر هوشنگ / ۶۹۳

آل احمد، جلال / ۶۶

آلادپوش، حسن / ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۰۴

آلادپوش، سرور / ۵۳، ۶۴، ۶۸، ۹۲

آلادپوش، مجتبی / ۵۳، ۶۴

آلادپوش، مرتضی (حسین) / ۶۳

آل اسحاق، باقر / ۶۹۶

آمبروز، استفن / ۳۳۹

آمرطوسی، جعفر / ۶۹۶

آیت اللهی، سید حسین (حجه الاسلام) / ۶۵

آیت، حسن (دکتر) / ۴۸۲

آیتی، غزال / ۴۰۴

ابراى جهرمى، محمدحسن / ۳۲، ۳۳، ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۸۹، ۹۹، ۱۷۳، ۴۰۴

ابراهيم عراقى، محمدمهدي عراقى، حاج مهدي

ابراهيمى، مهين / ۶۹۳

ابريشمچى، حسين / ۳۵۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۹

ابريشمچى (قجر عضدانلو)، مريم / ۷۴۹

ابريشمچى، مهدي / ۲۵۹، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۹۱، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۶۶، ۶۲۴، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱

ابوالحسنى، فاطمه / ۶۹۵

ابويى، مهدي / ۳۵۵

اثنى عشرى، فاطمه / ۶۹۶

احتشامى، حامد / ۷۰۱

احمد، احمد / ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸

احمد، حاج مهدي / ۱۸۱

احمد، زهرا / ۱۸۵

احمد، مريم / ۱۸۵

احمد آخوندى، محمدرضا / ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۱۴۱

احمدزاده، مسعود / ۲۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸

احمدى، زهرا / ۱۷۴

احمدى، محمود / ۳۵۵، ۴۱۳، ۶۲۴، ۷۶۶

احمدى اسكويى، مرضيه / ۲۰۸، ۲۰۹

احمدی پریداری، اکرم / ۱۹۰

احمدی روحانی، حسین / ۴۸، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶،
۲۵۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۰۷

ادب آواز، گوهر / ۶۸۸

ادیبی، اصغر / ۷۵۱

ادیبی، حسین (دکتر) / ۳۲۵

اراکي، عباس / ۶۹۹

اربابی، غلامرضا / ۴۴۵

ارمغانی، بهروز / ۲۱۵، ۳۰۰

ازغندی (منوچهری)، هوشنگ / ۱۶۷

ازهدی، فرشته / ۶۹۳

استالین، ژوزف / ۹۸، ۲۹۹، ۳۴۰

استکی، رحمان / ۶۰۵، ۶۰۸

اسحاق، عبدالله / ۷۵۳

اسدیان، حمید / ۶۶۱

اسعد، حسن / ۳۲

اسفندیاری، عبدالله / ۴۲

اسلامبولی، خالد / ۶۶۵

اسلامی، حسین / ۷۰۰، ۷۰۸

اسلامی، فریبا / ۷۰۱، ۷۰۸

اسماعیل خانیان، مسعود / ۷۰

ص: ۷۷۶

اسمیت، دونالد / ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۱

اشتری، عزت الله / ۷۰۷

اشراقی، شهاب الدین (حجه الاسلام) / ۵۴۳، ۵۴۲

اشرف، حمید / ۵۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۰، ۴۰۴

اشرف زاده کرمانی، منیژه / ۶، ۷، ۹، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۷۶، ۱۵۷، ۱۹۹

اشکوری یوسفی اشکوری

اصدقی، مهراں / ۶۴۹، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹

اصلائیان، اصلاان / ۴۴۵

افتخار جهرمی، گودرز (دکتر) / ۵۲۰

افتخاری، مهدی / ۲۶۷، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۹۹

افراخته، رحمان (وحید) / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۶

افراز، بهجت / ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸

افراز، رفعت / ۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷

افراز، محبوبه / ۸۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹

افشین، منوچهر / ۴۷۰

اکبری آهنگر، محمدحسین / ۵۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۱۹۴

اکبری، محمد / ۲۰۲

الفت، علیرضا / ۵۳، ۹۲

الفت، محمد / ۵۶، ۹۱، ۹۲

امام حسین (ع)، حضرت / ۱۰۶، ۵۹۰، ۶۰۸

امام زمان (عج)، حضرت / ۲۵۶

امانی، حاج هاشم / ۲۳۵

امید نجف آبادی، فتح الله / ۵۷۶

امیرالمؤمنین (ع)، حضرت / ۲۶۱

امیرانتظام، عباس / ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۲۹

امیرپناهی، حسین / ۶۹۳

امیرخسروی، بابک / ۹۸

امیرشاه کرمی، مهدی / ۲۲

امینی، فاطمه / ۴۰۴

امینیان، افسانه / ۶۹۶

انتظارالمهدی، ابراهیم / ۵۶، ۷۳، ۷۹

انتظاری، مسعود / ۶۶۱

انصاری راد، حسین (حجه الاسلام) / ۵۷۶، ۶۱۰

انگینی، علی / ۶۹۳

انگلس، فریدریش / ۷۴۷

انواری، محی الدین (آیه الله) / ۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۷

اوسطی، تقی / ۶۹۳

اویسی، غلامعلی (ارتشبد) / ۶۶۶

ایرانی، ناصر / ۴۴۴

ایزدخواه کرمانی، مسعود / ۳۵۵

ایزدی، علی اصغر / ۷۰

ایلخانی زاده، عمر / ۷۵۶

ب

باب احمدی، محمدرضا / ۵۴

باباخانی، علیرضا / ۴۲، ۶۴۰

باباخانی، محمد / ۳۵۵

بادامچیان (بادام چی)، اسدالله / ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۵

بازرگان، ایران / ۶۹۳

بازرگان، پوران / ۲۴، ۱۷۷

بازرگان، حوریه / ۲۵

بازرگان، منصور / ۶۹۶

بازرگان، مهدی (مهندس) / ۷۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۶۶، ۴۴۷، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰،

۴۸۱، ۴۸۶، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۰۹، ۶۱۰،

۶۶۲، ۶۳۵، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۹۵

بازرگانی، بهمن / ۲۶۲

بازرگانی، محمد / ۷۲

باقرزاده، قاسم / ۲۵۵، ۳۵۵، ۶۹۳

باقرزاده، کاظم / ۷۵۱

باقری، امیربهمن (سرلشگر) / ۶۳۶

باکری، علی / ۴۸، ۸۰، ۷۶۶

بال، جرج / ۶۶۸

باهنر، محمدجواد (حجه الاسلام دکتر) / ۱۵۰، ۵۲۲، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶،

۶۵۴

بخارایی، مهدی / ۲۶۸

بختیار، تیمور (سپهبد) / ۳۳۳

بختیار، شاپور (شاهپور) / ۳۹۱، ۴۸۷، ۵۷۶، ۶۱۶، ۶۶۶

بختیاری (سرگرد) / ۲۵

بخشافر، حسین / ۶۸۹

بدیع زادگان، علی اصغر / ۳۷۴، ۴۰۵، ۷۶۶

برادران قاسمی، افشین / ۶۵۸، ۶۶۰

براعی، مهدی / ۲۴۵، ۳۶۵

براهنی، رضا / ۵۵۱

برژینسکی، زیگنیو / ۶۶۹

بشارتی جهرمی، علی محمد / ۵۲۰

بطحایی، محسن / ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۶۷

بقایی، محمد / ۳۵۵

بناساز نوری، احمد / ۵۴

بنی صدر، ابوالحسن / ۱۳۴، ۳۶۴، ۳۹۶، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷،

۵۰۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۸

۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹،
۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۰،
۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۷،
۷۶۰

بنی صدر، فیروزه / ۳۵۸، ۷۴۵، ۷۴۹

بوستان، مجدالعلی / ۲۴

بوستان، منیژه / ۲۴

بھاری جوان، فائزہ / ۶۹۵

بھودی، زھرا / ۳۶۶

بھہانی، سیمین / ۴۴۵

بھرنگی، صمد / ۶۶، ۱۹۰

بھشتی، سید محمد حسینی (آیہ اللہ دکترا) / ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۱۵۰، ۴۵۸، ۴۷۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳،
۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۵۴

بھی، ایرج / ۴۸۹

بیات، محمد علی / ۶۹۶

بیاتی کمیٹی، علی محمد / ۵۳

بیگدلی، محمد باقر / ۵۲

بیگی، محمد جواد / ۷۰۱، ۷۰۸

بیلیس، جان / ۳۴۱

پ

پاکدامن، ناصر / ۷۵۱، ۷۵۳

پاک نژاد، سیدرضا / ۶۰۵

پاک نژاد، شکراللہ / ۲۴۱، ۷۴۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹

پرایس، ہارولد (ژنرال) / ۳۲۹

پرتوی، پروین / ۶۵۱

پرہام، باقر / ۴۴۵، ۵۵۱

پکلانیک، نینا نیکولا پونا / ۴۱۷

پنجہ شاہی، اسداللہ / ۴۰۴

پورقاضیان، محمدحسن / ۶۸۹

پورکریم، مسعود / ۳۰۳، ۳۱۱

پورمقدم، یارعلی / ۴۴۵

پویان، امیر پرویز / ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۰۴

پهلوان، چنگیز / ۳۳۶

پهلوی نیا، شہرام / ۳۱۸، ۳۲۹

پیرو رضوی، محمد کاظم (معروف بہ محمد رضوی) / ۶۳۴، ۶۳۵

پیروزی، رضا / ۴۷۰

پیش بین، محمد / ۳۵۸

پیشداد، امیر / ۷۴۸

پیمان، حبیب اللہ (دکتر) / ۱۳۹، ۱۵۰، ۴۶۱، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۷۰

ت، ث

تاجمیر ریاحی، حسین / ۷۵۸

تجریشی، حاج مرتضی / ۳۳، ۸۹، ۲۴۰، ۲۴۵

تدین، فضل الله / ۳۵۵، ۶۹۳

ترقی، گلی / ۴۴۵

ترکپور، حمیدرضا / ۴۸۹

ترنر، جک (سرهنگ) / ۲۶، ۶۷، ۷۶، ۳۲۹

تروتسکی، لئون / ۲۹۹، ۳۳۶

تسلیمی، کریم / ۶۸

تشیّد، علیرضا / ۸۰

تشیّد، علی محمد / ۳۵۵

تفگری، محمدرضا / ۵۶

تقوایی، مهدی / ۲۱، ۲۲، ۲۴۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۰۴

تقوی، اقدس / ۶۹۳

تکمیل همایون، ناصر / ۵۷۳، ۶۱۴

تکنویی، رضا / ۴۶۵

تمجیدی، رضا / ۴۹۶

تواناییان فرد، هادی / ۶۹۳

توانگر، فریدون (معروف به آرش) / ۸۸

توحیدی، محمدعلی / ۶۲۴

توگلی خواه، محمد / ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۶۸، ۹۲

تهرانی، شیخ علی / ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۴۶، ۵۵۵

تهرانی، علی اکبر / ۶۳۳

تهرانی (قنبری)، خسرو / ۲۲، ۳۶۱، ۴۲۳، ۶۲۸، ۷۴۸

تهرانی کیا، حسین / ۳۵۸

تيفتكچي، بهجت / ۸۸

تيفتكچي، فاطمه / ۵۶

ثقفی خراسانی، علیرضا / ۸۱، ۱۹۶

ج

جابرزاده انصاری، عباسعلی / ۶۸۹

جابرزاده انصاری، محمدعلی / ۳۵۵، ۵۱۵، ۵۸۰، ۷۳۱

جاودانی، عباس / ۸۱

جریری، سیمین تاج / ۵۳، ۳۰۱

جزایری، نعمت / ۴۴۵

جزنی، بیژن / ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۹۱

جعفریان، رسول (حجه الاسلام) / ۱۱۳، ۱۴۱، ۵۹۰

جعفری ثانی، زبیده / ۶۹۶

جعفری، حسن / ۲۰۸

جعفری، سید محمد مهدی / ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۷۵، ۴۷۸

جعفری، شعبان / ۲۴، ۳۲۹

جعفری گیلانی، محمد (حجه الاسلام) / ۴۱۴

جلال زاده، حمید / ۳۵۸، ۳۶۵، ۶۹۳

جلال زاده، ناهید / ۳۶۵

جلالی، عبدالحسین / ۱۹۰

جلالی کوار، احمد / ۵۷

جلایی پور، حمیدرضا / ۱۴۹، ۱۵۰، ۷۵۵

جلیلی پروانه، حسین / ۳۵۵، ۶۹۳

جمالی، هادی / ۴۹۴

ص: ۷۸۰

جمشیدی، اسماعیل / ۴۴۵

جمشیدی، ایرج / ۲۴۱

جنتی لادانی، حسین / ۳۵۵

جوهری، محمد ابراهیم (ناصر) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۱۷۳

جهانگیری، الله قلی خان / ۷۲۹

جیاب، و. نگوین (ژنرال) / ۳۱۹، ۳۹۱

جیگاره ای، مسعود / ۳۰۳

چ

چپتان، حسن / ۴۴۵

چراغزاده دزفولی، علیرضا / ۶۰۵

چلنگر، رضا / ۴۵۶، ۴۹۴

چمران، مصطفی (دکتر) / ۴۱۹، ۴۸۴، ۴۸۷

چه گوارا، ارنستو / ۳۱۹

چیتگر، حمیدرضا / ۷۵۱، ۷۵۷

ح

حائری، حاج شیخ مرتضی (آیت الله) / ۱۰۶

حاج حمزه، یزدان / ۴۷۸، ۴۷۹

[حاج] حیدری، ابوالفضل / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰

حاج سیدجوادی، علی اصغر / ۳۹۶، ۴۶۱، ۴۸۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۲

حاج شفیعیها، محمد / ۵۴

حبّوش، طاهر جليل / ۶۰۴، ۶۴۲

حبيبي، حسن (دکتر) / ۴۷۸

حجاریان، سعيد / ۵۳۸، ۵۶۷، ۶۳۲، ۶۳۳

حجازی، فخرالدين / ۶۴۶

حجّتی کرمانی، محمدجواد (حجه الاسلام) / ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۶۶

حریری، حسين / ۴۷۸

حریری، مسعود / ۳۵۵

حسنان، حسن / ۲۶، ۵۴، ۶۷

حسینی طباطبایی، سيد محمدتقی / ۶۰۵

حسینی، عزالدين / ۵۲۸

حسینی، علیرضا / ۶۹۶

حسینی لواسانی، سيد محمدباقر (دکتر) / ۶۰۵

حسینی، مختار / ۴۴۵

حسینی نائینی، شمس الدين (دکتر) / ۶۰۵

حضرت عبدالعظیم / ۱۹۰

حضرت محمد(ص) / ۴۱۰

حضرت معصومه(س) / ۱۰۸

حقانی، زين العابدين / ۲۰۲

حقّانی، غلامحسین (حجه الاسلام) / ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۴۱۴، ۶۰۵، ۶۰۸

حقجو [بادامچیان]، ع / ۲۷، ۳۰، ۲۳۴، ۲۵۲

حق شناس، تراب / ۶۵، ۱۳۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۴۰۷

حقگو، مسعود / ۴۲۳

حکمت، علیرضا / ۴۴۵

ص: ۷۸۱

حکیم، سیدمحسن (آیه الله) / ۲۴۹

حلیمی / ۶۳۵

حنیف نژاد، احمد / ۳۵۷، ۳۵۵، ۲۶۷

حنیف نژاد، محمد / ۶۴۲، ۵۱۰، ۴۰۴، ۳۷۴، ۲۷۰، ۱۴۸، ۱۱۶، ۷۲

حیاتی، محمد / ۷۷۰، ۷۶۹، ۶۹۶، ۵۱۴، ۴۱۲، ۳۵۵، ۲۶۷، ۲۴۵، ۲۴۱، ۱۹۳، ۶۷

حیدرزاده، مهری / ۲۹۵، ۲۸۴

حیدری، ابوالفضل حاج حیدری

حیدری، عباس / ۶۰۶

حیدری، محمدعلی / ۶۰۵

خ

خاتمی، سیدمحمد (حجه الاسلام) / ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۰۸، ۵۹۹، ۵۸۹، ۵۶۹، ۵۴۹، ۵۴۳، ۵۳۸

خادمی، حمیدرضا / ۶۹۳، ۳۵۸

خارکن، بهجت / ۱۵۸

خاکسار، رضا / ۴۰۴، ۳۹۸

خاکسار، نسیم / ۴۴۴

خالقی، رضا / ۴۵

خامنه ای، سیدعلی (آیت الله) / ۶۶۳، ۶۴۲، ۶۰۵، ۵۹۳، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۷۷، ۵۶۱، ۵۲۲، ۴۹۰، ۱۵۰، ۱۴۹

خامنه [ای] هوشمند، فتح الله / ۶۹

خاموشی، محسن سیدخاموشی، سیدمحسن

خانابا تهران، مهدی / ۷۶۰، ۷۵۹، ۷۵۳، ۷۵۱، ۷۴۸، ۷۴۵، ۷۴۲، ۵۵۱، ۲۱۳

خانبانی، مهري / ۶۹۵

خانیکي، هادي / ۶۷، ۱۵۰، ۵۳۸، ۵۶۸

خاوري، علي / ۲۵۵

خدایي صفت، علي / ۲۶، ۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

خدایي صفت، مريم / ۶۹۶

خدایي صفت، مهدی / ۴۷۵

خروشچف، نيکيتا / ۳۴۰

خُلدي، رفعت / ۴۹۴، ۶۸۶

خليلي، اکبر / ۴۶۲

خليلي، عزت الله / ۲۶۶

خليلي، عظيم / ۴۴۵

خميني، حاج سيد احمد (حجه الاسلام) / ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۵۹۳، ۶۱۶، ۶۲۷

خميني، سيد حسين / ۴۱۴

خميني، سيد روح الله (آيه الله العظمى امام) / ۱۰، ۲۸، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۷

۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۳۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶

۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۵۴، ۴۵۹

ص: ۷۸۲

،۴۹۷ ،۴۹۴ ،۴۸۹ ،۴۸۷ ،۴۸۵ ،۴۸۴ ،۴۸۳ ،۴۸۲ ،۴۸۱ ،۴۸۰ ،۴۷۹ ،۴۷۸ ،۴۷۱ ،۴۷۰ ،۴۶۷ ،۴۶۶ ،۴۶۵ ،۴۶۴ ،۴۶۳ ،۴۶۱ ،۴۶۰ ،۵۷۶ ،۵۶۹ ،۵۶۱ ،۵۶۰ ،۵۵۷ ،۵۵۶ ،۵۵۳ ،۵۴۸ ،۵۴۷ ،۵۴۵ ،۵۴۴ ،۵۴۲ ،۵۴۱ ،۵۳۷ ،۵۳۶ ،۵۲۰ ،۵۱۹ ،۵۰۹ ،۵۰۴ ،۵۰۲ ،۵۰۱ ،۶۴۴ ،۶۴۱ ،۶۳۰ ،۶۲۷ ،۶۱۶ ،۶۱۵ ،۶۱۴ ،۶۱۰ ،۶۰۹ ،۶۰۸ ،۶۰۷ ،۵۹۹ ،۵۹۷ ،۵۹۶ ،۵۹۴ ،۵۹۳ ،۵۹۰ ،۵۸۹ ،۵۸۳ ،۵۸۰ ،۵۷۷ ،۶۷۲ ،۶۷۱ ،۶۷۰ ،۶۶۸ ،۶۵۰ ،۶۴۶

خوئی، اسماعیل / ۵۵۱

خوراشادی زاده، علی / ۳۵۵

خوشبختیان، محمد / ۶۵

خیابانی، موسی (نصیراوغلو) / ۱۱۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۵ ، ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۳۴۶ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۷۰ ، ۳۹۱ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۲۳ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۵۴۰ ، ۵۶۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۷ ، ۶۱۷ ، ۶۲۳ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ، ۷۶۶

خیابانی، مهین / ۶۹۳

د

داداشی / ۶۳۵

دادگر، حسین / ۵۲۰

داعی الاسلام، حسین / ۱۹۸

دانش آشتیانی، غلامرضا (حجه الاسلام) / ۶۰۶

دانش، سید محمد کاظم (حجه الاسلام) / ۶۰۶

داور، ابراهیم / ۴۳ ، ۶۹ ، ۷۶

داور، اردشیر / ۲۰۷

داوری، عباس / ۱۴۵ ، ۳۵۵ ، ۳۶۵ ، ۴۰۷ ، ۴۱۳ ، ۵۱۲ ، ۶۹۶ ، ۷۶۶

دبره، رژی / ۳۱۷

درم بخش تهرانی، حمید / ۷۵۹

دریابندری، نجف / ۷۵۳

دزفولی، خلیل فقیه دزفولی، محمدعلی

دستغیب، سید عبدالحسین (آیه الله) / ۶۸۷، ۶۸۸

دلنواز، ابوالفضل / ۶۳۴، ۶۳۶

دلنواز، مینو / ۶۳۴

دوزدوزانی، عباس / ۱۸۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷

دهباشی، علی / ۵۵۱

دهقان، علی اکبر / ۶۰۶

دهقانی، اشرف / ۱۸۵

دهقانی، بهروز / ۴۰۴

دیالمه، سید عبدالحمید (دکتر) / ۶۰۶

ذ

ذاکری، ابراهیم / ۳۵۵، ۳۶۵، ۷۳۱، ۷۶۳

ذوالانوار، کاظم / ۱۰، ۴۸، ۷۱، ۷۰۵

ص: ۷۸۳

رئیس زاده، فرزاد / ۶۵۶

رئیس طوسی (رئیس) رضا / ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۳۴۸، ۴۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۷

رابتی، علیرضا / ۳۵۵

راستگو، علی اکبر / ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۵۴، ۶۷۱، ۶۸۸، ۶۹۸، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳

راسخی، شهاب / ۶۹۶

رأفتی، ناهید / ۶۸۹

ربانی، علی نقی / ۴۲۲

ربانی املشی، محمدمهدی (آیه الله) / ۶۳۰، ۶۳۱

ربانی شیرازی، عبدالرحیم (آیه الله) / ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶

ربیع، اشرف / ۵۱، ۵۸، ۳۵۸، ۶۱۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۴۵

رجایی، محمدعلی / ۱۷۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۵

۶۱۷، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۴

رجب بیگی، مهدی / ۶۵۶

رجوی، کاظم / ۵۳۹

رجوی، مسعود / ۳۰، ۸۰، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۴

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۳۰

۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۱

۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵

۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲

۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۷

۷۶۹، ۷۶۶، ۷۵۲، ۷۵۰، ۷۴۹، ۷۴۸

رحمانی، خسرو / ۷۰۴

رحمانی، علی / ۶۹۶

رحمانی، علیرضا / ۳۱۱

رحمانی، محمود / ۷۰۴، ۷۰۰

رحیمی، حسن / ۶۹۳، ۳۶۵

رحیمی، حمیدرضا / ۴۴۵

رحیمی، خسرو / ۶۸۹

رحیمی، سید فخرالدین (حجه الاسلام) / ۶۰۶

رحیمی نژاد، تهمینه / ۶۸۹

رستگار، کریم / ۱۴۸، ۷۹

ص: ۷۸۴

رسول اکرم (ص)، حضرت / ۵۹۰

رسولی نوذری

رضایی، آذر / ۳۵۸، ۶۸۹

رضایی، احمد / ۴۸، ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۳۵۷، ۶۴۲

رضایی، امین الله / ۴۴۵

رضایی، خلیل / ۳۹۶، ۴۰۷

رضایی، رضا / ۲۱، ۴۸، ۷۱، ۹۵، ۳۵۷، ۴۰۴، ۶۴۲، ۷۶۶

رضایی، صدیقه / ۳۵۷، ۴۰۴

رضایی، محسن (ابوالقاسم) / ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۹۴، ۶۹۶

رضایی، مهدی / ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۰۶

رضوانی، (نوروز) علی / ۳۹۸

رضوی، فرهاد / ۶۹۹

رضوی، محمد پیرو رضوی، محمد کاظم

رضوی، محمد شهاب / ۲۰۸

رفیعی، حسین / ۱۳۳، ۱۴۵، ۳۴۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۶۶

رفیعی طباطبایی، خلیل / ۸۸

رفیعی نژاد، نادر / ۳۹۸، ۴۰۴

رفیق دوست، محسن / ۲۶۵

رمضانی، نصرت / ۶۹۳

رنجبر، سلامت / ۲۵۵

روحانی، احمدعلی / ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳

روحانی، حسین احمدی روحانی، حسین

روحانی، سیدحمید (حجه الاسلام) / ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۹

روحانی، سیدصادق (آیت الله) / ۱۱۱

روستا، حبیب / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶

روشن تبار، شهرام / ۷۰۱، ۷۰۴

روشن روانی (روشن روان)، هادی / ۵۶، ۶۰۳

روشن، شهرام / ۷۰۹

رومینا، حسن / ۴۰۴

رها، اسماعیل / ۴۴۵

رهبر، مجید / ۷۰۴

ریاحی، تقی (تیمسار) / ۴۲۹، ۴۳۶

ریاحی نظری، خسرو / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴

ری شهری محمدی ری شهری

ز

زائرین مقدم، فائزه / ۶۹۶

زائرین مقدم، مهدی / ۶۹۶

زارع، فلور / ۶۷۴

زاهدی، اردشیر / ۲۹۳

زرکش یزدی، علی / ۳۵۵، ۴۷۵، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۰، ۶۹۹، ۷۶۷

زری باف، عباس / ۶۳۳

زرین کفش، عبدالله / ۴۵، ۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹

زمان وزیری، اصغر / ۷۳۷

زمردیان، علیرضا / ۲۶۲

ص: ۷۸۵

زمردیان، لیلا / ۳، ۶، ۸۰، ۳۰۱

زنجانی، سیدرضا (آیه الله) / ۷۴۲

زنجیره فروش، جواد / ۳۵۵

زندافشار، علی / ۶۸۶

زندى، خسرو / ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۲

زندى پور، رضا (سرتیپ) / ۴، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۵۴، ۷۴، ۷۶، ۲۸۷، ۳۲۹

زواره ای، سیدرضا / ۵۷۳، ۶۳۶

زهتابچی، علی اصغر / ۳۵۸

س

سادات دربندی، سیدمحمد / ۲۶۷

سادات، محمدانور / ۶۶۵، ۶۶۶

سارتر، ژان پل / ۳۹۱

ساعدی، غلامحسین / ۴۴۴، ۵۵۱، ۷۵۳

ساقی (استوار) / ۲۲۶

سالاری، عباس / ۲۷۰

سالمی، غلامحسین / ۴۴۵

سامع، مهدی / ۷۶۱

سامی، کاظم (دکتر) / ۴۶۱، ۵۴۶، ۵۵۳، ۶۱۰، ۷۴۲

سیحان اللهی، حسن / ۴۳، ۶۹

سیحانی، محمدحسین / ۳۹۸، ۶۴۰، ۶۹۶

سیاسی آشتیانی، علیرضا / ۶۵، ۸۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱

سپانلو، محمدعلی / ۴۴۴، ۵۵۱

ستارخان / ۳۷۸

سجادی، طاہرہ / ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۷۵، ۷۷

سجادی، محمدصادق / ۲۵۳

سجودی، محمدحسن / ۴۴۵

سحابی، عزت اللہ (مهندس) / ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۷۸، ۵۷۰، ۵۷۶، ۶۰۹

سحابی، یداللہ (دکتر) / ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۴۶، ۵۵۳

۵۵۶، ۵۷۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۷۵

سدیقی، سودابہ / ۵۸۸، ۶۱۵

سرخوش، حسن / ۶۵۸

سعادت، علی / ۷۵۷

سعادت، محمدرضا (سیکو) / ۲۴۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰،

۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲،

۴۶۷، ۵۱۰، ۵۱۱

سعیدپور، سعید / ۶۸۹

سعیدی، جواد / ۴۶، ۹۹، ۱۵۳

سعیدی، سید محمدرضا (آیہ اللہ) / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۹

سغایی، عباس / ۷۵۶

سلامتیان، احمد / ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۲

سلامتی، محمد / ۲۶۹

سلطانی جهرمی، غلامرضا / ۸۱

سلیحی، پروین / ۷۷، ۳۹

ص: ۷۸۶

سليمى جهرمى، على اكبر / ۱۷۸، ۱۷۹

سماواتى، ناصر / ۳۹۷

سنجابى، كريم / ۵۵۴، ۵۹۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰

سنجى، خشيار / ۲۱۰

سَنَمارى، ثريا / ۶۸۹

سياه كلاه، حسين / ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۲۶، ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵

۲۹۶

سياه كلاه، محسن / ۱۹۷، ۲۰۲

سیدالمحدثين، محمد / ۶۹۶

سید خاموشى، سيد محسن / ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۸۷، ۲۹۰

سید خاموشى، سيد مرتضى / ۲۵

سیدی كاشانى، محمد / ۴۳۳، ۷۶۶

سیفی، سیاوش / ۳۵۵، ۶۹۶، ۷۳۲

ش

شاكرى، خسرو / ۴۴۵

شاكرى يكتا، محمد على / ۴۴۵

شاملو، احمد / ۴۴۵، ۵۵۱، ۶۹۵

شانه چى، محمد / ۵۵۲

شاه آبادى، مهدى (حجه الاسلام) / ۲۱

شاهسوندى، سعيد / ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۷۱، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۶۲۵، ۷۳۱

شاه، محمدرضا پهلوی / ۷، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۵۷، ۶۶، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹،
۱۴۹، ۱۶۷، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۵

۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶،
۴۰۸، ۴۲۱، ۴۵۵، ۴۸۷، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۴، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۶۸،
۶۷۰، ۶۷۷، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۵۶

شاهی (مطهری)، عزت الله / ۶۵، ۸۱

شرافت، سید محمدجواد / ۶۰۶

شرفخواه (تیمسار) / ۶۲۸

شریعت رضوی، پوران / ۵۵۲

شریعتمداری، سید کاظم (آیه الله) / ۱۱۱، ۲۶۷، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۶

شریعتی، علی (دکتر) / ۲۶، ۶۳، ۶۴، ۱۵۶، ۱۹۰

شریف زاده شیرازی، جمال / ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۸۴، ۲۹۰

شریف، مجید / ۵۵۲

شریف واقفی، حبیب الله / ۷۰

شریف واقفی، مجید / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۶۹

ص: ۷۸۷

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲،

۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۲۹

شعاعیان، مصطفی / ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۰۴

شعبانی، محمد / ۷۰۰

شفایی، مریم / ۶۹۳

شفر، پال (سرهنګ) / ۲۶، ۶۷، ۷۶، ۳۲۹

شفیعیها، کاظم / ۷۲

شمخانی، علی (دریادار) / ۶۸۸

شمس، افسانه / ۶۹۶

شمیم، شاهرخ / ۶۸۹

شوکت، حمید / ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۹

شهاب، حاج احمد / ۲۳۵

شهدادی، هرمز / ۴۴۵

شهرام، محمدتقی / ۶، ۹، ۱۶، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۵۳،

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۷،

۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹،

۳۱۰، ۳۱۸، ۷۰۴

شهریاری، عباسعلی / ۳۲۹

شهریاری، میربهزاد / ۶۰۶

شیبانی، حماد / ۴۲۲

شیبانی، عباس (دکتر) / ۲۴۱، ۲۶۵، ۴۷۵

شیخ الاسلام، زهرا / ۶۹۵

شیخ باقر قاضی، حسین / ۷۰

شیخی، محمدعلی / ۷۵۱

ص

صاحب اختیاری، غلامحسین / ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۰

صادق، حسن / ۶۹۳، ۲۶

صادق، محمد / ۲۰۲، ۹۱

صادق پور کلوری، اکرم / ۵۴

صادق وزیری، صارم / ۷۵۳

صادقی، قاسم (حجہ الاسلام) / ۶۰۶

صادقی، محمدحسین (حجہ الاسلام) / ۶۰۸، ۶۰۶

صادقی نیستانی، غلامعلی / ۶۹۳

صادقی نیستانی، نسرین / ۶۹۳

صالحی، سیمین (دکتر) / ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۸۰، ۷۹، ۶۹، ۲۳، ۲۱

صانعی، حسن (حجہ الاسلام) / ۵۹۳

صباغیان، هاشم (مهندس) / ۶۷۵، ۵۷۲، ۵۲۲، ۴۱۹

صدام حسین / ۷۵۰، ۷۳۱، ۶۶۸، ۶۶۶، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۳۱، ۶۰۴

ص: ۷۸۸

صدر حاج سیدجوادی، احمد / ۳۹۶، ۴۷۹، ۵۷۲، ۶۷۵

صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد / ۳۹۶، ۴۸۰

صدر حاج سیدجوادی، علیرضا / ۳۹۶، ۴۸۰

صدوقی، شیخ محمد (آیہ اللہ) / ۶۷۳

صدیقی، محمد / ۵۶۸

صفتی دزفولی، غلامحسین / ۵۷

صفا، فرهاد / ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۱، ۱۹۴، ۲۰۲

صفا، فضل اللہ (دکتر) / ۷۱

صفوی، ولی اللہ / ۶۰۷، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۰

صفی یاری، اردلان / ۶۹۶

صلاحی، عمران / ۴۴۵

صمدیہ لباف، مرتضیٰ / ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۱۵۳، ۱۶۱،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۸۸، ۳۲۹

صمیمی بہبھانی، ساسان / ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۴

صمیمی بہبھانی، کیوان / ۳۰

ض

ضابطی، محمد / ۳۵۵، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۵، ۶۹۲، ۶۹۳

ضیایی (سرہنگ) / ۶۲۸

ضیایی نژاد، نبی / ۷۰۰

ط

طالبان، محمد / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۲

طالبی، عبدالله / ۷۳۷

طالقانی، اعظم / ۲۱، ۲۶۷، ۴۱۴، ۵۷۶

طالقانی، سید محمود (آیہ اللہ) / ۳۱، ۷۸، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۵۰، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۶۳

۴۸۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۲۶

طالقانی، فاطمہ / ۶۶۶

طالقانی، مجتبیٰ / ۱۶۲، ۱۷۴

طاہر رحیمی، محمد / ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۷، ۲۱، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۱۵۶، ۱۹۹، ۲۰۵

طاہری، اکبر / ۲۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶

طاہری، سعید (سرتیپ) / ۳۲۹

طاہری، طالب / ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱

طباطبائی، زہرا / ۶۹۵

طباطبائی، سید محمد حسین (علامہ) / ۲۳۵

طباطبائی نژاد، سید نورالدین (حجہ الاسلام) / ۶۰۶

طبی، محمد حسین (حجہ الاسلام) / ۶۰۶

طریقت منفرد، محسن (محمود) / ۶۸، ۹۱، ۲۰۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹

طریقی، اکبر / ۴۲۲

طہماسبی، شاہرخ / ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۲۱

طیبی، مسعود / ۶۴۱

عابدینی، قاسم / ۴۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱

عاقلی، باقر / ۴۲۲

عبادی، وجیہہ / ۶۹۵

عباسپور، حسن / ۶۰۵

عباسی، حسن / ۲۳۸

عبّاسی دولت آبادی، علی / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸

عبایی خراسانی، محمد (حجہ الاسلام) / ۴۱۴

عبدالکریمی کوملہ، سیف اللہ / ۶۰۶

عبداللہ زادہ، محمد قاسم / ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۹

عراقی، حاج مہدی / ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۱

عرفات، یاسر / ۳۵۰

عزیزی، محمد رضا / ۴۶۹

عسکری زادہ، محمود / ۷۶۶

عسکراولادی، حبیب اللہ / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱

عطاپور، عباس / ۳۵۸

عطارپور، رضا (دکتر حسین زادہ) / ۲۲، ۷۲

عطایی کاریزی، محمود / ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۵۵، ۶۹۹

عطریانفر، زہرہ / ۴۹۰

عفت روش، عباس / ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲

علایی طالقانی طالقانی

علویان، هادی / ۶۷۱

علوی طالقانی (حجه الاسلام) / ۲۲۷

علوی طالقانی، عذرا / ۳۶۵

علی اف / ۴۲۴

علی بابایی، احمد / ۵۵۲

علیخانی، قدرت الله (حجه الاسلام) / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۱

عمرانیان، زهرا / ۶۹۵

غ

غضنفرپور، احمد / ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۲

غفاری، شیخ حسین (آیه الله) / ۱۴۹

غفاری، هادی (حجه الاسلام) / ۴۵۷، ۴۷۳

غلامی، هادی / ۶۹۶

غیور، سعید / ۳۵۵

غیوران، مهدی / ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۵۷

ف

فاتح یزدی، محمدصادق (حاج) / ۳۲۹

فاضل، محسن / ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲

فاکر، محمدرضا (حجه الاسلام) / ۴۱۴

فانون، فرانتس / ۳۹۱

فتح پور پاکزاد، فرهاد / ۶۹۶

ص: ۷۹۰

فتحی، مهدی / ۵۷، ۱۸۲، ۲۸۰، ۲۸۵

فخارزاده کرمانی، محمود / ۶۴۹

فراستی، علی / ۵۹۸

فراهانی، ناصر / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸

فرتوک زاده، فاطمه / ۵۱، ۵۵، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۰۱

فرتوک زاده، محمدرضا / ۱۸۱

فرجی زنوز، خورشید / ۶۰۳

فرّخی، باجلان / ۴۴۵

فردوست، حسین (ارتشبد) / ۳۳۳

فرزانه سا، مجید / ۳۶۵

فرزانه سا، مهشید / ۶۸۹

فرسیو، پرویز (سرلشکر) / ۲۴۹، ۳۲۹

فرمانبردار، مسعود / ۷۶۵

فروتن، غلامحسین / ۷۵۶

فروهر، داریوش / ۵۴۵، ۷۴۲

فرهادی، مصطفی / ۸۱

فضیلت کلام، شیرین / ۲۰۸، ۲۰۹

فقیه دزفولی، اسدالله (جلیل) / ۲۲

فقیه دزفولی، بتول / ۲۱

فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۹، ۷۶، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹

۲۵۴، ۲۵۳، ۲۳۷

فقیہی، اصغر / ۴۹۴، ۶۶۲، ۶۸۷

فکری ارشاد، منوچہر / ۴۴۵

فیاض بخش، علی اکبر / ۶۰۵

فیروز کوهی، مسعود / ۳۰۳

فیسینکو، ولادیمیر کیتوویچ / ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶

ق

قائدی، محمدجواد / ۳، ۴۲، ۴۸، ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶

۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹

قاسملو، عبدالرحمان / ۵۲۸، ۷۳۱، ۷۴۷، ۷۵۴، ۷۵۶

قاسمی، احمد / ۷۵۶

قاسمی، بہرام / ۶۹۵

قاسمی، عبدالوہاب / ۶۰۶

قاضی محمد / ۷۵۳

قاضی، محمد / ۴۴۵

قجر عضدانلو، محمود / ۶۹۶

قجر عضدانلو، مریم / ۳۵۸، ۷۴۹

قجر عضدانلو، نرگس / ۵۳

قدوسی، علی (آیہ اللہ) / ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۱۶، ۶۳۳، ۶۴۹، ۶۶۲

قدیریان، حاج احمد / ۴۱۴، ۴۹۰، ۵۴۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۱۶

قدیری، جواد / ۳۹۷، ۴۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۳۳، ۶۳۴

ص: ۷۹۱

قدیری، محمد / ۷۰۱، ۷۰۸

قدیری مدرس، محمدجواد قدیری، جواد

قربان زاده، احمد / ۴۴۵

قربانی، محمد / ۷۰۵

قربانی، مسعود / ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱

قصاب، ماشاءالله / ۴۱۸

قصیم، کریم / ۷۵۳

قلیچ خانی، پرویز / ۱۳۶

قندی، محمود / ۶۰۵

قهرمانی، افشین / ۶۹۶

قهرمانی، صفر / ۲۵۵

ک

کاترل، ویلیام / ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

کاتوزیان همایون کاتوزیان

کازانکین، گنادی / ۴۲۲، ۴۲۳

کاشانی، سیدابوالقاسم (آیه الله) / ۲۵۸

کاشانی، مرتضی / ۶۹، ۷۶

کاظمیان، سیف الله / ۵، ۶، ۹، ۳۰، ۷۴، ۷۶، ۱۹۷

کبیری، علیرضا / ۸۱

کتیبه، محمد مهدی (سرهنگ) / ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۶

کتیرایی، محمد مهدی / ۳۶۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۹

کچوئی، محمد / ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۷۱، ۴۴۵

کریاسچی، غلامرضا / ۴۲۲

کرد احمدی، صادق / ۴۲، ۵۵، ۱۷۴

کرمانشاهی اصل، حسین / ۸۷، ۸۸

کروبی، ملا احمد (حجه الاسلام) / ۱۰۷

کروبی، مهدی (حجه الاسلام) / ۲۴۰

کرون گارد، روبرت / ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

کرون گارد، ویلیام / ۲۷۹

کریمی، احمد رضا / ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۷۱، ۸۶، ۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸

کریمی بیژنی نژاد، عمادالدین / ۶۰۶

کریمی، حسن / ۶۹۹

کشمیری، سعید / ۶۳۴

کشمیری، مسعود / ۴۹۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰

کلانتر، احمد (حجه الاسلام) / ۲۲۷

کلانتری، موسی (مهندس) / ۶۰۵

کلانتری، مهناز / ۶۸۹

کلاهدوز، احمد / ۶۹۳

کلاهدوز، یوسف / ۶۲۸

کلاهی صمدی، محمد رضا / ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۳۳، ۶۴۰

کلر، میچل / ۳۴۱

کلکتہ چی، حسین / ۶۹۵

کمانگر (کمالی)، آرش / ۸۷

کندی، جان. اف / ۳۴۱

کوزیچکین، ولادیمیر / ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴

ص: ۷۹۲

کی سینجر، هنری / ۳۳۹

کیوانزاد، رضا / ۴۱۱، ۴۱۳

گ

گار، ر. (۳۳۱، ۳۳۲) / R.Gurr

گازیوروسکی، مارک، ج / ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۹۰

گرامی، محمدعلی (آیه الله) / ۲۴۰، ۲۴۲

گُست (ژنرال هوایی) / ۲۷۶

گلپایگانی، سید محمدرضا (آیه الله) / ۱۰۶، ۱۱۰، ۵۵۵

گلزاده غفوری، علی (حجه الاسلام) / ۵۷۶

گلسرخی، خسرو / ۲۵۰

گلشیری، هوشنگ / ۵۵۱

گلمکانی، هوشنگ / ۵۵۱

گنجه ای، جلال / ۲۶۲، ۷۵۱

گودرزی، حسن / ۵۷

گودرزی، زهره / ۶۹۶

گوهریان، رضا / ۶۸۵

ل

لاجوردی، سیداسدالله / ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۵، ۴۴۵

لاهوئی اشکوری، حسن (آیه الله) / ۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۷۰، ۵۲۱

لاهيڃي، عبدالڪريم (دڪٽر) / ۷۴۸

لبافي نڙاد، فريبرز / ۱۷۴، ۵۵، ۵۴

لبافي نڙاد، مرتضيٰ (دڪٽر) / ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۵۵، ۷۷، ۷۸، ۴۰۴

لبافي نڙاد، ياسر / ۷۷

لطفی، انوشيروان / ۲۳۲

لطفی، سيروس / ۵۰۱

لغوی، محمدصادق / ۵۵

لنين، ولاديمير ايليچ / ۹۷، ۹۸، ۱۱۷، ۱۴۰، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۳۶

لولاچيان، حميد / ۶۹۵

له دوان / ۳۳۵، ۳۳۶

ليوشائوچي / ۳۹۱

م

مائو تسه دون / ۱۱۷، ۳۹۱، ۷۲۷، ۷۳۳

مارڪس، ڪارل / ۹۸، ۲۶۱، ۷۴۷

ماريگلا، ڪارلوس / ۳۱۹

مازندراني، ابراهيم / ۷۵۱

ماسالي، حسن / ۲۱۳، ۷۵۱، ۷۶۱

ماڪارنڪو / ۳۹۲

متحدين، سعيد / ۳۷۸، ۳۹۹

متحدين، محبوبه / ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۳۰۱، ۳۹۹

متحدین، مسعود / ٦٤

متولی، نعمت اللہ / ٧٠١

ص: ٧٩٣

متین دفتری، ہدایت اللہ (دکتر) / ۴۶۲، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۱

مجابی، جواد / ۵۵۱

مجتہد شبستری، محمد (حجہ الاسلام) / ۵۷۲

محبّی، علی (سرگرد) / ۱۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

محبّی، نسیم / ۱۶۸

محبوبی، ابراہیم / ۲۰۸، ۲۰۹

محبوبی، عفت / ۲۰۸، ۲۰۹

محدّث، زکیہ / ۶۹۳

محسن، سعید / ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۱۱۶، ۱۶۸، ۷۶۶

محسنیان، ہایدہ / ۵۶

محصل، حسن / ۳۹۸

محلّاتی، فضل اللہ (حجہ الاسلام) / ۳۹۵، ۳۹۶

محمدزادہ، ابراہیم / ۷۶

محمدعلی، محمد / ۴۴۵

محمدی، جواد / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲

محمدیان، محمود / ۴۹۵

محمدیان باجگیران، شہرام / ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۱۱

محمدی پیلہ ور، جمال / ۷۰۰، ۷۰۸

محمدی ری شہری (حجہ الاسلام) / ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۹

محمدی گرگانی، محمد / ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۷۱، ۳۴۶، ۵۷۶

محمّدى گیلانى، کاظم / ۳۵۷، ۶۹۶

محمّدى گیلانى، محمّد (آیه الله) / ۳۵۷، ۴۰۷، ۴۴۵

محمودى، مظاهر / ۳۰۳

محیط، مرتضى / ۷۵۱، ۷۶۰

مختارزاده، اکبر / ۲۵۲

مخملباف، محسن / ۲۶۹

مددپور، فاطمه / ۶۹۶

مدنى، سيداسدالله (آیه الله) / ۶۵۴

مدنى، سيد جلال الدين (دکتر) / ۱۰۵، ۳۳۳، ۶۱۶، ۶۵۴

مرتضوى، کاظم / ۶۸۹

مرصوصى، رسول / ۱۹۷

مرعشى نجفى، شهاب الدين (آیه الله) / ۱۱۱

مسيح، خديجه / ۶۹۳

مشارزاده، غلامحسين / ۳۵۵

مشكين فام، عبدالرسول / ۷۲

مصباح، محمّد / ۳۵۸

مصدق، محمد (دکتر) / ۴۹۷، ۵۵۴

مصلحتى، فاضل / ۳۵۵، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۹۵، ۷۲۸

مطهرى، سیاوش / ۴۴۵

مطهرى، مرتضى (آیه الله) / ۲۸، ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۲۶۴، ۵۲۶

معاد يخواه، عبدالمجيد (حجه الاسلام) / ٢٤٢، ٢٤٠

معمدى، رضا / ٤٤٥

معدن پيشه، مصطفى / ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٤، ٧٠٦

ص: ٧٩٤

۷۱۲، ۷۱۱، ۷۱۰، ۷۰۹، ۷۰۷

معزی، بهزاد (سرهنګ) / ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۹، ۶۴۰

معین فر، علی اکبر (مهندس) / ۴۷۴

معینی، مجید / ۲۶۴، ۲۶۸

معینی، محمد / ۶۸۹

مفتح، محمد (آیه الله دکتړ) / ۱۴۹، ۱۵۰

مفیدی، محمد / ۸۸

مقدسیان، محمدرضا / ۴۴۵

مقدم، محمد / ۳۵۵، ۴۵۶، ۴۷۰، ۶۸۹

مقدم سلیمی، منوچهر / ۲۵۰، ۲۶۸

مقدم طاهری، خلیل / ۳۵۷

مقرّبی، احمد (سرلشکر) / ۲۷۷، ۳۷۹، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۵

مک نامارا، رابرت / ۳۴۱

ملازینعلی طاری، پروین / ۶۹۳

ملک، حسن / ۵۰

ملک، محمد / ۶۶۱

ملک مرزبان، محمود / ۳۵۵

ملکی، محمد / ۵۰۳، ۵۵۲

ممکن، مهدی / ۴۷۸

منبری، سعید / ۶۹۳

منتظر حقیقی، اصغر / ۲۶۷

منتظری، حسینعلی (آیه الله) / ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۱، ۴۸۵، ۵۲۰، ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۵۸

منتظری حقیقی، حسین / ۲۶۷

منتظری، محمدعلی (حجه الاسلام) / ۵۲۰، ۶۰۶

منصور، حسنعلی / ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۳۳

منصوری، جواد / ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۶۰

منصوری، محمد / ۳۵۵

منیری جاوید، عبدالرضا (مهندس) / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۳۰، ۳۴، ۷۱، ۹۹

موسوی آشان، سیدمسعود / ۶۴۹

موسوی اردبیلی، عبدالکریم (آیه الله) / ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۴۰، ۴۴۲، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۴

موسوی بجنوردی، سید محمد کاظم / ۳۴۶، ۳۴۷، ۵۷۶

موسوی تبریزی، سید حسین (حجه الاسلام) / ۴۱۴، ۶۶۰

موسوی خوئینی ها، سید محمد (حجه الاسلام) / ۱۵۰، ۵۷۷، ۵۹۳

موسوی قمی، مهدی / ۹، ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۶، ۲۹۰

موسوی، مصطفی / ۶۹۶

موسوی، میر حسین (مهندس) / ۵۹۴، ۶۱۹

موسی پور، بهمن / ۴۵۶، ۴۹۴

موفق، مژگان / ۶۹۳

مولایی، احمد (حجه الاسلام) / ۲۸

مهاجرانی، سید عطاء الله / ۵۳۹، ۶۰۷

مهدوی، حسن / ۶۸۹

ص: ۷۹۵

مهدوی، رضا / ۴۵

مهدوی، فاطمه / ۶۹۳

مهدوی کنی، محمدرضا (آیه الله) / ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۳۹، ۵۲۲، ۵۴۲

مهرآبادی، بهجت / ۲۹۴، ۳۰۳

مهرابی، حسن / ۶۲۵

مهر، فرهنگ (دکتر) / ۵۶

مه نما، عبدالعلی / ۳۶۵

میثمی، لطف الله (مهندس) / ۲۳، ۲۵، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۹، ۴۰۷، ۶۰۹

میخلز، روبرت / ۳۲۴

میرجلیلی، محسن / ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲

میرحسینی / ۸۸

میرزاجعفر علاف، علی / ۱۸، ۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۸۴

میرزاجعفر علاف، علی اصغر / ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۸۴

میرزاجعفر علاف، فاطمه / ۴۵، ۵۰، ۲۹۰، ۳۰۱

میرزا کوچک خان / ۷۲۸

میرزایی، سوسن / ۶۹۳

میرزایی، مریم / ۳۶۵

میرصادقی، جمال / ۴۴۵

میرصادقی، مهدی / ۵۲

میرصادقی، میرطه / ۳۵۵، ۶۸۹

میرطاووسی، سید شجاع الدین / ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۴، ۶۴۵

میرمحمد، معصومه / ۶۹۳

میرمحمدی، رضا / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۲۱

مینا / ۷۶۷

میهن دوست، محسن / ۴۴۵

مؤدب صفت، سیدعباس / ۶۰۳

مؤمنی، حمید / ۴۰۴

ن

نادری پور، بهمن (معروف به تهرانی) / ۲۳، ۸۸، ۱۸۷

نادری، محمدرضا / ۶۹۸

نازنده، محمدلقا / ۶۹۶

ناصر پور، مرتضی / ۷۲۰

ناصری، محمدحسن (معروف به دکتر عضدی) / ۲۷

ناطق نوری، عباسعلی / ۶۰۶

ناطق، هما / ۵۵۱، ۷۵۳

ناهدی / ۳۲۹

نبوی، بهزاد (مهندس) / ۹۱، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۹۶، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۵۰، ۵۵۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۴

نبوی نوری، علی اکبر / ۵۱، ۵۸، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۶۴، ۱۸۵، ۳۵۸

نجات حسینی، محسن / ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۳

ص: ۷۹۶

نجاتی، غلامرضا / ۱۳۲

نجاری، فاطمه / ۶۸۹

نجفی، زهرا / ۱۷۴، ۵۵، ۴۲

نراقی، احسان / ۳۹۹

نصری، احمد / ۲۵۶

نصیری لاری، مهدی / ۶۰۶

نصیری، نعمت الله (ارتشبد) / ۳۳۴

نظام الملکی، حسن / ۱۹۷

نمازی، محمد / ۳۰۳، ۳۱۱

نواب صفوی، حسین / ۵۷۳، ۵۸۸، ۶۱۴، ۶۱۵

نوحی، حمید / ۱۳۳، ۱۴۵، ۳۴۸، ۴۰۷، ۵۰۹، ۵۱۷

نوذری، ناصر (معروف به رسولی) / ۳۰، ۲۴۶

۲۵۲

نوربخش، لیلا / ۶۷۴

نوروزی، صادق / ۲۶۷، ۲۶۹

نوروزی، یدالله (سروان) / ۳۲۹

نوری، شیخ بهاء الدین (آیه الله) / ۵۸

نوری، ن / ۶، ۱۰، ۹۱

نوژہ، محمد (خلبان) / ۴۸۷

نوشیروان پور / ۳۲۹

نهاوندی، سیروس / ۳۲۹

نهاوندی، منوچهر / ۲۴۱

نیرو، سیروس / ۴۴۵

نیرومند، بهمن / ۷۵۳، ۷۵۱، ۷۵۰

نیری، صالح / ۸۸

نیری، فرهاد / ۳۶۷، ۳۶۶

نیکبخت تهرانی، احمد / ۷۰۱

نیک بین رودسری، عبدالرضا (عبدی) / ۱۱۶

نیکسون، ریچارد / ۲۲۷، ۳۴۰

نیک طبع، علی نقی / ۳۲۹

نیکلسون، اِما (بارونس) / ۶۰۴

نیکنام، محمد کاظم / ۱۵۸

نیکو، مجید / ۶۵۴

و

واقدی، اصغر / ۴۴۴

وثیق پور، هاشم / ۲۲

وحدت، صالح / ۴۴۵

وحید دستگردی (دستگردی)، هوشنگ (سرهننگ) / ۶۶۲، ۶۲۸

وزیری، طاهره / ۶۹۶

وشاق / ۵۰۱

وطن پرست، محمداسماعیل / ۴۴۵

وظیفه خواه (منوچهری)، منوچهر / ۲۷، ۱۶۷

ولی زاده یگانه، خداوردی / ۷۰۱

۵

هادوی، مهدی / ۴۰۳

هادیان، محمدجعفر / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۹، ۴۱۲

هاشملو، رضا / ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹

هاشمیان قزوینی، احمد / ۸۱

ص: ۷۹۷

هاشمی رفسنجانی، اکبر (حجه الاسلام) / ۳۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۹۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۲۱، ۴۷۵، ۵۲۲، ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۵، ۶۸۸

هاشمی سنجانی، علی (حجه الاسلام) / ۶۰۶

هاشمی، منصوره / ۴۴۵

هاشمی نژاد، سید عبدالکریم (حجه الاسلام) / ۶۷۱

هالیدی، فرد / ۳۲۶

هانی الحسن / ۷۳۱

هاو کینز، لوئیس ال (سرهنگ) / ۲۴، ۳۲۹

هدایتی، رضا / ۴۹۵

هزارخانی، منوچهر / ۵۵۱، ۷۵۱، ۷۵۳

هَسینر، پی یر / ۳۳۹

همایون کاتوزیان، محمدعلی / ۷۴۸

همایون نژاد، عباس / ۶۹۳

هنردار، مهدی / ۵۷

هودشتیان، مرتضی / ۲۳

هویدا، امیرعباس / ۳۳۴، ۴۰۴، ۴۰۵، ۶۷۰

ی

یثربی، محمدرضا / ۲۱۵

یزدانیان، محمد / ۷۳، ۸۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

یزدی، ابراهیم (دکتر) / ۱۴۶، ۱۴۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۶۷۵

یزدی زاده، محمدرضا / ۶۶۰

یزدی، محمد (حجه الاسلام) / ۵۴۲

یعقوبی، پرویز / ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۸۹، ۴۱۴، ۵۱۴، ۵۷۰، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱

یفه، دیوید / ۳۰۵

یقینی، محمد / ۱۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

یلفانی، محسن / ۴۴۵

یودفات، ا. / ۵۹۸

یوسفی اشکوری، حسن / ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۳۱، ۵۷۶، ۶۰۵، ۶۴۶، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵

یوسفی، پری / ۶۹۳

ص: ۷۹۸

اشاره

ص: ۱

سازمان مجاهدین خلق

(پیدایی تا فرجام) ۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد سوم

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

پاییز ۱۳۸۵

ص: ۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران □ خیابان ولی عصر (عج) □ بالاتر از بزرگراه شهید چمران □ شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

(سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ ۱۳۴۴

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد سوم

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۹۶۴ - شابک دوره: ۱ ۵۸ ۵۶۴۵

شابک جلد سوم: ۹ ۷۱ ۵۶۴۵ ۹۶۴

کلیه حقوق ناشر محفوظ است.

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵ ۷۵۸۸

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

ص: ۴

گفتار بیستم: بیلان ترور، استحاله ایدئولوژیک ۱

فصل اول: بیلان سال های ترور در استان تهران ۳

ویژگی های آماری ترورشدگان ۳

ویژگی های عاملان و سوژه ها ۴

اوراقی از کارنامه تروریسم کور سازمان ۷

فصل دوم: «انقلاب های ایدئولوژیک» ۲۱

مرحله اول: رهبری نوین ۲۱

پیشینه این پیوند ۲۳

روایت خواهرزن اول از ازدواج سوم ۲۵

درباره مهدی ابریشمچی ۲۹

«ترکیب مسعود و مریم» ۳۲

سابقه رسمی ماجرا ۳۴

درباره مریم قجر عضدانلو ۳۵

«انفجار رهایی، تولید رهبری» ۳۸

جلوگیری از انشعاب و جناح بندی ۴۲

ساختار تشکیلاتی ۱۳۶۴ ۴۷

اعضای دفتر سیاسی ۴۸

اعضای مرکزیت ۵۵

مرحله دوم: استعمار رده ۶۴

قربانی کردن نفر دوم سازمان ۶۹

صلاحیت، وحدت فرد و مسئولیت ۷۴

مرحله سوم: عبور از تنگه ۷۵

مرحله چهارم: فردیت و جنسیت ۸۲

تحلیل «انقلاب ایدئولوژیک» ۸۵

«رهبری نوین سازمان» و «ولایت فقیه» ۸۹

گفتار بیست و یکم: «فرقه»، «ترور» و «تصفیه» ۹۵

فصل اول: رجوی کیست؟ ۹۷

مرور بیوگرافیک خانواده رجوی ۹۷

مسعود رجوی ۹۸

عضویت در سازمان ۱۰۰

دستگیری و محاکمه ۱۰۱

تغییر حکم اعدام ۱۰۱

ماهیت دفاعیه رجوی در دادگاه ۱۰۵

رجوی و آیه الله طالقانی در زندان ۱۰۵

خاطره ای از روابط جزنی و رجوی ۱۰۶

اپورتونیسیم رجوی ۱۰۷

علت زنده ماندن رجوی در ماجرای ۹ نفر ۱۰۸

ازدواج با اشرف ربیعی ۱۱۴

ازدواج با فیروزه بنی صدر ۱۱۶

ازدواج تاکتیکی یا فشار خانوادگی ۱۱۸

رجوی از زبان دو متحد سابق ۱۲۱

ص: ۶

«نماز» با عکس رجوی ۱۲۲

فصل دوم: گذار به سوی «فرقه» ۱۲۳

سانترالیسم و دموکراسی ۱۲۳

دوران کوتاه دموکراسی ۱۲۴

آغاز مرکزیت گرایی ۱۲۵

نقش رجوی در مرکزیت گرایی ۱۲۶

دوره انتقال ۱۲۷

تئوریزه کردن بحران ها ۱۳۰

اولین پیش بینی درباره تبدیل «سازمان» به «فرقه» ۱۳۱

عزم رجوی بر «فرقه سازی» ۱۳۳

برخورد فرقه ای با خانواده و ازدواج ۱۳۷

جداسازی فرزندان از خانواده ها و اعزام به خارج ۱۳۹

نقش انقلاب ایدئولوژیک در تثبیت فرقه ۱۴۳

جمع بندی ویژگی های فرقه ۱۴۵

فصل سوم: کارنامه ای خونین ۱۴۹

زندان های درون سازمانی ۱۴۹

اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور ۱۵۶

حذف ها و تصفیه های درونی ۱۵۹

تصفیه علی زرکش ۱۵۹

تداوم انواع تصفیه ها ۱۶۶

گفتار بیست و دوم: همکاری یا مزدوری؟ تاکتیک یا استراتژی؟ ۱۷۵

فصل اول: سازمان و حمایت خارجی ۱۷۷

ص: ۷

تئوری پردازى وابستگى ۱۷۷

بيگانه گرايى در رسيدن به قدرت ۱۷۸

فاز نخست: اردوگاه شرق ۱۷۸

فاز دوم: اردوگاه غرب ۱۷۹

سفر مخفيانه رجوى به فرانسه در اسفند ۱۸۱ ۵۹

اتكاء به غرب، برآيند شكست در داخل ۱۸۳

فصل دوم: روابط سازمان با دولت بعثى عراق ۱۸۵

پايگاه سازمان در عراق از سال ۱۳۵۰ ۱۸۵

يك «رابط» عراقى الاصل ۱۸۶

همسايگى ديوار به ديوار ۱۸۸

هم پيمان و متحد يا «همكار» و «مأمور» ۱۸۸

حضور علنى نيروهاى عراقى در پايگاه سازمان ۱۹۲

ترورها، بهاي اخذ امكانات از عراق ۱۹۳

تحليل قدرت استبدادى حزب بعث و صدام حسين ۱۹۶

فصل سوم: پيوندهاى اطلاعاتى - امنيتى با عراق ۱۹۹

اولين افشاگرى رابطه اطلاعاتى بعثى ها و رجوى ۲۰۱

فصل چهارم: از همكارى تا جاسوسى و مزدورى ۲۰۳

«براي قضاوت تاريخ» ۲۰۳

سازمان و «حفاظت از عراق» ۲۰۳

«دستورالعمل عراق» و عمليات سازمان ۲۱۸

«سازمان»، اولین امید رژیم صدام ۲۲۴

امنیت رژیم بعث، امنیت سازمان ۲۲۷

عصبانیت از عملیات بی حاصل سازمان ۲۳۴

ص: ۸

گفتار بیست و سوم: «ارتش آزادیبخش» یا لژیون خارجی عراق ۲۴۳

فصل اول: پیشینه ارتباطات سازمان و عراق ۲۴۵

مواضع علنی سازمان در قبال عراق ۲۴۵

سازمان و جنگ تحمیلی ۲۴۷

همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق ۲۵۷

جاسوسی سازمان با امکانات صدام ۲۶۱

طرح فریب سازمان ۲۶۴

نقش سازمان در کشتار مکه ۲۶۶

سفر محرمانه رجوی به عربستان ۲۷۱

فصل دوم: ارتش «سازمان» در استراتژی عراق ۲۷۵

استراتژی جنگ جبهه ای سازمان ۲۷۵

عملیات های سال ۱۳۶۶ ۲۸۳

عملیات های بهار ۶۷ ۲۸۹

اسنادی از روابط نظامی سازمان با عراق ۲۹۳

دستور ویژه صدام در تأمین نیازهای سازمان ۳۰۱

فصل سوم: از «فروغ جاویدان» تا «مرصاد» ۳۰۳

«فروغ جاویدان»: چند گام به تهران ۳۰۳

فصل چهارم: سازمان و کردهای عراق ۳۳۷

ماهیت عملیات موسوم به «مروارید» ۳۳۷

فصل پنجم: سراب ارتش آزادیبخش ۳۴۵

نمونه ای از نقدهای درونی در مورد ارتش آزادی بخش ۳۴۵

ص: ۹

نمایشی بودن ارتش آزادی بخش ۳۴۸

ماجرای مرضیه ۳۴۹

روایتی آمریکایی و دست اول از مجاهدین خلق ۳۵۲

گفتار بیست و چهارم: در سراشیب ۳۵۵

فصل اول: آخرین چرخش ها و دگردیسی ها ۳۵۷

تلاش برای تثبیت الگوی «رهبری - ریاست جمهوری» ۳۵۷

رفت و برگشت مریم رجوی ۳۵۹

بازی های رهایی از بحران ۳۵۹

رسوایی ها و ناکامی ها ۳۶۳

در فضای انتظارات و رؤیاها ۳۶۵

فصل دوم: دوم خرداد و آثار آن ۳۶۷

سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون ۳۶۷

دستپاچگی و بحران ۳۶۸

پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم ۳۶۹

پس از اعلام آرای انتخابات ۳۷۰

ادامه بحران؛ گسست های جدید ۳۷۰

خروج متین دفتری از شورا ۳۷۰

جدایی معترضان شهره بدیعی ۳۸۰

فصل سوم: بن بست استراتژیک و بحران موجودیت ۳۸۱

زمینه بازگشت به تروریسم شهری ۳۸۱

بازتاب ها و واکنش های رسمی سیاسی ۳۸۷

نمونه ای از تحلیل های رسانه ای ۳۸۸

تحلیل ها و مواضع نیروهای سیاسی ۳۸۹

ترور لاجوردی ۳۹۲

شرح حادثه توسط تروریست ۳۹۵

حمله خمپاره ای به یکی از مراکز بسیج ۳۹۶

ترور سرلشکر صیاد شیرازی ۳۹۶

آخرین موارد از خمپاره زنی های زنجیره ای ۴۰۳

تحلیل نهایی بازگشت سازمان به تروریسم ۴۰۳

«عقب نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی ۴۰۵

گفتار بیست و پنجم: دیپلماسی سازمان؛ منفعل فعال ۴۰۷

فصل اول: مانورهای اولیه ۴۰۹

سیاهی لشکر تبلیغاتی و نمایشی خارجی ۴۰۹

جلب حمایت شخصیت ها و نهادهای غربی ۴۱۰

فصل دوم: شورای مقاومت، وابستگی و هژمونی ۴۱۵

دوره های فعالیت خارجی ۴۱۵

دوره اول (۶۴-۱۳۶۰) ۴۱۶

دوره دوم: (۶۶-۱۳۶۴) ۴۱۸

دوره سوم (۶۸-۱۳۶۶) ۴۱۹

پیشینه همکاری با ایادی روس ها در افغانستان ۴۲۰

دوره چهارم (از ۱۳۶۸ به بعد) ۴۲۰

توافق نامه طالبان و رجوی ۴۲۵

سیطره رجوی بر «شورا» و جدایی ها ۴۲۵

خروج بنی صدر ۴۲۶

ص: ۱۱

خروج حزب دموکرات ۴۴۰

تأثیر «انقلاب ایدئولوژیک» بر «شورا» ۴۴۳

تحلیل عناصر چپ از «شورا» ۴۴۷

تحلیلی دیگر از شکست «شورا» ۴۵۲

فصل سوم: تغییرات مواضع در قبال آمریکا ۴۵۵

مواضع متلون ۴۵۵

تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی ۴۵۶

نمونه تکذیب «افتخارات» ۴۶۲

عرض توبه و عذر تقصیر ۴۶۲

رسوایی دلارهای تبلیغاتی سازمان ۴۶۶

ادعای بمب گذاری در انتخابات ۴۷۴

وساطت حسنی مبارک ۴۷۶

گفتار بیست و ششم: پارادوکس مجاهدین خلق و آمریکا ۴۸۹

فصل اول: ظهور مشکلات سازمان در آمریکا ۴۹۱

اطلاعیه آمریکا درباره سازمان های تروریستی ۴۹۱

بررسی موردی فعالیت های یک انجمن خیریه وابسته به سازمان ۴۹۳

فصل دوم: ضعف آمریکا در تحلیل سازمان ۴۹۵

ناتوانی یا تجاهل در شناخت سازمان ۴۹۵

چند نمونه: ۴۹۷

خاطرات «سولیوان» ۴۹۷

گزارشی از «جان. دی. استمپل» ۴۹۹

گزارش «میکلوس» ۵۰۱

ص: ۱۲

تحلیل سفارت درباره سازمان ۵۰۲

فصل سوم: سیاست ها و طرفنها ۵۱۱

پراگماتیسم توسعه نیافته ۵۱۱

رفت و آمدهای قضایی ۵۱۲

گفتار بیست و هفتم: گفتمان دروغ و خشونت فرقه نوین ۵۱۵

فصل اول: تعمیق استبداد فرقه ای ۵۱۷

قدرت طلبی ۵۱۷

اطاعت طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان ۵۱۷

گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد ۵۱۸

سلب استقلال فردی ۵۲۰

تسری استبداد به همه سطوح تشکیلات ۵۲۱

جلوه های الیناسیون ۵۲۲

مهدی ابریشمچی ۵۲۳

مریم قجر عضدانلو ۵۲۴

مهدی خدایی صفت ۵۲۴

مسعود رجوی ۵۲۵

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی ۵۲۶

شورای مرکزی سازمان ۵۲۶

فهیمة اروانی ۵۲۶

فصل دوم: استبداد همه جانبه ۵۲۹

گام به گام تا برکشیدن زنان ۵۲۹

اسماعیلیان و سازمان ۵۳۲

ص: ۱۳

«خشونت» پایه ای و ذاتی یک فرقه ۵۳۴

سرود اصلی مجاهدین خلق ۵۳۴

سرودی در ضدیت و تقابل با سرود «ای ایران» ۵۳۶

شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان های عراق ۵۳۷

نامه افشاگرانه درباره محاکمات سازمانی ۵۴۰

اسناد ضمیمه نامه سرگشاده مسعود طیبی ۵۴۴

فصل سوم: سازمان و «دروغ» ۵۵۵

تکمله ای درباره جداشدگان و منتقدان ۵۵۵

بررسی موردی ۵۶۰

استفاده ابزاری از استعداد فحاشی ۵۶۰

استعفا از شورا ۵۶۱

پس دادن فحش های گیلانی به وی ۵۶۱

پاسخ به فحاشی های شورا ۵۶۱

منشأ فرقه ای متهم ساختن مخالفان و منتقدان ۵۶۳

اعزام برای مردن ۵۶۵

تراژدی کودکان سازمان ۵۷۰

تشکل های پوششی سازمان در خارج ۵۷۲

فصل چهارم: سنخ شناسی نیروهای سازمان ۵۷۵

آخرین ترکیب ها و مناسبات ۵۷۵

اعضا و هواداران قدیم ۵۷۵

اعضا و هواداران جدید ۵۷۶

پشتیبانان و سمپات ها ۵۷۸

جداشدگان سازمان ۵۸۳

غیرمطالعین سازمان ۵۸۵

ص: ۱۴

گفتار بیست و هشتم: سرنوشت مشترک صدام و سازمان ۵۸۹

فصل اول: فرجام سقوط و از هم پاشیدگی ۵۹۱

سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق ۵۹۱

تخلیه و ترک قرارگاه ها و تمرکز در مقر اشرف ۵۹۳

آخرین جلسه رجوی با مسئولان عراقی ۵۹۷

نشست عاشورا ۵۹۹

جانبداری منافقین از رژیم بعثی تا آخرین روزها ۵۹۹

گزارش درگیری ها ۶۰۰

دستگیری و استرداد دو مجاهد خلق توسط سوریه و کمک های مالی صدام ۶۰۱

پیام ۱۲ ماده ای رجوی پس از سقوط صدام ۶۰۲

دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه ۶۰۴

دستور تشکیلاتی خودسوزی ۶۰۷

«پراکندگی» و تسلیم ۶۱۰

فاز اول: تسلیم ۶۱۱

فاز دوم: همزیستی

۶۱۷

فاز سوم: کج دار و مریز ۶۱۹

فاز چهارم: هویت جدید ۶۲۱

فاز پنجم: آخرین تلاش ها در رؤیای بعث ۶۲۲

جمع بندی وضعیت تحت اشغال

اعضای سازمان در میان «عراقی ها» و «آمریکایی ها» ۶۳۱

اعلام تحت الحمایگی ۶۳۵

واکنش متناقض وزارت امور خارجه آمریکا ۶۳۸

ماهیت حقوقی «تحت الحمایگی» ۶۳۹

فهرست اعلام ۶۴۱

فهرست منابع و مآخذ

۶۵۹

ص: ۱۵

اشاره

از مجموع ۴۱۸ ترور انجام شده در استان تهران طی سال های ۵۷ الی ۷۵، ۳۶۶ مورد آن مربوط به سال های ۱۳۶۰ و ۶۱ بوده است (۱) که حدود ۲/۹۴ درصد از آنها در شهر تهران اتفاق افتاده است.

بعد از شهر تهران بیشترین آمار ترور با ۱۴ مورد مربوط به شهرستان کرج بود که در حدود ۳ درصد مجموع را به خود اختصاص داده است. کمتر از ۵/۲ درصد ترورها نیز در شهرستان های لواسانات و شمیرانات رخ داده است.

ویژگی های آماری ترورشدگان

اشاره

بسیاری از ترورهای سازمان، ترورهای بدون شناسایی قبلی و به اصطلاح از نوع کور و اتفاقی بوده است. در این نوع ترورها تیم های تروریستی سازمان چنین توجیه شده بودند که هرکس عکسی از امامیا

دیگر رهبران سیاسی و روحانی را در محل کار شخصی خود دارد یا مانند پاسدارها ریش گذاشته باشد و یا

ص: ۳

۱- اوج ترورهای سازمان در دو سال ۶۰ و ۶۱ بوده است. در سال ۶۲، سه مورد، سال ۶۳، بیست و دو مورد و در سال ۶۴، ۶۵ هر کدام ده مورد ترور در استان تهران رخ داده است که جمع این سه سال، ۴۵ مورد می شود. طی سال های بعد از ۶۵، به دلیل متلاشی شدن بخش اعظم شبکه ترور سازمان، آمار ترورها کاهش جدی می یابد و در هر سال به کمتر از عدد انگشتان یک دست نمی رسد.

لباس های وی شبیه نوع پوشش تیپ های خیلی مذهبی و هیئتی باشد، باید ترور شود. و علت آن را نیز این چنین توجیه می کردند که اینان افراد حزب اللهی هستند و خانه های تیمی هم توسط همین افراد لو می رود و «سرانگشتان رژیم» هستند. با نگاهی اجمالی به مشاغل و نوع فعالیت های اجتماعی افراد ترور شده، می توان بیشتر پی به ابعاد این موضوع برد.

از مجموع ۳۶۶ شهید ترور شده استان تهران طی دو سال ۶۰ و ۶۱، افرادی که در زمان ترور شاغل در بخش های دولتی بوده اند ۱۹۳ نفر هستند. یعنی حدود ۵۳ درصد کل شهدای ترور شده را کارمندان

تشکیل داده اند. از این تعداد ۱۳۱ نفر افراد شاغل در سپاه، ارتش، بسیج و شهربانی بوده اند؛ که ۳۶ درصد از کل افراد ترور شده در استان تهران را تشکیل می دهند. بنابراین بقیه ۶۴ درصد ترورشدهگان، از مردم عادی بوده اند.

بعضی از تیم های تروریستی برای پیدا کردن سوژه ترور، با پوشش مأموران انتظامی جلوی افراد را می گرفتند و از آنها مدارک شناسایی درخواست می کردند. در صورتی که مدارک فردی دال بر فعالیت وی در نهادهای انقلابی، سازمان ها و وزارتخانه های دولتی بود، فرد مزبور را ترور می کردند و یا هر گاه به هنگام بازرسی از مدارک و کیف اشخاص، به عکسی از حضرت امام و یا مسئولین بر می خوردند قصد شوم خود را پیاده می کردند. در همین رابطه فرمانده یکی از واحدهای تروریستی سازمان می گوید:

تیم های عملیاتی وقتی به شخصی بر می خوردند که عکس امام در کیفش داشت وی را ترور می کردند و همین یک موضوع یعنی «حامی خط رهبری بودن» برای ترور کافی بود.^(۱)

در دو سال مذکور، از مجموع کل استان تهران، ۸۴ نفر یعنی ۲۳ درصد افراد ترور شده، دارای شغل آزاد بوده اند. این مشاغل عبارتند از: مشاغل فنی، راننده، مغازه دار، پزشک و سایر مشاغل آزاد که بیشتر آنان به هنگام فعالیت در محل کار خویش به شهادت رسیده اند. همچنین از مجموع کل شهدای ترور در استان تهران ۲۴ نفر آنها یعنی ۷/۶ درصد را کارگران، و ۲۷ نفر یعنی ۵/۷ درصد را دانش آموزان و ۱۳ نفر یعنی ۸/۳ درصد را روحانیون تشکیل می دهند.

ویژگی های عاملان و سوژه ها

به گفته برخی اعضای سابق، سازمان در انتخاب افراد جهت فعالیت در شاخه نظامی و تروریستی،

ص: ۴

۱- کارنامه سیاه...، ج ۱، ۳ و ۴: صفحات متعدد. گفته مذکور متعلق به مرتضی ناصح پور است. همان، ج ۴: ص ۲۴.

ویژگی هایی را مدنظر قرار می داد که مهم ترین آنها عبارت بودند از:

۱- داشتن ایمان کامل به اهداف و خطوط سازمان و اطاعت بی قید و شرط و کورکورانه از تشکیلات،

۲- غالباً در سطح سنّی نوجوان و جوان قرار داشتن، تا به صورت طبیعی شور و هیجان لازم را داشته باشد و از رده تشکیلاتی بااهمیتی برخوردار نباشد،

۳- آمادگی خصلتی و روحیه تهاجمی و خشن برای انجام ترور،

۴- داشتن انگیزه قوی برای ارتقای رده تشکیلاتی.

با بررسی ترورهای صورت گرفته می توان آنها را بر حسب انتخاب و شناسایی سوژه ها (۱) به دو شیوه تقسیم نمود:

۱- ترور با شناسایی اولیه

در آن دسته از ترورها که تیم عملیاتی، سوژه خود را از قبل شناسایی می کرد، مسیر عبور و مرور، منزل و محل کار وی تحت نظر گرفته می شد و در صورت مهیا شدن موقعیت مناسب، ترور صورت می گرفت. اکثر ترورهای سازمان در ابتدای فاز نظامی از این دست بود.

روش های شناسایی سوژه نیز دو نوع بودند:

الف - شناسایی از طریق آشنایی قبلی

در این شیوه، اعضای سازمان در هر منطقه با توجه به شناخت شخصی شان از محل کار یا سکونت خود، افراد حزب الهی و فعال انقلابی را شناسایی و معرفی می کردند. در این خصوص بسیاری از اعضا و هواداران سازمان خط ترور اقوام و بستگان خودشان را هم به تیم های عملیاتی می دادند.

ب - شناسایی از طریق تحت نظر گرفتن اماکن

در این نوع شناسایی، اعضا و هواداران سازمان، از طریق تحت نظر گرفتن اماکن حکومتی و انقلابی مثل انجمن های اسلامی، سپاه، مراکز فرهنگی بسیج، سازمان ها و وزارتخانه های مهم، و تردد افراد به این اماکن، اقدام به شناسایی افراد حزب الهی و شاغل در ارگان های انقلابی می نمودند.

۲- ترور بدون شناسایی قبلی

ترورهایی که بدون انتخاب قبلی و شناسایی سوژه انجام می شد، اصطلاحاً به آنها «ترور کور» و

۱- در تیم های تروریستی به فردی که برای ترور شدن، انتخاب می شد، «سوژه» گفته می شد.

تصادفی گفته می شود. پس از رسیدن خط کلی زدن «سرانگشتان رژیم» - در سال ۱۳۶۰ - اکثر ترورهای

سازمان از این نوع بوده اند.

پس از رسیدن خط ترور افرادی که عکس حضرت امام و مسئولان را به شیشه های مغازه شان می زدند افراد زیادی به این دلیل توسط سازمان ترور شدند که شیوه انتخاب در این گونه ترورها به شرح ذیل بود:

در خانه تیمی، مسئول تیم از روی نقشه، منطقه مناسب جهت ترور را انتخاب می کرد. در این انتخاب ها فقط سعی می شد که منطقه و محله ای انتخاب شود که سازمان در آنجا چند نیروی هوادار داشته باشد تا با انجام ترور، آن هواداران فعال تر شوند. سپس با گشت زنی، سوژه مورد نظر پیدا می شد.

در طی عمل گشت زنی، مواردی چون: شلوغی منطقه، راه فرار نداشتن و نزدیکی محل به مسجد و یا کمیته در نظر گرفته می شد و بیشتر سعی می شد تا جایی انتخاب شود که آرام و خلوت، و دور از مسجد یا پایگاه کمیته باشد. معمولاً هم مغازه دارانی ترجیح داده می شدند که مسن و از لحاظ تحریک ضعیف بودند یا اگر فرد جوان می بود، حتی الامکان در مغازه خود تنها باشد.

در این موارد، در صورت امکان، سرقت پول و اشیای قیمتی صورت می گرفت و پس از ترور سوژه و آتش زدن محل، با پخش اعلامیه، تیراندازی هوایی و دادن شعار، تیم ترور از منطقه متواری می شد.

البته انجام دادن همه مراحل یاد شده بالا در ترورها معمولاً امکان پذیر نمی شد و فقط به کشتن فرد اکتفا می شد. در واقع عاملان ترور به دلیل ترس و وحشت ناشی از احتمال دستگیری و فرار سیدن مردم و مأموران، در بسیاری اوقات قادر به انجام کلیه مراحل مذکور نمی شدند.

در اکثر ترورها از موتورسیکلت و گاه از اتومبیل استفاده می شد. اساساً برخی را ترور می کردند که به وسیله نقلیه آنان دست یابند، در این صورت یا مقتول فردی انقلابی بوده یا به هر دلیل در برابر ترور کنندگان مقاومت کرده بود. در بررسی اجمالی مشاهده می شود که این گونه ترورها بیشتر در مشاغل کارگری اتفاق افتاده است.

با بررسی آماری ترورهای استان تهران مشخص می شود که ۱۵ نفر از شهدا در منازلشان ترور شده اند. یعنی در حدود ۵/۳ درصد ترورها در داخل منزل اتفاق افتاده است. از پنج نفر زن خانه دار ترور شده توسط سازمان، سه نفر آنان در داخل منزل به شهادت رسیدند و تنها دلیل ترور آنها این بوده که

اعضای خانواده فردی حزب اللهی بوده اند.

به هنگام ترور افراد در منازل پس از در زدن اگر خود شخص موردنظر در را باز می کرد ترور در همان جا و بلافاصله انجام می گرفت و اگر کس دیگری بود افراد به داخل خانه هجوم برده و فرد موردنظر را مورد هدف قرار می دادند. در این نوع ترورها در صورت مقاومت اعضای خانواده و یا - به قول خود سازمان - برای اینکه فرصت را از دست ندهند، کلیه اعضای خانواده را به شهادت می رساندند.

در جمع بندی تحلیل و بررسی ترورها به لحاظ شغلی نکته قابل توجهی به چشم می خورد و آن، اینکه اکثر شهدای ترور شده از افراد کم درآمد و قشر پایین و زیر متوسط جامعه بودند. طی یک برآورد اولیه که از مشاغل ترورشدهگان به عمل آمده مشخص می شود که حدود ۸۵ درصد از افراد ترور شده، جزو اقشار کم درآمد جامعه بودند.

اوراقی از کارنامه تروریسم کور سازمان

آنچه در صفحات آتی می آید به طور نمونه، مشخصات و عکس عده ای از قربانیان بی گناهی است که در جریان ترورهای کور سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ در محل کار و تحصیل خود هدف گلوله های سازمان قرار گرفتند.

در این فهرست اسامی بر اساس، جنس، سن، محل تولد، شغل و تاریخ و محل ترور ۲۰۵ تن از شهدای استان تهران در دو سال مزبور، ذکر شده است. گاه امام جماعت مسجدی کوچک، صرفاً به دلیل معمم بودن، آماج گلوله های تروریست ها شده است؛ و گاه نوجوانانی که یا به خانواده شهدا وابسته بودند و یا در بسیج محل عضویت داشتند، تنها یا با هم، مورد اصابت رگبار نیروهای تروریست سازمان قرار گرفته اند.

علاوه بر تهران و شهرهای اطراف آن، تعداد کثیری از مردم بی گناه در شهرهای مختلف کشور - از کودک خردسال گرفته تا پیرزن و پیرمردی که میهمان افطار فرزندان و نوه های شان بوده اند - مورد حمله تروریست های مسلح سازمان قرار گرفتند و مظلومانه شهید شده اند؛ لیکن به خاطر مشکل دسترسی به اسناد و مدارک مشخصات آنها، تنظیم فهرست کامل و یا ارائه آمار دقیق شهدای ترور شده سایر شهرها و استان های کشور، برای پژوهشگران این کتاب امکان پذیر نگشت. بنابراین فهرست حاضر که محدود به استان تهران در دو سال ۶۰ و ۶۱ می باشد، تنها جهت ارائه «نمونه» و «مصادق» صورت گرفته است.

فهرستی از ترورشدگان دو سال ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ در استان تهران

ردیفنام و نام خانوادگیسمنمحل تولدشغلمحل ترورتاریخ ترورشهر حادثهخیابان منزل اجانعلی آغشته--
تهراننگهبان × ۲۸/۴/۱۳۶۰ کرج ۲ محسن (حسن) آقاییگی ۳۹ قزوینکارمند × ۲۷/۱۱/۱۳۶۰ تهران ۳ محمدعلی آقارجبی ۳۵ تهراننیروی
نظامی × ۱۴/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۴ کبر آئینیسه وند ۲۶ دماوندتکاور × ۱۳/۳/۱۳۶۱ تهران ۵ علی آدمی
دارایان ۳۶ تبریزکاسب × ۶/۶/۱۳۶۱ تهران ۶ مهدی احمدی ۳۱ اراککارمند × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۷ عبدالله احمدی ۳۸ تهرانمغازه
دار × ۱۳/۴/۱۳۶۱ تهران ۸ کبر ابراهیمی اشملقی ۳۵ تهرانکارگر × ۸/۶/۱۳۶۱ تهران ۹ احمد ابراهیمی --
گرگانسرباز × ۱۰/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۰ مجید احمدی ۱۹ تهرانپاسدار × ۶/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۱ داوود
ارجمندی ۲۰ تهرانپاسدار × ۱۸/۱/۱۳۶۱ تهران ۱۲ عبدالکریم

ارجمندی ۲۹ قمکارمند × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۳ فرهاد اشتری --- دبیر × ۲/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۴ عشرت اسکندری ۲۶ فیروز کوهخانه
دار × ۴/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۵ علی پورفرقانی ۱۷ تهرانمحصل × ۲۹/۶/۱۳۶۰ تهران

۱۶ قربان اطاعتی ۴۰ ساوهمستخدم مدرسه × ۸/۱۲/۱۳۶۱ تهران ۱۷ مسعود افتخاری -- تهرانمحصل × ۲۷/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۸ طاهر

اقدامی ۱۹ تهرانپاسدار × ۳۰/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۹ محمدعلی اکبری ۳۳ قمفرش فروش × ۲۵/۶/۱۳۶۱ تهران ۲۰ محمدحسین (محمدرضا)
الله داد ۱۸ تهرانمحصل × ۳/۷/۱۳۶۰ تهران ۲۱ حسین

امامی ۲۰ تهراندیلمه × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۲۲ علی اکبر

امیری ۴۵ محلاتراننده × ۲۰/۱/۱۳۶۱ تهران ۲۳ محمدعلی امینی نژاد -- اصفهانروحانی × ۲۱/۳/۱۳۶۱ تهران ۲۴ علی آقا باقری ----
راننده × ۱۲/۵/۱۳۶۰ تهران ۲۵ پرهام بدیعی -- تهرانسیجی × ۲۱/۵/۱۳۶۰ تهران ۲۶ ابوالقاسم

بذرانبار ---- کفاش × ۲۳/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۲۷ جواد

برجعی -- تهرانراننده × ۲۳/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۲۸ مهدی

بزاززاده ۱۷ تهرانپاسدار × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۲۹ ولی اله بزرگی ---- کارمند × ۳۰/۳/۱۳۶۰ تهران ۳۰ ناصر بشلیده ----
راننده × ۱۷/۴/۱۳۶۱ تهران ۳۱ نادر بکان ---- نگهبان × ۱۷/۲/۱۳۶۳ تهران ۳۲ عباس بنایی خلیل آبادی ۲۹ یزدمغازه
دار × ۱۷/۶/۱۳۶۱ تهران ۳۳ مهدی بهروزی مطلق ۲۳ تهرانمغازه دار × ۲/۹/۱۳۶۰ تهران ۳۴ حمید

بهنود ۲۹ تهرانمغازه دار × ۱۱/۶/۱۳۶۱ تهران ۳۵ شهباز بیات ۲۵ خمینکارگر × ۸/۶/۱۳۶۰ تهران ۳۶ حسن بیات -- تهرانفرش
فروش × ۹/۱۱/۱۳۶۳ تهران

۳۷ قربان بیدخوری----بنا×۱۲/۲/۱۳۶۱ تهران ۳۸ عادل پدرام ۲۳ تهران پاسدار×۲۵/۵/۱۳۶۰ تهران ۳۹ ولی پست بازان--
اردیلمحصل×۱۸/۴/۱۳۶۰ تهران ۴۰ نصرالله ترابی ۴۹ همدانفرش فروش×۲۴/۶/۱۳۶۱ تهران ۴۱ محمد ترابی آذر ۲۸ همدانمغازه
دار×۱۴/۱/۱۳۶۱ تهران ۴۲ شعبه_____انعلی ترابی ۲۳ ساوهکارگر×۲۶/۵/۱۳۶۱ تهران ۴۳ منصور
تقوی ۲۶ ساریکارمند×۳/۱/۱۳۶۱ تهران ۴۴ حسین تیم_____وری----مهن_____دس برق×۱/۵/۱۳۶۱ تهران ۴۵ ابراهیم
تیما ۲۱ تهرانکارگر×۱۶/۷/۱۳۶۱ تهران ۴۶ ابوالقاسم

جابرزاده ۴۰ دامغانکارگر×۱۵/۶/۱۳۶۱ تهران ۴۷ محمدهاشم

جاسبی ۲۰ تهرانشهربانی×۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۴۸ حمید_____ج_____اوید ۲۰ تهرانطلبه×۱۲/۶/۱۳۶۱ تهران ۴۹ علیرضا
جاویدی ۲۰ تهرانپاسدار×۱۰/۵/۱۳۶۱ تهران ۵۰ رضا

جدیدی ۳۰ آوجپاسدار×۱۱/۳/۱۳۶۱ تهران ۵۱ سیدحسین جلالی----کفاش×۸/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۵۲ سیدحسن جلالی----
کارمند×۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۵۳ عباس جلالی----معلم×۱۷/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۵۴ محمد_____درضا جلالی_____
پور ۲۶ تهرانپاسدار×۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۵۵ محمد

جهانپور--تهرانتراشکار×۲۲/۱/۱۳۶۱ تهران ۵۶ مصطفی

چراغی ۱۷ تهرانمحصل×۱۳/۶/۱۳۶۱ تهران ۵۷ علی چوپانی ۲۶ تهرانپاسدار×۸/۱/۱۳۶۱ تهران

۵۸ داوود چهاروردی ۲۲ تهران پاسدار × ۱۳۶۱/۹/۱ تهران ۱۵۹ کبر

خدادادی ۱۸ نکاء کارگر × ۱۳۶۱/۶/۴ تهران ۶۰ عبدالرسول

خردادی ۲۳ نیشابور کارگر × ۱۳۶۱/۵/۲۹ تهران ۶۱ محمود

خسروی ۲۳ نیشابور کارگر × ۱۳۶۱/۵/۲۹ تهران ۶۲ ابوالفضل

خسرو ۵۷ قممغازه دار × ۱۳۶۱/۶/۱۴ تهران ۶۳ رضا حاتمی ۱۶ تهران نسیجی × ۱۳۶۰/۶/۱۸ تهران ۶۴ محمدتقی حاج حیدری ۵۱ خمینی

شهرمغازه دار × ۱۳۶۱/۶/۱۵ تهران ۶۵ ابوالفضل حاج رضایی ۲۲ تهران پاسدار × ۱۳۶۰/۶/۱۸ تهران ۶۶ محمدعلی حاجی علی

محمدزرگر ۳۶ تهران کارمند × ۱۳۶۰/۷/۵ تهران ۶۷ ابوالقاسم

حاضری --- بنا × ۱۳۶۰/۱۲/۱۷ تهران ۶۸ سید محمدرضا حائری --- معلم × ۱۳۶۰/۱۱/۱۵ تهران ۶۹ محمد حبیب الله زاده ۱۷ عجب

شیرمحصل × ۱۳۶۱/۱۵/۷۰ تهران ۷۰ علی حسام زاده ۵۱ شیراز کارمند × ۱۳۶۱/۳/۲۵ تهران ۷۱ کرملی حسن

رضایی ۲۲ قزوین معلم × ۱۳۶۰/۷/۳۰ شمیرانات ۷۲ علی اکبر

حسین بیگی ۱۹ کنمحصل × ۱۳۶۰/۷/۳ تهران ۷۳ فرج الله

حسینی ۴۲ مشهد روحانی × ۱۳۶۱/۲/۲۵ تهران ۷۴ علیرضا

حسینی ۲۳ تهران کارمند × ۱۳۶۰/۱۰/۸ تهران ۷۵ حسن حسین یینان ۱۹ تهران پاسدار × ۱۳۶۱/۱/۱۷ تهران ۷۶ حسن

حقیقی ۳۵ گلپایگان شهربانی × ۱۳۶۱/۳/۱۹ تهران ۷۷ میر

حمیدی بنام ۲۳ تهران کارگر × ۱۳۶۱/۶/۲۴ تهران ۷۸ حمیدرضا

حیدری ۱۷ تهران پاسدار × ۱۳۶۰/۶/۲۰ تهران

۷۹عباس دارابی ۴۳کاشانمغازه دار× ۱۹/۳/۱۳۶۱ تهران ۸۰یدالله دمیرچلی ---- پاسدار× ۲۸/۵/۱۳۶۰ تهران ۸۱مجید دمیرچلی ----
پاسدار× ۲۸/۵/۱۳۶۰ تهران ۸۲علیرضا

دهقان ۱۹ تهران پاسدار× ۱۱/۳/۱۳۶۱ تهران ۸۳فریبرز

رادافزون ۲۳ تهران بسیجی× ۲۷/۸/۱۳۶۰ تهران ۸۵مهدی

رجب بیگی ۲۴ دامغان نویسنده× ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۸۶آیت اله

رجبی ---- راننده× ۲/۷/۱۳۶۱ تهران ۸۷علی اصغر رحیمی اصل ۱۹ تهران کارمند× ۱۵/۲/۱۳۶۱ تهران ۸۸علیرضا رحیمی
صفت ۲۵ تهران کارمند× ۱۴/۲/۱۳۶۱ تهران ۸۹مهدی رستگار ۱۹ تهران پاسدار× ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۹۰محمدعلی

رستمی ۵۲ تهرانمغازه دار ۹۱/۱/۱۳۶۱ تهران ۹۱حسین

رسول زاده ۲۵ تهرانشهربانی× ۱۴/۱۱/۱۳۶۰ تهران ۹۲خسرو

رسولی ۲۵ تهرانمحصل× ۵/۸/۱۳۶۰ تهران ۹۳علیجان رضایی ۴۹ خمینمغازه دار× ۴/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۹۴مصطفی رفعتی
پور ۳۴ صفهانروحانی× ۱۳/۳/۱۳۶۱ تهران ۹۵محمد

رمضان دوست ۱۷ تهرانمحصل× ۱۱/۶/۱۳۶۰ تهران ۹۶شمس الله

رنجبر ۳۴ اراککارگر× ۱۳/۶/۱۳۶۱ تهران ۹۷علی اکبر

رمضانی ۲۱ تهرانپاسدار× ۱۷/۶/۱۳۶۰ تهران ۹۸عبدالحسین

رنجکش ---- نجار× ۲۷/۵/۱۳۶۱ تهران ۹۹حمید روغنی ۳۳ یزدکارگر× ۶/۷/۱۳۶۱ کرج ۱۰۰ خسرو ریاحی ----
معلم× ۱۹/۵/۱۳۶۱ تهران

۱۰۱ حمید ریاحی ۲۶ تهرانکارمند × ۱۴/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۰۲ حسین

ریاضی ۲۳ تهران پاسدار × ۱۹/۱/۱۳۶۱ تهران ۱۰۳ علیرضا ریش سفیدی ۲۶ تهران تکاور × ۲۲/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۰۴ رضا ریگزنان ۵۱ مشهد مغازه دار × ۲۵/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۰۵ فرزاد رئیس زاده ۲۲ رشت دانشجو × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۰۶ منصور زارشت ۳۵ تهران جهاد سازندگی × ۶/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۰۷ محمود زارعی ۴۲ تهران مغازه دار × ۸/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۰۸ محمد علی ساجدی ۵۱ تهران مغازه دار × ۲۶/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۰۹ ناصر

سالم --- پاسدار × ۲/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۱۰ وحید سـ رشار ۱۸ تهران بسیجی × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۱۱ مرتضی سعیدی ۳۴ خوانسار کارمند × ۱۹/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۱۲ سعید

سلطانی ۲۵ تهران کارمند × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۱۳ محمد علی

سید صدری ۲۲ میانتهکاور × ۱۳/۳/۱۳۶۱ شمیرانات ۱۱۴ صفر علی

شانجانی ۳۴ تبریز مغازه دار × ۷/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۱۵ حسین علی

شایسته مهر ۱۸ تهران دانشجو × ۴/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۱۶ عبدالرسول

شعبی -- اصفهان خبرنگار × ۲۷/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۱۷ علی اصغر

شفائی ۲۸ تهران کارمند × ۱۳/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۱۸ محمود

شفیعی ۲۹ تهران بسیجی × ۲۶/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۱۹ محمد شـ کاری ۱۶ تهران بسیجی × ۲۶/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۲۰ بهرام

شکری ۲۴ میانه پاسدار × ۲/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۲۱ حسین علی شمسی پور -- یزد دانشجو × ۷/۹/۱۳۶۰ تهران

۱۲۲ هادی شهبازی فراهانی ۱۸ تهران پاسدار × ۱۴/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۲۳ ک ———— علی شهبازی

فراهانی ۲۱ تفرش پاسدار × ۱۴/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۲۴ حسین

شیرزادی ۷۲ شهر رضا کارگر × ۱۰/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۲۵ کریم

شیرگیر ۲۰ تهران مغازه دار × ۹/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۲۶ عبدالحمید صابونچی ۱۷ تهران محصل × ۲۲/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۲۷ حسین

صادقپور ۳۷ یزدسیم کش × ۷/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۲۸ یدالله صادقی نائینی ۵۲ نائینکارمند × ۲۵/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۲۹ اسمعیل

صالحیان ۵۱ خوانسار مغازه دار × ۸/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۳۰ علی

صفاری ۲۱ تهران سرباز × ۲۲/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۳۱ حسین صفایی ۲۸ تهران کارگر × ۲۲/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۳۲ بتول صفدری — سمنانخانه

دار × ۲۲/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۳۳ اغلامعلی

صمدی ۲۹ مراغه مغازه دار × ۸/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۳۴ سید محمد

صنعی ———— مغازه دار × ۶/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۳۵ مجید

طالب لو ۱۷ تهران محصل × ۲۴/۱/۱۳۶۱ تهران ۱۳۶ عنایت الله طباطبایی ایرانی ۲۵ تبریز کارمند × ۲۵/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۳۷ محمد جعفر

طباطبایی قمی ۵۲ تهران مغازه دار × ۲۵/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۳۸ محمود ظریف نیا ۴۴ مشهد ارتشی × ۶/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۳۹ اسماعیل

عاقله ———— کارمند × ۱۹/۱۲/۱۳۶۱ تهران ۱۴۰ محمد

عبدالحسینی ۱۹ تهران محصل × ۳/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۴۱ حسین عسگری بشکانی ۱۹ کرمان پاسدار × ۱/۴/۱۳۶۱ تهران ۱۴۲ اکبر عسگری

بشکانی ۲۲ کرمان بسیجی × ۱۶/۲/۱۳۶۱ تهران

۱۴۳ ابوالفضل (عباس) علی اکبر ۱۷ تهرانشهر ۱۳۶۰/۷/۳ تهران ۱۴۴ مسعود عیسی
وند ۱۷ تهرانشهر ۱۳۶۰/۶/۲۹ تهران ۱۴۵ حسن

عنمی ---- دانشجو ۳۰/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۴۶ محمدباقر

غفاری ۳۰ تبریزراننده ۱۵/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۴۷ محمد

غلامشاهی - قممکانیک ۲۲/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۴۸ حمید غیبی ---- دبیر ۲/۲/۱۳۶۳ تهران ۱۴۹ فاطمه عشریه ۱۷ -- خانه
دار ۴/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۵۰ ارض عباسی ۴۷ خمینخوارب -- ار فروش ۱۵/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۵۱ نادر
فرخنده ۱۹ تهرانبسیجی ۲۵/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۵۲ محمد فرشی مقدم ۳۹ قمکاسب ۱۵/۱۰/۱۳۶۰ تهران ۱۵۳ حسین فیروزیان --
تهرانمعلم ۲۱/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۵۴ محسن قاسمی ۲۲ تهرانباسدار ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۵۵ علی قانع عبادی ۴۳ مشهدمغازه
دار ۱۰/۸/۱۳۶۱ تهران ۱۵۶ مسعود

قمشه ۲۰ تهرانباسدار ۱۱/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۵۷ مهدی قیومی ۳۰ خرم آبادشهر بانی ۲۲/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۵۸ حسین
کاظمی ۵۳ تهرانبکاسب ۱۶/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۵۹ میرمختار کتابی ---- خادم مسجد ۱۷/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۶۰ زهرا کردی -- سمنانخانه
دار ۲۵/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۶۱ جعفر کلهری ۱۸ تهرانشهر ۱/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۶۲ عباسعلی

کمالی پور -- خوزستانکودک ۱/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۶۳ محمد لالی ---- معلم ۲۱/۵/۱۳۶۰ تهران

۱۶۴ غلامحسین لوی ۳۴ تهرانمغازه دار × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۶۵ سید عبدالرضا
مجتبایی ۲۷ تفرشکارمند × ۱۶/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۶۶ نصرالله محبی ۳۸ آشتیانکارمند × ۸/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۶۷ یحیی محتشم ۵۹ تربت
حیدریهمغازه دار × ۲۹/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۶۸ عباس محلوجی ۲۳ قمکارگر × ۶/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۶۹ کرمانی محمدحسینی ۳۲ آشتیانمغازه
دار × ۱۰/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۷۰ محمدرضا

محمدرحیمی ۳۰ تهرانمعلم × ۲۲/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۷۱ اسمعیل

محمدی ۴۲ تهرانپارچه فروش × ۲۳/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۷۲ مسعود

محمدی -- قمکارمند × ۱۹/۳/۱۳۶۱ تهران ۱۷۳ سید عبدالکریم مخبر ۵۵ تهرانروحانی × ۲۵/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۷۴ احمد

مذهب وار ۱۸ تهرانمحصل × ۲/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۷۵ اکبر

مرادی --- ارتشی × ۷/۱/۱۳۶۱ لوااسانات ۱۷۶ محمود مرتضی پور -- گیلانکارمند × ۱۵/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۷۷ رضا

ملکیان ۱۶ اصفهانمحصل × ۲۹/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۷۸ محسن

منافی زاده ۱۹ تهرانارتشی × ۲۴/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۷۹ رسول

موسوی ۲۸ اردبیلکارگر × ۵/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۸۰ نبی الله

مؤمنی ۳۴ ملایر مغازه دار × ۲۰/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۸۱ ذوالفقار

مؤمنی ۲۱ فارسپاسدار × ۱۹/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۸۲ محمدرضا مهدوی --- دانشجو × ۱۹/۵/۱۳۶۰ تهران ۱۸۳ یعقوبعلی مهدیخانی ---

برقکار × ۴/۷/۱۳۶۰ تهران ۱۸۴ مهدی مهدیزاده ۳۲ تهرانکارگر × ۴/۷/۱۳۶۰ تهران

۱۸۵ بهرام مهر نژاد ۱۷ تهران حاصل × ۷/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۱۸۶ اکبر میرحسینی ۲۶ الیگودرز مغازه دار × ۶/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۸۷ علی
میرزا حسینی ۵۴ خمین شهر بانی × ۲۵/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۸۸ محسن میرشریفی ۲۶ تهران کارمند × ۱۳/۴/۱۳۶۱ تهران ۱۸۹ عباس

ناطقی --- مرکز یوله کش × ۱۰/۱۱/۱۳۶۱ تهران ۱۹۰ اسماعیل

نرگسی --- کشاورز × ۲۹/۳/۱۳۶۰ ساوجبلاغ ۱۹۱ علی محمد

نصر آبادی ۴۲ یزد مغازه دار × ۱۰/۶/۱۳۶۱ تهران ۱۹۲ ابوالقاسم

نصیرنیا ۳۹ تهران نیا سدار × ۱۳/۹/۱۳۶۰ کرج ۱۹۳ رجبعلی

نقابی ۴۰ رودسر شهر بانی × ۲۱/۲/۱۳۶۱ تهران ۱۹۴ محمد علی

نماز زاده ۱۸ تهران کارمند × ۴/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۹۵ احمد نواب مطلق ۲۱ تهران نیا سدار × ۲۲/۱۲/۱۳۶۰ تهران ۱۹۶ اکبر

نورپور ۱۹ مشهد دیپلمه × ۲۵/۵/۱۳۶۱ تهران ۱۹۷ رسول

نوردانش ۲۴ تهران سرباز × ۹/۹/۱۳۶۰ تهران ۱۹۸ محمود نوکرپور --- دستفروش × ۱۸/۶/۱۳۶۰ تهران ۱۹۹ انیس نوری --- خانه

دار × ۱۶/۴/۱۳۶۱ تهران ۲۰۰ سعید نوری تاجر ۱۹ تهران نیسیجی × ۲۲/۴/۱۳۶۱ تهران ۲۰۱ محمد مهدی

نیکفروش ۱۸ تهران نیسیجی × ۴/۹/۱۳۶۰ تهران ۲۰۲ کبر نیکزاد ۲۰ تهران نشهر بانی × ۴/۹/۱۳۶۰ تهران ۲۰۳ علی

نیکزاد ۳۰ تهران کارمند × ۴/۹/۱۳۶۰ تهران ۲۰۴ محمد رضا ویمتاژ ۱۹ تهران نیا سدار × ۲۵/۸/۱۳۶۰ تهران ۲۰۵ قاسم علی هدایت ---

اصفهان معلم × ۲۸/۴/۱۳۶۱ تهران

اشاره

در پی استقرار تشکیلات در فرانسه، شکست های مستمر استراتژی های رهبری سازمان و «تناقض بین تفکرات و عملکرد انحرافی و غلط مرکزیت (چه ایدئولوژیک و چه تشکیلات سیاسی - استراتژیک) با اصول و ضوابط و معیارهای سازمان، که در شکست ها و بن بست ها، عدم کارآیی لازم سیستم تشکیلاتی، رشد انتقادات و اعتراضات و کناره گیری سطوح مختلف سازمانی عیبت می یافت، انشعاب و فروپاشی تشکیلاتی را در آینده ای نه چندان دور، در چشم انداز قرار داده بود.»^(۱)

افرادی مثل پرویز یعقوبی که از کادرهای قدیمی بوده اند، به علت رعایت نشدن اصول تشکیلاتی مقبول سازمان به نوشتن نامه های اعتراضیه به رهبری سازمان اقدام کردند و خواستار تشکیل کنگره ای از نمایندگان اعضای سازمان شدند تا عملکرد مرکزیت مورد بررسی قرار گیرد.

یعقوبی در این زمینه می نویسد:

پروسه دوساله [۶۱-۶۳] مبارزات درون گروهی که نقطه عطف و کیفی آن کنگره (ناقص و ناتمام) [در تاریخ ۳۱/۵/۶۳] بود، تناقضات را به مرحله ای رساند که سردمدار مرکزیت منحرف [مسعود رجوی] یا می بایست در عمل به اصول و ضوابط و معیارهای انقلابی سازمان تسلیم شده و تن به کنگره کامل و منتخب از اعضا و مسئولین داده و حسابرسی می شد و نتایج آن را که

ص: ۲۱

۱- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: ص شش.

همانا توییخ و برکناری از تمام مسئولیت های سازمانی، به خاطر دیدگاه های انحرافی از ایدئولوژی و نقض مکرر اصول عام تشکیلاتی و موضعگیری های غلط سیاسی، استراتژیکی در نتیجه چپ (از موضع راست) و راست زدن های متناوب که موجب بوجود آمدن بن بست ها و شکست های پیاپی شده بود را می پذیرفت و یا... (۱)

در ادامه اختلافات درون گروهی و افزایش زمینه های انشعاب در سازمان، رهبری تشکیلات در اواخر سال ۶۳ «برای تثبیت غیراصولی خویش و فرار از حساب رسی... تحت عنوان جمع بندی... دست به تجدیدنظر اساسی در اصول و ضوابط تشکیلاتی و معیارهای ایدئولوژیکی... زد... تحت عنوان به اصطلاح «جهش عظیم ایدئولوژیکی» و «تحول عمیق درونی و ارتقاء جدا کیفی و تکاملی» و...» (۲)

در اواخر سال ۶۳ رجوی پیش بینی کرد که کادرهای اصلی گروه دیر یا زود به این جمع بندی می رسند که اقدامات، تاکتیک ها و سیاست های وی با ناکامی روبرو شده و ضایعات سنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. رهبری سازمان پی برد که عدم تحقق هدف های استراتژیک باعث بروز تردید در خط مشی و درستی تاکتیک های رهبری شده و مقدمه بحران سیاسی، تشکیلاتی و رشد تضادهای درونی را فراهم

خواهد ساخت. از این رو برای گریز از بحران، اقدام به تغییر ماهیت تشکیلات و روابط تشکیلاتی نمود و کوشید تحت عنوان «انقلاب نوین ایدئولوژیک»، در واقع با «رهبرسازی» بر بن بست پدید آمده غلبه کند.

در تاریخ ۱۹ اسفند ۶۳، اعلان ازدواج غیرمترقبه و حیرت انگیز نفر اول سازمان (رجوی) با همسر فرد دوم سازمان (ابریشمچی) توجه بسیاری را به این حادثه معطوف ساخت. مرکزیت سازمان در بیانیه خود کوشید تا اعضا و هواداران را برای جانداختن شکل نوین رهبری آماده سازد. ظاهرا چنین نمایانده شد که این برنامه از مدت ها قبل توسط رجوی در حلقه پیرامونش مورد بحث و پذیرش قرار گرفته بود و مدت ها روی طرّاحی و چگونگی اجرای آن کار شده بود. از همان مرحله آغازین اجرای این طرح، کادرها در مقیاس وسیعی اقدام به تقدیس و ستایش و اعلام تسلیم در برابر رهبری نوین کردند. به رغم آشکار بودن جنبه غیرشرعی این ازدواج که قبل از سپری شدن مدت شرعی بین طلاق و ازدواج دوم زن، انجام شده بود، در تبلیغات انبوه سازمان تلاش شد تا با تشبیه و استناد موضوع به اسلام و سنت پیامبر، صورت مقدس نیز برای این اقدام پرداخته شود. حال آنکه، شگفتی و تحیر ناشی از این ماجرای عجیب و

ص: ۲۲

۱- همان: صص شش - هفت.

۲- همان: صص ۶ - ۷ بیانیه ۲۹/۱/۶۴.

بی سابقه، وجوه عاطفی و انسانی ایجاد جدایی بین یک زوج دارای فرزند ۳ ساله و تصاحب اقتدارگرایانه

همسر یک دوست و همکار را نیز در اذهان برجسته ساخته بود. در کتابچه «بحران در خط مشی»، طرح موضوع این گونه صورت پذیرفته است:

... اعلام شد که مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران که قبلاً همسر دوم خود، دختر ابوالحسن بنی صدر را طلاق داده بود، با مریم قجر عضدانلو همسر مهدی ابریشمی ازدواج کرده است. ابریشمی عضو مرکزیت سازمان و مسئول روابط خارجی است و برای آنکه زنش، مریم (قجر عضدانلو) بتواند با رجوی ازدواج کند، او را طلاق داد. رجوی و ابریشمی در مراسم ازدواج در کلیسای در پاریس، این اقدام را «انقلاب نوین ایدئولوژیک

مجاهدین» توصیف کردند. ازدواج مزبور با آن کیفیت، طبعاً انعکاس نامطلوبی در میان بسیاری

از اعضا و هواداران و همه کسانی داشت که خبر را با حیرت و شگفتی تمام دریافت کردند...

کسانی چون ابریشمی (در رده های بالا) نمونه برجسته ای از شخصیت های «حل» شده در سازمان و از «خویشتن انسانی» تهی گشته هستند که در برابر سازمان و رهبر آن از خود اراده و اندیشه مستقل ندارند. در وجود تهی شده از خویشتن انسانی شان، مسعود و سازمان حلول کرده اند... وقتی تمایل و رأی و سیاست رجوی و به اصطلاح جمع بندی و مصلحت سازمان بر

این ازدواج قرار گرفت، [ابریشمی] همسر خود را که فرزندی هم از او داشت، بی آنکه عواطف انسانی اش جریحه دار شود، طلاق داد و جمله ای گفت که مضمونش این بود: مخالفت با مشیت مسعود، کفر آمیزتر از مخالفت با مشیت خداست. (۱)

پیشینه این پیوند

برخی از مبارزان قدیمی - که از قضا دارای سوابق طولانی حضور در میان مجاهدین خلق نیز بودند - به گونه ای، ارتباط میان آن دو تن را مسبوق به سابقه عنوان کردند و حتی یادآور شدند که پیچ پیچ های مربوطه، حاکی از قدمت این رابطه از اواخر سال ۵۹ بوده است! (۲) «راه کارگر» (سازمان انقلابی کارگران

ایران) در یک اطلاعیه به تاریخ نهم فروردین ماه ۱۳۶۴ - یعنی پیش از مراسم رسمی ازدواج و در واقع پس از اطلاعیه دفتر سیاسی سازمان - این جریان را تقبیح نمود و نوشت:

اتخاذ چنین روشی برای ازدواج، از سوی مسعود رجوی و صحنه گذاردن بر آن توسط دفتر

- ۱- بحران در خط مشی: صص ۱-۳.
- ۲- از بن بست رجوی...: صص ۶-۱۸.

سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، به ویژه تأیید این شیوه توسط مهدی ابریشمچی به عنوان شوهر مریم عضدانلو و حتی ابراز افتخار وی به شرکت در این تصمیم گیری، افکار عمومی را به شدت مبهوت و اخلاق عمومی را عمیقاً جریحه دار ساخت. (۱)

علاوه بر این گونه واکنش ها و اتخاذ مواضع، زمزمه های دیگری از درون سازمان مجاهدین خلق به بیرون انعکاس می یافت که کل ماجرا را به نوعی دیگر ترسیم می کرد. این زمزمه ها حاکی از این بود که «یک جریان رسوا» ناگهان به «چیزی دیگر» تبدیل شده است. در اینجا - بدون قضاوت درباره چند و چون آنچه بیان گشته - این روایت بازگو می شود.

البته ناگفته نماند که اختلاف مریم و ابریشمچی بر سر ارتباط با رجوی مسبوق به سابقه بوده، زمان آن به کمی بعد از ازدواج این دو بر می گشته است. «بچه هایی که در خانه تیمی ابریشمچی بودند (مثل احمد پورقاضیان و رفعت خلدی) قبل از اتفاق ۱۹ بهمن (ضربه به مرکزیت سازمان در کشور) تعریف می کردند که مریم به شدت به بهانه های مختلف، اصرار به رفتن از ایران و نزدیک شدن به رجوی داشت و این موضوع، جوّ بدی در خانه ایجاد کرده بود؛ به طوری که مریم و مهدی همیشه دعوا داشتند.» (۲) در ماجرای پاییز ۶۳ نیز گویا قضیه از این قرار بوده است که عده ای از اعضای سازمان در پاییز آن سال، مسعود رجوی و مریم عضدانلو را به اعمال منافی عفت متهم می نمایند و این دو نیز تکذیب نمی کنند:

پس از پرده برداری از این رابطه، کشمکش هایی در سطح مرکزیت سازمان آغاز گردید. [در یک نشست مرکزی] رجوی و مریم قجر در صندلی اتهام نشانده شدند و مهدی ابریشمچی به عنوان شاکی، محمد حیاتی [به عنوان دادستان] و جابرزاده انصاری به عنوان قاضی حضور پیدا کردند...

ابریشمچی... صراحتاً گفت: «ما ناموسمان هم دیگر امنیت ندارد! شما از الآن به فکر دخترانتان هم باشید؛ چه رسد زنانتان.»

از سوی متهمین (یعنی مریم و رجوی) اتهامات - بدون کم و کاست - مورد قبول واقع می شود؛ یعنی صراحتاً به زنای محصنه در حضور جمع اقرار می کنند. هواداران رجوی در کمیته مرکزی

در دادگاه هياهو می کنند که رهبر اختیار دارد و از این حرف ها!... (۳)

ص: ۲۴

۱- نشریه اندیشه رهایی، ش ۵، دی ۱۳۶۴: ص ۳۰.

۲- عدالتیان، نفوذ: ص ۱۲۸.

۳- همان.

از قضا، اولین کسی که فضا را گرفت و قضیه را با ژستی پراگماتیستی تحلیل کرد - و به عبارتی، جانبداری از رجوی را به سود خود و تشکیلات قلمداد نمود و مخالفت با مشیت مسعود - را کفرآمیزتر از مخالفت با مشیت خدا دانست - شخص شاکی (ابریشمچی) بوده است. محور نشست (یا دادگاه) به دنبال بگومگوهای مفصل، بدین سمت متمایل شد که حذف مسعود یعنی تلاشی و نابودی سازمان و بدین

ترتیب، وجود شخص رجوی رمز بقای سازمان وانمود شد. این تغییر جهت، که شاید (با فرض صحت این روایت) از قبل برنامه ریزی شده بوده، منتهی به بیان مطالبی از سوی مسعود رجوی و سپس مریم قجر عضدانلو شد که چکیده آن - به اجمال - این است:

به خاطر تلقی استعمارگرایانه از زن، مردم - به غلط - فکر می کنند زن باید متعلق به یک نفر باشد؛ حق طلاق ندارد؛ و یا نمی تواند خود فرد دیگری را برای رابطه انتخاب کند... زن حق انتخاب دارد و هیچ تفاوتی نیز - در همه ابعاد - با مرد ندارد. وارد کردن اتهامات اخلاقی در مورد روابط بین زن و مرد، به خاطر رسوبات قشری است که در تفکر افراد باقی مانده است. وقتی کسی در سطح رهبری است، فرد نزدیک با وی نیز دارای همان صلاحیت است... و از قضا عدم درک درست و انقلابی از «رهایی زن» و «جهش کیفی در ارتقای زن» است که موجب وارد آوردن آن اتهامات بوده است. (۱)

شاید الزام همه افراد - در مقاطع بعدی - به اینکه کلیه اعمال غیراخلاقی خود را در طول سالیان زندگیشان اعتراف کنند و - راست یا دروغ - ناگزیر باشند که نسبت های سخیف و شنیع به خود بدهند تا به عنوان یک عضو «انقلاب کرده» پذیرفته شوند، نوعی تلاش برای عادی سازی مسئله و جبران آن

«دادگاه» - در خصوص ناگزیر شدن رجوی و همسر ابریشمچی به پذیرفتن ارتباط نامشروعشان - باشد.

روایت خواهرزن اول از ازدواج سوم

مینا ربیعی خواهر اشرف ربیعی همسر اول مسعود رجوی، که از سازمان جدا شده است، طی نشستی

درباره بررسی انقلاب ایدئولوژیک، درباره ماجرای ازدواج سوم رجوی می گوید:

[رجوی] از اواخر پاییز ۶۳ آمد در خفا انقلاب ایدئولوژیک را طراحی کرد... ایشان با خانم فیروزه بنی صدر ازدواج کرده بودند و آن طور که آقای بنی صدر در نوشته هایشان بیان می کنند،

یک ازدواج با نهایت عشق و علاقه و خارج از مسائل سیاسی بوده. (البته به ما این طور نگفتند و

ص: ۲۵

ما [هم] این طور ندیدیم! که این مبحث جدایی دارد.)

[آقای رجوی] در شرایطی که همسر خانم فیروزه بنی صدر بودند، در شرایطی که آقای مهدی ابریشمچی و خانم مریم عضدانلو زندگی مشترکی - آن طور که خودشان در نشریاتشان اعلام می کنند - کاملاً موفق و بر مبنای علاقه با هم داشتند... در چنین شرایطی تصمیم گرفتند که انقلاب ایدئولوژیک را طراحی [کنند] و به اجرا بگذارند، ولی در پنهان.

... قبل از اینکه انقلاب ایدئولوژیک را اعلام کنند، تحت عنوان اینکه رژیم نفوذی داخل سازمان

فرستاده، بچه ها را [در منطقه کردنشین عراق] خلع سلاح کردند و زندان هایشان را آماده کردند. دستبندها، شکنجه گران، نقاب ها و آن چشم بندها آماده شد و بعد از خلع سلاح بچه ها، تحت عنوان نفوذی های رژیم ۷۵۰ نفر را بازداشت و زندانی کردند.

... بعد از اینکه بچه ها را زندان کردند، در اسفند ماه - در درون تشکیلات - مسئله انقلاب

ایدئولوژیک را مطرح کردند و بعد از آن هم، با برنامه ای (که خود مبحث جدایی دارد) ترتیب

جدایی آقای رجوی و خانم فیروزه بنی صدر را دادند و به فاصله کوتاهی بین خانم مریم عضدانلو و آقای مسعود رجوی اعلام ازدواج کردند. ... کمتر کسی بود که این خبر را بشنود و با شگفتی، برای چند روز به این مسئله فکر نکند ... این چه معنایی دارد که آقای که همسرش را دوست دارد، از او جدا بشود و آقای دیگری - حتی بدون رعایت مسائل دینی اش - ... که باید چهار ماه صبر کنند [که] شاید این زوجین به هم برگشت کنند؛ شاید بخواهند ادامه دهند ... بدون در نظر گرفتن این موارد، ازدواجشان را اعلام کردند. (۱)

البته در اغلب انتقادات اعضای سابق سازمان و شورای مقاومت از منظر اخلاقی، ابتدا و پیش از رجوی، این ابریشمچی بود که آماج حملات اولیه واقع می شد که چرا و چگونه حاضر شده است از همسر خود به سود رفیق تشکیلاتی اش «گذشت» کند و به این موضوع تن دهد.

ص: ۲۶

۱- نشست فرانکفورت...: صص ۲۶ - ۳۰؛ اظهارات «مینا ربیعی» خواهرزن اول رجوی و همسر پرویز یعقوبی.

سبحانی از جداشدگان سازمان درباره مهدی ابریشمچی چنین نوشته است:

مهدی ابریشمچی با نام های تشکیلاتی اسد و شریف از اعضای قدیمی و اولیه سازمان مجاهدین خلق می باشد که در زمان شاه مدتی را در زندان های مشهد و اوین تهران در حبس

بوده است. (۱) بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مهدی ابریشمچی یکی از چند مسئول اصلی و ارشد سازمان مجاهدین خلق محسوب می شد که در مصاحبه های مطبوعاتی و سخنرانی ها و میتینگ های عمومی سازمان شرکت می کرد. پدر مهدی ابریشمچی از کارخانه داران تهران بود و به لحاظ

اقتصادی وضعیت بسیار خوبی داشتند. وی بعد از انقلاب با مریم عضدانلو ازدواج کرد و دارای دختری به نام اشرف می باشند. هنگامی که اشرف ۶ الی ۷ ساله بود، من در ستاد روابط

خارجی سازمان در عراق وی را از نزدیک می دیدم، وی جمعه ها به محل کار پدرش می آمد. واقعا تناقض و درد و رنج طلاق و جدایی پدر و مادرش از یکدیگر را به راحتی می توانستی در چهره این دختر مثل صدها دختر و پسر کوچک اعضا و مسئولین سازمان ببینی.

... از نکات جالب و تاریخی سازمان مجاهدین که باید به طور جداگانه بر روی آن بحث کرد، اطلاعیه سیاسی و نظامی سازمان در ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ می باشد که سازمان دلیل شروع «مبارزه

مسلحانه» را «حمله چماقداران به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی» اعلام می کند و تصریح می کند که از این پس از اعضای خود مسلحانه دفاع خواهد کرد که نشان دهنده یک طرح از پیش برنامه ریزی شده برای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بوده است. البته در شرایط کنونی سازمان به هیچ عنوان نمی خواهد اطلاعیه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ که به شروع عملیات مسلحانه اشاره می کند، در دسترس اعضا و هواداران سازمان قرار بگیرد.

ابریشمچی و همسرش مریم عضدانلو بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به پاریس رفتند و بعد از مطرح شدن «انقلاب ایدئولوژیک» در سال ۱۳۶۴، وی و مریم عضدانلو به دستور سازمان و مسعود رجوی از یکدیگر طلاق گرفتند. مریم به عقد مسعود رجوی درآمد و مهدی ابریشمچی نیز [در تاریخ ۱۵/۱/۶۴] با مینا خیابانی، خواهر کوچکتر موسی خیابانی ازدواج کرد. مینا خیابانی ۱۷ سال از مهدی ابریشمچی کوچکتر بود و ازدواج اول مینا خیابانی نیز محسوب می شد. مهدی

ص: ۲۹

۱- مهدی ابریشمچی متولد ۱۳۲۶ در تهران، در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان درآمد و تحت نظر محمد حنیف نژاد آموزش دید. وی به دلیل تخصص مهندسی شیمی در گروه شیمی مشغول به کار شد و در تهیه مواد منفجره مسئولیت داشت. وی در

آبان ۵۰ دستگیر شد و «با اعمال نفوذها و فعالیت های پدرش تنها به ۷ سال زندان محکوم شد.» بیوگرافی رسمی سازمان در انتخابات دوره اول مجلس، کیهان، ۱۸/۱۲/۵۸: ص ۱۱.

ابریشمچی هنگام رفتن رجوی به عراق، همراه وی بود و در تمامی ملاقات های صدام حسین دیکتاتور سرنگون شده عراق با مسعود رجوی، حضور و مشارکت فعال داشته است. وی در بغداد مسئول روابط سازمان با عراق شد و کلیه حمایت های مالی و تدارکاتی و تسلیحاتی صدام

حسین به سازمان از طریق وی صورت می گرفت. ضمناً وی رییس کمیسیون صلح!! شورای ملی مقاومت نیز بود که به اصطلاح قرار بود بین صدام حسین و ایران صلح برقرار کند. جالب

این است که هنوز این کمیسیون صلح!! بعد از سرنگونی صدام حسین در شورای ملی مقاومت وجود دارد و ریاست آن کماکان با مهدی ابریشمچی است. مشخص نیست مسعود رجوی بعد از صدام حسین با چه کسی می خواهد تئوری مضحک «صلح، طناب دار رژیم» را دنبال کند؟ ابریشمچی قبل از سرنگونی رژیم صدام حسین به همراه ۲۵۰ الی ۳۰۰ تن از مسئولین مورد اعتماد رجوی به پاریس آمد. وی در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ توسط پلیس فرانسه به همراه مریم رجویو

۱۶۰ تن دیگر از اعضا و مسئولین سازمان دستگیر و سپس با قید ضمانت تا تشکیل دادگاه از

زندان آزاد شد. (۱)

ص: ۳۰

هدف اصلی برنامه جنجال برانگیز موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» نه تنها تثبیت، بلکه ارتقای رجوی به مقام رهبر پیامبرگونه و لازم الاتباع و خارق العاده، با ویژگی های استثنایی، در رأس تشکیلات بود.

اندک زمانی پس از آغاز ماجرا، تعریف ها و تمجیدها از رجوی با عناوینی چون «رهبر»، «مراد» و «معلم» شروع شد و با الفاظی همانند «امام الهادی» و «ناطق بالحق» ادامه یافت. مهدی ابریشمی گفت:

اجازه می خواهم که پذیرش مسئولیت خطیر ایدئولوژیکی و متعالی که به حق بر تارک تمام پیروزی های سازمان و بخصوص پیروزی های ایدئولوژیکی آن می درخشد را به رهبرمان، معلممان و مرادمان مسعود و مریم تبریک بگویم. میلیشیا و مجاهدین ... از اسم مسعود اراده و ایمان می گیرند و خدا را سپاس می گویم که افتخار درک رهبری مریم و مسعود و این انقلاب

ایدئولوژیک را پیدا کردم. (۱)

دلیل و ماهیت این همه تحسین و تعریف و تمجیدها از «رهبری نوین»، چیزی نبود جز ظهور عینی و بروز آشکار حقایق و تحولاتی که از مدت ها قبل در سازمان رخ داده بود. در حقیقت، از مدت ها قبل، روابط درونی و رهبری سازمان به سوی رهبری فردی و سلطه شخصی و انحصاری سیر کرده بود. آنچه تحت عنوان «انقلاب» انجام می شد، نمایشی بود که به وسیله آن «رهبری نوین» می خواست موقعیت

خود را به تأیید همه کادرها و اعضا و سپس هواداران برساند و موانع داخلی را شناسایی و رفع نماید یا سرکوب کند. در فرهنگ جدید تشکیلاتی، اعضا و کادرها باید می پذیرفتند که رهبری نوین نقش «پیشوا» را در سازمان داشته باشد و در همه موارد از جمله مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و ... مطیع و تسلیم محض وی باشند. اغلب هواداران و کادرهای محصور در تار و پود تشکیلات، می بایست با اعلام وفاداری آشکار باقیمانده اراده و تفکر مستقل در زوایای درونی و حتی تظاهر به دارا بودن قدرت تشخیص و حق انتخاب را از خود سلب می کردند تا روح و جسم خویش را در بست تسلیم رهبر نمایند.

از ابتدا دو موضوع در کنار هم به عنوان اهداف سازمان از این «انقلاب نوین» مطرح و بر روی آن تبلیغ می شد: اول ارتقای موقعیت زن و تساوی حقوق زن و مرد در سازمان؛ و دوم مطرح کردن «ترکیب

مسعود و مریم»^(۱) به عنوان «رهبری» همطراز با رهبران بزرگ تاریخ که همانند معصومین(ع) بایستی تبعیت شوند و همه تسلیم فرمان و مشیتهی که این دو تعیین می کنند، باشند. در واقع مفهوم این کار از لحاظ تشکیلاتی، علنی ساختن و رسمیت بخشیدن به چرخش از رهبری شورایی به رهبری مطلق العنان

فردی و خودکامه بود. زیرا قبلاً هم شورا و مرکزیت بیشتر کارکرد نمایشی داشتند تا واقعی، و در اغلب موارد، همگان، تابع رجوی بودند که توانسته بود بر مقدرات و امکانات سازمان سلطه کامل بیابد. انقلاب ایدئولوژیک فقط تعارفات و تظاهرهای پیشین را برطرف ساخت و «حاکمیت فردی» را عیان تر نمود.

از طرفی بن بست سیاسی - استراتژیک سازمان موجب ایجاد بحران و شکاف در صفوف آن شده بود

و می توانست به اضمحلال تشکیلات بیانجامد. رهبری سازمان، با هدف سرکوب بحران ایجاد شده، علت اصلی تمام شکست های استراتژی های قبلی سازمان را در نداشتن رهبری مشخص که همه اعضا و

هواداران از او تبعیت بی قید و شرط کنند، اعلام نمود. هادی شمس حائری از اعضای قدیمی که پس از ۱۶ سال عضویت در سال ۱۳۷۰ از سازمان جدا شد، می نویسد:

انقلاب ایدئولوژیک اول، کودتایی علیه کار جمعی و شورایی: البته فکر نشود که قبل از [این] انقلاب، کار جمعی وجود داشته، بلکه در اثر این انقلاب، خطر کار شورایی برای همیشه از بین رفت ... مسعود طینت خود را هرگز نشان نمی داد، او پیچیده عمل می کرد، در ظاهر امر به سایر رؤسای سازمان در نشست وانمود می کرد که خیلی دمکرات منش است، از همه نظر می خواست و اگر نظرات دیگران مخالف بود سعی می کرد با کار توضیحی آنها را قانع کند تا رأی بدهند،

یعنی در اصل نظرات خود را به دیگر اعضای مرکزیت و دفتر سیاسی دیکته می کرد. لذا این کار مشکل و پردردسری بود و کارها به کندی پیش می رفت. از طرفی «اینجا که شرکت سهامی نیست که با رأی گیری مسئله حل شود»، پس موضوع کار صلاحیت کجاست؟ این خطراتی بود که مسعود را بالقوه تهدید می کرد و صلاحیت و رهبری او را کمرنگ می نمود.^(۲)

ص: ۳۳

۱- «بنابراین ترکیب مسعود و مریم از این پس رهبری نوین سازمان مجاهدین خلق ایران را که همانا رهبری انقلاب دمکراتیک نوین مردم ایران نیز هست، مشخص می کند.» اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مورخ ۱۹/۱۲/۶۳ مندرج در نشریه مجاهد، ش ۲۴۱.

۲- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۴.

مسعود رجوی در تاریخ ۷/۱۱/۶۳ طی اطلاعیه ای مریم قجر عضدانلو (همسر مهدی ابریشمچی) را به عنوان همدیف مسئول اول سازمان معرفی نمود. وی در این اطلاعیه تلویحاً تغییرات تشکیلاتی آینده را متذکر شد:

این انتخاب و تصمیم ناظر بر آن که توسط دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ما اتخاذ شده است، یکی از عالی ترین دستاوردهای عقیدتی و تشکیلاتی جمع بندی جامع (سیاسی، نظامی و

تشکیلاتی) چهارمین سال مقاومت انقلابی مسلحانه سراسری (پاییز ۶۳) در زمینه تشکیلاتی است که در عین حال مبین دوران نوینی از اعتلای سازمانی - ایدئولوژیک ما (مجاهدین) در مسیر رهایی تاریخی و اجتماعی زن بطور اعم و در مسیر ارتقاء زن انقلابی و پیشتاز مجاهدین خلق بطور اخص می باشد. (۱)

در تاریخ ۱۹/۱۲/۶۳ از سوی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان اطلاعیه ای مبنی بر اعلام تصمیم «ازدواج فرخنده توحیدی و انقلابی مسعود و مریم» صادر گردید. در بخشی از این اطلاعیه درباره همسر جدید رهبری سازمان آمده است:

... زنی که باز هم خود مسعود در ماه های اخیر ذی صلاح ترین و بالاترین الگوی زنده آن یعنی مریم عضدانلو را در رأس رهبری سازمان ما به عنوان هم ردیف مسئول اول سازمان معرفی نمود... (۲)

شورای مرکزی سازمان نیز در بیانیه مفصلی تأکید کرد که «این امر، لازمه تحقق و تثبیت و همچنین لازمه استمرار و بارآوری تمام عیار «ترکیب نوین رهبری» ما از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی و همچنین به لحاظ اجتماعی و سیاسی بود. زیرا ما در رأس هرم رهبری خود و صرفاً

در همین نقطه خواستار یگانگی هر چه بیشتر و نامشروط طرفین و من جمله یگانگی خانوادگی آنها بودیم». (۳)

در توجیه این ماجرا همچنین اعلام شد که پس از اعلام همدیفی مریم قجر عضدانلو با مسئول اول

سازمان، علی زرکش و محمود عطایی، از کادرهای شماره ۲ و ۳ نظامی سازمان طی دو نامه بر ضرورت وحدت فیزیکی (جسمانی) رهبری نوین تأکید کرده بودند. در این نامه ها این طور استدلال شده بود: حالا

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۳۵: ص ۱۴.

۲- همان، ش ۲۴۱: ص ۲۵.

۳- چه باید کرد: صص ۱۷۴ - ۱۷۵.

که یکی از زنان سازمان، به مرحله و مرتبه «رهبری» عروج کرده است و همدوش و در کنار «رهبر» قرار گرفته و قرار است متحداً سازمان را رهبری کنند، از این پس مریم قجر بر هر فرد دیگری جز مسعود حرام است و اتحاد آن دو وقتی کامل است که از لحاظ جسمانی هم به وحدت برسند. (۱)

در تاریخ ۲۷ اسفند ۶۳ توسط رادیوی سازمان، خبر ازدواج مسعود رجوی با مریم قجر همراه با تعریف و توصیف های بسیار و با تعبیری چون «دستآورد عظیم شگرف ایدئولوژیکی و ایثار و از خود گذشتگی» پخش گردید. و این در حالی بود که این رادیو، طی اطلاعیه ای تاریخ طلاق مریم قجر عضدانلو از همسرش مهدی ابریشمچی را ۲۵ اسفند ۶۳ اعلام نمود. در قسمت دیگری از اطلاعیه شورای مرکزی سازمان چنین آمده بود:

لازمه فعلیت یافتن و تحقق تمام عیار ترکیب نوین رهبری ما و لازمه استمرار و تثبیت آن به نحوی که بتواند تمامی انتظارات ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی مطلوب را برآورده سازد، یگانگی هرچه بیشتر مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان و انقلاب است که

لاجرم زوجیت و محرمیت آنها با یکدیگر را ایجاب می کند. یک چنین یگانگی تشکیلاتی و خانوادگی، البته فقط و فقط در رأس رهبری سازمان موضوعیت دارد و لذا مطلقاً در هیچ نقطه دیگر سلسله مراتب سازمان قابل الگوبرداری نبوده و نیست. (۲)

درباره مریم قجر عضدانلو

مریم قجر عضدانلو متولد ۱۳۳۲، بنا به بیوگرافی رسمی منتشره از سوی سازمان، در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد. او قبل از آن با گروه علیرضا الفت ارتباط داشته و از طریق برادرش محمود

عضدانلو که عضو سازمان بود با دیدگاه های سازمان آشنا شده بود. پس از پیروزی انقلاب «وی مسئولیت های متعددی در رابطه با سازماندهی ملیشایی خواهان و سرپرستی اردوهای انقلابی

ص: ۳۵

۱- مسعود رجوی در مراسم رسمی ازدواج با مریم قجر گفت: «پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم به این پیشنهاد راه نبرده بود... بعد نوشته محمود عطایی رسید... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم و مهدی، عزم ما را جزم کردند.» نشریه مجاهد، ش ۲۵۳. ضمناً علی زرکش نویسنده بیانیه شورای مرکزی سازمان در مورد ضرورت طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج رجوی با وی، بوده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۵.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۵.

سازندگی خواهران دانش آموز عهده دار بوده است.»(۱)

طاهره باقرزاده که از سال ۵۲ عضو سازمان شده بود، درباره وی نوشته است که «در سال ۵۷ به سازمان پیوست و در سال ۵۸ به همسری مهدی ابریشمچی درآمد. در سال ۶۳ در حالی که یک دختر ۳ ساله داشت، برای اینکه به رهبری برسد، از مهدی جدا شده و به همسری مسعود در می آید.»(۲)

در آستانه پیروزی انقلاب، مریم دانشجوی سال آخر متالوژی دانشگاه صنعتی شریف بود و در تأسیس انجمن دانشجویان مسلمان (شاخه دانشجویی هواداران سازمان) در این دانشگاه نقش داشت. از نظر مراتب تشکیلاتی، مریم در «بخش اجتماعی» سازماندهی شد و مستقیماً تحت مسئولیت محمد ضابطی قرار گرفت.

در جریان نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مریم قجر عضدانلو یکی از کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق در حوزه انتخابیه تهران بود و معرفی نامه و مختصری از شرح حال وی در جزوه حاوی معرفی نامزدهای سازمان برای تهران درج شد.(۳)

حوزه مسئولیت مریم - پس از فرار از ایران و از بدو ورود به پاریس در اواخر پاییز ۱۳۶۱ - مقر و دفتر مسعود رجوی بود و در دوره ای طولانی - عملاً - مسئول این دفتر بود و بیشترین نشست ها و ملاقات ها را با رجوی داشت. به نوشته سبحانی، «رییس دفتر مسعود رجوی تا قبل از سال ۱۳۶۴ مریم عضدانلو بود. بعد از طلاق مریم عضدانلو از مهدی ابریشمچی و ازدواج با مسعود رجوی، مسئولیت دفتر رجوی به عهده شهرزاد صدر حاج سیدجوادی، زن برادر مریم عضدانلو همسر محمود عضدانلو قرار گرفت.»(۴)

باقرزاده خاطرات خود را درباره مریم چنین نگاشته است:

مریم قجر عضدانلو را دو نوبت در تابستان سال ۵۴ در [بخش ملاقات] زندان قصر تهران دیده بودم. بار اول وی را که پوشش او محجبه نبود - با یک بلوز سفید تقریباً نازک، دامن ساده و

جوراب نازک و یک جفت صندل (کفش تابستانی) - هنگام صحبت با انسیه مفیدی دیدم. ابتدا تصور کردم که از بچه های جناح چپ (مارکسیست) می باشد. از انسیه پرسیدم، گفت: نه از

- ۱- روزنامه کیهان، ۲۰/۱۲/۵۸: ص ۱۵، سوابق کاندیداهای مجاهدین خلق.
- ۲- باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ...: ص ۱۱۴.
- ۳- فرازها...: صص ۷۱-۷۴.
- ۴- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۸۱.

بیجه های خودمون، خواهر محمود است. مدتی بعد نیز در همان تابستان او را با وضعیتی مشابه

دیدم. انسیه گفت که من مرتب نسبت به طرز لباس پوشیدن مریم با او صحبت می کنم. (توضیح

اینکه انسیه همواره یک روسری بزرگ مشکی، پیراهن مشکی و شلوار مشکی به تن داشت و دختر سه ساله اش آزاده نیز همواره پوشش کامل داشت). دیگر او [= مریم قجر] را ندیدم تا

اینکه در مرداد ۵۸ در ستاد سازمان هنگامی که دنبال اتاق قاسم [باقرزاده (۱)] می گشتم تا با او در اتاقش صحبت کنم، به سراغ من آمد و گفت: تو خواهر قاسم هستی؟ گفتم: بله. بسیار گرم با من صحبت کرد و بعد مرا تا اتاق وی همراهی کرد. بعد از قاسم پرسیدم: او که بود؟ گفت: مریم قجر عضدانلو. (۲)

در بخش دیگری از نوشته باقرزاده خاطره دیگری درباره مریم رجوی، به این شرح نقل شده است:

اواخر سال ۶۳ مادرم جهت دیدار کاظم (۳)، حسین (۴)، رضا (۵) و نصرت (۶) [همگی باقرزاده] و خانواده هایشان، به خارج از کشور رفتند. در طی اقامت چند ماهه ایشان، مراسمی برای مسعود

رجوی و همسرش مریم ترتیب داده شده بود [در تاریخ ۳۰ خرداد ۶۴] مادرم نیز در این مراسم حضوراً شرکت می کنند. وقتی بازگشتند برایم نقل کردند که در مراسم، اتاقی جدا و مستقل

آراسته بودند و میز شام آن را که از غذاهای متنوع و مشروبات فراوان تدارک دیده شده بود،

جهت میهمانان آماده کرده بودند. مادرم از کاظم سؤال می کند که این شیشه ها جهت استفاده چه کسانی است؟ کاظم می گوید: از این مشروبات فقط میهمانان خارجی استفاده می کنند، چون آنان میهمان ما هستند، ما ملزم به رعایت همه اصول عام از نظر پذیرایی برای آنان هستیم.

همچنین مادرم نقل کردند که در موقع تودیع، مریم بنا به سنت میهمانان خارجی، با مردان آنان

ص: ۳۷

۱- قاسم باقرزاده، عضو سازمان از سال ۵۰ و عضو مرکزیت پس از انقلاب، در اردیبهشت ۶۱ به همراه همسرش پری یوسفی در درگیری مسلحانه کشته شد.

۲- باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ...: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۳- کاظم باقرزاده، از اعضای قدیمی سازمان و عضو شورای ملی مقاومت، در سال ۶۷ در عملیات نظامی موسوم به فروغ جاویدان کشته شد. همسرش فرشته اخلاقی نیز از اعضای شورا بود که هنوز با سازمان همکاری می کند.

۴- حسین باقرزاده که عضو مرکزیت خارج از کشور سازمان از سال ۵۰ بود، در سال ۶۰ عضو شورای ملی مقاومت شد. وی و همسرش فتحیه زرکش خواهر علی زرکش، در سال ۶۴ از سازمان جدا شدند.

- ۵- رضا باقرزاده از سال ۵۲ به سازمان پیوست و از اعضای رده بالای سازمان پس از انقلاب شد. وی و همسرش ملک برومند، در عراق به همکاری با سازمان ادامه داده اند.
- ۶- نصرت باقرزاده در سال ۵۸ عضو سازمان شد و همراه همسرش حسن پهلوانی در خارج از کشور از اعضای سازمان هستند.

بعضا دست می داده است. (۱)

«انفجار رهایی، تولید رهبری»

در مراسم تحویل سال ۶۴، مسعود رجوی در حضور تعدادی از کادرها و اعضای سازمان، در محل اقامتش در فرانسه، به سخنرانی پرداخت. وی در این سخنرانی، ابتدا پیرامون مراحلی که مجاهدین خلق طی کرده اند بحث نمود و سپس دلیل اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانستند

رهبری جامعه را بدست گیرند، مشخص نبودن رهبری سازمان اعلام کرد. او در مورد تحولات درون سازمانی گفت:

... ما می خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم. اگر توانستیم بار ده سال آینده را ببندیم، بار یکی دو سال آینده یعنی بار سرنگونی (نظام) را خواهیم بست. رسوبات جهل و جاهلی بایستی در درون

خودمان سوزانده شود. حلقه‌های مفقوده عقیدتی بایستی پیدا و کارسازی بشوند. (۲)

رجوی علت جدایی مهدی ابریشمی و مریم قجر و ازدواج او با خودش را این طور بیان کرد:

چرا طلاق و ازدواجی واقع می شود، زیرا می خواهیم مسئله رهبری را هم برای مرد و هم برای

زن ایرانی، حل کنیم. (۳)

وی در مراسم جشن ازدواج خود گفت:

اشیای انفجاری معمولاً یک خرج مقدماتی دارند و یک خرج اصلی. خرج مقدماتی همان چیز است که به آن می گویند چاشنی که باید موج انفجار را به خرج اصلی منتقل کند. اینجا طلاق و ازدواج خرج مقدماتی و اولیه این انفجار بود... در اینجا صحبت از انفجار است، انفجار رهایی، تولید رهبری. (۴)

رجوی در سخنرانی خود، در یک قیاس مع الفارق، کار خود را با اقدام پیامبر اکرم (ص) در ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده شان زیدبن حارثه مقایسه کرد، تا چنین وانمود کند که همان گونه که عمل پیامبر (ص) برای جامعه آن زمان غیرمنتظره و جاهلیت شکن بوده است عمل او نیز چنین است. به اعتقاد

ص: ۳۸

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۲.

۳- همان: ص ۱۳.

۴- همان، ش ۲۵۳: ص ۴۳.

نویسنده «بحران در خط مشی»، رجوی آگاهانه با دست زدن به یک عمل نامشروع و غیرمتعارف قصد جنجال سازی و بهره برداری از آن را داشته است:

از آنجا که رهبری سازمان بی دلیل دست به یک چنین تبلیغات گسترده و جنجالی نمی زند، باید

ضرورت های مهم تری پشت این ماجرا نهفته باشد. نفس ازدواج هم بیشتر به یک اقدام جنجالی

می ماند که گویا رهبری، آگاهانه و از روی قصد و به منظور این بهره برداری از جنجال و غوغایی که ایجاد می کند، دست بدان زده است. به عبارت دیگر، رهبری سازمان، احتیاج به یک «جنجال» و حادثه پر سر و صدا و شگفت انگیز داشته است تا اذهان همه اعضا و هواداران به

سوی آن جلب شود، همه مجذوب آن گردند و آن قدر در این «واقعه» خیره و مشغول بمانند که

واقعیت های مهم و دردناک تر دیگر را فراموش نمایند یا اصلاً متوجه آنها نشوند. (۱)

همزمان با اعلام خبر «ازدواج»، ناگهان همه کادرها و مسئولان سازمان با ادبیات و مضامینی بی سابقه، رجوی را مورد ستایش و تقدیس قرار دادند. این ستایش ها که ارتباطی منطقی با «ازدواج» یا «تساوی حقوق زن و مرد» نداشت، به صورت یک طرح و برنامه سازمان یافته و از پیش طرح ریزی شده، آغاز شد و به سایر اعضا سرایت کرد. تعابیر و مضامین، غالباً یکنواخت و مشابه بودند و این پیام را می رساند که از این پس، باید مسعود رجوی را در مقام رهبری استثنایی که سازمان را با شیوه مطلق العنان اداره می کند، بشناسند.

ذیلاً چند نمونه شگفت و تأمل برانگیز از ابراز ستایش کادرهای مسئول و اعضای سازمان در قالب اعلامیه، نامه و سخنرانی، ذکر می شود:

۱- مهدی ابریشمچی در مراسم تحویل سال ۶۴ پس از سخنرانی مسعود رجوی، در مورد انقلاب ایدئولوژیک و تقدیس رجوی گفت:

... نور این حرکت ایدئولوژیک به همه مون تابید. تو همین کوره ای که [رجوی] می گفت، لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافتمون ذوب شد، ایدئولوژی مون براق شد. حالا اونی که

بودیم نیستیم، افتخار می کنیم، نسبت به اونایی که این راه رو نرفتند، سر هستیم. به همین دلیل به خودمون جرأت می دیم که بگیم بعد از این انقلاب، ماها همه مون عضو سازمان مجاهدینیم. مگه نه؟ افتخار می کنیم، پیروش هستیم، مریدش هستیم، معلّم ماست، یادمون داده، دستمونو گرفته،

خدا کنه، بعد از اینم بکنه، که می کنه و نمی تونه نکنه، حمد و سپاس خدای را که تمامی ما

۱- بحران در خط مشی: صص ۲۱ - ۲۲.

مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی شک اگر نبود، ما راهی جز ضلالت و گمراهی نداشتیم. (۱)

۲- در نامه محمود عطایی یکی از کادرهای مرکزی سازمان به قرآن کریم این گونه تمسک گردید:

با تبریکات انقلابی و توحیدی و آرزوی پیروزی برای خلق، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۲)

۳- در نامه محمد حیاتی یکی دیگر از اعضای کادر مرکزی سازمان نیز چنین آمده است:

با تبریک ازدواج پربرکت رهبری عقیدتی ام مسعود و مریم، با علم و ایمان، قاطعانه نسبت به

عدم درک عظمت این رهبری استغفار می کنم. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی. (۳)

۴- در اطلاعیه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور (وابسته به سازمان) خطاب به رهبری نوین این گونه ابراز ستایش شد:

امروز شما (مسعود و مریم) مشعل داران یکتاپرستی و پرچم داران اعتلای آرمان های یگانه ساز و تحقق اسلام انقلابی هستید که در چهارچوب صداقت بی نظیر انقلابی، با تمامی هستی خویش، ابراهیم وار پای در آتش نهاده اید، تا از گرمای وجودتان جوانه های قسط بر شاخسار

روابط اجتماعی روییده و آنچه شرک و بیگانگی است به توحید و یگانگی بدل شود. (۴)

۵- محمد سیدی کاشانی از اعضای مرکزیت سازمان که از ابتدای تأسیس و قبل از رجوی به سازمان پیوسته بود و ۵ سال هم از وی بزرگ تر است، در نامه خود خطاب به رجوی نوشت:

... دیگر به تو برادر نمی گویم، تو مراد منی، تو محبوب منی، تو آموزگار منی... هر کس که به تو نزدیکتر است خوب تر، انسان تر، صادق تر و فداکارتر است. تو خودت، خودت را ساخته و به

عرش های بالابند رسانده ای... (۵)

۶- در نامه حسین ابریشمچی برادر کوچکتر مهدی ابریشمچی که از فرماندهان ارتش سازمان و عضو شورای مقاومت است، خطاب به مریم قجر عضدانلو، چنین آمد:

... آرزو دارم یک بار نزد تو (مریم) و مسعود بیایم و به عنوان پرچم داران این انقلاب عظیم در

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۰ و ۲۲.

۲- همان: ص ۲۶.

۳- همان.

۴- همان، ش ۲۴۲: ص ۷.

۵- همان: ص ۹.

مقابل تان زانو بزمن و فریاد بزمن: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله (۱)

۷- محسن (ابوالقاسم) رضایی عضو مرکزیت خطاب به رجوی چنین نوشت:

... انسان های بزرگ جاذبه و دافعه عظیمی دارند. این جاذبه و دافعه را من در علی (ع) سراغ

داشتم و این بار آن را در تو می بینم، جاذبه و دافعه تو از آن نوعی است که پر همه را خواهد گرفت. اگر کسی ذره ای شرف و انسانیت داشته باشد، عاشقت می شود و اگر کوچکترین انحراف

و کژی در وجودش باشد آن چنان او را دفع می کنی که دیگر راه بازگشتی نخواهد داشت... مطمئنم که در روز قیامت جای تو (مسعود) در پیش اولیای خدا خواهد بود و مطمئنم که دست

مرا نیز خواهی گرفت و مرا نجات خواهی داد. (۲)

۸- در نامه فاطمه فرشیچی (فرشچیان) از مسئولان نهادهای سازمان، رهبری نوین این گونه تقدیس شد:

... خدا را سپاس که تو را شناختم و گرنه به گفته پیامبر اگر امام زمانه خود را نمی شناختم، در

جاهلیت مرده بودم... امروز دیگر خدایی را می بینم که به من احاطه دارد و من او را در انتهای مسیری یافتم که در ابتدای آن تو (مسعود و مریم) را دیده بودم. همان گونه که حضور تو را (مسعود و مریم) حس می کنم، هستی مطلق او را نیز با مطلق وجود خود حس می کنم. (۳)

۹- مریم رجوی نیز طی سخنرانی در مراسم ازدواج ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۴، گفت:

من هم مثل سایر خواهران و برادرانم بوسیله خود مسعود متولد شدم... باور کنید هر مجاهدی که به رهبری مسعود گروید، به طور ایدئولوژیک یک «رجوی» است. (۴)

یکی از نزدیکان سابق رجوی در فرانسه و عراق، ریشه این اتفاق را در جایی دیگر جست و جو می کند.

عَلَم کردن بحث «رهایی زن» این روکش و تابلوی بیرونی بود. سناریوی مسعود رجوی بسیار پیچیده و حساب شده تنظیم شده و پیش رفت؛ که به نظر من، جز خودش کسی آخر داستان را نمی دانست. انتخاب مریم عضدانلو هم اتفاقی نبود؛ چرا که او در جلسات مربوط به [پرویز] یعقوبی، تنها زنی بود که به خاطر «اهانت» به مسعود و در حال دفاع از او، به گریه افتاد.

مسعود او را آنجا «کشف» کرد! و چند ماه بعد در جلسه «جمع بندی سال سوم مقاومت»، [وی را] به عنوان «همردیف» معرفی کرد. بهانه نیز این بود که «او بالاترین خواهر سازمان است»...

۱- همان، ش ۲۴۷: ص ۲۷.

۲- همان: ص ۴۱.

۳- همان: ص ۴۲.

۴- همان، ش ۲۵۳: ص ۲۹.

اما این یک دروغ آشکار بود؛ چرا که «بالاترین خواهر»، نه مریم عضدانلو بلکه ناهید جلال زاده

- همسر سابق [محمدرضا] سعادت - بود. وی به عنوان اعتراض به این تصمیم (و شاید فهمیدن

جنبه هایی از واقعیت پشت پرده) کناره گرفت و ۱۱ سال است [که] از او خبری نیست.

امیدوارم اگر او هنوز در قید حیات است، به مسئولیت خود در مقابل نسل آینده ایران عمل نموده و حقایق را بیان کند. (۱)

این عضو سابق سازمان معتقد است که تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق طی سال های ۵۲ - ۵۴ با تغییر ایدئولوژی رجوی در سال ۶۴ وجه اشتراک دارد. همچنین به تعبیر وی، تغییر یا جراحی ایدئولوژیک در شمار پیچیده ترین تغییرات و جراحی های روانی است:

و اولین «جراحی» روی مریم انجام شد؛ آنجا که او می گفت: «برای تصمیم به ازدواج با مسعود،

من روزی صد بار می مردم و زنده می شدم» (نقل به مضمون)؛ و تنها کسی که انقلاب ایدئولوژیک نکرد، خود مسعود رجوی بود. جالب است که به بهانه این حرکت، به سراغ تمام

افراد جدا شده رفته و همه را مجدداً به فعالیت فراخواندند؛ که سعید شاهسوندی یکی از آنها

بود که سردوشی «مرکزیت» هم به وی اعطا شد. (۲)

این فرد بر این نکته نیز پای فشرده است که آن افرادی از «دفتر سیاسی» و «کمیته مرکزی» که کنار کشیده اند، حقایق بسیاری را مخفی نگاه داشته اند؛ از جمله واقعیت ماجرای علی زرکش را که - به گمان نویسنده مطالب نقل شده - قصد و نیت رجوی را دریافته بوده است:

تصور عمومی این است که او [= علی زرکش] اولین کسی بود که به انگیزه سوء مسعود در قبضه کلیه امور حول خودش پی برد و برای همین زیر ضرب رفت. ظاهراً او نخواست «جراحی» مورد نظر مسعود را بپذیرد و در پی او، عده ای دیگر سر به ناسازگاری بلند کردند و فهمیدند که داستان، اساساً مسئله «رهای زن» نیست. (۳)

جلوگیری از انشعاب و جناح بندی

راستگو از مسئولان جدا شده سازمان درباره علل واقعی ماجرای انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ می نویسد:

ص: ۴۲

۲- همان: ص ۱۴۲.

۳- همان.

... سه سال و اندی بود که استراتژی «مبارزه مسلحانه در شهرها» به بن بست رسیده بود. در همین راستا سرنگونی «کوتاه مدت» حکومت اسلامی نیز به پرسش گرفته شده بود. عملیات درون شهری به صفر رسیده بود. تیم هایی که از کردستان به شهرها و مشخصاً تهران اعزام می شدند،

هنوز به محل مأموریت نرسیده، لو رفته، دستگیر یا نابود می شدند. اعضای سازمان، تحلیل های

سازمان را از اوضاع داخلی ایران دیگر قبول نداشتند. همین به پرسش گرفته شدن استراتژی

سازمان، تنش هایی را در درون سازمان ایجاد کرده بود... سازمان با مسئله بغرنجی مواجه شده بود. اگر تن به بررسی استراتژی مبارزه مسلحانه شهری می داد و علل شکست های پی در پی آن را مشخص می کرد، انگشت اتهام بلافاصله و مشخصاً به سوی شخص مسعود به عنوان تئوریسین و مدافع سرسخت مبارزه مسلحانه نشانه می رفت. در حقیقت رجوی می بایست مسئولیت خون های ریخته شده در این راه از ۳۰ خرداد ۶۰، [را] به عهده می گرفت... تنها فکری که به سرکمیته مرکزی و دفتر سیاسی یا بهتر بگوییم خود مسعود رجوی زد، هوا کردن یک فیل

پرنجبال برای پاک کردن خطر تاریخی آن شکست ها و در نهایت مسئولیت رجوی در این باب بود. فیل هم باید خیلی غیرعادی و به بیان خود رجوی، خرق عادت می بود. می باید بر سرش

جنجال می شد. باید یک موضوع ناموسی را هم از دید مذهبیون چاشنی این قضیه می کردند، تا

همگان حواسشان کاملاً پرت شود... موضوع رهبری و سیادت بلامنازع مسعود رجوی را هم جا

انداختند. در پس پرده هم تمام شعارهای پیشین سازمان، مبنی بر وجود مرکزیت دموکراتیک و

سانترالیسم دموکراتیک و رهبری جمعی و شورایی، دود شد و به هوا رفت. (۱)

ناکامی های استراتژیک سازمان در مقطع سال های ۱۳۶۰ - ۶۳، بخصوص در مورد پیش بینی سرنگونی فوری نظام جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه توده ای سازمان را با بحران جدی و حتی خطر انشعاب و از هم پاشیدگی تشکیلات روبرو ساخته بود که رجوی برای جلوگیری از این بحران دست به این حرکت زد.

مهدی ابریشمچی در ۱۱ خرداد سال ۶۴، طی یک سخنرانی مفصل درون تشکیلاتی در صدد القا و اثبات این نکته برمی آید که طرح رهبری مطلق رجوی ضروری بوده است:

ما به این نتیجه رسیدیم که در این مقطع باید قاطعانه رهبری ایدئولوژیکی سازمان را معرفی کنیم... باید مسئله رهبری مشخص می شد و در جایگاه خودش قرار می گرفت... باید مشخص باشد که سگان این سازمان به دست کیست... در سازمان مجاهدین اندیشه مسعود است که به

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۲۶۲ - ۲۶۳.

لحاظ ایدئولوژیک راهگشایی می کند... اگر حجت نداشته باشید، هزار مسئله داخلی و بین المللی می ریزد در داخل سازمان و شما را تکه تکه می کند...

وقتی که مسئله ایدئولوژیک و رهبری ایدئولوژیک بطور قاطع حل شده باشد، آن وقت باندا بازی و جناح بندی ایدئولوژیک متوقف می شود و راه بر دمکراسی انقلابی در درون سازمان باز می شود و توده های سازمانی وسیله دست باندهای مختلف در مرکزیت و دفتر سیاسی نمی شوند

و از خودشان و از مبارزه بیگانه نمی شوند. با حل مسئله رهبری ایدئولوژیک است که اعمال نفوذ هر نوع جریان و نیروی خارجی در درون سازمان مطلقاً موقوف می شود و کسی نمی تواند روی جناح بندی های درونی سازمان سرمایه گذاری سیاسی کند. (۱)

مریم قجر عضدانلو (ابریشمچی - رجوی) در سخنرانی مراسم ازدواج می گوید:

... بطور مشخص می توان و باید گفت که پرچم آزادی و رهایی در دست رهبری اخصّ این سازمان یعنی مسعود است. (۲)

وی علت شکست استراتژی های سازمان را مشخص نبودن رهبری خاص سازمان اعلام کرد و مقداری از انتقادات را به گردن مسعود انداخت که چرا تاکنون اجازه نداده است وی را به عنوان رهبری خاص الخاص معرفی کنند و تا الآن هم دیر کرده که این تحول (انقلاب) را به عقب انداخته است. مریم ادامه می دهد:

اتفاقاً اگر در این میان انتقادی باشد، انتقادمان مشخصاً به خود مسعود است که چرا تا به حال اجازه نداده و مانع بوده از اینکه ما با صراحت واقعیت هایی را که جریان داشته و دارد بیان کنیم... به خدا سوگند... گناه کبیره وقتی است که کسی مسعود را بشناسد و در شناساندن او، یعنی رهبر حقّه این انقلاب به ملت ایران کوتاهی کند. (۳)

دستاورد مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک را - چنانکه محمد حسین حبیبی خائیزی (۴) یکی از تئوریسین های سازمان نوشته است - از دیدگاه سازمان می توان چنین تبیین نمود:

حاصل انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین در حول مسئله رهبری را باید در معادله قوا و در بستر روابط سیاسی توضیح داد که برای توضیح باید در دو رابطه درونی و بیرونی سازمان تجلی پیدا

ص: ۴۴

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۶: صص ۸، ۹ و ۱۶.

۲- همان، ش ۲۵۳: ص ۲۷.

۳- همان: صص ۲۷ و ۳۰.

۴- وی مقالات زیادی از آمریکا برای نشریه مجاهد ارسال می کرد که چاپ می شد و سرانجام در عملیات نظامی موسوم به فروغ جاویدان کشته شد.

کند، در رابطه با درون سازمان، صفوف مجاهدین از یک سو منسجم تر و روابطشان با رهبری شان توحیدی تر و یگانه تر خواهد شد. بنابراین برای یک دوره طولانی خطر انشعاب در درون سازمان مجاهدین به کلی برطرف شده است. در نتیجه رهبری این سازمان، از این پس با دستان بازتر و مطمئن تری به میدان خواهد رفت. به همین دلیل رهبری مجاهدین می تواند در صورتی که برای پیشبرد انقلاب و جنبش ضرورت پیدا کند، سازمان را از مرتفع ترین قله ها نیز به پایین پرت کرده یا از داغترین و پیچیده ترین پیچ های سیاسی عبور دهد بدون این که نسبت به اعضا و هواداران خود کمترین دلهره یا نگرانی داشته باشد.^(۱)

ص: ۴۵

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۹۱؛ مقاله محمدحسین حبیبی.

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک، ساختار تشکیلاتی سازمان به شرح ذیل معرفی گردید. (۱)

- رهبری

مسعود رجوی: مسئول شورای ملی مقاومت - مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

مریم رجوی: همردیف مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

- فرماندهی

علی زرکش: جانشین مسئول اول و فرمانده سیاسی - نظامی

- دفتر سیاسی

علی زرکش - محمود عطایی - مهدی ابریشمچی - عباس داوری - محمد حیاتی - مهدی براعی - ابراهیم ذاکری - محمدعلی جابرزاده - مهدی افتخاری - احمد حنیف نژاد - مهدی کتیرایی - حسن مهرابی - سید محمد سیدالمحدثین - بیژن رحیمی - حسین ربوبی - علیرضا باباخانی - هادی روشن روانی - سید محمود احمدی - محمدعلی توحیدی.

- مرکزیت

الف) اعضای اصلی:

حسین ابریشمچی - حمید اسدیان - فرهاد الفت - ابوالفضل امشاسپند - جواد برومند - حشمت جوادی - علی خدایی صفت - مهین رضایی - محسن رضایی - اصغر زمان وزیری - محمدصادق سادات دربندی - محسن سیاه کلاه - صادق سیدی - مسعود عدل - محمود عضدانلو - مهدی فتح الله نژاد - جواد قدیری - پرویز کریمیان - مهدی مددی - اسماعیل مرتضایی - حسین

مشارزاده - رضا منانی - محمود مهدوی - محمد وثوق.

ص: ۴۷

ب) اعضای اجرایی:

هادی افشار - احمد افشار - اصغر پوریا منفرد - محسن تدینی - محبوبه جمشیدی - رضا درودی -

زهره رجبی - فاطمه رمضانی - افسانه زهری - احمد شکرانی - سهیلا صادق - شهرزاد صدر حاج

سید جوادی - عذرا علوی طالقانی - فتح الله فریور - حسن محصل - رضا مرادی - محمد معصومی - مجید معینی - جلال منتظمی - افخم میرزایی.

ج) همردیفان:

علی محمد تشید - منصور زاهدی - گلی جان عطایی

ذیل «بیانیه شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران»، علاوه بر نام علی زرکش، که با عنوان «جانشین مسئول اول و فرمانده سیاسی - نظامی» سازمان، آن را امضاء کرده است (۱). پنج لیست اسم و امضا در پی بیانیه آمده است که دو لیست آن را در اینجا نقل می کنیم. (۲)

اعضای دفتر سیاسی

ردیفنام و نام خانوادگی محل تولد توضیحات

۱ مهدی ابریشمچیتبیز با نام های تشکیلاتی اسد و شریف، عضو ستاد فرماندهی ارتش سازمان، رییس کمیسیون صلح

ش. م. م، مسئول روابط خارجی سازمان، عضو اصلی مرکزیت و رهبری سازمان از ابتدای

پیروزی انقلاب

۲ سید محمود احمدی تهران عضو ش. م. م، خلع رده شده اما در رده پایین تر، معاون هیئت اجرایی شده است و گاه برای مقابله

با بریده ها و تصفیه ای ها از وی استفاده می شود

۳ مهدی افتخاریتهران وی با نام مستعار «فرمانده فتح الله» فرماندهی عملیات ویژه (انفجارها و ترورهای نفوذی، و

عملیاتی مانند فرار بنی صدر و رجوی...) را بر عهده داشت. خلع رده شده و به شدت از مواضع و

خطوط سازمان بریده است. در تابستان ۸۰ تحت محاکمه تشکیلاتی قرار گرفت و در تشکیلات

تحت کنترل بوده است

۱- در لیست «اعضای دفتر سیاسی» نیز نام زرکش تکرار شده است.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: صص ۴۵ - ۶۲. ضمناً در ستون «توضیحات» خلاصه وضعیت کنونی و گذشته افراد امضاکننده جدایی، کشته شدن و... با استناد به دو منبع ذیل استخراج و درج شده اند: - راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ. - سبحانی، روزهای تاریک بغداد. در این ستون، حروف مخفف ش. م. م. به جای «شورای ملی مقاومت» درج شده است.

فرمانده نظامی، از مسئولین بخش اطلاعات سازمان، عضو ش.م.م، همسر: شمس الحاجیه سعادت

۵علیرضا باباخانیتهران محافظ شخصی مسعود رجوی، عضو ش.م.م، همسر: زیبا خرسندی گوینده تلویزیون سازمان

۶مهدی براعیم فرمانده ستاد بخش اجتماعی سازمان، عضو هیئت اجرایی، عضو ش.م.م، از مسئولین ستاد

اطلاعات و عضو ستاد فرماندهی ارتش سازمان

۷محمدعلی توحیدیکاخک (گناباد) از مسئولین تبلیغات و انتشارات سازمان، عضو ش.م.م

۸محمدعلی جابرزاده انصاریاصفهان خلع رده، عضو سابق ستاد فرماندهی ارتش سازمان و عضو ش.م.م

۹احمد حنیف نژاد تبریز تنزل به رده هوادار، عضو سابق ش.م.م. و از مسئولان اصلی زنداهای داخل تشکیلات در عراق

۱۰محمد حیاتیتهران تنزل به رده هوادار، عضو سابق ش.م.م، عضو سابق هیئت اجرایی

۱۱مهدی خدایی صفتتهران تنزل به رده هوادار، عضو و دبیر سابق ش.م.م

۱۲عباس داوریتهریز عضو مرکزیت طی سه دهه، عضو ش.م.م

۱۳ابراهیم ذاکریتهران فرمانده نظامی، فرمانده ستاد حفاظت مسعود و مریم رجوی، مسئول ستاد امنیت، مرگ به علت

سرطان در سال ۸۱

۱۴حسین ربویقوچان عضو ستاد فرماندهی سازمان در داخل کشور، عضو ش.م.م، همسر: رعنا رحیمی

۱۵بیژن رحیمیقوچان عضو کمیسیون خارجی ش.م.م، همسر: سوسن منتظری (زهره)

۱۶هادی روشن روانیهمدان خلع رده، مسئول سابق بخش ضداطلاعات، عضو سابق ش.م.م. محاکمه درون تشکیلاتی در

تابستان ۸۰

۱۷علی زرکشمشهد در عملیات مرصاد توسط عوامل رجوی از پشت به او شلیک شد و به قتل رسید

۱۸سیدمحمدسیدالمحدثینقم

مسئول ستاد روابط خارجی، عضو ش.م.م. همسر: فاطمه رضانی عضو هیئت اجرایی سازمان

۱۹ محمود عطاییتایباده ستاد نظامی سازمان و عضو ش.م.م، همسر: گلی جان عطایی، تنزل رده کرده است

۲۰ مهدی کتیرایشیراز فرمانده ارشد عملیات در داخل و خارج، در سال ۶۶ تنزل رده پیدا کرد و به طور مشکوک در

عملیات مرصاد کشته شد

۲۱ حسن مهراپیکرمان جدا شده و زندگی غیرسیاسی را در پیش گرفته است

ص: ۴۹

ردیفنام و نام خانوادگی محل تولد توضیحات

۱ ابراهیم آل اسحاقم عضو سابق ش.م.م، بریده است و در تشکیلات بدون مسئولیت می باشد

۲ حسین ابریشمچیتهران عضو ش.م.م، فرمانده نظامی، عضو هیئت اجرایی

۳ حمید اسدیانهمدان عضو ش.م.م

۴ مرتضی اسماعیلیاناصفهان عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۵ محمود اعتمیقوچان عضو کمیسیون خارجی ش.م.م، همسر: فاطمه میرسیدی

۶ احمد افشار مشهد دفتردار مسعود رجوی و عضو ش.م.م، همسر: پروین شادباش

۷ ابوالفضل امشاسپند(امشاسهند) قم کشته شده در عملیات مرصاد.

۸ محمدجواد برائیشیراز از مسئولین هیئت اجرایی و عضو ش.م.م، همسر: مریم هژبریان. خلع مسئولیت و رده شده است

۹ محمدجواد برومند جاهاولمشهد عضو هیئت اجرایی، فرمانده نظامی و عضو ش.م.م، همسر دوم صدیقه (آذر) دولت آبادی
عضو

هیئت اجرایی

۱۰ غلامرضا پورآگلنهاوند در مرصاد کشته شده است

۱۱ محسن تدینی نوائمشهد مسئول اجرایی رادیوی سازمان، کشته شده در عملیات مرصاد

۱۲ محمدعلی تسلیمیمم عضو ش.م.م

۱۳ حشمت الله جوادیالیگودرز عضو ش.م.م

۱۴ مجید حریریتهران از مسئولان بخش اجتماعی، عضو ش.م.م، تنزل رده داده شد

۱۵ علی خدایی صفتتهران عضو ش.م.م، از مسئولان زندان های تشکیلاتی در عراق

۱۶ زهرا رجبیتهران عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۱۷ محسن [ابوالقاسم] رضایتی تهران عضو و دبیر ش.م.م، از مسئولان زندان های تشکیلاتی، همسر: سعیده شاهرخی گوینده
تلویزیون

سازمان

۱۸ مهین رضایتی تهران در عملیات مرصاد به طور مشکوک کشته شد. (همسر زرکش)

۱۹ نادر رفیعی نژاد تهران از مسئولان بخش قضایی و زندان های تشکیلاتی، عضو و دبیر سابق ش.م.م، تنزل رده داده شده است

۲۰ فاطمه رضایتی تهران عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۲۱ اصغر زمان وزیر یاصفهان کشته شده در عملیات مرصاد

۲۲ افسانه زهریت تهران عضو ش.م.م

۲۳ سید محمد سادات دربندی تهران عضو ش.م.م از مسئولان زندان های تشکیلاتی و بخش قضایی، عضو هیئت اجرایی

ص: ۵۵

۲۴ محسن سیاه کلاه تهران عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۲۵ صادق سیدیتبریز عضو ش.م.م

۲۶ سعید شاهسوندیشیراز جدا شده است

۲۷ سهیلا صادقتهران عضو و رییس کمیسیون آموزش و پرورش ش.م.م، مسئول سابق ستاد پرسنلی و زندان های

تشکیلاتی در عراق، عضو هیئت اجرایی

۲۸ شهرزاد صدرحاج سیدجوادیتهران عضو شورای رهبری سازمان و ش.م.م، مسئول اول سازمان در سال ۷۲

۲۹ محمد طریقت منفرد تهران مسئول بخش مالی سازمان از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون، عضو ش.م.م

۳۰ مسعود عدلمشهد در عملیات مرصاد به طور مشکوک کشته شده است

۳۱ محمود عضدانلو تهران از فرماندهان ارشد بخش حفاظت مسعود و مریم، عضو ش.م.م، در حال حاضر بریده تشکیلاتی

۳۲ عذرا علوی طالقانیتهران عضو ش.م.م، جانشین فرماندهی ارتش سازمان، همسر سوم ابراهیم ذاکری

۳۳ مهدی فتح الله نژاد اصلتبریز عضو ش.م.م، از مسئولان شاخه کردستان و شاخه حفاظت

۳۴ محمدجواد قدیریاصفهان عضو ش.م.م

۳۵ پرویز کریمیاناصفهان عضو هیئت اجرایی

۳۶ محمد گرجیزرند ساوه از مسئولین نهادهای سازمان

۳۷ مهدی مددیمشهد عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۳۸ محمدرضا مرادیتهران عضو ش.م.م

۳۹ اسماعیل مرتضایمشهد از فرماندهان نظامی، عضو ش.م.م، همسر: زهرا فریبرزی عضو ش.م.م

۴۰ محمدحسین مشارزادهکرمان عضو ش.م.م، در عراق کشته شد

۴۱ محمد معصومییافت کشته شده در عملیات مرصاد

۴۲ مجید معینیتهران عضو ش.م.م، بریده است و در حاشیه قرار دارد

۴۳ کبر معینی کربکندیتهران عضو ش.م.م، تنزل رده پیدا کرد

۴۴ رضا منانیاصفهان عضو ش.م.م

۴۵ جلال منتظمیمشهد از فرماندهان ارتش و تیم های ترور، عضو ش.م.م، و از مسئولان زندان های تشکیلاتی در عراق،

عضو هیئت اجرایی، بریده است

۴۶ سیدمحمد حسین مهدویکرمان عضو ش.م.م

۴۷ محمود مهدویقائم شهر از اعضای هیئت اجرایی، فرمانده نظامی و عضو ش.م.م

۴۸ حسن نظام الملکیتهران مسئول سابق بخش ارتش در عراق، عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

ص: ۵۶

۵۰ اسماعیل وفایغمایییزد عضو ش.م.م، به رده هوادار تنزل کرده است

۵۱ * سازمان به دلایل امنیتی نام صاحب امضای پنجاه و یکم را اعلام نکرده است

لیست سوم شامل ۲۸ نفر از اعضای اجرایی مرکزیت، لیست چهارم شامل ۲۲۵ نفر معاونین و معاونین اجرایی مرکزیت و لیست پنجم دربردارنده ۲۵۰ نفر مسئولین نهادهای سازمان بود که از مجموع پنج لیست ۵۷۵ نفره، اسامی ۵۰ تن به دلایل امنیتی ذکر نگردیده بود. تعداد زیادی از افراد مندرج در این لیست ها طی سال های بعد در عملیات های نظامی کشته و یا از سازمان جدا شدند.

به گفته مهدی ابریشمچی، در مرحله اول روشن شد که رجوی از لحاظ ایدئولوژیک «مسئولی جز خدا ندارد» و «هر دو اینها (مسعود و مریم) مستقیماً خودشان مسئول اند و به هیچ کس به عنوان مسئول بالاتر از خودشان پاسخگو نیستند و به عنوان مسئول، باید مسائل را با تکیه بر ایدئولوژی و اندیشه خود حل کنند.

بله، رهبری سازمان سه تازن می گیرد و اگر لازم باشد چهارتا زن هم می گیرد. با زنی که از

شوهرش طلاق گرفته باشد، حتی شش دفعه از شش تا شوهر هم طلاق گرفته باشد در راستای انقلاب ازدواج می کند تا این اندیشه های ارتجاعی از مغزها بیرون ریخته شود.

به تأکید ابریشمچی: «پیچ ایدئولوژیکی حل مسئله زنان و مسئله همردیفی و آوردن یک زن در رأس رهبری به لحاظ ایدئولوژیک، محصول اندیشه خود مسعود بوده است.»^(۱)

اعلام رهبری خاص الخاص و رهبری ایدئولوژیک رجوی برای نجات سازمان از بن بست، برای بخش قابل توجهی از افراد قدیمی به دلیل آنکه تصور ادامه حیات بدون سازمان برایشان مشکل و حتی غیرممکن و بسیار پرخطر می نمود، در ابتدا قابل قبول بود، اما بروز مخالفت ها و وجود زمینه هایی در بین بعضی کادرهای مهم و مسئولان سازمان، می توانست برای طرح های رجوی مشکلات جدی بیافریند. بنابراین تحت عنوان تداوم و تعمیق انقلاب ایدئولوژیک، مرحله دوم ماجرا نیز از بهمن ماه ۶۴ آغاز گردید. مسعود رجوی، خود در این باره چنین گفت:

... می خواهم بگویم در مسیر پیشرفت انقلاب ایدئولوژیک درونی باید به مرحله دومش فکر کرد، فاز اول دوره اول که مربوط به قضایای همردیفی مریم و ازدواج من و او و بعد در بحث های رهبری و... الی آخر. مرحله اول را گذرانیدیم. حالا می باید همچنان که از جمع بندی

پاییز ۶۴ شروع شد هرچه بیشتر به تعمیق تشکیلاتی آن انقلاب درونی نظر دوخت. کاری که شروع کرده ایم به یاد دارید که به دنبال انقلاب ایدئولوژیک و جمع بندی پاییز ۶۴ در ۱۹ بهمن اعلام کردیم (فاز دوم) که دفتر سیاسی و مرکزیت سازمان منحل شد. برای چه آن دفتر سیاسی

خودش را منحل کرد و پیامش چه بود؟ بعد از حجت انقلاب ایدئولوژیک و رهبری، دیگر ما به

طور ایدئولوژیک به این نتیجه رسیده بودیم که می باید از این پس این دفتر سیاسی و کمیته های

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنانی مهدی ابریشمچی در ۱۱ خرداد ۶۴.

مرکزی، منحل و ارگان واحدی به عنوان هیئت اجرایی ایجاد شود... (۱)

رجوی که در مرحله اول با مخالفت های زیاد در داخل و خارج از تشکیلات مواجه شده بود، به شناسایی مخالفین در داخل تشکیلات پرداخت. آنهایی که به خاطر مصالح خود سکوت کرده بودند اما ممکن بود هر آن به مخالفت برخیزند، اهداف اصلی محسوب می شدند. به نوشته شمس حائری، پس از مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک:

... تمرد و مخالفت کم کم اوج می گرفت. اعضا، دسته دسته دور هم جمع می شدند و راجع به این واقعه بحث و اظهار نظر می کردند... رشته امور از کف به در رفته بود. اما رجوی با آماده کردن و متقاعد نمودن سران سازمان، از طریق توسعه و گسترش دفتر مرکزی با ده ها عضو، که

در واقع نوعی حق السکوت و جلب رضایت آنان بود، توانست سران بالای سازمان را با خود همراه کند و حال نوبت توده های سازمانی بود که آنها را سر جای شان بنشانند. (۲)

در ادامه همین روند، در داخل تشکیلات، خط رفع ابهام نسبت به ازدواج مطرح شد. در اجرای این طرح، افراد مظنون تحت نظر و بازجویی قرار گرفتند تا در نهایت به عنوان انتقاد از خود، اظهار ندامت و تسلیم شدگی کنند. پس از این مرحله، همین افراد را برای انجام عملیات در داخل کشور (اجرای خط حداکثر تهاجم) به داخل می فرستادند تا - به تعبیر سازمان - خصلت هایشان ریخته شود. در تداوم روند سرکوبی و تضعیف مخالفین بود که مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک، به منظور یکسره کردن کار افرادی که رجوی از ناحیه آنها حتی در آینده دور احساس خطر می کرد، آغاز شد. مریم قجر عضدانلو در مراسم تحویل سال ۶۶ در حضور مسعود رجوی در این خصوص می گوید:

همان طور که مسعود در ۱۹ بهمن ۶۴ گفت از نظر تشکیلاتی انقلاب درونی و ایدئولوژیکی مانند کوره ای محک زننده و تطهیر کننده، تکان ها و جوش و خروش ایدئولوژیک نابی در داخل

سازمان ما به پا کرد که هنوز هم ادامه دارد. به این معنا که در امر تشکیلات و ارتقای تشکیلاتی اعضای سازمان هم تغییر و دگرگونی کیفی ایجاد کرد؛ از جمله ادغام دفتر سیاسی و کمیته

مرکزی در هیئت اجرایی و همچنین ارتقای ایدئولوژیک و بازبینی و تعمیق مستمر

صلاحیت های تشکیلاتی... (۳)

ص: ۶۵

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۸۷: ص ۷۳.

۲- شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۳. نام وی در لیست اسامی معاونین مرکزیت ردیف ۱۱۴ درج شده است. وی در سال ۷۰ از سازمان جدا می شود.

رهبری سازمان در مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک از یک سو به حذف افراد سابقه داری پرداخت که با معیارهای جدید تشکیلاتی تطابق نداشتند و از سوی دیگر با معرفی همین افراد به عنوان افراد

بی صلاحیت - که به خاطر اشغال پست ها به سازمان خیانت کرده اند - تقصیر شکست ها و ناکامی های

سیاسی و نظامی سازمان، بر گردن آنها انداخته شد. علی زرکش که پس از کشته شدن خیابانی جانشین او شده بود و به عنوان فرد دوم سازمان رسماً مطرح بود، مهم ترین فردی بود که در مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک به زیر کشیده شد و به دلیل خیانت به سازمان (اشغال پست علی رغم عدم صلاحیت) محکوم

به اعدام شد:

مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک تحت عنوان «استثمار رده» در درون سازمان راه افتاد. زمان تصفیه انقلابی فرارسیده بود و می بایست عده ای به مجازات برسند تا تقصیر شکست ها و ناکامی های سیاسی و نظامی را از دوش رهبری برداشته و به گردن دیگران - بخصوص علی زرکش - انداخته شود. مسئله حذف علی زرکش و امثال او آن قدر مهم و تنش زا بود که می بایست اول یک کار توضیحی تئوریزه شده تحت پوشش مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک به اعضا داده شود تا ذهن ها آماده و ضمناً از اصل قضیه منحرف گردند. در سازمان بوق های

تبلیغاتی و نشست ها شروع شد و چنین به خورد اعضا داده می شد که این دستاورد بزرگ ایدئولوژیک پس از استثمار اقتصادی، طبقاتی و زن پیچیده ترین شکل استثمار است. (۱)

رجوی با اعلام اینکه هر کس در هر موضعی که هست اگر صلاحیت آن پست و موضع را نداشته باشد آن موضع را استثمار کرده و «خائن» است، دست به تغییرات وسیعی در داخل تشکیلات زد.

با حذف علی زرکش و تنزل رده یا ارباب بسیاری از اعضای قدیمی، امکان جناح بندی و انشعاب در سازمان، بیش از گذشته دشوار و حتی غیرممکن شد. رجوی در ادامه سخنان خود برای توجیه تئوریک

موضوع چنین گفت:

مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک در چهارچوب تشکیلات خودمان فرا رسید. اگر بخواهم منظورم را خلاصه و ساده بکنم باید بگویم که در مرحله دوم پیشرفت انقلاب ایدئولوژیک را در درون سازمان و در صفوف خودمان باید در «انطباق فرد و مسئولیت» و در «وحدت فرد و مسئولیت» دید و در وحدت و انطباق فرد - مثلاً - با رده اش دید. یعنی اگر من شایسته مسئولیتی

که بر عهده ام گذاشته اید نیستم کار از همین جا خراب می شود.

... پس وقتی که من با مسئولیتی که به من سپرده اید منطبق نیستم، خوب نمی شود روی گزارشاتم

حساب کرد. حرف هایم قابل اعتماد و تکیه نیست. ضمناً خودم هم به لحاظ ایدئولوژیک فاسد

می شوم و خراب می شوم، چون که از پس مسئولیت بر نمی آیم. یا جا می زنم و منفعل می شوم و یا خیلی مغرور و خودخواه می شوم.

... پس وقتی در سازمان و در صفوف مجاهدین من با مسئولیت خودم منطبق نباشم، این اولین و آخرین خیانت [است] و در این نقطه با ایجاد وحدت فرد با مسئولیت او پرده از روی پیچیده ترین نوع استثمار برداشته می شود به طوری که باید مو بر اندامان راست بکند.

... این پیچیده ترین نوع استثمار است، که باید در مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک خود را از آن پاکیزه نگه داریم، از آن دست بشوییم و این یکی خیانت را نکنیم.

پس ببینید، در مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک درونی سازمان فقط یک ماده هست؛ یک ماده که از عضو تا رهبری (مسعود و مریم) و از رزمنده تا فرمانده و از هوادار دور تا کاندیدای عضویت و از خواهر و برادر حرفه ای تا غیرحرفه ای را در بر می گیرد: همه مان باید خودمان را با مسئولیتمان منطبق بکنیم. هر فرد باید با مسئولیتش و با رده اش منطبق شود.

... حالا خطاب به شما که مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک را از سر گذرانده اید و پیام آن را

گرفته اید می گویم که اکنون در دوره دوم انقلاب ایدئولوژیک بحث بر سر انطباق و وحدت فرد با مسئولیتش است، عاری از عنصر استثمارگرانه؛ برای اینکه خودش خشک نشود و سازمان را

هم نخشکاند. (۱)

اتهام «خیانت»، «خشکاندن سازمان»، «غیرقابل اعتماد بودن»، «غرور و خودخواهی» و «پیچیده ترین نوع استثمار» آن چنان بار تهدیدآمیز و سنگینی داشت که هر کدامشان می توانست مجازات اعدام را در تشکیلات در پی داشته باشد. نحوه برخورد رجوی به گونه ای بود که به وضوح نشان دهنده

عمق تنش ها، مقاومت ها و درگیری های درونی، آن هم در سطوح بالای سازمان در قبال انقلاب

ایدئولوژیک و آینده سازمان می بود. طرح مسائلی از این دست به شکل علنی و با این شدت در نشریات سازمان تا آن زمان سابقه نداشت و نشان از اهمیت مشکلات جدی و عدیده ای داشت که بر سر راه رهبری سازمان قرار گرفته بود. اگرچه این مباحث، در این مرحله از انقلاب ایدئولوژیک، علنی و در سطح وسیع مطرح شد ولی مباحث پایه ای آن در سال های ۶۲ و ۶۳

در درون تشکیلات مطرح شده بود.

ص: ۷۰

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۸۷: صص ۷۳ - ۷۵.

انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک سال ۶۴ که سرپوشی برای شکست استراتژی سازمان و اقدامی برای منحرف کردن اذهان عمومی از جانب رجوی به سمتی دیگر بود، نتوانست به اهداف خود دست یابد و به طور کامل رجوی را از زیر تیغ برون آورد. لذا لازم بود که بالاترین نفر سازمانی را به عنوان مسئول شکست و به بن بست رسیدن خط معرفی کند. توطئه علیه زرکش (۱)، ادامه توطئه انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ بود... علی زرکش تنها فردی بود که پس از موسی خیابانی

می توانست در آینده در دسری برای رهبری بی رقیب رجوی گردد. کما اینکه وی در مورد استراتژی ارتش آزادیبخش مخالفت هایی کرده بود. مورد غضب قرار گرفت و از کلیه مسئولیت های خود خلع گردید. علی زرکش در پاریس در دادگاه ویژه که خود رجوی رییس این دادگاه بود، محاکمه و محکوم به اعدام گردید و سپس به عراق منتقل و حدود یک سال در ساختمان بقایی، در طبقه چهارم زندانی بود... زرکش می توانست هنگام انتقال به عراق از دست مأمورین بگریزد و خود را به پلیس فرانسه معرفی کند، اما وی با قبول محکومیت خود و آمادگی

برای رفتن به عراق، مهر تأییدی بر انحرافات سازمان نهاد. (۲)

رجوی در همان هنگام برای پایه ریزی تشکیلات جدید و مشروع ساختن اقدامات خود می کوشید نشان دهد که با نظرات سایر اعضای اصلی سازمان، این روند آغاز شده است. برای نمونه، او خطاب به ابریشمچی گفته بود:

تو گفתי که سازمان به سانترالیسم دموکراتیک اعتقاد ندارد و معتقد است که اصل بنیادین تشکیلات، وحدت فرد و مسئولیت است. تو گفתי وقتی ما می گوئیم «وحدت فرد و مسئولیت»، بنابراین بالاترین عناصر در مرکزیت قرار می گیرد و خودش متوجه می شود که کجای کار اشتباه

و غلط است و نباید پا بگذارد. (۳)

در آموزش های تشکیلاتی مربوط به اصل اطاعت سازمان، همواره تأکید می شد که معیار صلاحیت و حل شدگی در سازمان فقط «اطاعت محض» است. یک هوادار و عضو منضبط و حل شده شخصی است که در جلسات توضیحی و تحلیل، سؤالی نکند و موضوع و عملکرد سازمان برایش جای «چرا» بی باقی

ص: ۷۱

۱- در بخش «حذف ها و تصفیه های درونی» در فصل سوم گفتار بیست و یکم ماجرای حذف و قتل زرکش به طور مشروح بیان شده است.

۲- شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۷.

۳- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: ص ۶۱

نگذارد. او باید معتقد باشد که صلاحیت ندارد و این رهبری است که تصمیم‌گیری‌هایش درست و اصولی

است. افرادی که حتی دارای سوابق طولانی در سازمان بودند فقط به این علت که به دنبال «چرا»هایی بوده‌اند متهم به داشتن خصوصیات «لیبرالی» و «راست» شده و تصفیه شده‌اند و یا در پایین‌ترین رده قرار گرفته‌اند.

پس از مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک، گناه و تقصیر شکست‌ها و ناکامی‌های گذشته از دوش رجوی برداشته و بر عهده دیگران افتاد و همه رده‌ها و مسئولیت‌ها پس گرفته شد، تا مجدداً رهبری، هیئت

اجرایی جدید را منصوب کند. اما در این مرحله پس از برکناری برخی از اعضای قدیمی سازمان که با انتقاد از خود و اعتراف به اشغال ناحق رده‌های بالا، خوار و خفیف شدند، تحت عنوان ارتقای نقش زن، از آن‌ها پس مسئولیت‌ها بیشتر به زنان سپرده شد.

ص: ۷۲

تا پیش از انقلاب ایدئولوژیک، در تحلیل های سازمان، بیشتر بر ضرورت رهبری جمعی تأکید می شد:

پیچیدگی مسائل اجتماعی و تضادهای عمیق آن، و بالاخص کیفیت حتی متفاوت سازمان انقلابی با جامعه... ایجاب می کند که رهبری، جمعی صورت بگیرد... از طرف دیگر برای اینکه

نقاط ضعف یک فرد نتواند به طور تعیین کننده روی تشکیلات اثر بگذارد... رهبری جمعی الزام

آور می شود. (۱)

پس از طرح رهبری خاص الخاص برای رجوی، تشکیلات به طور کامل روی حل شدن تمام اعضا در اراده وی به عنوان معیار اصلی کسب صلاحیت تأکید می کند. ابریشمچی می گوید:

ما با توجه به تجارب مان در سال ۵۴ و ضربه اپورتونیست ها تحلیل کردیم و به تجاربی رسیدیم

که هیچ یک از سازمان ها و احزاب به آن نرسیدند. این اصل مخصوص خود ماست. این یکی از

نظر ما بنیادین است. آن هم وحدت فرد و مسئولیت. یعنی صلاحیت در تشکیلات، تعیین کننده ترین اصل وحدت فرد و مسئولیت است... ما تجاربمان با هیچ یک از سازمان های

انقلابی برابر نیست. ما بالاترین سازمان انقلابی جهان هستیم. انتقاد و انتقاد از خود در چهارچوب صلاحیت معنی دارد. عنصر پایین نمی تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم گیری یعنی دموکراسی.

... ما الان اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد ولی مسعود موافق نباشد، ما

طرح را اجرا نمی کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند به مرحله اجرا در نمی آوریم.

حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند، ولی با مسئولیت او، به اجرا گذاشته می شود. (۲)

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک هم تصریح شده بود که همه به رجوی مشروط هستند و او در مقابل هیچ کس مسئول نیست:

در پایین تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او ایدئولوژیکمان مسئولی جز خدا ندارد. (۳)

- ۱- بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۳۲.
- ۲- یعقوبی، جمع بندی دوساله...: صص ۶۳ - ۶۴؛ به نقل از مهدی ابریشمیچی.
- ۳- نشریه مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنرانی مهدی ابریشمیچی.

رهبری نوین پس از حاکمیت مطلق بر تشکیلات، با این تحلیل که «از طرفی سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجه جنگ گره خورده است و از طرف دیگر ابرقدرت‌ها مایل نیستند که ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین عراق در جنگ بازنده نخواهد بود»، تصمیم گرفت کاملاً و رسماً در کنار صدام قرار گیرد و تمامیت تشکیلات را به رژیم بعث عراق پیوند بزند. از این رو رجوی در پی امضای معاهده‌ای با طارق عزیز (معاون نخست وزیر وقت عراق) در فرانسه و ظاهراً پس از تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ از پاریس وارد بغداد شد. به این ترتیب استراتژی جنگ چریکی شهری به استراتژی جنگ آزادیبخش تبدیل شد. زیرا به بیان رجوی:

۱- جنگ منطقه‌ای... حول زمین است. تحرک و سکون آن نسبی و متناوب است... مانند حزب دموکرات که به زمین چسبیده است. حزب دموکرات اگر از منطقه بومی خودش بیرون بیاید تحلیل می‌رود.

۲- جنگ چریکی شهری با هدف زدن سرانگشتان رژیم در شهرها (پاسدارکشی و شکست طلسم اختناق) اگرچه نسبت به جنگ منطقه‌ای در فاز مترقی‌تری قرار دارد... از آنجا که زمان بر است و در تور پلیس نظامی و در احاطه کامل دشمن عمل می‌کند، میکرو و در کوتاه مدت بلاجواب است. وقتی کسی پاسدارکشی را دستگاه ذهنی خود می‌کند رژیم را به اثبات می‌انگارد و می‌پندارد که این رژیم... حالا حالاها هست. در این دستگاه... سقوط شتابان یا سرنگونی ضربه‌ای و سریع جواب نداشت... .

۳- جنگ آزادیبخش تجربه کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ‌تر و کیفی‌تر و متکامل‌تر از همه استراتژی‌های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم شکنی در کوتاه مدت و با توسل به اصل طلایی «حد اکثر تهاجم؛ جنگ تمام عیار و تحرک مطلق»، خود را در جنگ انقلابی

متجلی می‌کند. مهمترین مختصات جنگ آزادیبخش نوین عبارت‌اند از:

الف - این افق در مقابل جنگ آزادیبخش گسترده است که ما چند بار دستگاه نظامی رژیم را می‌لرزانیم و می‌رویم و برمی‌گردیم، و یک بار هم می‌زنیم و می‌رویم که می‌رویم. بنابراین چشم انداز سرنگونی وجود دارد.

ب - در مرحله نهایی جنگ آزادیبخش نوین از توقف و سکون و استقرار در بین راه خبری نیست. خیز اول برای تسخیر تهران، خیز آخر هم هست. در این راه یا رژیم کمر ما را می‌شکند و یا ما کمر رژیم را.

ج - ... در جوهر جنگ آزادیبخش نوین، ما درست حلقه‌ای را چنگ زده ایم که قبلاً درست یا

غلط از دست در رفته بود و آن جنگ ایران و عراق است... این رژیم است که خودش با پای خودش به مرز آمده و ما باید کمرش را پای مرز بشکنیم. [این جنگ] عمل و ظرف مادی مناسب برای بروز تحقق آزاد شدن و سمت گرفتن نیروها و انرژی های ارتش آزادیبخش است. (۱)

به دنبال تصمیم به تغییر استراتژی، در تاریخ ۲۹/۳/۶۶ مسعود رجوی خبر تأسیس ارتش آزادیبخش را طی اطلاعیه ای اعلام کرد.

تأسیس ارتش آزادیبخش ملی به مثابه بازوی استوار و پراقتدار خلق از دیرباز در صدر آرزوهای عموم وطن دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همه مشتاقان استقلال بوده و

کمبود آن یکی از مهمترین حلقه های مفقود در تاریخ جنبش های رهایی بخش مردم ایران در

دوران معاصر است. (۲)

در پی تأسیس ارتش، سازمان مجموعه کادرها، اعضا و کسان مختلفی را که در مناطق گوناگون، نظیر اروپا، پاکستان و ترکیه داشت، به عراق آورد، در تشکیلات سازمان تغییرات اساسی داد و کادرها را به ستاد نظامی فرستاد.

سازمان در اواخر سال ۶۶ به این نتیجه رسید که خط حداکثر تهاجم را به خط حداکثر تمرکز تغییر دهد. متعاقب این تصمیم کلیه قرارگاه های سازمان در «قرارگاه اشرف» ادغام و عملیات متمرکز ارتش سازمان شکل گرفت که منجر به انجام دو عملیات فکّه و مهران در کنار و با پشتیبانی ارتش عراق شد، که مهران به تصرف عراق درآمد و سه روز در اختیار سازمان قرار داشت. این عملیات ها ظاهراً سازمان را به این نتیجه رساند که با حمایت و امکانات ارتش عراق دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.

رژیم ثبات ندارد و از درون پوک شده؛ هرچه داشته به صورت سدی دفاعی در مرز مستقر کرده است. کافی است در یک مقطع مناسب سوراخی در این سد ایجاد کنیم و برویم که برویم و با

حداکثر سرعت ارتش را از خاک عراق به تهران می رسانیم... امروز یا باید ول کنیم و به دنبال کار و زندگی مان برویم، یا از آن ور برویم به سمت تهران. (۳)

سازمان موعده حمله بعدی خود را ۵ مهر ۶۷ قرار داده بود و امید داشت با بهره گیری از تحولات سریع رخ داده در جنگ و درگیری مستقیم نظامی آمریکا با ایران و شرایط مساعد منطقه ای و بین المللی، بتواند

ص: ۷۶

۱- فروغ بی دروغ...: ص ۲۲.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۹۸: ص ۲.

خود را برای تصرف تهران آماده کند. سازمان که جمهوری اسلامی را ناگزیر از ادامه جنگ تحلیل کرده بود با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷، غافلگیر شد و با نقض آتش بس توسط رژیم صدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شتابزده موسوم به «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید:

شکست نظامی فروغ و تلفات سنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نمود و آن را دچار ورشکستگی سیاسی - نظامی کرده بود. همه اعضا عصبانی و بهت زده شده بودند. صدای انتقاد

از همه جا بلند شده بود. کمر بچه ها خم شد. هیچ چشم اندازی هم برای عملیات بعدی و جبران

در پیش نبود. ... لبه تیز حملات متوجه رجوی بود اما بچه ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن

صریح از او را نداشتند. همه چیز در دل ها باقی مانده بود و نزدیک بود که بترکد. (۱)

در حقیقت همه امید و آرزوی سازمان این بود که در انتهای جنگ، بحران داخلی، نظام جمهوری اسلامی را متلاشی خواهد کرد. این آرزو نه تنها به تحقق نپیوست، بلکه در همان شرایط خاتمه جنگ، تلفات و ضایعات سنگینی نیز بر این گروه وارد شد. در این مقطع رجوی مجدداً برای خروج از بن بست تصمیم گرفت انقلابات ایدئولوژیک گذشته را تداوم دهد. این بار رجوی برای جلوگیری از بحران فروپاشی، و به اعتقاد بسیاری از جداشدگان، برای تعمیق و گسترش نظام فرقه ای، تصمیم به مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک گرفت:

بعد از عملیات فروغ، رهبری زیر تیغ بود. می بایست جواب این ماجراجویی را لااقل به نیروهای خود بدهد. او پیش دستی کرد و مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک به نام «تنگه و توحید»

را راه انداخت... رجوی ابتدا آمد عملیات فروغ را بیمه نامه معرفی کرد تا بدین وسیله غم بچه ها را قدری تخفیف دهد و دل آنها را خوش کند؛ بعد هم آمد طلبکار شد و همه گناهان شکست و

اشتباهات را به گردن دیگران انداخت، که شما مستعد و لایق پیروزی نبودید زیرا تفکر شما

ماتریالیستی و تعادل قوایی بود. (۲)

رجوی از طرفی بر عظمت و تأثیر مثبت و درستی عملیات تأکید داشت، و از طرف دیگر مسئولیت شکست را بر عهده سایرین گذاشت و به این ترتیب، این اعضا بودند که طبعاً باید انقلاب می کردند و کاستی های خود را برطرف می کردند. وی در این مقطع ناچار نشد به شبهات اعضا نسبت به طراحی و

ص: ۷۷

هدایت عملیات و شکست آن پاسخ دهد و این نتیجه مرحله موسوم به «تنگه و توحید» بود. اعضا متهم

شدند که در عملیات وقتی در تنگه (چهار زبر/مرصاد، جاده کرمانشاه) به مشکل و مانع برخورد کردند، به فکر زن و زندگی و آینده، و مختصراً به فکر خودشان بودند و به همین دلیل قوای جمهوری اسلامی در نظرشان بزرگ جلوه کرد و نتوانستند از سد آن بگذرند. به تعبیر رجوی به خاطر همین «چتر فلسفی تعادل قوایی»، تجهیزات، تانک و هواپیماهای ایران در دید اعضا به گونه ای جلوه کرد که آنها اشتبهاً جمهوری اسلامی را قوی تصور کردند. در تحلیل وی اگر این افراد در آنجا خودشان را فراموش می کردند و فقط به رهبری سازمان چشم می داشتند - و لاغیر - می توانستند از این نبرد، پیروز بیرون بیایند. بنا به تحلیل او «توحید» یعنی سرسپردگی کامل ذهنی و عملی به رهبری مسعود و مریم، که می تواند ضامن عبور از «تنگه» بحران های سازمان باشد. او حتی در پاسخ به اعتراضات نزدیکان، دوستان و بستگان افراد کشته شده در عملیات، حق مالکیت تام خود بر کل سازمان را طرح کرد و آنها را از ولئی دم بودن خلع کرد:

این فتنه ذهن بیمار شماسست. شهدا به شما مربوط نیست... حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا [و اینکه] آی این شوهر من، برادر من، زن من بود در حیظه صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در جیب خود نریزید. آنها پیمان خودشان را با ما بسته اند و ما هم خیلی دلمان از شما بیشتر می سوزد. (۱)

هادی شمس حائری درباره آموزش های سازمان در این زمینه می نویسد:

به ما آموزش می دادند که خود را به رهبری بسپاریم و به او نگاه کنیم و با پای او راه برویم. هیچ یک از بدی ها و خوبی ها و گناه و ثواب مال شما نیست. شما مال رهبری هستید. گناهااتان را به او واگذار کنید، او شما را می بخشد. کارهای خوب هم مال شما نیست. آنها را در جیب خود

نریزید و برای خود سرمایه نکنید. آن هم مال رهبری است. فدای کلیه اعضای سازمان در «پرداخت» است و فدای رجوی در «دریافت». به عنوان مثال ابریشمچی با هدیه همسرش به رجوی «فدا کرد» و رجوی در قبول این هدیه. هرچیز از خوبی ها و کامیابی ها که نصیب شما

می شود و شامل حالتان می گردد از جهت رهبری است. پیروزی ها و موفقیت های نظامی و سیاسی - همگی - مدیون خلوص عقیدتی و طهارت رهبری است و آنچه که شکست و ناکامی است تقصیر ماست که نتوانستیم به همان اندازه خود را به رهبری بسپاریم و تمام توجه و

عشقمان را نثار کنیم. هرکس به هر اندازه که در کارهای روزانه اش اشتباه و خطا دارد، به همان

ص: ۷۸

نسبت ذهنش از غیر رهبری انباشته شده و ناخالصی دارد. خلوص عقیدتی زمانی ایجاد می شود که همه ذهن را رهبری پر کند و کارها به نیت نزدیکی به او باشد... بدین علت پیروز نشدید و نتوانستید از تنگه چهارزبر عبور کنید که خودتان انواع و اقسام تنگه ها داشتید. ذهن شما پر بود از تردید و عشق به سایر مسائل. جلو چشمتان به جای اینکه مسعود باشد نگرانی های خودتان و قدرت نظامی دشمن بود. (۱)

بدین ترتیب اعضا باید مجدداً می آمدند و از خود انتقاد می کردند و بیشتر و شدیدتر از گذشته دلدادگی و سرسپردگی مطلق خود را به رجوی اثبات می کردند و از نداشتن چنین حالت نسبت به مسعود و به تبع آن مریم، عفو و پوزش می طلبیدند.

در سال ۱۳۶۸ معضل دیگری مایه افزایش تاریکی چشم انداز و آینده سازمان شد. بن بست پیش آمده در تحقق نیافتن یکی دیگر از تحلیل های اصلی و استراتژیک رجوی بود. سازمان همواره چنین تحلیل و تبلیغ می کرد که نظام جمهوری اسلامی و ثبات کشور، بستگی تام و تمام به حیات امام خمینی (ره) دارد. رجوی پس از شکست در «عملیات مرصاد»، با تأکید بیشتری می گفت اگر پیش بینی ها و خواست های سازمان به وقوع نپیوست به علت حضور شخص حضرت امام (ره) بوده است و در صورت فوت ایشان دیگر کسی نیست که بتواند ثبات کشور را تأمین کند و تشتت ها گسترش می یابند و نظام از درون می پوسد و در نتیجه، سقوط جمهوری اسلامی حتمی است. سازمان بسیار روی این تحلیل تبلیغ و پافشاری

می کرد. پس از رحلت حضرت امام (ره) عدم تحقق تحلیل سازمان، موجب یأس و ناامیدی بیشتر در بین اعضا شد. در این مقطع به عناوین گوناگون، از جمله مسئول اولی مریم رجوی و سپردن مسئولیت سازمان به او، تأکید هرچه بیشتر بر موضوع زن و کنار زدن اعضای مرد - بخصوص افراد با سابقه و قدیمی - و انتخاب فهیمه اروانی به عنوان جانشین و قائم مقام مریم رجوی، سازمان در صدد برآمد از بن بست جدید بگریزد.

مهمترین اقدام در پایان مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک، تحمیل طلاق های اجباری به اعضای متأهل بود، که مطابق آن همه موظف بودند تا زمان پیروزی سازمان مجرد باقی بمانند و ازدواج نکنند. به افراد توضیح داده شد که خواب، خوراک و زندگی یک فرد تشکیلاتی به خاطر تشکیلات و آرمان های آن است و تبلور تشکیلات در رهبری آن عینیت می یابد، بنابراین رهبری باید تقدیس شود. از این رو در

ص: ۷۹

جریان نشست های عمومی طلاق که از شهریور ۱۳۷۰ آغاز شد، طلاق های گسترده و اجباری، که در مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید» در سازمان اتفاق افتاد، محور اصلی تصاحب قلب ها توسط رجوی بود. استدلال سازمان در سه طلاقه کردن زنان توسط همسرانشان هم مالکیت تام رجوی بود.

رجوی خطاب به زنان و مردان متأهل که در «نشست طلاق» گرد آمده بودند گفت:

قلب هیچ کس مال خودش نیست؛ همه قلب ها متعلق به رجوی است. او مالک و صاحب همه قلب هاست. هر کس باید این مالکیت را از طریق طلاق همسر خود به اثبات برساند.

قلب زن متعلق به شوهرش نیست. همه قلب ها مال من است و قلب ها باید به من عشق بورزند و سینه ها باید برای من بتپند. هر کس به میزان و درجه ای که قلبش به دیگری عشق بورزد به همان اندازه حق رهبری را ضایع کرده است.

در نشست مزبور رجوی یک سینی برداشت و حلقه های ازدواج را جمع آوری کرد و حکم صادر نمود که:

همه زن ها به مردها حرام اند و تا امر سرنگونی هیچ کس حق ندارد با زن خود ملاقات کند.

در این نشست رجوی یکی از اعضا را از جا بلند کرده و گفت:

تو باید عشق همسرت را از دل بیرون کنی؛ زن ناموس تو نیست؛ من ناموس تو هستم. باید تلقی

مالکیت در مورد زنت را از ذهنت بیرون کنی و... زنهایتان مال شما نیستند و زنها هم بدانند که شوهرانشان مال آنها نیستند. همه متعلق به رهبری هستید.

شمس حائری در مورد نشست های طلاق نوشته است:

صحبت ها و بحث هایی که در این نشست ها که حدود بیست روز تا یک ماه طول کشید، مطرح شد به قدری مشمئز کننده است که هر کس از شنیدن آنها مو بر بدنش راست می شود... مسعود

در این نشست ها اعضا را تهدید کرده است که اگر یک کلمه از این حرف ها و صحبت ها در بیرون درز کند... افشا کننده را فوری به سزای اعمالش می رسانیم.^(۱)

همه این اقدامات عجیب و بی سابقه، ظاهرا یک هدف اساسی را پیگیری می کرد و آن جایگزینی رهبری به جای تمام دل بستگی ها، ارتباطات و اعتبارات فردی بود. هر نوع علاقه و محبتی در فرد، مانع علاقه و محبت نسبت به رهبری تلقی می شد و هر نوع رابطه ای مانع بین شخص با رهبری بود.

در مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک، بریدن و جدا شدن اعضا می توانست همه امیدها و تلاش ها برای حل بحران عمیق سازمان را از بین ببرد. به همین دلیل دور تازه ای از اقدامات خشونت آمیز در داخل تشکیلات آغاز شد و زندان های متعدد و تبعیدگاه رمادیه مملو از بریده ها شد.

رجوی در تبیین انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید»، بحث مفصلی را طرح کرد، که در اینجا قسمت هایی از آن را به نقل از هادی شمس حائری عضو سابق سازمان که خود در آن نشست ها حضور داشته است، می آوریم:

چک انفرادی عبور از مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک

در ایدئولوژی؟ توحید

در خط؟ خیز سرنگونی

توحید خیز سرنگونی (ارتقای کیفی هر فرد):

۱- به لحاظ درک ایدئولوژیک

۲- اشراف به خود و درآوردن پیچ اصلی خود، در مقایسه تصویر خود قبل و بعد از تنگه

۳- از نظر تشکیلاتی، شناخت افراد و حیطه تحت مسئولیت در مدار جدید

۴- از نظر سیاسی، خطی، نظامی

این ارتقا را هر کس باید با علم حضوری حس کند.

در قبل از عملیات فروغ، تصویر و نگرش ما به جنگ در چارچوب های کلاسیک و نوین، التقاطی بود و بعد از فروغ دستگاه یکپارچه و کاملاً بانفی تمامی دستگاه کلاسیک که چترش

ماتریالیسم بود، به دستگاه استراتژیک دیگر که برای خیز سرنگونی آماده می باشد می رسیم...

فتنه ذهن بیمار در مورد شهدا و دکان مربوطه باید تعطیل گردد. حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا که آی این شوهر من، برادر من، ... بود در حیطه صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در

جیب خود نریزید. شهدا پیمان خودشان را با ما (مسعود - مریم) بسته اند و ما هم دلمان بیشتر از شما می سوزد. شهدای فروغ جاویدان برای نسوختن آلترناتیو انقلاب نوین ایران است.

فتنه ذهن بیمار در مورد نتایج و اشتباهات تاکتیکی عملیات، و دکان مربوطه باید تعطیل گردد. از نظر نظامی صرف، هرچه عقل نظامی محض را بالاتر ببریم، جوابش همانا هزاران فروغ جاویدان است و لاغیر. اما از نظر سیاسی، اجتماعی و تاریخی با

انقلاب نوین ایران را از سوختن نجات دادیم و آن را بیمه نمودیم.

انقلاب ایدئولوژیک یک پرش عظیم به جلو و نقش آن درونی بود. حال آنکه در مورد فروغ جاویدان بعد از سال ۵۴ بزرگترین آزمایش و تنش نظامی - سیاسی ما بوده است و درست به

همین دلیل بزرگترین آزمایش ایدئولوژیک نیز محسوب می شود.

به این ترتیب اهمیت و ضرورت ایدئولوژیکی «عبور از تنگه» مشخص می شود. (۱)

مرحله چهارم: فردیت و جنسیت

پنج سال پس از خاتمه جنگ عراق و ایران، تداوم بن بست و شکست استراتژیک سازمان، و تشدید وخامت اوضاع داخلی و بین المللی رژیم عراق، بحران درون سازمان را که با انقلاب های ایدئولوژیک

موقتا پنهان می شدند، مجددا و وسیع تر آشکار ساخته بود. رهبری تشکیلات که گویا دیگر به تکرار و تجدید انقلاب های ایدئولوژیک، عادت کرده بود این بار در مواجهه با بحران، مرحله چهارم انقلاب

ایدئولوژیک را تحت عنوان «فردیت و جنسیت» مطرح کرد و فضای جدیدی برای فعالیت های سیاسی - تبلیغاتی خود پدید آورد.

سازمان ابتدا برای حفظ نیروهای قدیمی و از بین بردن خطر قدیمی انشعاب، آنها را تحت عنوان

تقویت شورای مقاومت وارد این شورا نمود و تعداد اعضا را از ۱۷۰ تن به ۲۳۵ تن رساند و سپس به منظور تصویرسازی جدید از تشکیلات و تضمین تداوم تسلط رجوی، ۲۴ نفر از زنان تشکیلات که سرسپردگی کامل خود را به رهبری به اثبات رسانده بودند، به عنوان شورای رهبری انتخاب کرد. برخی از اعضای قدیمی سازمان معتقد بودند که علت اصلی علاقه رجوی به انتخاب زنان به عنوان مسئولان و فرماندهان اصلی، ناشی از آن بود که در دیدگاه وی زنان به دلیل احساساتی بودن و فقدان جسارت مخالفت و اطاعت پذیری و حرف شنوی بیشتر، قابل اعتمادترند و افزایش حضور آنان در تار و پود سازمان موجب کنترل بهتر کادرهای مرد و جلوگیری از بروز تمرد یا افزایش نافرمانی می گردد. (۲)

در مرداد ماه سال ۱۳۷۲ رجوی در نشست مسئولان بخش های مختلف سازمان ضمن مرور تاریخ معاصر با این عنوان که هرگاه تعادل یک سیستم برهم می خورد گروه هایی که خود را با تغییرات منطبق نکنند حذف می شوند، از تغییرات ایدئولوژیک سازمان دفاع کرد و به تحلیل مرحله چهارم انقلاب

ایدئولوژیک و انتخاب شورای رهبری زنانه پرداخت. (۳)

ص: ۸۲

۱- شمس حائری، مرداب: صص ۱۱۲ - ۱۱۶.

۲- چه باید کرد: صص ۱۸۰ - ۱۸۱.

۳- نشریه مجاهد، ش ۳۱۱: صص ۸ - ۹.

خوشا به حال من و شما که امروز افتخار انتخاب و رأی دادن به این ذی صلاح ترین خواهران مسئول را پیدا کردیم و بدین وسیله دیگر بار کیفیاً خودمان را به جلو پرتاب کردیم. این رمز ماندگار مجاهدین است و به مثابه موتورهای جدید ایدئولوژیکی شماست. طبعاً ذی صلاح ترین

مسئولان تان را انتخاب کردید. اما از نظر من تازه این فرع قضیه است. اصل قضیه بال و پر گشودن شاخص و مظهر انقلاب درونی شماست با موتورهای جدید. اصل قضیه بود و نبود است. باز هم و سرانجام بعد از ۸ - ۹ سال مجدداً بود و نبود شما پاسخ پیدا کرد. (۱)

سازمان جهت مقابله با اعتراضات احتمالی نسبت به انتخاب شورای رهبری زنانه، مسئله را به بحث صلاحیت که مختص رهبری است متصل کرد و صلاحیت برای عضویت در شورای رهبری را موقوف به پیوستگی هرچه بیشتر به رهبری کرد:

این خواهران شورای رهبری در واقع مسئولین و گل های سرسبیدی هستند که بیشتر از همه ما خورشید خواهر مریم را باور کرده اند و به نور آن جان و دل سپرده اند و اتفاقاً دلیل صلاحیتشان برای احراز چنین مسئولیتی در شورای رهبری، همین مسئله بوده است. (۲)

همچنین شورای مرکزی سازمان طی اطلاعیه ای این حرکت را ادامه حل مسئله خطیر رهبری اعلام کرد:

اوج شکوفایی و قانون انفجار رهایی در همین شورای رهبری است که در راستای مهمترین مسئله انقلاب درونی سازمان، یعنی حل و فصل مسئله خطیر رهبری پیشوایان والای عقیدتی مان (مسعود و مریم) را هرچه تابان تر می سازد. (۳)

سازمان جهت جا انداختن انقلاب «فردیت و جنسیت» با این ادعا که مردگرایی و تأکید بر «جنسیت نر» از مظاهر ایدئولوژی جمهوری اسلامی است، آن را فاسد و پلید قلمداد کرد و چنانچه فرد مذکری با اقدام سازمان مبنی بر روی کار آمدن زنان مخالفت می کرد، تحت عنوان اینکه تو حساسیت جنسیت داری وی را به شدت می کوبید. چنانچه افراد با سابقه سازمان مخالفت خود را با بالا آمدن زن ها اعلام می کردند این طور با آنان برخورد می شود که چون دارای فردیت و ذهنیت هستند و خود را به سازمان و تشکیلات نسپردند، پس مسئله دارند و هنوز تشکیلات و سازمان و رهبری را درک نکرده و نمی توانند

ص: ۸۳

۱- همان: ص ۱۰.

۲- همان: ص ۱۴؛ نقل از عباس داوری.

۳- همان: ص ۱۷.

این مسائل را هضم کنند. پس بیمار هستند و باید خود را به دکتر بسپارند و هر دارویی که دکتر تجویز کرد بایستی مصرف کنند. دارو هم این است که تحت سرپرستی یک زن تازه به عضویت سازمان درآمده و یا یک عنصر تازه وارد دربیایند. در صورتی که فرد مذکور قبول نمی کرد، دوباره بحث جنسیت را مطرح می کردند و اگر قبول می کرد باید تن به هر کاری می داد و آن قدر شخصیت خود را خرد می کرد تا چیزی تحت عنوان «شخصیت» و «فردیت» در او باقی نمی ماند.

شمس حائری درباره علت زن گرای رجوی در دوره اخیر سازمان این گونه تحلیل کرده است:

زنان چون از قبل مورد ظلم و نادیده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی قرار گرفته بودند و هویت و

اعتبار خود را از دست داده بودند، رجوی از این ضعف تاریخی استفاده کرد و زنان را وسیله

مشروعیت دادن به توطئه هایش کرد... درک روانشناسانه ضعف تاریخی زن و اشک تمساحی که رجوی برای زن می ریخت به وی امکان داد که استخوان بندی سازمان خود را بر محور زن سازماندهی کند تا این شیوه جوامع سرمایه داری را که زن عنصر سودآوری است در سازمان به

کار گیرد... فرماندهان و مسئولینی که بعداً به ریاست بخش ها و ستادها منصوب می شدند، بیشتر زنان بودند و چون محصول انقلاب ایدئولوژیک بودند، زیاد مایه دار و باسواد و دارای دانش

سیاسی و توان بالای اجرایی و قدرت بیان نبودند. آنها بیشتر احساساتی و پرشور بودند. یک کلمه که حرف می زدند ده بار نام مریم و مسعود را بر زبان می آوردند. در هر موردی سریعاً گریه می کردند، خیلی دل نازک بودند. لذا چون آنها ذاتاً توانایی و استعداد جذب بچه ها را نداشتند و بچه ها هم زیاد به سمت آنها جذب نمی شدند، از آنها زیاد نمی ترسیدند و محدودیت برای آنها کمتر بود. همه ترس ها از افراد قدیمی به خصوص اعضای سال های قبل از ۵۰ بود. (۱)

در ضمن دلیل دیگری که می توانست برای ارتقای تشکیلاتی زنان در سازمان وجود داشته باشد این بود که شکست های مداوم و خصوصاً عملیات فروغ، برای روحیات شکننده و حساس زنان غیرقابل

تحمل تر از مردان بود و زنان خیلی بیشتر در معرض بریدن، یأس، افسردگی و ازپا افتادن بودند. و نیز زنانی که پس از نشست طلاق و دستور رجوی، از شوهران و کودکان خود دور شده بودند، اگر از طریق این روند زن سالارانه در تشکیلات شارژ نمی شدند، می بریدند یا حتی ممکن بود دست به انتحار بزنند.

ص: ۸۴

دو هدف در کنار هم در «انقلاب نوین ایدئولوژیک» تبلیغ می شد: اول ارتقای موقعیت زن و تحقق تساوی زن و مرد در سازمان. دوم، مطرح کردن مسعود رجوی به عنوان «رهبری» هم طراز رهبران بزرگ تاریخ.

بن بست ایدئولوژیک سازمان یک بار در سال ۱۳۵۴، به صورت بحران ارتداد مارکسیستی بروز نمود، ولی بر آن سرپوش نهاده شد و ایدئولوژی سازمان تضاد درونی خود را حفظ کرد.

همچنین، از مدت ها قبل در سازمان این فکر مطرح بود که نظیر رهبرانی چون «مائو» سازمان هم باید یک پیشوا و رهبر پیامبرگونه داشته باشد.

به اعتقاد نویسنده «بحران در خط مشی»، «ریشه این تحولات انحرافی و اقدامات بیمارگونه را باید اول در همان ضعف های عقیدتی و دوگانگی منطق و روش شناخت سازمان، دوم در خصلت های استکباری و استعلایی حاکم بر رهبری، و سوم در شکست و ناکامی در تحقق استراتژی، جستجو کرد... از جمله باید به رابطه بین خصلت های استکباری و خودبرتربینی در سازمان و در شخصیت رهبری آن و تمایل آشکار به «حل کردن» و «هضم کردن» همه کس و همه چیز در درون سازمان و در شخصیت

رهبر و مبانی عقیدتی و به ویژه روش شناخت و نظریه تکامل سازمان توجه کافی داشت. ... در تحول تازه، یعنی «انقلاب نوین ایدئولوژیک»، سازمان با «رهبر تراشی» سعی می کرد بر بن بست سیاسی - استراتژیک خود غلبه کند و با رها کردن جوهر بینش مذهبی و پذیرش کامل تر فرهنگ «سکولاریستی»،

ضمن حفظ قالب های مذهبی، از تنگناهای عقیدتی آزاد گردد.» (۱) همچنین به زودی آشکار گشت که برخلاف ادعاهای اولیه هدف این انقلاب نوین و ازدواج غریب، حل مسئله زن و ارتقای موقعیت زن در سازمان، نبوده است بلکه باید انگیزه واقعی را در هدف خلق رهبری نوین جستجو کرد.

کتاب «بحران در خط مشی» تاریخچه و سابقه موضوع را این گونه تبیین کرده است:

تا پیش از انقلاب در سال ۵۷ و حتی تا اواسط سال ۵۹، سازمان مجاهدین را مرکزیتی مرکب از

تعدادی از کادرها، اداره و رهبری می نمود و علائمی دایر بر این که سازمان اصرار دارد فرد معینی را از میان اعضای مرکزیت به طور خاص و به شیوه های تصنعی شاخص گردانده بزرگ

کند و به عنوان «رهبر» به اعضا و هواداران تحمیل نماید ظاهراً به چشم نمی خورد.

۱- بحران در خط مشی: صص ز - ح مقدمه.

اما از آن به بعد ناگهان با تغییری چشمگیر در روند پیشین، تبلیغات و فعالیت های گسترده ای

برای مطرح کردن و بزرگ کردن رجوی و معرفی وی به عنوان «رهبر» مجاهدین خلق شروع شد و با شتاب فوق العاده ای توسعه یافت. از آنجا که انتخابات ریاست جمهوری نزدیک بود،

بسیاری تبلیغ فوق العاده روی رجوی را به حساب ضرورت های انتخاباتی می گذاشتند، ولی بعداً معلوم شد که ضرورت ریشه دارتر و پایدارتری برای آن وجود داشته است. از آن پس محور کلیه تبلیغات و تجلیل و ستایش و تکریم ها، شخص رجوی بود که بر عنوان «رهبر» بودن

او تأکید فوق العاده ای به عمل می آمد. اوج گیری حوادث در آن سال و شکست های سیاسی -

نظامی قبل و بعد از خرداد سال ۶۰ و سپس فرار به پاریس و تشکیل شورای مقاومت با شرکت

ابوالحسن بنی صدر، خواه - ناخواه، از شدت تبلیغات روی رهبری شخص رجوی تا حدودی کاست، هرچند به کلی متوقف نگردید. و پیدا بود که در داخل سازمان از مدت ها قبل چارچوب های رهبری شورایی و دمکراتیک شکسته شده و سازمان در تیول رهبری بلامنزاع رجوی درآمده است. (۱)

در ادامه، هدف انقلاب ایدئولوژیک چنین توصیف می شود:

هدف این برنامه، چنان که از محتوای سخنرانی های کادرها به وضوح بر می آید، این بود که اعضا و هواداران سازمان از این پس مسعود رجوی را نه در حد فردی شاخص در مقام رهبری «مرکزیت» و همدوش با سایر اعضای مرکزیت، بلکه در مقام رهبری «برگزیده» و استثنایی که

سازمان را نه بر پایه نظام شورا، که با رهبری فردی، و تصمیم و رأی شخصی، و با شیوه خودکامگان، مطلق العنان اداره می کند، بشناسند و جایگاهی به او بدهند که... زمانی «استالین» و «مائو»... داشتند. هرچند شواهد حاکی است که رجوی به این مرتبه از زعامت هم به هیچ وجه

قانع نبوده و خواهان موقعیتی نظیر امامان، مهدی موعود، پیامبران و شاید هم... می باشد. (۲)

مصادیق عینی تمایل رجوی به تقدیس خویش را در تمجیدهایی که طی نامه ها و سخنرانی ها و حتی زیارت نامه های اختراعی اوج گرفتند، به وضوح می توان مشاهده نمود. تا آنجا که نام رجوی و مریم رسماً به عنوان «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» افزوده شد و به ذیل «زیارت وارث» نیز اضافه گردید. به تعبیر «بحران در خط مشی»، «هر مجاهد در هر مرتبه در کنار خدا، با خلق و رجوی و مریم هم

۱- همان: صص ۵-۶.

۲- همان: ص ۸.

روبروست و هر سه را باید با هم پرستش کند. تحول از ثنویت به تثلیث، چه تکامل ارتجاعی مدرنی! (۱)

یرواند آبراهامیان در مورد روند تمجیدهای عجیب از رهبری نوین پس از انقلاب ایدئولوژیک می نویسد:

در هفته ها و ماه های پس از «انقلاب ایدئولوژیک» نامه ها، سخنرانی ها، اشعار و سرودها در مدح مسعود رجوی در نشریه مجاهد به چاپ رسید. از جمله مهدی ابریشمچی، در یک سخنرانی چهار ساعته، بر «شاهکار رجوی» مجدداً تأکید و استدلال کرد که «مسعود از جانب همه مجاهدین - زنده و مرده شان - سخن گفته است». وی او را به عنوان «رهبر متفکر بزرگ» توصیف

نمود و او را به خاطر پیش بردن انقلاب ایدئولوژیک مایه افتخار دانست. وی اعلام نمود که آنان که قادر به فهم انقلاب نوین ایدئولوژیک نیستند، باید سازمان را بعد از این ترک گویند. و با صراحت اعلام داشت که برخلاف دیگران که هر یک مسئولی برای خود دارند، و به او متکی هستند مسعود رجوی هیچ مسئولی ندارد و تنها به خودش متکی است.

ابریشمچی، در بخشی دیگر از ستایش هایش، همسر سابق خود مریم قجر عضدانلو را بدین سبب که «سمبل زنده زنان انقلابی» است و شخصیتی است که دارای «بیشترین قابلیت جذب باریک بینی های تفکر ایدئولوژیک مسعود» است، مورد ستایش قرار داد.

ابوذر ورداسبی در متنی که به مسعود رجوی تقدیم کرد و در نشریه سازمان به چاپ رسید، تعبیراتی از این دست را نثار وی کرد: «رهبری یکتاپرست»، «هدیه ای به بشریت»، «نور خدا»،

«روشن کننده راه انقلاب نوین ایران». ورداسبی اعتراف کرد که وقتی برای نخستین بار خبر

ازدواج را شنید، همچون خیلی های دیگر، در تأثیری عمیق فرو رفت، اشک ریخت، فحش داد و رجوی را متهم نمود که در راه نابودسازی «کل جنبش» است؛ اما یک برخورد رو در روی کوتاه

با رجوی در پاریس کافی بود که حقایق را برایش آشکار سازد و بالاخره قانع شود که «برداشت های نادرست اولیه» - همه - ناشی از «تفکر ضعیف روشنفکری و لیبرالی» خودش بوده است.

دیگران نیز، به شکلی کاملاً مشابه یکدیگر، مطالبی نوشتند یا گفتند که در وهله نخست بیانگر ابراز تنفر از خودشان و در وهله بعد ستایش غلو شده و سراسر اغراق از مسعود رجوی بود.

خلیل الله رضایی، پدر رضایی ها ضمن نثار دروذهای خود به رهبران جدید، از رجوی استدعا

کرد که معلم مناسبی برای او تعیین کند تا بتواند «اسلام» و «انقلاب ایدئولوژیک» را «بهتر» درک کند.

حسین ابریشمچی، برادر کوچک تر مهدی و معاون بخش نظامی تهران، اظهار داشت خواب دیده بود که یکی از رضایی ها کارت هویت جدیدی را به او نشان داده که تاریخ تولد قید شده در آن با تاریخ انقلاب ایدئولوژیک یکسان بوده است. (۱)

نویسنده «بحران در خط مشی» در مورد ابعاد و دامنه تقدیس رهبری نوین سازمان چنین نوشته است:

فرد پرستی، رهبر تراشی و شاخص کردن یک فرد به عنوان موجودی فوق العاده با استعدادها و رسالت هایی استثنایی، و برگزیده برای انجام مسئولیت هایی که از عهده هیچ کس دیگر بر نمی آید، و کرنش و تعظیم در برابرش و به دست و پایش افتادن و بوسه زدن، و او را دایر مدار خلق و یگانه دوران و حجت خدا بر روی زمین، و مراد و معلم و آموزگار و رهبر خطاب کردن،

و نظر کرده خدا و مأمور و فرستاده او و سرانجام - در آینده ای نه چندان دور - باب و مبشر مهدی قائم، و چندی بعد از آن خود حضرت قائم، شمردن و در سیر تکاملی اش او را به مرتبه

پیامبری و سرانجام روزی به خدایی رساندن با ایدئولوژی و فرهنگ و آموزش های اولیه سازمان به کلی در تضاد است. هرچند در جمع بندی های غیر مدون و درون سازمانی از قبل بر ضرورت این کار تأکید شده باشد. (۲)

در مورد مدعای زن گرایی و تساوی حقوق زن و مرد، کتاب سابق الذکر این گونه داوری کرده است:

تساوی حقوق زن و مرد به این شکل صوری و فرمایشی عمل شد که آقای رجوی دستور دادند مریم عضدانلو در کنار ایشان بنشیند و اگر او اراده نمی کرد، هرگز این ارتقای مقام صورت

نمی گرفت و هیچ یک از اعضا در پایین یا در مرکزیت به این فکر نمی افتادند و اگر هم می خواستند، تا آقای رجوینی پذیرفت، تحقق نمی یافت. اینکه یکی از زنان سازمان به اراده

و تصمیم «رهبر» بالا کشیده می شود و شرط قرار گرفتن در این مقام هم ازدواج با اوست، آیا خود دلیل ادامه خوار شمردن و استضعاف زن در این روابط نیست؟ (۳)

آبراهامیان از منظر چپگرایان، داعیه «فمینیستی» انقلاب ایدئولوژیک سازمان را این چنین تحلیل کرده است:

غیرمذهبی ها، به خصوص نیروهای چپگرا، نیز این حادثه را «وقیحانه» و رسوا برآورد کردند. به نظر اینان که - از پیش - سازمان را دارای ماهیتی «خرده بورژوایی» می دانستند، این ماجرا مؤید ماهیت و خصلت این جریان بود... هنگامی که رجوی سفره عقد گسترده اش را - در حالی که

۲- بحران در خط مشی: ص ۱۳.

۳- همان: ص ۲۱.

مدیحه سرایان وفادارش از رهبری مشترک و انقلاب ایدئولوژیکشان، داد سخن می دادند - ترتیب داد، «شاه» را به یادشان می آورد که ادعای طرفداری از حقوق زنان را داشت و در دو مقطع نمایشی بر این ادعا اصرار کرد: نخست به هنگام اعلام اصول «انقلاب سفید»ش و دیگر

زمانی که «فرح» - همسرش - را تا بالغ شدن ولیعهد، نایب السلطنه اعلام نمود. حتی حالت ها و ژست های گرفته شده توسط رجوی و همسر تازه اش، در تصاویر این ازدواج، افراد زیادی را به یاد ژست های ساکنان سابق «کاخ نیاوران» می انداخت.

دو سؤال نیز در ذهن های مخالفان غیرمذهبی جریان داشت: چه الزامات و صلاحیت های فردی یا تشکیلاتی، مریم قجر عضدانلو را هم ردیف رأس سازمان کرده است؟ و چرا (چنانچه وی یک فمینیست متعهد بوده است) در حال حاضر، نام فامیل خود را رها کرده و نام شوهرش را

برگزیده است - کاری که تاکنون هیچ یک از زنان ایران انجام نداده اند - و خود مریم نیز در ازدواج قبلی خود چنین کاری را انجام نداده بود؟

پوران بازرگان، بیوه [محمد] حنیف نژاد و اولین زن عضو سازمان، در نامه سرگشاده ای [به همراه همسرش تراب حق شناس] این ازدواج را توهینی به دستاوردهای بنیانگذاران سازمان توصیف نمود. وی نوشت که مراسم ازدواج مریم و رجوی، او را به یاد شاه انداخته است. و یادآور شد که مسئله طلاق، واگذاری فرزندان و ازدواج با همسر یک دوست نزدیک، در جنبش های سیاسی سابقه نداشته است.

یک نشریه طرفدار حقوق زنان کل این رسوایی را بیانگر نشانه ای دیگر از سنت تهی کردن زنان

از محتوای انسانی خود و برخورد با آنان به مثابه «گله ای چارپای قابل خرید و فروش» توسط

مجاهدین خلق برشمرد. (۱)

«رهبری نوین سازمان» و «ولایت فقیه»

در اغلب منابع متعلق به جاداشدگان سازمان و یا مخالفان آن اعم از چپگرایان و راست گرایان (جمهوری خواه یا سلطنت طلب) به هنگام تحلیل انقلاب ایدئولوژیک و داعیه «رهبری نوین» رجوی، این موضوع به اقتباس از «ولایت فقیه» و رهبری امام خمینی تشبیه گردیده است. کتاب بحران در خط مشی که منسوب به حبیب الله پیمان است نیز در موارد مختلفی به این تشبیه اشاره نموده و تأکید می کند که در این جریان، رهبری سازمان در جمع بندی خود به این نتیجه رسید که یکی از علل عمده پایداری نظام

جمهوری اسلامی، «تابعیت کورکورانه و بی قید و شرط هواداران و مقلدین» امام خمینی از وی و جایگاه او نزد آنان به عنوان امام و ولی فقیه و رهبر مذهبی و سیاسی و اطاعت بی چون و چرا از اوست. (۱) حال آنکه چنین تشبیهی اساساً نادرست و مبتنی بر مفروضات غیرواقعی بوده است. اطاعت کورکورانه در بین مقلدین شرعی و یا پیروان و دوستداران امام خمینی، مصداق ندارد، بلکه نوع رابطه با ولایت فقیه بر بنیاد اعتقاد و ایمان آگاهانه و عقلانی استوار است. بر آگاهان به مبانی اعتقادی تشیع و نظریه ولایت فقیه پوشیده نیست که شیعه مقام عصمت را در انحصار ائمه معصومین (ع) - که از سوی خداوند و پیامبر

اکرم (ص) منصوب هستند - می داند و تبعیت از مراجع تقلید در امور فرعی فقهی و یا ولات امر در نظام اجتماعی سیاسی را کاملاً مشروط، معتقد است. شیعیان «ولی فقیه» را جایز الخطا می دانند و به محض عدول از صراط حق و از دست دادن صلاحیت های مصرّح در روایات و نیز قانون اساسی جمهوری

اسلامی نظیر عدالت و تقوی، خود به خود او را معزول می دانند. ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران مشروط به انتخاب خبرگان منتخب مردم است و در محدوده قانون اساسی و شرع مقدس امور را تدبیر می نماید و دائماً مجلس خبرگان بر عملکرد او نظارت می نماید. مع الوصف طبق قانون اساسی با فقدان حتی یکی از شرایط برکنار خواهد شد و در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

در قانون اساسی، تعبیر «ولایت مطلقه فقیه»، یک اصطلاح فقهی است که در برابر «ولایت مقیّده» قائل به شمول دایره وظایف و اختیارات ولی فقیه در کلیه امور سیاسی و اجرایی برای حل معضلات اداره کشور است. (۲) زیرا ولایت مقیّده، این اختیارات را صرفاً در چارچوب احکام اولیه شرعی و فقط در حیطه امور حسبیه جزئیّه و مسائل پیش بینی شده فقه غیر حکومتی، «مقیّد و محدود» می سازد. بنابراین

«مطلقه» در فقه، به معنای اطلاق یا «بی قید و شرطی» حقوقی و سیاسی (Absolutism) نیست و اساساً نظریه ولایت فقیه از حیث فلسفه سیاسی، مقیّد و مشروطه (Constitutional) محسوب می شود. با این تفاوت که در اینجا قانون شریعت و قانون اساسی مبتنی بر دین در کنار هم معادل مفهوم یکپارچه

ص: ۹۰

۱- بحران در خط مشی: ص ۲۷.

۲- برای آگاهی بیشتر امام خمینی و حکومت اسلامی؛ مصاحبه های علمی. اسداللهی و طاهری، ولایت فقیه و دموکراسی. ولایت فقیه و دیدگاه های مخالف، مقاله در نشریه اندیشه حوزه، مهر و آبان ۷۸: صص ۱۵۱ - ۲۲۴. امام خمینی، تئوکراسی و دموکراسی، مقاله در مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و احیاء تفکر دینی: صص ۳۳۳ - ۳۵۳.

قانون اساسی (Constitution) در عرف و اصطلاح فلسفه سیاسی مدرن محسوب می گردد.

آیه الله معرفت در مقاله «تبیین مفهومی ولایت مطلقه فقیه» می نویسد:

مقصود از اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر [اقسام] ولایت ها که جهت خاصی در آنها مورد نظر است. فقها، اقسام ولایت ها را که نام می برند، محدوده هر یک را مشخص می سازند... که در کتب فقهی به تفصیل از آن بحث شده است. ولی هنگامی که «ولایت فقیه» را مطرح می کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته، در رابطه با شئون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پر دامنه است، می دانند. بدین معنی که فقیه شایسته،

که بار تحمل مسئولیت زعامت را بر دوش می گیرد، در تمامی ابعاد سیاستمداری مسئولیت دارد

و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید بکوشد. و این همان «ولایت عامه» است که در سخن گذشتگان آمده، و مفاد آن با «ولایت مطلقه» که در کلمات متأخرین رایج گشته، یکی

است. بنابراین مقصود از «اطلاق»، گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آنجا که «شریعت» امتداد

دارد... اساساً، اضافه شدن «ولایت» بر عنوان «فقیه» - که یک وصف اشتقاقی است - [از حیث ذاتی] خود موجب تقیید است و وصف فقاهت آن را تقیید می زند. زیرا ولایت او، از عنوان فقاهت او برخاسته است، لذا ولایت او در محدوده فقاهت او خواهد بود... تفسیر «مطلقه» به معنای نامحدود بودن، از نظر ادبی و اصطلاح فقهی، سازگار نیست... [ولایت مطلقه] هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست، لذا این اطلاق، اطلاق نسبی است و در چهارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می باشد. و هرگونه تفسیری برای «اطلاق» [در تعبیر ولایت مطلقه فقیه] که برخلاف معنای یادشده باشد، حاکی از بی اطلاعی از مصطلحات فقهی و قواعد ادبی است. ... (۱)

در فلسفه سیاسی شیعه و جمهوری اسلامی، رهبری قابل نقد است و مردم موظفند بر او نظارت کرده و او را امر به معروف و نهی از منکر نمایند و هرگز اطاعت کورکورانه از «ولایت فقیه» تحقق نمی یابد.

کتاب «بحران در خط مشی» مفهوم رهبری نوین در سازمان را این گونه تشریح کرده است:

در اندیشه افراد، تصمیمات و نظریات رهبری سازمان معیار و ملاک مطلق حق می باشد تا آنجا که در عمل، سازمان و رهبری آن جای «خدا» را در ذهن و قلب و حیات بیشتر اعضا گرفته است. نزد آنان، نظریات، تصمیمات، عقاید و فرامین رهبری همانند «وحی» عین حقیقت و عاری از هر ضعف و اشتباه و معیار و ملاک حقیقت در هر زمینه بوده و هست... در جریان

ص: ۹۱

مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴، عده ای از اعضا وقتی از ماجرا، با حیرت و شگفتی زیاد، مطلع شدند، پذیرش و هضم «تغییر مذهب» را برای خود دشوار یافتند، اما دیری نگذشت که تحت تأثیر جاذبه‌های [دانستن] سازمان و اندیشه مصون از خطا و مطلق‌نگری به سازمان، با این استدلال تسلیم حادثه شدند و گفتند «اگر سازمان می‌گوید مارکسیسم بر حق است و مذهب

پوچ، حتماً این حرف صحیح است».

سازمان به خاطر همان اشکالات عمده عقیدتی... «رهبری» را به جای خدا الگو و معیار قرار می‌دهد. تربیت اعضا به نحوی است که باید به جای خدا، سازمان را پرستش و اطاعت کنند.

آنان معیار و میزانی بالاتر برای سنجش و داوری درباره عملکرد آن یا عقاید و تصمیمات

رهبری در اختیار ندارند. اگر کسی پرسد آیا سازمان و رهبری آن جایز الخطا هستند یا نه،

نمی‌توانند جوابی فوری به این سؤال بدهند و اگر خواسته شود یکی دو خطا برای سازمان در

طول عمر بیست ساله اش [تا سال ۶۴] بشمارند، از پاسخ درمی‌مانند و شاید هرگز به این فکر نیفتاده باشند که ممکن است رهبری سازمان هم اشتباه کند. (۱)

آبراهامیان جریان انقلاب ایدئولوژیک سازمان را تبلور فرایند تبدیل به یک «فرقه» توصیف می‌کند:

مجاهدین خلق از یک جنبش توده‌ای - که می‌خواستند بدان برسند - به یک «فرقه» درونگرا که در بسیاری از جنبه‌ها مشابه گروه‌های شبه‌مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد. این تغییر و تحول سریع، در اوایل سال ۱۹۸۵/بهار ۱۳۶۴، در ازدواج جدید رجوی، تبلور یافت. در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۵/هفتم بهمن ۱۳۶۳ رجوی اعلام نمود که مریم قجر عضدانلو را به عنوان «هم‌ردیف مسئول اول» سازمان تعیین نموده است. عناصر سازمان، تا آن زمان، مریم قجر عضدانلو را فقط به عنوان خواهر کوچک‌تر دو تن از اعضای قدیمی (نرگس، که در زمان شاه

کشته شد و نیز محمود، که در آن دوران زندانی بود) و همسر مهدی ابریشمچی یکی از یاران

نزدیک رجوی می‌شناختند. این متن، با تقدیم به یاد اشرف ربیعی همسر اول رجوی، توضیح می‌داد که از آن پس یک «انقلاب عظیم ایدئولوژیک» در دوران مجاهدین خلق «مردم ایران و

تمام جهان اسلام آغاز خواهد شد.

پنج هفته پس از این اعلان، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی طی بیانیه‌ای، اعلام کردند که مجاهدین خلق از مسعود رجوی و مریم قجر خواسته‌اند تا به منظور عمیق‌تر کردن این «انقلاب بزرگ

ایدئولوژیک» و نیز برای جلوگیری از «تضادهای حل ناشدنی» ای که به هنگام کار نزدیک با یکدیگر، این زوج ازدواج ناکرده را تهدید می کند، با هم ازدواج کنند. این بیانیه استدلال می کرد

ص: ۹۲

۱- بحران در خط مشی: ص ۶۹.

که باقی ماندن در موضع همدیفی، بدون ازدواج، صرفاً فرمالیسم بورژوازی را دربر خواهد داشت.

در این بیانیه، دلایل برکشیدن مسعود رجوی، به عنوان یک رهبر بزرگ انقلابی، فهرست وار آورده شده بود که در مجموع، از همان موادی تشکیل می شد که در جریان تبلیغات ریاست جمهوری نیز بارها و به شکل اغراق آمیزی مطرح شده بود. مسائلی از قبیل: وراثت مجاهدین

اولیه، مقاومت و نمایندگی رهبری گذشته سازمان، نجات سازمان پس از ماجرای که خود آن را کودتای اپورتونیستی نام نهاده بودند و... در همین بیانیه، به اشاره آمده بود که مریم عضدانلو و مهدی ابریشمچی از یکدیگر جدا شده اند تا راه را برای تحقق این «انقلاب بزرگ» هموار سازند.

بیانیه مزبور توسط ۳۴ عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی امضا شده بود و این نخستین باری بود که سازمان، اسامی کادر رهبری خود را منتشر می نمود. البته بعضی از اعضای سابق سازمان بر آنند که در روند ماجرای ازدواج، دلایل دیگری وجود داشته؛ با نتایجی کاملاً روشن. این

ازدواج از دو جهت تأثیری بسزا داشت: هم انزوای بیشتر و درونی تر شدن سازمان را سبب شد

و هم - هم زمان - یک سری پاکسازی و تصفیه [ظاهراً] داوطلبانه در سازمان آغاز گشت. (۱)

ص: ۹۳

گفتار بیست و یکم: «فرقه»، «ترور» و «تصفیه»

اشاره

ص: ۹۵

مرور بیوگرافیک خانواده رجوی

برجسته شدن جایگاه انحصاری مسعود رجوی در تشکیلات سازمان و تبدیل شدن وی به رهبر مطلق العنان و «پیشوای» ایدئولوژیک و سیاسی آن، توجه و تأمل بیشتری بر هویت خانوادگی و فردی او را ایجاب می‌کند. مدت مدیدی است که در بسیاری از متون خارجی و داخلی، سازمان به نام «گروه رجوی» نیز خوانده می‌شود و این امر به مفهوم آنست که شناخت بیشتر و عمیق‌تر زوایای وجودی وی به منزله شناخت بهتر و دقیق‌تر سازمان محسوب می‌گردد. نگاهی نزدیک‌تر به خانواده رجوی، آغاز مناسبی برای این بررسی و واکاوی است:

«حسین رجوی» و همسرش «راضیه جلالیان» - پدر و مادر مسعود - اهل مشهد بودند. رجوی پدر چون از کارمندان رده بالای ثبت اسناد بود و به عنوان رئیس ثبت در شهرهای مختلفی خدمت می‌کرد، هر یک از فرزندان در شهری به دنیا آمده‌اند و در شهری دیگر تحصیل کرده‌اند. وی از اوایل دهه ۱۳۳۰ در مشهد ساکن و مقیم شد و یک دفتر اسناد رسمی به راه انداخت. از وضعیت مالی مرفهی

برخوردار بود و از این جهت توانست فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. این خانواده، از نظر فرهنگی و اجتماعی، نسبتاً خوشنام بودند؛ گرایش مذهبی متوسطی داشتند؛ هرگز سیاسی نبودند؛ و با عامه مردم و نیز کسانی که سوابق مبارزاتی داشته و شناخته شده بودند، معاشرت نمی‌کردند.

«کاظم رجوی» متولد ۱۳۱۲، فرزند بزرگ خانواده، در اواسط دهه ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به فرانسه رفت و سپس در سوئیس (ژنو) اقامت گزید. وی عضو هیئت علمی انستیتوی عالی

حقوق بین الملل دانشگاه ژنو بود.

«صالح رجوی» متولد ۱۳۱۴ و «هوشنگ رجوی» متولد ۱۳۱۹ نیز - چند سال بعد - به دنبال برادر بزرگتر عازم فرانسه شدند. «صالح» در رشته پزشکی تحصیل کرد و از دانشگاه پاریس، دکترای تخصصی قلب گرفت؛ «هوشنگ» نیز از همان دانشگاه مدرک مهندسی برق و مکانیک گرفت.

«احمد رجوی» - کوچکترین برادر در میان برادران مسعود - در زمان دستگیری و محکومیت برادرش، از فرانسه دکترای طب گرفت و در همان جا مشغول به کار شد. «کاظم» و «صالح» نیز در اروپا ماندگار شدند و حتی در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به کشور بازنگشتند. «هوشنگ»، از

سال های اواخر دهه ۱۳۴۰ در ذوب آهن اصفهان کار می کرد.

مسعود رجوی

اشاره

وی در سال ۱۳۲۷ در طبس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در «دبستان فارابی» کاشمر به پایان رساند و از «دبیرستان دانش بزرگ نیا» در مشهد، دیپلم ریاضی گرفت. در سال تحصیلی ۱۳۴۵ - ۴۶ در رشته حقوق سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد؛ و در خردادماه ۱۳۵۰ موفق به اخذ لیسانس گردید.

مسعود رجوی، در سه ساله دوره دوم دبیرستان در مشهد، در کلاس های آموزش زبان انگلیسی در «انجمن ایران و انگلیس» (وابسته به مرکزی تحت عنوان «شورای فرهنگی بریتانیا») شرکت می کرد و پس از آمدن به تهران و همزمان با گذراندن ترم های آغازین دانشگاه، دروس تکمیلی زبان انگلیسی را در کلاس های «انجمن ایران و آمریکا» گذراند. به همین جهت، از آغاز دوران دانشجویی، تدریس انگلیسی را - بیشتر به صورت خصوصی و چند ساعتی نیز در یک دبیرستان - به عنوان شغل ثانوی انجام می داد.

مسعود رجوی، در دو سال آخر دبیرستان، عضو انجمن ضدبہائیت (حجتیہ) شد کہ این عضویت، تا اوایل سال دوم دانشگاه ادامه یافت. (۱) در زمستان ۱۳۴۶، حسین احمدی روحانی، از نخستین کادرها و اعضای سازمان، کہ سابقہ رجوی را از انجمن ضدبہائیت مشہد داشت و در جلسات همان انجمن با وی آشنا شدہ بود - او را عضوگیری کرد.

مراحل آموزشی و تعلیماتی، تحت مسئولیت روحانی طی شد و مسعود در این مدت، سخت تحت تأثیر شخصیت و ظاہر «تدین» و «ایمان مذہبی» او قرار گرفتہ بود. (۲) و با توجہ بہ رشتہ تحصیلی رجوی و آشنایی وی با زبان انگلیسی، پس از دوران تعلیماتی اولیہ، در «گروہ سیاسی» سازمان وارد شد و تحت مسئولیت بہمن بازرگانی قرار گرفت. گویا چون حنیف نژاد می خواست مسئولیت رجوی را خود بہ عہدہ بگیرد، او را در «گروہ ایدئولوژی» قرار داد. حنیف نژاد توجہ خاصی بہ رجوی داشت؛ بہ طوری کہ وقتی می خواست از یک نمونہ فرد تشکیلاتی کہ رشد خوبی کردہ نام ببرد، وی را نام می برد.

در اوایل سال ۱۳۴۹ رجوی نیز ہمراہ با چند تن دیگر از اعضای گروہ، بہ منظور گذراندن دورہ آموزش چریکی، بہ طور قاچاق از ایران خارج شد ولی مدت زمانی نگذشتہ بود کہ حادثہ دستگیری شش تن از افراد در دوی و سپس جریان ربودن هواپیمای حامل آنها پیش آمد. رجوی نیز بہ ایران بازگشت و ہمزمان بہ عنوان یکی از مسئولان آموزشی وارد کمیٹہ مرکزی گروہ شد. در آن زمان، وی جوان ترین

عضو مرکزیت بہ شمار می آمد.

ص: ۱۰۰

۱- محسن نجات حسینی از دوران دانش آموزی رجوی خاطره ای نقل می کند کہ روزی حسین روحانی در مشہد او را بہ جلسہ ای دعوت می کند کہ با شرکت چند دانش آموز تشکیل می شد. «وقتی بہ محل جلسہ رسیدیم، جوان دانش آموزی کہ کت و شلواری مرتب و کراواتی ہمہنگ با آن پوشیدہ بود، در محل ورودی خانہ بہ ما خوش آمد گفت. پس از ورود بہ یکی از اتاق های خانہ، با چای از ما پذیرایی شد. طی نیم ساعت تعدادی جوان دیگر نیز بہ جمع ما پیوستند و آنگاہ جلسہ کار خود را آغاز کرد. میزبان و سخنران این گروہمایی، مسعود رجوی بود. وی سخنرانی دلچسبی دربارہ شخصیت و مقام حضرت علی ایراد کرد. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس...: ص ۳۸.

۲- بایستی توجہ داشت کہ ہمین عنصر ظاہرا «متدین» و «مؤمن»، در جریان تغییر ایدئولوژی - چنان کہ در جلد دوم اشارہ گردید - تبدیل بہ یک مارکسیست شد و بعدہا ہمراہ با افرادی چون سپاسی آشتیانی در رأس «سازمان پیکار» قرار گرفت.

پیش از جریان ضربه شهریور - و احتمالاً قبل از دستگیری های جمعی - در سال ۱۳۵۰، مسعود رجوی نیز دستگیر شد. پس از طی دوران بازجویی، رجوی با نخستین گروهی که محاکمه شدند، به دادگاه

رفت. بهمن بازرگانی یکی از کادرهای اصلی مرکزیت سازمان، مقارن ضربه شهریور، به نکته ای اشاره می کند که شایان توجه و تأمل است:

دادگاه فدایی ها قبل از دادگاه ما بود و آنها را اول اعدام کردند. در دادگاه اول ما، افراد سبک کمیته مرکزی را انتخاب کردند. ساواک سبک ترین افراد کمیته مرکزی را - که میهن دوست و

رجوی و محمد بازرگانی و ناصر صادق بودند - برای دادگاه اول گذاشت. غیر از این افراد، بقیه من بودم و [علی] باکری و بدیع زادگان که ساواک برای دادگاه دوم و اعدام نگه داشته بود.

قبل از دادگاه اول، ساواک به خانواده ها گفته بود که «چون این اشخاص سبک ترین افراد [مرکزی] هستند، اعدام می گیرند ولی بعد به آنها عفو می خورد».^(۱)

تغییر حکم اعدام

رجوی مطابق دستور تشکیلاتی در دادگاه به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و همراه با ناصر صادق، علی

میهن دوست، علی باکری و محمد بازرگانی، محکوم به اعدام گردید. پس از گذشت مدتی، اعلام شد که رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است. آنچه در آن زمان در مطبوعات رژیم منعکس

شد حاکی از همکاری وی با تیم بازجویی در متلاشی کردن تشکیلات بود و سند همکاری رجوی نیز منتشر شد.^(۲) با این وجود، سازمان همواره ادعا می کرد که چون برادر مسعود رجوی (کاظم) با شخصیت های سیاسی اروپایی آشنا بوده، وساطت آنها باعث این تخفیف شده است.

پس از سقوط رژیم پهلوی سند مهم دیگری به دست آمد که در اصل از میان سندهای موجود در

پرونده رجوی گم شده بود. این سند نشان می داد که کاظم رجوی، از سال ۱۳۴۹ با نام مستعار «میرزا» منبع ساواک بوده است.^(۳)

۱- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲- برای آگاهی از این موضوع کتاب حاضر، ج ۱، زندگینامه مختصر رجوی.

۳- دکتر شریعتی نیز به پدرش - استاد محمدتقی شریعتی - و چند نفر دیگر گفته بود که کاظم رجوی ساواکی است. میثمی، آنها که رفتند...: ص ۱۸۸.

برخی از اسناد مربوط به بازجویی مسعود رجوی نیز در اواخر زمستان ۵۸ - در آستانه انتخابات مجلس - توسط مخالفان سازمان منتشر گردید که حاکی از ضعف وی به هنگام بازجویی بود. در مقابله با این حرکت، سازمان نیز در نشریه های فوق العاده ای که منتشر نمود، در صدد پاسخگویی برآمد؛ لیکن همان اسناد منتشر شده توسط سازمان نیز بیانگر ضعف رجوی در بازجویی بود.

عباس داوری، از کادرهای اصلی و نزدیک به رجوی که در زندان با رجوی هم بند بوده و به زیر و بم مسائل وی احاطه داشته است، خطاب به یکی از دوستان شورایی اش در سال ۱۳۶۰ گفته است:

این مردک [= مسعود رجوی] که امروز این طور هارت و پورت می کند، بس که موذی است، در زندان حتی یک چوب هم نخورد. آن قدر که مرتاض بازی در می آورد و غذا نمی خورد و رنگ و رویش زرد بود، هر وقت که ساواک سراغش می آمد، غش می کرد و از حال می رفت و هر جا که سمبه را پرزور می دید، پیشاپیش کروکی خانه حنیف نژاد و دیگران را بر روی کاغذ می کشید

و آن را دست ساواک می داد تا آنان از سر تقصیراتش بگذرند. (۱)

نکته دیگر، مسئله دستگیری اولیه او در اول مردادماه ۱۳۵۰، یعنی یک ماه زودتر از ضربه شهریور و است. علاوه بر نفوذ «دلفانی» - که ناصر صادق و منصور بازرگان را می شناخت - به ظن قوی اطلاعات

مسعود رجوی در جریان این دستگیری (چون در ضربه شهریور نیز رجوی مجددا در یکی از خانه های جمعی دستگیر شد) در تحت نظر گرفتن و لو رفتن خانه ها نقش داشته و مؤثر بوده است. محسن نجات حسینی از مراقبت هایی سخن می گوید که نمی تواند صرفا به تعقیب ناصر صادق مربوط باشد:

در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ چندین مورد مشکوک در اطراف خانه های جمعی سازمان دیده شده بود. همه کسانی که به خانه تیمی رفت و آمد داشتند، قبل از رسیدن به خانه، می بایست اطراف

خود را هوشیارانه مورد بررسی قرار می دادند تا اگر مورد مشکوکی از تعقیب را متوجه می شدند، از رفتن به خانه، تیمی خودداری کنند... (۲)

اسناد مربوط به تاریخ دستگیری مسعود رجوی، اعترافات وی در بازجویی ها، اسناد مربوط به کاظم

رجوی و نفوذ وی در میان گروه های مخالف رژیم، اسناد مربوط به نامه نگاری بین رئیس ساواک و دادرسی ارتش و سایر اسناد موجود، در روشن کردن ماهیت «زنده ماندن» مسعود رجوی دارای نکاتی روشنگر و ابهام زداست.

ص: ۱۰۳

پیش از آنکه به سوابق رجوی در زندان پردازیم، لازم است به نکاتی که درباره مدافعات وی در دادگاه مغفول مانده است، اشاره کنیم. مقایسه دفاعیات دیگر کادرهای سازمان، که همزمان با رجوی در دادگاه شرکت کرده و به مرگ نیز محکوم و سرانجام اعدام شدند، با آنچه رجوی در دادگاه بیان کرد، می تواند در روشن کردن واقعی ماهیت وی مؤثر باشد. همه کسانی که از آنها یاد شد، در دفاعیات خود این مسائل را رعایت کرده بودند:

(۱) همه مکررا به آیات قرآن استشهاد کرده اند و جز در یک مورد، همه سخن خود را با آیه ای از قرآن آغاز نموده اند (محمد بازرگانی با جمله ای از «برتولت برشت» آغاز می کند)؛

(۲) به آمریکا، اسرائیل و رژیم شاه (به عنوان رژیمی دست نشانده) حمله کرده اند؛

(۳) بر استثمار طبقات محروم و حیف و میل بیت المال تکیه داشته اند؛

(۴) همه نسبت به مارکسیسم و مارکسیست ها موضعی طرفدارانه داشته اند؛

برای مثال، به دفاعیه علی میهن دوست اشاره می کنیم که: با آیه ای از قرآن بحث خود را شروع می کند، مجموعا ۱۳ بار به آیات قرآن استناد می کند و در مواقعی عین متن آیه را می خواند و با آیه قرآن و شعار به سخنان خود پایان می دهد.

لیکن رجوی سخنان خود را بدون «بسم الله الرحمن الرحيم» یا «به نام خدا» آغاز می کند. نه در آغاز و نه در پایان و نه در هیچ قسمتی از دفاعیات طولانی خود، به قرآن و نهج البلاغه و متون مذهبی و اسلامی استناد و اشاره ای ندارد. در حالی که تمامی افراد با صراحت و مکرر درباره رژیم شاه و وابستگی اش به آمریکا سخن می گفتند، رجوی حتی یک بار نیز مستقیما سلطنت شاه را مورد خطاب و حمله قرار نداد. و نیز در هیچ جا از دفاعیه خویش به مبارزه مسلحانه - به طور مستقیم - اشاره نکرد. (۱)

رجوی و آیه الله طالقانی در زندان

از جلوه های رفتار ماکیاولیستی رجوی، می توان به نحوه برخورد دوگانه وی با مرحوم آیه الله طالقانی در زندان و بیرون از زندان اشاره کرد. محمدی گرگانی، که از کادرهای مسئول سازمان در زندان بود و در

ص: ۱۰۵

جریانات سال ۵۴ از سازمان جدا شد، می گوید:

... در زندان کار به جایی رسیده بود که افرادی مثل رجوی به مرحوم طالقانی اجازه نمی دادند

تفسیر قرآن بگوید. می گفتند: «او چون مالکیت خصوصی را قبول دارد، گرایشات خرده بورژوازی دارد.

[در سال ۵۵] سرسفره نشسته بودیم که یک جوان ۱۸ - ۱۹ ساله گفت: «طالقانی کیست؟! او - به قول مسعود - یک خرده بورژواست!»

... من از همان اول که به زندان وارد شدم، یکی از موارد اختلافم با مسعود سر همین مسئله بود. حاج مهدی عراقی، آقای هاشم امانی و آقای انواری بعد از ۸ - ۹ سال که در زندان بودند،

مسعود طوری با اینها برخورد می کرد که انگار نجس اند. ... می گفت: «ما آمده ایم و یک چیز تازه ای را آورده ایم که هیچ کس نیاورده؛ همه باید «ما» شویم و در نهایت هم «ما» نوک پیکان تکامل هستیم!»^(۱)

خاطره ای از روابط جزنی و رجوی

صفر قهرمانی، عضو نظامی فرقه دموکرات که ۳۲ سال از عمرش را (۱۳۵۷ - ۱۳۲۵) در زندان های شاه گذراند، ضمن نقل خاطرات خود، از مسعود رجوی نیز سخن می گوید و مقایسه ای ظریف بین او و بیژن جزنی صورت می دهد:

والله، من با مسعود رجوی خیلی نزدیک بودم. درد دلش را برای من می کرد. در مورد جزنی کمی حسودی می کرد. گاهی هم بدگویی می کرد. می گفت: «او مائوئیست ها را تحریک می کند.»

آخر، همه آنها در یک کمون زندگی می کردند. مرتب با هم جلسه تشکیل می دادند. بعد می آمد و برای من تعریف می کرد که جزنی این طور کرد، جزنی آن طور کرد! مثلاً می گفت: «او بچه ها را بر ضد من تحریک می کند.» اما ظاهراً با هم حرف می زدند؛ رفیق جون جونی بودند.

رجوی آدم سیاسی و سیاستمداری بود. کارهایش همه مخفی بود؛ کار علنی هیچ وقت نمی کرد. جزنی علنی کار می کرد و رک و راست بود.

رجوی برای من قرص والیوم می آورد تا شب ها بتوانم بخوابم. او سینوزیت و سردرد داشت؛ همیشه یک چیزی به سرش می بست. ولی آدم زرنگی بود. خیلی فعال بود. می توانست همه را

ص: ۱۰۶

جمع و جور کند. زبان دار. همه اش جزوه می نوشت. می خواند؛ این را بخوان، آن را بخوان... (۱)

اپورتونیسیم رجوی

میشمی که خود زمانی دراز در سازمان بوده، در مورد فرصت طلبی سیاسی رجوی و تلاش او برای بهره گیری همزمان از حمایت دولت های غربی و شرقی، می گوید:

رجوی می بیند که دنیا بین شرق و غرب تقسیم شده است. مطمئناً تفاهم شرق و غرب را با آن آگاهی هایی که دارد، خوب می فهمد.

[رجوی] پس از آزادی از زندان [در دی ماه ۵۷] چنین فرمولی داشت که باید شرق و غرب را از خود راضی کند تا بتواند حاکم شود. از یک طرف مخفیانه با شوروی تماس می گیرد تا شوروی

را قانع کند [که] به جای حزب توده به او تکیه کند و وانمود می کرد که بزرگترین تشکیلات است. از طرفی دیگر، در مجلس عروسی [اش] با اشرف ربیعی، که [مجلسی] علنی بود، تمام جناح های غرب گرا را دعوت می کرد و ساعت ها با آنان گپ می زد. (۲)

پرویز یعقوبی، به دنبال جدا شدنش از سازمان در زمستان ۱۳۶۳، در نقدهایی که به سازمان و شخص رجوی وارد کرده، وجود عناصر و رگه هایی از «اپورتونیسیم»، هژمونی طلبی «فردگرایانه» و «خودمحوری» را موجب حرکت های زیگزاگی رجوی می داند:

رهبریت اپورتونیسیت، بعد از آنکه از نزدیکی به کشورهای مرتجع و سوسیال خرده بورژوازی غرب و پیام های مکرر به رژیم ... مبنی بر زمین گذاردن اسلحه در ازای انتخابات آزاد نتایج

مورد نظر را نگرفت، تحت عنوان دیپلماسی انقلابی، برخلاف خطوط استراتژیک سازمان از بدو

تأسیس، خط جلب و جذب امپریالیسم آمریکا را اتخاذ نمود و برای حمایت آنها دست توسل به

سویشان دراز می کند.

... سال ۵۴ [که] ضربه خوردیم و بسیاری از کادرها مارکسیست شدند، رجوی به علت غرور و عدم اعتراف به نارسایی ها، به جای ریشه یابی عمیق این ضربه، به نسخه نویسی عجولانه پرداخت تا مشکل را حل سازد.

رجوی اگر صادقانه به نارسایی ها اعتراف می کرد و از نیروهای مذهبی زندان کمک می گرفت،

هم قدرت معنوی پیدا می کرد و هم فراگیر می شد. او به این مسئله توجه نمی کند و می خواهد

۱- قهرمانیان، خاطرات صفرخان: صص ۱۹۸-۱۹۹.

۲- نشریه راه مجاهد، ش ۲۲، مقاله «افول اخلاقی یک مجاهد».

عجولانه حاکم بشود؛ و نتیجتاً سوار بر اسب شیطان به دام امپریالیسم افتاد و قاتل کودکان

شیرخوار و قاتل پیرمردان و پیرزنان گردید و سرانجام خون شهدا را به صدام فروخت.

... او دقیقاً بعد از شهادت ۹ نفر (۱) و مدتی در اوین بودن و ملاقات نداشتن، به این نتیجه می‌رسد که باید در خط تفاهم شرق و غرب حرکت کند.

... ثمره این خودمحوری روشنفکرانه و هژمونی طلبی فردگرایانه، چیزی نیست جز عطش شدید برای رسیدن به حاکمیت؛ به هر ترتیب و به هر تقدیر... این عطش هولناک باعث شد که سازمان

به جای برخورد اصولی و حساب شده با جریانات، به پراگماتیسم منحطی دچار شود که نتیجه

آن متکی شدن به مراجع امپریالیستی برای تثبیت آلترناتیویته سازمان و دلخوش شدن به حمایت های اهریمن های خوش صورت حقوق بشری امپریالیستی [است].

... نتیجه این پراگماتیسم منحط، متکی شدن به معادلات نئو امپریالیستی به جای اتکا بر قدرت

توده ها گردید؛ و به جای آنکه جهت گیری سازمان در راستای به میدان آوردن هر چه وسیع تر

مردم باشد، به نمایشات تبلیغاتی و بزرگ نمایی آن در خارج از کشور پرداخته تا تأثیر استراتژیک آن را در حمایت های کنگره آمریکا و کنگره های سوسیالیست های اروپایی و حزب

محافظه کار و کارگر انگلیس و سایر قدرت ها و زالو صفت های امپریالیستی بیابد. (۲)

علت زنده ماندن رجوی در ماجرای ۹ نفر

درباره انتخاب بیژن جزنی و گروه او چندان بحثی نیست؛ چرا که به زعم کارشناسان ساواک، این عده - در واقع - بنیانگذاران چریک های فدایی خلق بودند و شخص جزنی را به خصوص ایدئولوگ و تئوریسین این گروه می‌دانستند؛ ولی در خصوص انتخاب دو عضو سازمان، جای بحث است.

با توجه به تبلیغات وسیعی که درباره مسعود رجوی و نقش ممتاز وی در اداره تشکیلات سازمان در زندان صورت گرفته است، این سؤال مطرح می‌شود که چرا رجوی به عنوان سمبل مجاهدین خلق

انتخاب نشد؟

دو تن از اعضای اسبق و جدانشده مجاهدین خلق بر آنند که پلیس سیاسی رژیم، آن گونه که کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل را خطرناک می‌دانست، درباره رجوی چنین نظری نداشت:

-
- ۱- منظور کشتار گروه جزنی و دو مجاهد خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل توسط ساواک بر روی ارتفاعات زندان اوین است که قتل حین فرار اعلام گردید.
 - ۲- نقل با تلخیص از جزوه «تغییر مواضع ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و سیاسی مسعود رجوی» نوشته پرویز یعقوبی.

در زندان به خوشدل می گفتیم «سرکار استوار!» و این بدان خاطر بود که [سران سازمان] نمی گذاشتند او بالا بیاید. علتش هم بار سنگینی بود که خوشدل برداشته بود. او از کسانی بود که انرژی فراوانی برای سازمان گذاشت و نیروها و امکانات بسیار زیادی را برای سازمان جمع آوری کرد. ... چون کار منظم نمی کرد و روابطش در قشرهای جامعه زیاد بود، متأسفانه

نمی گذاشتند زیاد بالا بیاید؛ یعنی در روابط جمعی درجه یک زندان قرار نگرفت....

انتخاب این دو نفر [= کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل] طی مراوداتی انجام شده است و آنها حس کرده اند که مسعود [رجوی] بی خطرتر از آن دو نفر است. ...

من فکر می کنم ساواک همین محاسبه را کرده است. (۱)

[در زندان شماره ۴ قصر] کاظم یک جریان عظیم را راه انداخته بود. ... به عنوان مثال آنها تشهد نمازشان را همه با هم می خواندند و آقای مظفرنژاد در آنجا اذان و قرآن را با چه صوت زیبایی می خواند. تمام اعمال مذهبی، از دعا گرفته تا دیگر مسائل، بسیار منظم و پرجاذبه برگزار

می شد. این در حالی بود که ما در شماره ۳ حتی نماز جماعت هم نمی خواندیم؛ اما بعداً کاظم همان بساط را در بندهای دیگر هم راه انداخت. از نظر اخبار و امنیت هم بسیار فعال بودند... ما بیست درصد از اخبار را داشتیم و آنها هشتاد درصد. (۲)

ساواک - به طریقی که معلوم نیست - متوجه شده بود که اولاً ذوالانوار، که خود را یک عضو ساده جا زده بود، (۳) از افراد مرکزیت بوده است؛ و ثانیاً طرح ترور «سرهنگ زمانی» رئیس زندان قصر و معاونش «سروان ژیان پناه» و خط و ربط آن توسط ذوالانوار به بیرون ارسال شده است؛ (۴) علاوه بر این، طرح و

ص: ۱۰۹

۱- گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

۲- گفت و گوها: مسعود حقگو.

۳- پاسخ به یاوه گویی...: صص ۴۱ و ۴۴؛ متن گفته های مجید معینی، که تأکید دارد: یکی از دفعات که... به پانسمان می رفتیم، نفر پشت سری من کاظم ذوالانوار بود. در همین حین کاظم پیغامی می داد که در صورت امکان پیغام را به مسعود برسانم. پیغام این بود که به مسعود بگو ترور سرهنگ زمانی و معاونش ژیان پناه لو رفته... همه مسائلی که حول و حوشی این نقشه بوده، لو رفته... همان: ص ۴۴. جزوه مزبور عیناً نقل مطالب چاپ شده در نشریه مجاهد است؛ از جمله مجاهد - فوق العاده ش ۱۸، انتخابات به تاریخ ۲۵/۱۲/۵۸ و نشریه مجاهد، ش ۲۸ - ۲۹/۱۲/۵۸.

۴- این طرح قرار بود با فرماندهی ناصر جوهری و عضویت سیمین صالحی، خلیل دزفولی، مرتضی کاشانی و ابراهیم داور اجرا شود که به دلیل حادثه دو انفجار در ۲۷ مرداد ۵۳ و دستگیری جوهری و میثمی و سیمین صالحی منتفی شد. اطلاعاتی که بعد از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته به ساواک رسید، گمان ساواک را تأیید کرد. خلاصه پرونده ها...: وحید افراخته و

جزئیات آدرس «نیک طبع» بازجوی کمیته نیز از طریق ذوالانوار به بیرون از زندان انتقال یافته است: (۱)

به طور طبیعی می توان حدس زد که ساواک از خوشدل و - به طور خاص - از کاظم [ذوالانوار] بیشتر [از رجوی] بترسد؛ چون کاظم یک تیب عملیاتی بود؛ یعنی آن قدر متهور است که موقع درگیری [و دستگیری] وقتی در می یابد که موفق نمی شود، خودش را [با تیر] می زند؛ و باز هم خطر می کند و دست به طرح عملیات ترور «نیک طبع» می زند. می دانید که خط و آدرس «نیک

طبع»، از زندان بیرون رفت و آن را کاظم داده بود... در واقع تا وقتی که رجوی می خواهد در

زندانبشیند و تئوری تدوین بکند و سازمان را رهبری بکند، ساواک نسبت به او احساس خطر

نمی کند؛ اما در جایی که کسی بیاید و برخوردی عملی بکند، خوب در آنجا با او برخورد خواهد شد - که با کاظم و مصطفی برخورد کردند. (۲)

قراین و شواهد متعدد نشان از این واقعیت داشته است که مسعود رجوی، در جریان تحکیم رهبری خود در زندان، به نوعی کاظم ذوالانوار را رقیب خود می شناخته و برخوردهای دفعی با وی داشته است.

محمد محمدی گرگانی، که عینا شاهد روند روابط عناصر مرکزی سازمان در زندان بوده است، می گوید:

از ۵۲ - ۵۳ که به بند شش رفتیم، من این مسئله را که رجوی - به شکلی - در پشت پرده زیرکی هایی می کند و خط می دهد، حس کردم و به همین خاطر هم درگیر شدم. به این معنا که

می دیدم مسعود، در مقابل کاظم، برای مرکزیت یارگیری می کند - در مقابل موسی [خیابانی] و کاظم. کاظم از لحاظ شخصیتی آدم بسیار قوی و محکمی بود. در واقع نسخه ای از خود مرحوم حنیف بود. از طرفی هم [محمدعلی] جابرزاده [انصاری]، که خودش را مدیون مسعود می دانست، خیلی به مسعود نزدیک بود و طرفدار او بود و این هم به مسعود قدرت می داد.

البته من نمی دانم که مسعود این کار را عمدا و برای مقصودی انجام می داد یا خیر؛ اما برداشت من از مسئله این بود که او یارگیری می کند. به او هم تذکر می دادم که بد عمل می کند. اما موسی

چنین آدمی نبود. او کسی بود که خودش بود و خودش؛ به همین خاطر هم در جلساتی که داشتیم، اغلب با هم درگیری داشتند - موسی و مسعود... زمزمه این مباحث از سال ۵۲، که وارد بند شدیم، شروع شده بود و در سال های ۵۳ - ۵۴، که در بند شش قصر بودیم، درگیری جدی صورت گرفت - هم ذوالانوار و هم موسی در واقع، خود ذوالانوار اصلاً درگیر نمی شد. این موسی بود که با مسعود برخورد می کرد.

۱- همان. نیز گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی. چنانکه پیش تر گفته شد، اجرای این ترور را چریک های فدایی به عهده گرفتند.

۲- گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

مسعود از ذوالانوار می ترسید. [ذوالانوار] در جلسات، نه مدعی بود، نه بالانشین بود و نه می خواست رهبر بشود و به خاطر همین تواضعش بود که بچه ها عاشق او بودند. ذوالانوار خودش بود. خالص بود. بازیگری و فرصت طلبی نمی کرد. مسعود هم به همین خاطر از او

می ترسید. ...

اینها [ذوالانوار و خوشدل] حیاتی ترین و مهم ترین افراد سازمان بودند که می توانستند در کوتاه مدت ضربه مهلکی به ساواک بزنند. مسعود نمی توانست چنین ضربه ای را بزند ولی کاظم - به شدت - می توانست؛ یعنی کاظم آدمی «خطرگن» بود و ساواک این را می دانست. (۱)

روایتی که مورد تأیید سازمان است (و به همین دلیل، هم در مجاهد - نشریه رسمی سازمان - و هم در جزوه ای که توسط یکی از تشکل های وابسته به سازمان تدوین گردیده، درج شده است) و تکذیب و انکاری هم تاکنون نسبت به آن صورت نگرفته، در متنی آمده که در هنگامه مبارزات انتخاباتی نخستین دوره مجلس شورای اسلامی توسط وحید لاهوتی نگارش یافته و با عنوان «نامه وحید به مطبوعات» در نشریه مجاهد به چاپ رسیده است. این متن در زمانی منتشر شد که تبلیغات زیادی به وسیله مخالفان سازمان علیه مسعود رجوی صورت گرفته بود و طبعاً جوابیه هایی از این دست، در صورت تأیید محتوایی آن توسط سازمان، در نشریه رسمی آن به چاپ می رسید. وحید لاهوتی نوشته است:

... سال ۵۳ او [مسعود رجوی] را و همچنین عده ای دیگر را و همچنین خود من را به کمیته منتقل کردند که بعدها فهمیدیم که مقصود از آوردن رجوی، به خاطر این بوده که او را هم می خواستند همراه خوشدل و چند تن دیگر اعدام کنند؛ که یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام، خبر به برادرش در خارج رسید و با اقدام او بار دیگر مسعود از سعادت شهادت به دور ماند. (۲)

تبعات چنین روایتی نمی تواند چندان مناسب و مطلوب سازمان و رهبران آن باشد؛ چرا که پذیرفتن این نقل، چنین فرضیاتی را پیش روی می نهد:

الف) مسعود رجوی، به رغم نقش تعیین کننده اش در تشکیلات سازمان، هنوز هم - همانند سال های ۵۰ و ۵۱ - تنها استثنایی است که (به هر دلیل و با هر توجیه) از مرگ می رهد. توصیه ها و اقدامات برادر رجوی از خارج از کشور مؤثر واقع شد و رجوی از اعدام پس از دادگاه نجات یافت و به حبس ابد محکوم گردید، این بار هم تلاش برادر مؤثر واقع شده و وی را از یک مرگ حتمی می رهانند. این استثنا، دست

ص: ۱۱۱

۱- همان.

۲- پاسخ به یاوه گویی...: ص ۴۸. نشریه مجاهد، ش ۲۸: ص ۷.

کم، سؤالات و فرضیاتی را در خصوص دکتر کاظم رجوی می تواند ایجاد کند که شاید با نوع تبلیغات و توجیحات سازمان سازگار نیست.

ب) در شرایطی که حتی بازجوها و مقام های امنیتی برجسته ای چون «بهمن نادری پور» (معروف به «تهرانی»)، تا دو ساعت پیش از اجرای فرمان کشتار نه تن زندانی سیاسی، از این ماجرا بی خبر بودند و شخص «عطارپور» تأکید داشت که جز همان عده معدود کسی نبود که از جریان «عملیات» مطلع باشد، دکتر کاظم رجوی برادر مسعود رجوی می توانسته است از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» از این امر باخبر باشد و حتی جلوی اجرای این دستور را درباره برادرش بگیرد. این امر ثابت می کند که رابطه و نسبت دکتر کاظم رجوی با مقاماتی چون «ثابتی» و «نصیری» بسیار نزدیکتر از دیگران بوده است.

ج) نکته مهم تر در اینجا این است: با آنکه دکتر کاظم رجوی از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» عده ای از زندانیان معروف سیاسی رژیم، به این توطئه واقف شده (آن هم توطئه ای که رژیم آن را ریاکارانه، قتل زندانیان هنگام فرار نامیده) نه تنها هیچ اقدامی - حتی فریاد و بانگی - برای خنثی ساختن آن انجام نداده است،^(۱) بلکه صرفاً و تنها برادر خود را از مرگ رها کرده و ساواک و رژیم را به حال خود گذاشته تا آن نه نفر را به آن شکل فجیع و ناجوانمردانه به قتل برساند.

ص: ۱۱۲

۱- در تبلیغات و تمجیدهای سازمان حول شخصیت کاظم رجوی، بیشتر روی محور «حقوق بشر»ی و لیبرال بودن وی تأکید شده است.

اشرف ربیعی در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. برادرش جواد ربیعی پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ مخفی و در زمستان ۱۳۵۲ به علت تصادف با اتومبیل در اصفهان کشته شد. اشرف پس از تحصیلات

متوسطه به دانشگاه صنعتی رفت و در سال ۵۱ در همان جا از طریق خلیل ربیعی طباطبایی با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد. در تابستان ۵۲، که خلیل طباطبایی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد، اشرف نیز دستگیر و مدتی بعد آزاد گردید. او همان سال با علی اکبر نبوی نوری (۱) آشنا و مجدداً به سازمان وصل شد. در اواخر همان سال، هر دو دستگیر شدند و پس از چند ماه آزاد گشتند.

آن دو در خرداد ۵۳ با سازمان ارتباط برقرار کردند ولی از همان نخست متوجه تغییرات ایدئولوژیک

شدند. نبوی نوری، که با انگیزه و گرایش شدید اسلامی به مبارزه پیوسته بود، این وضع را نتوانست تحمل کند و برخورد نمود. نتیجه برخورد، گرفتن امکانات و اخراج او از خانه تیمی بود. اشرف ربیعی

فضای جدید را بدین ترتیب وصف کرده است:

از همان ابتدای ورود به خانه های تیمی انسان احساس می کرد [که] چیزی [در] آنجا کم است و حال و هوای آن بچه های مجاهد [در] آنجا نیست. ... علی اکبر هم که از نزدیک با حنیف نژاد و مهدی [ابریشمچی] و سعید [محسن] آشنا بود، این احساس را داشت. ...

حدود یک سال قبل از انتشار بیانیه به اصطلاح تغییر ایدئولوژی اختلافات کم کم بروز کرد. اختلافاتی اصولی، که با وجود آنها نمی توانستیم کار مشترکی را ارائه بدهیم. بنابراین چاره ای جز اینکه قاطعانه از آنها جدا شویم، وجود نداشت. (۲)

نبوی و ربیعی، پس از مدتی بلا-تکلیفی، تبریز را برای اقامت و مبارزه انتخاب کرده و افرادی را نیز عضوگیری نمودند. نبوی این گروه جدید را «فریاد خلق» نام نهاد. در اواخر سال ۵۴ خانه تبریز لو رفت و نبوی و اشرف به مشهد نقل مکان کردند. پس از ضربه ای دیگر و دستگیری سه تن از دوستانشان، در قزوین مستقر شدند؛ ولی نبوی یک خانه زاپاس نیز در تهران داشت. در اردیبهشت ۵۵، اشرف ربیعی به هنگام آماده سازی یک بمب، در اثر انفجار آن زخمی و دستگیر شد و پس از گذشت دوران مداوا و

ص: ۱۱۴

۱- نبوی نوری در ضربه شهریور ۵۰ لو رفت و همزمان با حنیف نژاد دستگیر شد. او در جریان گروگان گیری پسر اشرف پهلوی، نیز شرکت داشت؛ امّا با تبانی افراد در زندان، مشکین فام به جای او معرفی گردید. نبوی به علت نفوذ پدرش در دستگاه های دولتی، بیش از یک سال در زندان نماند و در سال ۵۲ آزاد گردید.

بازجویی، در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردید. همسر وی، علی اکبر نبوی نوری، طی یک درگیری مشکوک، (۱) در تهران کشته شد.

احمد احمد که پس از درگیری با پلیس و زخمی و دستگیر شدن، مدتی در بیمارستان شهربانی تحت مداوا بود، اشرف ربیعی را در همان جا دیده است. وی ضمن بیان خاطراتش در خصوص قیود اخلاقی و مذهبی اشرف می گوید:

... رو به روی همین اتاق (۲)، اشرف ربیعی همسر شهید علی اکبر نبوی نوری بستری بود که مهدی [بخارایی (۳)] او را به من شناساند ... وی بر اثر انفجار نارنجک از ناحیه باسن زخمی شده بود که خیلی زود درمان شد. من چند بار با او مواجه شدم ولی او مرا نمی شناخت. ... اشرف بدون

حجاب و بدون روسری، خیلی راحت، جلو ساواکی ها و پرسنل بیمارستان راه می رفت و نشست و برخاست می کرد. ... بخارایی به من گفت که هم تیمی آنها بوده و اشرف در آن خانه

[تیمی] به صورت افراطی حجابش را حفظ می کرد. دیدم که مهدی بارها [در بیمارستان] به او اعتراض کرد. یک بار هم این اعتراض ها به اشرف برخورد و گریه کرد؛ حتی دو سه روزی هم

روسری به سر کرد ولی بعد دوباره به همان حال برگشت. (۴)

اشرف ربیعی در دوران زندان، بعد از یک ملاقات مرموز با مسعود رجوی در زندان اوین، مسئولیت توجیه زندانیان زن را نسبت به مواضع رجوی و سازمان زندان به عهده گرفت.

درست همان روزهایی که بچه ها [در زندان سیاسی زنان قصر] سر در گم بودند و اغلب وابسته های سازمان در بیرون مارکسیست شده بودند و یا داشتند در زندان مارکسیست می شدند، اشرف را در یک روز زیر هشت خواستند و معلوم شد که به اوین منتقل شده است. شاید یک ماه و خرده ای طول کشید تا او را دوباره به قصر بازگردانند.

ماها را جمع کرد و درباره مسعود صحبت کرد. طوری از او صحبت می کرد که مثل اینکه از یک آدم خیلی بزرگ و مهم حرف می زند. معلوم شد که در اوین چند بار - آن هم به طور مفصل - با مسعود ملاقات داشته و او هم درباره سازمان توجیهش کرده است. همان اعلامیه آموزشی ۱۲

ص: ۱۱۵

۱- احتمال لو رفتن نبوی نوری توسط جریان مارکسیست حاکم بر سازمان، از گمانه های قوی در این خصوص است.

۲- منظور اتاقی در بیمارستان است که احمد احمد و مهدی بخارایی در آن بستری بوده اند.

۳- مهدی بخارایی، برادر کوچکتر محمد بخارایی است که در سال ۵۵ در درگیری مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و زخمی شد.

ماده ای درباره اپورتونیست ها... اشرف هم مفاد آن را برای ما درس می داد. (۱)

پس از پیروزی انقلاب، در تیرماه ۱۳۵۸ اشرف ربیعی و مسعود رجوی با یکدیگر ازدواج کردند. در جریان اعلام نامزدهای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، اشرف ربیعی نیز از جمله

کاندیداهای سازمان بود که معرفی و زندگینامه وی در نشریه و به صورت جداگانه منتشر شد. (۲)

در جریان ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به خانه مرکزی سازمان، اشرف ربیعی نیز از جمله ۱۷ نفری بود که در جریان تیراندازی متقابل، کشته شدند. از وی فرزند یک ساله ای باقی ماند که «مصطفی» نام داشت و حدود یک سال پس از این ضربه، عوامل سازمان او را از کشور خارج کرده نزد رجوی در فرانسه بردند.

ازدواج با فیروزه بنی صدر

اشاره

ازدواج مسعود رجوی، که مدتی پیش همسر خود اشرف ربیعی را از دست داده بود، با فیروزه - دختر ۱۸ ساله ابوالحسن بنی صدر - توسط همه آگاهان و اهل نظر در حوزه سیاسی، حرکتی تاکتیکی و مانوری تبلیغاتی برآورد گردید. در مراحل نخست حضور رجوی در خارج از کشور، وی به شدت نیازمند حمایت بنی صدر بود که در میان مقامات فرانسوی وجهه داشت. بنی صدر نیز رجوی را در «شورای ملی مقاومت» به نخست وزیری برگزید و خود را همچنان رئیس جمهور نامید. برای کسانی که به روحيات، خلیات و طرز فکر این دو تن وقوف داشتند، از همان نخست معلوم بود که این چنین «اتحاد، و به تبع آن «ازدواج» تاکتیکی و تاریخ مصرف داری چندان پایدار نخواهد ماند».

هر دو «من» کامل بلکه «سوپرمن» بودند! و چنانکه از قدیم گفته اند، ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند! آن دو - هر یک - مدعی رهبری بلامنازع بودند و در «خود مطلق بینی» و «خود برتر بینی» بر یکدیگر سبقت می جستند. (۳)

اما پیدا بود که بنی صدر در سیاسی کاری و هوشمندی در استفاده از فرصت ها (پراگماتیسم) و بازی ماهرانه با تاکتیک ها و بازیچه شمردن اصول در نیل به مقصود، به گرد مسعود نمی رسد و در این مسابقه قدرت، ناچار، میدان را به نفع رقیب ترک خواهد کرد. او یک بار فریب مسعود را در بازی های سیاسی سال های ۵۹ و ۶۰ خورده و مزه تلخ شکست و رودست خوردن را چشیده

ص: ۱۱۶

۲- فرازها...: صص ۶۳-۶۹.

۳- بحران در خط مشی: ص ۱.

سوابق گذشته، از این واقعیت نشان داشت که رجوی در هر روندی که به بن بست برسد، «اتحاد» با دیگران را عنوان می کند و «متحدین» را تنها در جهت اهداف سیاسی خاص و «حل شدن در خویش»

می خواهد و آنان را صرفاً «وسیله» ای جهت رسیدن به آن اهداف می داند. به هنگام نیاز، با مهارت، انواع ترفندها را به کار می گیرد تا متحدان جدید را جذب کند و زمانی که این نیاز برآورده شد یا متحدان از دنباله روی و حل شدن سر باز زدند، فرایند بی اعتبار کردن آنها را مدیریت می کند. آنان را «عامل رژیم و وزارت اطلاعات» یا «بریده هایی ترسو» می نامد و در مجموع، وضعی ایجاد می نماید که امکان سخن گفتن و طرح دعوا - چنانکه در واقع بوده است - از آنان سلب شود.

دفتر بنی صدر پس از آنکه خلاصه خبر ازدواج رجوی و فرزندش در اختیار خبرگزاری ها قرار داد

اطلاعیه ای همزمان با پیام دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، انتشار داد که در بخشی از آن چنین آمده بود:

مراسم ازدواج خانم فیروزه بنی صدر با آقای مسعود رجوی به تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۶۱ به سادگی برگزار شد. آقای بنی صدر خطبه ای ایراد و از جمله گفت:

... این ازدواج نیز میان شما دو انسان، خالی از هرگونه محاسبه سود و زیان سیاسی و مالی و... برقرار می شود ... این ازدواج وقتی اسلامی و موفق است که به جمع و تفریق های سیاسی و غیر آن آلوده نشود.

[خطاب به فیروزه:] شما شاهد صادقی هستید بر اعتقاد و عمل من؛ اعتقاد به ضرورت آزادی و رشد زن. ... همسر من خُرده می گیرد که بیش از اندازه دموکرات هستم! ... حق این است که باید به زنان راست بگوییم که آزادی حق آنهاست ... آنها که در این دقایق واپسین حیات استبداد ... رژیم ... با فداکاری های وصف ناپذیر می کوشند [تا] این دقایق را

کوتاه تر سازند، با تلاش خود صلح، عفو، دوستی و زندگی شاد را به ایران کهن هدیه می کنند و از ما نیز انتظار دارند مبشّر عصر صلح بزرگ باشیم....

[خطاب به رجوی:] در این موقع باید از همسر سابق شما شهید اشرف ربیعی یاد کنم که خواهر و دختر و - در مخفیگاه - میزبان من بود. او و همه زنانی که با استقامتی سراسر غرور و بزرگی از شخصیت زن به مثابه انسان دوران ساز دفاع می کنند، در این گونه ازدواج ها به

عنوان ادامه تلاش برای رسیدن هر چه سریع تر به دوران صلح ملی و شادی و رشد ملتی بزرگ می نگرند. ... (۱)

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان هم با صدور اطلاعیه ای این گونه اعلام نمود:

... سازمان مجاهدین خلق ایران تصمیم انقلابی برای چنین ازدواجی را در زمره مهمترین تصمیمات تلقی نموده و همه الزامات دموکراتیک و انسانی و خانوادگی آن را - به مثابه تکلیف

ایدئولوژیک - به مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی خود خاطر نشان می کند. ... (۲)

ازدواج تاکتیکی یا فشار خانوادگی

یکی از کارکنان سابق دفتر شورای انقلاب در نخستین سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کتابی که مجموعه مصاحبه های نامزدهای اولین دوره ریاست جمهوری در ایران را در بر دارد، ضمن پانوشتی آورده است که گویا بنی صدر با این ازدواج مخالف بوده ولی به اصرار همسر و دخترش، فیروزه را تسلیم رجوی کرده است و سپس می افزاید: «از آنجا که ازدواج در قاموس رجوی مفهوم مقدسی نداشته و پایداری آن به عوامل سیاسی و نه عاطفی و انسانی بستگی دارد، متأسفانه سرنوشت آن دختر

وجه المصلحه بازی های سیاسی و قدرت طلبی آن دل بسته قدرت شد و در کوتاه زمانی به جدایی انجامید و مریم قجر عضدانلو جای او را گرفت.» (۳) بنی صدر در پاسخ به این مطالب می گوید:

نه، اصلاً این طور نیست... بله، من موافق نبودم اما آن حرف های پاورقی درست نیست. آنها [یعنی مجاهدین] با آن ترتیبی که بلدند و مخصوصاً با وراجی، روز بعد از روز؛ خب، دختری در سن ۱۷-۱۸ سالگی، هر روز بنشیند و در گوش او بخواند که اگر این ازدواج بشود، این طور می شود و آن طور می شود، و او را قانع کرده بودند که این ازدواج به مصلحت است و مبارزه در پیش است و از این حرف ها، که برای یک جوان جاذبه دارد. (۴)

بر اساس توضیح بنی صدر، به نظر می رسد که شخص رجوی و نیز اطرافیان وی - که از جمله آنها یکی هم مریم ابریشمچی بوده است - چنین ازدواجی را برای فیروزه بنی صدر، به مثابه ضرورتی

ص: ۱۱۸

۱- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۵۹، مورخ ۲۰ مهر ۱۳۶۱: صص ۱ - ۲؛ با تلخیص.

۲- همان.

۳- اولین رییس جمهور...: ص ۱۱۷.

۴- بنی صدر، خاطرات...: ص ۱۵۷.

تاریخی و مصلحتی سیاسی جانداخته بودند. طبق اظهارات بنی صدر، وی در بحث با دختر خویش تصریح می کند که رجوی همسر مناسبی برای آن دختر نیست. فیروزه محاجه می کند که «پس چرا شما با آنها در یک میثاق هستید؟» بنی صدر پس از توجیه سیاسی قضیه، باز تلاش می کند که موضوع «ازدواج» را از تبانی های سیاسی جدا ساخته، دخترش را قانع کند. وی ادعا می کند که ضمن بحث با فیروزه، اتحادش را با رجوی یک تجربه قلمداد کرده و گفته است: «من خودم توی تجربه هستم؛ بیشتر از این نمی توانم جلو بروم» و در جواب فیروزه که می گوید: «من هم تجربه می کنم»، اظهار می دارد: «دلیلی ندارد شما این تجربه را تکرار کنید»؛ ولی فیروزه اصرار می ورزد و متأثر از «مکتب پدر» جواب می دهد: که «شاید این مسئله باعث تقویت آن تجربه هم بشود». بنی صدر در ادامه توضیحاتش می افزاید:

اما علت اصلی مخالفت من این بود که معتقد بودم این گونه مسائل را نباید با مسائل سیاسی قاطی کرد؛ لذا با آن مخالف بودم ...

اختیار انتخاب با دخترم بود و من حق نداشتم به او بگویم «بکن» یا «نکن». من فقط به عنوان مشاور می توانستم به او بگویم این جور است یا این جور نیست ... اگر این موضوع در مقطع

رفتن او [= مسعود رجوی] به بغداد می بود، من یک حق دوم هم پیدا می کردم. این درست است که دختر آزاد است در انتخاب شوهر؛ اما خانواده هم آزاد است در پذیرفتن یا نپذیرفتن شخصی

به عنوان داماد. در آن وقت، هنوز مسئله رفتن او (رجوی) به عراق پیش نیامده بود و او خیانتی به ایران نکرده بود. (۱)

بنی صدر که می گوید در زمان طرح مسئله ازدواج، «هنوز رجوی خیانتی به ایران نکرده بود»، کارهایی مانند جاسوسی برای شوروی، اعلام اتحاد با گروه های سیاسی وابسته و عملیات تروریستی علیه مردم و مسئولان را از مقوله «خیانت» ندانسته است.

ص: ۱۱۹

بنی صدر درباره دیدگاه رجوینسبت به مردم ایران خاطره ای به این شرح نقل کرده است:

... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم.

او در آنجا گفت: «می خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری (۱) - که ۴۰ روز بعد انجام می شد - خارج شویم.» من گفتم: نه؛ اول باید ببینیم [که] مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا (۲) را تأیید کردند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که «مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مال شماست. من گفته بودم رأی، رأی مردم است. حال،

چون انتخاب شما این طور شده است، من هم انتخاب شما را می پذیرم.» آقای رجوی گفت: «اکثرهم لایعقلون؛ قرآن می گه اکثر مردم عقل ندارند... شما می گید اگر مردم رفتند پای

صندوق ها! حُب، می رن. آخوندها بهشون می گن بروید پای صندوق ها، اینها هم می روند پای

صندوق ها.» (۳)

مهدی خانبابا تهرانی عضو سابق حزب توده و کنفدراسیون و از فعالان و پایه گذاران آن، که تجربه زیادی در برخورد با جریان های سازمانی و حزبی دارد و در ابتدای تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز همراه با دوستانش در این جریان حضور داشته است، شخصیت رجوی را بدین گونه تحلیل می کند:

در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ ... رجوی همراه تعداد معدودی از کادرهای سازمان ایستاده، از خط مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان

این گروه، رجوی قدیمی ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته ترین عنصر گروه شد. با انقلاب

بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری از کادرهای جوان که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جو اسلامی

انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی های خود را به نمایش

گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی ها برتری قابل

۱- منظور دومین انتخابات ریاست جمهوری است که در مردادماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

۲- منظور بنی صدر از «کودتا»، جریان قانونی بحث عدم کفایت سیاسی و عزل وی از ریاست جمهوری با رأی اکثریت مجلس است.

۳- بنی صدر، خاطرات...: ص ۱۴۰.

ملاحظه ای یافت. مثلاً در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسائل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین، که ناشی از سابقه طولانی او می شود. در خرداد ۱۳۶۰ بنا به مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین این شخص رجوی بود که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی می گیرد، و خوب و بد استراتژی نظامی به او برمی گردد. در واقع

این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان می باشد... وی شخص هوشمند و با استعدادی است اما این استعداد و ظرفیت با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و

جامعه ایران خوانایی ندارد. او بیش از اندازه لحظه گراست... و از دیگر نقاط ضعف، کاستی

آگاهی تاریخی نسبت به روند جنبش های اجتماعی ایران و جهان است... و نقطه ضعف اساسی دیگر وی این است که بنابر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم کم امر بر او مشتبه شده است که تمامی علم و دانش را یک جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناجی ایران

است. (۱)

«نماز» با عکس رجوی

یکی از اعضای هیئت اجرایی سازمان به نام حسین ربویی، در سال ۶۵ به عنوان مسئول پایگاه های پاکستان انتخاب شد. بلافاصله پس از ورود، یک نشست انتقادی با حضور محمود دائمی مسئول سابق برگزار کرد و وی را «مانع تاییدن نور رهبری به پایین» عنوان نمود. این جریان را ربویی چنین شرح می دهد:

... وقتی من به پاکستان آمدم، دیدم که در هر پایگاه فقط دو - سه عکس رهبری [سازمان] چسبانده شده بود. همین نشان می داد که چه طور محمود مانع تاییدن نور رهبری به پایین می شد. وقتی من آمدم، گفتم هر چه قدر عکس رهبری می توانند برایمان بفرستند.

دنباله ماجرا را مجید بازگفته و مینو محمدی زاده این گونه تعریف می کنند:

[ربویی] به بچه ها توصیه می کرد که در هر اتاق عکس [رجوی] را بچسبانند. همچنین در همان نشست مطرح کرد که: اگر مجاهدی در اتاقی نماز بخواند که در آن اتاق عکس رهبری وجود نداشته باشد، نمازش باطل است. (نشست هفتگی فصلی در کوئته پاکستان در زمستان سال ۶۵). (۲)

ص: ۱۲۲

۱- شوکت، نگاهی از درون...: صص ۶۳۴-۶۳۵.

۲- نامه دو تن...: ص ۱۷.

اشاره

سازمان مجاهدین خلق، در بدو تأسیس و گسترش تشکیلاتی بر اساس الگوی اقتباس شده از مارکسیست ها، به صورت «سانترالیسم دموکراتیک» یا مرکزیت گرایی مبتنی بر رأی اکثریت، اداره می شد و - به تأکید سازمان پس از انقلاب - افراد رهبری دقیقاً بر مبنای صلاحیت های واقعی مشخص می شدند و این اصل البته به «مائو» استناد می شد.^(۱)

برخی معتقدند که در فاصله بین سال های ۱۳۵۰ - ۵۷ همان سانترالیسم بر سازمان حاکم بود؛ لیکن بین سال های ۱۳۴۴ - ۵۰، یعنی زمان حضور بنیانگذاران و کادرهای نخستین، دموکراتیک و شورایی

بودن تقدم داشت و در فاصله ۱۳۵۰ - ۵۷ فردگرایی و دیکتاتوری مقدم بود.^(۲)

دوره ۱۳۵۷ تا ۵۸ دوره انتقال محسوب شده و در فاصله سال های ۱۳۵۸ - ۶۳ فردگرایی رجوی بر سازمان حاکم گردید و در سال های ۱۳۶۳ به بعد، «فرقه گرایی» در سازمان به صورت پدیده ای روشن و آشکار ظاهر شد.

برخلاف مارکسیست ها که «سانترالیسم دموکراتیک» را نوعی رابطه سالم و سازنده، بر اساس وجود

ص: ۱۲۳

۱- بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۲۴.

۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۴۰.

دموکراسی در رفتار بین مرکزیت و توده سازمانی، گزارش دهی رهبری به افراد سازمان و تبعیت اقلیت از اکثریت، برگزاری پلنوم ها و کنگره ها، انتخابی بودن ارگان های رهبری و عدم حاکمیت افراد بوروکرات تلقی می کردند،(۱) سازمان، رابطه رهبری و اعضا را همچون «کوهنورد» و «راهنما» می دانست(۲) که برای دوری از لیبرالیسم و آنارشیسم تشکیلاتی، اعضا می بایست از مرکزیت تبعیت محض داشته باشند،(۳) زیرا در نسبت مرکزیت و دموکراسی، سازمان تصریح می کرد که «تقدم با مرکزیت است.» در متن آموزشی

سازمان، این اصل هم به استناد «لنین» طرح شده است. اولویت و تقدم مرکزیت گرایی، در طول حیات سازمان - از بدو تشکیل تاکنون - کارکردها و آثار بنیادین مختلفی از جهات ایدئولوژیک، تشکیلاتی و روانی داشته است.

دوران کوتاه دموکراسی

زمانی که - در آغاز - مؤسّسین سازمان «سانترالیسم دموکراتیک» را مطرح کردند، نوعی استفاده ایدئولوژیک از مبانی تئوریک مارکسیسم مطرح بود. در ابتدا به علت تأمین حفاظت و جلوگیری از ضربات ساواک به مرکزیت و برای اینکه سازمان بتواند ضمن برخورداری از سرعت تصمیم گیری و اقدام تحت رهبری افرادی محدود بر اعضا کنترل نیز داشته باشد، عملاً ساختار شورایی رهبری شکل گرفت.

در خلال سال های ۱۳۴۶ - ۵۰، که عموم فعل و انفعالات تشکیلات تحت رهبری شورای سه نفره

(حنیف نژاد، نیک بین، سعید محسن و از ۴۸ به بعد بدیع زادگان) صورت می گرفت، مسئولان شاخه ها و تیم ها نظرات جمع بندی شده درباره سازمان را از اعضا می گرفتند و در این شورا تصمیم گیری و به اعضا ابلاغ می کردند. میثمی با آنکه تأکید دارد که در ابتدای تأسیس سازمان، دیدگاه حنیف نژاد مبتنی بر جلب همکاری داوطلبانه اعضا پس از انجام کار توضیحی بود و وی بین جایگاه مرکزیت و ویژگی دموکراتیک

تعادل برقرار می ساخت،(۴) مع الوصف می گوید:

... یک مدت صرفاً دموکراتیک بود که یک رشته عوارض داشت. [اما] قبل از دستگیری های

ص: ۱۲۴

۱- همان.

۲- بررسی امکان انحراف مرکزیت...: صص ۱۶ - ۱۸ و ۲۲.

۳- همان: ص ۲۶.

۴- میثمی، از نهضت آزادی تا...: ص ۳۴۳.

شهریور سال ۱۳۵۰ سانترالیزم قوی تر بود، به صورت «تراکم کار در بالا - تراکم کادر در پایین»... عکس العمل آن مرکزیت قوی، هم در زندان هم در بیرون، خودجوشی و دمکراسی از

پایین شد. بعد از مدتی، همین نیز عوارضی داشت، دوباره در هدف های عملیاتی اعمال مرکزیت کردند.^(۱)

آغاز مرکزیت گرایی

در بهار سال ۱۳۵۱ رهبری سه نفره و کادر مرکزی سازمان اعدام شدند. اتفاقات بیرون و درون زندان، در نهایت امر، به رغم وجود بعضی کادرهای دیگر، باعث شد که دو تن از اعضای سازمان یعنی مسعود رجوی و موسی خیابانی به تدریج و پس از مدتی، در تشکیلات داخل زندان بالا بیایند. این دو نفر، به رغم وجود بعضی اختلاف نظرها و تشکک اعضا، توانستند با اعمال فشار و بعضاً جوسازی، گروهی از اعضا را گرد خود جمع کنند و مدعی شوند که وارثان اصلی و حقیقی سازمان هستند. آنها توسط مرکزیت درون زندان، به وسیله توجیه کردن افراد، تشکیلات جدیدی را پایه ریزی کردند و افراد مخالف را حذف کردند. این مرکزیت، همان است که از سال ۱۳۵۷ به بعد، عنوان «سازمان مجاهدین خلق» را به خود اختصاص داد. اگر چه این جمع شامل مسعود رجوی، موسی خیابانی، علی زرکش، مهدی ابریشمچی، محمود احمدی، مهدی خدایی صفت، محمود عطایی، محمدرضا سعادت و... می شود، ولی در واقع حرف اصلی را همان دو نفر نخست (مسعود و موسی) می زدند. افرادی مانند لطف الله میثمی، که معتقد بودند دنباله رو راه حنیف نژاد هستند، در این مقطع کنار زده شدند. افرادی مانند محمد محمدی گرگانی نیز، که از اعضای سابقه بود، به خاطر برخی ایرادات و اعتراضات، بایکوت شد.^(۲) از این مقطع به بعد، شاهد روش های

جدید رهبری در سازمان هستیم. این روش ها دقیقاً بر اساس روانشناسی فردی این دو نفر، و به قول خودشان مبتنی بر تجربیات ضربه سال ۱۳۵۰ بوده است. به این ترتیب، جمع جدید ۳۰ - ۴۰ نفره درون زندان تشکیل شد و «مرکزیت گرایی» همچون تشکیلات بیرون، تفوق یافت. البته مرکزیت خارج از زندان سازمان در این زمان معتقد بود که «رهبری» داخل زندان است.

ص: ۱۲۵

۱- میثمی، آنها که رفتند: ص ۳۷۳.

۲- گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی، مسعود حقگو. همچنین تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۴۱.

مرکزیت گرایی سال های ۱۳۵۱ - ۵۷، در دنیایی کوچک به نام زندان و در روابطی بسیار محدود

تعمیق پیدا کرد و در فرهنگ سازمان نهادینه شد. در این دوره، مرکزیت دو نفره و چندتن دیگر از افراد نزدیک به مرکزیت، بسیار ذهنی، ایدآلیست و حساس شده بودند. تعهد عاطفی و روانی بر حسب سلسله مراتب، شدیدترین صورت خود را پیدا کرده بود و از لحاظ فکری، این جمع به اشتراک ایدئولوژیک نیز رسیده بود. از لحاظ رفتاری اغلب اعضای زندانی تحت تأثیر این دو قرار داشتند و حتی برخی واژه های مصطلح در جمع آنان متأثر از ادبیات کلامی این دو نفر بود.

البته موفقیت این دو، با بایکوت و سرکوب روحی عناصر سرسخت و منتقد همراه بود. به عنوان مثال، وضعیت لطف الله میثمی در زندان نمونه ای قابل بررسی است: وی در سال ۱۳۵۴ با مجروحیت شدید و نابینایی در اثر انفجار، به زندان قصر آمد و با طرح انتقاداتی عمدتاً تشکیلاتی به سازمان، توانست عده ای از اعضای سازمان و سمپات ها را، که در سال های ۱۳۵۳ - ۵۴ در جریانات مربوط به دستگیری و همکاری وحید افراخته و محسن خاموشی لو رفته دستگیر شده بودند، به دور خود جمع و آنها را جذب کند و جمع مستقلی را به وجود آورد. از جمله افرادی که به میثمی جذب شدند، علی خدایی صفت، حسین ابریشمچی، حسن صادق و جواد زنجیره فروش بودند. در سال ۱۳۵۵ جریان رجوی در زندان، نسبت به حرکت میثمی سخت واکنش نشان داد و طی برنامه ای حساب شده، محمدرضا سعادت (معروف به «سیکو») را از اوین به قصر فرستاد. وی توانست با کار توضیحی و تحکم سازمانی اکثر افرادی را که حول میثمی مجتمع بودند، از دور او بپراکند و به خویش جذب کند. نتیجه این شد که مجدداً جریان مسعود رجوی بر زندان قصر حاکم شد و از سوی دیگر، جریان میثمی مورد بایکوت قرار گرفت و نهایتاً او با تعداد اندکی از دوستان و همفکرانش، که اغلب نیز سابقه چندانی نداشتند، منزوی باقی ماندند. (۱)

نقش رجوی در مرکزیت گرایی

در دوره دوم، تفوق «مرکزیت گرایی» بر سازماندهی تشکیلات بیش از دوره اول است.

تمایلات قدرت طلبانه اعضای جدید مرکزیت، داخل و خارج زندان کاملاً آشکار بود، صبغه مذهبی نیز ضعیف تر و کم رنگ تر شده بود. ویژگی های مرکزیت داخل زندان را - با مقایسه نسبت به گذشته - می توان

ص: ۱۲۶

چنین برشمرد:

- فعال تر (اکتیو) (به مفهوم تشکیلاتی)

- کم مایه تر (به لحاظ ایدئولوژیک)

- پر انرژی تر (به لحاظ تاکتیکی)

سایر اعضای مرکزیت در برابر رجوی و خیابانی، مطیع تر و منعطف تر بودند و پیوندهای عاطفی و روابط احساسی آنان با یکدیگر و آن دو بیشتر و آشکارتر به نظر می رسید.

مسعود رجوی و موسی خیابانی، که در واقع دو فرد اصلی تشکیلات درون زندان به شمار می آمدند، فضای جمع را باز نمی گذاشتند، از این رو روز به روز، «مصرف زدگی» سیاسی و تحلیلی در میان اعضا بارزتر و زیادتر، و ارائه تحلیل و «خط» نیز از سوی مسئولان بیشتر می شد.

مع ذلک در متن آموزشی «بررسی امکان انحراف مرکزیت دمکراتیک...» که در سال ۵۶ در سازمان

تدوین شده بود و برای اولین بار در سال ۵۸ انتشار عمومی یافت، در مورد وجود یک «موج» مخالف مرکزیت در زندان چنین آمده است:

...بعد از ضربه شهریور پنجاه نیز، ما شاهد یک موج لیبرال - آنارشیستی در میان تعدادی از اعضا و وابستگان مجاهدین (به خصوص در داخل زندان) بودیم، که خود را در عدم اعتقاد به

مرکزیت، و حتی نفی آن نشان می داد. (۱)

دوره انتقال

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز، مرکزیت گرایی اصل بنیادین تشکیلات وانمود می شد. اما از بهمن ۱۳۵۷ تا دی ماه ۱۳۵۸ (زمان انتخابات ریاست جمهوری و اقدام سازمان در اعلام کاندیداتوری

رجوی)، به تدریج، «فردگرایی» تقدّم یافته و به صورت جدّی در سازمان متبلور شد. از دی ماه ۱۳۵۸ «فردگرایی» آشکارا آغاز شده و مسعود رجوی به عنوان فرد شماره یک و موسی خیابانی به عنوان فرد شماره دو مطرح شدند. چند عامل باید مورد بررسی قرار گیرد تا روشن شود که چه فعل و انفعالاتی

موجب سلطه فردی رجوی بر سازمان شد:

۱) از اعضای باقیمانده سازمان تا قبل از ضربه شهریور ۱۳۵۰، جز مهدی ابریشمچی و خیابانی، فرد

ص: ۱۲۷

۱- بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۱۲.

دیگری نبود که سابقه ارتباط با مرکزیت دوره اول را داشته باشد؛ این دو نیز در مقایسه با رجوی، افرادی غیرمسلم به شمار می آمدند.^(۱) ابریشمچی دارای قدرت بیان مناسبی بود ولی توانایی لازم برای تسلط تشکیلاتی را فاقد بود؛ خیابانی نیز به دلیل خصلت های قلدرمانآبانه و غرورآمیز از جاذبه لازم برای نفوذ در بین اعضا برخوردار نبود.

(۲) از دیگر عوامل دامن زدن به فردگرایی رجوی و تحکیم سلطه وی، تحلیل مرکزیت از ماهیت انقلاب اسلامی بود. از نظر سازمان، چون مرحله سوسیالیستی انقلاب تحقق نیافته بود، آن را نارس و ناقص قلمداد می کردند. در تحلیل سازمان، تحقق انقلاب واقعی و کامل در گرو تغییر رهبری بود، که تنها سازمان می توانست آن را تحقق بخشد و در سازمان هم تنها کسی که واجد صلاحیت لازم بود و عناصر چپ و ملی گرا نیز به وی حسن نظر داشتند، شخص مسعود رجوی بود.

یکی از تبیین های تئوریک چنین باوری، در سلسله مقالات «مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع)» که در نشریه مجاهد به چاپ می رسید، عنوان شد، و سپس در قالب یک کتابچه، به عنوان متن آموزشی اعضا و هواداران قرار گرفت. در این مقالات، متن خطبه ۱۷ نهج البلاغه محور تحلیل بود و با حواشی و اشارات بعضاً صریح، تلاش شده بود رهبری امام خمینی (ره) زیر سؤال برود و صلاحیت رهبری در «رهبریت سازمان» مصداق یابد.^(۲)

(۳) از دلایل دیگری که باعث شد رجوی، از دیگر زندانیان سازمان متمایز شود، نقش وی در جبران احساس خودکم بینی شدید سازمان در مقابل چریک های فدایی بود. خسرو تهرانی (قنبری) می نویسد:

نویسنده که خود بخشی از این سال ها را در زندان بوده است، شاهد آن بود که به مجرد اینکه مشکل و یا مسئله ای سیاسی درون زندان پیدا می شد، سازمان - بیش از همه - سعی بر این

داشت که با چریک های فدایی بحث و تبادل نظر کند، و اگر احتیاج به موضعگیری مشترکی بود،

با آنها هم موضع می شد و یا حتی به خاطر بیماری «اسنوبیسم» و «آوانگاردیسم»^(۳) ... مواضع تندتری اتخاذ می کرد. به عنوان مثال بر سر مواضعی مانند اعتصاب غذا و مقابله با پلیس شاه،

ص: ۱۲۸

۱- لازم به یادآوری است که در میان زنده ماندگان سازمان، بهمن بازرگانی از سابقون بود و رده ای بالاتر از رجوی داشت. اما خوانندگان توجه دارند که بهمن، چنانکه خود نیز ضمن گفت و گو با مؤلفان این کتاب یادآور شده است، از سال ۱۳۵۱ از مرکزیت زندان کناره گرفت و پس از مارکسیست شدن نیز کلاً منزوی بود.

۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۴۷ - ۴۸.

۳- Snobbism = فخرفروشی و تظاهر به بزرگی. Avant-gardism = پیشتازی، پیشگامی، پیشتانمایی.

همیشه تندترین مواضع، و یا حداقل مواضع مشترک با چریک های فدایی اتخاذ می کرد.

در سال ۱۳۵۰، که رجوی به زندان آمد و عناصر زیادی از سازمان دستگیر شدند، چهره بارز و سرشناس و در عین حال مقاوم و تئوریک، از عناصر چپ که به مشی مسلحانه نیز معتقد بود،

بیژن جزنی بود. و سازمان نیز احتیاج داشت که هرچه سریع تر رهبری داشته باشد تا بتواند جمع را هدایت کند، و رجوی کسی بود که با خصوصیتی که از وی گفته شد این عنوان را کسب کرد.(۱)

۴) خصوصیات فردی خاصی، مسعود رجوی را در دستیابی به موقعیت برتر تشکیلاتی، موفق می کرد که عمده ترین آنها بدین قرار بود:

- زیرکی و سیاست بودن در برخوردهای درون تشکیلات و با دیگران.

- دارای توان بالای ابراز ژست های عاطفی و احساساتی.

- برخورداری از قدرت ایجاد قداست برای خویش، به عنوان تنها بازمانده از مرکزیت گذشته.

- دارای انعطاف لازم برای مهار نیروها با استفاده از اهرم های تشویقی و تنبیهی به ویژه بایکوت افراد مسئله دار و ارتقای افراد فرودستی که مطیع هستند.

- مهارت زیاد در بکارگیری مغالطه و سفسطه برای توجیه کردن بحران های درون سازمان.

- توان بهره گیری به موقع از سیاست عمل گرایی و سوژه آفرینی برای مشغول نمودن نیروهای

تشکیلات.(۲)

مسعود جابانی از اعضای جدا شده سازمان می نویسد:

در سازمان مجاهدین اکثر اصول و ضوابط تشکیلاتی، شکلی و روی کاغذ است و عملاً کاربردی ندارد مانند اصل شورایی و اصول سانترالیسم دمکراتیک و اصل انتقاد پایین به بالا... آقای مسعود رجوی به بهانه کودتاهای فردی که قرار است علیه وی و سازمان تحت تسلطش صورت پذیرد، جهت واکسینه کردن سازمان و در یک ضد کودتا، به تئوریزه کردن آن پرداخت که اساس و ماهیت آن کودتا، ساختن کادرهای مطیع از طریق پروسه مغزشویی بود.(۳)

ص: ۱۲۹

۱- همان: ص ۴۸.

۲- همان: صص ۴۴ - ۴۸، با تلخیص و تنظیم مجدد.

۳- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۸۷ و ۹۰.

از دیگر ویژگی های رهبری سازمان - و بالاخص شخص رجوی - تئوریزه کردن مسائل درونی و بحران های تشکیلات است. در این زمینه برخی اعضای شورا یا پیوستگان خارج از کشور به سازمان که توانایی قلم زدن و توجیه ظاهرا علمی و عقلانی اهداف و برنامه های سازمان را داشته اند به کمک رهبری نوین سازمان برخاستند. به ویژه پس از آغاز انقلاب های ایدئولوژیک، حضور و نقش این گونه

تئوریسین های سازمانی، پررنگ تر و مهم تر شد.

یکی از مدعیان «نومسلمانی» و «نوزایی ایدئولوژیک» شخصی بود به نام محمدحسین حبیبی خائیزی^(۱) که به عنوان یکی از تئوریسین های حرکت های غیرمتعارف سازمان تلاش های زیادی انجام داد. وی قبلاً درباره ازدواج مسعود رجوی و فیروزه بنی صدر نوشته بود که «اهمیت این ازدواج را باید در پیام اسلامی و ایدئولوژیک آن جست و جو کرد.» و در جریان ازدواج بعدی رجوی، استدلال کرد که سانترالیسم دموکراتیک واقعی همین است که توسط رهبر ارائه می شود. در اینجاست که کار به جایی می رسد که «شرک به مسعود» گناهی غیرقابل بخشش می شود؛ چراکه به قول ابریشمچی، «خدا تو آسمون هاست و مسعود رو زمینه»^(۲)

جابانی نوشته است: «اساساً لازمه تشکیلاتی بودن در اطاعت تشکیلاتی معنی پیدا می کرد و تشکیلات در خانم و آقای رجوی خلاصه می شد. از همین رو خانم مریم رجوی می گفت: «رهبری فکر است و نیروها دست و پا... از زمانی که فرد به مناسبات حرفه ای سازمان وارد می شود... با هویت سازمانی، شکل ماشینی را به خود می گیرد که برایش برنامه ریزی شده است... فرایند این مغزشویی به

ص: ۱۳۰

۱- حبیبی خائیزی فارغ التحصیل حقوق قضایی از دانشگاه تهران، اهل آهزم تنگستان بوشهر، و از بستگان نزدیک رسول پرویزی (معاون علم، نویسنده و سناتور انتصابی) بود. یک بار در سال ۱۳۴۹ و بار دیگر در سال ۱۳۵۲، به خاطر فعالیت های دانشجویی، مدتی کوتاه به زندان افتاد و هر دو بار با وساطت پرویزی آزاد شد. در نوبت دوم به ساواک تعهد همکاری سپرد و پس از تأسیس روزنامه رستاخیز، همکاری نزدیکی با آن داشت. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و تا ماه ها پس از آن با حزب توده مربوط بود. از اواسط سال ۱۳۵۹ به نوعی چپ روی دست زد و در ماه های اول سال ۱۳۶۰ به آمریکا رفت. پس از چند سال حمایت مکتوب از سازمان (با مواضع یک ماتریالیست)، در سال ۶۴ از آنجا مدعی شد که «انقلاب ایدئولوژیک» ازدواج رجوی و همسر ابریشمچی، او را دوباره به دامان اسلام برگردانده است. وی در جریان عملیات فروغ (مرصاد) کشته شد. خلاصه پرونده ها...: حبیبی خائیزی، محمدحسین. گفت و گو با یکی از کارشناسان فعالیت های خارج از کشور سازمان.

۲- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۴۶.

طلب کاری از مردم و بدهکاری به رهبری سازمانی منجر می شود. رهبری که برای تمام سؤال ها جواب در آستین داشته و بر همه عالم و مسائل مرتبط با آن احاطه کامل دارد.»(۱)

اولین پیش بینی درباره تبدیل «سازمان» به «فرقه»

راستگو از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان درباره تبدیل شدن گروه به «فرقه» نوشته است:

تبدیل سازمان مجاهدین به یک فرقه خطرناک [شبه] مذهبی طی یک پروسه طولانی انجام پذیرفت. با این پراتر که پتانسیل این تبدیل و تبدل ها در دیدگاه جزم [التقاط] اسلامی/مارکسیستی این جریان از همان آغاز هم وجود داشت. اگر این وضعیت به شدت کنونی قابل دیدن نبود. به دلیل عدم امکان ایجاد چنین روابطی در سال های آغازین شکل گیری این جریان بود و نه بری بودن کلیت این جریان از این ایدئولوژی!

در پروسه تأسیس این سازمان در نیمه اول دهه چهل خورشیدی، این سازمان ابتدا اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را با تأثیر گرفتن از سازمان های رادیکال موجود در آن دوران، به عنوان اصل اساسی حاکم بر روابط درونی خود برگزید. در بخش پیشین این کتاب اصول حاکم بر یک تشکیلات انقلابی را به نقل از نشریات سازمانی برشمردیم. به ویژه آنجا که بر اصل

«رهبری جمعی» تأکید کردیم. آگاهی زیادی در دست نیست که آیا این اصل تشکیلاتی در دوران مبارزه سازمان مجاهدین بر علیه رژیم شاه در درون سازمان واقعا اجرا می شده یا نه، ولی از سرفصل تلاشی سازمان در سال ۱۳۵۴ و انشعاب این جریان به دو بخش مذهبی و مارکسیستی، چنین بر می آید که اصل «سانترالیسم دموکراتیک» تا این تاریخ، یعنی ده سال پس از شکل گرفتن سازمان، هیچگاه در سازمان اجرا نمی شده است. به گونه ای که حتی اعضای انگشت شمار آن زمان سازمان هم در جریان در گیری های عقیدتی درون گروهی که منجر به تغییر ایدئولوژی سازمان شد، قرار نداشتند!(۲)

فضل تقدّم در پیش بینی تبدیل «سازمان مجاهدین خلق ایران» به یک «فرقه»، از آن استاد مطهری است. او این نظر خود را در بخشی از نامه ای که به سال ۱۳۵۶ برای امام خمینی به نجف فرستاد، چنین بیان می کند:

... جریان دوم جریان به اصطلاح گروه مسّی به «مجاهدین» است. اینها در ابتدا یک گروه

ص: ۱۳۱

۱- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۳۱، ۵۴ و ۵۵.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۲۳۱.

سیاسی بودند ولی تدریجا به صورت یک انشعاب مذهبی دارند درمی آیند، درست مانند خوارج که در ابتدا حرکتشان یک حرکت سیاسی بود، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و فروع درآمدند. کوچکترین بدعت اینها این است که به قول خودشان به «خودکفایی» رسیده اند و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می کنند. از همین جا می توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لااقل در حد امام جعفر صادق علیه السلام نزد اینها مقدس و محترم است. البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آنها که اعلام [تغییر مواضع ایدئولوژیک] کردند تکلیفشان روشن است... (۱)

بعدها نیز «رضا رئیسی (رئیس طوسی) (۲)، حمید نوحی، حسین رفیعی، هیئت مؤسس انجمن های دانشجویان مسلمان - اروپا و آمریکا»، مؤلفین کتاب روند جدایی، به این موضوع اشاره می کنند. اینان در این کتاب، که تاریخ نگارش آن دی ماه ۱۳۵۹ است، در بخش «ارزیابی نهایی و آینده نگری»، پس از مقایسه ای که بین مناسبات سازمان با آنچه در فرقه هایی چون «اسماعیلیه» و «مافیا» برقرار بوده و هست انجام می دهند، در انتها فرض هایی را برای آینده سازمان ترسیم می کنند که یکی از آنها تبدیل آن به «فرقه» است. این تحلیل واقع بینانه را مرور می کنیم:

... چنانچه ... رهبری، با انتقاد جدی خود، به راه اصولی باز نگردد، هر روز بیشتر از پیش در گرداب انحراف فرو خواهد رفت. ... بر حسب آنکه «سازمان» به قدرت سیاسی برسد (زیرا نفس انحراف، مانع از کسب قدرت سیاسی نمی شود) و یا در انزوای کامل قرار گیرد، این انحرافات می تواند به یکی از صورت های زیر تجلی کند:

۱- در صورت پیروزی سیاسی جریان های غرب گرا، سرمایه داران و آمریکا پسندان، دو راه بیشتر در برابر او وجود ندارد: یا سهمی در قدرت به دست آورده، به قیمت مستحیل شدن در

جریان لیبرالی، آن را حفظ نماید، [که] در این صورت، عاقبتی بهتر از خود این جریان در انتظار او نیست. و یا برای پرهیز از مستحیل شدن در برابر این جریان، با آن خط کشی قاطع

ص: ۱۳۲

۱- نامه تاریخی استاد...: ص ۱۶.

۲- سید محمد مهدی جعفری که خود از سال ۱۳۴۷ با سازمان ارتباط تشکیلاتی داشته است، معتقد است که: «آقای دکتر رضا رئیس طوسی را به یک معنا می توان جزو مؤسسين اصلی سازمان مجاهدین خلق ایران به شمار آورد، زیرا با [محمد] حنیف نژاد و سعید محسن به سربازی رفت و در پادگان به همان نتیجه ای رسید که دیگر سران اولیه سازمان در باب ضرورت جنگ مسلحانه رسیده بودند... در سال ۱۳۴۶ من در کوه او را دیدم که به همراه حنیف نژاد و دیگران بود... من می دیدم که سران سازمان در سال ۱۳۴۸ به منزل آقای رئیس طوسی رفت و آمد می کنند.» جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۵۰ - ۱۵۱.

نموده برابر این جریان قرار گرفته و بخواهد به تنهایی یا با همکاری نیروهای هم سنخ، قدرت را

قبضه کند. لیکن از آنجا که قبلاً در روند هم آوازی با غرب گرایان و ضدانقلابیون، و خصوصاً در خصومت و دشمنی با جریان ها و نهادهای اصیل انقلابی و رهبری انقلاب، به تدریج از توده های زحمتکش جدا شده، چاره ای جز توسل به کودتا، توطئه نظامی، پلیسی و سیاسی، و

توسل به استبداد شدید و سرکوبگرانه حزبی «برگزیده ها» - و نه توده ها - ندارد. چنین شیوه هایی، در روند بقا و دفاع از خود، بالاخره منجر به حاکمیت نوعی استکبار (فاشیسم) می شود.

۲- در صورت شکست جریان لیبرالی و نرسیدن به قدرت سیاسی، و خصوصاً چنانچه مورد تهاجم و خشونت واقع شده کلیه درها به روی آنها بسته شود، خواه ناخواه به خاطر جدایی و انزوای بیشتر از توده ها، تبدیل به فرقه ای می شود که نظایر آن را تاریخ فراوان به خود دیده است. (۱)

به نوشته جابانی: «مجموعه تحولات درونی با هدف مطیع سازی نیروها و تبدیل رهبری جمعی سازمان مجاهدین خلق (اعضای کادر مرکزی) به رهبری خاص الخاص (شخص مسعود رجوی) و سپس تبدیل این رهبری به عنصری مقدس و دست نیافتنی به منظور فرمانروایی محض و بلاشکال در امر کنترل نیرو و خط دهی درون و برون، همه و همه، از سازمان مجاهدین خلق، یک فرقه ایدئولوژیک

نظامی ساخت.» (۲)

عزم رجوی بر «فرقه سازی»

اشاره

برخی از اعضای قدیمی سازمان تأکید دارند که رجوی، علاوه بر مطالعه کتب مربوط به سازماندهی (مانند نوشته های مائو، هوشی مین، جی‌اچ‌اچ، چه گوارا و...)، در زمینه نهضت ها و حرکات شعوبی و فرقه گرایانه تاریخ ایران نیز مطالعاتی داشته است تا فرهنگ «مرادسازی» و «مریدپروری» را به دقت بیاموزد. علی فراستی در این باره می گوید:

[در سازمان] بخشی بود به نام «بخش اطلاعات انجمن ها»؛ که اغلب بچه هایی که در آن بخش بودند، زبان محل را می دانستند. معمولاً نخبه ترین و تیزترین افراد را برای آن بخش انتخاب

می کردند. ابتدا بی مسئله بودن، و سپس نمرات بالای امتحانات دانشگاهی، سطح تحصیلی، و

۱- رئیس، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۶۴ و ۱/۱۶۴ و ۲/۱۶۴.

۲- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۹۰.

ضریب هوشی این افراد چک می شد....

از بخش اطلاعات انجمن ها، در حوالی مهر ماه ۱۳۶۳، خواسته بودند که در مورد فرقه های مذهبی در غرب تحقیقاتی بکنند، بهانه شان نیز این بود که «امپریالیست ها دارند از طریق

فرقه های مذهبی، خط و خطوطی را پیش می برند که می خواهیم ببینیم دارند چه کار می کنند و کارکرد این فرقه ها چیست». ... من به این نتیجه رسیدم، که در آن موقع، مسعود رجوی می دانسته که تشکیلات دارد از هم می پاشد و نیاز داشته که ببیند فرقه های مذهبی در غرب

چطور عمل می کنند تا آن را الگو قرار بدهد. (۱)

اخیراً در اروپا مسئله فرقه ها و افتضاحات درون فرقه ها بالا گرفته است. انجمنی تشکیل شده بود تا قربانیان فرقه ها را کمک کنند تا بتوانند به لحاظ فکری و روحی دوباره روی پای خودشان بایستند. چند وقت پیش در یک بحث رادیویی در فرانسه شنیدم که یک خانم روانشناس کتابی

در مورد فرقه های فرانسوی منتشر کرده بود. بعد معلوم شد این خانم - خودش - روانشناس فرقه بوده است! یعنی از اعضای یکی از فرقه های فرانسه بوده و مسئولیت بالایی هم داشته، خیلی از روش ها را خودش تدوین و بر روی اعضای فرقه اجرا می کرده است. وقتی در مورد کارشان و

نحوه کار کرد آن فرقه توضیح داد، من - یکدفعه - احساس کردم دارد در مورد مجاهدین [خلق] صحبت می کند. همان داستانی که او گفت، داستان ما بود! (۲)

چنانکه به اشاره گذشتیم، برخی از صاحب نظران «سابقه فرقه ای» سازمان را قدیمی تر می دانند. چکیده این تحلیل را می توان در این جملات خلاصه کرد که «سازمان از بدو تبدیل شخص رجوی به فردی مسئولیت ناپذیر و بالا بردن جایگاه عاطفی او در اذهان هواداران و اعضا، به فرقه تبدیل شده است». خسرو تهرانی معتقد است که سازمان مجاهدین خلق، از سال ۱۳۵۸ به بعد، به فرقه تبدیل شده است و برای تأیید برداشت خود، قراین و شواهد متعددی نیز بیان می دارد.

وی دلایل و نشانه های «فرقه» شدن سازمان را این چنین بر می شمرد: تعطیل آموزش های ایدئولوژیک و جمع آوری کتاب های قدیمی سازمان، تقدیس رهبری رجوی، نحوه برخورد با موضوع خانواده، طلاق های تشکیلاتی، انقلاب های ایدئولوژیک و نظام بسته و کنترل شده روابط درون

ص: ۱۳۴

۱- مسعود جابانی در کتاب خود ضمن درج گزارش «مرکز اطلاعات فرقه ها» در انگلستان پیرامون ویژگی فرقه ها، تأکید می کند که: «واقعیت این است که فرقه مجاهدین، برای اولین بار توسط کارشناسان غربی شناسایی و ارائه گردید و این ناشی از

شناخت آنها از چنین جریاناتی بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۲۷.

۲- گفت و گوی علی فراستی.

راستگو می نویسد:

پس از کشته شدن موسی خیابانی در بهمن ماه ۱۳۶۰... رهبری مسعود رجوی دیگر بر سازمان بلامنازع شد. از این تاریخ به بعد مسعود رجوی به سرعت دست به کار شد و طی سه سال و اندی سازمان را از یک تشکیلات سیاسی/مذهبی به یک فرقه [شبه] مذهبی/مافیایی تقلیل داد... مسعود رجوی در جایگاه خدا نشست و همه اعضای سازمان موظف شدند نسبت به این خدای جدید وفاداری و کرنششان را رسماً و علناً اعلام کنند. (۲)

مریم قجر، بارها علناً در سخنرانی های خود از مکتب «رجویسم» یا «مسعودیسم» نام برده است. به تعبیر مهدی خوشحال، عضو سابق سازمان: «[رجوی] خود را تنها نماینده برحق خدا در روی زمین می داند و سازمان خود را نوک پیکان تکامل معرفی می کند. ... در عرصه سیاسی خود را مساوی ایران می داند و ایران را بدون خود هیچ می داند.» (۳)

ص: ۱۳۵

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۴۸ - ۵۵.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۲۳۲.

۳- خوشحال، کنترل نیرو: ص ۵۱.

سازمان، از نخست، با مسئله خانواده درگیر بوده است. پیش از آغاز «فاز نظامی» در خرداد ماه ۱۳۶۰

نیز روابط ناسالم تشکیلاتی بر امر ازدواج و خانواده سیطره داشته است. در دی ماه ۱۳۵۹ نویسندگان روند جدایی، ضمن بیان انتقادات خود به سازمان و روابط حاکم بر آن، این گونه تصریح داشتند:

در این نظام، امر هدایت ... تبدیل به ساختن و پرداختن و دخالت در جزئی ترین امور انسان ها

شده، و برخورد با شیء جای برخورد با انسان را گرفته ... حزب و سازمان، که ارگان عالی

رهبری کننده و هماهنگ کننده حرکت اجتماعی انسان هایی است که به لحاظ اجتماعی و مرامی

همسرخ اند و وظیفه سازماندهی سیاسی - نظامی این حرکت را به عهده دارد، به صورت تنظیم

کننده کوچک ترین و جزئی ترین حرکات آنها و کنترل کننده زوایای فکر و قصد و نیت افراد و دخول کننده در خصوصی ترین امور آنها (نظیر امر ازدواج، آن هم به مسخره ترین و ناپخته ترین

صورتش) در می آید. (۱)

به نوشته سبحانی: «روابط خانوادگی بین یک زن و شوهر و فرزندان نه تنها به صورت محتوایی، بلکه به صورت فرم های متعارف نیز در سازمان وجود نداشت... سازمان وجود «هسته خانواده» در درون تشکیلات را، نقطه جدایی روابط تشکیلاتی اعضا با سازمان می دانست» (۲)

برخورد فرقه ای سازمان با خانواده ها، پس از رفتن به عراق شدت بیشتری پیدا کرد. تشکیلات در ازدواج های تشکیلاتی مشکلی نداشت زیرا در این ازدواج ها، عشق و عاطفه همسری مطرح نبود و اغلب قریب به اتفاق ازدواج ها اجباری و مصلحتی بود. از این روزن و شوهرها اعتماد چندانی به یکدیگر نداشتند. چند ساعت در هفته با هم بودند و بعد، هر کس به قسمت تشکیلاتی خود می رفت.

در خصوص خانواده های قدیمی تر وضع فرق می کرد. اینان، که در گذشته با هم ازدواج کرده و بخصوص صاحب فرزند هم بودند، پیوندهای عاطفی تر و قوی تر داشتند. پس از ورود به عراق، تشکیلات به طور جدی به حوزه خانوادگی این اعضا وارد شد (هرچند قبلاً هم - در نسبت هایی متغیر - وارد شده بود) ولی این بار همه مسائل خانوادگی و حتی امور زناشویی به سازمان مربوط شد. سنت غلط و هولناک تشویق - یا تکلیف - زنان و شوهران به گزارش نویسی و جاسوسی علیه یکدیگر، که کم و بیش از دوره رضا رضایی در سازمان وجود داشت و بخصوص در دوره حاکمیت تقی شهرام و بهرام آرام اوج گرفت

۱- رئیس، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۱۶۰.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۱.

(چنانکه پیشتر بیان شد و نمونه بارزش ماجرای لو رفتن خطّ انشعاب مجید شریف واقفی توسط همسرش لیلا زمردیان است)، این بار در عراق شکلی افراطی به خود گرفت و ویرانی های مکرر و پی در پی روحی و شخصیتی افراد را سبب شد. اگر مرد یا زنی از سازمان جدا می شد، همسرش او را باید مرتدّ می شمرد و - خود به خود - طلاق جاری بود:

زنی به نام مریم همسر محسن، چند ماهی بود که به خانه نمی آمد. پدر، بچه ها را از مدرسه تحویل می گرفت و کارهایشان را انجام می داد و صبح روز شنبه هم آنها را به مدرسه تحویل

می داد. وقتی از همسرش سؤال می کرد که چرا به خانه نمی آیی، گفته بود که «من انقلاب کرده ام و نمی توانم به خانه بیایم!» از این نمونه ها زیاد بود.

معنی «انقلاب کردن» یعنی پشت پا زدن به همه اصول اخلاقی و خانوادگی و ادب و نزاکت و رها کردن بچه و شوهر. برای آماده سازی ذهنی نیز لازم بود که سازمان، تحت عنوان مصالح

انقلاب و مصالح سازمان، وارد عمل شود. کانون های گرم و باصفای خانواده به سردی گراییده

بود و پیوندها و عاطفه ها سست شده بود. رقابت ها برای گزارش دادن و رده گرفتن گسترش

یافته بود. (۱)

در کتاب «کنترل نیرو»، وضعیت خانواده در شرایط فرقه ای سازمان این گونه توصیف شده است:

... سازمان توانست خانواده را جولانگاه تعصبات تشکیلاتی کرده و در معرض دید و تجسس و تفتیش عقاید قرار دهد... خانواده از ماهیت اصلی خود خارج گشت و به تشکیلات کوچکی تبدیل شد. زندگی خانوادگی، جمعی شد. افراد هم سطح را در خانه ها [ی مشترک] گنجاندند...

رقابت و یکنواختی و فضای تشکیلاتی را در خانه حاکم کردند... سازمان، فرهنگ نازل سیاسی

ایدئولوژیک، تعصبات و نظامی گری را در خانه نفوذ می داد... زنان، مردان را به چشم حقارت و سیاهی لشکر می نگرستند و مردان نیز به زنان رشک می بردند چون که آنها در طی مدت کوتاهی

در پست های کلیدی قدرت گماشته شده بودند... به دلیل نفوذ تشکیلات در خانواده، آنجا نیز

تنهایی مطلق و امنیت مطلق وجود نداشت و هر زن یا مرد یا فرزند بزرگتر می توانستند جاسوس

همدیگر باشند... سعی کردند جزئیات اخلاقی و ریز مسائل جنسی را از زوجین به ویژه از زن ها

بگیرند و اطلاعات را به مثابه اعتراف و لودادن استفاده کنند. خانه و خانواده مستمرا در سازمان سیر افول و مرگ را می پیمود.

بالاخره در زمستان سال ۶۹ بچه‌ها [ی خانواده‌ها] به تبعید فرستاده

شدند و در بهار سال ۷۰ نیز حکم مرگ خانواده به تصویب رهبری رسید. (۲)

ص: ۱۳۸

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۷۲.

۲- خوشحال، کنترل نیرو: صص ۱۰۸ - ۱۱۱.

جداسازی فرزندان از خانواده ها و اعزام به خارج

در جریان جنگ خلیج فارس (تبعات حمله عراق به کویت، و حملات متحدین آمریکا به عراق) سازمان از موقعیت استفاده کرد و بچه ها را به خارج اعزام نمود. از عوامل مهم روابط پایدار خانوادگی، «فرزند» بود که به این ترتیب از سر راه برداشته شد. (۱)

جابانی در این باره می نویسد:

در جنگ خلیج [فارس] وقتی که آمریکا بغداد را بمباران می کرد، مجاهدین کودکان را ظاهراً با رضایت والدین، که در واقع نوعی اجبار بود، از عراق خارج نمودند تا جان آنها از خطر بمباران در امان باشد. بچه ها را از طریق اردن نزد هواداران سازمان در اروپا و آمریکا و کانادا فرستادند... در آن زمان، صدها کودک، آواره خانه های هواداران شدند تا به طور موقت! سرپرستی شوند... اگرچه بعدها معلوم شد که جداسازی کودکان در ادامه سناریوی انقلاب طلاق صورت گرفته تا نیروها را به زعم خویش خالص نموده و به بهانه آزادسازی انرژی، آنها

را به انقلابیون حرفه ای تبدیل نمایند! (۲)

در ادامه مطلب فوق، به نقل از دکتر مسعود بنی صدر عضو سابق سازمان و شورای مقاومت که نمایندگی شورا در آمریکا را نیز برعهده داشت، خاطره دردناک زیر نقل شده است:

در مورد بچه هایی که به خارج فرستاده شده بودند، در نشریات ایرانی مطالبی نوشته شده بود

ولی من آن را به عنوان تبلیغات دشمن رد می کردم. یک بار یکی از این بچه ها را ملاقات کردم. یک پسر ده ساله بود، از او در مورد والدینش پرسیدم.

پاسخ داد: کدام یکی؟

من نمی توانستم سؤالش را درک کنم!

گفت: خوب، پدر واقعی من در ایران کشته شد. و بعد از آن من با مادرم به عراق رفتیم. مادرم

ازدواج کرد و من پدر جدیدی یافتم. بعد از مدتی مادرم کشته شد و پدر دوم من ازدواج کرد و من مادر جدیدی پیدا کردم. و سپس من هر دو را در عملیات فروغ از دست دادم. و بعد دوباره

پدر و مادر جدیدی به من داده شد!! (۳)

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۵۱. برای آگاهی بیشتر درباره روابط خانوادگی و مشکلات زنان و بچه ها شمس حائری، ارتجاع مغلوب... . شمس حائری، بن بست انحراف. خوشحال، کنترل نیرو. سبحانی، روزهای تاریک بغداد.

۲- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۷۹.

۳- همان.

مسعود جابانی که سه برادرش نیز عضو سازمان بوده اند و در اقدامات تروریستی داخل کشور کشته

شده اند، درباره سرنوشت بچه های اعزام شده به خارج توسط سازمان، چنین ادامه می دهد:

سردرگمی، یأس، سرخوردگی، مشکلات روحی و روانی ناشی از کمبود محبت والدین، در اروپا بچه ها را از پای درآورده بود، عده زیادی در اثر بی توجهی خانواده های میزبان و وابسته

به سازمان [معتاد شدند و به کارهای خلاف روی آوردند. بعضی از بچه ها در خانواده هایی سرپرستی می شدند که خود بچه داشتند. آنها به طور طبیعی نمی توانستند توجه لازم را به

بچه های مهمان داشته باشند. در نتیجه بچه های مهمان، دچار خود کم بینی نسبی و عقده حقارت

و افسردگی می شدند و در بسیاری مواقع در خودشان فرو می رفتند و در چندین مورد هم اقدام

به خودکشی کردند. این کودکان که پدر و مادر واقعی خودشان را از دست داده بودند، در ذهن

خودشان دنیای خیالی درست می کردند که پس از برگشتن به عراق و نزد والدینشان دوباره [در دوران کودکی و نوجوانی] از محبت آنها سیراب می شوند، اما هرگز این رؤیا به واقعیت نپیوست. (۱)

مهندس علی اکبر راستگو که خود از مسئولان سابق بخش خارجی سازمان در کشورهای مختلف اروپا بوده است، اعزام اجباری فرزندان خانواده های سازمان به خارج از عراق را، این گونه روایت کرده است:

زمستان ۱۳۶۹ مصادف با جنگ پر سر و صدای خلیج فارس بود... خروج نزدیک به ۹۰۰ کودک از عراق به هر قیمت در دستور کار اول سازمان قرار گرفت. ولی پدران و مادران به هیچ عنوان

حاضر به دل کندن از عزیزانشان نبودند. سازمان مرحله به مرحله این خط را پیش برد... ابتدا

مدرسه، امداد، پانسیون کودکان به بهانه شرایط جنگی تعطیل شدند... کودکان را... به درون

سنگرها بردند... در مرحله بعد برای تحت فشار گذاشتن پدران و مادران، این بار کودکان را به مرکز ثقل بمباران های هوایی متفقین یعنی شهر بغداد انتقال دادند... طی چند روز اقامت بچه ها در شهر بغداد، چندین راکت به اطراف پایگاه مجاهدین اصابت کرد... سازمان توانست موافقت

نود درصد مادران و پدران این کودکان را برای خروج آنها از عراق جلب کند... کودکانی را که سال ها با هم انس گرفته بودند و خاطرات تلخ و شیرینی با هم داشتند، از هم جدا کرده و گروه گروه به کشورهای مختلف اروپایی، اسکانندیناوی، استرالیا، کانادا و آمریکا فرستادند... اکثرا با پاسپورت جعلی و همراه افرادی که پاسپورت های واقعی یا جعلی داشتند...

زندگی این کودکان

و نوجوانان آواره در کشوری غریبه، به دور از پدر و مادر و بدون هیچ پشتوانه ای [روحی]،

ص: ۱۴۰

۱- همان: صص ۷۹ - ۸۰.

راستگو نمونه وضعیت نگهداری بچه‌ها در یکی از پایگاه‌های سازمان در شهر کلن آلمان را به این شرح بیان می‌کند:

در هر اتاق تعداد ۱۰ تا ۲۰ تن از آنها را با سنین تقریبی ۲ ماه تا ۱۵ سال جای داده بودند. آنان می‌بایست ضمن تحمل فشارهای عاطفی و روحی، تحت تعلیمات تشکیلاتی و ایدئولوژیک نیز قرار می‌گرفتند. در این رابطه انواع اذیت و آزار و فشارهای روانی و عاطفی و تربیتی بر این کودکان و نوجوانان روا می‌شد. کودکان به بیگاری در درون پایگاه و به کارهای جمع‌آوری پول از مردم در خیابان‌ها گمارده می‌شدند. (۲)

در ادامه این مطلب به نقل از نادره افشاری عضو سابق سازمان که مدتی به عنوان مربی کودک در این پایگاه‌ها کار کرده است و در کتابی تحت عنوان «عشق ممنوع»، مشاهدات خود را مکتوب کرده است، چنین آمده است:

در حالی که دولت آلمان هزینه نگهداری و خورد و خوراک بچه‌ها [به عنوان پناهنده] را در حد مطلوب پرداخت می‌کند، این بچه‌ها باید در فقر شدید و فقدان امکانات، روی زمین و تنگ هم عین زندان می‌خوابیدند. برای صبحگاه و شامگاه، نواری پخش می‌کردند که مارش است... باید

جلوی عکس‌های بزرگ مسعود و مریم به صف بایستند و سرودهای مختلف از جمله سرود «فرمان مسعود» را بخوانند... بچه‌های بی‌گناهی که هنوز نمی‌دانند، و یا نمی‌دانستند، چه بلایی دارد بر سرشان می‌آید... برای این که بچه‌های مردم، شست و شوی مغزی شوند، به رهبری و

امامت «عمو مسعود» ایمان بیاورند تا وقتی بزرگتر شدند، دوباره برگردانده شوند به عراق و نیروی خالص رجوی از کار درآیند... دستگاه رجوی... برای بالا کشیدن حقوق پناهندگی آنان

نقشه کشیده بود... آن زمان که من در کردستان بودم، کردها با آن همه محرومیت و فقر طاقت فرسای اقتصادی، از نظر رفاهی به مراتب از این بچه‌ها که دولت آلمان با احتساب خورد

و خوراک و پوشاک و حق مسکن، بابت هر کدامشان به طور متوسط هزار مارک - غیر از حق بیمه - می‌پردازد، بهتر زندگی می‌کردند. از بچه‌ها چنان بیگاری می‌کشیدند که هیچ وقتی برای درس خواندن نداشتند. از این گذشته بحران‌های عاطفی و حمل تناقض طاقت فرسای میان

فضای پایگاه، و محیط و مدرسه و جامعه آلمان، هیچ تمرکزی برای درس خواندن برایشان باقی

نمی گذاشت. اگر این بچه ها درس نمی خوانند، کودن نیستند و ضریب هوشی شان پایین نیست.

علتش این فشارهای غیرانسانی است که در قلب اروپای مرکزی به این فرزندان ستم دیده ایران

وارد می شود... از طریق تلقین و توضیح و تصویر و صدا، و کوشش در ایجاد هیجان ها و اعتمادهای کاذب، سعی می کردند و می کنند تا این بچه ها را پر کنند از مسعود و مریم و از آنها انسان هایی مطیع و جانباز و گوش به فرمان رهبری بسازند... آنان را در سخت ترین شرایط

تریت تشکیلاتی قرار می دهند. (۱)

شمس حائری در مورد جداسازی فرزندان از خانواده ها و اعزام آنان به خارج برای زمینه سازی «انقلاب طلاق» در سازمان چنین می نویسد:

... برای انحلال خانواده باید بچه را از میان برداشت تا راه برای انقلاب ایدئولوژی و طلاق های

معروف هموار گردد و چنین شد. سازمان که مدت ها در کمین نشسته بود از فرصت تاریخی جنگ عراق و آمریکا استفاده کرد و سریعاً دست به کار شد. بچه ها در مدت کوتاهی از عراق

خارج شدند و آواره و در بدر کشورهای اروپایی گردیدند... مادران دیگر رغبت نمی کردند به خانه شان سر بزنند، خانه ها را خاک گرفته بود... وقتی خانه ها خالی شد و دیگر پدران و مادران رغبت نمی کردند یا ضرورتی نمی دیدند که به اسکان بروند، زمینه روحی برای انقلاب ایدئولوژیک طلاق کشی خیانت بار فراهم شد. (۲)

محمدحسین سبحانی عضو سابق شورای مرکزی سازمان که سارا دختر شش ساله وی نیز یکی از کودکان اعزام شده به اروپا بود، در این باره نوشته است:

وقتی آقای «زندان ساز» [=رجوی] مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک را در سال ۱۳۶۸ با خواندن اطلاعیه ای آغاز کرد، همه اعضا و مسئولین سازمان موظف شدند که همسران خود را طلاق دهند... مسعود رجوی کودکان را مانعی برای پیشبرد «طلاق های اجباری» می دانست... کودکانی

که محروم ترین گروه اجتماعی در ایدئولوژی و تشکیلات مجاهدین محسوب می شوند و به راحتی عاطفه های آنها در زیر پای منافع تشکیلاتی رهبری سازمان نابود می شدند و از ابتدایی ترین حقوق خود که عشق و عاطفه نسبت به پدر و مادر می باشد، نیز محروم می شوند و حتی برای سال ها نیز صدای آنها را از پشت تلفن نمی توانند بشنوند و یا نامه ها و عکس های آنها را ببینند و بخوانند... سرانجام وی [=رجوی] برای حذف مزاحمین به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک اش، حدود ۸۰۰ نفر از کودکان از جمله سارا را برخلاف میل پدرها و مادرهایشان

۱- همان: صص ۱۴۵ - ۱۴۷.

۲- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۷۴.

به خارج از عراق فرستاد. البته آقای مسعود رجوی ابتدا به تمامی اعضا و مسئولین سازمان از

جمله من و افسانه [طاهریان] گفته بود که سازمان بچه ها را به پدر و مادر بزرگ هایشان یا به یکی از اعضای خانواده آنها در ترکیه یا اروپا تحویل خواهد داد. ولی متأسفانه این کار را هم انجام نداد... قرار بود پدر افسانه و پدر من به ترکیه بیایند و سارا را تحویل بگیرند. ولی متأسفانه برخلاف قول و قراری که «زندان ساز» گذاشته بود، از این کار خودداری کرد... (۱)

نقش انقلاب ایدئولوژیک در تثبیت فرقه

اشاره

بسیاری از اعضای قدیمی سازمان معتقدند که از ابتدای دهه هفتاد شمسی تشکیلات، دیگر یک «سازمان» نیست؛ «فرقه» ای است در بسته، که نه تنها هیچ گونه رأی گیری و مشورت در آن جایی ندارد بلکه به شدت ضد انتخابات و نظرخواهی است؛ به تمام مسائل خصوصی و فردی اعضا نظارت دارد و در آنها دخالت می کند. پس از «انقلاب ایدئولوژیک» دیگر دست کسی به مسعود رجوی، که در رأس این فرقه قرار دارد، نمی رسد.

با اینکه سال ها بود که کار جمعی و نقش دموکراسی در سازمان از بین رفته بود، ولی با مرحله اول «انقلاب ایدئولوژیک» (ازدواج مریم و مسعود) سیستم کار شورایی - به طور رسمی و با اعلام علنی و آشکار - از بین رفت. و رهبری نوین مصون از اشتباه و بازخواست متولد شد.

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی، در کتابی با عنوان «آوای وحش یا مالیخولیای مهتری» چنین می نویسد:

... همه مشغله ذهنی و عقده روانی جامعه و گروه های سیاسی [مانند سازمان] در دو مسئله «براندازی» و «جانشینی» خلاصه شده است. اما جامعه شناسی برای افراد و گروه ها در این مسیر است که در براندازی همه به من کمک کنید و در جانشینی همه رهبری و اطاعت مرا بپذیرید. در اینکه من در براندازی از چه سو حرکت می کنم و با کدام قدرت خارجی دست همکاری می دهم، کسی از من چیزی نپرسد و در اینکه در جانشینی، برنامه کار و شیوه حکومت کردن من چه خواهد بود، از هم اکنون هیچ کس شک و تردیدی در حرف ها و شعارهای من نداشته باشد.

اما به محض اینکه بگویی اصل شعار شما سرشار از مایه های فاشیستی و خودکامگی است، آن

وقت فحش و ناسزا و اتهام شروع می شود. یعنی فشار و شدت خشم و کینه عصبی چنان شدید

ص: ۱۴۳

است که انسان باید چشم بسته، بر تمام قبايح اعمال تنها آلت‌رناتيو [= ادعای سازمان] صحه بگذارد و با تحسین و هلله و حتی حیرت های عارفانه به ستایش آن برخیزد. (۱)

با مرحله دوم «انقلاب ایدئولوژیک»، کمرنگ کردن حضور رقبا و مخالفان بالفعل یا بالقوه، بخصوص قدیمی ها و حذف آنها، باید به نتیجه قطعی می رسید. رجوی به دنبال این بود که تقصیر شکست ها و ناکامی های سیاسی را از دوش خود بردارد و به دوش دیگران بیندازد. حذف علی زرکش نمونه چنین بازی ای بود. رجوی - طبق معمول - این حذف را تئوریزه کرد. مسئله «استثمار رده یا مسئولیت» را مطرح نمود منظور از «استثمار رده» این بود که زرکش به ناحق رده «جانشین رجوی و فرمانده سیاسی - نظامی» را اشغال کرده بود و صلاحیت ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی نداشت. با این سفسطه ها و مقدمه چینی ها، مسئولیت تمام شکست ها به گردن علی زرکش، که تا آن زمان عنصر مسلط اجرایی در سازمان بود، انداخته شد. حاکمیت مطلق فردی تثبیت شد.

مرحله سوم «انقلاب ایدئولوژیک»، برآمده از شکست عملیات «فروغ» و به منظور جلوگیری از بحران فروپاشی بود. نه تنها وعده هایی چون «تا تهران سه خیز بیشتر نداریم» محقق نشده بود، تصریحاتی چون «رژیم وضعیتی ندارد که تا عید [۱۳۶۸] دوام بیاورد» دیگر به طنز شبیه بود. بخش عمده مؤثرترین نیروها نیز در عرض چند روز نابود شدند و در نتیجه، اندک انگیزه باقی مانده هم در حال از بین رفتن بود. به تعبیر بعضی از اعضای سابق سازمان، در چنین موقعیتی، رجوی که «بدهکار» اصلی بود ناگهان «طلبکار» شد. شمس حائری به تعبیر بعضی از اعضای سابق سازمان، در این مورد می نویسد:

انقلاب ایدئولوژیک سوم برای جلوگیری از بحران فروپاشی بود و عمدتاً پس از شکست عملیات فروغ جاویدان و آتش بس صورت می گرفت. شکست نظامی فروغ و تلفات سنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نموده و آن را دچار ورشکستگی سیاسی - نظامی کرده بود.

همه اعضا عصبانی و بهت زده شده بودند. صدای انتقاد و اعتراض از همه جا بلند شده بود... لبه

تیز حملات، متوجه رجوی بود. اما بچه ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن صریح از او را نداشتند... رجوی باید می آمد و دلایل شکست را اعلام می کرد... و سپس کناره می گرفت. (۲)

اما او که به تعبیر اعضای سابق «فرمانده شکست» نامیده شده است، طبق معمول، به تحلیل و فضا سازی پرداخت، مسئله را تئوریزه کرد و همه تقصیرها را به گردن دیگران انداخت:

ص: ۱۴۴

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۲۳۳، به نقل از ماهنامه دنا، شماره ۱۴: ص ۳۰.

۲- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۸.

عملیات فروغ بیمه نامه بود. اینکه نتوانستید پیروز شوید، دلیل آن این بود که شما مستعد و لایق

پیروزی نبودید؛ زیرا تفکر شما ماتریالیستی و تعادل‌قوایی بود. پس یک انقلاب دیگر لازم

است تا بچه‌ها چند مدار بالا بیایند و لایق پیروزی شوند. (۱)

و به این ترتیب دایره «رییس بزرگ» تنگ تر و فشرده تر شد و حاکمیت مطلق العنان وی در برابر

زمینه‌های مخالفت و اعتراض، «بیمه» گردید.

مرحله چهارم «انقلاب ایدئولوژیک»، «انقلاب طلاق» بود. پس از رحلت امام خمینی (ره) و تداوم ثبات و اقتدار نظام جمهوری اسلامی، بسیاری از رشته‌های تحلیل و پیش‌بینی سازمان پنبه شد؛ چرا که سال‌ها روی این موضوع سرمایه‌گذاری کرده بود. شکست استراتژیک دیگری نصیب سازمان شد و

«انقلاب» دیگری لازم بود تا ذهن اعضا را به خود مشغول کند.

جابانی در این باره می‌نویسد:

در مکتب خانه آقای رجوی جایی برای عشق و رزی، دوست داشتن، زندگی کردن و همراهی با مردم وجود ندارد و همه توجهات باید معطوف به رهبری این مکتب خانه باشد... [اعضا بایستی] هویت سازمانی پیدا کنند و هویت فردی شان محو گردد... انقلاب طلاق و جداسازی کودکان از والدینشان در واقع برای تحقق خواسته‌های فوق بود. (۲)

در منظر بسیاری از اعضای سابق، فروپاشی کامل خانواده‌ها و از بین رفتن حداقل پیوندهای فردی خارج از کنترل رهبری نوین، مرحله فرجامین فرایندی بود که با رسیدن به محو کامل هویت فردی، طرح دیرین تبدیل سازمان به «فرقه‌ای» متشکل از اعضای سرسپرده و مغزشویی شده را به انجام رساند.

جمع بندی ویژگی های فرقه

در یک فرقه، رهبر خودخوانده که منصوب خویشتن است، تنها مرکز قدرت و تنها تعیین کننده ارزش‌ها و اهداف است و خودمختاری وی حد و مرزی ندارد، به کسی پاسخگو نیست و «مذهب» خود را با اقتباس صوری از سایر ادیان و ایجاد ترکیب التقاطی، اختراع می‌کند. برخی از مهم ترین و رایج ترین روش های رهبری فرقه برای حفظ و گسترش سلطه خود عبارتند از: حذف فیزیکی مخالفان، بی اعتبارسازی و خائن نامیدن مخالفان پیش و پس از حذف، پرونده سازی و وارد نمودن تهمت های

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: ص ۵۴.

۲- جابانی روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۱۵.

شرم آور و دشنام گویی به منتقدان و مخالفان وارونه سازی متهورانه مواضع ایدئولوژیکی یا سیاسی، تلقین و باورآفرینی در افراد و ترغیب اعضا به تخریب و تحقیر شخصیت خویش از دیگر تاکتیک های اصلی «فرقه» در قبال ابهام، سؤال، تردید و یا اعتراض محسوب می شوند. فرد با تبدیل شدن به مرید به خویش تلقین می کند که قدرت تشخیص و تمیز مسائل را ندارد و این رهبر است که قالب های اندیشه و زندگی را می سازد.

قطب بندی و تعاریف خیر و شر و دوست و دشمن تابع تشخیص و تمایل رهبر فرقه است و او از

پاسخگویی به مریدان مصون است و فاصله نجومی بین وی و دیگران ایجاد می گردد. او فردی است فراسوی انسان های عادی و برخوردار از توان ماورائی که همگان بایستی به او الصاق شوند.^(۱) و برخلاف مذاهب حقیقی که دعوت به خدا می کنند، رهبر فرقه و یا خود فرقه، در جایگاه خدا قرار می گیرد و جنبه مقدس و الوهی می یابد. بسیاری از فرقه ها سعی می کنند از زبان و فرهنگ تحریف شده مذاهب برای مشروعیت بخشیدن به خود استفاده کنند. از این رو ادعا می شود که رهبر فرقه راز خلقت جهان و جهان بینی و سرشت انسانی را با الهام از تعلیمات آسمانی می گیرد. دروغ و فریب و اغوا و چند چهره بودن در فرقه، توجیه می شود و ارتکاب به آنها برای حفظ فرقه توسط رهبر و اعضا مجاز دانسته می شود.

رهبر فرقه، جامعه تحت کنترل خود را بسته و محرمانه شکل می دهد و پنهان کاری و رازداری و طبقه بندی اغلب موضوعات حتی کم اهمیت را حیاتی و غیرقابل گذشت برمی شمرد. تأکید بر اصل

پرده پوشی و رازآمیزی در فرقه برای ایجاد دیسپلین شدید و نظام سلسله مراتبی مبتنی بر اطاعت محض و کورکورانه، یک ابزار مؤثر است.^(۲)

آن گونه که جمع کثیر اعضای سابق سازمان بنا بر مشاهدات عینی و تجربیات مستقیم خود می گویند: مسعود رجوی با تلاش پی گیر توانست ویژگی های مزبور را در سازمان ایجاد و یا تقویت نماید. او خوب می توانست مانور دهد، حرکت های نوسانی برود و با زرنگی، مواضع دیروز را نفی کند و تشکیلات را کاملاً وابسته و متعلق به خود سازد. بیشتر محتوای فکری و نظری وی برای رسیدن به قدرت مطلق بود و در

ص: ۱۴۶

۱- از این رو تکنیک های کنترل فکر در فرقه که به قصد «چسباندن همه به یکی» به کار گرفته می شوند، از نوع «الصاق روانشناسانه» (Psychological Coercion) خوانده می شوند که مستلزم نفی اراده فردی و وادارسازی است.

۲- پرده ها: صص ۶ - ۸. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۱۲۷ - ۱۴۲؛ جزوه تحقیقی «مرکز اطلاعات فرقه ها» در لندن.

داخل تشکیلات نیز از هر فرصتی برای برجسته کردن خویش به خوبی استفاده کرده است.

شمس حائری می نویسد: «با توطئه هایی که رجوی از قبل تدارک دیده بود، همه کتاب های سازمان جمع آوری و از دسترس مراجعه و مطالعه دیگران خارج گردید تا اعضا آنها را فراموش کنند و رجوی بتواند فرقه جدید [شبه] مذهبی خود را جا بیندازد و خود را به مقام فرعون برساند. آموزش ها و درس های نهج البلاغه تعطیل و کلمات قصار رجوی و تفسیرها و برداشت های ایدئولوژیک او جای آنها را گرفت... در دین رجوی آموزش می دادند که خود را به رهبری بسپارید و به او نگاه کنید و با پای او راه بروید. هیچ یک از بدی ها و خوبی ها و گناه و ثواب مال شما نیست. شما مال رهبری هستید،

گناهانتان را به او واگذار کنید، او شما را می بخشد. کارهای خوب هم مال شما نیست، آنها را در جیب خود نریزید و برای خود سرمایه نکنید، آن هم مال رهبری است. «اگر کسی گناه یا خطایی مرتکب شود باید مجازات شود، اما اگر رجوی گناهی مرتکب شد باید پاداش بگیرد» و همچنین، فدای کلیه اعضای سازمان در «پرداخت» است و فدای رجوی در «دریافت». به عنوان مثال ابریشمچی با هدیه همسرش به رجوی «فدا کرد» و رجوی در قبول این هدیه... خلوص عقیدتی زمانی ایجاد می شود که همه ذهن را رهبری پر کند و کارها به نیت نزدیکی به او باشد...

دین جدید [رجوی]، برعکس دین [حضرت] محمد[ص] و سایر ادیان آسمانی که سخت به خانواده توجه داشت و احکام زیادی درباره حق و حقوق خانواده و حرمت و تقدس آن وضع کرده بود، ضدخانواده بود. طلاق که مذموم ترین حلال ها در نزد پیغمبر بود، در دین جدید [رجوی] محبوب ترین

و پسندیده ترین اعمال شد. ... دینی است که به جای توسعه اخلاقیات و تحکیم عواطف و پیوندها،

مبنایش تفرقه و جدایی است و رهبر آن کلیه زنان را به شوهرانشان حرام و به خود حلال کرده است. پراکندن تخم کین و نفرت و جاسوس پروری که در همه ادیان از گناهان بزرگ محسوب می شد و آن همه مذمت شده بود، در دین رجوی تشویق و تمجید شده بود.»(۱)

... اساس کار سازمان، از صدر تا ذیل بر مبنای دروغ می گشت. از کارهای جزئی روزانه تا وعده و وعیدهای سرخرمن برای رفتن به ایران گرفته تا تحلیل های سیاسی و خطی استراتژیک. نشست رهبری پر از دروغ و خیمه شب بازی بود. بدون دروغ امورات سازمان نمی گشت.»(۲)

ص: ۱۴۷

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۸۵ - ۸۷.

۲- همان: ص ۸۸.

در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا درباره سازمان که در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) منتشر شد، به نکاتی درباره وضعیت فرقه ای آن نیز اذعان شده است. در این گزارش که تحت تأثیر شرایط منطقه ای، وضعیت عراق و بهبود جایگاه بین المللی جمهوری اسلامی ایران، به ناگزیر واقعیاتی درباره سازمان را بیان می کرد (۱) چنین آمده بود:

مجاهدین در درون خویش، تشکیلات را مستبدانه اداره کرده، ناراضیان را سرکوب نموده و تحمل نظرات مخالف را ندارند. رجوی که بازوهای سیاسی و نظامی مجاهدین را رهبری می کند، پیرامون خود یک کیش شخصیت ایجاد نموده است... در پاریس، اعضای غیرمجاهدین شورای ملی مقاومت با شیوه خودکامانه رجوی به مقابله برخاستند... شیوه خودکامانه تصمیم گیری رهبری و رفتار پرستش گونه اعضای آن با یکدیگر ترکیب شده اند... سلطه طلبی

رجوی ریشه در تاریخچه سازمانی مجاهدین در ایران دارد... مسعود رجوی رهبری سلطه جویانه خود را با ایجاد کیش شخصیتی که مقدمات پیرامون او و در مرحله بعد همسرش

مریم دور می زند، تکمیل می کند. در سال ۱۹۸۸، پروفیسور پرواند آبراهامیان عوامل زیربنایی

این وضعیت را چنین تجزیه و تحلیل نمود: «در اواسط ۱۹۸۷، سازمان مجاهدین همه صفات یک فرقه را دارا بود. آن رهبری عالی مقام خاص خود را داشت که به طو رسمی به او عنوان

«رهبر» اطلاق می شود و به طور غیررسمی به او «امام حاضر» عنوان می دهند. مجاهدین سلسله

مراتب خشکی به وجود آورده اند که براساس آن، دستورات از بالا صادر می گردد و اولین وظیفه هر نیروی عادی و معمولی، اطاعت بی چون و چرا و بدون هرگونه سؤالی می باشد. سازمان... ایدئولوژی مجزای مخصوص به خود را به وجود آورده...»... زبانی را که اعضای

مجاهدین در میان خودشان به کار می برند در مقایسه با زبانی که در مورد غربیان به کار می برند فرق داشته و غالباً با یک زبان مکاشفه ای و سلسله مراتبی در میان خودشان صحبت می نمایند. (۲)

ص: ۱۴۸

۱- در ابتدای این گزارش که به بیانیه دولت آمریکا مشهور شد، همانند موارد مکرر قبل و بعد از آن، مواضع دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران تکرار شده و تأکید گردیده که: «ما می خواهیم روشن سازیم که نتیجه گیری های ما درباره مجاهدین، به هیچ وجه دال بر حمایت ما از رفتار و عملکرد رژیم کنونی ایران نمی باشد.» بال شکسته: ص اول نامه وزارت امور خارجه آمریکا خطاب به کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان.

۲- بال شکسته: صص ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۷، ۳۹ - ۴۰ و ۴۲.

زندانی های درون سازمانی

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، افزایش ناراضیان و منتقدان درون سازمان را موجب گردید و موجی از اعتراض و تقاضای خروج از تشکیلات را در بین اعضا پدید آورد. راستگو، طیف وسیع ناراضیان و متقاضیان خروج از سازمان را به سه دسته تقسیم بندی می کند:

۱- افرادی که نسبت به استراتژی سازمان مسئله دارند و مثلاً دیگر مبارزه مسلحانه را قبول

ندارند.

۲- افرادی که در رابطه با رهبری سازمان یعنی شخص مسعود رجوی مسئله دار هستند.

۳- افرادی که ایدئولوژی و نظرگاه های عقیدتی سازمان را قبول ندارند. (۱)

در صورتی که این افراد با روش های متعارف تشکیلاتی از تصمیم و اعتراض خود منصرف نمی شدند و همچنان ناراضی و منتقد باقی می ماندند، پس از تنزل رده تشکیلاتی و به کارگماری در مشاغل سخت و بیگاری، محاکمه و زندانی (و در مواردی اعدام غیرمستقیم) می شدند. به نوشته راستگو سازمان، تا سال ۸۱ دو نوع زندان برای اعضای معترض فراهم ساخته بود:

۱- زندان هایی که در درون قرارگاه های سازمان در عراق وجود دارد و تحت نظر تشکیلات مجاهدین اداره می شود. در این زندان ها کل پرسنل زندان ها اعم از نگهبان، بازجو، شکنجه گر و

ص: ۱۴۹

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: ص ۲۵۹.

نظافت چی همه از کادرهای سازمان مجاهدین هستند.

۲- زندان هایی که تحت حاکمیت دولت عراق هستند... افرادی که خواهان جدایی از سازمان هستند پس از طی پروسه زندان در داخل قرارگاه ها، اگر همچنان بر جدایی اصرار داشته باشند،

از قرارگاه اخراج شده، بدون پاسپورت و اوراق شناسایی، به عنوان جاسوس رژیم ایران به

اداره امنیت عراق (استخبارات) تحویل داده می شوند. این افراد پس از شکنجه های فراوان به زندان های عادی عراق فرستاده می شوند و در آنجا در سلول زندانیان خطرناک جنایی، با جنایتکاران و بزهکاران عراقی به بند کشیده می شوند. (۱)

سابقه ایجاد زندان در گروه رجوی به اوایل استقرار سازمان در خارج از کشور می رسد و به حوزه مسئولیت ابراهیم ذاکری در کردستان مربوط است. در آن اوان شایع کردند که چند نفوذی در پایگاه دستگیر شده اند و در واقع، این شایعات بهانه ای برای سرکوب نیروهای «مسئله دار» بود. ابراهیم ذاکری فرمانده ستاد سازمان در کردستان عراق، در نشستی، از این دستگیری ها سخن گفت. پس از آن، زیر پوششش و با استناد به این اخبار، ساختن زندان های انفرادی (۲ در ۱ متر) و جمعی در «مقر منصور» واقع در شهرک «کهریز» نزدیک شهر «سلیمانیه» عراق (پادگانی متعلق به ارتش عراق با چند ساختمان بزرگ، که در اختیار سازمان بود آغاز شد.

با اعلام «انقلاب ایدئولوژیک» در اواخر سال ۶۳، جمع کثیری از اعضای تحت مسئولیت ذاکری، در برابر اظهارات و تحکم های وی، حالتی تهاجمی به خود گرفتند. دستگیری های گسترده از همین زمان شروع شد. شدت دستگیری ها در حدی بود که کارها در کلیه پایگاه ها به حالت تعطیل درآمد، و حفاظت نیز شدیداً افزایش پیدا کرد:

... به طور مثال به جای ۳ الی ۴ پست نگهبانی (در مقر منصور)، آن را به ۱۵ الی ۲۰ پست نگهبانی افزایش دادند تا مبادا بچه ها فرار کنند. دستور تیراندازی هم داده بودند تا در صورت کوچک ترین حرکتی تیراندازی نمایند. (۲)

دستگیری ها روز به روز افزایش یافت تا آنجا که کلیه ساختمان های «مقر منصور» به زندان تبدیل گردید.

ص: ۱۵۰

۱- همان: ص ۲۶۱.

۲- یعقوبی و...، اپورتونیست های راست منحط: ص ۹.

روزی نبود [که] ۲ الی ۳ لندکروز از مقرها (از بغداد گرفته تا کرکوک، سلیمانیه [و]... تا کلاله) بچه های دستگیر شده - حتی بچه های خارج از کشور که به بغداد می آوردند، چشم بسته هر دو یا سه نفر - را به زندان منصوری منتقل نکنند.

جو رعب و وحشت و ترس سراسر پایگاه ها را دربر گرفته بود. دستگیری بچه ها در نیمه های شب و یا در موقع استراحت بعد از ظهر، و به طور ناگهانی صورت می گرفت؛ البته به بهانه

فرستادن به مأموریت یا اینکه «برو فلان کار را انجام بده!»^(۱)

در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ دستگیری ها به اوج خود رسید و در نتیجه، «مقرّ منصوری» - کلاً - به زندانی با ۵۰ سلول انفرادی و بقیه به صورت سلول های جمعی تبدیل شد. اطراف مقر را به تله های انفجاری و منوری مجهز کردند.

در این زندان ها، تعداد زیادی از بچه ها می خواستند خودکشی کنند؛ که بلافاصله زندانبانان

متوجه و مانع می شدند.^(۲)

در تاریخ ۱۶ فروردین ۶۴، به خاطر پر شدن زندان و بحرانی بودن وضع و در نتیجه غیرقابل کنترل شدن زندان، زندانیان را به مقرّ «غیور» (واقع در منطقه «ماوت» عراق) منتقل کردند. زندان جدید یک استادیوم سرپوشیده ورزشی بزرگ در دو طبقه بود که اطراف آن را کاملاً استتار کرده بودند تا هیچ چیز از بیرون مشهود نباشد. حمام و دستشویی نیز در داخل سالن ساخته بودند. تعداد زندانیان این زندان جدید، بیش از ۷۵۰ نفر بود.^(۳)

در این زندان، لباس مخصوص برای زندانیان درست کرده بودند؛ شب و روز قابل تشخیص نبود و از هواخوری نیز خبری نبود. استفاده از دست بند و چشم بند و اعمال خشونت - از شکنجه روحی تا اهانت های لفظی و فحاشی و ضرب و شتم - رایج بود و زندانیان را فقط روزانه در دو نوبت، با چشم بند، به توالی می فرستادند. از جمله موارد ممنوع در این زندان، خواندن نماز و تلاوت قرآن با صدای بلند بود.

بازجویان^(۴) و زندانبانان - همه - از «مسئولین» بودند. از «دفتر سیاسی» گرفته تا افراد «کمیته مرکزی». بعضی از سربازجوها عبارت بودند از:

محمدعلی جابرزاده، محمد حیاتی، مهدی براعی، حسن مهرابی، حسین ربوبی، ابراهیم ذاکری،

ص: ۱۵۱

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان. در برخی اظهارات، این تعداد تا هزار نفر هم گفته شده است.

۴- اصل: بازجوگران.

حسین ابریشمچی، مهدی فتح الله نژاد، اسماعیل وفایغمایی، [محمد] صادق سادات دربند[ی]، مسعود عدل... (۱)

چون در داخل تشکیلات، اقدامات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اعضای منتقد و معترض به «انقلاب ایدئولوژیک»، «پروژه رفع ابهام» نامیده شد، زندان های مزبور در پایگاه های «منصوری» و «ماووت» نیز «زندان های رفع ابهام» خوانده می شد. محمدحسین سبحانی که خود در حدود هشت سال در زندان های مختلف انفرادی سازمان در عراق محبوس بوده است (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸)، و بیش از یک سال نیز در زندان اطلاعات و «ابوغریب» رژیم صدام، با معرفی و تحویل سازمان، زندانی بوده، (۲) می نویسد: «ابراهیم ذاکری... به دستور مسعود رجوی در [اواخر] سال ۱۳۶۳ مسئول پروژه «رفع ابهام» و زندانی کردن بخش اعظم اعضای سازمان در کردستان عراق بود.» (۳)

به نوشته راستگو زندان های عمومی «رفع ابهام» دوبار توسط سازمان برپا شده است: یک بار در سال ۱۳۶۴ که به بهانه بررسی برای یافتن افراد نفوذی جمهوری اسلامی، در حدود هشتصد نفر از اعضا به مدت یک ماه در زندان و تحت بازجویی همراه با تحقیر و خشونت بودند. اغلب این افراد با روحيات خرد شده و تسلیم تر از گذشته، مجددا در داخل سازمان به کار گرفته شدند و عده کمی از آنان از سازمان خارج شدند و فرار کردند.

در سال ۱۳۷۳ دومین زندان بزرگ رفع ابهام در قرارگاه اشرف برپا شد که دلیل آن لو رفتن تعدادی از تیم های عملیاتی ترور که از عراق به داخل کشور ایران اعزام شده بودند، ادعا شد. «سازمان در یک واکنش تنبیهی، تمام افرادی را که درخواست شرکت در عملیات داخل کشور را می کنند (حدود ۵۰۰ نفر) متهم می کند و همگی ایشان را در زندان های واقع در قرارگاه اشرف [در جاده کرکوک - بغداد و نزدیکی شهر خالص] زندانی می کند. این موضوع در پاییز ۷۳ اتفاق می افتد. افراد بازداشت شده در طول مدت بازجویی که تا حدود شش ماه طول می کشد، تحت بازجویی های طولانی و شکنجه های طاقت فرسا قرار می گیرند، تا فاز رفع ابهام را بگذرانند... دو تن از این زندانیان نگون بخت به نام های «پرویز احمدی» و «قربانعلی ترابی» زیر شکنجه سازمان جان باختند... افرادی که رفع ابهام شده و از این زندان آزاد شده و

ص: ۱۵۲

۱- یعقوبی و...، اپورتونیست های راست منحط: ص ۱۰.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۸ - ۹.

۳- همان: ص ۹۵.

به سر کارهای خود بازگشتند، اکثراً از سازمان بیزار شده بودند و کاملاً نسبت به سازمان بی اعتماد بودند، به طوری که دلجویی های بعدی سازمان نیز نتوانست آنها را متقاعد کند. بخش عظیمی از جداشدگان

سال های بعد از میان همین افراد بودند.» (۱)

هدف اصلی هر دو مورد زندان های رفع ابهام، سرکوب منتقدان و مخالفان بالفعل و بالقوه دو مرحله اصلی انقلاب ایدئولوژیک و تحکیم سلطه «رهبری نوین» سازمان محسوب گردید.

شمس حائری اسامی زندان های سازمان در عراق را به این شرح معرفی کرده است:

۱- زندان «سردار» در کرکوک...، ۲- زندان «دبس» در اطراف شهر کرکوک، ۳- زندان «مهمانسرا»

در پادگان اشرف، ۴- زندان «دانشکده»، ۵- زندان «مسققات»، ۶- زندان های معروف به ۱M و ۳M، ۲M در پادگان اشرف، ۷- زندان اتوبان شماره یک و دو، نبش خیابان اصلی منتهی به قبرستان [در پایگاه اشرف]، ۸- زندان ضلع شرقی... واقع در پادگان اشرف، ۹- زندان نزدیک مرکز ۱۲... در پادگان اشرف، ۱۰- زندان H که یکی از مخوف ترین زندان های واقع در پادگان

اشرف می باشد... (۲)

شمس حائری همچنین بخشی از خاطرات زندانی بودن خود در زندان های پایگاه اشرف را در کتاب «مرداب» منتشره در هلند، ذکر کرده است و در خلال آن مشاهدات خود درباره مشخصات و وضعیت

برخی از زندان های مذکور را ارائه نموده است.

راستگو نیز اسامی و مشخصات زندان های سازمان را در کتاب خود که در آلمان انتشار داده، توضیح داده است و از جمله درباره وجود زندان های موسوم به «مهمانسرا» در پایگاه های مختلف (علاوه بر زندان اصلی پایگاه اشرف به همین نام) نوشته است. او همچنین از وجود سه زندان دیگر در پایگاه اشرف به نام «زندان ۳۷»، «زندان پذیرش» و «زندان ۴۰۰» نیز سخن گفته و درباره زندان ۴۰۰ چنین

می نویسد:

این زندان، محوطه ای است به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ متر که در گذشته ساختمانی عادی بوده است... دست کم ۶ تا ۸ سلول انفرادی با درب های کشویی در این محل قرار دارد... این زندان

که در خیابان ۴۰۰ قرار گاه اشرف قرار دارد، به نام «زندان ۴۰۰» معروف شد و ویژه زندانیانی

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲- شمس حائری، مرداب نسخه اینترنتی: ص ۸۰.

شد که قصد جدایی از سازمان را داشتند.^(۱)

محمدحسین سبحانی عضو سابق شورای مرکزی سازمان و از مسئولان ستاد امنیت که کتاب خود را بر مبنای خاطرات زندان تنظیم کرده، نیمی از هشت سال حبس خود در زندان های سازمان را، در «زندان ۴۰۰» سپری کرده است. جلد اول این کتاب به نام «روزهای تاریک بغداد» در زمستان ۸۳ در آلمان انتشار یافت و اولین بخش آن، این عنوان را بر خود دارد: «زندان انفرادی خیابان ۴۰۰ در قرارگاه اشرف».^(۲)

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان که خود نیز تجربه زندان تشکیلات را از سر گذرانده، می نویسد:

ساخت و بافت زندان ها به شکلی است که هرگز زندانی فکر فرار از آن را در سر نمی پروراند. انبوه دیوارها، سیم های خاردار، چشم الکترونیکی، نگهبان مسلح و خاکریز مانع فرار زندانی

خواهند بود. در سازمان... اساسا زندان برای مجرمین ساخته نمی شود بلکه فقط برای بریده ها

در نظر گرفته می شود و کسانی که دوره بعد از ایزوله را سپری می کنند و دوره ای دیگر را در زندان منتظر می مانند تا به تبعید فرستاده شوند. از بین زندانیان کسانی هستند که باید برای همیشه زندانی باشند. سازمان در توجیه این گونه افراد می گوید که آنها دارای اطلاعات

استراتژیک و خیلی سری هستند... ولی بهترین دلیل در این است که آن فرماندهان بالا- و قدیمی می توانند در خارج از سازمان مخالفین را گرد خود بخوانند و آنها را تشکل دهند، و سازمان از تشکل مخالفین و بریده ها سخت هراسان است.^(۳)

نوروزعلی رضوانی کادر جداشده سازمان که یک سال و نیم در زندان های انفرادی تشکیلات، زندانی بوده می گوید: ارتش آزادیبخش [سازمان] در هر یگان خودش یک بازداشتگاه دارد... قرارگاه اشرف در

وسعتی بین دوازده کیلومتر در ده کیلومتر بیش از ۳۵ بازداشتگاه و زندان در درونش دارد.^(۴)

راستگو درباره مدیریت زندان های درون تشکیلات و گردانندگان آنها می نویسد:

هم اکنون [= سال ۸۱] در قرارگاه اشرف که بزرگ ترین و اصلی ترین پایگاه مجاهدین در عراق است، بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان های متعدد سازمان را برعهده دارد... مسئول آن

فردی به نام نادر رفیعی نژاد است... اسامی چند تن از زندانبانان و شکنجه گران سازمان

ص: ۱۵۴

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۱.

۳- خوشحال، کنترل نیرو: ص ۲۶۳.

۴- اسکولاستیک نوین...: ص ۸۶.

مجاهدین... که توسط جادشدگان افشاء شده اند، درج می شود. لازم به یادآوری است که افراد

جادشده ای که این اسامی را [در کشورهای غربی] منتشر کرده اند، برای شرکت در هر محکمه عادلانه ای در این رابطه اعلام آمادگی کرده اند: (۱)

ردیف نام خانوادگی نام مستعار رده سازمان مسئولیت اصلی الفتفرهاد منوچهر بخش پرسنلیاز جو ۱۲ امامیعلیمصطفی مسئول بخش شکنجه گر ۳ برومند امید ناجیا فسر عملیات قرارگاه اشرف سرباز جو ۴ پناهی کاظم شکنجه گر ۵ جنت سرایی پهرام مختار بخش قضاییاز جو، شکنجه گر ۶ حائری شهین مسئول سابق قضایی مسئول قضایی ۷ حسن زاده محصل حسن جلال زندان اشرف باز جو، شکنجه گر ۸ حنیف نژاد احمدیونس بخش سیاسیاز جو ۹ حیدری قدرت شکنجه گر ۱۰ خدایی صفتعلی ادیب شکنجه گر ۱۱ خلخالعلیشکنجه گر ۱۲ ذاکریابراهیم کاک صالحریس بخش ضدامنیت شکنجه گر ۱۳ رجا بیبتول فرمانده قرارگاه اشرف باز جو ۱۴ رضایی ابوالقاسم [محسن] نماینده شورا در ایتالیا باز جو ۱۵ رفیعی نژاد نادر بخش قضاییاز جو، شکنجه گر ۱۶ سادات دربند محمد صادق عادل بخش قضایی رییس زندان ۱۷ عالیمان مجید عضو بخش قضایی و نماینده شورای ملی مقاومت باز جو، شکنجه گر ۱۸ عزتی حسن نریمان زندان باز جو،

شکنجه گر ۱۹ غفار یمرضیه زندان بازندان ۲۰ کاسه چیفریدیحیاز مسئولین خروجی ارتش (زندان موقت) زندان بازندان موقت ۲۱ مرزبان محمد ۲۲ منافی محمد رضا فرهاد زندان قرارگاه کوتباز جو ۲۳ منتظمی جلال کاک جعفر باز جو باز جو، شکنجه گر

ص: ۱۵۵

از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ با استناد به کتاب جمع بندی یک ساله مقاومت مسلحانه، گزارش مسعود رجوی، مدعی است که سازمان تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. بیلان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبه رجوی با رادیو «صدای مجاهد»، میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار تأسیسات دولتی و غیردولتی بود.

همچنین در منابع سازمان ادعا شده که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ تعداد هفت هزار تن از نیروهای

جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرها در این دوره، به استناد مدارک سازمان، ۱۲۰۰ مورد بود.

آمار سازمان نشان می دهد که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ تعداد پنج هزار تن از نیروهای جمهوری

اسلامی در سطح شهرها و کردستان و منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط تیم های ترور و گروه های عملیاتی نظامی، ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب نیز بنا به ادعای سازمان ۹۰۰ مورد بود.

مطابق گزارش های سازمان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ تعداد پانزده هزار تن از نیروهای جمهوری

اسلامی در نوار مرزی و کردستان و در سایر شهرهای ایران توسط نیروهای سازمان شهید شدند. تعداد عملیات و تخریب در سطح شهرها ۴۰۰ مورد ادعا گردید.

آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳، به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان اعلام

شده است. (۱) کلیه عملیات های مزبور، با حمایت و پشتیبانی نظامی و تدارکاتی ارتش بعث عراق انجام گردیدند.

به گزارش منابع سازمان در سال ۱۳۶۶ بعد از تأسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق، با کمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام صورت گرفت. در این مجموعه عملیات، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی شهید شدند. عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و عملیات تخریب ۲۰۰ مورد بوده است.

در سال ۱۳۶۷ سه عملیات نظامی مشترک با ارتش عراق صورت گرفته است که سازمان مدعی شد در عملیات «آفتاب» ۳۵۰۰ نفر، در عملیات «چلچراغ» ۸۰۰۰ نفر، و در عملیات «فروغ جاویدان» ۵۵۰۰۰

ص: ۱۵۶

نفر از رزمندگان جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. (۱)

نوروزعلی رضوانی از اعضای سابق سازمان در مصاحبه ای می گوید:

طبق آمار نشریه مجاهدین خلق ایران و کتاب جمع بندی مقاومت یک ساله مجاهدین خلق و همچنین نشریاتی که تحت عنوان انجمن دانشجویان خارج کشور که برای مجاهدین چاپ می شد، آمار می هست که من همه اینها را جمع کردم. آمارش این هست: ۱۱۶۶۳۰ نفر از نیروهای

طرفدار رژیم خمینی به دست رزمندگان صلح و آزادی آقای مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۶۰ تا این تاریخ [۱۳۷۵] به قول خودشان اعدام انقلابی شدند. آمار عملیات تخریب و انفجار در اماکن دولتی و عمومی در سطح ایران طبق نشریه مجاهد و رسانه های خبری مجاهدین هست ۳۷۴۰ عملیات. عملیات انفجار از جمله دفتر حزب جمهوری، نخست وزیری و دادستانی و جاهای دیگر که نفراتی هم توی این عملیات ها کشته شدند که جزو آن آمار نیامده است. (۲)

بدیهی است که با توجه به شگرد غلو و اغراق در کلیه آمارهای ارائه شده از سوی سازمان، نمی توان به آمار فوق الذکر اعتماد نمود و به طور طبیعی بایستی حداکثر آمار واقعی را یک دهم محاسبه نمود. گزارش های رسمی منتشره نیز، فاصله بسیار زیادی با آمار سازمان نشان می دهد.

راستگو در کتاب خود، به طور نمونه درباره آمار تلفات عملیات «فروغ جاویدان» که در ایران «مرصاد» خوانده می شود، چنین نوشته است:

از تلفات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] در این عملیات آمار رسمی ای در دست نیست. بسیاری از شاهدان متفقا آمار تلفات نیروهای رژیم را حدود ۱۰۰۰ تن برآورد کرده اند که با توجه به موقعیت برتر آنها در این جنگ، این آمار به حقیقت نزدیک تر است. سازمان تلفات

رژیم را ۵۵۰۰۰ نفر اعلام کرده است که شاهدان صحنه جنگ، این موضوع را قویا رد می کنند.

ضمن اینکه روحیه غلو سازمان بر هیچ کس پوشیده نیست. (۳)

سازمان علاوه بر اغراق و چندین برابر کردن آمارهای مربوط به اقدامات مسلحانه تروریستی خود به منظور ترسیم یک چهره مقتدر، فراگیر و توانمند از خود، از سوی دیگر برای مظلوم نمایی و توجیه تبلیغات و اقدامات خود، آمار دروغینی از میزان افراد دستگیر شده و اعدامی در ایران طی ۲۴ سال گذشته، ارائه

ص: ۱۵۷

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۱۴.

۲- اسکولاستیک نوین...: صص ۹ - ۱۰.

داده است. در نشریات سازمان و اظهارات مسئولان آن بارها تکرار شده که تاکنون بیش از صد و بیست هزار تن از اعضا و هواداران سازمان در ایران کشته شده و بیش از صد و پنجاه هزار تن نیز در زندان ها به سر می برند. درباره نمونه آمار تلفات عملیات مرصاد که سازمان شهدا و مجروحان جمهوری اسلامی را ۵۵۰۰۰ تن ادعا کرده است، (۱) متقابلاً در ادعای عجیب تر و مشابه بدون ارائه هیچ گونه سند و مشخصات واقعی، بارها ادعا نموده که در سال ۶۷ و در واکنش به حمله مشترک ارتش عراق و سازمان، سی هزار تن از زندانیان سازمان در ایران، طی چند روز اعدام شده اند. (۲) تکرار تبلیغات سازمان در این زمینه به حدی بوده است که حتی بسیاری از جادشندگان سازمان، به رغم تردید و تشکیک در بسیاری ادعاهای سازمان، در این مورد تصور می کنند واقعا همان گونه که سازمان ادعا کرده، در پاییز سال ۶۷ «قتل عام» زندانیان سازمان در ایران به وقوع پیوسته است. قدری بررسی و تأمل در مورد انواع آمارهای ارائه شده در تبلیغات سازمان، به وضوح بیانگر این واقعیت است که نمی توان این موضوع را از سایر ویژگی ها و صفات ذاتی تشکیلات، جداگانه و مستقل در نظر گرفت. تصور هر میزان از صحت و درستی در این گونه ادعاهای

سازمان منوط به پذیرش وجود صداقت و درستی در سایر ادعاها و عملکرد سازمان است.

مهدی خوشحال از اعضای سابق سازمان می نویسد:

... سازمان هم از ماشین بزرگ تبلیغاتی خود اهداف زیادی را دنبال می کند... دو قطبی کردن...

تقویت روحیه نیروها و بزرگ کردن پیروزی های نظامی و سیاسی، اغفال نیرو و دشمن، ... بزرگ

نشان دادن کمیت و کیفیت جنگ افزار و نیروهای خودی... با دگماتیسم و فریب می خواهد افکار

عمومی را اغفال کرده و راه را فقط برای دیکتاتوری باز نگاه دارد... در این تبلیغات سعی

می شود که دشمن را هر چه بیشتر بزرگ کنند یعنی باطل مطلق تا در مقابل آن خود را حق مطلق

دانسته... تبلیغات می تواند با سانسور گذشته و تحریف و جعل حقایق، نیروها را از دنیای خارج غافل نگاه دارد... برای نیروها،

اعداد و ارقام و اکشاف از نوع گویبزی تبلیغ می شود. (۳)

ص: ۱۵۸

۱- در موارد متعدد از سال ۶۷ تاکنون و از جمله نشریه مجاهد، ش ۵۶۱، ۹/۵/۸۰: ص ۱۵.

۲- دفعات فراوان در نشریات سازمان و از جمله نشریه مجاهد، ش ۵۹۶، ۸/۵/۸۱: ص ۱۰. سازمان دو لیست ۱۲ هزار نفره و ۲ هزار نفره از کشته شدگان ادعایی خود از ابتدای شروع شورش مسلحانه سال ۶۰ تا ۶۶ را که آکنده از اسامی مجهول و ناقص است منتشر نموده ولی درباره اعدام شدگان سال ۶۷ تاکنون چند لیست توسط سازمان و یا سایر گروه های ضدنظام در خارج انتشار یافته که از هزار تا - حداکثر - سه هزار نفر را شامل می شوند که بخش عمده اسامی آنها نیز مجهول و ناقص و

غير مستند مي باشند.

۳- خوشحال، کنترل نيرو: صص ۱۱۶ - ۱۱۸.

بزرگ نمایی و دروغ های نجومی یکی از شیوه های نگه داری نیرو درون سازمان است که سازمان را قدرتمند و کیفی و مشروع... نشان بدهند.^(۱)

حذف ها و تصفیه های درونی

تصفیه علی زرکش

علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط مهدی افتخاری و محمد مفیدی معرفی^(۲) و به عضویت سازمان پذیرفته شد.

در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد. وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار رجوی و خیابانی بود.^(۳) به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان و... و کادر مرکزی غیرعلنی بود که تنها در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد.^(۴) در خرداد ۵۹ با مهین رضایی ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۶۰، وی به سمت قائم مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی - نظامی آن منصوب شد.^(۵) و

ص: ۱۵۹

۱- شمس حائری، مرداب نسخه اینترنتی: ص ۱۹۳.

۲- سبحانی معتقد است که زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شد. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۵۲. در بیوگرافی رسمی سازمان پس از انقلاب نیز گفته شده که در زندان، کاظم ذوالانوار موضع سازمانی زرکش را ارتقا داد. نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴.

۳- نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴. «از اول اردیبهشت سال ۵۴... مسئولیت رهبری تمام اعضا و هواداران سازمان در همه بندهای سیاسی زندان قصر مرکب از ۸ بند به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت.» همان.

۴- «چهره و قیافه علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها، افرادی که به ستاد انزلی [ساختمان پایگاه اصلی و علنی سازمان در خیابان انزلی منشعب از خیابان طالقانی پس از انقلاب] در تهران تردد داشتند چهره وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن اینکه در «فاز سیاسی» ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ و همچنین بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» عکسی از وی در نشریه های سازمان به چاپ نرسیده بود. البته علی زرکش در «فاز سیاسی» در یک مناظره تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتی اش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد، اسم و تصویر او در جایی نیامد.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۲.

مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده دار بود.

وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه ای به مدت یک ساعت محاکمه و به اعدام

محکوم می گردد. و سپس به بغداد انتقال داده می شود و در همانجا زندانی می شود.

در مورد محاکمه و عزل علی زرکش، هادی شمس حائری می نویسد:

علی زرکش در پاریس در دادگاه ویژه، که خود رجوی رئیس این دادگاه بود، محاکمه و به اعدام

محکوم گردید و سپس به عراق منتقل و حدود یک سال در ساختمان بقایی که بعدها به ازهدی

تغییر نام داد، در طبقه چهارم زندانی بود و حق خروج از اطاق خود را نداشت. می گویند که این توطئه را مریم عضدانلو برایش ترتیب داده بود. نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که محاکمه و زندانی شدن علی زرکش ابتدا در فرانسه صورت گرفت و او مدتی در محل اقامت رجوی در پاریس زندانی بود و سپس به زندان عراق منتقل شد. زرکش می توانست هنگام انتقال

به عراق از دست مأمورین بگریزد و خود را به پلیس فرانسه معرفی کند، اما وی با قبول محکومیت خود و آمادگی برای رفتن به عراق مهر تأییدی بر انحرافات سازمان نهاد. زیرا کسی

که درون سیستمی پرورش یافته باشد که خود یکی از مهره های سازنده آن است و در تکوین انحرافات سازمان پا به پای رجوی سهیم بوده، نمی تواند دارای ابتکار و استقلال رأی باشد و خود نیز تبدیل به مهره ای بی اراده می گردد. بدین جهت او نتوانست در مقابل این انحراف

بایستد. فقدان شخصیت و توان لازم برای مقابله با اتهامات وارده و نشان ندادن عکس العمل

مناسب از جانب زرکش، زمینه استمرار این نوع محاکمات را برای آیندگان فراهم ساخت. لذا

علیرغم ظالمانه بودن این محاکمه و این که علی زرکش قربانی یک توطئه گردید، در عین حال

فساد تشکیلات کاملاً آشکار شد، بدین جهت برای علی زرکش باید به عنوان یکی از عوامل به

انحراف کشیدن سازمان و سکوت در مقابل آن به خصوص به خاطر راه اندازی انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ که او یکی از مهره های اصلی آن بود، تأسف خورد. (۱)

سعید شاهسوندی در رابطه با محکومیت زرکش می نویسد:

ماجرای محاکمه درون تشکیلاتی علی زرکش، به خاطر انداختن گناه تمامی شکست ها و بن بست های استراتژیک ناشی از

شروع مبارزه مسلحانه در خرداد ۶۰ به گردن وی بوده است.^(۲)

یکی از وابستگان سازمان در اروپا، در کتابی که آذرماه ۸۴ نوشته است و به تحلیل «انقلاب

ص: ۱۶۰

۱- شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۷.

۲- شاهشوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۳.

ایدئولوژیک» از منظر مقبول سازمان اختصاص دارد، درباره اجرای زرکش چنین می نویسد:

مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک و نشست های خطی متعاقب آن، سه قربانی سرشناس را نیز به همراه دارد که تا مقطع انحلال دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، در شمار مقتدرترین عناصر رهبری کننده تشکیلات مجاهدین به شمار می روند. هر سه آنها از پی گیرترین

مدافعان مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین و نزدیک ترین افراد به شخص مسعود رجوی بودند. «علی زرکش» که تا مقطع انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و انحلال متعاقب

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین، جانشینی مسئول اول سازمان و فرماندهی داخل مجاهدین را برعهده داشت، مسئول شکست های استراتژیک گذشته و انتقال نادرست خطوط رهبری به تشکیلات، قلمداد شده و خلع رده می شود. بعد هم بدون سر و صدا به قرارگاه بدیع زادگان که محل اقامت رهبری سازمان بود، منتقل می شود. چنین اتفاقی در هر حزب و

سازمانی که رخ دهد، جدای درستی و غلطی آن، بی هیچ تردید راه را به چندپارگی تشکیلات

مربوطه می برد. در میان مجاهدین، اما آب از آب تکان نمی خورد! انقلاب ایدئولوژیک اولین

ثمره خود را در عمل به بار و بر می نشاند. مدت هاست که سازمان مجاهدین «یک چهره» بیشتر

ندارد. یک سال بعد «علی» که به عنوان «رزمنده ساده» در عملیات فروغ جاویدان شرکت کرده

بود، به خاک می افتد. یادش گرامی باد. (۱)

برخی از جدانشدگان سازمان که در عملیات فروغ شخصا شرکت داشته اند درباره نحوه مرگ علی زرکش که به عنوان یک سرباز صفر در عملیات شرکت داده شده بود، معتقدند که وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید.

در مورد قاتل او دو قول وجود دارد.

روایت اول: «در حین عملیات مرصاد در جریان یک تصفیه خونین به دست «فرهاد چاه بست» عضو سازمان و محافظ ابراهیم ذاکری از مسئولان رده بالای سازمان به قتل رسید.» (۲)

روایت دوم: «علی زرکش توسط مسعود قربانی فرمانده تیم های ویژه عملیاتی در داخل کشور - که مورد اعتماد شخص مسعود رجوی قرار داشت - در صحنه عملیات «فروغ جاویدان» کشته شد و سپس

ص: ۱۶۱

قرار داده است که خلع رده می شوند و اولی کناره گیری می کند و دومی هنوز در سازمان است. روشن است که برخلاف نظر نیابتی اهمیت زرکش قابل مقایسه با دیگران نبوده و از همه کادرها بالاتر و مهم تر بوده است.

۲- روزنامه کیهان، ۱/۱۰/۶۷: ص ۲.

مسعود قربانی نیز توسط فرد دیگری کشته شده است تا ردی برجای نماند.»^(۱)

زرکش پیش از مرگ در نامه ای به همسرش مهین رضایی به افشای بعضی مسائل درون گروهی می پردازد و از له شدن و تصفیه خود پرده برمی دارد و عملیات فروغ را ناموفق پیش بینی می کند و تحلیل رجوی و مرکزیت سازمان را اشتباه دانسته است. متن این نامه که در جریان عملیات مرصاد (فروغ) به دست نیروهای ایران افتاده بود، برای نخستین بار در داخل کشور انتشار یافت. زرکش و همسرش هر دو در عملیات مزبور کشته شدند و وسایل شخصی آن دو نیز پس از شناسایی، مورد بازرسی قرار گرفته بودند که نامه مزبور در بین آنها پیدا شد. وی در نامه خود با اشاره به نادرستی تحلیل سازمان در اقدام به پدید آوردن فاجعه هفتم تیر، درباره اقدام به عملیات فروغ می نویسد: «این شرایط عینا شرایط «هفت تیر» و یادآور آن روزهاست و این بار چندم است که سازمان از همان سوراخ گزیده می شود و به یک اشتباه استراتژیک دیگر تن می دهد.»

در قسمت دیگری از نامه مزبور در مورد دیدگاه رجوی نسبت به مردم چنین آمده است:

مسعود... در تشریح عملیات روی پارامتر مردم جایی باز نکرد و می خواهد با یک ضرب تنه رژیم را واژگون کرده و مردم را به صورت تماشاچی پشت رینگ نگه دارد. آنجا که در مقابل

سؤال یکی از خواهران مبنی بر احتمال عدم حمایت مردم گفت که [:] مردم اگر با ما نیستند، بر ما هم نیستند و مردم تابع قدرتند و پس از این که کفه قدرت به نفع ما چربید، آنها هم خواهند

آمد[.] و نتیجه عملی این خط یعنی حرکت جدای از توده یعنی اراده گرایی و... طی بحث هایی که با مسعود رجوی و حمید[= محمود عطایی] و شریف [= مهدی ابریشمچی] و... داشتیم بارها گفتم حرکتی که پشتوانه آن مردم نباشد با یک بند و بست و با یک تغییر فاز رژیم، مواجه با بن بست خواهد شد و به همین دلیل مخالف آمدن به عراق بودم و به خاطر همین اظهار عقاید

متهم به خیانت شدم و در پی اش حکم اعدام که البته کاش رفته بودم و این طور مرا تصفیه و له نمی کردند.

زرکش در همین نامه علت باقی ماندن خود در تشکیلات را اینگونه توضیح داده بود:

سؤال خواهی کرد [که] تو با این ذهنیت چرا در عملیات شرکت می کنی، نمی دانم شاید تحمیل شرایط باشد. شاید توسل به راهی برای رفع اتهامات. در هر صورت دلایلی که تاکنون با وجود

شرایط ویژه ای که برایم فراهم آورده اند و باعث شده بمانم و بارها در مورد آن بحث کرده ایم،

ص: ۱۶۲

هنوز آنها را منتفی نمی دانم و معتقد به اصلاح از درون هستم. حتی اگر همه چیز را بر سر آن

بگذارم...

گروهی از هواداران سازمان در فرانسه که مخالف رجوی بودند، در تابستان ۱۳۷۷، اطلاعیه ای در مورد مرگ زرکش منتشر کردند. در این اطلاعیه درباره انتشار نامه مذکور در ایران و واکنش سازمان در قبال آن چنین آمده است:

... پس از اینکه رژیم حاکم بر ایران نامه علی زرکش به همسرش مهین رضایی را منتشر نمود، مسئولین باند «ارتش آزادیبخش ملی ایران» علاوه بر رادیو در چندین شماره از نشریه وابسته به خود (نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج کشور، شماره های ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰،

۱۵۲، از ۲۵ شهریور تا ۲۰ آبان سال ۱۳۶۷) با نوشتن مقالات و با کلیشه کردن چندین دستخط

علی زرکش و همچنین وصیت نامه او و مصاحبه با چند تن از ایادیشان از جمله خواهر علی زرکش و با آوردن دلایلی، تلاش نمودند تا نامه علی زرکش به همسرش را که رژیم منتشر کرده

بود، «دست نویس جعلی»... و «مسخره و مضحک» دانسته (البته بعد از این همه بسیج نیرو و

نوشتن مقالات متعدد) اضافه می نماید که نامه منتشره توسط رژیم... ارزش پاسخگویی ندارد...

ولی چندین مورد از جانب مسئولین این باند همچنان لاینحل و بدون پاسخ می ماند:

۱- آیا یکی از «ارزنده ترین رهبران» یعنی علی زرکش به خاطر «تغییر موضع» متهم به خیانت

نشده بود...

۲- رده و موضع سازمانی فردی که «مدارج خطیر انقلابی را یک به یک طی نموده»^(۱)... قبل از کشته شدنش در شکست فروغ جاویدان چه بوده است؟... وی تصفیه شده و همچنان تحت الحفظ بوده... دو تا سه سال کاری نداشته، از زور بیکاری و جلوگیری از «له» شدن بیشتر، حاضر می شود تا یکی از کادرهای حفاظتی مسعود شود...

۳- آیا علی زرکش با رفتن به عراق موافق بوده؟ به نظر می رسد جواب منفی است...

۴- جدای از تمام موارد بالا، اعم از درست و یا نادرست بودن «دست نویس جعلی»... محمد جابرزاده در نشست نیمه شب مهرماه سال ۶۵ اعلام می دارد: «در جلسه ای با حضور مسعود و مریم، اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت، علی زرکش به خیانت متهم شده، خودش قبول کرده و حکم اعدامش هم صادر شده است» و... [رجوی در نامه ای به شاهسوندی

۱- رجوی در حکم انتصاب زرکش به عنوان قائم مقام خود، در تاریخ ۳۰ فروردین ۶۱، وی را از «ارزنده ترین رهبران» سازمان که مدارج خطیر را طی کرده، توصیف کرده است. نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۳۶، صص ۱-۲.

[می نویسد: «علی زرکش هم حی و حاضر است، مدتی هم که در اینجا از دید بعضی ها مخفی بود، به خاطر این بود که دشمن درباره تغییر مواضع او، بر ما پیشدستی نکند...»]

حال سؤال این است که اگر آنچه در «دست نویس جعلی» علی زرکش آمده نادرست است... «تغییر مواضع» او چه بوده که مسئول ارتش آزادیبخش از ترس پیشدستی دشمن، او را محکوم به اعدام و سپس برای مدتی وی را از دیدها مخفی نگاه می دارند؟^(۱)

محمدحسین سبحانی با بررسی چگونگی خلع رده و محاکمه و سرانجام مرگ زرکش با استناد به اسناد و مدارک منتشره و معتبر، معتقد است:

اختلاف علی زرکش با مسعود رجوی پیرامون نتیجه ندادن استراتژی «مبارزه مسلحانه» برای سرنگونی رژیم بوده است... [مهدی افتخاری] می گفت: «علی بر سر نحوه کشاندن نیروی اجتماعی و مردم به میدان مبارزه علیه رژیم با مسعود اختلاف داشت.» جدا از این نقل قول

مهدی افتخاری که عضو دفتر سیاسی وقت سازمان در زمان دستگیری علی زرکش بود، می توان به مضمون نامه های علی زرکش به همسرش مهین رضایی قبل از عملیات به اصطلاح «فروغ جاویدان» نیز اشاره کرد. البته سازمان مجاهدین مدعی است که این نامه ها قلابی می باشد و توسط رژیم جمهوری اسلامی، دست خط علی زرکش جعل شده است. که البته می توان حدس زد بر اساس همان استدلالی که علی زرکش زندانی شد (یعنی جلوگیری از سوءاستفاده رژیم) این دروغ (جعل شدن نامه های علی زرکش توسط رژیم) نیز بر اساس همان استدلال، در

سازمان توجیه و امکان طرح پیدا می کند.^(۲)

سبحانی همچنین با ذکر واکنش های همراه با شگفتی اعضای سازمان بعد از اعلام خبر کشته شدن زرکش در عملیات فروغ، روشن نشدن علت اینکه وی به عنوان «سرباز صفر» در آن عملیات سازماندهی

شده بود و عبارات سؤال برانگیز در وصیت نامه زرکش که توسط سازمان منتشر شد و حاکی از دیدگاه های مخالف قبلی وی با رهبری سازمان بود، تأکید می کند که مطالب مندرج در نامه منتشره زرکش به همسرش، صحت دارد و قابل انکار نیست.^(۳)

ص: ۱۶۴

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۲۳۹ - ۲۴۲.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۷ و ۲۷۱.

۳- همان: صص ۲۷۳ - ۲۸۱.

نیابتی که به سفارش سازمان، کتاب خود را برای تفسیر و توجیه انقلاب های ایدئولوژیک نوشته، در مورد تصفیه های پس از استقرار سازمان در عراق، با اشاره به مرگ زرکش در حالی که خلع رده شده و «رزمنده ساده» بود، می نویسد:

به دنبال او [زرکش] «حسن مهرابی» و «محمد حیاتی» نیز البته با فواصل زمانی گوناگون دراز می شوند. حسن مهرابی که از بالاترین عناصر ایدئولوژیک مجاهدین بود پس از چندی بدون سر و صدا کناره می گیرد و به پاریس بر می گردد. محمد حیاتی (سیاوش) نیز که در بدو تأسیس

ارتش آزادیبخش هنوز فرماندهی قرارگاه حنیف را برعهده داشت، پس از افت و خیزهای بسیار، هنوز در شمار مسئولین مجاهدین قرار دارد. صف مسئولینی که خلع رده می شوند، همچنان ادامه دارد. احمد حنیف نژاد، محمود احمدی، احمد افشار، مهدی خدایی صفت و... در میان این صف طولانی، اما هیچ «چهره ای» نیست که مدعی سازمان مسعود باشد. (۱)

همچنین سبحانی چند تن از تصفیه شدگان سازمان که با زرکش همدلی داشتند را مهدی کتیرایی، مجید حریری و حمیدرضا رابونیک ذکر کرده و نام می برد. (۲) کتیرایی و رابونیک نیز مانند زرکش در عملیات فروغ کشته شدند، اما حریری خلع رده شد و تحت کنترل یک کادر پایین تر قرار گرفت. (۳) علاوه بر تصفیه هایی از نوع برخورد تشکیلاتی و یا حذف غیرمستقیم در عملیات های نظامی انواع دیگری از حذف ها و مرگ های مشکوک افراد مسئله دار و معترض در داخل سازمان، رخ داده و اخبار آن توسط جداشدگان به بیرون درز کرده که به برخی از آنها در ادامه اشاره می شود:

زنی به نام ناهید در شهر کرکوک از طبقه اول ساختمان پایگاه شفایی به پایین پرت شد. وی درجا کشته شد، علت مرگ او خودکشی اعلام گردید. بنا به گفته سازمان وی بیماری روانی داشت و چون مربی کوتاهی کرده، نامبرده در خارج از دید آنها دست به خودکشی زد.

جسد زنی به نام زهرا، که پس از خلع رده تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده آشپزخانه پایگاه سعادت بیگانه بغداد به بیگاری گماشته شده بود، پس از مدتی در یخچال فریزر پیدا شد.

در منطقه سردشت کردستان فردی به نام عباس اهل جنوب ایران توسط فرمانده اش مورد هدف

ص: ۱۶۶

۱- نیابتی، نگاهی دیگر...: صص ۷۵ - ۷۶.

۲- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۱ - ۲۶۳.

۳- همان: صص ۶۱ و ۱۰۳.

شلیک ناخواسته قرار گرفت و کشته شد. بنا به گفته ناظرین این صحنه، شلیک عمدی صورت گرفته بود.

نامبرده از اعضای قدیمی سازمان و معترض به روابط درون سازمانی و مدت زیادی تحت برخورد بود.

فردی به نام محمد گموش در بند ۲۰۰ زندان «دبس» شبانه حلق آویز شد و جسد وی در پشت همان بند دفن شد.

حسن محمدی، عضو قدیمی سازمان (شورای مرکزی در سال ۶۴)، در رودخانه زاب نوار مرزی ایران و عراق، به نحو مشکوکی در رودخانه غرق شد. نامبرده در سال ۱۳۶۵ در دادگاه درون تشکیلاتی

سازمان، مستقر در خاک عراق، محکوم به اعدام شد. وی پس از حبس در زندان در منطقه کردستان

عراق، به زندان مصباح در شهر سلیمانیه منتقل گردید و موفق به فرار شد، خود را به شهر بغداد رساند. برای بار دوم، در پایگاه سعادت شهر بغداد، محاکمه شد و عباس داوری و محمد حیاتی یک بار دیگر حکم اعدام و زندانی او را ابلاغ کردند. بنا به دستور مسعود رجوی، با یک درجه تخفیف، به زندان با اعمال شاقه، محکوم گردید که پس از طی محکومیت به بخش نظامی سازمان منتقل شده بود. نام حسن محمدی متولد گرگان در ردیف ۱۶۸ لیست اسامی معاونین اجرائی مرکزیت منتشره توسط سازمان در سال ۶۴، درج شده است. (۱)

بنا به اظهارات تعدادی از جداشدگان سازمان، یکی از اعضای سازمان که نامش مشخص نشد در محل زندان اسکان قرارگاه اشرف، توسط دستمالی که در دهانش گذاشتند، خفه شد که جسد نامبرده

هنگام بازرسی و چک و کنترل خانه ها کشف شد. دو زن دیگر نیز مرگشان مشکوک بود و سازمان اعلام کرد که آنها با خوردن قرص، خودکشی کرده اند. در صورتی که در قرارگاه اشرف دست یابی به قرص و مواد سمی غیرممکن بود. این دو زن، مسئله دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته اند. در ضمن حاضر به پذیرفتن طلاق های اجباری و ایدئولوژیک نمی شده اند. فرد دیگری که مسئله دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته است، بین دو کامیون نظامی آیفای قرار گرفته و سرش له شد. سازمان اعلام کرد که راننده بر اثر تاریکی هوا و گرد و خاک بیش از حد، متوجه نبوده است.

مجتبی میرمیران (معروف به میم بارون)، شاعر و کاریکاتوریست، از مسئولین بخش تبلیغات و عضو شورای مرکزی سازمان بود (۲)، و اشعار و مطالب زیادی از وی در نشریات سازمان به چاپ رسیده است، در

ص: ۱۶۷

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۵۴.

۲- نام میرمیران، متولد تهران در ردیف ۲۰۰ لیست مسئولین نهادهای سازمان (بخشی از شورای مرکزی) منتشره توسط سازمان درج شده است. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۶۲.

شهر بغداد (خیابان السیدون، پایگاه میرزایی، طبقه سوم، واحد آخر دست راست) شبانه، به طور مشکوکی حلق آویز شد. نامبرده یکی از اعضای مسئله دار و مخالف سرسخت رجوی شده بود. سازمان در داخل تشکیلات علت مرگ وی را خودکشی اعلام کرد. محمدحسین سبحانی که خود در تهران از نزدیک با وی همکار تشکیلاتی بوده، از دوست مشترک سازمانی به نام عباس عباسی شنیده است که وی در قرارگاه بدیع زادگان، در محل بازداشت اقدام به خودکشی کرده بود.^(۱)

فردی به نام اصغر، از بخش رادیو «صدای مجاهد»، اهل شمال ایران، پس از درگیری های درون تشکیلاتی، به بخش نیرویی در پاکستان اعزام شد. سازمان پس از مدت زمان کوتاهی اعلام کرد که اصغر از روابط سازمان بیرون رفته و اطلاعات پایگاه های ارتش آزادیبخش و پایگاه استقرار رهبری سازمان را در اختیار مأموران جمهوری اسلامی قرار داده است. هنوز این مسئله برای اعضا و همسر اصغر جا نیفتاده بوده که سازمان اعلام کرد وی توسط جمهوری اسلامی ترور و کشته شده است. به نظر برخی از جداشدگان سازمان، اصغر که مدت زیادی در پایگاه بدیع زادگان، واقع در غرب بغداد در منطقه

ابوغریب، در قسمت تهیه برنامه های رادیو مشغول به کار بود، گویا از ماجرای دست داشتن سازمان در کشتار حجاج ایرانی در مکه (۱۳۶۶ش) باخبر بوده است.

یکی دیگر از افراد سر به نیست شده دارای اطلاعات مشابه اصغر، فردی بود به نام بهرام اهل تبریز. وی با نام مستعار تقی در منزل مسعود رجوی کار می کرد و از همه مسائل آنجا مطلع بوده است. این فرد بعداً مسئله دار شده و تحت برخورد قرار گرفت و با رده پایین تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده به کار گماشته شد. چندی بعد سازمان در بخشی محدود اعلام کرد که بهرام به علت بلد نبودن شنا، در استخر آب پایگاه بدیع زادگان به هنگام شنا در تنهایی، غرق شده است.

فرد دیگری به نام داود احمدی با نام مستعار جواد در تعمیرگاه ترابری یکی از واحدهای نظامی سازمان در عراق به دار آویخته شد که توسط تشکیلات، خودکشی اعلام گردید. سازمان در پاسخ به سؤال مادر داود که جویای علت خودکشی پسرش بود گفته است: «فعالاً نمی توانیم آن را بگوییم، و پس از پیروزی، و استقرار در ایران علت خودکشی پسر را خواهیم گفت.»

فردی با نام مستعار بشیر اهل بلوچستان در ارتش سازمان، یک روز صبح هنگام بیدارباش عمومی

ص: ۱۶۸

در حالی که تمام اندامش سیاه و متورم بود، مرده در رختخواب پیدا شد. سازمان علت مرگ او را ناراحتی مغزی اعلام کرد. طبق گزارش های درونی وی بعد از عملیات فروغ مسئله دار بوده است و انتقاداتش خطی و استراتژیک محسوب شده بود و از نظر او سازمان به بن بست رسیده بود.

بعضی از اعضای سابق سازمان که مدتی در زندان های سازمان محبوس بوده اند بعد از آزادی و خروج از عراق درباره وضعیت گروهی از زنان زندانی، شهادت داده اند که در سال ۱۳۷۰، در قرارگاه اشرف واقع در عراق، تعدادی از زنان زندانی معترض به رجوی، باردار بودند. این زنان معترض، در زندان معروف اسکان که دارای مجموعه های هشتگانه H، G، F، E، D، C، B، A بود، (۱) زندانی بودند و تا آخرین لحظه های تولد فرزند بدون سرپرست و پوشش خانواده بودند. سازمان از این شرایط به عنوان یک حربه علیه اینان استفاده می کرد و از دادن حداقل غذا به این زنان خودداری می کرد. تا شاید به خاطر حفظ فرزند به دنیا نیامده شان تسلیم شوند. جیره غذایی شامل دو عدد خرما و حدود ۵۰ گرم نان بود و زنان اغلب دچار بیماری های ویژه می شدند، ولی مسئولان سازمان از بردن آنها به بیمارستان خودداری

می کردند و می گفتند: «شما و کودکان دشمن رهبری هستید. ما آذوقه نداریم به دشمن رهبری بدهیم. همان بهتر که همراه کودک به دنیا نیامده هر دو بمیرید تا رهبری از شر شما خلاص شود».

یکی از زنان سازمان به نام محترم بابایی که در برابر انقلاب ایدئولوژیک مسعود رجوی اعتراض کرده بود، از سال ۶۹ بدترین فشارها و تهدیدها را متحمل شد. وی علاوه بر این، از نظر سازمان جرم دیگری نیز مرتکب شده بود، آن هم جرم بچه دار شدن بود.

محترم بابایی، بدون سرپرست، نوزاد خود را در زندان های اسکان به دنیا آورد. سازمان حتی از دادن شیرخشک به نوزاد او خودداری می کرد و هر بار در جواب تقاضای شیر به او گفته می شد: «سزای

ص: ۱۶۹

۱- «هنگامی که سازمان در سال ۱۳۶۵ قرارگاه های اشرف و بدیع زادگان را از صدام حسین تحویل گرفت، اقدام به ساختن واحدهای چهارخوابه در ضلع شرقی قرارگاه اشرف کرد که به «مجموعه های اسکان» مجموعه A تا H معروف شدند. این واحدهای چهارخوابه که بسیار کوچک بودند، [هر یک] اختصاص به سه زوج داشت که به هر کدام یک اتاق تعلق می گرفت. اتاق دیگر نیز متعلق به بچه های آن سه زوج بود. سازمان عمدتاً داشت که خانه ها را به صورت مشترک و برای چند زوج بسازد تا هر زوج مراقب زوج دیگر باشد... بعد از شروع «طلاق های اجباری» در سال ۱۳۶۸، و بی موضوع شدن «مجموعه های اسکان»، تعدادی از آنها به انبارهای تدارکات و تعدادی نیز از جمله مجموعه H به زندان تبدیل شد که با افزایش موج نارضایتی بین اعضای سازمان، مجموعه های دیگر اسکان نیز به زندان تبدیل شدند.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۵.

«کوفی» و «بریده» از سازمان و رهبری همین است، برو به جان رهبری دعا کن که تو را نکشته و زنده

هستی!»

پس از ۲۷ روز، سازمان حاضر شد جسم لاغر و استخوانی کودک او را به ملاقات پدرش، کریم حقی، عضو سابق شورای مرکزی سازمان که او هم خود در زندان «میدان تیر» زندانی بود، ببرد. قصد سازمان از این ملاقات و نشان دادن سوءتغذیه کودک به پدرش این بود که کریم حقی را تحت فشار روحی قرار بدهد تا شاید او به خاطر زنده ماندن کودک اش تسلیم شود. محترم بابایی بیش از یک و نیم سال در بدترین شرایط ممکن در زندان های سازمان فرزندش را بزرگ کرد و در نهایت تاب تحمل عواقب آن دوران را نیاورد و دست به خودکشی زد. رضوانی در این باره می گوید:

[پس از آزادی، افراد جدا شده] در یک بحران بی هویتی به سر می برند، تعادل روحی ندارند... در یک خلا زندگی می کنند و این خلا خیلی خطرناک است. کمااینکه خوب شاهدش بوده ایم تا

به حال چه در عراق و چه در اینجا [= اروپا]. آخرین بار [تا ۱۳۷۵] خانم محترم بابایی دست به خودکشی زد و خودش را حلق آویز کرد که ناشی از این بحران بی هویتی و فشارهای جانکاهی

بود که در زندان های رجوی در خاک عراق متحمل شد. محترم بابایی بیش از یک و نیم سال در

زندان های قرارگاه مجاهدین و خانه های امن بغداد به سر برد و بعد از گذار از این دوران [و خروج از عراق و جدایی از سازمان]، در هلند تحت درمان روانپزشک بود.^(۱)

یکی دیگر از زنان باردار زندان اسکان زنی با نام مستعار پروانه، اعزامی از فرانسه، بود که بعد از چند

سال همکاری با سازمان و کشته شدن شوهر اولش در عملیات های نوار مرزی، با داشتن یک دختر، در روابط درون سازمانی با فردی به نام سعید ازدواج کرد. وی در سال ۱۳۷۱ زندانی شد و در همان زمان وضع حمل کرد. همزمان شوهر دوم او نیز در زندانی دیگر به سر می برد و همواره درخواست ملاقات با خانواده اش را می کرد. بالاخره سعید بعد از صحبت های مکرر با محسن [ابوالقاسم] رضایی، رییس زندان های سازمان، موفق شد تا برای چند ساعت به ملاقات همسر و کودک خردسال و نوزادش برود.

سعید با دیدن نوزاد که از سرما و سوءتغذیه، بدحال شده بود، اقدام به روشن کردن آتش در محوطه باز محل ملاقات نمود که محسن رضایی با سه نفر همراه سر رسیدند و او را در مقابل چشمان همسر و فرزندانش آن قدر کتک زدند که سر و صورتش خون آلود شد. بعد از آن سعید و خانواده اش به اردوگاه

ص: ۱۷۰

رمادی تبعید شدند. اما شبانه فرار کردند و خود را به مرز اردن رساندند. پس از معرفی خویش به نیروهای دولتی اردن، پلیس مرزی به آنها اجازه ورود نداد. پروانه پس از باخبر شدن از این که می بایست دوباره به عراق بازگردند، دست به انتحار زد و به عنوان اعتراض رگ دستش را برید. مأمورین دولت اردن در جواب آنها گفتند: «این فرمان پادشاه اردن و خواست رهبری سازمان مجاهدین خلق و دولت عراق می باشد که هرچه زودتر شما را برگردانیم.» پس از تحمل حبس مجدد در عراق و تلاش های بسیار، اینک این خانواده در کشور آلمان به سر می برند.

جداشدگان سازمان که توانسته اند به خارج از عراق راه پیدا کنند معتقدند رهبری سازمان سیاست اتهام سازی و ترور شخصیتی و تهدید و چماقداری را به مثابه حلقه مکمل سرکوب درون تشکیلاتی، در بیرون تشکیلات در کشورهای اروپایی و ترکیه علیه اعضای معترض و افشاکنندگان زندان هایش به کار گرفت.

از خرداد ماه سال ۱۳۷۰ اعضای جداشده، در خارج عراق از طرف سازمان تحت تعقیب و مراقبت و

تهدید و ضرب و شتم واقع شده اند. برخی از این موارد که توسط خود قربانیان طرح و بعضاً در مراکز قانونی محلی و بین المللی ثبت گردیده، عبارتند از:

تیر ماه سال ۱۳۷۰ در شهر کلن آلمان، یکی از اعضای سابق سازمان، به نام علیرضا پورنظری، به همراه فرزند کوچک اش مورد حمله و هجوم افراد سازمان واقع شدند. اما با هوشیاری و کمک همسایگان و اطلاع به پلیس، مأموران سازمان قبل از آمدن پلیس، صحنه را ترک کردند.

در همان زمان در دانشگاه شهر کلن یکی از اعضای سابق سازمان با نام مستعار رضا مورد حمله و هجوم سه تن از مأموران سازمان واقع شد و مجروح گردید. طبق شناسایی های بعدی پلیس محلی، این سه تن از انجمن سازمان، مستقر در کشور هلند اعزام شده بودند.

چند حمله مشابه در اسفندماه سال ۱۳۷۰ در هلند و انگلستان رخ دادند.

در سوم فروردین ۱۳۷۱، خانم شروین صمیمی فرد، عضو سابق سازمان، به جرم افشای زندان های این سازمان در کشور عراق، در پاریس مورد حمله و ضرب و شتم واقع شد.

در سال ۱۳۷۲ در کشور هلند، هادی شمس حائری، یکی از اعضای سابق سازمان، مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت و شدیداً مجروح گردید. وی طی مدتی که از این سازمان جدا شده است، از طرق مختلف تهدید شده است. در همان سال در هلند باز هم یکی دیگر از اعضای جدا شده سازمان به نام

امرالله ابراهیمی که مدت زیادی را در زندان های سازمان به سر برده بود، مورد هجوم مأموران سازمان قرار گرفت. او نیز بارها توسط تلفن و ... تهدید به مرگ شده است.

در سال ۱۳۷۲ در شهر کلن آلمان، زنی که با نام مستعار شهین عضو سابق سازمان بوده است، توسط چهار نفر از مأموران سازمان مورد حمله واقع شد.

در سال ۱۳۷۳ علی رضوانی، یکی از اعضای سابق سازمان، در «راین ماین هتل» شهر فرانکفورت آلمان، توسط مسئول انجمن وابسته به سازمان تهدید به مرگ شد و مرتباً افرادی - از جمله علیرضا حسینی و همسرش، به همراه حسین و مهدی - از بخش حفاظت رهبری سازمان، نامبرده را تحت تعقیب قرار دادند. در دو مورد نیز اموال منزلش مورد دستبرد واقع شده است و تا چند سال توسط مأموران اطلاعاتی سازمان زیر نظر قرار داشت. علی رضوانی، نویسنده کتاب «شکنجه در زندان های رجوی»، بارها توسط سازمان، از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است. در شهریور ماه سال ۱۳۷۴ هم، به جرم مصاحبه با «رادیوی ایرانیان مقیم آمریکا» در ساعت دوی نیمه شب، به منزل او حمله کردند.

در سال ۱۳۷۳ در کشور سوئیس، یکی از اعضای سابق سازمان به نام مراد توسط سه تن از افراد سازمان در معبر عمومی مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت که طی آن از چاقو استفاده شد.

در سال ۱۳۷۳ در کشور دانمارک، جمشید تفرشی، یکی از اعضای جدا شده سازمان، از طرف افراد سازمان مورد حمله و سوء قصد قرار گرفت. او ناچار از دانمارک به آلمان نقل مکان کرد.

در سال ۱۳۷۳ در شهر کلن آلمان یک عضو سابق سازمان به نام سعید، توسط چهار تن از مأموران سازمان مورد ضرب و شتم واقع گردید.

در سال ۱۳۷۳ در کشور ترکیه، خلبان حسن جعفری، یکی از اعضای جدا شده سازمان، به همراه خانواده اش مورد حمله و تهمت واقع شد. سازمان او را جاسوس جمهوری اسلامی معرفی کرد. اما پس از بررسی پلیس معلوم شد که نامبرده نه تنها جاسوس نیست بلکه در خاک عراق زندانی سازمان مجاهدین بوده است. در شهر آنکارا طی سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ موارد مختلفی از درگیری و ضرب و شتم

جدا شدگان سازمان رخ داده است. و همچنین در موارد متعددی تهدید تلفنی و یا حضوری جدا شدگان به مرگ در انگلستان، سوئد، آلمان و ترکیه صورت پذیرفته است. (۱)

ص: ۱۷۲

در کتاب «کنترل نیرو»، عملیات ارباب و برخوردار با جداشدگان در خارج عراق «سرکوب خارجی» نامیده شده و درباره آن چنین آمده است:

در سرکوب خارجی، سازمان سعی می کند... قدرت نمایی کند و همچنین توانمندی خود را زیاد جلوه دهد و می خواهد به دیگران این طور القا کند که در همه جا جاسوس و نفوذی گمارده

است تا هرگونه زمزمه مخالفت و اعتراض را در نطفه خفه کند.^(۱)

پس از بر ملا شدن وجود زندان ها توسط زندانیان و شکنجه شدگان سازمان و روانه شدن سیل شکایات به صلیب سرخ و عفو بین الملل و کمیساریای عالی پناهندگان، و سازمان های نظارت بر حقوق بشر در آمریکا و اروپا، اقدامات جدی و مؤثری برای پیگیری این شکایات و گزارش ها صورت پذیرفت و یکی دو مورد درخواست بازدید این مجامع از زندان های سازمان، با مخالفت تشکیلات و دولت عراق، بی نتیجه ماند. برخی از جداشدگان سازمان که خود مدت زیادی در زندان های سازمان به سر برده اند، در مصاحبه ها و نوشته های خود از وجود انواع شکنجه های روانی و جسمی در این زندان ها سخن گفته اند.^(۲) هدف اصلی این شکنجه ها، به تسلیم کشاندن فرد معترض و یا منفعل کردن وی در صورت جدایی از سازمان عنوان شده است. راستگو ۱۵ نوع شکنجه مرسوم در زندان های سازمان را بر شمرده و توضیح داده است.^(۳) وی و سبحانی در کتاب های خود از دو تن از افراد معترض سازمان به نام پرویز احمدی و قربانعلی ترابی یاد کرده اند که در زیر شکنجه به قتل رسیده اند.^(۴)

همچنین راستگو نام و مشخصات ۱۱ تن دیگر از افرادی که به طرز مشکوک در سازمان کشته شده اند و ۱۲ تن از افرادی که معترض بوده اند ولی مفقود شده اند و اطلاعی از آنان وجود ندارد، نیز درج کرده است.^(۵)

ص: ۱۷۳

۱- خوشحال، کنترل نیرو: ص ۳۲۳.

۲- از جمله: رضوانی در کتاب های «شکنجه در زندان های رجوی» و «اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی»، راستگو در کتاب «مجاهدین خلق در آینه تاریخ»، سبحانی در کتاب «روزهای تاریک بغداد» و خوشحال در کتاب «کنترل نیرو». پایگاه های اینترنتی مختلف مربوط به جداشدگان و مصاحبه های آنان با نشریات و رسانه های محلی و بین المللی غربی نیز معمولاً در بردارنده اطلاعات و نظراتی در این باره هستند.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۴- همان: صص ۲۸۳ و ۲۶۸. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۴۹ - ۵۰.

۵- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۲۸۳ - ۲۸۶.

گفتار بیست و دوم: همکاری یا مزدوری؟ تاکتیک یا استراتژی؟

اشاره

ص: ۱۷۵

تئوری پردازی وابستگی

چنانکه در جلد نخست - ضمن شرح فعالیت ها و بیان تاریخچه سازمان مجاهدین خلق - بیان شد، سازمان از طریق عناصر خود در خارج از کشور یا به وسیله اعزام برخی از کادرهای شاخص خود، در فاصله سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰، به منظور تدارک سلاح و مقدمات آموزش رزمی و چریکی، با کشورهای

کمونیستی یا انقلابی نیز تماس گرفت تا حمایت آنان را به دست آورد. هر چند در این مرحله چندان توفیق نیافت، لیکن ارتباط با کشورهای نزدیک به بلوک کمونیست (عراق، الجزایر، سوریه، یمن جنوبی و لیبی) را گسترش و سازمان داد.

سازمان، چه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و چه پس از آن - در سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰ براساس

مبانی ایدئولوژیک و شیوه تحلیل سیاسی خود^(۱)، جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم می نمود که در این نگرش، اردوگاه شرق (به اضافه چین) متعلق به مستضعفان و خلق های مظلوم و اردوگاه غرب (متحدان آمریکا و کشورهای به اصطلاح آزاد) متعلق به مستکبران و نظام های ظالم تلقی می شد.

از آنجا که در چشم انداز مجاهدین، رسیدن به انقلاب دموکراتیک ضداستثمار و ضدامپریالیستی -

ص: ۱۷۷

۱- مبنای اصلی ایدئولوژی مجاهدین خلق و محور مرزبندی با دیگران، «نفی استثمار» بود. نظریات مختلف سازمان در این خصوص، در جزوه های «شناخت» از آثار گذشته و «روش تحلیل سیاسی» (از آثار بعد از انقلاب اسلامی) انعکاس یافته است.

در چارچوب اتحاد همه گروه ها و جریان های ضدامپریالیست و ضد استثمار - مدنظر بود، بلوک شرق و حتی کلیه نهضت ها و جنبش ها و کشورهای که اصطلاحاً «مترقی» شناخته می شدند، در این کادر جای می گرفتند و حمایت اینان - به مثابه نوک پیکان مبارزه - برای رسیدن مجاهدین خلق بر مسند قدرت سیاسی لازم بود.

بیگانه گرایی در رسیدن به قدرت

فاز نخست: اردوگاه شرق

سازمان مجاهدین خلق، بر اساس تحلیل های درونی سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰ و مواضع علنی پس از این تاریخ، جهت مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، به دو جبهه قایل بود؛ جبهه داخلی و جبهه خارجی. رابطه این دو جبهه را نیز دیالکتیکی می دانست: الزامات سیاست داخلی به تعیین تصمیمات خارجی منجر می شود و نیز نیازهای سازمان در سیاست خارجی معطوف به تحلیل های آن در سیاست داخلی است.

سازمان در ارزیابی این دو جبهه، هر دو را مانند کفه های ترازو برآورد می کرد. از جمله مبانی تعیین سازوکارهای سیاست گذاری و تصمیم گیری، برقراری تعادل بین این دو جبهه (هماهنگی ارگانیک) و سرمایه گذاری و صرف انرژی - به صورت اشکال نظامی - به عنوان مبرم ترین وظایف سازمان در فاصله ۲۸ ماهه «فاز سیاسی» بودند؛ تا نظام - الزاما - به سمت سرکوب متمایل گردد؛ و در نتیجه منزوی یا سرنگون شود.

کسب حمایت های بین المللی، تلاش در تشویق به بایکوت و تحریم جمهوری اسلامی، و تشدید

فشار از سوی قدرت های رسمی بین المللی (چه کشورها و چه سازمان ها)، از نظر سازمان، عناصر ضروری و مکمل مبارزه داخلی به شمار می آمدند.

مروری بر روند پرتحرک ولی خاموش روابط پنهان و آشکار خارجی سازمان، در فاصله پیروزی

انقلاب تا خرداد ۶۰، به رغم آنکه توجه هیچ ارگان یا شخصی را جلب نمی نمود، بخشی از حقایق را آشکار می سازد.

۱) در جریان مسافرت «یاسر عرفات» و همراهانش به ایران، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دید و بازدیدهای برنامه ریزی شده ای با «عرفات» از سوی مجاهدین خلق صورت گرفت. از

هدایایی که در این دیدارها رد و بدل شد، اسلحه و آرم سازمان بود. (۱)

(۲) در انتخاب «هانی الحسن» به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران، آشنایی او نیز با سازمان

مورد توجه بود؛ چرا که وی - از سال ها پیش - مسئول ارتباط یا رابط بین «فتح» و سازمان

بود. نکته ظریف دیگر این بود که از میان رهبران فلسطینی، «هانی الحسن» بهترین روابط را با دولت بعث عراق داشته است.

(۳) دیدار و گفتگو با رهبر جبهه آزادی بخش اریتره، در مردادماه ۱۳۵۸؛ (۲)

(۴) مذاکرات نمایندگان سازمان با «ابوجهاد» در تهران، به تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸. (۳)

(۵) دیدار و مذاکره با فرستاده ویژه جمهوری دموکراتیک صحرا (پولیساریو) در تهران، به تاریخ

ششم آذرماه ۱۳۵۸. (۴)

(۶) ملاقات با «یاسر عرفات» در محل اقامت وی، به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۸. (۵)

(۷) ملاقات با نمایندگان جنبش های آزادی بخش آرژانتین و السالوادور، با موضوع «مسائل نهضت ها و شرایط به ثمر رسیدن

انقلاب ها»، به تاریخ دی ماه ۱۳۵۸. (۶)

(۸) و ملاقات های مکرر با سفرای الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و...

(۹) مسافرت های مکرر و پرهزینه هیئت های نمایندگی سازمان به کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و...

مجموعه این اقدامات، در فضای سیاسی آن زمان، از سازمان چهره ای «چپ» و «مترقی» ترسیم

می کرد. و البته همه این حرکات و مانورها به سمت و سوی «شرق» نشان داده می شدند.

فاز دوم: اردوگاه غرب

روند شرایط داخلی کشور به گونه ای بود که ابزار شعارهای ضدامپریالیستی نمی توانست در اختیار و

ص: ۱۷۹

۱- روزنامه کیهان، ۲۵/۱۱/۵۸: ص ۲.

۲- نشریه مجاهد - ش ۲، ۸ مرداد ۱۳۵۸: صص ۱ - ۲.

- ۳- همان، ش ۸، ۷ آبان ۱۳۵۸: صص ۱ و ۸.
- ۴- همان، ش ۱۳، ۱۲ آذر ۱۳۵۸: صص ۱ و ۳.
- ۵- همان، فوق العاده ش ۶، ۲۹ بهمن ۱۳۵۸: ص ۱.
- ۶- همان، فوق العاده ش ۷، ۵ اسفند ۱۳۵۸.

انحصار سازمان و گروه های چپ بماند؛ چرا که آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی، معاندانه ترین

مواضع را داشت و جمهوری اسلامی ایران و رهبری انقلاب اسلامی نیز شاخص ترین دشمنان امپریالیسم آمریکا شناخته می شدند.

پس از آغاز جنگ تحمیلی (به خصوص با روابط و مناسبات مسبوق به سابقه مجاهدین خلق و دولت

بعثی عراق) و به دنبال آشکارتر شدن اختلافات بنی صدر و دیگر مسئولان - که به امام و روحانیت و حزب جمهوری اسلامی نزدیک تر بودند - سازمان تضاد اصلی را، به صورت پررنگ تر، «ارتجاع راست» و روحانیت منسوب به رهبری انقلاب معرفی کرد. در آن شرایط، اردوگاه شرق و در رأس آن شوروی

سابق، به جهت گرفتار آمدن در بحران اشغال افغانستان به تغییر حکومت و دگرگونی ارگان رهبری جمهوری اسلامی ایران فکر نمی کردند. به همین دلیل بود که در جریان جنگ نیز عراق نمی توانست صد در صد متکی به بلوک شرق - به خصوص شوروی - باشد و از این رو بود که به غرب و متحدان وابسته به غرب در منطقه (به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس) بیشتر اتکا کرد و حتی کار به جایی رسید که بیشترین صادرات اسلحه فرانسه، به عراق بود.^(۱)

سازمان در اتحاد با بنی صدر و چرخش سریع به سوی غرب، به سمتی روی کرد که حذف حاکمیت جمهوری اسلامی را ضروری تلقی می نمود. عراق هم جای خود داشت و مهمترین و «آینده دارترین»

حامی سازمان بود.

نخستین علایم و اولین جرقه های رویکرد سازمان به غرب، در تابستان ۱۳۵۹ توسط رجوی بروز

پیدا کرد. در آن زمان، نشانه های تشدید تضاد بین ایران و عراق آشکارتر شده ولی هنوز جنگی درنگرفته بود. در این میان، تقویت اتحاد با بنی صدر و از طریق او، جلب رضایت فرانسوی ها - به خاطر سمپاتی موجود میان فرانسوی ها و بنی صدر - می توانست روند موردنظر سازمان را تسریع بخشد.

رجوی در این زمان با دو نشریه فرانسوی «اوتیا» و «لیبراسیون» مصاحبه کرد و صریحا مواضع

ص: ۱۸۰

۱- هر چند که «عراق تهاجم موشکی به تهران را در چارچوب سیاست های شوروی و با هدف تغییر موضع ایران در قبال افغانستان انجام داد، یک مقام رسمی وزارت خارجه آمریکا در همان زمان اعلام کرد: «هر عکس العمل شوروی را باید در عملکرد فوری رژیم بعث عراق جستجو کرد.» بعدها آقای دکتر ولایتی وزیر خارجه وقت ایران در مصاحبه با روزنامه کیهان گفت: «در اوج بمباران های عراق به قائم مقام وزارت خارجه شوروی گفتم: چرا به عراقی ها موشک می دهید؟ گفت: شما دست از حمایت مجاهدین افغانی بردارید تا ما هم موشک ندهیم. معامله خوبی نیست؟» آغاز تا پایان، سیری در جنگ ایران و

مخالف خود و سازمانش را با امام خمینی (ره) و «اسلام امام» علنی نمود. او «اسلام مجاهدین» را مترقی و ضد ارتجاعی و «اسلام امام» را ارتجاعی بیان کرد و کوشید تا چنین بنمایاند که اسلام سازمان با لیبرالیسم و دموکراسی سازگارتر است.^(۱)

در شرایط ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ‌گونه تماسی با غرب و حتی کوتاه‌آمدن نسبت به مواضع ضد غربی، برای سازمان توجیه پذیر نمی‌نمود؛ یعنی آن قدر که ارتباط پنهان و حتی تعامل اطلاعاتی و جاسوسی با شوروی (از منظر سازمان) طبیعی به نظر می‌رسید، چنین ارتباط‌هایی - ولو بسیار رقیق تر - با غرب، (از منظر همگان)، غیرطبیعی و ضد ارزش تلقی می‌شد. سازمان یک استثنا در کار آورده بود که هر از چند گاه از زبان یکی از سران آن بیان می‌شد و آن، ناگزیری این جریان به «اقدام غیرقانونی» یا توسل و رجوع به «وسایل غیرقانونی» در صورت لبریز شدن کاسه صبر ایشان بود.^(۲) توافق پنهان با فرانسه از آن جمله بود.

سفر مخفیانه رجوی به فرانسه در اسفند ۵۹

در اواخر سال ۱۳۵۹، مسعود رجوی از مرز شرقی کشور به پاکستان رفت و در آنجا با هماهنگی سفارت فرانسه عازم پاریس شد. با توجه به قرائن موجود ابوالحسن بنی‌صدر و عبدالرحمن قاسملو در زمینه چینی این سفر نقش واسطه را ایفا کرده‌اند. پس از این سفر، رجوی اولین بار در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در داخل کشور دیده شد؛ که بنابراین ممکن است مدت سفر وی را - حدود یک ماه و اندی حدس زد.^(۳) اولین نشست سران سازمان و مسئولان بخش‌ها با رجوی در نیمه دوم اردیبهشت ۶۰ برگزار شد که ضمن آن، خط «مبارزه تا سرنگونی نظام» توسط رجوی ابلاغ گردید.^(۴)

ص: ۱۸۱

- ۱- بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف و تلخیص.
- ۲- علاوه بر تهدیدهایی مثل احتمال لبنان شدن ایران (که رجوی در میتینگ امجدیه در تیرماه ۵۹ عنوان کرد و در مصاحبه‌ای نیز یادآور شد) تعبیراتی از نوع توسل به «وسایل غیرقانونی» نیز توسط افرادی چون مهدی ابریشمچی مطرح می‌گشت. (نشریه مجاهد - فوق العاده شماره ۲، ویژه انتخابات مجلس شورای اسلامی: ص ۵).
- ۳- یکی از عناصر بالای سازمان، مدت این سفر را بین بیست روز تا یک ماه تخمین زده است. بخشی از پرونده سیروس لطیفی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۴- اعلان عمومی این خبر توسط روزنامه صبح آزادگان صورت گرفت و سازمان نیز تکذیب کرد؛ لیکن بعضی از جزئیات آن همراه با کلیات نشست اردیبهشت ماه، در ماه‌های بعد توسط عناصر سازمان افشا شد. مأخذ پیشین. نیز شرح و تحلیل مجموعه حوادث...، ج ۳: بخش آخر.

این مسافرت همزمان با تغییراتی بود که در فرانسه و آمریکا به وجود آمده بود. در فرانسه گلیست‌ها به کنار رفتند و حزب سوسیالیست (فرانسوا میتران) روی کار آمده بود؛ در آمریکا نیز دموکرات‌ها شکست خورده و جمهوری خواهان (رونالد ریگان) قدرت را در دست گرفته بودند. همزمانی و هماهنگی سفر رجوی به فرانسه با حمایت علنی سازمان از قاسملو و حزب دموکرات کردستان ایران، موجب شده تا یکی از صاحب نظران به نقش قاسملو نیز اشاره داشته باشد.

فضای فرانسوی در زمان مسافرت رجوی خیلی صمیمی بوده است تا آنجا که فرانسوی‌ها یک «پژو» ضد گلوله - به منظور حفاظت از رجوی - به مجاهدین خلق هدیه کردند. اندکی پیش از

این سفر، رجوی و قاسملو ارتباط برقرار کرده در جهت زمینه چینی برای اتحاد بعدی قرار

گذاشته بودند.^(۱) قاسملو ارتباط عمیقی با افراد بالای حزب سوسیالیست فرانسه داشت و مشخصاً با میتران و زنش دوستی و رابطه داشت. زن میتران هنوز هم به عنوان فردی که روی

حقوق کردها حساس است، معروفیت دارد. رجوی - به نظر من - از کانال قاسملو با فرانسوی‌ها ارتباط گرفته است...

در جریان تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز با وجود سختگیری بنی صدر (و ضدیت شدیدش با حزب دموکرات و قاسملو)، رابطه رجوی و قاسملو بود که باعث شد وی به آن شورا راه بیابد.

برای آنکه عمق رابطه رجوی با فرانسوی‌ها روشن تر شود، کافی است به موردی اشاره کنم که خیلی جالب است. چند سال پیش کتابی در فرانسه به چاپ رسید، با عنوان «خیانت آیه الله‌ها».

نویسنده این کتاب فردی است به نام «ایو بونه»^(۲) - که مدت‌ها رئیس سرویس اطلاعاتی و ضدجاسوسی فرانسه^(۳) (DST) بوده است. در دوره ریاست همین فرد بود که مجاهدین خلق باوی و دستگاه تحت مسئولیتش رابطه برقرار کردند.

این شخص، که الآن در فرانسه نماینده پارلمان است و در کمیسیون دفاع مجلس ملی

ص: ۱۸۲

۱- در نشریه کردستان، ش ۱۱۴: ص ۲ تصریح شده که «در دی ماه ۱۳۵۹ در ملاقاتی میان نمایندگان سازمان مجاهدین و حزب [دموکرات] بر روی هدف‌های مشترک تشکیل جبهه توافق به عمل آمد و...؛ سپس در همین مأخذ - ش ۹۳: ص ۲۲ به تاریخ زمستان ۶۲ این تصریح آمده که «در مدت سه سال گذشته... حزب دموکرات و سازمان مجاهدین در مورد سرنگون ساختن رژیم... نظرات مشترک دارند». بر این اساس، دست کم سازمان از دی ماه ۵۹ درصدد براندازی بوده است نه پس از ۳۰ خرداد.

۲- Yves Bonnet. : رئیس سازمان ضدجاسوسی فرانسه، ۱۹۸۲ - ۱۹۸۵.

فرانسه عضویت دارد، هنوز هم با سازمان و رجوی رابطه بسیار خوبی دارد؛ و هر چند وقت یک بار نیز با عنوان نمایندگی مجلس به عراق می رود. تمام کتاب این شخص، همان ادعاهای

سازمان است که توسط وی رله شده است. اصلاً با حرف های سازمان مو نمی زند...

تداوم ارتباط اینها نشان می دهد که سازمان مجاهدین خلق تا چه حد با سرویس اطلاعاتی فرانسه چفت و نزدیک بوده است که بعد از گذشت قریب ۱۷ سال هنوز رابطه «ایو بونه» با

رجوی و سازمان وی خوب است. بد نیست این را یادآوری کنم که نزدیکترین رابطه فرانسه با

عراق در دورانی بوده که این شخص در رأس دستگاه ضدجاسوسی فرانسه قرار داشته است.^(۱)

انگاز به غرب، برآیند شکست در داخل

از هنگامی که سازمان خط خشونت گرایی را دنبال و تشویق نمود، برای جلب حمایت های بین المللی، به محافل حقوقی و پارلمانی و شخصیت های سیاسی غربی روی آورد. هیچ یک از این حمایت ها نمود دولتی نداشتند؛ چرا که هنوز سازمان به تغییر شرایط در داخل و مجبور شدن بلوک شرق به تأیید ایشان امیدوار بود. پس از تحمل ضربه های متوالی و سهمگین و نهایتاً رسیدن به بن بست مطلق و شکست قطعی در عرصه های تروریستی داخلی، از اواخر تابستان ۶۱ - تلاش سازمان و شخص رجوی متوجه جانداختن «آلترناتیو» در بین کشورهای غربی است و از این روست که دیگر زیر پا گذاردن همه اصول و ضوابط و ارزش های پیشین، نه تنها مذموم نیست که حتی ضروری می نماید.

کوشش برای «زد و بند»، «معامله» و «ارتباط های اطلاعاتی» با سرویس های غربی و تلاش در

اثبات این تحریف مسلم که سازمان هیچ گاه ضدامریکایی نبوده و مستشاران را دیگران کشته اند و... همه در این راستا صورت گرفته اند. اما در نهایت، مهم ترین پایگاه و حامی سازمان، صدام حسین و دستگاه مخابرات [اطلاعات و امنیت] اوست که هم به مجاهدین اسکان داده، هم به آنها تدارکات بخشیده و هم در قبال «اجرای دستورات» و همکاری های دیگر، به آنها حقوق پرداخته است.

ص: ۱۸۳

۱- مصاحبه با یکی از کارشناسان مرکز مطالعات استراتژیک - ۷/۹/۱۳۷۸ متن مصاحبه در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

اشاره

از سال های دور، در ذهن و اندیشه انقلابیون ایرانی و همه ایرانیان - از هر طیف و گرایش - حکومت عراق یک رژیم توتالیتر و دیکتاتور شناخته می شد؛ آن هم از منحنی ترین نوع آن. این قضاوت حتی شامل رژیم «عبدالکریم قاسم» - که سلطنت را ساقط کرده و ژست و نمود مردمی و عدالت خواهانه داشت و به نوعی خود را رقیب نظام حکومتی مصر در دوران «جمال عبدالناصر» می دانست - نیز می شد. همه حکومت های عراق - بلااستثنا - مشوق و محرک تجزیه طلبی در ایران بودند و رؤیاهای دور و درازی درباره استان خوزستان، که ایرانیان عرب زبان در آنجا سکونت دارند، می پروراندند. از این رو هیچ گاه مردم ما احساس مثبت و خوش بینانه ای نسبت به دولت عراق نداشته اند.

نخستین مواجهه و برخورد نیروهای سازمان با حکومت عراق، پس از فرود اجباری هواپیمای ربوده

شده از دوی در فرودگاه بغداد بود که تفصیل آن و شرح رفتار بعثی ها در جلد نخست این مجموعه آمده است.

پایگاه سازمان در عراق از سال ۱۳۵۰

همان گونه که در گفتارهای پیشین - ضمن توضیح ترورها و قتل های مشکوک توسط مرکزیت سازمان در سال های ۱۳۵۲ به بعد - گفته شد، مرتضی هودشتیان عضو اعزامی از ایران در یک پایگاه سازمان در بغداد زیرشکنجه از بین رفت. محسن نجات حسینی، از کادرهای قدیمی سازمان در خصوص

یک پایگاه اصلی سازمان در بغداد می نویسد:

... یک فرستنده رادیویی در اختیار ما قرار گرفت و تعدادی گذرنامه عراقی برای افرادی از سازمان که فاقد گذرنامه و کارت شناسایی معتبر بودند، صادر شد. عراق به خاطر نزدیکی به

ایران و نیز به علت اختلافاتی که بین آن کشور و رژیم شاه وجود داشت، محیط مناسبی برای

آموزش و فعالیت تبلیغاتی به شمار می رفت. «ابونضال»، که نماینده سازمان «الفتح» در بغداد

بود، تمایل به همکاری با ما را از هنگام جریان هواپیما ربایی نشان داده بود. یک خانه گروهی در بغداد اجاره کرده بودیم تا افرادی که در رابطه با رادیو و یا برای آموزش به بغداد می رفتند، در این خانه زندگی کنند.

... حسین خوشرو و مرتضی خاموشی، که مدتی گویندگی در [بخش فارسی] رادیو [بغداد] را به عهده داشتند، بیش از دیگران در عراق به سر می بردند. از جمله این افراد، محسن فاضل بود که به تازگی از ایران به خارج فرستاده شده بود. ...

محمد یقینی و حسین روحانی نیز در بغداد بودند. روحانی، که در آن هنگام مسئولیت بخش خارج از کشور سازمان را به عهده داشت، امور آموزشی سازمان را نیز اداره می کرد.^(۱)

شیوه اعزام افراد به عراق نیز همان گونه ای است که نجات حسینی درباره «حمید» (مرتضی

هودشتیان) توضیح می دهد؛ وی می نویسد:

در اواسط مردادماه ۱۳۵۳ یکی از اعضای داخل، با نام مستعار «حمید»، برای گذراندن یک دوره

آموزش نظامی و تکنیکی به خارج فرستاده شد. حمید با گذرنامه رسمی خود به لندن رفت و از

آنجا با یک گذرنامه جعلی به بغداد رفت.^(۲)

یک «رابط» عراقی الاصل

در فاصله بهار و تابستان ۱۳۵۱ یکی از دانشجویان عراقی مقیم ایران،^(۳) به نام فاضل البصّیام، از طریق رمزی که در عراق و لبنان دریافت کرده بود، با سازمان مجاهدین خلق در ایران تماس برقرار کرد. از آنجا که به خاطر وخامت وضع سازمان، به خصوص پس از ضربه شهریور ۵۰ و اعدام و کشته شدن

ص: ۱۸۶

۲- همان: صص ۳۶۱ - ۳۶۲.

۳- دانشجویان بعضی از کشورها، در تبادل فرهنگی با ایران، به ایران می آمدند و برخی از دانشجویان ایرانی نیز به آن کشورها اعزام می شدند. فرد مزبور در چنین ارتباطی به ایران آمده و در دانشکده فنی دانشگاه تهران به تحصیل اشتغال داشت. خلاصه پرونده ها...: مصلحتی البصام، فاضل.

تعدادی از عناصر مرکزی آن، قرار بود محمود شامخی از لبنان و عراق به ایران بیاید و در کنار مرکزیت تشکیلات در آن دوران (۱) قرار بگیرد تا تدبیری اندیشیده شود و سازمان از بن بست خارج گردد. فاضل به دنبال برقراری تماس با وی بود که در مسیر همین تماس، محمد مفیدی با وی ارتباط برقرار کرد و این رابطه تا زمان دستگیری مفیدی تداوم یافت.

پس از دستگیری و اعدام مفیدی، فاضل البصام با احمدرضا کریمی ارتباط برقرار کرد. دوران فعال مبارزات فاضل در همین مقطع بود که چند عملیات انفجاری و غیر آن نیز در کارنامه فعالیت هایش قرار می گیرد. فاضل البصام و احمدرضا کریمی - و مجموعه مرتبط با آنها - که یک گروه فراکسیون مانند درون سازمان بودند و نام خود را «خرداد خونین» گذارده بودند - در اوایل بهار ۱۳۵۲ دستگیر شدند. می توان گفت که فاضل البصام در سه جریان فعالیت داشته است:

(۱) «الفتح»؛ که به دلیل آسیب دیدگی بازوی راستش، در قسمت فرهنگی و تبلیغاتی آن کار می کرده است.

(۲) مستقیماً یا به واسطه فائق الأسدی یا فائق محسن موسی با سفارت عراق مربوط بوده است.

(۳) با حفظ ارتباطش با «الفتح» و سفارت عراق، در کادر تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق نیز فعال گردید.

در سازماندهی نوین زندان در سال های ۵۶ - ۵۷، وی که دیگر به نام فاضل مصلحتی شناخته می شد، در جمع تشکیلات مخفی، سازمان داده شد. وی در پی پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان فعالیت های

مجدد سازمان، اولین حضور مؤثر خویش را در همراهی با رجوی ضمن ملاقات های وی با شخصیت های انقلابی و سیاسی عرب - از فلسطینی ها گرفته تا رهبران جبهه آزادی بخش صحرا (پولیساریو) - نشان داد که به عنوان مترجم ویژه رجوی در این ملاقات ها حضور می یافت.

در یکی از نخستین جریان های معطوف به «شورش اجتماعی»، که در اوایل سال ۵۸ در شیلات بندرانزلی روی داد، فاضل مصلحتی - که از مسئولان بخش اجتماعی سازمان بود - رهبری جریان را به

ص: ۱۸۷

۱- محمود شامخی از کادرهای همه جانبه قبل از ضربه شهریور بود که در خارج از کشور و بیشتر در عراق و لبنان به سر می برد و یکی از اعضای مرکزیت خارج بود. وی پس از ورود به ایران، در جریان دستگیری مفیدی و لو رفتن خانه کبیری ها، ضمن مواجهه با پلیس، سیانور خورد و کشته شد.

عهده داشت. (۱) سرانجام در جریان ضربه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ به بقایای بخش تروریستی اجتماعی، وی نیز در کنار چند تن دیگر از کادرهای مؤثر این بخش در حین درگیری مسلحانه و تبادل آتش متقابل، کشته شد. (۲)

همسایگی دیوار به دیوار

درست در آستانه سقوط شاهنشاهی پهلوی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، سازمان مجاهدین خلق ایران ساختمان بزرگ و مجهزی را که متعلق به یکی از مؤسسات وابسته به دربار شاه یعنی «بنیاد پهلوی» بود، اشغال کرد و آن را به عنوان دفتر مرکزی سازمان اعلام نمود. (۳)

این ساختمان دیوار به دیوار سفارت عراق در تهران قرار داشت. این همسایگی باعث می شد که ارتباط بین عناصر بعثی و مجاهدین خلق هرگز لو نرود. پس از چند ماه، این ساختمان به وسیله دادگاه انقلاب اسلامی - پس از یکی دو ماه کشمکش و مقاومت عناصر سازمان - تصرف گردید. گفته می شد که جز قسمتی از زیرزمین ساختمان که به عنوان آشپزخانه از آن استفاده می شده است و نیز قسمت کوچکی از طبقه همکف که مربوط به انتظامات ستاد مجاهدین خلق بود، بقیه نقاط زیرزمین و طبقه همکف به طور کلی مسدود و ورود بدان ممنوع بود.

هم پیمان و متحد یا «همکار» و «مأمور»

دولت عراق، از ابتدا مجاهدین خلق را متحد خویش می شناخت. سابقه «همکاری استراتژیکی و تاکتیکی» - توأمان - بین این دو به اوایل دهه ۱۳۵۰ می رسید. از این رو عراق پیش از شروع جنگ

تحمیلی، برنامه های خود را برای تبلیغ این گروه آغاز کرد. بیان سوابق گذشته سازمان مجاهدین خلق و پخش زندگینامه بنیانگذاران و برخی از کادرهای سازمان که به دست رژیم شاه کشته شده بودند، از طریق

ص: ۱۸۸

۱- کارنامه سیاه، ج ۱ و ۲؛ به صورت مکرر در صحبت های حسین شیخ الحکما و دیگر زندانیان، نام فاضل به صورت «جواد فاضل مصلحتی» آمده است.

۲- نشریه مجاهد، ش ۹۱: ص ۱.

۳- در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان یک نهاد را با عنوان «جنبش ملی مجاهدین» - به مثابه یک ارگان سراسری - اعلام نمود که دفتر و مرکز آن در محل «بنیاد پهلوی» قرار گرفت. در حال حاضر، ساختمان مزبور محل وزارت بازرگانی جمهوری اسلامی است.

برنامه فارسی رادیو بغداد در زمستان ۵۸ و بهار و تابستان ۵۹، از جمله این برنامه های تدارکاتی و روانی بود. با شروع جنگ بین دو کشور، پروژه بهره برداری از مجاهدین به نتیجه خود نزدیک شد.

در آستانه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن، ارتباط برنامه ریزی شده و جدی بین این دو برقرار گشت. اندکی بعد، عراق به مثابه پشتیبان تغذیه کننده نیروهای سازمان عمل می کرد. نیروهایی که از کردستان عراق برای عملیات به داخل خاک ایران نفوذ می کردند. چندی بعد شرایط استقرار و نصب «رادیو مجاهد» و بهره برداری از راه های ارتباطی بین بغداد - اروپا، برای آن دسته از کادرهای مجاهدین خلق که در استتار و مخفیانه تردد می نمودند، فراهم گشت.

عراقی ها ابتدا در نظر داشتند که هر چه سریع تر، سازمان با آنها به صورت علنی و رسمی بر سر یک میز به گفت و گو بنشینند. عراق به فکر تلافی همکاری اعضای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و دولت جمهوری اسلامی ایران و ایجاد نوعی توازن قوا نیز بود.

در واقع، مجاهدین خلق در دامی افتادند که خود برای عراقی ها تدارک دیده بودند؛ چرا که اینها مدعی بودند که یک سازمان سراسری اند که وظیفه حفاظت از جان رئیس جمهور عزل شده ایران را به عهده گرفته اند. واحدهای عملیاتی شان نیز در درون شهرها مشغول آماده کردن قیام مسلحانه توده ای می باشند. دولت جمهوری اسلامی نیز به زودی - با دست همین مجاهدین - سرنگون خواهد شد. عراقی ها چنین ادعاهایی را - در واقع - قبول نداشتند و وقتی هم بدان نمی نهادند. آنچه برای آنان اهمیت داشت، علم کردن آنها در مقابل «مجلس اعلی» بود.

دام اصلی را دستگاه اطلاعاتی عراق پهن کرد. این دستگاه، از طریق واسطه های آشنا - از جمله همان مسئول اطلاعاتی فرانسه - وارد چانه زنی جدیدی با سازمان شدند. موضوع این بود: اکنون که عراق در جنگ علیه ایران، مورد حمایت آمریکا و اروپاست، قرار گرفتن در کنار آن نه تنها به ضرر رجوی و گروه وی نخواهد بود بلکه پذیرش مجاهدین خلق، به عنوان آلترناتیو و جایگزین نظام جمهوری اسلامی،

توسط عراق (یعنی یک دولت شناخته شده) راه را برای این پذیرش توسط متحدان اروپایی عراق و آمریکایی ها نیز خواهد گشود.

از جمله استدلال های درون تشکیلاتی مجاهدین خلق برای قبول چنین اتحادی با عراق، این بود که می گفتند: «اگر بتوانیم - در بالاترین سطح - از عراقی ها امتیاز بگیریم، از همین ابتدا توانسته ایم خود را به عنوان یک وزنه سنگین مطرح کنیم.»

گروه رجوی، با شیوه های تبلیغاتی و شانتاژهای خاص خود، با پیامی، به عراقی ها فهماندند که وقت چندانی ندارند و چه بسا ملاقات بعدی در تهران باشد و در آن موقع، مجاهدین دیگر در رأس قدرت هستند. صدام حسین معنای چنین پیامی را گرفت و با توجه به شرایط ویژه جنگ در آن زمان (زمستان ۶۱) - که عراق در موضع ضعف قرار داشت و اغلب متصرفات را هم از دست داده بود - هیچ مانعی در مسیر ملاقات مقامات ارشد خود با سران سازمان احساس نکرد. سرانجام قرار شد مسائل فی مابین در سطوح بالا حل و فصل شود. این توافق، برای صدام، به معنی گامی به جلو جهت کنترل و در اختیار

گرفتن این گروه بود. گروهی که می توانست در آینده نقشه های عراق را در ایران بهتر محقق سازد.

البته در ابتدا تصور این بود که حمایت و به رسمیت شناخته شدن سازمان توسط دولت عراق، موجب خواهد شد که سایر دولت ها نیز چنان کنند... اما دیگر کشورها به چنین دامی فرو نیفتادند. (۱)

ص: ۱۹۰

۱- اقتباس از سایت ایران دیده بان، ۱۷ اسفند ماه ۱۳۸۱/هشتم مارس ۲۰۰۳.

اشاره

بجز تعاملات اطلاعاتی و سیاسی و تدارکاتی و دیگر ارتباط‌هایی که اغلب افشا و روشن شده‌اند، رابطه سازمان و نیروهای صدام حسین پس از استقرار در عراق، در وجه دیگری نیز بروز داشته که عناصر حاضر در «قرارگاه اشرف» شاهد آن بوده‌اند. در ذیل، به مواردی از این نوع حضور آشکار اشاره می‌رود:

(۱) حضور افسران و سربازان عراقی به منظور حفاظت و نگهبانی:

تعمیرگاه زرهی، قسمت پذیرش، هنگ آموزش، انبارهای مرکزی، زاغه‌ها و قسمتی به نام «هتل» در قرارگاه اشرف.

(۲) اشتغال به برخی از امور مانند:

- مسئولیت آب رسانی، پمپاژ و آبیاری درختان؛

- کارهای ساختمانی (کارگران عراقی)؛

- مسئولیت‌های پزشکی و دندان‌پزشکی در بیمارستان قرارگاه اشرف؛

- بعضی امور مربوط به آشپزخانه مرکزی و انبار صنفی قرارگاه اشرف و نیز کارهای آشپزخانه

پایگاه اندلس.

(۳) آموزش، حراست و پدافند:

- مربی‌گری برخی از امور نظامی (حتی آموزش رانندگی با موتورسیکلت)؛

- حفاظت از خانه‌ها و قرارگاه‌های مخفی سازمان در بغداد و دیگر مناطق، با عوامل انسانی و ابزار و تجهیزات (موشک‌های

مجهز به رادار، توپ‌های ضد هوایی و برج‌های مراقبت نامحسوس)؛

- اسکورت اتومبیل‌های مسئولان رده بالای سازمان، از قرارگاه اشرف به بغداد و دیگر نقاط و بالعکس؛

- تحویل تیم‌های عملیاتی سازمان و عبور آنها از مرز؛

- استقرار یک پایگاه راداری شامل چهار رادار در جوار قرارگاه اشرف؛

- استقرار یک پایگاه حفاظتی نظامی در جوار قرارگاه اشرف، مجهز به رادار و سیستم پدافند

(با حدود ۱۵۰ نیروی عراقی)؛

ص: ۱۹۲

- حراست از فضای هوایی قرارگاه اشرف با سه پست ضدهوایی شامل ۱۲ توپ و ۷ پست پدافند هوایی (هر پست دارای ۵ قبضه سلاح پدافندی) که دور تا دور قرارگاه اشرف را پوشش می دهند. (۱)

ترورها، بهای اخذ امکانات از عراق

سازمان در طول سال های استقرار در عراق با استناد به انجام ترورهای متعدد مدعی کشتن عناصر فعال حکومت در جریان این ترورها بوده است.

بررسی اسناد برجای مانده از رژیم صدام حاکی است که سازمان از ترورهای کور به عنوان ابزار و تاکتیک مؤثری در ارائه قدرت خود در مبارزه با حکومت ایران استفاده می کرده اند. از این منظر، در گزارش های کتبی و شفاهی سازمان به رژیم عراق هر کدام از ترورها آگراندیسمان شده و با بزرگ نمایی شخصیت ترورشدهگان، توانایی سازمان را به رخ سازمان اطلاعاتی عراق می کشیدند و به بهانه گسترش این عملیات، امکانات گسترده ای را درخواست می کردند.

در پاره ای از جلسات سرّی مجاهدین خلق و افسران ارشد اطلاعاتی عراق، بزرگ نمایی عملیات ترور و پیچیده نشان دادن فعالیت سازمان جهت انجام ترورها و... مشاهده می شود. مهدی ابریشمچی که مسئول تبادل اطلاعات با سرویس اطلاعاتی عراق بود، در نوار شماره ۶۴ به هنگام ملاقات با افسران ارشد اطلاعاتی عراق می گوید:

بعد از کشتن حسن کریمی در شهر لاهیجان، رژیم حفاظت شخصیت ها را افزایش داده است. تبادل اطلاعاتی که با شما داریم به اطلاع رژیم خمینی می رسد و (ایران) انرژی زیادی صرف

می کند تا این اطلاعات را کشف کند ما از سه ماه پیش به صورت کتبی خواستیم که مشکل مرزها را حل کنید از شما پنهان نمی کنیم که ما در این قضیه با مشکل مواجه شده ایم.

همچنین عباس داوری که در اکثر جلسات تبادل اطلاعات با رژیم بعثی صدام از طرف سازمان حضور فعال داشت در نوار شماره ۳۶۸ در سال ۱۹۸۵ میلادی (۱۳۶۴ ه ش) طی جلسه ای، با اشاره به یکی از

ص: ۱۹۳

۱- برای آگاهی بیشتر اسدی، واپسگرا: صص ۷۸، ۸۲؛ عدالتیان، نفوذ ص ۲۲۰؛ و بخش های مختلف شمس حائری، ارتجاع مغلوب... و راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ. بخش مهمی از اطلاعات فوق توسط یکی از جداشدگان مقیم اروپا با نام محفوظ، طی مصاحبه با پژوهشگران این مجموعه ارائه شده است.

ترورهای انجام شده در تهران می گوید:

یکی دو تا خبر هم هست می خواهم به شما بدهم. دیروز بچه های ما در تهران یکی از فرماندهان

عملیاتی رژیم را کشتند او فرمانده عملیات فدائیان اسلام و از مسئولینی بود که در مورد پادگان پنجوین اطلاعات داشته است.

مشخصات این شهید با سیدمجتبی هاشمی از نیروهای انقلابی و مردمی تطبیق می کند که در مغازه لباس فروشی خود در خیابان وحدت اسلامی تهران توسط منافقین به شهادت رسید. این شهید در قالب نیروهای مردمی حضور فعال و ارزنده ای در جبهه های جنگ داشت و در وقت حضور در تهران نیز در فروشگاه شخصی خود به طور عادی به انجام کسب و شغل فروشندگی مشغول بود. همان گونه که

مشخص است بسیاری از این ترورها فاقد ارزش عملیاتی بوده و صرفاً در چارچوب استراتژی ترور و ایجاد فضای رعب و فعال نمودن عناصر نفاق در داخل ایران و بهره برداری سیاسی نظامی سازمان در عراق معنی و مفهوم داشته است. اسناد مربوط به تبادل اطلاعاتی سازمان و رژیم بعثی صدام، ابعاد استراتژی ترور را به خوبی روشن می سازد.

ص: ۱۹۴

سازمان، به خصوص در دوران رهبری مسعود رجوی، در عمل و کردار و نیز اعمال سانترالیسم مطلق تشکیلاتی و سپس فردی، برجای پای حزب بعث و صدام حسین قدم نهادند. بدین لحاظ می توان مشابهت های بسیاری میان این دو متحد و همکار جست و جو کرد.

«سمیرالخلیل»، در تحلیل اقتدار غیرمعارف و استبداد مطلق صدام حسین و رهبری حزب بعث

عراق، معتقد است که چنین اقتداری حتی بر درون هر فرد نیز سیطره دارد و آن چنان مطلق العنان و فراگیر است که همه را دست می اندازد و تحقیر می کند. وی می افزاید:

در بطن حزب بعث، ایدئولوژی - به عنوان عامل اسطوره ساز، هم به مثابه یک جنبش و هم به منزله یک قدرت وجود دارد. هدف های خیالی و آرمان های مربوط به آینده، از نظر یک مبارز

بعثی، اموری بدیهی می نمایند که خود اثبات کننده خویش اند. این هدف ها و آرمان ها در پشت پرده ای از مراسم و تشریفات عضویت پنهان می مانند. مراتب تعهد نسبت به حزب و این آرمان ها نیز متفاوت است. ... در محیطی این چنین مرحله بندی شده و مبتنی بر مراتب تقدس

باطنی، اسطوره خیالی و هدف تخیلی به ندرت مورد بحث قرار می گیرد؛ چون وجود لایه های

مردم مانع دسترسی به این اسطوره می گردد و این لایه های مردمی ضمن اینکه در لایه های

پایین تر از خود ایجاد اعتماد می کنند، دریچه ای از واقعیت را به روی لایه بالاتر می گشایند.

بعث در همین راستا به صورت جبهه مخالف رشد نمود و وقتی به قدرت رسید جامعه را در همین راستا سازماندهی کرد. (۱)

به نظر «سمیرالخلیل» عوام الناسی که در دوره طولانی زیر بار تبلیغات و سازماندهی بعث عراق بوده اند، به همان اندازه که فریب می خورند بدگمان و شکاک اند. به تعبیر وی، سیاست در کشوری همچون عراق یعنی فریب دادن و دروغ گفتن. (۲) آنالیز چنین ساختار و ساز و کار اعمال فریب و دروغ را «هانا آرنه» بدین گونه تبیین می کند:

عاملان تبلیغات فراگیر توده ای کشف کرده بودند که مخاطبانشان در همه حال حاضرند نامحتمل ترین شکل رویدادها را باور کنند؛ بی توجه به اینکه آن مطالب چه قدر یاوه اند. به آنها هم اعتراض نکنند که فریبشان داده اند؛ چرا که از قبل پذیرفته اند که همه چیز دروغ محض

است. رهبران توده ای اقتدارطلب، تبلیغ را بر این فرض روان شناختی درست بنا کردند که در

١- الخليل، جمهوری وحشت: ص ٤٨.

٢- همان: ص ١٨٨.

چنان شرایطی می توان به مردم قبولانید که امروز فلان مطلب درست است و باید با اطمینان کامل آن را بپذیرند و اگر فردای آن روز دلایل مقتضی بر ابطال و رد آن بیاورند، به نحوی که مردم دچار شک و بدگمانی بشوند، این مردم به جای دست برداشتن از رهبرانی که به آنها دروغ

گفته اند، معترضانه خواهند گفت که ما می دانستیم آن مطالب سراپا دروغ هستند و به همین سبب رهبرانمان را به خاطر درایت بیش از حد و تاکتیکی شان لایق تحسین می دانیم.^(۱)

مطالعه تحلیل استبداد و توتالیتراریسم بعثی صدامی، ما را به بررسی و تحلیل فرقه رجوی رهنمون می شود. ساز و کارهای مشترک اعمال سرکوب درونی و پایبندی جدی و اصولی به «حذف» و «تصفیه»

مبنای تشکیلات و ابزار رهبری در هر دو «دستگاه» قدرت طلب است.

ص: ۱۹۷

۱- تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۳۳ - ۳۴؛ به نقل از: Arendt: The Origin of Totalitarianism; p ۳۸۲.

اشاره

از سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش که بعضی ها به طور کامل حکومت عراق را در دست گرفتند، چند دستگاه اطلاعاتی - امنیتی در عراق فعال بوده اند که مهمترین آنها عبارت اند از:

الف) جهاز المخابرات العامه (سازمان کل مخابرات = اطلاعات)؛

ب) مدیریه الاستخبارات العسکریه العامه (اداره کل استخبارات = اطلاعات و ضد اطلاعات نظامی)؛

ج) مدیریه الأمن الخاص (اداره امنیت ویژه).

از میان این چند دستگاه، سازمان مجاهدین خلق بیشتر با دو دستگاه نخست، یعنی «مخابرات» و «استخبارات» مرتبط هستند؛ لیکن مسئولیت سیاسی - نظامی - امنیتی و مالی سازمان از ابتدا به عهده سازمان مخابرات بوده است.

در طول دوران حضور مجاهدین خلق در عراق، مسئولان مخابرات عبارت بودند از: سپهبد صابرالدوری، سرلشکر مانع عبدالرشید، سرلشکر رافع دحام مجول و سپهبد طاهر جلیل حبوش. مؤثرترین فرد در این دستگاه قصبی پسر صدام حسین بود که انتصابات و تغییرات در آنجا - پس از هماهنگی با صدام - طبق میل و اراده وی انجام می گرفت.

مأموریت ها و وظایف «سازمان کل مخابرات» عراق، همه حوزه های اطلاعاتی - امنیتی را در بر

می گرفت که عمده آنها از این قرار بود: اول - جاسوسی در عرصه های نظامی، سیاسی و اقتصادی؛ دوم - ضدجاسوسی و اعزام و نفوذ عوامل اطلاعاتی به کشورهای دیگر؛ سوم - انجام اقدامات و عملیات

تروریستی در کشورهای هدف؛^(۱) چهارم - مقابله و سرکوب حرکت های انقلابی و جنبش های قومی و مردمی؛ که سرکوب انتفاضه شیعیان جنوب عراق از آن جمله بوده است.

اسناد به دست آمده از مذاکرات محرمانه مسعود رجوی با مسئولان امنیتی عراق، به سازمان مخابرات مربوط می شود و دو تن از مسئولان وقت مخابرات - صابرالدوری و طاهر جلیل حبوش - طرف های اصلی آن مذاکراتند. بخش هایی از این اسناد در کتابی با نام «برای قضاوت تاریخ» آورده شده اند.^(۲)

از سوی دیگر شروع جنگ تحمیلی علیه ایران و هجوم همه جانبه نیروهای نظامی عراق به جمهوری اسلامی ایران، حدود اختیارات استخبارات را بیشتر کرد. طی سال های ۱۹۸۲ - ۸۳، چون ارتش عراق به اطلاعات وسیع نظامی از ایران و نیز مقابله با آسیب پذیری های اطلاعاتی در ارتش عراق و لزوم کنترل نظامیان نیازمند بود، استخبارات از وزارت دفاع جدا شد و مستقیماً زیر نظر شخص صدام قرار گرفت.

همکاری مجاهدین خلق باعث شد تا استخبارات شعبه های جمع آوری و عملیاتی نیرومندی را در

ایران به راه اندازد. از این مقطع، اطلاعات بسیاری درباره تغییر و تحولات و نقل و انتقالات نیروهای جمهوری اسلامی ایران، از طریق سازمان، در اختیار استخبارات قرار گرفت.

مهم ترین رؤسای استخبارات در دوران همکاری سازمان با آن، عبارت بودند از: سرلشکر و فیک السامرایی، سرلشکر خالد التکریتی، سرلشکر معتمد دحام و سرلشکر عایید مخلف. مؤثرترین فرد در تصمیمات و اقدامات این سازمان، همچنان قصی فرزند صدام حسین بوده است.

مهمترین مأموریت های ذاتی و جنبی استخبارات از این قرار بودند: اول - جمع آوری اطلاعات نظامی از کشورهای هدف؛ دوم - جمع آوری اطلاعات جاری و نزدیک از مرزهای مشترک؛ سوم - تهیه نقشه ها و

ص: ۲۰۰

۱- حرکت هایی چون آشوب های «خلق عرب» در خوزستان و بعضی از انفجارات و خرابکاری ها چه در خطوط و تأسیسات نفتی و چه در مناطق پرجمعیت تهران و شهرستان ها با همین بخش از وظایف مخابرات عراق ارتباط داشت.

۲- کتاب «برای قضاوت تاریخ» اخیراً توسط انجمن ایران اینترلینک در اروپا منتشر شده است و متن آن در پایگاه اینترنتی این انجمن در دسترس عموم قرار دارد.

نیز عکس های هوایی و ماهواره ای از کشورهای هدف؛ چهارم - اقدامات ضداطلاعاتی نیروهای حریف و تحرکات مشکوک نیروهای عراقی. (۱)

اولین افشاکری رابطه اطلاعاتی بعثی ها و رجوی

نشریه الحیاه در مصاحبه مفصلی که با سرلشکر و فیک السامرایی، یکی از فرماندهان اطلاعات نظامی رژیم صدام به عمل آورد، برای نخستین بار به افشای رابطه جدی و مستند سازمان و سرویس های

عراقی پرداخت. ژنرال السامرایی، که خاندان سرشناسی نیز در عراق دارد، پس از شکست صدام در کویت به خارج گریخت. بسیاری از ناگفته های مربوط به جنگ ایران و عراق نیز در این مصاحبه فاش گردید.

«السامرایی» نقش صدام را در آغاز حمله به ایران در جنگ معروف هشت ساله یادآور شده می گوید:

«جنگ را ما شروع کردیم. بعد از سقوط شاه،... دیگر آن ارتشی که ما از آن وحشت داشتیم [به آن شکل سابق] وجود نداشت و کمتر از ۲۵ درصد از قدرت رزمی و تدافعی خود را دارا بود. برعکس، ما در وضعیت فوق العاده ای قرار داشتیم؛ ذخیره ارزی ما بیش از ۳۰ میلیارد دلار و از نظر تجهیزات نظامی نیز هیچ مشکلی نداشتیم. در واقع، همه چیز به نفع ما بود.

... صدام با آگاهی از وضع آشفته ایران و وضعیت نامناسب رژیم ... در جهان، تصمیم گرفت که

با حمله به ایران رژیم ... را سرنگون کرده بخشی از خاک ایران را ضمیمه عراق نماید؛ خوزستان را نیز - با تعیین دولتی دست نشاندۀ در آن - از ایران جدا سازد...

پس از توضیحات مفصل درباره آغاز جنگ به ضعف اطلاعاتی نظام نوپای ایران و نقاط قوت رژیم صدام از این جهت می پردازد و می گوید:

صدام در دادن اعتبار برای فعالیت های اطلاعاتی به هیچ مرزی اعتقاد نداشت؛ به همین دلیل نیز

پس از آمدن رجوی و سازمانش به عراق، ماهانه - علاوه بر تأمین هزینه ها و احتیاجات او و افرادش - بین ۹ تا ۱۰ میلیون دلار نقد به او پرداخت می کردیم.

پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰ میلیون دینار عراقی از ما می گرفت؛ میلیون ها دلار دیگر نیز به او برای اداره سازمانش در خارج پرداخت می شد ... اگر کسی فکر کند صدام پس از

ص: ۲۰۱

۱۹۹۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

توافق و صلح کامل با ایران، از رجوی دست خواهد کشید و او را تسلیم ایران خواهد کرد، دچار اوهام است. صدام مخالفان دیگر کشورها را نگاه می دارد و از آنها به موقع استفاده

می کند. (۱)

ص: ۲۰۲

۱- نشریه پیوند، ش ۳، آبان ماه ۱۳۷۶: صص ۲۱، ۲۴ و ۲۵.

«برای قضاوت تاریخ»

بعد از سقوط صدام، در تابستان ۱۳۸۲، توسط گروهی از اعضای سابق سازمان، کتاب و CD تصویری مذاکرات سزای رجوی و سران سازمان امنیت عراق (استخبارات) در انگلستان منتشر شد. این گفتگوها را عراقی ها مخفیانه ضبط کرده بودند.

کتاب مزبور به نام «برای قضاوت تاریخ» در تابستان ۱۳۸۳ توسط «انجمن ایران اینترلینک» مستقر در لندن انتشار یافت. قسمت هایی از این مذاکرات به نقل از کتاب فوق در صفحات آتی درج می گردد.

بخش هایی از فیلم این مذاکرات توسط برخی از شبکه های تلویزیونی مانند «الجزیره» نیز پخش شده است.

لازم به ذکر است که عباس داوری و مهدی ابریشمی در غالب این دیدارها با رجوی همراه بوده اند. بر اساس مفاد مذاکرات و نیز اسناد دیگری که به دست آمده است، داوری و ابریشمی - به عنوان نماینده و رابط رجوی - ملاقات های متعدد دیگری با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم صدام حسین داشته اند.

سازمان و «حفاظت از عراق»

این متن، مشروح مذاکرات و گفت و گوهای مسعود رجوی با سپهبد صابرالدوری رئیس وقت سازمان مخابرات عراق است که بلافاصله پس از انتفاضه ۱۹۹۱ و پایان حمله آمریکا و متحدانش به عراق انجام

پذیرفته است. در این متن، نقش سازمان در سرکوب مردم عراق و میزان وابستگی و نزدیکی سازمان به

رژیم صدام به وضوح معلوم است.

قسمتی از معماهای سیاسی همچون بازگذاشتن دست صدام برای سرکوب کردها و - بخصوص - شیعیان، از فحوای این مذاکرات حل می شود. از جمله مسائل مهمی که در این متن روشن می گردد، علت و انگیزه اطلاع رسانی های ضد جمهوری اسلامی به آمریکا و بزرگ نمایی خطر ایران است که ربط وثیقی با بده بستان ها و تبانی های مجاهدین خلق و رژیم صدام نیز داشت.

سپهبد صابر الدوری: رئیس جمهور [صدام حسین] سلام های گرم خود را به شما ابلاغ نموده و از اینکه فرصت نشد با هم ملاقات کنید، عذرخواهی می کند. به هر حال او مایل است بین شما و ایشان ملاقاتی صورت بگیرد. ...

[رئیس جمهور] از برادر مسعود و ارتش آزادی بخش تشکر کرد و از نقش ارزنده ای که این ارتش در سرکوب آشوب های گذشته انجام داد، قدردانی نمود. من جزئیات و نقش سازمان در این عملیات سرکوب را خدمت ایشان عرض کردم؛ گزارش لحظه به لحظه اقدامات شما را اطلاع می دادم. (۱) گفتم سازمان با توجه به امکانات اندکی که در اختیار داشتند و ما قادر نبودیم امکانات بیشتری در اختیارشان قرار بدهیم، کاری کرد که نه در حد و اندازه خودش، بلکه فراتر از آن بود. تعجب نمی کنم؛ این وضعیت رزمندگان و مبارزان است که همواره فداکاری هایی

می کنند که از آنها انتظار می رود. در آن هنگام از رئیس جمهور درخواست کردیم که نامه تشکر را برای مسعود ارسال نماید؛ ولی رئیس جمهور گفت: این کافی نیست و باید با مسعود ملاقات

کنم و حضورا تشکر کنم. من هم به نوبه خودم از آقای مسعود بابت اطلاعات ذی قیمت و ارزشمندی که برای سرویس ارسال داشتید (۲) و فعالیت گسترده بین المللی و سیاسی که جهت

ص: ۲۰۴

۱- صابر الدوری به نقش بارز رجوی و گروه وی در سرکوب اکراد و شیعیان عراق پس از جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۰-۱۹۹۱ اشاره می کند. این نقش مورد تأکید مقامات دیپلماتیک آمریکایی نیز در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به کنگره قرار گرفت؛ لیکن سازمان و پوشش سیاسی آن یعنی «شورای ملی مقاومت» طی بیانیه ها و نیز در کتابی که به عنوان جواب آن گزارش منتشر گردید، آن مطلب را تکذیب کردند. آخرین بار که مجاهدین خلق همچنان اصرار بر عدم شرکتشان در سرکوب مردم عراق داشتند، هنوز صدام حسین به طور کامل سرنگون نشده بود.

۲- «اطلاعات ذی قیمت و ارزشمند» سازمان برای «سرویس عراق»، صرفا اطلاعات مربوط به حکومت ایران نیست بلکه هر نوع اطلاعاتی است که به درد عراق بخورد. رفت و آمدهای فراوان «ایوبونه» رئیس اسبق سرویس ضدجاسوسی فرانسه به داخل خاک عراق، در راستای حمایت وی از گروه رجوی و رساندن این خط به عراقی ها بوده است که به اطلاعات مأخوذ از

مجاهدین خلق اعتماد کنند.

رسوایی رژیم ... انجام دادید،(۱) تشکر می‌کنم؛ و بار دیگر به شما خوش آمد می‌گویم و بابت هر کوتاهی که از طرف ما صورت گرفته، عذرخواهی می‌کنم. ...

رجوی: (سیگار روشن می‌کند) در ابتدا می‌خواهم ضرورتاً روی یک مسئله تأکید کنم. از کلمات محبت آمیز رئیس جمهور، همچنین از خود شما [تشکر می‌کنم و این] بیشتر مرا خجل مند می‌کند... چیزی جز وظیفه خودمان انجام نداده ایم و نیاز نبود که رئیس جمهور نامه تشکرآمیز به من بدهد.(۲) شما بهتر می‌دانید که چه ماجراهایی بوده و در چه نقطه دقیقاً ما دستمان را در دست هم گذاشتیم... سرنوشت ما واحد است، خون‌های ما در هم آمیخته [است]. می‌دانید که اینها تعاریف نیست؛ من توی دل خودم احساس می‌کنم کاش مشکلات سیاسی نداشتم - آن مشکلات سیاسی که رئیس جمهور آن را کاملاً درک می‌کند، آن مشکلاتی که مربوط به مرگ و

زندگی ماست - و کاش کمبودهای سیاسی نداشتم و کاش کمبودهای نظامی نداشتم تا می‌توانستیم وظیفه مان را در آنجا بهتر از این انجام می‌دادیم. فکر می‌کنم روابط بین ما و شما، بین ما و عراق - چه دولت و چه حزب بعث - و در رأس آن و سمبل آن آقای رئیس جمهور و از

طریق دیگر مقاومت ایران و مجاهدین خلق و ارتش آزادی بخش، فقط روابط صرف سیاسی نیست. اصلاً این طوری قابل تفسیر نیست؛ فکر می‌کنم که یک برادری کامل است به نظرم برادرم هم از هیچ چیز مضایقه نمی‌کند؛ هر چیزی که علیه شماست، به طور طبیعی علیه ماست و بالعکس. امنیت ما و ضرباتی که می‌خوریم یک چیز است؛ هر دو می‌خوریم - کما اینکه پیشرفت هایمان نیز یکی است. من به خوبی شرایط شما را درک می‌کنم؛ کمبودهایتان را نیز

درک می‌کنم؛ فشارهای شدیدی را هم که روی شما هست، درک می‌کنم. متقابلاً قهرمانی رهبرتان و پایداری و صبرشان را درک می‌کنم و این را می‌فهمم که اگر غیر از حزب بعث و

رئیس جمهور بود، امروز عراقی روی نقشه نبود.(۳) جنگی که شما کردید، هیچ کس نکرده؛

ص: ۲۰۵

۱- تشکر رئیس سرویس عراق از رجوی به خاطر «فعالیت گسترده بین المللی و سیاسی... جهت رسوایی رژیم» نشان دهنده این واقعیت است که مجاهدین خلق فعالیت‌هایی از این دست را نیز به تأسی و در اجابت خواسته صدام صورت می‌داده‌اند؛ هدف اصلی نیز بزرگ‌نمایی خطر ایران و انحراف اذهان قدرت‌های بزرگ نسبت به عراق بوده است. در متن‌های بعدی، رجوی صریحاً به این واقعیت اعتراف می‌کند.

۲- سرکوب و قتل عام کردها و شیعیان جنوب عراق و انجام جاسوسی برای «سرویس» صدام، در بیان رجوی، «وظیفه» خوانده شده است.

۳- اشغال بخش‌های متعدد ایران در جریان جنگ تحمیلی، اشغال کویت، کشتار بی‌رحمانه میکروبی و شیمیایی مردم عراق، سرکوب و قتل عام صدها هزار نفر از کردها و شیعیان، از بین بردن اقتصاد عراق و... مصادیقی هستند که در بیان مزبور تبلور

یافته است.

فشارهایی که روی شما هست، روی هیچ دولتی نیست. در مورد موضع خودمان فقط این جمله را می گویم: من در ذهن خودم و همان طور در قلب خودم، نمی توانم حساب مصالح و منافع خودمان را از شما جدا کنم؛ اینها دقیقا درهم آمیخته است... واقعیت این است که منافع ما چفت در چفت و تنگاتنگ است. خواهش می کنم سلام مرا به آقای رئیس جمهور برسانید. هیچ نیاز به لطف ایشان نیست و از طرف من به ایشان بگویید: در خانه تو بودیم، هستیم و خواهیم ماند - تا آنجایی که در توان ما هست.

صابرالدوری: ... آنچه من بیان کردم مکنونات قلبی خودم و مکنونات قلبی فرماندهی حزب بعث نسبت به موضع حقیقی برادر مسعود و سازمان و ارتش آزادی بخش [بود]. درست است که

ما در این شرایط با خطر مشترک رو به رو هستیم و درست است که شرایط شما و ما و اصول ما

باعث شد تا در کنار هم و در یک سنگر باشیم و طبق یک ضرب المثل عربی که می گوید: برادران

در سختی ها و گرفتاری ها برادری خودشان را ثابت می کنند؛ در حقیقت برادری خودتان را

برای ما ثابت کردید و با رزمندگان خودتان از خاک عراق محافظت کردید... (۱) مايلم برادر

مسعود بداند که ما و شما نقش بسزایی در سرکوب آشوب های اخیر داخلی داشتیم و در کنار

یکدیگر علیه آشوبگران جنگیدیم و آشوب را - الحمدلله - با شکست رو به رو ساختیم و سرکوب نمودیم... در روزهای نخست این آشوب ها، تحرک سریع نیروها و یگان ها از جنوب به

طرف مناطق آشوب زده و شهرهایی که آشوبگران در آن دست به آشوب زدند، ما را قادر ساخت تا شهرهای جنوب را از این عناصر پاکسازی نماییم و این امر به ما در سایر شهرها نیز کمک کرد... ما توانستیم این طرح را شکست دهیم... می خواهم به برادر مسعود اطمینان دهم که توطئه شکست خورده و وضعیت داخلی عراق اطمینان بخش است. ...

رجوی: ... آنچه به اوضاع داخلی ایران برمی گردد، این است که می دانم چه قدر رژیم با شما ضدیت دارد... ظاهرا رژیم [امام] خمینی تمام سرمایه گذاریش را کرده است. آیا اکراد در این برنامه ریزی ها نقشی داشته اند؟

صابر: پیش از این چندین بار شنیدیم که مسئولین اکراد از آمریکایی ها گلایه می کردند که چرا به وعده خود عمل نکرده اند...

... شما خدماتی بالاتر از سطح امکانات موجودی که دارید ارائه داده اید و حتی رئیس جمهور

۱- عمده ترین نکته در میان شرح وظایف رجوی و ارتش آزادی بخش وی، همین است که صابرالدوری بیان می کند: «حفاظت از خاک عراق!» وقتی این حرکت ها امری مفروض و قطعی تلقی شود، کسی از جاسوسی گروه رجوی علیه ایران تعجب زده نخواهد شد.

در یکی از این دیدارها به من گفت: «به مسعود بگو ما هر چه داریم با هم تقسیم می کنیم.»...

رجوی: ... روزی که من شنیدم آقای رئیس جمهور شما را برای ریاست سرویس انتخاب کرده اند، خیلی خوشحال شدم (۱) و این حسن انتخاب بود. من فکر کردم که رئیس جمهور در انتخاب شما عواطف ما را در نظر گرفت؛ چون روابط و شناسایی و رفاقتی که در طی پنج سال گذشته با هم داشتیم، خیلی به تفاهم کمک می کند... پنج سال سابقه داریم و همین به من فرصت می دهد که حرفم را هر چه صمیمانه تر بگویم. ...

... من هفت آلبوم می دهم خدمتتان که مربوط به داخل و مربوط به رژیم ایران است - چیزهایی

که علیه ما نوشته شده؛ به خاطر عملیات ماه مارس [۱۹۹۱ علیه کردها و شیعیان جنوب عراق]، در آمریکا و اروپا... ما را در یک کرنر گیر آورده بودند و می خواستند از نظر سیاسی خفه مان

کنند... حرفشان این است که شما مجاهدین خلق ایرانید یا مجاهدین عراق و حزب البعث و آقای رئیس جمهور [صدام حسین]

... ما به هر چه داشتیم و هر کاری که در عراق کردیم و خواهیم کرد افتخار می کنیم؛ چون معلوم

است که هدف توطئه ها همه تأسیس حکومت اسلامی در عراق است - چیزی که رژیم می خواهد؛ و همچنین انهدام ما. این هدف اعلام شده رژیم است. ...

صابر: در ابتدا [بگویم] که من با برادر مسعود اختلاف نظری ندارم. ما در یک مسئله مشترکی قرار داریم و باید همدیگر را خوب درک کنیم. این کلیدی است که ما را به آن چیزی که باید به آن برسیم می رساند و همانا تحقق اهداف مشترک ماست که عبارت است از شکست توطئه ها از

یک سو و سرنگون کردن رژیم آخوندها از سوی دیگر. من کاملاً با برادر مسعود موافق هستم و قبول دارم تلاشی که بایستی سازمان و ارتش آزادی بخش و شورای ملی مقاومت انجام بدهند

خیلی زیاد است؛ یعنی بار آن خیلی سنگین است... رزمندگان ما بخشی از ملت محسوب می شوند (۲) و من کاملاً نسبت به آنچه شما گفتید اقتناع هستم. ...

رجوی: ... دومین و مهم ترین مطلب من در این جلسه علایق ماست؛ منظورم سطح رابطه سیاسی فی مابین است که این را لا به لای موضوع تشریح می کنم. ما دوست شما هستیم و می خواهیم کاری را که از دست ما بر می آید، برایتان انجام بدهیم؛ منتها می خواهیم موازی هم باشیم؛ یعنی در حالی که مشکل شما رعایت می گردد، در عین حال می بینیم برای مشکل ما چه

ص: ۲۰۷

۱- صابرالدوری قبل از انتصابش به ریاست مخابرات، رئیس استخبارات عسکری عراق بود. سابقه آشنایی و همکاری رجوی با

وی به آن دوران باز می گردد؛ چرا که در زمان جنگ تحمیلی، نیروهای رجوی - در عمل - مأموران استخبارات بودند.
۲- منظور مقام عراقی از «رزمندگان ما»، نیروهای سازمان است.

راه حلی پیدا می شود... بعد از آتش بس - خودتان هم بودید - آقای رئیس جمهور به من گفت: «راجع به آینده سازمان نگران نباش؛ ما شما را مثل یکی از اعضای فرماندهی حزب بعث در

جریان می گذاریم.» این عین جمله ایشان است. خوب، شما هم ما را مثل یکی از اعضای «قیاده قطریه» [فرماندهی حزب بعث] در جریان اوضاع ایران قرار بدهید.

... وقتی که استاد طاروق عزیز به من گفت که «رادیو شما نمی گذارد روابط ما با رژیم ... شکل

بگیرد»، ما در فاصله ۲۴ ساعت کلیه رادیوهای خودمان - حتی ایستگاه ها و فرستنده های کوچک

- را نیز قطع کردیم، ولو شما از ما نخواستید؛ اما رادیوهای گروه های دیگر کار می کردند.

دو سال است که آقای رئیس جمهور را ملاقات نکرده ایم... من مشکلات شما را می فهمیدم و

می فهمم و باز هم خواهیم فهمید... اگر آن رابطه فی مابین ما این علاقه با آقای رئیس جمهور

نباشد، پس من بی خود در عراق هستم این رابطه من با آقای رئیس جمهور حق من است. این حق را از لحاظ سیاسی نمی گویم. مطلقاً؛ بلکه از لحاظ عواطف و علقه شخصی، من خانه را با

صاحبخانه می خواهم. اگر صاحبش را نبینم، چه فایده ای دارد؟! پس معنایش این است که تو

بیخود در این خانه هستی. این رابطه من با آقای رئیس جمهور است. منظورم خلق مشکل سیاسی برای ایشان و دیدار علنی و درخواست لیست گونه نیست؛ صاحبخانه من است!! پس حق من است. ممکن است شما بگویید که مسئولان و اعضای فرماندهی حزب بعث هم این حق را ندارند؛ حق ندارند مزاحم آقای رئیس جمهور بشوند. شما چون عراقی هستید، اگر هم این

طوری باشد، پس چرا من را از این حق محروم می کنید؟! (۱) این ادعای اصلی من است. ... در طول یک سال گذشته می خواستم ایشان را ببینم ولی شما نگذاشتید. چرا؟ این حق من است.

صابر: برادر مسعود می خواهند همه ما را چون دستورات آقای رئیس جمهور را اجرا نکرده ایم، به زندان بیندازند!

رجوی: ... می خواهید برایتان قسم بخورم که بین العرب و العجم لایوجد شقیق صدیق نزدیکتر از همین مجاهدین خلق! چنانچه در میان عرب و عجم بگردید، هیچ دوستی به اندازه مجاهدین

خلق پیدا نخواهید کرد. این را من بعد از پنج سال دارم می گویم. نمی خواستم بگویم که چرا با دوستان این طوری می کنید... من یک وقت مشخصی از شما می خواهم؛ به این راضی هستم؛ هفته ای یک ساعت از وقت شما برای من - یک

ساعتی که نصف آن ترجمه است. بنابراین برای

دو هفته، دو تا یک ساعت ولو اینکه بنشینیم برای هم قصه بگوییم؛ و گرنه مسائل ما حل

ص: ۲۰۸

۱- اصرار رجوی در اثبات علاقه و ارادتش به صدام حسین آن چنان بدیع و بی نظیر است که شاید مشابه نداشته باشد.

نمی شود... اگر نه می روم قصر ریاست جمهوری، اعتصاب غذا می کنم! این تنها راه است. (خنده رجوی). (۱)

صابر: ظاهراً امروز باید از خودمان دفاع کنیم! امروز اولین باری است که احساس می کنم برادر

مسعود تصور می کند ما در حقیقت کوتاهی کرده ایم... وقتی دو چیز فراهم می شود: یکی حسن

نیت و دیگر احساس برادرانه و اعتماد قطعی که برادر مسعود بدان اشاره کرد، هیچ دوستی در میان عرب و عجم پیدا نمی کنیم مانند مجاهدین.

رجوی: وَاللَّهِ بَيْنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ چنین دوستی پیدا نمی کنید!

صابر: ... برادر مسعود وضعیت و شرایط ما را خوب می داند که ما از دوم آب (اوت) [۱۹۹۰] تاکنون درگیر جنگ و حمله ای شده ایم که بر سر هیچ کشوری تاکنون نیامده است. آن چیزی که بر سرمان آمد - از حمله های هوایی تا آشوب های داخلی که شما در سرکوب و فرونشاندن آن

سهم داشتید - و این شرایط ایجاب می کرد که ما شبانه روز در آمادگی کامل به سر بریم و مراقب اوضاع باشیم.... وضعیت و شرایط آقای رئیس جمهور هم واضح است و وقتش پر است. البته در اینجا می خواهم بگویم گله مندی برادر مسعود بجا و درست است (خنده رجوی)؛ زیرا می دانم چه قدر در حق ایشان کوتاهی کرده ایم.

رجوی: پس با قرار هفته ای یک ساعت و یا دو هفته ای دو ساعت ملاقات با شما موافقت یا مخالفت یا بی طرف؟...

صابر: هرگاه از برادرانم بخواهید که با من ملاقات کنید، من فی الفور حضور خواهم یافت. بحث

کمیته و بحث ملاقات با رئیس جمهور را مستیماً به آقای رئیس جمهور انتقال خواهم داد.

رجوی: من یک سؤال دیگر دارم؛ یادتان هست که شما نماینده سیدالرئیس و قیاده عامه (فرماندهی کل حزب بعث) در ارتباط با ما بودید؟

صابر: هنوز هم تا یک نفر دیگر برای این مسئله تعیین نشود، من نماینده فرماندهی کل و نماینده

سرویس اطلاعات هستم...

رجوی: پس هفته ای دو ساعت با هم جلسه خواهیم داشت (خنده حضار). در رابطه با سایر مسئولین به رئیس سرویس می گفتم و ترتیب ملاقات داده می شد... منظورم مشخصاً این مسئولین هستند: وزیر تبلیغات یا خود استاد طارق [عزیز]، از نظر سیاسی، و وزیر دفاع. این

۱- در پی حوادث داخلی عراق و شکست سنگین و اخراج نیروهای صدام حسین از کویت، عراق در موضع ضعف قرار گرفت؛ از این رو سعی داشت که از چالش با همسایگان بپرهیزد و بخصوص در عرصه دیپلماتیک فعال تر باشد. از جمله این تلاش ها، اقدام برای بهبود روابط با جمهوری اسلامی ایران بود که دست رجوی را برای اقدامات ایذایی از خاک عراق می بست. یکی از علت های اصرار رجوی و تملق های وی همین امر است.

طور ملاقات های ضروری را چه کار کنیم؟ لذا خواهشمندیم هر گاه میسر شد و شما وقت داشتید و وقتی که حس کردید شما کمک کننده هستید... ما از شما می خواهیم ملاقات را فراهم نمایید یا اینکه به ما بگویید مجازید که ملاقات کنید.

صابر: ما آماده ایم تا هر ملاقاتی را که برادر مسعود خواهان آن باشد ترتیب بدهیم؛ ولی چنانچه

تأمین درخواست های ملاقات از کانال ما انجام شود، آسانتر و بهتر است تا از کانال ریاست

جمهوری باشد. ...

رجوی: برای اینکه به سایر مطالب برسیم، چه قدر وقت داریم؟ ما نمی خواستیم مزاحمتان بشویم؛ مهم این است که مطالبم را بگویم. شما تا کی وقت دارید؟

صابر: من امروز کاملاً در اختیار برادر مسعود هستم.

رجوی: تا نصف شب؛ باشد؟ (خنده حضار) می خواهم به مسائل نظامی بپردازم.... من این مطلب را به طور مفصل برای آقای رئیس جمهور نوشتم و خواهش کردم شما هم حتما این نامه

را بخوانید. آنجا نوشتم که دو تا نظریه وجود دارد؛ یکی اینکه صبر کنیم تا اوضاع عراق عادی شود و بعداً با رژیم آخوندها تصفیه حساب بکنیم؛ و نظریه دوم که من از آن طرفداری می کنم...

به صورت دیالکتیکی می گوید که اوضاع عراق به ثبات نخواهد رسید مگر یک پشت جبهه مستحکمی داشته باشیم والا محاصره تشدید می شود... در آخر اوت ۱۹۸۸ من با آقای رئیس جمهور ملاقات داشتم و این حرف و اعتقاد را به آقای رئیس جمهور گفتم که باور کنید قرارداد

نهایی را با ما امضا خواهید کرد. ایشان گفتند: «کمال مطلوب ما همین است.» بعداً این مطلب را به آقای [فاضل] براق، استاد طارق [عزیز] و دکتر ابراهیم حسن سبعاوی تکرار کردم و در نشستی که خودتان هم بودید - قبل از جنگ آمریکا - نیز گفتم.

... الان هم برایم واضح است که با این توطئه هایی که در اطراف شما قرار دارد، شما را ول نخواهند کرد.... من فکر می کنم هر آدم با انصافی این را قبول دارد؛ و الان من جدا این طور فکر می کنم که در آخر داستان و انتهای خط، یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه ها [می ایستند] و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعا برایم واضح است. در سراسر دنیا هم داریم تلاش می کنیم تا برای همه (به خصوص آمریکایی ها) جا بیندازیم که خطر شماره یک در منطقه، بنیادگرایی و خمینیسیم است؛ مقداری

هم پیشرفت کرده ایم - بخصوص توی آمریکا و حول و حوش وزارت خارجه آمریکا و خود بوش... و حلقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا. حرف ما این بوده و هست

که با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم شما خواهد رفت. از ما سؤال کردند که خوب نظر شما چیست؟ می دانید ما با خیلی از اعضای کنگره آمریکا از قدیم ارتباط داشته ایم و

ص: ۲۱۰

زمانی بود که سیاست توسعه طلبانه رژیم ... را توسط آنان محکوم می کردیم. از فردای حمله به

کویت تا پایان آشوب های داخلی بر ما سخت گرفتند؛ حرفشان این بود که چرا شما در عراق

هستید... پاسخ ما هم واضح و روشن بود که سرنوشت ما از عراق می گذرد. می خواستند از ما

ولو یک کلمه علیه شما در بیاورند. ...

صابر: این مسئله در چه تاریخ بود؟

رجوی: بعد از مسئله کویت؛ و در سال گذشته، وقتی که رادیوهای ما تعطیل شد و بعد از اینکه قرارداد ۱۹۹۶ را پذیرفتند،

فشار طاقت فرسایی بر ما بود؛ مخصوصا از طرف احزاب سوسیالیست که به ما می گفتند در مقرر عراق دیگر آینده ندارید...

هدف جداسازی ما از شما بود که طبعاً با شکست روبه رو شدند. نمی دانستند که ما تصمیممان را گرفته ایم و تا آخرش باقی

می مانیم... وقتی که این قضایای آشوب تمام شد، بالاترین فشار را بر ما وارد کردند. بخصوص

در فرانسه که شاید خفه بشویم؛ ولی اینها فایده ای نکرد. ما متقابلاً تهاجمان را شروع کردیم. الآن رسیده ایم به سطح

مسئولین عالی رتبه در وزارت خارجه آمریکا، مثل «مورفی»... در آمریکا شروع کردند که با اشتیاق حرف های ما را بشنوند؛ و

ما تلاش کردیم نقشه و توطئه های رژیم ... را برایشان برملا کنیم و ثابت کنیم که نه عراق بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک

است. با صراحت گفتیم که این خطر و تهدید برای عربستان سعودی نیز می باشد. [آخر] این خود شما

[عراقی ها] بودید که ما را با عربستان سعودی ارتباط دادید... در این یک ماه که آمریکایی ها حرف ما را گوش می دادند،

در مورد سازمان ما حالت ضدیت نداشتند ولی با من مخالف بودند

و می پرسیدند شما اوضاع را در منطقه چگونه می بینید و سرکلاف از کجا شروع می شود. ما

می گوئیم که مسائل از ایران است؛ آنها هم می گویند که این ایده، جدید و حتی وسوسه انگیز

است!

اگر شما ملاحظه داشتید، ما در هفته اخیر روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم. مخالفین ما می گویند که این برگه را

عراق در قبال تأسیسات اتمی خودش رو کرده تا مسائل هسته ای

خودش را با مسائل هسته ای رژیم [ایران] متوازن کند... برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی آمریکا سر این قضیه

وارد بحث شد و چنین اظهار نظر کرد که امروز تهران از نظر

هسته ای، عراق سال ۱۹۹۰ است و می گویند این برای ما خیلی مهم است... این حرف را حتماً از وزارت خارجه آمریکا گرفته

اند و با انجای مختلف به ما می رسانند که مخالفتی با روی کار

آمدن ما در ایران ندارند؛ چون دیگر شوروی سابق در شمال ایران نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم. برخی از آنها به ما می گویند: عراقی ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند. می پرسیم چرا؟ می گویند: به نظر می رسد که بهترین دیپلماسی این است که

ص: ۲۱۱

حرف هایی که می خواهد بزند و ما اعتمادی به آن نخواهیم داشت، شما بنزید. (۱) یعنی اگر خود

عراق می گفت رژیم ... این طوری است و خطر شماره یک و رژیم بنیادگراست، باور نمی کردیم. ...

این مطلب که شوروی قبلی دیگر نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی می کنیم، نکته ای بود که سه سال پیش آقای رئیس جمهور به من گفته بود ولی من اهمیت آن را الآن می فهمم. آقای رئیس جمهور گفتند: «این مسئله برای شما و تعادل قوای

جهانی خیلی مؤثر است.» به هر حال «مورفی» - که او را می شناسید - در جواب نماینده ما که گفت به عراق بیایید و با رهبری سازمان ملاقات کنید، گفت که «اگر خودتان فرودگاه می داشتید،

می آمدم»؛... آمریکایی ها ما را به عنوان جایگزین و آلترناتیو می دانند و چیز بدی نمی دانند؛ و این یک فرصت تاریخی برای ما و شما و چیزی است که می تواند مشکلات ما را حل کند.

... چیزی که من روی آن مصرّم، این است که ما و شما باید دست به دست هم بدهیم و خودمان را تثبیت کنیم... آمادگی ما به سود هر دو ماست. من نمی دانم آیا شما باور می کنید که ما می توانیم این رژیم را سرنگون کنیم یا خیر؛ بلی [می توانیم]، به شرط آنکه تمام عیار کمکمان کنید.

نکته آخر من در این مقوله این است: تا آنجایی که به رژیم ... مربوط است، برای موجودیت خودشان هم که شده است، ولایت فقیه باید شما را سرنگون کند. این نیاز حیاتی آنها از قبل

بوده و هست. از بدو حکومت ... من می خواهم که ما و شما فرصت را از دست ندهیم؛ همین و

بس. ...

صابر: یک سری سؤال دارم که اگر برادر مسعود اجازه بدهد می خواهم بدانم جوابی دارد یا خیر. آیا روابط شما با عربستان سعودی هنوز برقرار است؟

رجوی: هست؛ منتها از دوم اوت به بعد. الآن که می دانید ولایتی آنجاست. می خواهم مراسم حج تمام شود و اشتغال ذهنی شان برود کنار؛ مسائل حج و حجاج ایرانی در آنجا تمام شود تا

ص: ۲۱۲

۱- القای نفوذ در لابی های آمریکایی، اعلام این مطلب که آنها آلترناتیو بودن مجاهدین خلق را پذیرفته اند، منت گذاشتن بر سر عراقی ها و وجود خود در عراق را امتیاز برای بعضی ها دانستن، خود را سخنگوی غیرمستقیم و پوشش عراق برای آمریکایی جا زدن و دیگر بزرگ نمایی های خلاف واقع و بیش از توان و ظرفیت واقعی و... از جمله اهداف رجوی در بیان

این مطالب است؛ ولی با این همه، هم عراقی ها می دانستند و هم رجوی و اطرافیانش داشتند باور می کردند که جز صدام و رژیم وی هیچ دولتی حاضر نیست در دراز مدت از آنها حمایت کند؛ و در واقع، کارکرد حمایت های مقطعی، فشار روی نظام جمهوری اسلامی است نه سرمایه گذاری سراسر ریسک روی یک جریان مطرود تروریستی.

دوباره شروع کنیم.

صابر: من تحلیل برادر مسعود را شنیدم...

رجوی: ببخشید؛ روابط ما با اردن برقرار است و خیلی خوب است. با ولی عهد [ملک عبدالله] و ملک حسین؛ ولی سایر اعراب ما را بایکوت کرده اند و ما می گوئیم که اگر همین عراق را داشته باشیم، برای ما بس است (خنده رجوی)...

صابر: ... این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود کار سازمان هم تمام است، امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم. پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. چیزی که آنها می خواهند، این است که سازمان را از عراق خارج کنند تا دیگر

چیزی برایش باقی نماند... بایستی تلاش کنیم این طرح با شکست رو به رو شود.

... آمریکا و عربستان نمی خواهند دولت اسلامی وابسته به رژیم ایران در عراق تشکیل شود. این مسئله ای است که کاملاً روی آن توافق کرده اند و تمام شده است... ما باید اول خودمان را تثبیت بکنیم و این حلقه محاصره را بشکنیم؛ همزمان با آن نیروی نظامی خود را آماده کنیم تا بتوانیم در مقابل رژیم ... بایستیم و کاملاً - به این معنی - برای هر عملیات نظامی آمادگی داشته باشیم.

رجوی: شما یقین داشته باشید که ما می توانیم نظام [ایران] را ساقط کنیم و تمام مشکلات حل خواهد بود. این را می توانیم تا آخر انجام دهیم و مشکلی برای ما و شما پیش نخواهد آمد...

آیا شما اعتقاد و باور دارید که ما بتوانیم رژیم ایران را سرنگون کنیم؟ من فکر کنم که شما در این خصوص شک دارید. اگر این شک نبود، خیلی سریع پیشروی می کردیم و به نتیجه می رسیدیم. من تصادفی جلوی شما ننشسته ام. رسیدن مجاهدین به عراق تصادفی نبوده است؛

بلکه فلشی است که آینده را نشان می دهد؛ تاریخ و مشیت است؛ والا ما از بین رفته بودیم. من فکر می کنم که ارتش شما به این که ما پیروز نمی شویم اعتقاد دارد؛ سیاسی های شما نیز به این اعتقاد دارند؛... اگر آنها یقین داشته باشند که راه نجات در تهران و کلید آن در تهران است و ما می توانیم این کار را انجام دهیم. ...

صابر: من مخالف نظر شما هستم، برادر مسعود. همه نظامیان و سیاسیون و مردم عراق این نظریه را قبول ندارند. اعتقاد کامل دارم که اگر شرایط فراهم شود، بجز مجاهدین کسی نمی تواند حکومت ایران را تغییر دهد و نظام را در دست بگیرد... ما در خصوص راه و روش

کار اختلاف نظر داریم. ما معتقدیم که فقط حرکت نظامی از عراق به سمت ایران درست نیست... اگر کندی از جانب ماست و در خصوص تجهیزات مشکل داریم، به این معنا نیست که اعتقادی به کار شما که بتوانید نظام ایران را سرنگون کنید، نداریم. ما به عنوان دولت و کشور

اعتقاداتی داریم و مقصر نیستیم. ...

رجوی: ببینید کدام یک از نکاتی را که می گویم، می توانید انجام دهید.

صابر: لیست های درخواستی شما به دست من رسید... من درخواست های شما را برای وزارت دفاع ارسال می کنم و با آنها مشترکاً روی آن کار می کنیم و نیاز شما را تأمین می کنیم.

رجوی: آیا امکان دارد که باقی مهماتی را که تصویب کردید، به ما بدهید؟... متقاضی هستیم که

این مقدار که تصویب شده و مقدار زیادی از آن را داده اند، مابقی آن را نیز به ما بدهند.

صابر: من نمی دانم کدام مورد مهمات مورد بحث است؛ ولی به عنوان یک اصل باید بگویم که هر چه نزد ماست، مال شماست. ...

رجوی: من از شما خواهش می کنم که سپاه دوم را از طریق سلسله مراتب توجیه کنید تا در هنگام مراجعت ما همکاری نمایند. شاید فقط تلفن شما را بخواهند که تماس بگیرند تا با ما رابطه فعال نظامی و آموزشی داشته باشند. در مورد مسائل استخباراتی تا حدی باشد که با مجید در آنجا توافق نمایند و با حضور افسر مخابرات، که در آنجا هست، انجام گیرد. در حال حاضر

روابط ما فعال نیست؛ خودمان نیز به سراغ آنها نرفته ایم تا از طریق شما به آنها معرفی شویم.

صابر: از سپاه دوم چه می خواهید؟ برای من مشخص نیست.

رجوی: اگر شما فقط تلفن بزنید و بگویید موافق هستیم که ارتباط نظامی و اطلاعاتی و آموزشی فعال داشته باشید، ما چیزی از آنها نمی خواهیم. مثلاً ما اطلاعات نظامی منطقه را داریم، که به آنها می دهیم و هر چه از مرزهای مقابل آنها و از داخل ایران یا از شنود به دست بیاوریم به آنها می دهیم. ...

صابر: خیلی خوب، من به افسر استخبارات دستور می دهم. ...

رجوی: صلیب سرخ آمد و اسیرهای ایرانی را که از شما گرفته بودیم همه را سریعاً از ما گرفتند

و به رژیم... تحویل دادند. ۸۵۰ نفر بودند که همه چیز ما را می دانستند.

صابر: این اسرا در «خالص» بودند؟

رجوی: آنها همه چیز پادگان «خالص» را می دانند... در حال حاضر ۵۱ درصد از نیروهای ما آنجا هستند؛ بنابراین هنوز نقش اصلی و اساسی را برای ما بازی می کند. دو اسیری که داشتیم و «یکتی» (گروه طالبانی) آنها [را] تحویل رژیم داد، «جلولا» را

می شناسند.

صابر: آیا اطلاع موثق دارید که این دو نفر تحویل ایران شده است؟

رجوی: اطلاعیه را خودشان (گروه طالبانی) داده اند؛ خبرگزاری فرانسه هم خبر را اعلام کرده است. ما حتی روی بی سیم های آنها پیام دادیم که دو تا اسیر ما را بدهید تا اسیران شما را بدهیم.

صابر: اسیران اتحادیه چند نفرند؟ ۲۰ نفر می شوند؟

ص: ۲۱۴

رجوی: از ۲۰۰ نفر بیشتر بودند که ۲۰ نفر از آنها باقی مانده اند. پرونده آنها همه موجود است.

مابقی را آزاد کردیم. خیلی از آنها را مخابرات به ما گفت که آزاد کنید؛ و ما هم آنها را در «جلولا» آزاد کردیم؛ حزب بعث دستور داده بود. فعلاً فقط ۲۰ نفر مانده اند. نیروهای طالبانی یا آن دو نفر اسیر مجاهد را به ما می دهند و یا ما این ۲۰ نفر اسیر «یکتی» را می کشیم و می گوئیم که این معامله ماست.

صابر: بله؛ واقعا با اکراد باید این گونه برخورد شود؛ ولی اسرا را بفرستید تا برای شما محصول برداشت کنند.

رجوی: می ترسم سر ما را درو کنند... به وزیر دفاع سپهد سعیدی گفتم که به جای تانک هایی که

در عملیات از دست رفت، چند تا تانک به ما بدهید تا این رزمندگان به چشم خود ببینند. تنها عشق این مجاهدین در عراق تانک است؛ باور کنید... تنها چیزی که معنی دارد و از من می پرسند، دو چیز است که من از آن فرار می کنم؛ می گویند: «بین؛ ما بمباران را تحمل کردیم، «یکتی» را تحمل کردیم، آتش بس را تحمل کردیم؛ و پنج سال است که در بیابان هستیم؛ قبلاً هم که ماهی یک بار یا سالی یک بار کربلا می رفتیم، این هم که دیگر نمی رویم؛ بچه های ما را هم گرفتی و فرستادی خارج؛ خانواده و زن هم که نداریم؛ پس به ما بگو کی از اینجا می رویم یا بگو که وقتی رفتی سیدالرئیس را ملاقات کردی، آیا تانک گرفتی یا خیر...»

من می دانم که تا شما به یقین نرسید، باید منتظر بود. حالا با این روان شناسی رزمندگان من - واقعا خودم هم نمی دانم که آدم در این پادگان ها چگونه عاشق تانک می شود. جدا نمی دانم

چرا...

صابر: چون چیزی نیست که عاشق آن شود، عاشق تانک می شود.

رجوی: تانک ها را دائم می شویند و صابون می زنند و می برند حمام؛ و هر قطعه هم که خراب می شود عزا می گیرند. آن روزی که قبل از جنگ [خلیج فارس] تانک ها را از ما خواستید و تعدادی را گرفتید؛ حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ و ۱۵۲ تانک گرفتید. ...

صابر: به ما تحویل دادید؟ چقدر تانک نزد شماست؟

رجوی: ۱۲۰ تانک؛ که ۱۰۷ دستگاه آن قطعه کم دارد.

صابر: به موجب اطلاعاتی که من دارم، بیش از ۴۰۰ دستگاه تانک نزد شماست...

رجوی: تعداد ۱۵۲ دستگاه از این تانک ها را به شما دادیم و قبل از آن نیز ۱۰۰ دستگاه دیگر تحویل داده ایم. ...

صابر: من حساب کرده ام که مجموع تانک و زره پوش و کلیه ادوات زرهی که در اختیار شماست، ۴۰۰ دستگاه می شود. از جمله تعداد ۵۰ دستگاه تانک ۶۲۶، ۵ دستگاه تانک ۵۵

ص: ۲۱۵

فرماندهی، ۸ دستگاه نفربر BM۱، ۳۹ دستگاه نفربر زرهی MTL۳۶ احتیاطی و ۸۰ دستگاه تانک... (۱) که در مجموع ۴۰۰ دستگاه است. مشکل تانک ها چیزی نیست؛ ان شاءالله حل می شود.

رجوی: ببخشید؛ از شما سؤالی می کنم. ...

صابر: برادر مسعود الان از عشق رزمندگان به تانک می گفت؛ می خواهد بگوید که عاشق تانک هستند؛ مانند عرب یا عجم که عاشق زن می شوند. البته ما عرب و عجم در تمام عمرمان عاشق یک زن می شویم.

رجوی: ما حاضریم که برای هر رزمنده یک تانک بگیریم؛ به شرطی که در داخل آنها تانک T۷۲ هم باشد. ...

صابر: من از برادر مسعود سؤال دیگری دارم: چه امکاناتی در این ماه اخیر به شما داده ایم؟

رجوی: هیچ امکان زرهی به ما نداده اید؛ حتی یکی.

صابر: در لیستی که من در دست دارم، بیش از ۵۰۰ مورد است... تعداد ۵۰۰ قبضه مسلسل ۵۰، BKT قبضه مسلسل، CBKC ۵۷ قبضه مسلسل دوشکا ۴، C۱۲ قبضه خمپاره، ۲ دستگاه جرثقیل متحرک، ۵ دستگاه خودرو BRM۲، ده قبضه ضد هوایی ۲۳ میلی متری و...

رجوی: اضافه بر آن، ۲۰۵ قبضه توپ از ما تحویل گرفتید.

صابر: ای کاش نمی گرفتیم؛ چون به دست آمریکایی ها افتاد....

رجوی: در هر حال من مطمئن هستم که چیزی را از من دریغ نمی کنید. از شوخی ها که بگذریم، من مطمئن هستم که اگر فرصتی پیش بیاید و درخواست را مطالعه کنید، راه حلی پیدا خواهید

کرد - ان شاءالله.

صابر: برادر مسعود مطمئن باشد که ما رفتاری نمی کنیم که شما طرف دیگر باشید؛ ما یکی هستیم و این چیزی است که سیدالرئیس همیشه ما را به آن تذکر می دهد و یادآوری می کند.

برادر مسعود! ناهار حاضر است. (۲)

ص: ۲۱۶

۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۵۲-۶۲، ۶۴-۹۲ و ۹۹-۱۰۴.

متن حاضر، مشروح مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبّوش در سال ۱۹۹۹ است. این متن روشن ترین سند از میزان وابستگی گروه رجوی به صدام حسین و دستگاه های اطلاعاتی اوست. اشاره رجوی به مشروط بودن فعالیت های خاص مجاهدین خلق به اجرای سلسله عملیات ویژه ای که مخابرات عراق دستور می دهد، مشروط بودن هر گونه حرکت و فعالیت به سیاست های داخلی و خارجی

رژیم صدام، اولین اعتراف صریح رجوی به نقش گروه وی در انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور حزب

جمهوری و... از جمله اقرارهایی است که در این مذاکرات آمده است.

در ابتدا مسعود رجوی با هیئت همراه خود وارد سالن مذاکرات می شوند و توسط شخصی به نام

«ابو احمد»^(۱) مورد استقبال قرار می گیرند. حبّوش پس از دقایقی وارد می شود و با رجوی وارد گفت و گو می شود.

رجوی: من به شما برای این امکان جدید و استقرارتان تبریک می گویم... در اول اجازه می خواهم که هدیه ای از صنایع دستی ایران را به شما تقدیم کنم.

حبّوش: متشکرم و احسنت از هدیه شما... من از مناسباتی با مجاهدین خلق در رابطه با کار امنیتی - چه در داخل ایران و چه در عراق - دور نیستم. با توجه به مسئولیتیم - که قبلاً مسئول اداره کل امن العام عراق بوده ام - آنچه از شما خواهم شنید، با این دید است که در جریان کلیت کار هستم؛ کارشناسان هم در جریان کامل آن هستند... آماده شنیدن صحبت های شما هستم....

شما که همه کارهای خود را آورده اید؟...

رجوی: خودتان گفتید... کشور من در دست استعماری اسیر است که نه تنها دشمن کشور من است بلکه دشمن کشور عراق نیز هست.... آمدن ما به عراق برای رسیدن به این هدف است. به

این دلیل من اصلاً خجالت می کشم که بگویم مبارز هستم و از خود شما درخواست داریم و از

نایب رئیس [عزت ابراهیم] و سیدالرئیس [صدام حسین] درخواست صد در صد دارم....

[رجوی آرشیو روزنامه ها و عکس هایی را نشان می دهد]

خصوصاً بر روی این موضوع تأکید می کنم که رسیدن به اهداف با حمایت شما انجام می شود و صدام نیز تأکید کرده که «از خاک عراق برای کار و تحقق اهداف استفاده شود؛ با تمام امکانات

عراق و با تمام آزادی به اهداف خود برسید».

من گواهی می‌کنم که در ۱۳ سال گذشته سیدالرئیس صدام حسین به تعهدات خود عمل نموده و

ص: ۲۱۸

۱- منظور «سمیر» معاون حبّوش و از افسران ارشد و از مسئولان رابط با سازمان مجاهدین در مخابرات عراق است.

یکایک کارها و درخواست ها را انجام داده است. ... سازمان از وقتی که با حزب بعث مرتبط شده و همکاری دارد، (همکاری شان جدی است) این یک اتفاق ساده و تصادفی نیست و ضرورت تاریخی است. در اولین ملاقات با سیدالرئیس گفتم که من نمی خواهم که گیاه پرورش

دهم؛ بلکه می خواهم با همدیگر درخت بکاریم....

وقتی با دوستان عراقی می نشینیم و حرف می زنیم (با سید نایب و یا رفیق طاهر حبّوش به عنوان

مسئول امن العام و یا مدیر مخابرات و در هر منصب و پست که باشد) چون باهم یک هدف واحد داریم و در یک جبهه واحد جنگ کردیم و یک سرنوشت واحد در مقابل ارتجاع و مقابل استعمار و مقابل ملایان [ایران] داریم، حداکثر آن را خواستاریم؛ هر چند که به من بگویند حداکثر شما این نیست....

می خواهم یکی از ملاقات های گذشته خود با سیدالرئیس را یادآوری کنم که گفت: «نزار خزرجی مسئول ستاد ارتش از شما شکایت دارد و می گوید که فلانی [مسعود رجوی] حریص است؛ «أَكَلَّ السَّلَاحَ وَ الْمَعْسَكَر!» من گفتم اگر شما می دانید که چیز زیادی دارم، کسی را بفرستید تا تحقیق کنند... سیدالرئیس خندید و گفت: «نه من جواب بهتری به خزرجی دادم... گفتم خیلی

خوب است که ایشان آمده به عراق برای گرفتن پادگان و اسلحه؛ در صورتی که می توانست در

پاریس بماند و درینک (نوشابه) بخورد!»

... همان گونه که اطلاع دارید، من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها

دشمنی به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی گفتند. هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند؛ با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رئیس جمهوری و علیه رئیس الوزرا [ایران] انجام داد؛ آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند....

اما از روزی که به عراق آمدیم...

مثلاً در این روزنامه «واشنگتن تایمز» عکس سیدالرئیس را با من چاپ کرده و نوشته اند که آنها

(مجاهدین) ورق هایی در دست صدام حسین هستند؛ و همچنین به مسائلی که بین من و سیدالرئیس گذشته، اشاره می کنند. این روزنامه ها... یک حرف می زنند و آن هم [این است که] از عراق دور شوید، فاصله بگیرید از عراق. ما می گوییم مگر می شود؟! می خواهیم از مرز عراق

کشورمان را آزاد کنیم و این، استراتژی ما و ارتش آزادی بخش ایران است؛ و همیشه می گوییم

مگر کسی می تواند از کالیفرنیا ایران را آزاد کند. ...

به یاد می آورم که در سال ۱۹۸۲، وقتی که طارق عزیز به منزل ما در پاریس آمد، با همدیگر قرارداد صلح امضا کردیم و من جلو خبرنگاران گفتم که... [امام] خمینی شکست می خورد و این

ص: ۲۱۹

مقاومت [یعنی سازمان] و مردم و عراق هستند که پیروزمندان از این جنگ خارج خواهند شد. می دانید که این حرف در آن زمان کفر بود. هر چند که ارتباط شما با فرانسه خوب بود و با آمریکا رابطه رسمی داشتید؛ باز فضای سیاسی و اعلام شده علیه شما بود....

امیدوارم که شرایط ما را درک کنید که چرا من ماکزیمم را می خواهم؛ تا همچنان که سیدالرئیس گفتند و همچنان که سیدنایب الرئیس بیان کرد، به اهداف خودمان برسیم. (و من از طریق تلویزیون، ملاقات سیدالرئیس با کادرهای حزب بعث را مشاهده می کردم که یک عبارتی از سیدالرئیس خیلی به من چسبید که می گفتند: اول چیزی که یک بعثی باید یاد بگیرد، [این است که] باید کار را در حداقل زمان انجام دهد و وقتی بعثی زمان را از دست بدهد، یعنی وظایف خود را خوب انجام نداده است).

اگر می بینید که من دو روز قبل بعضی از موارد و درخواست ها را به سید نایب الرئیس مطرح کردم و از او خواستم که شما هر چه سریع تر این مسائل و فضاها را حل کنید، [برای این بود] تا برابر اعلام سیدالرئیس، وقت از دست نرود. من از اینکه حداکثر استفاده از زمان را نکردیم، شکایت به شما تقدیم می کنم.

نمی خواهم برایتان فاکتورهای مختلف بیاورم اما جدا باور کنید که در ۷ ماه گذشته، ما [فقط] ۴ عملیات انجام دادیم. در صورتی که در این مدت امکان انجام ۴۰ عملیات را داشتیم...

در سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ مدیر جهاز مخابرات، وقتی که من را در پاریس ملاقات می کرد، به او گفتم:... شما بدون هیچ گونه امیدی، وقت و امکانات خود را برای دیگر گروه های معارض

ایرانی هزینه می کنید... کدام یک از این گروه ها همراه شما هستند و کدام یک از آنها در عراق هستند؟ خودتان خوب می دانید [که آنها] آینده ای ندارند. در ده، پانزده سال اخیر چه کسی در عراق مانده است؟

حُبّوش: ... شما خیلی علاقه مند هستید که... نقشه ها و برنامه های خود را انجام دهید. ما نیز در همین زمان در شرایط حساسی به سر می بریم... اگر از مردم عراق پرسیم که آیا به کویت حمله کنیم یا خیر، هشتاد درصد مردم چنین چیزی را می خواهند؛ اما آیا شرایط نیز این اجازه را می دهد؟! خیر.

... ما مخالف آنچه شما می گوئید نیستیم؛ فقط می گوییم باید بررسی و سبک و سنگین کرد تا

هم هدف را به دست آوریم و هم کمترین خسارت را بدهیم...

(خطاب به افسران مخابرات): هر عمل و عملیاتی که علیه امنیت عراق و امن العام و مخابرات انجام بگیرد و [این دستگاه ها] مطلع شوند و مرتبط با مجاهدین باشد، باید مسعود رجوی مطلع شود. الآن اگر با همدیگر به بازداشتگاه مخابرات و امن العام برویم و شروع به سرشماری

می بینید افرادی که دستگیر شده اند و داخل این زندان ها هستند، کسانی اند که برای زدن مجاهدین به عراق آمده اند و خیلی هم زیاد هستند؛ یعنی قسمت اعظم زندانیان را این افراد

تشکیل می دهند؛ افرادی که برای عملیات علیه مجاهدین خلق آمده اند. ...

بیشتر افراد دستگیر شده نزد ما کسانی هستند که برای انجام عملیات علیه مجاهدین از ایران آمده اند.... وقتی دشمن بلند می شود و می آید اینجا برای زدن مجاهدین خلق، دشمن مشترک

شما و ماست. اگر ما اهدافی را مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم که آن را انجام دهند،

باید این کار را انجام دهند. وقتی که من در اینجا از شما حمایت می کنم در نتیجه شما نیز باید این کار را انجام دهید تا من بتوانم به آن کسی که برای زدن مجاهدین به عراق می آید ضربه

بزنم. ...

با توجه به دشمن مشترک، چه بسا در آینده ای نزدیک - با توجه به آینده و چشم انداز مخابرات - شما را برای مأموریت هایی خاص مکلف کنیم.

از حالا ما به عنوان یک تیم کار می کنیم؛ یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست؛ چون دشمن مشترک داریم. ...

رجوی: شما شاهد بودید که وقتی سید نایب رئیس گفت که «عملیات شما متوقف شده» من تکان خوردم که چرا؟! و آیا امکان دارد به من بگویید که چرا عملیات متوقف شده است؟ زیرا

می دانید که ما در این راستا چه زیان هایی دیده ایم....

حبّوش: برای اینکه شرایط برای شما فراهم کنیم، می خواهیم که کار را با جدیت آغاز کنیم. روز

گذشته آقای عزت ابراهیم گفتند که «عملیات شروع شود؛ هدف ها را آماده کنید»؛ من هم به

برادران مخابرات که الآن صدای من را در این جلسه می شنوند می گویم که بروند و هدف های

خود را در داخل ایران انتخاب کنند تا بعد بنشینیم و سوژه های شما را مورد بررسی و بحث و گفتگو قرار دهیم؛ و وقتی توافق کردیم؛ آن وقت برای شروع به خدا توکل کنیم. کمیته سیاسی

نیز برای انجام این عملیات کمک ما خواهد بود؛ چرا که من قطعاً دلایل کافی برای انجام این عملیات خواهم داشت. ...

رجوی: این دو برگ حاوی عملیات و اهداف جدار مرز و عمق خاک ایران است.

حبّوش: ... یک سؤال دارم؛ آیا مجاهدین می توانند از طریق مرز پاکستان - مثلاً - عملیاتی انجام

دهند؟

رجوی: ... ما حدود ۳ سال است در مرز پاکستان فعالیت می کنیم؛ ولی تا الآن نتوانسته ایم [عملیات داشته باشیم].

حبّوش: ببخشید؛ منظور من فقط پاکستان نیست؛ بلکه مرز ترکیه و افغانستان نیز مورد نظر من

ص: ۲۲۱

است. آیا ممکن است؟

رجوی: تا الآن نتوانستیم؛ چون که برای هر عملیات امکانات لازم است... گزارشم را می فرستم که چه کارهایی کرده ایم و مشکلات در آنجا چگونه است. اگر شما بتوانید این مشکلات را حل کنید نور خواهد بود.

حَبّوش: ... اینکه من می گویم از مرز پاکستان یا ترکیه، نمی دانید چرا این را می گویم؛ چون که

ملایان می دانند تحرک مجاهدین از مرز عراق است، از مرزهای دیگر غافل هستند. از جایی

می آییم که انتظار ندارند و اهداف را محقق می کنیم. ...

رجوی: من با این کار موافقم؛ اگر بشود، فواید زیادی از جمله سیاسی - اطلاعاتی و امنیتی را به دنبال خواهد داشت.

حَبّوش: برای اهدافی که شما مشخص می کنید؛ همراه با اهدافی که افسران مخابرات مشخص می کنند، از همین حالا اتاق جنگ مجاهدین و ما تشکیل داده می شود. در اتاق عملیات، با شما درباره هدف های مشخص روی آن بحث می شود و بعد روی اهداف مشترک کار می کنیم؛ به نحوی که بتوانیم هدف مورد توافق را به وسیله مجاهدین انجام دهیم....

رجوی: ... ما قبلاً توافق داشتیم که بعضی از افراد را برگردانیم ایران. این افراد کسانی هستند...

که به آنها شک داریم و این توافقی بین ما و شماست.

حَبّوش: برای برگرداندن به ایران چه مشکلی هست؟

رجوی: اصلاً مشکلی نداریم. برای بازگشتشان به ایران لیست آنها را تحویل داده ایم؛ اما درخواست ما این است که نمی خواهیم اطلاعات این افراد قبل از ورود آنها، به دستگاه اطلاعاتی رژیم ایران داده شود.

حَبّوش: شما می خواهید این افراد را به صورت یک مرحله ای به ایران بفرستید یا تحویل دهید؟

رجوی: نه؛ باید به صورت تدریجی و گروه گروه افراد را به ایران بفرستیم.

حَبّوش: ... این یک کار اطلاعاتی نیست که مرحله به مرحله باشد. اصلاً می توانید آنها را برای

یک سری کار اطلاعاتی بفرستید.

رجوی: ما نیز همین کار را می کنیم.

حَبّوش: مثلاً به آنها بگویید بروید در عمق ایران کار کنید؛ به نحوی که او فکر نکند شما او را

برای شك امنیتی می فرستید و اخراج می کنید.

رجوی: همین کار را در مورد بعضی از این افراد انجام داده ایم. قبلاً با مخابرات برنامه ریزی

کرده بودیم... یکی از این افراد از منابع رژیم [ایران] است.

حجّوش: (با حالت تعجب): یعنی منبع نظام است!؟

ص: ۲۲۲

رجوی: چون به دلیل مسائل سیاسی نمی خواهیم این افراد را نگهداری کنیم.

حبّوش: خوب؛ آیا برای شما مشخص شده است که این فرد با رژیم ارتباط دارد؟

رجوی: بله و پیش ما اعتراف کرده است. افرادی از ایران وارد عراق شدند و خودشان را تسلیم کردند و شما آنها را به ما تحویل دادید. برای توافق فی مابین، از آنها بررسی و تحقیق می کنیم و سپس آنها را تحویل شما می دهیم. خواهشی که داریم این است که چون شما مطلع هستید، به دوستان و همکاران خود تأکید کنید که...

حبّوش: من می گویم وقتی که در تحقیقات ثابت شد که فردی از طرف رژیم [ایران] هدایت شده است، آن را به ما تحویل دهید تا تعیین تکلیف کنیم....

رجوی: ... این افراد قبل از اینکه به ایران بازگردند، اطلاعات و امکان تماس با هیچ کجا نداشته باشند تا نظام [جمهوری اسلامی] ایران نفهمد که این شخص به ایران باز می گردد.

حبّوش: خوب روشن است؛ باید این گونه باشد.

رجوی: قبلاً ما توافق کرده بودیم و می خواستیم شما نیز مطلع باشید؛ نمی خواهیم UN و صلیب سرخ جهانی مطلع شوند. افسر مخابرات: ما نیز قبلاً در همین چارچوب کار کرده ایم.

حبّوش: گفته ای که برای برادر مسعود داشتم این است که شیوه ها را در عملیات تغییر دهید؛ چرا

که آخوندها در خصوص کارهای شما تجربه دارند. درخواست داریم که دنبال راهکارهای جدید و نامشخص باشیم. هدف هایی که من مشخص می کنم، هدف هایی است که ترجیح می دهم هر چه بیشتر در عمق ایران باشد نه در جدار مرز...؛ اولاً بیان انجام این عملیات و امکان تبلیغات روی آن بیشتر است و ثانياً روحیه مجاهدین داخل ایران نیز بیشتر و بهتر می شود و باعث

می شود جسارت بیشتری برای انجام عملیات داشته باشند این را من از شما می خواهم.

اگر شما با حرکات و جنبش ها و احزاب معارض ایرانی روابطی دارید، می توانید اهداف مشترکی را با آنها در نظر بگیرید و سوژه های مشترکی داشته باشیم.... قطعاً هر عملیاتی که شما انجام دهید، واکنش خاص خودش را دارد و ما به عنوان دولت باید این حساب ها را انجام دهیم

و پیش بینی لازم به عمل آید....

رجوی: تنها نکته ای که داریم، در خصوص توافقات است که باید معلوم شود انجام عملیات چگونه بر طبق آن صورت می گیرد...

حبّوش: ۵۰ کیلومتر در عمق ایران [از مرز ایران] و هر چه بیشتر در داخل باشد بهتر است.... اهداف عملیات ها نیز طی لیستی مشخص است؛ ما نیز اهداف خودمان را به شما داده ایم و پس

ص: ۲۲۳

«سازمان»، اولین امید رژیم صدام

این متن، مشروح مذاکرات مسعود رجوی و سپهد طاهر جلیل حبّوش است که در حوالی عید فطر سال ۲۰۰۲ میلادی (۲) صورت گرفته است. در این متن برخی از جزئیات مربوط به وابستگی نظامی و تجهیزاتی گروه رجوی به رژیم صدام حسین، هماهنگی بین رجوی و مخابرات عراق در خصوص تدارک

حملات تبلیغاتی و سیاسی علیه جمهوری اسلامی، و از همه مهمتر هماهنگی و تباری در خصوص

بشکه های مواد میکروبی و شیمیایی که نزد مجاهدین پنهان شده بوده و تمهید جواب های گروه رجوی به بازرسان سازمان ملل (در صورت افشای موضوع) ذکر شده است.

حبّوش: درخواست ها و مسائل و موضوعاتی که مطرح کرده بودید، همه را یادداشت کرده ام:

(۱) «پنج زاغه مهمات»؛ موافقت آن حاصل گردید.

(۲) «شبکه و کابل فیبر نوری»؛ موافقت حاصل شد و مبلغ آن یک میلیارد و نهصد هزار دینار بود که درباره آن صحبت کردم...

(۳) «باز گرداندن مجدد سلاح های ارسالی به وزارت دفاع»؛ موافقت کردند که بخشی از آن سلاح ها

و مهمات را بازگردانند؛ گزارش آن نیز به ستاد اداری ارسال گردید.

(۴) «مجهز کردن سازمان مجاهدین به ۲۵ دستگاه تانک چیفتن»؛ ظاهراً تعدادی از تانک ها نقص فنی

داشته و تنها ۲۵ دستگاه سالم است که تحویل شما خواهد شد.

(۵) «مجهز کردن سازمان به ۱۰ دستگاه خودروی شناسایی اسکورپین»؛ موافقت حاصل شد.

علاوه بر این یکسری درخواست درباره تعمیرات فوری برخی از تجهیزات داشته اید.... شاید از طرف ریاست جمهوری ابلاغ شود که هزینه ای دریافت نکنند. این مشکل را ما حل خواهیم کرد. ...

(۶) درباره «تکذیب ادعاهای رژیم آخوندها علیه سازمان» به وزارت امور خارجه عراق دستور

دادیم که به نمایندگی سیاسی عراق در لندن ابلاغ کند که یادداشت اعتراض آمیزی را علیه

۱- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۰۵ - ۱۴۹.

۲- در مدخل متن کتاب قضاوت برای تاریخ ص ۱۵۱ سال ۲۰۰۰ آمده است ولی در ص ۱۶۱ تاریخ ۲۰۰۲ را مطرح می کند؛ اما باز در ص کتاب از ۸ دسامبر ۲۰۰۱ نیز یاد شده است. با توجه به متن مذاکرات تاریخ ۲۰۰۲ صحیح تر به نظر می رسد.

ادعاهای وزیر مشاور در امور خارجی انگلستان به وزارت امور خارجه انگلستان تسلیم نماید.

۷) راجع به «خودروها و اتومبیل‌هایی که [از اروپا و...] وارد شده‌اند»، فرمولی را به عنوان یادداشت تهیه کردیم تا مالکیت آنها را به نام خودتان بزنیم.

۸) درباره «سه تن از مجاهدین که نزد گروه جلال طالبانی رفته بودند»، باید بگوییم که افسر رابط ما و جلال، مجدداً اظهارات قبلی را مطرح نمود که این سه تن در حال حاضر در کمیساریای پناهندگان سازمان ملل حضور دارند که از کنترل جلال طالبانی خارج است. ... مسئله را پیگیری می‌کنم.

۹) راجع به «بازگشت اعضای بازداشت شده ایرانی - که علیه سازمان فعالیت می‌کردند»، منتظر

عملیات تبادل اسرا و زندانیان با ایرانی‌ها هستیم و آنها را در اولویت قرار خواهیم داد.

رجوی: منظورتان آن ۶۰ نفر زندانی عضو سازمان است؟

حبّوش: راجع به افراد اعزام شده توسط ایران که به ما تحویل می‌شوند من ترجیح می‌دهم که نزد شما باشند تا تکلیف آنها در آینده مشخص شود و بعد آن‌ها را تحویل بگیریم...

رجوی: البته موارد خاص و استثنایی تحویل شما خواهند شد. ...

حبّوش: ۱۰) قضیه «عقب کشاندن سه گروهان حفاظتی از پادگان «سلف فاخر» (غرب بغداد) را به وزارت دفاع اطلاع دادیم و آنها قول دادند که در کوتاهترین مدت، مجدداً در همین منطقه مستقر خواهند شد. نظر وزارت دفاع این است که دو گروهان را به مسعود رجوی و سازمان مجاهدین بدهیم و یک گروهان را در اختیار آقای علی قرار دهیم. مسعود رجوی چه موضع خوبی داشته که اکنون - در سال ۲۰۰۲ - باید از وی بیشتر حفاظت کنیم!... (خنده حضار)

۱۱) موضوع «بازگرداندن نیروی فراری سازمان به نام «ادهم» (مسعود طیبی)...»

رجوی: شما خودتان ما را راهنمایی کردید که از چه روشی جهت بازگرداندن او استفاده کنیم.

حبّوش: پرونده این فرد و تحقیقات به عمل آمده، به اداره حقوقی مخابرات عراق تحویل داده شد....

[خطاب به رجوی] شما الآن اولین مجاهد و شخصیت انقلابی درجه یک هستید که به شما امید بسته شده تا ایران را به وضعیت ملی قبلی خود بازگردانید؛ ... شاید نیروهای داوطلب شما

مرتکب اشتباه شوند؛ ولی شما هم سنگر و هم رزم ما هستید....

رجوی: شما تصور می کنید که یک جنگ سرنوشت ساز اتفاق نخواهد افتاد؟

حبوش: ما خودمان را برای یک جنگ سرنوشت ساز آماده کرده ایم؛ ولی هر چه غیر از آن باشد، آن را آرزو می کنیم. احتمال می دهیم که آمریکایی ها در مناطقی دست به عملیات هلی برد بزنند؛ از این رو حتی چوپان ها را مسلح به آر. پی. جی کرده ایم؛ و حتی برخی از عشایر را مسلح به

ص: ۲۲۵

سلاح‌هایی کرده ایم که ممکن است حتی نیروی پیاده ارتش آن را نداشته باشند... در جنگ تبلیغاتی آمریکا و همکاری برخی رسانه‌های کشورهای غربی با آنها به نظر می‌رسد که ظاهراً

هیچ مشکل دیگری در دنیا جز مسئله عراق وجود ندارد! ما این شرایط را درک می‌کنیم. حتی

اگر شما صدای هواپیماها و انفجار بمب‌ها را بشنوید، بدانید که پیروزی از آن‌ها خواهد بود.

رجوی: شکی نداریم. ما - دیگر - چه قدر وقت داریم؟

حبّوش: من به شما گفتم یک ساعت جلسه داریم و الآن یک ساعت تمام شد. (خنده حضار)

رجوی: قرار بعدی ما کی خواهد بود و برای مقابله با رژیم [ایران] چه باید کرد؟... ما باید بدانیم چگونه با رژیم [ایران] مقابله کنیم.

حبّوش: این مسئله بسیار مهم است... شما باید طرح خودتان را ارائه دهید و بعد از آن بروید سراغ ایران... شاید شگفتی‌هایی پیش بیاید و یا شما [به ایران] بروید و ما هم دنبال کار خودمان برویم (خنده حضار) رجوی همین را می‌خواهد. پیروز، در جلسه فرماندهی حزب بعث، استاد قصّی و عزت ابراهیم و برخی از مسئولین از من سؤال کردند: استاد مسعود حالش چگونه است؟

رجوی: او را ملاقات کردی؟ من گفتم هر چه دیرتر مسعود را بینیم امتیاز بیشتری می‌گیریم و اطلاعات بیشتری دارد... وزیر دفاع گفت: تو را به خدا از آنها نخواهید که فقط یکی دو تا شهر ایران را بگیرند؛ بگذارید به سراغ تهران بروند. ...

رجوی: آیا شما ملاقات من با رئیس‌جمهور را به بعد از ماه مبارک رمضان موکول کردید؟ آیا زمان و ساعت ملاقات مشخص شده است؟

حبّوش: وقت ملاقات را من تعیین نمی‌کنم؟ من فقط یک نقل‌کننده امانت دار هستم. چهار روز قبل از ماه مبارک رمضان، در جلسه شورای وزیران، با رئیس‌جمهور ملاقات کردم. ایشان پس

از احوال پرسید به من گفت: خیلی وقت است که مسعود را ندیده‌ام. من گفتم مسعود به شما

سلام رساند و برای شما کارت تبریک فرستاد. بعد گفتم: قربان! شما دو سال است که با مسعود

ملاقات نکرده‌اید. به ایشان گفتم: مسعود شرایط را درک می‌کند. به من گفت: بعد از ماه مبارک رمضان راجع به این ملاقات به من یادآوری کن. من یک هفته تا دو هفته بعد از ماه مبارک

رمضان به دفتر زنگ خواهم زد. آیا چنین پسر خوشگلی ارزش ندارد که یک زنگ برایش بزنیم.

اگر خبر داغی در اختیار دارید، به من بدهید. ...

رجوی: با توجه به این که بازرسان سازمان ملل در عراق هستند، محل استقرار من کجا خواهد بود؟ «الطارق» است یا جایی دیگر؟

حبّوش: سؤال خوبی کردی.... من مکان سیدیّه را بیشتر از «الطارق» تأیید می کنم ولی... به دلیل اینکه بازرسان سازمان ملل در منطقه «سیدیّه» مستقر هستند، از دید ما برای شما منطقه ناامنی

ص: ۲۲۶

است.

رجوی: ... «طارق» بهتر است و ما هم تا حالا در «طارق» بودیم. ولی با توجه به شرایط جدید، آیا تهدید هوایی برای «طارق» متصور است؟ آیا این تهدید از طرف آمریکا است یا ایران؟

حَبُوش: خیر، تهدید هوایی ممکن است از سوی آمریکا باشد.... من از آقای ابوالاحمد می خواهم به همراه نیروهای امنیتی این موضوع را بررسی نمایند.... نمی خواهیم اگر بازرسان سازمان ملل به عراق آمدند، خانه رئیس جمهور و مسعود را ببینند. باید چند تا مکان را به عنوان جایگزین

تعیین و مشخص نماییم تا در صورتی که اتفاق خاصی در یکی از اماکن افتاد، شما به مکان

دیگری انتقال یابید. ... دستور رئیس جمهور عراق است که از شما کاملاً محافظت به عمل آید.

امنیت رژیم بعث، امنیت سازمان

این متن، مشروح مذاکراتی است که در آخرین ماه های سال ۲۰۰۰ میلادی بین مسعود رجوی و سپهبد طاهر جلیل حَبُوش انجام شده است. دستور صریح حَبُوش به اینکه مشی مبتنی بر ترور و انفجار مجاهدین خلق، در شرایط آن زمان منطقه، باید تعطیل شود و تصریح حَبُوش به نارضایتی مردم عراق از مجاهدین خلق از موارد بارز این مذاکرات است. اشاره به اختصاص ماهانه دو میلیارد دینار توسط رژیم بعث به گروه رجوی، در شرایطی که این بودجه - طبق تصویب و نظارت سازمان ملل - باید صرف

بهداشت و تغذیه کودکان می شد از موارد قابل توجه دیگر در این متن است.

مسعود رجوی: خیلی مشتاق دیدار شما بودم.

سپهبد طاهر جلیل حَبُوش: من هم مشتاق دیدار شما بودم... رژه نظامی چگونه نظر شما را جلب کرد؟

رجوی: باید هزار تبریک گفت...

حَبُوش: ما دلمان می خواست که شما هم در دیدن این رژه حضور داشته باشید؛ ولی می ترسیم. می دانید که...

رجوی: ... مجاهدین وقتی که رژه را مشاهده می کنند دو برابر خوشحال می شوند:

یک بار وقتی که می بینند شهروندان عراقی خوشحال هستند و عزت و اقتدار عراق را می بینند،

آن هم در این شرایط؛ یک بار هم دیدن چیزهایی که به دنبالش بوده اند.

حَبّوش: این رژه که برادر مسعود آن را در تلویزیون مشاهده کرد، بخش کوچکی از توانمندی نظامیان است. تازه ما امکانات نظامی را در شمال، جنوب، میانه و حتی در جبهه‌ها مستقر کردیم

ص: ۲۲۷

و منتظر دستور هستیم. ...

رجوی: (با خنده) درست است؛ نگه داشته اید! واقعا چشم همه دوستانتان روشن می شود؛... واقعا کارهای آقای رئیس جمهور عراق تحسین برانگیز است. به نظرم بهتر از این نمی شود سال ۲۰۰۱ را شروع کرد. ...

حبّوش: بگذریم. بشنویم که استاد مسعود چه چیزی در چنته دارد...

رجوی: (کارتابل خود را باز می کند): می دانم که خیلی گرفتار هستید... اول سؤالی را مطرح می کنم. رژیم خبری را مبنی بر یک تلاش جهت ترور شما منتشر کرد؛ شما خودتان شنیده اید؟

حبّوش: شنیده ام! با یک اتومبیل تله گذاری شده مرا ترور کردند... روزی که این خبر را پخش کردند، من در یک تئاتر مشغول تماشای نمایشنامه بودم. ...

رجوی: ان شاءالله این خبر دروغ بوده است... می خواهم به اختصار شما را درباره اوضاع رژیم

ایران در جریان قرار بدهم. شما حتما می دانید که هفتم ژوئن سال دیگر که سال ۲۰۰۱ می شود

انتخابات ریاست جمهوری در ایران است.

حبّوش: آخرین گزارش راجع به انتخابات ایران را خواندم که روز ۷ ژوئن ۲۰۰۱/۱۷ خرداد ۱۳۸۰ نتایج انتخابات را اعلام خواهند کرد. این خبر شما درست است.

رجوی: آنها این انتخابات را جنگ انتخابات نامیده اند و این صد در صد بزرگترین آزمایش است... از مردم کوچه و خیابان تا توجهات بین المللی و همچنین کشورهای منطقه، از ترکیه

گرفته تا امارات و از روسیه تا سعودی، به صحنه نگاه می کنند. پس برای من سرفصلی است.

حبّوش: از نظر شما و این کشورها این انتخابات برای شما مهم و حیاتی است؛ چون در اینجا منافی هست و برای شما سرنوشت ساز است.

رجوی: بهترین کلام را گفتید. این روز بهره داشتن از کاشته های گذشته است... می خواهیم بالاترین تأثیر گذاری سیاسی، اجتماعی و نظامی را در جامعه ایران داشته باشیم... از شما

شخصا خواهانم که تا پایان ژوئن سال آینده یک سری رهنمودهای خاصی را برای افسران نظامی و مسئولین سیاسی صادر کنید تا این مرحله را یک مرحله فوق العاده بدانند و تلقی کنند. به خصوص خواهان حمایت و پشتیبانی صددرصد شما هستیم... مهمترین کانال تأثیر، همین عملیات است. قطعاً شما می دانید که در پی عملیاتی که در گذشته انجام می دادیم، فضای منطقه

و فضای بین المللی تا حدود قابل توجهی می چرخید و به سودمان می شد. ...

ما فکر می کنیم که خودتان به اندازه کافی در جریان فاکتورهای مرتبط با مسائل داخلی ایران

هستید؛ من هم نمی خواهم بحث را طولانی کنم. تأکید می کنم که با حساسیت فوق العاده ای

مواجهیم. ...

ص: ۲۲۸

حَبّوش: آیا می خواهید کل مسائلی را که دارید مطرح کنید یا تک تک آنها را پاسخ دهم؟ می خواهید بقیه مطالب و موضوع بعدی تان را بگویید.

رجوی: بفرمایید... این موضوع که تمام می شود، من می خواهم وارد بحث های عملیاتی بشوم.

حَبّوش: من می خواهم تمام مطالبی را که دارید بیان کنید؛ سپس من پاسخ همه را خواهم داد. ...

رجوی: ... این لیست رویدادهای [آتی در] ماه ژانویه [سال ۲۰۰۱] است که قبلاً به شما داده بودم؛ آیا دریافت کردید؟

حَبّوش: بله، همه را دریافت کردیم و بلافاصله آن را برای آقای رئیس جمهور ارسال کردیم. تمام عملیات شما را... در حال حاضر ما مشغول تهیه گزارش سالانه سرویس اطلاعاتی خودمان هستیم که یک صفحه کامل آن مربوط به مجاهدین است؛ علاوه بر این گزارش، خودمان نیز یک آمار و بیلابنی با تعداد و ارقام عملیات برای سیدالرئیس ارسال می داریم. ...

رجوی: ... همچون دفعه پیش که توافق کردیم اهداف داخل شهرهای مرزی ایران را قبلاً فقط به شما اطلاع بدهیم. الان من چیز جدیدی را نمی خواهم اضافه کنم؛ می خواهم یادآوری کنم که

برخی از شهرهای مرزی در موقعیتی است که به تصویب شما نیاز دارد. هفته آینده جواب می دهید؟

حَبّوش: ظرف هفته آینده جواب خواهم داد.

رجوی: توافق ما راجع به کار در شهرها هم به قوت خودش باقی است؟

حَبّوش: داخل شهرها و خارج از شهرها چیست؟

ابواحمد: قربان! منظورشان از بحث داخل شهرها شهرهایی است که در عمق خاک ایران هستند.

رجوی: مثلاً ما دو تا هدف در شهر «موسیان» داشتیم: یکی مال مزدوران - نیروهای بدر - که شما

به ما مأموریت داده بودید - و یکی مقر نیروی انتظامی در «موسیان» است. ...

حَبّوش: نام سوژه ای که به شما دادیم تصفیه اش کنید چه بود؟

رجوی: یکی از نیروهای ۹ بدر در «موسیان» بود.

حَبّوش: ... اگر عملیات انفجار در داخل شهرها مانعی ندارد موافقم ولی اگر درگیری نظامی باشد خیر؛ زیرا میان ما و ایران یک تداخل نظامی به وجود می آید که ما در این وضعیت نمی خواهیم پیش بیاید.

رجوی: ... آخرین نکته ای که قرار بود به اطلاع شما برسانم، یک سری درخواست های ساده است که در لیست آمده است؛

فقط سه نکته است.

حَبّوش: (۱) «اختصاص دادن دو افسر سرویس جهت هماهنگی در منطقه عملیات جنوب در شهر «بصره» به منظور انجام مأموریت های پشتیبانی»...

ص: ۲۲۹

رجوی: شط برایمان خیلی مهم است؛ یکی برای شط می خواهیم و دیگری برای شهر بصره.

یکی از عراقی های شرکت کننده در جلسه: یک افسر رابط سرویس دارند که گاهی به مرخصی می رود.

حَبّوش: این چه حرفی است. یک نفر به عنوان جایگزین قرار دهید. اینها یک ارتش هستند. وقتی آن افسر به مرخصی برود، باید یک نفر به جای او باشد. (خطاب به ابواحمد) به جای دو تا افسر رابط، چهار تا افسر رابط تعیین کنید.

۲) «تخصیص بودجه جهت تعمیرات خودروهای زرهی»؛... آقای ابواحمد! مگر ما با ارتش قرارداد تعمیراتی نداریم؟ پس چرا این مشکل به وجود آمده است؟

ابواحمد: قربان! این مشکل به دلیل تأخیر بودجه و یک سری تأخیر در پرداخت هزینه به وجود آمد. ...

حَبّوش: بودجه لازم اختصاص یافت و آن را به حساب ارتش واریز کردیم. پس چرا...

رجوی: خواهش می کنم اگر برایتان امکان دارد این بند را کاملاً بخوانید.

حَبّوش: در ماه مه سال ۲۰۰۰ آقای رئیس جمهور تصویب کرد که بودجه سازمان مجاهدین خلق یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار است که برای ساختن نهادهای زیرساختاری سازمان اختصاص می یابد... این یک اصل حسابداری است؛ مدیرکل حسابداری را دعوت کنید و یا با او تماس تلفنی بگیرید تا من با او صحبت کنم.

حَبّوش: ... ۳) «تأمین حفاظت و امنیت تردد نیروهای مجاهدین به بحرین و دوی، با تعیین تعدادی از افسران سرویس جهت همراهی نیروهای سازمان در سفر به این کشورها و بالعکس و

از مرزهای آبی و یا هوایی که سازمان هزینه مالی را تقبل خواهد کرد». این چیست؟

ابواحمد: قربان! شما قبلاً با این مسئله موافقت کرده بودید و قرار شد تعدادی از افسران سرویس در کشورهای خلیج [فارس] اعضای سازمان را هنگام ورود به عراق همراهی کنند و تسهیلات لازم را برای آنها به عمل آورند. از این رو وجود افسران ما، تردد آنها از راه خلیج [فارس] را تسهیل می کند.

حَبّوش: ما کی با اردن مشکلی پیدا کردیم؟

ابواحمد: بیش از یک سال است که با آنها مشکل پیدا کرده ایم.

حَبّوش: ما الآن هیچ مشکلی با اردن نداریم؛ و وضعیت را به حالت قبلی خودش باز می گردانیم.

ابواحمد: قربان! اردنی ها برای آنها (مجاهدین) مشکل ایجاد کردند.

حَبّوش: من وارد گود می شوم و به اردنی ها می گویم که باید مشکل آنها حل گردد. بنویس! بررسی کنید که اردنی ها چه

مشکلاتی با مجاهدین دارند و به من اطلاع بدهید. من تلفنی با سعد

ص: ۲۳۰

خیر [رئیس سرویس اردن] تماس می گیرم و به او می گویم که این مشکلات حل شود و تمام تسهیلات فراهم شود.

ابو احمد: تمام تسهیلات؟

حبّوش: باید تمام تسهیلات را برای مجاهدین فراهم کند. اگر فراهم نکرد، من می دانم.

رجوی: تشکر. این مسئله برای ما خیلی مهم بود. دو سال بود که با اردنی ها مشکل داشتیم و از

شما قدردانی می کنیم.

حبّوش: اگر سعد خیر تسهیلات را برای مجاهدین فراهم نکند، نفت به او نخواهم داد. این تمام شد؛ باز می گردیم به عملیات.

رجوی: شما همیشه خودتان لیست را تصویب می کردید. ...

حبّوش: ... در حزب بعث، ما تجربه هایی داریم. به حکم تجربه در عملیات، مبارزه مخفی را همیشه عنصر معین و کمک کننده می دانستیم نه هدف اصلی جهت تغییر رژیم. من الآن با شما

برادر مسعود به عنوان میهمان و بازدید کننده صحبت نمی کنم و شما را به عنوان عضو فرماندهی حزب بعث عربی سوسیالیستی می دانم؛ از این رو هر چه دارم، برای شما مطرح خواهم کرد... شما برادر مسعود! اگر اشتباه کردم حرف مرا تصحیح کن. طوری به عملیات نگاه

می کنیم که ظاهراً فقط این اقدام است که رژیم آخوندها را سرنگون می کند... وقتی وضعیت را بررسی اطلاعاتی می کنیم و به خصوص از زمانی که ریاست سرویس را به عهده گرفتم، احساس می کنم که مجاهدین خلق خیلی روی عملیات تکیه می کنند. البته درست است که در زمینه های فرهنگی و عقیدتی و ایدئولوژی نیز کار می کنید و فعالیت هایی در صحنه های اروپا،

پاریس و... دارید ولی احساس می کنم که محور کار شما عملیات است. خود جنابعالی گفتید که هفتم ژوئن روز انتخابات ریاست جمهوری در ایران است و شما می خواهید روی عملیات تکیه کنید تا روند انتخابات را به نفع خودتان تغییر بدهید. آیا ما باید فقط از این روش استفاده کنیم و بر آن تکیه بزنیم؟ حتما شیوه های متعدد دیگری هم بایستی باشد... شما به عنوان یک مجاهد خلق در سازمان [مجاهدین خلق] و ما به عنوان سرویس اطلاعاتی عراق نباید فقط در زمینه عملیات با هم همکاری کنیم؛ بلکه برای مثال باید با هم همکاری کنیم تا یک جریان

جدیدی را به وجود آوریم و یا سازمان مجاهدین خلق فکر بکند که با چه جناحی از جناح های

ملی ائتلاف کند، یا در مرحله تاکتیکی یا در مرحله استراتژیکی؛ و این دیگر به خود شما مربوط است... آن چیزی که من می خواهم بگویم این است که باید روی مردم تأثیر بگذاریم. ما چیزی

را از شما پنهان نمی کنیم برخی از عملیات هایی که مجاهدین خلق انجام می دهند (این را قبلاً هم به تو گفته بودم) باعث برانگیختن درد و شکوا و انتقاد مردم می شود و در برخی دیگر

ص: ۲۳۱

خوشحالی به وجود می آورد و شاید بعضی ها از این عملیات پشتیبانی و حمایت کنند... بایستی از تمام اطراف و جنبه ها فشار وارد بیاوریم. عملیات یکی از عوامل فشار می باشد. قبل از اینکه سراغ عملیات شهری برویم، باید یک سری محاسبات را انجام بدهیم که آیا منافع و ضررهای

آن را محاسبه کرده ایم یا خیر... برای چه مدتی در این شهر باقی خواهیم ماند؟ چه دستاوردهایی در سطح اجتماع خواهیم داشت؟ آیا تجربه عراق در اشغال شهرها را مدنظر قرار

داده ایم؟ آیا وقتی آن شهر را اشغال می کنیم، تأسیسات حیاتی آن را تخریب می کنیم و سپس از آن خارج می شویم و در نتیجه یک حالت نارضایتی در مردم آن شهر به وجود می آوریم یا آن

شهر را اشغال می کنیم و در آن مستقر می شویم؟ عملیات روی شهری که پایگاه مورداطمینان

مجاهدین خلق است، آیا تأثیری روی امنیت عراق نخواهد گذاشت؟ چرا که به هر حال امنیت عراق همان امنیت مجاهدین خلق است... با توجه به اینکه در حال حاضر سلاح های پیشرفته ای

در اختیار ایران است و سلاح های جدیدی نیز خریداری کرده است، آیا آخوندها اقدام به نابود

کردن ستونی که وارد شهر شده نخواهند کرد؟ این سؤال هایی است که باید به آن پاسخ داده

شود. تمام این جوانب را باید بررسی کنیم تا به نتیجه مطلوب برسیم. در این بحث، این مطلب را مدنظر بگیرید و بدانید که من با شما هستم... من جواب می خواهم آیا اقدامات دیگری موازی

این عملیات انجام داده اید؟ آیا احزابی را که می توان با آنها ائتلاف کرد و قادرند روی انتخابات تأثیر بگذارند، شناسایی کرده اید؟ آیا فقط می خواهید انتخابات را به هم بزنیم یا اینکه روی انتخابات تأثیر بگذاریم؟

[رو به همراهان] مدیرکل حسابداری [عدنان] آمد؟

رأفت: بله قربان! آمد... ..

حبّوش: از بودجه سازمان مجاهدین برایم بگو؛ چه مبلغی برای آنها اختصاص داده شده است؟

عدنان: قربان! مبلغ یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار بودجه ماهانه به اضافه بودجه های دیگر...

حبّوش: اینها یک کمبود بودجه در تأمین هزینه تعمیر خودروهای زرهی دارند... بابت تعمیر خودروهای زرهی آنان چه قدر به حساب ارتش واریز کرده ایم؟

عدنان: فقط برای تعمیرات، یک میلیارد و بیست و هشت میلیون دینار واریز کردیم... ..

حُبّوش: بر می گردیم به بحث عملیات...

رجوی: طبعاً آنچه شما گفتید، کاملاً منطقی است؛ ولی من بیشتر از این را از شما انتظار داشتم....

اگر چند دقیقه اجازه بدهید، می گویم که ما استراتژی ای داریم که جامع جمیع وجوه سیاسی،

اجتماعی، فرهنگی و... است.

ص: ۲۳۲

حَبّوش: می خواهم بدانم نیروهایی که در داخل دارید، چه قدر می توانند بدون انجام عملیات روی انتخابات تأثیر بگذارند؟ این سؤال من است. عملیات را کنار بگذارید؛... ما می خواهیم

بدانیم که مجاهدین چقدر می توانند روی روند انتخابات تأثیر بگذارند؟

رجوی: این مثل غذایی است که گوشت نداشته باشد؛ یعنی فقط سالاد داشته باشد...

حَبّوش: خیر، خیر! اگر فرضاً - این عملیات انجام شد، آیا نیروهایی که در داخل دارید فعال خواهند شد؟

رجوی: طبیعی است.

حَبّوش: ... ما در گذشته یک سری عملیات انجام دادیم؛ مثلاً عملیات سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و یا سال ۱۹۹۸؛... آیا پس از آن عملیات، علائمی دالّ بر پیوستن مردم به مجاهدین مشاهده

کرده اید؟

رجوی: قطعاً! بیاید به ارتش آزادی بخش و ببینید، برادران - ابواحمد و... می دانند - تعدادشان

زیاد شد.

حَبّوش: درصد می خواهم؛ آیا یک جهش کیفی داشتید؟

رجوی: آری.

حَبّوش: (از ابواحمد سؤال می کند) چند درصد افزایش نیرو داشتند؟

ابواحمد: آمار داریم که تعدادی از نیروهایشان از داخل آمدند و در اینجا به سازمان پیوستند و ما مقایسه یا آمار راجع به افراد جدید نداریم.

حَبّوش: نه خیر؛ من می خواهم یک مقایسه و آمار داشته باشیم که آیا وقتی عملیات انجام می شود، تعداد نیروی پیوستی زیاد می شود و وقتی عملیات کم می شود، به تبع آن پیوستن

نیروها نیز کاهش می یابد.

رجوی: به شما عدد دادم؛ فقط از منطقه شمال، دستگیرشدگان فقط ۱۲۰ نفر بودند. فقط منطقه شمال؛ یعنی این ۱۲ برابر سال قبل است. ...

حَبّوش: الان باز می گردیم به عملیات شهری. ...

رجوی: تمام جزئیات واضح و روشن است. اگر ما می توانستیم - همان گونه که به آقای رئیس جمهور هم گفتم - چند رشته از این عملیات را قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام

بدهیم، تزلزل دشمن را نشان می دادیم. ...

حبّوش: این عملیات چه تأثیری روی جناح های رقیب و چه تأثیری در انتخابات می گذارد؟

رجوی: دقیقاً! اولاً...

حبّوش: بحث من به این دلیل نیست که مخالف عملیاتم؛ بلکه به این منظور است که عملیات با

ص: ۲۳۳

موفقیت بیشتری انجام شود.

رجوی: من یک سؤال از شما دارم... آیا در استمرار و انجام عملیات ما، شما با رژیم [ایران] مشکل سیاسی دارید؟

حبّوش: ما که الآن داریم انجام می دهیم.

رجوی: می خواستم از شخص شما بشنوم. آن محدودیتی که یکی دو ماه پیش گفتید، دیگر ندارید؟

حبّوش: ... چون وزیر خارجه ایران می خواست بیاید عراق، یک سری اصول در سیاست هست که باید مراعات شود.

رجوی: پس آن محدودیت منتفی است.

حبّوش: ... آیا الآن تصور نمی کنید که یک سری تلاش ها و فشارهایی از طرف ایران وجود دارد که مرتبا به ما می گویند مسعود رجوی و مجاهدین را تحویل ما بدهید؟!

رجوی: خیلی تلاش می کنند...

حبّوش: ولی ما یک پاسخ کور و منفی به آنها داده ایم... روز ورود خرازی به عراق، دو دستگاه اتومبیل تله گذاری شده وارد عراق شد که یکی از آنها در استان «ذیقار» منفجر شد و دیگری را کشف و خنثی کردیم. به وزیر گفتیم: «بفرمایید آقای وزیر! این هدیه هایی است که با خودت به عراق آورده ای!»

رجوی: و روز دوم به پادگان ما حمله کردند!

حبّوش: وقتی می گوییم به ما حمله می شود، یعنی به شما نیز حمله می شود؛

چون امنیت ما امنیت مجاهدین است... شما باید تمام واکنش های دشمن خود را مدنظر قرار دهید؛ اگر احساساتی برخورد کنید، حتما می بازید. درست است؟

رجوی: کاملاً درست است.

حبّوش: برای همین است که ما می خواهیم یک زن عراقی به تو بدهیم تا از دست ما ناراحت نشوی! (خنده حضار)(۱)

عصانیت از عملیات بی حاصل سازمان

مذاکرات مندرج در این متن، در اواسط سال ۲۰۰۱ بین مسعود رجوی و سپهبد طاهر حبّوش انجام

۱- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۷۵ - ۲۱۲.

شده است. تصریح مؤکد و مکرر حبّوش به این امر که ترور شهید صیاد شیرازی به دستور عراق صورت گرفته، از نکات جالب این متن است. از حساس ترین نکات این متن، لحن تند و خشنی است که از اواسط مذاکره توسط حبّوش به کار برده می شود. ناهماهنگی سیاست های جاری و امکانات محدود عراق با خواست های مجاهدین و بی ثمر بودن حرکت های تروریستی مجاهدین خلق، از جمله علل عصبانیت

حبّوش در این نشست است.

حبّوش: ... بفرمایید بنشینید، حال شما چطور است؟

مسعود رجوی: کاردار شما (عراق) در تهران علیه ما صحبت کرده و در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما حرف زده است.

سپهد طاهر جلیل حبّوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

رجوی: ... این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی صورت گرفته است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه خوانده است. من در آن زمان با استاد طارق عزیز تماس گرفته و این مطالب را گفته ام و ایشان (طارق) از من عذرخواهی کردند. استاد طارق عزیز گفت: از طرف من اطلاعیه صادر کنید؛ و من هم در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۹۹/۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۸ این پیام را که حاصل

توافقی بود که با استاد طارق عزیز داشتم و شما آن را مشاهده می کنید، صادر کردم. این توافق بین ما و استاد طارق عزیز با هماهنگی سیدالرئیس صدام حسین از قبل بوده است.

حبّوش: من این نامه را می خواهم.

رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کرده اید؟

حبّوش: بله؛ مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

رجوی: بله؛ و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز روی این مطالب تأکید کرده اند و همچنین استاد

طارق عزیز نیز تأکید کرده اند که دیپلمات های عراقی و رسانه های عراقی به دستور سیدالرئیس

حق بیان مطالب و دخالت در کار مجاهدین را ندارند. ...

حبّوش: ... حقیقت این است که تا وقتی با ما هستید، یک نصیحت برای شما دارم... نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرد. جمال

عبدالناصر دچار این مشکل شد که گوش خود را به رسانه ها داده بود، ... ما حامی کار مناسب و خوب هستیم. دستور از سیدالرئیس و سیدنایب [الرئیس] است که پس از خروج شما از آنجا به من داده شده. برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق برای ما غریبه یا یک هم پیمان تجاری

در اینجا نیستند؛ ... هیچ برخورد و کار تاکتیکی با شما نداریم؛ چون که هر چه بر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد؛ یعنی سیدالرئیس وقتی به طاهر [جَبّوش] دستور می دهد و به مسعود نیز

ص: ۲۳۵

دستور می دهد و استاد عزت و هر کدام از وزرا را مورد خطاب قرار می دهد، استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می باشد (نزد سیدالرئیس)... وقتی که من به شما برای انجام این عملیات [ترور صیاد شیرازی] دستور دادم، معلوم است که بیان این مطالب تاکتیکی است؛ زیرا ما نمی خواهیم در بیش از یک جبهه بجنگیم... من نمی خواهم فکر شما مشغول رسانه ها و اخبار

این طرف و آن طرف شود.

رجوی: من شکی ندارم.

حَبّوش: آیا من از شما سؤال کردم که جواب می دهید؟

رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شماست، باید این مطالب را به شما بگویم که بدانید؛ زیرا کاردار شما در تهران این حرف را می زند نه کاردار رژیم ملایان که ما را به عنوان تروریست محکوم می کند و ما را در وضعیت سال ۱۹۹۹ قرار می دهد.

حَبّوش (خطاب به اطرافیان): کاردار را به بغداد احضار کنید و از او توضیح بخواهید.

رجوی: [رژیم ایران] در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می دهد... عملیات متوقف شده است. دیگر روی زخم نمک نزنید... ما نمی خواهیم کار شما را زیاد کنیم؛ چه فایده ای دارد که یک مسئول عراقی این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می گوید تروریست و... حداقل

این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید که نه، چنین چیزی نیست...

همانگونه که استاد طارق [عزیز] گفتند. ...

حَبّوش: آن را برای من بیاورید.

رجوی: ... عملیات قطع می شود؛ نفرتی هم که به شما دادیم و خودتان خواستید، آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسرای خودتان را بگیرید؛ و اعلام (تبلیغات) ما را نیز قطع کردید. حتی دیگر یک پیام هم پخش نمی شود.

حَبّوش: چطور تبلیغات رسانه های شما قطع شده است؟

یکی از افسران مخابرات: خیر قربان! منظور اینها پیام هایی از تحرکات و کارهای آنهاست که

دیگر در رسانه های عراقی منعکس نمی شود.

رجوی: کاملاً در رسانه های عراقی قطع شده است.

حَبّوش: رسانه های خودشان مشغول و فعال است؛ فقط رسانه های ما قطع شده و پیام های مجاهدین را پخش نمی کند، چرا پخش نمی شود؟ چون دستور مجلس و دولت است که پخش نشود. آن، ایستگاه رسمی خودتان است؛ این مطالب هم مربوط به دو ماه گذشته است. ...

رجوی: من روز گذشته با وزیر تبلیغات بودم و گفتم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی شود.

ص: ۲۳۶

حَبّوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد... روش و نظریه ما برای متوقف کردن عملیات نظامی مجاهدین به دلیل خواست ما نبوده است؛ این باب جدیدی بود برای اینکه به

آنها [ایرانی ها] فشار بیشتر بیاوریم. ...

رجوی: در هفته گذشته - جمعه - در آلمان راهپیمایی داشتیم. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ خیر درباره این

راهپیمایی پخش شده است. خیلی از سؤال ها یا بیش از ۵۰ درصد آنها در خصوص رابطه مجاهدین با عراق بوده است. من خودم گزارش آن را مطالعه کردم. سؤال هایی که از شما کردم،

برای توجیه آنها در آلمان و دیگر کشورهاست و دوستان ما را خیلی توجیه می کند.

حَبّوش: نظر شما راجع به آلمان چیست؟

رجوی: آلمان در حال حاضر ضد ما عمل می کند... بعد از کنفرانس بُن، یکی از شرایط آنها این بوده است که پول ما را جمع کنند؛ با این بهانه که این کمک ها را - که برای بچه های ایرانی است - مجاهدین به عراق منتقل می کنند و برای ارتش آزادی بخش می فرستند. به این دلیل رابطه ما با آلمان ها سرد شده است. مواردی که روی آن تأکید دارند، فرستادن [و حواله کردن] پول به عراق

و خرید تجهیزات مانند GPS و دوربین کلاهی است؛ که با تمام قوا به آلمان فشار می آورند تا این موارد را به ما ندهند و اموال ما را در آلمان توقیف کنند.

حَبّوش: نه؛ منظور من رابطه شما با فرانسه و ایتالیا و انگلستان است. در مقایسه اینها با آلمان؛ آیا آلمان سخت شده است؟

رجوی: بهترین رابطه ما با فرانسه است؛ سپس بلژیک و بعد ایتالیا؛ با آلمان رابطه متوسط است.

حَبّوش: آیا به نظر شما آلمان در این سال بهتر بوده یا در سال گذشته و کدام سال رابطه بهتر با

شما داشته است؟

رجوی: زیاد فرقی نداشته است.

حَبّوش: اگر گزارش جدیدی از رابطه و وضعیت آلمان داشتید، به من ارائه کنید.

رجوی: گزارش راهپیمایی جمعه گذشته به دست من رسیده و بهترین گزارش از وضعیت آلمان است. همیشه مانع می شدند؛ چون همیشه وقتی می خواستیم تظاهرات بکنیم، مرزها را می بستند.

در این مرحله مرزها را باز گذاشتند و ایرانیان توانستند برای تظاهرات به آلمان بروند و این کار انجام شد.

حبّوش: دلیل این کار آلمان ها این است که ما هم در این قضیه سهیم بودیم و کمک کردیم.... ما با سرویس اطلاعاتی آلمان ارتباط و همکاری داریم و در سه ماه گذشته در خصوص وضعیت ملایان از ما گزارش خواستند و ما نیز گزارش کامل با تحلیل و مدارک کافی دادیم و در این

گزارش صحیح و صادق بودیم. همچنین گزارش تحلیلی از مجاهدین خلق نیز دادیم. اسپانیا نیز

ص: ۲۳۷

از ما خواست که گزارش کامل در خصوص شما (مجاهدین) و آینده تان به صورت دقیق به آنها بدهیم؛... من تلاش هایی در کشورهای اروپایی و در ملاقات هایم با آنها کردم تا وضعیت

مجاهدین و آینده آنها را برای آنها توضیح دهم و یک تصویر واقعی را از مجاهدین برای آنها ترسیم کنم.

رجوی: این زحمت های ماست و خیلی ممنون هستیم... من درخواست دارم که با سیدالوزیر (وزیر جدید کشور) ملاقات کنم؛ چون من با وزیر جدید ملاقات نکرده ام و درخواست های ما مانده است. اگر امکان ملاقات باشد خیلی خوب است.

[حبّوش خطاب به افسران مخابرات]: ترتیب ملاقات را بدهید.

رجوی: همچنین ملاقات با وزیر دفاع برای پیگیری امور ما...

[حبّوش خطاب به افسران مخابرات]: ملاقات با وزیر دفاع را انجام دهید. [خطاب به مسعود]: امر کنید.

رجوی: واقعا خجالت می دهید.

حبّوش: اصلاً و ابداً این حرف را نزنید.

رجوی: ... برای هدیه کتاب الحکیم طاهرالموسوی الحسینی [هم تشکر می کنم].

حبّوش: این لقب من است و جدّ من حبّوش و ریشه و نسب من حسینی است.

رجوی: من فکر کردم که این اسم مستعار است.

حبّوش: نه؛ این نسبت من است: طاهرالموسوی الحسینی ... الحمدلله من از خانواده اهل بیت هستم.

رجوی: می خواستم از شما خواهش کنم که اجازه دهید این کتاب را در کتابفروشی های ایران عرضه کنیم و بفروشیم... گفتند که شما مایل نیستید این طور شود.

حبّوش (در تماس تلفنی با وزیر دفاع): من از شما درخواست وقت برای ملاقات با برادر مسعود رجوی کردم و می دانم که موقع عید است و کارهایی دارید؛ اگر بعد از عید یک وقتی

برای ملاقات مشخص کنید [خوب است]... می دانید که وقتی برادر مسعود می خواهد با وزرا ملاقات کند، همان گونه که دستور صدام است، ما باید همکاری کنیم...

حقیقتاً من این [کتاب] را که نوشته ام، سودش را برای شهدا و امور خیریه قرار داده ام؛ احتیاجی به پول آن ندارم.

رجوی: من تعدادی برای انتشار در ایران خواستم و...

حبّوش: در چاپخانه موجود است؛ می توانید حتی ۱۰۰۰ نسخه از آن را تهیه کنید. از این بابت متشکرم...

ص: ۲۳۸

... (خطاب به افسران مخابرات): برای انجام عملیات نسخه ای دارید که ملاحظه کنید؟

... افسر مخابرات: برادر مسعود رجوی لیستی را خدمت رئیس جمهور داده و در آن طی چند بند درخواست های خود را ارائه داده است... دفتر رئیس جمهور دستور آن را به وزیر دفاع ابلاغ کرده و رونوشت آن را به مخابرات داده است. دستور چهارگانه به صورت کلی و در یک بند داده شده، مبنی بر بررسی توانمندی و طراحی و برنامه ریزی برای آزادسازی شهرها. برای

بررسی استراتژیک ارتش آزادی بخش یا چگونگی شروع در استان ها، در این دستور وظیفه بررسی امکانات نظامی و زرهی و... به ارتش داده شده است.

حَبّوش: ... دو مسئله وجود دارد: اول اینکه چگونه می توانیم طرحی داشته باشیم و از پادگان های مجاهدین حمایت و حفاظت کنیم. چون آنها [ایرانی ها] دنبال فرصت هستند تا به پادگان ها حمله کنند... دوم اینکه اگر ما بخواهیم تحت پوشش ارتش آزادی بخش وارد شویم

چگونه باید باشد. این دو نکته را می خواهیم انجام دهیم و هر کدام از این بندها مربوط به ارتش است و باید بررسی و جواب آن طرح شود؛ هنگام ملاقات با مسعود آماده گردد و مورد بحث قرار بگیرد. ...

رجوی: اگر برای دفاع از من نزد وزیر دفاع حاضر شوید، خیلی ممنون می شوم و به صورتی باشد که مقاتلین [نیروهای سازمان] دلخوش شوند و کار کنند.

حَبّوش: من با تو هستم ای دوست من! درخواست دیگری هست که دستور داده شده باشد؟

رجوی: درخواست پنجم در خصوص نیروها و امکانات حفاظتی پادگان هاست؛ که این نیز باید با وزیر مطرح شود...

حَبّوش: ... درخواست بعدی، محلی جهت تمرین و آموزش تانک ها در منطقه «کوت» یا «صویره» در نظر گرفته شود. مگر در «اشرف» ندارید؟

رجوی: ما درخواست آموزش و تمرین در «کوت» یا «صویره» را داریم که برای نیروهای منطقه «کوت» است. ...

حَبّوش: ... مورد درخواست دهم تجارت است که سهمیه ۱۸ میلیون بشکه نفت برای هر ۶ ماه جهت فروش می باشد. برای من نامه و دستور استاد عزت ابراهیم را مشخص کنید.

رجوی: استاد طه خودش به من گفت و دستور سیدالرئیس نیز هست.

حَبّوش: ما در سال چقدر برای مجاهدین نفت در نظر گرفته بودیم؟

رجوی: ۵ میلیون بشکه در سال بوده است.

حَبّوش (خطاب افسران مخابرات): به سیدالرئیس نامه بنویسید، مبنی بر اینکه برادر مسعود رجوی درخواست سهمیه بیشتری دارد.

ص: ۲۳۹

رجوی: ما برای هر بشکه ۳۰ سنت می گیریم که ۱۰ سنت آن هزینه جاری می شود و از این ۱۸ میلیون بشکه ببینید چه چیزی عاید ما می شود. ...

حَبّوش: در نامه توضیح دهید که از فروش ۵ میلیون چه قدر عاید مجاهدین می شود و این گروه نیاز به فلان مبلغ دارند که اگر ۱۸ میلیون داده شود، فلان مبلغ عاید آنها خواهد شد.

رجوی: [درخواست] برای دخول به عراق از مرز پاکستان.

حَبّوش: در خصوص وضعیت پاکستان باید بگویم که اگر تا ۲۰ گذرنامه عراقی در روز صادر کنیم، برای نیروهای پاکستانی سؤال برانگیز می شود؛ نیروهای آمریکایی در آنجا حضور دارند و مشکل درست می شود. [با صدای بلند و تند] مقداری کوتاه بیاید و همکاری کنید؛ متأسفانه وضعیت را درک نمی کنید... وضعیت در پاکستان خوب نیست و بگذارید اوضاع را مقداری آرام کنیم؛ چون نیروهای پاکستان حساس هستند و نیروهای آمریکایی نیز حضور دارند. خوب،

نمی گویند چگونه و چه طور هر روز ۱۵ گذرنامه عراقی در پاکستان صادر می شود؟!...

رجوی: ما تاکنون از سفارت عراق در پاکستان فقط ۳۰ گذرنامه گرفته ایم؛ برای یک روز هم نبوده بلکه برای چند ماه بوده است.

حَبّوش: (با عصبانیت): درخواست های شما، آنچه از من درخواست کرده اید، این را می گوید... درخواست دیگر دارید؟

رجوی: نه؛ برادر ابواحمد! تاکنون ما چند نفر از پاکستان وارد عراق کردیم؟

حَبّوش: (با عصبانیتی که در لحن صدای وی مشخص است): من از شما سؤالی دارم؛ آیا مشکلی در امارات یا در ترکیه دارید؟ مشکلی که ما داریم، در پاکستان است.

رجوی: ما می گوئیم در صورت ضرورت از طریق پاکستان کمک کنید.

یکی از افسران مخابرات: ما مشکلی نداریم؛ فقط اگر مقرّی در وزارت کشور پاکستان داشتیم، انجام می دادیم.

حَبّوش: من می گویم فعلاً پاکستان را مطرح نکنید و مسکوت باشد، چون...

رجوی: چرا؟

حَبّوش: چون که تعدادی از خانواده های عربی در افغانستان که عضو مجاهدین افغان بودند، می خواستند از طریق پاکستان خارج شوند؛ تعدادی از این خانواده ها توسط سفارتخانه های

کشورهای عربی به پاکستان عبور داده شدند که ۲۰ خانوار از اینها را سرویس آمریکا با کمک

سرویس پاکستان دستگیر کردند. ممکن است عبور نیروهای شما از پاکستان مثل این شود. ...

رجوی: خیلی خوب؛ من مشکلات شما را درک می کنم و نمی خواهیم مشکلات شما را زیاد کنیم ولی می خواهیم که برادران شما در پاکستان توجه باشند که اگر مشکلی پیش آمد،

ص: ۲۴۰

همکاری و مساعدت کنند تا جایی که مشکلی برای شما ایجاد نکند.

حَبّوش: خوب...

رجوی: می شود درخواست اول را مجدداً ملاحظه کنید؟...

حَبّوش: من دستوری مبنی بر تردّد از مرز «ابراهیم خلیل» داده ام و ابلاغ شده؛ فرض کنید که مجاهدین از «ابراهیم خلیل» با گذرنامه عراقی وارد شوند.

افسر مخابرات: ما نیرویی در مرز «ابراهیم خلیل» نداریم؛ با اکراد هماهنگی کرده ایم ولی مشکل داریم.

حَبّوش (خطاب به افسر مخابرات): این مورد را با عصّام خضر مطرح کنید تا با اکراد هماهنگی کند... (خطاب به رجوی): این مورد را شما کاری نداشته باشید، من این مسئله را درست می کنم و خیال شما راحت باشد.

رجوی: موارد ما تمام شد برادر ابواحمد و ما می رویم برای عراق.

حَبّوش: به وزارت تبلیغات ابلاغ شود که مصوب شد رسانه های مجاهدین از ۲ ساعت به ۶ ساعت اضافه شود.
رجوی: متشکرم.

حَبّوش: این را با وزیر تبلیغات مطرح کنید و ملاقاتی هم با وزیر تبلیغات برای مسعود ترتیب دهید. من متشکر هستم.

رجوی: من نیز متشکر هستم و از شما می خواهم که زمان بندی این برنامه ها را به سید نایب [عزت ابراهیم الدّوری] بدهید.

حَبّوش: من با سید نایب کاری ندارم؛ چرا باید زمان بندی را به ایشان بدهم؟!

رجوی: چون خود ایشان گفتند.

حَبّوش: درخواست های شما مربوط به وزارت تبلیغات و وزارت دفاع است و من برای این کارها زمان بندی ندارم.

رجوی: نمی دانم؛ چون خود سید نایب گفتند که به من اعلام شود.

حَبّوش (خطاب به افسر مخابرات): پس از اخذ زمان بندی از وزارت دفاع و وزارت تبلیغات به سید نایب اعلام شود. خیلی خوش آمدید.

رجوی: خداحافظ... (۱)

ص: ۲۴۱

۱- برای قضاوت تاریخ: صص ۲۱۳ - ۲۴۳.

گفتار بیست و سوم: «ارتش آزادیبخش» یا لژیون خارجی عراق

اشاره

ص: ۲۴۳

مواضع علنی سازمان در قبال عراق

اولین موضع گیری علنی و ثبت شده سازمان در قبال عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ رخ داد. در پی ادعای رژیم بعث عراق در مورد جزایر سه گانه خلیج فارس و متهم ساختن ایران به تحریم مخالفان دولت عراق، سخنگوی سازمان «ضمن محکوم کردن شدید این نحوه برخورد

رژیم عراق» تأکید کرد که: «دولت بعث، زخم های کهنه را مجدداً سرباز نموده و علیه ایران مستمسک قرار داده است. ... دعاوی ارضی نظیر مسئله جزایر، پیوسته عامل تحریکی در دست امپریالیست ها بوده است... ما خواستار آن هستیم که دولت بعث هر چه سریع تر به این فتنه انگیزی خاتمه داده و بیش از این، اسباب رضایت خاطر امپریالیست ها و تفرقه خلق ها را فراهم نگرداند.»^(۱)

در نشریه مجاهد مورخ ۲۳ فروردین ۵۹ نیز، در ستون نگاهی به اخبار و رویدادهای دنیا، تحت عنوان «در حرف ضد امپریالیسم در عمل...» اقدام دولت بعث عراق در «طرح مسائل انحرافی چون دعاوی

ارضی» «سعی در منحرف کردن اذهان مردم از دشمن اصلی یعنی آمریکا» توصیف گردید.^(۲)

در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹، همزمان با اوج گیری تنش سیاسی و نظامی بین عراق و ایران، پس از پخش

ص: ۲۴۵

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۱۴۱. روزنامه کیهان، ۱۹/۱/۵۹: ص ۱۲.

۲- نشریه مجاهد، ش ۳۸: ص ۸.

گفتاری در تجلیل از مجاهدین خلق و سران و بنیانگذاران آن در بخش فارسی رادیو بغداد، سخنگوی

سازمان در مورد «برنامه های اخیر بخش فارسی رادیو عراق» چنین اظهار داشت:

مدّتی است که رادیو عراق، در برنامه های فارسی خود، از برخی نشریات مجاهدین استفاده کرده و دفاعیات شهدا و مواضع عقیدتی - سیاسی سازمان و برادران ما را مورد تجلیل قرار می دهد.

از آنجا که همزمان با افزایش اختلافات عراق با ایران، این نحوه برخورد، حاصلی جز ضربه زدن به مجاهدین ندارد، لذا به مسئولان این رادیو هشدار می دهیم که:

اولاً - مجاهدین را اسباب ترندها و معامله گری های سیاسی خود قرار ندهند؛ همان معاملات و

کش و واکش های سیاسی که در گذشته نیز بر حسب آنها وقتی با شاه به توافق رسیدند، انقلابیون

و ترقی خواهان ایران را از عراق اخراج نموده و رادیوشان نیز دفعتاً چنان مواضعی اتخاذ نمود که گویی دیگر در ایران هیچ خبری نیست. وانگهی مسئولان عراقی، خود در سال ۴۹ مجاهدین

را که از دویی با هواپیمای مصادره شده ایرانی به بغداد رفته بودند به خوبی در زیر شکنجه

آزموده اند، باید پذیرفته باشند که نه می توان به هیچ قیمتی مجاهدین خلق ایران را خرید و نه آنها را بازیچه معاملات سیاسی قرار داد.

ثانیا - اگر کسی در عراق مدّعی انقلابیگری و ترقی خواهی است، چه انقلاب فلسطین و چه گسترش یک دموکراسی انقلابی و مردمی در داخل کشور خود، بهترین صحنه آزمایش اوست و لذا اگر رادیو بغداد داعیه احترام گذاشتن به سازمان و چهره های انقلابی ایران را دارد، بهتر است راه نزدیک تر (یعنی داخل خود عراق را) بییماید. (۱)

یک روز پس از اعلام موضع مزبور، سخنگوی سازمان در ۲۸ فروردین ۵۹ درباره ملاقات مسعود رجوی با هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران، اظهارات صدام حسین در مورد شرایط پایان درگیری با ایران را «شرایط بسیار غیرعملی و شگفت انگیزی» توصیف نمود و آن را متعارض با ابراز تمایل وزیر خارجه عراق به حل اختلافات از طریق مذاکره برشمرد:

پیداست که یا حرف های صدام حسین صرفاً مانور تبلیغاتی و طبل میان تهی است و یا آقای سعدون حمادی می خواهد در افکار عمومی بین المللی موجه جلوه کرده و ایران را مقصر معرفی کند. علی هذا، «مجاهدین خلق ایران» بر این عقیده اند که چنانچه وزیر خارجه عراق

قصد گمراه کردن افکار عمومی بین المللی را ندارد و به راستی به احترام متقابل کشورها و عدم

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۱۶۴. روزنامه کیهان، ۲۸/۱/۵۹: ص ۳.

مداخله در امور داخلی ایران، اعتقاد داشته و واقعا نمی خواهد که توطئه جنگ افروزانه امپریالیستی میان ملت های مسلمان به نتیجه برسد، به توصیه های انقلابیون فلسطین و شخص

برادر «یاسر عرفات» مبنی بر مأیوس کردن امپریالیسم بین المللی، گوش فرادهد. (۱)

همچنین در نشریه رسمی سازمان، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۹ شهادت آیه الله محمدباقر صدر و خواهر ایشان، «مظلومانه ترین شهادت ها» و نشانه دیگری بر «خلق و خوی فاشیستی عمال بعثی عراق» توصیف شد و چنین تأکید گشت:

مجاهدین خلق ایران ضمن تسلیت این فاجعه به امام خمینی و تمامی مردم، پیروزی هر چه سریع تر آزادی و عدالت را برای ملت برادر عراق و همه انقلابیون راستین آن آرزومندند. (۲)

سازمان و جنگ تحمیلی

سازمان، در تاریخ ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۹، در حالی که انتشار نشریه مجاهد را از تیرماه قطع کرده بود،

طی اطلاعیه ای که در مورد حوادث و تحرکات تجاوزکارانه ارتش بعث عراق و مزدوران آن در مرزهای غربی کشور انتشار داد، با «محکوم کردن استبداد حاکم بر عراق» چنین اعلام داشت:

سازمان مجاهدین خلق ایران، ضمن ابراز تأسف شدید از همه خسارات جانی و مالی جنگ های غرب کشور و تسلیت به تمامی خلق قهرمانان، بدین وسیله اعلام آمادگی می کند تا

چنانچه مقامات کشور مجاز نمایند، در دفاع از مرزها و شهرها و هموطنانی که تحت تهاجم

استبداد بعثی حاکم بر عراق و یا مزدوران شاه خائن (امثال پالیزبان) واقع شده اند، شرکت کند. (۳)

در شرایطی که همزمان با اوج گیری برخوردهای نظامی عراق و ایران در مرزهای غربی و جنوبی کشور، در عرصه داخلی، کماکان سازمان به مثابه یک عامل اصلی تشدید تنش ها و درگیری های داخلی در شهرهای مختلف کشور محسوب می گردید، (۴) ولی مع الوصف بعد از آغاز تجاوز سراسری رژیم صدام به

ص: ۲۴۷

۱- مجموعه اعلامیه ها...، ج ۳: ص ۱۶۹. روزنامه کیهان، ۲۸/۱/۵۹: ص ۹.

۲- نشریه مجاهد، ش ۴۹: ص ۱.

۳- متن اطلاعیه ۲۰ شهریور ۵۹. جنگ تحمیلی در تحلیل...: صص ۲۰ - ۲۱. این اطلاعیه در فوق العاده ۶ صفحه ای نشریه مجاهد که بدون تاریخ در اواخر شهریور ۵۹ به عنوان پاسخ به اتهام مشارکت سازمان در کودتای نوژه، انتشار یافته بود، در ص ۵ درج گردید.

۴- در جلد دوم کتاب حاضر، مواضع و عملکرد تشنج آفرین سازمان و زمینه سازی شورش مسلحانه طی سال های ۵۹ و ۶۰ تشریح و تبیین شده است.

ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، موضع تبلیغاتی قبلی مبنی بر آمادگی برای دفاع، مجدداً توسط سازمان تکرار

شد:

سازمان مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه‌ای به تاریخ اول مهر ضمن محکوم کردن تجاوزات عراق مجدداً برای دفاع از میهن و مردم اعلام آمادگی می‌کند. (۱)

اما این اطلاعیه و اطلاعیه‌های قبلی و بعدی، تا دهم آبان ماه که سازمان یک شماره فوق العاده مجاهد منتشر ساخت، انتشار و بازتاب چندانی نمی‌یافت. عملاً هم، دفاتر و اعضا و وابستگان سازمان در گیر خطوط تشکیلاتی «افزایش تشنج اجتماعی» بودند و موضوع تهاجم دشمن به کشور، هیچ جایگاه

جدی و مؤثری در خط مشی سازمان پیدا نکرده بود، چنانکه در آینده هم پیدا نکرد.

در مورد چگونگی انعکاس اطلاعیه‌های مذکور در مطبوعات لازم به ذکر است که روزنامه کیهان در تاریخ ۲۲ مهرماه ۵۹ متن تلگرام هواداران سازمان در اهواز به استاندار خوزستان را درج نمود که طی آن به اطلاعیه‌های ۲۰ شهریور و اول مهر اشاره و استناد گشته و مضمون آن بازگو شده بود. (۲)

سازمان همچنین، در پنجم مهرماه ۱۳۵۹، طی اطلاعیه‌ای تأکید کرد:

... در شرایط حساس و خطیر کنونی که بر این میهن حاکم است، کلیه نیروها باید متحدان در دفاع

از کشور در برابر تجاوز و تهاجم خارجی عمل کنند. (۳)

در شرایطی که لزوم وحدت عام و فراگیر - که مجاهدین خلق نیز به آن اذعان داشتند - در قبال تجاوز وسیع عراق به خاک ایران بر کسی پوشیده نبود، در عرصه درگیری‌های سیاسی داخل کشور، سازمان از مواضع واگرایانه خود در قبال نظام و نهادهای نوپای آن دست برنداشته و همچنان بر طبل ادعاهای خود - تشنج آفرینی و متهم کردن نهادهای نظام به اعمال غیرقانونی - می‌کوبید. از این رو طبعاً ادعاهای وحدت طلبانه ایشان جدی گرفته نمی‌شد. بدین جهت در اطلاعیه بعدی نوشتند:

... در شرایط حساس و خطیری که بر میهن ما می‌گذرد و وحدت و یکپارچگی صفوف تمام اقشار ملت و کلیه نیروها را برای مقابله با تهاجم و تجاوز خارجی ایجاب می‌کند، ما در کمال تأسف شاهد برخی عملکردها و تبلیغات تفرقه افکنانه و ناقض وحدت عمل و فشار بر نیروهای

ص: ۲۴۸

۲- روزنامه کیهان، ۲۲/۷/۵۹: ص ۴.

۳- متن اطلاعیه ۵ مهر ۵۹.

فشارهایی که سازمان از آن سخن می‌راند (و اغلب خود نیز در ایجادش نقش اساسی داشت)، راه نداشتن - یا راه نیافتن - عناصر سازمان با هویت تشکیلاتی به جبهه‌ها بود. بدیهی است که اگر اعضای سازمان بنا به اقتضائات نیروهای نظامی، در قالب نیروهای تحت هدایت فرماندهان ذریبط قرار

می‌گرفتند، اساساً وجهی برای تمایز و شناخته شدن آنان از دیگران نمی‌بود که منجر به تضییقات یا محدودیت‌های ادعایی گردد. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که صحنه حساس و پیچیده جبهه‌های جنگ توسط سازمان به عرصه‌ای برای مانور تشکیلاتی و تبلیغات گروهی و خودمختاری نیروهای شبه نظامی

سازمان تبدیل می‌شد و مشکلات و تشنجات جدید در «جبهه نظامی» کشور علاوه بر «جبهه سیاسی»

پدید می‌آورد. حدود دو هفته بعد از اطلاعیه قبلی، اطلاعیه دیگری صادر شد که ضمن آن چنین آمده بود:

مجاهدین خلق ایران از اینکه مراجعات و اقدامات سازمان جهت رفع این ممانعت‌ها و مساعدت به نیروهای سازمان، تاکنون بی نتیجه مانده و پای تصفیه حساب‌های تفرقه افکنانه

گروهی و انحصارطلبی به میدان‌های جنگ و دفاع نیز کشیده شده، بسیار متأسف بوده و از مقامات مسئول درخواست می‌کند که در این شرایط حساس با رفع این گونه ممانعت‌ها زمینه را برای انجام وظیفه میهنی و مردمی کلیه نیروها فراهم آورند. (۲)

این مطالب درست در زمانی انتشار می‌یافت که طبق اسناد درونی سازمان، این تشکیلات تداوم جنگ را در جهت خواست خود برآورد می‌کرد، زیرا به باور آنان:

... به لحاظ مسائل داخلی نیز چون مسائل داخلی ایران بیشتر است، اگر جنگ درازمدت بشود، باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد؛ ولی عراق علی‌رغم داشتن یک سری مسائل داخلی چون قدرت سازماندهی دارد، قادر است که مسائالش را حل نماید... (۳)

امّا آنچه که در تبلیغات علنی سازمان به عنوان ممانعت‌ها و تضییقات مشارکت نیروهای آن در جنگ ذکر می‌شدند و با استناد به آنها، عملاً بر عدم حضور مؤثر در صحنه دفاع تصریح می‌شد، چه بود؟ در متن

مفصلی تحت عنوان «گزارش به خلق قهرمان ایران، مجاهدین خلق در جبهه‌های مقاومت» چنین آمده

۲- متن اطلاعیه ۲۳ مهر ۵۹.

۳- جنگ تحمیلی در تحلیل...: ص ۲۰.

... مضيقه سازى و ايجاد محدوديت در كليہ کارهای ما [در جبهه های جنگ] صورت گرفته که به شرح زیر خلاصه می شود:

الف - در زمینه تسلیحاتی تقریباً در تمام مراجعات بی جواب ماندیم. ما در مقابل درخواست تسلیحات مناسب جهت مقاومت در برابر نیروهای متجاوز، علی رغم آنکه حاضر بوده و هستیم که هرگونه تضمین مورد قبول آقایان را نیز پذیرا شویم، با جواب های

منفی روبرو گشته ایم. تأسف آورتر آن که در مواردی حتی سلاح های محدود خودمان نیز بارها ضبط گردیده است...

ب - نوع دیگر کارشکنی، فشار و تهدید و به تعطیل کشاندن مراکز آموزش نظامی ما بوده است...

ج - برای حفر خندق های ضدتانک نه تنها امکاناتی در اختیار ما نمی گذارند بلکه در مواردی حتی مانع شده اند که افراد ما... خود به این کار اقدام کنند...

د - فشار و محدودیت حتی جهت اقداماتی نظیر برپایی چادرهای امداد و جراحی مجروحین و یا اقدامات پشت جبهه ای مانند ايجاد تعاونی های صنفی نیز به شدت اعمال می شود... (۱)

ملاحظه می شود که بنا به مفاد صریح نوشته رسمی سازمان، تشکیلات سیاسی مزبور انتظار داشته است که امکانات آموزشی، لجستیکی و تسلیحاتی یک ارتش را خود، مستقلاً دارا باشد و در کنار نهادهای رسمی نظامی مانند ارتش و سپاه، جداگانه به ایفای نقش پردازد. واقعاً اگر قصد یک سازمان سیاسی و حتی شبه نظامی متعلق به دوران قبل از استقرار نظام، آن می بود که همراهی و مشارکت فعال در عرصه دفاع از سرزمین و مقابله با تجاوز را داشته باشد، تنها راه آن برخورداری از یک نیروی نظامی مستقل «شخصی و اختصاصی» بوده است؟ و در آن صورت چه هرج و مرج و اغتشاشی پدید می آمد. در حالی که طبیعت رفتار سیاسی یک سازمان قانونی و قانونمند ایجاب می کند که بدون شرط گذاری و مداخله

مستقیم، با تبلیغات و آموزش های خود نیروی اجتماعی هوادار یا مخاطب خویش را به سمت سازمان دهی در نهادهای رسمی نظامی کشور گسیل دارد و جبهه مقاومت ملی و فراسازمانی را تقویت کند.

ص: ۲۵۰

با وجود آشکار بودن ضعف و نادرستی داعیه و استدلال سازمان و تکرار پی در پی تبلیغات مبنی بر اینکه مسئولان نظام به دلیل انحصارطلبی و یا دشمنی با سازمان، مانع مشارکت آن در مقابله با تجاوز دشمن شده است، به نظر می رسد که «جنگ عراق علیه ایران» هم صرفاً یک سوژه جدید در کنار سایر سوژه های تبلیغاتی قبلی برای توجیه تشنج آفرینی و زمینه سازی تقابل آتی در برابر نظام، قلمداد می شده است.

سازمان، با تأکید بر فضای پرسش گری افکار عمومی نسبت به موضع آن در قبال جنگ، و اتخاذ

ژست مظلومانه، پس از یک دوره ۴ ماهه سکوت نسبی تبلیغاتی، در دهم آبان ۵۹ یک شماره فوق العاده

نشریه مجاهد در ۱۲ صفحه منتشر ساخت.

در این فوق العاده در کنار مطالبی مانند گزارش در مورد حضور نیروهای سازمان در جبهه ها و ذکر اسامی و مشخصات افرادی به عنوان «شهدای سازمان» در جبهه های جنگ،^(۱) بیانیه تفصیلی سازمان «در رابطه با تجاوز عراق» نیز درج گردید. در این بیانیه با تأکید بر «محکوم نمودن تجاوز عراق»، «سیاست تجاوزکارانه استبداد بعثی حاکم بر عراق که به دلیل توسعه طلبی های ارتجاعی جنگ را آغاز نموده، «شدیدا محکوم» گشته است. در قسمت های مختلف این بیانیه «رژیم بعث عراق»، بخشی از «جبهه کشورهای ارتجاعی منطقه»، «مانعی در مسیر مبارزات ضدامپریالیستی» که در «مسیری انحرافی به نفع امپریالیسم و صهیونیزم» امکانات و کوشش های خلق های آزادیخواه ایران و منطقه را هدر می دهد، و با «هدف های ارتجاعی توسعه طلبانه»، بدون «حسن نیت» و «صداقت»، «در خط امپریالیسم

آمریکا قرار گرفته» است، توصیف شده است.^(۲)

در خاتمه این بیانیه پس از تکرار چند باره مدعای عدم مساعدت مسئولان کشور به سازمان برای «انجام وظیفه سازمان» در قبال جنگ و طرح متعدد اتهام «انحصارطلبی و تفرقه افکنی و ضدیت با نیروهای انقلابی» به مقامات رسمی کشور، سعی شده بود که در پوشش پیشنهاد راه حل هایی برای

ص: ۲۵۱

۱- افرادی که به عنوان شهدای سازمان در جبهه ها در این نشریه و سایر نشریات مجاهد از آذر ماه به بعد معرفی می شدند یا از اعضای نیروهای نظامی رسمی کشور بودند که سازمان مدعی بود آنان هوادار یا عضو بوده اند، و یا کسانی بودند که در اثر بمباران یا تصادف در مسیر مناطق جنگی در حین مأموریت های سازمانی کشته شده بودند.

۲- نشریه مجاهد، ش فوق العاده، ۱۰/۸/۵۹: ص ۳.

موفقیت کشور در جنگ، مطالبات سیاسی نامشروع و زیاده خواهانه سازمان، تبلیغ و توجیه شوند. (۱)

همچنین در توضیح شرط «در صورت مجاز داشتن» که در اولین اطلاعیه سازمان برای مشارکت در دفاع از کشور ذکر شده بود، مقاله ای تحت عنوان «چرا تجویز شرکت در دفاع را خواستار شدیم؟» در ویژه نامه مجاهد درج شده بود که محتوای آن تکرار چندباره دعاوی و مطالبات تسلیحاتی و تشکیلاتی برای «امکان پذیر شدن» مشارکت سازمان در مقابله با تجاوز عراق، بود. (۲)

در این مقاله تأکید شده بود که:

... تأیید رسمی حضور نظامی ما می توانست به ایجاد فضای سازنده ای برای ما و همه منجر شود... در این میان آن که بایستی تاوان غرض ها و ندانم کاری ها را بپردازد، خلق ستم کشیده ماست. (۳)

در بخشی از گزارش سازمان در مورد حضور در جبهه ها نیز چنین اعلام شد:

حرف آخر به امثال این آقایان [= مقامات مسئول کشور] این است که شما تزییقات را از برادران حاضر ما در منطقه جنگ زده بردارید، آنهایی را که در آنجا با حداقل امکانات می جنگند تسلیح کنید، مطمئن باشید نیروهای زیاد دیگری هستند که در صورت دست برداشتن

از انحصارطلبی و در صورت در اختیار قرار دادن امکانات نظامی، به جبهه اعزام خواهند شد. (۴)

ماه ها بعد، که ماهیت و اهداف سازمان بیشتر روشن شده بود، رجوی در جواب به رقبای «پیکار»ی، اهداف مجاهدین خلق از اتخاذ چنان موضعی - که به ظاهر مردمی و در جهت دفاع از میهن وانمود

می شده - در روزهای شروع جنگ را، بدین گونه سربسته قدری توضیح می دهد:

فکر می کنم احساسات سراسری توده های مردم در آن هنگام احتیاجی به شرح ندارد و همه می دانند که کمترین شبهه ایجاد اخلاص در جنگ و یا اصلی نمودن (و یا حتی بیان) سایر دردها و مشکلات در قبال آن، از آنجا که احساسات سراسری را جریحه دار می نمود، بهترین بهانه را به دست مرتجعین می داد تا تحت الشُّعاع جنگ، افکار عمومی را نسبت به انقلابیون مغشوش نموده و به آنها ضربه بزنند. (۵)

ص: ۲۵۲

۱- همان: ص ۱۲.

۲- همان: صص ۱ و ۱۱.

۳- همان: ص ۱۱.

۴- همان: ص ۳.

۵- نشریه مجاهد ش ۱۱۴: ص ۳۷؛ مصاحبه مسعود رجوی. وی در این مصاحبه تلاش می کند غیرمستقیم اثبات کند که از موضع نظام در مورد جنگ حمایت نمی کند و همراهی سازمان در ابتدا مشروط و محدود بوده و ماهیت جنگ را ناشی از تخصم دو دولت می داند که هر دو از مشروعیت برخوردار نیستند. رجوی با ارائه نقل قول هایی از لنین و مائو تصریح می کند که اختلاف سازمان با پیکار فقط در تاکتیک برخورد با نظام جمهوری اسلامی است.

علت ابراز علاقه سازمان برای حضور در جبهه چه بود؟! چه اهدافی را - جدای از بهره برداری تبلیغاتی - دنبال می کرد؟! هنوز چند هفته ای از آغاز جنگ نگذشته بود که در یک مورد کاملاً مشخص، ارتش جمهوری اسلامی رفتار افراد سازمان در جبهه را متناقض با امنیت ملی و اهداف جنگ تشخیص داد و ناگزیر از مقابله با آن گردید.

ماجرا از این قرار بود که مجاهدین خلق، از بدو ورود به جبهه ها، شروع به گرفتن عکس و جمع آوری اطلاعات کرده بودند - که با اعتراض مقامات ارتشی مواجه شدند. (۱) به آنها گفته می شود که عکس های

خود را باید قبل از انجام هر کاری، به آنان نشان بدهند تا ببینند به لحاظ امنیتی مسئله ای نداشته باشد. عناصر سازمان با این مسئله مخالفت ضمنی می کنند و همچنان به کارهای خود ادامه می دهند. کار به جایی می کشد که ارتش مقر مجاهدین خلق را محاصره و همه آنها را دستگیر می کند و مدارک موجود را، که شامل اطلاعات وسیعی درباره وضعیت استراتژیک ارتش و عکس های بسیاری از موقعیت جبهه ها و دیگر مدارک بوده است، ضبط می کند. (۲)

در پی صدور اطلاعیه دادستانی انقلاب در تاریخ ۷/۸/۵۹ مبنی بر ممنوعیت انتشار نشریات سازمان که در آن زمان به نام های «بازوی انقلاب» و «فریاد گودنشین» منتشر می شد، به دلیل مواضع منفی آنها در مورد «جنگ تحمیلی»، و «تضعیف روحیه سپاهیان و رزمندگان»، سازمان اطلاعیه مفصلی منتشر

ساخت که طی آن درباره مواضع خود در قبال جنگ و مقابله با تصمیم دادستانی، چنین اعلام نمود:

ص: ۲۵۳

- ۱- در نشریه سازمان به مواردی که صرفاً جنبه بهره برداری تبلیغاتی آنها آشکار بود و توسط مسئولان ممانعت شده بود، تحت عنوان «فشار روزافزون مرتجعین بر سربازان و درجه داران آزاده» اذعان شد این موارد که به وضوح نقض نظم و انضباط نیروهای نظامی و سوءاستفاده از امکانات نظامی برای تبلیغات تشکیلاتی بود، با روحیه طلبکارانه و حق به جانب سازمان این گونه بیان شده است: «در تاریخ ۱۲/۳/۵۹ [ایادی منتجم امام جمعه پایگاه وحدتی [نیروی هوایی] دزفول مانع از فروش نشریه مجاهد توسط یک سرباز می شوند. ... ضمناً به دو سرباز دیگر که روی تانک چیفتن کار می کردند به دلیل گرفتن عکس یادگاری با آن همراه با آرم سازمان، اخطار کردند که در صورت تکرار اخراج خواهند شد.» نشریه مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۴۷.
- ۲- جنگ تحمیلی در تحلیل...: ص ۲۶.

... جنگی که از قریب یک ماه و نیم پیش در ابعاد گسترده ای شروع شده همچنان ادامه دارد، نیروهای متجاوز عراقی پس از اینکه برخی نواحی و شهرهای ما را اشغال کرده اند در این اواخر شهر آبادان را در محاصره گرفته... شرایط جنگی همچنان بر میهن ما حاکم است... مسئله ای که وجود دارد این است که مجاهدین از همان ابتدا در جبهه های مقاومت حضور داشته اند ولی

عناصر و محافل و ارگان های ارتجاعی سعی می کردند تا مجاهدین را برکنار از این جبهه ها

قلمداد کرده... دادستانی رسماً پا به میدان نهاده تا با سوءاستفاده از شرایط جنگ... صدای

مجاهدین خلق را خاموش کند تا دیگر هیچ پیام انقلابی به گوش مردم نرسد... دادستانی نباید

گمان بکند که می تواند صدای مجاهدین را خاموش کند... ما به دادستانی توصیه می کنیم که

تصمیم غیرقانونی خود را لغو کند. چرا که مجاهدین خلق هرگز بدین اختناق تن نمی دهند. (۱)

روحیه جسارت و ایستادگی در برابر نهادهای قانونی کشور که در کلیه تبلیغات سازمان، دامن زده می شد، در مورد جنگ علاوه بر نمونه فوق در سایر مواردی که تخلفات آشکار سازمان نیز کشف می شد، تکرار می گشت. از جمله در آبان ماه ۵۹ در مورد کشف یک خانه تیمی سازمان در شهر آبادان خبری منتشر شد که طبق آن، ۳۰ قبضه سلاح و یک بیسیم مسروقه سپاه برای استراق سمع مکالمات واحدهای نظامی در آنجا به دست آمد. همچنین از این خانه تیمی «اطلاعات وسیعی راجع به ارتش جمهوری اسلامی که در اشکال مختلف تهیه شده بود، به دست آمد از جمله نقشه مقر سلاح های سنگین نیروهای مسلح رزمنده اسلام و علامت گذاری کلیه مناطق عملیاتی جنگی». (۲)

سازمان در واکنش به این خبر بر اساس همان روحیه قانون ستیزی، بدون آنکه توضیحی برای کار اطلاعاتی مشکوک و خودسرانه خود در منطقه جنگی ارائه کند، حاشیه پردازی کرده و خانه تیمی مزبور را «سنگر مقاومت» در برابر تجاوز عراق توصیف کرد و کشف آن را از مصادیق اقدامات حاکمیت

انحصارطلب برشمرد و با کنایه و طعنه تأکید نمود که: «خوب بود آقایان به جای پرداختن به دستگیری مجاهدین، هم خود را صرف مبارزه با تجاوز می کردند». (۳)

همچنین در اطلاعیه رسمی سازمان تحت عنوان «گزارش به خلق و هشدار مجاهدین خلق ایران در مورد دستگیری نیروهای جان بر کف مجاهدین خلق در جبهه های مقاومت»، حضور نظامی سازمان

ص: ۲۵۴

۱- نشریه مجاهد، ش فوق العاده، ۲۵/۸/۱۳۵۹: صص ۲ و ۷.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷/۸/۵۹: ص ۱.

بدون قرار داشتن تحت پوشش نیروهای نظامی رسمی کشور و به صورت تشکیلاتی، توجیه شده بود و از

موضع یک نیروی نظامی ذیحق و مدعی، دست بالا گرفته شده بود و نهادهای قانونی کشور، مطابق

معمول تبلیغات مکرر و انبوه سازمان مورد حمله و اتهام قرار داده شد:

... اخیرا به دنبال تمام فشارهایی که در سراسر کشور بر مجاهدین خلق (به مثابه استوارترین

موانع سازش و گرایش به غرب) وارد می آید... فشار و تهاجم بر نیروهای ما که در سنگرهای

مقدم مقاومت در حال پیکار با نیروهای اشغالگر هستند فزونی گرفته است... آیا وقاحت بالاتر

از این می توان یافت که در شهری که همه سلاح بردوش در سنگرها در حال مقاومت هستند (۱) ادعای کشف خانه تیمی

شود... آیا داشتن ابزار و آلات جنگی در صحنه جنگ هم برای مجاهد

جرم است... آیا این افراد که می گویند در میدان جنگ از ما ابزار و ادوات جنگی کشف کرده اند

این مسئله را دلیل بر مجرم بودن ما می شمرند؟... آیا ما پیشاپیش برای هماهنگی بارها و بارها در زمینه های طرح های دفاعی

و تهاجمی با مسئولین صحبت نکردیم؟... انتظار داریم چنانچه

گوش شنوایی در مسئولین برای توجه به این سخنان وجود دارد، اقدامات لازم برای ممانعت از این رفتارها که فقط به نفع

اشغالگران عراقی است به عمل آورند تا بیش از این منافع خلق،

بازیچه قدرت طلبی گروه های واپس گرا و تفرقه افکن قرار نگیرد. (۲)

سازمان که تنها تشکل سیاسی بود که در قامت رقیب و هم عرض نیروهای نظامی کشور خود را نشان می داد و اعلام می کرد

که برای «هماهنگی با سایر نیروهای نظامی اقدام کرده، و در یک رفتار نادر و در نوع خود منحصر به فرد، اصرار داشت که

حضور تشکیلاتی نظامی مستقل در مناطق جنگی داشته باشد، طی نامه ای خطاب به بنی صدر رییس جمهور (و رونوشت به

رییس مجلس شورای اسلامی) مجددا بر دعاوی تبلیغاتی نادرست و غیرقانونی خود پافشاری کرد:

همان طوری که طی نامه هایی خطاب به مقامات مسئول و همچنین طی اطلاعیه های رسمی اعلام کرده ایم، نیروهای سازمان

مجاهدین خلق ایران، از اولین روزهای آغاز تجاوز عراق به میهن ما در کنار مردم و نیروهای رزمنده و در صفوف مقدم جبهه

به دفاع از مرزها و مردم کشور

ص: ۲۵۵

داشتند و سازمان «بسیج» که هنوز نوپا بود نیز در حال گسترش بود و بخش هایی از مقاومت غیررسمی و مردمی را مدیریت می کرد. همچنین ستاد جنگ های نامنظم در جنوب کشور هم به تازگی با مسئولیت دکتر چمران نماینده امام در شورای عالی دفاع شکل گرفته بود. بنابراین هیچ محمل و ضرورتی برای حضور یک تشکل سیاسی نظامی وجود نداشت.

۲- نشریه مجاهد، ش فوق العاده، ۲۵/۸/۱۳۵۹: ص ۴.

پرداخته اند... این افراد که متأسفانه برخی مقامات مسئول نیز در میان آنها دیده می شوند... نه تنها

علی رغم تقاضاهای مکرر ما برای دریافت سلاح های لازم مانع از برآورده شدن چنین خواستی

شدند، بلکه به دستگیری وسیع نیروهای مجاهدین خلق، در شهرهای مناطق جنگ زده پرداختند... ما در آغاز جنگ تلاش کردیم تا برای شرکت در دفاع از مردم و میهن مان... تجویز مقامات مسئول را نیز کسب کنیم... که متأسفانه تا به حال این درخواست ما بلاجواب مانده

است... مجاهدین خلق ایران به این وسیله و ضمن اطلاع این مطلب مؤکداً از جنابعالی به عنوان

فرمانده کل قوا^(۱) خواستاریم که اقدامات لازم را در جهت توقف فشارها و رفع تضییقات از نیروهای ما در شهرها و مناطق جنگ زده معمول... فرمایید.^(۲)

به رغم تصریح و اذعان سازمان مبنی بر عدم «مجاز قانونی» برای حضور نظامی در مناطق جنگی، تا مدت ها، برخورد قانونی مسئولان با تخلفات و جرائم «تیم های نظامی» سازمان، سوژه تبلیغاتی سازمان علیه نهادهای قانونی کشور در شرایط جنگی، محسوب می شد.^(۳)

همچنین پس از ناکامی سازمان برای «رسمیت بخشیدن» به حضور تشکیلاتی نظامی خود در مناطق جنگی، حتی با توسل به بنی صدر رییس جمهور که در نیمه دوم سال ۵۹ آرام آرام به متحد استراتژیک

سازمان بدل شده بود، تبلیغات سازمان در مورد جنگ به اعلام هر از چند گاه «شهادت» نیروهای نظامی که به خود منتسب می ساخت، محدود گردید. ضمناً مواضع سیاسی سازمان علیه رژیم بعث نیز به مرور کم رنگ تر شد و غلظت «مقصر نشان دادن نظام جمهوری اسلامی» در زمینه سازی جنگ، در تحلیل های

سازمان افزایش پیدا کرد تا آنجا که در خرداد ۱۳۶۰، سه روز قبل از شورش مسلحانه سی خرداد، در موضع گیری نسبت به بمباران مشکوک و پیچیده تأسیسات هسته ای عراق توسط اسرائیل،^(۴) تلویحا نظام

ص: ۲۵۶

۱- در آن زمان رییس جمهور طی حکمی از سوی حضرت امام خمینی، به مسئولیت فرماندهی کل قوا منصوب شده بود که در سال ۶۰ به دلیل عدم کفایت و صلاحیت، عزل گردید.

۲- نشریه مجاهد، ش فوق العاده، ۲۵/۸/۱۳۵۹: ص ۴.

۳- نشریه مجاهد، ش ۹۹ و ش ۱۱۰ و ش ۱۱۴ مورخ ۲۶/۱۲/۵۹ نمونه هایی از این تبلیغات در قبال برخورد با عناصر سازمان در مناطق جنگی را تا پایان سال ۵۹، دربر دارند.

۴- واقعه مزبور اساساً بازتاب سیاست منطقه ای رژیم صهیونیستی در جهت جلوگیری از دسترسی ملت های مسلمان به فناوری

انرژی هسته ای محسوب می شد و یکی از علل آن احتمال پیروزی جمهوری اسلامی و یا نیروهای انقلابی در داخل عراق، در آن مقطع زمانی بود که اسرائیل در هماهنگی با آمریکا زیرساخت تأسیسات بهره برداری نشده هسته ای عراق را منهدم ساخت و ربطی به ماهیت وابسته رژیم بعث عراق نداشت. اما رژیم صدام کوشید در تبلیغات منطقه ای و در بین کشورهای اسلامی از این واقعه بهره برداری نماید و خود را دشمن صهیونیسم معرفی کند تا بتواند افکار عمومی اعراب و مسلمانان را به نفع خود و علیه ایران جلب نماید. سازمان نیز در امتداد همین سیاست تبلیغاتی رژیم صدام، در آستانه رویارویی مسلحانه گسترده با نظام، در مورد جنگ تحلیل وارونه ارائه می داد.

جمهوری اسلامی هم سو با آمریکا و رژیم صهیونیستی بر شمرده شد. (۱)

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، این تغییر موضع و آغاز همکاری های گسترده نظامی و امنیتی سازمان با رژیم عراق که در ابتدا غیرعلنی بود و به سرعت آشکار شد، اثبات نمود که از ابتدا، موضع سازمان در مورد جنگ، ناصادقانه و فرصت طلبانه بوده است.

همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق

از مجموعه اولین اقدامات سازمان، مورد «تخلیه تلفنی»، به دلیل نقش بااهمیت و جامع آن، بالاخص در خدمت به عراق، - نمونه وار - در اینجا می آید.

تخلیه تلفنی یا جاسوسی تلفنی که با شیوه ها و تکنیک هایی چون زیرپا کشی، استنطاق، تهدید،

طمع، یکدستی، تجاهل و غیره اقدام به کسب اطلاعات محرمانه می شود، از ابتدای پس از پیروزی انقلاب تاکنون یکی از مهم ترین روش های گردآوری اطلاعات طبقه بندی شده توسط سازمان محسوب می گردد.

نخستین شواهد در مورد تلاش سازمان در این زمینه، مربوط به سال ۵۹ است. طبق رهنمود مرکزیت به برخی از اعضای سازمان تأکید شده بود که نظام فاقد پیچیدگی لازم است و شما می توانید از این روش، جهت کسب اطلاعات استفاده نمایید. متن این مدرک درون گروهی که مربوط به فاز سیاسی است ولی در دوره فاز نظامی بدست آمده، به شرح زیر است:

چگونه می توان با تلفن از مزدوران ارتجاع اطلاعات گرفت:

بعضی از مسئولین ارگان های مختلف ارتجاع که با مسئله حفاظت برخورد مستقیمی ندارند هنوز نسبت به مسائل حساس نشده اند (به قول معروف هنوز آنتن دار نشده اند) لذا از طریق تلفن می توان پاره ای اطلاعات را که بعضاً مهم نیز هست از آنها گرفت.

اطلاعاتی که از طریق زیر بدست می آید می تواند مورد استفاده قرار گیرد:

۱- در مورد سوژه هایی که هیچ ردی از آنها نداریم می توان از ارگان های مختلف در مورد سوژه

ص: ۲۵۷

اطلاعات گرفت و با ارتباط این اطلاعات می توان به سرخ هایی رسید.

۲- در مورد سوژه هایی که اطلاعات مختصری از آنها داریم از طریق تلفن این اطلاعات را کامل

کنیم. اکنون تجربیاتی که در این زمینه وجود دارد توضیح می دهیم.

مهم ترین قسمت تلفن محمل آن است. محمل باید خیلی جاافتاده و حساب شده باشد که اصلاً به ذهن طرف نرسد که ممکن است تلفن مشکوک باشد. برای انتخاب محمل باید به پارامترهای

زیر توجه نمود:

قبلاً باید روی محمل فکر کرد و برای تمام سؤال هایی که ممکن است حول و حوش محمل مطرح شده جواب تهیه کرد. ...

سازمان در دوران جنگ، از زمان حضور تشکیلاتی در کردستان عراق و افزایش همکاری های متقابل اطلاعات به دست آمده را بیشتر در زمینه اطلاع رسانی به عراق (جهت افزایش اعتماد مقامات امنیتی و سیاسی رژیم صدام و سرویس دهی بیشتر و کسب امکانات مالی و نظامی) خرج می کرده است. در آن زمان، سازمان قبل از هر چیز در پی آن بود که:

۱- روند برنامه های جاری و طرح های درازمدت ارتقای توان دفاعی کشور را شناسایی نماید.

۲- از محتوای فرمان های فرماندهی کل قوا به سیاست گذاران و مجریان نیروهای مسلح مطلع شود.

۳- زمان و انگیزه ورود هیئت های نظامی و سیاسی خارجی و نوع مذاکرات و مشخصات و اهداف مأموران اعزامی نیروهای مسلح به خارج از کشور را پی ببرد.

۴- با شناسایی تغییر و تحولات پایگاه های هوایی و پادگان ها، مأموریت ها و نقل و انتقالات

فرماندهان، و تجهیزات و خطوط تولید کارخانجات نظامی، امکان ارزیابی دقیق تر توان دفاعی و تهاجمی را برای رژیم عراق تأمین نماید.

۵- از زمان و مکان و محتوای مراسم مهم نظامی و کمیسیون هایی که در سطح عالی ستادی تشکیل

می شد، مطلع شود.

۶- مسائل و معضلات و نارسایی های پرسنل و مشکلات ستادی و لجستیکی نیروهای مسلح را به دست آورد.

از آنجا که تخلیه تلفنی نسبت به سایر روش های جاسوسی به دلیل سهل الوصول بودن، کم هزینه بودن، کم خطر بودن، سرعت بیشتر در دسترسی و انتقال اطلاعات، امکان دستیابی به همه مراکز و افراد موردنظر، عدم هوشیاری و آموزش کافی در بین بسیاری از مسئولان، و ضعف امکانات فنی در جلوگیری

از این شیوه، از امتیازات منحصر به فردی برخوردار است در سطح وسیعی مورد استفاده سازمان قرار گرفته است. رجوی، بعدها در خارج کشور در یک جمع خصوصی عنوان نموده است: «۸۰ درصد مکالمات

تخلیه تلفنی که با داخل کشور داشته ایم موفقیت آمیز بوده است.»^(۱)

پس از اعلام رسمی حضور کامل سازمان در عراق از سال ۱۳۶۵، که مقدمات علنی آن در ملاقات طارق عزیز نایب نخست وزیر عراق با مسعود رجوی در دی ماه ۱۳۶۱، فراهم شد و روابط اطلاعاتی و نظامی با عراق، «رسمیت تبلیغاتی» یافته بود، بالاترین سطح خدمات رسانی ممکن به ارتش عراق در تداوم علیه ایران، از سوی سازمان انجام شده است. مسعود جابانی عضو سابق سازمان که خود در عملیات نظامی داخل عراق، به شدت زخمی شده است، درباره نوع روابط سازمان و عراق چنین می نویسد:

کشور عراق، زمین و تدارکات و تجهیزات نظامی و لجستیکی و هزینه ارتش آزادیبخش مجاهدین را تأمین می کرد و در مقابل، مجاهدین اطلاعات جبهه ها و تحرکات نظامی ایران و شنود بی سیم ارتش ایران را به دولت عراق می داد. ... این عراق بود که کاملاً سازمان را در خدمت خود گرفته بود.^(۲)

محمدحسین سبحانی از مسئولان اسبق اطلاعاتی و امنیتی سازمان درباره نحوه هماهنگی عراق و سازمان در زمینه کسب اطلاعات می نویسد:

... استخبارات عراق [= سازمان اطلاعات نظامی] از طریق مهدی ابریشمچی، «پرسش های اطلاعاتی» مورد نیاز ارتش عراق را در مورد شناسایی محل پل ها، تأسیسات آب و برق، کارخانه ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران را به مسعود رجوی می داد و سپس رهبری سازمان

نیازهای اطلاعاتی «استخبارات» عراق را به «ستاد اطلاعات» سازمان ارجاع می داد. «ستاد

اطلاعات» نیز بعد از کار اطلاعاتی بر روی سؤالات، اقدام به تهیه پاسخ های آن می کرد.^(۳)

به نوشته سبحانی، «مسئولیت» ستاد اطلاعات [سازمان] را تاکنون [۱۳۸۳] مهدی افتخاری، هادی روشن روانی، مهدی براعی، مسعود خدابنده، حمید باطبی، زهره حسنی برعهده داشته اند... در «ستاد

ص: ۲۵۹

۱- بررسی تخلیه تلفنی...: صص ۱۴ - ۲۲؛ با تلخیص.

۲- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: ص ۶۸.

۳- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۰۴.

اطلاعات» جمع آوری اطلاعات نظامی برای عملیات های نظامی و تروریستی مورد نظر بود.»^(۱)

در این ستاد «شبکه شنود» وجود داشت که «یکی از منابع جاسوسی و کسب اطلاعات برای رژیم صدام حسین بود و شبکه های بی سیمی و مخابراتی ایران را در جبهه های جنگ مانیتور و شنود می کرد. اعضای سازمان در این بخش پیام های رمز فرماندهان ارتش و سپاه را به دلیل آشنایی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، با رمزگشایی کشف می کردند. سپس مسئول «ستاد اطلاعات» پیام های کشف شده را به مهدی ابریشمچی و نهایتاً در اختیار ارتش صدام حسین قرار می داد. در سال ۱۳۶۶ مسئولیت این بخش با محسن سیاه کلاه از اعضای مرکزیت سازمان بود.»^(۲)

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان با استناد به اسناد و مدارکی که از همکاری های اطلاعاتی سازمان و عراق در اروپا منتشر شده است می نویسد:

مجاهدین خلق نه تنها به راحتی آب خوردن اطلاعات سرّی کشورشان را در اختیار عراقی ها قرار می دادند، بلکه رهبرشان برای خوش رقصی نزد افسران اطلاعاتی عراق، نه تنها ایرانی

بودنش را منکر می شد، بلکه صریحاً وطن خود را «عراق» و خون خود را هم «عراقی» می خواند.^(۳)

جمشید طهماسبی یکی دیگر از جداشدگان سازمان چنین نوشته است:

... مجاهدین خلق تبدیل به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران شدند، با «خلوص» و «اخلاص» به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند...^(۴)

به نوشته اعضا و مسئولان جداشده سازمان، علاوه بر روش های مرسوم کسب اطلاعات، سازمان از ارتباطات خانوادگی اعضا و هواداران نیز در بسیاری اوقات بدون اطلاع و موافقت آنان، بهره برداری نموده و اطلاعات محرمانه نظامی را از داخل کشور گردآوری کرده و به رژیم صدام انتقال می داد.^(۵)

ص: ۲۶۰

۱- همان.

۲- همان: صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

۳- برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.

۴- همان: ص ۴۵.

۵- سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۳۰۴ - ۳۰۷.

در کنار پشتیبانی نظامی - مالی - اطلاعاتی و تبلیغاتی رژیم بعثی صدام از سازمان - که بخش قابل

توجهی از اسناد به دست آمده پس از سقوط صدام حسین به جزییات این مسائل اشاره دارد - نظر به اهمیت تخلیه تلفنی، علیرغم مشکلات متنوع عراقی ها، بهترین و گسترده ترین امکانات با دستور شخص صدام حسین در اختیار منافقین قرار می گرفته است.

اسناد موجود (۱) حاکی است یکی از وظایف اصلی مقرهای مختلف سازمان در مناطق همجوار با ایران، تخلیه تلفنی و جمع آوری اطلاعات جبهه و جنگ بوده است.

راه اندازی شبکه ارتباطات بین پادگان ها و مقرهای تاکتیکی سازمان در عراق علاوه بر نقش کاربردی در انسجام تشکیلاتی و به تعبیر خود سازمان، اعمال رهبری رجوی بر سازمان، تأثیر بسزایی در انتقال سریع اطلاعات به دست آمده از جاسوسی ها و تخلیه تلفنی و انتقال به موقع این اطلاعات به سرویس اطلاعاتی عراق داشته است. در نوار جلسه شماره ۴۰ - از اسناد افشا شده پس از سقوط صدام (۲) - که بین عباس داوری (۳) و افسران سرویس اطلاعاتی عراق بر گزار شده، چنین آمده است:

عباس داوری: در رابطه با پروژه شبکه تلفنی که آخر کار رسیده فعلاً کار ارتباط بین پادگان ها برقرار است و در پادگان مرکزی فعال است اما گویا این تلفن ها خیلی ضعیف است و پارازیت

دارد و من فکر می کنم دارند این را آزمایش می کنند. ولی فکر می کنم اگر این مجموعه مسئولین

فنی ما در همان پادگان مرکزی با مهندسین هدایتی ما هماهنگی و صحبت کنند، یعنی اگر

ص: ۲۶۱

۱- همانگونه که در گفتار پیشین اشاره شد، پس از فروپاشی رژیم صدام حسین اسناد منتشره ارتباط منافقین و صدام اعم از صوتی و تصویری و مکتوب در خارج کشور عرضه شده و بر روی سایت های اینترنتی قرار گرفت که بخشی از آنها توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمع آوری و نگهداری شده است. در بخش های مختلف کتاب به این موارد استناد شده که از جمله بحث حاضر مبتنی بر آنها نگاشته شده است.

۲- پس از سقوط صدام، توسط نیروهای مردمی و مبارز که به مراکز اطلاعاتی رژیم بعث حمله کرده بودند، بعضی از نوارهای ویدیویی ضبط مخفی استخبارات از جلسات فیمابین مقامات عراقی با سران سازمان رجوی، ابریشمچی، داوری و... افشا گردید که از طریق برخی فعالان سیاسی مخالف سازمان و جدانشدگان در اروپا منتشر شد. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نیز توانست به بخشی از این اسناد و نوارها دسترسی پیدا کند. در این کتاب قسمت هایی از این نوارها پس از ترجمه، برای اولین بار منتشر می شوند.

۳- عباس داوری که از معدود سران سازمان بود که با مقامات ارشد اطلاعاتی و امنیتی عراق مذاکره می کرد، خود شخصا در

مذاکرات به زبان عربی صحبت می کرد و در برخی ملاقات های سرّی مسعود رجوی با مقامات عراق یا سایر کشورهای عربی، صحبت های فیما بین را نیز ترجمه می کرد.

(مهندسین شما) بروند آنجا و هماهنگ کنند اشکالات مشخص خواهد شد و هم نتیجه بهتری خواهند گرفت. یعنی مسئله ارتباطات تلفنی مورد تأکید و موافقت شخص رییس جمهور (صدام) بوده است. حالا شما این همه زحمت کشیدید و ارتباطات برقرار شد. لازم است که اشکالات جزئی نیز برطرف شود. مخصوصاً در رابطه با فرماندهی برادر مسعود که لازم است فرماندهی خود را از این طریق برقرار کنند.

افسر اطلاعاتی عراق: یکی از نیروهای شما اخیراً حضور ما رسیده و در زمینه بعضی از موارد صحبت هایی با ما داشته است و قصد دارند یک سری برنامه ها را پیگیری نمایند.

عباس داوری: بله برادران فنی ما هستند. حالا که شما این همه زحمت کشیدید باید بتوانیم بهره برداری کنیم.

در ادامه که موضوع جاسوسی از طریق تخلیه تلفنی خارج، از مناطق کردنشین عراق مطرح می شود رابط سازمان بر اخذ امکانات بیشتر تأکید دارد:

عباس داوری: مسئله دیگر تلفن سلیمانیه به خارج است که ما الآن در آنجا خیلی در مضیقه هستیم. شما یک بار گفتید که امکانش نیست از سلیمانیه مستقیماً صحبت شود. اگر این امکان

نیست ما چند تلفن دیگر به شما بدهیم تا آنها بتوانند از اپراتور شما استفاده بکنند.

افسر سرویس اطلاعاتی عراق: ارقام را می شود اضافه کنیم. تماس های خارجی و اصلی همه نزد شما است. بیش از ادارات و وزارتخانه های دولتی در خدمت شما است و به شما می دهند و باید صبر کنید.

عباس داوری: در مورد تردهای اضطراری در شمال است و یک شماره ای هم در کرکوک می خواستیم تا صفر آن باز شود.

درباره داوری و نقش وی در روابط با مقامات اطلاعاتی عراق، محمدحسین سبحانی از مسئولان

سابق اطلاعاتی سازمان چنین نوشته است:

... عباس داوری با نام تشکیلاتی رحمان اهل تبریز [متولد ۱۳۲۲] و از اعضای قدیمی سازمان می باشد... وی بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت روابط خارجی سازمان را برعهده داشت... و در ردیف افراد انگشت شماری است که در مدت سه دهه گذشته سازمان خلع رده نشده و تحت برخورد تشکیلاتی قرار نگرفته است. وی از سال ۱۳۶۱ به بغداد رفت و ابتدا تحت مسئولیت

محمد حیاتی و سپس تحت مسئولیت مهدی ابریشمچی، معاونت «ستاد روابط» با عراق را برعهده گرفت. عباس داوری از افرادی است که در ملاقات با مقامات سیاسی و امنیتی عراق به همراه رجوی و ابریشمچی حضور داشته است. اخیراً نیز فیلم این ملاقات های مخفی توسط

شبکه «الجزیره» قطر و شبکه انگلیسی «اسکای نیوز» پخش شده است که عباس داوری در حال دادن اطلاعات محل پل ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران به مأموران صدام حسین هنگام جنگ ایران و عراق می باشد. (۱)

مهدی ابریشمچی در یکی از جلسات سری با یکی از افسران استخبارات عراق صمیمیت خود را این گونه اظهار می کند که در صورت عدم انجام درخواست وی، اعضای سازمان را جهت راهپیمایی به درب خانه وی خواهد برد.

مهدی ابریشمچی: اگر یک خط مستقیم برای کوت راه اندازی کنید خیلی خوب خواهد بود. اگر تلفن را راه نیندازی می گویم مجاهدین بیاوند درب منزل شما و راه پیمایی کنند.

افسر استخبارات: در خصوص شبکه ارتباطات ما آماده همکاری هستیم مثلاً ارتباط از ایران به پاریس و... شما در استفاده از اولین بخش از شبکه ارتباطات موفق بودید.

در بخشی دیگر از ملاقات با رابط سازمان، افسر ارشد اطلاعاتی عراق می گوید:

در خصوص درخواست های قبلی از جمله درخواست ۱۰۰ دستگاه خودرو ما از نظر اداری با این درخواست شما موافقت داریم فقط پی گیری در خصوص کسب موافقت ادارات دیگر است که در حال پی گیری می باشد. می دانید که ورود خودرو نیاز به اخذ مجوز از مبادی ذیربط

دارد که با توجه به ورود کالاهای خارجی اخذ مجوز ضروری است مانند معاملات سابق، ۲۸ خودرو از داخل عراق خریداری می شود و ۷۲ دستگاه از خارج خریداری خواهد شد.

در رابطه با تلفن هایی که شما ۱۲۰ خط تلفن برای بغداد درخواست کرده بودید که با ۲۴ خط آن

موافقت شده که باقیمانده خطوط تلفن ۹۶ خط می باشد. در خصوص مسئله خانه مسکونی که شما ۷ آپارتمان و ۷ منزل ویلایی و ۵ قطعه زمین خالی در کنار این مجموعه [در بغداد] و همچنین ۳ دستگاه برای موضوع حفاظت و ۲ تا در سلیمانیه خواسته اید که نسبت به این امر

موافقت شده است شما با برادر رضا (کارمند مخابرات) هماهنگی کنید فقط شروط سابقی که به

شما اعلام کرده بودیم در خصوص مسئله اجاره بها و مسئله حفاظت که به عهده شما می باشد

رعایت قوانین اداری و امنیتی لازم است. دو خط تلفن ویژه درخواست کرده بودید که در این

خصوص موافقت حاصل گردید.

۲۱ دستگاه مرکزی تقسیم خطوط تلفن درخواست داشتید که با تهیه آن بر اساس وضع موجود موافقت شده است. در خصوص تأمین نیازمندی ها سه یا چهار روز دیگر تماس بگیرید.

۱- سبحانی، روزهای تاریخ بغداد: ص ۲۳۳.

در نبردهای اطلاعاتی دو کشور متخاصم به ویژه در زمان جنگ، با دادن اطلاعات گمراه کننده می توان از افشای اسرار واقعی و اطلاعات طبقه بندی شده جلوگیری نمود و ضربات کاری بر دشمن وارد کرد. در این قسمت یک نمونه طرح فریب ارتش عراق از طریق سازمان، که در عملیات والفجر ۸ به اجرا گذاشته شد و ضربات مهلکی به دشمن وارد آورد، به نقل از یک مسئول عملیات ضداطلاعات زمان

جنگ در زیر می آید:

اوایل سال ۶۴ بود. در قرارگاه جلسه ای تشکیل شد که فردای آن روز در جریان کِیس [پرونده] جدید خندق ۳ قرار گرفتیم. مسئولیت هدایت عملیات به عهده وزارت اطلاعات گذاشته شده بود. ... در آن زمان منافقین با جاسوسی تلفنی کمک شایانی به عراق برای آگاهی از اوضاع و احوال جبهه های ایران می نمودند و با استفاده از این حربه خطرناک چند عملیات را کشف و به اطلاع نیروهای عراقی رسانده و باعث شکست عملیات شده بودند.

در جلساتی که با مسئولین منطقه ای سپاه داشتیم آنان از ما درخواست می کردند طوری منافقین را فریب دهیم که یقین کنند عملیات زمستان ۶۴ در اطراف شهر العماره و هورالعظیم است و

محل استقرار نیروها و امکانات عمدتاً بستان، سوسنگرد و هویزه است. در یکی از جلسات سؤال شد که حدود منطقه عملیاتی کجاست، تا لاقلاً در تماس با منافقین اسمی از آن منطقه

نبریم؟ مسئولین حفاظت اطلاعات سپاه پاسخ می دادند که خود ما نیز منطقه عملیاتی آینده را نمی دانیم و این طرح از مرکز رسیده و خود نیز جهت فریب جاسوسان و ستون پنجم در حال انجام یک سری کارهای تاکتیکی در منطقه هستیم.

... برای هر یگان، تیپ، لشکر و سپاه مستقر در منطقه، پرونده سازی جداگانه ای نمودیم. هر

پرونده دارای اطلاعات دقیقی از وضعیت نیروها، فرماندهان و محل استقرار آن یگان بود؛ لذا برای فریب منافقین، اطلاعات غیرواقعی را آماده و در پرونده قرار می دادیم و در تماس با آنها، اطلاعات غیرواقعی را می دادیم.

ارتباطات منافقین از طریق طرح کاملاً زیرپوشش قرار گرفت و کار اصلی شروع شد. برای اینکه منافقین متوجه طرح فریب نشوند هرازچندگاهی ارتباطات آنان را قطع می کردند و یا اینکه در میان ارتباطات [مخابراتی] آنها رفته و هشدارهای حفاظتی را گوشزد می کردند. پس از چند روز... این طرح بیشتر از آنچه که انتظار می رفت در حال پیشرفت و بهره دهی بود و مطلب

موردنظر به منافقین و عراق تلقین شده بود، نیروهایی که با ارتباطات سروکار داشتند نیز به نحو احسن از ارتباطات استفاده نموده و ضریب حفاظتی ارتباطات نتیجه مطلوبی را بوجود آورد.

بعد از گذشت مدت زیادی از اجرای طرح، در ارتباطاتی که از منافقین داشتیم آنان سرمست از اینکه توانسته بودند اطلاعات ذی قیمتی را به دست آورند، اعلام می کردند که عملیات بعدی به شکست خواهد انجامید.

گاهی اوقات برادران به علت کمبود نیرو و ضرورت، با چند لهجه و زبان با منافقین صحبت می کردند. به عنوان مثال یکی از برادران که در کار خود استاد شده بود با پوشش سرآشپز،

مسئول تدارکات، مسئول موتور، مسئول خط، مسئول جهاد، فرمانده قرارگاه، سرباز عادی، بسیجی، راننده خط، راننده آمبولانس و... با منافقین صحبت می کرد و روز بعد که مکالمات را گوش می دادیم متوجه نمی شدیم که واقعاً تمام صداها مربوط به یک نفر است. زیرا هنگامی که با پوشش سرآشپز جواب منافقین را می داد، آن قدر ماهرانه جواب می داد و محیط اطراف را با سروصدای قابلمه، نوار نوحه و صداهاى دیگر رانندگان که برای گرفتن غذای رزمندگان آمده بودند طبیعی جلوه می داد که تصور می شد واقعا تماس عادی است...

از اطلاعاتی که ما به منافقین ارائه می کردیم و آنان به عنوان ستون پنجم مستقر در منطقه به عراق می دادند برای عراق مسجل شد که ایران قصد دارد از طریق هورالعظیم و اطراف العماره حمله خود را انجام دهد، لذا یک سری اقدامات تحکیمی در خطوط مقدم و پشت جبهه خود نمود.

با توجه به رسیدن فصل زمستان و بیم عراق از حمله قریب الوقوع ایران، منافقین تلاش خود را

دوچندان کرده بودند. بنابراین ما نیز چاره ای جز بالا بردن توان کاری خود نداشتیم و باید با تلاش فراوان نمی گذاشتیم منافقین از مطالبی که به آنان تلقین کرده بودیم منحرف شوند. در اواخر، کارها طوری پیش می رفت که تمامی مسئولانی که منافقین سراغ آنها را از منشی ها یا خانواده آنها می گرفتند، مخاطبین می گفتند به سوسنگرد، بستان یا هویزه رفته است. از سوی دیگر سپاه نیز با استقرار اردوگاه تاکتیکی نیرو و ادوات سیار، منطقه فریب را شلوغ کرده بود.

در تاریخ ۲۰/۱۱/۶۴ ساعت ۲۰ دقیقه بامداد متوجه شدیم که یکی از دستگاه های فنی از کار افتاده است. در پیگیری هایی که انجام دادیم متوجه قطع ارتباط از طریق تهران شدیم. در تماس با حفاظت اطلاعات سپاه آنان اعلام نمودند که عملیات والفجر ۸ برای آزادسازی شهر فاو

شروع شده، جایی که اصلاً فکرش را نمی کردیم. در بامداد روز ۲۰/۱۱/۶۴ فاو آزاد شد و رزمندگان اسلام به پیش می رفتند. صدام اعلام کرد که این عملیات ایذایی است و ما در جای

دیگری منتظر نیروهای ایرانی هستیم، و به خیال خود قصد منصرف کردن ایران، از حمله اصلی

را داشت و نمی دانست که حمله موردنظر و اصلی ایران همان حمله والفجر ۸ است. عراق پس

از چند روز که متوجه شد چه کلاهی بر سرش رفته است با جمع آوری نیروهای خود و انجام چندین پاتک، تلاش مستمری نمود تا فاو را بازپس گیرد، لیکن به حول و قوه الهی و مقاومت

ص: ۲۶۵

رزمندگان اسلام تمام تلاش های دشمن در آن مقطع بی نتیجه ماند. (۱)

نقش سازمان در کشتار مکه

اشاره

در مراسم حج سال ۱۳۶۶ مهاجم خونینی به تظاهرات حجاج ایرانی رخ داد که منجر به شهادت صدها نفر شد. در آن زمان، دولت عربستان سعودی مقصر این فاجعه را نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد. جمهوری اسلامی نیز، علاوه بر رژیم آل سعود، «عوامل عراق و منافقین» را هم از مسببان حادثه معرفی کرد. به تصریح یکی از عناصر سابق «سازمان»، رجوی با استفاده از فرصت ایام حج، «طبق یک

طرح از قبل تعیین شده و با همکاری دولت عراق»، تظاهرات آرام اعلام براءت زایران ایرانی را «به خون کشید تا به اهداف خاص خود برسد»! (۲)

سبحانی در کتاب خود عکس رجوی و همراهانش در لباس احرام را چاپ کرده و نوشته است:

تصویر بالا مربوط به سفر مسعود رجوی به عربستان سعودی همزمان با آشوب های مکه در سال ۱۳۶۶ می باشد. این عکس برای اولین بار در ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ در نشریه مجاهد به چاپ رسید و سازمان مجاهدین بعد از ۱۳ سال اعلام کرد که وی در سال ۱۳۶۶ برای زیارت به مکه رفته است. آیا جای سؤال وجود ندارد که چرا این خبر و عکس، ۱۳ سال پنهان نگاه داشته شده است. (۳)

افراد همراه رجوی در عکس مزبور عبارتند از: عباس داوری، علیرضا باباخانی، محمد سیدالمحدثین،

علی رضا صدر حاج سیدجوادی و رضا درودی، که همگی از مسئولین روابط خارجی و اطلاعاتی و حفاظتی سازمان بودند.

در سال ۶۶، دولت عربستان سعودی در حال نزدیک شدن به ایران بود و تمایل داشت بسیاری از مشکلات و اختلافات فی مابین را حل نماید، و روابط خود را با ایران بهبود بخشد. نزدیکی عربستان سعودی به جمهوری اسلامی ایران، در حالی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اوج خود رسیده بود، هم برای صدام و هم برای رجوی بسیار هولناک بود؛ چرا که هر دو به کمک های مالی سعودی نیازمند بودند، و این در صورتی ممکن بود که آن رژیم را - هرچه بیشتر - از جمهوری اسلامی دور سازند. از این

ص: ۲۶۶

۱- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۱۳۵ - ۱۳۸؛ گفت و گو با یکی از مسئولان اطلاعاتی - عملیاتی.

۲- نشریه نگاه، سازمان مجاهدین...، بیانیه رضوانی: ص ۳۳۰.

رو، می‌بایست تضادّ بین آنها را دامن‌بزنند تا نزدیکی آن دو را مانع شوند.

تدارک امکانات اولیه و مقدمات اجرای توطئه را مأموران عراقی، در پوشش مصونیت دیپلماتیک، بر عهده داشتند. اینان مواد منفجره و نیز تصاویر امام را با خود به فرودگاه جده آوردند، بدون آنکه بازرسی و کنترلی در کار باشد. افراد سازمان، با گذرنامه‌های عراقی، به عنوان حجاج عراقی، وارد خاک عربستان شدند. ریاست کاروان سازمان را عنصر قدیمی مرکزیت عباس داوری (رحمان) به عهده داشت. نیروهای رجوی در این مأموریت، که از خارج کشور و منطقه جمع‌آوری و اعزام شدند و از هفته‌ها قبل ریش گذاشته بودند، با یک اتوبوس از ساختمان موسوم به «سعادت» در بغداد حرکت کردند. این جمع، پس از ورود به عربستان، خود را به راحتی در میان زایران ایرانی جای دادند تا تحرکات آنان، به نام ایرانیان تمام شود. نوروزعلی رضوانی، عضو سابق سازمان می‌نویسد:

اسامی بعضی از افراد کاروان را، که توانسته‌ایم به دست آوریم، عبارت‌اند از:

۱ - حاج مسیح ۲ - حاج صادقی ۳ - حسین مسلمی ۴ - بهرام (تقی) ۵ - اصغر (معروف به اصغر رادیو) ۶ - جواد صالح
تهرانی (بیژن روابط) ۷ - کاوه روابط ۸ - حسین فیلی (عبّاس روابط) ۹ - حمید باطبی (رحیم روابط) ۱۰ - جواد ۱۱ - حسن
عنایت (صادق روابط).

رییس اکیپ عراقی، فردی به نام «سروان خالد» بود.^(۱)

پس از بازگشت کاروان مزبور از عربستان، عده‌ای از این افراد - به مرور زمان - «مسئله دار» شدند و

احتمال جدایی آنها از سازمان افزایش یافت. به تصریح همان عضو جدا شده، «به منظور جلوگیری از انتشار خبر در بیرون، سازمان افراد مسئله دار را - یکی پس از دیگری - سر به نیست می‌کند»^(۲) موارد مستند این امر که تعدادی از آنها در صفحات پیشین نیز ذکر شده‌اند، بدین قرار نقل شده است:

(۱) «اصغر رادیو»: وی پس از مدتی از مجاهدین خلق جدا شد و سازمان او را به پاکستان اعزام کرد. بعد از چندی، اعلام نمودند که اصغر توسط مأموران جمهوری اسلامی به قتل رسیده است.

(۲) «بهرام» (تقی): اهل تبریز پس از کشتار مکه، مسئله دار شد و تحت برخورد قرار گرفته به رده پایین تر تشکیلاتی تنزل یافت. چندی بعد، از سوی سازمان اعلام شد که نامبرده، به علت بلد نبودن شناور در حالی که جز او کسی در استخر نبوده، در استخر پایگاه بدیع زادگان غرق شده است.^(۳)

ص: ۲۶۷

۱- نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: بیانیه رضوانی: ص ۳۳۱.

۲- همان.

۳) «جواد» (؟)؛ وی را به دار آویخته در تعمیرگاه یکی از قرارگاه‌ها یافتند. به اظهار دوستانش، نامبرده در شب حادثه وضع نامطلوب روحی نداشته است. همسر اول جواد در عملیات مرصاد کشته شد. و به هنگام قتل وی، همسر دوم او باردار بوده است. بنابه گفته افراد قرارگاه محل اتفاق، صحنه حلق آویز بسیار مرتفع بوده است و برای اجرای طرح، دخالت دو نفر دیگر - دست کم - ضرورت داشته است. این نکته مسلم است که جواد، به هنگام مرگ، مسئله دار بوده و قصد جدایی از سازمان را داشته است. (۱)

به غیر از موارد مذکور، در همان مقطع مرگ‌های مشکوک دیگری نیز در «قرارگاه اشرف» روی داده است که حداقل ۱۸ مورد آنها تاکنون توسط برخی اعضای سابق سازمان افشا شده‌اند، (۲) ولی معلوم نیست افراد مقتول یا متوفی در واقعه حج سال ۶۶ دخالت داشته‌اند یا خیر؛ لیکن قطعی است که همه این مرگ‌ها مدتی پس از آن حادثه پیش آمده است.

اظهارات و گواهی‌های برخی از جادشدگان سازمان در اروپا مبنی بر اطلاع از نقش سازمان در کشتار حجاج ایرانی در سال ۶۶، در اسفندماه ۷۳ و بهار ۷۱ بازتاب وسیعی در نشریات فارسی زبان خارج از کشور یافت و بعد از آن نیز به تناوب در مصاحبه‌ها و نوشته‌های آنان به این موضوع اشاره شده است. همچنین سابقه اقدام سازمان برای اعزام مخفیانه افراد به حج با هویت عراقی و تلاش برای نفوذ در کاروان‌های ایرانی، در نوارهای ویدئویی مذاکرات رابط سازمان و مقامات استخبارات عراق، وجود دارد.

در بخشی از مذاکرات افشا شده عباس داوری نماینده سازمان در جلسه با افسران امنیتی عراق که بعد از سقوط صدام به دست آمده است، به موضوع حضور افراد سازمان در حج اینگونه اشاره می‌شود:

عباس داوری: ما می‌خواستیم اگر امکان داشته باشد در درون هیئت‌های عراقی اعزامی به حج حضور یابیم و به گونه‌ای که مشخص نگردد که از مجاهدین و غیرعراقی هستیم و همان روزی

که ایرانی‌ها وارد می‌شوند ما هم ملحق شویم البته می‌دانید که ایرانی‌ها به صورت کاروانی به حج می‌آیند و می‌خواهیم نیروهای خود را در آنها نفوذ دهیم و ارتباط گیری کنند.

افسر امنیتی: ما چگونه برای شما ویزا بگیریم؟ این نیروهای شما کجا می‌خواهند ارتباط گیری کنند.

عباس داوری: در جده، که همه زائرین ابتدا آنجا پیاده می‌شوند. و فعلاً چند نفر مدنظر ما است

ص: ۲۶۸

۱- همان: ص ۳۳۲.

۲- همان: صص ۳۳۳ - ۳۳۴. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی، درباره مرگ مشکوک برادرش حسن محمدی

که [هم اکنون] در عراق نیستند.

افسر امنیتی عراق: ما پس از موافقت می توانیم برای آنها گذرنامه عراقی درست کنیم و به همراه

برخی از کاروان های حج بفرستیم. برای هر فرد گذرنامه را می فرستند و به دست او می رسانند و در موعد مقرر هم گذرنامه را بازگرداند. راه دیگری نداریم.

عباس داوری: به خاطر حساسیت موجود اگر بشود که بازگشتش به کشور دیگری باشد و از آنجا به عراق بیاید بهتر است.

افسر امنیتی عراق: چون گذرنامه اش با یکی از کاروان های ما خواهد رفت نمی تواند با این کاروان بازنگردد. چون عربستان از هر کاروانی لیست دارد و نفر شما می تواند به مجرد رسیدن

به آنجا از بعثه جدا شود و دنبال کارش برود و کسی او را شناسایی نخواهد کرد و در پایان به فرد تعیین شده از سوی ما مراجعه می کند و گذرنامه اش را تحویل می گیرد و می آید.

عباس داوری: نفرات مجاهدین می خواهند در داخل کاروان های ایرانی جای بگیرند و شب و روز با آنها باشند و مشخص نگردد که از کاروان دیگری آمده اند.

البته جزئیات پیچیده نقش سازمان در زمینه سازی و سوق دادن دولت وقت عربستان به کشتار خونین حجاج ایرانی و حتی مشارکت در عملیات کشتار، هنوز کاملاً روشن نشده است. اما این واقعیت، مسلم است که سازمان با ایفای نقش دوگانه از یک سو افراد خود را به عنوان عوامل دولت ایران برای انجام اقدامات تخریبی در عربستان به داخل ایرانیان فرستاد و از سوی دیگر با ارائه اطلاعاتی گمراه کننده به مقامات عربستان آنان را برای اقدام پیشگیرانه و خشونت بار علیه حجاج ایرانی، فریب داد و تحریک نمود.

بعد از موفقیت سازمان به کمک رژیم بعث عراق در جلب اعتماد حکومت عربستان، که بعد از انتشار اطلاعیه سازمان در محکومیت فاجعه مکه و انتساب مسئولیت آن به جمهوری اسلامی به بالاترین حد خود رسید،^(۱) روابط تشکیلات با عربستان سعودی توسعه یافت. در یک نوار ویدئویی مذاکرات مهدی ابریشمچی با افسران ارشد اطلاعاتی عراق، در آبان ۱۳۶۶، چنین آمده است:

مهدی ابریشمچی: روز پنجشنبه از سفارت سعودی بعد از اطلاعیه ای که ما راجع به قضیه مکه صادر کردیم تماس گرفتند و گفتند که ملک فهد برای شما پیامی فرستاده است. ما به خاطر

رعایت مسائل امنیتی با شما مشورت نمودیم. سعودی ها خواستند که روز شنبه با ما جلسه ای

داشته باشند و امروز موافقت کردیم ملاقات ما در روز شنبه در ساختمانی خواهد بود که می شناسید. اگر ملاحظه ای دارید بفرمایید.

افسر اطلاعاتی عراق: راجع به مطلبی که برادر مسعود [رجوی] به وزارت خارجه ارسال نموده است شما چه اطلاعاتی راجع به این موضوع دارید؟

باید هماهنگی صورت پذیرد. موضوع ملاقات با سفیر سعودی را قبلاً طرح ننموده اید. من نمی دانم، گویا مطلبی در این رابطه به وزارت خارجه فرستاده شده است. چون گمان خواهد شد که شما این رابطه و ملاقات را با هماهنگی قبلی با ما انجام داده اید، لذا مناسب است ما را در جریان بگذارید. ما در هر زمینه می خواهیم آبروی سازمان حفظ شود. من به عنوان یک فرد

کارشناس و جناب دکتر [= رییس سازمان اطلاعات عراق] هم در این رابطه احساس مسئولیت می کنیم.

آیا به نظر نمی رسد که خوب بود ما را در جریان می گذاشتید. ما برای تحرک برادر مسعود و دیدار ایشان با سفیر سعودی محدودیتی نمی گذاریم.

مهدی ابریشمچی: این دعوتنامه رسمی را که ملک فهد برای ما فرستاده است ما فکر می کردیم در رابطه با اطلاعیه ما بوده است ولی وقتی رفتیم این دعوتنامه را به ما تحویل دادند، لذا ما جهت هماهنگی با شما مستقیماً این مسئله را بیان نمودیم تا ملاحظات و نقطه نظرات شما را در نظر بگیریم. به دنبال اطلاعیه ای که بعد از قضیه مکه دادیم که رونوشت آن به سفارت سعودی

در بغداد فرستاده شده بود، آقای سفیر تماس گرفته و گفته بود که حامل پیام ملک فهد بوده و امروز به دیدار من آمد. سفیر با ابلاغ توجهات ملک فهد، هیئتی را از سازمان جهت سفر به جده

۱- سازمان در این اطلاعیه که در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۶۶ صادر شد، مسئولیت وقوع کشتار خونین حجاج ایرانی را برعهده دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نمود و به تبرئه دولت عربستان پرداخت.

و ملاقات با مسئولین عربستان سعودی دعوت نموده اند و تاریخی مشخص کرده اند که روز سه شنبه این هفته را منتظر هیئت هستند.

مسعود

گفت حدس می زنم این دعوت ملک فهد از هیئت ممکن است در ارتباط با توصیه هایی باشد که جناب رییس جمهور [صدام] گفته اند.

ابریشمچی در ادامه این جلسه، پیام رجوی خطاب به رییس سازمان اطلاعات عراق را قرائت می کند که در بخشی از آن چنین آمده است:

آن چنان که دکتر می دانند ما به دنبال متقاعد کردن سعودی به برقراری ارتباط مستحکم با عراق هستیم و همین طور خواستار این هستیم که خمینی را به قوی ترین صورت طرد کنند و جناب دکتر خوب می دانند که خبر این رابطه باید بین ما و شما محفوظ بماند. همچنین اگر دکتر

ملاحظه ای دارند قبل از آنکه هیئت روز سه شنبه برود بیان کنند. و به اطلاع می رسانم که هیئت ۳ نفر است که مسئول آن سیدالمحدثین می باشد.

افسر اطلاعاتی عراق: شما هر موقع کار داشتید تلفنی تماس بگیرید ما در خدمتان هستیم. اگر

لازم باشد ما نیز با سفیر سعودی دیدار می کنیم ارتباط سازمان را با همه کشورها می خواهیم.

هیئت مزبور به عربستان سفر نمود و بعد از مدتی مقدمات سفر محرمانه رجوی به عربستان، در پوشش انجام مناسک عمره فراهم شد. (۱) در بخشی دیگر از مذاکرات، افسر اطلاعات عراق می گوید:

ما برای اینکه مخفی بودن سفر را تأمین کنیم حتی برای مخفی ماندن از دید کارکنان فرودگاه،

یک جدول زمان بندی شده داریم که به شما اطلاع می دهیم تا بر اساس آن عمل شود و انتظار

داریم بر اساس آن عمل شود و غیر از ما سه نفر هیچ کس از آن اطلاع ندارد.

... الآن اطلاعات هواپیما از امور خارجه بما رسید. هواپیما ۹۳ و شماره پرواز ۳۸۰ می باشد و پرواز ساعت ۱۰ است... ما از ساعت ۸ صبح نفراتمان در فرودگاه هستند.

در جلسات دیگر بین رابط سازمان مجاهدین و سازمان اطلاعاتی عراق تأکید می شود که سفر مزبور در جهت جلب حمایت بیشتر عربستان از سازمان برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

۱- به نظر کارشناسان مسائل سازمان و برخی اعضای سابق، سفر شخص رجوی به عربستان، نشانه ای از عمق روابط و همکاری های اطلاعاتی و امنیتی مشترک عراق و عربستان و سازمان در آن مقطع زمانی بوده است و نمی توان آن را صرفاً یک تشکر ساده عربستان به خاطر صدور یک اطلاعیه محسوب نمود. زیرا اگر مسئله فقط دعوت رجوی برای انجام مناسک عمره به میزبانی دولت عربستان می بود، نیازی به اعزام یک هیئت مقدماتی و دخالت سازمان اطلاعات عراق نبود.

سال ۱۳۷۹، ظاهراً به دلیل استفاده تبلیغاتی از چاپ عکس رجوی در لباس احرام حج، آن را علنی نمود. البته همواره سازمان موضوع نقش خود در کشتار حجاج در سال ۱۳۶۶ را تکذیب نموده و مانند سایر موارد افشا شده از سوی جداشدگان، ماجرا را از اساس منکر گردیده است.

ص: ۲۷۳

استراتژی جنگ جبهه ای سازمان

رهبری سازمان با این تصور که سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجه جنگ عراق علیه ایران گره خورده است و با توجه به اینکه ابرقدرت ها مایل نبودند ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین رژیم صدام در نهایت بازنده نخواهد بود، در چارچوب طرح آمریکا و متحدانش برای براندازی نظام جمهوری

اسلامی، رسماً و علناً در کنار عراق قرار گرفت. از این رو رجوی در پی امضای معاهده ای در فرانسه با «طارق عزیز» - معاون نخست وزیر وقت عراق - و به بهانه تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ وارد بغداد گردید. پس از ورود وی به عراق، نیروهای نظامی سازمان که از سال ۶۱ به تدریج در کردستان عراق مستقر شده بودند و سایر نیروهای گردآوری شده از داخل ایران و ترکیه و پاکستان، در داخل قرارگاه های تشکیلاتی سازماندهی شدند و سلسله عملیات متعددی را در طول نوار مرزی ایران با حمایت و پشتیبانی ارتش عراق علیه نیروهای ایران در مناطقی مانند سردشت، دهلران، مریوان، سرپل ذهاب، جنوب بانه، ارتفاعات کرمانشاه به انجام رساندند.^(۱) در این عملیات ها تلفات جانی و

تسلیماتی قابل توجهی به برخی یگان ها و پایگاه های پراکنده نیروهای نظامی ایران وارد گردید.

ص: ۲۷۵

۱- برگرفته از بولتن نظامی - تحلیلی سپاه پاسداران، قرارگاه غرب - سال ۱۳۶۷.

بر اساس آمار، این عملیات ها از یک طرف برای سازمان یک موفقیت محسوب می شد و از طرف

دیگر با طراحی و خواست ارتش عراق و در قالب برنامه های جنگی رژیم صدام سیر صعودی داشت. با توجه به این نکته و ضربه وارده به سازمان در پاکستان در آن زمان و ضربات وارده به تیم های ترور سازمان در داخل کشور، تشکیلات عملاً با قبول شکست استراتژی جنگ چریک شهری، که از ابتدای

تشکیل سازمان مدعی آن بود، به استراتژی «جنگ جبهه ای» یا به تعبیر خود «جنگ آزادیبخش» روی آورد.

جابانی در این باره می نویسد:

مبارزه مسلحانه چریکی وقتی در داخل کشور به علل مختلف تدارکاتی و تاکتیکی و نظامی و از همه مهم تر [شکست در] جلب حمایت و همراهی توده ها نتواند به حیات خود ادامه دهد، باید از نقطه ای خارج از مرزها و با حمایت خارجی راهی برای ادامه حیات خود بیابد. سازمان

مجاهدین به خاطر کسب سریع قدرت از طریق عملیات نظامی جبهه ای... همه نیروهای خود را

بسیج و به عراق اعزام نمود تا از نعمت جنگ ایران و عراق برای بسط قدرت نظامی خود بهره

جوید. (۱)

رجوی در نشست های خصوصی، این تغییر استراتژی را چنین توجیه کرد:

جنگ چریک شهری با هدف زدن سرانگشتان رژیم در شهرها (پاسدارکشی و شکستن طلسم اختناق) اگرچه نسبت به جنگ منطقه ای در فاز مرفقی تری قرار دارد - زیرا که با نیازها و ملزومات فرمسیون بورژوازی وابسته انطباق بیشتری داشته و منبع نیرو و مکان عملش را در

شهر جست و جو می کند - اما از آنجا که زمان بر است و در تور پلیس نظامی و در احاطه کامل

دشمن عمل می کند، میکرو و در کوتاه مدت بلاجواب است.

وقتی کسی پاسدارکشی را در دستگاه ذهنی خود می کند، رژیم را به اثبات می انگارد و می پندارد که این رژیم پوسیده حالاحالاها هست. در این دستگاه تا قبل از تشکیل ارتش آزادیبخش تعادل قوا بین ما و دشمن به وضوح مبین آن بود که سقوط شتابان یا سرنگونی ضربه ای و سریع جواب نداشت.

در پاسدارکشی عملاً روی آزادی کار می کردیم و نه روی جنگ؛ در حالی که این با شعارمان «صلح صلح تا آزادی» نمی خواند. تنها [تیم های ترور] به داخل می رفتند و عملیات قهرمانانه انجام می دادند و ما روی پایه اساسی رژیم یعنی جنگ کار نکردیم.

۱- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۶۷.

جنگ آزادیبخش تجربه کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ تر و کیفی تر و تکاملی تر از همه استراتژی های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم شکنی در کوتاه مدت و با

توسل به اصل طلایی حدّا کثر تهاجم در جنگ تمام عیار و تحرک مطلق، خود را در جنگ انقلابی تجلی می کند.

مهمترین مختصات جنگ آزادیبخش نوین عبارت اند از:

الف: این افق در مقابل جنگ آزادیبخش گسترده است که چند بار دستگاه نظامی رژیم را می لرزانیم و می رویم و برمی گردیم و یک بار هم می زنییم و می رویم که می رویم. بنابراین - چشم انداز سرنگونی وجود دارد.

ب: در مرحله نهایی جنگ آزادیبخش نوین از توقف و سکون و استقرار در بین راه خبری نیست. خیز اول برای تسخیر تهران خیز آخر هم هست. در این راه یا رژیم کمر ما را می شکند و یا ما کمر رژیم را.

ج: تفاوت طلسم شکنی در جنگ شهری و جنگ آزادیبخش نوین این است که اولی فقط به اختناق می زند و دومی هم به اختناق می زند و هم به سرپوش اختناق [یعنی جنگ]. تزریق نکردن عنصر جنگ در رگ و ریشه خطوطمان پیوند ما و توده ها را آنچنان که باید برقرار نمی کرد. استراتژی مجاهدین در گذشته اساساً از بی توجهی یا کم توجهی به عنصر جنگ رنج

می برد و عمق دیالکتیک جنگ و اختناق را در نمی یافته، در جوهر جنگ آزادیبخش نوین، ما

درست حلقه ای را چنگ زده ایم که قبلاً از دست در رفته بود و آن جنگ ایران و عراق است و دیگر اینکه در دستگاه چریک شهری ما باید دنبال پاسدارها می گشتیم اما در جنگ آزادیبخش

نوین این رژیم است که خودش با پای خودش به مرز آمده و ما باید کمرش را پای مرز بشکنیم. (۱)

به نوشته مسعود جابانی عضو سابق سازمان: «جایگزینی جنگ جبهه ای به جای جنگ چریک شهری، به دلیل شکست جنگ چریک شهری در داخل ایران، ضرورت وابستگی به دولت عراق را که

در حال جنگ با ایران بود می طلبد... پذیرش جنگ جبهه ای آن هم از مرزی که دشمن متجاوز، آن را شروع کرده و بمب ها و موشک های آن هر روز بر سر مردم کوچه و بازار فرود می آمد و خانه های مردم را خراب می کرد و مردم را به عزا می نشاند، بسیار ضدملی و نامشروع تر از جنگ چریک شهری بود... سال ۱۳۶۵ رسماً و علناً پایان جنگ بی نتیجه شهری اعلام [شد] و آقای رجوی در نشستی اعلام داشت

ص: ۲۷۷

که من بعد جنگ میکروشه‌ری جای خود را به جنگ ماکروی مرزی می دهد. و این سرآغاز ادای دین به رژیم بعثی بود و سازمان مجاهدین را در مناسبات رژیم صدام به سمت حل شدگی سوق داد.» (۱)

مهندس علی اکبر راستگو از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان که مدتی هم در بخش نظامی داخل عراق فعالیت داشته است، چگونگی تغییر استراتژی سازمان را این گونه توضیح می دهد:

در اوایل سال ۱۳۶۵ و در اوج دوران آشفتگی های سیاسی - استراتژیک سازمان، دست غیبی به

یاری مسعود رجوی آمد. دولت ژاک شیراک، رجوی را به دلیل عدم توجه به قوانین داخلی و امنیتی کشور فرانسه از این کشور اخراج کرد. شورای ملی مقاومت در نشست ۲۳ اردیبهشت ماه ۶۵ خود طی بیانیه ای اعلام کرد که «برای خنثی کردن توطئه های دشمن از یک سو و پاسخ گویی به الزام های مرحله جدید تدارک قیام از سوی دیگر، محل اقامت آقای مسعود رجوی مسئول شورا از اروپا به کشور عراق منتقل می شود. شورای ملی مقاومت این انتقال را برای گسترش و سازماندهی نیروهای مسلح انقلاب از نزدیک، امری لازم و آخرین گام برای عبور به خاک میهن می داند. «... به دنبال عزیمت مسعود رجوی از پاریس به بغداد، در همه امور سازمان تغییراتی ایجاد شد. این تغییرات در شیوه سازماندهی نیروها و جنگ برای سرنگون کردن حکومت اسلامی در نظر گرفته شده بود. در همین راستا، شیوه جنگ ها که پیش از آن پارتیزانی در کردستان و جنگ چریک شهری در شهرهای ایران بود، به شکل جنگ های

گردانی در مناطق مرزی با ارتش و سپاه پاسداران ایران سازماندهی شد. ضمن اینکه این دوران مصادف بود با شدت گرفتن جنگ هشت ساله بین ایران و عراق.

با آغاز عملیات گردانی که تکامل جنگ های چریکی و پارتیزانی نامگذاری شد، استراتژی جنگ

آزادبخش در آذرماه ۱۳۶۵ پا گرفت. در این راستا چون این استراتژی در نهایت به سود طرف عراقی تمام می شد، سیل آموزش های نظامی، کمک های مادی، تسلیحاتی، پشتیبانی، لجستیکی، اطلاعاتی و

سلاح های عراقی به سمت سازمان مجاهدین خلق سرازیر شد.» (۲)

هادی شمس حائری عضو سابق شورای مرکزی سازمان که خود تا سال ۱۳۷۰ در عراق با تشکیلات همکاری می کرد، درباره حضور مسعود رجوی در عراق و تغییر استراتژی سازمان چنین نوشته است:

در سال ۱۳۶۵ به دلیل پاره ای مسائل که بر ما معلوم نیست، و آن طور که مجاهدین می گویند در

ص: ۲۷۸

۱- جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۶۸ - ۶۹.

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۹۲ - ۳۹۳.

یک معامله پنهانی بین فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی، رجوی از فرانسه اخراج و به عراق عزیمت می کند. رجوی در درون روابط ادعا کرد که از مدت ها قبل قصد داشته که به عراق بیاید. (رجوی چند روز پس از ورودش به عراق از محل اقامتش در بغداد طی یک مکالمه تلفنی به نگارنده گفت که من مدت ها پیش می خواستم به عراق بیایم اما شرایط اجازه نمی داد.)

اما در روابط بیرونی چنین وانمود می کرد که دولت فرانسه در اثر زد و بندهای امپریالیستی و توطئه چریک های فدایی خلق، او را اخراج نموده و ناگزیر گشته به عراق بیاید. با آمدن رجوی به عراق که از روی ناچاری و اجبار بود، بار دیگر ماشین تحلیل سازمان به کار افتاد و طی نشست های متعدد این پرواز را پرواز سرنوشت ساز و نقطه عطف پر خیر و برکت برای «مقاومت» ایران برآورد کردند و گفتند: «با آمدن رهبری به عراق ما اکنون در فاز سرنگونی

[جمهوری اسلامی] قرار گرفته ایم...» پس از چند ماه گفتند که «سازمان به این نتیجه رسیده که جنگ چریک شهری و فرماندهی از پشت خط تلفن، راست روی بوده و جوابگوی به میدان کشیدن عنصر اجتماعی و سرنگونی نیست و به منزله عبور از سوراخ سوزن است و حالت میکرو دارد... با آمدن «برادر» به عراق اوضاع دگرگون شده و ما در آستانه حاکمیت قرار

گرفته ایم و لذا عملیات نظامی هم باید متناسب با این مرحله، یعنی ما کرو باشد. از طرف دیگر ما تا به حال از فرصت جنگ ایران و عراق، آنچنان که باید و شاید استفاده نکرده ایم و به آن بهای کافی نداده ایم. در صورتی که چنین موهبتی در کنار ما وجود دارد و ما می توانیم جنگ جبهه ای

را با رژیم شروع کنیم...»... در اثبات و درستی خط تشکیل ارتش و اندر مزایا و برکات و تردیدناپذیری آن، چنان با شور و شوق و خوش باوری سخن می گفتند که گویا این آدم های آنها

نبودند که در مورد خط و خطوط قبلی هم با همین اصرار و پافشاری، آنها را درست ترین می خواندند. (۱)

در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۳) انتشار یافت، ماجرای رفتن رجوی به عراق برای همکاری نظامی مستقیم با ارتش صدام، این گونه تشریح شد:

در ژوئن سال ۱۹۸۶ [خرداد ۱۳۶۵]، فرانسه رجوی را طبق آنچه رسانه ها حدس می زدند معامله ای با دولت ایران باشد، مجبور به ترک آن کشور ساخت. طبق این گزارشات، سفر رجوی، بهایی بود که فرانسه برای آزادی گروگان های فرانسوی در لبنان پرداخت. سازمان مجاهدین خلق این اخراج را به عنوان «پرواز تاریخ ساز رجوی برای صلح و آزادی» جلوه

ص: ۲۷۹

دادند. وکیل سابق رجوی، که یک حقوقدان ایرانی مقیم فرانسه بود،^(۱) این حرکت را چنین بیان می‌دارد: «وقتی رجوی به فرانسه آمد، او و هوادارانش به سرعت با کمبود پول مواجه شدند.

دولت عراق به وی پیشنهاد حمایت داد و آنان پذیرفتند. در درازمدت، آنان به عوامل رژیم

عراق مبدل گشتند و بیشتر اعتبار خود را در ایران از دست دادند.»

پژوهشگر نظامی «آنتونی کوردزمن» تجزیه و تحلیل دیگری را ارائه داد: «نتیجه نهایی اقدام فرانسه، در هر حال، دادن امکان دسترسی بسیار بیشتر رجوی به تسلیحات، امکانات آموزش در

نزدیکی مرز، و منابع مالی بیشتری بود.»

طبق گزارشات مطبوعات، بیش از هزار عضو مجاهدین در استقرار رجوی در بغداد به وی پیوستند. عراقی‌ها نیز برای دهن کجی به دولت ایران، از او در مراسمی که معمولاً در مورد رهبر یک دولت صورت می‌گرفت، استقبال نمودند...

برای انجام عملیات نظامی که میزان تهدید آن برای ایران به طرز مضحکی با «پشه» مقایسه شده

است، مجاهدین اتحاد جانبدارانه‌ای با عراق تحت حاکمیت صدام حسین به پیش برده، ارتش آزادیبخش ملی مجاهدین که به لحاظ پول، تسلیحات، پایگاه (تقریباً ۵ پایگاه و اجازه وارد

آوردن ضربه) به صدام متکی بود، به ابزاری در جنگ عراق با ایران مبدل گشت.^(۲)

سازمان هم در پاسخ به بیانیه وزارت خارجه آمریکا با تأکید بر ناگزیر بودن انتقال تشکیلات به عراق، تشکیل ارتش در ادامه «سیاست صلح» را «موجب شکوفایی» خواند «و آلت دست بودن» آن توسط رژیم صدام را «ادعای کذب» توصیف نمود،^(۳) و هم سویی سازمان با دول غربی در همکاری با عراق به دلیل روابط حسنه آمریکا و اروپا و رژیم صدام در آن مقطع (۶۵) را یادآوری کرد:

تهیه کنندگان گزارش وزارت خارجه عمداً از یاد می‌برند که مجاهدین زمانی به عراق رفتند که،

ص: ۲۸۰

۱- منظور عبدالکریم لاهیجی است که در سال ۵۸ و ۵۹ وکیل محمدرضا سعادت‌عی عضو مرکزیت سازمان در ماجرای رابطه اطلاعاتی با کشور شوروی، بود. وی تا مدت‌ها از سازمان حمایت می‌کرد و در خارج کشور نیز از حامیان و وابستگان سازمان محسوب می‌شد. امّا از سال ۶۲ به بعد به تدریج روابط او با سازمان تیره شد و در زمره مخالفان سازمان درآمد. لاهیجی کاندیدای سازمان برای مجلس بررسی قانون ساسی در سال ۵۸ بود و در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، هم خود عضو اصلی شورای معرفی نمایندگان ترقی خواه در کنار رجوی و خیابانی بود و هم به عنوان کاندیدای سازمان

معرفی گردید. در پاریس نیز ارتباطات و امکانات لاهیجی در خدمت تثبیت موقعیت سازمان و شورای مقاومت قرار گرفت.

نشریه مجاهد، ش ۱ و ش ۲ و ش فوق العاده ۵ و ش ۲۷ و ش ۵۸.

۲- بال شکسته: صص ۱۸ و ۲۰.

۳- دموکراسی خیانت شده: صص ۱۴۸ - ۱۵۳.

قبل و بعد از آن، عالی ترین روابط بین آمریکا و اروپا با عراق برقرار بود و عالی رتبه ترین

سناتورهای آمریکایی یا مقام های وزارت خارجه به عراق رفت و آمد داشته و مقام های عراقی

توسط رییس جمهور آمریکا، پذیرفته می شدند. (۱)

در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۶، یک سال پس از استقرار کامل تشکیلات سازمان در عراق، پیام رجوی در آستانه ۳۰ خرداد مبنی بر اعلام تأسیس «ارتش آزادیبخش ملی» منتشر شد. (۲) بعدها روز ۳۰ خرداد به عنوان زمان تأسیس ارتش سازمان تثبیت شد و سازمان با پیوند دادن این موضوع به آغاز شورش

مسلحانه علنی سازمان در سال ۶۰ تأکید داشت که استراتژی جدید در ادامه همان استراتژی خرداد ۶۰ شکل گرفته است.

در اطلاعیه تأسیس ارتش سازمان، رجوی چنین اعلام کرد:

تأسیس ارتش آزادیبخش ملی به مثابه بازوی استقرار و پراقتدار خلق از دیرباز در صدر آرزوهای عموم وطن دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همه مشتاقان استقلال بود و کمبود

آن یکی از مهمترین حلقه های مفقود در تاریخ جنبش های رهایی بخش مردم ایران در دوران

معاصر است. (۳)

دو هفته پس از تشکیل ارتش سازمان، خبر یک ملاقات دیگر مسعود رجوی و صدام حسین انتشار یافت:

در این دیدار، رییس جمهور عراق تأسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران را به رهبر مقاومت ایران تبریک گفت، و آن را ارتشی که برای صلح مبارزه می کند نامید. متقابلاً برادر مجاهد

مسعود رجوی از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، روز ملی عراق و جشن های سی ژوئیه را به رییس جمهور عراق تهنیت گفت. (۴)

ص: ۲۸۱

۱- همان: ص ۱۵۷.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۹۸: ص ۱.

۳- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: ص ۲۳. نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۹ خرداد رجوی مندرج در نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۹۸، ۲۹/۳/۶۶: ص ۱.

۴- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۱: ص ۱.

با اعلام تشکیل ارتش آزادیبخش که با تبلیغات زیاد و اغراق آمیز در رسانه های گروهی منطقه و غرب مطرح شد، سازمان با کمک ارتش عراق، کمیت و کیفیت عملیات های خود را شدت بخشید.

شمس حائری که خود در آن زمان در داخل تشکیلات و به عنوان عضو شورای مرکزی از نزدیک ناظر وقایع بوده است، می نویسد:

ارتش آزادیبخش آخرین استراتژی از نوع مسلحانه بود که به گل نشسته بود. تعداد نفرات این ارتش هرگز از دو هزار نفر (جز در مقطع عملیات فروغ جاویدان که از تمامی اروپا و آمریکا

نیرو بسیج کرده بودند و عده زیادی اسرای جنگی را نیز [با تهدید و تطمیع] در آن وارد نمودند و رقم نفرات را به شش هزار نفر رساندند)، تجاوز نکرد. سربازان مسعود و مریم (اصطلاحی که

به رزمندگان داده بودند) طی چند عملیات توانستند ضرباتی به رژیم بزنند و تعدادی از پاسداران و سربازان ایرانی را به اسارت بگیرند. در تمامی این عملیات، دیده بانی و توپخانه

ارتش عراق به کمک ارتش آزادیبخش می آمدند و آنها تعیین می کردند که از کدام نقطه باید

حمله شود و اساساً بدون حمایت عراق عملیات غیرممکن بود. این حملات اما از خاک دشمن و در بجهوجه جنگ ایران و عراق قبل از اینکه نتایج و دستاوردهای مثبت سیاسی داشته باشد،

تأثیر منفی روی مردم گذاشت و به ضد خود تبدیل شد، و به علت نامشروع بودن نتوانست نیروهای نظامی و مردم ایران را به سوی خود جلب کند. این حملات اگرچه پیروزی های مقطعی و ناچیز نظامی دربر داشت، اما بهره های تبلیغاتی و سیاسی آن به جیب رژیم جمهوری

اسلامی ریخته می شد. (۱)

آنچه که به نام ارتش آزادیبخش سازمان، در عرصه تبلیغات ارائه می شد، در واقع چیزی نبود جز بخشی از ارتش عراق، با این تفاوت که نفرات آن دارای ملیت عراقی نبودند و به زبان فارسی سخن می گفتند ولی در کنار نیروهای صدام علیه کشور سابق خود می جنگیدند. در طول جنگ هشت ساله، به دلایل مختلفی از جمله تحولات استراتژی و تاکتیک دو کشور و نوسانات وضعیت سیاسی و نظامی،

مناطق از خاک ایران و عراق مدتی توسط دیگری تصرف می شد و دست به دست می گشت. البته از ابتدا تا پایان جنگ، ارتش متجاوز رژیم بعث عراق که با حمایت ابرقدرت ها و سایر متحدان منطقه ای و غربی به سرزمین ایران تجاوز کرده بود، همواره قسمت هایی از خاک ایران را در تصرف خود داشته است.

۱- شمس حائری، مرداب نسخه اینترنتی: ص ۵۷.

در سال ۶۶ و در واکنش به پیروزی های قبلی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران، عراق با

افزایش پشتیبانی علنی شوروی، آمریکا و اروپای غربی، استراتژی نظامی خود را تغییر داد و سازمان رزم ارتش خود را متناسب با استراتژی جدید گسترش بخشید. انبوه سلاح های کشتار جمعی و تجهیزات مدرن نظامی نیز به سوی عراق سرازیر شد، تا آنجا که شتاب برنامه های تسلیحاتی عراق در آن سال، «انقلاب در تأسیسات و نهاد نظامی» این کشور خوانده شد.^(۱) تشکیل ارتش سازمان در متن استراتژی جدید «تهاجمی» ارتش صدام و در جهت اهداف و منافع نظامی و سیاسی رژیم بعث عراق صورت پذیرفت.

عراق که در سال ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر به ایران حمله کرده بود، در سال ۱۳۶۶، ۵۰ لشکر مجهز و آموزش دیده به مصاف نیروهای جمهوری اسلامی ایران آورد که ارتش کوچک سازمان در دل این

مجموعه بزرگ وظیفه مشارکت در برخی عملیات ایدایی و صدمه زدن به واحدهای کوچک پراکنده

نظامی ایران در مناطق مرزی را برعهده داشت. و چون نیروهای سازمان با پوشیدن لباس شبیه نیروهای ایرانی و سخن گفتن به زبان فارسی می توانستند عملیات فریب را در موارد زیادی اجرا کنند و تخلیه اطلاعاتی سریع اسرا را به انجام برسانند، به یگان ویژه ای با توانایی ها و کارکردهای اختصاصی در ارتش عراق، تبدیل شدند. به نوشته کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مثلاً در مناطق جنوبی «بیشترین تلاش منافقین در خطوط پدافندی ارتش ایران و با هدف گرفتن اسیر و تخلیه

اطلاعاتی آنجا انجام می شد.»^(۲)

از سوی دیگر نیروهای مبارز عراقی با حمایت جمهوری اسلامی ایران، تشکل نظامی یافته بودند و عملیات آنها در داخل خاک عراق و مناطق جنگی علیه ارتش صدام روند رو به افزایشی یافته بود. به گونه ای که می توان، تشکیل ارتش سازمان را از این زوایه، واکنش و حرکت انفعالی رژیم بعث در مقابل شکل گیری تیپ ها و لشکرهای مبارزان عراقی تحت نظر مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، نیز

محسوب نمود. البته کمیت و کیفیت عملیات های نیروهای مبارز عراقی به مراتب بسیار بیشتر و مؤثرتر از اقدامات سازمان بود. به طور نمونه در طول دو ماهه مرداد و شهریور ۱۳۶۶، این نیروها «بیش از ۱۲۰ مورد عملیات تهاجمی و تدافعی و کمین در شمال عراق» انجام دادند.^(۳)

ص: ۲۸۴

۱- پایان جنگ...: صص ۲۰ - ۳۳.

۲- همان: ص ۵۱.

۳- روزشمار جنگ...، ج ۵۰: ص ۱۴.

ارتش عراق نیز برای بهره برداری های اطلاعاتی و جنگ روانی، در بعضی حملات پراکنده، نیروهای سازمان را به کار می گرفت و گاه گروه هایی از آنها را در برخی مناطق متصرفی خود مستقر می کرد و تعدادی از ضربات معمول و متداول دوران جنگ را به نام سازمان ثبت می نمود. در مواردی هم نیروهای سازمان در عملیات های ایذایی علیه واحدهای کوچک و پراکنده مناطق جنگی، خود به تنهایی اقدام می کردند، که در این موارد هم، پشتیبانی لازم اطلاعاتی و لجستیکی ارتش عراق کماکان وجود داشت. در چند مورد نیز بخشی از غنائم جنگی متصرفی ارتش عراق و اسرای ایرانی در اختیار سازمان قرار می گرفت تا در تبلیغات رسانه ای، به نمایش گذاشته شوند و برای ارتش آزادیبخش سازمان هویت و عظمت و ابهت فراهم سازند.

در تبلیغات سازمان مانند سایر موارد، تصویر به شدت اغراق شده و خلاف واقعی از عملیات های

نظامی ارتش آزادیبخش ارائه می گردید که بر اساس آن، این ارتش کوچک توانسته بود، ده ها هزار تن از نیروهای مسلح ایران را کشته و هزاران تن را اسیر کند.

پس از تصویب قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل درباره جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر

۱۳۶۶، و عدم پذیرش فوری آن توسط ایران، ارتش عراق و سازمان، حملات نظامی خود را به شکل

وسعی افزایش دادند.

در اول مرداد ۶۶ تعداد زیادی از نیروهای ارتش سازمان در نیمه شب به یک پایگاه کوچک نظامی در منطقه مرزی چنگوله در نزدیکی شهر مهران، حمله کردند که طی آن ۱۶ تن از افراد مستقر در آن به اسارت درآمدند.^(۱) اما نشریه سازمان اعلام کرد که در عملیات مزبور ۳ پایگاه سپاه منهدم گردید و ۷۸ نفر از نیروهای آن ها کشته و مجروح شدند و ۱۶ تن به اسارت درآمدند.^(۲)

در ادامه عملیات نظامی ارتش عراق در منطقه میمک و سومار، در نیمه شب ۳ مرداد، نیروهای ارتش سازمان «به همراه نیروهای «فرسان» [نیروهای محلی سازمان دهی شده در ارتش عراق] و با پشتیبانی آتش تهیه ارتش عراق به یکی از پایگاه های لشکر ۸۱ زرهی باختران در منطقه عمومی سرپل ذهاب هجوم آوردند.» در این شبیخون با استفاده از عملیات فریب، از ۲۴ نفر نیروی ایرانی موجود، ۲۰

ص: ۲۸۵

۱- همان: ص ۵۹.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۳: صص ۱ - ۳.

نفر اسیر شدند و یک نفر زخمی شد.^(۱) نشریه سازمان در مورد نتایج این عملیات اعلام نمود که ۸ پایگاه ارتش را منهدم ساخته و تلفات نیروهای ایران، ۲۱ اسیر و ۶۷ کشته و مجروح بوده است.^(۲)

به گزارش سازمان، در عملیات مورخ ۹ مرداد به ۹ پایگاه سپاه در منطقه گیلانغرب تهاجم شد که طی

آن ۷۶ نفر از نیروهای ایران کشته و ۷۵ تن مجروح شدند و ۳ نفر هم به اسارت درآمدند.^(۳) در حالی که بنا به گزارش محرمانه حفاظت اطلاعات سپاه در همان زمان، «این حمله که در موقعیت تیپ ۵۹ مسلم بن

عقیل سپاه انجام گرفت، با مقاومت شدید نیروهای خودی رو به رو شد. در این حمله، ۱۲ تن از نیروهای خودی شهید و ۲۰ تن دیگر مجروح شدند.»^(۴)

در تاریخ ۲۶ مرداد تعدادی از نیروهای ارتش سازمان «با کمین در سر راه نیروهای ارتش در نوار مرزی «سورن» از توابع شهر بانه، چهار تن از نیروهای ایران را شهید و سه تن را زخمی کردند و سیزده تن را نیز به اسارت درآوردند.»^(۵) اما نشریه سازمان این اقدام را «نبرد پیروزمند گلوگاه استراتژیک سورن» نامید و تلفات نیروهای ایران را ۱۴ نفر اسیر و ۱۴۰ نفر کشته و مجروح، برشمرد.^(۶)

در تاریخ ۳۱ مرداد، ارتش سازمان «به دو پایگاه ارتش [جمهوری اسلامی ایران] در منطقه سردشت حمله کرد... در این حمله، سه تن شهید و چهار تن زخمی شدند و ده تن به اسارت درآمدند.»^(۷) آمار اعلام شده سازمان درباره تلفات ایران در این تهاجم، ۱۱۰ نفر کشته و مجروح و ۱۱ تن اسیر، بود.^(۸)

به گزارش سازمان در عملیات تهاجمی علیه ۳ پایگاه ایران در منطقه موسیان و دهلران در تاریخ ۱۱ شهریور، ۱۱۳ نفر از نیروهای ایران کشته و ۱۶ تن اسیر شدند.^(۹) گزارش محرمانه نظامی ایران در آن

زمان نشان می دهد که «نزدیک به ۳۰۰ تن از افراد سازمان مجاهدین خلق از حدود ساعت ۲۲ با پشتیبانی آتش توپخانه عراق، پایگاه گردان ۲۰۵ ژاندارمری را در منطقه [از توابع دهلران] در شرق

ص: ۲۸۶

۱- روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۸۸ - ۸۹.

۲- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۳: صص ۱ و ۴ - ۵.

۳- همان، ش ۱۰۴: صص ۱ و ۴ - ۵.

۴- روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۱۵۸ - ۱۵۹.

۵- همان: ص ۳۴۰.

۶- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۶: صص ۱ - ۴.

۷- روزشمار جنگ...، ج ۵۰: ص ۴۰۱.

۸- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۷: صص ۱ و ۱۲ - ۱۴.

۹- همان: صص ۱ و ۱۰ - ۱۱.

مهران مورد حمله قرار دادند [۶ تن] از نیروهای پایگاه به شهادت رسیدند و ۱۶ تن اسیر شدند... [و در روز ۱۲ شهریور] به یک پایگاه نظامی در سقز حمله کردند که این حمله... دفع شد و مهاجمان با دادن پنج کشته مجبور به عقب نشینی شدند.» (۱)

در نیمه شب ۳۱ شهریور «یکی از پایگاه های مرزی سپاه پاسداران در منطقه مهران هدف حمله غافلگیرانه اعضای سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت... هشت تن از نیروهای خودی شهید، تعدادی

زخمی و ۱۸ تن نیز اسیر شدند. قرارگاه نیروی زمینی جنوب در گزارشی، عامل غافلگیر شدن نیروهای خودی را وجود یک فرد نفوذی اعلام کرد که قبلاً به عنوان پاسدار وظیفه مسئولیت سنگر کمین را به عهده داشت.» (۲) سازمان این عملیات را «پیروزی درخشان» نامید و تلفات وارده بر نیروهای ایران را ۱۸ اسیر و ۵۰ کشته و زخمی اعلام نمود. (۳)

مرداد ۶۶، مسعود رجوی، در مصاحبه ای کارنامه ارتش سازمان را این گونه اعلام کرد:

ارتش آزادیبخش، چنانکه اعلام شده، تا به حال [مرداد ۱۳۶۶] ده ها رشته عمل بزرگ و بسیار موفق داشته است. آمار تلفاتی که به دشمن وارد کرده حدود ۲۵۰۰ نفر است و حدود یکصد و

سی نفر را هم اسیر گرفته است. در مقابل، شهدا و مجروحین جدی خودمان، در مجموع این عملیات که نگاه کنیم، بیش از سه درصد نبوده است. (۴)

وی با توصیف های اغراق شده از توان و جایگاه نظامی ارتش سازمان، تأکید نمود که:

... ارتش آزادیبخش در مسیر پیشرفت هایش پیوسته به درگیری ها و به رودرروی هایی نزدیک می شود که کمر دشمن را هدف قرار داده است و کمرش را خواهد شکست. (۵)

رجوی همچنین در توضیح نوع رابطه سازمان و ارتش آن با رژیم عراق، به سخنان صدام استشهاد کرد و چنین گفت:

عراق اصلاً کاری به این کارهای ما ندارد. یادتان هست که در اولین دیدار من با رییس جمهور عراق، آنچه که در ابتدا در اعلامیه رسمی روی آن تأکید شد، به رسمیت شناختن استقلال کامل

ما در جمیع جهات و به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به آزادی عمل کامل ما تا رسیدن به

ص: ۲۸۷

۱- روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۵۳۲ و ۵۴۰.

۲- همان: ص ۷۴۰.

۳- نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۹: صص ۱ و ۴ - ۵.

۴- همان، ش ۱۰۸: ص ۶.

اهدافمان بود... هر کس هم شک دارد ما دعوت می کنیم، می تواند بیاید و از نزدیک ببیند. (۱)

به همین ترتیب، ظاهراً برای کسانی که در آمار و ارقام شگفت عملیات های نظامی ارتش سازمان، شک و تردید داشتند نیز، جز قبول دعوت سازمان و رفتن به عراق و مشاهده از نزدیک، راه دیگری وجود نداشت.

در تبلیغات سازمان، اخبار وقوع عملیات های نظامی متعددی توسط ارتش آزادیبخش اعلام می گردید، که هرگز رخ نداده بود و هیچ گاه در هیچ یک از گزارش های نیروهای ایران به ثبت نرسیده است. در پایان سال ۶۶، سازمان بیلان کار ارتش خود را به این شرح اعلام نمود: ۹۹ رشته عملیات، و وارد ساختن ۹۳۰۰ تن تلفات به نیروهای ایران و گرفتن ۸۶۰ تن اسیر. (۲)

مجموع گزارش های نیروهای نظامی در سال ۶۶، نشان می دهد که از تیر تا دی ماه ۶۶، ارتش سازمان کمتر از ۴۰ مورد عملیات انجام داده بود و تلفات وارده به نیروهای ایران نیز کمتر از یک صدم آمار اعلامی سازمان، بوده است. (۳)

پس از عملیات سازمان در منطقه جنوب، سه ماهه زمستان ۱۳۶۶ دوره توقف عملیات های ارتش سازمان است. در این مدت، سازمان به شناسایی، جمع آوری، آموزش، تبلیغ و برنامه ریزی پرداخت و گاهی برای شناسایی در جدار مرز به درگیری پراکنده می پرداخت. شواهد و قراین نشان می دهد که در این دوره توقف، در چارچوب آماده سازی و طراحی عملیات بازپس گیری فاو توسط ارتش عراق، برای بهار ۱۳۶۷، سازمان قصد آموزش نظامی کافی و سازماندهی و نقل و انتقال نیرو و ارتقای توان نظامی خویش را داشته است. همچنین در این راستا باید توجه داشت:

- تبلیغات سازمان در این دوره کاملاً فعال و حول محور براندازی مسلحانه نظامی ادامه داشت.

ص: ۲۸۸

۱- همان. یک عضو سابق سازمان درباره پیوند صدام و رجوی چنین نوشته است: «معمای بزرگ اینکه چگونه صدام ضدایرانی و دیکتاتور، با تعدادی ایرانی مدعی انسان دوستی و آزادی خواهی تا بدین حد از انطباق می رسند، را باید در وحدت ایدئولوژیک آنها یافت. صدام حسین بعضی از بهترین دوستان و بعضی از اقوام خود را با تیغ کینه خود آشنا کرد، ولی همواره حامی بی چون و چرای مجاهدین بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: صص ۶۹ - ۷۰.

۲- همان، ش ۱۳۱: ص ۵۴.

۳- مجموعه گزارش های حفاظت اطلاعات ستاد نیروهای مسلح غرب کشور از تاریخ ۲۱/۱/۱۳۶۶ تا ۱۸/۹/۱۳۶۶.

هواداران سازمان در خارج از کشور چندین تظاهرات نیز انجام دادند و حضور تبلیغاتی سازمان در رسانه های غربی را تأمین می کردند.

- آموزش سازمان در این دوره کاملاً فعال بود.

- خروج باقیمانده هواداران از کشور برای پیوستن به ارتش سازمان، به صورت گسترده دنبال می شد.

- خطّ عملیات شهری متوقف شده و در این دوره عملیات تروریستی در شهرها به حال تعلیق درآمده

بود.

- خطّ جاسوسی تلفنی (تخلیه تلفنی) کماکان از طریق تلفن ادامه داشت.

عملیات های بهار ۶۷

سیر عملیات های نظامی و تبلیغات گسترده روی آنها و افزایش حمایت حامیان عراق از سازمان، موجب شد که سازمان به حرکت جهشی (ماکرو) روی آورد و خواستار سهم و نقش بیشتری در استراتژی

نظامی رژیم بعث عراق گردد. نتیجه آن پس از چند ماه توقف، تغییر و تقویت سازماندهی ارتش سازمان بود که اولین نمود آن اقدام به عملیات موسوم به «آفتاب» در آستانه حمله گسترده عراق برای بازپس گیری فاو، در منطقه فکّه بود.

شرایط نظامی و سیاسی ایران در بهار ۶۷ در حال تغییراتی بود که یادآوری آن، شناخت بهتر زمینه اقدامات گسترده تر نظامی سازمان را امکان پذیر می سازد. به نوشته کتاب «پایان جنگ»:

در فروردین سال ۱۳۶۷ به دلیل تحولاتی که به تدریج در حال وقوع بود، ساختار الگوهای موجود از کنش و واکنش های حاکم بر جنگ دستخوش تغییر شد... صرف نظر از ملاحظات سیاسی و نظامی که به طور آشکاری به سود عراق در حال تغییر بود، اوضاع داخلی ایران نیز به دلیل افزایش اختلاف نظرات سیاسی و مناقشات جناحی در آستانه فرارسیدن انتخابات سومین

دوره مجلس شورای اسلامی در نیمه دوم فروردین، از حساسیت خاصی برخوردار بود. فضای داخلی کشور عمیقاً درگیر انتخابات مجلس و فارغ از روند حساس و نگران کننده روند جنگ بود، چرا که پیروزی در عملیات والفجر ۱۰ [در ۲۳/۱۲/۶۶]، نوعی احساس آرامش نسبت به جبهه ها ایجاد کرده بود. (۱)

ص: ۲۸۹

از سوی دیگر در شرایطی که از نیمه اسفند ۶۶ حملات موشکی عراق به شهر تهران آغاز شده بود و در سال نو (۶۷) نیز ادامه داشت، برخی عملیات های نظامی عراق برای زمینه سازی و تمهید اجرای طرح عملیات بزرگ در جنوب که در اواخر فروردین برای تسخیر فاو برنامه ریزی شده بود، صورت می گرفت. سازمان هم در این زمینه «کمکی» برای ارتش عراق بود.

در ساعات اولیه بامداد هشتم فروردین ماه ۱۳۶۷ (حدود ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقه نیمه شب) در منطقه مرزی فکه، از سوی ارتش عراق و ارتش سازمان، عملیاتی صورت گرفت که به گفته سازمان با شرکت ۱۵ تیپ رزمی (۱) (دو تیپ رزمی زنان و یک تیپ زرهی جدیدالتأسیس نیز در زمره این تیپ ها بودند) و در منطقه وسیعی شروع شد.

در این عملیات که از سوی سازمان «آفتاب» نام گرفته بود با هدف انهدام لشکر ۷۷ خراسان (مستقر در غرب منطقه شوش) صورت گرفت، چند تیپ مکانیزه ارتش عراق نقش اصلی را ایفا می کردند. آنها با استفاده از اصل غافلگیری و فریب، نیروهای خط پدافندی را دور زده خود را به گروهان تانک مستقر در منطقه رسانده و پس از بی اثر کردن این گروهان به سمت بقیه خطوط پدافندی حرکت کردند.

نیروهای ارتش سازمان پس از تصرف خط پدافندی ارتش جمهوری اسلامی توسط ارتش عراق، تمامی سنگرها و استحکامات موجود را به آتش کشیدند و سپس به برافراشتن پرچم های سازمان بر روی خاکریزها و پخش اعلامیه اقدام نمودند.

عراقی ها و نیروهای سازمان تا حدود ظهر روز تهاجم، تمامی امکانات و تجهیزات به غنیمت گرفته شده را به پشت خط و به درون خاک عراق منتقل کردند و نیز کلیه اسرا را انتقال داده و در حدود ساعت ۱۳ از خاک ایران تا پشت خط پدافندی رژیم بعث عراق عقب نشینی کردند. براساس گزارش منابع نظامی ایران، تلفات سنگینی به مهاجمان وارد آمد و آنان مجبور به عقب نشینی از خاک ایران شدند.

درباره دستاورد سازمان از این عملیات، راستگو با استناد به منابع سازمان می نویسد:

تلفات وارده به لشکر ۷۷ خراسان ۳۵۰۰ تن کشته و مجروح و ۵۰۸ اسیر، از طرف سازمان اعلام شد... سازمان مجاهدین (ارتش آزادیبخش) توانست با همراهی و همکاری ارتش کشور دشمن

ص: ۲۹۰

۱- در منابع داخلی سازمان هر تیپ دارای ۲۵۰ نفر نیرو اعلام می شد. تعدادی از اسرای ایرانی از اردوگاه های اسرا در سراسر عراق با تطمیع و فریب و وعده شرایط بهتر زیستی، نیز گردآوری شده و در این تیپ ها سازماندهی شده بودند.

عراق) کاری را که آن ارتش نتوانسته بود بر علیه کشور ایران عملی سازد، انجام دهد و یکی از لشکرهای زبده رژیم ایران را به نفع طرف عراقی از کار بیاندازد... رجوی در نشستی در همین

رابطه گفت که «این سربازان مانع ورود ما به خاک ایران برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی

هستند و باید از سر راه کنار زده شوند. (۱)

پس از چند عملیات نظامی انحرافی ارتش عراق در نیمه دوم فروردین ۶۷، «... آمریکایی ها در تاریخ

۲۸/۱/۱۳۶۷ به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن، عراقی ها غافلگیرانه و پس از حمله گسترده شیمیایی به خطوط پدافندی خودی در فاو، با سپاهی مجهز به فاو یورش آوردند... سقوط فاو در عرض ۳۶ ساعت - پس از آنکه دو سال و ۳ ماه در اختیار ایران بود - و در حالی که عراق از حضور عمده قوای ایران در منطقه غرب اطلاع داشت، با به کارگیری سلاح های شیمیایی، و با استفاده از گاز خردل و سیانور، انجام گرفت.» (۲)

بعدها روشن شد که اطلاعات گردآوری شده توسط سازمان از وضعیت جبهه ها و نیروهای نظامی ایران، در به ثمر رسیدن عملیات مزبور نقش داشت. (۳) ضمن آنکه ارتش سازمان با عملیات «آفتاب» و سایر اقدامات ایذایی، در مقدمات آن سهیم بود.

عملیات آفتاب و دستاوردهای تبلیغاتی آن سازمان را در مسیر جدیدی از عملیات های گسترده تر قرار داد و در آستانه اولین سالگرد تأسیس ارتش سازمان، در ۲۸ خرداد ۶۷ عملیات ارتش عراق و سازمان، در منطقه مهران انجام شد. در سالنمای تحلیلی جنگ ایران و عراق درباره این عملیات چنین آمده است:

در روزهای پایانی خرداد ۱۳۶۷، منافقین به کمک ارتش عراق به مهران و دهلران - که در کنترل پدافندی ارتش قرار داشت - حمله کردند... در بهار همین سال بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی ام پی در اختیار منافقین قرار گرفت

و افسران عراقی آموزش فشرده ای را برای آنها برگزار کردند. رجوی قبل از عملیات تهران طی نشستی برای تحریک و تشویق نیروهایش جهت حمله به خطوط ارتش می گوید: «توان یک یگان ما با ۳ یا ۴ یگان ارتش ایران برابر است. یک گردان برای درهم شکستن چند گردان

ص: ۲۹۱

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: صص ۳۹۶ - ۳۹۸.

۲- آغاز تا پایان...: صص ۱۹۷ - ۱۹۸، این کتاب توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و مبتنی بر اسناد نیروهای نظامی تهیه شده است.

کلاسیک ارتش». منافقین پس از حمله به مهران شعار «امروز مهران فردا تهران» را سر دادند.^(۱)

سازمان با دعوت از خبرگزاری های خارجی پس از ورود به مهران، اقدام به راه اندازی یک برنامه بزرگ تبلیغاتی نمود. پس از این عملیات رهبری تشکیلات مدعی شد که «وقتی می توانیم در یک عملیات، شهری را آزاد نماییم پس دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.»^(۲)

عملیات مزبور که از سوی سازمان «چلچراغ» نام گرفته بود، توسط تیپ های زرهی عراق و پیاده سازمان انجام شد و در چهار محور به طول ۵۰ کیلومتر و عمق ۲۰ کیلومتر نیروهای جمهوری اسلامی انجام گردید.

قبل از شروع عملیات، از ابتدای شب تمام محورهای منطقه توسط توپخانه ارتش عراق زیر آتش قرار گرفت و با شروع عملیات، تبدیل به آتش تهیه پیشروی مقدماتی شد.

به گزارش راستگو از این عملیات، مطابق منافع سازمان:

... از چهار محور به شهر مرزی مهران واقع در جنوب غربی استان ایلام حمله بردند و آن شهر

را تسخیر کردند. شهر مهران در طول جنگ ایران و عراق چندبار بین طرفین دست به دست شده

و در آن تاریخ، خالی از سکنه بود. در این شهر به علت شدت آتش توپخانه عراقی ها، حتی یک ساختمان سالم نیز بر جای نمانده بود. به گفته سازمان، در «عملیات چلچراغ» لشکر ۱۶ زرهی

قزوین، لشکر ۱۱ سپاه پاسداران و گردان های مختلف توپخانه و کاتیوشای حکومت اسلامی به

طور کامل در هم کوبیده شد و ۸ هزار تن از نیروهای حکومت اسلامی کشته و زخمی شدند. ۱۵۰۰ نفر نیز در داخل این عملیات اسیر شدند.^(۳)

در عصر روز تهاجم، نیروهای ارتش سازمان، کلیه امکاناتی را که قابل انتقال بوده به پشت خط عملیاتی منتقل و سنگرها و مقرهای خط عقب و اکثر سنگرها و سوله ها و مقرهای خطوط و پایگاه های

بعدی را منهدم کرده، به آتش کشیدند.

روز دوم تهاجم تعداد دیگری از نیروهای سازمان منطقه را ترک و به داخل عراق عقب نشینی کردند و روز سوم، کل منطقه را تخلیه کردند.

بخشی از امکانات و کمک های ارتش عراق در این تهاجم به شرح ذیل بود:

۱- آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.

۲- برگرفته از اصل نوار سخنرانی رجوی، پس از عملیات تصرف مهران - تیرماه ۱۳۶۷.

۳- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۹۸ - ۳۹۹.

۱- در اختیار گذاشتن معابر و امکانات لازم در طول مدت شناسایی منطقه

۲- باز کردن میدان مین و معبر

۳- تأمین عمده تانک ها و نفربرهای عملیاتی سازمان

۴- تأمین توپخانه و ادوات دیگر به همراه مهمات مربوطه

۵- آتش پشتیبانی و آتش تهیه، قبل و حین عملیات

۶- پشتیبانی هوایی و بمباران شدید منطقه در طول عملیات

۷- پشتیبانی ترابری جهت انتقال امکانات به خط حمله و تخلیه غنایم به پشت خط

۸- جابه جایی نیروهای سازمان و اسرا به پشت خط به صورت جداگانه

۹- تکذیب انجام عملیات از سوی عراق و نسبت دادن انجام کامل آن به سازمان و ارتش آزادی بخش (۱)

اسنادی از روابط نظامی سازمان با عراق

اشاره

در ابتدای استقرار نظامی سازمان در کردستان عراق، گزارش عملیات نظامی پراکنده و کوچک سازمان در مناطق مرزی علیه جمهوری اسلامی ایران که با مجوز قبلی ارتش عراق انجام می گرفت،

تماماً می بایست از سوی سازمان به صورت کتبی به سرویس اطلاعاتی عراق تحویل می گشت. همچنین

جلسات کارشناسی بین فرماندهان نظامی عراق با مسئولان سازمان برگزار می شد و موضوعات مختلفی نظیر نتایج عملیات، اقدامات نظامی ایران، تلفات و غنایم و... مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت.

در یکی از جلسات اولیه (۲) عراقی ها از کشف اطلاعات همکاری نظامی خود با سازمان نگرانی دارند و افسر عالیرتبه عراقی تأکید می کند: «این جلسه بازجویی نمی باشد بلکه می خواهیم نسبت به این مسئله به نتیجه برسیم که آیا دشمن [ایران] اطلاعاتی دال بر همکاری سازمان و ارتش عراق در انجام عملیات

ص: ۲۹۳

۲- همان گونه که قبلاً اشاره شد، پس از سقوط صدام، اسناد و مدارک محرمانه سازمان های امنیتی عراق به دست مردم افتاد و برخی از آنها در داخل عراق یا در اروپا انتشار یافت. بخشی از این اسناد که تاکنون انتشار نیافته، در اروپا توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی تهیه گردیده که صورت جلسه ها و فیلم های ویدئویی برخی جلسات مسئولان نظامی سازمان با فرماندهان ارتش عراق، از آن جمله می باشند.

نظامی داشته است یا خیر؟»

در این جلسه که با توجه به مطالب مطروحه در تیرماه ۱۳۶۲ برگزار شده، علاوه بر مهدی ابریشمچی و عباس داوری، ابراهیم ذاکری که در آن زمان مسئولیت فرماندهی نظامی سازمان در کردستان را برعهده داشت، حضور داشته است. قسمتی از این مذاکرات که به جزئیات همکاری های نظامی اشاره

می شود به شرح زیر می باشد:

افسر سازمان اطلاعات نظامی عراق خطاب به نظامیان عراقی حاضر در جلسه:

این آقایان در خصوص موضوعی که با هم صحبت کرده ایم به اینجا آمده اند و این یک تحقیق و یا بازجویی نیست بلکه می خواهیم به یک نتیجه برسیم در خصوص بعد از عملیات انجام شده،

از برادر ابراهیم [ذاکری] من سؤال کرده بودم که آیا دشمن اطلاعاتی دارد دال بر اینکه سازمان اقدام به انجام عملیات با همکاری نیروهای نظامی ما بر علیه نیروهای ایران می کند؟ این سؤال اول است که می خواهیم در این جلسه به بررسی آن پردازیم و سؤال دوم این است که در اثنای

عملیات آیا نیروهایی از نظامیان دشمن به طرف نیروهای ما آمده اند؟ می خواهیم که برادر ابراهیم نسبت به این موضوع توضیح دهد.

یکی از نظامیان عراقی شرکت کننده در جلسه که از استخبارات ارتش عراق است می افزاید:

بنا به اظهارات ابراهیم نیروهای رژیم از این مسئله اطلاع داشتند که ارتش عراق با همکاری

نیروهای مجاهدین اقدام به انجام عملیات در منطقه «گرمی گردکوی» کرده اند که این مسئله را من از ابو عمر و یک افسر عالی رتبه دیگر شنیده ام و همان گونه که ابو عمر گفته اند ما می خواهیم در رابطه با اوضاع و شرایط که به نیروهای ما بر می گردد رسیدگی کنیم.

ابراهیم ذاکری: ضربه ای که به دشمن زدیم در این منطقه بسیار سهمگین و با همکاری با هم بوده که طبعاً اگر همکاری شما نبود ما نمی توانستیم این ضربه را بزنیم و اشتباهاتی هم بود که تذکر هم دادیم و تأکید داشتیم که انتقادات ما اجر کار را کاهش ندهد. این مطلب را من در همان روز به فرماندهان تذکر دادم. اما در رابطه با موضوعی که من در جریان صرف غذا اظهار داشتیم، یک سری اطلاعات اولیه به دست آمده از طریق اسرا بود و مطالبی که من گفتم نزدیک به مطالب

اصلی می باشد و مقصود از نزدیک، ظرافت کلام است. در مورد سؤال اول گفتم که ما سندی [از ایران] به دست آوردیم که ارتش عراق می خواهد با همکاری مجاهدین عملیاتی را انجام دهند، بدون [ذکر] تاریخ معینی. و مطلب دیگری هم گفتم که

رژیم از تجمع ما در منطقه «رواندوز» قبل از یک هفته مطلع بود. که در آن تاریخ، رژیم یک آماده باشی داده بود در رابطه با تحرکات ارتش عراق.

ص: ۲۹۴

افسر عراقی: من این گونه فهمیدم که نیروهای شما قبل از عملیات به منطقه گودی کوران منتقل

شدند. من این طور فهمیدم که شما در جریان نهار اظهار داشتید که بنده یک مدرک و سندی به دست آوردم که [ایران مطلع شده بود] عراقی ها می خواهند با هماهنگی و همکاری مجاهدین حمله ای را به ایران انجام دهند و مجاهدین یک شب قبل از عملیات به منطقه منتقل شدند. و نیروهای رژیم با توجه به آگاهی از این موضوع یک سری موانع برای هر گونه حمله قرار دادند.

ابراهیم ذاکری: دو خبر بود: یکی در مورد «رواندوز» و خبر دوم در خصوص اطلاع ایران از نیت حمله عراق و همکاری با مجاهدین، دو خبر جداگانه بودند. که یکی از طریق مدرک و سند

می باشد و دیگری از طریق کسب اخبار از اسرا می باشد. آماده باش اینها در منطقه کرده کوه، بر اساس اخبار ما از طریق نیروهای استراق سمع ما و اسرای دستگیر شده، این به واسطه تحرکات

امکانات شما بود. با توجه به دقت شما در این خصوص، بنده می خواهم با دقت و ظرافت کامل

مطلب را بازگو کنم. مقصود من از این موارد که اظهار داشتم این را می خواستم بگویم که رژیم از قصد ما اطلاعی نداشته و اطلاعاتش کلی بوده از یک هفته قبل و ما نیروهای خود را از

«رواندوز» برگرداندیم تا رژیم اطلاعاتی در دست نداشته باشد و بنا به اظهارات اسرا و شنود، ایران اطلاعی در مورد نقل و انتقال نیروهایمان نداشته.

افسر ارتش عراق درخواست سند سازمان را می کند که نمایندگان سازمان حاضر در جلسه سند را در اختیار عراقی ها قرار می دهند.

سپس افسر ارتش عراق متن سند را می خواند و می گوید:

در این سند که به صورت تلفنگرام می باشد نوشته شده: «از تیپ دوم رکن دو.

موضوع: تک احتمالی دشمن.

بر اساس اخبار واصله دشمن بعثی با همکاری گروه های منافق و دمکرات و کومله قصد دارند اقداماتی در روزهای آینده علیه یگان های لشکر انجام دهند. اخبار فوق با آتش توپخانه دشمن در منطقه کونشین احتمال تک دشمن علیه یگان های تیپ به خصوص احتمال هلی برد در جناحین و عقب یگان ها و همکاری گروه ها متصور است»، تا آخر.

سند شما حاکی از این است که از نظر آنان، دشمن بعثی قصد دارد امشب و یا شب آینده با همکاری نیروهای مجاهدین و یا کومله عملیاتی را در منطقه کونشین انجام دهد، آیا این طور

نیست؟

ابراهیم ذاکری: بله.

ص: ۲۹۵

افسر ارتش عراق: نکته دیگر، آیا شما از پشت خط به دشمن حمله کرده بودید؟

ابراهیم ذاکری: بله.

افسر ارتش عراق: آیا مشاهده کردید که نیروهایی که شما به آنها ضربه از پشت وارد کرده بودید

و به آنها فشار وارد کردید، به طرف قسمت هایی در یگان های ما حمله ور شوند؟

ابراهیم ذاکری: اول من یک کروکی از منطقه عملیاتی را برای شما توضیح می دهم. اولاً طرح رژیم را برای شما توضیح می دهم. عملیات در ساعت ۴ شروع شده، پیشروی آنها ساعت ۳/۳۰ انجام شده بود.

افسر عراقی: اطلاعیه نظامی دشمن اعلان می داد که عملیات فجر ۲ را در منطقه حاج عمران انجام داده، (۱) در ساعت ۳۰/۴ دقیقه صبح، البته این برای ما مهم نیست.

ابراهیم ذاکری: ولی به این دلیل که می گویم برای ما مهم است.

عملیات در چهار نقطه در حالت پیشروی بودند یکی از حرانه، یکی از [ارتفاع] تخته سنگی،

یکی از [ارتفاع] ۱۸۸۵ و یکی به طرف [ارتفاعات] گردمند و هدف آنها این بود که از گردمند تا دربند تا چومان بروند ولی ما در سه نقطه آتش باری داشتیم - یکی مرانه - یکی تخته سنگی و سوم گردمند.

به همین دلیل نیروهای آنها در این سه نقطه چون خارج از سنگر بودند متوقف شدند، ولی نیروهایی که ابتدا از ۱۸۸۵ شروع به پیشروی کرده بودند به علت عدم قرار گرفتن در اهداف ما توانستند خودشان را به گردمند برسانند.

حالا من جواب شما را می دهم در رابطه با تخته سنگی به من گفته اند نیروهای ایران از تخته سنگی پایین آمده بودند که این مطلب برای من منطقی نبود و من به برادران ارتش شما گفتم اگر اینها از تخته سنگی پایین آمده باشند فرار کرده اند چون پایین آمدن امکان نداشت. به عبارت دیگر حرف من تأیید آمدن آنها نبود و من در ردّ تهاجم گفتم نه در تأیید کلام. و من می خواهم

یک توضیح دهم، از تخته سنگی امکان آمدن نیرو وجود ندارد بلکه راهی وجود دارد اینها به

طرف محل گردان سرازیر شدند.

افسر عراقی: در اینجا همه چیز برایمان واضح و روشن شد و دیگر نیازی به بحث نمی باشد.

ابراهیم ذاکری: برادر مسعود [رجوی] همواره ذهن ما را برای هرگونه اتفاق آماده می کرد و می گفت اگر نیروهای شما در عملیات از دست بروند حتی یک گردان، نگران نباشید و ما خودمان را به این وضع عادت دادیم و ما از نیروهای شما

متشکریم و آنها را از خودمان بهتر

می دانیم.

ص: ۲۹۶

۱- «... عملیات والفجر ۲ در غرب پیرانشهر، در حدفاصل ارتفاعات قمطره و تمرچین در ۲۹ تیر ۱۳۶۲ اجرا و منطقه حاج عمران به وسعت ۳۰ کیلومتر مربع آزاد شد.» آغاز تا پایان...: ص ۷۹.

بچه های درگیر در صحنه اطلاعاتی بوده اند و حتی از سربازان کارت می خواستند. کارت های سپاه در اختیار داشتند و حجم این نیروها را ما نمی دانیم و ابعاد آنها را نمی دانیم.

افسر عراقی: اینها نیروهای جنگاور تیپ سوم لشکر ۶۴ هستند و ارتشی می باشند و قطعا سپاهی در میان آنها نیست.

ابراهیم ذاکری: ما گفتیم اینها نیروهایی از سپاه دارند و ما ریز سازماندهی آنها را به شما دادیم و آنها بعدا قصد دارند که تیپ جنگاوران را تشکیل دهند. ما از ده گردان اسیر داریم البته تکاور هم وجود دارند و اینها غیر از آنها هستند.

افسر عراقی: لشکر ۶۴ که دفاع می کند از منطقه محصوره گرمین و سیرآباد شمال شرقی که منطقه گسترده حاج عمران است، از ۱۲ گردان بیشتر ندارد و همه پیاده هستند و در اختیار آنها گردان ۲۰۹ تانک است و نیروهای مهندسی، ولی امکانات تهاجمی ندارند. گردان ۲۰۹ گردان تانک است که ما دو دستگاه تانک آن را از بین بردیم. منطقه کوهستانی محلی برای مانور تانک ندارد.

همان گونه که گفتند نیروهای پیاده و تانک از راه و طریق مشخص تا رواندوز می توانند مستقر

شوند. ولی از [سال] ۸۲ [میلادی] به بعد از تانک استفاده نشده. در مجموع به نظر می رسد با توجه به وجود نیروهای پشتیبانی در منطقه به گسترده حاج عمران، شما از زدن نیروهای پشتیبانی از عمق عمل کردید و تا رسیدید به نیروهای عملیاتی.

ابراهیم ذاکری: بله درسته.

افسر ارتش عراق: شما نیروهای ایران را بشمارید.

ابراهیم ذاکری: گردان ۱۰۹ تیپ سوم ۷۷۷ تیپ دوم که دو گروهان از آن مانده اند. گردان ۱۱۷ تیپ دو یک تعدادی را برای پدافند به ۱۰۹ اعزام کرده ولی در محل استقرار آنها در [ارتفاعات] رایات زیر ضربه رفتند. گردان ۲۰۹ مستقل تانک، گروهان در گرده کوه و دشت رایات داشته و گردمند، ولی ۳۰۰ نفر در این عملیات شرکت داشتند.

افسر عراقی: هر گروهان چند تانک دارد؟

ابراهیم ذاکری: نمی دانم.

افسر عراقی: هر گروهان، ۷ تانک.

ابراهیم ذاکری: تعداد آنها را ما زیاد بالا زدیم. ۱۰ تا تانک بیشتر، را بچه ها زدند در گرده کوه و پنجوین و تخته سنگی زدند.

افسر عراقی: در نظام جنگی در زمان شاه، گردان ۲۸ تا ۳۰ تانک داشت و یا ۲۰ تانک، و این هم اشکالی ندارد، گردان در جنگ با تمام امکانات حاضر نمی شود. در هیچ درگیری در هیچ

جنگی، نیروهای جنگی از داخل تانک خارج نمی شوند و به صورت پیاده روی وارد جنگ شوند. و هم در زمان به اسارت در آوردن سربازان و افسران که آدم های کم سواد هستند و

می گویند ما ۳۰۰ نفر هستیم، در صورتی اگر حساب کنیم ۲۰ تانک و هر تانکی هم ۴ نفر می شوند

۸۰ نفر می شوند، پس چگونه شما ۳۰۰ نفر حساب کردید؟ یعنی آیا امکان دارد که گردان همه اش در عملیات شرکت کنند، من شخصاً، رفیق ابراهیم، ابتدا قبول نمی کنم که این ۳۰۰ نفر

حمله کردند، شاید در منطقه بودند ولی همه در عملیات شرکت نکردند.

ابراهیم ذاکری: من کی گفتم اینها پیاده آمده اند؟

افسر عراقی: من اینگونه فهمیدم.

ابراهیم ذاکری: اگر من عربی بلد بودم برای شما توضیح می دادم.

افسر عراقی: خداوند مترجم را کمک کند...

ابراهیم ذاکری: در رابطه با روابط فی مابین اعم از سیاسی و نظامی، به مرور روحیات بهتر به دست می آید. البته در رابطه با امور نظامی به نظر می رسد ترجمه باید کارشناسانه انجام شود ولی در مسائل سیاسی شاید این طور نباشد. مثلاً ما حالا با ابوخلود [افسر اطلاعاتی] دیگر مشکلی نداریم.

افسر اطلاعاتی عراق: کاملاً درست است.

ابراهیم ذاکری: گردان ها و نیروهایی که در تهاجم شرکت داشتند عبارتند از: گردان ۱۰۳ تکاوران، گردان مستقل ۷۹۵ که همه شرکت کرده بودند. گردان جنگاوران، گردان ۱۹۸، این گردان به طور کامل بودند از جمله تعدادی از آنها نیز به گردان ۱۰۹ مأمور بودند، گردان

مهندسی ۴۰۷ نیز هم به خاطر حمله آمده بودند.

افسر ارتش عراق: من می خواستم حقیقت روشن شود. در جریان جنگ گردان تکاور، جنگاوران و گردان ۱۰۳ شرکت داشتند. و من این را اضافه می کنم که اطلاعات به دست آمده

حاکمی است از این که نیروهای نظام ایران از هماهنگی فی مابین ارتش عراق و مجاهدین کاملاً

اطلاع داشتند که همراه مجاهدین معارضه کردی - دمکراتیک و کومله نیز بودند، و هفت روز

قبل از عملیات، نظام [ایران] نسبت به موضوع اطلاع داشت. بدین وسیله نیروهای نظام، نیت های نیروهای عراق را به دست

آورده بود و از طرفی نظام فهمیده بود که نیروهای مجاهدین

یک شب قبل از عملیات به نقطه ۱۸۸۵ نقل مکان کرده بودند. و این اطلاعات حاکی است که به

منظور مقابله با این تهاجم، نظام اقدام به ایجاد خاک ریز و موانع نموده است. (۱)

ص: ۲۹۸

۱- متن پیاده شده نوار مذاکرات فرماندهان نظامی عراق و نمایندگان سازمان، سند ۱۳۳.

همان گونه که مشاهده می شود در جلسه مزبور که با حضور مسئولان استخبارات ارتش عراق و نمایندگان سازمان تشکیل شده، پیرامون جزئی ترین مسائل جبهه به بحث و بررسی می پردازند و در مواردی که نیروهای ایران توانسته اند عراقی ها را غافلگیر کنند، سازمان و رژیم بعث عراق در جستجوی کشف نقاط ضعف کار خود شده اند.

در جلسه دیگری در فروردین ۶۷ که عملیات نظامی سازمان در منطقه فکه مورد بررسی قرار گرفته

است، مهدی ابریشمچی با اشاره به جزئیات عملیات سازمان از افسر اطلاعاتی ارتش عراق درخواست می کند یک گروه از سازمان اطلاعات بیابند و غنایم موجود در دست سازمان را ببینند. او می گوید:

همان طور که می دانید دشمن اعلام نموده نیروهای عراقی حملاتی کرده اند و این عملیات را به

عراقی ها نسبت داده است. آنان در منطقه فکه تیپ کماندو لشکر ۴ و تیپ یک مکانیزه را آورده اند که دو گردان آنها را حمایت می کردند.

افسر اطلاعاتی عراق: قبل از اینکه به جلسه بیایم با وزیر تبلیغات ملاقات داشتم که به توافقاتی

رسیدیم. ایشان سلام رساندند. وزیر تبلیغات دستور دادند که تکذیبیه صادر شود و در رادیو

[بغداد، بخش] فارسی منعکس و انتشار یابد و به تمامی خبرگزاری های خارجی و مطبوعات و روزنامه های خارجی داده خواهد شد. مضمون این تکذیبیه این است که این عملیات را ارتش

آزادبخش ایران و در داخل خاک ایران انجام داده و رژیم بر آن سرپوش می گذارد.

مهدی ابریشمچی: از این مساعدت های سیاسی شما و دیگر مساعدت های شما متشکرم که روش و دستورات برادر مسعود تشکر از این مساعدت های شما است. مساعدت های غیرسیاسی شما خیلی زیاد است. ولی ببینید مساعدت سیاسی شما چقدر مؤثر است.

افسر سرویس عراق: من خلاصه بیانیه را نوشتم. اگر مطلب جدید بود ملاقات فوری و اضطراری تشکیل می دهیم. عملیات تشریح شود اگر نواقصی باشد تکمیل کنیم. در آینده بتوانیم

از نقاط منفی کم کنیم.

مهدی ابریشمچی: همانطور که در جمع بندی عملیات، برادر مسعود [رجوی] در مقابل رییس

جمهور [صدام حسین] بیان کرد و از نتایج این عملیات گفت ما هنگامی موفق شدیم که توانستیم نسبت به عملیات گذشته، نیروهای خود را به هفت برابر افزایش دهیم، یعنی ۳۵۰۰ جنگجو و

رزمنده.

بدیهی است که بدون توجهات [= رهنمودهای] سیدالرییس [صدام] اجرای چنین عملیاتی امکان پذیر نبود.

در جمع بندی کامل این عملیات و درس های اخذ شده می توان به این موارد اشاره کرد:

ص: ۲۹۹

- هماهنگی قبلی با نیروهای مسلح [عراق]

- پیش بینی های مربوط به آتش باری و توپخانه

- حل نمودن مشکل ارتباطات

- تعیین کردن پیشاپیش موقعیت فرماندهی برای عملیات های آینده.

مخصوصا ما به این نتیجه رسیدیم که از این پس ما بایستی مورد به مورد نیازمندی های خود

را از قبل مشخص کنیم. ما برای ۳ ماه آینده در بهار نیازمندی های خود را ارائه خواهیم داد.

در این زمینه ها نیاز به آموزش از جانب ارتش عراق داریم:

- تانک

- تکرار دوره های مشابه قبلی برای نفرهای زرهی

- آموزش ماشین های فرماندهی

- آموزش توپ ۱۰۶

- آموزش کاتیوشا و مینی کاتیوشا

- آموزش توپ ۱۲۲

- آموزش شناسایی.

ما هنوز هدف عملیات آینده را انتخاب نکرده ایم چون احتیاج به بررسی داریم و هنوز نمی دانیم

در کدام سپاه [عراق] مستقر خواهیم شد.

لذا سؤال داریم اگر عملیات در منطقه بصره بخواهد انجام شود جواب شما چیست؟

افسر عراقی: شما منطقه را مشخص کرده اید؟

مهدی ابریشمچی: این منطقه یکی از مناطق پیشنهادی است ما می خواهیم ببینیم آیا باز هم دست ما، باز است؟

افسر عراقی: امکان انتخاب برای شما فراهم است. در منطقه جنوبی نیاز به بررسی و شناسایی است. در خصوص مشکلاتی که

اشاره کردید هر عملیاتی برای خود روش‌هایی اعم از مثبت و منفی دارد ولی هر اندازه که روی مشکلات واقعی انگشت بگذاریم در عملیات‌های بعدی موفق خواهیم بود. خوشحال خواهیم شد اگر مشکلات چه کوچک و چه بزرگ مشخص شود. و ما به عنوان شکایت‌تلقی نخواهیم کرد بلکه به نفع طرفین خواهد بود و روش دموکراتیک همین

است. برخی از امور کوچک است ولی در چارچوب عملیات نظامی مسئله بزرگی است مثل ایجاد ارتباطات.

در خصوص دوره آموزش، مورد نظر ما نیز بود و من خود پیگیری کرده‌ام و شما این موارد را آماده کنید: شما تعداد شرکت‌کنندگان در هر آموزش را مشخص کنید. در رابطه با سلاح و

ص: ۳۰۰

مهمات ماه های آینده هم مشکلی نخواهیم داشت. در خصوص زمین مانور هم ظرف این هفته به شما جواب می دهیم. (۱)

دستور ویژه صدام در تأمین نیازهای سازمان

در جلسه دیگری از مذاکرات با سازمان اطلاعاتی عراق در سال ۶۷، مهدی ابریشمی تأکید می کند امکانات ویژه ای که عراق بنا به دستور صدام، در اختیار سازمان قرار می دهد باعث شده تا با ضربه زدن سازمان، جمهوری اسلامی ایران در جنگ علیه عراق موفق نباشد.

وی تصریح می کند:

اینها توجهات ناشی از دستورات سیدالرئیس [صدام] است. تمام امکانات شما در حالت جنگ که مورد نیاز خودتان هست در اختیار ما گذاشته اید، این نشانه آن است که شما با احساس

مسئولیت این اهتمام را دارید. در برابر این خدمت شما، نیرو به داخل ایران می فرستیم و ضربه می زنیم تا در جنگ علیه شما موفق نباشند. (۲)

در کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، با استناد به اسناد نظامی چنین آمده است:

در بهار همین سال [۱۳۶۷] بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی ام پی در اختیار منافقین قرار گرفت و افسران عراقی آموزش فشرده ای را برای آنها برگزار کردند. (۳)

در جلسه دیگری برای بررسی نقاط ضعف عملیات و انسجام بیشتر بین سازمان و ارتش عراق، که در تیرماه ۶۶ برگزار شده ابریشمی می گوید:

من در تأیید ضرورت نشست ها نکته ای را بگویم. برادر مسعود همیشه به فرماندهان نظامی می گوید که: «درست است که مسئولین عراقی تسهیلات زیادی مانند راه، پادگان و سلاح در

اختیار شما می گذارند که به جای خودش خیلی مهم است، ولی از همه اینها مهمتر عبارت است

از اشکالاتی که مسئولین عراقی از کار نظامی شما می گیرند به خصوص در موارد منفی کارهایتان. درست است که شما عجله زیادی برای کشتن پاسداران دارید و بیشتر به طرف شهرهای ایرانی و پیوسته می خواهید با خون جاده را باز کنید و می خواهید زمان و تاریخ را با

ص: ۳۰۱

۲- همان.

۳- آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.

خون کوتاه کنید، ولی هیچ کس بدون تجربه و دانش پیروز نمی شود.

بنابراین بهترین هدیه ای که فرماندهان عراقی به شما می دهند شناخت نقاط منفی کار است.» بنابراین من مطمئن هستم که حتی در عملیات موفق مانند عملیات دهلران،^(۱) به تجربیات

فرماندهان شما نیازمندیم... ولی به هر حال ما با آموزش های مسعود و تجربیات شما می توانیم

موفق باشیم و من عین این نکات [گفته شده توسط فرماندهان عراقی] را به فرماندهان [ارتش سازمان] خواهم گفت و شما به آقای دکتر^(۲) بگویید مهدی این کار را خواهد کرد.^(۳)

ص: ۳۰۲

۱- منظور، عملیات حمله به پایگاه ژاندارمری در منطقه مرزی دهلران بوده است که در اول تیرماه ۱۳۶۶ صورت گرفت و طی آن ۵ تن از سربازان ایران به شهادت رسیدند و ۷ تن مجروح شدند ولی سازمان آمار داد که ۱۳۸ تن از نیروهای ایران را کشته و زخمی کرده است، نشریه اتحادیه انجمن های...، ش ۱۰۰: صص ۱ - ۳.

۲- منظور، دکتر فاضل بَرّاک است که در آن زمان رییس سازمان کل اطلاعات عراق مخابرات بود.

۳- متن پیاده شده نوار مذاکرات.

«فروغ جاویدان»: چند گام به تهران

صدام رییس جمهور عراق و حامی تمام عیار سازمان، در هشتم تیرماه ۱۳۶۷ طی یک سخنرانی درباره جنگ عراق و ایران، ضمن تکرار ادعای صلح طلبی خود و محکوم نمودن ایران به دلیل تداوم مقاومت برای تحقق هدف محکومیت و مجازات متجاوز، در شرایطی که با مداخله علنی آمریکا و متحدانش در جنگ به نفع رژیم بعث عراق، احساس پیروزی می کرد، درباره سازمان رسماً اینگونه اظهار نظر نمود:

عراق به سطحی از آگاهی رسیده است که اگر روزی حس کند نابودی دشمن در سرزمینش خدمت به صلح است به آن دست خواهد زد... اگر ایران به هیچ یک از این مسائلی که من اشاره

کردم توجه نکند مردم خودشان آنها را مجبور خواهند کرد که به صلح تن در دهند و این چیزی

است که به آن ایمان راسخ دارم و قهرمانی های مجاهدین خلق در مهران مؤید این سخن می باشد. بالاخره روزی خواهد رسید که برای جنگیدن کسی به کمک آنها نخواهد آمد و بعد از مدتی خواهید دید که چگونه مجاهدین خلق به اعماق خاک خودشان نفوذ خواهند کرد و همین طور پیوستن مردم ایران را به صفوف آنها خواهند دید. (۱)

ص: ۳۰۳

در تیر ماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰ تیر ۱۳۶۶، ایران آن را «رد» نکرده بود و برای تأمین اهداف خود، از طریق مذاکره با دبیرکل سازمان ملل، برای پذیرش قطعنامه شروطی را طرح نموده بود و در واقع عملاً آن را به صورت «مشروط» پذیرفته بود. اما به دلیل کارشکنی آمریکا، انگلیس و فرانسه در طول مذاکرات و ورود مستقیم آمریکا به جنگ با ایران، پس از مشورت و تصمیم مسئولان عالی رتبه، با موافقت امام خمینی، در ۲۷ تیرماه سال ۶۷ ایران اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را بدون قید و شرط پذیرفته است. (۱) اما ارتش صدام در تاریخ ۳۱ تیرماه به خاک ایران حمله کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی نمود. پس از ضدحملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه های میانی و غرب کشور نیز به عملیات نظامی مبادرت کرد که آنها هم با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی جمهوری اسلامی، ناموفق شدند. (۲) در نتیجه نیروهای عراقی عقب نشینی کردند و رژیم عراق در اول و سوم مردادماه رسماً عقب نشینی خود را از جبهه های جنوب و میانی و غرب کشور اعلام نمود. اما همزمان عملیات مشترک عراق و سازمان آغاز گردید. نکاتی چند در علل و زمینه های شکل گیری این عملیات قابل توجه و بررسی هستند:

پس از عملیات مهران، در جمع بندی رهبری سازمان، هدف عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای

رسیدن به حداکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتبطان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعالتر شده بود. افراد تازه وارد و نیروهای ارتش سازمان تحت آموزش و مانورهای فشرده قرار گرفته بودند و در آموزش های جدید،

آموزش سلاح های ضد هوایی هم منظور شده بود. (۳)

«پیش از این منافقین در تحلیل درون گروهی خود، امکان موافقت ایران با قطعنامه را غیرممکن دانسته و به صراحت اعلام می کردند: تنها در صورتی جمهوری اسلامی قطعنامه را خواهد پذیرفت که به لحاظ سیاسی - نظامی و اقتصادی به بن بست کامل برسد. به عقیده آنان، این اقدام به منزله فروپاشی

ص: ۳۰۴

۱- پایان جنگ...: صص ۱۴۷ - ۱۶۳.

۲- همان: صص ۱۷۵ - ۱۸۰.

۳- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۸ - ۴۹.

تحلیل رجوی در مورد نتیجه جنگ این بود که ایران به دلیل بسته بودن تمامی راه های بازگشت به صلح با عراق، ناچار به ادامه جنگ خواهد بود. هر قدر هم جنگ به طول بینجامد، از یک طرف توان نظامی و اقتصادی ایران بیشتر تحلیل می رود و از طرف دیگر بازگشت به سمت آتش بس و صلح

غیرممکن تر می شود و این جنگ تا شکست ایران ادامه خواهد یافت.

با اعلام خبر پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نقشه ها و طرح های قبلی سازمان با بن بست مواجه شد. در آن شرایط، سازمان در کنار امیدواری به داشتن پشتوانه خرده عملیات های مرزی، حمایت نمایندگان کنگره و سنای آمریکا را نیز یدک می کشید. در ۳۰ خرداد ۶۷، ۱۳۸ نماینده کنگره و ۱۴ سناتور آمریکایی طی نامه ای به «جرج شولتز» وزیر خارجه وقت آمریکا، از وی خواسته بودند که به جنبش های مقاومت داخلی در ایران توجه کند، و در همین راستا حمایت از سازمان - مستقر در عراق - را اکیدا توصیه کرده بودند. «مروین دایملی» نماینده کنگره آمریکا در روز دوشنبه ۶ تیر ماه ۶۷ در تظاهرات سازمان در واشنگتن شرکت کرده و طی سخنانی که از یکی از شبکه های تلویزیونی آمریکا هم پخش شد اظهار

داشت: «نباید دست از تلاش کشید، مطمئن باشید که با کمی صبر و تلاش بیشتر به زودی از مهران به تهران رژه خواهید رفت.» (۲) سازمان نوار ویدئویی سخنرانی مزبور را برای کلیه کادرهای سازمان پخش کرد.

اولین واکنش سازمان در مورد پذیرش قطعنامه از سوی ایران، برگزاری نشست رجوی با اعضا بود. شرح نشست عمومی با نیروهای سازمان در کتاب منتشره اعضای سابق سازمان، چنین آمده است:

عصر روز جمعه ۳۱/۴/۶۷، حدود ساعت ۶ بعدازظهر به قسمت های مختلف مستقر در قرارگاه اشرف

و اردوگاه های دیگر ابلاغ شد که همه برای سخنرانی رجوی رأس ساعت ۸ در سالن عمومی حضور داشته باشند...

ساعت در حدود ۳۰/۱۱ شب بود که مسعود و مریم وارد سالن شدند... رجوی شروع به سخنرانی کرد.

حدود نیم ساعت از شروع صحبتش گذشته بود که ناگهان آن را قطع کرد و گفت:

کارهای بزرگ در پیش داریم. مگر ما نگفته بودیم که «اول مهران، بعدا تهران»؟! [دست زدن

ص: ۳۰۵

۱- همان: ص ۱۸۴.

۲- ترجمه از اصل نوار «مروین دایملی» به تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۸ / ۶ تیر ۱۳۶۷.

در همین زمان دو نفر نقشه بزرگی از ایران را آوردند و در سمت چپ او، در کنار نقشه دیگری که قبلاً وجود داشت، نصب کردند و رفتند. پس از ساکت شدن جمعیت، رجوی به جلوی نقشه رفت و جلسه بدین گونه ادامه یافت:

رجوی: دیگر وقت آن رسیده است که به ایران برویم. طرح عملیات بزرگی را کشیده ایم که در نهایت منجر به فتح تهران و سقوط رژیم می شود. (هورای جمعیت) البته این دفعه احتیاج به

ماکت و کالک منطقه ای نداشتیم چون این بار قرار است به تهران برویم. [دست زدن حضار و شعار «امروز مهران، فردا تهران»] البته نام آن را با عنایت به نام پیامبر اسلام «فروغ جاویدان»^(۱) نام گذارده ایم. (صلوات حضار) و عملیات را به اسم امام حسین (ع) آغاز خواهیم کرد. چون این بار احتیاج به ماکت نداشتیم چه ضرورتی دارد؟ خود نقشه ایران را بیاورید! (با)

چوب دستی از سمت چپ نقشه قصر شیرین، باختران و تهران را نشان می دهد) همانند شهاب باید به تهران برویم. از لحظه ها - حتی کوچکترین لحظه ها - باید استفاده کرده، نباید هیچ لحظه ای را از دست بدهیم زیرا در این عملیات لحظه ها تعیین کننده و سرنوشت سازند. این

عملیات باید در عرض ۲ یا ۳ روز انجام شود چون فقط اگر عملیات با این سرعت انجام شود

رژیم فرصت بسیج نیرو پیدا نخواهد کرد؛ چون اصلاً به فکرش هم نمی رسد که ما بتوانیم در

عرض این مدت به تهران برسیم و احتمالاً نمی تواند هیچ عکس العمل مؤثری انجام بدهد. البته

در عملیات چلچراغ از شما خواستم که سرعتتان در آن حد باشد. پس از جریان عملیات چلچراغ با فرماندهان نشستیم و به جمع بندی و بررسی پرداختیم که عملیات بعدی چه باشد؟

پس از بحث و بررسی های زیاد دیدیم در عملیات قبلی که مهران بوده است و از مشکلترین عملیات های مرزی بود، بعد از گرفتن ستاد لشکر می توانستیم جلوتر برویم و هیچ نیرویی هم بر سر راهمان نبود. با توجه به اینکه همیشه در عملیات ها به صورت تصاعدی عمل کرده اید، یعنی وسعت هر عملیاتتان از قبلی بیشتر بوده است - آفتاب از پیرانشهر وسیعتر و مهران از آفتاب - حالا- باید این عملیات هم نسبت به چلچراغ تفاوت کیفی داشته باشد. بنابراین فکر کردیم که در عملیات بعدی - هرچه که باید باشد - حداقل این است که باید یک مرکز استان را بگیریم. در این

۱- تعبیر «فروغ جاویدان» در سطح تبلیغات وسیع پیش از این توسط رژیم شاه در مهرماه سال ۱۳۵۱ در عنوان رپرتاژ تصویری جشن های سلطنتی ۲۵۰۰ ساله، به کار رفته بود. «فیلم بزرگ رخداد جشن های تاریخی قرن ما» با نام «فروغ جاویدان» که

توسط ۳۲ فیلمبردار تهیه شده بود، در اواخر مهر ۵۱ به طور هم زمان، در ۳۰ سینمای تهران و ۴۰ سینمای شهرستان ها نمایش داده شد.

صورت مگر ما دیوانه ایم که پس از گرفتن مرکز استان آن را ول کنیم و برگردیم؟! خوب، یا همان جا می مانیم، یا به طرف تهران حرکت می کنیم. ولی باز در مقایسه با کار قبلی دیدیم استان خیلی کم و کوچک است. (با لحن طنزآلود:) آخر شما دیگر بچه نیستید که بروید یک شهر را

بگیرید! اگر بخواهید وسیعتر از عملیات های قبلی عمل کنید هیچ راهی غیر از فتح تهران ندارید (دست زدن حضار و ابراز احساسات). البته یک سری می گفتند برویم اهواز را بگیریم و یک

سری می گفتند برویم کرمانشاه را بگیریم. ما نشستیم و فکر کردیم و دیدیم باید از طریق

کرمانشاه برویم زیرا اولاً تا حدودی وضع و شرایط مسیری که انتخاب کرده ایم نسبت به قبل

مناسب تر و بهتر است، چون عراق تا قصر شیرین و سرپل ذهاب پیش رفته است و این بار نیاز به خط شکنی نداریم و به راحتی می توانیم تا کرمانشاه برویم. ثانياً نزدیکترین نقطه مرزی برای رسیدن به تهران کرمانشاه است. از آن به بعد بر اساس تقسیمات انجام شده ۴۸ ساعته به تهران

خواهیم رسید. البته روی لشکر ۸۴ و ۸۸ شناسایی انجام داده ایم اگر موقعیت سیاسی مثل قبول

قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی آمد شاید فقط در همان جا (کرمانشاه) عمل

می کردیم ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است و ما یگراست می رویم و تهران را می گیریم. (۱)

باید بدانید که ما از قبل تصمیم انجام این عملیات بزرگ را داشتیم و می خواستیم آن را دیرتر

انجام دهیم اما پذیرش قطعنامه کار ما را تسریع کرد؛ یعنی به دلیل شرایط سیاسی جدید مجبوریم یکی دو ماه آن را زودتر انجام دهیم. تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و

مشکلی بود و ما چاره ای جز عمل نداریم و اگر الآن اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت

زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود ما در اینجا قفل می شویم و دیگر نمی توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را

هم بکنیم و یک بار دیگر کلّ سازمان را به صحنه بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزیم و از

هم اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می گویم.

اگر ما به تحلیل هایی که در مورد رژیم داشته ایم معتقد هستیم زمان مناسبی برای ما به وجود آمده است. ما در تحلیل از جنگ گفتیم که رژیم در منتهای ضعف حاضر به توقف جنگ می شود

و دلیل قبول قطعنامه از طرف آنها هم همین است. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم. باید حمله کنیم و کارش را یکسره کنیم. رژیم دیگر نیروی جنگی لازم را ندارد و

ص: ۳۰۷

۱- از همین رو تعدادی از کارشناسان سیاسی نظامی، عملیات فروغ را به عملیات «کرگدن وار» تشبیه می کنند. چون کرگدن با گردنی کوتاه و چاق عملاً توان دیدن اطراف را ندارد و صرفاً جلوی خود را دیده و به شاخص روبروی خود امیدوار است.

نمی تواند نیروی جبهه را تأمین کند؛ مثلاً عراق در همین چند عملیاتی که کرده است به راحتی توانسته مناطقی را پس بگیرد و هرچه خواسته جلو رفته است. «فاو» را گرفته و جزایر مجنون و چند نقطه دیگر را با چند ساعت جنگ باز پس گرفته است. ملت دیگر از جنگ خسته شده اند و

همه مخالف جنگ هستند و کسی به جبهه نمی آید. کسانی که در جبهه هستند افرادی هستند که

آنها را به زور از شهرها و روستاها دستگیر کرده اند و به جبهه فرستاده اند و میلی به جنگیدن ندارند. تمام لشگرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربه کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند. پس هم از لحاظ نظامی تعادل خود را از دست داده است و هم از لحاظ سیاسی در انزوای بین المللی قرار دارد. البته در عملیات چلچراغ یک نفر به کمک شما

آمد و آن حضرت علی (ع) بود که به شما کمک کرد و این بار هم حضرت محمد (ص) و امام حسین (ع) به کمک شما می آیند و شما باید به اندازه چندین نفر کار کنید و سختی را تحمل کنید. البته در این چند روز که اعلام آماده باش بود شما خیلی کار کردید و کار یکی یا دو ماه را در ۳ روز کرده اید. از حالا باید همگی آماده باشید که هر وقت گفتیم حرکت می کنیم آماده باشید.

شاید سازمان ۲۵ سال پیش به وجود آمد تا در چنین روزی به چنین کاری دست بزند.

ما از طرف قصرشیرین می رویم. در آنجا لشگر ۸۱ با عراق درگیر است، لشگر ۵۸ و لشگر ۸۸ در

سومار درگیر هستند، لشگر ۶۴ در پیرانشهر است و تنها امکان دارد لشگر ۲۸ در راه به استقبال ما بیاید. [در اینجا رجوی فردی را از میان جمعیت صدا می زند و می پرسد:] اگر لشکر سنندج بیاید چه کار می کنی؟

[آن فرد جواب داد]: نمی آید.

رجوی: نگو نمی آید؛ بگو اگر آمد داغانش می کنیم. [بلند می شود و روی نقشه به دنبال شهرها می گردد]. [کاری که ما می خواهیم انجام دهیم در حدّ توان و اِشل یک ابرقدرت است؛ چون فقط یک ابرقدرت می تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند؛ به طور مثال بغداد تا مرز ایران

۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است؛ و همین طور عراق هم ادعای گرفتن تهران را نکرده است اما ما می خواهیم برویم تهران را بگیریم.

(با طنز:) خوب، چه میشه کرد دیگه! بعضی وقت ها این طور پیش میاد دیگه! [دوباره به نقشه اشاره می کند]. ما به ترتیب به قصرشیرین، سرپل ذهاب، اسلام آباد و بعد کرمانشاه می رویم. بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج، و بالاخره تهران. (کف زدن حضار) ابتدا از محور قصرشیرین که در دست عراق است وارد می شویم و تا سرپل ذهاب می رویم؛ البته از طریق

جاده آسفالته. بعد کردند و اسلام آباد را توسط یک لشکر که فرمانده آن احمد واقف (۱) است. پس از فتح اسلام آباد یک تیپ در کردند و ۲ تیپ در اسلام آباد مستقر می شوند، که در ضمن راه ورودی شهر را نیز تحت کنترل می گیرند. اسم عملیات این محور را به نام «حنیف» نامگذاری

کرده ایم. بعد از اسلام آباد به سمت کرمانشاه حرکت می کنیم، که اسم این عملیات «سعید

محسن» است و دو لشکر به مسئولیت صالح (۲) در کرمانشاه عمل می کنند. صالح، آماده ای؟

صالح: بله.

رجوی: مسئولین همه آماده اند؟

صالح: بله.

رجوی: شما قرار شد به کجا بروید؟

صالح: کرمانشاه. تقسیم بندی هم شده است که تیپ ها باید در کدام نقاط متمرکز شوند. تیپ ... به سراغ صداوسیما می رود، تیپ ... به سراغ زندان دیزل آباد می رود و زندانیان را آزاد می کند و آنهایی را که می خواهند مسلح می کند، و تیپ ... سپاه بعثت و قرارگاه نجف را می گیرد و به همین ترتیب جعفر راه ورودی کرمانشاه، تیپ افسانه پادگان نزدیک آن، و تیپ جلیل (۳) دروازه خروجی کرمانشاه را به اضافه هوانیروز دارند. البته مردم را می فرستیم که زندانیان دیزل آباد را آزاد کنند.

رجوی: اول شهر را بگیرید، بعد زندان را؛ چون تصرف شهر مهمتر است. ما در کرمانشاه اعلام جمهوری دموکراتیک اسلامی می کنیم. این تیپ ها در کرمانشاه مستقر می شوند و ۲ تیپ به

سنندج و بقیه به سمت همدان حرکت می کنند. نام عملیات محور همدان را به نام «بدیع زادگان»

گذاشته ایم. محمود قائم شهر (۴)، آماده ای؟

محمود: بله.

رجوی: می دانی باید به کجا بروید و چه هدف هایی را در شهر در دست بگیرید؟

محمود: بله، همدان.

رجوی: بعد از آنکه به همدان رسیدید و مستقر شدید یکی از تیپ های زیر نظر خودت را برای

کمک به تهران بده. وقتی همدان و صداوسیما آن را گرفتید صدای مجاهد را پخش کنید و به مردم اعلام کنید که ما داریم می آییم.

۱- مهدی براعی؛ که گویا در جلسه حاضر نبوده است.

۲- ابراهیم ذاکری.

۳- مهدی مددی.

۴- محمود مهدوی.

محمود: باشد.

رجوی: رادار همدان باید منهدم شود تا هواپیماها نتوانند درست کار کنند. از پایگاه نوژه هم

ترسی نداشته باشید؛ هر سه ساعت به سه ساعت دستور می دهیم هواپیماهای عراقی بیایند و آنجا

را بمباران کنند. پایگاه هوایی تبریز را هم با هواپیما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار خواهیم داد.

نادر(۱)، از لحاظ پوشش هوایی چطوری؟

نادر: در دست ماست و می توانیم کنترل کنیم.

رجوی: اگر هواپیمایی بخواهد از نوژه بلند شود چه کار می کنید؟

نادر: می زنیم. اگر چیزی بخواهد پرواز کند کلاً فرودگاه را می زنیم.

رجوی: کاملاً مطمئن هستید؟

نادر: بله، می توانیم.

رجوی: علاوه بر آن ضد هوایی و موشک سام ۷ هم که داریم؟

نادر: بله، داریم.

رجوی: فتح الله (۲)، تو می روی قزوین و تاکستان را می گیری. یکی از هدف ها علاوه بر مراکز سپاه لشکر ۱۶ قزوین است.

پس از خلع سلاح تمام نیروهای نظامی و انتظامی در آنجا مستقر می شوی و وقتی مستقر شدی یکی از تیپ های خود را به

کمک تهران بفرست چون در آنجا نیاز

هست. پس از آن ۲ تیپ راهی تاکستان شده و در آنجا مستقر می شود و پشت سر آن منوچهر(۳) با یک لشکر راهی کرج می

شود و آنجا را تصرف می کند. البته نام عملیات محورهای قزوین و تاکستان را به نام «سردار» نام گذارده ایم. پس از آن ۴

لشکر و ۲ تیپ تحت نام کلی «سیمرغ» و تحت فرماندهی محمود عطایی راهی تهران می شوند، که مهدی ابریشمچی هم

معاون او در این

عملیات است. [محمود عطایی و مهدی ابریشمچی دست یکدیگر را می فشارند.] ضمناً اگر یادتان باشد در انقلاب

ایدئولوژیک گفتم که یک سیمرغ بود که به کوه قاف رسید و آن روز هم گفتم که سیمرغ «مریم» بود. علت اینکه این اسم

«سیمرغ» را انتخاب کردم حرف همان روز است. (کف زدن حضار)

مریم: (با اطوار:) چرا این اسم را گذاشتی؟

١- حسن نظام الملكى.

٢- مهدي افتخارى.

٣- فرهاد الفت.

رجوی: می بخشید که بدون مشورت جناب عالی این اسم را گذاشتم.

در آنجا تیپ لیلا فرودگاه مهرآباد، تیپ ... سلطنت آباد، تیپ فرهاد صداوسیما، تیپ فرشید

زندان اوین، (۱) تیپ ... مراکز سپاه، تیپ ... نخست وزیری، تیپ ... مجلس شورا، تیپ ... ستاد ارتش و تیپ کاظم (۲) در جماران عمل می کند. (هورا و کف زدن حضار). هوانیروز عراق تا سرپل ذهاب به همراه ستون ها خواهد بود. از نظر هوایی ناراحت نباشید چون هواپیماهای

عراقی پشتیبان ما هستند و تمام ماشین ها به صورت ستون حرکت می کنند.

البته این عملیات را دو عامل درجه یک تهدید می کند؛ یکی اینکه از طرف رژیم خمینی از طریق هواپیما مورد حمله و بمباران قرار بگیریم چون روی جاده همه به یک ستون حرکت می کنیم؛ ثانیاً چون صف ماشین ها خیلی طولانی است اگر ماشین هایی خراب شوند و یا از دور خارج شوند نباید به خاطر آن همه ستون متوقف شوند و بایستی آن را به سرعت از دور خارج

کرد و از ماشین زاپاس استفاده کرد و یا کلاً آن را از دور خارج کرد و معطل آن نشد. در ضمن هیچ ماشینی حق سبقت گرفتن از جلویی را ندارد و همین طور حق عقب افتادن را هم ندارد.

هرجا که رسیدید سر راه جاده ها را باز کنید. تیپ های مأمور در شهر مأمور تأمین جاده های آن شهر می باشند و هر تیپ با رسیدن به آن شهر وارد آن شده و بقیه ستون بلافاصله به حرکت خود ادامه می دهند. ضمناً اگر اسیر شدید راجع به خط سیر عملیات که از کدام جاده و از کدام

شهرهاست، چیزی نگویید و بگویید که عملیات قرار بود تا همین جا باشد. (رو به محمود قائم شهر): محمود، خوب فهمیدی که باید به کجا بروی؟ یکدفعه به قائم شهر نروی! تو اول به همدان برو، کار و مسئولیت خودت را انجام بده، بعداً که به تهران آمدی مازندران را به تو می دهم. (رو به قاسم (۳):) حیف که مردم اصفهان بی بخارند و الا یک تیپ را هم به تو می دادم که به اصفهان برویم. [محمود عطایی فرمانده محور تهران را صدا می کند و او پای میکروفون می آید از او پرسید:] وضعیت چطور است؟

عطایی: خوب است. با نیروی هوایی و هوانیروز عراق هماهنگ شده است. ماشین ها آماده است، مهمات بارگیری شده، و تیپ ها تا حدودی توجیه شده اند و تا رسیدن به شهرها بهداری

هم آمادگی لازم را دارد و هیچ گونه نگرانی وجود ندارد. در لابه لای ستون تعمیر کار سیار و

ص: ۳۱۱

آمادگی برای پیوستن به سازمان و کمک به آزادسازی شهرها برخوردار باشند. ر.ک: دفتر سیاسی حوزه نمایندگی ولی فقیه در سپاه، بولتن «رویدادها و تحلیل»، ش ۴۶، ۱۳۶۷/۵/۲۹: ص ۲۲.

۲- حسین ابریشمچی.

۳- محمدعلی جابرزاده.

فیلمبردار سیار هم در حال حرکت هستند.

رجوی: در این عملیات مردم به حمایت از ما بر می خیزند. کسانی که حاضرند با ما بیایند را از

پادگان ها و مراکز سپاه مسلح کنید و هرچه خواستند تا تهران بیایند آنها را با خودتان ببرید. در این عملیات نیروهای زیادی به ما کمک خواهند کرد. از طرفی درب زندان ها که باز شود آنها

هم با ما هستند و با ما خواهند آمد. نیروهای زندان بالقوه با ما هستند. (۱) البته هر جا رفتید اگر مردم آن جا تسلیم شدند که کاری با آنها ندارید و اگر جنگیدند با آنها بجنگید، و هر جا رسیدید از مردم کمک بگیرید و کارها را به خود مردم بدهید و از این نترسید که مردم اسلحه دار می شوند و چه خواهد شد. محمود، وقتی که تهران را گرفتی در خیابان طالقانی به ساختمان بنیاد علوی می روی. در طبقه پنجم آنجا اتاقی است که روزی اتاق من و اشرف و موسی بوده است. سلام

من را به ساکنین آنجا می رسانی و اگر مردم آنجا بودند جای دیگری را به آنها بده چون ما را بعد از انقلاب به زور از آنجا بیرون کردند. آن اتاق را برای من نگه دار تا وقتی که به تهران آمدم در آنجا مستقر شوم. [رو به فرید(۲):] خوب، فرید، شما چه کار می کنید؟ در اولین روزی که نیروها به

مقصد رسیدند شما باید ۲۴ ساعته برنامه داشته باشید و مسئله را به گوش همه ملت ایران

برسانید. کار و بارتان جفت و جور هست؟ برنامه تان تنظیم شده است؟

ص: ۳۱۲

۱- هواداران مجاهدین که در آن زمان در زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند به زعم و تحلیل مسعود رجوی به سه گروه تقسیم می شدند: ۱- خائنین - کسانی که همراهی خود با جنبش مجاهدین را یک اشتباه اعتقادی و تاریخی می دانستند و آن را یک حرکت ضدخلقی قلمداد و مترصد جبران بدهی خود به مردم بودند. ۲- خرده بورژوازها - شامل آن دسته از کسانی که بنا به شرایط سخت زندان، خود را نادم و پشیمان جلوه داده تا از حداکثر تسهیلات زندان بهره برده و با عبور محافظه کارانه از پروسه سیاسی و مبارزاتی در پی آینده سازی برای خود و خانواده هایشان می باشند. ۳- اسرای مجاهد خلق - دسته سوم به آن دسته از افرادی اطلاق می شد که یا علناً بر سر مواضع سازمانی مانده بودند و یا کاملاً تاکتیکی برخورد می کردند تا شرایط موسوم به X (وضعیتی غیرقابل پیش بینی) فراهم آید - تشکیلات نیم بندی که از طریق این افراد در تعدادی از زندان های کشور به وجود آمده بود و خبر آن از طریق خانواده هایشان به سازمان در اروپا منتقل گردیده بود، مجاهدین را بر آن داشت که روی این نیروها به عنوان ذخیره ای برای عملیات فروغ حساب ویژه ای باز کنند - مسعود رجوی باور داشت که رهایی هر یک از آنها در جریان فتح نظامی شهرها؛ می تواند به مثابه اضافه شدن صد نیروی با انگیزه به رزمندگان ارتش آزادیبخش باشد. پس از شکست عملیات فروغ؛ از اسناد به دست آمده و اعترافات عناصر دستگیر شده، مشخص گردید تعدادی از زندانیان منافق، برای همراهی با فاتحین جنگ اعلام آمادگی و حتی شورش کرده بودند، به همین دلیل تجدید

محاكمه گردیدند.

۲- محمدعلی توحیدی.

فرید: ما ۲۴ ساعته برنامه خواهیم داشت.

رجوی: برای ثبت در تاریخ می خواهیم هر کس با این طرح موافق است دست بلند کند. [همه دست ها را بلند کردند. رجوی تک تک به همه نگاه کرد. رو به فیلمبردارها و انتظامات:] شما چرا دستتان را بلند نمی کنید؟ [آنها هم دستشان را بلند کردند. رو به حضار:] آیا ما دیوانه نیستیم که می خواهیم چنین کاری بکنیم؟ آیا به نظر شما چنین کاری شدنی است و آیا احمقانه نیست؟ اگر کسی مخالفتی دارد بیاید و صحبت کند و کسی هم حق ندارد با او مخالفت کند.

رجوی نشست و یک سیگار روشن کرد. در همین حین زنی از میان جمعیت بلند شد و دست خود را بلند کرد. همه حضار با تعجب به او نگاه می کردند.

رجوی: پشت میکروفون بیا و حرف های خودت را بگو.

زن: من مخالف نیستم، اما اینکه می گوئید مردم با ما هستند فکر نمی کنم چنین باشد. من و شوهرم چند شب قبل از خارج آمده ایم و خود من ۴ ماه است که از ایران آمده ام. (۱) مردمی که من دیده ام با آنچه که شما می گوئید تفاوت دارند. فکر نمی کنم آنها به ما کمک کنند. هیچ گونه جوّ سیاسی نظیر آنچه شما به آن اشاره می کنید در ایران به وجود نیامده است، چون خیلی ها در ایران هستند که حتی رادیو مجاهد را گوش نمی دهند و از مجاهدین هم به کلی بی خبرند. شما

چطور انتظار دارید با اختناق شدیدی که وجود دارد چنین کسانی در تهران بلند شوند و از ما

حمایت کنند؟

رجوی: درست می گویی و درست صحبت کردی ولی من الآن تو را قانع می کنم. این نظر تو به ۴ ماه پیش برمی گردد و الآن ایران خیلی فرق کرده است. از آن گذشته تا ما شهری را آزاد نکنیم مردم با ما نخواهند شد. ما روی نیروی خودمان حساب می کنیم. مردم در وهله اول نخواهند آمد و حتی ممکن است از ما بترسند و همانطور که گفتی بروند و درهایشان را ببندند؛ ولی وقتی که رفتیم و در کرمانشاه مستقر شدیم و مردم دیدند که تعادل قوا به سمت ما می چرخد (۲) یک قدم

ص: ۳۱۳

۱- «روند حوادث نظامی این باور را در منافقین تقویت کرده بود که نیروهای نظامی ایران بر اثر حملات عراق متلاشی شده اند و... بر پایه این تصور، از چند ماه قبل، خروج منافقین از داخل کشور برای سازماندهی در بیرون، شتاب بیشتری به خود گرفت، در این مرحله طی مردادماه و پاییز ۱۳۶۶ نیروهای سازمان به عراق منتقل شدند.» ر.ک: رویدادها و تحلیل، ش ۴۶، ۲۹/۵/۱۳۶۷: ص ۲۲.

۲- رجوی متأثر از جامعه شناسی قدرت از منظر عراقی ها، بر این باور بود که «الحق لمن غلب» «حق با کسی است که غلبه دارد.» رجوی با حضور طولانی خود در عراق و فاصله ای که با مردم ایران و خواسته های آنها پیدا کرده بود، عموماً تحلیل هایش متناسب با فضای عراق و مردم آن کشور تنظیم شده بود.

بیرون می گذارند و ما در شهر می گردیم و اعلام می کنیم که هستیم و آن وقت مردم جرئت می کنند درها را باز کنند و بعد جلو آمده از ما حمایت می کنند و ما هم کارها را به دست مردم می دهیم، ولی در ابتدا آنچه تو گفتی درست است. در آن موقع که شما در ایران بودید چقدر از مردم مخالف خمینی بودند؟

زن: ۹۰ درصد.

رجوی: این ۹۰ درصد اگر بفهمند که مجاهدین به شهرشان آمده اند حتماً از آنها حمایت می کنند

و مردم وقتی که دیدند سپاه و کمیته دیگر نیست حتماً نمی ترسند و وقتی که اسلحه گرفتند

خودشان همه کاره می شوند و شما فقط آنها را راهنمایی می کنید. البته اگر در این عملیات

شکست هم بخوریم تأثیرش آن قدر هست که باعث برپایی قیام توسط مردم شود، چون رژیم وضعیتی ندارد که تا عید دوام بیاورد. ولی ما در وضعیتی مثل ۳۰ خرداد قرار داریم و باید به این کار تن بدهیم. البته برای من تصمیم گیری در این مورد مشکل بود چون بهترین نیروها و نفراتی

را که در سال های زندان با هم بودیم به داخل صحنه می فرستیم. ما در این عملیات می خواهیم

تمام سازمان و تمام ارتش آزادیبخش را به میدان جنگ ببریم. این، خودش ریسک بالایی دارد،

چون جنگ دو وجه دارد؛ یا شکست یا پیروزی. در صورتی که شکست باشد موجودیت سازمان به خطر می افتد. [یک نفر از ته سالن: خون اشرف می جوشد، مسعود می خروشد.] ما در قدیم ۳ یا ۴ نفر را در ایران داشتیم که آن عملیات ها را می کردند که سپاه و کمیته ها هیچ کاری نمی توانستند بکنند. این ساسان(۱) کجاست؟ (رو به ساسان:) شما در سال ۶۰ در عملیات های تهران چه کار می کردید؟

ساسان: بالطبع با این نیرویی که داریم می رویم و حتماً برایمان موفقیت آمیز خواهد بود زیرا در سال ۶۰ و ۶۱ در تهران فقط ۸ تا ۱۰ تیم نظامی در سراسر تهران داشتیم که نیروهای کمیته و پاسداران از دست ما در امان نبودند. مثلاً یک تیم ۳ نفره ما این طرف میدان مصدق می ایستاد،

یک تیم آن طرف و سراسر مسیر را به راحتی می بستند و نیروهای پاسدار و کمیته هم کاری

نمی توانستند بکنند و از ما می خوردند.

مریم: (رو به زن:) شما خیالتان راحت باشد. همه چیز آماده است و طرح ها دقیق می باشد. شما ناراحت نباشید. ما نباید مردم را زیاد هم دست کم بگیریم؛ چرا که در میان خود ما هم عده

زیادی از اسرا وجود دارند که به ما پیوسته اند و این نشان دهنده حمایت زیادی است که در شهرها از ما خواهد شد. اسرا

دستشان را بلند کنند! [حدود ۴۰۰ - ۵۰۰ نفر دست بلند می کنند.

[

ص: ۳۱۴

۱- مهدی کتیرایی.

ما در ۳۰ خرداد از روی استیصال و ضعف با رژیم برخورد کردیم ولی امروز از موضع قدرت با او برخورد خواهیم کرد. البته دلیل اینکه ما می خواهیم این قدر زود دست به این عملیات بزنیم این است که رژیم در حال حاضر هم دچار بحران نیرویی شده و هم روحیه نیروهایش به دلیل

شکست های پیاپی ضعیف شده است. برای همین هم می خواهد صلح صوری کند تا وقت پیدا کند و بسیج نیرو کند. به همین دلیل ما باید تا دیر نشده از این فرصت استفاده کنیم و این عملیات را انجام دهیم ولی قبلاً بین هر عملیات یکی دو ماه برای کارهای مقدماتی، از جمله شناسایی و آماده کردن خودروها و دیگر وسایل و مانور وقت لازم داشتیم، که در حال حاضر موفق شدیم

همه کارها را در عرض همین مدت کوتاه بعد از عملیات چلچراغ انجام دهیم که کار بسیار شاقی بود ولی با روحیه بالای افراد ما و عنصر مجاهد بودن که در همه بوده است این کار در این مدت کوتاه عملی شد و خیلی ها در این مدت کوتاه، آموزش های پیچیده ای نظیر کار با

تانک را هم یاد گرفتند و آماده عملیات شدند. عده ای هم راجع به وضعیت بچه های کوچک سؤال کردند که ما بچه ها را بعد از آنکه تهران فتح شد سوار اتوبوس می کنیم و به تهران می آوریم.

رجوی: از هر کس می پرسم بلند شود و جواب بدهد. طاهره(۱)، چه کار کردی؟ کارها روبه راه است؟ دیگر فشنگ کم نمی آورید؟ کنسرو و آب میوه به اندازه کافی داریم؟

طاهره: نه، این دفعه خیلی زیاد داریم و تقسیمات وسایل هم انجام شده است. مهمات به اندازه کافی و حتی بیشتر از آنچه مورد نیاز است برداشته اند. هزار تفنگ اضافی رسیده است و تانک ها

و خودروها هم اکثراً رسیده و بقیه هم تا فردا ظهر می رسد. کنسرو هم به تعداد کافی تهیه شده که حتی ممکن است زیاد هم بیاید.

رجوی: محمود(۲)، وضعیت به لحاظ امکانات چطور است؟ کم و کسری ندارید؟ همه خودروهای مورد نیاز رسیده است؟

محمود: بله، فقط مقدار کمی مانده، که تا فردا ظهر تمام می شود.

رجوی: فاطمه(۳)، وضعیت درمانی به لحاظ دارو و پزشک و آمبولانس همه آماده هستند یا نه؟

فاطمه: بله، آماده است.

رجوی: قرار بود برای حمل مجروحین هلی کوپتر بگیرید و داشته باشید. گرفته اید؟

۱- ثریا شهری، ناظر تقسیم مهمات و ابزار جنگی.

۲- محمود عضدانلو، مسئول ترابری.

۳- مسئول امداد.

فاطمه: مسئله آن هم تا فردا حل خواهد شد.

رجوی: دکتر حمید(۱) را هم ببرید. کاظم(۲) هم آمده است. مسئله درمانی اینجا مسئولیتش با کاظم باشد که در این زمینه چیزی کم نیارید.

ما در این راه عاشوراگونه می رویم اما این بار با زمانی که در ۳۰ خرداد ۶۰ شروع کردیم فرق می کند، چون در آن موقع چشم انداز پیروزی نداشتیم و عاشوراگونه شروع کردیم ولی این بار چشم انداز پیروزی داریم که خیلی ملموس است. البته همه افراد باید بدانند که می خواهند

چه کار کنند. ما کاری می خواهیم بکنیم که همه دنیا تعجب کنند و یکدفعه بفهمند که ما در تهران هستیم و خمینی دیگر وجود ندارد.

مریم: درست است که ما به خاطر وظیفه ای که داریم عاشوراگونه وارد می شویم ولی در اینکه ما حتما پیروز می شویم هیچ شکمی نداریم. الآن جبهه ها خالی شده و وقتی که از جبهه آن طرف تر برویم کسی نیست که جلو ما را بگیرد و ما آن قدر می خواهیم با سرعت پیش برویم که هر کس که مجروح شد باید خودش مسئله اش را حل کند که باعث کندی ستون نشود.

رجوی: اگر کس دیگری حرفی دارد باید بگذارد در میدان آزادی تهران بگوید و جمع بندی عملیات هم در همان جا خواهد شد. طی چند روزی که ما در اردوگاه قدم زده ایم شاهد بوده ایم

که بچه ها چقدر کار کرده اند. دیدم جیبی را نفربر کرده اند و تویوتایی را زرهی کرده اند، که اینها همه نشان دهنده آمادگی ماست [با خنده]: روی جیب های رزمی آرم ایران را زده اند که ما خیلی خوشحال هستیم که کشورمان سازنده شده است.(۳) [رو به یکی از فرماندهان]: کمرشکن ها را

خالی کرده ایم؟ تانک های ۶ چرخ آماده اند؟

فرمانده: بله.

رجوی: تانک های ۶ چرخ سرعتشان زیاد است و هر سه تا از آنها که وارد یک شهر شود همان رژه اش جو وحشت را حاکم می کند. ما برای همین از این تانک ها استفاده می کنیم.

مریم: در پایان مطلبی بود که می خواستم بگویم و آن اینکه از فرماندهان تیپ ها می خواهم که

بعد از نشست ساعتی به شما فرصت بدهند تا بچه ها همدیگر را ببینند و از هم خداحافظی کنند.

در اینجا نشست تمام شد و همه دست زدند و شعار دادند و نهایتاً سرودی پخش شد و افراد شروع به

ص: ۳۱۶

۱- حسن جزایری.

۲- کاظم رجوی.

۳- تمامی سلاح های به کار گرفته شده از سوی منافقین توسط دولت بعثی تدارک شده بود. ر.ک: «پایان جنگ» سیری در جنگ ایران و عراق، ج ۵: ص ۱۸۵، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

بیرون رفتن از سالن کردند. ساعت ۳۰/۲ بود که سخنرانی پایان پذیرفت و افراد تا ۳۰/۳ بعد از نیمه شب از یکدیگر خداحافظی می کردند. (۱)

در روزهای شنبه و یکشنبه کارها جنبه آماده سازی داشت و اسرایی که قرار بود در عملیات شرکت کنند سازماندهی شدند و طی یک نشست در روز شنبه فرمانده گردان ها، سرگروه ها و فرماندهان دسته در رابطه با آرایش ستون و مکانیزم عملیات توجیه شدند. در این نشست ها به افراد گفته می شد که تا باختران درگیری نخواهیم داشت و ستون تحت هیچ شرایطی نباید توقف داشته باشد.

در روز یکشنبه قرار شد کلیه قسمت ها حداکثر تا ساعت ۱۴ همه کارها را انجام داده و استراحت کنند، که غالب آنها موفق نشدند و بعضا تا نیمه شب کار آماده سازی ادامه داشت. تانک ها نیز از چندین روز قبل تحویل تیپ ها شده بود. مادرها قرار شد در روز یکشنبه فرزندانشان را ببینند و خداحافظی کنند. طی همین ۲ روز افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفته و در سازمان تیپ ها قرار می گرفتند. همچنین در روز یکشنبه کلیه تیپ ها در قرارگاه اشرف مانور داشتند. در این مانور آرایش ستون تمرین داده می شد و بعدازظهر همین روز بعضی از تیپ ها که توانسته بودند نشست توجیهی را در روز شنبه بگذرانند در جلسه توجیهی شرکت کردند. در این نشست ها به افراد گفته می شد روی جاده حرکت کنند و سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت در پیشروی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید. در همین نشست ها بر گه هایی جهت پر کردن به افراد داده می شد که برگ شناسایی محسوب می شد.

همه ماشین ها شماره گذاری شده و تیپ ها کدبندی و نامگذاری شده و به همه ابلاغ شده بود که مدارک عراقی را بگذارند و مقداری پول ایرانی بین افراد تقسیم شده بود و با برنامه و امکانات و سازماندهی، در انتظار دوشنبه و شروع عملیات بودند.

تحلیل سازمان که موجب تصمیم گیری آن در آن مقطع بود به شرح زیر است:

۱- با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ چشم انداز آینده نظامی سازمان در جدار مرز مبهم خواهد بود و رجوی در پیشبرد خطّ فعلی با مشکل روبه رو خواهد شد. (بن بست در عملیات نظامی)

۲- ظاهرا عراق به سازمان فشار می آورده است و از قول افراد رده بالای سازمان نقل می شده است

ص: ۳۱۷

۱- بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ: صص ۵۳ - ۶۴، نقل از فروغ بی دروغ.

که: «صاحبخانه (عراق) به ما فشار می آورد» یا به عبارت دیگر: «صاحبخانه ما را جواب کرده است.»

۳- براساس تحلیل سازمان، جمهوری اسلامی از دو عامل ثبات و پایداری، یعنی «جنگ» و «اختناق

داخلی» برخوردار است، که با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ خودبه خود عامل جنگ را از دست داده و

صرفاً اختناق باقی مانده است. در پی این برداشت، سازمان به این استدلال رسیده بود که: «اولاً جمهوری اسلامی از حیث نظامی در حداقل توان خویش و از حیث روحیه و توان عملیاتی و تدافعی بسیار ضعیف است، ثانیاً از حیث کمک های مردم حداکثر نارضایتی وجود دارد و نظام در مقابل سؤال مردم بی پاسخ مانده است. (۱)

نیروهای متشکله حاضر در عملیات «فروغ» به سه گروه عمده در سازمان تقسیم می شوند:

۱- نیروهایی که از قبل در مجموعه ارتش آزادیبخش متشکل بودند و در عملیات های مختلف شرکت

داشتند و تجربیات خوبی از آن عملیات ها کسب کرده بودند. اینها از توانایی خوبی برخوردار بوده، آموزش دیده، و از تابعیت تشکیلاتی و توانایی برخوردار بودند، تا آخرین لحظه می جنگیدند و هنگامی که مهماتشان تمام می شد با نارنجک خودکشی می کردند و حاضر به تسلیم نبودند.

۲- نیروهایی که بنا به ضرورت طی یک فراخوان عمومی از اعضا و هواداران سازمان در کشورهای

مختلف، بخصوص اروپا بسیج شده و به عراق روانه شده بودند. این دسته از نیروها با توجه به مدت محدود آموزش نظامی از کیفیت پایینی در عملیات برخوردار بودند. این تیپ ها روحیه

جنگی نداشتند، آموزش دیده نبودند و حتی لوازم آرایش خود را به همراه آورده بودند و با اقوامشان در ایران قرار ملاقات گذاشته بودند. تعدادی نیز مدارک تحصیلی خود را آورده بودند تا پس از فتح ایران، سهمی در قدرت بگیرند! به عبارت دیگر این گروه جهت سیاهی لشکر فراخوانی شده بودند.

۳- اسرایی که در عملیات های قبلی به اسارت سازمان درآمده بودند و با اقدامات توجیهی سازمان به آن جذب شده بودند و پس از آموزش های لازم در تیپ ها سازماندهی شده بودند. این عده حدود

۸۰۰ نفر برآورد شده اند که با وعده آزادی آمده بودند و انگیزه بسیار پایینی داشتند و توانایی

ص: ۳۱۸

نظامی مطلوبی نیز نداشتند و طبعا در عملیات تلفات زیادی داشتند. البته عده کثیری از آنان از

ابتدای درگیری های اسلام آباد فرار کرده از کوهستان های مجاور خود را به استان های دیگر

رسانده بودند. (۱)

قابل توجه است که عمدتاً فرماندهان عملیاتی سازمان در عملیات «فروغ» از رده های بالای تشکیلاتی بوده اند که نظامی نبوده اند و بعضاً اصول اولیه فرماندهی یک عملیات نظامی را نمی دانستند. کلیه نیروهای سازمان، اعم از کادر و عضو و هوادار، به استثنای تعدادی که هدایت و پشتیبانی را به عهده داشتند، که در این عملیات شرکت کردند، مجموعاً در حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد شده اند، که در حدود ۲۵ درصد از آنان را زنان و دختران تشکیل می دادند. (۲)

ستاد کل، تحت فرماندهی مسعود و مریم رجوی و مرکب از ۴ نفر ستادی و ۵ فرمانده محور به شرح زیر بود: (۳)

الف - ستادها

۱ - ستاد تبلیغات، به فرماندهی محمدعلی جابرزاده

۲ - ستاد سیاسی، به فرماندهی محمد سیدالمحدثین

۳ - دفتر فرماندهی: به مسئولیت شهرزاد حاج سید جوادی

۴ - تدارکات کلی، به مسئولیت ثریا شهری

ب - محورها

۱- محور کربند و اسلام آباد غرب، به فرماندهی مهدی براعی

۲- محور باختران، به فرماندهی ابراهیم ذاکری

۳- محور همدان، به فرماندهی محمود مهدوی

۴- محور قزوین، به فرماندهی مهدی افتخاری

۵- محور تهران، به فرماندهی محمود عطایی و به معاونت مهدی ابریشمچی

ستاد نظامی تحت فرماندهی مستقیم رجوی، مرکب از ۷ فرمانده ستاد نظامی و ۲۵ فرمانده تیپ

- ۱- همان: ص ۴۱، متخذ از اسناد بازجویی های به دست آمده از اسرا.
- ۲- همان: صص ۴۱ - ۴۲؛ آمار منتشره از سوی قرارگاه غرب سپاه پاسداران - ۱۳۶۷.
- ۳- همان: ص ۴۲؛ متخذ از اسناد مذکور در پی نوشت ۴۷.

رزمی به شرح زیر بوده است:

۱- اردوگاه اسرا، به مسئولیت صادق سادات دربندی

۲- هوانیروز، به مسئولیت حسن نظام الملکی

۳- ترابری، به مسئولیت محمود قجر عضدانلو

۴- دفتر ستاد نظامی، به مسئولیت سهیلا صادق

۵- تسلیحات، به مسئولیت یوسف

۶- امداد، به مسئولیت افسانه زهری

۷- مخابرات، به مسئولیت حشمت

به اضافه ۲۵ فرمانده تیپ، که علاوه بر آنان، ۴ نفر در رده فرمانده تیپ در محور تهران سازماندهی شده بودند.

هر تیپ شامل ۱۶۰ تا ۱۸۰ نیرو مرکب از دو گردان پیاده، یک گردان تانک، یک گردان ادوات، یک گردان ارکان، یک گروهان پشتیبانی رزمی و یک دفتر بوده است. هر گردان پیاده شامل ۵ نفر که در ۵ دسته ۱۰ نفره سازماندهی شده بودند، می شد. (۱)

تجهیزات هر تیپ عبارت بود از ۴ تانک، ۶ دستگاه هینو حامل تیربار سبک، ۴ دستگاه جیب حامل تیربار، ۲ دستگاه جیب حامل دوشکا، ۲ دستگاه جیب حامل توپ ۱۰۶، ۲ دستگاه جیب حامل تیربار

دولول، یک دستگاه ایفا حامل ضدهوایی چهارلول، یک دستگاه ماشین دو پداله و یک دستگاه وانت دو کابینه حامل تیربار با یک دستگاه جیب، ۲ دستگاه لندکروز، یک دستگاه وانت دو کابینه برای فرماندهی، ۴ دستگاه ایفا حامل نیرو، یک دستگاه کامیون، ۲ تانکر سوخت و یک دستگاه آمبولانس.

ضمناً در هر تیپ دو گروه فیلمبردار جهت ثبت کلیه وقایع سازماندهی شده بود. (۲)

پس از فراهم آمدن مقدمات، ستون ارتش آزادیبخش متشکل از ۲۵ تیپ رزمی، رأس ساعت ۶ صبح روز دوشنبه ۳/۵/۶۷ پس از اجرای مراسم صبحگاهی از قرارگاه خود در عمق خاک عراق به حرکت

درآمده و پس از طی مسیر تعیین شده در ساعت ۴ بعدازظهر از مرز خسروی عبور کرده و طبق

پیش بینی، ستون ساعت ۵ بعدازظهر از قصر شیرین و ۶ بعدازظهر از سرپل ذهاب عبور کردند. از این پس

۱- همان: ص ۴۳.

۲- همان: صص ۴۳-۴۴.

وظیفه فرماندهی محورها و تیپ های تحت امر به قرار زیر آغاز شد:

۱- محور اول به فرماندهی مهدی براعی، ۳ تیپ تحت امر، وظیفه تصرف شهرهای کرد (تا ساعت ۸

شب) و اسلام آباد (تا ساعت ۱۰ شب) را به عهده داشته است.

۲- محور دوم به فرماندهی ابراهیم ذاکری با ۵ تیپ تحت امر، وظیفه تصرف کرمانشاه را تا ساعت ۱۲ شب به عهده داشته است. در کرمانشاه قرار بوده است مراکز مهمی چون صدا و سیما، هوانیروز،

مراکز قرارگاه های سپاه و... به تصرف درآید و تعدادی از تیپ ها مستقر و بقیه جهت کمک،

محورهای بعدی را همراهی کنند. به منظور پاکسازی کرمانشاه یک ساعت توقف تا ساعت ۱ بامداد در نظر گرفته شد.

۳- محور سوم به فرماندهی محمود مهدوی با ۲ تیپ تحت امر، وظیفه تصرف همدان را تا ساعت ۳۰/۷ صبح روز سه شنبه ۴/۵/۶۷ به عهده داشته است. تصرف پایگاه هوایی نوژه نیز به عهده

این محور بوده است. یکی از تیپ ها در همدان مستقر و تیپ دوم ستون را همراهی می کرده

است. تصرف همدان و پایگاه نوژه تا ۳۰/۹ صبح به طول می انجامیده است.

۴- محور چهارم به فرماندهی مهدی افتخاری با ۲ تیپ تحت امر، وظیفه تسخیر و پاکسازی قزوین را به عهده داشته است. یک تیپ جهت نگهداری در قزوین مستقر و تیپ دیگر ستون را همراه می کرده است.

۵- محور پنجم به فرماندهی محمود عطایی، که ریاست ستاد فرماندهی کل را نیز بر عهده داشت، و با معاونت مهدی ابریشمچی با ۱۳ تیپ تحت امر، مسئولیت اجرای مرحله نهایی عملیات یعنی تصرف تهران را داشته است. مراکز حساس تهران از قبل شناسایی و بین یگان های رزمی تقسیم

مسئولیت شده بود. زمان پیش بینی شده برای عملیات در تهران ۴ بعدازظهر روز سه شنبه ۴/۵/۶۷ در نظر گرفته شده بود. نیروهای این محور از جمله زبده ترین نیروهای سازمان بودند. (۱)

سازمان در مورخ ۳/۵/۶۷ ساعت ۳ بعدازظهر عملیات خود را موسوم به «فروغ جاویدان» آغاز کرد. در لحظه حرکت تیپ ها رهبری سازمان برای بدرقه در محل حاضر شده و اظهارات مختصری برای نیروها

ایراد کرد.

عراق پیشاپیش حملات گسترده ای را در جبهه غرب و جنوب آغاز کرده بود و یک عملیات هوایی

برای ایجاد جوّ رعب و وحشت علیه مردم غرب کشور انجام داد. تقریباً همزمان با شروع عملیات «فروغ جاویدان» ارتش عراق با حجم وسیعی اقدام به حمله گسترده ای در منطقه جنوب، با تظاهر به قصد تصرف خرمشهر انجام داد، که هدف آن در حقیقت زمین گیر کردن قویترین لشگرها و تیپ های رزمی جمهوری اسلامی بود. برای تکمیل شدن رفع موانع، نیروی هوایی عراق روزهای قبل از آغاز عملیات سازمان، به دفعات مناطق تجمع نیرو در اطراف کردند و اسلام آباد را نیز بمباران کرد.^(۱)

نیروهای سازمان پس از شروع عملیات در ساعت ۴ بعدازظهر از مرزهای بین المللی عبور کرده وارد خاک جمهوری اسلامی شدند. از آنجا که رژیم عراق تجاوز خود را تا شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب گسترش داده بود، نیروهای سازمان بدون درگیری و عبور از خط وارد شهرهای قصرشیرین و سرپل

ذهاب شده و پس از عبور از کردند به سمت اسلام آباد پیشروی کردند و حدود ساعت ۳۰/۹ شب به اسلام آباد رسیدند و شهر را تصرف کردند.

در این شرایط عراق با توپ گردنه پاتاق را می زد. از طرفی هواپیماهای عراقی منطقه شمال گردنه موسوم به «ریجاب» و چند روستای پرجمعیت آن حوالی را بمباران شیمیایی نمود، که عده زیادی کشته و مصدوم بر جای گذاشت. هواپیماهای عراق اقدام به پخش حجم زیادی اعلامیه بر فراز شهرهای مرزی، از جمله کردند غرب نمودند مبنی بر اینکه عراق در حال انجام عملیات گسترده است و از نیروهای نظامی خواسته شده بود که با در دست داشتن آن اطلاعیه خود را تسلیم نمایند و نیز از مردم منطقه تقاضای ترک منطقه شده بود. در واقع سازمان تا بالای گردنه پاتاق هیچ نیروی بازدارنده ای جلو روی خود نداشت و تا زمانی که بلندگوی سازمان در اسلام آباد غرب اعلام ننمود کسی باور نمی کرد که سازمان دست به چنین عملیاتی زده است و همه گمان می کردند نیروهای عراق عاملان این عملیات اند.^(۲)

منافقین در قالب تیپ های ۲۰۰ نفره، با تانک های برزیلی بسیار پیشرفته با ۸۰ آمبولانس و صدها خودروی سبک، دو کامیون اسلحه، آزمایشگاه و بیمارستان های صحرائی و به طور کلی بسیار

مجهز وارد ایران شده بودند. آنان در سر راه خود بسیاری از مردم بی دفاع را به شهادت

ص: ۳۲۲

۱- همان: صص ۳۹ - ۴۰، متن بازجویی از اسرای عملیات مرصاد - ۱۳۶۷.

۲- همان: صص ۴۷ - ۴۸ از متن مصاحبه با یکی از کارشناسان اطلاعاتی - عملیاتی منطقه غرب کشور، در سال ۱۳۷۶.

رساندند. در شهر اسلام آباد اوج این فجایع رخ داد. منافقین در بیمارستان اسلام آباد تمام نیروهای پاسدار و بسیجی که در بیمارستان بستری بودند را سربریدند و ۱۳ نفر از بچه های جهاد سازندگی را هم تیرباران و اعدام کردند. منافقین بعد از اسلام آباد راهی کرمانشاه شده بودند که در ۳۰ کیلومتری کرمانشاه در گردنه چارزبر که بعدها به تنگه مرصاد معروف شد با مقاومت

رزمندگان مواجه شده و متوقف شدند. شهید صیاد شیرازی آن موقع فرماندهی هوانیروز را به

عهده گرفت و با بمباران ماشین های آنها، موقتا آنها را متوقف کرد و ستون های آنها را به آتش کشید. در درگیری تنگه مرصاد منافقین با دادن ۱۵۰۰ کشته زمین گیر شدند و از همان جا تصمیم

به فرار گرفتند. مشکلی که رزمندگان با آن مواجه بودند تعقیب منافقین بود. آنان با قرار دادن نیروهای انتحاری در گردنه های مختلف، مقاومت جدی از خود نشان می دادند تا سایر نیروها

موفق به فرار به خاک عراق شوند. این جنگ و گریز تا پل ماهی در نزدیکی سرپل ذهاب ادامه

یافت ولی منافقین با انفجار پل ماهی مانع ادامه تعقیبشان شدند.

هوایمهای عراقی هم در این موقع عملاً وارد کار شدند و با بمباران وسیع رزمندگان، تعداد زیادی از نیروهای ما را به شهادت رساندند. (۱)

در ساعت ۳۰/۱۱ شب یکی از تیپ های باختران راه را اشتباه رفته همین امر باعث شده بود که ترافیک سنگینی در شهر [اسلام آباد] و در خارج شهر به وجود بیاید. همچنین به علت فرار وسیع مردم از شهر ستون سازمان کاملاً متوقف شد. (۲)

پس از خروج ستون نیروهای سازمان از اسلام آباد پس از یکی دو درگیری کوچک، در ساعت ۲ نیمه شب ۴/۵/۶۷ در منطقه حسن آباد، یکی از تیپ های سازمان گرفتار درگیری سنگینی شد و با اینکه اولین تیپ گردنه حسن آباد را پشت سر می گذارد اما بعد از آن هم درگیر نبرد سنگینی در منطقه می شود. (۳)

پس از کمک رسانی گردان های متعدد از تیپ های مختلف به نیروهای درگیر، در نزدیکی های صبح مجدداً ستون سازمان به حرکت درآمد اما باز در گردنه چهارزبر، درگیر شد و دنباله ستون متوقف گردید. بر اثر نبرد سنگین در چهارزبر مرتباً تعداد زخمی ها زیاد شد و تعداد لاشه های کامیون ها و کشته ها و... افزایش پیدا کرد و تعدادی از فرماندهان گردان درگیر هم کشته شدند. در این وقت حمله دیگری از سوی سه راهی ملاوی به نیروهای سازمان صورت گرفت. در این میان اسرای حاضر در عملیات غالباً فرار

ص: ۳۲۳

۲- فروغ بی دروغ... ص ۱۶.

۳- همان: صص ۱۶ - ۱۷.

کردند و بی‌نظمی شدیدی بر نیروهای سازمان حاکم شد.

بلافاصله پس از آزادسازی شهر اسلام آباد، یگان‌های سپاه پیش روی را ب‌سوی‌کردن آغاز کردند. قبل از رسیدن نیروهای خودی به این شهر در ساعت سه نیمه شب، ۳ فروند هلی‌کوپتر ترابری در‌کردن به زمین نشستند و تعدادی از کادرهای منافقین و رهبری سازمان [برابر اطلاعات موجود رجوی و همسرش

طی مدت اشغال، در شهر‌کردن به سر می‌بردند.] را از شهر خارج کردند. (۱)

از ساعت ۷ حملات هواپیماها و سپس حملات هوانیروز باختران بر روی ستون سازمان شروع شد. همین امر موجب شد که نفرات، که پیش از آن در ماشین‌های خودشان بودند، از ماشین‌ها خارج شده و در اطراف جاده لای شیارها و پناهگاه‌های طبیعی، کنار جاده، و زیر پل‌ها سنگر بگیرند و ستون کاملاً متوقف شود. در ضمن، همزمان، در اطراف کارخانه قند درگیری سنگینی در گرفت. در هر سه جبهه درگیری،

نیروهای جمهوری اسلامی برفراز ارتفاعات، بر نیروهای سازمان اشراف کامل داشتند و ضمناً با حملات هوایی نیروهای سازمان را به شدت سرکوب کردند. در این میان تعدادی از نیروهای ارتش آزادیبخش

ناگزیر از فرار و عقب‌نشینی شدند. این در حالی بود که تعدادی از بی‌سیم‌های آنها از کار افتاده بود و آمبولانس‌ها مرتباً زخمی‌های سازمان را به عقب بر می‌گرداندند. (۲)

ظهر روز سه‌شنبه ۴/۵/۶۷، توسط نیروهای جمهوری اسلامی، جبهه دیگری از پشت پادگان‌الله اکبر، به قصد قطع ارتباط میان نیروهای ارتش آزادیبخش در اسلام آباد و‌کردن، باز شد که حملات و سرکوبی نیروهای سازمان تا نیمه‌های شب ادامه داشت. (۳)

صبح روز چهارشنبه ۵/۵/۶۷ نیروهای جمهوری اسلامی از دو جبهه، از طرف پادگان‌الله اکبر و از منطقه جنوب اسلام آباد، به سمت اسلام آباد هجوم آوردند و مناطق غربی و جنوبی شهر را کلاً زیر فشار قرار دادند، به طوری که حتی در جنوب شهر پیشروی داشتند. در ساعات آغازین روز چهارشنبه نیروهای ارتش آزادیبخش با امیدواری به پیشروی به سمت باختران، برای گرفتن تنگه چهارزبر به آن منطقه هجوم آوردند که تلاششان ناکام ماند.

جریان حمله به این ترتیب بود که افراد سازمان تا صبح چهارشنبه در لابه‌لای شیارهای کوهستان به

ص: ۳۲۴

۱- پایان جنگ...، ج ۵: ص ۱۹۰.

۲- همان: ص ۱۷.

۳- همان: ص ۱۸.

طور مستتر استراحت می کردند، تا اینکه در اولین ساعات بامداد هلی کوپترهای عراقی جهت باز کردن تنگه به کمک ارتش آزادیبخش آمدند و با آمدن آنها دستور تهاجم و حرکت به نیروهای سازمان داده شد. درگیری شدیدی برای گرفتن تنگه آغاز شد و با شکست اولین تهاجمات ارتش آزادیبخش، فرار نیروهای سازمان شروع شد. نیروهای جدید با این تصور که راه باز شده است به سمت جلو در حرکت بودند و در همین حال با نیروهایی روبه رو می شدند که در حال فرار بودند و علت عقب نشینی را هم توضیح

نمی دادند. نیروهای تازه وارد نیز با رفتن به صحنه درگیری و حرکت به سمت عقب متوقف شدند. (۱)

حملات هوایی مکرر و هجوم هلی کوپتر و کاتیوشا به منطقه، از سوی جمهوری اسلامی، امکان سازماندهی را از آنان گرفت و نیروهای سازمان به تعجیل در ماشین های انباشته از نفرات، در حالی که بعضی افراد به جاهای مختلف ماشین آویزان بودند عقب نشینی می کردند. (۲)

غروب روز چهارشنبه درگیری تنگه چهارزبر با عقب نشینی نیروهای ارتش آزادیبخش به پایان رسید و از شب پنجشنبه عقب نشینی کامل آغاز شد. چهارشنبه شب در ساعت ۷ بعدازظهر شدت حملات ارتش جمهوری اسلامی حتی فرصت عقب نشینی را هم از نیروهای سازمان گرفته بود. از صبح روز پنجشنبه

۶/۵/۶۷ نیروهای در حال فرار آنها، در حوالی اسلام آباد مورد چند حمله مختصر قرار گرفتند. مجروحین یا خود را می کشتند یا امیدوار بازگشت نیروهای تازه نفس می ماندند. تعداد زیادی از افراد نیز در کوه و دشت و روستاهای اطراف پراکنده شدند و آخرین خودروهای سازمان با حداکثر ظرفیت و در حالی که افرادی به اطراف آن آویزان بودند به داخل خاک عراق بازگشتند. (۳)

یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در تشریح عملیات می گوید:

۱۱ روز قبل از حمله منافقین به داخل کشور، باخبر شدیم که تغییرات جدیدی در آرایش ناوگان های مستقر در خلیج فارس و دریای عمان به وجود آمده است. به طور مثال ناو هواپیمابر

وینسنس به طرف دهانه تنگه هرمز آمده بود و ناوهای انگلیسی حرکات مشکوکی را انجام می دادند. در همین موقع ۵۳ نفر از نمایندگان کنگره آمریکا (به نقل از رادیو منافق) طی نامه ای از وزارت امور خارجه خواسته بودند که دولت ریگان در جهت تقویت سازمان منافقین به عنوان آلترناتیو آینده حکومت ایران برنامه ریزی بکند. دو روز بعد از این قضایا یعنی ۹ روز قبل

ص: ۳۲۵

۱- همان: ص ۱۹.

۲- همان: ص ۲۰.

۳- همان: ص ۲۱.

از حمله آنها و درست بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران اسلامی، عراق در دو جبهه غرب

و جنوب دست به تحرکات وسیعی زد. در جنوب خود را تا جاده خرمشهر - اهواز رساند و به طرف جاده اهواز حرکت کرد و قصد داشت خرمشهر را دور بزند و در غرب از محور ازگله - قصر شیرین - سرپل ذهاب - گیلانغرب - سومار - نفت شهر و میمک به عمق ۳۰ کیلومتر به داخل کشور تعرض کرد. به لطف خداوند، در جنوب بچه ها با آمادگی که داشتند و همچنین با حضور وسیع و به موقع مردم ضربه مهلکی را به دشمن وارد آوردند و او را تا مرزهای بین المللی عقب راندند. اما در غرب دشمن تجاوزش را گسترش می داد. در این مدت سعی کرد

که از محور سومار خودش را به سه راهی استراتژیک اسلام آباد - ایلام - ایوان غرب و همچنین

در منطقه گیلانغرب هم می خواست خودش را به سه راهی دیگری برساند. اما خوشبختانه همان طور که از رادیو شنیدید مردم ایوان دلاورانه مقاومت کرده و تعدادی از تانک هایشان را منهدم کردند و سه دستگاه از آنها را هم به غنیمت گرفتند و تعدادی هم اسیر گرفتند. و دشمن بعثی ناچار شد که ۱۱ کیلومتر از آن سه راهی مهم عقب نشینی کند. رزمندگان یکی از تیپ ها نیز ۱۱ تانک دشمن را منهدم کردند و دشمن به ناچار عقب نشینی کرد.

قرار بود وقتی منافقین به تهران رسیدند، با پخش یک اعلامیه شدیدالحن از کشورهای دیگر درخواست حمایت کنند و آنها نیز منافقین را حمایت نمایند. (۱)

عملیات فروغ جاویدان پیامدهای زیادی - عمدتاً به زیان سازمان - برای سازمان داشته است که، به طور گذرا به آنها اشاره می کنیم.

یکی از پیامدهای این عملیات، زیر سؤال رفتن خط استراتژی سازمان، به تبع آن زیرسؤال رفتن رهبری بود. سازمان استراتژی و برنامه های مختلفی را از ابتدای تأسیس و خصوصاً پس از پیروزی انقلاب مورد آزمایش قرار داده بود که با ورود به فاز جدید و تشکیل ارتش آزادیبخش، همه آنها را به نوعی مردود و بی جواب قلمداد کرده بود و تنها راه مبارزه و براندازی نظام را نبرد مسلحانه و جنگ نوین ارتش آزادیبخش دانسته بود. با مطرح کردن این مسئله که «صلح طناب دار رژیم است» و «هیچ گاه رژیم صلح نمی کند»، اقدام به عملیات های جدار مرز و نهایتاً چلچراغ و فروغ نمود و چون در عملیات فروغ جاویدان با شکست مواجه شد و صلح و آتش بس نیز میان ایران و عراق برقرار شد، لذا برای جبران این مسئله، رجوی علت شکست و ناکامی را در خود پرسنل سازمان و بی ایمانی و ضعف آنها عنوان کرده و

ص: ۳۲۶

۱- مجله پیام انقلاب، شماره ۲۲۰: صص ۱۸ الی ۲۱، شهریور ۱۳۶۷، به نقل از سردار شعبانی، از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

گفت: «اگر ایراد و مشکلی هست در خود شماست؛ خط مشی ما مشکلی نداشته است.»^(۱) این خط در وادار کردن نیروها به اعتراف به خست و کم کاری و بی ایمانی و عدم باور به توانایی های خویش که در جلسات عمومی انجام شد، نمود پیدا کرد. به رغم این کار، شکسته شدن رجوی در ذهن تعداد زیادی از نیروها باعث ریزش نیرو گردیده، تعداد کثیری از اعضا و هواداران سازمان جدا شدند. همچنین در این راستا شعار محوری سازمان هم که «صلح و آزادی» بود زیر سؤال رفت. در راستای همین بحث است که رجوی همیشه در سخنرانی هایش پس از عملیات فروغ، تأکید می نماید که «ما زاییده جنگ نبودیم که با صلح از بین برویم» و دایم بر این موضوع توقف و تأکید خاصی داشت زیرا در ذهن افراد این سؤال مطرح شد که «ما برای تحقق صلح مبارزه می کردیم. اکنون که صلح محقق شده چرا باید مبارزه کرد؟» پس از این نیز رجوی استراتژی «جرقه و جنگ» را دنبال می کرد (جرقه از سازمان، جنگ از دو رژیم ایران و عراق)^(۲)

ص: ۳۲۷

۱- سازمان همواره با فرافکنی و برخوردهای ایدئولوژیک مترصد توجیه عملکرد خود می باشد، پس از شکست در عملیات فروغ، رجوی در یک نشست طولانی در عراق، علت شکست را به نیروها و ضعف ایدئولوژیک آنان معطوف داشت تا سرپوشی بر محاسبات غلط (اطلاعاتی و تحلیلی) خود بگذارد. رجوی آخرین نطقه پیشروی (تنگه چهارزبر) نیروهایش را بهانه کرد و اعلام داشت: «شما در تنگه چهارزبر گیر نکرديد بلکه در تنگه توحید، زمین گیر شدید» و اضافه کرد «ضعف ایدئولوژیک شما باعث گردید تا در تنگه آرزوها و خصلت ها و خواسته هایتان درجا بزنید» - سپس با یک برنامه ریزی قبلی تعدادی از نفرات را صدا زد و از آنان سؤال کرد: «وقتی به تهران می رسیدی چه کاری برای اولویت داشت؟» و سؤال شونده بی درنگ پاسخ می داد: «قصه داشتیم پیش پدر و مادرم بروم و این پیروزی را به آنها تبریک بگویم»، رجوی خطاب به بقیه نیروهای حاضر، از این روحیه به مثابه ماده شدن خصلت های بورژوازی یاد نمود و آن را در تضاد با ایدئولوژی مجاهدین خواند و گفت: «خب، معلوم است با این تفکر، بایستی هم در چارزبر گیر می افتادیم، وقتی دیدار با فامیل بهانه ای برای رسیدن به هدف می شود، بالتبع از جوهر و تقدس هدف غائی می کاهد.»

۲- استراتژی جرقه و جنگ: قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف نظام و شکست عملیات فروغ، استراتژی جنگ مسلحانه سازمان را به بن بست کشاند و یا حداقل این نگرانی را به دنبال داشت که پس از آتش بس میان تهران و بغداد، تکلیف سازمان - ارتش آزاد بیخس و مشی مسلحانه چه خواهد شد؟ رجوی در یک نشست اختصاصی با اعضا به این مهم پرداخت و با رسم یک مثلث روی تابلو عنوان داشت: «یک ضلع این مثلث صحیح است، یک وجه اش جنگ است و ضلع سوم نه جنگ و نه صلح است. - ضلع سوم شرایط فعلی است که ما را قفل کرده و اگر این حالت به سمت صلح برود، بی شک مجاهدین در خاک عراق به پایان خواهند رسید، لذا وظیفه ما این است که زمان را جلو بکشیم...» «جامعه شناسی و روان شناسی طرف عراقی و رژیم، مبین آن است که هیچ کدام در پی صلح دائم نیستند و قطعا روزی جنگ دومی آغاز خواهد شد، وظیفه ما این است که ضلع فعلی این مثلث نه جنگ و نه صلح را به سمت ضلع دوم یعنی جنگ دوم سوق دهیم». این استراتژی بعدها تحت نام «جرقه و جنگ» - جرقه از مجاهدین، جنگ از آنها - معروف شد و همه نیروها روی این استراتژی کوچک شدند تا با ایجاد فتنه روابط و مذاکرات دو طرف را مخدوش کنند. رجوی معتقد بود که استخبارات و مخابرات رژیم عراق زمینه مناسب تری نسبت به سیستم سیاسی و اجتماعی عراق دارند تا او بتواند با تحریک آنان استراتژی خود را جلو ببرد. از همین رو بخش

عارفی (رابطه با دو سرویس عراقی) بسیار فعال شد تا دائما برای پیشبرد سیاست خود، فضا سازی نمایند. اگرچه عمر رژیم صدام به آنجایی نرسید که خواسته سازمان (جنگ دوم) تحقق یابد؛ ولیکن فضا به اندازه ای باز شد که آنها توانستند در راستای عینی کردن مشی مسلحانه خود و ارتقاء روحیه نفرات پاسیو شده، مسیر جنگ شهری را مجددا باز کنند و با خمپاره و ترور، تاکتیک قدیمی خود را دنبال کنند.

شکست در استراتژی و شعار محوری و همچنین تحولات منطقه ای همچون جنگ عراق علیه کویت و لشکرکشی نیروهای چندملیتی بر علیه عراق و به تبع آن نزدیکی هرچه بیشتر عراق به ایران و سعی جدی عراق بر حلّ ریشه ای مشکلات و معضلات موجود بر سر راه تعمیق روابط دو کشور، همه این مسائل موجب ریزش شدید نیرو گردید. بنا به گزارشات موثق حدود ۲۰۰۰ نفر نیروی بریده از سازمان در اروپا حضور دارند که از عملیات فروغ به بعد شروع به انفصال نموده اند.

دیگر پیامد عملیات، محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه های اپوزیسیون بوده است.

عمده گروه های مخالف جمهوری اسلامی، نظیر حزب دمکرات کردستان، چپی ها و سلطنت طلبان،

عملیات فروغ را نتیجه توهمات و خیال پردازی های رجوی دانسته و حتی بعضی ها سازمان را عامل ایجاد

وحدت در جمهوری اسلامی عنوان کرده اند. پیامد دیگر عملیات فروغ جاویدان تلفات آن عملیات است. سازمان ۱۳۰۴ نفر کشته را خود رسماً تأیید و با عکس و زندگی نامه منتشر کرده است. تعداد مجروحین نیز بالغ بر ۱۵۰۰ نفر برآورد شد که ۷۰۰ نفر آنان معالجه سرپایی و سطحی داشته اند و ۸۰۰ نفر بستری و بعضاً جان سپرده اند. بر اساس اعترافات دستگیرشدگان و عکس هایی که از بعضی اجساد شناسایی شده تهیه گردیده است از مجموع ۵۱ نفر هیئت اجرایی سازمان (مرکزیت) حداقل ۳۳ نفر از آنها در صحنه عملیات حضور داشته اند که ۱۶ نفر آنان کشته شده اند. لذا حجم ضربه به بدنه سازمان ۵۰ تا ۶۰ درصد بوده و به کادر مرکزی سازمان حدود ۳۰ درصد ضربه وارد شده است که این تعداد علاوه بر تعداد مجروحین و از کار افتادگانی است که به عقب انتقال داده شده اند. رضا پورآگل، مهدی افتخاری و مهدی

کتیرایی از جمله کشته شدگان مرکزیت در این عملیات می باشند.

تجهیزات منهدم شده سازمان در مجموع نبردهای عملیات فروغ جاویدان ۶۱۲ خودرو از انواع

مختلف، ۷۲ تانک و زره پوش، ۲۱ توپ ۱۲۲ میلی متری و ۵۱ تفنگ ۱۰۶ میلی متری که عمدتاً بدون خودرو حمل کننده بودند برآورد گردیده است. آمار غنایم نیز حدود ۵۰۰ دستگاه انواع

خودرو مقادیر زیادی تجهیزات انفرادی و جمعی بوده است. تنها پیامد مثبت این عملیات برای سازمان از بُعد تبلیغاتی بوده است. یکی از محورهای اساسی در مانور تبلیغاتی و ژست تشکیلاتی آنان پیشروی نیروهای سازمان تا حوالی کرمانشاه است و همیشه روی این مطلب مانور تبلیغاتی می داده اند.

از زمان عملیات فروغ تاکتیک های سازمان تغییرات فاحش داشته است اما استراتژی سازمان کاملاً

حفظ شده است. سازمان معتقد است که در عملیات فروغ چون سازمان فقط به ارتش متکی بوده است عملیات به شکست منجر شده است. در توجیه شکست عملیات، رجوی گفت: تمامی اتکاء ما به ارتش و ایدئولوژیمان بود و روی عنصر سیاسی کار جدی صورت نداده ایم و آن را با قیام کربلا- قیاس نمود که امام حسین (ع) نیز تمامی اتکاء را بر دو عنصر شمشیر و ایدئولوژی خود نهاد و از معادله های سیاسی چشم پوشی کرد!! و همین باعث شکست گردید! از آن پس و با همین توجیه و در پی بن بست نظامی

تحمیل شده، خط کار سیاسی در اولویت قرار گرفت ولی هیچ گاه دنباله روی از مشی مسلحانه به عنوان تنها راه مقابله با جمهوری اسلامی ایران، به کناری گذاشته نشد. (۱)

ص: ۳۲۹

۱- نشست عاشورا: پس از مدتی که از عملیات فروغ گذشت، رجوی در نشست عاشورا زمینه لازم را برای انتقال بخشی از سازمان به اروپا و شروع به کار سیاسی را فراهم نمود. در مرتبه قبل که رجوی همراه با کلیه عناصر سازمانی از فرانسه به عراق منتقل شدند، مهدی ابریشمچی عنوان داشته بود که منبعد هر که در اروپا بماند خواهد سوخت و ماندن هیچ نیرویی نه مشروعیت دارد و نه کاری از پیش خواهد برد و اساساً خط قرمز ما روی همین ماندن یا نماندن تعیین شده است. رجوی در نشست موسوم به عاشورا، با یک مقدمه طولانی از قیام کربلا، نتیجه گرفت که شکست نظامی امام حسین ع نه به خاطر بحث نیرویی او بود (۷۲ نفر در مقابل ۳۰۰۰ نفر) بلکه این شکست بدان معطوف می گردد که امام حسین (ع) تمامی انرژی خود را روی شمشیر و ایدئولوژی خود گذاشت و از نقش عنصر خارجی غافل گردید. ما که او را رهبر عقیدتی خودمان می دانیم و معتقدیم که باید از قیام کربلا درس بگیریم، ضمن اعتقاد کامل به شمشیر و ایدئولوژی مجاهدین باید از تجربه مولایمان بهره برده و در پی کسب مشروعیت آلترناتیوی خود در عرصه بین المللی باشیم... منبعد مجاهدین و ارتش آزادیبخش در عراق تحت مسئولیت مسعود رجوی به راهبردی کردن استراتژی جرقه و جنگ مشغول شدند و با مطرح کردن مریم رجوی به عنوان رئیس جمهور برگزیده و انتقال او و بسیاری از نیروهای قدیمی به فرانسه و فعال کردن شورای ملی مقاومت، عملاً مبحث حمایت های سیاسی؛ جذب نیرو و مالی سازمان را در اروپا و آمریکا سازماندهی نمودند.

مجاهدین خلق محافظان مرزهای ایران و عراق، و همانند ارتش عراق اند؛ از آنها حرف شنوی داشته باشید. «صدام حسین»^(۱) در جریان جنگ خلیج فارس، کردهای عراق با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، فرصت را غنیمت شمرده مناطق کردنشین را به دست گرفتند. رجوی به خواست مستقیم ارتش عراق، جهت حفظ حکومت صدام و با بهانه حمله نیروهای جمهوری اسلامی به پایگاه های مجاهدین خلق، نیروهای خود را به سمت مناطق کردنشین حرکت داد و اقدام به سرکوب اکراد عراقی نمود تا لشگریان صدام از جنوب برسند.^(۲)

در ابتدای اشغال کویت توسط عراق، مجاهدین خلق در منطقه ای به نام «نوژول» (واقع در شمال عراق) مستقر شده بودند^(۳) در این منطقه، پیش از حضور عوامل رجوی، کردهای عراقی زندگی می کردند؛ لیکن به هنگام واگذاری آن به مجاهدین خلق، کاملاً تخلیه شده بود! بدین معنی که ارتش صدام شهرک ها و روستاهای این منطقه را مورد حمله قرار داده و مردم آن را کشته یا به کشورهای ایران و

ص: ۳۳۷

-
- ۱- شمس حائری، مرداب: ص ۲۷. نویسنده توضیح داده است که «این پیام را از رادیو عراق در زندان دانشکده» [= از جمله زندان های مجاهدین در عراق] در یادگان اشرف، به اتفاق سایر زندانیان شنیدم».
 - ۲- متن اصلی و ترجمه شده گزارش وزارت خارجه آمریکا؛ مستند به مصاحبه جلال طالبانی و گزارش ۴ اکتبر ۹۴ وال استریت ژورنال که در پی نوشت های بعدی خواهد آمد. نیز متن ترجمه شده گزارش تحقیقی حزب سبز آلمان.
 - ۳- این منطقه در حدفاصل شهر «کرکوک» عراق و شهرهای کردنشین «کفری» و «طوز» قرار دارد.

ترکیه متواری کرده بود. چند ماه پس از عملیات «فروغ» (مرصاد)، صدام حفاظت و نگهداری «نوژول» را به عوامل رجوی سپرد؛ که در آنجا - برای پر شدن وقت شان - گندم و جو کاشته بودند. با شروع جنگ خلیج فارس، نیروهای رجوی از پادگان موسوم به اشرف به منطقه «نوژول» رفتند.

در جریان حملات هوایی متحدین به مناطق نظامی و استراتژیک عراق، پناهگاه‌های مجاهدین خلق - با نوعی توافق - از آسیب در امان ماند؛ به عنوان مثال، در قرارگاه‌های اشرف و نوژول دو پرچم بزرگ ایران همراه با عکس مسعود و مریم نصب شده بود که برای هواپیماها به خوبی قابل رؤیت بود. (۱)

صدام، که با شکست مواجه شده بود کلیه نیروهای باقیمانده خود را نیز به مرز کویت برد؛ در نتیجه مناطق شمالی از نیروهای بعثی تخلیه شد. در این حال فرصت مناسبی ایجاد شده بود تا گروه‌های کرد عراقی به این مناطق یورش برند و دوباره در شهرهای کردنشین ساکن شوند.

کردها، در قسمت شمالی، شهرهای بزرگ و اصلی «موصل» و «سلیمانیه» را اشغال نمودند و سپس

به سوی شهرهایی مثل «طوز»، «کفری» و «جلولا» پیشروی کردند. با اشغال این شهرها، کافی بود که کردها از سه راهی «سلیمان بیگ» عبور کرده به جاده اصلی برسند و مستقیم به طرف شهرهای «خالص» و «بغداد» پیشروی کنند. در چنین موقعیتی، هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع آنها شود. (۲)

برخورد کردها و نیروهای رجوی و سرکوب کردها در همین مرحله پیش آمده است. ما در اینجا سه روایت از این ماجرا را نقل می‌کنیم. روایت نخست مطالبی است که در بخشی از گزارش وزارت خارجه آمریکا به کنگره آن کشور آمده است:

در ماه مارس ۱۹۹۱، به دنبال عملیات «توفان صحرا» بر طبق گزارش‌ها، ارتش آزادی بخش ملی [= معدود نیروهای رجوی] با پاسداران انقلاب ایران، در نزدیکی شهر مرزی قصرشیرین به نبرد پرداخت. تحلیل‌گران چنین می‌پندارند که صدام به ارتش آزادی بخش ملی اجازه داد تا در این زمان به داخل ایران نفوذ کند؛ تا بدین وسیله نشان دهد که حمایت ایران از قیام شیعیان در جنوب عراق را تحمل نخواهد کرد. (۳) در آن زمان، کردهای عراقی نیز ادعا کردند که مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده‌اند؛ ادعایی که از سوی پناهندگانی که به نزدیکی

ص: ۳۳۸

۱- اسدی، واپسگرا: صص ۸۶ - ۹۳.

۲- همان.

۳- گزارش «مایکل تودولو» در روزنامه تایمز لندن/ دوم آوریل ۱۹۹۲؛ و گزارش «آلن کوول» در روزنامه نیویورک تایمز/ ۵ ژوئن ۱۹۹۱.

مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار گرفت. (۱) جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان، به خبرنگاران گفت: «... مجاهدین در نبرد کرکوک به نیروهای صدام پیوستند.» (۲)

گزارش اخیر وال استریت ژورنال می گوید: «تنها تهاجم عمده ارتش آزادی بخش ملی، طی شش سال گذشته، در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج [فارس] صورت گرفت؛ و این زمانی بود که صدام حسین به رجوی دستور داد برای فرو نشانیدن شورش کردها در شمال عراق

به کمک بیاید؛ و این را شرکت کنندگان در آن عملیات بیان می دارند.» (۳)

یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد. (۴)

روایت دوم از شخص حائری، عضو قدیمی و جدا شده سازمان است که ضمن شرح وقایع، زمینه هایی نیز به دست می دهد که نشانگر برنامه ریزی قبلی در مورد نقش سرکوبگر مجاهدین خلق علیه کردهاست؛ چنانکه در ابتدای این بخش نیز اشاره کردیم، مناطقی از عراق که کردنشین بود، توسط صدام - به طور موقت - به رجوی «حاتم بخشی» شده بود. حائری می نویسد:

طبق شهادت بسیاری از اعضای مجاهدین خلق - که در محل حاضر بودند و من قبل از رفتن به زندان، [چه] در مهمانسرا و چه در زندان با همه آنها گفت و گو کردم - سازمان مجاهدین قسمت بزرگی از مناطق کردنشین شامل شهرهای «طوز»، «خرماتو»، «کفری»، «سلیمان بگ» و «خانقین»

را قبل از اینکه کردها به این مناطق بیایند، به اشغال خود درآوردند.

در شهر سلیمان بگ، اولین عملیات مجاهدین خلق علیه کردها، در محدوده ساختمان راه آهن، با وارد شدن یک مینی بوس به شهر آغاز شد. این مینی بوس پر از پیشمرگ بود که قصد داشتند

شهر را آزاد کنند. یک تیپ از ارتش آزادی بخش، به فرماندهی حسن، و تیپ دیگر، به فرماندهی آخید، در دو جبهه به این مینی بوس حمله کردند. در اولین لحظات، مینی بوس آتش

گرفت و سرنشینان مینی بوس، که قبلاً پیاد شده بودند، به سرعت پراکنده شدند و به سمت

«کفری» عقب نشینی کردند.

سلاح این پیشمرگ ها کلاشینکف و قناسه بود [ولی] مجاهدین خلق آنها را با B.M.P و تانک های A۵۵ و سایر سلاح های سنگین مورد حمله قرار دادند. چند نفر از این عده [کردها

-
- ۱- گزارش «آسوشیتدپرس» / ۱۰ مه ۱۹۹۱.
 - ۲- گزارش مذکور در تایمز لندن.
 - ۳- گزارش «پیتر والدمن» در وال استریت ژورنال / ۴ اکتبر ۱۹۹۴.
 - ۴- همان.

زیر پل راه آهن مخفی شدند و مجاهدین خلق، بدون اینکه قصد دستگیری و اسارت آنها را داشته باشند، با توپ پل را منهدم کردند و روز بعد آنها را در همان نزدیکی پل دفن کردند.

پیشمرگ ها معمولاً شانزده نفر بودند که اکثر آنها کفش های لاستیکی و لباس های ژنده به تن داشتند.

در سه راهی «طوز - سلیمان بگ - کفری»، مجاهدین خلق یک کامیون بنز قرمز رنگ را، که حامل

ده تن مهمات برای کردها بود، متوقف کردند. راننده و نفر همراه و دو کودک را از کامیون پیاده کردند؛ و آنها به حالت تسلیم ایستادند. مجاهدین خلق، با توپ ۲۳ میلی متری، آن دو را به گلوله بستند؛ یکی از آنها مغزش متلاشی و دیگری مجروح گردید. یکی از کودکان روی جسدی که مغزش متلاشی شده بود، افتاد و گریه و شیون سر داد؛ به نظر می رسید که راننده مقتول، پدر کودک بود... از سرنوشت آن مجروح و دو کودک خبری در دست نیست.

بسیاری از سربازهای کرد عراقی، که از جبهه فرار کرده و قصد رفتن به نزد خانواده های خود را

داشتند و از ترس ارتش عراق و ناامن بودن جاده ها از کوه ها عبور می کردند، در بین راه مورد تهاجم و حمله مجاهدین خلق قرار می گرفتند و کشته می شدند.

در حین جنگ، یکی از فرماندهان [مجاهدین خلق]، به نام رضا کرمعلی... پس از صدور دستور تیراندازی به سوی خانه اکراد در شهر «طوز»، توسط مدافعین کرد کشته شد؛ و بعد جسد او را به عنوان شهید در پادگان اشرف به خاک سپردند. علاوه بر رضا کرمعلی، ده ها نفر از اعضا نیز - که بعضاً مخالف جنگ با کردها بودند اما به علت اطلاعات غلطی که مجاهدین خلق به آنها داده

بودند فکر می کردند که با... [مأموران] رژیم که لباس کُردی به تن کرده اند می جنگند - ناخواسته در مناطق کردنشین کشته شدند.

مجاهدین خلق، برای سرپوش گذاشتن روی کُردکشی و دخالت در امور داخلی کردها، جنگ با کردها را «عملیات مروارید» نامگذاری کردند، و مدّعی شدند که نیروهای رژیم به قرارگاه آنها حمله و آنها این حمله را دفع کرده اند؛ در صورتی که تنها در «خانقین»، یعنی ناحیه مرزی ایران و عراق، بخشی از نیروهای مجاهدین خلق که در محلی به نام «محور سوسن» مستقر بودند، مورد حمله نیروهای رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفتند؛ اما در بقیه نقاط، مانند «طوز» و «جلولا» و «سلیمان بگ» و «کفری»، هیچ خبری از پاسداران [جمهوری اسلامی] نبود. در این عملیات، چهار نوجوان زیر بیست سال را دستگیر کردند و به عنوان «پاسدار» جلو دوربین تلویزیون [عراق] آوردند تا ثابت کنند که کردهای عراقی - همه - کرد نبوده بلکه عوامل رژیم [جمهوری اسلامی] نیز بین آنها بوده اند.

اگر طبق ادعای رجوی، رژیم به مجاهدین خلق حمله کرده بود، می بایست درگیری در اطراف

پادگان اشرف صورت می گرفت؛ نه کیلومترها دورتر از محل استقرار مجاهدین خلق، و در شهرهای کردنشین عراق! از طرفی مجاهدین خلق، در این جنگ، گوسفند و مرغ و خروس زیادی از مناطق کردنشین - همراه خود - به پادگان اشرف آورده بودند؛ آیا این گوسفند[ها] و مرغ و خروس ها را هم رژیم [جمهوری اسلامی] به عراق آورده بود؟!

این نشان می دهد که مجاهدین خلق از پایگاه های خود، همراه با توپ و تانک، خارج شده و در

نقاطی بسیار دورتر از پادگان با کردها درگیر شدند. اگر بپذیریم [که رژیم ایران به علت ضعف ارتش صدام قصد حمله به عراق را داشته، با شرایطی که آن روز حاکم بود، ایران می توانست تا بغداد - بدون هیچ مانعی - پیشروی کند... این ادعا کاملاً دروغ است...]

رجوی می گوید: «قوای ما با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شدند»؛ این دروغ وقتی بیشتر آشکار

می شود که یکی از نفرات رده بالای سازمان، به نام نادر افشار، همراه با دو نفر دیگر که یکی از آنها مترجم و به زبان عربی کاملاً مسلط بود، در مناطق شیعه نشین جنوب عراق به وسیله

«شمشیر» کشته می شوند. این سه نفر برای جاسوسی به جنوب رفته بودند؛ و اجساد آنها رابه

پادگان اشرف می آورند و برایشان سنگ یادبود بنا می کنند.^(۱)

جزئیات دقیق تری از برخوردهای نیروهای رجوی و کردهای عراقی در خاطرات و نوشته های یک خلبان و افسر فنی نیروی هوایی (که در جریان فرار بنی صدر و رجوی، از کادرهای پرواز بوده و سال ها در سازمان به سر برده، و اکنون چند سالی است که از آنها جدا شده است) آمده؛ که به عنوان روایت سوم، عیناً - با اندک تصرف ویرایشی - نقل می کنیم.

[نیروهای رجوی]، با تجهیزات کامل، در حال برگشت به سر راه سلیمان بیگ و در حال استقرار در اطراف شهرهای «طوز» و «کفری» بودند. آن گروهی که در حال عبور از شهر «طوز» بودند،

بنا به دستور فرمانده، سر لوله های توپ ها و مسلسل ها را به طرف شهر «طوز» هدف گیری کرده بودند. مردم شهر در جلو مغازه ها، جهت تماشا، گرد آمده در ضمن به کسب و کار خود مشغول بودند.

یکی از فرماندهان گرد پیش آمد و خواست با فرمانده مجاهدین خلق، به نام رضا کرمعلی، صحبت کند؛ آن فرد کرد گفت:

- ما که با شما قصد جنگ و دعوا نداریم؛ هدف ما آزادی مناطق مان از دست صدام حسین است و شما در این صورت، در این کشور هیچ مشکلی نخواهید داشت. آیا بهتر نیست که لوله های

توپتان را به جهت ما نشانه گیری نکنید!؟

رضا کر معلی گفت:

- شما مزدور رژیم خمینی هستید و همیشه دشمن ما بوده و خواهید بود؛ و قبلاً هم نفرات ما را کشته و یا به جمهوری اسلامی تحویل داده اید...

در این موقع بود که یک گلوله از محلّ نامشخصی شلیک و رضا را نقش بر زمین کرد... مجاهدین خلق شروع به تیراندازی - بدون هدف مشخص - به طرف شهر نموده و با گلوله توپ،

بسیاری از اماکن و مغازه ها را خراب کردند...

مجاهدین خلق به صدام قول داده بودند که تا رسیدن نیروهای عراقی، جلو کردها بایستند و راه را بر آنها ببندند؛ لذا اقدام به بستن راه ها و جاده های اصلی ورودی و خروجی شهرهای «کفری» و «جلولا» و «طوز» کردند. ابتدا، حدوداً دو روز، گروه های کرد سعی در جلوگیری از درگیر

شدن با مجاهدین خلق را می نمودند. این بدان معنی نبود که آنها توان این کار را نداشتند؛ بلکه نمی خواستند خود را در دو جبهه - جنگ با مجاهدین خلق [از یک طرف] و صدام [از طرف دیگر] - مشغول کنند. مجاهدین خلق نیروها و اعضای خود را این طور توجیه کرد که اینها - در واقع - گرد نیستند؛ بلکه نیروها و سربازان رژیم جمهوری اسلامی هستند که به لباس کردها

درآمده اند!

کردها به تلاش در راه مذاکره با مجاهدین خلق ادامه دادند؛ تا اینکه یک گروه از مجاهدین خلق

به داخل شهر «کفری» حمله بردند. آنها با تانک و نفربر وارد شهر شدند. درگیری در داخل شهر شروع شد و این گروه یازده نفره مجاهدین خلق - تماماً - کشته شدند... پس از آن، تلاش برای

مذاکره بین کردها و مجاهدین خلق از بین رفت و طرفین به یکدیگر حمله کردند؛ و بخصوص مجاهدین خلق سعی در کشتن و دستگیر کردن بسیاری از کردها داشتند تا آنها را به دولت عراق

تحویل دهند.

این عمل مجاهدین خلق و بستن راه کردها باعث شد تا صدام تعدادی از نیروهای باقیمانده اش

را به این مناطق بیاورد و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه، کردها را به عقب بنشانند؛ و شهرهای «جلولا» و «طوز» و

«کفری» را مجدداً به تسلط خود درآورد. (۱)

۱- اسدی، واپسگرا: صص ۹۱ - ۹۳.

نمونه ای از نقدهای درونی در مورد ارتش آزادی بخش

از جمله مواردی که «ارتش» رجوی - از درون - مورد نقد قرار گرفته، اشاراتی است که در نامه دو تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق به مسعود رجوی (مینو محمدی زاده - مجید بازگونه) آمده

است. البته این نکته را باید در نظر گرفت که تاریخ این نامه پنجم تیرماه ۱۳۶۷ است و از این رو مشخص است که پیش از عملیات فروغ (مرصاد) نوشته شد. به عبارتی دیگر، زمانی ارتش آزادی بخش سازمان مورد نقد و بازنگری این دو عضو جدانشده یا «سابق» قرار گرفته که شکست بزرگ این «ارتش» هنوز رخ نداده بود!

در رابطه با ارتش آزادی بخش، که هم اکنون تبدیل به یکی دیگر از حماسه های سازمان شده، لازم است توضیح دهیم [که] چیزی که امروز از آن به عنوان مهم ترین دستاورد نظامی سازمان بعد از انقلاب ایدئولوژیک نام برده می شود، نیز ضعف های برشمرده (۱) را در درون خود دارد. در رابطه با ارتش آزادی بخش و استقرار نیروهای رزمنده در قرارگاه های اطراف شهرهای

عراق، تذکر این نکات را لازم می دانیم:

ص: ۳۴۵

۱- «استقرار در خارج از کشور - آن هم در خاک عراق، و بدون ارتباط با مردم، و در یک محیط بسته و کنترل شده»؛ این عناوین در صفحات قبل متن مورد نظر آمده است.

۱- با توجه به استقرار ارتش آزادی بخش در خاک عراق، که هیچ گونه ارتباطی با مردم ندارد، عملاً پاسخ به مسئله جذب نیرو و گسترش آن حل نشده باقی مانده است. تو [= مسعود رجوی] در سخنرانی روز عید فطر سال گذشته (۶۶) گفتی که ما نیروهایمان را از آگاه ترین و فداکارترین

نیروهای جامعه می گیریم؛ ولی چطور؟! معلوم نیست!

خودت خوب می دانی که اعزام از طریق مرزها به مینیمم رسیده و از طریق مرز عراق هم کسی به آن صورت نمی آید که بتواند تنها جای تلفات مختلفی را که ارتش آزادی بخش طی فعالیتش می دهد، پر کند.

اعزام از خارج از کشور هم مشخص است؛ اولاً مقدارش محدود است؛ و ثانياً - به قول خودت - به آن صورت رزمنده نیستند، و تازه پس از مدتی می خواهند برگردند.

از نیروهای دیگر هم، که حاضر باشند به ارتش آزادی بخش بپیوندند، خبری نیست؛ حتی گروه «مهدی سامع»^(۱)، که تعدادشان از مجموع انگشتان دست و پا تجاوز نمی کند، اعلام پیوستگی نکردند!

یادمان می آید که در بهار سال ۶۵، که از کمبود نیرو رنج می بردیم و گروهان های ما ۱۸ و ۲۵ نفره

بودند، برای رفع این کمبود مجبور شدیم که با نیروهای بومی منطقه در کردستان برخورد کنیم و با پرداخت پول از آنان بخواهیم که در عملیات های ما شرکت کنند! این خط که در نشست بخش

ما مطرح شد، یکی از بچه ها در جواب گفت: «یعنی می گویی که ما هم مزدور اجیر کنیم؟!» در جواب او مسئول بخش گفت: «چون ما مسئله رهبری را حل کرده ایم (!) و از طرف دیگر، تمامی

فرماندهان از نفرات خودمان هستند؛ و چون ما سازماندهی می کنیم و از آنها فقط برای عملیات

استفاده می شود، لذا این کار با اجیر کردن مزدور فرق می کند(!؟).

بله، مسعود! وقتی در میان خلق نباشیم و نتوانیم از دریای خلق بنوشیم و سیراب شویم،

ص: ۳۴۶

۱- مهدی سامع بیژن عضو مرکزیت اسبق چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت)، پس از کنگره اول اقلیت، طی نشست خرداد ماه ۱۳۶۲، از آن تشکیلات اخراج شد. وی در نامه ای خطاب به رجوی به تاریخ پنجم مرداد ماه ۱۳۶۲ تبعیت از او و شورایش را اعلام داشت و مدعی رهبری سازمانی با نام «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» (پیرو برنامه هویت) شد. نشریه مجاهد،

ش ۱۶۲: صص ۲۰ - ۲۶. نامبرده، از لحظه اخراج از اقلیت تاکنون، «از مخارج خانه گرفته تا خرج سفر و زندگی و چاپ نشریه (نبرد خلق)» توسط مجاهدین خلق تأمین شده است. محمدی زاده - بازگفته، نامه دو تن...: ص ۳۱. «در بیرون سازمان کمتر کسی است که برای گروه سامع هویت سیاسی مستقلی قایل باشد؛ بلکه بیشتر آن را به عنوان سازمان چریک های فدایی خلق - بخش مارکسیستی سازمان مجاهدین [خلق] می نامند» در طی این سال ها، «سامع نتوانست هیچ موفقیتی در این زمینه به دست بیاورد و نفرات وی از مجموع انگشتان دست و پا تجاوز نمی کند؛ بنابراین، این گروه هیچ وقت نیروهای مارکسیستی ایران را نمایندگی نکرده و نمی کند.» همان.

مجبوریم با پرداخت پول، نفر نظامی بخریم! این همان مشکل جدی است که سازمان مجبور می شود در «صدای مجاهد» به نقل از روزنامه جمهوریت ترکیه، حدود چند ماه قبل [چند ماه قبل از تاریخ نامه که ۵ تیر ۶۷ است] اعلام کند که ۱۲ هزار نفر از سربازان و ارتشیان... فرار کرده و به ارتش آزادی بخش پیوسته اند! در حالی که خودت می دانی طی مدت یک سال تعداد این افراد به ۸۰ نفر هم نمی رسید.

چرا سازمان مجبور می شود در ارگان رسمی اش، این گونه اخبار جعلی را پخش کند؟! حتما می گویند که «منبع خبر، ما نبودیم؛ ما تنها از روزنامه جمهوریت نقل قول کرده ایم!» چرا باید اخبار دروغ از صدای مجاهد پخش شود؟ چرا؟!!

۲- فعالیت های نظامی ما با فعالیت های جنگی عراق (به لحاظ مکان و زمان) درهم آمیخته؛ و لذا خصوصیت ویژه جنگ آزادی بخش را تحت الشعاع قرار داده است. واقعیت این است که... [نظام جمهوری اسلامی] نیروهای خود را نه برای مقابله با نیروهای ارتش آزادی بخش، بلکه دقیقا برای جنگ با عراق به مرزها بسیج می کند؛ و این همان عامل مهمی است که در جنگ های

داخلی و آزادی بخش تعیین کننده است.

... برای سرباز ایرانی، که نه فالانژ است و نه عامل سرکوب، تمیز دادن جنگ داخلی از جنگ خارجی مشکل شده است. اگر شما به جای آنها بودید، آیا می توانستید حمله ارتش عراق را از حمله ارتش آزادی بخش تشخیص دهید؟! این درهم آمیختگی حتی به عملیات هم کشیده شده است. به طوری که خودت می دانی، قبل و بعد از عملیات، توپخانه عراق به عنوان پشتیبانی از

نیروهای ما بایستی به سمت پایگاه های رژیم ... شلیک کند تا بچه ها بتوانند عقب نشینی نمایند؛ و یا اینکه فرماندهان ما در رصدخانه های آنان مستقر می شوند تا بتوانند عملیات را فرماندهی نمایند.

۳- فعالیت های نظامی ما تحت الشعاع سیاست های جنگی عراق قرار داشته و از تحرک کافی برخوردار نمی باشد. درست است که عراق در سراسر مرز ایران و عراق به ما اجازه می دهد که عملیات نظامی انجام دهیم ولی خودت می دانی که در تعیین مکان و زمان عملیات، دستمان باز نیست.

یادم می آید که با یکی از فرماندهان قرارگاه اشرف که در رابطه با آفت عملیات سازمان در آن

منطقه صحبت می کردیم، وی گفت که در این منطقه، در بسیاری از نقاط، عراق به ما اجازه

نمی دهد که عملیات کنیم؛ زیرا پس از حمله ما، رژیم ایران حساس شده و ممکن است حمله

نماید؛ و چون ارتش عراق برای پاسخ به تهاجمات احتمالی ایران نیرو به اندازه کافی در آنجا ندارد، لذا ترجیح می دهد که در آن منطقه جنگ فعال نشود.

ص: ۳۴۷

...خودت بهتر می دانی که قبل از هر عملیات، چه انرژی زیادی باید برای هماهنگی با نیروهای عراقی، جهت تعیین محل و زمان عملیات، مصرف می شد؛ به ویژه آنکه قرارگاه های سازمان،

در اطراف شهرهای عراق می باشد - برخلاف «حزب» [دموکرات] و «کوموله» که در مناطق محروم و نوار مرزی مستقر هستند؛ حتی اعزام نیرو از این قرارگاه ها به نوار مرزی هم باید با ضوابط خاص و تحت کنترل عراق انجام شود... حتی ماشین تدارکات ما هم نمی توانست بدون مأمور عراقی وارد شهر شده و خرید نماید. این محذورات مسلما جلو تحرک ارتش آزادی بخش را می گیرد و آن را تحت الشعاع سیاست های جنگی عراق قرار می دهد. (۱)

نمایشی بودن ارتش آزادی بخش

اشاره

از جمله مواردی که گاه توسط بعضی از عناصر گذشته سازمان فاش گردیده، روشن ساختن واقعیت نمایش ها و مانورهای نظامی گروه رجوی است؛ که صریحا به مشابه بازوی نظامی شورای ملی مقاومت - بارها - مطرح شده است. در سال ۱۳۷۱ رژه مفصلی در پادگان موسوم به اشرف، از سوی رجوی، تدارک شد تا خبرنگاران و ناظران خارجی هم بتوانند آن را، طبق دلخواه رجوی، ببینند و گزارش نمایند. هادی شمس حائری، که خود ناظر صحنه بوده است، می نویسد:

...کامیون های متعددی افراد را از محل رژه، مجدداً به ابتدای نقطه شروع می آوردند تا افراد مزبور مجدداً با وسیله نقلیه دیگری از جلو جایگاه خبرنگاران رژه بروند. این عمل پنج بار برای هر نفر تکرار می گردید. در نتیجه ناظران خارجی ارتش رجوی را پنج برابر بزرگ تر می دیدند.

در فیلمبرداری ها نیز سروته رژه و ستون وسایل نقلیه را به هم مونتاژ می کنند تا آن را طولانی

نشان دهند. خبرنگاری که آنجا ایستاده بود، می دید که چهار ساعت می آیند! مگر اینها چند هزار نفرند؟! سی هزار نفر، پنجاه هزار نفر؟! دیگر خبر نداشتند که از آن پشت، آنها را سوار آیفای می کنند و دوباره با تانک می آیند! در همه این صحنه سازی ها خبرنگاران فکر می کردند که اینها خیلی زیاد هستند؛ در صورتی که همان موقع از ۱۵۰۰ نفر بیشتر نبودند. (۲)

به نظر می رسد جز در مقطع عملیات فروغ (مرصاد) که سازمان اغلب نیروهای هوادار را از اروپا و آمریکا و دیگر نقاط مثل پاکستان احضار و بسیج کرده بود، تعداد افراد ارتش آزادی بخش هیچ گاه از دو هزار تن تجاوز نکرده است. موارد معدودی پیش آمد که نفرات این تشکیلات نمایشی عملیاتی انجام

ص: ۳۴۸

می دادند و احیانا عده ای از پاسداران و سربازان جمهوری اسلامی را به اسارت می گرفتند. همه این فعل و انفعالات می باید در چارچوب «اوامر» صدام و حزب بعث صورت می گرفت تا آنان نیز سرویس لازم را ارائه دهند.

در تمامی این عملیات ها، دیده بانی و توپخانه ارتش عراق به کمک ارتش آزادی بخش می آمدند؛ و آنها تعیین می کردند که از کدام نقطه باید حمله انجام شود؛ و اساسا بدون حمایت عراق، عملیات غیرممکن بود. این حملات، از خاک دشمن و در بجنوبه جنگ ایران و عراق، قبل از اینکه نتایج و دستاوردهای مثبت سیاسی داشته باشد، تأثیر منفی روی مردم گذاشت و به ضدّ خود تبدیل شد؛ و به علت نامشروع بودن توانست نیروهای نظامی و مردم ایران را به سوی خود جلب کند. (۱)

آنچه اکنون از سازمان مانده است، «جریانی است حرفه ای همانند ارتش مزدور در کنار مرزهای کشور؛ که با امکانات مالی و تکنیکی بیگانه، یک سری سرباز چشم و گوش بسته تربیت می کند و سرنوشت او وابسته به مناسبات ایران و عراق است» و بدین ترتیب، افراد فرقه رجوی «هرچه بیشتر این راه را طی کنند، به پایان عمر خود نزدیک تر می شوند». (۲)

ماجرای مرضیه

در اوایل تابستان ۱۳۷۳ ناگهان در نشریات فارسی زبان خارج از کشور اعلام شد که خانم «اشرف السادات مرتضایی» معروف به «مرضیه»، خواننده معروف ایرانی، از ایران خارج شده و برای همیشه قصد اقامت در فرنگ کرده است. مرضیه که از یک بیماری مزمن رنج می برده، ابتدا به آمریکا می رود و پس از دیدار و توقف در این کشور و انجام معاینات پزشکی، به پاریس برده شد تا در آنجا با مریم رجوی ملاقات کند. (۳) اخبار مزبور حکایت از این داشت که «مرضیه» در تاریخ ۲۷ مرداد ۷۳/۱۸ اوت ۱۹۹۴ با مریم رجوی رئیس جمهور انتصابی «شورای ملی مقاومت» ملاقات کرده و «حمایت» خود را از سازمان و شورا و «مخالفت» خود را با نظام جمهوری اسلامی ایران ابراز داشته است. اخباری که انتشار یافت،

ص: ۳۴۹

-
- ۱- شمس حائری، مرداب: ص ۱۰۵.
 - ۲- نشریه پیام امروز، ش ۳۰: ص ۸۱، نقل از خانابا تهرانی.
 - ۳- نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: ذیل مرضیه: ص ۳۷۰؛ خبر مخابره شده از «رویتر». نقل از ایران تایمز / ۲۶ آگوست ۱۹۹۴.

- دفتر مرکزی «شورای ملی مقاومت» وابسته به «سازمان مجاهدین خلق»، که در پاریس قرار دارد، روز جمعه ۲۸ مرداد (۱۹ آگوست) با صدور بیانیه ای اعلام کرد: مرضیه خواننده معروف روز پنجشنبه ۲۷ مرداد ماه (۱۸ آگوست) در پاریس با مریم رجوی «دیدار» کرد و ضمن اعلام «پیوستن» خود به مخالفان حکومت جمهوری اسلامی، «حمایت» خود را از «شورای ملی مقاومت» اعلام کرد.^(۱)

- «شورای ملی مقاومت» در بیانیه خود اعلام کرد که از «حمایت» مرضیه، «ستاره تابناک موسیقی ایران» خشنود است.

- مرضیه در «مقالات» خود با مریم رجوی گفت که «مطمئن» است مقاومت ایران رژیم جمهوری اسلامی را «سرنگون» خواهد ساخت.^(۲) رویتر، خبرگزاری فرانسه و آژانس های نزدیک به «اورسواواز» (اقامتگاه مریم رجوی) از بهره برداری وسیع سازمان مجاهدین خلق، طی چند روز، از دیدار مرضیه و مریم رجوی گزارش کردند. نوار ویدئویی مربوط به این ملاقات نیز چندین بار در برنامه تلویزیونی سازمان به نمایش گذاشته شد. در همین حال گفته می شد که هنگام اقامت مرضیه در آمریکا، از سوی نمایندگان سازمان، به وی وعده داده شد که - علاوه بر امکانات مالی گسترده - خانه ای مجلل برایش خریداری خواهد شد و در اختیارش قرار خواهد گرفت.^(۳) چند ماه بعد اعلام شد که مرضیه اولین کنسرت خود - پس از خروج از ایران - را برای نیروهای نظامی مجاهدین خلق در عراق اجرا کرد. «شورای ملی مقاومت»، طی یک اطلاعیه، اعلام نمود که مرضیه، در طول سفر ۱۰ روزه خود به عراق، از چندین واحد ارتش آزادی بخش بازدید به عمل آورد. در این اطلاعیه آمده بود که مرضیه، در حالی که صدها تانک و هزاران نفر از افراد ارتش آزادی بخش دور او را محاصره کرده بودند، به بالای یکی از تانک ها رفت و اولین کنسرت خود را اجرا کرد! اطلاعیه شورا تأکید داشت که تقاضای عضویت خانم مرضیه مورد تصویب

شورای مقاومت قرار گرفته و شورا این خواننده ۶۹ ساله را به سمت مشاور هنری مریم رجوی منصوب کرده است!^(۴)

ص: ۳۵۰

۱- نشریه ایران زمین، ش ۱۳: صص ۱ و ۳. ایران تایمز - همان؛ به نقل از «فرانس پرس» و «رویتر».

۲- نشریه ایران زمین - پیشین: ص ۳.

۳- نشریه نگاه - پیشین: همان صفحه.

۴- همان: ص ۳۷۱؛ نقل از «رویتر».

در ماه اکتبر ۱۹۹۴/مهر ماه ۱۳۷۳ روزنامه آمریکایی وال استریت ژورنال گزارش و مصاحبه هایی را در مورد سازمان به صورت مقاله ای - نسبتاً - جامع به چاپ رساند.^(۱) این روزنامه، برای تهیه مقاله خود با مسعود رجوی رهبر سازمان، محمد سیدالمحدثین رییس کمیته روابط خارجی «شورای ملی مقاومت»،

مقامات کنگره و وزارت امور خارجه آمریکا و نیز با چندین نفر از اعضای سابق سازمان مصاحبه به عمل آورد. اهمیت درج این مقاله از آنجاست که در آستانه انتشار گزارش وزارت خارجه آمریکا به کنگره آن کشور درباره مجاهدین خلق صورت گرفته است.^(۲)

وال استریت ژورنال، در این گزارش، زعم خود را چنین نوشت که «مخارج» سازمان مزبور از طریق «دشمنان عرب ایران» پرداخت می شود؛ اما مسعود رجوی، در گفت و گو با خبرنگار روزنامه آمریکایی،

مدعی شد که هزینه آن سازمان از محل کمک های «ایرانیان مقیم خارج از کشور» تأمین می شود؛ وی

خاطرنشان ساخت که در سال ۱۹۹۴ مبلغ ۴۵ میلیون دلار از این طریق به دست آورده است.^(۳) هر چند

ص: ۳۵۲

۱- متن ترجمه گزارش وال استریت ژورنال/ چهارم اکتبر ۱۹۹۴.

۲- گزارش وزارت خارجه آمریکا نیز در اکتبر ۱۹۹۴ منتشر شد.

۳- در نشریه ایران تایمز، که خبر مقاله روزنامه وال استریت ژورنال را در شماره مورخ ۱۵ مهر ۱۳۷۳ درج کرده بود، نامه ای به چاپ رسید که یک ایرانی مقیم کالیفرنیا آن را ارسال داشته بود. این نامه - کلاً - ادعای رجوی مبنی بر دریافت کمک از «ایرانیان مقیم خارج از کشور» را نقد می کرد که اهم آن بدین قرار است: «... در ایران تایمز خواندم که رهبر سازمان مجاهدین خلق اعلام کرده بود [که] بودجه سالانه این سازمان ۴۵ میلیون دلار است که توسط ایرانیان مقیم خارج از کشور تأمین می شود... پرداخت چنین مبلغی از طرف ایرانیان خارج از کشور که آقای مسعود رجوی مدعی آن شده بود، بعید به نظر می رسد؛ به ویژه اینکه در مقاله مذکور نوشته بود: «امروز محبوبیت سازمان مجاهدین خلق در بین ایرانیان داخل و خارج از کشور، از جمهوری اسلامی کمتر است». ... ما چقدر مهاجر ایرانی در خارج از کشور داریم و چه تعداد از این افراد امکان کمک مالی دارند؛ و نهایتاً چه تعداد از این افراد که امکان کمک مالی دارند، موافق و هوادار سازمان مجاهدین خلق هستند که به این سازمان کمک کنند؟! آن هم به سازمانی که به نظر من بیشترین سهم را در آواره کردن ایرانیان داشته است. اکثریت ایرانیان ثروتمند خارج از کشور، که بیشتر ساکن آمریکا و اروپا هستند، سلطنت طلب بوده یا هستند و اتحاد با این سازمان و گروه های چپ را - اصولاً - قبول ندارند، چه برسد به اینکه کمک مالی هم به این سازمان بکنند! بقیه ایرانیان هم که از یک طبقه زحمتکش هستند که شب و روز می دوند تا خرج زندگی خودشان را درآورند... هموطنان به اجبار ساکن ترکیه، پاکستان و... هم که نمی توانند کمکی به آقای مسعود رجوی بکنند. با توجه به این مطالب، چند نفر ایرانی می ماند

که هوادار این سازمان باشند؟ و اینها چقدر درآمد دارند که بتوانند سالانه ۴۵ میلیون دلار کمک مالی بکنند؟! پس یا بودجه سالانه ۴۵ میلیون دلاری دروغ است و یا کمک از جایی دیگر دریافت می کنند! شاید از صدام حسین، در مقابل حمله و تخریب تأسیسات نفتی ایران به همراه کشتن سربازان ایرانی که وظیفه نگهداری و حفاظت مرزهای کشور را به عهده دارند؛ چراکه گزارش این گونه حملات را هرچند مدت، با افتخار، در نشریات خود اعلام می کنند! و یا اینکه داشتن یک ارتش ۴۰ هزار نفری حقیقت ندارد؛ خصوصاً که منابع غربی، نفرت... را حدود چند هزار نفر تخمین می زنند؛ و به گفته یک عضو سابق به روزنامه وال استریت ژورنال، حدود ۷۰۰ نفر با چند عدد تانک و مقداری اسلحه ساخت روسیه، این ارتش [!] را تشکیل می دهند. حالا با این مقدار کم اسلحه و مهمات بدون نیروی هوایی و دریایی می خواهند ارتش و سپاه پاسداران را ظرف چند هفته نابود کنند! گویا آقای مسعود رجوی فراموش کرده است که صدام حسین، با ارتش یک میلیون نفری خود، کمک های مالی از کشورهای عربی، و اسلحه بدون حساب و کتاب که از شرق و غرب به او می رسید، نتوانست در عرض هشت سال کاری از پیش ببرد. باید گفت که رهبر سازمان مجاهدین خلق، در خواب، رؤیاهای شیرینی می بیند؛ و در آخرین سخنرانی خود، از آمریکا - که قبلاً خود را دشمن قسم خورده امپریالیسم آن می دانست - تقاضای کمک مالی کرده است! باید به آقای مسعود رجوی گفت: «ما را به خیر تو امید نیست، شرمرسان!» اگر واقعاً مردم سالانه ۴۵ میلیون دلار هزینه سازمان او را در این ۱۵ ساله داده اند، بهتر است چند مورد از خدمات مهم و کارهایی را که سازمان مجاهدین خلق در این سال ها انجام داده است، مشخص کند. البته تخریب تأسیسات نفتی و انفجار چاه های نفت ایران را نباید جزء خدمات مجاهدین خلق به شمار آورد؛ چون آن وقت توضیح این نکته ضروری است که فرق مجاهدین خلق با صدام حسین، که دشمن ایران و ایرانی است و در جنگ ۸ ساله تأسیسات نفتی و پالایشگاه [آبادان] را به آتش کشید، چیست؟! «نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: منابع رجوی: صص ۲۵۲ و ۲۵۴؛ نقل از ایران تایمز / ۴ نوامبر ۱۹۹۴ ۱۳ آبان ۱۳۷۳.

پیش از آن هفته نامه فرانسوی «لوپوئن» در سال ۶۶ مدعی شد که: «حکومت بغداد هر ساله مبلغ ۵۰۰ میلیون فرانک به سازمان مجاهدین و رجوی کمک مالی می کند و ۸۶ میلیون فرانک از این مبلغ به هزار عضو مقیم فرانسه اختصاص دارد. هر یک از آنها ماهانه ۶ هزار فرانک دریافت می دارند(۱) و با بدست آمدن اسناد و مدارک تازه از حزب بعث بعد از فروپاشی حکومت صدام فیلم های حمل و تحویل پول های صدام به فرقه رجوی حیرت جهانیان را برانگیخت.

وال استریت ژورنال، با اشاره به اینکه کنگره آمریکا از وزارت امور خارجه این کشور گزارش جامعی را درباره سازمان مجاهدین خلق طلب کرده است، یادآور شد که سازمان مزبور امیدوار است که گزارش وزارت امور خارجه آمریکا مقدمه ای برای تغییر طرز تلقی رسمی آمریکا نسبت به این سازمان باشد و «راه را برای دریافت کمک از آمریکا هموار سازد». روزنامه مزبور نوشت که مسعود رجوی می گوید: «این

ص: ۳۵۳

مقدمه امیدوارکننده ای برای کمک های آمریکا به سازمان مجاهدین خلق است!»!

به گفته خبرنگار وال استریت ژورنال، مسعود رجوی در حالی به پرسش های وی پاسخ می داد که در یک مراسم تمرین (مانور) نظامی نیروهایش در خاک عراق شرکت کرده بود. رجوی از فاش کردن تعداد افراد مسلح تحت فرماندهی خویش خودداری کرد و آن را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی،

«کافی» توصیف نمود. وال استریت ژورنال، به نقل از یک عضو سابق ارتش آزادی بخش رجوی، تعداد افراد آن را حداکثر ۷۰۰ نفر گزارش داد.

به گزارش روزنامه آمریکایی، جمعی از اعضای سابق سازمان، مقامات آن را متهم ساختند که با مخالفان خود در درون تشکیلات با شدت برخورد می کند، اعضای ناراضی را ماه ها در بازداشت های

انفرادی محبوس می سازد و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دهد. این افراد، که اینک به طور پراکنده به عنوان پناهنده سیاسی در اروپا زندگی می کنند، همچنین اظهار داشتند که سازمان مجاهدین خلق با اعضای که بخواهند از عراق خارج شوند، بدرفتاری کرده، پس از مدت ها شکنجه و بازداشت، آنها را به یک اردوگاه آواردگان سازمان ملل در نزدیک بغداد تحویل می دهد تا توسط آنها به کشورهای اروپایی انتقال یابند. به گزارش وال استریت ژورنال، محل زندگی مسعود رجوی در عراق «کاخ کوته» است. خبرنگار این روزنامه به وفور چندین نوع خوراک و میوه سر میز رجوی اشاره می کند و می افزاید که این در حالی است که عراق، با توجه به تحریم اقتصادی، از نظر مواد غذایی و سایر مایحتاج، در مضیقه و تنگنا به سر می برد. روزنامه مذکور می نویسد: در حالی که سازمان مجاهدین خلق می کوشد از طریق نامه نگاری و تماس با مقامات کنگره آمریکا، خود را «تنها آلترناتیو دموکراتیک» رژیم جمهوری اسلامی قلمداد کند، برخی از ایرانیان [مخالف جمهوری اسلامی] می گویند: «این سازمان تنها سازمان سیاسی است که محبوبیت آن از خود رژیم اسلامی کمتر است!»!

وال استریت ژورنال، به نقل از عبدالکریم لاهیجی که در دو سال اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی وکیل مدافع سازمان مزبور بوده است، می نویسد که مسعود رجوی، «پل پوت» (۱) ایران است. (۲)

ص: ۳۵۴

۱- رهبر «خبرهای سرخ»، که طی سال ها حکومت خودکامه بر کامبوج، میلیون ها نفر از هموطنان خود را کشت و در گورهای جمعی چندهزار نفری مدفون نمود.

۲- همان، پیشین: صص ۲۰۲ - ۲۰۵؛ نقل از وال استریت ژورنال/ ۴ اکتبر ۱۹۹۴، مندرج در ایران تایمز/ ۷ اکتبر ۱۵۹۴ مهر ۱۳۷۳.

گفتار بیست و چهارم: در سراسیم

اشاره

ص: ۳۵۵

تلاش برای تثبیت الگوی «رهبری - ریاست جمهوری»

در یک چرخش غیرمنتظره و عجیب، از اوایل سال ۷۲، سازمان و شورای ملی مقاومت و به عبارت دقیق‌تر مسعود رجوی و همسرش، نمادهای سوسیالیستی و شبه مارکسیستی همچون داس و سندان (به جای چکش) و شعارها و فریادهای صرفاً ایدئولوژیک را به کناری نهادند و

نمادهای ملی و وطنی - آن‌ها از نوع شبه سلطنتی آن - را مطرح ساختند. یکی دو ماه بعد از این چرخش، مریم رجوی به عنوان رئیس‌جمهور منتخب شورای ملی مقاومت، اعلام و از عراق به فرانسه اعزام شد. این دگرگونی پاسخی دیگر به بحران‌های مکرر در داخل تشکیلات بود و از قضا وجود اختلاف ارزشی و بنیادین میان این دگرگونی با آنچه در گذشته عنوان می‌شد، نشانگر این واقعیت بود که بحران مبتلابه سازمان فوق‌العاده حاد و ریشه‌ای بوده است. مراحل این چرخش - فهرست وار - بدین قرار است:

۱) طرح و تأکید روی «پرچم سه رنگ» ایران همراه با «شیر و خورشید» با توجیه فراگیر شدن وحدت

مبارزاتی حتی میان اپوزیسیون سلطنت طلب؛

۲) پخش مکرر و رسمیت بخشیدن به سرود «ای ایران» باز در جهت نشان دادن عرق ملی و ایران

دوستی، به جای انترناسیونالیسم نهفته در ایدئولوژی مجاهدین خلق؛

۳) برگزاری کنسرت‌های موسیقی توسط خوانندگان معروف زمان شاه، به منظور زدودن انتساب

۴) و مهم تر از همه، «انتخاب» و «اعلام» ریاست جمهوری همسر رجوی، در جهت اثبات نقش مهم

زن در سازمان و نیز جمهوری خواه بودن تشکیلات تحت فرماندهی ایشان.

تقارن برخی از اتفاقات و رویدادها با اعلام ریاست جمهوری مریم رجوی، از نکاتی است که نباید پوشیده بماند. در زمانی که خانم چیلر اولین نخست وزیر زن در ترکیه به حکومت رسید، بی نظیر بوتو نیز نخست وزیر پاکستان بود. با توجه به جو جهانی گرایش زنان - و حتی مردان - به فمینیسم و طرح مشکلات قضایی زنان ایران در مجامع مختلف داخلی و خارجی، نشریه ای ایرانی و فارسی زبان موسوم به «عصر امروز» متعلق به سلطنت طلبان، فرح پهلوی همسر محمدرضا پهلوی را برای رهبری مبارزات علیه جمهوری اسلامی برگزید و اعلام نمود که این گزینه یک «انتخاب برتر» است. دو هفته پس از این اتفاق رسانه سازمان مجاهدین خلق، مریم رجوی را - دقیقاً با همان عنوان «انتخاب برتر» - به عنوان رئیس جمهور ایران برگزید! شاید نخستین بار بود که فردی، بدون آنکه انتخاباتی - حتی در میان یک جمع محدود - در کار باشد، رئیس جمهور «انتخاباتی» خوانده می شد.

نکته ای که توجه بسیاری را به خود جلب می کرد، الگوی حکومتی مجاهدین خلق بود که همواره به نظام جمهوری اسلامی نگرسته و آن را سرمشق وارونه قرار داده اند. ماجراهای بهار ۱۳۶۴ و انقلاب ایدئولوژیک، تمرینی بود برای جا انداختن رجوی به مثابه یک رهبر مقدس و فرهی. رجوی و سازمان متبوع وی بر این گمان بودند که چنانچه نوع رهبری امام(ره) را تقلید کنند، هواداران و اعضا بیش از گذشته مطیع و منقاد خواهند بود، از این رو پله به پله رجوی را بالا بردند. در ماجرای اعلام ریاست جمهوری «انتخابی» مریم رجوی نیز الگوی جمهوری اسلامی مدنظر بوده است: ترکیب حاکمیت از «رهبر» و «رئیس جمهور». یکی از فعالان چپگرای اپوزیسیون خارج از کشور، با توجه به پارادوکس

حضور این دو عنصر در یک جریان ضدجمهوری اسلامی نوشت:

مجاهدین مدعی حکومت اند و این خواسته برای آنها بسیار جدی است. باید این سؤال را نیز برای آنان جدی کرد که آنان چه حکومتی را برای ایران طلب می کنند... مسعود رجوی [در این میان] کیست؟

«واقعیت این است که مسعود گنجینه عظیم، گوهر گران بها، دریای ژرف، کوه سر به فلک کشیده، آسمان لایتناهی و آتشفشان خاموشی است که شما تاکنون فقط بخش بسیار ناچیز و جزئی از آن

را که در حیطه نظرتان بوده دیده اید و قسمت اعظم آن ناپیدا است.»

توصیف فوق پاسخ خانم مریم رجوی، همسر مسعود رجوی و رئیس جمهور منتخب مجاهدین به سؤال ماست که در آستانه انتقال به فرانسه اعلام کرده است. ...

با تغییر و تحولاتی که مجاهدین اخیراً پشت سر گذاشته اند، ظاهراً اکنون تکلیف تمام ساختار

حکومتی مورد نظر این سازمان، از رئیس جمهور گرفته تا هیئت دولت و کابینه و مجلس و کمیسیون روشن شده است و فقط متأسفانه هنوز روشن نیست که جایگاه حقوقی و قانونی رهبر

اصلی آن، در این ساختار کجاست!؟

در سازمان مجاهدین از پی انقلاب ایدئولوژیک، وحدت مسعود و مریم اعلام شد و ارائه آرایش تازه در بافت و ساختار نظام حکومتی در دستور قرار گرفت و در فرجام کار، با شور و شوق بسیار، همان فرمول «رهبری - ریاست جمهوری» با تبریک به ملت ایران اعلام شد. ...

[با توجه به گفته مریم رجوی] وقتی از خود مجاهدین خواسته می شود که رابطه دو سر محور «رهبری - ریاست جمهوری» را رابطه کوه و کاه تصور کنند، تکلیف ما ملت ایران از قبل ... نیک روشن است: ... به ما حق خواهند داد که گاهی را به ریاست جمهوری برگزینیم که سجده گر کوهی سر به فلک کشیده است! کوهی که حق انتخاب وی، حتی تکان دادن وی از جایگاهی که برگزیده است، از مردم ایران سلب شده است! ...

اگر مسعود رجوی رهبری را می خواهد، اما نه به رأی مردم، پس جمهوری خواه نیست. اگر او رهبری را می خواهد، اما به رأی مردم، پس چرا از ریاست جمهوری و نخست وزیری کناره می گیرد و اگر اصلاً ترک رهبری کرده است، پس این شعار «رجوی ایران» دیگر به چه معناست؟! (۱)

رفت و برگشت مریم رجوی

بازی های رهایی از بحران

... علاقه مجاهدین به قدرت دولتی، زمینی نیست؛ یک شیفتگی نیمه مذهبی - نیمه کودکانه است...

قدرت دولتی برای مجاهد یک رؤیای مجذوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده و امثالهم، طنین عجیبی در میان اینها دارد و درست مانند کودکانی که عروسک هایشان را گرد می چینند و رؤیاهایشان را بازی می کنند. اینها هم غالباً

مشغول «دولت بازی» هستند: «حالا من رئیس جمهور»، «حالا تو نخست وزیر». پایان این بازی

۱- فرخ نگهدار، دمکراسی برای ایران: صص ۶۶-۱۶۳؛ با تلخیص.

معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن «حالا مریم رئیس جمهور» شود و با تعدادی از عروسک ها - در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار - در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً

بازی آخر نیست. با سجده ای که اینها بر نام فامیل خود می کنند، آخر این ماجرا - چه در تهران و چه در واحه ای در جنوب عربستان - به احتمال قوی، اعلام سلطنت و برگزاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود. (۱)

در هفتم شهریور ماه ۱۳۷۲ ناگهان اعلام شد که شورای ملی مقاومت، طی اجلاسی که در عراق برگزار شد، مریم رجوی را به عنوان «رئیس جمهور» برگزیده است. اندکی بعد اعلام گردید که در همان اجلاس، تعداد اعضای شورا از ۱۰۹ نفر به ۲۳۵ نفر، افزایش پیدا کرد. فهرست اسامی جدید نشان می داد که رجوی اعضای سازمان را عضو شورا کرده است! در اواخر سال ۱۳۷۲/۱۹۹۳ مسعود رجوی از یک «انتخاب تاریخی» و از یک پرواز توسط «سیمرغ رهایی» سخن راند. وی تصریح کرد که:

... شورا گسترش یافته و کمیسیون های آن، که پایه ریزی بنای دولت شورایی و ائتلافی آینده

است، به ۱۸ کمیسیون رسیده؛ رئیس جمهور و آرم رسمی نیز معین شده و با قطعیت و یقین می توان گفت که آلترناتیو سیاسی ما به اوج بلوغ و کمال خود رسیده است!

هیچ تنگه ای، هیچ کوه و دشت و دریایی - ولو به هفت دریای دیگر خون نیاز باشد - نبایستی مانع رسیدن «سیمرغ» به مقصدش گردد!

[...] در سی مهر، پرواز [سیمرغ رهایی] مردم ایران بر همه شما مبارک باد. (۲)

مریم رجوی نیز در پیام تودیع خود تأکید کرد که عزیمت وی به فرانسه، بنا به خواسته شورای ملی مقاومت و مسئول شورا و شورای رهبری مجاهدین خلق، در چارچوب «مأموریت به خاطر آزادی و

حاکمیت ملی و مردمی و در راستای آزادی خلق و میهن» (۳) انجام می گیرد.

پیش از آن خود تصریح کرده بود:

ما پیوسته سعی داشته ایم قبل از اینکه چیزی را اعلام کنیم و یا به مردمان ارائه بدهیم، یک دوره تست و آزمایش در درون خودمان داشته باشیم تا پایه های آن محکم و استوار شود. (۴)

واقعیت این بود که به زعم رجوی، مقاومت دو بال داشت: بال سیاسی و بال نظامی. بال نظامی هم

۱- حکمت، مجموعه آثار، ج ۸: ص ۱۸۷.

۲- نشریه مجاهد، ش ۳۱۹: صص ۲ و ۳.

۳- همان: ص ۲.

۴- همان، ش ۳۱۸: ص ۳.

محدودیت کمی و کیفی - به عنوان ارتش آزادی بخش - داشت و هم در تنگنای معیارها و خط و ربط های

دیپلماتیک و آنچه بین ایران و عراق می گذشت، فاقد اختیار بود و از این رو سرمایه گذاری اصلی رجوی و شورا و سازمان - که در واقع همه یکی است - روی حرکت های سیاسی انجام گرفت. سه ماه قبل از حرکت مریم رجوی به فرانسه. رجوی وی را «به نمایندگی از طرف اکثریت قاطع مردم ایران» به ریاست جمهوری منصوب کرده و نام مستعار و نمادین «مهر تابان» بر او نهاد بود.

افشاگری های وسیع نیروهای جدا شده از سازمان، در گوشه و کنار جهان، باعث شده بود که اندک اعتماد بعضی از محافل و دستگاه های سیاسی غرب نسبت به مجاهدین خلق نیز زایل شود؛ بر

تروریستی بودن این تشکیلات تأکید کرده و حتی محافل حقوق بشری نیز روی اعمال و کارهایی که به سازمان نسبت داده می شد، به خصوص شکایات برخی از جدانشدگانی که در زندان های سازمان مورد ایذاء و شکنجه قرار گرفته یا از همسر و فرزندانشان دور افتاده بودند، حساس شده بازرسی و پی گیری شکایات علیه سازمان و رجوی را در دستور کار قرار دهند. یکی از همکاران سابق شورای ملی مقاومت بر این باور است که مریم رجوی برای بازگرداندن وجهه از دست رفته سازمان بود که از عراق به اروپا رفت:

... آمده بود تا به مرمت روحیه آسیب پذیر هواداران اندک پردازد و برای گرفتن حمایت از محافل بورژوازی جهان، کنگره آمریکا و پارلمان های اروپایی، به تکاپویی جدی برخیزد.^(۱)

یکی از اهداف دیگر، که به مثابه نقشی واسطه ای تلقی می شد، جذب ایرانیان مقیم خارج از طریق مانورهای تبلیغاتی و برنامه های فرهنگی - هنری بود. در کنار این برنامه ها، برای حذف رسانه های مخالف مجاهدین خلق، نظیر: رادیوهای فارسی زبان، کانال های ماهواره ای لوس آنجلسی، مطبوعاتی

مثل «نیمروز» و... نیز باید تدابیری اندیشیده می شد.

در مجموع، این اقدامات به منظور رسیدن به اهداف برنامه ریزی شده رجوی باید انجام می شد و به تحقق می پیوست:

(۱) برگزاری میهمانی های مجلل در پاریس و تمهید «زیارت» و دست بوسی «رئیس جمهور برگزیده»، در جهت بالا بردن مایه های عاطفی - هیجانی، احساسی هواداران. رجوی می خواست تمایلات

عاطفی و شور غریزی اندک هواداران باقی مانده را از این طریق دامن زند تا هواداران تحت تأثیر

فرم و مضمون ملاقات (یا زیارت) شبه مذهبی با مریم رجوی قرار گیرند. در صورت توفیق در

۱- نشریه پژوهش‌های آرا، فوریه ۱۹۹۷: ص ۱۰.

این امر، بار هیجانی این هواداران بالا می رفت و این افراد دیگر آماده بودند تا به عنوان وسایل جذب نیرو در اروپا و آمریکا پراکنده شوند.

۲) مضمون جلساتی که نمایندگان رجوی در نقاط مختلف برگزار می کردند، بر این محور دور می زد که بخشی از پناهندگان سازمان و شخص رجوی شوند. از رجوی نقل می شد که گفته است: «با آوردن آن نیروها، بال سیاسی را معالجه (یا تکمیل) کنید؛ چرا که من آخرین دارایی خود - یعنی مریم - را برای شما فرستاده ام.»^(۱)

۳) فعالیت های دیپلماتیک - که زمانی آن را «دیپلماسی انقلابی» نام داده بودند - باید تشدید می شد و مجددا مانورهای تبلیغاتی درباره حمایت نمایندگان پارلمان های دنیا از شورا و سازمان را از سر می گرفتند.

۴) به رغم آنکه در گذشته شنیدن صدای خوانندگان را - از هر جنس و طیف - «مبتذل» و «ممنوع» و «حرام» اعلام کرده بودند، می بایست در این مرحله جدید - در جهت جذب ایرانیان تبعیدی - برگزاری کنسرت برخی از خوانندگان در دستور کار قرار می گرفت. هدف چنین مانوری تلطیف

چهره خشک و ایدئولوژیک سازمان و تألیف قلوب و افکار عمومی فرنگی ها بود تا به آنان بیاوراند که آن سازمان استالینیست و دگم که مبنای وجودی اش یک سانتالیسم فرقه ای بوده

است، هنرپرور و فرهنگ دوست شده است.

۵) حمله و تهاجم رسانه ای وسیع به دیگر شخصیت ها، سازمان ها، جمعیت ها و احزاب اپوزیسیون - با وسعتی فراتر از سال های گذشته - باید تشدید می یافت. «برای جذب یک میلیون از سه میلیون،

سایر نیروهای سیاسی و شخصیت هایی که بنا به تعبیر رجوی «نیم سوز» شده بودند، باید به کلی می سوختند تا حریفی باقی نمی ماند. برای دستیابی به این هدف، باید بازار تهمت، افترا و دشنام را داغ تر می کردند و چنین وانمود می کردند که کسی جز ایشان (مجاهدین) در میان نیست و اگر

هست، با رژیم است و اگر با رژیم درگیر است، مصلحتی است.»^(۲)

ص: ۳۶۲

۱- همان، اقتباس از مقاله «شکستی دیگر، درسی دیگر»: ص ۹.

۲- همان: ص ۱۱.

تدارک پرهزینه سیاست‌های جدید رجوی، در همه مواردی که برشمردیم، بی‌نتیجه ماند و اغلب نتایج معکوس به بار آورد. در ذیل مروری بر این نتایج خواهد آمد و تحلیل برخی از ناکامی‌ها نیز - با رعایت ایجاز و اجمال - ارائه خواهد شد.

۱- با وجود برقراری ارتباط گسترده و تدارک وسیع، حضور مریم رجوی با عنوان «رئیس جمهور

منتخب شورا»، نتوانست کلید گشایشی برای بن بست‌ها و بحران‌های پیاپی باشد. مدت زیادی از اقامت همسر رجوی در پاریس نگذشته بود که سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه به وی اخطار کرد که تا زمانی که به عنوان پناهنده در خاک آن کشور به سر می‌برد، حق اظهارنظرهای سیاسی و شرکت در مصاحبه‌ها را ندارد. ریشاردو ک سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه، هنگام گفت و گوی روزانه خود با خبرنگاران رسانه‌های جمعی، اظهار داشت: «خانم رجوی مجبور است که در انطباق با موقعیت خود، به عنوان پناهنده، از برخی اظهارنظرها خودداری کند. ما این موضوع را در گذشته نیز به وی یادآوری کرده ایم.»^(۱)

مدتی بعد، دولت آلمان رسماً از سخنرانی مریم رجوی در شهر دورتموند جلوگیری کرد. دولت آلمان در توضیح این ممنوعیت، «مصالح عالی کشور» را مطرح نمود. منابع رسمی آلمانی اعلام کردند: «از آنجا که خانم رجوی دارای گذرنامه پناهندگی فرانسوی است، ورودش به آلمان بلامانع است؛ ولی نمی‌تواند به عنوان رهبر سازمان مجاهدین، به ویژه در یک مقام رسمی - هر چند که خود این عنوان را به خودش داده باشد - در میتینگ سخنرانی کند؛ زیرا این اقدام، مخالف پروتکل‌های دیپلماتیک رایج است.»^(۲)

شایعات شنیده شده از منابع نزدیک به مجاهدین خلق، گویای این مطلب بوده که سازمان حدود ۴۰ میلیون دلار برای برگزاری این مراسم خرج کرده بود و با آنکه اعلام شده بود که قریب ۲۰ هزار نفر شرکت خواهند کرد، حدود ۷ - ۸ هزار نفر بیشتر حضور نیافتند. این جمعیت مجبور شدند تا سخنرانی مریم رجوی را از طریق یک کانال ماهواره‌ای مشاهده و استماع کنند.^(۳)

از سوی دیگر، بنا به گزارش خبرگزاری‌های فرانسه و رویترا، اهالی شهرک «اور - سور - اوآز» در حومه

ص: ۳۶۳

۱- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، بولتن خبری، اکتبر ۱۹۹۴/مهرماه ۱۳۷۳.

۲- همان، ژوئن ۱۹۹۵/خرداد ۱۳۷۴.

۳- همان.

پاریس - که منزل صالح رجوی برادر مسعود رجوی در آنجا واقع است و مریم رجوی نیز در مدت اقامتش در پاریس در آنجا ساکن بوده است - در روز ۱۷ آوریل ۱۹۹۵/۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۴ از دولت فرانسه

درخواست کردند که مقر مجاهدین را از این شهرک به جای دیگری منتقل کند. شورای منطقه ای شهر «وال دو آز» طی قطعنامه ای از وزیر کشور فرانسه «شارل پاسکوا»، درخواست کرد که هر چه زودتر به وضعیت ناامن شهرک مزبور خاتمه داده، آرامشی را که حق مسلم ساکنان آن است، بدان بازگرداند.

یکی از ساکنان محل در گفت و گویی با رادیو «فرانس انفو» اظهار داشت: «من برای این مالیات

نمی دهم که در معرض مخاطره قرار گیرم. بگذارید آنها به جای دیگر بروند. من میل دارم که در شهرک محل اقامتم، آزاد زندگی کنم... این طور که از آنها (مجاهدین) مثل ساکنان یک دژ محافظت می کنند، به این معنی است که خطر بزرگی در اطراف آنها وجود دارد.» به گفته همسایگان، گاهی اوقات اوراق هویت آنها ده بار در روز توسط مأموران بازدید شده است. به گفته یکی از ساکنان، «در غالب مواقع، نیروهای امنیتی مهمانان ما را می رانند. آنها از این که خودشان و اتومبیل هایشان مدام تفتیش شوند، به ستوه آمده اند و به همین جهت در انزوای کامل قرار گرفته ایم.»^(۱)

۲- اغلب کسانی که از طریق انجمن ها و کانون های واسطه، سازماندهی شده به ملاقات مریم رجوی رفته بودند، با پی بردن به تناقضات مکرر در ادعاها و تکرار مستمر گزارف های پیشین درباره شکست قریب الوقوع جمهوری اسلامی ایران، خود را از این مجموعه کنار کشیدند و پیش بینی رجوی و نزدیکانش دایر بر جذب صدها هزار ایرانی را به شکستی سخت بدل نمودند. در این میان، نکته عبرت آموز این بود: رجوی که حتی در جلب و جذب جدی تر هواداران سمپاتیک خود نیز شکست خورده بود، چگونه می توانست انتظار داشته باشد که حمایت کسان دیگری را که این فرقه را یا اصلاً نمی شناختند و یا تصویری ناخوشایند و منفی از آن داشتند، جلب نماید؟!

پس از این که در اکتبر ۱۹۹۴ وزارت امور خارجه آمریکا در گزارشی مفصل به درخواست کنگره، ضمن بیان تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران، بر تروریست بودن این جریان و وابستگی آن به رژیم صدام حسین تأکید نمود، سازمان با مشکلات متعددی مواجه شد. مشابه چنین گزارش هایی در کشورهای اروپایی نیز انتشار یافت و سازمان نیز - طبق معمول - در تکذیب مطالب آنها تلاش فراوانی کرد.

ص: ۳۶۴

۱- همان، آوریل ۱۹۹۵. نیز تلکس «ایران خبر» از واشنگتن، ۲۱ آوریل ۱۹۹۵.

مهمترین تلاش، چنانکه پیش تر نیز آمده است، انتشار کتاب قطوری با عنوان «دموکراسی خیانت شده»

بود که همزمان به دو زبان انگلیسی و فارسی، ظاهراً توسط شورای ملی مقاومت تدوین و منتشر شد.

برکنار از این رویه ها و تکذیب ها، رسوایی دیگری نیز پدید آمد که بسیاری را نسبت به ماهیت خشونت بار سازمان و شورای رجوی مطمئن نمود. گروهی از ایرانیان که نامشان در پایان گزارش وزارت

امور خارجه آمریکا آمده بود، از سوی اعضای سازمان مورد بازخواست و تهدید قرار گرفتند. سازمان مجاهدین خلق در پی آن گزارش گفته است که ایرانی های مذکور، آنها را به دولت ایران فروخته اند. نشریه «ایران پرس دیجست» که به زبان انگلیسی منتشر می شود، در این باره نوشت:

سازمان مجاهدین، به دنبال انتشار گزارش وزارت امور خارجه آمریکا علیه سازمان، آن دسته از ایرانیان مقیم آمریکا را که نظراتشان در تنظیم گزارش نقش داشته است، با تلفن تهدید کرده

است... برخی از ایرانیان یاد شده، با توجه به حجم زیاد تهدیدات تلفنی، خواهان کنترل و استماع مستقیم تلفن خود توسط اف.بی.آی شده اند.^(۱)

در فضای انتظارات و رؤیایها

به رغم آنکه سفرهای مریم رجوی به اروپا - و عمدتاً مانورهای تبلیغاتی وی در فرانسه - نتوانست دستاورد مثبتی برای فرقه رجوی داشته باشد، باز رجوی چشم اندازی را در رؤیایهای خویش تصور می کرد که تنها پتانسیل و امید مستور و نهانی آن، نسل جدید جوان ایران بود. اما نسل جوان ایران نه از «فاز سیاسی» مسعود رجوی خبر داشت و نه از «فاز نظامی» او سر در می آورد. کلمه «منافق» و شعار «مرگ بر منافقین»، برای اکثریت قاطع آنان تنها یادآور ماهیت یک جریان سیاسی - نظامی و تروریستی بود و بس.

به دنبال شکست رویکردهای تبلیغاتی و وارثه ای مجاهدین خلق برای جا انداختن یک رئیس جمهور زن، مریم رجوی به عراق بازگشت و سازمان مجاهدین خلق این بازگشت را نزدیکتر شدن

«سیمرغ رهایی» به مرزهای ایران وانمود کرد. مریم رجوی در مصاحبه ای، هنگام عزیمت از فرانسه، تأکید نمود که عزیمتش به عراق نیز بنا به خواسته «شورای ملی مقاومت» و مسئول شورا و شورای رهبری مجاهدین خلق، در چارچوب مأموریت به خاطر آزادی، و حاکمیت ملی و مردمی و در راستای

ص: ۳۶۵

«آزادی خلق و میهن» صورت می گیرد. (۱)

به دنبال بازگشت مریم رجوی به عراق، طرح ریزی سلسله عملیات نوینی توسط رجوی عنوان گردید و نشریه وابسته به سازمان این تیترا را به چاپ رساند: «مسئول شورای ملی مقاومت و فرمانده کل ارتش آزادی بخش ملی، ورود مقاومت به مرحله جدید را اعلام کرد.» (۲)

«راديو مجاهد» هم برای کمک به این اوهام هر روز اخباری از آمادگی و استعداد نیروهای ارتش سازمان را در بوق و کرنا می کرد.

ص: ۳۶۶

۱- نشریه مجاهد، ش ۳۱۹.

۲- نشریه ایران زمین، ش ۱۳۲، ۲۶ آذر ۷۵.

(۱)

اپوزیسیون نه از سطح شعور و مبارزه مردم باخبر است و نه شرایط را درک کرده است. از جمله خود نگارنده. برای نمونه، اکثر سازمان های اپوزیسیون نه تنها انتخابات را تحریم کردند بلکه از مردم نیز خواستند تا در انتخابات شرکت نکنند. اما مردم هیچ اعتنایی به این گونه فراخوان ها

نکردند. حالا باید دید کدام یک از جریاناتی که فراخوان تحریم داده بودند، تا به این حد نرمش و واقع بینی سیاسی دارند که در ارزیابی های پیشین خود تجدیدنظر کنند و تحلیل کم و بیش

درستی از آنچه رخ داده ارائه کنند. (۲)

انتخابات دوم خرداد بسیاری را متحیر کرد. اپوزیسیون خارج از کشور، که فلسفه وجودی خود را از ادعای غیردمکراتیک بودن جمهوری اسلامی استنتاج می کند، در دوم خرداد ظرفیت هایی را برای

مردم سالاری در ایران مشاهده کرد که در مخیله اش نمی گنجید. از این رو ناچار شد در قبال شرایط جدید، تعیین وضعیت کند و تفاسیر جدیدی برای علت مخالفت خود با نظام جمهوری اسلامی ارائه دهد.

ص: ۳۶۷

۱- کلمه **Opposition** متخذ از زبان فرانسه و به معنی «مخالفت» و «مخالفان» است. در معنای مصطلح علوم سیاسی، اپوزیسیون صرفاً به جریانی گفته می شود که در چارچوب قانون و غالباً در فعالیت های پارلمانی یا در فعل و انفعالات انتخاباتی حضور دارد. (برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم آکادمیک و اخص اپوزیسیون آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی: صص ۸-۹).

۲- حجاریان، جمهوریت؛...: صص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ به نقل از «علی کشتگر» علی محمد فرخنده جهرمی، یکی از رهبران اسبق سازمان چریک های فدایی خلق.

اجزای این اپوزیسیون - که طیف متنوعی را از نیروهای سلطنت طلب، جمهوری خواه، مارکسیست، سوسیال دموکرات، مشروطه خواه و نمونه خاص مجاهدین خلق تشکیل می دهد - هر یک به تناسب شرایط و وضعیت سیاسی خود، در قبال هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، موضعی گرفتند. عموم

جریان های مخالف نظام (به جز چند جریان کوچک سیاسی که مشارکت در انتخابات را - آن هم اغلب در جهت دادن رأی سفید و اعتراضی - به هواداران خود توصیه کردند) سیاست تحریم انتخابات را در پیش گرفتند و با این ادعا که نظام در کلیتش نامشروع است و یا مکانیسم انتخابات غیرمنصفانه است، همگان را به عدم شرکت فراخواندند. اما ... هنگامی که با استقبال عظیم حدود سی میلیون نفر از ایرانیان مواجه شدند که رکورد مشارکت را - حتی در میان پیشرفته ترین دموکراسی های جهان - شکست و به فراخوان تحریم نیز وقعی ننهاد، در میان بهت و ناباوری، ناچار شدند به تحلیل این رخداد بنشینند و - اغلب - در مواضع خود تجدیدنظر اساسی کنند.

در این میان، سازمان - که هرگونه «استحاله طلبی»، مذاکره جویی و دل بستن به انتخاباتی آزاد را منتفی می دانست و با نیروهایی که از شکست «مرصاد» باقی مانده بودند، امیدوار بود که «در جوار خاک میهن» و به اتکای حمایت دولت و ارتش عراق و کمک های مالی پراکنده، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کند و به عنوان «تنها آلترناتیو دموکراتیک» بر مسند قدرت بنشینند، انتخابات را تحریم کرد و در مواجهه با پدیده دوم خرداد ادعا نمود که مردم به فراخوان سازمان پاسخ مثبت داده و جز معدودی، در انتخابات شرکت نکرده اند.

«شورای ملی مقاومت» - پوشش سیاسی سازمان - نیز ادعا نمود که «اطلاعات دقیق گردآوری شده

در داخل ایران، از طرف ستادهای مقاومت در ۲۵۰۰ حوزه رأی گیری و در بیش از یکصد شهر، مبین آن است که حداکثر ۵، ۶ میلیون نفر به پای صندوق های رأی رفته اند»^(۱).

دستپاچگی و بحران

اشاره

شوک وارد شده بر سازمان و شورای رجوی پس از اعلام نتایج هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، موجب شد تا مواضع رسمی و عریان شورای ملی مقاومت - قبل و بعد از اعلام آرا -

ص: ۳۶۸

سرشار از تناقضات فاحش و گزاره های ناهمخوان باشد. در این قسمت، این مواضع مرور می شود.

پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم

شورای مزبور در اول اردیبهشت ۱۳۷۶، تحت عنوان «مسئول شورای ملی مقاومت تحریم نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم را اعلام کرد»، مواضع و نظرات رسمی خود را در نشریه ایران زمین انتشار داد که اهم مطالب آن به قرار زیر است:

حکومت ... از انتخابات آزاد ریاست جمهوری دم می زند، غافل از اینکه به صحنه آوردن بازیگرانی مانند وزیر پیشین ارشاد - که سال ها در رأس دستگاه دروغ پردازی و سانسور رژیم

قرار داشته است... با مطرح کردن پاسداران سیاسی رژیم از قبیل ابراهیم یزدی، پیمان و عزت سحابی و مأمورین جیره خوار وزارت اطلاعات در داخل و خارج کشور، هرگز نمی تواند به انتخابات رونق و اعتبار بدهد.

... بدیهی است مردم ایران این بار هم نمایش انتخابات ریاست جمهوری حکومت آخوندی را به طور کامل تحریم می کنند و به این مناسبت باز هم برای تمام دنیا تأکید و تکرار می کنیم که راه حل همانا تنها جایگزین مردمی و دموکراتیک، یعنی شورای ملی مقاومت ایران و کلید پیروزی همانا ارتش آزادی بخش ملی است. ... تحریم نمایش انتخاباتی رژیم ... یک وظیفه ملی و میهنی است. مرعوب صحنه سازی ها و تهدیدهای رژیم ... نشوید. آخوندها و پاسداران سیاسی و نظامی شان در برابر عکس العمل عمومی ناتوان و زبون اند. به افشای توطئه های دشمن برخیزید. پیام مقاومت برای تحریم خیمه شب بازی انتخاباتی را در سراسر کشور به آگاهی

عموم برسانید. (۱)

پس از اعلام تأیید صلاحیت آقایان محمدی ری شهری، خاتمی، ناطق نوری و زواره ای (کاندیداهای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری)، توسط شورای نگهبان، رجوی چنین اظهار داشت:

این تصمیم شورای نگهبان بار دیگر همه کسانی را که به تغییراتی در درون رژیم چشم دوخته بودند، کور نمود و ثابت کرد [که] هرگونه دل بستن به تغییرات، سرابی بیش نیست؛ و تنها راه حل، سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی بخش ملی و جایگزینی رئیس جمهور مریم رجوی است. شورا در گذشته نیز با آمدن مریم رجوی در کنار مرزهای جمهوری اسلامی اعلام داشته

بود که بر اساس نظر سنجی های مشخص در داخل کشور، رئیس جمهور مقاومت اکثریت مطلق

ص: ۳۶۹

پس از اعلام آرای انتخابات

به دنبال اعلام مجموعه آرای شرکت کنندگان، به رغم تأیید همراه با ابراز شگفتی همه جریان های اپوزیسیون، اظهارنظرها و اعلام مواضع شورا و سازمان، مصداق کامل «مخالف خوان» بود؛ چرا که در نخستین واکنش ها، ابتدا چنین نوشتند:

در خاتمه نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی، حقایق مسلم و بسیار مهمی درباره وخامت اوضاع رژیم ... و بر هم خوردن تعادل درونی آن برملا می شود که مبین تغییر

دوران و فرا رسیدن مرحله تعیین سرنوشت و عبور حاکمیت از یک نقطه عطف سیاسی است. (۲)

ادامه بحران؛ گسست های جدید

خروج متین دفتری از شورا

مبارزه مسلحانه یک گروه معدود، در جامعه ایران که مردم و جوانان مسائل شان را به روشنی بیان می کنند، جایی ندارد. مردم از خونریزی و ترور خسته شده اند. راه مجاهدین خلق عملاً به نوعی تروریسم کور ختم شده است. بمبی را که پس از انتخابات در دادسرای انقلاب منفجر کردند به کشته شدن سه نفر بی گناه و یک کودک منجر شد. این حرکات نه مبارزه است و نه

مبارزه مسلحانه؛ بلکه تروریسم عریان است. به این جهت است که کسی مثل متین دفتری دیگر

نمی تواند در چارچوب چنین نهادی کار کند. مجاهدین با نقض حقوق بشر در چارچوب سازمانشان و زندان و آزار افراد جدا شده از سازمان، روی شخصیت متین دفتری سایه انداخته

بودند. این چارچوب تنگ برای افراد قابل ادامه نیست.

رویداد دوم خرداد صحنه را آشکار و روشن ساخته است. مجاهدین خلق در گفت و گوی سیاسی درون ایران شرکت ندارند. سازمانی که در خاک عراق و بدون حضور و رأی مردم، رئیس جمهور انتخاب کند، بزرگترین توهین را به اراده ملت کرده است. مردم نشان داده اند که حاضرند. می بینیم که ابعاد تحولات اخیر از تمام حرکات های سیاسی صدساله اخیر وسیع تر و گسترده تر بوده است.

۱- رجوی، تحلیل وضعیت رژیم...: ص ۱۰.

۲- شورای ملی مقاومت، متن اطلاعیه سوم خرداد جزوه - رقعی.

خروج متین دفتری هم با چاپ مقاله ای در نشریه آزادی شروع شد. او در این مقاله نوشته بود:

«آن کس که با ما نیست، الزاما دشمن ما هم نیست.» این به تعبیری، نوعی دگراندیشی است؛ در حالی که رجوی عقیده دارد: «هر کس با ما نیست، دشمن ماست!»^(۱)

دوم خرداد ۱۳۷۶ بخش های وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور را منفعل کرد و به واکنشی تأمل برانگیز واداشت. در این میان، عده ای از وابستگان نهاد پوششی سازمان - یعنی «شورای ملی مقاومت» - نیز واکنشی قابل پیش بینی نشان دادند. هدایت الله متین دفتری، یکی از وفادارترین یاران شورای مزبور و رجوی، از جمله افرادی بود که عکس العمل دیرنگام وی بالاخره به جدایی و تعبیر درست تر «اخراج» از شورا منجر شد.

جدایی متین دفتری از شورای مقاومت، حتی به زعم همفکران سابقش نیز بسیار دیر اتفاق افتاد. هر چند برخی از منفردان و یا وابستگان به جریان های اپوزیسیون خارج از کشور، به هر حال، از این امر استقبال کردند، لیکن برای عده ای دیگر این پرسش مطرح شد که چرا او نیز در کنار افرادی چون بهمن نیرومند، ناصر پاکدامن، مهدی خاناباا تهرانی، حسن ماسالی، عبدالکریم لاهیجی، عبدالرحمن قاسملو و ابوالحسن بنی صدر «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو، بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد»؟^(۲)

متین دفتری، در جریان انتشار مجدد نشریه آزادی - که به نوشته خودش، انتشار آن هشت سال در محاق تأخیر بوده است - در نخستین شماره، زیر عنوان «چند کلامی به عنوان سرسخن» و با امضای «جبهه دموکراتیک ملی ایران - هدایت متین دفتری»، در ضمن استناد به بند نهم قطعنامه مهرماه ۱۳۷۶ شورای ملی مقاومت با تأکید بر ضرورت دموکراسی و «ساختن زمینه برای قبول و رعایت پلورالیسم در جامعه از «اعتلای فرهنگ و آرمان های دموکراتیک» سخن راند و با صراحت اعتراف کرد که شورا در جهت «فعال کردن عنصر اجتماعی» ناکام بوده و «این نیرو» نه «به سویی که باید و شاید» هدایت شده و «نه رهبری اجتماعی خود را یافته است». در همان جا متین دفتری با تعریضی به ماده هفتم قطعنامه مذکور، در کارآیی ارتش آزادی بخش تردید و سپس و تأکید می کند که این - به اصطلاح - ارتش، «بدون

ص: ۳۷۱

۱- چهره ها و گفته ها، گفتگوی حسین مهری با مهدی خاناباا تهرانی: صص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲- نشریه پیوند، ویژه نامه، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۱۳.

پشتیبانی کافی و وافی عنصر اجتماعی، با شرایط مشکل تری رو به رو خواهد شد.»^(۱)

طرح چنین مسائلی، مقدمه مطالب دیگری بود که گره اتصال متین دفتری و شورا را باز کرد. متین دفتری، در شماره بعدی نشریه آزادی و این بار تنها با امضای «هدایت متین دفتری، پاریس - ۲۱ ژوئن

۱۹۹۸» که می شد آن را به مثابه پذیرش پیامدها و تبعات چنان نوشته ای تلقی کرد، به چون و چرای بیشتر پرداخت. وی در «سرسخن» شماره ۱۳ نشریه خویش با نوعی انتقاد از خود، حقایقی را آشکار کرد که طی یک سال (و نیز تاکنون) تلاش زیادی شده بود تا مکتوم بماند. متین دفتری، از همان نخست، با نقل فرازی از بند سوم همان قطعنامه درباره انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب دوم خرداد که در آن آمده است:

... به رقم سازی شیادانه ای دست زدند و مدعی شرکت ۲۹ میلیون نفر رأی دهنده در این انتخابات شدند. حقیقت این است که با وجود بالا گرفتن تضاد آشکار بین دو جناح و تلاش

بی سابقه هر کدام برای کشاندن مردم به پای صندوق ها به نفع خود، تنها کمتر از بیست درصد از صاحبان حق رأی در این انتخابات شرکت کردند...^(۲)

به سوی نفی آن موضع گرفت و نوشت:

نارسایی و عدم انطباق این بند با ارقام واقعی آرا [ی] انتخابات و نقش مردم پس از وقوف بیشتر به شرایط و اطلاعات جدید، انتقادی را بر ما ایجاب می کرد که آن را در نامه شاهدهی عینی و تحلیل گری خبره که از ایران رسید، دیدیم و نکوهش هایش را پذیرفتیم.^(۳)

متین دفتری سپس با نقل دو صفحه ای نامه آن «شاهد عینی» و «تحلیل گر خبره»، که از قبل عنوان کرده که آن را پذیرفته است، موضعی جدید در قبال مسائل داخلی ایران اتخاذ کرد. در نامه مزبور می خوانیم که:

... در روزهای آخر قبل از رأی گیری، جوانانی که در رژیم گذشته نبودند و یا کودکانی خردسال بودند، پدر و مادرها و بزرگترها را تشویق و وادار کردند که پای صندوق ها بروند و به خاتمی رأی بدهند. نتیجه آن شد که لایه شنیده اید. ... موضع گیری شما [= شورای ملی مقاومت] در

مورد صحنه سازی رژیم و تعداد اندک شرکت کنندگان، خلاف واقع بود ... وجود خاتمی را مردم

غنیمت می شمارند و این وضع را امکانی می دانند که می توانند در آن شرکت کنند. ... روزنامه ها

ص: ۳۷۲

۲- همان، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۷: صص ۳-۴.

۳- همان: ص ۴.

و مجلات، تا اندازه ای، از یکنواختی بیرون آمده اند و مردم با وجود قیمت های گران و درآمدهای کم می خرنند و می خوانند. مردم تشنه اطلاعات و آگاهی هستند و از شعارها و گفته های یکطرفه (مونولوگ) و خود بزرگ بینی گویندگان خسته و متنفرند. (۱)

در آخرین بندهای مقاله، متین دفتری از ارزش ها و مقولاتی سخن می گوید که نزدیک به ۱۸ سال با حمایت خود از مجاهدین خلق، آنها را نفی کرده بود:

... تحمل یکدیگر توأم با اتحاد نیروهای اجتماعی، در غیاب انحصارطلبی سیاسی و قبول این اصل که هر کس بر ما نیست با آنکه عقیده و روشی دیگر را دنبال می کند - با ماست، عنصر

اجتماعی را فعال تر کرده و مانع بروز انفعال می شود. ...

امروز دیگر برخلاف تجربیات یکصدساله اخیر، داده های اجتماعی ... نشان می دهد که آزادی ضرورتی ملموس شده ... و می تواند توأم با رشد مطبوعات، ارتباط های فردی و گروهی و رسانه ای، نسل امروز را ... واکسینه کند. (۲)

آنچه در مجموع از مقاله متین دفتری مستفاد می شد، این بود که وی واقعیت حضور مردم در انتخابات و رأی ۲۰ میلیونی آقای خاتمی را پذیرفته است و این پذیرش، به معنی قبول شکست

استراتژی و بی بنیاد بودن تحلیل های مجاهدین خلق - به خصوص شخص رجوی - و عدم مقبولیت آنان در میان مردم است.

اولین واکنش سازمان به مقاله مزبور در نشریه مجاهد شماره ۳۹۷ انعکاس یافت. در گوشه پایین

صفحه ۲ و با عنوان «اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت»، در این نشریه از قول دبیر ارشد شورای ملی مقاومت، متین دفتری و جریان منتسب به وی تهدید به اخراج شده بودند:

تاکنون بسیاری از اعضای شورا این وضع را نقض مرزبندی های سیاسی با رژیم، و نقض الزامات شورایی دانسته اند. همچنین اعتراض های کتبی خطاب به مسئول شورا به دبیرخانه

واصل شده که در آنها رسیدگی به موارد نقض التزام و اخراج از شورا درخواست شده است. (۳)

متین دفتری در واکنش به اخطار فوق، به تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۷۷/۱۵ ژوئیه ۱۹۹۸ اطلاعیه ای صادر و منتشر کرد که اهم مطالب آن چنین بود:

ص: ۳۷۳

۲- همان: ص ۸.

۳- نشریه مجاهد، ش ۳۹۷، ۲۲ تیر ۱۳۷۷: ص ۲.

جبهه دموکراتیک ملی ایران، با ابراز تأسف از صدور اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران به تاریخ ۱۹ تیرماه و مندرج در نشریه مجاهد ۳۹۷ (۲۲ تیرماه ۱۳۷۷) کلیه تعابیر و تفاسیر مندرج در آن را قویا مردود شناخته و صدور چنین اطلاعیه ای را با چنین روشی برخلاف آیین نامه شورا می داند... (۱)

به دنبال این اطلاعیه، در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۷۷، یعنی سه روز پس از اطلاعیه متین دفتری، جلسه میان دوره ای شورا را برگزار کردند و نتیجه آن را زیر عنوان «اطلاعیه شورای ملی مقاومت» (که مدعی شده بودند به عنوان مصوبه شورا به اتفاق آرا (۲) تصویب شده است) در اولین شماره در دست انتشار مجاهد به چاپ رساندند. اطلاعیه مزبور در صفحه «گزارش» - همراه با نقل قول های ناقصی از رادیوها و نشریات در واکنش به حرکت متین دفتری و نامه ای مفصل از محمدرضا روحانی، عضو اسبق جبهه دموکراتیک، خطاب به هزارخانی - چاپ شد.

مقدمه مفصل چهاربندی اطلاعیه شورا حول تأیید و تأکید مواضع قبلی، در مورد دوم خرداد و لزوم التزام اعضا به مفاد آن، دور می زد؛ آنگاه به اصل موضوع پرداخته و طی دو بند احکام محکومیت و اخراج متین دفتری - به عبارتی، جبهه دموکراتیک ملی - صادر شده است:

بر اساس موارد یاد شده در بالا و عطف به اطلاعیه ۱۹ تیرماه دبیرخانه شورا، پس از بحث و

بررسی های لازم:

۱- مواضع سیاسی اخیر آقای هدایت متین دفتری نماینده جبهه دموکراتیک ملی ایران را زیر پا

گذاشتن التزام های شورایی و نقض آشکار و شک برانگیز التزام های مربوط به بندهای ۳ و ۵ و ۶ و ۸ قطعنامه مهر ۱۳۷۶ می شناسد و آن را به شدت محکوم می کند.

۲- بر اساس ماده ۹ آیین نامه داخلی که نقض مرزبندی سیاسی با رژیم ... و عدم رعایت تصمیمات شورا و فعالیت مستمر علیه مبانی وحدت و انسجام شورا [را] موجب اخراج می داند، اخراج جبهه دموکراتیک ملی از سوی شورای ملی مقاومت را اعلام می کند. (۳)

آنچه ماهیت و ساز و کار سرکوب مخالف توسط سازمان را در این اطلاعیه روشن می کند، استفاده از حرفه تهمت و تصریح به «ارتباطات آلوده و وجود دست های پشت پرده» در بند ۳ آن است:

ص: ۳۷۴

۱- نشریه پیوند ویژه نامه، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۵.

۲- همان طور که پیشتر نیز بیان شد، اکثر اعضای شورا همان عضوها و کادرهای سازمان اند که نام بعضی از آنها، به عنوان نیروهای منفرد و مستقل، در فهرست شورا آمده و می آید.

۳- یادآور می شود که خوشامدگویی های محافل و ارگان های ارتجاعی و استعماری، به ویژه نقل قول روزنامه نیمروز نشریه وابسته به وزارت اطلاعات رژیم ... در خارج کشور از مکالمه تلفنی مسئول شورا با آقای متین دفتری را حاکی از ارتباطات آلوده وجود دست های

پشت پرده می داند. (۱)

این بار متین دفتری با تفصیلی بیشتر، در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۷۷ اطلاعیه جوابیه ای صادر و منتشر نمود که در آن، با تأکید بر مواضع ضدجمهوری اسلامی «جبهه دموکراتیک ملی ایران» و تصریح به اهداف مشترک نیروها و عناصر ضدانقلاب اسلامی، آورده بود:

۴- انتخاب بهترین ابزار برای دستیابی به این اهداف، همان گونه که در بیانیه اخیر این جبهه به مناسبت ۳۰ تیر آمده (۲) منتج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به دور از فرقه گرایی، دگم های ایدئولوژیک و تصفیه حساب های سیاسی است. از این رو هرگونه انحصارطلبی را مردود می شماریم.

۵- تا زمانی که در عملکرد مستمر با هر فرد و یا جریان، این اصول ظاهر نگردد و به محک آزمایش

گذاشته نشود، تنها در قالب شعارهای دلفریب و عامه پسند باقی می ماند! و عدم رعایت آن به پایانی غم انگیز منجر می شود؛ که ملت ما متأسفانه بارها و به بهایی گزاف آن را تجربه کرده است. ...

۶- در جلسه میان دوره ای شورای ملی مقاومت شرکت نکردیم؛ زیرا به هیچ روی حاضر نیستیم که

مسائل نظری تحت هر عنوان و بهانه هایی از جمله «نقض التزام» ممیزی شده؛ چرا که به آزادی

اندیشه، بیان و انتقاد عمیقاً باور داریم! و بیان و باور هیچ فرد یا جریانی را موضوع محاکمه نمی دانیم.

۷- جدایی تأسف انگیز است؛ اما اگر قیمت ادامه وحدت، چشم پوشی از اصول و اهداف پایه ای باشد، نبود آن وحدت بهتر از بودنش است.

۸- جای تأسف است که هم پیمانان دیروز ما، در شورای ملی مقاومت ایران، در آزمایش انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل گرایی ناموفق بوده اند و خط بطلانی بر محوری ترین پایه دموکراسی، یعنی آزادی بیان کشیده اند.

۹- جبهه هرگونه شایعه پراکنی و نیز برچسب زنی، افترا و هتک حرمت - از قبیل موارد مذکور در بند

۱- همان.

۲- ارجاع به بیانیه ای در سابق، نوعی تأکید به این امر است که مواضع اخیر متین دفتری به طور خلق الساعه پدیدار نشده، بلکه مسبوق به سابقه است.

۳ اطلاعیه شورا - را قویا محکوم می کند و اصرار می ورزد که هر کس، اعم از شورای ملی مقاومت و یا هر شخص دیگر - حقیقی یا حقوقی - که از «ارتباطات آلوده» و «وجود دست های

پشت پرده»ی مذکور در بند فوق سند و مدرکی در دست دارد، مدارک خود را فوراً برای قضاوت ملت ایران منتشر کند. (۱)

در تبیین این واقعیت که چرا متین دفتریدیرتر از دیگران از شورا بیرون آمد، بسیار گفته اند ولی اغلب این گفته ها به یک علامت تعجب و تکرار «چراها» می رسد. مسئله این است که - به تعبیر برخی صاحب نظران مخالف سازمان - «مسخ شدگان»، «فرب خوردگان»، «فرصت طلبان» و «نوکرصفتان» قادر به تغییر مواضع خویش نیستند؛ چرا که اراده ای ندارند. دیگری به جای آنها می اندیشد، اختیار می کند و تصمیم می گیرد. در این فاصله ۱۷ ساله (۷۷ - ۱۳۶۰) آیا متین دفتری «عمیقا» به «آزادی اندیشه، بیان و انتقاد» باور داشته است؟! آیا پیش از حرکت اخیر و جریان اخراج یا خروج، مجاهدین و شخص رجوی هرگز «بر محوری ترین پایه دموکراسی یعنی آزادی بیان» خط بطلان نکشیده بودند و در «آزمایش

انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل گرایی» توفیق داشتند؟! به گفته یکی از چهره های معروف

اپوزیسیون، که از قضا در ضدیت با جمهوری اسلامی نیز کارنامه پر و پیمانی دارد، این که چرا متین دفتری در کنار افرادی چون بنی صدر و نیرومند و پاکدامن و خانابا تهرانی و قاسملو و ماسالی، «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد.»، سؤالی است که پرسش های مقدر دیگری را نیز به همراه می آورد:

آیا در آن سال ها، متین دفتری شیوه های عمل رجوی را در داخل «شورای ملی مقاومت» و سازمان مجاهدین تأیید می کرد؟ (۲) آیا اصولاً متین دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی، دموکراسی، تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می دانست؟ آیا متین دفتری تصور می کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان، نسبت به ذهن و شعور کسانی که عضویت در شورا

ص: ۳۷۶

۱- نشریه پیوند، همان: صص ۶ و ۷.

۲- نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه طلاق، جدایی کودکان از خانواده ها، همکاری تنگاتنگ با عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنان، تلاش برای ایجاد رابطه با آمریکا، منابع درآمدی و مخارج سازمان، شورا و... .

را همزمان با او پذیرفتند اما پس از مدتی، یکی پس از دیگری، فرار را برقرار ترجیح دادند و از گردن نهادن به مسئولیت و رهبری رجوی سر برتافتند، هشیارتر و عقلانی تر و منطقی تر است؟ آیا متین دفتری، به عنوان عضو «شورای ملی مقاومت»، از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی، بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او علیه منتقدان خود در این سال ها سرازیر کرد، صحنه می گذاشت و رجوی را - چه در رهبری سازمانی و چه در مسئولیت شورا - در تمسک به این گونه شیوه های خودکامگی و در تحویل و تبدیل سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب

مذهبی و جدا از مردم محق می دانست؟ و... (۱)

یکی دیگر از شخصیت های سیاسی اپوزیسیون، یکی از ابعاد نقش و شخصیت متین دفتری (۲) در طول حضورش در کنار رجوی را بدین گونه تبیین می کند:

... یکی از موارد غم انگیز این نقش آقای متین دفتری زمانی بود که «سازمان نگهبان حقوق بشر»

رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جدا شده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازداشتگاه های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه ای به «سازمان نگهبان حقوق بشر» رفتار خصمانه مجاهدین را با اعضای ناراضی و دگرانددیش تکذیب کرد و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی اساس است. این امر که چرا

آقای متین دفتری هیجده سال وقت می خواست تا قانع شده که «شورای ملی مقاومت» نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می تواند بدان پاسخ

گوید. (۳)

واقعیت این است که عکس العمل آقای هدایت الله متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی، در مقابل عملکرد رجوی سکوت محض بوده است. اینها در واقع «دکوری در تجمع شورای ملی مقاومت بودند که ۱۶ سال آزرگار به صورت ابزاری در خدمت سیاست های به غایت ارتجاعی و ضدملی آن تشکیلات قرار داشتند.» گوینده این اظهارات، سنگ محکی نیز برای تشخیص صداقت متین دفتری و جبران گذشته ها به میان می اندازد و می گوید:

ص: ۳۷۷

۱- همان - پیشین؛ اقتباس از متن گفتگوی دکتر علی اصغر حاج سید جوادی: ص ۱۳. نیز فراز و فرود...: صص ۶۷-۶۹.

۲- منظور استفاده از وجهه متین دفتری به عنوان نوه دکتر مصدق است.

۳- همان، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵. نیز فراز و فرود...: صص ۱۶۸ - ۱۶۹.

اگر آقای متین دفتری علاقه دارد که گفتار ایشان در رابطه با «دفاع از آزادی بیان و کثرت گرایی

و مخالفت با هر گونه شایعه پراکنی، برچسب زنی، افترا و هتک حرمت» جدی تلقی شود، قبل از

هر چیز ضروری است تا مواضع خود را در رابطه با سیاست و عملکرد شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق و مسعود رجوی، در مدت ۱۶ سال همکاری، روشن نماید و از روابط پشت پرده با صدام حسین و حزب بعث عراق، سازمان های جاسوسی کشورهای غرب و کشورهای عربی و سناتورهای استعمارگر آمریکا پرده بردارد و در رابطه با حبس و شکنجه آن عده از مجاهدین، که به خاطر مخالفت با سیاست ها و عملکردهای شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق در زندان های دولت - به اصطلاح - مقاومت مریم خانم قجر عضدانلو

در عراق گرفتارند، سکوت را بشکند.»^(۱)

شاید گویاترین تمثیلی که می تواند خروج یا اخراج متین دفتری را از شورا تبیین کند، مطلبی است که یکی از هم جبهه ای های سابق وی بیان کرده است:

در زبان آلمانی ضرب المثلی است مبنی بر اینکه «موش ها از کشتی ای که دارد غرق می شود، می گریزند»، جدایی متین دفتری از «شورای ملی مقاومت» نیز جز این نیست. استعفای ایشان

شبهه به کار آدمی است که پس از سوار شدن در اتوبوس و به ایستگاه آخر رسیدن و پیاده شدن

اتوبوس باز هم به راه خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از مدتی انتظار، پی می برد که به آخر خط رسیده است و باید از آن پیاده شود!^(۲)

ص: ۳۷۸

۱- همان، پیشین، اقتباس از گفتگو با دکتر منصور بیات زاده: ص ۱۲؛ با تلخیص.

۲- همان، گفتگو با مهندس منوچهر صالحی: ص ۴۳. نیز فراز و فرود...: ص ۱۶۳.

در پی «اخراج» دکتر متین دفتری و جبهه دموکراتیک از شورای ملی مقاومت، شهره بدیعی از دیگر عناصر غیرمجاهد شورا (همسر نوری دهکردی یکی از مقتولان رستوران میکونوس) که در میان

اپوزیسیون خارج از کشور شهرت و اعتبار ویژه ای داشت، با انتشار متنی با عنوان «استعفانامه» کناره گیری خود را از شورای ملی مقاومت - با دستاویز اعتراض به اهانت به متین دفتری در اطلاعیه شورا - اعلام نمود. در پی انتشار این متن، نشریه سازمان - به تفصیل - وی را تخطئه کرد. ادبیات حمله به شهره بدیعی، کماکان همان گفتمان انگ زنی و وصل مخالفان رجوی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی

است. در قسمتی از پاسخگویی مجاهدین خلق آمده است:

۱- استعفانامه وی به رادیو ۲۴ که ارگان مورد استفاده وزارت اطلاعات است، میکس گردیده است.

۲- این امر توسط پاسداران سیاسی و نظامی دامن زده می شود. (۱)

۳- وی از سه سال پیش به عضویت شورا پذیرفته شده بود و از مهرماه ۷۶ عضویتش در شورا در حالت تعلیق و موکول به تصمیم گیری در اجلاس آتی شورا بوده است... (۲)

ص: ۳۸۰

۱- اشاره و تصریح به افرادی همچون مهدی خانبابا تهرانی است که سازمان به آنها لقب «پاسداران سیاسی نظام» داده است. تهرانی در پاسخ حسین مهری مصاحبه گر رادیو ۲۴ ساعته که نظر وی را درباره استعفای شهره بدیعی استفسار می کند و وی را «همسر یکی از رهبران حزب دموکرات کردستان» معرفی می نماید، اظهار می دارد: «... این گونه برخورد سیاسی - یعنی هتاکی - کار روزمره مجاهدین است. آقایی به نام دکتر راستین این فحاشی ها را جمع آوری و منتشر کرده است. سهم من هم در این فحاشی ها کم نیست. مثل بنی صدر و [حاج] سیدجوادی و دیگران! ... خانم شهره بدیعی نه کرد است و نه عضو حزب دموکرات کردستان! شوهر ایشان هم آقای نوری دهکردی است که نه کرد بوده و نه عضو حزب دموکرات کردستان. نوری دهکردی عضو سازمان ما یعنی شورای متحد چپ بود. ... شهره بدیعی همسر نوری دهکردی دوست نازنین من بود. خود شهره بدیعی هم دوست همسر من است. آنها با هم از ایران فرار کرده اند. خانم بدیعی پس از جریان دادگاه میکونوس عضو شورای ملی مقاومت شده.» چهره ها و گفته ها... ص ۱۲۵؛ گفتگوی ۱۱ اوت ۱۹۹۸.

۲- نشریه مجاهد، ش ۴۰۲، ۱۳۷۷/۵/۲۹.

زمینه بازگشت به تروریسم شهری

سازمان مدت ها بود که از یک سو حرکت های تروریستی و ورود تیم های نظامی به داخل کشور را متوقف کرده بود و از سوی دیگر با ایجاد ارتباط های گسترده تر با محافل و احزاب و مجالس غرب سعی داشت که خود را به عنوان «آلترناتیو» دموکراتیک جمهوری اسلامی مطرح سازد تا اقبال بین المللی را نسبت به خود کسب نماید. این سازمان تا بدانجا بر این امر - که یک جریان «سالم» معتقد به دموکراسی است - اصرار داشت که با صرف هزینه های هنگفت، به برگزاری کنسرت های موسیقی و راه انداختن

ضیافت های مجلل برای سیاسیون و نمایندگان مجالس کشورهای اروپایی و آمریکایی دست زد و حتی انتساب ترور آمریکایی ها را در ایران از خود سلب کرد و آن را به جریان مارکسیست شده - و به تعبیر خودشان اپورتونیستی - نسبت داد. همه این تلاش ها برای این بود که خود را از اتهام تروریسم و خشونت طلبی تبرئه کند.

مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۴ آخرین تیم های عملیاتی اعزامی را - نه از مرز عراق که ضربه پذیر بود بلکه - از مرزهای شرقی کشور به داخل فرستاد و عده ای از آنها پس از انجام یک عملیات و بقیه قبل از هر عملیاتی ضربه خوردند.

ورود رجوی به عراق و زمینه سازی برای تأسیس ارتش آزادی بخش، تاکتیک ها را نیز دگرگون کرد؛ بدین معنا که از آن پس حمله به پاسگاه های مرزی را در غرب کشور آغاز نمود و در حادثه ترین مرحله،

توانست - با کمک نیروهای عراق - ۳ روز شهر مرزی «مهران» را به تصرف درآورد. بعد از آن نیز عملیات

«فروغ جاویدان» (مرصاد) را تدارک و اجرا کرد که به رغم حمایت و همکاری همه جانبه عراق، شکست سنگینی خورد.

پس از شکست «مرصاد»، رجوی بحران های درونی سازمان را با ترتیب دادن نشست های پی در پی و انداختن تقصیرها و قصورها به گردن افراد و اعضا، آرام کرد؛ و مجددا نگاه خود را به سمت حمایت گیری از قدرت های جهانی و به خصوص آمریکا معطوف نمود. زیگزاگ ها و چرخش های مختلف،

از تکیه به مصدق و شیر و خورشید گرفته تا برگزاری مجالس طرب، همه در راستای همین نگاه بود. ولی... نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶ او را در جایی گیر انداخت که به هیچ وجه تصور آن را نداشت. یکی از کارشناسان در این باره می گوید:

پس از برگشت مریم قجر به بغداد، اعلام نتایج دادگاه میکونوس و بالاخره انتخابات ریاست جمهوری، مسعود رجوی خود را در تنگنایی دید که پیش از آن سابقه نداشت.

از گذشته، سازمان دو شعار محوری داشته است که پیوسته روی آنها مانور می داد:

۱- صلح در مقابل جنگ؛

۲- آزادی در مقابل اختناق.

زمانی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و ما به سمت صلح رفتیم، این شعار از رجوی گرفته شد. از این رو پیوسته تلاش می کرد که جنگی دیگر را بین ایران و عراق دامن بزند. او یک لوزی ترسیم کرده بود که در رأس بالای آن جمهوری اسلامی قرار داشت و یک سوی آن «جنگ» و یک سوی آن «صلح» بود؛ رأس پایین لوزی سقوط جمهوری اسلامی بود که رجوی ادعا می کرد «جمهوری اسلامی از هر ضلع (جنگ یا صلح) پایین بیاید به فروپاشی و براندازی منتهی

خواهد شد.»

هنگام ترسیم این تابلو، رجوی می گوید: «ایران و عراق در شرایط نه جنگ و نه صلح اند. ما باید

کاری کنیم که اینها به سمت جنگ بروند. جنگ دوم اجتناب ناپذیر است ولی فقط ما باید زمان

آن را جلو بکشیم.»

در راستای همین تحلیل، در سه بُعد کار را شروع کرد: با استخبارات عراق، با ارتش عراق و با دولتمردان عراق. این شیوه موفق بود تا زمانی که عراقی ها گفتگو با ما را شروع کردند و سازمان به بن بست رسید. در همان زمان هم در تلاش بودند که ما را در عملیات مرزی درگیر کنند. به رغم همه کارشکنی ها و مانورها، روند صلح بین ایران و عراق تقویت شد و شعار «صلح در

مقابل جنگ» از رجوی گرفته شد.

یک شعار دیگر مانده بود و آن «آزادی در مقابل اختناق» بود. در جریان انتخابات دوم خرداد،

می دید که همه حرف هایی که می خواست بزند، در جامعه شیوع دارد و رئیس جمهور منتخب خیلی داغ تر از اپوزیسیون درباره «آزادی» سخن می گوید. در اینجا بود که گفت: «وظیفه من این است که این نقاب را از صورت خاتمی بردارم.»

از طرف دیگر سازمان و به خصوص رجوی روی پتانسیل نسل دوم حساب باز کرده بودند. در واقع، رجوی روی جوان هایی که انقلاب و جریان های دهه ۶۰ را مستقیماً تجربه نکرده بودند و لوح صاف بودند، حساب می کرد. حال می دید که نسل دوم انقلاب هم با رئیس جمهور چفت شده است! این واقعیت و فضای به وجود آمده جدید، خیلی برای سازمان و رجوی گران تمام شد.

رجوی در یک نشست صریحا می گوید: «باید مملکت را به هم بریزیم و نسل دوم را خودمان بگیریم؛ باید نقاب را از صورت خاتمی بردارم و اثبات کنم که این فیگورهای دمکرات منشانه ای که خاتمی می گیرد، همه اش شعر است.»

بر همین اساس است که با همه خسارات سنگینی که به سازمان تحمیل می شود، ناچار دست به ریسک صدور خشونت می زند تا جامعه را به خشونت بکشانند. او بمب منفجر می کند و خمپاره

می اندازد تا نیروهای نظام را به واکنش خشونت بار و پلیسی کردن کشور وادار نماید و شعار

«آزادی» را از آنها بگیرد.

واقعیت این است که بستر وجودی مجاهدین خلق، انسداد سیاسی و شرایط بسته پلیسی است. سازمان نمی تواند بدون اتکا به سلاح و خشونت به زندگی خود ادامه دهد. رشد و حیات سازمان مجاهدین خلق تنها در فضای بسته، غیرشفاف و خفقان آلود ممکن خواهد بود. شرایط جدید پس از دوم خرداد، چنان که پیشتر گفته شد، اپوزیسیون را به رویکرد مسالمت و رفرم راند؛ لیکن برای مجاهدین خلق خارج شدن از مدار مبارزه قهرآمیز و جنگ مسلحانه «آزادی بخش» به معنی مرگ و نیستی بود. رجوی، که جز قدرت طلبی و تمامیت خواهی، انگیزه دیگری نداشت، راه گریز از وضعیت جدید در ایران را دست یازیدن به اقدامات تروریستی تشخیص داد تا فضای موجود کشور را خشونت آمیز کرده مسئولان را به اقدامات متقابل وادارد. واکنش خشونت بار نظام، دو گزینه را پیش روی می آورد:

۱- جنگ و گریز بین معدود نیروهای سازمان یا آشوب طلبان و نیروهای نظامی و انتظامی که نهایتاً کنترل شدید امنیتی و فضای بسته پلیسی را به همراه داشت. در چنین صورتی، شعارهای آقای

خاتمی و وعده ایجاد جامعه مدنی و برقراری آزادی رنگ می باخت و نظام به هر دو بحران مشروعیت و مشارکت دچار می شد.

۲- واکنش عجولانه نیروهای مسلح و مسئولان جمهوری اسلامی در حمله به قرارگاه های سازمان در عراق که طبق تحلیل آنها همراه با هجوم به مرزها و ایجاد برخورد و درگیری بین نیروهای ایرانی و عراقی بود و نهایتاً آتش جنگی دوباره میان دو کشور زبانه می کشید.

به دنبال آن شکست ها و بر اساس این تحلیل ها، سازمان از روز ۱۲ خرداد ماه ۱۳۷۷ دست به سلسله عملیاتی زد که در عین تنوع و پراکندگی در اهداف حملات و نیز معروفیت چهره هایی که ترور شدند، نه تأثیری بر جامعه و شرایط عمومی کشور گذاشت و نه توانست وضعیت نامساعد و بحرانی سازمان را بهبود بخشد.

فاز جدید تخریب و ترور

اشاره

روز سه شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۷۷، یعنی ده روز پس از سالگرد دوم خرداد ۷۶، سازمان یک سری عملیات تخریبی جدید را از طریق بمب گذاری و خمپاره اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی»^(۱) صورت داد که عبارت بودند از:

۱- انفجار بمبی در راهرو ورودی دادگاه انقلاب اسلامی واقع در خیابان دکتر شریعتی، چهارراه شهید قدوسی، در ساعت ۲ بعد از ظهر. بمب در یک کیف دستی جای گرفته بود و انفجار آن باعث کشته شدن سه نفر و زخمی شدن چندین نفر گردید. دو تن از کشته شدگان کودک بودند.^(۲) سازمان مدعی شد که ده ها تن از بازپرسان و قضات دادگاه انقلاب کشته و زخمی شده اند و ساختمان دادگاه به کلی ویران شده است!^(۳) اینان اقدام به این عمل تخریبی را «حق مسلم و مشروع» خود عنوان نمودند^(۴) و ضمناً مدعی

شدند که در جریان بمب گذاری مزبور، هیچ غیرنظامی کشته یا زخمی نشده و مردم از این اقدام «استقبال

ص: ۳۸۴

-
- ۱- نشریه مجاهد، ش ۳۹۲، ۱۳۷۷/۳/۱۹: ص ۱.
 - ۲- روزنامه ها، ۱۳ خرداد ۱۳۷۷.
 - ۳- نقل از اطلاعیه دفتر مطبوعاتی مجاهدین خلق، در واشنگتن د. سی، دوم ژوئن ۱۹۹۸/دوازدهم خرداد ۱۳۷۷. نیز: نشریه مجاهد - پیشین: ص ۳؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید هادی همایون» به تاریخ ۱۳۷۷/۳/۱۲.
 - ۴- رادیو مجاهد، ۱۷/۳/۷۷.

زیادی» به عمل آوردند!^(۱)

۲- شلیک دو خمپاره به مقرّ ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوشان تپه، در ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر. این انفجارها تلفاتی نداشت و خسارات آن نیز اندک بود. عاملین با یک شتابزدگی آشکار، دستگاه خمپاره انداز و چند گلوله خمپاره را به جا گذاشتند و گریختند.^(۲) سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد

که «چندین مجموعه بزرگ ساختمانی از دواير مختلف فرماندهی» مورد اصابت قرار گرفت و «شمار قابل توجهی از پاسداران» از پای درآمدند.^(۳) این ادعا توسط هیچ منبع مستقل رسمی تأیید نشد.

۳- شلیک سه خمپاره به ساختمان «خلیج» در چهارراه پاسداران - در فاصله چند صد متری مهمات سازی

صنایع دفاع، در ساعت ۹:۳۰ بعد از ظهر. خمپاره ها به مکان غیرمؤثر و نسبتاً متروکه ای اصابت کرد و هیچ تلفاتی نداشت.^(۴) سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد که «انبار مهمات مرکزی منفجر گردید.»^(۵) این ادعا نیز مورد تأیید هیچ یک از منابع خبری قرار نگرفت.

ص: ۳۸۵

۱- نشریه مجاهد - پیشین: همان صفحه.

۲- روزنامه ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد ۷۷. رادیو مجاهد، ۱۲ و ۱۳/۳/۷۷.

۳- نشریه مجاهد: پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید وحید لشکری پور»، به تاریخ ۱۲/۳/۷۷.

۴- روزنامه ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد.

۵- نشریه مجاهد - پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان با عنوان «عملیات مجاهد شهید فرشته اسفندیاری» به تاریخ ۱۳/۳/۷۷.

در پی این رخدادهای تخریبی، سیل محکومیت آن از سوی دولت ها و مجامع بین المللی و داخلی به راه افتاد. در وهله نخست، وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه ای انفجارهایی که مسئولیت آن را سازمان به عهده گرفت، محکوم کرد. در این بیانه آمده است:

... دولت ایالات متحده اقدامات تروریستی را در تهران شدیداً محکوم می کند و به بازماندگان

این حادثه تسلیت می گوید. دولت آمریکا هرگونه اقدام تروریستی - در هر نقطه از جهان - را محکوم می کند و یادآور می شود که سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان های تروریستی خارجی قرار دارد...^(۱)

از سوی دیگر، یک سخنگوی وزارت امور خارجه بریتانیا طی اظهاراتی این عملکرد را محکوم کرد. ناگفته نماند که وزارت خارجه این کشور اطلاعیه ای رسمی در این مورد در اختیار رسانه ها قرار نداد. سخنگوی وزارت خارجه بریتانیا از جمله اظهار داشت:

... بریتانیا خبر غم انگیز این انفجار را با تأسف شنید و ضمن ابراز همدردی با مردم ایران در حادثه اخیر، تسلیت خود را به خانواده های قربانیان این حادثه تقدیم کرده است... ما حرکات

تروریستی را - در هر کجا که انجام گیرد و با هر انگیزه ای که باشد - محکوم می کنیم... بریتانیا به عنوان ریاست دوره ای اتحادیه اروپا به تشویق راه های مؤثر علیه تروریسم ادامه می دهد.^(۲)

کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان نیز چند روز پس از حادثه انفجار در تهران، طی اعلامیه ای این حرکت را که تعدادی بی گناه در آن کشته و مجروح شدند، شدیداً محکوم کرد. در این اطلاعیه

همچنین - ضمن ابراز همدردی با قربانیان این سوءقصد - آمده است:

... تروریسم ابزار برخورد سیاسی نیست و آلمان فدرال با هر نوع پدیده تروریسم مخالفت می ورزد و بر تصمیم خود برای مبارزه جدی با آن - در هر کجا که پدید آید - تأکید می نماید...^(۳)

دولت استرالیا نیز با انتشار بیانه ای رسمی، مجموعه عملیات خشونت آمیز سازمان مجاهدین خلق را به شدت محکوم نمود و عاملان انفجارهای تهران را تروریست نامید. الکساندر داونر وزیر امور خارجه استرالیا، در این بیانه، بمب گذاری را که منجر به کشته شدن سه تن و زخمی شدن تعدادی دیگر شد،

۲- همان.

۳- روزنامه ها، ۱۶/۳/۷۷.

محکوم کرده با خانواده قربانیان بی گناه این حوادث ابراز همدردی نمود. وزیر امور خارجه استرالیا، با توجه به پذیرش مسئولیت این اقدامات توسط مجاهدین خلق، تصریح کرده است که «استرالیا این گروه را تروریست قلمداد کرده و اقدامات آنها را محکوم می کند».^(۱)

علاوه بر واکنش های سیاسی از سوی دولت ها، مجامع رسمی و غیررسمی نیز نسبت به عملیات خشونت بار این گروه موضع گیری کردند. اظهارات خانم الهه هیکس سخنگوی «سازمان نظارت بر حقوق بشر» از جمله این موضع گیری ها بود. وی اعلام داشت: «سازمان نظارت بر حقوق بشر، کشته شدن سه نفر و زخمی شدن عده ای را که بر اثر انفجار یک بمب در محل دادگاه انقلاب اسلامی تهران اتفاق افتاده است، به شدت محکوم می کند».^(۲)

نمونه ای از تحلیل های رسانه ای

از میان واکنش ها و تحلیل های خبرگزاری ها و رسانه های معروف، گزارش تحلیل گونه بری میگزانشگر خبرگزاری رویتر قابل توجه است؛^(۳) که اهم مطالب آن ذیلاً نقل می شود.

سازمان مجاهدین خلق که می گوید هفته گذشته سه حمله مسلحانه در تهران انجام داده است، از سال ها پیش به این سو با حکومت جمهوری اسلامی در نبرد است. این سازمان در عراق و در

نزدیکی مرزهای ایران، چند پایگاه نظامی دارد و نیز دفاتری در جهان غرب دایر نموده است.

این گروه تاکنون مسئولیت حمله به بسیاری از هدف های نظامی، اقتصادی و دولتی ایران را به عهده گرفته است...

از سوی ایران، سازمان مجاهدین خلق مسئول بمب گذاری های متعددی است که در نخستین سال های بعد از انقلاب باعث کشته شدن یک رئیس جمهور، یک نخست وزیر و بیش از دویست نفر از مقامات حکومتی، پارلمانی و روحانی گردید...

مجاهدین بعداً در طرف مقابل ایران، در جنگ هشت ساله با عراق، قرار گرفتند و شبکه ای از تبلیغات بین المللی را در پایتخت های اروپایی به وجود آوردند و حتی دفتری در واشنگتن

گشودند که فاصله چندانی با کاخ سفید ندارد. این سازمان بازوی سیاسی خود را «شورای ملی

مقاومت» می خواند و آن را پارلمانی در غرب می داند که ۵۷۰ عضو دارد. در طول جنگ، که از

ص: ۳۸۸

۱- نشریه ایران آینده ویژه نامه، خردادماه ۱۳۷۷/ژوئن ۱۹۹۸، [چاپ و پخش در] هلند - فرانسه: ص ۲۰.

۲- بخش فارسی رادیو B.B.C - پیشین.

۳- تاریخ مخابره این گزارش دهم ژوئن ۱۹۹۸ است.

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به درازا انجامید، مجاهدین خلق با نیروهای صدام حسین رئیس جمهوری عراق همکاری کردند و این اقدام - طبق نظر تحلیل گران - باعث کاهش محبوبیت آنها در داخل ایران شد.

در این میان، پایگاه های مجاهدین در داخل عراق بارها هدف حملات هوایی و موشکی قرار گرفته که بیشترین حملات در سپتامبر گذشته (۱۹۹۶) انجام شد.

دور تا دور دفتر مجاهدین در پایتخت عراق، دیواری از کانکریت کشیده شده که در برابر حملات با خمپاره و بمب مقاوم است.

مریم رجوی، همسر مسعود رجوی رهبر مجاهدین، که از سوی این گروه به عنوان رئیس جمهوری در تبعید ایران معرفی شده، گفته است که رژیم روحانیون در ایران تا قبل از پایان قرن بیستم واژگون خواهد شد.

... تصمیم واشنگتن در تروریست خواندن مجاهدین باعث شد تا روایت سفر به آمریکا به اعضای آن داده نشود و در عین حال، هرگونه کمک مالی به این گروه نیز ممنوع اعلام گردد. این تصمیم در تهران مورد استقبال قرار گرفت و ایران آن را نخستین نشانه مثبت از حسن نیت

آمریکا در قبال دولت میانه رو خاتمی قلمداد کرد. تحلیلگران می گویند: امیدهای پدید آمده از طریق اصلاحاتی که خاتمی به آن دست زد، باعث شده که مجاهدین برای کسب مجدد محبوبیت در میان مردم ایران شانس نداشته باشند. (۱)

تحلیل ها و مواضع نیروهای سیاسی

همزمان با سیل جریان محکومیت سازمان از سوی دولت ها و مجامع بین المللی، شخصیت ها و گروه های سیاسی داخل و خارج نیز - چه در طیف اپوزیسیون و چه برخی از جریان های نزدیک به حاکمیت در جمهوری اسلامی - طی اطلاعیه ها و تحلیل هایی که انتشار دادند، این حرکت های سازمان را محکوم کردند. (۲)

موضع روشنفکران لائیک مقیم ایران، که پیوسته مرزبندی مشخصی را با «حکومت دینی» اعلام داشته اند و اصولاً حضور نهاد دین را در چرخه های اصلی اداره سیاسی کشور بر نمی تابند، لابه لای سلسله

ص: ۳۸۹

۱- همان: ص ۲۴؛ با اندکی تلخیص.

۲- از جمله نهضت آزادی در اطلاعیه به تاریخ ۱۵/۳/۷۷؛ و جنبش مسلمانان مبارز نیز در برخی از مطبوعات ۱۵ و ۱۶ خرداد ۱۳۷۷.

مقاله‌تی در یکی از نشریات بینابینی انعکاس یافت. نوشته ای که بخشی از آن ذیلاً نقل می شود، چند روز قبل از عملیات مبتنی بر رویکرد مجدد مجاهدین خلق به تروریسم فاحش به نگارش درآمده است؛ از این رو، فاز جدید بن بست این گروه در آن منعکس نشده لیکن مواضع نویسنده را نسبت به سازمان روشن می سازد:

... این گروه هیچ وجهه ای در جامعه ایران ندارد. مجاهدین خلق، به سرعت و پس از خروج از ایران، تبدیل شد به یک جریان وابسته به سیاست های خارجی. همین امر موجب شد که این گروه، سیاست های خود را بنا به تمایل سیاست های خارجی تنظیم کند نه از سر تأمل یا بازاندیشی. رهبری این گروه در میان نظام های ارزشی گوناگون سرگردان گشت و هر روز با تشبث به وسیله ای تازه کوشید تا اعضا و هواداران خود را سرگرم کند.

مجاهدین خلق - در اساس - به صورت گروهی بسته، مافیایی و فرومانده و مایوس، به فعالیت می پردازد. قدرت جذب ندارد و تنها با به کارگیری روش های ترور و وحشت، به حیات زوال

یابنده اش تداوم می بخشد. آنچه از مجاهدین خلق به جای مانده، چیزی نیست جز یک سیرک نظامی. شماری افراد سرخورده، مجهز به تسلیحات نظامی شده اند، بی آنکه در میدان رزم قرار

داشته باشند. در نتیجه با برپایی مجالس تفریحی و سرگرم کننده، هر چند تهوع آور، از سلاحی

که قرار می بود در پیکار با دشمن به کار افتد، در فعالیت های نمایش بهره می گیرند. سلاح رزم وسیله ای است برای بزم (۱).

ابتدال اندیشه [و] تعهد بی چون و چرا به یک رهبری مضحک و چندش آور، سازمان مجاهدین خلق را فاقد کارآیی و اثربخشی کرده است.

حضور این گروه دلقک مآب - در واقع - وسیله ای است مناسب، از سویی در دست گروه هایی از حکومتگران برای آنکه خشونت های بی حساب خود را موجه جلوه گر سازند و از سوی دیگر

در دست خارجیان برای آنکه فشارهای سیاسی خود را بر ایران، با توسل به این مترسک، جلوه ای عینی بدهند. (۲)

پس از فاز جدید تروریستی سازمان، موضع بخشی از فعالان فرهنگی سیاسی منتسب به «جبهه دوم خرداد» نیز در نشریه ای که مطالب پیشین در آن درج شده بود انتشار یافت که در بخشی از آن آمده است:

ص: ۳۹۰

۱- اشاره به کنسرت مرضیه روی یک تانک روسی است.

۲- نشریه راه نو، ش ۶، ۹ خرداد ۱۳۷۷: ص ۶؛ قسمتی از سلسله مقالاتی تحت عنوان اصلی «دوم خرداد ۱۳۷۶ و بحران گذار» و عنوان فرعی «بررسی وضعیت گروه های اپوزیسیون»، نوشته دکتر چنگیز پهلوان.

... این اقدامات در واقع عکس العمل یک گروه تروریستی به بن بست رسیده در مقابل فرایندی است که به نفی کامل هستی و هویتش منجر می شود. گروه تروریستی رجوی از سه لحاظ به بن بست رسیده است: از نظر ایدئولوژی، از لحاظ راهبرد (استراتژی) و از لحاظ سازمان دهی،

ایدئولوژی گروه رجوی نوعی از تمامیت خواهی (توتالیتاریسم) است. راهبرد این گروه، خشونت و اقدام قهرآمیز و تلاش برای براندازی است و سازمان دهی آن متکی است بر تشکیلاتی منزوی، بسته، مطلق گرا، آمرانه و مبتنی بر کیش شخصیت.

حرکتی که در دوم خرداد رخ داد، در واقع اقدامی عمومی برای نفی تمامی ارکان سه گانه حیات و اهمیت این گروه بود. در واقع فرایند دوم خرداد، در مسیر خویش، جایی برای تداوم حیات و حضور گروه های وابسته به بیگانه (که در جنگ ملی - میهنی ایران و عراق، به عنوان ستون پنجم و پیاده نظام عراق عمل کردند) در عرصه سیاست ایران باقی نمی گذارد.

گروه رجوی می کوشد با ایجاد فضای خشونت و رعب، جامعه را با محدودیت های انتظامی و امنیت مواجه ساخته و گردهم آیی ها و تماس های میان مسئولان و مردم را با مشکل رو به رو سازد. کیست که نداند چنین حرکتی از پیش محکوم به شکست است. در مقابل اراده خردمندانه

یک ملت چه کسی می تواند بایستد؟! (۱)

تحلیل هایی که در مطبوعات کشور انتشار می یافت، بیشتر مبتنی بر این نگرش بودند که از عمده ترین علل اقدامات جدید تروریستی مجاهدین خلق، «فلاکت» و «بن بست در مشی» است.

بر اساس دیدگاه منافقین، اختلاف در بین سران حکومت به وجود آمده و این اختلاف درونی، رژیم را به سمت «میرایی» می برد. در این تحلیل، دو چیز به عنوان علل قدرت نظام فرض شده

است و تأکید گردیده که اگر این دو علل به نحوی تضعیف [شوند] یا از بین بروند، نظام با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد:

اولین عامل از نظر منافقین، محوریت رهبری است که معتقدند خاصیت این رهبری باید از بین برود؛ چرا که در این صورت از هم پاشیدگی شتاب می گیرد. دومین علل از نظر آنها (که به

عنوان «اتفاق ناگوار» روی آن تأکید گردیده و بر اساس آن، این جریان منحط از مردم نیز ناامید شده است) گرد آمدن جوانان و مردم، حول محور «خاتمی» به عنوان مانعی بزرگ می باشد. این

گروهک بر این باور است که اگر مردم از «خاتمی» برگردند و به نوعی ناامید شوند، برنده نهایی سازمان خواهد بود!

منافقین در تحلیل خود با تعابیر بسیار بد از «خاتمی» نام می برند و معتقدند که باید به نوعی عمل

۱- همان، ش ۸ ۲۳ خرداد ۱۳۷۷: ص ۲؛ نویسنده این مقاله عباس عبدی است.

کرد که رئیس جمهور از ادامه برنامه های خود ناتوان شود. نکته مهمتر اینکه این گروه به این باور رسیده که اگر جامعه در فضای فعلی دولت خاتمی به جلو برود، هیچ گونه گرایش به جریان مخالف نظام رشد نخواهد کرد و لذا باید فضا پلیسی شده و با عدم احساس آزادی از سوی مردم، تیّات شوم این گروهک به ثمر برسد. از سوی دیگر و بر اساس دیدگاه سازمان، حضور

مردم در انتخابات و حمایت از دولت خاتمی موجب گردیده که انگیزه مخالفت با نظام کمتر

شده و مجموعه شعارهایی که علیه نظام مطرح می شود، کم رنگ تر نشان داده شود. در این راستا

لازم به یادآوری است که شواهد امر، بریدگی گسترده طرفداران محدود منافقین را نشان می دهد.

نکته دیگر این که در منظر تمامی اپوزیسیون، مشی مبارزه مسلحانه علیه نظام کاملاً رنگ باخته

[است] و چون این گروهک تنها با ابزار فوق علیه نظام و ملت مبارزه می کند، لذا طبیعی است که عمده ترین ضربات را نیز از این ناحیه متحمل شده باشد. این در حالی است که شنیده های ما حکایت از این دارد که در شورای - به اصطلاح - مقاومت، به شدت در مشی مسلحانه تردید حاصل شده؛ و به این ترتیب به نظر می رسد که افراطی گری در آینده ایران راهی نخواهد داشت

و هر روز - بیش از پیش - تنفر از خشونت بیشتر می شود و اتفاقاً رمز عملیات چند روز گذشته

نیز همین نکته اساسی است و برای همین است که بسیاری از ناظران از - به اصطلاح - عملیات

هفته گذشته منافقین اظهار تعجب کرده اند. (۱)

ترور لاجوردی

اشاره

(۲)

روز دوشنبه اول شهریور ماه ۱۳۷۷، «سید اسدالله لاجوردی» - رئیس سابق سازمان زندان های کشور و دادستان اسبق دادگاه های انقلاب اسلامی تهران - در حجره خود در بازار تهران توسط دو تروریست به

ص: ۳۹۲

۲- اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۱۴ ه.ق در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات دروس رسمی و حوزوی را همزمان آغاز کرد و بعدها برای کسب معاش در بازار تهران مشغول به کار شد. لاجوردی در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت های مؤتلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳۴۳ بدلیل مرتبط بودن با اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و دو سال به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۴۸ بار دیگر دستگیر شد و شکنجه های فراوانی دید. او از عوامل اصلی انفجار دفتر هواپیمایی ال عال اسرائیل بود. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به ۱۸ سال زندان محکوم شد. با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. اولین سمت لاجوردی، دادستانی انقلاب اسلامی تهران بود. او سال ها ریاست سازمان زندان های کشور را بر عهده داشت. لاجوردی در تاریخ اول شهریور ماه سال ۱۳۷۷ در حالی که محافظی نداشت، در مغازه محل کارش در بازار تهران توسط دو تروریست اعزامی سازمان به شهادت رسید.

شهادت رسید. این ترور زمانی صورت گرفت که آقای لاجوردی از ریاست سازمان زندان‌ها استعفا داده به حرفه اصلی خود در بازار بازگشته بود و هیچ محافظتی از وی به عمل نمی‌آمد. از این رو می‌توان گفت این ترور فاقد هرگونه ارزش سیاسی و نظامی بود. در همان روز، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که این ترور توسط یکی از تیم‌های عملیاتی آنان صورت گرفته است. (۱)

واکنش‌های مختلف نیروهای سیاسی داخل و خارج، برخلاف تصورات و گمان‌های رهبری سازمان، در این مورد به خصوص نیز سمت و سوی محکومیت این اقدام را داشت. کسانی که - حتی - خود زمانی در جرگه مجاهدین خلق بودند نیز واکنشی محکوم‌کننده داشتند. یکی از جادش‌گان سازمان، این عمل را «نه یک ترور سیاسی بلکه یک انتقام‌گیری» برآورد نمود و نوشت:

... جنایتکاران و دشمنان مردم که خود باید در یک دادگاه خلقی محاکمه شوند، حق ندارند به

وکالت از جانب مردم، نقش قاضی را بازی کنند... مبارزه یک امر اجتماعی و در نتیجه منطقی و عقلایی است. مبارزه برای ارضای حس انتقام جویی و تسکین احساسات فردی و شور و نشورهای نوع مجاهدینی نیست؛ و ابزارها و وسایل نیل به هدف باید از جنس هدف باشد و نه

در تضاد با آن.

... مجاهدین با تحلیلی مشابه تحلیل عملیات «فروغ جاویدان»، که به قول خودشان جلو تحولات اجتماعی پس از آتش بس را گرفتند، دوباره می‌خواهند فضای به وجود آمده که مردم

وارد صحنه مبارزات شده‌اند را خراب کنند و - به اصطلاح - این بارهم «میز لیبرال‌ها» را به هم بزنند؛ اما این موجودات منزوی و مطرود آن قدر در خواب و خیال‌های خرگوشی خود فرو رفته‌اند که فکر می‌کنند اوضاع همان اوضاع ده سال پیش است. (۲)

ص: ۳۹۳

۱- نشریه مجاهد، ش ۴۰۳: ص ۱.

۲- نشریه پیوند، ش ۳، شهریور ماه ۱۳۷۷: ص ۹؛ مقاله هادی شمس حائری.

«علی اصغر غضنفرنژاد جلودار»، یکی از دو تروریستی که مرحوم لاجوردی را به شهادت رساند، مآقع را بدین نحو بیان کرده است که هنگام خروج از عراق برای این عملیات، سازمان به وی دو قرص سیانور، دو نارنجک و دو کلت «برتا» و «برونینگ» (با شش خشاب) و یک «کلاشینکوف» (با خشاب های

اضافی) داد. این دو پس از خروج از بصره و ورود به مرز ایران، ابتدا به آبادان رفتند و از آنجا روانه اهواز شدند. مسیرهای بعدی آنها ایذه، بروجن، اصفهان، گلپایگان، اراک و تهران بوده است.

تروریست ها صبحگاه دوشنبه اول شهریور، با راهنمایی کروکی ویژه ای که حفظ کرده بودند، از مسجد به سمت بازار رفتند؛ ولی به دلیل خلوت بودن محل منصرف شدند و عمل را به تأخیر انداختند:

فکر می کردیم داریم شهید می شویم و به بهشت می رویم. ... ما می خواستیم کارمان خارق العاده

و خیلی بهتر از تیم های قبلی باشد. رفتیم و از مغازه بغلی اش آینه خریدیم. چک کردیم و دیدیم [که شهید لاجوردی در محل مورد نظر] هست.

تروریست ها به خیابان ۱۵ خرداد باز می گردند و پس از یک ساعت توقف در یک مسافرخانه دوباره به بازار می روند:

داخل بازار رفتیم و چند بار دور زدیم. از او [= شهید لاجوردی] پرسیدیم: «مغازه معافی و رحمانی کجاست؟» به ما گفت که این آدم ها آدم های سرشناسی هستند. بعد، از مغازه رو به

رویش روسری خریدیم. شهید لاجوردی با دو سه نفر دیگر نشسته بود. سمت چپ شهید لاجوردی به ما بود. وقتی روسری را می خریدیم، شکم بند رضا مشکل پیدا کرد و آن را داخل

ساکش گذاشت. کلاشینکوف رضا مسلح بود و دستش روی ماشه بود.

روسری خریدیم و برگشتیم. من به رضا گفتم: «اول تو رگبار ببند.» به هر جهت کلت را در آوردم.

فاصله نزدیک بود. تیر اول را من زدم. دو تا تیر زدم که به سرش خورد. چون صدا خفه کن

داشت، متوجه نشدم [بعدا] چند تیر زدم. بعد از من رضا رگبار گرفت.

بعدش من می دویدم و تیرهوایی شلیک می کردم که مردم کنار بروند؛ چون فکر می کردیم این کار را برای مردم می کنیم، نمی خواستیم مردم را بزنیم. به ما گفته بودند: «اگر کسی خواست شما را بگیرد، تیر بزنید.» من پشت سر هم صدای تیراندازی

و رگبار می شنیدم... بعدا شنیدم که [بجز شهید لاجوردی] یک نفر دیگر در آنجا تیرخورده و شهید شده... (۱)

۱- گفتگوی علی اصغر غضنفرنژاد جلودار، پاییز ۱۳۷۷.

حمله خمپاره ای به یکی از مراکز بسیج

در دوم فروردین ماه ۱۳۷۸، سازمان طی اطلاعیه ای اعلام نمود که مرکز مخابرات ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با خمپاره مورد حمله قرار داده است و با لحنی تبلیغی، وانمود کرد که این خمپاره زنی را به مردم کردستان - در پاسخ به عملکرد جمهوری اسلامی - «تقدیم» نموده است!^(۱) سازمان در راستای سیاست تشنج آفرین خود می پنداشت با چنین اظهاراتی، موفق به تحریک احساسات

قومی مردم کردستان بر ضد جمهوری اسلامی خواهد شد، اما در این زمینه هم پاسخ مثبتی دریافت نکرد.

ترور سرلشکر صیاد شیرازی

(۲)

شهید صیاد شیرازی از فرماندهانی بود که نظامیان عراقی کینه و عداوتی خاص نسبت به وی داشتند و به خصوص صلابت و شجاعت او را در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از یاد نمی بردند؛ از این رو برنامه شهادت این قهرمان را ضمن «امرئیه»ها و «فرمان»های ویژه خود از گروه رجوی خواستار شدند. سرانجام سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در صبحگاه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، طی عملیاتی که مجاهدین

خلق نام آن را «طلوع» نهادند، توسط این گروه به شهادت رسید. گروه رجوی طی اطلاعیه مخصوص

ص: ۳۹۶

۱- نشریه مجاهد، ش ۴۳۴: ص ۲.

۲- امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهرستان درگز در استان خراسان به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه افسری شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشگاه افسری گردید و پس از طی دوره تخصصی توپخانه، به عنوان استاد در مرکز آموزش توپخانه اصفهان مشغول به تدریس شد. او از مخالفان رژیم شاه بود تا جایی که توسط عوامل آن رژیم دستگیر و زندانی شد. شهید صیاد شیرازی نقش حساسی در عدم توفیق تجزیه طلبان در کردستان و آزادسازی خرمشهر ایفا نمود و حضور او در هشت سال دفاع مقدس، پیروزی های متعددی را برای کشور اسلامی به همراه داشت. وی در تیرماه ۱۳۶۵ به فرمان امام به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد و در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. سپهبد صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۸ به سمت معاونت بازرسی ستاد ارتش، در شهریور ۱۳۷۲ به سمت جانشین رئیس ستاد کل ارتش و در فروردین ۱۳۷۸ از طرف مقام معظم رهبری به درجه سرلشکری نائل آمد که این درجه با افتخار شهادت به سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام امیر سپهبد صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در بامداد بیست و یکم فروردین ۱۳۷۸ به دست عوامل گروهک تروریستی مجاهدین خلق در تهران به شهادت رسید و در تشییعی باشکوه، با

حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و انبوه مردم در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

این عملیات مدعی شده بود که این اقدام در منطقه ای «به شدت حفاظت شده» در شمال شهر تهران

صورت گرفته است. (۱) و در حالی این ادعا مطرح شد که مرحوم صیاد شیرازی نیز - همچون مرحوم شهید لاجوردی - حتی یک محافظ و گارد شخصی نداشت.

واکنش سراسری داخلی و خارجی نسبت به این اقدام شدیداً محکوم کننده بود و انزجار و نفرت

عمومی را بازتاب می داد؛ و از آنجا که صیاد شیرازی یک نظامی وطن دوست و پای بند به آرمان ها و ارزش های دینی و ملی شناخته می شد و قهرمانی های وی هرگز رنگ و بوی خاص سیاسی و گروهی

نداشت، شهادتش به دست تروریست های شناخته شده تأثر و همدردی کم نظیری را در میان مردم کشور و همه اقشار و طیف های اجتماعی به دنبال داشت. به گونه ای که حتی کاردار عراق در ایران نیز این عمل را تروریستی و ناجوانمردانه خواند و محکوم کرد. در پی مصاحبه کاردار عراق مسعود رجوی به ملاقات رئیس سرویس اطلاعات عراق ژنرال طاهر حبوش شتافت و نسبت به انجام این مصاحبه اعتراض کرد.

رجوی در ملاقات قبل خود با حبوش در مورد ترورها و عملیات خود گزارشی ارائه می کند:

«ژنرال حبوش: اگر اهدافی را ما مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم آن را انجام دهند باید این کار را انجام دهند چون من از شما در اینجا (عراق) حمایت می کنم و در این وقت باید شما نیز این کار را انجام دهید تا من بتوانم آن کسی را که به عراق برای زدن مجاهدین می آید ضربه بزنم. و آنچه که من فهمیدم این است که بعضی اهداف را شما مایل نیستید روی آن عمل کنید و مخالف آن هستید... - برادر مسعود به تو می گویم که ما سر هر مسئله که به توافق برسیم با شما خواهیم بود در اجرای آن.

اما اگر به شما گفتیم ایست (عملیات متوقف شود) باید شما علت آن را بدانید تا برای شما ابهامی پیش نیاید و نباید به شما بگوییم ایست و علت آن را ندانید و در ابهام باشید. با توجه به دشمن مشترک چه بسا در آینده نزدیک با توجه به ایده و چشم انداز مخابرات، شما را برای

مأموریت هایی مکلف کنیم. من بعد ما به عنوان یک تیم کار می کنیم یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست.

- مسعود رجوی: اینکه شما شنیدید که ما بعضی از اهداف و عملیات ها را قبول نکردیم هر چند

که شما خیلی مختصر به عدم انجام عملیات مورد نظر اشاره کردید ولی تصویر واضح و جامع این نیست.

ص: ۳۹۷

- آنچه در خصوص عملیات که گفته می شود و عدم انجام آن از طرف مجاهدین، باید بگویم بعد

از جریان عملیات صیاد شیرازی و تصفیه (۱) و زدن او، برادران مخابرات تعدادی اهداف و درخواست های عملیاتی به ما دادند که ما آنها را قبول کردیم و تمام آن را انجام دادیم. در کرمانشاه و دزفول برادران مجید و مهدی و رحیم در این ملاقات ها بودند و من شنیدم این

مطالب را و رفتیم با استاد طارق (عزیز) و ایشان نیز همان را که گفتید و من نیز به صورت مفصل توضیح دادم و آن را در دو نکته بیان می کنم و یقیناً شما آن را تأیید می کنید.

بحث این نیست که ما با عملیات مخالفیم چنانچه که خود شما الآن گفتید در صحبت های خود شما قضاوت کنید گفتید مثلاً شما با چند عملیات موافقید ولی احتراز دارید و می خواهید موازنه کنید بین این احترازهایی که دارید. ما چه می خواهیم؟ می خواهیم طوری نباشد که دشمن ما را با این عملیات تضعیف کند و بگوید آنها در دست دشمن ما (عراق) هستند و مجاهدین جزئی از گارد جمهوری شده اند و به نیروهای آمریکایی ارائه کنند و به سازمان عفو بین الملل ارائه نمایند و نیز شورای امنیت.

ما فقط این را می گوئیم اما می توانیم برای آن راه حل پیدا کنیم کماینکه کردیم.

ژنرال حبوش: ما اختلافی روی این مسئله نداریم.

- مسعود رجوی: مثلاً ۱۰ عملیات را انجام می دهیم تا بگوئیم که طرف ما مستقیماً آخوندها

هستند تا مشروعیت داخلی و بین المللی داشته باشیم در کنار آن هدف مورد نظر شما را انجام

می دهیم که مورد بحث و دستور شما باشد.

- عملیاتی که شما می خواهید ما انجام دهیم یعنی می خواهید که ما و شما جلو برویم و نمی خواهید برای برادران سم باشد و من مطمئن هستم که شما این را نمی خواهید چیزی که با آن دست افکار عمومی ایران بر سر ما بخورد این است و مسئله سیاسی که مشروعیت را حل کند.

ژنرال حبوش: «اختلافی نداریم، باشد» (۲).

در ملاقات سال ۲۰۰۱ مسعود رجوی اعتراض خود به اظهارات کاردار عراق در تهران را این گونه بیان می کند:

کاردار شما در تهران علیه ما صحبت کرده، در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما

- ۱- واژه تصفیه در فرهنگ اطلاعاتی و نظامی عربی به کشتن و ترور اطلاق می شد که رجوی این واژه را در خصوص صیاد شیرازی بکار می برد.
- ۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۰۵ - ۱۳۶ با تلخیص.

حرف زده است. [رجوی بلند شده و روزنامه را به ژنرال حبوش نشان می دهد]

ژنرال حبوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

مسعود رجوی: مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت است. من فقط دنبال این مطلب هستم که این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی شده است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه

علیه صیاد شیرازی خوانده که در این عملیات صیاد شیرازی کشته شده است و آن را محکوم کرده است و من در آن زمان با استاد طارق تماس گرفته و این مطلب را گفته ام و ایشان از من عذرخواهی کردند. استاد طارق گفت از طرف من اطلاعیه صادر کنید و من در تاریخ ۲۰/۵/۱۹۹۹ (۳۰/۲/۷۸ شمسی) این پیام را صادر کردم و این توافقی بود که با استاد طارق

داشتم که شما آن را مشاهده می کنید (متن توافق) و این توافق بین ما و استاد طارق با هماهنگی سیدالرئیس (صدام) از قبل بوده و قرار بر این بوده است.

ژنرال حبوش: من این نامه را می خواهم [رجوی بلند شده و نامه را به ژنرال حبوش نشان می دهد]

مسعود رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کردید؟

ژنرال حبوش: بله مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

مسعود رجوی: بله و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز تأکید روی این مطلب کرده اند (صدام حسین) و همچنین استاد طارق نیز تأکید کرده اند که دیپلمات های عراقی و رسانه های عراقی

بدستور سیدالرئیس حق بیان مطلب و دخالت در کار مجاهدین را ندارد.

و این امر به کار و دستور مخابرات است و به دستور سیدالرئیس می باشد.

ژنرال حبوش: من می خواهم با جناب صحبت کنم بعنوان یک رهبر تاریخی.

حقیقت این است که تا وقتی که ما با هستید من یک نصیحت برای تو دارم که به دو دلیل است:

الف - منزلت سیاسی که شما دارید.

ب - به عنوان یک دوست عزیز که برای من هستید.

نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرید. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شده که گوش خود را به رسانه ها داده بود. بیشتر باید حواست جمع مسائل سیاسی و استراتژیکی باشد. لابی صهیونیست دوستان و نیروهای خود را توجیه و بسیج کرد برای تحریک کردن جمال عبدالناصر به سمت شعار دادن بیشتر و

بیان مطالب خود بدون بینش سیاسی و این در تاریخ موجود است و می خواهم به شما یادآوری کنم

- ما کار مناسب و خوب را پشت آن هستیم و دستور از سیدالرئیس و سید نایب است که پس از

خروج شما از آنجا به من داده شده - برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق غریبه برای من

ص: ۳۹۹

نیستند و یا یک هم پیمان تجاری در اینجا و یا حضور ایشان در عراق به عنوان پیمان کار نفتی نیست بلکه به عنوان رهبر مجاهدین خلق برای آزادسازی و رسیدن به آرمان های خود در این

کشور هستند و ما به این اعتقاد داریم یعنی ما قبول داریم که ما هیچ برخورد و کار تاکتیکی با تو نداریم. چونکه هر چه سر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد یعنی سیدالرئیس وقتی به طاهر (حبوش) دستور می دهد و به مسعود (رجوی) نیز دستور می دهد.

استاد عزت [ابراهیم] و هر کدام از وزرا را مورد خطاب قرار می دهد. استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می باشد (نزد سیدالرئیس) شما داستان ما را می دانید ما احتیاج به چیزی در عراق نداریم فقط بهاء نظارت و اهداف خودمان را می پردازیم و اگر با یک کمی (به اندازه یک کشمش) با طرف های دشمن کوتاه بیائیم، وضعیت به صورت دیگری می شد و اما وقتی که من به تو برای انجام این عملیات دستور دادم بیان این مطالب تاکتیکی است زیرا ما نمی خواهیم

بیش از یک جبهه بجنگیم و پیام سیدالرئیس را شنیدم که گفت هر دشمنی علیه ایران از جانب

آمریکا (هر حرکتی علیه ایران) به عنوان دشمنی و حمله علیه عراق محسوب می شود و فقط تهدید را کردیم و این را برای جناب تو گفتم و بعد از جلسه مطلبی که فقط به تو می گویم. تا به تو یک تصویر کاملی بدهد از آنچه سیدالرئیس گفته است. این مطلب بعد از بازگشت وزیر خارجه از ایران گفته شد و نظرات ایشان را بیان می کند، من نمی خواهم فکر تو مشغول رسانه ها

و اخبار این طرف و آن طرف شود چون آنچه ثابت (قطعی و استوار) است بین ما بوده و هست.

مسعود رجوی: من شکی ندارم.

ژنرال حبوش: آیا من از تو سؤال کردم که جواب می دهید نه؟

مسعود رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شما است باید این مطالب را به شما بگویم که بدانید زیرا که کاردار شما در تهران این حرف را می زند نه کاردار رژیم آخوندی که ما را به عنوان تروریست محکوم می کند و ما را در چنین وضعیتی قرار می دهد در سال ۱۹۹۹.

[ژنرال حبوش خطاب حبوش به نیروهای امنیتی حاضر در جلسه] خوب کاردار را احضار کنید و از او توضیح بخواهید در بغداد.

مسعود رجوی: و در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می دهد. آقای سلطانیان بهش گفته است هر کاری می کنیم لذا عملیات متوقف شده است دیگر روی زخم نمک نزنید و این مطلبی که در بغداد و رسانه ها گفته شد و ملاقاتی با وزیر تبلیغات داشته ام و شماها بهتر می دانید در این خصوص و ما نمی خواهیم کار شما را زیاد کنیم، چه فایده ای دارد که یک مسئول عراقی

این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می گوید تروریست و...

ژنرال حبوش: من مطالب شما را تکمیل کنم آیا یک مسئول ایرانی تاکنون حاضر شده در

ص: ۴۰۰

خصوص سپاه ۹ بدر صحبت کند همانطور که در خصوص مجاهدین صحبت شده است. من پس از این جلسه می روم و سفیر (کاردار) عراق در تهران را خواهم دید و به او می گویم آیا تاکنون در ایران کسی به سپاه بدر توهین کرده است که تو این کار را می کنی (توهین به منافقین).

مسعود رجوی: در جلسه قبلی تصویب شد که موقعیت ما همینطور باشد و نه اینکه علیه ما مصاحبه شود و حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید از طرف وزارت خارجه و وزارت تبلیغات که نه چنین چیزی نیست همانگونه که استاد طارق گفتند یک جمله گفته شود این مطلب را تکذیب می کنیم.

ژنرال حبوش: آن را برای من بیاورید.

مسعود رجوی: ما موشک ها را می خوریم و عملیات قطع می شود و نفراتی که به شما دادیم و خودتان خواستید و آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسراء خودتان را بگیرید و اعلام و تبلیغات ما را نیز قطع کردید حتی یک پیام دیگر پخش نمی شود.

ژنرال حبوش: چطور تبلیغات رسانه های شما قطع شده است؟

یکی از افراد مخابرات: خیر قربان منظور اینها پیام هایی است از تحرکات و کارهای آنها که در رسانه های عراقی دیگر منعکس نمی شود.

مسعود رجوی: کاملاً قطع شده است در رسانه های عراقی.

ژنرال حبوش: رسانه های خودشان مشغول و فعال است فقط رسانه های ما قطع شده و پیام های (مجاهدین) را پخش نمی کند. چرا پخش نمی شود مگر دستور مجلس و دولت نیست این ایستگاه رسمی خودشان است و این مطلب مربوط به ۲ ماه گذشته است خوب فعلاً برنامه تبلیغات را کنار بگذارید.

مسعود رجوی: من روز گذشته با وزیر (تبلیغات) بودم و گفتم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی شود.

ژنرال حبوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد.

مسعود رجوی: و بگوئید همانطور که خود شما (سیدالرئیس) در سال ۱۹۹۹ آن را مورد تأکید قرار دادید و نوشته ام پیش شما موجود است.

ژنرال حبوش: [نامه سیدالرئیس خوانده می شود] این نامه را وقتی خواستم بروم می خواهم تا خدمت رئیس جمهور ارائه کنم. (۱)

۱- همان: صص ۲۱۵-۲۴۳، همراه با گزینش.

بنا به اطلاعیه هایی که مجاهدین خلق، به صورت فوق العاده و در «ویژه نامه» های خود درج و منتشر

نمودند، در دی ماه و بهمن ماه ۱۳۷۸ در سلسله عملیاتی که تحت عنوان «سهراب» و «بهمن بزرگ» از آنها یاد کردند، در ایلام و محل استقرار یگان های رزمی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جدار مرزی، با خمپاره های ۸۲ و ۱۲۰ اقدام به حمله کرده - مقارن آن در تهران - ضمن حمله خمپاره ای به یک پارکینگ در حوالی بزرگراه رسالت (با هدف اعلام شده تهاجم به «وزارت اطلاعات» و یک شهرک مسکونی در شمال غرب تهران (با هدف اعلام شده حمله به «قرارگاه ثارالله») تعدادی از مردم و خانواده ها را شهید و مجروح کردند.

تحلیل نهایی بازگشت سازمان به تروریسم

به دنبال شکست های مکرر سیاسی و نوسان های تاکتیکی در نخستین سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به خصوص، با گره زدن سرنوشت بنی صدر و سازمان به هم، مسعود رجوی در چارچوب «شورای ملی مقاومت»، براندازی نظام جمهوری اسلامی را هدف اصلی خود اعلام نمود. در ابتدا و حتی قبل از تشکیل شورا، با گزینش شیوه های جنگ چریکی شهری، سلسله عملیات خشونت بار و خونینی (همچون انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار نخست وزیری، انفجار دادستانی انقلاب اسلامی و بمب گذاری ها و انفجارها و ترورهای پی در پی دیگر) انجام شد که طی آن، سازمان سعی می کرد تا با محروم ساختن جمهوری اسلامی از چهره های مؤثر و زمینه سازی های پس از آن، سرنگونی نظام را حتمی سازد.

پایداری نیروهای مردمی، تدبیر مسئولان و ناکامی ذاتی چنین شیوه هایی موجب شد تا سازمان شکست بخورد؛ افراد خود را از کشور فراری دهد و با تغییر گرایش (از شرق به غرب)، با نیروهای خود در کشورهای بلوک سرمایه داری مستقر گردند تا این بار با حمایت آنان به اهداف خود دست یازند؛ اما چنین نشد و ناچار به عراق گریختند و این بار به تشکیل چیزی به نام «ارتش آزادی بخش» دست زدند تا با حمایت ارتش بعث عراق، بخش هایی از مناطق مرزی را اشغال کنند؛ در آنجا دولت موقت تشکیل دهند و - باز امیدوار به حمایت مجدد غرب - به کمک صدام حسین راه تهران را در پیش گیرند و جایگزین نظام اسلامی شوند. چنین نشد و باز - پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران - مقاومت رزمندگان و مردم در

عملیات «مرصاد»، شکستِ سیاسی - نظامی سختی را بر مجاهدین خلق تحمیل کرد؛ به حدی که آنان با

بحران های درونی لاینحلی مواجه شدند.

ناگزیر روش مبارزاتی رجوی و مریدانش تغییر کرد تا آنجا که در صدد برآمدند تا تبعات منفی اقدامات و فعالیت های گذشته خویش را - به نوعی - بزدایند. نتیجه، روی آوری مجاهدین خلق به راست روی

افراط گونه و تمسک شان به ابتدال و استفاده از ابزار فرهنگ «لذت» و «خوشباشی» بود! اینان می خواستند به غرب - که نزد آنها معنای همه جهان را دربر دارد - ثابت کنند که «قابل اصلاح و تغییر» و حتی آماده تأمین خواسته های فرهنگی و اجتماعی آنها نیز هستند. در این «فاز» نیز به بن بست خوردند؛ چرا که نتیجه هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، همه مؤلفه ها و علل «موجده» و «مُبقیه»ی مجاهدین خلق را به یکباره به چالش کشید.

آنچه باعث شد تا رجوی و کمیّتِ ناچیز همراه با وی، بار دیگر رویکرد فاحشِ قهرآمیز و مسلحانه را برگزینند، به ماهیت رجوی و سازمان برمی گردد. اینان در پوشش «شورا» سه پایه آمادگی را برای موفقیت آتی و فرضی خود عنوان می نمودند:

اول - عنصر بین المللی؛

دوم - آمادگی عوامل داخلی؛

سوم - آمادگی ارتش آزادی بخش...

و هر چند گاه یکی از این عوامل را در موقعیت برتری نسبت به دو عامل دیگر تصور می کردند!

حقیقت این است که «سازمان» و «شورا» و هر فرد یا تشکلی که به رجوی منسوب باشد، نمی توانست و نمی تواند بدون اتکا به سلاح و ابزار خشونت زنده بماند و به حیاتِ خود ادامه دهد. از این رو دو راه بیشتر در پیش رویشان نبود: نخست، پذیرفتن واقعیت و دیگر نفی آن! وجه نخست، به منزله اقرار به بیهوده بودن اقدامات گذشته و به مفهوم قبول مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و در حقیقت، به معنی نفیِ خود بود؛ چرا که مبارزه با نظام مفهوم خود را از دست می داد و این بدان معنا بود که «آن جریان دیگر نباید وجود داشته باشد» و به عبارت دیگر، فروپاشی سازمان و شورا و نابودی سیاسی رجوی و طیف همراه وی جای شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را می گرفت.

جریان سازمان و شورا و به تعبیر دقیق تر شخص رجوی، ناگزیر شد تا راه دوم (نفی واقعیت) را برگزیند... که البته هزینه های گزافی را تحمیل می کرد؛ از جمله پدیداری انشقاق در صفوف سازمان و

شورا، عدم توانایی در جذب نیرو، محدودیت های بیشتر بین المللی، تعطیلی نشریه پوششی «ایران زمین» و تبعات سنگین و خسارت بار فعالیت های تروریستی. خارج شدن از مدار مبارزه مسلحانه و مشی خشونت بار، برای جریانی که جز قدرت طلبی و تمامیت خواهی انگیزه و هدف دیگری ندارد، ممکن نبوده و نیست. تنها راه گریز از وضعیت بحرانی پدیدار شده، دست زدن به اقدامات تروریستی بود تا خشونت در فضای موجود تسری یابد و مسئولان جمهوری اسلامی نیز به اقدامات متقابل بپردازند و فضا را پلیسی سازند.

اما این بار نیز این فتنه با تدبیر نظام و خاصه هوشمندی نیروهای امنیتی و به ویژه وزارت اطلاعات خاموش شد.

«عقب نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی

بن بست های مکرر و بحران های زنجیره ای از یک سو و شرایط بین المللی و منطقه ای از سوی دیگر، رجوی و نزدیکانش را در جریان پوشش «شورای ملی مقاومت» به نوعی «عقب نشینی تاکتیکی» واداشت. البته ناگفته نماند که این «عقب نشینی» را از یک بُعد نمی توان «تاکتیکی» فرض کرد؛ چرا که عدول از همه آن شعارها و فریادهایی بود که بیش از ۲۰ سال سر داده بودند.

ماجرا از این قرار بود که مسعود رجوی، به عنوان مسئول «شورای ملی مقاومت» در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۱ طرحی را رسماً اعلام نمود که طبق تصریح وی، در سه ماده و یک تبصره به تصویب جملگی

اعضای شورای مزبور رسیده بود و عنوان آن چنین بود: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی».

در ماده یک مصوبه جدید، «شورای ملی مقاومت» - ضمن تأکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا(۱) - آمادگی خود را برای همکاری با

«دیگر نیروهای سیاسی» در چارچوب «جبهه همبستگی ملی...» اعلام می نمود. ماده دو مشتمل بر بیان شرایط عضویت در جبهه مزبور بود؛ یعنی:

ص: ۴۰۵

۱- همان طور که روشن است، «برنامه شورا و دولت موقت» از جمله بر لزوم حتمی «مبارزه مسلحانه» و تشکیل «دولت دموکراتیک اسلامی» مبتنی است؛ دیگر طرح ها و مصوبات و... نیز مغایرت اساسی با ادعاهای مصوبه مزبور دارد!

- جمهوری خواه بودن؛

- التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح ها و دسته بندی های درونی آن)؛

- اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت؛

در بیانیه شورا که امضای مسعود رجوی پای آن به چشم می آمد، دو خط قرمز نیز ترسیم شده و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانات» بیان نموده بودند؛ خطوط قرمز اینهاست:

- تبلیغ به سود حکومت ... و هر یک از جناح های آن؛

- مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها؛

در انتهای مصوبه، ضمن تبصره ای، آمده بود که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری

اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.»^(۱)

این «تغییر موضع» یا «عقب نشینی تاکتیکی»، ظاهرا بازتابی بود در قبال بحران ها و بن بست های مکرری که رجوی و گروه وی با آن مواجه بودند. علاوه بر وجود آینده ای نامعلوم در عراق و تشکیک از وابستگان و هواداران سازمان نسبت به وعده های سرنگونی، به دنبال تحلیل های مختلف گروه های

اپوزیسیون در خصوص آینده اصلاح طلبی در ایران، اغلب این گروه ها ادعاهایی درباره لزوم وحدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی عنوان نمودند. در این میان، رجوی و گروه وی که ایزوله شده بودند، به فکر چاره افتادند. چاره ای که با موجودیت و حیات آنها در تضاد است!

ص: ۴۰۶

۱- متن بیانیه منتشر شده توسط شورا. نیز هفته نامه پیوند کانادا، ش ۴۵۷.

گفتار بیست و پنجم: دیپلماسی سازمان؛ منفعل فعال

اشاره

ص: ۴۰۷

سیاهی لشکر تبلیغاتی و نمایشی خارجی

در نخستین سال های پس از فرار رهبری سازمان به فرانسه و پیش از تشکیل نهاد مستقری برای ارتباطات خارجی و - به اصطلاح - دیپلماتیک، اعضا و هواداران، خطی را برای پیاده کردن در سطح اروپا و دیگر نقاط جهان (و عمدتاً متشکل در انجمن های دانشجویان مسلمان) از رهبری دریافت و به اجرا گذارد که صرفاً کاربرد نمایشی داشت. در نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور اعلام حمایت هایی درج می شد که نقل بخشی از آنها روشن می سازد که تیغ سازمان، در آن زمان، تا چه حدی بُرش داشته است.

اغلب شخصیت های حقیقی و حقوقی، که نام شان در این نشریه آمده است، افراد و نهادها و

انجمن های معمولی و بی اهمتی اند که شاید صرف امضا گرفتن از اغلب آنها (برای هر امری - چه رسد به ظاهرسازی های مبتنی بر انسان دوستی و حقوق بشر) مطلوب شان بوده است؛ چراکه - به هر حال - از این طریق مطرح می شدند. دوره گشتن چند هوادار در شهرها و محله های ایتالیا و انگلستان، و هر شورا و انجمن و اتحادیه ای را به دادن امضا در جهت حمایت از «حقوق انسان ها» وادار یا تشویق کردن، آسان ترین کار ممکنه در آن روزها بوده است - آن هم با ضد تبلیغات و فضا سازی ای که از پیش علیه جمهوری اسلامی و مردم انقلابی آن در غرب صورت می گرفت.

فهرست منتشر شده در شماره های مختلف نشریه اتحادیه دانشجویان در حالیکه، صرفاً دو کشور را

شامل می شود، گویای این واقعیت است که وقتی سازمان و تشکیلاتی جدای از مردم زیست کند و رودرروی آنها بایستد، سرانجامی جز این نخواهد داشت که به سراغ شهروندها و نهادهای کوچک و بزرگ سرزمین های بیگانه برود و برای جلب حمایت آنها گدایی بکند؛ فرایندی که از این فهرست آغاز شد و در آخر سر از کنگره آمریکا و کاخ سفید درآورد. (۱)

جلب حمایت شخصیت ها و نهادهای غربی

در بیان سازوکار جلب حمایت از شخصیت ها و نهادهای غربی و نیز نحوه جمع آوری کمک های مالی، مطالب روشنگری از اعضای کیفی جداشده از سازمان نقل شده است. این اظهارات و دیگر شواهد و نقل قول ها گویای این حقیقت است که سازمان از «هر وسیله» ای - حتی غیراخلاقی - برای رسیدن به اهداف خود بهره گرفته است.

از مسائلی که سازمان در خارج از کشور با آن درگیر شد، موضوع ارتباط با دولت ها و شخصیت های

خارجی بود. (۲) سازمان می خواست پشت جبهه مناسبی برای بهانه نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی بیابد؛ چراکه سازمان از این طریق گذران می کرد و به توجیه حضور می پرداخت. از سوی دیگر، مسئله جانداختن آلترناتیو بودن سازمان نیز مطرح بود. چنین بود که بعد از ماجرای «انقلاب ایدئولوژیک» در آغاز سال ۱۳۶۴، بخشی به نام «نهاد روابط خارجی و دیپلماتیک» به وجود آمد و مشی سازمان، به لحاظ سیاسی - دیپلماتیک، ترسیم «خط بی آیندگی رژیم و آلترناتیوی شورا» شد.

بدنه سازمان چنین باور داشتند که یک جریان چریکی چپ اند و دیگر نیروهای شورا همگی جناح

راست آن محسوب می شوند؛ و در برابرشان «امپریالیسم» و طیف های گوناگونش قرار دارد. در این میان، یکی از مشکلات آنها این بود که آیا با احزاب راست ارتجاعی هم می توان صحبت کرد و از آنها در مورد خواست های سازمان استمداد نمود؟!

ص: ۴۱۰

۱- برای آگاهی بیشتر از این فهرست نشریه اتحادیه انجمن های...، شماره های ۲۷ بهمن ۶۰، ۳۷ (اردیبهشت ۶۱)، ۵۰ (شهریور ۶۱)، ۵۶، ۵۸ و ۵۹ (مهر ۶۱)، ۶۰ و ۶۱ (آبان ۶۱) که در آنها نام ۴۸ فدراسیون، اتحادیه، مجتمع، شورا، گروه و کنفدراسیون از دو کشور ایتالیا و انگلستان ذکر شده است.

۲- آنچه در اینجا مطرح می شود ورای ارتباط با سازمان های جاسوسی و آژانس های اطلاعاتی کشورهای مختلف و به ویژه جاسوسی برای صدام است؛ که تجربه ناموفق ارتباط محمدرضا سعادت با «فیسینکو»، افسر سازمان اطلاعاتی K.G.B از آن جمله است. در این خصوص جلد دوم کتاب حاضر، گفتار سیزدهم، فصل دوم.

... خط آمد که «از آنجا که ما دولتیم و دولت‌ها باید روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها داشته باشند، پس به هیچ عنوان اشکال ندارد که با احزاب راست هم تماس برقرار کنیم!»^(۱)

باید ترتیبی داده می‌شد که از نمایندگان مجالس و یا وزرا و دیگر شخصیت‌های سیاسی - به هر نحوی - امضا گرفته شود. خط کسب حمایت از این افراد، در ابتدا، به عنوان «محکومیت نقض حقوق بشر در ایران» مطرح می‌شد و در نهایت، روی حمایت از سازمان و شورا و شخص رجوی متمرکز می‌گردید.

دست‌یادی سازمان برای بیان دروغ باز بود، از جمله اینکه افراد مذکور وابسته به سازمان بودند ولی خود را نماینده شورا معرفی می‌کردند؛ چراکه این نحو معرفی دست‌شان را برای انکار خیلی از واقعیت‌ها باز می‌گذاشت:

مستشاران آمریکایی را که ما نکشته بودیم؛ آن، یک شاخه افراطی در درون سازمان بود که سرخود این کار را کردند و الآن هم دیگر نیستند! شعار «مرگ بر امپریالیسم» [را] ما نمی‌دهیم؛

قبلاً می‌دادند برای مصرف داخلی!

آیا در شورا «لیبرال» دارید؟ بله، داریم! آیا «سوسیال دموکرات» دارید؟ بله، داریم! «دموکرات»؟ بفرما! «محیط زیستی»؟ بفرما! «کرد»؟ بفرما! «کمونیست» دارید؟ بفرما! «لایک»

دارید؟ بفرما! «حتی «ملا»؟ بفرما!

شورا خوشبختانه به همه چیز می‌خورد و می‌شد راحت آن را خرج کرد.^(۲)

پس از انقلاب ایدئولوژیک، دیگر مسئله زنان هم حل شد: وابستگی‌هایشان، از طریق طلاق‌های پی‌درپی، به خانواده از بین می‌رفت و نیروی‌شان هم «آزاد» می‌شد. تردیدی نبود که در «نهاد دیپلماسی» - که پیش از این «مذکر» بود - زنان نیز باید وارد می‌شدند و شایستگی خود را ثابت می‌کردند... «روسری» مشکل عمده‌ای بود؛ نمایندگان و شخصیت‌های غربی در این مورد کوتاه نمی‌آمدند و قطعاً روسری‌دارها را به کنگره‌هایشان دعوت نمی‌کردند. مشکل دیگر «دست دادن» بود که - تا آن زمان - هیچ «خواهر مجاهد»ی بدان مجاز نبود؛ و در سطح سازمان، فقط «خواهر مریم» اجازه داشت در ملاقات‌های دیپلماتیک دست بدهد.

با الهام از روح کبیر لنین، که به نماینده‌اش در آلمان - که ابا داشت کراوات بزند - گفته بود اگر

ص: ۴۱۱

۱- نشریه پژوهش، ش ۳: ص ۴۳.

۲- همان: ص ۴۸.

لازم باشد دامن [هم] باید بپوشد و به ملاقات فاشیست های حاکم در آلمان برود،^(۱) مقرر شد که

برای بعضی از ملاقات های حساسیت برانگیز اشکال «حجاب» برداشته شود و خواهران اجازه

داشته باشند [که] حجاب را بردارند! منوط بر اینکه مواظب باشند نه در سالن بلکه در اتاق های محل ملاقات این کار صورت بگیرد و طبعاً عکسی یا فیلمی [هم] در این رابطه گرفته نشود؛ مهم این است که خط پیش برود.

از جمله [دیگر] مسائلی که سازمان در سطوح دیپلماتیک با آن روبه رو بود، مسئله «مشروبات الکلی»... برای ما که به عنوان یک نیروی دموکرات - و نه اسلامی - در آن جلسات [کوکتل پارتی های دیپلمات ها و یا جلسات احزاب] شرکت می کردیم، وقتی همه بالا- می رفتند، ما نمی دانستیم چه کار بکنیم! لیوان در دست به همدیگر نگاه می کردیم که البته صورت خوشی

نداشت تا اینکه این مسئله به یمن وجود رهبری حل شد و گفته شد: «اگر آب در دسترس نیست

می شود آن [مشروب] را بالا انداخت و یا جرعه جرعه [نوشید]؛ تا در حدّ همان یک گلیاس بماند!^(۲)

شیوه متداول گرفتن امضا و حمایت بدین ترتیب بود که - مثلاً - به سکرتر نماینده مجلس تلفن می زدند و قرار ملاقاتی با او می گذاشتند. در ابتدا از امضا و حمایت سخنی به میان نمی آمد و ظاهر امر چنین بود که نماینده «شورا»ی آلترناتیو جمهوری اسلامی می خواهد با آن نماینده

سخن بگوید و او را در جریان آخرین رویدادها قرار دهد. نماینده مزبور اگر - مثلاً - عضو

کمیسیون کشاورزی پارلمان بود، موضوع را به کمیسیون امور خارجی احاله می داد.

... برای هر سؤالی جواب آماده داشتیم و آن قدر سر طرف را می خوردیم تا طرف مجبور به دادن

امضا می شد. با خیلی از نماینده ها حتی [از نظر] خانوادگی دوست شده بودیم؛ تاریخ تولد همه آنها (۶۵۰ نماینده مجلس) و افراد خانواده آنها را در آورده بودیم و برایشان کارت تبریک

می فرستادیم حتی محلّ تعطیلات آنها را هم در آورده بودیم و اگر لازم بود به آنها زنگ

می زدیم.^(۳)

وضع به گونه ای درآمد که با شروع هر «آکسیون»ی که مجاهدین خلق بدان دست می زدند، به طور

۱- سفارش «لنین» به «لئو تروتسکی» بود که به عنوان نماینده دولت جدید شوروی در مذاکره با ارتش آلمان اعزام شده بود.

۲- همان.

۳- همان: ص ۴۹.

اتوماتیک، نماینده هایی که زودتر اطلاع پیدا می کردند دست به کار صدور بخشنامه ای داخلی در حزب

خود می گشتند؛ و چون می دانستند که ایادی سازمان به زودی یقه همه مقامات (وزیر و وکیل و...) را می گیرند، تعداد امضاها را که - بسته به موقعیت - تغییر می کرد و نیز مشخصات آن مقامات را معین می کردند. از قضا مأموران سازمان به این بخشنامه ها دست می یافتند و بدین ترتیب از قبل می دانستند که چه قدر امضا و از چه کسانی اعلام حمایت خواهند گرفت.

یکی از نکات جالب این نوع فعالیت ها این بود که هرگاه یکی از شخصیت های غربی می خواست به ایران برود و یا جمهوری اسلامی در صدد انجام خرید بزرگی بود - یکباره - الطاف این شخصیت ها به سازمان روبه فزونی می گذاشت:

اکثریت قریب به اتفاق [آنها] متون پیشنهادی ما را امضا می کردند؛ مرتب به کنگره ها و یا حتی میهمانی ها دعوت می شدیم؛ [و آنها با] دست و دل باز[ی] با ما عکس می انداختند؛ و حتی بعضی از آنها در میتینگ هایی مثل ۳۰ خرداد و یا ۱۹ بهمن شرکت می کردند.

این موضوع را ما بارها گزارش کردیم که [آیا] این امضاها هیچ فایده دارد؟ بله برای آنها این فایده را دارد که به رژیم بفهمانند اگر با آنها راه نیاید برایش آلترناتیو می تراشند. سازمان همه اینها را به حساب بالندگی مقاومت و شناساندن آن به عنوان آلترناتیو می دانست. (۱)

«گنشر»، وزیر امور خارجه وقت آلمان، اولین وزیر اروپایی بود که بعد از حوادث بهار و تابستان ۱۳۶۰،

در نیمه دوم سال ۱۳۶۲، به همراه یک هیئت بزرگ اقتصادی به ایران آمد. وی - طبق معمول - از نقض حقوق بشر در ایران اظهار نگرانی کرد؛ و در عین حال، قراردادهای کلان اقتصادی را امضا کرد و برگشت. یک هفته پیش از این دیدار، مهدی ابریشمچی با «گنشر» ملاقات نموده او را از این سفر بازداشته بود. عکس و گزارش این ملاقات، در همان زمان منتشر شد ولی ثمری به همراه نداشت. وزیر امور خارجه آلمان، در یکی از ملاقات های بعدی با ایادی سازمان، در پاسخ به اعتراض آنها اظهار داشت: «آلمان همیشه در جهت منافع ملی خودش حرکت می کند...».

در تمام این مدت، هیچ یک از [کشورهای] بلوک شرق آن زمان و کشورهای به اصطلاح انقلابی نظیر کوبا، نیکاراگوئه و... حاضر به حمایت از سازمان نشدند! نمایندگان شوروی، آلمان شرقی، چین و غیره در کنگره های بین المللی هنگامی که ما را می دیدند، انگار جن دیده اند ما

ص: ۴۱۳

نمی توانستیم با آنها [حتی] دو کلمه حرف بزیم. (۱)

در همین ارتباط ها (و شاید اندکی پیش از آن) تدارک «کمک های مالی» سازمان، در چارچوب جدیدی، قرار گرفت؛ بخصوص از سال ۱۳۶۳ نیازهای سازمان به منابع جدید مالی آشکارتر شد. آن سال، سال بدی برای سازمان بود: «دم و دستگاه» به راه انداخته شده در پاریس، هزینه های سرسام آور جدید - از جمله - تهیه جیره و تدارک سور و سات متحدان غیرمجاهد و پناهنده های فریفته شده توسط وعده ها، و دیگر مخارج غیرقابل پیش بینی، نیاز شدید به پول بیشتر را فراروی رهبری سازمان قرار داده بود. کمک های متداول کشورهای میزبان نمی توانست کفاف این مخارج را بدهد؛ «برادر صدام» هم که - فعلاً - در چشم انداز نبود شرایط بدین نحو بود که رهبری سازمان «تصمیم مهم»ی اتخاذ کرد:

تحلیل این بود که «چون امپریالیست ها از نفت ما بهره می برند، همه چیزشان - در اصل - مال ماست» به عنوان یک خط تشکیلاتی دستور داده شد که دیگر برای مواد ضروری انجمن های دانشجویان

مسلمان (وابسته به سازمان) مانند مواد غذایی، پوشاک و... نباید هیچ مبلغی هزینه شود؛ همه اعضای انجمن ها باید در «مصادره انقلابی» (بخوانید سرقت از سوپرمارکت ها و مغازه ها) شرکت کنند. نتیجه روشن بود:

... دستگیر شدن - تقریباً - همه بچه های انجمن؛ که با پرونده های قطوری از دزدی، آن هم چند بار، دیگر امکان زندگی عادی را هم از دست می دادند. بگذریم از زدوخوردهای ناهارخوری

دانشجویی، سفارت گیری و غیره - که آنها نیز باعث دستگیری خیلی از بچه ها و قطورتر شدن

پرونده آنها شده بود. من - شخصا - یکی را می شناسم که بعد از ۲۱ سال تازه پرداخت قسط هایش تمام شده است. (۲)

سازمان بجز تیم های عملیاتی مزبور، که در کوچه و بازار کشورهای غربی جولان می دادند، سازمان ها

و مؤسسات پوشش خیریه - با نام های مختلف - نیز داشت که زیر عنوان «کمک به آوارگان ایرانی» یا «کمک به کودکان آواره ایرانی»، از شهروندان غربی تکدی می کردند. به این مقوله، به طور مستقل و با ذکر شواهد و اقوال متعدد، خواهیم پرداخت.

ص: ۴۱۴

۱- همان.

۲- همان: ص ۵۱.

دوره های فعالیت خارجی

اشاره

بعد از اعلام فاز نظامی و حرکت مسلحانه ناکام مجاهدین خلق، مهمترین اقدام سازمان، خارج کردن ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی از کشور بود. سازمان در این حرکت سه هدف اساسی را دنبال می کرد:

۱- هماهنگی مستقیم و نزدیک با غرب در جهت مقابله با نظام جمهوری اسلامی؛

۲- حفاظت از مرکزیت سازمان و فرار از تیررس و تعقیب مأمورین امنیتی نظام؛

۳- تبلیغ و جانداختن خود در خارج از کشور.

پس از تشکیل شورای ملی مقاومت، در خارج از کشور، سه هدف مشخص در ارتباطات با دولت ها و محافل غربی و تبلیغ در خارج، پی گیری می شد:

الف) آلترناتیو معرفی شدن شورا؛

ب) جلب کمک های تبلیغاتی و مالی کشورها و نیروهای خارجی؛

ج) تضعیف اعتبار و تخریب چهره جمهوری اسلامی در صحنه بین الملل.

برای رسیدن به این اهداف، شورا و در رأس آن سازمان با آشکار شدن و افزایش پیوندها با قدرت های غربی می بایست به توجیه اعمال خود می پرداخت. از این رو، در برابر سؤالات پدید آمده

نسبت به چرخش علنی و عدول از شعارهای ضدامپریالیستی سازمان در سال های قبل و بعد از پیروزی

انقلاب، تلاش می گردید تا با طرح توهم تبدیل شدن سازمان به یک تشکیلات فراگیر و سراسری که ناگزیر در روابط بین المللی قرار می گیرد و قصد دگرگونی در این سطح را دارد،^(۱) از سازمان و شورا دفاع شود:

همچنین در جهت مشروعیت بخشیدن به ارتباطات وابسته گرایانه با قدرت های غربی، تبلیغات سازمان و شورا، موضوع را در قالب روابط و معادلات «دیپلماتیک» گنجانده و با تکرار اصطلاحات و مفاهیم مربوط به روابط خارجی «دولت ها» با یکدیگر، سازمان در چهره یک «شبه دولت» که تا کسب قدرت فاصله چندانی نداشت، تصویر می گشت: ... شورای ملی مقاومت با تکیه بر پتانسیل انقلابی مردم و پابندی به مصالح میهنی از طریق استحکام بخشیدن

به پایه اجتماعی و قدرت رزمندگی در معادلات پیچیده دیپلماتیک وارد می شود.^(۲)

بدین ترتیب سازمان با دوری جستن از سابقه شعاردهی در باب اهداف ضدامپریالیستی می کوشید حمایت کامل اردوگاه امپریالیسم را حاصل کند. هرچند سازمان این کار را از ابتدا، یعنی حتی قبل از شروع فاز نظامی به صورت غیر آشکار انجام می داده در قالب شورا این مسئله به این صورت توجیه گردید:

... استفاده از امکانات و فضای مساعد بین المللی به هیچ وجه نامشروع و غیرمجاز نیست و اصولاً هیچ انقلابی بدون بهره گیری از شرایط متناسب بین الملل به نتیجه مطلوب دست نیافته

است.^(۳)

ارتباطات آشکار خارجی سازمان چه در هویت شورا و چه به عنوان سازمان را می توان در چهار دوره بررسی نمود:

دوره اول (۶۴-۱۳۶۰)

با حضور بیشتر نیروهای سازمان در خارج از کشور و شکست های پی در پی در داخل، فعالیت سیاسی بین المللی برای سازمان عمده شد. در آن شرایط چون جمهوری اسلامی نوپای ایران به دلیل تکیه بر اسلام و پافشاری بر استقلال و نفی امپریالیسم، با واکنش خصمانه قدرت های غربی مواجه بود، هم و غم

ص: ۴۱۶

۱- نشریه شورا، ش ۲۴: ص ۵۵.

۲- همان: صص ۵۶ - ۵۷.

۳- همان: ص ۵۸.

سرویس های اطلاعاتی غرب، سرنگونی نظام انقلابی ایران بود.

در این دوره، از طرفی به دلیل قرار گرفتن جمهوری اسلامی ایران در محاصره سیاسی غرب و از طرف دیگر عدم توانایی گروه های سلطنت طلب در به دست آوردن قدرت، و افزایش شانس شورای ملی مقاومت که عملاً در سیاست براندازی تروریستی شکست خورده بود فعالیت تبلیغاتی و شبه دیپلماتیک در معادلات جهانی، محوریت یافت. مهم ترین حرکت های سازمان در این دوره، دیدار با ملک حسین پادشاه اردن، طارق عزیز نایب نخست وزیر عراق و کلود شیسون وزیر خارجه فرانسه بودند.^(۱)

اهداف اعلام شده سازمان در این مرحله، حول این محورها بود:

۱- طرح اتهام نقض حقوق بشر در ایران؛

۲- معرفی سازمان به عنوان تنها آلترناتیو؛

۳- جلب حمایت های بین المللی.^(۲)

از فعالیت های تبلیغاتی سازمان، در باب ترتیب دادن مصاحبه ها و ارسال پیام به مراکز مختلف می توان به این موارد اشاره کرد:

- ماهنامه «هرالد»، چاپ پاکستان؛

- روزنامه «تائنا»، چاپ یونان؛

- روزنامه «آستودنت»، چاپ یوگسلاوی؛

- مجله «گرافیا»، چاپ سوئد؛

- مجله «الدستور»، چاپ کویت؛

- روزنامه «لس آنجلس هرالد اگزمنیر»؛^(۳)

- پیام به سومین کنگره حزب کمونیست ایران؛

- تلگرام مسعود رجوی به سران جبهه پایداری؛

- نامه مسئول شورای ملی مقاومت به رییس اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد؛

- تلگرام مسئول شورا به خانم گاندی، رییس هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد؛

- ۱- گزارش سمینار... دفتر اول: ص ۱۰.
- ۲- نشریه مجاهد، ش ۱۵۹: صص ۲-۳.
- ۳- همان، ش ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲ و ۱۷۲.

- نامه مسعود رجوی به شصت و نهمین کنفرانس سازمان بین المللی کار در ژنو؛

- تلگرام مسئول شورا به دبیرکل سازمان ملل متحد. (۱)

در این دوره به علت افزایش اختلافات درونی شورای ملی مقاومت از یک طرف و پیروزی های نظامی ایران در جبهه های جنگ و تثبیت نظام جمهوری اسلامی از طرف دیگر، برخلاف محاسبات و برنامه ریزی های قدرت های غربی شرایطی پدید آمد که حتی بسیاری از محافل سیاسی غرب نتوانستند استقبال خوبی از شورا به نمایش بگذارند.

دوره دوم: (۶۶-۱۳۶۴)

در این دوره با تحول سیاست فرانسه که در پی اوج گیری اعتبار و نفوذ بین المللی و تحرکات دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران صورت می گیرد، فعالیت ارتباطی - تبلیغی سازمان در اروپا رو به افول می گذارد، تا آنجا که به اخراج رجوی و سایر کادرها از فرانسه می انجامد.

در این مقطع، شورا با خروج مهم ترین اعضای غیروابسته به سازمان، از هم گسسته می شود. به دلیل اختلاف ها و تشدید دیکتاتوری و خودمحموری مسعود رجوی فعالیت های شورا در این دوره به مسائل داخلی و توجیه عملکردهای خود در خروج افراد و گروه های تشکیل دهنده شورا معطوف می شود.

در این مقطع، شورا که عملاً به چهره دیگر سازمان تبدیل شده بود، در طرح آمریکا برای محکومیت جمهوری اسلامی ایران - به دلیل نقض حقوق بشر - در مجمع عمومی سازمان ملل مشارکت فعال داشت.

در انگلستان که از ابتدا یک پایگاه اصلی حمایت از سازمان محسوب می شد، در همین مقطع چند اقدام تبلیغاتی و سیاسی برای تقویت شورای رو به زوال صورت پذیرفت که مهم ترین آنها عبارت بودند از:

اعلام حمایت از طرح صلح شورا از سوی کنگره سالانه حزب لیبرال و حزب کارگر انگلستان. (۲)

در این دوران طرح صلح شورا که با همکاری رژیم بعثی صدام به عنوان یک اهرم فشار تبلیغاتی ارائه

ص: ۴۱۸

۱- رویدادها و تحلیل، ش ۴۰. نشریه مجاهد، ش ۱۳۷: ص ۱۵۶. همان، ش ۱۴۳: ص ۱۶۹.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷.

می شد، از طرف تعدادی از فعالان سیاسی کشورهای مختلف مورد حمایت قرار می گیرد.^(۱)

در حالی که اغلب آنان یا به دلیل الزامات حزبی و متأثر از نوع روابط دولت های متبوع خود با ایران، و

یا بدون اطلاع از ماهیت تروریستی سازمان و شورا، صرفاً به عنوان اقدامی در جهت ایجاد صلح در جنگ ایران و عراق، به درخواست حمایت از این طرح تبلیغاتی و غیررسمی پاسخ مثبت داده بودند.

دوره سوم (۶۸ - ۱۳۶۶)

فعالیت تبلیغات خارجی سازمان در این دوره زیاد می شود؛ چرا که با حمایت عراق و برخی کشورهای غربی در بعضی از جبهه ها توانست دو عملیات ایدایی موسوم به آفتاب و چلچراغ را در مناطق مهران و فکه به انجام برساند.

در این مرحله، در طی ۳ روز اشغال شهر مرزی مهران که در طول جنگ چند بار توسط ارتش متجاوز

صدام اشغال و مجدداً آزاد شده و در آن تاریخ خالی از سکنه بود و همواره زیر آتش شدید توپخانه عراق قرار داشت، سازمان با دعوت از خبرنگاران غربی تبلیغات زیادی مبنی بر آلترناتیو بودن سازمان راه انداخت که در نهایت به سخنرانی و اعلام حمایت «مروین دایملی» عضو کنگره آمریکا منجر شد.

شورا، با توجه به تغییر شرایط جنگ به زیان ایران در آن زمان و افزایش حمایت های علنی برخی از سیاستمداران غربی از آلترناتیوی سازمان، فعالیت های سیاسی خود را در زمینه ارسال پیام به مقامات طراز اول سیاسی بین المللی گسترش داد.

در دو سال ۶۶ و ۶۷ بیش از ۷ نامه و تلگرام به دبیرکل سازمان ملل و چند نامه به رؤسای

سازمان های بین المللی مانند صلیب سرخ و نامه هایی به سران فرانسه، پاکستان، کویت، ترکیه و سازمان آزادی بخش فلسطین از سوی شورا ارسال گردید.^(۲)

این تماس ها در دو محور انجام می شد: یکی اینکه شورا اوضاع سیاسی دنیا را با توجه به ضعف موقت موقعیت نظامی و بین المللی جمهوری اسلامی ایران، کاملاً مساعد برای افزایش حملات به نظام

ایران می دید و از طرف دیگر، این فرصتی بود برای سازمان و شورا تا با جلب حمایت بیشتر کشورهای

غربی و مجامع بین المللی و همراهی آنان برای سرنگونی نظام، به اهداف خود برسد. اما استحکام نظام

ص: ۴۱۹

۲- همان، ش ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳ و ۴۶.

جمهوری اسلامی و پشتوانه مردمی آن به گونه ای بود که به سرعت شرایط سیاسی و نظامی و موقعیت جهانی ایران بهبود یافت و به افزایش اقتدار داخلی و خارجی آن انجامید، تا آنجا که حتی برخی از سازمان ها و مقامات غربی که دشمنی و عداوتی دیرینه با انقلاب اسلامی داشتند، به میزان اندک و محدودی و با احتیاط و گاه چند پهلو به حمایت از شورا پرداختند.

پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران و بن بست استراتژی سازمان مبتنی بر عدم امکان پایان جنگ، با پشتیبانی و هدایت ارتش بعثی صدام، سازمان دست به انجام عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» زد که با شکستی فجیع روبرو شد. یأس و سرخوردگی و از هم پاشیدگی ناشی از این شکست، سازمان را کاملاً وارد شرایط متفاوتی ساخت که به تبع آن شورا را نیز دربر می گرفت.

پیشینه همکاری با ایادی روس ها در افغانستان

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۶ دفتر فرماندهی منطقه ۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طی گزارشی مستند به دفتر فرماندهی کل سپاه اعلام نمود که سازمان مجاهدین خلق در صدد ایجاد پایگاهی در استان «فراه» افغانستان است تا از این منطقه اقداماتی را علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز کند. بر اساس این گزارش، «نجیب الله» رئیس جمهور وقت افغانستان و دست نشانده شوروی سابق، قول همکاری به این گروه داده بود. «نجیب الله» در دیدار ماه ژوئن ۱۹۸۷ از عراق، با وساطت طرف عراقی، قراردادی را با مجاهدین خلق منعقد نمود که در جهت این همکاری تنظیم شده بود.^(۱)

دوره چهارم (از ۱۳۶۸ به بعد)

بعد از شکست عملیات فروغ (مرصاد)، سازمان نه به لحاظ نظامی و نه به لحاظ سیاسی توان انجام عملیات دیگری را نداشت. از این رو رحلت حضرت امام (ره) را به عنوان شرط اصلی برای انجام هرگونه عملیات مطرح می کرد. بعد از ارتحال امام نیز از نظر سازمان هفت شرط دیگر وجود داشت که با تحقق آنها شرایط عملیات در مرز فراهم می گردید. از جمله این شرایط، اوضاع مساعد بین المللی عنوان گردید، که دیگر هیچ گاه فراهم نشد.

ص: ۴۲۰

۱- روزشمار جنگ، ج ۵۰: ص ۶۹۰؛ به نقل از سند شماره ۶۰۱۰۰ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

بعد از ارتحال امام، قدرت های غربی با جمع بندی طرح های ناکام قبلی، چشم امید به تحولات تدریجی در آینده دوختند و این سیاست با طرح براندازی نظامی مشترک رژیم صدام و سازمان، کاملاً متفاوت بود. از این رو، فعالیت در جهت جلب توجه افکار عمومی و ایفای نقش متناسب با سیاست قدرت های غربی، در اولویت سازمان قرار گرفت.

در این مقطع که در واقع سازمان و شورا صرفاً به یک گروه فشار تبلیغاتی در دست قدرت های غربی و به ویژه آمریکا تبدیل شد، کماکان این گونه اعلام و تظاهر می شد که سازمان این مقاصد را دنبال می کند:

۱- متقاعد کردن افکار عمومی جهان مبنی بر آلترناتیو بودن سازمان؛

۲- سلب مشروعیت از جمهوری اسلامی ایران؛

۳- تلاش در جهت نفی نظریه رفرم پذیری نظام که مبنی بر میانه رو شدن جمهوری اسلامی در دیدگاه رسانه های غربی بود؛

۴- جلب حمایت های بین المللی برای برخورد قهرآمیز با جمهوری اسلامی ایران.^(۱) اما در چارچوب مواجهه آمریکا و غرب با ایران، اقدامات سازمان فقط در حدّ نمایش تهدید و به قصد اعمال فشار برای وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب نشینی، مفهوم و کاربرد می یافت. شورا و سازمان در این دوران رسماً و کاملاً به زائده تبلیغاتی و عامل جنگ روانی در موارد مورد نیاز آمریکا تبدیل شده بودند که دیگر حتی در مطبوعات غربی نیز کسی داعیه آلترناتیوی آنها را جدی نمی گرفت.

اعلام حمایت های «غیردولتی» و یا فاقد تأثیر عملی در دولت ها از شورا یا سازمان، توسط اعضای پارلمان های اروپایی و آمریکا صورت می پذیرفت و عمدتاً کارکرد تبلیغی داشتند. که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره کرد:

- اعلام حمایت ده ها تن از اعضای پارلمان اروپا؛

- اعلام حمایت چندین تن از اعضای کنگره آمریکا؛

- اعلام حمایت تعداد زیادی از نمایندگان پارلمان ایتالیا؛

- نامه نمایندگان چند کشور به دبیرکل سازمان ملل متحد، جهت محکوم کردن جمهوری اسلامی و

ص: ۴۲۱

۱- همان فوق العاده، گزارش سمینار... - پیشین: ص ۱۱.

- درخواست اخراج جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل متحد، توسط نیل کیناک، رهبر حزب کار انگلستان؛

- درخواست ۱۱۴ تن از نمایندگان پارلمان ۶۲۶ نفری اروپا، برای اخراج جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل متحد و به رسمیت شناختن شورای ملی مقاومت؛

- درخواست ۷ تن از نمایندگان مجلس عوام انگلستان برای به رسمیت شناختن شورای ملی مقاومت. (۱)

روند فعالیت سیاسی این دوره، حول جا انداختن شورا در سطح بین المللی دور می زد که این جریان پس از ارتحال امام خمینی (ره) به امید ایجاد بحران در ایران - از دید سیاستمداران غربی - به اوج رسید. حوادثی که پس از خرداد ۱۳۶۸، در پهنه سیاسی - اجتماعی جامعه ایران رخ داد، ناکامی سازمان - و پوشش سیاسی آن، «شورا» - را به دنبال داشت.

جنگ خلیج فارس و شرایط و عوارض همراه با آن، عامل مؤثر مهمی در فعالیت های سیاسی شورا

بود. بحرانی بودن منطقه، فعالیت های سازمان و شورا را کاملاً محدود می نمود؛ بنابراین وجود این وضع و مواضع ضد و نقیض جریان رجوی (سازمان یا شورا)، حمایت های راست و دروغ شخصیت های سیاسی غرب را از شورا و سازمان تنزل داد. پس از خاموش شدن جنگ خلیج فارس و ویرانی عراق، شورا،

نزدیکی به آمریکا، و حمایت علنی آمریکا از سازمان و شورا را تنها راه ادامه حیات و حفظ امید به آینده برآورد کرد. تبریک رجوی به بیل کلینتون و پاسخ محبت آمیز رییس جمهور آمریکا، نشانه تحقق این خواست بود:

آقای بیل کلینتون رییس جمهور منتخب آمریکا

با خوشوقتی بسیار از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی که علیه دیکتاتوری تروریستی - مذهبی حاکم بر ایران مبارزه می کند، پیروزی شما را که برحسب آرمان ها و اهداف

اعلام شده تان یک پیروزی برای دموکراسی و حقوق بشر در دنیای امروز به شمار می رود، تبریک می گویم. از آنجا که طی مبارزات انتخاباتی مستمراً بر روی دموکراسی و حقوق بشر در نقاط مختلف دنیا تأکید نموده اید، بسیار طبیعی است که امروز تمام نیروهای دموکراتیک و

ص: ۴۲۲

مدافعان و مبارزان حقوق بشر از پیروزی شما خرسند شده و در آن احساس اشتراک کنند.

با بهترین آرزوها و با ایمان به آزادی میهن اسیرم

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱۳ آبان ۱۳۷۱ (۱)

پاسخ رییس جمهور آمریکا

مسعود رجوی ۲ / دسامبر / ۱۹۹۲

شورای ملی مقاومت

مسعود عزیز!

سیاست خارجی ایالات متحده نمی تواند از اصول اخلاقی مورد اشتراک اکثر مردم آمریکا جدا باشد. ما نمی توانیم نحوه رفتار سایر دولت ها با مردم خودشان را نادیده بگیریم. دموکراسی ها

طرف حساب های قابل اتکاتری در قیاس با دیکتاتورها هستند. آنها به حفاظت از محیط زیست

و تبعیت از حقوق بین الملل علاقه مندتر هستند. ما باید به اختصاص کمک بیشتر برای یاری

دموکراتیک، به عنوان بخش مشروعی از بودجه امنیت ملی خود بنگریم. من به عنوان رییس جمهور به مردم امپراتوری شوروی سابق کمک خواهم کرد تا از نظامی گرایی خارج شده

و نهادهای آزاد سیاسی و اقتصادی بنا کنند. نهایتاً من از تشکیل یک سپاه دموکراسی برای اعزام هزاران داوطلب با استعداد آمریکایی به کشورهایی که نیاز به تخصص های حقوقی، مادی و سیاسی داشته باشند، حمایت می نمایم. از علاقه شما نسبت به طرح هایم برای اولویت دادن به مردم و به جلو راندن کشورمان قدردانی می کنم. در حالی که من و آل گور برای رویارو شدن با چالش هایی که پیش روی داریم اقدام می نمایم، از نظریات شما استقبال می کنیم. از نامه تبریک شما تشکر می کنم.

ارادتمند

بیل کلینتون (۲)

سازمان و شورا در رؤیای این چشم انداز به سر می بردند که با حمایت آمریکا توسط سایر دولت ها و افکار عمومی جهان به رسمیت شناخته شوند.

ص: ۴۲۳

۱- تاریخ نامه و مناسبت تاریخی آن قابل توجه به نظر می رسد.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۹۴.

در تاریخ هفتم ژوئن ۱۹۹۸/۱۷ خرداد ۱۳۷۷ روزنامه عرب زبان الحیات خیر داد که عده ای از عناصر سازمان مجاهدین خلق، که برای انجام عملیات خرابکارانه به ایران اعزام گشته اند، از طریق مرز عراق و جمعی نیز از طریق مرز افغانستان وارد ایران شده اند. بنا به نوشته این روزنامه، طالبان و مجاهدین خلق، یک سال پیش از عملیات خرابکارانه تهران، توافق نامه ای برای هماهنگی و همکاری مادی و لجستیکی براساس خصومت ورزی با نظام جمهوری اسلامی امضا کردند. بر اساس این توافق نامه، طالبان به مجاهدین خلق اجازه می دهد که با سلاح های خود، از طریق مرز افغانستان، به درون ایران نفوذ کنند.^(۱)

سیطره رجوی بر «شورا» و جدایی ها

اشاره

شورای ملی مقاومت، که آلترناتیو بودن خویش را - در مراحل اولیه - مستلزم وحدت صوری و نزدیک شدن به دیگر گروه ها می دانست، پس از علامت هایی که از قدرت های غربی دریافت کرد، دیگر نیازی به این نزدیکی و هماوایی - حتی صوری - نمی دید.

حسن ماسالی عضو جدا شده شورا می گوید:

مجاهدین که پایه های تشکیلاتی خود را در داخل کشور از دست داده بودند و در شکل گیری اتحاد ملی [با سایر گروه ها] نیز ناکام شده بودند، به قدرت های خارجی روی آوردند تا از این طریق به قدرت برسند. تماس آنها با قدرت های بزرگ این توهم را در آنها تقویت کرد «که دیگر کار تمام شده است و نیازی به متحدین ایرانی ندارند.» اما آمریکا و فرانسه ابتدا از آنها به عنوان عامل فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کردند و...^(۲)

منصور فرهنگ نماینده سابق شورا در آمریکا چنین گفته است:

حقیقت امر این است که شورای ملی مقاومت از بدو تأسیس حربه ای در اختیار مجاهدین بود و هیچ هویت مستقلی نداشت... سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی لنینیستی (هر فرد را تابع بی چون و چرای مافوق قرار دادن) است... همان طوری که لنین خدای حزب کمونیست شوروی بود و انتقاد از او گناه کبیره و غیرقابل برگشت محسوب می شد، مسعود رجوی نیز

ص: ۴۲۵

۱- الحیات، ژوئن ۱۹۹۸؛ نقل از ویژه نامه ایران آینده، خرداد ۷۷، ژوئن ۹۸: ص ۱۶.

۲- فراز و فرود شورای...: ص ۱۸۰.

خدای سازمان مجاهدین خلق است... (۱)

هدف سازمان از آوردن گروه‌ها و افراد به داخل شورا، تفوق تشکیلاتی سازمان و شخص رجوی، و مطرح شدن «آلترناتیوی» سازمان بود. به تعبیر خانبا با تهرانی:

آنها از روز نخست، شورا یا جبهه متحد را به مفهوم اخص کلمه نمی‌خواستند، بلکه در پی تشکیلاتی به عنوان دنبالچه سازمان خود بودند؛ یعنی شرکت‌کنندگان در شورا نقش میهمان و اجاره‌نشین را داشتند، که این تصور و برداشت دقیقاً کپی برداری از الگوی سازمان الفتح

فلسطین است، منتها به صورت کاریکاتور. (۲)

علی اصغر حاج سیدجوادی از متحدان و حامیان سابق سازمان و شورا می‌گوید:

شورای ملی مقاومت ساخته و پرداخته آقای رجوی، عملی بر اساس شکست سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین در مبارزه با آخوندها بود نه محصول احساس ضرورت در تداوم مبارزه و مقاومت در چارچوب نظام شورایی... رجوی و رفقای او در تشکیل شورای ملی مقاومت... نه تنها سهم بیشتر را در مدیریت و مسئولیت شورا نصیب خود کردند، بلکه در نیت و قصد نهایی

خود هدفی جز تبدیل شورای ملی مقاومت به صورت ابزار و وسیله‌ای در خدمت سازمان مجاهدین خلق (بخوانید در انحصار قدرت رجوی) نداشتند. (۳)

خروج بنی صدر

تبدیل شدن شورای ملی مقاومت به عنوان آلت دست سازمان از یک طرف، رفتار دیکتاتورمآبانه رجوی از طرف دیگر، موجب افزایش اختلاف‌های داخلی شورا و در نتیجه کناره‌گیری بعضی گروه‌ها و اعضای اصلی از قبیل بنی صدر و اطرافیانش، حزب دمکرات کردستان، و دیگر گروه‌ها شد. عمده دلایل این تشّت و انشعاب‌ها، عبارت‌اند از:

الف) ملاقات رجوی با طارق عزیز و عزیمت سازمان و شورا به داخل خاک عراق؛

ب) مذاکرات حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی ایران؛

ج) انقلاب ایدئولوژیک در سازمان (ازدواج مسعود رجوی و مریم ابریشمچی)؛

ص: ۴۲۶

۲- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۲۸ - ۵۲۹.

۳- فراز و فرود شورای...: صص ۶۲ و ۶۴.

د) ایجاد دیکتاتوری رسمی و آشکار توسط رجوی در شورا.

موارد، دلایل و مستندات مربوط به اختلافات به وجود آمده در شورای ملی مقاومت را - به اجمال - بررسی می کنیم.

یکی از مسائل اصلی در اختلافاتی که مابین بنی صدر و رجوی پیش آمد، انتقال پایگاه سازمان و شورای ملی مقاومت به خاک عراق بود. البته از دیدگاه بنی صدر، بی نتیجه بودن جلب حمایت عراق و بدنامی ناشی از همکاری علنی با رژیم صدام دلایل اصلی این مخالفت بود. همان گونه که بعدها در نامه اش به سازمان چنین تصریح کرد:

... مسئله همکاری با عراق برای سرنگون کردن رژیم... از این راه رژیم [امام] خمینی سرنگون

نمی شود، با کمال تأسف تثبیت می شود. (۱)

نحوه ملاقات رجوی با طارق عزیز و زمینه سازی انتقال به عراق از مهم ترین مواردی بود که باعث بروز اختلاف در شورا گردید، این ملاقات در ۱۹ دی ۱۳۶۱، با اینکه از قبل در شورا هماهنگی هایی روی آن انجام گرفته بود، مخالفت هایی را از طرف بعضی اعضای شورا از جمله بنی صدر برانگیخت. از موضع گیری های اعضای شورا در قبال این رویداد برمی آید که رجوی به جز شخص بنی صدر، آنان را از

ملاقاتی قریب الوقوع با یکی از مقامات عراقی قبلاً مطلع نساخته بود. مسعود رجوی طی جلسه ای که پس از این ماجرا توسط شورا جهت پاسخگویی برپا می شود، توجیهاتی عرضه می کند.

به ادعای رجوی یکی از دیپلمات های وزارت امور خارجه فرانسه به او تلفن کرده و گفته بود

«طارق عزیز برای دیداری دیپلماتیک با مقامات فرانسوی به فرانسه آمده و علاقمند است با

شما ملاقات کند و من به همراه ایشان برای ملاقات شما به اوور خواهیم آمد و به این ترتیب ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند.» (۲)

خانبا تهران اعتقاد دارد که رجوی تلاش کرد تا نشان دهد که شورا برای اولین بار از سوی وزیر خارجه کشوری، به طور رسمی مورد شناسایی قرار گرفته و این یک گام بزرگ دیپلماتیک به شمار می آید:

رجوی توضیح داد، برای رفع نقیصه ای که پیش آمده است، اعضای شورا می توانند تمام گفتگوی میان او و هیئت نمایندگی دولت عراق را که ضبط شده است، گوش کنند. سپس رو به مهدی ابریشمچی کرد و گفت: «نوارها را بیاورید و پخش کنید» متن نوارهایی که ما به آن گوش

- ۱- همان: صص ۱۱ - ۱۲. نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، ش ۸۲، مورخ ۳۱ شهریور ۶۳.
- ۲- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۵۰.

دادیم چیز عجیب و غریبی نبود. مقداری همه‌مخبرنگاران و سپس سخنرانی کوتاه طارق عزیز را در پست ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ملاقات کنم». اعلام این نکته بسیار آگاهانه

و دیپلماتیک انجام گرفته بود. آقای طارق عزیز درست در زمانی که بنی صدر خود را رییس جمهور منتخب مردم دانسته و در اتاق بغلی به عنوان رییس جمهور نشسته بود، این حرف

را می زد. معنی این حرف این بود که رجوی را منهای بنی صدر هم قبول دارند، و این سنگ بنای یک دیپلماسی جدیدی بود که از این طریق در شورا، توسط دیپلمات های بزرگ تر از رجوی گذاشته شده و سیم برق اتصال آن را با شورا وصل کردند. به خاطر دارم وقتی این جمله از نوار پخش می شد، رجوی چندین بار به مهدی ابریشمچی گفت: «این قسمت از نوار روشن نیست. لطفاً دوباره آن را پخش کن» و این قسمت از نوار سه بار تکرار شد.^(۱)

با توجه به روانشناسی بنی صدر و کیش شخصیت او و اینکه شورا در ابتدا با محوریت وی و بهره برداری از ارتباطات قبلی او با غربی ها و عنوان رییس جمهور سابق ایران شکل گرفت و شناخته شد، به نظر می رسد یکی از علل مخالفت بعدی بنی صدر با ارتباط شخصی و علنی رجوی و عراقی ها، بیشتر از این موضوع نیز ناشی می شد که عملاً این امر به مفهوم کنار زدن بنی صدر و زمینه سازی سلطه مطلق رجوی بر شورا محسوب می گردید.

مسعود رجوی بعدها در مورد نظر بنی صدر درباره ملاقات با طارق عزیز چنین گفت:

او [بنی صدر] صد در صد با این دیدار موافق بود. چند روز قبل از ملاقات، از او (بنی صدر) خواستم که اگر چنین دیداری محقق شود خود او هم شرکت کند ولی او به تأکید گفت که شما

بروید از طرف من هم صحبت کنید... دو شب قبل از ملاقات، بنی صدر به من اطلاع داد که از او نیز تقاضای ملاقات شده اما او باز هم به من اجازه داده است... بنی صدر در گفتگوی فیما بین

مشخصاً به من اظهار کرد که اگر اصل بر مذاکره کردن است، اصرار بیش از حد بر علنی بودن

ملاقات و اینکه حتماً در محل اقامت ما باشد، چندان ضروری نیست...^(۲)

بنی صدر به رغم موافقت پشت پرده و حمایت تبلیغاتی آشکار از روابط شورا و عراق و طرح صلح مصوب آن، به گونه ای پیچیده با موضع گیری های متناقض و رفتارهای دوگانه تلاش می کرد از

آسیب های تبلیغاتی این موضوع، حتی الامکان خود را برکنار نگاه دارد و امکان مانور و توجیه را برای خویش فراهم سازد.

ص: ۴۲۸

در همان هنگام و بعد از جدایی از شورا، ابوالحسن بنی صدر در مخالفت با این دیدار و طرح صلح، به ویژه در سال ۶۳ مواردی را در مصاحبه ها و روزنامه خود مطرح کرد.

نشریه انقلاب اسلامی چاپ پاریس متعلق به بنی صدر پس از ملاقات رجوی و طارق عزیز، گزارش آن را بدون اظهار نظر خاصی در انتقاد از آن به چاپ رساند (۱). ولی در همان شماره برای دور ماندن از ننگ آشکار همکاری با رژیم متجاوز بعث، طی مقاله ای مواضع خود را در مورد متجاوز بودن عراق و تأکید بر ضرورت خاتمه جنگ در آن شرایط نابرابر و صلح با رژیم صدام اعلام کرد که البته همین اعلام نظر و مواضع دوگانه بعدی بنی صدر موجب برانگیختن واکنش سازمان در جلسه خصوصی با وی گردید.

بنی صدر در شرایطی که تلاش می کرد در این ماجرا نقش خود را نشان دهد و از رجوی عقب نیفتد، در یک ژست تبلیغاتی موافقت خود را با این ملاقات مشروط می کند به اینکه طارق عزیز به متجاوز بودن عراق در جنگ اعتراف نماید:

ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهور معزول ایران اعلام کرد که وی با دیدار طارق عزیز نایب نخست وزیر عراق و مسعود رجوی رهبر سازمان اپوزیسیون مجاهدین موافقت نمی کند، مگر اینکه عزیز اعتراف کند که عراق تجاوزگر است و در جنگ شکست خواهد خورد. بنی صدر در بیانیه صادره در پاریس توضیح داد که تجاوز عراق به ایران به منظور تجاوز به آزادی ها محسوب می گردد... (۲)

پس از پخش گزارش و تفسیر مواضع بنی صدر در تاریخ ۳۰/۱۱/۶۱ از رادیو بی. بی. سی و واکنش سازمان در این مورد، اطلاعیه ای از طرف بنی صدر در تکذیب خبر بی. بی. سی منتشر شد. در این تکذیب نامه چنین آمده بود:

بخش فارسی بی بی سی در برنامه پنج شنبه ۳۰ دی ماه [۶۱] تفسیری درباره آمدن آقای طارق عزیز به دیدار آقای مسعود رجوی، منتشر کرده و در آن مطالبی از قول آقای بنی صدر را عنوان

نموده است که نادرست بوده... (۳)

مسعود رجوی ماجرای جلسه با بنی صدر و ارائه تکذیب نامه مزبور را بعدها چنین تشریح نمود:

آقای بنی صدر کمی پس از وقوف بر آنچه بی بی سی بر روی دایره ریخته بود با من تماس

ص: ۴۲۹

۱- نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، ش ۴۴، ۲۱/۱۰/۶۱.

۲- روزنامه الخلیج، ۱۶ ژانویه ۱۹۸۳، به نقل از مجاهد، ش ۲۲۷: ص ۲۴.

۳- نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، ش ۴۶، ۱۹/۱۲/۶۱.

گرفت و ضمن ابراز تأسف و ناراحتی، از تفتین مربوطه به شدت انتقاد کرد و به من اطمینان داد

که همین الآن به آنها (بی بی سی) تلفن خواهد زد و تفرقه اندازی و اکاذیبشان را به باد انتقاد خواهد گرفت.

فردا صبح با برادران مجاهد مهدی ابریشمچی و محمدعلی جابرزاده برای یک سره کردن کارمان با بنی صدر و اطرافیانش به سراغ او رفتیم. لدی الورود نوار صحبت تلفنی خود با بی بی سی را برایمان گذاشت. تکذیبیه کتبی را هم که با امضای دفتر رییس جمهور آماده نموده [بود]... به ما نشان داد... کوتاه آمدیم و نسخه ای از تکذیبیه او را گرفتیم و رفتیم... به توصیه خود بنی صدر یکی از نوارهای مصاحبه اش با خبرنگاران عرب را... به ما دادند تا ابعاد کدورت ما افزایش پیدا نکند... آقای بنی صدر... تصریح می نمود که گرچه نفس ملاقات بلامانع است اما به او مربوط نیست و او تقاضای ملاقات آقای طارق عزیز را نپذیرفته و به نظرش «استقلال اولویت اولویت هاست و ماهیت رژیم ها مسئله ای ثانویست. بنی صدر می افزود که با توجه به موضعش... و با توجه به [سابقه] موضعگیری هایش در قبال عراق نمی توانسته است نایب نخست وزیر عراق را بپذیرد.^(۱)

از فحوای آنچه که نقل شد برمی آید که سازمان نیز در ابتدا نوعی تقسیم نقش و تفاوت موضع گیری توسط بنی صدر را پذیرفته بوده و اظهارات کنترل شده وی در «پذیرش مشروط ملاقات» و تظاهر به تأکید بر «استقلال خواهی» را عاملی در کاهش آثار منفی ارتباط با رژیم عراق محسوب می کرده است؛ زیرا موضع گیری های بنی صدر با عناوین خودخوانده «رییس جمهور منتخب ملت ایران» و «یا رییس جمهور شورای ملی مقاومت صورت می گرفت و در واقع در نقش مکمل اقدامات و مواضع رجوی و سازمان عمل می کرد. اعتراض خصوصی سازمان به وی هم غالباً در خصوص بهره برداری تبلیغاتی برخی از رسانه ها

در تضعیف موقعیت شورا و یا زیاده روی در نحوه بیان مواضع دو گانه بوده است. یک دلیل آشکار این امر، تداوم همکاری بنی صدر با شورا و سازمان به مدت بیش از یک سال پس از ملاقات مزبور است.

حمایت از طرح صلح شورا در ادامه ارتباط با دولت عراق و در پی ملاقات با طارق عزیز نیز شاهد دیگری بر همراهی و همکاری بنی صدر با سازمان بود. رجوی، خود در سال ۶۳ با ارائه اسناد و مدارک در این باره چنین گفت:

... در اواخر سال ۶۱، طرح صلح شورا به اتفاق آرا به تصویب و امضا رسید. صرف نظر از بگو

ص: ۴۳۰

مگوهای جزئی که در همین رابطه با آقای بنی صدر پیش آمد، با چند تصحیح جزئی (به پیشنهاد آقای بنی صدر) آن را امضا و در نشریه اش نیز منتشر نمود. بدین وسیله او بر پای ملاقات و بیانیه مشترک (که در مقدمه طرح از آن نام برده شده بود) نیز رسماً صحه می گذاشت و سوء تفاهات

فیما بین به خیر و خوشی پایان می یافت... اول فروردین ۱۳۶۲ دولت عراق که طرح صلح شورا

را دریافت کرده بود، رسماً به موضع گیری پرداخت و از طرح صلح شورا به عنوان مبنای قابل

قبولی برای آغاز مذاکرات صلح استقبال نمود. (۱)

همچنین نشریه سازمان تصویر دستخط بنی صدر مبنی بر تصویب طرح مزبور در پی نوشت نامه رجوی را بعدها منتشر ساخت. بنابراین در شرایطی که ملاقات رجوی با طارق عزیز با موافقت پنهانی بنی صدر در همان مکانی صورت گرفت که محل اقامت وی نیز بود و گزارش این ملاقات و آثار و ابعاد سیاسی و خبری آن و طرح صلح مبتنی بر این ملاقات و مصوب خود وی در نشریه انقلاب اسلامی هم به چاپ می رسید، سایر مواضع و انتقادات ملایم او در آن زمان را می توان این گونه نیز تفسیر نمود که بنی صدر با فاصله گیری اندک از موضوع، در انتظار نتایج آن بوده است و در صورت موفقیت از ثمرات آن بهره مند می گشت ولی با شکست سیاسی و تبلیغاتی این پروژه، به تدریج مدعی مخالفت اساسی و قبلی گردید تا آن که به جدایی وی از شورا در زمستان ۶۲ و بهار ۶۳ انجامید.

پشت صحنه تأکید بعدی بنی صدر بر مسئله عراق و هژمونی سازمان در شورا به عنوان علل اصلی جدایی وی، با واکنش های رجوی بیشتر آشکار گردید. به ویژه آن که در ۴ فروردین ۱۳۶۳ پس از دو سال

و نه ماه پیوند رسمی، ابتدا این جدایی از سوی شورای ملی مقاومت، رسماً اعلام گردید (۲) و بنی صدر در این مورد نه تنها پیش دستی نکرد بلکه به نظر می رسید که در صورت امکان تداوم موضع گیری های

چندگانه، کماکان مایل بود که از منافع سیاسی و تبلیغاتی همراهی با شورا بهره مند شود و هم زمان از تبعات منفی مواضع و اقدامات آن خود را دور نگاه دارد. به قول رجوی:

البته آقای بنی صدر همچنان که در مندرجات اخیر روزنامه اش نیز آمده است [= ۳۱ شهریور ۱۳۶۳] به غایت خواستار آن بود که در عین تعهدناپذیری خودش و برخورداری از آزادی

ص: ۴۳۱

۱- همان: صص ۲۵ - ۲۶.

۲- این اطلاعیه علاوه بر درج در نشریه سازمان، در نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس متعلق به بنی صدر، مورخ ۱۵ فروردین ۶۳ نیز انتشار یافت.

کامل... همچنان رییس جمهور همین شورای ناشورا! و همین مجاهدین کذا و کذا باشد»^(۱)

«... مشکل اصلی بنی صدر این نبود که شورا آلت دست مجاهدین است والا- فعلا-نه در مباحث آن و در حل مسائل آن شرکت می کرد و نمی گذاشت آلت دست مجاهدین شود... درد اصلی بنی صدر این بود که مجاهدین آلت دست و نردبان قدرت او نمی شدند»^(۲)

بنی صدر هم همان گونه که اشاره شد تأکید داشت:

آقای رجوی... هر سه اصل میثاق [= آزادی و استقلال و عدم هژمونی] را نقض کرد... امروز دیگر هیچ ارزش و حق جهان شمولی نمانده است که زیرپا نگذاشته و نقض نکرده باشد...^(۳)

همچنین هم بنی صدر و هم رجوی در دعاوی متقابل، یکدیگر را به دروغ گویی متهم ساختند و کوشیدند تا تبیین دقیق و درست ماجرا را برای سایرین دشوار سازند. بنی صدر در نشریه خود رهبری مجاهدین را «معتاد قدرت پرستی» و «دچار انحطاطی که حد نمی شناسد» و «در دروغ پردازی گوی سبقت ربوده» توصیف کرده و شخص رجوی را بسیار گستاخ، دروغگو، زورمدار و دارای اخلاق منحط سیاسی خواند.^(۴) رجوی نیز بنی صدر را «فاقد شهامت»، «پیشانی حال و درمانده»، «داعیه دار کذب و تناقض»، «گوینده اباطیل»، «بسیار بی انصاف و گزافه گو» که «در سپاس مندی از خودش حد و مرز نمی شناسد و در جعل آشکار و در تفسیر کج و معوج از روشن ترین و ساده ترین قضایا، بسا دست باز دارد. فی الواقع پدیده غریبی است که از این جوانب در ردیف نوادر است»^(۵)، «خائن»، «کاسه لیس»، «لاف زن»، «دارای ماهیت لیبرال - ارتجاعی» و دارای صفاتی از این دست^(۶)، برشمرد. رجوی که از حیث تنوع و تعدد فحاشی، بر بنی صدر برتری محسوسی داشت در مورد رابطه با عراق تأکید کرد:

... دعاوی بنی صدر درباره مواضع خودش در قبال مسئله عراق و در قبال مذاکرات و پیشنهادات داخلی شورا و آنچه را مدعی است به خود من و به اجلاس شورا در این رابطه گفته،

کاملاً ناصادقانه و آکنده از دروغ است.^(۷)

ص: ۴۳۲

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۲۸: ص ۳۲.

۲- همان، ش ۲۲۳: ص ۳۹.

۳- فراز و فرود شورای...: ص ۳۲.

۴- نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، مورخ ۳۱ شهریور ۶۳.

۵- نشریه مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۹.

۶- همان: ش ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۸، گزارش رجوی درباره جدایی از بنی صدر.

خانابا تهرانی که در آن زمان هنوز عضو شورا بود به دو تن دیگر از اعضا چنین گفت:

مسئله به این سادگی ها نیست و هر دو طرف اصل و حقیقت مطلب را آشکارا به ما نمی گویند. (۱)

از سوی دیگر، مجید شریف که در آن زمان در پاریس به سر می برد و از وابستگان سازمان و شورا بود، طی مقاله ای در نشریه سازمان با تمجید و دفاع بسیار از رجوی به تحلیل و ردّ مواضع بنی صدر اقدام نمود و چنین نوشت:

نیروهای واپسگرا یا عقب مانده، زمانی که خود را با نیرویی پیشرو روبرو دیده اند که... جای را

ظاهرا بر آنان تنگ نموده است... پای مسائلی از قبیل «انحصارطلبی»، «وابستگی به خارج» و... رابه میان کشیده اند که اتفاقا در مورد خودشان بیشتر صدق می کرده است... و امروز نیز نوبت مجاهدین است... آقای بنی صدر نیز... به گونه ای دیگر از «توتالیتریسیم» مجاهدین سخن

می گویند... افراد و نیروهایی که حد و جایگاه خویش را فراموش کنند و خود را در موقعیتی

برتر از آنچه هستند تصور نمایند و حتی بیش از آنچه شایستگی دارند طلب کنند، هر مقدار

عقب بودن را از آنچه برای خویش آرزو تصور می کنند به حساب «بداخلاقی»، «انحصارطلبی»،

«توتالیتریسیم» و... نیروی پیشتاز می گذارند... نمونه آقای بنی صدر باید درس عبرت و هشدار باشد برای همه ما... (۲)

رجوی هم در این زمینه با اشاره به توهم بنی صدر درباره آنچه که مشروعیت سازمان می نامید، و در واقع خود آن هم جز توهم چیزی نبود، چنین نوشت:

... آقای بنی صدر و اطرافیان (به رغم التزامات و امضاهای مکرر پیشین در پای برنامه دولت

موقت [شورا] و برخی اسناد دیگر و در پای التزام نامه اطرافیان به برنامه دولت موقت به هنگام اعلام پیوستگی به شورا) بر این عقیده بودند که گوئیا مجاهدین مشروعیت خود را از ایشان

گرفته اند. در ثانی، در دنیای توهم، آقای بنی صدر و اطرافیان بر آن بودند که گوئیا زمینه ها و قوای ذخیره بسیار در داخل کشور دارند و حالا شورا و علی الخصوص مجاهدین می خواهند نامردی بکنند و زیر چتر سیاسی آقای بنی صدر، قدرت را برای خودشان قبضه نمایند. (۳)

مهم ترین موردی که بنی صدر فرصت یافت تا امکان گریز از ماجرا پیدا کند، موضوع انتقال سازمان و شورا به داخل خاک عراق تحت کنترل رژیم صدام بود. پرویز یعقوبی از اعضای پیشین کادر مرکزی

- ۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۹۴.
- ۲- نشریه مجاهد، ش ۲۲۴: صص ۲۱ و ۲۲ و ۲۴.
- ۳- همان، ش ۲۲۵: ص ۵۳.

سازمان در این باره چنین گفته است:

... سازمان در اثر یورش ها و تهاجمات رژیم و در آخر با اشغال منطقه آزاد شده «آلان» در کردستان تقریباً تمامی پایگاه های خود را در داخل از دست داده بود، لذا مرکزیت به خاطر

خروج از بن بستی که بدان دچار شده بود رفتن به عراق و تغییر کیفی در استفاده از امکانات آن را به عنوان تنها راه نجات و حفظ موقعیت خود و رسیدن به حاکمیت تشخیص داد. تصمیم می گیرد و به اجرا درمی آورد و برای اینکه در این ماجرا تنها نباشد تصمیم می گیرد که برای شریک کردن شورا در این جریان مسئله را در شورا مطرح و تأییدیه آن را کسب نماید که بعد از طرح مسئله با مخالفت بنی صدر مواجه می شود.^(۱)

البته رجوی گزارش دیگری از نظر بنی صدر در مورد رفتن شورا و سازمان به داخل عراق داده است:

در جلسه ۱۲ و ۱۳ دی ماه [۶۲] نیز با حضور خود بنی صدر مفصل بحث کردیم و با توافق خود او قرار شد مجاهدین بروند و در مورد این ایده و شرایط ملازم با آن تحقیق کنند و حتی طرح بیاورند. خلاصه کلام، جوهر و پیام نظر او اگر چه آن را با چاشنی به اصطلاح استقلال طلبی

قاپی می نمود، این بود که اگر طرح موفق باشد و به سرنگونی [امام] خمینی منجر شود «مشروع» است و هیچ کس «برنده» و «پیروز» را به زیر علامت سؤال نخواهد کشید که چطور پیروز شد. اما در عین حال عمیقاً حواسش جمع بود که خود هیچ ریسکی نپذیرد و مسئولیتی نداشته باشد و همه ریسک ها و مسئولیت ها برعهده مجاهدین و شخص من باشد... هدف او از این نحوه برخورد دوگانه این بود که راه اما و اگر کردن و راه محکوم نمودن احتمالی ما را برای

استفاده های ضروری! در آینده نبندد و باز نگهدارد و در عین حال منافع احتمالی را نیز از دست ندهد... در مشروع بودن ایده و طرح [رفتن به عراق] نیز حرفی و مخالفتی نداشت... در آغاز، عمده نگرانی های بنی صدر درباره ایده جدید، نه بر سر مشروعیت یا عدم مشروعیت آن و مسئله استقلال یا عدم استقلال ما (مجاهدین و شورا)، بلکه اکیدا بر سر خطرات اجرایی و

عملی آن بود... [بنی صدر] روی تضمین های سیاسی و امنیتی تأکید می کرد... گاه می گفت خیلی خطرناک است، مثل خودکشی است، ممکن است شما را بسوزانند...^(۲)

بنی صدر بعدها در سال ۱۳۷۷، همچون گذشته، یکی از دلایل متلاشی شدن شورا را رفتن سازمان در سال ۶۵ به داخل خاک عراق تحت حکومت صدام برشمرد و این واقعیت را برای بهره برداری خویش این گونه اذعان نمود:

ص: ۴۳۴

۱- یعقوبی، جمع بندی دو ساله...: ص ۱۱.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۴۰.

نقض اصل استقلال با رفتن به عراق و به خدمت جنایت کارترین و فاسدترین رژیم‌ها [= رژیم صدام] درآمدن، در جامعه ایران، این گروه [= سازمان مجاهدین] را ضدایرانیت، ضدانسانیت، ضدعاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است.^(۱)

اما مسعود رجوی در یک دیدار محرمانه با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام در سال ۱۹۹۹، در مورد اهمیت پیوند سازمان و عراق چنین گفته بود:

... این روزنامه واشنگتن تایمز عکس سیدالرئیس [صدام] را با من چاپ کرده و نوشته اند که آنها [مجاهدین] ورق هایی در دست صدام حسین هستند... این روزنامه های ارتجاع و استعمار حرف روشنی دارند، یک حرف می زنند و آن هم این است که از عراق دور شوید، فاصله بگیرید از عراق. ما می گوئیم مگر می شود؟ می خواهیم از مرز عراق کشورمان را آزاد کنیم... ما انتخابمان مرز عراق است. به یاد می آوریم که در سال ۱۹۸۲ وقتی که طارق عزیز به منزل ما در پاریس آمد، با همدیگر قرارداد صلح امضا کردیم و من جلوی خبرنگاران گفتم... که [امام] خمینی شکست می خورد و این مقاومت [= سازمان] و مردم و عراق هستند که پیرومندان از این جنگ خارج خواهند شد...^(۲)

سازمان با تأکید بر اهمیت مسئله رفتن به عراق شکاف بین خود و بنی صدر را تا به آنجا گسترش داد که نهایتاً به بیرون راندن بنی صدر از شورا انجامید. اما در قبال جریان اختلاف و جدایی بنی صدر و رجوی

تحلیل های موجود را می توان به این صورت دسته بندی و ذکر کرد:

الف) اختلافات بنی صدر و شورا از دید هواداران بنی صدر.

برای آگاهی از موضع و دیدگاه هواداران بنی صدر نسبت به این جریان بهتر است اشاره ای شود به مطلبی از نشریه انقلاب اسلامی (چاپ پاریس) که تحت عنوان «چرایی جدایی مجاهدین از بنی صدر»

منتشر شد:

۱- تنها مجاهدین بودند که از بنی صدر جدا شدند و اعضای شورا هنوز هم پیمان با بنی صدر می باشند.

۲- شورا وجود خارجی ندارد، و اگر چیزی به این نام وجود داشته باشد، آلت دست سازمان است.^(۳)

ص: ۴۳۵

۱- فراز و فرود شورای... ص ۳۲.

۲- برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۳- نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، ش ۸۲، ۳۱/۶/۶۳: ص ۲.

با این تحلیل و موضع گیریِ هوادارانِ بنی صدر، آشکار بود که وی هنوز گوشه چشمی به شورا داشت و در صورتی که امکان پذیر می بود، در قالب همان شورا یا ائتلافی دیگر مایل بود که سایر اعضا را بر محور رهبری خود گرد آورد. همچنین به نظر می رسید که بنی صدر این موضع را از روی ناچاری و به دلیل ضعف در رقابت با سازمان بیان کرده است. چرا که این امر کاملاً روشن بود که بنی صدر نه مخالف ماهوی شورا بود و نه مخالف واقعی استراتژی سازمان مجاهدین.

ب) اختلاف میان بنی صدر و شورا از دید سازمان

همچنین سازمان تحلیل ها و دلایلی را در خصوص نهایه شدن جدایی از بنی صدر ذکر می کند که اهم آنها را از نظر می گذرانیم:

... گام کیفی جدیدی که روزنامه ناشر افکار آقای بنی صدر علیه مجاهدین برداشته... و بالمآل

بویی جز یک گام به سوی خداحافظی با ما و شورای ملی مقاومت نمی داد...

... آقای بنی صدر در بهمن ماه سال گذشته [سال ۶۲] در مصاحبه اش با ارگان حزب سوسیالیست فرانسه ضمن مخالفت با قیام عمومی که به زعم بنی صدر، حیات مملکت را به خطر می افکند،

در قبال رژیم... از راه حل «هضم کردن» سخن گفته بود. در همین حوالی به مناسبت سالگرد

انقلاب ضدسلطنتی در یک مصاحبه با روزنامه «کوتیدین دوپاری» عنوان نموده بود که «چریک ها در ایران انقلاب نخواهند کرد» که معلوم بود منظورش عمدتاً مجاهدین هستند. ...

چند هفته پس از قطع موقت (یک هفته ای) بمباران شهرها [اسفند ۶۲]... توسط دولت عراق که به درخواست مسئول شورا صورت گرفته بود، روزنامه ناشر افکار بنی صدر به بهانه «دروغ های

طارق عزیز»، به ناگهان قدم جدیدی برداشت و آقای بنی صدر بدان وسیله با شورا و بالاخص با

مجاهدین، فصل نوینی باز گشود... هدف بنی صدر و روزنامه ناشر افکارش قبل از هر چیز، مشخصاً خالی کردن زیر پای مجاهدین و شخص مسئول شورا بود... [بنی صدر] ۴ ماه بعد، کتباً از [امام] خمینی تقاضای تشکیل یک دولت لایق و نجات اسلام و ایران را نمود. پس ما، به عکس، می باید خودمان را... نجات می دادیم و دیگر در آن نقطه عذر آقای بنی صدر را هر چه

زودتر می خواستیم. (۱)

رجوی در گزارش خود از جریان پیوند و جدایی بنی صدر چند بار تأکید می کند که سازمان از ائتلاف و اتحاد سیاسی با وی متأسف و پشیمان نیست:

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۲۸: صص ۲۳ - ۲۴.

... ما به هیچ وجه از ائتلاف با بنی صدر پشیمان نیستیم. یعنی اگر بتوان نوار زمان را تکرار نمود، ما باز هم با همان «بنی صدر فردای ۳۰ خرداد» مؤتلف و متحد می شویم. منتها با هوشیاری و محکم کاری بیشتر... اگر چه باید تأکید نمود که... برای خود او فوق العاده متأسفیم. (۱)

«... ما از اتحاد سیاسی با بنی صدر در چارچوب شورای ملی مقاومت به هیچ وجه متأسف و پشیمان نیستیم... مادر شرایط مشخص داخلی و بین المللی... به تأسیس شورا و ائتلاف با آقای بنی صدر همت گماشتیم و ۲ سال و ۹ ماه نیز در رابطه با بنی صدر با سعه صدر کامل آزمایش پس دادیم...» (۲)

رجوی همچنین یادآوری می کند که:

... وقتی بنی صدر به تازگی رییس جمهور شده بود با برادر مجاهدان عباس داوری به دیدارش رفتیم و تبریک گفتیم... بنی صدر در پاسخ گفت می دانم که شما [= سازمان] نیروی آینده اید...» (۳)

ج) اختلاف میان بنی صدر و رجوی از دید یک عضو شورا

خانابا تهرانی، نماینده شورای متحد چپ در شورا، درباره اختلافات بنی صدر و رجوی مطالبی را بیان کرده است که در اینجا بخشی از آن را می آوریم:

[...] پس از رفتن به «اوور سور اوواز» و تشکیل جلسه، رجوی شروع به صحبت کرد و گفت: «رفقا و برادران، سازمان مجاهدین خلق به تصمیم جدیدی رسیده است... ما دیگر نمی توانیم به همکاری با آقای بنی صدر ادامه بدهیم، و این امر را دیشب، آخر وقت، طی یک نامه به ایشان

ابلاغ کرده ایم. اکنون این متن نامه ما به آقای بنی صدر و این هم جوابیه ایشان به نامه ما...

... در نامه مجاهدین دلایلی مبنی بر عدم امکان همکاری با بنی صدر آمده بود. بنی صدر هم در

پاسخ، نامه کوتاهی به عنوان جوابیه نوشته بود که در آن آمده بود: «من با شما در یک منزل و در زیر یک سقف زندگی می کنم، اما از اموری که در اینجا می گذرد، کمتر از مردم کوچه و بازار

اطلاع دارم. چندماه پیش، از ایران به من اطلاع رسید که در تهران شایع است مجاهدین بزودی

رابطه شان را با بنی صدر قطع خواهند کرد، چون قصد وحدت با فدایی ها را دارند.» بنی صدر سپس اضافه کرده بود: «من می دانم تمامی موارد دیگری را که برای عدم همکاری با من ذکر

کرده اید بهانه پوچی بیش نیست. دلیل اصلی این است که شما قصد دارید به عراق نزدیک شوید

و من با این موضوع مخالف هستم و به چنین رابطه ای تن نمی دهم.»...

۱- همان: ص ۳۵.

۲- همان، ش ۲۲۳: ص ۴۴.

۳- همان: ص ۴۲.

...مسئله به این سادگی ها نیست، و هر دو طرف اصل و حقیقت مطلب را آشکارا به ما نمی گویند، آنچه را هم که می گویند حرف ها و ادعاهایی است که ظاهر جریان است. اختلاف بر سر یک اصل اساسی است. به عقیده من داماد آقای بنی صدر می خواهد از این باغ بیرون برود و سید [= بنی صدر] مچ پای او را گرفته و می گوید: «نمی گذارم دَدَر بروی»... به باور من رجوی سفر دوری را در پیش دارد. بزودی در عراق کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی برگزار

می شود و مجاهدین قصد دارند به عنوان یک مانور دیپلماتیک در این کنفرانس شرکت کنند.

عراقی ها هم می خواهند با دعوت رجوی به این کنفرانس و استقبال نمایی از او در بغداد به عنوان نماینده مشروع مردم ایران و رییس دولت موقت از یک سو راه کشاندنش به عراق را هموار کرده و از سوی دیگر با این مانور دیپلماتیک در عرصه جهانی... ضربه ای وارد کنند. (۱)

برآیند کل مباحثی که درباره جدایی بنی صدر و سازمان مجاهدین طرح شده است می تواند ما را به این سمت سوق دهد که اختلاف بین این دو عمدتاً از جهت قدرت طلبی طرفین بوده و دلیل اخراج شدن بنی صدر از شورا می تواند این باشد که او رقیبی در مقابل سازمان بود و از طرفی هم او دیگر برای شورا بهره دهی لازم را نداشت. و بالاخره شورا طی بیانیه ای علناً جدایی بنی صدر را اعلام کرد:

... از آنجا که در شرایط کنونی عملاً همکاری میان آقای بنی صدر و شورای ملی مقاومت در چارچوب این شورا نامیسر می نماید. مصلحت بر این قرار گرفت که به ائتلاف سیاسی فی مابین

در شکل کنونی خاتمه داده شود. آقای ابوالحسن بنی صدر و شورای ملی مقاومت امیدوارند همچنانکه همکاری و اتحاد آنها طی دو سال و هشت ماه گذشته سنت نیکویی... بوده است، پایان محترمانه و دوستانه آن نیز سنت حسنه دیگری در تاریخ ائتلاف های سیاسی میهن ما باشد.

بدیهی است آقای بنی صدر و شورای ملی مقاومت ضمن قدرشناسی متقابل از اقدامات و مبارزات گذشته یکدیگر... دستاوردهای مشترک فعالیت ائتلافی گذشته خود... را مورد تأیید

قرار داده و آنها را بسیار ثمربخش می دانند. شورای ملی مقاومت - ۴ / فروردین / ۱۳۶۳ (۲)

اما این لحن محترمانه جز اندک مدتی دوام نیاورد و در بیانیه های بعدی و اظهارات متقابل رجوی و بنی صدر که آکنده از انواع زشت گویی و خشونت کلامی بود، سال ها تداوم داشت و هیچ نشانی از سنت حسنه ادعایی بیانیه، جز همین چند سطر تعارف گذرا، مصداق واقعی دیگری نیافت.

ص: ۴۳۸

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۹۶: ص ۱. نیز نشریه انقلاب اسلامی چ پاریس، ش ۷۰، ۱۵/۱/۶۳.

با اینکه رجوی ائتلاف مجاهدین با بنی صدر و حزب دمکرات را ائتلافی بی سابقه در طول تاریخ خوانده بود و به آینده اقدامات این شورا امیدوار بود، عمر این ائتلاف دیری نپایید؛ چرا که با رفتن بنی صدر، تزلزل شورا شدت گرفت و روند اختلافات به اینجا ختم نشد. چند ماه بعد زمزمه دیگری از درون شورا شنیده شد و آن جدایی حزب دمکرات کردستان بود. شورا پس از بنی صدر با از دست دادن حزب دمکرات، «یکی دیگر از سه پایه مهم آن ائتلاف» عملاً تک پایه شد و حتی ظاهر شورایی خود را از دست داد.

اولین واکنش های مخالفت سازمان با حزب دمکرات، پس از اعلام رسمی حزب دمکرات در شهریور

۶۳ مبنی بر وجود تماس هایی با مقامات دولت ایران و آمادگی برای مذاکره درباره خودمختاری، آغاز می شود:

... [سازمان] هیچ گاه هیچ مذاکره و گفتگوی سیاسی با این رژیم را روا نداشته و با آن مخالفت ورزیده و خواهیم ورزید... تا هر زمان که آتش سلاح های حزب دمکرات کردستان ایران... برقرار و پابرجاست، ما (مجاهدین) در چارچوب شورای ملی مقاومت بر التزامات مشترک... استوار خواهیم ماند و به اتحاد خود با حزب هم پیمانمان ادامه خواهیم داد. (۱)

می توان اهمّ تحلیل هایی را که بر ماجرای مذاکره حزب دمکرات کردستان با نظام جمهوری اسلامی شده است، در دو بخش، به صورت زیر بررسی نمود:

۱- با توجه به شرایط ثبات سیاسی نظام در آن دوران و موفقیت های مکرر در جبهه های دفاع در برابر تجاوز عراق، نظام توانایی ایجاد تفرقه و شکاف در شورا را داشت.

۲- شرایط شکست ها و تضعیف مستمر حزب دمکرات کردستان پس از درگیری مسلحانه با نظام از سال ۵۸ به بعد، موجب بریدن رو به تزاید افراد از حزب و پیوستن به جمهوری اسلامی شده بود. علاوه بر این، مسائلی از قبیل قدرت طلبی رجوی، عدم کارایی حزب و ایجاد تفرقه بین حزب و سایر گروه های چپ، چون کومله و فداییان به دلیل پیوستن حزب دمکرات به شورای ملی مقاومت، شرایطی را پدید آوردند که آمادگی حزب دمکرات کردستان را برای مذاکره با جمهوری

اسلامی ایران به قصد تقویت موقعیت و کسب امتیاز فراهم می نمود.

ص: ۴۴۰

قاسملو، رهبر حزب، در باب مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی چنین اعلام کرده بود:

... تاکنون، چند بار از سوی مقامات رژیم تماس هایی گرفته شده و تقاضای مذاکره و گفتگو شده

است. رفقای حزبی در منطقه مهاباد، ابتدا چند نماینده رژیم را ملاقات نمودند، سپس در اوایل سال ۶۳ از طرف دفتر حزب، هیئتی برای مذاکره اعزام شد... اگر دولت رسماً اعلام کند که

حاضر به مذاکره به منظور اعطای خودمختاری است حزب نمی تواند آن را رد کند. (۱)

قاسملو با بیان این مطالب از سویی قصد تحکیم موقعیت خویش را داشت، و از سویی برای رهایی از اعتراضات سازمان و اعضای شورا و توجیه مشکلات به وجود آمده در خود حزب، ناچار بود که چنین موضعی را اختیار کند.

به گفته رجوی، در پاییز و زمستان ۶۳ «شورا» پس از سه جلسه بحث، در جلسه مورخ ۱۷ دی ۶۳ به استثنای خود حزب، «مذاکره سیاسی با رژیم [امام] خمینی را محکوم و آن را خلاف التزامات امضا شده شورایی» اعلام کرد. (۲)

خانابا تهرانی ماجرای شورا را این گونه گزارش کرده است:

در آن روزها حزب دمکرات پیشنهادی مبنی بر گسترش شورا ارائه داده بود. موضوع گرفتن فرستنده رادیویی از عراق نیز در میان بود... مجاهدین موضوع گسترش شورا و رادیو را از

دستور جلسه خارج کرده و مسئله ملاقات هیئت نمایندگی حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی را پیش کشیدند و اعلام کردند «شورا» می بایست در این مورد به بحث پرداخته و موضع بگیرد... قاسملو می گفت: «... ما چنین حقی را به هیچ کس تفویض نمی کنیم و به شورا هم نخواهیم داد. همان گونه که حق مذاکره برای سازمان شما [= مجاهدین خلق] وجود دارد و با عراق به مذاکره پرداخته اید، ما نیز حق مذاکره داریم...» مجاهدین معتقد بودند که تنها مرجع تعیین کننده حق مذاکره، شورای ملی مقاومت است و حزب دمکرات یا هر سازمان دیگری دارای چنین حق جداگانه ای نیست و باید متعهد شود که از آن پس مذاکره ای نخواهد کرد. در غیر این صورت می بایست تکلیف خود را با شورا، روشن کند. (۳)

در ۵ بهمن ۶۳ دفتر سیاسی حزب دمکرات طی یک نامه رسمی به امضای قاسملو در پاسخ به

ص: ۴۴۱

۱- نشریه کردستان، ش ۹۹: ص ۶.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۳۶: ص ۵۵.

۳- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۶۱۰-۶۱۲.

مصوبه شورا، بر «حفظ حق مذاکره» تأکید کرد و از پذیرش درخواست سازمان و شورا خودداری نمود. (۱)

همچنین قاسملو در پاسخ گویی خود چنین نیز اظهار داشت:

... حزب دمکرات کردستان حق دارد در هر مذاکره ای که مایل باشد شرکت کند و این به هدف حزب برمی گردد و آقای رجوی باید بداند که در حالی که هدف سازمان مجاهدین سرنگون کردن رژیم کنونی است، هدف حزب، خودمختاری در خاک ایران است. (۲)

با مطرح شدن این مباحث زمینه خروج حزب دمکرات از شورا قوت گرفت. رجوی از مسئله مذاکره حزب با جمهوری اسلامی به عنوان تنها دلیل خروج حزب از شورا یاد می کرد، اما حزب دمکرات علاوه بر آن به دلایل دیگری نیز اشاره داشت:

قاسملو بیان می دارد که موضوع اختلاف او با شورای ملی مقاومت و مجاهدین، دمکراتیک نبودن روابط درونی شورا است. (۳)

قاسملو، پس از خروج از شورا، عامل اصلی درگیری با سازمان و مسعود رجوی را چنین مطرح کرد:

[...] ما متوجه شدیم که در آن شورا، مجاهدین سعی می کنند که به هر قیمتی سایر نیروها را تحت هژمونی خود درآورند و زمانی که متقاعد شدیم که دیگر شورا در بعد دمکراتیک قابل ترمیم نیست از آن خارج شدیم... رجوی... اعلام می کند که برای اعمال خود تنها در برابر خدا مسئولیت دارد، ما نمی توانستیم چنین چیزهایی را قبول کنیم و از این رو از شورا جدا شدیم. (۴)

قاسملو با طرح مسئله اعمال دیکتاتوری سازمان و دمکراتیک نبودن روابط درونی شورا، تأکید داشت که دلایل رجوی برای القای جدا شدن حزب دمکرات از شورا، بهانه هستند و بلکه عامل اصلی جدایی، نظریات حزب دمکرات بوده است مبنی بر اینکه می بایست درهای شورای ملی مقاومت به روی دیگر

اشخاص و گروه های اپوزیسیون باز باشد تا از حالت آلت دست بودن سازمان مجاهدین خارج شود.

خانابا تهران هم معتقد است که ماجرای مذاکره یا بهانه گیری سازمان علیه حزب دمکرات بود:

به باور من این مسئله نوعی بهانه جویی از طرف مجاهدین بود... پس از بیرون رفتن بنی صدر

دیگر نوبت به حزب دمکرات رسیده بود که می بایست یا به مجاهدین تمکین می کرد و یا به سرنوشت بنی صدر دچار می شد... اعتراض آنها به ماجرای مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی،

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۳۶: ص ۵۵.

۲- ورشکستگی قاسملو: ص ۵۵.

۳- همان: ص ۱۶.

۴- همان: ص ۱۳۷. نیز متن ترجمه شده ملخص قاسملو با روزنامه ایتالیایی پاییزه سرا و نشریه اسپانیایی YA.

در واقع بهانه مجاهدین برای دامن زدن به اختلاف با حزب دمکرات جهت تثبیت هژمونی و اتوریته مطلق در شورا بود.^(۱)

رجوی، در بیانیه بهمن ۶۳ در مقابل ادعاهای حزب دمکرات کردستان چنین اعلام کرد:

... مجاهدین پیوسته با متحدین سیاسی خود در منتهای احترام و انعطاف برخورد نموده... اما از ماه ها پیش ما مشخصاً اعلام کردیم که دست یازیدن به مذاکره با این رژیم... خلاف اصول

مبارزاتی و انقلابی و التزامات شورایی بوده و برای ما مطلقاً قابل قبول نیست و هر یک از متحدین مان نیز که چنین خطی داشته باشد، ناگزیر آن را به مثابه خداحافظی از اتحاد فی مابین

تلقی می کنیم.^(۲)

مسعود رجوی، با رد ادعای حزب دمکرات مبنی بر رفتار دیکتاتوری سازمان در شورا، بر دمکراتیک بودن عمل شورای ملی مقاومت تأکید می کند؛ اما در عین حال با عنوان کردن مضامینی چون «مذاکره با رژیم» آزادی اعضای شورا را زیر سؤال می برد:

... یا ماندن در شورا، و یا مذاکره سیاسی با رژیم... هر سازمان و حزبی که به مذاکره با رژیم

دست یازد، خودبخود از چارچوب وحدت با ما خارج شده است.^(۳)

سرانجام، شورا طی یک مصوبه بدون حضور نماینده حزب دمکرات و چند عضو دیگر، در تاریخ ۲۰/۱/۶۴، حزب دموکرات را در مقام انتخاب قرار داد تا اینکه با مذاکره با جمهوری اسلامی را انتخاب کند یا از شورای ملی مقاومت کنار بکشد. حزب نیز در ۲۸ فروردین با صدور اطلاعیه ای این قطعنامه را رد نمود و خواستار تشکیل شورا گردید. اما با بی اعتنائی رجوی و اوج گیری تبلیغات سازمان علیه حزب، در دهم اردیبهشت ۶۴ حزب دمکرات با صدور اطلاعیه ای رسماً خروج خود را از شورا اعلام کرد و به همکاری با سازمان و شورای آلت دست آن پایان داد.^(۴)

تأثیر «انقلاب ابدئولوژیک» بر «شورا»

در خرداد ۱۳۶۴، ماجرای طلاق اجباری همسر ابریشمچی و ازدواج، غیرشرعی رجوی با وی و

ص: ۴۴۳

۱- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۶۱۲ - ۶۱۳.

۲- ورشکستگی قاسملو: صص ۱۵ - ۲۰. نیز نشریه مجاهد، ش ۲۳۶: ص ۵۵.

۳- همان، ش ۲۴۰: ص ۲.

۴- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۴۳ - ۳۴۶.

بهره برداری او از آن برای سرکوب مخالفان و تغییر در مرکزیت و ساختار سازمان و جار و جنجال های بی سابقه حول و حوش این موضوع، در ادبیات سازمانی «انقلاب ایدئولوژیک»^(۱) نام گرفت و سرپوش شکست های قبلی و استراتژی وابستگی آشکار به عراق، شد. رجوی در مراحل اولیه انقلاب ایدئولوژیک، آن را به صورت یک حرکت سمبلیک معرفی می کرد و با بزرگ نمایی در قالب ادبیات خاص سازمان،

هدف آن را برداشتن قدم اول برای «بستن بار ده سال آینده»ی سازمان بیان می کرد.

... می خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم، اگر توانستیم پیروزیم، در آن حالت حلقه های مفقوده

عقیدتی پیدا و مجاهدین، مجاهدین می شوند. در قدم اول هم ردیفی مریم، آزاد شدن زن ها

مدنظر بود، اما بدون اینکه قصد و غرضی از پیش در کار باشد به تارک ایدئولوژیکی جدیدی

رهنمود گشت.^(۲)

رجوی با ترفندهای تبلیغاتی، تشکیلاتی و جنجال آفرینی مبتدل، سعی کرد این حرکت را به عنوان یک «تحول» و «راه عبور از جهل» و «رسیدن به تابش نور عقیدتی»، وانمود سازد. ولی آثار منفی این حادثه در داخل و خارج از سازمان گسترش وسیعی یافت.

همان گونه که دو تن از اعضای اولیه سازمان و دوستان قبلی رجوی نوشتند: مسئله انقلاب

ایدئولوژیک از آن جهت اهمیت دارد که بیانگر عمق فجایع فکری و نظری در سازمان مجاهدین است. و نمود اصلی این انحطاط در درک نظری سازمان از مفاهیمی که خودشان در بیانیه ها روی آنها تأکید بسیاری کرده اند مشهود است؛ مفاهیمی چون:

- رهبری و رهبری نوین

- انقلاب دمکراتیک نوین خلق های قهرمان ایران

- رهایی و اعاده حقوق زن

- جهش عظیم ایدئولوژیک و انقلاب ایدئولوژیک.^(۳)

این ماجرای شبه رمانتیک موسوم به انقلاب ایدئولوژیک، رسوایی بزرگی را برای سازمان به بار آورد. به طوری که حتی بسیاری از گروه های ضد نظام جمهوری اسلامی از طیف چپ و راست در خارج کشور

۱- در فصول بعد، این موضوع به تفصیل شرح داده خواهد شد.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۳.

۳- بن بست رجوی: ص ۱۵؛ متن اعلامیه مشترک پوران بازرگان و تراب حق شناس.

نیز نسبت به این حرکت اعتراض کردند؛ اما تنها جوابی که رجوی به آنها داد این بود:

... حالا اگر توانستید بفهمید، و گرنه صبر کنید، نمی دانم یک سال یا پنج سال دیگر خواهید

فهمید. (۱)

برخوردهای بعدی سایر اعضای مرکزیت سازمان با این موضوع و فشار متراکم تبلیغات تشکیلاتی نیز نشان می داد که او می خواست به نحوی مسئله را ختم کند تا دیگر کسی از اعضای شورا، کادرها و هواداران سؤالی را در این مورد مطرح نکنند.

ابریشمچی که همسرش را برای تحقق این انقلاب ایدئولوژیک صمیمانه تقدیم دوست و رهبر خود کرده بود «در یکی از سخنرانی هایش در رابطه با انقلاب [ایدئولوژیک] سال ۶۴ می گفت بعد از دست یافتن به این رهبری، مسئولیت همه ما با مسعود [رجوی] است «و مسئول مسعود فقط خداست.» یعنی مسعود از ما حسابرسی می کند و حساب مسعود با خداست.» (۲)

آخرالامر این «حرکت انقلابی» سازمان به گسترش شکاف و اختلاف در شورا و حتی خود سازمان منتهی شد؛ پیش و پس از کنار زدن بنی صدر و حزب دمکرات کردستان از شورا، گروه هایی چون جنبش دمکراتیک زحمتکشان، حزب کار، جنبش متحد چپ و چند عضو انفرادی از سوی دیگر، با خروج خود

موجبات اضمحلال عملی شورای ملی مقاومت را فراهم کردند.

از مراحل اولیه تشکیل شورا، رجوی سعی بر تثبیت دیکتاتوری خودش بر شورا داشت، به طوری که برای به کرسی نشاندن حرف خود، گاهی حتی به قهر کردن از شورا و تعطیل نمودن چند ماهه آن متوسل می شد. رفته رفته برای تمامی اعضای شورا این موضوع جا افتاده بود که مسائل طرح شده از سوی رجوی می بایست که مورد قبول همه افراد واقع شود.

خانابا تهرانی در این باره چنین می گوید:

این هم یکی از خصوصیات جالب شورا بود که هویت مستقل نداشت و وقتی مجاهدین نمی خواستند تعطیل می شد؛ چرا که میهماندار و صاحب خانه آنها بودند و همه چیز در اختیارشان بود... اساسا سیستم شورا را به حضور شخص یک نفر، یعنی مسعود رجوی بند کرده

بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود. (۳)

ص: ۴۴۵

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۲.

۲- چه باید کرد؟: ص ۱۶۸؛ نقل از کتاب سخنرانی مهدی ابریشمچی.

۳- شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۸۹.

رجوی با ایجاد دیکتاتوری و قدرت بی چون و چرا سعی در پوشاندن ضعف های سازمان و ناتوانی شورا در هرگونه اقدام عملی و مؤثر در داخل کشور را داشت تا در راه جلب حمایت قدرت های غربی موفق شود، از این رو، هرگونه انتقاد به این شیوه را به مثابه مانعی در رسیدن به هدف خود که همانا آلترناتیوی شورا بود، می دانست. مهدی خاناباا تهرانی در این باره چنین می گوید:

... شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می دانست، تحمل یک نشریه ۱۲۰۰ نسخه ای ایرانشهر یا فردی که عمری را در اپوزیسیون سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که «شورا

آلترناتیو نیست» را نداشت. (۱)

بدین ترتیب مهره هایی که از نظر رجوی، دیگر فایده ای برای اهداف شورا نداشتند، کنار گذاشته شدند. در دلایل مطرح شده از سوی هر یک از اعضا و گروه های جدا شده از شورا، برای جدا شدن، مشترکاً بر غیردمکراتیک بودن شورا تأکید بسیار شده است. این در حالی است که هریک از آنان، در بدو تأسیس، با امید رسیدن به حاکمیت در ایران، اقدام به شرکت در شورا کرده بودند؛ امّا حالا- در مقابل رویه رجوی عرصه را برای خویش تنگ می دیدند و از رسیدن به اهداف خویش در شورا مأیوس می شدند.

خاناباا تهرانی در مورد سرنوشت شورا این گونه سخن گفته است:

واقعیت این بود که با خروج بنی صدر از شورا و در پی آن شورای متحد چپ و حزب دمکرات کردستان و برخی از شخصیت های عضو و ماجرای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین به مناسبت ازدواج رجوی با مریم عضدانلو، چراغ حیات واقعی شورا... خاموش شد. (۲)

آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان رهبری نوین انقلاب ایران، خود را رهبر

بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند...

آنها در ادامه چنین روشی، با استقرار در خاک عراق تیر خلاص را به شانس تاریخی خود شلیک

کردند. البته هنوز اینجا و آنجا به نام شورای ملی مقاومت سخن می گویند؛ اما همه می دانند که چنین پدیده ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است. (۳)

در مقابل تمامی این مسائل، رجوی همچنان بر ادعای وجود شورا و تحکیم موضع و موقعیت خودش

و سازمان در آن اصرار می ورزید:

١- همان.

٢- همان: ص ٥٢٩.

٣- همان: ص ٦١٨.

این ما بودیم که بنی صدر را از دست رژیم رها کردیم، شورا را برپا کردیم و به آن قوام بخشیدیم،

در بُعد دیپلماسی آن را شکوفا نمودیم؛ پس چه کسی جز ما بر رهبری آن شایسته است؟ و آیا

این درست است که چنین محصول رسیده ای را در اختیار هر رهگذری قرار بدهیم؟^(۱)

حال آنکه به نوشته کتاب «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ»:

از سال ۱۳۶۵ یعنی سال ورود رجوی به خاک عراق تا ۲۴ مهرماه ۱۳۷۰ شورا عملاً هیچ گونه وجود خارجی نداشت... سازمان که شورا را کنار گذاشته بود... بعد از شکست... و ناامید شدن از سرنگونی رژیم، دوباره به شورا روی آورد... گسترش شورا از درون روابط سازمان و از میان اعضای سازمان آغاز شد... در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۷۰، شورا در پاریس اعلام کرد که با عضویت ۱۱ عضو جدید موافقت کرده است... یعنی در حقیقت هواداران و اعضای سازمان به عضویت شورا درآمدند.^(۲)

و به این ترتیب به طور رسمی و ظاهری هم از آن پس شورا به عنوان یک بخش کاملاً وابسته «سازمان» موجودیت جدید تبلیغاتی یافت. «در شرایط کنونی و در کشورهای غربی سازمان مجاهدین

خلق، عمده فعالیت های سیاسی، دیپلماتیک، مالی و تبلیغی خود را تحت پوشش شورای ملی مقاومت

انجام می دهد. شورایی که وجود خارجی ندارد.^(۳)

تحلیل عناصر چپ از «شورا»

اشاره

سه تن از افراد چپ که در شکل گیری جبهه دمکراتیک ملی نقش داشتند و یک تن آنان عضو اصلی «شورا» بود، طی یک مصاحبه رادیویی تحلیل خود را درباره شورا و سازمان ارائه دادند که بخش هایی از آنها ذیلاً می آید.

مهدی خانابا تهرانی، نماینده شورای متحد چپ در شورا، در جمع بندی نهایی خود نسبت به سازمان و شورا، چنین اظهار می دارد:

ما مجاهدین خلق را یک نیروی ضدملی می دانیم و آنها را جزو اپوزیسیون ملی دمکراتیک ایران به حساب نمی آوریم. آنها در سخت ترین شرایط کشورمان، در کنار دشمن مردم ایران

ص: ۴۴۷

۲- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۵۵ - ۳۵۶.

۳- فراز و فرود شورای...: ص ۲۰.

قرار گرفتند و برای سازمان های اطلاعاتی جهان تبدیل به یک دستمال شدند و از این طریق به منافی هم دست یافتند که امروزه [از آنها] برای بنگاه های شادمانی خود استفاده می کنند.

برای اثبات مسئله ارتزاق سازمان از خارجی ها، [هیچ] سند و مدرکی از این مهم تر نمی باشد که آنها به عنوان نیروی کمکی در کنار ارتش عراق، به عنوان بلد، مواضع نظامی ایران را نشان

می دادند و [البته این کار] برای خودش مزد دارد. [مجاهدین خلق] در سرکوب کردها و شیعیان عراق شرکت کرده اند، دلیلی هم که می آورند این است که «چون ما مخالف جمهوری اسلامی هستیم، هر کاری بکنیم مجاز هستیم.

محمود راسخ عضو سابق جبهه دمکراتیک ملی در نسبت رابطه «رجوی و صدام» چنین می گوید:

هشت سال است که به قول «برادر مسعود» سازمان ایشان در عراق است. اول اینکه صدام به چه دلیل به آنها اجازه داده است که بیایند عراق؟ صدام به این دلیل به آنها اجازه داد که از آنها به عنوان وسیله ای برای پیشبرد اهداف خودش علیه ایران استفاده کند.

رژیم ایران، اگر بدترین رژیم [هم] باشد، هیچ بخشی از اپوزیسیون حق ندارد با دشمنان ایران، آن هم یک رژیم درجه سوم و یک دولت مستبد آدم خوار، [همکاری کند و] برود زیر دست او، و نان و نمک آن را بخورد و جاهای حساس ایران را به آنها نشان بدهد؛ چرا؟ چون با رژیم

مخالف است!... هیچ دلیلی و توجیهی وجود ندارد که با دشمنان ایران همگام شود... هر کس با دشمن مردم ایران دوست می شود، دشمن مردم ایران است.

منوچهر صالحی عضو سابق جبهه دمکراتیک ملی در خصوص پاپوش دوزی سازمان در اروپا علیه مخالفانش اظهار می دارد:

فردی که از سازمان جدا شده و در فرانسه زندگی می کند، برای اینکه پاسپورت پناهندگی خود را تمدید کند به پلیس مراجعه می کند. اما وی را دستگیر می کنند و به او می گویند که شما عضو سازمان امنیت رژیم تهران هستید. بعد از مدتی معلوم می شود که سازمان لیستی از افراد در اختیار دولت فرانسه گذاشته است. این افراد کسانی هستند که از سازمان جدا شده اند و یا

مخالفان سیاسی سازمان بوده اند. این یک نمونه کوچک از همکاری اطلاعاتی سازمان با سرویس های غربی است. در آلمان و دیگر کشورها هم این کار را کرده اند، و این مشت نشانه

خروار است...

سازمان مجاهدین خلق همیشه مصالح و منافع خود را ورای مصالح ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایران قرار داده است و چون این طور فکر می کند، رفته است و با عراق همکاری می کند.

تلاشی که این سازمان می کند، نشان می دهد که سازمان خودش را محور کرده نه جامعه ایران

ص: ۴۴۸

را، و استقلال و تمامیت ارضی ایران را، بلکه مسأله بلاواسطه فقط خودش است. وقتی چنین باشد به راحتی در دام صدام خواهیم افتاد و هم فریب پول های دیگران را خواهیم خورد و تا آنجا نزول خواهیم کرد که با سرویس های غربی و آمریکا و حتی اسراییل همکاری اطلاعاتی

کنیم (تا آنجا که بنده اطلاع دارم).

این نوع کارها که با هدف ضربه [زدن] به نظام جمهوری اسلامی توجیه می شود، تماماً منافع ملی و تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار می دهد.

در ادامه بحث، خانابا تهرانی در جواب سؤال یکی از شنوندگان درباره تبلیغات رسانه ای سازمان و همکاری با عراق گفت:

من چون عضو شورا بودم، در آنجا شاهد بودم که افرادی اطلاعات می بردند و به خبرگزاری ها می دادند...

مجاهدین الآن به عنوان نیرویی دست و دل باز که پول فراوان و عوامل متعددی دارد که در اطراف خبرگزاری ها و رسانه های جمعی، اخبار خودش را منعکس می کند، به نظر من این نمی تواند راه گشای مجاهدین باشد.

آنها باید به این سؤال مردم ایران پاسخ بدهند که چرا در دوران طولانی ترین جنگ، آنها در کنار متجاوزین بوده اند؟ که هیچ نیرویی در تاریخ ایران این کار را نکرده است.

سازمان در استراتژی خودش که فکر می کرد کوتاه مدت است شکست خورد ولی قادر نبود که اعلام کند و کسب تجربه کند و به یک جمع بندی برسد.

این شکست در سال ۱۳۶۳ بود. تمامی نیروهایشان را از داخل ایران خارج کرده بودند و پشت سر حزب دمکرات ایران پناه گرفته بودند.

در آن سال به خاطر این شکست، بحث بین اعضای خود سازمان بالا گرفت. در نتیجه با یک تاکتیک و جهش ایدئولوژیک و وصلت مریم قجر [عضدانلو] با مسعود رجوی، مقدمه حضور در کشور عراق فراهم شد...

این که رجوی امروز این حرف را می زند و فردا آن حرف را می زند، اهل فیل هوا کردن است. به قول خود ابریشمچی که می گفت: «اگر لازم باشد، ما شلیته می پوشیم و جلوی پادشاه افغانستان دولاً می شویم تا به حکومت برسیم». اینها برخاسته از تفکرات ماکیاویستی آنها، در جهت رسیدن به قدرت است...

این که آرم «شیر و خورشید» زدند، مثل آن رسیدن به طاق نصرت ایدئولوژیک ازدواج مریم بود...

این حرف‌هایی هم که می‌زنند تاکتیکی است و می‌گویند که بقیه هم باید به دنبال آنها بروند. شیر و خورشید را هم که [رجوی] قبول کرده است، یک تاکتیک است؛ چون راه دیگری برای آمدن به اروپا نداشت یک فیل دیگر باید هوا می‌کرد.

... شورا در سال ۶۴ شکست خورد و از هم پاشید. خود رجوی از من پرسید: «حالا- که شورایی در کار نیست آیا تو با مجاهدین تا آخر هستی؟»...

شورا برابر با اصل سازمان مجاهدین است. خودشان گفته‌اند که این [شورا] را لازم داریم برای کارهای بیرون و محافل بین‌المللی. حتی اینها به نام شورا و با امضای آنها رفتند رادیو گرفتند و بردند عراق و ۱۰ ساعت برنامه با آن پخش می‌کنند.

پرسشگر مصاحبه در خصوص مقاله‌ای با عنوان «سوته دلان بر گرد هم» مندرج در یکی از شماره‌های نشریه رجوی [مجاهد شماره ۴۳۹]، که علیه سه نفر حاضر در جلسه مصاحبه چاپ شده است، از منوچهر صالحی سؤال می‌کند. وی در جواب می‌گوید:

من این شماره را خوانده‌ام. این نشان می‌دهد مصاحبه‌ای که [قبلاً] ما کرده‌ایم، باید تأثیر زیادی روی مجاهدین خلق گذاشته باشد و باید بسیار آنها را ناراحت کرده باشد که این چنین عکس‌العمل نشان داده‌اند. یک سازمان سیاسی سالم نباید احتیاجی به چنین برخوردهایی داشته

باشد. سازمانی که با هزاران رشته مرئی و نامرئی به عراق و عربستان سعودی و انگلستان و آمریکا و اسرائیل وصل است، این حرف‌ها را می‌زند ولی از طرف کسی جدی گرفته نمی‌شود.

جهت [بیان] وابستگی این سازمان باید بگویم که چند شب پیش سازمان در شهر هامبورگ یک مراسم جشن اجرا کرد. این جشن در سالن «موتزارت» که متعلق به فراماسونری آلمان است برگزار شد. باید گفت پیوند سازمان و فراماسیون هم مبارک باد!

در ادامه بحث، تهرانی به ویژگی‌های استبدادی مجاهدین خلق می‌پردازد و تمایز مهم آنها را با دیگر دیکتاتورها چنین بیان می‌کند:

مجاهدین نسبت به بقیه دیکتاتورها یک برجستگی دارند و آن این است که از اول [شرایطشان را] با آدم طی می‌کنند و می‌گویند. مجاهدین [با اینکه] هنوز به جایی نرسیده‌اند این طور برخورد می‌کنند که هر کس دشمن آنهاست هرزه است، فاسد است، ولگرد سیاسی است و هرچه از دهانشان بیرون می‌آید، به آنها می‌گویند.

عده‌ای می‌گویند مجاهدین خلق اهمیت ندارند که درباره‌شان بحث کنید؛ اما من می‌گویم که بحث مجاهدین خلق اهمیت دارد. خودشان شانس ندارند. در ایران اگر جنازه ملت هم افتاده

باشد، اینها نمی‌توانند به قدرت برسند. قبل از عملیات فروغ هم گفتم اگر ارتش ایران هم خواب

باشد، همان گیوه دوزهای کرمانشاه با گزنک تکه پاره تان می کنند؛ چون با ارتش عراق می خواهید ایران را بگیرید. این برای من روشن است، ولی مجاهدین مروج فرهنگ فساد هستند. (۱)

بابک امیر خسروی از عناصر چپ که در ابتدا از حامیان شورا بود درباره شکست شورا می گوید:

... هژمونی سازمان مجاهدین خلق در دل شورای ملی مقاومت، از همان آغاز نهفته بود. منتهی معایب و خصوصیات منفی و مخرب آقای رجوی آن را تا حد ابتذال تشدید می کرد و غیرقابل تحمل می نمود. اشکال اصلی چندان در هژمون بودن یا نبودن این یا آن سازمان نیست. اشکال

در آن بود که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدا ارزیابی درستی از جمهوری اسلامی و محبوبیت و اقتدار آیه الله خمینی و خط امامی ها نداشتند. به باور من، نبود یک ارزیابی درست از حاکمیت جمهوری اسلامی و فقدان یک سیاست واقع بینانه در قبال آن،

معضل اصلی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق به طور اخص در تمام طول فعالیت آن بود. (۲)

کامبیز روستا از عناصر سابق چپ «شورا» چنین گفته است:

سازمانی که این گونه عمل می کند لنینیست است... لنینیست در برداشت استالینیستی آن هیچ راهی جز سرکوب ندارد... مسعود رجوی یک مهره کوچک است از یک مکانیزم، از یک روند بسیار پیچیده سازمانی که بر اصل سرکوب و اتوریتاریسم [= اقتدارگرایی] بنا شده است...

رجوی هم خودش اسیر آن مکانیزم است. خودش به عنوان یک عنصر، سازنده آن سیستم است و خودش هم اسیر آن سیستم است. فکر نکنید که او خیلی عنصر درخشانی است، همان طور که استالین عنصر درخشانی نبود. (۳)

حسن ماسالی عضو سابق چپگرای شورا به گونه ای دیگر نیز از شکست «شورا» می گوید:

... عدم موفقیت شورای ملی مقاومت، فقط متوجه مجاهدین نیست. همه ما که در شورای ملی مقاومت بودیم (از جمله خودم) اشکالات بینشی داشتیم. ما درک درستی از دموکراسی نداشتیم.

اگر واقعا دمکرات می بودیم، می باید در جریان انقلاب از دکتر شاهپور بختیار حمایت

ص: ۴۵۱

۱- تلخیصی از متن مصاحبه حسین مهری با مهدی خانابا تهران، محمود راسخ و منوچهر صالحی در رادیو ۲۴ ساعته در آمریکا، در تاریخ ۲۴/۸/۱۹۹۴ م. - ۲/۶/۷۳.

۲- فراز و فرود شورای...: صص ۲۵ - ۲۶.

می کردیم. در واقع ما باید به جای اتحاد با مجاهدین و بنی صدر، با بختیار پیمان می بستیم. (۱)

بهمین نیرومند دیگر عضو سابق چپگرای شورا، پیوند سازمان با عراق را عامل اصلی متلاشی شدن «شورا» می خواند:

[سازش با عراق] یک ننگ بود که به نظر من تا ابد بر پیشانی مجاهدین باقی خواهد ماند. سازش مجاهدین با حکومت صدام در عین حال حاکی از این تفکر حاکم بر این سازمان بود که هدف هر وسیله ای را توجیه می کند. مجاهدین شیفته قدرت بودند و برای دستیابی به آن به هر ننگی تن می دادند و می دهند... چه کسی می توانست تصور کند که مجاهدین... روزی به این سرنوشت رقت بار دچار شوند... افسوس برای همه آن جوانی هایی که به عبث در این راه تلف

شد [ند]. (۲)

تحلیلی دیگر از شکست «شورا»

نگاهی دیگر به ناکامی و شکست «شورای ملی مقاومت»، تحلیلی است که «یرواند آبراهامیان» نویسنده چپگرای مقیم آمریکا ارائه می دهد. خلاصه ای از تحلیل مزبور در پی می آید. وی در پژوهش مستقل خود درباره سازمان، این شکست را به چهار عامل اصلی مرتبط به هم، نسبت می دهد:

اول - بسیاری از افراد و گروه هایی که برای پیوستن به شورا، در پاییز ۱۹۸۱ / ۱۳۶۰، شتاب ورزیدند، در لحظه ای این کار را انجام دادند که به سقوط فوری رژیم تهران خوش بین بودند. با روشن شدن این امر که سقوط وعده داده شده در دسترس نیست، بسیاری از پیوستگان به شورا اتحاد خود را بازنگری کردند و در این بازنگری، به اختلافات بنیادین خود با مجاهدین خلق توجه بیشتری نشان دادند.

دوم - نیروهای پیوسته به این اتحاد، به زودی دریافتند که شیوه رأی گیری در شورا به گونه ای است که کنترل کامل بر تصمیمات مهم را تنها مجاهدین خلق و نیروها و افرادی که به هژمونی طلبی رجوی

تمکین کرده اند، در اختیار دارند. آنها بودند که مشخص می کردند چه کسانی می توانند به شورا بپیوندند؛ چه کسی ارزش داشتن حق کامل رأی به عنوان «شخصیت سرشناس ملی» را دارد؛ و چه کسانی می توانند

نمایندگی شورا را در جلسات بین المللی بر عهده گیرند. رجوی، به عنوان مسئول شورا، نقش سخنگوی

ص: ۴۵۲

۱- همان: ص ۱۸۱.

۲- همان: صص ۲۰۲ و ۲۰۶.

اصلی آن را نیز به عهده داشت.

سوم - تمایل جسورانه سازمان در همسویی علنی با رژیم عراق، در جنگ علیه ایران، برخی از متحدان آنها را ناراضی کرد. این موضوع در ژانویه ۱۹۸۲ / دی ماه ۱۳۶۱، در بحبوحه نبردهای شدید در جبهه جنگ، پس از ملاقات پر سروصدای رجوی و طارق عزیز - معاون نخست وزیر عراق - علنی شد. اعتقاد بسیاری از ناظران این بود که مخارج سرسام آور برنامه های سازمان توسط دلارهای عراق تأمین می شود: نیروهای در حال جنگ، پایگاه ها، ایستگاه رادیویی در مرز عراق، شبکه زیرزمینی ارتباطی سازمان که از ایران به ترکیه و تا اروپا امتداد داشت و نیز دفاتر سازمان در پاریس، بغداد، کراچی، لندن، برلین و واشنگتن؛ منازل وسیع و بزرگ مخصوص آنها در دهلی، کراچی و بیشتر پایتخت های اروپایی؛

هیئت های اعزامی آنها به کنفرانس های بین المللی در اروپا، آمریکای شمالی و آسیا؛ نشریه فارسی آنها - مجاهد - که مرتب بیرون داده می شد و در بعضی موارد بیش از ۷۰ صفحه حجم داشت؛ هفته نامه انگلیسی زبانشان به نام ایران لیبراسیون که آن هم مرتب انتشار می یافت؛ نشر کتاب هایی به زبان های انگلیسی و فرانسوی (و گاه عربی) درباره جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی و انعکاس حمایت های

بین المللی از سازمان و شورا، همه در ظاهری مناسب. آری، برای برخی از منتقدان مجاهدین خلق، مسلم بود که مخارج این برنامه های گسترده توسط آن کشور خارجی تأمین می شود که بخش های وسیعی از خاک ایران را مورد تجاوز قرار داده و تخریب کرده است.

چهارم - یعنی آخرین - و چه بسا مهم ترین - عامل عدم موفقیت «شورای ملی مقاومت»، تغییراتی بود که در درون خود سازمان مجاهدین خلق رخ داده بود.

طی دو سال اول تشکیل شورا، سازمان با فرض قریب الوقوع بودن «انقلاب نوین» علیه جمهوری

اسلامی، موضوعات کلی و مورد اتفاقی مثل صلح و دموکراسی سیاسی و آزادی های فردی را زمینه یک ائتلاف فراگیر در شورا قرار داد.

پس از اینکه سازمان دریافت که انقلاب مورد نظرش در دسترس نیست، این جهت گیری متوقف شد؛

و جنگجویی و مبارزه طلبی سازمانی بر مصلحت سیاسی مقدم گشت.

از اینجا بود که سازمان با اغلب متحدین خود، به مثابه نیروهای بالقوه دشمن برخورد کرد. نقطه نظر برجسته این مرحله، مخالف دیدن آنهایی بود که به صورت تمام عیار از مجاهدین خلق حمایت و تبعیت نمی کردند.

سازمان برای تحمیل هژمونی ایدئولوژیک خود بر دیگران، حتی از سمبل های مشخص نیز بهره

جست. به عنوان مثال، الزام کرد که تصویر بزرگ مسعود رجوی در محلّ جلسات علنی شورا به نمایش گذارده شود تا شرکت کنندگان حضور ایدئولوژیک «مسئول کبیر» را - آگاهانه - احساس کنند. این گونه رفتار، بی تردید می توانست متّحّدان و طرفداران مدعی و تسلیم نشده را از شورا و سازمان بیگانه و دور سازد.

این تغییرات، زندگی روزمره اعضا را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. بیشتر اعضای سازمان، به صورت «کمونی» در خانه هایی که «پایگاه» خوانده می شد، زندگی می کردند. این افراد موظّف بودند گزارش های کاملی از فعالیت های روزانه خود و دیگران را به مسئولان نشان بدهند. حقّ تماس و ارتباطی بیرون از چارچوب تشکیلاتی را نداشتند. از خواندن کتاب ها، نشریات و آثاری که بیرون از سازمان منتشر شود، ممنوع بودند.

مجاهدین خلق از یک جنبش توده ای - که می خواستند بدان برسند - به یک «فرقه» درونگرا که در بسیاری از جنبه ها مشابه گروه های شبه مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد.^(۱)

ص: ۴۵۴

در آذر و دی ماه ۱۳۵۸، مطبوعات و خبرگزاری‌ها از نامه «سناتور ادوارد کندی» به امام خمینی (ره) خبر دادند که در جهت تلاش برای آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران ارسال شده بود. مجاهدین خلق با تیتراژ «کندی حامی اسلام می‌شود!!»، طی مقاله‌ای در نشریه رسمی خویش، وی را مورد حمله قرار دادند. سوتیتر مندرج در صدر این مقاله چنین بود: «در پشت پرده همه توطئه‌های علیه ایران، دست سرمایه‌داران و کارتل‌ها، تراکت‌ها، و کورپوریشن‌های عظیم امپریالیستی نهفته است.»

در این مقاله، پس از اشاره به فرازهایی از نامه مزبور «ادوارد کندی» که ضمن آن نوشته بود: «ما صددرصد حامی جمهوری اسلامی هستیم. من خون خود را به خاطر شما خواهم داد. من هم مانند شما و به راه شما می‌اندیشم...»، ضمن نامگذاری حرکت کندی تحت عنوان «سیاست مزورانه»، آمده است:

... آیا تعجب آور و حتی مضحک نیست که یک سناتور امپریالیست خود را حامی جمهوری اسلامی قلمداد کند؟... زمانی «ماهیت» اقدامات انسان دوستانه آقای کندی روشن می‌شود که

وقتی تیرش به سنگ خورد، به یکباره منکر حتی تقاضای ملاقات و نوشتن نامه به امام خمینی

می‌گردد. (۱)

همین نشریه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۲، از پیام «سناتور ادوارد کندی» به راهپیمایی و تظاهرات

ص: ۴۵۵

شورای مقاومت رجوی خبر می دهد و از جمله می نویسد: سناتور کندی در پیام خود خطاب به جامعه

ایرانیان مقیم ماساچوست، با ستایش از تلاش های آنان برای تحوّل دموکراتیک در ایران، از اینکه در روز تظاهرات به علت کار نخواهد توانست «برای اعتراض علیه نقض حقوق بشر در ایران» حاضر شود، اظهار تأسف نمود و در قسمتی از پیام خود می نویسد:

امروز رژیم ایران یکی از بزرگترین تهدیدها علیه صلح و امنیت خاورمیانه به شمار می رود. در

ماه جاری وزارت خارجه [ی آمریکا] حکومت ایران را «خطرناک ترین دولت حامی تروریسم در جهان» توصیف کرد. این رژیم، مخالفان تبعیدی خود را مورد سوءقصد قرار می دهد و این

چیزی است که در قتل تأسف انگیز کسانی همچون «کاظم رجوی» و «علی اکبر قربانی» دیده می شود...[\(۱\)](#)

تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی

سازمان و پوشش سیاسی آن، «شورای ملی مقاومت»، در جواب شتابزده و عجولانه ای که به گزارش وزارت خارجه آمریکا داده است، ادعا و اصرار دارد که این سازمان در دوران فعالیت خویش - بخصوص دوران ۲۸ ماهه فاز سیاسی از بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ - نه تنها در جبهه ضدآمریکا قرار نداشته که حتی در تقابل با جریان های ضدآمریکایی بوده است!

از سال ۱۹۷۹، سیاست ایران به دو جریان اصلی تقسیم شد که اهداف و شعارهای آنها مغایر یکدیگر بود.

در یک طرف [امام] خمینی و متحدانش قرار داشتند که شامل «حزب توده» و طرفداران شوروی و «فداییان» (سازمان مارکسیستی طرفدار شوروی) می شد. به نظر آنها مسئله اصلی ایران،

مبارزه با آمریکا بود و بزرگ ترین تهدید داخلی نیز لیبرالیسم محسوب می شد. این خط، در

نهایت، منجر به تصرف سفارت آمریکا و حذف رقبای داخلی آخوندها، مثل «بازرگان» یعنی اولین نخست وزیر رژیم مزبور، شد.

در طرف دیگر، «مجاهدین»، «آیه الله طالقانی» (یک روحانی مهم ضد [امام] خمینی و هوادار مجاهدین) و متحدان آنها قرار گرفته بودند. این جناح اصرار داشت که مسئله اصلی در ایران،

آزادی های سیاسی است...[\(۲\)](#)

۱- همان، ش ۲۹۶: ص ۴۱.

۲- بال شکسته: ص ۸۵. همین مضمون با تفصیل و بسط بیشتر در کتاب دموکراسی خیانت شده: صص ۱۲۳ - ۱۲۴ آمده است.

تلاش گروه رجوی در زدودن «اتهام ضد آمریکایی» از سازمان، به حدی منفعلانه و از موضع ضعف صورت گرفته است که بی شک همه کسانی را که در سال های پیش شاهد «سوپر رادیکالیسم» سازمان در برخورد با مقوله امپریالیسم بوده اند، به حیرت می اندازد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ «برادران عسکری»، از هواداران فعال مجاهدین در استان فارس، به اتهام فعالیت به نفع امپریالیسم، به دستور حاکم شرع ... دستگیر و بعدا اعدام شدند. درست به دلیل همین پافشاری بر آزادی های سیاسی بود که رهبران «حزب توده» همواره مجاهدین را «پایگاه

لیبرالیسم و امپریالیسم معرفی می کردند ... بی جهت نبود که توطئه شمار «حزب توده» اقدام های

مجاهدین را در آن سال ها، یکی بعد از دیگری، توطئه آمریکایی معرفی می کرد. همه می دانند

که زمانی هم که مجاهدین گروه گروه اعدام می شدند، اتهام آنها «عوامل آمریکا» بود و آنها را در پرچم آمریکا دفن می کردند.^(۱)

در این مخاطبه سازمان کوشیده است با تشبث به جریان مرده ای مثل «حزب توده»، آن را به نحوی که خوشایند آمریکاییان باشد، خرج کند. به زعم رجوی و گروهش، وابستگی «حزب توده» به شوروی

سابق در حافظه سیاسی دولتمردان آمریکایی نقش بسته است و - لابد - هر جریانی که (به هر علتی) با آن حزب در چالش بوده، می تواند در خط موافقت با آمریکا قلمداد شود.

با توجه به سوابق سازمان و با استناد به منابع مکتوب و رسمی آن، دو فرض را می توان در نظر گرفت: نخست آنکه مواضع مجاهدین خلق در سال های ۱۳۵۸ - ۵۹ همان بوده است که رسماً اعلام

می شده؛ و آنچه اکنون در تلاش برای نفی آن، به طور شتابزده، عنوان می کنند، «واقعا» و «جداً» وجود داشت؛ دوم اینکه اظهارات فعلی سازمان، «عین حقیقت» است و گروه مزبور هیچ گاه «واقعا» و «جداً» ضد آمریکایی نبوده است.

نتیجه ای که از صحت فرض نخست حاصل می شود، جز این نیست که سازمان، در روند رو به رشد

جدایی از مردم و فرو رفتن در لاک فرقه ای، به دگرذیسی دچار آمده و از یک «نیروی ضد امپریالیستی»

به متکدی حمایت کاخ سفید و کنگره آمریکا بدل شده است. صحت فرض دوم، دلیلی دیگر بر مجموعه دلایل نفاق سازمان افزوده و روشن تر می سازد که مردم ما در اطلاق عنوان «منافق» به سازمان

مجاهدین خلق، به خطا نرفته اند و این صفت، برازنده چنین تشکیلاتی است.

مدارکی که پس از این خواهد آمد، ادعاهای فعلی گروه رجوی را نقض میکند. در تبیین جایگاه و علل مواضع مستندی که از سازمان نقل می شود، باید گفت که این جریان، در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، در جهت بهره برداری از خشم ملت نسبت به آمریکا و جذب نیروهای جوان انقلاب، خود را «ضد آمریکایی ترین» نیروی سیاسی جامعه قلمداد می نمود. سازمان، در تداوم این جهتگیری و به منظور بالا بردن مدّ رادیکالیسم و در نتیجه میدان دار شدن در عرصه چالش های سیاسی، همواره به امام خمینی (ره) تأسی می جست و از آمریکا با عناوین «دشمن اصلی» و «شیطان بزرگ» نام می برد؛ تاکتیکی مقطعی و پراگماتیستی، و نه موضعی جدی و راهبردی.

مواردی که نقل می شود (و تنها مثنی از خروار است) مربوط به سال های خیلی دور نیست و در حافظه بسیاری از مردم ما نقش بسته است. نمونه هایی همچون تلگراف های متعدّد به امام خمینی (ره) و نیز اعلام حمایت «سیاسی - نظامی» از دانشجویان پیرو خط امام - که در گزارش وزارت خارجه آمریکا نیز از آنها یاد شده - در اینجا نیامده است؛ و اغلب به مواردی همانند دستورالعمل های اجرایی داخلی (درون گروهی) سازمان به هواداران و اعضا استشهد شده که قاعدتا هیچ گونه شایبه «بازی» و «نمایش» در آنها نیست. مضمون همه این اسناد، «مبارزه اصلی ایران: مبارزه با آمریکا» و «بزرگ ترین تهدید داخلی: لیبرالیسم» است؛ یعنی همان مضامینی که گروه رجوی بعدها به طرف مقابل نسبت داده و سازمان را از آن بری دانسته است. برای نمونه:

۱) رهنمود سازمان به دانشگاهیان و دانشجویان؛ اصل ندانستن مبارزه با آمریکا انحراف است:

هر نوع موضعگیری سیاسی - فقط و فقط - آن گاه بُعد واقعگرایانه خواهد داشت... که در آن به ماهیت مبارزه ضدامپریالیستی... توجه شده باشد؛ و الاً بناگاه متوجه خواهیم شد که با اصل کردن مبارزه با ارتجاع... نه تنها خدمتی به انقلاب نکرده ایم، بلکه آن را از مسیر اصولی به انحراف کشانده ایم. (۱)

۲) رهنمود به دانش آموزان هوادار؛ آمریکا دشمن خونخوار تمامی خلق ها و مدافع دروغین حقوق بشر:

... اما رهنمودهای عملی:

۱ - در شرایط فعلی که اصلی ترین مسئله و بالطبع اصلی ترین وظیفه هر فرد یا نیروی انقلابی، مبارزه ضدامپریالیستی - ضدآمریکایی است... با استفاده از تاکتیک های مختلف، تمامی انرژی

ص: ۴۵۸

و توان خود را در جهت این نبرد ضدامپریالیستی قرار دهید...

۲ - با توجه به لزوم حمایت هرچه بیشتر از برادران و خواهرانی که در داخل سفارت هستند (۱)... لازم است که هرچه بیشتر با راهپیمایی یا به طور انفرادی، در مقابل سفارت جمع شده و در حفظ جو انقلابی و مترقی آنجا بکوشید...

۳ - برای هرچه بیشتر عینی تر شدن خودتان نسبت به جنایات آمریکا، این دشمن خونخوار تمامی خلق های تحت ستم جهان... به مطالعه کتاب هایی در این زمینه پردازید. برای این

منظور، کتاب هایی که... جنایات این به اصطلاح مدافعین حقوق بشر را در قرن بیستم نشان

می دهد، بسیار مناسب است.

۴ - مدرسه خود را تبدیل به کانون ضدامپریالیستی نمایید... با نوشتن نشریه های دیواری، با مضمون و محتوای ضدآمریکایی... خواندن سرودها و شعرهای ضدامپریالیستی - ضدآمریکایی در سر کلاس و...

۵ - بر شماست که هرچه بیشتر در افشاگری توطئه های آمریکا بکوشید؛ و بایستی تلاش نمایید

تا با تراکت ها، اعلامیه ها، پوسترها و پخش آنها در سطح شهر، نوشتن شعارهای ضدامپریالیستی

(با محتوای افشاگرانه) در محلات مختلف شهر، به آتش این پیکار انقلابی دامن بزنید.

۶ - در آگاه کردن مردم بکوشید. تلاش کنید با صبوری و متانت خاص خودتان، مردم پیرامون

خود را هرچه بیشتر در این زمینه بسیج کنید. در این راه می توانید از خانواده - پدر، مادر، خواهران و برادرانتان - شروع کنید و آنها را در فعال شدن در این مبارزه یاری کنید.

۷ - یک سخن با معلمین، دبیران، آموزگاران و مدیران انقلابی... علاوه بر روشنگری،

افشاگری و... امکانات و تسهیلات لازم را در جهت شرکت و فعالیت هرچه بیشتر محصلین در

مبارزه ضدآمریکایی نیز فراهم نمایید... (۲)

(۳) رهنمود به ارتشی ها؛ «شوراهای آماده باش»:

... ما با تأکید بر اینکه، حسب فرمان امام خمینی، تمام دستگاه ها و سازمان های ما بایستی اساساً علیه دشمن اصلی (امپریالیزم آمریکا) سازمان یابند، پیشنهاد می کنیم که:

۱ - کلیه پایگاه ها و دستگاه های اطلاعاتی و رادار، به ویژه پایگاه هوایی دزفول، از جهت رسوخ امپریالیست قویاً بررسی و

علیه خود آنها به گونه ای انقلابی تجدید سازمان شوند.

۲ - کلیه مدارک و اسناد ننگین جاسوسی و وابستگی در این مراکز، به هر قیمت حفظ و در

ص: ۴۵۹

۱- منظور «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» است که در لانه جاسوسی مستقر بوده اند.

۲- نشریه مجاهد، ش ۱۱: صص ۲ - ۳.

معرض افکار تمام ملت ایران قرار گیرد. (۱)

۳- به منظور خنثی کردن هر توطئه امپریالیستی - آمریکایی، «شوراهای آماده باش» در کلیه پایگاه ها و پادگان های ارتش و مخصوصاً نیروی هوایی، زیر نظر پرسنل انقلابی... ایجاد گردد. (۲)

(۴) چه باید کرد؟! درمان همه دردها:

... علاج همه دردهای بی درمان امروز، در ادامه دادن و هرچه عمیق تر کردن مبارزه ضد امپریالیستی - آمریکایی نهفته است.

پیام مجاهدین خلق به تمام مردم و نیروهای انقلابی و مردمی: پیش به سوی ریشه کن کردن نفوذ

آمریکا، عمده ترین داری کنونی دردها. (۳)

(۵) سؤال مجاهدین خلق از شورای انقلاب، در خصوص تأخیر در قطع رابطه با آمریکا؛ در اطلاعیه ای به تاریخ ۲۳ آبان ۵۸ - آمریکا؛ امپریالیست اصلاح ناپذیر:

... دلایل تأخیر در قطع رابطه با آمریکا و الغای قانونی و رسمی همه وابستگی ها و قراردادهای ننگین در چیست؟ تأخیری که چه بسا با اقدامات و توطئه چینی های مزدوران آمریکا منجر به

ص: ۴۶۰

۱- در تأیید به «فرصت طلبی» و ماکیاولیسم پراگماتیستی سازمان، در اینجا به سندی آمریکایی در مورد سرهنگ معزی استناد می کنیم که تحت شماره ۱۹۹ در چاپ جدید اسناد لانه جاسوسی، درج شده است. در توضیح سند آمده است: «...این سند لوحه قدردانی است که از طرف مستشاری نظامی آمریکا در ایران و به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلسله منفور پهلوی، به بهزاد معزی داده شده بود. معزی در یکی از مانورها... بهترین کیفیت کار را ارائه داده است. با اوج گرفتن انقلاب اسلامی ملت ایران، به رهبری امام خمینی، معزی به عنوان خلبان مخصوص شاه جنایتکار، وظیفه شناسی خود را ثابت کرد و او را از چنگ این ملت شریف به دامان ارباب طغیانگرش فراری داد. معزی پس از انقلاب نیز با فراری دادن دو نفر دیگر... [بنی صدر و رجوی] وظیفه شناسی خود را به طور کامل به ثبوت رساند. به هر جهت این سند گویای سوابق مبارزاتی این مجاهد خلق است!» تردیدی نیست که انتخاب معزی، به عنوان خلبان مورد اعتماد شاه، بدون شناسایی دقیق نبوده است و حتما عوامل اطلاعاتی خارجی وی را کاملاً تأیید کرده اند. در سال های ۵۹ - ۱۳۵۸ سرهنگ معزی فرمانده پایگاه هفتم ترابری مستقر در شیراز بود که با همت پرسنل مسلمان پاکسازی شد. یک بار هم در سال ۵۹ توسط بنی صدر به کار بازگردانده شد ولی بر اثر فشار مردمی مجدداً اخراج شد. در زمان فرار بنی صدر و رجوی، بهزاد معزی در نیروی هوایی معلق بود ولی همچنان نفوذ و ارتباط داشت. وی در نمایش های «ارتش آزادی بخش» بارها به درد سازمان خورده است؛ ولی قراین حکایت از آن دارد که او نیز در حال «بریدن» است. برای تفصیل و آگاهی بیشتر اسدی، واپسگرا.

۲- نشریه مجاهد، فوق العاده ش ۲ ۶ آذر ۵۸: صص ۱ - ۲. زمینه صفحه نخست این فوق العاده تصویری بزرگ از امام

خمینی (ره) است و مناسبت آن «شکرگزاری مجاهدین خلق ایران به مناسبت فرمان بسیج سیاسی - نظامی امام خمینی» ذکر شده است.

۳- همان.

لوٹ شدن و منحرف شدن حرکت شکوهمند ضدامپریالیستی در انظار جهانیان گردد... آیا انتظار می رود که آمریکا توبه کرده و به صراط مستقیم بازگردد؟ (۱)

۶) آیا رابطه با آمریکا می تواند بر اساس مودت و دوستی یا عدم مداخله باشد؟ مجاهدین خلق در کار تئوریزه کردن قطع دائمی رابطه با آمریکا:

... آیا می توانیم به آمریکا بگوییم که اگر قول بدهی که توطئه نکنی، ما هم با تو روابط حسنه

خواهیم داشت؟... این رابطه دو وجه بیشتر ندارد؛ یا اسارت آمیز است و یا قهر آمیز. به عبارت دیگر، اگر ما بر علیه امپریالیسم و سردمدارشان، امپریالیسم آمریکا، در یک پیکار گسترده و عمیق نباشیم، الزاما و بدون شک، سرانجام در چنگال های خونین شان اسیر خواهیم بود.

... آمریکا در حقیقت نمی تواند توطئه نکند، و ما نمی توانیم از او بخواهیم که توطئه نکند؛ چراکه اساسا رابطه ما با امپریالیسم - به قول امام - رابطه ظالم و مظلوم است.

... آیا وقت آن نیست که شعار قطع کلیه روابط اقتصادی - سیاسی - نظامی با امپریالیسم آمریکا،

این جهانخوار جنایتکار - و به قول امام، این شیطان بزرگ، این طاغوت زمان - را برای همیشه

بدهیم؟! (۲)

۷) انتقاد شدید به دولت موقت و ابراز تأسف مجاهدین خلق از قطع نشدن رابطه با آمریکا و حمایت قاطع از «دانشجویان قهرمان پیرو خط امام»؛ مرگ بر امپریالیسم آمریکا:

سازمان مجاهدین خلق ایران تأسف عمیق خود را از اینکه تا این ساعت وابستگی ها و قراردادهای ننگین استعماری با امپریالیسم آمریکا ملغی نشده است، اعلام می دارد.

... خلق قهرمان ایران، از همان بدو قیام، انتظار داشت تا دولت موقت انقلاب که کاملاً مورد

تأیید شخص امام بود، زنجیرهای خفت بار استعماری را قاطعانه بگسلاند؛ لکن متأسفانه آن قدر

این مهم را به باد فراموشی سپردند که حتی آمریکا امکان یافت تا در قلب پایتخت ما جاسوسخانه اش را گسترش داده و بر علیه انقلاب ایران توطئه چینی کند...

تا آنکه، پس از ماه ها انتظار، دانشجویان قهرمان پیرو خط امام بار دیگر شور ضدامپریالیستی مردم را وسیعاً برانگیختند و طی آن مردم ما یکپارچه خروشیدند و الغای وابستگی های ننگین را خواستار شدند... اما افسوس که هنوز مقامات مسئول، این اراده مردمی را اجابت نموده و حتی موضع صریح و روشنی نیز در قبال الغای قراردادها و مصادره سرمایه ها اتخاذ نموده اند؛

حدی که امپریالیسم آمریکا برای تحت فشار قرار دادن ما پیشقدم شده و یک روز واردات

ص: ۴۶۱

۱- همان، ش ۱۱: ص ۷. مجموعه اعلامیه ها...، ج ۲: صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲- همان، ش ۱۱ و ۱۲: ص ۶ در هر دو شماره.

نفی اش را قطع می کند، و روز دیگر میلیاردها دلار پول مردم ستمزده ما را توقیف می نماید...

مرگ بر امپریالیسم آمریکا. نابود باد همه وابستگی های اقتصادی، سیاسی و نظامی. (۱)

نمونه تکذیب «افتخارات»

عرض توبه و عذر تقصیر

چه در گزارش های بلند و کوتاه وزارت خارجه آمریکا و چه در اظهارنظرها و موضعگیری های گاه و بیگاه برخی از شخصیت ها، نمایندگان کنگره، مطبوعات و دیگر مواردی که آمریکایی ها و غربی ها اظهار کرده اند، اقدام سازمان به ترور مستشاران آمریکا در ایران، جای مشخص و غیرقابل انکاری دارد. با این همه، در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳/۲۳ شهریور ۱۳۷۲ محمد سیدالمحدثین در نامه ای به دو تن از نمایندگان

کنگره ایالات متحد آمریکا (۲) با صراحت اعلام داشت:

بایستی تأکید کرد که سازمان مجاهدین خلق ایران به هیچ وجه مسئول قتل هیچ آمریکایی نیست؛ و این امر در مواقع متعددی توسط نمایندگان شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین

خلق تصریح شده است. (۳)

نامبرده سپس زمینه رفع این «آتهام» بدین گونه تمهید می کند که سازمان در دوران غیبت رجوی از صحنه مبارزه، (۴) «دچار یک کودتا شد که توسط برخی افراد انجام گرفت».

این افراد، از دستگیری و یا اعدام رهبران مجاهدین در سال های ۷۲ - ۱۳۷۱ [= ۵۱ - ۱۳۵۰ ه. ش] بیشترین استفاده را برای نفوذ در صفوف سازمان کردند. این عناصر، که بعدها خود را مارکسیست اعلام کردند، ایدئولوژی اسلامی و دموکراتیک سازمان را کنار گذاشته آیه قرآن را از آرم سازمان حذف کردند... و برای مدّت چند سال از اسم مجاهدین [خلق] سوءاستفاده نمودند. کشتن اتباع آمریکایی در زمانی صورت گرفت که مجاهدین خلق در واقع هیچ گونه

ص: ۴۶۲

۱- همان، ش ۱۲: ص ۶. مجموعه اعلامیه ها... - پیشین: صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۲- «رونالد ردافرو» و «دن برتون». نامه مزبور چنین آغاز می شود: «آقایان: با عنایت به توجهات شناخته شده شما به مسائل حقوق بشر و دموکراسی در ایران، فکر می کنم به خوبی آگاه هستید که افراد خاصی در میز ایران و خلیج فارس، در وزارت امور خارجه، متأسفانه به سؤالات اعضای کنگره طی نامه ها و بیاناتی، پاسخی حاوی یک سری اتهامات بی اساس بر علیه شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق ایران ارائه نموده اند...»، بال شکسته: ص ۶۷.

۳- همان: ص ۸۷.

۴- منظور سال های زندان رجوی ۵۷ - ۱۳۵۰ است. م

حضور سازمان یافته خارج از زندان نداشت؛ و در عوض، یک گروه مارکسیستی از عنوان مجاهدین [خلق] سوءاستفاده می کرد.

آقای رجوی، از درون زندان - از همان آغاز، سوءاستفاده از عنوان مجاهدین [خلق] را توسط این عناصر محکوم کرد و بین سازمان مجاهدین [خلق] و این گروه خاص، قایل به تفکیک کامل شده و بر ایدئولوژی اسلامی مجاهدین [خلق] تأکید می کرد. (۱)

در مرحله بعد، پوشش سیاسی سازمان مجاهدین خلق (شورای ملی مقاومت) کتابی با عنوان دموکراسی خیانت شده (۲) در دفاع از خود در برابر «اتهام» های وزارت خارجه آمریکا تألیف کرد. در کتاب مذکور نیز همین تلاش، منتها مبسوط تر و - به تصور سازمان - مستدل تر، صورت گرفته بود تا این «اتهام» از دامان سازمان پاک شود! در این کتاب، تنها به متن اعلامیه های ترور مستشاران در بهار ۵۴ و تابستان ۵۵ است. (۳) یعنی ترورهایی که توسط باند مرکزیت تقی شهرام و بهرام آرام صورت گرفته، استناد شده و بنابراین به ترور «ژنرال پرایس» و «سرهنگ هاوکینز» اشاره ای نشده است. در این «ردیه» یا جوابیه، مواردی هم در خصوص وحید افراخته مورد یادآوری قرار گرفته که صحیح و غلط آن - به عمد - در هم آمیخته شده اند! (۴) لابد فکر می کرده اند که حوصله آمریکاییان کمتر از آن است که بروند تحقیق کنند

ص: ۴۶۳

۱- همان: صص ۸۷ - ۸۸.

۲- نسخه فارسی کتاب در ۲۸۸ صفحه و نسخه انگلیسی آن در ۳۸۴ صفحه، به چاپ رسید؛ عنوان نسخه انگلیسی کتاب این است: **DEMOCRACY BETRAYED**. تاریخ نسخه فارسی اردیبهشت ۱۳۷۴ و تاریخ نسخه انگلیسی ۱۹۹۵ میلادی درج شده است. عنوان ناشر نیز چنین است: «کمیسیون خارجی شورای ملی مقاومت ایران».

۳- دموکراسی خیانت شده: صص ۳۴ - ۴۰.

۴- برای نمونه: به اسم «رحمان وحید افراخته» - که به همین شکل در گزارش آمده - اشاره کرده و چنین نوشته اند: «فردی به نام «رحمان وحید افراخته» وجود خارجی ندارد. در واقع این اسم اختراع شده، اسامی دو برابر است؛ یکی «وحید افراخته» و دیگری «رحمان افراخته» که هیچ وقت درگیر فعالیت های سیاسی جدی نبوده است». همان: ص ۳۳. جالب است! نویسنده «ردیه» علاوه بر دروغ پردازی، به جعل در «انساب و رجال» هم دست زده است! در مجموعه پرونده های ساواک و روزنامه های رژیم شاه، اسم افراخته بدین گونه ثبت شده است: «رحمان وحید افراخته» یا «رحمان (مشهور به وحید) افراخته»؛ و نام برادران وی نیز «حمید» و «مجید» و «فرید» ثبت شده است. در واقع «رحمان» اسم شناسنامه ای «وحید» بوده است! خلاصه ها: افراخته، رحمان (وحید). مطبوعات و کتاب های متعدد نیز همواره به همین شکل از افراخته یاد کرده اند. در جای دیگری از متن مزبور، سازمان وحید را قاتل محمد یقینی نیز معرفی کرده می نویسد: «وی در ترور چند تن از مجاهدین از جمله مجید شریف واقفی و محمد یقینی در سال ۵۴ دست داشت. وی در بهار ۵۴ توسط ساواک دستگیر و در اواخر ۵۴ اعدام شد.» دموکراسی خیانت شده: همان صفحه. با اینکه سازمان اذعان دارد که وحید افراخته در بهار ۵۴ دستگیر شد، ولی قتل یقینی را که در نیمه دوم سال ۵۴ - یعنی در دوران زندانی بودن افراخته - رخ داده، به او نسبت می دهد!

و حقیقت مسئله را به دست آورند.

این درست است که بخشی از ترورها در دوران حاکمیت مارکسیست شدگان، به رهبری تقی شهرام،

سامان داده شد. لیکن آنچه رخ داد، در ادامه روندی بود که توسط مرکزیت اسبق، به رهبری رضا رضایی، پایه ریزی شده بود. از قضا جریان مارکسیست سازمان، در فرایند ثنویت زدایی و رهایی از دوالیسم فکری و التقاط حاکم بر ایدئولوژی و آثار اولیه سازمان، سرانجام عملیات هایی از این دست را رها کرد؛ تا آنجا که - به کلی - مشی مسلحانه را نفی نمود و به کناری نهاد.

نکته حایز اهمیت این است که سازمان، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا آخر خرداد ماه ۱۳۶۰، در دوران حضور علنی خود در صحنه سیاسی ایران، ترورهای مزبور را به کرات و با تأکید فراوان به خود نسبت می داد؛ و تمسک به این «افتخارات» را وسیله ای مؤثر برای جذب نیروهای هوادار تشخیص داده بود. در اینجا، از میان موارد فراوان، - به اجمال - چند مورد را برای نمونه نقل می کنیم:

۱- «استقبال مجاهدین از نیکسون جنایتکار با بمب و سلاح: عملیات مجاهدین خلق در خرداد ۵۱»؛

همراه با نقل بخش هایی از اطلاعیه نظامی شماره ۳:

... و این مجاهدین خلق بودند که ژنرال های آمریکایی را مورد حمله مسلحانه قرار داده و لانه های جاسوسی آنها (از جمله اداره اطلاعات آمریکا) را منفجر می کردند...

[بند اول اطلاعیه نظامی شماره ۳- خرداد ماه ۱۳۵۱]: صبحگاه امروز در ساعت ۵/۷ اتومبیل مستشاری شماره ۲ حامل ژنرال هوایی هارولد پرایس سرمستشار هوایی آمریکا در ایران و همراهانش در خیابان قیطرئه، در حالی که به وسیله اتومبیل دیگری از مأمورین امنیتی آمریکا

محافظت می شد، مورد حمله مجاهدین قرار گرفت و به کلی منهدم شد. اتومبیل بعد از انهدام

کامل آتش گرفت و شعله های آن تا مدتی از آن زبانه می کشید... (۱)

۲- در مورد افتخارات ضدامپریالیستی و سابقه کشتن آمریکایی ها توسط مجاهدین خلق:

... پنج فرزند مجاهد خلق نیز در روز چهارم خرداد [۱۳۵۱] مقارن با ورود نیکسون جنایتکار، بعد از قریب ۸ ماه شکنجه و آزار، به جوخه های آتش سپرده شدند. دشمن که با اعدام این

مجاهدین قهرمان قصد مرعوب ساختن خلق را داشت، بلافاصله با انتقام خونین مجاهدین

مواجه شد: ژنرال پرایس آمریکایی، با انفجار بمب تگه تگه شد. این کمترین پاسخی بود که دشمن شنید. (۱)

۳- قسمتی از اظهارات محسن [= ابوالقاسم] رضایی (عضو فعلی مرکزیت سازمان در عراق)، در سالگرد شهادت برادرش احمد رضایی - خطاب به او:

... پس از تو، مبارزه قهرآمیز و مسلحانه بر علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه اوج گرفت و لرزه بر اندام دشمنان خلق افکند. ژنرال های آمریکایی، جاسوسان امپریالیسم، لحظه ای از بیم

مسلسل و بمب مجاهدین خلق آسوده خاطر نبودند. (۲)

۴- «سنت انقلابی اعدام ژنرال های آمریکایی»:

... مردم که از جریان مبارزه فرزندان مجاهدشان، سنت انقلابی اعدام ژنرال های آمریکایی و

سگ های دست آموزشان را به خوبی آموخته اند ... در طول حرکت شان، مواضع ضدامپریالیستی

را فراموش نمی کنند. (۳)

۵- «در شرایط خفقان و دیکتاتوری، رگبار مسلسل چه کسانی سینه مزدوران و مستشاران آمریکا را می شکافت؟»:

... مواضع ضدامپریالیستی سازمان حداقل برای خود جنایتکاران آمریکایی جای هیچ شک و شبهه ای ندارد؛ زیرا آنها از اولین سال های عملیات مسلحانه سازمان (سال ۵۱ به بعد) (۴) با آتش مسلسل های مجاهدین خلق، که سینه مستشاران و مزدوران شان را می شکافت، روبه رو بوده اند. (۵)

۶- قسمتی از سخنرانی موسی خیابانی در دانشگاه تهران - ۲۰ دی ماه ۱۳۵۸:

... ما، در ورای مبارزه با رژیم شاه، به طور اساسی تر و اصولی تر، مبارزه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را دنبال می کردیم؛ و البته هر زمان که مقدور می شد، ضرباتی

ص: ۴۶۵

۱- همان، فوق العاده، ش ۶۲ آذر ۵۸: ص ۴.

۲- همان، فوق العاده، ش ۴ ۱۱ بهمن ۵۸: ص ۲.

۳- همان، فوق العاده، ش ۵ ۲۱ بهمن ۵۸: ص ۴ - ۵.

۴- «سال ۵۱ به بعد» یعنی همان سال هایی که - به تأکید سیدالمحدثین در نامه اش و کتاب پس از آن - رجوی در زندان به سر می برده است. افتخار به عملیات آن سال ها را با آنچه گروه رجوی در نفی کارنامه همان سال ها مطرح می کند، مقایسه

کنید.

۵- همان، ش ۱۸: ص ۷.

مستقیم بر پیکر این شیطان بزرگ وارد می نمودیم. (۱)

۷- نقل قسمتی از «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶» (۲):

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران/ اعدام مستشار آمریکایی

... صبحگاه روز شنبه ۱۳ خرداد به خاطر پیمانی که در دفاع از حقوق ستمدیدگان با شما بسته

بودیم، یکی دیگر از مهره های سیاه امپریالیسم تجاوزگر و دزد آمریکا در ایران، سرهنگ لوئیس هاوکینز - معاون اداره مستشاری آمریکا در ایران - را اعدام کردیم... (۳)

رسوایی دلارهای تبلیغاتی سازمان

(۴)

جریان یک افتضاح مالی، مربوط به کمک های مالی مجاهدین خلق به گروه خاصی از نمایندگان کنگره و کانون فعالیت های دموکراتیک مجلس سنا، در ۸ سپتامبر ۱۹۹۷ در یک نشریه چاپ آمریکا افشا گردید و واکنش هایی را برانگیخت. ماجرا از این قرار بود که طبق اطلاعات موجود در کمیسیون انتخاباتی

فدرال، کمک های مالی مزبور که بیش از ۲۰۴ هزار دلار بود، طی یک دوره ۳ تا ۵ سال، از آوریل سال ۱۹۹۳ تا نوامبر سال ۱۹۹۶، به چند نفر از نمایندگان کنگره پرداخت شده اند. این نمایندگان از حامیان سازمان بودند. طی دوره پرداخت کمک های مالی، دریافت کنندگان این کمک ها اظهارنظرهای رسمی حمایت آمیز فراوانی ابراز داشته و نامه هایی خطاب به همکاران و رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و سایر مقامات بلندپایه نوشته اند و از دولت ایالات متحده خواهان شناسایی و حمایت از مجاهدین خلق، و نیز تشکیلات سیاسی آن، شورای ملی مقاومت و شاخه نظامی آن مستقر در عراق (ارتش آزادیبخش ملی)

شده اند.

ارشدترین دریافت کننده کمک های مالی سخاوتمندانه سازمان، نماینده دمکرات ایالت نیوجرسی،

رابرت توریسلی بوده است که در انتخابات سال ۱۹۹۶ به مجلس سنا راه یافت. یکی از اولین کمک های

ص: ۴۶۶

۱- همان، ش ۱۹: ص ۷.

۲- این قسمت از اطلاعیه مزبور را صرفاً به منظور نقض ادعای فعلی گروه رجوی آورده ایم که در «دفاعیات» خود در برابر کاخ

سفید مکرر یادآور شده اند که ترور آمریکایی ها در ایران توسط مارکسیست ها صورت گرفته است؛ و نشانه اش را حذف عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» دانسته اند!

۳- شاه: دشمن خلق...: ص ۴۶.

۴- نقل از عین گزارش ترجمه شده انتشار یافته در خارج از کشور، با اندکی تلخیص و تصرف.

مالی به فعالیت های تبلیغاتی توریستی در کنگره، چکی به مبلغ ۱ هزار دلار بود که در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۹۳ توسط خانم رامش سپهراد، در اپرینگ فیلد ایالت ویرجینیا پرداخت شده است. به گفته ایرانیان تبعیدی و طرفداران سازمان، خانم سپهراد در تشکیلات زنان سازمان فعالیت می کند و در شمار زیادی از گردهمایی های آن شرکت داشته است. او در طی یک دوره دوساله مجموعاً ۵ هزار دلار به فعالیت های

تبلیغاتی مختلف دفتر شورای ملی مقاومت در واشنگتن، پرداخته است.

اسناد کمیسیون انتخاباتی فدرال نشان می دهد که توریستی در موضع کاندیدای مجلس، مجموعاً ۴۹ هزار دلار از دفاتر، حامیان و طرفداران سازمان دریافت کرده است. وی همچنین، در حد فاصل زمانی اوت ۱۹۹۵ تا نوامبر ۱۹۹۶ نیز، مجموعاً ۸۲ فقره چک هزار دلاری و دو فقره چک ۵۰۰ دلاری دریافت داشته است. مجموع کمک های مالی سازمان به توریستی به ۱۳۲ هزار دلار می رسد. همچنین چک هایی

به مبلغ ۱۳ هزار دلار نیز از طرف شهريار کيامنش به [کانون] فعالیت های ديمقراطیک مجلس سنا، در حد فاصل ماه مه ۱۹۹۴ تا اکتبر ۱۹۹۶، ارسال شده بود. کيامنش یکی از فعالان رده بالای سازمان می باشد

که سال های زیادی را همراه با سازمان در بغداد سپری کرده است. در ماه مه سال ۱۹۹۴، آقای کيامنش، کارفرمایی خود را در شرکت «فن آوری های برتر آمریکا» مستقر در الکساندریای ایالت ویرجینیا قید نمود. این اعتقاد وجود دارد که این شرکت وابسته به سازمان بوده و از آن - به طور گسترده - برای دادن کمک های مالی وی در سال ۱۹۹۶ تحت نام «جامعه ایرانیان در آمریکا» در شهر فالز چرچ ایالت ویرجینیا به ثبت رسیده اند. این انجمن با گروه وابسته دیگری به مجاهدین خلق به نام «جامعه ایرانیان در ویرجینیا» ارتباط دارد که از آن به طور وسیع برای جلب حمایت اعضای کنگره در سال ۱۹۹۵ استفاده شده است. اگر مبالغ فوق الذکر به کمک های مالی داده شده به توریستی اضافه شود مجموع کمک های مالی سازمان به او بر ۱۵۵ هزار دلار بالغ خواهد شد.

چک های مزبور به تعداد زیادی به مرکز تبلیغاتی توریستی در سنا ارسال شده اند تا بدین وسیله در میان دیگر کمک ها از نظرها پنهان بمانند. همه چک ها، به جز سه مورد، در کنار سایر کمک های مالی سازمان ارسال شده اند. در اول اوت سال ۱۹۹۵، مرکز مبارزات تبلیغاتی توریستی چهارده چک مرتبط با سازمان را، به مبلغ ۱۴ هزار دلار، دریافت کرد. قابل ذکر است که چهار نفر از ارسال کنندگان چک ها به صندوق تازه تأسیس شده توریستی در سنا، همچنین در همان روز چک های دیگری به مبلغ هزار دلار به صندوق مبارزات تبلیغاتی توریستی در مجلس نمایندگان ارسال کرده بودند. در تاریخ ۲۲ دسامبر،

هزار دلار، و در تاریخ ۲۹ دسامبر، ۱۹ هزار دلار دیگر به صندوق توریسلی در سنا واریز گردیده است. در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۹۶، ۹ هزار دلار، ۲۵ مارس، ۱۴ هزار دلار، و ۱۳ مه مبلغ ۸ هزار دلار دیگر به حساب این صندوق واریز شد. آخرین پول پرداختی به مبلغ ۳ هزار دلار در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۶، یعنی یک روز قبل از برگزاری انتخابات، واریز شده است. از مجموع این کمک های مالی، هزار دلار از سوی یکی از فعالان رده بالای سازمان به نام فاضله رسولی، و ۲ هزار دلار دیگر از سوی مدرسه فارسی زبان «مهر ایران» در شهر برک ایالت ویرجینیا پرداخت شده است. مدرسه مزبور از سوی سازمان اداره می شود و بخشی از شبکه خدمات عمومی آنها است تا در برابر مدرسه فارسی زبانی که از سوی جمهوری اسلامی ایران در مرکز اسلامی پوتماک تأسیس شده است، قد علم کند. چک مدرسه «مهر ایران» از سوی مدیر مدرسه به نام منصوره زمانی ارسال شده است. دیگر آمریکاییان ایرانی تبار، در مقاطع مختلف، کمک هایی به فعالیت های تبلیغاتی توریسلی نموده اند، چراکه علاوه بر حمایت علنی این نماینده از سازمان، او یکی از مدعیان نقض حقوق بشر در ایران است. در میان سرشناس ترین این افراد می توان از سفیر سابق ایران، هوشنگ انصاری، نام برد. وی که مدیر چندین شرکت سرمایه گذاری است، به نماینده

جمهوری خواه ایالت نیویورک، الفونسو... [جا افتادگی در متن انگلیسی]، ۴ هزار دلار به توریسلی و نیز ۵۰ هزار دلار به کاندیداهای مختلف جمهوری خواه و ... کمک کرده است. دیگر آمریکایی ایرانی تبار

سرشناسی که به [کانون] فعالیت های توریسلی در مجلس سنا کمک کرده است، حسن نمازی است که مدیر یک شرکت سرمایه گذاری در نیویورک است. خسرو سمنانی، یک کارخانه دار ساکن سالت لیک سیتی

ایالت یوتا، نیز پیشتر چکی به مبلغ ۵۰۰ هزار دلار برای [کانون] فعالیت های توریسلی در مجلس نمایندگان ارسال داشته بود. البته کمک های نمازی، سمنانی و انصاری به طور جداگانه و بدون ارتباط با سایر کمک های مالی، ارسال شده اند. به علاوه که آنها به هیچ عنوان ارتباطی با افراد کمک کننده وابسته به سازمان نداشته اند. هر سه نفر فوق الذکر در جامعه بازرگانی آمریکا، شناخته شده اند.

نکته جالب توجه آن است که افراد امضاکننده چک ها از ذکر شماره تلفن خودداری کرده اند، و در اکثر موارد نیز شماره تلفن کارفرمایان آنها ذکر نشده است. برخی از این شرکت های کمک کننده نیز به طور آشکار از سوی آگاهان به عنوان شرکت های پوششی سازمان شناخته شده اند. به گفته منابع ایرانی و دولتی آمریکا، دیگر شرکت ها نیز از سوی سازمان های مجری قانون در آمریکا، به عنوان شرکت های

پوششی سازمان معرفی گشته اند.

پس از توریسلی، دیگر دریافت کنندگان کمک های مالی سازمان عبارت بودند از: نماینده جمهوری خواه ایالت ایندیانا، دن برتون ۱۰ هزار دلار؛ گری اکرم، نماینده دمکرات نیویورک ۱۸ هزار و ۲۵۰ دلار؛ باب نی، نماینده جمهوری خواه از ایالت اوهایو ۴ هزار دلار و ادولفوس تانز، نماینده دمکرات ایالت نیویورک که هزار دلار دریافت کرده است. ۷ هزار دلاری که جیمز ترافیکن، نماینده جمهوری خواه ایالت اوهایو، از منابع سازمان دریافت داشته است، بالاترین مبلغ کمک ها به فعالیت های تبلیغاتی وی بوده است که دربرگیرنده ۵/۱۷ درصد کل کمک های سازمان ها و افراد، در چرخه انتخاباتی ۹۶-۱۹۹۵، می شده است. هر پنج نماینده کنگره و سناتور توریسلی از حامیان آشکار بوده و در اغلب اوقات بانی نامه هایی شده اند که در آنها، خواهان حمایت نمایندگان از شورای ملی مقاومت و رهبران آن، یعنی مسعود و مریم رجوی، می شدند و از وزارت امور خارجه [آمریکا] می خواستند که با این سازمان به گفتگو بپردازد. به نظر می رسد که همین اقدامات موجب افزایش کمک های مالی سازمان شده است. زیرا سرازیر شدن پول ها زمانی آغاز شد که سازمان در سال ۱۹۹۳ با مشکل بزرگی در کنگره مواجه بود. در این دوران مخالفت با سازمان، به رهبری سناتور جان مک کین و لی همیلتون، رییس وقت کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، در جریان بود. همیلتون و مک کین نامه هایی در سال ۱۹۹۳ از وزارت خارجه به تاریخ ۲۰ دسامبر، برای مجاهدین خلق فرستادند که ویرانگر بود.

در پی وخامت چشمگیر جو کنگره و خصومت علنی وزارت خارجه علیه این گروه، دفتر شورا در

واشنگتن دی سی بر آن شد که با استفاده از کمک های مالی آمریکاییان ایرانی تبار، حمایت نمایندگان کنگره را که برای فعالیت های سازمان در آمریکا مهم است، جلب کند.

یک روز پس از دریافت نامه وزارت خارجه، هریک از چهار تن افراد مظنون به حمایت از سازمان،

مبلغ هزار دلار برای کمک به فعالیت های تبلیغی نماینده جمهوری خواه کنگره، دن برتون ارسال داشتند. از اکتبر ۱۹۹۳ تا آوریل ۱۹۹۴، حامیان سازمان و سمپاتیزان های آن، ۱۳ هزار دلار دیگر به نماینده کنگره، توریسلی کمک کرده اند. این کمک مقدماتی، ظاهراً به منظور مقابله با تلاش های همیلتون و مک کین صورت گرفت.

در اوایل سال ۱۹۹۴، سناتور مک کین مصوبه ای را ارائه داده بود که طبق آن به سازمان و شورای مقاومت، رسماً عنوان سازمان های تروریستی داده می شد و از وزارت خارجه خواسته می شد تا گزارشی علنی از فعالیت های سازمان منتشر سازد. به تحریک توریسلی و برتون، اعضای مجلس حاضر در آن

جلسه، لحن درخواست مک کین در لایحه قانونی ۴ آوریل وزارت خارجه را حذف کردند. هم زمان، دفتر شورای مقاومت در واشنگتن، علناً مک کین را به تسلیم شدن در برابر خواست جمهوری اسلامی متهم ساخت، و ادعا نمود که یک فرد ذی نفوذ که مأمور دولت جمهوری اسلامی بوده است، به گرمی از تلاش های مک کین بر ضد سازمان استقبال کرده است.

زمانی که از سخنگوی دفتر شورا در واشنگتن دی سی در مورد کمک های مالی آن به مبارزات

تبلیغاتی برخی از نمایندگان، سؤال شد، او قول داد تا در زمان دیگری موضوع کمک های مالی شورا و سازمان را با سؤال کنندگان مورد بحث قرار دهد.

در اواسط سال ۱۹۹۴، در زمانی که وزارت خارجه آمریکا گزارش سالانه خود را درباره تروریسم

بین المللی منتشر ساخت، شرایط سازمان وخیم گشت. در این گزارش برای اولین بار، نام سازمان و شورای مقاومت در بین سازمان های تروریستی آمده بود. به گفته یکی از سخنگویان دفتر ضد تروریسم وزارت خارجه آمریکا، آنها همواره مجاهدین خلق را به عنوان یک گروه تروریستی تلقی می کرده اند،

اگرچه نام آنها تا سال ۱۹۹۴ در فهرست این دفتر ذکر نشده است.

در اواسط سپتامبر ۱۹۹۴، این خبر در کنگره پیچید که وزارت خارجه آمریکا در آخرین مراحل تهیه گزارش خود درباره سازمان است. نمایندگان، در تلاش برای جلوگیری و خنثی کردن گزارش مزبور،

خواهان انجام گفتگو با شورای مقاومت گردیدند. بیانیه جداگانه ای نیز در همین راستا از سوی نمایندگان کنگره آمریکا انتشار یافت.

دو روز بعد، هواداران سازمان به رهبری رییس سازمان زنان مجاهدین خلق، به نام بهجت دهقان، ۵ هزار دلار به ستاد فعالیت های برتون ارسال داشتند. دهقان، در تاریخ ۹ اکتبر، مبلغ ۳ هزار دلار نیز برای اکرم فرستاد. در تاریخ ۲۴ اکتبر، هدایت مصطفوی که در دفتر شورای مقاومت در واشنگتن دی سی مشغول فعالیت بود، به همراه ۸ تن دیگر، مبلغ ۹ هزار دلار به توریسلی کمک کردند. از ماه اکتبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۱۹۹۵، مصطفوی، شخصاً، هزار دلار دیگر به توریسلی و ۳ هزار دلار به برتون کمک کرد، اگرچه اسناد فعالیت های تبلیغاتی بیانگر آن هستند که هزار دلار از مبلغ فوق الذکر پس داده شده است، قابل توجه است که احتمالاً به دلیل فراتر رفتن کمک های مزبور از حد مجاز - هزار دلار برای هر مورد فعالیت تبلیغاتی - بوده است که این کار صورت گرفته است.

گام بعدی این نمایندگان در راستای شناسایی و حمایت از سازمان، نامه حمایت آمیز آنان، یعنی

توریسلی، اکرم‌ن، ترافیکن، و برتون در بهار و تابستان سال ۱۹۹۵، خطاب به سایر نمایندگان بود. در تاریخ ۸ ژوئن، نمایندگان مزبور یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند تا اعلام کنند نامه ای به حمایت از شورای مقاومت، توسط ۱۹۴ نماینده کنگره به امضا رسیده است و در تاریخ ۳۰ مه برای کلیتتون ارسال شده است. در ۵ ژوئیه، این نمایندگان متن نامه ای را منتشر ساختند که مدعی بودند از امضاء ۲۰۲ تن از نمایندگان برخوردار است. در این نامه از رییس جمهوری آمریکا خواسته شده بود تا «از خواست مردم ایران برای دستیابی به دموکراسی حمایت شود» و اعلام شده بود که شورای ملی مقاومت به رهبری مسعود رجوی، به تحقق امر دموکراسی در ایران کمک خواهد کرد. بیان این قسمت از نامه باعث شد که چندین تن از نمایندگان کنگره آمریکا، از جمله نماینده دمکرات ایالت ویرجینیا به نام جیمز موران، اعلام

کنند که آنها این نامه را تحت عنوان دیگری امضا کرده اند. این اقدام، چندین تن از نمایندگان کنگره را بر آن داشت تا امضاهای خود را پس بگیرند. بسیاری از این نمایندگان در پی ارسال نامه های شخصی از سوی رییس حزب جمهوری خواه کالیفرنیا، جان هرینگتون، به این کار ترغیب شدند.

پس گرفتن امضاء از سوی موران، نماینده کنگره، حائز اهمیت زیادی بود، چراکه، قبل از آن، توسط

حسین پناهی از وی درخواست شده بود که در یک گردهمایی اعضای سازمان در واشنگتن دی سی سخنرانی کند. دکتر حسین پناه که به عنوان یک جراح قلب شهرت دارد، در تاریخ ۲۴ ژوئیه، به نام نماینده یک گروه غیرانتفاعی ایرانی در ویرجینیا، به دفتر موران مراجعه نمود تا اعتراض خود را نسبت به

پس گرفتن امضا به وی ابراز کند. به همراه او تعداد ۹ نفر از دیگر سمپاتیزان های سازمان نیز بودند که به دلیل تغییر موضع این نماینده، اعضای دفتر وی را مورد تهدید قرار دادند.

هواداران سازمان، تعهد خویش را نسبت به بانیان نامه حمایت آمیز برخی از اعضای کنگره به کلیتتون، با افزایش کمک های مالی به فعالیت های تبلیغاتی آنان تقویت کردند. آنها، در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۵، مبلغ هزار دلار به مبارزات تبلیغاتی برتون کمک کردند، و در تاریخ اول اوت، ۱۴ هزار دلار دیگر نیز به توریسلی داده شد که به تازگی به عضویت مجلس سنا درآمده بود. در تاریخ ۲۷ اکتبر، مبلغ ۷ هزار دلار از منابع سازمان، به گری اکرم‌ن کمک شد. با افزودن ۷ هزار دلار پرداختی به توریسلی در تاریخ ۴ آوریل، و ۹ هزار دلار دیگر در این میان، مجموع مبالغ پرداختی بابت یک نامه حمایت آمیز، به ۴۰ هزار دلار رسید.

مشاورین تبلیغاتی این نمایندگان، هیچ گاه توضیح شفافی در رابطه با این کمک ها نداده اند. از طرفی کمک کنندگان نیز از گفتگو درباره کمک های مالی شان به مبارزات تبلیغاتی این نمایندگان، خودداری

یک مقام عضو سازمان های مجری قانون در آمریکا که با فعالیت های سازمان و موضوع کمک های

مالی به مبارزات تبلیغاتی آشنایی داشت، ضمن مرور مستندات این جریان اظهار داشته است: «این کمک ها به طور حتم بیانگر یک فعالیت هماهنگ، برای تأثیر گذاشتن بر کنگره می باشد». نکته قابل ذکر این است که طبق قانون آمریکا دریافت کمک های مالی از اتباع خارجی، برای مبارزات تبلیغاتی

نمایندگان، غیرقانونی و ممنوع است، مگر آن که این اتباع خارجی از کارت سبز - که سند شهروند آمریکایی بودن است - برخوردار باشند. یک مقام آمریکایی کمیسیون انتخابات، در این باره اظهار داشت که برخی از این کمک کنندگان فاقد کارت سبز بوده اند و به این ترتیب، کمک های آنها به وضوح جنبه غیرقانونی پیدا می کند. البته در کمک های سازمان، از این گونه موارد نقض آشکار قانون فعالیت های انتخاباتی آمریکا، بسیار دیده می شود که از جمله آنها می توان از کمک های شورای ملی مقاومت، که در آمریکا یک سازمان خارجی محسوب می شود، نام برد. کمک های مالی افراد شاغل در شورا، در واشنگتن، را نیز باید مطابق مورد فوق طبقه بندی کرد، از جمله کمک ۵ هزار دلاری هدایت مصطفوی به مبارزات تبلیغاتی توریسلی و برتون، و ۵۰۰ دلار ارسالی از جانب عبدالناصر به ادولفوس تانز و ۳۵۰۰ دلار کمک داده شده از سوی پزشک ساکن برک ایالت ویرجینیا، حسین پناهی، نیز جزو کمک های گروه مزبور تلقی می شود، زیرا دکتر پناهی شخصاً در کنگره به نفع تشکیلات مزبور به فعالیت پرداخته است.

قانون انتخاباتی کشور آمریکا همچنین به طور خاص پرداخت کمک های مالی به نام دیگران را منع کرده است. این حقیقت که چندین تن از افراد خاص در شرکت های وابسته به سازمان (اکس کامپیوتر،

آمریکن لیدینگ تکنولوژی، و فینیکس توراند تراول) از این شرکت ها برای پرداخت کمک های مالی به نمایندگان طرفدار سازمان در کنگره استفاده نموده اند، می تواند به تحقیقات «کمیسیون انتخاباتی فدرال» آمریکا بینجامد که آیا قوانین مبارزات تبلیغاتی نقض گشته اند یا خیر؟ به همین ترتیب، قانون انتخاباتی ایالات متحده آمریکا الزامی می سازد که تک تک افرادی که به صورت یک گروه در امر فعالیت انتخاباتی فدرال شرکت می جویند، می بایست که به عنوان یک گروه سیاسی ثبت نام کنند.

مهدی ابریشمچی:

بعد از دو هفته تأخیر که داشتیم خواستیم که یک گزارش به آقای رییس جمهور بدهیم و به همین

مناسبت می خواستیم چند دقیقه هم شده تقاضای ملاقاتی از رییس جمهور داشته باشیم.

و اما در مورد اخبار نظام که مصطفی گفته بود. دیروز مشخص شد که (امام) خمینی با شکست بزرگی روبرو شد. در رابطه با انتخابات دیروز ما از بیش از ۸۰۰ حوزه رأی گیری گزارش مستقیم

داشتیم و همه اش نشان دهنده عدم استقبال مردم از انتخابات است. برای هر حوزه ۵۰ نفر مأمور مسلح قرار داده بودند و هر کسی که برای رأی دادن می رفت همه را بدون استثناء بازرسی

می کردند. ما دیروز ۲۱۱ بمب در سراسر ایران منفجر کردیم و شدت این جریانات خیلی زیاد

بود و به خصوص در تهران که در نماز جمعه مهدوی کنی به آن اشاره کرد و دیروز با یک خمپاره ۸۰ میلی متری از آبادان پایگاه پاسداران را بچه هایمان زدند و یکی از زاغه های مهمات را در آبادان منفجر کردند. آماری که قبلاً مصطفی به ابو عمره داده بود ما به استثناء دو آر.پی.جی تمام برنامه را اجرا کرده ایم. یعنی آقای عمر اگر آمار را داشته باشد ما بمب را بین ۶۰ تا ۷۰ مورد گفته بودیم ولی ۲۱۱ بمب را منفجر کردیم. آتش زدن مراکز رژیم ۳۵ مورد گفته

بودیم در صورتی که ۵۸ عملیات انجام دادیم.

در رابطه با سؤالی که از برادر رضا داشتید در خصوص صحبت های ری شهری دیروز واقعیتش این است که رژیم (امام) خمینی هیچ وقت به این اندازه در مانده نبود. دیروز نتوانستند

رفسنجانی را برای نماز جمعه بیاورند و نمی توانستند در یک زمان هم از نماز جمعه و هم از مراکز اقتراح (انتخابات) و رأی گیری محافظت کنند. تقریباً حتی از ژاندارم ها در شهرها استفاده کرده اند. بعد به این دلیل از اول صبح خواستند یک جنگ روانی بر علیه ما راه اندازی کنند و مهمترین مسئله که ری شهری در این مسئله دنبال می کرد روحیه دادن به نیروهای خودشان بود.

این اولین باری نبود که می گفتند اینها از عراق آمده بودند. در سال ۱۹۷۱ سپتامبر، شاه هم گفت اینها از عراق می آیند. در حالی که ما در آن زمان مطلقاً با شما هیچگونه ارتباطی نداشتیم اما این واقعیت داشت که ۲ تا از آر.پی.جی های ما را رژیم توانسته بود بگیرد و چهار نفر از رفقای ما را گرفته بودند اما این می شود گفت هر روز و هر هفته تکرار می شود. منتها تأکید آنها روی وابسته بودن ما به شما بود شاید این بیش از صد بار است که می گویند مجاهدین را گرفته ایم و تمام شدند. جمله ای که آقای ری شهری گفت توطئه را کشف کردیم و تمام کردیم در حالی که تا ساعت ۷ بعد از ظهر دیروز جمعه ما در

تمام شهرهای ایران به عملیات های خود ادامه می دادیم.

لذا اطلاعیه ری شهری یک اطلاعیه سیاسی است تا یک اطلاعیه عملیاتی و اطلاعاتی و بیشتر به

ص: ۴۷۴

درد رادیو اسرائیل می خورد که دیروز در تفسیر خود استفاده می کرد. این گزارشی از آنچه واقع شده بود.

افسر سرویس (ابو احمد): رادیو ایران اعلام کرده بود که عده ای به استعداد ۴۰ نفر از عناصر عراقی را دستگیر کرده است.

ابریشم چی: بله گفتند ۴۰ نفر ولی از ما ۴ نفر را دستگیر کردند.

(ابو احمد): این چهار نفر بر کار شما تأثیر نگذاشته است.

ابریشم چی: این چهار نفر بر کار ما تأثیر نگذاشته به سبب آنچه شما مشاهده می کنید ما می توانیم

عملیات انجام بدهیم و باز هم در هر هفته از این عملیات خواهیم داشت به طور مثال ۴۰ روز

پیش آقای ری شهری مصاحبه ای با روزنامه نگاران داشت و در آن مصاحبه اشاره داشت که آنهایی که به دادستانی با آر. پی. جی شلیک کرده بودند را دستگیر کرده بودیم. از طرفی دیگر ما خودمان را برای خیلی از مسائل آماده کرده بودیم. درگیری، شهادت یا دستگیری، دلیلش این

بود که ما یک ماه قبل اعلام کرده بودیم که در این پانزده روز کار خواهیم کرد. طبیعی است که این دستگیری و ضربه هم خواهد داشت اما اگر بخواهیم محاسبه هم بکنیم در آمد ما بیشتر از خرج ما است.

یعنی تمام کارهای ما در این هفته هایی که اعلام می کنیم پنجشنبه دفعه قبلش تعداد عملیات هایمان بیشتر و تعداد بیشتر بود.

بیان سخنان بی پایه در اظهارات منافقین نسبت به نتایج انتخابات نشان دهنده خشم آنان از حضور گسترده مردم و پای بندی به انقلاب اسلامی و آرمان های آن می باشد. در نوار ۱۱۶ که مربوط به انتخابات مجلس است نسبت به جزییات اینچنین حساسیت نشان می دهند:

افسر عراقی: از انتخابات چه خبر؟ دیشب شنیده ایم که (فخرالدین) حجازی دو میلیون رأی آورده و رفسنجانی یک ۵/۱ میلیون.

نماینده سازمان (مصطفی): ۳۰٪ بیشتر از جمعیت رأی داده شده است. ممکن است از نیروهای عراقی که شما بیرون کرده اید هم رأی داده باشند و یا از پاکستان و غیره. ظاهراً بیش از جمعیت ایران رأی داده شده.

نماینده سازمان: همه انتخابات نظام سری بود و اعلام نمی شد.

افسر عراقی: با توجه به آماری که در مورد رفسنجانی داده شده احتمال وجود اختلاف هست.

نماینده سازمان: مردم به خاطر اینکه اگر نیایند و شرکت نکنند کوپن هایشان را قطع می کنند مجبورند در انتخابات شرکت می کنند و از طریق مساجد شناسنامه ها را چک می کنند تا مردم در

ص: ۴۷۵

انتخابات شرکت کنند در هر ماه یک کیلو و نیم برای هر نفر برنج می دهند.

افسر عراقی: اطلاعات شما در رابطه با مشارکت مردم چه مقدار است؟

نماینده سازمان: تعداد پنج میلیون شرکت کرده اند. انتخابات در این نظام معنی ندارد بلکه انتصابات است.

وساطت حسنی مبارک

اسناد موجود حاکی از فراز و نشیب در روابط منافقین و رژیم عراق با آمریکا است.

در سال های حضور رجوی در فرانسه، تلاش برای جلب اعتماد آمریکایی ها از جانب منافقین بسیار قابل توجه است. متن یک ملاقات بدین شرح است:

داوری: ما چند تا مطلب داشتیم که می خواهیم با شما مطرح کنیم. اولین مسئله مسافرت آقای حسنی مبارک به آمریکاست. قبلاً در این خصوص با شما صحبت کرده بودیم و خواستیم در این

مسافرت آقای حسنی مبارک ما را به آمریکا معرفی کند. مخصوصاً الان هم در خلیج دارد قطب بندی می شود و ما در سیاست هایمان ضروری است تحرکی داشته باشیم.

در همین راستا مهدی ابریشمچی ایجاد امکان برای برقراری ارتباط سازمان با آمریکایی ها را بسیار مثبت و ارزشمند تلقی می کند.

ابریشم چی: شما می دانید که آمریکایی ها در این خصوص نقش مهمی را ایفاء می کنند. (تبلیغات و فضا سازی علیه ایران).

ما اگر بتوانیم از طریق مطبوعات و محافل سیاسی بین الملل، آمریکا را نسبت به توانایی مجاهدین آشنا سازیم مسلماً تحولات آینده بیشتر به نفع سازمان خواهد بود. پیروزی های ما به حدی زیاد است که برخی تا لمس نکنند باور نخواهند کرد.

آنان همچنان اصرار دارند عراقی ها افرادی را در وزارت خارجه آمریکا معرفی کنند تا آنها بتوانند در

راستای جلب اعتماد آمریکایی ها فعالیت کنند. البته عراقی ها، شیوه های اجرایی برای ارتباط گیری با آمریکایی ها و جلب اعتماد آنها را مطرح می کنند.

داوری: شما می دانید که هفته گذشته ریچارد مورفی در کنگره آمریکا علیه ما زیاد صحبت کرد، این مطلب را قبلاً به شما داده ام. تحلیل دو نماینده کنگره آمریکا در خصوص سازمان است.

لوموند هم در خصوص حرف های مورفی تحلیلی داده است. (این تحلیل) و رادیو آمریکا و اسرائیل نیز سخن مورفی را نقل کرده اند.

او گفته که سازمان مجاهدین تروریست و ضدآمریکاست و در زمان شاه ۷ آمریکایی را کشته اند. این اسامی ۷ عضو کنگره و ۱۵۰ عضو مجلس است که سازمان را تأیید نمودند و مورفی برای آنها سخن می گفت و علیه ما جوسازی می کرد و سلطنت طلب ها نیز همینطور.

متأسفانه خبرگزاری شما هم این را نقل کرده است و با تلکس همه جا مخابره نموده است. اگر چه واقعیت را منعکس نموده ولی در سطح بین الملل تأثیر منفی دارد. این متن تلکس خبرگزاری شما است. بله وزارت خارجه آمریکا دیدش به ما منفی است و به سناتور طرفدار ما

اخطاریه داده است و بدین سبب ما از شما پرسیدیم که آیا در وزارت خارجه آمریکا کسی را می شناسید، گفتید خیر؟

افسر سرویس: شما می توانید افرادی را به سفارتخانه های آمریکا در هر کشوری بفرستید یا با

مقام دوم سفارت به آرامی با آنها صحبت نموده و رفع سوء تفاهم کنید. چند جا که این کار را بکنید ۱۰۰ گزارش به وزارت خارجه آمریکا خواهد رفت. این گزارش ها به سیا هم خواهد رسید و مدارک خوب و مثبتی برای شما خواهد بود.

پیشنهاد دیگر اینکه شخصیت هایی عراقی و ایرانی اعم از اسلامی و یا سرمایه داران هستند که با آمریکا ارتباط دارند و می توانند در راستای نقل تصویر مناسبی از شما فعالیت نمایند.

خلیل حسن را که می شناسید با حسن صباغ دوستی دارد و با آمریکایی ها بسیار نزدیک است.

بروید و بگویید از سوی سازمان آمده ام تا مطالبی را عنوان کنم، سیا، کاخ سفید، وزارت خارجه

تجدیدنظر خواهند کرد و همینطور از طریق ارتباط گیری با شبکه های عربی مثلاً ملک عبدالله و...

رژیم عراق در بهبود و گسترش رابطه سازمان با آمریکا نقش مؤثری داشته است. در نوار شماره ۶۵ مربوط به اوایل ورود سازمان به عراق در سال ۶۵ اشاره های مهمی درباره روابط با آمریکا وجود دارد. از یک جانب سرویس اطلاعاتی عراق صریحاً بیان می کند که رابطه ما (عراق) با آمریکا، رابطه جوانی (جدید و تازه) است و احساس می کنیم که این موضوع (معرفی شما به آمریکایی ها) از جانب ما مطرح نشود. (آمریکایی ها) از شما چندان رضایتی ندارند. از شما نگرانی دارند. آنها هراس دارند، فعلاً باید با آمریکایی ها در خصوص شما غیرمستقیم صحبت کرد. اما از جانب دیگر، سازمان در این سند اشاره به برقراری ارتباط و ملاقات با آمریکایی ها دارند.

متن این مذاکرات چنین است:

داوری: دو تا سؤال سیاسی داشتم:

(۱) راجع به کنفرانس دارالبيضاء؛

ص: ۴۷۷

(۲) در رابطه با پیام ریچارد مورفی.

افسر سرویس: با چشم پوشی از نتایج کنفرانس دارالبیضاء، آن کنفرانس برای عراق یک پیروزی محسوب می شد در برابر لیبی و سوریه و در این کنفرانس سوریه را متوجه ساختیم که بدون

حضور آنها کشورهای عربی کنفرانس منعقد می کنند. یمن و الجزایر فقط بر محل برگزاری اشراف داشته اند. مهمتر از آن، کنفرانس سران در عربستان است که در آن تصمیم گیری های

سرنوشت ساز اتخاذ خواهد کرد. این کنفرانس حمایت معنوی بزرگ برای عراق بود.

در مورد مورفی در همان روزی که شما به من گفته بودید وی به اسرائیل سفر کرده بود و پس از

آن به مصر مسافرت کرد. از نظر اصولی چون رابطه ما با آمریکا رابطه جوانی است و احساس

می کنیم این موضوع از جانب ما مطرح نشود و از شما چندان رضایتی ندارند و از شما تصویری

همچون... کمونیست ها دارند و نمی شود در خصوص شما با آنها مستقیما صحبت کرد. بلکه غیرمستقیم، با اردن و امیرعبدالله رابطه خوبی برقرار کنید. نتیجه خوبی حاصل خواهید کرد.

موضوع سرّی و مهمی را می خواهم به شما بگویم و آن اینکه یک سال پیش من شخصا از طریق وزارت خارجه پیگیر ایجاد رابطه شما با آمریکا شدم ولی از شما نگرانی دارند و ملاقات با شما را نمی پذیرند. آنها می ترسند... آنها هراس دارند و قبل از آنکه شما بگویید ما موضوع را پی گیری کرده ایم. آنها دنبال جانشین رژیم برای (امام) خمینی هستند و دنبال آلترناتیو هستند و آنها هنوز کسی را برای جانشینی انتخاب نکرده اند و با توجه به این، دیگر گروه ها را دعوت می کنند ولی هنوز انگشت روی کسی نگذاشتند و مسئله خاورمیانه مسئله سوم و چهارم آنها

است. شما در جهت شناسایی خودتان به آنها تلاش کنید شما جدید هستید، نسبت به دیگران که

قدیمی هستند آنها از کلمه تروریست می ترسند.

داوری: در گذشته در ملاقاتی که با آمریکایی ها داشتیم، گفتند که خودتان را جدی بگیرید و وقتی شما اسم دو هزار نفر را در نشریه خود منتشر می کنید از آمریکایی هایی که به شما کمک می کنند، این امر باعث خواهد شد که جناح های دیگر در آمریکا بر علیه شما فعال شوند.

آمریکایی ها می گفتند برخی از جناح ها نسبت به شما حالت بی تفاوت دارند و ضد شما نیستند و بعضی دیگر شما را اجبارا قبول می کنند چون هیچ راه حلی در برابر خمینی نمی بینند. اما

نمایندگانی مانند مورفی هم ضد شما هستند.

همانطور که شما گفتید علاقه و روابط شما با آنها جدید است و آمریکا حدود یک سال است که اسم شما را از لیست سیاه خط زده است و همانطوری که اشاره کردید از طریق بعضی از دوستان مانند اردنی ها ساده تر باشد و به اطلاعاتان هم برسانم
ملک حسین در ازدواج برادر

مسعود شخصا یک دسته گل بسیار زیبایی فرستاده بود.

ص: ۴۷۸

افسر سرویس: باید مطمئن شوید، آمریکایی ها نمی خواهند که ایران از دایره قدرتشان خارج شود و منطقه امنی را می خواهند. آمریکایی ها دنبال مبارزه با تروریست ها هستند و محور لیبی سوریه ایران را به عنوان یک محور قرار داده اند.

داوری: مسئله تروریست مسئله مهمی است.

میزان حساسیت سازمان به دیدگاه آمریکا مشخص است. در جلسه ای ابریشمچی برای جمع آوری اطلاعات مورد نیاز عراق از داخل ایران کاملاً اعلام آمادگی می کند و در مقابل، درخواست تلاش برای برقراری رابطه با آمریکایی ها و جلب اعتماد آنان را دارند.

افسر سرویس: این کار تبلیغی شما بسیار خوب بود، برای نظام خمینی در دسر درست کردید، هفته آینده در خصوص دو موضوع مهم دیداری خواهیم داشت:

۱) اطلاعات در خصوص منابع گاز که مطرح کردید؛

۲) اطلاعات، نه تحلیل، در خصوص ارتباط و روابط آمریکا با نظام (خمینی) مدنظر حاکمیت آمریکا است. آمریکا در بسیاری از مواضع خود مسیر خود را مشخص می کند ولی تصریحات مسئولین آنها اختلاف را نشان می دهد که برخی مثلاً می گویند رابطه برقرار کنیم

و برخی مخالفند.

افسر سرویس: برای روشن شدن این موضوع اگر در داخل ایران جمع آوری داشته باشیم بهتر از سردرگمی ما در اظهارات مسئولین آمریکایی است و حتی رابطه اروپایی ها نیز روشن خواهد شد. مثلاً اگر آمریکا بخواهد به ایران به صورت غیر آشکار سلاح بدهد، اروپا

در این راستا باید همکاری و نقش ایفاء کند، خصوصاً کشورهایی که نیاز به ارز دارند و دنبال فرصت می باشند.

ابریشمچی: در داخل ایران هرگونه اطلاعات لازم باشد، جمع آوری آن برای ما میسر است. اما در راستای روابط خارجی ایران نیاز به همکاری شما داریم و طی جلسه ای باید نیازمندی های شما را در این خصوص دریافت کنیم و پی گیری کنیم.

این اسناد حاکی است در سال های ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ عراقی ها در اوج برقراری ارتباط با آمریکا هستند و نماینده سرویس عراق تصریح دارد که از سال ۱۹۸۲ رابطه ما با آمریکا رو به بهبودی رفت.

اهمیت مذاکرات این جلسه در آن است که به دنبال سفر هیئت آمریکایی به ریاست ریچارد مورفی به عراق. نماینده سازمان چندین مرتبه سؤال می کند آیا شما (عراقی ها) با مورفی در مورد ما صحبت نکردید؟ و حتی از این مسئله اظهار ناراحتی می کند که حکومت ایران در صدد است رابطه آمریکا را با ما

(سازمان) تیره سازد. البته سرویس اطلاعاتی عراق تصریح می کند سازمان باید از رابطه برقرار شده بین آمریکا و عراق خوب استفاده کنند. پیشنهادات عملی سرویس عراق نیز قابل توجه است. (۱)

داوری: در رابطه با تلاش های آمریکا جهت برقراری صلح چه اطلاعاتی دارید؟ مثلاً نسبت به صداقت آنان مانند اتحاد شوروی؟

افسر سرویس: موضع آمریکا روشن است. رابطه ما از سال ۸۲ (میلادی) به بعد با آمریکا رو به بهبودی رفت. مواضع آمریکا از سال ۸۲ تاکنون می توان گفت الآن خیلی بهتر از گذشته است و میزان جدیت آنان نسبت به صلح بستگی به میزان نفوذشان بر روی مسائلی دارد که زودتر از صهیونیست ها عمل کنند.

داوری: شما خودتان چشم انداز صلح را چه می بینید چون تمامی جوامع بین المللی تلاش دارند که صلح میان ایران و عراق برقرار شود.

افسر سرویس: احتمال دارد شورای امنیت در این زمینه تصمیماتی اتخاذ نماید. مثلاً فراخوانی

صورت پذیرد و نسبت به تصمیمات قبلی پیشرفتی صورت بگیرد تا وقتی تمام مجتمع جهانی تصمیم نگیرد که رژیم (امام) خمینی را به طور کامل از نظر توان جنگی به خط صفر برسانند، جنگ ادامه خواهد داشت.

در عین حال احساس می کنیم تلاش های بین المللی مثبت و ایجابی است از جنبه جنگ. برای ما

مهم است که ببینیم از نظر بین المللی و منطقه ای راجع به جنگ چه می گویند. البته هیچ انتظار حرکت غیرمترقبه ای نداریم و اینکه ما را از مسئله ای بترسانند. چرا که این التهاب جنگ به نقطه اوج خودش رسیده و الآن در شرف فروکشی است. کمالاتی که در موضع گیری کشورهای عربی هم چیز خاصی رخ نداده است. از نقطه نظر مادی هم وضع بهتر شده است. در منطقه هم مسئله

غیرمترقبه ای اتفاق نیفتاده و در داخل عراق هم مشکل خاصی نیست.

داوری: در رابطه با سازمان هم چه شما و چه مورفی صحبتی نکردید؟

افسر سرویس: در رابطه با مورفی، موضوعات جلسه خیلی محدود و مشخص بود.

داوری: در رابطه با سوریه آخرین سؤال را بکنم. فکر می کنید که شوروی می تواند به سوریه فشار بیاورد که موضعش را تغییر دهد؟

افسر سرویس: (با نگاه و تکان دادن سر) تردید دارم.

داوری: خوب راجع به موضعگیری آمریکا، رژیم (امام) خمینی درصدد است که روابط آمریکا

ص: ۴۸۰

۱- حدود سال های ۶۴ - ۶۵ شمسی، به طور هم زمان، دو هیئت آمریکایی و شوروی سابق از عراق بازدید داشته اند. رئیس هیئت آمریکایی ریچارد مورفی بوده است.

را با ما تیره سازد و حتی برای خود ما تعجب آور است و این نشان دهنده رابطه جدیدی است که

در موازنه داخل ایران به وجود آمده است و فکر می‌کنم رژیم (امام) خمینی هر چه می‌خواسته

بگوید به ضرر خودش تمام شده است. یعنی احتمالاً در داخل نظام حاکم یعنی میانه‌ها به نفع ما تمایلاتی ایجاد شود. یعنی به نفع سازمان تمایلاتی در میان اعتدالی‌ها خواهد شد.

افسر سرویس: در رابطه با ایالات متحده، ما صادقانه خواستار و خواهان پیشرفت سازمان (منافقین) هستیم و فشرده تجارب خود را در منطقه در اختیار داریم.

خلاصه تجارب نشان می‌دهد این اشتباه است که بخواهیم نقش مردم و احزاب جامعه را نادیده بگیریم. باید تمام احزاب و گروه‌ها را مؤثر دانست حتی در رابطه با سوسیالیست‌ها هم در

مبارزه با فتودالیزم نتوانسته‌اند آن طبقه را کامل از بین ببرند و آنان برخی باقی ماندند و اینها (سوسیالیست‌ها) مجبور به استفاده از آنان بوده‌اند.

می‌خواهم به این نتیجه برسم که تا آنجایی که به رابطه سازمان با آمریکا برمی‌گردد صرفاً بکارگیری این روابط علیه خمینی نیست. بیشتر از آن، موضوع اقشار مختلف اجتماعی ایران

مانند فراریان ایرانی و یا افسران ارتش و یا افرادی از این قبیل و حتی در رده‌های بالای نظامی که گرایش می‌دهند به شاه ندارند. در رابطه با جذب این افراد باید تلاش کرد و حتی طبقات ثروتمندان و حتی روشنفکران و... اینها همه مهم هستند.

خیلی از فراریان مایلند رژیم خمینی برداشته شود و به ایران برگردند. آنان اعتمادشان را به هر تحولی از دست داده‌اند و فقط می‌خواهند برگردند و در بازسازی کشورشان شرکت کنند. طبیعی است که شعارهای ما در این رابطه می‌تواند معنا دهد مثلاً ما شعار می‌دهیم که یک نظامی خوب، بعضی خوبی خواهد بود. و یا اگر یک افسر و یا سرباز خوب بود آن فرد بعضی خوبی هم

هست و شما باید از رابطه با ایالات متحده استفاده کنید و از رابطه جدید برقرار شده بین آمریکا و عراق و سازمان (منافقین) باید در این رابطه استفاده کرد و این رابطه می‌تواند در جذب افراد بسیاری مورد استفاده قرار گیرد.

نباید فقط تحت شعار تأیید و یا عدم تأیید سازمان تلاش باشد بلکه باید تحت شعار سقوط رژیم خمینی صورت گیرد نباید فقط سیاسیون را جذب کنید.

باید تمام ضررکنندگان از این رژیم را جذب کنید. تمام ضررکنندگان و آسیب دیدگان را.

رژیم خمینی مثل نظام شاه نیست و اشتباهات رژیم شاه را تکرار نخواهد کرد و هر زمانی که احساس خطر نماید سرکوب و

جنایت ها را افزایش خواهد داد چون می خواهند عمر خود را طولانی کنند.

در دیدار رجوی با رییس سرویس وقت عراق، ژنرال صابر الدوری که تاریخ آن سال ۱۹۹۱ میلادی

ص: ۴۸۱

است.

مسعود رجوی به ارائه اطلاعات در زمینه ارتباطات خود با آمریکایی ها می پردازد. روند مذاکرات با آمریکایی ها - فروش اطلاعات تأسیسات اتمی و... در این جلسه مطرح شده است. این جلسه بعد از جریان اشغال کویت صورت گرفته است و طبعاً روابط عراق با آمریکا به هم خورده است.

رجوی تصریح می کند ما با تمام قوا کار می کنیم تا نشان دهیم تهدید، خمینیسیم است و کسی که این تهدید را فراموش کند خودش ضرر می بیند. ما می خواهیم آمریکایی ها را قانع کنیم نسبت به توانایی خودمان در سرنگونی حکومت ایران.

رجوی: الان رسیدیم به سطح مسئولین عالیرتبه در وزارت خارجه آمریکا، مثل مورفی که می شناسید و همچنین سیسکو و آدم هایی در این سطح. هفته گذشته روز پنجشنبه آخرین ملاقات بین نماینده ما و مورفی صورت گرفت در آمریکا.

شروع کردند با اشتیاق که بشنوند حرف های ما را در این حالت که چنین نبود حتی سال ها قبل از

آتش بس. ما تلاش کردیم نقشه و توطئه های رژیم (امام) خمینی را برایشان برملا کنیم و ثابت کنیم که نه عراق بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک است. و با صراحت آن را گفتیم که این خطر و تهدید برای عربستان سعودی نیز می باشد. و این خود شما بودید که ما را ارتباط دادید با عربستان سعودی و حتی ملک فهد از من دعوت کرد تا به عربستان سفر کنم و رفتم و با ایشان

ملاقات کردم و دوستان شما جریان را می دانند. توی این یک ماه که آمریکایی ها حرف ما را گوش می دادند، در مورد خودمان حالت ضدیت ندارند ولی با آن مخالف بودند و می پرسیدند

که شما اوضاع را در منطقه چگونه می بینید و سرکلاف از کجا شروع می شود؟ ما می گوئیم

مسائل از ایران است، آنها می گویند این ایده جدید و حتی وسوسه انگیز است و اگر شما ملاحظه

داشتید در هفته اخیر روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم، مخالفین ما می گویند که این

برگه را عراق رو کرده در قبال تأسیسات اتمی خودش تا مسائل هسته ای با مسائل هسته ای رژیم توازن کند. شما بهتر می دانید. اصلاً ما با شما در این مورد صحبت نکردیم و مشورت نکردیم.

دیروز باز هم تمام خبرگزاری ها، خبر یکی از آنها همین بود، به نحوی که حبیبی معاون رفسنجانی مجبور شد تکذیب کند. من در راه بودم به ابوارکان می گفتم گزارشی خواندم که برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی آمریکا سر این قضیه وارد بحث شد و چنین ابراز

نظر کرده بود:

«که امروز تهران از نظر هسته ای عراق (بغداد) سال ۱۹۹۰ است» که این برای ما خیلی مهم است البته ما هیچ وقت رابطه با سرویس اطلاعاتی آمریکا نداشتیم و نمی خواهیم داشته باشیم، دلایل

ص: ۴۸۲

این بازی برایتان روشن است چون سودی ندارد، این حرف را حتما از وزارت خارجه آمریکا گرفتند و با انحاء مختلف به ما می‌رسانند که مخالفتی با روی کار آمدن ما در ایران ندارند، چون شوروی سابق در شمال ایران دیگر نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم و از طمع‌های ولایت فقیه نیز مطلع هستیم و برخی از آنها به ما می‌گویند که: عراقی‌ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند، پرسیدیم چرا؟ گفتند که به نظر می‌رسد بهترین دیپلماسی این است حرف‌هایی که نمی‌خواهد بزند و اعتماد به آن نخواهند کرد شما دارید می‌زنید. یعنی اگر خود عراق میگفت رژیم (امام) خمینی اینطوری است و خطر شماره یک بنیادگرایی است ما باور نمی‌کردیم. اما کاست‌نوارهای ویدئویی که برای آنها بردیم راجع به اینکه (امام) خمینی آمده بود بر روی کار. اسیرانی که آمدند دیدند مدارکی که بردیم شنیدند و با تمام هواداران و نیروهایی که در خود آمریکا بسیج کردیم، به سمت کنگره، وزارت امور خارجه، مطبوعات و شخصیت‌های علمی دانشگاهی که نظرگاه استراتژی‌شان خیلی مؤثر روی تصمیم‌گیرندگان است و این باعث شد که آنها یک کمی واقع‌بین‌تر بشوند.

داخل پرانتز می‌خواهم بگویم که شوروی، شوروی قبلی نیست. این مطلب که شوروی قبلی نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی بکنیم این نکته‌ای بود که آقای رییس‌جمهور سه سال پیش به من گفته بود و من اهمیت آن را الآن می‌فهمم. آقای

رییس‌جمهور گفتند این مسئله برای شما و تعادل قوای جهانی خیلی مؤثر است، به هر حال مورفی که او را می‌شناسید در جواب نماینده ما که گفت: به عراق بیایید و با رهبری سازمان

ملاقات کنید، ایشان گفت اگر خودتان فرودگاه می‌داشتید من می‌آمدم یعنی بدانید مشکل ما با عراق است نه با شما و تازه اگر من بیایم ممکن است به ضرر باشد.

ولی ایده‌ها و اطلاعاتی که شما دادید بعهد من است که به وزارت امور خارجه و کاخ سفید منتقل می‌کنم. منظورم این است که ما با تمام قوا کار می‌کنیم که نشان بدهیم تهدید، خمینیسم

است و کسی که این تهدید را فراموش کند خودش ضرر می‌بیند و ما آنها را قانع کنیم به توانایی

خودمان برای سرنگونی رژیم.

ضدیت‌های سابق علیه ما از بین رفته است. گاهی می‌گویند که عراق نخواهد گذاشت شما عملیاتی را انجام بدهید و گاه می‌گویند اگر می‌توانید سرنگون کنید چرا نمی‌کنید؟ از این مطالب می‌خواهم نتیجه بگیرم علاوه بر اینکه از کارهای سیاسی و دیپلماتیک، کارهایمان به نفع هر دو مان هست، تا آنجاییکه به رژیم (امام) خمینی باز می‌گردد، آمریکایی‌ها ما را به عنوان

جایگزین و آلترناتیو رژیم می‌دانند و این چیز بدی نیست و این یک فرصت تاریخی است برای

ما و شما.

چیزی که می تواند مشکلات ما را حل کند، صحبت هایم را با آن دو نظریه شروع کردم و گفتم که نظرم کدام است و این هم فضای بین المللی برای آن.

فقط یک مسئله می ماند که ما از لحاظ نظامی آماده باشیم و شاید شما با نظر من (همراه) باشید ولی این مسئله بین ما نیست. باز هم خواهان آنم که در این موقعیت یک روز زودتر ما آماده باشیم بهتر است، خصوصیات ویژه ای که ما و شما در آن هستیم به نظر من از این قرار است:

اولاً - اوضاع نامعین است (فاقد ثبات است) نه من و نه شما نمی دانیم شش ماه دیگر چه می شود؟

ثانیا - اوضاع متلاطم است (متشنج است) به دلایلی که شما بهتر از من میدانید.

ثالثا - تحولات گسترده ای در راه است لاجرم به این منطقه خواهد آمد و زمان هم زمان محدودی است. شما بهتر از من می دانید بعد از جنگ های ۶۷ و ۱۹۷۳ چه تغییراتی گسترده در منطقه بود.

در حالی که در این جنگ شما، تغییرات بسیار بسیار بزرگتر از آن است. حالا تغییرات در ترکیه

است نمی دانم یا خود کویت یا ایران یا عراق یا اسرائیل یا مصر یا سوریه، چیزی که من روی آن مصرم ما و شما باید دست به دست هم بدهیم و خودمان را تثبیت کنیم. این بوش باید بتواند تا آخر سال ۱۹۹۱ بیلان بدهد راجع به جنگ خلیج، از طرف دیگر خودش تا آخر سال ۱۹۹۲ بیشتر

فرصت ندارد، این شرایطی که مرا بر می انگیزد، با برادر و متحد استراتژیکی که سرنوشت

واحدی داریم، بخواهم بگویم، که آمادگی ما به سود هردومان است. من نمی دانم که آیا شما

باور می کنید که ما می توانیم این رژیم را سرنگون کنیم یا خیر؟ اگر شما با تمام عیار کمکمان کنید.

در این رابطه نکته آخر من در این مقوله این است تا آنجایی که به رژیم (امام) خمینی مربوط

می شود، برای موجودیت خودشان هم که شده است، ولایت فقیه باید شما را سرنگون کند و این نیاز حیاتی اش بوده و از قبل هم بوده است، از بدو حکومت (امام) خمینی.

من می خواهم که ما و شما فرصت را از دست ندهیم، همین و بس. اینها حرف های اصلی و تحلیل های سیاسی من بود، که تمام شد. آن چیزی که باقی مانده یک نکته هست. یک مقدار مسایل و خواست هایم است مسایلی که بین ما و شما در

جریان است.

منظورم این نیست جواب مثبت هم بگیرم، فقط مشکلاتمان را می گویم، صحبت هایم تمام شد.

صابر رییس وقت سرویس عراق: آیا برادر مسعود فکر نمی کند که یک گشایشی در روابط فیما بین رژیم (امام) خمینی و آمریکا به وجود آمده است.

رجوی: فعلاً رابطه دارند، می دانید که بوش با یک کارت بازی نمی کند، تا وقتی که دشمن اصلی

ص: ۴۸۴

آنها شماید، با رفسنجانی بازی می کند و رفسنجانی این را خوب فهمیده است و به همین دلیل این دو تا نمی توانند از نظر استراتژیک با هم کنار بیایند، مخصوصاً که مدلاسیون (اعتدالی) در کار نیست، همانگونه که درباره رفسنجانی می گویند. اهداف اول من این است نگذاریم آمریکا و رژیم (امام) خمینی علیه ما و شما جوش بخورند.

صابر: می خواستم بگویم که یک سری فاکتورها هست که نشان می دهد رفسنجانی با آمریکایی ها به هم رسیده و توافق کردند بر سر یک هدف و آن سرنگونی ما است و برای اینکه

انصاف داشته باشیم اگر این توافق قبل از جریانات ماه مارس بوده است و وضعیت کنونی ما مانند وضعیت گذشته بود و بر این اساس من با تحلیل برادر مسعود موافقم و اینکه کار سازمان این است که به آمریکایی ها این تضمین را بدهد. اگر بشود اینگونه بیان کرد که جلب اعتماد آمریکا را به دست آورد تا هدف مورد نظر خودمان تحقق یابد. ولی به نظرم اگر هدف آمریکا عملاً سرنگونی ما (رژیم بعث) باشد، قطعاً جانب رژیم ایران را خواهند گرفت تا سازمان را.

تمام فاکتورها نشان می دهد که یک توافق آمریکایی عربستانی ایرانی و ترکیه و سوریه و قطعاً انگلیس جهت سرنگونی دولت عراق، صورت گرفته است، بنابراین تا آنجایی که من فکر می کنم چیزی که به ما کمک می کند... بر اساس این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود،

کار سازمان هم تمام است. آن امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم. پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. آنها چیزی که می خواهند سازمان را از عراق خارج کنند، دیگر چیزی برایش باقی نماند. و برای اینکه مستقیماً به سراغ منظورم و هدفم بروم و با در نظر گرفتن گفته برادر مسعود که باید کاملاً آماده و قوی باشیم بایستی تلاش کنیم که این طرح با شکست روبرو شود و برای این کار باید پل ها را برقرار کنیم و شرایط روابط با رژیم ایران و کشورهای که برادر مسعود بدان اشاره کرد و در رأس آنها آمریکا، آرام کنیم و برقرار باشد. در رابطه با آمریکا، آمریکایی ها طبق آنچه من می دانم...

البته با توجه به سرنوشت خفت بار رژیم عراق در حمله به کویت و اشغال آن کشور، رییس وقت سرویس عراق به شدت از روند تحولات منطقه احساس نگرانی می کند و هرگونه رابطه بین ایران و عربستان را در راستای سرنگونی رژیم عراق تحلیل می کند.

صابر: این مسئله را عربستان به آن فکر نمی کند. آمریکا و عربستان با یکدیگر می گویند که دولت

اسلامی در عراق نباشد، نمی خواهند رژیمی روی کار آید که وابسته به رژیم (امام) خمینی

باشد. می‌خواهم بگویم که آمریکا و عربستان نمی‌خواهند دولت اسلامی وابسته به رژیم ایران در عراق تشکیل شود و این مسئله‌ای است که روی آن کاملاً توافق کرده‌اند و تمام شده است.

ص: ۴۸۵

بنابراین چه چیزی باعث شده که آمریکایی ها و سعودی ها، با ایران به توافق رسیده اند که سعودی ها مخالف ادامه حضور نظام صدام در عراق باشند. انشاءالله این زمان و این بحران بخیر تمام شود و رژیم در عراق تقویت شود، آن وقت فراموش نخواهد کرد که موضع عربستان چه بوده است.

با توجه به تیرگی روابط عراق و آمریکایی ها بعد از جریان اشغال کویت، این بار رجوی است که به عراقی ها دلداری می دهد و از رابطه خوب سازمان با آمریکایی ها صحبت می کند و اینکه شما مطمئن باشید ما تا آخر خط به عنوان هم پیمان استراتژیک شما باقی خواهیم ماند و تلاش می کنیم به آمریکایی ها بفهمانیم که خطر شماره یک در منطقه بنیادگرایی و خمینیسیم است و با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم آمریکایی ها خواهد رفت.

این بخش از اظهارات رجوی بیانگر سیر صعودی ارتباط سازمان با آمریکایی ها و محافل داخل آمریکا است. از جمله:

رجوی در دیدار با صابر، رییس وقت سرویس عراق:

«انتهای خط یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه ها، و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعا برایم واضح است در سراسر دنیا هم داریم تلاش می کنیم برای اینکه برای همه به خصوص آمریکایی ها هم بفهمانیم که خطر شماره یک در منطقه بنیادگرایی و خمینیسیم است و مقداری پیشرفت کردیم. به خصوص توی آمریکا حول و حوش وزارت خارجه آمریکا، خود بوش و حلقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا.

حرف ما این بود و هست که تأسیس حکومت اسلامی در عراق دودش به چشم شما خواهد رفت. از ما سؤال کردند خب نظر شما چیست؟ می دانید ما با خیلی از اعضای کنگره آمریکا

ارتباط داشتیم از قدیم.

با توجه به روند تیرگی در روابط عراق و آمریکا در مذاکرات بعدی تقریباً سازمان به کتمان روابط خود با آمریکایی ها می پردازند ضمن اینکه بعضا اخباری به عراقی ها می دهند که گویا رابطه آنها با آمریکایی ها خراب شده است. هر چند عراقی ها اعتماد به این اخبار ندارند لیکن امید عراقی ها به بهبود روابط با آمریکایی ها از بین نرفته است.

رجوی در دیدار با حبوش در سال ۲۰۰۰:

رژیم آخوندها پول زیادی خرج کرد تا نظر وزیر دادگستری آمریکا را به نفع خودشان جذب

کنند. این فرد زمانی که سناتور بود به نفع ما اطلاعیه ها صادر می کرد ولی الآن رژیم توانسته او را جذب کند تا علیه ما در روزنامه ها مطلب بنویسد.

از اعترافات بسیار مهم در مذاکره رجوی با ژنرال حبوش در سال ۲۰۰۰ اطلاع آمریکایی ها از جریان انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی و ترور شهید رجایی و باهنر توسط سازمان مجاهدین است.

رجوی: همانگونه که اطلاع دارید در سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم و در این سال ها دشمنی به اینگونه با ما نبوده است و به ما تروریست نمی گفتند هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند و با کاخ الیزه ارتباط داشتم و می دانستند که چه کسی حزب جمهوری در ایران را منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رییس جمهوری و علیه نخست وزیر انجام داد.

آنها می دانستند و صفت تروریست به ما نزدند و خوب می دانستند که تا مقطع آتش بس، عددی که خاتمی به عنوان وزیر ارشاد اعلام کرد که مجاهدین ۱۱ (هزار) نفر از ما را کشته اند.

اما از روزی که عراق آمدیم این یک گزارشی از وزارت خارجه آمریکا به عربی است که در کشورهای عربی پخش کرده است. مثلاً لیست جنایات من و مجاهدین را بیان می کند. به عنوان

مثال اوت/۱۹۹۴ ملاقات من (مسعود) با عزت ابراهیم و علی حسن مجید وزیر کشور و یوسف حمادی وزیر تبلیغات عراق جلسه و ملاقات داشته ام، در پشت پرده و حرف ها خیلی مواضع دیگر را می زنند و کلمات روشنی که در مجلات خودشان چاپ می کنند. مثلاً در این روزنامه

واشنگتن تایمز عکس سیدالرییس با من (رجوی) را چاپ کرده اند و نوشته اند آنها (سازمان)

ورق هایی در دست صدام حسین هستند و همچنین مسائلی که بین من و سیدالرییس گذشته را به

آن اشاره می کنند.

گفتار بیست و ششم: پارادوکس مجاهدی خلق و آمریکا

اشاره

ص: ۴۸۹

اطلاعیه آمریکا درباره سازمان های تروریستی

وزارت امور خارجه آمریکا در روز ۷ اکتبر ۱۹۹۷/۱۶ مهرماه ۱۳۷۶ سازمان مجاهدین خلق و ۲۹ سازمان و گروه خارجی دیگر را رسماً به عنوان «سازمان های تروریستی» اعلام نمود. خانم مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه وقت آمریکا، طی اظهاراتی به خبرنگاران، ضمن اعلام ۳۰ سازمان خارجی به

عنوان سازمان های تروریستی، تصمیمات متخذه از سوی دولت آمریکا علیه این سازمان را نیز تشریح کرد. به دنبال این اعلام، آمریکا اقدامات قانونی علیه این سازمان را آغاز نمود.

«قانون ضد تروریسم» که در سال ۱۹۹۶ به تصویب کنگره آمریکا رسید و تهیه این فهرست نیز بر اساس آن انجام شد، پرداخت پول یا هر نوع کمک مادی دیگر به هر یک از این ۳۰ گروه را غیرقانونی

اعلام کرده است. این قانون هر کس را که در داخل آمریکا به سر می برد یا مشمول مقررات آمریکا قرار دارد، شامل می شود. خانم آلبرایت، هنگام اعلام فهرست گروه ها و سازمان های تروریستی گفت:

پیام ما به هر کس که به قصد جمع آوری پول برای یک سازمان تروریستی به کشور ما می آید، این است که چنین کاری با خطر زندان همراه است... پیام ما به هر کسی که بخشی از یک سازمان تروریستی است و می خواهد وارد آمریکا شود، این است که انتظار نداشته باشد کسی

از آنها استقبال کند. ما می دانیم [که] برخی از این گروه ها و سازمان ها ممکن است به دادگاه شکایت کنند. قانون چنین فرصتی را در اختیار آنها قرار می دهد... ما یقین داریم [که] فهرست تهیه شده کاملاً قابل توجیه است.

سازمان، به دنبال این اطلاعیه، بیانیه ای را در واشنگتن دی. سی انتشار داد که محور اصلی و عمده آن، متهم ساختن آمریکا به سازش با جمهوری اسلامی ایران بود. سازمان در این بیانیه، اقدام آمریکا در تروریست شناختن خود را «ادامه سیاستی که با اجرای ایران گیت به عنوان بخشی از معاملات پنهانی با دیکتاتوری تروریستی - مذهبی حاکم بر ایران آغاز شده [است].» تبیین نمود. مجاهدین خلق جمع آوری

پول در آمریکا را حاشا کردند و تهدید نمودند که «از طریق مجاری مناسب قانونی و قضایی در آمریکا، علیه این اتهام تروریستی» اقدام خواهند کرد.

بر اساس قانون مصوب کنگره و تصمیم وزارت خارجه آمریکا، هر کس که هر مقدار پولی - پس از ۸ اکتبر ۹۷/۱۷ مهر ۷۶ - به مجاهدین خلق پرداخت کند، مشمول جریمه ای بالغ بر ده سال حبس می گردد. در ضمن، اعضای سازمان مزبور که در خارج از آمریکا به سر می بردند، نمی توانستند ویزای ورود به آمریکا را دریافت نمایند. وزارت خزانه داری آمریکا اعلام کرد که فهرستی نیز از «نام های پوششی»، که بسیاری از این سازمان ها برای جمع آوری یا هزینه کردن پول از آنها استفاده می کردند، تهیه کرده و در اختیار بانک های آمریکا گذارده است. نام های پوششی گروه رجوی در ذیل گزارش وزارت امور خارجه آمریکا بدین قرارند:

- انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی

- شورای ملی مقاومت

- ارتش آزادی بخش ملی ایران

- سازمان مجاهدین خلق ایران (۱)

اغلب گروه های ۳۰ گانه تروریستی، دفتری در آمریکا ندارند؛ و در این میان سازمان یک استثناست که دفتر نمایندگی رسمی آن در ساختمان باشگاه مطبوعات، در خیابان ۱۴ واشنگتن دی. سی است. طبق اظهارات یک مقام اداره مهاجرت و تابعیت، آن دسته از افراد سازمان که اقامتشان در آمریکا صورت قانونی دارد، چنانچه مرتکب اقدامات تروریستی شوند یا به جمع آوری اعانه پردازند و یا در صدد

ص: ۴۹۲

۱- برخی از «نام های پوششی» سازمان که در این لیست نیامده است، عبارت اند از: جامعه ایرانیان در ویرجینیا، مدرسه فارسی زبان مهر ایران، اکس کامپیوتر کورپوریشن، امریکن لیدینگ تکنولوژیر، فینیکس توراندتراول و... ایران بریف، ۸ سپتامبر ۱۹۹۷.

عضوگیری افراد جدید برای سازمان برآیند، اخراج خواهند شد. (۱)

بررسی موردی فعالیت های یک انجمن خیریه وابسته به سازمان

در فصل های پیشین، نحوه جمع آوری پول و پوشش ها و محمل های مختلفی که برای این امر تمهید می شده، بررسی شده است. در اینجا با توجه به ممنوعیت فعالیت سازمان ها و انجمن های پوششی توسط مقامات برخی از کشورهای غربی - به خصوص در ایالات متحده آمریکا - یکی از این انجمن ها در انگلیس آنالیز شده و شبهات مطرح شده پیرامون آن بررسی می گردد.

افرادی تحت پوشش انجمنی با نام **Iran Aid** در کمبریج انگلیس به فعالیت می پرداختند. داوطلبانی

که برای این انجمن کار می کردند، مدعی بودند که کمک های جمع آوری شده به آوارگان ایرانی و قربانیان شکنجه تعلق می گیرد. آنها سعی می کردند دانشجویان را تحت تأثیر قرار داده از آنان پول بگیرند. حداقل مبلغی که برای این کار قرار داده بودند ۴۰ پوند می شد. عکس هایی از کودکانی که ادعا می شد فرزندان آوارگان ایرانی اند و جزوه ای درباره جنایات نسبت داده شده به دولت ایران نیز توسط افراد «ایران اید» ارائه می شد. داوطلبان به خصوص از دانشجویان دختر می خواهند تا به زنان تحت تعقیب و آزار رژیم ایران کمک نمایند.

از سوی جامعه ایرانیان انگلیس و به خصوص انجمن ایرانیان دانشگاه کمبریج، «ایران اید» متهم است که پول های دریافتی را به مجاهدین - که یک سازمان مسلح افراطی است - می دهد. سخنگوی

«ایران اید» - با نام حمیدرضا - مدعی است که این انجمن، تشکیلاتی غیرسیاسی است که هدف آن «فراهم آوردن امکانات پزشکی، غذا و سرپناه برای قربانیان و آوارگان بی گناه» است.

یک دانشجوی سال دوم که از سوی این انجمن با وی در خیابان برخورد شده است، می گوید: «نگرانی آن است که مردم پول های زیادی به سازمانی می دهند که شناخت چندانی نسبت به آن ندارند. دچار احساس فشار و مضیقه شدن (هنگام رویارویی با افراد انجمن مزبور) کار بسیار ساده ای است.» یک دانشجوی ایرانی نیز شیوه های آنان را نوعی باج گیری احساسی توصیف می کند و معتقد است که جامعه

ایرانیان مقیم کمبریج نسبت به «ایران اید» خوش بین نیستند.

ص: ۴۹۳

از سوی دیگر، اندرو گرینچ، سخنگوی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلیس به خبرنگار نشریه ای که این گزارش را منعکس کرده، گفته است:

ایران اید بخشی از «شورای ملی مقاومت ایران» است و پول ها را برای آن جمع آوری می کند. این سازمان که خود را به عنوان آلترناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ایران جلوه می دهد،

تاریخچه ای آمیخته با توسل به خشونت دارد. ما تلاش می کنیم تا مردم را بر آن داریم که آنها را بدون نقاب دموکراسی خواهی شان ببینند. «شورای ملی مقاومت ایران» ائتلافی است به رهبری

مجاهدین که در جنگ با ایران در کنار عراق بود.^(۱)

ص: ۴۹۴

ناتوانی یا تجاهل در شناخت سازمان

در پی قرار گرفتن جمعیت های وابسته به مجاهدین خلق در لیست گروه های تروریست، صدای آمریکا از سوی وزارت خارجه آمریکا (در اواخر سال ۱۹۹۹) طی گزارشی بیان داشته است: «آمریکا با قراردادن گروه اصلی مخالفان دولت ایران در خارج از کشور در فهرست گروه های تروریستی،

محدودیت هایی علیه این گروه وضع و اعمال کرده است. این اقدام، فراهم ساختن هرگونه کمک مالی را در آمریکا برای شورای ملی مقاومت ایران غیرقانونی می سازد. این اقدام همچنین نمایندگان و اعضای این شورا را از دریافت ویزای سفر به آمریکا محروم می کند. وزارت امور خارجه آمریکا شورای ملی مقاومت ایران را نامی مستعار برای سازمان مجاهدین خلق دانسته است. مجاهدین خلق ایران تعدادی از مقامات ایرانی را ترور کرده است و از دو سال پیش به عنوان یک گروه تروریستی در فهرست وزارت خارجه آمریکا قرار گرفته است. شورای ملی مقاومت، که در واشنگتن دفتر دارد، تاکنون مشمول

محدودیت هایی نبود که دولت آمریکا در مورد مجاهدین خلق، شاخه اصلی آن، اعمال می کرد.»

صدای آمریکا همچنین گزارش داد: «۲۸ تن از نمایندگان سنای آمریکا معتقدند که اتخاذ ژست های

آشتی جویانه در مقابل دولت ایران اقدامی اشتباه است. آنان از وزارت امور خارجه آمریکا خواسته اند تا در مورد حمایت از گروه های مخالف دولت ایران از جمله مجاهدین خلق بررسی های جدیدی انجام دهد.»

این رادیو با نقل گفته های مارتین ایندایک، معاون امور خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا افزود: «ایران

قربانی اقدامات تروریستی بوده است. در سال ۱۹۹۸، چند تن از مقامات بلندپایه دولت ایران مورد حمله قرار گرفتند که دو تن از آنان کشته شدند که گروه تروریستی مجاهدین خلق مسئولیت این قتل‌ها را برعهده گرفته است. همچنین اخیراً هم مجاهدین خلق مسئولیت قتل جانشین رئیس ستاد ارتش ایران را پذیرفته است.^۱ معاون وزارت خارجه آمریکا همچنین افزوده است: «ما این حملات و این اقدامات

تروریستی را محکوم می‌کنیم؛ همان‌گونه که اعمال تروریستی هر رژیم و هر گروه دیگری را محکوم می‌کنیم.» وی در ادامه مطالب خود اظهار داشت: «در این زمینه، ما گروه مجاهدین خلق را به عنوان گروه خارجی تروریستی شناختیم و شورای ملی مقاومت را نیز همان مجاهدین خلق شناسایی کردیم. این اقدام ما ارسال هرگونه کمک مالی یا حمایت از این گروه را غیرقانونی اعلام می‌کند و مانع جلب حمایت و کمک مالی برای آنان در آمریکا می‌شود.»^(۱)

به رغم این‌گونه اظهارنظرها و یا - پیش از این - شرح تفصیلی وزارت خارجه آمریکا برای کنگره، آمریکاییان نشان داده‌اند که نسبت به جریان‌های سیاسی ایران، راه خطا پیموده‌اند و این امر تنها اختصاص به ضعف آنها در پیش‌بینی نکردن انقلاب ایران ندارد، این ضعف مفرد، مطبوعات و رسانه‌های آمریکا را نیز بیمار کرده است.

از نخستین سال‌هایی که پای دولت آمریکا به ایران باز شد، این کشور با طرح و اجرای کودتای ۲۸ مرداد، دولت قانونی ایران را ساقط کرده شاه را، که از ایران گریخته بود، به تخت بازگرداند و به تدریج دیکتاتور مطلق العنانی از او ساخت که تنها با زور نهادهای امنیتی بدنامی چون «ساواک» می‌توانست بر مردم حکومت کند. بی‌دلیل نبوده است که از ابتدا مردم ایران و بسیاری از غیر ایرانیان، شاه را عروسک کوکی آمریکا لقب دادند.

فرایند انقلاب اسلامی، از زایش نخستین در اوایل دهه ۱۳۴۰ تا اوج آن در بهمن ۱۳۵۷، واکنش ایرانیان در برابر نفوذ آمریکا در این کشور بود؛ اما پس از پیروزی این انقلاب، ایالات متحده به اتکای داشته‌های ضعیف اطلاعاتی و تحلیل‌های یک‌جانبه، نتوانست سیاست منسجم و استواری در برابر ایران در پیش گیرد. هرچند بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند در موارد زیادی، «تجاهل» در رفتار دولتمردان

آمریکایی برای پنهان ساختن انگیزه‌ها و نیت واقعی آنان از مواضع عجیب و غیرمنطقی آنان نیز وجود

ص: ۴۹۶

دارد و تفکیک بین ناتوانی واقعی در فهم و درک وقایع و پدیده‌ها با تظاهر به نادانی و ناتوانی از تحلیل درست وقایع به سادگی همواره امکان پذیر نیست. زیرا چنین وضعیتی برای آمریکا امکان و فضای مانور برای توجیه تغییر در شیوه‌های سیاسی این دولت را فراهم می‌سازد. البته باید به تنوع و تفاوت‌ها و رقابت‌های درونی موجود در دستگاه‌ها و احزاب حاکم آمریکا نیز توجه نمود. اما این واقعیت را نمی‌توان نادیده انگاشت که سیاست غالب، در مرکز دیپلماسی آمریکا، دشمنی با ایران و انقلاب آن بود. بر این اساس بود که در دوران دفاع مقدس، آمریکا - به رغم اعلام بی‌طرفی - آشکارا از عراق جانبداری کرد. روابط قطع شده دیپلماتیک خود را با عراق از سر گرفت و در حمایت از عراق تا آنجا پیش رفت که ناوگان عظیمی به خلیج فارس ارسال نمود و انهدام اسکله‌های ایرانی و هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران و کشتن مسافران بی‌گناه جنگی اعلام نشده را با جمهوری اسلامی ایران به راه انداخت.

مطالعه و مرور نمونه‌هایی از تحلیل‌ها و گزارش‌های رسمی مقامات آمریکایی مقیم ایران، در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب تا آستانه پیروزی، «ضعف مفرط اطلاعاتی» دستگاه‌ها و شخصیت‌های

رسمی آمریکا را درباره ایران روشن می‌سازد.

چند نمونه:

خاطرات «سولیوان»

ویلیام سولیوان سفیر کبیر ایالات متحده آمریکا، از دسامبر ۱۹۷۶/دی ۱۳۵۵ تا ماه‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، در خاطرات خود اشاراتی دارد که عجز سیستم ارتباطی و اطلاعاتی آمریکا را به عیان ترسیم می‌کند. وی برای آگاهی یافتن از نهاد روحانیت تشیع در ایران، از طریق یک بازرگان آمریکایی، با تجربه سی ساله داد و ستد در ایران، با «یکی از تجار معروف بازار که با روحانیون روابط نزدیکی» داشته است آشنا می‌شود و «تاجر مزبور آمادگی خود را برای همکاری» با او اعلام می‌دارد تا سفیر کبیر آمریکا از طریق وی، «برای نخستین بار از عقاید و نظرات روحانیون مخالف رژیم و چگونگی فعالیت‌های آنها اطلاع یابد» (۱) چکیده آنچه سولیوان در پی این ارتباط به دست می‌آورد، در خاطرات وی

ص: ۴۹۷

طی یکی دو فراز آمده است.

اطلاعاتی که در نتیجه این تماس‌ها به دست می‌آمد نشان می‌داد که مخالفت با رژیم در میان قشری از مردم که معتقدات مذهبی دارند در حال گسترش است و روحانیون مخالف هم به هیچ وجه خود را در مبارزه با رژیم ناتوان نمی‌بینند. روش جدید مبارزه، تطبیق آیات و تعلیمات قرآن با سیاست و مسائل اجتماعی روز و تأکید بر عدم انطباق اعمال حکومت با احکام قرآن و شریعت بود. حتی روشنفکران و جوانان تحصیلکرده هم تحت تأثیر سخنرانی‌ها و نوشته‌های یکی از متفکرین مذهبی به نام «علی شریعتی»، گرایش‌های مذهبی مبارزه‌جویانه‌ای یافته بودند؛ زیرا گفته‌ها و نوشته‌های «شریعتی» این فکر را القا می‌کرد [که] تشیع یک مذهب مبارزه و جهاد است و یک شیعه واقعی نباید در مقابل حکومت جور و ستم تسلیم شود.

اما هیچ یک از اقدامات ما برای تماس با محافل مذهبی، در رفع سوءظن آنها نسبت به آمریکایی‌ها و سیاست آمریکا در ایران مؤثر واقع نشد. احساسات ضدآمریکایی در میان بعضی

از گروه‌های افراطی، که زیر پوشش مذهبی به وجود آمده بودند، شدیدتر بود و عملیات تروریستی که شش نفر از آمریکاییان هم قربانی آن شده بودند، از طرف همین گروه‌ها انجام

می‌شد. ترورهای سیاسی از طرف این گروه‌ها در سال‌های آخر حکومت شاه، بر خشونت و شدت عمل ساواک افزود و قسمت عمده فعالیت ساواک در این سال‌ها به مبارزه با این گروه‌ها و تلاش برای از میان بردن آنها اختصاص داشت.

در دوران انقلاب ما سعی کردیم روابط نزدیکتری با رهبران مذهبی ایران برقرار کنیم و تماس‌ها

و آشنایی‌هایی هم حاصل شد ولی هرگز نتوانستیم اعتماد و اطمینان آنها را به خود جلب کنیم و سایه سوءظن و عدم اعتمادی که بر اثر دوری ما از روحانیت و دست کم گرفتن آنها - سال‌ها - ریشه دوانیده بود، همواره بر تماس‌ها و گفتگوی ما سنگینی می‌کرد. (۱)

جدا از ابهاماتی که در این روایت به چشم می‌خورد، چند نکته روشن نیز از آن بر می‌آید:

(الف) قشری از مردم که معتقدات مذهبی دارند، با رژیم شاه مخالف بوده‌اند و مخالفتشان رو به گسترش بوده است.

(ب) روحانیون مخالف رژیم، خود را قدرتمند می‌بینند.

(ج) مبارزه نوین، مبتنی بر برداشتی سیاسی از قرآن و شریعت است.

(د) آموزه‌های دکتر شریعتی، آگاهی و احساسات مذهبی روشنفکران و تحصیلکرده‌های

دانشگاهی را گسترش داده و تقویت کرده است. او تشیع را مذهب مبارزه و جهاد معرفی کرده است.

ه) سوءظن و بدبینی محافل مذهبی ایران به دولت آمریکا و آمریکاییان ریشه دار است.

و) شش آمریکایی توسط یک گروه افراطی مذهبی (مجاهدین خلق) ترور شده اند.

ز) رهبران مذهبی ایران هرگز اعتمادی به آمریکا پیدا نکردند و «دیوار بی اعتمادی» همواره

بر جای بوده است.

گزارشی از «جان. دی. استمپل»

این گزارش استمپل، که معاون سرپرست بخش سیاسی سفارت بود، بخشی از یک مجموعه گزارش هاست که تحت عنوان «کتاب تشریح وضع کلی ایران: سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۷ میلادی» (۱۳۳۴)

تا ۱۳۵۶ هجری شمسی) در سفارت آمریکا در تهران، جهت ارسال به وزارت خارجه آمریکا تدوین شده است.

خیلی محرمانه

الف. خلاصه بخش سیاسی

...

۳- مخالفت و تروریست ها

امروز جناح مخالف سازمان یافته ای در حیات سیاسی ایران وجود ندارد. طی ۱۵ سال گذشته، شاه تا حدود زیادی اقدامات مخالفین خود (از جمله جبهه ملی و عناصر مصدقی) را با برنامه های اصلاحی خود یعنی «انقلاب سفید» خنثی نموده است. برای آنهایی که جذب این نظام ایرانی شده اند، «حزب رستاخیز» وسیله ای برای ایراد انتقادات سازنده شده ولی طوری

محدود گردیده که نمی تواند به صورت جناحی مخالف با برنامه های ملی قدعلم کند...

در جناح راست، روحانیون مسلمان متعصب نیروی مخالفی را تشکیل می دهند که از نفوذ سیاسی عمده ای برخوردار نیست؛ لیکن پیروان آنها قادرند برنامه های دولتی را که به نظر آنها انحرافی است با روش های (قرن هفدهم) دودمان صفوی با وقفه رو به رو سازند [؟] در دهه گذشته این نیروها برابر موج فزاینده عمران اقتصادی غیرمذهبی به نبردی دست زدند که همیشه

در آن بازنده بوده اند. در صورت بروز رویدادی غیرمنتظره (مانند درگذشت شاه، فاجعه نظامی،

یا بحران اقتصادی بسیار شدید) و آماده ساختن مردم به مبارزه علیه دولت، روحانیت مسلمان

ص: ۴۹۹

می تواند (بسته به موضوع) پیروان خود را به خیابان ها گسیل دارد. از آنجا که از نظر آنها آمریکا

یکی از حامیان سرسخت رژیم اصلاح طلب ایران است و روحانیت همیشه مخالف با سلطه بیگانگان بوده، در صورت بروز تجدید ناسیونالیسم مذهبی، آمریکا آماج حملات سیاسی بسیار

شدید خواهد شد.

مخالفت های دانشجویی در ایران بیشتر جنبه تشریفاتی داشته و در رابطه با مسائل محلی و آموزشی صورت می گیرد. «کنفدراسیون» دانشجویی ایران، که در اکثر کشورهای اروپای غربی

و آمریکا شعباتی دایر کرده است، هسته اصلی مخالفت با رژیم شاه را در خارج از کشور تشکیل می دهد و نظریات خود را چنان تعمیم داده که رژیم را دچار تشویش نموده است. این

گروه ها با بسیاری از جناح های مخالف غربی و نیز چهره هایی در داخل ایران ارتباط برقرار

کرده اند. جنبش دانشجویی خارج کشور نقش مهمی را در افشای وضع حقوق بشر، که یکی از مسائل زیربنایی در رابطه بین ایران و غرب می باشد، ایفا نموده است.

گروه های تروریستی به خاطر قتل شش آمریکایی و تعداد زیادی از ایرانی ها، در پنج یا شش سال گذشته، از حمایت بسیاری برخوردار شده اند. در چهار سال گذشته، جنبش تروریستی ایران به صورت دو سازمان مهم یعنی «سازمان مجاهدین خلق» و «سازمان چریک های فدایی خلق» جلوه گر شده و احتمالاً از منابع خارجی همچون «لیبی» کمک های شایان توجهی دریافت

می دارند (ولی تا جایی که می دانیم شوروی به آنها کمک نمی کند). هر دو سازمان مزبور زاینده فعالیت های تروریستی مخالفان می باشند. گرچه هر یک از آنها دارای اصول ایدئولوژیک متفاوت (مارکسیست - مسلمان) می باشد ولی طی دو سال گذشته با یکدیگر همکاری نزدیک داشته و برای ایدئولوژی مارکسیستی نیز اهمیت بسیاری قائل اند.

«مجاهدین» به صورت مرکز مخالفت مسلحانه محافظه کار و مذهبی با شاه درآمده و خود را منتسب به جناح مذهبی «جبهه ملی» قدیمی می دانند. علی رغم مرگ بسیاری از رهبران عملیاتی شان مانند «بهرام آرام» در نوامبر ۱۹۷۶ توسط پلیس، زیربنای تشکیلاتی آنها آسیب

چندانی ندیده و خطری بسیار جدی علیه آمریکاییان به حساب می آیند. «چریک ها» سازمان نیمه کمونیستی می باشند که در سازمان «حزب توده» سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ریشه دارند. این

گروه همیشه با گروه های دانشجویی تندرو ایرانی در اروپا و نقاط دیگر ارتباط برقرار نموده

است. «چریک ها» اولین کسانی بودند که یک سازمان چریک واقعی را در ایران در سال های ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ تشکیل دادند و

ظاهرا با «جرج حبش» رهبر «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» -

که چندین چریک ایرانی را آموزش داده - در ارتباط هستند. علیرغم چند حمله تروریستی علیه آنها در سال ۱۹۷۶، «چریک‌ها» توانستند توان عملیاتی خود را حفظ کنند و اما از توان سیاسی یا

ص: ۵۰۰

زیربنایی لازم برای نفوذ در سیاست های رژیم، آن هم در دوران پس از کودتا و یا سوءقصد، محروم می باشند. استمپل (۱)

گزارش «میکلوس»

در ادامه گزارش استمپل، در همان «کتاب تشریح...»، گزارشگری به نام میکلوس اشاراتی به مخالفان فعال رژیم شاه دارد. آنچه او نوشته است با گزارش استمپل تفاوت چندانی ندارد ولی برای نشان دادن «پریشان گویی» آمریکاییان تأثیرگذارتر است.

تاریخ: ۸ ژوئیه ۱۹۷۶ - ۱۷ تیرماه ۱۳۵۵ طبقه بندی سری

از: سفارت آمریکا در تهران

به: وزارت خارجه

موضوع: سلطان تجددگرای ایران: یک ارزیابی سیاسی

...

ناراضیان

دو دسته از مردم را می توان گروه های ناراضی نامید: یکی محافظه کاران مذهبی و دیگری تروریست ها. البته گروه سومی به نام دانشجویان و روشنفکران نیز وجود دارد که هنوز مشخص

نکرده اند که راضی اند یا ناراضی [!]. گروه های تروریستی تنها گروه های فعال و سازمان یافته مخالف رژیم شاه هستند. گرچه تبلیغات زیادی در مورد آنها به راه می افتد و به عنوان راه فراری در رابطه با تخلف حقوق مدنی به کار می روند ولی در حال حاضر در حاشیه نظام ایرانی واقع

شده اند (تهران الف - ۲۱۱، ۲۳ نوامبر ۱۹۷۵). دو سازمان تروریستی عمده (که شاید دو شاخه

از یک تشکیلات بوده باشند) [!] حتی قادر به جلب حداقل حمایت «خلق» نیز نبوده اند. در حقیقت اکثر عملیات موفقیت آمیز پلیس علیه آنها، ناشی از همکاری مردم با پلیس بوده است.

با پیدایش شواهد مربوط به حمایت تروریست ها توسط نیروهای بیگانه (تهران الف - ۱۰، ۲۷ مه ۱۹۷۶ و الف ۵۲۰۵، ۱۸ مه ۱۹۷۶) و نیز سرکوب موفقیت آمیز چند گروه تروریستی از دسامبر

۱۹۷۵، دولت ایران با تلاش بسیار وجهه تشکیلات تروریستی را خدشه دار ساخته است. تعداد

آنها زياد نيست (بين ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر عضو درون كشوري فعال كه در اختفا به سر مي برند و نيز حدود ۱۲۰۰۰ نفر هوادار دارند)؛ مي توان گفت كه تروريست ها يك نيروي منتظر را تشكيل

ص: ۵۰۱

۱- اسناد لانه جاسوسي و پرايش جديد، ج ۱: صص ۱۵۵ - ۱۵۶.

می دهند تا در صورت بروز یک اشتباه جدی از سوی دولت و یا وخامت اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران ضربه خود را وارد سازند. گرچه خطری علیه نیروهای نظامی - امنیتی و دیپلمات ها به خصوص دیپلمات های آمریکایی، به شمار می آیند ولی تأثیر آنها در سیاست های

داخلی کشور ناچیز بوده است. با این وصف، از طریق فعالیت های ضدشاهی توانستند مانع از تبلیغات مثبت مطبوعاتی در خارج از کشور بشوند.

مسئله پیچیده تری که رژیم با آن رو به روست، گروه محافظه کاران مذهبی مرکب از روحانیون و مردم مذهبی پیرو آنهاست که از ناحیه راست طیف سیاسی به شاه حمله ور شده و او را متهم می سازند که با عدم ممانعت از نفوذ نوگرایان، در برابر «شرارت یا شیطان» تسلیم شده است. در مورد پیشرفت های عمرانی ایران، نخبگان جدید و ابهام آمیز بودن تغییرات آن، مطالب بسیاری

گفته شده است. با این وصف، اقلیتی نزدیک به اکثریت ایرانیان - به خصوص در مناطق روستایی - نه طرز برخورد خود را تغییر داده و نه نسبت به پذیرش معیارهای مدرن (غربی)

تمایل نشان داده اند. آنها برخی از اقدامات شاه (از جمله دادن حق رأی به زنان) را مردود

شمرده و مغایر با خواست خدا و منافع دین اسلام خوانده اند [!]. دانشجویان دانشگاهی دارای چنین طرز فکری، همیشه هدف اصلی «مجاهدین خلق» - یا گروه تروریستی نزدیک به مسلمانان جناح راست - بوده و به جذب آنان می پردازند... (۱)

تحلیل سفارت درباره سازمان

این سند گزارش تفصیلی کارشناسان سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه متبوع است. جز مقدمه سند - که آن را نقل کرده ایم - بخش های نخستین آن - که مربوط به چریک های فدایی خلق است - حذف شده است؛ ولی اطلاعات مربوط به مجاهدین خلق را - عینا - آورده ایم.

طبقه بندی: سری

ایران

موضوع: تفسیری در مورد تروریسم، در یک وضعیت انقلابی

(خیلی محرمانه - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) یک دوره طولانی بی ثباتی که به وسیله آشوب های مکرر دانشجویی - مذهبی که در دی ماه ۱۳۵۷ با چندین روز تظاهرات در شهر

۱- همان: صص ۲۰۵ و ۲۱۱ - ۲۱۲؛ گزارش سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه. امضای «میکلوس» در ص ۲۳۲ درج شده است.

مقدس قم شروع شد، هم اکنون به عنوان یک «انقلاب» شناخته می شود. تا پاییز اذیت و بی حرمتی فیزیکی بر علیه افراد جامعه آمریکایی در ایران افزایش یافته بود؛ آنها وادار به ترک ایران یا بعداً تخلیه شدند. در دی ماه ۱۳۵۷ شاه ایران کشورش را ترک کرد. اگرچه دو گروه

اصلی تروریستی ایران به این گرایش ملی عمومی، که تا وقتی شاه و حامیان خارجی اش از جا

برداشته نشوند هیچ چیز مثبتی نمی تواند انجام پذیرد، کمک کردند ولی آنها در اعمال ضدآمریکایی اواسط ۱۳۵۷ درگیر نبودند. (طبقه بندی شده) به هر حال آنها قسمتی از انقلاب

بودند. «آیه الله روح الله خمینی، سمبل و رهبر قیام، برجسته ترین حلقه ارتباط بین مخالفین مذهبی و تروریست ها بود[!]. او از ۱۳۴۲ به این طرف، در تبعیدگاه، از رژیم انتقاد می کرده است. در ۱۳۵۱ او اظهار داشت که وظیفه هر مسلمان خوبی است که «مجاهدین خلق ایران» را حمایت کند[!]. رگبار تبلیغات مداوم وی از طریق نوارهای کاست و به وسیله رهبران روحانی داخل کشور، جو شورش ۱۳۵۷ را به وجود آورد. از زمان برگشت آیه الله و ایجاد دولت موقت، سازمان های تروریستی نقش های اجتماعی مختلفی را به عهده گرفته اند. مجاهدین، پاسداران

انقلاب شده اند که به وسیله «شورای انقلاب» به عنوان یک نیروی شبه نظامی به کار گرفته شده است[!] «چریک های فدایی» به طور آشکار با دولت جدید ابراز مخالفت می کنند.

(بدون طبقه بندی) به خاطر این تغییرات اساسی و به خاطر کیفیت کاهش پیدا کرده جامعه آمریکایی در ایران، تعریف این گروه ها به عنوان تهدیدهای واقعی یا نهانی، برای پرسنل یا منافع آمریکا، بایستی که تعدیل شود...

مجاهدین خلق ایران

خلاصه اجرایی

مجاهدین پیش قراول مخالفین مذهبی شاه، با جنبه های غیرمذهبی برنامه مدرنیزه کردن او مخالفت ورزیدند و به پشتیبانی ایالات متحده و غرب از رژیم او حمله کردند. اکنون در مسیر

اصلی جنبش انقلابی، مجاهدین چندین هزار عضو دارد و هنوز به رشد خود ادامه می دهد. (سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - هشدار: شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) سازمان مجاهدین خلق عمدتاً در کشورهای عرب و یا فلسطینی ها آموزش دیده است؛ و لذا سازمان بندی خوبی دارد که به صورت شاخه های پشتیبانی مجزایی است که هر یک وظیفه ای انجام می دهند. انبار مهمات جنگی آن شامل منفجر شونده های پیکرات، مهمات ضدزره، تجهیزات ارتباطی پیچیده و مجموعه ای از اسلحه های گوناگون می باشد. لیبی یک تغذیه کننده

مهم است. (سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین تا سال ۱۳۵۶ پرسنل امنیتی ایران،

مؤسسات مرتبط به غرب (من جمله ایالات متحده) و پرسنل نظامی و غیرنظامی ایالات متحده (تماماً در ایران) را مورد هدف قرار می دادند. در سال های اخیر مجاهدین عملاً از تروریسم

اجتناب ورزیده و آن را به مخالفین سیاسی سازمان داده شده ای که اهداف مجاهدین را بر

می آوردند، واگذار نمودند[!]

مجاهدین خلق ایران

جهت گیری - اهداف

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - هشدار شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) مجاهدین - متعصبین سنتی مذهبی -
[!] با رژیم شاه به خاطر جنبه های ضدمذهبی برنامه های مدرنیزه کرده آن، خصوصاً آنهایی که قدرت رهبران مذهبی را کاهش می داد، مخالفت نمودند و آن را گناه نفوذ غرب می دانستند[!] مجاهدین، که به شدت هراسان از بیگانه هستند، ایالات متحده را به خاطر حمایت از شاه مورد حمله قرار دادند. مجاهدین، که مارکسیست های اسلامی

نامیده می شدند، مارکسیسم شان فعالیت های سیاسی را بیش از فلسفه تبلیغ می کند؛ در حالی که عنصر دینی تفکراتشان به مخالفت با نابرابری اجتماعی تأکید دارد.

(بدون طبقه بندی) آرم مجاهدین خلق مرکب از چندین سمبل که صفات ممیزه گروه را اعلام می کند، می باشد. آنها شامل «یک آیه از قرآن» که بیان کننده عقیده اسلامی [است]، «ستاره صبح» نشان دهنده امید که با اولین روشنایی آورده می شود، «داس و سندان» سمبل های کشاورزان و کارگران سخت کوش، «مسلسل» [کلاشینکوف] نمایانگر مبارزه مسلحانه «شاخه زیتون» نشان دهنده تمایل برای صلح، «نقشه ایران و کره زمین» که مبارزه برای غلبه بر ستم در ایران و دیگر جاها در دنیا را نشان می دهد.

نیروی تخمین زده شده

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاورین پیمانکار -

هشدار: شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) مجاهدین، که در ماه های اخیر به طور واضحی

رشد کرده اند، اکنون می توانند ادعا کنند چندین هزار عضو یا هوادار دارند.

رهبر اصلی

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) «محمدتقی شهرام» یک ایدئولوگ مارکسیست، به طوری که گزارش شده، رهبری را از پاییز ۱۹۷۶ به دست گرفته[!] گفته شده است که «شهرام» بر

روابط بین مجاهدین خلق و چریک های فدایی [خلق] تأکید می کند.

سابقه

(سرّی) مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۰ بنیاد نهاده شد[!] در دهه بعدی چندین بار تجدید سازمان گردید. سازمان نام «مجاهدین» را در اواخر ۱۳۵۰ برگزید. در ۱۳۵۱ آیه الله روح الله خمینی، شخصیت برجسته شیعه، اظهار داشت که وظیفه تمام مسلمانان خوب است که مجاهدین را حمایت کنند و شاه را سرنگون سازند[!] این فرمان به مجاهدین خلق مشروعیت داد و آن را قادر ساخت که حمایت اجتماعی وسیع تری کسب کند. بازرگانان خیلی محتاط بازار مطلوب ترین پاسخ را دادند. (سرّی) پس از یک دوره عمل بر علیه هدف های غربی و ایرانی،

یک دوره زوال در تابستان ۱۳۵۲ وجود داشت که متأثر از تلاش های متقابل نیروهای امنیتی و نتیجه اولین ترور ضد آمریکایی بود.

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) در اردیبهشت ۱۳۵۴ به نظر آمد که یک شکاف بین مارکسیست های اصولی و متعصبین مذهبی مجاهدین خلق به وجود آمده. مارکسیست ها با چریک های فدایی خلق همکاری و فعالیت نمودند. این دوره در ۱۳۵۴ - ۵۵ منجر به سرکوبی دولت و در عوض منجر به سکون عملیاتی مجاهدین خلق از مرداد ۱۳۵۵ شد. در پاییز ۱۳۵۵ رهبر عملیاتی مجاهدین خلق کشته شد. اعضای دیگر [نیز] دستگیر و کشته شدند یا با کپسول های سیانور خودکشی کردند به هر صورت، گروه به وسیله این زیان ها شدیداً تحت تأثیر

قرار نگرفت.

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) با نگاهی به گذشته، سال ۱۳۵۵ نقطه پایان یک دوره برجسته از تروریسم مجاهدین خلق بود. در سال ۱۳۵۶ مجاهدین خلق و فداییان - به طور همزمان - بعضی از تاکتیک هایشان و محل استقرار پاسگاه هایشان را تغییر دادند (این تحول به عنوان مدرکی برای تجدید اتحاد ذکر شده).

با این حال، هر گروه رهبران و اعضای جداگانه شان را حفظ کردند. نشانه های بارزی که مجاهدین خلق را با «جبهه ملی» مرتبط می کند، یک ائتلاف در میان گروه های مخالف ایرانی با

جهت میانه روی سیاسی است. به نظر آمد که مجاهدین خلق موقعی که از جبهه ملی درخواست می کردند (یا جبهه ملی از مجاهدین خلق درخواست می کرد) که ائتلاف شانسی برای کمک کردن به اهداف دموکراتیک سیاسی است، مجاهدین خلق عملاً از آشوب امتناع ورزیدند.[!]

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) تا مهرماه ۱۳۵۷ هیچ دلیل محکمی در دست نبود مبنی بر اینکه مجاهدین خلق با آشوب مذهبی - دانشجویی سال ۵۷ مرتبط هستند. در آن زمان

مجاهدین یک تظاهرات آشکار در «دانشگاه آریامهر» برگزار کردند و به عنوان «قهرمان ملی» مورد احترام قرار گرفتند. در تمام این دوره، خمینی و دیگر آیه الله های مسلمان تماس هایی با مجاهدین خلق داشتند و از طریق آنها احتمالاً روابط بین مخالفین مذهبی و تروریست ها حفظ

می شد. [!]

تاکتیک ها و روش های عملیات

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکاران

- هشدار: شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) مجاهدین در ابتدا بر علیه هدف هایی که

مستقیماً با دولت ایران مرتبط می شد، از قبیل پاسگاه های پلیس و ساختمان های دولتی عمل

می کردند. به تدریج مؤسساتی وابسته به غرب (برای مثال: مراکز فرهنگی، تجارتخانه و سفارتخانه ها) هدف قرار گرفتند. مجاهدین تکنیک ترور به وسیله بستن جاده را بر علیه مقامات

ساواک و پرسنل نظامی و غیرنظامی آمریکایی مورد استفاده قرار دادند. در سال ۱۹۷۵ مجاهدین به سفارت آمریکا و اداره موتوری هیئت مستشاری نظامی، به وسیله استفاده از کارمندان ایرانی، نفوذ کردند.

سازمان در مورد قسمت های مختلف جامعه مقامات آمریکایی، خصوصاً آنهایی که به نحوی وابسته به سفارت بودند، اطلاعاتی جمع آوری نمود. سازمان مجاهدین خلق معتقد بود که حمله

به هدف های آمریکایی اثر زیادتری از هدف های ایرانی دارد. (۱) آنها توجه رسانه های گروهی را به خود جلب کرده شاه را بی اعتبار می سازند (۲) و خروج دسته جمعی تکنسین های ایالات متحده را سبب می شوند.

(سری) مجاهدین قابلیت استراق سمع ارتباطات ساواک را دارا می باشند.

تشکیلات

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) سازمان مجاهدین خلق، که به وسیله یک کمیته اداره می شود، به گروه های سیاسی - نظامی تقسیم شده که به عنوان جوخه های ترور و جناح های

پشتیبانی آموزش داده می شوند. جناح های پشتیبانی وظایف بی شماری دارند: اطلاعات و نظارت (هدف های آینده ترور)، تبلیغات (نوشتن و تولید جزوات و گذاشتن آنها در محل های

۱- اصل: داشت.

۲- اصل: می ساختند.

عمومی)، تدارکات (انتخاب، به دست آوردن و حمل و نقل، تدارکات - من جمله قاچاق اسلحه)، تیم های پزشکی (شامل دکترها)، یک تیم انضباط داخلی و یک تیم مالی؛ [که] تماماً به قسمت های مجزا تقسیم شده اند و عملاً در فعالیت هایشان مستقل هستند. (سری - غیرقابل

رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاورین پیمانکار) گمان می رود که تشکیلات گروه های اسلامی، زیر مجموعه ای از مجاهدین خلق باشد. [!]

ستادها - پایگاه ها

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکار -

هشدار: شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) این طور که مشخص شده روی خانه های تیمی

تکیه می کنند. در سال ۱۳۵۶، به طوری که گزارش شده، مجاهدین خلق (همراه با فداییان) تصمیم گرفتند که بعضی واحدهای مستقر در تهران، اصفهان، شیراز و مشهد را منحل کنند. پیشنهاد شد که مجاهدین خلق مجدداً در شهرهای کوچک در شمال و جنوب مستقر شوند. این پیشنهاد ممکن است فریبی برای گمراهی مقامات بوده باشد. این پیشنهاد به خاطر تشکیلاتی که تروریست ها در صورت مبادرت به جذب در جوامع محلی احتمالاً با آن رو به رو می شوند، مورد تردید قرار گرفت.

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) یک واحد مجاهدین خلق ممکن است در پاریس وجود داشته باشد.

آموزش

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) تعلیمات در لبنان، لیبی، سوریه از طرف سازمان آزادیبخش فلسطین، الفتح و جبهه خلق برای آزادی فلسطین و دیگر گروه های پایداری داده

می شود.

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکار -

هشدار: شامل منابع و شیوه های اطلاعاتی است) جمهوری دموکراتیک خلق یمن ادعا نمود که

قاتلان غیرنظامیان ایالات متحده را در سال ۱۹۷۶ تعلیم داده است.

(بدون طبقه بندی) ادعای ساواک مبنی بر آموزش مجاهدین خلق در کوبا، هرگز مورد تأیید قرار نگرفته است.

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین خلق در دوران تروریستی شان، خودکفایی تسلیحاتی را ترجیح می داد و مهماتی من جمله گلوله های ضدزره برای تپانچه های خودکار ۶۳ - M و منفجر شونده های پیکرات با کیفیت بالا برای استفاده در بمب، با تکنولوژی پیشرفته،

تولید کرده اند. مجاهدین خلق مواد منفجره را به مقدار خیلی زیاد تولید کرده ولی خیلی کم استفاده کرده است. بنابراین یک انبار بزرگ ممکن است وجود داشته باشد.

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) انبار مهمات جنگی مجاهدین خلق شامل تپانچه های کالیبر ۳۸، دیگر تپانچه های نیمه اتوماتیک، صدا خفه کن، تفنگ های ۶۷ - M، تپانچه های

خودکار ۹ میلی متری ۶۳ - M، تپانچه های اتوماتیک ۹ میلی متری «براونینگ»، تپانچه های اسپانیایی «استار» و مهمات مربوطه می باشد. تجهیزات شامل رادیو و بی سیم های دستی و

همچنین دستگاه هایی از قبیل اسیلوسکوپ، فرستنده، باتری، رله و مدارهای مجتمع می باشد.

(خیلی محرمانه - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) لیبی تسلیحات و مهمات را از طریق کویت و بحرین در اختیار آنها قرار داده است.

امور مالی

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) پس از دعوت آیه الله خمینی از مؤمنین برای حمایت از

مجاهدین در سال ۱۳۵۱، تجار بازار و افراد متمایل به مذهب و مخالف مادیت، وجوهی را از

طریق دانشجویان [= طلاب] و زائران مکان های مقدس عراق به خمینی منتقل کردند. (تا مهر ۱۳۵۷ خمینی در شهر نجف عراق مستقر بود) او قسمتی را رد کرد و بقیه را به مجاهدین داد.[!] (سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) لیبی کمک های مالی، هم برای خمینی و هم مجاهدین خلق فراهم نمود.[!] به طوری که گفته شده است سفارت لیبی در بیروت هر سه ماهه، صدهزار دلار برای مجاهدین می فرستد.

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین گاه به گاهی به بانک ها دستبرد زده اند.

روابط بین الملل

(سری - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) آموزش و کمک از طرف عراق، لیبی، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، سوریه و فلسطین در بالا اشاره شد.

تحلیل واقعه

(خیلی محرمانه) تقریباً تمامی ترورهای مجاهدین خلق از نوع مسدود کردن جاده به وسیله اتومبیل بوده است. قربانیان به دقت مراقبت می شدند و ساعات و مسیر رفتنشان به سرکار به وسیله تروریست ها کاملاً مشخص می گردید. یک تا چهار عامل اجرا در کار دخالت داشتند و

تقریباً بدون استثنا فرار کرده اند.

عملیات مهم

اردیبهشت ۱۳۵۱

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مبادرت به ترور یک سرتیپ نیروی هوایی ایالات متحده به وسیله بمب گذاری نمودند.

خرداد ۱۳۵۲

(سرّی) یک سرهنگ دوم ارتش آمریکا را که عضوی از گروه مستشاری نظامی ارتش ایالات متحده بود و به عنوان مشاور مالی وزارت جنگ ایران خدمت می نمود، ترور کردند. دو مرد

مسلح عملیات را انجام دادند که گمان می رود به تلافی اعدام چریک های محکوم بوده است.

آذر ۱۳۵۳

(خیلی محرمانه) سرتیپ رضا زندی پور رئیس «کمیته مشترک ضدخرابکاری» دولت را ترور کردند (در عملیات مشترک با چریک های فدایی خلق).

اردیبهشت ۱۳۵۴

(بدون طبقه بندی) دو افسر نیروی هوایی ایالات متحده را ترور کردند. صبح زود، زمانی که دو آمریکایی به وسیله یک راننده نظامی ایرانی از خانه شان به محل کارشان در ستاد نیروی مسلح ایرانی برده می شدند (جایی که آنها در گروه مستشاری نظامی کار می کردند)، حمله صورت

گرفت. یک اتومبیل ایرانی جاده را مسدود کرد و در همان حال یک وانت از عقب به اتومبیل

مستشاری کوبید. سه تروریست از اتومبیل وانت بیرون پریدند و به راننده ایرانی دستور دادند که عقب بکشد؛ بعد چندین بار از نزدیک آتش کردند و افسران را کشتند و با یک اتومبیل سوم فرار کردند.

خرداد ۱۳۵۴

(خیلی محرمانه) کنسولگری انگلیس را در مشهد بمب گذاری کردند. - (خیلی محرمانه) یک کارمند ایرانی سفارت آمریکا را ترور کردند (هدف اصلی یک مقام کنسولی ایالات متحده بود).

مرداد ۱۳۵۵

(بدون طبقه بندی) سه کارمند غیرنظامی و یک پیمانکار دفاعی ایالات متحده را در یک عملیات آدمکشی، به وسیله مسدود نمودن جاده، مشابه به اتفاق ۱۹۷۵ ترور کردند و فقط این بار چهار

تروریست در عملیات شرکت کردند. (خیلی محرمانه) مرکز مهاجرت یهودیان مرتبط با سفارت اسرائیل را تحت نظر گرفتند. [بدون امضا(۱)]

ص: ۵۱۰

۱- اسناد لانه جاسوسی ویرایش جدید، ج ۳: صص ۲۵۸ - ۲۵۹ و ۲۶۷ - ۲۷۳. گزارش تامست به لینگن، مورخ ۷ اوت ۱۹۷۹.

پراگماتیسم توسعه نیافته

شاید به نظر رسد که سابقه چپ بودن مجاهدین خلق کافی است تا نیروهای سیاسی درباره آنها به محاسبه‌های عجیب و غریب و گاه غیرمنتظره دست نزنند. تلون سیاست آمریکا در قبال مجاهدین خلق آن چنان فرصت طلبانه و پراگماتیک (در کوتاه مدت) است که صرف شنیدن و خواندن دسته‌های ناهمگون اخبار نیز برای پی بردن به اشتباهات آمریکا کفایت می‌کند. رهبر سابق حزب توده نیز به گونه‌ای دیگر، این روند را بررسی کرده است:

سازمان مجاهدین را همه گروه‌های دیگر طرد می‌کنند. هیچ کدام از این سازمان‌ها حتی سلطنت طلبان هم مجاهدین را قبول ندارند. به دلیل اینکه اینها رئیس جمهور علم کردند... ولی محافل مافوق ارتجاعی در ایالات متحده آمریکا با شدت بی سابقه‌ای از آنها پشتیبانی می‌کنند و این حمایت، این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد که این محافل به هیچ یک از گروه‌های دیگر اعتمادی ندارند.

برنامه فارسی صدای آمریکا (۳۱ شهریور ۷۳) خبری را منتشر کرد که ۹۷ نفر از سناتورهای حزب جمهوری خواه، طی نامه‌ای، از دولت کلینتون درخواست کردند که بین آنان و مسعود و

مریم رجوی دیداری ترتیب داده شود، بعد هم، در تفسیر این خبر، گفتاری را درباره جنبش

مقاومت ملی^(۱) پخش کرد که مضمون آن این بود که این سازمان، فعال ترین گروه مخالف جمهوری اسلامی است.

گرچه اقداماتی به این سازمان نسبت داده می شود که نمی تواند مورد توافق آمریکا باشد ولی این تفکر در مقامات آمریکا مطرح است که آیا نمی شود برای ایجاد تغییرات در ایران، از

گروه هایی که آمریکا با همه شیوه های عمل آنها موافق نیست، پشتیبانی کرد.

این موضع گیری عجیب از طرف آمریکا علیه جمهوری اسلامی کاملاً تازگی دارد و نشان دهنده آن است که آمریکا از دیگر گروه های مخالف ... به کلی ناامید شده است. در حالی که تا چندی پیش سیاست رسمی دولت آمریکا این بود که این سازمان را یک سازمان تروریستی به شمار می آورد، نه یک نیروی تعیین کننده.^(۲)

رفت و آمدهای قضایی

در اکتبر ۱۹۹۷/مهرماه ۱۳۷۶ نام سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان های تروریستی خارجی وزارت امور خارجه آمریکا قرار گرفت و مجاهدین در پی آن تلاش کردند با طرح درخواست استیناف با آن مقابله کنند ولی این درخواست رد شد. در اکتبر ۱۹۹۹/مهرماه ۱۳۷۸ مجدداً نام سازمان مجاهدین خلق ایران تکرار شد و نام «شورای ملی مقاومت» در فهرست افزوده شد. مجاهدین در این مرحله نیز درخواست فرجام خواهی کردند لیکن رأی دادگاه برای پاسخ به این فرجام خواهی دو سال به طول انجامید. سرانجام در سال ۲۰۰۱ اعلام شد:

هم نام گذاری مجاهدین به عنوان یک سازمان تروریستی و هم نام گذاری شورا به عنوان هم نام

مجاهدین، با ضرورت های قانونی منطبق است.

این دادگاه همچنین اعلام کرد:

سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت می توانند مدارک خود را در اختیار وزارت امور خارجه قرار دهند تا موضوع مجدداً از سوی این وزارتخانه بررسی شود.

در اکتبر ۲۰۰۱/مهرماه ۱۳۸۰ وزارت امور خارجه آمریکا مجدداً مجاهدین و شورا را به عنوان

سازمان های تروریستی خارجی در فهرست خود اعلام نمود. در مه ۲۰۰۳/اردیبهشت ۱۳۸۲ وزارت

ص: ۵۱۲

۱- احتمالاً منظور «شورای ملی مقاومت» است.

۲- کیانوری، گفتگو با تاریخ: صص ۳۴۰ - ۳۴۱.

خارجہ آمریکا پس از بازبینی مدارک ارائه شده اعلام کرد:

پروسه بازبینی به اتمام رسیده و این همنامی به جای خود باقی است و شورا همنام سازمان است.

آخرین درخواست استیناف سازمان در خصوص همنام نبودن سازمان و «شورای ملی مقاومت» در یکی از دادگاه های آمریکا مورد پذیرش قرار نگرفت. در رأی دادگاه استیناف و اشنگتن ذکر شده است:

دادگاه بعد از بررسی مدارک و مباحث ارائه شده و همچنین مدارک ارائه شده از سوی اف.بی.آی معتقد است که شورای ملی مقاومت در حقیقت تحت کنترل و سلطه سازمان مجاهدین است؛ لذا درخواست استیناف سازمان مجاهدین مردود اعلام می شود.

در بخشی از رأی این دادگاه درباره تحقیقات اف.بی.آی آمده است:

مدارک ارائه شده از طرف اف.بی.آی بر اساس مدارک به دست آمده از دفتر مقاومت در ویرجینیا(ست) که در دسامبر ۲۰۰۱ توسط اف.بی.آی مورد جست و جو قرار گرفته بوده است.(۱)

ص: ۵۱۳

۱- بولتن ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی، مردادماه ۱۳۸۲: صص ۱۲-۱۴.

گفتار بیست و هفتم: گفتمان دروغ و خشونت فرقه نوین

اشاره

ص: ۵۱۵

قدرت طلبی

اشاره

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان همه توان خود را - آن هم با شدت هر چه بیشتر و نادیده گرفتن اخلاق - برای کسب قدرت به کار گرفت. بیش از همه روی نسل جوان و نوجوان سرمایه گذاری کرد و سازماندهی خود را بر روی دو پایه دانش آموز و دانشجو بنا نهاد تا برای هر چه سریع تر به قدرت رسیدن، برنامه ها و مانورهایش را دنبال کند. در راه رسیدن به قدرت، ملاک رشد تشکیلاتی و ارتقای سازمانی در این دو عامل خلاصه شد: فعال تر عمل کردن؛ و سازمان پذیری و حل شدگی در تشکیلات؛ و در واقع بیشتر به تشکیلات وابسته شدن.

اطاعت طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان

اطاعت طلبی از اعضا، روی دیگر سکه قدرت طلبی رهبران سازمان است. قدرت طلبی و جاه طلبی سیاسی، مبنای ساز و کار روابط میان فرادستان و فرودستان در درون سازمان شد و باعث گردید تا یک تشکیلات سیاسی به یک شبکه مخوف تروریستی و مجموعه ای از افراد مسخ شده تبدیل شود.

رابطه اعضا و هواداران سازمان با رهبری آن، رابطه ای است مبتنی بر «حقارت مطلق» در برابر «قدرت مطلق». در چنین سازمانی، هیچ اصلی جز سرسپردگی و خاکساری اعضا و هواداران نسبت به رأس سازمان، حاکم نیست. تبعیت «زیردستان» از «فرادستان» قانونی حتمی و لایتغیر است. این افراد از

اتکای به خویش عاری اند و به امکانات و استعداد‌های خود باور ندارند. و همان گونه که در نشریه ارگان تشکیلات خویش آورده اند، معتقدند که: آقای مسعود رجوی کسی است که طومار مخالفین را درهم

می پیچاند و آثار نفیس ایدئولوژیک تدوین می کند و راست گرایان ارتجاعی و اپورتونیست های چپ نما را با قاطعیتی ستایش انگیز بر جای خود می نشاند. همه مجاهدین به شاگردیش افتخار می کنند و معترف اند که صلاحیت خود را در زمینه های مختلف از او کسب کرده اند.

او کسی است که نسل محبوب خود میلشیا را بنیاد نهاد و طومار فتنه و فشار سیاسی از قبیل توده ای اکثریتی را در آن ایام در هم می پیچید و انقلاب عظیم مردم ایران را (عالی ترین ثمره تشکیلاتی خود یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران) از خاکستر شدن نجات می بخشد... و سرانجام به فرمان اوست که سرفصل ۳۰ خرداد انقلاب دموکراتیک از این رهبری به پیشسازی مجاهدین آغاز می شود... وی واضح و الهام بخش حرکت عاشوراگونه مجاهدین است...

اکنون نیز [مجاهدین] در پرتو رهبری مسعود در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری قرار دارند که آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصف ظهور خواهد رسید. (۱)

گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد

در انسان شناسی فرقه ای سازمان مجاهدین خلق، نه تنها آزادی و دموکراسی نیاز طبیعی انسان نیست، بلکه مانع رشد وی و اتصالش به رهبری خاص الخاص می شود؛ چرا که فکر و ذهن انسان

غیررهبر، قاصر و ناتوان است. نتیجه این می شود که دموکراسی فسادآور است نه صلاح آفرین. صلاحیت - که مقوله ای ایدئولوژیک است - فقط خاص «مراد» است و از این منبع است که فیض اش به مریدان می رسد. مریم رجوی در نشست عمومی (در فرقه) گفته است:

هر کس در طول زندگی خود، خصلت ها و بدآموزی های فردی و طبقاتی به دور خود تنیده، که مانع از کسب فیض از رهبر خارج از خود می شود. هر کس خود را پیشوا و رهبر خود بداند، در قبر اندیشه های خود است. باید این سنگ قبر را بردارید و خود را به نقطه ای در خارج از خود وصل کنید؛ [یعنی خود را به رجوی وصل کنید و او را پیشوا و امام خود بدانید]. دو شاخه خود

ص: ۵۱۸

را به پریز رهبری وصل کنید و از او انرژی بگیرید. (۱)

این تعبیر فهیمه اروانی که «هر کس باید با پایِ مریم و با سرِ مسعود راه برود» (۲)، بدین معنی است که اگر یک لحظه رابطه «مرید» با «مراد» قطع شود، سقوط وی حتمی است. به فکر و اندیشه خود نباید اعتماد کرد؛ چرا که فکر و اندیشه مستقل و منقطع از رهبری، همواره خطا کار است.

به همین دلیل است که «آگاهی» میدان بزرگ ترین آفت رهبری یک فرقه است. «آگاهی» وسیله

«آزادی انتخاب» است یا بدان منتهی می شود؛ بنابراین نه تنها ضرورت ندارد بلکه مانع تبعیت محض افراد از «مرکز» و «سیر» تشکیلات می شود. «حصار آهنین» برای یک فرقه بسته تروریستی، مثل اکسیژن برای تنفس آدمیان است. هیچ نوع ارتباط و تبادل فکر و اندیشه بین افراد با محیط خارج از تشکیلات نباید وجود داشته باشد.

در فرقه ای این چنینی، فقط اخبار و اطلاعاتی اعتبار دارد که از کانال «سازمان» منتقل شود. تحلیل های مبتنی بر چنین اطلاعات و اخباری نیز همان خواهد بود که سران تشکیلات به دنبال آن هستند و همه حاکی از «رشد» و «تعالی» و «رسیدن به اهداف» و «نزدیکتر شدن به پیروزی» است!

انسان در چنین حصار، تک بُعدی، سطحی نگر، مطیع، زودباور و تسلیم به «مراد» و گرفتار

خوش بینی ها و بدبینی های افراطی - بنا به خواسته و بسته به تمایل تشکیلات - خواهد بود. کسانی که در حصار اردوگاه ها و قرارگاه های سازمان در عراق به سر می برند، همه جهان را از همان زاویه محدود آنجا می بینند؛ فقط «مسعود» و «مریم» اند!

آگاهی به چنین موقعیتی باعث می شود که فرد به پوچی برسد و بنای باشکوه تشکیلات در ذهنش

ویران گردد. در نتیجه می بُرد و به استیصال مطلق می رسد. ناآگاهی افراد نسبت به واقعیت شرایطی که در آن به سر می برند، به خصوص اگر با اشتغالات متعدد (اعم از مراسم صبحگاه و شامگاه عملیات جاری و نظافت تانک و نوشتن گزارش از دیگران و انتقاد از خود و...) همراه باشد، ناکامی و بریدگی به دنبال نخواهد داشت. از این روست که یک فرد تشکیلاتی، اولاً نباید بیکار باشد و ثانياً باید احساس کند که فعالیت های تشکیلاتی دچار یکنواختی و روزمرگی نیست.

حضور طولانی در چنین فرقه ها و تشکیلاتی چنان که جوانب و ابعاد آن گفته شد، باعث می گردد که

ص: ۵۱۹

۱- شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۱۰۱ - ۱۰۲.

۲- همان.

«حیات عقلانی» فرد فلج شده به دلخواه رهبران فرقه، در اختیار نیروهای ناخودآگاهی قرار گیرد که به او تلقین شده است. چنین وضعیتی بدین معناست که شخصیت خودآگاه فرد به طور کامل محو می شود، قوه تمیز و تشخیص و اراده وی نابود می گردد و احساسات و افکارش همان خواهد بود که «می خواهند».

افراد پس از پیوستن به چنین جریانی و با اتصال به مغز فرقه، به موجودات خودکاری بدل می گردند که کارشان متکی به اراده دیگری است. از این رو می توان آنها را - در هر زمان که لازم باشد - به کام مرگ فرستاد.

سلب استقلال فردی

افرادی که با انگیزه ها و علل مختلف و گاه متضاد به یک فرقه می پیوندند، دچار این تصور می شوند که دوباره متولد شده اند، در پیکر واحدی ذوب گشته اند و دارای هویت و حیات تازه ای هستند که هیچ پیوند و سنخیتی با گذشته آنها (و در واقع «خودشان») ندارد. احساس می کنند که زندگی آنها به نظم و هدف نوینی گره خورده است.

فرد، در یک تشکیلات فرقه ای، باید باور کند که همه زندگی اش فقط در چارچوب تشکیلات معنا

خواهد یافت. در چنین وضعی، فرد همه چیز خود، حتی خوابش را در جهت اهداف متعالی تشکیلات و «کاری» برای کسب انرژی و شروع بهتر فعالیت در خدمت تشکیلات می داند. میزان گسستن فرد از گذشته و وابستگی شدید وی به رهبری و تشکیلات، موجبات رشد وی را تعیین می کند.

از جمله شعارهایی که سازمان، از گذشته روی آن تکیه و تأکید داشت، این بود که «در جریان عمل انقلابی و در یک کار جمعی است که فرد رشد یافته و با جمع وحدت پیدا می کند». به همین منظور، برای تأثیرگذاری بیشتر عمل روی افراد و در نتیجه وحدت پذیری بیشتر، کارها به صورت تیمی انجام می گرفت. از آنجا که فرد نباید هرگز بیکار بماند، در اغلب شرایط دوران قبل از فاز تروریستی که فضای سیاسی جامعه اجازه تحرک بیشتر را به هواداران سازمان نمی داد، برای درآوردن آنها از بیکاری، به فعالیت های جنبی و گاه بی محتوا و پوچ وادار می شدند: بررسی روزنامه ها و خط کشیدن به دور بعضی از مطالب، نگهبانی دادن در اطراف محل اقامت جمعی هواداران، فروش نشریه، زدن دکه، نوشتن تراکت (گاه چند شبانه روز)، پخش تراکت و...

گاه یک تیم برای زدن دکه به جایی اعزام می شد. دو تیم نیز برای حفاظت و برقراری ارتباطات بین

افراد و انجمن گسیل می گشتند! در بعضی مناطق، گاه شعارنویسی از حد اشباع نیز می گذشت ولی باز

ادامه پیدا می کرد. در جریان راهپیمایی و تظاهرات، تیم های مختلف را با وظایف گوناگون مشغول می کردند. تشکیل دادن گروه های متنوع و مختلف نیز بدین منظور صورت می گرفت: گروه تحقیق در مسائل سیاسی، گروه مطالعه جمعی، گروه های شبه کارگری برای شناسایی و تحقیق درباره کارخانه ها و... حضور بارز و چشمگیر هواداران سازمان در بیرون لانه جاسوسی و برگزاری تظاهرات ۲۴ ساعته نیز به منظور تحکیم مناسبات جمعی صورت می گرفت. در تحلیلی که سازمان پس از فعل و انفعالات مربوط به تسخیر لانه جاسوسی ارائه داد، هدف خود از تجمع هوادارانش در مقابل سفارت آمریکا را تحکیم

مناسبات جمعی هواداران عنوان نمود؛ «میلیشیا» نیز در همین زمان شکل گرفت.

تجمع هواداران در برابر ستادها و ساختمان های اشغالی سازمان و سازماندهی آنان برای مقابله با حملات احتمالی نیز بیشتر با این هدف صورت می گرفت که مناسبات و روابط درونی هواداران محقق گردد. دور بودن افراد از خانواده های خود، حضور شبانه روزی آنها در هر جا که تشکیلات مقرر می کرد، ملزم شدن آنها به رعایت ضوابط ستادها و مراکز تجمع و خوابگاه ها - از جمله نحوه استراحت و خواب و تغذیه و ورزش و کلاس های آموزشی - موجب می شد تا افراد از «فردیت» شان محروم بمانند و در همان مدت، از علایق و لذایذ شخصی خود چشم پبوشند.

در خارج از کشور نیز - پس از فاز تروریستی - اغلب فعالیت های وابستگان سازمان (تظاهرات،

راهپیمایی ها، آکسیون ها، برخورد با شخصیت ها، حمله به سفارتخانه ها و...) در جهت تحکیم مناسبات جمعی تشکیلاتی و حفظ و جذب نیروها بود. در عراق نیز، شروع آموزش های نظامی فشرده - به دنبال قبول قطعنامه توسط ایران و پایان جنگ ایران و عراق - و انجام مانورهای ممتد و طولانی با عنوان های متنوع و دهان پرکن، مراسم سان و رژه، کندن سنگر، ساختن آسایشگاه، نظافت تجهیزات (از جمله شستشوی مکرر تانک های عراقی در دست سازمان) و حتی کشاورزی و کاشتن غلات و درختان، همه در جهت حفظ انسجام جمعی نیروها بود و حتی به هواداران فرصت تفکر و پرداختن به امور شخصی آنها داده نمی شد.

تسری استبداد به همه سطوح تشکیلات

نفوذ و اعمال قدرت رهبر درون یک تشکیلات توتالیتر و یک فرقه بسته، فقط از اختیارات ارزشی و

اصولی وی ناشی نمی شود؛ منشأ آن بیشتر صفات شخصی او مانند تفاهم، قابلیت انعطاف، روح خودخواهی، خویشتن پرستی و تمامیت خواهی است. در چنین وضعی است که ناگهان استبداد همه

سطوح تشکیلات را در بر خواهد گرفت.

اریش فروم بر آن است که در یک جامعه قدرت گرا، که از «فراستان» و «فروستان» تشکیل شده است، خوی قدرت گرایی اشکال متنوع و گوناگونی پیدا می کند: در شرایطی در شکل شدیدترین و خشن ترین سرکوب ها آشکار می شود و در شرایط دیگری که امکانات و پیش شرط های اعمال قدرت به اندازه کافی فراهم نیست، به صورت مظهر مهربانی و دموکراسی و معتقد به مشورت با دیگران بروز می کند.

برای فرد، همه چیز یا سفید است یا سیاه، یا کسی با اوست یا بر او، یا مرتجع است یا انقلابی، یا دموکرات است یا دیکتاتور و... در این مدار سرگشتگی، همواره با همان شدت و حرارتی که به چیزی عشق می ورزد، از آن نفرت پیدا می کند و از آنجا که مدام در جست و جوی جانشینی برای ارضای شور سرکوب شده خویش است و نیز از آنجا که فاقد اتکای به نفس است، پیوسته در فکر است که مریدانش - به طور مطمئن - جمعی مطیع، مأمور، معذور، پرکار و سر به راه، فداکار و ایثارگر باشند و باقی بمانند. فروم

می گوید:

در فلسفه قدرت گرایی جایی برای مفهوم برابری وجود ندارد. ممکن است هر چند یک بار قدرت گرا بر حسب عرف یا به خاطر پیش بردن مقاصد خویش از این لفظ استفاده کند؛ ولی معنی و اهمیتی برای آن قائل نیست؛ چه، از لحاظ هیجانی نمی تواند آن را به تجربه درک کند. دنیای قدرت گرا از اقویا و ضعفا، برتران و دونان تشکیل شده است. تلاش های سادیستی -

مازوخیستی که قدرت گرا دچار آنهاست به وی امکان نمی دهد که به تجربه دریابد همبستگی

چیست؛ چه، تجارب وی به تسلط و تسلیم ختم می شدند. (۱)

جلوه های ایناسیون

اشاره

مصادیقی از تملق ها و تئوری سازی های برخی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق، با سمت و سوی جانانداختن تقدس بی حد و منت های مسعود رجوی (و بعد مریم رجوی)، که گونه شناسی شفافی از نمونه

انسان‌های ساخته و پرداخته سازمان و سطح بینش و منش آنها را نیز به نمایش می‌گذارد، در گفتار و

نوشتار این افراد تبلور دارد. چند مورد الگویی و عبرت آموز را می‌خوانیم.

مهدی ابریشمچی

(۱)

برای اینکه مرزهای ایدئولوژیک روشن باشد، باید مفسر ایدئولوژی سازمان و کسی که حرف نهایی را به طور اخص در رابطه با ایدئولوژی سازمان می‌زند، معرفی بشود. ... حرف آخر را کی می‌زند؟ راجع به ایدئولوژی سازمان و اندیشه مجاهدین چه کسی سخن می‌گوید؟ چه کسی آن را تئوریزه می‌کند و چه کسی...

در سازمان مجاهدین خلق، اندیشه مسعود است که به لحاظ ایدئولوژیک راه‌گشایی می‌کند و مرزهای عقیدتی را تعیین می‌کند. (۲)

رهبری در سازمان هیچ تعینی را به سمت پایین نمی‌تواند بپذیرد. ... یک درجه پایین آمدن، فرمالیسم است و محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند. (۳)

در توصیف مهدی ابریشمچی از رهبری، بسیاری از مفاهیم پیشین سازمان نیز معنایی دیگرگون می‌یابند. به عنوان مثال در فرهنگ مجاهدین خلق، اصطلاح «جامعه بی طبقه توحیدی» مترادف با مفهوم شیعی جامعه و نظام امام زمان (عج) و بدین معنا و با این ویژگی تبیین می‌شد:

(۱) جامعه ای با حداکثر رشد، نعمت و فراوانی؛

(۲) جامعه ای که هرگونه ظلم و ستم و بهره‌کشی و اختناق در آن ریشه کن شده است؛

(۳) جامعه ای خالی از جنگ و تجاوز و برخوردار از صلح و صفا؛

(۴) جامعه ای عاری از اقتصاد پولی و تفکر کالایی؛

(۵) جامعه ای که مرزهای قومی و ملی و نژادی و طبقاتی در آن فروریخته است؛

(۶) جامعه ای عاری از مفاسد اجتماعی و رذایل اخلاقی. (۴)

۱- در نشست های انقلاب ایدئولوژیک بهار ۱۳۶۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۲۵۲ و ۲۵۳؛ سخنرانی مورخ ۱۱/۳/۶۴.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳.

۴- تشریح فلسفی...: صص ۸۷ - ۸۹؛ با تلخیص. تبیین جهان، ج ۹. صص ۱۷ - ۱۹؛ با تلخیص. ناگفته نماند که تلاش در انطباق ویژگی های «جامعه بی طبقه توحیدی» با نظام دوران ظهور حضرت حجت عجلت الله تعالی فرجه له بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی بارز است؛ و پیش از آن همان ویژگی های «جامعه بی طبقه کمونیستی» را منطبق می کردند.

(۱)

برگ برنده مجاهدین، یعنی همان عنصر ایدئولوژیکی شان، یک چیز خیلی مادی، واقعی و روشنی است؛ و آن هم «انسانِ رها» است. آن چیزی که سرچشمه خلاقیت ها [و انرژی بی کران است ... خلاصه یک کلید بیشتر ندارد و آن این است که چگونه انسان می تواند از درون خودش

بیرون بیاید و آن سرچشمه انسانی و گوهر انسانی خود را بارز کند ... یعنی از پيله انفرادی در آمدن و به شاخص و موتور محرک ایدئولوژیکی خارج از خود متصل شدن، او را از حالت «درخود» بیرون آورده و «رها» می کند. ...

امر رهبری عقیدتی، نقش تعیین کنندگی دارد و هر کس - به هر میزان - از خود رها شده و به این

پدیده چنگ بزند، طبعاً انرژی ها و خلاقیت ها و استعدادهایش متمرکز و شکوفا می شود. ...

هر کس در جای خودش، به هر میزانی که بیشتر توانسته باشد از پيله و جلد فردی خودش دریاید و به عنصر ایدئولوژیکی و رهبری رو کند و خالص تر و جامع تر وصل شود و از آن

دینامیزم بگیرد، طبعاً میتواند مسئولیت پذیری بیشتری داشته باشد. (۲)

مهدی خدایی صفت

(۳)

رمز انسجام و وحدت بی نظیر درونی مجاهدین چیست؟ جواب این سؤال و ده ها سؤال مشابه آن، در دفعه اول چیزی نیست جز اینکه بگوییم: باید به سراغ ایدئولوژی ناب توحیدی رفت و در آنجا جستجو کرد. و به راستی، آرمان والای مجاهدین از چه چیزی می جوشد و سرچشمه آن چیست؟ صداقت و فداکاری، به هر مقدار که لازم و ضروری باشد. فداکاری بی دریغ یعنی

درس اول هر مجاهد خلق. این همان عنصری است که از درون هر مجاهد خلق می جوشد و در محیط پیرامون خود جاری می شود. حلال تمامی مشکلات پایه و مایه ضروری انقلابی گری و

مجاهدت.

اما این هم - و تمامی این هم - در گرو یک شرط است؛ یک شرط بسیار مهم و ضروری، یعنی «رهبری». و اما در همین زمینه، مجاهدین قبل از هر چیز از نعمتی برخوردارند که واقعی ترین

واقعیت آنهاست: برخورداری از «حضور» و «وجود» شخص «مسعود»^(۴)، که سیمای این رهبری

ص: ۵۲۴

۱- در نشست شورای مرکزی مهرماه ۱۳۷۰.

۲- نشریه مجاهد، فوق العاده، پاییز ۱۳۷۰.

۳- از عناصر قدیمی.

۴- گیومه ها عینا در متن اصلی آمده است.

در او تبلور یافته و مریم در انقلاب درونی مجاهدین و با حضور مبارکش در رهبری نوین سازمان و انقلاب، جایگاهِ اخص او را به ما شناسانده.

کسی که لحظات ما، لحظات مجاهدین و لحظات انقلاب نوین ایران، از اندیشه او بارور می شود. از حضور او نشئت می گیرد. دیگر، واقعیت ها را اوست که برای ما تبیین می کند،

تشریح می کند، راه ها را بر ما می گشاید و در سخت ترین تنگناها فریادرس ماست. الگوی تمام عیار ماست، کعبه دل های ماست. به او عشق می ورزیم و از او درس عشق ورزیدن می آموزیم.

... این ماییم و این کعبه دل ها... (۱)

مسعود رجوی

(۲)

جایگاهی که عاری از تمام زنگارهای شرک آمیز و تبعیض آلود طبقاتی و به ویژه عاری از تلقی های سوداگرانه سیاسی و اجتماعی [است]... تعادل عقیدتی و تشکیلاتی و اجتماعی بسیار عالی تری را برای همه ما (چه زن و چه مرد) تأمین می کند. جایگاهی که در پرتو ایدئولوژی

انقلابی و توحیدی خود، از صدور محور انقلاب و ترقی به آن راه برده ایم و مشخصاً بر تساوی

و یگانگی ماهوی زن و مرد تأکید می کنند. (۳)

همچنین وی در نشست شورای مرکزی پاییز ۱۳۷۰ می گوید:

... برای خود مجاهدین، شخصاً فکر می کنم و بدون ذره ای مبالغه به آن معتقدم که همین مسؤل

اول شما - مریم - برای ما یک رحمت ویژه ای است. آی بچه ها درست می گویم؟

[اعضای شورای مرکزی:] - بله.

هیچ مبالغه ای در کار هست؟

- نخیر.

تک تک شما یقین دارید؟

- بله.

در کار؟

- بله.

در رزم؟

ص: ۵۲۵

۱- نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۹-۳۰؛ با اندکی تلخیص.

۲- پیام ۷ بهمن ۱۳۶۳؛ اعلام هم ردیفی مریم.

۳- نشریه مجاهد، ش ۲۳۵: ص ۴.

- بله.

و در تشکیلات؟

- بله. (۱)

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی

(۲)

فرماندهان و مسئولان بالاتر مجاهدین، امروز تا حدودی با ابعاد این جهش عظیم ایدئولوژیک درونی که ظرفیت و توان ما را هر چه پاکیزه تر و یگانه تر می سازد، آشنا شده اند.

فردا، در جریان سقوط محتوم رژیم ... و در جریان نوسازی و بنای ایران دموکراتیک، همگان با آثار و عوارض و ابعاد این قدم مهم تاریخی بیشتر آشنا خواهند شد ... بر همین روال، آثار عظیم ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی رهبری مسعود و مریم در طول زمان به ظهور خواهد رسید. (۳)

شورای مرکزی سازمان

(۴)

«مریم رهایی» راهگشای همه استعدادات همه مجاهدین است. با قرار گرفتن مریم در موضع مسئول اول سازمان، انقلاب ایدئولوژیک درون سازمان به اوج بلوغ و کمال شایسته خود می رسد و سرچشمه خیرات و برکات بس عظیم تر برای مجاهدین و خلق محبوبشان می گردد. بگذار

بگذار تا قید و بندهای استثماری - تماما - در هم بشکند و نسیم جامعه بی طبقه توحیدی، که در

دل و مزار هر مجاهد حک شده، به هر سو بوزد و فضای عطرآگین رهایی را بشارت دهد. (۵)

فهیمة اروانی

(۶)

مقایسه بین او [یعنی رجوی] و سایر شخصیت های ملی و تاریخی، کاری خنده دار و عبث

- ۱- همان.
- ۲- اطلاعیه به مناسبت انقلاب ایدئولوژیک خرداد ۱۳۶۴.
- ۳- همان، ش ۲۴۱: ص ۲۵.
- ۴- بیانیه آبان ماه ۱۳۷۰.
- ۵- نشریه مجاهد، فوق العاده، پاییز ۱۳۷۰.
- ۶- در مراسم انتصاب خود به همردیفی، مهرماه ۱۳۷۰.

است؛ زیرا او نه به اندازه یک سر و گردن بلکه کیلومترها با سایر رهبران و بزرگان فاصله دارد.

همه کارهای او تاریخ ساز است.

ما به مریم وصلیم. مستقیماً نمی توانیم به خود مسعود وصل بشویم. ما نمی دانیم که مسعود به چه کسی وصل است و با چه کسی نشست می گذارد و از چه کسی خط می گیرد... مبدا خودتان مستقیماً بخواهید به مسعود برسید. (۱)

من هم مثل همه مجاهدین، وقتی مریم را بالای سرم دارم، همه چیز دارم. در این دو سال بعینه

دیدم به هر میزان که او را شناختم، به هر میزان که فهمش کردم، به همان میزان در عرصه تغییر و تحولات - دنیای جدیدی رویم باز شده است ... روشن است که سرچشمه همه این فزایندها،

بالندگی ها در خودِ خواهر مریم است. ...

من در اینجا در برابر خود مریم و تک تک شما و در برابر رهبر عقیدتیمان برادر مسعود و در مقابل کلام الله مجید تأکید می کنم [که] به واقع از خودم چیزی نداشته و ندارم و هر آنچه هست، از سرچشمه فزایندها و بالندگی های مجاهدین یعنی از خود مریم است. (۲)

وقتی من می گویم که همه چیز مجاهدین مریم است، فقط یک بحث نظری و تئوریک و صرفاً بحث عاطفه و یا بیان علاقه ما به خواهر مریم نیست، بلکه منظورم از همه چیز یعنی [اینکه مریم] سرسلسله و سرچشمه دارایی ها و توانایی های مجاهدین در دنیای واقعی مبارزه برای سرنگونی رژیم و در جریان تلاش برای رهایی خلق اسیرمان است. خواهر مریم آن اندیشه و راهنما و راهگشایی است که در هر کاری - چه در کار نظامی و ارتش آزادی بخش، چه در کار سیاسی، چه در کار تشکیلاتی و ایدئولوژیک - اگر خودمان را با او کوک و تنظیم نکنیم، نمی توانیم

پاسخگوی الزامات خطیر مبارزه و صدق و وفا و پاکیزگی و پاکبختگی ضروری آن باشیم. (۳)

ص: ۵۲۷

۱- نشریه مجاهد، فوق العاده، پاییز ۱۳۷۰.

۲- همان.

۳- همان.

گام به گام تا برکشیدن زنان

در شرایط پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فراخوان های عام و گسترده سازمان، ابتدا در چارچوب «جنبش ملی مجاهدین» و سپس در سازماندهی جدیدشان به خصوص در محدوده «نهاد دانش آموزی»

وابسته به «بخش اجتماعی»، باعث شد که تعداد کثیری از دختران دانش آموز، هوادار مجاهدین خلق شوند.

تشکیلات، تمهیداتی فراهم آورده بود که اولاً سازمان را در رأس همه آرزوها و آرمان های افراد قرار دهد و ثانياً «الگو» ارائه کند. برای دختران و پسران جوان، خواندن و شنیدن زندگی نامه های فاطمه امینی و مهدی رضایی کفایت می کرد. از سوی دیگر جاذبه هایی می آفرید که دختران را - به خصوص - به سوی خود می کشید. همه به یاد دارند که اولین پیام ها و اعلامیه های سازمان، پس از پیروزی انقلاب، مزین به نام امام خمینی (ره) بود؛ چرا که خارج از حیطه رهبری معنوی امام (ره) در کشور، فرد یا جریانی نمی توانست به نام ایدئولوژی اسلامی جذب نیرو کند. در این مرحله از تاکتیک های مؤثر سازمان، موازی حرکت کردن با برخی از اقدامات یا تصمیمات امام (ره) بود. در اینجا به دو مورد از این حرکت های موازی اشاره می شود:

۱) همزمان با اعلام تشکیل «جهاد سازندگی» توسط امام خمینی (ره)، سازمان با ایجاد جمع هایی به نام «اردوهای سازندگی»، زیر پوشش خدمت به روستاییان، تعدادی دختر و پسر را در گروه های

محدود سازمان داده به روستاها برد و ضمن انجام برخی امور مربوط به روستاییان، آموزش های تبلیغاتی و ایدئولوژیک خود را صورت داد و ضمناً دست به گزینش زد و کسانی را که آموزش ها را بهتر می گرفتند، دستچین نمود.

۲) همزمان با اعلام لزوم تشکیل «ارتش بیست میلیونی» توسط امام خمینی (ره)، که منجر به تأسیس نهاد «بسیج» شد، سازمان دست به تشکیل «میلیشیا» زد و با شعار مبارزه با امپریالیسم و تحت این عنوان که خطراتی انقلاب را تهدید می کند، دانش آموزان دختر و پسر را آموزش نظامی

داد.

سازمان تلاش می کرد هویتی تازه و در عین حال جذاب به هواداران خویش دهد. عباراتی از قبیل «تا هنگامی که این جوانان پاکباخته «میلیشیا» هستند، هیچ ترسی از تهدیدات آمریکا نباید داشت. این جوانان آگاه، گور آمریکا و کارتر را خواهند کند.»^(۱) و یا چنین تعبیراتی پس از درگیری های خیابانی سال های ۵۸ - ۵۹ که «آری! فرزندان شما، مجاهدین خلق، میلیشای قهرمان، باز هم در آینده مضروب و مجروح خواهند گشت، شکنجه خواهند شد، به زندان ها و شهادت گاه ها خواهند شتافت. اما پرچم سرخ فام آزادی حسینی را در مسیر استقلال و جمهوری اسلامی از کف نخواهند داد»^(۲)، در هواداران انگیزه ایجاد می نمود تا در هر زمانی که لازم باشد مشتاقانه در اختیار تشکیلات باشند.

فروش روزنامه و نشریه در چهارراه ها، میدان ها و خیابان ها توسط دختران و پسران (به خصوص دختران) از جمله تاکتیک های سازمان برای تقویت انگیزه و دادن شخصیت و هویت موردنظر به آنها بود. برای دختران، این نکته که عمل خود را «زینبی» می دانستند و باور داشتند که مردم برای شناخت اسلام راه دیگری جز سازمان ندارند، بار انگیزشی مهمی بود. به فرد تلقین می شد که با فروختن نشریه و درگیر شدن با «ارتجاع»، در حال ارائه دادن چهره جدیدی از «زن مسلمان» است.

خط اساسی سازمان در ارتباط با دختران هوادار، دادن هویت مردانه یا مشابه مردان به آنها بود که در چنین عباراتی بیان می شد: «زنان ما باید قید و بندها را پاره کنند و با نابود کردن تبعیضات، تحقیر تاریخی ای را که به زنان روا داشته شده، از بین ببرند و به برابری با مردان - که خواست برحق آنهاست -

ص: ۵۳۰

۱- نشریه مجاهد، ش ۳۸: ص ۲. جالب است که این جملات در پیامی خطاب به امامره آمده است!

۲- همان، ش ۱۱۴: ص ۲۰.

پس از فرار سران سازمان از ایران، به دنبال اعلان رسمی جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی، مسعود رجوی با عملکرد خود نشان داد که نقشی ابزاری برای زن قائل است. ازدواج نخست او با اشرف

ربیعی، یک ازدواج نمادین بود. ازدواج دوم او، با فیروزه، دختر ۱۹-۱۸ ساله بنی صدر، پس از کشته شدن اشرف ربیعی و موسی خیابانی، وحدت تاکتیکی «بنی صدر - رجوی» را (آنچنان که بنی صدر می پنداشت) یا «رجوی - بنی صدر» را (آنچنان که در واقع رخ داده بود) کامل می کرد. ازدواج سوم رجوی با همسر دوستش مهدی ابریشمچی نیز در جهت حل بحران ها و بن بست ها انجام شد. مریم قجر عضدانلو «همردیف مسئول اول» معرفی گردید؛ این ازدواج «انقلاب نوین ایدئولوژیک» نام گرفت؛ رجوی هم تا

سطح امامت و نبوت و الوهیت بالا کشیده شد... چرا که باید بحران ریزش نیرو و کمبود رهبری

کارزماتیک - به زعم سازمان - برطرف گردد.

همان طور که یرواند آبراهامیان نیز یادآور شده، نتایج چنین ازدواجی کاملاً روشن بود. انزوای بیشتر مجاهدین خلق از جهان بیرون و تصفیه ای وسیع و هدفدار در تمام سطوح تشکیلات. اما در سطوح

بیرونی، علاوه بر پیامدهای ملامت بار چنین حرکتی از نظر عموم - به خصوص مسلمانان شیعه ایرانی - تأثیرات منفی شدیدی بر افشار روشنفکر غیرمذهبی و حتی نیروهای مخالف نظام داشت. (۲)

رجوی که عادت کرده بود بحران ها را با بحرانی جدیدتر حل کند، پس از رودررویی با شکست عملیات موسوم به فروغ، «نشست های طلاق» را به راه انداخت و آخرین مأمنی را که دو تن عضو سازمان

می توانستند در آن از کنترل تشکیلات بیرون باشند، یعنی حریم خانواده، تصرف یا حذف نمود. محور اصلی «انقلاب طلاق» تصاحب قلب ها بود.

حرکت های نمایشی بعدی و مانور حضور زنان و دختران در «ارتش آزادی بخش»، به راستی از سوی هیچ جریان سیاسی و هیچ دولت و یا ارگان حقوقی بین المللی جدی گرفته نشد. در کنار دولت عراق زیستن، جریان های نمایشی ترتیب دادن، نمایش قدرت با تانک های صدام حسین و... اعلام پی در پی

تفویض و «تعویض» مسئولیت ها به زنان و دختران، می توانست نیروهای سازمان را انگیزه دهد و آنان را در انزوای کامل، به دور از هر نوع زندگی آرام و عادی اجتماعی، همچنان دست به سینه و مطیع رهبری

- ۱- جمع بندی یکساله...: ص ۱۸۰.
- ۲- آبراهامیان، ترجمه دست نویس: ص ۱۹۳.

نگه دارد.

روندی که رجوی و تشکیلات وی، از هفتم بهمن ۱۳۶۳ با اعلام همردیفی مریم قجر عضدانلو آغاز

کردند، مثل یک سریال دنباله دار ادامه یافت:

- اعلام رهبری نوین مریم و مسعود؛

- ازدواج «ایدئولوژیک» مسعود و مریم؛

- معرفی مریم به عنوان مسئول اول سازمان؛

- اعلام حضور ۲۴ زن در شورای رهبری سازمان؛

- انتخاب مریم به ریاست جمهوری (توسط مسعود)؛

- معرفی فهیمه به عنوان مسئول اول و معرفی شهرزاد و مهوش و عذرا و حمیده و محبوبه به عنوان همردیف های مسئول اول؛

- معرفی شهرزاد به عنوان مسئول اول؛

- معرفی فهیمه به عنوان هماهنگ کننده دفاتر رئیس جمهور؛

- معرفی مهوش سپهری به عنوان مسئول اول؛

- معرفی بهشته شادرو به عنوان مسئول اول؛

- اخیرا معرفی مژگان پارسایی به عنوان مسئول اول و معرفی فائزه و ثریا و زهره به عنوان همردیف ها و معاونان مسئول اول.

اسماعیلیان و سازمان

اسماعیلیه یک سلسله مراتب منظم و اکید داشتند. بر رأس این سلسله مراتب خلیفه قرار داشت و او حجت های خود را به ۷ جزیره می فرستاد. پس از حجت، باب الابواب و یا داعی الدعاه بود که مأمور بحر بودند و سپس داعی که آنها را به مطلق و مآذون تقسیم می کردند. مطلق حق تبلیغ نداشت ولی مآذون داشت و سپس به مقام مستجیب می رسید. در سازمانی که حسن بن صباح ایجاد کرده بود بر رأس

سازمان داعی الدعاه یا شیخ الجلیل بود و سپس داعی کبیر و آن گاه داعی و اعضای ساده جمعیت را «رفیقان» یا «لاحقان» یا «فدایان» می خواندند. از نظر واحدهای تشکیلاتی، در تواریخ از چند واحد سازمانی نام برده می شود. مانند دعوت خانه، که اعضای آن حق عضویت می پرداختند و فراموشخانه که

انجمن های سری اسماعیلی بود. روزهای دوشنبه و پنج شنبه داعی الدعاه مجالس عامه و خاصه برای بحث و مناظره تشکیل می داد. برای اداره این سازمان ها و مجالس، مبلغی به نام حق النجوی به میزان سه دینار و ثلث از اغنیا و سه درهم و ثلث از فقرا می ستاندند. پنهان کاری و کتمان سر از اصول مسلمة سازمان های اسماعیلی بوده است. آنها در کار تبلیغ استاد بودند و قواعد آن را تنظیم و به پنج مرحله تقسیم کرده بودند:

(۱) مرحله تفریس. یعنی جست و جو برای پیدا کردن شخص مناسب و مساعد برای قبول نظریات اسماعیلیان.

(۲) مرحله تأسیس. یعنی مرحله ای که مبلغ می کوشید با شخص مناسب دوست شود.

(۳) مرحله تشکیک. یعنی مرحله ای که مبلغ به تدریج می کوشید در عقاید شخصی که مورد تبلیغ اوست رخنه کند، تناقضات معتقدات او را بیرون بکشد. خطاهای فکری او را نشان بدهد بدون آنکه عقاید واقعی خود را بیان کند.

(۴) مرحله ربط. یعنی مرحله ای که داعی و مبلغ به تدریج عقاید خود و اهمیت و هویت فکری خویش را برای شخص مورد تبلیغ افشا می کرد. در این مرحله معمولاً داعی شخص مورد تبلیغ را به قید

قسم به «کتمان سر» وامی دارد.

(۵) مرحله تعلیق. یعنی مرحله ای که مبلغ شخص مورد تبلیغ خود را به سازمان اسماعیلی وابسته می کند و به او نام «مستجیب» می دهد و او را وارد خاندان اسماعیلی جهان می سازد.

«مارکوپولو» جهانگرد ونیزی نخستین کسی است که درباره استفاده رهبران اسماعیلیه از مواد محرک و مخدر سخن گفته است. بر اساس این نگره، حسن صباح پیشوای «دعوت جدید»، علاوه بر این اسلوب های عقلی، برخی اسلوب های دیگر نیز برای ایجاد ایمان در طرف خود به کار می برد و آن استفاده از مخدرها به ویژه حشیش بود. داستان بهشت الموت معروف است و مارکوپولو آن را در سفرنامه خود آورده است. برپایه این روایت، آنها ابتدا که فدایی را بی هوش می ساختند و حشیش بسیار به او می نوشاندند و سپس او را به جایی نزهت افزا که نمونه ای از غرفات و روضات بهشت بود می بردند و پس از آن که مدتی در آنجا او را در عیش و نوش نگاه می داشتند، باز بی هوش کرده به جای نخست باز می گرداندند. فدایی چون به هوش می آمد، آنچه که می گذشت مانند رویایی زنده و واقعی در نظرش مجسم بود. پس به او می گفتند که تو بهشت را دیده ای و اینک اگر خواستار بازگشت بدان بقعه خرم

هستی باید از فداکاری بازناستی. مرگ تو این بار شرط ورود در این ساحت دل انگیز و زندگی ابدی در آن است. در اثر همین باورها بود که می گویند گاه مادر یک فدایی وقتی می دید او زنده از «مبارزه» بازگشته است از غصه می گریست.

آنچه تحت عنوان «ضوابط تشکیلات» در سازمان یا فرقه رجوی اعمال می گشته و به صورت انتزاعی تر و پیچیده تر تداوم یافته است، نوع مدرن و امروزی شیوه هایی است که امثال حسن صباح در فرقه هایی چون اسماعیلیه اعمال کرده اند؛ با این تفاوت که درجات مسخ و مغزشویی در فرقه رجوی، از مراحل پس از استعمال حشیش و دیگر مواد هم مؤثرتر بوده است.

«خشونت» پایه ای و ذاتی یک فرقه

اشاره

اکنون که ماجراهای درونی سازمان مجاهدین خلق در گذشته (عمدتاً ترورهای داخلی و به خصوص ترور جواد سعیدی، مجید شریف وافقی، مرتضی صمدیه لباف، محمد یقینی، علی میرزاجعفر علاف و...، نیز خودکشی های مشکوک متعدد) و جریان های پس از خرداد ۶۰ (از عملیات انتحاری و ترورهای کور خیابانی گرفته تا عملیات مهندسی و دستور تشکیلاتی خودسوزی) برای همه روشن شدند، شاید بحث درباره «خشونت» نهفته در بطن این گروه غیرضروری به نظر آید؛ لیکن این واقعیت را هم نمی توان

نادیده گرفت که وجود رگه های «قهر» و «خشم» و «کینه» و «میل» یا «بی قراری» نسبت به کشتن و نابود کردن دیگران، از فاکتورها و عواملی بوده است که زمینه را برای اجرای صحنه های عملیات خشونت بار فراهم می کرده است.

سرودهایی که در یک گروه به اصطلاح «انقلابی» خوانده می شود، به خصوص با تکرار و بارها و بارها در ذهن و زبان مرور کردن، آثار غیرقابل انکاری در ایجاد این زمینه روانی خشونت دارد که می تواند خود به تنهایی موضوع یک پژوهش مستقل باشد. در اینجا دو سرود قدیمی سازمان مجاهدین خلق ایران و مضمون آنها مورد مطالعه اجمالی قرار گرفته است.

سرود اصلی مجاهدین خلق

بهمین بازرگانی، ضمن بیان بخش هایی از خاطرات خود در زندان مشهد، در یک گفت و گو، به سرودی اشاره می کند که آن را محمد سیدی کاشانی ساخته بود. سرود مزبور همین است که در اینجا

آورده ایم و به «سرود مجاهدین» معروف بود ولی بعدها عنوان «سرود خون» را روی آن گذاشتند. (۱) بازرگانی می گوید:

[در زندان مشهد] سیدی کاشانی هم بود که به او «بابا» می گفتند؛ سرود مجاهدین را هم او ساخت. یادم است که یک بار بچه ها در سلول ها این سرود را می خواندند؛ فیروز گوران - همان

روزنامه نویسی که به زندان افتاد و الآن جامعه سالم را منتشر می کند - هم بود. بچه ها

می خواندند: «غریو بمب و انفجار»... وحشتناک است! واقعا در آن موقع حالیمان نبود که اینها چیزهای بدی است و خیلی وحشتناک است. من جلسه گذاشتم که اینها را از سرود حذف کنیم [که توافق حاصل نشد]. (۲)

سرود خون

زخون - زخون

شراره های انتقام توده ها

به خرمن وجود دشمنان گرفت

که از فروغ روشنش

فضای تیره جهان شود سپید (۲)

*

زجای خود - زجای خود

زجای خود بخیز و عهد راستین

وفا نما به خون و عزم آهنین

پیا پیا که انقلاب راستین

پیا شود زنهضت مجاهدین (۲)

*

زخشم ما - زخشم ما

گلوله های آتشین (۲)

به آتش افکند وجود دشمنان

غریو فتح و انقلاب

رسد ز سرزمین ما به آسمان (۲)

ص: ۵۳۵

۱- متن این سرود و سرود دیگری که جایگزین «ای ایران» بود، در پی خواهد آمد؛ به نقل از: مجموعه هم آواز با مجاهدین؛ مجموعه ای از سرودهای سازمان مجاهدین خلق ایران، به کوشش انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه مشهد، مهرماه ۱۳۵۸، صص ۱۱ و ۲۴.

۲- گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

در سال های اول دهه ۱۳۷۰ زمزمه ها و شایعات به شواهد عینی تبدیل شد و تعداد زیادی از کسانی را که با مواضع و دیدگاه های سازمان آشنا بودند، در حیرت فرو برد؛ و البته بودند کسانی که به دلیل آشنایی با مؤلفه ها و علایم حرکت رهبری سازمان به سمت قدرت مطلق فردی، هرگونه تغییر و وارونگی را محتمل می دانستند. رهبری سازمان تصمیم گرفت از اهرم ها و وسیله هایی که قبلاً نامشروع و به شدت «ممنوعه» بود، به نحو احسن استفاده کند: برگزاری کنسرت ها و شوها و میتینگ ها، برگزاری سالگرد ۳۰ تیر، استفاده از نقش شیر و خورشید و اضافه آن به پرچم ایران، فراگیر کردن و انتشار سرود «ای ایران» و...

از آنجا که در گذشته، سازمان بر آن بود که سرود «ای ایران» ارتجاعی و ضدانقلابی است (به جهت تکرار نام «سرزمین» و در نتیجه تقویت حس ناسیونالیستی - که گناه کبیره و ذنب لایغفر شمرده می شد) سرایش سرود دیگری را به جای آن تدارک دید و بدین منظور، محمد سیدی کاشانی (معروف به «بابا») سرودی را سرود که ابیاتی از آن در زیر می آید. (۱)

سرود پیکار خلق

ای رزم آور خلق قهرمان

ای رزمت الگوی همزمان

ای.....

سرسختی ات در هم شکسته بساط ستم

بگسسته هر ظلمتی را زهم

ای پشتیبان تو کارگر

همرزم دهقان و پیشه ور

ص: ۵۳۶

۱- بخشی از خاطرات شفاهی یکی از مجاهدین خلق زندانی در رژیم شاه که مایل به معرفی خود نیست، در تنظیم این یادداشت مورد استفاده و اقتباس قرار گرفته است.

ای.....

رنج سالیان تو نشان جنبش است

پرطنین صدای تو زمان یورش است

راه تو چون راه خدا

چون ره نوردد سوی آسمان

ای پرچم دار پیام و خون

ای.....

ره گم کنند دژخیمان

تنها شوند در این میان

شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان های عراق

در مردادماه ۱۳۶۱ افراد سازمان در تهران سه پاسدار به اسامی طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی را ربوده، به خانه امنی بردند و آنها را برای گرفتن اقرار و به قصد انتقام جویی تا سرحد مرگ شکنجه کردند. اعضای سازمان ناخن های این پاسداران را با انبردست کشیدند. پشت و شکمشان را با اتو داغ کردند. بعد هم جسدشان را به آتش کشیدند. در این خصوص اما صدایی از جایی به گوش نرسید و کسی پیدا نشد که این عمل فجیع را محکوم کند. برخی گفتند: اگر رژیم می کشد و شکنجه می کند، پس سازمان هم حق دارد چنین کاری را بکند. کسی به این چراغ سبز دادن ها برای شکنجه انسان ها اعتراضی نکرد و نتیجه همین شد که این روزها شده است.

سازمان تا وقتی چاردیواری نداشت و به لحاظ زیست محیطی (در محیط اروپا) در مضیقه بود،

نتوانست ماهیت اصلی خود را در خصوص برخورد با منتقدین - چه در درون سازمان و چه در بیرون آن - نشان دهد. ولی از همان آغاز ورود به عراق، زندان های بزرگی برپا کرد.

تا این اواخر در قرارگاه اشرف که بزرگترین و اصلی ترین پایگاه مجاهدین در عراق است بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان های متعدد سازمان را بر عهده دارد. این بخش - که مسئول نادر رفیعی نژاد

است - همه گونه مشخصات یک مجموعه قضایی را دارد. متهم که همان ناراضی و متقاضی خروج از

سازمان است، ابتدا به انفرادی فرستاده می شود. پس از مدتی به «دادگاه» فراخوانده می شود. در این «دادگاه» که نقش رئیس و دادستان و بازجو را یک نفر بازی می کند، متهم نمی تواند وکیل مدافع داشته باشد. در این دادگاه متهم موظف است فرمی را امضا کرده، از «رهبری» سازمان طلب مغفرت کند. اگر متهم این فرم را امضا نکند، به دستور رئیس دادگاه توسط گروه ضربت که اعضای آن نیز جزو مسئولین سازمان هستند، مورد ضرب و شتم قرار می گیرد. این کتک زدن تا مرحله امضا گرفتن از متهم و زندانی ادامه پیدا می کند.

برخی از برخوردهای گروه ویژه ضربت بخش «قضایی» سازمان با افراد منتقد و خواستار جدایی، به قرار زیر است:

۱) رجوی خود شخصا به عنوان رهبر مذهبی فتوای «سیلی زدن» را صادر کرده است. وی در نشست «طلاق» روز ۲۷ شهریور ۱۳۷۰ در قرارگاه اشرف گفته است: «بریده آزاد است هر کاری بکند. هر حرفی بزند؛ اما اگر بریده ای بخواهد خمینی گرایی را مبلغ باشد، از جانب من دو سیلی محکم بر بناگوش او بنوازید»

۲) شلاق زدن شیوه مرسوم در همه زندان های سازمان به خصوص از تابستان ۱۳۷۰.

۳) حبس در سلول انفرادی.

سلول های ساخته شده برای زندانیان به شکلی است که برای هر زندانی یک فضای کوچک جهت هواخوری در مقابل سلولش ساخته اند، تا با سایر زندانیان ارتباط نگیرد و زندانیان از وجود یکدیگر بی خبر بمانند. با این شیوه هر زندانی گمان می کند که تنها اوست که زندانی است.

۴) تحمیل گرسنگی به زندانیان.

۵) قطع آب گرم حمام در زمستان.

۶) از کار انداختن سیستم های تهویه و خنک کننده در گرمای بالای ۵۰ درجه بغداد و دیگر شهرهای عراق.

۷) حبس در سلول مملو از پشه، سوسک و...

۸) ناسزا، توهین، کتک زدن.

۹) دست های فرد را از پشت می بندند و با همین حال، او را از روی زمین بلند کرده و در حالی که بغل گوش زندانی نعره های گوش خراش می کشند، چند نفری با مشت و لگد و پوتین های نظامی بر

سر زندانی ریخته، او را به باد کتک و سیلی می گیرند. به عنوان نمونه می توان از محمدحسین سبحانی نام برد که توسط ابراهیم ذاکری، نادر رفیعی نژاد و حسن محصل در تیرماه ۱۳۷۸ تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته بود.

۱۰) شلاق زدن با کابل برق.

۱۱) «معبد» یا کتک زدن تیمی با مشت و لگد.

۱۲) «اتاق فوتبال» که در آنجا تعداد ۶ نفر در دو تیم ۳ نفره، زندانی را مثل توپ فوتبال با مشت و لگد به هم پاس می دهند. در صورت بیهوش شدن زندانی، با ریختن یک سطل آب روی سر و صورتش، او را به هوش آورده، مجدداً شکنجه را از سر می گیرند.

۱۳) «دهلیز قبر» این گونه است که زندانی را بین دو سطح چوبی قرار داده و به وسیله چرخاندن

اهرم های آن و در نتیجه نزدیک کردن این دو سطح، فشار کشنده ای به همه اعضای بدن زندانی

وارد می کنند.

۱۴) «کفن پیچ یا پتو پیچ» که زندانی را در پتو پیچیده و می چرخانند.

محاکمات درون سازمانی بسته به اینکه سازمان چه هدفی را از محاکمه فرد دنبال می کند، معمولاً به دو صورت انجام می گیرد: فردی و جمعی. این محاکمات در یک محیط دربسته با حضور متهم و چند نفر به عنوان قاضی یا در یک سالن بزرگ چند صد نفره با حضور چندین متهم صورت می گیرد. افرادی که مورد محاکمه فردی قرار گرفته اند، گزارش هایی از بدرفتاری، تحقیر، کتک و آزار بدنی داده اند. در مواردی این افراد از جانب قاضی نیز مورد هتاک و ضرب و شتم قرار گرفته اند. حکم صادره در تمامی این دادگاه های بسته اعدام بوده است که اجرای آن را به دلائل سیاسی مقدور نمی دانند. اجرای این حکم تا زمان به قدرت رسیدن مسعود رجوی معلق می ماند. از افرادی که تا به حال حکم اعدامشان در این دادگاه ها صادر شده و توانسته اند آن مناسبات را ترک کرده، به افشاگری پردازند، می توان از اردشیر

پرهیزکاری، فرهاد جواهری یار، محمدحسین سبحانی و جمشید طهماسبی نام برد. آخرین گزارشی که در این زمینه منتشر شده، گزارشی است مفصل از مسعود طیبی، یکی از اعضای شورای مرکزی و عضو ستاد تبلیغات سازمان مجاهدین «که به عنوان فیلمبردار، خود ناظر و شاهد محاکمه جمعی قریب به ۴۰۰ تن از ناراضیان سازمان در تابستان ۱۳۸۰ در «پایگاه اشرف» بوده است. طیبی در آذرماه ۱۳۸۰ از عراق گریخت و به اروپا پناهنده شد. گزارش طیبی به عنوان یک شاهد عینی می تواند از اهمیت فوق العاده ای

برخوردار باشد.

نامه افشاگرانه درباره محاکمات سازمانی

با احترام به مسئولان سازمان غیردولتی عفو بین المللی و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد.

برای اطلاع شما اینجانب (مسعود طیبی) یکی از اعضای سابق شورای مرکزی و عضو سابق ستاد تبلیغات مجاهدین با رده تشکیلاتی (معاون عضو ستاد)،

احتراما به عرض می رسانم که فعالیت سیاسی ام را از سال ۱۳۵۷ با مجاهدین شروع کرده و در سال ۱۳۶۰ به زندان افتاده و به مدت یک سال در زندان اوین و قزل حصار زندانی سیاسی رژیم

جمهوری اسلامی بوده ام. سپس پس از آزادی مجددا فعالیت خود را با تنی چند از هواداران

ادامه دادم ولی رژیم جمهوری اسلامی متوجه شده و شبانه به خانه ما حمله می کنند که با طرح حساب شده از قبل موفق به فرار می شوم و پس از زندگی مخفی به مدت ۶ ماه در مشهد از طریق حزب دمکرات کردستان خود را به شمال کردستان و پایگاه های مجاهدین در سال ۱۳۶۳ رساندم. از این سال تا سال ۱۳۸۰ در قسمت های مختلف این سازمان از جمله در ستاد تبلیغات

سازمان مجاهدین مسئولیت هایی را بر عهده داشتم. در سال ۱۳۷۰ به عضویت شورای مرکزی سازمان مجاهدین انتخاب شدم که اسم و مشخصاتم در نشریه فوق العاده مجاهد به تاریخ پاییز

۱۳۷۰ درج و مدرک آن را به همراه دارم. در سال ۱۳۷۳ به همراه مریم رجوی به پاریس اعزام

شدم و سپس در سال ۱۳۷۵ با ایشان به خاک عراق برگشتم. در سال ۱۳۸۰ به عنوان معاون عضو

ستاد پس از ۲۰ سال کار حرفه ای شناخته شدم که عکس و تصویرم در نشستی به همین مناسبت

در نشریه مجاهد شماره ۵۶۲ به تاریخ مهرماه ۱۳۸۰ درج شده را به همراه دارم. من آخرین

مسئولیتم مجری و گوینده برنامه تبلیغ ارتش آزادی بخش در ماهواره ۲۴ ساعته سیاسی آزادی

می باشد که فیلم آن به همراه گویندگی و اجرای برنامه ای را در اختیار دارم.

من در دسامبر ۲۰۰۱ (آذرماه ۱۳۸۰) به دلیل محاکمات درون تشکیلاتی و سرکوب و تفتیش عقاید روزانه و همچنین تصمیم سازمان مجاهدین مبنی بر تحویل ناراضیان این سازمان به رژیم... از آن کناره گیری کردم تا به هر وسیله ممکن از این تصمیم گیری سازمان پرده برداشته و حقایق انکارناپذیر را به اطلاع مردم ایران و آزادی خواهان جهان برسانم تا به هر گونه ای که

امکان پذیر است جلوی این عمل شنیع و ضددمکراتیک و ضدآزادی گرفته شود و حق مسلم انتخاب راه و روش زندگی از طرف فداکارترین فرزندان مردم ایران که هم اکنون در خاک عراق

به عنوان ناراضیان این سازمان صدایشان به جایی نمی رسد محترم شمرده شود و سازمان

ص: ۵۴۰

مجاهدین این اجازه را نداشته باشد که در سکوت و بی خبری دست به چنین رفتار ضدانقلابی و ضد مردمی بزنند.

من به دلیل سطح تشکیلاتی ام و همچنین به دلیل مسئولیت فیلم برداری در نشست هایی حاضر شده ام که افرادی به دلیل عقاید شخصی و همچنین اختلاف عقیده سیاسی و تشکیلاتی شان خواهان جدایی از سازمان مجاهدین شده اند ولی متأسفانه به خاطر همین تصمیم گیری مبنی بر خروج از سازمان، محاکمه شده و در این محاکمات سازمانی به دستور تشکیلات و رهبری مسعود رجوی هیچگونه هیئت منصفه و وکیل مدافعی حضور نداشته که از آنان و حقشان مبنی بر حق انتخاب آزاد زندگی در هر شرایطی دفاع کند. به دلیل اعتراض به این محاکمات و اختناق

و سانسوری که امروز در مناسبات این سازمان برقرار شده است، پس از ۲۲ سال فعالیت تشکیلاتی مستمر و حرفه ای از این سازمان کناره گیری کردم و جهت روشننگری سیاسی برای مردم ایران و جهان که بدانند سازمان مجاهدین امروز، در سال ۱۳۸۱، چه بلایی بر سر فرزندان شان می آورد با شما تماس برقرار کرده و شواهد انکارناپذیری را جهت رسیدگی و هر

اقدامی که برای خلاصی بیش از ۴۰۰ تن از ناراضیان این سازمان (بنابر گفته شخص مسعود رجوی در نشست های درون تشکیلاتی) که در شرایط بسیار بدی به سر می برند در اختیار شما

قرار می دهم:

(۱) این محاکمات در تابستان ۱۳۸۰ برابر با ژوئن ۲۰۰۱ میلادی به مدت ۳ ماه ادامه داشته است.

(۲) محل این محاکمات در قرارگاهی به نام باقرزاده در ۶۰ کیلومتری غرب بغداد بوده است.

(۳) تعداد ناراضیان در حال جدا از کسانی که در زندان ها [به سر می برند] و یا به مقامات عراقی تحویل داده شده اند، به گفته شخص مسعود رجوی ۴۰۰ نفر می باشد.

(۴) در صورت محاکمه، فردی که نپذیرد دیگر در مناسبات مجاهدین در عراق بماند، حداقل به مدت ۲ سال برای (عضو)، ۵ سال برای (معاون بخش) و ۱۰ سال برای (معاون عضو ستاد) زندان در نظر گرفته می شود با این توجیه که اطلاعات فرد باید بسوزد.

(۵) افراد می بایست در جلوی دوربین ظاهر شوند و با مصاحبه تلویزیونی از اعمال خود اظهار

پشیمانی و ندامت کنند و به طور مکتوب خود را محکوم کنند. (این شیوه در سال ۱۳۶۰ به میزان زیاد در زندان های رژیم جمهوری اسلامی بکار گرفته می شد و به عنوان یک زندانی

سیاسی در این سال ها با آن مواجه بوده ام و اکنون در سال ۱۳۸۰ مجاهدین از همین شیوه

برای سرکوب مخالفان خود بهره می گیرند).

۶) پس از مراحل فوق فرد ناراضی را تحویل رژیم ایران می دهند. به این ترتیب که یا او را لب مرز ایران و عراق رها می سازند تا توسط پاسداران رژیم دستگیر یا کشته شود و یا اینکه از

ص: ۵۴۱

طریق مقامات عراقی وی را تحویل رژیم ایران می دهند.

(۷) در مسیر تحویل فرد ناراضی از مسیر مقامات عراقی، فرد مدت زیادی را نیز باید در زندان های عراق از جمله (زندان ابوغزّیب) سپری کند که این موارد فشارهای خردکننده ای

را به فرد وارد می سازد تا نهایتاً از خروج خود از تشکیلات مجاهدین، در عراق پشیمان شود. نکته خیلی مهم اینکه افرادی که به نام ارتش آزادی بخش در خاک عراق جمع شده اند

دارای پاسپورت پناهندگی از دولت عراق نیستند بلکه این سازمان مجاهدین است که به عنوان یک سازمان از مقامات عراقی پناهندگی دریافت کرده و لذا هر کس را که سازمان مجاهدین وی را تأیید نکند بلافاصله دولت عراق حق دستگیری وی را - به عنوان جاسوسی که از طریق کشور ایران اعزام شده است - دارد و سازمان مجاهدین از مدت ها قبل از این موضوع مطلع بود. ولی آن را به اطلاع اعضایی که حتی بیش از ۲۰ سال برای او

زحمت و رنج کشیده اند نرسانده بود.

با قوی تر شدن احتمال حمله قریب الوقوع آمریکا به عراق و همین طور حوادث بعد از فاجعه ۱۱ سپتامبر تعداد افراد خواهان جدایی از مجاهدین و نماندن در خاک عراق روز به روز بیشتر

می شود و به دلیل از هم نپاشیدن تشکیلات مجاهدین در عراق چنین تصمیمات ضدانسانی از طرف سازمان مجاهدین برای اعضای ناراضی اش گرفته شده است. بنابراین بعد از محاکمه ۲ راه پیش پای فرد می گذارند یا وی را تحویل مقامات عراقی دهند که از طریق صلیب سرخ به

آنها می گویند به اروپا اعزام می شوند که بعداً معلوم شد این هم دروغ است و (فرد ناراضی با تعویض اسرای عراقی از مسیر دیگر تحویل ایران می گردد).

و یا (راه حل دوم) که لب مرز ایران و عراق رها شده و خودشان مشکل خودشان را حل کنند و

کاری هم به سازمان مجاهدین نداشته باشند. و از طریق جرگه ها و آبراه هایی که از داخل خاک عراق به ایران و بالعکس وجود دارد اقدام به چنین اعمالی می کنند ولی به گفته خیلی از

ناراضیان در موارد مشابه، پس از رها کردن فرد از طرف مجاهدین اقدام به تیراندازی شده و فرد رها شده با تیراندازی متقابل نگهبانان لب مرزی رژیم جمهوری اسلامی کشته شده اند.

این احتمال را سازمان مجاهدین می دهد که اگر فرد گیر رژیم نیفتد فرد ناراضی در تاریکی شب

ناخواسته در میادین مین باقی مانده از زمان جنگ ایران و عراق بیفتد و این طوری از دست وی خلاص شوند و به این ترتیب

از حوادثی که هم اکنون در سازمان مجاهدین اتفاق می افتد کسی

مطلع نگردد و همه چیز در پرده ای از ابهام باقی بماند و هیچ کس صدایش در خاک عراق (کشوری که خود به قوانین بین المللی ترتیب اثر نمی دهد) به گوش سازمان های حقوق بشری و مجامع بین المللی نرسد.

ص: ۵۴۲

به هر صورت این وظیفه شماست که به عنوان یک سازمان حقوق بشری با تحقیقات کامل از آنچه گفته ام و در هر دادگاه یا مجمع تصمیم گیری عالی حاضر به شهادت آنها هستم هر اقدامی

که صلاح می دانید تا از حقوق افرادی که دیگر نمی خواهند به هر دلیل با این سازمان همکاری

کنند دفاع کنید و به عنوان یک انسان آزاد که برای رهایی مردم ایران از چنگک آخوندها اکنون در مسیر خود به چنین گردابی افتاده اند کمک برسانید.

محترماً عرض می کنم اقدام سازمان شما بسیار تعیین کننده است چرا که سازمان مجاهدین به شدت از هر گونه پیگیری بابت این موضوع به شدت هراس دارد و به همین دلیل ما کزیم تلاش

خود را کرده است که این حقایق جایی عنوان نشود و با انواع تهمت ها و دروغ گویی ها سعی

می کند صدای من را نیز که توانسته ام از آن جهنم خلاصی پیدا کنم خاموش سازد.

در ادامه به اسامی و مشخصات برخی از محاکمه شدگان تابستان ۱۳۸۰ (ژوئن ۲۰۰۱) در این سازمان تا جایی که برایم مقدور و ذهنم یاری می کرده اشاره می کنم و بار دیگر یادآوری می کنم جدا شدن افرادی که حداقل ۱۰ تا ۲۰ سال از جوانی و از زندگی خود را صرف این تشکیلات کرده اند فقط به این دلیل انجام می شود که سیاست های غلط و غیردموکراتیک این سازمان در مناسبات درونی و بیرونی اش را قبول نداشته و دیکتاتوری و فردپرستی مسعود رجوی را نمی پذیرند و یا بعضی ها انجام عملیاتی را که در داخل ایران با اسم عملیات رهایی بخش که بدون هیچ نتیجه گیری واقعی برای آزادی مردم ایران که منجر به کشته یا زخمی و دستگیر شدن تمامی افراد اقدام کننده شد و همچنین برخی از افراد عادی از جانب مردم ایران قربانی این اقدامات شدند را به عنوان یک تاکتیک صحیح که فقط به رژیم ضربه می زند درست تلقی نمی کنند و فقط به همین جرم!!!... مجبورند این فشارها و سختی ها را تحمل کنند و به هنگام

جدایی از سازمان علی رغم این که بخش اعظمی از عمر خود را صرف آن کرده اند بدون هیچ گونه چشم داشت یا کمترین حقی از سازمان مجاهدین فقط خواهان این هستند که اجازه دهند

برای ادامه زندگی شان خود افراد تصمیم گرفته و به دنبال زندگی خصوصی شان بروند ولی همین حداقل را هم سازمان مجاهدین نمی پذیرد.

ارادتمند: مسعود طیبی از مسئولین سابق ستاد تبلیغات مجاهدین و عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران - تاریخ ۲۵- اکتبر - ۲۰۰۲ (مهرماه ۱۳۸۲).

اسناد ضمیمه نامه سرگشاده مسعود طیبی

(۱) مهدی افتخاری

مدت محاکمه: دو روز تمام

مشخصات:

(۱) سن حدود ۶۰ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۳۰ سال.

(۴) مسئول بخش اجتماعی سازمان در سال ۱۳۶۴.

(۵) از زندانیان سیاسی زمان شاه.

(۶) هم بند مسعود رجوی در زندان.

(۷) فرمانده عملیات خروج مسعود رجوی و بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران.

(۸) او از ناراحتی عصبی به شدت رنج می برد ولی برای معالجه او را برخلاف کسانی مثل ابراهیم

ذاکری به خارج نمی فرستند و به کارهای سختی چون باغبانی وادار می کنند.

اتهامات:

(۱) عدم پذیرش بحث انقلاب ایدئولوژی مجاهدین مبنی بر عدم ازدواج تا آخر عمر.

(۲) ایجاد پاسیویسم و دلسردی در تشکیلات.

(۳) مخفی کردن غذا و پوشاک برای فرار.

(۴) عدم شرکت در نشست های تفتیش عقاید.

(۲) هادی روشن روانی

مدت محاکمه: به طور مستمر ۱۶ ساعت.

مشخصات:

(۱) سن حدود ۵۵ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

ص: ۵۴۴

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۳۰ سال

(۴) عضو دفتر سیاسی مجاهدین در سال ۱۳۶۴.

(۵) مسئول بخش ضداطلاعات در سال ۱۳۷۴.

(۶) وی مبتلا به بیماری قلبی است.

اتهامات:

(۱) غیرفعال بودن در ستاد ضد اطلاعات.

(۲) کنار کشیدن از مسائل و مشکلات مجاهدین.

(۳) فعال نبودن در نشست های تفتیش عقاید روزانه.

(۴) خود را به مریضی زدن.

(۳) مسعود ضرغامی (اعزام شده به ترکیه)

مدت محاکمه: یک روز تمام به مدت ۱۴ ساعت.

مشخصات:

(۱) سن ۴۱ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۱ سال.

اتهامات:

(۱) قبول نداشتن عملکرد و خط سیاسی سازمان.

(۲) ایجاد فضای سرد و ناامیدی به تصمیمات سازمان و تشکیلات.

(۳) گوش کردن به رادیوهای خارجی از جمله رادیو امریکا و بی. بی. سی.

(۴) تبلیغ فکر خود و منتقل کردن تحلیل رادیوهای خارجی به دیگران و مسئله دار کردن آنها.

(۵) عدم شرکت در نشست های رهبری سازمان.

(۶) وی یک بار در سال ۱۹۹۳ به همراه مریم رجوی به خارج از خاک عراق منتقل شد. او دارای

ص: ۵۴۵

پاسپورت پناهندگی از کشور سوئد بود.

(۷) وی در سال ۱۹۹۵ در خاک سوئد از سازمان جدا شد ولیکن پس از پیدا کردن وی او را با فریب به عراق برگرداندند.

(۸) وی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین به ردیف شماره ۶۲۳ از همدان نامش ثبت شده است.

(۴) حمید فلاحتی

مدت محاکمه: نزدیک به دو روز

مشخصات:

(۱) سن ۴۲ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۹ سال.

(۴) تمام مسئولیت های وی گرفته شده بود.

(۵) وی به طور شبانه روزی تحت نظر مسئولینش قرار داشت.

(۶) او از سال ۱۹۹۴ جزو ناراضیان درونی سازمان می باشد و رجوی به شدت مراقب است که وی نتواند به هیچ ترتیبی خاک عراق را ترک کند چرا که دارای اطلاعات زیادی از سازمان می باشد.

(۷) او به صراحت مطرح می کرد در صورت اصابت موشک به قرارگاه مجاهدین اگر کشته شود مسئولیتش با شخص مسعود رجوی است چون نمی خواهد اینجا باشد.

اتهامات:

(۱) گوش کردن به رادیوهای فارسی زبان.

(۲) عدم شرکت در نشست های تفتیش عقاید روزانه.

(۳) مخالفت با خط نظامی سازمان مجاهدین و اعتقاد به اینکه عملیات خمپاره باران در شهرها جواب نداد.

ص: ۵۴۶

(۵) حسین مشعوفی (اعزام شده از آلمان)

مدت محاکمه: بیش از سه روز تا مشخص شود خط تلفن آزاد را چگونه به دست آورده است.

مشخصات:

(۱) سن ۳۵ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۸ سال.

(۴) وی مدتی قبل از آوردن به سالن محاکمه در انفرادی به سر می برده است.

(۵) دو برادر وی قبلاً در عملیات سازمان و یکی در زندان توسط رژیم اعدام شده است.

(۶) در طی محاکمه اش درخواست می کرد تا آخر عمر در زندان بماند ولی در نشست های تفتیش عقاید روزانه شرکت نکند.

(۷) روز سوم محاکمه در حالی که جمعیت همگی از شدت خستگی خوابیده بودند اما محاکمه بی وقفه ادامه پیدا کرد.

اتهامات:

(۱) عدم پذیرش مسئولیت های سازمانی.

(۲) درخواست رسمی مبنی بر جدایی بی قید و شرط از سازمان.

(۳) تماس غیرقانونی به طور شبانه با خارج کشور (وی موفق شده بود به طور مخفی یک خط آزاد

گیر آورده و جدایی خودش از سازمان را به اطلاع خانواده اش برساند).

(۴) درخواست کمک از خانواده در این رابطه.

(۶) غلامرضا شکری (تکاور گردان کماندوی ارتش)

مدت محاکمه: ۱۲ ساعت به طور مستمر

مشخصات:

(۱) سن ۳۸ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

ص: ۵۴۷

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۲ سال.

(۴) او کمک های بسیاری در زمینه آموزش های نظامی به سازمان کرده بود.

(۵) او اکنون به عنوان راننده تانک شناسایی می باشد.

اتهامات:

(۱) اتهام نقشه کشیدن برای فرار از طریق شمال کردستان عراق، جایی که از همین طریق به ارتش

آزادی بخش پیوسته بود.

(۲) عدم شرکت فعال در عملیات مرز ایران و عراق.

(۷) جمال امیری (اعزام شده از کشور آلمان)

مدت محاکمه: حدود ۱۵ ساعت.

مشخصات:

(۱) سن ۳۰ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

(۳) مدت مبارزه: حدود ۱۴ سال.

(۴) وی مدت ۲۱ روز قبل از شروع محاکمه در یک سالن سرپوشیده که توسط ۳ نفر نگهبانی می شد

زندانی بود و من از نزدیک شاهد این موضوع بودم.

(۵) پدر و مادر وی در انگلستان می باشند و پدرش از کارکنان با نفوذ شرکت نفت در زمان شاه بود.

(۶) یک برادر وی نیز در آلمان می باشد.

اتهامات:

(۱) عدم شرکت در عملیات نظامی.

(۲) مسئله دار بودن و خواهان جدایی از سازمان.

۳) عدم شرکت در نشست های رهبر سازمان.

ص: ۵۴۸

۸) خلیل محمدی نسب

مدت محاکمه: حدود ۱۶ ساعت به طور مستمر

مشخصات:

۱) سن ۴۱ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

۳) مدت مبارزه بیش از ۲۰ سال.

۴) وی قبل از شروع محاکمه اش در محاکماتی با حضور حداکثر ۳۰۰ نفر حضور داشت.

۵) وی پس از امضای برگه جدایی از سازمان به شدت تحت شرایط سخت زندان انفرادی قرار گرفت.

۶) وی از فرماندهان پشتیبانی بود.

اتهامات:

۱) درخواست خروج از سازمان و امضای برگه آن، کمتر از یک دقیقه.

۲) عدم شرکت در عملیات نظامی.

۹) اردشیر پرهیزکاری

مدت محاکمه: دو روز تمام.

مشخصات:

۱) سن ۳۰ سال.

۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۰ سال.

۴) وی در زمستان ۱۳۸۰ به طور ناجوانمردانه به مقامات عراقی تحویل داده شد تا از این طریق با اسرای جنگ ایران و عراق تعویض گردد.

۵) بنابر اعلام نشریه مجاهد ارگان سازمان مجاهدین شماره ۵۹۸ وی تحویل رژیم ایران شده است.

۶) در مدت محاکمه وی که از نظراتش دفاع می کرد بارها جلسه به هم خورد ولی از طریق انتظامات آرامش برقرار شد تا آن طور که باید وی خوار و ذلیل شود وی برخلاف میل رجوی که ریاست

ص: ۵۴۹

جلسه را بر عهده داشت هرگز از نظراتش کوتاه نیامد و نهایتاً قربانی شجاعتش شد.

اتهامات:

(۱) او ترتیب رده بندی در سازمان مجاهدین را قبول نداشت و روی این موضوع گزارش به مسئولش داده بود.

(۲) وی از دو پا فلج بود ولی این موضوع مانع از محاکمه وی نشده بود.

(۱۰) شهاب اختیاری

مدت محاکمه: اطلاعی ندارم.

مشخصات:

(۱) سن ۳۸ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۰ سال.

(۴) اهل شهر کرند و پیرو اهل تسنن.

(۵) به دلیل احتمال فرار از جانب وی در طول برگزاری این نشست ها هر شب ۷ پست ۳ نفره مجموعاً

۲۱ نفر صرف حفاظت از وی می شد.

اتهامات:

(۱) عدم اجرای دستورات سازمانی.

(۲) عدم شرکت در عملیات سازمانی.

(۳) برقراری محفل و پراکندن تحلیل رادیوهای خارجی.

(۱۱) جواد اژدری

مدت محاکمه: دو روز تمام.

مشخصات:

ص: ۵۵۰

(۱) سن ۴۲ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۰ سال.

(۴) وی موفق به فرار در شهر بغداد می شود ولی ۴ روز بعد توسط پلیس امنیت عراق شناسایی شده و دستگیر می گردد.

(۵) وی پس از دستگیری اتهام جاسوس ایرانی به وی زده می شود.

(۶) پس از یک هفته تحقیقات علی رغم خواست خودش مجدداً به سازمان مجاهدین تحویل داده می شود و مدت ها در زندان انفرادی حبس بوده است.

اتهامات:

(۱) ربودن ماشین و مقادیری پول.

(۲) قصد فرار از داخل بغداد به خارج از خاک عراق.

(۳) کارشکنی در دستورات سازمانی.

(۴) قبول نداشتن بحث عدم ازدواج تا آخر عمر که سازمان مجاهدین نام انقلاب ایدئولوژیک را به آن داده است.

(۱۲) محمد موسوی (اعزام شده از کشور آمریکا)

مدت محاکمه: حدود ۱۵ ساعت.

مشخصات:

(۱) سن حدود ۴۴ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۲ سال.

(۴) وی از قبل از انقلاب در کشور آمریکا فعالیت سیاسی داشته است.

(۵) خواهر وی (مهدیه موسوی) نام دارد که از افراد بخش دیپلماسی سازمان مجاهدین می باشد.

۶) در روز محاکمه وی خواهرش را آورده بودند که با توهین و فحاشی وی را از جدا شدن از سازمان

ص: ۵۵۱

برحذر دارد.

اتهامات:

(۱) کناره گیری از تشکیلات.

(۲) پراکندن فضای دلسردی و ناامیدی از پیروزی در جنگ مسلحانه.

(۳) وی متهم به اعتیاد شده بود و اینکه چرا روزی ۲ پاکت سیگار می کشد.

(۱۳) امیر موثقی (از اسرای جنگ ایران و عراق)

مدت محاکمه: حدود ۱۴-۱۵ ساعت یکسره ادامه داشت.

مشخصات:

(۱) سن ۳۶ سال.

(۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

(۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۲ سال.

(۴) وی در مقابل فرستادن وی به ایران عقب نشست و اجبارا پذیرفت در روابط سازمان علی رغم

خواست خودش باقی بماند.

(۵) در حین محاکمه بدترین فحش ها و حتی نام جاسوس وزارت اطلاعات در حالی که وی در روابط و مناسبات بود به وی

می زدند و او هیچ حق دفاعی از خود نداشت و یک تنه همه فحش های رکیک را می شنود و چیزی هم نمی گوید.

اتهامات:

(۱) عدم پذیرش هیچ گونه مسئولیتی در سازمان.

(۲) عدم شرکت در نشست های تفتیش عقاید روزانه.

(۳) خواستار جدایی از سازمان.

ص: ۵۵۲

۱۴) منصور کرمی

مدت محاکمه: حدود ۸ ساعت.

مشخصات:

۱) سن ۴۰ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۹ سال.

۴) دست راست وی از ناحیه آرنج به شدت در یکی از عملیات مرزی که به شهادت ۵ نفر از دوستانش

انجامید زخمی شده و هم اکنون تحت مداوای فیزیوتراپی قرار دارد.

۵) او در گذشته فرار ناموفق داشته است.

۶) وی از افراد قرارگاه چهارم ارتش آزادی بخش می باشد.

اتهامات:

۱) فرار از مناسبات در قرارگاه اشرف.

۲) پاسیو و دلسرد شدن از مبارزه مسلحانه.

۳) بدرفتاری با مسئولین.

۱۵) فتح الله فتحی

مدت محاکمه: به مدت ۷ شب در سالن دیگری با تعداد ۳۰۰ نفر در همین ایام ادامه داشت.

مشخصات:

۱) سن ۳۵ سال.

۲) رده تشکیلاتی: فرمانده دسته.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۴ سال.

۴) وی در حال حاضر در زندان (پذیرش) واقع در قرارگاه اشرف در ۴۰ کیلومتری شهر خالص به طور انفرادی زندانی است.

۵) شایعه شده بود که به خاطر خطاهایی که وی از نظر سازمان انجام داده بود هیچ وقت او را

ص: ۵۵۳

نخواهند بخشید.

۶) وی از اردیبهشت ۱۳۸۰ از قرارگاه دوازدهم به قرارگاه باقرزاده منتقل و پس از محاکمه، دوران زندان را در قرارگاه اشرف سپری می کند.

اتهامات:

۱) خرید عکس های سکسی و آوردن به داخل قرارگاه دوازدهم ارتش از طریق کارگرانی که برای کار به آنجا مراجعه داشتند.

۲) ایجاد روابط غیر انسانی با دیگران.

۳) افراد را از مبارزه دلسرد کردن.

۴) پشت سر مسئولین سازمان بدگویی کردن.

توجه ضروری:

از تمامی محاکمات فوق الذکر توسط ۴ دوربین جداگانه فیلمبرداری شده و کلیه فیلم ها جزو مدارک ۵ ستاره در ستاد تبلیغات در محل ویژه نگهداری فیلم های مخصوص نگهداری می شود.

آمار محاکمه شدگان ۵۰ نفر بوده که از این تعداد فقط اسامی فوق به یادمانده است.

نکته مهم: به اطلاع می رسانم.

برای ادای شهادت در هر دادگاه صالحه آمادگی دارم و حاضرم در صورت توافق سازمان مجاهدین و

تضمین کافی برای حفظ امنیت ام از طرف سازمان امنیتی اینترنتشنال و سازمان عفو بین الملل برای روشن شدن مطالب فوق و همچنین صحت و سقم آنها به همراه هیئتی از طرف سازمان های حقوق بشر بین المللی به خاک عراق رفته و از نزدیک آنان را همراهی کنم.

ارادتمند: مسعود طیبی ۲۵-۱۰-۲۰۰۱

ص: ۵۵۴

تکمله ای درباره جداشدگان و منتقدان

همان گونه که گفته شد، لجن مال کردن و آلوده و انمودن جداشدگان، از جمله شگردهای جاری و متداول مجاهدین خلق بوده است. سازمان مزبور، در همه تبلیغات خود و نیز طی ملاقات های مختلف و مراجعه به مراجع متعدد، تلاش می کرد تا مخاطبان خویش را قانع سازد که جداشدگان، مأموران جمهوری اسلامی اند که توسط وزارت اطلاعات و - گاه - وزارت امور خارجه سازماندهی می شوند. حساسیت ویژه برخی از افراد، جمعیت ها و دستگاه ها نسبت به سرویس اطلاعاتی جمهوری اسلامی از یک طرف و وحشت و واکنش سریع سازمان مجاهدین در قبال جداشدگان و اصولاً پدیده نارضایتی و کناره گیری از تشکیلات از طرف دیگر، موجب شده تا این روند بروز پیدا کند.

در نخستین ماه های سال ۱۹۹۶/زمستان ۱۳۷۴، زمانی که عده ای از اعضای جداشده سازمان طی نامه و گزارش و نیز با ملاقات حضوری، موریس کاپیتورن گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را در جریان نقض موارد متعدد حقوق بشر در اردوگاه ها، زندان ها و سایر مکان های متعلق به مجاهدین خلق در عراق قرار دادند،^(۱) مسعود رجوی دستور بسیج اطلاعاتی - تبلیغاتی وسیعی را علیه

ص: ۵۵۵

۱- عمده ترین این موارد، شش مورد مشخص بدین شرح بوده است: - فقدان دموکراسی و وجود استبداد و دیکتاتوری فرقه ای در مجموعه تشکیلات؛ - طلاق های اجباری و از هم پاشیده شدن خانواده ها با دستور مستقیم رجوی؛ - وجود زندان، شکنجه های جسمی و روحی، دادگاه های درونی، مراحل انهدام روانی و شخصیتی افراد معترض و داشتن زندان های متعدد؛ - ضرب و شتم جداشدگان به شدیدترین وجه در اردوگاه ویژه ای که تدارک دیده اند، به خصوص در اردوگاه التاش؛ - وضع اسف بار کودکان و فرزندان، که آنها را از والدین و نزدیکان خویش دور کرده مورد سوءاستفاده و مغزشویی قرار داده اند؛ - قتل عام کردهای عراق، به دستور و جهت همراهی صدام حسین. متخذ از متن گزارش مندرج در نشریه نیمروز، ش

۳۵۴.

جداشدگان صادر نمود و این پیام را صادر کرد:

الآن که این پیام را برای شما می‌دهم، ساعت ۴ صبح است... من به شما، که حدود ۶۰۰ نفر در آن هوای سرد در سوئیس جمع شدید تا این مزدوران را افشا کنید، تبریک می‌گویم. ای کاش من هم در میان شما بودم. وظیفه شما جاروب کردن این آشغال‌های خارج کشور است. این بزرگ‌تر از عملیات «فروغ جاویدان» و حتی بزرگتر از عملیات سرنگونی است... (۱)

با همین رویکرد، سازمان همکاری‌های گسترده‌ای نیز با سرویس‌های اطلاعاتی غرب برقرار می‌نمود. قبلاً به فردی اشاره شد «که از سازمان جدا شده و در فرانسه زندگی می‌کرده، برای تمدید پاسپورت پناهندگی‌اش به پلیس مراجعه می‌کند؛ وی را دستگیر می‌کنند به او می‌گویند که شما عضو دستگاه امنیتی رژیم تهران هستید! بعد از مدتی معلوم می‌شود که سازمان لیستی از افراد ناراضی و جدا شده یا مخالف خود را در اختیار دولت‌ها و سرویس‌های آنها گذاشته و آنها را مأموران اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران معرفی کرده است...» (۲)

در اینجا نمونه‌ای از فرهنگ‌هتاک‌ها و برچسب‌زنی سازمان، که پس از یک مصاحبه رادیویی توسط جمعی از عناصر اسبق «شورای ملی مقاومت» (شورای متحد چپ) و عناصر اصلی آن: مهدی خانبا

تهرانی، محمود راسخ افشار و منوچهر صالحی) درباره آنها مطرح شده است، نقل می‌شود:

میان باز بدنام و فسیل‌های خارج کشور - مبلغین خط استحاله و میانه روی بقایای خمینی و... رفسنجانی - آدم معلوم الحالی که خدمات گران‌بهایی برای وزارت اطلاعات رژیم و سفارتش

در آلمان می‌کند - پادوی ساواک آخوندی - رجاله‌ها و حق‌العمل‌کارهای حرفه‌ای - [منادیان] جامعه دموکراتیک ساواک ساخته - عاری از شرف - عمله ولایت فقیه - مسابقه رذالت - تکرار اراجیف و لجن پراکنی ساواک آخوندی - هرزه سیاسی - کفتر باز سیاسی - توّابین چپ - خرمرد

ص: ۵۵۶

۱- برگرفته از گزارش فوق و نیز نشریه نگاه، ش ۶: صص ۱۳۹-۱۴۰؛ با اندکی تلخیص.

۲- برگرفته از مصاحبه رادیویی با منوچهر صالحی عضو سابق شورای ملی مقاومت؛ نشریه نگاه، پیشین: ص ۲۴۱.

رند و ابن الوقت - رذل ترین عناصر ضد انقلابی - اصطبل ضد انقلاب - فرافکنی گنبدیگی درونی - لومپنیسم مسمتزر کننده
- تناول استفراغات ۱۴ ساله بقایای شاه و شیخ - ولگردهای

سیاسی - فوران عفن ترین لجنزارهای آخوندی و... (۱)

ص: ۵۵۷

۱- نشریه نگاه، سال دوم، ش ۵، اکتبر ۱۹۹۶...؛ تلخیص جوابیه یادشدهگان به مطالب مندرج در نشریه مجاهد، ش ۲۴۹.

استفاده ابزاری از استعداد فحاشی

فریدون گیلانی، که پیش از انقلاب اسلامی از خبرنگاران و اعضای تحریریه روزنامه کیهان و نیز از همکاران برخی از برنامه های تلویزیونی رژیم شاه بود، چند سال در خدمت رجوی و «شورای ملی مقاومت» بود. آنها از تخصص و تبحرش در نویسندگی ژورنالیستی بهره می بردند تا صرفاً علیه مخالفان سازمان مطلب بنویسد و افتراها و القابی چون «بریده مزدور»، «پاسدار سیاسی رژیم»، «پادوی وزارت اطلاعات»، «سر در آخور شاه و شیخ» و مانند آن را وضع کند. (۱) برای نمونه، او برای توجیه عملکرد

سازمان و خاموش کردن فریاد ناراضیان، این چنین می نوشت:

مقطعی های فراری از میدان، پس از ابتلا به بحران هويت و تن در دادن به مرحله خائنانه ابزارسازی از خویش، چنین زالوهای ضدارزش و ضد میهنی را «شخصیت های انقلابی و مترقی» خواندند و از اعلامیه های حمایت پی در پی چنین تبهکارانی برخوردار شدند، (۲) خطاب به چنین دلالانی وطن فروش است که بریده ها می نویسند: «... سازمان ها، نیروها و شخصیت های

انقلابی و مترقی: برای آزادی زندانیان مجاهد بکوشیم!»

... البته مجاهدین چند آب شسته تر از آن اند که با این ترشحات نجس شوند؛ با این حال بگذارید

موضوع زندان و زندانی و شکنجه و اعدام و جامعه بسته و قانونمندی استراتژیک و ترهاتی را که خائنان فراری مطرح کرده اند و از آن خوراکی ماکول برای رژیم و جماعت ضدانقلاب ساخته اند، مرور کنیم... (۳)

خائنانی که آلت دست شده اند، آگاهانه و با دریافت کارمزد به استراتژی تهاجم سیاسی رژیم پا گذاشته اند.

لجن پراکنی این ناموس فروشان بی وطن که فقط طرح زندان ها و شکنجه های دروغین مجاهدین نیست؛ این را می گویند که رد گم کنند. (۴)

ص: ۵۶۰

۱- مجموعه ای از مقالات و نوشته های فریدون گیلانی علیه جدانشدگان سازمان در کتابی به نام «تیشه ها و ریشه ها» مدون شد و توسط ایادی سازمان و شورا در اروپا به چاپ رسید. مطالبی از این کتاب در متن خواهد آمد.

۲- پیش تر این افراد را نام برده است: ابوالحسن بنی صدر، احمد علی بابایی، علی اصغر حاج سیدجوادی.

۳- تیشه ها و ریشه ها: صص ۵۹ - ۶۰ و ۶۱.

۴- همان: ص ۸۴.

اما فریدون گیلانی که خود زمانی به آنها که سازمان رجوی را به داشتن زندان و اعمال شکنجه علیه ناراضیان متهم می کردند پاسخ می داد، از شورای مقاومت جدا شد و در ۱۹ شهریور ۱۳۷۴، طی نامه ای خطاب به مسعود رجوی، استعفای خود را از عضویت در «شورای ملی مقاومت» اعلام داشت. عمده ترین دلایل استعفا - که از ظاهر و بیانی مترقیانه برخوردار بود - در جهت خلاف آرمان های خود دیدن شورا به لحاظ محتوایی و حقوقی و اصول دموکراتیک، و اعتقاد به «رهبری جمعی سیاسی» در قبال «رهبری

ایدئولوژیک و مجاهدیزه کردن مفهوم ملی» عنوان شده بود. نکته جالب و قابل تأمل در استعفانامه، تأکید گیلانی بر «حفظ همه مواضع آرمانی از پیش اعلام شده خود» بود که در «تأکید بر مبارزه مسلحانه و سازش ناپذیری با دشمن خلق» خلاصه می شد.^(۱)

پس دادن فحش های گیلانی به وی

واکنش مجاهدین خلق به استعفای فریدون گیلانی قابل پیش بینی بود؛ و مضمون اطلاعیه شورای مزبور با فرهنگ و ادبیات گذشته همین فرد که سال ها مورد بهره برداری سازمان و شورا بوده است - مشترک بود! نمونه ای از القاب و تعبیراتی که مجاهدین شورا درباره فریدون گیلانی آورده اند، از این قرار است:

«پس مانده های دیکتاتوری های سلطنتی و مذهبی» - «خودفروش سیاسی» - [دارای] «سوابق شک برانگیز» - «رساندن استعفا به گوش بقایای شیخ و شاه» - «رفتن پای خطِ پس مانده های دو دیکتاتوری و تبدیل شدن به آلت دست آنها» - «عناصر و ایادی شناخته شده و آلت دست های

ارتجاع و استعمار و...»^(۲)

پاسخ به فحاشی های شورا

در پی واکنش متداول شورای ملی مقاومت نسبت به استعفای فریدون گیلانی، وی سرانجام به همه آن چیزهایی که قبلاً تکذیبشان می نمود، اذعان کرد و در حرکتی گسترده تر از یک برخورد محدود، طی

ص: ۵۶۱

۱- نشریه نیمروز، ش ۳۳۲، ۲۴ شهریور ۱۳۷۴: ص آخر.

۲- همان، ش ۳۳۳، ۳۱ شهریور ۱۳۷۴: ص آخر.

نامه ای خطاب به اعضای کنگره آمریکا^(۱) (همراه با ارسال رونوشت آن به وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی ایالات متحده) مطالبی را درباره شورای ملی مقاومت بیان نمود. از جمله به این واقعیت اشاره کرد که جز معدودی از افراد، بقیه اعضای شورا عضو سازمان می باشند. در بخشی از این نامه آمده است:

... هر برنامه و نظری [در شورا] دیکته شده از طرف مجاهدین است؛ و این سازمان با فریب کاری و همکاری بعضی عناصر سوخته سیاسی، عنوان «ملی» و «شورا» و «ائتلاف سیاسی» را برای خروج از بن بست و شکست سازماندهی مدعی [= ادعا شده] اما بی پایه و پرهیاهو، مورد سوءاستفاده قرار داده است.

اینجانب در پنج ماه گذشته به دامنه تحقیقات خود نسبت به سایر موارد ضد دموکراتیک، قدرت طلبی، خود پیامبر بینی، نقض ابتدایی ترین موارد مربوط به حقوق بشر و آزادی کشتی های

آقای رجوی تحت لوای آزادی، افزودم و با وجودی که می دانستم مورد ترور شخصیتی این سازمان - موقتا البته - قرار خواهم گرفت، استعفای علنی خود را اعلام کردم...^(۲)

وی پس از اشاره به ریزش های سازمان تا سال ۱۹۹۱ به دخالت سازمان رجوی «در نقش حامی و نگهدارنده» دیکتاتور عراق، از طریق سرکوب کردها و... می پردازد و تصریح می کند که تعداد جداشدگان افزایش یافته است. او می گوید: با ریزش جدید نیروها (بیش از ۶ هزار رزمنده و ۹۰ درصد از هواداران) «سازمان دچار بحران اعتماد شده» است. گیلانی نیروهای ریزش کرده را اعم از جداشدگان و ماندگان می داند و آنان را به سه گروه تقسیم می کند:

الف) عده ای که بدون هراس از ترور شخصیتی و تهمت ها، لجن پراکنی ها و تهدیدهای تروریستی حواریون آقای رجوی، دست به افشاگری وسیع جهانی زده و روش های تنبیه فیزیکی، زندانی، شکنجه و شکنجه های روانی دستگاه استالینیستی آقای رجوی را برملا کرده اند.

ب) تعداد انگشت شماری، که ضمن اعتقاد به عدم امکان تغییر مجاهدین، پیشنهادهایی را در جهت توسعه و تغییر شورا مطرح می کنند که آنها هم مثل گروه الف مورد ترور شخصیتی قرار می گیرند.

پ) هزاران رزمنده و هوادار جدا شده، که از ترس ترور شخصیتی و رعب و وحشتی که

ص: ۵۶۲

۱- علت انتخاب این مخاطب، اعلام حمایت از مجاهدین خلق توسط ۲۰۲ تن از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا بود که مدتی قبل از آن منتشر شده بود.

۲- نشریه نگاه، پیشین: صص ۱۸۸ - ۱۸۹؛ با تلخیص.

مجاهدین در سطح جهانی ایجاد کرده اند، هنوز لب به سخن نگشوده اند. (۱)

گیلانی، در ادامه نامه خود، درباره وجود زندان و شکنجه در تشکیلات مجاهدین خلق، می نویسد که در طول شش ماه تفکر در خصوص استعفا از شورا به تحقیقات وسیعی دست زده است؛ چرا که هرگز باور نداشته که «یک دستگاه سیاسی مدعی آزادی و دموکراسی، آزادی خواهان ایران را مورد تنبیه و شکنجه های جسمی و روحی قرار دهد.» نامبرده نتیجه تحقیقات خود را این چنین بیان می کند:

... پی بردم که تنبیه فیزیکی، زندان، شکنجه های جسمی و روانی و ترور شخصیتی و تلاش در بدنام کردن کسانی که دچار بحران اعتماد شده اند، کاملاً واقعی است...

سازمان مجاهدین، که ترکیبی از شیوه های استالینستی و حسن صباحی را پیش می برد، در تمام این سال های [دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷] سعی کرده زنان و مردانی را که به آقای رجوی اعتماد کرده بوده اند، استانداردیزه و قالبی کند؛ به این معنی که به آنها حالی کند [که] شما به عنوان انسان هیچ چیز نیستید و فقط به اعتبار رهبری - که همه چیز است - اعتبار حیاتی پیدا می کنید. (۲)

در انتهای نامه، گیلانی ضمن تأکید بر اینکه سازمان مجاهدین خلق تحت عنوان و پوشش «شورای ملی مقاومت»، همه احزاب، سازمان ها، گروه ها و شخصیت های سیاسی مخالف خود را در طول یک

دهه، (۳) «با تکیه بر ادبیات توهین آمیز و تروریستی خود»، با انگ هایی همچون خودفروش سیاسی، آلت دست استعمار و سیا، نوکر شاه و شیخ و مانند اینها متهم نموده و حذف کرده است، می افزاید:

سؤال اینجانب این است که آیا نمایندگان کنگره آمریکا و سایر کشورهای جهان، باید از چنین پدیده آزادی کش و غیردموکراتیکی که از بوق های تبلیغاتی خود فریاد دموکراتیک می پراکند اما در دستگاهش از ساختمان دموکراتیک خبری نیست، حمایت کنند؟! (۴)

منشأ فرقه ای متهم ساختن مخالفان و منتقدان

در فرهنگ سازمان هر فرد و گروهی که از آنها انتقاد کند، باید به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران وابسته باشد. اینان بدون ارائه کوچکترین سند و مدرکی، افراد و گروه های منتقد به خط مشی

ص: ۵۶۳

۱- همان: ص ۱۸۹.

۲- همان: صص ۱۸۹-۱۹۱.

۳- اوایل دهه ۱۳۶۰ تا اوایل دهه ۱۳۷۰ موردنظر است.

سازمان را عوامل «مزدور» جمهوری اسلامی می نامند و القاب و برچسب های ضد اخلاقی بر آنها وارد

می آورند. مجاهدین خلق نخستین نیرویی نیستند که از چنین خصوصیتی برخوردارند؛ چرا که در دورانی که روسیه شوروی وجود داشت و به ویژه در دوران سلطه «استالین»، آن حکومت نیز چون خود را مرکز انقلاب جهانی و یگانه دولت سوسیالیستی روی زمین می دانست، بر این نظر بود که کسی کمونیست و سوسیالیست است که بدون چون و چرا از اتحاد جماهیر شوروی حمایت کند. آنها نیز کسانی را که از موضع سوسیالیستی به سیاست ها و عملکردهای آن رژیم انتقاد می کردند، «سوسیال فاشیست» و «ستون پنجم اردوگاه امپریالیسم» می خواندند. در آن سیستم حتی کسانی که در تحقق انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار حکومت سوسیالیستی نقشی اساسی داشتند، چون در جزئیات با سیاستی که از سوی «معلم کبیر پرولتاریا» - لقبی که «استالین» به خود داده بود - ارائه می شد، مخالفت کردند، به جرم «جاسوسی برای امپریالیسم»، تبعید، ترور، محبوس و اعدام شدند.

سازمان نیز در عملکرد سیاسی خود، همان راهی را می رود که «شوروی سوسیالیستی» را به بن بست

رساند. در نزد این سازمان مهندس بازرگان «مشاطه گر» رژیم است؛ بنی صدر «فرزند خوانده حکومت اسلامی»؛ حاج سیدجوادی «مأمور دولت ایران» و جبهه ملی «فاقد هرگونه حق حیات سیاسی». و نیروها و سازمان های متمایل به چپ نیز در فرهنگ سیاسی این سازمان، تا زمانی دارای حق حیات هستند که نسبت به عملکردهای سازمان «سکوت» اختیار کنند.

ذات سازمان های توتالیتر این است که می پندارند حقیقت مطلق را در انحصار خود دارند و در نتیجه باید با هر کس و هر نیرویی که حاضر به پذیرش راه و رسم مبارزه آنها نیست، مبارزه کنند. مضمون این مبارزه می تواند غیر از آن باشد که دیده می شود. منطق رهبری مجاهدین بر این اصل ساده بنا شده است که همیشه در انتخاب سیاست هایی که شرایط روز بر این سازمان تحمیل کرده است، راه درست را برگزیده و بنابراین هیچ گاه مرتکب اشتباهی نگشته است. و مبارزه ای که این سازمان بر اساس سیاست های تعیین شده از سوی رهبری آن انجام می دهد، همیشه جنبه اعتلایی داشته و با پیروزی

قریب الوقوع به پایان خواهد رسید!

در دستگاه فکری این سازمان، کسی و گروهی را نمی توان یافت که در خارج از کشور بتواند به سیاست و عملکرد آن سازمان انتقاد کند، بی آنکه به عامل دولتی جمهوری اسلامی بدل گردد و یا آنکه پادویی سفارتخانه های رژیم جمهوری اسلامی را به عهده گرفته باشد و... چرا رهبری سازمان مجاهدین

به جای برخورد اصولی با انتقاداتی که نسبت به عملکرد آن مطرح می شود، به چنین سیاست افتراق انگیزی دست می زند و می کوشد منتقدین را با تهمت و افترا از میدان به در کند؟ چرا این سازمان نتوانسته است یک بار هم که شده از خود جسارت به خرج داده و با عملکردها و گذشته خود نقادانه برخورد نماید؟

ناتوانی در انتقاد از خود در ذات سازمان های انحصار طلب نهفته است. سازمانی که کسب قدرت

سیاسی را حق مسلم خود دانسته و برای دستیابی به آن هر وسیله ای را مشروع می داند، نمی تواند دارای استعداد و توانایی فکری انتقاد از خود باشد. نیروی انحصارگر نمی تواند حقانیت خود را از بستر تاریخ استخراج کند؛ چرا که روند تاریخ دارای منطق است و نمی توان برخلاف منطق تاریخ خود را به یک پدیده ضروری تاریخی بدل ساخت. چنین نیرویی با محور ساختن آرمانی که مبلغ آن است، می کوشد برای خود حقانیتی تاریخی - آرمانی دست و پا کند.

رجوی بر این نظر است که وادادگان و مزدوران و شاگرد جلاخان، حق «حسابرسی» از سازمان مجاهدین را ندارند. اگر نیک بنگریم، خواهیم دید که در مکتب مجاهدین خلق، مردم ایران حق حسابرسی از این سازمان و «شورای ملی مقاومت» را ندارند؛ زیرا عاملان در آن صورت به دستگاه های

جمهوری اسلامی بدل می شوند. اعضای سازمان مجاهدین نیز به خاطر تبعیت کورکورانه از رهبری

سازمان خود، نه می توانند صاحب استعداد نقادانه گردند و نه در درون آن سازمان فضایی برای انتقاد از عملکردهای رهبری وجود دارد. اگر هم نقدی در درون سازمان صورت گیرد، انتقاد اعضای سازمان از خود است که چرا هنوز در تبعیت کورکورانه از رهبری صاحب استعداد کافی نگشته اند. «انقلاب

ایدئولوژیک» چیزی نبود مگر انتقاد اعضای سازمان از خود و نه از رهبری!

اعزام برای مردن

کسانی که تحت عنوان هوادار سازمان مجاهدین خلق در کشورهای غربی زندگی می کردند، پس از گذراندن فازهای مختلف اثبات وفاداری به سازمان و شخص رجوی، صلاحیت پیدا می کردند که برای نزدیک تر شدن به پیروزی! در جایگاه و موقعیت مناسبی سازماندهی و سرانجام به عراق منتقل شوند. «در این رابطه مراسم متعددی تحت عنوان مراسم تودیع و اعزام داوطلبان خدمت زیرپرچم در ارتش مجاهدین، در کشورهای مختلف به راه می انداختند و با سوءاستفاده از احساسات و عواطف ایرانیان خارج

کشور، سعی می کردند برای اعزام ایشان به عراق موافقتشان را جلب کنند...»^(۱)

تاکنون سازمان توانسته است با توسل به این شیوه، بسیاری از شهروندان ساکن اروپا و آمریکا و... را به کشور عراق اعزام کند و ایشان را در عملیات نظامی و تروریستی سازمان مجاهدین به کار بگیرد. خیلی از این شهروندان، جان خود را در این عملیات تروریستی از دست داده اند.^(۲)

اسامی برخی از این افراد که اغلب از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی به عراق اعزام شده و جانشان را از دست داده اند، در نشریه رسمی سازمان نیز درج شده است.^(۳) جدولی که در پی می آید، شامل اسامی و کشورهای مبدأ هفتاد و چهار تن از این کشته شدگان است.

سازمانی که مدعی است می خواهد در ایران «جمهوری اسلامی دموکراتیک» به وجود آورد، آیا خود از بافتی دموکراتیک برخوردار است؟ در سازمان های دموکراتیک هیچ عضوی مجبور نیست که از

دستورات رهبری سازمان پیروی کند؛ بلکه برحسب خواست داوطلبانه خویش می تواند در برنامه های

حزبی شرکت جوید. در چنین سازمان هایی هیچ یک از اعضا موظف به «سوگند وفاداری» خوردن و «مسئولیت پذیری» نیست؛ چرا که شرکت در فعالیت ها امری داوطلبانه است. در اینجا سازمان رجوی از اعضای خود می خواهد، برای اینکه «تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون خود نسبت به آرمان های

ایدئولوژیک و خط مشی مبارزاتی و ضوابط تشکیلاتی مجاهدین مسئولیت پذیر و وفادار» باقی بمانند، با ادای سوگند، به رهبری سازمان چک سفید امضا بدهند. اما در حقیقت، سازمان مجاهدین خلق، به خاطر بافت ضددموکراتیک درونی خویش، مجبور است تمامی ناراضیان را از صفوف سازمان براند و به آنها تهمت «شاگرد جلاد» و «پادوی رژیم» و... بزند. یک سازمان غیردموکراتیک نمی تواند در درون خود افرادی را که در این یا آن زمینه دارای برداشت و نظری جدا از رهبری هستند، تحمل کند. زندگی در چنین تشکیلاتی بر اساس یکپارچگی نظری و عملی استوار است؛ از این رو نمی تواند دارای بافت دموکراتیک درون سازمانی باشد. تاریخ نشان داده است سازمان هایی با چنین سرشتی به شرط آنکه قدرت سیاسی را هم متصرف شوند نمی توانند دموکراسی را در جامعه مستقر سازند؛ زیرا دموکراسی

اجتماعی با بافت ضد دموکراتیک درون سازمانی شان در تعارض خواهد بود.

ص: ۵۶۶

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۱۶۷؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲- همان.

۳- برای آگاهی بیشتر نشریه مجاهد، ش ۲۹۸، ۲۰/۲/۷۲.

- ردیف نام خانوادگی - نام انجمن های کشورهای مبدأ ۲۱۰۲۱۹۲۰۱۸۱۷۱۶۱۵۱۴۱۳۱۲۱۱۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱ برای
- مصطفیابراهیمی - حسنابراهیمی فخاری - کوشااحمدی - رضااحمدی فر - مهدیارفعی - علیاسلامی - رحمت الله اسماعیلی -
- مصطفیافصح - حمیدرضاافصح - فروغاقبال میرزا - سمینالله بخشی - علی اصغرایزدی شهرکی - مجیدبیابانی - مسعودپیمانی
- پیمانتهجلی - ابوالحسنجباری - علی امیرجزایری - حسنجعفری - داریوشچگینی - مسعودحسینی - یونسایتالیا

هند

اتریش

آلمان

ایتالیا

ایتالیا

آمریکا

آلمان

آلمان

آلمان

انگلستان

کانادا

انگلستان

آمریکا

فرانسه

آمریکا

آلمان

انگلستان

دانمارك

هند

امارات متحده

ص: ۵۶۷

ردیف نام خانوادگی - نامانجمن کشور مبدأ ۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵
اکبردشتی - عبدالرضادلخوش نواز - محمدصادقدهستانی - نادررجبی - حسینرشیدی پور - مهرانزابلی - حسنزبردست -
پروینزنجانی - ندازواره ای - حسنساجمه ای - مجیدسپاهی درّانی - امیرسلامی - عبدالمجیدسلیمانی فر - شهنازسماکار -
مسعودسهیلی - رضاسیاس - مجیدشاهینی - فرهادشایان - امیرشهمیرزادی - بهزادشیشه گران - محمدعلیصنعت داوودی -
فریدصیادی - آراسیطالبی - علی رضا اتریش

سوئد

انگلستان

آلمان

انگلستان

اتریش

آلمان

آلمان

آمریکا

آلمان

آلمان

آمریکا

سوئد

آمریکا

آمریکا

آلمان

آلمان

ايطاليا

آلمان

آمريكا

كانادا

آلمان

كانادا

سوئد

ص: ٥٦٨

ردیف نام خانوادگی - نامانجمن کشور مبدأ ۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹
- علی اکبرعباس زاده - صدیقہعزالدین لو - امیرسعیدعظیمی - محمدحسینفانی - مہدیفتوحی - علی رضافروتن -
کامبیز فولادوند - ہالہکاظمی زاده - غلامحسینکلاتہ محمدی - محمود کلانتری - مجید کلوت - احمد گرفمی - نرگسلقمانی
نژاد - محمد رضامحمدی - جوادمددی سہنجانی - محسنمشعوفی - حمیدمشعوفی - رضامنتظرالقائم - فرخندہموسوی -
ناصرموسوی تیرآبادی - جلال الدینمہدی پور - غلامحسینمیراسماعیلی - سیدرضامیرہاشم زاده - پاتریسا آمریکا

ہند

ترکیہ

آمریکا

ہند

آمریکا

آلمان

آمریکا

آمریکا

ہند

آلمان

آلمان

آلمان

ایتالیا

آلمان

ترکیہ

آلمان

آلمان

آلمان

هند

فرانسه

انگلستان

انگلستان

فرانسه

ص: ۵۶۹

ردیف نام خانوادگی - نامانجمن کشور مبدأ ۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴ ناظم - پری دختروری - علاءالدینیک حسینی - علی اکبرنیک
طالغان - خسرونیک نژاد - پرویز آلمان

آمریکا

انگلستان

آلمان

هند

ترازوی کودکان سازمان

وجود افراد مختلف یک خانواده در کنار یکدیگر، در فرهنگ فرقه ای مجاهدین خلق، به معنی امکان قطعی بسته شدن نطفه توطئه است. «خانواده» - بالقوه - یک کانون نارضایتی، مجرای صمیمیت و عاطفه دور از دسترس تشکیلات و مانعی در برابر اطاعت مطلق و کامل از رهبری تلقی می شد. رجوی برای انحلال خانواده ها، ابتدا «طلاق دسته جمعی» را پیش کشید. در نتیجه زنان و شوهران از یکدیگر جدا شدند. زیرا همه قلب ها از آن رهبری است و هیچ عاطفه و عشق دیگری نباید فرصت بروز یابد.

با این همه، چون پدران و مادران جدا شده هنوز می توانستند فرزندان خود را ببینند، خطر به طور کامل برطرف نشده بود؛ چرا که فرزندان برآیند کانون گرم سابق و فصل مشترک والدین به شمار می آمدند. به گفته یکی از جداشدگان سازمان، کودکان از آغاز زندگی خود تحت کنترل تشکیلات قرار داشتند؛

ارتباطشان با دنیای خارج قطع بود و «از همان کودکی تحت آموزش های تشکیلاتی و ایدئولوژیکی قرار می گرفتند. اجازه انتخاب سرنوشت خود را نداشتند؛ اجازه ادامه تحصیل نداشتند؛ اجازه انتخاب همسر و زندگی خانوادگی نداشتند؛ حتی اجازه انتخاب اسباب بازی و همبازی های خود را نیز نداشتند»؛^(۱) چرا که عواطف موجود بین فرزندان و والدین را نمی توانستند انکار کنند.

وضعیت بحرانی جنگ خلیج فارس بهانه ای شد تا با ابتکار مریم قجر عضدانلو مسئول اول وقت سازمان و همسر رجوی، مشکل فرزندان خانواده ها نیز حل شود. ترس و نگرانی مادران و پدران برای نجات جان فرزندان، محمل و دستاویز مناسبی برای جداکردن فرزندان از والدینشان بود که به هیچ

ص: ۵۷۰

عنوان حاضر نبودند از آنها دل بکنند. اما «سازمان مرحله به مرحله این خط را پیش برد... تمامی

ستادهای مجاهدین، جنگ و مراقبت از خود را رها کرده بودند و... به انتقال این کودکان از خاک عراق مشغول شدند.»^(۱)

تعطیلی مراکز مخصوص کودکان، بردن آنان به درون سنگرهای نمودار و تاریک، انتقال کودکان به بغداد و زیر بمباران قراردادن آنان... مؤثر واقع شد و سازمان توفیق یافت که موافقت ۹۰ درصد مادران و پدران را برای خروج کودکانشان از عراق جلب کند. کودکان را در دسته های چند نفری از طریق مرز زمینی اردن خارج کردند. اولین فجایع عاطفی میان این بچه ها در همان جا پیش آمد. کودکانی را که سال ها با یکدیگر مانوس بودند (دوستان یا خواهران و برادران) از هم جدا کردند و گروه گروه به کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا و کانادا و استرالیا فرستادند. این کودکان یا در پایگاه های سازمان - که مثل پانسیون های شلوغ بود - به سر می بردند و یا به خانواده های ایرانی و غیرایرانی سپرده می شدند.^(۲)

از آنجا که دستگاه های مدنی و اداری در کشورهای غربی، به کودکان و نوجوانان اهمیت می دهند - در

صورتی که ورود این بچه ها به طور طبیعی انجام می شد - آنان در وضعیت مرفه و مناسبی قرار می گرفتند و بودجه های فراوانی را به آنها تخصیص می دادند. در آن صورت، چون سازمان نمی توانست منفعت و سودی را نصیب خود کند و فرزندان نیز در چارچوبی غیر از خواست و نظر سازمان رشد می کردند و طبعاً آینده خویش را وقف سازمان و رهبر آن نمی کردند! از این رو سازمان دست به ابتکار و ترفند دیگری زد و خود بانی یک سری انجمن خیریه پوششی گردید که در ظاهر ربطی به سازمان نداشت!

از یک طرف، زندگی اسف باری در پایگاه های سازمان در اروپا (به خصوص در آلمان و بالاخص در شهر کلن) در جریان بود و از سوی دیگر، سازمان از راه مؤسسه های خیریه پوششی خود، به جمع آوری مقادیر هنگفتی پول پرداخت که البته چند سال بعد همه این انجمن های پوششی، به اتهام کلاهبرداری ها

و اخاذی های مالی، تحت تعقیب قرار گرفتند.

اداره پلیس جنایی فدرال آلمان، که سال ها، فعالیت یکی از این انجمن ها را تحت کنترل قرار داده بود، پس از دستیابی به مدارک مسلم و قطعی، در هفدهم دسامبر سال ۲۰۰۱ توسط پلیس کلن ۲۵ پایگاه

مجاهدین خلق را در خاک آلمان مورد بازرسی قرار داد و رئیس پلیس کلن، لوزبرت واگنر، اعلام داشت:

ص: ۵۷۱

۱- همان: ص ۱۴۲.

۲- همان: صص ۱۴۲-۱۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

«ما توانسته ایم یک سیستم گسترده و مخفی کلاهبرداری را کشف کنیم!» مجله «فوکوس» چاپ آلمان از قول پلیس جنایی فدرال نوشت:

اطلاعات موثق حاکی از آن است که فرزندان افراد مجاهدین خلق را با قصد قبلی از خانواده شان جدا کرده، پنهانی وارد خاک آلمان کرده و به عنوان - ظاهرا - بچه های یتیم و آواره، در ساختمان های مهد کودک وابسته به سازمان آورده شده اند تا به حساب سازمان، کمک های مالی دولتی در مقیاس بالا واریز شود.

[...] از مرامنامه «انجمن خیریه کمک به کودکان آواره ایرانی / کلن» (IFKH) قابل تشخیص بود که کودکان باید در مساکن متعلق به سازمان و تحت نظارت شدید سرپرستان ایرانی رشد بکنند

تا از این طریق مغزشویی کامل انجام گیرد. اطلاعات به دست آمده، این موضوع را تأیید می کند. (۱)

تشکل های پوششی سازمان در خارج

سازمان ها، انجمن ها و دیگر تشکل های پوششی سازمان مجاهدین خلق، از جمله تمهیداتی است که برخی از آنها - به تعدادی کمتر از انگلستان یک دست - پیش از «انقلاب نوین ایدئولوژیک» سال ۶۴ شکل گرفته بودند ولی قریب ۲۰۰ بنیاد پوششی، بعد از این تاریخ به راه افتاد. به نحوی غیرمستقیم و به عبارتی «أَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِیحِ» سازمان استفاده از یکصد و هفتاد جریان پوششی را در نشریات خود اعلام نموده است. برای این تشکل ها به جز دستاویز قرار دادن شان جهت جمع آوری کمک های مالی (با عناوین مختلف) فعالیت های دیگری نیز در نظر گرفته شده است؛ از جمله:

(۱) ارسال تبریک و تسلیت و اطلاعیه های تأیید از سازمان؛

(۲) انجام تماس با سیاستمداران و شخصیت ها جهت جمع آوری امضا و اعلام حمایت؛

(۳) کسب اجازه جمع آوری کمک های مالی، تحت عنوان «غیرانتفاعی» بودن، برای اهداف حقوق بشری و انسان دوستانه و تبدیل به منبع مالی برای سازمان؛

(۴) انجام و برگزاری تظاهراتی که در دستور کار سازمان است.

ضمنا باید دانست که عناوین این سازمان ها و انجمن ها اغلب پوششی و غیرواقعی است و لزوما

ص: ۵۷۲

متعلق به کسانی نیست که حرفه و صنف آنها در عنوان آمده است. «در رأس یکی از بنیادهای پوششی به نام «سازمان فارغ التحصیلان دموکراتیک مقیم آلمان» فردی به نام «مهرداد. ه» قرار داشت که نه تنها تحصیلات آکادمیک نداشت بلکه اساساً دارای یک برگه ارزان قیمت تخصصی کارگری هم نبود.»

علی اکبر راستگو در کتاب خود لیست ۱۲۵ تشکل را ارائه کرده است. (۱)

ص: ۵۷۳

۱- راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۱۷۶.

آخرین ترکیب‌ها و مناسبات

اشاره

شاید تصور شود کسانی که - به هر عنوان - در دایره هواداران و حامیان خارج از کشور سازمان قرار دارند، در یک تشکیلات منسجم و گسترده سازماندهی شده‌اند و به هر نحو که سازمان متبوع‌شان

بخواهد، عمل می‌کنند. اما چنین نیست، زیرا شرکت در بسیاری از حرکت‌ها و مانورهای تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی، برای جمعی از مخالفان نظام سیاسی ایران، جنبه تفنن دارد و در صورت وجود احتمال خطر و آسیب، بسیاری از این افراد از صحنه غایب می‌شوند. تنها اعضا و هواداران تشکیلاتی قدیم و جدید به طور موظف و مکلف عمل می‌کنند.

در اینجا به سنخ‌شناسی اقشار و طیف‌هایی می‌پردازیم که در درجات مختلف در طول سال‌های ۶۰ به بعد با سازمان مرتبط بودند. چنان‌که به اشاره گفته شد، دو طیف یادشده که در چارچوب تشکیلات و تحت سلطه روحی - روانی روابط فرقه‌ای قرار دارند و درونی‌اند، نیروهای اساسی و اصلی به شمار می‌روند.

اعضا و هواداران قدیم

این طیف شامل کسانی است که از پیش از خردادماه ۱۳۶۰ در چارچوب تشکیلات قرار داشته‌اند و

خود را در مبارزات سازمان (از بدو تأسیس و یا پس از آن تا مقطع خردادماه ۱۳۶۰) سهیم می دانند. اینان به حقانیت سازمان معتقدند؛ از رهبری سازمان با تعصب دفاع می کنند؛ تنها راه مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی را عملیات مسلحانه (چه توسط ارتش منظم و چه به صورت ترور و انفجار چریکی) می دانند؛

«دیپلماسی انقلابی» را که مورد ادعای سازمان است، مکمل عملیات مسلحانه در جهت براندازی نظام بر می شمردند؛ سازمان را منسجم ترین، تشکیلاتی ترین و - در ضمن - اصلی ترین بخش اپوزیسیون نظام می دانند و به لحاظ عاطفی نیز تعلق ویژه ای به رهبری و تشکیلات سازمان دارند.

این طیف مسئولیت های گوناگونی را از سوی تشکیلات به عهده دارند و میزان اطلاعاتشان از مسائل درونی تشکیلات نیز چشمگیر و قابل توجه است. این افراد، در صورت جدا شدن از سازمان به ندرت به سازمان باز می گردند. اینها - اساساً - سرنوشت خود را به سرنوشت کلی سازمان گره زده اند و بر این مبناست که همه تلاش و فعالیت خود را در جهت بقا و استمرار هویت سازمان و رهبری آن اعمال

می کنند. از دیگر ویژگی های افراد مزبور این است که چندان در بحث های چالش برانگیز دقیق نمی شوند و در بحث کوتاه می آیند یا آن را کوتاه می کنند و سعی دارند به کیفیت کار خود - در چارچوب موازین رهبری و تشکیلات - اهتمام ورزند. از این روست که سازمان در ارجاع وظایف و مسئولیت ها به ایشان بازتر عمل می کند.

این طیف در مقایسه با افراد رده پایین یا بیرون از تشکیلات، موضع گیری جانبدارانه و سمپاتیک دارند. بدین جهت همواره در نشست ها و مواضع مکتوب سعی می کنند وضعیت، اهداف، استراتژی و مشی سازمان را تأیید کنند. اینها نقشی عمده در حفظ انسجام سازمان و پاسخگویی و توجیه مسائل در میان لایه های پایینی و بیرونی دارند. برای مثال هنگامی که فهمیم اروانی به عنوان مسئول اول سازمان معرفی شد، طیف مزبور همواره ادعا می کردند و شهادت می دادند که وضعیت جدید فوق العاده مطلوب است و از زمان مسئولیت یافتن نامبرده در وضعیت جدید، فعالیت هایشان کیفی تر شده است.

رهبری سازمان - گهگاه - از این طیف به عنوان ابزار عملیات روانی بهره می برد تا اعضا و هواداران جدید در امر تسلیم شدن به تصمیمات و خط مشی های سازمان، تردیدی به خود راه ندهند.

اعضا و هواداران جدید

این طیف شامل کسانی است که پس از مقطع خردادماه ۱۳۶۰ (در خلال سال های دهه ۶۰ به بعد)

به تدریج جذب سازمان شده اند. اغلب این افراد، پس از اوج گیری جنگ تحمیلی و در خلال سال های

۶۴-۶۵ وارد سازمان شده اند. از این رو به مسائل ایدئولوژیک گذشته سازمان وقوف ندارند یا اطلاعاتشان سطحی است. اینان به خاطر اعتقاد عمیق به سازمان، حضور خود را در روابط درونی تشکیلات تثبیت نموده و رده های مختلفی از مسئولیت را عهده دار شده اند.

در بررسی نگرش این طیف به کلیت سازمان و سرنوشت آن، می توان گفت که اینان، ضمن پیوستگی

ویژه عاطفی به سازمان، به حقانیت اهداف و رهبری آن اعتقاد جازم دارند و از مواضع و خط مشی سازمان دفاع می کنند. از این روست که - طبعاً - به ادعاهای سازمان - از جمله پیروزی ارتش آزادی بخش و قیام مسلحانه از طریق جنگ چریکی شهری - باور دارند.

مسئولیت پذیری این افراد، به میزان قابل توجهی، قابل رؤیت است. بدین لحاظ در رده های مختلف تشکیلات حضور دارند. میزان آگاهی شان نسبت به تاریخچه و سوابق سازمان، بستگی به مدت زمان پیوندشان با سازمان دارد که در مجموع، کمتر از میزان اطلاعات تاریخی افراد قدیمی تر است. در صورت جدایی و بریدن از سازمان، احتمال بازگشت مجدد این طیف بیش از قشر پیشین است.

از جهت رفتاری، افراد طیف اخیر به سرعت کانالیزه و جا به جا می شوند. از این رو - به لحاظ ذهنی - با شخص رجوی مشکل چندانی ندارند. از آن جهت که سرعت تأثیرپذیری عاطفی در اینان زیاد است، آماده انجام هر کار و مسئولیتی هستند. اغلب کسانی که شعار حمله به ایران را سر می دهند و منتظر «سوت حمله» اند از این طیف به شمار می روند.

از آنجا که بیشتر این گروه در عراق به سر می برند و از جهت اطلاعاتی در حصار قرار دارند، به ندرت در جریان اظهارنظرها و آرای اعضای جدا شده سازمان قرار می گیرند و در صورت اطلاع، منبع آنها نشریه رسمی سازمان است که ذهنیت این افراد را درباره جداشدگان و بریده ها شکل می دهد. میزان آگاهی سیاسی این طیف در زمینه های حساس مربوط به سازمان نیز سطحی و کلیشه ای است و وارد

عمق مسائل نمی شوند. خیلی از مطالب را حتی درک نمی کنند و معنی آنها را نمی فهمند و اصولاً برای درک مسائلی مانند تبدیل نشریه مجاهد به ایران زمین، تعطیل - نسبتاً - دراز مدت ایران زمین و انتشار مجدد مجاهد، اهمیتی به کار نمی برند، چرا که این گونه امور حتی در ذهن آنها طرح نمی شود.

تغذیه فکری و ذهنی این افراد از طریق نشریات رسمی سازمان است و خود، مواضع و نقطه نظرهای مستقل ندارند. استنادشان در دفاع از سازمان و خط مشی آن، ضمن گفتگوها و بحث ها، نشریات عرضه

شده توسط تشکیلات است. در خارج از کشور، پیوسته از این گروه شنیده می شود که «هم اکنون بچه های

سازمان در جوار خاک میهن در فاز آماده سازی برای حمله، وارد میهن می شوند» اینان (به خصوص کسانی که در اروپا و در کمپ های سازمان به سر می برند) از ذکر نام «عراق» خودداری می کنند و عبارت «در جوار خاک میهن» را به کار می برند!

در خصوص وابستگی مفرط این طیف به سازمان و جدا نشدن از آن و در صورت جدایی، روی آوردن

مجددشان به سازمان، باید گفت که این عده برای زندگی در بیرون از سازمان دارای مشکلات فراوانی اند. در خارج از کشور، نه نشان و آدرس دارند و نه منزل و درآمدی. این ترس همواره با آنهاست که در صورت خارج شدن از سازمان، به خود رها شوند. چشم انداز روشنی برای آینده نمی بینند و حتی نمی توانند یک شب را بیرون از چارچوب تشکیلات بمانند. چرا که نه کسی را بیرون از تشکیلات می شناسند، نه دوستی دارند که به او پناه آورند و نه جایی را بلدند که بتوانند شبی را در آن به سر برند.

به زعم افراد مزبور، همه چیز آنها در روند همکاری با سازمان از دست رفته است و دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند. سن اغلب آنها بالای چهل سال است و بعضی ها همسرشان را (شوهر یا زن) در یک سری عملیات (بیشتر در فروغ) از دست داده اند. آنهایی که در عراق به سر برده اند، جز در چارچوب خشک و منضبط کارهای تشکیلاتی، نه تحصیلی داشته اند و نه به شغلی مشغول بوده اند. از این رو سرنوشت خود را با سرنوشت سازمان گره خورده می بینند و تنها امیدشان این است که روزی به ایران بازگردند و حاکمیت را - مطابق خط و ربط های سازمان - در دست گیرند.

سازمان نسبت به افراد وابسته به خود رفتاری حساب شده دارد. تمام ساعات شبانه روز آنها توسط برنامه تنظیم شده سازمان پر می شود و رهبری سازمان و سلسله مراتب تشکیلاتی - عملاً - حکم «مراد» برای «مرید» (افراد مادون: اعضا و...) را دارند. یادآوری این نکته ضروری است که از زمانی که «هیئت اجرایی» در رأس هرم سازمان واقع شده حالت «فرقه» ای سازمان تقویت گشته است.

پشتیبانان و سمپات ها

سازمان عنوان «پشتیبانان مقاومت» را برای سمپات های خود اختیار کرده است. به زعم سازمان این طیف - غالباً - در خارج از «مرکز» (عراق) یعنی در ایران و سایر کشورها استقرار دارند. سازمان مدعی وجود قشر وسیعی از نیروهای سمپاتیزان (هوادار غیرتشکیلاتی) خود در ایران است، ولی نشانه ها و

قراین قابل اعتمادی درباره وجود این طیف یا تشکلی از این نیروها در ایران مشاهده نشده است. بخش عمده این افراد در اروپا و آمریکا سکونت دارند و از این جهت که از امکان تماس با دیگر نیروها و گروه های سیاسی - اجتماعی برخوردارند، سازمان به صورتی محتاطانه و مشروط با آنها برخورد می کند.

این افراد، که مشابهت زیادی با «جمع توده وار»^(۱) دارند و کمتر به تشکل سیاسی شبیه اند - صرفاً - کارکرد تبلیغاتی و سیاهی لشکر (و به تعبیر خود آنها «صندلی پرکن و نمایشی») دارند. از آنها در تظاهرات موضعی، کنسرت ها، مسابقات ورزشی، تظاهرات و تحصن در برابر نمایندگی های سیاسی ایران در دیگر کشورها، جهت اخلاص و... بهره برداری می شود. در میان این افراد، درست همانند بافت توده ای هر قشر، از هر سنی یافت می شود. پیران، پدرها و مادرها، فرزندان، پناهندگان منفرد ... و

به طور عمده، این طیف متشکل از پناهنده های سیاسی یا اجتماعی اند که از مزایای حقوق پناهندگی استفاده می کنند، سال هاست که در اروپا و آمریکا مقیم اند و با زندگی اروپایی و غربی سنخیت داشته و خو گرفته اند. ترک آن گونه زندگی و بازگشت به ایران، برای این قشر مشکل - و گاه - محال است؛ چرا که در طول اقامت خود در خارج از ایران، نتوانسته اند دستاورد تحصیلی و شغلی داشته باشند. به عبارت دیگر از تحصیلات مناسب و درآمد سرشار بهره مند نشده اند تا بتوانند با دست پر و امکان زندگی مرفه به ایران بازگردند. به تعبیری، جهت گیری های مقطعی گروه ها (و در این مورد به خصوص، سازمان) شرایط زندگی ایشان را تعیین می کند. به طور معمول، افراد تحصیل کرده و موفق در خارج از کشور، در داخل نیز موفق خواهند بود و از بازگشت آنان استقبال خواهد شد، لیکن افراد ناموفق از وضعیت خود در خارج از کشور ناراضی نیستند زیرا بدون تحمل زحمت کسب تحصیل و درآمد، از مقرری ویژه دولت خارجی محل

اقامت شان و یا از کمک های مالی اداره پناهندگان سازمان ملل استفاده می کنند.

طرفداری این افراد از سازمان مجاهدین خلق، بر مبنای وحدت یا سنخیت ایدئولوژیک و آرمانی

نیست بلکه اساس این جانبداری و حمایت - که در روزها و مناسبت های ویژه ای نمود دارد - وجود این احتمال در اذهان آنهاست که روزی سازمان قدرت را در ایران به دست خواهد گرفت و در نتیجه آینده ایشان نیز تأمین خواهد شد.

به دلیل آنکه امکان محدود کردن اطلاعات برای افراد اخیر وجود ندارد و اینها به راحتی به اطلاعات

ص: ۵۷۹

منتقل شده توسط موافقان و مخالفان سازمان دسترسی پیدا می کنند، میزان آگاهی شان درباره کلیت

سازمان بیش از طیف پیشین است و به همین جهت، حساسیت آنها نیز نسبت به اخبار مربوط به سازمان، چه از موضع موافق و چه از موضع مخالف، بیشتر است. از این رو عواطف و احساساتشان نسبت به سازمان و مواضع آن، آزادانه تر و - گاه - غیرمتعصبانه است. گرایش و علاقه مندی این طیف نسبت به سازمان، عمق چندانی ندارد. در واقع، میزان «آمادگی عملی» این قشر از دو گروه قبلی خفیف تر است. برای مثال، افراد این طیف تمایلی برای حضور در عراق و عضویت در ارتش آزادی بخش ندارند.

این افراد، از جهت تشکیلاتی، «غیرعضو» تلقی می شوند و مبنای میزان پیوندشان به سازمان، تفنن است. محل تماس آنها با اعضای سازمان - عمدتاً - «گتو»هاست. (۱) از آنجا که بسیاری از ایرانیان مقیم خارج از کشور، به همنشینی در گتوها احساس نیاز می کنند، سازمان از این نیاز و موقعیت، حداکثر بهره برداری را به عمل می آورد. افرادی که در ایران تکیه گاهی دارند و سالانه دو یا سه بار به ایران سفر می کنند، دلبستگی چندانی به این گتوها ندارند، ولی از سوی دیگر، افرادی که چنین تکیه گاهی را احساس نمی کنند، به شدت به این گتوها وابسته و به آنها مشتاق اند.

سازمان در این گتوها، با توزیع چای و شیرینی و برخورد صمیمانه با شرکت کنندگان، نهایت اهتمام را در جذب افراد انجام می دهد و به اصطلاح ایشان را «نمک گیر» می کند. چنانچه یکی از شرکت کنندگان فرد جدیدی (مثل پدر و مادر، فامیل یا دوست) را وارد گتو کند، با آن همراه نیز برخوردی صمیمانه و خودمانی صورت می گیرد تا تعلق خاطر شرکت کننده اصلی را به گتو و مسائل مطرح شده در آن افزایش دهد.

افرادی که در سال های گذشته از ایران به اروپا و امریکا رفته اند، تصور شفافی از مبارزه سیاسی در خارج از کشور نداشته اند، ولی به مجرد اینکه ملاحظه کرده اند که یک گروه سیاسی، سرسختانه به مبارزه

ص: ۵۸۰

۱- Ghetto محله و یا محفلی است که از جمع های متجانس و همسنخ تشکیل می شود، مثل گتوی یهودیان در آلمان و گتوی چینی ها در نیویورک. شرکت کنندگان در این گتوها ارتباط رویارو و چهره به چهره با خویشاوندان خود مانند خواهر، برادر و سایر بستگان ندارند. از این رو گتوها بسترهای مناسب و جذابی هستند که شرکت کنندگان در آنها از اخبار و مسائل مورد علاقه خود آگاه می شوند. کارکرد عمده گتوها ارضای عاطفی و اطلاعاتی است. مراکز و مجامع بسته سازمان در اروپا و امریکا به نوعی گتوی مجاهدین خلق شمرده شده است. این نکته حائز اهمیت است که گتوها پیش از آنکه یک تشکیلات سیاسی باشند، تشکیلاتی محفلی اند که افراد در آنها امکان دیدار دوستان و آشنایانی را - از آن دست که گفته شد - دارند.

می پردازد، حس کنجکاوی آنها افزایش یافته و بدان علاقه مند شده و به سرعت تحت تأثیر قرار گرفته اند.

گتوی سازمان فضای مناسبی را برای این گونه افراد فراهم می کند.

این افراد برای قانونی کردن اقامت خود در غرب و در جهت اثبات این که «پناهنده سیاسی» اند، به ناچار در محافل و تظاهرات سازمان شرکت نموده، از حضور خود در چنان مراسمی عکسبرداری می کنند تا بتوانند اسناد غیرقابل تردیدی برای ارائه در دادگاه پناهندگی فراهم آورند. از این رو برای رسیدن به چنین هدفی، به سازمان نیازمندند. تعداد قابل توجهی از طیف مورد بحث، پس از گذراندن مراحل و مسیره های قانونی و احراز پناهندگی سیاسی برای نهادهای قضایی کشوری که در آن اقامت دارند، دیگر در محافل و مجامع سازمان دیده نمی شوند. این امر یکی از دلایل ریزش هواداران سازمان است.

از دیگر دلایل ریزش افراد هوادار خارج از کشور، تردید اینان در مورد چرایی و ضرورت ماندن در خارج است. این افراد کسانی را دیده اند که به لحاظ سیاسی از ایشان تندتر بوده اند ولی به راحتی و بدون دردسرهای احتمالی به ایران رفت و آمد داشته اند و مزاحمتی هم از سوی ایران متوجه آنان نشده است. در شرایطی که مطبوعات و نشریات آزاد در ایران منتشر شده و متون انتقادی (گاه تندتر از آنچه در خارج از کشور منتشر می گردد) به صورتی آزادانه در داخل به طبع می رسد، اپوزیسیون غیرقانونی در خارج از کشور، خود به خود خلع سلاح شده است.

چنین تردیدهایی در میان مهاجران جدید، موجب تقلیل چشمگیر شمار «پشتیبانان مقاومت» شده

است. سازمان در تظاهرات سال ۱۹۸۵ در آلمان غربی آن روز، توانست تنها هفت هزار نفر را گرد آورد، لیکن در شرایط فعلی اگر در سراسر اروپا هم چنین برنامه هایی تدارک کنند، مجموع شرکت کنندگان از مرز ۷ - ۸ هزار نفر فراتر نمی رود و قطعاً این تعداد در آلمان امروز به سختی به ۳ هزار نفر خواهد رسید. در میان آنها افرادی پیدا می شوند که دغدغه سیاسی چندانی ندارند ولی به منظور ارائه مدارک به دادگاه جهت پناهندگی سیاسی - به زعم خود - نیازمند عکس و فیلم اند.

چنین افرادی، که ناچارند پیش از دادگاه تا تعیین قطعی وضع شان در اردوگاه های پناهندگی به سربرند، حاضرند - به خاطر رها شدن از زندگی طاقت فرسا و منضبط اردوگاه - با پوشیدن تی شرت های

حاوی عکس مسعود و مریم رجوی با هزینه سازمان وارد کشور دیگری شوند، مسابقات جام جهانی

فوتبال را تماشا کنند و شعارهایی نیز علیه جمهوری اسلامی سردهند. این گونه رفتارها، پیش از آنکه دال بر هواداری متعصبانه از سازمان باشد، رفتاری سودگرانه (پراگماتیستی - اپورتونیستی) است. به خصوص

که هم فال است و هم تماشا و خطری نیز در بر ندارد!

جریان آزاد اطلاعات در غرب، امکان آگاهی افشاری چون طیف اخیر را از مسائل سازمان و مخالفان

آن، اطلاع از مندرجات نشریات سازمان و مقایسه آنها با نظرات مکتوب جداشدگان و بریده های سازمان، روی مواضع آنها تأثیر دوگانه ای را شکل می دهد. این روند ورود اطلاعات موجب شده است که افراد این طیف، در موضع گیری های سیاسی، جدیت و صراحت نداشته باشند و چنانچه دفاعی از سازمان بنمایند، بر جنبه های عقلانی دفاع تکیه کنند.

با این همه، افراد طیف اخیر در ایراد اشکال و طرح سؤال آزادترند و در طرح مباحث، ضمن رویارویی با اعضای سازمان - بالنسبه - صریح اند. این گونه افراد را در سازمان، «لغوی» یا «نحوی» تلقی می کنند و از کنار مباحث آنها عبور کرده خود را درگیر آن نمی سازند.

موارد زیر از جمله اسباب تعدیل مواضع «سمپات های سازمان» نسبت به جمهوری اسلامی و از آن سو کم رنگتر شدن حمایت و اقبال آنها نسبت به سازمان است:

الف) آسان گیری سفارتخانه های جمهوری اسلامی و صدور پاسپورت و ایجاد تسهیل در آمد و شد افراد مقیم خارج به ایران

ب) در دسترس بودن نشریات منتشر شده در ایران

ج) راه اندازی شبکه جهانی «جام جم»

د) افزایش منابع مستقل و داخلی ایرانی در اینترنت

ه) کانالیزه نبودن اطلاعات و محصور نشدن در چارچوب نشریات سازمان و تبلیغات و القاءات آن

و) حضور تاریخی مردم در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶.

سازمان همواره هواداران مقیم امریکا و اروپا را «صندلی پرکن» و «زینة المجالس» تلقی کرده است. گرچه سازمان برای این طیف برنامه های متنوعی در گتوها، کنسرت ها و جشن ها برقرار می کند و به موقع از وجود آنها نهایت بهره برداری را می نماید، لیکن آنها را به عنوان «سرباز انگیزه دار ارتش آزادی بخش ملی» به رسمیت نمی شناسد.

سازمان بر آن باور است که «آب و هوا»ی غرب موجب شده تا طیف مزبور حاضر نباشند حتی یک

روز، در کنار مرز، در چارچوب ارتش آزادی بخش فعالیت کنند.

«جدا شدگان» یا «بریده‌ها»^(۱) طیفی اند که از اوایل فعالیت یا در طول دوران حیات سازمان مجاهدین خلق، با آن همکاری داشته غالباً به عنوان عضو تشکیلات یا «بچه‌های روابط» قلمداد می‌شده‌اند. اینان به خاطر اختلاف نظر با تشکیلات و عدم قبول تبعیت صرف، جدا شده‌اند و رفتار رهبری، اهداف،

ایدئولوژی، خط مشی و مواضع و عملکرد سازمان، زمینه‌های اختلاف آنهاست. این طیف شامل دو گروه‌اند: عناصر رده بالا و عناصر رده پایین تشکیلات. یا به نوعی دیگر، عناصر با سابقه (قدیمی) و عناصر جدید.

نقطه نظرها و نگرش‌ها در این مجموعه متنوع است، ولی می‌توان گفت که تغییر نگرش آنها در خصوص تشکیلات، تقدس سازمان، کاریزمای رهبری، روند سرکوب مخالفان در سازمان، و شرایط جدید بین‌المللی، موجب جدایی ایشان از سازمان بوده است.

قراین متعدد و کافی نشان از این دارد که طیف مزبور - به کلی - با سازمان قطع رابطه کرده‌اند.

تشکیلات «انجمن دانشجویان مسلمان» در سال ۱۳۶۰ دارای ۴۰۰ - ۴۵۰ عضو بود. از این تعداد، حدود ۳۵۰ - ۴۰۰ نفرشان ارتباط خود را با سازمان قطع نموده‌اند و حتی در حد سلام و احوالپرسی متعارف نیز حاضر به رویارویی با افراد سازمان نیستند.

جداشدگان - به طور عموم - موضع سمپاتیک و موافق نسبت به جمهوری اسلامی ندارند و علاوه بر نقد سازمان، به انتقاد و - بعضاً - هتاک نسبت به جمهوری اسلامی نیز دست می‌یازند. تعدادی از این افراد مواضع خود را در قالب نشریه و بیانیه آشکار می‌سازند و بدین گونه گفت و گوی غیرمستقیمی را با سازمان در پیش گرفته‌اند.

جداشدگانی که عضو قدیمی و با سابقه سازمان بوده‌اند، امکان بازگشت به سازمان را ندارند. میزان بی‌اعتمادی آنان به سازمان در حدی است که برای همیشه از آن خداحافظی کرده و «عطای آن را به لقایش بخشیده‌اند». در مواردی، برخی از جداشدگان (اعضای جدید) بار دیگر به سازمان پیوسته یا تماس تشکیلاتی با آن برقرار نموده‌اند. سازمان پیوسته مدعی بوده است که عناصر جدا شده و «بریده» عوامل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی‌اند.

از جهت رفتاری، غالب جدادگان - به اتکای تجربه تلخ خویش - نه تنها از سازمان دوری می کنند که حتی از اینکه در تظاهرات و میتینگ های دیگران نیز شرکت نمایند، ابا دارند. بیشتر آنان به کار و زندگی خصوصی رو کرده اند و از هرگونه بحث و مطلبی که به نحوی به تضاد سازمان و جمهوری اسلامی مرتبط باشد، پرهیز می کنند.

آن عده از جدادگان که به جهت کیفی پرمایه ترند، فعالیت های انتشاراتی و سیاسی - مطبوعاتی

دارند. اینان، هم سازمان و هم جمهوری اسلامی را آماج حمله و نقد خویش قرار می دهند. بخشی از این عده، ریسک پذیری بالایی - به خصوص نسبت به سازمان - دارند و جهت افشای ماهیت سازمان و طرح مسائل درونی آن، به ویژه سرکوب مخالفان، دامن زدن به کاریزمای رجوی، حاضرند از خود و رفاه و امنیت شان هزینه کنند. بخش دیگری از این عده، برای مواجهه با مخاطرات و حوادث غیرمنتظره آمادگی ندارند و گاه از ترس ترور شخصیت و - به تصور خودشان - به خاطر از دست رفتن حیثیت سیاسی و اخلاقی، در رفتار خود با سازمان تجدیدنظر می کنند.

افراد اخیر، پس از جدایی از سازمان، مطالب قابل توجهی از نظر کیفی مطرح می سازند و به همین جهت گفته ها و نوشته هایشان مؤثر و بُرد سخنان شان زیاد است. البته در اثر مرور زمان و تکرار مطالب، کیفیت آن رو به کاهش می گذارد و از تأثیر آن کاسته می شود. معمولاً افرادی که در خارج از کشور به سر می برند و مسائل ایران و گروه های سیاسی را به نوعی دنبال می کنند، از خوانندگان آثار افراد جدا شده اند و گاه نوشته های ایشان دست به دست می چرخد.

در مجموع، برآیند تحلیل ها و مواضع جدادگان درباره نحوه مبارزه با جمهوری اسلامی، بر نفی مبارزات خشونت آمیز و تأیید برخورد صرفاً سیاسی مبتنی است. این طیف تلاش دارند که - برخلاف

گذشته - تضادهای موجود با نظام را آنتاگونیستی (لاینحل) ندانند و آن را عمده نکنند. پس از انتخابات دوم خرداد، نحوه گفتمان این گروه نسبت به آقای خاتمی با نوعی احساس سمپاتیک و ملایمت همراه

بوده است. از این رو در تأیید نظرات رئیس جمهوری، برای بهبود شرایط کشور، اصلاحات و دموکراسی را مناسب ترین روش می دانند.

این نکته نیز قابل ذکر است که برخی از جدادگان چندان درگیر دغدغه های سیاسی نیستند و خود را از «معرکه» دور نگه داشته اند. از جمله عللی که می توان برای این نحوه سلوک بیان کرد واهمه ایشان از حمله و تهمت های سازمان است.

سازمان برای جداشدگان رده پایین - که تعداد آنها نیز زیاد است - اهمیتی قائل نیست و مهم شمردن آن را موجب درگیری سازمان می‌داند. اگر کسی در سازمان به جدایی فردی در رده پایین اشاره کند، پاسخ می‌شود که «اهمیت نده! او خارج از کشوری (یعنی اروپایی یا آمریکایی) است و اصلاً به حساب نمی‌آید...»

برخورد سازمان با جداشدگان رده بالا اندکی محتاطانه است، چرا که این بخش، افرادی اند که یا پس از انقلاب ایدئولوژیک دارای سمت و مسئولیت در سازمان بوده‌اند - مثلاً امضاهای آنها زیر بیانیه‌های مهم درج می‌شده - و یا این که سابقه ارتباطشان با سازمان به قبل از انقلاب می‌رسد و پیش از انقلاب ایدئولوژیک نیز دارای موضعی موافق و هم‌نوا بوده‌اند. سازمان - در مجموع - از این قبیل جداشدگان، حساب اندکی می‌برد. موارد متعددی نیز بوده است که سازمان ارتباط با جمهوری اسلامی را به عده‌ای از ایشان نسبت داده و درباره برخی دیگر نیز دست به افشاگری‌های غیراخلاقی زده است.

نقطه نظرهای مشترک افراد متنوع طیف «مستقل‌ها» نسبت به سازمان، به دلیل شناخت بیشتری که از مواضع و عملکرد آن دارند، بی‌علاقگی و انتقاد نسبت به کل سازمان و رهبری آن است. در مجموع انگیزه قابل توجهی جهت پیوند به سازمان، در میان افراد این طیف، به چشم نمی‌خورد.

سیاست و موضع سازمان در مورد منتقدین جدی و مخالفان، مبتنی بر خشونت و برخورد شدید و

قهرآمیز بوده است. این به صورت یک اصل درآمده بود که سازمان هرگاه به ضعف برسد، پرخاشگری

پیشه می‌کند.

غیرمطالعین سازمان

افراد این طیف کسانی اند که - در اساس - سازمان را نمی‌شناسند و از فعالیت‌های آن آگاهی درستی ندارند. این طیف شامل افرادی می‌شوند که به نسل جدید - یعنی دوره سنی جوانی تا ۲۸ سالگی - تعلق دارند و اکثریت قاطع آنها در ایران به سر می‌برند. طی یک پرسشنامه مشخص شد که اکثریت قریب به اتفاق جوانان پاسخگو، حتی از شناخت کلی و عمومی نسبت به سازمان بی‌بهره‌اند. (۱)

اقشار عظیم و ده‌ها میلیونی مردم ایران را می‌توان در طیف «غیرمطالعین» قرار داد از این رو گستره

ص: ۵۸۵

۱- پرسش نامه مزبور به منظور بررسی معلومات ذهنی مردم در خصوص احزاب و نیز میزان آشنایی آنها با گروه‌های موجود سیاسی انجام گرفت. متن و حاصل این پرسش نامه در آرشیو مؤسسه موجود است.

نگرش‌ها و نقطه‌نظرهای اینان تنوع زیادی دارد. در مجموع، طیف مزبور شناخت چندانی نسبت به سازمان ندارند و به لحاظ عاطفی، هیچ‌گونه علاقه‌مشرکی این افراد را به سازمان پیوند نمی‌دهد. به تعبیر دیگر، هیچ بستری که بتوان در آن علایق مشترکی را شناسایی کرد تا موجبات پیوند عاطفی این افراد به سازمان بشود، وجود ندارد.

آسیب‌های رفتاری غیرمطالعین، عمدتاً جنبه اجتماعی دارد و از سر نارضایتی است. منشأ آن سیاسی نیست و در آن هیچ نشانی از گرایش به سازمان وجود ندارد. اساساً، در میان این طیف، فعالیت سیاسی به نفع سازمان مشاهده نمی‌شود. در مجموع می‌توان گفت که به رغم فعالیت‌های گسترده سازمان در زمینه برنامه‌های رادیویی و ماهواره‌ای، هیچ‌گونه تمایل و کششی نسبت به آنها در میان نسل جدید پدیدار نشده است.

مواضع غیرمطالعین در مورد سازمان، تفاوت چندانی با مواضع رسمی جمهوری اسلامی ندارد و اغلب در نگاه و نگرش این طیف، منافقین خارج‌نشینانی تلقی می‌شوند که با صدام - دشمن و قاتل مردم ایران و عراق - عقد اخوت بسته‌اند.

گرچه سازمان در جریان تبلیغات خویش همواره ادعا می‌کند که مدعی حیات مردم ایران ناشی از وجود آن سازمان است، لیکن نیک می‌داند که مردم ایران - روز به روز - سازمان را بیشتر فراموش می‌کنند و چنانکه می‌دانیم، یکی از خوف‌های عمده سازمان «فراموش شدن» آن است. در یکی از مقاطع تلاش سازمان جهت جذب نیرو، یکی از سران آن (۱) اعلام کرد که برخورد سازمان با نیروهای جدید بدین گونه است که پس از طی یک دوره دو ساله «خدمت پرافتخار سربازی در ارتش آزادی بخش» به اروپا اعزام می‌شوند تا در دفاتر «ریاست جمهوری» در اروپا مشغول کار گردند! با این وعده‌ها، تعدادی از افراد را از ترکیه و پاکستان جذب کردند. به گفته همان فرد، این قبیل افراد هم آن قدر درباره سازمان دچار گسست آگاهی یا فقدان اطلاعات بودند که حتی نمی‌دانستند منظور از «منافقین» همان مجاهدین خلق است! (۲) از جمله علل ایجاد و راه اندازی برنامه‌های ماهواره‌ای و آکسیون‌ها و... امید به همین غفلت و ناآگاهی این قبیل افراد نسل جدید نسبت به سازمان است.

ص: ۵۸۶

۱- محمد سیدالمحدثین.

۲- مشهور است که یکی از افراد پیوسته به سازمان، در بدو ورودش در مقابل سؤال مربوط به میزان همکاری اش با گروه‌های سیاسی نوشته بود: «من با هیچ گروه سیاسی همکاری نداشته‌ام، از جمله منافقین!»

اینکه سازمان، با تحمل هزینه های گزاف مالی، فعالانه در مسابقات جهانی (مانند جام جهانی فوتبال در فرانسه) حضور پیدا می کند، بدین خاطر است که حضور مجدد خود در جامعه را اعلام نماید؛^(۱) حضوری که از نظر سازمان، اهمیت آن کمتر از عملیات نظامی نیست! منوچهر هزارخانی در کتاب در پشت جبهه می نویسد:

فراموشی در ایران، بیش از هر چیز دیگری، علیه مقاومت و پیشرفت انقلاب دارد عمل می کند. مردم - همه - ما را دارند فراموش می کنند. ما با سربازی که در زمان جنگ اسیر شده بود،

برخورد کردیم. او مطلقاً ما و سازمان را نمی شناخت. سرباز آن مملکت بود و این همه درباره

«منافقین» در آن کشور صحبت می شد، ولی نمی دانست که مجاهدین چه کسانی هستند... باید

ادامه حیاتمان را طوری تنظیم کنیم که معرف خودمان هم باشد.^(۲)

یکی از وابستگان پیشین سازمان مجاهدین خلق، که در دهه ۱۳۶۰ - در دوران اقامتش در انگلیس - مناسبات سمپاتیک با آن داشته است، نقل کرد که یکی از هواداران سازمان در اروپا به ایران رفته بود تا ازدواج کند و بازگردد. بعد از بازگشت، از وی سؤال شد: سازمان در ایران چه جایگاهی دارد؟ پاسخ او قابل تأمل است:

در این شش ماه که در ایران بودم، هیچ اسمی از مجاهدین به گوشم نخورد! هیچ کس نه تنها علاقه ای نداشت بلکه - اساساً - [سازمان را] نمی شناخت. حتی کسانی که برنامه های ماهواره [ای] را تماشا می کنند، نمی آیند «سیمای مقاومت» را ببینند؛ می دانند که کانالی ویژه مجاهدین است ولی اصلاً دوست ندارند آن را ببینند و ترجیح می دهند سایر کانال های اروپایی

[و آمریکایی] را تماشا کنند!^(۳)

البته روشن است که این بی علاقگی - حتی تنفر - نتیجه طبیعی عملکرد سیاسی سازمان در داخل و خارج از کشور است.

ص: ۵۸۷

۱- نام حضور در جام جهانی را «عملیات لیون» گذاردند!

۲- نقل به مضمون وفادار به متن، با استفاده از فیش های دوستی از اعضای اسبق سازمان دانشجویان مسلمان در فرانسه و آلمان.

۳- بخشی از مطالب این فصل، از تحقیق میدانی و جمع بندی مصاحبه های حضوری با افرادی از طیف های مختلف استخراج و اتخاذ شده است. بررسی نیروهای اپوزیسیون، آذرماه ۱۳۷۷؛ موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

گفتار بیست و هشتم: سرنوشت مشترک صدام و سازمان

اشاره

ص: ۵۸۹

اشاره

زمزمه شروع جنگ آمریکا علیه عراق و سرنوشت این کشور که با سرنوشت مجاهدین در پیوند بود، بر تشدید وضعیت به هم ریخته نیروها افزوده بود.

مسعود رجوی در سال ۱۳۸۱ قبل از جدی شدن موضوع جنگ، سلسله نشست هایی را با نام «طعمه»

برگزار کرد و به همه نیروها گفت: اگر بخواهند بروند و از سازمان جدا شوند، به ایران تحویل خواهند شد ولی اگر می خواهند بمانند باید همه پل های بازگشت را خراب کنند. مثلاً پاسپورت، پول، برگ اقامت (مربوط به کشورهای اروپایی و یا...) را تحویل دهند و با نوشتن نامه به آشنایان، خانواده و فامیل و فحاشی به آنها، امکان بازگشت خود را از بین ببرند. این اقدام به نوعی آماده سازی برای شرایط سخت بود.

در زمان کمی، پیش از حمله آمریکا، سازمان شروع به تخلیه قرارگاه های جنوب نمود تا با تمرکز در قرارگاه اشرف، ضریب کنترل نیروها را بالا ببرد و در شرایط سخت، ارتباط میان آنان قطع نشود.

در این میان قرارگاه های «جلولا» و «بدیع زادگان» و نیز مقرهای سازمان در بغداد با حداقل نیرو نگهداری و حفظ شد.

اقدام دیگر سازمان سنگرکنی در داخل مقر اشرف بود و برای آمادگی بیشتر جزواتی از نحوه مقاومت و اختفای نیروهای طالبان و بن لادن در کوه های شورا بورا بین نیروها توزیع گردید.

در خارج از قرارگاه اشرف و در ارتفاعات قره تپه نیز مواضع دفاعی و خاکریزهایی توسط نیروهای سازمان احداث گردید که اتخاذ این مواضع برای پراکندگی احتمالی در شرایط حمله و ترک قرارگاه بود. وضعیت تشکیلاتی و به هم ریختگی آن، مسعود رجوی را وادار به برگزاری یک نشست عمومی کرد. در این نشست تحلیل وی در خصوص احتمال وقوع جنگ ارائه شد. طبق معمول رجوی ۴ تابلو را مفروض دانست و وظایف نیروها را در مقابل هر تابلو گوشزد نمود:

تابلوی اول، جنگی واقع نخواهد شد. وی در استدلال احتمال وقوع این فرضیه مخالفت پاپ، همکاری عراق با آژانس هسته ای و هانس بیلکس و گزارش مثبت البرادعی، گسترش تظاهرات و امواج میلیونی مخالفان جنگ و اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا و مخالفت اروپا را برشمرد.

تابلوی دوم، جنگ به وقوع خواهد پیوست و همانند جنگ ویتنام، سال های طولانی به طول خواهد انجامید. وی در استدلال طولانی شدن جنگ به میزان آمادگی ارتش عراق و آمادگی مردم اشاره کرد.

در تابلوی سوم وقوع جنگ و پیروزی عراق فرض شده بود و در استدلال این فرضیه تفوق صرف هوایی و عدم برتری زمینی ارتش آمریکا عنوان گردید که نتیجه آن شکست آمریکاست.

تابلوی چهارم، وقوع جنگ و پیروزی آمریکا فرض گردید که در این صورت، تابلوی مذکور منجر به تزلزل جمهوری اسلامی نیز خواهد شد و شرایط برای حمله سازمان مهیا می گردد. رجوی به شخصه بر روی تابلوی اول مصرّ بود. در عین حال به لحاظ اجرایی لزوم آمادگی برای هر فرضیه ای را گوشزد می کرد. در این تحلیل رجوی گفت که در صورت وقوع حالت های زیر سازمان به ایران حمله خواهد کرد:

۱- حمله هوایی به قرارگاه های سازمان.

۲- سقوط دولت صدام در عراق.

همچنین در این نشست مسعود رجوی با تقدیر از صدام حسین گفت که صدام توسط عزت ابراهیم

پیام داده که شرکت در جنگ با آمریکا برای مجاهدین داوطلبانه می باشد. رجوی تابلوی سیاه (شق سیاه) را حمله آمریکا فرض کرد و گفت در این صورت ما هم به طرف نیروهای خودمان (ایران) می رویم.

سطوح بالای سازمان و به طور خاص خود رجوی تلاششان بر این بود که تا می توانند جنگ را کم رنگ جلوه دهند. آنان اخبار تحولات نظامی منطقه را یا سانسور می کردند و یا به صورت گذرا گزارش می نمودند - به همین دلیل در همه تحلیل هایی که در سطوح پایین ارائه می شد، تماما روی اخباری تأکید می گردید که عدم وقوع جنگ را برجسته می کرد و به

مخالفت اروپا و کشورهای عربی با جنگ بسیار بها

ص: ۵۹۲

رجوی در توجیه ضعیف بودن احتمال وقوع جنگ می گفت: الآن سال ۱۹۹۰ میلادی نیست که عراق

در کویت باشد، لذا به لحاظ بین المللی در انزوا نیست. در این دوره (۲۰۰۲) با توجه به پذیرش بازرسان از سوی عراق و گزارش مثبت آنان، مخالفت اروپا با جنگ و نیز مخالفت کشورهای منطقه حتی ترکیه و نهایتاً وجود اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا در واقع این بار آمریکا در انزوا قرار دارد. ضمن اینکه هنوز در افغانستان درگیر است و نتوانسته به کسب پیروزی کامل که دستگیری بن لادن است نائل گردد. بنابراین احتمال وقوع جنگ بسیار ضعیف است.

همزمان با بازرسی های عراق، احتمال بازرسی از مقرهای سازمان نیز وجود داشت و به همین منظور برای هر قرارگاه یک نفر به عنوان نیروی روابط خارجی و یک نفر مترجم تعیین و توجیه شده بودند. در این توجیهات تأکید شده بود که برخورد با بازرسان ضمن دوستانه و مؤدبانه بودن نباید به نحوی باشد که آنها تصور کنند به راحتی می توانند به داخل بیایند. بلکه باید آنها را دم در قرارگاه نگه داشت تا اقدام به کسب مجوز شود و در این مدت نیز از آنها پذیرایی به عمل آید.

علت توجیه فوق بازمی گشت به یک مورد از بازرسی ها که بازرس ها در جلوی در قرارگاه اشرف معطل شده بودند و بلافاصله منطقه را ترک کردند و گزارش نمودند که نتوانسته اند از قرارگاه مذکور بازدید به عمل آورند. همین امر موجب ناراحتی مقامات عراقی شده بود.

رجوی فکر می کرد جریان بازرسی ها ۱۰۰٪ به نفع عراق تمام شده و عراق از زیر بار تحریم خارج خواهد شد و با خارج شدن عراق از تحریم، ایران کانون بحران و تنش در منطقه می شود.

تخلیه و ترک قرارگاه ها و تمرکز در مقر اشرف

به هر یک از قرارگاه های پراکنده سازمان در عراق، ارتش می گفتند و با این حساب سازمان مجاهدین در عراق چندین ارتش داشت. (در حالی که مجموع نیروهای آنان در عراق هیچ گاه از ۵ هزار نفر تجاوز نکرد و در زمان حمله آمریکا حداکثر نیروها به ۴۰۰۰ نفر هم بالغ نشد یعنی حدود ۳۸۰۰ نفر بودند) و هر یک از این ارتش ها دارای یک محلی در مقر اشرف بود تا اینکه در یک مقطعی مطرح کردند که چسبیدن به اشرف نشانه بریدگی نیروهاست و این انتقاد باعث شد که ارتش های سازمان نه تنها ساختمان های

اشرف و محل خودشان را نگهداری نکردند بلکه همه امکانات موجود را کردند و بردند به قرارگاه های

خودشان. حتی سوله و خوابگاه های فلزی بسیار بزرگ و دو طبقه را از اشرف منتقل نمودند و همین مسئله موجب گردید که وقتی موضوع استقرار و بازگشت و تمرکز در اشرف مطرح شد همه به شدت

واکنش نشان دهند و می دانستند جابجایی نیرو به منزله بیگاری کشیدن از نیروها به بهانه راه اندازی مجدد قرارگاه آن هم زیر آفتاب ۵۰ تا ۶۰ درجه است و تازه هر شب باید پاسخ دهند که چرا طی آن روز از ذهنشان گذشته که خسته شده اند و انبوه آدم های قالب گرفته شده سر آنها داد بزنند که چرا از فرامین رهبری و یا شورای رهبری به تمام و کمال اطاعت نمی کنی.

باید خاطرنشان کرد که وقتی موضوع نقل و انتقال از قرارگاه های مرزی به اشرف مطرح گردید در بیان علت آن، موضوع جنگ و احتمال حمله آمریکا مطرح نشد تا مبادا بحران و تشنج در نیروها تشدید گردد. ابتدا نیز کلیه وسایل و تجهیزات تخلیه نگردید که نیروها بویی نبرند که چه کاری در حال انجام است و علت تمرکز در اشرف را زود هنگام متوجه نشوند. یکی از علل تمرکز در اشرف، کنترل بر نیروها بود که در صورت به هم خوردن اوضاع نیروها فرار نکنند و انسجام تشکیلاتی حفظ شود. علت دیگر و شاید مهم تر این بود که به دلیل ناامن شدن عراق و غیرقابل پیش بینی بودن شرایط نظامی - امنیتی تمرکز نیروها می توانست حداقل های امنیتی - دفاعی را برای رجوی ایجاد نماید. البته هیچ یک از این دلایل برای نیروها بیان نمی شد و آنان صرفاً مجریان اوامر «رهبری» بودند.

در آستانه هجوم دوم آمریکا و متحدانش به عراق، مسعود رجوی و مجموعه تیم رهبری سازمان، در بن بست آشکاری گرفتار شدند که بهای خروج از آن، موجودیت و حیات سازمان بود. فرض های ممکن، یکی پس از دیگری، خط می خورد و گزینه ها به حداقل می رسید. همسر رجوی، که در سال ۱۳۷۲ طی یک مانور ناموفق سیاسی - چنان که گفته شد - با عنوان یک جانبه «رئیس جمهور منتخب شورای ملی مقاومت» به فرانسه رفت تا یکی از دو بال سازمان (بال سیاسی) را تقویت کند، به دنبال نومییدی و محدودیت پی در پی، ناگزیر پس از سه سال به عراق بازگشت.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ - چند روز مانده به حمله آمریکا و ائتلاف همراهش به عراق - مریم رجوی ابتدا در معیت مسعود رجوی به اردن رفت و بعد، از آنجا به اتفاق ۱۶۵ تن از کادرها و اعضای نزدیک به خود راهی فرانسه شد. مسعود رجوی نیز با انبوهی از مشکلات و بحران ها در نزدیکی مرز عراق - اردن (و البته در خاک اردن) منتظر ماند. شرایطی که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق اکنون با آن دست به گریبان بودند، با وضعیت زمان جنگ اول خلیج فارس تفاوت بسیار داشت. در سال ۱۳۷۰ مجاهدین خلق

به دنبال سرکوب کردهای مخالف صدام حسین و عده ای از مبارزان شیعی در نخلستان های اطراف «کوت» و «العماره»، از صدام جایزه گرفتند و به ارقام بالایی از امتیازات مالی و نظامی دست یافتند.^(۱)

وضعیت اخیر به کلی با گذشته فرق داشت. «همه امتیازات نظامی و مالی شان را که طی سال ها در عراق به دست آورده بودند، یک شبه از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی ترین سال های عمر سازمان را به چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را - از بالا به پایین - متحمل شدند ولی به سبک همیشگی به دنبال این بودند که با بحران سازی های خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفان داخلی خود بیندازند و ثانياً از طریق بحران سازی فرعی بتوانند مهار اوضاع - به ویژه بحران نیرویی - را در غیاب راه حل بدون جنگ، باز به دست گیرند. این راه حل خطرناک، فرمان قتل ۲۵ تن از اعضای جدا شده و ناراضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود! این فرمان رهبری را مریم عضدانلو می بایست به پیش می برد تا از طریق زهر چشم گرفتن و ترساندن اپوزیسیون، ضمن در لاک دفاعی بردن اپوزیسیون برون مرزی ایران و مخالفان و اضرار خود در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدان داخلی را ببرد و مهار نیرویی را دوباره به دست گیرد.»^(۲) دیگر مأموریت های بحران زای همسر رجوی و نیروهایش بدین قرار بود:

(۱) حمله به سفارتخانه های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی؛

(۲) نقل و انتقال پول ها و اطلاعات و فرماندهان سازمان، از عراق به فرانسه؛

(۳) نجات مسعود رجوی از عراق و انتقال وی به فرانسه، با بهره گیری از امکانات و روابط نیرویی و مالی و نیز روابط اطلاعاتی و سیاسی قدیم و جدید.

ص: ۵۹۵

۱- چند ماه قبل از شروع جنگ عراق به طور تمام عیار سیاسی - دیپلماسی و نظامی آماده مقابله با آمریکا شد. گردان های قدس برای آموزش مردم و استفاده از آنها برای حمله احتمالی در هر شهر و روستا تشکیل شده بود. مقادیر زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین و مهمات با کمک شیوخ عشایر بین مردم تقسیم شد. در هر محله ای سنگرهای لازم برای دفاع در مقابل حملات هوایی تدارک گردید و دستگاه تبلیغاتی صدام و رادیو و تلویزیون به تهیج مردم برای مقابله با آمریکا پرداخت. علی شیمیایی برای بررسی وضعیت دفاعی، از قرارگاه های سازمان در جنوب (منطقه بصره) بازدید کرد. فرمانده لشکر سوم عراق نیز از قرارگاهی موسوم به حبیب متعلق به سازمان واقع در ۱۵ کیلومتری بصره بازدید نمود و حتی عزت ابراهیم نیز رجوی را برای ملاقات فراخواند تا هماهنگی لازم را با آنان صورت دهد.

۲- خوشحال، شانتاز؛ صص ۹ - ۱۰؛ با اندکی تصرف.

در آستانه جنگ، رجوی نشست دیگری با نیروها داشت. در این اجتماع ملاقاتش را با مسئولان عراقی چنین بازتاب داد:

پیام آمده بود (از طرف صدام) که برود ملاقات ولی وقتی رفته بود، صدام نبود اما توانسته عزت

ابراهیم و طارق عزیز را ملاقات کند و البته وزیر اطلاعات (ارتباطات) عراق نیز حضور داشته.

وی به نقل از عزت ابراهیم می گوید که قصد دارند در مقابل آمریکا ایستادگی کنند و چون به لحاظ نظامی و در یک جنگ کلاسیک امکان مقابله با آمریکا وجود ندارد، بنا دارند تا وارد یک

جنگ چریکی شوند و به همین دلیل ۷ میلیون نفر از مردم عراق را مسلح کرده اند.

عزت ابراهیم در مورد سازمان از قول صدام به رجوی گفته بود که صدام شما را مخیر نموده که در کنار حکومت عراق و یا بی طرف باشید اما وظیفه حکومت است که از شما دفاع نماید مگر اینکه اوضاع به هم بریزد که در این صورت سازمان خودش باید مواظب خود باشد. رجوی می گوید که در پاسخ عزت ابراهیم گفته که ان شاءالله عراق پیروز خواهد شد ولی سازمان در این مسئله بی طرف است و مسئله را به اطلاع مجامع بین المللی رسانده ایم. عزت ابراهیم از پاسخ رجوی ناراحت شد. باقی جلسه به سردی سپری گردید. و علیرغم اینکه در هر جلسه مشترک با مسئولان عراقی توانسته بود امکانات و پول و مهمات فراوانی بگیرد، در این جلسه وقتی بحث کمک ها مطرح می شود، عزت ابراهیم می گوید: گفته که متأسف است و عراق به همه منابع اش نیاز دارد و جواب منفی داده بود.

رجوی می گوید که محل ملاقات در مکان های رسمی و معمول نبوده و حاکی از تحرک و تردد و

جابه جایی مداوم مسئولان عراقی حکایت داشت. در این نشست به رجوی تأکید شده بود که مطلقاً حق نزدیک شدن به مرز ایران را ندارند و باید تحرک نظامی داشته باشد و تأکید شده بود که مواضع دفاعی سازمان باید همان اطراف اشرف باشد. [در زمان جنگ نیز نمایندگان مخابرات (سرویس اطلاعاتی عراق)

و ارتش مراقب بودند که سازمان به سمت مرزها حرکت نکند].

رجوی در این نشست برای روحیه دادن به نیروها گفت که نباید عراق از نیت ما در حمله به جمهوری اسلامی در صورت قطعی شدن اسقاط صدام و حکومت بویی ببرد و در ادامه جلسه، از فرماندهان ارتش خواسته بود، گزارشی از آمادگی نیروها بدهند که همه آنها به اتفاق بر آمادگی سازمان صحه گذاشته بودند. (در حالی که هرگونه حمله به ایران هم به جهت مخالفت شدید صدام با انگیزه عدم تحریک ایران و هم

مخالفت شدید آمریکا و انگلیس آن هم باز به انگیزه عدم تحریک ایران و ورودش به جنگ که می توانست مسائل منطقه را بغرنج تر نماید کاملاً منتفی بود.

و اما طرح نهایی سازمان در مورد گزینه های پیش رو در حالت های مختلف در همین نشست ارائه

شد. این طرح ۳ مرحله داشت که در صورت حمله آمریکا وظایف نیروها را تعیین می کرد:

مرحله اول: اخذ موضع اختفا یعنی اینکه تمامی سلاح ها، مهمات و نیرو باید در مکان های انتخاب شده استتار شوند. این مرحله در واقع برای حفاظت نیرو و امکانات از بمباران ها و جلوگیری از صدمات نظامی بود. در همین نشست مسئولان ارتش های سازمان، یک به یک گزارشی را از آمادگی برای اختفا ارائه دادند. حلقه اولیه اختفا که در اطراف قرارگاه اشرف بود شیارها و عوارض طبیعی را شامل می شد که نیروها را قادر می ساخت مواضع دفاعی اتخاذ نمایند. همچنین مواضعی را نیز نشان کرده بودند تا در صورت کسب اطلاع از تحرکات نظامی احتمالی ایران، برای دفاع به آن مواضع انتقال پیدا کنند. البته مواضع مذکور فقط برای نیروهای مسئول و اکیپ های مهندسی که مجبور بودند مواضع دفاعی را آماده نمایند شناخته شده بود.

مرحله دوم: مرحله تدافع بود. یعنی اینکه در صورت مداخله ایران و عبور نیروهای ایرانی از مرزها، لازم بود تا نیروهای سازمان از مواضع اختفا به مواضع تدافعی منتقل شوند. این مواضع همان طور که توضیح داده شد، در نزدیکی مواضع اختفا اتخاذ شده بود. (جاده ای که به فرودگاه متروکه شمال قرارگاه اشرف منتهی می شد و در ۲۰ کیلومتری از قرارگاه واقع شده بود، محور خانقین به اشرف، محور خالص به اشرف و ارتفاعات حمزین در مسیر کرکوک - خالص از جمله این مواضع بود).

مرحله سوم: مرحله تهاجم بود که شرط تحقق آن، به هم ریختن اوضاع عراق یعنی فقدان نیروهای عراقی بازدارنده بود. در این مرحله بحث مخالفت آمریکایی ها با انجام بمباران های احتمالی بر روی نیروی پیش رونده نیز مورد توجه واقع شد که رجوی در پاسخ گفت: از جنبه سیاسی، قطعاً آمریکایی ها

برای برخورد با سازمان به این منطقه نیامده اند ولی از جنبه نظامی با توجه به اینکه نیروهای آمریکایی از شمال، جنوب و یا غرب عراق وارد خواهند شد، محور شرق در مواجهه با نیروی آمریکایی نخواهد بود لذا راه برای نیروهای سازمان باز است. نهایتاً رجوی در جمع بندی گفت: اگر به هر دلیلی امکان اجرای مرحله سوم نبود، با آمریکایی ها وارد مذاکره خواهیم شد و از قبل نیز پیام داده ایم که ما بی طرف هستیم. در واقع آنچه که رخ داد همین امر بود و نشان می داد که از قبل بر روی آن اتفاق شده بود.

یازده روز قبل از روز عاشورا (در سال ۱۳۸۱ عاشورا مصادف بود با ۲۳ اسفندماه) یعنی در تاریخ ۱۲/۱۲/۸۱ (به فاصله ۱۷ روز از حمله آمریکا) نشست عمومی با نام نشست عاشورا قرارگاه «اشرف»

برگزار شد. رجوی در این نشست به کار تبلیغی و تهییجی پرداخت و وانمود کرد که امروز (آن روز) عاشورا است و حتی زیارت عاشورا را خواند. در آن موقع افراد حاضر در نشست نمی دانستند که رهبری سازمان قصد فرار را دارد و نشست به همین دلیل ۱۱ روز زودتر برگزار شده است. منتهی با این هدف که فیلم آن، روز عاشورا پخش شود. بعدها نیروها می گفتند: در نشست عاشورا چراغ ها را خاموش کردند و وقتی روشن شد هیچ کس نرفته بود الا رجوی و مریم قجر.

جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها

پس از شروع حمله آمریکا اخبار سیمای مجاهدین و موضع گیری های آنان تا آخرین روزهای جنگ نیز جانبدارانه و به نفع صدام و تقریباً تکرار همان ادعاهای رژیم بعثی مبنی بر شکست نیروهای اشغالگر بود. (مانند سقوط هلی کوپترهای آپاچی - مصاحبه های سعید الصحاف وزیر تبلیغات عراق و...) در خصوص تحلیل خبرنگاران و افسران نظامی مبنی بر طولانی شدن جنگ، کشته شدن افراد بی گناه و مردم عادی به خصوص کودکان و زنان در این رابطه کافی است، به موارد زیر که از سیمای مجاهد پخش شد دقت شود:

تاریخ ۵/۱/۸۲ : ۱- ناتوانی آمریکا در خاتمه دادن سریع به جنگ ۲- وسعت یافتن مخالفت ها با جنگ در کشورهای مختلف (مصر - کره جنوبی - جاکارتا - آرژانتین - سودان و...)

تاریخ ۷/۱/۸۲ : ۱- بمباران بیمارستان و کشته شدن کودکان... ۲- اخباری از شکست های آمریکا ۳- تصاویری از تظاهرات مردم دنیا در مخالفت با جنگ ۴- کاهش آرای مثبت مردم نسبت به ادامه جنگ ۵- پیش بینی غلط آمریکا از استقبال شیعیان از نیروهای خارجی ۶- شکست طرح

اولیه آمریکا در جنگ.

تاریخ های ۱۱/۱/۸۲ و ۱۲/۱/۸۲ و در ادامه آن در تاریخ های ۲۰/۱ و ۲۳ و ۲۴/۱/۸۲ سیمای مجاهد طی اطلاعیه هایی ابتدا اعلام کرد: نیروهای سپاه به همراه نیروهای عراقی سپاه بدر و... قصد دارند تا با نفوذ در عراق به نیروهای سازمان تهاجم نمایند و در روزهای پایانی جنگ

اعلام کردند که این تهاجمات انجام شده و طبق ادبیات همیشگی رسانه مذکور، صحبت ها تماماً

از شکست جمهوری اسلامی و سپاه بدر و ضربات وارده به نیروهای مهاجم حکایت داشت و البته در لابلای سطور، به تلفات خود، نیز اشاره می کردند و حال آنکه اساساً تمامی این ضربات و تلفات وارده به آنان از ناحیه آمریکایی ها و انگلیسی ها بود.

گزارش درگیری ها

در آخرین روزهای جنگ (۱۹ یا ۲۰ فروردین ۸۲)، نیروهای آمریکایی از شمال و به طور مشخص از سمت قره تپه شروع به پیشروی کردند (تا این مقطع حملات و پیشروی نیروهای آمریکایی اختصاص

داشت به محورهای جنوبی و غربی بغداد) که در مسیر این پیشروی نیروهای سازمان قرار داشتند. این پیشروی باعث شد تا نیروهای عراقی نیز در نزدیکی مجاهدین مستقر شوند اما همان شب ظاهراً به دستور فرماندهان بالای ارتش عراق، نیروهای عراقی سلاح ها را بر زمین گذاشتند که بلافاصله مورد غارت مردم عراق قرار گرفتند. در همین زمان یک ستون از نیروهای سازمان به سمت مرز ایران (اطراف خانقین) حرکت کردند که ستون تانک ها در اطراف فرودگاه متروکه (در نزدیکی قرارگاه اشرف) قبل از رسیدن به سد حمزین مورد حمله نیروی هوایی آمریکا قرار گرفت و حداقل ۶ تانک از آنها منهدم گردید و تعدادی نیز کشته شدند و باقی نیروها در اطراف خانقین بدون هیچ سازماندهی و ارتباطی پراکنده شدند. در این زمان قرارگاه ها نیز به شدت زیر بمباران بود. از قرارگاه اشرف (توسط پیک) دستور رسید که نیروها به قرارگاه بازگردند و ظاهراً این دستور به تمامی نیروهای دیگری که در محورهای مختلف پراکنده شده بودند نیز رسیده بود. اما این نیروها مجدداً در مسیر بازگشت به قرارگاه مورد تهاجم نیروهای آمریکایی قرار گرفتند. در مسیر بازگشت تصادفات زیادی نیز رخ داد و حتی عده ای کشته شدند.

یعنی در واقع طبق پیش بینی ها قرار نبود آمریکا از سمت شرق پیشروی کند که این اتفاق افتاده بود. همچنین پیش بینی بمباران از سوی آمریکایی ها نشده بود که این اتفاق هم افتاد. لذا نیروها به شدت غافلگیر شده بودند و عملاً هیچ کاری از آنان بر نمی آمد. از طرفی افراد جدید و آموزش ندیده هم که در جریان درگیری ها به نیروها تغذیه شده بودند عملاً دست و پاگیر شده بودند.

سرعت پیشروی آمریکایی ها بسیار بیشتر از تصور مجاهدین بود و به سرعت به اطراف بغداد رسیده بودند و نیروهایی که مواضع دفاعی اطراف اشرف را ترک کرده و به سمت مرز رفته بودند تحت بمباران قرار گرفتند و قرارگاه های دیگر سازمان که نیروهایشان توانسته بودند به نزدیکی خانقین برسند تماماً

بدون آب و غذا و زیر بمباران هوایی و حتی حملات زمینی گروه‌های ناشناس و برخی اهالی برای غارت بود. به قرارگاه «جلولا» نیز حمله هوایی و زمینی شد و تعدادی کشته شدند. افراد در مسیر بازگشت از اطراف خانقین به قرارگاه اشرف مورد حمله مردم قرار می‌گرفتند. افرادی هم که به قرارگاه می‌رسیدند بلافاصله سازماندهی و به اطراف قرارگاه در دسته‌های چند نفره اعزام و در سنگرهایی که از قبل تدارک دیده بودند مستقر می‌شدند. استقرار در ساختمان‌های قرارگاه اشرف ممنوع بود. یک بار نیز دستور آمد، چون یک سری از عوامل رژیم قصد دارند از شرایط جنگی و به هم ریختگی عراق استفاده کند و به ارتش آزادیبخش ضربه بزنند، باید به آنها پاسخ داده شود. به همین منظور نیروها به اطراف اعزام شدند اما در واقع بعد از اینکه این اکیپ‌ها وارد صحنه‌های درگیری شدند، با مردم عراق مواجه شدند. این نیروها تعدادی از مردم عراق را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به خانه‌ها حمله کردند و با سلاح‌های مختلف به اهالی روستاها هجوم آوردند.

دستگیری و استرداد دو مجاهد خلق توسط دولت سوریه و کمک‌های مالی صدام

در تاریخ ۲۹/۱/۸۲ دو تن از اعضای قدیمی به نام‌های ابراهیم خدابنده و جمیل بصام هنگامی که قصد انتقال مبلغ یک میلیون و هشتصد هزار دلار وجه نقد را از خاک عراق به اروپا داشتند در مرز ابوکمال سوریه توسط مأمورین سوریه دستگیر شدند که نهایتاً این افراد در تاریخ ۱۶/۳/۸۲ توسط نمایندگان سوریه در فرودگاه مهرآباد تحویل ایران می‌گردند.

اعترافات این افراد نشان می‌داد که مجاهدین مقادیر معتناهایی از پول‌های اهدائی صدام را به اروپا انتقال داده‌اند (که بعدها در جریان دستگیری مریم قجر در فرانسه نیز بخشی از این پول‌ها کشف و توسط فرانسه ضبط می‌گردد) این اطلاعات سپس با اسنادی که در هنگام سقوط صدام به دست عراقی‌ها

می‌افتد و بخشی از آن آشکار می‌شود تکمیل می‌گردد. اسناد و فیلم‌های مذکور که توسط سرویس

اطلاعاتی عراق در هنگام تحویل پول به سازمان به صورت پنهان گرفته شده بود نشان می‌داد که میلیون‌ها دلار از سوی رژیم بعثی در اختیار سازمان قرار می‌گرفت تا به ترور و عملیات در ایران پردازند و از این طریق نشان دهند که ایران کشور بی‌ثباتی است. در یک قلم از کمک‌های بی‌حد و حصر رژیم صدام که توسط نیویورک تایمز فاش شد پرده از فروش نفت عراق به صورت قاچاق توسط مجاهدین

برداشته شد که برخلاف مصوبه شورای امنیت سازمان ملل، اقدام به فروش نفت کرده بودند که فقط بابت

این اقدامات آن هم در یک مقطع ۶۰۰ میلیون دلار سود نصیب آنها شده بود. بخشی از تصاویر و اسناد توسط تلویزیون های خارجی من جمله تلویزیون الجزیره نیز پخش گردید. ابراهیم خدابنده که پناهنده انگلیس بود توسط مسئول دفتر سازمان در فرانسه به نام آزاده رضایی توجیه می گردد تا با تهیه ویزای سوریه به این کشور سفر نماید و مأموریتی را به انجام رساند. وی نیز به سوریه می رود و با وصل شدن به جمیل بصرام هر دو به مرز سوریه - عراق می روند و پولی را که توسط عوامل سازمان در خاک عراق از مرز مذکور عبور داده شده بود، تحویل می گیرند تا به فرانسه منتقل نمایند. این پول ها در ۷ عدد ساک جاسازی شده بود و توسط زنی عراقی از مرز رد شده بود.

پیام ۱۲ ماده ای رجوی پس از سقوط صدام

پس از سقوط صدام و پایان بمباران مواضع سازمان، رجوی برای نیروها پیامی ارسال نمود که توسط فرماندهان قرارگاه ها به نیروهای تحت امر ابلاغ گردید. در این پیام رجوی به بمباران محل استقرار خود و مریم قجر اشاره نمود و حتی اعلام نمود که در اثر بمباران، میز کار و تخت خواب وی منهدم شده است. قسمت هایی از پیام به شرح زیر است:

با تشکر و قدردانی از زحمات تک تک نیروهای ارتش آزادی بخش از اینکه در هر شرایطی فرمان پذیری داشتید و گوش به فرمان فرماندهان بودید، و علیرغم اینکه به شما تیراندازی شد ولی مقاومت و صبر پیشه کردید و به سمت کسی شلیک نکردید، مراتب سپاس خود را از یکایک شما تقدیم و توجهتان را به موارد زیر جلب می کنم:

۱- زمانی که لنین در روسیه پیروز شد و نماینده خود را جهت مذاکره نزد آلمانی ها فرستاد،

آلمانی ها برخورد توهین آمیزی با نماینده لنین داشتند. هنگامی که وی جریان برخورد آلمانی ها

و درخواست های آنها را مطرح می کند لنین به او می گوید: اگر به شما گفتند دامن هم بپوشید،

بپوشید. امروز ما در یک موقعیت تاریخی حساس قرار گرفته ایم لذا به خاطر نجات خلقمان اگر لازم باشد ما هم دامن می پوشیم.

۲- رژیم هنوز در ساعت «سین» (ساعت سرنگونی) قرار دارد و از این شرایط خارج نشده است.

۳- تنها تضاد ما رژیم است. ما تنها با رژیم در جنگ هستیم و با هیچ گروه و کشوری سرچنگ نداریم.

۴- در مورد جنگ «لب پر» [تشبیه به لبه ظروف چینی که پس از ضربه خوردن می‌پرد] نخورید، معامله ای است که رژیم با انگلیس کرده بود تا قرارگاه های ما را صفر صفر کنند. [منظور این است که آمریکایی ها نقشی نداشتند]

۵- ما اکنون «سرقله» هستیم و چشم تمام دنیا به ما است.

۶- ما از جناح قدرت هستیم و دنیا و آمریکا نیز به قدرت ما پی برده و روی ما حساب باز کرده.

ما امروز روی میز پنتاگون هستیم و آنها در آمریکا درباره ما صحبت می کنند. پس باید با قدرت بیشتری برای حفظ تشکیلات خود بکوشیم.

۷- ما چاشنی نابودی رژیم و تنها آلترناتیو قدرتمند آن می باشیم.

۸- ارتش آزادی بخش امید خلق قهرمان ایران می باشد و نیرویی است که باید مریم را به تهران

ببرد.

۹- امروز همان روزی است که همه باید وفاداری خود را به سازمان ثابت کنند زیرا سازمان افراد را در روزهای سخت و دشوار می خواهد نه فقط در روزهای شادی و پیروزی.

۱۰- عملیات جاری ناموس مجاهدین است. نشست های عملیات جاری را فعالتر برگزار کنید.

۱۱- فرمانپذیری و گوش به فرمان بودن از فرماندهان خود را هرگز فراموش نکنید.

۱۲- «انا فتحنا لک فتحا مبینا» نام این عملیات را فتح المبین انتخاب کردیم، چون از شری عظیم خیری عظیم گرفتیم.

در تشریح بند آخر پیام نادر رفیعی نژاد از مسئولین سازمان می گوید:

«در این جنگ ما باید صفر صفر (نابود) می شدیم ولی رهبری بار دیگر سازمان را از مرگ حتمی

نجات داد.»

این پیام صرفاً جهت روحیه دادن به نیروها و آرام سازی و آماده سازی آنها برای همکاری با آمریکا به عنوان حاکم بلامنازع عراق و جانشین صدام بود و در آن هیچ اشاره به ادعاهای قبلی مبنی بر اینکه اعلام کرده بودند که تحت حملات ایران قرار داشتند نشده بود.

بعد از این پیام و یک پیام دیگر به مناسبت دستگیری مریم قجر که اشاره خواهد شد، دیگر هیچ خبری از رجوی نشد و مسئولین سازمان در پاسخ به سؤال نیروها از سرنوشت وی اعلام می کردند که، سؤال از وضعیت رجوی خط سرخ سازمان است و بوی رژیم می دهد (شیوه معمول سازمان برای سرکوب سؤالات افراد).

همچنین موارد زیر در پرسش های بی پایان نیروها از سوی مسئولین و فرماندهان مجاهدین خلق

ص: ۶۰۳

مطرح می شد.

۱- الآن تهدید ما (سازمان) تحلیل کردن است. «او شدن» [انفجار و بریدگی، وادادن] و محفل زدن است. امروز در سازمان از این نوع سؤالات حرام است. فقط و فقط خود را به رهبری بسپارید.

۲- تحلیل کردن و سؤال کردن حرام و مرز سرخ است. مسعود [رجوی] هر موقع لازم باشد و صلاح بداند خودش پیام می دهد.

۳- ارتش پابرجاست و آمریکایی ها هم می دانند ما تروریست نیستیم.

دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه

پلیس ضد تروریست فرانسه، در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، با حمله به ۱۳ پایگاه سازمان و دستگیری مریم رجوی و ۱۶۵ تن از کادرهای بالایی سازمان مزبور - که کنترل عمده ترین مراکز و پایگاه های آنها در اروپا و آمریکا را به عهده داشتند - برنامه های تدارک دیده شده همسر مسعود رجوی را در اروپا خنثی کرد. روزنامه «فیگارو»، اهداف مجاهدین خلق در اروپا و نقشه ترور ۲۵ تن از جادشندگان آنان را فاش کرد.

فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه های پول شویی افشا و ردیابی شد، بحران سازی از طریق حمله به سفارتخانه های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جا به جایی اسناد

و مدارک منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد. (۱)

انعکاس این واقعه سریع بود و رسانه ها به تحلیل علت آن پرداختند. روزنامه «نیویورک تایمز» انگیزه

دولت فرانسه از این اقدام را «جلوگیری از انتقال کانون سیاسی - عملیاتی سازمان مجاهدین خلق از عراق به فرانسه» عنوان کرد. پی یر دوبوسکه مسئول سازمان اطلاعاتی فرانسه، در مصاحبه با روزنامه مزبور اظهار داشت:

سازمان های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمار روزافزون مجاهدین خلق و پس از [آغاز] جنگ عراق، متوجه ورود شمار زیادی از سربازان آن به فرانسه شدند... مجاهدین [خلق] یک کارخانه تولید رنگ را در شهر «سنت کوئن لامون» اجاره کردند و ضمن راه اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب های ماهواره ای، در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند...

ص: ۶۰۴

مجاهدین برای حمله به سفارتخانه های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از

اعضای سابق خود برنامه ریزی کرده بودند... این [سازمان] به هیچ وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دموکراتیک و سیاسی نیست. این گروه خود را برای احیای دموکراسی در ایران آماده نمی کند. اینها گروهی کاملاً افراط گرا هستند. فرقه ای تندرو، فاقد هرگونه نظام دموکراتیک؛ فرقه کیش شخصیت در پیروی از رهبر. (۱)

به دنبال این ضربه غیرمنتظره و واکنش های منفی گسترده، جمعی از اعضای جدا شده سازمان - که نام شان در لیست ترورهای برنامه ریزی شده مسعود و مریم رجوی بود - تحت عنوان حقوقی «انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند» اطلاعیه ای صادر و بر تداوم اقدامات حقوقی و قانونی علیه این سازمان و سران آن تأکید نمودند. در این اطلاعیه، پس از توضیح خبر دستگیری و بیان افشای نقشه قتل مخالفان سازمان توسط رسانه های معروف جهان، آمده است:

ما - تعدادی از مخالفین و اعضای جدا شده از مجاهدین که در کشورهای اروپایی اقامت داریم

- به دفعات مختلف، از صدور فرمان قتل مخالفین مجاهدین توسط رهبران سازمان (مسعود و مریم رجوی) خبر داده بودیم.

اعضای ناراضی که قبلاً و یا ماه های قبل، از سازمان مجاهدین فرار کردند، اعتراف کرده اند [که] مسعود و مریم رجوی در نشست های مختلف، اعضای شان را به قتل اعضای ناراضی و مخالفین سیاست های مجاهدین که در کشورهای غربی سکنا دارند، تشویق و ترغیب کرده و فرمان داده اند.

ما ... با شناختی که از ماهیت واقعی مجاهدین و ایدئولوژی نفرت و انتقام شان داریم، کرارا

موضوع ... را گوشزد کرده...، به تمامی اعضای جدا شده از مجاهدین هشدار مجدد می دهیم تا با مراجعه به مراجع قانونی و حقوقی کشورهای محل اقامت شان، از اجرای نقشه های تروریستی مجاهدین که تحت بهانه همکاری مخالفین با جمهوری اسلامی انجام خواهد گرفت پیشگیری کرده و تحت پیگرد قانونی قرار دهند.

ما - همچنین - نیروهای پلیس و مجامع حقوق بشری و فعالین سیاسی را به نقشه های تروریستی

مجاهدین در خاک اروپا هشدار می دهیم و پلیس اروپایی را مسئول حفظ جان و امنیت پناهندگان سیاسی و شهروندان ایرانی می دانیم. (۲)

ص: ۶۰۵

۱- همان: صص ۷۵ - ۷۶؛ به نقل از: WWW.newYorktimes.com. ۲۰۰۳/۶/۳۰

۲- همان: صص ۷۳ - ۷۴؛ با اندکی تلخیص.

ماجرای فرانسه، سران سازمان را دستپاچه کرد. نامعلوم بودن تصمیم و حکم دادگاه، احتمال استرداد مریم رجوی و برخی دیگر از کادرهای دستگیر شده به ایران، و از همه مهمتر به هم ریختن تمهیدات و تدارکات - به دقت - طراحی شده، سازمان را به این اندیشه واداشت که واکنشی متناسب با ماهیت فرقه ای خود بروز دهد. ده تن از وابستگان سازمان مجاهدین خلق، در اعتراض به دستگیری مریم رجوی و جمعی از همراهان وی، دست به خودسوزی علنی زدند! نتیجه نخستین، مرگ ۳ تن به نام های علی

ملک، مرضیه باباخانی، ندا حسنی و سوختگی های شدید بقیه بود. تصور رهبری سازمان این بود که این اقدام وحشتناک باعث تأثیرگذاری روی افکار عمومی در اروپا و آمریکا و... خواهد شد و دولت فرانسه را به تجدیدنظر وادار خواهد ساخت. یکی از سران سازمان در سایت «ایران لیبرتی» اعلام نمود:

صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه های مشترک اش با رژیم ... پایان ندهد، مصمم اند که خود را به آتش بکشند.^(۱)

بنا به نقل روزنامه «پاریسین»، قبل و بعد از خودسوزی، از سوی عناصر مجاهدین با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شد و سخنگوی روابط خارجی «شورای ملی مقاومت» (محمد سیدالمحدثین) هم نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است. برخی از جداشدگان سازمان در عراق (در واقع

گریختگان و پناه برندگان به گروه جلال طالبانی) نیز قراین و شواهدی ارائه کرده اند که حاکی است: پس از دستگیری مریم رجوی و نزدیکانش در پاریس، بنا به تکلیف مسئولان و فرماندهان سازمان در «قرارگاه اشرف» در عراق - که تحت کنترل نیروهای نظامی آمریکا قرار دارند - هر عضو یا نیرو تقاضای «داوطلبانه»ی خودسوزی را کتبا نوشته و به دست فرماندهان خود داده است.^(۲)

زمانی که این اقدام نتیجه معکوس داد و برخلاف پیش بینی و گمان رهبران گروه، افکار عمومی و مردم اروپا و دیگر کشورها واکنش منفی نشان دادند و موجی از انزجار و تنفر و تعجب برانگیخته شد، سازمان و رهبر آن مدعی شدند که این حرکت ها به صورت خودجوش و خود به خود صورت گرفته و اعضای آنها با دستور تشکیلاتی دست به خودسوزی نزده اند!

ص: ۶۰۷

۱- همان: ص ۵۰؛ نام این عضو سازمان، منصور قدرخواه است.

۲- خوشحال، ویران سازی نیرو...: ص ۷۰.

حدود یک هفته قبل از سقوط رژیم صدام، برای هر یگان یک جلسه عمومی توجیهی گذاشته شد و به اختصار و به طور کلی، احتمال رفتن به سمت مرزهای ایران عنوان گردید. چند ماه قبل از آن، مسعود رجوی اقدام به برگزاری یک نشست کرد و طی آن، نحوه «پراکندگی» نیروهای سازمان را توضیح داد. چکیده اظهارات رهبر گروه چنین بوده است:

در صورتی که آمریکا قصد زدن و تهاجم علیه ما را داشته باشد یا «قرارگاه اشرف» را مورد هدف قرار دهد، بی درنگ به سمت ایران خواهیم رفت. (۱)

پیش از این، ارتش آزادی بخش رجوی را به چهارده قرارگاه تقسیم کرده بودند. هر قرارگاه با استعداد ۱۳۰ تا ۱۵۰ نفر، قرارگاه یکم را زنان تشکیل می دادند و در دیگر قرارگاه ها نیز بین ۸ تا ۱۰ زن در سمت های فرماندهی قرار داشتند. پیش از جنگ، همه قرارگاه های مزبور که در شهرهای مختلف قرار داشتند («حیب» در بصره، «موزرمی» و «همایون» در العماره، «فایزه» در کوت و...) در «قرارگاه اشرف» مجتمع شدند؛ ولی با شروع جنگ، آماده باش و پراکندگی آغاز و نحوه آرایش نیروها در قرارگاه ها معین و اجرا شد. (۲) به طور کلی، برای رخنه به داخل ایران، سه مسیر عمومی را در منطقه هم مرز با کرمانشاه در نظر گرفتند؛ اما... نقشه را به هیچ یک از راننده های تانک ها نشان ندادند و توجیه جزئیات را به بعد موکول کردند.

نیروهای بلا تکلیف و معطل رجوی، حدود یک ماه در وضعیت «پراکندگی» بوده اند که جنگ اوج گرفت و صدام حسین سرنگون شد. سازمان، که احساس کرد حلقه محاصره تنگ تر شده است و چشم انداز نابودی کامل را می دید، مصمم شد که هر چه بیشتر به مرز ایران نزدیکتر شود. از این رو پس از شنیدن خبر سقوط بغداد، دستور داد که نیروهای همه قرارگاه ها به سوی «خانقین» و «جلولا» بروند. این

ص: ۶۱۰

۱- مجاهدین در جنگ سوم... ص ۹؛ این سخنان همان است که به «فروغ ۲» معروف شد و توسط جداشدگان سازمان در اروپا افشا گردید.

۲- استقرار یا ترتیب این پراکندگی و آماده باش بدین شرح بوده است: قرارگاه یکم در اشرف/قرارگاه ۲ و ۸ و ۹ در شمال جلولا/قرارگاه ۶ و ۷ و ۱۰ در منطقه «ساری تپه» در شمال «محمدین» از مناطق حفاظت شده ارتش صدام در اطراف «قرارگاه اشرف»/قرارگاه ۱۵ و ۵ نیز در «ساری تپه» (با چند کیلومتر فاصله نسبت به قرارگاه قبلی)/قرارگاه ۴ و ۱۲ در منطقه «خانقین» / قرارگاه های ۳ و ۱۱ و ۱۴ در منطقه عمومی «جلولا»؛ توضیح اینکه در میان ۱۴ قرارگاه، شماره ۱۳ وجود نداشته و از این رو یکی از آنها شماره ۱۵ را داشته است! هر یک از این نحوه استقرار را «محور» می نامیدند. همان: صص ۹ - ۱۰؛ با تلخیص.

روند در فروردین ماه ۱۳۸۲/مارس و آوریل ۲۰۰۳ روی داد.

در جریان همین نقل و انتقال به «خانقین» بود که یکی از یگان‌ها توسط هواپیماهای آمریکایی مورد حمله قرار گرفت؛ زرهی‌ها نابود و تعدادی از افراد نیز کشته شدند. به دنبال این حمله، همه یگان‌ها را توجیه کردند که جداگانه خود را به منطقه «امام ویس» برسانند؛ یگان‌ها نیز چنین کردند. پیش از آنکه نیروها به سه راهی «امام ویس» برسند، فرماندهی پیام داد که همه به سمت «قرارگاه اشرف»

عقب نشینی کنند. در جریان اجرای همین دستور، یک یگان دیگر نیز توسط هواپیماهای آمریکایی

بمباران شد. در اثر این حملات - هم در مرحله اول، نزدیک «خانقین» و هم پس از عقب نشینی - نیمی از تجهیزات و ادوات زرهی منهدم شدند و نیز برخی از قرارگاه‌ها بیش از هفتاد درصد تجهیزاتشان را از دست دادند.

آمریکایی‌ها که از استیصال و درماندگی سازمان - به ویژه پس از سقوط صدام حسین - آگاه بودند، پس از ورود به عراق کوشیدند تا سازمان را به ابزاری برای پی‌گیری و اجرای اهداف خود در عراق و ایران تبدیل کنند. بنابراین اگرچه رهبران سازمان حتی پیش از آمدن آمریکا به عراق آماده همکاری با آمریکا بودند و به ویژه در برابر دشمن مشترکشان - جمهوری اسلامی - همکاری‌هایی با یکدیگر داشتند، در این مقطع برای استفاده بیشتر، سیاست سخت‌گیری و تحقیر و اعمال فشار را پیشه کردند و بدین منظور تاکتیک‌هایی را به کار گرفتند و طی چند مرحله به این هدف خود نایل شدند که به اختصار به آنها پرداخته می‌شود. البته نباید از دیده دور داشت که این برخوردهای آمریکا با سازمان به معنای عدم حمایت شدید از آن در برابر جمهوری اسلامی نیست.

فاز اول: تسلیم

استقرار همه نیروها در «قرارگاه اشرف» مستلزم برنامه‌ریزی برای حفاظت از قرارگاه بود. به همین سبب یک مدار حفاظتی (به شعاع ۱۰ کیلومتر) به دور قرارگاه کشیده شد. مشکلی که در نخستین وهله بروز کرد، ترس از حمله آمریکایی‌ها و یا افراد متفرقه مسلح به نیروهای در راه مانده و غارت آنان بود. چندین بار افراد مسلح عراقی به نیروهای سازمان حمله کرده، آنها را کشتند یا فراری دادند. اهالی روستایی به نام «چپاله» به تعدادی از نیروها که روی جاده‌های اطراف این روستا بودند، حمله کردند؛ به دنبال فرار آنان برخی از وسایل به جا مانده را ربودند و ادوات زرهی آنان را نابود کردند. فضای هراس و

وحشت، و بهت و حیرت پس از سقوط صدام حسین - علاوه بر اغلب مناطق عراق - بر فضای «قرارگاه اشرف» نیز حاکم شد.

آمریکایی‌ها در همه نقاط پیشروی و در اردیبهشت ماه ۱۳۸۲/آوریل و مه ۲۰۰۳ همه جا را پاکسازی

کردند؛ از جمله «قرارگاه اشرف» را محاصره و مجاهدین خلق را امر به خلع سلاح و تحویل تجهیزات زرهی نمودند. نیروهای سردرگم - که همه پیام‌های مبتنی بر سرنگونی رژیم ایران و حرکت‌های

عاشوراگونه و دیگر فرموده‌هایی را که در نشست‌های پی‌در پی القا می‌شد، برباد رفته می‌دیدند - ناگهان با پیام مسعود رجوی خطاب به Fg (فرمانده قرارگاه) - جهت ابلاغ به کلیه نیروها - مواجه شدند؛ بدین مضمون:

وقتی در مقابل چنین خواستی (خلع سلاح) قرار گرفتیم، برایم سخت و دشوار بود که سلاح‌های مان را تحویل دهیم؛ ولی در نهایت بین سلاح و صاحب سلاح، صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که اگر سلاح‌ها را انتخاب می‌کردیم، رژیم [جمهوری اسلامی] سودش را می‌برد و آنها منتظر همین انتخاب بودند.

من صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که «انقلاب مریم» که فراتر از سلاح می‌باشد را دارید و بیش از هر سلاحی کارآیی دارد. (۱)

پس از ابلاغ این پیام، برای همه افراد قسمت‌ها نشست گذاشته شد تا نفرات از این بحث عبور کنند. اغلب افراد نسبت به این موضوع واکنش منفی نشان دادند و وانمود کردند که حاضر به تحویل دادن سلاح‌ها نیستند. البته از جمله تاکتیک‌های رجوی این است که با اعضای سازمان به گونه‌ای سخن بگوید که آنان همواره بر آرمان‌ها تأکید ورزیده و بر ادعاهای خود پافشاری نمایند. در حالی که اصل موضوع این بود که همه افراد - چه آنهایی که مخالفت می‌نمودند و چه فرماندهانی که برای این مانورها راه باز می‌کردند - مطلع بودند که مجبورند زرهی‌ها را تحویل آمریکایی‌ها بدهند.

توجیه نیروها، همه با تکیه بر قاعده و قانون‌های «انقلاب ایدئولوژیک» بوده که مدت‌ها به مثابه دستورالعمل سازمانی بدان عمل می‌شده است. مسعود رجوی در پیام خود به «عملیات جاری» و «انقلاب مریم» اشاره داشت و فرماندهان نیز سعی کردند بگویند که وظیفه نیروها فقط «انقلاب کردن» و «گزارش

ص: ۶۱۲

۱- همان: صص ۱۳ - ۱۴. آنچه در این صفحات می‌خوانید عمدتاً از همین مأخذ مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس است که برخی از قسمت‌ها عیناً و به صورت نقل قول مستقیم و برخی دیگر نیز با تلخیص و اندک تغییراتی آورده شده است.

عملیات جاری» (یعنی از وضعیت روحی، ذهنی و روانی خود، لحظه به لحظه گزارش تهیه کردن) است و

در سایر امور فقط رهبری است که تصمیم می گیرد. از توجیحات دیگری، که از روز بازگشت مجدد یا عقب نشینی به «قرارگاه اشرف» در نشست ها مطرح شد، این بود که: «به هر حال یک وقتی آمریکایی ها می فهمند که ما نیرویی هستیم که به درد آنها می خوریم!» (۱) در آن شرایط که هیچ چشم اندازی برای ورود به آینده وجود نداشت و خطرات مختلفی سازمان را تهدید می کرد، این حرف مانند یک روزنه امید عمل می کرد و همه نیروها به امید رسیدن به این نقطه می نشستند که آمریکا تشخیص دهد از نیروهای رجوی می توان بهره برداری نمود!

طبق تصمیم نیروهای ائتلاف، تمامی ادوات زرهی، دفرمه شده و از کار افتادند و سپس کلیه آنها را دور قبرستان قرارگاه اشرف قرار داده و تحت عنوان مراسم خداحافظی با سلاح، همه نفرات قرارگاه به نوبت با تانک ها و... عکس یادگاری گرفته و با آنها خداحافظی کردند.

اکثر فرماندهان سازمان از جمله: عباس داوری، فهیمه اروانی، زهرا مهرصفت، بتول رجایی، پریچهر

نکوگویان، سهیلا شعبانی، رضا مرادی و سعید نقاش حضور داشتند. یکی از عناصر جداشده سازمان، که در این صحنه ها حاضر بوده است، می نویسد:

در آن شرایط بحرانی، همه این کارها که تشکیلات سعی داشت تا تبدیل به عاملی برای تخلیه روانی افراد شود، به عاملی برای کمپرس بچه ها و فوران عصبی تبدیل شد؛ تا جایی که نیروهای

آمریکایی که آنجا بودند، با افراد همدردی می کردند. یک افسر سیاه پوست می گفت: «ناراحت

نباشید؛ هر وقت خواستید بروید ایران، من خودم یک تیپ زرهی دارم که به شما قرض می دهم!» آمدند روی تانک ها و عکس گرفتند تا از چریک های مجاهدین دلجویی کرده باشند و از آن حال درشان آورند. حتی یکی از فرماندهانی که بر روی تحویل دادن زرهی های قسمت زنان نظارت داشت، آن قدر تحت تأثیر گریه و ناله زن ها قرار گرفته بود که اجازه داده بود تا - به صورت سمبلیک - سه نفر بر زرهی کاسکاول را در قرارگاه خودشان نگه دارند! (۲)

در واقع نیروهایی که قریب سه دهه سلاح در دست شان بود، آن را بر زمین گذاردند. آن هم در مقابل قوایی که مقابله با آن، از روز نخست اساس استراتژی سازمان را تشکیل می داد - یعنی «سرکرده و رأس امپریالیسم جهانی، آمریکای جهانخوار!» «رزمندگان مجاهد که به ارتش پیران معروف است و در سازمان

ص: ۶۱۳

۱- همان: ص ۱۵.

۲- همان: صص ۱۵ - ۱۶.

رزم خود، تنها قریب به ۵۰۰ تن افراد زیر ۳۰ سال داشتند و مابقی افراد بالای ۳۰ سال و حتی بالای ۵۰ سال بودند، به هنگام خلع سلاح یا اصطلاحاً تودیع با سلاح، واکنش‌های مختلفی از خود بروز دادند:

عده‌ای از غصه گریستند، گروهی از کارتن‌سازان سلاح رهندند و احساس راحتی کردند و جمعی دیگر از اینکه سلاح ندارند و جنگ تمام شده و کشته‌های جنگ نخواهند شد از ته دل راضی بودند.

با استقرار آمریکایی‌ها در «قرارگاه اشرف»، آنها شروع به استفاده از امکانات مجاهدین کردند: با لباس مجاهدین در سطح قرارگاه تردد می‌نمودند، با شورت به استخر شنا می‌رفتند، به نشست‌ها و محافل جمعی و نیروهای سازمان سرکشی می‌کردند و... «حتی ارتش و مقامات امنیتی عراق، که با سازمان

ارتباط عمیق و حسنه‌ای داشتند، تا این حد در مناسبات مجاهدین خلق رخنه و حضور گستاخانه

نداشتند»^(۱) این تحقیر و ذلت حتی در دوران اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم نیز سابقه نداشت. مسئولان سازمان، پس از تسلیم، همکاری با آمریکا را آغاز کردند و در مقابل حیرت و سردرگمی نیروها، آنها را این گونه توجیه می‌کردند که «ما بنابر مصالح و منافع مان، با نیروهای آمریکایی همکاری داریم؛ همان گونه که با عراقی‌ها داشتیم!» همکاری با آمریکایی‌ها ابعاد مختلفی داشت. کمک به آمریکا برای سرکوب مقاومت‌های مردم عراق، یکی از این ابعاد بود و شاید اولین اثر آن، بستن دفاتر آیه‌الله محمدباقر حکیم در بغداد بود. همکاری عمده مجاهدین خلق با اشغالگران، اغلب توسط کادرهای بالا انجام می‌شد. این افراد با لباس محلی عراقی به اماکن مذهبی و پرآشوب عراق رفت و آمد می‌کردند و نتیجه را به آمریکایی‌ها گزارش می‌دادند. اینان همین کار را در جریان جنگ داخلی عراق در سال ۱۹۹۱ برای صدام حسین انجام می‌دادند.^(۲)

«در گذشته، سلاح برای مجاهدین خلق، ناموس و شرف و حیثیت نام داشت و اساساً مجاهد بدون سلاح معنی نداشت. در دوران قدیم آموزش نظامی، کار با سلاح‌های مختلف، تنظیف سلاح و مسلح

بودن، جزء کارهای تشکیلاتی و اجرایی و سرکاری اعضا درآمده بود. [اکنون بدون سلاح و بدون صدام حسین] جایگزین مشغول‌کننده‌ای باید یافت می‌شد».

ص: ۶۱۴

۱- همان.

۲- گزارش سایت اینترنتی بی‌بی‌سی به تاریخ دوشنبه ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴ به نقل از روزنامه نیویورک تایمز به تاریخ سه شنبه ۲۹ آوریل ۲۰۰۳ یک مقام نظامی گفته است این گروه می‌تواند اطلاعات امنیتی مفیدی پیرامون فعالیت‌های دولت ایران در عراق و نیز اطلاعاتی درباره داخل ایران در اختیار آمریکا بگذارد.

آنچه برای رهبری سازمان و کادرهای بالای نزدیک به رجوی اهمیت وافر داشت، این بود که ساختار بسته و توتالتر تشکیلات، با حصارهای متنوع و متعددی که به دور افراد کشیده شده بود، بتواند تداوم یابد. به عبارت دیگر، هیچ یک از نیروها نباید دچار «توهم» موجودیت مستقل برای خود شوند!

برای تحقق این هدف، نوعی آموزش های غیرنظامی - مثل آموزش های فنی - جای سلاح را پر کرد. نشست های شبانه و هفتگی متداول نیز (مثل عملیات جاری، صفر صفر، غسل هفتگی، دیگ، حوض،

بحث های لحظه و...) مجددا در دستور کار تشکیلات قرار گرفت؛ البته با تخفیف و مسامحه بیشتر.

نقش آمریکایی‌ها در این مرحله، در حد نظارت بر نقل و انتقال تانک‌ها بوده و خیلی جدی نبوده است. مشخص بود که آمریکایی‌ها تصمیم قاطع نگرفته و به نوعی مماشات می‌کنند. در نیمه اردیبهشت، کلیه زرهی‌ها به نقطه‌ای در شمال «قرارگاه اشرف» و همه سلاح‌های سبک و مهمات، به زاغه‌های همان قرارگاه منتقل شد و تحت نظارت نیروهای آمریکا قرار گرفت. به دنبال این روند، همچنان نیروهای سازمان، زرهی‌ها را سرویس می‌کردند؛ کار آزاردهنده‌ای که سال‌ها - هر هفته و هر روز - تکرار می‌شد. هر چند نفر که خدمه یک تانک بودند، آن را برق می‌انداختند! تعمیراتی نیز اگر لازم بود بر روی آنها انجام می‌گرفت؛ آمریکایی‌ها نیز هیچ ممانعتی نمی‌کردند.

بدین ترتیب، این امید در همه به وجود آمد که در حضور نیروهای آمریکا، همان وضعیت دوران صدام حسین برقرار شده و مجدداً آنها را برمی‌گردانند؛ لیکن در تیرماه همه چیز به یکباره تغییر کرد و آمریکایی‌ها با حساسیت فوق‌العاده‌ای، از هرگونه تماس افراد با زرهی‌ها جلوگیری کردند و در طول یک ماه (در شهریورماه) همه زرهی‌ها و سلاح و مهمات را به بیرون از قرارگاه و مکانی نامعلوم انتقال دادند.

معلوم می‌شود (یا این گمان غلبه می‌کند) که آمریکایی‌ها به یک نتیجه مشخص رسیده‌اند و قصد دارند تا از تسلیح مجدد سازمان جلوگیری به عمل آورند. از پنتاگون به آنها دستور داده شد که باید خلع سلاح جریان تروریستی مجاهدین خلق با جدیت پیگیری شود و هیچ‌گونه مماشاتی در این خصوص

صورت نگیرد. این حوادث، آثار منفی بسیاری در روحیه نیروها - که خود دچار ضعف و روحیه باختگی

شده‌اند - بر جای می‌گذارد و مناسبات را به طور کامل بر هم می‌زند و باز... سایه سنگین یأس در همه سازمان سیطره پیدا می‌کند.

پس از بازگشت از مناطق «پراکنده‌گی»، این دستورالعمل با تأکید زیاد به همه ابلاغ گردید که به هیچ وجه به نیروهای آمریکایی شلیک نشود؛ در ضمن تأکید فوق‌العاده‌ای نیز روی برخورد خوب و مناسب با نیروهای آمریکا صورت گرفت. در موردی که گویا یک نفر برخورد نامناسبی با یک سرباز آمریکایی داشته مسئولان سازمان به شدت برخورد کردند و در یک نشست ویژه آن فرد را تحت فشار قرار دادند. یکی از نیروها می‌گوید:

از رهنمودهایی که در رابطه با برخورد با آمریکایی‌ها داده می‌شد، این بود که می‌گفتند: هر چه بیشتر با آنها رابطه عاطفی برقرار کنیم و در مقابل آنها منظم و مرتب باشیم. و هر کس که در

خارج درس خوانده و یا انگلیسی بلد است، بگوید که ما تحصیل کرده خارج از کشور هستیم. می گفتند این مسائل بر روی آنها تأثیر دارد و در تصمیم گیری آنها در مورد ما اثر خواهد

گذاشت. برای آنها به صورت دوره ای مهمانی و برنامه های تفریحی برگزار می کردند و هر چند وقت یکبار، یکی از علما و مسئولان سازمان آنها را دعوت می کرد. دعوت کنندگان عبارت بودند از پری بخشایی، فهیمه اروانی و عباس داوری.

آنها را به قرارگاه می آوردند و با آهنگ و نمایش و اجرای ترانه های آمریکایی و پذیرایی مفصل، مهمانی را برگزار می کردند. توجیه این مهمانی ها این بود که هر طور شده باید آنها را به این نتیجه برسانیم که ما را از لیست گروه های تروریستی خارج نمایند و باور کنند که ما برای آزادی می جنگیم. (۱)

فرماندهان نیروهای سازمان از اینکه توانسته بودند افسران آمریکایی را متوجه تشکیلاتی بودن و سلسله مراتب سازمان نمایند، خوشحالند و در نشست ها می گویند که آمریکایی ها روی موضوع

تشکیلات، آنها را خیلی تحسین می کنند. توجیه مسئولان به نفرات این بوده که اظهار نظر آمریکایی ها به واسطه تأثیر انضباط آهنین و نتیجه همان تنظیمات و تأثیرات عاطفی شما روی آنها بوده است. خط برخورد این بوده که به آمریکایی ها بگویند که «شما زرهی های ما را مورد هدف قرار دادید اما ما به سمت شما شلیک نکردیم؛ چرا که با شما دشمنی نداریم».

خط غالب در فرماندهی یکم این بود که زنان با نشان دادن احساسات خود در مورد از دست دادن

زرهی ها، آمریکایی ها را منقلب کنند و اگر توانستند آنها را به گریه اندازند که البته تا حدی نیز موفق شدند. فرمانده تیپ زرهی آمریکایی ها همراه با معاون خود به قرارگاه زنان می رفت و ترتیبی می داد که عکس و فیلم گرفته شود. قبلاً به افراد گفته بودند که «هر چه می توانید مدرک تحصیلی تان را به رخ آنها بکشید و با آنها به زبان انگلیسی صحبت کنید!» تحلیلشان این بود که این برخوردها نباید دست کم گرفته شود؛ چه بسا گروه رجوی را از لیست گروه های تروریستی خارج کنند و در امر سرنگونی جمهوری اسلامی نیز به کمک مجاهدین خلق بیایند. یکی از شاهدان حاضر در «قرارگاه اشرف» چنین اظهار می دارد:

این گونه تحلیل می شد که آمریکا رژیم [جمهوری اسلامی] را تنها دشمن اصلی خود در منطقه می داند و نهایتاً به سراغ آن خواهد رفت و چون آلترناتیوی برای آن رژیم ندارد و تنها جانشینش ما هستیم بنابراین مجبور می شود [که] در انتها، همین زرهی هایی را که از ما گرفته اند، به ما

ص: ۶۱۸

بازگردانند.

حتی از قول یکی از فرماندهان آمریکایی نقل می کردند که گفته بود:

«اگر شما بخواهید به ایران بروید و ما پشتیبانی شما را انجام دهیم سرنگونی [جمهوری اسلامی] دو هفته طول می کشد و اگر آمریکا به تنهایی برود، سرنگونی جمهوری اسلامی یک هفته بیشتر طول نمی کشد.

... حرف این بود که باید از همین برخوردها نتیجه بگیریم، [که] اکنون بین سران آمریکا بر سر موضوع سازمان اختلاف نظر وجود دارد و بیشتر آنها خواهان حذف نام ما از لیست تروریستی می باشند. (۱)

فاز سوم: کج دار و مریز

حساسیت آمریکایی ها - به مرور - نسبت به مسائل درون سازمانی و گذشته سازمان برانگیخته می شد. به خصوص از هنگامی که بازجویی و انگشت نگاری آغاز و پای مأموران F.B.I به قرارگاه باز شد.

از جمله مواردی که آمریکایی ها بر روی آن بسیار حساس بودند، جریان «عملیات مروارید» بوده است که در مقطع جنگ قبلی در سال ۱۹۹۱ در منطقه جلولا - بین سازمان و نیروهای کرد عراقی اتفاق افتاده بود. آمریکایی ها با هر کس که مصاحبه می کردند، از این واقعه می پرسیدند. حضور نیروهای کرد عراقی (بارزانی و طالبانی) در کنار نیروهای ائتلاف و کمک آنها در سرنگونی صدام حسین، از جمله دلایل حساسیت آمریکایی ها بوده است.

آمریکایی ها همه حرف هایی را که گفته می شود، به طور دقیق یادداشت برداری می کنند. بیشتر

سؤالات، مربوط به جزئیات بوده است. آنها سؤال کردند: درگیری ها در کدام منطقه آغاز شده بود؟ چند روز طول کشید؟ چه کسانی فرمان آتش داده اند؟ چه کسانی شلیک کرده اند؟ چه نوع سلاح هایی در صحنه درگیری وجود داشته است؟ بارها و بارها، با شیوه های بازجویی، این پرسش ها تکرار می شد تا تناقضاتی را از درون پاسخ ها در آورند. حتی بازجویان آمریکایی کشف کردند که در جریان جنگ اخیر نیز بین نیروهای سازمان و کردهای عراقی درگیری روی داده است؛ ولی سازمان سعی کرد وانمود می کند که این درگیری ها با پاسداران ایرانی بوده است:

ص: ۶۱۹

اطلاعات نیروهای آمریکایی دقیق بود. به نظر می آمد [که مطالب را] از بازجویی از نفرات هم تیم استخراج کرده بودند و می دانستند [که] در یک درگیری بین یک اکیپ از سازمان با کردها، فردی به نام «محمد رضا محدث» فرماندهی کشتار شش تن از اکراد را داشته است و نام نفری که روی آنها آتش کرده است و آنان را کشته، به نام «نصرت» بوده و بازجو عکس های آنها را از کامپیوتر در آورده بود.

به هر حال، اطلاعات مربوط به درگیری های «مروارید»، به طور ریز، یادداشت می شد و گرچه سازمان گفته بود به آنها بگوئیم که یک درگیری بین ما و نیروهای سپاه مقدس بوده است، اما به نظر می رسید که آنها به دیده شک به این توجیه ما می نگریستند و آن را باور نمی کردند...

خط این بود که تمام حساسیت ها را به سمت رژیم ببریم و حتی تعدادی از افراد به نزد آمریکایی ها رفته و به دروغ اعلام کرده بودند [که] اطلاعاتی دارند مبنی بر اینکه چندین تریلی را دیده اند که هنگام جنگ به داخل خاک ایران می رفته است. گفته بودند همان گونه که عراق در سال ۱۹۹۱ هواپیماهای خود را به ایران برد و در آنجا نشستند، اکنون سلاح هایشان را [نیز] به داخل ایران برده است... (۱)

شاید بتوان گفت که پس از پیروزی آمریکایی ها در عراق و سرنگونی رژیم بعثی صدام حسین، نخستین کسانی که به «ولی نعمت» و «صاحبخانه»ی خود - صدام حسین - خیانت کردند، مجاهدین خلق بودند.

یکی از دیگر موضوعاتی که آمریکایی ها بر روی آن خیلی حساس می شدند، موضوع تسلیحاتی بود

که احتمال می دادند در «قرارگاه اشرف» نگهداری می شود. درباره سلاح های کشتار جمعی نیز می پرسیدند و می گفتند که هرگونه اطلاعات خود را در این رابطه بیان کنید:

آنها سؤال می کردند: اگر سلاحی باشد، در کدام قسمت قرارگاه می تواند پنهان شده باشد؟ و آیا

نیروها متوجه نقل و انتقالاتی با تریلی شده اند یا خیر؟ سؤالات به گونه ای بود که انگار

آمریکایی ها متوجه شده اند که نیروهای پایین از هیچ چیز خبر ندارند و اگر هم سلاحی مخفی

شده باشد، باید به گونه دیگری آن را پیدا کنند. (۲)

ص: ۶۲۰

۱- همان: صص ۲۳ - ۲۵.

۲- همان: ص ۲۴.

یکی از مقرراتی که آمریکایی‌ها در بدو کنترل و نظارت روی مجاهدین خلق اعمال می‌کردند، این بود که به هر نیرو در «قرارگاه اشرف» یک کارت شناسایی از جانب نیروهای آمریکایی داده شود تا مشکلی برای شناسایی و تشخیص افراد نداشته باشند. زمانی که این موضوع میان نیروها مطرح شد، درباره آن، در قرارگاه‌های مختلف نشست گذاشتند تا افراد برای این کار آمادگی پیدا کنند. نکته‌ای که در این نشست‌ها از سوی اعضا مطرح می‌شد، این بود که «ما یک جا کلی اطلاعات در مورد خودمان [باید] به آنها بدهیم و این خیانت به سازمان است و ما این کار را نمی‌کنیم». مسئولان نشست‌ها توضیح می‌دادند: «ما در حال حاضر باید به خاطر سازمان، همه نوع همکاری با آمریکایی‌ها بکنیم و [به خصوص که] آنها قول داده‌اند که این اطلاعات را به هیچ‌جا ندهند!»^(۱)

مسئولان آمریکایی از تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ در سالن اجتماعات «قرارگاه اشرف» مستقر می‌شدند. سالن را با پرده به دو قسمت تقسیم کردند و یک میزگرد بزرگ برای مصاحبه با نفرات در آن قرار دادند تا افراد - یک به یک - از پشت پرده، به پای میز برده شوند. نیروها (به صورت یگان به یگان توسط خودروهای آیفا از مکان‌های خود به سالن اجتماعات برده می‌شدند. در آنجا، پشت پرده هر (۲) FM نفرات خودش را درباره نحوه برخورد و تنظیم رابطه با آمریکایی‌ها توجیه می‌کرد. محورهای توجیحات بدین قرار بودند:

(۱) در مقابل آمریکایی‌ها، موضع کاملاً باز بگیرید. راحت حرف بزنید و نشان بدهید که هیچ ترسی از پاسخ دادن به سؤالات آنها ندارید.

(۲) در بین همه صحبت‌ها، از خواست سازمان برای بیرون آورده شدن از لیست تروریستی صحبت کنید و بگویید که رژیم ایران تروریست است.

(۳) بر روی این نکته تأکید کنید که توان مقابله با شما را داشتیم و می‌توانستیم هواپیمای شما را بزنیم؛ ولی چون شما دشمن ما نیستید، علی‌رغم اینکه ما را بمباران کردید و زرهی‌های ما را زدید و نفرات ما کشته شدند، ما به شما شلیک نکردیم.

(۴) رابطه گرم با آنها ایجاد کنیم؛ علی‌رغم اینکه این حرف‌ها زده می‌شود.

(۵) هنگامی که عکس می‌گیرند، سعی کنید که چندین بار عکس بگیرید و به یکی قانع نشوید و بعد

ص: ۶۲۱

۱- همان: ص ۲۶.

۲- FM به فرمانده سه قرارگاه گفته می‌شد که یک زن بود. مجاهدین در جنگ سوم... ص ۱۲۶.

بهترین آن را انتخاب کنید تا متوجه شوند که آدم های معمولی نیستیم.

۶) از مشکلاتی که رژیم برای شما یا خانواده تان ایجاد کرده است، برایشان بگویید.

۷) تأکید برای همکاری با آمریکایی ها... و یادآوری این نکته که ما از زن و خانواده گذشتیم و آمدیم تا مبارزه کنیم و حالا شما مانع این کار شدید. (۱)

پس از اتمام توجیحات، نیروها وارد قسمتی می شدند که آمریکایی ها در آنجا پرسش می کردند. چند نفر زن خارجی که فارسی را به صورت دست و پا شکسته صحبت می کردند، درباره مدت صدور کارت

توضیحات مختصری به نیروها ارائه می دادند. چکیده توضیحات این است که اولاً دولت آمریکا همین کار را از تمام مردم ساکن در عراق می خواهد و به دنبال این است که به همه کارت هویت بدهد. ثانیاً این کارت برای مجاهدین خلق با آرم سازمان صادر می گردد و اطلاعات هر فرد صرفاً در اختیار نیروهای آمریکایی قرار دارد و به هیچ شخص یا کشور دیگری داده نمی شود. در این مقطع سؤالات عبارت اند از: اسم، سن، قد، وزن، رنگ چشم، رنگ مو، ملیت، رشته، درباره فرایند ارتباط با سازمان و سوابق نیز سؤال می شود ولی فقط مشخصات پرسنلی افراد در کارت درج می گردد.

سازمان در واقع فهمید که با این اتفاق ممکن است نیرو برای ساعاتی آزاد باشد و بتواند درخواست ها یا حرف هایی خلاف خواست تشکیلات عنوان کند. از این رو به طرفداری که معلوم نیست پشت آن چه بوده است، آمریکایی ها را راضی کرد تا اجازه دهند بر سر هر میز، یکی از رده های بالای سازمان، که به زبان انگلیسی مسلط باشد، حضور داشته باشد تا نیروها را کنترل کند! از دیگر نکات جالب این بود که بلافاصله پس از اینکه نیروها به آن سوی پرده می رفتند، فرمانده ای ایستاده بود و کارت ها را جمع آوری می کرد. پس از چند روز افراد را صدا می کردند و کارت ها را به آنها تحویل می دادند. در واقع تشکیلات با این کار می خواست به نیروها تفهیم کند که حتی کارت صادر شده از سوی آمریکایی ها را هم باید از دست سازمان بگیرند و مبادا فکر کنند که می توانند با تکیه به نیروهای آمریکایی خواست مستقلی داشته باشند!

فاز پنجم: آخرین تلاش ها در رؤیای بعث

عده ای اندک از شیوخ عراقی که از رؤسای عشایر و طرفداران صدام بودند و در طول ۲۰ سال (۱۳۸۱ - ۱۳۶۱) از طریق افسران بعثی موجود در قوم و قبیله شان با سازمان ارتباط داشتند و برخی از مشکلات

ص: ۶۲۲

مالی، تدارکاتی و موقعیتی سازمان را حل می کردند و همواره بر این اعتقاد بودند که باید سازمان را علیه جمهوری اسلامی ایران حمایت نمود، پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف و سرنگونی صدام، با این گمان که آمریکایی ها - نهایتاً سازمان را حمایت خواهند کرد، مجدداً به تشکیلات نزدیک شدند تا هر چه بیشتر از حساسیت نیروهای ائتلاف نسبت به خود - به عنوان طرفداران صدام - بکاهند.

بر این اساس رابط های قدیمی بار دیگر دست به کار شدند و این دو هم پیمان (شیوخ و سازمان) را گرد هم جمع کردند.

پیش از سرنگونی صدام حسین، هیچ گاه عشایر عراق در مراسم یا جشن های سازمان که در قرارگاه ها برگزار می شد، حضور نیافته اند؛ اما پس از سقوط رژیم بعث، «شیوخ» مزبور در چندین مراسم پی در پی دعوت شدند: سالروز تأسیس سازمان، سالروز تأسیس ارتش آزادی بخش، سالروز انتخاب

مریم رجوی به ریاست جمهوری (توسط شوهرش)، عید فطر و مانند آن. شاخص ترین افرادی که در این میهمانی ها شرکت می کردند و حضور آنها با لباس های عشایری، به چشم می خورد، تعدادی از افسران استخبارات و کسانی بودند که از گذشته در مناطق مختلف رابط های مجاهدین خلق بوده اند!

در میان میهمانان، «نقیب محمد» دیده می شد. وی معروف به «سروان محمد» بود که یکی از افسران استخبارات بود که مسئول هماهنگی ترددات سازمان به خارج قرارگاه بود و خودش سمپاتی خاصی به سازمان نشان می داد. این علاقه تا آن حد شده بود که وی به عنوان مسئول

مشخص ترددات شورای رهبری به خارج از قرارگاه بود و اساساً با سازمان یکی شده بود. محل

استقرار دائمی اش در ۲۰۰ متری درب اصلی «قرارگاه اشرف» بود که یک مجموعه مرتب در اختیار افسران ارتباطات قرار داده شده بود. کسانی که به اشرف تردد داشته اند، این محل را قبل از ورود به اشرف دیده اند. وی فرد خوشرو و خوش پوشی بود، چهره سبزه و هیکل ورزیده ای

داشت و معمولاً با لباس شخصی بود. در میهمانی های اخیر نیز فقط با لباس عربی ظاهر شده

بود...

نکته جالب اینکه در همین میهمانی، یک جلسه هماهنگی بین او و عباس داوری صورت گرفت و تعدادی از خواست های سازمان مطرح گردید که بعداً منجر به مسافرت تعدادی از این افراد

به انگلستان شد. در همین جلسه، تعدادی دیگر از افسران کارکشته استخبارات عراق بودند که هدایت اجتماع را بر عهده داشتند. «سرگرد احمد» معروف به «رائد احمد»، که زمانی افسر

ارتباطات در شهر «کوت» بود و نیز «مقدم علی» که وی نیز از افسران ارشد بود و در «کوت» با

در پایان چنین جشن هایی، تعدادی پلاکارد را، که در حمایت از سازمان نوشته شده بود، به میهمانان عشایری دادند و آنها را در «قرارگاه اشرف» چرخاندند. سپس از این نمایش فیلمبرداری کردند تا اعلام نمایند که مردم عراق علاوه بر اینکه خواهان تداوم اسکان مجاهدین خلق در کشورشان هستند، شهادت می دهند که آنان «آزادی خواه» اند و هم نام گروهشان باید از لیست تروریستی خارج شود و هم اجازه یابند تا علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران فعالیت نمایند و رؤیای ناتمام صدام حسین را به سرانجام رسانند. اخبار این حرکت ها، هم در نشریه ارگان سازمان، درج می گردید و هم مدارک آن در اختیار برخی رسانه ها قرار می گرفت تا انعکاس «جهانی» و «منطقه ای» پیدا کند.

پس از بازداشت مریم رجوی در فرانسه، سازمان یک بار دیگر این میهمانان و «شیوخ» را گرد آورد تا ضمن ادای شهادت درباره تروریست نبودن مجاهدین، آزادی مریم رجوی را شعار دهند و درخواست

کنند. انتظار تشکیلات این بود که این مانورها بتواند خلأ یک حمایت جدی مردمی از مجاهدین خلق را پر نماید. پس از خلع سلاح شرایط برای گروه رجوی بسیار دشوار شد؛ زیرا گه گاه با توسل به «عشایر» و «شیوخ» هم پیمان و هوادار صدام حسین، می کوشید تنوعی ایجاد نماید و این افراد را نمایندگان واقعی طیف هایی از مردم عراق وانمود سازد. در واقع مجاهدین خلق امید داشتند، با حمایت بقایای صدام حسین، بتوانند حکم شورای موقت حکومتی عراق را - دایر بر اخراج مجاهدین - به تعلیق درآورند یا آمریکایی ها را وادار کنند که رسماً در مقابل آن حکم موضع بگیرند.

ص: ۶۲۴

پس از استقرار نیروهای آمریکایی در «قرارگاه اشرف»، اضطراب و تشویش بر همه اعضای سازمان چیره شد. افراد، ناراحت و مضطرب بودند و گاه ابراز خشم می کردند. مسئولان سازمان از این مسئله مطلع شده شروع به برخورد با نیروها کردند. از طریق نشست های لایه ای با افراد یا برخوردهای انفرادی می خواستند به نیروها تفهیم کنند که «هیچ مشکلی پیش نیامده است و در حال حاضر نیز آمریکایی ها با سازمان همکاری می کنند و قصد بهره برداری از سازمان علیه رژیم ایران را ندارند».

موضوع دریافت کارت و انگشت نگاری، یکباره تمام تلاش های انجام شده را خنثی نمود، تشویش ها

باز ظاهر گشته حتی - نسبت به قبل - شدیدتر شدند. مجددا همه افراد را وارد نشست هایی کردند که حدود دو هفته طول می کشید. مبنای توجه افراد و تکیه اصلی در این مرحله بیشتر این قضیه بود که هدف، حفاظت بچه های سازمان و نیز کنترل تردهاست و به موقعیت بد سازمان ربطی ندارد. این اولین بار بود که چه در هنگام نشست و چه پس از آن، همه متوجه می شدند که هیچ کس تحت تأثیر قرار نگرفته است! پیش از این، هر چند ممکن بود افراد بفهمند که سازمان دروغ تحویل آنها می دهد! اما دست کم در همان نشست یا چند روز پس از آن، تحت تأثیر قرار می گرفتند و هدف نشست تأمین می شد اما این بار به این صورت نبود و وضع فرق می کرد.

افراد بسیاری با صراحت و جرأت مطرح می کردند که تمام اطلاعات سازمان با این کار فاش می شود بچه هایی که در ایران ترور و عملیات داشته یا در جریان هواپیمارمایی ها بوده اند، لو می روند و تروریست شناخته می شوند. تنها راهکار پیشنهاد شده از سوی مسئولان سازمان این بود که «به هیچ وجه راجع به این چیزها حرفی نزنید و اسم اصلی خود را هم ندهید. هیچ اجباری در دادن اسم اصلی نیست!» بخوبی معلوم بود که ترس از ایران، علت این تشویش هاست. مسئولان تأکید می کردند که «به آمریکایی ها

بگویید: ما تروریست نیستیم. حرف هایتان را بزنید ولی تأکید کنید که اطلاعاتی از مجاهدین به ایران ندهند!»!

واقعا این توهم حاکم بود که آمریکا هم برای رژیم کار می کند! از بس که در این چند سال، هر کس و ناکسی را که حرفی - ولو کوچک و بی اهمیت - بر علیه سازمان می زد به رژیم وصل می کردند، به طور اتوماتیک وار، افراد کارهای آمریکا را در ارتباط با رژیم می دیدند و این، هم دردناک بود که تا چه اندازه این نیروها از همه چیز بی خبر هستند و هم خنده دار که آمریکا را هم

خط دهی ها و رهنمودهای مسئولان هیچ اثری نداشت و همه متوجه شدند که تازه آغاز ماجراست! ماجرای که آنچه در چشم انداز آن قابل پیش بینی است، یا همکاری با ارتش آمریکا (جهانخوار سابق) است و یا زندانی شدن. تناقضات، گسترده و دامنگیر شده بود. از این رو تشکیلات نیاز داشت که مجدداً وارد پروژه های «عملیات جاری» و بازگویی تناقضات شود. همان چیزی که در این شرایط، دیگر تنفرآمیز شده بود و افراد بسیاری از آن فرار می کردند. نشست های لایه ای باز شروع شد و هیچ کس تمایل نداشت که در چنین مراسم ملال آوری شرکت کند. «واقعیت این است: تا زمانی که چارچوب تشکیلات برقرار است، هیچ اختیاری وجود ندارد.»

وضعیت جدید بدین قرار است که نیروهای آمریکایی به راحتی در قرارگاه تردد می کنند و دیگر

احتیاط های امنیتی روزهای نخست را به کار نمی برند. تیپ یکم از لشکر پنجم آمریکا در منطقه غرب «قرارگاه اشرف» در مجاورت روستای «نامن» مستقر شده اند و سازمان به خاطر «تقرب» به آنها و پذیرفته شدن به عنوان «دوست»، هتلی را که در گذشته در اختیار افسران استخبارات بود، مرتب نموده در اختیار آمریکایی ها قرار می دهد. در اینجا به سربازان آمریکایی به طور مرتب رسیدگی می شود و جریان مهمانی ها نیز از همین جا آغاز می گردد. البته سربازان آمریکایی بدشان نمی آید که در میان آتش و دود تهدیداتی که در عراق در برابر آنهاست، تنوع و سرگرمی نیز داشته باشند. روایت درونی این سرگرمی بدین شرح است:

نکته جالب توجه و البته ناراحت کننده این بود که تشکیلات بسیاری از مهمانی ها را در قرارگاه

یکم که زنان [در آنجا] بودند، برگزار می کرد و آمریکایی ها رغبت فراوانی برای این کار نشان می دادند. چند جلسه در «پارک مریم» - که در برابر جایگاه ساخته شده است - آنها را آوردند و زنان برای آنها برنامه هایی داشتند. (۲)

اضطراب ها و فشارها و دلهره ها زیاد شده و پاسخ های کلیشه ای تشکیلات نیز همچون گذشته قانع کننده نبود. وقایع سال ۷۰ دوباره اتفاق می افتاد. عده ای درخواست جدایی کردند و باز سرکوبگران تشکیلات به صحنه آمدند و با ضرب و شتم معترضان، آنان را در میان جمع «خائن» خواندند. این بار

ص: ۶۲۷

۱- همان: صص ۳۶-۳۷؛ با اندکی تصرف.

۲- همان: ص ۳۸.

سازمان نگرانی نداشت؛ زیرا با هر کس که اتمام حجت می کردند، به او می گفتند: «ما فعلاً در اینجا هیچ امکانی برای خروج افراد نداریم و می بینید که درها را بر روی ما هم بسته اند؛ و ما جز اینکه شما را تحویل نیروهای آمریکا بدهیم، چاره ای نداریم». این جریان (تحویل اعتراض کنندگان به آمریکایی ها) مطابق خواست سازمان پایان یافت؛ چرا که «مسئله دار»ها از خواسته خود کوتاه نیامدند. نیروهای حفاظت ارتش پنجم آمریکا نیز آنها را به کمپی که خود در «قرارگاه اشرف» ساخته بودند منتقل کردند.

این توضیح ضروری است که مکان های ساخته شده توسط آمریکایی ها، شامل دو قسمت است: در

ضلع شمال «قرارگاه اشرف»، کمپی با ۱۵ عدد بنگال (اتاق های پیش ساخته) ساخته شده است که به «جدا شده ها» و معترضان اختصاص می یابد و کمپ بسیار بزرگی هم در سمت جنوبی همین کمپ وجود دارد که با نیروهای متعدد، سه هفته روی آن کار کرده و آن را بسیار مستحکم و دارای چندین حصار و چهار برج مراقبت ساخته اند، که فرار از آن را بسیار مشکل یا محال می سازد. درون کمپ (با وسعت ۱۰۰۰ متر مربع) چادر زده شده است و ظاهراً برای بازداشت عراقیان اسیر شده، در نظر گرفته اند.

چند هفته پس از این تحولات، اف.بی.آی نیز وارد «قرارگاه اشرف» شد. اینان با باور و نگاهی آمده بودند که سازمان انتظارش را نداشت. آنها برای بهره برداری هرچه بیشتر از سازمان، سخت گیری و اعمال فشار را مفید می دانستند و گوش شان هم به بازی های عاطفی و مظلوم نمایی های آنان بدهکار نبود. فرمانده نیروی اف.بی.آی، سازمان مجاهدین خلق را دقیقاً می شناخت و با دست پر به آنجا آمده بود.

به دنبال ورود این نیروها به «قرارگاه اشرف»، سطح حفاظت بالا رفت و تردهای پنهانی مجاهدین

خلق به بغداد و سایر نقاط - تقریباً - منتفی شد. گشت زنی مجدداً در سطح قرارگاه آغاز شد و در هر ضلع آن، یک دسته تانک، ۲۴ ساعته حفاظت آنجا را به عهده داشتند. کنترل و حفاظت در اصلی قرارگاه نیز توسط گروه دیگری از نظامیان آمریکایی صورت می گرفت.

همه زوایای «قرارگاه اشرف» بازرسی دقیق می شد و درست در موقعیتی که چند ماه از خلع سلاح و تحویل مهمات مجاهدین خلق گذشته بود، نظامیان آمریکایی موفق شدند یکی از سوله های به ظاهر متروک را - که مسقفات نامیده شدند و پر از سلاح و مهمات بودند - کشف کرده بر آن دست یابند! ناگفته نماند که سازمان در زاغه های «مروارید» (واقع در «جلولا») نیز به اندازه کافی مهمات و سلاح دارد ولی آمریکایی ها بر روی آن حساس نیستند و صرفاً «قرارگاه اشرف» را می بینند. سلاح های کمری و آلات دقیقه ای مانند دوربین «دید در شب» و «جی.پی.اس» نیز در دست کادرهای بالای سازمان است که از

آنها به عنوان وسایل شخصی نگهداری می کنند.

از جمله اتفاقات غیرمنتظره و جالب، که نشان می دهد، مریدسازی «فرقه رجوی» صرفاً در حصارهای

بسته تشکیلات کاربرد داشته است و ذهنیت پرداخته شده تحت فشار، هرگز نمی تواند با ثبات باشد، تغییر مذهب برخی از مجاهدین خلق در دوران اسارتشان به دست آمریکایی هاست. روایت بی واسطه این

جریان به شرح زیر است:

در همین موقعیت، در کمپ جدا شده هایی که برای رساندن پیام خود حاضر به اعتصاب غذا شده بودند، اتفاق جالبی افتاد و آن هم مسیحی شدن تعدادی از افراد بود... به آنها وعده داده شده بود که برای گرفتن پناهندگی از آمریکا و کشورهای اروپایی به آنها کمک می شود. البته

نمی توان گفت که این امر به عنوان یک وظیفه از سوی نیروهای آمریکایی اعمال می شد. آن

گونه که می گفتند، اتفاقاً استارت آن از سوی یکی از همین جدانشدگان به نام «دکتر پرنس» که از نیروهای سازمان در انگلستان بود، زده شد. وی به افراد جدا شده گفته بود که اگر مسیحی شوند، برای آنها خوب است. [این امر] با استقبال نیروهای آمریکایی نیز مواجه شده بود تا جایی که یک کشیش مسیحی را با درجه سرگردی برای دادن غسل تعمید داوطلبان مسیحیت آورده بودند! آنها داخل وان آب می شدند و پدر مسیحی اورادی را برای آنها می خواند... بدین ترتیب، با تغییر نام خود، به آیین مسیحیت در می آمدند.

... آمریکایی ها در این مسئله مستقیماً دخالت نداشتند و مسئله مورد علاقه آنها چیز دیگری بود؛ آن هم بیشتر از سوی مأموران اف. بی. آی (یا کسانی که با عنوان اف. بی. آی شناخته می شدند و وابستگان سیا بودند) دنبال می شد؛ و آن، گرفتن مأمور از داخل سازمان و یا جدانشدگان بود. به راحتی می شد در چشم های آنها دید که با ولع خاصی به این همه امکان آماده و تدارک دیده

شده می نگریستند! «گلن» فرمانده این نیروها، با چند نفر برخورد کرده و قول داده بود که تمام مشکلات قانونی آنها را برای شهروندی آمریکا حل نماید و حتی به بعضی گفته بود که در خانه

خود از آنها پذیرایی خواهد نمود! حسن داعی الاسلام، حسین ربوبی، فتح الله فتیحی، تراب،

وحید حسن وند، کریم شیخی، فرانسیس (که از انگلیس آمده بود) و چند تن دیگر، از جمله اشخاصی بودند که با آنها صحبت هایی شده بود. حتی یکی از آنها برای جذب پری بخشایی نیز

ابراز تمایل کرده بود!

[آمریکایی ها] خود را در مورد وضعیت مسعود رجوی به تجاهل می زدند و گاهی از افراد سؤال می کردند که «فکر می کنید مسعود کجا باشد!» گاهی به شوخی می گفتند: «فکر نمی کنید در

قرارگاه اشرف باشد؟!» آنچه مسلم بود، هیچ گاه به طور جدی مایل نبودند در مورد این سؤال که

ص: ۶۲۹

«وی کجاست»، با کسی صحبت کنند... [آمریکایی ها با این گونه برخوردها] به نوعی، اطمینان خاطر خود را از وضعیت وی نشان می دادند. (۱)

ص: ۶۳۰

۱- همان: صص ۴۰-۴۲؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

اعضای سازمان در میان «عراقی‌ها» و «آمریکایی‌ها»

از جمله برخوردهای دوگانه‌ای که آمریکایی‌ها در عراق نسبت به مجاهدین خلق در پیش گرفتند، آزادی تحرکات و تردهای مکرر و پیوسته اعضای گروه در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف است. با توجه به قراین و شواهد قطعی، ادعای سازمان مبنی بر حمایت اقشاری از مردم عراق (به خصوص عشایر) از ایشان، بعید نیست آمریکایی‌ها را فریفته و از دوراندیشی و تدبیر دور کرده باشد.

نشریه «الحیاه» - چاپ لندن - در یکی از شماره‌های خود، اظهارات یکی از اعضای «شورای شیوخ قبایل عراق را درج کرده بود که ضمن اعلام حمایت خود از سازمان، ادعا می‌کرد مجاهدین خلق «خواستار دموکراسی و صلح» اند. از جمله فعالیت‌هایی که سازمان صورت می‌داد و مسئولان تازه عراقی نیز از فعل و انفعالات آن بی‌خبر نبودند، سرمایه‌گذاری آنها روی برخی از گروه‌ها، احزاب و نحله‌های سیاسی بود تا پس از انتقال دائمی قدرت در عراق،^(۱) بر حکومت جدید فشار آورند تا دستور اخراجشان از این کشور را لغو نمایند. از جمله تحرکات دیگری که - آن هنگام به صورت گسترده - گروه رجوی در عراق صورت می‌داد، تلاش در توجیه سیاسی برای ابقای مجاهدین خلق در خاک عراق بود.^(۲)

در این میان، برخی از قبایل و عشایر حامی صدام، که پیش از این در جریان نقل و انتقالات عمومی

ص: ۶۳۱

۱- این اتفاق در ژوئن ۲۰۰۴ روی داد.

۲- نقل از «الحیاه» چاپ لندن؛ سایت ایران دیدبان، مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۸۳/۱۳ ژوئن ۲۰۰۴.

نیروهای سازمان و نیز مقارن انتفاضه شیعیان و شورش کردها در سال ۱۹۹۱ (پس از جنگ اول خلیج فارس) - به تأسی از صدام حسین و دستگاه مخابرات و در اجابت امر آنها - از سازمان حمایت می کردند، زمزمه هایی دال بر حمایت مجدد ساز کردند. یکی از این حامیان شیخ دحام مطلق بود که گوشه ای از اظهاراتش به نقل از نشریه «الحیاه» لندن آورده شد.

در مجموع، مخالفت ها بر حمایت ها غلبه داشت؛ چرا که نقش و حضور گروه رجوی در عراق، خاطرات

تلخی را برای مردم عراق تداعی می کرد. دکتر احمد چلبی، رئیس «کنگره ملی عراق» که در شورای حکومت انتقالی نیز حضور داشت، بر ضرورت اخراج این گروه تروریستی از خاک عراق تأکید کرد و گفت:

شورای حکومت انتقالی عراق، به طور اجماع، به رسمیت شمردن این گروه تروریستی را غیرقانونی اعلام کرد و تصمیم گرفت که اموال و دارایی های آنها را مصادره و ایشان را از این کشور اخراج کند.

گروه مجاهدین و سرکردگان آن باید به دادگاه ویژه تحویل داده شوند؛ زیرا آنها در زمان حکومت صدام رئیس جمهوری سابق عراق، با وی برای سرکوب انتفاضه «شعبیازیه» سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق همکاری کرده و مرتکب جرم و جنایت ضدبشری زیادی در حق این مردم شدند. هرگونه وقت کشی در اجرای تصمیم شورای حکومت انتقالی و سکوت مقامات دولت موقت عراق در مورد حضور این گروه در عراق و وضعیت غیرقابل قبول امنیتی عراق، درست نیست و به اقدام جدی نیاز دارد.

در پی اظهارات دکتر احمد چلبی، حیدر الموسوی - معاون وی و عضو ارشد کنگره ملی عراق - طی یک گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری عصر اظهار داشت:

حکومت عراق، از همان نخستین روز، از حضور گروه مجاهدین خلق در عراق اظهار ناخشنودی کرد؛ چرا که این گروه تروریست است و علیه دو ملت ایران و عراق فعالیت کرده و تا آخرین روز نیز هم پیمان رژیم بعثی بوده است.

پس از تشکیل حکومت موقت عراق، که برخلاف اولتیماتوم قبلی و حتی اخطارهای مکرر، اخراج سازمان از خاک عراق تحقق نیافت، حامد البیاتی - معاون هوشیار زیباری وزیر امور خارجه عراق - در یکی از نخستین اظهارنظرهای رسمی، گفت: عراق مایل است که این گروه داوطلبانه از عراق خارج شود. وی یادآور شد که تمامی افراد و گروه های سیاسی رسمی عراق بر این نکته اتفاق نظر دارند که عراق باید عاری از وجود گروه های نظامی و شبه نظامی باشد. البیاتی اظهار داشت:

تعداد مجاهدین خلق که در محدوده «قرارگاه اشرف» در شمال بغداد، در نزدیکی کرکوک، تحت نظارت ارتش آمریکا به سر می‌برند، به چهار هزار نفر می‌رسد که تاکنون، نه این گروه

تمایلی به خروج از عراق نشان داده است و نه هیچ کشور خارجی علاقه‌ای به پذیرفتن آنها

دارد... حتی فرانسه، که پذیرای تعدادی از رهبران این گروه بوده، تعدادی از رهبران آنها را در سال گذشته دستگیر کرد...

ایران به آنها عفو عمومی خواهد داد و اعلام کرده است که بخش بزرگی از مجاهدین خلق را خواهد پذیرفت؛ به خصوص آنهایی را که اسیران جنگی بوده‌اند و به آنها (مجاهدین) پیوسته‌اند، ایران تضمین می‌کند که در صورت بازگشت این گروه، خطری متوجه آنها نباشد...

اما آنهایی که از دید دولت ایران، جنایتکار محسوب می‌شوند و در حمله علیه مقامات دولت

ایران دست داشته‌اند، نمی‌توانند به ایران بازگردند...

شاید بعضی از کشورهای اروپایی آنها را بپذیرند اما دولت عراق از آنها می‌خواهد از عراق خارج شوند تا مانعی در روابط ایران و عراق ایجاد نشود.^(۱)

حازم شعلان وزیر دفاع وقت عراق نیز، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه کوبیتی «الانباء» صریحاً اظهار داشت که چون عراقی‌ها می‌خواهند در صلح و ثبات زندگی کنند، مجاهدین را اخراج

خواهند کرد. وی، در ادامه اظهارات خود، ضمن اشاره به این موضوع که مسئله حضور مجاهدین خلق در عراق یک مسئله داخلی است، افزود:

مجاهدین خلق را ما به وجود نیاورده‌ایم؛ بلکه ما از مخالفین این سازمان به شمار می‌رویم. اینها

گروهی بودند که در زمان صدام حسین با ما جنگیدند؛ ولی باید به ما فرصت بدهید که دولت

عراق زمام امور را در دست بگیرد. در آن زمان ما اقدام به اخراج این گروه خواهیم کرد؛ زیرا می‌خواهیم در صلح و ثبات زندگی کنیم.

وزیر دفاع عراق در انتهای اظهارات خود، مطلب مبهم و عجیبی عنوان کرد؛ بدین مضمون که البته اگر ایران و آمریکا به توافق برسند که مجاهدین خلق را در خاک عراق از بین ببرند، یک کار کاملاً غیرانسانی انجام داده‌اند!^(۲)

از سویی دیگر، عبدالعزیز حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، طی مصاحبه‌ای با شبکه ماهواره‌ای آمریکایی «الحزبه» (عرب زبان)، حمایت عجیب آمریکا از مجاهدین خلق را نشانه عدم

۱- روزنامه کیهان ۱۷/۴/۸۳: ص ۱۸.

۲- ایران دیده بان، به نقل از سایت انوار آن لاین، ۲۴/۵/۸۳ - ۱۴ اوت ۲۰۰۴.

صداقت آمریکا در وعده اش نسبت به واگذاری قدرت به مردم در عراق برشمرده. وی در پاسخ به سؤال

خبرنگار «الحرّه»، که نظر حکیم را درباره تصمیم واشنگتن به حمایت از مجاهدین خلق پرسیده بود، اظهار داشت:

در کنفرانس گروه های مخالف رژیم صدام، که در لندن تشکیل شده بود، تصمیم گرفتیم که تمامی سازمان های تروریستی در عراق را از بین ببریم. رژیم صدام، در آن زمان، عراق را

تبدیل به چراگاه تروریست ها کرده بود. خصوصاً گروه مجاهدین خلق و حزب پ. ک. ک.

گروه مجاهدین خلق رفتار بسیار بدی نسبت به مردم عراق داشته اند. ما در عراق گورهای دسته جمعی زیادی داریم که توسط مجاهدین خلق به وجود آمده است؛ ولی سیاست آمریکا، که عامل بسیاری از مشکلات کنونی نیز هست، در خصوص این گروه اشتباه است. آمریکا باید

پیامد و مسئولیت حمایت از این گروه را بر عهده بگیرد. من بار دیگر تأکید می کنم که این عمل، یک امر ناپسند به شمار می رود و نشان می دهد که آمریکایی ها در واگذاری قدرت و استقلال به مردم عراق صادق نبودند...

من چند ماه پیش اعلام کرده بودم که اگر گروه های تروریستی در عراق باقی بمانند، کم کم

این تروریست ها خود را به کشورهای مجاور خواهند رساند و لذا کشورهای همسایه همواره نگران وضعیت آینده سیاسی عراق هستند و این نگرانی، از دولت و مردم عراق نیست... این

است که مبادا عراق به یک انبار سلاح و پناهگاه تروریست ها و جنایتکاران تبدیل شود. (۱)

عادل عبدالمهدی معاون رییس جمهور عراق و مرد شماره ۲ مجلس اعلیٰ عراق نیز در مصاحبه ای با روزنامه الحیات می گوید:

این سازمان یک سازمان غیرقانونی است و قطعنامه ها و اعلامیه های رسمی بین المللی بر ماهیت

تروریستی این سازمان و ضرورت ممانعت از فعالیت آن تصریح دارند و ما نیز باید این قطعنامه ها را اجرا کنیم. ما به دنبال ایجاد دولتی قانونگرا هستیم و از نظر ما مجاهدین خلق یکی از سازمان های تحت فرمان صدام حسین علیه مردم عراق بوده است. این سازمان تروریستی است و قطعنامه هایی بین المللی و عراقی علیه این سازمان وجود دارد که باید اجرا شود. (۲)

از جمله واکنش های اعتراضی علیه حضور مجاهدین خلق در خاک عراق، تظاهرات و راهپیمایی جمع کثیری از اهالی شهر «خالص» (از توابع استان «دیاله» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد) علیه

١- متخذ از سايت مجلس اعلاى عراق، ١٠/٥/٨٣ - ٣١ ژوئيه ٢٠٠٤.

٢- روزنامه شرق ٢٣/١١/١٣٨٤، شماره ٦٩٦: ص ٩ به نقل از روزنامه الحيات.

این گروه بود. شعارهای مکتوب و شفاهی این تظاهرات از این قرار بود:

- «سازمان مجاهدین خلق تروریست است»؛

- «مجاهدین خلق! از کشور ما بیرون بروید»؛

- «دولت [عراق] باید این غده سرطانی ترور و وحشت را از کشور بیرون کند»؛

- «مجاهدین خلق باید محاکمه شوند»؛

- «منافق، برو گم شو!»

- «منافق، هرگز هرگز»

- «جیره خوار صدام! از کشور ما بیرون بروید». (۱)

اعلام تحت الحمایگی

اشاره

روز چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴/۳۱ تیرماه ۱۳۸۳، سرلشکر جی. د. میلر، معاون فرماندهی نیروهای آمریکایی در عراق، طی یادداشتی که به برخی از رسانه‌ها تسلیم گردید، اظهار داشت: به اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق، از جانب ارتش آمریکا موقعیت «تحت الحمایه» اعطا گردیده و به آنها حقوق جدیدی داده شده است. اعلام این خبر به صورت مبهم، سؤالاتی ایجاد می‌نمود که چند روز بعد مجاهدین خلق بدان‌ها پاسخ دادند. (۲)

روز یکشنبه ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۴/چهارم مردادماه ۱۳۸۳، از سوی دبیرخانه «شورای ملی مقاومت ایران» اطلاعیه‌ای انتشار یافت که با حیرت و شگفتی صاحب‌نظران و رسانه‌های گروهی جهان مواجه شد. مفاد این اطلاعیه حاکی از این بود که فرماندهی نیروهای چندملیتی در عراق، طی بیانیه‌ای خطاب به ساکنان «قرارگاه اشرف»، موقعیت حقوقی جدید آنها را اعلام نموده است.

در این بیانیه، ایالات متحده آمریکا تأیید کرده است که نیروهای سازمان مستقر در «اشرف»، افراد حفاظت شده مشمول کنوانسیون ۴ ژنو می‌باشند. بر این اساس، کنترل و محدودیت‌های اعمال شده بر مجاهدین برطرف خواهد شد و در عین حال حفاظت از «قرارگاه» اشرف - کماکان - بر عهده نیروهای

آمریکایی خواهد بود. در این بیانیه قید شده بود که این موضوع در تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۴/۱۲ تیر ۱۳۸۳ به

۱- سایت بازتاب، ۲۱ خرداد ۱۳۸۳/۱۰ ژوئن ۲۰۰۴.

۲- نشریه مجاهد، ش ۶۷۸: ص ۳.

اطلاع کمیته بین المللی صلیب سرخ، کمیساریای پناهندگان ملل متحد و دولت عراق رسیده است. پس از این بیانیه، موافقت نامه ای تحت عنوان «موافقت نامه برای نفرات سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف» امضا شد. موافقت نامه مزبور دارای سه بند بود که توسط نمایندگان ساکنان «قرارگاه اشرف» و مقامات ذی ربط آمریکایی به امضا رسید. در بندهای سه گانه این موافقت نامه تأیید و گواهی شده بود که امضا کننده:

(الف) حمایت و مشارکت در تروریسم را رد می کند؛

(ب) تسلیحات خود را سال گذشته تحویل داده است؛

(ج) خشونت را رد نموده، به طور غیرقانونی مسلح نخواهد شد؛ در هیچ عمل خصمانه ای درگیر نخواهد شد؛ و از قوانین عراق و قطعنامه های ذی ربط ملل متحد - تا زمانی که در عراق حضور داشته باشند - تبعیت خواهند کرد.

بر اساس موافقت نامه مزبور و در جهت تعیین تکلیف یکایک افراد، گزینه های مختلفی در برابر آنان قرار گرفت تا یکی از این موارد را انتخاب کنند:

(۱) بازگشت به ایران؛

(۲) پذیرفته شدن در کشور ثالث؛

(۳) درخواست پناهندگی از سازمان های بین المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد؛

(۴) استمرار اقامت در عراق (باقی ماندن در «قرارگاه اشرف»).

اطلاعیه دبیرخانه «شورای ملی مقاومت» مدعی شده بود که در پی قرار گرفتن نیروهای سازمان در برابر گزینه های فوق، حدود ۲۰۰ نفر خروج از عراق را انتخاب کردند و تحت کنترل نیروهای آمریکایی به خروجی «قرارگاه اشرف» رفتند؛ ولی حدود ۳۴۰۰ تن از نیروها استقرار در «اشرف» (بند چهارم از چهار گزینه یعنی استمرار اقامت در عراق) را برگزیدند.

ص: ۶۳۶

یک روز پس از انتشار اطلاعیه «شورای ملی مقاومت»، آدام ارلی، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در جلسه مطبوعاتی روزانه، در خصوص تصمیم جدید آمریکا (و به بیان دقیق تر، تصمیم

نیروهای مسلح آمریکا) به سؤالات خبرنگاران پاسخ گفت. از مجموع مصاحبه آدام ارلی چنین استنباط می شود که در پاسخ به خبرنگاران چندان مسلط نیست یا اطلاعات وی ناقص است. وی در توضیح «موقعیت تحت حفاظت» چنین اظهار داشت:

کسی که از موقعیت حفاظت شخصی برخوردار است، به این معناست که تحت حفاظت کنوانسیون ژنو قرار می گیرد.

... این یک موقعیت حفاظتی است که مشمول افراد است و نه گروه ها و سازمان ها. تغییر زیادی

پیش نیامده است و اعضای مجاهدین خلق در «اردوگاه اشرف» در کنترل نیروهای چند ملیتی محدود هستند. نیروی چند ملیتی تضمین می کند که اعضای این گروه ها نتوانند تهدیدی نسبت به افراد در داخل و خارج عراق ایجاد کنند. ما با سازمان های بین المللی و دولت عراق همکاری

می کنیم تا نهایتاً موقعیتی برای بازگشت این افراد به کشورهای متبوع خود ایجاد شود. (۱)

آدام ارلی در جواب به سؤالی مبنی بر اینکه اگر این گروه از نظر ایالات متحده تروریستی تشخیص داده شده است، چرا این موقعیت برای آنها در نظر گرفته شده است؛ با توجه به اینکه با گروه های تروریست دیگر، به عنوان نظامیان دشمن، بسیار متفاوت رفتار می شود؟ باز پاسخ متشت و متناقض دیگری داده است:

... این موقعیت حفاظت شخصی مربوط به دخالت آنها به عنوان غیرمتخاصم در جنگ بین ائتلاف و عراق به آنها داده شده است. بنابراین تشخیص داده شد که آنها متخاصم نیستند و به عنوان غیرمتخاصم - با توجه به اختلافات در عراق - در این طبقه بندی قرار می گیرند. این به عضویت آنها در یک گروه تروریستی مربوط نمی شود.

مجاهدین خلق همچنان یک گروه تروریست خارجی است. ما با افرادی که تشخیص دهیم در اقدامات تروریستی مجاهدین خلق دخالت داشته اند، مطابق با قوانین موجود رفتار خواهیم

کرد... (۲)

ص: ۶۳۸

۱- سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا؛ متخذ از «آژانس اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا»، مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴/پنجم مردادماه ۱۳۸۳.

۲- همان.

سازمان از برخوردار شدن ماهیت تحت الحمایگی استقبال کرده و اظهار مسرت نمود و این مطالب در مصاحبه های مختلف سیدالمحدثین مسئول ارتباطات خارجی آنان منعکس شده است.

در توضیح وضعیت تحت الحمایگی سازمان و شمول کنوانسیون چهارم ژنو بر این گروه، باید گفت که کنوانسیون چهارم ژنو وظایف و حقوق دولت اشغالگر را در سرزمین اشغالی تعیین می کند. بر اساس این کنوانسیون، که بیشتر بر رفتار با غیرنظامیان در زمان جنگ نظارت دارد، «افراد تحت الحمایه» کسانی هستند که تحت کنترل یک قدرت اشغالگر یا یک کشور درگیر محاصمه قرار گرفته اند. از مهمترین حقوقی که به این افراد تعلق می گیرد، این است که از حمایت اشغالگر در برابر مجازات جمعی و اخراج برخوردارند.

تناقضی که در توافق نامه پنتاگون (یا فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق) و سازمان وجود دارد، این است که در آخر ژوئن ۲۰۰۴ نقش آمریکا به عنوان اشغالگر در خاک عراق تمام شده است؛ یعنی از روزی که فرماندار آمریکایی عراق، پل برمر، مسئولیتش را به نخست وزیر دولت موقت، ایاد علاوی واگذار نمود، آمریکا دیگر نقش حقوقی خود را به عنوان «اشغالگر» - طبق همان کنوانسیون ژنو - از دست داد. این تناقض - البته - می تواند مفهوم مستتر دیگری را به ذهن متبادر کند و آن این است که آمریکا - در واقع امر - هنوز خود را «اشغالگر» می داند.

اما روند اوضاع در عراق جدید و استقرار مرحله به مرحله دولت مردمی که در مقابل همسایه رنجدیده و بزرگوار خود ایران، احساس تعهد و دوستی عمیق دارد، آخرین روزه های اندک باقیمانده برای خارج ساختن سازمان از وضعیت مرگ و فروپاشی تدریجی را کاملاً محو نمود. بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه جانبه سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم پاشیده و متلاشی، متصور بود. سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ ایران معاصر بر جای گذارد.

آبراهامیان، یرواند / ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۴۸، ۴۵۲، ۵۳۱

آرام، بهرام / ۱۳۷، ۴۶۳، ۵۰۰

آرنت، هانا / ۱۹۶

آشوری، داریوش / ۳۶۷

آل اسحاق، ابراهیم / ۵۵

آلبرایت، مادلین / ۴۹۱

ا

ابراهیمی، امرالله / ۱۷۲

ابریشمچی، اشرف / ۲۹

ابریشمچی، حسین / ۴۰، ۴۷، ۵۵، ۸۸، ۱۲۶، ۱۵۲، ۳۱۱

ابریشمچی، مهدی / ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۶۴، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۸۸

۹۲، ۹۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۴۱۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۲۳، ۵۳۱

ابو احمد الخلیل، سمیر

ابوخلود، (افسر اطلاعاتی) / ۲۹۸

ابوعمر، (افسر اطلاعاتی) / ۲۹۴، ۴۷۴

ص: ۶۴۳

ابوكمال / ۶۰۱

احمد، احمد / ۱۱۵

احمد، (رائد = سرگرد عراقی) / ۶۲۳

احمدی، پرویز / ۱۷۳، ۱۵۲

احمدی، داود / ۱۶۸

احمدی روحانی، حسین / ۱۸۶، ۱۰۰

احمدی، محمود / ۱۶۶، ۱۲۵، ۴۸، ۴۷

اختیاری، شهاب / ۵۵۰

ارلی، آدم / ۶۳۸

اروانی، فهیمه / ۶۱۸، ۶۱۳، ۵۷۶، ۵۳۲، ۵۲۶، ۵۱۹، ۷۹

اژدری، جواد / ۵۵۰

استالین، ژوزف / ۵۶۴، ۴۵۱، ۸۶

استمپل، جان. دی / ۵۰۱، ۴۹۹

اسداللهی، مسعود / ۹۰

اسدیان، حمید / ۵۵، ۴۷

اسدی، رضا / ۴۶۰، ۳۴۲، ۳۳۸، ۱۹۳

اسفندیاری، فرشته / ۳۸۵

اسماعیلیان، مرتضی / ۵۵

اصغر رادیو / ۲۶۷

اعمی، محمود / ۵۵

افتخاری، مهدی / ۴۷، ۴۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۵۹، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸، ۵۴۴

افراخته، رحمان (وحید) / ۱۰۹، ۱۲۶، ۴۶۳

افشار، احمد / ۴۸، ۵۵، ۱۶۶

افشار، نادر / ۳۴۱

افشار، هادی / ۴۸

افشاری، نادره / ۱۴۱

اکرم، گری / ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱

الأسدی، فائق / ۱۸۷

البرادعی / ۵۹۲

البیاتی، حامد / ۶۳۲

التکریتی، خالد (سرلشکر) / ۲۰۰

الحسن، هانی / ۱۷۹، ۲۴۶

الخلیل، سمیر / ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۴۷۵

الدوری، صابر / ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵،

۴۸۶

الدوری، عزت ابراهیم / ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۱، ۴۰۰، ۴۸۷، ۵۹۲، ۵۹۷

السامرایی، وفیق (سرلشکر) / ۲۰۰، ۲۰۱

الصحاف، سعید / ۵۹۹

الفت، علیرضا / ۳۵

الفت، فرهاد / ۴۷، ۴۹، ۳۱۰

الڱور / ٤٢٣

الموسوى الحسنى؁ طاهر / ٢٣٨

الموسوى؁ حيدر / ٦٣٢

امام جعفر صادق / ١٣٢

امام حسين (ع) / ٣٠٦؁ ٣٠٨؁ ٣٢٩

ص: ٦٤٤

امام زمان (عج) / ۸۶، ۸۸، ۱۷۲، ۵۲۳

امانی، هاشم / ۱۰۶

امشاسپند، ابوالفضل / ۴۷، ۵۵

امیر خسروی، بابک / ۴۵۱

امیری، جمال / ۵۴۸

امینی، فاطمه / ۵۲۹

انصاری، هوشنگ / ۴۶۸

انواری / ۱۰۶

ایندایک، مارتین / ۴۹۵

ب

باباخانی، علیرضا / ۴۷، ۲۶۶

باباخانی، مرضیه / ۶۰۷

بابایی، محترم / ۱۶۹، ۱۷۰

باززانی، ملامصطفی / ۶۰۹، ۶۱۹

بازرگان، پوران / ۸۹، ۴۴۴

بازرگان، منصور / ۱۰۳

بازرگان، مهدی (مهندس) / ۴۵۶، ۵۶۴

بازرگانی، بهمن / ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۸، ۵۳۴، ۵۳۵

بازرگانی، محمد / ۱۰۱، ۱۰۵

بازگونه، مجید / ۱۲۲، ۳۴۵، ۳۴۶

باطبی، حمید / ۲۵۹، ۲۶۷

باقرزاده، حسین / ۳۷

باقرزاده، رضا / ۳۷

باقرزاده، طاهره / ۳۶، ۳۷، ۳۸

باقرزاده، قاسم / ۳۷

باقرزاده، کاظم / ۳۷

باقرزاده، نصرت / ۳۷

باکری، علی / ۱۰۱

باهنر، محمدجواد (حجه الاسلام دکتر) / ۴۸۷

بخارایی، محمد / ۱۱۵

بخارایی، مهدی / ۱۱۵

بختیار، شاپور (شاهپور) / ۴۵۱، ۴۵۲

بخشایی، پری / ۶۱۸

بدیع زادگان، اصغر / ۱۰۱، ۱۲۴

بدیعی، شهره / ۳۸۰

برائی، محمدجواد / ۵۵

براعی، مهدی / ۴۷، ۴۹، ۱۵۱، ۲۵۹، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۱

براک، فاضل / ۲۱۰

برتون، دَن / ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲

برشت، برتولت / ۱۰۵

برمر، پل / ۶۳۹

برومند جاهد اول، محمدجواد / ۴۷، ۵۵

بصام، جمیل / ۶۰۱، ۶۰۲

بلیکس، هانس / ۵۹۲

بن لادن، اسامه / ۵۹۲، ۵۹۳

بنی صدر، ابوالحسن (دکتر) / ۲۳، ۲۵، ۴۸، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۴۱، ۳۷۱، ۳۷۶،

۳۸۰، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳،

ص: ۶۴۵

۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶

بنی صدر، فیروزه / ۲۵، ۲۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۵۳۱

بنی صدر، مسعود / ۱۳۹

بوتو، بی نظیر / ۳۵۸

بوش، جورج / ۴۸۴، ۴۸۶

بونه، ایو / ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۴

بهشتی، سیدمحمد حسینی (آیه الله دکترا) / ۱۵۹

بیات زاده، منصور / ۳۷۸

پ

پاپ / ۵۹۲

پارسایی، مژگان / ۵۳۲

پاسکوا، شارل / ۳۶۴

پاکدامن، ناصر / ۳۷۱، ۳۷۶

پالیزبان، عزیزالله (سپهبد) / ۲۴۷

پرایس، هارولد (ژنرال) / ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵

پرنس (دکترا) / ۶۲۹

پرویزی، رسول / ۱۳۰

پرهیزکاری، اردشیر / ۵۳۹، ۵۴۹

پل پوت / ۳۵۴

پناهی، حسین / ۴۷۱، ۴۷۲

پور آگل، رضا / ۳۲۸

پور آگل، غلامرضا / ۵۵

پوردھکردی نوری، محمد / ۳۸۰

پور قاضیان، احمد / ۲۴

پور نظری، علیرضا / ۱۷۱

پوریا منفرد، اصغر / ۴۸

پولو، مارکو / ۵۳۳

پهلوان، چنگیز / ۳۹۰

پهلوانی، حسن / ۳۷

پهلوی، اشرف / ۱۱۴

پهلوی، محمدرضا / ۲۹، ۸۹، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۶،
۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۶۰

پیمان، حبیب اللہ (دکتر) / ۸۹، ۳۶۹

ت، ث

تامست / ۵۱۰

تانز، آدولفوس / ۴۶۹، ۴۷۲

تدینی نوائی، محسن / ۴۸، ۵۵

تراب / ۶۲۹

ترابی، قربانعلی / ۱۵۲، ۱۷۳

ترافیکنٹ، جیمز / ۴۶۹، ۴۷۱

٤١٢ / تروتسكى، لئو

٥٥ / تسلیمی، محمد علی

٤٨ / تشید، علی محمد

١٧٢ / تفرشی، جمشید

ص: ٦٤٦

توحیدی، محمدعلی / ۴۷، ۴۹، ۳۱۲

تودولو، مایکل / ۳۳۸

توریسلی، رابرت / ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲

تهرانی (قنبری)، خسرو / ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۹۷

ثابتی، پرویز / ۱۱۲

ج

جابانی، مسعود / ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸

جابرزاده انصاری، محمدعلی / ۲۴، ۴۷، ۴۹، ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۶۳، ۳۱۱، ۳۱۹، ۴۳۰

جان عطایی، گلی / ۴۸

جزایری، حسن / ۳۱۶

جزنی، بیژن / ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۹

جعفری، حسن / ۱۷۲

جعفری، سید محمد مهدی / ۱۳۲

جلال زاده، ناهید / ۴۲

جلالیان، راضیه / ۹۷

جمشیدی، محبوبه / ۴۸

جوادی، حشمت الله / ۴۷، ۵۵

جوان خوشدل، مصطفی / ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱

جواهری یار، فرهاد / ۵۳۹

جوهری، ناصر / ۱۰۹

جیاب، و. نگوین (ژنرال) / ۱۳۳

چ

چاه بست، فرهاد / ۱۶۱

چلبی، احمد (دکتر) / ۶۳۲

چمران، مصطفی (دکتر) / ۲۵۵

چه گوارا، ارنستو / ۱۳۳

چیلر، تانسو / ۳۵۸

ح

حاج سیدجوادی، علی اصغر / ۱۴۳، ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۲۶، ۵۶۰، ۵۶۴

حاج صادقی / ۲۶۷

حاج مسیح / ۲۶۷

حبش، جرج / ۵۰۰

حبوش، طاهر جلیل / ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،

۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۸۶، ۴۸۷

حیبی، حسن (دکتر) / ۴۸۲

حیبی خائیزی، محمد حسین / ۴۴، ۴۵، ۱۳۰

حجاریان، سعید / ۳۶۷

حجازی، فخرالدین / ۴۷۵

حریری، مجید / ۵۵، ۱۶۶

حسن زاده محصل، حسن / ۴۸، ۵۳۹

حسن مجید، علی / ۴۸۷

حسن وند، وحید / ۶۲۹

حسنی، زهره / ۲۵۹

حسنی مبارک / ۴۷۶

حسنی، ندا / ۶۰۷

حسین روحانی، احمدی / ۱۰۰

حسینی، علیرضا / ۱۷۲

حضرت محمد (ص) / ۱۴۷، ۳۰۸

حق شناس، مرتضی (تراب) / ۸۹، ۴۴۴

حقگو، مسعود / ۱۰۹، ۱۲۵

حقی، کریم / ۱۷۰

حکمت، منصور / ۳۶۰

حکیم، عبدالعزیز (حجه الاسلام) / ۶۳۳، ۶۳۴

حکیم، محمدباقر (آیه الله) / ۶۱۴

حمادی، سعدون / ۲۴۶

حمادی، یوسف / ۴۸۷

حمیدرضا (سخنگوی ایران اید) / ۴۹۳

حنیف نژاد، احمد / ۴۷، ۴۹، ۱۶۶

حنیف نژاد، محمد / ۲۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲

حیاتی، محمد / ۲۴، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۶۲

خاتمی، سیدمحمد (حجه الاسلام) / ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۸۷، ۵۸۴

خالد (سروان) / ۲۶۷

خانابا تهرانى، مهدى، ۱۲۱، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱،

۵۵۶

خدابنده، ابراهيم / ۶۰۱، ۶۰۲

خدابنده، مسعود / ۲۵۹

خدایى صفت، على / ۴۷، ۵۵، ۱۲۶

خدایى صفت، مهدى / ۴۹، ۱۲۵، ۱۶۶، ۵۲۴

خرسندى، زيبا / ۴۹

خزرجى، نزار / ۲۱۹

خلدى، رفعت / ۲۴

خليل، ابراهيم / ۲۴۱

خليل، حسن / ۴۷۷

خمينى، سيد روح الله (آيه الله العظمى امام) / ۳، ۴، ۶، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۹،

۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۹۶، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۵۱،

۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۲۹،

۵۳۰، ۵۵۶

خوشحال، مهدى / ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۶۰، ۵۹۵، ۶۰۷

خوشرو، حسين / ۱۸۶

خير، سعد / ۲۳۱

د، ذ

دائمی، محمود / ۱۲۲

داعی الاسلام، حسن / ۶۲۹

داعی الدعاه / ۵۳۲، ۵۳۳

داور، ابراهیم / ۱۰۹

داوری، عباس / ۴۷، ۴۹، ۸۳، ۱۰۳، ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۴، ۴۳۷، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸،

۴۷۹، ۴۸۰، ۶۱۳، ۶۱۸

داونر، الکساندر / ۳۸۷

دایملی، مروین / ۳۰۵، ۴۱۹

دحام مجول، رافع (سرلشکر) / ۱۹۹

دحام، معتمد (سرلشکر) / ۲۰۰

درودی، رضا / ۴۸، ۲۶۶

دلفانی، شاهمراد / ۱۰۳

دوبوسکه، پی یر / ۶۰۴

دولت آبادی، صدیقه (آذر) / ۵۵

دون، مائو تسه / ۸۵، ۸۶، ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۵۲

دهقان، بهجت / ۴۷۰

دیبا، فرح (پهلوی) / ۸۹، ۳۵۸

ذاکری، ابراهیم / ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۱، ۵۳۹، ۵۴۴

ذوالانوار، کاظم / ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۹

رئيس طوسى، رضا / ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷

رابونيك، حميدرضا / ۱۶۶

راستگو، على اكبر / ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۴۳، ۴۴۷، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳

راستين (دكتور) / ۳۸۰

راسخ افشار، محمود / ۴۴۸، ۴۵۱، ۵۵۶

رأفت / ۲۳۲

ربوبى، حسين / ۴۷، ۴۹، ۱۲۲، ۱۵۱، ۶۱۹

ربيعى، اشرف / ۲۵، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۱۲، ۳۱۴، ۵۳۱

ربيعى، جواد / ۱۱۴

ربيعى، مينا / ۲۵، ۲۶

رجايبى، بتول / ۶۱۳

رجايبى، محمدعلى / ۴۸۷

رجيبى، زهرا / ۵۵

رجيبى، زهره / ۴۸

رجوى، احمد / ۹۸

رجوى، حسين / ۹۷

رجوى، صالح / ۹۸، ۳۶۴

رجوى، على / ۷۱

رجوی، کاظم / ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۳۱۶، ۴۵۶

رجوی، مسعود / در اکثر صفحات

ص: ۶۴۹

رجوی، هوشنگ / ۹۸

رحمانی / ۳۹۵

رحیمی، بیژن / ۴۹، ۴۷

رحیمی، رعنا / ۴۹

ردافرو، رونالد / ۴۶۲

رسولی، فاضله / ۴۶۸

رضا (تروریست) / ۳۹۵

رضایی، آزاده / ۶۰۲

رضایی، احمد / ۴۶۵

رضایی، خلیل الله / ۸۷

رضایی، رضا / ۴۶۴، ۱۳۷

رضایی، محسن (ابوالقاسم) / ۴۱، ۴۷، ۵۵، ۱۷۰، ۴۶۵

رضایی، مهدی / ۵۲۹

رضایی، مهین / ۴۷، ۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

رضوان مدنی (سردار) / ۳۲۳

رضوانی، نوروزعلی / ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۶، ۲۶۷

رفیعی، حسین / ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷

رفیعی طباطبایی، خلیل / ۱۱۴

رفیعی نژاد، نادر / ۵۵، ۱۵۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۰۳

رمضانی، فاطمه / ۴۸، ۴۹، ۵۵

روحانی، حسین احمدی روحانی، حسین

روحانی، محمدرضا / ۳۷۴

روستا، کامبیز / ۴۵۱

روشن روانی (روشن روان)، هادی / ۴۷، ۴۹، ۲۵۹، ۵۴۴

ریشاردوک / ۳۶۳

ریگان، رونالد / ۱۸۲، ۳۲۵

ز، ژ

زاهدی، منصور / ۴۸

زرکش یزدی، علی / ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۷۱، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶

زمان وزیری، اصغر / ۴۷، ۵۵

زمانی (سرهنگ) / ۱۰۹

زمانی، منصوره / ۴۶۸

زمرّدیان، لیلا / ۱۳۸

زنجیره فروش، جواد / ۱۲۶

زندى پور، رضا (سرتیپ) / ۵۰۹

زواره ای، سیدرضا / ۳۶۹

زهري، افسانه / ۴۸، ۵۵، ۳۲۰

زیباری، هوشیار / ۶۳۲

زیدبن حارثه / ۳۸

ژیان پناه (سروان) / ۱۰۹

سادات دربندي، سيد محمد / ۵۵

سادات دربندي، محمد صادق / ۴۷، ۱۵۲، ۳۲۰

سامع، مهدي / ۳۴۶

سبحاني، سارا / ۱۴۲، ۱۴۳

ص: ۶۵۰

سبحانی، محمدحسین / ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۵۳۹

سبعاوی، ابراهیم حسن / ۲۱۰

سپاسی آشتیانی، علیرضا / ۱۰۰

سپهراد، رامش / ۴۶۷

سپهری، مهوش / ۵۳۲

سحابی، عزت الله (مهندس) / ۳۶۹

سعادتی، شمس الحاجیه / ۴۹

سعادتی، محمدرضا / ۴۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۸۰، ۴۱۰

سعدی (سپهبد) / ۲۱۵

سعیدی، جواد / ۵۳۴

سلطانیان / ۴۰۰

سمنانی، خسرو / ۴۶۸

سولیوان، ویلیام / ۴۹۷، ۴۹۸

سیاه کلاه، محسن / ۴۷، ۵۶، ۲۶۰

سیدالمحدثین، سیدمحمد / ۴۷، ۴۹، ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۱۹، ۳۵۲، ۴۶۲، ۴۶۵، ۵۸۶، ۶۰۷، ۶۳۹

سید خاموشی، محسن / ۱۲۶

سید خاموشی، مرتضی / ۱۸۶

سیدی، صادق / ۴۷، ۵۶

سیدی کاشانی، محمد / ۴۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶

ش

شادباش، پروین / ۵۵

شادرو، بهشته / ۵۳۲

شامخی، محمود / ۱۸۷

شاه پهلوی، محمدرضا

شاهرخی، سعیده / ۵۵

شاهسوندی، سعید / ۴۲، ۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳

شریعتی، علی (دکتر) / ۱۰۱، ۴۹۸

شریعتی، محمدتقی / ۱۰۱

شریف واقفی، مجید / ۱۳۸، ۴۳۳، ۴۶۳، ۵۳۴

شعبانی (سردار) / ۳۲۶

شعبانی، سهیلا / ۶۱۳

شعلان، حازم / ۶۳۳

شکرانی، احمد / ۴۸

شکری، غلامرضا / ۵۴۷

شمس حائری، هادی / ۳۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۹۳،

۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۹۳، ۵۱۹

شوکت، حمید / ۱۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵

شولتر، جرج / ۳۰۵

شهرام، محمدتقی / ۱۳۷، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۰۴

شهری، ثریا / ۳۱۵، ۳۱۹

شیخ الجلیل / ۵۳۲

ص: ۶۵۱

شیخ الحکما، حسین / ۱۸۸

شیخ دحام مطلق / ۶۳۲

شیخی، کریم / ۶۲۹

شیراک، ژاک / ۲۷۸

شیسون، کلود / ۴۱۷

شیمیایی، علی / ۵۹۵

ص، ض

صادق، حسن / ۱۲۶

صادق، سهیلا / ۴۸، ۵۶، ۳۲۰

صادق، ناصر / ۱۰۱، ۱۰۳

صالح تهرانی، جواد (بیژن روابط) / ۲۶۷

صالحی، سیمین / ۱۰۹

صالحی، منوچهر (مهندس) / ۳۷۸، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۵۵۶

صباح، حسن / ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۶۳

صباغ، حسن / ۴۷۷

صدّام حسین / ۳۰، ۷۵، ۷۷، ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۳۱، ۵۵۵، ۵۸۶، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴

صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد / ۳۶، ۴۸، ۵۶، ۳۱۹، ۵۳۲

صدر حاج سیدجوادی، علی رضا / ۲۶۶

صدر، محمدباقر (آیه الله) / ۲۴۷

صمدیہ لباف، مرتضیٰ / ۵۳۴

صمیمی فرد، شروین / ۱۷۱

صیاد شیرازی، علی (سپہبد) / ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹

ضابطی، محمد / ۳۶

ضرغامی، مسعود / ۵۴۵

ط

طالبانی، جلال / ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۶۰۷، ۶۱۹

طالقانی، سید محمود (آیه الله) / ۱۰۵، ۱۰۶، ۴۵۶

طاهریان، افسانه / ۱۴۳

طاهری، طالب / ۵۳۷

طاهری، فہرمان / ۹۰

طریقت منفرد، محمد / ۵۶

طہماسبی، جمشید / ۲۶۰، ۵۳۹

ص: ۶۵۲

طهماسبی، شاهرخ / ۵۳۷

طیبی، مسعود (ادهم) / ۲۲۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۴

ع، غ

عادل، عبدالمهدی / ۶۳۴

عباسی، عباس / ۱۶۸

عبدالرشید، مانع (سرلشکر) / ۱۹۹

عبدالناصر، جمال / ۱۸۵، ۲۳۵، ۳۹۹، ۴۷۲

عبدی، عباس / ۳۹۱

عدالتیان، محمدرضا / ۲۴، ۱۹۳

عدل، مسعود / ۴۷، ۵۶، ۱۵۲

عدنان / ۲۳۲

عراقی، حاج مهدی / ۱۰۶

عرفات، یاسر / ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۷

عطارپور، رضا (دکتر حسین زاده) / ۱۱۲

عطایی، گلی جان / ۴۹

عطایی، محمود / ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۱۲۵، ۱۶۲، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱

علاوی، ایاد / ۶۳۹

علم، اسدالله / ۱۳۰

علوی طالقانی، عذرا / ۴۸، ۵۶

علی بابایی، احمد / ۵۶۰

علیرضا، باباخانی / ۴۹

علی (ع) / ۴۱، ۱۰۰، ۱۲۸، ۳۰۸

عمر / ۴۷۴

عنایت، حسن / ۲۶۷

غضنفر نژاد جلودار، علی اصغر / ۳۹۵

ف

فائق محسن موسی / ۱۸۷

فاضل، محسن / ۱۸۶

فتح الله نژاد اصل، مهدی / ۴۷، ۵۶، ۱۵۲

فتحی، فتح الله / ۵۵۳، ۶۲۹

فراستی، علی / ۱۳۳، ۱۳۴

فرانسیس / ۶۲۹

فرخنده جهرمی، علی محمد / ۳۶۷

فرشچی (فرشچیان)، فاطمه / ۴۱

فروم، اریش / ۵۲۲

فرهنگ، منصور / ۳۷۷، ۴۲۵

فریبرز، زهرا / ۵۶

فریور، فتح الله / ۴۸

فقیه دزفولی، محمد علی (خلیل) / ۱۰۹

فلاحتی، حمید / ۵۴۶

فيسينكو، ولاديمير كيتويچ / ٤١٠

فيلي، حسين / ٢٤٧

ق

قاسم، عبدالكريم / ١٨٥

قاسم، عبدالرحمن / ١٨١، ١٨٢، ٣٧١، ٣٧٦، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣

قجر عضدانلو، محمود / ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٤٧، ٥٦، ٩٢، ٣١٥، ٣٢٠

ص: ٦٥٣

قجر عضدانلو، مریم / ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۹، ۴۱۱، ۴۲۶، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۶۹، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۷۰، ۵۸۱، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۲۳، ۶۲۴

قجر عضدانلو، نرگس / ۹۲

قدرخواه، منصور / ۵۹۷

قدیری، محمدجواد / ۴۷، ۵۶

قربانی، علی اکبر / ۴۵۶

قربانی، مسعود / ۱۶۱، ۱۶۲

قصی (پسر صدّام) / ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۶

قهرمانیان، صفر / ۱۰۶، ۱۰۷

ک

کاپیتورن، موریس / ۵۵۵

کارتر، جیمی / ۵۳۰

کاشانی، مرتضی / ۱۰۹

کتیرایی، مهدی / ۴۷، ۴۹، ۱۶۶، ۳۱۴، ۳۲۸

کرمعلی، رضا / ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲

کرمی، منصور / ۵۵۳

کریمی، احمدرضا / ۱۸۷

کریمیان، پرویز / ۴۷، ۵۶

کریمی، حسن / ۱۹۳

کشتگر، علی / ۳۶۷

کلینتون، بیل / ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۷۱، ۵۱۱

کندی، ادوارد / ۴۵۵، ۴۵۶

کوردزمن، آنتونی / ۲۸۰

کوول، آلن / ۳۳۸

کیامنش، شهریار / ۴۶۷

کیانوری، نورالدین / ۵۱۲

کیناک، نیل / ۴۲۲

کینکل، کلاوس / ۳۸۷

گ

گاندی، ایندیرا / ۴۱۷

گرچی، محمد / ۵۶

گرینج، اندرو / ۴۹۴

گلن / ۶۲۹

گموش، محمد / ۱۶۷

گنیش، هانس دیتريش / ۴۱۳

گوران، فیروز / ۵۳۵

گیلانی، فریدون / ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳

ل

لاپوانت، علی / ۲۲۵

لاجوردی، سیداسدالله / ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷

لاہوتی، وحید / ۱۱۱

لاہیجی، عبدالکریم / ۲۸۰، ۳۵۴، ۳۷۱

لشکری پور، وحید / ۳۸۵

لطیفی، سیروس / ۱۸۱

لنین، ولادیمیر ایلیچ / ۱۲۴، ۲۵۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۵، ۶۰۲

لینگن / ۵۱۰

م

مارکس، کارل / ۱۳۲

ماسالی، حسن / ۳۷۱، ۳۷۶، ۴۲۵، ۴۵۱

متین دفتری، ہدایت اللہ / ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰

محدث، محمدرضا / ۶۲۰

محسن، سعید / ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲

محمد (سروان) / ۶۲۳

محمد، نقیب / ۶۱۳

محمدی ری شہری، محمد (حجہ الاسلام) / ۳۶۹، ۴۷۴، ۴۷۵

محمدی زادہ، مینو / ۱۲۲، ۳۴۵، ۳۴۶

محمدی گرگانی، حسن / ۱۶۷، ۲۶۸

محمّدى گرگانی، محمد / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵، ۲۶۸

محمّدى نسب، خليل / ۵۴۹

مخلف، عايد (سرلشكر) / ۲۰۰

مددى، مهدي / ۴۷، ۵۶، ۳۰۹

مرادى، رضا / ۴۸، ۶۱۳

مرادى، محمدرضا / ۵۶

مرتضايى، اسماعيل / ۴۷، ۵۶

مرتضايى، اشرف السادات (مرضيه) / ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۹۰

مسلمى، حسين / ۲۶۷

مشارزاده، محمدحسين / ۴۷، ۵۶

مشعوفى، حسين / ۵۴۷

مشكين فام، عبدالرسول / ۱۱۴

مصدق، محمد (دكتر) / ۳۷۷، ۳۸۲

مصطفوى، هدايت / ۴۷۰، ۴۷۲

مصلحتى (البصّام)، فاضل / ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸

مطهرى، مرتضى (آيه الله) / ۱۳۱

مظفر نژاد / ۱۰۹

معافى / ۳۹۵

معرفت، محمدهادى (آيه الله) / ۹۱

معزى، بهزاد (سرهنگ) / ۴۶۰

معصومی، محمد / ۴۸، ۵۶

معینی کربکندی، اکبر / ۵۶

معینی، مجید / ۴۸، ۵۶، ۱۰۹

مفیدی، انسیه / ۳۶، ۳۷

مفیدی، محمد / ۱۵۹، ۱۸۷

ص: ۶۵۵

مقدم علی (افسر ارشد عراقی) / ۶۲۳

مک کین، جان / ۴۶۹، ۴۷۰

ملک حسین / ۲۱۳، ۴۱۷، ۴۷۸

ملک عبدالله / ۲۱۳، ۴۷۷، ۴۷۸

ملک، علی / ۶۰۷

ملک فهد / ۲۷۱، ۲۷۲، ۴۸۲

منانی، رضا / ۴۷، ۵۶

منتظری، سوسن / ۴۹

منتظمی، جلال / ۴۸، ۵۶

موثقی، امیر / ۵۵۲

موران، جیمز / ۴۷۱

مورفی، ریچارد / ۲۱۱، ۲۱۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳

موسوی، محمد / ۵۵۱

موسوی، مهدیه / ۵۵۱

مهدوی، سید محمدحسین / ۵۶

مهدوی کنی، محمدرضا (آیه الله) / ۴۷۴

مهدوی، محمود (محمود قائم شهر) / ۴۷، ۵۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۱

مهدی قائم امام زمان (ع)

مهرابی، حسن / ۴۷، ۴۹، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۶

مهرداد. ه / ۵۷۳

مه‌رصف‌ت، زه‌را / ۶۱۳

مه‌ری، حس‌ین / ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۵۱

می، بری / ۳۸۸

میت‌ران، فرانس‌وا / ۱۸۲

میش‌می، لطف‌الله / ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶

میرجل‌یلی، محسن / ۵۳۷

میرزاجعفر علاف، علی / ۵۳۴

میرزا (منبع ساواک) رجوی، کاظم

میرزایی، افخم / ۴۸

میرسیدی، فاطمه / ۵۵

میرمیران، مجتبی (میم بارون) / ۱۶۷

میکلوس / ۵۰۱، ۵۰۲

میلر، جی. د (سرلشکر) / ۶۳۵

میهن دوست، علی / ۱۰۱، ۱۰۵

ن

نادری پور، بهمن (معروف به تهرانی) / ۱۱۲

ناصح پور، مرتضی / ۴

ناطق نوری، علی اکبر (حجه الاسلام) / ۳۶۹

نبوی نوری، علی اکبر / ۱۱۴، ۱۱۵

نجات حسینی، محسن / ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۸۵، ۱۸۶

نجيب الله (رئيس جمهور افغانستان) / ۴۲۰

نصرت (تروريست) / ۶۲۰

نصير اوغلو خيابانى، موسى / ۲۹، ۶۹، ۷۱، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۹، ۲۸۰، ۳۱۲، ۴۶۵، ۵۳۱

نصير اوغلو خيابانى، مينا / ۲۹

نصيرى، نعمت الله (سپهبد) / ۱۱۲

ص: ۶۵۶

نظام الملکی، حسن / ۵۶، ۳۱۰

نقاش، سعید / ۶۰۳

نکوگویان، پریچهر / ۶۱۳

نگهدار، فرخ / ۳۵۹

نمازی، حسن / ۴۶۸

نوحی، حمید / ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷

نیابتی، بیژن / ۱۶۱، ۱۶۶

نی، باب / ۴۶۹

نیرومند، بهمن / ۳۷۱، ۳۷۶، ۴۵۲

نیک بین رودسری، عبدالرضا (عبدی) / ۱۲۴

نیکسون، ریچارد / ۴۶۴

نیک طبع، علی نقی / ۱۱۰

و

واقف، احمد / ۳۰۹

واگنر، لوزبرت / ۵۷۱

والدمن، پیتر / ۳۳۹

وثوق ایمانی، محمد / ۴۷، ۵۷

وثوق، محمد / ۴۷

ورداسبی، ابوذر / ۸۷

وفاغمایی، اسماعیل / ۵۷، ۱۵۲

ولایتی، علی اکبر (دکتر) / ۱۸۰، ۲۱۲

۵

هاشمی رفسنجانی، اکبر (آیه الله) / ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۵۶

هاشمی، سیدمجتبی / ۱۹۴

هاو کینز، لوئیس (سرهنگ) / ۴۶۳، ۴۶۶

هرینگتون، جان / ۴۷۱

هزارخانی، منوچهر / ۳۷۴، ۵۸۷

هژریان، مریم / ۵۵

همیلتون، لی / ۴۶۹

هودشتیان، مرتضی / ۱۸۵، ۱۸۶

هوشی مین / ۱۳۳

هیکس، الهه / ۳۸۸

ی

یاسر، محمد (ابونضال) / ۱۸۶

یاسین رمضان، طه / ۲۳۹

یزدی، ابراهیم / ۳۶۹

یعقوبی، پرویز / ۲۱، ۲۶، ۴۱، ۷۱، ۷۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۴۳۳، ۴۳۴

یقینی، محمد / ۱۸۶، ۴۶۳، ۵۳۴

یوحنا عزیز، طارق / ۷۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۷۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰

۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۳

آبراهامیان، یرواند، اسلام رادیکال، ترجمه اینترنتی.

آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی - محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، نشر اختران، ۱۳۸۲.

آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۶.

آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵.

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، [تذکره] آتشکده، جلد ۱ و ۲، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰.

آشنایی با شورای ملی مقاومت ایران، گردآورنده: مهدی خدایی صفت (از دبیران شورا)، [اروپا]، انتشارات

ایران کتاب، خرداد ۱۳۷۳.

آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۳ (ویرایش جدید).

آقاجفی، قوچانی، حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام، به کوشش ر.ع. شاکری، نشر هفت، ۱۳۷۸.

آقانیجفی، قوچانی، سیاحت شرق [خود زندگی نامه]، تهران، نشر حدیث، چاپ سوم ۱۳۷۶.

آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

آل احمد، جلال، غربزدگی، تهران، رواق، ۱۳۵۶.

آل احمد، شمس، از چشم برادر، قم، انتشارات کتاب سعدی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

آمبروز، استفن، روند سلطه گری (تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۸۳ - ۱۹۳۸)، ترجمه احمد تابنده، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۳.

آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما،

سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، بی تا.

آیت اللهی، سید محمدتقی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه: سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین [موسوی] لاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

اپورتونیست های راست منحط، مجاهدین خلق ایران [یعقوبی و...]، [چاپ اروپا]: ۱۳۷۲.

اپورتونیسم تا مغز استخوان، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا] ۱۳۶۵.

احتشام السلطنه، محمود، خاطرات احتشام السلطنه (محمود علامیر)، به اهتمام محمدمهدی موسوی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۶۶.

احمدزاده، مجید، جنبش دانشجویی ایران و وظایف اصلی آن، [تدوین بخش هوادار چریک های فدایی در کنفدراسیون]، اروپا، چاپ اول، ۱۳۵۴ [تجدید چاپ توسط] انتشارات شباهنگ، بی تا.

احمدزاده، مسعود، مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، تهران، بی نا، ۱۳۵۷.

ادیبی، حسین، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران، نشر جامعه، ۱۳۵۸.

ارتش آزادی بخش ملی ایران، سازمان مجاهدین خلق، [اروپا]، انتشارات ایران کتاب، خرداد ۱۳۷۴.

از بن بست رجوی تا فداکاری ابریشمچی، اعلامیه مشترک پوران بازرگان و تراب حق شناس [درباره

انقلابیون ایدئولوژیک، چاپ اروپا ۱۳۶۴].

ازغندی، هوشنگ (مأمور خدمت در ساواک)، سال ۵۷ مصیبتی بزرگ بر ملتی بزرگ، [چاپ اروپا]، ۱۹۹۶. [کتاب مزبور دفتر اول از یک تریلوژی است که عنوان دفترهای دوم و سوم آن چنین است: از خمینی تا هیئت مؤتلفه اسلامی / آشنایی با سازمان مجاهدین خلق ایران].

استادی، رضا، شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی، اراک، انجمن علمی فرهنگی استان مرکزی، ۱۳۷۵.

اسدآبادی، سید جمال الدین، مقالات جمالیه، به تصحیح میرزا لطف الله خان اسدآبادی، تهران، انتشارات

ص: ۶۶۲

کلاله خاور، ۱۳۱۲ش.

اسداللهی، مسعود و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دمکراسی، بی جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

اسدی، رضا (عضو جدا شده مجاهدین خلق)، واپسگرا، هلند، ناشر: مؤلف، بی تا [احتمالاً ۱۳۷۲].

اسدی، رضا، واپسگرا، هلند، بی تا [ناشر: مؤلف]، بی تا [احتمالاً ۱۳۷۲].

اسفندیاری، ثریا، کاخ تنهایی، گردآورنده: لوئی والتن، ترجمه نادعلی همدانی و امیرهوشنگ کاووسی، تهران نشر نادعلی همدانی، ۱۳۷۰.

اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی، مصاحبه سردبیر نشریه ایران آزاد [نوروزعلی رضوانی] با رادیو صدای ایران، آلمان، ناشر: مؤلف، [تاریخ مقدمه: مارس ۱۹۹۶].

اسمعیلی جمکرانی، علی رضا، شرح وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی (س)، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۳.

اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱ و ۳، (ویرایش جدید)، تهران، جهان کتاب، بهار ۱۳۷۹.

اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران: مدافعات، تنظیم و تکثیر از سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی - اروپا [احتمالاً ۱۳۵۴؛ تکثیر ایران، احتمالاً ۱۳۵۷].

اسناد نهضت آزادی ایران، جلد‌های متعدد، تهران، نهضت آزادی ایران، ۶۳ - ۱۳۶۲.

اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، ۵ جلد، تهران، نهضت آزادی ایران، ۶۳ - ۱۳۶۲.

اسناد و دیدگاه‌ها: حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تهران، [انتشارات] حزب

توده ایران، ۱۳۶۰.

اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی - جاما - حزب ملل اسلامی، اروپا، انتشارات دوازده محرم: ۱۵ خرداد، چاپ اول، ۳ فروردین ۱۳۵۳.

اشرف، حمید، جمع بندی سه ساله، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۵۷ [سال چاپ به اشتباه ۱۳۷۵ قید شده است].

اصیل، حجه الله، زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

«اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» - [چاپ خارج از کشور؛ با ذکر آدرسی در یمن جنوبی / عدن برای مکاتبه و کمک‌های مالی] مهرماه ۱۳۵۷.

اعترافات سران حزب توده ایران، جلد ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵.

اعظام قدسی، حسن، کتاب خاطرات من، جلد ۱، تهران، چاپخانه حیدری ۱۳۴۲ و جلد ۲، ابوریحان ۱۳۴۹.

ص: ۶۶۳

افراسیابی، بهرام - دهقان، سعید، طالقانی و تاریخ، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۶۰. [در این کتاب که زیر نظر احمد علی بابایی تألیف شده، نقل قول های متعدد و بی واسطه ای از وی و دیگر نزدیکان و بستگان آیه الله طالقانی درج شده که نسبت به دیگر منابع، از اطلاعات بیشتری برخوردار است].

اقتصاد به زبان ساده، [منسوب به عسکری زاده، محمود]، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، بی نا، تکثیر دوم، ۱۳۵۷ (از روی متن تکثیر شده سازمان در خارج از کشور).

السیمان، علی، رویارویی مسلک ها و جنبش های سیاسی در خاورمیانه عربی تا سال ۱۹۶۷، ترجمه حمید نوحی، تهران، انتشارات قلم، اسفند ۱۳۵۷.

العلوی، حسن، شیعه و حکومت عراق، ترجمه محمدنبی ابراهیمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

الگار، حامد، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.

الگار، حامد - مراد، آ - برک، ن - عزیز، احمد، نهضت بیدارگری در جهان اسلام، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار، بهار ۱۳۶۲.

الوردی، علی، مشروطه ایران و اثر آن در عراق، ترجمه زهیر لباف، تهران، بی تا.

امام خمینی (ره)، تفسیر سوره مبارکه حمد [در سیمای جمهوری اسلامی ایران]، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۵۹.

امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۲.

[امام خمینی (ره)]، کشف اسرار [در پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله تألیف حکمی زاده]، بی نا، بی تا. [گویا

اولین چاپ کتاب - بی نام مؤلف - در سال ۱۳۲۳ ش. انتشار یافته و چاپ اخیر، به احتمال قریب به یقین، در ۱۳۵۸ افسست شده است].

امیر خسروی، بابک، نظر از درون به حزب توده ایران - نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، انتشارات [مؤسسه] اطلاعات، ۱۳۷۵.

امینی، داوود، جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

انصاری، مهدی، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

اولین رییس جمهور - پنج گفت و گو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران - دی ماه ۱۳۵۸، به کوشش محمدجواد

مظفر، تهران، انتشارات کویر، چاپ سوم، خرداد ۱۳۷۸.

ایرانی، ناصر، بحران دموکراسی در ایران [مجموعه ۱۲ مقاله چاپ شده در مجله نشر دانش]، تهران،

ص: ۶۶۴

مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

باربر، نوئل، فرمانروایان شاخ زرین (از سلیمان قانونی تا آتاتورک)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴.

بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز سخن می گویند، ۳ جلد، بی نا، ۱۳۵۹.

بازرگان، پوران، و حق شناس، تراب، از بن بست رجوی تا فداکاری ابریشمی، [اعلامیه مشترک درباره انقلاب نوین ایدئولوژیک یا ازدواج مسعود رجوی با مریم ابریشمی]، [چاپ اروپا]، ۱۳۶۴.

بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.

بازرگان، مهدی، بعثت و دولت، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۰ [سخنرانی در سال ۱۳۵۹].

بازرگان، مهدی، راه طی شده، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸.

بازرگان، مهدی، شصت سال خدمت و مقاومت، جلد ۱ و ۲، (خاطرات مهندس مهدی بازرگان) گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.

بازرگان، مهدی، مدافعان در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، انتشارات مدرس، چاپ سوم، اسفند ماه ۱۳۵۶.

بازرگان، مهدی، مذهب در اروپا (مجموعه سخنرانی و مقالات)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۴۵.

بازرگان، مهدی، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، تهران، گردآورنده و ناشر عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱.

بازرگان، مهدی، نیک نیازی (مجموعه چهار مقاله)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۴۷.

بازرگان، مهدی، یادداشت های روزانه، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۷۶.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی: زندگانی مشیرالدوله، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۷.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

باقرزاده، طاهره، قدرت و دیگر هیچ (بیست سال با سازمان مجاهدین خلق)، تهران، انتشارات اطلاعات،

چاپ اول ۱۳۷۲.

بال شکسته، بیانیه دولت آمریکا درباره سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۳/۱۹۹۴.

بحثی درباره مرجعیت و روحانیت (مجموعه مقالات)، [مقاله‌تی از علامه سید محمدحسین طباطبائی، استاد شهید مرتضی مطهری و جمعی دیگر از بزرگان]، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول،

ص: ۶۶۵

بحران در خط مشی [نگاهی به انقلاب نوین ایدئولوژیک س.م.خ.ا.]، [منسوب به دکتر حبیب الله پیمان]، نسخه زیراکسی از چاپ اروپا، [احتمالاً تابستان ۱۳۶۴].

بُدلا، سیدحسین، هفتاد سال خاطره، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

براون، ادوارد، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه (مشیر همایون)، تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸.

براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهدی قزوینی، ویراستار: سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۶.

براون، ادوارد، نامه هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران، بی نا، ۱۳۵۱.

برای قضاوت تاریخ، متن مذاکرات مسعود رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق (در زمان حکومت صدام)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول تابستان ۱۳۸۳.

بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک، یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی در امر تشکیلات،

سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

بررسی نقش مطبوعات در بسترسازی کودتای ۲۸ مرداد، نشست تخصصی با حضور حسینیان، سلطانی،

شاه حسینی و...، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.

برزین، سعید، زندگی نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

برونتس، ک. ن، انقلاب های رهایی بخش دوران معاصر، ترجمه پویا، تهران، انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۰.

برهان، عبدالله، بیراهه - پاسخ به «کژراهه»ی احسان طبری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۸.

بشیریّه، حسین، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

بشیریّه، حسین، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه های مارکسیستی / لیبرالیسم و محافظه کاری، ۲ جلد، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

بنجامین، سفرنامه بنجامین، ترجمه حسین کردبچه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹.

بنی صدر، ابوالحسن، خاطرات ابوالحسن بنی صدر [گفت و گو]، به کوشش حمید احمدی، انجمن مطالعات و تحقیقات

تاریخ شفاهی ایران (برلین)، برلین، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهریور ۱۳۸۰.

بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد ۱ و ۲، تهران، شرکت سهامی

کتاب های جیبی [وابسته به انتشارات امیرکبیر]، ۱۳۵۷.

بهنود، مسعود، از سیدضیا تا بختیار، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.

به یاد حماسه آفرینان دوازدهم محرم، بی جا، بی تا، انتشارات دوازدهم محرم، [افست از روی چاپ خارج

ص: ۶۶۶

از کشور - تاریخ ثبت افست کتاب: ۱۱/۹/۵۶].

- بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، [منسوب به تقی شهرام]، اروپا (قطع جیبی)، چاپ سوم، ۱۳۵۵.
- بیل، جیمز، شیر و عقاب (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، جلد ۱ و ۲، ترجمه مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، بهار ۱۳۷۱. (نشر فاخته، ۱۳۷۸، ترجمه فیروزه برلیان).
- بیلز، ک.، آمریکای لاتین - دنیای انقلاب، ترجمه و. ح. تبریزی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، آذر ۱۳۵۷.
- بیلیس، جان و دیگران، استراتژی معاصر، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.
- پاسخ به یاوه گویی‌های مرتجعین در مورد برادر مجاهد مسعود رجوی...، مجموعه مقالات و اسناد مندرج در نشریه‌های سازمان، انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی، بی تا
- [حدود اواخر زمستان ۵۸ و اوایل بهار ۵۹ - به مناسبت اولین دوره انتخابات مجلس].
- پایان جنگ، از مجموعه «سیری در جنگ ایران و عراق»، جلد ۵، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
- پطروشفسکی، ایلیا پولویچ، [تعلیقات محمدرضا حکیمی؛ مؤخره] اسلام در ایران: از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ ششم، ۱۳۶۲ [در ارجاع متن کتاب حاضر، عدد نخست شماره صفحه و عدد داخل کمان شماره تعلیق است].
- پنجاه سال تبه‌کاری و جنایت، [مجموعه مقالات پژوهشی درباره دوران پهلوی]، [افست از چاپ اروپا]، بی تا، بی تا.
- پولیت، سر ژرژ، اصول مقدماتی فلسفه، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷ (چاپ و حروفچینی جدید).
- پهلوان، چنگیز، جامعه‌شناسی سیاسی، [متن درسی] دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۰.
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- پهلوی، محمدرضا، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- تاریخچه سازمان‌های چریکی در ایران، [انتشار در خارج از کشور توسط هواداران چریک‌های فدایی خلق]، بی تا، بی تا، [تکثیر در ایران].

تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، دوره مختصر، هیئت تحریریه کمیسیون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسکو، اداره نشریات به زبان های خارجی، ۱۹۴۸.

تاریخ حزب کمونیست شوروی، ترجمه شمس الدین بدیع تبریزی - هدایت حاتمی، تهران، انتشارات

ص: ۶۶۷

حزب توده، ۱۳۵۸.

تاریخ مبارزات مردم ایران (حقایقی درباره جنبش جنگل) و حماسه جنگل، انتشارات س. چ. ف. خ. ا. بی تا.

تجاریبی از دانش انفجاری [در چهار بخش]، تهیه از م. خ. ا. مهرماه ۱۳۵۲ - و مهرماه و تیرماه و مردادماه ۱۳۵۳، [تکثیر از] انتشارات ابوذر، [در سال] ۱۳۵۷.

تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست های چپ نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

تحلیل درباره بحران خلیج فارس، مجاهدین خلق ایران [گروه پرویز یعقوبی]، پاریس، نیمه اول آبان ماه ۱۳۶۹.

تربتی سنجابی، محمود، قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، تهران، انتشارات آسیا، چاپ اول، بهار ۱۳۵۷.

ترکمان، محمد، نقدی بر مصدق و نبرد قدرت، تهران، رسا، ۱۳۷۱.

تروریسم ضد مردمی، تهران، [تدوین و انتشار توسط] سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.

تشریح فلسفی: عید قربان - نماز جمعه - عید فطر - امام زمان، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.

تفرشیان، ابوالحسن، قیام افسران خراسان، تهران، انتشارات اطلس، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

تفسیر سوره انفال، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، بی تا، [تکثیر جدید]، احتمالاً بهار ۱۳۵۸.

تفسیر سوره محمد(ص)، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، بی تا، [تکثیر اخیر]، احتمالاً در بهار ۱۳۵۸.

تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط سرهنگ جلیل بزرگمهر، تنظیم از ایرج افشار، تهران، انتشارات سازمان کتاب، ۱۳۵۹.

تکامل (کتاب دوم ایدئولوژی)، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، بی تا، [تکثیر احتمالاً در زمستان ۱۳۵۷].

تیزابی، هوشنگ، نقدی بر فرویدیسم و علل اساسی شکست جریان سیاهکل، تهران، انتشارات میرک،

۱۳۵۷.

جابانی، مسعود، روانشناسی خشونت و ترور (کنکاشی در سازمان مجاهدین خلق ایران)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول ۲۰۰۵ [۱۳۸۴].

جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی، زمستان ۱۳۷۹.

جردفادقانی، م. [محمدعلی محمدی؟]، علمای بزرگ شیعه: از کلینی تا خمینی، قم، انتشارات معارف اسلامی، مهرماه ۱۳۶۴.

جزئیات شکنجه سه پاسدار شهید، جلد ۱ و ۲ [شرح عملیات مهندسی / در جلد ۲ تشریح شکنجه و قتل

ص: ۶۶۸

چند تن دیگر]، دادستانی انقلاب اسلامی تهران، مرداد ۱۳۶۳ و مرداد ۱۳۶۵.

جزنی، بیژن، تاریخ سی ساله ایران [نام اصلی: طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران]، جلد ۱ و ۲، تهران، نشر کارگر، بی تا. [چاپ با نام اصلی]، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۵۸ [در متن و پاورقی کتاب هر جا عنوان با نام اصلی به کار رفته است، نشانه آن است که از چاپ اخیرالذکر با همین شناسنامه استفاده شده است].

جزنی، بیژن، کلیات، تهران، انتشارات نوزده بهمن، شهریور ۱۳۵۷. [افست چاپ دوم «جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران و تحلیل موقعیت اقتصادی - اجتماعی فعلی جامعه» بیژن جزنی؛ چاپ اول در شماره های ۵ و ۶ «۱۹ بهمن تئوریک» و چاپ دوم به صورت کتاب، نشر آن توسط «۱۹ بهمن

تئوریک» - هواداران چریک های فدایی در اروپا.]

جزنی، بیژن، نبرد با دیکتاتوری... [با نام اصلی: «مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی»]، تهران، انتشارات چمن، فروردین ۱۳۵۷.

جعفریان، رسول، جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

جلایی پور، حمیدرضا، کردستان - علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه (گزارش داخلی مسعود رجوی، مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.

جنگ تحمیلی در تحلیل گروهک ها، تهران، اداره تحقیقات و بررسی های سیاسی وزارت ارشاد اسلامی،

شهریور ۱۳۶۲.

چه باید کرد؟، جمعی از جدادگان از سازمان مجاهدین خلق، سوئد، بی تا، بی تا.

چهره ها و گفته ها، (گفت و گوهای حسین مهری با مهدی خانابا تهرانی، [ناشر:]: بزرگ ترین مرکز پخش کتاب، [چاپ آلمان]، ژانویه ۲۰۰۰.

چه نباید کرد؟، [اعضای جبهه ملی سوم - اروپا و خاورمیانه، افست از چاپ خارج از کشور]، کتاب بیدار، ۱۳۵۷.

حائری، عبدالهادی، آنچه گذشت... / نقشی از نیم قرن تکاپو، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲.

حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.

حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، انتشارات امیر کبیر،
چاپ دوم، ۱۳۷۲

حاج سیدجوادی، کمال، اخوان المسلمین مصر، تهران، نشر میثاق، اردیبهشت ۱۳۵۸.

ص: ۶۶۹

حجاریان، سعید، جمهوریت؛ افسون زدایی از قدرت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

حسینیان، روح الله، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

حسینیان، روح الله، چهارده قرن تلاش، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، زمستان ۱۳۸۲.

حسینیان، روح الله، سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳ - ۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

۱۳۸۲.

حسینی طهرانی، سیدمحمد (علامه آیه الله)، مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه [مشمول بر زندگی نامه و مصاحبات علامه طباطبایی]، تهران، مؤسسه انتشارات باقرالعلوم (ع)، بی تا [تاریخ مقدمه: بیست و هشتم شهر صفرالخير یکهزار و چهار صد و دو هجریه قمریه = ۱۳۶۱ ش.]

حق جو، علی [= اسدالله بادامچیان]، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات اوج، بی تا (تاریخ مقدمه: خرداد ۱۳۵۸).

حکیمی، محمدرضا، بیدارگران اقلیم قبله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (مکرر تجدید چاپ شده است)، ۱۳۵۵.

خاتمی، سید محمد، از دنیای شهر تا شهر دنیا - سیری در اندیشه سیاسی غرب، تهران، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.

خامه ای، انور، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم - جهش - تضاد، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان

ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۷، [چاپ نخست: ۱۳۲۶].

خدّوری، منجید، گرایش های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی - وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

خراسانی، حسین، فجایع بهائیت یا واقعه قتل ابرقو، (بی تا و بی نا).

خسروشاهی، سیدهادی، نامه ها و اسناد سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی، قم، انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۵۴.

خلعت بری، فریده، کیانوری و ادعاهایش، تهران، انتشارات شباویز، ۱۳۷۳.

خمینی، سیداحمد، رنجنامه: متن نامه حجه الاسلام سیداحمد خمینی به آیه الله منتظری، تهران، بی نا، ۱۳۶۸.

خوشحال، مهدی، کنترل نیرو (داستان دگردیسی انقلاب و انسان در عصر کنونی)، بی جا، بی نا، چاپ اول ۱۹۹۶ / [۱۳۷۵].

ص: ۶۷۰

خوشحال، مهدی، مبارزه با استبداد، بی جا [خارج از کشور]، نشر نیما، بی تا.

خوشحال، مهدی، ویران سازی نیرو - متدهای ویران سازی نیرو در سازمان ها و احزاب توتالیتیر - هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، پاییز ۱۳۸۲.

خوش نیت، سیدحسین، سیدمجتبی نواب صفوی اندیشه ها مبارزات و شهادت او، تهران، منشور برادری، ۱۳۶۰.

دانشور علوی، نورالله (مجاهدالسلطان)، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری،

بی جا، کتابخانه دانش، ۱۳۳۰.

داوود، امینی، جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

دایره المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ

اسلامی.

دبره، رژی، انقلاب در انقلاب، ترجمه علی مقامی، تهران، [ناشر:]: درفک، چاپ اول، ۱۳۵۷. [این متن سال ها پیش از این

تاریخ، توسط سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدایی ترجمه و مطالعه

شده است].

دبره، رژی، نقد سلاح، ترجمه م. امین لاهیجی، تهران، انتشارات یاشار، مرداد ۱۳۵۸.

در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب، از انتشارات گروه «راه کارگر»، بی تا.

دموکراسی خیانت شده، ترجمه فارسی متن انگلیسی، تدوین سیدمحمد سیدالمحدثین، فرانسه، دبیرخانه شورای ملی مقاومت

ایران، ۱۳۷۴.

دوانی، علی، زندگانی زعیم بزرگ آیه الله بروجردی، تهران، نشر مطهر، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

دوانی، علی، مفاخر اسلام، جلد ۱۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ۱۵ جلد، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، ۱۳۶۰.

دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، جلد ۱ و ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

دولت آبادی، یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ۳ جلد، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۶، [چاپ افست آن توسط عطار و

فردوسی، تهران ۱۳۵۱].

دون، مائوتسه، مسائل استراتژی در جنگ چین، پکن، اداره نشریات زبان های خارجی، ۱۹۷۶. [منطبق با متن اصلی جلد اول منتخب آثار مائوتسه دون].

دو ورژه، موریس، احزاب سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.

دهنوی. م، مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی، ۴ جلد، تهران، نشر و چاپ چاپخش، ۱۳۶۱ و چاپ پنجم، ۱۳۶۳.

ص: ۶۷۱

دینامیسم قرآن: چگونه قرآن پیام‌آموزیم، ۲ جلد، سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ دوم جلد ۱ - بهار ۱۳۵۸، چاپ دوم جلد ۲ - آبان ۱۳۵۸.

دیویدسن، بازیل، جنگ مسلحانه در آنگولا - موزامبیک و گینه بیسائو، ترجمه اختر شریعت زاده، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸.

ذبیح، سپهر، ایران در دوران مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

رئیس [رئیس طوسی]، رضا - رفیعی، حسین - نوحی، حمید، روند جدایی، تهران، انتشارات موعود، ۱۳۵۹.

رئین، اسماعیل، اسناد خانه سدان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.

رئین، اسماعیل، انجمن های سّری و انقلاب مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵.

راستگو، علی اکبر، مجاهدین خلق در آینه تاریخ، جلد ۱، هلند، انجمن سیاسی فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

رجبی، محمدحسن، علمای مجاهد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

رجوی، مسعود، تبیین جهان، ۱۵ جلد، (سخنرانی های آموزشی در دانشگاه صنعتی شریف)، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.

رجوی، مسعود، تحلیل وضعیت رژیم آخوندی پس از سه سرگی و موقعیت مقاومت، بی جا، بی نا [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۷.

[رجوی، مسعود]، جمع بندی یکساله مقاومت مسلحانه (گزارش داخلی مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.

رضایی، احمد، راه حسین [یا: سیمای یک مسلمان]، تهران، مجاهدین خلق ایران، بی تا [افست از روی چاپ اروپا - سازمان دانشجویان مسلمان].

رضوانی، هما، لوائح آقا شیخ فضل الله نوری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

رضوی، مسعود، هاشمی و انقلاب: تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ، تهران، انتشارات همشهری، بهار ۱۳۷۶.

روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، گروهی از هواداران نهضت اسلامی

ایران و اروپا، قم، دارالفکر، بی تا.

روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، ۳جلد، جلد ۱- چاپ اول، افسست از چاپ بیروت، ۱۳۵۶، و چاپ پانزدهم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱، جلد ۲- واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۵، جلد ۳- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

ص: ۶۷۲

روحانی مبارز آیه الله کاشانی به روایت اسناد، ۲ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.

روزشمار جنگ ایران و عراق، جلد ۵۰ (اسکورت نفت کش ها، دخالت مستقیم آمریکا در جنگ، ۳۰ تیر تا

۳۱ شهریور ۱۳۶۶)، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (نویسنده: محمود یزدانفام)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران، [منسوب به مشکین فام، عبدالرسول]، از انتشارات س. م. خ. ا.، آبان ماه ۱۳۵۱.

روشندل، جلیل، [جزوه] مسائل نظامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

روشه، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

رهنمودهای شیوه تحلیل سیاسی، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.

زرینی، حسین، گروه ابوذر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱.

زندگی نامه مجاهدین خلق مسلمان ایران، هواداران سازمان در اروپا، [تکثیر افست در ایران]، بی تا [تاریخ مقدمه: آذرماه ۱۳۵۷].

سارتر، ژان پل، جنگ شکر در کوبا، ترجمه جهانگیر افکاری، بی جا، بنگاه مطبوعاتی قائم مقام، بی تا.

سازماندهی و تاکتیک ها، مجاهدین خلق ایران، زمستان ۱۳۵۲.

سازمان مجاهدین خلق از درون، (خاطرات دکتر محمد مهدی جعفری)، گفت و گو از: قاسم حسینی، تهران، نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۳.

سبحانی، محمدحسین، روزهای تاریک بغداد، جلد ۱، کلن، کانون آوا، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳.

سحابی، عزت الله، ناگفته های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، تهران، گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۳.

سحابی، یدالله، خلقت انسان، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم، خرداد ۱۳۵۸.

سحابی، یدالله، قرآن و تکامل، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۹.

سردار سرفراز، شهید حجه الاسلام علی اندرزگو، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.

سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

سعیدیان، عبدالحسین، زندگی نامه ۱۰۱ تن از قهرمانان انقلاب خلق ایران، بی جا، انتشارات مجله میهن - پخش از اشرفی، چاپ اول، تیرماه ۱۳۵۸.

سفری، محمدعلی، قلم و سیاست، جلد ۱ (از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق)، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.

سلطانی، مجتبی، خط سازش، جلد اول، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم،

۱۳۶۸.

سمیعی، احمد، سی و هفت سال، تهران، انتشارات شباویز، چاپ چهارم، دی ماه ۱۳۶۷.

ص: ۶۷۳

سنجابی، کریم، خاطرات سیاسی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱ (امیدها و ناامیدیها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، لندن، انتشارات جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸).

سولیوان، ویلیام، مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته، چاپ دوم، آذرماه ۱۳۶۱.

سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۰.

سیر تاریخی جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران - جاما، تهران، دفتر انتشارات و تبلیغات «جاما»، بی تا، چاپ اول.

سینکلر، آندره، چه گوارا، ترجمه حیدرعلی رضایی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، آذرماه ۱۳۶۰.

شالیند، جرارد [= ژرار شالیان]، نهضت های مقاومت فلسطین، ترجمه مهدی خسروی، تهران، مرکز نشر سپهر، چاپ دوم، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷).

شانناژ [مجموعه مقالات]، گردآوری مهدی خوشحال، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.

شاه آبادی، محمدعلی، شذرات المعارف، تهران، [تجدید چاپ و افسست از طبع قدیم توسط] نهضت زنان

مسلمان، ۱۳۵۹.

شاه: دشمن خلق دشمن مجاهدین، [تهران]، انتشارات اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاه ها و مدارس عالی، بهمن ماه ۱۳۵۹.

شاهسوندی، سعید، اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من - همراه با گزارش های پلیس آلمان و فرانسه، هامبورگ، انتشارات بهار، سپتامبر ۱۹۹۶.

شاه شکار: بازجویی های میرزا رضا کرمانی و سایرین، به کوشش حسن مرسلوند، تهران، نشر جوانه، ۱۳۷۰ [متن کتاب و تصویر اسناد از روزنامه صوراسرافیل، شماره ۱۰، سال اول، پنجشنبه ۵ رجب ۱۳۲۵ ق. / ۱۵ اوت ۱۹۰۷ م.]

شرابی، هشام، روشنفکران عرب و غرب: سال های تکوین ۱۸۷۵ - ۱۹۱۴، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی - وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان

مجاهدین خلق ایران، تهران، چاپ اول، تیر ۱۳۵۸.

شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی (مجموعه آثار - ۲۷) تهران، انتشارات الهام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

شریف امامی، جعفر، خاطرات جعفر شریف امامی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نگاه امروز،

۱۳۸۰.

شعاعیان، مصطفی، مجموعه آثار (ش ۷: تزی برای تحریک)، تهران، ناب، ۱۳۵۸.

شمس حائری، هادی، ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب (گزارشی مستند از روابط درونی فرقه رجوی)، [چاپ هلند]، آبان ۱۳۷۱.

شمس حائری، هادی، مرداب، جلد دوم «ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب»، [چاپ خارج از کشور]، پاییز ۱۳۷۵.

شناخت، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی نا، بی تا.

شناخت [یا: متدلوژی]، مجاهدین خلق ایران، انتشارات ابوذر [افست چاپ مخفی ۱/۲/۱۳۵۵ داخل کشور]، فروردین ۱۳۵۷.

شوستر والسر، سیبلا، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپاییان، ترجمه و حواشی، دکتر غلامرضا

ورهرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.

شوکت، حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفت و گو با مهدی خانابا تهرانی)، جلد ۱ و ۲، آلمان، انتشارات بازتاب، چاپ اول، بهار ۱۳۶۸.

شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم. تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ شانزدهم ۱۳۸۲.

شهید آیه الله سید محمدرضا سعیدی (جلد اول از مجموعه «یاران امام به روایت اسناد ساواک»)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۶.

شهید محمدعلی رجایی (کتاب چهاردهم از مجموعه «یاران امام به روایت اسناد ساواک»)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، مرداد ۱۳۷۸.

شیخ شهید فضل الله نوری: رسایل، مکتوبات و اسناد، جلد ۱ و ۲، به کوشش محمد ترکمان، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.

شیرازی، صدرالدین محمدبن ابراهیم (معروف به ملاصدرا)، رساله سه اصل، به تصحیح و اهتمام دکتر سید حسین نصر، دانشکده علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۴۰.

صاحبی، محمدجواد، اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی، تهران، انتشارات کیهان، تابستان ۱۳۶۷.

صالح، اللهيار، خاطرات اللهيار صالح، به اهتمام دكتور سيدمرتضى مشير، تهران، انتشارات وحيد، چاپ

اول ۱۳۶۴.

صحيفه امام، (مجموعه بيانات، پيام ها، مصاحبه ها، احكام، اجازات شرعى و نامه هاى امام خمينى (ره)، ۲۲ جلد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۹.

صحيفه نور: مجموعه رهنمودهاى امام خمينى (ره)، جلد ۱ تا ۲۲، مركز مدارك فرهنگ انقلاب اسلامى،

ص: ۶۷۵

تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱ - ۱۳۶۱.

صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷ / جلد ۳ و ۴، دانشگاه تهران ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ / همه مجلدات، امیرکبیر و فردوس - سنوات مختلف پس از انقلاب.

صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳.

صفایی فراهانی، علی اکبر، آنچه یک انقلابی باید بداند، تهران، انتشارات آمال، [افست از روی چاپ س. چ. ف. خ. ا.]. ۱۳۴۹.

ضرغام بروجنی، جمشید، دولت های عصر مشروطیت، تهران، اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی،

۱۳۴۸.

طاهری، رجبعلی، خاطرات رجبعلی طاهری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

طباطبایی، محمدصادق و مجتهد، میرزا حسن، روزنامه مجلس، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۲۵.

طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، نشر علم و انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۲.

طهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد ۱ تا ۲۰، به اهتمام دکتر علینقی منزوی، تهران و بیروت، طبع های مکرر.

طهرانی، شیخ آقا بزرگ، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر (جلد آخر از «طبقات اعلام الشیعه») نجف، المطبعه العلمیه، ۱۳۷۳ق.

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فردوست، حسین، جلد ۱ تعلیقات ویراستار (جلد ۲)، تهران، انتشارات [مؤسسه] اطلاعات، چاپ ششم، ۱۳۷۳.

عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد ۱ و ۲، تهران، نشر گفتار، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۲.

عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ۳ جلد، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰.

عبد خدائی، محمدمهدی، خاطرات محمدمهدی عبد خدایی، مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام، تدوین: مهدی حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

عبور از بحران، مصاحبه های حسین مهری با مهدی خانبابا تهرانی، [چاپ خارج از کشور]، ۱۹۹۸م.

عدالتیان، محمدرضا، نفوذ [به درون فرقه رجوی]، خاطراتی از محمدرضا عدالتیان، تهران، مؤسسه نشر نگرش، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴.

عطائی، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، ۱۳۷۸.

عطارپور، رضا، تروریزم بین المللی: تروریزم در جهان (جلد ۱)، تهران، بی نا [از سلسله کتاب های انتشار

ص: ۶۷۶

یافته توسط ساواک]، خرداد ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶].

عظیمی، فخرالدین، بحران دمکراسی در ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، چاپ اول ۱۳۷۲.

علوی، ابوالحسن، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴.

علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ تاریخی - سیاسی ایران و خاورمیانه، ۴ جلد، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴.

عمویی، محمدعلی، دُرد زمانه، خاطرات محمدعلی عمویی، (۱۳۷۵ - ۱۳۲۰)، تهران، انتشارات آزان، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۷.

عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ - ظهور و سقوط ضدانقلاب، تهران، پدیدآورنده و ناشر: دادگستری

جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.

فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات چهر، چاپ اول، ۱۳۳۵.

فارسی، جلال الدین، زوایای تاریک [خاطرات سیاسی]، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث - با همکاری حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.

فراز و فرود شورای ملی مقاومت - مجموعه مصاحبه های سیاسی، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۱.

فرازهایی از سوابق انقلابی کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق ایران در انتخابات مجلس شورای ملی،

سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.

فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، بی جا، نشر اردیبهشت ۵۴، بی تا.

فراستی، علی، مبارزه مسالمت آمیز هم استراتژی هم تاکتیک، [احتمالاً فرانسه]، نشر: «جنبش برای امنیت، عدالت، پیشرفت»، بی جا، ۱۳۷۵.

فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ ششم.

فروغ بی فروغ - دروغ بی فروغ، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا]، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.

فلسفی، محمد تقی، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، به کوشش محمدحسن رجیبی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.

فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، جلد ۱ تا ۴، انتشارات: کیهان ۱۳۳۴ - ابن سینا ۱۳۴۴ - دانشگاه تهران ۱۳۴۴ - ۱۳۵۳.

ص: ۶۷۷

فونتن، آندره، تاریخ جنگ سرد، دو جلد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷.

قادری، حاتم، تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران، تهران، دفتر تحقیقات و برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.

قاروقی، احمد - لورویه، ژان، ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.

قسمتی از دفاعیات سازمان مجاهدین خلق ایران، [زیر نظر رضا رضایی]، تهران، بی نا، ۱۳۵۱.

قهرمانیان، صفر، خاطرات صفرخان، تهران، نشر چشمه، چاپ چهارم ۱۳۸۱.

قیام مسلحانه (از اسناد کمیترین)، ترجمه م. سهرابی، تهران، انتشارات شبگیر، تابستان ۱۳۵۹.

کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۱. (چاپ سوم، انتشارات کویر، ۱۳۸۳، ترجمه تدین).

کارنامه سیاه، مجلدات ۱ تا ۵ [مجموعه اسناد، مدارک و اعترافات منافقین]، تهران، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، ۶۳ - ۱۳۶۰.

کاظمی، سید علی اصغر، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶.

کتاب آبی، اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۲، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، چاپ دوم ۱۳۶۵.

کدی، نیکی. آر، ریشه های انقلاب اسلامی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۵.

کدیور، محسن، نظریه های دولت در فقه شیعه، کتاب اول از مجموعه «اندیشه سیاسی در اسلام»، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.

کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ مجلد (مقدمه و جلد ۱ و ۲)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

کریمی پور، حمید، جامعه تعلیمات اسلامی (آیه الله شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰.

کریمی، احمدرضا، شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.

کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.

کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۲۵۳۶ [۱۳۵۶].

کلر، میچل [از پژوهشگران آمریکایی کمبریج]، شورشگری و ضد شورشگری، [ترجمه از] نهضت آزادی ایران [خارج از کشور]، تهران، چاپ دوم [افست از چاپ خارج از کشور]، ۱۳۵۷.

ص: ۶۷۸

کلر، میچل، جنگ بی پایان، جلد ۱ و ۲، [ترجمه از] نهضت آزادی ایران [خارج از کشور]، تهران، انتشارات بدیع، چاپ دوم ۱۳۵۷.

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، [احتمالاً: ساواک، با همکاری چند تن از اعضای «سازمان انقلابی»]،

بی نا، بی تا.

کوزیچکین، ولادیمیر، کا. گ. ب در ایران، ترجمه اسمعیل زند، دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ چهارم ۱۳۷۶.

کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، [تهران]، [ناشر] روزنامه ظفر، ۱۳۲۹. [این کتاب توسط انتشارات مدرس در اروپا، در سال های دهه ۵۰ شمسی، عیناً افست شده است.]

کیانوری، نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری، جلد ۲، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

کیانوری، نورالدین، گفتگو با تاریخ، [مصاحبه]، تهران، نشر نگره، بهار ۱۳۷۶.

گات، ریچارد، تراژدی بولیوی، ترجمه یدالله عزیزاده، تهران، نشر یاشار، ۱۳۵۸.

گازیوروسکی، مارک. ج.، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.

گذشته چراغ راه آینده است، بی جا، بی نا، بی تا.

گزارش اردوهای سازندگی (عرب آباد گل تپه و عباس آباد)، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، زمستان ۱۳۵۸.

گل محمدی، احمد، جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد، ۲ جلد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

گیلانی، فریدون، تیشه ها و ریشه ها، بی نا، بی جا، بی تا [پس از ۱۳۶۸ و پیش از ۱۳۷۵].

لیننگ، برایان، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۵.

لنین، [ولادیمیر ایلیچ]، مجموعه آثار و مقالات، ترجمه محمد پورهرمزبان، [چاپ اصلی به وسیله انتشارات پروگرس - مسکو؛ چاپ افست در ایران]، بی نا، بی تا.

له دوان، [؟]، سازماندهی و تشکیلات، تهران، بی نا، ۱۳۵۸.

ماریگلا [؟]، کارلوس، سیر اندیشه و عمل انقلابی در برزیل، انتشارات داس، بی تا.

ما و غرب (مجموعه مقالات)، به کوشش حسن یوسفی اشکوری و...، تهران، انتشارات حسینیہ ارشاد،

بهار ۱۳۷۶.

ماهیت انجمن حجتیه را بشناسیم [محتوی اسناد و مدارک مربوط به انجمن حجتیه]، ۳ جلد، [ظاهرا از انتشارات سپاه پاسداران اصفهان]، بی نا، بی تا، حدود ۱۳۶۱ش.

متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، روابط عمومی نخست وزیری، ۱۳۶۲.

ص: ۶۷۹

مجاهد اسیر محمدرضا سعادت: زندانی دو نظام، مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، شهریور ۱۳۵۹.

مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس، [یکی از اعضای جدا شده سازمان مجاهدین خلق ایران]، هلند، انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۳.

مجتهدی، مهدی، روشنگری ها در مشروطیت ایران، (تقی زاده)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

مجلسی، محمدباقر، عین الحیوه، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۴۱ ش.

مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق ایران (سه جلد، از ۲۸ دی ماه ۵۷ تا ۴ خرداد ۵۹)، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، بهمن ۵۸ / بهار ۵۹ / خرداد ۵۹.

مجموعه آثار، جلد هشتم، منصور حکمت، سوئد، انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، نوامبر ۱۹۹۷.

مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، [تدوین و ترجمه] دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، از اردیبهشت ۱۳۶۶ (ویرایش جدید).

مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق ایران، (از ۲۸ دی ماه ۵۷ تا ۴ خرداد ۵۹)، ۳ جلد، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، بهمن ۵۸ / بهار ۵۹ / خرداد ۵۹.

مجید کفائی، عبدالحسین، مرگی در نور یا زندگی نامه آخوند خراسانی، تهران، زوار، ۱۳۵۹.

محمدی زاده، مینو - بازگفته، مجید، نامه دو تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق به مسعود رجوی، ناشر: مؤلف، [چاپ اروپا]، ۱۳۷۰.

محمدی، محمدعلی، شاه آبادی بزرگ آسمان عرفان، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، زمستان ۱۳۷۴ [شماره ۷۱ از مجموعه «دیدار با ابرار»].

محیط طباطبایی، محمد، راهنمای کتاب، س ۱۵.

محیط طباطبایی، محمد، نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، ۱۳۵۰.

محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی، جواد جان فدا، تهران، فردوسی، ۱۳۶۳.

مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ نهم، تابستان ۱۳۷۵.

مدرس، تاریخ و سیاست (مجموعه مقالات)، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی [مجلس شورای

اسلامی]، تهران، پاییز ۱۳۷۵.

مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدین و اندیشه های او، تهران، کتاب های پرستو (انتشارات

امیرکبیر)، ۱۳۶۰.

مدیر شانه چی، محسن، احزاب سیاسی ایران: با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها،

ص: ۶۸۰

تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۵.

مستشارالدوله، صادق، خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق ۱۳۲۵ - ۱۳۳۰، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، چاپ اول ۱۳۶۲.

مشکینی، علی، تکامل در قرآن، ترجمه ق. حسین نژاد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا [احتمالاً ۱۳۵۶].

مصدق، محمد، خاطرات و تألمات محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، چاپ دهم، ۱۳۸۱.

مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم، پاییز ۱۳۶۸.

معیارهای صلاحیت رهبری از دیدگاه علی (ع)، مجموعه مقالات مندرج در نشریه مجاهد، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، شهریور ۱۳۵۹.

مقدم، کاظم، خشونت قانونی، تهران و قم، انتشارات محدث و نشر برگزیده، ۱۳۸۰.

مکی، حسین، خلع ید (کتاب سیاه) قسمت اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

مکی، حسین، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.

منتخبی از آثار [مشمتمل بر: قسمت اول - مسائل جنبش ضد استعماری و آزادی بخش خلق ایران؛ قسمت دوم - عمده ترین وظایف کمونیست های ایران در شرایط کنونی؛ قسمت سوم - سه رساله: ۱- درباره

وحدت و نقش استراتژیک چریک های فدایی خلق ۲- مشی سیاسی و کار توده ای ۳- حزب طبقه کارگر

در ایران؛ قسمت چهارم - پنج مقاله: ۱- روانشناسی اجتماعی ۲- مارکسیسم انقلابی و مارکسیسم

بورژوازی ۳- آگاهی و خودانگیختگی ۴- رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق ۵- پیشاهنگ انقلابی و رهبری خلق]، انتشارات ۱۹ بهمن، بی تا [افست]، بی تا.

منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ۲ جلد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

منصوری، جواد، خاطرات جواد منصوری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

منصوری، جواد، سیر تکوینی انقلاب اسلامی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی - وزارت امور

خارجہ، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

موسوی بجنوردی، سید محمد کاظم، مسیٰ بہ رنگ شفق، بہ اہتمام علی اکبر رنجبر کرمانی، تہران، نشر نی، ۱۳۸۱.

ص: ۶۸۱

مهدی بازرگان، شورای انقلاب و دولت موقت، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.

مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی رزم آرا، تهران، انتشارات پانوس - انتشارات پاسارگاد، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۶۸.

مهربان، رسول، بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال، در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران، جلد ۱، تهران، پیک ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۰.

مهم ترین موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق ایران - مجموعه سرمقاله های نشریه مجاهد(۱)،

تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهمن ۱۳۵۹.

میثمی، لطف الله، آنها که رفتند، (خاطرات لطف الله میثمی) جلد ۲، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۸۲.

میثمی، لطف الله، از نهضت آزادی تا مجاهدین، (خاطرات لطف الله میثمی)، جلد ۱، تهران، نشر صمدیه، چاپ سوم، بی تا [تاریخ پیشگفتار ۴/۹/۷۸].

[- میثمی، لطف الله، تازیانه تکامل، شمه ای از علل درونی ضربه خائنه ۵۴ به سازمان مجاهدین خلق ایران، نهضت مجاهدین خلق ایران، تهران، نشر صمدیه، تیرماه ۱۳۵۹.

میثمی، لطف الله، سنت اولین: شیوه های اسلامی شهید حنیف نژاد، جلد ۱ و ۲، تهران، نهضت مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۹.

میخلز، روبرت، جامعه شناسی احزاب، ترجمه دکتر احمد نقیب زاده، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹.

میرزا صالح، غلامحسین، خاطرات سلیمان بهبودی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

میرطاووسی، سید شجاع الدین، شهید محمدعلی رجایی، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات نهضت زنان

مسلمان، تیر ۱۳۶۱.

ناگفته ها: پاریس - پاییز ۱۳۷۵، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، [پیاده شده از نوار]، به کوشش و ویرایش محمود مقدسی - مسعود دهشور - حمیدرضا شیرازی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

چاپ اول، ۱۳۷۰.

نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد ۱ و ۲، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۱.

نجاتی، غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

نجاتی، غلامرضا، [ویتنام] از مقاومت تا پیروزی، تهران، انتشارت مؤسسه عطایی، چاپ دوم، ۱۳۴۹.

نجفی، موسی - فقیه حقانی، موسی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ

معاصر ایران، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۲.

نشست فرانکفورت / ۹ دسامبر ۱۹۹۴، میزگرد در دانشگاه فرانکفورت، بی نا، بی تا، [چاپ سوئد].

ص: ۶۸۲

نفاق یا کفر پنهان، [ویراسته] محمد کاظم نیکنام، بی نا، بی تا، [مجموعه ای از سخنرانی ها و مصاحبه های

شخصیت های جمهوری اسلامی پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران در تابستان ۱۳۵۹].

نگهدار، فرخ، دموکراسی برای ایران (سخنرانی ها، گفتگوها، مقالات)، لندن، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷.

نوری، ن، روشنفکری وابسته در ایران و قضاوت تاریخ، از مجموعه «بررسی نقش احزاب چپ در تاریخ معاصر ایران / بخش سوم: چپ نو - سازمان مجاهدین خلق ایران (ریشه های انقلاب ایدئولوژیک)،

جلد سیزدهم، بی نا، بی تا. [بخشی از این کتاب به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ابرار به چاپ رسیده است].

نهضت آزادی، جریان تأسیس، اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، تجدید چاپ اردیبهشت ۱۳۵۴، نهضت آزادی خارج از کشور.

نیابتی، بیژن، نگاهی دیگر به انقلاب درونی مجاهدین، اندکی از درون، اندکی از برون، (نسخه اینترنتی)

نیکسون، ریچارد، جنگ حقیقی، ترجمه دکتر جعفر ثقه الاسلامی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲.

واثقی، صدر، سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸.

ورجاوند، پرویز، یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، چاپخش، ۱۳۷۲.

ورشکستگی سیاسی - تشکیلاتی قاسملو، انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور، [فرانسه]، نشر طالقان، ۱۳۶۷.

هاشمی رفسنجانی، اکبر، عبور از بحران، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.

هاشمی رفسنجانی: دوران مبارزه (خاطرات، تصویرها، اسناد، گاه شمار)، جلد ۱ و ۲، زیر نظر مهندس محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول، ۱۳۷۶.

هاشمی، منوچهر (سرتیپ)، داوری (سخنی در کارنامه ساواک)، لندن، انتشارات ارس، ۱۳۷۳.

هاکس، مریت، ایران، افسانه و واقعیت (خاطرات سفر به ایران)، ترجمه محمدحسن نظری نژاد و دیگران، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

هالیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.

هانتینگتون، ساموئل، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر

علم، ۱۳۷۰.

هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، نشر زوار، ۱۳۷۵.

هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، جلد ۱ و ۲، زیر نظر: غلامرضا کرباسچی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، بهار ۱۳۷۱.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر

ص: ۶۸۳

مرکز، ۱۳۷۲.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و نبرد قدرت، ۲ جلد، ترجمه احمد تدین، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران (از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی)، تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۸.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.

هوفر، اریک، روانشناسی توده ها و جنبش ها، ترجمه هادی هرمزی، سوئد، بی نا، ۱۹۹۰.

هیگل، محمد حسنین، ایران: روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات الهام، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۳.

هیگل، محمد حسنین، ایران کوه آتشفشان، ترجمه سیدمحمد اصفیایی، تهران، بی نا، ۱۳۵۸.

یادداشت های امیر اسدالله علم، جلد ۱، ۲ و ۳، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران، انتشارات مازیار - انتشارات معین، ۱۳۷۷.

یادداشت های روزانه مهندس مهدی بازرگان: خاطراتی از دوران زندان، جوانی و سفر حج، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶.

یادنامه ابوذر زمان - آیه الله سید محمود طالقانی، بنیاد فرهنگی آیه الله طالقانی، تهران، با همکاری شرکت سهامی انتشار، بهار ۱۳۶۲.

یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول (مجموعه مقالات)، زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، شهریور ۱۳۶۰.

یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳.

یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش ها در آخرین روزها: مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۸ (تاریخ پیشگفتار: اردیبهشت ۶۲).

ی. سگال، م. ایلین، چگونه انسان غول شد، ترجمه آذر آریان پور، تهران، کتاب های سیمرغ [وابسته به انتشارات امیرکبیر]، چاپ پنجم، ۱۳۵۴.

یعقوبی، پرویز، جمع بندی دو ساله از انحرافات رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، پاریس، ۱۳۶۴.

یوسفی اشکوری، حسن، در تکاپوی آزادی: سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، جلد اول - قسمت نخست، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶.

آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی - انگلیسی به فارسی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴.

آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی) بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه سازی تهاجم عراق تا آتش بس، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تدوین: محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات

جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بی تا [تاریخ پیشگفتار: ۱۳۷۶].

دایره المعارف تشیع، احمد صدر حاج سیدجوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، بنیاد اسلامی طاهر.

دایره المعارف فارسی، جلد ۱ (الف - س) و جلد ۲ (ش - م)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶.

دهخدا، علی اکبر (علامه) و دیگران، لغت نامه دهخدا، تهران، سازمان لغت نامه (دانشگاه تهران)، ۱۳۵۲ - ۱۳۲۵. دوره ۱۴ جلدی، ۱۳۶۸.

معین، محمد [و شهیدی، جعفر]، فرهنگ معین، جلد ۱ تا ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

ارگان های اپوزیسیون (قبل و بعد از انقلاب)

آزادی (جبهه دموکراتیک - هدایت الله متین دفتری)

انجمن (نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور - مجاهدین خلق) دارای دو ماهنامه می باشد - نشریه انجمن های دانشجویان مسلمان - اروپا و آمریکا)

اندیشه رهایی [حکمت] (وحدت کمونیستی)

انقلاب اسلامی (بنی صدر)

ایران آزاد (جبهه ملی خارج از کشور - قبل از انقلاب)

ایران آینده (جمعی از جادشادگان سازمان مجاهدین خلق - هلند و فرانسه)

ایران زمین (شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق - هزارخانی و توحیدی)

باختر امروز (جبهه ملی خارج از کشور - قبل از انقلاب)

بازوی انقلاب (سازمان مجاهدین خلق ایران)

پژواک (پژواک آرا: کانون فرهنگی - اجتماعی دماوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)

پیام خلق (سازمان مجاهدین خلق ایران)

پیام دانشجو (جبهه ملی خارج از کشور - قبل از انقلاب)

پیام مجاهد (نهضت آزادی خارج از کشور - قبل از انقلاب)

پیکار (سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر)

پیوند (کانون سیاسی - فرهنگی پیوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)

راه آزادی (چاپ خارج از کشور)

شورا (شورای ملی مقاومت - رجوی)

ص: ۶۸۵

قیام کارگر، ارگان س. م. خ. ا.، اسفند ۱۳۵۴.

کردستان (حزب دموکرات کردستان ایران)

کیهان لندن (مصباح زاده)

مجاهد (سازمان مجاهدین خلق ایران)

مجاهد، فوق العاده پاییز ۱۳۷۰ (گزارش سمینار و نشست شورای مرکزی)، [فرانسه]، مجاهدین خلق ایران، ۱۳۷۰.

نیمروز

نشریات ادواری: ارگان ها، روزنامه ها، مجله ها و...

آیندگان (غیر رسمی) توس (جوادی حسار - شمس الواعظین)

ابرار (نیمه رسمی) جامعه (جلایی پور - شمس الواعظین)

اطلاعات (رسمی) جمهوری اسلامی (رسمی)

الحیات (عربی) کار و کارگر

الخلیج (عربی) کیهان (رسمی)

ایران تایمز (انگلیسی) میزان (نهضت آزادی)

ایران

(رسمی) نیویورک تایمز (انگلیسی)

باختر امروز (دکتر سیدحسین فاطمی - همشهری (نیمه رسمی)

قبل از انقلاب)

نشریات مستقل یا رسمی

آینده (ایرج افشار)

خواندنیها (علی اصغر امیرانی - قبل از انقلاب)

احیاء (حسن یوسفی اشکوری) راه نو (اکبر گنجی)

اندیشه حوزه

(مستقل) عصر ما (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)

ایران فردا (عزت الله

سحابی) فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹.

بهمن (عطاءالله مهاجرانی) فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و

پیام امروز

(ماهنامه) پژوهشهای سیاسی.

پیام انقلاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) کتاب نقد، انتقادی - فلسفی، فرهنگی، (نقد تاریخ

تاریخ و فرهنگ معاصر ایران (بنیاد - صادق نگاری معاصر در حوزه انقلاب)، تهران، زمستان

خرازی)

.۱۳۷۸

تاریخ و فرهنگ معاصر (سیدهادی خسروشاهی) حوزه (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ص: ۶۸۶

کیهان هوایی (مؤسسه کیهان) گاهنامه نقد آگاه (در بررسی آرا و آثار)، ش ۴،

مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.

احیاء فکر دینی نگاه (جداشدگان و منتقدان سازمان مجاهدین خلق

ایران)

سایر منابع (شامل: جزوات، بولتن‌ها، پرونده‌ها، دست‌نوشته‌ها و...)

اداره کل سوم ساواک به ریاست کل ساواک، دفتر ویژه و مقامات ارشد رژیم پهلوی، مجموعه بولتن‌های

گزارشی و تحلیلی، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

اظهارات تقی شهرام، متن موجود در آرشیو دادستانی انقلاب.

اعترافات محمدجواد قائدی، [تاریخ نگارش احتمالاً نیمه اول سال ۱۳۶۲]، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، (قطع خشتی) [تاریخ اعلامیه: آبان ۱۳۵۶].

بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان، پایان‌نامه تحصیلی دوره کارشناسی دانشگاه امام باقر(ع)، تابستان ۱۳۷۷، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

بررسی تخلیه تلفنی توسط منافقین، پایان‌نامه کارشناسی، دانشکده امام باقر(ع)، تاریخ رساله ۱۳۷۴.

بشیر، رخدادهای سمخا (۶۲ - ۱۳۵۹) و بررسی منافقین در دو فاز سیاسی و نظامی، جلد ۱ و ۲، مستند به اسناد داخلی، [با تایپ آی.بی.ام]، بی‌نا، بی‌تا، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

بولتن‌های رویدادها و تحلیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

بولتن‌های نظامی تحلیلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قرارگاه غرب، ۱۳۶۷.

بولتن‌های ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی.

پرونده اسناد ساواک درباره مهندس مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

تاریخچه و بررسی سازمان مجاهدین خلق ایران - با نگاه به کارنامه تروریستی سازمان در فاز نظامی [جزوات درسی و

تحلیلی]، گردآوری دانشکده امام محمد باقر(ع)، پاییز ۱۳۶۲.

تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۲ - ۵۴، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، تهران، از انتشارات سازمان پیکار، چاپ دوم، خرداد ۱۳۵۹.

خلاصه پرونده های زندانیان سیاسی رژیم پهلوی - بر اساس اسناد ساواک و دادرسی ارتش، محفوظ در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ص: ۶۸۷

شرح و تحلیل مجموعه حوادث و ملات های بخش ها و نهادهای سازمان مجاهدین خلق ایران - از بدو انقلاب تا شهریور ۱۳۶۰، سه مجلد، [کپی دست نویس]، [تاریخ نگارش: بهار ۱۳۶۱]. موجود در آرشیو مرکز مطالعات راهبردی.

طاهری، اکبر، جنگ چریکی در ایران ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، دی ماه ۱۳۷۳.

عابدینی، قاسم، تاریخچه فعالیت و تحولات سازمان مجاهدین خلق تا پیکار و بعد از آن، متن دستنویس، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

عنوان کلی نوار و متن پیاده شده گفت و گوی همکاران این پژوهش با: احمد احمد، محمود اشجع، بهمن

بازرگانی، جمعی از خواهران (اعضای اسبق س. م. خ. ا.)، مسعود حقگو، هادی خانیکی، حجه الاسلام

سیدهادی خسروشاهی، کریم رستگار، عبدالله زرین کفش، کیوان صمیمی بهبهانی، علی فراستی، مصطفی قنادها، احمدرضا کریمی، احمد لقمان دربانی، عبدالله محسن، محمد محمدی گرگانی،

عزت الله مطهری، مصطفی ملایری، جواد منصوری، مهدی مهرانوی بهبهانی، بهزاد نبوی، صادق

نوروزی. [ارجاع اختصاصی به هر یک از گفت و گوها با ذکر نام مخاطب مشخص شده است].

قنبری (تهرانی)، خسرو، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان مجاهدین خلق ایران با نگاه به مباحث

تکنیکی (پایان نامه)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.

گزارش دستگیری محمدرضا سعادت و حماد شیبانی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۵۸.

گزارش مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران، [پاریس]، شورای ملی مقاومت، ۲۲ بهمن ۱۳۷۶.

گزارش و انتقاد از خود درباره چند عملیات [هواپیمابایی در سال ۱۳۴۹، بمب گذاری جلوی یک بانک در سرچشمه، انفجار در دفتر شرکت هواپیمایی B.O.A.C (بریتیش ایر ویز سابق)، انفجار یک جیب ارتشی در خیابان ترقی، انفجار پست ترانسفورماتور خیابان حق شناس، انفجار اتومبیل پلیس در سرچشمه]، س. م. خ. ا. [این متن به صورت محدود در خارج از کشور، در بین اعضا و سمپات های فعال، تکثیر شده و توسط یکی از اعضای سابق سازمان های دانشجویان مسلمان (اروپا) - به طور امانی - در اختیار پژوهشگران کتاب حاضر قرار گرفته است].

گفتگوی پژوهشی با محمد محمدی گرگانی، مرکز مطالعات استراتژیک، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پاییز

گفت و گویی با امیرحسین احمدیان، گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر، تهران، تیرماه ۱۳۵۸.

مجموعه یادداشت های منظم حسین احمدی روحانی در بیان تاریخچه س.م.خ.ا. و سازمان پیکار (دست نویس)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ص: ۶۸۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌ات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

